

کرم مولی مستوفی الامور بحر العلوم صلوات الله علیه

کتابخانه فی حقیقت بین الین الین مطبق نسخه

دستور العلاج اطباء خیره کسیرت همتا شیر کیمیا محبوب قلوب مقبول عام معروف به

مجلد اول



کتابخانه فی حقیقت بین الین الین

کتابخانه فی حقیقت بین الین الین

بعد از تانی و صحیح مقاصد و اضافات تجربات دیگر عالی جناب مصنف موصوف الذکر

کتابخانه فی حقیقت بین الین الین

و تلاش بسیار از بلا و امصار فرجام آورد اما کتابی که جامع جمیع امراض اسباب معالجات و حوادث و مفرات مرکبات باشد نظر نماید الا بعض ممولات
 که وصول آنرا منتهی به عسره و علاوه برین هم اکثر اهل مان از فهم عبارت عربی و ادراک معنی آن قاصره اند بعد تالیف کتب البعد درین فن اعنی در در عظم و از عظم
 و غیر عظم که هر سه اسم تاریخی است چهارم اسماء الادویه یا وصف و قورصا و ذکر و عوائج که بهشت میان جان بسته و تکلیف محنت و نظر فاده عام و نفع تمام بر خرد و
 داشته متبویان کتاب جامع الفوائد پر ختم و در سر عت اختتام آن باس طرز زند عزیزان محمد بن فضل خان اعطاه الله علما نافع و فاما کمالا و غریزی تلید رشید حافظ
 قرآن مجید حکیم سید عبد السلام حفظه الله علام طوطا طر بود و ترتیب آن برین نسبت بود که اول مقدمه متضمن اجناس جمیع مرض تشخیص اقسام و امراض اجابت قواعد علاج آنها
 بطریق کلی مقرر شود و سپس امراض هر عضو که شروع گردد اول اسباب کلیه امراض آن تشخیص کلی علاج کلی اقسام آن تعلیم آید و بعد از آن هر مرض آن مخصوصا با استفا
 اسباب آن بالاستقصا و عوض علامات آنها طرین تشخیص در اکثر امراض که معانی را در استخراج هر یک آن مرض سهولت حاصل شود فکمی گردد و فی ان علاج کلی آن
 مرض بعده علاج هر فرع آن بحسب سبب عرض ذکر او و غیره مقرر و مرکبه یونانی و هندی نقل اقوال اکثر خدایان معروض تحریر و رای چنانچه انضمام این اجزای اصولی عت
 رتیل در مدت قلیل بحسن انجام رسانیدم و بخود الطناب اسباب ملل بجا و اختصار غیر غفلت اجابت سهل علم فم غیر شکل بقید کتابت و در نظر اکثر فادان سبب
 اسم خود و کتاب الکثیر عظم موسوم ساختم اگر از انداد حروف این اسم اعداد حروف علت کرد او و الف یاست جدا سازد و باین ختم این نشانی علت آید و اغلب طالع
 آن طالبان طرین علاج را کافی کم مهارت نشین نویسی نماید و در ذرات عوض مطلب است و کامل بجا آید و برای مبتدیان بصره و مبتدیان تکرار باشد و اتفاق
 این نسخه در عهد از دست مولف بخدمت مطلع بنوم سپهر بهشت کامرانی قبیع رسوم جوهر شناسی قدر دانی زمین بجا که یوان بانگاه جویس سعادت رخ غایت شایسته
 تفرات مهر رفعت بلال غنیمت بکند و قنط داری شمت مظهر الوعطاء مصد صوف انصاف مرکز و دائره امن مان موصوت خلایق موصوف زمان مبداء و غایت
 و غربانوزی نشانده پرور می کرم سازی افتخار سندان است ریاست فخر و ساد سیاست حراست محیض مکارم کرم و اکرام عمان و احکم انعام عام مظلوم نواز عام داد
 غلم و منظر طالع بل جبهه نوشیزان عدالت هم کوبه دار می سکندر رای فریدون مشایخ اعنی همایون و هرات سوانی کجی را و به تکرار و اقامه جلال کرد و به بکوب
 بحون بعض امور ضروریه را تمام بقیه جلد ثانی آن تعویق ننمود و انفرغ از تکمیل آن حاصل نشده بود که جلد اول آن بشرف ملاحظه نواب ستمانی الا اناب کتاب تمام
 بلال رکاب فرین چارباش جلال اخلاق و امتنان مزین شایسته بجا و از شرح و تبیان مخزن لاد الطمان حدن صفات و صفات ممولان عظیم الشان علم الان
 قدیم الاکرام وسیع الاحسان کریم الامتنان معظم القدر سنی الصدور مظهر جود و کرامت مصد تفضلات محبت سحاب فضل و عطا ابر فیض نیسان مخفا طر طرین و از
 و نوال مهر و عظمیت اجلال جان همگان کرم محیط مکارم ابر ببا گش در یادلی گوهر شام و ابر ببا بدلی دانشور جمیده شیم صاحب نظر عطا و درم و گوهر جود
 و در التاج فخر و کلمه بند بهارستان امارت شری حمین ای ریاض دولت وین پروری چشم و چرخ خاندان پیشوائی و ارباب شمت جلال و ابالی جوهر شیشه خداداد
 آفت افتخار ایجاد امیرین امیرین امیرین انک پیرضیای مهر خاور و نواب علی بهادر که در زمان سابق زین افزای ملک بنیل کفند بقام بانه و بودند و انجان
 مرام اکثر شرفا و دستگیری هر در مانده میفرمودند و از چندی تجویز حکام این و در رونق افروز ملک لاله و سبب بلده اند و زنده اند و دولت و اقبال و شاعفت قد و و اقبال
 و ظله مد و دود و باد مشرف گردید و بنظر بنر پروری جوهر شناسی خلی پسند فرموده به فاده عام و نفع انام تجوز الطبلع آن و مطیع نظامی فرمودند اکنون موف
 بر تبه ثانی بسبب کیابی نسخ آن که کثرت شود مشتربان این کتاب نایاب در مطبع رنگا فروز گشخت فوت زینت اند و محفل مروت جوهر معنی و قنط و
 و انانی گوهر صدف ابلیت و دانش آرائی نکته سنج سخن شناس موزون وضع حسن معاش کریم الاخلاق عظیم الاشفاق شایسته انوار حسن تدبیر خسته شعا
 فیضربان ابل زمان محبوب عماید نزدیک و دور نشی نوکشور صاحب مالک مطیع او ده اخبار از ادب و فقه دم

التاسم خدمت ناظرین بالانصاف و در از جور و اعتساف

چون مولف فقیر جمیع اکثر کتب طبیه و مقولات اطبا که برخی از نام آنها مسطور گردان زبان عربی بفارسی نموده و بیشتر کتب این فن از کم استعدادی کاتبان
 و سودنمی خطا ان چنان نسخ گردیده اند که عبارات آنها در اکثر مقامات مغایرت کلی از مطالب بهر سانیده و نا ابرست که در ترجمه کتاب خالفا بالضرور

فہرست جلد اول اکسیر اعظم

[illegible]

[illegible]

خطا ناشی میگردد و اگر چه را لم و در بیشتر مقامات مشکوک حتی الوبح بصحیح مطالبان برداشته فاما بجای نیست که در ترجمه بعضی عبارات اخطا افتادنی در معنی اصلی مانده باشد
اگر در مقامی طبیبی مغایر از عبارات کتاب صحیح دریا باشد محمول بر غلطی نسخه منقول عنه گردد حسب امکان به صلاح آن پروا ندهد و اگر در جای دیگر بعضی الفاظ اضطرری یا غیر
آن بسبب سهو و بیان که از لوازم انسان است وقوع آمده باشد بظلم صواب نموده و در میانند و معذور و از منسوخ و العذر عنه کرامان من مقبول و اگر ازین مجموع
انتفاعی حاصل نمایند و بعد حاصلی را بهر عای حسن خاتمه یاد فرمایند ع که مستحق کرامت گناهکارانند و الله عفو غفور و هو قریب مجیب و منه الاستعانة
فی البدایه و النهایه اکنون نام کتب معتبره که خلاصه مطالب اقوال مصنفین آنها و اسمای حکمای متقدمین که مقولات مجربات آنها درین نسخه مندرج بوده بعضی
ازان برای اطلاع ناظرین قلم می آید و آن توحید قرشی است شرح آن شرح سیدی نصیری و آقاسی و شرح فضل الصبر نری طیب سیرت و شرح استاد
والد ماجد غفر الله له و اسباب علامات نجیب الدین سمرقندی و شرح آن شرح خفیس کرمانی شرح حکیم عابد سمرندی و حاشیه شرح آن سببی بقواعد شریفیه
تصنیف حکیم شریعت خان و حاشیه سیرت حکیم علی گیلانی و حاشیه حکیم احمد السدخان و جامع الصنائع حکیم کاظم علیخان محمد شاهی کمال الصنائع علی بن عباس
محموسی و مائده سحر اوسهل سیمی قانون شیخ بوعلی سینا و بعضی شرح آن شرح قرشی و علامه سدید گارونی و نجندی علی گیلانی و اسحاق السدخان فی خیر و غایت
سید امیر جمیل جرجانی و اغراض الطبیه تحت اعلای و زبدیه آن و نهایت الارض محمود و فرس الحکمه علی بن زینب تیسلیان زهر و مقالات ابن ماسویه و جوهر فارابی
جوهر نالیس سلطان الیس قی معالجات کندی و معالجات باقر حسینیه موسوی معالجات خبث شوع و دیوان مغرب حکیم تاج الدین بلغاری و قصول ثابت ابن قریه
و اصول الزکایب نجندی و معالجات صیدیه و میزان الطبایع و مرار الاطباء و مقالات الطاک و جوهر نفیس ملا ابیذلیا خلیفه بقراط و معالجات ابلاتی و شرح آن از
علامه سسانی و حامی صغیر محمد ابن الیاس قی حامی کیر و قی الیخضر و بر الساده و شامل الادویه و مقالات و کنش فاخر همه از تصنیف محمد زکریا زدی
و ترجمه الارواح نجندی و معالجات بقراطی طبری و شفا و الاقسام خضر بن علی و مغنی سعید بن هبیه السدوان تلمیذ غنی منی ابن لیح قمری و زبده البهجه و زکریا
و محبلی و زهر و بر جات تصنیف داود الطاک و تذکره سوبی و منهاج البیان ابن بزله و تقویم الابدان آن و منهاج الدکان و قصول بقراط و شرح آن مثل
تخصیص الینوس شرح قرشی و ابن ابی صادق و امام عبد اللطیف و مولانا عبد الرحیم و ابی بیاضی بقراط و شرح آن از جالینوس و جوامع اسکندر ابن جالینوس
و مایم و فضل الکبیر اسرار الانسان و حیل البرا و مفتاح و مقیم تحلیل فضل ابو الفرح و کتاب ادویه قلبیه شیخ رئیس از جوده او و مختار ابن سهل جامع ابن بطیار
و جامع بغدادی و مقالات جنین و شمس الدردر و زهر و اخضر عبد الغزیز و زهر و الامداد و خلاصه العلاج میر عرض علی و خلاصه التجارب سیر بهار الدین فی دستور العلاج و طبیبی
و تجربات حکیم علی و رساله الجربیات سلطان محمد مراد و مصطفی و قوانین العلاج حکیم کیر علیخان و ریاض العلاج حکیم علیخان دستور عمل معالجات حکیم کمال خان فی ریحان العمل
و معبر حکیم ابو البرکات ریاض القوائد و عشره کماله حکیم علیخان و لب لباب حکیم صدر الدین خان شاهجهان آبادی و معالجات حکیم ساجد خان شایخ زلیخا و آواز و آینه
سید نور علی اکبر آبادی و آواز العلاج سیه نور اب تلمیذ حکیم علیخان و انتخاب العلاج حکیم ذکاء السدخان و معالجات فضلیه حکیم محمد فضل خان شاهجهان آبادی
و معالجات حکیم عباد الدین شیرازی و طب رضائی حکیم محمد رضا اکبر آبادی و شفا و تحلیل حکیم شفا فی خان و طب شنائی حکیم ثناء السدکان برلی شاکر حکیم علیخان
که استاد حکیم شهاب خان استاد الاستاد و الدیاجد مولف بودند و نافع الامراض و خزانه العلاج و ریاض العمل جدید هر سه از تالیف حکیم بایزید و کفایه المنصوری
و تصانیف فخریه حکیم ازانی و زهر و غریب و مطلب ریحان تلمیذ حکیم علوی خان و مطلب حکیم ابو القاسم و قصول العلاج و معمولات حکیم سیر ز علی شریف و جمع الحوام
حکیم علوی خان و مجمع الجوامع محمد حسین خان و اکثر قرابادنیات مثل قرابادین سمرقندی و قلاشسی و شهابی و علوی خانی و قرابادین قدیم و جدید و کبیر
و شفا فی و جلالی و مصوی و کورتانی و تحفه و قادری و نقش بندی و اسدی و مجموعه لقانی و ذکائی و قرابادین اجمل خان و علاج الامراض و عجله نافع و قرابادین
حکیم مهدی و حسن الشفا و معمولی حکیم غلام امام و مفتاح الجربیات آن و بعضی کتب ادویه هندیه مثل دار اشکوهی و کملیه هندی و دستور الاطباء سعید و طب فرشته
و تجربات اکبری و علاج العرق و معالجات نبوی و مقدرات هندی و طب سکندری و طب حنفی و منافع کبیری و خیر التجارب و غیره و اقوال حکمای متقدمین مثل
ابن ماسویه و ابن صهاربخت و ابن سیر و ابن سیر بیون و اسحق ابن جنین و سایر و ثابت ابن قریه و ابن زهر و ابن ماسه و ابو البرکات و ابن جمیع و ابن

چرا این از سبب عظیم حادث شود مثلاً اگر پیران را در زیستگاه حیات صفراوی عارض گردد بیم بپاک بیشتر باشد که امید سلامت و حال جوانان که بنگاهم تابستان بحیات بلخی مبتلا گردند برین قیاس باید کرد و بدانکه مرض فصلی امید صحت و فصلی باشد که ضد آن فصل بود اگر آن مرض مستحکم نشود باشد و بدانکه بعضی امراض منقلب شوند بامراض دیگر و منقلب گردند و در آن تغییر او بود و مرض واحد شفا می امراض دیگر گردد مثل تب بعل که صرع و نفوس و واهی و اوجاع فصلی و جرب حله و ثور تشنج استمالی را شفا دهد و کذا کذب و زرق الامعا و ذات کجیب را کذا کسا افتتاح عروق و مقعد یعنی جریان خون از آن هر مرض سوداوی و جمع و کذا و اوج کرده و رحم مانع نباشد و گاهی بعضی امراض بامراض دیگر منقلب شوند و بدین انتقال حال سخت روی گردد مثل انتقال است کجیب نبات الیه و انتقال سرسام حار بسیرام بلخی و بعضی امراض متعدی باشند مثل جرب حار و قروح عفنه و تب و بانی و جد ری و خصوصاً چون مسکن تنگ بود و کذا کجا و مجاور و سنگین باشد مثل غصه و در آنکه چشم مرمود نظر کند و مثل کندی دندان که تحمیل ترشی آنرا عارض کند مثل سلسه مثل جرب و بعضی امراض متوارثه مثل راشی بلخی یعنی بلوغ و مثل نفوس و سل و جنام و بعضی امراض جنبیه باشند که بگروهی یا بسلگان ناحیه مختص بوند و یا در ایشان اکثر افتد و طریقی مختص امراضیکه تابع سوء مزاج باشند باید که اولاً رنگ چهره و لوس بدن و فصل قاروره ملاحظه نمایند اگر سرخی یا زردی رنگ و گرمی طبع و سرعت و قوا تر نبض و در نگیستی قاروره باشد حال کثرت تشنگی و تفسر از سخفات و ارتفاع بجزات و برداشت حال دیگر را نیز پرسند و این علامات سوء مزاج حار سافج است اگر با وجود علامات مذکوره و سرخی رنگشان چشم و زبان پکنی و کندی حواس و بلاوت فکر و کسل از حرکات انتقال عروق و تمدد جلد و غلظ و استلای نفوس سرخی و غلظ بول و قلت اشتها و مزاج حار و طب باشد حال گرانی در بدن و اصل عینین و سرخه غلظت و خمیازه و فاذه و شیرینی دهن و ماندگی و ظهور و بلها و بدن و شیر و او در پی سیلان خون ازین دندان و بینی و مقعد و قدم کثرت تناول بجوم و تغذیه و اشربه لذیذ شیرین حار و طب و بله و سن عادت و بعد از قصد و دیدن اشیا ی سرخ و سیلان خون کثیر و دخول در خون خواب نیز پرسند و این آثار سوء مزاج مادی و دموئی است اگر با وجود علامات سوء مزاج حار سافج و زردی رنگ چشم و لونی دهن و درشتی زبان و خشکی مخزن و استلک از بهوای بار و غشایان و قی زرد و سبز و التهاب فم معده و اسهال سوزان و قشریه مثل خلیدن سوزن و تقدم تدبیر بول و صفرا و سن و مزاج و عادت و بله و فصل و صناعت حار و باس و دیدن آتش و اشیا ی زرد و در خواب و احساس حرارت و التهاب مثل حمام و آفتاب نیز دریافت نمایند و این علامات سوء مزاج مادی و صفراوی است و اگر سفیدی رنگ و سردی طبع و بطوره و تفاوت نبض سفیدی قاروره دریافت گردد و حال قلت عطش و ضعف هضم و کثرت عروق و حیات بلخی و این از نزلات و از تناول مبروات و نفع از تناول سخفات و برداشت حال در سرمانیز سوال کنند و این علامات سوء مزاج بار و سافج است اگر با وجود این و لائل برودت با ترل و تبج پاک و سیلان آب دهن و بینی و لیسنت شکم و سوء هضم و لذیت از تناول اشیا ی رطب و کثرت خواب بود و سببش سوء مزاج رطب سافج باشد و اگر با وجود علامات سوء مزاج بار و در رطب نرمی طبع و آروغ ترش و کسل و بلاوت استلای نفوس لائل و بطوره و تفاوت نبض و سن و عادت و تدبیر سابق و صناعت و بله مناسب بلغم و دیدن آب و دریا و برفت و باران و برد و در عدد و خواب باشد سببش سوء مزاج مادی بلخی بود و اگر قشفت و بیخوابی و دخول عارض و تاذی به تناول چیزهای یابس و سوء حال در خریف و شفا بطبات فی الحال انتشاف آب گرم و روغن لطیف و مندرت قبول آنها و سببش سوء مزاج یابس سافج باشد و اگر با وجود این آثار تیرگی رنگ بدن و سیاهی خون و غلظ آن زیادت و سواس و فکر و سوزش فم معده و اشتها ی کاذب و تیرگی و سیاهی و سرخی و غلظ بول و کثرت تولد بول سود و قروح رویه مثل جرب یابس و کثرت حدوث امراض طحال سن مزاج و عادت و بله و صناعت و فصل تدبیر مقدم مناسب سودا و خوا بهای هولناک از سیاهی و اشیا ی سیاه و مخوفه باشد سببش سوء مزاج مادی سوداوی بود و سببش که اگر سوء مزاج مرکب سافج یا مادی باشد از ترکیب علامات مذکوره ظاهر گردد و تشخیص امراض تابع سوء ترکیب تفرق اتصال او را مدام و این جزیه خواهد بود

علاج کلی امراض

بدانکه علاج جمیع امراض بر سه قسم است یکی تدبیر و تغذیه دوم استعمال ادویه و سوم استعمال دستکاری مثل قصد و حجامت و زلو و داغ و شفا فتن جبر استخوانی است و جز آن هر چه بدست تعلو دارد و چون اصناف مذکوره این نوع سوم و فصول مستقله در کتب کلیات منسوس است لهذا بر نوع اهل تانی را در دو قاعده بیان کردیم

قاعده اول در تدبیر و تغذیه بدانکه مراد از تدبیر در اینجا تصرف در اسباب سه ضروری یعنی هوا و آب و غذای است و در تغذیه
و حرکت و سکون بدنی و اعراض نفسانی است و در غیر ضروری مثل حمام و مالش بدن و دفن کردن در ریگ و شستن در آفتاب و پوشیدن آب و هر چه در این
آن حسب خد و مضیقه قصد از آن باشد و تدبیر این همه در کلیات مذکورست مگر تدبیر غذا در اینجا مسطور میشود و غذا اگر چه در اسباب سه ضروری داخل است لیکن
چون آنرا سببه آنها احکام است که اکثر آن در باب کسیت مخصوص است و غرض بسیار بدان مطلق لهذا ذکر آن جدا کرده اند بهر آنکه غذا در مرض گاهی منع میکنند و گاهی
کم و گاهی تعدیل آن و گاهی در آن زیاده کرده میشود اما منع غذا هنگام اراده شغل طبیعت نبض اخلاط کنند چون قوت قوی و مرض قریب المنتهی باشد و اگر قوت
ضعیف باشد غذا واجب بود و اگر چه وقت بحران باشد بهر آنکه منع غذا هنگام ضعف قوت هلاک کردن مرض است اما تقلیل غذا در اینجا نماند که با وجود
اراده شغل طبیعت نبض اخلاط غرض حفظ قوت باشد و این هنگامی است که قوت ضعیف و مرض قریب المنتهی بود پس بخدا رعایت جانب قوت کنند تا ضعیف
نگردد و بقصای آن رعایت جانب ماده طبیعت از ماده شغول بچشم غذای کثیر نشود و دائم رعایت آنرا کنند اگر قوت سخت ضعیف باشد یا مرض سخت قوی باشد
و که کتب باید که رعایت جانب منتهای مرض نمایند پس اگر بسیار قریب باشد تقلیل غذا زیاده کنند با بجمه اگر مرض حاد و در ابتدا بود و تلطیف تدبیر یعنی تقلیل غذا کنند
تا طبیعت نبض ماده شغول گردد لیکن تلطیف در غایت مرتبه کنند و الا طبیعت از فعل خود عاجز گردد و بکمال طبیعت معتدل نمایند و اگر منتهی باشد یا غذا و تلطیف
کنند تا بر استراحت طبیعت و عدم حاجت نبض ماده و اگر مرض مزمن باشد در ابتدا این تلطیف یعنی طبیعت معتدل مانع نکنند بخود ضعیف قوت هنگام انتها تلطیف معتدل
نمایند بنا بر قریب مزاج بسوی اعتدال و اس از سقوط قوت درین هنگام و علاوه ازین اکثر امراض مزمنه غیر حمیات مائده و تلطیف تحلیل کند بهر آنکه غذای
وارد چون کم گردد طبیعت در اغتدای رطوبات جدد کند و مواد دفع دهد و در غذای بدن بعضی از آن صرف کند و باقی تحلیل نماید و این کام خاص مزمنه بمرست
که مواد امراض حاده بسبب حدت خود صلا سمیت تغذیه ندارد و اشتنا می حمیات از آن بهر آن کرده شد که مزمنه از آنها باوق باشد و در آن تلطیف جائز نبود
و یا فنی بود پس ماده آن بعضی باشد و برای اغتدای بدن صلاح نبود و تحلیل و تا طبیعت تدبیر با وجود حرارت عفونت و از زمان مرض تسلیم تحلیل ارجح قبل از تحلیل
ماده است بدانکه تحلیل غذا از دو جهت میکنند یکی از جهت کسیت و دوم از جهت کیفیت یعنی غذایت از اجتماع هر دو جهت قسم سوم نیز میشود و فرق میان
هر دو جهت کسیت و کیفیت آنست که گاهی غذا کثیر الکسیت تحلیل تغذیه بود مثل بقول و ذاک پس استنکاز از آن اکثر از جهت کسیت غذا بود و کیفیت آن و گاهی
شما تحلیل الکسیت کثیر تغذیه باشد مثل زردی مزمنه بیشتر و خروس خسی و طبیب گاهی محتاج شود به تحلیل کیفیت و کثیر کسیت این وقتی است که اشتنا غالب
و مضم قوی بود و در عروق اخلاط خام باشد و اراده سکین اشتنا بر کردن معده نماید تا قوت بسبب کثرت تقاضا و امتصاصات تحلیل نشود و عروق و از اجتماع
مواد کثیر و از بسبب کثرت غذا منع کنند تا اول مواد کثیر در وی است نفیج یابد و بنا بر اغراض دیگر غیر این مثل آنکه اراده تنزیل کند و گاهی محتاج گردد به کثیر
کیفیت و تحلیل کسیت و این هنگامیست که اراده تقویت قوت کنند و طبیعت و کل معده از مضم ششی کثیر ضعیف باشد پس درین وقت تحلیل کسیت غذا
واجب بود تا از مضم او عاجز نگردد و کثرت تغذیه حاصل شود و گاهی محتاج شود به تحلیل کیفیت و کسیت غذا هر دو چنانچه هرگاه یا ضعف اشتنا و مضم
استلای بدنی مجتمع شود و فضل غذا در مثل این وقت آنست که با وجود قلیل غذا تا تقویت معده در آن باشد مثل بقله کا هو اگر ضعف از سو مزاج حاد
بود و مثل گذر اگر با سو مزاج بارو باشد و اگر تکلیف و تحلیل غذا منع او در علاج امراض حاده یعنی قریب المنتهی میکنند و اما در امراض مزمنه یعنی بعید المنتهی نیز
گاهی تحلیل می نمایند لیکن تحلیل این تحلیل تر از تحلیل او در امراض حاده بود بهر آنکه رعایت طبیعت بقوت در امراض مزمنه بشتری باشد بنا بر علم آن بحران بعید
و انتهای بعید از بسبب خلط ماده او و چون حفظ قوت نکنند تا وقت بحران و طول مدت انضاج و فاکند بخلاف امراض حاده که بحران آنها قریب تر بود
و در آن رجاسی عدم ضعف قوت تا انتهای آن و عدم غلبه طبیعت از نفیج ماده مرض باشد و اگر در آن خود ضعیف قوت باشد و تحلیل غذا مبالغه نکنند و بهر قدر
که مرض قریب تر از ابتدا بود و اعراض ساکن تر باشد غذا بهر تقویت قوت دهند و چون مرض بعید از مبدأ بود و اعراض اشتنا و نایم غذا و تحلیل او و بهر قدر
و هر قدر که مرض و اعراض نیز در تیز شروع کنند تحلیل غذا نمایند بنا بر اعتماد برای غذای وارد ساین و امید و فایدهای قوت نامنتی سکون اعراض و بنا بر خفیف

از قوت و لذت جدا و در هنگام سختی باید که لطیف تر بر سخت نماید باین طور که غلظت غذا کند بسبب عدم حاجت درین هنگام بسوی تقویت قوت و عدم شرف
از سقوط آن و هر قدر که مرض حاد تر و بجران او قریب تر باشد باید که لطیف تر بر سخت نماید و این قانون غذا بسبب اوقات مرض بودن او حاد یا فرسوده
باید که ازین عدول ننماید مگر آنکه اسباب مانع ازین قانون عارض گردد مثل نفرت مرض در اوایل حمیات یا امثلاً یا آنچه که درین صورت درابتدای مرض غذا
منع کند و مثل آنکه بدن متخلخل باشد که درین حالت غذا در تنه می پدید میسرشد از غذا که در ابتدا وقت تنید و پدید بخورن احوال قوت و مثل تطیب طلب در شنج
یا بسبب فراق یا بسبب که درین هر دو با وجود بودن از امراض حاده بسبب سرعت انقضای آنها لطیف غذا نکند بنا بر غرض تطیب مثل امید قصه زمانه فراق یا آنچه
در فلج و تشنج طلب فراق طلب که با وجود بودن امینا از امراض مزمنه بسبب طول مدت آنها لطیف غذا نکند بنا بر امید قصه مدت آنها و لهذا چون زمانه آنها
طول میکند کثیر غذا درین امراض کرده میشود و بدانکه اغذیه مرضی نوعیکه از جهت تقلیل و کثیر و منع بحسب اوقات مرض و بودن او حاد یا فرسوده متمیز است همچنین
از جهت زمانه نفوذ آن بسبب و بطور از جهت قوام غلظت و رقت که از آن متولد گردد و متمیز میشود چنانچه آنرا از جهت اغتذا بدن و قسم بود یکی از جهت سرعت
نفوذ و مثل حال شراب یا بطور نفوذ و مثل حال کباب و قلیه دوم از جهت سخن قوام خون که از آن متولد گردد و استمساک و چنانکه حال غذای علم خنازیر و گاو
است یا رقت او و سرعت تحلیل او چنانکه حال غذای گاوین از شراب است که از آنجیر و طیب را احتیاج بسوی غذای لطیف سریع النفوذ و قوی باشد که اراده ماک
سقوط قوت حیوانی و استعاش آن نماید و مدت و قوت تا همضم غذای لطیف النفوذ وفا کند و عدم وفای قوت تا همضم نسبت بمنتهای مرض یا نوبت بود که هنگام شروع
نوبت نیز معده خالی بایستد اگر شتی یا نوبت قریب بود و قوت ضعیف باشد تغذیه واجب بود لیکن غذای خفیف تر و سریع الهضم و طیب اجتناب نماید از غذای سریع الهضم
چون اتفاق سبقت غذای لطیف الهضم و النفوذ افند که در آن خوف آنست که اگر بعد از غذای سریع الهضم و النفوذ داده شود بدان غلظت شود و هر دو فاسد گردند و ایضا احتراز
نماید از غذای غلیظ لطیف النفوذ هنگام خون از حدوث سدد و گاهی غذای غلیظ داده میشود چنانچه در کسی که تبلیه حس عضوا بسبب جمع و جز آن کنند و مثل هر دیکه یا آنچه
و هم بقدر دهند و لیکن غذای قوی اغذیه لطیف الهضم و قوی اختیار نماید که اراده تقویت شخصی کند یا کسی که آماره ریاضت قویه باشد و غذای خفیف یعنی رقیق کسی او دهند
که آنرا تخلف مسام بر سخت عارض شود تا همضم گردد و قبل عروض او آنرا و از آن منع کند و بدانند که اگر مرض سخت فرسوده باشد باید که غذا در آن غلیظ دهند و آنچه
متوسطا از زمان باشد باید که غذا در آن متوسط خوراند و آنچه حاد مطلق باشد باید که غذا لطیف مطلق دهند و آنچه حاد بسیار باشد غذا لطیف بسیار خوراند و آنچه
حاد و رعایت قصوی بود غذا لطیف در رعایت قصوی بدهند پس غذای لطیف را بحسب مرض مراتب باشد لطیف مطلق مثل فروزات و اطراف
پیه ماکیان و کشک جو و بریر یا بقول بار و مثل اسفانخ و خرده و بقله یا نانی و مانند آن و نان مغسول و نیست و آب سرد و جلاب یا آب نوا که یا در تخمین تر کرده
و کمتر از آن مایه خرد و بازوی تیمور و راج و چوبه مرغ مطبوخ بکشک شعیرو مثل مقرر و عدس با قلا مقرر و مانند آنست و لطیف جدا مثل شوربای
چوبه مرغ و مارا شیر تخمین تخمین سباده و شربت نیلوفر و آب آنار و مارا القرق و مارا انخار و ربوب و فواکه مثل سیب و انار و آلو و مانند آنست و لطیف
در رعایت قصوی مثل جلاب و مارا شیر رقیق و مرق لطیف سریع النفوذ است و اما غذای متوسط بحسب مرض مثل چوبه مرغ است و اما غذای غلیظ بحسب
مرض مثل جدی و پانچ میث است و استعمال غلظت آنجا نمایند که استعمال غذای کثیر واجب بود و لطیف آنجا استعمال کنند که استعمال غذای قلیل واجب گردد
و اختلاف مراتب غذا در لطافت مثل اختلاف مراتب او در قلت بود و اما تعدیل غذا و قوی باید که قوت قوی مرض بصیقلی باشد یا بلند آفته اند که اغذیه
مرضی اغذیه صرف نباید بلکه اغذیه که در آن دوائیت مخالفت در کیفیت مرض باشد و اما کثیر غذا از رسیدن امراض مزمنه بسیار باید بهر حفظ قوت که قوت
مثل تشنه است و مرض مثل راه و فضل چیزیکه بدان غذا سازند درین شوربای هم سریع الانضمام است اگر رافعی نباشد و واجب است که رعایت عادت
در جمیع احوال کنند و خصوصاً در امر غذا چنانچه بعضی در حال صحت غذا بسیار بخورند و در حال مرض تحمل اندک غذا نمیشوند و بعضی اندک خوار باشند و بعضی
متوسط پس هر واحد را ازینها بحسب عادت او تدبیر نمایند و یا بکمال در تغذیه مرضی رعایت امور کثیر نمایند مثل قوت مرض و عادت او و مزاج او
و اخلاق او و نوع مرض و قوت او و اعراض او و وقت او و مقدار بدت او و مقدار زمان راحت و حال سخته و حال متخلخل بدن و کثافت او و درین مرض

و بعد از دو وقت حاضر از اوقات سال و مانند آن قاعده دوم در علاج بدو اید آنکه علاج بدو اید در نوع است کی عام بدن مثل متعلق با دو دهم حاصل
بعضو مرض مثل اطلاق و اضمه و فطولات بهر آنکه عمل اینها در ماده مرض عضو بود فقط استعمال ادویه گاهی از داخل بود که بطریق کی از جاری طبیعی مثل شکر می
و گوش غیره رسانند پس استفراغ کند یا حبس نماید یا تغییر مزاج را یعنی تعدیل کند بی تنقید و حبس گاهی از خارج باشد مثل اضمه و مرهم و گاهی تنطیل باشد که پس
آن تنقیص از بدن کند مثل دای تیز قاطع اکال لحم و یا در آن بفرزاید مثل دای منبت لحم یعنی رویانده گوشت و یا شح چیزی کند و از ارض گریزد و یا تحلیل چیز
کند و از آنرا عمل نماید و یا تغییر در مزاج را و از آنرا معتدل خوانند و این تنطیل و طلا و گداز حاصل شود و واجب است در علاج با دو و بداعات دهه از بعضی نوع مرض و
سبب او و قوت مرض ضعف آن و قزاج حادث و طبعی و سبب حادث بعد وقت حاضری فصل حال بود و صناعت اول مراعات نوع مرض این چنان باشد که
تحقیق نمایند که مرض حارست یا بار یا طرب یا یاسین بسبب است یا مرکب ساقی است یا مادی نامطابق آن بهتعال مضادات متعلق کند و دوم مراعات سبب
مرض یعنی دریافت نمایند که سبب بی مست یا نفسانی و بادی است یا ساین یا اصل و محسب آن از آنکه سبب باشد مثلاً در بدن اگر سرد مزاج سانج بود تعدیل آن گوشت و اگر
سود مزاج مادی باشد تنقیه سبب که غالب کنند و در سبب نفسانی مثل هم و غم و حزن یا فرح یا غضب یا فرح فقط علاجش با دلائل تقویت سر و بدن و قلب خصوصاً
بغذای لطیف ملائم و انواع خوشبو و خواب معتدل و حمام معتدل نمایند و در سبب بادی اگر تبادل شی حار یا وصول چیزی حار یا فعل با القوة بسوی بدن از خارج باشد
علاج بمطبیقات اگر ضد آن باشد اضمه علاج کنند و اگر تغییر هوا بسوی حرارت یا برودت باشد باید که بضرر واحد حسب حاجت معالجه نمایند و اگر در دهم ماکول از نوع باشد
حسب کیفیت آن هم بدینچه مخصوص آن باشد و در آخر کتاب باید علاج کنند و اگر سقطه در ضرر باشد بدینچه در باب آن خواهد آمد پروازند سوم مراعات قوت ضعف مرض
که اگر قوی باشد استفراغ مبارک کنند و بشو احتیاج و اگر ضعیف است با وجود حاجت تنقیه به تنقیه نیاید پرداخت بلکه تعدیل مزاج بمضاد قزاج نمایند و در حصول
تقویت تنقیه کنند و گذار استعمال ادویه قویه و ضعیفه و قوت و ضعف مرض لازم است و مراد از ضعف ضعف حقیقی است که از اطالت مرض قوت فاقه دارد و شود
بخلات و ضعف حارشی که از شدت مرض علی غلبه انطواء افتد که در اینجا تنقیه موجب تقویت میشود باز از اصعب مقصود و اگر در قوت و ضعف متوسط بود استفراغ متوسط
کنند و غذا دهند چهارم مراعات مزاج حادث و طبعی چنانچه قیاس کنند که مزاج حادث از مزاج طبعی چه قدر بعید افتاده و این معنی طوطا نموده تصرف در کیفیت
ادویه مستعمل نمایند مثلاً اگر مزاج اصلی حار بود و مرض نیز حار عارض شود دلیل ضعف سبب بود و در اینجا احتیاج بدوای شدید البرد و کثیر الکیت نباشد مگر آنکه مرض
حادث در خاصیت درجه افراط بود و اگر مزاج اصلی حار بود و مرض بار حادث شود لا محاله دلیل قوت سبب باشد و بخوبت قوی و بکثیر مقدار استغفر بود مگر آنکه مرض
حادث مخوف نبود و با فراط تخفیف ضروری دیگر نظر مزاج اصلی متوسط گردد که در اینجا نیز درجه وسط مرغی باید داشت و در این چنانست که اگر مرض
طفل یا شیخ بود مسلمات قوی ندهند و اگر مبتلا مرض حار شود نباید که شدید البرد باشد خاصه کافور بخور اندک که ضعیف مزاجان مثل آن نیستند و اگر به نظر آنکه مرض
گرم شیخ را بغیر از قوت سبب نباشد و دوائی مقابل حسب قوت سبب باید افراط در تبرید مطلوب است لیکن از آنکه ضعف قوای ایشان مانع آن گشته و ضروری
و دیگر در کمال کار مثل است منع از افراط تبرید نموده اند و جوان در استفراغ متعلق تر از طفل و پیر است ششم مراعات عادت مرض مثلاً دریافت نمایند که عادت بقصد
و سهولت معنی هست یا نه و تاثیر طبعی سهولت و معنی طبعیست چگونه است تا موافق حاجت تدبیر کرده شود چه ملاک در رعایت عادت است که العاده طبیعت ثانیه و این
بدون تجربه حاصل نمیشود و باید گفتند بیمار را تا ممکن باشد همان چیز را معالجه کنند که سابق تعادل آن کرده باشد و چون سهل خوانند تنبیهات خفیفه همان طبع کنند
بعد از سهولت پیدا کنند و مراعات بلد یعنی در بایند که شهر گرم است یا سرد و از دوائی اقلیم طبع او حسب من حیث الوضع و نظر بجا و رات کوه یا دریا چگونه است خاصیت
آن چنان بوده پس موافق تقاضای او رعایت در علاج نمایند مثلاً اگر کلبه از اقلیم معتدل بود و عارضی مانع اعتدال و اگر دوائی از اقلیم ثانی یا ثالث بود و زمین در جنوب یا
کوه باشد و در شمال و دریای شیرین پس چنین شهر که بالذات معتدل است یا بالعرض که من حیث الاقلیم طبع او گرم است و من حیث الجوارت سرد افراط تخفیف و تبرید باشد
اگر در درجه اعتدال مرغی باید داشت که چون مزاج او معتدل است ادوی تغییر مزاج مکان آن نمیکنند و معلوم است که سبب ضعیف از آنکه چیزی ضعیف
توان کرد و نکات اگر در شهر حار مرض حار افتد که در اینجا حاجت تدبیر کمتر از بلد معتدل بود اما ذکر و ایضا در شهر بسیار گرم تنقیه بقصد کمتر باید کرد و اکثر از سهولت قوی احتراز باید نمود و حسب

اخراج خون بر عاظم اقتصار باید فرمود و گذا در بلند شد به البروت اجتناب از سهل نفسی قوی ضرورت در چنانچه مایلین مبارک در بدن خون کنند و اگر ضرورت
آید قصد باید از جاست و اندک و با بکمال حال بلند بار و مثل حال فصل زمستان هوای بار و است و در بلند جارش حال در تابستان و هوای حار بود چنانچه مذکور
گردد و بداند که از خواص بعضی بلاد است که بعضی ادویه در آنجا عمل میکنند و در غیر آن چنان عمل نمیکنند بلکه باطل الاثر میگردد پس طبیب را ازین امر نیز با خبر باید بود
و هر بلندیکه برسد از عقلائی آن یا حقیقت آثار را شاید برسد تا از لغزش قدم محفوظ ماند مشتم بر اعانت وقت حاضر و دانست که در یابن تا از فصول اربعه وقت
که در فصل حاضر است پس آنچه مناسب بدان فصل است و در تدریس فصول مسطور است بکار بر بند هم مراعات حال هوا چه رعایت امروا در اختیار رود و واجب است
بسبب شدت احتیاج بسبب آن بنا بر اختلاف تاثیر و بحسب اختلاف آن مثلا نظر کنند که هوا حار است یا بار و زمین دو است یا مرض پس در او اگر محل
یا منصف میسر باشد هوای حار اعانت آن نماید و اگر اوج یا قابض بود هوای بار و زمین دو باشد یا زمین دو باشد یا زمین دو باشد یا زمین دو باشد
او هوای حار باشد اگر بار بود هوای بار و اعانت او کنند پس آنچه مضاد او باشد اختیار نمایند در هر دو صورت و اینها اگر هوا سببی از اسباب
سماوی یا زمینی گرم شود فصل زمستان پس احتکامی که مخصوص آن فصل است ساقطی گردد و در عاظم حال هوا در معالجه لازم می شود و هم مراعات
صناعت هر آنکه هر عمل که با کد و تعب و نصب باشد تخفیف بدن و تقایل فصول در اکثر احوال نماید و اکثر امراض صفراوی یا سوداوی واقع شود و گذا که پخته قریب آتش
باشد و هر عمل که با راحت آرام بود با آن بدن متلی شود و اکثر امراض ایداموسی بود یا بلخی و گذا که پخته قریب آب باشد و غلبه باه جنسی متعین با موثره مذکور در کتاب
این دو امر دیگر در علاج با دویه افزوده اندکی معرفت ماهیت مرض که آیا کدام مرض است تا معالجه هر مرض بد آنچه مخصوص آن مرض باشد کرده شود و هم معرفت
آنکه مرض در کدام عضو است تا مقابله آن بد آنچه موافق آن از ادویه باشد کرده آید هر آنکه از نشان بعضی ادویه است که در عضوی عمل بلیغ نماید و در عضو دیگر عمل
نشد و گذا که مثل صبر و ایام که این هر دو دویه بر موعده عمل بالغ نمایند و مثل چندید ستر که در گرده و مثانه عمل نمایند که مثل او در ستر کنند و بد آنکه بقول شیخ الرئیس
و شرح قانون بهر علاج بد و اکثر از سه قانون نیست یکی قانون اختیار کیفیت دو یعنی اختیار آثار و بقا به مرض از جهت کیفیات اولی مثل حرارت یا برودت
یا رطوبت یا یبوست و از جهت کیفیات ثانی مثل اسهال و تحلیل و او را در غیره بلکه از جهت خواص تا به صورت نوعیه نیز و ظاهر است که هدایت بسبب این قانون
اختیار کیفیت دو اعلی الاطلاق یعنی بدون تخصیص بدرجات و اوقات شدن بر نوع مرض میشود چه هرگاه کیفیت مرض شناختند واجب شد که از دو آنچه مضاد
او در کیفیت باشد اختیار نمایند مثلاً چون معلوم کردند که این تب از سور مزاج حار صفراوی خالص مستوق آن معده است پس ازین هدایت شود بسببی اختیار
دوای بار و کیفیت قانع صفرا منقعی معده از ان بهر آنکه معالجه مرض بالقصد بود و این قاعده نزدیک الطبا ضروری است و قیاس بر آن که بر آن دلالت میکند تا قیاس
بنابر آنکه فعل ضد و او دانست که بدن را کیفیت خود تغییر دهد و آنچه نشان او تغییر بدن بود چون بران دارد و اگر در آنرا تغییر دهد و اما تجربه بهر آنکه مشاهده میشود که حرارت
تشکین برودت می یابد و بالعکس ایضا از آنکه مرض بالضد بهر آن بود که مثلاً مرض حار نبود مگر بر و ال مزاج از اعتدال در جانب حرارت بقدر زمین بر آن بطریقت
نباشد مگر یا در چیزیکه آن بار و بقدر حرارت مرض بود و میان حار و بار و تضاد است با بکمال در اختیار کیفیت و الحاظ مقدار مرض کنند مثلاً اگر حرارت عرضی او شدید بود
محتاج بسبب تشکین او بدوای شدید التبرید باشد و اگر برودت عرضی او شدید باشد احتیاج بسبب تشکین او بدوای بسیار گرم بود و اگر برودت قوی نباشد بدوای
کم قوت اکتفا نمایند و هم قانون ترتیب قوت و او احتیاج بمعرفت این بهر آن بود که دوای واحد گاهی در وقتی نافع در مرض بود و در وقت دیگر مضر باشد مثل دوای
راغ که در آب ای او را در حار نفع مستور اعطاط آن ضار بود و ترتیب قوت و باعتبار اوقات مرض باعتبار اوقات سال باعتبار تدریس سابق و باعتبار وجوب بعضی
او بعضی غیر آن بود و وقتیکه برای استعمال دو اختیار کنند چنانچه بعضی برض بود یا نه چنانکه ادویه مسهل که استعمال او در ریزج و خریط باید و در تابستان زمستان با بکمال رعایت بهر
در ترتیب قوت استعمال دو دانست که باعتبار وقت مرض باشد چنانکه دریافت نمایند که مرض در کدام وقت از اوقات است مثلاً اگر در وقت در ابتدا بود و در آن هنگام استعمال کنند
و اگر در وقتی باشد هلاکات تنها عمل آرند و اگر میان این هر دو باشد هر دو را مخلوط سازند و در هر مرض آنچه مناسب وقت او باشد از استعمال او و بلکه از تدریس نیز رعایت
آن کنند و ایضا اگر تب در ابتدا بود و مفتوح سد و تشکین اندک بهر تب در ابتدا استعمال نمایند و مثل طبیبات استعمال کنند که آنها شدید التبرید و قابض اند و بعد از تدریس

کسر سبب تب بیشتر نماید استعمال نمایند پس در انتها مستقر غایت عمل آید و درین هنگام به تمام احوالات آنست بعد از آن در اخطا و انحراف حفظ قوت یابد
 کن به تمام کنند سووم قانون اختیار کسیت دوا و این قانون تقسیم میشود بقانون تقدیر وزن او شل آنکه شربت تمام از قفل برای تخمین حدود یک شغل است از
 سقمو نیا برای اسهال دوا رنگ و از غایقون یک درم و از شحم خنظل چهار دانگ و غیر آن بقانون تقدیر درجه حرارت برودت او شل آنکه این مزاج تقدیر یک چهارم
 بار است و دوا می دارد در درجه واحد مناسب و بود و شل آنکه این حرارت محتاج بدوای مبرور در درجه ثانی است این مبرور درجه ثالث است غیر آن مثلا اگر دوا می
 مطابق یافته نشود و ضعیف تر یا قوی تر از آن باشد مقدار او زیاده یا کم بحسب مقتضای حدس صناعی نمایند یا بحسب تقدیر کسیت از مبرور و تخمین تقدیر وزن او
 و تقدیر کسیت درجه و مجموع بر سبیل حدس صناعی یعنی حرکت فکر که از کثرت اعمال صناعت حاصل میشود از سه امر دریافت میگردد یکی از مقدار مرض که
 این گاهی بحسب تغییر وقت مرض نیز متغیر میشود چنانچه تقدیر کسیت و بحسب قریب بعد از بجران مختلف میگردد پس مرض ضعیف را لا محاله دوا می ضعیف کفایت کند
 و قوی و معتدله قوی تر بود و وضع مرض بسکون و قلت اعراض او و قوت مرض بشدت و کثرت اعراض او شناخته میشود و دوم از اشیا که بواقفت و ملائمت
 و منافرت آن دلالت کند و این ده قسم است جنس مثل ذکورت و انوثت و سن و عادات و فصل و بلد و صناعت و قوت و سمنه و حال هوا و تدریج سالت
 و اکثر از اینها که کور شد سووم از طبیعت عضو مریض اگر مرض مختص بعضی بود و حال بدن نیز مثل حال عضو درین باشد و تعریف طبیعت عضو مختص معرفت چهار
 امر است که مزاج عضو و خلقت او و وضع او و قوت او بود اما معرفت مزاج عضو پس احتیاج بمعرفت او بهر آنست که چون مزاج طبیعی او و مزاج مرضی
 او معلوم شد بعد پس دریافت گردد که آن چه قدر از مزاج طبیعی بعید شده پس مقدار چیزی که بران وارد و کند دریافت شود و مثالش اینست که اگر مزاج اول صحیح بود
 بود و مرض جاری باشد که از مزاج او بعد گیر شده پس احتیاج به تبرید کثیر باشد و اگر دو حار باشد در آن قریب اندک کفایت کند لیکن اینقدر بدانند که مرض
 مخالفت مزاج صحیح محتاج بسوی تبرید قوی تر از مرض موافق وقتی باشد که چون مبرور در مرتبه واحد باشد و اما معرفت خلقت عضو پس فصل و مجاری
 و او عید و حیثیت سطوح اعضاء در ملاست است و دشواری از فن نظری دریافت در آن تامل نمایند چه باختلاف آنها کسیت او و به مختلف بود و معذک بدانند
 که بعضی اعضاء در خلقت خود سهل المنافذ اند و در داخل مزاج او موضع خالی است مثل شش که آنرا از داخل تجاوید شیب تعبیریه است و عروق ضواری
 متفرق در آن و از مزاج تجوید صدر پس فضول بدوای ضعیف معتدل از آن منافع شوند بسبب وسعت مسام او و سهولت نفوذ و ابسی باطن او بعضی از
 سهل المنافذ نیستند پس محتاج بدوای قوی باشد و همچنین بعضی شغل اند مثل ریه و بعضی متکاف شغل کلیه و تخلف او دوا می لطیف کافی باشد و اگر چه آن نیست
 خالی از داخل نباشد بهر آنکه نفوذ و ابسی باطن او اندفاع فضول از آن بسوی مزاج او سهل بود و کثیف محتاج بسوی دوا می قوی باشد و اگر چه در
 موضع خالی بود و اکثر اعضاء که بدوای قوی احتیاج دارند آنست که آنرا تجوید نه از داخل مزاج و نه از یک طرف و نه فضا باشد و معذک متکاف شغل بود مثل
 عصب است یا بعد از آن عضو که آنرا تجوید از جانب واحد باشد از داخل مثل او رده و شرا مین است و پوست و از مزاج شغل اعصاب که تجوید شکم وسیع است
 و بعد از آن آنچه از فضا از هر دو جانب بود لیکن کمزور کثیف بود مثل گرده که آنرا فضا می شکم از مزاج و فضائی در داخل او است و درین احتیاج بدوای قوی
 در درجه وسطی باشد پس از آن آنچه آنرا تجوید از هر دو جانب بود و آن ضعیف باشد مثل ریه که دوا می این باد و ضعیف کنند و بدانند نوعیکه تجوید فضا شکم مسام
 بهر دو سبب برای سهولت وصول اثر و ابسی عضو است همچنین آن مبرور و سبب است بنا بر معرفت قبول او برای فضول و بهر آنکه فضا او از آن نیز و اما
 معرفت وضع عضو اینست که وضع تقضی موضع یا مشارکت است پس موضع یا قریب از منفذ و او مثل معده یا بعدی مثل گرده یا متوسط مثل جگر باشد
 و مشارکت با عضو دیگر بود و معرفت اولاب است بهر آنکه تقدیر کسیت دوا مختلف میشود باختلاف هر دو و انتفاع بوضع عضو از جهت علم مشارکت خاص الانتفاع
 است به نسبت انتفاع بوضع از علم موضع بقرب و بعد بهر اختیار جانب جذب دوا و اما ماده مده مرض سهولت بسوی عضو مشارک از جانب مناسب باشد
 اینست که چون ماده در حد بکشد باشد مستقر غ آن به بول کنند و اگر در قعر جگر باشد مستقر غ آن با سهال نمایند بهر آنکه حد بکشد مشارک اعضا می است
 و قهر آن مشارک اعماست و اما انتفاع بوضع عضو از جهت علم موضع عضو که اراده مداوات او کنند از سه وجه بود اول قرب و بعد است پس

از
نوع
اشک
باز

اگر قریب از منفذ و باشد مثل معده ادویه معتدله کفایت کند یعنی قوت و دوا بقدر مقابل مرض باز یادت تصرف در آن باید تا در فعل افراط نکند و اگر بعید باشد مثل ریه یا کلیه محتاج شوند بزیادت در قوت و دوا یا باستبدال دوا بدوای قویتر از آن و یا بزیادت در مقدار او و یا بخلط او بچیزیکه آنرا قبل از جدا شدن قوت و بدن رساند بهر آنکه قوت ادویه معتدله قبل وصول بسوی آن فاسد گردد پس اگر در قوت آنها زیاده نکنند غرض حاصل نشود و زیاده کردن در قوت آنها حاجت افتد و خصوصاً از ادویه که غذائی باشند بهر آنکه حاله اعضا و را بیشتر بود و این بهر علت ابدان باشد و اگر میان قوت دوا و مرض بعد کثیر بود درین هنگام دوا محتاج به تقفید بسوی قوت فائده باشد پس احتیاج افتد که قوت دوا بیشتر از محتاج الیه بود مثل حال اضمه عرق النساء و امثال آن و دومی اینست که معلوم نمایند چیزی را که با دویه مخلوط کردن سزاوارست تا آن خالطه در ایصال آنها بسوی عضو سرعت کند چنانچه بهر رات با دویه اعضای بول مخلوط کرده میشود و عرقان با دویه قلب و ایضا معلوم نمایند که فعل بهر دوا را اختصاص بعضوی نیست و چون آنها بخورند در بدن متفرق گردد و بعضو مرض چیزی که از آن برسد بسیار اندک بود پس تاثیر و در آن اندک باشد و گاهی او را لازم بود اضرار بباقی اعضا بسبب ورود قوت این دوا بسوی آنها با وجود عدم حاجت بسوی آن پس هرگاه در صرف آن دوا بسوی آن عضو علیل حیل کنند تا تاثیر او در آن اکثر شود و اثر اضرار بعضوی از دوا نماید و بطریق اینست که بدان دوا چیزی که از شان او نفوذ بسوی عضو مرض بود مخلوط سازند پس این هرگاه بسوی آن نافذ شود همراه او دوی دیگر باشد و درین هنگام تاثیر او بیشتر گردد و مانند عرقان را در قرص کافور استعمال میکنند با وجود بودن آن شدیداً محرکه پس درین وقت تبرید قلب بیشتر گردد بسبب تقفید عرقان کافور را بسوی قلب سوم آنست که جهت ایصال دوا بسوی آن دریافت نمایند مثلاً هرگاه طبیب معلوم کند که قرصه در معای سفلی است و دوا را بچقنه رساند و اگر دریافت نماید که در معای علیا است آنرا بشیراب ایصال کند تا در هر دو صورت ایصال دوا از اقرب طرف باشد و قوت او تا هنگام وصول او بسوی آن عضو باقی ماند و بدینکه بعض اعضا بعد از منفذی باشد و قریب از دیگر مثل مثانه و رحم پس مشروبات بسوی آن از منفذ بعید برسند و آن دهن است و ادویه فروقه از منفذ قریب برسند و آن سوراخ قضیب و رحم است و لهذا ادویه فروقه در ازاله امراض آنها قویتر باشند و بعضی اعضا است که نفوذ ادویه بسوی آنها از منفذ واحد گاه قریب شود و گاه بعید و این مثل ریه است که ادویه نفاذ گاهی بسوی آن از مری بر شخ از مسام غشائی که میان او و میان قصبه ریه است واصل میشود و این بسیار قریب است و گاهی از طریق معده بسوی آن میرسد و این چنان باشد که بسوی کبد نافذ شود و بعد از آن بسوی رگ اجوف بعد بسوی ریه نفوذ بهتر و در ادویه صدر و ریه و قصبه او آنست که ادویه بطریق اعواق یا حبوب استعمال کنند تا در آنها در مری بزبان دراز باشد و آنچه بسوی او از آن غشائش شخ گردد بیشتر باشد و لهذا ادویه سرفه بچنین ساخته اند و بدینکه گاهی انتقال بر اعانت موضع و مشارکت مقامی باشد و این در آنجاست که ماده تباهه بسوی عضو ریخته باشد و یا ماده هنوز در انصباب بود پس اگر هنوز در انصباب بود آنرا جذب کنند از موضع او اعم از آنکه جذب بدوای جاذب بود یا با مری دیگر جاذب مثل نذون ادویه حریفه بر دستها و پایا یا بربط ساقین هنگام توجه ماده بسوی سر بعد مراعات این چهار شرطی مخالفت جهت چنانچه جذب میکنند در قطر عرض از راست بسوی چپ و لپکس و در قطر طول از فون بسوی شل و لپکس و در قطر عمق از ظاهر بسوی باطن و لپکس و از قدم بسوی خلف و لپکس تا ماده از جهت انصباب برگردد و این گاهی بخلاف قریب بود مثل نهادن محجم بر نقره برای جذب دوا و ارشتم و یا بجذب شل ساقین هنگام تقاعد مواد بسوی سر و دومی مراعات مشارکت چنانچه حبس حبس بوضع محجم بر پستان میکنند تا بربط بسوی شریک بهر آنکه میان پستان و رحم مشارکت است سوم مراعات عادات در سمت چنانچه در امراض جگر از باسلین راست فصدی نمایند بنا بر آنکه درین جانب است و در علل طحال از باسلین چپ چهارم مراعات تبعید در جذب یا در بجا دی یا مجذوب الیه بسیار قریب از مجذوب منزه باشد بهر آنکه چون از آن قریب باشد این جذب در حقیقت معاون برای حرکت ماده بسوی آن بود و ایضا جذب بسوی عضو بسیار قریب با وجود بودنش مانع از جذب تمام عضو مجذوب منزه را معرض انصباب مواد بسوی آن میسازد و اما اگر ماده تباهه منصب بود از معرفت مشارکت بدو و منتفع شوند یا از جهت آنکه از نفس عضو آنرا بگیرند چنانچه فصد رگ زیر زبان در علاج ورم لوزیتین و یا بسوی عضو قریب مشارک نقل کنند و از آن میرون آید چنانچه فصد صافنی امراض

رحم میکنند و بدانکه چون زنده انصباب ماده طول کند و در عضو مستقر گردد و نقل او از آن مشکل بود بلکه صواب نیست که از آن عضو خارج کنند و اما قبل از آن نقل بقرب مشارک نمایند و برای جذب بسوی خلافت شرائط دیگر نیز هست اول آنکه هرگاه اراده جذب بسوی خلافت کنند اولاً تشکین و جمع عضو و جذب عینه نمایند تا انجذاب مواد بسوی آن کم شود و هر آنکه جمع جذب است پس اگر تشکین نکنند مواد بر عضو تعاقب کند و فائده جذب باطل گردد و دوم آنکه نظر کنند تا مجاری ماده بر عضو منبسط نباشد و متضرر آن ضرر عام نگردد و اگر آنکه این رئیس مجرور ماده بر آن متضرر نگردد و مثل جگر که گاهی مواد از اعضا بسوی آن جذب میکنند تا باسهال خارج شود و با وجود آنکه عید را و جگر لازم است سوم آنکه عضو جذب الیقیل الصبر نباشد بسبب بودنش قوی پس چهارم آنکه در بدن امتلائی مفرط نباشد و تا بر عضو جذب الیه ماده بسیار جذب نگردد و تحلیل او از آن مشکل گردد و لیکن این وقتی بود که با جذب استفرغ نباشد اما چون بادی استفرغ باشد ازین ضرر نبیند و پنجم آنکه عضو جذب الیه ماده دیگر بسوی آن نباشد و هر آنکه جذب اعانت بر حصول آن نماید ششم آنکه عضو که بسوی آن ماده منفع شده مخرجه طبیعی برای او نباشد یا احداث مخرج برای او نباشد یا اگر مخرج طبیعی برای او باشد یا احداث مخرج بهر آن ممکن بود مثل فصد خروج او از آن اولی است و اما معرفت قوت عضو و امتناع از آن از سه طریق بود و قوام عضو را نیز درین باب مدخل است و عمدتاً در همه اعانت حال دوم ضرر عدم او از سه احتمال بود و بر عضو است پس اگر عضو ذکی محسب عصبی باشد در آنک او برای منافی بسیار بود و ادویه قویه کثیر المناقات برای طبیعت و ملایم و بدان الم بسیار یا پس ضرر عام تحلیل ارواح گردد و اگر عضو شریف باشد ضرر از آن بیشتر بود و اگر رئیس باشد ضرر از آن هر دو زیاده تر بود طریق اول مراعات ریاست و مبدئیت است پس هر عضو که مبدأ و رئیس باشد بر آن تنظیم امر با ادویه قویه حتی الامکان نمایند تا بدن را ضرر عام نگردد و بنا بر بودن اعضای ریاستی قوای ضروری در حیات و کثرت منافات و دوی قوی آنرا و لذت کلب از دماغ و جگر آنچه احتیاج استفرغ آن بود آن را در یک دفعه خارج نکنند و اخراج شدید البته نماند که این بسیار ضرر بود بلکه قاتل بنا بر اختلاف مواد و اصل بقا و بسبب کثرت خروج ارواح بدن در استفرغ دفعه و چون مراعات امر در استفرغ مواد جگر و دماغ واجب شد پس قلب بطریق اولی بود و الباقی تا بهر شدید نمایند تا اطعمای حرارت غریزی لازم نشود و این عام است در اعضا لیکن ضرر در اعضای رئیس بیشتر بود و هر آنکه مبادی ارواح اند و چون با ادویه تحلیل بر یکجا ضایع کنند از ادویه قویه قاصده خوشبو بنا بر حفظ قوت خالی نگذارند تا بهر جهت قبض از آن تحلیل مفرط منع کنند و بهر جهت تقویت مزاج آن نمایند و همچنین در آنچه در مشروبات برای کبد و اولی اعضا باین مراعات قلب است پس دماغ پس کبد و طریق دوم مراعات فعل مشترک بر عضو است بهر آنکه اگر فعل آن عضو مشترک و عام جمیع بدن باشد و اگر رئیس نباشد مثل معده و ریه و حجاب رعایت قوت او واجب است لهذا در حیات با ضعف معده آب سرد شدیداً برودت نمیدهند تا ضعف آن زیاده نگردد و بدانند که استعمال مرخیات صرف بر اعضای رئیس و آنچه در مشروبات قریب آنهاست از اعضای شریفه خطر شدید بحیات دارد و هر آنکه دوی مرخی عضو را معرض انصباب مواد میکند و جرم و ضعف و ارواح او را معرض تحلیل و فعل او را ضعیف و مهابت و عفونت و قبول امراض میگرداند و طریق سوم مراعات ذکای حس و کلال آنست پس در اعضای ذکی محسب عصبی و جهت که از استعمال ادویه روی الکفیت سمیه و لذت و موزینه مثل یوغات و غیره احتراز نمایند تا قوت آنها بنا بر شدت تصرف آنها بنافی بسبب ذکای حس تحلیل نگردد و ادویه که از استعمال آنها اجتناب کنند سه قسم است یکی تحلات مثل حاشا و ماذیون و مانند آن بنا بر اضعاف آنها تحلیل ارواح دوم مبررات بالقوه مثل انیون و امثال آن بنا بر احوال آن ارواح را و اطعمای آن حرارت غریزی را سوم آنچه کیفیات مخالف طبیعت عضو آنرا بود مثل زنگار و سفید آب و مس و خسته و مانند آن بنا بر منافات آنها با مخرجه اعضا و ابطال قوای آنها تعلیم تا اینجا اقسام قانونی که بهر علاج بر دوا شیخ رئیس بیان نموده تمام شد و سواي ازین قوانین دیگر نیز است که احتیاج بسوی آنها نیز می افتد چنانچه اول اختیار جوهر و دست مثلاً ادویه قلب که جوهر آنها شدید المناسبت بکبر و روح باید و چون دود و در تعدیل مزاج مساوی باشد و جوهر یکی از آن هر دو ملائم بدن باشد و جوهر دیگر منافاتی بدن پس استعمال ملائم او فنیست و دوم اختیار جهت استعمال دوا چنانچه ادویه قویه که فضل استعمال او بطریق حقنه است داد و یغنیان که افضل استعمال او نوشیدن است و این بهر آنست که نفوذ او بسوی مرض از اقرب طریق باید سوم اختیار بهیت دوا چنانچه بعضی ادویه است که فضل استعمال آنها بطریق لعوقات بود مثل ادویه سینه و بعضی دیگر است که فضل استعمال آنها بطریق مشروبات است.

باشد مثل ادویه مستعمله برای امراض اعضایی بعیده تا نفوذ آنها بسوی آن سرح تر بود و بعضی از آنهاست که نفوذ آنها بطریق طبیعت و مثل ادویه مستعمله برای تنقیه سینه و غیره اینها چهارم اختیار بود و اول بطور مفرد یا مرکب بود و بعضی امراض است که ادویه آنها مرکب باید مثل حصوات که ادویه مفرد در آن باغرض مقصود و علاج آن کم کفایت کند و بعضی از آنهاست که ادویه آنها مفرد یا مثل ادویه امراض مزاجی بچشم اختیار بودن و اولی آنکه است که بعضی ادویه است که استعمال و بعد از شستن قوی بر آن جاز بود مثل ادویه که در آن فواید مثل شود چون تربان و بعضی دیگر است که فواید بود مثل ترش کافور و بعضی از آنهاست که چون کشته شوند قوت آنها قوی گردد مثل شراب ریت

ذکر قوانین که رعایت آنها در امر علاج واجب است

بدانکه قبول شیخ الرئیس امرضی که در آن خطر بود و تاخیر واجب در امر علاج یا تخفیف در آن از قوت قوت است این نباشد پس واجب است که در آن اولاً ابتدا با علاج قوی نمایند و حاصل این کلام آنست که اگر مرض عظیم باشد و قوت بود که قوت زمانه معتد به وفا نکند بسبب عظم نفس مرض یا ضعف قوت یا کثرت ماده یا بوجان او یا مناسبت بدن و مزاج مرض یا استعداد در اخلاط بدن با احتمال ماده مرض یا اقتضای هوا و فصل و غیره برای شدت مرض پس می باید که امرض طبیعت مطلق نگردانند و رعایت تدریج از علاج ضعیف بسوی علاج قوی نکنند بلکه ابتدا با علاج قوی نمایند بهر آنکه وقت بآن وفا نکند و این هنگامی است که قوت بسیار ضعیف نباشد بخیر که با تقاضات احتمال علاج قوی نکند چنانکه احوالات است و امرضی که در آن خطر نبود و از قوت شدن قوت خوف نباشد بسوی قوت تدریج نمایند اگر از تخفیف ترغاب حاصل نشود و مراد از این تخفیف بر طبع است با استعمال اشیای خفیفه غیر قویه بهر آنکه ادویه قویه اکثر متانی طبیعت اند و درین هنگام واجب است که دوائی قویه استعمال نکنند مگر وقتیکه دوائی ضعیف تر خفنی نکند که درین حالت در آن تدریج بقوی نمایند تا آنکه منتهی شود بحدی که وفا بغرض نماید لیکن این وقتی بعمل آرند که مرض مهیاج نباشد بهر آنکه در آن هنگام مترا در است که ادویه قویه استعمال کنند و اگر چه ماده نفع نیافته باشد و فائده تدریج بسوی علاج قوی مثل فصد و اسهال و شکاف و اسهال و غیره آنست که طبیعت منزعج نگردد و که این لامحاله تحریک قوی غیر مالوم است پس امر بر این عظیم گردد و دست و پا چون مشغول برض باشد قانون نشاید که از صواب بگریزند اگر تاثیر او بدیر باشد و بر غلط قیام نمایند اگر ضرر او ظاهر نشود و تاخیر تاثیر صواب گاهی بسبب مانعی باشد مثل ملاقات بدن و غیر مستعد بهر افعال یا عدم طول ملاقات او بدن تا زمانی که در مثل او اثر ظاهر شود و همچنین حال در غلط باشد و معرفت علاج صواب با وجود تاخیر تاثیر او و معرفت علاج غلط با عدم ظهور ضرر او از قیاس که بران دلالت کند یا از تجربه که از علاج مثل او استفاده شده باشد حاصل شود و بسا باشد که جاهل در جانی تدبیری کند که آنرا در مقامات دیگر نافع یافته و آن در اینجا مناسب نبود پس تا وقتیکه ضرر او ظاهر نگردد از آن باز نماند قانون واجب نیست که با وجود بودن تدبیر صواب بر یک علاج بدوائی واحد و ایضا جنس واحد از علاج قیام نمایند بلکه تبدیل ادویه کنند بهر آنکه بعضی ابدان را خاصیت در تاثیر و عدم تاثیر از بعضی ادویه بدینا باشد پس جائز است که تاخیر ظهور نفع بسبب مثل این اثرها درین صورت انتقال از دوائی بدوائی دیگر واجب بود و ایضا دوائی واحد مالوم بدن میگردد و از شئی مالوم بدن منفصل نمیشود و تاخیر او کم میگردد و اما بعضی تدابیر مالومه مثل فصد و اسهال و غیره گاهی نفع بسیار کند و مثال انتقال از علاجی بجلع دیگر و مرض واحد اینست که مثلاً علاج مرض بلغمی واجب است که تجلیل بلغم بود و با ذابت پس او را را با انضاج پس اسهال و هرگاه محلل استعمال نمایند و اثر نفع ظاهر نگردد با ذابت پس او را را با انضاج پس اسهال استعمال کنند قانون استعداد افعال گاهی مختلف میباشد نسبت با بدن و اعضا پس هر بدن بلکه عضو و لا بلکه بدن واحد و عضو واحد را در وقتی غیر وقت دیگر واجب است در افعال از دوائی غیر دوائی دیگر بود یا بسبب معاونت هوا برای او در وقتی بنا بر موافق بودنش کیفیت را غیر وقت دیگر و یا بسبب امر دیگر از داخل مثال اول اینست که ابدان متکلف و اسع المسام بمالیدن روغنهای زیاده از مفرحات تقویت یابند و مثال دوم آنست که دماغ بعینه زیاده از تخفیل گرم شود و مثال سوم اینست که بعضی ابدان بر روغن کل در تابستان و در جوئی گرم شوند و در زمستان و در پیری بدن سردی یابند و مثال چهارم آنست که مده حار در شب تاب بجز کافور نفع یابد و در شیخوخه بدن ضرر یابد بلکه با تخفیل البرد از آن باشد مثل قرص فوسفات که در قانون هرگاه مرض شکل گردد باید که بر مرض طبیعت بگذارد و استعمال دوائی سهل و غیره استعمال کنند بهر آنکه طبیعت یا غالب شود و مرض را مقهور گردانند و یا مغلوب شود و مرض ظاهر گردد و این بنا بر آنست که اگر چه

در مقام دست اندر بیدست که یکی از آن هر دو غالب نشود پس اگر طبیعت غالب شود از اقدام بر علاج با وجود جمل برض منع کنند و اگر مرض غالب گردد علامات او
لا محاله ظاهر شود و گذشتن طبیعت نیز اگر چه ضراست اگر ضرر این کمتر از ضرر تدریجی بر جمل بود و حصر ما انظار مرض و ظهور آن اکثری است چه بسیار باشد که موت
قبل ظهور علامات شخصه مرض عارض شود پس محال بر علاج است ضعیف خالی از کیفیات بد یا مشترک النفع نمایند چنانچه اگر در ذات الجنب و ذات الصدقه شتاب
افتد بشریت عذاب و نیلوفر امکنند و اگر در پختن اشکال گردد و ندانند که این طبیعت است یا صفراوی یا غیر آن سکنجین و شربت لیمو و هندی بهر آنکه نفع
این هر دو جمیع مواد است اما برای حار و بطفیه و اما بنایز بار و بطفیه و تقطیع قانون چون مرض غیر حادث از وجع با وجع جمع شود یکی از آن هر دو سبب
دیگر نباشد مثل رد با صدمه و یا مرضی که سبب او وجع باشد با وجع جمع گردد مثل غشی حادث از قولنج یا غیر آن با قولنج در مرض موجب وجع با وجع جمع شود مثل
اورام موجب وجع مثل ضرب و مقطع باید که ابتدا به تسکین وجع کنند بهر آنکه وجع محلل ارواح است و قوت را ضعیف کند پس بر فاع مرض دفا کنند و ضعف
عضو است پس استعدا و مرض باشد و نماید و مرض مستولی شود و ایضا وجع جذاب مواد است بوضع خود سبب تسکین او پس این مرض را زیاده کند یا مرض دیگر
پیدا نماید و ایضا طبیعت بسبب انتقال او وجع از تدریج مرض ذبول کند پس مرض مستولی گردد و چون درین حال یا در مطلق وجع نخدیر حاجت افتد باید که
مثل ششماش تجاوز کنند که این با وجود تخدیر مالوت و ماکول است و شئی مالوت قلیل الضرب باشد سبب معنای بودن طبیعت با صلاح و دفع مضرت او و نه تنگ
مخدرات از تخلیه خون و روح و غیر اینها ظاهر است مگر آنکه وجع بر تیره رسد که از آن خوف بلاکت بود پس درین هنگام تجاوز بقوتیر از آن مثل افیون جاز بود قانون
هرگاه بشدت حس عضو ایما باید که غذای صاحب او بجهت اینکه تحت مغلظ خون باشد مثل بهر آنس سازند و روارت شدت حس عضو بر آنست که موجب
مرض میگردد و چنانچه گاهی تصاعد اجزای لازم الصدود از معده و خمره بسوی سراسر حساس شود و سواس و سوء تخمیل و دوی و طنین و خمره عارض میگردد و
غذای غلیظ خون غلیظ پیدا کند پس روح متولد از آن غلیظ قلیل الاستعدا و بهر ادراک باشد و از تخلیه خون و روح به تدریج گاهی خوف می باشد چون
مزاج از شری او ضرر یابد اما اگر خوف تدریج نباشد غذای صاحب او بهر دات مثل کابو و مانند آن سازند قانون بد آنکه از معالجات جیده نافه استقامت
بقویات قوای نفسانی و حیوانی است مثل تفریح و بیهوش و لقای کسی که بدان انس باشد و ملازمت شخصی که از آن سرور یابد و گاهی ملازمت محققین و کسی
که از آن شرم نماید بنا بر منع او از آشای منزه که آنرا طلب کند و بران صبر نماید و از حرکات کثیر مستغن بشیر مواد نفع کند و پوشیده نیست که هر واحد از
نفس و بدن منفصل میگردد و از آنچه یکدیگر را عارض شود چه می بینیم که هرگاه بر بدن خلاصه سوداوی غالب شود برای نفس خوف و وحش و فکر فاسد عارض میگردد
و چون خون رقیق صاف غالب گردد نفس را سرد پدید میشود و کذب چون نفس را غضب بسیار شود بدن را غلبه صفرا و سخت مزاج عارض می گردد و
چون غم کثرت نماید بدن را غلبه سودا و پس مزاج او عارض میشود بلکه گاهی مزاج و رطوبات بحالت محمود یا مذموم و فتنه مستحیل میگردد و از این قبیل است آنچه
مریض هنگام دیدن محبوب او یکبارگی صحت می یابد و هرگاه تاثیر امور نفسانی در بدن باین درجه باشد پس این علاج در حالی بالضرورت نافع باشد و قریب
این نوع از معالجات انتقال مریض از شهری بشهر دیگر است و از هوا به هوا و انتقال از بهیست بهیست دیگر و تکلیف هیات و حرکات که بدان استوای
عضو از بهیست ردی یا تغییر مزاج ردی کرده می شود بهر آنکه از انتقال لمبگاری مریض تصور شفا در آن می نماید و آنرا نفع میکند و اگر چه هوای هر دو بله
مختلف نباشد و ایضا انتقال بسوی بلد اگر چه آنرا مورد ساره بجدد گردد و بدان از امور متکرره مکرره ارواح خلاصی یا بتاثير در انباش قوتها قوی گردد
و همچنین در هوای جید تر از بلد اول تاثیر قوی باشد با وجود تصور مریض در آن شفا را و ایضا هرگاه سبب مرض حرارت باشد نقل مریض از هوای حار یا مسکن
حار یا فصل حار بسوی ضد آنها از مرض یا تخفیف در آن می نماید و مثال انتقال از بهیست بهیست است که مثلاً صاحب قرحه بهیستی باشد که آنرا
احتباس ریم و فساد آنچه گرد است لازم بود و چون وضع او بسوی بهیستی که ریم از آن جدا شود و متغیر گردانند آنرا نفع بخشد و مثال تکلف هیات مثل
تکلف طفل احول است بنظر قوی تیز بسوی چیزی مثل آئینه و غیره و مثل تکلف صاحب لقوه از نظر آئینه چینی که این ادعا بسوی تکلف تسویه وجه
و عین او می نماید و گاهی بلا تکلف معالجات دیگر بصلاح عود می کند و مثال حرکات که با وی تغییر مزاج گردد و حرکات اهل ریاضت است

قانون از قوانین آنچه حفظ او واجب بود است که معالجات قویه در حصول قویه از اسهال قوی و دلغ و شکافتن و لی کردن در گریه و سرانجامی بود و ترک
نماند تا قوت را با اجتماع امور خارج از اعتدال که آن مرض و علاج قوی و افراط کیفیت فصل است ضعیف گرداند بهر آنکه قوت در گریه ضعیف میگردد و درین
هنگام اگر مودای قوی علاج کنند گاهی بقوت مودی گردد و در سر ما و او عاصی غلیظ میشود و مودای قوی چون ممکن برفع آن نباشد متوجه بسوی مواد
رقیق گردد و ضرر عظیم از آن حاصل شود و همچنین دلغ و شکافت در گریه و سردی قوی بدی صحت یابد و مراد بجلالها قویه همین اسود مزج طبیعت محلل ارجح
ست نه مطلق معالجات قویه چه استعمال اشای قوی البرز مثل شیر و تخم خرفه و کاسنی و مقترن بمدهانه و است در گریه مودود و تدریج قوی استخین مثل استعمال کدلی
افلاکلی و غیره در سر مانع باشد قانون امور که در علاج او احتیاج بنظر دقیق بود نیست که در یک مرض و احتیاج متضاد جمع شوند مثلاً مرض مستحق
تبرید باشد و سبب استخین بود مثل تب که مقتضی تبرید است برای اطفای حرارت او و سده که سبب تب باشد مقتضی استخین است بنا بر تفتیح او و یابس
این باشد چنانچه هرگاه قلب و معده سرد و جارا باشد و از آن سرد و جارا بسیار بسوی سرد و کند و منعقد شده ماده زکام و نازل گردد پس سبب
مستدعی تبرید باشد یعنی تبرید قلب و معده و مرض یعنی زکام و نزله مستدعی استخین بود بهر تحلیل ماده او و کدکب آنکه مرض و عرض جمع شوند و مرض مستحق
استخین باشد و عرض مستحق تبرید بود مثل قوی و وجع او که ماده قوی و مقتضی استخین قطع است و شدت وجع او مقتضی تبرید و تخمدیرو یا بعکس این باشد
چنانچه در تب سفاوی غشی که در آن دست و پا سرد گردد و مرض مستدعی تبرید بود و عرض یعنی سردی اطراف مستدعی گذاشتن آن در آب گرم بلکه
مالیدن بروغنهای گرم پس درین صورتها طبیب محتاج بنظر دقیق است تا معلوم نماید که علاج اولی است یا ترک آن و با وجود علاج کدام از آن هر دو اهم
و اولی بجا است و با وجود اولویت او چگونه علاج در عایت ضدی باید کرد قانون هر استلا و هر سرد و مزاج را علاج بالقدر از سفاوی و مقابله کرده
بلکه بسیار باشد که حسن تدبیر یعنی تصرف در امور ضروریه کفایت از آن هر دوی نماید مثلاً در امتداد قلیل طعام و در سرد مزاج مثلاً حار تر که چیزیکه از آن
زیاد کند و استعمال اشیره و اغذیه معتدله قلیل قانون هرگاه چند امراض در شخص واحد جمع شوند طبیب را واجب است که بجا که مرضی ابتدا کند که بدان
یکی از این سه خواص مخصوص باشد یکی آنکه مرض دوم بدون صحت آن زایل نشود مثل ورم و قرص چون هر دو مجتمع شوند باید که اولاً علاج ورم نماید تا سفاوی
که همراه او است زایل گردد و ممکن نیست که قریب با وجود سرد مزاج صحت یابد بهر آنکه غذا یی ملحم میگرد و با وجود سرد مزاج صاحب ورم الشام می شود
بنا بر آنکه طبیعت را از اصلاح غذا فخل او مانع بود و دوم آنکه یک مرض سبب مرض دوم باشد مثل آنکه هرگاه سده و تب عارض شود باید که اولاً معده
سده کنند بعد علاج تب نمایند و از تب خوف نکنند اگر تفتیح سده بسوی چیزیکه در آن قدری استخین باشد حاجت افتد بهر آنکه سده دینا اگر چه سبب
تب است لیکن آن نیز مرض فی نفسه است پس سزاوار است که اول علاج سده نمایند پس علاج تب و سده مانع از تفتیح و تبریح و معین خلط است
تب است فلذا از و ال تب بدون زوال سده متمنع است و تب غفنی مختلف می باشد بحسب ماده هر آنکه ماده مثلاً گاهی تبی و گاهی سفاوی بود و علاج
تب بلغمی مخصوص بر مضادات مرض تنها نیست بلکه برین و بر مضادات سبب او نیز و سفاوی مرض که آن جمعی است و سبب که آن سفاویست درین مطابق
آنکه آن هر دو حار اند و فی آنها بدوی بار بود بخلاف بلغمی که علاج در آن گاهی بحسب تب باشد و گاهی بحسب ماده هر مرض که آن بلغمی است و کدکب سده
موجب تب که علاج در آن مختلف می باشد پس باعتبار تب بمبررات باید و باعتبار سده بمشقات بمبررات بهر آنکه مشقات تب را فائده میکنند باز آن
سده را و اما مبررات سده را نفع نمیکند بلکه در آن دو عفو نیست بل در تب می افزاید و معالجه سل یعنی قریب بمشقات کنند و از تب خوف نکنند بهر آنکه
محال است که تب زایل شود و سبب او باقی باشد و علاج سبب او تخفیف است و آن مضرت است بهر آنکه مجفف و بر حدت تب و حرارت
آن می افزاید سوم آنکه سیکه از آن هر دو شدید الاهتمام باشد یعنی حادث بود و نتهای آن قریب تر و خوف آلمان در آن بیشتر باشد چنانچه هرگاه سوناخس
و فحاح جمع شوند علاج سوناخس بتطهیه و فصد کنند و فحاح التفات نمایند بهر آنکه تب مرض حاد است و فحاح مرض مزمن که درین خوف از نوران خلط خانی
نیست و چنانچه استسقا هرگاه مقارن تب باشد معالجه تب مشغول شوند و تقدم این بر علاج استسقا بر آنست که آن حار است و جوهر کدرا

بگذارد و در استسقا افزاید و مثل خفقان و ضعف جگر چون بیرون میروند و جمع شوند پس او به مدینه مفرغ من خفقان و ضعف جگر اندر هر آنکه سبب غلظت است
خود و دیگر به سبب دور مجاری آن هنگام مروز خود بایستد و ضعف و اذیت او بفرزاید و در مثل این صورت باید که طبیب رعایت نماید و در علاج نماید و باطن
و گرنیز بهال کند قانون چون مرض و عرض جمع گردد و بعلاج مرض ابتدا کنند که عرض به تبعیت آن زائل گردد و اگر آنکه عرض غالب و شدید است نکایت باشد
و از آن خون کنند که قوت را تحلیل و ضعیف کند و درین صورت بمعالجه این مشغول شوند و اگر چه در مرض بفرزاید مثل غشی چون مقدار تب باشد که در مثل این
وقت محتاج بدادن دوائی مقوی و مزید روح مثل خمر و امثال آن از سخفات میشوند که درین هنگام قصد عرض کنند و برضالتفات نمایند چنانچه غدرات
در قویخ شدید الراج چون صعب شود برای تسکین عرض که آن وجه است بخورانند و اگر چه این مضرت بنفس قویخ که آن مرض است سبب تبرید غدرات
موجب زیادت سبب او و همچنین گاهی تاخیر قصد واجب بسبب ضعف معده یا اسهال متقدم یا غشیان فی الحال میکنند بنا بر آنکه ضعف معده و ضعف
اسهال متقدم از قصد مضاعف شوند و گاهی در آن تاخیر میکنند و قصد میکنند و قصد سبب یعنی خون باستیفای میکنند چنانچه در مرض تشنج
استلانی قصد اخراج همه خلط نمی نمایند بلکه چیزی از آن بیگذارند که حرکت تشنجی آنرا تحلیل کند و هر آنکه رطوبات غریزی تحلیل نگردد و نوع دوم آن یعنی
تشنج میسی که از آن شدید الخطرست حاصل نشود قانون بقول سحی آنچه علاج کرده میشود از ابدان آن احوال مرض است نه اعراض که لاحق احوال گردد
مهر آنکه احوال اعضای بدن چون کتبی جاری باشد فعال او نیز بر مجرای طبعی جاری خواهد بود و هر گاه بغیر این یعنی جاری بود حال او بخلاف این خواهد بود
زیرا که احوال طبعی از اعضا اسباب فعال است و نسبت حال بدن که آن مرض بود بسوی فعل که آن را آفت از آن رسد نسبت سبب بسوی آنست که رفیق
میان هر دو آنست که مرض نباشد مگر بافعالی که آنرا اثر رسد و افعال که آنرا اثر برسد نباشد الا بامرض و اما سبب مرض نباشد مگر بامرض اما مرض گاهی باشد
و سبب او زائل شده باشد و لهذا می باید که اعتنا بسبب مرض نمایند که بردال او مرض و عرض زائل میگردد و اگر سبب موجود نباشد مرض اعتنا نمایند که بردال او
عرض زائل شود و جائز نیست که عرض با وجود فقدان مرض موجود بود تا عنایت برض بدون مرض کرده شود و گاهی در بعض اوقات اعتنا برض کرده میشود
هر آنکه مرض بردال او زائل خواهد شد بلکه بنا بر آنکه آنرا نکایت در بدن چنان باشد که تا زوال مرض هملت ندید یا مرض دیگر پیدا کند پس نهایت باز از مرض از وی
و بعضی از وجه دیگر باشد و گاهی امراض ترک کرده میشود و صرف عنایت بسوی عرض میکنند اگر نکایت عرض شدید تر باشد و گاهی در ازال او قیاس عادت و چیز
استحالی نمایند که آن در مرض زیاد میکند و این وقتی است که زیادت مرض سلیم تر از ترک عرض برعاش بود پس قیاس او نمایند تا از غلظت او امن گردد و بعد
عوض برض نمایند و تلانی علی که کرده باشند باید کرد قانون بقول حکیم مدوح معالجه امراض بفاعل حقیقه که آن طبیعت مغیره مرض است تمام میشود و آنرا در
معالجه با مرض است و مرض بدان سبب باقی نمی ماند که طبیعت مجاهده میکند و ازال او نخواهد بلکه طبیعت از آن عاجز میگردد و با وجود دوام مجاهده و در آن طبیعت
ست که بدان تقویت می یابد و اعانت و استعانت بدان میکنند و آنرا در ازال او مرض استعمال می نمایند و در او بدون سن استعمال او فائده نمیکند
و طبیب خادم است مثل معین طبیعت را که دوا و غیر آن را از داخل و خارج کمائینی در وقت و مقدار اقرب او میرساند بعد از آن حاضر میکند آنچه سزاوارست
و تقویت بدان می یابد و حاضر میکند آنرا آنچه استعانت بدان در دفع مرض نماید و لهذا طبیعت گاهی ازال او مرض کثیر بدون دوا و طبیب بنماید و طبیب
و دوا بر ازال او مرض قادر نباشد هر گاه قوت ضعیف و طبیعت عاجز گردد و باید که در هر مرضیکه اراده علاج آن باشد این اشیا طلب نمایند بعد از تمام
بر مباحثت علاج او کنند قانون بقراط گوید که طبیب را تا معرفت مرض و تشخیص علت ثبوت نه پیوند و بعلاج دست نبرد و بعد از تحقیق بیماری هر یک را
از امراض بصد آن معالجه فرماید و اول علاج مریض را در پانزده نگاه سن او و غذا ایست که اندر حال صحت بوی عادت کرده و آنچه از ریاضت و آسودگی بآن
مستعد بوده و صفت و بلاد و مولد و حال والدین وی اندر صحت و تقویم و مناسب ترین اشیا هر یک را آب و هوای بلاد و غش و مجاورت آن چیزی است که
بوی خوش گرفته باشد از اینجا است که اهل بحر و سکان بطلخ را هر گاه استعمال بر اغذیه لطیفه طیب و آبهای شیرین سبک باز دارند لایحاله از تندرتی بیرون
برده باشند و چون بخوردن ماهی و خرمای و اشامیدن آبهای متغیر و بد بوی برگردانند که از اسباب زاله مرض بوده باشد و در اینجا که مزاج بیاثر زایت در

حرارت باشد بداری قوی البرود علاج کنند و قلیل الحرات را بقلیل البرود و عکس هر دو را بالعکس چون یک ضبط الله از مردم عام گردد و بر قضا و مزاج هر کس
آن موضع استدلال نموده باخراج فصول از بدن و استعمال اغذیه جید و کمیوس و تبدیل هوا سماکی فرایند و بیمار را بر جزو توخیم هرگز نریخته اند و امور یکدرا
در غم و فرح مفرط اندازد و متون دارند و باو از سختی و آزار از خواب بیدار نسازند و بنیت نیارند و بگریه و استخوان را و هوای خاکی بضرر و ضعیف سازند
و اگر بعضی اغذیه مخالف را تحت آرزو کنند که از آن بدینند و اگر دوی سودمند را اگر است کند و متون دارند

علاج امراض تابع سوء مزاج

اگر با داده باشد تبدیل مزاج نماید فقط و اگر با داده بود تنقیه کنند پس گاهی صرف تنقیه بغیر احتیاج بتدبیر دیگر کفایت کند اگر سوء مزاج از آن باقی نماند
تکلیف مزاج صحیح سابق و گاهی تنقیه کفایت نکند اگر سوء مزاج بعد تنقیه و تکلیف مزاج باقی ماند بلکه محتاج بسوی تبدیل مزاج بود و از تنقیه بود و از تبدیل مزاج
باعتبار بودن سوء مزاج سابق و مادی است و اما معالجات امراض سوء مزاج باعتبار حصول بالتمام یا نه بر سه قسم است یکی آنکه سوء مزاج مستحکم بود یعنی عود آن
کامل باشد و علاجش با تصدیه الاطلاق است و این را در دو مقام ظاهر نمایند و مثال این معالجه عفونت تب ربع بر باری است و نوشیدن آب سرد و در نسبت
غلبه خالص بر تطهیر حرارت او و دوم آنکه در حد کون باشد یعنی چیزی حاصل شود و چیزی در مسلک حصول باقی بود خواه حاصل کم باشد یا آنچه در اول تفریب
مرض یا اکثر بود چنانچه در او اثر آن و اصلاحش بر ادوات با ضد است از برای آنچه حاصل شده مع تقدم با حفظ بنا بر آنکه در مسلک حصول است بهر هیچ نسبتی
یا موجود باقی از آن و در دو مثال این تنقیه در ربع بخرق و در غلبه بقوم نیاست چون بدین منع ابتدای نوبت که واقع خواهد شد اراده کنند و هر چه در او از آن
و تقدم با حفظ تنقیه و غیره را عام است و گاهی تدبیر واحد میان بر دو جامع بود مثل قی باغ متواتر در تب بلغمی که مستعد عفونت او معده باشد بهر چه که اراده
کون نماید و در علاج این بنوع سبب فقط احتیاج افتد بهر آنکه هنوز حاصل نشده اما محتاج بقصد گردد و لهذا این را تقدم با حفظ نامند و مثال این تنقیه تنقیه است
بسبب غلبه سودا و بخرق است و بهر چه غلبه سبب غلبه صعر بقوم نیاید این نوع بطوالت و عادات شناخته میشود چنانچه هرگاه خون بوا سیر شده و در او
گردد که آن سبب ضعف جگر است و چنانچه هرگاه بعرض صداع از سخفات مقدار باشد بعد حرارت هوا آنرا برسد یا هنر احتمال نمایند ریافت شود که از آنرا
عارض گردد و چون طبیب مشکل گردد که امی از امراض که آیا سبب او حرارت است یا برودت چنانچه تب بلغمی که مستعد عفونت او معده باشد بهر چه که اراده
وز کام مشته میشود که آن از حرارت و باغ است یا از کثرت بلغم و سردی مزاج و اراده کنند که تجربه نماید تا سبب او ظاهر گردد و پس تجربه بدوی مفرط است
نکند بهر آنکه کیفیت آن بطبیعت مرض اگر موافق افتد اعانت باغ مرض نماید و شتر زیاده گردد و بعد تجربه نظر تمام نماید و بر تائید که بالعرض باشد مفرط نگردد
بهرا آنکه و گاهی عارض بود و بالعرض برید کند و بالعکس مثلاً هرگاه افیون استعمال نماید و آن تر را منع کنند پس یقین نکند که از آن تر را منع است یا سبب
افیون چه باشد که منع آن بسبب بند کردن او حرارت را بود و بدانکه مدت تبرید و تخمین برابر است چنانچه مزاج حار عارض از حرارت هوا که در بدنه
از آن او ممکن است همچنین مزاج بارد عارض از برودت هوا ممکن است از آن درین مدت لیکن خطر در تبرید بیشتر است بهر آنکه حرارت شدید تر است
و برودت منافی آن و حیات و خطر در تطهیر و تسبیس برابر است بهر آنکه خطر در تطهیر از اعراض حرارت غریزی و اخفای آن همچنان است که در تبرید از اخفای
ماده آن و افنای آن چون برود مفرط باشد لیکن مدت تطهیر طول است یعنی پیدا کردن رطوبت در بدن خشک محتاج بمرور و از ترس است
احداث جفات در بدن طب و این بسبب کثرت ورود محلات بر بدن است و حفظ هر واحد از رطوبت و برودت بتقویت اسباب او میسر گردد و تبدیل
بتقویت اسباب ضد آن میشود و حرارت قوی میگردد و با سببیک در کلیات مذکور است و ایضا بمشغلات که آن بعضی فصول امتداد است و در وقت بعد و در آن
حفظ او نماید و آن رطوبت معتدله است بهر آنکه اگر آن رطوبت ناقص شود حرارت ضعیف گردد بسبب نقصان ماده آن و اگر زیاده شود حرارت با افراط و در میان
گردد و برودت قوی میشود بتقویت اسباب او و چون حرارت بسبب کثرت رطوبت و با سببیک تحلیل رطوبت افراط کند و آن بهر سهو یا از آن بهر عادت
بالعرض یعنی بواسطه سیر است و اما اگر فراط حرارت ناشی از سد و تنقیح سد نماید و باید که از تبرید مفرط اجتناب کنند تا سد تنقیح سد و نیز باید بسبب

قوانین استفراغ مواد

بدانکه انسان محتاج با استفراغ صنایع سبب کثرت اجتماع فضول در بدن دست بر آنکه قریب مزاج او را اعتدال و بعد مزاج غذایی او از آن اجب میکند که غذایی او با نقصانات مختلفه منقسم شود و در هر قسم از آن فضله جدا گردد تا آنکه استعداد مزاج بعد از خوری برای بودن جزو بدن او حاصل شود بخلاف نباتات و سایر حیوانات و بداند که گاهی طبیعت در استفراغ بعضی فضول بسوی معین محتاج نمیشد چنانچه در دفع او فضول مقدار اندک را بسبب در حال صحت مشاهده میشود و گاهی محتاج میگردد بسوی معین عام است که آن معین دو باشد یا حرکت یا اگر سنگی و مانند آن و این وقتی باشد که طبیعت از دفع او ضعیف گردد یا از جهت عصبان فضول از اندفاع بسبب قوام آن چنانچه غلیظ بسیار یا نازک بسیار باشد و درین وقت الفراج و تعدیل قوام او باید کرد بعد دفع آن کثرت یا از خود بدین طبیعت مندرج گردد و یا از جهت ضعف طبیعت دفع در اگر عصبان ده نباشد و درین هنگام باید که تقویت طبیعت نمایند تا بر دفع باقی آن قادر گردد و یا تغییر آن فضول چنانچه در بدیهه بر سطح استعمال کنند و تغییر آن را در پس طبیعت آن را دفع کنند و یا عادت با مزاج خروج فضول مثل ادویه ملین و مسهل و تقویه و معرفه و دیده و امثال آن خواه این طبیعت را قوی کند یا نه و امور که اعتبار آنها قبل شروع در استفراغ واجب است تا مباد حکم در استفراغ بدان نشانه نشود و امر است و آن آشلاء و قوت و مزاج و اعراض و طایفه در وی و تشخیص و فصل و حال هوای بلد و عادت استفراغ و صناعته بود پس اگر این ضعیف است دلالت مقتضی استفراغ باشد از استفراغ منع کنند اما متسلا اگر در بدن نباشد خلا بود و آن مانع استفراغ است و اگر امتلاسی اخلاط و از باطنی آنها بر تناسب طبیعی در بانه استفراغ خون کنند و اگر غلبه یک خلط در بانه استفراغ آن خلط غالب بخرج آن نمایند و اما قوت اگر ضعیف باشد از استفراغ منع کنند تا صفت مغز و کوفه و دماغ مستولی شود و تبدیل مزاج او به آنچه مضاد او باشد باید کرد و بعد حصول قوت استفراغ نمایند که اگر ضرر ترک استفراغ شد بهر از ضرر ضعف باشد و داده با کج بسیار بود قوت ضعف نکند و این در ضعیف قوت حسن حرکت است چنانچه بیشتر تشنج در او از عمل مسهلات و غشی بعد فصد و سهل عارض شود و ظاهر است که حسن حرکت باطل یا بسیار ضعیف میشود و غشی و تشنج و تشنج سرتع الزوال است با سهل تدبیر و بار جاکه انداز که اگر خطر باشد اگر واقع شود در این در ضعیف جمیع قوتها بود پس در هر دو صورت استفراغ اختیار نمایند و در هر یک ضعف قوتها کنند و اگر قوت قوی باشد احتیاج اسهال را فصد بود توقف در آن نکنند و اگر متوسط و ضعف و قوت باشد استفراغ متوسط نمایند و اما مزاج اگر حار یا بس یا بار و طب عذیم الحار است یعنی بسیار بار و یا بار و یا بس یا ضعیف بود منع کنند از استفراغ بهتر آنکه با سرد و اجزاء نهار طوبات غذای کم باشد و استفراغ در تقبیل آن بیفزاید و اگر مزاج حار و طب باشد در آن خفیت شدید است خصوصاً اگر طوبت وافر تر بود و مزاج حار و طب کثیر التولید برای خون و طوبات دیگر است لایسا اگر از من نجات داده باشد پس هرگاه فضول و طوبات از بدن او کم کنند عود او بسوی اعتدال بعزت ممکن بود و اما اعراض طایفه و ردی پس هم مثل آنکه هر که اعاده اسهال صناعه کنند آنرا پیش از آن اسهال صنایع یا طبیعی عارض نشده باشد چه اسهال بر اسهال خطر در لیکن گاهی بسوی اسهال بطریق عصر یا از لاق در مسهلات مضطر گردند چون ماده قشر غانقل در عضو باشد با فضل در معا و جنس و دو اعراض و مثل استعداد از در تشنج مانع از استفراغ است بهتر آنکه استفراغ در درج اندازد و تشنج می افزاید و اما سخته پس فراط لاغری و خلل آنرا منع کند بجهت قوت از خلل قوت و قلت و طوبت و لهذا در تدبیر ضعف نجف که صفرا در خون او بسیار باشد رات در ترک استفراغ واجب است و اغذیه که خون جید مائل به ردت در طوبت پیدا کند بخوراند که گاهی ازین مزاج خلط او اصلاح باید و اصلاح مزاج خلط معنی از استفراغ است و گاهی قوی گردد و بنحویکه متحمل استفراغات شود و کذا که استفراغ انسانی که عادت او کم خوردن طعام باشد از استفراغ و رستگاری بود اندام نمایند و فریبی مغز نیز مانع استفراغ است بخوت استیلای برووت اگر فریبی از کثرت شحم و سیمین باشد و یا بنحون حفظه لحم و عروق و اطمینان آنها بعد خلواتها از طوبات و اخلاق حرارت یا عطر فضول بسوی احشا اگر سمن از کثرت لحم باشد و اما سمن قاصر از تمام نشود مجاز به مجذول هر دو منع استفراغ کند و مراد کمال نشو آنست که در آن زیادت در بدن ظهور یابد و استفراغ بنا بر بدن نصیب نوعی رطوبت از بدن قاصر نمائید و بهر قدر که قصور از تمام نشود بیشتر بود استفراغ کرده تر باشد و در ذبول بسبب قلت رطوبت و حرارت و غلبه پس و برووت و را که سمن استفراغ آنرا زیاده کند و اما

اگر بیمار گرم یا بسیار سرد باشد دفع از استفرغ بود بر سر آنکه در وقت بسیار گرم رطوبات تکمیل پذیرد و ارواح ذوقی ضعیف گردد و در بار بسیار رطوبات
جایه قلیل بقدر ابرود و در بریغ و خرفین بدن احتمال استفرغات و تناول اودیه قویه بیناید از آنچه در شفا و صفت تحمل آن میشود و در استفرغ منفرد در بر حال
خنده بکنند و خصوصاً در حال شدت حرارت تا اعراض رویه پیدا نکند و استفرغ خون کثیر در حشید به مورث غشی معصب میگردد و در بر رطوبات باحال جسمی از آن
خلیفه میشود مگر آنکه بدن بهر حال تحمل استفرغ در بر رطوباته میباشد از آنچه در حرید و اما حال موی بله پس در لید جنوبی بسیار حار استفرغ حرام بود و اگر
تکمیل ارواح و نقصان قوتها نماید و اکثر مسلمات حار اند و اجتماع و حرارت غیر تحمل بود و البضات و در آن ضعیف منشرخی باشد و استفرغ عمل ارواح
ذوقی ست و ایضا حرارت خارجی چند ماده بسوی خارج کند و در جذب آن بسوی داخل نماید پس مجاذبه قوی افتد و عمل دوا باطل گردد و بله شالی
بسیار بار و البضات منع از آن کند بهر آنکه مسام در آن تنگ است و در و اخلاط مستعصه و اما عادت استفرغ پس قلت عادت از آن منع کند این بنا بر معاد
بودن طبیعت اود دفع رطوبات بدن و از حیث دیگر باشد و ایضا چون تعداد بدن نباشد گاهی غلبان غشی افتد بهر آنکه این اخلاط غلبه بود و اما صفت
پس اگر کثیر الاستفرغ مثل خدمت حمام و حمامیت باشد از آن منع کند و بالجملة هر صناعت مشغول استفرغ نماید بهر آنکه تنگ است و باید
که در استفرغ رعایت این امور محصیه و باشد یکی استفرغ چیز کثیر استفرغ اود واجب بود تا نیند بدن از آن کرده شود و لا محاله عقب اود است حاصل
شود بسبب بار و ال مودوی و دفع چیز کثیر لعل طبیعت آورد مگر آنکه عقب اود ماندگی اود عیب بسبب مردود مواد بران عارض گردد با ثوران حرارت باجمی بوم
بسبب اندفاع رطوبات غامره آن بسیار چون استفرغ از مواد بار و رطوبت کنند و بسیار چون بادیه حاره نمایند و شکی حادث شود و در آن هنگام از شر قوت
منع کنند و یا مرض دیگر که اود به سبب لازم بود مثل سحر اسهال معارف و قبح اود را نشانده و بسبب مردود خلط حار صفراوی بران برود و هرگاه چیزی ازین امور
بعد استفرغ اتفاق افتد گمان نباید کرد که این استفرغ مانع و صواب نباشد چه آن اگر چه مانع باشد نفع اود را نیند ای حال بعد استفرغ ظاهر و دفع
عوارض مذکور محسوس نشود بلکه گاهی فی الحال قبل احساس احتیاج مود بر دال این عارض گردد و بعد چون عارض دال پیرو حجت مانع استفرغ محسوس شود
و درین هنگام منافع استفرغ ظاهر گردد و هم رعایت جهت میل و نمایند از آن جهت استفرغ آن کرده شود بهر آنکه این سهل تر باشد طبیعت را کلفت نشود و تا
اگر مریض غلبان باشد دلالت بر میل دوده بسوی قوی نماید پس دوه اونی اخراج نمایند و اگر نقص باشد بر میلان ماده بسوی سفلی دلالت کند باسهال خارج نمایند
بقرط گوید که علاج اوده سر بر غده و علاج ماده معده بقوی و علاج ماده معده و علاج ماده عروق بقصد و علاج در جلد بقرط نمایند و این بهر آنست که طبیعت اود بدن
و غایت اود طبیعت است که اود ای آن نماید پس هرگاه طبیعت ماده جمع کند و بهر اند فاع بنجری میلان آن نماید بنجی لفت فعل و کند و این دقتی ست که از
خالص فعل طبیعت باشد غیر از آنکه از تبیلای مرض باشد مثل توجه صفرا بسوی دماغ و حیث صفراوی که درین هنگام مثل خفته بیند بسوی سفلی مائل گردد و نفوذ
در مانع نماید تا اخلاط عقل عارض نگردد و غلبه چون میل بر یکد بسوی بینی مثل بسیط و عطیس متوجه گردد اند بر غایت ریه بنا بر شرف آن سوم رعایت عضو خراج
از جانب میل چیز کثیر استفرغ اود واجب است با سلیق این برای مرضی بلکه قیفاً این بهر آنکه این هر دو اگر چه در اتصال بکجه مشترک اند لیکن با سلیق این تربیه
بکجه است و با سلیق ایسر مجاذی بکجه نیست پس اگر در مثل این خطا کنند و اخراج ماده از غیر اود نمایند گاهی خطر آورد و بهر آنکه خونیکه ماده مرض نیست خارج شود و
قوتها به آن ضعیف گردد پس مرض مستولی شود و ماده مرض بلا دفع حرکت کند و واجب است که عضو بنجری خیس تر از استفرغ غلبه باشد اما ماده بسوی اشرف میل
کنند و ایضا واجب است که مخرج اود طبعی باشد مثل اعضای بول برای حد بکجه و اما برای تعبیر و گاهی عضو که از آن مواد دفع کنند عضو بسوی باشد که استفرغ از
طریق آن واجب بود لیکن اگر مرضی باشد که از آن نوبت از مرد و اخلاط بران کرده شود مثل المعایا متعدد که چون مواد مجتمعه در تعبیر کید از آن منفع شود و با معای
سیج یا بقصد قروح بود که از مرد و آن مواد بران ضرر یا بد پس اسهال دفع کنند و با مل گردانیدن اود بسوی غیر آن که اود صواب باشد ضیاج افتد شفا و صورت
نمک و دفع مود قوی غیر اود را نمایند و گاهی بران عضو از غلبه اخلاط و قوت مرض کرده شود مثل آنکه از چشم بسوی خلق منفع شود که گاهی از آن نوبت خنای بود پس
باید که جمیع مود چشم بسوی آن دفع کنند مثلاً بغرغره بلکه در مثل این رفق نمایند و نفوذ اود کنند چیزی بجا است میان دو شانه و چیزی بقصد سرد و چشم را

و نفع سازند و گاهی طبیعت مثل این فعل کند و از غیر جهت عادت بنا بر حیانت آن عضو هنگام ضعف او استنفراغ نماید چنانچه این وقت بحران است بسیار اتفاق افتاد و از آنکه مرض کند و مریض را شفا دهد و گاهی طبیعت استنفراغ آن کند از جانب بعد مقابل که بان اشکال باقی ماند مثل آنکه از سر بسوی مقعد یا بسوی ساق و قدم منفع گردد پس حقیقت معلوم نشود که آن از جمله دماغ است یا از بطین احد او و درین وقت باید که تدبیر دماغ او نکند تا آنکه نقاد عدم نقای تمام یا بعض در یافت نگردد و چهارم وقت استنفراغ او جالینوس گفته که در امراض مزمنه انتظار نفیج کنند و قبل استنفراغ و بعد نفیج واجب است که مطلقا مثل مار الزرقاد و حاشا و بنبر و بنو شاند تا ماده بهر اندفاع آماده گردد و در امراض حاده انتظار نفیج مطلقا نکنند بهر آنکه عرض از انتظار نفیج تریق توام ماده است و ماده مرض حاد تریق بود پس حاجت با انتظار نفیج در آن نباشد و این قول ضعیف است بهر آنکه عرض نفیج تریق توام ماده نیست بلکه تعدیل است و حق آنست که شیخ الرئیس ذکر کرده و آن آنست که در امراض حاده نیز انتظار نفیج صواب تر باشد اگر ماده ساکن بود و اما اگر متحرک باشد مهارت با استنفراغ آن است بهر آنکه غیر حرکت و بیشتر از ضرر استنفراغ او قبل نفیج است و خصوصا چون غلط تریق باشد و سیما چون در تجا و بفت عروق غیر مدخل در اعضا بود که حرکت او درین هنگام قوی تر باشد و اندفاع او نیز سهل تر بود و اما هرگاه خلط محصور در عضو واحد باشد البته حرکت ندیده تا آنکه نفیج باید و از آن توام تعدیل حاصل شود بهر آنکه اگر غلیظ نج باشد اخراج او مشکل گردد و آن ظاهر است و همچنین اگر تریق بود و بنا بر آنکه مدخل خلط عضو باشد و در آن مختصس بود و نفیج غلیظ آنست که تریق شود تا اعتدال یابد و نفیج تریق آن باشد که غلیظ گردد تا معتدل شود و کذا لک چون ثبات فوت تا وقت نفیج نباشد استنفراغ آن کنند قبل نفیج بعد احتیاط از معرفت رقت و غلظ او پس اگر مواد غلیظ عاصی بر نفیج بود یا تریق متشرب در جرم عضو باشد استنفراغ آن نکنند بلکه توکیل از طبعیت نمایند و اگر تریق غیر متشرب یا معتدل بود استنفراغ آن کنند و اگر مواد غلیظ باشد تحریکات را بجا نزنند و الا بعد تریق بهر آنکه قبل ازین تحریک اصطلاح مفید شود بسبب عصبان او و از اندفاع و شد لال بر غلظ او از تقدم نهمای سابقه و جمع مجدد زیر شریعت و حدوث او را هم در شکل باید کرد و ایضا شیخ در مقامی دیگر مینویسد که اگر مرض کثیر ماده و نج باشد در ابتدا استنفراغ کنند و انتظار نفیج نکنند بنا بر خوف دفع ماده بسوی موضعی که تحمل آن نکند مانند بقراط گفته که استنفراغ در امراض حاد و بسیار چون نج باشد در وراول استعمال نمایند که تاخیر او مودی بهلاکت میشود و اگر مرض معتدل در ماده باشد نفیج باید و بعد استنفراغ آن کنند بهر آنکه اگر در ابتدا ای امر استنفراغ این نمایند ماده لطیف استفرغ شود و غلیظ باقی ماند پس نفیج او متعسر گردد و در اکثر بهلاکت انجام داد و از جهت امر که رعایت او در حال جواز استنفراغ قبل نفیج مع رعایت شرائط کنند حال منافذ است تا فسد نباشد بلکه رعایت این در هر استنفراغ واجب بود بهر آنکه فساد چون فسد باشد نفوذ مواد استفرغ از آن ممکن نبود و لهذا قبل اسهال تقدم تمیز طبیعت و اخراج نقل یا پس در امعاء بود و واجب است و لطافات و نجات بنا از آنکه از سد و در عروق توقع بود استعمال نمایند و رعایت این امر از مواد غلیظ اولی است بهر آنکه مواد تریق گاهی در منافذ فسد نفوذ میکنند سیما هرگاه سده و ناقص بود مواد غلیظ چنین نیست و بعد رعایت این همه شرائط نگردد و در جواز استنفراغ قبل نفیج یعنی آنکه ماده متحرک باشد و محصور در عضوی نبود و وقت را ثبات تا وقت نفیج باشد و آن تریق باشد و منافذ فسد نباشند اسهال قبل نفیج نمایند ماده نج و غلیظ و تریق نافذ در جوهر عضو بعد الاستعداد بهر سهولت دفع و از تعدیل توام الا باید است خواه در مرض مزمن یا حاد باشد و در همه امراض مزمنه نفیج واجب بود و لا سیما چون ماده مرض خلطی غلیظ بوده باشد قبل از نفیج ماده سهل است پس نرسد و بعد از اذیت خلط غلیظ و تحلیل آن بدوای سخت گرم نکنند و ایضا واجب است انتظار نفیج چون اراده استیصال ماده بالکلیه استنفراغ نمایند بدون تحقیص و برای تخفیف طبع و این نیز مشروط بشرائط است مثل آنکه مرض حیاج کثیر الغیر و انقلاب نباشد که از انصباب در بعض اعضا سبب شرفیه خوف باشد و این در مواد غلیظ نباشد و ماده روی بود که از آن خوف فساد و مزاج از تاخیر دفع بود و ماده در انصباب بسوی عضو موقوف نباشد و تو بسیار ضعیف بود فی نفس یا از کثرت ماده که بر آن از سقوط و تاخیر دفع امن نباشد و با لحد استنفراغ که از آن مقصود استیصال ماده تمامه نباشد بلکه کم کردن آن بهر تخفیف طبیعت بود و اطباء بر جواز استعمال او قبل نفیج در جمیع امراض شفق اند و این بهر نفیج طبیعت بر ماده باقی است و اگر مقصود استیصال ماده تمامه باشد پس اگر شرائط جواز استنفراغ قبل نفیج مذکور شد بان مقرر گردد و استنفراغ قبل نفیج واجب بود و اگر شرائط مذکور به آن مقتدران

نگردد پس اگر مرض زمین باشد اظهار وجوب انتظار فیج در آن اتفاق دارند اگر حادث باشد بر اصل جواز استغفار در آن قبل بقیع مع اختلاف ایشان رجحان
از دو طرفه نیز اتفاق دارند چنانچه تقدیر بر چیزی که استغفار آن کرده شود و مراد از این آنست که بقدر معتدل باشد بهتر آنکه اندک از آن شنی نباشد و بسیار از آن قوی
را ضعیف کند و این از نظر در توفیق از نظر در ماده و از نظر در اعراض مختلف بعد استغفار حاصل شود و بداند که استغفار ماده و قلیح آن از موضع او برود و جود
یکی بخدب بسوی خلعت بعد دوم بخدب بطرف خلعت قریب و بهترین اوقات خدب آنست که در بدن امتلا یزد و مواد متوجه بسوی بخدب الیه نباشد
بهر آنکه اگر در بدن امتلا بود پس هرگاه خدب ماده از موضعی بسوی دیگر کند در بخدب الیه و او بسیار مجتمع شود و مواد دیگر بسوی بخدب عنده بخدب گردد و
و معرین تصباب مواد شود و خاکند و خدب ظاهر شود و اگر مواد منوجو بطرف بخدب الیه باشد فائده خدب باقی نماند بلکه شریک بود و در شمال استغفار بخدب
قریب و بعد آنست که شلای دردی را از اعلائی زمین او خون بسیار سیلان کند یا زنی را سیلان خون بواسطه فرط کندی پس طبیب اگر استغفار با مال خون بسوی
خلعت قریب کند درین صورت اماله او در اول بسوی مینی بر عاتق آوردن واجب بود و در ثانی بسوی رحم مادر را بر قبضه و اگر اراده خدب بسوی خلعت
بعیده نماید استغفار خون در اول از عروق و مواضع سفلی بدن کند و در ثانی را از عروق و مواضع اعلی بدن نماید و خلعت بعیده تمایز در قطن نشاید بلکه
در قطر واحد که آن قطر بعیده تر بود میباید بهتر آنکه اکثر شارکات در اعضائی قطر واحد بود سوای قبایع در قطن پس هرگاه ماده در اعلائی زمین باشد خدب
بسوی اسافل زمین بسیار نکند زیرا که بعد در دو قطر بود بلکه با بسوی اسافل زمین بنفسه نمایند و آن واجب ترست بهتر آنست که در دو قطر و بعد در قطر
واحد بعد باشد و یا بسوی بسیار از علو نکند بهتر آنکه بعد در قطر قریب باشد اگر بقدر بعد شکب از شکب بود بعید از آن باشد و این گفته را جهت آنست که پس
آنچه بعد از این خدب باشد زمین را است قریب داخل است و جائزست استغفار از آن چون استغفار از عروق قریب یا از عروق باختر فاصله مرده و خدب
بوضع مینا جم بر فقره در شش زمین مواد متوجه بسوی چشم جائزست و حال اول حال هر دو جانب سر در قریب نباشد پس هرگاه ماده در زمین راس باشد
اماله بسوی اسافل نکند زیرا که بسوی راس بهتر آنکه بعد میان زمین راس بسیار داند که است پس خدب بسوی خلعت بعیده نباشد بلکه درین هنگام در
استغفار از عروق قریب داخل بود و چون اراده خدب ماده بسوی بعیده نکند اولاً تسکین وجع موضعی که در آن ماده باشد باید کرد و از امتداد خدب هم کرد و
بهر آنکه وجع خدب است پس میان دو خدب تقاضا است واقع شود و چون خلط بخدب باعث خدب نکند تا بعضوی که اراده خدب بسوی آن باشد برسد
در خدب آن سختی نکند به گاهی سختی آنرا حرکت دهد و رفتن کند و بخدب نشود و میراج ایل بسوی موضع وجع گردد و گاهی خدب مواد بغیر استغفار آن نکند
کند اگر غرض منع توجه مواد بسوی عضو سوای استغفار آن باشد پس نفس خدب منع توجه او بسوی عضو نکند و اگر چه از خارج نکند و از آن بدون استغفار
غرض حاصل شود و در صورت بر شل بستن اعضائی متقابل یا یکشدن شاخهای بلا شرط یا نهادن ادویه محرکه مثل خردل و سداس و منع آن در سن و
قلقه طار غیره و با بکله آنچه موم بود اقتصار کنند بهتر آنکه وجع ثوران حرارت میناید و حرارت خدب است و بداند که سهل ترین مواد استغفار بعد مواد دیگر در معده
باشد آنست که در عروق بود بنا بر سهولت وصول اشرد و بسوی آن و بهر سهولت خروج مواد از آن بعد از آن آنچه در اعضا بود بنا بر احتیاج در برود و
اگر در کور بسوی مرده در عروق ضعیفه و حاجت بسوی و دای قوی تر از آن و از خارج مواد مفصل صعبست بنا بر برود غلظت و کج و قلت انحصار نواد عروق
به از استند لک در استغفار آن لابدست بادی از خدب غیر آن بهتر آنکه چون و او مواد بعید عاصی را دفع کند مواد مطیع که در راه و واقع است بادی منفع
گردد و ضرر اند فایع مواد که دفع او واجب بود ظاهرست و کسی که از بدن او اخلاط و رطوبات با استغفار عاصی اخراج نمانند و بدن او محتاج بقوی بعضی مواد
باشد واجبست که مبارزت بسوی تناول اغذیه بسیار و خام کند زیرا که طبیعت بنا بر اشتیاق خود بسوی غذا بسبب قلت رطوبات خدب غذاست
غیر منقسم نماید چه غذای کثیر برای انضمام محتاج بدت طویلست و کذا غذای خام پس قبل انضمام بسوی عروق بخدب گردد و آن فساد آورد
و این حکم در استغفار طبعی نیز جاریست بلکه اگر چیزی مثل ضعف حاصل از استغفار یا لذت غذا یا تکلیف غیر کثیر غذا واجب کند باید که اندک
از آنک و چند ریخ باشد تا طبیعت در آن کمایبغی تصرف نماید و در بدن نیک ضمیمه داخل شود و امن از ضرر آن گردد و فیه استغفار خاصست

چ

برای مجموع اخلاط زائد با بسوی یعنی بسببی که میان آنها در بدن است و استفراغ خاص بخلط غیر خون که بعضی آن در کثرت زیاد شود و با در کیفیت ناسد
 گردد آن استفراغ غیر قصد است و بهر استفراغ که افراط کند در اکثر تب پیدا کند بنا بر کثرت حرکات روح بسبب کثرت رطوبات متدفعه و اخلاط و ارواح بسبب
 قلت رطوبات و این هم بود بسبب تعلق آن بر روح و بیشتر بسوی دنی مودی گردد خصوصاً اگر غلظت در علاج آن منع غذا واقع شود حتی که آن را
 جفاف اعضا عارض گردد و کسی را که انقطاع استفراغ معناد مرضی پیدا کند پس معادوت آن استفراغ از شفا دهد در اکثر بنا بر زوال سبب و در اکثر
 بر آن گفته شد که اگر آن مرض شکی شود و زوال سبب اول زائل نگردد بلکه گاهی محتاج بند بیزانند شود مثلاً هر که انقطاع چرک گوش و مخاط بینی سدر حاد
 کند پس اگر آن سرد و دود کننده سدر از آن زائل شود و بداند که بقای بقیه ماده که احتیاج با استفراغ آن باشد و ضرر کمتر است از استقصاء در استفراغ و بلوغ
 بدان تا آنکه قوت را ضعیف کند و هرگاه قوت ضعیف شود و در آن متعذر گردد و گاهی بدین انجامد اگر منع غذا کنند و بقیه ماده را اکثر طبیعت تغییر
 دوا و دیگر تحلیل کند و مادام که خلط از جنس باشد که استفراغ او سزاوار بود و مریض احتمال آن کند پس خوف از افراط در استفراغ نکنند که آن افراط نیست
 بلکه گاهی احتیاج اندک بسوی استفراغ تا آنکه نبشی انجامد چون اخلاط بسیار بود و مریض یک متوجه بسوی بعضی مخافاتی باشد استفراغ تا غشی کند حتی که راه
 ماده برای اندفاع خالی شود و خلاصی حاصل گردد چنانچه در تب سوزن قصد کنند تا آنکه غشی رسد و کسی که قوت او غیر قوی بود و ماده اخلاط او در
 کثیر باشد استفراغ او اندک اندک کند تا قوت او با استفراغ کثیر دفعه ضعیف نگردد و همچنین هرگاه ماده شدید الا لائق باشد یا لا اخلاطی باشد یا باشد در
 صورت اگر چه قوت قوی باشد ممکن نیست که یک دفعه استفراغ کند بهر آنکه در صورت اول در اکثر بابت دفعه خلط منقطع نشود و اگر دومی باشد احتیاج تسکین
 استفراغ و اندفاع اندک اندک انضاج باقی ملزق اندک تا آنکه منقطع گردد و در صورت ثانی طبیعت متمسک بدان بود بسبب شدت تمسک آن بخون و لک
 به و استفراغ نگردد پس خلط شدیدی لا اخلاط بسبب منقطع نشود و تفریق در استفراغ واجب گردد چنانچه در عرق النساء و در اوجاع و مفاصل فرسوده و در
 سرطان بسبب ماده تشنج آنها و در جرب فرمن و ورمهای فرمن بسبب شدت اخلاط ماده آنها بخون و بداند که فرق میان اسهال دنی و دفعه
 در اخراج ماده نیست که اسهال جذب مواد از فوق میکند بهر آنکه رطوبات ثقیل طبعی خود را از عالی بسوی جهت جذب سبیل میل می نماید و قلع از تحت میکند
 بنا بر غلبه قوت ادویه مسهل پس اکثر مواد بنا بر ثقل خود برای انجذاب بسوی عالی مجذب نمیشد و آن مناسب برای هر دو جذب مخالف و موافق
 است یعنی بنا بر جذب مواد بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هرگاه مواد در اسافل باشد مناسب جذب مخالف است و بنا بر جذب مواد بسوی
 حتی که ماده بسوی آن باطل است چنانچه هرگاه در عالی باشد مناسب جذب موافق است و الباقی بعد استفراغ مواد بغیر آنکه در سبیل مجتبی از هر دو جهت
 علو و سفلی باشد مناسب است چنانچه او برای دفع مواد او جلع درک فرسوده مناسب بود پس هرگاه مواد متفرقه از تحت باشد یعنی در اسافل که آن مخالف
 جهت جذب سبیل است سبیل از جذب کند بلا قلع بسوی خلاف جهت میل او باین طور که مثلاً اگر ماده در عروق باشد از بسوی جگر باطل سازد پس
 جذب از تحت باشد بعد از آن بسوی اعراض کند و قلع آن نیز کند بدون جذب بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هرگاه در غیر عروق باشد مثل
 مفصل زانو مثلاً پس جذب از اسافل نباشد مگر مخالف و این بهر قوت قوه جاذبه بود و قوی جذب و قلع بعکس میل کند یعنی جذب از تحت و قلع از فوق
 نماید و اگر چه قلع این از فوق اندک بود و حال قصد مختلف باشد یعنی گاهی از فوق جذب کند و از تحت قلع نماید و گاهی از تحت جذب کند و از فوق
 قلع نماید بحسب مواضع که از آن خون گرفته شود و قلیل ترین مردم از روی حاجت بسوی استفراغ کسی نیست که جبهه غذا اجیده انضمام باشد بهر آنکه از فضول
 غذائی آن شئی معتد به باقی نمی ماند تا محتاج بسوی استفراغ باشد بنا بر قلت رطوبات در ارجح ایضا صاحبان بلاد حاره قلیل الحاح حاجت بسوی استفراغ باشند
 بسبب کثرت تحلل در ابدان ایشان اکنون بدانکه طریق مسهل و حقنه و قی و قصد و حجامت و زکوة و فضول مستفله در کتب کلیات منسل مستطورت در اینجا خلاص
 نماینده و در اینجا باندی از طریق تعدیل منقحه اخلاط چهار گانه که در جمیع امراض دمی معمول مولف است و اکثر بکار می آید تقی می آید طریق علاج امراض دمی
 بهتر منقحه قصد یا حجامت یا زکوة یا بکار برتد و حجامت قبل از دوسالگی و بعد از شصت سالگی روانداشته اند و در زکوة و حجامت اعتبار است لیکن در قصد یا بکار برتد

تفتیر بکوفتینج باشد مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد سطر خود دس هفت باشد شنبه آب تر کنند و صبح جوشانیده صاف نموده گل کنند عسلی چهار تون در آن بپزند
 باز صاف کرده بدیند تا هفت روز و بعد ترید سفید بچون خراشیده پنج باشد غاریقون و ماشه سنای کلی یک تون در منفعی افزوده مغز فلووس هفت تون در شکر
 شکر چهار تون مع گل کنند باید صاف نموده روغن بید انجیر یک تون داخل کرده تنقیه کنند و این مسهل گرم است و بجای آب عرق بادیان بنگرم بهر چند دیگر
 مسهل عمل نکند مصطلک رومی سه باشد سائیده شکر سفید مسادی آیمخته همراه عرق مذکور یا آب بنگرم بخوراند و غذا روز مسهل وقت در پیرب بخنی گوشت و
 سه بهر کچری شوکه بدیند در روز دوم مسهل گل کنند دو تون در عرق بادیان شش هفت تون باید صاف نموده صاف نموده تخم ریحان چهار باشد اضافه نموده نیش شانه و اگر داد
 حب ایاچ منظور باشد بعد از مسهل باز دوسه روز نفعی ماده نفعی گرم نموده یک تون حب مذکور بر روغن بادام یا روغن گاوچوبه کرده بوقی انقیر بچوبه چوبه
 کفری شب باقی مانده همراه آب گرم فرزند بران خواب کنند و وقت صبح منفعی گرم که در آن اجزای مسهل گرم سوازی مغز فلووس روغن بید انجیر باشد نموده
 و بجای آب و غذا آنچه در روز مسهل مذکور بدیند بدیند در روز دوم بهر تون گل کنند و عرق بادیان و تخم ریحان بخورند و باز بهر تون بهر تون بهر تون بهر تون
 حب یک مسهل گرم مع مغز فلووس روغن بید انجیر بدیند و بعد از مسهل شش از آنکه در عمل شروع کند خواب کردن معین عمل است بشرطیکه مسهل قوی بود و الا
 مبطل یا مضعف عمل بود و بعد از شروع در عمل هرگز خواب نشاید کرد و اسهال قوی بود خواه ضعیف و ادویه معدله بلغم مثل بادیان و انیسون اصل السوس
 برنج اسف مویز منقی قانکه زیره و این چنین سنبل الطیب است و مانند آن هر چه گرم خشک باشد و تخم کشمش در اخراج بلغم عرق اندر عرق باشد خشک و دیگر
 بلغم عفونت پذیرد یا تب باشد در ای بسیار جازند و ادویه هفتر حسب حاجت با ادویه بلغم آمیزند و از ادویه مرکبه معدله بلغم معجون فلامه هفتر و معجون سیتر و ادویه
 حار و جارش جالینوس است بشرطیکه تب نباشد و اگر تب بود قریص گل قریص غافش با سنگین بر در می معتدل حار و گل کنند و شربت بزوری معتدل حار
 دهند و از منفعی مسهل گرم نیز ادویه شدید الحار موت نموده شل بنفشه خطمی شکامی با داورد افزایند و بجای روغن بید انجیر شیره مغز بادام یا روغن آن
 داخل کنند طریق علاج امراض سوداوی بهر تنقیه اول این منفعی سودا دهند سپستان باز ده دانه عناب پنج دانه گادربان با درنجوبه اصل السوس سیر
 چهار باشد بر سیادشان پنج باشد بادیان شاپره اسطر خود دس هر یک هفت باشد جوشانیده بهر تون گل کنند یا ترنجبین و دو تون داخل کرده نوشانند و در سودا که
 از اخراق خلطه حادث شود و بعضی از علامات آن خلطه که از اخراق آن سودا حادث شده نبر باشد پس در منفعی مسهل آن ادویه مخصوصه آن خلطه نبر باید
 مثلا در سوداوی دموی و صفراوی ادویه دموی یا ادویه منفعی صفرا افزایند و اگر حدت و حرارت اخراق زیاده باشد نفعی ماده صفرا از منفعی صفرا نمایند پس سیر
 بنفش عریض ملایم شود و فارور که روغن غلیظ گردد و رنگ آن از سفیدی بسیار می زرد و قصب الزیره اسطر خود دس بسفاج قشقی هر یک هفت باشد و نشتین
 بلبلجات ثلثه زیر یک شش ماشه سنای کلی قتیون در بارچه صره بسته هر یک نه ماشه غاریقون و ماشه در مسهل بار زیاده نموده تنقیه کنند و در سوداوی صفراوی
 برید و تسکین زیاده باید نمود و اگر بعد از مسهل تنقیه بچون بقیمون بطریق حب ایاچ کنند انسب بود و در امراض سوداوی فیما بین هر مسهل استعمال
 منفعیات مناسب در سوداوی و بعضی آویجا را آنچه اند گل گادربان پنج باشد گل سنخ تخم کاسنی نیکوخته تخم خطمی پنج کاسنی پنج بادیان هر یک
 هفت باشد مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد در منفعی سودا افزوده نفعی دهند پس برگاه ماده نفعی یا در روز مسهل بسفاج قشقی اقیمون در بارچه کتان بسته
 قصب الزیره بلبلجات غاریقون ترید موهوت برگ سنا مغز فلووس روغن بادام یا شیره مغز بادام اضافه کرده مسهل دهند و چون ماده غلیظ محتاج
 منفعی زیاده میباشد باید که در شنای مسهلات منفعیات دهند و بعد اگر تنقیه بچون اقیمون کنند اولی بود و میان مسهلات برید از آنکه مری و نفا
 گادربان و شربت انار و تخم ریحان دهند و بعد مسهلات استعمال ماز کچین نیز در امراض سوداوی معمول است و بدیند که تنقیه باشد بهر خلط در
 علاج امراض جزئیة مسطور گردد و وقت فی کردن شکم و چشم را ببندند و بعد از فی مضمضه آب گرم کنند و در مسهل و در مسهل و در مسهل و در مسهل و در مسهل
 و در حار مزاج بهر تنقیه معدله سنگین با گلاب دهند و در بار مزاج اندکی مصطلک سوده در گل کنند آیمخته بخوراند و ترکیب حقیقه مسهل بهر تون بهر تون
 مطبوخ مسهل است و امراض گرم از مسهل بار در امراض سرد از مسهل گرم حقه کنند مگر بلبلجات را در حقیقه داخل نکنند و مقدار آب از زیاده از دو

رطل نباشد و در غلظت و در وقت معتدل باشد و هنگام اعتدال بگرم استعمال کنند و بعد از مرتبه میل آرند و سر را بویه را چرب کنند و پیش از غلظت بسوزانند
 بگرم در غلظت مناسبه غلظت نمایند و با از آب و نمک فقط آفتاب علاج امراض ترکیب تفرق اتصال در معالجات امراض خزینه مذکور خواهد شد و کذا علاج کلی
 و خونی اورام در بحث اورام و بطور مستور گرد و مسیحی گوید که اصناف امراض بسیارست و سر و احوال از آن معالجه بفرماید آن کرده شود مثلاً معالجه امراض مزاجی
 باشیانی کنند که مزاج آنها مضار و مزاجات امراض بود مثلاً در بجا و حار و بار و در طبع بیا بس برطب و تخمین در کیفیات مرکبه و معالجه امراض اعصاب
 از این یعنی امراض ترکیب باضاد و بیات آن نمایند مثلاً علاج زیادت نقص و نقصان زیادت و خشونت بلاست و خلاصت خشونت و معالجه تفرق اتصال
 نیز بفرماید که آن جمع کردن است آنرا که متفرق شده و حفظ آنچه جمع کرده تا آنکه متصل شود و ایضا حفظ از آنچه در متفرق از شی غریب اندر در متصل خواهد شد
 و حفظ مزاج آن عضو بر طبیعت او و الا متصل نخواهد شد

امراض راس یعنی بیماریها سر

بدانکه مراد از سر در کتب طبیه مصطلح عند الاطباء است و آن افوق عینین است نه از سر عند عرف عام که آن عبارت از افوق گردن است و شیخ الرئیس مفرق
 که غرض ما در اینجا از سردماغ و مجب است و در اندام عرض به بیان امراض مختص بعض اجزای سر مثل کسر عظم و امراض شعر و بطور و قروح عارض جلد سر و غیر آن
 در اینجا نشده و اجزای راس مصطلح شعر و جلد و غشای سمحاق و استخوان نخاع و سر و استخوان جری و استخوان پیشانی و استخوان موخر سر و غشای غلیظ
 و غشای رقیق و مخ یعنی جوهر دماغ و اورده و شریانین و اوداج و بطون ثلاثه و شبکه و دوده و غده و صنبوری و برکه و معصره و قمع و استخوان قاعده دماغ
 و غیر آنست و اعصاب و نخاع مثل فروع است و جمله امراض راس اعصاب سی و شش است یعنی صداع و سقیفه و شقیقه و عصبیه و حس و ثقل راس و سیر
 و عطاش و اورام خارج راس اجتماع المار فی الراس بیات سهری و بیات و سهر و نسیان اختلاط و همن و تیر بان و رعوت و حنق و مایه خوبیا و جنون و عشن
 و سکره و دور و قبحنج و کلاوس و صرع و سگته و جهود و استرخا و فاج و نقوه و تشنج و کزاز و دند و در عشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و جانیوس تقسیم این
 امراض به پنج گونه کرده ادل امراضی که بسبب دم و تفرق اتصال در حجاب یا نفیس دماغ یا در سر و افتاد مثل فریطس و شریس و بیات سهری آدم مرضی
 که بسببش اجتماع اختلاط ریه سوداویه یا بخار رومی در دماغ باشد همچون مایه خوبیا و نسیان و بیات و بیات سوم امراضی که بسبب اجتماع اختلاط
 ریه بلغمیه و ترچا و یفت دماغ بود مانند کلاوس و صرع و سگته چهارم امراضی که بسبب آن اجتماع رطوبات فظیلیمه در آلات حس و حرکت یعنی اعصاب باشد چون
 فالج و نقوه و تشنج و کزاز و در عشه و خدر و اختلاج پنجم اصناف صداع که آن از جمیع اسباب مذکور و غیر آن حادث میشود و بر علی سبب تقسیم امراض و پنج بده
 نوع ساخته نوع اول امراض راس دماغ و آنرا چهار قسم بیان نموده یکی اوجاع راس آن شش مرض است یعنی از صداع تا ثقل راس که مذکور شد دوم
 اورام راس تفرق اتصال آن و آن پنج مرض است یعنی از سر ساه تا بیات سهری سوم امراضی که اکثر مفرات آنها در افعال حس بیات باشد و آن شش
 مرض است یعنی از بیات تا عشن چهارم امراضی که آفات آنها در افعال حرکت قوی بود و آن هفت مرض است یعنی از سر تا جهود و نوع دوم امراض اعصاب
 و آن ده مرض است یعنی از استرخا تا اختلاج و جمله امراض مذکور درین کتاب حسب ترتیب تقسیم شیخ مسطور گرد

قول کلی در امراض سر

از قانون شروع آن مستفاد میشود که دماغ را عارض میشود کل امراض معدومه یکی از آن انواع سوء مزاجات ساینج مفرد و مرکب همیشه گانه و مادی معدوم
 و مرکب است و مادی یا غیر ذات توهم بود مثل بخار و ریح و یا ذات توهم باشد مانند اخلاط اربعه و یا نیت داده یا مورم بود و یا بی توهم باشد نسبت به سائر
 اصناف امراض سوء مزاج امراض طوبی یعنی رطب مانی و دماغ بیشتر افتد چه در دماغ بلکه در عضو در ابتدا ای خلقت رطوبت فظیلیمه و خلج تنقیه در جسم
 یا بعد از و بیاض پس اگر پاک نشود کار دشوار گردد و در اکثر امراض رطوبت صیدان را صرع قتال حادث شود و کل انواع سوء مزاج یا در جرم دماغ
 و یا در عروق و یا در حجاب آن سست افتد و دوم امراض ترکیب یا در مقدار مثل آنکه سر کوچک یا بزرگ از قدر واجب بود و یا در شکل مانند آنکه شکل

اذا انجرامی طبیعی تنبیه باشد چنانچه مستطو و مربع و غیر آن دارند و این آفت در افعال دماغی افتد و یا بحارسی و ادویه او فسد یا تنگ تر یا فراخ تر باشد و سده یا در بطن مقدم یا در بطن مؤخر یا در دو بطن یا در سه بطن افتد و ناقص بود یا کامل و یا سده در آورده یا در شرائین یا در منابت اعصاب آن افتد و یا باطالت حجب دماغ تخلع گردد و یا افتراق در جرم دماغ واقع شود سوم امراض تفرق اتصال بحجت انحلال فرد و نفس دماغ یا در شرائین و آورده یا بحجب او یا در قحف چهارم مرض مرکب یعنی اورام و نفس جوهر دماغ یا در غشای رقیق یا ضخیم یا شبکه یا غشای خارج او و کل اورام از ماده یکی از اخلاط حار یا بارد افتد یا در شبکه از ماده بار و عفون بود شامل اورام حار باشد و ماده بار و ساکن یعنی غیر عفون اورامی که آنرا بار گویند پیدا کند الحاصل همه امراض دماغ یا راجع بامراض مذکوره باشد گو یا که از اسامی او بود و یا عارض ازین امراض باشد مثل فقره عارض از تفرق اتصال مثل امراض مرکب ازین امراض معزیه هنگام حدوث اورام و امراض دماغ یا خاص بود یا بشارکت و گاهی در امراض مشارکی دماغ کار بر برگردد حتی که امراض خاص قتاله شود چه بیشتر خیال باشد که در امراض ذوات الحجب خنق بسوی دماغ مواد خنقی قتال مندفع شود و بواسطه کشته قاتل سبب نبی در مشارکت را برسد

ذکر دلائل بر معرفت احوال دماغ

اموریکه از احوال دماغ شناخته میشود یا زده قسم است یکی افعال حسیه دوم افعال سیاسی که این هر دو از آثار دماغ اعنی تفکر و تذکر و تصور و قوت و فهم است و هلم سوم افعال حرکتیه که آن از افعال قوت محرکه اعضا متوسط غضل است و حال خوابی چهارم افعال طبیعی از کیفیت فصول مستفیع از دماغ در قوام و لون او و طعم اعنی حرارت و ملوحت و مرارت و لغاهت او و گیت آن در کثرت و قلت او و یا اجتناس آن مطلقاً و حال عروض قروح و ثبور و اورام بر جلد سر و حال شعرا زکیت و کیفیت و لون او و غیر آن پنجم موافقت ابویه و اطعمه و انجاسی تدبیر و مخالفت و اضرا را آنها بدماغ ششم مقدار راس از عظم و غیر آن هفتم شکل راس از جود و در داشت آن هشتم نقل راس و خفت آن و لمس او و جاع آن نهم احوال اعضا یک مثل فروع است در دماغ را مانند چشم و زبان و چهره و دندان و لوات و لوزین و گردن و اعصاب و هم حال قوی و افعال اعضای عصبانی مشارک دماغ مثل معده و رحم و مثانه یا زوهم حال عضویه دماغ بشارکت آن متالم میگردد و آن عضو که هم است و از آن آفت بسوی دماغ چگونه بقادری میشود و بدانکه ازین استدلالات گاه بر آفتیکه آن حاضر است از احوال و بر آفتی که هنوز حاضر نشده و در زمانه مستقبل خواهد بود استدلال کرده میشود مثل آنکه از طول حزن و وجود یعنی غضب شدید و سکوت از کلام از شدت غیظ بر اینچنین یا مشرت و قطرب واقع عنقریب و از غضب بوجه بر حدوث صرع یا یا انجوبای حار یا یا نیا و از ضحاک بی سبب بر حن و عروت استدلال کرده میشود گاه بر امراضی مثل استدلالات از اورام و قروح عارض جلد راس بر بودن مواد در آن و اندفاع آن استدلال میکنند اکنون کیفیت استدلال ازین دلائل مذکوره بر احوال دماغ و تفصیل این وجه معدوده مسطور میگردد لیکن پیش از آن استدلال کلی از افعال دماغ بقلیم می آید و سپس تفصیل اسامی مذکوره در کتاب

استدلال کلی از افعال دماغ

اما دلالت ماخوذ از خصل افعال حسیه یا حرکتیه نیست که افعال و قیاسه سلیم باشند و ظاهراً عانت میکنند در دلالت بر سلامت و دماغ و اگر افعال موت باشد دلالت ینمانند بر آفت آن و آفات افعال سه است که آن ضعف و تنبیه و تشویش است پس بطلان و قول کلی در استدلال از افعال نیست که نقصان بطلان آنها اگر بسبب امور مزاجیه و سدی مانع نفوذ روح بود بسبب برودت و غلظت روح از رطوبت و سده و یا شدت حرارت نباشد مگر هنگامی که عظیم شود و بجهت رسد که قوت ساقط گردد و اما تشویش و آنچه مناسب آنست گاه از حرارت و گاه از یبوست می باشد

استدلال از افعال نفسانی حسیه

گاه درین افعال آفت از قبیل بطلان یا ضعف یا تشویش داخل میشود مثالی در حواس ابتدا ابهر کرده میشود پس بصورت خلل شود آفت باین طور که یا باطل گردد و یا ضعیف و یا تشویش و تنبیه گردد بران فعل اواز بحارسی طبیعی آنکه تخیل نماید چیزی را که در خارج موجود نباشد مثلاً خیالات و اوان و شبه و شعبه و دخان و یا تخیل کند شیئی موجودی را بر خلاف آنکه در خارج است مانند آنکه تخیل کند چیزی را که راست را کج یا بالعکس مفسد میشود بر و بالعکس

اکثر اعضاء قوی ضرر رسانند و لالت نمایند بر آنکه در آنها آفت از حرارت یا یوست است و بجز سقوط قوت نرسیده

استدلال از افعال سیاسیة

و احوال از جمله سیاسیة است قوت فهم و حدس و لالت نمایند بر قوت مزاج دماغ تمامه و ضعف آن سردی و دال بر آفت اندر آن است تا آنکه ظاهر گردد که کد امم
از افعال دیگر اختلال یافته پس بعضی از آنها فساد قوت خیال و تصور و آفت آنست مابین قوت قوی است اعانت نماید در دالالت بر محبت مقدم دماغ
و این قوت قوی بود اگر انسان قادر باشد بر بیودت حفظ صور محسوسات مثل اشکال و نفوس و خلق و مذوقات و اصوات و لغات و غیر اینها زیرا که بعض
مردم را درین باب قوت تمامه بود بحدیکه فاضلی از نمند پس نظر کند در شکل محطوط یک نظر و بدان مرسوم گردد و نفس آن صورت و حرکت او حکم نماید در آن مسئله
تمامه و مستثنی باشد از معاوت نظر بسوی آن شکل و همچنین است حال قوی بقیاس بسوی لغات و حال قوی بقیاس بسوی مذوقات و غیر اینها و این باب متعلق
است به قوت معرفت نفس بهتر آنکه او محتاج است بسوی خیال قوی که مرسوم گردد و نفس قوی ملایم است چون درین قوت آفتی عارض گردد یا بطلان فعل پس
درین صورت باقی می ماند در خیال صورت محسوس به زوال آن از نسبتی که میباشد میان آن و میان قوت حساسه حتی که احساس می نماید بدان و یا ضعف
و یا نقصان و یا تغییر از مجرای طبیعی باین نوع که نخس نماید چیزی را که در خارج موجود نیست پس ضعف او و تغییر او بطلان فعل و در اکثر دالالت بنمایند بر افعال برده
یا یوست و در مقدم دماغ و یا رطوبت در آن و برودت سبب بالذات است در رطوبت و یوست سردی و سبب بالعرض بهر آنکه این سردی و جانب برودت اند
و تغییر فعل آن و تشویش آن بر ریاضاتی حرارت دالت میکنند و این همه مواردی است که کلی دنیا بر آنکه در قوای حساسه گفته شد و گاهی این مرض هم می عقل
را عارض می گردد و بحدیکه معرفت ایشان با افعال جمیل و فیح تام و کلام ایشان با مردم صحیح میباشد لیکن تخیل می نمایند قوی را حاضر نزد خود که از آن خارج
وجودند و تخیل میکنند صدای طبل را و غیر اینها چنانچه جالینوس حکایت کرده که این مرض در نفس طبیب را عارض گردید و بعضی از آنها فساد قوت
تفکر و تخیل است یا بطلان فعل اینها و این را از باطل عقل می نامند و یا ضعف فعل آنها و این را حق گویند و بعد از آن سردی و برودت و وسط دماغ و یا یوست و
رطوبت آنست و این اکثری است چنانچه در بطلان فعل خیال ضعف آن گفته شد که چون آن از برودت اکثری است در رطوبت و یوست سبب بالعرض
اند و یا تغییر تشویش آنها بحدیکه فکر او میباشد در چیزی که حاصل ندارد و صواب می بیند از چیزی که فی الحقیقت صواب نیست و این را اختلاط عقل می نامند
و این دالالت می نماید بر مردم و یا بر غلبه ماده صفراوی حارّه یا بسبب غیر نوری و این جنون بعضی است و اختلاط عقل او با شرارت و اذیت میباشد
و یا بر ماده سوداوی و آنرا الیخولیا می نامند و اختلاط او با سودا و طین و با فکر بی حاصل بود و دلیل ازین اخلاق مذکور بسوی جنون دالالت قوی بر برودت
می نماید و دلیل از آنها بسوی حرارت و غضب دال بر حرارت میباشد و گاهی این بسبب مشارکت عضو دیگر میباشد و این همه بدلائل خبری که بعد ازین
خواهد آمد شناخته میشود و بالجمیع چون حرکت نمایند افکار حرکات بسیار تشویش و تشویش گردند در اینجا حرارت خواهد بود و گاهی تشویش فکر در امری که
ماده آنها بارد است نیز میباشد چون خالی از حرارت نبود بسبب عفونت و تورم مثل اختلاط عقل حادث در یثرب و بعضی از آنها آفت در قوت
ذکر است یا آنکه ضعف گردد و یا باطل چنانچه جالینوس حکایت نموده که و بانی در ناخیه حبش بهر سبب قتل عظیم که در آنجا واقع شد و سبب آنرا
مردهای متعفن بسیار که بعد جنگ باقی مانده بودند و بای شد بد عارض شد و این و با در بلاد یونان رسید و اهل آنرا بسبب آن بسیاری واقع شد
که ایشان نام خود و پدر خود را فراموش کردند و اکثر آنست که ضعف و در فکر بسبب فساد و مخرجه دماغ از برودت یا رطوبت یا یوست عارض میگردد
و یا آنکه تشویش گردد و انسان بیاد آورده چیزی را که پیشتر بیاد خود نگذاشته بود و این دالالت میکنند بر سودا مزاج حار یا ماده یا بسبب ماده
و دالالت آن بر ماده یا بسبب اولی است و هر دو احد از اینها هنگامی است که سودا مزاج مغرط گردد و قوت ساقطه شود و قول مجمل درین است که بطلان
این افعال گاه بسبب غلبه برودت یا بر جرم دماغ میباشد باینکه استیلا یا بد بر حجب او یا بر تجا و لیت او گاه برودت یا رطوبت می باشد و گاه
جلب یوست میکند و همچنین ضعف آن افعال و یا تغییر آن بسبب ورم یا سودا مزاج صفراوی یا سوداوی یا حرارت مجرد از ماده بود

و استدلال از احوال حلام از آن جمله است که لائق است که مضائق کرده شود بسوی این موضع و بیان آن نموده شود پس کثرت دیدن اشیای رود و دلالت بر غلبه صفر میکند و همچنین دیت اشیای دیگر مناسب مزاج و احتیاج بشمار آن نیست و احلام مشوشه دلالت بر حرارت و پوست می نماید و اینها اندر امراض حاده و مانع است از تشخیص احلام مفرغه نخفته که یاد نمایند و فراموش کنند در اکثر برودت و رطوبت دلالت میکند

استدلال از احوال حرکیه

و پیچشیده بانهاست از آن جمله ویداری اما دلائل مانع از تشخیص احوال حرکیه یعنی متعلق بحركات پس بطلان و ضعف آنها دلالت می نمایند بر غلبه رطوبت فضلیه رقیقه کثیره در آنهاست و در هر عده یک باشد بر آنست و در داغ دال بود مگر آنکه آن شخص بآن چیزی است که عام در جمیع بدن باشد مانند سگته و یا در یک شق مثل فلانج و قوه استرخانی و بسیار است که بطلان و ضعف از حرارت و داغ یا پوست و نفس آن یا حرارت در چیزیست از اعضا یا نه از آن یا جو آتیا عارض میگردد لیکن این بعد از امراض کثیره میباشد و تند ریختن اندک اندک و بطول زمان و آنچه در عضو واحد است مانند استرخاد و مثال آن پس گاهی آن بسبب امراض خاصه بآن عضو میباشد و گاه از اندفاع نفوذ از داغ بسوی آن و اما تغییر آن اگر دفعه باشد نیز دلالت بر رطوبت مادی کند و اگر اندک اندک اقتدر بر پوست سادگی در آلات آن سواهی داغ و آنچه مختص بدن است مانند تغییر حرکات مضرع بود بسبب صرع که آن تشنجی عام است و صرع میباشد مگر از رطوبت است یعنی از ماده بهتر آنکه دفعه حادث میشود و یا بشارکت عضو دیگر و دلالت بنماید بر سده غیر کامل و مانند رعشه سر پس جمیع این امراض دلالت بنماینند بر غلبه ماده قلیظه بران جانب از داغ یعنی جانب موخر از آن و یا بر ضعف و یا بر پوست آن اگر حد و شآن بعد از امراض سابق بران و اندک اندک باشد و با آنچه از رعشه و اعضایی در تر از داغ باشد پس قول در آن همان است که مکررند کور شد یعنی این آفات گاه از اسباب مختصه بعضو میباشد و این همه حرکات خارج از مجرای طبیعی اند و ایضا اگر انسان شبیه و چابک در حرکات باشد پس مزاج داغ و در اصل خلقت حار یا یابس باشد و اگر مایل بکسالت است و سستی بود مزاج او بار و یا رطب باشد و اگر مادی مرضی باشد و حرکات او بسوی قلق و اضطراب باشد آن حار بود و اگر بار و سکون مایل بود و قوت و بسیار سقوط نیافته آن دال بر برودت است و از آنچه مناسب این باب است استدلال از احوال نوم و بقیه است به آنکه خواب دائم تابع سوء مزاج رطب مفری یا بار و مجروح حرکت توامی حسیه است یا بسبب شدت خلل روح نفسانی بنا بر اضطراب حرکت و یا بسبب اندفاع قوی بسوی باطن برای سقیم ماده و اندفاع روح نفسانی بالاتباع بآن چنانچه بعد از طعام میباشد پس بر گاه خواب بر مجرای طبیعی نباشد و تابع تعب و حرکت نبود سبب آن رطوبت و یا جرد است و اگر اسباب مجده واقع نشود و دلائل بر اضطراب برودت دلالت نکنند سبب آن رطوبت است بعده بر رطوبتی موجب خواب بود زیرا که مشایخ با وجود رطوبت مزاج بیداری ایشان لا محاله طول میکند و جای تنوس گمان میکند که سببش از کیفیت رطوبات بود و ایشان است که آن بسبب اندامی داغ بخوابی آورد الا آنکه پوست بر حال باعث بیداری است

دلائل مانع از احوال طبیعی

از آن جمله متفرع میگردد از شمر که میروید و از او رام و قروح که در جلد سر گردن و حوالی آن ظاهر میشود اما دلائل مانع از تشخیص احوال طبیعی پس این احوال ظاهر میگردد از مثل فضول یا بطریق انتفاض اندفاع آن یا در کیفیت و کیت آن یا با قنای آن اما انتفاض فضول مانعی یا از خشک میباشد یا از بنی یا از گوش یا یا چیزی که ظاهر میگردد در سر از قروح و بثور و ادرام و یا از موی سوزن فضول داغ میروید و استدلال کرده میشود از موی سر عث انبات یا بطن آن و سایر آن احوال آن در باب آن مذکور است اما طریق استدلال از انتفاضات فضول از مسالک مذکوره ذکر کرده میشود که این فضول اگر بسیار گردد دلالت بنماید بر کثرت مواد و بر قوت سبب که بجهت آن در عضو فضول زیاده میگردد و چنانچه از جهت اسباب در کلیات معلوم شده و اینها دلالت میکند بر عدم ضعف قوت دانسته و اما وقتی که بازماند از اندفاع و یا کم گردد و با وجود آن یا نقل و یا خورد یا دفع و یا تعد و یا ضربان و یا دوار و طنین یافته شود و دلالت میکند بر سبب و یا ضعف قوت دفعه و اشتلا و استدلال کرده میشود بر نفس ماده این نحو که اگر نفع و وغیر و احراق و قلت نقل و صرف و ان وجه

نماید

و عین باشد دلالت ینماید بر آنکه ماده صفراوی است در اگر ضربان و نقل و دسرخ رنگی چهره چشم و انتفاخ بهر سه دلالت میکند بر آنکه دمای نسبت و اگر کسل
 و بلا دلالت بار صافیت رنگ آنها و آمدن خواب و بیخوابی عارض گردد دلالت ینماید بر آنکه بلغمی است و اگر کودت لون و محسوس فکر و نقل و سوزندگی و عدم
 استواری خواب و دیگر علامات بهر سه دلالت میکند بر سودا ویت و اگر چیزیست از این علامات مذکوره برای بر نوع از مواد باطنی در دوا و انتقال جمع گردد
 دلالت ینماید بر آنکه ماده مولد بجم و نفخ و بخار است بسبب حدوث حرارت فاعله اندران و اما اگر احتباس فصول اخفقت بر اس باشد دلالت میکند بر سودا
 علی الاطلاق و این باب مختص بکمیت انتفاض و امتناع ماده است و اما استدلال از کیفیت ماده آنست که اگر مائل بر سردی و رقت و قلخی و لزج است دلالت
 ینماید بر صفرا ویت ماده و اگر مائل بگرمی و حرارت فاعله اندران و اما اگر احتباس فصول اخفقت بر اس باشد دلالت میکند بر سودا ویت و اگر مائل بگرمی و حرارت فاعله
 علامات و یا بورتی بارد الملمس یا حار دلالت ینماید بر بلغم که در آن حرارت فعل نموده و تله غلیظ بارد الملمس بر بلغمی دلالت میکند و این سه علامت از کیفیت
 منتقض در لون و طعم و ملمس و قوام آنست و اما از رانجه پس عفن الرانجه وحدت آن دلالت بر حرارت ینماید و عدم رانجه بسیار است که دلالت میکند
 بر سردت و نیست دلالت این مانند دلالت اول بر حرارت و اما آنچه متعلق باشیا نیست که ظاهر دیگر در جلد سرد و آنچه قریب باشیا نیست از قروح و ثبور
 و ادرام پس در اکثر دلالت ینمایند بر غلبه مواد موجوده که طبیعت آنرا انتفاض و دفع نموده بر طایر جلد و دلالت ینکند بر حال دماغ در آن وقت و دلالت
 واضح گردد رنگ ممتد و اسباب ادرام حار و بار و صلب در دوسرطانی و قروح ساجنه و ساکنه و غیره در مقامش در موافقت و غیره پس استدلال از آن
 بر حال راس شکل نبود و ایضا اسباب حدوث شعر و جودت و سبوت و رقت و غلظت و کثرت و علت و سبب و شیب و بلور و این و سبب تشقیق و
 شرط انتشار آن در ابواب مخصوصه خواهد آمد و کیفیت استدلال از شعر مذکور

اولا نال مأخوذ از موافقت و مخالفت و سرعت و غیره از این موافقات و مخالفتهاست

و علامات مأخوذ از جنس موافقت و مخالفت و سرعت و غیره از این موافقات و مخالفتهاست
 و از موافقت خود که بحسب آنست انکاری نماند و یا در حال خروج از موافقت و تغییر مزاج او از طبیعت پس موافق او در حال صحت و اگر بحسب آنست
 آنست که تشبیه مزاج او باشد یعنی منحرف نگردد از مزاج را از حالت اصلی خود و صاحب آن دریا بد از اناسیب صحت خود و مزاج او این شناخته
 میشود و مخالفت او در آن حال آنست که ضد مزاج او باشد و اما در حال خروج از موافقت او تغییر مزاج او و حکم آن بالبعد باشد و معلوم است
 که صحت تمامی ابدان بر یک مزاج نیست جهت آنکه ممکن است که صحت بدنی بر مزاجی خاص باشد و آن مزاج برای بدن دیگر موجب مرض گردد
 مگر آنکه واجب است که اعتبار نمایند مخالفت آنرا در طرف دیگر نیز قیاس بخیر که مخالفت آنست تا آنکه دانسته شود چه درین مقدمه یکم خارج شده از مزاج
 طبیعی زیرا که هر دو افراط یعنی افراط از جنس مشابه در حال صحت و افراط از جنس متضاد در حال خروج از صحت باید که مخالفت دومی اندک باشد
 مادام که خروج از اعتدال بعد افراط نشده باشد و دماغی که او را سور مزاج حار باشد منتفع میگردد و به نسیم بارد و در طبع بارد و رانج باره خواه خوشبو
 باشند مانند کافوریه و صندلیه و جلوه فربه و امثال آن و یا بدو غیر خوشبو مثل حمائیه و طحلبیه و منتفاع می یابد بارام و سکون دماغی که او را سور مزاج
 بارد باشد منتفع میشود بچیزیکه مضاد آنست چون هوای حار در دماغ حار خوشبو و بدو محله و مسخنه نیز و بهر جهت و حرکات دماغی که او را سور مزاج
 یابس باشد متاخر می گردد از استفرغ و نقض مفرط آن اما استفرغ معتدل از جنس چیزیکه تخفیف از افراط مثل صفرا و سودا می تخفیف نماید از
 مرطبات دماغ شمرده اند و دماغی که او را سور مزاج رطب باشد نفع می یابد از استفرغ و نقض از آن و اما استدلال از سرعت و مخالفت دماغ مانند آنکه زود
 گرم و یا سرد گردد و آنچه بهر سرعت گرم شود دلالت ینماید بر حرارت مزاج آن بشرطی که در کلیات مذکور است و همچنین دماغی که زود سرد گردد و یا تر و خشک
 و این گاه بسبب قلت رطوبت مزاج آن و گاه بسبب رقت رطوبت آن و با سبب حرارت مزاج آن میباشد لیکن فرق ینها یعنی میان شقوق تشقیق از
 قلت رطوبت و رقت رطوبت و حرارت مزاج آنست که در اول یافته میشود آن سائر علامات موجود است و دماغ مثل سید اری و غیره آن که در باب علامات

مزاج دماغ مذکور گردد و در ثانی عارض میگردد و در او بواسطه و بعضی اوقات نزد حرکت سخت یا حرارت شدید یا مانند آن از اسباب پوست مذکور و اکثر
در سایر اوقات و لایق پوست نبود و آنچه بسبب حرارت مزاج او باشد یا آن سائر علامت حرارت مزاج دماغ میباشد و آنچه نبردی رطوب گردد گاه بسبب
حرارت جوهر دماغ و گاه بسبب برودت جوهر آن رگه بسبب بودن مزاج جوهر آن اصلی رطوب و گاه بسبب بودن مزاج جوهر اصلی یا پس میباشد پس اگر از
حرارت باشد آنچه علامت حرارت بود آن ترطیب دائمی نبود بلکه عقب حرارت مفروضه واقع شود و دماغ که منجمد گردد و رطوبات بسوی آن پس اگر باقی
ماند مزاج سائر غالب بر رطوبات است تا مدت مدید بعد نفوذ پوست عارض گردد پس اگر غلبه کند رطوبات عود نماید دماغ و بار در رطوب گردد بسبب انقباض
حرارت غریزی و اگر آن هر دو مستوی گردند در اکثر رطوبت غفوت یا بد و امراض غفنی و او درام پیدا گردد جهت آنکه این رطوبت غریزی نیست که تصرف
نماید در آن حرارت غریزی تصرف طبیعی بلکه در آن تصرف یتیم تصرف غریب و آن غفوت است و اما اگر دماغ که ترطیب سریع یا بد بسبب برودت مزاج
باشد حد و شمار رطوبت دفعه نباشد بلکه تدریجی و بطول ایام بعد ترطیب بسرعت گردد و علامات برودت مزاج دماغ موجود باشد و اگر ترطیب دماغ بسرعت
بسبب رطوبت نفس دماغ باشد پس سرعت درین بحیثیت یکی از دو سبب میباشد یعنی یا بسبب آنکه رطوبت احداث برودت یتیماید و برودت غفوت
یا غیره غده ای است که بسوی دماغ میسرید پس ترطیب ظاهر میگردد و چون این برودت دفعه حادث شود ترطیب بعد از آن نیز دفعه میباشد و چون با وجود
آن سده مجاری هم رسد نفوذ در آن مختل میگردد و این لامحاله موجب زیادتى رطوبت گردد و این دائمی و لازم میباشد و مغذک آن نیست که نادر
باشد و دفعه بود و اما سرعت و بطور انفعال حادث بسبب پوست دماغ سبب آن نشفت رطوبات است آنچه دفعه واقع شود چون پوست یکبارگی فتنه
و با علامات پوست تقدیر باشد و سبب او آن است که از حرارت واقع شود و الا فرقی درین هر دو از علامات حرارت و علامات پوست کرده میشود پس
این دلائل مانع از سرعت انفعال واجب نیست که اعتبار کرده شود و در سرعت انفعال بسبب ضعف قوای طبیعی خصوصاً در ترطیب بحیث آنکه ضعیف
قوای طبیعی تابع یکی از این اسباب است و کل موافقات و مخالفات مانع از جهت کیفیات نیست بلکه گاه مانع از جهت کمیات و حرکات نیز میباشد
چنانچه دیده میشود صاحب علت معروف برضیه که اختیار یتیماید تسلط را بر سائر اعضاء اضطرار

استدلال از جهت تعدد راس

اما فرقی کائن بحسب صغر راس و کبر آن پس واجب است که دانسته شود که سبب صغر راس و خلقت فلت ماده لطیفه است چنانچه سبب کبر آن کثرت ماده لطیف
متوزعه در تفریع طبیعی راس است پس اگر فلت ماده با قوتی از قوت مصوره اول باشد راس حسن الشکل بود و اقل رداوت باشد از آنچه با صغر راس رداوت
شکل جمع شود و خلقت که آن دلالت بر ضعف قوت کند با آنکه صغر راس با حسن شکل خالی نبود از رداوت و در معیت دماغ و ضعف قوای دماغی و ضیق محلی
قوای طبیعی در آن و از جهت اصحاب فرست گفته اند انسانی که سر او کوچک بارداوت شکل باشد بحدی که در آن سر و راس مزین انقباض باشد
و جای اینوس گفته صغر راس دلالت بر رداوت معیت دماغ می نماید و اگر چه کبر راس همیشه دلالت بر رداوت حال دماغ نمیکند مادام که مغز نکرده
با آن وجود شکل و غلظت عین دوست صدر که سر و تاج عظم عصب و ضلع است که تاج اند عظم نخاع و قوت آنرا در این سر و تاج قوت دماغ اند چه کثرت
ماده را چون قوتی از قوت مصوره مقارنت نماید سر معیت حقه حیدر شکل میباشد و آنچه نموده اند که نیست آنست که اینجا مناسب است سائر اعضا داشته
باشد پس اگر با کثرت ماده ضعف قوت مقارنت یا بد و طغ روی اشک ضعیف از قوه صغیر اصحاب باشد یا موت بود چیزی که محیط آن و طغ است
یا جو و آنکه گاه زیارتی سر و عظم طبیعی نبود بلکه عارضه باشد مانند صبیانی که عارض میشود ایشان را ارتفاع سر و عظم آن که با طبع نبود بلکه بر سبیل
مرض عارض گردد و سبب آن کثرت ماده فقلیه است که غلیان یا بد و همچنین کبار را نیز و جلع راس صعب عارض می شود و گاه عارض میگردد
اینکه کوچک میشود یا فوج و فردی رود صغیر نکرده استیلای حمزه بر دماغ و از جای اینوس نقل کرده اند که سر کوچک دلالت بر رداوت حال دماغ
می کند و اما سر بزرگ اگر پیشکلی مجوز بود و در بدن غلیظ و فقرات پشت بزرگ و همه علامات غلیظ باشد این مجوز میباشد و اگر سر بزرگ غلات

این باشد دلالت کند بر آنکه بزرگی او از کثرت ماده حاصل شده نه از صحت قوت و چون سر این صفت باشد دماغ ضعیف بود و بهیچوی آن نزلات و صداع و در گوش سرعت کند و از علامات وجود دماغ نیست که از این اثره شراب منقل نشود و از تلطیف و حرارت او منقل گردد و در این آن زیاد شود و آنکه منقل نگردد از ادنی سبب از اسباب و افعال صادره از آن صبحی سلیم بر مجرای طبیعی باشد

استهلال از شکل راس

شکل طبیعی سر در کردی اشکل بود که اوسع اشکال است از جهت مکان و بعد آنهاست از قبول صفات و اوقات و نزد و قوت باشد یکی در مقدم سر دوم در مؤخر آن و هر دو جانب مستوی بود هر قدر که نمو مؤخر بزرگ بود آن فصل است و شکل روی سر آنست که خلافت این باشد پس لا جرم آنرا نمو مقدم یا نمو مؤخر یا هر دو مقصود بود و اینجا است که گفته اند اشکال راس چهار است یکی شکل طبیعی و سه غیر طبیعی که این مراد از شکل روی است که در صورت شکل چون در جزوی از اجزای سر واقع شود لا محاله خواص افعال آن جزو دماغ ضرر رساند و جالبینوس گفته که راس مسطح هوا در مربع مذموم اند همیشه و آنکه در قطر یکین و دیسار او تو باشد مذموم است مگر آنکه سبب و ران قوتی از قوت مصوره باشد یعنی افراط نماید در فعل خود و بر قوت این دلالت مینماید شکل گردن و سین و تعدد آن سر در صغر و کبر یعنی شکل گردن جید بود و غلیظ باشد و سین و فراخ توی و پشت عظیم چنانچه مذکور شد

استهلال از نقل راس و خفت آن

و حرارت و برودت و او جاع آن اما دلائل ماخوذ از گرانی سربگی آن پس گرانی سر همیشه دلالت بر بودن ماده در سر مینماید لیکن ماده صغری در نقل کثیر است و سوزش زیاد میکند و سوداوی در نقل بسیار زان و پوست آن بیشتر بود و دومی در نقل شدید تر از آن هر دو با ضربان و وجع در اصول چشم ظاهر نفوذ کیموس حار در آن و سرخی چهره و چشم و انفخ عروق زیاد تر میباشد و بلغمی در نقل از همه بیشتر و در وجع کثیر از دومی و صغری و خواب بیشتر از سودا و با بلاد کف و کسل قلت نشاط و حرکات بدنی و اما دلائل ماخوذ از حرارت و برودت یعنی خیر که لمس مینماید آنرا سر از آن هر دو در نفس خود و چنانکه لمس مینماید او را غیر از خارج بر طبیب پوشیده نیست اما حار دلیل بر حرارت مزاج دماغ است و این حار محسوس اگر دانی یعنی طبیعی دلاوی شخصی را باشد مزاجی و اگر حادث گردد و از دیت رساند عرضی است و همچنین است حکم بار و بر قباس آن و همچنین است حکم شفت یا پس و بر قباس آن اگر نباشد بر و خشن و شفت از خارج و همچنین رطب اگر حرارت معرق از داخل نبود و او جاع آگاه که تخیل نماید انسان که گویا در سر آن و بینی و کرمی است که آنرا میخورد و لذت اعم که آنرا میگزیرد دلالت مینماید بر ماده حاده و ضربانی دلالت میکند بر دم حار و مو که بر آنست از دم تب و وجع ثقیل ضاعط یعنی فشارنده دلالت بر ماده ثقیله بارده مینماید و وجع ممد و دلالت بر ماده ریجی میکند و هتقال در و مو که آنست و وجع نوعیکه گویا میگویند سر از بمطرده دلالت مینماید بر شل مضیه و شقیقه فرمده و ایضا وجع دلالت بجفت آن مینماید مانند آنکه در پیش سر دلالت بشارکت معده میکند و وجع بهیئت دیگر و بجانب راست بشارکت جگر دلالت مینماید و گاه دلالت میکند بان بدوم آن پس اگر در دوم نماید در مقدم سر و مؤخر آن مندر بقبرانیطس بود

استهلالات ماخوذ از احوال اعضا

که آن باند فروع دماغ اند مثل چشم و زبان و چهره و مجاری لمات و لذتین و گردن و اعصاب اما استهلال از چشم منجمد آن استهلال از حال عروق آن است و از حال نقل و خفت آن و از حال رنگ آن و در روی و تیرگی در صاحب و سرخی آن حال لمس آن این همه در دلالت بسیار قریب اند برای چیزیکه در نفس دماغ میباشد و گاهی بان استهلال مینماید چیزیکه از آن سیلان میکند از اشک و چرک و چیزیکه عارض آن میگردد از پوشیدن چشم و کشادن آن و احوال حرکت آن و از فرو رفتن و بر آمدگی و بزرگی و کوچکی و الام و او جاع پس خشکی چشم گاه دلالت بر عین دماغ میکند و سیلان چرک اشک اگر نباشد بسبب عارض مرض و نفس چشم دلالت بر رطوبت مقدم دماغ مینماید و در اکثر احوال سبب آن رطوبت اشتعال دماغ و ذوبان و باشد چنانچه در شرط مذکور میباشد یا بر دماغ نکافت جلد آن مانند که نزد نزلت و ارض میشود و گاهی سیلان چرک اشک بسبب رطوبت و قوت و در اکثر احوال چشم خسته است

چون دماغ دلائل نماید و سیلان شک بی سبب ظاهر و امراض عاده دلائل بر شعله دماغ و اورام آن مینماید و خصوصاً ذنب که از یک چشم سیلان نماید
 و چون مرض حده را بپوشد مانند نسج عنکبوت پس مجتمع گردد و دلیل قریب موت علیل است و چشمی که مفتوح ماند و بر چشم نزدیک پلک را چنانچه در قریب موت اجانان
 در شیر غس میباشد و آنکه نبه ماند و کشادن آن دشوار باشد چنانچه گاهی در شیر غس میباشد و نیز در قریب موت سردی و خلل قوت دلائل بر آفت عظیم در
 دماغ میکند و کثرت بر چشم زدن چشم دلائل بر شعله حرارت و خون مینماید و دامت نظر بر یک جا دلائل بر وسواس مالتویا مینماید و گاه استلال
 کرده میشود از حرکات چشم بر ابرام دماغ از اعتقادات غصیب و غم و خوف و عشق و نجل و مانند آن در حیطه چشم عارضی دلائل بر اورام یا متلاهی او و غیر دماغ
 مینماید و کوچکی و فرد قنای چشم که عارضی باشد بر دلائل بر خلل کثیر از جوهر دماغ میکند چنانچه در سهر و قطرب و عشق عارضی میگردد و هر چند که اختلاف
 بینا است آن در آن باشد چنانچه در موضع مفصل بیاید و همچنین گاه دلائل مینماید بر حره دماغ و قوای آن و گویند که چشم او از رقی طبیعی ملس و دوج
 او کند و باشد دلائل میکند بر آنکه مزاج دماغ او رطب است و کسی که در چشم او سرخی نباشد و عروق آن باریک و ملس آن خشک و حواس او صافی و
 این دلائل مینماید بر آنکه مزاج دماغ او یابس است و کسی که گاهی چشم او سرخ و سبط و ملس او گرم و حواس او کدر باشد دلائل بر حرارت مزاج دماغ و
 رطوبت آن میکند و اگر بر خلاف این باشد دلائل میکند بر آنکه مزاج دماغ او بار و یابس است و اما دلائل خود از حال زبان مثل آنکه رنگ آن در کثرت
 دلائل بر حال دماغ مینماید چنانچه سفیدی آن بر شیر غس و زردی آن دلائل بر سیاهی آن مینماید بر قریب موت و همچنین غلبه زردی بر آن و سبزی عروق تحت
 آن بر مصر و عیت صاحب آن درست مینماید و استلال بر رنگ زبان مانند استلال بر رنگ چشم نیست زیرا که چشم شدید الاختصاص به دماغ است
 و نیز گاهی استلال کرده میشود بر رنگ زبان بر احوال معده لیکن هر گاه دانسته شود که در دماغ آفتی است بعید نیست استلال بدان بر حال دماغ
 و گاهی استلال مینماید بر حال دماغ از مخرج زبان پس فربهی آن دلائل بر رطوبت دماغ میکند و هزال آن بر جفاف او و این وقت نیست که سبب آن
 در نفس بان نباشد و گاه استلال میکند بر آن بقدری که سیلان کند از عیاب و اگر چه این به طبیعت حوالی بان باشد پس کثرت عیاب دلائل مینماید
 بر افراط رطوبت دماغ اگر از معده نباشد و قلت آن بر جفاف دماغ و گاه استلال مینماید بر آن بحال کلام پس شعله و نموده و فافای آن تا بیضعف
 بیان دلائل بر ضعف دماغ مینماید و سرعت کلام و کثرت آن دلائل بر حرارت دماغ مینماید و بطور و قلت آن بر رطوبت دماغ و چون مریض از کلام
 کردن کراست کند دماغ آن مشتعل از حرارت میباشد و گاه استلال میکند بر کثرت زبان آنرا احساس نماید از کیفیات ملوسه پس احساس بحرارت
 دلائل بر حرارت دماغ میکند و جفاف بر ملس دماغ و کذک در باقی اقسام اگر سببه در معده یا در نفس بان نباشد و گاه استلال مینماید بر آن بچند
 که احساس کند آنرا از زبان از طعم پس احساس طعم بر خط دلائل بر غلبه آن در دماغ میکند و گاه استلال کرده میشود بر آن بقدری که زبان پس غشیم او
 بسیار دلائل مینماید بر رطوبت دماغ و صغیر و بر ملس آن و گاه استلال میکند بر آن با فعال توای لسان پس خدر حسن و ضعف ادراک او طعم را
 دلائل بر آفتی در دماغ مینماید و کذک بطلان ذوق و گاهی دلائل میکند بر نقل زبان بر کثرت اخلاط خصوصاً بلغم و خون و این همه دلائل اکثری است
 و ما دم که در عضوی دیگر سبب مقتضی آن نباشد و اما ما خود از حال وجه پس از رنگ او یعنی دلائل او ان بر افراط معلوم است و از جهت سمن و
 هزال آن پس فربهی دسرخ آن دلائل مینماید بر غلبه خون بر دماغ و لاغری آن باز زردی دلائل بر غلبه صفرا میکند و گاه بسبب قوت سردی
 میباشد چنانچه در قریب موت خون و افراط بر دماغ میباشد و لاغری آن با تیرگی بر غلبه پس سوداوی و بر سقوط قوت و قریب موت دلائل
 مینماید و هیچ چهره دلائل بر غلبه مائیت و زخون میکند و گاه بسبب ضعف غاذیه میباشد و بداند که اینها احوال عارضی اند نه اصلی و آنکه نیست
 عیال در بدن که متغیر گرداند و چه را اگر از جانب دماغ و گاهی استلال کرده میشود بر حال دماغ از حس و وجه پس اگر سلیم باشد دلائل بر سلامت
 دماغ کند و اگر موت باشد بر آفت دماغ دلائل نماید و این در اغلب احوال سب و گاه استلال بر آن میکنند از ستوای لب بینی و ابرو و در امراض دهان
 استوای دماغ و برین قیاس است آنچه مخالف او باشد و اما دلائل ما خود از حال تنه پس اگر گردن قوی فلیط باشد دلائل بر قوت دماغ و دوزان

می نماید و اگر کوتاه یا یک باشد دلالت این بر ضعف است و اگر میان برای قبول خنار بر او را می باشد سبب آن را غلبه الی ضعیف اندر آن میسوی بلکه این از دفع نفوذ باغی بسوی گردن میباشد و گاه از دفع عضو دیگر غیر باغ ماده را بسوی آن میباشد و گاهی بسبب فساد غذای در محل بسوی گردن میباشد و درین هنگام بسبب ضعف آن و در دوات آنست و اگر از او را می ند کوره خالی باشد سبب آن قوت آن نیست بلکه سبب ظهور او را می در گردن نزد شیخ الرئیس ضعف قوت باغ و باغیه است بجز آنرا نوع سوء مزاج قوت از قوت آن بهر آنکه نوعی گردن قابل است بر آنچه یک باغ از دفع کند بسبب کم ریه غدیه که اندر نیست و همچنین حال دلائل نخوده از احوال بهات و نور تین و دندان نیز یعنی قبول گردن این اعضا را درم را دلالت نمیکند فساد حال اندر آنها و ضعف بلکه ضعف باغ و قوت آن چنانچه در حال قبه مذکور شد و اما دلائل نخوده از حال عضای عصبانی باطنی پس آن از طریق هم مشارکت اندر آنکه واجب است آنکه آنها مشارکت باغ و نخاع باشد چنانچه اگر همیشه آفات بر آنها عارض گردد حادث میگردد و باغ را نیز نوعی از مرضی که با آنها دیباگایی این دشت گردد و باغ و چون عصبانی غلیظ باشد و مسالک آنها در اصل خلقت قوی بودند دلالت بر قوت باغ نمینماید و دلالت بر ضعف باغ نمیکند

استدلال از مشارکات اعضا

که آن مشارکت باغ را در قریب از جهت مشارکت بد آنکه هرگاه عضای مشارکت باغ قوی باشد و باغ نیز قوی میباشد و اگر کثیر آفات باشد بسبب این است ظاهر که برسد بسوی آنها و باغ نیز ضعیف با قوت میباشد و گاه این آفات در عضای دیگر مشارکت توامی و باغ میباشد مانند آنکه اتفاق افتد اینکه در بعضی از اعضا که بر خیزد از برای بول یا بر اثر خنای الیه محبت عدم حسن چنانچه در شیر غرض در سبب سهری و مانند آن اتفاق می افتد و یا محبت ثقیل بودن حرکت بر آن چنانچه در امراض مذکوره و یا در فرامیشتن مانند عاجز بودن زانو و برودن غذا و آب گریختن آب از دهان این امراض و مانند دلائل نفس که گاه در بعضی اعضا و باطل گردد و بسبب حد و شافت و در باغ متعدی بسوی حجاب عضای نفس چنانچه کبر نفس و عظم آن دال بر بر صفا و اوضیق و صغر آن بر سبب سهری و نیز شش گاه استدل کرده میشود از طریق مشارکات در اوجاع نیز بر احوال باغ و بر طریق مذکور یعنی بعد از آنکه معلوم کنند که وجه حادث در عضو مشارکت نیست بسبب نفس آن عضو و نه در عضو دیگر بسوی آن مودی گشته بداند که و باغ قوت است و گاه استدل کرده میشود از کیفیت مشارکت مانند آنکه اگر برسد و جمع حد باغ تا اصول عینین دلالت نمینماید بر آنکه آفت در حجب داخله باغ است و اگر نرسد بآن حد دلالت میکند بر آنکه سبب خارج قحط است و گاه استدل کرده میشود از امتلائی عروق و خلائی آنها و از رنگ جلد و غیر اینها از آنچه بعضی آن در ذیل ابواب دیگر گذشت

استدلال از عضو که مثلاً میگرد و در باغ مشارکت آن

باید دانست که عظم اعضا از روی این امر و باغ را مشارکت آن معده است پس واجب است که استدل نماید بر آن ز حال اشتباه و هم حال از دفع و درم و حال نواق و غیذان حال خفقان معده و نظر کنند در کیفیت استدل لال ازین امور بر احوال معده که در بحث معده گفته آید و نیز استدل کرده میشود از حال خلائی معده و امتلائی آن بحسب آنکه مشارکات باغ معده را در حالی که آن متملی باشد یا در نفخه بود ظاهر میشود یعنی زیاده میگردد و در حالت امتلائی معده از غذا و اما مشارکت آن بسبب حرارت و مره و صفا و اوجاع معده بسبب آن از جهت شدت حسن معده ظاهر میگردد و در حال خلا و جوع و بسا است که میباشد امتلا بسبب برای تعدیل مزاج و ساد میان بخار حار و میان باغ پس ازیت حاصل در باغ کم میگردد و در خصوص چیزی که بآن استدل لال کرده میشود موضع و جمع راس است در ابتدا و هنگام تنفر از آن بحسب آنکه امراض باغ که مشارکت معده میباشد گاه دلالت میکند بر آن و جمع که ابتدا و ابتدا از باغ پس منصب میگردد بسوی پایین کفین و نزد مضمی شده ادوی یا بد و گاه مرین میگردد و سر مشارکت جگر پس میل اوجاع بجانب یمن میباشد چنانچه هرگاه مشارکت طحال بود میل و جمع بسوی یسار میباشد و بسا است که مشارکت باغ براتی و اطراف شریعت میباشد و درین در وائل بسیار بسوی قدم میباشد و گاه مشارکت هم میباشد و با امراض هم و دلائل مذکوره در باب آن و جمع در حق یا نفخه متوقف میباشد و اکثر مشارکات باغ و اعضا بسبب صعود و نحر بسوی باغ از آنها واقع میشود و طریق معود و نحر یا از نزدیک قدم شریعت است این علام بود و است شک معده و طحال که بد و نحر از او درین دلائل

در بعضی از امراض که در این کتاب مذکور است و در بعضی از امراض که در این کتاب مذکور است

و کشیدگی آن عضو بسوی فوق و توتر و ضربان عروقی که متصل بآنست و ابتداء ای الم از قدام سر محسوس میشود و با از قریب ناحیه تقاست و در بن ابتداء ای الم از خلفت و کشیدگی و برآهنگی عروق و شریانین موضوع از خلفت و در آنجا ضربان محسوس میگردد و چون رعایت کرده شود و در استدلال اعراض عضو شارب و مانع شیفه امور عارضه آنرا واجب است که نباشد آن عرض عرض برای آن عضو نفس خود بلکه باشد بسبب شاربکت او و مرداغ را نه بسبب شاربکت مرداغ مراد از بر آن چنانچه استدلال گویند میشود از غلبان بر آنکه علت و مانع شاربکت معده است پس بعید نیست که غلظی واقع شود و اولاً علت در دماغ باشد ولیکن خفی بود پس ظاهر گردد غلبان در معده بجهت شاربکت آن مرداغ را در علت خفیه بدان شناسش نیست که دماغ را سوز و مزاج بارد عارض شود و از آن نوازل بسوی معده کثرت نماید و بسبب غلبان شود پس گمان کرده شود که در معده اخلاط رطوبی بسیار است که از آن بسوی دماغ بخارج است کثیر صعود میکند و در آن متر اکم میشود و مزاج دماغ بارد کثیر نوازل میگردد و مشغول شوند ببلایات معده و منقبه آن از آن انفعال نشود پس واجب است رجوع بسوی اصول مذکوره در کلیات که تیز کرده شود بدان اصول امراض اصلیه را از اعراض شربکیه

دلائل مزاج دماغ معتدل

دماغ معتدل در مزاج خود آنست که افعال حسیه و حریکه آن قوی باشند در امتیاض آنچه از آن منفع میگردد و در احتیاس آن معتدل و بر تعادلت اعراض موفیه قوی باشد و در ین گام طفولیت موی سر آن اشقر و در وقت تر عرج احمر و نزد استکمال خلقت و نشو و نما بیابای متوسط در وجودت و سبوت و نباتات او مدت شباب همه در وقت خود باشد و سفیدی او استیجالی نکند و نه تاخیر نماید از وقت طبیعی خود و خلط نیز سرعت نشاید و سوا سکه این از لایح و سخته و انفعالات و غیره که مذکور شد نیز بشد لال میشود

دلائل افرجه رویه و آنچه در جبلت

جالیئوس میگردد که حرارت تولد اختلاط عقل بندها می کند و لاحق میگردد بآن طیش و سرعت وقوع بدارت در امور و افتنان در غرام و برودت موی بلاد و سکون است و لاحق میشود باین بطور نیم و تغیر فکر و کسالت و رطوبت باعث نوم غرق با کسل است و بیوست باعث بیداری و سوز فکر و نیمه لالت فاسد است و دلالت ینماید بر آن سبب لکن شرط درین آنست که سهر از رطوبات و رقیه نباشد و با نقل دماغ نبود و دماغ اشتغاف فضول یا غیر آن از دلائل رطوبت مانع نیز نباشد بجهت آنکه رطوبت مانع و رقیه بشمارد جالیئوس بر نفس خود باعث بیداری میگردد چنانچه در مشایخ می باشد و اما رطوبت مزاجیه دماغ خواب مستغرق می آرد و جالیئوس گمان میکند که دلیل بر غلبه سوز مزاج بلا ماده عدم سیلان فضول با دلائل سوز مزاج سانج و دلیل بر آنکه غالب سوز مزاج مادی است سیلان فضول است و بعلی سیدنا میگردد که اگر سرد یا ضعف قوت دافعه نباشد و رانم گوید که درین صورت فرق در مواد مختصه از وجود نقل راس و در سانج از خفت آن توان کرد و چون این معلوم شد پس دلائل حرارت مزاج دماغ سرعت بر بیداری است و در ابتداء ای دلالت با دشواری و سواد آن در ابتداء و با سواد آن بعد از شقرت برودی وجودت آن و سرعت صلح و سرعت استلای راس نقل آن از آب و پادافته مانند ششام رواج و اشال آن و ازیت با قن بر دایح حاره دقت خواب یا خفت آن و ظهور عروق چشم و ذکا و سرعت تغلب در آرای و غزایم مانند حال صبیان و دلالت میکند بر آن حرارت نفس سرخی رنگ و نفیض فضول شصیه و منتفض و اعتدال آن در قوام بقیاس غیر خود و اما دلائل مزاج بارد و نوازی نفیض فضولی و سبوت شق دقت سواد و سرعت سفیدی آن و سرعت انفعال از آفات و کثرت نوازل و عروق زکام با دومی بسبب و خفای عروق عینین و کثرت خواب و بودن صورت او مانند صورت صاحب تنگی و بطور حرکت اجفان و ثبات بر غرام است مانند حال مشایخ و اما دلائل مزاج یابس نقای مجاری فضولی و صفای حواس و قوت سهر و قوت شعر و سرعت نبات آن بجهت دخانت مزاج در اول سن و سرعت صلح و وجودت شعر است و اما دلائل مزاج رطب سبوت شعر و بطو و نبات آن و بطور صلح و کدورت حواس و کثرت فضول و نوازل و مستغرق نوم است و اما دلائل مزاج جالبی عدم فضول و صفای حواس و قوت بیداری و قوت خواب سرعت نبات شعر

در اول سن دقت و سیاهی وجود آن و سرعت صلح بسیار و حرارت لمس سر و شکی آن ت سرخی ظاهر در آن و در چشم و انتقال در عروق و عجلت در آن و قوت فهم و حافظه و سرعت افعال نفسانی و اما دلائل مزاج حار و رطب اگر این مزاج بسیار در او را اعتدال نباشد رنگ نیک عروق و صلح و لمس و قبول اکثر انقباض و شعر بسط و اهل بشقت غیر سریع الصلح و سخن و رطب بسوی آن سریع باشد و اگر عید از اعتدال باشد صاحب سقیم قابل نکایات از حرارت و برودت و امراض غفیفه در جوهر خود سریع و حواس صاحب اذقیل مکه در چشم ضعیف باشد و مهر بر خواب تواند کرد و خوابهای پریشان خواهد دید و اما دلائل مزاج بار و یابس آنست که سر بارد لمس خامل اللون عروق آن خفی و همچنین عروق چشم و بطور نبات شعر و دقیق بطی الصلح خصوصاً اگر لمس او غالب سرد از بر او نباشد و متفر بر مبردات بشرطند کور و حواس صاف و رنگام جوانی و چون سن پیری رسد نزدی ضعیف گردد و پیر شود و تشنج و تقبض و زنجاری سر او ظاهر گردد و هیچ تشنج و صحت او مضطرب باشد پس گاه خفیف البراس شفت مساک گاه بخلاف آن باشد و اما دلائل مزاج بار و یابس آنست که انسان در آن غیر انوم مستغرق در آن دی الحواس کسلان بلید کثیر الاستغراق فضول از سر باشد و ایضاً بر آن لالت میکند بطور صلح و سرعت وقوع نواز ل این مزاج نیز اگر خروج او از اعتدال بسیار مغرط نباشد حال صاحب وجید باشد و مشبهه انتباه بداند که در اکثر ملاحظات بود میان دلائل مذکوره علامات امراض راس مسطور است و مؤلف را بنظر تسبیل بیان آنها در طریق تشخیص نسبت نمود و همچنین در اکثر امراض تسبیل اللطایف است اتفاقاً علی المعالجین باینجا و طریق تشخیص پرداخته و علامات اسباب آن امراض بطریق سهل در آن مذهب بیان نموده اکنون بدانند که جمیع امراض راس اصلی بود یا مشارکی اسباب آن یا سوء مزاج سازج و مادی باشد و یا مرض ترکیب یا تفرق اتصال یا اورام پس تشخیص هر مرض متوفت است بر تشخیص و تفریق دوازدهم آن مرض تشخیص اسباب آن در طریق تشخیص مسطور میگردد

طریق تشخیص اسباب امراض راس

هرگاه مریض شکایت مرض دماغی نماید اولاً طبیب از تقدم خللی و عضوی از اعضای دیگر سوال کند اگر از آن انکار کند و آفت در افعال دماغی مانند ظلمت بصیرت و کدورت حواس و وجود صلاح حال سایر اعضا باشد بدانند که مرض دماغی اصلی است و اگر تقدم ضرری و عضوی بیان نماید مرض دماغی شرکی باشد پس بصورت تحقق مرض اصلی نخستین حال تمام سوء مزاج دریافت کند و این چنان باشد که اولاً از مریض سلی سر و گردانی آن پرسد اگر خفت راس بگوید بدانند که سوء مزاج سازج است مفرد بود یا مرکب بعده از کیفیت لمس سر و چشم که گرم است یا سرد سوال کند و رنگ چشم در وی ملاحظه نماید پس هرگاه با وجود خفت لمس گرم و رنگ سرخ باشد بر سوء مزاج حار سازج و حار یابس سازج و حار رطب سازج دلالت کند پس از حال بنحوی و خواب سوال کند اگر مریض بنحوی بیانی کند از دیگر آثار غلبه حرارت مثل التهاب در دماغ و قلع در حرکات تشویش در تحولات و سرعت غضب و انتفاع مبردات و تضرر از مستحبات سوال کند که وجود این همه علامات یا اکثر از آن دلالت بر سوء مزاج حار سازج کند و اگر باین علامات لمس حار یابس و قلت سیلان فضول و اختلاط عقل باشد از دیگر علامات سوء مزاج یابس که مسطور گرد سوال کند اگر آن هم یافته شود درین صورت بر سوء مزاج حار یابس مرکب دلیل تمام بود و اگر مریض غلبه خوب غیر شد بد بیان نماید و از تمام دواهای جنوب ایندایا به خوابهای شوش بنید دیگر علامات سوء مزاج رطب سازج که مذکور شود پرسد اگر باشد در بنحوی دلیل سوء مزاج حار رطب سازج مرکب بود و هرگاه با وجود سلی راس سرد باشد در رنگ چهره چشم سپید نماید بر سوء مزاج بار و رطب سازج و بار و یابس سازج دلالت کند درین صورت از کسل فتور در افعال دماغی و بلاد و نقصان در تحولات و میل بچیدن انتفاع مستحبات و تضرر از مبردات سوال کند اگر باشد پس وجود این علامات دلالت بر سوء مزاج بار و سازج مفرد کند و اگر باین علامات آثار سوء مزاج رطب سازج مفرد در خصوص حواس و انبیا نشان شرکب بود دلیل سوء مزاج بار و رطب مرکب باشد و اگر علامات سوء مزاج یابس سازج مفرد بار بود و حالتی شبیه بحالت صاحب جمود یافته شود بر سوء مزاج بار و یابس که دلالت کند و هرگاه با وجود سلی سر گرمی و سستی و غلبه ی نیک یافته نشود در بنحوی سوال غلبه خواب بنحوی از مریض کند پس اگر غلبه خواب بگوید از کسل مذکور است و اکثر نواز ل افراط نسیان نیز سوال کند و این علامت سوء مزاج رطب سازج مفرد بود و اگر مریض غلبه بنحوی بیان کند و با آن جنات خوشوم و دماغی حار

برغم معده و دغشت و جثت نفس هم سوال بکنند و این آثار ماده سوداوی بود اگر در تنی هیچ خلط بر نیاید پس از غلبه مرض استعمال چیزهای باوی و دهان
شکم چیزی و بعد خواب پیرسد اگر همچنان مرض بخوردن اشیای نفخ بگوید و تقدم در معده و سکون مرض دماغی با سکون آن باشد علامت ماده ریوی بود
و اگر زیادتی مرض در شکم سیری بگوید و با آن دیگر علامات سود مزاج سازج معده باشد از سود مزاج سازج بود و اگر بعد خواب هنگام شکم تنی تاخیر غذا از دست
مقرر آن خصوصاً و قیقه ناشناخته را قناب مشی نمایند مرض غلبه کند و از ادنی سببی فحرج نماید و از بوییدن چیزی بد بو عثیان عارض گردد نشان ضحمت
فم معده بود و اگر علامات وید ان امعاء رک گردد بشرکت امعاء باشد و سرگاه ضرر در جگر یا طحال یا مرق یا رحم یافته شود مرض شرکی بکندی یا طحال
یا مرقی یا رحمی باشد و ایضا رحمی اکثر بعد ولادت یا اسقاط یا اجتناس حیض نفاس و قنوت آن بود و سرگاه مریض بگوید که پیش از ظهور مرض دماغی
چیزی مورچه مانند از دست پایای بجانب سر بر می آید مرض شرکی اطرافی باشد و شناخت نوع ماده هر عضو در تمامش مسطور گردد و بد آنکه تا اینجا
علامات امراض دماغی اصلی و شرکی تمام شد اکنون علاج هر یک از اسباب مسطور به بقلم می آید مطابق سبب مشخص بعمل آید لیکن پیش از بیان
آن بعضی نو این علاج کلی که در اکثر اقسام امراض دماغی بکار آید مقدم میگردد بر آن نظر دارند

علاج کلی امراض دماغی

باید دانست که دماغ عضوی است رئیس و مبدای حواس ظاهری و باطنی پس هر مرضی که بدان لاقی شود حسب سبب با آن توجه بلیغ نمایند مثلاً
اگر سبب آن مرض غلبه کیفیتی از کیفیات اربعه چون حرارت و برودت و جز آن باشد تبدیل آن کوشند بدانچه ضد وی بود بی تنقیه و در حرارت دماغ
تبرید بلا مبالغه کنند بر آنکه غلبه حرارت بدین محل موافق ترست و در برودت تسخین بمبالغه باید کرد و کثرت استعمال جموضات مناسب نبود خصوصاً قیقه
سرخ یا نرله نیز شامل بود و ادویه و اشربه شیرین اختیار نمایند و عند قبض طبیعت ملینات آن بکار برند و بقول شیخ در امراض سرملین طبیعت حاجت
کثیر بود پس باید که تلیمین آن بدم ملحوظ دارند و اگر سبب مرض غلبه ماده بود پس در موی فصد بفعال کفایت کند و اگر امر عظیم و خون در کمال غلبه و
و خوردن همچنان باشد فصد دواج را تجویز نموده اند و لیکن چون درین خطرست باید که بقصد دیگر عروق سرپر دارند هر چند که بد نعات باشد و در دیگر اخلاط
بعد نفع و تفتیح مجاری بسملاتش استفراغ فرماید و شیخ الرئیس و بعضی شراح قانون می نویسند که هرگاه غلبه مواد در دماغ دریافت شود و اراده استفراغ
آن نمایند پس اگر با وجود غلبه اخلاط دیگر و لائل کثرت خون دریا باشد ابتدا بقصد قبضال و دیگر عروق سرشل رگهای پیشانی و بینی و عروق ناحیه گوش
و مانند آن کنند اما اگر امتلا مختص بر اس باشد اکثر فصد این عروق کفایت کند و اگر در بدن نیز امتلا بود فصد سر و بر فصد این عروق مقدم دارند و
در تقدم فصد عروق مذکوره خون جذب مواد بسیار بسوی سر و جلب آفت بود و ابتدا بقصد با وجود غلبه اخلاط دیگر بهتر است که فصد استفراغ بیشتر
برای اخلاط است پس با خون اخلاط دیگر نیز که مختلط اند دفع شوند و لهذا شرط نموده اند که فصد را وسیع در طول بکشایند و چون قدری خون خارج
گردد یک لمح دهن رگ را با انگشت بگیرند تا اخلاط دیگر در آنجا آیند زیرا که طبیعت حامی و حافظ بدن حتی المقدور خون صالح را محافظت مینماید و دم
فاسد و اخلاط دیگر را دفع می سازد پس انگشت بردارند که قدری خون دیگر دفع گردد باز لمح دهن رگ را با انگشت بگیرند و همچنین تا آخر فصد و در هنگام که
غلبه و همچنان خون تنها و با اخلاط دیگر باید که فصور در اخراج خون نمایند بلکه خون وافر بگیرند و بساست که فصد تمام کفایت نماید و مراد از فصد
تمام آنست که فصد را کشاده بکشایند و آن مقدار خون بگیرند که قریب نبشی گردد و اطفال و ضعفا و حوامل را فصد جائز نیست و عند ضرورت
شاید به حجامت مجوزست و یا ارسال علق و اگر اخلاط دیگر باشد نگاه کنند که آیا مرض را اس بشرکت جمیع بدن است یا نه پس بر خلطی که غالب
بود و در جمیع بدن شریک باشد نخست بعد از نفع آن تنقیه عام جمیع بدن بسملات و مقیبات نمایند و بعد به تنقیه خاص دماغ توجه شوند و استفراغ
مختصه آن استعمال کنند اگر دانند که ماده در دماغ نفعیست و الا بعد تنقیه عام بدن تا نفع آن در تنقیه دماغ تاخیر نکند و نفع ماده دماغی بشاید
خروج فصول شل مخاط و غیر آن از دماغ اگر بسیار رفیق یا بسیار غلیظ نباشد بلکه سهل الخروج و معده لایق بود دریافت گردد و اگر

بشرکت بدن نیست شوجع متفرغ و مانع گردند و در انجام که مرض منتهی رسیده باشد و پیش از آن انضاج ماده بروخات و طولیات و ضلالت و غلطی نبوده باشد متقیه و مانع بغیر آن و دیگر مستفغات مختصه آن فرمانیه بشرطیکه از غرغره خوف آفتی در بر و نزول نواز از رخص خلط حاد لا نوع و بیمار قابل استعدا امراض ریه نباشد و ایضا بیمار را حاست از نزول شئی ردی بسوی ریه ممکن بود مثلاً هرگاه که نزول شئی از دماغ دریا بدقتل از رسیدن آن بر به اثرات شری نفع نماید یا حال سرشته الا بهام از حال ریه باشد چنانچه از آن خوف قتل سریع از شدت رذات و حدت بود و قریب از مجرای خشک باشد که دفع او بوجه دیگر غیر از غرغره یافته نشود و الا شمولات مفتحه و معطسه و سعو طات و طولیات استعمال کنند تا که مواد از سر منجذب شود و گاهی تضییع سر بعد تراشیدن موی سر میکنند با دویه که دفع مواد مختصه بر سر سهل گرداند اگر از آن ضلالت خوف افساد مزاج نباشد و وثوق این امر بود که ماده منضج سهل الاستفراغ است بعد فعل ضلالت در آن بسوالت منفع گردد و با این همه باید که احتیاط نمایند از استعمال استفرغ اخلاط بارد از آنکه رفیق ماده مستفرغ نگردد و غلیظ آن محبس ماند و باعث یبوستی فساد گردد بلکه استفرغ بعد یسین بلیغات منضجات نمایند و هرگاه استعمال استفرغی کنند عقب آن یسین مع انضاج و بلطیف و تعدیل توأم مانعی از فضول دماغ نمایند و آخر از فرمایند در استفرغات اخلاط حاره که مضطرب گردند و رانها با استعمال ادویه حاره در بعض اوقات شمل ایاج و تقویت و ترید و اسطوخودوس از آنکه باقی ماند بعد از آن سود مزاج حار بلکه تدارک نمایند اسهال کائن از آنها و استفرغ واقع بغرغره و غیر آنرا بضمادات مبرده و پیرش نمایند از استعمال استفرغات مذکوره مگر بعد اعتماد بر عادت مریض که چیزی که آن نبوده اسهال و استفرغ آن کنند تا شرب آن بسبب مخالفت باعث فساد و هلاک نگردد و در بعض کسان را ایاجات اسهال نیارند و بعضی را از مطبوعات اسهال نشود پس رعایت این امر نیز در استفرغات واجب است و اگر اخلاط صعود نمایند بسوی سر از جانبی یا از تمام بدن پس جذب کنند بسوی خلالت آن مثلاً اگر از اسافل بدن یا جمیع بدن متصاعد شوند با استعمال حقیقات و حملات و حمایت ساقین و بستن رانها و بازو و دامن و کف دست و پا و تناول اطریقیات و کشن بر دازند و متقیه عضو مشاکم بدانچه مخصوص او باشد نمایند مثلاً اگر ماده در معده باشد یا باج فتنه اگر در طحال بود یا دویه که بدن خصوصیت دارد و علی هذا القیاس در جگر و رحم و غیره هر یک از اعضا بر ماده که باشد بعد مزاج آن و ایضا دیگرند ابر مختصه آن عضو بعمل آرند مع رعایت تقویت و مانع و بعد متقیه هر خلط اگر سود مزاج باقی ماند بعد آن علاج کنند و از جمله چیزیکه استعمال کرده میشود در امراض راس یا فتنه است که مخالفت نمایند در آن سر را از حرکت که با بدن حرکت ننماید و اسافل بدن خلالت کنند و این ریاضت بدن نحو میباشد که انسان رسیان را بدو دست محکم گیرد و خود را بدان معلق آویزان دارد و دائم پاهای خود را حرکت و بدو دامن دست و پا و بستن آنها از فوق بسوی اسفل ازین تبدیل است و خصوصاً هنگام تغذیه لیکن باید که ریاضت بعد از متقیه باشد زیرا که قبل از متقیه سود منتهی ندارد بلکه زیاده باعث تحریک مواد و فساد دیگر میگردد و گاه متقیه مترنمای نمایند بر ریاضت خفیفه شمل ماییدن و فشردن دستانه در سر کردن و استعمال گواژ از منقیات خاصه است چنانچه در آخر لیس غس نمایند و بدانند که استعمال سیالات بر سر بطریق قطره جائز نیست بلکه اطراف با فوخ را از پیش سر بلند می نمایند و عقب سر که خمیازه نماند از خمیر سخت گیرند که مانند حلقه و دیواری بلند باشد و وسط آن مانند حوضی و ظرفی برای گنجایش ادویه بسیار بود پس ادویه را گرم و یا نیگرم و یا سرد بحسب حاجت در آن ریزند و با پارچه رانده نموده بدو اسهال تر کرده بر با فوخ گذارند و آنچه از آنها بپاشی باشد مثل شیرین یا شیر زنان واجب است که بر سر سطح از آن گذارند تا بنیات متعفن نگردد و موجب حبس انجیره نشود بلکه بر دوی پاک نمایند و بشویند و تجرید نمایند و بهتر آنست که استعمال اخلاط و اطیله و طولیات و مرخات همه بعد از تراشیدن موی سر باشد تا که اثر سر بغیر دوی تر نماید و واجب است که بلطیف تدبیر نمایند قبل از دوا بخند و در با شرب و اغذیه مناسبه و حمام و ریاضت معتدله تا اندکی فی الجمله بدن میا گردد و مسام کشاده و چون صاحب امراض راس مادی غذا تناول نماید باید که اطراف او را بمانند و خفیفه جانب سر نمایند و تقویت دماغ بر ادوات کنند و غذا بحسب کیفیت ماده و کیفیت آن تناول فرمایند و برین قیاس نمایند جمیع تدابیر و الا یقوا در امراض مادی دماغی شرب شراب و توقف بسیار در حمام مضر بود و فی الجمله تدابیری است که نفع بسیار نمی بخشد در معالجات امراض راس مگر هنگامی که بشاکت ماده معده باشد و کثرت

نکته متقیه و سکون عاقل و شوق و دل و دماغ و ادویه

نکته

فصول دران توجیهی نموده بود که درین هنگام اصل دوجہ دفع آن نفی است و هر گجا که اندر حجب دماغ آفتی باشد آب سرد خوردن بد آن مضربه کردن زبان دارد و احتمال عطش و جوع در امراض دماغی و ترک عشاء واجب است و برآوردن ریم از بینی با از گوش و امراض سرعلاج و بقول مسیحی از مغز راس ابیان و سبک و اشیای چرب بسیار و تمامی بیدار با و جملہ خواص خاصه سرکه و همچنین سرکه و تخم است پس اجتناب از اینها واجب

علاج امراض دماغی حار ساذج و حار یا بس ساذج و حار رطب ساذج

و آن ضد اع و سرسام غیر حقیقی و سرود و است و سبب سور مزاج حار حرارت خارجی مثل گرمی آتش و آفتاب و حمام و شمع افادیه و بود و با حرارت داخلی مثل تناول مسخات و تاخیر غذا از وقت مقدار و شدت جوع و غصب با بخله تبرید و ترطیب هوای خانه آب و خوشبوهای سرد نمایند و تبرید دهند و سقوط و نشوق و قطور و شوم و ضما و طلا و تلخه بار دبل آرد و شاخها در ساق و کف پاکشند و با شویہ بارد و انگلیاب و نطول استعمال کنند و باید که در ترکیب مذکورہ بقول شیخ بقول بارده مثل کاهو و خرفه و جاده که و و برگ بید و برگ نیلوفر و عنب الثعلب و عصا الراعی و حی العالم و مار النجار و مار الفزع و مانند آن در روغنهای سرد مانند روغن گل و خللات و روغن نیلوفر و بنفشه بکار برند و بهتر ازین همه روغن گل و روغن کدو و روغن کاهو و روغن خشخاش است و ازین تجاوزه نکنند بسوی ادویه که در آن تخدیر و اخلا در و ج باشد مگر تر و ضرورت شدید از افراط حرارت و طغیان صفرا و پیمان آن و خوف درم حار چنانچه گاهی روغن زبرالنجینگام شدت و جوع استعمال میکنند و استعمال سرکه بسیار تند و سرکه خمر در اطلیه و غیره بسبب حدت و کمال نفوذ ضرر دارد و روغن گل کنند که یکسال بران گذشته باشد نیز استعمال نکنند و از استعمال اضمه و اطلیه بارده بر موی خراس که قشامی اعصاب اجتناب نمایند تا منابت اعصاب را فاسد نکند و اثر آن بدماغ هم بوجه اتم نمیرسد و هرگاه ضما گرم شود تبدیل آن نمایند و ضما و پشانی باریا فوخ استعمال کنند و نیز از جمله اطلیه نافع لعاب اسفند و آب کشنیر و برگ آنست و از جمله معالجات نافع بیدان شمای خوشبوی باردوست و سوط و روغنها و عصارات سسطوره و فرش نمودن بقول و ادراق مذکورہ مسکن مریض نشستن در خانه خشک که دران شاخهای اشجار برده نشاند و باشند و بویکند و نزدیک خود نشستن فواکه بارده و درخت و آب عمیق نفع میکند و از حرکات بدنی و نفسانی و گردانیدن حلقه در طامح و نظریه بسوی اشیای روشن و اشتغال آواز سخت و بلند منع کنند و غذای بارد دهند مثل بوماش و جو نقش و سفالناخ و قطف و طفیل و مانند آن و اگر با حرارت پوست نباشد بلکه نقطه ساذج بلاماده باشد و این در کمال قلت و ندرت است در امراض دماغ باید که در اطلیه آبهای فواکه که دران قبیضی باشد داخل نمایند و لایسما در اندهای اورام حاره و بقول انطاکی بهترین چیزها که بدان تبرید دماغ کنند طلا و نخلی و براده علاج و بقس و آرد و جو و حاد آب کشنیر و عنب الثعلب و حی العالم است و شرب مزینجوش بکشنیر و امرد و شربت خشخاش با آب اشعیر و گویند که عوفن آب بر گلاب و آب انار شیرین و جلاب اندکی خام ممول بگلاب اختصار کنند و یا گلاب و آب سرد با المناصفه اندک اندک بدهند و کذا آب بدهند وانه و خیار و کدو بدهند و از روایح حاره ذمی عطریات چون زعفران و سیلخه و تخم کرفس و حماما و مانند اینها از افادیه دیگر اجتناب لازم دارند و همچنین از طعامهای گرم و سرد بخار انگیز مثل عدس و بادنجان و گوشت گاو میش و شتر و کرب و غیره و تراشیدن موی سر و دوشیدن شیر بران خیلی مفید است و همچنین انداختن شیر و خیران در بینی و گوش و مابعد آن بر کفهای دست و پا و بر یا فوخ بشرطیکه تب و نزله نباشد طریق استعمال ادویه تبرید دماغ لعاب بهدانه سه ماشه شیره تخم کاهو نقشه شیره مغز تخم سر بوزهر یک هفت ماشه در آب با عرقیات بر آورده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و توله یا نبات سفید یک نیمه توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده باشد شیره تخم خیارین یا شیره مغز تخم کدو اضافه کنند و اگر انجوره زیاده بود شیره کشنیر خشک شیره تخم خشخاش زیاده نمایند و اگر حرارت قلب بهم معلوم شود شیره تخم خرفه افزایند و شربت انار و عرق بید سوده عوفن شربت شیره آیزند با بخله اگر حرارت در کمال شدت باشد شیره بزر درند کوره در عرقیات بارد و رطب مثل عرق نیلوفر و بید گلاب و بید مشک بهای آب بر آورند و بعضی لعابات سرد تر مانند لعاب بز و قطونا داخل نمایند و شربت آلو یا شربت تمر بندگی یا شربت حماض یا شربت بهدانه یا شربت

سخت نمک شود و دوم برگ کنار برگ خطمی یا تخم باگل آن برگ غلب اشعلب یا تخم آن برگ یک پیم در آب جوش دهند هرگاه نصف یا نه نیم گرم باشد و گویند که غسل قدین و تشنه شدن تب بسبب اجتماع حرارت تب و حرارت آب منع است مگر عند خوف حدوث سرسام از آب نیم گرم بجای آن کردن چادر میان طرف آب در وی جبار جائز بود و طریق استعمال ادویه انکباب نطول جراده کدو تخم کا بود برگ آن گل نیلوفر بنفشه خجاری غلب اشعلب پوت خشخاش تخم آن و گل آن جو نقشه گل سرخ برگ خطمی و تخم آن برگ بید تر نشه خجاری تخم خرفه و برگ آن برگ کاسنی کشنر سبوس جویستان افروز شاسفرم هر چه برسد بقدر حاجت گرفته در ظرفی سرش بند کرده آب جوش دهند و در طشتی ریخته قدری روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته انکباب نمایند و نطول کنند و یا بنفشه تخم کدو بنفشه تخم کتان تخم خشخاش سبوس تخم خطمی تخم کا بود گل سرخ برگ بید جو بنفشه در آب بنفشه تنطیل نمایند که هت صداع حار و سرسام و سرخون تشنج یا بس نافع و یا بنفشه و نیلوفر برگ دو کف با بونه یک کف آب در آفتابه و یا ظرفی سسته طنج نمایند چون نخته شود و حرارت ناری او کم گردد سر آفتابه و یا ظرف را برابر روی مریض بکشایند که بخار او به بینی او برسد و یا در طشتی ریخته و بر آن روغن گل ریخته و غلیل دای بر سر گرفته بخار آنرا بگیرد برای سرسام حار و غیره مفید است

علاج امراض دماغی یا سرد یا گرم یا باد یا اسهال

و آن صداع و دوار و کابوس و سکت و سبات و نسیان است و سبب سوء مزاج یا در بدو تب خارجی مثل بردن آب و هوا باشد یا سردی داخلی مثل تنادل مبردات یا تحلیله سنجین هوا یا تشنج یا بخوبی های گرم کنند و مطبوخ ادویه حار و مخصوص دماغ بدهند و ضماد نطول و انکباب و کما و بادویه گرم نمایند و سقوط و شمول علوی خانی و تخلیه حار بعمل آرند و روغنهای چون روغن یاسمین و سوسن و فار و مزرنجوش و زگرگش با بونه که در آن غنبر یا قزفل سوده داخل کرده باشند نیم گرم بر سر مالند و یا روغن سداب مالند و اگر قوی تر خواهند قدری قزفون درین روغنها آمیزند و اگر تشنج یا صفت بر روغنهای مذکوره تر کرده بر تارک گذارند بهتر باشد و کمید بنمک و جاورس سبوس گندم و خرقة مسخن نیز نافع و خوردن مغز حلزون در جلیل مرسله موسیقی مفید است و آنجا که با برودت پوست باشد یا سنجین ترطیب نیز جمع کنند و اگر با برودت رطوبت بود مستقر غات رطوبت نیز بعمل آرند و غرغره ادویه حار نشف رطوبت استعمال نمایند و چون فلاسفه را خصوصیت تام است در تبدیل مزاج دماغ و سنجین و تقویت آن اغذیه شور بای عصاره واکیان و نخود آب با مصالح گرم مثل دارچینی و زیره و ثوم استعمال نمایند و هر گاه که اندر دماغ آفتی از سردی باشد آب سرد خوردن و به آن مضمضه کردن سخت زبان دارد و طریق استعمال مطبوخ اصل اسوس نقشه نموده بر سیاوشان اسطوخودوس بادیان پنج بادیان در آب جوشانیده صاف نموده گلغنه عسلی باشد داخل کرده بنوشند یا صرط بادیان و اسطوخودوس بدو دستور جوشانیده گلغنه داخل کرده بدهند و یا انیسون بر سیاوشان مونیر نقی نیز زیاده کنند و یا بادیان بر سیاوشان بادرنجوبه جوشانیده گلغنه داخل کرده بدهند و یا انیسون بادیان بادرنجوبه جوشانیده یا گلغنه عسلی دهند و یا حاکما بر نجاست دارچینی شربت اسطوخودوس حسب حاجت افزایند و طریق استعمال ادویه شوم شک و غیره قزفل و غالیله و عطر عود دهند و یا مجموعه و چند پید ستر قزفون و سداب و مزرنجوش و یاسمین و بنار نارنج و گل با بونه و ریحان و نرگس و چنبه و نسرن بر دوا حد بوبیدن مسخن دماغ و دافع امراض بارده دماغی است و طریق استعمال ادویه ضماد با بونه اکلیل الملک مزرنجوش بر نجاست صفت زنجبیل زعفران مرکبی زوناسی خشک شونیز کبابه چینی قزفل صبر زر و چند پید ستر قزفون کبریت زرد بوزه ارمنی قسط کنندش حلیت صمغ سداب اسن خردلی مونیر شک غیر موسیقی قفل عاقر قرقه ها کنند و سر گین کبوتر روغن قسط روغن زیتون بر چه ازین با برسد و یا طبیب مناسب داند آب ساینده بنگرم بر سر ضماد نمایند و طریق استعمال ادویه نطول و انکباب با بونه اکلیل الملک بر نجاست شیخ ارمنی سداب نام نونج جلی جاد شیر جده مزرنجوش صفت خدقوی شجر مریم و غیره خشایش حار جوشانیده بر سر نطول نمایند یا در ظرفی سترنگ مانند آفتابه لوله دار جوشانیده و سر لوله را بهنگام طنج بند نموده و در آس بر سر بکشند و لوله آنرا باز نموده بخار آن به بینی و گوش و دماغ رسانند و بر آن سرنگون دارند و پدانش که کما و سوده در علاج امراض دماغی

شوند و با غلبه دم از ایند اصرار در سر باشد پس بجز در حجاب خارج نمفع و نافع بود و در قریب شیدن محسوس گردد و اراده علاج خفیف بود درین حالات
حجامت نقره کنند و اگر اراده غاسر باشد و امید آنچه آب آن بسوی خارج نمفع نباشد فصد رگ پیشانی کشایند خصوصا اگر دوج اهل بسوی موخر برود و اگر غلظت
صعب باشد مثل سکنه دوسوی فصد دواج کنند و اگر بعضی لطافات را قبل از فصد دوسه روز استعمال نمایند بهتر است خصوصا اگر اراده بسیار قوی نباشد
و وقت باقی باشد زیرا که باعث اطمینان از ثوران دم و اخلاط و از تعلق آنجوه آنها بسوی دلخ و قلب و کبد و غیره از اعضا می مجاری و مجساور
و مشارکت آنست چنانکه موافق فاسد ما دم که ساکن باشد بادی اعراض ساکن باشند و چون حرکت نماید حرکت نمایند با آن اعراض نیز و اگر با آن
اخلاط دیگر نیز باشد پس باید که نظر نمایند اگر بشکرت تمامی بدن باشد متفرع جمیع بدن نمایند پس فصد اس تنه پس متفرع اغاث متخفه با آن
بعد از علاج ماده هر یک از اخلاط حسب حاجت لائق و بعد گرفتن خون اگر سو مزاج حار باشد بهر تعدیل مزاج هر چه در طریق امراض و رمانی چهار سانج
گذاشت بعمل آرند و بهر تعلقه خون اثر به بارده و حامضه مثل شربت انارین و شربت عناب ساده و مرکب که در جمیع امراض فاشی و دوسوی متول است و شربت
نیلوفر و شربت آلو و شربت ثوت و شربت سیب و شربت در دانه و شربت قراصینا مفردا و مرکبات آنها یا با شیره نبرد و بار مثل تخم خرفه و تخم خیارین و مغز
تخم کدو و تخم هندوانه و مانند اینها بدیند و اگر طبع لین بود رب به یا سیب بدیند و اگر سرف نباشد سکنجبین ساده یا شربت تر بنده سی یا شربت نیمو یا شربت
حاصل یا ریاس یا غوره یا زرشک یا کاسنی یا گادی و دیگر ربوب فواکه حامضه یا آب آنها و آب انارین نبوشند و کات سرفه خمیره نبفشه همراه مطبوخ
سپستان و نیلوفر و عناب و خجاسی بدیند یا شربت نبفشه یا عناب و اصل السوس و پودانه و پرسیاوشان و یا دار اشعیر نبوشند و اگر حاجت تلخین
افتد بعد استعمال منقح صفرا پس صفرا بدیند و یا دیگر نقوغاث مانند مثل نفوع طبله و نفوع جامض و یا عصارات فواکه و بلبله بکار برند و قتها استعمال
کنند و با این نفوع مرکب که برای جمیع امراض دوسوی نافع است بدیند عناب بست عدد زرشک پنجدرم تخم کاسنی دو درم و بوز خطائی یک مثقال
تخم کشوشا دو درم تر بنده سی ده درم گل منج سه درم یک شانه روز خسانیده هات نموده شیر خشک ده درم تر بنجین بست درم حل کرده نبوشند
و یا شربت در دمر با گلاب و عرق نیلوفر یا شانه و یا نفوع گل منج و آلو و عناب و نبفشه و تر بنده سی و سپستان یا شیر خشک ده درم با بجمعه
در علاج این امراض دوسوی تلخین طبیعت و تقبیل طعام ملحوظ دارند و باقی تدابیر از علاج هداغ دوسوی اخذ کنند و قتها با شربت منقح
و اسفناخ آب حصرم یا نیمو یا حاصل یا زرشک یا انارین یا تر بنده سی ترش کرده و از جو حمرغ و غیره بحوم اجتناب نمایند که بنگام کمال
یا قبول بارده جائز است در استعمال اشیای شدید الحرقه هرگاه سینه و یا عصب و یا امعاء ضعیف و یا سرفه و خشونت هده را باشد بسیار فایده کنند
و تشدید بگامو یا اسفناخ نمایند

علاج امراض دماغی صفراوی

[illegible]

کنند بجز آب انطراف خلوات و تنقیه بفرغ بعد استعمال کنند لطوات معتدله در حام و غذا بنزیره انار و انبه یا بلمبو یا سفالنج یا سماق یا کدو یا غوره زنده خوردن
تامن منع نصاب بخار بسوی سر بکنند و کجری شمر است و بعد غذا برای منع صعود انچه خوردن مغفوت کشنیز و شکرو یا سماق و در نقطه نا بشکر و متخاص بی
سبب یا ناشیانی یا زرد و زناغ بود و کشنیز و طعام زیاده اندازند و در صورت ماده بلغمی و سوداوی سهل آنها دهند و اطریفل شانی استعمال نمایند و سرجه و علاج
امراض دماغی بلغمی و سوداوی گذشته بعمل آید با کجرا مراعات خلطی که از آن بخار متولد میشود در اثر سینه و غده و غیره واجب است و اول استعمال تنقیات مناسب
و جند به بخار به یسین اطراف و شش گفت با بجز برای درشت دندان یا بیدار آب گرم و نهان شاخه بر ساقین پس جنس بخار ببلبله مری و آله مری کشنیز خشک
و اطریفل کشنیز یا بیدار و استعمال یا شویه برای جذب بخار از سر و سراده مفید بود و اگر صعود بخارات از عضو واحد بود و تیرش در علاج امراض دماغی شرکی حاد

علاج امراض دماغی سده

و آن صدام و صرع و سکنه و جود است وقوع سده در عروق یا حجب دماغ بسبب خلطی از اخلاط اربعه بود و یا بسبب ورم پس اگر بلغم غلیظ مزاج محدث سده
گردد تا بلغم پیدا بود درین صورت انضاج و لطیف ماده نمایند و بلغم که در آن زود فاد حاشا و غیره مطلقا شافزوده باشند و بعد تنقیه بمسبل حار و حب
ا یا ریح و شبیهار کنند بعد بهر تحلیل لطوات و فسمه و شموات و سوطات و عطوسات و غراغره که در علاج امراض دماغی بلغمی مفصل مذکور شد بکار برند و باز با انضاج
و تنقیه اشغال شوند و بعد بهر تحلیل گرانند حتی که سده زائل شود و لطوات معتدله و شیبارات و مضوغات و ادیان محله دائم بعمل آید و واجب است که در
همگی لطوات سکتی ریختن از بلندی نمایند و سر راست باشند تا آنکه غرض نفوذ و اثر بیشتر کند و شمدن گل زنگش شوتیر بریان و آزاد درخت و لاون شایانکه
که آن بر لوت است و گل سور بخان مزربخوش هر دو حد تنقیه سده دماغ غایب و کذا برگ غار خشک باریک ساییده در خرده گمان بسته دائم بویدن و بخار
تنقیه مزربخوش گرانند و سیدی گوید که ششم ششمم و کذا ایسون بریان در خرده گمان بسته در تنقیه سده دماغ مجرب من است و استعمال سنگین بروری نیز
متنقیه سده است و کذا اکل تیریری و تخم آن در تحلیل و باد و نجوبه و مراخویر و حد شریا و شفا و کذا یک سنبل و جوز بود و ایسون بر سه مساوی متنقیه سده است
و در تحلیل شفا و شریا و شفا و تخم او در تحلیل و کلا در عرق او شریا و کذا عرق با و نجوبه و تخم آن در سوطه خود و س و سلیخه مزربخوش هر دو حد شفا
و عصاه مزربخوش و کذا روغن گل قند فل سوطا و قله تر بخان مسلق و بشیره با دم ا کلا و مراخویر و شج و مزربخوش شفا و در آن نافع و اگر سبب
سده سوداوی غلیظ باشد نشان غلبه سودا ظاهر بود و تیرش فصد است و تنقیه رخ سودا و استعمال انچه در لطوات مخصوصه آن که در علاج امراض دماغی
سوداوی گذشته و آنجا که مزاج دماغ حار و سده غلیظ باشد علاج مشکل بود و درین صورت اول مفتحات استعمال کنند بعد بهرگاه از علاج گرم سر را منفر
ر سده در آن نمایانند و سیدی که با رخا بود و قبض در آن نباشد و بعد از تسکین باز از اعاده مفتحات کنند تا انفتاح سده بهین طریق علاج کنند و بعضا
در چنین حالت استعمال سنگین دماغ اشعیر و غیره مفتحات بارده مناسب بود و اگر خون یا صفرا بسبب کمیت خود و یا ورم محدث سده گردد علامت غلبه
نخون و صفرا و ورم پیدا بود و تیرش تنقیه بفسد و مسبل است بطوریکه در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی مذکور شد و در سده درمی با آنچه در علاج
در علاج امراض دماغی دماغی آید علاج کنند

علاج امراض دماغی ورم

و آن صدام و سرسام و شربات شهری و سکنه است در حمله انسام ورم اول فصد سر و کشانند پس اگر ورم حار باشد تیر که در علاج امراض دماغی
حار سازنج گذشته بعمل آید و زنده اندا بر ورم ماده از مبررات مذکوره مخلوط بسره و کلاب کنند مگر آنکه با آن در شفا باشد که در نوقت سر که جائز نیست و
درین استعمال روغن گل سیر معتدله صلیح بدن افراط مخلوط با سرکه بسیار و یا اندکی بریشانی و سرواب عنب ثعلب و نفل و صندل شبات یا شفا
و گل ارمنی و عدس منقشر و اندان و آبهائی که دمان ادویه بارده قابضه و جابه قوی انقبض که در مزاج آنها ترکیب زبردت نیز باشد مثل طر فا و شایانکه
باشند نافع است و از ادویه شدیدا لبر و متخاز مثل خشیاش و افیون و غیره اجتناب کنند مگر هنگام شدت حاجت که وجع شدید باشد و در آن هنگام

بسیار

قدری با بونه داخل نمایند تا که شدت قوت مخدیره آنها را بشکنند و کم کنند چه با بونه کسرت قوت مخدرات میکند و اگر مواد شده یا حده باشد اولاً آب بقول که در علاج امراض دماغی جاریه که رشد استعمال کنند بعد بنفعجات مواد خارج شمول شوند و بعد از آن دوائی که در آن اندکی تخمیل باشد مثل آبیکه در آن اکلیس و پنج مورد پنجه باشند و از او بان روغن با بونه تازه تنها یا مخلوط بر غشک بحسب حدت مرض و قوام ماده و قرب غده از قوتی و بعد آن بکار برند و سپس غده قوتی مرغیها مثل محله مثل آبهای که در آن اصول کرفس یا دیان و زرد آنرا دسبوس گندم و حبه و قطعی و اکلیل الملک و انجوان سفید و شانی باشند و از روغنهای روغن شبت و مانند آن بعضی زنده تا آنکه در قوتی تخمیل حاصل شود و ایضا ضادات محله ازین ادویه ترتیب دهند و در استفراغات واجب در علجات او رم راس از فصد و غیره بحسب ماده تقدیم نمایند و در تغذیه صاحب ورم صفراوی اغذیه خفیفه رطبه استعمال کنند مثل مار اشعیر و اجاصیه و اگر ورم بارد باشد بعد فصد منفعی مسهل بحسب ماده دهند و در استفراغ دوائی که در آن روغن میدا و بجز روغن بادام تلخ و فیراد مانند آن باشد یا مار الاصول استعمال کنند و اقتضای نماید در ابتدا از روادغات بر روغن گل مخلوط بملطقات مثل حاشا و قنطاریق و چند بیدستر خاصه پس استعمال نمایند غصص سرکه آنرا بطریق ضما و غره اگر ممکن باشد و بسا که نفع می بخشد آساییدن و دوشک متعال یا کنگر از آن بحسب مزاج چند بیدستر خصوصاً برای غیر غس بعد منفعجات که در آن از آنها و اندک تخمیل باشد استعمال کنند و بعد از آن نزد آتشاده تمامی او را هم بارده و حصاره مرغیات را بدین نوع که در بار مرغیات نامه و محلات قویه از آنها و ضادات او بان بعمل آید و باقی علاج منقسم از سه قسم است و هر یک از آنها

علاج امراض دماغی از ضعف دماغ

و آن صداع و سرد و در و غیره است بر تقویت دماغ اطریقات مثل اطریقی کشنیری و کبیر و اطریقی سلطون و دوس و اطریقی مقوی دماغ و مرغیات مثل خمیره گا و زبان و خنخاش و مر و اید و دیگر مقویات مثل انوشد ارد و جوارش و صندلین و غیره و در المسک معتدل و عجون مقوی دماغ و منفعج و با قوتی بارد و حار و شربت ابرشیم و عرق کینکی مرکب هر چه از اینها مناسب مزاج مریض اند بپزند و حیرای معمولی نوشانند و خوردن بهفت عدد مغز بادام مقشیر با مثل آن نبات و شب و دشت خواب سخت سودمند است و در غشک بر سر مانند و در فلفل بگلایب طلا سازند و طلائی که در آن تخم ریحان بود و در مغزیات و حل است بعمل آید و سیب و غیره و گلاب بپزند و بوییدن شوم نماییه و تخم غنیمت مغز و مسوط روغن گا و فقط یا با مر و اید مخلول بگلایب بسیار مفید است و اغذیه لطیفه عطریه مانند گوشت چوز و مرغ و تمبو و دراج یا تخم دو یا زیز و خبث و گلاب پنجه بخورند و جمیع ادویه حیوانات و لوب و مقوی دماغ است و استعمال حلوائی چوب چینی تالیفت والد حکیم علوی خان مغز و مغز و سفند بار و روغن بادام بریان کرد و خوردن و در روغن آن بر سر نماییه آن و همچنین سر بر بخار تلیقه جگر نمیکه با مصالح متعارفه پنجه باشند داشتن و یکد و نقد از آن خوردن غایق است و اگر سینه بچه مرغ که قریب جو است رسیده باشد در روغن گا و بریان کرده گوشت او بگیرند و در او ن بپزند بعد نشاسته ربع رطل در بان روغن بریان نموده و مغز بادام ربع رطل قدر از عفوان و دار چینی و دانه میل را ساینده شکسته سفید بپزایند و اگر روغن که در آن سینه مرغ و نشاسته بریان کرده اند زیاده باند از آن در جهات قوام داخل کنند و همه را در قوام آمیخته بر صبح بقدر دو نیم توله بخورند و مرید دماغ و مقوی آن است و سفوف بنفشه کشنیر مقشیر گل سرخ مغز بادام بر یک دو حاشیه اسطوخودوس سنبل الطیب گل مندی بر واحد یک ماشه کوفته پنجه نبات برابر آمیخته یک توله خوردن نیز مقوی دماغ است و گویند که کشمش خنک یک مثقال ساینده و غسل آمیخته پسیدن همین آشور ارد و اگر سبب ضعف دماغ اختلال اخلاطی در معده باشد در پنجات با استفراغ آن بر دازند بدینچه در امراض دماغی شرکی معدی و امراض معده که گرد و تقویت نم معده نمایند و خوردن مسطحی سوده بکاشه با طریقی کشنیر است یک نیم توله سرشته مقوی معده و دماغ است با لجمه باید که نظر بر اسباب سابقه نیز دارند مثلاً اگر سبب ضعف سوز مزاج جاری یا بار بود و علالات مخصوصه آن ظاهر باشد درین صورت در سافج تعبدیل و در مادی تنقیه نمایند بدینچه در علاج امراض دماغی حار و بار و سافج و یاد کند که رشد و بعد از آن حقیقتاً سافج مزاج بتقویت دماغ و گوشت مثلاً در مزاج حار مقویات بارد دماغ مثل صندل و گل سرخ و روغن گل گلاب و مر و اید و آله و خنخاش و گل سیب گل ناز و گل سفید

و در مزاج باد و مقویات حاشیل زعفران و مشک و عنبر و غالیله و عود و دودا چینی و قزقل و کندر و تخم حنظل و زنجبیل و سیبیل و بالنگو و بلادر و در مزاج
 یابس شل و مزاج دهم و پسته و فندق و شاسته و حریره و شیریش و دماغ و دراج استعمال نمایند و گویند که در مزاج حار شتم و شرب گلاب و
 گل تفاح و گل به و شرب آله و کافور و بلبله کابی و تخم سیب و گل بید و ضماد آله بر دهنده تقوی دماغ است و در مزاج بار و شرب حب بلبلان و سیب
 و یا فلفله و یا مزنجوش مخلوط بکباش قزقل یا عرق یا در نجوید و یا اسطوخودوس و یا جوز بوا و یا پنچ باد آورده و شرب و تخم مشک و عود و زعفران
 و ترنجان و تخم آن و گل بادام و تخم برنج و تخم انار و زفت مخلوط بلادن و نسرين و زنگنه و زنجبیل و سیبیل که گل سوزنجان است شرب نجوید
 و سیبیل بنده می و شرب و در بر سیبیل الطیب و زنجبیل و ضماد عود و دودا و غالیله و عود و نسرين و در و در و طول و کلید الملک عود بلبلان و تخم
 شرب و ضماد و مفتح عنبر بلادن بر و احد نافع و سودی گوید که یا سین شرب و در و در و کباش قزقل و کندر گل جوز یا برگ او خشک یا پوست سبز
 خشک کرده و در و در بر مقدم راس بر و احد در تقویت دماغ مجرب من است و اگر سبب ضعف اتقاص جرم دماغ بود اکثر تناول و مفتح حیوانات
 تقویت روح نفسانی مفتحات نمایند و اکثر را گل فندق و بادام و تخم دراج و دماغ ماکیان شرب شیریش و طول سر بر روغن گل بر و احد مزید
 جوهر دماغ است و قبول جالینوس مسکه گاو و شیر او و شکر و زردی بقیه جوهر دماغ را زیاده میکند پیش اگر سبب کثرت جماع باشد بهیاست و مولد
 منی استعمال کنند و اینها ترک جماع نمایند و غذایه سبزه و مفتحه خفیه سریع انهم دهند مانند شور باسی جوهر دماغ و گوشت حیوان گوشت شیر خواره بر روغن
 گاو و پنجه بنان روده نوری خوراندند و ماد اللحم ساده و توله و یا مار اللحم مرکب علوی خان و چون بوب نه باشد دهند و خوردن زردی بقیه دماغ با نبات
 بسیار مفید است و کندا یا ناک سلیمانی و همچنین مغز بادام و فندق و پسته و جلغوزه و دیگر مویات و ایضا شیر گاو میش و گوسفند و شیر و مغز همه حیوانات و
 روغن گاو و شکر نری و نان خمیری نوری مالیده بیکدیگر مناول کنند و بالائی و شیر با نبات یا پلا دماغ و جلاد و مطجن دین یا با شری عظیم دارد و اگر
 بسبب کثرت ریزش نرود و نخست تنقیه دماغ بکوب قایا و یا بکوب کنند و بعد از حصول تنقیه جهت تقویت دماغ اطراف اسطوخودوس شاسته و علوی خان
 یا عرق اسطوخودوس دهند و قاضی علوی خان که در پنجا مسطور گرد و کلاه ایشان که در صداع ضعف دماغی بیاید بکار برند که اصلا خلقت ندارد بلکه نافع
 شققان دماغ صعود و انحراف بدل و دماغ اند و حریره از شیر بادام و عود و خشخاش و تخم خربزه هر یک یک توله و حب قرطم و توله شاسته سه توله روغن ماده
 گاو و چهار دیم توله و نبات هفت توله دهند و غذا پلا و دو گوشت و نور و همراه نان نوری و با گوشت لوه و دراج و عود و مفتح و دماغ و دماغ نرود و عمل رند و شسته
 تنقیه علوی خان نیست و در قاری پنج شغال اشنه سیبیل الطیب و قزقل زعفران افکار الطیب و قله هفتاد و سیب است مزج هر یک یک شغال یک نیم
 و ناک عنبر و شهاب و شغال مشک یک شغال بهار نارنج یک شغال و در و ناک
 در و ناک سیبیل و گلاب بسیارند و عطر عنبر و ناک کیمس و عود و هر یک یک نیم شغال روغن یا سین و زنگنه هر یک یک نیم شغال و داخل کرده چندان حل کنند که
 قابل حب بستن شود پس شکل سیب ساخته و سیاه خشک نموده بپزند و اگر شیش سر طویل باشد تبرطیب و تخم کوشند و اگر مرضی فرمن باشد بعد از آن
 مرض تقویت بدن باد و توله و غذایه لطیفه بند برنج نمایند و اگر بیاضیت شاقه باشد و عت و سکون و شخام مرطب و دمن بادمان بارد اختیار کنند و اگر
 استفراغات کثیر باشد آنچه در صداع میسی بیاید استعمال نمایند و ایضا خمیره و مر و اید ساده نه باشد و درق طلا یک عدد و عرق قبول حکیم که کار آمد خای هفت توله
 یا شیریت قبول چار توله تخم شری هفت باشد و دهنده غذا شور باسی مزج و نان خشک را خوراند و تخم تقوی دماغ نیز مفید و خوردن مر باسی آله و بلبله و سیب
 و بی و انناس و درق طلا و زعفر و طباشیر خیلی نافع و کندا نوشد اروی ساده و لودی بعرض کیوره

در این نسخه از سیبیل و قزقل و زعفران و غالیله و عود و دودا چینی و قزقل و کندر و تخم حنظل و زنجبیل و سیبیل و بالنگو و بلادر و در مزاج

علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ

و آن صداع و صبح است بهر تبلیه حس غذایه غلیظه شل بر سینه گندم و جو نیم بقر و کله پاییم و کرش آن دهند و اگر مضمر قوی باشد و الا افندی که از قبولان رد شل
 برگ کاه و خرفه و کشتایه نیم باسی و گوشت بزه شیر خواره و گو سانه ساخته پزند و در طعما تخم خشخاش و تخم کاه و انگشتر و اگر فائده

نشو و چتری از مخدرات مثل شربت خشکاش یا شیره تخم خشکاش و شیره تخم کاهود مانند آن استعمال کنند و افیون بپویند و اگر قوی تر خواهد بود آب ککنار و باطلو نیاید و حلائی
مخدر از تخم کاهود است خشکاش و افیون و زبرجد البیج و برگ قنب بعل آرد لیکن در استعمال مخدرات قویه بزودی مهارت و جرأت نماند زیرا که موثر
بلا بای رویه مثل ظلمت بصر و بلا و تهین است و بسیار است که مودی بملکت میگرد و در آنجا که از استعمال مخدرات در حواس نقصان کثیر و در بدن
آب نیم گرم بسیار بر سر زنند و استعمال مخدر موقوف نمایند

علاج امراض دماغی از طریق سقطه و تفرق اتصال

و آن حد روع و سرد و دوار و سبات و سکنه است اول برای حفظ دماغ از تورم فصد سرد و یا هیجت اندام کشایند و اگر نافع باشد حجامت نمایند و بعد
تقیه صفرا از سهیل صفرا یا حقنه کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر بمانند و برگ آس گندار و پوست انار و سرکه و گلاب چوشانده اندکی شلک و عود
داخل کرده ساینده ضحاک کنند و بقول حکیم علوی خان بعد فصد و تلخین طبیعت گل آبنوی یک درم شب یا مانی دود آنکس مرکی بلیع درم ساینده و قتی خواب
باب بگرم بخورند و اگر در وضو به طبیعت و خفقت باشد آرد و رنگ مغشایند و یا مغشایند یعنی میداده چوب آفاق یا زرد چوب کوفته بخورند بر سر شگل
در روغن مود و زردی بیضیه فماد کنند و اگر خوابنده بده که گندم افزایند و اگر جراثیم زیاده باشد گل ارشی داخل کنند و اگر سبب ضربه خون از دماغ خارج شود
دماغ یا کسان حتی الامکان بخورند و بر آن آب انار ترش بپوشانند تا از استحا که او منعه بصفر و از ضرر نفیسان که کل او منعه نفشی اند باز دارد لیکن آب مذکور
بسیار اندک باشد تا دماغ از ترشی او متضرر نگردد و دود مغذی که باید که جو فشت او قلیل بود و واجب است که از آفتاب و جام و شراب و غصب و استسار
منجر و حار و مصلحه و حریره مثل جوز و شادانج و جرجیر و بادریج و شرب قوی و منقح و مونیر شیرین بجنبان کنند و باقی علاج از حد اع غرضی و سقطی خواب
گیلانی گوید که تفرق اتصال واقع و سرکه از ضربه یا سقطه یا قطع یا شش یا حرق نادر و غیره باشد اگر در جلد بود فقط بغیر سیلان خون آنرا جاعله نماند و
اگر با سیلان خون باشد و امه گویند و اگر از لحم اندک اخذ کنند با صند گویند و اگر در لحم نازل شود و غائر در آن باشد مثلاً حبه نماند و اگر در سمحاق باشد
حتی که استخوان ظاهر گردد و مضمحه خوانند و اگر تا سمحاق برسد و تفرق اتصال او نگردد و اندک با سمحاق نماند و اگر از اسبوی خارج ظاهر گرداند و در آن درم
حادث گردد و نظره گویند و اگر تفرق اتصال استخوان گردد و چیزی از جرم او منتقل شود و شیخی که در علاج او احتیاج نقل بعض اجزای او افتد منقله نماند
در تفرق اتصال و بغیر حاجت بسوی نقل او باشد یا شمش خوانند و اگر تفرق اتصال او غلبه شود امه و امومه نیز گویند و اگر تفرق اتصال دماغ کند
و امغه نماند و اگر در جوش دماغ و بطون آن اخذ کنند جاعله خوانند و نظره بسیار ردی است و اکثر در آن اختلاط عقل عارض شود و در امه و جاعله
خطر است و شیخی میفرماید که در جراحات و اصله بسوی غشایی دماغ حادث میشود و استرخاد در جانب جراحت و شیخی در جانب مقابل آن و چون قطع باطلو
بلکه یا جرح حجاب زیتون رسد آسم باشد ویر گاه قطع او دماغ رسد و قوی مروری ظاهر گردد و دکنر فلاح یابد و قریب تر بسلامت آنست که قطع در بطون
نمایند و ایسر مقدم دماغ واقع شود چون بسرعت تدارک نمایند ملجم گردد و آنچه در بطون اوسط و بطون موخر باشد صعب تر بود و آنچه در اوسط باشد از آنچه
در موخر بود سخت تر باشد و بعد تر است که رجوع بحالت طبیعه کند که آنکه اندک باشد و ببادرت بفهم و اصلاح او بسرعت کنند و بالجمله در شیخی
ببادرت منع درم نمایند و تفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گردد و علاج کسر در باب آن خواهد آمد و اطباء را در کسر نخوت منقطع
که آن منقله است و در طبیب است یکی آنکه مائل بادویه یا دیه ساکنه شده اند لیکن برای اطمینان و این ندیبب مقدمین است دوم آنکه استعمال
ادویه شدیدا بتجفیف میکنند و بعد قطع منکسر و قطع منقطع و چند شب انگسار او بادویه چند شب از مرهم و غیره بر موضع فوق او از خارج بطبخ از غسل
و سرکه استعمال نمایند و این ندیبب متاخرین است و سلامت در دست این متاخرین بیشتر از دست اولین است و این عجیب نیست چه
جالبینوس گفته که مزاج اعصاب و عظام با بس است و شایع محمد و گوید که بهترین چیزی که در منع درم درین باب و منع نزف الدم
در سرعت التهام منع و جمع یافته ایم مرهم جد و ارنایف است و بر قدر که مدت میان حدوث تفرق و استعمال این مرهم کسر باشد اولی و وجود

فعل خواهد بود و فعل او درین باب عجیب است و ما لقی ذخیره میونسند که ضما دخطمی مطبوع بشراب و کذا اقا قبا بصیر و کذا سوسن بری و کذا طردن صغیر
سایند و کذا ابرو و چوب شمشاد بخنا و کذا اخرا طین بر دختل سوده و کذا از راوند طویل سوده بشراب و عسل نخته تا غلیظ گردد بر خرطوم رکتان مایده
نافع بر هفت و کسر عظام سرست و ضما دلبوس بعسل آینه نغید کوفلی تخم و عدم کسر عظم است و قطیر روغن گل یا خون کبوتر یا فاخته یا شفتین بر شکر
راس و کذا از راوند طویل و خمر آرد گندم خشک کرده ساییده و زاج و کندر و دم الاوقین و قندیل سوخته و صبر و کافور و ذوبال سن پوست شکر صندل
و پوست شکر آن بر واحد التحام جراحت راس میکند

علاج امراض دماغی شرکی

و آن صرع و سده و دور و سیات و صرع و غیره است پس اگر زشتی معده باشد پیش اجتماع خلطی و بعد بود شتر اغ ماده غالب بقی اسهال و صلاخ
تبعیل علاج و تقویت آن کنند مثلا اگر ماده صغیرای باشد با سکنجبین آب نیم گرم فی کنند بعد سکنجبین گلاب بنوشند و یا شیر کشنده نیز افزایند اگر تسکین نماند
آب نمندی و دوا آب لوبیا را پنجه از شیر تخم خیارین هفت ماشه شیر کشنده خشک چار ماشه با گلکند سکنجبین گلاب بند و اگر در رض انسان آن نیز معلوم شود و بعد
آلو بخارا برقی شاستره مایده شیر تخم کاسنی شیر خیارین شربت انار داخل کرده دهند و اگر احتیاج اسهال صغیر آیند مسهل صغیر دهند و اگر عده شرب طعام اند
کرده باشد و دماغ صغیر بسیار باشد پوست بلبل زرد و شفتین نغشته بر یک پنجه دم تخم کاسنی گل کشوت شاستره بر یک سه دم نمندی است دم آلوچیل و
رطل آب طنج نمایند تا صد دم بماند مایده صاف نموده شکر طرز دست دم نموده مشوی بکد انگ فروده بیا شامند و طنج بلبل و نمندی و شفتین و تقوی صبر
سکنجبین صبری نیز نافع و اگر حرارت زیاده نباشد اطریفل صغیر یا بلبل زرد یا بایج تفرام کرب کرده تا سه روز بدهند یا بجمه بد تقیه در تسکین حرارت و تقویت سرد
معده کوشند بد آنچه در امراض دماغی صغیرای گذشت و در امراض معده صغیرای خواهد آمد و ایضا چون راده تقویت دماغ و دفع هجو و اخلاط مری از معده
و نواح آن بسو دماغ نمایند واجب است که نوک حمامه خصوصا اما ترش و سیب ترش بر ترش امرد و غوره خصوصا بعد از طعام بخورند و در اتمه ارد و غنفل
در روغن آس جزو نماید و بعد از آن صمغ سرور روغن بابونه داس حل کرده طلا کردن معوی سست و اگر برگ سرد در روغنهای مذکور جو شایند بهل آردند
نیز جاترست و جمله ربوب قابضه شل با به وغوره و انار و لیمو معوی معده است پس اگر قبض بیشتر مطلوب بود طباشیر گل سرخ گل ارشی یا ربیک ساییده و در روغن
آمینند و اگر در ربوب مذکور چند قطره نان تر کرده هر صبح بخورند نیز نغید بود و گویند که اعتدال آب نافع انصاف صغیر معده است و نیز راسته که
در آن چیزی ترش مانند غوره و انار و نمندی دالا باشد یا غوره کشمش شیر بادام و یا فروده ماش نقشه و اسفناخ و که و با شیر بادام غذا سازند و
است که صاحبان این علت مدافعت اگر سنگی کرده باشند و ادویه چرب و شیرین تناول نمایند و اقصار نمایند بر اغذیه ترش و چاشنی دارند و هم سرخ
سر بادمان بار در طب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و بهار بید نمایند و اطراف و اسافل پایا بمانند و باز و به بندند و اگر ماده بغمی باشد تخم شبت تخم ترب
شده نمک در آب جو شایند صاف نموده مکرر فی کنند بعد اندکی مصطکی در گلکند آینه بخورند و بهر اسهال مسهل بغم و حب یا بایج بفرمایند
از دو مثقال تا سه دم بعسل شسته سه روز تناول نمایند و تقوی صبر بد شوره و یا ساسی کی شفتین بلبله کالی و سیاه بر یک پنجه دم اسطوخودوس
بسفانج بادیان تخم کرفس انیسون سنبل الطیب گل سرخ بر یک دو دم موزیر سرخ شقی سبت دم همه را در سه رطل آب جو شایند تا صد دم بماند یک دم
صبر و نیم دم کثیر انرم ساییده حل کرده یک دم روغن بادام شیرین بر آن نخته نیم گرم بیا شامند و بعد تقیه بلصیف غذا و غوره و در جوارش کرم
و استعمال انهمه تقوی خار لطیف معده را تقویت دهند مثلا جوارش جالینوس یا غود یا سیاه با دار حینی یا مصطکی یا فلا فلی یا فلا سف یا جوارش غبر
یا آله بخورند و غذا فلیا و مطبجات با فا ویه حاره دهند و اگر ماده سوداوی بود بعد نغید ماده مسهل سودا و حب انیسون یا حب اسطوخودوس نغید کنند
و یا پوست بلبله کالی بلبله سیاه گل سرخ اسطوخودوس زهر یک سه دم شاستره و قیون از هر یک شش دم غافش شفتین کا و زبان باد و بخوبی تخم
فر خشک سفانج بر یک سه دم موزیر سرخ دانه بیدون کرده سبت دم نمندی است و پنج دم عناب چهل عدد در سه رطل آب طنج نمایند تا صد

در دم بماند مایده صفات نوده بست درم ترنجبین و درم گلکند مایده باز صفات کنند و یک درم تربید و نیم درم لاجورد مغسول بران پاشیده بپاشانند
یا نقوع صبر به بند بعد از طیب باغ نمایند با دیان و خمره مسخه مرطبه که در صدراع سوداوی مذکور گردد و سکنجبین و دواقیه یا قیون بک شتغال سوده بر
بخورند و استحمام آب شیرین معادل الحاره نمایند و بنورات بخور آب بنفشه و لیمو لطیفه خفیفه غذا سازند و فواکه حار طیب لبوب بخورند و سائر تدبیر
از سبب انجلیا اخذ کنند و اگر ماده ربکی باشد تخللات ریاح مثل شیر به بادیان انیسون و کشوشا و گلکند به بند و فی کنند و بعد از نفع بنفع بلغم سبیل
بلغم دهند بعد از دوا المسک حلویا بخورانند و اطریفل صغیر و گلکند در ربی و بلغمی سرد و بقید است و سفوف حاکی بنجر مجرب است و کذا شونیز ناخود از بر
حسب الکشد و یک درم هر روز با آب خوردن و ایضا بعد تنقیه معده از ماده مولد ریاح روغن بادام شیرین و بلغم آب سبیل اصول و حله و فواید و امثال آن
و بند بعد از روغن بید انجیر بنقوع صبر به بند و نقد از روغن مذکور از سه شتغال زیاده نبود و اگر سود مزاج سازنج معده محدث امراض دماغی گردد تعدیل او
بر دوازده و آنچه در علاج انواع سود مزاج سازنج معده بیاید و اگر ضعف نم معده و سبب باشد برای تقویت معده و تسکین انجیر به صبح بست گندم با آب
انار یا بی یا ناشپانی خوشند و یا نان در آب غوره یا ریاس یا سماق یا انار و یا در بوسه فواکه قابضه خوشبو تر کرده چند نغمه بخورند و اگر غلبان شود تنه
کنند تا که صفای منصبه خارج شود و هرگاه مزاج معده بار باشد نان را بعد تر کردن در شش یا انیسون زیره و نان خود و عود و فرفره و دار چینی و زعفران
آلوده سازند کنند و یا جلاب با قاقویه سازند و در آن نغمه تر کرده بخورند و کذا گلکند یا انیسون و مصطکی بخورند و آنجا که سرفه یا زرد و خرد آن از استعمال
موقوفات مانع باشد نغمه چند و جلاب یا آب به تر کرده بخورند و آنچه از شرکت قدیمین سابقین باشد اگر در آنجا اشتلا ظاهر بود و نقد صافن کنند یا سبب
ساقین نمایند و بعد از نفع سبیل گرم و حبس یا ریاح یا حبس صغیر چون کمر تنقیه کنند و تطبیق و اصلاح سود مزاج بعاجین مطلقه مثل تریاق و شتر دیوس
نمایند و تقییل غذا کنند و اگر اشتلا ظاهر نباشد و شیر شکام شد صحن یا پها از بن ران تا که پابریند و کف پا را بنمک و روغن خیری گرم کرده بمانند
و پاشویه حار کنند و اگر برای منع تصاعد بخار قریب نوبت مرض آن عضو را بالانرا زبید از ارتفاع بخار خوب محکم بسته بهر آنکه سردت فعلی آن گرمی
آتش بدن رسانند و یا ادویه گرم مثل عاقر قرحا و فلفل و حلیت و فرفیون سوده گرم کرده بر آن عضو صفا کنند و یا در آب گرم روغن بابونه آمیخته
و یا در آب مطبوخ ادویه گرم آن عضو را غرق نمایند و آن آب را سرد شدن نمایند و بقید بود و هرگاه وقت نوبت بگذرد و آن عضو را در آب گرم نهند بعد از
عصا به کشانند و بخورند و شست بمانند و بعد از تنقیه بهر شیخین و تقویت دماغ سکنجبین و شربت اسطوخودوس و مانند آن اثر شربت و شومات و مردخات
که در علاج امراض دماغی بار و سازنج و بلغمی مذکور شد بعمل آید و جوارشات و سفوفات بعاجین محمل ریاح استعمال نمایند و بعد تنقیه بدن و تقویت
دماغ بهر شیخین عضو مشارک خردل و خدیبه شتر و فلفل عاقر قرحا و فرفیون مانند آن با عسل آمیخته صفا کنند و روغنهای گرم بمانند و اگر فایده نه شود
بر موضع مبد از ارتفاع بخار دماغ دهند و یا اول حجامت بر آن موضع کنند و بعد از ادویه مفرجه مثل عسل بلاد و سرگین بگویند و شیر انجیر و کیک نهند و یا
فلفل و خردل و فرفیون ساینده عسل بلاد را آمیخته صفا نمایند و نهادن در آب کیک و سرگین باز و عسل بلاد و فرفیون تر از آنست و بعد از قطعه اسرب
بر آن بسته دارند یا دیگر حلیه کنند که فرفه نردوی مندل شود و دنی ماده فاسد منفرع گردد و بعد از مدلات بکار برند و آنچه از شرکت بدین بود بهر شیخین
و جوب مذکور تنقیه نمایند و بهر تنقیه نفس عضو پر جایی مبد از حرکت بخار حجامت نمایند و خردل بمانند و هنگام بیجان مرض باز و بر بندند و قدیر مذکور
بالا بهر شیخین عضو بعمل آید و آنچه از شرکت دیگر اعضا بود علاج بهر یک تنقیه بحسب ماده و تقویت آن عضو است بدینچه در مقامش مسطور گردید
در شرکی مرانی و کبدی و طحالی هر چه در انجلیا سیه مرانی و امراض کبد و طحال مسطور گردید بعمل آرند و بعد از آن تعدیل مزاج دماغ و از آنکه باقی
نکات آن کنند و در شرکی معانی قتل اخراج دیدن کنند بدینچه در فصل دیدن خواهد آمد و تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن و آنچه جامع این
هر دو امر است اطریفل کشنیزی و اطریفل کبیر و خاییدن کشنیز خشک و دار چینی و سفوف کشنیز باشک و خوردن کشنیز و برنجاسف با نویر سیاه
منقی و نان نرم کوبیده ناشتا و استعمال حافظ الصغره و امثال آنست و در شرکی رحمی علاج اختناق رحم (اجتناب من حیض و نفاس)

صداع یعنی درد

[illegible]

یا از خلط سردی متحقق در معده باشد و غلاتش غلبان و خفقان است و یا از خلط مجتمع در جمیع بدن و یا از ضعف راس و یا بسبب شدت حرارت تب یا چنانچه در تب عجب و محرقة عارض میشود و آنچه از صداع مفرد بنفسه باشد بعضی از آن خاص بسر بود و بعضی آنست که حدوث او بمشمارکت سرمر معده را بود و آنچه خاص بر راس باشد یا از سر مزاج بود و یا از مرض آلی و یا از ریج و یا از ضرب یا آنچه سر مزاج باشد یا سر مزاج سازج مفرد و یا مع موده بود و سر مزاج سازج یا حاد بود و حدوث او یا از سبب داخل باشد و این از سخونت مزاج اغشیه دماغ و یا از تناول اغذیه یا ادویه حاره مصدعه مثل جوز کنه و توم و پیاز باشد و یا از سبب خارج بود مثل صداع حادث از احتراق آفتاب و یا سر مزاج سازج بار باشد و آن نیز یا از سبب داخل بود چنانچه هرگاه مزاج اغشیه دماغ بارد گردد و یا از سبب خارج باشد مثل صداعی که از کشادن سر در هوای بارود و نوشیدن آب شدیده البدر عارض میشود و یا سو مزاج یا پس بود و صداع حادث از ان ضعیف میباشد و یا از طبیعت اگر مفرد باشد صداع حادث نمیکند مگر آنکه با ماده بسیار بود پس صداع بمقدور حادث از کثرت ماده احد است نباید و اما آنچه از در مزاج مع موده باشد یا از ماده دومی یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود و آنچه از صداع حادث از مرض آلی بود یا از ماده باشد رسیده یا از کثرت اخلاط غلیظه ریجه و یا از دم بود و حدوث دم یا از سبب خارج باشد مثل ضرب و صدمه هنگام تادیه دم از غشای بسط و زیر جلد سر بسوی ام غلیظه بشمارکت و یا از داخل بود مثل حدوث سائر ادوام که در سر عارض میشود و صداع که حدوث او بمشمارکت سرمر معده را باشد یا بسبب خلط صفراوی در معده بود و از بلغم عفن در معده و گاهی صداع عقب اکثر طعام بسبب تخم حادث شود و گاهی از شرب شراب هنگام سراقی بخارات حاره بسوی دماغ عارض شود و این را خاگر گویند و این از قبل ضعف دماغ و قبول او برای بخار بود و بداند که بعض صداع حاره سریر التحلل و انقضا باشد و بعضی از آن بطی التحلل و انقضا باشد و آن معروف به بیضه و خنده است و پیش از حکایته میفرماید که صداع گاه عارض باشد پس مرض گردد و چون برض بماند بعد حیثیات حاره مندر لعل دماغه بود و دلالت بر عجز طبیعت از دفع ماده تمام بر عافیت یا غیر آن کند و امر اضی که بدان مندر باشد سبب است و سکنه و جنون و اشتراخ و همم است بحسب جوهراده و بحسب حرکات آن و باطله دماغ سریر قبول مضطربات یا بسبب ضعف باشد و ضعف تابع سر مزاج بود یا از امری در نفس عضو و یا از سر ترکیب آن یا بسبب قوت حسن دماغ پس از سر سبب خفیف نیز اند یا بد و بعض صداع عارض نبود و بعضی مودی با عراض مخفیه بواسطی راس گرد مثل آنکه از شدت درد و دم در نواحی سر پیدا شود و بعضی مودی با مراض اعضایی دیگر شود مثل آنکه اذیت و اضرار او یا ابرام او با حصول اعصاب متادی گردد و تشنج حادث شود و یا از ان چیزی بسوی معده متادی گردد و سقوط شهت و افوائ و غلبان و ضعف هضم و مانند آن پیدا شود و بداند که صداع مزمن یا بسبب بلغم بود یا بسبب سودا یا بسبب ضعف دماغ یا دم صلب و بعض ابدان مستعد بصداع باشند و آن ابدان ضعیف الرؤس و ضعیف الاعضاء و یا هضمه مثل معده و جگر اند و چون این اعضا ضعیف باشند فصول کثرت پذیرد و از ان بخار بسیار تولید کند و بسوی مرتصاعد گردد و بسوی معده ایشان اخلاط صفراوی یا رطوبت بلغمی بریزد و صداع آرد و ایضا بعضی از تنادلات اشیا میصدعه اند و در کتب ادویه مفرد مذکور اند و جمیع افادیه صداع اند و کذا جمله نحر است حار باشد خواه بارد لیکن اگر مودی بجرارت بخار اول خورد و عقب آن چیزی که بخار بارد بگیرد بخورند یا بالعکس دفع ضرر یکه گرداند اگر اذیت کیفیت آنها نباشد بلکه کمیت بود پس تعاقب آنها نفع نکند بلکه ضرر رساند و صداع بارد و احتقانی که بسبب سردی ظاهر سر و خفقان موده بود و فصل زمستان بسیار افتد و چون تابستان شمالی بود و در ان باران کم آید و خریف جنوبی با کثرت باران باشد صداع در زمستان کثرت نماید و بیشتر صداع بسبب تادیه شراب یا بخارات خفیه را بسوی سر عارض شود و گیسلافی می نویسد که گاهی صداع از نزول در آب سرد بسیار و در آبها سببیه یا نظرونیه یا کبرتییه و مانند آن افتد و گاهی صداع هنگام تر عرع دماغ عارض شود و تر عرع با از حرکت شد بدتر و علامت یا سقوط یا سقوط شنی بر سر باشد و گاهی صداع از خطه عارض شود و خطه نرد اطباء انسداد مسام از هوای بار و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ است و گاهی صداع هنگام که سنگی شدید عارض گردد و این صداع از انصباب اخلاط صفراوی بسوی معده

اولاً تبسکین الم آن عضو کوشند زیرا که وجع آن ضرب صداع است و کذا عرض دیگر مثل سرکه چونی بسبب دماغ عارض شود و آنگاه آن باعث زیادتی صداع گردد
 و چون آن کوشند استعمال دهن کدو و میوه و غیره مثل لبان معطر و کافور باشد که برای تنویم استعمال مذک مخدري مثل آمیون حاجت افتد و
 بسیار است که اشیا بلطفه بسبب تفتیح طریق که نمره بسوی دماغ موجب صداع میگردد و هر چند حار نباشد مانند سکنجبین و تدبیر بلطفه مغز است کسی که صداع
 او علاج تدبیر بلطفه واجب کند و در علاج صداع مادی کوشش باید کرد که ماهه بسوی منقل نهج پ شود اگر چه بخت حاد قوی باشد تا ماهه را از نواحی کبد و معده
 مستخرج سازد و بنشین اطراف و کلسا و منسل نماید و بنور غریز و نهادهن محاجم بران نیز تا ماهه از سر میزند از نجاست که با شوبه را در جمیع اقسام صداع مادی نافع
 قرین چیرا گفته اند و کوفتن و باییدن هر ضربی که صداع منقل او بیا بگوید و کفها مانند که نفع میکند و در گرفتن سرد است و ایضا بعد تقیه در مایه شل با شنگی
 مضائقه نیست اما لیدن اعصاب عضلات گردن و استعمال نخله یا خوردن خربزه شیرین و همچنین تلین طبع بلینات بلنه مثل خیار شنبه و گلشنه و حبسه
 بقیه و شیافا و حقه های بلنه معتدله و کذا استعمال ضمه و اطلیه حسب سبب نافع بود و کذا استعمال روغنهای گرانی که نمره یا باشد روغنهای دور دارند بلکه
 هر چه نرمی افزاید و حیثیت داشته باشد از آن اجتناب نمایند و هر گاه اراده اطلیه و ضمه کنند و صداع قوی نرین باشد اولی موی سر بر ترانند تا اثر و دوا و
 آتم نفوذ کند و بعد از آن اگر تکلیف با نفع از نمره نمایند اما اشیا رقیقه تا در موضع بماند و دماغ استنشاق یا استنفا از آن دوا بکند و هوا نیز قوت آن اشیا
 بر روی تجلیل نماید معین تر باشد و همچنین سرکه درین هنگام اطلیه و ضمه نافع نباشد و استعمال مخدرات قوی تر دوا و خارا تا ممکن باشد نباید کرد
 و اگر بسبب شدت وجع ضرورت آن دود یا دویه مصلحه از خارج بدن بکار برند و جالبینوس گفته که صداع در شدت احتیاج بسوی مخدرات مانند تونج
 نیست زیرا که صداع ملک نیست و وجع تونج کشنده است اجاباً و آغذیه ترش صاحب صداع را مناسب نیست و خصوصاً سرکه که در بعضی قسم مثل
 صداع که بشا رکت معده باشد و آن غذا باعث معده و تقویت آن کند و دفع انقباض صغیر نماید و مثلاً نقبه در دوا لا هنگامیکه آن سرفه یا گرفتگی آواز
 باشد و کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از استعمال شیر اجتناب کند و ایضا جالبینوس گوید بسیار باشد که در صداع غلبه ذهاب هوش عارض شود و
 اگر وقتی این عارض گردد آب گرم بر سر نریند بعد و در صداع حاد در گوش روغن کدو چکانند که در ساعت کلام میکنند و در صداع با در روغن با دویه تقطیر
 گفته و چون سوخات محله توبه را استعمال نمایند باید که تدریج نمایند از ضعف تا قوی چنانچه ذکر یافت و بدانکه فی از جمله معالجات صداع نیست و آن صاحب
 صداع را هر بسیار دلد و اگر که صداع بسبب شاکت معده مثل از غلظت دی یا غلظت قی فاسد نیچر باشد که درین هنگام قی نفع می بخشد و صداع عکس و در موی
 دماغ باشد و با آن تب نباشد علاج آن مستخرج بلطف است اولاً بقدر قوت و بعد از آن قهقه و ششیه که بیاید و در در سر و انتقال می نماید و از تبریکین
 باید لابد است آنرا از قهقه و حجامت زیرا که اکثر بسبب وجع نفول منجذب میشوند و موجب آفات میگردد و بدانند که روغن گل مستعمل در اطلیه و ضمه و
 و مروحیات صاحب صداع روغن گل خام تازه است که گل سرخ را در روغن کهنه تازه انداخته و در آفتاب گذاشته و بکر تبدیل نموده و نهایت یک سال
 بران گذرشته باشد نه زیاده بران و نه روغنی که آب گل بطریق طبع یا تاش مرتب نموده باشند و همچنین او مان دیگر مثل روغن نیلوفر و بنفشه و غیر اینها اگر اراد
 هرید و تلطف باشد و بر نمره از دویه منجره مثل جوز و سپر و پیاز و گندنا و خردل و افادیه و صندل مثل قسط و سلیخه و زعفران و دار صینی و حاماد و اغذیه
 صندل مثل جوز و شمشاد و لبان و زلفا و دین و نیم و زانچ و با حقیقه منفذ دماغ است مثل خرما و حله و عدس و از آنچه تحریک مواد میکند مثل جلع و سنک
 و غیره جمیع انواع صداع و جباً بود و جالبینوس گوید که دوی صبر صداع احماس است چه جای معده و عین تبیه شیخ در علامات نذر بدهد اع گفته که بول غلیظ
 شبیه بول خمر در صداع است و نیز دلالت بنماید بر بودن صداع و انحلال آن و یا بر ستهن آن و تقرب و همچنین بنماید بولی و زشت آن در حیات
 و اوقات بحارین دلالت بر انتقال مواد بسوی راس می نماید و لا محاله صداع بهم خواهد رسید و صداع داکم مندر بر نزول لما و است

علاج صداع حار سازج و حار یا بس سازج

بدانکه سود مزاج حار سازج مصدع یا از اسباب خارجی یا از اسباب داخلی میباشد آنچه از اسباب خارجی باشد مانند صداعی است که از احتراق

شمس یعنی شدت گرمی تابش آفتاب و یا شمی دمان و یا نزدیکی آتش و یا از حمام گرم و یا دیدن هوای گرم و یا حرکت مسخه نفسانیه مثل غضب و پندیدن
 شمی بسیار و دیدن و یا جماع و یا کثرت کلام با او از بلند و فریاد شدن و نعره زدن و یا شنیدن آواز بلند و یا تاخیر در غذا و یا در موی سر تراشی و یا در نوم آفت
 مفرط معین و یا بوییدن اشیای حاره و مانند اینها که بسبب تسخین و تلخ و تحریک و بهیجان مواد و فصول مجتمعه در و تلخ و یا بطوبات آن بواسطه حرارت عارض
 از امور مذکوره باعث حدوث سور مزاج حار و صداع گردد و آنچه از اسباب داغی باشد مانند صداع حادث از تناول ادویه داغ و یا در حار مثل فضل حلیه
 و ناخواه و زنجبیل و یا مفرطه بدو تلخ مثل خردل و گند نادیده و پیاز و جوز کهنه و شراب و شیر و خربا و یا مجامعت و هفتانی که گرم شده باشد و مشارکت آن و
 امثال اینها بود که بسبب ارتفاع بخارات حاره یا بسبب بسوی و تلخ یا گرمی خون بفساد مزاج داغ نمودی گردد و موجب حدوث سور مزاج حار و صداع شود
 با بجمعه اندک و علاج امراض داغی حار مذکور شد بعمل آید و نوشیدن لعاب استغول و شیر و تخم خرفه بشریت یلو فربا آب انار و کذا شربت یسودا و آب
 نیز نافع است و شیر و تخم که با بوقدر یک توبه با شربت بنفشه و نیلوفر و دود و توت و نیز معمول است و عرق نیلوفر و عرق بهار بید و گلاب آن عرق مید شک و عرق
 کاسنی و مانند اینها با شربت نیلوفر بنفشه و عناب یا نیز قطونا یا لعاب آن و یا شیر و تخم خرفه و خیار بن و مغز تخم کدو و مغز تخم هند وانه با عرق نیلوفر و یا کاسنی
 و غیره با شربت مذکوره به بند و وقت شدت حرارت قرض کا فوراً قرض جلا شیر افزایند و در صورت قبض طبیعت استعمال آو بخارا و تر مندی و دوابانی
 و عناب مناسب و حالت یسوت طبع انار بخوش و به در رشک مفید و از کشنیز و تخم که با بوقدر یک توبه با شربت بنفشه و نیلوفر و دود و توت و نیز معمول است و عرق نیلوفر و عرق
 یک توبه استغول پاشیده به بند و گاهی شربت نیلوفر و دود و عرق شکری آفرینند و اگر مناسب دانند گل بنفشه نه ماشه نیلوفر تخم که با بوقدر یک توبه با شربت بنفشه
 جلا ساینده با شربت مذکوره به بند و گاهی اصل السوس که مخصوص داغ است بقدر چهار ماشه می آفرینند و تقویم حامض و حلوت شکری با شربت نیلوفر با شربت
 بنفشه نیز مفید و همچنین سفوف مغز تخم خیار بن و مغز تخم کدو و تخم خرفه یا نبات مساوی نافع و در شستن پا به مبلول بر روغن گل و سرکه و گلاب بر سر
 بشکارد و تجدید آن بعد گرم شدن معمول است و اگر موسم گرمی و حرارت قوی باشد بر برف سر نموده بکار برند و در زن رد غلغل دو جز و د گلاب چهار جز و
 و سرکه یک جز و نوشته اند و گاه همدل سفید سوده نیز اضافه می نمایند و گاهی لعاب استغول می آفرینند لیکن بصورت نرزه یا سرفه استعمال روغن و سرکه
 و گلاب منع است و اگر ازین بهر زایل نگردد و حاجت تبریز یاده باشد آب بقول و اوراق و گلابی یاده مثل کدو و خیار و تر نرزه و گاه کاسنی و خرفه
 و کشنیز و بنفشه و نیلوفر و مغز یا مرکب با روغن گل بیامیزند و در صورت کثرت بخارات و سر و در خطاط مرق روغن یا بونه بقدر ثلث آفرینند و گل سیخ تازه
 ضا و دشما بقول چنین نافع صداع حار است و بقول شیمی شرب و عناد عصا و آن مسکن صداع حار بود و پاشویه از آرد جو سبوس گندم برگ
 بید هر دو حد یک کف گل خطمی پنج توبه یک طعام چهار توبه نمودن و بعد از آن اطراف بستر منقبه است و اگر حرارت زیاد بود گل بنفشه و نیلوفر و یک
 پنج توبه کدوی سبز یک عدد و بیفزایند و یا از آنک شور و دوم سبوس گندم سه مشت برگ کنار برگ خطمی برگ عناب شعلب هر یک نیم پاد تخم خطمی چهار دم
 و آب جوشیده هر گاه نصف بماند یکیم پاشویه نمایند و اگر ادویه دیگر نیم رسد صفت آب گرم و یک شور و سبوس برگ کنار نیم کفایت میکند و معموم صداع
 و کا فور و جوده کدو و گلاب ساینده فی الفور تسکین بخشد و هر گاه خیار را قطع کرده بپزند چمن اثر دارد و شنیدن گلاب و پاشیدن قدری از آن
 بر چهره نیز مسکن سریع است و کذا کباب بید و بوییدن گل خشخاش تازه و گل بید و عرق او و بهر ارجح و سفر حل و گل با قلا و پوست پنخ نفاع و آس
 سبز دنام هر دو حد منقبه در سر حار است و سوط کا فور و افیون هر دو حد یک سرخ و شیر و خمران کد انچه روغن گل آینه خه برای تسکین صداع شدید
 معمول است و این سوط طبا شیر تر مجرب است طبا شیر و ماشه شکر طبرزدیک ماشه افیون زعفران هر دو حد نیم ماشه در شیر زنان و روغن گل روغن بنفشه
 حل کرده بقدر حاجت سوط نمایند و سوط افیون بقدر عدل و آب عناب شعلب حل کرده سریع الاثر است و سوط مراد برید محلول در فیه اول
 مزبل صداع حار است و سوط کا فور و همدل بگلای نیز مفید و کذا قطور سه قطره عناد عناب شعلب و بعد از آن سه قطره روغن بنفشه نافع است کذا
 دو و شیر کا فور آب کا بود یا بر روغن گل محب و تسبیطه روغن نیلوفر یا روغن کدو و روغن خشخاش یا شیر و خمران را نیز بر اینج سفید آب با آب

یا آب کشنیز تازه یا آب کاسنی تازه یا آب برگ عناب شعلب هر دانه نافع صداع هارست و اذیان نافع هلاک و سوغار و عنک که در دانه بود و بگوید
خیار و غیره اذیان غیر نافع است و تدبیر و تسبیط و عنک به سبب نیز برای صداع هار و یاس نافع است و ضمادین قرص مثلث در آب کشنیز
یا آب ککنار ساینده و تسکین صداع هار معمول است هر یکی انیون بر الیچ دادن کا فور زعفران پوست پنج نفع هر یک بنجد هم کند را نوزد است که گل از منی
هر یک دو دم کوفته بخفته به گلاب و آب کا به سرشته اقرص سه پهلوسازند و اگر کشنیز خشک یا بریان کرده به سرکه در دهن گل ساینده مکرر عطا کنند برای صداع حار
و آنکه عرض نهیای گرم بود معمول است و موصوفه است و ایضا آرد جو به سرکه و در دهن گل و گلاب نمبر کرده بر چیده و صدقین ضمد کردن برای صداع هار عجیب تاثیر
است و ضماد آرد جو گل خطمی سفید گل بنفشه گل نیلوفر مساوی بگلای و اندکی سرکه و در دهن گل سرشته نیز معمول است و در صداع شدیدا حراره گل نیلوفر کشنیز
گل بنفشه پوست خشکاش باریک ساینده و اندکی گلاب قدیمی انیون کا فور داخل کرده بکار برند و یا آرد جو گل بنفشه و نیلوفر بگلای سنبول که در گلاب
بر آورده باشد شسته ضماد نمایند و هنگام شدت درد و بیخوابی برای تجدید سرشته خشکاش یا ده میکنند و گاهی نیز الیچ بلکه قدری انیون باندی زعفران مصلح آن است
و میفرایند یا بجز اگر دوشور شد شوره خنک با استعمال تخم رات اندامها بکا بود تخم خشکاش پوست آن کنند اگر کفایت نکند انیون بر الیچ و پنج نفع قدری
یا دو به دیگر آینه استعمال نمایند لیکن از تخم رات صفت حذر کنند که مورث غلظت بهرست و ایضا صداع هار سانج شدیدا حراره و آب خرفه و آب حی العالم آیت
و گلاب کا فور و اندکی انیون حل کرده پارچه بدان نر نموده بر سر گذارند و ضماد کردن بحرب حکیم اهل خانه است و کند برای صداع شدیدا بنفشه تخم کا به آرد جو بگلای
ساینده طلا سازند و اگر وجع شدیدا بر باشد قدری انیون زعفران یا نیز بند و ضماد گل میکنند کشنیز و تخم کا به و صندل سوده هر دانه یک دم انیون زعفران
بر الیچ هر یک بنجد نیز نافع است و طلا از صندل آب سوده و یا جاده خیار و یا حلب و یا برگ حنا آب ساده یا آب کاسنی ساینده و یا برگ خرفه یا آب
یا به سرکه سوده یا کشنیز ساینده و بیفیده تخم مرغ آینه و یا آرد جو آب سرشته و یا قدری انیون آب حل کرده روغن گل آینه و یا کشنیز و یا کاسنی بنک بالیوخ
سر و پیشانی از تخم کاسنی و گلاب آب سوده نیز مفید است و نزد اهل هند تفصیل جو کا و دو آب مساوی آب ساینده بر سر دکاند اگر دو تخم خطمی یا برگ آن
آب ساینده بر سر و پیشانی و کند برگ کنجد یا آب به سرکه سوده و کندا چوب سانج که آنرا سال نیز گویند یا آب ساینده و کندا برگ بکاین آب ساینده و
کند اینج انار آب سوده و کندا برگ کنا رو سیوس گندم با نمک سوده و صداع هار سوده و دست و نطول جو نقشه جاده که در تخم کا به استنبول بنفشه
تخم خطمی نیلوفر آب جوش داده بر سر بختن نافع و این نطول نافع صداع هار و سرست بنفشه خشک جو نقشه تخم که در کوفته تخم خرفه بر لکمان پوست
خشکاش دگل آن پنج نفع تخم خطمی تخم کا به برگ بید گل سرخ در آب نیز ناسخ گردد و مکرر بر سر ریزند بعد از غریق سر بر دهن بنفشه مطروب بشیر کنند
تخلیل بطبوخ بنفشه و یا بونه و یا صرث گل نیلوفر بر سر نیز سوده بود و هرگاه شاخها بر قدیم و سابقین بکشند و از پس آن بشویند آب نیم گرم یا یا بیک و در آن
آرد به پاشویه بنجته باشند و جمیع اقسام صداع حار و صمد و صغیر و بوسوی و طبع بسیار نافع است و بنجتن آب سرد بسیار بر سر و اطراف دروی حتی که
سر و روی بفرسوس کردن هنگام شدت حرارت نفع میکند و چون بمو را بریده یک قاشق آن بر پیشانی بماند صداع هار را نازل گرداند و بعضی نوشته اند
که بر دوش قاشق آن را بر تابه گرم گذارند و یکی بر شسته بر پیشانی گذاشتند و هرگاه سوز شود بر تابه نهند و از قاشق دوم نمیکند کنند و همچنین تا یک قطری بعمل آید
که نافع صداع هار است و بداند که بقول ابو اسیر جلوس علیل در مسکن یا رو تا یک ساعت پس غسل کردن آن آب سردی الحال مسکن صداع حادث از حرارت
آفتاب است و گویند که اگر این صداع بر روی زائل نکشت و ندانند که بر سر بیک سودی نه بخشد باید دانست که در دماغ فصول خطمی جمع شده و بسبب
حرارت و شدت آلم و آنچه آب مواد بسوی آن پس استفرغ او تمیز بندی و شیر خشک و شربت نیلوفر کنند و ایضا درین هنگام میان تدابیر سرد و آنچه جذب
فصول از دماغ نماید یعنی باندک مسخن جمع نمایند و لهذا آشامیدن آب تمیزندی یا شربت بنفشه و یا نیلوفر باندک شربت مطبوخ و دس و یا یا بیک اندک
اسطوخودوس و من آن خیسایند باشد اکثر نفع می بخشد و الا واجب است که ملاحظه نمایند که کدام خلط غلیظه بوده پس استفرغ آن نمایند بقصد یا بجماعت یا
تیسین و یا اسهال بهر چه حدس صاحب قضا نماید و بعضی عصابه را که از سوز مزاج حار سانج اقد نوعی از صداع شمسی شمرده اند و آن جدا اند که

گردد و ایضا بدانند که صداع حار که از تناول ادویه گرم و افندی مصدعه ضاره دماغ افتد اکثر سبب تولید آنجمله موجب صداع میگردد اما گاهی نفس کسبیت
 حار و گرمی خون نیز صداع می آید پس اگر تبه ایست که کوره نسکین نیاید بصورت تولید آنجمله و خونت آنجذاب مواد تنقیه بقصد غیره در پنجانیست و در ایضا
 در پنجاسوای تدبیرند کوره بهر تریه دماغ طلا بقصری که از انزروت واقفیا و صندل و فلفل کل نیلوفر و امینا و تخم کاهو بآب کشنیر سبز ساخته باشد نافع است
 و اقراض مالک و از مغز تخم خیارین و کدو کشنیر خشک طباشیر و تخم کاهو و خرفه با ترنجبین و شیر خشک سودمند و آشامیدن شربت نیلوفر و بنفشه و عناب و ترنجبین
 و آو مانند آنها از شر تبه بارده مفید و اگر نسکین نیاید باین تدبیر باید که تلپین طبیعت نمایند بلبلات مانند لقوچ فوکه با فلووس خیار شنبه و شیر خشک و ترنجبین و با
 بدون آن و با نقوچ خیار شنبه و شیر خشک که شب تصفیه و صبح آب زلال آن گرفته صاف کرده روغن بادام شیرین داخل کرده میاشامند و با نقوچ بلبله زرد
 با شکر سرخ نموده و با خیار شنبه و شیر خشک با ترنجبین یا آلو یا ترنجبین و امثال اینها و یا رب بلبله یعنی سست آن بر آورده از آن حب ساخته استعمال نمایند و فلو
 بآب مطبوخ گل نیلوفر و خبازی و پوست ختنخاش و جو نشیر و انگلاب بر بخاران و تصفیه قبل آن و طلا بصندل و نیلوفر و امینا بآب کدو و خیار و کاهو و کشنیر
 تازه سوده بر با نقوچ نافع بود و اکثر بخار سرکه در ظرف چینی گرم نموده نفع می بخشد و بعضی خدای نوشته که از صندل و کافور و گلاب و قدری سرکه بر سینه طلا کردن
 باین صداع نفع میکند و بوس گفته که کدم شی ابلغ درین از سوط شیر و خمران بقدری روغن بنفشه بر برت سر کرده نیست و کد اسعوط یا بای بقول بارد
 و ادیان بارد و بوییدن ناز و گلاب و قدری سرکه بر آن پاشیده و یا شمش کافور و یا صندل مسحق بر آن سرکه پاشیده مفید و تخم افیون در دفع این صداع از
 مجربات چند میست و لشوق روغن گل سرکه آمیخته نیز نافع نوشته و در سکن بارد و طب نشینند و اطراف بید و نیلوفر بر سینه فرش کنند و از افندی ضار
 و باغ مثل قلا و جوز و انجیر و تخم و بلبله مایه و شیر بریز نمایند و نجوم و سکون آرام بر کنند و غذا و صداع حار که گرمی یا دال و نوبک با خشک با امینا و شیر یا توتنی
 یا کد و یا اسفناخ یا خرفه یا بقله یا میانی ساده یا ترش بآب بجمو یا خوره بروغن بادام بدیند یا نان سفید مغسول بآب انارینخوش یا حصرم یا آب رانیب که
 شدید لطیفه است بدیند و خوردن ناست و دوفع النفع و اگر طبع قبض بود آب آلو و ترنجبین و چقدر با ترشی مناسب و اگر لین باشد آب انار دانه و حصرم
 و سبب دسمان در رشک ولی است و عدس مطبوخ و طبیب بروغن بادام مفید و خوردن کرنبستانی ملجم حلمان اگر تب نباشد و ایضا در صورت ضعف قوت
 و عدم تب شور بای حلوان یا بقول مذکوره جائز است و از فوکه نافع انار و ناشپاتی سبب در بروز ترنجبین و خیار و شفق و اورنگره و فاسه احوال اطبا
 سویدی گوید که تخم واکل و ضما و گل سفرجل کد تصفیه قبل قدم گل بنفشه و ترشی سرخ و کد اضما و شاه چینی بگلاب سوده بر پشانی و صد غن کد تصفیه حب زرد
 سوده بگلاب سرشته بر صد غن و کد اضما و خمیر و سرکه در روغن گل و گلاب جو شاییده یا حل کرده به شقیقه و پشانی و کد اضما و گل ختنخاش خشک بگلاب درین
 صداع حار بحرب من است و ضما و گل حنا سوده و آب یا گلاب یا در سرکه و در غنک سرشته و یا بروغن حنا سرکه و یا ختنخاش سفید و یا پوست ختنخاش
 یا رجو یا بگلاب و کد از روغن ختنخاش یا زغمل یا جواده کد و کد اعصاره و آب رجو و کد تصفیه یا فوچ بعضا به برگ خرفه و آرد و کد اطبا شیر سرکه و در غنک
 و یا کافور و صندل بگلاب یا گل بنفشه کوفته بآب پخته و یا گل نیلوفر سوده بر سرکه سرشته و کد اصندل سفید یا سرخ بگلاب و قدری سرکه و کد اصندل چهار درم
 انزروت و درم بگلاب سرشته و یا اعصاره برگ انگور و یا ترنقون یا سرکه و روغن گل و گلاب سرشته خواه در سرکه تنما جوش داده و کد اعصاره کشنیر و یا اعصاره کد
 و گل آن یا طبیب سرکه و یا اعصاره عصی الریحی و یا تیر و یا اعصاره حی العالم سرکه خواه روغن گل خواه آرد جو کد اعصاره مایه یا سرکه و کد اعصاره بازنگ و غنک
 و کد اعصاره سفرجل یا روغن و سرکه و کد اعصاره بقله میانی و یا برگ کنار سرکه و کافور و کد از روغن زیت یا سفید اب مخلوط سرکه و در غنک یا ختنخاش یا سرکه
 و گلاب یا بنج نافع و یا افیون بقدر نخود و سرکه حل کرده بر جبهه و صد غن کد انزروت و صندل و صندل سفید و بنفشه سرشته و کد اسه شیره افیون کد اسه نافع سرکه
 سوده یا نخاعیه و کد اسوقی شیره یا آرد آن آب انار ترش و کد اعصاره سرکه و یا شمش سرکه و در غنک یا اعصاره کاهو یا تخم آن نه یا باندی سرکه و یا حب لاس تون
 مطبوخ و سفید آن قوی تر از سیاه است و یا اعصاره آسن سرکه و یا عناب و یا سبب ده بگلاب سرشته و یا خنجران محلول بگلاب سر و حد نافع این اع است و تخم واکل و ضما و بنفشه
 و نیلوفر و عرق بید و قنادیا و شربت ضما و مغز کد و کد از روغن و کد اعصاره عناب و تلپ کد گلاب کد کاهو و کد تخم کرنبستانی و کد اسفون بلعاب گل خطبی

آمینخته و شرب مارالقرع بابک شغال پوست بخت غلبه با عرق نیلوفر یا خندل یا عصا در برگ و مجوه و شاههای نرم انگور و آب پیوسته و شرب او
و یا نفوس ترندی و یا نفوس غلبه یا شیره تخم خشخاش سفید بعضی شیره حامض شیرین کرده و یا استغول و یا خوردن سودم کشنده خشک بخل و شکر و یا کثیر
و یا افیون بقدر رسد من یا شرب او و یا شیره و یا خوردن کا و یا نهام خام و یا سرکه بخت و یا خوردن آونجار و نوشیدن نفوس آن بصاحب صداع حار بود و من
ایضا حکیم هر چه بنویسد که لعاب بدهد در گلاب برآورده شراب و نهام را برای صداع حار از حرارت آفتاب بجز من است و کذا تکمید سرکه در روغن گل
استغول در آن سر کرده و نهام عصا در کنگره بر روغن گل و کذا عصا در بخت میانی بر روغن گل و کذا گل که و یا برگ آن سوده و کذا بر قطونا با آب است کرده و روغن گل
آمینخته و کذا عصا در خمر بر روغن گل و کذا عصا در آب شاد در گلاب اندکی سرکه حل کرده و کذا گل جناب گلاب اندک سرکه و کذا در روغن بادام سیاه مخلوط کرده و کذا
فوق من تخم کدو و کذا پوست خشخاش سوده سرکه در روغن گل شسته و کذا در روغن گل و کذا سرکه مخلوط و کذا عصا در حای العالم بر روغن گل سفید صداع حار حاد
از حرارت شمس شش سیاهی گوید که سرگاه صداع از حرارت و پوست بفراده باشد منزله نیست که بخیری استفراغ نمایند بلکه می باید که تبرید و ترطیب سر کنند
در روغن گل یا در روغن بنفشه یا در روغن نیلوفر یا در سرکه بر برکت سر کرده بر سر ریزند و این هنگامی است که حرارت از آفتاب و غیره باشد و از
بخار حار که از اخلاط حاره در بدن نهام حاد شود و اگر در چنین باشد واجب است که ترکه و نهام کنند و عصاره باره مثل عصا در کا بود و بید و خمر در حای العالم
و گل سرخ و غوره و کذا استعمال نمایند و سرکه سوم حصه عصا بگیرند و عصا در خشخاش بنفشه استعمال کنند و اگر آنکه باین صداع بخوابی باشد و اگر نوبت ساد
باشد بیلکه زرد اسهال آورند و اگر نوبت ضعیف بود یا آب آونجار و یا شیره ترندی مثل بنفشه در بخت و یا در شل کا بود و بخار کدو و بخت میانی و خمر غذا
سازند و اگر تب نباشد شور باسی جوز مرغ بدیند و شیره حامض مانند شربت غوره و شربت حامض اترج بنوشانند اگر طبیعت نرم باشد و اگر قبض بود آونجار
و ترندی و مارالقرع و دیند و اگر در سر بخارات بسیار باشد سرد است قوی استعمال نباید کرد و باید که بخللات میل کنند شل لظول باب باوند و صقر و برگ
فصص و مترا در است که برای سهولت وصول بسوی داخل سر از صمغ و لظولات بر تارک استعمال نمایند زیرا که استخوان آنجا نرم و خصل است و اگر در سر بخار
حار نباشد بلکه احتراق و التهاب بود نقطه پس واجب است که بعضی عصاره اندک و باره را بر سرکه بیامیزند و یا رجه بدان تر کرده بر سر خاشخه بر یا فوخ بنفشه
و تبدیل نمایند سرگاه بنگرم شود و بر قطونا را در سرکه در روغن است کرده استعمال نمایند و کا نور و کلا بید و بنفشه بپزند و سرگاه در دو التهاب است
نمایند بگیرند یک طسوج افیون و شل ادا کا نور در روغن بنفشه در بینی گوش چکانند و بر صدغین از روت نیم خورند و بنفشه در روغن افیون سدس
جزو باب کا بود و سرشته طلا سازند چون با نبره امتیاج ترطیب گردد بر روغن بنفشه و یا در روغن کدو یا در روغن تخم بخار باب کا بود یا آب خمر یا آب
پوست کدو و سوط نمایند و اندک کا نور شیر و خمر آن حل کرده بر صدغین طلا کنند و خوشبوی با در شل کا نور و کلا بید و بنفشه تر کنند و فصل ازین
آن است که بنفشه و نیلوفر و شاههای عطمی و جو قشر کوفته و پوست کدو خوب بخت و دشت بریزند و اندک روغن بنفشه یا در روغن گل در آن ریخته بر آن آفتاب
نمایند و اندک بالا سر باند کنند و آب را بچوب بچکانند تا صغود بخار رطب بسوی آن زیاده شود بعد از مرتبه دوم و سوم بخوشانند و در روزی برات استعمال
کنند و سرگاه در روغن بنفشه خالص بر آب شیرین گرم ریخته بچین عمل نمایند نافع بود و سرگاه در سر بخارات حاره بسیار باشد دست بای حکم بر بندند و بمانند
و همچنین بدن تقویت و اطراف را در آب گرم نهند و بمانند و از چیزی که منع صعود بخار بسوی سر کنند لعاب استغول بجلاب است و استغول کشنده
خشک باندک شکر و پوست سبب و استغول و یا از ترش و یا بو علی سیدنا میباید که غرض در علاج این صداع تبرید است و در ابتدا ای آن تخمین روغن
گل خالص سر کرده بر سر و فقر بنیاست بهتر است که دیواری از مجره و غیره گرد یا فوخ کشیده و روغن کدو بر سر نهند و بر سر سر استعمال نباید کرد
و اگر در روغن گل تنها فائده نکند آب بقول و قسام نباتات بار دانی نهند و از سوط شیر و روغن بنفشه یا در روغن گل بر برکت سر کرده بخیری نافعه بود و بر
رختن بر سر روغن گل یا سرکه آمینخته نیکو است زیرا که سرکه معین بر تفتند است و گاهی نوشیدن سرکه آب بسیار آمینخته منفعت شدید میاید و اما ازین
جمله صداع حادث از احتراق شمس است و علاجش نیز همین علاج است مع زیادتی احتیاط و تعدیل مع و تبرید آن سکون دساکن بارده استعمال فیده

[illegible]

در سرکه آینه خنک نماید و بر سر نهند و اگر حرارت سخت قوی باشد پست جو در سبغول بگلایب و آب غوره و آب برگ بیده مانند آن بت کرده بر مقدم سر نهند و اگر
بسیار بر سر نخین سخت نافع بود و اندک رخی صداع را زیاده کند و چون صداع انحطاط کند ضلالت با مردم کنند و روغن بابونه یا بنفشه و شربت پست جو
و شکر و مارا شیره و سبغول و شکر و آب انار ترش و شیرین و بنفشه و غذای غوره و آب غوره و فلیک کدو و مغز خیار و پودر معمول از برگ خرفه و جعفرات به بند و اگر طبع
قبض باشد این بود از آب آلود آب توت سازند و با سی تخم بزرگه و باقی باشد و آنجا که هیچ از این حاضر نباشد نان مغسول سودا و این چنان باشد که
نان در آب سرد تر کنند و یک ساعت بنهند پس آن آب را بریزند و آب تازه اندازند و یک ساعت دیگر بنهند آب بریزند پس آنرا در روغن خرفه کرده یا بزرگ یا غوره
جوش کرده بخورند و اگر بخوابی رنج دارد از برگ کاه بود کدو و اسفناخ سنبله سازند و همه پیوسته با سی سرد ترشی ترنج و لیمون مانند آن نافع باشد و اگر غرض خیار
و مغز کدو و تخم خرفه بوبند و با پست و شکر به بند و پیوسته بود این لیماس گوید که صداع حار از سودا خارج باشد اگر از اسباب خارجی بود مثل جلوس و افتاب
و غیر آن سنگین بپاش آب سرد و بر سر و یا آب خرفه بپاشد و دم بشکری سفید ده دم و یا از انجیر سی دم بشکری سفید و آب تر بو زسی دم بشکری سفید و یا غوره و
بشکر و یا شربت آلود یا شربت سیب یا شربت غوره بگلایب بنوشانند و غذای غوره از باقش ترشند و یا انار دانه بنفشه و ترید سر شنبوات و نطولات بارده
و ندادن سرکه و روغنهای سرد بر سر و مقام در مسکن بارده سازند و اگر از اسباب داخلی بود مثل حادث از خوردن قادی حاره و مانند آن بر سر باد و باق
و نطولات بارده کنند مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و ندادن جراد کدو و گل آلود و برگ کدو و آب بید بسکه و صندلین بگلایب بنفشه و جلاب باره مثل
ترشید و آب انارین معصوم شکر آن و سنگین ساده و آب تر بنفشه و طبیعت باره و آنکه که شربت و صداع حادث از غم و زین قلیل است و بهتر از آن
آن خواب ترطیب خوردن کاه بود خیار و تر بو زسی و غذای غوره و ماش کدو و خرفه و یا مارا شیره اگر با حرارت مزاج جمع بدن باشد کیلانی گوید باید که در
علاج صداع حادث از سودا مزاج حار سافح نظر کنند و زعفران قارور پس اگر از حالت طبیعتی تغیر فاحش برده که باشد این بر شارب کت بدن دلاست کند و در
بنگام کشادن نفع منرا و رست جلاب بلعاب سبغول یا شیره تخم خرفه و سنگین بپاش آب سرد بنوشانند و استعمال روغن گل بر سر و سر کرده بر باغ و خنک و خلوص
بعد خلق آن بر سر و اس منع تصاعد بخار بسوی سر میکنند و از مبر دانه مثل صندل و کافور و گلاب تخم ساخته بویانند و گاهی استعمال نخلات مثل انیسون
و فلاح میکنند چون صداع شدید باشد و در بعضی بر سر آید و اگر باین حد نباشد استعمال آن جائز نیست زیرا که در آن تبلید ماده و اضرار بخار است و در این
و برگ کدو کاه بود تخم خنک شرب پست آن گل آن گل شارب غم و برگ بید و دیگر ادویه که در قول مسجی گذشت همه یا پنج بهر سه بدستور و در ظرف سر نهند
کرده خوب جوشانند و آب بگلایب نمایند و تخم باره استعمال فرمایند مثل بزرگ روغن بنفشه و گلاب بر واحد یک خم و سرکه کنند بر جزد و شیشه حرکت دهند و اگر
خواهند آب کاه بود و آب کشیده و آب کدو و اندک کافور در آن افزایند و شربت باره مثل گل سرخ و غیره که در قول مسجی مسطور شد و قوا که بارده و گلاب سکه آن
بویانند نافع بود و از آنجا که حرارت حاره را که در سر متولد شوند تحلیل کنند و تبدیل مزاج ردی او بسوی جید نماید احتیاج بسیار در نخین آب گرم بر سر است لیکن بسیار
رخی آن صداع حار بلا ماده را نفع میکند و قلیل ضرر میرساند و معطر روغن لبوب سبعة نفه نیم دم نبات نافع و برای منع آنجا حاره شربت بنفشه و فلو یا شکر
و جلاب و صندل و سیب به و امرو که هر واحد بخورش باشد و شربت پست گندم مغسول بدفعات بعد برفت یا پنج سرد کرده و اندک شکر بر آن انداخته بنفشه
و غذا کشک شیره شیره مغز اوم و بنفشه بلع اگر سر نه باشد یا آب غوره یا ساق یا زرشک اگر ترشی خواهند و اگر قبض باشد آلود ترشیدی یا خوبانی خشک بپاشند
و در طعام کشیده خشک یا تر داخل کنند و شیره تخم خنک شرب پست جو بر سر و یا پنج سرد کرده نافع است بعضی متاخرین میگویند که در صداع حار
ساق اول به تبدیل مزاج شربت لبوبی کافوری و یا نیلوفر و یا بنفشه و در آن آن سنگین ساده یا بنفشه بقدر چهار توله و روغن بید ساده و کاسنی و نیلوفر و گلاب
بر یک پنج توله و داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید چهار توله و برگ بید بسکه و برگ گلاب و شربت سر سوده بریشانی و صندلین ضلالت نمایند و وقت ظهر
ترشیدی چهار توله و آب بنفشه دانه پاو آمار مایه سنگین ساده و دود و داخل کرده بپاشند و تخم از گلاب کهنه و سرکه و آب کشیده سبغول و روغن بید شارب
هر واحد یک توله صندل سفید هفت توله کافور یک توله آینه خنک بکار برینند و ضلالت اوراق که در قول ابلاقی گذشت هر واحد نیم دست گرفته بگلایب

در سر که گفته در غلغل سر و حدی که توله بکار برند و چون گرم شود دیگر شکس بر مقدارم سر بنهند و آنجا که خواب کم باشد سر که را از مناد و تلخ و در کنند بجای آن
 و در غن که به خوشی باشد بعل از اند و بعد از سه روز که مرض اند را خطاط افتد و غن با بونه اضافی نمایند و او به بار و به ارجاحت بکار برند و در صداعی که از
 حرارت آفتاب باشد و آن را صداع اخراقی میگویند لعاب سبغول چهار باشد آب انار ترش هفت توله و یا جلاب شکر خام که بگلای عرق بید شک ساخته باشد
 بمحرکات است و همچنین ضاد برگ خنک و گل هندوی که در موسم برشکالی رود در آب برگ کاسنی سیر عرق آن سوده و گل خنای باغی و برگ آن همین اثر دارد
 و ساقی علاج نموده و در تعدیل تبرید و بوی خانه و غذا و آب سکون و ساکن باره مطبوعه شل صندل کافور و گل نیلوفر و نغشه دید شک سبب بگلای عرق بید شک
 و مانند آن باشد آن با سرد و خانه و شستن نند بگلای بوبیدن گلهای سرد و شنبه و به زیاد دارند و چون ازین تدبیر زایل نگردد از استعمال طینات و مسکه چاره بود
 بهجت آنکه چون حرارت عارض از اخراق شمس بخود دوی زایل نگشت در اخلاط تاثیر نمود از متعین میگرداند و سور فراج مادی بهم میرسد و محتاج بتغییه میگردد

علاج صداع بارد و ساق

در سور فراج باره و مصلح نیز از اسباب خارج بود مانند ملاقات هوای شدید البرد یا مجاورت برت و نج یا خوردن در آب بار یا آب چشمه های گرم و این نوع
 صداع نقطه می نامند و موالی تر کام میگردد و با اسباب اخلیه باشد مثل آشامیدن آب بسیار سرد و نه یا بر خوراکه رطبه و خوردن غذای باره و رطبه مثل خجرات با تناول
 و هوای بار و مانند اینها پس بر چه در علاج امراض باغی بارد و ساق ند که در شعل اند و نوشیدن شربت سطوخ و دوش دو توله آب گرم یا عرق بادبان کادر بان
 بر کینه توله و یا طبخ اصل السوسن با دیان کیم کرفس عرق بادرنجوبیه با ضافه عمل نیز فید است دکه در نقل ساخته در گلاب نیم باد و جوشانیده خند سفید و توله و خل کرد
 و شیدن نافع و مثل حویا باغی منفع نیز فید و آشامیدن مطبوخ بادبان و دوم اصل السوسن فشر نمیکونه سه دوم با گلقد شکر یا عسل ده دم نافع و اگر خورفت شش
 باشد شربت یا شربت سطوخ و دوش غیر مزوج نمایند و یا مطبوخ سطوخ و دوش حطی و مزینقی اصل السوسن فشر کوفته گادربان کشنیر یا شکر یا غیره بنفشه با گلقد
 بدیند و یا بادبان نیم کوفته و دوم پنج بادبان نیم کوفته چهار دم سطوخ و دوش سه دم در نیم آثار آب جوشانیده بر گاه سوم حله باند صاف نموده و توله شید یا شربت
 به ششما میخند و نشد و نزد حکمای هند پنج بانه نیم کوفته پنج دم جوشانیده صاف کرده نیم دم شکر سفید آینه نوشیدن مفید صداع بار و هارست ایضا پوست
 بیلکه در درنجیل کشنیر آله پوست بلبله یا بزرگ مسافری یک دانگ کوفته در نیم آثار آب جوشانیده بر گاه چهارم حله باند صاف نموده بگرم نوشند و گاه است
 قصبه یا زریه عوض درنجیل میکند یا بگرم خوردن معجون بید اورد و بگرم سر خور گرم و جاده ش آبکابا بر آید در آن دو به گرم بخند باشند و ضمید شش آن نفع میکند
 و کذا و نحو حمام فید بود لیکن مکث طول در آن نشاید و تغلیل غذا و ترک آن بحسب طقت و تبیین طبع بخند و یا مطبوخ بنفشه و انجیر و غیره با ترنجبین یا ترنجشت
 نمایند و خوردن انجیر شقوق با عسل نیز تبیین طبع است و بعد تبیین نادل جوارشات گرم مثل اطر فیل کیر و فلا فی و فلا سفد و تراباق اربعه دانند و آنها قبل
 از غذا و بعد آن نافع و تبیین سر بادبان حاره مثل روغن غنم و غیره در نقل و دار چینی و انجوان و سدای فریون و دهن راحت دانند آن مفرد و مرکب فید و
 اگر در روغن سدای یا روغن بان یا مزنجوش یا سوسن یا یاسمین یا انجوان یا روغن حبث یا خار یا سطر یا بید انجیر یا بادیم تلخ دانند آن اندکی فریون و
 قیل فیون حل کرده و با بادن فیون و بیار بجه شیمی یا سفنج آغشته گرم نموده بر یا فوخ اندازند و چون سرد گردد باز گرم نمایند و همچنین صداع زایل میگردند
 نافع بود و ایضا چون حمام گرم آب گرم شوار بر سر بریزند تا سر او گرم گردد و چون از حمام بر آیند سر خود را بپوشند و از هوای سرد محافظت نمایند فید بود لیکن باید که آب
 بنشیند که در حالت تب بحمام رفتن مضر است و وضع غیر در اند و مصطک هر واحد نافع و خوردن گند یا تر نافع صداع بار و دست انحاصل میرود و سر را بیده و در
 مکان گرم نشاندن و غذا کم دادن و تبیین شکم خوردن گند یا افندیه طینه یا شیا فانت صابون غیره و حقه و اخرا از سائر حرکات است
 و نفسانی چون اندیشه و غم و جماع و غیر آن رسیدن سر باندان خوری است و از کمادات اسرع فید تبیین این جمیع است که سلیخه داشته و ساندن در نقل و
 و از چینی و میل و زعفران را کوفته در لته بندد و گرم کرده بکشد نمایند و یا آب جوشانیده و بوشانید بر کرده استعمال کنند و از آنجا باشد عمده آنکه در شیشعان آب
 جوشانیده بعد نوشیدن چهار آنجا آب نمایند و سر گاه آب نیم گرم باند باز بر آتش گذارند و همچنین اگر بعل آرد تا آنکه صداع رفع گردد و آنجا آب بر بخار

مقدار آن کنند و از آن متغلی خوشند و چون بطولات و مفرجات استعمال نمایند چیزی که در آن تیرید باشد و ترطیب شدید نبود بلکه در آن اندک رطوبت قوی باشد
بمحل آن زید مثل آب انار و عصارات باید تا بعضی از نو که واده راق و حصول و لعاب تر و قطونا بسره که و آب عظمی الراعی ابن عباس گوید که هرگاه صداع از ماده
وموی باشد و قوت قوی و من منتهای شباب یا جوانی بود و از فصد المعنی نباشد فصد سر و نمایند و مقدار حاجت خون برآورد و اگر کفایت نکند فصد
صافن کشایند و بر ساقین یک وجب بلند تر از کعب حجامت نمایند و اگر مریض طفل باشد حجامت برگردان او نمایند و اگر درش او طول کند و در دوشده سر
باشد بر مؤخر سر حجامت کنند و فصد رگ مؤخر سر کشایند و اگر در دوشده مؤخر سر بود رگ پیشانی کشایند بعد از آنکه تنقیه بدن باشد به واسطه مسهل و فصد رگ
دست کرده باشد تا که ماده از آن بسوی فصد موضع مرض بنجرب گردد بعد از آن سائر اضمه و نظرات و سطوطا که در علاج صداع حار سازج مذکور شده
استعمال نمایند و غذا بزرده عدس مقشر آب انار یا آب غوره سازند و از نو که آلوده شفا و عذاب و مانند آن خود را ابو الحسن گوید که صداع حار مادی شدید
است بنابر بودن ماده حار فرب دماغ مع فساد مزاج اعضای سبطه مجاوره دماغ و از مثل این صداع تشنج در اخشاب دماغ و انتشار نور چشم بنابر زده و چشم
و انساع ثقبه حادث میشود و گاهی از تقصیر در معالجه آن بسره سام هار و اختلاط دهن می انجامد و بسببش تری بخار است غلیظ بسوی سر و حدوث انسداد
در اینجا است و این ماده گاه از معده و گاه از غش بدن مرتفع میگردد و در این بر طیب یا بر مخی نیست چون مائل درند بهر آنکه بخارات و فضولات هرگاه از معده و صدد
و سائر بخار دلف کبار مرتفعی شود طیب شراکین صدغین او و اوج رتق مرفوع در باید و هرگاه تصاعد از غش بدن باشد هر دو یک پس نوش دماغ سبب تبیین
منتفع متغلی معلوم کند و از اعراض خاص این سرخی اوج تغلظ و تغلظ عظیم مع فربان و کد درش حواس تشناتق بودای بارد و ظهور حالت شبیه خواب
مع قلت رقاد است علاجش آینه انفسه بقا لین کنند چون اعراض قوی باشد و در دوشده و تر و در ادل مراد اشعیر ششاد دم باد و بهر کافور و سنجبین نوشته و کمی
در ریاضی و دعه ای را اشعیر حبیب به طیب است و حل طیب باین مطبوخ نمایند بیلد زرد است و دم نمزندی سی و دم سنجبین بزرده دم پر سیا و شان اصل مسود
بر و احمد دم شاهره نیمه فستقین مفت دم عتاب سی عدد آو بخار است عدد مونز مرقی ده دم کشنیر شک یک کف بهر دشت و مطبوخ بچوشانند و افشرد و صفت
کنند و در یک شربت آن سرطوخ استغنی نماید و در دشت دم تر به آمیخته نوشته و بعد از شفرغ باین مطبوخ غذا بچند روز گاه سنی بود و سلوق طیب بهر که و کشنیر سازند
و تعدیل طبیعت بفرمی کنند و نگذارند که بعضی شود پس اگر فصول بسیار بینند و قوت مساعدت کنند و سائر قوا این مانع بود و رعادت استفرغ بحسب قوت
فصول پاک نیست اگر خون زیاده باشد بقصد اخراج آن نمایند و اگر در سائر فصول زیادتی بود استفرغ آن بدوای مذکور نمایند و چون معلوم کنند که فصول کم شد
و بعضی قاروره گوی آن بدینجوی که بعضی نرم شود و از آن سرعت و توان مع عظم زائل شود و قاروره ناقص الحمره زرد نیک قوم گردد مضائقه نیست که
بر سر بعد تراشیدن موی سر پارچه بلول بسره و گلاب در غش گل و بلول باین دعا گذارند بگیرند آب که و آب کاسنی آب خبازی آب خیار آب برگ
اسبنول آب بنفشه آب بید و جوش خفیف دهنده تا صاف گردد پس گلاب و سرکه که بسیار کشته بود و اندک روغن گل خالص انداخته مزج سازند پس اندک
سر کرده پارچه بد آن آلوده بر تارک سر نهند و هر قدر که مرض کم شود ازین آبها کم نمایند و در آب کاسنی افزایند تا آنکه مرض بالکلیه زائل گردد و اگر حاجت زیاد
تیرید باشد درین آبها آرد و چون اندک کافور داخل کنند و اگر احتیاج زیاد بکلین باشد در آن آبها اندک خطمی آرد با فلاح نمایند و هرگاه یقین نوال علت گردد و آنچه
باقی ماند بقا عسر باشد در اینجا ماده بود آب گرم که در آن بنفشه و خشخاش و سوسن گندم و جو نخته باشد بر سر نهند و در آخر این صداع طیب غلیظ کنند و دم
بطولات قوی نمایند بلکه این بحسب سبب و بحسب ماده و مزاج و بلد و فصل بود و اگر شکر گردد و ظاهر شود که در اینجا فصول است فصد سر و صافن نمایند و مجامع
بر ساقین نهند و امر بالش قدین و آنم و غسل آن با آب گرم نمایند و تقصیر سام و یا با آب گرم که در آن اندک بابونه نخته باشد باید کرد که باین تیرید بقیه شک
منحل گردد و اگر بقا فساد مزاج محتاج بر طیب و تبدیل مزاج بعد استفرافات مذکوره باشد و یقین شود که در اینجا ماده نیست این سطوطا که بر بند عظمی الراعی
بر آورده و جوش خفیف داده صاف کنند و از آن ده و انگ گرفته و غش بنفشه و دوا گشت شیر و خمران و دشت دم و بعد مسواک و شستن دندان و آنچه از جو نمایند تا در
دهن نرج گردد پس این آب دهن که از خاییدن جو در دهن جمع شده یک نیمه و انگ آمیخته و شیشه بچینانند و بار دیگر صاف کرده در دهن نهند و در دشت

سده دفعه متواتر سوط کنند که ترطیب بلع نماید و بعضی اطباء که اراده ترطیب سوط بعد بنفشه میکنند نیست که گیرند پنج شش شش طبع بر گمان از آن جدا کنند و نزد
 کردن آن خیر که بشیر بر گیرند در غرض بنفشه در آن آمیزند سوط کنند و چیزی در ترطیب بلع ازین ندیم چون در وقت آن استعمال کنند و آنچه اهل بصیرت استعمال
 میکنند و در جمیع صداع حار بعد از استفراغ اگر واجب بود کافی است و نیست آب قلع آب جاز کلاب ماء انحرع منوی همه را جمع کرده اندکی سرکه و اندک روغن گل آمیخته
 پاره کنند آن بدان آلوده بر سر مرض بدارند و هرگاه بیمار رسیده نرسد بلع دریا به جدا کنند و هرگاه گرمی معلوم کند عاده آن نمایند و ایشان طبعی بقایای صداع
 حار باین تدبیر میکنند و ازین عدول نمیکند و اگر باین صداع تب مضاعف گردد و نظر باد و تب نمایند پس اگر بعد غیب آید معلوم شد که اکثر آنچه بسوی ترها جدا میکنند
 اخلاط صغری مع بخارات آن است و اگر در آن رموی بود و نبوی که از آن نقای نام نشود و تب باقی ماند تا آنکه دور دیگر بران آید و مغه لک نقل از کف در
 پاک و سرخی و چشم معلوم شود درین هنگام نقیص کنند که اخلاط صغری بسوی سرد رموی است پس معالجه قصد تسکین آن خلط نمایند و در بزلت بسوی این آن
 تب مائی سازند و اگر تب قبل از صداع باشد تب مرض صداع عرض باشد و اگر بعد صداع بود بالعکس باشد و اگر یکبارگی سرد و پیدا شود و هر دو صداع از
 مرض عرض و دو تغلیب یکی سرد دیگری ممکن نیست که معرفت سبب پس عارض خاصه در علل جات مذکوره تقدیم و تاخیر از آنچه گفته ام نباید کرد که این نفسه معالج
 است گیلانی گوید که بعد از صداع آب نازد آب ترندی و آب ریاس ترشی ترنج و مانند آن از صدرات با ساده و یا با شکر نوشند و رب ریاس و رب توت و غیره
 رب سترش با نع صغری و بخره بسوی سرد بپزند و به طبع طبعه در دو مرتبه دی و آلوده و خاب شانه و صفتین و منیر و ترنجبین معوی بسقونیانوشانند و اگر ضعف
 یا شانه صغری باشد حل طبیعت آب آلوده ترندی بخیا شنبه و یا باین ماء الفواکه نمایند ترندی بست دم آلوده بخیا رسی و در پستان بست عدد دهم کاسنی بخیم
 بنفشه خشک چهار دم گل سرخ پنج دم خاب بست عدد یک شانه روز در آب تر کرده صاف نمایند و بران بست دم ترنجبین و شیر خشک اندازند و یا در چهار
 رطل آب بپوشانند تا یک رطل آید و صاف کرده بشیر خشک یا ترنجبین نوشند یا این خفته بین لعل از غلاب پستان پروا ده کف بنفشه خشک چهار دم
 آنچه در دم خفلی سبوس گندم سرد و صغری بسته بعد راجت در سه رطل آب بنزد تا یک رطل بد چهار اوقیه از آن صاف کرده آب چقدر رکنه افشرد و ربع رطل
 روغن کنی دو اوقیه مری یک اوقیه انداخته خوب بر هم زنند و دیگر خفته کنند و بمزورات معمول از حوض مثل آلوده ترندی یا شمش خشک غذا سازند اگر
 طبیعت تبض باشد مثل سبب و به غوره در ریاس مانند آن که طبع نرم بود و باید که در طعام ایشان غلظت نشود و ما شمش بود و ایضا در آن بقول بینه مثل سفالاف
 و لبلاب و حافش و چقدر و کاه بود کاسنی و کدو و نقه بیانی و خرفه باشد و این بقول را بسکه و کثیر خوشبو سازند و چون مرض بانها رسد و حاجت تمییز شود
 باین مطبوخ بلیله نمایند بگیرند بلیله زرد و دوازده دم تا بست دم یک رطل آب بپوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده بست دم ترنجبین یا شیر خشک یا شکر
 طرز و داخل کرده نوشند و یا بلیله مسحق در آب آلوده یا آب بنار معصور شخم آن و یا آلوده و طبع یا منقوع در غلاب آلوده تا بست عدد که در قول بوسهل گذشت و
 یا نقوع شمش بدینند و اگر حاجت با سهالی قوی باشد و توت مساعدت کند بگیرند سقونیان نیم دانگ تا یک دانگ در غلاب یا در شربت بنفشه یا در سکنجبین یا
 را آب بقر یا شربت در و یا شربت آلوده یا نقوع شمش یا آب ترندی حل کرده بپزند و یا آب ترنجبین یا آب سبب یا آب انار و توت شسته بخورانشه و از اینها خفته
 سفوف بنفشه است که بنفشه خشک سوده و شکر مساوی از پنج دم تا ده دم بخورند و اگر موسم گل سرخ باشد آب گل سرخ کوفته افشرد و در لعل رطل بگیرند
 و بر آن شکر ترنجبین از یک نیم اوقیه تا دو اوقیه انداخته نوشند و اگر سرفه یا خشونت صدر باشد مطبوخ مذکور در قول ابوسهل بدینند و
 اگر در انجا رطوبت باشد و حاجت با سهالی قوی بود در بد کوفته از یک دم تا چهار دم و در آن مطبوخ بنزد و گاهی این قرص بنفشه بپزند بنفشه
 خشک و تخم خجاری نقش مساوی گرفته در سردم از آن نیم دانگ سقونیان داخل کرده یک قرص یا دو بدینند و چون حدت و التهاب مرض منکسر گردد
 این سهل بدینند از صبر یک جزو و کثیرا گل سرخ هر واحد ربع جزو و حب ساخته آب گرم یا بطبوخ مناسب بخورانشه و یا صفتین نیم جزو و افروخته مثل نخود حب
 بسته اند و ما سه دم بدینند و از آنچه صداع را درین وقت و در طبع چشم و جرب را نیکوست این حب بنفشه است بنفشه خشک دو دم شرب سفید یک دم
 رب سبوس و در دانگ سقونیان گل سرخ بر یک یک و انگ آب کزفس حب سازند که این نخود صغری غلیظه از دماغ صفت گاهی شبیه رات و آخر صداع صداع

در وقت استعمال
بسیار بخورند

در وقت استعمال
بسیار بخورند

در وقت استعمال
بسیار بخورند

در وقت استعمال
بسیار بخورند

در وقت استعمال
بسیار بخورند

در وقت استعمال
بسیار بخورند

کوفته در ظرف چینی یا بشیشه کرده بران چندان آب اندازند که چهار انگشت مضموم بالای آن باشد مغز پخته نبوده کرده یک دو هفته در آفتاب درشت آبش بگیرند
دیگر آب بران بلبله ریخته بدستور آب او بگیرند بجز آنکه در بلبله طعم آن باقی نماند پس آن آب را جمع نموده در آفتاب یا بر آتش ملایم گذارند تا غلیظ شود و دست
بر روغن بادام چرب نموده حب بپزند از چهار دم تا بهفت دم بخورند بکباب که این صفت را برین برآورد نفع بطبخ بلبله غشیه محمدی گوید که شربت بلبله و فوسفور و جبین
استعمال کنند اگر بادی سرفه نباشد و شربت خشک خاص خمیره بنفشه مع پستان اگر با سعال بود و تبیین طبیعت بلذات و خفیه کنند نه بقی که آن مصلوح را
شدید بضرر رسد مگر آنکه بشربت معده باشد و این بطبخ نافع است اگر خضای بنفشه باشد بلبله زرد و چند رم بلبله کابی و چند رم ترندی یا نروده و دم ترنجبین
بر سر معده و تریتا فوسفور و جبین بخورند این شربت با سوسن نافع جمع امراض صفراوی است آلوده عد ترندی سه اوقیه بنفشه دو اوقیه فوسفور یا شوی یک دم
در غفران یک دم ترید یک دم ترنجبین یک طل فند سفید یک طل شربت چل دم و این خفته امراض صفراوی دماغی را بسیار نافع است در نفی اسهال کند و
حرارت پیدا نماید سوسن گندم در هر هفته یک بنفشه و شربت یک بنفشه بنفشه سه دم تخم خلی سه دم غناب بست عدد پستان بست عدد بلبله چهار دم و شربت
یکی نیمه دم در سه طل آب بنرند تا کم از طل بماند در آن شکریا ترنجبین ده دم و روغن بنفشه یا بنجده ده دم حل کرده خفته کنند و این خفته بسکین حرارت غریبه
نشکنی کند آب کشکک جو دو اوقیه لعاب بنغول و روغن بادام شیرین و روغن کدو سرد است یک دقه نیمه را با هم مخلوط کرده خفته نمایند که بنفشه می بسبب عجب
کند و ادمان معروف بارد و صلع بطوخا و سوطا پنج ست روغن گل روغن بنفشه روغن بید و روغن بنفشه روغن تخم کدو و صفت هر یک معروف است و شربت
سوطا و شوم و صمد و طول را قوال سابق گذشته و بنکام شدت در این زن بکار بریزد بر بنج شیانف یا شافوئل گل سرخ صندل سرد یک جزو فیون
عشر جزو بانرودت آبنجه بر صندلین عیسایند و بالایش قطعه باریک سر بپزند و این وی سرد برای سردی که بیش حرارت باشد نافع است تخم کاجو بو
خشک شش تخم خرفه با فلفل شش گنج هر یک یک دم اندون یک سوج طعاب بنغول آبنجه بخورند و حق آنست که نزدیک مخدرات فویه شوند مگر آنکه در غشیه رسد
و با بچه استعمال آنها از خارج بدن اولی است و خلطه مائع طیب را در تخم مثل آب سبب به و گلاب نیمه است در شیشه مقبب بهندل کافور و مشک کنند و او را
طیب را در تخم مثل روغن خللات و روغن بنفشه دانند آن گوای که آن نقطه عجمی است گویند مخلوط بنفشه و مغز و چنانچه قول شیخ الرئیس و طالع صمد نافع است
با نخل مخلوطی شاید نیست و این خلطه میرود قوی دماغ نافع صلع و سر خار است صندلین گلاب آب خیار مر که شیر زنان روغن گل مخلوط ساخته نماید و این لوح
گوید که اسهال با بارانق که در حب بلبله و حب صبر و غیره نمایند و هر یک از آن میاق مذکور شد و آب کاسنی بنفشه و جوش داده گفت او برادرند و یک اوقیه
صبر در آن انداخته چند روز در آفتاب بماند بعد از آن از یک اوقیه تاسه اوقیه بنفشه و اگر بعضی را چیزی از ادویه سفلی باشد یک دم یا دو دم کثیر در آن خل
کنند و پارچه را بر پرت سر کرده بر سر زنند یکی بپزد دیگری تا آنکه سردی محسوس شود و بقیه سر برسد و سر در زشتی خشک یک دم یا دو دم شکر خورند و بنوع شمش
و آب آلود آب قوت شامی و آب انار ترش دانند آن لزوم نمایند و خلطه معمول از روغن گل و جزو گلاب سه نیمه سرد و حد یک جزو بر بپزند تا یک دات گردد و بر سر
سر کرده بر سر زنند و روغن بنفشه بر پرت سر کرده بر سر زنند و یا خشایش بارده مثل برگ بید یا برگ خطمی یا بنفشه یا گل سرخ یا شنبلیله یا برگ کاجو یا
غشیا الشعلب یا برگ فی یا خیار یا اکثر از آن بار و غلغل بخورند تا روغن بماند سر کرده بر سر زنند و روغن سرطان زنده کوفته سود نمایند و یا سوطا طیب و شکر
آنها سر کرده بر سر زنند و این همه با اکثر از آن بار و غلغل بخورند تا روغن بماند سر کرده بر سر زنند و روغن سرطان زنده کوفته سود نمایند و یا سوطا طیب
و شکر که در علاج صلع حار و قول صاحب گل گذشته بر روغن بنفشه یا شیر خضران یا سفیدی بقیه مرغ ترش بپزند و اگر در سرخی رات بسیار باشد صدمات مخدرو مثل
عصاره خشک شش سر و دانند آن استعمال نکنند مگر آنکه بنیوی شدت کند که درین هنگام خشک شش و بلبله و جو کوفته جوشانیده آتش بر سر زنند و شیر زنان یا شیر
بر سر زنند و اگر بعضی ضعیف باشد از روغن شیر بر سر خرد کنند و عوض او صمد معمول از بار بونه و خطمی و پوست شمشاد و بلبله استعمال نمایند و بر صندلین
صندل کافور و آب سیرج و آب بنج طلا سازند و غذا پست گندم مکر یا آب گرم شسته و شربت آب پرت مقبب و یا نان سفید سه بار در آب نروده تبدیل آب نمایند
تا شش خور که در پس خیری از آبهای ترش قاض مثل آب انار شیرین ترش بران ریخته بخورند و بارو که از کدو خرفه و بقیه میانی و سرخ و خیار با ست و آب خور

بنفشه
بنفشه

بنفشه

و گلاب و سیب و به و زرد و خروب شامی و زرشک ریاس و شمش و آکوسانند و اگر کم خوابی باشد که دو کا بود نطفه و خیار بروغن بادام دهند و آنچه ضرر صناع
 حارست خرا و با قله و خرد و آنچه در روح و لوم و با و نجان و مغز چغونه و با نیر و غیره است که در قول ابن ابیاس گذشت و مضرت دفع در علاج کلی امراض باغی
 مسطور شد گیلانی بنویسد که نوشیدن شربت بنفشه یا شربت آبلانقوح فواید بمرند ای اسهال صغیر و سکیس بنمایند و اگر آب گرم آینه بر سر عشت اسهال آورد و باید
 که بستمونیاد و صبر و توت دهند و گاهی بنویسند که در حلاب یا شربت نه که در آب انارین شکر یا در آب نمندی و شکر یا در آب آینه دانه میشود و اسهالی می آرد
 و درین نوع و تریه بیشتر از دومی مبالغه نمایند پس سفوف در آب انارین معصومین باندک شکر برای منع بخار و اطفای حرارت بنوشانند و هر صبح شربت آلوده
 ساعت آشوب و در نیم روز را بخار بنوشند و هنگام شب سفوف آب سرد حلاب سرد کرده بخورند و این سفوف مبر و بدیند و مغز تخم کدو و تخم خرفه و کشمش
 خشک سادی با پنجه زن شکر آینه سفوف سازند و نخلجه معمول از گلاب و سفوف سرکه دکان و در سائر مشروبات بارند و در صداع حار سانج بپزند و ضادات
 و قطورات که در آنجا مسطور شد استعمال نمایند و هنگام اشتداد وجع ضادات و زردت و غیره و سوطا فیون و کا و در آب برگ بنده عمل آرد و این سرد نشد در قول
 در علاج صداع حار سانج مسطور شد و از آنچه تولد صغیر بسیار نماید مثل سوسم و اغراض نفسانی چون غم و هم غضب و سهر و صوم و تغیل طعام و تاخیر وقت آن اجتناب
 واجب است از اغذیه حاره و شربه حاره و منجات مثل خور و سیر و پیاز و گند و نادر دل مانند آن اثر از نمایند مصنف خلاصه گوید که وقت بهیجان درو گل بنفشه در
 آب جوشانیده پای تا زانو در آن نموده بدست می مانند و از بالا بر می کشند و گل بنفشه نیل و خبازی پوست خشک شاش جو بیشتر بپزند و در آب جوشانیده صاف نموده
 نیلگرم بر سر بزنند و مالیدن شیر بر بکفت با اسود منده است و باقی تدبیر همانست که در قول ابن ابیاس گذشت و بصورت احتقان انجریه غلیظه در تریه و بطلان بملکات
 و تسعیط بروغن بادام و شربت و امثال آن نیز جائز است

علاج صداع بلغمی

سببش ارتباط اجتماع اخلاط غلیظه بلغمی است در عروق سرد سردی انقباض و اسباب و اسکنان اغذیه بارده رطبه و کثرت بیکاری و سکون و توانمندی دستهای
 غلبه تناول طعام و قلت استعمال تنقیه و تحلیل است پس لایبر فیج و طبیف ماده فیج بلغم یا مغزی حلویا مغزی فیج بدیند و یا خطمی مزینتی مسطور در فصل السوس
 گا و زبان کشمش خشک جوشانیده صاف نموده نبات سفید یا خیره بنفشه یا گلگنده و حل کرده دهند و بعد فیج ماده مسهل بلغم و حب ایاج واجب تو قایا تنقیه کنند و اصل السوس
 متفشر بادیان پنج بادیان پر سیا و شان گل بنفشه مسطور در فصل سربک چهار باشد در غریبات جوشانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد فیج گل سرخ ششما و مزینتی
 بست دانه سنای کی باشد مغز فوس و سربک شش تولد گلگنده چهار تولد روغن بادام شش باشد افزوده مسهل بنده و در دوم لعاب تخم کدو چهار باشد یا شربت
 بنفشه یا شربت مسطور در فصل و تولد تخم ریحان یا بالنگیا و تودی یا فخر خشک چهار باشد یا شیده بدیند و در مسهل و سوم بلبلجات سربک ششما باشد بقیه اند و اگر
 غلبه برودت زیاد باشد پنج کرس فیسون یا در بخوبیه از خیره و فیج زیاد کنند بعد و بخوب مسهل تنقیه داغ نمایند و یا پنج بادیان پنج کاسنی از خیره غلبه
 گل بنفشه گل سرخ اصل السوس متفشر ششما و تخم خطمی خبازی سربک و در دوم مسطور در فصل گا و زبان گل گا و زبان سربک یک شقال و در و در طل آب یا عسرق
 غلبه الشعلب و غرن کاسنی و در ششما و جوشانیده سربک نیم طل بماند گلگنده چهار تولد داخل کرده بنوشند و بعد فیج در قاروره سنای کی بلبله کابلی
 بلبله زرد فیسون بصره سربک و در دوم مغز خیار ششما و شش تولد شربت و سربک چهار تولد روغن بادام پنج باشد افزوده مسهل بنده و گاهی سربک بنفشه
 از سه باشد تا شش باشد و غار یقون از دو باشد تا چهار باشد می افزایند و بعد مسهل بدیند و اگر فیض محو و المزاج بود و بلبله بدیند و مسهل
 ند که بخار خیار ششما و روغن بادام جهت بدیند آن بنوشند و شش الریس نوشیدن بلغم فیسون و مزین یا یا ج فقیه اوقی نوشته و اگر از استعمال ایاج تعلق
 و اضطراب و بطور عمل حادث شود تخم خطمی و در دوم خبازی نیم روغن بادام آب نیلگرم استعمال نمایند و استعمال این سفوف حب انیل معمول حکیم غایب
 سربندی نیز در تنقیه بدن از بلغم عجیب و غریب است بکیر نزد حب انیل و مثل نخود بریان نمایند و فیسون و سنا و در مساوی سفوف سازند و سه درم بگلای
 آب نیلگرم بخوراند و این دوا حب الملوک نیز عجیب است حب السلاطین مبر و بلبله زرد و در فلفل سربک یک جز و در فیجیل سه جز و ساید و فیجیل شش

در کتب
 نسخ

[illegible]

و چند بید نشود و مساوی و در شراب بکافی شسته بر سر طلا نمایند و این جنبه در دین دارند و بدان غرغره سازند عاقر قره خردل برگ فرو خوش ساینده شل او
 موی منقی بسکه سوده بیاورند و شل آن قلابهای پهن سازند و در دین بدارند و چون راوه غرغره بدان کنند و در می خل کرده استعمال نمایند و طعام سفید باج معمول از کتاب
 بایمده یا دراج و یا قلابهای پهن و دروغن جزو و بازیر و نجوم صید و نجوم طوطی و نحوی و آب نمیره و دروغن جزو بپندد آن خورش کعب خردل زیره و در می و سداب زنند
 و در آن غسل مطبوخ بنوشند و نامی نیند بترک نمایند شیخ منقر باید که تنقیه بدن کنند اگر خط مشرک در بدن باشد بعد تقبیل فلفل و طلیح و آن لعن آرد و بازیر غیر صید
 بکار برند و مضحیات و استغفر فاش که در علاج امراض دماغی باغی مسطوح شده استعمال نمایند و اندک اندک از آن شروع کرده به بچ بفرمایند بعد معالجات دیگر که بهما نماند شود
 لعن آرد و ایضا آنچه اوجاع سر را تسکین دهد و بهیچ آنچه استعمال را در علاج امراض دماغی با در طب و اجتناب بکار برند و استعمال معالجات ترافیقه در بقیه یک مرتبه نافع بود
 اطلیه نافع صداع بار و آید استراشیدن می کشند پس شغال و فرغون یک شغال بون و دو شغال سداب شنی و یک شغال تخم حرن و دو شغال خردل و ساینده
 آب فرو خوش شسته بر سر طلا نمایند و از اطلیه جیده فلفل شغال ثقل روغن غفران شغال و ثلث فرغون و ثلث شغال سرگین کبوتر و دو شغال سرکه کهنه ساینده طلا
 سازند و ایضا اطلای فرغون نمک بورتق ایضا فرغون و غفران و صبر و فرغون که در قولی سیجی گذشت آب سداب طلا نمایند و از اطلیه جیده برای این بهتر ده
 و شقیقه بار و در من نیست که بسنگ مصری طلا نمایند که این شیدای نفع است و ایضا فلفل سفید و غفران هر واحد و دو فرغون یکدم سرگین کبوتر و صحرانی یک نیم
 درم بسکه شسته بر پیشانی طلا کنند و ایضا صبر و فرغون چند بید شتر افیون قسط عاقر قره فلفل شرب کنند طلا نمایند و ایضا دای زبل الحام و آن قوی است و ایضا
 فلفل قرص غفران هر واحد و دو فرغون نیم شغال سرگین کبوتر یک نیم شغال سیاهی داوات یک نیم شغال سرکه مقدار حاجت و این ادویه گاهی کسور الحاد
 شتر ترقی یا با بختن شیر یا سفیدی بقیه و گاهی صفت شغال میکنند و در حیات اینها مختلف است صفت سوطات نافع صداع بار و از آنجمله سوطا شونیز است که در
 علاج صداع بار و سناج مذکور شد و که امویانی چند بید شتر و شک و بعضی گفته اند که چون بهشت برگ و صبر و هفت دان خردل و دروغن بنفشه سوده سوطا کنند نافع
 است و آنچه بهر کرده شده شک و غیره و معده است که بعد رعد اس از اینها گرفته و هر وقت سوطا نمایند و آنچه سوطا او برای صداع بار و میکنند و تخمین تنقیه میکند و روغن
 تخم فلفل است و باروغنی که در آن عصاره قنار الحار گذاشته باشند و از آنچه قوی درین باب شدیدا نفع گمان کرده نیست که بگیرند آب برگ شغال و بی آب نشورده
 از آن سه قطره ناشتا سوطا کنند و به ساعتی روغن بنفشه چکانند و اسفند باج بسیار چرب بنوشند و از آنچه درین باب ستوده اند نیست که بگیرند زیره و سرگا و سرخ رنگ سم
 و درم نویسانی و دو درم شک یکدم کافور نیم درم و از آن سوطا سازند و ایضا بگیرند ناسیا یک نیم شغال صحرانوس یک شغال فرغون یک نیم شغال عسل منقی یک نیم شغال و یک
 آب بچ چکانند و آینه قدر دانه جا درین نزدک بیل برینی چکانند و ایضا فرغون و ثلث وزن آن حشمت بندی آب چکانند و شتر و درینی چکانند و ایضا سوطا نافع بخور
 خشک هشت شغال روق سماق هر واحد چاشغال بار یک ساینده یا بنویز و درینی مند در بیض سرخ و بدو شسته بقوت اشتقاق آن نماید و ایضا شونیز چاشغال عصاره
 قنار الحار و شغال شاد و شغال بروغن خنایار و روغن قنار الحار شتر اندرون بینی بدان طلا نمایند و بوی او در بیض بقوت اشتقاق نماید و چون ز سر او طوبت
 بسیار فرود آید در آن هنگام بینی را با آب گرم بشویند صفت او این که بر سر صاحب صداع بارد می مانند جمیع روغنهای گرم و دروغنائی که در آن شبت و بودینه و فرو خوش
 و شیخ و تمام و سداب برگ خار چخته باشند و آنچه در علاج امراض دماغی با دروغنی مذکور شد از نافع است و حال روغن لبان بهمانجا معلوم شده و این برای سوطا
 و طواری که شونیز صلا حیث دارد و این نفوذ نافع صداع فرمیت بگیرند عصاره قنار الحار و بخور بریم و بطرون مسادی ساینده در بینی و مند و یا شونیز و عصاره
 قنار الحار و یا شونیز و اندک صغیر سداب صاحب کامل گوید که در امر این ابتدا با استفراغ ملغم از حب ابراج و حب قوفا نمایند اگر فصل و سوس قوت مساعد باشد تنقیه
 بعد نفوذ غلط و طلیح آن کنند اگر طلیح نباشد بهار الا هوک مع روغن بید الخیر و روغن بادام تلخ کنند سه روز و یا پنج روز بنوشند بعد از آن جوب کور بخورند
 اگر فائده نشود یا پنج یا شش نوس بقدر حاجت بپزند و بعد از آن غرغره با باج فیقر مع سکنجبین یا خردل یا با عاقر قره جامع مایه غسل کنند و بعد از این بپزند و از آن
 که در علاج صداع بار و سناج گذشت لعن آرد و تعاهد شتر غرغره حب بهر باجبت سبب و در بقیه یک دوم مرتبه نافع است و بعد از شل صداع بار و سناج نمایند و این
 ضماد نافع صداع بار و کهنه سسته کفرغون و فلفل سیاه هر یک شغال سرگین کبوتر و دو شغال بار یک ساینده بسکه که شتر شسته بعد حن بر سر نهاد کنند و اگر قوی کب

مخلوط آب برنج خوش یا ببلغم یا آب نه که در طلا کنند نفع دهد و طلا بخردل نیز نافع است و آب برگ برنج با سفید و آب آب برگ بنفشه است مع روغن مرزنجوش سوط
 کنند و سوط بمویانی مع روغن بنفشه یا روغن بمان نیز نفید بود و سوط بصهاره شمارا الحار مع شیر و خضر صداع فرمون بقیفه را نافع است و ضماد بقیفه و تخم گل
 و سرکه بود و صفت حب صبر نافع صداع بلغمی صبر شش درم مصطکی چهار درم تربیده درم گل سرخ سه درم حب ساخته دو درم و وقت خواب بخورند و این حب
 منقش و مانع از بلغم است پوست بلبله کالی درم صبر چهار دانگ مصطکی نیم درم و این هر دو یک نیم دانگ نیمه را کوته آب کر فس حب سازند و این یک شربت است
 و صبح آب نیم گرم بخورند و این حب نیز نافع صداع بلغمی است تربیده یک نیم درم ایاچ فیکر یک درم تخم غنفل یک نیم درم سرکه یک دانگ تمبو یا عود خام سیون نقل
 هر یک دانگ با یک سوده آب حب سازند و این یک شربت است و اینها را این ضماد بکار برند و فزون بودق بنفید و واحد و شقال سداب صحرانی شقال تخم
 حرمل و خردل هر واحد یک نیم شقال با یک ساید آب مرزنجوش شش درم بر سر ضماد نمایند که این صداع کنند را که از خلط غلیظ بارد و نافع است این صداع کنند با
 و بلغمی را نافع موی سر را ترشند و یک نیم کوته یک کت در آب یک رطل حل کنند و ضماد کرده بر سر ضماد نمایند و هم شرب لگا بدارند و صبح نشویند و باید که سائر
 تدابیر صداع بارد و ساج از ضمادات و قطرات بعد تنقیه و حقنهای قویه افندی مسخه مخففه بعمل رند و این در نافع صداع کنند است و ششاد و بمان نفوذ
 است که در قول شش گشت و اگر ترش روغن سکون شش درم در خرن طلا کنند نفع بخشد و اگر گلاب ساید و لکاب شش درم بزرگ سوط طلا کنند صداع بارد را سوده
 سید اصفیاء بنویسد که اول تدبیر تنقیه باید کرد و حب ایاچ فیکر و تخم غنفل و ایاچ فیکر و تخم غنفل و ایاچ فیکر و تخم غنفل و ایاچ فیکر و تخم غنفل و ایاچ فیکر و تخم غنفل
 تنقیه غرغره کردن و روغنهای گرم بر سر نهادن و در بینی و گوش چکاندن و قطرات و موافق و معطیات و بخورات و طلای موافق بکار بردن صفت حب صبر
 بگیرند صبر شش درم دوزده درم بلبله کالی چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ یک درم فزون هر یک درم کثیر دو درم پستور حب سازند شربتی دو درم و وقت خواب
 بر بیل شیدار و دیگر صبر یک درم تربیده درم تخم غنفل یک نیم دانگ تمبو یا عود خام یک نیم درم سرکه یک دانگ آب با رنگ یا آب کوبیده یا آب بادیان حب سازند و این همه
 یک شربت است حب ایاچ ایاچ فیکر یک درم تخم غنفل یک نیم درم سرکه یک دانگ و اینهمه نقل و کثیر سرکه انگلی آب کر فس حب کنند و آنجا که حاجت
 بقوی تر باشد ایاچ روغن جالینوس نو خاد یا و مانند آن بند صفت حبی که بخوابن اسویه ساخته است ایاچ فیکر شش درم بلبله کالی چهار درم تخم غنفل یک نیم درم
 سر درم تخم کر فس غنفل بسفنج فزون هر یک درم تربیده درم تخم انجیر نیم درم فزون چهار درم کونته بختیجه که کنند بقدر فلفل شربتی دو درم تا دو شقال
 بر بیل شیدار و شرب یک شربت بر بند صفت حب ایاچ ایاچ فیکر یک درم تربیده درم تخم غنفل یک نیم درم سرکه یک دانگ و اینهمه نقل و کثیر سرکه انگلی آب کر فس حب کنند و آنجا که حاجت
 آن شربت و آنرا که این حب و ساید فاند و دیگر بقیفه و درم فزون و اینها را در یک ساید من آب بنفشه تا ثلث بماند صافات کرده ایاچ ارکا فانس چهار درم تخم
 یک درم داخل کرده ناشتا بر سر غرغره ایاچ فیکر اقا قرقه که فته در سنجین با در آب کامه حل کرده بدان غرغره کردن موافق بود و دیگر اقا قرقه حاشه درم و این شربت
 کبر هر راسوده بعسل شش درم که غنفل حل کنند و بکار برند و دیگر مرزنجوش خضر نار و ترش صبر سادی ساید و سنجین عسل حل کرده بکار برند و دیگر دشتی و خضر
 و فیصوم و شربت و غیر آنکه در طول بقول مسیحی گذشت جو شایند و سر بخار آن دارند و آب آن بر سر برین طلا فزون در روغن با سمن یا سمن یا سمن یا سمن یا سمن یا سمن
 طلا کنند که در حال در و بنشانند سوط شونیر چهار درم نوشادر تربیده یک درم و در بعض نسخه عوض تربیده بودق آورده اند همه را بگویند و بر روغن یا سمن یا سمن یا سمن
 با درم تخم حل کرده داخل بینی طلا نمایند و چکاندن روغن یا سمن و شط و سداب و شربت با بونه و مانند آن در بینی و گوش سود دارد و آنجا که در و حب با شش و سید
 فزون هر یک یک نیم درم روغن سوسن که اخته در بینی چکانند و غامس و سداب با بونه و سوسن جو بماند و پیش او عود و سوسن طرف با سوسن و فلفل و کونته شش
 بخندید شش درم سوده در بار چه بسته بچونید تا عطسه آورد و در حمام گرم شستن آب گرم بر سر بخورن و غنهای گرم بایندن سود دارد و دیگر با گوید که چند سید شش درم
 و خردل و فزون همه با شرب ساید طلا کنند ثابت بن قره گوچه صبر و فزون و صط یک درم و درم صغ و فزون و اینها را در آب نیم گرم یک نیم درم کثیر سه درم
 شرب بر بند چند آنکه غلیظ شود و طلا کنند و با در آب سرب بالای آن نماده بر بند و آنرا که داغ گرم صفت باشد این او به سید و تخم مرزنجوش و روغن گل و سرکه حل
 کنند و آنرا که باین صداع بخوابی بدیداید روغن شربت بر سر نهند و بگوشت و بینی چکانند و شربت با سنج سوسن گونی در آب بنفشه و آن آب سر بر بند و آنرا که

نصف

نصف

نصف

کنند و اگر رگ آن ظاهر گردد و قصد کحل نمایند و اگر نماند و خون بقدر حاجت گیرند و اگر رطوبت صداع و قفل یض زیاد کند در پس
 گوشند با آنکه خون طریقت موضع دیگر بستن باز و در آنها حکم دندان مجامع غیر شرط زیر سر و پستان بر ساقین بر پشت ضام و سخن نقار برای تسخین رگ اوج کشته
 تا که آنچه در سر بسوی آن منجمد بگردد و گاهی رطوبت ظاهر گردد و در وقت مزاج دماغ بر حال خود باقی ماند و مانع از قبول نصیج بود و علاجتش بعد استعمال همه
 تدابیر مذکور دماغ وسط سرست و آنرا جاعنی از مقدارین ذکر کرده اند و گمان من حاجت بمانع و شل این بلاد نیستند و اگر احتیاج آن گردد و بلاد و حقایق در و سس
 سائر بلدان شده بداند باشد این متبذ اند گوید که اسهال بحسب صبر حبس با بر کنند در غنمای گرم مثل روغن بان و خیری و یا میمن و زیت بر سر بالند و
 آنکه در آن سداب رطوبت و با یون و اکل الی ملک تسیرین دماغ و پودینه و برگ سرخه باشد بر سر نیزند و بر بخار آن انگاب سازند و بچندید ستر و مرز و جوش
 و مشک نشوف کنند و بکشدش عطسه آورند و به سکنجبین عسل مخلول با آب گرم غرغره نمایند و بر صدغین این ضام سازند و صبر و فربون و قسط شیرین بر داند
 و در دم زعفران صمغ عربی هر دو حد یک شقال چند بید ستر یک دم افیون نیم دم کند و سه دم انردت یک دم این ادویه شرباب سرشته بر صدغین طلا نموده
 بر آن پاره اسر بپزند و در یض را بچندین بخوراند و غذا به بخور داب بر سر و شبت روغن جوز سازند و زیر باج میوه یا لحوم صید بریان بریتا دهند و شرباب
 او عسل یا تخم کهنه سازند و از بنیدنه مانع کنند پس اگر صداع ساکن نشود و فووت کوری چشم باشد بر درگ صدغین قطع نمایند و بر آن دغ نموده و اگر ساکن نشود
 گردن را از هر دو جانب و وسط آن دغ دهند و در سسکین صداع بحسب تدبیر و صلاح آنکه به دلا زمت ادویه کوشش نمایند زیرا که اگر فزمن گردد و علاج او دشوار
 شود و لطایف گوید که ابتدا بخورن منقیات با غم نمایند مثل ایاج بامد و عسل و کثیره کفند عسل کنند و این معجون از مجربات من است برای انواع صداع بارد
 و تنقیه دماغ و تقویت حواس و نشاط و صلاح معده و تسوین گل سرخ گل بنفشه هر واحد هفت دم عود هندی پنج دم صبر غاریقون کباب هر واحد چهار دم در دم
 مرز عفران حلیق شرباب هر واحد سه دم صمغ راد و سر که حل کنند و ادویه را ساییده همه بیه وزن عسل کف گرفته بپزند شربت انشقاق تا چهار دم و فووت این
 تا چهار سال باقی می ماند و این اندام را مکتومه است و صلاح راس شراب و طلا و زنجو را می کنند و در امراض حار و نیز عمل میکنند اگر عقب آن شرباب کباب بنوشند
 و از روغنهای نافع صداع بارد روغن با یون و غایبه بادام تلخ مجموع یا مغر و سوسو طبر محلول در آب خالص یا شرباب سچین چند بید ستر و علف بان
 سودمند است و چون کباب و قفل و برگ بیدانچر و برگ جوز شامی بسایند و بجا شسته و شرباب بر سر طلا نمایند و نازل را اصلاح مانع کند و صداع را با ملکیم
 و فوج نماید خصوصاً اگر عصاره قنار الحار آمیزند و چنانچه سفیدی جفیه بکنند نافع مسکن است و با این همه مریض در مدت علاج از استعمال نفس در است
 و دماغ با تحاقصه و غیر آن مثل خرماد حلیه و عدس و شجرات مثل گند ناد و سیر و خردل باز مانند کیسلانی از میان نقل کرده سزاوار است که ابتدا
 به تنقیه بدن کنند بمسلمات خفیف تر پس با ایاج فقیر و حب صبر شروع نمایند بعد از آن حب قو قایا و آنچه قریب بقوت آن باشد بخوراند و آنچه
 حب صبر نیست حب ستر و طری سه دم مصطلی ترب بلبله کابی گل سرخ هر واحد دو دم مقل از زنی نیم دم آب کرفس حب سازند شربت سه دم
 و فووت خواب بر سبیل شیباء در بنفشه و نسخ حب قو قایا نیست شفو نیایک نیم دم ترب پنج دم باقی اجزای اوزان همان است که در آغاز قول می
 گذشت شربت سه دم و این مطبوخ ثابت بن قره نافع است بلبله سیاه پوست بلبله زرد و کابی هر واحد هفت دم پوست بلبله آله هر واحد سه دم و آنچه دو
 دم سعد سه دم و زنی پانزده دم در سه رطل آب بپوشانند تا یک رطل بماند پس و فووت رطل از آن صاف کرده با ثلث شربت حب قو قایا و یا یکس دم ایاج
 فقیر و یک دم تا یک نیم دم ترب بپوشانند و خوردن و انتقال اسطوخودوس بحسب سرشته نافع بود و این حب نافع صداع فزمن است یا سراج فقیر
 یک دم شحم خنظل ربع دم ترب نیم دم مقل کثیر اسر و حد یک دانگ شفو نیایک ربع دم مقل راد آب کرفس حل کرده جدا سازند و این یک شربت است
 و اگر ازین فایده نشود این نفع ایاج بارد روغن بیدانچر بپوشند بلبله زرد و فووت دم بلبله سیاه و کابی و بلبله و آله هر واحد دو دم مصطلی سه دم ششیم تخم
 کشوش هر یک پنج دم شاهره و در دم با و در شبت دم در یک رطل آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پنج دم ایاج فقیر و از آن حل کرده
 هر روز از سه اوقیه تا پنج یا هفت بردن بیدانچر بپوشند و این به تنقیه سر و معده بگوید و گاهی بدل ایاج درین آب صبر میکنند و از دانه

نسخه

نسخه

نسخه

نسخه

و چنانچه در درجه اول بیمار مجرب دکنه او بش در نهی جبهه و در قفل منقبضه است و یا هر یکی از عفران سوده در روغن بادام شیرین زان آن شیرین و پارچه بیدان
آلوده شب و روز بر سر دارند که مسکن وجع و منوم است و همچنین قفل دماغ چینی پوست پنج لعل زهر البلیغ سفید زعفران چندید مترا کوفته بخته بر و غلغل
و با بونه و بادام آمیخته ضما دگر در دماغ و با از گل بنفشه و با بونه و خطی سفید مسادی کوفته بخته آب در روغن بنفشه بادام یا در روغن ترگس داخل کرده در باد
سنگ حل کنند تا مثل سرهم گردد و در گیم نموده ضما نمایند و اگر سداب بر روی فرمون در قفل منقبضه و زنجوش بر دوا حد جزو و نقش در جزو و کوفته را کوفته
و فرمون در روغن نیلوفر حل کرده با هم آمیخته ضما نمایند برای صداع سوداوی فرمون نافع بود و در ماده اختراقی ضما در حوض و کا هو و صندل و کشنیر
سبز بر روغن یا سمن در روغن گل نمایند معوط مویسالی بقدر یک سنج در روغن با بونه سوده نافع است و برگ حاج افشرد آب اوسه قطره بر نهار
در بینی چکانند و بعد ساعتی روغن بنفشه انداختن و شورهای چرب نوشیدن بر غم قوی شدید النفع است و کذا زهره نرگا و سرخ سده دم کا فور نیم دم
سقوط کردن و شحم تعوی راس قاطع صداع سوداوی غیر خود بند می هر یک دودم شک عفران هر یک یک دانگ صندل سده دم است و کذا مشک ساج
نام مرزنجوش سداب مخلوط کرده بونید و بونید نرگس در بجان غیر و مشک بنفشه بود و نطول بطبخ با بونه الکلیل الملک صفت شرج ارضی گا و زبان برگ
چند رطل سوس گندم بمال زنده و انکه اب بران و تقصیه نفل آن نمایند که بعد بنفشه تمام برای تعدیل مزاج مفید و اگر سر حبل و اطراف آن و با بونه الکلیل الملک
حلیه شبت هر یک یک کف در پنج سیراب بنفشه که نصف بماند سر بخار او در دوا و عده و انا کرده بر سر نیز نافع بود و گویند که اگر بخوبی باشد روغن شبت
بر سر نیز دوا یعنی گوشت چکاند و غذا شورهای ماکیان فریه و تیمود و راج همراه نچو بخته و دیگر اغذیه لطیفه چون گوشت حلوان و جوز هنج و کنشک و لک
ساده یا با چغندر و گوز و نهال گرم در روغن بادام بخته و بنفشه نیم شبت و حلوای خشخاش تناول نمایند و بعد غذا بر بخوبی بضم و اشراف تعدیل مفرج بخورند
و خواب بر دست چپ نمایند و از اغذیه مولد سودا مثل فطر و باد بجان و گوشت گا و گوشت خشک کرده و پیر کته و عدس و سرکه کته و ما قلا و کرکب چغندر
هر و سبب اقوال اطباء بنفشه متاخرین می نویسند که اولاً بطبخ فیتمون نوا که علوی خان نفیج ماده نمایند و بعد نفیج سنای ملی یک نیم توله بلیله سیاه
یک توله چهار شتر تخمین هر یک شش توله داخل کرده ریوند خطائی بفت ماشه سردار و نوده روغن بادام شبت ماشه افزوده با حب لاجورد و با حب فیتمون
بنفشه کنند و صبح هر یک از آنه مزلی یک عدد شسته لاجورد مفصول و طباشیر سردا یک ماشه سوده آمیخته و رقی نقره باب عدد پیچیده بخورند و حساب
گا و زبان پنج ماشه شیره تخم کاسنی و مغز تخم کدو و مغز تخم نر در هر یک بفت ماشه گلاب بید مشک هر یک پنج توله عرق گا و زبان شش توله بر آورده شربت
گا و زبان و سبب هر یک یک نیم توله تخم خشک پنج ماشه باشد و بعد از آن بعد بنفشه جهت تعدیل مزاج اطر فیل شایره عا و بجان و اطر فیل فیتمون
ایشان در معوط از روغن بنفشه و خشخاش و کا هو و شیر بز و زرن و نخل از روغن بنفشه و کا هو و آب همیشه بهار هر یک یک توله عطر گلاب چهار ماشه و ضما
از حوض کلی و تخم کا هو و صندل سفید و برگ کشنیر هر یک سده ماشه در روغن یا سمن در روغن گل سوده و نیمه مر و اید همراه عرق شیرینکار بر بند و اگر
در دماغی اند ما و الجبلن نوشانند و بعللج مایخی لیا پروازند مسیحی گوید که اگر ماده سودا باشد بلیله سیاه و فیتمون و غار فیتون و نک هندی و بسفاج
و خر ق سیاه و جگر ارضی اسفند آوند دانی تدبیر جانش است که در صداع بلغمی مسطور شد و در صداع باد عارض عقب امراض سوداوی باید که به بطل بکند و زنده
و اندکی جبهه بید شد و ران حل کرده سقوط کنند و یا قدری آب مرزنجوش باندکی روغن بنفشه و شیر و عفران یا در روغن مغز تخم کدو یا سفیده پیضه رقیق آمیخته
سقوط کنند و در گوش چکانند شنج غیر باید که در صداع باد ماده سوداویه واجب است که آنچه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت بحسب آن عمل نمایند
از قصد اگر احتیاج آن باشد بسبب بودن خون غالب و فاسد و بنفشه بدرجات آن بعد از انصافات مفصله بعد از آن تعدیل مزاج بطریق مذکور
استعمال مولد اما خون غم و لطیفه رطب رقیق و از چیر سکه که آنرا بسیار فاده میکند حب قفل است و در اینجا نیز آنچه ارکا فانیس در باب قصد
کامل گفته و آنرا ذکر کردیم یا در نرگس می گوید که اگر صداع از ماده سودا یا بلغم سودا باشد بطبخ غار فیتون بخورند و روغن بنفشه مخلوط بر روغن سوسن
و یا روغن نیلوفر باندکی روغن ترگس در روغن مرزنجوش نشوق نمایند و آب بطبخ نیلوفر و بنفشه و سوسن و با بونه و الکلیل الملک و بادام بنفشه

در برگ ساج و فلفل و جو کوفته بر سر نطول کنند و غذا الحوم حلال و جدی و آبکیان تخون سفید بلخ دهند و تخفیف غذا کنند و این مطبوخ نافع صداع سوداوی است
 اگر با آن بلغم باشد بلبله کابی دهند و هر واحد هفت درم بلبله آنکه هر واحد چهار درم و نیم و زنی سی درم گازبان و اسطوخودوس و فلفل و یون و فلفل و حبش
 قنات هر واحد سه درم فلفلون پنجم درم بسفلیج کوفته و ترید کوفته هر واحد سه درم غار یقون دو درم مصطک و سافج هندی هر واحد یک نیم درم تخم کرفس
 و انیسون هر واحد دو درم اصل السوسن شش درم چهار درم همه را در چهار رطل آب بوشانند تا بیک رطل باز آید صاف کرده بران این ادویه برای نقویت اندازند
 ترید سفید یک درم بایج فلفل و غار یقون هر واحد چهار دانگ ششم خصل حجر لاجورد رنگ لفظی هر واحد دو دانگ بر مطبوخ انداخته بپوشند و اگر خواهند که بر سر
 نقویت حب ساخته قبل مطبوخ بخورند و بعد مطبوخ بپوشند نافع بود و هر حبانی و ابلاتی بنویسند که بدین ترتیب سودا مطبوخ اقیمنون و حبها که در
 علاج مالتو لیا باید کرد و همه تدبیر از آن نوع باید ساخت و این حب سخت نافع بود و پوست بلبله زرد چهار دانگ اقیمنون نیم درم غار یقون
 دو دانگ رنگ لفظی و بسفلیج و حجر ارمنی مقبول و خربق سیاه هر یک دانگی بدست و مجهول حب سازند و این همه یک شربت است و این نفیج صبر است
 نافع است و نسخه اوها است که در علاج صداع بلخی در قول ابو سهل گذشت لیکن در اینجا وزن از پوست پنج بادیان تا اصل السوسن هر یک دو درم
 سنبل و قصب الزریر هر یک سه درم سنبل و شحم خصل مطروح و وزن هبده درم ابن الیاس و خجندی سیگند که اسهال سودا با اسطوخودوس و فلفل و زنی
 در قول سیجی گذشت و یا رجات و خوب نمایند بعد از آن تعدیل مزاج و تغریق راس بادیان حار و رطبه تلکرم مثل روغن زعفران و روغن بادام شیرین کنند
 و باید که هر روز جلاب از بادنجیر دو درم اصل السوسن شش درم کوفته سد درم گازبان و دو درم و شکر یا گلکند ده درم بپوشند و بفرود خود بشیر و قسط غذا سازند و بعد
 فلفل و تنقیه و بلخ حب ایاچ و شبیار یا حب صبر یا تنقیه صبر یا مطبوخ اقیمنون نمایند و یا این حب اقیمنون بدین که اسهال سودا و تنقیه سر از ماده
 سوداوی بی غایب کند اقیمنون دو درم غار یقون ترید شش درم روغن بادام پرب کرده اسطوخودوس شش دانگ هر واحد یک درم کوفته بپوشند و بفرود خود
 حب بسته بداند و این یک شربت است و کس گفته که صداع حادث از سودا ضعیف بود و جالینوس گوید که من در صداع بار و در من سوداوی نطول
 مضوع بر سر می نمودم و البضا روغن او گرفته بر سر میگذازدم و صحت میشد و البضا او گفته که در علاج صداع سوداوی استعمال خوب و سهولت قوی به کار
 نمایند زیرا که سودا خلط غلیظ است بسهولت برمی آید و بیداری طولی و ذهاب صداع آرد و از اغذیه بارده و حامضه مثل مصلبه و دوغ و حبساج
 و مالیه و لاشه و مانند آن اجتناب نمایند و باید که تنقیه خلط سوداوی بطبوخ اقیمنون کنند اگر خلط در تمامی بدن منتشر باشد و بقی اگر فصله و معدن
 بود اگر ماده در معده محقق باشد قصد تنقیه راس به غرغره نمایند از ایاچ و یا سکنجبین غصلی و از پوست پنج کبر بپوشند و آب گرم حل کرده و سهوط بپاشند
 مصفی یا پیه بطافه ری آب مزنجوش کنند و اگر بعد کس آثار حرارت ظاهر شود بر روغن تنقیه و شیر و زعفران و روغن تخم کدو چند روز سعه و نمایند و روغن
 سوسن یا روغن زعفران بر سر نمایند و آبیکه در آن پنج سوسن آسمانجونی و شبت بوشانیده باشند بر سر بزنند و غذای ملطه مثل نخود و آب زبیر یاچ خورند
 مرغ و گوشت حلال معمول بچند روز گذرد و بلون سازند و شرباب رقیق نوشانند و نمک حلوا می شکر می دهند و در حمام داخل کنند و آب تلکرم بر سر بزنند و از اغذیه
 شدید الحار و از طوایف اقام در بجای گرم خذر نمایند

علاج صداع ریجی داخلی

و بیچ داخلی است که در نفس دماغ یا بدن متولد شود و در معده محقق گردد و بر تحلیل آن بادیان انیسون زیره سیاه در گلاب عرق بادیان بوشانیده و لفظه داخل
 کرده بپوشند و نوشیدن شیر قافله که با حرج سیدی ست و نیم درم شستن طبیعت مناسب است با بونه و لکلیل الملک شیخ و برنج اسف و نام و برک فار و شربت
 دپودینه و سد اب بقدر مناسب گرفته در آب بوشانیده و نیم گرم بر سر بزنند و تخم شبت با بونه پودینه دشتی سد اب پودینه و زنی سوسن گندم در سر بسته که در
 تکمید نمایند و اگر این ادویه در آب بپخته بر بخار آن آبکاب کنند و آب آن نطول سازند بهتر باشد و یا بادیان مزنجوش در آب بپخته بر بخار او سر بزنند و باید که
 روغن بادونه و شبت بر گدای کردن و کتفین و صدغین نیز گاهی بی تنقیه فایده میکند و شیدن یا سیمین برای از آن صداع ریجی مجرب این ببطا است

نسخه
 اقیمنون
 فلفل
 غار یقون
 حب
 ساج
 فلفل
 جو کوفته
 اسطوخودوس
 فلفل
 یون
 فلفل
 حبش
 قنات
 انیسون
 اصل السوسن
 غار یقون
 مصطک
 سافج
 تخم کرفس
 غار یقون
 سنبل
 قصب الزریر
 شحم خصل
 مطروح
 ابن الیاس
 خجندی
 سیگند
 فلفل
 تنقیه
 بلخ
 حب
 ایاچ
 شبیار
 حب
 صبر
 یا
 تنقیه
 صبر
 یا
 مطبوخ
 اقیمنون
 بادیان
 حار
 رطبه
 تلکرم
 مثل
 روغن
 زعفران
 روغن
 بادام
 شیرین
 کدو
 زبیر
 یاچ
 سوسن
 زعفران
 آسمانجونی
 شبت
 بوشانیده
 سد
 اب
 پودینه
 دشتی
 سد
 اب
 پودینه
 زنی
 سوسن
 گندم
 در
 سر
 بسته
 نخود
 آب
 زبیر
 یاچ
 مزنجوش
 در
 آب
 بپخته
 بر
 بخار
 آن
 آبکاب
 کنند
 و
 آب
 آن
 نطول
 سازند
 بهتر
 باشد
 و
 یا
 بادیان
 مزنجوش
 در
 آب
 بپخته
 بر
 بخار
 او
 سر
 بزنند
 و
 باید
 که
 روغن
 بادونه
 و
 شبت
 بر
 گدای
 کردن
 و
 کتفین
 و
 صدغین
 نیز
 گاهی
 بی
 تنقیه
 فایده
 میکند
 و
 شیدن
 یا
 سیمین
 برای
 از
 آن
 صداع
 ریجی
 مجرب
 این
 ببطا
 است

دماغ و یا در جلد جوش شود و گاهی در اعضای دیگر غیر سر از اعضای سر که باید معده و رحم و مثین و مرق و غیر آنها عارض گردد و ضرر آنها بسوی دماغ متادی شود پس تدبیر این صرع علاج ادرام مذکوره است که عنقریب در فصل سرسام مفصل بیاید و آنچه در علاج امراض دماغی و رمی مذکور شد بران هم نظر دارد و در دم حار بعد فصد قیال جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب یا زنجبین اگر طبیعت مختل باشد و الا با شکر طبرزد دهند و مالش سپیده و سر و دست و پا بر دغن بادام شیرین و چکانیدن شیر زنان و زینبی دگوش و دوشیدن آن بر تارک سر و سپیده و تغذیه بزور است از برنج و ماش و قشیر و اسفناخ و کشنیز و کاه و مناسب است این همه باشد و در کتاب مخفی مینویسد که سبب صراع اگر در دم دومی باشد فصد قیال یا رگ پشانی و نوشیدن آتش جو شیر و خرفه و شمشیدن بنفشه تر و نیلوفر طرب یا روغن آنها و تبرید سر آب که دریا عناب و شعلب یا با رنگ اغتذیه و حدس قشیر مفید و اگر در دم صفراوی باشد اسهال بنجیا شنبلیله آب تر مندی و آلودی بخار و جلاب و نوشیدن ما را الشعیر آب نارنج خوش ما و الفروع بسنجین و شیر و تخم خرفه و بشریت بنفشه و فوشوق صندلین آب حی السالم کافور و تبرید سر آب با رنگ جراد که دوا فاع و اگر در دم سوداوی باشد اسهال بطبیخ انیمون و کچین آب مطبوخ خطمی و اکلیل الملک بر سر شمشیدن و روغن سوسن و زکس سودمند و اگر در دم بلغمی باشد نوشیدن نفوس صبر و ایاج و قطول آب مطبوخ یا بون و نام و اکلیل الملک و حله و شبت و تخم کنان بر سر مناسب و آنچه که سبب رم ضرب یا سقطه باشد تدبیرش از علاج صراع ضربی و سطحی نیز بر گیریم و میفرماید که اگر درین صراع ریم باز د آب یا داه مانی از سر طریقت گوش و غیره بر آید و اگر اکثر صراع زایل میشود

علاج صراع ضربانی

ای طایفه و جراحی مینویسد که جالینوس صراع ضربانی را از جلاب و ادرام دماغ شمرده است هر گاه که ضربان باشد گمان می رود در گ با گوشت مزاحمت کند و تفرق اتصال که از لوازم امتلاست تولد کند و در دصعب ضربان تابع آن باشد پس دل نظر کنند که امتلا از کدام خلط است اگر خلطی غلیظ سرد باشد علامات صراع بلغمی و سوداوی ظاهر باشد تقیه یا اجات کبار باید کرد و بعد تقیه ما را الاصول بروغن بیدانجیر یا روغن بادام تلخ دهند و غالیه شک جندی شیر و مرزنجوش بپوشانند و اغذیه لطیفه دهند و بعد لطیف ماده غرغره یا ایاج فیر و مانند آن فرمایند اگر ماده گرم و لطیف باشد بخوابگاه او خانه خوش هوا سرد و آب و آواز از آن دور دارند و پای در مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شاهسفرم و کشک جو بقدر همه ادویه نهند و بالند و بر ساق حجامت کنند فصد آک سر بر سر نهند و بنفشه گل نسون گل نیلوفر و یک دو شقال یا بون یک شقال اکلیل الملک یک نیم درم کشک جو بقدر همه ادویه کوفته بچیده و رده استار روغن بنفشه و ده استار آب بهم چزند تا اکثر آب برود و این ادویه در آن اندازند و چندان بر آتش بگذارند که قوام فالوده گیرد و دیگر بر سر نهند و بنفشه و روغن نیلوفر پشانی و صد غلین بالند و اگر بدین تدابیر زایل نشود فصد رگ بینی بکشایند و سرخ میفرماید که صراع ضربانی گاه همراه حار یا باره از ادرام میباشد پس اگر سبب حار باشد باید که استعمال مبرواتی نمایند که اندران نرمی باشد و حجامت نفقه و ارسال زل و بر صد غلین نمایند و در باره بپزند و اگر باره باشد متوجه گردند بسوی آنکه باعث تنفیش و تجلیل آن گردد و ایضا مخلوط کنند بدان ادویه تقویه که در آن اندک برودنی باشد و آنکه خلط نماند بروغن گل سداب یا انعام را چون اشتداد یابد مانند این صراع بحدی که اگر صبیان را عارض گردد بسیار است که دوزخای سراسیمه از آن جدا گردد و اگر دست بر جلد ایشان بماند موضع گذارند و در دهن علاج این طلای از چوب نرم بوده مخلوط بروغن گل سرکه بیکوست بعد از آنکه سر را بآب نمک شستند

علاج صراع ضعف دماغی

آنچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ بهر تقویت استعمال مقویات دماغ از اغذیه خوبه و لطیف دانند آن بصورت وجود سو مزاج تعدیل مزاج دماغ و تقویه آن تفصیل مرقوم شد عمل آرند و در حالت اجتماع ماده با ضعف دماغ بهر تقیه استعمال طریض زمانی نیز مفید گفته اند و اگر دوا المسک بار آورده که دوزان گل گاوزبان عناب و شعلب جو شانه شربت بزوری داخل کرده تووری سفید باشد به ترشد برای تقویت دماغ و دل مفید است و اگر در مزاج بر ددت باشد اسطوخودوس نرینا و سوده با طریفل صغیر یا دوا المسک حار سرشته بخورند و عرق گاوزبان یا بادیان یا شاه تره بنوشند و باید که کشنیز خشک

در اکثر اغذیه اوداغل نمایند و تقبیل غذا کنند و ملاحظه نمایند که در معده فاسد نگردد و بخار رود و آن صعود نماید و در غن تر نفعل و اچینی دماغ و مشک
بگلایه و مانند آن بر سر برالند و بعد از این سر بعضی و آن حاره تر نفعل سوده پاشند و درون خوشبو معتدل مثل سیب و به و نسوین و عنبر و گلاب صندل
بگلایه سوده بپزند و دواء المسک معتدل بنادل نمایند و بکشدن بخار غلیظه بکشدن است باین طور که بکشد و سفند و یا بر بریده یا پیا ز بریان نموده باشند
و زیره باندکی آب پنجه داندکی و در غن گاه داخل کرده با قدری زیره و کشنیز ثانیاً بریان نمایند و بعد از آن اندک زعفران مشک داخل کرده سردیگ
پوشیده پیش روی مریض آورده و در دای بر سر او کشیده سردیگ اندک اندک بکشایند تا بخار آن بدماغ رسد و بحسب شمال قوت بخار آنرا بگیرند و بداند که
در جمیع مظاهر در حایت بقض و جمع و تقویت سر نمایند و شیخ میفرماید که علاجش تبدیل سو مزاجی است که بادی باشد و تقویت آن بقویات سردا و غلیظه
خوشبو که از آن تلطیف و بقض و جمع اسباب محرکه باشد و اکثر سبب قاعل مقدارن سبب منفعل ضعیفی اجتماع اخلاط دردی حار یا غیر حار در معده میباشد و درین
صورت تقویه بچیز که لائق آن باشد باید کرد و غذا آنچنان وارد کرده شود که با وجود محدودیت دم که از آن پیدا شود جامع قوت محلیه یعنی با حرارت بود و
قابل انضمام بسرعت باشد و اگر این و خصیلت را ن یافته نشود و خصیلت اولی یعنی مولد خون محمود اختیار نمایند و بهترین وقت غذا بعد دخول حمام است و
باید که تخفیف غذای ایشان نمایند و ختم طعام ایشان مثل نسب زیتون بنان برای تقویت فم معده کنند و بقراط ایشانرا از خصیلت شرب شرب مطلقاً
داده و جالبینوس از مزاجی یا جاسع این هر دو میکند و اندک زان بنان بخورند و ملوف قنبا س میونس که از روغنهای مقوی مثل روغن گندم
با دام و عطر عنبر و سگ و زنبق سرچرب دارند و بر پیشانی مالند و آله میل و تر نفعل آشنه هر یک دو ماشه سوده بر آن پاشند و این افاده علویچان بپزند
عطر عنبر سه ماشه آردن خود بریان با قلا هر یک یک توله آرد و جو بریان یک نیم توله آشنه زعفران صندل سفید هر یک سه ماشه صمغ عربی گل کیو ره کتلی و یا سیمین
هر یک هفت ماشه بگلایه عرق بید مشک سرشته تفاحه سازند و این گلا مقوی دماغ تالیف علویچان موی سر تراشیده بر سر دارند و مزاج دایم شیرین بخورند
و ده عدد خشخاش سفید ماشه آردن خود بریان ده ماشه آرد و عدس بریان سه ماشه که پنج عدد زنجبیل سنبلی الطیب پوست ترنج عود هندی تر نفعل کندر گل سرخ
مصطکی زرد خا پودینه کلیل الملک کباب نیم کرفس نیسون زعفران زرد بنا و هر یک سه ماشه حب آس کچد مقشر بریان هر یک یک توله مشک عنبر هر یک یک درم
کوئنه پنجه و عرق بهار نایج سرشته بر گلا بافته آلوده آل زرد و خوردن بطریقی شاهتره علویچان رین باب اثر عظیم دارد و خوردن آل مزنی و به و سبب مره
بالطایر و ورق نقره بسیار مفید است و همچنین زرد که بیضه مرغ پنج شش عدد و یا نمک سیلانی و یا نبات و صاحب دار مشکوی گفته که اگر سه و مزاج مادی باین
مرکب باشد تقویه یا بر تقویت مقدم دارند و غذا شور بای بچیز مرغ و شکلاته بنان روده دهند و بجای آب بر گلاب و عرق گاو زبان اکثراً نمایند

بگلایه مقوی دماغ

علاج صداع قوت دماغی

هر چه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ از استعمال اغذیه مبرده مرطبه و الصده مخدزه گذشت بعل آرد و پوست ترنج سه ماشه سوده با شربت
خشخاش و توله آیمخته لیسیدن و نان شبیه در آب تر نموده خوردن بغایت نافع است و خوردن اندک کونار و یا شمه افیون دیا قلوبیا و استعمال حب
و طلالی تخم کاه و کونار و افیون سودمند است و کذا افیون گل سرخ صندل پنج لعل پوست خشخاش تخم کاه و در آب کاه و خیار و خرفه سرشته بر سر ضماد
نمودن مفید و طعمهای مغالطه باید خورد مثل کله پاچمه بره بکشک جو گندم پنجه و هر سه بگوشت گوساله ناغذای دماغ غلیظه گردد و حس او با اعتدال باز آید
و آنرا که حرارت قوی باشد در طعام تخم کوه و برگ اودساق خرفه و کشنیز سبز بپزند و شربت خشخاش دمای تازه موافق است و صاحب ترویج نوشته
در ذکای حس دماغ و حرارت مزاج آن بنوشیدن پست جو در آب انار و اگر کند و اغذیه غلیظه مثل دوس و اگر معطوب در سماق یا با کشک جو بپزند و تصف
اقتباس گوید که برای تبلیه حس دماغ آب تریز و خیار هر یک نیم پاد و شربت خشخاش چهار توله آیمخته بنوشانند و لعاب اسپغول بافت ماشه بشیر زرد و غن
خشخاش هر یک یک توله آیمخته با گشت سبزه خوب لت نمایند و بر تارک سر برالند و آن روغن نهفته و کاه و خشخاش و شیر و ختران هر یک سه ماشه دینی
گوش چکانند و اگر حاجت تقویه اند مطبوخ آلوده شربت آملی علوی خان در مردق شاهتره دیا بامه الجین نمایند و غذا کله پاچمه بزرگ و کله پاچمه بزرگ و کاه

بگلایه

هفت ماه که در آن بزرگ که بود کشتن سبزه افتاده باشد بنام سمید تنوری دهند و پوست نرغ سه ماشه در شربت نیلوفر و خشخاش هر یک نه ماشه آمیخته
لیسانیدن در قیام این درد از مجربات علوی سخنان است و گذاط با شیر و ماشه پوست خشخاش چهار جبهه در برای نرغ یک توله آمیخته خوردن و جالینوس
گوید که هرگاه صداع مزمن باشد و بلعاجات نسکین نیابد و باوی علامات ظاهر نبود و از ادنی سبب حرکت کند بداند که آن از کثرت حس دماغ و از
ضعف دماغ است و فرق فیما بینهما در طریق تشخیص اقسام امراض دماغی گذشت

علاج صداع عیسی

که آنرا خفه نیز گویند و اسباب سرد مزاج یا بس مصروع یا بحففات خارجی است تحلیل و احراق مانند باد های گرم و سموی و یا استعمال ضماوی جاری یا
رسیدن مجربات طبیعی مثل بر دماغ شیخوت و با حار ضعیف یک قهوه و با غیر دفعیه که منع نماید از نفوذ غذا در سر و بدان سبب جفاف عارض اعضای آن گردد
و یا ترک آشامیدن آب مطلقا و بدان سبب تحلیل شدن رطوبت اصلیه یا استعمال بحففات از داخل تحلیل آن یا با استفراغ آن یا بقوت محففة
آن یا تناول غذای یابس یا قلیل الرطوبه و یا مجاورت اعضای که جفاف و پیش بمرساند و یا مشارکت آنها در حرکات نفسانیة بدنیة مفروضه محففت اند
بطریق استفراغ و تحلیل و همچنین جماع وادار و زحف مثل حیض نفاس بواسیر و ریاضت قویة از استفراغات بعضی استفراغ در اعضای غیر اعضای
راس است و مشارکت آن اس مثل استفراغات کلیه از جمیع بدن استفراغات جزئی از عضوی بدون عضو دیگر و بعضی از آنها استفراغات در اعضا
راس است مانند زکام و نزله در حلق و احداث تحلیط طوبات کتبه بعبوطات و عطوسات و غرغره غیر اینها و ایضا از اسباب پیوسته تقطاع مواد رطوبت
و هر چند استفراغ نباشد مثل روزه داشتن و طعام و شراب ترک نمودن خواه یا اختیار خواه با ضبط اسباب بهم نرسیدن طعام و آب و این نوع صداع بیشتر
زنان را بعد از وضع حمل یا حیض نفاس بسیار بهم میرسد یا بکلمه شرب طبع مثل جلاب یا آب سرد یا شربت نیلوفر یا عرق آن یا عرق بید مشک یا عرق کاسنی
یا بنر قطونا و شربت نیلوفر یا خشخاش یا شیر خرم خرمه یا خیارین یا خرمن تر و یا خرمن کدو یا عاب سپند و چند و ایضا همه مدایر طب باید کرد و نگاه کنند اگر
مزاج مائل بحرارت یا برودت باشد بحسب آن معالجه فرمایند پس در حار مزاج شیر خرمه یا کسبندینی و شربت بنفشه یا شربت انارین بنوشانند و ما الشعیر
در آن خرمن خشخاش سفید یا شیر خرمه آن داخل کرده باشند و اسفناخ و کاه و خرفه و سمرق و کدو و خیار و چند و زردی بیضه نیمه شستن سفیدی آن با جلاب
مخلوط کرده ببل آرد و در داللم گلاب آب سیب آب کدو یا میزند در شور یا برگ کاه و قدری کشتن بنر و پاک که کدو و خیار داخل کنند و او بان با طرب
مثل روغن کدو و بنفشه و نیلوفر و زنی و گوش چکانند و سر و قدم و ناف و مقعد را بدان چرب نمایند و طول بردن بنفشه و نیلوفر و کدو هر یک تنها و یا مجموع
آب خیار و ترانه کدو و آب برگ بید بگلاب و بدون آن سازند و جراده کدو و خیار بر سر گذارند و بار و مزاج شراب کنند و در حبشی و شهد و بار و الخ و خرمن
ساخته استعمال کنند و بر زردی بیضه قضا و زرد و روغن بنفشه بر روغن شبت آمیخته کار برند و از مرکبات نافه درین صداع اطریفل کشتن بنر نیمه معمولی
و خمر و خشخاش سفوف و ضماد بلوب و حلوا و چون راحت در روغن حنا مرکب است ضما و یک در سر سام سوداوی خواهد آمد نیز مفید بود و و شیدن شیر زنان
بر سر بعد تراشیدن موی سر و سوط آن در ترطیب سرع است شراب خرمن آب بسیار جید نوشته اند و آب بقول رطب مثل کاه و خرفه و آب غلبه رطب
و کدو و حی العالم فقط یا اندک افیون و پوست نرغ لعل آسمیخته بر سر طلا نمایند و انکبا بنج کدو و جراده او برگ کاه و خرم او پوست خشخاش خرمن او گل بنفشه و گل
برگ بید شام فرم و آب جو شاییده چادر بر سر کشیده استعمال کنند و اگر بنفشه نیلوفر خبازی سبوس گندم برگ خشخاش کشتن خشک گل سرخ هر واحد یک
گفت جو بنفشه با قهوه هر یک دو کف برگ حی العالم برگ خبازی هر یک یک کدسته در اختیار سربسته بپزند و اهر گود پس انکبا بر آن نمایند و بخار از توله آفتابه
استنشاق کنند نافه بود و سکون در مکان بار و نزدیک آب ذره و خواب و استخام آب شیرین تدوین بر و غنمای مذکوره اختیار کنند و از سهر و تعب جماع
دور و غم و هم اجتناب نمایند و آنچه در علاج امراض دماغی یابس مذکور شد مفید نشاند اقوال حدائق جالینوس گوید که استعمال الشعیر که در آن کدو
باشد و کله یا بچه جدی و حلوان و بقول رطب مثل کاه و خرفه و آئین معتدل و سوط ابدان رطب مثل روغن کدو و بادام و شکر را در مختار روغن آب نیلوفر

شیرین بر سر ترغ ابو سهل گوید که صداع عصب خوار است که عصب استفرخ کثیر باشد و اکثر زنان را بهر سبب باید که بهیضه شیرین است و شکاک بود که در آن لم
گرفته چخته باشد و حریره معمول از نشاسته دروغن با دام و شکر و مارا لکم سینه با گیان و گردن بره که در پنج قدری آب به و شراب بجای چکانیده باشد خدا
سازد و دروغن بنفشه و شیر و خمران معوط کنند و بنفشه دروغن بنفشه و شیر و خمران و اندک شراب خللات سر نمایند بو علی می نویسد صداع با پس
که یا ماد که صفراوی یا سوداوی باشد که در صداع با پس را داده پس اول علاج آن تدبیر مرض با غذایه و طبه جید الکیموس است و خصوصاً کثیر غذا
مثل زرد که بیضه مثل شورای پوزه مرغ و کبک و تیه و حریره های چرب بروغنهای رطب بعده از جهت حار و بار و بسوی چیز که موافق تر باشد میل کنند
و از آنچه بدان اشتغال است استعمال معوطات و طبه یا دایان محموده مثل روغن با دام دروغن که دو و غیر آنست و اگر در چیزی از اینها احتیاج بسوی تعدیل
تبرید یا سخن افتد روغنهای که تعدیل آن نمایند مخزج سازند گاه به پس نقصان بین در جوهر دماغ می آرد و آنرا هم با جوع میگردانند و در آنجا آب است
که استعمال معوطات مخزج ساق بز و گوساله و پیه با گیان و تیه و در لاج و در دمسکه گاو و نیز نمایند و بر سر آنند و از چیزی با نیکو ایشان را نفع میکند افسه سرفا و
رقیق معمول از میوه که اندک در جو حجب حاجت و شکر سفید دروغن با دام و کدو و دست و بار بنجین رقیق آن بر تارک سرد با گیل آزار و طوق کرده باشند
تا آنچه بر سر ریزد بنفشه ماند جو سسی گوید که صداع حادث عصب ولادت از کثرت دم نفاس تدبیر زن بخدای معتدل مثل زرد که بیضه و گوشت بجا
با گیان و حلال شیر خواره و حریره معمول از مغز ان سمید و روغن با دام و شکر طبرزد و معوط بر روغن بنفشه یا بیلو فر که از روغن منزعج کدو ساخته باشند
مع شیر و خمران سازند شیرین که بر روغن بنفشه دروغن مستخرج از حلو و افلا که بر سر آنند و حلوای معمول از بیضه و روغن با دام و شکر طبرزد و آرد میوه بخوراند و
منقوع بنظر روغن با دام نوشانند و مایه باربی در فخراضی بطریق اسفیدان چخته یا بر روغن با دام یا کجندازه بریان کرده بخوراند و اگر در آنجا تب باشد
مروزه که دو و سترق و اسفناخ و مانند آن دهند همچنین است تدبیر صداع حادث از سایر استفرخات با غذایه و طبه جید الکیموس مع استعمال معوطات
و لطولات مقدوی دماغ و طبه آن و علاج صداع حادث از شتم و هم کثرت خواب بعد غذا است و روغن بنفشه دماغ با ششاق و روغن بنفشه روغن نم که شیر خمران

علاج صداع جماعی

و این را بسبب اشتدادت میس یا بسبب تجمع بخارات بسوی دماغ یا بسبب ضعف اعصاب میباشد پس اگر سبب میس متولد از کثرت خروج می باشد تقدیر در
جماع و لاخری بدین بر آن گواهی دهد باید که سائر تدبیرش مانند علاج صداع میسی نمایند بعد اکل کردن مرطبات مشین مع فرط رعایت تقویت دماغ و او را که
با غذایه غلیظه لطیفه علاج کنند مثلاً گوشت بچه شیر خواره و طبع خفیفه مثل تیه و در لاج و کبک و مغز سر کفشک با بعضی فواکه اند سبب و به و زرد که بیضه
یا لاشش مقشر بنیان یا شیرینج و بهیله که از شیرین ساخته باشند یا زرد که بیضه مرغ شیرین یا نبات شیرین کرده و دانه های بران پاشیده و لبوب با شکر و افلا
میوه اناناس و شکر گاو و مارا لکم خوردن مرای خصیصه اشکافیه زرد که شکم و ستا و نیز نافع و خصیصه الغلب سه ماشه سوده برای برده و توله سرشته
خورق نقره یک عدد پیچیده بخورند یا لاشش شیرین سبب شربت انار شیرین هر یک و توله درما اللهم ساده نه توله گل کرده نم شربتی هفت باشد پاشیده
بنوشند و یا طب شیرین و ماشه جواهره چا و به با لمرنی یک عدد سرشته و ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند و دای مذکور با عرق بید مشکین توله بنوشند
آب شیرین میگریم مثل کردن و روغن بنفشه نیلوفر و زینی بچکانیدن و بر سر مالیدن چرب کردن کرده بر روغن گل داشتن هر دو خصیصه را تا یک ساعت
نجومی در روغن این در مجرب است و تناول فواکه خوشه و بیلو و آنها و عطر یا خور و لبوبات و عا رشات با هیله تقوی اعضای رطبه و سکون در مساکن
طبعه خواب بر سر ترغ و ترغ و در مطعم و مشرب و لاک معتدل چرب کردن هر دو خصیصه ذکر کرده بقیر طوی که از پیگرد زرد و توله موم یک توله روغن گل نه توله
روغن یا سمن و دو توله ساخته باشند و مالیدن روغن گل تنها میگریم بر موخره از مجربات است همچنین خوردن شراب یک نیم توله و لکلاب و عرق سیب هر یک
بچ توله و استعمال میوه های تقوی اعضای رطبه و کلیه بسیار مفید است و کذا استعمال خضای سمن گرده و تناول نان محفف و ترنور و تقوی و تقوی
در جلاب و مغز با دام و پیچیده و پیچیده و فندق و حبه انخضر که فته در آن سرشته باندکی با دیان و شورای مرغ فریه و بطبرقه و گوشت بز خسال

در امتداد آن مفید و اغذیه و او را گرم و تیز و جالی بکار بریزند که موجب زیادتی نبس گشته و عشتی و مرگ مخاطات نگردد و اگر بسبب امتلاهی بدن از اخلاط فاسد
 و توران انحراف خبیثه و ارتقای آن طرف دماغ بحرکت جماع باشد وجود علامات امتلا و غلبه اخلاط و ادراک بوی بد از بدن عند حرکت جماع و نقل در سر بران
 دلالت کند پس تنقیه بدن از خلط غالب بفسد و سهل هر دو نمایند اگر واجب بود و یا حسب حال ریض یکی ازین هر دو تدبیر عمل آرند بطوریکه در اقسام صداع
 مادی مفصل گذشت بعد بهر تقویه و دماغ و عدم قبول بخار البوب صغیر بخورند و عثمای متقوی مثل روغن گل و روغن آس و سرکه و گلاب بر سر انداخته و بیک
 دران گل سرخ و برگ مورد و نیلوفرو با بونه و مانند آن جو شاییده باشند بر سر بریزند و باغذیه صریح المضمجید الکیموس غذا سازند و قدری به ناشیانی بخورند و جماع
 ترک کنند و بضرورت بتدخیم و انحراف غذا اجازت ندهند زیرا که در خلط معده ضعف و تحلیل و تصاعد انحراف زیاد میکند و در امتلا خلل و تشنج و گشتری بخیر می نماید اگر فصل
 گر با و بدن نقی و سن شباب بود آب سرد غسل کنند و بروغن گل بینی را چرب نمایند و نخسپند و اگر بسبب ضعف اعصاب و تالم دماغ از تعب آن باشد این
 مشاغل و ضعیف مزاجان را اگر شعارض شود و عشت در بدن و ضعف حرکات و انقباض دماغ و انجذاب آن بسوی قدام یا خلف بعد جماع لاحق گردد و پس
 تقویت اعصاب دماغ بالشر و غنهای مناسب بر مثل روغن گل و یا سمن برابر و طبوب غیره و آرام و تفریح بکافی مطربه و لغمای لذیره کنند و قبح
 غسل که دران قدری موسیائی گذاشته باشند چند روز نتوانند بچشمین شربت غسل و اسطوخودوس مانند آن استعمال کنند و چندید ستر در روغن قسط آمیخته
 یا روغن زکس بر سر اند و گوشت حلوان بمصلح خوشبو و دیگر اغذیه مطبیه بخورند و بوسیدن کباب که در حضور ریض بریان نمایند تا بوی آن بشام او برسد
 و تناول کباب با نان گندم خیری جید و یا با چلا و مفید است و روح طیبیه مانند مشک و عنبر و حود و هندی و ریاحین و گلهای خوشبو و عطریات و دلی و فوکه
 طیب را لایحه بوبند و فله با آنها کنند و عود غیر قسط شیه بن مشک حنظل سفید قدری کا فور استعمال نمایند و رفتن به سائین باخدا و شنیدن حکایات
 و قصه و اوریدن اشیای مرغوبه لمیحه موزونه و با لجمه اشتغال بهر چه باعث التذاد طبع و تفریح نفس و اگر ذافع است و از هر چه منکر و ناخوش از آن باشد
 اجتناب نماید سحیح گوید که صداع کائن عقیب باه را باید که محال کند بقوت سر با بن طریق که آب طبوخ مورد و گل سرخ و با بونه بران ریزند بعد بروغن گل
 و اندکی سرکه ببالند و غذا کثیر التغذیه صریح الانضمام معتدل الکفیه سازند و در انجای بختن آن قطعه به وسیله اخل کنند و سونق نان خشک کرده در تنور
 بعد غسل و بجلاب و روغن بادام بنوشند و خوشبو موافق فراج استعمال کنند و ماهی کوچک بستر مزج و روغن بادام بختند و ایضا زرد و بیضه رقیقه آنرا موافق است
 طبری گوید که اگر صداع عقب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع بالکل منع کنند و اگر طبعه بویالند و آب نیلوفرو و بنفشه آب جمیع ریاحین و گلکادی
 از توانم شسته که آن سونق مزاج و بلدر و فصل صناعت و عادت است مانع نباشد این آبها جمیع کنند و بکا فرو و مشک و عجم چیزهای خوشبو که ممکن باشد بر سر خاوند نمایند
 و اگر نوعی از توانم مذکوره انین مانع باشد بر اندک چیز که از آن ممکن باشد اقتضای نمایند و باغذیه که بدن را غذا بیشتر و مثل نهرا نس و کوم حلوان مضروب
 بشیر و هند و چوره مرغ فریه که در شکم آن حشاش خوشبو پر کرده پیش روی ریض خن کرده باشند تا راحه آن بهبود و از شوم و کوم آن بخورد و بنفشه صاف نمود
 ملائم فراج بنوشانند و امر به عفت و سکون و راحت کنند و اندازند و آنچه مکرره باشد نشوند و در مواضع اخافی لذینه و روح طیبیه حاضر شوند اگر ممکن بود
 و الا از اشیای مذکوره هر چه ممکن باشد استعمال نمایند و سبب و ترجیح بوبند و سماع مرغوب و معاشرت کسی که بدان مائل باشد اختیار کنند و اگر صداع
 از بخارات اخلاط بدنی باشد معالجه آن بعلاج صداع حار مادی برابرست غیر آنکه درین معالجه ترک جماع کنند تا آنکه بدن از اخلاط نقای تام یابد
 صداع بالکلیه زائل شود و ایضا در معالجه این قصد کنند مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد

علاج صداع خفای

در مزاج حار اول بهر تنقیه مسا و سکنجبین آب گرم و یا سکنجبین آتش جونی کنند بعد شربت نار و شربت بهی و سکنجبین بگلای آب سرد بنوشند یا سکنجبین
 و گلاب بنگرم گرمی کرده افشوره فاسد یا لیموی کاغذی و یا شربت غوره و عرق بید مشک و آب خج یا بشوره پرورده دهند و یا شیر و زرشک و
 خیابین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه و عرق بید مشک و زرشک هر یک پنج توله بر آورده شربت تربیج چهار توله آب خج ده توله و اخل کرده بنوشند یا بخرم

ماشته در پای ترنج تولد آینه بوق نقره چیده بخورند با لایش شربت زرشک چار تولد و عرق بید مشک صندل گلاب هر یک پنج تولد بنوشند یا هر یک
یک باشد طباشیر ساقی شقی هر واحد یک نیم باشد در شربت لیموی کاغذی و گنجین نقاحی لیمونی هر یک یک نیم تولد آینه بوق نقره عرق کرده بلیسانه
بالایش شربت ترنج و رنگتره هر یک دو تولد گلاب بید مشک هر یک هفت تولد داخل کرده بنوشند همچنین دیگر اشربه مطفی مقوی معده قاطع تجار شل
شربت سبب لیمو خوره و حاض آب سرد آینه بید مشک و عسل بید مشک جلاب بهر طرف سرد کرده و نقار مزوج آب خوره یا لیمو قدری نکند با لیمون
در پوب نوا که قابضه مذکوره تیزی خاری شکند و همچنین سفوفات معمولی و شربت خار و مفرج بار و مفرج کشنیزی داغ خاراند و شربت آب لیمو بنکر و
گلان شکر خار و رس مغسود و از آن خار مجرب سویدی است و قیل حاض ترنج بر شراب برای منع حدوث خار مجرب و ست و دو تا بتدا بهر نقویت و تبرید سر
روغن گل سرکه و گلاب بهر سر کنند و اگر از فی قائمه نشود و نقوع بلیله یا نقوع مسهل با حوامض مثل آلوزر و آلوه غیره بدینند و آب ناربین شکر افشود
مقوی نیای مشوی و و ماشه آینه بنوشند و اگر خواهند بهر قدر شربت در و کر یا لیمو چار تولد لکلاب هفت تولد و آب پنج حل نموده بنوشند بعد از
تقویت باغ روغن گل یا سمن سرکه قطره بهر بر بهر پیشانی و صدقین بالند و لکلاب بسیارند و اگر خون غالب باشد و علامت آن ظاهر بود و اگر قصدی است
نایند یا کی نیست و آنجا که زنی و اسهال غیره بسبب ثوران موافقی شربت نشود و تنوع و تقیان مشند و قدری طعام ملایم بخورند و بعد ساعتی سه
کند تا دوه ردیه تمامه با طعام مختلط شده برآید پس اشربه مطفی مذکوره بدیند و بر دست پا آب تیکرم مطبوخ با بونه و بنفشه قدری نکند بریزند و در آن آب
پا بیا بدارند و بقوت بیا لند و در آخر روز داخل حمام شوند و آب تیکرم بر سر بسیار بریزند و هرگاه از حام بر آیند بعد یک ساعت نام بنان مع نان خوش رنگ گاه
و اسفانخ و یا مزوره انا و نه و کشنیز خدا سازند و خورون گوشت و نقره سرکه نخته تا مبراشود و کشنیز خشک گردید و او چینی بران باشد و در آن خار
مجرب سویدی است و فواکه قابضه مثل پی و سیب از آن خوش بخورند و اگر مال اشربا گرد و شرابا میض قیق مروق مزوج با لیمان صندل بدیند که عطش سکن کن
و خوا آب و رو یا پیا از بن ان تا قیام بهر طعام بهر قدر و از هر چه عصب باشد شل سرکه ساده و مری اجناب کنند و بدانند که در انتها استعمال مبررات
شدید نمایند تا که تکلیف سام و تغلیظ آخره نکند و مانع از تحلیل نشود بلکه بر سر استعمال مانند روغن با بونه و سوسن تیکرم نمایند و گیلانی نوشته که از بهترین معالجات
این صداد است که قلع از شراب آب بسیار خوب مزوج کرده بدیند و کف یا بر روغن بادام بالند که خوابی آرد و صداد را ساکن میکند لاسیا که این تدبیر
فی واقع شود و در مزاج بلغمی بعد از فی سکنجین عسل و آب ترب یا طبع شربت جوز لقی و عسل برات باید که مصطلک بود بهر خشک و غرقانی دانه میل هر واحد یک باشد
سوده در عسل اسک حارند ماشه آینه بوق نقره چیده بخورند با لایش شربت بادان یا ماشه شیره الایچی گلان پنج عدد و عرق کبوتره و بیل انعام هر یک شش
تولد برآورده شربت حمود و سیب دو تولد داخل کرده بنوشند و آب تیکرم بریزند و دست و پا بریزند و دگ قدین نمایند و صورت باقی ماندن نفع در شکم بهمانست
خار لیمون سده ماشه و رنگتره آینه بلیسانه و بدیند شربت وینا چار تولد و گلاب پادیسیر کنند و یا با یاج فیکر یک درم مقوی بتزید و شکر خنظل سه سال در بعد از آنجا
غذا مان شکب بشورای رخ بدیند و بعد غذا خواب و سکون اختیار نمایند و هرگاه از غذا اسهال اندک سبک گردد و گنجین عسل بنوشند و یا شویه نمایند و روغن با بونه یا
روغن گل آینه بید مشک و باقی تدبیر مناسب از علل اراض داغی بخاری و صداد بخاری استنباط نمایند سفوف آله مجرب برای صداد بخاری بخار
و سواس سوداوی و خفقان معدی را نیز مفید کشنیز خشک دو تولد آله مقشر یک تولد کا زربان گل سرخ صندل سفید هر یک شش ماشه کوفته بنجته نبات سفید
هشت تولد آینه سفوف سازند و بعضی اوقات این دو به اضافه کرده میشود و لسیا مفیدی افتد طباشیر گل کا زربان زرشک ساقی هر یک سه ماشه و ترنج
ماشه تخم کاسنی شش ماشه زهر مره یک نیم باشد و روید کا فور هر یک یک ماشه با عرق های مناسب میل آرد و خوراک از شش ماشه تا یک تولد شربت تجارت
دفع خار و صداد بخاری بی نظیر است آب انار ترش آب انار شیرین آب سیب شیرین آب بامیه هر یک نیم رطل اول آلوی سیاه ترندی هر یک یک رطل غناب پنجاه آن
در شش رطل آب بچوشانند تا بدو رطل سده بلیله صاف نموده با بیهای مذکور با هم بیا میرند و قند سفید یک من اضافه کرده بقوام آردا احوال بهر واقی و غیره میونسند
که شربت پان من شربت آن تنها یا بشراب کذا انا و دانه ترش و کذا حجر اسن و کذا گل سرخ و کذا گلاب کذا شاه چینی آب و کذا انیسون ترشش آرد و خورد

در عسل

دورخ گاه تا لیده صاف کرده و کذا نمیزد و گندم در آب حل کرده بعد دو ساعت صاف نموده و دانه و دانه آن یک و انگ انگ طایفه یک قیراط از عفران و سه درم قمر
داخل کرده و نقل حب الاس و یا ریاس و اختصاص سفرجل بر شراب و کذا ریاس و تخم گل سرخ و اکل حاض سواتی مسلوبی بر روغن بادام و کذا کاهو و کذا
غذای تفاحیه که آب سبب ترشح قند مغز چلتوزه بچینه باشد و کذا حاضیه تشرشی ترشح و مغز بادام و عفران و دانه و دانه ساخته باشند و کذا حصه سیه که در آن قطعه کرده و
قند بچینه باشند و کذا کشکیده و کذا اسنبوسک ترش آب بود و ساق و سرکه و مغز بادام و کشکیده خشک و دانه چینی هر واحد و نقل خارست و بقول این ماسویه و دانه می خورد
از شحم کافور از طعام و شراب که در آن کافور باشد و کذا که در آن باکت اوست این و اقد و خیره گویند که شرب طبع نباتات انجوان بدون گل آن کذا از عفران
بسیار و با خلط و طعام و شراب و کذا گل فستقین و کذا اول شتر و کذا روغن کچم و جود و اکل فنیط بریت انفان بچینه و کذا عجمه و کذا بیهضه و مغز بادام
و مغز تخم کدو و کشکیده سبز و کشکیده و کذا کشکیده خشک و کذا کشکیده خشک و کذا کشکیده خشک و کذا کشکیده خشک و کذا کشکیده خشک و کذا کشکیده خشک
این کذا که معالج صدام است از اکثر شراب شرب شراب طوب طویل و سکون و راحت باید کرد و اگر در معده بقیه شراب مع غلیان باشد قی باقی بکیم
و بچین کنند و دست دپای را در آب گرم که در آن بنفشه و بابونه و اکلیل چوسانیده باشند بنهند و اطمینان بر دست و پا نکند روغن بنفشه مالند و چون صدام خفت
یا در تمام استعمال نمایند بعد چون جوع صادق بگردد آید باغذیه لطیفه و غیره حاره مثل نان مغسول و عدسیه و رانیه غنچه نمایند و بیضه نیمه شربت آنرا نافع است
کاهو لطیفه و صبح بخار صاف کنند و آب بنوشند و اگر آب خالص ربوب فواکه مثل رب انار و رب ریاسین رب حاصل ترشح مزاج آب بپزند و سبب اورو به بخورند
و زرد و دم و آنرا تمام شربت آب شیرین بکیم بر سر بسیار بریزند و بعد راحت تمام بدین چوره مرغ و لیمو بره و دانه می خورد و دانه می خورد و دانه می خورد
صدام یا ماده یا بنجارات نافع میگردد و در ابتدای او سکون و دعت و نوم و در آخر و هنگام انتهای مرض شروع انحطاط مشی و ریاضت اکثر از آنچه ممکن باشد
تا آنچه در سرفه و سرفه است و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند
تغذیه معده بقیه است و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند
مقوی بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند
مثل این شیا که است کند آب نارین مع تخم مقوی است و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند
تا آنچه از شراب و معده ایشان است منضم گردد و این برنگ بول یعنی گشتن آن ظاهر شود و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند
و نقل حمام کنند و غریق سر و روغن گل بر سر و خیمه شربت بپزند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند
آفته که اگر غذا بکوبد و ترچم سازند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند
آنگه معده ضعیف بود و خف استر خای آن باشد که در بحالت از استکثار شراب آب سرد منع کنند و آب انار ترش ریاس خاصه و در آب آن ترشی ترشح خاصه و کذا
آن و بهد و سبب و مانند آن بنوشند و کشکیده خشک با هموزن شکر نافع است بعد خواب و سکون اختیار نمایند که آن اصل و علاج اوست و اگر از آن تسکین نیابد
احاد و در آن روز و روز فردا و کذا و غذای او مبر و موطب سازند با لطیف و مثل زرد و بیضه و برای تحلیل آب گرم بران بسیار بریزند و سبب استقامت
تا و در آن خواب مشغول شوند بعد از آن چون غلیان بشرط و جو آن زائل شود و صدام باقی اندر روغن گل از آن قطع کنند که آن در آخر و را مضرس است و اگر چه
در ابتدا برای تقویت سر و مع بخار حاجت بسوی آنست و باید که در وقت روغن با بونه عوض او برای تحلیل استعمال نمایند و اگر بدین زائل نشود روغن سوسن
بکار برند که این بخایت نافع و مجرب است چون تا تخفیف و انحطاط با پیشی اندک کنانند یا در گواره نشانند و درین هنگام باهی رضرض می خورد و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند
و با بقول بارده غذا سازند و باید که بر طعام مشی کنند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند و کذا که اگر از آن بقیه باقی بماند
بعد از بچین شگری اگر محروم باشد و علی اگر موطب بود استعمال کنند و اقدام بدک قدین نمایند پس مشی غیر متعجب یا حرکت دیگر غیر متعجب کنند و باید که در سر که ساد
و مری اجتناب نمایند اگر لابد باشد تا خورش بنشیند آن سازند و اگر اندک مشی کرده باشند ازین حمام نیز استعمال کنند و در آخر و را باید که بنطولات معتدل تحلیل

۲۰
اگر عظمی حمله دوم

نکته

تطبیق نمایند و چون خفیه غذا سازند و این دوا برای غلبه کرم کاسنی و کرم کرب زرد شکم و ساق و حدس متشنج سرخ و طبع شربسادی و چندی کوفته
 بوزن سه درم از آن با قیراط کا فور و اوقیه آب انار یا آب ریاس یا رب ترنج یا آب آن بخورند جرعه جانی و ایلامی می نویسند که اگر شربت یا تخم شبت تخم ترب
 در آب جوشانیده تخمین آینه بدنه تانی بخوبی گردد و معده پاک شود صواب باشد و اگر نمی توان نمود یکم رم ابرج فیکرا و نیمه ابلک یکسانک نمونیا با هم سرشته بپزند
 با اوقیه مستقمو نیا اسهال زد و تراند و ابرج در بدن درنگ بسیار نکند تا از آن حرارتی نیفزاید چون از خواب برخیزد حمام نماید و بعد از حمام نایک ساعت تمام کند
 طعام نیاید خورد و بعد طعام حرارت افزانند و بخورد بلکه ماهی تازه خورد و برگ کاهو باندکی سرکه که سخت ترش نباشد کاسنی و مانند این موافق باشد و آنرا که بذا س
 قوی تر حاجت باشد بخورد نیم شربت گوشت درج و قهوه چوبه مرغ خاکی گوشت بزغال بخورد و زرد شک ساق امثال آن صواب بود و کرم عدس صاحب غار را موافق
 باشد آنرا که تشنگی غالب بود آب سرد خورد و اگر کسی که سبب ضعف معده از مضرت آب سرد و بنر سداب غوره و شربت آن شربت سیب ترش مانند آن آب بخت یا آب
 بخورد و بداند هر شربتی که بخورد سرد کرده باید خورد و اگر شربت ریاس که خاصیت و آنست که اگر سرد کرده خورد معده را ضرر دهد و اگر کسی این شربت نتواند خورد و شربت
 انگوری رقیق سفید مرق مزج آب مساوی آن بخورد و شربت قند خواب اندکی کشنیر خشک و شکو و دهن و روز دم طعام و حمام و شربت هم برین ترتیب باشد چون اندک
 تخفیف حاصل شود ریاضتی آهسته و آهسته و گواره سود دارد و تا دو ساعت نگذرد از پس ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام نگذرد و هیچ حرکت ریاضت
 نکند این معنی در همه انواع صداع باید داشت سفوفیکه در قولی علی سینا گذشت غار را زائل کند باندکی کا فور از دو جوتا یک طسوج یا نیمه دایمک با اندازه قوت
 حرارت گرمی مزج آب غوره یا آب ناز ترش شیرین بخورد و فقلع که از آرد جو سنبلیطی ساخته باشند معده را از باقی شراب بشوید و خاشاک را اندک نمک سبزند تخم
 باشد اگر این فقلع آب غوره سازند و شربت گوارنده تر باشد و بوبیدن صندل گلاب کا فور و شاه سفرم سرد کرده و سرکه و گلاب بر آن پاشیده بخت سود دارد و اگر
 صبح آنروز که شراب بخورد یک خوراک شربت سستین رخ و شراب ضم شود و غار نیار و اگر غار باشد بکتر باشد و در کتب آمده اند که پنج سعد کوفته بخورد آنروز سبب
 نشود و شربت مورد ساده ناشتا بخورد و غار بکتر باشد و بادام تلخ نقل کردن غار را زرد و شراب گوار و قهوه زکریا گوید سخن بسیار گفتن پسیری خواندن غار را زنده است
 و روغن کاغذ از شراب است تیزی شراب از معده باز دارد و طبعی که بد که صداع حاصل از شرب شراب کثیر بیش است که از صعود بخارات حاره بسوی
 دماغ و اغشیه حادث شود و این صداع بر دو وجه بود یکی آنکه عقب شربت بینظا هر گردد و چون معده دارد و ده از بقایای شراب پاک شود صداع زائل گردد
 دوم آنکه با شرب شراب ظاهر شود و زو زبانی مانند آنکه شراب ترک نماید و بر سبب و تطبیق ام کند و علاج قسم اول خاص بدان سوای خیره از انواع صداع
 اخراج بقایای شراب از معده است تقویت آن با شرب بطیفه غلله قطاعه بخارات مثل فقلع ساده معمول بکشک جو و اندک سنبلیطی الطیب بهر آنکه از خاصیت آن
 غسل معده از بقایای شراب است و او خال اندک سنبلیطی در آن بهر عطیره تقویت معده برضم بقیه شراب است و مثل شربت غوره در رب سبب شربت ریاس
 و شربت ترشی ترنج و رب آن همه سرد کرده سوای شربت ریاس بر آنکه از خاصیت است دست که چون آنرا سرد کنند معده را الم رسانند و دردی را از آن فاصل یوم که اگر
 باقیه شراب آب غوره بر فقلع ساده مذکور و انداختن آنک نمک بر آن میکرد و در آن هنگام فقلع جوش میکرد و کف بسیار بر آن می آمد و از آن کف گرفته صاف کرده
 میخورد و بدل طبیعت با سرعت میکرد پس از غرض و در انداختن نمک سوال کردم گفت که بدین تدبیر لطیف فقلع زیاد میشود از معده با سرعت بخورد و دیگر دوا آنچه
 علاج سردان نمایند و تقویت مزاج دماغ و سکین آنکه از غار را زرد و شراب گوار و قهوه زکریا گوید سخن بسیار گفتن پسیری خواندن غار را زنده است
 بر ریحان گلاب مزج بسره که میباشند و بکا فور و شربسویا سازند و از آنچه بر سر نهند گلاب سی درم روغن گل یک نیم درم سرکه سمره یا آنچه قریب قیاس برین باشد در
 شیشه کرده بچینان تا آنکه هر واحد از آن قوت دیگر اخذ کند پس بر سر نهند و ایضا روغن گل مضروب آب خیار و لعل یا سبغول آب کاهو آب بخت یا بخت ایضا صندل
 با گل آنرا درخت اگر وقت آن باشد و الا با بنفشه هر دو سووه در گلاب آمیخته و ایضا آب بید تر یا آب نیلوفر هر دو درین صداع احتیاج است و در عالج زیاد شود
 ازین نیست بهر آنکه چون طیب معده مریض مزاج دماغ او را قوت دهد از صدق این صداع امان یابد و علاج قسم دوم که بعد کلل بقیه شراب از معده تا زمانی در زبانی اند
 او را تقویت مریض یا این طبیعت است فرمندی سی درم آنجاری چهل عدد و عناب مثل دوت خشک اگر یافته شود درم بدستور بطبوخ جوشانیده و یک رطل

نکته

نکته

بهدادی از آن صاف کرده و درم فلوس چهار شنبه در آن مالیده بنوشند و یک شربت یا دو شربت ازین و بعد پنج روز بدیند بعد از آن ازوم شربت را بشیر
نمایند و غذا با سفالغ و سائر زردات و مغز خیار بسیر که سازند و اگر زوال صداع مشکل گردد و قصد قیال کنند و لزوم شرب آب انار و خوشن نمایند و پس
باسر که پخته روغن گل میخته بر سر خما کنند و بعد اگر درون خما روغن گل نیم گرم اندک بر سر نهند و گاهی این صداع متعسر گردد و محتاج بقصد برگ پشانی شود
لاسیا چون صداع بجز مؤخر دماغ میل کند بالغ ترین چیزی که درین صداع مشا به کرم نمیت که بگزند آب جوده که دو آب برگ بنفشه و آب خیار و آب برگ بید
و آب خبازی و همه را در شیشه کرده بالاایش اندک سرکه و اندک روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن گل انداخته شیشه را در دیگ پر آب آویزند و زیر آتش کنند تا آنکه
آب شیشه بجوش آید و کف در آن ظاهر شود پس شیشه را بر آید و دره بازند تا سرد گردد و در زیر آن در دو نشیند پس صاف کرده بر برف سرد کنند و بخیه شیشه در میان
او نهند و چون سخت سرد گردد بر تارک سر نهند که این در کمتر از ساعتی صداع را زایل کند و این پس را دیدیم که امر بر خنثی آب سرد بر سر سیکرد تا آنکه صاحب صداع
سردی آب در دماغ خود معلوم کند بعد از آن بر پیشین سر و قصد خواب می نمود و این تدبیر را در از الذا و تاثیر نیک است و این بهر آنست که فضلات گاسه
به تیرید خارج می شوند چنانکه از تخمین مستفرغ میگردد پس گویا که بقایای بخارات باین تدبیر ستفرغ می یابد و گاهی صاحبین صداع را سقوط بشیر و خنثی
مع روغن گل و روغن بنفشه کرده میشود و غذا و ندان صداع را از قبول خنثی و شرب طوطی ملوخی و شلخ خرفه و مانند اینها نفع میکند

علاج صداع می

اگر از شنیدن اشیای خارج و شوشل مشک و زعفران و غیره و عود و زکس و یا بدو مانند و حقیقت و بخار گردد و زرنج باشد چیزی می بارد و خوشبو چون کافور و
صندل و گلاب و نیلوفر و بنفشه و فاکه بارده و بایند و اگر با وجود حرارت تحقیق و بیست ضرر رساند پس در علاج ضرر مشک مثلاً بکا فوراً تصدق کنند بلکه اگر ممکن بود
تدارک با سحاط امان رطبه برده نمایند و اگر کفایت نکند کافور و روغن که در روغن بنفشه یا روغن نیلوفر حل کرده و زرنجی بچکانند و کدک بالکس روغن
خلاف را در تقویت دماغ و تعدیل آن بر سائر امان فضیلت است و بوسیدن گل بنفشه تر و نیلوفر و کشنیز تر جاده که دو خیار و رطبه را در تسکین این نوع صداع
مخل عظیم است و اگر از شنیدن اشیای بارد و خوشبو یا بدبو باشد چیزی می گرم خوشبو شل مشک و زعفران استعمال نمایند و با شای حاره و حام و آب گرم علاج کنند چنانکه
تسکین راس بحسب فضای مزاج را نحه و اشتقاق با دمان مضاده آنها و تقویت دماغ با شای مقویه و تغذیه با غذای لطیفه مقویه خوشبو حاره یا بارده نمایند
طبری گوید که علاج صداع حیکله از شمر را ح طیبیه حاره باشد تقویت مزاج بخنثی آبهای یگرم اولاً بر سر پوشیدن آن و امر با نشاندن بینی دائم است پس بشیر
اضداد آن روغن در قوت شل کافور و زنگام تادی بشک بنفشه عند تادی با تری و مانند آن و اگر تحلیل آن مشکل گردد این سقوط بکار برند اگر بدن اطفالی بود و در آن
تب نباشد بگزند آب حی العالم مرق و صغی با تیش چهار درم روغن که دو درم آب طلع یک درم و در شیشه بچکانند و صاف کرده سقوط نمایند و بخیه از آن ممکن باشد
مرقه بجز آخری این لطیفه حدت روغن دفع لطیفان کنند و اگر متعسر گردند ضمید راس بدانچه مذکور شد باید کرد و در آن اسنبول مضروب بسیر که و عصا را با میثا زیاده کنند
که این تحلیل آن کند و بدانکه هر جا که اشاره تیرید مزاج دماغ سیکم مراد از آن ترک افراط در آن و عدم ادخال در بر و چیزی از خنثیات شل پنج و افیون و
سیر و جلفای می باشد پس اگر لا بد باشد و خوف هلاکت مرض بود اندکی افیون یا آب لفاح استعمال کنند و هر گاه معلوم کنند که مرض طاقت برداشت اتم
میدارد این مخدر را از آن قطع کنند و در زمانی اذیت او هنگام زوال مرض کوشند و ازین غافل نباشند و اما چون صداع از روغن خنثی و قنار و قنار و رات و جلود و شعله
باشد مرض را در دماغ داخل کنند و بر سر آب نیم گرم بسیار ریزند و در حمام سرکه که کشته بویانند و در قیله از پیله ساخته بسیر که تر کرده مدام در بر و میزنند و در آن
خوشبو حاره باشند یا بارده بویانند و اشتقاق امان مناسب یعنی باروشل روغن گل بنفشه و نیلوفر در جوانان و حار و فزاجان و حار و شل روغن یا سمین و خنثی سوسن
در پیران سرد مزاجان نمایند و فکر این امر کنند این صداع بنوع دیگر از انواع صداع منتقل خواهد شد بهر آنکه معالجه هر نوع صداع از علاج این نوع
اسهل است زیرا که بر دماغ از روغن که بر تفل ضرر کم بود حتی که گاهی از آن تشنج گردد و حجاب موضوع بران شفاقت شود و در بدن سه عضو را خواص در میل
بر دماغ طیبیه و نفرت از روغن که بیهست آن دماغ و معده و رحم است چون بر یکی ازین اعضا و چیز یعنی بوی بد و غلط ماده جمع شود صاحب از مرض شدید این

نباشته علاج و اطعمه صرع بسیار اندکین چون طبیعت قوی است و باطنی نبوی بطن و باطن گردانند و انشاء الله تعالی علاج این کلمات که بران امده و در اندک کرد

علاج صرع ضربی و سقوط و تفرق اصابه

و این باطنی و عروق رسیده با درجه و غیره اجزای مذکوره راس و یا در فروغ آن یعنی اعصاب عروق با در اعضای دیگر غیر سر از اعضای سر که مثل
سده و درم و غیره آنها را در این ضربان بسوی دماغ و ضربیه و سقوط گاه اندک و ضعیف بود و معالجه پذیرد و گاه بسبب زیادتی باعث تقلیل و تشنج و تشنج دماغ و عدم انقباض
مملک بود باطله بر تسکین و در وقت سر و غن گل بر سر نهند و در امان داده به تنقیه با جذب بسوی خلاف می نمایند اگر چه بقصد و اسهال حسب احتمال و بستن اطراف
و در ع و آنچه باشد تا درم پیدا نشود پس بر روی فصد قیال کنند و اگر تنگی باشد فصد هفت اندام و بحسب حاجت و احتمال فوت خون گیرند و اگر قصد مانی باشد جانت
سیان کفین نمایند و بقدر ضرورت خون بکشند و بهر تسکین و جمع و تحلیل ورم و تبرید و تقویت سر و برگ مورد آرد و جوگل را زنی مانند آرد و عدس حشش کی افاقیا صندلی
و ز آب برگ با رنگ و روغن گل آینه نیم گرم ضا و کنند و این ضا و علویان درین باب از جرب است برگ مورد برگ سر و گل سوسن لادن اگیل الماک
گل ازنی فصد از زیره شب بانی روغن گل هر یک و در شقال ضا و سازند و از کشنده خشک و پوست خشخاش و سیب و به و مانند آن از ادویه بارده فاصه بکنند
و با زود و در آنها حکم بنهند و بر ساق و کف پا چامست بی شرط نمایند تا که مواد متوجه اسافل گردد و تلین و اسهال طبیعت مثل طبع عذاب و بنفشه و موز و نیار و شنبه و
ترنجبین و شیر خشک سازند و ادلی آنست که حقه تلین کنند تا بهوش آید بعد به بنابر تحلیل ورم و دفع تب شربت بنفشه سه توله در حق گذاربان و بریزیم سوده و شنبه
هر یک پنج توله کل کرده بنوشند و غذا بنوش و اسفاندرخ بنان و یا بر یا و الشعیر قضا و زنده و اگر احسب و شفاق هم باشد اندام آن برزوم نمایند و جرح است
و غشیه داخلی که علاقتش و ضرورت دو و حج ثابت تا خض و سیلان اشک بود و عسر علاج است و جرح است جوهر و دماغ که نشان کثرت خواب مشوش و
رطوبت خیشوم و احتمال عواس است اکثر مملک بود و معجزه گر یا گوید که موضع شجره البشراپ شسته صبر و دم الاخوین افاقیا بران باشد به بستن عیسایا ترست
بالجمله علاج جرح است و کس عظم که انشاء الله تعالی و از حرکت فصل مسطور گردد و رجوع کنند و چون ورم دماغ بهر سد معالجه سرسام حاکم نمایند و بهر تسکین
صداع گردند و تحلیل ورم بر ابرام سرخ کنند و اگر آب برگ مورد و گلاب و روغن گل هر یک بست شقال سرکه پنج شقال با قش ملایم بنهند تا که و غن بنامد پس
موتگ مقشر یک کف خود صلیب ساحت بغدادی معاش هندی هر واحد یک شقال و در عرق حبیب الثعلب سائیده یا بنیزند و با چوب طارک در بر سر گذارند و علاج
و درم ضربیه را نافع بود و باقی تدبیر این صرع از علاج امراض باغی از ضربیه و سقوط که مذکور شد اخذ کنند اقوال اکابر را و سهل گوید که صرع نادره و نادره
یا سقوط بسبب عروق ورم میباشد پس می باید که اول فصد کنند پس حقه تلین و زنده تا مواد با سفل منجذب گردد و از سوسن و سوسن سر تراش کنند بعد از آن بر سر و غن
غیر از دهن که آن تسکین و حج و تقویت راس نماید و اگر در بسیار نباشد اندکی سرکه بادی آمیزند و اگر در شدید باشد نهاده سرکه استعمال کنند و اگر عذاب و تشنج
بهر سد بروغن بنفشه سحوط کنند و اگر احتیاج بقویت سر بسبب ترخیز باشد که از شدت ضربیه آنرا بهر سد نصیب سر و برگ مورد و اگیل الماک فصد از زیره شب گل
و شب بانی لادن و برگ سر و روغن سوسن اندکی شراب ریجانی کنند و اگر عقل مریض مختلط گردد و آرد و جو سوسن سنجید و غمی فصد آب برگ بهر سد و غن گل قلیل
از سرکه ضا و سازند و اگر با در تب و سرخی و شدت حرارت باشد باید که بعد از فصد آب حبیب الثعلب کاسنی بنمایار شنبه و زنده و ما الشعیر و هند و غذا بقول
بارده و رطوبت مثل کدو و نیار و گلاب و بقله بانی سازند و اگر با در تب نباشد بر زرد بهضیه نیم شربت و لحم طیور فصد نمایند و اگر جرح است اندک حادث شود و زود و زود
باید و اگر عظم باشد دران صبر کنند و درم و دم الاخوین استعمال نمایند و شیخ سیف باید که در معالجه صرع حادث از ضربیه یا سقوط واجب است ثابت فصد تلین
در دخی الامکانی تعبد داده از جای در و با استفرغ و یا بنجد بر طرف خلاف باشد تا درم کنند و اگر جرح است حادث شود معالجه آن باندا مال نمایند و اندام آن
مکان نیست در حالی که سوسن و زنجبیل ثابت باشد بلکه واجب است که و براد مال آن تبدیل مزاج ناحیه آن کنند و چون صاحب بن آفت را تب ظاهر شود و تشنج و تشنج
اگر مدید باشد که در ورم شروع گردد و اول آنچه در علاجش استعمال باید کرد آن فصد قیال یا تحلیل است تا ورم راسخ کند و اگر در اینجا باشد باید که حقه حاده
استعمال کنند و اگر چه چشم حفظ باشد مگر آنکه با وری باشد که درین صورت تعدیل حقه نمایند و اگر حقه ممکن نبود مثل حب ثوم یا تنقیه کنند اگر تب نباشد و اگر

حرارت بدون تب باشد خوراندن حب مذکور ترک نکنند و از تنقیح چاره نیست اما از گرم کردن بعد از آن واجب است که گاه که اندک دریا بنجا جراثیم باشد و لا علاج آن نمایند و تعدیل مزاج موضع اولاد است تا علاج قبول کند و اگر جراحت نباشد بعد تسکین و جمع تصفیه موضع با دویه مقویه نمایند مثل فصد که آبهای آنها آب مورد و سید و روغنهای آنها روغن مورد و سوسن و روغن گل باشد و اختلاط آنها اشیائی باشد که در آن قبض لطیف و تحلیل اندک بود و مثل گل سرخ و اکلیل الملک و قصبه لزیره و بابونه و گل ارمنی و شب یاقانی بشراب ریحانی و گاهی ایضا تسکین برادران اگر در باقی بود و گاه استعمال آن نیم گرم میکنند و گاهی بسبب در و دخت درم اندک سرد کرده بمل می آرند و واجب است که از حمام و شراب و غضب و منجات از اغذیه و ادویه حذر کنند و اگر موضع بوزن موضع کنند در آن وقت لابد است از استعمال قوی القبض و التبرید مثل پوست انار و گلکناز و عدس و گل سرخ و آب اینها نطول و مثل آنها ضما سازند بعد از آن بدوای که با وجود آن در آن تلطیف اندک باشد نقل نمایند مثل سر و طرفه و بکنند و اگر ضربیه تر عرق راس پیدا کنند با دقت بخوراندن اسطوخودوس آب یا شربت عسل باید کرد که ازین خلاص یابند و بدانکه الم چون بچوب دماغ رسد در آن خطر باشد چون بسبب ضرب بخون از دماغ خارج شود مغز را که این بطلان ممکن باشد باید نورانید و بالایش آب انار ترش اندک بنوشانند و چون درم تحلیل یابد تا خیزد خوراندن مغز تا سوم روز و بعد فصد نمایند صاحب کامل مینویسد هر که را از ضربیه اسقطه که بر سر واقع شود صداع عارض گردد و باید که در امر او لا مبادرت بفصد سر و بکنند و خون کجاست حاجت و قوت و سن برآورد و اگر فصد بسبب سن و قوت و فصل ممکن نبود باید که حقه خاده استعمال کنند و اگر تب باشد حقه لینه میل آرند و جذب ماده با سفل کنند تا موضع علت نریزد بعد از آن باید که در آن مورد و جزا السرو و شانه شده باشد نطول کنند و بدان که نیمه نایند و مثل و آس و برگ سرو یا اندک گل ارمنی سائیده ضما کنند تا پاره ششم که در روغن گل نیلوفر تر کرده باشد تکمید سر نمایند و از آفتاب و حمام و شراب و غصه و اغذیه حاره و حریفه و صدعه مثل جوز و شانه پنج و هر چیز و باد و روج و شراب قوی و منجنج و مویز شیرین حذر کنند و این ضما نمایند گل ارمنی پنج درم قصبه لزیره و منجات و ماش هر واحد سه درم بابونه و اکلیل الملک هر واحد دو درم صبر یک درم یک درم همه را با یک سوده آب مورد سرشته ضما سازند و ایضا آس و جزا السرو و بابونه و اکلیل الملک و قصبه لزیره هر واحد پنج درم شانه کنند و در روغن گل سرخ چهار درم همه را با آب پخته بر سر ضما کنند و آب و نیم گرم بران ریزند و ایضا آب سید و آب مثل گل ارمنی و اکلیل الملک روغن گل آبیخته ضما نمایند و اگر سوزن تر کوفته بنفوس خورشید ساخته ضما کنند نفع بخشد و اگر غشای دماغ را از ضربیه و نقطه ورم لاحق شود باید که روغن گل سرخ و نیلوفر بر سر ریزند و اگر استخوان بشکند و غشای عظمی دماغ ظاهراً هر گرد یا بی روی درو شد باید با روغن گل سرخ نیمه گرم بر سر ضما کنند و اگر روغن خالص نیلوفر یا روغن بابونه بر سر نطول کنند و اگر با صداع سهر باشد روغن بنفشه یا روغن نیلوفر نیم گرم ریزند و اگر ازین اختلاط ذهن عارض شود و کمی و آرد و بنفشه و روغن گل با اندک سرکه بر سر ضما کنند و باید دانست که سرکه بر روغن گل در ورم دماغ و غشای او بهر آن مخلوط میکنیم که روغن گل را با باطن دماغ رساند و بدتر کند بسبب لطافت خود نه بهر آنکه سرکه ورم را نفع میکند زیرا که در آن تسکین است و نه تحلیل نه و لا ورام حار و نه در بار و در ورام بار و با دوی فرقیون غیره اشیای حاره استعمال میکنند طبعی گوید که صداع عارض از سقطه و ضربیه برود و چه است یا آنکه سر را الم رسد و شجه واقع نشود و یا شجه الم آرد و الم در قنط و کثرت مختلف بود و شجه در حقیقت و شدت و ایضا بحسب موضع مختلف باشد اما شجه در شجاع سائر اعضا مذکور گردد و صداع عرض تابع شجه بود پس معالجه شجه عالج است و غلبه با معالجه شجه قصد میکنیم صداع حسب مزاج و ریض کنند و تصفیه میکنند و بحسب آنکه در انواع صداع ذکر یافت و موافق ترین اشیای برای کسی که او را این نوع صداع باشد تکمید سر بر روغن گل گرم کرده است و یا بر روغن گل که در آن قدری از و لا دن جو شانه شده باشد اگر مزاج این را واجب کند و لا اندک کافور بر روغن گل اگر مزاج واجب کند و موم و روغن گل گداخته سفید آب بمسول بران ریخته از آتش فرو بردند هر گاه نیلوفر یا ند سفیدی میبندند کی آبیخته بر سر ریزند تا که سرد شود و بعد در باران کرده بران آب سرو شیرین انداخته حل کنند پس آب را بریزند و درم نیم گرم بر سر ضما نمایند که تسکین صداع و مفید جراثیم ورم است اگر در اینجا جراثیم نباشد و در روغن گل سرخ و شربت حباب موضوع بر قفص و موضع سقطه یا ضربیه باشد و این شجیه حباب نمودی گردد و علاجش تسکین حرارت و تبرید بلخ مزاج جلد سر یا بها که ذکر کردیم باید کرد و تا سقوی گردد و مواد را قبول کنند بعد بهر یک که محل دلمین باشد مثل موم و روغن یا آبهای محله مثل آب بابونه و اکلیل الملک و در آخر آن ضما کنند و اگر در بعضی محل باشد

قوی تر باشد روغن بنفشه فرون تر از روغن گل کنند از هر آنکه روغن گل مسکن در دریا ده است و روغن بنفشه خواب آورنده تر و طباع کثکثاب فروزه که در بنزادها
 دهند و آنرا که دماغ بجنبید اسطوخودوس مغز مخ خانگی و غیره دهند که در علاج صداع ترعری بسیار آید و آنرا که خون بسیار رفته باشد و تب بود و در دماغ بیضه مرغ
 نیم برشت و گوشت ماکیان دهند و صندل و سیب به دگل سرخ و بنفشه و برگ مور و بویانند و اندکی کافور و آنرا که جراثیم کوچک باشد برگ مور و خشک کوفته بچینه و
 اندکی مرآه بچینه بر جراثیم نهند و آنرا که جراثیم بزرگ باشد لیکن با سخوان نرسیده باشد بر جراثیم روغن گل بمانند و بدو زنده و این اکسیرین نهند و صندل زردت کنند
 هر یک و در دم و الاغین مرکی هر یک سرخ و درم همه را سائیده بسفیده بیضه مرغ بسرشته و سوی خرگوش بدان آلوده بر جراثیم گذارند و اگر خشک بر جراثیم
 بپاشند و با باشد و در هر دو روز یک بار بکشایند و به بندند تا آنکه صحت یابد و اگر در جراثیم صندل و بای نگردد و منع درم نهند و شهاب و اورغنه و نیکم بر نهند و آنرا که عقل
 شوریده باشد و حرارت سخت قوی باشد باقی علاج در جراثیم یاد کرده آید

علاج صداع ترعری

جهت اماده قبل از ورم فصد با سلیق یا هفت اندام نمایند و بعد ورم رگ سر و کشایند و تعیین طبیعت آب کاسنی مروق و خیار شنبه و یا سبیل بارود یا
 بقیه لین کنند و اگر تب نباشد بقیه حاد و حسب ایام یا قوفا یا نمایند و بعد با صندل و مقوی چون صندل و فلفل گل ارغوانی در یونجه و طبل آب و جود با قضا و
 سازند و اگر برگ مور و درم و بنفشه نام و برگ انگور باریک سائیده ضما که بنفشه ترافع بود و اگر در سردم باشد و تب نباشد و گلاب روغن پسته و اما گل سرخ
 و مو و قصبه انور و به و شب بمانی ضما کنند و سیب به و غیره اشیا خوشبو بچینه و اگر ترعری از ضرب باشد اسطوخودوس و درم سائیده با جلاب یا شربت گل
 بخوراند و خدا بدای ماکیان بزغال و بره و گوسا اسازند و با لاش قدری آب انار خوش بدهند و با غلیظه فروات لطیفه که در صداع حاد گذشت غذا سازند و
 و سکن سکوت و نوم طویل بر فرشای نرم لازم گیرند و با لایحه جلاش علاج بکسته است بطبری که بد که علاش فصد قیال است اگر ممکن باشد و حل طبیعت اگر از آن
 مانعی نباشد و تمهید و حل طبیعت بشاکل مزاج او درین وقت و اما بجا آب بسیار بر پشت و سینه و باین سوط روغن خشخاش روغن بنفشه و هر واحد یک هم شیر خنجران یک هم
 حفص کی تازه بوزن و و شیر که کول کرده در شیشه کرده بچینه انداخته شود و مقدار احتمال مزاج سحر کنند و فصد سیرابین ضما بگیرند آب بید
 شیر و خنجران با هم بچینند تا فضا ط شود پس صاف کرده و در آن اندک فصد خطمی و آب قلا و آرد و حل کنند تا غلیظ گردد و بر سر ضما نمایند و اگر این کفایت نکند و
 صداع باقی ماند ترعری راس بر و غنه های نیکم کنند هر روغنی که باشد سوای روغن بلسان اگر آنکه مزاج او با این الم بهر و ت مستحیل گردد و درین صورت بر سر او
 روغن بلسان روغن غار و روغن قسط و مانند آن استعمال کنند و با لایحه ترین اشیا آنچه درین صداع استعمال نمایند روغن نیکم است که گاهی از سائر سعالجات
 غنی میگردد و این بهیچ آنکه مینویسد که سبب ترعری راس خلط غلیظ باردست که در موضع خالی سر حاصل شود و اعراض آن ضعف حرکت ارادی و احساس
 فعل و سر و کورت حواس است و این مرض مندر بحدوث سکت بود و پس طبیب عند احساس حرکت ترعری مبادرت کند بتفقیه بدن از وجوب مخرج خلط غلیظ
 مثل حب صبر و مانند آن بعد تفقیه العمل که در آن اسطوخودوس سق جوشانیده باشند بنوشند و تخمین بخورند و آبیکه در آن گل سرخ و جود و مصطکی بچینه باشند بنوشند
 و از استلا و غذای مطبوخه و فخره غلیظه و صندل و غیره بکینین عملی و خردل نمایند و غذایه لطیفه لیل و فصل مثل قلا یا ای لحوه مطبوخه و خیار آبیست و اول کنند و
 اعانت بهضم کنند شراب کهنه بنوشند و مشک و خالی مزخوش بهیچینه و آبهای ادویه غلیظه بر سر بزنند و با بچینه خشن سر را بمانند پس اگر طبع قبض بود و فصد عمل زنده
 اگر تشیان محسوس گردد و قوی کنند بهر خوردن طعام زیرا که آنچه از خلط غلیظه در مخرج شود ازین بهر سرع گردد و لایحه بعد خوردن تریب و لایحه حله ازین قوی بیست
 می یزد و دفع کیوم طبیعت آهلی میشود از دفع آن بدون خوردن چیزی از علاج این مرض فاعل نشود که ازین بهر سرع است که فیض از سکت شود و خلاصی بیا و در صداع ترعری

علاج صداع قوی

درین صداع واجبست که اول بعلامات مود و ریانت نمایند که کدام خلط در بدن غالب است پس تفقیه بدن و دماغ از آن مود که کثرت بدستوری که در تمام
 علاج امراض دماغی مادی صداع مادی فصل مسطوخود و بعد از آن تحلیل مزاج و دماغ و تقویت آن با غذایه ضربه و در مخرج و غیره بسیار یاد نمایند و اگر گرم

سرورم بشو و بلکه نابینا فرو می آید و آخر و رم زیاد شده از شدت درد پیشانی می ترند و بهلاک می انجامد

علاج کلی صداع شری

بدانکه مشربان زمین معلوم شده که شرکی گاه بشمارکت مطلقه و گاهی بشمارکت غیر مطلقه میباشند و گاه متادای کیفیت ساز و جواز کیفیات از وجه طبیعی و کیفیت غیر طبیعی
روی غیر طبیعی که منسوب بسوی حر یا بر ذریست مانند کیفیات سمیه میباشند پس گاهی در بعض اعضا خلطی سردی را جوهر میباشند و کیفیت آن بسوی داغ متادای
میگردد و وایز میسراند و گاهی متادای از مواد غیر غریبه در طبع خود میباشند و ذیت آن بسبب کثرت یکیت یا شدت کیفیت آن میسرند و یا بسبب این هر دو
بسات که کیفیت موزین متادای بسبب برای حصول ماده موزین میگرد و بدو وجهی آنکه فاسد میگردد اند آن کیفیت مواد جدید را که در نواحی داغ می یابد و غذای جدید را که
بسوی آن میسرند و آنکه داغ را قابل مواد و پی میگرداند و این قبول برد و گوشت است اول قبول جهت جذب آنست مانند آنکه گرم کرد و از آن داغ پس منجذب گردد
بسوی آن مواد بسبب گرمی آن دوم قبول از ضعف مقاومت است مقررست که عضو چون ضعیف گردد قبول نماید و ادای را که بسوی آن آید و اعضای مشارک
را اس اولی همه معده و رحم و آئین است بعد از آن جبهه تند جباب حاجز صدر و غیر آن پس مرقا پس فی اعضا مانند کبد طحال زهره و گردنه و مثانه و پشت ساق
قدم و مانند اینها و بیشتر صدر شرکی نزد انتقال داده اند و از ارام اعضای باطنی مشارک در داغ میباشند چون حرکت بسوی فوق نماید یا حمل افعال شیخ و جمیع اصناف صدام
بشمارکت اعضا و حیست که اعتنا بعضی مشارک کرده شود و تنفیذ آن عضو نمایند بدانچه مخصوص و باشد و تبدیل مزاج آن کنند و معاذک تقویت راس و مقویات
آن نمایند و ماده را قبول کنند پس در ابتدا مقویات بار و مثل روغن گل مع سرکه لعل آردند و اما بعد ابتدا اگر مواد از کیفیت متادای بسوی سحر را باشد مقویات بار و ده
مستطوره دام استعمال نمایند و اگر بار باشد بجای او روغن باورنخ روغن آس کنند یا روغنی که در آن صمغ سر و گداخته باشند یا از برگ سر و عصا زده او یا از لیل ساخته
باشند لعل زنده و بر گاه از تنقیه تبدیل عضو داغ شوند نظر کنند که آیا این صفت منجذب مرض شده و یا بسبب این صدام و در سرخ گردیده پس ده کیفیت ریخته بحسب آن عمل نمایند

علاج صداع شری معدی

باید که اعتدال نمایند با صلاح غذا و آنکه مولد خلط مضاعف و خلط باعث مرض باشد پس اگر مسبب خلط بود و وجبت که اول مبادرت به تنقیه نمایند بدانچه بهر سرفه اخراج
 در امراض ماغی شرکی معدهی متصل مسطور شده و در حالت تنقیه بعد از آن با غدی لطیفه محمود خفیف از ضم حید الکیموس اخذ سازند و بعد از آن حسب حاجت کیفیت میل کنند
 و بعد از آن تحلیل و ضم و اطلاق باشد اگر غذای مولد و حید مقدار کیفیت داده یا کیفیت نفس معده نباشد غذای محمود و مولد و حید را اختیار نمایند و بهتر آنست که
 بعد از آن حمام خورند و در خفیف بخارات کوشش پس اگر داده صفراوی باشد بعد تنقیه آن بقی دو سال تعدیل و با تقویت دماغ بروغن گل یا روغن آس نماید و قی کردن
 بخوردن ماهی تازه و بالایشن نشیدن آب برگ خیار و کبجین نیز نافع بود و هر صبح دو سه قهوه آن آب یا ترش یا آب غوره یا شربت آن یا شربت انار میخوش و بمیوه
 ریاس تناول کنند و خوردن فواکه قاضیه مثل مرود و سیب به نافع و سرکه و گلاب روغن گل بر سر گذارند و ایضا تقویت دماغ و تخم طبعش صندل کافور کنند
 و بهر اخراج صفرا و فوج حاض نیز نافع است گاهی بطبوخ فواکه یا آب آلود و ترنجبین یا شربت کویا شربت تمر بندنی ترنجبین ده درم بمیوهین طبیعت میکنند بعد تنقیه
 حرارت بطفیات مذکور نمایند و تقویت معده بروغن بضمه مثل آب ترش یا انار غوره و زرد و میوهی کنند تقویت دماغ بشموت و طحال یا روغن آب خیار و صندل
 گلاب روغن گل روغن نیلوفر شیر زان سرکه مسطور روغن قهقهه نیلوفر بادام و مانند آن ضاع و بعد از برگ مورد و گل سرخ و نیلوفر و قهقهه که دو مانند آن با گلاب
 بدانچه صندل صفراوی اندشت باید که و تا مواد آخره مرقیة قبول نمایند و بعدین معده و سر بروغن سفرجل مسکن صدارع حار شرکی معدهی ست و آبیکه را در
 باید که و برگ مورد و گل سرخ جو شانیه باشد بر سر منطوق کنند و غذای بار و سرخ از ضم مقوی مثل جوز مرغ که آب یا ناریا آب محصر یا آب سماق یا زرشک بخت
 باشند تناول کنند و باغ و نموده میوهی بخر بادام و شمش یا زرد و نه ماش مقشر بخر بادام و شمش بخورند و خوردن نانی که در سرکه یا در آب تر کرده باشند نیز مفید و اگر در
 انار ترش ملی بنان نعی و بانی علاج همانست که در علاج امراض ماغی شرکی معدهی که از صفرا باشد مسطور شد این عجب اس گوید که هرگاه صدارع بسبب خلط
 مستکن در معده باشند باید که قی بدای مخارج خلط نمایند پس اگر صفراوی بود کبجین نمک آب گرم و یا کبجین و یا شبنم قندی نمک جوشن یا تخم خربزه و سرخ بخاری

و تخم شبت باریک سوده بکنجین آب گرم و اگر مایه تازه و خمریزه و سمرق و خبازی بخورند و بالایش بکنجین آب گرم بنوشند فی صفرای مستکن رسیده و جالبه
گفته کسی را که صداع از صفر در معده باشد اگر از خودی کند صداع او در ساعت زایل شود و گفته کسی که صداع او صفر آید و اگر هر روز سبورت بخورد
از صداع نکند صداع ظاهر شود پس هر روز قبل از آنکه صداع شروع گردد و غذا بخورد و علاج این کسان فی باب گرم قبل از غذاست اگر برایشان اسهال
بود و اگر فی سبیل نباشد سبورت بخورد و صفر بکند لیکن مقدار او اندک باشد و صاحب و امصارت برگرستی نباید کرد و اگر صداع ساکن نشود این نفع
صبر و شستن و می بخت درم گل سرخ درم تخم کاسنی تخم کشمش هر واحد درم شاهره درم شکاخی با او در هر سه واحد درم پوست بلبله زرده درم
مویز منقی و قمر هندی هر واحد درم در شمش طبل آب بجز شام تا چهارم هر دو صاف کرده و در شیشه انداخته و روز و راقتاب و شب در جای گرم ننهد
ریح طبل از آن با نیم درم صبر سقوطی و نیم درم کین و نیم درم روغن بادام شیرین بنوشند سه روز یا پنج روز و غذا زیر پنج بچرخ یا رانیم بر روغن بادام و بنهند
اگر این بکنجین صبری استعمال کنند شفقت بین نماید و صفر را که در معده باشد باغ بود تخم کاسنی تخم کشمش تخم شاهره و گل سرخ هر واحد درم نیم درم بر آن
سرکه کسینج طبل آب شیرین و در طبل انداخته با تنش معتدل بنزد نصف با نصف کرده شکر طرز و سمن انداخته باز بنزد کف آن گرفته از تنش فرد آورده
ساده و صبر سقوطی بر آن انداخته و نظری بر و از شرابی از ده درم تا پانزده درم با آب سرد و این حسب استعمال کنند که تقیه معده از صفر میکند پوست
بلبله زرد تخم گل سرخ درم سفونیا یک درم باریک سائیده با آب سائیده و یک نیم درم خورده بالایش آب شاهره مرق ریح طبل ثالث طبل بکلیمانی
ده درم بنوشند و اگر استفراغ بلیله و قمر هندی و شستن کنند بدان استفراغ یا بند معده تقیه بدن تفصیل سر با ضربه تان صداع حارسه که مذکور شد باید کرد
ماین ضام و مقوی لعل از دندان از قبول فصول نماید گل سرخ معتدل سفید هر واحد درم اقا قبا و خضض هر واحد یک درم گل اندی درم باریک سائیده
با آب سرد و آب بید آب عقی الا اعی و آب شامی گل سرخ و آب برگه و آب گورد آب طلع هر کدام که بمرسد و یا مانند اینها از آنچه مقوی عضو مانع از قبول فصول
صفرای باشد سرشته ضام و باید که معتدل ساقین بصفا به بریند و یا نه با نذنا فضلات بسوی عقل مجذب گردد و جالبه بنوس در کتاب سبیل البر گفته که چون
انسان را صداع بسبب صفر شود و معده باشد بر صفا حمیده سمول او غرغان آب انار میخوش یا آب انار دانه بنوشاند که این تقویت معده او دفع
صفر را بدین حریره در شکم او اندازد تا بکشد اما پس اندک اندک از آن بدیند تا بسوی معده او صفر نرزد و صداع آنرا عارض نگردد و درین خوردن معتدل
داشایی قبا بضمه بکرم پس صداع ساکن شد زیرا که معده قوی گشت و صفر را قبول نکرد و باید که اشایی قبا بضمه باغذیه باشد تا مدتی دراز و شکم باقی ماند
و بدین نفع نفوذ کند و جالبه بنوس در شرح کتاب ابیذریا نوشته که گاه آدم حج را صداع دفعه بغیر سبب ظاهر عارض میشود و این از فصول حاده و جمیع در معده
می باشد و علامت آنست که صاحب او نان بهر آب مرق آب تر کرده بخورد و اگر این طعام معتدل الحار است تعدیل این فصول و اعانت
برضم آن در معده می نماید و اگر ماده بلغمی باشد بهر آب و صبر و اصل السوس یا بکنجین عملی و نمک فی آوده و اگر ترب بخورند و بالایش
کله پاچیه با شبت بخت بنوشند و بعد از آن فی نمایند تر خوب است و بعد فی گفته و بلبله مرقی و مانند آن بخورند و خوردن سه درم جوی که از شنبلی الطیب
فستقین هر واحد یک جز و معتدل سفید ریح جز و ساخته باشند نیز در تقویت معده و بضم طعام از بجزیات سر بند نیست و لطیف ماده بمنفع حار نموده
بلغم و حسب ایاج دهند و ایاج فقیر را گفته نفعی معده است و بعد تقیه جوارشات حاره برای تجوید بضم و تقویت معده بخورند و آب گرم بر بنزد و روغن گل
نیم گرم در گوش چکانند و غذا سریع انضم مثل چونه مرغ و گوبر و بچرخ بهر شش میگرداند که اگر خلط بار و لغنی باشد که از آن ریح شدیدی بجهان نماید قیامت قوی تر
و ماطقات دهند و اگر زایل نشود یا رجات کبار بطبع نفیون دهند و قطع شریان صدغین و درین نافع است یا داغ خضیف بر صدغین بنوس که سر سوزد بلکه
شریان تنگ گردد و اکثر شریان یا قطع میکنند و بهترین داغ آنست که جلد بالاسه شریان شق کرده شریان را ظاهرا بکند پس بر نفس
شریان داغ نهند تا اثر آن بر جلد واقع نشود و آلا داغ سلامت باشد یعنی تنگ سر باید نه فراخ سر و اگر ممکن باشد در تابستان این عمل نمایند
و باید که غذا سه و حریره با سازند و ده روز بهر سر نمازند و تفت غذا در گرام وقت سروی باشد و ایضا کثرت کلام نماید و بکنجین قوا بعض بر شریان

صداعین بچسپانند و نزروت و زعفران بدان مخلوط سازند و گاهی بران قطعه ارب نهاده بعضا پی نهند تا ضربان موجب وجع مکن و ایضا چوب می بندند و اما دفع قوی برای این سدر و سوسن و صندل و یک بالای نقره نر و موثر تر است و باید که هر حال از شراب اجتناب نمایند چوب سی که هرگاه صداع از فضل بلغمی تخلف در معده باشد و مرقی از ترب قطع منقوع در گنجین حلی آب شبت و نمک جرش یا بامای شور نمایند و صاحب او را از شراب آب یکساعت منع کنند بعد از آن گنجین آب مطبوخ ترب و شبت بنوشانند و یا ادویه بقیه بنشیند و یا بدینند تخم ترب و تخم شبت و تخم جرش مساوی باریک سائیده عمل سرشته آب گرم باندند که نمک بنوشند و پیچ مبلول در روغن کنجد یا زیت یا با انگشت نوک تی نمایند و در تقیه معده که ششش کنند و بعد تقیه آن با اصل یا شراب آن آب سرد یا اندک شراب ریحانی مخروج آب بنوشانند بعد از آنکه باندگی از آن مضمضه کرده باشند و حب معروف بحب قنطاریا و حب یابان نافع این صداع است و اگر هر روز از هر فصل صغیر و درم نیم مثقال یابان فیکر سرشته بخورند نفع دهد و یابان محرم جصل نیز نافع بود چون هر روز و مثقال از آن سه روز متواتر بخورند تقیه معده از بلغم را می کشد و بلغمی نافع است و چون حب صبر هر روز سه شب وقت خواب یک مثقال آب گرم بخورند و ایضا چون حب صبر درم نیم آب گرم بخورند تقیه معده از بلغم کنند پس اگر صداع ساکن نشود و مزمن گردد یابان ایکا غایس و ملج و قنطاریا و نمک هندو این صفت حب یابان نافع این صداع منقی معده از بلغم است ترب سفید خراشیده و درم یابان فیکر سه درم پوست ایلک کالی و درم نمک هندی مثل این شحم خنظل یک تخم کرفس نیم درم همه را باریک سائیده آب جها سازند شربتی از دو درم و نیم تا سه درم و این حب صبر نافع بلغم را می کشد است ایلک کالی و ترب سفید خراشیده هر واحد پنج درم گل سرخ چهار درم مصطک دو درم صبر درم باریک سائیده جها سازند و یک مثقال وقت خواب بخورند و این نفوق صبر نافع صداع حادث از بلغم را می کشد در معده است پنج کرفس پنج بادیان هر واحد هفت درم مصطک و سنبل الطیب تخم کرفس بادیان و انیسون هر واحد و درم اسارون حب بلسان هر واحد سه درم بلخه و عود بلسان و گل سرخ هر واحد چهار درم عاقر قرحا یک درم فستقین پنج درم همه را در شرب رطل آب با قش ملج پزند تا نصف آید و ظرف آگینه با قناب سه روز بدارند و هر روز چهار اوقیه یک درم صبر بنوشند و این نفوق صبر و کرفس فستقین و بلخه و درم اسارون سه درم مصطک و سنبل الطیب عاقر قرحا هر واحد یک درم نیم ایلک کالی چهار درم خنظل دو درم تخم کرفس بادیان هر واحد سه درم و آب گرم بران انداخته و در روز با قناب در شب بجای گرم بدارند و هر روز چهل درم باریک مثقال صبر و یک درم روغن بادام بنوشند و غذا ببران شور یا اسفید باج گوشت گوسفند ز صغیر باشد و تخم خورند یا کوبیده و تخم آب مانند آن و بران شراب ریحانی مخروج بنوشند و تضمید معده ایشان با ضمه مسخه مطلقه کنند تا منع تولد بلغم کنند این صناد گیرند سک را مک لاون و عود خام هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم سنبل الطیب مصطک هر واحد و درم مشک یک انگ همه را باریک سوده در آب نام یا آب مرزنجوش سرشته بر معده و در حالت خلط و سوزند و نفطش و کندش صبر و زیره و شونیز عطسه و زنده آب چقندر و آب مرزنجوش آب بودینه و زنی چکانند چربانی و ایلانی میونسند که دل بطبیخ شبت و لویا سرخ و تخم ترب و محمل فی باید کرد و از پس آن باندگی گل قنطاریا و انیسون و زیره و مصطک مانند آن بخورند و اگر روند یابان فیکر اصل سرشته سه درم یا سه مثقال بدینند صواب باشد و آنرا که صداع پیوسته باشد صبح نفوق صبر دهند باین نسخه سعد سنبل فستقین نفوق از کرفس بادیان ناخواه زیره هر یک ششی همه اینها چند چنانکه آب سرخ شود و قوت دوید گیر و صاف کرده و بقدار نیم لی ازین آب ده درم صبر انداخته در شیشه کرده با قناب تا سه روز بدارند و هر ساعت شیشه را بجای باندند و سه روز با داده درم ازین آب صاف کرده سه درم روغن بیدارنج و روغن بادام تلخ انداخته بدینند و اضمه و اطلبه که در صداع نفی مذکور شد هم موافق بود و آنرا که بدین تدابیر صداع زایل نشود و رخ کردن صواب باشد بر میان سر و بر هر دو صغیر و یکی بر پس سر بالای مغاک پس گردن طعام و شراب نیز اطلبه و لویا که در هانجا مذکور شد و خرمای قسب و زیتون بعد طعام خوردن موافق باشد این الیاس گل یک شبت سه درم تخم خرزهره سه درم و آب خوب جوشانیده صاف کنند و در آن نمک طعام هضم عسل بست درم حل کرده بنوشند و بر شیشه ملوث بروغن کنجی کنند و یا لویا سرخ و تخم چقندر و تخم سرتق و پودینه بستانی و نمک طعام هر واحد سه درم جوشانیده بنوشند و فی کنند بعد خوردن ترب یا خنجر و آب یا بامای شور یا اکاع مطبوخ نمکین تقویت راس بخورات خوشبو موافق مثل زعفران و نمک نهند

نسخه

نسخه

نسخه

نسخه

و مسوط آب مرزخوش استنشاق مشک و غالی نافع است و اگر واده ریجی باشد تنقیه معده یعنی گندیدن بکسر ستم عاقل که روغن بیدار خردان و آبل بیدار
بعل آبل زنده اگر از استعمال او مانعی باشد زیت کند بدل این روغن کنند و اگر غم کفرس پنج بادیان پنج آذخر یا نحوه مصطک هر یک دو مثقال جو شانه صاف
نموده و دو روز روغن بادام تلخ و دیگر روغن بادام شیرین داخل کرده چند روز بنوشند نافع بود و جوارش کوفی و قوی و چون کاسه را لایح دانند آن بهر تقویت
معده و تحلیل ریل استعمال کنند و بهر تقویت راس روغن آس روغن لادن روغن سوسن آب سرد و آبل و سنبل و سحر و آنچه در آن قبض و تسخین باشد بعل آبل زنده
و الیدین و سب و با بکسره حامی و یا با ریچه درشت و یا بسنگ پا و گذشتن در آب گرم و بستن آنها نیز مفید بود و باقی تدبیر از علاج امراض و مانعی شرکی معده
که از واده ریجی باشد بکسر گیره ایلاتی و جرجانی گویند که اول تنقیه معده یعنی گندیدن بایج فیقر دم معده اما الاصول بر روغن بادام تلخ و اگر حاجت آید نفور صبر
بر روغن بیدار خرد و صفت ما را الاصول نیست پوست پنج بادیان پوست پنج کفرس هر یک و دو روز پنج آذخر یا سنبل و سحر و آنچه در آن قبض و تسخین باشد بکسر
ناخواه قزو مانا و دینه کوی هر یک سه گرم اقیقون اسطوخودوس هر یک هفت و دو روز در آب پیترند و صاف نموده هر صبح سی و دو گرم گرم کنند و هفت و دو گرم بکشدند
حل کرده صاف نموده چهار روز روغن بادام تلخ داخل کرده بدیند و اگر دو روز صبر درین آب ما را الاصول حل کنند و سه روز در آب پیترند و بعد از آن هر روز
بقدر ده درم تا پانزده درم باد و دو روز روغن بیدار خرد و صواب باشد و در هر هفت روز بخورنیا یا دوا المسک حلویا یا مر یا تر یا ق کبیر و شر و بطوس بخورند
و روغن بیدار خرد مصطک بر معده الیدین و هر صبح و در حمام رفتن و در حمام زیره و ناخواه و در چینی داخل کردن سودا رود و آنچه بیکه بنوشند باید که مطبوخ سازند و در آن
مصطک اندازند و بکشدند با مصطک زیره خوردن نافع بود و هر شب پانها از بن ران تا بقدم نیک بماند و اندکی کشنیر خشک تخم کتان و فکریخ و زنده که بدین تدبیر بخار
از سر باز ماند و اگر صعود بخیره معده باشد بطریقی کشنیری خورده شیر تخم کاسنی و عرق شاه مره بر آورده نبات سفید داخل کرده بنوشند و کیدن سبب به
و امرو و ساق و آتش الیدین بر زقطه نا بشک و الیدین سبب پاک کردن در آب گرم و آتش الیدین شربت بنفشه حاضر بیون ترند و آبل و مانعی آن با اسپنول بشال
آن و تناول نان بکسر که نافع صعود بخار اند و خوردن فواکه قبل از و آن نافع و کذا چند لقمه نان یا کتان یا آله یا خرخوش و آتش الیدین بوب حامضه مثل لب ریاس
خوره و سبب به و آنار و خواب و آرام و سکون در مواضع بارده و طبه طبیب را کجه و تریب و قات غذا تا آنکه نیک بضم باید سودمند است و اگر بعد ازین تدبیر صلاح
باقی ماند در حمام آب یگر کم بسیار بر سر ریزند و مقدار یک دو ساعت و در بیت وسط نشینند و بعد بر آمدن از حمام آب سرد بر دست پا یک لحظه بریزند و اگر صعود
بکمال و یا فساد یا کطیب از علامات مخصوصه هر خلط دریافت کنند که کدام خلط سبب تولد بخار و محدث صدره است پس متوجه به علاج آن بحال خاص آن گردد و قویا
معده مثل مصطک و بکشدند و آن نافع بود و هرگاه طعام تناول نمایند و غیر شروع گردد و صدره آرد و با سبب غول یا کشنیر خشک بشکری لای طعام بخورند و اگر
سردی معده از احباب سبب باشد لعاب بزرگ کتان مع کشنیر خشک استعمال کنند و تقویت راس کنند و آنچه در سابق مذکور شد پس تسکین آن از نطولات شمرات
مناسبه نمایند خصوصاً ششم مرزخوش که گاهی تنها سبب خلاصی تمام میگردد و باقی تدبیر از علاج صدره بخاری داخلی و امراض و مانعی بخاری اند که گفته شد و گویا اگر
صدره از بخارات باشد که از اخلاط رویه و معده بسوی معده دکنی او و بهر خرج آن اخلاط استعمال نمایند و بکسر پنج کفرس پنج بادیان و آذخر هر واحد و دو روز و دینه
کوی زرا و ندیم حرج شکامی باد و در هر واحد بخورم لیلک سیاه اسطوخودوس هر واحد هفت و دو اقیقون هر واحد بخورم سیخه ناخواه قصبه لای زیره هر یک سه
و دو سنبل طبیب و دو روز موثری سی و دو در شش رطل آب جو شانه تا دو رطل یا نصف کرده یک و قی یا بایج فیقر در آن انداخته و ظرف آبلین با قناب روز
بدانند و بخور یک لقمه تا دو و قی با سه و دو روغن بیدار خرد بنوشند که این با جاع راس فرمند بر و اگر حاجت بخونی از بخارات افتد بخورنیا و امرو یا و تر یا ق کبیر و
شر و بطوس دوا المسک و حلو استعمال کنند و اگر از ضعف فم معده باشد هر صبح چند لقمه نان در آب خورده و مانع آن که در علاج امراض
و مانعی شرکی برای ضعف فم معده گفته باشد بخورند و یا بریزه مقرران یا آرد گندم مثل نار وانه و غیره ترش ساخته بنوشند که بشکریا عمل تقویت فم معده کنند
و اگر استعمال ترشی الم و آیدار ساند بر لقمهای که در حلاب سازنج یا با قادیه ترکوه باشند اقتصا روزند و اگر قبل از صلاح اشیا مذکور استعمال نمایند بسیار
منتفع شوند و هرگاه اخلاط طعام و انضمام آن معلوم شود چیزی که در آن قبض بود مثل لقمه نان در رب فواکه یا تنها فواکه مثل سبب بهی و نا شپانی یا نان

بآب فوکه و بنفشه و اما آن بپختن است و با و الین آنرا دگر داشتن را ب گرم شوند و در بخا بعض ترا گیب مطبب ساخته کرام که مخصوص صدمات نزلی حار و مرکب
و بار دست جدا جدا اسطوخودوس و اگر با نزله حار باشد تقویه بدن و سر از سهل صفر و صوب بلبله کنند بعد از نفع نام اگر بدن مبتلی از اخطا و محتاج تقویه باشد
و هر چه در علاج نزله و زکام حار و ایدامه مفید شناسند و اطریفل کشنیزی تولی خوردن عتاب پنج عدد اصل اسوس چار باشد گل بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات
داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاد بود بجای اصل اسوس بهمان کنند و یا بلبله مرئی خورده شیر عتاب شیر تخم کاهویا کاسنی عرق شاهتره نبات بنوشند اگر
خواهند اطریفل کشنیزی بجای بلبله مرئی کنند و یا گل بنفشه گل نیلوفر کونا هر یک یک تولد شیر گاو جوشانیده بخار آن گیرند و نزله بند و پاشویه و تبرید دستور
استعمال نمایند اگر با صدمات در هر دو با زوضربان و ریزش نزله و سر فیه باشد مضجع از عتاب الشلب گل بنفشه اصل اسوس عتاب سپستان گاو زبان پر سیاوشان
تخم خطمی خبازی داده بنده گل سرخ سنای کی نیز اضافه کرده جوشانده صمان نموده مغز فلووس گنقد شیر بادام داخل کرده دهند اگر از مغز فلووس کراست آید بلبله را
بلبله سیاه تر بدقیقه ضافه کنند و بعد مسلمات عتاب سپستان خطمی خبازی پر سیاوشان جوشانده گل بنفشه عرق شاهتره نبات بنوشند اگر نیشخاش کوکناری اضافه کنند
و نزله بند نیز دهند و عروق معتدل برای سرفه و ناس نزله که در آن مشک و سبیل الطیب است بخار کنند برای سرفه اصل اسوس پر سیاوشان گاو زبان نبات
جوشانیده همراه عروق مذکور بند و ایضا اگر در سرد و ضربان چشم شدت باشد بهمانه عتاب و آب جوشانده شربت بنفشه خاکسی داخل کرده بنوشند و عرق شلث
و آب سوده بر صدفین طلا نمایند و پاشویه نیز کنند یا اگر شدت در و باشد غصه سر و کنند و جوشانده خطمی خبازی تخم شخاش هر یک سرخ باشد ضافه نمایند و ایضا اگر
صدمات و ضربان شدت مع تب باشد بهمانه گاو زبان سپستان نه و اگر کونا ریک باشد زعفران باشد و عرقیات جوشانده شربت بنفشه خاکسی داخل کرده دهند و ایون
نیز الیخ کثیر صمغ عربی اشق قرنفل هر یک باشد کونا نیم باشد و سقیدی تخم سرخ سائیده نزله بند بر صدفین اند و ایضا برای صدمات نزلی حار بلبله مرئی کوفته یا اسطوخودوس
سوده مغزی نموده بخورند بعد شیر نمز تخم بند و شربت بنفشه عرق شاهتره عرق کیوڑه بنوشند غذای پلا و کم روغن خورند و ایضا ایون فقر بر دهن با و ام چرب
کرده با طریفل کشنیزی یا صغیر سرشته تناول نمایند و بالایش لعاب بهمانه عرق شاهتره نبات بنوشند و زردم اطریفل عرق شاهتره عرق حبش الشلب شربت
بنفشه بالنگو یا شیده بنوشند انگور ای قبض اصلاح معده که از ایون اسهال شود و میدهند و زسوم برای دفع خشونت ریشه شیر اصل اسوس شیر خیارین شیر
کشنیز خشک دهند و ایضا اگر زکام و جی حار نزلی باشد عتاب بخورند گل بنفشه تخم خطمی هر یک چهار باشد عرق شاهتره بادا جوشانیده صاف نموده شیر نمز
تخم کوه شیرین شش باشد شربت بنفشه دهند و دوم شیر نمز تخم بند و نه روز سوم شیر تخم کاهویا کاسنی پاشیده بنوشند و ز چهارم خیارین فرازند و ز پنجم اسطوخودوس
سوده افزایند تخم خطمی موقوف فائده اگر سرفه نباشد کاسنی برای در سرد نزلی نیز مفید است و شاهتره هم در نازل معمول ساخته است و اگر با نزله مرکب
باشد اسطوخودوس گل نیلوفر کونا چهار باشد جوشانیده شربت بنفشه تولی سفید شش باشد پاشیده بنوشند و گاهی گل بنفشه چهار باشد می افزایند و بجای شربت
نبات می کنند گاهی اطریفل کشنیزی افزوده میشود و گاهی برای نفس سر شیر نمز تخم کدوی افزایند و ایضا بلبله مرئی خورده شیر اصل اسوس نبات سفید حل کرده
بالنگوش باشد پاشیده دهند و اگر اسهل منظور باشد اسطوخودوس گاو زبان شاهتره تخم خطمی خبازی عتاب الشلب گل بنفشه پر سیاوشان هر یک چهار باشد عتاب بخورند
جوشانیده نبات داخل کرده دهند و بعد نفع سنای کی فلووس خیار شیر گنقد روغن بادام شش باشد بلبلات هر یک شش باشد فروده مسهل اند و گونا کونا در نزلان عروق
کشنیز خشک هر یک چهار باشد جوشانیده غرغره کنند و اگر آب از دهن بسیار آید عتاب الشلب چهار باشد عدس سلم تولد کشنیز خشک کونا گل خطمی هر یک چهار باشد
جوشانیده صاف نموده حوض کی چهار باشد سوده پاشیده غرغره کنند و ایضا اگر انچه بوی و طعم بود اطریفل کشنیزی خورده اسطوخودوس گل نیلوفر شاهتره هر یک چهار
باشد جوشانیده نبات دو تولد خاکسی شش باشد داخل کرده دهند و ایضا اگر با آن تشنج زبان در و لبات و گوش نیز باشد اسطوخودوس گل نیلوفر دست بلبله زرد و اما اسوس
گل خطمی هر یک چهار باشد جوشانیده نبات دو تولد داخل کرده دهند که نفع مضجع ملین مرکب است خطمی خبازی کد چهار باشد پر سیاوشان شش باشد و فای خشک باشد
جوشانیده غرغره کنند که نفع داغی از حلق دفع گردد و ایون فقر با طریفل خورون و حب الیخ با استعمال آوردن مفید است و ایضا اگر با جی مرکب باشد عتاب بخورند
گل بنفشه گل نیلوفر اسطوخودوس شاهتره هر یک چهار باشد جوشانیده شیر تخم خیارین شربت بنفشه خاکسی بند و اگر با نزله بار و پاشویه یا شربت شرب

نیز در نزله حار و مرکب

و خوب به هم زده بر سر بریزند و در آن باز چنگان تر کرده بر سر نهند پس اگر زنده نماند تابستان باشد بر برف سرده کرده میل کنند و پایها خوب ببالند و عضلات ساقین
بعضا به هم بریزند و ایضا بصندل و گلاب آب خرفه و آب خیار بر سر خمال کنند و آبیکه در آن بنفشه و جو خشخاش بخته باشند سرده و گرم و نیم گرم در سر بر سر بریزند
و اگر آن بخوابی باشد شیر و خمران بر سر و دوشند و اگر این صداع از خلط متعفن در معده حادث شود و بجهنم آب گرم امربنی نمایند تا معده از آن خلط پاک گردد و اگر از خلط
دو چنج بدن عارض شود باید که تنقیه بدن از آن خلط بمطبوخ فواکه نمایند و اگر صداع در تب از ضعف راس افتدی باید که تقویت سر با صندل مقویه آن مثل
ضماد مرتب از صندل سفید و گلاب و آب بید و آب طلا و آب جی الیالم و آب عصی الرامی و مانند آن سازند

علاج صداع بحرانی

تا توانستند از آن او طبیعت گذارند و او به مقوی طبیعت غیر قوی و کیفیات و مضاد کیفیت مرض استعمال کنند و الا بصورت شدت صداع و طبع طبیعت
از نوع مواد طریق میل طبیعت بدفع ماده یقیناً دریافته اعانت طبیعت بدانظرت نمایند مثلاً اگر غشیان و تقلب نفس اختلاف در لب و در و در غیره علامات
میل طبیعت برای دفع ماده بسوی فوق دریافت شود اعانت برقی نماید بکنجین آب گرم و دیگر کیفیات بار و مثل طبع اصل السوس و بنج خیار و چغندر و مانند آن
و اگر قراقر و نفخ شکم و اضطراب و حرقت در راق و سایر آثار میل طبیعت بدفع ماده طرف اسفل یافته شود اعانت بر تلین طبیعت کنند بملقات خفیفه مثل
نفقوع آلو بخارا و عناب و پیستان و مویر منقی و ترمه بندی یا شیر خشک و یا شربت آلودیشون و یا آلو منقوع در جلاب بعد طلاء نیدن سوزن تا منتفع شوند و یا
شربت بنفشه و شربت ترمه بندی و شیر خشک قلیل انوزن مقدار پنج درم و یا شربت در دکر آب سرد اگر گرانی در نواحی گرده و تحت اضلاع پشت و طبع علامه
میل ماده بطریق بول محسوس گردد با در اول علاج کنند از سکنجین یا شربت بنفشه و دو درم شیر خشک نیم خیزه و تخم خیار با لمانا صندل یا ماء الشیر یا جلاب و یا قند
و خوردن بی مانع بخار و دست و اگر شعاع و سرخی پیش چشم و خیالات سرخ یا زرد و غده و بینی بریض در که شود تند بر عاتق آوردن کنند به یومیدن سر که در فتن بخار
آن بر سنگ یا خشت گرم ریخته و دیگر نفوحات معطسه خراشیدن بینی بچربی درشت و نظر نمودن بسوی چشمه آفتاب یا شای سرخ و گذاشتن فیله پودینه و شتی و تفاح
و غیره و کندش زیر پا گاو سرشته و اگر نبض موی زخو نرم و جلد بدن معلوم گردد و معرقات استعمال نمایند در آب و شرب ادویه و فطول بر سر باید که معتدل باشند و اگر
شائبه لزج و دوح اعیای زیر گوش یا در نعل یا کعبه ران منوم شود و صدمه حار و جذبه مثل شعاع و کرفس بروغن زرد کنند بران موضع استعمال کنند و یا حجام با شکر
بران موضع نهند تا که ماده از دماغ بطرفی که میل کرده منفع گردد و آن موضع متورم شود و بعد از آن تند بر لضع و انفجار و درم کنند تا ماده از زمین جاد دفع
شود و در نه وقت رجوع ماده بسوی عضو پیش دست پس دفع را انداد

بیضه و خوده

میگوید که نوعی از صداع سمی بخوده است یعنی بیضه بسبب اشتغال او بر تمام سروانطای گوید که بیضه در مخصوص وسط سرست و خوده مثل دانه که در سر پیدا شود و بر
صداع عام نیز اطلاق میکنند و برین تقدیر هر دو شرادند و باید که آن در دوسرست مثل بیضه سلاح یعنی خود مثل بر تمام سروانیت خرمن بللی انخل عسر الانقلاع
شدید الصعوبه که از ادنی شئی مثل حرکت و تناول و مجرات و ملاقات سخفات و استماع اصوات بنوایب عظیم بجهان کند و صعبت او هر ساعت نشد که در سختی که
صاحب او از آواز و روشنی و کلام نفرت و از حرکت بدینیه و فکر به کراهت کند و با تشنای روح که بطون دماغ را متلی گرداند و شرب شراب اینداید و تارکی تنهایی
و خاموشی و سکون را دوست دارد و بر کشتن چشم تمامه خصوصاً پیش آفتاب قادر نباشد و هر ساعت در باید که سرادی شکند یا منجذب میشود یا می شگافد و بیضه بران
شراین صدغین و خلف ازین در اکثر کلاف شقیقه که عالی از ضربان آن نبود و ایضا فرق فیما بین هر دو آنست که در شقیقه چون شراین را از ضربانی منع نمایند
صداع ساکن شود و بیضه تسکین نمی یابد بلکه صاحب او احساس می نماید بدوی و صوتی از تحریک اجزیه محتسبه و برای نواب او اوقات راحت و سکون بود چنانکه
برای صرع میباشد و علاج او سخت دشوار است و باشد که بنا بر شدت درد بکوری ادا کنند و جالینوس در این زمینه نوشته که این صداع مقدمه نزول الما باشد
اسباب این مرض بقول اکثر طباششش گونه است یعنی احقان بخارات اخلاط زیر اغشیه و دماغ یا احتیاس ریح غلیظ یا اخلاط ردی درین گفته یا

حدوث قلعونی در دماغ یا مجرّه دماغ یا ورم یا در ورا جزای اندرونی سرد بقول جالینوس سبب جالب او ضعف دماغ یا شدت حس است و سبب مولد او خلط
 سردی است یا ورم جاری یا باد یا آنکه بیشتر از ورم سوداوی و صلب افتد و اکثر در وسط حجاب خارج از قحف یا داخل آن بود پس اگر سبب او که ورم بود یا غیر آن آمد
 قحشای داخل قحف باشد و در دو تمدن این چشمها محسوس شود و اگر در قشای خارج قحف باشد از تمدن دست بر سر زد یا ده گرد و دو تمدن در وجه دریا بد رنگ
 بحسب رنگ بخار یا سرخ باشد و این مرض اکثر بعد امراض حادث میشود بنا بر ضعف و هر دماغ و حجب داخل یا خارج او تا آنکه از حرکات خفیه بدنی
 غذائی و بخاری و حرکات خارجی ایذا یا بد قبول موفی قبول کند همچنین کسانی که مستعد ابتلای راس باشند و مواضع سر آنها مایه قبول مواد موجب این
 علت بوده هرگاه سودا بدی نماند ضرر درین علت مبتلا گردند و طبایع مستعد ابتلای راس ابدانی است که در آن ریا حار بخاری متولد شود و آنکه در لم حده
 ایشان فضول صفراوی جمع گردد و گویند که حدوث این مرض در اکثر از خلط بارد غلیظ و سده و از رنج شدید می باشد گاهی از خلط حادث از بخارات اخلاط سنگین
 در دماغ یا ترقی از معده یا سایر بدن بود و در اسرار الاطباء و مسطور است که از بخارات صفراوی و دموی و سوداوی نادر الوقوع می باشد و اگر افتد در مدت دو چهار
 روز بملاکت میرساند **تشخیص** سبب این مرض بدانکه شناخت هر سبب از اسباب مذکور بهان طریق است که برای تشخیص امراض دماغی مادی دوری و
 اندام صدام خلطی و بخاری و ریگی گذشت و ایضا از دریافت کردن حال نوعی از انواع در و که وجه نفس فذاع است یا قبیل یا تمدی یا ضربانی نیز سبب این
 صدام مشخص گردد مثلاً اگر مریض روح ناضل از اعیان کند و با آن دیگر علامات صفرا شل زردی رنگ و غیره یافته شود صفراوی بود و اگر در قبیل
 که نشان مواد دموی یا بلغمی یا سوداوی بود پس اگر با آن سرخی چهره و دیگر آثار دم مفهومی گردد و دموی باشد و اگر با آن سفیدی رنگ و اشک و تبخیر و غیره
 نشان بلغم دریافت شود بلغمی باشد و اگر با آن تیرگی رنگ و سایر علامات سودا مد رک گردد و سوداوی باشد و اگر در دو تمدن و منتقل بیان نماید بخاری و
 ریگی باشد و اگر آثار ورم پیدا و دوری باشد پس اگر با نقل و ضربان بود و دم قلعونی باشد و اگر با تبخیر و لذع بدون کثرت نقل بود ورم حمره باشد و ایضا
 به شناخت این امر که بخارات از کدام خلط است از لون وجه و غیره علامات مخصوصه هر خلط توان کرد مثلاً اگر رنگ رو چشم سرخ بود و گرمی و التهاب در
 محسوس گردد و دواج کشیده و نبض متلی و چشم برآمده و احساس حاسه شرم بر آن دم و تغییر طعم دهن نبوست و عطش باشد و در خواب اشیا سیه سرخ بیند
 بخارات دموی باشد و اگر رنگ زرد مشیخ و شدت نفس و حرقت و التهاب و عطش و رنگ متحرک مال بر زردی و خیالات چیرهای زرد و رویت نیران و شب
 در خواب بود بخارات صفراوی باشد و اگر رنگ سفید و تبخیر و وجه کثرت نقل و تمدن و نوم و کدورت و اس و رطوبت منخون و کج دهن و چرخ چشم و تغییر طعم دهن
 یا تبخیر و عدم طعم و بخارات بلغمی باشد و اگر رنگ مال بسیار و تبخیر و حزن و اشتیای کاذب و بطور حرکت چشم و کشیدگی آن بجانب پشت
 و شکلی و معد و تقلص و روت خوابهای مشوش و اشیا سیاه و دغان در خواب بود بخارات سوداوی باشد علاج بعد تشخیص سبب از اسباب
 مذکوره حسب سبب بدانچه در اقسام علاج امراض دماغی و انواع علاج صدام مسطور شد علاج کنند و ایضا اگر از کثرت اخلاط باشد تنقیه خلط غالب از
 بدن و در بعضی اقسام اسهال حسب واجب کنند پس عنایت بقویت راس مصروف نمایند مثلاً اگر خلط حار باشد و غن گل بسر که خوب بر هم زرد بر سر بزنند
 و ایضا در ابتدا طلب برود اعات مقوی مثل صندل و اما قبا و آس و اثل و گل سرخ بسیارند و طلای کافور و گلاب و آب بید نیز نافه و بطبیع تشخیصش هم
 و گل سرخ نطول سازند و در آخر بعضی ادویه محله مثل بابونه و اکلیل الملک و مانند آن مخلوط نمایند و سر هندی نوشته که در بعضی دموی از منقیات دم
 مطبوخ برگ خنادره و عناب و سرچو که مساوی است چه این دو و تنقیه از صفرا و غلظت بخون می نماید و ثوران اساکن میکنند و از کما رنضجات و تنقیات
 دم مستغنی می سازد و بعد تنقیه و اسهال و تقویت راس برای منخ بخارات خوراندن فوا که قافیه مثل انار و به و سبب مفیده و و کلا ادا است
 خوردن گلشن شکر یا بلبله زرد و گل بنفشه و طلایه فیون و سرکه و گلاب بعد تنقیه در نوع حار مفید گفت اند چون حال بصلاح گرداید تنذیه
 بطعامی که خالی از تخیر باشد مثل مزوره بقول مثل حدس مقشر نمایند و هرگاه مرض ساکن شود اندک از لوم سرخ الا نهضام لطیف
 مثل چزه مرغ مطبوخ آب خوره و آب انار و آب لیمو بدیند و بعد رنج عاده بعات اد نمایند و در ماده حار و بار در کب و فصل گرم و مرض

فرس که وقت راحت و دفعه ظهور صعوبت شود بعد فصد سرد و بر آوردن خون بقدر پارسیر این دو اسود سید بهرستان باز ده و انداختن اسطوخودوس هر یک
شش ماشه خناری اصل السوس هر یک چهار ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح الیه صاف نموده شیر تخم کاهوش ماشه شیره مغز تخم هندوانه چهار ماشه شربت
بنفشه دو توله داخل کرده خاشکی شش ماشه پاشیده بنوشند و قرص شلت که در آن صمغ سرس داخل است بآب سوده بر شقیقه ضامی کرده باشند و اگر خلط بارد
باشد بعد تنقیه بر دست بخوردن گلگند علی مع لیل کالی و اسطوخودوس و طلا بصیر و زعفران و مرکب بآب نمک مفید بود و آبیکه در آن ادویه قلیل الحار را
مقوی راس مثل بابونه و اکلیل الملک و گل سرخ و قفاح و زعفران و رطب و مانند آن جو شاییده باشند بر سر نطولی کنند و اگر مدت دراز گردد و مرض اکل
نشود و ادویه که حرارت آنها زیاده ازین باشد مثل نام و مرزنجوش و پودینه نری و بری و برگ خار و قصب لزیره و شونیز خلط سازند و اگر ماده مرض خلط
تخایط باشد و ویستفرغه مثل حب صبر استعمال کنند و بصبر و کافور و اندک مشک سوط نمایند و بر پیشانی و هر دو شقیقه ادویه ملزقه مثل زعفران و مرهم الاخون
و صمغ عربی و اندکی ایون طلا سازند و آبیکه در آن ادویه محلوله مثل پودینه و برگ خار و قصب لزیره بخته باشند بر سر ریزند و ایضا در ماده غلیظه که با وی حرارت شدید
بناشد و لا ادویه سخن و ملطف استعمال نمایند بعد از آن آنچه لطیف و تحلیل بقوت نماید مثل خردل و فطرین بعل آزند و چون مرض انحطاط نماید و لا ادویه محلوله
تنقیفه بعد معطسات قویه استعمال کنند و سوط بندق بندی باندک زعفران درین باب از جربات ست و ایون مرکب زعفران چند بیدستر سوده با وجود ادویه
آرد بزرگ کتان آینه بآب گرم یا گلاب یا آب ریحان سرشته بر مقدم سر ضا و نمودن مسکن قوی در دوده و شقیقه است و صاحب شفا و لا اسقام نوشته که در غالب
این مرض از سردی میباشد بنا بر زمان مرض حتی که قسم حار او تبخیر یابد و میشود پس معالجه او بصلح صداع یعنی نایب مع زیادتی تخیر از آن و آنچه تجربه کرده ام تنقیه
استعمال مفر و طپوس و تریاق ست و سوط بآب مرزنجوش و ازینجاست که بعض متاخرین می نویسند که در نفع تنقیه مواد این سخنچا پردازند که در صداع یعنی نوشته شد
و تقویت معده و دماغ با طریقل کبر انطاکی نمایند و این طلا بسیار مفید افتاده بسیار تر نفع زنجبیل تخم در نجویه اسطوخودوس هر یک سه ماشه کوفته بخته در روغن
بابونه و زنگرس سرشته بگرم برهنه سر نهند و بالایش نمکید از زیره کرمانی و شونیز و سعد و زعفران و گل بابونه و برگ آن هر یک هفت ماشه در صره بسته بگلاب و کیوئه گرم تر
نموده بکار برند این تدبیر نیز از جربات ست جراحی و نظرون و جراحی و دار شیشیان هر یک سه ماشه کوفته بخته در روغن زنگرس و زینق آمخته تا یک ساعت بخوری مالی بخته
برگ خار و شبت هر دو تازه اش نه هر یک یک دهنه در بار چوبچیده آرد و دهنه شسته در تنور گذارند که بخته شود و اگر گرم برهنه سر نهاد و از حصایه حکم بر نهند با بخل چون علت
طول کند و مشکن گردد و ادویه قوی تحلیل و نطولات و سوطات و نشو و فات محله استعمال نمایند و هنگام شدت درد و اضطراب درین نوع از مخدرات ضرر زیاده نباشد
و بیضه که بسبب ورم باشد علاج او رام راس نمایند اقوال خدای طبری مینویسد که صداع معروف به بیضه و قسمت یکی آنکه از بخارات صاعد سبوی
مترسکن در حجاب موضوع بر قفح انخارج و جلد راس باشد دوم آنکه از بخارات متسکن در حجاب موضوع بر قفح از داخل بود و این بخارات یا صفراوی باشد
یا سوداوی یا رطوبی یا دملجی و برای هر واحد از اینها علامت خاص است که بران دلالت کند و آن در تشخیص مذکور شد پس علاج بخارات دملجی و موی متسکن در حجاب
خارج نیست که قصد قیال کنند مع دمج و قوانین فصد چه اگر براب بیضه حادث شود و آن ضعیف القوه باشد از اغموض استرخای چنین اعلی هم رسد بر اگر قوت
ز فصد سترگی گردد و این را روفس در کناش خود در تدبیر شاع ذکر کرده پس بعد فصد و اخراج خون مقدار واجب تنقیه باین دو و انباید تر بدجوف خراشیده چهار
هرم آلو بخارا سی عدد حباب پنجاه عدد لبلله زرد است درم ستاد فستقین هر واحد پنجم همه را بجوشانند و یک شربت از آن بنوشند و بعد سال تخذیر نیز بجا باشد
حدیثان سازند اگر استفراغ یکدفعه کفایت نکند و دوسه مرتبه نمایند اگر از آن مافی نباشد و اگر ازین تدبیر اعلی نشود و محاجم میان کشین نهند و بعد حجامت آبیکه در آن
سبوس بود کوفته و کشین خشک جوشانیده باشند و زنجبیل از غذا بر سر ریزند و اگر ازین زائل نشود این ضاد استعمال نمایند شایف مایا بوش در بندی هر واحد
یک گرم در آب کاسنی است درم حله کرده آرد و خطی برگ گل بنفشه بقدر لاف داخل کرده بسایند و در شب ضاد نمایند و صبح دور کرده بآب بگرم بشویند و در شب باز
احاده آن نمایند و بهتر آنست که استعمال نطولی مذکور بعد از این ضاد متواتر و تریب کنند و اگر این کفایت نکند فصد رگ پیشانی کنند و بر ساقین شرط زنند
بعد تنقیه بر دوا فصد و در جمیع این معالجه هنگام استعمال او مراعات قوانین آن واجب است تا خطا واقع نشود و بقراط در اینمیا ذکر کرده که بیضه گاهی

هیجان میکند و یا تشنجه میشود از نزول در آب سرد بسیار و یا از ضعف قوت اما هنگام نزول در آب پاد و بهر آنست که جابجایی زیاد از واجب سرد میگردد
پس بخارا نیکه از آن تحلیل میشود و در آن محقق میشود و اما هنگام ضعف قوت از برای آنکه قوت از دفع بخارا آتی که درین موضع بهم میرسد ضعیف میگردد و چون درین
باشد مراعات قوانین واجب بود تا از وقوع خطا این باشد و اگر این تدبیر کفایت نکند و مرض زائل نگردد و مریض را بنوشیدن نفوق انتر یا رین یا ریوندر عذاب میکنند
و نسخه آن نیست گیرند عذاب جرجانی تخم دور کرده یک پل بعد اوی و انتر یا رین تازه منقی از دانه یک پل ریوندر خالص سه درم تخم کشوت یک کف نم کاسنی یک کف
این همه را در ظرف غصا ریخی آوند گل پاکیزه خوب بکنند و بر آن آب گرم چندا که بوشند و یک انگشت برض بالای آن باشد بریزند و سه روز در گرا و پیر و در سر آفتاب
نهند و برض هر روز یک قدح از آن با سه درم شربت عذاب بسره بوشند و این نسخه گیرند عذاب جرجانی خالص گرم ناخورده یک پل کشنیز خشک سی درم عسل
صد درم پوست بچکاسنی یک درم سه درم که بمقداری که آنرا بپوشند سه روز بکنند و بعد جوش قوی داده سرکه راضا کنند و بدارند تا مرق گردد و باریک صاف
کرده از آن یک تخمین بپزند بقوام معتدل و هر روز یک قدح متوسط از نفوق مذکور باده درم این سکنجین بوشند که این مرض سال را مرض دمو را شفا بخشد
و اگر این مرض از بخارات دمو مختص بر غشای موضع تحف از داخل باشد همین علاج کنند لیکن اینقدر زیاد نمایند که بعد فصد استفرغ امر بدوام بویند و نفوق
و سوط کردن روغن آن بدنعات مثالی کنند و بعد از آن باین روغن سوط نمایند که در سوسن صفر اندک و گل کشنیز اگر وقت او باشد و الا برگ و سبز اندک و
عسل بچ انگور یا قدح او اندک و همه را با ساینده تامل مرهم گردد و اگر مقدار این همه دو نیمه صد درم باشد و هر که صد درم حل کنند و بر آن سی درم روغن بید و بنفشه انداخته
آتش نرم بچشانند تا سرکه فانی شود و روغن باند پس صاف کرده بدارند و هر روز یک درم از آن سوط کنند و دوسه قطعه بعل آوند که این در معالج نفوق دمو یا نفوق
ست اگر بخارات رطوبتی مختص در حجاب خارج باشد تنقیه باین طبع بلبله کنند گیرند بلبله کالی پنجاه درم سنای حری خالص ده درم و نیز طانی منقی بست درم و بدستور
مطبوع جوشانده یک شربت از آن گیرند و در آن یک درم ایاج فیکر او و ثلث ده غار یقون و نیم درم تربد آینه بعد پنج روز نفوق درم شکر داخل کرده بوشند و
چون دو خارج گردد غذا زیر براج حلود دهند و از سائر اغذیه رویه مقوی ماده مرض منع کنند پس اگر مانعی نباشد و یا سه شربت حسب اجاب بوشند و میان هر شربت
فاصله با هم حسب قوت و سن مزاج مریض کنند و اگر این کفایت نکند لزوم غرغره بویج و عاقر قرحا و ایاج سازند و خشک بدان نمایند اگر مزاج مریض از آن تغییر نشود
و اگر این کفایت نباشد از آنکه در آن با بون و اکلیل الملک و شیج و قیصوم و اندک تخم خطل کوفته خوب جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و بدنعات استعمال نمایند و اگر
کافی بود روغن سوسن روغن نارودین و روغن قط بماند و مصطکه و عود خام بنامند و جلینجین مصطکه بخورند و اغذیه ناشفته قلیل الرطوبه تناول کنند و اگر این هم
کفایت نکند این ضام عمل آوند آرد که سه آرد جوشی هر واحد درم صبر مر و با بون و اکلیل الملک هر واحد سه درم سنبلی لطیب نیم درم همه اسانیده با سرکه مخروج آب
خوب آینه قدری روغن یا سمن یا روغن خیری داخل کرده بر سر ضام نمایند و اگر ازین مزاج مریض بجزارت متغیر شود و رطوبت گرم گردد و این تدبیر ترک سازند و اعلا
بسوی تنقیه حسب صبر و حسب ایاج و حسب قوا یا کنند و اگر اثر نکند و مرض اکل نشود لزوم این نفوق صبر نمایند گیرند صبر سقوطی ده درم مقل ازرق و عود و ج و زرباد
هر واحد سه درم پنج سوسن بویج هر واحد پنجم درم همه را نیکو کوفته سی درم بویج منقی و سی درم عسل سفید و آب گرم بقدری که بپوشد بر آن انداخته و در آفتاب بگذارند تا آنکه
جوش خورد و ساکن گردد پس هر روز یک قدح با سه درم روغن بادام تلخ بوشند و تا زوال مرض لزوم این نمایند و اگر این کفایت نکند بجهت لین که در آن اندک
شخم خطل نخته باشند بر روغن خیری و روغن یا سمن لزوم نمایند و اگر بخارات صاعده رطوبتی مختص در حجاب داخل تحف باشند بر علاج مذکور اینقدر زیاد نمایند
که شرب نفوق مذکور ترک بکنند و بر روغن مصطکه و روغن یا سمن روغن خیری و مانند آن سوط نمایند و اگر این کفایت نباشد گیرند گل تربج و در روغن خیری
جوش کرده اندکی از آن سوط کنند که این در ساجا و باغ انفس است اگر مرض صفراوی باشد بخارات او محقق در حجاب خارج تحف بود و علاجش استفرغ بطبع
بلبله است اگر مانعی از آن نباشد فصد بعد استفرغ و نسخه او اینست گیرند پوست بلبله زرد و قهرندی منقی از لیلیف و تخم هر واحد سی درم آوند بخارا سی درم عذاب
جرجانی پنجاه درم کشوت تخم کاسنی هر واحد کف فستقین سه درم تربد کوفته و درم بدستور مطبوع پنجه یک شربت از آن گیرند و سطحی سقمونیای شوی حل کرده بیکرم
بوشند و بعد از این مطبوع بخورند و صبر کنند بعد از آن فصد قیفا نمایند و شرب را و شیر که در آن جاز عمل با طبع باشد و اگر آفته نشود و عذاب و پستان جوشانیده باشد لزوم

عسل جرجانی

بست درم

بازن نامرغی

نوشه طردول

نمایند و اگر این کفایت نکند عاده استفرغ کنند اگر احتمال آن بود و پوست خشک باشد و بنفشه رسانی هر واحد یک کف که کوزه سوس گندم تخم کاسنی هر واحد دو کف و همراهم بر نهاده شود پس ندک سرکه آیمخته بر سر بسیار ریزند هر روز یک دو دفعه و اگر کافی نباشد این ضماد کنند جدا که در جوار و خمار هر واحد یک کف شاخ نرم بید یک با قهقهه بامام اگر وقت او باشد برگ نیلوفر هر واحد یک کف با یک بسایند و اندک آرد جو و سرکه و گلاب در روغن گل آیمخته بر روغن زیتون و دمام بر سر ضا نمایند و اگر کفایت نکند گلاب سی درم سرکه کهنه و درم روغن گل سه درم شباف مابینا با یک سوده یکدرم صندل سفید سوده یکدرم همراهم بامام بامام کرده مخلوط نمایند و آنم ترخ سربدان کنند و بدانکه استعمال سرکه در روغن در هیچ انواع این علت مأمور به است زیرا که در سرکه لطافت و خصوص تقطیع اخلاط و تحلیل آنست و ادرغ سوداوی از آن زیر که در آن تقویت این خلط است و اگر این تدبیر کفایت نکند لازم شرب این نفوع کنند گبر تخم کاسنی تخم کشوت هر یک سی درم آلود عنباب هر یک پنجاه عدد کشنیر خشک توت شای خشک هر واحد یک کف ترندی پنجاه درم و زعفرانی کرده آب گرم بعد از یک بهوشد بران و نیمه سه و زرد آفتاب گذارند بعد یک قصبه باده درم سکنجین بنوشند و بر شرب سکنجین لزوم نمایند و از غذا بر زیر با جات و حصر بیستاقصا رکنند و دائم بدکس قدیم بستن ساقین را نمایند و اگر بخارات صفراوی تحقق در حجاب داخل قصبه باشد و این قسم بقیضه بابل بدارد اکثری افتد حتی که اطبای آسمنا آنرا اصداغ بر قافی میگویند و علاج این علل آنکه در دست غیر آنکه در علاج این ترک شرب نفوع و شربت مذکور نمایند و دمام بروغن بنفشه و آب طلع و شیر خمران و سوط سازند که این بغیر شک زائد آن بیناید و اگر مرض سوداوی باشد و اشتقان بخامات او در حجاب خارج قصبه بود و این شراد و سوس نواح اوست مریض بعد از این با سترغ از مطبوخ افیمون یکدو دفعه نمایند و اگر کفایت نکند بروغن بنفشه و فعات متوالیه سوط کنند و الا بتدبیر مطلب پرد از نشین و نوزاد و خمر بر سر و شند و عقبن آن آب نیم گرم که در آن جعفرم و اندک سوسن خلی بخته باشند بر سر ریزند و اگر کفایت نکند لزوم نمایند بتناول بلبله کابی و مجون افیمون که آن اطریفل صغیر است چون شل یکی از اجزای او افیمون و شل ربع جزو از اجزای او مصطکه و عود خام و شل سدس جزوی از اجزای او گاو زبان و برگ بادرنجبویه مشکطرا شیع زیاده کرده و مثل اطل سجون سازند و این در هر سه روز یکبار بنجور انداخته و اشتقاق روغن بنفشه در تخن آن بر سر و سوط بدان لازم گیرند و این ضماد بکار برند گبر تخم کاسنی تخم کشوت بنفشه و بعد از آوردن از آنش ندک آب خازی و آب خطمی آیمخته خوب مخلوط سازند بعد تاد و روز متواتر بر سر ضا نمایند بعد از آن آب نیگرم بشویند و اگر مشکل گردد و وقت مریض مساعد باشد قصد صافن کنند که این آن خلط را با سفل بدن جذب کنند و گاهی صاحبی انقوع صبر پسند که سابق مذکور شد می نوشاند و در آن بلبله سیاه و افیمون و فستقین می افزایند و هر روز یک قح از آن نوشانیده ساعتی بران صبر کرده امر بنوشیدن قحی از شیر بز می نمایند که باین طریق صحت می یابد و بیشتر این نوع دوسوا سل مایولیا منتقل میگردد پس عدول زند بر او بتدبیر مایولیا و تطیب بدن او نمایند و اگر بخارات سوداوی در حجاب داخل قصبه متبلس شد علاج این همانست که مذکور شد و در آن ایقده زیاده کنند که اگر بعد شرب نفوع و تناول مجون افیمون زائل نشود سوط باین روغن نمایند گبر ند و اشتقان یکت انگه برگ لسان الک کدم و برگ بادرنجبویه یکدم فصل گوش را یافته شود یکدم و اگر یافته نشد اندک بکبر خورش همراهم در روغن بنفشه جوش دهد و بدینا سوط کنند و هر دفعه بوزن دانه یک با دو دانه که این در معالجه ابلغ انفع است و بدانند که آنچه از علل ابلغ انواع بقیضه کردیم آنها از بسا لطا اوست اگر نوعی با نوع دیگر مرکب گردد استخراج او از علل ابلغ و اعراض نهامی قوت بر طبیب دهر گاه مرکب باشد علاجش مرکب بکسب آن کنند و جزوی که آن معالجه جزو اقوی از اجزا ترکیب است قوی نمایند و آن باستقصا بیان کرده شد شیخ الرئیس میفرماید اگر معلوم کنند که در بخاخون بسیار است و سبب اول یعنی موجب این اصداغ ابتدا و سبب محک او روغن باشد قصد نمایند و اما اگر دلائل بران قاطع گردد که اخلاط باردست مدت بر مرض طول کند و ایضا در ابتدا و ادعای استعمال کرده اند لظولات آبیکه در آن مملات اندک و سخته مع حج اندک قیض باشد شل نقاح از خربا بونه و نقاع و سایر آنچه در علاج امراض داغی یعنی و سوداوی مذکور شد استعمال نمایند و بتدبیر قوی کنند و چیزی که لائق او بود استفرغ نمایند و استعمال حب صبر مصطکه در بخاخلی سودمند است و در هر سه شیب یکبار بنوشند این نمایند و در استفرغات این حب قویا استعمال کنند اگر احتیاج بقوی از آن اند بعد طبع خیال شرب چار مثقال روغن بیدار نیمه بنوشانند و بدانند که بعد از فرغ تنقیه داغ و حجب و آبشای قوی آن که معلوم شده باید کرد و از این قبیل است شموات مشک عنبز که کافور نیز باین هر دو مخلوط کرده میشود برای تعدیل حرارت آنها و

گاهی با وجود این صبری آیمیزند تا بقوت تحلیل جمع شود و بضادات حاره و خفیه که در انواع صداع مذکور شد از دم نمایند چون مرض خطاط ناپیچانم صده
قوی تحلیل استعمال کنند و اودام که این مرض در ابتدا بود معلوم کنند که مواد حارست پس نمیدارند و در علاج امر ارض باغی حار و رموی و صفراوی مذکور شد باید کرد
و مغز خیار شیر بر روغن بادام چند روز متواتر بنوشانند و سوط مویائی در روغن بنفشه ایشانرا نافع است بدانکه بیضه چون طول میکشد تحلیل بزرگ برودت میگردد و اگر
از مسبب حار باشد پس بیضه فرم را قطع نمیکند و درانی که قوی تحلیل و الاستحان باشد گاه سوط بقرص کوبک ثلثیا و دوا المسک مانند آن که هر کدام از آن
و ختر آن حل کرده باشند ایشانرا نفع میکند خصوصاً هنگام اشتداد و وجع و غلبه سرد اما داغ و فصد شرا این و قطع آنها در عرق جبهه در بیضه بطرفی صداع کند است اما غذا
از آنچه بنوشانند حتی که عدس بر روغن بادام شیرین و تخمین آب بقول دهند و اگر بشل این غذا بسبب قلت بخار آن صاحب بیضه بار و اغتدا نماید بک نیست
و اما طلا باید که گاهی نال بتقدیر اندک نمایند و عرض اعظم و بدان تحلیل باشد و ازین اطلالیه فیون و دم الاخون و زعفران و صمغ ست هنگام ضرورت محو بتقدیر از
صدغ تا صدغ و دیگر همان طلا نمایند و ازین قبیل است زعفران و ازهر و اخراص کوب چون آنرا بر پیشانی طلا کنند نافع بود و بقر بادین و الواح ادویه مفرد و جمع
کنند سویی از طلا نقل کرده که در بیضه خود یا در دهن یا در بسان نافع است سوط عصا ره قشایر بر روغن بادام یا شیر و ختر آن و کذا فادانیا بقدر لطف
بر روغن بادام و کذا قرص کوب بقدر از روغن مسطور و کذا قاقا کبیا در روغن بادام و کذا آب چندند سه قطره و کذا اسکینج و بقدر صبه مویائی بر روغن بادام
و شرب وضاد و دوا المسک حلو و سوط آن بر روغن بادام تلخ وضاد و موی سر سخته نکات آب و حجام و کذا فریون یک گرم زیت کنده در موم نرم و در دم و کذا
نمک طعام در آب حل کرده و کذا صبر و صمغ عربی بعد استعمال قوی و کذا زعفران و در و کذا را و بسیر که سرشته و کذا سرگین کبوتر صحرانی و حرف و کذا انیس و گل خیری و
روغن گل و کذا حنا آب نمک سرشته چون تمام شب بنوشند و در ابتدا استعمال مشک بهر تقویت راسن نفوخ بکینج و بوق و کنندش و بعد آن سوط بر روغن بادام نیز
هر و اصدان نافع این الیا سگ بد که این صداع اکثر کسی را حادث شود که مزاج داغ و ضعیف و سرع القبول با خلط باشد و آنرا امکان دفع آن نبود
علاجش تقویت داغ و سرشت بشو مات و طیب و تقوی داغ و نافع آن بهر جیب است و بعد از آن تقویت داغ و جمع بدن از خلط و در رطوبات فاسده یا با احت
و حبوت شبیا روغن طبیعت محقه محاد و مولات و نوشیدن جلاب معمول از بنفشه و اصل السوس نقشه گرفته هر یک سه درم بشکر سفیده درم و غذا خود آب باشد نقشه
شیره مغز بادام و اگر سداب تربیت بنزدک بنوشند و در سداب مضاعف شود و دیگر از آن بر سر نهند نافع بود و گمان من آنست که قول در معالجه این صداع فضول
ولیکن بهر حال علاج کنند تا نایا ده نشود و به نزول الما و نایا و این حب صاحب بیضه نافع کند صبر سقوطی پوست بلبله زرد و هر واحد یک مثقال مصطلح بنشیند
گرفته بجهت آب کرب جها سانه و این یک شربت است و این حب قویا آنرا بسیار نافع است عصا ره افستین صبر سقوطی هر واحد یک گرم مقونیا نیم و انگ
شمر مختل و دوا انگ گرفته بنفشه آب کرفس سرشته جها سانه و این یک شربت است این نوح گوید که این صداع را که نمیشود لیکن معالجه آن بهر حال با طهر
نمایند که آب خیار شیرین مقوع سخن بقدر سکرجه با یک مثقال تاسه مثقال روغن بیدار نیم در هر بیضه یکبار بنوشانند و بمقدار یک لفل فلونیای فارسی یا روی
در شیر و ختر آن سوط کنند و ایضا نیم از آن بخورانند و دوا المسک و طلا صدفین با دویله لاز و قیاری که در آخر قول شیخ مسطور شد سفیده بیضه سرشته
در پارچه کاغذ طلا کرده نافع است آب را حین خوشبو بر سر نیزه و اگر نجاح حاصل نشود داغ استعمال نمایند و جالینوس گفته که من علاج این صداع بحب صبر
مصطلح و اودن فلونیای سوط این شیر و ختر آن حل کرده نمودم و در دوا کشن گیلانی مینویسد که این دوا صداع فرمن نافع است چهل درم شونیز چهار درم عصا ره قشایر
بسانند و روغن سوسن یا بر روغن حنا حل کنند تا مثل قیر طری گردد و اندون بینی بدان طوط نمایند و ایضا بگیرند و درم هشت درم و نظرون سکن چهار درم و اگر عصا ره قشایر
در این داخل کنند بهتر بود و بنویسند و بنویسند و امده و لطفات بر سر استعمال نمایند و این ضادا و جاب بارده سر را نافع است بگیرند و با رقیون چندین ستر و گ
سداب هر واحد یک جزء حنا نیم جزء و همدا سوده بقیر طری روغن گل یا میزند موی سر تراشیده نماید و اگر در بعضی اوقات در دشتید یا مرض شود که طاقت بر نداشت
آن بود شبای مسکن و جمع استعمال نمایند و این طوط نافع و در سرست بگیرند و عصا ره جها رقیون شانزده درم افیون و درم انیسون نیز را بنفشه و زعفران و بنفش
شمر نیایا هر واحد درم گرفته بسیر که اراض سازند و وقت حاجت بسیر که آب سوده بر موضع طوط نمایند که این اوجاع حادث از کیموسات غلیظه در کیموسات

نفخ بخشد و این دو اینتر و جاع کائن از کمیوس غلیظ لزج را نافع بگیرند فریون یک جزو چندیدستر یک جزو در آب حل کرده در گوش جانب در اندازند و او را
کنند که در آئین در آید و اندک کث در آن نماید پس بر آید و حسب عادت استقام کند و اگر دوی مذکور بکدام روغن حل کرده در گوش چکاند باک نیست و ایضا بگیرند
حسب لغا و مقشر و درم خردل بکدرم و آب سوده ضما د نمایند و این داناغ ست کسی را که از دست از امراض رده رسد و اکثر خنان باشد که یک مرتبه استعمال نماید
بعد آن در حمام در آید و از مرض صحت یابد و بعد حمام عافیت تام یابد بگیرند زفت یک پل موم سه دقیقه فریون یک دقیقه و بدان نصف پیشانی مع عضله اصبع
الطوخ کنند و کسائی را که صداع از بخارات حار عارض شود ایشان را سزاوارست که بدوی متخذه از فریون قریب گردند حکیم شریف خان و دو حاشیه
شرح اسباب مینویسد که گاهی در دو بعد صدایجان میکند بسبب تحریک انجوه محققه و درین هنگام می باید که تسکین نمایند کسی که بعد از صد معاند نشی باشد فصد او را
جایز نبود مگر آنکه مضطر گردند پس تناول روجب بخوش بران مقدم دارند چون تکرار فصد واجب گردد ابتدا بفسد رگ بینی نمایند پس رگ پیشانی کشایند و بعد عروق
دیگر زیر قیاس شعرا و اگر صحت نیابد شریانی پس گوش که منتفع باشند بر ندب از آن حبس خون بلا زقات معمولی و صمغ و کثیرا و سفیداب از زیر پا خاسته بود و اگر کنند
و اگر کفایت نکند داغ دهند و بعضی ثقات این چون تصنیف کرده اند که از نکایت بیضه خلاص میگردد و اندک غیر ندرت بدو غار یقون و ایر سا هر یک سه دقیقه
زنجبیل عاقر قرحا هر واحد یک نیم دقیقه شونیز تخم کرفس و ارجینی مغز پیسته خولجان انیسون برگ سنابر واحد یک دقیقه مغز مطغوزه زعفران فلفل سفید زاده
مدرج یک قسط شیرین هر یک نیم دقیقه چندیدستر عود هندی قاقه کبار و ده غار سحر کرا کثیرا مغز پیسته و آن هر یک سه درم کوفته پیخته در سه چندان غسل مصفی که از یک پل
آب بر مرز و جوشان بر کرکس نسقیده آن کرده باشند چون سازند برای کسی که اراده اسهال بود سه شقال کسی را که ملاومت بران نماید از نیم شقال دو درم بخوراند و سخن گفته
که هشت درم بخورم و خشک دو درم بچ سوسن خشک یک درم پوره سرخ سوده بطریق سوط استعمال نمایند که در دا و در ساعتی ساکن کند و کسی که تعاد بدان نماید ضرر در این
مرض واقع کند و قرشی نوشته که چون موی سرتراشند و بجز مصری یا نظرون بخارند پس بخار و نمک الطوخ سازند نفخ بسیار دهد و این حسب بدن و اعضای سر را پاک
کنند لایما اغشیه اعصاب او را بگیرند تخم فلفل و صبر هر یک ده درم فریون پنجم درم قتل ازرق ده درم و صبا سازند و در هفته اول هر روز زاده قیراط استعمال کنند
و در ثانی شانزده قیراط و در ثالث است و چهار قیراط و همچنین تا آنکه بسی خوش قیراط برسد و برین مقدار توقف کرده تعاد بران نمایند تا آنکه نقاع تام حاصل شود و متعین
و روزمانه قدیم برین حسب قضا میگردند بر آنکه او را منعی از مثل یا لایج جالینوس و لوغایا یافتند و بدانند که استعمال چوب عینی بعد فصد و سملات دین باب نافع است

تحقیق

و آن دردی است در طول نصف سر از شق دین یا ایسر و اکثر این مرض ذی ادوا می باشد و سبب او اجتماع بخارات مرتفع از جمیع بدن یا از عضوه واحد در شق ضعیف
سرسر و یا حصول غلطی روی یاریج در آن شق و در اغلب از اغلاطی افتد از سوء مزاج سازج نیاید و اسباب مذکوره بقول شیخ و صاحب کامل گاه در شق
دماغ یا اغشیه داخل فحش باشد و درین حالت مریض در مدت تا بن چشم در یابد و چشم عراض روی ظاهر شود و کثرت خواب بشوش بود و گاهی در غشای خارج خوف
و اکثر در عضل صدغ باشد و درین صورت بیمار را محل نهادن دست بموضع درد نباشد و ضربان عروق بود و موادی که بموضع مذکوره میرسد یا از او رده و شریانی
خارج دماغ می آید و یا از نفخ دماغ و عجب او که بنا بر قوت خود از طریق درز با نفع میکنند و بقول سمرقندی ماده این مرض در اکثر امراض شریانی سر می باشد و آن ماده
بخارات بود و یا اغلاط حار یا با در طریق تشخیص اسباب این مرض باید که اولاً از مریض سکی سر و گرانی آن پرسند اگر سکی سر بیان کند و یا آن لمس موضع لم
حار و نبض سریع بود پس از احساس طنین در گوش و در ضربان عروق و بیان در دهنه قبض شکم و سکون در دماغ ملاقات هوا و آب سرد نیز سوال کنند و اگر این عرض
یا فته شود سبب مرض بخارات باشد و اگر با سکی سر لمس با در دهنه و احوال کشیدی در سر و احساس می نمکوش سوال کنند اگر باشد سببش ریح بود اگر مریض در جواب
دل گرانی سرگود یا آن لمس گرم و نبض سریع بود از ضربان صدغ و شدت در دهنه راحت از مبروات نیز سوال کنند و این علامات مواد حار باشد و اگر از او
گرانی سر لمس سرد بود حال تسکین در دهنه و طول زمانه مرض و کثرت عروض زکام در سر نیز هر چند این نشان ماده با در دست بعد از آثار فصد و سملات
از رنگ چهره و غیره که در بحث بیضه مذکور شد و یا فته حکم بر ماده خاص که خون است یا صفرا یا بلغم یا سودا باید کرد و در صورت ظهور علامات ترکیب ماده بر مواد

مرکب حکم نمایند و هرگاه با وجود آنها را در مریض شکایت غشیان و تهوع نماید پس پرسند که تهوع باقی است یا بدون قی اگر قی باشد از قی تسکین یا بداده شقیقه برسد
باشد شقیقه بشمارکت مسدود بود اگر تهوع بدون قی باشد و باقی غلق بسیار باشد شک مفرط و انقباض هر دو شریان گوش بداده آن رگش بدن یعنی عروق منقبضه و اعضائی که باقی باشد

علاج کلی شقیقه

بعد تشخیص سبب و شقیقه بخاری و ریگی آنچه در علاج صدراع بخاری و ریگی گذشت بعمل آرند و در خطی هر چه از تعدیل و تنقیه در علاج صدراع دومی و صفراوی و لبنی و
سوداوی مسطور شد سبب سبب شخص بکار برند و قصد خصوصاً در پیشانی و بنا گوش و ماسل و حقه و جذب ماده و ضداد و طول و غیره سایر تدابیر همان نوع و بطریقیکه
در هیضه و خورده گذشت استعمال نمایند الا آنکه عنایت در سوط و طول و تدبیر و اطلیه بجانب علیل بیشتر مصروف دارند و باقی علاج مخصوص این مرض در اینجا مسطور
میگردد چنانچه گویند که از جمله معالجات مخصوصه این عارضه است از مجربات است بزرگ اینجی و عفران بسیار صغیر عربی کثیر حسب کالج کل بغشقه انیون هر یک سه شکر لایبی
چهار ماشه در گلاب سوده برپاره کاغذ و در شکل فلوس تراشیده در آن سوزن بسیار زده بر یک جانب آن ادویه مذکوره حلانموده بر صندغ چسباند و تخم کاهندنها
و همچنین تخم پاپاچه کبود را را سی سرفه میکند و اول بجام رفته غسل کنند بعد از آن یک عدد زرده بیض مرغ و اگر بیضه سنگ است باشد بهتر است گرفته بر روی کیسه
ریخته و سوزن گوش جانب علیل بر آن نهاده خواب کنند و یا همچنان بدانند تا آنکه گوش بعد از جذب کند و همینسان سه چهار روز متواتر بعمل آرند که بمرست و اگر و صندغ
از پاپاچه کبود و تخم صندغ ساخته و در نموده بر روغن تخم شمشاد و بنفشه با دام نیم گرم غوطه داده یکی بر صندغ و دوم بر پیشانی نهاده از نیمه صبح بود اگر کج و انگشت در عرض
باشد حکم بر آن گردانیده بر پس سر او بندند تا بوقت زوال سه چهار مرتبه تجدید قیله نمایند و قیله را یک ساخته بصبر سوده در روغن آن ریخته نموده در هر دو گوش کشند
که در هیضه صحت کلی میشود و مجرب است مسیحی گویند که در شقیقه و لا تنقیه بدن بفساد گرد می باشد یا بدویه مسهل ماده نمایند بعد از آن شق علیل سرو عضل صندغ
و یا پاپاچه بالنتا آنکه سرخ و گرم گردد بعد از آن ادویه مسخن یا بر دجسب ده مرض بر آن استعمال کنند و ادویه مقوی راس که در آن نمض باشد مخلوط سازند و بچوبی
گویند که علاج خاص شقیقه بعد تنقیه ترنج نمبه و عضل صندغ جانب علیل قبل وقت دوره است بر روغن واد صندغ و موافق آن بعد با جذب ماده بسوی سفلی
از حشمتای لید اگر ماده حار باشد و اگر بار و غلیظ بود و غشائی که در آن ادنی حدت باشد و اگر شقیقه از اخلاط صاعده از معده بسوی دماغ حادث شود تنقیه معده
یعنی واسهال کنند و اگر مرض تسکین نیابد و دانند که سبب حدوث او خلط روی و عروق پس گوش یا در شریان صندغ است پس هر کدام را از آن که ممکن است
سریع الحریکه یا بند قطع کنند که این آخر علاج اوست و مداوات سایر انواع شقیقه بحسب آنست که در صدراع ذکر کردیم ذکر بعضی ادویه که با الحاحیت و اقسام
شقیقه نافع است موی سرفسان در صره بته بر جانب علیل آویختن و گذاشتن فرنگی همچنین استخوان صندغ زخمه بین بر جانب بین و بسیار بر بسیار آویختن و ایضا
تخلیق نیست حد غلظت سداب بر جانب علیل و سوط زهره بزحوان و گذاشتن برگ شا صفرم و گذاشتن سر سوسوم بر روغن با دام و گذار و عن یاسمین و گذار و عن خسته
خوبانی و گذار و عن سونیز و گذار و عن اندی و ایضا آب بنفشه قطره و گذار زهره مرزانی بر روغن با دام و گذار آب کشنیر سبز و شوم و مصطک و عنبر و مشک و جوز بواگل
یاسمین و صیب و زکس و گل خیری و جوز استخوان سگ و گذار سندروس و قطره جد و آن نفسی آب سوده و گذار گوش مخالف جانب در و هر دو حد شکن و جع شقیقه است
و اگر زنا چهار عدد در شیر کاویک آتار جو شانیده خربا بخورند و شیر بنوشند برای شقیقه که مقدارن طلوع آفتاب بود از مجربات اطباء هندست و گذار بخور سینه و گذار
ملبده قیله ساخته و گذار و عن علیل صندل سفید پوست بچ آرد آب شسته برنج ساشی سوده بر شقیقه و پیشانی طلا کردن شقیقه و صدراع حار و بار و را مجرب و
بی نظیر و خسته همچنین تخم ابله سائیده آب نیم گرم ضماد کردن و ایضا بچ ساد و تازه کوفته آب او بر آرد و بر آرد آن روغن که بجا انداخته بچ شانه چون آب جوز

در روغن باند بر سرمانند که در انواع شقیقه و صدراع از مجربات ایشانست

علاج شقیقه حار

و قسم دومی بعد تنقیه قیال یا محل صدراک پیشانی و رگ بینی و مجامعت میان دو شان و قصد صافن و مجامعت سابقین کی بعد و گیری بفاصله چند روز و
همین لطیفات مثل ماء الفیه که اخیراً شنیده و بدون آن یا مطبوخ خیانت و اطلیه که در آن زعفران باشد مثل و عفران و حشمت بگلایب بر شقیقه

مانع بود و در صفراوی تنقیه بقصد و مطبوع بلبله مفید بود و در صورت ماده صفرا در معده نفوق صبر آب کاشی مانع و یقول جرجانی یا برج فقر و در هیچ نوع شقیقه سودمندست و ایضا در شقیقه حار گل بنفشه شش ماشه عنب پنج دانه سپستان یا زده دانه گل خطمی چهار ماشه شاهتره شش ماشه اکونیا را پنجاهانه بهدانه سه ماشه شب خیساییده صبح مالیده صاف نموده نبات و دونه داخل کرده بنوشند استعمال شربت عنب مرکب نیز مفید و معوط طباشیر و طلائی قرص شلش آب کوکنا بجز است و ایضا بعد تنقیه بر تبدیل مزاج دماغ و تقویت آن آب مطبوخ خشکانش بارده مثل بنفشه و نیلوفر گل سرخ و برگ کا بود خطمی و پوست ششکاش و مانند آن بر سر ریزند و طلائی و مروخات بارده مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و روغن گل آیمخته بگرم بکار برند و برای منع ضربان شریان صدغ لازقات و لطوخت معمولی بعمل آرند که بعد منع ضربان در دساکن میشود و اگر شقیقه با غما باشد عنب بهدانه در عرق عنب الشعلب عرق شاهتره عرق نیلوفر هر یک پنج توله جو شاییده صاف نموده شیر تخم کاوش ماشه شربت نیلوفر و دونه داخل کرده بنوشند و طلائی و پاشویه بارد و حجامت استعمال کنند و اگر از ماده دسوی و صفراوی مرکب باشد بعد حجامت قضا عنب بهدانه شیر عنب شیر کاشنی خشک شربت نیلوفر و دونه طلائی تخم کاوش ششکاش گل نیلوفر و زرا پنج انیون زعفران صمغ عربی مغر بنفشه ششکاش کوفته بنجته در آب کوکنا بر پیشانی ضا و کنند و راده مرکب صفرا و بلغم یا راج فیقر اسوده با طریفل سرشته بخورند بالایش کا و زبان عنب بنفشه در عرقیات جو شاییده خمیره بنفشه مالیده صاف نموده بنوشند و بخور سیند و برگیزند بعد دسوی و ز طبع نرم شده نجات حاصل میشود و اگر بانزله و در چشم باشد عنب الشعلب هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه گل نیلوفر گل سرخ هر یک پنج ماشه عنب چهار دانه سپستان نه دانه شاهتره هفت ماشه شب و آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده نبات و دونه داخل کرده دهنده نزله بند و چهارده زلوه بند بعد اگر سوزش چشم بود و اطریفل کاشنی توله اسطوخودوس یک ماشه کوکنا نیم ماشه سوده تخم بخت همراه عرق کوه هر دو وقت بدیند بعد عنب چهار دانه سپستان نه دانه خطمی خبازی هر یک هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه اصل السوس دو ماشه کا و زبان سه ماشه شب و آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه و دونه داخل کرده دهنده ایضا اگر آب بجان و در نزله باشد عنب پنج عدد گل بنفشه چهار ماشه بهدانه سه ماشه جو شاییده صاف نموده شیر تخم خیارین شش ماشه شربت بنفشه و دونه خاکی شش ماشه داخل کرده دهنده و در یک ماشه حفص کی و دو ماشه بگللاب و سرکه سوده به شقیقه ضا و نمایند و کوکنا عنب الشعلب کاشنی خشک هر یک چهار ماشه جو شاییده غرغره نمایند و اگر از رت زیاده باشد آب کاشنی تازه و عنب اسپغول و رب قوت غرغره کنند و گویند و آن صندل سفید یک شب خیساییده باشند سه قطره یا بیشتر در بنی قطور مکرر کردن شقیقه از ازل کند و در غلا صمد است که برگ مرده بشیر زنان سائیده بجامه پاوده معوط کردن در شقیقه حار فی الحال و در دساکن سازد و الا بها بجانب و گوش چکانند که باذن الله تعالی صحت شود و اقوال حکما و سویی گویند که ترندی و شیر لاج شربا و ملازمت سر کنند آب معروض همراه نان اکلا و حاصل در سرکه بنجته ضا و آور تمام و اکلا و جفت بلوط و نیلوفر شربا و ضا و آب کاشنی سبز معوطا هر واحد شقیقه حار را تا نفع است حکیم یا نیز بدینگونه طلائی برگ کاشنی و گلاب سدا گلاب برگ بید و سوار و گل نیلوفر هر یک که بدست آید و بر موضع در دسوه جا کلک زده زلوه بر آنجا چسپانیدن نفع بین میدد و مکرر بجز در آمده لیکن بعد از تنقیه بکار برند و اگر تبیری سودند بدینودی رنگ صریح جانب در و بریده داغ دهند تا از حد و نزله و این گرد و دهنده و برین علت خفیف و سریع الهضم مثل نان گندم و گوشت حلوان چه جو مرغ و دهنده لیکن اندکی کم دادن اولی بود و بجای آب برگلاب آب سرد بر آن معروض قناعت کنند بلکه آب بجامه بگزارند و برگلاب تنها و آب انار شیرین با المناصفه اقضار نمایند شیخ میفرماید که علاجش قصدست بنجی که در بیضه و غیره معلوم شده خصوصا عرق جبهه صدغ و از انچه شقیقه حار را مانع نفوق صبر و آب کاشنی است شرفی از آن و دوا و قتیله و قید باشد و در آن قصد برگ پیشانی و رگ بینی بسیار نفع میکند و چون دوری باشد باید که تنقیه بدن قبل از دوره نمایند و تبدیل مزاج بعد تنقیه کنند پس اگر ماده حار باشد مخدرات بر صدضین از انیون پوست پنج لقا و شب بمانی و نیز را بلنج و کافور گذارند و بر موضع بدانچه در علاج امراض مانعی حار معلوم شده باید که و طلائی مدا و کتاب بر شش در نفع میکند عنباس گید که اگر زحارت باشد و در دسید و این معوط بکار ریزند بکثیر زده و زعفران و کافور با یک سوده بقدر و وجوب آب خیار یا آب باورنگ یا آب عنب الشعلب معوط کنند و اگر در آن اندکی انیون فزیند نفع بود و اگر بسبب شدت در انقطاع صوت و قه حاض شود باید که آب گرم بسیار بر سر ریزند و روغن گل نیلوفر و گوش چکانند و بنج گوش کنند این همه را الله گوید که راده حار یعنی خون صفرا قصد سر و از جانب

شق علیل نمایند و بعد فصد و تنقیه صفرا بشل صبر بلبله رود و تعدیل مزاج بسنجین که از آب غوره ساخته باشند یا آب انار نمایند و اگر شقیقه نباشد و اگر حرارت شدید باشد و سورت و از شیر و تخم خرما و القرح بسنجین فیکند بر کمر طبع قبض شود آب کوبیده تمهیدی و جلاب تحریک نمایند اگر نرمی طبع افراط کند و بوب قاپض شل آب سبب رب به و غوره و شربت حاصل استعمال نمایند و اگر بجزه بسیار باشد کفایت شک کوفته بشکر نهند و بعد از کلاب آب حی العالم و آب کاهوشنیر تا زلال کنند و اگر التهاب شدید بود کافور و افیون اضافه نمایند و موضع درد را آب بنیم بپوشانند و اگر در قوی باشد فیون بر وزن بنفشه آب کاهو حله کرده در مینی و گوش جانب و در چکانند و هرگاه در دساکن شود فصدیه بزدات سازند بعد از چوزه مرغ آب ساق یا سرکه دهند انطاکا گوید که اگر شقیقه حار باشد به تنقیه لزوم شرب شربت و در آب کوبیده را و تمهیدی یا بجمون بنفشه یا بن هر دو کنند آب کشنیر و سرکه و روغن گل افیون طلا نمایند و از همین اجزا معوط کنند و از خواص است تعلیق سداب و شرط موضع و در طلا بخون آن طبری گوید که علاج شقیقه حار و لا تنقیه بدن است اگر مانی نبود و دوائی که در صداع دمی ذکر کردیم آن مطلب نیست که در ان بلبله زرد و تمهیدی و خلست بعد از ان ده روز صبر کرده تنقیه سر بجم جالینوس کنند و آن معروف بحبه قایاست بر زردات کاهو مسلق و کاسنی دکر و دماش و بقله یانی و طرخشوق سلوق و لبلاب سلوق و امثال آن لزوم نمایند و هرگاه در علیل ثابت بود و علامات خلیه دم معلوم گردد و دمانی از تنقیه نباشد باید که استفرغ او بقصد رود با سلیق و ابلج و تقال نیز یکی بعد دیگری نمایند و در میان دو فصد فاصله ایام چندان باید که در ان اسن از سقوط قوت مریض بود و چون تنقیه کردند مفضل جمیع در سراتی مانند آب بنیم که در ان خشخاش مع پوست و بنفشه و سبوس گندم جوشانیده باشند بر سرینند و اگر این کفایت نکند مساک بنض شرابان باین لائق نمایند بکیر تخم کاهو یکدم نه و لایح دو دانگ صاف یکدم افیون مصری نیم دانگ کثیر او و دانگ همه داسوده بسره حله کرده بر کاهو مفدا در نیم تراشیده طلا کرده بر صوغ چسباندند تا ایام متوالی و اگر این هم کفایت نکند بشریان صوغ و پس گش نگاه کنند و هر که دم از ان که شدید الحرقه و کثیر الاثقال باشد قطع دماغ آن بمحل زند و اگر خوا چند قطع او بداغ کنند یا اول قطع نمایند پس دماغ نهند و گاهی قطع از دماغ مستغنی سازد و قطع دماغ سلیم است اگر بعد تنقیه برین سکون مزاج واقع نشود و اما قطع فقط پس خلقی کثیر را دیدم که سل شرابین کردند و ضرر در حرکات شیم و ضعف بصر عارض شد و مردی را در بصره دیدم که از سل شرابین و راحل همان و زحاش گردید و شخصی را دیدم که از سل شرابان سیلان لعاب پیدا شد و اما شرابان پس هر دو گوش کسی را ندیدم که سل آن کرده باشد و اینها تیرا تا نزد من محبوبیت بهر آنکه بقول کتب کتاب هوید بدان ذکر کرده که هر که را درین صبا این دو رنگه را قطع کنند عین گردد و یا منی او فاسد شود و قابل تولید نماند و حکم تیرا تا نزد مرد کلمان بر قیاس امر بر طفل جاری نمیشود و هنگام تیرا دماغ مشک شقیقه اهل میشود اگر عصب تنقیه افنی و برین نام باشد و در نزوع صداع طیبیه را در احداث مزاج مریض غافل نشود و هرگاه مزاج او از حالت طبیعی تغییر شود و تعدیل مزاج او تمام نباشد تا اعتدال حاصل و یا زاید زیرا که علاج مرض عضوی ممکن نیست در حالی که مزاج آن عضو متغیر باشد آن مرض با وجود تغییر مزاج عضو از آن نمیشود و لهذا اگر مزاج عضوی متغیر باشد اگر در ان بر حجت بود و فراموش شود و اگر بعد از مدتی بگوید و پس گاه این مرض عضوی واجب و در جمیع بدن بدرجه اولی واجب باشد

منقول

علاج شقیقه بارد

و دمانی نفع داده بنض بلغم نموده تنقیه بلغم حسب ایاچ نمایند و اینها از منضجات آن سنجین نیروی و عضلی است و کد امطبوخ مصطک انیسون با دیان مویر منقی و در سوادوی بنض و تنقیه سودا و از زرد و بعد از تنقیه دویه مسکن رج که در انواع صداع مذکور شد و هر چه در اینجا بقلم می آید حسب حاجت بکار بندند و ضمنا قرص ثلث آب حنا سودا معمول است طلای مروز عفران اندکی مشک آب یا کلاب سودا گرم نموده نیز نافع است و اگر داده بسیار غلیظ باشد اندکی افیون و در بستن کبریا و نه نمایند و یا انزوت و نفعل سودا با کلاب سرشته بر شرابان صمدغ گذارند و فریون یک شقال حلیت یکدم جاد شیر سدم بسره شکر طلا کردن نافع شقیقه نموده است روغن یا سمن اندکی مشک حله کرده در گوش چکانند و معوط افیون چند طفل سیاه با مسکه گاو سائیده برای شقیقه کبیرا سن مفید است و اگر برگ مرزنجوش یا بونه هر یک ده درم کوفته در لعاب حلبه سرشته در صره بنزند و گرم کرده بدان تکیه نمایند برای وجع شدید و ریاح غلیظه نافع بود و بعضی ناما قسطا کلیل الکلب هر یک پنجم درین کما و افزوده اند و این لزوق نیز نافع است مغز نان و درم سداب سدم و درم پونه سدم و درم گل سرشته بر موضع نهند و اگر شقیقه با بوزش نزله بارو باشد اسطوخودوس چهار ماشه با دیان شش آتش شکر سرخ و توله در آب جوشانیده صاف کرده بنوشند و سبوس

منقول

تلخ آب مرزنجوش در غرضهای شق حلیل سوط کند نفخ ظاهر بخشد و همچنین در غن خشک شمش اگر این سوط با جمل آرد نافع بود چند بیدستر و جاد شیر و زعفران از هر یک سه
 مساوی سائیده آب مرزنجوش سرد سرشته مثل حدس جهاسا زنده و شیر و خمران در و غن بفشه حله کرده درینی چکانند و گویند یاید که معالجه شقیقه بارد با بلغمی باین روش نماید
 که در آب مرزنجوش فرو برون حله کرده در گوش چکانند و شرب شراب صرف بعد طعام شقیقه نفع دهد اگر از برودت و بلغم باشد و اما قبل طعام روی ست زیرا که ارتفاع
 بخارات بسوی سر میکنند و در داشتادی نماید سعید میوید که اگر سبب محدث شقیقه خاطر بارد و غنی سودا یا بلغم باشد تنقیه بدن با دوی مستغرق آنها مثل حب فزایا و یا
 ایارج نمایند و مصلک بخایند و آب دهن بریزند و همچنین بخورند و آئیکه در آن عود و مصلک بخوشانیده باشند بنوشند و بعد تنقیه شق حلیل خصوصاً عضله صدرع زایدست و
 پارچه خشک با لند و غن سوسن یا روغن خیری یا زیتق قدری مشک آیمخته با لند و قدری ازان در بینی و گوش جانب درو بچکانند و مریض را در حمام دال نمایند و پیرنگی
 دارند که پیر شفا میداد مریض را که مواد آنها غلیظ باشد پس بعد تنقیه بدن بشورای قناری و عصا فیر و لجم مطبوخ آنها غذا سازند و هرگاه شقیقه قوی شود و ضعف بصیر شروع
 گردد و شرابان را تلخ نمایند و زنده بجات زائل شود و محنت حاوی صغیر گوید که علامت و علامت شقیقه بلغمی و سوداوی قریب زحامت علاج صدرع بلغمی سوداویست
 و شقیقه بلغمی را نوشیدن جلاب از بادیان و دودم و گلقد شکر ده درم نفع کند و غذا فروخته و آب بشیره قرطم دهند و بعد نفع خلط تنقیه بدن باین حب بلغمی قیون نمایند
 زشت و درم غار قیون ده درم مبر است درم سنبل و سوط و حب بلسان و ققاح از هر یک و درم زعفران نیم درم قیون و تخم خنظل هر یک پیچیدم مصلک یکدوم کوفته بخینه
 آب کرفس سرشته جهاسا زنده شربت یک مثقال این حب رسانی ست علاج شقیقه سوداوی نوشیدن جلاب بادرنجوب و درم اصل اسوس مقشر کوفته سه درم باشکر
 سفیده درم ست و غذا فروخته و آب بشیره قرطم با بادام و بعد نفع تنقیه بدن بحب قیون یا مطبوخ قیون تقویت سر نخنده یا شمعوات حار و رطب تغذیل سرخشان
 مرطوبه از اجزای شدید و برودت و صاحب شقیقه بلغمی و سوداوی را تا اول نفع اول المسک در بسیار نافع ست چند بیدستر یک نیم درم ناخواه زعفران نیم درم کرفس هر یک
 چهارم سنبلین و دوی صبر سقوطی هر یک شش درم سنبل الطیب سانج هندی مرکب یک هر یک و درم کوفته پیچیدم اصل کف گرفته سرشته شربتی یکدوم بجایاب نیکو گرم و شکر
 ده درم انطاکا گوید که تنقیه خلط غالب کنند و در بخار فصد بتر شرابان و در غ آن فرو ده میشود اگر داده کشته شود در شقیقه بارد کثرت بطوخ بصیر کند و سوط
 بکبابه در آب مرزنجوش خوردن کی از ایاوجات نمایند و این همچون برای شقیقه اکثر انواع صدرع بارد از مجربات مجوزه مست سنای کی قرضل بسیارست و چون و
 یکدوم درم کی گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران پنج جزو مشک من جزو اصل همچون سازند شربتی ازان سه درم و تخم خنظل بخند و کبابه مخلوط کرده بسر که که در آن شق
 و صبر حله کرده باشند سرشته خما و نمایند که این طلا عجیب ست و همچنین سوط آب چقد و غرض بروغن خشک شمش بلغمی گوید که در شقیقه بارد آب در شیم نازل میشود
 باطل میگردد و بجای نور بند نشود و علاج این شکله از شقیقه حارست پس اگر داده آن در معده بود تنقیه بدن باین مطبوخ کنند بلبله یا پست بلبله کابی هر یک پانزده درم
 بلبله و شکر که کافطوس کما در یوس سقو و قدری سنای کئی اسطوخودوس هر یک چهارم قنطاریون و فستقین و خشک غاقت هر یک مدهم شکامی و باد آد و روگل سرخ و اصل اسوس
 مقشر بوم لجمس هر واحد پیچیدم قیون هفت درم ترنجبین سبت درم موز طایفی منقی سبت درم همه را بدستور مطبوخ بخوشانند و صد درم ازان صاف کرده یکدوم
 غار قیون و یکدوم تربد و دوانگ نمک هندی آمیزند و چون سه ساعت از شب باقی مانده و ثلث درم ایارج فقیر لعل سرشته بخورند و صبح مطبوخ مذکور بنوشند
 بعد از آن هفت روز صبر کنند و نهضیات بنوشند و پیکر نمایند از اغذیه غلیظه و پیچوری و شب خوری هر چند که غذا محمود باشد و اقتصاد بر فزورات و زیر بجات و سفلیه
 و بعد از آن هفت روز صبر بقار و دره نبض نگاه کنند اگر قار و دره نبض حاد و جمیع بدن گرم باشد قصد تیغال یا کحل نمایند و اگر نبض راجا و قار و دره را از لکین نیابند ترسب را
 بعسل و شکله بخوشانیده یا بکنجبین پیاشانند و ز فاده بر شرابان صغیر نهاده چشم و سر را بصبا به بر بیدند و امر بقی نمایند با ستقصای تمام تا معده نقایا بدوچند
 روز راحت دهند و چیزی بر فزورات زیاده نمایند بعد از آن بکندش و تخم گل و شونیز عطسه آورند اگر انفعی نباشد و طبیعت او گرم نشده باشد پس چند روز دیگر راحت
 دهند اگر مرض نقصان بین پذیرد و مریض و زخو راحت یابد صبر نمایند و لزوم بر پیرنگ کنند و طعام و آب وزن کرده بخورانند و نگارند که طبیعت تبض مانند پس اگر این
 تدبیر کفایت نمود بهتر و الا نظر بقوت و سن فراج مریض سائر قوانین نمایند اگر رخصت استفراغ ثانی و دمه تنقیه باین حب کنند و تنیده ام احدى را از این خرم
 حارض شده استفراغ باین حب بعد از این تدبیر نمود و مریض او زائل نکشت گیرند گل سرخ و فستقین و تربد و جوف و تخم کرفس و ناخواه و مصلک هر واحد یکدوم

بسیار نافع

بسیار نافع

بسیار نافع

سرور هوای پاد یا انداختن آب بر سر اتفاق شده بود و سبب اولی که حرارت سازج باشد و گویید زکام بیان کنند پیش مجلس رکع باشد و این پیش از آنکه
اشیای حار که یا بسوزد یا بتراید زکام عارض میشود و علاج در قسم اول فصد سرور و بعد و سه روز گیشانی با صندلین کشا پند پس بخاریدان اندون عینی از
چیزی نشن حات آوردند یا حجامت پس سر نایند و تلپین طبع بلینات مناسبت شیر خشک و زخمین آب انارین و قمر بندی و آکو و مانند آن کنند یا و این بسیار
نافع است سبوات که در علاج امراض ماغی حار و بخاری و صداع حار و بخاری مذکور شد بکار برند و کافور و صندل و سرکه پهنید و گیشوات با زکول آرد و برای
جذب خلط و آنچه بسوی اسفل ساقین بندند قین بالند و حجامت بی شرط بر فخذین ساقین نمایند و یا بعد فصد یا ترصیف شربت لیموی و نیلوفر هر دو و کفایت نموده
عرق بید ساه و گلاب عرق بید خشک هر یک پنج توله حلو کرده بنوشند و از سرکه و گلاب شیرینان هر یک سه ماشه تخم کاهو کشنیز خشک حوض کی صندل سفید و زکام
سه ماشه سوده آینه نخله سازند و شیرین و روغن کدو و کاهو هر یک ماشه کافور یک ماشه حلو کرده سوط سازند کرات و مبرات و غذا آتش جویشرت بنفشه گلاب بید خشک و زکام
اسفناخ یا خرفه یا مروت حاصد از انار و قمرندی و آکو و اگر از این بیزر آل نشود رنگ بینی از نند و مسهل صغیر دهند و سر بندی نوشته که درین مفری بکار و درم سوطا شیر
معمول از طباشیر و افیون و زعفران و شکر مصری که در شیرینان شیاق ساخته خشک کرده بشیر مذکور یا روغن گل یا روغن بنفشه حل کرده استعمال نمایند و اینها گیشوات
خسته تر یا بر سنگ آب سوده و زعفران و زکام در سه روز نشوایر بیکانه که چوب ست و کدو معمول از آرد و جو طلی صندل سفید و گل سرخ مسادی کو نخله گلاب سرکه و روغن گل
سرشته نیم گرم استعمال نمایند و اگر کمنه گرد و از با بونه و مرزنجوش بطبخ تمکید کنند و بطلمای معمول از صندلین و تخم کاهو و گل سرخ و نیلوفر هر یک یک درم شیاق
مایشا و درم افیون پوست خشکاش هر یک یک شقال گلاب یا آب غلب کشنیز سبطا سازند و طلمای لائق نیز مفید است و گویند که آب سرکه و زکام
و سبب بکثرت ریختن لائق این در دست و همچنین چسبانی یک عدد زو سیان هر دو و این مخلوط درین باب از بجات نوشته نوشاد و یکانی مصلحه سه ماشه
کافور یک ماشه و عرق فستق دو توله روغن یا سین یک نیم توله آینه نخله کاهو و زکام که بر عطبری گویند که ترصیف و فصد هر دو و قیال حمل آرد و امراض چیز از هر چه سوا ای مروتات
معمول بسرکه و شکر نمایند و سرکه و کافور بپایند و امرا لیدن یا با و بستن ساقین کنند و اگر این تدبیر کفایت نکند حقه مای لینه مذکور را امراض حاد و شل حقیقه
و حرکت با بونه و عناب و پستان و بزرگان و سبوس و جو و مانند آن حمل آرد و او و دیکه که معده را گرم کند اصلا ندهند و این مرض ابو حفر کفری را در عراق عارض
شده و علاج با یا رجات و اشیای حار و سوزن کردند و کاهو عظیم گردید چنانکه بر کشادن چشم و نظیر روشنی قدرت نداشت پس این سیاه یا بکار یا صندل و علاج مذکور را
نوشانیدن ما را الشعیر و فصد سرور و استعمال حقه لین و دلاک قیدین و بستن ساقین نمود و مرض زائل شد بعد از آن رساله درین مرض تعریف کرده و در آن
رساله ذکر کرده که این علت دیران بسیار حادث میشود و آنرا احصا به گویند و این مرض در ری شخصی از اجله کبار پیدا شد و اطباء گمان کردند که نزول المایع صحت
و شربانیهای او قطع کردند و در غم نهادند تا آنکه بصرا زائل شد بعد شخصی قدح او نمود و با لکل نابینا ساخت و زنی را این علت در ری عارض گردید و شخصی ضعیف
صد خین بضماد کرد و آن افیون بود اما کرد پس موضع خدر شد و ماده در آن نمود گردید و زبان آن طفل در چشم آن طلعت پیدا شد و دم برده افتاده یافتند
و طبیبی بقطع شریان او اشاره می نمود و من شناختم که این عصابه است و علاجهش بر عیفت و حل طبیعت بحقه مای لینه و فصد ساقین و دلاک قیدین شرب
ما را الشعیر است پس آن بین تدبیر نمود و مرض زائل شد و اگر مرض متعسر گردد و احتیاج بضمادات محله افتد واجب است که ضما و از بنفشه و نیلوفر و زکام
خبازی و برگ اسپنول مانند آن سازند و گویند که در غذای صاحب این مرض کشنیز زیاده اندازند و از جلا حذیه بهخوره مسخنه بهخوره کنند و گویند که هم و هم نمی آنگه
از تولد حرارت ساده بود و مبرات مذکور دهند و تصنیع مسام از خلع و تلپین طبع بدستور نمایند و کافور سوده بر روغن گل آینه نخله و زنی بکار بندند و مجرب معمول است
از لک ضما و برگ کاسنی تازه و گویند که طبلا بکار فور و یا شیاق مایشا و حوض تخم کاهو و زکام با سرکه و گلاب سرشته و آشامیدن شیر
تخم نیلورین تخم خرفه و کشنیز خشک با شربت بنفشه صمغ و خوردن اطریفل کشنیز هر شب قوت خواب آب گرم نافع است و این نوعی از صمغ شسی است و علاج این
علاج آنست که در صداع حار سازج مسطور شد و آنجا که از احتیاس ناکام بود تدبیرش بجلان زکام حار نمایند و از او و دیکه مسخنه حذر کنند و طوطو کافور و زکام
گل درینجا نیز خیل سودن است و اگر حاجت تمهید باشد و مزاج زیاده حرارت نبه مجازی پنج ماشه پستان نه دانه اصل لسوس پنج ماشه پسیا و شان هفت ماشه

فلغمی می خوانند و اگر از خون صفراوی یا صفراوی صرف عارض شود و درین روز اگر از سودای غلیظه خبیث روی محترق که در غرق بلغم و جوهر آن منصب گردد عارض شود
 جگر بکیم نامند و درم خاص تجویف شرابین دماغ را که از خون محترق غلیظه فاسد ز نهایت فساد و خبیثت حادث شود و غایب از او شقا قلوبس خوانند و آنچه از او
 با بر داند سرسام بارد گویند پس اگر در جاری بود دماغ یا در نفس جوهر دماغ از بلغم عارض شود و بیشتر غلبه نماید و اگر از سودا حادث گردد و سرسام سوداوی خوانند یعنی
 این را بلغم غلبه گویند و سرسام غیر حقیقی آنست که بسبب تصاعد اجزای اعراض سرسام مثل بدیان اختلاط عقل بی ورم دماغ و آتشیه ظاهر شود و پنهانی در
 تپهای گرم و اوجاع عصبی و از اخلاط محترقه در معده و از اوام در نواحی خارج را سبب در غشای خارج و در بر سرسام بشارت کتب حجاب و درام آن سائر اعضا است و در
 خود ورم مثانه و جرم و معده مشهور میشود و بطریق تشخیص اقسام مذکوره باید که اول این امر دریافت کنند که سرسام حقیقی است یا غیر حقیقی و این چنان باشد که از معترض
 مریض معلوم کنند که بدیان و اختلاط عقل که علامت مشترک سرسام حقیقی و غیر حقیقی است بتدریج ظاهر شده یا دفعه پس اگر مریض را بدیان و اختلاط عقل
 بتدریج و اندک اندک واقع شود و باز ورم تپ که اکثر در زیر زدن ثابت و لازم باشد و تلخ سودا حال عضوی دیگر نباشد بلکه اولی علامات و از او ظاهر شود و در بعضی
 از آن مرض دیگر بمرسده عصب طراف و اضطراب نفس مضطرب غیر منظم و امتداد سر بهلو بسوی بالا و اختلاج اعضا در نواحی شرابیه و گاه با خواب مضطرب
 که از آن بر جسد و آواز قوی دهد و گاه بخوابد و گاه بیدار شود و در اکثر خواب نیک با بسیار مشوش بود با خیالات و احلام فاسده مانند دانه مشوش و از این رو چنانچه
 بود لیری و اعراض از شعاع و اضطراب زبان هنگام کلام و خشونت و گزید آن دگاه ورم زبان و اکثر قطع آواز و خوابش آب اندک شراب آن سردی اطراف و بول
 مائل بر قهقهه و نبض صلب و خفیه و آخر انقباض اول انقباض او سریع تر بود و نشا ریت و از موجیت خالی نباشد و گاهی عرض عظیم متواتر گردد و سرسام حقیقی با
 پس درین صورت با قسام حقیقی نظر کنند یعنی اگر علامات مذکوره آن باخته و بطور قطرات خون از بینی و عظم نفس و نبض سرعت و تواتر آن در سرخی چشم و زوی بر زبان
 اشک چشم و چرک ز آن و بیخوابی غیر مفرط و خشونت زبان سرخی آن مائل بسیار پس سودا آن و نقل بان و کسل از کلام و امتلاهی رگهای روده چشم و از این رو
 برخواست بغیر حاجت یافته شود سرسام دومی باشد و اگر علامات حقیقی تپ محترقه و حاد و اشتداد آن بجنب بخوابی و مفرط و شدت خشکی زبان و بینی و کثرت غصه
 اضطراب دقت اطراف بینی و زردی روده چشم و زبان پس سیاهی آن سرعت تواتر نبض کشیدگی پوست پیشانی بسوی فوق و کراهت از روشنی و تنالیخ افسوس
 کثرت تشنگی و قاروره آهمر صاحب یا تاروی و قبض شکم محسوس گردد و سرسام صفراوی بود اما اگر از صفراوی محترق مائل بسودا عارض شود و باحوال مذکوره چون
 و غیره عظم نفس که در رت چشم و رسیدن و آواز و اودن و خواب جستن که گریه کردن نیز باشد و اگر شدت سرخی چشم و بیرون آمدن آن و بیداری و تپ و خروش
 ناحیه اعرض که از زبانی و غشایان فوط میلان مریض قناده و بر پشت بغیر نظام و غلاف متداد و سبات باشد علامت فلغمی بود و باشد که درین ورم
 از سختی آماس و درد های سر از هم باز شوند و شکله دماغ اندر کشیده شود و سر بهلو قناده و آن در اکثر روز سوم هلاک کند و اگر از آن تجاوز کند امید نجات نیست
 اندر درج و التهاب شدید بود و لمس چهره سرد و رنگ روده چشم زرد باشد و گاهی یکبارگی گرم و سرخ گردد و درین بسیار خشک تپ شدید تر بود نشان جگر باشد
 و این نیز در اکثر روز سوم بقتل میرساند و اگر این علامات با خارش و دماغ بود علامت تولد قو با در دماغ بود و گاهی صبیان را حمره در دماغ عارض میشود و در
 یا قرخ فروی نشین یعنی تارک سرخ جذب میشود و طرف داخل چشمها خائو و کوچک زرد شوند و بدن خشک نماید و اگر در حرقت التهاب شد مثل جگر آتش باشد چهره
 بود و اگر سیاهی چشم غائب شود و سفیدی پدید آید و یقیناً خفتن آرام یابد و شکم منتفخ و سر بهلو کشیده گردد و در اعضا اختلاج بسیار شود و فساد و گاه چهره
 و تیرگی اوج سرخی و بطلان حرکات باشد علامت غایب از او شقا قلوبس بود و غایب از او شقا قلوبس است بعد بطلان حس تمامه شقا قلوبس گردد و زود
 چالینوس این هر دو لفظ مترادف اند و این نیز صعب ترین قسام سرسام است و در سه روز میکشد و اگر علامات سرسام حقیقی بالزوم تپ نرم و صفرو صلابت
 و بطور اختلاط نبض مع جنون خوف و جستن از خواب فریاد کردن قلت انس مردم و در مکرر و بیدار کردن و گریه و بیداری و کشاده ماندن چشم خشکی
 بیش و زبانت دلمات و کثرت نفس بنوعی که گویا گلو خفه میکنند و درک گردد و بدو ربع تغییر عظیم حال علیل ظاهر شود و قاروره بی و یا فستقی بود و سرسام سوداوی
 باشد و اگر با وجود آن سرسام حقیقی دوام تپ نرم و عظم و تفاوت و عرضی و لیت و بطور موجیت نبض بطور وضعت تنفس مع ضیق اندک و تپ و بلع

و خصوصاً در صفوی و چون درین مرض افتند و داغ ورم کنند چشماهای ایشان تشکک شوند بعد از تشک شروع گردد و خصوصاً از یک چشم و بیشتر چشما را بالند
و گاهی میل بسکون اکثر اعضا کنند و دستها که بیشتر از حرکت دهند و یا که ریزهای اشیا و یا گاهی می چند و گاه چشم پوشند و گاهی کشاده دارند و چشم کنند گاه از کلام
فصیح کسل نمایند و اراده تحرکات پان نکنند و گاه ایشانرا تقطیر البول حادث شود و این در جمیات از دلائل قوی بر سرسام حاضر است از آلامیکه در اعضا ایشان
باشد غافل شوند بلکه اگر کدام عضو درونک ایشان را بسختی مس کنند یا می نیابند و گوئیم که چون ورم در جانب مقدم داغ افتد و تحمل را ناسد کند پس بیمار بریزه های اشیا از
لباس گاه از دیوار بچکند و اشباح غیر موجوده خیال کند و دست پیش چشمین جنباند و اگر ورم در وسط داغ باشد فکر یا قاسد کند پس بیمار را خط نماید و در چرخه کل
کند و تمیز باطل شود و هندیان کثیر تلفظ نماید و چون ورم مائل بخلیف یعنی مؤخر داغ افتد حافظه را قاسد کند پس بیمار امور غیر واقع را یا کند و آنچه بیند از موش نماید
و فی الحال زان غافل شود حتی که گاهی چیزی را طلب کند و بسوی آن اقدام نماید پس طلب را زیاده و تشدد گاهی طشت برای بول کردن در آن طلب نماید و بسوی آن
اقدام کند و باز از آنرا فراموش سازد و اگر ورم جمیع جات داغ مستعمل باشد این همه علامات ظاهراً گرد و اگر یا آن داغ ورم کند چهره چشم سرخ گردد و چشمها بیرون
خاسته بودم کلامه اکنون تدریجی سرسام تعلیمی آید بران نظر دارند و سپس علاج هر قسم او که مطلوب باشد اختصار یافتند

علاج کلی اقسام سرسام

بدانکه تدبیر مشترک در اصناف سرسام حقیقی آنست که هرگاه اختلاط عقل و هذیان شروع گردد و نامی قوی نباشد فی الفور مبادرت بقصد سر و کنند و اگر در سده زاول
اتفاق قصد نیفتد و قوت مساعدت کند تا هفته اول بروز یک مناسب اندیشا نماید و هر قدر که قصد سریع تر بود نافع تر باشد و اگر سر و یافته نشود و هفت اندام
کشایند و ایضا اگر ماده شدید التوجه بسوی سر باشد در بنصورت قصد هفت ندام بلکه باسلیق ولی است و اخراج خون بقدر صلاح مناسب اگر آثار غشی مثل
ارتعاش نبض یا انقباض آن با نظام که یک نبضه عظیم و دیگر صغیر بود یافته شود فی الحال خون بند کنند تا غشی نیفتد و بهتر آنست که خون بتفایین گیرند و در
ضعف قوت اندک بر آرنج طبیعت بقوت خون با وجود عدم اقتضا مقاومت مرض کند و عصا به قصد حکم بندند تا از اضطراب حرکات مرض و انشود و احتیاط
نمایند که بسیار بسبب شعوری خود عصا به قصد کشاید که خون جاری گردد و اگر قوت مرض قوی و سرسام شدید باشد روز دیگر قصد کشایدی بعد قصد قیال نمایند
و همچنین اگر قوت قوی نباشد و یا قصد مست ممکن نبود و یا نامی از آن باشد در کشایدی کشایند و اگر مثلاً بسیار این حجامت میان کشیدن نمایند از بویچپانند و
همچنین در صبیان و یا از عاف خون جاری کنند و یا بر ساقین حجامت نمایند و هرگاه حال قوت و سرسام متوسط باشد و در ناخیز قصد خطر نبوده و قصد در و در و
سه روز تا خیر کنند پس بعد استقرار ماده قصد نمایند تا منفعت اظفار هر شود و قصد و زاول و سوم کنند و در چهارم اجهال ضرورت بعد قصد استعمال هفته بین
مثل و عن گل با و الشعیر یا آب زیت و عند احتیاج بقوی تر ازین که در درجه لیت باشد نیز مناسب بود و استعمال خلطه سریع الاثر است و آید این بستن با نهاد
جذب ماده انفع الاشیا است و پاشویه بدست و حجامت ساقین با شرط در دومی و بی شرط در غیر آن نافع ترین تدابیر است و تدبیر سر و عن گل هر که داغ
مطلقاً و همچنین کیان یا کبوتر را بر سر مرض خوی شق کردن که خون او بر سر آن بچکد و اگر گرم بر شستن را قسم آن مریب است که ناهاهی و جلد سر در حال سلخ آن بر سر
گذاشتن مریب چون تب لازم این مرضست تدبیر تب مد نظر دارند و بعد قصد تنویم بطولات و سطوحات فضوات هم مطالب است در طول که جهت دردن خواب
استعمال نمایند خشخاش اندازند و برای اصلاح خشخاش اندکی با بونه نیز افزایند و خانه تاریک معتدل هوا یا ید خالی از تصاویر و از اشیا یزاق روشن بود بر روی
مرض کلام بسیار و از قوی نکنند پیش از ذکر چیزی نکنند که او را آماده از قوی و غضب و ضمیر طیش فریاد نماید و یا وقت بجران باید که بخلیس مرض و در هر وقت که
و تنفیق بران باشد تا بسبب ایشان از اضطراب محفوظ ماند و هرگاه علت از ابتدا تا و زکند و از بهت روز و زکند و حرکات متعطل برسان شود و یا سبات حاصل گردد
مبادرت قوی خصوصاً خشخاش هرگز استعمال نمایند و درین هنگام پودینه و فام و اکلیل الملکات امثال آن در طولات افزایند و صاحب غم کتان بکشد و در غم و غم و غم
بر سر برانند یا بریزند و بدن بیمار را بر و عن گل و نیکرم باید داشت اگر بسبب فقدان عقل وضعف حس بول فراموش کرده باشد در آن مانند شیره زرد و در شربت زرد
نوشان و دانه او را بر و عن گل و نیکرم و یا بر و عن گل یا بونه الیه بعد از آن یا بونه و اکلیل الملکات نموده و شربت و فلفل کند و دانه او را بکشد

باز از راه حاصل شود و بعد از آنکه از کثرت خروج از علت تدبیر یا قهین است عمل از دور گمارده او را بنشانند و حرکت خفیف دهند که هوا بدان سرازیر شود
روی قاسد بوی صبیح طیب نقل کنند و اگر اراده حمام باشد آب شیرین تخم خفیف نمایند تا خواب برود و چون خواب ایشان خواب کثیر است محوم خفیفه بخوراند و تخم و
آب سرد شدید البرودت و آفتاب باد محوم و خدرات قویه مضرس سرسام است اجتناب از آنها واجب شمارند

علاج سرسام دموی و صفراوی

چون در علاج این هر دو قسم فرق کلیل است و در اکثر تدابیر مشترک انداز علاج هر دو یکجا بفرمایید و فرق مابین علاج دموی و صفراوی آنست که در سرسام صفراوی
احتیاج به تطهیر و تسکین بیشتر است در دموی تجلیل و تسکین فروتر است و اجتناب از آب سرد و سردات دیگر چنانکه در دموی ضرور است و صفراوی واجب نیست
تصدیق تخم بخلولات مرطبه استعمال روغن کدو و کاه و غیره طلا و سوط و صفراوی اهیست و ایضا در علاج صفراوی حاجت باسهال صفرا کثرت است بقصد کثرت سها
صفرا بیشتر بر فرقات لطیفه و نقیات دم بپایند و اگر طبیعت مختل باشد باید در حال شایسته داخل نمایند و در صفراوی با خروج خون چندانی مبالغه نکنند که قریب نشی
بجلافت دموی بلکه خون بقدر صلاح مع احتراز از زعفران غشی بر آرند بعد باستفراغ صفرا بر داند و ایضا او بیه یا در طبخ قلیا کنند و غذای دموی بعد از
از تسهل و حقه باید که بارود قلیا باشد مثل حصه سیر حایه قلیا سیر سیبکلات صفراوی که در آن اغذیه قلیا باشد بلکه مثل مزوره کدو و کشکاب بخور
و مزوره اسفناخ و قطف و ماش مقشر کاه و اندک کشنیز و مانند آن استعمال نمایند و سیر که و شکریا و بانی یا آلو بخارا و امثال آن قرش کنند با بجماله هر دو قسم بعد
فصد و کدو کان را بعد حاجت میان و شانه تیرید و ضاد و سوط و کله و پاشویه و غیره که در علاج امراض عی حار مذکور شد عمل رند و یاد تیرید مذکور را عاب پیغول
عرق کیوه عرق کاه و این عرق غلبه شعلاب ضافه کرده خاکشی پاشیده صبح بدهند و بجهت شام شیره تخم خرفه زیاد کنند و یاد تیرید مذکور شیره خرفه شیره مغز تخم
کدو شیره تخم خیارین عرق نیلوفر عرق غلبه شعلاب عرق کیوه عرق شیره مغز تخم تر بود داخل کرده خاکشی پاشیده صبح دهند و وقت شام صرف لعاب بید
شیره مغز تخم تر بود و عرقیات مذکوره و شربت نیلوفر و خاکشی استعمال نمایند و ایضا بعد فصد عرق شایسته عرق نیلوفر گلاب هر یک چهار توله عرق بید شک شربت
آلو شیرین هر یک دو توله و در صورت غلبه صفرا شیره آلو بخارا داده و آن آب تر بندی سه توله افزوده بدهند و روز دوم عرقیات مذکوره بالا با شربت عناب شربت
بنفشه شربت نیلوفر و لعاب پیغول و خاکشی استعمال کنند و اگر در عروانی فصل صیف از انصباب صفرا قی مفرط و تشنگی و حبس بول و برازیات سرسام عیش
شود و بعد فصد با سابق لعاب بید شیره عناب شیره مغز تخم تر بود شیره تخم کاه و عرقیات شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده صبح بدهند و بجهت شام لعاب
بیدانه عرقیات شربت نیلوفر خاکشی کاه و یاد تیرید و پاشویه بار کنند و شانه بخورند و بعد سسل صفرا دهند و اگر از خوردن چند گلوری پان بالای سسل عواض سرسام
و صمد و عواض سرسام با سابق این بگیرند و اگر یافته نشود و اگر لیس خون گرفتن نجات می بخشد و اگر سرسام باریزش از بینی و دیگر قلی آواز و سرخی چشم باشد بیدانه
عناب پیستان و عرق غلبه شعلاب جوش داده صاف کرده شیر کاه و شربت نیلوفر و خاکشی داخل کرده دهند و پاشویه بکنند و اگر باز ندر و سرفه باشد بعد فصد سیر
بیدانه تخم خیارین اسپستان گل بنفشه جوشانیده صاف نموده شیر کاه و شربت بنفشه خاکشی پاشیده بدهند و اگر در فصل گرما سرسام با نفثه الدم عواض سرسام
بعد فصد شیره تخم خرفه لعاب پیغول عرق غلبه شعلاب شربت نیلوفر هر سه سوده برای تقویت حرارت غریزی و حبس غن داخل کرده دهند و بعد از آن تشنگی
بسیار شود و بریان خارا افتد و خشک کرد آب آلو بخارا لعاب پیغول شیر کاه و شیر خیارین شربت نیلوفر و شانه بخورند و از لعاب پیغول غرقه سار
و پاشویه بار نمایند و غذا آتش بود و ال خشک آبله نار و لاشی و لیموی شیرین بخورند و بجهت خور و شیره عناب لعاب بیدانه شیره مغز تخم خرفه مغز تخم
کدو شربت بنفشه دهند و برای حبس خون قرص طباشیر عوض آلو بخارا افزایند و غذا آتش جو مقرر سازند بعد سسل مبارک دهند و در آخر روز سسل لعاب
پیغول گلاب گاهی روز سسل وقت شب بدهند و بیدانه که استعمال قرص را بیدانه اگر طی باشد مضائق ندارد برای شایسته استراق بخورن و قلیا ماده
حبس ن میدهند و از اشعه دموی و این مرض صمد گلاب کاه و یاد تیرید کشنیز سیر است که از جاده کدو و خیار برگ غلبه شعلاب برب بیدانه سفید گل نیلوفر
تخم کاه و مغز بیدانه سیر کدو گلاب روغن گل سرشته سیر معمول و بخت نان مونگ بر سر این طریق کاه و مونگ پالاک و شیره کاه و پاشویه سرشته مان از یک طرف

بنوشانند و غذا آتش جو بفرست نیلوفر و گلاب به هند و یا اسفناخ یا ترنج و روز دوم صبح رگ پشانی زنند و وقت عصر رگ زنبه کشانند که همان مانع تشنه می رود
و در سرتان را از ازل بنمایند و تا بهفت روز سوای فصد همه تدابیر بدستور دارند و روز ششم بطیوخ فواکه تبیین طبع نمایند بجای آب بر عرق نیلوفر و گلاب اکثرا
نمایند و وقت شام غذا خشک گیلانی یا اسفناخ دهند صبح تیرید شیر کاسنی و خیارین مغز تخم کدو هر یک ماشه لعاب بهمانه و ریشه خطمی هر یک ماشه عرق بید ساده
و گلاب عرق نیلوفر هر یک هفت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله و افکار ده اسپغول ماشه پاشیده بنوشانند همین سان سه چهار بار تکرار مسکن نماید جهت تبرید مایع
سرکه گلاب روغن گل بریا فنج مالند و بعد حصول تقیه بنابر تعدیل مزاج فرض کن فوراً ماشه سوده در شربت نیلوفر یک توله آمیخته بمیسانند و با لایش شربت بزوری بار آورده
سه توله در عرق کاسنی نیلوفر هر یک هفت توله بنوشانند و غذا شورایی بچیز شیر خواره بنان توری دهند و تیرید ماشه اعتدال مرغی دارند و در بدن اضطراب بخوابی شیر
تخم ششخاش کاهو گلاب شربت ششخاش دهند و یا مخدزی بخوراند بقدریکه در اخیر سازد آنگاه مجال یابند با تمام تحلیل و رم مشغول شوند ایضا و میگویند که در سرسام
صفراوی اول فصد با سلیق کن و غن افکند و آب انارین معصومین با ششم و نه توله با شربت نیلوفر چهار توله دهند و آب بهند وانه دنیا روکد و هر کدام از اینها که بدست
آید بنوشانند تا چهار روز غذا آتش جو بایات گلاب هند و از برگ بید ساده و ترانه کدو و خیاری و سرکه روغن گل کاهو بپشانی و صد غن یا فنج ضا دکنند و
روغن کدو کاهو بربف سرد ساخته بیک کفجه جهت تقویت و تبرید بر سر اندونان مونگ که در شیر کاهو میسازند و روغن گل جرب کرده بر سر بندند و این غذا را هم
درین باب از جربات مست کشنده خشک تخم کاهو مقشر صندل سفید گل بنفشه هر یک سه ماشه بمالند و همچنین این خلطه آب گل سدا گلاب آب کشنده آب نیلوفر
تا ده آب برگ بید ساده عرق بید مشک هر یک یک توله سرکه مقطر یک نیم توله کافور چهار حبه حفص پوش در بندی مغز تر صندل سفید مغز زرد هر یک سه ماشه
و این پاشویه کنند که کرات آورده است برگ بید ساده برگ گل سرخ و عنب الثعلب همه سبزر گل کیوڑه تخم کاسنی عنب الثعلب سیدوس جو هر یک توله تخم خطمی گل
هر یک چهار توله گل نیلوفر هفت توله جوش کرده بکار بندند و این دوا دهند تا بخار است و پنج عدد خوابانی ده عدد در آب بهند وانه نیم آثار شب خیسانند و صبح
آب لال گرفته بشربت نیلوفر چهار توله شیرین ساخته بنوشانند و تا بهفت روز جلد تدبیر بدستور دارند و روز ششم شربت رامو قوت نموده مغز خیار شربت ترنجبین هر یک
شش توله کفنه شیر شربت هر یک چهار توله شربت انبی علوی خانی و یا شربت ورد کمر یا لیلی یا شربت آکوسل ایشان چهار توله روغن بادام شش ماشه ضا نموده بدهند
بجای آب عرق کاسنی گلاب بنوشانند و غذا وقت شام کپچی بنوش که دران اسفناخ افتاده باشد دهند و روز نهم شیر کاسنی و خیارین کدو هر یک ماشه لعاب
بهمانه سه ماشه لعاب خطمی چهار ماشه و گلاب عرق نیلوفر بید ساده هر یک هفت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله سوسن سفول سه ماشه تخم کاهو چهار ماشه پاشیده
بنوشانند همین نقطه به چهار سسل بهند بیده اگر اندکی بنیان بخوابی باقی ماند و یا بدستور بود شیرین از پشان بر سر دوشند طباشیر زرشک هر یک ماشه سوده در شربت
انارین و توله آمیخته بمیسانند شربت ششخاش نیلوفر هر یک و توله و گلاب عرق کوه هر یک هفت توله دهند و روغن بنفشه کاهو کدو شیرین مساوی بمی چکانند
در روزی ده دوا زده یا در غذا شیرین و هند و یا مصلی خطمی و یا مصلی تخم خیاری و یا کدو و همچنین تیرید یک هفته ثابت ماند اگر زایل نشد یا لا اله الاک اسلم از دست چپ کشانند
که فی الحال دفع بنیان اشتراط نماید و اگر بجا که بعد از دال سرسام تمامه سرباتی مانده باشد تدبیر سر بر داند و این لطول بکار برند تخم کاهو پودشت ششخاش اندکی با بونه
و تراشند و اگر بیل کردن فراموش کرده باشد تدبیر که در علاج کلی گذشت بر داند و شیر کاهو تخم خرزه هر یک ماشه شربت بزوری و کثرت هر یک و توله بدهند و شیر
گل بنفشه یک توله و گلاب پادانا و شربت بنفشه کاهو چهار توله هر روز سه چهار بار دوا دهن بول براند و آب سرد صلا ندهند سویدگی گفت که بنفشه جو مقشر کوفت
اکلیل الملک جوشانیده بر سر فطول کردن و شربت بنفشه نوشیدن و نان سفید مغسول بشکر شیرین کرده خوردن و سرسام حار بربفست و از اطباء دیگر نقل کرد
شربت بنفشه شربت یا شربت نیلوفر و یا اما القع و یا شیر تخم ششخاش بشربت نیلوفر و یا شیر تخم خرزه بشربت اجاص و یا شیر تخم خیار بشربت آکوس و یا شیر تخم
تخم کاهو بنفشه یا اما القع بطیوخ دران قطعه که در تنها یا ششخاش کوفته و روغن بادام و یا مارا شیرین روغن کدو و شربت ششخاش و یا شربت بنفشه و آب
ترید بشکر و یا تخم فاشیر تخم دم هر روز و یا ایون نم دم و تخم کاهو و یا مارا شیرین و یا آب نیم گرم بجای آب بربفست که مضراست و یا خولان و اطول
مطیوخ جو مقشر کوفته و پوست ششخاش و کدو یا بونه گل بنفشه و پوست ششخاش کدو گل نیلوفر تخم خطمی بنفشه پوست ششخاش و کدو اجساد کدو

و نیلوفر که با بونیه و قشقرک بنفشه و کدو نیمه و کدو نیلوفر پوست خشک و خشاک و جراد که دو یا روغن او و یا آب کا که با بونیه
 سرکه دی العالم و یا آب برگ انگور و سرکه و آب سیب و یا آب عنبل ثعلب و روغن گل و یا آب مذکور و سرکه و گلاب و یا آب خیار و یا جوده کدو و آب قنار یا قشاک
 سائیده بروغن گل و وضع روغن کدو و شیر زنان بر سر و یا مسکه و یا روغن گل و آب عنبل ثعلب تبدیل آن هر ساعت در قریب طس صبیان یا روغن مذکور
 پوست خربزه زرد و یا یک سائیده و یا تنبا پوست مذکور و یا طبلت شمع زعفران که منوم است و غولان و سعو ط بروغن بادام و روغن فندق مسادی و عذرا
 کا هو خام و پنجه مطیب بروغن بادام و یا اسفانج یا سرق بروغن بادام و یا ترزو یا فوخ و یا جسد قشقرک بشیره بادام و کشنیز خشک یا بقله یانی بروغن یا خرقه بشیره
 بادام و آب ناز خوش یا خیار و یا قشای قشقرک و یا ماش بروغن بادام و کشنیز سبز و بشیره بادام و غسل یا نیا بسوس گندم و نمک جربیش و آب گرم و دیک غمزه اندام
 به نفع سرسام حارست مسجی گوید که در ابتدا فصد کنند و اسهال با و الفواکه مانند غذا و اما الشیر یک مرتبه یاد و مرتبه بند و روز بحسب حاجت و مرض و صحت بمان بقدر
 و مرتب بر سر و سرکه و روغن گل بریزند و هرگاه علت شکم گردد باید که فصد ترک نکنند کما این بهترین علاج اوست گاه درین وقت فصد رگ پیشانی کرده میشود و نفع
 بزرگ بیناید و اخراج خون در یکبار مقدار کافی کند و روغن گل مضروب بر سر که بر سر نهند تا بر تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن معذکات هرگاه مرض بهشتی
 رسد و مرض ایضاً بی و اختلاط کلام باشد گیرند بنفشه خشک پوست خشک و خشک و قشقرک و تخم کا و بونیه و قشقرک و تخم کا و بونیه و قشقرک و تخم کا و بونیه و قشقرک
 آب بخور شاند تا آب سرخ گردد پس بگرم بر سر نهند و عذرا طبلت با آب ز آفتاب نموده نرم کرد و همچنین هر روز و نهارات فطول کنند بعد از تغذیه سر و روغن بنفشه مضروب بشیر و
 کدک روغن نیلوفر و روغن تخم کدو مانند اگر بزیان و اختلاط بحال خود بانی باشد شیر زنان بر سر و شوند و هوای سکن سر و کنند و اگر طبیعت قبض باشد بخور
 اسهال آ و زنده و شربت بنفشه آب ناز خوش یا ناز فح است نافع تر از این ما و القرقع بجلاب است غذا از کدو و اسفانج و بقله یانی و کا و بونیه و قنار و یا ماش
 قشقرک و عدس قشقرک و قشقرک بادام قشقرک سائیده و هرگاه مرض در انحطاط شروع کند و در قاروره نفع ظاهر شود و مرض خفت پذیرد و بیضه نیمه شست و ماهی تازه بچین
 مرغ غذا سازند و هرگاه مرض زائل گردد تا زمانه دراز تناول غذیه که در آن حدت و حرارت باشد حد رکنند و همچنین از تعرض بحرارت آفتاب بهر تدبیر که سر را گرم
 کند و گاهی ارباب این مرض را عسل لبلول حارض میشود پس آب مطبوخ با بونیه و اکلیل الملک بر زار و زنده و روغن شبت روغن با بونیه و بالند صاحب کمال و
 جاح گویند که اول در آن ابتدا فصد سرد و باید که چون قوت و من فصل غیره مساعدت کند و اگر قوت قوی باشد چندان خون بر آید که غشی حارض شود و یا
 اگر سرسام دومی باشد و اگر فصد صافن یای جذب ماده از فوق با سفل کنند بدان انتقال یابند و اگر مرض طفل باشد بر کفین او حاجت کنند و مقدار حاجت
 خون بر آرند و استعمال فصد و حاجت را در اول دوم و سوم باشد اگر قوت قوی بود و در چهارم فصد بدان نکنند عقب فصد و ناز خوش بجلاب یا شربت
 ترهندی نوشانند و روز فصد باندک شوربای چوزه مرغ معمول آب غوره و آب ناز ترش غذا سازند بعد اگر طبع قبض باشد برای تبیین فلوخ و شربت
 و ترنجبین ترهندی هر واحد بقدر حاجت آب گرم بالیده صاف کرده بگرم وقت سحر بنوشانند و بالعوق اجاص بلعوق خیار شنبه آب بگرم به ناز شربت
 و رو بکنجین آب سرد بیا شامند و اگر قوت تحمل باشد خشکی نبود اسهال آب بلباب نیم رطل یا بست رطل شکر آ و زنده هر کدام از اینها که میسر آید بر مرض طفل و
 سهل باشد بدهند و اگر مرض شعال حقه سهل باشد موافق تر و و بنا بر مقتضای ماده با سفل لیکن آب چقدر چها را و قیومری یک قفه روغن کج که قیوم
 و یا این حقه لبین و قشقرک کوفته بست درم بنفشه بچندم سپستان سی و ده عناب بست عدد و ده و سه رطل آب بخور شاند تا یک رطل بماند و نیم رطل از آن صاف کرده
 و زان ده درم خیار شنبه بالیده صاف کرده یک و قیوم روغن بنفشه و یک نیم درم نمک جربیش بدان نمانده حقه کنند هر وقت که طبع قبض شود و مرض تحمل سهل و
 حقه بنا شد شیات از خطی و ورق و شکر سرخ و شیان معمول از ترنجبین استعمال کنند و هرگاه تنقیه فصد تبیین طبع کرد و روغن گل بر سر که گلاب هم کرده سر و نموده
 پارچه کتان در آن تر ساخته بر سر درازند که این ترطیب مرغ و تقویت آن دمنجانات کند و با بقله یاید که درین مرض عنایت به تبرید و ترطیب و این نهایت
 دارند و عضلات ساق بعضا به بریزند و قدین بماند و هر صبح ماه الشیر حل درم داده درم شکر طبرزد اگر فصل گرما باشد بار و اگر سرد بود بگرم به نهند و چون چهار ساعت
 بگذرد باز ترده درم بکنجین ساده یا آب سرد به نهند و اگر معده مرض ضعیف باشد قبل تناول ماه الشیر سه جره گلاب آب سیب بنوشانند و اگر حرارت قوی باشد

تپ

نخستین

آرد و قرض طباشیر بشیر بنهار و شربت غوره بخوراند و بپشت جو بساق اندک بلوط نانغ بود و غذا بسوی شیر ساق جاورس بنزد و ام بریان سازند و چون عرق کثرت کنی حتی که ضعف آرد بگیرند آب به و مورد و ترودیدان روغن گل آمیخته بنزد تا آب فانی شود بر فقار و مفصل بماند و اگر روغن گل یا روغن بیدار و غن آس آب غوره بهم آمیزند و بماند و با شد طبری گوید که علاج سرسام صفراوی آنست که تلپین طبیعت نمایند اگر قوت لطافت کند فصل موافق باشد باین مطبوخ آلو عذاب سپستان هر واحد بپشت عدد ترهندی سی درم مورد زنبقی پنجم درم برگ عنبل الثعلب یک باقه کثوث یک باقه ترنجبین پنجم درم همه ابد سوز مطبوخ جوشانیده صاف نموده بقدر قوت مریض گرفته بقدر هفت درم یکم زیاده بحسب قوت علل مغز خیار شنبه لایده صاف کرده بنوشانند و ایضا اسال صفرا باماء الفواکه و بلبلات ترنجبین بنفشه بهشتین علاج است همچنین حقنه های لینه و بعد اسهال لزوم و اشعیر مطبوخ با سپستان طلع یا جاز خشک نایند اگر مخموم و ترنم درم گرد و حرکات و مختلف باشد و اشعیر از آن قطع کنند زیرا که در آن غذائیت است اگر چه اندک باشد و بر مارا لقرع مشوی بجلاب نیک بر یا انجیر و آب هندوانه بشیر با بجلاب نیک و بر لعل سبخل ساده فقط اقتضای نماید چون مرض نخطاط یا بدفصله کل یا با سلیق یا قیفال باک نیست شیر و خنران بر سر دوشند و بجزاده که و خیار و برگ بید و برگ عنبل الثعلب با یک سوده روغن گل سرکه آمیخته بر سر صماد کنند و گاه سرکه و روغن گل تنها بر سر می نهند و هر گاه بسبب نخطاط مرض متناقص آن احتمال غذا باشد اما اشعیر بنوشانند و اگر در آنجا سر فیا ضعف بمده باشد اما اشعیر بنجین محمول باید است پنج کاسنی و تخم آن افزایند و هر گاه علت زائل گردد یا اندکی باقی ماند لزوم آن برن و میخ مجوم روغن معمول از روغن بنفشه سازند و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن خلاف بنوشانند و اگر در عضو تشنج و یا در چشم تشنج ظاهر گردد و بعد از تشنج نشود تا آنکه مرض اکل شود و مریض از آن شفا یابد بغذای خود عود کند چون بغذا و قوت عود کند لزوم ترنج و عضو و طبیب تبدیل مزاج او نمایند اگر تغییر گردد که باین طریق اصلاح یابد و زیاده و کم ازین بر طبیبست بهر آنکه تغییر این مرض تغییر و حرکات و حرکات مختلف بسیار میباشد و باید که غذای او و رفتی که ابتدا تغذیه او کنند و زرات حصصیه باشد بعد از آن بچوزه مرغ رطب صفرا نقل کنند و از بار و سازند باینطور که در آب غوره اندک کشنیر و اندک بادام مقشر کوفته و مغز خیار اندازند پس از آن بچیز مرغ بریان اضافه کنند و ساعتی بگذارند بعد از آن اعتدال بدان نمایند اما علاج روح و موی آن نیست که در ابتدا بقصد هر رگی که عادت فصد و بسیار باشد و زیاده چند روز صبر کرده فصد بگنیزند و خنران نمایند بعد از آن چند روز توقف کرده و در گذر زیاده کفایت از خارج خون ازین عروق بقدر امکان قوت یابد پس از آن اگر تشنج اسهال باشد بطبوخی که در قسم صفراوی مذکور شد مسلح و هند و لزوم اما اشعیر بنجین محمول آب عذاب یا آب به یا آب سیب یا مجموع اینهمه سازند و باید که و بنجین نصف سرکه و نصف ازین بهاد خلط کرده بنزد سرکه و روغن گل بهم زده و گلاب بر سر نهند و واجب نیست که در طعام صاحبین علت شراب و تشنج اخل شود زیرا که در آن قوت حبس داده و سر و تغلیظ آنست نشاید که ماده این مرض به سر گذارد بلکه از آن تحلیل کنند یا ترقیق آن نمایند تا از مخزین یا از خشک بسوی دهن جاری شود و چون علت مغل گردد و زرات متخذه از سرکه و شکو کاسنی مسلوب طبیعت بر سر که و کاسنی مسلوب غذا سازند و بحسب قوت مرض و تقبیل مقدار و تغییر اوقات غذا تصرف نمایند اگر ازین تدبیر نجات حاصل نشود و چیزی سواقی قبیه ماده که تحلیل نشود یا نفع نیابد نباشد عاده استفراغ بحسب احتمال قوت نمایند و تدبیر دوا و غذای او بحسب وجوب حال کنند و چون از زرات پدید رنج نقل کنند اول درجه پنجمه اکیان مطبوخ بر سر که و عدس مقشر باشد بعد گوشت بز خاله شیر خواره نقل کنند و از آن ملا تخمه جدر کنند و دیدم که بعضی اصحاب سرسام را بعد زوال مرض رجوع بغذا تخمه بر سرید و از آن حمایت ثقیل را دوا را عارض شد بعضی را دق لاحق گردید این الیاس گل یکد که اگر سرسام از خون باشد قبل استحکام و ضعف نبض فصد سر و نمایند و از خارج خون بقدر قوت و طاقت کنند و اگر مرض تحمل فصد نباشد و بعد استحکام و ضعف نزد طبیب بر سر حله اخراج خون از هر یک آن که مناسب بود باید کرد و اسهال طبیعت بطبوخ فواکه و نفق شمش و شربت آلو کنند و هر صبل جلاب از عذاب آلو بخارا هر واحد بپشت عدد ترنم و شرک سفید و ترنجبین هر واحد بپشت درم بنوشانند و غذا اما اشعیر دهن و اگر اسهال باشد طباب از بنفشه و نیله فروغم کاسنی هر واحد درم سپستان بپشت عدد و شرک سفید بپشت درم سازند و غذا اما اشعیر یا بنفشه و نیله و زعفران و سپستان و خشخاش دهند و اسهال طبیعت و در و ششم کنند اگر نفع ظاهر نگردد تا روز هشتم تا نهم کنند و درین علت تمجیل اولی از تاخیر است باین مطبوخ سنای کمی هفت درم بنفشه پنج درم نیله و چهار درم تخم کاسنی سه درم آلو عذاب و سپستان

هر یک است حد در یک نیم آتار آب بنزد تا نیم رطل آید شیر خشک و ترنجبین و خیارشبر هر یک ده درم و ان مالیده صاف نموده بنوشند و غدا
 در آخر روزها و اشعیر دهند چون بیدان و اختلاط عقل عارض شود و بخار بار و مقوی دماغ مثل صندلین گلاب آب خیار و سرکه کهنه و شیر زنان و
 روغن گل سازند و اطراف آب گرم و مطبوخ بنفشه و سبوس و تخم و اندکی نمک طعام با لند جرادة کدو و خیار بر سر نهند و یا حین بار دهی بنفشه تر
 و گل خشکاش و نیلوفر و سیب گل کدو و برگ آن بویانند و برگ بید تازه فرش کنند و گلاب پاشیده بر آن خواب کنند و تفکه از آلو شیرین مقشر و لوت بشکر
 سفید سازند و آب تر بر بنجاه شقال بشکر سفیده درم و یا آب خیار کوفته افشرد بنوشانند و نوشیدن لعاب اسبغول بجلاب نفع ملخ دارد و اگر اسهال
 باشد علاجهش صرف عنایت به تبرید سر و ترطیب آن و تخمین روغن گل سرکه بر سر بیا و تغریق راس بر روغن بنفشه و گل روغن کدو به تقویت دماغ و حد
 قبول آن ماده را داسهال طبیعت با الفواکه و مطبوخ آن و آب نفوخ شمش آب انارین معصومین شحم آنها و نوشانیدن جلاب هر صبح از ترهندی
 ده درم تخم کاسنی سه درم عناب و آلو هر واحد است عدد و شکر سفیده درم و ترنجبین پانزده درم و اقصا را از هر غذا بر ماء اشعیر مطبوخ و در آن خشکاش
 و بنفشه و عناب پستان است و شربت بنفشه و خمیره بنفشه و شربت خشکاش هر کدام از آنها که بنوشند نفع است و بخار کدو که در دمی گذشت استعمال
 نمایند و جرادة کدو و خیار و کاه و عناب لعلب سبز بر سر نهند و بر فرش مصندل و برگ بید سلول گلاب خواب کردن نافع بود و این حقنه در سرسام
 صفراوی بسیار نافع است زیرا که اسهال بر فو کند و حرارت پیدا نکند بلکه تسکین آن نماید و ایضا در رمیات حاده چون طبیعت قبض باشد استعمال نمایند
 بگیرند سبوس گندم در صره بسته و تخم و تخم کوفته هر واحد یک کف عناب پستان هر یک بست عدد و نیلوفر چهارم سالی کی بخورم و در چهار
 رطل آب بچشانند تا یک نیم رطل بماند و در آن ده درم شکر سفید حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر آن بنشیند و این حقنه دیگر نظیفه حرارت غریبه
 بسیار کند و تسکین عطش و لبیب نماید و اگر آب کشک جو دو و قه لعاب اسبغول و روغن بادام شیرین روغن کدو هر یک یک و قه خوب نیم ده بدان حقنه کنند
 که این نظیفه عجیب است و سرسام و احوال آن نماید و سرسام صفراوی اسهال مشکل بود و هر آنکه ماده در نیوقت بسوی سر صاعد باشد و نقاط نفقه
 که سرسام جمیع اجناس خود قتال است و در رمیات حاده چون رمیض از روشنی نفرت کند و در سر و ج و دایم و نقل باید بحدوث سرسام یقین نمایند و بخار
 گوید که در سرسام دمی قصد قیفال اخراج خون بقدر قوت و تلین طبیعت آب فواکه مثل ترهندی و شربت آلو و نیلوفر و عناب کنند و طایع و موم
 عمل آرند و از غذیه مارا اشعیر محض آب ناز دهند اگر سرفه نباشد و الا جلاب از عناب پستان و نیلوفر و خمیره بنفشه و مانند آن بدهند و اگر بادی سرفه
 بشربت خشکاش و از اغذیه ماش بمز بادام شیرین یا ماء اشعیر بمز بادام و تلین طبیعت بحقنه بای لینه بمهمات مشربیه سهل مثل شیر خشک و ترنجبین
 و ترهندی در روز پنج و یا دهم کف و این مطبوخ نافع این علت است و نحوه آن همانست که در قول بن الیاس گذشت لیکن در بنجا وزن بنفشه
 سه درم و نیلوفر و درم و کاسنی و درم است روغن بادام شیرین یک درم عوض عناب پستان نوشته و در صفراوی هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه دهند و برای
 تلین شربت ترهندی و عناب بنفشه نوشانند و اگر حرارت بسیار قوی باشد این فرص کافور و هند بنفشه نیلوفر طبا شیر گل سرخ تخم خرفه تخم کاسنی هر یک
 سه درم و تخم خرفه و تخم خیارین و تخم کدو هر یک یک درم و درم صندل سفید و درم کافور و درم زعفران ثلث درم همه اکوفه بنفشه و درم
 سازند شربت و درم و این حقنه نافع است بنفشه خشک یک کف سنا سه درم و ترنجبین نه درم باقی همانست که در قول بن الیاس گذشت نوشته که در رطل
 آب بنزد تا یک رطل بماند این هبته الله گوید که اگر درم حادث از خون باشد مبادرت بقصد تبیل حکام مرض کنند و اگر قصد دست ممکن نبود و اگر
 پیشانی و بینی کشانند و اخراج خون مقدار حاجت بیکد فیه نمایند و ماء اشعیر مطبوخ و عناب بنوشانند و آب انار بیدند و تعیل طبع آب ترهندی و شربت
 بنفشه و نیلوفر و شربت و در کنند و اگر طبع سخت قبض باشد شربت آلو و خیارشبر آب ترهندی و شربت عناب دهند و اگر تشنگی بسیار باشد کشیده بر دات تمام
 و اجازت شربت آب سرد دهند بعد از آن قصد تقویت سر و روغن گل مضر و بیکد و یا سرکه و گلاب کنند و بر پیشانی صندل گلاب کافور و طلا نمایند
 و اگر از مشروبات اسهال نشود و حقنه لین عمل آرند و اگر رمیض قریب بمشربیه رسد و بخوابی شدید و اختلاط عظیم باشد بطول منوم که در قبل علاج

نوشته در خط

گذشت بر سر زنده اگر بدین متلی باشد آب بر سر نباید ریخت و غنمای مسوده مطبیه بر سر نالند و اگر سر کم نشود شیر زنان بر سر دوشند و اگر بر وزن نیلوفر
و بنفشه درین چکانند و رمیض را بر سر نرم بخوابانند چون صلاح یا بدی زوره داشت که دوا سفاناخ خدا سازند و اندک پست جو محمول با آب گرم بشکند و
آب سرد بدهند چون آثار صلاح پیدا آید و تب ساکن شود خدا بزرده ساق و یا زوره حصرم و یا سفاناخ سازند و کا هو خوراندند چون بران ایام بگذرد
بصحت عود کند و حمام داخل نمایند و بخورده مرغ و دراج و ماهی صوری غذا نمایند و از غذای بسیار جدا کنند تا در معده فاسد نشود و بعد برنج اعاده
بجاءت او نمایند تا طاقی گوید که در سر سام مبادرت بفسد کنند و برید باخراج ماده یا آنچه تعدیل او کند از سهل و غیره باید کرد و معوطات نیکوست گردد
بر سام بسبب احتمال عطسه که از مضر است صاحب سر سام حاکم شیر تناول پست جو و شراب آن نماید و ما و القرع مشوی بعد طلای آن با رد جو بسیر که
سرسشته و خوردن عدس بر وزن بادام و طلای سر بخورده که در وزن غلی و شیر زلالی و عفران مجرب است و شستن با آب باطینج سبوسن نمک مجرب هر گاه قرطیس
متاوی گردد و در وقت احتمال یا بند قصد رگ پیشانی و جامت ساقین نمایند و در وقت بنفشه و آنچه از آن سازند کبوتر خوراندند کیلانی بنویسد که بعضی
درین مرض باید که بسیار نیک استعمال نمایند زیرا که اکثر از آن دماغ و حجب ضرر دارد و معذک شربت آکو از آن بسیار نیک است بهتر آنکه درین باب
با وجود دفع و تبرید و طبیب و تسکین منخار و از لاق و تلین طبیعت است درین لایح نیست که دماغ را و آنچه متصل بدانست ضرر رساند و ایضا بسیار
که کثرت خواص کنند و چون استعمال نمایند باید که ترشی او قوی نباشد و نه صرف بود بلکه مخلوط کنند چیزی که تعدیل او نماید و تبرید مفرط هم استعمال نباید کرد
و جدا از شراب اولی است اگر چه مزوج باشد و از همه آنچه احاطت بر جذب مواد بسوی سر کن و از جمیع سختات دماغ و مضعفات آن اجتناب باید کرد
و در سر سام صفراوی حاجت بقرصه شد بدتر بود زیرا که از آن اوست تحرک بسوی فوق و مسلمات قوی که کثرت را نداد و از اثر نافع آن شربت
صندل است ما و القرع آب خورده و شکر و ما و الشعیر قوی بر وزن بادام و شکر و بعد نصیج و تلین طبیعت هر گاه قرص کا فور دهند و هنگام خواب و دم
استعمل بجلاب بار و خوراند و طلب خواب با شربت منوم مثل شربت خشخاش و شربت نیلوفر و شربت کا هو نمایند و یا تخم خشخاش تخم کا هو سوخته در
ما و الشعیر بزرند و طلای پیشانی بقیراط افیون و شل او کا فور سازند و حقه تلین بر و مطب که در بخار استعمال کنند و نیست و نسخه آن همانست که در قول
جرجانی گذشت و در آن سفیده پیضه خام داخل است و باید که شربت خشخاش بعد تقیه و لغ و تلین طبع و هنگام قرب نتهما بنوشانند و علاج
قسم رموی نیست که قبل از زوال عقل قصد قیال نمایند و خصوصاً اگر مریض را بفساد آن عادت بود و اخراج خون بسیار در رو فجات بدور و
یا سه روز بقدر قوت کنند و باید که تحویل بر قوی نمایند چه اگر قوی بود مریض سالم گردد و اگر بخلافین باشد اما حاله میرد و در اکثر قوت قوی از قوت فعال
اعضای ریه شناخته می شود پس اگر عقل حس و حرکت صحیح باشد و باغ صحیح بود و چون نفس و نبض صحیح طبیعی باشد قلب صحیح بود و اگر اشتهای طعام صحیح باشد
چگر صحیح قوی بود و هر گاه این امور بخلاف آن باشد این قوی ضعیف بود و چون از قصد عروق دست مافی باشد بر ساقین جامت کنند بیده میان
هر دو شانه بعد از آن بر نقره و فصد رگ پیشانی و بینی و هر دو رگ زیر زبان کشایند و خون بقدر امکان بر آرد و اگر فصد این عروق با خراج و م با احتیاج
کفایت نکند فصد صاف نمایند تا جذب خون با سفل نماید و بعد فصد و اول مریض بخوبی مخصوصاً معمول از پوست بچ کاسنی و تخم آن اقتصار نمایند و
بعد و روز غذا با ما و الشعیر قوی مفر یا سبک بخین سازند اگر سرفه وضعف و معده نباشد و اگر خون ضعیف بود آن محمول و بقول و جوب بار و ده مثل حقیقت
و کا هو و سرق و لوکیه و بقله یا نیله که و و خیار و قتا و ماش عدس مقشر و جو مقشر معمول با آب پیوه یا می ترش مثل آب خورده و انا و ریاس به و سیب اگر
طبع نرم بود و اگر قبض باشد آکو یا را در ترمندی دهند و اگر طبع مال قبض باشد بر وزن آب آکو یا ترنجبین یا شیر خشک بنوشانند و اگر طبیعت نرم نشود
لبنه یا شیاف استعمال نمایند و اگر احتیاج زیاد اسهال باشد یا الفواکه و بنفشه و لبلاب یا شیر غیره دهند و از غذا با ما و الشعیر مرکب بنای آلود و
کیا ریاد و با اقتصار روزی از طبیعت قبض باشد و ترشک یا ساق یا بیا خورده دهند و اگر طبع نرم باشد بعد از آن به ما و الشعیر غلیظ تر دهند و تعادل
آن بفرمایند تا آنکه مرض با آنها رسد و وقت بخران حاضر شود و وقت نتهما بفرغند بطریقیکه در قول صاحب کمال گذشت باید کرد و چون بصحت عود

از تناول غذای کثیر و از شرب و از قناب از خوردن حلاوات و از خوردن هیضه حرکت بسیار اجتناب نمایند مولف خلاصه گوید که در سه روز اول رگ قیال زنند و عقیات مناسب با شربت عتاب بنفشه نیلوفر و لعاب سبغول و خاکشی دهند و روز ششم لبنی دهند باین وجه غرض فلوس قیال زنند در شیر خشک ترنجبین هر یک ده درم خمیره بنفشه هفت درم گلقد شکری ده درم ریون خطائی نیم شقال روغن بادام نیم شقال آبن مطبوخ از بجز است سنای کی یک جزو گل بنفشه پسیاوشان گازیان هر یک نیم جزو و بنفشه عتاب از شک هر یک درم بقدر مجموع با ده چندان آب بوشانند تا باین باند صاف شود و کشید خشک نم کاسنی نیم تخم خیارین نیم خره منوخم کدو هر یک سه درم کوفته در طلی از آب مذکور بیندازند و تا دو ساعت بگذارند تا نگاه صاف شود بوشانند خانه منی الحاصل لعجینه اگر طبع در خمیره و زجران نرم شود سبوی شیر با گل رنی صمغ عربی یا قرص طباشیر عرب به درم سبب گلاب بدهند و صندل گل سرخ با گلاب آب برگ انگور بزرگم خما و کندن در گرمض بطول انجامد بیدیر یک درم در قول انطاک کی گذشت بمل آرد و باشد که در آخر سر سام زبان بسبب نزول ده گرفته شود و بیا بر کلم قادربا شد و در وقت زنگل با بونه و کلایل الملک سبوس گندم گل بنفشه بر سر کردن نطول نمایند و سر بجا آن دارند و مکرر دیده شده که ماده سر سام بجران انتقالی بجهت ریخته در زیر جلد باعث ادرام عظیمه مصلبه گردیده و از مادمست اطلیه آب کشنده تازه تجلیل رفت در غذا حدس با سر که بفایت مفید است سدید گوید که این حقه مطب لبنی سکن حرارت و در سر سام صفر اولیست مار الشیرسی درم روغن گل ده درم لعاب سبغول است درم نیم گل حقه کند و گاهی خمیره بنفشه یا ترنجبین قدر حاجت اضافه کرده میشود و این حقه جدید است عتاب پستان هر یک عدد و جو مقشر ده درم بنفشه خشک پنجم نیلوفر نیم حقه در یک قبضه لطیفه جوشانیده صاف کرده بست درم ترنجبین یا شیر خشک فلوس خیار شنبه ده درم روغن کنجد پنجم بوره ارمنی یک نیم درم و این مابین صاحب سر سام را در روز ششم بخوراند شیر خشک ده درم تا پانزده درم فرمندی منقی پانزده درم خمیره بنفشه پنج شقال گلقد ده درم راوند نیم شقال این مهسل در روز دوازدهم یا شانزدهم داده شود فلوس خیار شنبه ده درم تا ده شقال گلقد پنج شقال شیر خشک ده درم شقال خمیره بنفشه ده شقال ریون خطائی نیم شقال روغن بادام یک درم باذن الله تعالی نفع بخشد

علاج فلغمونی و شقاقلوس و دماغ

علاجش مثل علاج سر سام دموی کنند لیکن در فصد مبالغه نمایند و فصد عروق زیر زبان و چهار رگ عروق جبهه پس گوش بعد فصد سر و بسیار باغ است حکیم علی نوشته که در فلغمونی مبالغه در امانه مواد بسوی اسفل از وضع حجام اولاً بر کفین پس بر جنبین پس بر خاصرتین پس بر رگین پس بر فخذین پس بر ساقین نمایند و بر ساقین شرط نیز بمل آرد و این بعد فصد اولی و ایضا در استعمال شموات باره مثل صندل کشنده بنزو گل کدو خیار کوچک و کافور و امثال آن و کذک لک لطح اطلیه اضمه باره و بنوم بر سر چنانچه در حمه مذکور گردد مبالغه کنند و صاحب اقتباس گفته که فلغمونی و شقاقلوس نیز از اسام سر سام حقیقی است و سبب فلغمونی لعفن خون است و سبب شقاقلوس خون گرم با ترکیب ابود و علاجش بمر سام دموی سوفاوی نمایند

علاج حمه و حمه و قوبای آن

علاجش بعینه علاج سر سام صفر و است مع زیادتی ترطیب کثیر و دوام ربط اطراف و فصد چهار رگ این ضام و علوی چنان نافع حمه است و اما شرب در روغن گل شیر زنان و زرده بیضه نیمه شست آمیخته بر پارچه کتان مالیده بر سر نهند و ساعت بساعت تبدیل نمایند و این ضام و ابتدا مستعمل جزا ده که و خیار پوست خیزه عنب الثعلب برگ کاسنی گل بنفشه کوفته آقا قیاد و خل کرده ضام نمایند و این ضام و در اعطای استعمال سیکندار و ماش بقدر کف کل بنفشه شقال فاوانیا و انگ کوفته شیر زنان روغن گل زرده بیضه آمیخته بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند و این طلا نافع است صبر عفران آقا قیاد و فلفل گل رنی شیان عابثا صندل سرخ کوفته آب کاسنی تازه آب عنب الثعلب بنز آمیخته بر سر طلا کنند و صاحب اقتباس این انیر شیمی از سر سام خمیره حقیقی نوشته و گفته که اول فصد قیال کنند و فاصله دو سه روز بپشانی و یا پیشانی کشایند پس با لجه سر سام صفرای بر داند و شمشیر بفرایند که علاج حمه و قوبای دماغ به علاج صبارا نمایند طبری و گیلانی گویند که حمه بجای ممل چون حادث گردد و در سائر اعضای غلا بزی شش هم میگرد و کی منبسط زیر جلد و درین حرمت در جلد ظاهر میگردد و در وقت

در عرق لحم داین را جمره بجم مانند جمره فلغونی نیز داین بجهت مشابتهت جمره نار و حرکت آتش سر حرقت التهاب بدان نامیده اند و این نوع گاه عضو فاسد
میکنند و امات آن عینا میدوگا هی زائل میگردد و بحسب قلت ماده و کثرت آن مخیث و صلاح آن سبب بدین مرض خوننی است که با اختلاط صفرا فاسد میشود و
منبسط میگردد و جوش بخورد و رنگهای باریک را می شکافد پس بسوی لحم و عصب عظم میرزد و چون این علت در دماغ پیدا شود و آن ارتقای خون فاسد
با اختلاط صفرا بسوی بعضی اجزای دماغ یا اکثر آنست نوع واحد گردد و او آنست که در جمل منبسط میشود پس در اینجا اندر غشای موضوع بر قحف و یاد غشای
موضوع برومغ و یاد برین هر دو منبسط گردد و با این خون فاسد در عروق دماغ حاصل شود و اما قسم دوم که آن عقیق است در دماغ عارض میشود زیرا که قبل از آنکه
در دماغ فرو رود مریض هلاک میکند چه دماغ متصل مثلین الم نمیشود بی بینی که اکثر بمشراکت عضو بعید تالم میگردد و کلیف که او بنفسه تالم شود و ماده حاده
اکالا و راس کند و فرق میان این مرض قرائطس حال آنست که آن عقل را زائل میکند و با وی تب طبقه میباشد و چهارم نیز میگردد و با این علت تب و ال
عقل نمیشد بلکه مریض در سر خود آتش ملتهب میاید و بران طاقت صبر و قرار نمیدارد و علاجل نیست که قصد قیال در رگ پیشانی در رگ تخرین هر دو رگ نیز زبان
محسب مکان مطاوعت قوت یکی بعد دیگری بکشایند بعده بشرط اشعیر اغذیه مطبوعه که با قوت کاف کاسنی در حیره های معمول از نشاسته و روغن بادام
لرزم نمایند و نظر بسوی چیزهای سرخ براق برای جذب ماده بسوی ظاهر بشاکت نمایند و لزوم این ضما در سر و نماند جدا گردد و مغز خیار برگ عنب الثعلب
صندل سفید خضاطران بید برگ بنفشه نیلوفر برگ سبغول بمقادیر لائق حلت گرفته باریک سوده با سرکه آمیخته بر سر ضما کنند یا سفیده تخم مرغ را با روغن گل خام آمیخته
سر زنده بر سر گذارند و هر ساعت که گرم گردد تبدیل نمایند و باکی نیست که بالای ضما مذکور اندکی روغن بنفشه بچکانند یا سیاه دلت ظهور نقصان کمی در علت
بعده جو قشر و برگ بنفشه نیلوفر و واحد کف کبیر پوست خشکاش سبوس گندم هر واحد کف عنب الثعلب کف پرتو تا صحر شود و پس صاف کرده نیکم بر سر نیز بمقتول
آن نیکم سر نمایند و اگر بچکانند این بیا را قاق میشود و در خوا سرد کنند پس بر سر نیز نهند و در روز بدفعات متوالی و بهترین چیز را که درین مرض استعمال کنند این
ضما دت بگیرند برگ عنب الثعلب تخم آن سیدک سیده و هر دو را نرم کوفته در سرکه مخمرج نور روغن بنفشه بچکانند تا مثل مرم گردد و بعده اندک روغن و سولق اند
آمیخته مثل خاک بچکانند و بر سر از آن خضاب غلیظ نمایند و چون مرض خطاط یا بدو قلق زائل شود و در قافله آتار نفع پیدا آید اگر قوت مطاوعت کند
با این مطبوع مسهل دهند برگ عنب الثعلب برگ خطمی برگ خبازی بزرگ دسته ترندی سی و درم بر تخمین است رم اولویت عدد و عنباب یک کف پستان یک کف
و اگر قوت شامی بهر سرد و کف کبیر چه ابدست و مطبوع بچکانند صاف نموده شربتی از آن بقدر قوت علین فصل گرفته هفتدم فلوس خیار شنبه زان ایدیه نیم گرم
بچکانند اگر قوت کفایت کند و سبب این مطبوع استعمال کنند و هر گاه اندک بقیه مرض بماند این سعو طکار بر بند بکیر بدشیا تبص که زان ایلیمیا باشد از زردت
او بشیر خربزورده باشند بقدر طسوج و در شیر ختران حل کرده اندکی روغن بنفشه یا روغن نیلوفر و روغن کدو یا روغن تخم خیار بران انداخته بچکانند و صاف کرده قدی
سر دموده سعو طکنند پس اگر ازین احتیاج بدو چشم و اشک نیاید لزوم این سعو طناین که مریض ازین صحت یابد و اگر اشک سائل شود و از آن احتیاج نیاید بشیر
دختران از پستان بر سر زدن بنهاندن یا رچه نیلوفر یا بطلع و گلاب باندک سرکه روغن گل بهم آمیخته بر سر لزوم نمایند و مسکن خوابگاه مریض بجای که در آن دراز
بسیار آید و فرسازند و زشتی در آفتاب قرب آتش حذر کنند و بر بنفشه نیلوفر آب سر و پاشیده بچکانند و اگر صاحبین مرض آب عصبی الراجی بشیر ختران سعو ط
کنند اثر نیک نبخشند گاهی عصبی الراجی و طحلب برگ سبغول سائیده قدی سر که آمیخته بر سر ضما میکنند و این ضما در اولین مرض در آخر آن نیکوست و اما
فطول صلاحیت استعمال ندارد و در آخرین مرض اگر این علت در ابتدا شپ لازم گردد و بر روی مریض نشستن قسجی ظاهر شود بیشک علل هلاک گردد و اگر جمره اوج
ظهور تب زرد گردد و اسهال و راحاض نشود و خلاص یابد و این مرض از امرض شقیه است باید که هنگام وقوع آن تال تمام در علامات و معالجه آن نمایند سر دس که
در شرح اسلاب مینویسد که دیم این مرض راح علامتات و کبعدی بر نه ارجا دث شده بود و هنوز نوبت اختلاط عقل سیاهی جمره فرسیده بود و علاجل بنفشه بچکانند
قادر بر و ناچیل در یاقی نمودم و صحت یافت و جمره که بود کان فتنه بدیرش علاج عطاش است که بعد لشرخش بیاید بر آنکه از قانون شرح آن جمره عطاش
در صیدان مریض احدی ظاهر میشود و رازی در جوابی کبیر نوشته که گاه مرضی شبیه بقرائطس بخیر تب عارض شود و بودن او بغیر حمی دلیل بر خالی بودن آن

از مردم است لیکن با قلق شدید و جیدن بود که صاحب او را قرار نباشد و خواهد که بر دیوار یا بر چمد و گاه بر بستر بخلط و گاهی بقوت و گاهی بضعف بیفتد و در حال
در بنض و تغییر هوا تر و سرعت عارض نشود و بول در گمین نگردد و با شدت خج و غم باشد و نفس تنگ شود و تشنگی بسیار بود و اگر آب بنوشد بسر فرخاچ گردد و این
مرض اکثر در یک روز قتل کند و گاهی تا چهار روز بکشد و احدی از آن نجات یابد بلکه چهره و زبان سیاه شود و چشمهای ایشان باز ماند و حال آنها مثل حال
لشونین بود و بعد از آن حرکات ایشان سست شود و بنض سا قطره و ویرند و اکثر موت آنها باختناق بود شیخ میفرماید بعد نیست که سبب این علت شاکر کن
دماغ بعضوی دیگر که بر مصل عضل نفس باشد چون از تشنج یا فساد دیگر مثل خناق عارض شود و متاوی بدماع گردد و او را مشوش فاسد گرداند و عقل مختلط گردد
و عطش تحقیق قوای دماغ و حلق و صدر عارض شود و ولید بشرب آب ساکن نگردد و قرشی میگوید که این مرض اکثر دیده ام هنگامی که دبا عارض شود
و احدی را ندیدم که از آن خلاص یافت و کسی را ندیدم که در اول روز از آن بمیرد بلکه هر کسی را که این مرض عارض میشود و قلق از اشتدادی نماید
و قزاقی یا بدو بر یک شکل قائم نمی ماند بلکه بر فترت بستر خود و نقیص میگردد و گاه بقوت و سرعت حرکت میکند و گاه کبابی استاده میشود و همواره حال
همچنین می باشد تا آنکه سست میگردد و وی میرد و زبان بعضی بالکل سیاه میگردد و بعضی را اینوقت قرب موت عارض میشود و اطباء از مشاهده این مرض
حیران میشوند و اکثر بنض نسبت میکنند که از این افعال با اختیار خود میکنند با راده آنها را که مرض و شدیدست و نفس لا مزین نباشد پس گاهی بعضی
اطباء همین اعتقاد میکنند تا آنکه بنض می میرد و کسانی را که من مشاهده کرده ام احدی را از ایشان ندیدم که عقل آن ظاهر مختلط گردد بلکه اکثر از ایشان افعال
خود را میکنند عذری نمایند و میگویند که از شدت کرب نفس خود قدرت ندایم و اما کسیکه سست است آنها میکنند و از آن احوال صحت تخیری یابد و ولید انکار مردم
بر آن یاده بود و تحقیق صدق کلام مرض درین باب نمیکند و شی که مرضی هلاک میگردد و این مرض عارض میشود و قتی که عفونت شدید قلب پیدا میشود و از آن
انطفای حرارت غریزی لازم میگردد و در کرب شدت میکند و درین هنگام در نفس تنگی عارض میشود بسبب تحفیف اعصاب محرکه بنا بر قوت حرارت و چون این
اعصاب خشک میشوند بر تحریک تا شمع که می باشد و ولید اکثر موت ایشان باختناق میباشد بسبب انطفای حرارت غریزی و بنض ایشان را تا تر و سرعت
عارض نمیشود و بنا بر آنکه حرارت غریبه تا بجا و مجاری بول قتی نمیکرد و ولید اول از مجاری طبیعی تغییر نمیشود و گیلانی مینویسد امیدست که بر قرشی این امر مشتبه باشد
زیر که در تب بانی نیز اکثر این عارض میباشد و گاه درونی بعد نقل قول از شیخ و قرشی نوشته که این قول از نجیب عیالیه است و این در کتب طبیبیم و در اکثر کتب طبیبیم

علاج سرسام سوداوی

و این کمتر افتد و اشتدافت و ابطای بر داست و باغ و یا سیرا بدید و قصد تبرید و ترتیب دماغ از دویه و ماء الجبن کنند و پس از ضج ماده سهل سودا و حسب
اقتیون تقیه نمایند و بهر تبرید و ترتیب و الشیر بشیر خشخاش ترجمین جهت تطبیع و لطیف ماده سکنجین که بسیار ترش نبود مناسب است بعد تقیه ضادات و نطولات
مرطبه بکار برند و ضا و مغز تخم که و مغز تخم تر و زنیلو و بنفشه هر واحد یک که سائیده بشیر و ختر یا زخمه نیز برای سرسام سوداوی و صدع عیسی خشکی بینی دماغ فائده
تمام میکند و نطول با بونه خام گل سرخ انگیل الماک برگ خشخاش برگ چقدر بعد تقیه نافع بعضی شبت عنب الثعلب گل بنفشه تخم حطی حلیه سطوخ و دوس
نیز افزوده اند و ایضا با بونه شبت ریحان بنفشه گل ترگسن و آب شیرین بخته روغن یا بونه روغن کنجد روغن بادام شیر و ختران و اخل کرده نیم گرم بر سر نطول
کردن سودمندست و هر چه در علاج امراض اشخی سوداوی صداع سوداوی مذکور شد بول از دویه و بنفشه و نیلو و بونه بشیر زنان بر سر باندند و ایضا روغنهای مذکوره
و شیر و ختران در گوش بینی چکانند و در تنویم علیل کوشند و بانی تدبیر حسب حاجت از سرسام صفاوی برگیرند و غذا ماء الشعیر برنج و مانند آن دهند و در احوال
مرض گوشت حلوان و بچه خرومن دهند و از غضب خرن و افکار بسیار منع کنند اقوال مهره صاحب قناس مینویسد که اول رگ با سلیق وقت صبح بنهند
و وقت شام رگ صافن کشایند و جهت تبرید و ترتیب دماغ روغن بادام و کاه و شیر زنان برابر گرفته و در بینی و گوش چکانند و بر تارک سر باندند و شیر خرفه
و خیارین و مغز که و هر یک نه ماشه و تخم کاه و هفت ماشه در گلاب و بید مشک هر یک هفت توله شیرت نیلو و شریت صندل ترش هر یک دو توله داخل کرده
بنوشانند و غذا شیر برنج یا مصلبه شیر بر دیا آتش جو بشیرت نیلو و فوانا شیرین دهند و چهار پنج روز همین تدبیر عمل آرند که بهوش آید پس تقیه بدن و دماغ

بما را بجهنم کنند و بعد از فراغ از آن بنا بر تعدیل مزاج خمیره صندل ترش بر سخته را زنی همراه عرق شیر علویان بکار برند چندی گوید که نفع ماده بطبیعی بنفشه
اصل السوس نقش نمکوفته و گاو زبان هر یک دو درم و شکر سفیده درم نمایند و غذا را را شیر و تخم و روغن بادام دهند و بعد ظهور نفع تام در قاروره سهل
بطبیعی بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس تخم کشمش هر یک دو درم و نیز منقحی ده درم پرسیاوشان اسطوخودوس بسفاج هر یک سه درم شاهره یک قبضه عناب ده
عدد فلووس خیارشنبه ده درم و تخمین گلکند هر یک پانزده درم روغن بادام یک مثقال بدستور معروف و مرتب ساخته دهند و غذا بعد اسهال در آخر روز را را شیر
من خود بخورند و این فطولی تلخ این مرض است با بونه شیت شاهره بنفشه مساوی جو شائیده فطولی کنند و تخمین سر بادان فائره رطبه شل روغن بادام و
روغن بنفشه نمایند و در نسخه این الیاس در سبیل مذکور سنای کمی هفت درم کل منقحی درم بادرنجبویه دو درم حوض شاهره و عناب گلکند است و در فطولی ریحان
بجای شاهره طبری گوید که در سرسام سودای رنگ استقرخ او در اول مرض البته واجب است بکار ارم مارا شیر بجلاب شکر نماید و غذا بزورات مرطبه شل ماش
و اسفانج و مانند آن دهند و هرگاه در قاروره نفع ظاهر شود و تفتیه این بطبیعی نمایند پرسیاوشان اصل السوس و نیز منقحی هر واحد چند درم عناب پستان آلو شیرین
هر واحد است عدد تخمین است درم برگ بادرنجبویه یک کف هم را بدستور بطبیعی بنزد و شربتی از آن حسب قوت مرض صاف کرده جفت درم فلووس خیارشنبه
و ران المیده اندک روغن بنفشه بر آن ریخته بنوشانند و یاد حلق او و جو کنند اگر از شرب و امتناع باشد و این مرض را اعراض قبیحه بسیار باشد هر میشود
از جو درم مرض را آنچه واجب نبود و انبعاث و تشبث او از کسی که قریب او باشد و گاه از دندان بگردد و هر چه زیر دندان او آید قطع آید چون مثل این افعال
ظاهر شود پس سبیل او آنست که بنوشند و ترسانند از آن بازماند و هرگاه مرض انحطاط پذیرد و ترس و دیگر استقرخ ماده نمایند اگر قوت او قتل آن باشد و شیرین
یا شیر و خمران بر سر دوشند و برین ضما و لزوم نمایند بگیه شیر تازه برود در آن بنیر یا که جدی با لند تا بچند گردد و بعد از آن برگ خبازی و برگ بقله مبارک رسانیده
بر سر سهند و بالایش شیر بچکانند و از درم مدام روغن کدو و روغن تخم خیار و روغن چکانند و چون علامت انحطاط گردد از خرو و خسی و دماغ جدی و مانند آن خدا سازند
و از نو که سبب شیرین خوشبو بخوراند و از جلع البته منع کنند تا آنکه قوت حاصل گردد و بخدای لحم جو ع کنند و آبریزن و حمام لازم گیرند و در وقت غلبه مرض از تیار
سختیهای نیک بادر و نزدیک او کسان باشد که از آن انس و محبت داشته باشند و همچنین در سایر انواع این مرض زیرا که موانست و سخن خوب و نیکین
نفوس آنها از ضرر و یا تست سعید گوید که علاجش با استقرخ بدن از اسطوخودوس اقیهون کنند و اگر مانعی باشد این حقنه بعمل آید تخم فلفل و بسفاج و تخمین
و پودینه جو شائیده در آب آن روغن با بونه آیمه حقنه کنند و مارا شیر بر شربت نیلوفر و لعاب استعول بجلاب و مارا بجهنم بنوشانند و آبیکه در آن جو مقشر گرفته
و کنند و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ جو شائیده باشند بر مقدم سر بریزند و روغن بنفشه و نیلوفر تخم گرم بر سر بالند و چون مرض صالاح یا بد در حمام داخل کنند و بچکه
مخ و لحم خرفان خدا سازند و شراب مغز جو شائند و بکثرت خواب ام فرمایند یا لاتی گوید تا وقتیکه علامت نفع ظاهر شود استعمال حقنه یا سهل جائز نیست تا ظهور
نفع ماده شیرین مغز بجلاب نوشانند و روغن بنفشه و که در تخم سر نمایند و شیر زنان بر سر دوشند و بدانچه در سرسام صفراوی گذشت استعانت نمایند
گیلائی مینوبد که بدین کف پادان و مقصد مرض هر شب روغن تخم کدو یا روغن بنفشه نافع است و بعد ظهور نفع اقیهون بنوشانند و مارا بجهنم
دهند و اصلاح مزاج با شایای مرضیه که بادی ادنی اسخان باشد یا یک دو آب بطبیعی شایای مرطبه باندک محلات بر مقدم اس بریزند

علاج سرسام بلخی

که این مرض نامند اگر مانعی نباشد اول قصد کنند و بعد نفع ماده نفع تخم و نفع از بادان یک مثقال اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان هر یک سه درم
پوست کرفس یک درم جو شائیده صاف نموده یک نیم او را بگلکند حل کرده از صاف نموده باد و تخمین بنزدی صبح یک گرم نوشانند نیز بنفشه بود اگر
تب زیاده باشد گلکند و دو تولد عرق عناب الغلب عرق بادان هر یک پنج تولد المیده نوشانند و غلظه از صاف لاس جو شائیده روغن گل و سرکه آیمه بعمل آید
و پاشویه و سوسوط و صا و بکار بریزند و مرغ بصل مخرول آلوده در حلق انداخته فی آوردند و پوست سر نیز غاله اگر گرم بر سر بزنن از مزاجات این بیزار است و معمول
انیت که مرغ خاکی با کبر ترچ و فنج نموده نوعی که خوشش بیرون نرود یا بر سر مرض افشک نمکافه اگر گرم بر سر بزنند و هرگاه سر دوشود تبدیل نمایند و در ابتدا با چوبه

۱۵۱

نمونه بنویسند و نیز بر این قسط و سبیل الطیب هر یک چهار ماشه چند ماشه روغن گل زینت نرگس هر یک یک توله و سوط و پاشویه و طلا و ضما و تا یک هفته بکار برند که
 این همه بنا بر جذب اما نه موده میباشد و پس از تنقیه هرگز بکار نبرند و اگر احیاناً استعمال کرده باشند و موجب هلاک عامل میگردد و کذا فی انقبض الکبیر سوط نیست سبیل الطیب
 و شونیز و کندنش ترید سفید و از شیشعاج جدید تر هر یک سه ماشه بکار برند و پاشویه نیست کلید الملک صفت و سداب با بونه هر یک سه توله برگ کنیر و سیوس نخود و گندم
 و برگ کنار هر یک سه توله نمک طعام ده توله بدستور معمولی عمل کنند و این ضما و جاج الجوامع بکار برند اسطوخودوس یک توله دال بنواش قشر بشیر زرسوده برگ مورد و زنجبیل
 هر یک دو توله و حلیب دم چند بدستور یک ماشه مصلی سه ماشه و گلاب روغن گل و زردی بیضی سرشته بر پیشانی و صدغین ضما نمایند که فی الفور بهوش می آید
 و درین اثنا با صابون یک در روز بقیله صابون طبع را بکشایند و روز ششم اگر بهوش باشد تلپین طبع نمایند با ضما برگ سنا و توله و ریون خطائی و ترید سفید هر یک یک ماشه
 و زنجبیل سه ماشه و خیاشن و زنجبیل هر یک هفت توله روغن بادام هفت ماشه و شربت اسطوخودوس سبیل علویان چهار توله و ماد الاصول مذکور لیکن باید که وقت شب
 حساب ایاج نه ماشه بخوراند و وقت دوپهر خود آب مرغ دهند و وقت شب نان بشورای مرغ و روز نهم ماد الاصول مذکور نشانند با ضما شربت زردی حار سه چهار توله
 و حرف هفت ماشه و همین نمط سه چهار سبیل دهند و از یاده تا تنقیه تمامه حاصل شود و اگر بهوش نداشتند و نشینند نداشته باشد بقیله حاده علویان استفرغ نمایند لیکن
 نخست باید که آب نرگس و نمک هندی حقه کنند و روزی دوسه نوبت دایم و زیاده تا با فاقه پیش تنقیه و مرغ و بدن بدستور مذکور کنند و بعد از تنقیه جهت تعدیل
 مزاج و تقویت دماغ چون فلاسف و فلانی و غیرینا دیند و مصلی اسطوخودوس هر یک دو ماشه و گلاب حلیب یک توله آمیخته بلیسا سنا که بسیار مفید است و همچنین چند
 یک ماشه و حلیب یک توله با مصلی کذا و قرض کند که یک جدا را بوسهل گوید که معالجه اکثر غشای استعمال حقه حاده باید کرد و چون بدن نفی و مرض با خطا خطا یعنی
 از سر خطا گردد و ضما و معمول از روغن گل و پودینه و نعنع و اندکی سرکه بر سر نمایند و همه بدن خاصه اطراف را بروغن گل که در آن نظرون عاقر قرحا حل کرده باشند یا با آب
 همانا معمول از چند بدستور و حاشا و پودینه کوبی و سرکه غصص بر سر گذارند و ساقین پایا بسرکه غصص بمانند و یک جبین غصصی غرغره سازند تا با ایاج و اگر غلظت
 طول کند و عشته ظاهر گردد و کبیر سراز نمک گرم نمایند و تنقیات سراز حقه با و ازاد و بدین مریول استعمال کنند بوسیله مینوید که اگر عاقلی مانع نباشد خون در بدن
 غالب باشد و الا فصد کنند بعد از آن حقه های خاوه استعمال نمایند و جذب مواد با سفلی کنند و برشته لطفی بخورند و عمل قی آورند و در بعضی اوقات خون
 بداند و از استفرغ و رسات بالحاح و انبساط منع نمایند و در اول امر برای منع ماده روغن گل سرکه آمیخته بر سر طلا کنند و بعد ده روز از ابتدای مرض جدید تر بدن
 مخلوط کنند و بجای سرکه غصص بگیرند و آب سرد دهند و گرانند و در ابتدا خاصه و هنگام آنها مخصوص در آخر آن بالکل منع کنند بعد از آن زیت و نظرون
 و تخم ماذیون و فلفل و عاقر قرحا و اندان بریدن و اندود و نطولات قوی تحلیل شمولات و عطوسات و خواص غلظت که در آن حاشا و زوفه و پودینه و صغتر باشد و غرغره ل
 و غصص سنا و زنجبیل و علاج امراض مانعی یعنی مذکور شد استعمال نمایند و چون غصص خصوصاً رطب بر سر استعمال کنند ارتفاع بسیار یابند و ایضا سنا و زنجبیل و لطفی خورند
 بر سر استعمال نمایند و ام دک اطراف و غمزان کنند تا آنکه سرخ شوند و در بعضی تالم گردد که این عظیم المنفعت است چون در سباب خرق شوند و می سرایشان کشند و بعضی
 از آن بکنند بر قفاز و یک نفره حجامی بسیار نهند و غیر شرط و گاهی هنگام احتیاج با استفرغ خون با شرط محتاج میشوند که اگر از ایشان غذا دهند مثل آب بر سر آب
 شود و آب کشک غذا سازند و چون غذا دهند غمزان اطراف او چند ساعت قدام نمایند تا بخا ربسوی فوق بخند نشود و اگر بسبب طبعی مرض حلیج نوشیدن سهل شود و
 نه ماشه چون در قاشق مصلی هرگز دولت مثقال جدید تر باشد که تمهونیا که کمتر از یک انگشت شصت دارند و اگر از جمع کردن تمهونیا با چند خون اطراف در تب باشد از تمهونیا چنان
 که در چند بدستور بر تبیل مزاج بدون استفرغ اقتضای روز در مصلی استفرغات آنست که بقیله با شده اگر بغیر آنها مضطر گردند یا ایاج فیکر اید که مایع در تخم غصص
 و از آن مایه و یکد انگشت مصلی بخوراند اگر تب شدید حار را تب باشد و اعتماد این مایه باشد که این دوا اسهال غذا دارد و اگر بدان نقین نشود و حملات یا شاید منع استعمال
 این مایه در آن تا که هر دو بر اسهال اعانت کنند بعد به کلیت بر آنرا آگاه سازند و چون آنرا نسیان از بول و برا عارض شود برگ مان و شکم را آب طبعی با بونه
 و کلید الملک بقیله و مصلی بسوس نطول سازند و مثانه را غمزان بول کنند و چون مرض با اشتها رسد و خطا پذیرد در بعضی اوقات اگر گواره و هوج نشانند بعد از آن
 اندک ریاضت بدستور تا همین استعمال نمایند و چسبی گوید که معالجه صاحب اکثر غشای حقه حاده باید کرد تا ماده از طی با سفلی جذب کند و در خانه و سبیل

در روشنی که در تابستان با اعتدال و در زمستان گرم باشد نشانند و هر صبح گلکند علی بایک اندران زیره کرمانی جوشانیده باشند بنوشانند و خود آب مع زیت منسل
 و زیره و شنبه و دوا چینی غذا سازند چون تب محسوس نباشد یا این مواد اصول خفیف بنویسند و پست کرفس پست پنج بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان
 انیسون هر یک سه درم مصطکی سنبل الطیب هر کدام یک درم اسارون سیخ هر کدام یک درم پنجم از خرفه قلع از خرفه اسطوخودوس هر یک سه درم سوزن منقحی است درم
 همه را در سه لیل آب جوشانند تا بیک لیل آید صاف نموده هر روز چهل درم از آن گرفته گلکند شکری ده درم در آن مالیده صاف کرده روغن بادام یک درم
 افزوده بگرم وقت صبح بنوشند و سکن را از دوی ذکر کرده که هرگاه قوت قوی باشد واجبست که نصف صاحب این مرض کنند و سرکه روغن گل بر سر زردچون در روغن غلط
 آید بیدستر و دینه بر پیشانی طلا نمایند و بکنس عطسه آید و اگر در آنجا تب ظاهر باشد از او اصول خفیف بکنند و چیزی سواد گلکند شکری هفت درم بزنند
 و ما را الشیعه که در آن پودینه و زوفا یا بادیان بخت باشند بدیند و اگر تب قوی باشد بر بادیان مع ما را الشیعه و شکرا کتفانیند و سنجین شکری بزوری بنوشانند و
 اما سواد این اناشای بارده و طبعه جمیع فوکه لایسا شفتا و سیب و به و ام و دمانند آن اجتناب و زرد اگر اندک سوزن منقحی بخورند باکی نیست و از زبان خاصه است و
 نمایند که آنها سر را ضرر دارند و ایضا مایه و صبر بشل با قلا و عدس و بویادمانند آن و غصص ساقین و بعضا به حکم بریند و ساعد بان و کف پانک بونه ای
 و عاقر قرحا و روغن سوسن نیکو بالند تا ماده از سر با سفل جذب کند و بر سر آن روغن سوسن روغن گل بانک سرکه زردچون و دین و مرغ قوی گردد و بخار رسانی از بدن
 را قبول کند و اگر تب نباشد اما اصول مذکور بنوشانند حتی که علامات نفع ظاهر شود پس در آن هنگام بعد از هفت یا دوهفته بطبع فارغیون و حب ایاچ و بعد از آن
 بحب توقایا تقیه نمایند و تسخه طبع فارغیون نیست سانی کی بخورم اسطوخودوس دو درم تربدخوف خلکوک دو درم بادرنجبویه دو درم گاو زبان گل سرخ هر کدام
 سه درم گلکند ده درم جوشانیده صاف نموده فارغیون سفید یک درم با قدری عمل سرشته و تخم غنظل و دودانگ اضافند و ده بنوشند و چون بدن از اخلاط لغنی
 پاک شود بنفس و داغ متوجه شوند و این سوط بکار بریند پنج جاشیر فلک سفید چند پستیزعفران عاقر قرحا شنبه هر واحد یک جز و صبر و دین و صمغ راد آب شنبه پنج تر
 کرده ادویه سوخته بدان سرشته جهاسازند و از آن دو حب یا سه حب بانک روغن سوسن و دینه چکانند موی ستراشیده بر آن روغن سوسن و روغن زیتون
 و سرکه غصص و آب نام یا آب شنبه پنج خوب مخلوط کرده بریند و این طلا بیل از تن چند پستیز و درم عاقر قرحا موی پنج هر کدام چهار درم پوره زنی خردل هر کدام
 سه درم کوفته بخت آب نام یا آب مزخوش یا آب مرو بقدری سرکه غصص بر پیشانی و نوخره سر طلا نمایند و تخم فلک و چند پستیز و قرقون و دمانند آن عطسه آید و زرد
 و اگر فائده نشود بانک شیشا آب شنبه پنج سوط سازند و در خلال این احوال گاه گاه ایاچ فیرا بصل و سنجین غصصی سرشته ظاهر بصل کبیر بیدیند و ایاچ فیرا
 و سنجین عرقه می کنند و غذا و آب شنبه و دوا چینی و خولجان و زیت منسل یا شور بای قنار یا کجشک بطور اسفید یاچ بخت بدیند و عمل بخوراند و شک د
 خالی بویایند و بکنند و دمانند آن تخم نمایند پس اگر این تدبیر کفایت کند و آثار صلاح پیدا آید لزوم این تدبیر نمایند و اگر علت طول کند و ضرر و ارتعاش و
 سردی بر بدن مستولی گردد ایاچ ارکا غایس یا لوغایا بقدر چهار شقال بایک در آن سوزن منقحی و تخم کرفس کوبی دانیسون و پودینه کوبی جوشانیده باشند
 بقدر اربهارا و قیه بدیند بعد از ایاچ جالنیوس بعد از آن انقرد یا بایده و بعد از استعمال ایاچا طلیه مذکور بر سر طلا کنند و این کار را در تمام روز
 با یون شنبه پنج سافت برگ عاقر قرحا همه را کوفته در آب خوب جوش داده بعد از آن سوزن موی سر بدان تکیه نمایند و روغن نار دین روغن قسط و
 روغن قنار الحما را اندک چند پستیز خلک کرده بر سر بالند و اگر بعضی از این روغن ها بانک سرکه غصص یا میخه بر سر طلا نمایند و شفاع یا بیدمانک روغن بادام روغن خسته
 شمش روغن عاقر قرحا بنوشند و قرقون و چند پستیز بایند و با لجه تدبیر صاحب این مرض بنده سنجین لطیف و با تدبیر مذکور در صورتی است که تب محسوس نباشد
 و هرگاه فصل تابستان و بلبله عاقر قرحا یا نبض سرع عظیم باشد و دینه قوی الحار و دین و حرارت کبار استعمال نباید کرد و چون معاجده مرض بحسب تدبیر مذکور با احتیاط نمایند و
 علامتی از علامات نفع ظاهر شود و در حمام داخل کنند و بر بدن ما و آب نیم گرم بریند و اگر در آن آب گرم مطبوخ با بونه و اکیلل المملک و مزخوش باشند و
 و بر سر و انطول کنند و نفعت بین نماید و در اول دفعه طول کشت در حمام بمانند و آب قوی الحار و دینه هم نباشد بلکه معتدل بود بعد از آن بعد از غدی موافقه
 شراب ریحانی اندک اندک بنوشانند و هر آنکه لطیف ماده و تریب نفع آن و انتشار حرارت در سار بدن او کند ایلانی گوید که اولی در علاج اعانیست که

بسیار عاقر قرحا

اولا برینج ماده از سرخرقه بسرکه و گلاب و روغن گل تر کرده سر نموده بر سر نهاده و روز و متشاق این نمایند و روز سوم در آن سرکه غصص اندک چند بیدستر
 مخلوط سازند و بعد از چهارم بختنه حاده معمول از تخم منخل و تخم نخره هر واحد یک جزو و فطرط و جوز و پودینه و شتی یک مشت پرستنج کبریت زنده اندازان یا و
 آتش گرفته آتشا بر روی و پنجم در روغن زیت یا کچلا میخته حقه کنند و شافه بر دارند اگر ازین مانعی باشد یا این فقره ششم منخل بخوراند اگر یک نیم دانگ تخم منخل
 در شل و آفتیمون و غار یقون و یک دانگ منقل و یک درم ایاج فیکرا جدا ساخته بدیند بهتر باشد و اگر بدل فیمون بلبله کالی و یک دانگ منصلی کنند جائز بود و این
 باین دود و در صورتی جائز است که تب حار نباشد و اگر تب بر آن آسان باشد و لا اتمیر آن نمایند بعد از آن با ستقرغ مذکور در دوز و بعد از تقیه بعد از غلظت و
 معطلی و معاجین غلظت طوباش مثل معجون بلاد و اشال آن بخوراند و همچنین چیزی که رطوبت را با در کم نماید و مفال را در بر و غنهای گرم بقوت بمالند و شک و عود
 و مانند آن بپویانند و چند بیدستر سرکه غصص و شراب انگوری حکوده بر سر طمانینه و یکدن مثل غلظت بعد از تقیه عطسه و درون سودمند است سوی ستراشیده ازین و
 نمک گرم بر سر نهاده و تخم منقل و اشیا منقل طوباش با در ربول و حقه با نمایند و غذا خود آب با باز و آب سبوس گندم بصل در روغن بادام دهنده و اگر اشت
 ما از الشیر باشد و سادی جو و اندک زرد فادریک کرس بودینه گرفته با زنده از گزینا هر حرارت شدید تر باشد بخورد و جو حقه با نمایند و اگر بکشد و کرس بنزدیک است و بدل
 روغن بادام بنوشانند جائز بود این الیا سن مینویسد که جلاب از باد و بنجوبه اصل اسوس هر واحد سه درم فطرط سفیده درم بدیند و غذا ما و اشیر بکشد و کرس
 با تخم و کرس و حل طبیعت بپوشد و حقه های مطلقه مذکور در سرسام سوداوی نمایند و غرق سر سرکه و گلاب و روغن گل در باشد کنند بعد از آن وضع اطلیه جلاب
 و نظرات طوطه شل با پودنه و شبت و مانند آن محل آرد بعد از شک شونیز و کشت عطسه آورند و استعمال این شافه نافع بود و هرگز و یک درم تخم منقل نیم درم
 پودنه از شتی منطی هر یک سد درم فیکرا بر آتش قوام نموده دودیه کوفته بختنه بران پاشیده از آن شیات بسازند و بر روغن بنفشه جرب کرده استعمال نمایند و همچنین
 گوید که باید اوسطه و انیسون بکشد و عملی بدیند و پسین طبع بختنه های حاده و جوب کنند و یکدنش چند بیدستر عطسه آورند و یا این فقراتی کنند و بر روغن قسط مفال
 را با نمایند و گوید که چون طیب حدوث این مرض بعلا مات آن تحقق گردد و قوت قوی و سن شباب فصل معتدل باشد مرین را در ابتدای حدوث این علت
 فصد واجب بود تا که از حدوث درم در مقدم و بلع امین گردد و اگر فصد مانعی باشد واجبست که حقه نمایند تا ازین ارتفاع آنچه دودیه سوی سرقت پذیرد و باید که حقه
 استعمال درین مرض حاد بود و بسبب غلظت فضول و شت آن نسخه حقه حاده همانست که در قول ایالاتی گذشت و بعد از نفع تقیه بدن یا این فقره کنند و بکشد و کرس بخوراند
 فاداب گرم بنوشانند و دودیه مذره مثل آب مطبوخ با دیان و زیره سیاه و ناخواه بشک بنوشانند و جوارشات حار لطف مقوی دماغ و معده مثل جوارش منصلی در جمل و با
 بخوراند و بعد از تقیه صرف توجه بملک اطراف بدن از روغن با ندک تخم نخره یا فطرط و نمایند و از پودینه و صغیر استنشاق نمایند چون حال مرض صلا ح یا بد بخور آب
 و قلا یا و طجات غذا سازند و زهرشی رطب منقش کنند و قرشی و گاو دوزنی مینویسند که در ابتدا حقه های لینه بجل آرد تا مواد غیر منضج کبابی متحرک نشود و بعد از آن توسطه
 سیان لینه حاده بکار برند زیرا که درین هنگام ماده اندک نفع میابد بعد حقه تقریبا انتها و تمام نفع حاده استعمال نمایند و تقیه لینه دودیه خرج آن کنند و تدبیر صدراع
 بلخی بدون سخن بسیار از جهت تب عملی رند و یک شقال ایاج فیکرا با ندک تربد و غار یقون و قل بدیند و شربت با در بنجوبه شربت اسطوخودوس نیکوست زیرا که
 جامع تلپین انضاج اند و بعد از تقیه غرغره عطسات برای تخرج بقایای ماده واجبست اما م بقراط گفته که معالجات برینج قسم است علاج ماده که در سرست بغرغره و آنچه
 در معده باشد یعنی آنچه در معاست با سبال آنچه در جلد بود و برق و آنچه در عروق است بفسد گیلانی گوید که چون علامات نفع ظاهر شود و طبع افیمون بسفاج
 و غار یقون و اسطوخودوس بلبله سیاه بدیند چون تقیه بدن از غلظت بلخی شود بعد طلق راس و غن گل و گلاب مضر در آب حقی و اندک چند بیدستر
 بر سر نهاده و مفال اطراف را بر روغن گل که کهن اندک غار قرقا و فلفل و فطرط و نطرون و تخم نخره سوده آینه پاشند با ندک و شاد و رطوس ایشان را نافع است اگر در اشتاد
 جا باشد معالجه با ضمه و نظرات کنند و خردل سق و سرکه یا چند بیدستر یا موی سوخته یا صوف سوخته بپویانند ششی شرح اسباب مینویسد بعضی گویند که ما حمره
 خطه را چون بر سر صاحب این غرض تعلیق نمایند نفع بخشند و معتقدین گفته اند که اگر غن شفتین را بر روغن گل آینه بیکرم بر سر نهاده و رام نافع دهد و همچنین خون پاک
 و جالینوس گفته که این نفع جمیت آنست که غن روغن را حرارت می بخشد و لند اگر روغن نیکرم استعمال نمایند چون منفعت نماید حکیم علوی خان مینویسد که اگر در

نیست که جالینوس گفته بلکه خون این طیور را در دماغ حار و با نفیضی خاص است زیرا که آنجرات نافعه است بسبب کبوتر که چو زهر مرغ شکم شکافته بر سر زنی که خون او بر سر مرض بکشد پس اگر نقطه خون این طیور را بر دماغی بود این عمل مفید نیست گوئیم از طرف جالینوس که این نفیضت جاز نیست که در اجسام این طیور باشد خون آنها افاده حرارت لطیفه کند چنانکه روغن گل افاده سید و دایاج لونا فایا کالافانغ و کذا مضاد بر سر صاحب لیشتر عسجری و یوگل سر که میخند در حمام استعمال نمایند این شایسته نافع است برده ارمنی گل بنفشه فطر روغن فبق بیضی نستقی هر یک دودرم ششم حفظ یکدم صبر سقوطی سقوطی یا هر واحد یک مثقال کوفته بنفشه شکسته در آب حل کرده بقوام آرد و دویه آمیزند و بعد بر پنج انگشت شایسته ساخته روغن بید آنجیر بر آن طلا کرده استعمال نمایند اکثر نسخ نافع این در صدراع بارد و لونی گذشت

علاج سرسام غیر حقیقی

تدبیرش از آن سبب است مثلاً آنجه بسبب تصاعد آنجه حار از جاب صدر و شورم بسوی دماغ بود و اعراض سرسام از آن ظاهر هر دو علاجش علاج ذاتی است و در ابتدا فصد با سلیق نمایند و اگر ظاهر هرگز و فصد اکمل حجامت ساق با شرط کنند و اما الشیخ با شربت بنفشه و نیلوفر و عناب لعاب بهمانه با نباتیات مانند وگل نیلوفر و گلاب کافور ترکیب بویند و بهر جذب ففضل با سفلی حقیقه بمل آرد و بر سر عصا رات بارده طلا نمایند و بر سینه ضادات بنفشه که در آن حرارت بسیار نباشد مثل آرد جو خطمی و برگ بنفشه و صندل کار برند و هرگاه جاب دماغ نیز دم نماید بسبب اتصال جاب صدر و تدبیر سرسام حار نمایند و بر موضع وجع اطلیه حمله یا منضج مثل بابونه خطمی آرد با قلاغم کتان آب گرم نهند و تلین شکم بطیخ نیلوفر بنفشه خطمی عناب سپستان یا ترنجبین یا با مال الشیخ با شربت و با ترنجبین نمایند و آنجه بسبب شاکت در دماغ مثانه و رحم و غیره باشد علاج او را مذكوره نمایند و آنجه در حیات بسبب تصاعد آنجه حار دماغ شود تقویت دماغ و استعمال صندل عرقیات و شربه و مسوطات بارده کافی است و یا شویه و حجامت ساقین بی شرط آنجه از دماغ فرو در دماغ و تلخه تقویت دماغ و دیگر کار برین دماغ و بر روی و تب بجهت تصفیه آنجه سر لعاب بهمانه شیر و تخم خیارین در آب بر آرد و عرقیات شربت بزوری داخل کرده تا کشی پاشیده بنوشانند و گاهی در شب با سه بدیانی بجهت طرد آنجه مملسه طریقل کشیزی بمواد آب تر بپزند و آلوده با لونا فایا بود و اگر بیوشی از شرب شراب با شربت ترنجبین شربت لیمون گلاب لعاب اسپغول بدیند و لطف اقتباس العلاج بنویسد که گاهی خداوند سرسام غیر حقیقی بی ظهور تب آثار و در دماغ سخت متحرک بقرار باشد و جمیع امراض که در علاج حمزه دماغ در قول رازی و قرشی مسطور شد و در اعراض گرد و بعضی بر زردوم و یا سوم نمیرند و با باشد که با احوالت یرقان زرد و با صلابت جگر پدید آید و قوی رنگاری در کرائی کن از روز اول روز پنجم یا هفتم رهاست از هر دو و خمرین ظاهر شود بکثرت شکم و دم کند و بهلاکت انجامد و شکر نیست که ماده سمی در جرم دماغ و غشای آن و یا و در دل و دماغ هر دو و جاحاوت شود از احتباس خون یا استخوانه خطمی و یا از امراضی که موجب سمیت خلط میشود و سرایت آن دوح نفسانی و حیوانی را فاسد میسازد و ملاک میکند چنانچه اندر ایام و با اکثر وقوع این علت کبریات و مرآت بشا به آمده پس دل دگر سر روزند و وقت ظهر رنگ پیشانی و وقت عصر رنگ بینی و یا صدغین اگر بیض قوی لیمون بود رنگ هفت اندام کشاین و خون کثیر یکدفعه کشیدند که ترنجبینی رسد و از گل سفید که بهندی پزند و دل گویند گلاب شربت بر پیشانی و صدغین ضما دکنند و از آب برگ داودی قلاب گل سدا گلاب گلاب کسره و واحد یک توله و یوگل کلیمیم توایه عرق بید شکسته و توله صندل سفید گل ارمنی هر یک سه ماشه کافور دو ماشه غلخه سازند و این و ابدهند و هر هره خنثی یک ماشه صندل سفید گلاب سوده کلیمیم ماشه طباشیر و ماشه سائیده و شربت انار درین توله آمیزند و لبیا نند و بالایش شیره تخم خرفه و تخم بزره و تخم کاسنی و مغز تخم که و تخم خیارین هر یک ماشه و زرشک هفت ماشه زرد آلو پنج و در دماغ بید شکسته و بیداده و گلاب هر یک هفت توله بر آورده سکنجین مقطری و تفاحی لیمونی هر یک دو توله و آنکه دره بنوشانند و غذا اسفاندرخ و دال و مویک مقشتر همراه برنج و یا نان ترکاب دهند و یا آتش جو گلاب شربت نیلوفر و یا یک بعد فصد همان روز و یا روز دوم مغز خیار شنبلیله گلکند و نسیمه بنفشه و ترنجبین شربت آلو سسل و هند و باز شربت بید و بعل آرنج اضافت سبوس اسپغول هفت ماشه و اندکی سرکه تنه و یا مقطر یا گلاب ساوی آمیزند نوشیدن درین باب اثر تمام دارد و که در سرکه مقطر سه توله و گلاب نیم یا وگل ارمنی هفت ماشه آمیزند نوشیدن فایده می کند و باید که ماده را به هر وجه که ممکن بود از دماغ و دل فرو کنند و باقی همه تدابیر نجف تب و بانی برگیرند و اگر در سه چهار روز از مرگ نجات یابند پس بزودی بی تدبیری دیگر بهیست انجامد که ذاتی شرح ایلالاتی علامه سمسانی

عطاش

و آن درم حاوی قیف است که در باغ صبیان حادث شود و نشانش علامات حره و ماخ است که در تشخیص اقسام سرسام مذکور شرح عدم سیری از آب این مرض را تشنگ گویند پس بر تریه و تطیب باغ لعاب بهمان شیوه تمخم که در تمخم خیارین تمخم که بود و شربت نیلوفر و دهنند از پوست کروی ترنجبار و برگ خرفه و غنک دقدی سرکه و آب کشنیزه و آب عناب و شلغم سبز و روغن گل سرکه و به بر سر ضما کنند و بعضی آب خرفه و شیر ختران می افزایند و ضما و کافور و شیر ختران باندکی کافور نهادن پوست تر و زبط و کلاه بر سر نیز مفید است هرگاه گرم شود ضما و تبدیل نمایند و طباشیر یا شیر خرفه نوشانیدن و ضما و لعاب اسفند برون گل و در ابتدا دقدی سرکه آمیخته و یا صندل گلاب بر سر ضما کردن نیز مفید نوشته اند و اسهال درین مرض بکشد پس اگر عارض شود چشم بگردد و بلبله و دست نادر آب بچوشانند که نرم شود برآورده صلاهی کنند و بر تارک سر ضما ساخته یا به بران برینند و مکرر بلبل آرد و نفع تمام دهد همچنین ضما و آله آب سائیده یا آب کدو و روغن گل زرده تمخم آبیخته بر تارک سگذاشتن باغ و کذا گلاب و آب برگ عناب و طباشیر سبز سائیده بر سر ضما کردن مفید تر و آید طباشیر زهره زرد و هر یک سرخ سائیده بخوراند بعد از آن شیر خرفه بران شیر خرم که بود و عرق بارینگ ق کیه و گلاب آورده بر شیرین شربت یا شیرین دان عسل و بارینگ بران بالای آن ریخته بدین و گاهی عوض زرد و کمر یا میکنند و عرق بید مشک میدهند و گاهی دوام ضمه این نیز نوشانند و نشاسته باندکی که در طباشیر و روغن گل طلا کردن نافع بود و خنک است و پاستین دست پای را و آب سرد و شستن مفید بود و در صورت قیض طبیعت آب کدو یا شیر شست یا آب عناب یا شیر شست نافع بود و در ضمه آشور و صلت اسهال طفل است و در انان هر چیزی قیض باشد بخوراند اگر محتاج فصد گردد و دانه و رافصه نایند و فیل غل کنند از تخم و لوح حمام خرد کنند

اورام خارج راس

و این بر دو قسم است یکی درم حار یا بار که در حجاب خارج قحف افتد و نشانت خاص می آید است که رنگ جلد سر متغیر گردد و سخت باشد و با انگشت فرو نتوانست شد و لذر و وجع محسوس و جلال و اجتماع رطوبت خارج قحف آنکه درم حار است یا بار و لیس و لون موافقت مخالفت چیزی که با در سدد ریافت کنند و دم و مائل و آن درم و موی رو و پیشانی است و گویند که قسمی است از فلنونی که ماده آن خون حاوی غلط بصرفه و درگاه در اجزای خارجی سر و پیشانی و بینی و دهانی چشم حادث گردد و باشد که بنا بر سبب عضای داخلی مثل جوهر و باغ و شرابین و جبین نیز درم کنند و اعراض شداد پذیرد می که یا رپندار که در دای سر و شگافه باشد که درم فرو آید و تا سینه بازو مثل شود و سرخی و خارش و خفگی و گوش و پیشانی و برآمدگی چشم و غشیان شد و جمع و ضرابان لازم است یا بکمال علاج یا شلجمه گفته شود و علاج قلم و مل بعد از آن که که در طبع و دم است از کلام غلط بهر سیده از علامات آن علاج اقسام سرسام کنند یا بخور آب یا صمغ یا بکمال آرد و جاست یا شلجمه از فصد یا ده تر فیل

علاج اسفل

انچه از فصد سر و دیگر تداویر میرود و مطب و ملین طبع در علاج امراض باغی و موی و جلد و موی و سرسام و موی مذکور شد و مل که رنگین مبالغه و تریه و تطیب برین زیاد و باید نمود و بعد فصد سر و فصد هر دو رنگ زیر زبان نفعیت بین دارد و رنگ پیشانی و غشوی نیز کشانند و اما الفرج و اما انچه در خیره مبردات و مرطبات خفیا نمایند و کافور نیم دانگ طباشیر تمخم که در تمخم تر و زبط و گل زنی صندل سفید کشنیزه خشک هر که ام یک باشد بهبسته بخوراند و بالایش لعاب اسفند یک مثقال شیر خرم که بود و شیر خرم خیارین هر یک دو مثقال عرق بید مشک عرق کاسنی هر دو واحد و مثقال سنگ جبین پنج مثقال فوشانیدن معمول اکثر تاخرین سملای صندل سرخ گل زنی شیان یا با حاض کی پوش در بندگی گل قیو یا گل شاموس هر واحد یک مثقال کافور یک دانگ آب کاسنی و کافور و سرکه شمل و شلجمه و لیکن قبل از فصد استعمال ضما و راجع منع است و بعد از آن از فصد با رده را و عیشتر بلبل آرد و روز چهارم یا پنجم ملین مبارک یا آب فوکه مثل آرد و خواب بریندی و ترنجبین و شیر شست دهند و انچه از فصد بران کنند زیرا که از امراض ساده است تا افتی دیگر بهم رسد کذاتی شرح مقالات بقراطی و بهر جذب خون از باطن اسفل و اما هر شایمی سرخ بگردند و گویند که طول گلاب و آب برگ سر و صندل و آبهای بقول که در قول صاحب کمال می آید به یا انچه حاضر باشد بر سر شایمی صاحب کمال گویند که در شرا اخراج خون جدی کنند که پیشانی انچه مد بشیر طیکه قوت تحمل باشد و بعد از فصد آب انچه میخوشش یا شیر خ

نعم خمر و طیار شیر و بزم و زور و حدس بکند و آب ناز خوش یا با سفناخ و قطعت تغذیه فرمایند و روز دوم اگر مرض باز آید و قوت باشد قصد قیال از جانب دیگر کنند و چون بقدر کفایت و احتمال قوت باز آید و مارا شیر آب ناز شیرین ترش بدینند و زور و زلات مذکور اعتدال نمایند و طلای نرود و مندر لیں آب برگ کاسنی و آب کشنیز سیر و آب برگ خرفه و آب جی العالم و آب کا بود آب عنب الثعلب کا کچ بر سر روی طلا کنند و نمیر میرد و مرطب مثل مارا شیر و غیره لازم گیرند و میره معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن از غنایه پند تلپین طبع با الفه و اگر با تیرنجین و مارا شیر نمایند سر سندی گوید که من تجربه کرده ام درین مرض عمدتاً در حال استعمال لقمه شمش تغذیه بزرده سفناخ مع شیر و مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و ملازمست ضما دهنندی باین نوع که خربز سیاه لعل گرد و صندل سرخ اصل السوس خاتم قرطم گلزار زبیره سفید گل نیلوفر کالی زیری نیل کشمی بری و دها مد سرچوکه و آب بنیر که مبراشد و پس بهمان آب که باقی مانده است ضما دکنند گفته که از گرمی بعضی اجزای این ضما و ترسند که تبدیل آن با دیگر اجزای بار آورده میشود و باقی علاج این مرض در آخر کتاب رجعت و لام خواهد آمد انشاء الله تعالی

اجماع المار فی الراس

اگر باشد که بطوریت اسهال و اسهال غشای حلق یا خارج قحف زیر جلد سر جمع شود پس گرد و قل قحف پوشیم کشاده باند و بسیار تر بود و همیشه شکب باری با و در بعضی اندر سر خود آری دریا بد چنانکه و در سر برداشتن چشم باند کردن دشوار بود و این قسم علاج پذیر نیست و اگر خارج قحف جمع شده باشد و این اکثر بسبب خطای قاعله اند که بعد از ولادت سر طفل را بشدت اغتر کنند و بدان سبب من رگما کشاده گرد و چون رفیق مانی بیرون آمده زیر جلد جمع شود درین قسم جلد سر بلند محسوس شود لیکن بنگه و بجال خود باشد و بگشت فرو تو انداختن بخلاف و در خارج قحف و طفل بسیار گرید بیدار ماند علاج نظر کنند که بطوریت کثیر است یا قلیل بر هر دو تقدیر محصور در آن مکان است یا غیر محصور که غیر مندرج شود و اندرون قحف پس اگر کثیر المار بود و غیر محصور معالج آن خطا و در طبیعت گذارند و اگر قلیل المار محصور باشد بخوبی که غیر مندرج پذیر نیست که اول روی سر تراشد بعد از آن با بون اکیل الملک شبت سبوس گندم و آب جو شانه لعل نماید بعد از او دوی گیم و شکاب از عفران و بزرده اونی ضما دکنند و پایه اسرب بالای آن بندند و اگر لیون را دو پارہ گرد و بالای آن اندکی نمک پاشیده بر آتش گرم ساخته روزی دو بار ترکیب کنند و چند روز تحلیل بطوریت می نماید و اگر ازین تدبیر فایده نشود آن موضع را شق کنند و آنچه دروی است بیرون آورند و رفاده بران بندند و تا سه روز شراب در روغن کنجد بران بچکانند پس رفاده را داکند اگر زخم منحل شده باشد فبا و الا برهم بدل حلاج نمایند و اگر در رویتین گوشت دیر گردد و استخوان آن اندک تراشیده بران مراهیم نبت لحم گذارند تا آنکه گوشت بروید و گاه باشد که طبیعت خود اصلاح آن می کند و احتیاج باین تدبیر نمی افتد

سبات سہری کہ آنرا قوما نیز گویند

یاد آنکه بقول جالینوس شیخ الرئیس این علت سراسمی است مرکب از سرسام بار و وجار زیر که ماده این دم حادث از دو خلط معا یعنی بلغم و صفرا و درجا دردی بواسطه است که باهم مزاج نیک نیافتد و از هر ماده اثری جدا گانه در موضع متورم ظاهر میشود و سبب او استلانی است که از بلغمی و کثرت اکل شراب سکر تواریم میرسد خواه آن کس صفراوی مزاج باشد که بواسطه مزاج او در خصوص قضم اکثریت غذا هر دو خلط جمع شوند و خواه طعاسم و شراب که کثرت استعمال کن کار مولد صفرا باشد که بلغم خود تولید صفرا کند و کثرت قضا و نوش بلغم پیدا نماید بار و قصور قضم و در اکثر از شراب کثیر صفرا پیدا میشود و از طعمه کثیر بلغم و گاه هر دو خلط بحد اعتدال و مساوی میباشد و گاهی غالب می آید یکی بر دیگری پس غلبه میکند علامات و دگاہ اتفاق می افتد در یک مرض آنکه بسیار برای هر یک از آن هر دو کثرت بردگیری و بلغمی مناسب کامل و اوسل و این بقا شد و غیره سبات سہری از اجتماع اسباب سبات کہ آن سوزن جاز و در طب بلغم است و از اسباب سہر کہ آن سوزن جاز یا یا بس صفرا حادث میشود پس بر تقدیر بلغم غالب باشد زمان خواب غالب و طول بود و زمان بیداری و نقل و کسل و نفیض چشم و عدم اتفاق شایع و بلغمی سوزن جاز از مرض سوال کنند چون خواب دهد و شوری یا کمال تفکر و سائر اعراض بیشتر غلبه پیدا باشد و این اسباب سہری گویند و اگر صفرا غالب باشد زمان بیداری غلبه و طول بود و زمان خواب و بیداری و کثرت تفکر و در وقتن چشمها خشکی آن عدم هتافراق و سبات بلغمی بانی که صاحب آن بزدی بیدار گردد و سائر اعراض قرطیس بلغمی بیدار گردد و این را سہر سہر بانی نامند و اگر بطوریت قدرت مقدار هر دو خلط مساوی باشد اعراض هر دو برابر یافته شود و درین صورت در تقدیم لفظ سہر سبات و یا لفظ سبات بر سہر سبات

با بجملة درین مرض هنگام غلبه بلغم سبات ثقیل می باشد و هرگاه پلک بکثایت میغش میگرد و در آن غلغله روی و رنگ آن قریب برنگ گوجه قلعی مذکوب میشود و وقت غلبه صفرا
هرگاه پلکها رنگند و سیرت پیدا میشود و در میان وقت حرکت نماید و چشم بدون میغش وای کند و ایضا از علامات خاصه درین مرض است که صاحب بر پشت افتاده
مانده افتادن او بر پشت غیر طبیعی بود و چهره او متعجب نماید و رنگ و گاهی مائل بخضرت باشد و گاهی بجزت و در اغلب احوال پاکست چشم او سیاه لاکشیده باشد
صاحبان سر سیم و گاه چشم بکثایت سبات غالب گردد و شل صاحب شخص بریم نزدیک رخ گوید کلام او را نظامی نباشد و چون علت صعب قوی گردد و چیزی رفیق
اندر خلق او اندازند و گویا ندانند ازین می آید و این علامت رویت علاج او در وقت بنایت شکل در اکثر اوقات بدل و برانرا محتسب باشد یا اندک اندک باید
و ضیق نفس ارض شود و این نیز ممکن بود و کذا کثرت بول بی اراده و مع سوزش در اکثر احوال بافتنای رحم شایسته دیگر و لیکن چهره بیمار در اخلاق رحم بحال خوش میا
و مضربان تند و تشنج و ضعف بود و دندان او بند شود و در غشی باشد و درین مرض جهت تهیج بود و رنگ او متغیر شود و بحسب غلبه خلط و درینجا بر علیل تکلیف سخن کردن جواب
دادن ممکن بود و در حالت اخلاق این تکلیف امکان ندارد و ایضا این علت مشابه بسیار شد بلغم غشیم بر تقریظ پس تغییر لون عرض سه و تفتیح عین حیوانا و تیزی
و سرعت و قوت و قوت نبض دیگر علامات صفرا درین مرض از بلغم غشیم فرق توان کرد و بکثرت سبات و قلت ندیان عرض قصر و ضعف نبض دیگر آثار بلغم درین غشیم
نیز نایند علاج بدانکه در علاج این علت بر قصد و اسهال خلط غالب تقویت و داغ و تبدیل مزاج با دویه و اخذ است پس هر چه در علاج تقریظ و اسهال
مذکور شده ترکیب دهند و در طولات و مضادات بحسب غلبه خلطی کمال حدث بکار برده و بعد از آن در وقت بلغم غشیم یا در وقت بلغم غشیم یا در وقت بلغم غشیم یا در وقت بلغم غشیم
یا بلغم که از علامات مذکوره دریافت کرده باشد و بلغم غشیم را در وقت بلغم غشیم یا در وقت بلغم غشیم یا در وقت بلغم غشیم یا در وقت بلغم غشیم یا در وقت بلغم غشیم
بشکل مطبوخ و لیکن خیال نشود و قوی کند و اگر سبب مرض مثلاً طعام و کثرت اخذ غلظت دریافت شود از آن تنقیه معده نمایند و غذا موقوف دارند و اگر
سبب و امثالی شراب و سکر و غیره باشد تا زوال سکر علاج کنند و بعد از آن بر مرطبات راس اقتضا نمایند بدین سر و شرب مار الشیخ و بعد از علاج
خار پر از زنده بکنند و بعد از آن بهر جهت مناسبت شربت نیلوفر نمایند و در معدل و سهل و حقه و طول و مضاد و معوط این مرض ادویه چندان بارد
باشد که در تقریظ پس بکار میبرند و نه بحدی خار که در بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم
سماوات هر دو ماده و در ادویه نیز سماوات مرغی دارند مثلاً در طولات اگر صفرا غالب باشد بزرگ خلاف و تنقیه و سهل السوسن و جمع با بونه و اکلیل الملک و شربت
استعمال نمایند و اگر هر دو ماده مساوی باشد شنج مرغی و شرب دمان زیاده کنند و اگر بلغم غالب بود بزرگ خار و سداب پودینه و زوفا و چند بیدستر و معترا ندان
افزایند و حال اتمده و حقه بحسب همین قانون قیاس نمایند اما در آخر عرض بعد از خطاطا و از طولات و غیره هر چه مائل بدوی باشد اجتناب کنند و بر ملطافات اقتضا
ورزند و بجام بریزند و بعد از آن بهر جهت مناسبت شربت نیلوفر نمایند و در معدل و سهل و حقه و طول و مضاد و معوط این مرض ادویه چندان بارد
باشد که در تقریظ پس بکار میبرند و نه بحدی خار که در بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم
سماوات هر دو ماده و در ادویه نیز سماوات مرغی دارند مثلاً در طولات اگر صفرا غالب باشد بزرگ خلاف و تنقیه و سهل السوسن و جمع با بونه و اکلیل الملک و شربت
استعمال نمایند و اگر هر دو ماده مساوی باشد شنج مرغی و شرب دمان زیاده کنند و اگر بلغم غالب بود بزرگ خار و سداب پودینه و زوفا و چند بیدستر و معترا ندان
افزایند و حال اتمده و حقه بحسب همین قانون قیاس نمایند اما در آخر عرض بعد از خطاطا و از طولات و غیره هر چه مائل بدوی باشد اجتناب کنند و بر ملطافات اقتضا
ورزند و بجام بریزند و بعد از آن بهر جهت مناسبت شربت نیلوفر نمایند و در معدل و سهل و حقه و طول و مضاد و معوط این مرض ادویه چندان بارد
باشد که در تقریظ پس بکار میبرند و نه بحدی خار که در بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم بلغم غشیم

نکته

و فواید بسیار دارد در غم کفرش انیسون بادیان هر واحد و درم پرسیاوشان گاو زبان هر واحد چهار درم بدستور مطبوخ بخوشا کنند صحره انیسون در یک میادینند
 هنگام جوش حرکت ندهند تا قوت او بملطف بغیر انخال چیزی از جرم آن در مطبوخ برآید پس صاف کرده شربت مقداری که صد و بیست درم از آن بگیرند اگر مزاج مرض
 متعادل این باشد و الا بوزن هشتاد درم گرفته یک درم غار یقوان و یک طسوج خربق سیاه و یک ناگاسین هر ج و ربع درم نمک هندی سوده بل سرشته در آن مالیده نیم گرم بنوشند
 و اگر اثر این شربت در مرض نقصان ظاهر نشود این مایه الاصول بنوشانند بادیان پوست پنج آن و نیم درم پوست پنج آن انیسون هر واحد سه درم فلفل اذخر پانزده
 درم میوه منقح بست درم مصطک سه درم سیلخه و پوست آن هر واحد و درم عود و ج سه درم انجیر سفید بست عدد ریوند کوفته سه درم عنبر اگر یافته شود درم هر
 رادر چهار رطل آب بخوشا کنند و بعضی اطباء هنگام عصر اخلاط درین مایه الاصول اشته و کادیم که آن دار شیشخان بست می افزایند بعضی هم الجوس اصل السوس
 و برگ شبت زیاده میکنند و مختارین نیست که ازین چیزی کم نکنیم پس صاف کرده هر روز بست درم باد و درم روغن سید انجیر و هفت درم سیکنجین بنوشند و تا هفت روز
 برین اداست نمایند غذا درین ایام بریز بایج حلو و یا کچم مطبوخ بخورد بسیار و اندک شبت سازند از اطعمه غلیظه منع کنند بعد از آن شربت دیگر از مطبوخ اول بنوشند
 و اگر ازین آثار صحت ظاهر نشود این دوا بعد از آن بدیند یا بوج فقا سه روز قبل از تناول آن در غسل سرشته یک درم با سیرج دودانگ بق میاد و در سرکه تر کرده مشک نون
 یک درم غار یقوان سفید لایم نیم درم افستین و می گل سرخ هر واحد یک درم نمک نقطه نیم درم سقونیای مشوی دودانگ کوفته نیمه یک باب سرشته چهار مثقال فلفل سازند شربت
 از آن سه درم و شلت و این دوا نگاه دهند که مزاج علیل از نوشیدن مطبوخ اول تغیر گردد و اگر یک شربت این کفایت نکند دو سه شربت مع مراعات توفیق در آن
 و کسین تدبیر بدینند و بدانند که کسی که در دماغ او مرض بار و باشد باید که از شرب آب سرد و از استعمال او در مضمضه و استنشاق هذر کنند و بعد از این استقرار غایت اگر مزاج او
 حدت پذیرد استعمال آب گرم و استنشاق او و مضمضه بدان ریختن او بر سرد حمام لزوم نمایند و اگر مرض باقی ماند امر با کباب برین آب نمایند بیک کف هر واحد شرب
 و قیصوم و یا بون و کلیل الملک برگ اذخر پوست شجر صنوبر و از سبوس گندم کف کبیر و یک کف خطی سفید و یک کف نمک دل سبوس نمک خطی را در پارچه صحره بستند
 را بخوشا کنند تا شیش هر اگر در پس چادری بر سر کشیده انجاب نمایند و دو یا سه بار این عمل کنند و اگر این فایده نکند لطیف تدبیر است که قضا نمایند و کول و مشرق
 او وزن کنند و اگر نه دارند و امر شیش مشک شونیز و چند بیدستر و مانند آن کنند و اگر تغیر مزاج او و صدل ع ملع نباشد بر مقدم راس این قضا کنند یا بون کلیل الملک
 هر واحد درم صبر و مرو سعد هر واحد سه درم عاقر حاد و درم کوفته نیمه سوم روغن از موم و سیه بطور چرزد و مرغابی ساخته او را در مذکور و مخلوط سازند و هرگاه مزاج
 او تغیر گردد و حدت پذیرد تدبیر او بتدبیر سبات ارقی نمایند مؤلف اقتباس گوید که در سبات بغنی و بخاری اول اطراف را به بند بستن سخت تا بهوش آید و این با شویه
 کنند گل با بون و کلیل الملک سبوس گندم سبوس نخود برگ کنار برگ خربزه نمک طعام هر یک دو مشت و سرکه و گلاب برابر تا دوسه و زربارک سر ببالند و روز چهارم
 چند بیدستر و شونیز و زربارک هر یک سه شانه ضاف نمایند و گلاب را موقوف ساخته عوض آن روغن گل کنند و حقه حاده علویجان عمل کنند تا فایده حاصل شود پس جهت تنقیه دماغ و
 فقا هفت ماشه در غسل و توله آمیخته لیسانند و یا جبارج بعرق با در بخوبیه وقت شب بخوراند و صبح مطبوخ اسطوخودوس سه مثقال علویجان شربت اسطوخودوس سه مثقال بنوشانند
 و غذا نان خشک با شوربای مرغ وقت شام دهند و صبح مطبوخ پوست پنج بادیان پوست پنج کاسنی بادیان هر یک نه ماشه انیسون پنج درم نمک و کرض هر یک هفت ماشه
 انجیر زرد چهار عدد با شربت بزوری چهار توله حرف و یا تودیرین نه ماشه پاشیده بنوشانند و وقت دوپیر غذا بدستور دهند و همین غلط سه چهار سسل اوده جهمت
 تعدیل مزاج و تنقیه باقی موالود دماغ غرغره بطیبصل السوس مقشر و مینج و یا دیان و یا بون هر یک دو مثقال جوش کرده سکنجین عینله چهار توله داخل کرده در
 روزی چهار پنج مرتبه بخار برند و اگر بعد زوال تب اندکی سبات باقی مانده باشد از فرقون مصطک چند بیدستر هر واحد یک درم صمغ عربی دو مثقال با بون یک توله و روغن
 سداب آمیخته بر صد غلین و پیشانی ضاف نمایند و غذا شوربای مرغ و نان روده دهند و عطسه آوردن بسطوی که در لیش عس نوشته شد در زوال این علت از جبر سبات

علاج سبب و موی

مبادرت بقصد سرد یا هفت اندام کنند و بعد بهر ماله حجامت ساقین یا قصد صاف نمایند اگر ماده در صحره باشد هرگاه ماده مستقر گردد پس فصلک پیشانی یا حجامت
 نقره اولی است و حقه معتدل استعمال کنند و به تقویت دماغ بدین سر بر روغن گل و سرکه و اگر روغن گل نباشد گلاب بیکر کنند و با اینها بطنج با بون و دکلک

و سرکه بر این آینه نیم گرم بر تارک سرالند و حجامت بلا شرط میان من و شانه نمایند و مصطکی سه ماشه جدا از خطائی دو ماشه سوده در شربت به و یا انار دو توله ورق طلا یک عدد آینه و عرق
 کوزه هفت توله بنوشانند اگر بوش آید بهتر و الا سحر طیکه در شیر غس مذکور شد بکار بندگی انور بوش می رود پس اندکی شوری بای بچزد و هندو دای مذکور هیچ و شام نوشند
 و در میان روز هفت هشت عدد و یونین شسته خوراندند روز سوم و چهارم بعد از دال سبب نان تنگ شور بای مرغ خرید نموده بوزن یک فلووس اول روز و پنجم و نهم و دوازده
 به همین قدر اکثرا نمایند و وقت چهارم دو وزن و یاد و نیم وزن زیاد کنند تا بتدریج بحالت اصلی آید باید که مصطکی سه ماشه در انوشداری ساده نه ماشه آینه با عرق
 یا دیان یا لای طعام خوراندند و اگر پس از زوال سبب سرخی در چشم پدید آید باید که گریز انبه و یا ترشی انبه خشک در گلاب یا آب کشینز به این سوده میل روز چهارم کشیدن و روز
 اول یا از دال بعد هفت روز گباق و یا پیشانی زنند استعمال سحر مذکور در یک ساعت سه چهار بار و صمد دال بنوشد مدتی بیشتر بزد و روغن گل سفیدی بهینه به پیشانی
 و خوراندن جدا رود و ماشه و فاد زهر زری یک ماشه در بالائی جرات گاوی دو توله و نهادهن شیشه سچا مت بر کفین ساقین و حوالی فم معده و دادن عرق بهار نارنج
 و دو نغ کا و مساوی که بنگ شیب سه بار و همچنین بفلاد و طلا داغ کرده باشد بجای آب غذا در دفع سبب هفتم منخی و اسهال دفع دیگر اعراض آن مجرب است و اگر
 سبب هفتم و بانی بعد از دال در روزی دوسه نوبت اجابت طبع شود و نفع هم باشد یا نه شیر به بادیان نه ماشه و الا بچی کلان چهار عدد و زهره سفید چهار ماشه نبات سه توله
 و هند روزی دو بار و اگر درین اثنا هشتام باشد مصطکی سه ماشه سوده و در شربت نان مرغ یک توله بپسایند و غذا کپوری بنوشانند بانی نه ماشه فلفل دو زهره سیاه و الا بچی کلان و الا بچی

علاج سبب غشی و ضعیفی

اگر از تحلیل ارجح باشد علاج غشی نمایند و هر تقویت و تکیه را در عرض شرب بای کوم لطیفه و چرب قلیه یا کوبیده با و یا لیمو و مفرحات و دوار اسک و مشرد و لیموس و شربت
 قوا که و انار با گلاب استعمال نمایند و در مزاج گرم مار الحوم در گلاب و آب سیب نیمه با مفرج بار و یاد و اسک بار دو گنگه نشتن شربت انار یا سیب یا لیمو و عرق مشک
 و نیلوفر و یا طباشیر صندل سوده باشد که مذکور سرشته به هند و ایضا در خورد مشرد و لیموس بطباشیر سرشته شربت لیمو یا شربت انار باید داد و صندل گلاب کا فور بپوشند
 و در مزاج بار و دوار اسک حار و مفرج حار و شربت مدی یا مشرد و لیموس و مار الحوم در شرب یا گوری و یا مار الحوم باندک شربت مانند آن بکار برند و ایضا عود هندی و مشک
 و غیره و فاد انیا و جند به ستر کا و شام استعمال نمایند و اگر سبب از ضربه و قطعه اندک چه در علاج امراض داغی که از ضربه و قطعه بود در علاج صمد ع رضی مسطور شد بهل
 آرد و مقویات سردا دعائات مثل مخا و ماش و گل سرخ و صندل مانند آن استعمال نمایند پس نگاه در آگاهیدن سعی نمایند با استعمال مقویات داغی که در علاج امراض
 ضعف و داغی گذشت و آینه سحر درین باب از جرات صاحب قیاس ست برگ مورد و یا تخم آن چهار ماشه عرق بهار نارنج و روغن گل هر یک یک توله شیر زنان سه ماشه
 و بود و در دو ماشه سرکه چهار ماشه زعفران یک ماشه انقباه شش میفرماید که از معاجات مرض سبب شنیدن و دیدن ایشانی ست که بصاحب و غم آورد و از ادویه مسره طلا
 منخرین بقلقه است و سحر و طلا ای چره و چشم سیر که و سبتن یا به با ستواری و استعمال معطیات باعث افاقه و بیداری سبوت میگردد و بقول قرشی تکلف انتباه
 اگر چه بکندن موی و کشیدن اطراف باشد نافه و تحیط سرکه و آب مورد جید و منقح بحیصیت و کیفیت هر دو است و انطاک گوید که برای مطلق سبب تحلیل سبب تحلیل شربت
 و نهم و با بونه و تقصید با جرم آنها و تقطیر سرکه و آب نهم در مینی و مشک بگلاب مجرب است و در حالت افاقه غاریقون بروغن با و ام شیرین و شکر استعمال کنند و
 بران طلخ فقیهون یا خیار شیر بنوشند و بصبر و آب مورد طلا نمایند سلطان محمد در جرات خود نوشته که فلفل سیاه یک نیم عدد در لایاب دهن اسپ سائید میل
 در چشم کشیدن مزیل سبب ست و کذا اسفوف زرد چوب و فلفل سیاه و نمک لاهیوری مساوی حسب حاجت خوردن قوه چای خطائی و بادیان خطائی و بن نوشیدن
 نیز مفید و کراتی ایشای مسره در آخر بحث سرکه آید سبب اطفال گاه باشد که خواب طویل بکسل ثقل و مانگی مفرط با طفل عارض شود و آنرا مبارکی گویند
 بهترین تدبیرش آنست که روز اول یک گلس پر در کرده پاکب ماشه اجوان مصطفی مانده بخورند و روز دوم دو گلس همان قدر اجوان به هند و همچنین تا هفت روز
 یک یک گلس هر روز بیفزایند و بعد هر روز یک یک کم کنند تا روز چهارم یک گلس مانند دین عرصه مرض اگر چه قوی و مزمن باشد زایل گردد و قوی نمی آید و گوی
 که مادم مرض بکلی منقطع نشود بعضی گویند که برای کثرت خواب که بعد تب پیدا شود آنرا مبارکی نامند استخوان باشد و در دم مر و اید و سرخ بسید و سرخ هر سه
 بآب سائیده هشت روز بخورند

مزاج روغن بنفشه بادامی شیرین و گویا شکسته شیرین بر کف دست و پا مالند و پیشه کنند و به بغیر برتر کرده بر تارک سر گذارند و این بنفشه بویانند آب کشیده و سبز
کاسنی سبز و کاهو سبز و آب سیب و کرک و گلاب روغن گل و روغن کاهو و روغن یاسمین عرق بید مشک هر یک و بنفشه شیره تخم کاهو و صندل سفید و گل
و شیاف و امینا و گل و اغستانی هر یک سه شمشه بجا برند و شربت نیلوفر چار تولد در عرق سید ساده و کاسنی هر یک هفت تولد داخل کرده بنوشند و قدری قلیه بچهار
بنان گندم دهند شیخ سیفایه که آنچه بسپیس باشد باید که صاحب و غذای مرطوب استحال نماید و تمام معتدل خاصه پس کسی را که حمام خواب نیاورد آن شخص
غیر معتدل البدن غیر حیدر مزاج باشد و بران پوست سخت غالب بود و یا غلبه اخلاط دریه باشد که حمام ثوران آن نماید و واجب است که فکر و جلال و قسب که نماید
و سکون رحمت اختیار کند و ادمت تقرین را بش روغنهای مرطبه و دوشیدن شیر بر سر و نطولات رطبه و استنشاق ادیان و استسحاق آن خصوصاً روغن نیلوفر لایسما
سعد طاولک اسفل قدم بدان نماید و اما آنچه از حرارت مزاج میس باشد تدبیرش زیاده و در تیر این ادویه و استحال شکل جوده که دو برگ خرفه و لایب و پیچول و
عصه الراعی حی العالم و مانند آن بر سر است ایلامی و جرجانی نیلوسند که آسایش جویند و از حرکات و ریاضات پرهیزند و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن کدو بر سر
و هر شب کف پا و ناف و مقعد چرب کنند و دو قطره نیم گرم در گوش چکانند و لعاب پیچول برگ خرفه و کدو تر کوفته بر سر نهادن قلیه کدو و برگ کاهو و خرفه و بنفشه
خوردن سودمند بود و اگر باده و آبرن معتدل سخت نیک است این الیاس گوید که علاجش ترطیب مزاج و مالیدن شیرین بر سر و تقرین بر سر و روغن بنفشه و
کدو و ریختن آب پیچول و خشخاش و بنفشه و نیلوفر و کاهو و جود استحال حمامات و نموات خوشبو و نشو و نشووقات رطبه و نموات و روغن خشخاش آب کاهو سبز و شمدین مرطوب و افرا
ست و بتقل بمزاج دادم خشخاش خواب در و حمام رطب آب شیرین اگر خواب نیارد علامت ردی است و دالت بر سردی و سودا و جنون میکند هر صبح ده درم خمیره بنفشه
و ده درم شربت خشخاش آب بنوشند و غذا مرده ناش بکند و سفالنج و شیرین نیم گرم بر سر بریزند و آنچه خواب قوی آرد بویکنان افیون و سیر و ج است سحر
گوید که ترطیب دماغ بر روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و شیرین و شران کنند و آبیکه در آن پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو بچینه باشند بر سر بریزند و مختصر گوید که تبدیل
مزاج بر طببات صرف کنند اگر حرارت نباشد و یا بر طببات مرده و اخلاط و خارجا اگر حرارت بود و استنشاق هوای رطب و مجاورت آب شیرین و استسقاء و آواز آب جار
و آواز اشجار و حرکات و اصوات طیب لینه و تنقیه دماغ از صفرا و سودا کنند و شل حمام مرطوب و روح استحال آب زردین یا دوان مرطبه چیزی نیست و کدو شرب مزاج
باب سیسایس اگر فائده نکند بابت که سور مزاج یا فساد اخلاط قوی است که حمام آنرا ترکیب نموده و بخار آن بسوی دماغ منقاد میشود و درین صورت باید که تنقیه بدن
از ان اخلاط نماید و استحال را به شیعه ساده یا مبرز بشکری یا خشخاش بشکری و شربت خشخاش و بنفشه و نیلوفر و مزاج دادم و خشخاش و دمنه و سر و مینی و کف دست و پا و
صلح و سره و خصیه و مقعد بر روغن بنفشه عراقی و سوط آن یا بلغ النقع است و گاهی احتیاج با یخچن اندک افیون زعفران بدان می افتد و اگر ازین چیزی فائده
اقرص شسته و اضمه و نطولات نموده که در علاج صلب عصاره یاسین کور شد استحال نماید گیلانی گوید که ادهان مرطبه شل و روغن بادام و روغن مغز تخم کدو و کف دست
و پا مالند و با وجود این شربت خشخاش و شربت کاهو و ساکر اثر برده و کاهو که مرطبه بندد غذا را لکیم و حکوم ماکیان فرجه و پیچ و بنفشه و ساکر کوم طبعه و نرا نند و ایضا کنگر
که در آن کدو گوشت بچرخ رطبه بچینه باشند و قلیه کدو و خیار و پیچ کاهو مناسب بود و آنچه از سور مزاج یاسین مع ماده سوداوی افتد علاجش علاج یاخو و یا
سوداوی است مع ترطیب دماغ و آنچه از ماده صفراوی افتد علاجش تنقیه بدن سر از صفرا است و ترطیب سر و تیرید آن بدانچه مذکور شد بعضی استاخرین میگویند
که سر سوداوی پیران را نیز افتد و علاجش بدستور یاخو لیا نمایند مع استحال نموات و زیاده و تیرید و جهت تعدیل مزاج و تمام و دکن تدبیر این نطول بعمل آید
شک جو و گل بنفشه و خطی و سدا گلاب و گل کرک و هر یک و مشت و کدو برگ آن هر یک یک مشت قنب بید ساده چهار مشت در گلاب و آب و یا بچینه بکار برند و اگر از ان
طعام مناسب خورده آسایش نمایند سویدی از ابطان نقل کرده که ضحا و گل خشخاش تخم آن آب گل نیلوفر و آب کاهو و تخم اوتهایا یا بچینه تخم خشخاش سیاه کوفته
سرشته و روغن گل قند و تخم آن و شربت طبع خشخاش و شربت نیلوفر و طبع خج و بشکرو روغن تخم خیار و مار الفرج بچاه درم بشکرو شربت بنفشه و اکل تخم خشخاش بران
گندم سفید یا شیرین بچینه و کاهو و صبح و شام و کشیده بعد طعام و یا تخم آن و درم و باقلا و کدو و بچینه بر روغن بادام و تخم گل خشخاش و روغن نیلوفر و کشیده سبز و سیب و
گل کدو و روغن بنفشه و دمنه و سوط طر و روغن نیلوفر و روغن گل خیار و روغن بنفشه و تخم کدو و روغن بنفشه اسفنج تر کرده هر دو در روغن دمنه و تخم کدو

اکثر عارض شود و بزبان فاش تر باشد و در کسول و در سبب و در حقیقت بسیار قند و در شتا و در بزم کثرت و در بزم سبب ان اخلاط سوداوی و فحاشی
 آنها خون میماند و گاهی همچنان او سبب ثوران سودا و اباد و ابرو و بعد از آن لیا لیسرت افتد چون آنرا خوف یا غم یا سهرم رسد یا از آن سبب ان خون
 معقد باقی سوداوی محسوس گردد و امثال اینها آنچه موجب میمان سودا یا اخراق اخلاط گردد و بقول و فوسل لیا لیا اعلمان و خصیان را عارض نمی شود مگر در
 ندرت و بالخصوص تمیز نمیشود چون بخت نماید بالنسب که خذاق اطباء را و بقول لیا لیا کسی را که خوف و غم زمانی طول عارض شود و در سوداوی باشد
 و صاحب طب که فاضله مستعد برای بالخصوص استند زیرا که این طبع سرع الحکت اکثر الکثیر میباشند و بقول لیا لیا سهرم و شتو و شتو طعام در لیا لیا ریدی ست بهر آنکه او را
 میسر میباشد و قلت اکل تر از اید میبکند و اگر در بدن صاحب این مرض مثل حمه فروغ عارض شود و در جوت قریب الت کند طریق تشخیص بالخصوص لیا لیا
 آن میانه در ابتدا قبل از استحکام مرض سوداوی گمان بر خوف و سبب علامت سرعت غلبه خست نهائی و اخلاط و در او سوداوی و خصوصاً و مرانی بد
 آید پس گاه مرض مستحکم شود و در سوزن و غم و وحشت از مردم و در کرب و غم و کلام کثیر و شوق و خوف از چیزی که در عادات ازان خوف نمی کنند ظاهر شود و احوالات
 این خوف بسیارست چنانچه بعضی از آنها خوف افتادن آسمان بر خود کنند بعضی از فرودن زمین ترسند و بعضی خوف جن کنند و بعضی خوف سلطان و بعضی
 از سارق و بعضی از آن درنده نرود و امور مضایقه درین تاثیر میباشند و کما احتمال ایشان نفس خود را متلا بعضی خیال کنند که بالوک یا سلاطین بوده بیم خوف
 انزعاج مالک خویش تسلط اعدایان نمایند یا درنده با و اب یا طار کشند و مثلاً آن حیوان آواز کنند یا شیشه یا تم شدیم و یا از کسر ترسند پس بعضی از آن خنده
 کنند خصوصاً کسی که لیا لیا می بود و بعضی از آن گریه کنند خاصه کسی که لیا لیا می او سوداوی محسوس شد و بعضی از آن خواهش موت کنند و بعضی از ایشان بد
 از معاد از موت ترسند و اینها بعضی را و هم اند که او را زنده اند یا خواهند و ابدان سبب از طعام شراب باز ایستد و ملاک شود بعضی را و هم شود که او را نیست
 و سبب این و هم داده ریخته باشد و آن اوده غصه را سبک دارد و بعضی را توهم گردد که در پوست او چون کاغذ شده است و سبب این و هم خشک مزاج
 و همین اوده سوداوی باشد و بعضی را و هم شود که با حلقی او فرود افتد است با لیا لیا و هم ایشان از جنس کاری باشد که اندر صحت کرده بدان مشغول بوده باشند
 مثلاً اگر مرض لشکری باشد دعوی با و شاهی کند سخن مملکت و تدبیر جنگ و قلع و کشاک و مانند آن گوید اگر کسی دشمنی داشته باشد و هم کند که قوی بقصد گرفتن
 و کشتن او کرده اند و او را زنده خواهند داد اگر مرض دشمنی داشته باشد دعوی پیغمبر و معجزات و کرامات کند و سخن از خدائی گوید و خلق را دعوت کند و علی بن ابی القیاس
 و بداند که قارون اصحاب لیا لیا و اغلب حق صاف مال لیسری قلیل النفع بود و بعضی ایشان صغیر صلب یا بطی صلب مختلف در جمیع امور که بدان نفع
 مختلف میباشد و خصوصاً در هنگام ترید مرض گویند اعراض که عقب لیا لیا هم میسرند حیات مزمنه مختلفه است با لیا لیا و در این مرض دریافت کنند
 که علت در داغ است یا در تمام بدن یا در عضوی دیگر و این چنان باشد که نظر کنند اگر بعضی مفروضه فکر و انکس و انکس و انکس بود و بیشتر بطرف یک چیز و زمین بگرد
 و چشم غائر و در داغ حال لیم بدن در رنگ سرور و روحی خنیم و زبان او تیره نماید و همسار و بیداری بسیار و بعضی لطی و صغیر مختلف و بول رقیق و لیس النفع بود
 نقد هم و هم فکر مفروضه و آفتاب کثرت تناول شای حاره خاربه داغ مثل سیر و پیلد و گنده و جز آن مسبق امراض و مانع دریافت شود و اعراض
 این مرض بسیار عظیم و اظهور آنم باشد با کثرت بزبان همچنان و غم و غم خوف و خزع و تخيلات ردیه توهم و امثال آن بود مرض خاص مانع باشد پس اگر این
 علامات اختلال در حفظ صور و اشکال فته شود و خیالات باطل نماید و خرد و تیز بر جا و او آفت در بطن مقدم داغ باشد و اگر تحلیل تحمل گردد و فکر و تیز خرد
 او باطل شود و قول و فعل و بافت باشد در بطن او و حفظ او اگر ذکر و حفظ اختلال پذیرد در بطن مؤخر باشد اگر جمیع افعال داغی تحمل بود و خیالها و فکرها و قول
 و فعل از همه تهاه گردد آفت در جمیع داغ باشد و اگر سیاهی لاغری تمام بدن احتباس چیزی که از طحال معده یا اسهال و قوی داغ با دراز از رعاف
 معاد و یا از مقعر یا از حیض مستغرق میشد و کثرت موی بدن لایسما بر سینه و قدیم انسان غلبه سودا همچون گوشت نمک سوز را می شور و با همچنان
 و مانند آن و او قوی حرق خون صلابت و اختلاف و صغر و بزرگی و سیاهی قاروه و قدیم تعب که و حیات مزمنه و مختلفه مدبر که در مرض
 بمشاکت تمام بدن باشد و اگر علامات درم معده یا زبانی مرض شدت آن رسالت تیره اختلال و خوردن مجزات در وقت معده اکثر همچنان و معده از وقت

ترش رازی و خیر مراد در دیرینه عرق سینه رگ عرق شیرین که آب آنجا که در دم کبد یا معده یا رحم و یا آب کبد و یا ساریقا باشد علاج و درگاه
کافی بود مع تقویت قلب و دماغ چنانچه در امراض کوره بیا پس و ال مرض نفوسیتا عضای رگینه نمودن بتدبیر مناسب بدانند که در زوال همه انواع
بایخولیا جماع کردن خصوصاً با مجرب و بصورت تری عظیم دارد و بنا بر کشیدن آده از دماغ و دفع بعضی بخارات ردی و کبر و سوخته و مشغول شدن
طبیعت بمرغوب فراموش کردن مرض لیکن افراط نکند خشکی نظیر آید و با غیر مرغوب صلا نکند که در مرض افزاید و جماع بعد خوردن طعام و شراب نکند که تفرغ
بهضم اولی شده و بر قاعده برگزین ترکیب این امر نشود و خواب کردن بعد جماع و بعد از خوردن چیزهای تری افزای غایت مفیدست بنا بر سهو و بخار است
رطوبت باغ و تخمین بالش دست و پا و حرکت معتدل و پاها فرو آورده و تخمین شستن جهت جذب ماده و در حمام آب سرد غسل کردن و سر آب سرد فرو بردن
و تادیر در آن چشم کشاده و شستن در زوال این مرض تری عظیم دارد و تخمین سرد و سینه و کف دست و پا را سرد داشتن و کذا نرم و چرب گرم داشتن شست و
پس سر که نسبت اعصاب است مثل و غن بادام شیرین و غن زرد آلو و تخمین خنای سبز یا برگ کشنیز را بر یکف دست و پای اندک که بزرگ است شستن
بسیه مفیدست و چند اشخاص ایدیم که سود بخارات از زکشت پای بدماغ ایشان مورت بایخولیا کشته و از تنفید و تعدیل تیج فایده نشد و من گوشت بچیز
ششما به بر دهن آده گاو و بجهت بیان خشکار چند روز متواتر صبح و شام خوراندیم و بجای آب گلاب کتده عرق گاو زبان ساده نوشانیدیم و در مدت دو هفته
صحت یافتند بخاصیت آن در طبیعت از جرات است شیخ و شارح قانون می نویسد که اگر بایخولیا از سور مزاج ساذج بارد و یا لیل شده باید که تسخیر قاعیه بفرحات
گرم و دار المسک و تراب و دیر و دیوس اندان مشغول شوند و معالجی بر سر انداخته در آب عونت و حق مذکور شد و از مسخات که با تخمین و رطوبت شدند
باید کرد و بایخولیا قوی حاد است از سور مزاج ساذج عقب مرض حار دیگر عارض میشود و علاجهش سهل بود حتی که آن بخلولات زائل میگردد و اگر مزاج
پهنوز باقی بود این علامت موت است چنانچه سابق مذکور شد و از تدبیر مجرب در باب بایخولیا نقل مر فیض از بلدی که دوران ساکن بود و از صنایع گفته که کرده است
و از آبی که معاد شرب آن بود بسوی فضل این همداست میسجی گوید که گاهی بایخولیا عقب سر سام یا سهر طویل یا سیر در آفتاب یا خیره واقع بر سر یا غنیه و
ادویه حار که در لیه که کثرت استعمال کنند حادث میشود و علاجهش ترتیب سرست بنطولات مرطبه استعمال سودا بر دهن بنفشه و نیلوفر و نادل تخم کدو
و بادام شیرین و تخم شمش سفید و دوشیدن شیر بر سر جانی گوید بسیار باشد که از این بیماری باسه گرم نوع بایخولیا پدید آید و هر که اندران بیمار است
تفتیه بدن کرده باشد و تدبیر جواب لعل آورده باشد آن بایخولیا را فوته و دوسه نباشد بطول و ضداد و شوم رطوبت در آن کفایت یابند
طریق با راجحین که بفارسی آب پیر گویند بمانند که در مار الجمن رطوبت بسیار است و گرمی با اعتدال لهذا مقصود بالذات از استعمال و ترتیب است
اگر چه ساذج دیگر بعضی نیز دارد و چنانچه مسطور گرد و متفق اند حکما و معتزله طبکا که راجحین بهترین دواست برای مرض سوداوی و مفتوح و جالی و سسکن و سسکله
و مصلح اخلاط فخر و در و لیه و لیه استمال کند و در آن قوی است که با وجود قلت حدت بعضی مقصود جاری و ساری گردد و بسبب سودست از لاق بود
و تخمیس غلاط حاده و تخمین مجرا و رخی اعضا میکنند و با وصف اسهال قوت انصاج هم دارد و فضله آن که در بدن باقی میماند از اذیت میدان
نمیرساند بلکه اکثر اوقات غذای بدن میشود و با وصف اخراج مواد کثیف و محرق پیوست در بدن شته آرد بلکه ترتیب میدهد و این
خواص هر دیگر مسملات نیست و هر قدر که راجحین قوی تر اسهال او بیشتر و بر قدر که تخمین تر تر طبیعت آن زیاده تر با جمله نافع ترین مسملات است و با وجود اسهال
غذای بدن میشود و در امراض حاده و سوداوی و التهاب بایخولیا و تخافت بدن حرارت جگر و تفتیح سد و کبد و طحال و دفع بیرقان و تشنیه و ظلمت بصرو
انصباب مواد بسوی چشم و یکساعت بول و ضعف کرده و حصاة آن و مثانه و ضعف مثانه و قروح آن و دیگر قروح حدیثه و قدیمه و آتشک جرب
و کد و کافت و شری و شرم و امدام و دار الفیل مستعمل میشود و در گاه در قروح مثانه و مجاری بول استعمال کنند نمک در آن داخل نکند بلکه برشی نیز و بهترین
ما را راجحین برای مرض بایخولیا از شیرین تر است چرا که در طبیعت فانیست و طبیعت معتدل است و شیرین تر است و در شیرین تر است و در شیرین تر است
افزون تر و در شیرین تر و خراشیت غالب تر است و در شیرین تر است و در شیرین تر است و در شیرین تر است و در شیرین تر است و در شیرین تر است و در شیرین تر است

در کبد و غده هیپتال

بجست و خویای برای نفع است در این شیر برای خوردن صالح ترست در روزی که از شیر خور باشد و از این شیر بیشتر بکشد سدد و استسقا و کلفت متعاقب است و بهترین فصل استعمال این لبن زمان معتدل در حرارت و برودت بود و باید که گینه زبیر جوان یک گیلگ سرخ باشد و از اسبیه رنگ و قلیل السوداء و در لبن عیب که زیاده از دو پیکره باشد و چهل روز از زائیدن او گذشته باشد و از سه چهار ماه تجاوز نکرده و پیش از گرفتن شیر چند روز و همچنین هنگام استعمال با این لبن خوراک نیز از غلبه شکر و شیرین تر از و با این لبن و جو سوخته و خرد و لقمه لقمه بارده و برگ پستان و کنار متفر باید کرد و در آنه او جو نیم و گاه گاهی برای تحلیل قدری با دیان و در آن انداخته بدینند و اعتیاد کنند که از زیاده قوی خویش او بسبب سبب سبب شیر او فاسد نگردد و گاه گاه نیز در ریاضت و حرکت میداده باشد که ریاضت موجب تحلیل غذای و شود پس شیر تازه و دو شیده در ظرف نقره یا سنجی در آب گلیس یا سفالین کرده بر آتش ملائم و در سبب و دهند در وقت جو شیرین شیرین برای آن ظرف را از پارچه یا سفنج در آب تر کرده و بهی التام نافع سوختن شیر باشد و در کمال جوش سنگین بسیار ترش یا سرکه انگوری یا آب لیمو یا آب غوره بعد از یک توپ از زیاده از آن اندازند و از چوب ترنجبر که سرش چهار پاره کرده باشد حرکت دهند که شیر جود شود پس ظرف را از آتش فرو آورده نیم گرم از پارچه صافی سته بگذرانند اگر آب کم بود بر آید و بهر حال قدری نمک انداخته باز یک جوش دهند تا کف کند که فساد کرده صاف نموده مرتب بنویسند و با هر چه مناسب غرض بود داخل نموده بنوشانند و اگر تر باشد که در این لبن کمتر شیرین را بعد از پاره شدن بگذرانند که خوب میسر شود و اجزای آن را بهیچ وجه گود و همراه آب کمتر آید و لذت را از این گفته که شیر بریده را تمام شب بدارد و اگر مو اگر باشد ظرف آن را در آب بگذرانند و صاف کرده بکار ببرند و از آن شروع کنند و یک یک تولد داده و تولد پرور زیاده نموده تا یک نیم رطل رسانند و تا سه روز بچین قدر دارند بعد از آن بهیچ روز کم نمائید و بهر قدر از روزانه اسبیه بعد سه روز ترک کنند و دادن با این لبن چهل روز یا زیاده با کم و بیش کم و زیاده از یک نیم رطل موقوف برای طبیب است حسب شدت و خفت و در ظرف و قوت و مرض و عمل رنود گویند که در فی شربت او بهفت روز و بهشت و شربت سوسک یک رطل اگر مزاج قوی باشد تا دو رطل و اگر ضعیف تر باشد تا سه رطل و اگر با این بازو بهیچ عمل نکرده دهند باید که کمتر از مقدار مذکور بخورند و بهر ظرف و در روز ششم و دهم و از دهم سفوف سودا یا لاجورد و غیره مخفف سودا و سودای بهیچ لبن میداده باشند و در صورت کثرت ماده مغز نفوس نیز شربت همراه او در ایام مذکوره نیز افزوده میشود و با لاجورد سودا یا چهار روز یا هفته تنقیه بهیچ سفوف لاجورد یا حب آن نموده باشند اگر مرض ضعیف بود و حاجت تنقیه باشد بعد از فراغ از این لبن سفوف دهند و گاهی بر کافور و فلفل و زنیله یا سیاه سده باشد نمک سیاه یک شعله با این لبن ساده میدهند و روز دهم بهیچ مقویات تنقب و مانع و معده مثل لکه درونی و بیرون است و در ظرفها تنقیهات و لغات مناسبه برهند با کجاست اگر حاجت تنقیه باشد پیش از شروع از این لبن تنقیه نمایند و بعد از یک هفته و اگر ضرورت باشد بعد چهار روز از این سفوف را از این شروع و شربت مخزج سودا و حب فیتون خیره بدینند و سفوف چوب گوز را در فاسی و جرب سفوف همراه این خورن نیز خیره سودا دهند و اگر بحسب اتفاق پیش از شروع از این لبن تنقیه تمام شد و در میان یا تنقیه را از این سفوف را از این لبن مناسب نماید در ایام سفوف بهیچ مغز نفوس شیر شربت و غیره او بهیچ مناسب با این لبن بدیند بعد از آن سفوف و حب شربت اگر حاجت باشد بهیچ بکار بر نرند و گاهی برای یبوست تنها شیر شربت و غیره بکار گرفته میشود و اگر مزاج متعصب باشد و تحلیل ریح منظور بود گفته مالیده صاف نموده بدینند و بهر گاه جهت امراض سودا و غیره چاره مستعمل بود باید که بهیچ فیتون یا شربت آن چهار تولد داخل کنند و اگر مناسب است سفوف سودا و شفق را بر روز با این لبن میداده باشند و اگر فیتون و غیره مستعمل در این لبن نباشد بهیچ در اسهال سودا یا حدیله نشسته و در امراض صفراوی چوبین باره و حقیقت آن را این باید که در این لبن گویند که اگر در دم حب الفرم که فیتون در این لبن آمیزند اسهال قوی تر و آتج که در بعضی از جرحه حاره یا اسهال این برای تبرید و تسکین حرارت و یبسان اخلاط حاره استعمال کنند اگر از شربت و سفوفات و غیره بکار گرفته شود و اگر حرف این لبن همراه شربت بنویسند و از و خیره مرطوب و امثال آن از او بهیچ سکنه و سفوف بدیند فیتون و از آنکه عظیم مشامه شود و بهر گاه مقدار این لبن زیاده گردد و آنرا دوسه بنوشند و میان بر دهنده حاصل کم از یک ساعت باشد و بعضی فاسد نیم ساعت کافی دانسته اند و بعد خوردن بهر جهت شش معتدل لازم دانند و بعضی مقدار آن صدقه چوبین کرده اند و بعضی چوبین فیتون

و باید که هر چه که در بدن باشد بعد از چهار پنج ساعت غذا بخورند و از غذا استنجام بخورند یا بشورند یا خشک نمایند و روده و یا شکم و یا بطنی پلا و مناسبت در معده را باید که در استنجام
یا با دایان ترک کنند پس سینه نیز تاسده از وقت نیارد و اگر از آن اشک شربت این خورد بهتر باشد و بحسب ضرورت غیر از روز مسهل آن ده که مسده او و در کرده باشند
خیری و در صورتی که قرن نخته نشو یا تر کوه خوردن است و آن که روزی که مسهل را بخورند پس آن روز دیگر و ز پیش از آن غذای ملائم دهند و روز مسهل نخورند
البته باید داد و در ایام نوشیدن ما را بحسب اجتناب از لبنیات و مغذیات و منجزات و علویات و محو ضات شدید و از بقولات لازم دانند و احتراز از جماع و جمیع
حرکات متعبه عوارض نفسانی واجب شمارند و در تفریح مریض کوشند و برای تقویت و اصلاح مزاج مفرحات و یا قوتی های مناسبه خورند و استعمال نمایند و
چون که بعضی از طبیب طوبت ضعف معده می آرند پس از تفریح آن هم غافل نباشند و استعمال جوارشات مقوی معده مثل جوارش غریزه را برای مایه و بلیله و اگر در میان
استعمال را بحسب صرفه عارض شود سه پیر دیا قو یا خمیره خنثی است بدیند و بدانند که اگر کسی را نزل و عوارض دیگر مانع بریدن شیر از سر که و غیره باشد پس از غیره
یا چسبیده از طعم مرتب سازند طریق ساختن ما را بحسب از شیر یا به انیس است که شیر را بجو شانند اگر در طول شیر باشد شیر یا به نیم درم که کند نباشد در آن حسلی
کنند و بعد از آن شیر را حرکت دهند و از آتش فرو گیرند و بگذرانند که سرد شود پس در پارچه دوته بیاورند که نقاط کنند در ظرف چینی مانند آن ولی آنکه از بجزو شده
یا نیک آید بنوشند و این نوع ما را بحسب در تفریح و طبیعت است خاصه اگر با شیر بخواهند در ابتدا طبع نرم میکنند و بعد تمام می ایام بهما سه صرف غذا
بدن میشود و اسهال نمی آید و در غیره بسیار مخصوص کسانی را که فاسد الدم باشند و دلیل فساد دم آنکه با وجود کثرت غذای جدید بدن خراب نشود و این
صاحب کامل کرده و طمانی از آب بن فرقه نقل کرده که بعد حل کردن فیروزه تازه بچیز در در طول شیر بگذرانند تا شیبسته شود پس نازد طول و عرض از
کار و قطع کنند و نمک سفید و دو انگاب یک سوده بر آن باشند تا آب آن جدا شود پس در کرایس دیند و آب صاف او بگیرند و سه و فیه یکسنجبین آمیزند
باز آتش دهند تا قریب بخوش زدن آید و حرکت می دهند پس کمر صاف کرده با برجه مناسب بود و بهند قول امین الدوله این تلمید قریب انیس است
و این بسبب امتزاج است که چون نازد موافق شود و طریق ساختن او از چسب انیس است که چسب نبر از نمک شسته صاف نموده خشک کرده نگاه دارند و شیر را جوش دهند
و قدری چسب را سائیده در شیر اندازند و بگذرانند که شیر بچسب شود بعد از آن از کار قطره قطره کنند و نمک نازند و در صافی دوته کرده جانی بیاورند تا آب از وی بکشد
بعد از آن صبح آن آب را بجو شانند و کف گرفته صاف نموده بخورند و طریق ساختن ما را بحسب از شیر یا به نیم درم که کند نباشد در آن حسلی
شیر بکالت جوش بیاورند و بچیز بچیز می چسبانند تا شیر بریده شود پس فرو آورده بگذرانند که سرد شود پس پارچه دوته انداخته بیاورند و آبی که بکشد در
ظرف چینی بکشد و بعد از آن نمک قدری انداخته جو شانیه کف گرفته صاف نمایند و با دو نیم سنجبین و طریق دیگر معمول حکیم دارث علی صاحب ای خزان
شیر را نیست که بکشد و بکشد ده دوازده روز تعلیف او به دستور سابق نموده شیر او بگیرند و جوش داده شب در ظرف نوکله حفرات بپزند و صبح آنرا در پارچه بسته
بیاورند و زیر آن غرضه بپزند تا به آب بکشد و در ظرف بکشد پس آب مذکور گرفته سنجبین افشیرنی در آن حل کرده بنوشند و سبب تفریح و بکشد و در ایام سفوفات
سبب و دیگر مسلمات مناسبه حسب حاجت درین آمده باشند و ایضا آب مذکور فقط با سنجبین مسطور بر بدن مالیدن مفرح تخم و گندگی حلدست که
اینهمه را در ارض حلدی سوداوی عارض میشود و دستور ساختن آنهمه به این است که بکاید بطریقه که در بیاض و الداجه غفر الله له قومست بگیرند و سبب
یا بکشد و در آن از این شش گذشته باشد و از شام بچیز آنرا شیرینند صبح هرگاه بسبب خلوص بقرار گردان زمان شیر دهند بطوریکه آن بچیز در آغوش بگیرند
و بعد از آن گردیدن نه دهند و دفع نموده شیر در آن آنرا بر تورد و سرش از رشته محکم بسته و خشک گذارند و آب بسیار سرد بر آن ریزند چند آنکه طشت لیریز
شود پس یکایک و کمری قوتی که شسته باشد و بعد از آب بر تورد و در شیرین سوزن بسیار خلاصه بیاورند تا به آب بکشد و خشک گردان و در
در باره سنجبین بکشد و صفت سفوف سودا که در اراض سوداوی همراه ما را بحسب معمول است سنای کی افشیرن سردا کیدریم فرد و سبب در غم لیریز
لا جرم و در ایام سیاه با در تفریح و در هر گل سنج چهارم ترمید سفید محف و تراشیده پوست لیلیا کالی پوست لیلیا زرد و سبب فستق کینه چینی سر کینه سنج درم
سفوف بهار و شربت از کینه تقال آنی که ریوست بسیار باشد و نفثه مغز بادام هر یک نیم درم داخل کنند و وزن با در تفریح و ریون بکشد و نوع دیگر

در ایام سیاه با در تفریح و در هر گل سنج چهارم ترمید سفید محف و تراشیده پوست لیلیا کالی پوست لیلیا زرد و سبب فستق کینه چینی سر کینه سنج درم

در ایام سیاه با در تفریح و در هر گل سنج چهارم ترمید سفید محف و تراشیده پوست لیلیا کالی پوست لیلیا زرد و سبب فستق کینه چینی سر کینه سنج درم

نمک لعلی لاجوردی محلول بر واحد یک گرم غارقیون در سه سبغی فستق کاهوزبان گل کاهوزبان فستقون اسفودوس بر یک چهارم پوست بلبله کالی بلبله سیاه
 بر یک پنجم گرم گاهی ترید سه گرم اضافی کرده میشود کوفته بخیته و شتال بخوراند صفت سفوف لاجوردی محل بار لاجوردی بری دفع مواد سوداوی چار منی محلول
 محلول بلبله سیاه هر واحد دو باشد پوست بلبله کالی پوست بلبله زرد بر یک چهارم شانه فستقون سفوف بر یک هفت باشد سنای کی کل بنفشه بر واحد پنج باشد تخم
 شانه شش باشد تخم بادرنجبویه باشد کوفته بخیته نبات سفید برابره آمیزند شربت یک شتال ایضا لاجوردی محلول فستقون پوست کالی اسفودوس بلبله سیاه سیاه
 بهفت دریم باشد نمک موزی یک نیم باشد گاهی لاجوردی محلول غارقیون سفید بر یک و جز پوست بلبله زرد دو سنای کی و گل سرخ بر واحد یک جز سفوف نبات
 حسیباج داده میشود صفت سفوف سبوعه بری تنقیه برین اسفودوس پوست بلبله کالی بلبله سیاه فستقون بر یک و درم سفوف حسیباج حسیباج سنای کی بر یک
 سه گرم ترید موصوف نصف مجموع ادویه کوفته بخیته سفوف سازند فراک از چهار درم ناچار شتال صفت سفوف حسیباج فستقون لاجوردی موی حکیم علوی طان نافع بری جمیع
 سوداوی خصوص قلیک با لاجوردی شامیده شود و گاهوزبان شانه سفوف فستق کل بنفشه گل نیلوفر گل کاهوزبان غلب الثعلب سیاه و شان بادرنجبویه فستق
 تخم خیارین تخم خرزهره تخم کشوت پوست سیح کاسنی پوست سیح بادیان اصل السوسل اسفودوس کما فی سوسل بر یک پنجم گرم غنچه گل سرخ نه درم سنای کی کل
 فستقون بر یک م نیم جز در حساب بر یک است دانه موزی منقعه سپستان بر یک چهل اندازای کوفتی را کوفته تمامی دو نیمه سوداوی فستقون در یک م طلس سرکه
 انگور می سه طلس آب شیرین یک شانه روز بخیسند پس بوشانند ثالث آب و سرکه قاتی ماند آنگاه فستقون در صدها بنه داخل کرده یک و جوش دیگر داده فرود
 آورده یک و فستقون ماد الحام برست بمالند تا تمام قوت آن آب باز داده شود و سل فستقون در و کند و ادویه صاف نمود و شیر خشته خراسانی فستقون بر یک هفت پنجم
 شکر سلیمانی یک و سبب است و پنجم مگفته آفتاب است و پنجم درم در آن حل کرده بوشانند و کفشان را گرفته باز صاف نمایند و مرتبه دیگر لاشل م نیم نهاده بقوام آورند پس در کرده
 در شیشه نگارند شرفی از دشتال تا پانزده شتال با لاجوردی فستقون کاسنی فی م اند نوع دیگر محقر و برابره اسفودوس و دایان تخم شانه فستقون سفوف نبات
 پوست بلبله کالی بر یک و درم پنجه کوفتی است نیم کوفته در پنجاه درم سرکه بخیسند و بنیم من قند سفید بقوام آورند صفت شربت فستقون نافع بلبله سیاه
 و فستقون و محل چهارم لاجوردی نیز موافق انحراف حاره فستقون سه و گل سرخ بنفشه گل کاهوزبان گل نیلوفر فستقون تخم کاسنی تخم خیارین بر یک
 یک تولد لاجوردی است پنجه عدد اگر آلوده شود محل آن تر مندی چهار تولد اندازند قند سفید سه چند به ستور شربت بسازند نوع دیگر نافع بلبله سیاه لاشل بی زحمت بدین
 اگر پنجاهی بصاحب بلبله سیاه باشد و محل فستقون فستقون چهارم لاجوردی پنجه شربت بلبله زرد مغر خشک اند گل بنفشه گل کاهوزبان گل سرخ کل سرین بدین و فستقون
 سنای کی سوسل سفید بر یک چهارم اصل السوسل مقشر بلبله سیاه پوست بلبله کالی ترید موصوف بر یک و درم تخم فستقون درم شربت سه درم قند سفید سه چند
 و اگر صفراویت و حرارت زیاد باشد گل نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم افراوند و اگر سبب بلبله سیاه لاشل خون بود شانه چهار درم غلبه دانه زیاد کنند و اگر غلبت
 زیاد باشد پنجه در هفت عدد و دایان دو درم در شربت شربت غارقیون سفید بقدر حاجت بار یک ساسیده در شربت
 آمیزند و گاهی سن شربت را به استحال و لاجوردی با عرق بلبله مرکب داده میشود بسیار مفیدی افند صفت شربت مخرج سودا که جهت اقسام بلبله سیاه اگر بعد از شیشه
 بهاره با لاجوردی بلبله سیاه استعمال کرده شود و در تنقیه نهانیز گاه گاهی استعمال می یابد و همواره استعمال است گاهوزبان بهفت درم نیم گل بنفشه
 ربع گرم درم گل سرخ یک گرم بلبله سیاه یک و پنجم نیم گل نیلوفر تخم فستقون سفوف بر یک و پنجم اسفودوس بر یک و پنجم درم نبات سفید کلاب بر یک و پنجم
 شش ادویه را در آب خیسند و پنجه بطریق منوارت همراه نبات و کلاب بقوام آورند و در شربت اگر فستقون شربت داخل کنند و در آن وقت در سائز و اصل قوی خواهد
 و در فرا دین معمولی وزن گاهوزبان چهار درم و گل بنفشه یک نیم درم گل سرخ و دو نیم درم سفوف سوسل بر یک و پنجم خام باقی به ستور +

علاج النجلیای موی صغری

فستق صفت اندام کنند و بصورت سیاهی که ن مقدار و افزان برانند بعد از آن فستق صاف نمایند و گاهی فستق صاف از زیر دریا با صاف کرده و در سبغی لاجوردی
 چهار درم انهم از صاف است بعد از فستق برای طریقت تقویت له مری یک و شسته بوق نقره یک و پنجه بخوراند بالاش شیر مخرج ترید شیر مخرج کاهوزبان یک تولد

در آب گاسنی سبز مرق و آب شاتره سبز مرق و آب گلاب نیم پادشاه صبح الی بعد صاف نموده تخمین مغز فلوس گلشن بر یک چهار توله الی بعد
باز صاف کرده و روغن بادام سرخ باشد اخل کرده نبوشند و بجای آب تاد و پودر عرق گاوزبان و کاسنی نبوشند غذا آشپزی کنند الی صفا اگر اسهال و وحشت
باشد اول تبرید عاب بعد آن شیر تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کامپو و عناب خیارین آب بزنند و سوله آب بوجاراده و آن عرق کاسنی و عرق شاتره بر یک هفت
گلاب چهار توله شربت بنفشه و کاسه شربت نیلوفر داخل کرده بپزند و از فصد با سلیق خون او آنگاه بزنند و اگر هنوز صدمه باقی باشد از فصد و در
خون بقدر با وسیر بر یک و بزنند و بعد فصد بر تقویت آله ربی و در قهره شیر و عناب عرقیات خیره صندل یک لیله حل کرده بپزند غذا خشکی بشور و با وجوده روزانه
در سر قرار گیر فصد سر و بکشند و باز تقویت نموده بعد پنج شش و زشب لیلیه بر یک یک عدد همراه عرق گاوزبان هفت توله بعد یکاسیل ز غذا خورانی صبح
تفویج منفع از بنفشه نیلوفر بر یک هفت باشد آنگاه با هفت عدد تخم کاسنی شش شش سیستان بست دانه گاوزبان چهار شش خیارین کوفته باشد پودر خیره بنفشه
سه توله بپزند و در شاتره افزایند و در تخم و تقویع مذکور پنج کاسنی شش شش اصل السوسن اسطوخودوس بر یک چهار باشد و در بنجوبه سیفاج لیلیه در بر یک
باشد افزوده گلشن عوض خیره بنفشه داخل کرده بپزند و بعد چهار روز بر روز مسهل سنای یکی شش شش آفتیمون بصره بسته هفت باشد و تقویع و مغز فلوس
شش توله تخمین چهار توله روغن بادام شش شش افزوده بپزند و روز دوم مسهل تبرید عاب بعد آن شیر و خیارین عرقیات شربت بنفشه سیفاج مسهل شش
پاشیده بعد مسهل منفع داده آخر شش حب لاجورد و صبح بر روز مسهل و در مغز فلوس روغن بادام داده تا سه روز بزنند و در میان بپزند نمائید و باز تبرید
مسهل مغز فلوس بپزند بعد هر تقویت دار المسک یک دهمه شیر و تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کامپو به تبدیل استعمال کنند و برای تطبیق باغ مغز تخم تبریز
چهار دام سوده در شیر نبات مقوم نیم پادشاه اندا ایضا اول تبرید شیر و مغز تخم تبریز عرق شاتره شربت نیلوفر سیفاج با عاب آن بپزند بعد فصد با سلیق
و آخر روز تبرید بپزند و از آن و منفع صفر تخم خیارین افزوده بپزند بعد چهار آفتیمون گاوزبان اصل السوسن تخم خیزر مسنای یکی مغز فلوس تخمین شش شش
روغن بادام در منفع افزوده بپزند بعد حب لاجورد بپزند تخم پیره تخم مغز پسته و آن آب آنگاه عرق شاتره خیره صندل الی بعد سیفاج پاشیده
و شاتره بعد هفت روز فصد هفت اندام کنند و برای دفع پوست مزاج و سوزش تبریدات و سوسوطات روغن کدو و غیره داخل کنند و در المسک بار
پاشیده تخم خرفه و گلاب شربت انار شیرین سیفاج پاشیده و بپزند الی صاف صورت حد داده و ضرورت تطبیق بنفشه و در تبریدات
مار العین با سفوف سودا کچین آفتیمونی چند و شش حب لاجورد و بخوراند و یا مار العین همراه شربت بزوری گلشن شربت کرده بعد مغز فلوس هفت شش
تخمین بر یک چهار توله روغن بادام شش شش در مار العین افزوده مسهل بپزند بعد شربت سودا و سفوف لاجورد همراه مار العین بپزند اگر سفوف حرارت کند اعتدال
داده شده و بعد برای تقویت قلب وقت شام زهره خطائی یک شش در مار العین پاشیده و در مسهل لاجورد سیفاج و مسهل و شربت انار یک لیله آفتیمون همراه عرق
کیوه گلاب عرق گاوزبان شربت انار داخل کرده فرغ شش پاشیده بپزند و منفع بار و خوراند و چون مار العین بیک تخم یا یا نیم کار برسد و دو توله کم باشد
ایضا اگر با خفقا نیت و تیزی مزاج بود بعد فصد تبرید و تقویت مزاج در مار العین مسهل این طریق استعمال است که در زبان نزد علم شریع مار العین نیلوفر بنفشه
عقالت تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خیره کوفته سیفاج بنفشه کوفته بر یک هفت باشد اصل السوسن پوست پنج کاسنی بر یک شش باشد آنگاه با هفت دانه بر یک
سنای یکی یک لیله در مار العین شش شش کرده صبح الی بعد صاف نموده گلشن آفتیابی تخمین شش روز در بر یک چهار توله مغز فلوس شش توله الی بعد باز صاف کرده و بپزند و روز
دوم نیز بپزند و در شاتره شیر و خرفه هفت باشد شیر و شربت بزوری و فلوله و در مار العین بپزند و از یک مسهل داده و در مسهل مقوم حب لاجورد و در مسهل

سبب سیرین و امثال آن چهار صد متقال بسترند و بعضی فرجه بسترند و در آن یک متقال باده نموده ورق طلا و متقال سرورید با سفته کبرخی میسجی مرجان
 شریک بر چهار متقال خافه کرده استحال بده بسیار مفید قاده اقوال حدائق شیخ الرئیس میفرماید که بعد فصد هفت اندام اگر ضعف شدید نباشد در دایه صغری و سی
 بطیخ انیمون و حب اصغری مقدر و بجز یک استغفار صغری محرق کند باید کرد و در تربیت افراش نمایند و از تسبیح کجا هند با وجود آنکه از بابونه و انچه در قوت آن
 باشد در استحال لطوات لا بدست استعمال مبروات حرف بر نشاید و بعضی قدامت مثل این موضع ستوده اند که صبر اندکی بر روز بخورند و یا بر روز آب بلبلج فستقین
 سه و قیده یا در قطعه صغری فستقین آب حل کرده تجویز کنند و ایضا ستوده اند که بر شب مسکه کشته بسیار که غصص بنوشند و من خوف ضرر سرگردین مرض میکنم مگر
 آنکه یقین گردد که ماده متولد از صغری محرقه و حارست پس سرکه نافع ترین اشیا بود و خصوصاً غصص و همچنین سرکه غصص و همچنین سرکه که اندران جده
 یا راوند داخل کرده باشند و ایضا سرکه نفع میکند چون مرض بشارکت طحال بود و ماده در آن باشد و باید خوشبو کنند شمیمین ترکیبات معتدل که در آن
 کافور و مشک افتد بار و عن نبشته بسیار که بوی او غالب بر سوسه کافور و مشک باشد و سایر خوشبوهای بار در طب خصوصاً بنیلوفر صاحب حل گوید که اگر این
 مرض از قبل مانع حادث شود و صاحب نرا خواب نیاید و کثیر النبیان میماند و عبت باشد و فراگیر این دلیل است بر آنکه مرض از صغری محرقه است و آنرا
 جنون گویند پس میباید که در مرض متعرض نشوند بجز از علاجات که مفرغات تلفصده و نه با سهالی که این در خلط صحت میفرماید در مرض اسپهان نه بیان زیاده گردد
 لیکن باید که بتدبیر خواب آورید و از اندازد و به واغذیه و این چنان باشد که با الشعیر مطبوخ خشتاش یا بشیرت خشتاش بدینند و بعد سیه ساعت از آن شربت بنفشه
 و شربت خشتاش بنوشانند و با آنچه حملان بزغال بکند و اسفناخ و قطف و کاه و بقله و لکویه بچینه و ابی مارلی و صغری تنبی زرد که بنفشه شربت و سفر با زنگ
 و خیای و بنفشه و بنفشه سازند و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و مشک و موز و سیب شیرین بچینه و سائر که بچینه سهل ناخدا از موضع انگور رانند و از تمامی
 واغذیه مولد سودا مثل آب بسیار سوسه ارد حدس کنند و کرم لقم بقر و اندان آن اجتناب کنند و ایضا از جمیع مولدات صغری مثل سیر سیاز و چیزیکه از غسل سازند و از اشیا
 حریفه مثل خردل حریف و سرکه و آبکامه بنفشه و اندان آن احتراز نمایند و بر سر بعضی لطلول مرطبه موم ریزند مثلاً گلیز خشتاش سفید مع پوست کوفته و جو شکر کوفته
 و پوست کوفته و بنفشه و بنیلوفر و برگ کاه و تخم آن گل سرخ و با بود هر واحد یک کت و دو آب شیرین خوب بکوشانند و بر سر ریزند و قطعه نمردن ترک کرد و اندک و بنفشه
 در حمام معتدل بخوراند که سیر نمایند و شیر و خزان بر سر و شند و باندک و عن بنفشه آمیخته و در آن نیم تر کرده بجهت نند و روشن تخم که در روغن بنیلوفر در پی
 چکانند مسکن بعضی جای روشن غیر تاریک باشد و آنرا خواب انهم این تدبیر عمل رند و چون خواب آمد درین هنگام باید که تنه بدن او با دوی سهیل
 نه فرای محرقه مثل طبع فستقین و مطبوخ غار لقیون کتد و چند روز راحت دهند و امر تدبیر مطب باغذیه مرتبه کوره نمایند بعد از آن عاده دوا سیل که
 اندک قوی باشد حب ملوک و عن غیره خوب منقی سودا کنند و باز چند روز راحت دهند و غذای مسطور بخوانند و تربیت آن او کنند و اگر ازین حرارت عارض
 شود و بول شریک باشد با الشعیر بشیرت خشتاش بنوشانند و همچنین حلاب بدینند و چون حرارت ساکن شود عاده دوی بخورج خلط سوداوی مع این شریک
 یا تخم خطره اندکی سقمونیا کنند و تعاه بشور بای محمول زخروس پیر شیهت و نمک بسفنج کوفته و مغر قلم نمایند و ایضا محلول الی پیو بسکه اگر این مرض از بجا مات
 متحصنه لبسوی مانع از جمیع بدن باشد بسبب کثرت پذیرفتن اخلاط در بدن پس میباید که مظهر کنند اگر خلطی که در بدن باشد و موسی بود از فصد الفی
 شناسد فصد هفت اندام کند و اخراج خون بمقدار احتمال قوت و بحسب مقدار خون فاضل در بدن باید که پس اگر خون سیاه بر آید استکنار در
 اخراج آن کنند بیک قوی اگر قوت قوی باشد و یا در دو یا سه دفعه اندک اندک اگر قوت ضعیف بود و اگر بعضی زن باشد و آنرا این مرض

در دفعه علاج الغولای د موسسه و صفر او

در دفعه علاج الغولای د موسسه و صفر او

از احتیاج حوض عارض شده باشد قصد صافن کشانید و بعضی را بعد فصد شربت نبفشه با جلا بنوشانند و در اول روز غذا نریزید و مرغ یا اسفید بلخ آن
 بکشد یا اسفناخ یا قلیف خوراند و تا شیرین نباشد بکشد و در روز دوم غلات مذکوره سابقا و الشیرین مع لعل آن شربت خنکاش بماند آن برینند و اگر
 غلطی که درین کثرت پذیرفته آن مرکه صغری باشد باید که تنقیه بدن با دوی مسهله خلد صغری نماید بعد از غسل بتدریج طب که سابقا مذکور شد تا این غلط
 رطب گردد و فساد او کم شود و ایضا بروای مسهل نماید و خروج او از بدن سهل گردد و این دوا اسماعال صغری کند بگیرد پوست لبلب را زرد کوفته و تهرندی از خم
 و لیف پاک کرده بر واحد پانزده درم آلود بخار البست عدد لبلب را پاک بر واحد چهار درم سنای کی و شانه بر واحد بخت درم انشین بر وی گل سسرخ
 بر واحد شش درم بهر را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار دانگ غار لقیون یک انگصمونی یا بار یک کوفته بخنجه بران
 انداخته سوگاه نیم گرم بپوشد و اگر ازین مطبوع اسهال نشود این حب پندار فیروزه و پوست لبلب زرد بر واحد یک رطل غار لقیون چهار دانگ سقونیان یک
 کوفته بخنجه آب جها سازند و این یک شربت نام است بعد از آن نظر کنند اگر این سقونیان کفایت کند و حال مرض صلاح یا بدتر و الا تا یک هفته راحت دهند
 و بتدریج رطب را غده یا شربت که سابقا مذکور شد بر آن نمایند و در حمام متدل حراره داخل کنند و برین آن آب گرم شیرین بریزند و در آبریزن که اندازان
 و نیلوفر برگ کا بوخته باشند داخل کنند که حمام جلوس برین آب تحلیل فضول زردین و ترطیب آن نماید و باید که در حمام و غن نبفشه بر روی آب بدن
 و سارند بعد از آن آب مذکور نیم گرم بران بریزند تا ترطیب بدن کند و چون از حمام یا بران خارج شوند یک لحظه در آب سرد بنشانند تا رطوبت روغن آب نکم
 بر بدن باقی ماند بعد از این چوب پاشانند و بگذرانند و راحت دهند و غذا که مذکور شد بپزند و بعد از آن تنقیه بروای مسهل کنند لیکن آن دقوی تر از اول بود و بعد از
 درین تحمل زیادتی آن نباشد و کسیت خلط آنرا واجب کنند و ایضا واجب است که در سارند و دوی مسهل و غیره این عمل نمایند غنی نقدیم وای صفت نمایند
 بعد از آن آنچه قوی تر از آن باشد و پس از آن آنچه قوی تر از آن باشد بحاجت آن استعمال کنند و بعضی ادوای قوی فقه از ابتدای امر بپزند و بعضی طریق در
 تدریجی که مژول و از غلبه صغری و داغ باشد سلوک باید کرد و از انچه بود و دوی حاره حاده احتیاج کند که این مرض را زاید و خنجه می گوید که اگر بش سودا از
 احتراق صغری باشد و الا شربت بارده رطب شربت نیلوفر نبفشه یا بار الجین شربت خنکاش دهند و تفریق راس بر دغن کرده و نبفشه با دام شیرین کنند و شربت بار
 بریزند و از شربت جوع و قهق و حدت و عطش و غضب خد رکنند و دوا مست استعمال آب شیرین و غل بر مطبوع برگ بید و غلطی نبفشه نمایند و صرف عنایت
 بترید داغ و ترطیب آن فرمایند و مخلم درین تقویت معده و قلب بمقتدر حرارت و بدودت است و تنقیه بدن مطبوع افیتون و عجون بخاج کنند و این
 حب نبفشه بگیرند نبفشه دودرم ترید خراشیده بر دغن با دام جرب کرده یک مثقال سقونیای مشوبه در سبب کنیم دانگ رب السوس
 نیم درم جها سازند و چون ترید سفید زردین باشد احتیاج بمصباح او درین حب نباشد زیرا که رطوبت نبفشه و لزوجت آن فعل روغن با دام
 میکند و همچنین سقونیای اگر آب به یا بر دغن با دام بسایند اصلاح آن کند خاصه اگر جوب بارده استعمال کنند کسلانی از مجموعی و ابو منصور و خضر و غلبه
 نقل کرده که در الیو لایای حادث از سودای محرق از خون ابتدا الفصد کحل با سلیق کنند اگر خون احمر ناصع بر آید آن دلالت بر وجود ماده در عروق
 داغ کند درین هنگام بند کنند و از خراج خون از برگ پشایی کنند و عقب فصد شربت خنکاش و شربت نبفشه و یا آب انار و منجوش نوشانند و
 بنان سید حکم الصفت و شوربای تخوم حوزة مرغ و جدی و جملان بکشند و کابو و اسفناخ و سرنج بخنجه غذا سازند و نبفشه تازه و نیلوفر بپوشانند
 و چند روز راحت دهند و اگر حرکت خون نریزاند فصد صافن کشانید و خصوصاً اگر بیش احتیاج حوض باشد و بعد یک در روز فصد اگر طبیعت
 مختلش باشد حقیقت این که در آن اندک حدت بود و معمول از نیلوفر و زردین و غلطی سوس گندم و جو کوفته بر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده فلوس
 خارشید و روغن نبفشه آمیخته استعمال کنند و هرگاه ماده بپزند مسهل از طلیخ افیتون مقوی بصبر غار لقیون خرب سیاه بوشانند و بگیرد غار لقیون ثلث درم
 صبر یک درم نمک ثلث درم خرب سیاه نیم دانگ جوار منی مغسول بکه درم و حب ساخته قبل مطبوع بخوراند و بعد ساعت مطبوع دهند و قدما خرب تنها
 گاهی سوده و گاهی در آب جوشانیده صاف نموده استعمال میکردند و چون اراده کنند که عمل او بشیر گردد و بار یک یا زنده و الا بار یک بسایند و اگر خوف

در سبب

نبفشه
 رطب
 سقونیان
 صغری
 در سبب

بقوام آینه بر آتش نرم حل کنند و هر روز در دهم ناده و در شربت سیب شیرین بخوراند و اگر احتیاج به تبرید باشد در سر خرداک آن کافور ریاحی یک شیره افزایند و اجازت آب غریزیه و باد رنگ میلاط بدینند از اخلاص و اشربه حاره اجتناب نمایند

علاج بالخیولای بلغمی و سوداوی

اگر خوف سقوط قوت نباشد در بخار نیز ابتدا بفساد کنند و شربت وسیع زنند و بعد از فساد منفع و مسهل سودا بدینند و چون ماده غلیظه محتاج منفع زیاده میباشد باید که در ابتدا مسلمات منفعات بدینند و در سوداوی ترطیب زیاده باید نمود و اگر لب مسهل مغز فلوس و ریاضتی تفتیه بجمب ایاریج نمایند و در سوداوی بجمب افیمون کنند و اولی بود و اگر حاجت افندار الجبین بسکنجین افیمونی یا شربت افیمون و سفوف سودا یا سفوف مبارک یا سفوف لاجورد و حب آن بدینند و تقویت دل از شربت و لوبوس و دوار المسک حار و مسفرح حار و دوار اللحم مرکب و سفوف لولوی طبری و خمیره ابریشم حار و شربت آن و یا قوتی بوعلی باید کرد و در سوداوی بعد از تفتیه با الجبین و دار القرح و شیرین بسیار مفید بود و از جمله ترکیب شیرین معمول بعد مسهل و با الجبین در بالخیولای سوداوی اینست که گاهی شیرین زیاد و آثار همراه اسپغول نه باشد با ناکشی میدیند و گاهی با طیر فضل صیغره خورده شیرین نبات و تولد بالنگون باشد و گاهی خمیره حنظل خورده بالایش شیرین نبات بالنگون و گاهی گلاب شیرین افزایند که عسل بول را هم مفید می شود و در هر دو قسم بعد مسهل معجون بخار همراه گلاب و عرقیات نافع و اگر تحریک بواسیر بود مقل یک سمرخ آمیخته بخوراند و گل خطمی چهار ماشه عنب هفت دانه پیستان یازده دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده بالایش بدینند و گاهی بعد مسلمات در نبات دیک ماشه سوده به هلیج مربی یک عدد و شربت همراه شیرین تخم کاسنی شش ماشه نبات و تولد بالنگون شش ماشه باشد و گاهی دوم روز مسهل مصطکی سوده به هلیج مربی سرشته تناول نمایند بالایش و در بنفشه دانه عنب الثعلب تولد جوشانیده گلاب چهار تولد نبات و تولد داخل کرده و دوری گلگون پاشیده باز با طیر فضل خورده گلاب و نبات جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند یا اسطوخودوس سوده با طیر فضل صیغره سرشته بخورند بالایش عرق گلاب و نبات عرق عنب الثعلب بنوشند و در روز سحر یک کیسه سوده افزوده میشود و در صورت قبض حب ایاریج چهار ماشه سوده با طیر فضل کشیزی تولد سرشته همراه مویر منقذ و تولد گل بنفشه ماشه بعرق شامه پاد و آثار جوشانیده نبات داخل کرده میدینند یا سنای کلی ستر ماشه سوده با طیر فضل شیرین تولد سرشته بعد آن شیرین تخم کاسنی شش ماشه عسل بول ماشه عرق شامه پاد و آثار گلاب چهار تولد شربت یلو و فرد و تولد داخل کرده بنوشند و اگر پوست بچ گلاب و نبات نیم درم تخم بادرنجبویه یک مثقال شیرین خشک نیم درم شکر سفید بوزن مجموع صبح و مثل او وقت خواب بخورند بحرب سودایی است و کذا خوردن بقدر ترخان مسلوب مطیب بروغن بادام و کذا شرب و شمشک و کذا تغذیه بدین منقش و شیرین تازه و کذا اکل مغز بادام منقش بشکر و کذا سفر فندق منقش بشکر و واحد بحرب او است و اطباء دیگر نوشته اند که خوردن بچ گلاب و نبات سونبه و یا پوست بچ گلاب و نبات نیم درم بشراب سفید رقیق لطیف یک ساله یحانی و یا لاجورد غیر منقول از یک و نیم تا دو درم نفع من نماید و یا لاجورد بخوبی و یا تخم او بشکر و یا افیمون و یا تخم شمشک و یا دوس و یا تخم بادرنجبویه و یا تخم خشکاش و شراب سوده شمشک نموده و یا در آن سوده شمشک کرده و بنفشه بصبر و یا برگ خنظل بنفشه یا کثیرا و صحن عربی یا انیسون اصلان نموده و یا تخم خنظل مصطکی و تناولی و دوار المسک حار و یا تخم فینجان بسکنجین و یا انیسون یا افیمون آمیخته که ازان قوم کثیر از بالخیولای صعب خلاصی یافته اند و یا انجوان خشک و یا حاشاکه فعل آن هر دو در بالخیولای مثل افیمون است و یا حب لسان و یا خرق سیاه و یا حود و یا کچم منقش بشکر و یا مصطکی و یا بچ کره میضار هر روز نیم درم تا بست و بچ که در نتواند زیاده بنماید و نوشیدن عرق گلاب و نبات بشکر و یا عرق بادرنجبویه بشکر و یا تخم افیمون ده درم کوفته و در شراب حلوه درم تر نموده بروغن بادام یک مثقال تاکب هفت و یا شراب ریاحی یک ساله و یا با الجبین بمغز قلم ساخته همراه افیمون و یا تریاق فاروق مخلول و در شراب ریاحی مخزج بعرق گلاب و نبات و روغن اکارج و سفوف بنفشه هندی بوزن حب بروغن بنفشه و ضماد آرد و سلت آب بنفشه بروغن ادام آینه بر سر دیانان آمد و کوبیده نیم تخم نیم گرم بر سر و موضع حب لسان یا مصطکی و فندک یا کباب فربه و آن گندم سفید و بچ صفتی باز و بادرنجبویه بشکر و یا تخم افیمون بروغن بادام و حریره آرد و سلت و میوهی مسلوب و مطبخ بروغن کچم و درایج مسلوب و مطبخ بروغن بادام و یا صخری تان میان بشیرخ و فندک یحانی مطبخ بروغن بادام و بنفشه یا کباب نیم شربت و یا بچ مرغ مسلوب هر دو حد نافع و مقل به شکر تر و احساس لجزع و حرقت مرده سودا به سست است

اقوال صهره سیمی گوید که در بالخیولای سوداوی باید که فساد با سلوک یا کعب کنند و رنگ وسیع کشایند و بخون نظر کنند اگر سیاه باشد مقدار آن خارج کنند و اگر

مصلی سبیل الطیب حب الالم تودی یوزیدان نشسته اصل السوسن مقتدر یک جسد هم بر واحد بقدر واجب برگ باد بجزویه و گا و زبان هر واحد یک کف مویز متقی کف
پیرم را خوب بچوشانند و از آن مقدار سه بطل آب صاف بگیرند و در ظرفی کرده آب سرد بدارند اگر زانده تابستان باشد و هر روز است درم از آن با سه درم
و عن باد اتم تلخ و سه درم روغن بادام شیرین بهفت روز ناده روز بوشانند و درین ایام روغن بنفشه بر بدن بالند و بدان سعو و کنند بعد از آن چون
یقین شود که بدن از رطوبت قبول کرده و اخلاط او اندک تر طیب یافته باین مطبوخ تنقیه نمایند بلیله سیاه است درم بلیله کابلی ده درم افستین درم صفت
رحم شیش غافث و قنطاریون و کافور و کما و زبوس و شککامی و باد آورده جده هر واحد چهار درم پنج سوسن آسمان بخونی و غنصل مشوی هر واحد پنج درم سنا
سینا پنج هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون هر واحد سه درم برگ جسد هم و باد بجزویه و قنطاریون و گا و زبان و سیاه و شان هر واحد یک کف شاستره کف کبیر
نیم آرد بلیله هر واحد چهار درم مویز متقی است درم همه را بدستور مطبوخ بنزد قافون او اینست که بهفت چند آن آب انداخته تا کش معقل بوشانند و در طبع آن
باله کنند تا بکدر و فاسد نگردد و بعد یک شربت از آن بحسب قوت مزاج وین و مزاج آن صاف کرده بهفت درم افیتیمون کوفته و در آن انداخته تا دوازده ساعت بگذرانند
و از آن بپوش خفیف داده صاف کرده یک درم غار یقون و دو ثلث درم تربید و نیم درم ابارج فیکر او یک نیم و انگ لاجورد و غنصل مشوی و نیم و انگ خربق سیاه و بد پشتر ناده
در اسوده بپوش برشته و در آن بالند و نیم گرم بوشانند و چون از دو افان رخ شوند بر هر طب بنفشه کنند مثل خورد ایندن شور بای چو زده مرغ رطب و حریره شیر که در
بنا بایند و با چوبه مطبوخ بچوشانند و در آن و سعو طبر و عن بنفشه شیر و ختران و آب عصی الرعی و آب جراد که در استعمال کنند و بطول که در مایا خواهد بود
بر سر زیند چون این همه بپوش آرد و در فصد هر دو صاف کنند و اندک خون بحسب قوت مزاج بر آرد بعد از آن چند روز راحت دهند و مع شش تن بر و غنصل مشوی و نیم
بزن و در غول حمام که آب او شیرین باشد و اطالت و حمام کنند بعد از آن بمقدار البقیه علت و ظهور اعراض نظر کنند اگر اعراض فرج بانی بود و اما بواسه است و
و ششوی بای موافقه نمایند و مجلس او را بر یاجین خوش رنگ و خوشبو آرایش دهند و شراب مای بوشانند و احان خوش سماعت رسانند و کسی که در صحبت او
حبت و دوستی داشته باشد محالست نمایند و لباس سفید بپوشانند و عهد کنند که تا یکی نه بنند و قبل بحجم ظلمت استراحت نماید و چراغ خانه او تا طلوع آفتاب
حاموش نکنند و چون این نوع الیغویا و سایر انواع او متعمر گردد این معجون که استخوان کرده ام بخورد اند بلیله سیاه پوست بلیله کابلی هر واحد پنج درم زرا و زرد حوج
یطویل و عود و ج و زرا و باد غار یقون سفید طام و تربید سفید حوج و گا و زبان و برگ باد بجزویه و برگ قنطاریون هر واحد چهار درم حوج و ششوی هر واحد دو درم
بظلیا نا و دار شیشا حان هر واحد یک نیم درم ماییز ج و حب الغار و شککامی و پنج قنطار و اسطوخودوس و حشیش غافث و فوم و فطر اسایون و تخم کرفس و انیسون و بادان
و نشسته و قنطاریون و سبیل الطیب هر واحد سه درم افستین درم صفت درم بنفشه مشوی هر واحد چهار درم و دو ثلث درم بنفشه مشوی و دو ثلث درم بنفشه مشوی و دو ثلث درم بنفشه مشوی
و سقونیای مشوی در سبیل هر واحد پنج درم کنش بهفت روز در سر که تر که خشک نموده و درم صبر سقونیای ده درم زعفران یک درم همه را کوفته بخته بکتر غنصل کنند
و غسل مقوم سرشته در ظرف آبگیرند و سر او بپوش کرده و در سبوس گنجد و در زیره گاه ده روز در غنص کنش شربت از آن سه درم و زیاده و کم بقدر قوت مزاج و سن و حال
و فصل در هر ده روز یک شربت این را بخورد و در میان آن سعو طبر و انش بدن او بر و عن بنفشه کنند و بر سر او نهند و بر ساقین فیدین او بالند و غنصل او با سفید بلیله
و زرد با جات شیرین از پاپچه برده و کیم باکیان و کیم آن و تند و و مانند آن سازند و از جمیع اغذیه در یک مثل کیم بقر و کسود و کیم شکار بریزند و بعضی فاضل ذکر کرده اند که گوشت
خا پشت اصحاب صرع و مایغویا را نافع است بهر آنکه در آن قوت محله اخلاط سوداوی است و آنرا ترایق المجانین نامند ایضا و گوید که نوع دوم الیغویا آن است که از اخلاط
سوداوی در دماغ و عروق آن باشد فقط بدون آنکه منتشر در جمیع بدن گردد و علا جش در ابتدا لزوم اغذیه رطبه مثل جود مرغ و حریره شیر و تغریق با سوسن و عن بنفشه کیم
و در عن گل است و هر گاه در شیرین تر می معلوم شود باین جبهه تنقیه نمایند گل سرخ و افستین هر واحد دو درم خربق سیاه که سه شبانه روز در شیر خرب و یا شیر زن تر کنند و هر روز تبدیل
شیر کرده در آفتاب خشک کرده باشند یک نیم و انگ افیتیمون مصلی سبیل الطیب هر واحد یک درم پوست بلیله و جود هر واحد دو ثلث درم صبر سقونیای شش درم بلیله سیاه و نیم
سقونیای مشوی در سبیل یک نیم درم همه را کوفته بخته بکتر غنصل سرشته مثل فاضل چهار سازند و در سایه خشک متوسط نموده و در مشقال آب یک گرم بخورد و یکد و در فصد
حبه تنقیه نمایند بعد از آن ده روز راحت دهند و اما الاصول که در نوع اول مذکور شد بوشانند و بعد ده روز لزوم سفید با جات پاپچه جدی یا کیمان یا کیمان

بجور اولی در غفلت و در غفلت قریب غفلت و اسافج هندی پوست ترنجبین سفید و سرخ تخم بادریج هر واحد یک نیم درم کوفته بخیته بعبس شش شربتی از آن یک مثقال و اگر سبب
احتباس صفت باشد علاجش لطیف و طمش است و هر صبح جلاب از پساب و شام و اصل السوس و ترنجبین هر یک سه درم و شکوه درم نوشانه و غذا و زهره آب خود بشیر
حسب قریب و زهره براج معمول بسکه و خود و زعفران و شکوه و پند چندی گوید که اگر سببش غلط سودا مخصوص نفیس و مانع باشد قصد صافن و لغزینی سر با و مانع مرطبه و ادمان
و ویشین شیر بر کشند و صبح خمیره بنفشه درم کا و زبان یک درم اصل السوس یک درم ترنجبین ده درم نوشانه و خود و جلاب بلجود به و چون مرغ فربخ و رانند و اگر باوی تب
باشد ما را الشیر و خود و بر وزن بادام و اسفناخ و کدو و هند و بنفشه و طریق این طبیخ اقیتمون چند مرتبه بنفشه آن بلبله کابل بلبله سیاه هر یک ده درم بلبله شیرا طهر یک چهار درم
سویق سبب درم سنی کاشش درم گل سرخ پنج درم اسفندین شکافی باد آورده و هر واحد چهار درم سوط خود و س کما فیطوس کما ذریوس سبفانج کوفته هر یک سه درم و زهره
بادریج و به هر یک چهار درم سافج هندی قریب غفلت و اسافج هندی تخم بادریج و تخم قریب شکاف ترنجبین و درم اینسون بادبان هر واحد یک درم بهر اودشش سطل آب شربین بخورند
برنج بماند پس اقیتمون سه درم در آن اندازند و مالیده صاف کنند و غار بقیون یک درم صبر چهار دانگ نمک فطری دو دانگ لاجورد و تخم فطری کثیرا هر واحد یک نیم دانگ شکوه
ده درم بر آن انداخته بقدر احتیاج از آن یک گرم وقت سحر بخورند و کسی که اخراج صفر اسفند لک بخوابد بلبله زرد و سفید درم در مطبوخ و سقمونیانمک درم در سردار و افرا اینداز
مؤلات سودا بریز کنند و در تخفیف بدن کوشند و اگر سببش استلای جمیع بدن از سودا باشد علاجش بهر یک لیکن قوی تر ازین و علاج بالیخو لیک از احتراق باغریاسودا
باشد بمان است که در قول ابن الیاس مذکور شد و این سکنجین اقیتمونی صاحب بالیخو لیا و خوش و صرع را مانع است اقیتمون ده درم بسفانج شش درم بادریج و تخم بادریج
تخم قریب شکاف زهره و درم پنج بهین سافج سنبلی قاقلیه هر یک نیم درم تخم کشتی تخم کاسنی اصل السوس پنج کاسنی هر یک یازده درم کا و زبان پانزده درم و فاکا فیطوس جاشا
هر یک چهار درم و پساب و شام پنج درم کافور شکری شل مجموع هماد و بهر درم که کند یک شبانه روز بزنند بعد از آن پنج رطل آب بر آن ریخته با شش بلایم بچشند و صفا
کرده شکوه یک درم او محسوس گردد بر آن انداخته بقوام آرد شربت پنج درم کا و لجن با آب خالص این روغن لبوب سبب اصحاب بالیخو لیا و امراض سودا و لی بلایف
است ستر فندی مغز بادام مغز پسته کچو مغز حو مغز جلغوزده مغز تخم کدو مساوی روغن بر آرد و بقدر تخم درم از آن سوط کنند و این حقیقه لیک مانع این مرض است بایونه اکلیل الملک
و بهر که و بهر که در قول گیلانی گذشت هر یک چهار درم و ترنجبین پانزده درم عوض مغز فلو و روغن بنفشه و نسجه مغز حار و در قول ابن الیاس سوط شد و تخم و قریب سبب بالیخو
که ابتدا بقصد کنند اگر در خون کثرت باشد یا از قیال چنانچه در صنف اول یعنی بالیخو لیا و داغی و یا از کمال و با لیس و صافن چنانچه در نوع ثانی و ثالث یعنی بالیخو لیا که ماده آن در جمیع
بدن باشد و در مرقی پس اگر خون سیاه و غلیظ بر آید مقدار حاجت بر آرد و الا بهرعت بند کنند که هنوز ماده مستقر در داغ بود و در عروق بدن منتهی نباشد و درین هنگام قصد
رگ پیشانی صواب باشد و هر سه انواع آن در ابتدا ما را الشیر بهر زهره بارده مثل اسفناخ و کشیزه یا ساده بشکوه و بهر اوجلاب لکلاب و عرق کا و زبان شکوه و تخم ریحان یا شربت
سیب بعرق کا و زبان یا شربت نیلوفر یا شربت شامه بعرق کا و زبان تنها و بعرق سید و عرق بادریج و بهر نوشانه و با مطبوخ بادریج و بهر و اسطوخودوس و کا و زبان و
و اصل السوس و سبستان و گل سرخ بشکوه یا خمیره بنفشه یا کافور دهند و افندیجید الکلیوس مرطب بسیار شل شورای چون مرغ و ماکیان فربه و زهره و زهره خورند و یا اجا حلیه یا شیره
و تفاحیه و حصیه دهند اگر سودا از احتراق صفر باشد و در سبب و فصل و جلاب یا حلیه یا شیره اگر سببش احتلال کند و بالیخو لیا و مرقی باشد چه مرقی را بصفحه سده و لازم است و
و یکه افندی در قول گیلانی گذشت و حلو از شکوه و نشاسته و روغن بادام و ششاش و تخم خرفه سودا یا شیره آن داخل کرده و فوکه و اریان بارده که سابق مذکور شد بهر حال نمایند
و چون علامات نفیج ظاهر شود و قوت تحمل باشد تنقیه مطبوخ فوکه در صفرادی و بطیخ اقیتمون یا حسب آن در سودا و ی ناسند یا پنجه درم تا بهشت درم اقیتمون یا بشیر نازده و شکوه
یا اسفون سودا اما و لجن دهند و اطر قریب و بهر ناسفوی باقیتمون و خصوصاً در بالیخو لیا و داغی بیکوست و قهقهه بقیه لیک درم درم نماید و انفع اشیا که درین باب مشاهده ما
و آمده ما را لجن است که در آن اقیتمون و بلبله سیاه یا خیسایند شربت شامه و روغن بادام بر آن انداخته باشد و باید که ایشان را از مزاج لیه یعنی استعمال مطبوخات منصفیه و سبب بالیخو
راحت و بهر قوت بکرات تغیر صفا شود و از کثرت سبب لک و راحت و وقت تنقیه مغز حار یا قوتی استعمال کنند و از قوت قیال نشان نمایند بکرات و ششاش که از آن جهت داشته باشد
شش اشخاصی که سبب با و قادر بود و صاحبان این مرض است و بهر لیک ناسی ایشان تا ناما شل شود و راحت و غرض ایشان بجا و مجاوله زاده نشود و اگر چه جن
بالیخو یا مردمان عقیل را می باشد سبب کثرت افکار ایشان در علوم و تدبیرات معیشت و سبب حرارت مزاج و قلوب و کبر اسوس و غمای ایشان انطوائی گوید که سبب تنگی

در سبب احتباس

در سبب احتباس

در سبب احتباس

اولاً از این مافوق و ثانیاً از احوال و تغذیه و باکیان و شیر و تخم مرغ و کاه و کدو و برغن بادام و اقصدار نمایند و هر صباح بقیه اطباء از بند قی سندی و اندک شکک خالص در روغن کاه و کدو
حل نموده سه سوط کنند و در هر هفته یکبار با جود و افیتون هر واحد یک شقال با الجبین و سکنجبین بخورند و هر روز چند گرم سپید خول با پانزده درم شکک سفید و سی درم شکک کلاب بنفشه کین
علی مجرب است و مداومت این همچون کنند که از اختیارات پسندیده ما برای انواع جنون است سنای کی با کپ کرده بست درم یک خنظل صبر سارون افیتون بسفاج هر یک یک ام هفت درم
کل سرخ شش درم و اید ناسفته چهار درم با جود و سدوم و غیره شش شقال خالص نیم شقال شکک سفید پنج برابر مجرب است شکک را بیشتر گویند و سفید حل کرده و بقوام آنند و او بر کوفته
پخته بپزند و در هر سه روز مقدار سه درم بخورند و مداومت حمام کنند و خواب به مثل گل سرخ و بنفشه مورد قریب آب نمایند اگر تابستان باشد و الا اخترازا را بپزند و تصفیل
آن حسب فصول نمایند و آنچه با حاکمیت و اقسام جنون و با اینجولیا فاکده و به تر مایه الیه سپست و تعلیق فاونیا و زهره و با خود داشتن و خوردن صفت تریاق الکب
که با ریاضت و کرم و صبح و نیم و از اینجولیا و صرع و جذام و استسقا و بیقران و صبر بول و بول و اسیر خلاص که دیشم و در این ناسفته هر قدر که خواهند در صلا یا انداخته و شربتی بنفشه یا
آب لیمو و مثل آن بسایند و در شیش کرده و بن او حکم بسته در آب گرم سه هفته مداومت حاصل شود بعد از آن بکیند صبر قوی طری حبت درم ستمو بنفشه درم افیتون و در چینی
تغصیب الزمیر و هر واحد چهار درم با جود و قمر غل و سدوم و سندی صندل سرخ صمغ عربی کثیر و هر واحد سه درم بهر داسا اید با آب مخلول مذکور سرشته جدا باشد و خوردن سازد و شربتی آن
یک شقال و اگر قریح عظیم و تقویت باه از آن مطلوب باشد طلا را بکند و از آب مخلول مذکور چند قطره بر آن چکانند و بسایند و با تر کسب یا بنفشه و گاه و انداز هر جوانی آغشته میشود و اند
سوم و فی الحال خلاص میگردد و هر گاه بعد از دفعه اول از هر کب مذکور در آب شکک و قمر غل حل کرده در بینی صاحب بیقران بچکانند همان روز رنگ با صلاح آورد و در سر که
مصر و عرافات بخشد و در روغن بنفشه محافظت از طاعون و وبا کند هر گاه مینی را بدان هر روز بر آب کشند و کیند قی از آن بخورند و اگر در شیر ماده آب حل کرده بار
صفت را بدان آغشته زن بعد از حیض حول ساز و بهرعت حاصل شود و اگر در مسکه گادی حل کرده و مجذوم قبل از رختن اطراف او بخورد و بهرعت و برای نفست حصاة
باب کفر حبت خفقان آب گاو زبان و باویان سبز و برای بول و اسیر آب عناب بخورند و گاهی هر دو نوع بهمن اضافه کرده میشود و جالینوس بهمن سرخ و الیها
کشیز و خشک کرده و سر ایشان را با پنجه در سر سام گذشت طلا نمایند و هر صحن بنویسد که در ابتدای مرض و در انجولیا یا راغی که صاف بکشاید و الا اگر کین
و این بنفشه و در بنفشه باویان یخ کاسنی اصل السوس بسفاج گاو زبان و باور بنجوبه بلبله کابل چو شائیده صاف نموده افیتون بقدر حاجت مالیده با تر بنجین بنوشند و سکنجبین
افیتونی بنفشه شیش اریس در الفلج و تقویه برفق اثری عجیب دارد و هر واحد بطریق مناسب داده و در بنوشند و نسخه آن در قول بخندی گذشت و این شربت از مجرب است
حکیم علی در صورت قلت ماده و استعداد اعضای ریه توله خلط سودای عظیم النفع است تخم کاسنی باور بنجوبه نیم فرخ شکک هر یک یک ام بست درم گاو زبان سی درم هر یک
باور بنجوبه پانزده درم اصل السوس ده درم بسفاج باویان هر یک یک ام هفت درم بهر او شش مثل آن کلاب و دو و پنجاه آب سیمبیه چو شائیده تا سر چند صاف نموده
قند سفید آغشته شربت یا سکنجبین هر یک یک ام بست از بعد از حصول نفع این مطبوخ افیتون بهر بنفشه کابل اسطوخودوس موزین منقعی هر یک یک ام ده درم شربت به سفاج سنای کی
هر یک یک ام چهار درم در سه رطل آب چو شائیده چون یک رطل با اند افیتون ده درم و در آن انداخته بکند از آن سر شود صاف کرده غار بقون سفید یک درم و در بنفشه و درم
صبر قوی طری مثل آن اضافه کرده با شکک شیرین ساخته بنوشند و این مطبوخ حنین بن اسحاق حبت زنی صاحب سودا تالیف نموده بلبله زرد بلبله سیاه بلبله کابل
بسفاج در سه رطل آب چو شائیده تا بنصف آید سنای کی افیتون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند پس آلو بخارا تر سندی موزین منقعی باور رطل آب علیده
چو شائیده تا بنصف رسد صاف کرده بست و پنج شقال آنرا با جمل شقال آب صاف کرده اول و پانزده شقال شکک سفید بنوشند و این مطبوخ افیتون موافق نسخه
کامل است بلبله زرد و درم بلبله کابل سیاه هر یک یک ام هشت درم بلبله آمله هر یک یک ام چهار درم موزین منقعی سی درم آلو بخارا پانزده و اند گاو زبان برگ باور بنجوبه اسطوخودوس
بنفشه هر یک یک ام چهار درم بسفاج سه درم تر به سفید کوفته دو درم بهر او پنج رطل آب چو شائیده تا یک رطل و شش رطل با اند آنگاه افیتون پنج درم اضافه نموده
بپزند تا یک رطل آید مالیده صاف نموده غار بقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته اضافه کرده بنوشند و چون در بار بار اوده اجابت شود عمل و دارا
بعد از آب سپید یک شقال کلاب عرق گاو زبان عرق سید و قند سفید قطع باید کرد و بعد از آن تعدیل مزاج بکوشند و سر را بعد تر اشیدن سوی بزد غندی
مطلب تر و اند و حمام رطوب آب شیرین چو ستمو استعمال نمایند و اگر نوبت دیگر سسلی رسد حجت با حقیقون یا جب اسطوخودوس کنند و از بنفشه و بلبله و قمر و باور و افیتون

ایضا برای تزلزل و حرارت جگر و ریاح معده مصطلک می باشد سوده بگفتند یک توله سرشته بخورند بالایش گاو زبان تخم کاسنی نیکو فته هر یک شش ماشه بر شش کانی نیکو فته غلبه هر یک
 چهار ماشه جو شاییده نبات داخل کرده و برای تلبین میوز منقی ده دانه افزایند و اگر بانه و قصور مضغ و قبض کثرت آروغ و نفخ باشد مصطلک می باشد سوده بگفتند هر یک شش
 بخورند و بادیان چهار ماشه تخم کاسنی خیارین کوفته هر یک شش ماشه جو شاییده نبات داخل کرده بخورند ایضا برای آروغ و خانی مرق صفراوی کلکند سترن میگوید سترن بیک توله سرشته
 بخورند بالایش شیر دانه بیل و ماشه شیر دانه بادیان چهار ماشه کلاب چهار توله نبات یک نیم توله بخورند ایضا برای خفقان و ریاح شکم و غثیان جوارش و وشرش شش ماشه روق
 پیچیده همراه عرق گاو زبان عرق شنبه عرق کاسنی عرق کیوئه هر یک سه توله شربت انارین دو توله بالنگینج ماشه پاشیده دهند و اگر سوختن نبوده و مسهل فصل
 موقوف داشته سفوف مر و اید برای قلب سفوف نمک باضم برای معده و شربت گریل و الونجا را و شربت لیمو برای صفرا تیار کنند ایضا در سقوط شش جوارش برای
 همراه عرق گاو زبان و کیوئه و عرق بیل و عرق کوه هر یک سه توله شربت بزوری دو توله تخم فرخ خشک چهار ماشه پاشیده دهند و اگر ضعف دل و خشکی کلب و تشنگی و
 ضعف مضغ و نفخ شکم باشد بگفتند یک نیم توله سکنجید و عرق کوه عرق بادیان کلاب عرق کاسنی بدیند و اگر گرمی مزاج اجابت نرم باوز و ریاح بواسیری باشد
 شیر دانه بیل شیر دانه بزرنگ عرق کاسنی عرق گاو زبان عرق بادیان هر یک پنج توله شربت انارین دو توله دهند ایضا برای دفع قبض اصحاب اقیه بیل برای جوارش و
 لیمو نیم رده شیر دانه جابرس هفت ماشه شیر دانه تخم کاسنی پنج ماشه عرقیات شربت بزوری بار دو توله بخورند و اگر قبض بواسیری و ریاح مرق و صعود بخارات بسوی اس
 و مزاج جاب باشد طباشیر مصطلک دانه بیل بادیان هر یک نیم ماشه سوده بگفتند شربت گل خطمی ماشه عتاب هفت دانه بنفشه شش ماشه جو شاییده نبات داخل کرده دهند و
 اگر اعوار مرق کوزله حایر باشد دانه بیل کاشه سوده بگفتند سترن سرشته ماشه شربت گاو زبان دو توله دهند ایضا کله باد و معده و سوختن مرق باشد
 بادیان برای آب بود و نیمه سوده خورده بالایش الونجا را ده دانه زرشک سه ماشه در عرقیات مالیده شربت بزوری دو توله بخورند و خاد مصطلک بگفتند و اگر بعد مدتی
 وجع الفواد و حرارت مزاج هر سه بیل بادیان دهند غلبه گاو زبان تخم کاسنی هر یک شش ماشه میوز منقی دو توله الونجا را ده دانه گل سرخ خیارین زرشک هر یک ماشه روق چینی
 سه ماشه سناسی کلمی یک توله در آب کاسنی سبز مرق شربت کرده صبح مالیده صاف نموده فلووس خیارین شربت توله کلکند چهار توله شربت و در مکر سه توله روق با دوش شش ماشه
 داخل کرده دهند و اگر اسهال بسیار آید برای تقویت مصطلک می باشد طباشیر و دانه شیر دانه هر مده یک ماشه سوده بگفتند شربت انار شیرین سرشته عرقیات شربت بزوری بزرنگ شش ماشه دهند

تدبیر مرق بارد الخراج

اگر ماده در مرق یا معده بود به تقویت معده و شش بگفتند بطبخ باور بخوبیه و گاو زبان و بادیان دهند و از زراوند و مصطلک و عود و حبثه لعل اندک و کلیل امراق اند
 محب باست و چای خطائی نیمه فیه بود و اگر در مرق باشد تدریس نیم معده بر عرق گل سنبلی و مصطلک نیم گرم و یک سید بکس گندم و نمک تنطیل بطبخ باورند و اکلیل الملک و گیتنج
 و برگ کرفس خشک و شبت بخت تحلیل ریاح نافع و دیگر نظرات و صمد معمولی و حبثه ملین غیره که در فرادین مرق شربت لعل آید و در اونت خاتم بغایت سودمند است و در مرق
 و زردی و مانند آن غذای سیرج المضم فیل الفضول اختیار نمایند و وقت ضرورت ماده را که در معده یا اسار یقیا مرق باشد بمسل لازم نافع شش مستقر صبارند شربت
 و شربت آن در بنی بغایت مفید است و گویند که سیرج شربت این بدیند و سیرج قوی آید و سیرج الحار است و قوی بر علت مضرت مگر کسی را که قیاسا آید و او در فضای معده باشد و در اسهال
 معتدل علی بنحی موجب التفع است و نوشیدن شربت بخت تحلیل ریاح ماده و تقویت احشای اربعین بارد الخراج معمول است ابرس افین گویند که تدریس نیمه روق و عود نیم گرم و بدین

و ذکر بعضی ترکیب مفید مرق بارد الخراج از طب سائده کرام

اگر ماده سرد باشد خیره عذیف ماشه همراه جو شاییده گاو زبان چهار ماشه گل گاو زبان دانه بیل هر یک ماشه نبات یک توله خوراند و اگر با قصور مضغ و قبض نفخ و غلبه و غیره
 مصطلک سوده باور می سرشته بخورند و گاو زبان هفت ماشه عرق غلبه توله جو شاییده نبات یک نیم توله داخل کرده بخورند و باز بناود و ماشه ابرش خام و دانه گاو زبان
 چهار ماشه میوز منقی ده دانه جو شاییده خیره همدل توله دهند و اگر حرارت محسوس شود گل نیلوفر چهار ماشه افزایند و اگر برودت زیاد باشد بادیان خطائی چای خطائی ابرش خام و گاو زبان
 بسفنج هر یک چهار ماشه و ارجین دو ماشه جو شاییده نبات دو توله داخل کرده بخورند ایضا در حالت نفخ بود و نیمه خشک ماشه الونجا پیچیده و ماشه چای خطائی بادیان خطائی هر یک ماشه
 خیارین کاسنی هر یک شش ماشه گل سرخ چهار ماشه جو شاییده سکنجین لیمونی حله کرده بخورند و مصطلک سوده نیمه گاو زبان سرشته بود روق نقره پیچیده بخورند

و شیرین و دانه شیرین خیارشور ماشه عرق گاو زبان عرق بادیان هر یک پنج توله شربت بنفشه گلکند و واحد یکیم توله داخل کرده بنوشند ایضا برای رطوبت دماغ
خلل مزاج طباشیر دانه سبیل هر یک یک توله سوده باده برین یک عدد سرشته بخورد بالاایش عرقیات شربت بزوری دو توله بالنگو چاراشه بنوشند و اگر رطوبت دماغ و بوی
طبیعت از حد سبیل و اصلاح معده بخوارش عرق و سفید ماشه و شیر دانه سبیل ماشه و عرقیات ده توله و شربت بزوری دو توله کنند ایضا برای دفع شرب الیه ریاح
سوز راوی نوشند راوی سوده عرقیات شربت بزوری و عرقیات نکل اندازی دهند و برای کثرت آبروغ بعد تخمه سودرهم مصطکی و ماشه الیچی سیه بود و نیز خشک باشد عرق
بادیان و تخمه کلاب چهار توله چوشانیده سکنجین دو توله گلکند داخل کرده و سبیل که محال رطوبات است ایضا اگر نفخ مزاجی مثل گله در شکم بود و مزاج بار باشد صغیر فارسی انیسون
بادیان دانه سبیل مصطکی هر یک یک توله سوده بکافند توله سرشته همراه عرق بادیان دهند و در آخر و زهره تخم کشت سیه اصل السوسن هر یک چهار توله و شرب بلبله برای
گرم و گاهی عود سوده افرانید و برای نفخ شکم بار مزاج مصطکی دو ماشه و سبیل الطیب هر یک یک توله سوده بکافند یک توله سرشته تناول نمایند بالاایش عرق بادیان و عرقیات
هر یک پنج توله شربت بزوری دو توله بنوشند اگر وضع سده منظور باشد سنای یکی چهار توله افزاید ایضا برای تنوع و خفقان و آبروغ و فواید و فواید و فواید و فواید و فواید
ماشه مصطکی بود و نیز خشک اندازی خورد و واحد دو ماشه سوده سکنجین توله سرشته همراه شیر کاسنی شش ماشه عرقیات شربت بنفشه دهند و گاهی برای تقویت معده
مرقین مصطکی طباشیر دانه سبیل هر یک یک توله سوده بکافند توله آینه همراه عرقیات شربت بزوری شربت گاو زبان هر یک دو توله سیدند ایضا برای درد معده و کثرت
آب مزاجی در جوارش عود دانه سبیل جد و رطوبات شیرین یک توله سوده آینه عرق کاسنی و عرقیات شربت بزوری شربت گاو زبان هر یک دو توله و توله و توله و توله و توله و توله
چهار توله عود یک توله مصطکی دو ماشه و نیز منقی ده دانه و عرق کاسنی و عرقیات شربت گاو زبان هر یک چهار توله چوشانیده گلکند دو توله داخل کرده و بنوشند و شربت
و روغن مصطکی بود وضع نفخ مرقا کنند و برای درد معده بعد طعام جوارش نکل و با شیر بادیان دانه کلاب چهار توله نبات یک توله بپزند و از ربا سوده بخوارش و توله سینه
با شیر زهره سفید چهار توله و نبات توله بپزند و برای درد معده که در آخر ضم باشد بادیان خطائی دو ماشه سوده بکافند آفتابی توله سرشته بخورند و عرق بادیان ده توله بنوشند
یا انیسون یک توله سوده بکافند توله سرشته همراه عرق کور بپزند ایضا برای دفع خلل ریاح و اوجاع معده و خفقان بادیان باد و بنجیر بادیان خطائی صغیر فارسی هر یک
سه ماشه برگ فرخ خشک چهار ماشه عود صلیب نیم ماشه و نیز منقی ده دانه در نیم آثار آب بپوشانند هر گاه نیم با و باند صاف کرده شربت بزوری معتدل دو توله داخل کرده
بنوشند ایضا برای نقل کرا از اجناس از جره مرقا و دفع ریاح از سفل و قبض بواسیر و تقطیع آبروغ مرقا و دفع ترله طباشیر سبیل الطیب اصل السوسن دانه سبیل هر یک
نیم ماشه سوده بکافند توله سرشته با شیر تخم خربزه شش ماشه شربت گاو زبان دو توله بخورند ایضا برای درد محاذی قلب که در تنفس بزرگی نباشد و با وضو زایل نشود
اصل السوسن گاو زبان بادیان هر یک چهار توله و نیز منقی ده دانه سبیل الطیب ماشه عرقیات شربت گاو زبان چهار توله چوشانیده گلکند دو توله داخل کرده تا بهفت روز بنوشند ایضا
برای درد کتفیل از وضو بخوارید مرقا مصطکی دو ماشه و نیز منقی ده دانه گاو زبان چهار ماشه در عرق شسته چوشانیده شربت بزوری دو توله داخل کرده و بنوشند
و یا عرقیات شربت گل سرخ هر یک چهار توله تخم کاسنی شش ماشه بادیان چهار توله چوشانیده شربت بزوری داخل کرده بنوشند و یا الیچی خورد سده ماشه تخم کاسنی شش ماشه
چوشانیده گلکند آفتابی دو توله داخل کرده دهند ایضا برای قی و سوزش معده حامله مرقا بادیان مصطکی انیسون سوده بکافند آفتابی سرشته تناول نمایند بالاایش سبیل الطیب
چهار توله و نیز منقی ده دانه دانه سبیل سده ماشه و بنشیند چهار ماشه چوشانیده نبات یکیم توله داخل کرده بنوشند ایضا برای رطوبات معده و نفخ شکم و صلابت و درد قی
بضم مزاج بسیار باره و از چینی بادیان منظور خود و گاو زبان بنشیند هر یک چهار ماشه عرق بادیان نیم با و کلاب چهار توله چوشانیده صاف کرده گلکند نستر و دو
توله داخل کرده و بنشیند باز بجای اسطوخودوس و انیسون دانه سبیل سده ماشه ناخواه سده ماشه کنند وضو صبر و غیره نمایند ایضا برای سوزش و نیست طبع
چپش در اجابت از حرکت بواسیر مزاجی عود مصطکی بوزیدان هر واحد یک توله سوده بکافند آفتابی یک توله سرشته تخم خربزه شش ماشه دانه سبیل سده ماشه و عرق بادیان
و عرق عنب الثعلب هر یک شش توله چوشانیده شربت مزوری معتدل دو توله حل کرده دهند و برای سوزش مزاج و نفخ مرقا جوارش عود شیرین خورد و بالاایش
و از چینی مصطکی عود غرق اصل السوسن تخم خربزه و عرق قی چوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده بنوشند و یا جوارش مصطکی عود غرق و از چینی مصطکی عود غرق و از چینی
عود غرق نیم کوفته دانه سبیل کوفته چوشانیده گلکند داخل کرده بنوشند قاعده بد اگر و مرقا گاهی لعاب دهن بسیار آید و این با از عدم بضم حید معدی باشد و باز

نوازل و باغی و یا از سرد و یا از ضعف هضم کندی و تیره بر یک بعد ذکر او و به هر یک مسطور گردد ذکر او و به هر یک نافع بالیخولیا و مرقی
 اطراف فیل معمول حکیم شاه محمد نافع اقسام بالیخولیا و جنون و مصلح فساد خون و دافع نزله و فضول سرد و باغ صعود و انحراف از معده و اعضاء
 دیگر گرفته شایسته الا که نثر و سیل و مصطلک هر یک به نیم باشد گل سرخ اصل السوس مقشر بر یک نبات بلبله سیاه پوست بلبله آله مقشر بر یک
 یک نیم توله پوست بلبله زرد تریه موصوف بر یک سه توله کوفته یخته به روغن بادام چرب کرده با قند سفید نیم آنار عا المکیری توام داده به شربت
 قدر غوراک یک توله تاد و توله است اطراف فیل زبانی جبت اقسام بالیخولیا مخصوص مرقی از جمله مجربات است و اثر آن برادر تنقیه معده
 و دماغ از اخلاط تلخه تجربه رسیده و برای قوی و صداد و منع صعود و انحراف نافع و مداومت آن جبت قطع نزله مجرب و جمیع انحراف موافق است
 و اگر بعد از غذا تناول نمایند مضرت نمی رساند و قوت او تا دو سال باقی می ماند پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی بلبله سیاه
 گل بنفشه سقمونیا شوی هر یک ده مثقال تریه موصوف کشیده خشک بر یک بست مثقال پوست بلبله آله مقشر گل سرخ طباشیر گل نیلوفر
 هر یک پنج مثقال صندل سفید کثیرا هر یک سه مثقال روغن بادام سی مثقال ادویه کوفته یخته به روغن چرب کرده به درازند و غاب صد عدد
 سپستان صد عدد و گل بنفشه ده مثقال در آب چوش داده صاف کرده با یک نیم وزن شیر بلبله مربی و یک وزن عسل کف گرفته بقوام
 آورده او و به شربت قدر شربت آن برای اسهال از چار مثقال تا شش مثقال و بنا بر مداومت از یک مثقال تا دو مثقال شربت و بنا بر
 نافع از برای امراض و باغی بالیخولیا و مرقی تنقیه باین شربت بعد از قصد و نفع ماده با اصول بهترین تدبیر نوشته تخم کاسنی ده درم بادیان
 پنج درم تخم کاسنی پانزده درم پوست پنج بادیان هفت نیم درم گل سرخ پانزده درم گل نیلوفر گل بنفشه گاو زبان اقیقون اسطوخودوس
 هر یک چهار درم بسفنج فستقی تریه موصوف هر یک بست درم سنای کلی حب النیل هر یک هفت مثقال تخم کشوث در کتان بست پنج مثقال
 جمله را در نه رطل آب شب بخیسانند و صبح بچوشانند چون سه رطل آب باند صاف کرده یک من قند سفید داخل کرده بقوام آرند و چهل درم به یونانی
 سوده در آن حل نمایند و بعضی پانزده درم تا شش درم شایسته و چهل دانگ غاب داخل کرده اند مقداره شربت ده درم تا شش درم با یک نیم
 ضما و که در بالیخولیا و مرقی بعد قی نفع دهد مصطلک گل سرخ افستین سنبل الطیب سارون سفید پودینه دشتی به که باقی اقیقون تخم کاسنی صفر کوفته حبیب
 کنند با در آب چوشانند صاف نموده در مثانه گاو انداخته که دکنند و اگر کند در ارجین زرد باد اضافه نمایند بست و گاهی ازین ضما مصطلک
 گل سرخ اسارون سده دور نموده و بجای آن اکلیل الملک بابونه برگ نام برگ ترنج اضافه کرده وقت خلوص معده از طعام بر معده نطول کرده میشود و برای
 تحلیل ریاچ بارده مرقی مفیدی افتد عرق بلبله دافع سودا و مقوی دماغ و حواس پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی کشیده خشک بر یک نیم آنار
 پوست بلبله آله بلبله سیاه گل سرخ مویز منقی هر یک با آنار اسطوخودوس سانج هندی گل سرین گاو زبان هر واحد نیم با و عود غرق گل گاو زبان
 آب شیم مقرر براده صندل سفید هر واحد پنج توله بسفنج نیکو فته شش توله سنبل الطیب دو توله شب در آب خیسانیده صبح بقدر ده دانه
 سیر عرق کشند نوس و دیگر معمول حکیم اجل خان برای امراض سوداوی و تقویت دماغ و معده و دل و منع صعود و انحراف و کالوس اسطوخودوس
 دوازده توله کشیده خشک سه با و پوست بلبله زرد یک آنار گل سرخ پنج توله گاو زبان مویز منقی هر یک نیم با و بلبله سیاه با و آنار تا چهار شهاب و ز خیسانیده
 هفت آنار عرق کشند و در مصلح الحجات وزن گل سرخ نیم با و مویز منقی یک نیم با و مرقوم و آله و پوست بلبله هر یک با و آنار و عود غرق چپ توله
 زیاده است و نوشته که نافع صداد و مرقی سوداوی و باغی است عرق شیر جبت تطیب سوداوی مرقا جان از حکیم نافع خان شیرین
 دوازده آنار گل سرخ گل نیلوفر همین سرخ همین سفید تودری زرد تودری سرخ تودری سفید گاو زبان پودینه دشتی و فنج خشک گل گاو زبان اصل السوس
 هر یک دو توله غاب صد عدد و در ارجین نار خشک هر یک شش با و آب سیب شیرین با و سیر آب لیمو شیرین دو آنار آب زردک
 آب نیشکر هر یک پنج آنار آب آنار شیرین نیم سیر عرق نیلوفر دو آنار آب به شیرین نیم آنار تخم خضره مقشر تخم کاسنی هر یک چهار توله

بادیان سبز و در آنرا صندل سفید چار توله یک کاسنی سبز و آنرا بدستور عرق کنند عرق گل و زبان عنبیری محاب الیخولیا و خوش خنجان
ضعف دل و جمیع امراض سوداوی را نافع است گل و زبان گل و زبان هر یک نیم پاد صندل سفید اسطوخودوس بادرنجبویه بسنج گل سرخ
گل نسیرین هر یک ده درم عرق تیورده بید مشک هر یک دو درم طلخه مشک هر یک نیم درم در دهن نیچ آویزند و بدستور عرق کنند خوراک و دانه در دم
عرق چوب چینی که ضعیف را قوی گرداند و ناتوان را توانا سازد و وقت بادهای حد آرد و الیخولیاوی مرافی را مفید بود و حکیم سراج الزمان این
عرق را برای نواب اعتماد الدوله تیار کرده بود عجیب و غریب برآمد و نفی کرد که از حیطة تحریر و تقریر بیرون است و معمول حکیم شریعت خان صاحب
چوب چینی پنج انار اکبری دارچینی سه نیم انار باد بالا الاچی سفید کباب چینی قرقل جوز لوباس با سه سد کوفی سانج هندی عود غنی ابریشم
بسن سفید زرباد بادرنجبویه خولجان سنبل الطیب آتش گل و زبان صندل سفید درونج عقربی خصیة الثعلب مصطکی پنج بنفشه ولایتی از هر یک
نیم سیریات سفید ده سیر سوزنی پنج انار غسل مصطفی پنج انار قند سیاه سی انار پوست کیکره انار گلاب هفت و نیم شیشه عطر آتش شش
مشک یک توله دسه ماشه زعفران نیم پاد بدستور عرق کنند خواه یک آتش خواه دو آتش معجون مفرح که بت الیخولیاوی مرافی نافع است بلبله سیاه
آله از هر یک دو درم و گل و زبان بادرنجبویه گل سرخ بهمنین کشمش ابریشم مفرض از هر یک یک جزو کوفته بخینه شربت سیب سه وزن مجموع ادویه
معجون سازد خوراک سه درم معجون برای الیخولیاوی مرافی از مجربات محمد حسین آله منقذ بادرنجبویه چای خطائی پوست بلبله کابلی طباطبائی سفید
هر یک ده مثقال زعفران جوز لوباس سانج هندی قرقل با سه دانه میل عود فارسی هر یک ده مثقال پوست تنج پوست بیرون بسته هر یک
سه مثقال قند سفید شکر سفید هر یک نو مثقال گلاب هفتاد مثقال آب زرشک پنجاه مثقال آب لیون شصت مثقال آب سیب شیرین آب
سیب ترش آب انار شیرین آب انار ترش آب به شیرین آب به ترش هر یک هفتاد مثقال بقانون مقرر معجون سازند معجون نافع الیخولیاوی
مرافی نافع صعود بخیره مراتب بلبله هر واحد دو عدد گل سرخ کشمش مفرط زرشک طباطبائی هر یک دو درم و دانه میل پوست تنج
مصطکی عود غنی سانج هندی سنبل الطیب گل و زبان گل و زبان ابریشم مفرض زهر مرده سوده زرنب هر یک درم سوزنی منقذ دو توله شربت انار
ولایتی چهار توله شکر سفید پاد انار معجون سازند مفرح بار دخت تقویت و خلل مرافی بلبله مرافی آله مرافی هر یک پنج عدد شسته لعرق گل و زبان و
عرق غلب الثعلب هر یک پاد انار بخت نند نامر است و پاد چه بنز نموده با نبات سفید یک نیم پاد بقوام آرد و صندل سفید طباطبائی هر یک سه ماشه
مروارید ناسفته دو ماشه کشمش مفرط نیم خیارین هر یک شش ماشه گل و زبان دو ماشه ساییده مشک خالص چار سرخ سوده آمیزند پس ورق نقره
دو ماشه حل سازند خوراک از هفت تا ده ماشه مفرح بار دکا فوری مختصر حکیم علوی خان موجب برات از برای الیخولیاوی مرافی و جمیع امراض
سوداوی که سبب آن احتراق صفرا با خون باشد و مقوی جمیع اعضای ریشه است و خفقان حار و ضعف قلب را که سبب حرارت باشد
نهایت مفید است مروارید ناسفته کربابی شمع کا فور قیصری زعفران هر یک دو دانگ لاجورد مغسول سنگ شیب فادر هر معنی صندل سفید
طباطبائی پوست بلبله کابلی بلبله سیاه آله گل و زبان گل سرخ اسطوخودوس هر یک یک مثقال مفرط نیم کدو پنج مثقال تخم خرفه پانزده مثقال زرشک
ده مثقال گل بنفشه گل یونفر هر یک ده مثقال شربت نوک شیرین پنجاه مثقال نبات سفید بقدر حاجت گلاب عرق بید مشک بقدر ضرورت نبات
و شربت را بجزئیات حل کرده بقوام آرد و با سائو و بدستور مرتب نمایند شربت یک مثقال و اگر دو دانگ غبر و ورق طلا و نقره هر یک مثقال داخل نمایند
بمترست و در نسخ دیگر وزن مروارید و کربا هر یک چهار دانگ است و بهمنین و خیر لوباد و بادرنجبویه هر یک یک مثقال ابریشم مفرض دو مثقال افزود
نو نوشته که جواب را گلاب یا آب لیون و آب تنج بر روی سنگ ساق صلایه نمایند و باقی ادویه کوفته بخینه غسل سفید ده مثقال شربت سیب
شربت خوا که هر یک بست و پنج مثقال قند سفید بقدر حاجت در عرق گل و زبان و غیره بقوام آرد پس عطر شرب نیم مثقال مشک و دانه را حل کنند
پس مرافی او و دیگر دانه را به نوک صندل ترش و عقیات و تخم زنجبیل بخندند و انتباه گاه در مرض اقلی لعل بان و طوطا آید پس با عطر نیم پاد معجون سازند و با از نوارل

پس بحث کرد از آنچه ابو حکیم بدان معالج آن کرده بود و دو نظر بقرار داده و نصف اول نمود پس بنفش را بطبی متفاوت و مختلف یافت و حکم کرد که غرض باردیست و اشاره بشرب مسهل نمود و باقی ماند از اسهال بچاقی بود یعنی فائده نداشت و دردی در سینه او بهم رسید و بیوشش کردید و چون بیوشش آمد این را نیز مفید نمود و دلی ابو نوح در اسهال مذکور بود بعد از آن یهودی معروف بوسیب و در رشد حسن المعرفت بود و آن افتد برای ابو حکیم و ابو نوح نمود و قاروره و بنفش آنرا بخلطی انداخت و مسهل اشاره نمود و اگر بدخل جام بعد از تناول دو کرد و در جام آنرا غشبی هم رسید و مرض آن زیاد گشت و اذیت او عظیم گردید پس حکم قید آن یهودی در جام کرد و مسهل که نوشیده بود آنرا بکثرت نوشید و چون از جام بیرون آوردند مشرف بموت بود و تا یک سال صاحب فراش بود و پوست بدن او تمام افتاد و از طبابت توبه نمود بعد از آن ابو عبد الله بریدی را تحریر فرمود و من مع ابوا بهر میسی بن سیار استاد من در خدمت آن حاضر بودم و طلب کرد که یکی را از اطبایی خود بسوی اسهال فرستد و صورت مرض خود و نملای اطباء را نوشت و ابو عبد الله در المصنوع السوسی ابوا فرستاد و معالج آن بشرب را الشعیبه و ملطیف غذا نمودم و گفت کسی که اشاره بکل طبیعت نمود قضا بود و آنچه اشاره کردم بدان میل نمود و از مار الشعیبه آثار صلاح ظاهر شد بعد از آن از دامن من معروف بنبت اسلایل طبیب وارد گردید و اشارت بشرب اب شعیبه فرمود و آن قریب بمار الشعیبه است و در طبیب و گفت که جماعتی را از صاحبان این علت بدین شیر علاج کردم و از آن خلاص یافتند و چون از مار الشعیبه در ترطب صلاح ظاهر شد بود و مار الشعیبه و شعیبه و جمع نمود و بر آن در اوست کرد و شقای کلی یافت و من گمان کردم که این زن اشارت بشیر خراطی نموده که زمان بعین و تقیر می کنند و از آن منظره کردم و آن زن را در طب ارجح زمان و فهم بعالجه حافظه را مورات کثیره را است بکتب جالینوس و تقریبات بنتم و دانستم که آن بشیر خراطه ترطب و تعدیل و تسکین حرارت و اصلاح قشع و بیس نموده و بخطا اشارت نکرده بهر آنکه امر می کنند بشیر خراطه زن و مار الحین و مانند آن و در جای که اراده ترطب و کسب بدن بطوبت راحی بنایم و این حکایت از آن جهت کردم که اگر این علت با مزاج حار افتد نوشیدن شیر خراطه از مانع نیست و اگر چه طبعش آنرا درین باب بعینه ذکر نکرده لیکن شیر خراطه کفالتی ذکر کرده طبیب رای خود مع استعمال قوانین آنرا بعمل آورد و بدترین چیز درین مرض استفراغ بادیه و بدیم و هر چه که معده صاحب آنرا اندازد سازد مضر است و آنچه قدما باختلاف صفات و رای خود و در غیر من ذکر کرده اند نیست که این مریض را علاج بترک ریاضت و نشاندن او در آبن و حفظ سر او با شای مقوی سر مثل کلاب و آب طلع و روغن سوسن و روغن خیری زرد و آب حی العالم و آب صبی الراعی کنند هرگاه مزاج علی حار باشد و اگر مزاج مریض یا بی عرض یا بد بود تقویت سر او و روغن بای گرم و رختن آب مطبوخ این ادویه نمایند بکینه یا بونه اکلیل الملک برگ یا در بنجویه برگ سر و جوز السرو و گل حنا و واحد یک کف و آشفته اندکی و برگ جنابی و برگ خطمی و سوسن گندم همه را در آفتاب چو شاند و بعد مهر اندن و ششایش نمیکم بر سر او و آنم زنده کند تقویت مزاج و مانع او کند و صعود بخارات بسوی سر او منع نماید بعد از تفصید معده او باین ضما که کند برگ مورد برگ جعفری و واحد یک کف سفر سبب خوش بپزد و واجب که شامی و سبب باین هر واحد اندک و نصف از آن کمتر گاو زبان برگ یا در بنجویه برگ یا میانه هر واحد اندک و از آن صبر طلب اگر یافته شود و اندک از آن صطکی اندک از آن همه اسوده بشرب اب بیض یا بشرب سبب ساده سر شربت تمام معده ضما نمایند تا شاد و وقت غذا بگذرد و هنگام هضم طعام اعاده نمایند و این شنگامی است که مزاج حار است اندک باشد و اگر حرارت قوی باشد و متحمل آن ضما نشود تفصید معده او باین ضما که کنند زرشک یا تخم کوفه ششیش یا صندل سفید و سرخ کعک شامی برگ نموده اسوده بآب سبب آیمینجه یا بر پاره ضما کرده بر معده خالی گذارند و وقت انضمام طعام از آن جدا کنند و از چیزیکه تدریجاً بی عرض مع حرارت مزاج بدان کنند یا الشعیبه و حریره معمولی آب سوسن تا آنکه قوت مریض متحمل آن باشد و چون ضعیف شود زیر بایج و اسفید بایج و تخم مرغ و تمبو از آن بریان کرده دهند و اگر گرسنگی بسیار باشد و احتمال صبر طعام اندک نبود یا الشعیبه مطبوخ بخششاش بنوشانند و تغذیه آن بلحوم بره و بچه پاکیان سازند و بنید ابیض معتدل البیاض و بنید حوصی بنوشانند و اگر فضول در بدن او ثابت شود و احتیاج بقصد بود و قوت او متحمل باشد قصد با سلیق کنند و اخراج خون بدفعات نمایند و تفصید احتشای او برگ بنفشه و آرد جو و اندک خطمی اندک آرد کسند و صندل سفید اندک و نصف اندک کوفه بنجیه بکلاب و قلی از روغن خیری و یا وقت پیری شکم و گرسنگی نمایند و لزوم دخول آبن بر او نه کنند و از جماع و لذت آن منع نمایند و اگر شهوت جماع اشتداد نماید و نفوذ مفرط ظاهر شود و او کثرت و ناسد گردد و شبیه بوسواس آنرا ظاهر شود و اجازت جماع اندک دهند و بعد از آن حفاظت قوت او نمایند و اگر محتاج با استفراغ باشد بختنه مذکور کنند و اگر استفراغ اراده تغذیه بدن و ترطب آن باشد وقت اجتهال آن کنند

مرتب از چاره که در آب پدید آید و در اندکان کند و مریض را اجازت جمیع بناید و در وقت فتنه اشیا که در میان این دیده ام هرگاه آنجا استوار باشد فصد صاف و حقیقه مایع لینه و طریب
 بنفاز است و گاه بندرت قاروره این مریض سرخ ناصع بود و در بنفالت در طریب نافر آید و باار شعیب و حاضری بنزد غذای او نیز بیجا است ضروره شیرین سازند و از
 النفع اشیا برای این مریض اصلاح غذاست و کولف اقتباس می یوسید که بعد از فصد با سبب چوب در مردان و صاف در زنان بر تبدیل مزاج تا کیفیت شربت گاو زبان تخم
 بادرنجبویه بهشت داشته باشند بنوشند از غذا بر خود آب بچرخانند و اگر مرغ و یا گوشت بزغال بر روغن گاو بنفشه بنان تنگ است بنوشند و بعد از شسته فصد اسلام چوب
 بکشاید و منقح از سبب گاو بنفشه و در روغن گل یک نه داشته در روغن گل گاو زبان هر یک هفت داشته تخم کشمش سه داشته اقیقون پنج داشته میوه منقح یک نه در روغن گاو
 و روغن بادرنجبویه و گلاب هر یک ده توله خیسایند صبح خوشنایند و گلاب در توله معجون بنج و دو توله مالیده صاف نموده بنوشند تا پانزده روز و حصول نفع بعد
 سنای یکی در یک توله سیاه یک توله فستقین چهار داشته روغن چینی نه داشته مغز خیار شش تریجین هر یک هفت توله شیر شربت چهار توله شربت اسطوخودوس سبب است
 روغن بادوام هفت داشته اضافت نموده شب سبب لاجورد و یا حب اقیقون نه داشته در معجون بنج و دو توله آینه و روغن فقره چیده بخورند و صبح سهیل بنوشند
 و بجای آب غرق گاو زبان و گلاب بنوشند غذا و در هر بخور و آب مرغ و وقت شام شکر مرغ و پلا و یا مان خنک کنه و بنوشد و بای مرغ شریک کرده و بنوشد و در بکر
 جوهر هر یک یک داشته و روغن آینه شش نه داشته سرشته و روغن طلا یک نه داشته و چیده و بنشیند یا لاجورد مغسول مصطکی هر واحد یک داشته باطله مری یک عدد با خیمه گاو زبان ساد
 یک توله آینه و روغن فقره چیده بخورند و بالایش آب گاو زبان هفت داشته شیر و تخم قرط و با و این هر یک داشته الیچی کلان پنج عدد در عرق شامه و گاو زبان و گلاب
 هر یک هفت توله پانزده شربت بادرنجبویه یا سبب چهار توله داخل کرده تخم خمشک یا شنبلی با بالنگوده داشته بنوشند و بعد از مسلمات نشسته یا پاره بر تبدیل مزاج
 خیمه گاو زبان عنبری باد و ار المسک جد و اری هر عرق عنبر بایز و تخم شربتی بکار برند و از بنجرات و سکر است اجتناب دارند و اگر تقیه یا لاجورد بکارت و مرآت بلکه در
 هر سال سه چهار بار کنند امید که تمامه زایل شود و اگر چه سه الیه است و بعد از هر چهل روز فصد سیاه کردن است بعد از این علت میکند و باز احتیاج تبخیری دیگر نمی افتد و برای
 آوردن خواب نک سیاه و در شیش آینه کف دست و یا مالیدن فی الحال خواب می آید و یا با تجربه در آمده و با وجود تدابیر مذکور گاهی در طعام ایشان ادویه
 کاسه ریاح چون زیره و فلفلین و داجینی و زنجبیل مصطکی افکنند و در مرق اطلیه اضمده مصلح مانع تولد نفع بعمل آرند و این مطبوخ بهر قسم الیخو یا و خصوصاً مرق آینه است
 گل سرخ و دو مثقال اقیقون یک نیم درم افسنند یک درم برگ و زبان یک مثقال نبات سه توله و آیین در و آنا چهل روز متواتر و بنشیند که طبع النفع است گل سرخ و دو مثقال و زبان
 سه داشته کوفیه بنفشه نبات هفت داشته تخم خمشک سه داشته آینه اول بخورند بعد از الیچی کلان سه عدد برگ گاو زبان سه داشته تخم شامه هتره دو داشته و گلاب نه توله
 و آب باران ده توله کلند یک نیم توله جوش کنند که به نیمه آید مالیده صاف نموده بنوشند و وقت صبح و غذا همچو مرغ بنان خشک کنور می دهند لیکن باید
 که پنج روز الیچی یک عدد و گاو زبان و تخم شامه هر یک دو داشته و گلاب یک توله گلاب چهار نیم توله زیاده کنند هر روز و از روز ششم اضافت کردن
 او و پرامو قوت نموده تا چهل روز بستر بنوشانند که مکر تجربه رسید و کذا شمس مغسول و دو داشته در اطر فیل اقیقون علوی خان یک توله خوردن

جنون و وسواس

بدانکه جنون یعنی دیوانگی بقول ایلاقی چهار قسم است تا یا و دار الکلب و قضا و قطب پس این عبارت است از جنون سببی و دار الکلب نوعی از است و ماده فاعل این
 هر دو سودای محترق از صفرا یا از سودا است و صبار جنون مفرط است که با سر سام صفراوی مرکب باشد و سبب او صفراوی محترق است و قطب سببی از این دو سبب است
 و هم محترق یا سودا محترق یا صفراوی محترق است و ماده او از ماده مانیا در حرارت و حدت کمتر میباشد و در پیوست و غلط بیشتر و لهذا این مرض مزمن بود طریقی تشخیص
 از انسجام مذکور باید که اولاً دریافت نمایند که با جنون چیست یا نه اگر باشد قاروره سقیم و رقیق مانی و جنون شدید با ندیان و اختلاط عقل و غیره آنرا سر سام صفراوی
 شامل بود و صبار باشد و اگر تب نباشد در صورت اگر دیوانگی با اقدام و سببیت و اضطراب و غضب و ترغروالی و سر و عبت شدید و نظر صاحب او نیز مثل نظر
 درندگان باشد و هر چه باید بشکند و بدرد و بدن لاغر مایل سیاهی و بنفش صلب قاروره زیتی رقیق و گاهی مائل به اربت بود مانیا باشد و اگر سر خلق و غضب
 ایذا نفع طایب و موافقت و مهربانی و تلق مثل طبع کلاب بود و دار الکلب باشد و اگر باری بنایت ترش رو باشد و در یک مکان بیش از یک ساعت قرار نگیرد

و ششاش سفید و گل سرخ و گل بابونه و فلاح جو شائیده بر سر ریزند و این نطول یک مرتبه پنج قبل طعام و یک مرتبه شب استعمال نمایند و هر طبعی را است بشناسند تا
 نطول بر مقدم سر او باشد و اثر آن در اندرون سر سهولت برسد و بر وغن بنفشه و بار وغن نیلوفر و وغن کدوی شیرین بشیر و خزان و در مینی چکانند و شیرین یا
 شیرین بر سر و دوشند و اعضای سفلی و دست و پای او بر وغن نیلوفر و وغن بنفشه هالند و ساقها و رانهای او بر بندند تا ماده باسفل منجذب گردد و اگر در اینجا سر
 باشد شربت ششاش کم با پوست آن ساخته باشند آب آنرا شیرین یا با ماء القزح یا آب البخار یا با ماء الشعیر بنوشانند و اگر قبض طبع باشد حقه های لینه مثل حقه معمول
 از بابونه و بنفشه خشک جو مقشر و پستان و خطمی و خار شکک و وغن کجد تازه و فایند و شکر سرخ و نمک نان بعل آرد و غذا اگر حرارت شدید باشد بکدو و فیا و سفاغ
 و ماش و کاه و سلق و مطبوخ و روغن بادام سازند و اگر حرارت نباشد جوزه مرغ و دراج و لحم تره و پاپیچ و زرد و پیچنه و مای تازه کوچک و شراب مزوج آب بسیار دهند
 و هر گاه در دماغ چیزی ترطیب حاصل شود و احتیاج به تنقیه بدان باشد بطبوخ معمول البلیله و غیره آنچه اسهال فضول صفراوی مخفف کند و تنفیر نماید و جراحی و لایق
 باینست که علاج این احوال سهام حارتره است اول نگاه کنند اگر امتلای اخلاط باشد و فصد نمایند تا اندک خون روی کم شود و هر وجهی که بماند باشد تیر ترطیب کنند و در هر یک
 برت تنقیه سودا نمایند و آنجا که خلط موسوی یا صفراوی باشد بعد از فصد تنقیه بمطبوخ بلیله کنند و آنجا که سوداوی باشد بمطبوخ فقیون کنند و صفت مطبوخ بلیله پوست
 بلیله زرد پانزده درم پوست بلیله کالی ده درم فستقین افیتون هر یک چهار درم بسفاح نیم کوته بخورم سنای کلی نه درم تربد نیم کوته چهار درم آوای سیاه سه درم
 ترشندی است درم فلوکس چهار درم تربد نیم کوته چهار درم بدستور مطبوخ پیچند و صاف کنند و اگر حاجت باشد نیم دانگ سقمونیادان حل کنند و بدیند و این نیم
 مثل دستور العمل است و اطباء لایق بر شخص دلی و زیاده آن تصرف کرده میدهند و باشند بنفشه و عناب و نیلوفر زاده کنند و بر عایت معده مصطلک و انیسون
 افزایند و تیر ترطیب بدین ترتیب کنند که هر چه کشاکش چهل درم است و درم شربت ششاش سه درم روغن بادام بدین صفت شربت ششاش آب نیلوفر و آب بنفشه
 و آب کدو هر یک نیم من تخم ششاش سفید صد درم کوفته و بعضی اطباء گفته اند از بزرگ النج ناکوفته یا میکند پس تخم اندرین آبها سه روز رز کرده است بمالند و افشردند
 آب را صاف کنند و یک فن شکر انداخته بطریق خلط بقوام آرند و بعد شرب این شربت حمام و آبرن و بالش و وغن بنفشه کنند و بعد حمام آسایش نموده غذای سبک
 سیریم الضمیه الکیموس چنانکه معلوم شده بدیند و اگر از کشاکش ملالت نماید شربت مذکور با آب آنرا شیرین دهند و اگر طبع قبض باشد با شربت آلو و هند یا لیمون و ترطیب
 تیر کنند و نگاه کنند اگر در دماغ فضل موسوی باشد رگ نیر زبان یا رگ پیشانی یا رگ بینی بکشایند و اگر فضل سوداوی باشد در هر خدش و درم حبشیدار بدین صفت
 حبشیدار یا ریح فقیرا و فقیون هر یک و درم سطوخ و دوس حجرار منی مغسول یا لاجورد مغسول هر یک یک درم خرقی سیاه چهار دانگ بلیله کالی و درم کلیل یک درم بدستور
 بسازند و اگر فضل صفراوی سوخته و حبشیدار بدین صفت سازند یا ریح فقیرا پوست بلیله زرد افیتون هر واحد یک جز و سقمونیاد نیم جز و شربت شغال و حبثا بقدر حاجت باید داد
 و اگر اندک نشاید کرد تا خشک نشود لیکن چندان دهند که منفعت او معلوم کنند و نظرات چند آنکه تواند کرد باینچه اگر در یک روز پنج بار عمل آرد بنشیند خاصه بعد از تنقیه
 صفت نطول بنفشه نیلوفر گل خطمی یا بسفم کشک جو برگ بیدگل سرخ برگ کدو با بونه هر یک شست برگ سرور و تر برگ عناب شست هر یک شست هر را بچوشانند و در
 حمام میش سر او بخار دهند و آب آن نیم گرم بر سر ریزند و کاه و پاپیچ بره بزنند و آب او بر سر ریزند و شیر و خزان بر سر دوشند و مسکه بر سر طلا کنند و اگر خواب نیاید پوست
 ششاش با بونه جو شائیده بر سر ریزند و در غذا کاه و تخم آن بزنند و اندکی داریچینی در آن اندازند و قبض طبع را و اندازند تا بخار بر سر صعو و نکند و رانها و ساقها
 بر سوخته بپزند و همی بالند و پای و روغن کدو و با شیر زنان یا بسفیدی یا صفیری بر سر نهند و در مینی چکانند و صواب باشد و او نیم در بول و در اندک شربت بقیس سفید مرغ فرقی
 موافق بود و رطوبت افزاید و خواب آرد و اگر کسی را بخارند یا خولشتن را مضرتی رسانند بپزند و علاج کنند و اگر چیزی مثل قفس ریزد و یا ران هر که در معلق یا بپزند و صواب

در بعض ادویه نافع اقسام جنون

خرشی گفته که نیم درم ایون یا آشوب جنون را در یک روز و در میکند لیکن احوط آن است که اول از قدر قلیل شروع کنند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و گویند که موسوی
 ادوی سوخته بر وغن کدو یا نیم من چکانند جنون را لعل میکند و حکیم علی گوید که سعو طابق هندی بوزن چهار و وغن بادام نان جنون است و گویند سنگی که در نیم نطاف

یافته میشود اگر بسایند و باب و شکم و شش و جگر را زایل کند و از مجربات محمد است که اگر مجنون نصف درم اصابع صفر سوده باشد بخورد و صحت یابد و در کتابی
مرفوم است که اگر غشیش گردد و ناخن سگ و ناخن باغ در پاره چرم شتر تمویذ کرده در گلوئی مجنون بندد از وسواس جنون باز میماند و هم مفید صرع است و شخصی گفت که اگر دماغ
بوم یک انگ گرفته یک جبهه کافور سوده در آن محض نموده و یک انگ خون غراب آیمخته بقدر دو جو بچند قطره ششاسفم سحوط نمایند در آنکه جنون مجرب است و بوی یک
گوید که خوردن تخم باد بجنوبه لشکر و لذایقه آن مسلوب برود و غن با دام و کذا و کذا و زبان و کذا سیس نامی اکل و شش و کذا اکل لحم مکیان و دماغ آن بر وسواس سوداوی مجرب است
و از حکمای دیگر نقل کرده که شرب سنا و کذا ترخان و کذا اقیسوم بطریقیکه در مایه بخیل گدشت و کذا تخم اقیسوم بفت درم و در سفت اوقیه شتر تازده کرده و کذا خردم پوست خج
گا و زبان و کذا تخم حنظل و برگ و مصلح پنباسنه یا صغری یا کثیر او اکل لحم کبک است و در متواتر و کذا خون ضعیف و کذا جگر خسته خشک بریان کرده ساینده و کذا مصلح و کذا
آله و کذا بودینه نری و کذا انگ کذا اکلیل الملک بکشتقال حبس کف گرفته و کذا بهس سرخ و کذا حریره آرد سلت سه روز متواتر و کذا اسطوخودوس و کذا سنبل الطیب
و کذا دار ششمان و کذا فرفر خشک کذا در و خج و کذا اکاهو و کذا شیر بز تازده هر واحد دافع وسواس سوداوی و جنون است و کشمش سبز سفید و وسواس خارش و تخم او
بغایت قوی است لاسیما در وسواس حادث از صفراوی محرق و تسعوط دماغ که غشک کرده سوده و کذا ازهره کبک نطول طلیح اکلیل الملک تلگرم بر سر در حمام در سبزه رو
یکبار نیز نافع و وسواس سوداوی است و تعلیق سنگی که در حوصله بعضی مکیان بر می آید بر صاحب جنون سودمند است انبیا جنون و وسواس که بعد عیال بسبب ابتلاع
بخارات گرم از ماده تب و وقع شود بهترین معالجات آن فصد کبک پیشانی است و جذبه بجام تخم خج و ساقین و تخم آب تلگرم بر سر و نشین شیره نمادین شیره آلوده و با جوده
پایه را یک سر خوردن کاسنی و کاهو خیار و خرفه و خواب راحت اختیار نمودن و بکنجین بشیره خرفه و خیارین نوشیدن مفید است غذا مایه شیره و شش شتر مغز بادام و در صورت ضعف
با گوشت جوزه مرغ و حلوان و اگر بعد از تناول او به حریفه حاره چون فلفل و زنجبیل و اشیا میخوره مثلاً یاز و سیر و خردل و سبب تخم و با عقب جلوس بسیار باشد و اگر آفتاب و سبب بیخاف
دماغ و باز بیداری مغرط و یاکثرت فکر و غرض و مسائل و قبه عارض گردد بگی نوبه بر طبیب از دماغ بطولات و سحوطات و ادیان بهره طریقه مصرف دارند و از استعمال کافور بجزند باشند

اعلاج مایا و دار الکلب

بعد نفع و طبیب تقویه سودا کنند و بعد تقویه نیز از دوا غذا بر طبیب کوشش و به صفحات مناسبه تقویت قلب نمایند بالجمیع سائر تدابیر مثل علاج الیخویلیامع زیادتی ترید و ترطبیب نمایند و
ترطبیب هم از ترید نشاند و استعمال سحوطات و نطولات و ازوم اغذیه مثل مار الشعیر و دروغن با دام در روزی چند بار و اگر بعد فصد سه عارض گردد و بپزدن بعضی بخارات ضعیف
بود و از شرب شربت نیلوفر و شربت عناب شربت تمر هندی و آب الونجار و آب انار شیرین و مغزوات کبک بشیره و شش شش با روغن بادام و فالودجات قلیل الحلا و بشکر
و دروغن با دام و تخم سیر و روغن اکایع و در صورت کثرت بخوابی دادن و با قود آب انار شیرین نافع است این سبب الله گوید که در مایا و دار الکلب ترید و ترطبیب
فراج بنوشیدن مار الشعیر بر روغن بادام استعمال با القرع بسکنجین قلیل المحمض و قلیل طلیح باب تمر هندی و الونجار البشیر نیلوفر کنند و غذا از کد و دماش
سازند و کاهو بسیار بخورند و هرگاه چیزی از ترطبیب در دماغ ظاهر شود و بدن مبتلی باشد اسهال کنند بطلیح بلبله و غیره که مخرج فضول مره محترق باشد و اگر ممکن نباشد
حقه لیس بعل آزند و بعد تقویه بجم قرا یخ و بره شیر خواره و مایه مخوری قوت ریا یاری دهند و شراب مخروج باب بسیار اندک بنوشانند و بعد از آن صرف غایت بجم
نمایند با بطور که موی سر تراشند و آبیکه در آن بنفشه نیلوفر و برگ بید و گل سرخ و جو مقشر شکوفه و پوست کدو و خشتا شش و فلاح بخته باشند بسیار قلیل الحارث بر مقدم سر
ریزند و شیر و خزان بر سر و شند و در بینی چکانند و حله آوردن خواب کنند تا حدت مرض بشکند بوشانیدن شربت شش شش باب انار شیرین و ششوق افیون و اعضا سی فحل
بالند و حمام نمایند پس هرگاه حدت مرض ساکن نشود و غرض بافاقت آید فصد سر و کنند خصوصاً اگر مرض از خون محرق حادث شده باشد و عاده ترید مزاج و
و ترطبیب آن کنند تا که فلاح حاصل شود و شیخ سیف ریای که اگر عله سفر از بدن از قاره و ره و سائر علامات معلوم شود تقویه بطلیح بلبله نمایند و اگر سودای صرف باشد گاهی
احتیاج با ستفرغ از اقیسوم سافج بهشت درم با سکنجبین و بجز لاجور دافعه بعد توجه لبوی سرنایند اگر امتلاسی و موی یا سوداوی و موی در آن باشد
فصد رگ زیر زبان کشانند و دوا مست تقویه و ابین جب کنند با بجم و اقیسوم و اسطوخودوس هر واحد یک و سقونیای نیم جز و بلبله نیم جز و حبیب کبار از این ساخته تقویه کلی
در شب مای متفرق به شرب ده درم بخورند و این حب نیز نافع است اقیسوم بسفالج هر واحد پنج درم و جگر از منی بلبله کالی هر واحد یک درم اسطوخودوس درم یک و سقونیای

نیم خنک هر یک چهار روز یکبار که جاشا خنق سیاه هر واحد سه درم تریبست درم یکسجین عسل سرشته استعمال کنند و غره یکسجین تقصیر نکند و چون از استعمال هر یک
سوز مزاج خارج محسوس شود موقوف کنند و بعد از تقیه اقدام بر تریب و ترطیب فلولات و غیره نمایند لیکن بعد از طریقت از قصد تریب نکند مگر آنکه او به شدید ترطیب یافته باشد و اگر
پس از آن با لونه داخل نکند و گاهی در تریوم آن احتیاج بنوشیدن و یا قود آب آب انار شیرین میشود و تا ترطیب کند یا بشربت آن تا تاملین نماید و یا با آب الشعیر در غنادرین بسیار نافع است و چون
انطولات و سعطولات مرطوب و ادمان استعمال کردند و نمایند در تریوم آن با آنچه خواب آورد از انطولات و ادمان مسینه خاصه روغن کاهو و از اشتر به آنچه مرطوب باشد مثل شنبه و
و مثل یکسجین و آنچه در آن تلطیف و تخفیف و تقطیع باشد نماید و نشاند و هرگاه که قبض طبع دریافت شود و حقه کند تا بخارات سودی از ثقل سودی سر تفعیل گردد و باید که در آب
الشان پنج نایوان و ششی و تخم آن بنوشاند و پنج کره بیهنا که آن فاشترست نافع بود و شربت ازان هر روز و مثقالی و اگر نوشند در طعام ایشان داخل کنند و پیش از این شخص
نوشید که ازان حاکم و تریب و او را بزرگ داند و دلم را نه و ساقهای آن بر بند تا بخار با سفل جذب کند و بهر حال اغذیه ایشان رطوبه باید که با وجود رطوبت آن از آنچه
محدث شده بود مثل نشاسته و مانند آن نشاند که این ایشان را بسیار مضرت و سائر علل اجات آن با آنچه حذر از ازان و حبست مثل علاج بالینو لیست و چون انطولات
شود و در نوشیدن شراب کثیر المزاج پاک نیست که آن مرطوب و منوم ایشان است باقی همان است که در قول جرحانی گذشت طبری گوید که آنچه در ابتدای علت مانبا و
دار الکلب بدان معالجه کنند بر هر مرض است از اطمینان یا سبه و لزوم ترطیب بد و او غذای مرطوب مثل نوشیدن مار الشعیر و شربت خشخاش و دیا قودای ساده و این شربت دائم
بنوشاند بکینه از آب طلا و آب نیل و آب گل سرخ و آب بنفشه و خشخاش سفید را کوفته درین آبها سه شبانه روز تر کنند و بعضی اطباء با صد درم خشخاش یک درم و ربع یکسجین درم و ربع
سفید کوفته داخل میکنند بعد از افشردن آب صاف گرفته و بشکر سفید شربت بقوام جلاب بنهند و این بهتر و لطیف از دیا قود است بعد از ازان چون مرض سکون یا به قصد
قیفال کنند و حل طبیعت این مطبوخ نمایند پس از آن در پانزده درم آب بخار اعصاب هر واحد سی درم و تریب و شندی از لیف و تخم پاک کرده است درم تریب و شندی پانزده درم و ربع یکسجین درم و ربع
یک دست کشوت و تخم کاسنی هر واحد یک کف نشسته نیم درم سبه ابرسم مطبوخ بنهند و در آن دو دانگ انستین و نیم دانگ سفوفیای مشوی حل کرده نیم گرم بنوشاند
و این وقتی است که قوت او احتمال نماید و سن و مزاج او مطابقت کند بعد از ازان در طریق دو الزوم مار الشعیر یا شربت مذکوره نمایند و در اغذیه مزورات معمول باشد
و اسفناخ و کاهو مسلوک و قطف و کاسنی مسلوک و هندو اگر مرض انطولات پذیرد و چون مرغ رطوبه جو اجات بخشش مختلف بران بفرایج و آنچه به مطبوخ بچو مقشر و
باش مقشر و قعات از سینه بکایان و دراج و تدر و در ده بیهنا مغسول بر روغن بادام و آب شیرین بدهند و طریق غسل آن نیست آب شیرین و یا تیکه کرده بالایش
انک روغن بادام اندازند و بچوشاند تا آب فانی گردد پس حینه در آن بشکنند و حرکت بسیار دهند و چون بیهنا بخیه شود بکینه و سفیدی از زردی جدا نمایند بعد از بر زردی
انک روغن بادام بچاشیده با قطف مسلوک و انک کشیزه رطوبه بخورند و اگر باز و طبع یافته شود انک ازان بخورند و اگر نه بادام تر باشد قبل استحکام آن بشکر سفید خورند و
چون مرض تسکیر گردد این سعطوطا بکار برند که حی العالم آب شیشه یا مینا آب برگ غنثعلب چوشانیده صاف کرده روغن بنفشه روغن نیل و روغن مغر تخم که و سفید و سفید و
شیر و خزان سدر را بمقدار و آب بوزن مساوی و مختلف بحسب اعراض مرض قوت او و دیگر گریه جمع نموده بعمل آرند و فلول ازین آب از بکینه و بنفشه خشک و بنفشه تر و
سپستان و گل سرخ هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم هر واحد دو کف برگ غنثعلب و دسته بزرگ برگ سفوف یک دسته بزرگ برگ خبازی یک دسته سبه را در آفتاب
تاب شیرین بچوشاند تا صبر اگر دو بعد نیم گرم بر افوخ و شیون از بلندی یکسجین بنهند و بعد ریختن این بوشیدن سوز سکون و خوابا میکنند و اگر نه از زمستان باشد از
تعرض بواحد کنند و اگر فصل تابستان بود بموضع هوای سرد بنشانند و نیل و تازه و شاهسفرم تر کلاب پاشیده پیش او دارند و از شمشیدن کافور و خوردن سکه و دود و وصل
و اشتر بهر از سکه که بر چند باشد که مورث پس اند و بدانند که برای تطهیه اخلاط صفراوی و وطریق است یعنی اگر حرق و فاسد نگردد و حدت پذیرد سوای آنکه گشت یا با
همه فولات مثل شیرهای غوره و ریواس و ترشی ترنج و سنجبین ساده در ملادی که تحمل سنجبین نبودی باشد و مانند آن نمایند و بعد احتراق اخلاط صفراوی احتیاج
و فساد آنها با مار الشعیر و جلاب و شربت خشخاش و کاهو مسلوک و کاسنی قطف و مانند آن کنند پس درین برده حال و بفرق مابینها مامل نمایند و بهر یک پای این مریض باقیین
و قدین آن و تخم خسوی نخدین بر روغن بنفشه و روغن گل غم گرم پاک نیست و این سیار درین مرض بنوشانیدن این حریره امری کرد بکینه و شیر ماده حرکه آن را اندک
جو و برگ بید و کاسنی و خنایش رطوبه سلیم از کیفیات حریره و تلخی خورانیده باشند تا آنکه شیر آن صلاحیت یابد و ازان شیر و نشاسته و روغن بادام و نبات

و لحوم دراج و تپو بطریق اسفید باج یا سلقین یا بشوی دهند و عسل بحسب لطم و جنة الحضر بخورند و از اغذیه مصلحه مثل جوز و شبنم و البان منع کنند و نیز یک شراب و سایر
 قند یا گند و سکران رخت و قات حرکت اختیار نمایند و شرب حرث باب قنطاری برای در دربار و مجرب بودیدی است و سرکه غصص و شربت آن و غصص ششوی و حب بلبلان
 تنها و طلیح فستقین باید و منتقل از آن منقوع صبر منقوع ایاچ و کذا انیسون بریان و پیچ فاشر اکیدرم بطریق یا کنتقال تنها و قند و طلیح و عود و بلبلان و طلیح و خنجان یا کنگلی
 و قنطاریون و شوم قنطاری و اسطوخودوس و طلیح فستقین بصبر و طلیح نام و شکو حما و کذا اسطوخودوس و کنگلی انیسون مکده منتقال سوده نگاشته عسل و دوده درم آمیخته و عود و عرق شش
 کند نیم درم سوده و رگاشته عسل آمیخته و آب بانه جلیان و فلفل و قیصرم و شکو و گل سرخ و در شراب کمنه جو شاییده هر واحد شرب یا نافع و زرا و زنده و جرج و شاسه فرم و
 تمام هر واحد شرب و ضا و ریوند و کسوت و بهمن و سفید و غار بقون و عاقر قرحا و شونیز و حاشا و در روغن و در فلفل و بلبلان و سکیچ و برنج با سب و واحد شرب یا نافع و د
 سوسو یا میانی که بجه بر روغن بادام تلخ و کذا رتیکه بر روغن کنجد و کذا رتیکه بر روغن بادام و کذا رتیکه بر روغن شونیز و فلفل و کذا احتلیت یک قیرا یا بشیر زنان و عطر و سرخ در آن کش
 و یا عود و سب سوده بر روغن بادام تلخ و فلفل و کذا رتیکه بر روغن کنجد و کذا رتیکه بر روغن بادام و کذا رتیکه بر روغن شونیز و فلفل و کذا احتلیت یک قیرا یا بشیر زنان و عطر و سرخ در آن کش
 اکلیل الملک صغیر و شیش جلی یک ترنج هر واحد در حمام و یا بطلیح و سرخ و شش و یا بانه جلیان و فلفل و قیصرم و شکو و گل سرخ و در شراب کمنه جو شاییده هر واحد شرب یا نافع و زرا و زنده و جرج و شاسه فرم و
 شش و کون بر روغن کنجد نیم اوقیه و تخم شبت و تخم سرخ و سرکه که جو شاییده و بلبلان و فلفل و فوادم آورده و آب گرم آمیخته و غرغره فته آب با در آن و یا عاقر قرحا
 و یا شونیز و یا کنگلی و یا سکیچ و یا فلفل و تناول و خردل و چغندر و مسلوب و پنجر و بطلیح با بود در روز و شب چند بار و یا اکلیل الملک یا نسام یا یک غار یا سوسو یا نافع

علاج سدر و دوار دماغی و دوسوی

تدریس که در علاج امراض دماغی و صداع و دوسوی مسطور شد لعل آرد و الصناد و دوسوی و اخلاط مختلفه در بدن با خون فصد قیفا لکن بعد فصد و ریسیس هر دو
 گوش کشانیده بقول شیخ این افضل علاج است جمیع اصناف دوار دماغی و حجامت فقره بر سر نیز نافع است و فصد صافن و حجامت سابقین نیز سودمند است و پس فصد شلین
 طبیعت بطلیح بلبل یا فوکه یا الفوکه یا خیار شنبه و شربت و رو یا بنفشه نماید بعد از آن تریه لعاب سپنول و شربت عناب شیرین و سرخ و کدو و شیرین کاه و خیارین و خرفه و منقوع
 در رشک آلو و کدو را و شربت نیلوفر و شربت صندل و عرق غلظت کاسنی و شامه و کلاک و بید مشک و استل آن دهند و بعد فصد سر و دوار دماغی است و شربت یا آب بود و فصد و فوکه و شربت
 و عناب یا شربت نیلوفر یا بنفشه یا خیارین و شربت و فوکه و کلاک و بید مشک و استل آن دهند و بعد فصد سر و دوار دماغی است و شربت یا آب بود و فصد و فوکه و شربت
 و سپنول و جلاب و خردل و انار و شش و فوکه و کلاک و بید مشک و استل آن دهند و بعد فصد سر و دوار دماغی است و شربت یا آب بود و فصد و فوکه و شربت
 و وضع ضادات بار و نافع و گویند که در آده حار لیو و ترهندی عجیب است و دوار المسک بار و طلیح اطرافیل و کشنیز و فوکه و فوکه و کلاک و بید مشک و استل آن دهند و بعد فصد سر و دوار دماغی است و شربت یا آب بود و فصد و فوکه و شربت
 و کشنیز و نافع و شیر و شش و فوکه و کلاک و بید مشک و استل آن دهند و بعد فصد سر و دوار دماغی است و شربت یا آب بود و فصد و فوکه و شربت
 و یک و دو درم تا یک هفته نوشیدن نیز مفید است و اگر در منتقال صندل سفید بگلایه سوده بنوشند و در آب یا آب برگ یا خیار یا کدو یا فوکه یا شربت نیلوفر یا شربت
 و سدر و از اغذیه یا حار یا سرد و شیرین میفرماید که اگر با خون اخلاط مختلفه باشد یا سببش اخلاط سواوی خون بود مبارک است با سدر و از اغذیه یا حار یا سرد و شیرین میفرماید که اگر با خون
 طلیح بلبل یا طلیح و قیصرم و شکو و گل سرخ و در شراب کمنه جو شاییده هر واحد شرب یا نافع و زرا و زنده و جرج و شاسه فرم و شش و کون بر روغن کنجد نیم اوقیه و تخم شبت و تخم سرخ و سرکه که جو شاییده و بلبلان و فلفل و فوادم آورده و آب گرم آمیخته و غرغره فته آب با در آن و یا عاقر قرحا
 و یا شونیز و یا کنگلی و یا سکیچ و یا فلفل و تناول و خردل و چغندر و مسلوب و پنجر و بطلیح با بود در روز و شب چند بار و یا اکلیل الملک یا نسام یا یک غار یا سوسو یا نافع

علاج سدر و دوار دماغی صغری

در دفع ترشیه سهل صغری و حب بلبل و سدر و فوکه و کلاک و بید مشک و استل آن دهند و بعد فصد سر و دوار دماغی است و شربت یا آب بود و فصد و فوکه و شربت
 و خردل و انار و شش و فوکه و کلاک و بید مشک و استل آن دهند و بعد فصد سر و دوار دماغی است و شربت یا آب بود و فصد و فوکه و شربت
 و جلاب و یا اطرافیل و کشنیز و فوکه و کلاک و بید مشک و استل آن دهند و بعد فصد سر و دوار دماغی است و شربت یا آب بود و فصد و فوکه و شربت
 نمایند و آنچه در دوسوی گذشت نافع شناسند و طعام از غرور آب آلو و زرشک و اما تدر آن مفید و طلیح بلبل و کشنیز و فوکه و کلاک و بید مشک و استل آن دهند و بعد فصد سر و دوار دماغی است و شربت یا آب بود و فصد و فوکه و شربت

بایم و تیریدار القرح و کلاب آب هند وانه بقول اطالی نافع و شربت آب لیمو و شربت آن مجرب ویدی است و شیرین نشینا شرب و مار الشعیر نیز نافع بود و مجوسی گوید که اگر دوار و سدر را خفرا
 باشد شقی بسنجید و آب گرم کنند و تنقیه بدن و دماغ بحسب بلبله و مطبوخ آن با تمر سندی نمایند و سوسن مطبوخ بلبله همان است که سابق مذکور شد لیکن در اینجا بنفشه چهار درم زیاده
 است و کلاب در وزن گل سرکه بر سر بریزند و سرکه که در بینی چکانند و اندک کافور در بینی دهند و غذا فرو رده آب نارنج خوش و غوره تنها یا بجزه مرغ دهند و کاسنی و شوف بکر
 خوراند و جراحی و ایلاتی بنویسند که بعدتی آب یگر و سنجیدن انار سنجین یا با امرو و ریاس و شربت غوره و شربت سماق خورند و تنقیه دماغ بحسب بنفشه نمایند و اگر تنفی
 بمطبوخ بلبله کنند صواب باشد و سفوف بلبله زرد با شکر همراه اما الجین موافق بود و هر صبح آب نارنج خوش با شربت غوره و مانند آن بنوشند و طعام از غوره یا زرد کباب سابق
 یا ریاس یا شاخ انگور بسیار و خمیر نان باب غوره یا آب امرو یا آب ریاس یا آب سماق کنند و حجامت پس سر و فصد رگ پس گوش موافق باشد و اگر دماغ ضعیف
 بود هر صبح و شام است جو و کشیز خشک هر دو بریان سوده با شکر آمیخته بروغن بنفشه چرب کرده بخورند این الیاس گوید که بعدتی و تنقیه صفر از سر و بدن مطبوخ
 بلبله و یا بحسب بنفشه مقوی بقوی بنفشه ترش دهند و کلاب معمول از تخم کاسنی سه درم و اصل السوسن دو درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا از غوره یا شکر سفید
 با دام دهند و تقویت راس بشو مات بارده مقوی دماغ مثل بنفشه و نیلوفر و گل به و سیب و نطولات محله و سوطات بارده کنند و کلاب سرکه کنند و کلاب سرکه کاسنی شوق یا مطبوخ
 گوید که در دوار که از اخلاط حار محتبس در بطون دماغ باشد بقوت مر لطف نظر کنند اگر انگی نباشد فصد سر و نمایند و بعد چند روز از فصد تلیمین طبیعت تلیمین کنند بکیرند
 بلبله سیاه و زرد و کلابی هر واحد یا نوزده درم فصدین فطره یون شیش غاف اصل السوسن مقشیر واحد چار درم قمر سندی مقی زلف و تخم لبست درم بر تخمین است و درم
 آب بخار اعصاب هر واحد سی عدد بر سیاه شان بخوریم بدستور مطبوخ نیز و یک شربت از آن گرفته و ثلث درم غار یقون و یک درم قمر سندی و طسوج مقوی یا شوشی
 بکلاب سرشته در آن مالیده بنوشند بعد از آن و زرد اگر کاسنی شربت کفایت نکند و یا سرکه بنوشند و حقه درین نوع موافق نیست و اگر این تدبیر دوار را امل نشود و دوار را امل نشود
 و اوجنال فصد در بینی بر فوط عطره آورند و اگر امل نشود و روغن خیری یکیم و شیر خزان و در جزو آب خطمی ترکیب جزو در شیشه خوب باهم زده بقدر یک درم گرفته
 سوط کنند و اگر کفایت نکند و سه مرتبه بعمل آرند و اگر امل نشود بکیرند جو کوفته سوسن کفایت نکند و در ظرفی سه مرتبه جو شاییده بران انگباب نمایند
 آب و بر سر بریزند و فغات و تلطیف غذا نمایند و بر شربت یا شیرین زرد نم کنند و نظر کنند اگر مزاج مر لطف تغییر شده باشد اولاً معالج به تسکین مزاج او نمایند بعداً عاده علاج
 مذکور کنند و گاهی تضییع راسین یا سر نهاد کرده پیشود بکیرند خطمی سفید آرد با قلاب بر فوطا هر واحد یک جزو آرد و جزو و سه را در سرکه و روغن گل بنفشه که شل شود
 و بر سر نهاد کنند و این سایه تلیمین طبع فصد و امل این فوطا میکرد تا آنکه دوار امل شود و بعد سوسن و طول و انگباب هر یک درم و جزو چیز بهر ازین ضاد و دوار و صدل عار ندید

علاج سدرود و دار دماغی بلغمی

بعد از بلغم بلغم تنقیه بدن و دماغ بمسمل بلغم و حبایار و یا مطبوخ اسطوخودوس بدی علوی فغان و حب قوایا نمایند پس غوره یا اصل که در آن خول و
 عاقر قرحا داخل نموده باشند و یا از سنجیدن عنصل یا یار فیرا کنند و یا یار فیرا بکافور شسته و حب صبر و غیره بطریق شیار استعمال کنند و بهر تخمین دماغ شمو مات حاره
 همچون مشک و غیره و جذب ستر و فریون و شونیز و مر زنجوش نام و یا سمن درام پیونید و تطیل و انگباب آب یگر که در آن بابو یا اکلیل الملک مر زنجوش حتر نام غیره
 جو شاییده باشد بعمل آرند و پارچه بر پیچند و عطوسات نافع است و گویند که اگر بعد تنقیه تمام گل سرخ و درم سنبل الطیب اصل السوسن مطکی هر یک نیم درم کوفته بنفشه بکافور
 سی درم سرشته و یا سر خوراک بسیار و در آن مداوست کنند و دوار عود کنند و استعمال اطریفیل صغیر و اطریفیل اقیسون و اسطوخودوس و همچون الطالی که در علاج کلی
 دوار گذشت و در دوار و شربت عسل اسطوخودوس و نوشدار و وی لولوی موافق بود و جذب اخلاط السوسنی سفیل بجهت و غیره مفید و غذا گوشت ماکیان
 بمصلح حار مناسب و تلطیف تدبیر و امر حرکت کنند الطالی و در تذکره خود نوشته که خوردن ایارچ لو غا یا یا و فسن یا ارکیغانس چند روز متواتر با اصل و نهاده و غن
 مر زنجوش یا روغن بابونه در دوار بلغمی نافع و مجرب است و در زهره گفته که با یارچ کبار یا معجون مسک یا قرص لک با اصل یا حب باب میوز علاج کنند و بعد از آن بصا
 قنار الحار و زعفران در آب خالص حل کرده سوط نمایند و از آن طلا نیز کنند صاحب کامل گوید که اگر دوار و سدر از اخلاط بلغمی باشد باید که تنقیه دماغ و عروق آن
 با یارچ فیرا فیرا بمصل کنند و اسهال حب ایارچ و حب قوایا و بعد از آن بلوغا یا یا یارچ هالینوس و یا یارچ ارکاغانس نمایند و مصطلک و مو مزج و کافور

طریق تشخیص اسباب این مرض که ادم از اخلاط ناشی که ماده بخار باشد علامات مخصوصه آن هویدا بود و ایضا تشخیص رنگ خلط در خواب هنگام عروض مرض نیز بر وجود غلبه آن خلط که ای و به شکل اگر آثار غلبه خون مثل سرخی چهره و چشم و غیره دریافت شود و تغلیظ چیزی سرخ بود ماده دومی باشد و اگر علامات بلغم مانند کثرت آب دهان و بینی و سستی بدن و کندی حواس و غیره بدرگ گردد و احساس چیزی سفید بود ماده بلغمی باشد و اگر نشان سودا مثل کثرت فکر و قلت خواب و غو چشم و غیره معلوم شود و اگر چهره سیاه و وقت عروض مرض بود ماده سوداوی باشد و اگر آثار کدام خلط یافته نشود حال رسیدن برودت بسبب هنگام خواب بر سر سینه

علاج کما یزیر

و جمیع انواع کابوس تقویت دماغ و تبیین طبیعت و تعطیس مزاج دارند از این جهت است و استعمال نوشیدن آب میان طعام اجتناب از چاشنی که در گوشت و کنسرو و خردل
مضر کابوس است و در کف قریب در جمیع اقسام مادی سودمندست و تنقیه بطبیعی بنابر چندرم بلبله سماه دو درم وقتی کردن بجزوالقوی و نمکله بود می بعد بلبله بلبله آمله اصل ستر
هر یک نیم درم مصطلکی در چینی هر یک یکدرم تریبونوف دو درم زنجبیل چهار درم گلشنه یکدرم ادویه کوفته بخیه سیرون غش و چرب کرده بلبله عسل شسته سه درم رازحور
این مرض را فاعست و گویند که غذا انگیزش نفع مجرب است و بعد تنقیه خوردن استخوان مرغ سلیمانی سوخته ساخته با نبات یا ایمنه قرین مرص مجرب گفته اند و گذا
استوخودوس و اگر غیر در روغن بان یار و عن یاسمین گداخته و زبادی مشک صندل سفید عطر حصی لبان نیم مثقال آمیخته غالبه ساخته بخوبی معقوی دماغ و نافه کابوس
است و چون بلبله مسلسل علی بخان و کابوس بلغمی سوداوی سودمندست و بر چه در علاج امراض دماغی خارجی گفته شد حساب و دیگر استعمال نمایند

علاج کبابوس و موی

[illegible]

علاج کا یونین

بطبع تخم نسبت و تخم ترب لعل یا بطبع برگ نسبت و قطعات ترب یا کچنچین و یا معنی دیگری کنند و پر مرغ سر مرغ کجند لوده و حلق گردانند بعد سه سال و یا پنج و یا نه و یا ده سال
سقوطات و اضحده و غیره که در علاج امراضی باغی بلغمی گذشت و در صرع و سکته بلغمی سایه یا کاج بریزند و تمطیخ با دایان گل سرخ مصطکی بکفند بپزند و یا تقطیر بنمایند
یا باغ فیقا بکند مرغ خرب ساقه است و مرغ سقر یا ملت و مرغ تخم حنظل و مرغ انیسون و ملت و مرغ کثیراغم دانگ آب کبر کف است یا سارند و این یک نسبت و سبب طبیعت را می دانند
که اگر لاده بسیار غلیظ باشد چغندر یا یا بلغم لوغای خوراندند و خوردن گافه بر عسل و نوشیدن آب بطبعی گل سرخ و عود و نافع است و ایضا با تقطیر آب بلغم عافه قرصا و موشن و
روغانی خشک غرغره کنند و آب در آب زنجبیل و روغن بادام تلخ آمیزند سه چهار قطره و یا در روغن بادام تلخ آمیزند سه چهار قطره و یا در روغن بادام تلخ آمیزند سه چهار قطره
یا یک سائیده در روغن بادام تلخ آمیزند سه چهار قطره و یا در روغن بادام تلخ آمیزند سه چهار قطره و یا در روغن بادام تلخ آمیزند سه چهار قطره و یا در روغن بادام تلخ آمیزند سه چهار قطره
صغیر مصطکی و انیسون و فواید و عود و نافع و اگر حاجت تولید افتد سنا و ترب بر تریاده کنند و جوارش خمیر و کوفتی که از کثیر المنفعه است و ملطیف تریه و استعمال یافتند و
الشری و روغن نسبت و غزای گوشت کچنچین صغیر بود و همه آنچه در صداع و دوار بلغمی گذشت نافع و از اشیا مفید تر نیستند و ایضا در کاهوس بلغمی آب بپاشند و خورد و کاهوس
خفه شود و بعد منضجات مسهل دهند پس اطفال بخت بخارات بدینا از سطوح و دوس سوده بعد عود و صلب ده افزایند و اگر حرارت در مزاج نباشد فستقین و در مسهل

و اصل کنند و اگر از مصاحبت معصوم کایوس شده باشد چند بیدستر بکشد عود صلیب بکشد سائیده در غسل بکند و آینه خور آینه در بالا نشاند عرق اسطوخودوس سلقه آینه
شربت بادرنجبویه و و تولد نو نشاند و تا چهل روز متواتر بعل آرد و غذا کباب و شور با نان تنوری و بجای آب قبادرنجبویه بپزند شیخ در علاج کایوس یعنی سواد روی سینه
که اگر اخلاط غلیظه بسیار باشد باین مسهل انتفاع بایند بکند خرق بکند بثلث درم سقمونیای ربع درم شحم خضل و دو دانگ انیسون اگر قوت قوی باشد و الا بکباب در صحنه خنقیون
اقیتونی و ایارجات کباب مثل ایارجات قمار الحار و ایارجات نفوس خاصه و بعد از آن تقویت را بحسب قانون کنند و از چیزهای که از آن انتفاع بایند خوردن حبه و اسباعی از تصفیه
است طبری گوید که اگر سن مزاج و مقدار قوت مرض متحمل است فراغ نام باشد قصد هر دو صاف کنند و از اغذیه مولد اخلاط درسی منع نمایند و بر تهویه و بکشد تدریج قمار و زرد
و مقدار غذا کمتر آنچه ممکن باشد باید ساخت بعد از آن تنقیه بمطبخ اقیون کنند و بعد تا ده روز صبر کرده تنقیه بحسب ایارجات نمایند و زردم شب بیکار کنند و اگر این طریق تنقیه
حاصل نشود بعد سیزه پانزده روز متواتر ایارجات فوفا و یا خوراندند و باندک از آن خشک سازند و امر بخرخره از عافقرها و موینج کنند و تقویت راس بسکه که در و غن گل
نمایند که باین طریق بلا شک مرض ازل شود سوید می بیند پس کتی کردن بخور الزرق و یا تخم ترب مطبوخ یا سکنجبین غصص و یا پیاز نرگس در آب گرم بالمیده و یا صانع حشمت
و نیک و خرخره بطبخ زوفا یا کندش یا خضل یا شونیز یا زرخوش شحم خضل یا فلفل سیاه سوده دراء العسل آمیخته و تعطیس بزوفای خشک یا کندش یا شونیز و تطویل بمطبوخ
شبت و تدریج بر نوز سر بر و غن مزج خوش و طلا بچند بیدستر و و غن بادام تلخ و تعلیق عود صنیع تخیر بقیه در روز و شب چند مرتبه و تشریف فوفا یا پیاز نرگس حبه
بماء العسل و یا تخم بختکشت و یا حب لبسان دو درم و یا قردمانا یک درم و یا سکنجبین نیم درم و یا فرفیون ربع درم بیکار آودیه و یا چند بیدستر بکند رخم مخلوط در شراب یکساله در روز
مرتبه و یا سکنجبین غصص و یا سکنجبین بنوری و یا گل فوج و یا ثمر او پانزده عدد بماء العسل و یا انستین و زوفای خشک و سیسالیوس هر واحد خوش کرده یا بلبلخ شونیز
و دو تو بصل یا شکو یا مطبوخ فطر اسالیون و بادیان و اصل السوس مقشره نمکونه بشکر و اکل ترنجان مسلوب بر و غن کبجد و یا انخیز ترا خشک یا نان سبید در شراب
قالبض یکساله تر کرده و غذا راج و یا خورنده مرغ مسلوب بداری چینی و مصطکی و یا لیمو سمن که آن مرغ است بریان و زرباج بصل و سرکه و یا قمار مسلوب و یا قمار

بچ تو لکنی که در باره محمودی به دروغ شایع صنعان تیرنوه کشید بر گردن از جوبات است و شمولات حار مثل چند تشنگ و غیره پیوندد و ضلالت محرک بدست دماغ بر است
از آنکه انبرودی از آن مثل خردل چند سیدستر و نظایر آن که غصص است منجمه بر سر نهاد کنند و شور باسی گوشت طیور با مصالح گرم دهند و هر چه در علاج امراض دماغی بار دگرشت بعمل
آوردن تعلیم گاهی اطفال از خواب حالتی مانند کابوس پدید آید بسیار که چند بر سر بویانند و مانند امهیبیان علاج کنند و طفلی که در خواب بر سر سبک دیدن خوابهای هولناک بد
باعث ترسیدن او از چیزی در بیداری و نمودن آن صورت در خواب در صورت بکدام حیل از آن خوف از و بماند و بر آن چیز دیگر دارند و عو جلیب نشاند و در گلو آویزد و گویند که
خسالتی شسته نوشانیدن و خاکستر آتخوان سلطان بانات خوراندن و همچنین خنجره بایان بانات و یا کشیر خشک بایان بانات اودن سودمند است و اگر سبب انجمه خوشه از
استخوان غذا در معده باشد غذا کم و لطیف دهند و بعد طعام از خواب منع نمایند و شسته نیایا با صطفا و دانه بیل از هر صوره بلیس مانند و یا بایان برگ بودیز خوشانید نشاند و اگر بگویم که
بود صرف گلاب عرق بایان یا زرشک بیل کشید و در آن خوشانید و مرصه را فاده کنند و اطریفات خوراند و گاهی این حالت مقدمه جدری و حصیدی باشد

صرع

و آن مرضی است که منع میکند اعضا را از افعال حس و حرکت و انقباض و غیره تا زمانی که در بعضی از زمین پیوسته بماند و در اکثر موارد دست و پا گج گردد و واضطرر کند و در بعضی از
و این گاهی باد و وارجد و اوقات معلوم بود و گاهی اوقات مختلف باشد و این مرض را صیدانی جست که در عرض آن بصیبان و بویانی قازون بعضی امهیبیان
و قیاسیست بطلان حس و حرکت و مرض گاهی بنابر اخبار بعضی حوادث غیبی یا سبب علاج او بکسیان که قسمی از عود صلیب و آب افسانستی از افسس معنی با عین
مانند شیش پیغمبر باید که این مرض سبب قوی سده بود و اکثر این سبب شیش کالی آفتی که بطین قیوم دماغ سده ارض شود پس سده غیره کامل افتد و قوت حس و حرکت را در بطین مقدم
و در اعضا از نفوذ نام منع کند بغیر انقطاع بالکل و از ممکن بقیام منع نماید پس انسان را ممکن بود که متعصب الابدل یا قیامد و شیش یا از استلا بود و یا انیس و یا از تقبض
السبب موزنی صرع منجمه سبب یکی از این سبب باشد لیکن صرع از پیوست نبود بر آنکه دفته افتد و شیش یا پس دفته بقیه پس سبب صرع یا تقبض دماغ برای دفع ششی
سوزی بود و آن با بخار یا کیفیت لازم بود و بطور جدی الجود است و یا خلط محض سده غیره کامل در بطین دماغ یا در اصول منابت عصب بود و گاهی صرع از خلط سبب است
سده در بطین دماغ نبود بلکه سبب حرکت سده بود که در خلط افتد و سبب غلیان از حرارت مغرط بود که دماغ را از او بدو یا سبب احتباس سده غلیظ و در منافذ روح باشد
چنانچه رای فیلسوف الکبرایه سطا الیست و این یکی از اسباب صرع میباشد و چون در بخار خلط ساد باشد معذک دماغ برای دفع موزی نیز منقبض گردد مثل آنکه
معده را فواق و تهوع عارض شود و آفاقه یا سبب فاع خلط یا سبب خلط سوزی واقع شود و شیش نازل بسوی اعصاب صرع بود و شیش نازل
مغشی دماغ و ادیت لاحق او عصبانیته است و سبب یعنی اتباع عصبی و دماغ و مادی و دیگری که دماغ متاثری گردد و استلای او از خلط منفذ و در سادگی از پیوست
عوض او زیاد شود و طول او ناقص گردد و صرع از قبیل شیش نازل قبیل استر خاب است که انقباض و تقصیر دماغ میکند و دماغ درین دفع چیزی از نفس و پیما بدو دفع بسیار
و انقباض حاصل میشود و شیش مادی یعنی منفذ می میشود و صرع شیش مادی است پس آن نیز از پی نفع باید اگر از ماده جار باشد و چون او را هم پس گوشش در گردن و نوامی
آن عارض شود گاهی صرع را حل کند و ماده او کم گردد و اکثر این صرع منتقل شود و بیشتر صرع بالغین بسیار منتقل گردد و بعضی مردم گمان کرده اند که گاهی صرع بغیر از ماده است
اگر باین قول مراد است که پیش از بخار یا کیفیت بود که دماغ را بر سر و در آن تقصیر پیدا کند و می تواند که اگر مراد نیست که پیش از سوز مزاج سافج است و در دماغ افتد و صرع از
این وجهی ندارد چه اگر این کیفیت دماغ متکیف باشد صرع لازم و دائم در آنجا و جب گردیدی و در حال نازل نشدی بلکه سبب صرع است که دفته حاصل شود و فوای از آن
یا غلبه بود و قتل کند و مثل این کیفیت حاصل در نفس دماغ نبود بلکه ماده کیفیت باشد که بسوی دماغ متاثری گردد و منقطع شود و این الاحوال از عصبوی دیگر بود و گمان در
صرع بدو یا سبب اضطراب حرکت نفس بود و سبب اختناق آن و این اضطراب سبب اضطراب حرکت شیش باشد و در سبب اختناق و استراحت نفس ظاهر شود و گویا که صرع
شیش مخصوص و لا دماغ است و شیش صرع مخصوص و لا بعضی دیگر است یعنی اگر شیش اول دماغ را عارض شود صرع نامند و اگر اول بغیر دماغ از اعضا عارض گردد و شیش خوراند
و گویا که حرکت عطاس حرکت صرع خفیف است و صرع عطاس که بر دفع قوی است مگر اگر اکثر دفع عطاس بسوی مقدم بود سبب قوت قوه و خفیف ماده و دفع صرع
بسوی هر جهت بود که دفع ممکن و سهل تر باشد و بدین جهت صرع گاهی بجهت بسیار منتقل گردد و جرجانی مینویسد که صرع علمی است که اکثرین حرکت را

اشکلی حرارت و سبب احتراق و لزج و رطوبه معلوم شود و ماده صفر اوی باشد و اگر اکثر اشتداد در اکثر احوال ترشی دهن و فک و دوسواس بود ماده سوداوی باشد و اگر عرض
صرع در اوقات خلوصه و انقطاع صرع بخوردن غذای موافق و محو گوید دلیل بر دامت ماده در معده بدون کثرت آن بود پس اگر این ماده روی خلط حاوی جنس با سوا باشد
از دلایل مذکوره آنرا دریافت شود و اگر خلل در مرق گوید و آن در ترش و نفخ شکم و قراقرص و طبعی سکون و التماس مرق بود و گاهی با وی همچنان در میان کتفین بعد
تناول طعام و عدم سکون آن تا وقت بصرم او پس بدان بعد تناول طعام باشد و چون بر خلا عارض شود یا قبض طبیعت عارض گردد و تبلیس طبع باطل شود و خاصه اگر
تدریج مرق بسوی فوق و رطوبه در بابتی طعام غیر منضم عارض شود صرع مرقی بود پس اگر بخار مرق فاعصر صفر اوی باشد از التماس و زردی رنگ و انقطاع عقل
مائل بصبر و غلبه دریافت شود و اگر بخار او سوداوی باشد با وی عوارض الیخویلیا و جبین و غیره و نبض نفس و حسب موت یا انقباض و خفوت از ان حادث شود و اگر
خلل جگایا صعد و بخار از تپه بدن بسوی دماغ بیان کند رنگ سوری و خشکی جلد و قمل یا ترهل و دلغری و فریبی و نبض قاروره و حال اغذیه متقدم و تب یا ضعیف و جفا بین
که از معده و رحم و عرق غیر آن خارج می شود بران دلالت کند پس اگر دمای مائل با ترش بود سخی رنگ موجب نبض و شکم تنگم در قوع صرع باشد و اگر صفر اوی با مغبی
یا سوداوی بود لطامانی که مذکور شد دریافت شود و اگر در دو قراقرص طحال گوید و بالفقه یا صلابت طحال بود صرع طحالی باشد و این قسم صرع سوداوی بود و با مشارکت
بدن در اکثر باشد و اگر سقوط کرم از شکم احیاناً و کثرت سیلان لعاب خصوصاً در خواب و سرگردن سیلان جوع و احساس صعود و حرکت کرم هنگام کرمی و در شکم در اوقات
بیان کند صرع امعائی باشد و اگر تقدم و رج و گرانی در عانه و کچ را ن و نواحی پشت و قفل در رحم گوید و با احتباس چرخش ناشی از طوبات منقبض می شود و صرع رحمی بود
و صرع رحمی اگر در حالت حمل عارض شود و بعد وضع حمل زایل میگردد و اگر ترک جماع و احتباس سنی و قفل در او عیله منی و صعود چیزی از نواحی آن محسوس شود از شرکت اغذیه
سنی باشد و اگر ارتفاع بخار قبل از نوبت مثل هوای سرد و شدید بر فک و سر و دست یا پای بیان کند و هنگام نوبت مشتاک شده ماند و برانگ ناید و رنگ وی سیاه شود
و انگشتان دست و پایی متقلب گردد و نزدیک نوبت خمیازه و فائزه بسیاراید و بول نه و زرد و پر آب صرع اطرافی باشد و اگر تقدم ضرب سر و یا گردن عقرب متلاذز و بگوید
صرع غریبی یا سنی باشد و اگر آثار صرع اصلی و مشارکی یک پانته نشود و با وجود سلامتی افعال دماغی و دیگر اعضا مانند کسبی صرع اقتصر از نوبت دماغی باشد و این

علاج کلی اقسام صرع

باید که وقت نوبت که رسیده که از موی یا پنبه یا پارچه نرم و دوخته باشد در دهن گذارند تا زبان نخاید و دهن کشاده ماند و اعضای مصرع را دست و شست و طبعی نگارند و اکثر
دست و پا و منق از اضطراب و سوسپت و سعطات و نفوختات معطیه و جورات و بخورات و شومات میفقه بعمل آرند و اگر بر مرغ بر مرغ و سوسن چرب کرده و با بایغ فیهرا آلوده
در صحن بگردانند تا طوبت باقی بر آید و خصوصاً در شرکی معده فی الحال نفع یابند و قبول اسکندر از تسخیر بهر حتی الامکان غلبه فی الفور فاقه حاصل میشود و بعضی بر این کار
نمک پدید بر جای و رسن کف سبوس کنند مفید نوشته اند و یا جاورسن و کج سباده و زبر النج سیاه و قسط تلخ و پنجه دانه و مغر تخم سید انجیر و واحد یکته که نمکید کنند و در غن قسط و زنبق
عمره های گردن بالند و جذبه سترک باشد و صلابت سداب یک باشد بر پیشانی ضا و ناسید و اندکی از بر و رینی و سندان و ترشش آید پس در کس دست با لوبیالستی تمام
بگوید که بحالت اصلی آید و بالشرط ان و بر پارچه خشن یا خردل و سبتن یا زرد و زان نیز نافع بود و از جمله سعطات و نفوختات که در بخار عمل می آید سوط یا رنگانی خرد یا یک یک بکعبه
در کف دست مالیده است و کذا اسوط بنیق هندی معمول و چون تخم لاس و یا تخم ترنج یا کدوی یا انگه آب ساینده در بینی چکانند فی الفور بهوش آرند و اگر در تلخه شغال چند
عدد در فلفل گردانند اخته و مطبخ یا و نیز چون خشک شود از ان فاعل و عدد آب ساینده در سر و سوراخ بینی و سه قطره وقت نوبت بچکانند صرع بالکل زایل شود و عرق نیاگوش
فیصل است و پنبه گرفته خشک کردن و در وقت نوبت آن پنبه یا آب تر کرده و دو قطره سوط گانیدن مجرب است و قطره شیل یا آب زنگوش و کذا آب جربنجوش و صمغ
مطبخ و پنبه نیز مفید و کذا شونیز و جزوفوشا و نیز جزو صبر قوطری ریح جزو دروغن کج ساینده چند قطره در بینی چکانند نافع و کذا فطوره آب پیاز سخی در بینی وقت نوبت
از لاله شدت صرع میکند و آلیها مغر تخم کجکان اعقران فایند مساوی در آب ساینده وقت گرفتن صرع سحر قطره در بینی چکانند مفید و گویند که مرور بر محلول در
بینی چکانند صرع را در یک هفته بکنند و تلخ که بر درخت عشره شباشد و رنگ گوناگون دارد و بر پدین نمی تواند از خشک کرده با هم زدن او فاعل و کوفته نیمه وقت صرع
در بینی و سیدن مجرب است و یا برگه بار بیدال خشک ساینده بقدر یک سخی و در حالت نوبت بانوبه نهاده و در خرین بر مندر و مرین بر است

که آب اینی اویسار آید و اگر از احتیاج افتد یک فصد دیگر ببل آرد و کفج بستم خطل قمار الحار و نوشاد و شویند و کندش و فلفل و خربز سفید و زنجبیل و هر و فلفل و زنجبیل و
واسطه خود و سن عاقر قرحا و فافا و اناسود و مرکب سائیده مفیدست و از جوهرات نافعه در حال صرع عود و صلیب و دار یک یکا شد و عرق بادیان سائیده و جلق کاین سبک
است و با حلیقت چند بیدتر شده و در سکنجین عنصل یا عنصل حل کرده بکار برند و با حلیقت در آب العسل حل کرده و بخلق ریزند و اگر بادیان انیسون زیره کرمانی جو سائیده صفا
نموده گافتند حل کرده و جوهر کنند بپوش آرد و کذا عود و صلیب عود هندی چند بیدتر پوست ترنج مشک سائیده در عرق بادیان و جوهر کردن معمول و اگر در یکشنبه
گوش نهیرند و با زنجبیل آن آلوده بدارند و عند الحاجة قدری از آن آب شسته در خلق مصروع ریزند با الحاصبت سودمندست و خون خرگوش نیز همین اثر دارد
از جوهرات سکنجین فافا و اناسود و پراپ و قندهار و افطار الطیب قفر الیهم هر کدام که باشد و کذا مغز تخم شریفه سائیده در پارچه قلیل ساخته و بایند جامه در طون فاسفس
تر کرده و در آن پیش بینی او نمایند و بخیر تاج خروس نیز نافع است و جالینوس گوید که اگر موی انسان بسوزند و بوی او عبا صبرع بویانند نفع میکند و از شوق سدا
یا و در المسک در حالت صرع و قرب است عجیب الفعل است و بپسیدن عاقر قرحا و چند بیدتر و حلیقت و جوده و حمله و فافا و اناسود و در صره بسته و با فافا
از آن ساخته و روغن یاسمین و کذا کندش سائیده در صره بسته بپسیدن بقوت عطسه آورد و کذا خردل سائیده و بپسیدن پیاز و دوباره کرده نیز نفع میکند
و کذا شمر زنجبیل و شبت مفید و در حالت افاقه درین مرض تنقیه خلط غالب بمرات خصوصاً در زمان نقصان نور قمر نمایند و اگر چه استعمال فی مفراط صرع
و داغی مفیدست اما جمیع انواع صرع فی نافع گفته اند اگر گاه ای بمقیات مناسبه مثل سکنجین و آب ترب و شبت و بباء العسل فی فرمایند مناسبست و او را ببول
و جماعت سابقین و فصد صافن سیاه در بر صرع کنند و اگر صرع با و در عارض شود یا بکثرت اخلاط افراط نماید استقرای ماده کنند در بر صرع برای استقامت و خلط غالب اخراج
نمایند و اگر از فصد مانعی نباشد فصد کنند چه انصاف او در بر صرع و خصوصاً از بای نفع بخشد اگر از فصد نوبت تغییرید داغ او نرسد و بعد استقرای بحسب ماده و فصد تنقیه را سنان نمایند
بغیر از جاذبه و بتقویت داغ پردازند و سکون و آرام غیر مفراط بمصر و عین اولی است اما بعد تنقیه بدن با صحت بقدری استعمال کنند که نوبت بالنگی نرسد و سبب است
و ساکن دارند و زیاده حرکت ندهند و آنچه میدارند اسافل را بر آن تحریک زنند از اعال بدینند و از آنچه ماده را با سفل مسخر سازد ماشین بدن است بتایید ریج از بالا نیز و بایک
از سینه و پشت او بخرقه درشت شروع کنند حتی که بدن سرخ گردد و بعد بتدیرج طرف ساق فرود آرند و درالش هر دست شدیدتر از اول باشد و درین حالت
سر راست بماند و بعد از الش چند قدم بردند پس گاه سواد با سفل بخیزد گردد و لک سر بشاند جائز بود و بعد تنقیه و جذب سواد با سفل مجامع داغ بر بخت سکنجین و داغ
نیز صرع نفع دارد چنانچه گویند که داغ دادن بر پیشانی میان دو ابرو و بایر تارک سر و جماعت بی شرط پس هر دین الکفین بر ساق و بر مرق و شتی معتدل درین باب
تایید جامع النفع است و بعد تنقیه و اسهال راحت دادن چند روز داخل مجامع و غرغره بری و ابابرج فبقرا و صفرو مانند آن در حمام و وضع مجامع تحت شتر اسیدینه
و تسخین بر بدستور مذکور بک نداد و هر صبح اشربه مطفط و طویات و منقی معده مثل سکنجین عنصل در سرباب گرم و در گربا آب سرد و خربز فسنجین سکنجین و ری
که در آن صفرو زونا و بادیان و انیسون باشد و همچون عاقر قرحا و گافتند و مصطکی و جوهراتش عود و معجون بخاج و سیسیا الیوسی چه حاضر باشد استعمال کنند و ترنج سینه
و گردن و فقرات پشت و صدغین و شینون بمغز ساق گاو یا شتر بر روغن گل حل کرده صواب باشد و از اختیارات خیرست که سافسیا و در جوهرات شتره تها که بسیارند
و دام بپسید و دامت چند بیدتر و عود و صلیب و مشک نیز مض نفع بلیغ میدهند و تر و ماده عود و صلیب ریمان بپسید و در گوی مصروع انداختن معمول است و آنچه سکنجین
و یا قوت و زرد و الاس و عاقر قرحا و حلیقت هر واحد در گردن مصروع بسیار مفیدست و گویند که تعلیق نمرد و شرباب نجات و لاوت مانع عود صرع است و آنچه در موی سر
صاحب صرع و مجرب است و از نشستن بیاد نهد و بسیار گرم و بسیار سرد و در با هتاب جایگاه بلند و در عجا و گردن که بهندی گازی در شتره نماید و در عجا و خراج اجتناب نمایند

ذکر او و سبب ناسیه مفید اقسام مصر

هرگاه بخواهیم از این نور بهره گیریم و شکر او بشمارد و از سنگ یکی مختلف الون و دوم یک رنگ برآید پس قبل از رسیدن آنها بر زمین می‌پوشت شتر یا بچه گاؤ گرفته به صاحب مصرع تعلیق نماید مصرع را نکلند و تجزیه بشنخ رئیس سیده و اگر حلقه پستانی خرگیزند و در عرض ششگانه بشقوق بسیار و بر سر مصرع او نیزند بنوعی که بشقوق سر اسپ و گاوی و نیزند تا یکسان اکل شود پس باید که هر سال تجدید آن کنند و تجرد الجاج که از محدوده اکیان بزرگ بود می‌آید تعلیق او بر مصرع

میزیل صرع است و طبعی گوید که گوشه بغل در قطعه جلد صرع کرده بر صاحب صرع آویختن نفع میکند و سیقورید و سگ گفته که اگر از اصابع الصفر کف کامل گرفته در خانه
آویزند سکنه آن صرع نشود و رازی گوید که شرب آن بعد از دو روز نفع صرع است و این نیز گوید که اگر قطعه جلد در لسان سوی انسان بسته در گردن مصرع آویزند
نافع بود و نوشیدن پذیرای حیوانات خصوصاً خرگوش با سرکه از جویبار است و همچنین سنگ عقیق ساییده چون مکر بنوشند فایده میکند و شرب بندق هندی و سوطان در آب
چقدیر نفع دهد و گویند که سوطا و بوزن حبه بر وزن با دام نافع است و سوطا استخوان سوخته انسان شفا میدهد از صرع و بعضی گویند که کفشقال آن باشد که متوجه
محببت و جالینوس گوید بدیدم که شخصی استخوان انسان بمصر و عین میداد و خلقی که از آن شفا می یافت صاحب خلاص می نویسد که اگر استخوان سر
آدمی همچون سر ساینده پیرامون دو درم از آن بخورند تا سه روز جمیع انواع صرع را سودمند است و اگر اینها نعوکند بهفت سرگس کنده یا قدری آب ساینده
در بینی چکانند که باذن الله تعالی دیگر عود نکند و حلیت با سکنجین خوردن بسیار نافع است و گویند که فعل او مثل فلان است و تیکه سوطا که ده شود و اسطر
گفته که خوردن عافیه حاصل سرشته بحسب مزاج مریض در آن صرع محبت است و مالقی گوید که خوردن گوشت بید و سوطا باغ او مع سرکه دفع صرع است و کدو
خشک اگر گس بقدر عدس در آب چقدیر یا بطبیخ مرزنجوش مخلوط کرده سوطا کردن و جالینوس گفته که خوردن ماقشیشای ذبی با عسل نافع صرع است و هم گوید
که خوردن سم خر سوخته کفشقال مفید صرع است هر سرس گوید که اگر آن سم است خراگشتی ساخته در انگشت دارند صرع دور کند و کذا جگر جمل بیان تقدیر کفشقال
با سرکه خوردن بصنع نفع دهد بقدر اوسی بنویسد که سم خرا بل یا وحشی سوخته نیم درم متواتر خوردن نفع میکند و هر گاه جگر خربیان کرده بخورند نافع بود و این نوع گوید
که گوشت جمل بریان یا مطبوخ بزیت بار و وزن کبیر برای اصحاب صرع غذای محمود است و رازی گوید که خوردن گوشت ارب مطبوخ بشت و مشوی نافع صرع
است این سر افیون گوید که خوردن خربق درین مرض بعدیاس محبت است و سانشانی است و صاحب خلاصه التیاری نوشته که خوردن این
جذبید ستر شربت کامل هر روز غذای جرب ساده در آن صرع محبت است سویدی گوید که هر روز خوردن و و شقال پنج آنخوان تاسی روز مزیل صرع و
محببت است و بعضی برای صرع سوداوی یک مثقال اذن تجربه کرده اند و خوردن کبریت نیز مزیل صرع و محبت و تناول سداب بستانی در آب عنب
محببت با تخلف است و شم غالیه و کذا اسک شربا و قما و نفا و سوطا بر وزن و کذا آبش باک سداب و جذبید ستر و وزن تخم عود صلیب پنج روز متواتر و کذا انجودیه
مسلوق مطیب بزیث خوشبو و صغره اکلا و کذا شرب غاف عرق دو درم و کذا سکنجین عسل هر روز و کذا خصیة الثعلب کبیر اکلا و شغل انسان سوخته مشموم و
کبریت احمر شربا از مجربات است و از اطباء دیگر نقل کرده که شرب بقیه سنگ شست و سم چ چار و خش محرق و پز انوی خرد و سب و خرد رومی و الفه اسپ ماده
وقته و آب طبع خود سیاه و لک تخم شاهسقم و استخوان بر سوخته و اسفنتین و حجر القمر و اقیقین و خون جدی و بول انسان و الفه مهر و صغره صغره و فخر الیه و سلجی
و تلج جگر کبک رسائی که درج کنند و گرم باشند نیم درم و اکل لحم خرد و خش در اول ماه خنجر و روز و کذا جوف ابن عرس سوخته ساییده هر روز یک مثقال شربت یک سال
متواتر و همچنین دماغ او و لحم او و خون او تنها و شرباب و کذا اسپ لبر که و کذا انفه ارب سبکه بالعسل یا تنها و کذا دماغ شتر خشک کرده لبر که در اول و وسط هر ماه و کذا
خون خشک و شرباب آس بری یا برگ یا شاخ او در شرباب پخته و کذا قرن گوشت لبراب و کذا گل خاکیکه رم لبراب کذا اندام است اهل سن کذا اظلا و نقره ظاهر
مسامی صغره ساخته در شرباب یک شبانه روز انداخته آن شرباب نوشیدن و صغره مذکور بر صاحب صرع تعلیق کردن و کذا ادمان شرباب شرباب طرف طلا و کذا زهر سنگ گشت
نهری عسل کذا که باد و درم لبر که و کذا اظلف جاموش سوخته سوده مثقالی باب و کذا زوفای رطب بصنع عربی و کذا امراره خروفت خشک کرده سوده لبر که و کذا دماغ
لبر که و یا خون او و شرباب و یا عسل و کذا فوه لعسل یا بشراب لعقی زهر خرس لعسل و کذا زهره ساوسی و کذا امراره سمائی و کذا زهره گو سفند و سوطا دماغ خروفت زهره
و یا زهره سنگ شست و یا خون او و یا زهره شتر و خزان و یا زهره رگ یک حببه مشک یا سبکینج بشیر و خرد و یا زهره خرس یا آب چقدیر و یا بول قنقد و خون او
سه روز متواتر و یا زهره سمین و یا زهره باشد با شرباب یا زهره که حاضر باشد بشیر و خرد و یا زهره گفتار و احتمال زهره خرس و تعلیق دخت سداب بر
و شاخ و برگ در خروفت کمان بسته برگردن مصرع و کذا زهره صغره و کذا یک شرباب عود و خش بر سر و تبدیل آن در هر سال و کذا اسوی سنگ سیاه و کذا پنج
فاشرا و کذا قلاده فاونای رومی سی مثقال و کذا زهره که چشم سقور و کذا اینج و کذا فاد زهره معدنی و کذا الکتمک و کذا اطراف باد و روح

و قلب خطاف در جلد اول پیچیده و کندا چرخ گوش سپ در جلد بغل کرده و کندا حجر القمر و کندا زبد البحر و خاتم حافرا سین حار و خش و یاز بهر جود و باد پیچ و غذا بلسان الحمل
مسئوق مطیب بزیب یا بر و غن بادام میراث کثیر و با چغندر مسئوق مطیب بخرد و با بایان حواری شیر قلابض

اذکر ادویه سندی نافع النواع صرع

سقوط پنج نیل بآب سائیده و کندا بول نیل و کندا رتن جوت سائیده و کندا فلفل گرد در زهره کھوس پر کرده در سایه خشک نموده سائیده بقدر دو سبغ نقوش
کردن و کندا ایر طمع پوست و تخم سائیده ناس که فتن و کندا آوختن جوز بود و یا حلیت در گلوئی صاحب صرع بالخاصیت نافع و استخوان و میرگین رگ با خود داشتن
و خاک که خاک بران بول کنند و خود داشتن نیز بالخاصیت دفع صرع است و پوشیدن انگشتری نیم خربوز سه شنبه در انگشت دست چپ و کندا انگشتری از شاخ
چپ گاو ساخته در دست چپ محب نوشته و سقوط بزرگ جیت یعنی بر و اسن نیز محب است و کندا الفوی مغز تخم نموده نیم عدد فلفل سیاه و نیم عدد باریک سوده محب
و اگر شیر آگ بر سرد و کف بسیار مانند و فلفل سوده بران پاشند و برگ آگ بران بپزند تا جیل روز و متواتر و درین مدت پای نشویند محب نوشته و گوشت که
بزار پایه که بندی کهنه بره گویند در ظرفی کرده درین آن بند نموده بسوزند و از آن سقوط نمایند و کرم از دماغ خواهد افتاد و شفا خواهد شد شیخ سیف الدین که از اسباب
محركه صرع انتقال بسوی سوای معین صرع است چنانکه از اسباب مزیل صرع انتقال بسوی سوای معین از آن است و کل حرارت منفط شمسی باری و جله برودت و
جماع بسیار و کثرت باران و باد شمال و جنوبی اما شمال و بلاد شمالی بسبب جمن مواد و منحل و بلاد جنوب و بلاد جنوبی بسبب تحریک خلط و کلی دماغ و ترقیق و تشویر آن و
ورشتا بسیار بجان میکند چنانکه در شمال و در خریف بسبب ساد خلط و در بلاد شمالی کم افتد لیکن قاتل بود بهر آنکه اگر بسبب سوای بنودی عارض شدی و در دماغ طبعه غلبه
گاهی تحریک آن کند و حرکت و دیدن حرکات سریع و دایره مثل و لابل و بر بالا و از بندنی بپستی نگرستین و بسیار نشستن در حمام و استحمام قبل از معضم و تحریک گرم
بر سرد و متواتر چیزهای مؤلف خون بخاری و سوداوی مثل شراب که در کس و نیز و معطر بود آنچه از شراب نوصاف بنود و رقیق نباشد و صرف ناکلی در دماغ و کف نشسته بجا بپزند
و از آن و عدس بسبب لید خون سوداوی که اگر کبشک جو مخلوط سازند و با قلا ایضا و ثوم بابر استلای سراز بخار و پیاز کندک و بنابر اگر جوهر او مستحیل بر طوطی رد می شود
و شیر ایضا و حلویات و کثرت و سبوت و در طعام و تمامی مغذات و لطف و قباض و بارد و کل حریف ماد و پیضه نیز از محرکات صرع بود بسبب تشویر خلط و تحریک
آن و تخم و سودا و هضمی و سرد و آلام نقصانی قوی از غم و غضب و خوف و الفعالات حیثیه قویه مثل استماع آوازهای بزرگ چون رعد و برق و توپ و تفنگ و کوفتن طبل
و آواز شیره و اصوات صدادار مثل صوت جلاجل و آواز شیده مثل صرغ و دروازه که تیز باشد و همچنین از دیدن انوار باهره مثل برق درخشنده و نور چشمه آفتاب و از
طراست حرکات قویه مثل حرکات باد تند و گاهی صرع از ریاضت بر امتداد و از جماع بجان میکند ایضا شیخ بنو سید که تدبیر عام برای جمیع مصروفین است که از غذای
محموده که آنرا ترطیب محمود غیر مسطر باشد استعمال نمایند و از امتلا و سوء هضم حذر کنند و این چنان باشد که پیش از تمامی شکر یک غذا کنند و کسی که عادت او
بخوردن یک وقت جاری نباشد تقسیم غذایی او که کم از یک کردن شکم باشد بسه حصه کند و یک حصه صبح و دو حصه آن شب بخورد و بعد از ریاضت لطیف و کثرت
شراب نکنند که آن دماغ را بشدت متعلل گرداند و اگر از استعمال آن چاره نباشد اندک از شراب کنند و روق و مالک المعوضت بخورند و معطرترین شایا ایشان شراب عقیق
استحمام و ایضا سردی شدید بگوید و آب است که سر از لطافات جله حرارت مسطر یا برودت مسطر محفوظ دارند و در حمام زیاده نشینند و مصروع از جمیع لحوم غلیظه و
قوی غذا و همه انواع مایه بکارد از لحوم جمیع چهار پایان بزرگ اجتناب نمایند و بر لحوم خفیفه مثل گوشت چوز و مرغ و دراج و میوه و کنجشک لیلی و کوبی و قناری و فینج و جدی
و عزال و این بقصد روز رند و گویند که تخم خنزیر و ششی آنرا سخت سودمند است و گوشت بر اینها بر خفیف و قلت ترطیب برای ایشان ستوده اند چنانکه حلویات و دسوات و
مانند آن بر آنها مکرر دانه اند و از بقول اجتناب کنند حتی که از قطف و بقلع مانی چه جای غیر آنها و خصوصاً کفسر که آنرا در تحریک صرع خاصیتی است و اگر ناگزیر باشد
شاهتره و کاسنی استعمال کنند و در کاهو بنابر تعلیظ انجروه و حس رخصت داده اند و من بهتر نیامد و همچنین رخصت کشنبر برای منع بخار از سرد داده اند و من آنرا مکرر
میدارم و سنگتار آن ایشان را نشاید الا در صفراوی و دوسوی و اما چغندر در آب پخته بزیب و مری و مانند آن اصلاح داده اگر پیش از طعام برای تبیین طبع بخورند
چهارمست و شمیدن بوی سداب بجله بقول نافع بود و چون اندک شبت و سداب در طعام ایشان افتد نافع باشد و باید که از جمیع قوا که طب و غلیظه اجتناب کنند

والالبعض قوا بعض بر طعام بقدر قلیل برای تشدید فم معده و احراق غذا و تبسین طبیعت و منع بخار بدینند و واجبست که از جمیع اغذیه بخلیه بخاریه مثل شام و ترب و کرب
و گز و فطر و باد بجان و ایضا از جمیع اشیا حریف و منجر احراق نمایند و خورول از ان جمله است که ایشانرا ایذا میدهد به تخیله و اسالت فضول بسوی مانع و توجیه او در تخیله بسوی
آن و تفرغ او در مانع را بجرقت خود و از سر و دست یاب و استلایه بپزند و از اغتسال بایکرم بنابر رخای آن و آب سرد بنابر تخیله و در سر آن بروح خاص اجتناب
کنند و اگر مصروع را استلایه از طعام عارض نشود فی کما نند و بعد ان تلطیف تدبیر نمایند و باید که از اغذیه مشبهه مثله مخدره و منجره بپزند و اما استلایه از شراب بسیار
مضرست و اما اندک از ان تشدید نفس و تقویت روح و تزکیه آن کند و از استکثار آب غنی کند و استکثار از آب مضرترین اشیاست و قلیل که کثیر و بالجمیع خواب بسیار
و خصوصاً استلایه بسیار مضر بود و افراط بخوابی نیز مضعف و محلل روح است و معذک مانع را از انچه مثل گز و اول تدبیر صرع اجتناب از اسباب محرکه صرع است
که مذکور باشد و بعد استفراغ و تنقیه بدن اگر احتیاج ریاضت افتد استعمال نمایند و طریق آن سابق مسطور شد ایضا شیخ میگید که تعلیق فاوانیا را متعین در
منع صرع تجربه کرده اند و باشد که این خاصیت برومی رطب مخصوص تر بود و از او بدیه که دماغ باید نوشید غایقون و سیسیلیوس و استور دیون و زراوند و جرج و فاوانیا
ست و هر وقت آب بخورند و استیاق نموده که هر روز بقدر بند که از ثبات در بطوس و دوبار صبح و وقت خواب بخورند و این از انچه است که بدان عالمی شفا یافته و بعضی
برای ایشان استجاب نموده که زردی و زردی و جوده بخاصیتی که در ان است و ایضا خنثی که آن پنج اشتر است بخورند و از انچه ایشانرا مانع بود و الا اقل
است باین صفت بیکرند و مفصل در دیگر در ان سرکه باشد اندازند و سر او محکم بسته بخورند و در ان جمل و زردی و فاقاب و جرج اسد قبل طلوع ستاره شمع عالی است و روز
باشد و دیگر را منورض بخوب در آفتاب بدارند و در هر اندک مدت بگردانند تا وصول حرارت با جزای او یکسان باشد پس دیک آبکشایند و مفصل را که مثل مطبوخ منتهی شده
باشد افشرد و عصاره او بکیند و بعسل مخلوط کرده هر روز بقدر بلعقه از ان بخورند و اگر جلد مطلوب باشد اسفیل اماره کرده در آب و سرکه چوشانیده صاف کرده از ان بخیج عسل
بسانند و از او پیچیده برای ایشان است که بکیند سیسیلیوس و حب الفار هر یک به مقدار متعادل و زراوند و جرج و شیخ فاوانیا هر یک به مقدار متعادل و قمر صرع اسفیل
هر یک به مقدار متعادل و بعسل کف گرفته بشیند و هر روز بکیند و درم با سکنجین استعمال کنند و استعمال لایق بلدی که هوای او رطب جنوبی باشد بشهری که هوای او ملایم
لطیف و مجفف شمالی بود مثل استعمال در انسان از سن طفلی بسن شباب است و منفعت برای مصر و عین و بکرگاه مصر و عین و التوائی عضو بالشیخ او عارض شود با شش
روغن مناسب آب نیگرم و غرقوی آنرا بر بکیند مسحی گوید میباید که در جمیع انواع صرع از همه انچه صعود بخار بسوی سر و استلایه تشدید آن کند مثل سداب و پیاز و گندناو
کرفس و خردق با قافا و قنبیه حذر کنند و باید که نان محکم الصنعت جید الا حمار که آرد او را خوب البیده و در نونخته و در خمیر و اندک کشنیر خشک داخل کرده باشد بخورند و از
بقول کاسنی و بودینه و حقه و زردی و زعفران و عصافیر و قنبر و دراج و از چهار پایان کم جدی و غزال برای مصر و نیکوست و در طبع انیسون و دارچینی و کرب و داخل کنند
و خورول فلفل و اشال اینها استعمال کنند زیرا که اگر چه اینها ملطف اند سر امتحالی نمایند و از انهای تازه و البان و فوکه رطبه و شراب و استحام خاصه بر طعام اجتناب کنند
و اما حمام قبل از طعام کثیر ضرر نیست اگر دفعه آن در هوای سرد بیرون نیایند و عقب و بعترت طعام تناول نکنند و سکنجین عین عظیم المنفعت است و بخیج طبع زردی
خشک چون در زمستان سکنجین عین و در تابستان بشربت افستین استعمال نمایند صاحب کامل گوید سزاوارست که صاحب اینهمه از جمیع اطعمه مولد بلغم و سواد
مثل نجوم بقر و نیوس و حرقان و خناصر و برانس و بطلات و سموک کما و فطر و نان فطر و مانند آن و جمیع فوکه رطب مثل شفتالو و خربا اجتناب نماید و ایضا از نجوم
و عدرس و سداب و غیره که در قول مسحی گذشت که این همه استلایه سر از بخار روی میکنند و از جماع و کثرت دخول حمام و شرب آب سرد و شرب روغن باد و مثل جابو شیر و سکنجین و خنجر
و کبیر و قطران و مانند آن که جمیع و مشورعت اند و قدیم نوبت او میکنند حذر نمایند و شمیدن مرز بخوش و نام بودینه و فاوانیه و فنجانگشت ان را مانع است و
غذایان که صنعت او در تخیله و نمک تصحیح حکم باشد و اگر آرد و آب طبع خشک شربت باشد مانع بود زیرا که منع بخار است متصاعد بسوی دماغ میکند و ناخوش او
بالجموع طبع لطیف مثل کبیر و دراج و تینودامی رضاضی ملح و کبیر و محلل و حقه و مطبیب لیسر که دمری و زیت و کرب و یا سرکه شتر غار و سرکه مفصل باشد و نان مبلول شراب که
کینه و نه باشد بخورند و از فوکه سوز و انچه و سسته و بلغم بخورند و امتصاع مثل شکر و تناول شکر طبرزد و فانیذ شکر و جوارش سکرو مانند آن کنند و ریاضت تو مثل سواد
سپنجیک که سیدان لوب بچوگان قبل غذا استعمال نمایند و اندک استسراحت کنند و حمام معذل الحار استعمال نمایند و غمر اطراف و دلک جید کنند و در حمام طول مکث

نمایند و بعضی قد گفته اند که صاحب صرع و اندک عاقل و قوی باشد پس اگر عطسه آید اسید صحت او دارند چربی و ایلاتی و غیر آن می نویسند نگاه کردن اندر چربی است که در گردان و برت و آب روان و آشپای شفاف بران و انش و خوردن شیرینی های سخت شیرین و طعامهای سخت چرب و گوشت اسب و شتر و گوزن و جانور لاغر و پیر و قد بد و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبه و هر چه از شیر سازند مانند ماست و پنیر و شیرین جگر و جگر دارد و اگر باد و غبغب و اندکی کشید و طعام او بنزد سود دارد و اگر چندان بنزد و آب کامه و روغن زیتون مثل اجاریب از اندویش از طعام بخورند طبع را نرم کند و بدن سبب نفع بود و اینسون و کرد و باد را چینی اخلاط را از دماغ فرو دارد و از رگها باد را در اول بیرون آورد و پس چینه سوخته و بوسه قیر و کند و شاخ بز سوخته و جلود و بار و در زبان دارد و اگر گوشت بز بسیار خورند بیم بود که صرع تولید کند و اگر نگاه خبره شوند که از آن نمکین شود یا ترسد در صرع افتد و از سبب و جزو بیضه مرغ و جگر و از دیدن و آب تا حتن و خواندن بسیار خصوصاً کبوتر لبنه احترام نمایند از طوطی گوید که جاست ساق در رموی نایت مطلقاً بعد از قصد صافن کنند و اگر مرض از عضو باشد ابتدا البالاج او نمایند پس تنقیه بدن با دماغ کنند اگر آن اصل باشد یا معده مطلقاً و از جمیع بجزرات و منقذات منع نمایند و آنچه منع بخار کنند مثل شیر و ام و بدینند و بپاوست تریاق الذهب اگر کنند و تعلیق زمره و شرب آن و پوشیدن انگشتری در خضر دست چپ از سم راست خرساخته بشرط تجدید آن هر سال نافع بود و این معجون از اختیارات مجربین است اسطوخودوس کشیده خشک هر واحد و ده درم سداب هفت درم غار یقون پنج درم خاکستر سم خربار درم خون خروس و زهره آن و مراره که سفند و حجر البقر هر واحد و دو درم زمره و غیره و واحد نیم درم در شکر مقوم بگلاب بسازند شربتی از آن یک شقال بطبیخ اقیسین با آب سوزور در خواص آمده که فادانیا سداب و دماغ هر دو درم موش و بندق بندی همه بعضی آن اگر تخلیق نمایند صرع را منع کنند و از خواص مکتومه است که هر گاه ماه و آفتاب در برج سرطان یا اسد مجتمع شوند و طالع زهره باشد از طلا و نقره خالص هر واحد و شقاله سنی ساخته در همان ساعت مذکور صورتی از شیر که در گردان او باد باشد و بر سر او شخصی که در دست او ناله بود نقش کنند حامل آن اصلاً صرع نکند و صرع اسب را نیز عارض می شود و علاجش تسبیح بچند سید ستر محمول در شرباب است و در باطن بینی او بر بطون سازند و طبع سداب بجلنت نشانند

علاج کلی صرع دماغی

شیخ میفرماید که در صرع دماغی اولی استغراق بجزق و فاشان و شخم خنقل و سقمینا و ایاج و طبع غار یقون است اسهال بعد اسهال در تمام سال و در صرع از هر خطا که باشد اگر غلبه خون دریافت شود قصد کنند و اگر استنار باشد بود قیغالبین یکبار بکشایند و حسب حاجت خون بکشند و خصوصاً وقت بروج و بعد چند روز زهر زبان بکشایند و در هفته برای جذب ماده از دماغ بر قفاجاست کنند خصوصاً اگر خوف کثرت برودت دماغ و ضعف آن مانع نباشد و گاهی احتیاج بقصد کرب می افتد بعد یک هفته یا بعد از قصد یک هفته راحت داده اسهال بشرباب و حقه قوی از قنطاریون و شخم خنقل و شخم بید انجیر و غیر آن نمایند و باز آسایش دهند بعد از اگر حاجت باخراج خون افتد قصد صافن و یا حجامت بر ساق کنند و حجامت موخر و میان کتفین نافع و باز راحت پس اسهال آورند و همواره حصول صحت از پس هر استغراق یک هفته آسایش دهند و بعد از این غار و عطوسات و غیره منقیات خاص دماغ استعمال کنند و چون بشنایند بعد بشنایند و آب بنوش سحر کنند نافع بود و بعد از آن تدبیر تبدیل مزاج دماغ مقویات مسخه از اضده خزل و مانند آن نمایند و سداب بپاوند و واجب است که سنخات و مصلات مزاج دفعه بعمل نیارند بلکه تدریج استعمال کنند و اگر از این ضرر در افعال پدید آید راحت دهند و بقول مسیحی در صرع دماغی اسهال بچق قیایا بکن نمایند و تلطیف تدریج کنند و در بینی فادانیا سود بدینند و گویند که طلای روغن با سمن بر سر و کلاه بید ستر بر سر و در مغزین که از اضده با بونه و کرم قفس مساوی بایست عمل خوب پنجه مثل مرم هم ساخته و کلاه جاشا حد بد روغن بوسن با روغن یا همین برافنی و بار غن حمل بر فقرات پشت و دیگر ضادات که در علاج صرع اطرافه خواهند آمد در اینجا مفید بود و غذای محمود مثل شوربای مرغ و کباب آن بامان خشکار و بلاد مرغ و لوده و در راج بخوراند و بعد طعام بر معاجین مقوی دماغ

در این خاک که درمان خود صلیب باشد بدو مت نمودن بسیار مفیدست مانند جوارش مصطفی مرکب علیو خان و همچون اسطوخودوس و سیببخت که در قرا با دین مسطورت

علاج صرع دماغی بلغمی

اول شیخ ماده منصف بلغم نموده از سهیل آن وجب ایابج بکرات تنقیه نمایند و یا بقول حکیم علی شریف از باریان شیخ باورین اصل السوسس گاو زبان و اسطوخودوس
پرسیاوشان هر یک چهار ماشه سوزین منقی ده وانه انجیر سفید چهار عدد سیسیالیوس دو ماشه وعود صلیب یک ماشه گافند عسل چهار توله منصف واده شیون
نخعیل تربد هر یک شش ماشه سنای یکی یک توله فلفل از چهار ماشه مغز فلو س شش توله افزوده سهیل و سهند لیکن روزه نوبت نباشد که سهند
و گاهی حب النیل و بسفنج هم در سهیل افزوده می شود وجب شیار وجب بلبله وجب اسکندر وجب فاو انیاسی علوی خانی نیز به تنقیه دماغ مفید
و بسده نفع از غر و عطوسات و سعو طات ماده باقی را مستاصل سازند مثلاً آب اسج فیقره در آبی که صغیر و عاقر قرحا جوشانیده باشند حل کرده
قدری آب کامه اضافه کرده غرغره کنند و دیگر غرغره منقی دماغ بعل آرند و از کندش و فلفل و مشک و فاو انیاسی شوق کنند و اگر یک درم اسطوخودوس
با اصل سهیل کفنه تنقیه نام دماغ کند و سعو ط استدی و کذا است پنج عشر بشیر بزر ساییده صاف کرده سعو ط کردن مفید و اسطوخودوس
مغز مندی در چینی مساوی و یا عود صلیب کندش مساوی سوده در بینی و میدان نیز معطس است و آفوخ عاقر قرحا حاشا و بنه بیدستر
بسیار مفید است و کذا لک در چینی و مشک و کذا خردل سفید و فلفل سفید سوده و میدان نافع و فلفل و جند بیدستر بار یک سوده در بینی نفع
کردن نیز مستاصل داده است و گویند که نفوخ منفره موش خشک کرده بقدر نیم ماشه هر روز ناسته و از شفاسی کلنی خشک و ایضا البه تنقیه بدن
و دماغ به تعدیل مزاج بر معجون سیسیالیوس و کنجین غصلی و تریاق الذهب وجب جند وجب فاو انیاسی عاقر اسطوخودوس مداومت کنند و یا
معجون زریب و معجون الصرع و معجون محمد زکریا و معجون ابن سویه و معجون اطباء گیان و معجون عود صلیب استعمال نمایند و دیگر ادویه مرکب مثل اطریفل
و اسطوخودوس و دوار المسک حلو و مر وجب اسحاق و معجون فولاد و معجون قیصر و تریاق ثمانیه و تریاق شیخ الرئیس و اسود سلیم و اصفر سلیم و سوطرا
و شلتان نیز نافع است و یا اسطوخودوس سوده با طریفل صغیر رسته بخورند و بالایش گل منفته پرسیاوشان با دیان اصل السوسس جوشانند گافند و حل
کرده بنوشند و اسطوخودوس با عسل نیز منقی دماغ است و بادرنجیو برنوشیدن مفتوح سده دماغی و نافع از برای صرع است و عرق مندی مرکب نیز مفید
است و کذا امرای بی و بطیخ مرزنجوش و پودینه و صغیر با بونه و اکلیل الملک و شبت و اسطوخودوس و نعام و عود صلیب بر سر نطول نمایند و سر بخار آن
دارند و هر صبح ریاضت معتدل کنند و بدن را با مالند نهجیکه دست را از اعلی با سفل آرند و ابتدای بالش از دست و پا کنند پس سر را نیز مالند و حتی البسج تطیف تویر
نمایند و غذا گوشت تیره و دراج و مرغ و گوشتک و دیگر حیوانان خفیف قلیل الرطوبه مثل شغنین و سیر بکشینه خشک سازند و از بقول و اعتدیه باز احتراز کنند و بجای آب
فاو العسل یا عرق بادرنجیو بدهند و بالای طعام این بخوف بدهند با دیان سه توله فاقد کبار و توله عود صلیب یک نیم توله نبات برابر خوراک و در مثقال فکر بعض ادویه
هر کس که در صرع بلغمی معمول است اطریفل اسطوخودوس و س قالیف حکیم محمد الملک تنقیه اخلاط غلیظه باغنی و سوداوی از بدن و دماغ کند و نافع است از برای
صرع سوداوی و بلغمی و برای لقوه پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله کله سنای یکی تربد سفید بد بسفنج اسطوخودوس انیسون هر یک پنج مثقال
غار یقون سفید مصطکی رومی فاو انیاسی سیسیالیوس حجاز منی مسئول هر یک دو نیم مثقال سوزین شرح دان بر آورده ده مثقال ادویه کافور نیمه بر وزن بادام سی مثقال حب
نموده سوزین ابگلاب بزنند تا نثار شود صاف کرده با سه وزن ادویه عسل بقوام آورده ادویه را بان بسهند و بعد از چهل روز استعمال نمایند خوراک تا چهار درم
و برای اسهال ناشش درم اطریفل سهیل منقی دماغ است و حجب در صراع مزمن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله زنگی پوست بلبله آمله بسفنج
اسطوخودوس گاو زبان غار یقون با دیان هر واحد و مثقال سوزین منقی سنای یکی هر یک دو توله تربد موصوف یک توله مغز بادام یک توله ادویه سیاه
بر وزن بادام یا روغن گاو حرب کرده شمد است چند بقوام آورده بسهند خوراک تا دو توله بعد نفع شبت اصول و گاهی اضافه کرده می شود و زنجبیل
نیم درم حب اسکندر صرع و فانیج و لقوه و در غشه و تب های بلغمی را نافع و اخلاط المزاج را دفع کند شحم فلفل سفید نیای مشوی خربق سیاه مقل از رقیق

هر یک یک جزو فرفلون نظرون هر یک نیم جزو کوفته بخته باب کرب سهرشته ب ساند شترتی یک ورم حب فا و انیا سسل مننی و داغ از علوی خان نا و انیا کرب
و و متقال چند بید ستر شک بختی هر یک یک ورم حب السلاطین بد هر یک نیم ورم مقدار نخود جهاس از دغوراک سه عدد و نو عید بگردین باب حب السلاطین
هر یک انگور سبز سه توله تر به سفید اسطوخودوس مغز بادام هر یک دو توله زنجبیل بود صلیب فلفل گرد هر یک یک توله کثیر اد و متقال جهاد بقدر نخود سه از شند
شترتی سه عدد و وقت خواب و دو حب وقت صبح باب گرم حبی که برای صرع نظیر ندارد از بیاض او ستادی ورم صبر سقوطی مقل از رقی هر یک یک نیم
سقوطی نیار ربع جزو کوفته بخته باب حب ساند خوراک یک متقال و برای طفل فرده قیاط حب صرع افیتیمون اسطوخودوس بسفنج نمک هندی
عاقه لیتون سفید هر یک نیم دانگ ترد بود صوف پوست پلید زرد تخم فلفل کثیر سقوطی سه مشوی هر یک یک دانگ ایاریج فقیر نیم متقال کوفته بخته
باب سهرشته جهاس از نیک شترت حب ناف صرع گوشت سنگ پشت سه توله عود صلیب سه ورم فلفل سفید چهار ورم چند بید ستر و ورم
عسل بقدر فلفل جهاس از نیک و دو صبح و دو شام بخورند و و اینکه از برای صرع مزین ناف از حکیم علوی خان قر فلفل جزو بود عود قاری عود صلیب و حب ترک
از نیک و چند بید ستر قسط تلخ مساوی کوفته بخته ب سه که غصص سهرشته و غن نارین داخل کرده اندکی از آن گرفته نشوق نمایند و باقی را بر سر طلا کنند
ایضا حب برای صرع از والد حکیم مدوح قرص اسفیل فلفل جزو بود اسطوخودوس عود صلیب تخم سیسایوس هر یک نیم ورم مصطلکی بلع ورم
چند بید ستر جد و از خطای هر یک دو قیاط کوفته بخته بسکجنین غصصی و شربت اسطوخودوس هر یک یک اوقیه سهرشته دو حصه نمایند یک حصه صبح
با عسل پنج متقال در گلاب و عرق افستین حل کرده بخورند و حصه دوم را آخر روز با گلاب سه متقال نبات سفید و ورم تخم فرفنج شک بنوشند
و و امی شندی صاحب تکه هندی مینو سید که در صرع بند تقیه و داغ تبسیط آب بار کنائی یا بندال باید که بوقه پیل می کباب چینی جزو بود مصطلکی چند
عاقه قیاط چنگ سفید مساوی کوفته بخته باب برگ و معنوره حب بقدر نخود بسته بر و زکی به بند و احتراز از ترشی مادی و عن بقد لازم شانسند و معنونه
حب صرع متادی از حجات او ستادی محوم بار کنائی خرد خشک کرده با پیل کچکانی هر یک شش ماشه کوفته بخته ناس تنها که بوزن چهار به لولی آینه بخورند
و و بار بقدر دو ماشه ناس گزند سفوف تالیف حکیم اکل خان که برای خدر و برودت و داغ حب نوشته و صاحب معمولی برای صرع سفید گفته در و غصصی
از نیک و مصطلکی ایرشتم مقرض بود بدان تخم باد بجزویه گا و زبان قافله صفار هر یک سه ماشه جد و آب نعش عود غرق هر یک یک ماشه عود صلیب برگ فرفنج شک
و از چینی سیل سنبل الطیب هر واحد دو ماشه سور بخان مصری چهار ماشه بهمن شش ماشه کوفته بخته سفوف ساخته نبات سفید هموزن او در
داخل نمایند خوراک شش ماشه بقر قیاط و اشربه مناسب شربت اسطوخودوس منفع مواد داغی بلغمی و منفع سده و ناف صرع است اسطوخودوس
و و ورم بسفنج گا و زبان پسیا و شان باد بجزویه عود صلیب اصل السوس هر یک پنج ورم زوفای خشک ایر ساسنبل الطیب انیسون باد بیان
هر یک سه ورم بویزه منقی شربت ورم انجیر زرد و هفت عدد و عسل و قند سفید بالمناصفه سه وزن او و به بدستور شربت بسازند خوراک تا هفت متقال عرق
هر یک که ناف صرع دام الصبیان و باضم طعام و دافع نفخ معده است صغر فارسی ربع رطل انیسون کاشم خونیجان ناخواه باد بیان هر یک دو از ده متقال
عود غرق چهار متقال بدستور عرق کشند عرق منتری هر یک صرع و فالج و لقوه و ضعف سده و باه را ناف است و فساد خون را دافع منندی بگل و هر یک
شاخ و پنجه انار باد بیان یک انار بنگره بگل و برگ و شاخ و پنجه یک انار و از چینی سبل جزو بود از زنجبیل اجوا بن قر فلفل هر یک یک ام علی الرسم عرق کثیر چنان صرع
از جالینوس است و تجربه حکیم موسی نیز رسیده عاقه قیاط ده متقال کوفته بخته در صلیب سنگ با سه که گفته ده متقال بسایند و با عسل سهرشته خوراک دو ورم تا
سه ورم باب گرم یا بد زده مناسب معجون ابن ماسویه بر سه صرع بلغمی و سوداوی نفع کثیر و سیرج بخش زعفران یک ورم حب الغار سه
سیلخه الکلیل الملك الطغفار الطیب هر یک دو ورم سنبل الطیب از زکی هر یک دو از ده ورم نصب الزیره نه ورم و از چینی بویزه منقی ملک السلاطین
ست و چهار ورم کوفته بخته با عسل کف گرفته سه چند او به بر شند خوراک یک ورم معجون محمد زکریا در هفته که نوبت صرع بود و اگر در آن
هفته هر روز مقدار جزو بخورند صرع در آن هفته نشود و بدو است آن صرع نه اکل گردد و فالج و لقوه بید افیتیمون اسطوخودوس و سهر

بسیار عاقل و حاسوس و با سنجیدن غصصی با ریب معجون سازند معجون که اطباء گیلان جهت سلطان محمد با شتم مصر و عیادت بود و در هر
برای صرع است بلبله کالی قرص سفید زنجبیل مصطکی عود صلیب هر یک سه مثقال اسطوخودوس یک مثقال بلبله سیاه آله هر یک شش مثقال و این چهار
مثقال روغن بادام شیرین پنج مثقال عسل سه وزن بعد از آنکه در استمال نمایند خوراک یک مثقال معجون نافع صرع که با خفقال و جوش مزاج باشد
پست بلبله زرد پست بلبله آله بلبله سیاه پست بلبله کالی کوفته نیمه بر روغن بادام چوب نموده اسطوخودوس هر یک دو نیم درم عود صلیب و این صنفی صغیر
قرنفل هر دو حد یک درم عاقل و حاسوس درم کثیره مقشر لاجورد منسول گاو زبان گل گاو زبان هر یک دو درم سوزنی منقح یک درم عسل و چند معجون عود صلیب
نافع صرع عود صلیب عاقل و حاسوس بلبله کالی هر دو حد یک درم چند ستر چهار درم زنجبیل اسطوخودوس و این صنفی سنبلی الطیب عسل لاجورد
مصطکی زربنب دو درم عسل سه خوراک از یک مثقال تا یک مثقال معجون قیصر صرع و فالح و خفقال بار دو درم و در سده که از سردی بود
و تنگی نفس و نواق استمالی و نافع باشد و سده که بشاید مشک و دوا گاو در روغن عطرین زربنادر و در سده که بشاید شک و درم چند ستر بلبله سیاه
سیاه قسط تلخ فلفل سیاه افیون میوه زعفران سنبلی الطیب و این صنفی هر یک سه درم عسل و در چند پایه چند شربتی قدر یک خود با یک درم معجون سیاه سیاه
که جهت صرع بسیار نافع است از شرب حکیم علی و گویند که در صرع باغی مثل این و دوائی نیست تخم سیسالیوس اسطوخودوس عاقل و حاسوس اصل السوس هر یک یک درم
عود بلبلان حب بلبلان قردمانای تازه از بقی حلیت زربنادر و درم عاقل و حاسوس و درم کوفته نیمه با عسل مقوم آب عسل که عسل آب
غصصی با ریب معجون سازند شربتی یک مثقال و اگر با سنجیدن غصصی بشنند خوب است و در نسخه دیگر حرف بکنیم درم عود صلیب نیم درم
بزر داخل است معجون اسطوخودوس از علوی خان که در صرع بعد طعام استمال کرده می شود اسطوخودوس افسیم عاقل و حاسوس عود صلیب
هر یک چهار مثقال سوزنی منقح ده مثقال عسل سه وزن او و به شربتی و در مثقال معجون جامع الاسرار الیف الطای که بحربست برای تقویت
و تقویت دماغ و از دیار او و در عقل و حفظ و تنقید ریاح و سردی و با جمل نافع سایر امر اضراغ است ترکیب او را یاد دارند که است بلبله کالی یک جزو و غاقل و حاسوس
کثیره خردل شسته تخم کرفس صبر هر دو حد نیم جزو گل سرخ مصطکی سنبلی الطیب و درم عاقل و حاسوس قسط مشک غبر لادن هر دو حد نیم جزو و این
حل کردنی است در گلاب حل کنند و باقی عاقل و حاسوس را بپزند و با بپزند آن شده که گرفته بشنند شربتی یک مثقال و گاهی آنرا آب دیان و کرفس سرشته جدا
بپسازند و گاهی در آن تخم حنا بپزند و در بنایت تقع میکنند و گاهی خل کرده طلا بپسازند و بدان سعو طینا نمایند وOLF گویند که اگر این
معجون را در صرع استمال نمایند تخم کرفس و آب او که با خاصیت مضر صرع است داخل نکنند بلکه عوض او تخم سیسالیوس یا انیسون اضافه سازند
اقوال حدائق مؤلف خلاصه العلاج می نویسد که تخم کرفس و بلبله کالی و بلبله سیاه و بلبله کالی و بلبله سیاه و بلبله کالی و بلبله سیاه و بلبله کالی و بلبله سیاه
اسطوخودوس سیسالیوس هر یک دو مثقال عود صلیب نیم مثقال چوب شایند صاف نموده گل قند ترنجبین هر یک ده مثقال حل کرده صاف نموده و در سده و در
مقدار او و به بحسب سن و قوت مزاج بپسازند و به سیر ایند و به بلبله کالی و بلبله سیاه و بلبله کالی و بلبله سیاه و بلبله کالی و بلبله سیاه و بلبله کالی و بلبله سیاه
تقیه دماغ فرموده معجون ریب و معجون سیسالیوس با سنجیدن غصصی چند و زرد او مت کنند و در سده که بشاید عاقل و حاسوس و در سده که بشاید عاقل و حاسوس و در سده که بشاید عاقل و حاسوس
در آن اسطوخودوس چوب شایند باشد و اگر اینها باز عود کنند حیات پس درن کنند و یا رجات که در چون ایارج و فوسف مشر و بلبله کالی و بلبله سیاه و بلبله کالی و بلبله سیاه
این معجون در ایام راحت مناسب است سیسالیوس اسطوخودوس هر یک دو درم عاقل و حاسوس و درم کوفته نیمه با عسل مقوم آب عسل که عسل آب
با عسل که شل آن آب غصصی با ریب معجون سازند شربتی یک مثقال و اگر درین ایام حرارت عارض شود سیسالیوس را طفا نمایند و با بلبله کالی و بلبله سیاه و بلبله کالی و بلبله سیاه
گردند و و این که در آن عاقل و حاسوس یک مثقال است و در قول صاحب کامل خواهد آمد درین وقت باعث تقیه خلط مجذبات است و معجون الطای که به
و اگر او به پنهانیه مفید اقسام صرع مسطور شد نیز از مجربات است سو میدی گویند که شرب نیم و تخم سیسالیوس و اسطوخودوس و در آن ایام
و عصا ده ان و آب شایانگ و در شیشان و ایرسا و تخم کدو و بنگ کالی و کسا و یوس و شیخ ارمنی و حسا و و خرق سیاه و بنگ کالی

در سده

عاقبت حاشه درم کوفته بخینه با سوز منفی یک پان بر شند شربتی بخورم و با اطفال صغیره درم مقوی یا با بچ فیقر او سطوخ و دوس غار لقون هر واحد یک درم قتل ازرق
و کثیرا بر واحد ربع درم بخوراند و هنگام ضعف قوت مقدار این او و بهر کم کنند و شربت سبک بخین عین صلی نافع است که نیکه آن در چل روز شفا بخشد و شربت سطوخ و دوس
داغ و مقوی نیست و این معجون سیسیالیوس در صرع بحر النفع است چون هر روز یک مثقال بخورند و بعد از آن چایچین باب گرم بالیده بنوشند سیسیالیوس سه مثقال حب الغار
زراوند جرج فادانیا حلیت طیب بلسان هر واحد دو مثقال چند بیدستر قرص سقیل بر واحد یک مثقال تعسل کف گرفته بشند و اگر بعد از این سبک بخین عین صلی بنوشند
البلغ و النفع بود و گاه بعد تنقیه احتیاج تنقیه نفس داغ از دمنول با بقی مثل سبوطات و عطوسات و نشوفا می افتد و این سطوخ خفیف است بکینه بدی و مندی لغم
بود که بقیه حل کرده استعمال کنند و این سطوخ قوی از آن است صبر و عصاره قمار الحار ربع درم بار العسل استعمال نمایند و حب است که عقب سبوطات و دمنول
بیکرم درین چکانند تا خراش فروج درین پیدا کنند و گاه بعد تنقیه حاجت تبدیل مزاج بشل تریاق کبیر یا معجون فلا سفیا مثرود و بطوس و تشیم مثل سداب و مشک
و غیره میشود اگر سوز مزاج بارد و مستحکم بانی بود و از اجزات و غیره آسای مضره که سابق مذکور شد برینند صاحب کامل گوید که اگر خلط بلغمی غالب باشد باید که
تنقیه بدن با استعمال فی بادویه مقطع و ملطف بلغم کنند لاسیما اگر بلغم محض در حده باشد و فی بانی کنند که در آن ترب و شیت و بودینه جو شاییده باشند
با سبک بخین عین صلی و قبل از دوره بعامل آرند بعد از آن حب صطیحقون و حب ایاج بعد ایاج لوغاد یا باب مطبوخ سیسیالیوس سطوخ و دوس فادانیا بدیند و غرغره
با ایاج فیقر و یا اندک زوفا و خردن سبک بخین عین صلی و عین صلی کنند و ایضا این معجون که از قبیل ایاجات و درین مرض محلی النفع است بدیند و نسخ او همان است که در آن
توضیح قبیل است و در علاج کلی مرض در قولنج گذشت هر روز یک مثقال از آن با سبک بخین عین صلی ده درم بدیند و اگر در هر هفته عاقر قرحا بدیند بطوریکه در قول صاحب
سطوخ شد ابتلاع نمایند و این داغ صرع است و همیشه و فلفل سفید و ترب و فرفیون و خرق سیاه همه مساوی چربش سوده بقدر یک درم گرفته
در مثل کاویده شخم او در کرده بر نمایند و باب انکور و سیفنج بر کرده در نوزد یک خاکستر گرم باشد کیشانه روز بدیند و صبح با رب باریک صاف کرده بنوشند و اگر مرض
عود کند ابر حجامت نقره کنند و ایاجات کبار مثل لوغاد یا ایاج رفس بدیند و ایضا درین باب مثرود و بطوس و تریاق کبیر نافع است اگر یکی ازین هر دو بقدر حاجت بدیند
و ایضا صاحبان غیر مرض این دو اب بدیند غار لقون یک مثقال زراوند جرج پنج قیرا سیسیالیوس نیم مثقال مبر اسوده شکر طرز و برابر آسخته باب بیکرم بخورند که بلغم محدث
این مرض با سسل بر آرد و این سیه الله گوید که اگر خلط فاعل صرع بارد باشد اسهال حب قوفا یا کنند و تلطیف تدبیر نمایند و سبک بخین عین صلی بنوشند و چایچین
بخوراند و غذا نخورد و اگر قوت ضعیف باشد لحم حیوان خفیف قلیل الرطوبه کثیر الحرقه مثل عصافیر و دراج و مخالف شفا فین بدیند و حرکت معند لمر
نمایند و شراب ریحانی بنوشند و تعلیل غذا کنند و نشوق فلفل و کنیزک و مشک بعامل آرند و از بقول بارده و اغذیه بارده خوف نمایند و بطبوخ مثرود و دوس و بودینه
صطیحقون بریند و فادانیا نشوق کنند و در گردن او بریند و جرجانی و ایلیاقی مینو بسند که استفرغ سبک بخین عین صلی باید کرد و اگر شرب مقدار دو دانگ ایاج فیقر
بخورند صواب باشد و اگر شرب یک درم خورده صواب باشد و این حب غار لقون در صرع دماغی نافع ترین چیز است ایاج فیقر غار لقون هر یک یک مثقال
و دو دانگ خرق سیاه سقمونیامقل هر یک اعلی و نیم حسب سبب سازند و این بکینه شربت و ایاج لوغاد یا ایاج رفس و ایاج جالینوس نافع باشد و از
سبب این که بار مثرود و بطوس معجون هر سه سوده دارد و این سرفیون میگوید دو دانگ شخم خطل باب یک شربت مثرود و بطوس هر شسته بدیند و اگر نیم دانگ الفینیون نیز افزایند
صواب باشد این الباس که یک تنقیه دماغ و بدن بکینه ایاج و حب صبر و مطبوخ مثرود و حقه قوی کنند و صبح جلاب بادیان انیسون و بادرنجبویه هر یک دو درم
و کلقد ده درم بنوشند و غذا نخورد و بشیره مغز قوط و اندکی دایچینی دهند و بعد از نفع در قاروره تنقیه بدن با این حب کنند ایاج فیقر یک درم و حب سقمونیامقل
هر یک نیم مثقال انیسون و حب الفیل هر یک نیم درم شخم خطل و نمک هندی هر یک ربع مثقال مقل و کثیرا و مصطکی هر یک انگلی کوفته بخینه کاب بادیان شسته جدا سازند
با حب قوفا یا ایاج صطیحقون نمایند و در تلطیف تدبیر مبالغه کنند و از غذا ابر خود اب گوشت دراج و مکیان و میو بدایچینی اقتضای نمایند و چند بیدستر در دمنول
حل کرده سطوخ کنند و تعلیل مزاج تهوی از دمنول نماید و فادیه تناول مثرود و بطوس این معجون سیسیالیوس کنند و نسخ آن در قول ابو سفلن است لیکن در پنج مثقال
عین صلی معمول است شربت یک مثقال چند می نویسد که هر صبح جلاب از بادرنجبویه و بادیان و سیسیالیوس هر یک دو درم و کلقد پانزده درم

نوشته شده است

نوشته شده است

نوشته شده است

تقدیر یکدیگر است بالاسی آن باشد بریند و سوادگی که در ده درجای گرم نشند و یاد کردند یا خاسته و فرسازند و بعد با ندره در بر آرد تا غصه در سر بگیرد از نعلانی که از آن پدید
 آید سرکه بکشد و یک خوشه از صاف کنند و بر آن شکر یا عسل طبیعت مرصع انداخته بقوام آرد و بر روزی شرب آن در وقت کنند و تا خوردنش بدان سرکه نماید و بر غذای لطیف
 و اوقاف او اقتصاد و زنده اگر قوت تحمل باشد و سبب باین مطبوخ استغفار نماید گل شمع آستین پنج سوسن آسمان خونی بلیله سیاه بقدر شربت کثیر خوش داده صاف ننوده
 بکنیم درم ایارج فیکرا بکنیم درم غار بقون و یک درم تربد سوره بعسل شسته در آن حل کرده یکدو شربت از آن بنوشند و گاهی صاحب این علت را این حب خوراندند و خبر تساهل
 شیر تر کرده خشک ننوده یکدو درم و اگر بول و حجر از منی مغسول کنند اولی بود جطیانای بکنیم درم غار بقون و درم عاقر قرحا بکنیم درم اقلین بکنیم درم بکنیم درم بکنیم درم
 کند شربت در سرکه یکدو زنده با شکر خشک ننوده از پوست سیاه آن مخته کرده با یکدو درم بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم بکنیم درم و یکدو درم بکنیم درم
 قوی شسته مثل سچون کرده در ظرفی سبزه بریزد و زرد آفتاب ننوده و پنج روز بریزد و غذای او بشویرای اسفند بایج که در آن خود بسیار شربت انداخته باشد بسیار زنده جدا
 مذکور درم و ثلثه شربت شغال حب فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم
 فقر و یا سچو را شسته و شربت که امرویان امر و سیاه و صفر سلیم و ترایق کبر و ترایق از بیه که بقدر امکان در وقتیکه جائز بود و بر خور ایندین این او و به الحاح کنند
 بلکه میان دوار است و سبزه و گاهی بر سبزه این نهاد کرده میشو و صبر و درم و سبزه و صبر و درم و سبزه و صبر و درم و سبزه و صبر و درم و سبزه و صبر و درم و سبزه و صبر و درم
 باب سوره تازه و اندکی سرکه آینه شسته نهاد سازند و گاهی درین علت حفته بای حاده انداخته بغیر آنکه در آن صمغ باشد بلکه لایع سبزه و نمک بود و عملی آرد و از آنجا که
 درین علت میخورند این حب است که تا فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم
 دو ثلثه درم غار بقون و درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم
 بسیار زنده شربت بکنیم شغال ازین حب و سبزه بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم
 هرگاه خلط متعصبه اخراج باشد بنوشانند اما الاصول ترفیق آن کنند و بعد از آن شربت مذکور به سبزه و گاهی درین علت فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم

علاج صرع معدی سوداوی

تغذیه مده بمسلسل سودا نمایند و اگر ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم
 شربت انارین و لوله و یا بلیله ای که بکشد و بوق فقره یکدو بچیده طباشیر کاشنه سوده پاشیده یا شیر دانه سیل سده شربت انارین و لوله و یا بلیله ای که بکشد و بوق فقره یکدو بچیده
 قبضه و باد بخورید چهار شانه گل شمشاد بکشد و بوق فقره یکدو بچیده طباشیر کاشنه سوده پاشیده یا شیر دانه سیل سده شربت انارین و لوله و یا بلیله ای که بکشد و بوق فقره یکدو بچیده
 اگر بکشد و لوله یا لیده صاف کرده بنوشند و از دانه سیل مصطلکی بر واحد بکنیم شسته سوده بکشد و بوق فقره یکدو بچیده طباشیر کاشنه سوده پاشیده یا شیر دانه سیل سده شربت انارین و لوله و یا بلیله ای که بکشد و بوق فقره یکدو بچیده
 معده بیند و باشد و تصفیه معده بعد از آن کلاب ایارج و سبزه و مصطلکی و کلاب تغذیه بگوشت جو زهره مرغ و بزغال یا باش و مغز بادام و سفافانخ و کشمش خشک نیمه سازند

علاج صرع معدی صفراوی

شربت تخم ترب پست اصل السوسن پنج خمره هر یک شش است و بکشد و بوق فقره یکدو بچیده طباشیر کاشنه سوده پاشیده یا شیر دانه سیل سده شربت انارین و لوله و یا بلیله ای که بکشد و بوق فقره یکدو بچیده
 چهار لوله داخل کرده بعد خوردن شلکه نمک فیش فی آن نهند و بلیله ای که بکشد و بوق فقره یکدو بچیده طباشیر کاشنه سوده پاشیده یا شیر دانه سیل سده شربت انارین و لوله و یا بلیله ای که بکشد و بوق فقره یکدو بچیده
 شربت یلوف و لوله بنوشانند تا فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم و یکدو درم ایارج فیکرا بکنیم درم
 شربت انارین و لوله به سبزه و در صورت احتیاج مسهل از مضاعفات معده چون غثا بکشد و بوق فقره یکدو بچیده طباشیر کاشنه سوده پاشیده یا شیر دانه سیل سده شربت انارین و لوله و یا بلیله ای که بکشد و بوق فقره یکدو بچیده
 بکشد و بوق فقره یکدو بچیده طباشیر کاشنه سوده پاشیده یا شیر دانه سیل سده شربت انارین و لوله و یا بلیله ای که بکشد و بوق فقره یکدو بچیده طباشیر کاشنه سوده پاشیده یا شیر دانه سیل سده شربت انارین و لوله و یا بلیله ای که بکشد و بوق فقره یکدو بچیده
 و یا ساق و یا غوره و کشمش خشک کنند تغذیه در صرع معدی که از دانه مده در معده باشد و در سنگی بجان آید علاج صرع معدی بایج که در آن صمغ باشد بلکه لایع سبزه و نمک بود و عملی آرد و از آنجا که
 من نیست که جاریه را صرع شدید بود و در هر دو سه روز می آمد و برین حالت سالها گذشت بود و قبل از آن نوبت و غده در معده خود یافت آنرا و دایمی قوی داد و

و تسخیر عضو و تفریح و غیره مذکور شد بحال آید و نوشیدن دو درم تاسه درم روغن بیدارنجیر مرکب با ااصول طلای او بر سر و بر عضو علی بن ایسی تسخیر اسرار مجربات حکیم عابد
سیرتند سیست و سجون فیض انیز در صرع شرکی معمول است و ضاد و تسبیاد و متقال چند بیدستره متقال فنیون یک متقال موشت متقال بیت بقدر کفایت مثل مرهم سیاحتیه
عضو که داده صرع از ان صعود میکند و در صرع و باغی بر سر و کذا الطوخ آن عضو با کثمت سوده و در صرع و باغی ضادش بر سر نافع است و در صرع نسبی بر سر در آب بید
مسهم و خواهد که استعمال نمایند و باریان دو درم گلقد و ده درم خوشنایند صاف نموده تریاق از یک متقال در ان حل کرده دادن نیز سودمندست غذا خود آب
البشیر معرق و طم و هند اقوال حکما شیخ از جالینوس نقل کرده در صرع که سبب آن تغار از پای باشد چون قبل از نوبت ساق را بر باط قوی بر بندند صرع را منع کنند یا
حقیقت گردانند و بعضی بر نرگشت و بعضی بر انگشت دیگر که از ان تغار برخیزد و اع می نمند و زائل میشود و ایضا او میگوید صرع که از تصدع بخار بار از عضوی باشد بالای
آن عضو هنگام نوبت بر بندند و دست فرغ خطی که در عضو باشد باید که دریا استقر فغات معروفه اگر قوت استقر فغات بسوی آن رسید با تفریح و تسبیل زرد آب و وقت
سکون با و ویه که فرج کند و سیلان ریخ نماید و با حراق داده بمثل طلای ثافسیا یا فنیون و غیره آن و گاهی در ان نوبت بدرج استمال زرد آب و کبکچ و سرلسن باید داد
و غیره رسد و اگر احتیاج بشیر عضو شود و شرط زنده عیسی گوید که اگر سبب صعود بخار از بعض اطراف باشد باید که وقت نوبت قبل از ظهور آن فوق آن موضع بر باط کرم
بر بندند تا آنکه نوبت نقضی گردد بعد از آن موضع را بخردن لعل و فنیون و غسل ملاد طلا نمایند و بگذارد تا آبله افتد و یا بخام صس کنند تا زمانی در از مندر شدن
ندیدند و گاهی بسکین کبوتر و شیر انجیر از ان الفار را عی و شیطیح طلای کنند مجوسی میگوید که اگر حدوش این مرض بار تغار بخار بار دیالس از بعض اعضا
بسوی سر باشد باید که صاحب او وقت احساس ارتفاع بخار آن عضو را بدستور یک مذکور شد بر بندد و با ویه محرقه مثل شیطیح و عاقر قرحا و فنیون و زرد آب
ضاد و کفند بعد از آنکه تنقیه بدن بحال میخون و غیره خوب تنقی بدن از بلغم و سودا کرده باشند و این جب همین عمل نماید که ندرت بر سفید یک درم غار یقون چهار دانگ
بسفایج اقیون هر واحد نیم متقال صبر نیم درم خرب سیاه در دانگ شخم خنظل در دانگ همه را با یک سوده آب با وینجیو بر سر شسته حب سازند و خشک کرده از دو درم
و نیم تاسه درم بخورند و این جب تنقیه بدن از بلغم کنند و درم حب الیل یا برنج فیقر او هر واحد یک درم شخم خنظل نیم درم مک لفظی و دو دانگ بار یک ساسیده آب
جدما سازند شربت دو نیم درم باب نیکرم و تاسه درم حب خنظل طبری گوید که درین نوع صرع گاهی بخار بار و خلط از قدامین و ساقین و گاهی از غیر ساقین
مرتفع میشود و گاهی از جمیع بدن صعود میکند چون ضرر و فساد عظیم گردد و علا جیش نیست که ابتدا بسن ساقین از بالای موضع تصاد خلط کنند بعد از آن موضع صری که
بسته اند شرط زنده و بر آن خام کنند و تا زوال ایام صعود صرع آن موضع را بسته دارند بعد از ان این مطبوخ نوشانه بلیه سیاه کابی هر واحد پانزده درم بلیه امله
شیر لاله هر واحد سه درم سنابل خود و دس قنطاریون خشیخ غاف هر واحد چهار درم فنیون به و می اقیون بصره بسته یا بر یک حب درم تریاک کوفته و دو مکافیطوس
کماذریوس واحد سه درم پوند کوفته و درم جدد پنج درم مویر تنقی لبست درم بدستور مطبوخ نیزند و صد درم بالقدر قوت مرصض از ان گرفته نیم درم غار یقون و دو
ثت درم یا برنج فیقر او یک دانگ خرب سیاه کوفته خیمه بلبل سرشته در ان مالیده بیکرم پوشند و چون بهر بیان باشند و بر سر نام کنند و اندیه رویه ترک نمایند بمرزاج
نظر کنند اگر مغیث نشود از دم همچون شر و دیلوس یا ایاج ارکا غانیس هر کدام از آنها که خواهند هر سه روز و درم کنند بعد اگر قوت او تحمل استغراق زیاده
ازین باشد قصد هر دو صافن نمایند و خون وافر بکنند و در علاج این نوع استقصائی کنم زیرا که علاج صرع و باغی و معدی علاج این نوع نیز است و علاج مخصوص
این نوع بسن ساقین و شرط او و وضع محام است و بعضی اطبا گویند که ساقین بشکافند و از التهام منع کنند تا آنکه از ان زرد آب بسیار جاری شود و
اخلاط غائر گردد و ازین موضع سائل شود و تا آنکه فائده شکافتن نزد کسی که قائل اجتماع اخلاط در جمیع بدن است همین طریق است معین گوید که اگر
سبب فاعل صرع ارتفاع ریج ردی از بعض اعضا باشد سادرت بشد عضوی کنند که از ان بخار بسوی فوق مرتفع میشود و غسل ملاد و زیت بر ان عضو طلا کنند
تا وجه گردد و بر ان شرط زنده و زوال بالند و تنقیه بدن و تلطیف اخلاط کنند و اصلاح سوء مزاج بواسطه بلطف اخلاط مثل تریاق و شر و دیلوس نمایند و بتقلیل غذا
اگر کنند چیر جانی و ابلاقی میگویند که اگر سبب صرع بخاری باشد که از عضوی بعید تر خون انگشت پای و دست و مانند آن بر آید پیش از وقت نوبت بر تری
از ان موضع بصدا بخت بندد و چون وقت نوبت بگذرد پای یا دست که بخار از ان میخیزد از آب گرم نهند پس عصابه بکشایند و آن موضع را

ابن سينا در بخش دهم ميگويد بود و خاصه در ابتداي شديده و قبل از نوبت و ششام صبر و عذر آن مانده تا آنکه عطسه آيد و خمدل ساييده و سر که تکرر کرده بر آسن گرم ريخته رسانيدن بخار آن
دماغ و تکيد بر تکيد و بوس گندم و بستن آن بر سر ناف بود و پير مضاعف و اصلاح حال شير آن و اجتناب از اشيايي بخورده و مولده بماند ضرورت و چون اگر ماده انقباض طوبت بود در
ابتدای ماه که زائد النور باشد اطفال ايرجی ضعیف تر افتد باید که طفل و مرضه او را از تداوم سیر بارده مرطوب باز دارند و اندکی چند بیدار و صبح و صلیب شک سوده هر دو را بخوراند
خصوصاً در شبها و هنگامیکه طفل گریه بسیار بسبب غلبه سردی و یا سوء تعین بخوابی بود که آن اطفال تا تقدم نیرض است و نیز بر بنا گوش و گردن و سینه و دانهها دست و پایی
طفل بماند و دریاچه قدری چند بیدار و صبح و صلیب به در گردن او و نیز نوزاد که طبع او قوی باشد بلکه ملین دارند و مرضه را سواجین چهار شات گرم چون دوا را مسک حار و
حافظه صحت برای اصلاح خیر دهند و طفل را از اجتماع او از ناله شل و عد و تفنگ از غسل بابت سرد و دیدن چیزهای روشن براق و آمدن بر بندگی و دیگر اسبابی که صرع
مخوف دارند و از اشیا صفر صرع مثل آغذیه غلیظه و طباق و شیشه و چوب تیز و غیر آن که در صرع بزرگان مفصل مذکور شد بپرهیز کنند و بایک دایه طفل حامله
بناشد و شیر او متغیر را نخورد و او را به خول حمام برناشتا امر نمایند و طفل را قبل از شیر دادن با انواع حرکت لایق او تحریک نمایند و نیز وساده او سداب و شنبه بدارند

سکته

و ان معطل شدن اعصاب از حرکت بجهت سده تا که در بطون تنه دماغ و در مجاری روح افتد چنانچه روح نفسانی را از نفوذ و اوسهوی اعصاب یا روح حیوانی را از نفوذ
و جانب دماغ یکبارگی منع کند و این مرض دفعه افتد و هرگاه عارض شود در چشم صاحب او کشاده یا بسته باشد و پشت یا جلو افتاده یا شسته بود بر همان حال بماند و مثل نفضه
بود پس بقول شیخ اگر بادی حالات نفس معطل یا ضعیف شود نفس سسل شود بلکه در اینجا گفت در دهن باشد و ذی فقرات مثل اختناق رحم بود و یا غلیظه باشد و این صفت
بود و بر عروق حرکت اعصابی نفس در حالت کند و سخت تر آنست که در آن نفس ظاهر شود و نه کف و نه غلیظه پس اگر وقت عظیم در نفس نباشد و در خلق او چیزی که بپایانند
خود و در این بیرون نیفتد او اگر چه امیدوار تر از دیگر اقسام بود لیکن از خطر عظیم خالی نباشد و بقراط گوید که سکته ارقوی باشد صاحب او به نشود و اگر ضعیف بود علاج
او سهل نباشد و گاهی اطمینان سکته گویند بدان فالج عام هر دو شق مراد ایشان باشد و اگر چه اعضایی که به سلیم بود و گاهی استر خای یکیش را سکته آن شق گویند و این
در کلام فراموش کرده است و سکته در اکثر امراض فالج و لثوه گردد و بقراط گوید که اگر فالج دفعه بصحیح عارض گردد پس سکته افتد یا تنفس و خیره قبل از او و این قسم ملاک شود لیکن اگر
او را بت آید و ماده بگردد و خلاص باید و بد آنکه سکته اکثر بی نشان و بدان قیاد بایر طبع افتد و خصوصاً اگر در اینجا بار طوبت برودت نیز باشد و اگر صاحب فالج حار یا بس
عارض شود صعب باشد و سکته از حرارت کمتر افتد و هرگاه ماده فالج در هر دو جانب منبسط گردد و سکته پیدا کند چنانکه ماده سکته که در یک جانب جاری شود فالج احداث
نماید و اکثر سبب سکته در بطین موز دماغ بود و کسانی که سبب بود و ایت خون بقصد محتاج باشند هرگاه قصد کنند از آن راحت یابند بیم باشد که از ناخیر قصد سکته
یا فالج افتد و استدلال بکته دائره تا اول ادویه حاره حاده است که هرگاه ادویه حاره زیاده تناول نمایند و در زود آید و صاحب کامل گوید که گاهی سکته از اشتغال
شراب کر عین حادث شود و این نوع سکته قتالست که آنکه بادی تپ آید یا آنکه در ساعه یک خمار و مخمل گردد و سکته که در آن نفس محسوس بود و امیدوارتر از آن است که در آن
کف و هر ظاهر شود و کف نشان عجز قوت محرکه اعصابی نیست و آن رومی باشد و در اکثر علاج نپذیرد و هر قدر که مرض قوی تر باشد تنفس شدید تر بعظم بود و غلیظه یعنی
خیره در سینه ببار صعبیت تنفس و اشتداد و مسهوع گردد و هرگاه مرض قوی نبود غلیظه کمتر و تنفس سسل تر باشد و چیزی رقیق که در دهن ریزند و فرو برد و گاه علت قوی
بود آنرا فرو نماند و در این خارج گردد و از معطسات عطسه نباید و در دهن کف آید و این هر سه علامت رومی است و ایلاتی گوید که اگر نفس سسل بود و لیکن با نظام
باشد که گاهی ضعیف و گاهی زیاده گردد پس این هم علامت صعبیت علت است و کسی که اختلاج همه اعضا عارض شود پس او را سکته واقع شود و زود هلاک گردد و وجه جانی
گوید آنجا که سبب سکته ضعیف باشد اگر کشاده شود و فالج کشاده شود یا بهر دو و گاه باشد که سبب سکته تنفس طبع باشد و بدین سبب علاجه شش بختنه و شیاف و سسل
قوی باید کرد و بسیار باشد که صاحب صدر بار یا صاحب دوا ابله تنقیه ماده ادویه و اغذیه گرم خورد و بدان سبب به حرکت آید و بجانب دماغ رود و سبب سکته
گردد و مسیحی گوید که سکته در اکثر علاج نپذیرد و صعب از آن و اگر ضعیف باشد و باند غلیظه و جید تنفس باشد امید از علاج او قطع نباید کرد و نامکن بود
در آن چند نمایند الحاصل سبب سکته انقباض دماغ باشد یا اتساعی آن و موجب انقباض رسیدن سردی قوی است و دفعه دماغ با الی ششید

نهند و اگر نمی‌باشد با ذغال بر پرده سوسن یا زیت چرب کرده بعل آرد و خصوصاً چون در فم معده او امتلا معلوم شود و تخمه بر آن انداخته تا عیناً نفی نفع شود یا بپزند و در مانی فائده دیگرست که تنوع و تکلف قی مزاج سه صاحب کشته با در طلب گرم کند و تسهیل ریح ایشان بخیر که مخرج او باشد باید کرد که اذن خفت یا بندد و گاهی مبارزت بد اشتتن کرو به در وین که در صرع مذکور شد کرده می شود و نادان او با یکدیگر فاسد نشوند و چون اندک فی کنند باید که روغن سید انجیر و روغن آب سداب هر روز و درم بار الاصول بنوشانند و به تدریج افزایند تا آنکه هر روز پنج درم از آن نوشیده شود و اگر ممکن بود به دست تنقیه بقدر برسد و از طریق و مشروطیوس و از شلیت و انقرو یا و سنجینیا و مانند آن و جوهر کنند و از مفردات جندبید ستر متقال باار الحسل و سکنجین عسلی یا سکنجین بقدر با قلابا و غرض آب باار الحسل ساده یا با فایه بحسب حاجت نوشانند و چون خفت یا بندد غرغره و معطس بکار برند و مجام بشرط یا بغیر شرط حسب ماده بر تقارنقره نهند و در گواهی چنانکه و بعد سه هفته بجام برند و آن روز و غدهای گرم بالند و از غرغره فائده برای ایشان بعد تنقیه کلی طبع حاشا و پودینه و زوفا و مانند آن است در سر که مخلوط بعسل و ایضا آب چند که در آن عافرق حاد و موینج و حاشا و سماق جو شاییده باشند و قوی تر ازین آنست که یکبند فلفل و دار فلفل و زنجبیل و موینج و پوره ارمنی و گل شریخ و سماق کوفته پیچیده سرشته از آن شایفات سازند بعد به بطریق مضموع و غرغره و شریخ و زوفا و مصلی استعمال نمایند و قریب نیست چون بهین طریق بعل آرد فلفل و دار فلفل و خردل و پودینه و از مضموعات پودینه و موینج و فلفل و مرزنجوش و خردل است مفرد و مرکب و بدان مثل گل شریخ و سماق آسینجتن باگزیت و وج از ششیای نافه درین باب است و تاثیر او قوی است و مالش رو غدهای حار و معوی روح که در اعصاب است و برای هر اعصاب محلل فلفل که در آن سختی نباشد مثل روغن سوسن برای ایشان نافع و بعد آن روغن مرزنجوش و روغن بابونه و شبت و روغن از خرو و خصوصاً بر سر هر دین اعتماد با مر اس و حب است و خصوصاً که رو غدهای کوره از زوفا و صقر و پودینه و حاشا و مانند آن قوت اخذ کرده باشد و تقذیه اصحاب کتطین تر از تقذیه صاحبان صریح است و صواب تر آنست که در روز و زربان تنها اقتصار نمایند و نان یا خیر خشک ایشان را نیکوست و شرب بر طعام مضرتین اشیا برای ایشان است و چون اراده انعاش قوت کنند اگر قبل غذا بر یا صفت خفیه اقدام نمایند و اعضا می مسترخیه را حرکت دهند یا یک نیست و بعد تناول غذا البعث خواب نکنند بلکه تا تزلزل غذا و انضمام آن صبر کنند و ایضا بیداری بسیار نشاید که آن مانع را مانده می کنند و از غذا بهیچ غیر مضرت منحل میسازد بسبب آن هم غذا را و قوی جو را بعد سرخیه برای ایشان نیک دانسته اند و موینج و بادام و انجیر از تعلما می نافه برای ایشان است و شراب فی ایشان را موافق نیست بلکه در آن فضولست و کینه نیز برای آنکه آن سیرج النفوذ به باغ و قلب اوست بلکه موافق ترین شراب برای ایشان متوسط میان هر دو است و چون مسکوت را بپا آید در راه او توقف کنند تا آنکه یکشاید که گاهی بمر آن بدباشند و تا سه تا دو ساعت آنرا بگذرانند و اگر چنین نباشد بلکه بسبب ورم و عفونت بود آن مملکت است و بداند که در سکه و فالج مجاری تنگی میگرد پس او بهیچ مستقر غم متفرج فاعل آن نمیکند مجوسی گوید که اگر چیزی است علامت داله بر غلبه خون ظاهر نباشد باید که مر لیس را بخیزی از انغذیه و ادویه تا که شستن سفاد و دو ساعت بر مرصن تحریک نمایند و چون اذن تجاوز کنند و مر لیس کلام نکند باید که در کشادن دهن او سعی نمایند و آب مطبوخ زیره و انیسون و بادیان که در آن گلکند بالیده صاف کرده باشند نیکو می باشد و حکایت در محصل سابقین و باز و محکم بنده کف پای او بالند و روغن گل و سرکه بر سر ریزند و حقه حاده مثل این حقه استعمال نمایند یا پودنه الکلیل المملک عاشر بخا شبت جده خار خشک که دیون غایظ و دقین هر واحد یکشت عافرق حاد را الحار خربق سفید شحم خفیل هر واحد سه درم و عطنیا سداب خشک هر واحد چهار درم شحم سید انجیر پنج درم شحم گزنه پنج درم شحم زنجبیل هر واحد سه درم و در پنج رطل آب بپوشانند تا یک رطل بماند پس نیم رطل از آن صاف کرده جاوشیر بکنند و مقل و در قدری آب حل کرده هر واحد نیم درم پوره ارمنی یک درم روغن زنبق و روغن نارین یا روغن قسط هر واحد یک او قبه آمیخته حقه کنند که نافع است پس سوط القوه و فالج بکار برند و اگر حاضر نباشد آب سیر افشده بانگ روغن خیری سوط کنند و اندک کنش و چند بید شمر و خربق در بینی و سینه و عطسه آورند و اندک سکنجین عسلی یا یک گرم و قدری روغن خیری یا زنگسن یا سوسن و نمک بر پیشانی آب تمه افشده و در طاق او بچکانند و در عاقل او بر پرده سوسن چرب کرده یا باج نیکو آلوده مکر داخل کنند تا فی آید و بعد قی شربت عسل دهند و روز دیگر از فی اندک تریاق از نیم درم تا نیم مثقال بحسب حاجت یا اندک همچون بلاد و ...

باب مطبوخ و نسون و مصطکی بپزند و گاه گاهی غسل بکنند و بکشد بر آب مطبوخ یا بود بر بخاسف صندل بود نیز قمر نخل سلیمه بسیار شده عاقر قرحا نماید و باطلین
که در علاج لیشتر غسین مذکور شد طلا سازند و اگر باین تدبیر صلاح نیابد تا به آهن گرم کرده بر سر نهند تا آنکه موسی بسوزد و غذا نخورد آب بزیست منسول و زیره که
آن خشک در آن مالیده بپزند و دانه گشتن سفت روز بهین تدبیر عمل آرند و اگر افاقه نشود و کلام نکند این تدبیر تا ده روز بکار برند و اگر افاقه نشود و
اگر او صلاح نیابد با الاصول بروغن بید انجیر که در آن ایاج محرم بصل مالیده باشند اندک روغن بادام تلخ بر آن چکانیده دهند و این سه روز
تا پنج روز بپزند تا در بول آثار نفیج ظاهر شود و غذا نخورد آب باشد و بعد از آن این حب از دو نیم درم تا سه درم بپزند و بر سر نهند ایاج فیترا و واحد یکیم
بلبله کالیج انیل هر واحد چهار انگ ششم غنط شیطیج هندی جاوشیر هر واحد دو انگ جنبید ستر یک انگ همه را نرم سوخته جاوشیر را در آب گندم باطل کرده
سرشته جدا سازند و اگر از این صلاح نیابد ایاج جالینوس و تبادر لیطوس و مشرود لیطوس تدبیر رج دهند و بعد از آن تریاق کبیر بپزند و غرغره با ایاج و
عاقر قرحا و خردل سازند و غذا نخورد آب به کبوتر چرب در پرواز آورده و کنبشک و فنبه باشد و شربت عسل با فادیه ساخته و خندلقون و شراب کجانی بمقدار یک دهن
او را متغیر نگرداند یا بنیوی و عسل بنوشانند و چون مرض باخطاطا آید در تمام داخل کنند و روغن بلسان باد و عنقسط یا روغن تباردین هر چه حاضر باشد و
در آن اندک جنبید ستر و عاقر قرحا حاصل کرده باشند بر سر مالند و باید که از دادن این معجونات در اوقات شدید الحرارة و بلدان حاره اجتناب و خدر کنند
و کسی که در بدن او حرارت ظاهر شود در آن جودت نیز عمل آرند طبری گوید که سکنه حادث از غلط بلغمی از عسر المخلال منقسم و قسمتی یکی آنکه سکوت
غلیظ اند شید غلیظ نام و کسی که از سکنه غلیظ کند و در دهن او کف آید البته خلاصی نیابد دوم آنکه با وی غلیظ شود و تنفس و حرارت شمر این در بدن
ظاهر نباشد و مثل میت بود و اگر این قاتل و کثر آن عسر باشد و علاج نوع اول این است که خرند تا یک دهن در آن صبر و فستقین فرکرده باشند آغشته
سبب پیچیده هیچیک ممکن باشد در دهن انداخته تا فم مری رسانند و حرکت دهند و اندک ایاج بجنک مالند تا قی بحرکت آید و به حقه حاده که در آن
سکینج و جاوشیر و قه و جنبید ستر و فرغون اندک از آنها باشد و عمل آرند و اگر این هر دو علاج فائده نکند سعو طبر و عن که در آن فرغون و جاوشیر
پخته باشند بکار برند و اگر چه در سعو طبر است و اگر این اثر نکند امید صحت او نباید داشت و علاج نوع ثانی بعینه همین است و در آن انبقر زباده نمایند که
آئینه گرم کنند و بر سر کلاه نهاده بر آن آئینه گرم گذارند تا دماغ از آن گرم گردد و ایاج محمول آب فستقین و رطیق بریزند و سابقین او محکم بپزند و در
بینی او فیتله ملوث بجاوشیر و جنبید ستر و مشک کنند و فطول روغن بنفش سی درم فرغون سه درم بیکرم بر یا فوج و شیون بریزند و در هر دو گوش و فیتله
ملوث باین روغن نهند و یکبار آب گرم و بار دیگر بقطعه مای حاده مذکور شد حقه نمایند و چون سکنه نخل شود و آستر خا ظاهرا گردد لزوم آغذیه گرم مثل
کبوتر چرب در پرواز آورده مطبوخ بنجود سیاه و زیت رکابی نمایند و در هر هفته یک شربت از حب منقن یا حب شیطیج یا حب سکینج یا حب اخیقون یا حب خردل
و در هر چهل روز حقه حاده بعمل آرند و مابین حقه و حب لزوم تناول ایاج حیات بمقدار واجب مثل مشرود لیطوس و اگر کاغیس کنند و در هر فصل از دو
فصل سال ایاج لونه یا با آب بلبله سیاه و فستقین و قنطاریون بخوراند بعد از آن تریاق کبیر محرم بیکدم سه دفعه در سه روز بپزند باین طریق
که قسط تلخ و عود و ج هر دو در شراب کهنه بپوشانند و تریاق دو دانه فصد داده و سه جرعه از آن شراب بنوشانند و در غذای او از عادات تاخیر نمایند
تا آنکه اگر سنگی سخت ظاهر شود بعد از آنکه در آن شبت و عسل و نمک بسیار بنوشانیده باشند و در قی کردن کوشش نمایند باینکه اگر بعد از آن خلل تریاق از
سعد و ظهور گر سنگی فی کائنات خلطی باقی بر آید که از آن بسبب غلط و لزوم و فساد رنگ آن تعجب کنند و بر پشت و سائر اعضا و غشای گرم مالند و تدبیر
سفلوچین در غذا و در آنکه در تدبیر آن تقویت دماغ با دوی حاره محلوله دائم زیاده نمایند تا سکنه عود کنند چه اگر عاده نماید بکار گنجشک ایلاتی
و جرجانی بپزند آنجا که سبب کتب بلغم باشد و خون با وی اینخته بود علامات هر دو پیدا باشد اول فصد باید کرد پس تبید حقه قوی و ششیات
مشغول باید شد و در ششیات جاوشیر و سکینج و سقل و اشق و زهره گاؤ و شحم غنط داخل کنند و در قی کردن سعی نمایند و اگر سببش بلغم غلیظ لزج
باشد باید که بعد از پس اگر طبیب امید تدبیر استغراق و انقح سده و گرم کردن دماغ کند بدین ترتیب که اول تنقیه نمایند بقطعه تیز و اگر باشد که مرصین

و طلاى سبز چيد ستر و شونيز کنگد و بمثل گواره حرکت دهند و هر روز اين سوط محلول در روغن کاکول و لعل کند فلک کنش جا و شير بر واحد سه جزو و شونيز خردل در قفص
 هر واحد و جزو و شونيز مشک هر واحد نیم جزو و آب کرفس سرشته بقدر خود جها سازند و چون افاقه شود روغن بالند و با سفید اجات غذا سازند و تریاق یا شير و لعل و
 دهند و تریاق الذهب مجرب است آب بادیان و انیسون و زیره و اگر تریاقات مذکوره پیشتر شود و جانچین بدیند و بعد و بفته با الاصول بروغن بید اخير و کنگد باشند
 و یا پارچ جالینوس یا لوز غایه دهند و این روغن در علاج این و سایر امراض بار و مجرب است و معروف بروغن مبارک است شوم شامی یک یا قیطره شير بر واحد نیم و قیطره
 چندید ستر میوه فلفل سفید و سیاه هر واحد سه درم همه ادر سرد چندان زیت بسیارند و با قیطره نمایند و حفظ او نمایند که مجرب است بهر که خواهند استعمال نمایند و همچنین روغن
 بان بخلیت است و این معجون از مختارات مجرب من است فلفل سفید و سیاه دار فلفل دار چینی آمل هر واحد سه درم مرخم کرفس غار یقون مصطکی مغرب الصنوبر
 هر واحد پنج درم چندید ستر شحم خنظل هر واحد سه درم لبه چند آن عسل بپزند شربت ازان سه درم

نسخه دوم
 در علاج امراض دماغ

علاج سکتة دموى و سوداوى

و در دموى بزودى تمام فصد سر و از هر دو دست نماید و خون زیاد که گیرند فی الحال افاقه حاصل شود و اگر حاجت بینند فصد رگامی کردن صافن یک شایند پس حاجت ساقین
 و فصد رگ بینی نمایند و بعد از هر دو ساق و باز و عصا به حکم بنزند و گفت پانز و بالند و اصل السوسج شایند صافن ده شربت این یا ترنجبین بروغن گاو زبان داخل کرده
 و چنانچه که تندی طبعیت بختنه توسط بعد بختنه خاد علیو خان نمایند و چون بهوش آید غره لبکچین و آب گرم کنند و به تنقیه و باغ بختنه دهند و بعد از تنقیه
 مفرحات متدل استعمال کنند و ایضا برای تقویت سر و روغن گل در روغن باونه و سرکه بر سر بالند و شوم مات بارد و مقوی مانع مثل صندل و گلاب که چونید و سکنجبین بنوشند
 و در آخر برای دفع غلظت خون کفنه در عرق بویان گلاب عرق گاو زبان یا در آب طنج عود و مصطکی حل کرده و شربت بزودى و جوارش به تجبیل مکرر
 استعمال نمایند و اعاده حقه کنند اگر حاجت بسوی آن باشد و بعد کشادن سکتة تبلیف تیز کوشند و در حلال با شير رقیق یا غرور بنوشند و با قناعت در زند و قناعت
 بخود آب شور با گوشت مرغ و تیره و دراج دهند صاحب اقتباس گوید که بعد افاقه میرض شایسته بختنه وقت شرب عرق شایسته بخورند و صبح مطبخ شایسته و شایسته
 و بختنه گل سرخ هر یک هفت ماشه نمیز منقی و تولد خوبانی رخ عدد شرب در عرق شایسته و غلبه هر یک یا و آثار ضایع صبح جوش کرده مالیده صاف نموده و غرور شایسته
 شش تولد ترنجبین شربت کنگد هر یک سه تولد مالیده از صاف کرده شربت شایسته چهار تولد شربت و در مکرر الملی دو تولد اضافه سوده روغن بادام هفت ماشه
 داخل کرده بنوشند و بجای آب بر گلاب عرق شایسته کنگد و وقت دو پر خود آب بنوشند و وقت شام شربت بنوشند که در شور بای بختنه مرغ ساخته باشند و بلند
 و صبح تریاک گل گاو زبان پر سیا و شان اصل السوسج که هر یک هفت ماشه در عرق کوه و شایسته و گاو زبان هر یک شش تولد جوش کنند که به نیمه آید مالیده صاف نموده
 شربت بنفشه و یا گاو زبان چهار تولد داخل کرده خم فرجمت کنگد شایسته بنوشند و غذا به سوزن بنماید چنانچه مسهل داده محلات خون لعل آزند و شخصی در سکتة
 دموى بهان وقت فصد قیفا ل از هر دو دست کرده و خون قریب سپا گرفته ام بالیدن بهین بروغن مبارک کردم و کنگد و والی حجم و شربت در عرض و یک در عود طول
 از چرم گاو میش شایسته بروغن مبارک یا بروغن فرفون چرب نموده بر سر بسیار زنده و پیوسته چند ادر آب گل سدا گلاب حل کرده بویانید و چنانچه بهین تیز یا بوقت عصر
 بیمار بهوش آید شش تنقیه بدن کردم طبری گوید که علاج سکتة دموى او آن فصد است پس غره پس حقه پس جمع پس تریخ و در بلده نرمی حالیه صاحب سکتة دموى فصد
 کردم و بالند سنی بلشاد و بعد از آن ستر خطا بشد زیرا که فصول خون مشاک بود و خون با وجود فساد کیفیت کثیر الکیت بود از حل آن قوی ضعیف شده بود پس گاه
 فصد کرده شد به فصول با خون منحل گردید و دماغ او پاک شد و آنچه اندک ازان باقی بود استفراغ آن بختنه جب و تریخ و سخاں سپ کردم و در سکتة سوداوى و سى اولاً
 فصد با سلیق بعد حقه مقتدل تخم سودا استعمال کنند و بعد افاقه بلاج صرع سوداوى به جمع کنند و از چیزهای بسیار گرم و تیز خور نمایند و اگر کس از سودا
 و بلغم باشد اول فصد صافن یا با سلیق و یا با بطی مناسب بود پس حقه های معتدله یا سار تا بر سکتة بلغمی و دموى و آنچه در علاج صرع سوداوى گفته شد بعمل آرند

علاج سکتة صفلى و سقلى

آنچه در علاج امراض دماغی که از ضرب و سقطة افتد مذکور شد بکار برند و ایضا اول فصد سر و کشانند و حقه های مناسب بکار برند و در نسخی دماغ و شش و طلیف دهه بیشتر

که از بخارات فاسد یا بعضی و بانی و کیفیت ردی افتد آنچه در علاج امراض دماغی بخاری شرکی گذشت بعد از آنکه در الصاد بخارات سمیه فاسده طمئینه منویه اول رگ صاف
و باقی نسا کشایند و حقه حادوی تریاقیت بعد از آنکه در اندام سر که قومی و لعلی و شراب ریحانی هر واحد کتوله جلینت و زفت و کینج و جاد شیر بر یک ماشه آب برگ کنند و باز
هر یک یکیم توله کله مسازند و اندکی ازین در بینی چکانند که بهوش آید پس بطبخ پست خیار شیر و یا مشکط المشبع با صافه خیار شیر و زنجبیل و گلشنه طبعین طبع نمایند و غذا افزاید
و شلجمی و چوب مرع که در آن ترمس و یا خود سیاه افاده باشد بنان خشتکار تنوری دهند و بجای آب براء الحسل از عرق شتر خار و یا دیان ساخته قناعت کنند و در سردی
صورت پس از افاقیت جهت دفع ماده الباقی مباشرت مناسب باشد و جهت تعدیل مزاج و منع صعود بخارات دوار المسک و داری علوی بخان با عرق تنباکو دهند و اما
در بخارات عفنه و یا بیه حقه از شراب کهنه و سرکه کهنه هر دو برابر و عرق بهار نارنج نصف هر دو و نیک طعام و گوشت و مقل از رزق سه توله در روز چهار پنج بار بعمل آند و
وقت شام حقه از گل ارمنی هفت توله و شراب نوزده توله و گل ختم و دو توله و یا الحسل ساده یکیم یا دو ساخته بخار بر ند تا بهوش آید پس او بیه تریاقیه یا ماشه چند پیر و جود و
خطای هر یک یک ماشه در دواء المسک تلخ هفت ماشه بلیسیات و بدرقه لغرق بهار نرج و کیوئه هر یک پنج توله و وقت شام شربت کیوئه چهار توله در هر دو عرق مذکور دهند و
غذا پلا و مرغ و فاخته و نان تنوری یا شور بای اینها دهند و اگر حاجت تقویه باشد پس جب قو قایا و افادیه و یا برج علوی خان و شربت نکر سنائی و خیار شیر و گلشنه کنند
بکرات و مرات بعد جهت تعدیل و تقویت تریاق الذنب لشراب مخزوج و شربت یا قوت علوی خان و عرق عنبر حکیم بقا خان استعمال نمایند و بجای آب بر ماء الحسل که
از عرق بهار گرد و گلاب ساخته باشند آنگاه نمایند فائده در سکه که از رسیدن سردی بدماغ باشد هر چه در علاج امراض دماغی مابذ گذشت بعد از آنکه در دیگر سخنات
از سهولت و مضادات و کمادات و غیره که در سکه باغی گذشت استعمال کنند پس معاجین گرم مقوی دماغ خوراند و آنچه از ورم حار و بارد دماغ افتد بعلال امراض
دماغی و رمی و بعلال سر سام بقصد و تقویت دماغ شرمات و نخاع و غیره متوجه شود

३३

که آنرا شیخ من آخند و در که نیز گویند و بیونانی قاطو حسن و قوطو خوش نامند و معنی آن استمساک است و آن مرضی است که دفعه واقع شود و در حقیقت جمله باطل گردد و آدمی

بریکالی اندھا اگر ایستاده یا نشسته یا خفته یا در کاری مشغول باشد بر همان شکل ماند و بر تحریک چشم و پوشیدن پلک و گردیدن از پلویہ پہلو و تکلم هیچ وجه قادر نباشد و در خلق او چیزی فرو نرود و بدون تب و لی کف و تشنج باشد خلاف اکثر غرض کہ لی تب نمی باشد و صریح کہ بالشیخ کف دهن بیاض و فرق دین مرض و در سبات آن است کہ در بنج تنفس متعین و در اکثر چشم مفتوح و صورت مرض دفعه و بعضی طبی و صلب و عدم قدرت تکلم و جواب باشد بخلاف سبات کہ در آن عدم تنفس چشم پوشیده و وقوع در استفراغ تدریج بعد خواب ثقیل نبض لهن مکان تکلم و جواب نکلف میباشد و فرق در جمود و سکتہ اگر در خلق مجبور چیز سے داخل شود و مخصوص بوضع نبض بخلاف سکوت کہ بر پشت افتاده باشد بالجمله سبب این مرض سده است کہ در بطن مؤخر دماغ از خلط بار و یا بس غلیظ شود و افتد و بسبب مشارکت آفت بجمیع اجزای دماغ رسد و گاهی از خوردن میوه های سرد و خام و نوشیدن آب سرد و برف و غسل آب بسیار سرد حادث شود علاج اگر آثار غلبه خون ظاهر بود و قوت و سن و فصل مساعدت کند فصد سرد و کند و یا حجامت سابقین نمایند و الا شیاف گرم و حقه مخرج سودا و سودا سبب است نمایند و در حقه رعایت مزاج بر بعضی معی دارند مثلاً اگر قوی مزاج باشد از فقیون و سفیج و بلیله کابی و غار یقون و شحم حنظل و مانند آن مرتب سازند و الا از آب سنبل گندم و آب چند و خطی یک رطل در روغن کنجد در دم و پوره ارغنی بکند و شحم حنظل بکینم و انگ و شکر سرخ پانزده درم بعمل آرند و چند بیدستر فرفیون در روغن زیتون آمیخته بر سر طلا سازند و ایضا قبل از افاقه و لی آن بالونه زوفای خشک اکلیل الملک ثبت با سر کہ غصص آمیخته بر مؤخر سر ضا دکن کردن مفید است و روغن های گرم چون روغن جنری و سداب و مرزنجوش قدری چند بیدستر آمیخته بر مؤخر سر مالند و یا جین حار مثل یاسمین و نسیرین و غالیہ و مشک بویانند و دماغ بر پس سر نهادن مجرب است و تدبیر سکتہ و سبات و تشنج بنار و دمار و ادیان نمایند و بلع امراض دماغی باید و صدام بارد و در دماغ و لی از افاقه منفع سودا دهند و یا مطبوخ بارد و بر خوبیہ درم نیون در دم و گلقد عسلی در دم هر صبح بیا شامند و چون در قار و رة نفیج ظاهر گردد مسهل سودا و حب فقیون و سنبل و یا مطبوخ که در آن فقیون و غار یقون و سفیج و اسطوخودوس باشد و حب فوقایا و حب انجیقون که از ترید و حب البیل و ابارج فقیو شحم حنظل و غار یقون و فقیون و انگ بندی هر یک بقدر حاجت گرفته ساخته باشند بپزند و گویند که مار الحین مع سفوف سودا نیز مفید است و اگر مریض ضعیف باشد حقه کمینہ اقتصار و در زنده و تهریر و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر اموم روغن چرب دارند و غذا بخورد آب گوشت دماغ و متبویا بشیره قوطم سازند و در اخطا طهر صغ کلقه عسلی بدیند و بجای آب برار العسل الکفان نمایند و آنجا کہ از استعمال مسخحات بیخوابی عارض شود سر البشیر زنان و روغن بنفشه بار و روغن گل یا که و یا بنفشه بار و اما در تدرارند و ایضا ادیان کورد در بینی چکانند و برف دست و پا و ناف و خصیتین مالند و از غلبه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه و گل سرخ و تخم کاهو و پوست ششخاش و تخم آن بر سر لطل سازند و غذا بشود بامی چو زہ مرغ و تخم و شیر بادام و مالیدن روغن شبت یا روغن خیری در حمام بر بدن سودمند است و از اغذیه مولد سودا بر پز کنند و بقول بعضی اگر این مرض از بنجار بلغمی باشد باد و پی سبات علاج کنند و روغن کنوب سیدہ حار لوطو خا و سوطا و تقویت دماغ بارد و قوت عظیم دارد و سوطا بحالتیت خوشبو مخلول در روغن مذکور بمقام قوت برودت نیز نافع است سودایی گوید کہ در جمود ضما و با بونہ باب بخنہ و لطل و بطیج شبت یا اکلیل الملک و شرب ضما و غار یقون یا سلیخ یا اسطوخودوس و شرب بلبل یا شحم حنظل یا سناسی ملی یا زنجبیل و شحم انفاس کو تران و شرب و شحم حاشا و شحم و ضما و سنبل الطیب و شحم برگ و فلی سوده در بار چہ سبته مدام و نفوخ آن در بینی مثل غبار سائیده نافع است و اگر با بونہ اکلیل الملک شبت مرزنجوش سائیده باب و روغن بنفشه بخنہ بکند ضما و کنند بر ستر شفا بخشند و غذا چو زہ مرغ و دراج و پایچہ حلال و اعضای او بریان بخنہ و زہ رده بسببہ نیم شبت مفید و ضما و فرفیون یک درم در روغن زیتون و در دم آتہ بر سر و شرب و ضما و حب بلسان در جمود بلغمی و شرب فقیون در جمود سودا و سی سودمند است و اگر با جمود سر باشد مرزنجوش سه جزو گل بنفشه یک جزو بر سر ضما و کنند موقوف اقتباس مینویسد کہ اول حقه حادثه علویان بعمل آرند و یا بنشیاف بکار برند منفرجه بید انجیر سه توله صابون پنج توله در بطیج فقیون و فرفیون سیاه شکر سرخ نه توله و زہر گاو و زہر دوسه توله و سکنج و سقمونیای هر یک یکیم توله و روغن زیت و توله بعد از آن بمجموعه شربت بر ساقها نهادن و عضله ها و صدغین و عصبها با سکه پشت و میان انگشت شهادت و ابهام او را سخت گرفتن مالیدن و سر بینی او را محکم فشرودن و گوشها کشیدن و عضله بقل و کف پای او را گرفته و بجانیدن و سبب تهریر بدن با مالیدن شبت تمام زودتر آگاه بسیار و بسبب جذب ماده و تحریک روح حساسه و پوهای تهریرین اثر دارد و پس از آن آگاهیدن جهت تنقیه سودا و سبب

الاجور و علوی جان و صاحب غار قیون ایشان یا سبطون اقلیمی صبح الید و بند و پس از حصول تنفیه به تعدیل مزاج معجون نخاج و اطراف الفیون علوی خان خوانند
و غذا شور با میوه بنان خشکار دهند و بجای آب اصل که بگللاب ساخته باشند بنوشانند و از هر چه سردی افزاید خشکی افزاید و حذر نمایند محشی شرح اسباب نوشته
باید که بر فقار صلب نگردن تا عصب اندک روغن بلبان در روغن بید بخیر و قدری پوره ارمنی و شکر و عسل مخلوط کرده ضاد کنند و حکم بادشاه امیری ادیم
که معالجه او علاج بدادون تیرید میکرد و بجهت آنکه بعضی بر حکم قادر بودند و معالجه او گمان کرد که این از پوست و از حرارت پوست و چون دانستم که مرض او جمود است معالجه
و در ازادون تیرید منع کردم و با استعمال تسخین و نوشانیدن مسهلات امر نمودم لیکن بر قول من عمل نکرد و در چند روز مرضش باده شد و بسکته انجامید و مرضش ملاک
گردید بطبری گوید که حقنه بعمل آورد و در هر سه درم صبرنج درم جذبه ستر سبیل الطیب یکد یکد رم ساید آر در کسه سی درم آینه روغن فسط و نار دین یا روغن بلبان
و اصل کرده در آب و اندکی سرکه گندسته بر فقار پشت از کتفین تا عصب و ضاد نمایند و روغن سوسن یا روغن نار دین بر همه بدن مالند و تقیرق سر بر روغن غار
یک گرم کنند و هر وقت مشک و جذبه ستر بنوشانند و چیزی خوشبو متوسط الحار در در منجنین طلاء نمایند و این جمله تا پیر تا وقتی با استعمال آنند که مزاج علیل بحالت تیر
متغیر نشود و هرگاه متغیر گردد صداع در پیش سر بالضر و ظاهر شود درین صورت نصیردگ پیشانی کشانید و تبدیل مزاج بر دانه تا وقتی که حرارت مغز نباشد و متوسط
بود و هرگاه اندک حرارت این مرض استعمال مساز و چنانچه از تب حاد گاهی اختلال فالج تشنج استلانی پیشود و این مرض از امراض مزمنه است که بقیه آن مدت مدید میماند و حساب
این علت از اجتماع بعضی صحت نامت در آن منع کنند که در آن خوف بلاست و از آنجه صاحب مرض بدان متوسط کنند و هرگاه که جذبه ستر و شکست مغز و مجموع و بدین دریافت
نوت و مزاج علیل و قبل از تنفیه عود قوت عقل و بعضی استعمال متوسط بزرگ در این مرض ضرر دارد و بعد از آنکه مجروح فقر و باید داد و استعمال غره بویونج و عاقر قورچا اگر ممکن باشد نافع است

امراض عصب

و آن ده مرض است یعنی استرخا و فالج تشنج و تعدد و کزاز و لقوه و عتسه و ارتعاش و خنجان و اسباب این امراض صفات ناشئه یعنی مزاجیه و الکیه و تفرق الصالحات
و اورام نیز موجب امراض عصب میگردد و در افعال طبیعی حاسیه و محرکه او آفت ظاهر میشود و حرکات عینیه را در پید کردن امراض عصب مدخل عظیم است
فوق از غیر آن حرکات عینیه مثل سنجیدن بر سیاه است و بر داشتن چیزی گران و جز آن هر چه در آن تعدی قوی یافت شود و گاهی باشد و در احوال اعصاب استدلالات
افعال حسن و حرکت و از لیس در کین صلابت و از شراکت و مانع و فقرات و از اجاع مثلاً گاه التواء اعضا و گاهی تشنج آنها و موافقت عصب میکنند و اکثر علما اینکه از ان
بمعرفت احوال باغی میبرد بیشتر آنها از افعال و از شکست و در می سختی و در می خشونت و ملاست که در جلد و سر یافته شود و از انقسام سو مزاج که اکثر محدث
امراض عصب میگردد و برودت و یوست ساده یا ماده بلفی و دومی میباشد پس بنگام تشخیص سبب مرض از امراض عصبی و در ساذج و مادی چنان کنند که اگر مرض تدریج فند از مزاج
سافج بود و اگر فتنه واقع شود مادی باشد و در سو مزاج طبیب یا بسج چنان تمیز نمایند که بر عضو مروت روغن مالند اگر برودی خشک کنند و مرض تدریج فند بیشک بسبب سو مزاج
یا بسبب تشنج عضو است و بگویم گرم نشده باشد و الا طب و فرق بر بلفی دومی از برودت و حرارت لیس دیگر علامات مخصوصه یک در تشخیص امراض را من گویند باید که تشخیص
و تدریس امراض الکیه و اورام عصب فصل فالج و غیره مسطور گردد و علاج تفرق اتصال عصب و باججات خواهد آمد و در اینجا علاج انقسام سو مزاج بقلم می آید اکنون بدانند که در
امراض عصب استعمال ادویه قویه مستقره خواهد شد و در ابتدا تمجیل کنند و در آخر بعد چهارم یا هفتم روز اگر مرض قوی باشد بعد چهارده روز بکار برند و اطلاعیه و عصاره
مستعمله در صلاح مزاج عصب باید که قوی تر باشند نسبت اودان باعث بطور فقر و آنها در عصب و در تنفید آنها بتفحیح مسامع مبالغه نمایند و در علاج اکثر امراض عصبانی
مصدع غایت طبیب بطرف موخر مانع باشد و بعد بهبدا عصبی که محرک عضو مرض بود و اگر آنکه این امراض در رو باشد که درین صورت قصد جمیع اسن خصوصاً مقدم اند و جماع
مفطر و خواب استلا و شرب آب سرد و آب بسیار و شراب تیر و تازه و سرکه ضارترین است با عصبانیه و همچنین کل حامض و نافح و مبر و قوی قصد کثیر ضرر است اما
شراب گند و اندک کل امراض عصب یا نافع گفته اند بجهت تحلیل ماده و تقویت عصب و تخمین آن و موافق ترین آب براس امراض عصبی آب باران است

علاج امراض عصبی با در طب سافج

و آن استرخا و تشنج و عتسه و خدر است هر چه از مطبوعات و مروحات و ضادات و کادات و تطولات حاره که در علاج امراض باغی باید سافج گشت بعین آرنده

سوم حب ایاچ داده و در دهن میل می نفع داده و تقویت دماغ کل گاو زبان سه شش پر سیا و شان چهار ماشه پنج کاسنی شش شش اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده
 کله قندیل کوزه اول بلبله عربی خورائنده بنوشانند ایضا و ظل خفیف دماغ که جنس و حرکت اند غسل قدری ناقص گردد و در گوش به ای سرو مسکه شود و با اسطر
 از گاو زبان چهار توله در سه آب آب جوشانیده غسل یابد و اما داخل کرده باز جوشانیده به بند و گاو زبان کل گاو زبان هر یک پنج ماشه پر سیا و شان هفت ماشه
 نبات یک توله در عرق بادبان پا و اما جوش داده بطور قهوه بخورائند و غذا غسل همان بعد و سه روز که تخفیف شود و قبض باشد کله قندیل عوض نبات کنند و با
 باز کوه کل نقشه کل سرخ هر یک هفت ماشه گاو زبان کل گاو زبان هر یک پنج ماشه عوض پنج کرفس پنج از خرد اسطوخودوس در منصف بلغم افزوده منصف رهند و
 بعد نفع اسطوخودوس پنج ماشه سنای کی یک توله تر به سفید سه ماشه مغز فلوس هفت توله روغن زرد پنج ماشه اضافه کرده مسهل دهند و بدستور روزی
 تریه و بعد دو مسهل خیزد و در منصف داده حب ایاچ خورائنده بعد تنقیه معجون فلا سفید دهند ایضا بصورت مرض خفیف بعد باء العسل در منصف با هم
 گاو زبان پنج ماشه عوض اصل السوس بادبان و انجیر افزوده روزی یک ده روز سبیم اجزای مذکوره و سنای کی و مغز فلوس گلشن روغن بادام در منصف
 اضافه کرده مسهل دهند و بعد تنقیه کامل شود غرق عود صلیب مصطلک سورجیان هر یک نیم ماشه در گلشن آمیخته همراه عرق بادبان بخورائند و عود صلیب
 سورجیان بتدریج اضافه کنند و بروغن آب برگ ریحان مالش نمایند ایضا اگر در فالج از گرمی ادویه منصف اسهال و سوزش بول و درد گلو عارض شود و او
 شدید الحار از منصف موقوف نموده کل نقشه گاو زبان تخم خربزه تخم خیارین افزائند و از تخم عظمی عرق مکوه و عرق گاو زبان غرغره کنند و عناب در دهن دارند
 و با منصف از خیسالده تخم خیارین کل نقشه کل گاو زبان هر یک شش ماشه عناب چهار دانه مویر منقعه دانه در عرق مکوه شش توله عرق گاو زبان پنج توله شربت
 بنوری معتدل دو توله نیگرم دهند اگر اسهال زیاده بود در شور بای کبوتر خود کبابی چهار توله داخل کنند و روز شانده اسطوخودوس کل گاو زبان تخم خیارین پنج
 اصل السوس پر سیا و شان هر یک شش ماشه بادبان نه ماشه سپستان ده دانه سنای کی یک توله تر به شش ماشه باد بخوبه چهار ماشه تخم خربزه نه ماشه عود صلیب
 چهار ماشه عوض تخم خیارین و مویر منقعی و شربت بنوری داخل کرده شب خیسائیده صبح جوشانیده مغز فلوس هفت توله تر بخین چهار توله کله قندیل سه توله
 عرق بادبان پنج توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده غار یقون سه ماشه خورده بنوشند و در بخود آب کبوتر و شام آب دال مونگ برنج روز دیگر اصل السوس
 بجای عناب تخم خیارین در منصف سابق افزوده دهند و بجای باء العسل عرق بادبان اگر اسهال کم شود روز سیم در آخر شب حب ایاچ توله روغن بادام
 دو ماشه جرب کرده همراه عرق بادبان و مکوه بخورند و صبح بسفاج چهار ماشه مغز قلم شش ماشه تخم کشتو چهار ماشه عوض تخم عظمی سپستان سنا و نرید و باد بخوبه
 و پر سیا و شان در منصف مسهل اضافه کرده به بند روز دیگر به دستور منصف کل نقشه کل گاو زبان کل گاو زبان هر یک شش ماشه مویر منقعی نه دانه اصل السوس چهار ماشه
 عود صلیب چهار ماشه تخم خربزه نه ماشه در عرق مکوه دوازده توله عرق بادبان نه توله شب تر نموده صبح صاف نموده شربت بنوری داخل کرده و روز سیم در منصف
 تخم شش ماشه عناب چهار دانه پر سیا و شان شش ماشه باد بخوبه بر بخاف هر یک چهار ماشه سپستان یازده دانه عوض عود صلیب اضافه کرده گلشن بجای شربت بنوری
 داخل کرده دهند و تا چهار روز بخین منصف داده روز نبت و چهارم حب ایاچ بدستور خورده صبح کل نقشه اسطوخودوس اصل السوس باد بخوبه کله شش ماشه
 سنای کی یک توله گاو زبان پر سیا و شان کاسنی عود صلیب مغز خسکه نه ماشه شش ماشه بسفاج منقعی چهار ماشه مویر منقعی نه دانه تخم خربزه پر سیا و شان هر یک نه ماشه
 شربت بنوری عرق بادبان هر یک دوازده توله تر نموده صبح جوش داده مالیده صاف نموده مغز فلوس تر بخین روغن بادام داخل کرده به بند روز دیگر کل نقشه
 کل گاو زبان تخم خربزه هر یک شش ماشه مویر منقعی نه دانه اصل السوس چهار ماشه شب در عرق گاو زبان و عرق مکوه تر نموده صبح مالیده صاف نموده
 شربت بنوری معتدل انداخته نیگرم بنوشند ایضا و فالج رطوبی که مزاج اصلی حار بود بعد باء العسل منصف از بادبان پنج بادبان عناب الثعلب
 مویر منقعی اسطوخودوس پنج کبر پر سیا و شان جوشانیده گلشن آفانی مالیده صاف کرده توری سفید پاشیده دهند بعد از نفع داده بروز مسهل پنج کاسنی
 انجیر زرد سنای کی افزوده جوشانیده صاف نموده فلوس خیارین شش توله کله قندیل شربت بنوری هر یک چهار توله روغن گاو شش ماشه داخل کرده
 داده شد بعد مسهل نادر و زجبت تقویت دماغ و قلب و کبر مصطلک سوده یک ماشه بلبله عربی یک عدد شسته همراه اسطوخودوس کل گاو زبان

هر یک چهارشنبه کف نشسته باشد تا شش چوبه ششده باشد تا شش شربت بزوری و دونه خل کرده تودری سفید چهارشنبه باشد و دهن باز سهیل دوم بدست و قدی بجزان بر سهیل
افزوده شش سبب ایاریج و صبح بدوقه و دهن بعد سهیل برای نصیج و تقویت اعصابی رئیس و در دای طبع بادیان چهارشنبه پنج باریان غلب الثعلب کف نشسته هر یکشنبه
پرسپا و ششانی اسطوخودوس کاو زبان هر یک چهارشنبه بنویز منقعه دانه مصطکی سورنجان هر یک سه شایند صاف نموده شربت بزوری داخل کرده تودری
سفید پاشیده و دهن و اگر بعضی باشد و زردم بجای شربت کف نشسته و سورنجان مخصوص برای درد پاست و جبت درد ساق و پای از حرکات ماده بشکت عضلات ایاریج
در فالج بسیار میزدند چون در پای باقی ماند باز سورنجان سودا و سهیل برای مصطکی در نسخه سابق و بجای کف نشسته بادیان چهارشنبه داخل کرده دهن و طبع
اصل السوس سه شایند کاو زبان ابرشیم خام تخم کاسنی هر یک چهارشنبه جو شایند نبات یک نیمه توله داخل کرده دهن و برای صدف و و ارامسک معتدل پنج شایند
باعرق بادیان ده توله دهن و دهن را نه تراغ صفا و تنقیه تمام و کمال اگر نشانی نماند بود و بار آب تازه بوقت غذا بدهند چه در خلط معده و در ابتدای فالج و در شرب آب
نمیدهند بگز و در تب و حرارت فراج و بار بار در دانه کی باقی ماند سورنجان مصطکی هر یک یک شایند سودا بگلکفد توله ششده همراه اسطوخودوس چهارشنبه
سوز منقعه دانه جو شایند نبات دونه دهن و در سیم پنج تخم منقعه و مسهل کنند و سبب فالج قنطاریون هر یک چهارشنبه در منقعه نیم اصل السوس پنج کفش
افزوده بعد پنج ماده و فتره مسهل کل نیلوفر چهارشنبه ترنجبین چهارشنبه و غرن بادام شش شایند بجای عاریقون و روغن سید انجیر و گلکفد و سهیل ملین نموده دهن و دهن
بعد و سهیل بدست و ایاریج وقت آخر شش بدوقه و دهن بعد همچون نسخه تحفه که در آن جوز بوا و بنفشه است جبت تقویت اعصابی رئیس و زرد خوراند البصا
در فالج عضوی که بعد فی انهمال شسته می افتد یا در غسل و عرق کاو زبان سازند و دهن و در چهارم نقیج پرسپا و شش اصل السوس کاو زبان غلاب بعرق شایند
عرق غلب الثعلب ق کاو زبان شش سبب ایاریج و صبح شربت بنفشه داخل کرده بنوشند شل و بجای آب عرق مکره ایضا در فالج مع اللقوه و در دانه و بعد سهیل
سورنجان سودا با طیفل صغیر شسته بخورند بالایش کف نشسته و عرق غلب الثعلب عرق کاو زبان عرق بادیان نالیده بنوشند یا طبع و اچینی کاو زبان ناسون بادیان جو شایند
بگلکفد یا سورنجان یوزبان عود و صلب بگلکفد بنوشند بخورند بالایش عرق غلب الثعلب عرق بادیان شربت اسطوخودوس تخم فرخ شک پاشیده دهن ایضا در فالج مع اللقوه
بعد تادیر معموله سهیل مصطکی سودا سهیل برای شسته بخورند بالایش کاو زبان بادیان بعرق غلب الثعلب جو شایند نبات داخل کرده بنوشند و زردم سوز منقعه
بر غایت جگر عوض بادیان که بر غایت معده بود و عرق بادیان بجای عرق غلب الثعلب تودری سفید افزایند غذا و تادیر و سوم اصل السوس تخم غلیم اسطوخودوس
افزایند و عرق نبات کف نشسته و در چهارم مصطکی سودا سهیل برای شسته اسطوخودوس کاو زبان جو شایند شربت بزوری تودری سفید دهن و نیم اسطوخودوس
عود و صلب سده با طیفل صغیر شسته همراه کاو زبان سوز منقعه بعرق غلب الثعلب عرق کاو زبان جو شایند نبات داخل کرده بنوشند بجای آب عرق غلب الثعلب غذا و بلا و مرغ
باز جوارش عود گاهی با طیفل بادیان بخانی و گاهی فست ماشه با شیره تخم کاسنی شش شایند کلاب و توله نبات یک نیمه باز شیره بادیان چهارشنبه شیره تخم کاسنی شش شایند عرق
غلب الثعلب ده توله کلاب چهار توله کف نشسته و توله تودری سفید چهارشنبه با اصل السوس کاو زبان تخم کاسنی ابرشیم خام جو شایند نبات داخل کرده بنوشند بعد فلا سفید
و دهن ایضا برای فالج مع اللقوه که در دیر رابار غشه و غنه در صوت و استه خا و غیره حرکات و مشی باشد فلا سفید عرق بادیان صبح و طیفل کشنیز عرق کاو زبان و ششام
و بوج ترکی عاقره خافق و تخم بخیل کوفته بخیه بعمل شسته بر زبان انداز غرغ باب گرم کنند و مسهل در ابتدای فصل ایضا در خلل و داغ مع بودا سیر خونی که در و اسیا
گرم خلل داغ افزاید همچون فلا سفید ماشه همراه طبع خوب چینی سه شایند دانه سهیل دو ماشه نبات یک توله عرق کاو زبان و دانه توله جوش داده بدهند
بودا اسطوخودوس شش شایند رسوت یک ماشه پوست هلیله رد پوست هلیله کالی هلیله سیاه آله هر یک دو ماشه مقل از رقی یک ماشه کوفته بخیه با عرق
بادیان و دهن ایضا در فالج مع خفان اسطوخودوس مغز تخم بزور پرسپا و شش هر یک چهارشنبه کل کاو زبان سه ماشه جو شایند شربت بزوری معتدل
و توله خل کرده بدهند و باز تریاق تاروق یا تریاق اریجه با اصل السوس جبت شام و برای صبح همچون فلا سفید شش ماشه با اصل السوس و آثار و اگر بعد سهیل
بسیب قبض و تخیر خفان عارض شود فلا سفید خورده اسطوخودوس کل نیلوفر جو شایند نبات داخل کرده بنوشند ایضا لقه تنقیه برای تعدیل
تقویت درین مرض و ارامسک خلط خورده بالایش عرق بادیا و بادیان و کاو زبان شربت اسطوخودوس آینه بنوشند یا سورنجان

و در واد و صداع و تشنج و فوالج و غیره امراض را مفید است ششم خنظل و اوقیه و اسپیون اسطوخودوس خربق سیاه سفوف سیاه فلفل در فلفل هر یک چهار اوقیه
پیا زعفران بریان فرنیون صبر سقوطری جنطیانا فطر اسالیون باد شیر بر و اندیک اوقیه و اچینی جعبه سکنجبین و سنبلیله از خنظل و دینه کوبی را و نندید جرج هر یک
دو درم کوفته بخیته بعسل کف گرفته بشنزد و بعد شش ماه استعمال کنند شربت چهار مثقال ایارج روغن نس نافع بلغم و مرقه سودا است ششم خنظل و اچینی
صبر سقوطری جرج درم خنجان ده درم کما در پوس است درم سکنجبین جاد شیر بر یک شست درم فطر اسالیون را و نندید جرج فلفل سفید سکنجبین و اچینی
زعفران زنجبیل جعبه هر یک هر یک دو درم کوفته بخیته بعسل کف گرفته بشنزد شربت ازان از دو مثقال تا چهار مثقال آب زین فخر حکیم علوی خان
برای فوالج و استرخا و دیگر امراض دماغی باید و مجرب النفع است بکیر نداب کبریت و اگر نباشد آب خالص است من و بچوشا شد و بران گل بابونه و
اکلیل الملک مرزنجوش برگ غار از خنظل برگ نارنج بسیار نارنج افاقیا اسطوخودوس و سوسن نام گل با سیمین سفید و ج ترکی فوه البصاغین
پودینه و شتی پودینه کوبی نفع برگ صنوبر پوستینج صنوبر عشب مغربی برگ سداب چوب چینی بر و واحد دو کف انداخته بزنند تا ثلث
آب بر و صاف نموده ثلث وزن آب روغن زیت داخل کرده خرگوش یا روبا یا کفتار یا بز کوبی بر کدم که باشد زنده را بسته در پین چوب
در ان اندازند و بچوشا شد که همراه شود پس صاف نموده بسیار را در ان بشنزد چون گرم باشد صبر کنند وقتی که سرد شود بیرون آورند و
قلت و کثرت آب زن بخت احتمال طبع مریض است و بعد خروج بر عضو مریض روغن قسط یا روغن گردگان بمالند تا مریض کاما نیمه منافع این سیاه
از منافع تریاق اربعه است بصر و فوالج و لقوه سودمند و بادا باشد کند و دفع اذیت مسوم کند را و نندید و یونید چینی پوستینج کرب انوار
ترکی قسطینج نه درم و جوب جنطیانا مساوی کوفته بخیته بعسل مصفی همچون سازند شربت یک مثقال و قوت این تا دو سال سس ماند
شبا و ریطوس و کبریت صداع و صرع و لقوه و فوالج و عرق و جمیع امراض عتیقه مزمنه بار و طب و اوجاع معده و کسید و طحال و کلیه و رحم
و تارکی چشم و ریه و جدام و برص و قویج و استسقاء و نافع است و اسهال بی مشقت کند و در بول و حیض بود و سنگ گرده و مثانه بزیانند
و حرارت غریزی را قوت دهد و بدن را از اخلاط فاسده پاک سازد و در پای وضع کند و سده سپهر زد و جگر بکشد و رنگ نیکو نماید و قوتش تا چهار
سال باقی بود ریه نند چینی یک نیم درم عود بلسان فرنیون فلفل سیاه فلفل سفید در فلفل هر یک جنطیانا حب بلسان فلفل از خر مو حاما هر یک
دو درم زعفران و اچینی و ج مصطلی روغن بلسان هر یک سه درم سنبلیله الطیب سه درم و نیم کما در پوس قسط اقیسون هر یک چهار درم
اسارون سیخه سفوف سیاه هر یک شش مثقال صبر سقوطری پانزده درم غار لیتون است درم اوقیه کوفته بخیته بروغن بلسان چرب ساخته
با سه چندان عسل بشنزد و بعد شش ماه استعمال کنند شربت چهار مثقال و در قرابادین قانون وزن اسارون و سیخه و سفوف سیاه
هر یک شش درم است و مو حما یک یک درم جالاب معمول در اکثر امراض دماغیه عصبیه سودا و ریه بلغمیه که با حرارت مزاج جمع شده
باشد و در لقوه و فوالج بجای مار العسل بعمل آید و سفید یک رطل در عرق گاو زبان و عرق باد و بخوبی و گلاب هر واحد یک رطل
و گاهی عوض گلاب عرق بسیار نارنج داخل کرده می شود همه را بر آتش ملایم بزنند تا سمانتی پدید آید پس گل گاو زبان عود صلیب اسطوخودوس
هر یک دو مثقال در مقداری از گلاب یا عرق از عرقهای مناسب مزاج و احوال بچوش داده صاف نموده بان ضم نمایند و بر آتش گذارند
که بایت نشف شده قوام معتدل ماند و در شیشه نگاها دارند و هرگاه که تقویت و تقویج منظور باشد با قند عسل و شکر و و دانگ زعفران
یک نیم دانگ اضافه کرده شود و وقتی که تسخین زیاده تر مطلوب گردد بعضی اقا وید چون و اچینی و جوب الباسه مصطلی در میان آن افزوده
شود و جوارش اترج نافع لقوه و فوالج و استرخا و مقوی معده و دماغ و اعصاب و مجرب النفع است تالیف حکیم علوی خان شیر
آطه منقح شش مثقال یک شب در عرق بسیار نارنج و گلاب هر واحد یک صد و پنجاه مثقال نخیسانند و روز دیگر بچوشا شد
که همراه شود و صافی گذرانیده پس بکیر نداب است ترنج ده مثقال از خمدکی اسارون انیسون ناخواه بهمن سفید و اچینی

سعد کوفی طایسفر سیخه فلفل گل سبزه قاقه سیل قره کاشم کندر مصطلک هر یک سه مثقال جو زبادی دار فلفل فلفل سیاه عود صلیب
عود هندی قرنفل هر یک دو مثقال زعفران عنبر شنب مشک ترکی هر یک یک مثقال سبزه اوویه کوفته تخمه بداند و غسل مصطفی سبزه مثقال
در آله داخل کرده بقوام آرد پس اوویه بسبزه شربت یک مثقال تاد و دریم و گاهی چند بید ستر و حب و از خطای هر یک یک مثقال
داخل می سازند حب ایابج به نسجه و معمول خود در جمیع امراض بلغمی حبه تنقیه دماغ و اعصابی رئیس از فضول و اخلاط باغی
ایابج فیقره اترید سفید محو ف هر یک یک درم حب الییل غار یقون اینسون هر یک نیم درم شحم خنظل نمک هندی هر یک یک نیم درم
سبزه اوویه کوفته تخمه باب بادیان بسبزه و حب سازند حب یک شربت و طریق استعمال آن در مقدمه کتاب مسطور شد و در
نسخه معمول حکیم فکار الله خان وزن حب الییل یک درم ست و منقل از ررق و کثیر هر یک چهار شریخ عود صلیب اینسون مرقوم بود و عطر
از والد حکیم علوی خان برای فالج و لقوه و صرع و استرخا و بالخیولیا و در مقدمه نافع ست و مخرج اخلاط طارده و غلیظه از دماغ و معده
و مصطلک قروح و بشور سودا و یه منقل از ررق افیمون پوست بلید زرد پوست بلید کابلی بلید سیاه سنای کلی عود صلیب اینسون هر یک
یک درم زنجبیل یک درم و دودانگ غار یقون سفید بسفایج گل شریخ اسطوخودوس هر یک دو درم ترب موصوف و نیم درم ایابج
سبزه اوویه کوفته تخمه بروغن بادام چرب ساخته جدا سازند و بوزق نقره چیده و مثقال باب گرم وقت شب یک پاس باقی مانده بخورند و و از
المسک صابون جبهه فالج و لقوه و صرع و خفقان بارد و ضعف و ضیق النفس و جمیع امراض بارده را نافع ست به نسخه معمول حکیم بقا خان مشکاف
سه ماشه چند بید ترکیه نیم بهنیش سبیل الطیب قاقه قرنفل سافج هندی هر یک دو درم مروارید ناسفته کرباسید امیر شیم مفرض زرباد هر یک دو
مثقال نبات یا غسل سه چند بید ستر و مرقه تیار ساخته بکار برند و عن بید اخیر که مسهل بلغم و منقی اعصاب از رطوبات ست و در امراض
بارد دماغی و قروح و غیره شربا و طلا و مستعمل میشود مفرغ بید اخیر بر آورده بریان نمایند و کوفته در آب بجوشانند و کف هم گیرند و در ظرفی
تا تمام کف گرفته شود و آب زرد باند پس از آن که همانرا بجوشانند که تمام روغن صاف بر آید به روغن بید اخیر مرکب لقوه و فالج
را نفع دارد و سده جگر سپهر زکبشاید و قروح را دفع کند تا خواه صحت بر دینه گوی تخم کرفس اینسون مصطلک اسارون هر یک یک درم نیم کرفس
بج بادیان پنج سوسن آسمانخونی راسن خشک هر یک دو درم شیطیح هندی منقل هر یک پنج درم سبزه جادو شیر زرباد هر یک سه درم زنجبیل
و از چینی خیر لوالبابه دار فلفل جوز لوبالبابه شونیز قطره و یا هر یک چهار درم جلیه کم کوب ساخته در آب بنجیسانند تاد و انرم شود صاف
نمایند و صده و پنجاه درم روغن بید اخیر آمیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربت و دریم ناسه درم با باد الاصول و بالمش
ازین روغن نیز نمایند و عن قسط اینسه معمول نافع بر دوت اعصاب و مقوی آن و سفید امراض بلغمی باز و دماغی قسط ده درم امیر ساقچیل
اشنه سبیل الطیب سافج هندی قره وچ عاقر قرحا هر واحد پنج درم قرنفل چهار درم شب در سه رطل آب تر سازند و صبح بجوشانند چون یک رطل
آید صاف نموده باینم رطل روغن زیت یا روغن کنجد جوش دهند تا روغن بماند بعد از چند بید ستر و فرنین جوز لوبو مصطلک هر واحد یک درم سایده
آمینته بکار برند و عن استقیل تالیف حکیم علوی خان برای فالج و غیره بسیار مفصل چهار اوقیه بکار د چون تراشیده در یک بن روغن
پزند که مهر اشود از دست مالیده صاف نموده عاقر قرحا چند بید ستر و خردل قسط پنج فرنین هر یک یک مثقال شنب مثقال سبزه اوویه صاف نموده
بکار برند و عن حب از اختراع موصوف الیه چند بید ستر و فلفل سفید عاقر قرحا شحم خنظل فرنین حلیت هر یک دو نیم درم عود صلیب سه درم
نیم کوفته در یک رطل کنادی روغن سداب داخل کرده در شیشه کرده در آفتاب دارند تا یک هفته و هر روز و مرتبه به نیم ترشند و روز ششم
بپالانند و به شش روز باز اوویه مذکوره داخل کرده تا یک هفته در آفتاب بدستور دارند و بنجیسانند و روز ششم صاف نموده باز اوویه
مذکوره سخن نموده داخل کرده تا دو هفته در آفتاب دارند پس بکار برند و عن قساوندی مرکب از ترکیب مدوح الیه

که در فالج و مناسصل و غیره معمول قرقنل عود صلیب سیلخه سورنجان تلخ راسن عود بلبلان هر یک پنج درم سنبل الطیب سافج هندی
 پنج سوسن قرقه قسط تلخ هر یک ده درم کوفته در ده رطل آب شیرین یک شهابه و زنجبیل سیاه روعن زیت دور رطل داخل کرده بخوبی
 که آب رفته روعن باند مالیده صاف نموده شحم قاروند شاه زده درم مویابی چهار درم در آن گداخته ترکیب شده درم چند پدیدسترد و درم سوزن
 آینه تیکار بر بند روعن کلان معمول برای فالج و لقوه و غیره امراض بارده قسط چربیه افستین کندش پنج بادیان شیطیح هر چهار
 سه ماشه عاقر قرقه حافل سنبل الطیب پنج سوسن قرقه آشته راسن سیلخه قرقنل صغیر ناخواه پنج کرفس تخم کرفس اینسون اسارون
 سیکینج جالوشیر زرباد زنجبیل و ارجینی کبابه با سه دار فلفل کند هر یک دو ماشه مغز بادام تلخ شش ماشه شونیز مغز تخم بید انجیر قرقنل یک
 چهار ماشه مصطکی دو نیم ماشه بهمه ادویه را نیم کوفته در چهار آثار آب یک شهابه روزی ترکیب کنند بعد بخوبی شستند هر گاه آب سوم حصه باند صاف
 نموده روعن گل روعن بالونه روعن سوسن روعن پید انجیر هر کدام نیم پاؤ آمیخته با زنجبیل شستند که آب تمام جذب شود و روعن باند
 پس مشک دو ماشه عنبر اشوب چهار ماشه جوز بوداد و ماشه فرقیون چند پدیدسترد هر یک سه ماشه بسیار یک سائیده حل نموده لکاپا
 روعن موم مجرب برای فالج و خدر و درد اعصاب و تحلیل مواد و هر قسم باد موم یک آثار نمک شوره آثار هر دو را در دیگ اندازند و
 بطریق کلاب یک شمشیر غرق بری آید آن را لکاپا دارند و بر بدن عریان شده بالند و می باید که بعد از مالیدن دو گهری پارچه بر بدن نیندازند
 تا باد بر بدن رسد و دو گهری پارچه پوشند قلع و دیگر قوی تر از اول موم سفید نیم آثار نمک سائیده با و آثار نوزاد در شوره قلعی
 هر یک یک چنانک مشک یک توله قرقنل جوز بودا گل و ارجینی افیون هر یک نه ماشه با هم کوفته بهوم و نمک مخلوط کرده در ظرف انداخته نیمه
 و صصل کرده بطریق کلاب غرق کنند و در شیشه بدارند و سه گشته ماشی نمایند و بالا پنبه کنند پسند براس امراض بارده و برخی مجرب
 سه تا و قرقه انبوق کشند و بعل آردند روعن حواصل معمول جنت فالج و وجع مفاصل و جمیع امراض بارده و داغی حواصل
 یک عود سنبل الطیب سیاه سورنجان بوزیدان خولجان زرباد جوز بوداد و نود طولی پنج زبیره عود صلیب و ارجینی هر یک دو ماشه
 قسط بحر قرقنل هر یک سه ماشه زعفران نیم ماشه خفاش زنده ده عدد در روعن زیتون در دیگ مسی قلعی داخل کرده کلاب نیم من و
 آب و دمن بر سر آن ریزند و بر آتش گذارند که روعن بالا آید بکیرند و استعمال نمایند روعن مجرب بجهت خدر و روعنه و فالج و استرخا
 و مفاصل بارده و عرق النساء از حکیم میرزا سلیمان قصب الزبیره قسط تلخ هر یک سه مثقال افوخ سورنجان کبابه چینی ناردین اسارون
 هر یک دو مثقال زرباد و ارش شمعان عاقر قرقه خامغات بعد اوی بوزیدان هر یک یک مثقال مجموع را نیم کوفته با سه پیاله آب
 بخوبی شستند آن مقداری که یک پیاله آب باند پس خوب مالیده صاف نموده روعن گل و روعن یاسمین و روعن بالونه و روعن زنبق
 هر یک دو مثقال داخل کرده بخوبی شستند چنانکه آب برود و روعن باند پس جد و ارجینی چند پدیدسترد فرقیون هر یک سه مثقال
 جوز بوداد زنجبیل هر یک دو مثقال مقل ازرق یک مثقال کوفته و بجز ریخته در ماون سنگین کنند و روعن را اندک اندک بر آن چکانند
 و به سه تا مالند تا تمام روعن بان مخلوط گردد بعد از آن مویابی معدنی قدری در آن حل کنند و در شیشه نگاهدارند روعن برای اختلاج
 و میرزا از حکیم اکمل خان سورنجان زنجبیل جوز بوداد فاضله موی مال کنگنی خردل فرقیون هر یک یک توله روعن کنبه شصت توله اجزارا مثل
 غبار پالند و بعد از آن در کحل انداخته صلایه نمایند تا دو پیر اندک اندک روعن انداخته بعد از آن خوب مخلوط نموده در آفتاب یا
 در جای گرم بر منبت اعصاب تا یک پیر خوب بالند سفوف استخراج حکیم علوی خان که خوردن آن بعد از تنقیه باید جات
 بواسه فالج و استرخا مفید پوست زرد و ترنج باد و زنجبویه قحاح افوخ امله منقی پوست لکاپی هر یک پنج مثقال اسارون بهمن
 شخ بهمن سفید و ارجینی سیلخه قرقنل و مانا هر یک سه مثقال جد و ارجینی مشک ترکی عنبر اشوب چند پدیدسترد هر یک نیم مثقال و روق طلا

کتاب اول

کذا یوس هر یک چهار دانه جوز بوزله را و اندوخل بسفاج را زبانه بادیان خطائی زنجبیل نیم سداب که با سندر دوس عود خام سنبل الطیب
 قسط طخ فاده اینها نیم سببالیوس اسطوخودوس هر یک یک مثقال صغیر فارسی دو مثقال خارک چرمی پانزده مثقال کوفته بختی هر روز یک مثقال
 صبح با ده مثقال عرق بادرنجبویه بخورند شربت آب نیم سداب فالح و لقوه و صرع ابریشم نیم آمار در آب آسین تاب ناسته شبانه در و پانی
 بخوش نند و صاف نموده اسطوخودوس با آمار گل گاوزبان چهار توله کا و زبانه نیم با و علی ده چندان به جوشش کرده صاف نموده هر دو
 آب را جمع کنند و با عسل و نبات هر دو یک نیم آمار بقوام آرند پس عود هندی مصطلک دانه سیل دار چینی عود صلیب سفاج هندی بسفاج
 خولنجان بوج ترکی سنبل الطیب قرنفل هر یک یک توله سباسب جوز بوزله عطران هر یک شش ماشه غیر اشتب نه ماشه سائیده داخل
 نمایند شربت عسل در جمیع امراض بار و عصبی و دماغی بعد تقویه و صحت جهت تعدیل مزاج و تقویت مستعمل و خصوص
 فالح و در عتبه را بغایت بنکوت عسل مصفی یک رطل باشش رطل آب باران پزند و کف آن را بر دارند پس قرنفل خولنجان مصطلک
 دار چینی عود دانه قالیچن سباسب جوز بوزله اسفاج هر یک دو درم فلفل سیاه یک درم کوفته در صحن بسته انداخته جوش دهند و صره را آنا فانا مالیده باشند
 و بعد قوام فرود آورده صره مالیده دور کرده نگا دارند و اگر غبر و مشک قدری خوشبو نمایند بهتر است طلا بر آید فالح و لقوه از حکیم اجل خان
 سور بخان بوزیدان قسط طخ خولنجان زرباد جوز بوزله اوج ترکی عود هندی عود صلیب عاقر قرحا بهر انگلاب سوده بر فقرات پشت و محل
 فالح طلا نمایند و در لقوه بر سر و فقر گردن کنند جلین صعبه عر جابر فالح و استرخا و حذر در تشنج استلانی نهایت نافع است در بخوش
 با یونه حله بر مل شبت برگ خار سداب زنجبیل هر یک یک من مجموع را در نه صد من آب بپوشانند چون بنصف رسد صعبه عر جابر زنده
 و ران اندازند و بپوشانند تا ماهر شود پس آب آن را در تناسل کلان یا در حوض کوچک اندازند و بپوشانند و در نه صد من روغن
 ریتون داخل کرده مرین را در آن بشانند و مره بعد از آخری چنین کنند عرق تنبول خوشبو و جهت فالح و لقوه و جمیع امراض بار و
 دماغی بی نظیر دار چینی چارسیر جوز بوزله سباسب هر یک دو سیر فلفل نیم سیر برگ تنبول سفید خوشبو پانصد ورق گل سیوطی که بفارسی گل مشکلی گویند
 چارسیر عود هندی نیم سیر زعفران چهار توله همه را نیم کوفته هفت صراحی عرق قرنفل که انگلاب کشیده باشند بر روی آن ریخته و در شبانه روز
 بگذارند پس آن را با عرق کشند و عطر آن را گرفته علی ده نگا دارند و عرق آن را در شیشه ها کرده جدا نگا دارند و صبح پنج مثقال و شام پنج مثقال
 بنوشند و اگر سرخواهند بجای عرق قرنفل عرق قندی یا عرق خرما کنند عرق تنباکو از اختراع متاخرین است برای فالح و لقوه و استرخا و استسقا
 و قویج ریجی و تحلیل راح معده و تهیج سرد و پیغم طعام و آوردن اشتها و رفع صداع بلغمی و ادجاع معاصل بلغمی نافع است تنباکو زرد
 خشک چهار من تیریز و اگر تنباکو تر باشد سه چهار یک من تبریز یا نخود صغیر هر یک پنج مثقال دار چینی قرنفل اطفار الطیب حاشا هر یک دو مثقال
 همه را در چهار من تبریز آب یک شبار و زنجبیل پس عرق کشند و هر صبح و شام پنج مثقال بنوشند عرق تنبول حکیم اکمل خان که در
 فالح و غیره امراض بار و دماغی مستعمل برگ تنبول پخته سه پا و ناخواه خولنجان زنجبیل هر یک پا و ناخواه صغیر دار چینی جوز بوزله سباسب قرنفل هر یک
 نیم پا و عرق دار چینی دو شیشه عرق بادرنجبویه شیشه گلاب چهار شیشه به سطور معمول عرق کشند شربت از چهار توله تا هفت توله عرق کیتکی اجل خان
 که همان نفع دارد گل کیتکی دو عدد جوز بوزله سباسب و ج ترکی بادیان خطائی هر یک نه توله گلاب پنج شیشه عرق بادیان چهار شیشه به سطور معمول عرق
 کشند شربت از چهار توله تا هفت توله عرق تنبول و کارا شد خان که دافع ضعف دماغ است گل سیوطی گل چینی هر یک چهار توله جوز بوزله
 سباسب عود هندی قرنفل گل سنج هر یک دو اوقیه برگ تنبول پخته سه پا و نبات سه آمار به سطور عرق کشند خوراک از هفت توله تا ده توله
 به شربت تنبول چهار توله و نیم شربت هفت ماشه عرق چوب چینی علوی خان که در فالح و امراض بار و دماغی معمول چوب چینی سه
 صد مثقال در و پنج عطر بی خولنجان تو در بین شقاق سنبل الطیب قالیچن بهنن جوز بوزله سباسب هر یک پانزده مثقال

این ششم خام باد رنجبویه هر یک است متقال دار چینی قرنفل برگ زنجبیل سر یک ده درم انیسون هفت متقال عصاره شنبلیله یک ده درم عصاره
 پنجم درم آب بشکر و گلاب گندم هر یک پنج آنار دستور عرق کشد خوراک از ده تولد ثابت پنج تولد عطوس که تنقیه دماغ کند و لقوه و فالج و صرع
 را سودمند است کندش هفت درم قنفل سفید و سیاه چند بسته هر کدام یک درم سداب خشک دو درم صبر سفوفی یک نیم درم خردل
 دو درم شونیز یک نیم کوفته نخی اندکی اران در بینی و مندر غره مستعل در فالج و لقوه و قنفل زبان که از رطوبات باشد از بیاض اجمل خان
 خردل زرباد و دار قنفل زنجبیل شونیز ساج مو پنج عود هندی هر یک سه ماشه و نیم ترکی عاقر قرقص حاصه گل بابونه اسطوخودوس و صندل
 هر واحد شش باشد قنفل ده عود جو کوب نموده چهار باس خسیانیده در یک نیم سیراب بخوشا نند هر گاه نیم سیراب باند صاف نموده
 عسل سفید دو تولد نوشا در بوره ارمنی نمک هندی در آن حل کرده غره نمایند غره دیگر که بخت فالج و لقوه و استرخای زبان و تنقیه سیر
 مجرب است نوشا پنج درم قنفل سفید قنفل سیاه نمک سیاه هر کدام شش درم زنجبیل خردل عاقر قرقص مو پنج بوره ارمنی هر کدام چهار درم و فاک
 خشک هشت درم صغره درم پنج سوسن هفت درم شونیز پنج درم مرزنجوش ده درم دار قنفل هفت درم سیراب که کوفته نخی دو درم از آن یک
 درم ایاج فیکر در سنجبین عسل و آب گرم آمیخته غره نمایند که عجب الاثر است گلگند عسل که در امراض بلغمی مستعمل می شود برگ گل سبزه
 یک آنار شد خالص سه آنار هر دو را در ظرفی کرده کف مال نمایند که خوب آیمچه شود و تا چهل روز در آفتاب گذارند و همچنین سه طریق است
 گلگند شکری لعوق نامع فالج و لقوه و در امراض بار در زنجبیل زرباد قنفل سیاه دار قنفل خولجان دار شیشه ان
 قنفل و عاقر قرقص برابر ساییده با عسل و چند ادویه بپزند و بعل آردند ماء الاصول و البرزور از مخترعات والد علوی خان مستعمل برای
 الفصاح ماده فالج و لقوه و استرخای بلغمی و اشال آن تا چهار درم ایر ساف و انیا هر یک یک متقال بادیان انیسون تخم کشوث تخم کرفس قدما ناست
 پنج کبر پوست پنج بادیان پوست پنج کرفس پنج از هر یک دو متقال در یک نیم رطل آب بخوشا نند تا نیم رطل آید صاف کنند و عسل مصفایه و قنفل سیاه نیم
 نیتا نند و گاهی درین نسخه بکشد شش بکفته کما فیطوس و کما ذریوس و حاشا و اسطوخودوس و استوخودوس و قنفل سیاه و قنفل سیاه و قنفل سیاه
 اضافه میکنند و بعضی عسل یا گلگند شکری یا عسل شربت اصول یا شربت اسطوخودوس یا سنجبین بزوری حار بحسب حاجت یکی از اینها بوزن دو درم
 داخل می نمایند و اگر از استعمال این اجزا گرمی در مزاج یا صفرا در معدده متولد شود عوض این اجزا اصل السوسن پوست پنج کاسنی فستقین و عسل سیاه
 هر یک دو متقال اضافه کنند و بگلگند آفتابی یا سنجبین معادل آن بار نمایند معجون سیر معمول فقیر در لقوه و فالج و صرع و رسته گویند که بواسطه
 بوق و برص را نافع بود و معده با قوت دهد و اشتها آورد و در بلغم دفع کند و قوت بدن و باه میفزاید و رنگ را شاد و شمرخ گرداند و حرارت بخشد
 را بر اثر زرد و پیران بغایت مفید است سیر از پوست پاک کرده نیم آنار در یک آنار شیر گاو بنزد نامر اشود و با سه وزن عسل و شش درم
 روغن گاو بر سر آن ریخته و با یکدیگر مزوج نموده از آتش فرو گیرند و این ادویه را کوفته نخی با آن بپزند قنفل سیاه سوزن با قنفل
 مصطلی قاقه صغره و کبار پوست بلبله کابلی دار چینی زنجبیل هر یک ده درم عود خام زعفران هر یک پنج درم خوراک هفت ماشه
 نایک تولد نوع دیگر نالیف حکیم علوی خان برای فالج و غیره امراض بلغمی و سوداوی معمول و تریاق سموم است و مداومت آن در
 رستان تا چهل روز مفید است کافور زبان باد رنجبویه هر یک است و پنج متقال بسفایح بلبله سیاه پوست بلبله کابلی غلبه اشکاب هر یک دو تولد قنفل
 و نیم سیراب در زو و از دو رطل آب باران تر کرده صبح بخوشا نند که ثلث باند مالیده صاف نموده سیر از پوست پاک کرده یک رطل
 در آن مطبوخ داخل کرده جوش دهد که خوب مهر اشود پس دو رطل شیر ماده گاو در آن انداخته بخوشا نند که شیر غلیظ گردد و از پارچه صاف
 نموده روغن گاو یک رطل داخل کرده خوب بریان کنند که روغن جذب گردد و در کف زنده تا سوخته نگردد پس سیر چند عسل بقیه آن انداخته زنجبیل
 قنفل سیاه و سفید و سیاه و کباب و دار قنفل و قنفل و خولجان و سمنین و متقال و گل بابونه و مرزنجوش هر یک پنج متقال زعفران عصاره شنبلیله و متقال

اینست و در ظرف چینی نگاه دارند و بچیل و در یک شقال بخورند معجون چوب چینی منفرج حکیم مدح که همان نفع دارد براده چوب چینی است قوله
 کل کاو زبان بهمنین شقال هر یک دو توله خصلت الشعلب چهار توله خولجان سه توله اینست منقرض یک توله جد و از خطائی درق هر یک دو درم مفاصل بخورند
 سه شقال گرفته بخته بصل سه چند قوا هم ساخته بستر شده خوراک یک توله معجون فلک اسفیه بلغم را دفع کند و باضمه را قوت دهد و اشتها آورد و
 نسبان و سلس البول و درد پشت و درد کرده و اوجاع مفاصل و اناغ بود و منی را زیاد کند و باه را برانگیزد و زنجبیل فلفل دار فلفل و اینی
 آله متشربله شیطیح هندی را و اند مدح خصلت الشعلب منفرج حلقه و این با بونه نابرجیل هر واحد و درم تخم با بونه پنج درم سونیز منقح سنی درم
 بصل مصفی دو وزن او و یه بسته وزن او و یه بطریق متعارف معجون سازند خوراک از دو شقال تا چهار شقال معجون هر مس تبیین
 طبع کند و فالج و لقوه و قونج بلغمی و ریجی و استرخای اعصاب و تقرس و اوجاع مفاصل و معده و قروح کلی و مثانه و امعاء و مرقان و استسقا
 ر النفع و هدر ریاح بشکند و کرده و مثانه را از فضلات پاک نماید و حصی را باند و اوجاع اعضا را سود دهد و بکیر نذر غار یقون اسارون و ج قردمانا تخم سدا
 هر یک دو اوقیه یا نحوه قرفل هر یک دو اوقیه جاشا تخم کرفس هر یک سه اوقیه سنبل الطیب نفع کوسه قطر اسالیون که ما در بطوس اسقود دیون
 هر یک شست او قیه گرفته بخته با عسل مصفی بستر شده و در ایام ریج از شقال تا دو شقال استعمال نمایند معجون از رانی محب برای فالج و لقوه
 و ریشه و اخلاص از حکیم اکمل خان کچل هر قدر که خواهند در شیر گاوی یک شبانه روز بخیسانند و روز دوم شیر را در نایند و شیر تازه در آن داخل کنند
 همچنین بخت مرتبه تبدیل شیر نموده پس شیر تازه گرفته در یک اندازند و کچل مذکور را در صره بسته در آن دیگ معلق بپا و پزند که دیگ ملحق شود و در
 آتش پزند تا آنکه شیر خشک شود بعد بر آورده بشویند و پوست آن از کار و دور کرده براده بار یک از سوآن نمایند پوست درم براده آن بکیر پس فلفل سفید
 فلفل سیاه در چینی جوز بودا الباسا به مصطکی عود بلسان زنجبیل عود هندی قرفل سعد کوفی آله سنبل الطیب قافور شونیز صندل سفید زعفران را فلفل
 بادیان هر یک یک درم عسل سفید سه وزن او و یه گرفته بطریق متعارف معجون سازند خوراک از نیم شقال تا یک شقال نوع دیگر از مالیف مولف تحفه جهت قطع عادت
 افیون بنایت محبت و در رفع فالج و لقوه و استرخا و امراض بارده و در مفاصل و عرق النساء و سلس البول بنایت نافع از رانی یعنی کچل شش شقال شیر
 خیسایند پوست او را جدا کرده لبوآن ریزه نموده نرم صلا بکنند و کل کاو زبان چهار شقال سبل زرباد شقال صندل سفید آله بلسا سیاه هر یک
 دو شقال عود هندی یک شقال اسطوخودوس کثیرا نابرجیل منفرج حلقه و هر یک سه شقال و فلفل یک شقال عسل سه وزن او و یه خوراک از یک شقال
 تا دو شقال مداومت نمایند معجون حکیم اکمل خان مقوی و داغ و اعصاب نافع امراض بار و دماغی و خدر را بسیار مفید عود صلیب در چینی
 خصلت الشعلب هر یک سه ماشه مصطکی بوزیدان شقال خولجان بهمنین کاو زبان برگ بادرنجویه سنبل الطیب آله الباسا سه برگ فربخشک سعد
 کوفی هر یک دو ماشه سورخا شش هر یک چهار ماشه زعفران یک نیم ماشه دار فلفل فلفل درونج عقربی لسان العصاره نفع اسارون
 اسطوخودوس سافج هندی سلیم هر یک دو درم زرباد یک نیم ماشه شقال عسل خالص سه وزن او و یه گرفته بخته بطریق متعارف معجون سازند
 ذکر او و یه هندی نافع فالج که آنرا او هر یک گویند بعضی اطبای هندی میگویند که در ابتدای فالج اگر برای او عسل عمل هم نرسد عوض آن قند سیاه گرفته بخورند و او
 استعمال نمایند و بعد روز چهارم منفع بادیان شش نیم یا بیان یک توله تخم سونیز اجودا این هر یک سه ماشه بال چهار یا شش یا کاسنی یک توله کافور و توله
 یک نیم با و آب جوش هندی هر گاه نیم با باند بر روز بوشند و بعد روز چهارم روز مسهل دهند و برای اسهال حب جیبیا ستود اند و حبه هندی حب کچل و ریجی
 نیز میدهند و بعد از تنقیه معده از مزاج شل و کراخ دخت بلیش و سیاب و کچا و اند بچیردن استعمال می نمایند و مالش بر وغن دهنه و حبه و اگر کوف
 سونج دیو دار بو سونج از دهنه بوشانند و بصل بنوشند نیز مفید بود و بعضی هر یک روغن و اسکنه پنج سنبه انیزه داخل میکنند و اگر بر سونج
 یک عدد پایاد آورده در برگ تمبول هر روز بخورند برای تحصیل مزاج صاحب فالج بعد تنقیه سفید بود و اگر با فالج سه فر بود فلفل و کچنی که به جز
 پانچ جزو نباتات سوده اندک اندک در دهن گیرند که مواد باقیمانده فرود آید و در دل عاقر قرحا ساییده بصل بخته بزبان مالند بخورند زنجبیل کچل و سونج

هر یک یکدم نخته بزرگ بکاشن بزرگ سنبه الیه بر یک پا آرد و آنرا آب بخوشانند بزرگه نصف اند و در جای نوظا بر او بخار آن گیرند جو اگر آج گوگل جهت فالج و لقوه
و در عشته و در کرامض بار و دماغی معمول و مجرب سوخته پیل مول چیده حب پیل عینک در روغن گا و برشته احمد سر سون زرد زیره سیاه بر سفید
در شکاند جو تله پاوه بای بزرگ پیل لکلی تیسرین چهارمکی پنج مور یا جمیع اشیار اسناوی گرفته و چند آن تر پیل کنیز بیده هم وزن مجموع تر پیل اشپای
سابق گوگل پیل سیاه بگرند و همه را ساینده در گوگل کوفته آینه بقد رسته باشد پنج ماشه باب گرم وقت شب بخورد خوراک نام یک توله است نوع دیگر
تالیف پدید حکم فتح الله و این در فوائد مذکوره قوی تر از نسخه اول است دار فلفل فلفل بجنکه هر یک نه درم زنجبیل قسط پنج و پودر در سوسر عاقر قورخانه فلفل
زرد بادام و احد شش درم زنجبیل چند ستر هر یک دو درم پوست چیده کباب تخم سن هر یک سه درم بودین پنج درم گوگل مثل کل اجزا کوفته بخیته
گوگل را نرم بکوبند و بروغن بادام چرب کرده باز بکوبند تا خوب باریک و نرم شود آنگاه اجزای سوده قدری داخل کنند و قدری روغن بادام
بیا میرند و باز بکوبند بچین کنند تا تمام اجزا آینه شود یک توله شربت کامل است حب چیدال در فالج و استرخا و لقوه و در پشت مستعمل گیرند
چیدال یعنی حب السلاطین و از آن پوست غلیظ که بالای اوست و پوست رقیق که میان دو سنز آن است دور کنند و مغز او در پاچه باریک صریخته
سر کین گا و در آب حل کرده در یک اندازند و جوی بالای دیگر نماده صره را در آن آویزند نوعی که صره در سر کین غرق ماند و بته دیگر نرسد و دیگر بر
آتش نماده چند جوش دهند بعد صره را گرفته و مغز حب السلاطین را خوب شسته اندک پیل سیاه و لا جور و با هم بسایند و جدا سازند بقدر خود و
پا پنج حب بخوراند حب هندی برای اخراج مواد بلغمی و از آن در دوا عصاب ساقیر و قدیمین مجرب نوشته بگرند پیل شمع و زرد جوین نکلا بکوبند
مسماوی و کوفته بخیته در آب غفل سه روز بسایند و بقدر کنار و شتی حب بسته از یک حب تا شش شفت حب بخوراند و بعد دو ساعت غذا نهند ایضا
و اخلاط از دماغ و بدن بر آرد ایلوه نسبت سناسی یکی مرقای مساوی کوفته بخیته در آب طبع با دیان سرشته جدا باندند و بوقت خواب درم ناسه درم بخورند و
سراج پنج توله امتاس در آب گرم حل ساخته بدهند و بعد مسهل بر حب تخم سنشی در اوست نمایند حب تخم سنشی که آنرا حب بقل و حب لقوه نیز گویند و در فالج و
قوه و صرع بعد فالج از مسهل برای تعدیل مزاج مفید مریح سوخته کوفته و در جیه کباب چینی عاقر قورخانه پیل بجنکه کجور تخم سن مساوی گوگل با هم کوفته
مسلسل شسته بقدر درم صبح و شام حب ساخته باب گرم فروزند حب شش معمول و مجرب است و مغز در امراض بار و دماغی و عصبی مثل فالج و لقوه بعد
سهلات برای تعدیل مزاج بعل می آید عاقر قورخانه فلفل گرد و دار فلفل هر یک سه ماشه پیل مول شش ماشه زنجبیل شش ماشه تیلیه هر یک یک توله جمله و رو کوفته
بنه با قند سیاه و روغن زرد و بقدر حاجت سرشته مقدار مونگ جدا سازند خوراک یک حب تا دو حب نوع دیگر فالج و لقوه و در مایع هر دم و ادافع و نافع شش
پنی بچنانک بکرم فلفل زنجبیل سیاه سه جوز بواقا قلم هر یک یک درم صلا بر نموده باب لیمو بقدر فلفل سیاه جدا سازند خوراک دو سه حب و بعضی در سن سخته
باب و نمک بندی نیز داخل میسازند بریز از بادی و ترشی ضرر است حب سیاه برای فالج و لقوه و مانند آن از بیاض است و در حرم تخم و هتوره سیاه سیاه
یک ده ماشه در آب ادک کرل نموده مقدار شش حب بسته بخورند حب کینا نافع فالج و لقوه و امراض دماغی بار و بلغمی مفید و در مریح آن کچله پانزده عدد
رکب تر نمایند و بعد بر سر و زنجبیل یک کرده باشند و بعد از آنکه نرم شود پوست آنرا خراشیده بسوزند هر گاه در و آن رفع گردد از آتش بر آورده ساینده بر آن فلفل گرد
موده آینه حب بقدر فلفل بزنند و یک حب صبح و یک شام بخورند حب شمع که آنرا اتند بپرون گویند معمول بکرم صواب بچنانک سفید بر بشیر ماده گا و
پیل مریح سیاه سه سا که شکر و مساوی کوفته در آب لیمو کاغذی تا دور و زنجی هشت پاس کرل نمایند و بقدر در آب جوار یا تخم حب بسته در ساینده
ده لکله بزنند در لقوه یک حب فرو برند و یک حب در روغن کنجد یا روغن گل حل کرده بر عضو کج شده ضا و نموده وقت شب بدهند و بالا ایشان بپزند
بزنند و از هوای سرد بپزند و در سینه باب ادک یا بزرگ پان و برای چشمش با شکر سرخ و در اسهال با فیون خالص بدهند و این حب را حضرت سقادی
فقی محمد شرف الدین صاحب غفر الله له نیز اکثر در امراض بار و دماغی مثل صداع بار و و ترله و سرفه و حیات مزمنه و زان احتمال میفرمودند و در طب نوشته
نیز نوشته که حب شکر برای جبهه تباهی غشی تب پانزده و تب غیر متساوی تب دق و تب خالص صفراوی مجرب است حب سیاه ایضا مستعمل حکم و در جبهه تب

بعد شوربای کبوتری روغن میدادند بعد از آن شوربای دیکو تر میکردند و ام بخوردن گوشت آن نیز میزدند بعد درین شوربا غلظت گرم بقدر سه توله می افزودند پس از آن در جوب غلظی افزودند بعد در آن برنج داخل میکردند بعد از آن روز شانزدهم و هجدهم بتقیه عام استفراغ داده مع مراعات حال دماغ می افزودند پس در روز بیست و دوم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هفتم جوب مثل حب ایاچ و غیره استعمال می نمودند و باید که میان همه دو یا سه استفراغ استعمال منضجیات میکردند باشد بطوریکه نفخ دهند پس استفراغ نمایند بعد اعاده منضجیات کنند بعد از آن سهل استعمال نمایند و علی بن القیاس زید که ماده انمیرض بارد مشک در اعصاب است صفت منضج از صناعت من اسطوخودوس اینسون قنطاریون و قیق ققاج از خربادیان زوفا خشک قردمانا سیسیالیون کچ کرفس پنچ کاسنی پنچ از خربادیان بعضی ازین دودرم و بعضی سه درم بگیرند و در ورطل آب بشب تر کرده صبح جو شاییده گل کنند و مثقال داخل کرده صاف نموده بوشند چند روز بهر نهار تا آنکه اثر نفخ ظاهر شود بعد از آن بتقیه عام بعد از آن برگ سناسه درم مغز فلوس پنچ زده مثقال شکر شترخ ده درم و روغن بادام یاروغن بیدانجه و اگر احتیاج بقوی تر ازین در اول مرتبه یا در مرتبه ثانی افزودن ترب سفید محکوک یک درم یا یک نیم درم غریون نرم سفید نیم درم یا زاده از آن افزایند بعد از آن یک روز راحت دهند بآدن گل قند با عرقیات عسل و بادیان و از خرد بعد و مسهل با چند روز منضج حب ایاچ یا حب منتن و غیره خوراند و مسهل نم کور بعد حذف مغز فلوس فقط یا مع ترب و غریون حسب حاجت و قوت مزاج مریض وضعه آن بر رتبه جوب مذکوره سازند و در آخر شب جوب با عرق بادیان و غیره خورند و صبح مطبوخ مذکور دهند و حب ایاچ درین مرض کثیر المنفعت است و اسهال کامل المعی اکثر استعمال او درین مرض میفرمودند و من بروی ایشان میگویم استعمال جوب بعد الصبح و تنقیه عامه باید کرد و در استعمال آنها باید وقت مطبوخ و بدون آن حسب حاجت اختیار دارند و نسخ حب ایاچ مذکور شد و نسخ حب منتن همان است که در قول صاحب کمال بن ابی لیک در اینجا پست باید زرد و انتر و غریون قرد غریون و چند بید شربت و وزن همه از مساوی و نسخ حب شیطیح همان شب بسیار است که در قول ابن صبور مذکور شد و لیکن در اینجا ترب و غریون ملایم نوشته و عاقر قرقا که هم افزوده و حرمل بجای خردال آورده صفت حب ایاچ استانی که ستوده شیخ الرئیس حب ایاچ فیه یک درم چند بید ستر نیم درم شتر نیم درم غریون یک دانگ کوفته بخیه جدا سازند و یک یک شربت و یک یک عاید نوشته که این روغن عجیب الفحل است و تجربه صیغه یافته قطعه فلفل عاقر قرقا و غریون چند بید ستر یک سفت درم باریک ساییده در نیم درم روغن زرد کس میرنگد این معوط نافع است زهره کلنگ چند بید ستر کندش سبکین مساوی کوفته بخیه در آب مرزنجوش و شیر زنان حل کرده دو قطره در بینی چکانند و شامه نافع فالج و خفقان باره و جمیع امراض عصبانی علی خان همان نسخه تفاحه است که در علاج امراض دماغی انفعاض دماغ گذشت لیکن در اینجا عوصن اشبه جوز بو است و ناپوست ترنج وزن هر یک یک مثقال و غیر یک نیم مثقال و روغن زرد کس و روغن یاسمین هر یک یک مثقال و بهار نارنج و علف هندی و گلاب مطروح است و نوشته که او بهر در عرق گل نارنج بسایند و عطریات داخل کرده صلیا کنند تا قابل انعقاد گردد و بشکل سیب ساخته دائم بویضاد و الیف الد علوی خان که من بعضی اصالح آن کرده ام گفته مجرب و محصل است بعد تنقیه استعمال نمایند چند بید ستر عاقر قرقا و غریون زرد باد و عود هندی عود صلیب جوز بو برگ مورد سور بخان بوزیدان قطعه فلفل منفات بعدادی سنبال الطیب مرزنجوش اسطوخودوس مساوی ساییده بر روغن قطعه انیمچه بر سر و فقرات گردن و خلف ضا د کنند نفوخ نافع عاقر قرقا و فلفل قاقه کوفته بخیه بقدر نیم دانگ در بینی مندرشوق نافع مویائی قیراط در روغن زرد کس و یاسمین و سوسن هر یک یک مثقال چند بید ستر هر یک قیراط حل کرده بقدر دانگی استنشاق نمایند مضبوط نافع در مصطکی زنجبیل قنفل و ح ترکی کوفته بخیه بقدر جوز بو احب سته دائم در دهن دارند و غرغره قویه مستعمل بعد تنقیه وقت استها خردل عاقر قرقا و حب پنچ مساوی کوفته بخیه بطبخ زوفا انیمچه غرغره کنند همچون منقی بلغم نافع فالج و لقوه فلفل قنفل سلیخه سعد بزرگ کابلی جوز بو هر یک مثقال حب انیل شش مثقال ترب سفید شکر سفید هر یک است و چهار مثقال زنجبیل چهار مثقال کوفته بخیه بعسل سه چند قوام نموده بر سر نهند شترخی پنچ مثقال تا هفت مثقال و باقی نسخا در اقوال دیگر باید مؤلف اقتباس می نماید که در فالج بلغمی اول نصب درن اگر چه اثر سه عظیم دارد و بهجت آنکه مخراج اخلاط را بر وجه است و مفتوح شده و منقی عصب از آفات ناسده لیکن اکثر بزرگ سفاجات میگردد

گاه در فالج حارث فراج و تجمد است شود و زنی چند دست از معالجه او کوتاه دارند و خاکش با عرق غلبه عرق کاووزبان و قدری شکر یا گلکند به بند و با وید و
قطع بلغم و گشاده خاصه در فصل گرا و گویند که آبشامیدن عرق کاووزبان و سکنجبین و نهادن روغن گل با سرکه بر سر و فذیه بخورد و برنج با آب لیمون تسکین
ارت با یکدرد و بعضی اوقات گرمی مزاج بخوری رسد که باز اشیر محتاج گردد و بجای مار اعسل نیز عرقیات یا آب آبن تاب بند و بعد تسکین حرارت بتدریج
مالج فالج متوجه شود و الا بصورت اجتماع تب باین امراض تا مقدر در مدت مثل خیارین و غیره باید داد و اگر گفایت نکند ناچار شیر و مغز سبزه وانه نیز
جوز است بخلاف لعاب و از وجات که استعمال آنها خوب نیست و سکنجبین و گلکند عرقیات مناسبه بدینند و یا سکنجبین بزور بارده استعمال کنند و
روغن خنایر برمالند و گاهی در استرخاکه از بخارات تب عارض میشود بهمان در جو شانه و شیر و مغز تخم تر بو زمی افزایند و گاهی در فالج مع تب گل نشسته
نود صلیبچه شاییده صاف نموده نبات سفید خاکش داخل کرده میدهند و غذا کچری و گاهی گل خطمی گل سرخ اصل السوسن بهمان می افزایند و بجای نبات شربت انار
بیرین میکنند یا بجماله گاهی از بهای خلطی مثل غلبه الصم یا غیره خالص یا با نه بلغمی یا بایع با فالج یا گرد و درین وقت ربانی ازین مشکل گردد و علاجش
معالج عسره گردد پس بگردن بپوشی که از بهای کوره باشد علاج بهی کند که تخمین بازالتب کوشند و آنچنان باشد که مثل اگر تب صفراوی بود سکنجبین سبزه و شیر نشسته
و اوج بکنیم توله و عرق کوه و کاسنی هر یک هفت توله دهند یا هفت روز و روز ششم مغز خیار شنبه هفت توله گلکند پنج توله و عرقیات مذکورده مالیده صاف
موده شربت ربنا معتدل علوی خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اصناف نموده بنوشانند و بجای آب عرق کوه دهند و وقت دو بهر کوبه باشند و شام
نابو باشند و مرغ خوراند و صبح ترید اشیر و تخم کاسنی هفت ماشه و لعاب سبوز ساشه شربت نیلوفر سه توله تخم ریحان پنج ماشه باشد به بنوشانند و بهر بنط
سه چهار مسهل دهند از شربت بیچ نامد پس فالج متوجه شوند بدستور که مذکور شد و همچنین در غلبه خالص شطر الفجر به روز و نوع بلغمی در عیج علاج آن تب نمایند که
رجا گاهش باید و گاهی در فالج عضوی مع تب یا بطور مسهل میدهند که گل نشسته اسطوخودوس خطمی کاووزبان با وین هر یک چهار ماشه گل سرخ شاسته
اصل السوسن تخم خیارین بنیکوفته پربا و شان بیچ کاسنی هر یک شش ماشه بنویز منقذ دانه انجیر زرد سید و سناسی می نه ماشه و عرق غلبه عرق غلبه نیم آنا شربت مالیده
بیچ جو شاده صاف نموده گلکند ترنجبین هر یک چهار توله مغز خیار شنبه شش توله مالیده صاف کرده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند و گاهی خیارین شاسته و خرد
منضج میدهند و روز مسهل موقوف میکنند که در صفت و از ارباب فیه داده ماشه ترید سفید ریاضه با واکه ریاضه سقمونیاد و ماشه و بالا ششم حفظ باشد و قبه خیره
محل حریته بیک توله وقت آخر شب مسهل سوم داده صبح بدقه بدستور میدهند ایضا در فالج مع حمی را ابتدای سوخم که با بعد خوردن ادویه جار مثل قرقنقل و جوز بوا و علاج
هندیان کلونید کلام ساقط شده بود و نهاد برای تسکین اندک نفع کل نشسته گل نیلوفر غلبه عرق غلبه شاییده شربت بزوری معتدل خاکش می اندازند شربت
بزوری برای در راه داده است که انجور و قرقنقل مطیفا یافته میاج بود و جوز بوا و قرقنقل و چند مغزی اعصاب دادند اما بنابر عرض تب خان حرارت و رجحان قرقنقل و کلونید کلام

ساقط شده بود چون بهوش آمد قد بر سر گلاب انداختند و گلاب چند در فاج مصنوعی است لیکن بر آفتاب بخارات و تفرج قلب بصورت یا سران زندگی دادند و از آن تخفیف شد
روز دوم شیره مغز کدوی شیرین شش باشد و اصل السوس ماسته بدهد و دوماش جو شاییده برای سرفه و نفخ و تپش استمال کنند و آخر روز لعاب بدهد و غرق
عنب الثعلب شربت بیلان و فخر محض برای تسکین است در دانه هرگاه اندکی آوارگ شده شد منضج از اصل السوس گاو زبان پر سیا و شان عنب الثعلب یک چهار باشد جو شاییده
نگه کند داخل کرده روز دوم درین منضج سبط خود در سبط مخصوص با ماضی بارده اعصاب افزونند بعد از آن منضج مسهل از میوه منقعی و توله و قاشقک شده باشد سبط خود در
اصل السوس گل سرخ هر یک چهار باشد عنب الثعلب گل خشک شاییده هر یک شش باشد پر سیا و شان گاو زبان هر یک چهار باشد سنا سیاهی بلیتوله که گفته شد توله جو شاییده دادند
روز دوم تربید چهار باشد زنجبیل یک باشد و جو شاییده و فلوکسین شش شش توله و غن بادام پنج باشد افزونند چند تپش استمال شده بود لیکن چند اصل سوطی که درین
ندادند گل سرخ و گل خشک و غیره خشک شده برای تپش عانت او و سبط در اصل منضج از دانه دوم و منضج از دانه بانی منضج میوه منقعه و دانه و قاشقک شده باشد پر سیا و شان
پنج باشد لعرق شاییده جو شاییده که گفته شد و توله دادند و بعد از منضج در قع ضعف مسهل دوم تجویز فرمودند اگر چه از تقلیل موافقتش کم شد اما جهت بقایای دانه که بعضی اصل از
سستی کسل سرفه باقی بود سبط خود در سوط گاو زبان لعرق عنب الثعلب بقا با دین جو شاییده نبات خاکش در دانه بدهد و منضج داده در مسهل دوم سربطی است افزوده مسهل دادند
و باز منضج با دین پر سیا و شان منضج سبط خود در سوط لعرق گاو زبان و عنب الثعلب شاییده شربت بزوری برای دانه داده و تحلیل آن داخل کرده دادند و باز مسهل
سوم سبط خود فرمودند برای در دانه و نبات غوغه با دین سبط خود در سوط گاو زبان خطی که کناری بگردد همانا و مکه جو شاییده فرمودند ایضا در فاج مع تپش شاییده فصل صیف که از
خوردن حبوبات رهنه بدین و شور برای کوبه تر دانه و تپش استمال سبط خود در سوط گل نایز و بعد از گل خشک شاییده و زبان پر سیا و شان جو شاییده که گفته شد آفتابی داخل کرده
تو دوی سفید پاشیده دادند و غذا شور برای مرغ و چون دماغ مشوش شده بود از ترشاشه کدو و لعاب پستان در و غن گل قهوه طوی ساخته برگردانستند و فرمودند که اگر دماغ
در منشد علاج خواهد شد اقوال کا بر شیخ رئیس منبر باید که چون فاج تپش جمع شود و حجت که در علاج فاج تاخیر نمایند و سبب منجمد یا گفته بهتر است و درین وقت ایلاتی
ذکر کرده که محمد بن زکریا گوید مغز کدوی او دیدم که سبب فاج او روزه داشتیم حرارت سطر بود و او را ایاج فیه در ادم اذیت عظیم داشت پس حکام و تدابیر طبع علاج کردیم شفا یافت
گیدلانی نویسد که بعضی اطباء این فاج را استعمال انواع اشیا می کرده به میکردند و از دست ایشان بسیار شفا می یافتند با انواع فاج از تپش شاییده و بیابند و در
فاج بود و قاروره و اسرخ و طبع او قبضه موسوم که با بود محمد بن زکریا با شربت اجاج و وضع سکه بر نیت و جلوس در آب و او را کرد و شفا یافت و در بعضی استقامت
جماعت مغز چین بود که ایشان باران افتاد و دفعه صحت یافتند خضر گوید که اگر فاج تشنگی قوی تپش حرارت یار در دماغ شش شربت بنفشه نایا شربت تیرین
و خیره بنفشه و استعمال عرق گاو زبان و شربت و رو و اجتناب از سحنات کثرت تا آنکه حرارت ساکن شود این الیاس گوید که چون فاج جزارت مزاج بود و او را تسکین
حرارت بشربت سبب یا کچید سده نماید و غذا مزوره زیر باج و هند و سرگاه حرارت تسکین با دانه بعد از علاج فاج کنند طبری گوید که نوعی از فاج است که با دوی مزاج علاج
گرم میشود و از معالجه باز میگرداند پس اگر مزاج عقب فاج گرم کرد و علاج فاج ترک نمایند و قصد تسکین مزاج کنند تا سرسام نشود و در بعضی ملاک میگردود و بهر تسکین و لعاب سبب فاج
و کسب وانه و اما شاعر بنوشته اند و غذا زیر باج مزوره سازند و اگر قوت طاعت کنند بهر استفراغ بر قته کینه تمسک کنند مثل چند روز بزرگمان و خارجا کباب بزنند و اگر کسب فاج
و انچه خطی و سبب و شکر و بوق و در غن خیری و روغن یاسمین و هرگاه مریض متحمل اشیا می مذکوره نباشد سو قوت دارند الا از تنقیه او بجهت لینه بشربت طاعت قوت فاضل
نشدند و تسکین مزاج و تعدیل او و تقویت مزاج و دماغ او و روغن گل مطبوخ یا سرکه کنند نوعی که یک رطل صغیر سرکه با ده درم روغن گل خالص با شش درم بکوشانند تا روغن
بماند صاف کرده بر سر زیند که این تعدیل مزاج دماغ کند و با عصاب حضرت نرساند و اگر ارضی اجب کند که سبط روغن گل و روغن بنفشه و آب عصبی الاعمی را سبب کرده و در
شیر و حتر آن مجموع یا مفرد از آن منع کنند و باین طریق حفظ حیات او نمایند پس اگر مزاج باعث الیایه علاج معتدل متوسط از علاجی که مذکور شد ترکیب پیدا و اگر مزاج خمدال
نیاید بر طریقه مذکور زاده گفتند چه حفظ حیات اولی از معالجه علت تا این حال است

علاج استرخا و فایده دوسوی و دوی غیره

اگر استرخا بسبب خون باشد قصد کنند و خون بدفعات گیرند با احتیاط تمام بعد از غلبه دیم و باقی تدابیر هر چه در علاج امراض عصبی موثر گشت بحسب احتیاج بکار برند

و آنچه در علاج فالح با جرات مسطریه شد عمل کند و صاحب قیاس گوید که اگر سبب خون بلند بود و فصل سوس و سوسیم بران دال و وقت نیز مساعدت کند باید که اول
فصل قیاس کشاید و تاشیه را روزی که ممکن بود هیچ قسمی از غذا و دوا ندهد که روز چهارم خود بخود جفت گشته لقیح سده پیشود حاجت بندیری دیگر گزینی افتد و
بعد از آن غذائی در سینه که جوهر لطیف باشد و در اثر قوی بود و خالی از لقیح هم نباشد مانند شوربا یا بی کچم مرغ که چقدر در زمان افتاده باشد با نان تنگ بند و برگردان و در وقت
روغن گل یا نلک روغن شیخ صنغان آمیخته بالند و بجای آب بر گلاب غرق شایسته که کف نمایند و اگر حاجت تنفیذ یابد مسهلات مناسب خون مع مقوبات دماغ بکار
برند و اگر سبب قطع عصب افتد علاج است و اگر سبب هم گرم بود که در نخاع واقع شود فصد کنند اگر مانعی نبود و گویند که با غلبه خون متعین نشود بر فصد اقدام نکنند و
در ابتدا فو فل صندل قاقیا مایه و دیگر ادوات مثل کشنیز و برگ گنگور و خرفه و بیدریه از آن بهر سبب با عیب الثقیل بکار نمایند و این جزله گویند که اگر بدن مستحکم
باشد و ادویه استعمال کنند که بجهت تقیه از غلط غالت ترزاید بر چه رادع و مرخی باشد مثل آرد جو و کشنیز تر و روغن گل آمیخته بعمل آرند و در انتها و اخطا طمر خیات محمل
چون گل خطمی و بابونه و برگ خضدر و بار و روغن گل و موم مصطفی آمیخته استعمال نمایند و محل استعمال این ضمده ورم است نه عضو مسترخ و اگر ورم بارد باشد بر عضو متروک
حیال غار میوه خشک و جوز السرد و زعفران چند بید شرب یابی در روغن قسط که موم یا پیر در آن گذاشته باشد آمیخته استعمال کنند و تقصید به نشتین جمل
در زیره گاو مجرب است و در ورم صلب داوی بسن صغیر اسیر که تقصید جد و در و تزوی خطائی نافع و اگر سبب استرخا فو فل سقط بود آنچه دفعه عارض شود
دلیل گستن عصب و آن لا علاج بود و آنچه اندک اندک بجای می آید و زیاد و سده و ز ظاهر شود ورم عصب و انصباب و ادوات کند درین صورت تنفیذ بدن
نشد بقصد و مسهل و ادویه محله و مقویه چون مروجا و شیر و چند بید ستر و فو فلون با موم و یا پیر و روغن گل آمیخته بر جای سقط یا ضربه و بر سبب اعصاب عضو
مفلوج چسباند و گل سرخ فاد این قسط تلخ بر آن و متقال و میانی و ابلی زفت رومی هر واحد یک شقال یک مورد مغاث هندسی یعنی سیده که در سر کین نیم شقال
سویائی زفت رادر و روغن گل که اندک و باقی ادویه که بجهت آمیخته روغن بان و روغن زرد بر یک قیبه یا نیمه تا مثل هم شود نیم گرم بر موضع ضمار کردن نیز نافع است
و تصور گوید که اگر فالح اضره افتد بر عضو که ضربه واقع شود این ضمار کنند و در حایه البان حب الملب مغر تخم بید الخیر مثل سیاه اشق پیچ موم و روغن سوس صاحب
فامل گفته که جای این در کتاف و در عضل اعضائی مطن ذکر کرده که شخصی را فقدان حسن از خضر و بنهر و نصف و سطحی گردید و اطباء معالج او با صنایع ضمده بران انگشتها
روند و صحت نیافت و من سبب رسیدیم گفت که در سفر میان زمین و موم شام از چهار پایه افتاد و موم و شانه نام بر زمین رسید پس معلوم کردم که آفت بعصب سیده
مازان حسن باین انگشتها رسید و آن بعد فقره سابعه از فقرات گردن رسته و تخرج آن عصب ورم در اول امر لاتی شده پس باین مرانم بران عصب نیامدم شفا یافت و
ایضا ذکر کرده که مردی از ترک افغان و پشت او بر زمین رسید و روز سوم صورت او ضعیف شد و روز چهارم دست او ضعیف گردید و پامای و مسترخ گشت و بدن
او را آفتی نرسید و منفعت او باطل شد هر آنکه آنچه از نخاع بعد گردن است تمامه مسترخ شد و با دوی عضلات باین اضلاع مسترخ گردید پس اطباء اراده کردند که ادویه
ضعیفه بر پامای او بسبب ترخائی نماید و بر خیره او بسبب غل صوت او گذارند و من از آن منع کردم و قصد علاج موضعی که این آفت رسیده بود کردم و بعد از آن
تخفیف یافت و ورم نخاع ساکن شد و آواز و حرکت پامای و بحالت اصله رجوع کرد این بود آنچه چالینوزی ذکر کرده و من در ارکان بخانه علی بن موسی حاجب سده و با دوی
غلام او را دیدم که از چهار پایه افتاد و در آن روز و روز دوم ضرر محسوس نشد و روز سوم دست راست او مسترخ شد و حرکت او باطل گردید پس معلوم کردم که آفت
بعصب رسیده که بسبب دست آمده یا از ورم یا از انصباب که بجهت رمی را مسدود ساخته و معالجه او بوضع ضمده محله مقویه میان تنغین او کردم و در اندک ایام صحت
یافت صفت ضمار مذکور بیکر نه حیرت القاطع و فشار کند ورم واحد ورم میوه یا سبب یا زده ورم صبر علی ابل جود السرد و روغن گل سرخ شربانی هر واحد شست ورم زعفران
چند بید ستر و واحد چهار ورم قودمانا شش ورم حفص را که گناراقا قیاس سبل هر واحد پنج ورم مصطفی شونیز هر واحد شست ورم سمه اباریک ساید و موم در روغن بون
یا روغن قسط که آخته بر موضع ضمار کنند و شیخ صغیر باید که در ستر ضمار کند و فصد علاج او دشوار است اگر کوفت بسیار بعصب مدیده شود و اگر عصب بسیار کوفته گردد امید
نجات نبود و آنچه از آن امید و ارباست واجب است که در آن ابتدا بقصد کنند و بهر حال عاجز یا بطور نمایند که نظر کنند که آیا آن ورم پیدا کرده است یا جذب ماده پس علاج
بر حسب دایه نمایند و باید که در علاج این در هر عضو که عارض شود و وضع ادویه بر موضع ضربه و بر سبب که از آن عصب مغلوب مغلوب آمده باید کرد و اما نهادن ادویه بر نفس

باب کنند و روغن بنفشه و مغز ساق کاه و پیه ماکیان موم سفید هر سه را شکر بگذارند و شیر زنان یا شیر خندان بر آن چکانند که احتمال تشنج آن نمایان پس بر سر زخم
روغن اعضا می تشنج بماند و هرگاه درین قیروطنی روغن کدو یا آب او در روغن نیلوفر یا آب او افزایند قوی تر گردد میسی گوید که تشنج میسی بنی تواند شد و هرگاه
علاج این طور نمایند که بشیر خمر مضر و ب روغن بنفشه طول سازند و بشیر خمر آن روغن نیلوفر و روغن کدوی شیرین سوط کنند و در آن یک در آن با بونه و بنفشه و برگ
خی و برگ نیلوفر و کاه و پیه بماند و بنفشه طول کنند و مغز ساق کاه و پیه ماکیان موم سفید هر سه را شکر بگذارند و شیر زنان یا شیر خندان بر آن چکانند که احتمال تشنج آن نمایان پس بر سر زخم
روغن آب نار شیرین نمایند و ضماد مرتب از آن روغن بنفشه و شیر زنان بر سر کنند و اگر قبض طبع باشد خیار شیرین و انجیر را در آب بنفشه القوام آید و بر آن روغن بادام
درخته بنوشند و یا حقه کینه استعمال کنند و اگر قبض نباشد و تب موجود بود مالش شیر طبع یا القرقع بنوشند و اگر تب نباشد شیر یا شکر و روغن بادام شیرین
یا شامه و بر موضع تشنج آب طبوخ بر کتان ریشته خطمی وصل السوس و با بونه و پوست کدو و نیلوفر و جو قشقرق کوفته بریزند و ما و مست استعمال شود بای چرب آن زن و
روغن داغ و غدا و مرطبه شراب اندک مزج آب بسیار نمایند تشنج میسی را میگرد که اگر تشنج انیسوست باشد علاجش صعبست و اذوق علاج او آبریز مالش روغن مرطبه عقب است
بر آن اگر تب نباشد بخوری که قره البته کنند و بهترین جمع مغزل تمهید نمایند و اگر تب نباشد آبریز از شیر سازند و الا آن یک در آن برگ بید و کشک بجه و بنفشه و نیلوفر و کدو
خیار بنفشه باشد و یا آبریز جله آب کدو یا آب خیار و با کل آبریز از گلاب که همان چیزی ازین اشیا بنفشه باشد و یا آب سهند و یا آب بید و مانند آن مرتب
سازند و چون حقه ازین آبها و روغن و غدا و طبوخت و مرطبه و سوسه سازند شد و نفع باشد و بر مغز حاصل بر نبات عضلات و غدها استعمال کنند و لغزین بعد غرق مع غنا
و آب بسیار و ترطیب یا انجیر و ترطیب یا غ معلوم شده باید که و شیر تازه خوب بنوشند اگر تب نباشد و مالش شیر و مال القرقع و آب سهند و یا جله آب گلاب باشد یا
اشد و اگر چیزی ازین اشیا اندک شراب بیض رقیق برای تنفیه مزج سازند بهتر باشد همچنین آب و مزج بانگ شراب کنند و باید که برین علاج مداومت
ماند بغیر تحرک یا لزوم ریاضت و اگر ممکن باشد سینه بدن او را در روغن میگرد غرق سازند و بر طباب از او این عصارات سوط کنند و ترطیب یا کل و بر طباب
سازند و باید که شب قوت خواب آب بزر قطونا و روغن گل یا بادام استعمال کنند خوردن ترنجبین ایشان را نافع است خصوصاً اطفال را و اگر نتوانند مضعات را
مهند و اما غذای اصحاب تشنج یا پس همه آنچه ترطیب تلقین کنند و جمع حریرهای چرب نرم معمول از آنش جو و روغن بادام و شکر سفید باشد و الا تخم از گوشت بکته
میش و بچه بز و گاهی در آن بقول مرطبه که اذیت بشکند داخل کنند اگر در آنجا حرارت باشد و اگر شراب اندک بر تنفیذ بدان آمیزند بعد از صواب نباشد خصوصاً
در حرارت مفرط نباشد همچنین اگر شراب آب مشروب آنها مزج سازند جائز است این عباس گوید که اگر تشنج از قبیل استفراغ باشد عسل بر پوست نمیتواند
اصلاح یابد الا سیاه گاه باوی تب باشد و فاضل جالینوس گفته تشنج که از پیش عادت شود علاج قبول نمیکند و بنفشه الا آنکه تدریج صاحب و بتدیر طبیبان
پس اگر آنجا تب باشد مالش شیر که در آن غدا و پستان بنفشه باشد و اگر مالش شیر در آب کدو بنفشه و بنفشه بماند و لعاب بدهد و لعاب اسپنول باند که روغن
دام شیرین و روغن کدو بنوشند و مسح زبان و باین لعاب با سوسه روغن بادام شیرین کنند و آب نار شیرین بر روغن تخم کدو و روغن بادام شیرین بنوشند
یا القرقع بشکر طرز و روغن بادام بدهند و سوط بر روغن تخم کدو و روغن بنفشه یا روغن نیلوفر و مانند آن کنند و اگر تب نباشد شیر بنوشند و اگر میسر نشود شیر
قتیکه بدوشند بنوشند و بر اعضا تشنج شیر زنان یا شیر خرد و سیاه بر سر بدهند و لطف سوط لعاب بزر قطونا و روغن بنفشه سازند و بر سر گردن او از خطمی روغن بنفشه و
زرد و بنفشه خشک کوفته بجه لعاب اسپنول ریشته ضما کنند و آب طبوخ بنفشه و برگ کاه و جو قشقرق کوفته بر بدن ریزند و اگر ممکن باشد که مریض را در آبریز نشانند که
در آن روغن بنفشه میگرد یا شیر تازه باشد اول روزه و آخر آن بعد از آنکه از شیر یا عسل حیره یا لعابات بر روغن بادام شیرین و روغن تخم کدو داده باشد بسیار نافع بود و بر روغن
بنفشه یا روغن تخم کدو یا روغن بادام مضر و بشیر خمر آن روغن بنفشه و شیر زنان بر سر کنند پس اگر اعضا نرم نشود و کاه و پیه یا تدریج تدریج نمایند و اگر
مانده تشنج و مرطبه که در آن آب پایچ و کاه و پیه و سوسه و پستان بنفشه و خطمی الکلیل الملک بزر کتان بدهد و پوست کدو و تخم آن کوفته و مانند آن داخل کرده
پیران بعض روغن غدا و مرطبه شیر و خمر آن انداخته باشند بعل آردند و بعد رحا است ازین حقه نمایند و البقا موضع تشنج را بر روغن بنفشه مع مغز ساق القرمیوم
سفید یا پیه ماکیان یا بط و پیه خمر غیر نمکین گذاشته بماند و اگر لزوم موضع بالیغ غیر ملحه ایند نافع باشد و البقا مالش از پیه خمر و پیه مرغابی نفع بین کنند

[illegible]

بسیار است
بسیار است
بسیار است

باب طبع زوفا خورند و بر مقدار روغن سداب بجاوشیر لطف کنند و این دو اگر از خلفه رانافع بود و پنج جاوشیر و فلفل سفید و قسطانج مساوی با هم یک نیم درم و شکر
خواب بدینند این انصاف نفس این نافع است و استعمال تریاق فاروق بقدر کثرت آب گرم بعد تنقیه بدن نافع و همچنین او مسک علو و موم و شکر و لعل و این
اجیبی است تنقیه بدن نفع بکثر از بناید اشق سبک پنج جاوشیر و فلفل حرمل تخم حنظل صبر ترید سفید مدبر پوست لیمو زرد از زردت سفید هر یک یک موم صمغ زرد آب گند
عل کنند و او دیر باقی را ساینده بیاکنند و در جها ساخته از دو درم تا سه درم بجفت ت درین و حرارت هوا یا بروت آن بدیند و این قیر طری نافع تمد و کزاز است خواه
از استلایا از پوست با شنبلیله گوزن لعل و مغز ساق گاوشیر و جری حکنی و نیم هر یک اگر اخته موم سرخ اضافه نموده بر عضو بالند این بخون علوی خان اگر بعد تنقیه استعمال
کنند و انال که از دیر باقی نفیست برگ سداب خشک چند بر ستر مکی مشک حلیت هر یک یک درم فلفل اذخر پودینه گرم حریر سبک پنج جاوشیر و فلفل ازرق عکال لعل
هر یک یک درم و فلفل حنظل هر یک دو درم تخم شکر که بیضا و تخم حنظل تخم حرمل یک مثقال خسته لعل درم زرد و درم صمغ مشکال عاقر قرحا نمک طبریز
هر یک نیم مثقال کوفته بخیخ صمغ راد و عرق گل نارنج حل کرده با چهل درم غسل بشیرند و در ظرف آگینه یا چینی دشت چهل روز در خاکستر خوب گردون نمایند
شراب از دو درم تا چهار درم با طبع عود بلسان جنطیانا و بادیان قطور لیون قیق و باد بخیخ و تخم کرفس لیون هر یک دو درم بشکر و غسل هر یک نیم اوقیه و تخم
الیه اباریک تراشیده با آتش گرم کرده بر موضع کزاز بندند و هر ساعت تکرار نمایند و در شب روز چند مرتبه عمل کنند کزاز شدید نافع بخنده و قشری گفته که از آب بوی کزاز
نگذارند تا متعفن نشود و پس تبدیل سازند و تکرار آن نمایند و کشیدن نیز نافع کزاز است و گویند که چون معیه سالک را طبع نمایند و بر عضو طلا کنند و کزاز و عشته نافع بود
و اسکندر گفته که در شق چرانی در کت نافع کزاز است گیلانی گویند که اولاً اعضای منجبه را بر سببیت مناسب و بر شکل مضاد حرکات غیر طبیعی حادث محفوظ دارند و بر
سداب یا روغن قنار الحار یا روغن دیگر مانند و شربت غسل بنوشند و اگر مالعی نباشد و حمام دخل کنند و در آبنج بکسب لعل بنشانند و درین تاریخ لین نمایند
و باید که تغذیه بجره معمول از آب خنک و سوزن و قیق سیرج انقود بنوشند مگر آنکه تب باشد پس باید که مالشعیر استعمال نمایند و حلیه خنک و کوزن کنند
و متباد حوادث از استلایا از دو درم حار را علاج با متفراغ استلا و معالجه و درم حار باد و غیره خاص او نمایند و آب گاهی استلا و از قی شد یخچل معده افتد و شرب طبع مریخ
شوکه یهودیه و تخم شوکه بیضا و تخم شوکه مسهریه آنرا نافع است و بعضی عصا ره قطور لیون قیق فقط مینوشانند هر گاه مرض استلای بود و اولی است که طبع
اعضای ایشان نیز بطبع قطور لیون و لعل بدان نمایند و اگر استلا و دریا با باشد مجامع بر عجز و فقرات سفله نهند و اگر در هر دو دست باشد مجامع میان هر
شانه و بر فقراتی که قریب ناحیه علیا است و بر عضل که موضع او بلند تر از راس کتف است بگذارند و باید که هر کسی را که استلای کزاز می داند و او را شکر و آب بکشد
مرض فصد عرق کنند و بر اعضای علیا صوف در زیت کینه یا در روغن قنار الحار مع چند بر ستر نهند و با در زیت گرم بنشانند و بر عصب گردن بریزند
و حجامت بشرط استعمال نمایند چه مجامع قارعه تحلیل می کند و حجامت بر گردن و جانبین فقار و بر سینه در مواضع کثیر اعضا و تحت شریک
و بر موضع شانه و کرده نهند و واجب است که اخراج خون از ایشان بقدری باید که بسیار نباشد و نه اندک و در دفعات متفرقات اخراج نمایند
و حکیم شریف خان بعد بیان این قول گفته اند که سزاوار است که استخراج خون کنند مگر بعضی علامات غلبه خون و مساعدت قوت و علاج زیر که این مرض در اکثر
از طبوبات کازه حادث میشود و بعضی اطباء و ان بغیر تامل فصد کردند و مرخص بطلال گردید

علاج تمد و کزاز بالیس

مالشعیر روغن بادام یا شیر مرغ با دم و نبات بنوشند و لعابات بجلال بطول باب نیم گرم استعمال کنند و ترطیب اس نهادن و نیمه بلبل بشیر خنک و الشون
بر روغن بنفشه و تغذیه بجره معمول از آب خنک و سوزن و قیق سیرج انقود بنوشند مگر آنکه تب باشد پس باید که مالشعیر استعمال نمایند و حلیه خنک و کوزن کنند
بعضی تصرف نیز کرده اند برای تمد و کزاز که از کثیر نافع است باید که بزرگه حمل و بزرگه لیان و جو قشر و لعاب پستان الیه قطعات ککو و تر و خیار و باور نگاشته با بون و کل خطمی و
استفاد و بزرگه تر و قنار و بهر آنکه یک بقدر معتدب در آب غلیظ آب بید و عرق بید مشک گلاب یا با شیرین آب به شیرین هر یک بقدر حاجت بنوشند و اگر در فصل فک
روغن تخم کوزن تخم تر و روغن بادام قدر مناسب بران نازخته بقدر و فوجان از آن بگیرند و در باقی نیم گرم مرخص بنشانند تا سمر گود و مرخص از آن بیرون آرند

هم نمایند بحسب وجوب لائق ظاهری حس حدس صنایع و درین همه زیاده و در غلبه بخود آب مطبوع بکوبه بر بچه بر آید و از آمدن نریست طبعی کنند و اگر نماند که غیر
 شیرینی بخورد غسل سفید یا آنچه از آن سازند بدهند و اگر حس زبان و تشنه شود مزاج بر حال خود باشد این سوط بکار بند بکوبه بر بچه و کلنگ و واحد یک نیمه آن را در روغن
 صطک یا روغن نادرین بگذارد و در شیشه که چاک دراز گردن کرده سرش بصورت بند کند و در یک قدری شراب یا اخته شیشه را در آن گذارد و زیر آتش روشن
 نهد تا آنکه روغن در شیشه بجوش آید از آن آب بر آرد و بگذارد تا سرد شود بعد بمقدار واجب از آن دوشه سوط بکشد و در هر دفعه فاصله یک شبانه روز نماید پس
 مرض زائل نشود و بر هر دو کله و فقره ففای او باد و آن مجموع که در تشنج و غیره مذکور شد خوبالش نمایند و امر بخاکیدن صطک و عکاک و قر نقل کنند و عطسه متدل
 نیش و شونیز و صبر و زعفران آرد و اندکی از آن در مخمرین بدمند و چون عطسه بسیار آید در حمام داخل نمایند و بر سر او آب بسیار گرم ریزند و نقل تدبیر
 و در کول به کچم بکوبد یا کبان نریست بریان نمایند و شراب کهنه اندک بنوشانند و صاحبین مرض را از شراب سرد و از تعرض هوای بار و منع کنند
 بدل آب مشربت غسل سوده دهند و اگر مزاج احتمال نمایند یا سن او با و یا فصل سرا یا بلد بارد باشد شربت غسل با قادی بسیارند و بدل بنسیند
 ندیقین کنند و از اسعاط و اسخان مزاج او حتی المقدور بازماند و این مرض نوعی است که لعاب مریض بعد بزرق در وقت علت و بعد زوال آن سیلان کند
 من باید که هر دو رگ پس گوش را داغ نهند و گاهی درین مرض بر وسط سترخ سید بند چون تعسر گردد و یاس شود و را و بدین می نمایند که جلده منقبض گردد
 بر عضل مسترخ نشود و قصد بلع مواضع نمایند که در آن جلده مسترخ گردد و کرم نرم شود و داغ و معالجه بنا بر طریق ارضای جالینوس نیست بلکه زیست
 بکند و طریقی او آنست که بیان کردم و این سیار تحنک صاحب لقوه یا یاج در ابتدای مرض میگردد و این را کرده نمیدانست و نبض صاحب این علت
 اکثر صلب مختلف بود و قارو را اگر مزاجش متغیر نگردد و مائی که منقطع میباشد اما چون مزاج او تغیر شود بحسب تغير آن قارو رده بود و حقه او در ابتدا
 ملت خفیف تر از حقه مذکور کنند و آن بابونه و اکلیل الملک و چند روغن که غنای پستان باراده لطیفه در ابتدای علت و سبوس و خطمی و قلم و زکاتان
 برگ شبت و فکرو روغن کجد و بورق بمقدار واجب باشد و بطن نمایند بحسب آنکه لازم بود و در دوی مخصوصه که بدان تیزق نماید عاقر قرحا و سماق و سعد زیاده نمایند
 بهمه را سوده زبان را از اسفل از فوق بدان بالند و اندکی از آن بر وسط زبان او بگذارند و امر کنند که زبان بیرون آرد و دهن بکشاید و تا ممکن بود صبر نماید
 از دهن لعاب بسیار سائل شود و بعد باب گرم مضغه کنند و عطسه آورد و وقت استعمال حب مذکور این حب مختصر از آن عمل آید و شتر آن مزاج فیکر حب الغار
 شستین اقبون تم کرفس سیکنج هر واحد یک گرم مقل رب السوس هر واحد و ثلث دم چند پید شتر عاقر قرحا سقمونیاه واحد نیم گرم مقل سیکنج را در آب گندنا و شراب بکشد
 با بگذارد و دوی سحره بخورد را بدان سرشته که کوچک از فلفل نیز گتر از حدس جهما سازند شتر آن مزاج که طب باشد سه دم و نیم است بهتر آنست که نصف و نیم
 و نیم آن بلع نمایند اگر ممکن بود سعید گوید که علاج لقوه قریب به علاج فالج است بسبب رکت و سبب و درین علت واجب نیست که بر احتمال اودیة مستقر غلبه از روغن
 اقدام نمایند بلکه چیست که معافیت طبعه و انضاج فضول نمایند بنوعیکه مرض را در آن ایام نخستین بخوراند آب نیلگرم بنوشانند یا با الحسل بدهند و صطک بخانند و آب
 درین بریزند و حاجت شتر می وجه را بخالیالش نمایند و غذا بخود آب سازند و بعد روز هفتم تقیه بدن بحسب جگر کنند و بعد تقیه غره لعاق قرحا و تجلیل و عمل نمایند و بعد
 او آب مطبوع صغیر و سداب برگ غار و بابونه و مزنجوش و اکلیل الملک و شنج کنند و اکسیاب بر بخار مرقع ازین ریاحین یا بر بخار شراب که در آن سنگ گرم انداخته باشد
 باید کرد و بکند و عطسه دهند و مسکن و خائنه یک نمایند و از ملاقات هوای سرد حذر کنند و بر شمیدن مزنجوش مداومت نمایند و چون علاج یا غذا فضا
 و قنار سازند و از اطعمه بار و منع کنند که باین تدبیر از علت خلاص یابند و اگر لقوه حادث از تشنج باشد باید که بالش سر و روغن بنفشه کنند و شتر بران دوشند
 و بمسک و روغن بنفشه سوط نمایند و غذا اسفید باج سازند و در حمام داخل کنند و شراب مزج بنوشانند و از اغذیه حار یاس و از حرکت سخت منع کنند و با جگر
 چیست که از جمیع اشیای بخفته خند نمایند و معالجه باد و یه مرطوب کنند جبر جانی و ایلاتی می بینند که اگر بالقوه علامت مقدّمه فالج یا مقدّمه سکت باشد با ورت با سفراغ
 قوی چشمه در آب سسل قوی کنند و در هفته اول غذای ملطفت متدل و خشکی و تری باید داد و چون بخود آب بر روغن نریست و چیزیکه رطوبت کم کند و تحلیل نماید چون سسل
 و تاملت نماید و کم از چهار روز گذرد و استفراغ قوی نشاید کرد و تا استفراغ قوی کرده نشود علاجهای معروفه لقوه مثل غرغره و عطسات هیچ فضا لید کرد و بهمه دوی تیز

و مقلدان استعمال نمایند چنانچه می گوید که بیشتر در خنای و هم در عضل کردن عارض میشود بسبب دم لقوه عارض میگردد و مرض خنای باشد نه لقوه و این
 در ترمیم شایده کرده ام و در لقوه ناسه چهار روز ترک علاج کند چنانچه در علاج ترک میکنند بلکه آب مطبوخ انیسون یا تخمین بدیند و گویند که حق آنست که استعمال بدوای
 صار کنند حتی که ماو الحسل که آن تحقیق ماده کند پس تا اثر دوا در آن شمس گردد و بعد مضمون روزها بالاصول بنوشند و حقیقه لعین مع ادنی حدت لعل آرد و علاج لقوه
 فرب از علاج فالج است الا آنکه غرغره قطیس استعمال لقوه خاتمه و لقوه اولی است و خصل ادویه اند روی بلع درین مرض حب قو قایا بود که آن حب جالبه است
 صفت آن صبر صافه ششین مصطکه که یک جزو سقمونیا شحم خنفل مکیم جزو کوفته بخته آب خالص یا آب کرفس مطبوخ سرشته جهاسا سازند شربت یک
 نقل مختصرین علی گوید که انچه برای اخراج ماده در لقوه تجربه کرده ام آنست که مغلی حلیرا باندق بندی بچشانند و نیم دران نبات بخشد حب قو قایا
 است که مغز باندق بندی ریح دران اضافه کرده باشند و خوردن یک انتقال ایاج لو غافیا شربت وقت خواب دریا می عدول نکند از شربت
 سطوخ و دوشن مغلی حلون کورنها یا شربت بنفشه یا شربت لیمون اندک ترش هنگام کثرت حرارت و در آخر آن ترباق و خوردن این مرکب آخر آن
 عیب است صفت آن اذخره سخته سارون عود و بلسان داچینی سطوخ و دوشن سبل الطیب در روز و قرحل مسادی کوفته بخته یک انتقال از آن بگفتند
 نکام خواب بخورند و خوردن بندی بندی تنها وقت خواب مفید است و استاد من استعمال این مطبوخ هر روز عند خنوت مزاج امر میکرصل السوس
 نشیکدیم گل بنفشه ادرق سه دم عذاب سبشان هر و اصد و قیه خطی متشربه دم جو شانیده صاف نموده نیمه آن صبح با یک قیه شکر بنوشند قبل از نیم
 رنجبید یک نیم دم بخورند و نصف باقی شرب تخمین استعمال نمایند و در هفته اول غذا معتدل در رطوبت و مریس مثل خود آب زیت سازند و دم
 لیل رطوبت مثل غسل تناول نمایند و چون صلاح یا بد عصا فیر و قنار و کبوتر بچه پره از می و مزاج بخورند و از اطعمه باره منع کنند انطالی گوید
 ملا جش بعد یک هفته انچه در سخته گذشت باید کرد و انچه مختص بلقوه است آنست که سداب و جیازی و سپوس گندم و خطمی و بابونه در ظرف
 سخته تخم خوب بچشانند و بخار آن در موضع محفوظ از هوا بگیند و بعد خشک شدن عرق بروغن مبارک سوط کنند که این عمل لقوه فرن را بدست رونا
 ل کند و بخور چوب طر فاو اکل و شرب در ظرف آن با تخا صیت نافع لقوه و فالج است و از مجربات خواص آنست که حروف ناری را بسوط
 لرت چوب ساگز و قتی که قمر در یکی از برج حاره باشد نوشته روی بیمار بدارند تا مکر دران نگاه کند صحت یا بد و حسد و افش نیست
 بطم فاش و مولف جامع الصناعت گوید که چون مریض را در خانه تاریک بنشانند و ناسه روز چیزی از ادویه داشر به واغذیه ندهند
 روز چهارم ماو الحسل اندک اندک بدیند و بعد هفت روز ایاج فیرا یا بیکه دران مصطکه جو شانیده باشد بخوراند و سه شربت آن در سه روز
 الی بدیند و غذا بخورند که با کبوتر بچه در پر داز آمده بخته باشند بسیارند این مرض زائل شود و اگر قدری از علت باقی ماند چند بیدستر
 یا تند و از ان بوزن دو حبه هر روز بخوراند پس حال صلاح یا بد و من بسیاری را از صاحبان لقوه باین تدبیر علاج کردم و صحت یافتند
 بلانی مینویسد که انچه معالجه بیان نوع لقوه استر خانی میکنند آنست که اولاً لطیف تدبیر و اخراج فضول نمایند باین نحو که هر روز پنجم بگفتند
 یدیم انیسون و نیم دم مصطکه و یک نیم دانگ عود بخوراند و آب نیم گرم یا ماو الحسل بنوشانند و امر بخائیدن مصطکی و بختن آب و همین کنند و غذا نخورند
 یت یا روغن جوز یا شور بای کنجشک سازند و بعد روز چهارم ایاج فیرا و حب صبر برینیل شبیا بخوراند و بعد روز هفتم حقه حاده لعل آرد و بعد
 در روز حب قو قایا دهند و بعد تنقیه امغر غره از عاقر قرحا و زنجبیل باو الحسل کنند و روی او آب مطبوخ ریاحین حاره مثل صخره مانند آن بشویند و بران انگباب
 یند و یا بر بخار شرب که دران سنگ گرم اندازند و بخورند و کانیویه سازند و جانب شرقی و چو الغالیه بروغن سداب که دران فلفل و چند بیدستر ملکرده باشند مالش
 م کنند بخائیدن و صحت بدین واجب ترست لیکن تا چهل روز نگذرد و سوط بخیزی جائز نبود این طلانی نافع است صبر و مریض صفت هر واحد یکم و عرق
 دانگ طلا نمایند و مفتح کنند و فلفل نافع است بلایه کالی در دهن اند و گاهی ازین علت صحت می یابند پس تدبیر و غذا مثل از شرب آب یا نیند صفت باشد یا شفا و یا
 پرا غرغره و غیره همانست که در قول طبری گذشت شریف خان مینویسد که غذای بلقوه ابتدا باو الحسل یا بعد از خود آب معمول از محوم کبوتر بچه پره از می

بر و کثرت شراب آب سرد و او دویه مبرده و شراب آب غریب وقت او یعنی بر نشا و بعد ریاضت مجامع و حمام عارض شود و عشته که به پیران افتد ازین قبیل است
لشاز اغذیه خواه بار و خواه بار باعث تبرید مزاج است بسبب لطیفای حرارت غریزی و انظار آن ضعف عصب و روح و قوت محرکه از تحریک اعضا مجری طبعی در
سده در عصاب باشد بسبب خلط غلیظ لایح حادث از تحمیر ترک ریاضت یا از غلبه بیوست بر عصب باشد سوم ضعف قوت واکه هر دو داین با از اسباب خارجی
زیر سیدن سفری شدید و افتادون زخم و گزیدن حیوان زیر و دار و سوختن عضو یا از اسباب داخلی باشد چنانچه از اجتماع خلط بغایت سرد و بغایت گرم در وضعی
شبه گاهی در جمیع اعضا حادث شود و اکثر در هر دو دست سوای پایا و پا و سر فقط افتد بحسب حصول آفت بعینه سواهی عضله دیگر و عشته که در هر دو دست سوای
یا بهر آن باشد که سبب در اصل نخاع نبوده بلکه در شعبات قدیم سوای دست یا از عصب بود و یا بنا بر آنکه سبب در اصل نخاع نیست و یا باشد لیکن لغو و بسوی اقرب
اقرب جوانب کند طبعیت حفظ لغو آن سبب در آن رسیدن با قضا و او کند و یا بهر آنکه روح محرک اسافل بدن قوی تر و شدید تر است بنا بر حاجت آن اعضا
روح مذکور پس اعضا اسافل بدن از اسباب غیر قوی افعال شدید نیابند پس اگر آنکه منفصل شود بر قوا قوی گردد و دست بمثل چنین روح قوی چنان
ست که اقال اشخ فی القانون نگاهی دائم و ثابت باشد و گاهی در وقتی باشد و در وقت دیگر نه و سبب غالب احداث عشته ثابت بر وقت مضطرب
ت یا رطوبت با گرمی کمتر از رخی رطوبت فاعل فایح و لهذا عشته بمشام و کسانی را که ادمان شراب شراب کنند و یا آب سرد بسیار خوردند اکثر حادث
در جوانان را که اکثر افتد مگر کسی را که شراب صرف قوی بسیار خورد و یا استملای طعام با قراط بود و ریاضت نکند و صعب ترین عشته آنست که ابتدا
چپ کند تشخیص اسباب عشته چنان کنند که ببیند اگر مریض پیر باشد بیشتر پیری باشد و این علاج بنده در اول پیر سن که عشته گاهی گاهی عارض میشود
و اتم میماند اگر احیاناً ظاهر گردد از اعراض نفسانی مثل خوف غم و غضب فرح و غیره باشد اگر ثابت بود از قدم عروص لراض یا کثرت جماع یا شرب
بر آب سرد بسیار یا در غیر وقت او یا قراط استمال دویه یا در رسیدن سفری شدید یا زخم گردیدن جانور زیر و دار یا سوختن از آتش سوال کنند پس اگر
باین بیان کند با آن ضعف موجود باشد پیش نقابت بود و اگر مریض بدین سبب این اسباب اقرار کند سبب عشته همان باشد و اگر کدام سبب اسباب مذکوره
عاده مریض تحمیر و ترک ریاضت پیر سن اگر باشد سبب عشته سرد و غلیظ بود و الا بسوی عضو نقش نگاه کنند اگر لاغر باشند و روغن کبران یا بلند بزدی
بجوش پیوست باشد و اگر سبب عشته اجتماع خلط با ریا حار باشد پس فوق در خلط بارد و حار از علامات مخصوصه هر یک نمایند علاج ایلاتی و جرجانی گویند
ع عشته سوای بی وضعی که گفته شد و ریاضت و استفرغ رطوبت و شستن و آب دریا شست و آب معاون نافع بود و هرگاه در عشته احتیاج تقطیع قد جلدی در
رویه قوی نکند که باعث ایمان قوت گردد بلکه برقی و تدبیر از ضعیف قوی گرایند و بهر وجه حفظ قوت مریض مری دارند و در همه قسام بیشتر عنایت بطرف
روغن دارند و کثرت قصه و جماع ضرر دارد و غذا سریع البطن و هندی و شراب آب سرد مضر است و بهترین آب و قلیل الضرر درین مریض آب بارانست اگر در آن روز با
یا گل آن تر کرده عرق کشیدند بهتر باشد

علاج عشته بارو

با سوز مزاج یا دسافج عصب باشد بهر چنان علاج انچه در علاج امراض عصبه با ذکر شد بعمل آید و استحال معاجین چهار و اغذیه گرم مثل بالاصول بان
ن و غنمای گرم قوی خصوص عن قسط و ناولین و عن کلکلیج نافع و غسل با آب جبهه های گرم مثل کبوتری و نظرونی و زیزنی و قهری و بخش مالش شدید عضو غیر
پس کثیر و خانه گرم حمام و در آفتاب گرم و اغذیه بنوعی و اسبب شبت زیره و قلیل خورون مثل صیفی مغرب البطم و مغربته انظر او مغرب جانه و نافع بود و حلیت با غسل
بست خورون پنج سوسن سوده یا شسته با غسل یکتله مالش و عن چینی الفستق شربت سلطه و دمنه و ملج عصب عشته بارو نافع است و عشته که از آب شربت افتد
بن جدول مالش و عن قسط نیز از اغذیه بود و انچه از رسیدن سرد شدید بود و روغنهای گرم چون زیت که در آن چند بیدستر و حار و قوی حلیت حلاکه باشد بر عضو
هم سودا و اگر سبب عشته یا رطوبت مری یا سرد خلط غلیظ بلغمی باشد که مجاری قوت محرکه را بسد و سازد و هر چه از تقطیع و تعدیل و علاج امراض عصبی بلغمی
استحال نمایند و تقطیر او بهر چه که کشیدند با بنفع اما بهر الاصول اول بالاصول و بر عن بیدار و دیگر دویه سهله سرد ساخته بهر چه که شربت طبع و شبت با

اگر احتیاج باشد با رجات کبار گاهی دهند و گاهی در ریشه اشتر ساسل زنبق ساسل اصل اسوس تخم حنظل تخم بادیان تخم کاسنی غلبه یون قوی غار یقون سفید کبر
شش مائه کا در بان سطرود و سطرین فستق هر یک هفت ماشه مویر سطرود و توله تخم زنبق وانه سنای کلی یک نیم توله گل سرخ یک نیم تخم قرطم یک نیم توله شب عرق
شاه ترود و عرق کا و زبان عرق غلبه شلب یک پا و آثار گرم نموده تر کرده صبح جوشانیده صاف نموده مخرج را شش شش توله شکر سرخ چهار توله که گندیده چهار توله و غلیظ
شش ماشه افزوده میدهند غذا و دیگر غذا آب شلب و بجای آب عرق غلبه شلب کا و زبان بعد تقیه صلاح مخرج بعد جبین سخن نوی اصحاب ناسیده اگر از غلبه شلب
جساخته یکدم یا بعد قوت بر نفس بدین نافع آید یا جاذبه و نفوذ لعل هر یک بقدر پنج صبر یا یک نیم اوقیه شربت عسل بدین دلیسدن چند بید تر شده عسل یکت که با جمل و نه
متواز بعد تقیه بدین انواع مادی بسی مفیدست حتی که سیدصال ماده میکنند و همچنین جلوی بامدی جان را قوی و چون آن استحال جو گراچ و شربت عسل نیز مفیدست و غن
قسط و نازین زینق که در آن چند بید تر و فزیون آن میخیزد باشد الیدن طبع کفار و خرگوش رو باه یا آبرن علوی غلظت شایندن نافع و اگر قسط آن چند بید تر و فزیون لعل شای
کوفته نیمه بر و غن ناسیده میخیزد و نقش و مخرج عصب و شرب قوت خواب ملان ناسیده صبح بشوید و سیر عشته بلغمی مفید و از رفس منقول است و بعضی سلاطین و مجربات
خود را بعضی اطباء نقل کرده که خوردن جوز تازه در دانه ریشه مجرب است و کذاک شربت غن سداب بقدر پنج دم و حمام اقوال هذاق سوسک میوید که اکل بقدر طبع
سلساق و ضماد آن شربت بک آن تخم آن روغن و شمع گامی آن کذا یکم که بر که از تا یکت دانه گرسنه خورانیده باشند و سرگردن با آن نیز نوز که اگر از احب الملب پانزده روز
بخوراند و سرگردن و بلغمی دو کنند همراه او نیزند و آن بجز را بخورند و کذا نقل مخرج عصب و کبر الشکر و کذا احتیاج چند بید تر تخم حنظل قسط یون قوی هر دو چند دم هر دو
خودن ریشه مجرب است از اطباء دیگر نقل کرده که شربت پنج خط شربت عسل یا چند بید تر تنها و مخلوط روغن گل تاسی پنج روز هر روز یکدم یا پودینه کوی آمیخته
و یا شربت حجر المهایک متقال یا قسط هندی تنها یا عسل یا تخم سداب هر روز یکدم تاسی پنج روز و یا شربت که در آن سداب جوشانیده باشد نصف بانه و یا طبع
اسطرود و سس تنها و مخلوط لعل و شرب یا محرق با لعل است و هم و یا غلظت یا اکل کوب بستانی بودیم و یا در چینی که نفع بلغم دارد و یا در چینی مخلوط و اما و یا شرب با
خروس بر لعل و سطرین و کما یکم یا کما یکم که کلاه او را حب سته خورانیده باشد و یا روغن حرمل یا لعل یا مخرج عصب و کبر الشکر یا سس یا سس و یا روغن شونیز و یا روغن لسان
نیم متقال مخلوط و روغن بادام ناده روز متصل یا فزیون یا اکل بقدر پنج شرب عرق آن یا حب صبر تقیه ماده یا قسط یون قوی هر روز یکدم یا پودینه کوی آمیخته
و یا یک متقال از آن با نیم دم چند بید تر و یا خرب سیاه برقی و یا حب لعل یا کما یکم یا صلیح بدینور یکد ترکیب یا قسط یا احتیاج بقدر با قسط و ده گام خواب و روغن لسان
هر روز نیم متقال شربت یا ناسیده و سس ناده روز متصل یا غار یقون یا غلیظه یا در پنج و یا روغن جلیل یا کرات یا مروت اکل فندق یا ایساید یا گشتار یکدم ده روز متواتر
جلا بیا سوزنجان یا سداب بستانی سته قیده نه و قیده شایند نصف بانه صاف نموده و بوزن و زیت لعل اخل کرده جوشانیده آب لالی کرده و زیت بانه و این تخم بخوریم
در حمام نبوشند و طبلار روغن چند بید تر یا قسط هندی مخلوط و روغن غلظت یا پنج قتا و طهار چهار دم حلیت یکدم غبار آسیا پانزده دم با هم شسته گرم کرده یا کرب یا وضع صوف
مغروس زیت کاست گرم کرده فخره اولی از فقا شست یا سرکه بر سر و روغن نابیل یا غلظت یا شیطی و مخرج روغن خردل یا زیت شست کردن یا زیت مخلوط لعل یا روغن غلظت یا روغن لسان
و مخرج روغن ایچینی یا روغن یا سس بر و یا روغن ست و یا روغن خردل یا روغن لعل یا روغن نابیل یا روغن یا غلظت یا شیطی و مخرج روغن خردل یا زیت شست کردن یا زیت مخلوط لعل یا روغن غلظت یا روغن لسان
آن پوست و یا لاله و یا رت و غذا آب طبع خود سیاه مطیب بقدر زیت یا چند بید تر و یا خردل یا کجشک طبع آب لبلاب قرطم و اذنیاف الفطالی گوید که امر ترک جماع و شرب
صرف خصوصاً اگر سنگ کندی عسل جوز یا سوزانند و بقد و خردل شود با خروس بر لعل و نمک غذا سازند و روغن خردل یا بونه یا لاله کوب متفرغ یا با رجات کبار
از دم نای و این چون مجرب است در سه و زیکیا بقدر و متقال با لعل گرم بخورند و سطرود و سس قسط یون قوی و لعل هر یک دم پوست بلیله کالی صغره و چینی هر واحد هفت دم
شرب غار یقون حلیت چند بید تر و واحد چهار دم زعفران عاقر قرحه واحد سه دم اصل شسته بخورند و آنچه در فالج گذشت در اینجا بکار بریزد و سسل گوید که بعد تقیه مجرب است
و حب شیطی روغن بیدار و روغن لعل یا شایند و قدری چند بید تر و اندکی چاوشیر با لعل بخورند و در حمام خشک آفتاب عرق آرنج و عضو قطن و مخرج عصب و اذنیاف
بر روغن سداب و روغن فزیون روغن قسط و روغن قتا و طهار یا کما یکم اگر این مرض از اخلاط مشرب یا غلیظه باشد یا علت راسخ گردد و جبهه فقره اولی از فقرات شست غیر
شرط نمند و در آن روغن گرم و شوبای و باه و کفار و بزرگویی نشانند و آخر الامر هر گاه مرض بلول انجامد چند بید تر و شربت عسل یا یا یا رجات کبار و سس بانه و

نولو قدر بون خوراند و از دماغ خرگوش بریان کرده اختلج بسیاری یا بند و چیز که مرقش را نفع میکند نیست که شش دربت عسل آب پیچون تخم خطمی و برگ بون
 و قیو بنوشد و همچنین عصاره عافت آب خرد و علی استر خا بیدنه استعمال نمایند و اگر عشته خاص در سر باشد استعمال سطوخ و دوس بقدر یکدم یا دو دم تنه یا با یا چ
 حد یک حب بستر یا بشریت عسل تخم کرده شده و حب تر قایا از یکدم تا یک نیم درم در هر ده روز یکبار خوردن نیز مجرب است طبری گوید علاج انواع عشته که از فسار
 باد باشد پیچون و بون است و انصاری یکم حل یکساله بریان بریت و نفع او از اکثر ازان و نوشیدن شراب کهنه مقدار معتدل خوردن خوب عاده مثل حب شیطری
 ب سکنج حب مطبوخ حب لفظ و یا این حب بکیر بکیر صاف و طبیعت هر یک درم جاوشیر یک نیم درم این همه را در آب کربن پیچنی ترک کنند تا بگذارند بعد
 تخم کرفس و انیسون و بادیان اشسته و عاقر قرحا هر واحد یک درم صمغ سدای فریون و چند پید شتر بر واحد و ثلث درم سلجی از قشر و چوب او پاک کرده
 یقون و تربید هر واحد دو درم قح یک نیم درم مشک برنج درم همه را کوته بخشنه با صمغ منقوعه شسته چهار مثل فلفل سازند و انگشته را وقت بختن خوب
 بن بسان چرب کنند شربتی ازان سه درم آب یک گرم شربت در دست سی روز از این حب بخورند بعد باین عشته حاده بخند کنند تسخیم آن خار شکاف بون کالی ملک
 بوقت بزرگتان طبعی برگ سدای برگ شربت هر واحد یک کف قنطاریون قیق یا نه کبیر تخم حنظل چوب زر دوسه درم جاوشیر یک نیم تخم قنطاریون هر واحد یک نیم درم
 تا آنکه صمغ بگذارد و بعد بمقدار قوت ملیل صاف کرده روغن قسط و روغن نارین هر یک یک نیم درم روغن بسان یک درم بران ریخته در باون حل کنند بعد
 ن خن کنند و این بالغ ترین حقناست برای این مرض و اعضای ملتهبه و پشت و دقار را بر و غنای گرم بالند و بهترین آنرا روغن مجموعه است که در شنج گذشت
 ن اندک چند پید شتر مشک جوش داده بر اعضا مالند و اگر آنرا بنوشند و یا بدان عشته کنند نافع بود و امر باستعمال ایارجات مثل ایارج جالینوس ایارج ارکانا
 ن اوقات کنند بران او است نمایند و بهترین چیزی که در ارتعاش حاد و شاز سو مزاج استعمال کنند تریاق کبیر است که این در یک روز از میانه لیکن در استعمال
 نراط بسیار است و آن نیست که در کبد و طحال و معده فساد نبود و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد و فصل معتدل یا قریب با معتدل بود و بدترین اوقات
 مال او آنست که آفتاب در برج اسد یا جدی باشد و بهترین او آنست که آفتاب در حمل یا میزان بود و مزاج از فعل تریاق درین علت بشی بسیار عجیب اده اند
 ضعیف و معرفت با بوالهلب را دفته تشنج عارض شد و تریاق بقدر متقال او را بخوراند و همان روز صحت یافت سمیه گوید که عشته حادث از غلبه سو
 ج باد یا از کیموس غلیظ صحت میابد بد آنچه خدر ازان میشود و علاخش بچیزی سخی غصب و محفل فضول مثل حب بنتن کنند و بعد تنقیه اصلاح مزاج بکفند
 لی و استعمال جوارشات کنند و ذلک شدید اعضا می ترشند و بالش آنرا بر روغن قسط نمایند و در آب کبیر نشاند و از استلا می معده خنک کنند و غذای لطیف
 حطبجات و لحوم صید سازند و قنار و عصافیر خوراند و در استعمال اغذیه مسخته سرافت کنند تا رطوبت اصلی فانی نگردد و از جماع و کثرت سکری باز دارند چه کثرت
 رب محدث رسته است این الباس گوید که جلاب گرم از بادیان و انیسون هر یک دو درم بکفند عسل ده درم نوشانند و غذا از زهره نخود و بنفشه قرم و اندک
 پیچنی و تخمیل و زعفران و فلفل سازند و بعد بطور نفیج در قاروره تنقیه بدن بحسب ایارج یا حب صبر کنند و بعد بقیه روغنهای گرم مثل روغن پسته و فندق و جوی و بید
 ن نوشاند و اصول عضای روغن قسط و زنبق مالند و در آفتاب حمام گرم و تخم بر طابق گرم عرق آوند و لحوم جز و را سپای ایشان را نافع بود و خوردن با جیل
 بین میکند و مغز سر خرگوش نیز با خاصیت مفید است و صاحب عشته را ذلک اعضا و بالش بر روغن چند پید شتر و روغن با بون و غیره و ادیان حاره بملک نافع است
 نری ضعیف را دیدیم که عشته او عارض شد پس آب مال کثیر الملع نوشید و اسهالی قوی آمدند و صحت یافت گیلانی از بعض اطباء نقل کرده که اگر عشته دوم کند
 سیاه حمیات باید که ترطیب بدن کنند با دمان حرطیب و هنگام سکون تب بزیست کنند یا بر روغن قنار و الحار بالش نمایند و صوت بر روغن آتش بر اثرات نهند و
 نیم بقره اولی از گردن تا اول فقره پشت گذارند پس اگر مرض مزمن گردد باید که بعضی را در روغن هر روز بنشانند و یا در آب زیت و اگر در انجا برودت باشد
 بر عسل چند پید شتر بنشانند و مسکن او در مواضع گرم باشد و نیز نای سرجی لضم مثل حریر یا غذا سازند بعد بطور و نای آنچه گوشت او نرم باشد بدهند و
 چون تب زائل شود حمام دخل کنند از آب سرد و شراب چرب و چنان نمایند

علاج عشته شربتی

در

در رعشه که بسبب کثرت شرب شراب بود گویند که این در از اجزای است سنج ممک محکوک سوده سه شعله و حل یک توله آبنجته تا یک هفته بخورند و یا مغز بادام
چهار عدد و ایر ساسنه شمشه باشد یک نیم توله خورند و قبول مسیحی و غیره درین نوع بعد ترک شراب صلا تقویت دماغ بروغن گل روغن موهور و گلاب و زعفران و گلاب و زعفران
و تناول افندی مغلفه و خن شل کرنه عدس و نیم گوساله و او منجه مانند آن مفید بود و قبول شیخ استفراغ ماده کنند و استعمال روغن قنار و الحار و مانند آن و او استالشن و روغن
و روغن خنار قوی را درین باب خاصیت عجیب است شرابا و سببنا و همچنین اگر طبعه تنها ضعیف نمایند و صاحب کمال گفته باید که اجتناب از شراب نمایند و بر بعضی روغن گل سر
خوب مخلوط کرده ریزند و یا آب حرم یا روغن طلح یا روغن بید که این درین باب نافع است و دماغ خرد گوش بریان گوشت بز مطبوخ بعد از کرنه محوم عجا جیل و غیره بخورند
و شربت اسطوخودوس نافع است طبعی گویند که ترک شراب یکبارگی کند و منع از اطعمه منجره و غلیظه و تصا بر محوم حلال صغاری و بچه مالکین از روی بیضه مانند آن تا
بقدر امکان سوط بروغن گل سازند و روغن گل سرکه یک گرم بریزند و تصفیه بریان ضما کنند بکبر عصبه الارعی و حی العالم اندک در سرکه کنند و چنانچه تا قوت و سرکه اخذ کنند
بعد بروغن گل گلاب نهند و خرقة بدن آلوده و نیم ایام متوالی بر سر نهند و حفظ منج او از تغییر کنند چه اگر مزاج بدن تغییر گردد و با وجود آن تقویت مزاج دماغ او ممکن نبود پس اگر
دلائل استسلا معلوم شود تنقیه بکفته لین کنند و چیزی از ادویه نهند بر آنکه هر چه سعه او را از ادویه بخرسوی سر او کند و آنچه بخیر بسوی سر او بماند بعد او را باید در آنجا
او افزاید و بعضی اوقات اشیا حاره که در نهایت حرارت نباشند مثل شامسفرم سبازل مرزنجوش مغوس سرکه و شیش یا میثا و گل و وگل اگر زامنه او باشد بعد
پاشیدن سرکه بر آن و مانند آن بپونید امر بخول حمام براندا و بخان آب یک گرم بریزند و در آن بسیار نشینند و حرارت خن کنند چون حرارت اشتداد نماید
برودت اشتداد کند و صاحب این نوع تحمل استفراغ کثیر بود

علاج باقی اقسام رعشه

در رعشه جماعی که از کثرت جماع عارض شود ترک جماع کنند و خصوصاً بر استسلا و بر تقویت هر چه در فصل ضعف باده برای در کسوف گفته شود و آنچه در علاج صلا و جماع
گذشت بکار برند و نوشیدن شیر تازه و مالش بدن بروغنها و خوردن حبیه نیم شربت نیز مفید بود و حکیم علوی خانی از اجزای خود نوشته اند که در رعشه که در رعشه
باشد یک عدد و پنج ممک قشر سه شعله تا یک هفته وقت صبح بخورند و اینها نیز مؤثر است یک عدد مصطلح روی دانه هیل مک سه شعله نبات یک نیم توله سبب خوراندن نافع
نوشته و همچنین از روی بیضه مرغ خام اول نوشند بعد در پوست آن بافتند روغن گا و گداخته تنهاده و همین قدر آب پیاز و عمل از انگشت آبنجته لیکن قبل ازین با لکیده و ماشه قرحل
یکما شش شکر تنیال سفوف ساخته بخورند گویند که شرب جاورش در رعشه جماعی سودمند است و نوشیدن چای خطائی درین باب با غری عظیم دارد و از تجارب انظار است
و رعشه که از اجتماع خلط عار بود و فصد کنند بشرط اتقین غلبه فون و سهل صفر دهند و صلاح مزاج بسنجین آب انار نمایند و غذا بر براج یا شور بکچره مرغ با آب حرم
سازند و بیمار را در حمام داخل کنند و در تعالی مجرات اسراف کنند و گاهی در رعشه بفصل تابستان دل از لعاب بدهانه عرق گا و زبان عرق غلب شربت برود
تسکین حرارت کرده باز با الاصول سید بند و گاهی بعد سلمات برای تسکین حرارت آله مزنی ورق فقره بالعاب بدهانه عرق گا و زبان عرق غلب شربت برود
بر آوده شربت اسطوخودوس داخل کرده میدهند و رعشه که از یسوت عارض گردد بسیار روی استسلا علاج گفته اند بهر حال معالجه طبایات مثل فربیت بنفشه و سبب کنند
و غذا مزوره ماش بکده و مغز بادام و حریره مرتبه شکر و آرد و روغن بادام سازند و باقی تدبیرش از علاج امراض عصبه یا بسنج بیسی جویند این ازین علوی خلوی
که در بعضی تصرف حکیم شریف خان کرده اند احتمال نمایند یا نیم در غلانه عدد و سر آن سه عدد دای تازه یک عدد سرطان نری و ده عدد جاده کد و خیاب و باورنگ مغز بند دانه هر واحد
یک رطل موشگر گل بلور خمر خمر که نیم رطل در آب سیر یا آب شیرین بریزند تا آنکه مگر آرد پس صاف کرده روغن بنفشه و کد اضافه کرده و نظری کلان
انداخته و بعضی در آن نشینند تا آنکه مگر گردد و بعد خروج از آن باین روغن شوق نمایند آب کد آب نیا آب باد رنگ هر یک دم آبیون و دوا قدیم روغن بنفشه چهارا و قدیم بهر روغن
تا روغن باند و باقی شو بکار برند و آنچه از عرف و غم و غضب غیره اعراض انسانی باشد بخیر و بدی و امیدواری خواب است مانند آن هر چه استسکین نمایند و آنچه
از نقاهت افتد بعد از آنکه سبب تقویت دل دماغ نمایند بفرجات مناسب بکثیر غذا و دوم معتدل طیب و اندکی شراب العاش قوت کند و آنچه از غم و کزیدن
حیوان حرق نار باشد هر چه در مقام آنها بایستمال نمایند و ایضا اگر کزیدن حیوانی سم خوردن یا قاتل شربت باد بخورند غذا مزوره خود و از آن سبب مناسب بود

ارتقا د

عبارت است از پریدن اعضا مانند برق و خواب بیداری و بیداری غلبه بر طبیعت است و در طبع و گاهی بسبب کثرت نوشیدن شراب می باشد پس انچه از غلبه طبیعت باشد
بتدریج به می آید و در وقت خواب پیدا شود همان زمان در بعضی بیدار گشته بهوت ماند و دوسه بار متواتر افتد و قایم و ساعت هیچ نباشد
و باز چون خیم پوشد و نزدیک خواب رسد ظاهر گردد و همچنین در روز و شب باشد که دست و پا بکوبد همه بدن از شراب یک جث یا زیاد و پر خواب هم در بیداری
و اما انچه از کثرت شراب باشد هم علامات مذکوره در آن ظاهر باشد لیکن یک یک افتد و روز و روز بیدار و گاهی این مرض بسبب بودن طبع انیست
و با ورم صلیب یا بسبب سوختن جانب جگر و خصوصاً از بار و افتد و این هر سه شتم علاج صلائی پذیرد الا انشاء الله کذا فی الاندیز باب و رقم مشاهد کرده که زنی را بوقول
بهر این ض افتاد و در سه روز پاک گردید علاج در طبیعت است نه این شیخ و بهند پرستنج با دیان پوست خج کاسنی ققلح از خراسان خود دوس هر یک نه با
قنطاریون قیق و ریح عقری و عود صلیب هر یک چهار ماشه حب کاکنج یک توله بسفنج با و ریحویه شکافی با و در هر یک هفت ماشه نمیز و ریح عدد و مویشیت سه تول
شب در عرق از خرد و طوطو دوس ابریشم ساده خیسایند و صبح گلکند عسل پنج توله صاف نموده بخوشانند که بچام حصه بیدار لیده صاف نموده بخوشانند و بعد یک با س
خواب سرخ نوشانند و وقت و در هر غذا نان تنوری بشور بای کبک و یادراج و یک تخم گواره دهند و بجای آب بر عقیات مذکوره اکفانمایند و تا هفت یا نه روز
بکام زیاده با حصول نفیج نوشانیده و تقیه بدن و مرغ غایب ایاچ و قوقایای علوی خان شنبلیله ایضاً اضافه بعضی ادویه مسهل مانند سنا و توله ترید سفید
ر بون خطائی هر یک نه ماشه ریح میل شده خیار شنبه ترنجبین هر یک هفت توله شربت وینار علوی خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه و آن روز بخورد آب
وقت و در هر نوشانند و شام غذا بدستور دهند و صبح تریه عود صلیب سودا و عود مغسول مصطکی هر واحد یک ماشه در دوا المسک تلخ نه ماشه ورق طلا یک عدد
پیمیده اول بخور مانند بجد قنطاریون قیق از خرد بسفنج گل گاوزبان هر یک چهار ماشه حب کاکنج نه ماشه صغری فارسی هفت ماشه در عرق با و ریحویه و از خرد
و ابریشم هر یک ده توله بخوشانند که سوم حصه باندالیده صاف نموده شربت اسفیل علوی خان و توله داخل کرده تو درین نه ماشه پاشیده بخوشانند و وقت و در
غذا بدستور دهند و همین نظم چهار پنج مسهل دوه حبت تعدیل اطر فیل و طوطو دوس علوی خان با شربت اسفیل دهند و این کما و بسیار مفید است مغز قرطم
مغز پنجه دانه هر یک نه توله که چهار توله بوز با بسیار حب کاکنج هر یک چهار دم گاورس و یاد و خن بست توله نیم کوفته و پاریچه سفید پسته بر تا به گرم نموده بکار بند
و این دوا نافع چند بیدار یک ماشه زعفران چهار حبه شک شمش حبه عود صلیب هفت حبه و شربت یا قوت علوی خان یک توله بلبلسانند و اما در طبعانی
اول ترک شراب کنند و اگر دفعه نتوانند بتدریج بگذرانند و بجای آب بر با اصل که در عرق کاکنج با دیان ساخته باشند اکفانکند و تقیه و مرغ قوقایا و ایا سچ
علوی خان بکرات و مرات نمایند و بعد از تقیه حبت تعدیل مرغ علوی خان غل آرنه در روغن قاندی بر کپا اسفیل و چند در رفع این علت عظیم الاثر است
و این دوا دهند زعفران چهار حبه اصل السوسن قشر یک ماشه سوده در عسل یک توله آمیخته بلبلسانند و همچنین بسیار شونیز و اسطوخودوس هر یک یک ماشه
در عسل یک توله و کما داد شونیز و پنجه دانه و گاورس نه توله سازند که بسیار مفید است و حب چند و حب فادانیای علوی خان که هر صبح نافع درین باب اثری عظیم دارد

حذر

و آن عبارت است از نقصان یا بطلان جنس من حیث قوت سبب پس آنجا که سبب قوی بود و قوت حرکت نیز متعین گردد تغییر در حرکت نیز راه یابد و درین حالت که سبب قوی
نشد و حذر یا عصب بود هر گاه سبب قوی با استرخا باشد و گاهی حذر یا عصب حرکت بسبب اختلاف عصب حرکت و حس نیز یافته شود و باشد که در آن عضو چیزی که به چون
حرکت مورچه و خلش سوزن محسوس شود بسبب سوزناج با و یا استلاهی عصب از خون و سلیب حذر متعلق قوت حساست از سلوک اعضا و اعضا و از سبب
ست یکی ضعف قوت چنانچه در آخر حیات رویه حاره و وقت غشی قوت موت افتد و دم فساد از آنکه بسبب بار و دخل خوردن افیون گزین عرق یا حائل خوردن
میش گزیندن یا رویا بجزارت شد و در مثل حمام شد یا حراره و حیات محرقه و با خلط جوهر صلیب سوزناج با و در غلی چنانچه خوردن شایای با و یا خارجی چنانچه خوردن سوزناج
بارده و یا سده از اخلاط غلیظ مثل نهن بلغم خام سوزناج گاهی از صفرا و طبیعت مانی نیز سده افتد و از قطع عصب سیدن نوک شتر و فصد عصب یا سده از خلط و در م

بذبح و یا طبع عاشق و یا طبع تخم کرس تنها و یا با بچ فقیر و یا با بچ غنی یا معجون فلاسفه یا سیلخه یا پوست کبریا جده حبس یا جفایا نامی روغن لعل یا شکر و یا
 و یا جادو شیرین یا کیمیا که با نوره روز و شب گرسنه خورائیده باشند یا حلتیت نیم دوم چند روز و یا سیکنج نیم دوم شراب کشته یا نچ روز متواتر و یا روغن او
 بخوش یا آب بر نوت و یا خولجان یا روغن زقوم از پنج دوم تا هفت دوم که نفع عجیب و دوا بخود سیاه و یا بخود سرخ یک شب در سرکه تر کرده خوردن و
 و یا اصلان صفر و یا حرمل یا کندر و یا پنج فاش و شرب قمری و فرفیون بر روغن قنار الحار سرشته و یا بدین صی و یا عاقر قرحا و یا سیکنج و یا روغن آبر و یا روغن
 یا روغن حبس لغار و یا قطران یا روغن بلسان یا میخه روان و یا سنبل الطیب یا روغن بان یا روغن بطم و یا روغن سداب یا روغن شونیز بر قفا و قفا لشت
 قسط هندی بر روغن بان یا قیر و یا بر روغن سوسن میخه سائده یا قیر و یا عاقر قرحا سرشته و یا روغن بیدنجیر و یا شحم خنظل در روغن بیت جوش اوده یا روغن دل
 و یا خنظل و یا روغن سفید و یا روغن قسط و یا فرفیون یا خاکستر سلطان مخلوط بریت یا سونچ سوه بر روغن قنار الحار سرشته و یا سیکنج و یا کیمیا و یا سیکنج بر روغن
 سرشته و یا طبع قنار الحار یک قیه حلتیت رنج اوقیه غبار سیاه و اوقیه میخه و یا چند بیدستر روغن بان یا عنبه محلول بر روغن بان یا خنظل بر روغن قنار الحار و یا بوق
 نکور و یا زرد و یا موم و زیت کهنه و یا روغن زیتون و یا روغن سوسن عاقر قرحا و یا شیر و یا مشک و روغن بان فرفرات
 روغن یا زرد و یا موم و زیت کهنه و یا روغن زیتون و یا روغن سوسن عاقر قرحا و یا شیر و یا مشک و روغن بان فرفرات
 نافع خد است صاحب کماله و غیره الطبا یهند میگویند که اگر زخم دم همیشه بخورد که بفالج نیز نافع آید و گویند که بر عضو خد شرط زده و تو تپای سبز و نوشادر و آب
 نیده بالندر و حبس جات کبر لعل از روغن نیل کوفته بچینه هر روز زنهارد و دم آب گرم ناشن ماه بخورد و از جمیع ترشی و باوی بریزند و او کی آنکه درین آشگاه گاهی تنفیه بکند
 خمال خاکستر تال که در آب دهی خوراکش باشد تا چهل روز گذارد و روغن ادا و خرباب است و اگر سیاه چکان هر یک نیم کیل کنند پس چ سیاه چهار خرباب و کستر
 و رده سیاه هشت جز و دخل کرده بسایند بعد شیر بر گداختن دخل کرده خوب کحل نموده طلا کرده باشند و جگر صاحب لقای است میخه گوید که هر چه محلول و روغن باشد بدان علاج کنند
 راغات تقیه محققهای حاده نمایند پس سهال بحسب شیخ و حبس من کنند و هر گاه بدن از ماده پاک گردد و روغن بیدنجیر یا روغن کنگل یا یا الاصول سیاه شوند
 وضع را بر روغن قنار الحار یا روغن فرفیون یا روغن قسط که در آن چند بیدستر و عاقر قرحا سوده آمیخته باشند بالندر و اگر این کفایت نکند یا باج جالینوس بخورد و یا
 بن علت مندر بفالج است اندازان و تا و نایا که مودی بفالج گردد و تبدیل نموده و با ب فالج حال که تبدیل بلع ببلادر می معالج می کنند و یا تقیه و یا تقطیف
 جوی گوید که چون سبب محدث خد مثل سبب محدث فالج است الا که مادی و در خد را ندک سبب ضعیف است انداز علاج خد را دوی که در مقدار و قوت کمتر از او و
 البیه و فالج باشد احتیاج می افتد پس نظر کنند اگر خلط خام باشد با الاصول خفیف چند روز تا طبع و نضج بدین بعد و حبس خنظل و تقیه کنند و اگر این فائده نکند
 تن دهند و بعد تقیه لظهل او و به سوسن محلول بر عضو نمایند و روغن خیری و یا سیمین یا بان مانند آن بالندر و صبر و مر و آب بودینه حل کرده و عاقر قرحا و سونچ باریک
 هر دو و بیکر که آب بودینه سرشته بان مناد کنند و از آنکه مودی بلغم و از جمیع اجتناب نمایند و اندی مسخن که قوی الاسنان باشند مثل خود آب بیت و زیره و شبت
 لیان علاج و کبک اشال آن بدینند و بعد نضج و تقیه در حمام و دخل کنند و در امر خد و عنایت بخیری که در آن نباشند تهمل نمایند که امر او مؤل با ستر خا
 و علاج مشکل شود طبری گوید نظر مزاج مزاج قوت او باید کرد پس سبب مزاج و قوت او معالجه نماید اگر مزاج او طبع باشد علاج او با شیاوی قوی الحرارة
 بشه ذکر کردیم مثل حب منقن حار و حب قوی الحرارة و معالجین سینه و مالش اعضا بر و عنایا گرم منشف مثل روغن قسط و نار و بن فرفیون سداب جلی و غره
 ج و عاقر قرحا و یا رجات کنند و اگر مزاج حار باشد شیمی از عرض یا سوسن و بید یا کثا را شیاوی مرطبه خد می اندازد پس اجب است با شیاوی مفرط الحرارة علاج
 ما خد زائل شود و این اشیاوی حاره بسیار اعضا مزاج مضرت رساند و مودی تشنج و فساد می گردد که تلانی او ممکن نبود بلکه معالجه آن حقیقی معتدل
 بن متوسطه الحاره مثل روغن خیری و روغن بیدنجیر و مانند آن استعمال نمایند و در مالش اکتفا کنند بر روغن محمود که آن روغن خیری و یا سیمین بیدنجیر و روغن
 پنجوع است بغیر آنکه در آن خیری از فرفیون یا سداب بخورند و در بعضی راه مسلمات متوسطه الحاره مثل حبس خنظل و صبر و مر و آب بودینه و غره
 ج و سداب و غره و مانند آن سازند پس اگر خد در مزاج که باشد متعسر گردد و در بعضی اما الاصول بر روغن بادام تلخ نباشند و بعد از آن باج جالینوس مخلو

نیم درم کلاب یا سداب یا اسطوخودوس هر روز از یک م تا دو م با آب لیمو تا سی و پنج روز که منقذ عجیب و بیاض و یا عصاره خاقت یا بجز ماسن بل است
و یا لطف اله که از شربت میخیزد و روغن پوست زرد و تاج و یا روغن ایرسا و یا روغن خار و یا روغن سوسن ابیض و یا روغن گل بهار و یا روغن بلیان نیم درم
ترنج روغن خردل و یا کبریت بروغن بان و یا روغن سداب استجمام یا آب بای شوره و ضما دیورت و غذا بجز نه مرغ در سلوق مطبخ نریست الفاق و زیر بای آن بکر
و صسل و ستر بادام مقشر ساییده و یا کبریت بجز سلوق مطبخ و صسل و ستر بادام مقشر ساییده و یا کبریت بجز سلوق مطبخ و صسل و ستر بادام مقشر ساییده و یا کبریت بجز سلوق مطبخ
زیر بای بطریق مذکور و یا عصاره مطبخ و یا درج مشوی نافع است و باید که بهنگام طبع این طیور سرگردن آنرا در نمایند طبعی گوید که رعایت مزاج طلیل
و سائر قوانین نمایند اگر علاج ممکن بود معالج بکنند که در علاج بیشتر غش انسان در عشته مذکور شد باید که و بگوید که ذکر کردیم تقیه نمایند و این حسب از قوی ترین نیست
که در اختلاج میخورند شمل شیطرح سندی حسب الغار هر کشته ثلث دم سکین بکیرم ایایج فیکرا تخم کرفش انیسون ناخواه هر دو نیم درم همه را ساییده
در شراب صاف سرشته چهارم کوچک بسازند و بوزن سه درم بخوراند قبل از آنکه خشک گردد و اگر این کفایت نکند پنج شربت در دست است و پنج روز اگر
مخرج محل باشد این صبح بخوراند ششم آن یک سکه بکیرم و یا و شیر و جند بیدستر و حلیت بر واحد بکیرم بعد از نیم درم تخم کرفش انیسون و در شراب کشته خوشنود
صاف کرده او دو نیم مذکور را درین شراب ترکند هر گاه بگذارد و بران ایایج فیکرا ایایج شرد و لیوس هر یک سه درم آمیخته بکیرم و بکیرم فلفل صاف ساخته
در درم بآب نیم گرم بخورند و اگر این هم کفایت نباشد ایایج لوغاف یا خوراند و بایق کیر و دو دانگ در آب تخم کرفش حل کرده اندک و غن یا سمن یا روغن دین
بمقدار واجب بران انداخته تا شفا حقه کنند و در دوم آب نیم گرم که دران بابونه کلیل الملک جوشانیده باشند اندک روغن قسط بران چکانیده حقه نمایند
و بر روغن مجموع که در شنج گذشت عضو خنجر را بمانند و دران ادیان خفیف استعمال کنند و روغنهای محلل بکار برند پس اگر اختلاج در روی و چشم و لبها باشد
بوزن نیم درم زهره کلنگ یک سکه مشک بروغن مصدک یا روغن یا سمن یا روغن خیری حسب مزاج آن سه روز بکند و بکند و موضع خنجر را بدست خوب بمانند و
در این آب مطبوخ بابونه کلیل الملک شنج و قیصوم و برگ نار نشاند و غذا باید که خشک صحرائی و کبوتر بکیرم و داری و محوم حلمان یکساله و مانند آن باشد

علاج اختلاج از ماده حار

اگر آثار غلیظه خون ظاهر باشد فصد کنند و استحمام و دکان نمایند و اگر عتاب امرو و هر یک بست و درم پرسیا و شان تخم کاسنی هر کدام ده درم کل سرخ انیسون
هر واحد نیم درم در روغن طبل آب بپزند تا ربع بماند صاف نموده بپوشند و از آن اختلاج حار از مجربات انطاک است و همچنین کباب چینی و کشنر خشک نبات سفید
مساموی کوفته بخته بقدر سه درم هر صلیح خوردن فائده عجیب دارد و ایضا آنجا که احتباس حوض عدم خروج خون بقتاد باعث اختلاج شود از فصد
رائل گردد و مطلقا خون مثل شاه تره و بادیان و غیره نافع آید و حکیم عابد سرسندی در شرح اسباب حودی نویسد که شخصی را این مرض عارض شد
از شرنجی و دهن و تغییر ناخبر نگاشته و بجائی و عموم اختلاج بیدن داشتیم که دومی است و بر مریض اعراض مقدمه سکنه بچکان کرد اگر چه اطباء دیگر فصد جائز میدانند
لیکن من فصد قیقال گرفته و از آن فی الحال صحت یافت و نزدیک عوام این تدبیر بخت بکثرت مهارت من درین فن گردید

امراض عین

یعنی بیماری چشم بدانکه از ج چشم گرم و تر است و جمیع انواع امراض مادی و سانی و ترکیبی و مشترک و اعراض میشود و امراض کوره گاهی خاص میباشد
و گاهی بهشاکت عضو دیگر و اقربا عضای مشارک چشم مرغ و سر و حجاب اعلی و خارجی آنست و بعد از آن معده و سائر اعضای دیگر و هر مرض چشم که بشاکت
حجاب خارج افتد از خطر سالم تر باشد و ایضا امراض عین بعضی متعدی اند مثل رمد و بعضی موروثی مثل بل امراض و در بلاد جنوبی خاصه بلاد مصر بیشتر
افتد و در بلاد شمالی کمتر عارض شود و در تابستان بسبب کثرت صعود مواد در آن درج بسبب یلان مواد و در زلف بسبب مساوان اکثر افتد و از امراض چشم بعضی
خاص با تشمت مثل رمد و طرفه و دوقه و بعضی خاص بقیه مثل بیاض کثاله و بعضی خاص بجنبه مثل رقبه و بعضی خاص بحدقه مثل آساع و قیق و قیق و قیق و قیق
خاص بوجش خیالات کبریا و صاف بعضی خاص بلبات مثل خونریزی و از آن بجز آن بعضی است که اگر چه بلبات عارض شود و بعضی خاص بلبات و

و حرارت طس و سرخی رنگ آن و در اکثر اسود مائل بسیار بود و بعضی که مزاج چشم او باد بود پس حرکت الطبی موس و بار و عروق و تکتنگت مگس و در اکثر از رزق
باشد و بر طوبت و نرمی طس و کثرت طوبت و ولالت کند و اکثر با خط باشد و بعضی که مزاج چشم آن یابس باشد طس او یابس عدم سیلان طوبت و در اکثر
خار که چک بود و بر اند که درین صنعت لازم نیست که چشم همه آدمیان انبایست صحبت گردانیده شود زیرا که مزاج و ترکیب مردم مختلف است و جز این نیست قبول کند
پروا عذر از ایشان صحیحی که بدان لائق باشد همچنین لازم نیست که چشم جمیع انسان شبیه یکدیگر باشد زیرا که قوتها و مزاجها مختلف اند بحسب آن پس ممکن است که چشم هر انسان لائق
سر باشد و چشم در صحت خود یا بصحت تامه فاضله باشد و در آن احتیاج تغییر خودی نیست احتراز از جمیع امور موزی چشم در آن کفایت باشد یا صحت و چنان نباشد بلکه
کم از کفایت بود و این با سبب مزاج و صنعت نیست آن باشد و با سبب آنکه میباید آن اما تدریس صحت و تشخیص می المزاج و نبیله احتیاج و این سبب برایشکی اما سبب فاضل است
این صحت این تبدیل مزاج و ترکیب و دم تقویت جمیع قوای حین سوم تنقیه چشم از فضل اما تبدیل مزاج خارج از اعتدال بعد آن باشد و مزاج که اراده تبدیل آن
کند یا چنانچه تبدیل آن بسیار دشوار بود و در مدت مدید تمام شود هر کسی را که این حاصل شود میباید که در آن باد و بسیار ضعیف باشد تا کند بعد و در تقویت آن او را اندک
از آنکه تغییر چشمه تدریج نمایند و هرگاه اغراض و تاثیر او به دریا بند از آن قصر نمایند و راحت بند و ضعیف تر شود و کند انبیه مع تنقیه باشد اما اگر مزاجی که اراده تبدیل آن
کند مزاج حادث باشد یا تبدیل آن سهلتر باشد لیکن مع ذلک مختلف بود همچنین ابتدای امر آسان بود و اگر طول کند دشوار گردد و اما تدریس و استوار تر شود و اگر طول
باشد اما در تطبیق و تمییز خطر متعارف بود و در تطبیق عسر تر باشد و اما تقویت قوای حین احتیاج و در آن بدو بود یکی اصلاح ماکول و شرب آب از چنان که کند که از آن خون
معتدل القوام تن مودد روح روشن صاف پیدا شود و این امر تمام میشود تا آنکه صالح الحوجه بود و عمل شود و خودی که سزاوارست که کم چند آنکه از فرط غیغ غیغ و کم کرد و نه بسیار
که آن فاشد و در بعد تناول آن حرکت سخت خاصه جماع کند و ایضا خواب نکند و بگوید بخوابد و کثرت شرب آب بعد از آن چشم را خراب کند و کثیر از آنکه نازد و اما در شرب آب و آب
انحدار غذا و خیر کند و بعضی که چنانچه در بهتر شرب آب و رقیق خوشبو ریختن خوش مزه باشد و تا حدی که استحال کند بلکه تا ابتدای نشو و نما و تغذیه بجزی که مانع از بزرگ و مقوی معده باشد
تبق و زرد و و گند و جوارش ارج و دوم استعمال مقویات چشم از قهرات اکمال قطرات اقمه فاش شل اکثر رویت اشیا و سبز و آسمان جوئی است تبدیل ریاضت سخته
بقهرات و دقیق گاه گاهی و کذا که نظر در آب اشیا می جسد و اما اکمال قطرات فضل در آن داخل ادویه قهر است که در آن تخفیف قلیل و تحلیل و قبض لطیف و تنقیه باشد
مثل سرمه و تیامونی و اما شیرین که انسان بر دوزان و آن معروفاست که استحال محض خاصه در آن حاکم طوبت دقیق باشد اما تنقیه چشم از فضل
در آن احتیاج به تنقیه بدن و معده بود و ریاضت طراف در جذب فضول از چشم و تحلیل آن نافع است این شل ششی است و بود اگر آن با سکون سر و رواجی آن باشد فضل بود
مثل ریاضتی که انسان در آن پای خود را بقوت و محبت حرکت دهد و بعد از آن از منع قصه و بجزه چاره نباشد و در اکثر از این تصعد از معده بود و آنچه در آن
نفع کند بعد طعام تناول قصبه سیرین خام کم نمک است و همچنین کشنیز خشک بشکر و بنق نیکوست که نازد و در ول بدست از اجتناب که و بقول شل که در خواب
قوم و بصل و شفا و دوفانی و احتراز از امتلا و تخمه و فساد و مضم و قهقه تبیین طبیعت ضروریست زیرا که قبض طبع شدید العجز چشم است که از اسهال اگر سفره را در چشم بسیار
افق کند و اما تدریس صحت که میباید شش سوزن با فساد و نبیله مستعد بدان باشد و در اکثر از این جهت و بسبب خلل حادث و عضوشا که چشم بود و ادوی اعضا بدین است
و اکثر این قوی باشد که متلا بدان حادث شود و این تمام میشود بسبب تنقیه آن عضو این چنان باشد که از آن استفراغ مواد زائد کرده شود یا با نفراوه اگر استلا خاصه آن
باشد و یا مع استفراغ همه بدن اگر استلا عام بود و دم بقوت چشم تمام مواد منفه آن عضو قبول نکند و سوم بند کردن راه میان هر دو و این راه گاهی از داخل بود و چنانچه شکر
میان چشم و دماغ از طریق مجب غلی باشد و بگردن این شوار بود و فضل اشیا و در آن نوشیدن شربت خشخاش با پوست است که امر از حبه طبع او و البشکرا بسبب
اختلاف ماده و حرارت و سردی و است آن بقوام آمده باشد گاهی این راه مشارکت میان چشم و سراز طریق سحاق باشد و بگردن این آسان بود و بسبب سهولت
و حصول ادویه بدان از خارج چنانچه آن ادویه اطلیه انهد و باشد که پیشانی و یک نمزدان تغیر قوت یا با بدو متلا با حرارت باشد بحسب آب و با بدو طهای جیست
و همچنین آب صمغ و آب بازنگ آب جی العالم و آب برگ بنج آب برگ سیب آب عصی الراعی بر کلام ازینها که باشد سراز با قاقیا و زعفران گاهی تضییع جبهه تغیر این آبها
یا بسفر جلی کوفته یا بسبب کوفته می کنند و گاهی در آن نوفرش اندک زعفران صاف سینا بند و پوست خربزه صاف و نیکو برای مواد حارست و دیگر ماز و و قاقیا

و سنانا تنها محذوف نماید و همچنین درین هنگام اشرب باره طبعه مثل شربت الوباش شربت بنفشه و یا شربت فلوکرا استعمال کنند و گاهی بفتا کل طبعه مسهل
و حقنه احتیاج افتد صفت خفیه شکر مقوم باندک شکر پورق و قوی تر ازین آنست که سنا و گل بنفشه هر واحد ربع دوم ستونی اندکی سفید ایند حقنه
نخفیه یا شربت شربت دوم آب چغندر ده دوم فلوکس خیاشنبر ده دوم روغن کنجد و شکر هر واحد پانزده دوم و اما قی اگر چه نفع میکند بسبب تنقیه مواد لیکن شدید ضرر است
بسیب هیچ و تحریر کسان و اما در رولعین و غالب مر حنیج بدان قوی باشد که است جشم منبتار آن و بدین غالب باشد و استفراغ و مانع بعد تنقیه عام سبلات
مثل حب هلیله و اسرار علی و غیره مواد حار و حب یارب و شبلیات اطرافیات مانند آن مواد با و در کعبه و با و ویه که استفراغ آن از خارج کنند مثل ادویه مستحله و زنی چون
سوطات و عطوسات و استفراغ چشم یا سبیل صرف ماده از آنست یا سبیل تجلیب ماده از آن پس صرف ماده و لا ایدین بود اگر مبتلی باشد یعنی در صورت استلای
ماده در همه بدن اول حسب غلط غالب تنقیه عام کنند و پس از آن تنقیه خاص مانع منقبیات او بعد از آن تنقیه عضو خاص الخاص چشم نمایند مثل ماده چشم و مالله و اخراج
او از راه بینی و یا از عروق قریب چشم مثل عروق قین یا مایه تجلیب از آن با و ویه میسر یعنی اشک در مولات بود و گفته اند که جذب ماده با استعمال عطوسات و معات
و فصد در گ گوشه چشم و پیشانی خصوص بعد تنقیه عام بدن خاص مانع و پس سکون با و در منقبیات چشم است و اصل بزرگ است و علاج امراض مایه چشم صلی باشد خواه
مشرکی و الیفا سکیویند که در امراض مایه هرگاه احتیاج بنقل مواد از چشم بعضی دیگر افتد و ماده در طریق انصباب بسوی چشم نباشد پس بهترین عضو یک مایه نقل کنند
منحصرین اند با استعمال عطوسات و نشو قات تناول لعام و شراب کتر و طبیف و جتباب ناشیای بد گوار و بخار الی غیره از اقسام مستقر غات ماده چشم مخرج ده و هرگاه دهان
عضو دیگر آید بهر تنقیه عضو دیگر از آن با چشم می آید از واجبات است و بداند که اگر ماده چشم رطوبت غلیظه یا ریخی باشد بعد تنقیه عام سبلات مناسبتیه و مانع
حبیب یارب یا حب قوقا یا نایا بهر بعد از آن مانعی را از بالا فرو کنند و چشم را با آب حلیه شیر تازه بشویند و بعد تنقیه ماده و ویه موافقه چشم کنند و حمام نمایند و اگر ماده
رطوبت رفیق مختلط با خون یا صفر باشد بعد فصد سبلات پس از آن ماده را از سرفرو کنند پس علاج چشم بوسی قبل از تنقیه جائز نیست مگر انداختن
و وادان خاصه اگر دمای محل باشد مگر دمای سهل عند الضرورت و ماده ریخی حمام و اشیا ی محل مفید بود و اگر ماده موی باشد فصد کفایت کند و یا
که با وجود کشادن فصد بسبب کثرت غلظ خون پری رگهای چشم از آن استلای عروق بر حال خود باشد درین صورت استحمام نمودن و عقب آن طعام لطیف خوردن
مفید است و تناول ایاب فیقر و حب قوقا یا سوسند استعمال شیاف الحمر لیم ضادات محلل غرن غلیظه را رفیق کند و کذا خوردن قدر شرب صبی عقب
نافع گفته اند و وقتیکه تنقیه و تدریب صاب شوند معلوم کنند که چشم سوزن روی یا ماده خفیه و طبقات متکثر است که غذای عین فاسد کند و یا اگر ماده ضعیف است
و از آن نزل بسوی چشم متوجه میشود از اینجا است که گفته اند گاه باشد که بدون آنکه در چشم ظاهر باشد بواسطه دوم نزول ماده چشم منفعت علاج ظاهر نشود پس اگر ماده
از حجاب خارج تحت مانع آید درین صورت کشادن رگهای مشربین شلترین صدمع و نهادن مانع بر آن مناسبت و حجامت نقره و ارسال خلق جبهه نیز قریب نفع
اوست و تضمین با ضمیه مقوی ادع جبهه بغیر از جمله ادع پوست خربزه است برای ماده حار و فلقدر پس از برای ماده با و و اگر ماده از داخل تحت آید درین حالت
تنقیه مانع بقصد اسهال دیگر ترا بنقیه مانع باید کرد و هر چه در شل گفته شود مفید بود و اما قی و غیره می نویسند که سباب امراض مایه عین هفت گونه است یکی ضعف
مخرج چشم حتی که ماده نازله را بسوی خود از مانع قبول کند و دوم ضعف مزاج و مانع بقیاس مزاج معده و سائر احسا و قبول کردن آن بخار را که بسوی آن از حشا متصا
شود و قوت مزاج و مانع بقیاس مزاج چشم حتی که مانع مواد را بسوی آن دفع کند سوم کثرت اخلاط رویه در بدن چهارم ضعف قوت غاذیه چشم و عدم امکان
مهم غذای وار و بران و بسبب آن اجتماع مواد را در آن حجم و سعت منافذی که از آن اخلاط چشم می آید پس مواد بسوی آن بیشتر جاری گردد و ضم صلیق منافذیکه
از آن فصول از چشم خارج میشود پس باقی ماندن آن چشم فتم و وضع چشم تحت مانع و بدین سبب همواره نزول فضله غیر فتم بسوی آن پس بطیب واجب است
که نقص این سباب نماید اول مانع سبب مشغول گرد شیخ میفرماید که از ادویه چشم بعضی سبلات مزاج اندا مبررات مثل آب غلب آب غصی الراعی و آب کاسنی
و آب کامو و گلاب آب گل سرخ و لعاب سپند و سفید بهیضه مرغ است و اما مسخنات مثل مشک فلفل و ج و اما میران و مانند آن اما محضفات مثل قویا و سرمد و
و قلیما و بعضی از این قبضات اند مثل شیاف مایه صبر و فیلز هرچ و کل سرخ و زعفران بعضی طبیات مثل شیر و مغز بادام سوه و سفید تمش و لعاب تاج

و خطمی و خون فراخ و بعضی منفضات مثل عروق و آب حلیه و عرقان و منخوج و خصوصاً آن دمان تر کرده و بعضی خللات مثل انزوت و آب بادیان و بعضی مخدرات مثل
عصاره لعل و ششخاش و فین جرجانی گوید که جمله ادویه چشم هفت است یکی ادویه قابض این دو نوع است نوعی آنچه قبض و معتدل تر باشد مثل گل سرخ و عصاره
او و عصاره نیمه لیس و امیتا و سنبل الطیب و عرقان سافجی و سندی و این آنجا بکار آید که از چشم درد و سوزش آب که از قوی دیگر آنچه قوت قبض او قوی تر باشد آن آید
و آب غوره و عصاره سماق و عصاره نازوی خام و قشار کندر و گلنار و مانند آن این نوع آنجا بکار آید که اجزای چشم در سخت قوی تر قوت بصیرت تر باشد و نه سوزش
آب رفتن از چشم باز آید و دوم ادویه منفض و محلل چون آب حلیه و منفض سندی و بیز و زرد و انزروت و اکلیل الملک جدید ستر و کندر و عرقان مرکی اما قوت تحلیل
از سبزه یاده است و عرقان با قبضه که در وی است منفض و ملین است و کندر و بیز و منفض و سمن است و این ادویه در علاج ادرام و مثبور و قروح چشم و برای تحلیل ملوبات
غلظت و ریم پس قریه بکار آید سوم ادویه مخدیره چون لعل و فین و ششخاش و این را بصورت قوی در وجع شدید و حرارت و سوزش عظیم بکار بند چارم
ادویه مسد و منافذ کشاده و مغری و این دو نوع بود نوعی خشک راضی و آن اقلیم و سفید و توتیای فصول از یه سوزخته و گل شاموش و شفاست است این ادویه را
زائد را کمتر کند و در سحر و سود و خصوصاً اگر چشم قرصه و غیره باشد لیکن بعد از استفراغ بکار بند و اگر در قریه قریه قبل استفراغ بهتر است استعمال کند جائز باشد و نوع دیگر
نرم و لزج و تر و حاجت با چنین ادویه برای چهار غرض است اول آنکه سوزنده نیست ثانیاً آنکه به کلام احتیاج بطول بقای دوا و چشم و من سیلان آن ادویه لزج چون کتیر
و صمغ و شفاست با دیگر ادویه می آمیزند ثالثاً آنکه برای دفع اذیت چشم از ملاقات ادویه حجری و ارضی خصوصاً در حالت درد ادویه نرم با وی آمیزند و رابعاً آنکه برای سخی
خشونت و لزج متولد از ماده حال و حاد ادویه نرم و لطیف چون شیرینان سفید و بیضه مرغ یا میزند پنجم ادویه کشاینده منافذ و آن دو نوع است یکی چون مرج
و دایچینی و فریونی و حلیت و سبب و این نوع آنجا بکار آید که اثر ادویه منفض و محلل پس طبقه قریه نرسد و از آنکه احتیاج این ادویه سبب نقد با قوت ادویه مذکور به خوبی
رسد و دیگر ادویه سخت گرم و مولد خشونت و این نوع نزول المار را باز دارد ششم ادویه نرساننده و این نیز دو نوع است اول نرساننده حرک قرصه چون
اقلیمیای کندر و صبر و مانند آن و نوع ثانی نرساننده سبب جرب نظره و مانند آن چون نوشادر و قلع طار و توبال مس و مس سوزخته و منقح ادویه مسفن که محرق چشم
است چون زرنج و زنگار و این طرفه صلب جرب مزمن خشک باشد را بزداید گیسوانی گوید که در ادویه چشم رعایت چند امور نماید اول اختیار جرب و دوا
زیر که در علاج چشم سبب رقت و کثرت ادرار و قوت حس ادویه مخالف طبیعت مثل بیش جابونیت و نه آنچه در آن کیفیت غالب باشد مثل حبیب و سیاه
ترش و اشپای لذا نه و آنچه شدید القوت بود بهر آنکه شدید القوت چشم کند و شدید القوت تحلیل قوت او نماید و ثانیاً اختیار کیفیت دوا و این بعد معرفت نوع
مرض بود پس معالجه حار بار و بار و بکار کند و با جمله علاج تمام میشود و ثالثاً اختیار مقدار واپس هر دوا بیک آن دفع و غرض باشد که بیشتر مقدار آن اولی است
از دوائی که نیست چنین همچنین هر دوائی که قوت آن ضعیف تر باشد بیشتر آن مسلم است از دوائی بسیار قوی و در امر حق چنین بیشتر کحل اولی از آنست که در امر حق
سبب غلط جرم و قوت شرف ادویه را بجمع اختیار کیفیت دوا در وجه او و حرارت و برودت او و غیر آن این نوع و آنچه قبل از است موثقت است بهر قوت
طبیعت چشم و مقدار مرض او و جنس سن عادت و فصل و بلد و صناعت و سمنه اما طبیعت چشم حشمتن بر امور راجع یعنی مزاج و خلقت و وضع و قوت و سمنه و علاج
چشم بهر آنکه چون مزاج صحی و مرضی معلوم کرد و اندازه مقدار خروج او از مزاج حاصل و دریافت کرد پس اختیار کنند از ادویه آنچه مقدار او و قوت او و دوائی بزرگ و کوچک
مزاج طبیعی باشد اما خلقت چشم بهر آنکه در جرم مقارن ضعیف است که دفع بسوی آن ممکن بود یکی فضائی که در داخل و سمنه و فضائی که در داخل چشم است سوم فضائی که
در داخل بینی است زیرا که او را اینجا منقذ طبیعی است فلذا دفع فضول او سهل باشد و بدان سبب کفایت کند و در ادویه قلیل لم مقدار که شدید القوت نباشد و اما
وضع چشم مثل موضع و مشارکت است اما موضع چشم ظاهر است که آن از معده و دیگر بسیار بعید است فلذا از ادویه باوی از اینجا نمی رسد مگر بعد از وضع قوت آن پس
بجز دوائی شدید القوت و در آن تاثیر مستبد بکنند فلذا اعمده در معالجات چشم ادویه و ضعیف است که بسوخت بسوی چشم میرسد پس واجب است که قوت و مقدار دوا نباشد
که بر مقدار مرض چشم زیاد شود و اما مشارکت چشم با اعضای دیگر پس بماند که چشم شدید مشارکت با غایب است چه از آنجا باشد که آن مثل جزو است و طریق نفوذ مواد
از داخل او بسوی آن فراخ است آن عصبی ری است فلذا واجب است که ادویه را نفوذ مواد و انواع بسوی چشم قوی است و قوی القوتی و نوعی باشد لیکن بهر یک که در چشم

و کیفیت طبقات عین گردن چنانچه جنس فضل و این زیادتی مواد و وجع کند اما قوت چشم پس صنف قوتها چون چشم بسیار است و روح او بسیار بود و این
منع میکند از آنکه دمای چشم قوی انعطاف باشد تا اجزاء مزاج روح نگرداند و از آنکه قوی تحلیل باشد تا روح را فانی نکند و اما مقدار مرض پس من قوی مختلف
بوده و قوی باشد و ضعیف را کفایت کند ضعیف و اما در اشیا که ذکر کردیم مردان ظاهر است و خامس اختیار وقت افی بر استعمال و او این وقت گاهی
معتبر بحسب فضل سال بود پس اولی موسم استعمال او در محله قریه شدید الجبل را سراسر است نه گراما و دوی قوی الزرع و شدید البر و اگر او دوی مستقر غله را برنج و غیره
است نه سرا و اگر برنج استقر غله و در حریت استقر غله یا دوی سسله باید و گاهی معتبر بحسب مرض باشد پس علاج او را استعمال دوی را در وقت ابتداء و دوی را در
در آخر کنند و میان این هر دو زمان هر دو را مخلوط سازند و او را در راجع را قوی تر نمایند و بعد از علامات اوقات بندی که هر دو در دوی مساوی گردند و اینها موکد است
تحلیل آن با استقر غله آن کنند و او را در آن استخجات استعمال کنند و بعد از آن استخفات فساد و اختیار است استعمال و این که او دوی را در تمام چشم قطرات باشد
نیز که دو آبل پس میان یک است و قله متوقف شوند و آنرا هم سازند و دوی ظفر و بیاض مانند آن باید که فردات بود و اینها گاهی علاج بنفوذ و در بعضی اوقات قوی چشم
باشد قطرات و جمع اشبای سبب بدان ولی بود و استعمال دوی مبره طینه خاصه مسکن و مع هر روز بلکه در روز چند با جاز است و چنین نیست و دوی حاره که
و این واجب است تفرقه ایام و از اینجا است که گفته اند و دیگر اعلی الاتصال پس استعمال نباید کرد و اگر حاجت تکرار را فسد بکشد تا آنکه چشم از اذیت مرده و ولی است
باید پس از عمل از بعضی گویند که بهترین اوقات استعمال محل تقطیر مانند آن وقت است و روزی از روز است و قبل تناول غذا و اگر مزاج مرض و کحل هر دو حاره باشد
مشتب یا صبح استعمال کنند اگر دوی حاره باشد و نصف النهار عمل آرد و اگر کحل حاره باشد فقط در آخر روز بکار برند و بعد از آن حدیث خواب کنند لا بعد از آن
و در نزول الماء و بیاض سبب پشت خوابیده و در مرض عین شسته و در امراض پاک سرنگونی شسته کحل استعمال نمایند و عند استعمال در وقت شسته
و اگر در امراض جنین باشد جمد نمایند که وصول کحل با چنان باشد فقط تا مقادیر بخشونت آن کم نرسد و اگر قلع آثار و جگر یا منافع مانند آن مطلوب است پس
موسمی مقلد سازند و بر موضع مرض حکاک نمایند و در تقطیر چشم را با تمام و سبب دست چپ کشاده و دست چپ کشاده و دست چپ کشاده و دست چپ کشاده و دست چپ کشاده
چشم و طوبی آن از طلا بسازند اگر او دوی طینه ماده باشد یا از آب زین عمل آرد اگر او دوی طیف مواد و تحلیل آن با خد و یا از سبب سبب باید که بعد از استعمال سبب
بشود و وجه دیگر باید که از اجسام مناسبه کحل باشد که در آن نمند پس گاهی از نقره و گاهی از آبنوس مانند آن بود و شکل و مستیر مائل بطول باشد و در چنان باشد
که بهر جهت کشاده شود و سنگ بر سایدن شیا فایده غیره و جرمس بهرست یا تخمه آبنوس باشد و هر چیز که بر آن بسایند از آبشود و بعضی اعمال علاج پسین
عصا به نماید فاده بود و خصوصاً بعد از قطع سبب در اطفال جرم حفظاً خمد و غیره و در آخر مرض باری حرم چشم از هوا و بر مضمضه عین نتوان برای منع اوجاع
و تسکین آن چنانچه در چشم و مضمضه و دفع رخاوه در دوجو و نتر و بیشتر است و بدانند که او دوی که بدان معالج چشم کنند و متعجل در آن عمل باید باشد بعضی از آن معدنی
و بعضی جبری و بعضی معدنی و بعضی نباتی و بعضی حیوانی است و جملة این موافق بود اگر بهر جهت مخصوص باشد کحل در رویشانی مانند آن لا بد است که خالی از
کیفیات ضاره باشد و واجب است که مختلف بود طرق عمل منها بحسب اختلاف قوام و کیفیت آنها و مانند آن پس در جمیع معنیات اجزاء و اصداف و حسیات
که در تصفیه اجزای آن بسایند و سالفه نمایند تا بسبب خشونت مودی مقلد شوند از حرکت بلکه این تصفیه را گاهی کفایت میکند کثرت سخن و غسل از خرفه و صیفی تنگ
مسام من ترتیب تصویل آب چنانچه در توتیا و شادنج و مر قشیشا و اشهر و مانند آن از معنیات عمل میکنند و گاهی این بدون احراق با تمام غیر سبب کیفیت
با عدم قابلیت سخن طبع و بهترین طریق احراق آنست که در کوزه جدید کرده و کحل حکمت گرفته در میان تنور یا قرن مدتی بدارند تا آنکه خوب سوخته میباشد و بویوت
سخن گردد و چنانچه با قلیا اوزاجات سودا سند و حریر و شیخ و طزون صند مانند آن عمل میکنند و بعضی او دوی بعد حرق و سخن غریب کثیر علاج باشند مثل سفید این
برای از آن ترشی او که مضر چشم است و دفع حرارت کثرت از آن میکنند و اینها مانند تخم حرق که در آن کیفیت ضار بعین است بسیار و دوی است که سخن او با شلای آب
مالی چید میشود مثل اجزاء اکثر معنیات و بعضی از آن متعجل باین نمیشوند مثل نشاسته و صبر اما سخن صمغ غیر رطوبت بسبب تحلیل قوت آنها بجا رت سخن موجب
خمدن آنها میگردد و بعضی او دوی است که از برای تصفیه اجزای آنها خیسانیدن و در آب مالنی مناسب کفایت میکند همچون کثیر و صمغ عربی باید که در آب

بخیسانند پس از خرقة صاف کنند و بعضی را در تصفیه اجزا این کفایت نمیکند بلکه باید وجود خیسانیدن باز محتاج بساییدن باشد چنانچه در شش و ریه
بعل می آید و ادویه چشم در آب غوره و آب بادیان آب پسته و آب سماق و آب مرزنجوش آب باران چند بار خیسانند و خشک کرده ساینند قوت و از یاده سببند
ادخال مشک قوت ادویه را بقدر شحم و طبقات می رساند و ادویه جدا جدا ساینده باز وزن مطابق نسخه نموده و تخم مخمور و صلابه با هستی بسایند و از گرد و آفتاب
محفوظ دارند و در جمیع شیا فایده است چنانچه بدوای میشود که در آن تغیر باشد تا ادویه جمع گردد و بعضی آنها بعضی بپسند و باید که آن مغریات نافع امراضی باشند که
برای آنها این شیا فایده ساخته باشند و آن مثل نشاسته و شحم مرغی است و شیا فایده در نوش از زردت و سبب و شیا فایده بیاض و ملطفات چنانکه آن
اولی اوقات که در آن ادویه چشم از شیا فایده و رات مانند آن بسازند فصل سبع است سبب اعتدال هوا در آن پس ادویه مشک چنانچه در سری سوز
و تحلیل قوای آنها ظاهر بود چنانکه در گرمی گواهی که وائل سبع بیا فایده اولی است تا قوای آنها قوت حرارت و مدت خشک شدن آنها تحلیل نشود و فلان
که تخفیف آنها در سایه کنند و اما در و رات پس تا خیر آنها تا آخر سبع جائز است و باید که در آبهای مذکوره پرویزند و آخر سبع بهتر باشد و باید که هر واحد از آن
و شیا فایده در ظرف علی بنی در اندام واحد از آنها قوت یکدیگر آفتاب نمایند و بدن بپس قوت و ضعیف باطل نگردد و همچنین حرارت مشک بخار و رت کافور
میشود و پرویز و رت کافور از بخار و رت مشک قوت می پذیرد و علاج مرض ترکیب عین اصلاح هدیت چشم کنند و از آفت که در ترکیب اجزای چشم افتد و آن
یا بقصد و متفرغ بود و آن مذکور شد و یا با نوع حیل که در جایگاه خویش خواهد آمد علاج تفرق اتصال چشم با ادویه قلیل تخفیف غیر لازم چون پرویز و
و عفران و توتیا و سفید پاش و صبر و مانند آن علاج باید که در آن که هر دوای که مزاج او موافق طرح چشم است ضرر عین بود و آنچه اندکی مخالف است مثل ادویه مذکوره
نافع باشد چون علاج چشم گرم در دست اندازد و اگر سردی در طب چشم را ضرر رساند و هر دوای که طوبات که کند و لاغ نباشد تقویت چشم نماید و هر عضو که قوی گردد ماده
مرض را قبول نکند و آنچه بدان رسد از خود دفع کند و این اصل عظیم است و اگر علاج چشم مرغی دارند یا بخواهند علاج مفصل او و علاج او را مفصل علی بنی مذکور شد و انشا الله تعالی

اوجاع عین

بدانکه در چشم بیشتر اوجاع مده و لذاعه و ناخسته ضربانی و عاده و ضا غطه و خشنه و مانند آن افتد و آنرا اوجاع زیاده تر از غیر او عارض شود و سبب قوت حس او
و ملاقات بلبک بواسطه وجوه آن و بخش کردن آن از هر طرف چون در دمای چشم شدید باشد پس امراض موجب آن بغایت حاد بود و طبیعت بر اوجاع او تاملت
طویل کمتر بود و چون در آن طول کند فصول چشم کمتر پذیرد و ضعیف گردد پس استعداد امراض شود باجملة اوجاع چشم را بفرموده سبب است **طریق شخص سباب او**
اولا چشم را ملاحظه نمایند اگر در آن آثار اقسام را در سبب یا جسات تخم یا شوره یا قرح عین یا ضرب چشم یا قندی معلوم شود سبب در جهان باشد و هر واحد از آن فصل
علمی مذکور خواهد شد و اگر علامات امراض مذکوره یافته نشود درین صورت از مرض سوال کنند که کدام قسم در دست یا ضربانی و سلی است یا ناخس یا ثقیل یا عظم
یا تمددی و در حق چشم محسوس میگردد و یا در دیگر اجزای چشم پس اگر بیمار در ضربانی مع سلی یا مع ضا غطه و عین چشم بیان کند و در مذکور شد شکیه سرگرمی لازم
باشد و گاهی نه از صدام حدقه شکیه عین باشد و اگر در ضربانی با صدام باشد از دم عنبیه بود و اگر در ناخس شدید که تا صدم عین نماند و عین شعله و مرض
در و غرض صدام حرکت بگوید و در گاهی چشم تمدد و رنگ و درمخ نائل بسیاری و تیرگی نماید و شتهای طعام نشو و از سرطان قریه باشد و اگر چشم المی ناخس بگوید
و پندار که در حدقه یا سنگینه افتاده است و حدقه گردانیدن و در روشنی چشم کشادن نتواند از رسیدن غذا بطبقت زجاجیه باشد پس اگر سبب غشی است
مخاری خدای او بود و در چشم و غرور زد و اشک نیاید اما اگر سبب رسیدن غذا سده بود گاه گاهی در چشم شک می آید گاه باشد از هر دو گوش چیزی فیه بیک
برآید و ذائقه دهن بی مزه گردد و اگر در ثقیل گوید چشم گران باشد و اشک رود و چیزی مستقیم نماید و پاک با هم نه پیوند و در نصف قریه که درت نماید و از اوجاع
عنبیه شد و اگر در حدقه ضا غطه گوید و نتواند چشم را حرکت داد و عظام چشم چرخد و اشک بود و ضا غطه جلیبیه باشد و اگر در حدقه شیده و در چشم باشد و با آن انتشار نبرد
و جمیع اجزای عین مدک گردد و بصارت باطل شود و از تفرق اتصال شکیه باشد و اگر در حق چشم مدک بگوید درین صورت اگر در اقطار چشم سخی نماید از فساد طبقه
شیمی باشد و اگر با در ضا غطه و عین چشم عین باشد از دم طبقه صلیب باشد پس اگر در دم دموی بود با الم مذکور شد و طکه چشم موضع غیر عین باشد

و بعضی گویند که ماده حشر رمد یا چشم متولد میشود و قتیکه آنرا سوختن می رسد و فاسد گردد و بدان متولد نشود بلکه بسوی او
منتقل میگردد و از غیر او آن عموماً کل بدن باشد و قتیکه در بدن سوختن می رسد و فاسد میگردد و بسوی چشم بود چنانچه بدن را حرارت شدید بر سر سازد و تعجب یا غضب یا جلع
و یا ملاقات آفتاب گرم و مانند آن بدن متلی و چشم ضعیف باشد که بسبب تحریک غلظت یا این سبب انتقال بسوی چشم یا بدو چشم بسبب ضعف خود قبول نماید یا بحسب
استقامت کثیر از مواد در بدن عند احتیاج آن چشم متفرق آن ضرورت قبل از وقت میباشد چنانچه در احتیاج غن حیض یا نفاس یا بواسیر یا اسهال قبل از وقت
هر واحد و عموماً عضو واحد بود و آن عضو متصل چشم باشد مثل مانع و یا غیر متصل بدان این عضو غیر متصل یا قریب باشد آن مثل معده یا غیر قریب بود بدان مانند رحم و مثانه
که انتقال می یابد بسوی چشم از دماغ گاه در شریان میباشد پس هیچ احوال بود و گاه در روده و گاه در معده و گاه در سینه و گاه در ریه و گاه در کبد و گاه در جگر و گاه در
و انتقال ماده از معده بسوی چشم گاه بسبب تغییر بود و گاه بطریق آورده و شریان صاعده از معده بسوی سر از آن بسوی چشم میباشد همچنین انتقال آن از رحم و کون
رحم چون از دماغ بسیار ضعیفست ماده چشم در رحم آنجا منتقل شود که تکه کثیر و سوختن می رسد و فاسد میگردد و در خارج آن بحال شدت باشد و از ریه است اکثرین عند احتیاج
است یا نفاس خصوصاً اگر رحم معده کثرت بود چنانچه مندرج حمل یا اسقاط عارض میگردد و اما معده را کفایت مینماید از آن جهت که انتقال ماده مثل فساد
مضمون و ضعف آن اما انتقال ماده بسوی چشم از اعضا دیگری نماند و قتی باشد که عضای یا ضعیف شوند و تغییر آن بسیار گردد و درین جمله انتقال لابد است
که چشم ضعیف باشد تا آنکه قبول نماید و در ماده مندرج قبول نمیکند از خود دفع مینماید و گاه حادث میگردد انتقال ماده از سردی که بعضی مایه بسوی چشم است ضعیف
گردد و فضل آن کثرت پذیرد و این کثرت انحراف لازم شود و چون چشم را با عضای سس اتصال بسیار مشارکت تمام بدست هرگاه در سر مواد بسیار متجمع
گردد و چشم ضعیف باشد اکثر عارض میگردد و خصوصاً چون متفق شود با آن سببی که سیلان و دهر او را یا با رغای آن چنانچه بدین سر نمایند یا با انسداد مسام
ظاهر اس سائل مواد یا امری که باعث تریق مولد گردد مثل گرمی آفتاب که بر سر رسد و مانند آن و یا امری که بیجان حرکت آورد و عوارض مثل غضب شدید
یا جلع بسیار و یا امری که فشار مواد را بسوی چشم باندازد آنکه سردی بسیار بر سر رسد و یا امری که حین مواد نماید از تحلیل مثل بر کثرت انسداد مسام از دماغ بسیار چنانچه
حادث میگردد و چون بعد از حمام گردد و گاه حادث میگردد و دراز سیر و برت و یا آنکه آفتاب برت و برت بنابر انسان بسوی آن نظر نماید و شعاع س
البرق و برت بسوی چشم جمع کند و باحقان انحراف در آن بصیر ضعیف گردد و در بدن سبب متعقد می نماید و در طلب بر سر رسد و از آن شک بسیار سیلان کبد و کاهی
بسبب دور و نوبت انحصار ماده بسوی چشم از عضو دیگر و یا بسبب دور تولد و چشم فوی او دار و نوبت میباشد و این دو دار گاه منظم میباشد گاه غیر منظم
و گاه میباشد با نظام کسب حال و دار تریز ماده یا تریز شریان و اکثر نوبت آن غلب یعنی یکروز در میان میباشد خواه ماده منصف عضو دیگر باشد و خواه متولد چشم آن
ماده صفر است و در دوی رانوبت نباشد و در وقت رمد از غلب و سودا کم است اکثر رمد با دوا و صفر او بود و نوبت بیجان آن غلب میباشد و آن از امرین حاسبت
و بجران و در چهار روزه واقع شود و آن هفت روزه باشد و لیکن در خاصه صفرای که در آن جمع شد باید بود و باید که بجران و در هفت روز گرد و در هر قدر که در هفت
باشد بجران قریب بود و گاه نوبت بر سر روز میباشد پس اگر مصلک شدید الحارزه و لذت بود آن صفر او باشد و این هنگامی است که صفر او کمال حدت لذت باشد
و در ماده باشد که نوبت بر سر کانی بر دوش بود پیش پس یکدیگر و با آن سائر علل که تا در صفرای بود بجران و قریب باشد اگر با آن هم برتری قلش جمع باشد هر روز نوبت
و لیکن طبیعت ماده نیست این طویل المده میباشد و گاه نوبت آن بلع میباشد و این سواد است رمد سودا و غیره طویل المده میباشد و گاه تا چهل روز بیکشد و بیشتر از آن نیز و
سبب اشتداد و جمع در دماغ غلظت اکل لطافت و یا غلظت کثیر المقدار سرد و یا غلظت بود و جمع حادث از اکل فساد کیفیت ماده وحدت و ولات کند
و جمع مدهال بر کثرت ماده دم یا بر غلظت و جمع باشد جمع انواع رمد شبانته و کند اول رمد ضعیف میباشد و رمدیم انتنی است که با کثرت سیلان شک
و لذت اوجاه تر باشد و طبیعت انتنی اگر با بس بود و لقمه گوید که چرک طب سلیم است لیکن ای البر بود و چرک یا بس سرج البر است الا انان خوف قروح چشم
باشد و اگر رمد انحراف شک بسیار گرم است چشم جراثمت کند و اگر زانیه سیلان چرک شکست و دم لک کند و شمر منقلب بود و یا قروح پیدا شود و در مس بر نفع یا
بر غلظت ماده دلالت کند و آنکه با نفع بود و با وی چشم مدهال اندکی سبک گردد و برت نخل شود و محمود بود و در مس منقلب بر خیر دلالت کند و قلعته کبار

و شیر و خمران با سفیدی بیضه مرغ و لعاب اسفند یا بیدانه در چشم چکاند و شیاف بر او با استعمال نمایند و شیاف بعضی بر دوکانوری چشم کشند و این گوشت
که عصا به غشای چشم برای رمدیکه سببش بخان یا غبار یا حرارت آفتاب باشد مانع است معذکب علاجش سکونی در ترک غذا و تقلیل آن در جلاس در جاک
تاریک است که درین ششای دست شش میفرماید که اگر سبب معین تکرار استلای خون یا ماده دیگر باشد بقصد سهال غیر استعمال آن کنند و گاهی تسکین است و او قطره شیرین
و سفید که بیضه غیره گاهی گردد و در تکرار که از ضرب افتد خون گرم بر کوبه تر یا خون بال آن یا خون اعضای دیگر آن چشم چکاند و بسا است که تسکین باشد یا شش
در روعن گل یا پنج عدس تر کرده و یا قطره شیرین سپهر و از اینستان گرم گرم کفایت کند و الا شیاف بعضی و طبع حلیه بوده و چشم چکاند و در تکرار که از بوی سرد
عارض شود نام مانع بود و شیر طبعی که بر دووم رسیده باشد و بدن مستحلی نباشد و آبیکه در آن با بونه و اکلیل الملک و شانه با آب حلیه چشم چکاند و بعضی
تکید طبعی با بونه و شراب لطیف بعد سه ساعت از طعام و نوم طویل بر شراب را علاجات نافعه نوشته اند خواه از آفتاب یا از گرمی و یا از دیگر سبب باشد لیکن در سبب
آفتاب شراب کشیده از آن مانع باشد و باید که حمامه قلمی بر زمار و نشتا بود و آنچه سببش خفیف باشد دل جرب کسک کشیده پس علاج کند نماید و اگر
بعد حاک جربیت تکرار خود بود و نازل میشود و اگر جربیت هم باشد احتمال حک نکند پس تسکین متفرقه درین و باغ بر فو استعمال نمایند که تحمل بر جرب گردد و بداند که
تکرار اگر سبب شیای گرم باشد شیای بار و از او و چه اغذیه دهند و تیرید سکن نمایند و اگر سبب آفتاب بود و دعت لازم گیرند و اگر سبب غبار یا دخان باشد و چه سبب
نقل کنند و اگر سبب دماغ آتاری باشد بر دماغ تعدیل زنج او نمایند به نحو که در کوفه و اگر سبب تب یوم باشد تیرید و چه در تعدیل او کنند و در دوا و از او و غیره
تکرار و او را از رطوبت که از النفع و مجرب است بگیرند و زعفران صبر فلفل فلفل و فلفل صندل سرخ گسترخ هر یک پنج خرو و فیون نیم خرو و کوفه نیمه شیاف سازند و بر یک
بوزن یک مثقال در سائیک شک کرده و عند الحاجة یک عدد از آن را بکباب یا آب کشیده تازه سائیده بر یک آب و وضاد کنند و اگر در هر دو چشم باشد و شیاف بهار بر نمد و چون
بهدا نکند و ملا هر گرد و حلیه را و خانه کم روشن نشاند و تقلیل غذا و شراب نمایند و کثیر نوم کنند و در دوا از زعفران کوفه و شاد نمایند و اگر سبب چشم حسیه یا آب مسکه اثر بشیرند
و شیاف مختلف احتمال نمایند اگر این تدبیر کفایت نمود بهتر و الا فصد سهال نمایند و شیر و چشم چکاند و اگر وجع بسیار باشد گسترخ طبعی اکلیل الملک شسته و نمایند

علاج کلی انواع رمد و نوازل چشم

بقول شیخ و دیگر مجربین قانون مشترک در تدبیر مادی بلکه سائر امراض مادی چشم تقلیل غذا و خفیف است بقدریکه یک چشم گروونه بحدیکه گر سنگی افراط کند و مختار
انچه مولود خون محو باشد و آب با زنجرات و کرم و سو و مضم و جماع و حرکت و غضب و از شراب ترشی شدید بچون مسکه و سماق و حصم و مانع و حرکت مثل گزشت
و نوم و اصل مولود غایب نگردد مانند کربت حدس و فیض طبیعت افراط خواب کثرت بیداری و شب خواری و استقام کثیر و حر که غلیظ و سبکگون اشتقاق نامل در
اشیای دقیقه و کثرت کلام و ضیاح و فی و جزیان جمله مضرات چشم که در ابتدای این مقاله مسطور شد خداوند در امر و بزرگو گشته که در دوا و غیره و شفا المود و غیره
و اگر شیرین خمر و باد و جزیان جز با احتیاط و کدورت است از آن احتراز کنند و تناول فواکه ترسوا و اندک بی ناشیانی جائز نیست و عیش و شکر نباید و در دوا و شیاف و از دوا
اشک مضرب و تناول نان خرد و گوشت حلو و خواب بر بیلوی چپ مطابق حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم صاحب در این معنی است و سفالین و چه بختی مضربه و جالبه
نیز تخفیف در غذا و تمسار بر شیر نوشته و معده خالی باشد نه متلی آب بسیار نباید نوشید و لباس و سفید نباشد و اجتناب در رمد و سائر امراض مادی چشم
اعلائی ساده و سرد و خنثی و بستی او واجب بود و اگر سیاه شده دارد و از تدبیرین روغن بر سر و نقطه او در گوش چشم صواب و نوازل چشم را اجتناب ضروری بود
که شدید الضربت شاد کردن در موی سفید نگذارد که موی سر بلند گردد و کسی که عادی باشد بگذشتن موی بلند و سر که او را ناهفت بقول ارجح است خلق را پس
بمقرض نافع بر دست و شعر کثیر مضرب است و اگر تصدیه باشد و واجب است که نظر صاحب بر این شعل آفتاب چرخ و آتش چیزهای باری نشود بلکه در شش و شش
سیاه و یا سبز بود و بر کجا و یا چپ سیاه یا بزرگ و خرد و نیز سفید گفته اند و سکن و مستدل اصل ظلمت باشد خوش در آن نباشد و بعضی صاحب مدبر و نوازل چکاند
تا شب خواب آید و حتی المقدور بر خواب کردن کنند چشم را چنان شامه شلخ و فیون تیره که آن علاج جید است هر چند که با احتمال بعضی از مخدرات مثل خوراندن
شیر و تخم شمشاد چشم کاهو یا استعمال شمه زافیون باشد و شوق محلول آن در روغن بنفشه مناسب خواب بیشتر نمایند و جانب چشم حلیه و نوازل را طولانی

و اگر در سجده اذیت یا بند موضع سجده را بلند گردانند و بر آن سجده کنند رمدت و سکون اختیار نمایند و ادبست تلکین طبیعت اناله و منع انچه در علمای چشم ملحوظ
دارند و قصد سرد نمایند که موافق جمیع انواع اوست و اگر رمد شد بد باشد از قصد چند ان خون بر آن رند که غشوی گردد زیرا که اخراج خون بسیار است که
فی الحال صحت می بخشد و تلکین طبیعت درین مرض نیز امر لایبی است بلکه اسهال خلط غالب بزخم بعد از قصد ادبست و جهت تلکین این بطریق که در انواع رمد
از مجربان نقلی است بدیند بکیر نگفتندی و هم شکری و عار و عسل و بار و تمر سندی بنفشه هر واحد است دم غناب مطبوخ خود و س هر واحد دم هر واحد و در چند آن
آب بچوشانند تا سیرج آن بماند صاف کرده پانزده دم فلون خیاشنبر بالیده صاف نوده استعمال کنند و اگر کمکایت بلع اشتداد نماید است دم قمر سندی کوفته
مشب در گلاب و در چند آن تر کرده صاف نموده سی دم عقیده مسک در آن حل کرده و دوی سابق آمیزند یا عقب آن بدینند و این آب غناب علاج است
خصوصا هنگام غلبه رطوبت یا اصلاح اخذیه و منع غش شود و آنچه مخرج از دل باشد و کوی از روت که در علاج رمد عار و ذیل فکر ادویه نافع و هم جار چشم مسطور
گرد و در سائر اقسام رمد مجرب است و انکباب بر بخار گل سرخ مطبوخ و ضماد بدان نافع است و ادبست نظریسوی حرکه در جوش باشد و در رفع رمد مجرب است فتوح
بلبلجات و کشنیز و جمیع اقسام رمد مفید و اگر ماده از عضو دیگر چشم آید تنقیه آن عضو نمایند و جذب ماده بسوی خلاف جهت بقصد و یا حقنه و حجامت و غیره کنند و گاهی
قصد قیفال کفایت نکند و قطع شریان صریح یا پس گوش چنینی افتد تا طریق وصول ماده منقطع گردد و این وقتی است که ماده از شریان خارج چشم آید و حجامت
نقره و ارسال علق پیشانی قریب به نفع اوست و اگر کفایت نکند نصف درگ گوشه چشم درگ پیشانی نمایند یا آنکه حجامت نقره بعد قصد یا نفع است و ارسال
و لو قائم مقام حجامت نیز سریع نفع مشهود گشته و جالینوس گفته که در رمد نام که ابتدای دم باشد رمد را است قصد قیفال پس اگر بقیه از رمد باقی ماند
قصد عرق قین و تلکین طبیعت نمایند و بقراط نوشته که جمیع ادرام عین اب تحلیل می بر و قصد و آشامیدن دوی سهل و تلکین غرس نیز گفته سوزان
که ابتدا نمایند و علاج رمد بقصد اسهال و سرازیر چون گوید که چون چشم عضو است کثیر احسن سریع قبول بهر امراض و حجب است که در ابتدای علت آن او و به خصوصیه
استعمال نمایند بلکه ابتدا بقصد قیفال از جانب علت نمایند و اگر احتیاج شود اخراج خون بسبب فیه نمایند یعنی در روز اول دو دفعه قصد کنند و در روز دوم یک مرتبه
اگر باقی نباشد که مناسب است برای جذب ماده منقبضه چشم و بعد از آن بیاشامند مطبوخ تخم از بلبله کالی و زرد آلو و قمر سندی و مونیر منقه و شاه تره و غناب
و غیره و این بایا برنج فیکر و یا اندک تر بد یک تبه بعد دیگر می تا آنکه تنقیه سر حاصل گردد و اگر با حشرات زیانی رطوبت مجتمعه در سر باشد بهتر چیزی از نفوذ صبر آید یا
یا آب کاسنی تازه یا آب عنبل ثعلب نیست تا آنکه حدت آن تسکین یابد پس حب صبر و صطک یا حب تو یا به بند تا آنکه تنقیه تمام بدن حاصل گردد و بعد از آن توجه باده
موضعی گردد و حجامت بین لکتنین حجامت سابقین را نیز نفع تمام است با کچل چون تنقیه کامل یافت توجه علاج چشم کردند و بچکانند سفید که رقیق بیضه مرغ و هم روز
و شب یا شیر و خمر آن تنها یا با شیا ف ایض یا با لعاب بهدانه و اگر ماده هنوز در انصباب باشد برگ عنبل ثعلب عصی الراعی و خرفه و کشنیز تر و برگ بارتنگ برگ
نورسته کلم یا برگ نوره سفرجل یا ابرو و یا برگ عوج یا کاسنی و آرد و جو و مغز نان سفید و خشاش سفید و صم السوس بنفشه گل سرخ و روغن گل که در و گلاب بلند آن
سوده ضماد نمایند و هر ساعت بتدیل کنند و چهره را بگلکاب یا آب سرد باندکی سرکه یا آب حل به آب مطبوخ پوست خشاش بشویند و در ابتدا دوی بارده را دعه و در انتها
را دعه خلط مجمل نافع است و ضماد آرد و جو و گلکاب الملک گل با و نه و کشنیز تازه مفید است و احتیاج بذور و رنگا یا در ابتدا صرف و در انتها با صافه مایه تا در غفران
و اندکی مرصافی نافع و در طب ملوکی است هر یک که یا حرمت و حرارت باشد نفع می بخشد آنرا ادویه که صداع حار را نافع است یا تلکین طبیعت و آنچه با پس
بسیار رطوبت حرمت باشد نافع است آنرا حب بلبله یا ترید سرشته و آنچه از بخار باشد منع صعود بخار بسوی شریک آب نار و سوبی جو کنند با شکر غرا نمایند و کشنیز
با شکر و ترید را س تقویت آن بگلکاب کافور و صندل و مانند اینها و حمام بعد تنقیه فضل علاج رمد است و خصوصاً اگر کسی که در دنیا که این علامت است آنکه
ماده اسه و همچنین از معالجات نافعه نمکید آب نیم گرم سفنج یا صوف است چنانچه آنچه گاهی از استعمال او و دیگر یا رومبار فاند و بلبله حاصل غش و گاهی
بگلکاب و کشنیز حاجت می افتد بحسب قوت ضعف رمد و اگر آب تلکین طبعی الملک حل باشد نفع بیشتر نماید یا نمکید و حاتم قیل تنقیه عالی از خطره حجت نیز که در حجب
مردود بیشتر از تحلیل کنند و از پنجاه است که گفته اند حمام حاتم قبل از تنقیه باعث زیاده و زیست و کسیکه مستعد رمد باشد آنرا نیز حمام و شرب کعبه نافع است و در ابتدا

و معج تسکین یابد و خواب آید و اگر کسی حاصل نشود شیان سکون مع معذرا فیون زعفران چشم بچکانند و چون اخطا طایف بجام برند و واجب است
که در ابتدا کشف قوی و قابض شدید استعمال کنند که طبقه کثیف شود و واقع تحلیل و موجب عظم و معج گردد و خصوصاً قتی که در دشتید باشد و دماغی حیف القیض
نیز از ابتدا در معج ماده کفایت کند و به تکلیف طبقه ظاهر ضرر کند و در آن ماده بند شود پس هرگاه چیزی از این مضرت اتفاق افتد بدو ام نمید از آب گرم
تراکب او بخانند و اقتصار بر شیان، بیض محلول آب کلیل الملک میگویند قوی تر از آن باد و در استلای راس گاهی ضرر رساند و اما از محملات نیز و اول
روا عظمیاب شدید نمایند و گاهی بعد استعمال مقدمات و خصوصاً قتی که دای مخدرات مخلوط باشد بقطریه اصل و اما اسکر چشم بهت دفع مضرت آن حاجت افتد
و اگر اندرین معجون مشن ظاهر گردد برای تدارک و چیزی مبر که در آن تکلیف نباشد اضافه کنند و گاهی اشتداد و معج با استعمال مخدرات مثل عصاره الفلاح
و گاهی و خشخاش قوی از سماق محتاج میگرداند لیکن تا ممکن بود ترک و اولی است و اگر چیزی از آن بضرورت استعمال نمایند قدر ضرورت نه زیاده
با احتیاط تمام بخار بند و حتی الامکان بر سفیده بیهضمه معجون آب مطبوخ خشخاش قصاره و زرد و گاهی با تقوی حلیه اضافه میکنند تا که در تسکین و معج از جست
تحلیل اعانت کند و بیضا قوت مخدرات را کم سازد و اما اگر ماده رفیق اکال باشد با استعمال فیون دیگر مخدرات باکی نیست بلکه عسکار است و عقب و
در دشت و اگر طبعی با اعتقاد و از مخدرات جهت مضرت و به بصر کرده است لیکن فیون در اوجاع اکاله غیر مزده شفا می عاقل است و جالبینوس حلیه ابر
گفته که مخدرات سکون اوجاع عین اندام موجب ضعف بصر اند و شیان فیونی سکون معج چشم است و لیکن خوف آنست که بعد از آن ضعف بصر بهر سبب باید که جهت
تدارک آن بعد از استعمال شیان مخفی استعمال نمایند و بهرین آن شیان و این معجی است و گویند که خوردن مخدرات و اولی است و از او چشم و مصلحات او گردد
تربایت باشد مثل زعفران چندین مرتبه و مشکات بدو استعمال نمایند تا که غلظت آن گردد و قطره او را فراط کنند اما قلنا آنقا و شیان و رو کوع صعب بر و است
است و لقیول جالبینوس و راندی در مد شدید بعد قصد و سهل و تقلیل غذا قریب معمول از فیون زرد البیج و زعفران مر بقدره با قلابه بند و یا شربت
خشخاش یا فیون تنها بقدر خود خواب و در معج صحت یا در این معجی نان کرده است که در قوی و گاهی رادعات بریشانی طلاء میکنند خصوصاً هرگاه طریق القیض
نیز خواب خارج باشد لیکن واقع شدید را در معج نباشد که بسبب شدت کثیف و حقیقتاً او باعث از دیو معج گردد بلکه رادع مذکور مثل پوست خربزه قتل
است خاصه نه خربزه زرد شیرین و شل شیان و یا متا و شل فیون معج و صبر و معج کل زعفران از زرد و است از آنها مثل آب غلب آب عصی الرعی باشد
و که کاتک عوج و طلائی است بود غلب و بی نافع است اما اگر ماده شدت احداث الرقت باشد و طوفا شل شدید القیض مثل زرد و گلزار و سک استعمال نمایند
و غصه یا بنا بر مجاری نوزل برسد بدان تاثیر عظیم دارد و این معجی است که ماده حار باشد و تقویت جفان تربید آنها عصاره و در دو عصاره برگ بارتنگ و عصاره برگ
بید نهند و یا عصاره برگ گل از مرکبات ضما و صندل و خوان و زرد و هر دو معجی و زعفران نیم جز و است چون نفوذ ماده و مسحا باشد و سنبیل و گلستر و اقا قیاض
با کثیف و اندکی زعفران پیشانی ضما و نماید و ایضا شیان یا بیضا حصص صبر زرد و است زرد و مسنا و زعفران نصف جز و ایضا آرد و عدس پست کلا
یا آب آس در قطن نامرشته نهادند و با یکدیگر در آن گلستر و آس برگ مید و موفور عدس بخته باشند روی بشویند و از شستن آب جریح کنند که آن کثیف و در معج
نمایند اگر ماده نازک چشم بسیار گرم نباشد عصاره آسیاد و کند یا سفیده بیهضمه معج ضما و کنند اگر ماده باز بود و اولی که محففت قابض معجی تسخین باشد
مثل طووخ بیضا که گوگرد و برق بر وجهه و جفن بعمل آرد و یا که بر پشت نفث فلونیا و تریاق کثیر مانند آن چشم ضما و نماید چنانچه با سر حید کتاب تمام و محال نوشته
و هرگاه علت نرسن گردد و عصاره یا قیض شریان پس گوش نمایند هرگاه ماده مسخر گردد و در و بنایت سخت نباشد بلکه گردد آن هنگام شیان بروی باز و در معج
ساییده و چشم قطره کنند پس بیضا نیست که در یک معجی صحت یا در بشام آن روز و حمام داخل کنند و نیز برای تحلیل بقیه ماده شیان فالت محله مثل شیان و سنبیل
یا کاسر و بصورت اول رض شیان که در آن س سخته و ملج محرق باشد استعمال کنند گاهی الحال بصر تنها کفایت کند و عصاره بشویند و روغن بادام و قنار و لعل و قناریا
روست و طلقا و ایضا چون در بطول انجام و بدن نفی و خالی از فضول باشد باید است که ماده از عضو دیگر مثل سبوی آن منصب میگردد پس باید که متوجه حال بیمار
گردند از فصد و حیات و سهل و غیره و بعد از آن حمام آب شیون سفید نمایند و اگر فائده نه بخشد ماده قاصه استعمال کنند اگر این نیز فائده نکند قطع دوا معج

عظمی

صدغین و یا خلعت ازین نمایند لیکن این باید که بعد از تنقیه کامل باشد چنانچه جالینوس گفته و اریبا سیس هم آگونی که چون نرسد که گرد و بطل ایجا
و ماده در طبقات چشم رسوخ یا بدین هنگام بهترین تدابیر حجامت اخذ عین انداختن زرد و صدغین و بر وضع قریب چشم و حجامت قفاست بعد از فصل و چون نفع
یا در حمام نافع است و ضماد از عصاره بادشا و حنظل و صبر و صغری و استعمال شیا ف روی ایض شوند و هرگاه با وجود جودت پیریز و حسن پیریز
انجام و سرخی و سیلان اشک شقیه نگر دو از فصل و سهل و غیر آن منفع نشود معلوم نمایند که در طبقات چشم ماده روی محقق است که غذای دار چشم را فاسد کند
و یا چشم سوز مزاج روی است که فاسد میگردد و غذای آنرا از یاد نرود و نماید نوازل از سرد و مانع در حالت اول توتیای منسول مخلوط بملینات مثل سفید اب قلیسیا
در مبی منسول و فاشاسته و اندکی صغری کمال و طلا و بکار بند که رطوبت غریبه بر و رایام خشک پیاز و چشم با صلاحی آرد و گاهی برای عین نزل و بلوغ تارک سر
مضطرب شوند چنانچه دومی دوم رمد از دوام نزله میباشند و اگر بر ماده از حجب باطنی فلان باشد علاج صعب بود اما در آن بر استفراغات قوی باشد و مع
استعمال مقویات سرد و ضمادات معروف بهمین نفع مثل ضمادی که از سنبل لطیف گل سرخ و قاقیا و کشنیز خشک و آب کشنیز سبز سازند فقط و کشنیز خشک
مع اندکی زعفران بر وضع ساعتی یا دو ساعت گذارند پس جدا کنند و از چینی انس گفته که صاحب مد شراب جماع ترک نماید و دوامی اصل استعمال کند و در
آب منقش و چیزی گرم نشود و ترشی و بلوغ نخورد و از غبار و دخان پرهیز و آفتاب چیراع احتراز نماید و نوزد خواب چشم صفت مغوس در شراب قابض نهاند و اول
فصل کند و بیافین حجامت نماید و ترک غذا و اقصار بر باد الشعیر سازد و عطش مصابت کند و بابت حفته نماید و چشم طبع اظلیل الملک بر عین اندک مسکن الم است
و پیشانی تخم خنثاس و پوست آن مطبوخ ضماد سازد و نوازل بشرب تر کرده خورد و آنجا که در مد علاجهای صواب تنقیه بلوغ کرده شود و با وجود آن رمد بحال خویش
باشد باید که هرگز از طریق صواب باز نگردد زیرا که ممکن است که ماده سخت غلیظ و عسر باشد و بعد مدتی در از لطیف یا ذره تحلیل پذیرد و گذارد حادث در میان
و از حجه بارده بلدان با دوه طویل المده و علاج آن صعب میباشد پس باید که بعضی معالجات هر دو را از طول مرض یا تدبیر صائب ملال کمال بهم نرسد و
از پیریز و تدبیر نرند و بقیل بعض مجربین چون صاحب بکد از دست خود چشیمی که رمد و نوازل را بنظر که اگر رمد چشم است باشد دست چسپا بران گذارد و اگر چشم
باشد دست رست بران نهد و کواکب بنات انش از یکتا بهفت بشمارد که بگوید یک سه و پنج شش هفت پس برگردد و از هفت نیکاید که بگوید هفت شش
و پنج چهار سه و یک پس انگشت خود را در چشم فرو برد و بگوید تحقیق صحت یافت چشم من گویند که شفا می یابد باذن الله تعالی و اطباء میهند گویند روزیکه شش
گرد و همان روز آب برگن هتوره نیمگرم در گوش مخالف تقطیر کنند و قطرات آب کوپیل بر گنیت گذار آب زرد چوب سوه نیز نافع است اگر چشم رمد چشم کشند و چشم
نور آرازم بکند و باه که دمای هندی است در آب سائیده گرد اگر چشم طلاء کردن مفید و فزیل سرخی است هرگاه انبه خام که بندی کیری گویند باریک بسایند و حلال
چشم ضما کنند و یک در همد فائده بخشد و اگر موسم انبه نباشد اجود و ظرف آهنی آب بسایند که مثل مسکه گرد و بدهد و اگر چشم ضما نمایند و قدی از آن در چشم
کشند و اگر آب لیمو بر آن بن گذارند و باهن پاره دیگر بسایند و قطره قطره آب لیمو برین اندازند تا غلیظ شود پس آن آب بر یک چشم گذارند و دوسه بار دیگر بسایند
بهمه اقسام رمد مفید است و اگر بنه خام را در ظرف آهن بکوبند تا خوب تر شود و چشم بند برین عمل کنند و نیمه گوشت میش در هر دو دست قبض کنند حتی که
گرم شود پس چشم و پیشانی ضما کنند و عجبیج المرجع لا عدیل له و اگر پاره رسوت گیر و پوست بلیله زرد بدهی افیون هر یکا شده و دوه چشکری بریان بکند و ماشه
آب سائیده گرد چشم ضما کنند و چشم رمد معمول است و اگر چشکری بریان یکا شده افیون یکسوخ سوده با منفر لکیکو ابقدر سه چهار باشد کوفته در پوئی است چشم بگردانند و
قدری ازین چشم قطره کنند و در انواع رمد بکاره معمول است از زیره سفید دوه چشکری بریان سادی باریک سائیده با قدری خرگهیکو آریخته پوئی بندند و در آب تر کرده هر
چشم بگردانند و شب این دوا را بر پا رجه گسترده و چشم بسته بخوابند و در بدستور پوئی بجل آزند در دوه رمد و دفع در چشم نماید و چشم که باشد و در تکرار هندی
مردوم است که اگر رسوت بدهی چشمانی لود و چشکری هر یکا سه با فله افیون یکجوه بکند کوفته چینه و شیر و برگ تمر بندی و دوه پوئی است چشم بگردانند برای رمد و در چشم
مفید است و در بیاض الدم و حوم مسطور است که قرضل کیعد و چشکری زعفران لود و چشمانی افیون زرد چوب هر یکا بر بر قرضل کوفته در پوئی است چشم بگردانند و اگر که گونا
تر نموده باشند پوئی را تر نموده چشم بگردانند که رافع در چشم است و ایضا پوئی مشهور ایل هندی برای در چشم نیست که لود و چشکری مرد و سنگ بدهی زرد چوب

ضماد مخ گوشت که مجرب ابن ماحیه است و کذا از روی بیضه روغن گل و زعفران که مجرب سویدی است و در نسخه ارسطو شیر زنان نیز داخل است و کذا مستنقح بخرچ
و کذا اکل سرخ خشک شراب پخته و کذا سفر جل شوی و دقوق و کذا اسکینج بار آب سیر و کلاب شسته و کذا احلیه خشک اس کباب یا کلاب سائیده و کذا العاب جلوه کذا
تخم بادریج بشراب کذا حدیث سفر جل بریانی روغن گل کذا عصاره برگ پیروج بسویق شعیر و کذا انشاسته و سفیدی بیضه و دوجو شیر و خنجر حل کرده و کذا آب
شیرین مشوی سائیده و کذا اکثر بکتاب کذا از عفران کلیل الملک آب کشنیز سبز زردی بهین آب طنج خشک اس یا بعصاره پیچ یا آب طنج آس سرشته و کذا آب کاسنی آب
خرفه و آب به و آرد جو و اگر دوج شدید باشد آب غلب اشغال اضافه کن و کذا روغن گل برگ کاسنی سوده و آرد جو و زردی بیضه حل کرده و کذا المای مجری سوده مجری
پخته بسکه محسول آخته و بر آتش پخته حتی که منشفه کرده و کذا احما زردی بیضه مسلوب روغن گل زعفران حل کرده و کذا شراب که به بسویق جو و کذا برگ نقشه سبز
سوده بروغن گل و شیر خزان آخته و کذا فلفل و زعفران مسادی و زردی بیضه روغن گل آخته بصوف مرغی یا پنبه آوده و کذا آغذ طنج بشراب که سکن زبان
و محلل و دم و باغ و صعب است و کذا از پیچ تخم خشک اس پوست خشک اس مسادی سائیده و آرد جو سه جزو آخته و کذا آرد جو و کلیل الملک گل بابونه کشنیز سبز
در رد صعب و شدت الم و کذا نان تازه بی نمک بمیختن آخته و کذا از روی بیضه خام یا قدری پخته و کذا اسویق شعیر و برگ نقشه سبز و کذا اشانج مسلول کذا
گل سرخ خشک طنج که مجرب سویدی است و کذا اوضع قطعه ریه حمل بر شحم و کذا از قوطنا و آب غلب اشغال روغن گل کذا اطملت برگ خشک اس و عصاره جی الحاکم که
عجیب است کذا اموم سفید یکدم بروغن گل شش و دم بر آتش نرم گداخته وقت شدت دوج و کذا از دضربان شدید گل سرخ خشک طنج کلیل الملک و لجه اکتی
زرد و دم و کذا از روی بیضه و کلیل الملک کذا از روی بیضه عقید غلب کذا انار شیرین مخ شحم سائیده بشراب حل و پخته و کذا اکلیل الملک برگ کشنیز سبز زردی بیضه
روغن گل و نان گندم مشقوع و رب غلب جاله آخته و کذا عصاره کلیل الملک زردی بیضه کذا اغیار و سیاه جبهه کذا آب غلب کذا آب غلب زردی بیضه مسلوب و کذا سرخ
و اکلیل الملک و زعفران بقدر که رسد و افیون مخلوط کرده و کذا از عفران گل سرخ و زردی بیضه کذا آرد گندم رب غلب طنج و کذا اخلان کلاب و قوطور سفیدی بیضه و شحم
در ابتدای ریه و درد مغزی و سکن الم و حرارت و حرقت و مزبل خشونت است کذا تقطیر او در حمام بعد نقای بدن بقرینه حال تسکین و کذا و کذا ریه و کذا سینه و کذا
آب کشنیز سبز و شیر زنان و کذا افیون و شیر و خنجر بر سنگ سوده و کذا انشاسته و شیر و خنجر حل کرده و کذا اسویق و آب گرم ترکیه برات کذا گندم و کلیل الملک شامیر
بطنج آن و اکتیال مدخلان کنند و کذا بشیاف نشاسته و دو دم سفید زعفران صمغ عربی هر واحد یکدم افیون نیمه گرم یا یک سائیده و کذا غلب طنج و کذا لجه اکتی

در هر دو برای تحلیل بقیه ماده اطریفل کشنیری با عرق شاد پخته استعمال کنند و شب استعمال معجون بنفشه بگفتند و صبح هرگاه چکر کشید باشد نافع است و برای
 تشکین شدت درد خوردن گل بابونه و دانه باطریفل کشنیری دو تله سرشته معمول است و در عوم است نکند و دود و پشمجانی میدهند گرم نیز در تشکین درد موجب است
 و در روز و پنج یا در چشمها با شیا فنج یا شیان بر روی مایاشیان جالب لنوم یا شیان شب یمانی که آب انار یا سازند و عمل آرد و بعد از تحلیال انز و تشکی
 و در چشمها شسته نبات سفید هر دو در سه جز و چشمینج یک جز و بار یک سوده بر الیوم است و گل ارمنی عصاره ماینا پوش در بندی صندل سرخ حفض کلی اقا قیا
 عنب الثعلب تخم خطمی صمغ عربی فلفل افیون صبر زعفران کوفته بخته آب کشنیر یا عاب ببول یا سفیدی بیضه ضما د نمایند و هرگاه بشویند زانی که در آن کوکنا
 و برگ سبب چشمانده باشد بشویند و صبر سرخ یا حب سبب طلا کنند و ایضا در صندل سفید ماینا حفض گل بنفشه فلفل هر چند باشد و شیر خنتران
 یا بز ضما د نمایند که بدون تنقیه دیگر در تشکین درد نماید و یا تخم کافور شکر گل بنفشه صندل سرخ و سفید آب لیوی کاغذی که قوی تر از انست و یا گل ارمنی ساشه
 آب کشنیر سبز یا سفیدی بیضه بکند و شاسته باشد یا افیون شب یمانی بریان هر یک دو باشد و آب لیوی حل کرده ضما د کنند و اگر بچشگری یک ماشه افیون
 بقدر خود آب برگ تر سندی بقدر دوفلس سائیده بر آتش نهند تا غلیظ شود چشم ضما د نمایند برای درد و سرخی مفید بود و یا شیان ماینا گل سرخ حفض صبر
 صندل سرخ فلفل زعفران مساوی حبناخته در سایه خشک کرده آب کشنیر یا کاسنی یا گلاب یا آب حل کرده بر پیشانی و پشت چشم ضما د نموده باشند که در ابتدا
 سود دارد و یا رسوت یک ماشه افیون زعفران هر یک یک سرخ پوست هلیله کالی هفت ماشه سائیده حب بسته وقت حاجت آب سائیده بالای چشم
 ضما د کنند و اگر گرد و چار جز و افیون یک جز و حفض هلیله سیاه زرد و حب هر یک دو جز و زنجبیل صمغ عربی هر یک یک جز و سائیده حب بسته آب نفیوم کوکنا
 سائیده حوالی چشم طلا کنند برای تحلیل ماده رمد و سرخی چشم مفید و ضما د زرد تخم مرغ آرد و گل بنفشه گل بابونه و در آخر رمد مفید است و پوست هلیله زرد
 پوست هلیله کله حفض گیر و برگ تر سندی افیون شب یمانی بریان زرد سفید هر یک قدری در بار چشم بگلاب تر کرده چشم بگردانند که برای رمد حار
 نافع است و اگر بچشگری بریان لود و پشمجانی هر دو حد یک ماشه افیون نیم ماشه برگ تر سندی چهار ماشه همه را کوفته در پارچه پنبه ای بسته آب تر کرده زمان مان چشم
 بگردانند برای رمدی نظیر معمول است و ضما د شب یمانی بریان شش ماشه لود و پشمجانی پوست هلیله کالی هر یک دو ماشه گیر و افیون زعفران هر دو حد یک ماشه در ظرف
 مسی بادش مسی آب انار ترش سائیده حب بسته استعمال کردن برای درد و سرخی نافع است و کذا ضما د آرد و در دم با قلا بچم دم اقا قیا یکدم سفید تخم مرغ
 یکدم و آب کشنیر تازه و آب کاسنی آغشته نافع در دم و در چشم رسوت و پوست کوکنا پوست هلیله زرد و بچشگری سفید کاشگری آب تر سندی و ظرف آینه
 سوده بعد فصد سر و حاست قضا ضما د کردن نیز مفید است و ضما د بچشگری بریان هفت ماشه و سنگ سنجیم ماشه بقرق لیو و آند آینهی بادش آینهی حل کرده
 برای در چشم از جراثیم است و کذا ضما د پشمجانی لود و بچشگری هر یک دو ماشه افیون گیر و هر یک یک ماشه سفید و ایضا برای درد بسیار پوست هلیله زرد و بچشگری رسوت
 مرد سنگ پوست شخاش آب سوده گرد چشم ضما د نمایند و گاهی گیر و افیون زعفران غرض پوست شخاش داخل کرد و بمل می آید و پاک در رسوت صندل سرخ
 آب عنب الثعلب روغن گل و در چشم ضما د کنند و یا رسوت بچشگری بریان افیون هر یک یک ماشه حبناخته در آب سائیده اندک گرم نموده چشم طلا کنند و اگر
 لود و پشمجانی آلوده روغن گا و بریان نموده آب سر و سائیده گرد چشم طلا کنند برای در چشم موجب است اما باید که در چشم نهد و ضما د هلیله سیاه کافور شب یمانی رسوت
 آب برگ عنب الثعلب سبز زرد و رمد مجرب طلای پوست هلیله زرد و رسوت هلیله زنگی نیز مفید در چشم است و اگر تر سندی تخم دور کرده در آب تر نموده مالیده ضما
 کرده افیون بقدر سرخ و بچشگری پنج سرخ در آن آب انداخته در ظرف آینهی بزند تا غلیظ گردد و بر دشته طلا کرده باشد نیز نافع رمد است و اگر تر سندی نباشد
 آب برگ او بکند و برگ سائیده نیک بسته و کذا برگ انار سوده و کذا برگ گوچی سائیده چشم سه روز بستن برای رمد سودمند است و کذا برگ گلاب
 در دغ جو شائیده سائیده چشم بستن و کذا لود و شش در دم پوست هلیله زرد و در دم آب برگ انار سائیده پنبه آلوده وقت شب بر پشت چشم
 سه روز نهادن مفید و بقدر چهار تله برگ خناب و ن آب سائیده قرص بسته بر بعد بستن و بعد یکپاس و در خوردن درازا که رمد از جراثیم مشهوره است
 و اگر چشمها با ماینا حفض کلی زعفران افیون اقا قیا گل ارمنی صندل سرخ مساوی آب عنب الثعلب یا گلاب طلا کنند و دم در دکن کنند و عمل معمول

حاکم علی اکبر خان جهت در چشم و بقایای رمد نافع است کذا عصاره آمله که همواره معمول است و گویند که جهت رمد که بهیچ دوا نشود بکینر بچشمکری سفید
 یکم شده در روغن زرد و نه ماشه بسوزند که سیاه شود و با یکا شل فیون و ظرف آهنی از دسته آهن سخت بلنج نموده و چشم کشند و محلول میسوزد تا لایف علوی خارج میگردد
 معطر نافع است و کذا کل ملک یا سفید و عصاره اجابت مار که در پاکت فروخته و بگیا نان یا برنج و زردی سفید نیم شست و صفراوی یا ششیر شربت نیلوفر یا ششیر و اغذیه ترش
 شیرین چون آب انار و زرشک تر سندی شکر آینه و مانند آن که قانع صفرا و طغنی خون است مفید بود لیکن ترشی صرف مضرت جلا اغذیه نافع صدراع حار
 و آنچه مانع صعود بخار بدماغ بود مثل بز قطونا بجلاب سوبق ششیر شکر و سفوف کشنیر شکر و پیچول بشکر بعد طعام بصاحب نافع بود و از جمیع محوم و خمر و طواپز بکنند
 و اگر خون ضعیف قوت باشد شور بای جوهر مرغ جانرست و هرگاه رمد بطول انجامد آرد حلیه ششخاش با قلا و زعفران صبر یا سفید تخم مرغ و روغن گل سرشته
 طلا نمایند دوم الانعین زعفران مایه اقا یا صبر ساری فیون نصف یکج و شیا ف ساخته کمال و طلا استعمال کنند که عجیب لاشرست و بداند که در رمد
 بعد فصد یا حجامت قفا گاهی جو شانه باین طریقه رسید عذابا بهتر جو شانه شیر و کاهوشیر و ششخاش لعاب پیچول شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند عذاب
 سیستان خونی بعد از گل بنفشه گل نیلوفر جو شانه شربت بنفشه داخل کرده و اگر طبع نرم بود تخم ریحان پاشیده بنوشند و یا گل بنفشه عذاب گل نیلوفر جو شانه شربت نیلوفر یا
 شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و رسوئیه سیاه بچشمکری مراد سنگ باب غلب تاز و ضا و کنند و بقول جالینوس اگر خون بسیار در رمد داخل
 نمایند و سفیده و بیضه و چشم چکانند و بشیر و ختران بنشیند و رمد و موی را در یک دو ساکن کند و در صفراوی بعد فصد سهل صفرا یا مطبوخ بلبله بند و لایبست که در مسهل
 بچشمه مخرج بلغم است مثل ترب و بلبله کالی و مانند آن نیز داخل کنند زیرا که بعد است که صفراوی اذخالص بفریغم رقیق باشد و همچنین جمیع امراض مانعی صفراوی و
 یا الکویار افرامیازد آکو خشک تر سندی هر واحد یک و قیقه نیم پوست بلبله زرد و پیچید مسامی کی چهار دم گل بنفشه پیچید تخم کاسنی کوفته و دوم زرشک دم نیلوفر
 عذبه به اوجش داده صاف کرده بست دم تخمین در آن جل نموده صبح سیاه شامند و اگر در عمل آن توقف کرد و آب گرم محلول در آن شکر یک شربت یک نماید بعد تمام
 فعل شربت سیب یا کلاب یا شربت نیلوفر یا بزر قطونا پاشیده دهند و غذا و آب گوشت جوهر مرغ اندک کشنیر تازه در آن بچته بخورند و دهم صندل و نیلوفر و غیره
 خوشبو باره بپوشند و باقی تدبیر مثل رمد موی است لعاب پیچول بشربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا هر دو یکی از آن با شربت آکو یا رابته کشنیر صفرا و سندی یا لعاب بعد
 شیر و تخم کاهوشیر و تخم خیاری شیر و تخم خرفه و شربت نیلوفر یا شربت ششخاش و اگر باره صفراوی سرفه باشد بهتر چیزی از مالششیر یا شکر یا شربت بنفشه غلیظ
 که سرفه خشک باشد ایضا مالششیر عظیم نافع است برای رمد که در ماده اودعت باشد و اگر چه سرفه نباشد و اگر باره بیداری باشد یا شربت ششخاش بپوشند و اگر در ماده
 نهایت حدت باشد یا شیر و تخم ششخاش که در اختیار و خرفه بنوشانند و بعد از آن صندله باره شکر زرد قطونا باب کاسنی و کشنیر تازه چشمه ضا و نمایند و چشمه بکلاب
 مزوج باندک سرکه بنشیند و لعابا ششیر تازه و دوشیده و قیق سفیدی بیضه و مرغ چشم بچکانند و اگر سوزش چشم باشد و بعد خواب چشم بنداند شیر و خیاری
 شیر و تخم ششخاش لعاب پیچول شربت نیلوفر بپوشند و بعد از تغذیه استحمام باب شیرین بکام نمایند و شیا ف کافوری و اگر دوشیده باشد شیا ف بیض افیونی بکافور
 و اگر ماده در غایت حدت باشد تصفیه بزرگ نیلوفر بزرگ کاسنی و وضع اطراف در آب گرم نافع و بقراط گفته که در هنگام کثرت تجلب شدت حرارت رمد نیز خرفه
 و عنب الثعلب آب بکینر در آن قدری روغن آرد جو داخل کرده چشم گذارند و یا برگ کاهو کوفته بر چشم نهند در ابتدای حلت در خطا بزرده بیض مرغ گرم کرده ضا و
 و طلا عصاره برگ بای آب عنب الثعلب لعاب پیچول سفیدی بیضه مرغ یا هم ششیر نافع رمد صفراوی است و سفیدی بیضه مرغ یا روغن گل مخلوط کرده قدری ششیر
 داخل نموده که چشم طلا کردن نیز خیر است ایضا کافور یک جز و لود و فغانی سبز و سائیده در پوئی بپزند و تاد و گشوی در آب تر کرده بچده از آب برآورده بالاحی چشم
 گردانند و قطره چشم بچکانند و احتمال شیا ف سماق صغیر نیز درین باب تجربه رسیده و بچشمه افات اگر رمد اندکی باقی ماند و رو به بیض چشم اندازند یا شیا ف بیض
 بغیر فیون و سفیدی بیضه و ششیر ختران جل کرده چکانند و زردی بیضه و روغن گل بر یکک کنند بپزند و از استعمال این دویه چشم قبل از استفراغ خدر کنند و اگر
 فرو روده آرد و هرگاه در وساکن شود و در تحلیل گردد و سرخی نقصان پذیرد و در صغیر پاشیده و شیا ف محلول کنند و اگر در آن زمان چشم
 انحره و تقویت معده باشد مثل مرود اندک کذاب و بیل ما شفا لود و بچشمه و انکور و ششیر و ششخاش و روغن گل و مسهل مضرت فغانا و در آن زمان زردی ما شفا لود

و مغز بادام و زرد آلو و آلو با لوانافع است و لیکن بسیار ترش نباشد و نه بسیار شیرین فالوده و جو قشرد با بجمله و اغذیه ایشان اعانت تلکین طبع و تقطیفه و تسکین باشد و تقطیل و تلطیف غذا واجب بود و اجتناب از جمیع لحوم و الباقی ماهی چیزهای شور مثل مری و کما حق و قدید و همچنین تیون نصیح نماید و قدری کشنیز خشک با مسیح بخار و طعام داخل کند و این اسهال گوید که چون صفراوی باشد قصد کند در استفراغ بمطبوخ فواکه نماید و در چشم در و صفرا سفیدی بپدید آید چنانکه بعد دو ساعت چشم را بگلآب بشویند و اینها و زعفران غولان در آب کشنیز شیر شسته یک یک ضماد سازند و مخفی نمایند که در سرخی چشم که بخار باشد قبولی شیخ بعد استفراغ بقصد و سهامات و حقیقت ضماد از پوست انار مطبوخ بزرگال و سحوق خلط و بقیع یا غسل نمایند و بکشد او با سفیج حار درام کند و قضیب را در کمر سبک اندازد مطبوخ بشراب غسل یا ضماد با اصل السوس مدقوق نفع میکند و چشم درام شیر بشویند و تبرید و ترطیب او درام نماید لیکن اقتضای تبرید و ترطیب و سبک است و حال دیدن در سیاه خود گفته که علاج حرمت چشم با دقت با خارج غرض است و بعد از آن استفراغ و تلطیف غذا و آشامیدن مبررات و تبرید رمد جار نمایند و آن قول او و ذیل اقوال حکما مستور گردد و کس گفته منرا دارد است در حرمت در ابتدا استفراغ بجمعه پس تلکین طبیعت تلکین محصل بعد از آن بکشد موضع با سفیج و قضیب با و کرسنه و غیر که مسطور شد و اگر در آن تامل بهر سه عدس یا آب یا آب سفرجل مطبوخ ضماد نمایند یا برگ زیتون بشراب پنجه ضماد کنند و آنچه معمول مولف است اگر سرخی و آب جای بود اطراف چشم را عرق شاه تره و یا عرق نیلوفر عرق کافور یا عرق غنیمت بنفشه بخورند و در سوت دو ماشه فیون صمغ عربی هر دو حد یکا باشد و زعفران چهار سرخ چشکری لوده پنهانی اقا قیا انزروت با هر یک باشد و آب کوکنا که در چشم ضماد نمایند و اگر اصل السوس مقرر قدری آب سائیده پنبه بدان آلوده بیک بار در سرخی چشم در کند و قطره آب مغز گهیوار و وقت خواب در چشم نیز رافع سرخی است و خوب و خست گز از بالا خراشیده سائیده عوالی چشم در روزی دو بار بکشد که بهر سه سرخی چشم عیب الاثر است و بر دو کافوری نیز حرمت و حرارت چشم را مفید است و اگر چشکری در دو چوب لوده پنهانی هر یک نیم توله و نقل یک عدد شیر و تمر سندی که زرد گران در آن زرد و نقره صاف بینمایند و می مالند بقدری که او به در آن سرشته شود و او به کوفته بچینه در آن آسیند و در پارچه پوئی بندند و در قدری آب بر اندود و دو سه قطره در چشم بچکانند و ساعت بساعت چشمت بگردانند نخستین آب گرم از چشم خواهد برآمد آمدن دهنده که عقب آن شفاست و سرخی چشم در دانه در یکپاس دفع کند و پوئی چشکری و فیون و مغز گهیوار که در علاج کلی در گذشت نیز برای رفع سرخی چشم معمول و مجرب است و ایضا برای رفع سرخی و تبخیر صندل سرخ نیم کوب و بلبله زرد ساهای کوفته در گلاب سائیده بالا سر چشم ملا نمایند و چشم بکشانند تا قدری که در چشم رود و آب سوزان خارج شود و پنج شش کرت چشم بچشند و بکشانند باز خوب کنند مجرب است و اگر برگ عنب الثعلب سوخته بیکشود سوخته مروارید یا سفته مقدس سوده محمول ریگی که زرد گران جلای نقره با و میدهند سناوی در و در سناوی در و در جلای آنرا طرفه جرب لوشته و شیا ف حنا و قیفا دیگر که در آن زرد الجرب مفید و اگر بلبله و گلی نهایت خرد و دو عدد فیون خالص چهار سرخ گیر و دو حنجره و نقل از طرف گل نصف در آب چاه سائیده و طرف انگدارند و اگر چشم ملا کرده باشد در دفع سرخی چشم و نصف بصر فغ بچشند لیکن باید که چند روز است نمایند و ایضا برای سرخی چشم بلدی چهار ماشه سوخته دو ماشه موقوفه چهار ماشه پنچ دو ماشه پا و بالا کند ناگوری نمک سانه هر یک دو ماشه گل ارغنی هشت ماشه و اگر نباشد گیر و اندازند همه اکمل نموده گولی است بنگدارند و وقت حاجت بالای چشم ضماد نمایند و ضماد لوده چشکری بلبله زرد آب سوده همین عمل کنند و که لوده جد و از چشکری فیون پوست شفاش آب سوده یک گرم که چشم ضماد کردن و همچنین سرخی که از آنجمله حار باشد و سرخی نزل باشد ضماد سوت چشکری مردانگ آب تر سندی و گلاب سوده نافع است و که ضماد یا مگیر و در چشم چشکری بلبله زرد و فیون بر کشته ماشه و آب عنب الثعلب و در چشم ضماد نمایند و کحل بابت شاه رفیع الدین صاحب و استعمال بخون مژدی نیز سرخی چشم را نفع است و گاهی برای سرخی چشم که از نزل بود و بعد حاست فضا طریقی صغیر سید پنهان و اگر کون و عدس کشنیز خشک کوفته بچینه بسفیدی سوخته سرشته از پیشانی تا رخساره و در چشم ضماد می نمایند و اگر سرخی چشم از نهادن برگ مشرقی قابل چشم براسه محافظت گرمی آفتاب پدید آید اگر دو سفید که کا شغری در شیر و خمر حل کرده بچشم کشیدن و آینه بلدی بشیر و سوده و بقیع چشم موقت ضماد کردن و اگر در چشم کشنیز خردن مفید میشود و گاهی در سرخی چشم بے دروغ خارش رص غلیظ بستن برگ لیمو و روغن چوب کدو چشم فائده میکند پس بگاه در چشم کشنیز

باقی ماند بر روده بیضه مرغ برشته مسوق باندک زعفران و روغن گل ضماد کنند که موجب زوال سرخی میشود و حجامت قفا بدستور نکته
از جیانش گفته که سرخی ملتهج دالت برورم دماغ یا الم دران یا بر ابتدای او میناید و کرا و ویه مفروده و مکر کثیر نافع رمد عارض چشم
عصاره مایه و خولان زعفران و صمغ عربی و داسیران مساوی شیان ساخته آب مطبوخ پوست تخم ششاس سائیده ضماد کردن موجب سوزش است
و کذا احتمال انزروت سوده در سفیدی بیضه سرشته بر چوب طر فاحش پانید و تنور گذاشته خشک گرد و پس مثل غبار سائیده و نصف او ششم
و نصف او زعفران و نیز مثل انزروت نبات اضافه کرده در مد صعب محرب اوست و کذا برگ نام و ششم و انزروت در گلاب خوب چشائید
و ششم بر آرد و خشک کرده و نصف او نبات و ریح او هر دوا حد از زعفران و عصاره مایه آینه مثل غبار سائیده محرب نوشته و کذا
احتمال آب دهن صائم محرب گفته و ضماد حب الاس بشوکران یا پست جو کذا احماض بنفش سوده و کذا عصی الراعی و کذا برگ بنفشه سبز و کذا
حی العالم و کذا آرد و آب برگ خرفه و کذا آرد یا قلاب سفیدی بیضه آینه و کذا آب برگ گل سرخ و کذا آب انار شیرین بریان و کذا آب گلاب
خشک کرده بر س سوده و کذا ای بریان تنها سوده یا بنان خمیری سائیده و کذا آب کامو بار و کذا الکلیل الملک تنها یا بر روی بیضه
یا غبار آسیا یا ششاس یا کاسنی آینه و کذا سفید اب از زیر بسکه و روغن گل آینه و کذا اسپول سلم در آب کشیده بخفته و کذا برگ سرو بسویق
و کذا آب برگ بنفشه سبز یا پست جو و کذا گل بی تر یا خشک و کذا طباشیر سبز و گلاب مرته پشانی و کذا آرد و آب عصی الراعی یا آب برگ سرو و ششاس
نرم انگور مخلوط کرده و یا آب عنب یا شلب سرشته و کذا تخم ششاس و علبه مساوی سوده بگلاب سرشته و کذا مایه و زعفران خولان یا آب گلاب
سرشته و کذا زعفران و گل سرخ و اکتی ال حی العالم و کذا او خان قطران و کذا توتیا در آب برگ عود حل کرده و کذا آبنوس سوخته مفصول
و کذا شبنم که بر درخت افتد و کذا ترشی ترنج در ابتدای رمد صفر اوی و کذا العلیه و نبات سفید و کذا شیان ابیض در آب بارتنگ سوده
و کذا انزروت مرطبه بشیر خربانات سفید و نشاسته و کذا شادنج مفصول بشیر زنان و کذا اسفنج سوخته مفصول و کذا شیان مایه و
در مد قدیم و حدیث و کذا عصاره گل کدو و کذا چوب ساج سوخته در آب سر و کرده و مایه مساوی سائیده و کذا مس سوخته بر است کشید
گلاب یا آب شسته که نفع عجیب دارد و قطور آب کشنیر سبز و شیر زنان هر دو برابر و کذا سفید اب رصاص پست بار و آب شسته و قطور
با گلاب تا ده روز در آفتاب گذارند و بر ظرف پارچه بندند تا از غبار محفوظ ماند بعد به سفیدی بیضه آینه و چشم چکانیدن و کذا شبنم که بر
افتاده باشد قبل طلوع آفتاب جمع کرده و کذا صمغ عربی در گلاب حل کرده و کذا اسحاق در آب بارتنگ حل کرده و یا در گلاب خیس سائیده در آب
رمد و کذا خولان در شیر و خمران سوده و کذا شیان ابیض یا آب عنب یا شلب حل کرده که بسرعت نفع عجیب بخشد و الکلی یا آب
بسیار زرد و در آب جو سائیده و کذا یا بونه آب و سرکه پخت در آرد بر براس تحلیل بقایای سواد و تسکین الم و حکم
صندل و گلاب و کافور و شرب و یا قودا هر واحد نافع رمد عارض و اوویه مسکن و حج در علاج کلی رمد سطر شد و اوویه
مانع انصباب سواد در علاج رمد نذلی مذکور گردد و حسب حاجت از آنجا اغذ نمایند اطریفل کشنیری مقوی دماغ و معده
و معمول در امراض سر و چشم و گوش از اجزیه و نزله پوست بلیله در پوست بلیله گابی بلیله سیاه پوست بلیله آله مساوی
کشنیر خشک متشرب بر ابرمه و دویه کوفته پنجه بر روغن بادام یا روغن گاو چرب کرده با سه چند شده خالص مقوم لب بر شمد و بعد حل
تا یک توله بخورند و اگر آب سزای مذکور را بطریق سفوف همراه نبات یا نمک بخورند و یا کوفته در آب شب و کرده صبح صاف نموده
در فصل و مزاج حار یا شربه مناسبه یا نبات بقدر دو توله استعمال کنند نفع با امراض مذکوره و رفع قطن نماید فوری و دیگر
که در تقویت دماغ و رفع پیوست و منع اجزیه معده معمول پوست بلیله گابی پوست بلیله زرد و پوست بلیله کشنیر متشرب سرخ
گاو زبان هر واحد یک دم مغز تخم کدوی شیرین تخم ششاس سفید هر یک سه دم مغز بادام و توله قدر سفید بابل چند و طریفل یا آب

نافع امراض چشم است و هر که برین اداست نماید از ضعف بصارت در امان ماند پوست بلیله نزد پوست بلیله کابلی پوست بلیله آملک کشنیز
گل سرخ صفت فارسی هر یک یک توله باویان هفت توله یعنی هفتاد و دو ویه و در نسخه مفتاح الحجات دو چند همیه ویه است کوفته بخته بروغن
بادام چرب کرده به سه چند غسل یا شکر سفید مقوم لبستر غوراک دو توله و اگر روغن بادام نباشد دو توله مغز بادام اندازند اطهر حا طیقون نافع
از برای اورام و مواد جارش چشم از روت مرئی در شیر خورده دم شیان ماینا پنجدرم صبر و دوم افیون زعفران هر یک یکدرم اگر گرابا باشد
ماسیران نیمدرم و اگر سر باور و مریمدرم اضافت نمایند و نهایت بار یک نموده بکار برند برود کافوری سرخی و گرمی چشم را مفیدست
توتیای کرمانی باب غوره انگور پر درده پنجدرم کافور یک قیراط کوفته بجز بر بخته استعمال نمایند برود و قمر عجت رمد جاربغایت نافع است
توتیای کرمانی را کوفته بجز بر بخته در آب که تازه بهشت روز پر درده خشک کرده دیگر بار بار یک سوده استعمال نمایند بریو مایاشافی است که چشم را
در یک روز باصلاح آرد و در مدرا و در نماید و ضربان بنشانند و روح ماده کند شیان ماینا از روت مرئی هر یک هشتادیم زعفران دو درم کثیرا
یکدرم افیون نیمدرم کوفته بخته باب بازان یا باویان لبستر شد وقت حاجت بسپیده بهینه مرغ حل کرده بعمل آرند حب بلیله حب آملک حب قاسم صبیح
و مالخو لیا و امراض سر و چشم مفید و همواره معمول پوست بلیله نزد پوست بلیله کابلی بلیله سیاه پوست بلیله آملک گل سرخ هر یک سه ماشه سنای کلی
ماشه فاروق سفید نرم تر به سفید محو خراشیده لاجور و محو هر یک هفت ماشه کوفته بخته باب تازه چنانکه غوراک یکدرم بروغن بادام
چرب کرده بورق نقره پیچیده آب نیمگرم وقت پنج شش گمتری شب باقی مانده و اگر لاجور نباشد صبر صطکی رومی هر یک دو درم عوض آن
کنند و گاهی با وجود بودن لاجور و صبر نیز همان وزن اضافت نموده میشود و فوس و دیگر مختصر معمول و جهت امراض سر و چشم فائده عظیم دارد
بلیله سیاه بلیله نزد بلیله کابلی آملک بلیله گل سرخ هر یک چهار ماشه سنای کلی هشت ماشه کوفته بروغن بادام چرب کرده حب بندند و در ورق نقره گرفته
یکدرم وقت شب بجزق مناسب یا آب گرم بخورند و بالای آن هرگاه دوسه گمتری روز بر آید بطیوخ مناسب بنوشند حب و حب صدراع
و در چشم را نافع است صبر صطکی بست دم پوست بلیله نزد دم کثیرا صطکی مقوی زعفران هر یک سه درم گل سرخ پنجدرم کوفته بخته بگلای حب سبز
شربت دو درم نوع دیگر مختصر برای رمد و صدراع و ابتدای نزول صبر صطکی مقوی یا مشوی هر یک یک مثقال پوست بلیله نزد و مثقال و
نمک کوفته بخته بگلای حب سازند حب سرخ که جهت تحلیل مواد چشم و تسکین درد در آخرد و بیل محرب و آرموده است گیر چهار درم افیون
یکدرم زنجبیل ربع دام صمغ عربی ربع دام همه را کوفته بخته اگر درم باشد باب کشنیز سبز و اگر نرنگ چشم افتاده باشد در آب کوهلای حب بندند و در بلیله
خشک نموده بالای چشم در آب ساده یا در آبهای مذکوره سائیده ضماد نمایند حب سبب محرب برای امراض مذکوره بچشکی دو درم
افیون یکدرم حفض چهار درم برگ نیم رخ عدد زعفران پنج سرخ همه را سائیده و ظرف آهنی قدری آب داخل نموده و بپوش
آهنی خوب کحل کنند بعد از آن بر آتش گذارند تا آب جذب شود و لائق حب بستن شود پس حب بسته بکار برند و گاهی یکدرم صبر هم داخل میکنند
حب رمد نافع و در چشم و ابتدای بیل نقره و جرب همواره معمول حفض هشت ماشه افیون دو ماشه شب یمانی چهار درم شب یمانی رابریان کرده در آب پیو
کیکاس بدست آهین در ظرف آهنی حل نمایند که قابل حب بستن شود حب بندند و آب سائیده حوالی چشم ضماد نمایند و اندک چشم کشند و در مستان اندک
گرم و بعدا بستان سرد و اگر آب پیو نباشد بجای آن شیر برک تر سندی صاف نموده بگیرند و از آن حل سازند ایضا که برای در و مدتر ازین دوائی نیست
بچشکی بریان دو درم بخته نزد و حب هشت ماشه افیون پنج ماشه و یک پاؤ آب لیمون کا عذی در کراهی آهنی انداخته آتش نرم کنند و بپوش
و حل سازند تا قابل حب بستن شود حب بسته دارند و طلای رقیق بچشم نمایند و اندک از آن در گوشه اندرون کشند و در و راهیض که در مجرب
انزروت را با شیر خراشیده و حشران سرشته بر چوب که چسبانیده و به نور یکد فرب سرد شدن رسیده باشد بگذازند و احتیاط کنند که نسوزد پس بپوش
ازین انزروت بالیخ جز و شاسته سائیده در رمد بکار برند و در چشمخام که جمیع قسام رمد نفع تمام داد چشمخام که بهندی چاکس گویند بچشم کشند و در کثیر بخته

در و مدتر ازین دوائی نیست

یابد و آن دو دو حصه از آن بگیرند و از نبات مصری و امیران صینی یک یک حصه و چون غبار بسیارند و در رمد بعد از چند روز
 بچشم اندازند و اگر از روت مدبر در شیر خربل ما بران کنند میثاید و زور کافوری که حرارت چشم و رمد نفیض را و در روت
 سوخته مروارید ناسفته هر کدام دو درم نشاسته یک درم کافور داغی کوفته بخته بکار برند و زور ملکایا که در رنج و ابتدای رمد نافع از روت
 بشیر خربل و روده نشاسته صمغ عربی نبات مساوی کوفته بچخته استعمال نمایند و زور که جهت در چشم اطفال در رفع اقل و صلاحت اطفال
 آنها همواره معمول است از روت منج یک جز و سنگ بصری دو جز و چاکسوقش چهار جز و زور بسیارند و یکبار برداشته بکار کنند
 و بند کرده بالای چشم مالیده از نان گندم و روغن و شکله درست کرده گذاشته بر فاده بر بندند و اگر گرمی غالب باشد و تسکین نیاده
 مطلوب بود بر گاه و شاخهای نرم انار سائیده بجای مالیده چشم بندند شیا ف ایض جت همه امراض حاده و تحلیل و ارام من آن
 معمول نشاسته یک درم سفیده از زیر صمغ عربی کثیرا هر یک سه درم بالعب اسفول یا سفیدی تخم مرغ شیا ف سازند شیا ف ایض از زور
 رمد گرم را نافع بود و در صعب را بنشانند سفیده هشت درم صمغ عربی پنج درم افیون کثیرا هر یک یک درم سفیده تخم مرغ بشیرند و شیا ف سازند
 شیا ف ایض از زور و تی ابتدای رمد را نافع بود سفیده از زیر هشت درم از روت منجی بشیر خربل هر یک چهار درم سفیده تخم مرغ شیا ف
 سازند شیا ف ایض کافوری که رمد موی و صفراوی را نفع کند و در آنرا بنشانند سفیداب مشول شش درم از روت مدبر بشیر خربل
 سه درم کثیرا و دو درم نشاسته پنج درم افیون نیم درم کافور سه دانگ همه را کوفته بخته بسفید بخته سرشته شیا ف سازند و در سایه خشک نماید
 و وقت حاجت در شیر و دختر سوده استعمال کنند شیا ف بر یو ما رازی نوشته که در اکثر انواع رمد سودمندست چنانچه در
 اغلب احوال همان روز چشم را با صابون می آرد و آقا قیاس سوخته مرکبی حفض جنبید ستر کند هر کدام یک جز و زعفران ربع جز و کوفته بخته
 آب شیا ف سازند و بسفیده تخم مرغ حل کرده استعمال نمایند شیا ف سماق صغیر جت رمد و حرارت چشم و التهاب و حله و حله
 و جرب و سبل و ضرر حرقه و باقی و لتصاق پلک مجرب است سماق بیدانه و جز و سفیداب یک جز و کثیرا نیم جز و کافور ربع جز و بخت
 متعارف شیا ف سازند شیا ف شب که رمد حار و دمه و اکثر امراض چشم را نافع و مجرب بگردد شب یمانی و در خرفه آهنی انداخته بر آتش گذارند
 که بریان شود و بالیده شده تنقیح گردد پس در همان حالت بر سر آتش آب انار ترش در همان ظرف این قدر اندازند که شب یمانی را پوشش بدهد آتش
 ملائم بچشانند که بخود آب شود هر گاه که آب بچذب آید و قابل حبسستن شود و زور و تر بر آورده در ظرف صینی بگذارند و شیا ف سازند و آب
 سائیده در چشم کشند شیا ف کافور جت رمد گرم مجرب است سفیده از زیر سه درم کثیرا صمغ عربی هر یک چهار درم کافور نیم درم
 کوفته بخته شیا ف سازند شیا ف علوی خان بعد از تنقیح بکار آید جهت رمد و قروح چشم و گوش و مجرای حلیل چون باشیر خربل
 سائیده استعمال نمایند و شیا ف سفید سائیده باشیر خربل کرده به آتش ملائم بریان نمایند پس دو شقال ازین از روت مدبر بگیرند و صمغ عربی کثیرا
 هر واحد سه شقال حفض منی نشاسته سفیده کاشغری هر واحد یک شقال کوفته بخته بلعب اسفول سرشته بر بوشیا ف سازند
 و وقت حاجت باشیر و دختر یا شیر خربل سوده بکار برند شیا ف حنا جت رفع سرنی چشم آب حنائیم یا کوشب یمانی
 نه ماشه افیون سه ماشه هر سه ادویه در کراهی آهنی انداخته بر آتش نهاده بپزند و از دسته چوب نیب حل سازند
 بر گاه غلیظ شود فرو آورده شیا ف بسته بکار برند شیا ف زید الجرب نافع رمد و دمه و حله و سرنی چشم
 زید الجرب کات سفید شب یمانی بریان پوست هلیله زرد و سوت افیون قوتیا کس سبز مساوی آب سائیده شیا ف
 سازند و در چشم کشند شیا ف نارنج که جهت منع فوازل و سرنی در رمد و جرب و حله
 و دمه و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب قوتیا کس کرمانی آب نارنج برورده ده درم کثیرا

نشاسته انزروت گل سرخ صبر زرد و حنظل کی هر یک یک درم سفیداب قلعی لیلیه زرد سرخ خسته هر یک دو درم افیون ربع درم شیان
 سازند شیان که جبت رمد مجرب رازی عجیب النفع است دم الاغوب صبر اقا قیامی از عفرا ن هر یک یک درم افیون صمغ عربی هر یک نیم درم
 پنجه آب کاسنی سبز شیان سازند و در همان آب سوده اکحال نمایند شیان و روی صوبت در چشمه را در مال بنشانند گل سرخ
 بانزوه درم زعفران هشت درم افیون ده درم سنبل طیب دو درم صمغ عربی یک درم آب باران شیان سازند شیان جالب لنوم
 جبت و جع شدید و تب و جع و ادرام نافع و از الفصا ب مواد قوی الخجل بالنع ماسی ثاشش درم صمغ عربی سه درم انزروت
 مربی افیون مرزاج سوخته هر یک دو درم آب باران شیان سازند و به سفیدی بیضه بکار برند **شیان** صمغ
 تسکین دوز در یک روز و تحلیل ورم در یک ساعت کند چندی ستر صبر افیون قلقلقار سوخته هر یک دو مثقال
 سنبل حنظل هر دانه چهار مثقال اقلیمیا شش مثقال سفیداب از زیر هشت مثقال مس سوخته مغسول چهار و شش مثقال
 اشک اقا قیامی صمغ هر دانه چهل مثقال آبیکه در آن گل سرخ جو شاییده باشند خمیر کرده شیان سازند و به سفیدی بیضه
 استعمال کنند ضماد که وجع شدید را نافع و معمول استادی موعوم صندل سرخ شیان مایضا صبر فلفل صمغ عربی
 افیون اقا قیامی مساوی آب غلب یا آب کشنیر و وقتیکه وجع و ضربان شدید تر بود یا طبع کوکسار یا آب کاهو
 سرشته بر یک خنادر نمایند طلا که مجرب و بر الساعه فوشسته شب بمانی سوخته با سدس وزن آن سیاب سختی کرده
 و مسکه گاو آمیخته بر یک طلا کنند عصا رقه آمله که در رمد بعد چند روز معمول است و خیلی سودمند لیکن در ابستدای
 رمد استعمال نباید کرد و از برای ضعف بصیر و سوزش چشم و ابتداء نزول الماء و رفتن آب از چشم نیز نافع بگیرند آمله تازه
 و در مارون سنگین یا چوبین بکوبند و آب آزاد را بر چوبین فشارند و بر آتش ملائم بپزند و از جوب نیب حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ آید بعد از آن
 در ظرف چینی یا جبت نگاه دارند و وقت حاجت قدری از آن آب سوده در چشم کشند غسول که در رمد حار و حله و دمه حار
 معمول است پوست لیلیه زرد پوست بابیه آمله هر سه برابر نیم کوفت بقدر و دو توله گرفته شب در آب تر کرده در هوا گذارند
 و صبح از خواب برخاسته این آب را در کف گرفته چند دفع بر چشم زنند باز بهین آب چشم بشویند قطور که جمیع اقسام رمد را
 نافع است بحدانه جو مقشر نیم کشنیر هر یک بست دانه طلیه بنجدانه انزروت سفید دو درم شکر نیم درم مایه انزروت دو دانگ
 کثیر یک دانگ زعفران نیم دانگ در آب جوش دهند و در شیشته نهاده صبح و شام تقطیر سازند گهره معمول از برای
 دمه چشم و رمد و دمه بسیار مجرب لیموی کاغذی نیم آثا را فیون خالص سه دانه شب بمانی نیم یا دانه اول شب را در ظرف آینه
 بریان کرده بعد از آن افیون داخل نموده و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دسته آینه حل کنند تا مخلوط شود و آب لیمون فانی
 گردد بعد از آن بهین دستور آب لیمون داخل کرده باشند تا که بخوب وجه مخلوط شود چهار بسته نگاه دارند وقت حاجت آب
 سائیده اندکی گرم کرده اگر چشم طلا نمایند و اندک در چشم بیند از نکل معمول حکیم علی اکبر خان جبت در چشم و بقایای
 رمد و سبیل انزروت سفید بنفشه خرد و رده بر جوب گز چسپانیده به آتش ملائم بریان نمایند پس بگیرند از آن شش ماشه و چاکسود کیسه
 آرد و بپاویزند و در آب و سرگین داخل کرده باشند و بخورشانند تا پوست چاکسوزم شود پس آزار بر آورده مقشر نمایند
 از مقشر آن و سفید کاشغری مغسول و کف صابون هر یک سه ماشه رسوت چهار ماشه نبات سفید یک توله همه را نرم صلابه
 نموده در چشم کشند محل تشمینج تابع حکیم علوی خان جبت رمد مزمن و بیاض و پهل و تکر و امثال اینها را نافع بگیرند تشمینج در
 بطریقیکه بالا مذکور شد و مقشر کرده انزروت سفید مدبر هر یک دو مثقال سفید قلعی شسته توتیای کرمانی مغسول نیم درم

اقلیمایی ذی‌بوی حوض کی هر یک یک انتقال کوفته چینه مانند سرسره و چشم کشند و اگر خواسته باشند این شیاات ساخته وقت حاجت بالعیاب
 حله سائیده شب در چشم کشند کحل ملکایا محلول لطف و جالی بود جهت آن در مرض صعب و اقسام رمد نافع است انزروت مردی بشیر خمر
 نشاسته شکر سفید هر یک پنج درم مغز چشمام یک درم کحل سازند گویند که بعد تنقیه بر الیوم است کحل بابت شاه رفیع الدین صاحب
 جت سرخی چشم او فوارل و محمد بنصره و رافع رطوبت است منقول از پراض استاد در علم سرب یک توله سیاب دو ماشه ماسیران
 پنج ماشه سنگ بصری هفت ماشه سرسره و تیاسه بارونی پهنکری بریان هر یک یک ماشه اول سرب را گذاشته سیاب انداخته
 حفت نموده بسایند پس دیگر ادویه آسیخته سخن بلوغ نموده بجا بر بند کحل که در جمیع انواع رمد موجب انطیاسی است انزروت را با سفید
 تخم مرغ سرشته بر چنگ گذاشته و در تنوریکه قریب بسرد شدن رسیده باشد بر انداخته خشک شود بعد از آن بر آورده باشد مثل آن
 شکر طبرزد و نصف آن هر یک از زعفران و چشم کشند و دیگر احوال که بقایای رمد را نافع است در علاج ضعیف بصر
 خواهد آمد مجموع مندری نافع امراض چشم و سرخی آن پوست بلبله زرد پوست بلبله پوست بلبله کابلی بلبله سیاه آله کشنیز خشک
 شاهتره اصل السوس هر واحد یک توله گل مندری برابر همه ادویه قدسیه سه چند جله بلبلجات را بر روغن چرب کرده بقند مقدم بسرد کنند
 خوراک دو توله اقوال حکما بقول شیخ رئیس تدبیر مشترک در رمد و موی و صفراوی قصد قیغال و استقران است پس اگر خون حار
 صفراوی یا صفرا صرف باشد با وجود قصد به طبع بلبله استقران فرمایند و اگر داده اندکی غلظت باشد تر به داخل نمایند و ایضا اگر داند
 که داده در جیب و ناخ متشرب است تقویت مطبوخ یا یاچ فیکر کنند و گاهی در چنین حالت بر لقوع صبر اقصا نمایند و اگر خوف حرارت
 باشد در آب کاسنی یا آب باران لقوع کنند و واجب است که بعد تنقیه تا نه متوجه معالجه چشم گردند و در آن ابتدا کنند به تقصید چشم و او
 بمبروات دافع مواد از چشم از عصارات بارده مثل عصاره برگ بازنگ و برگ بید و کاسنی و خرفه و عنب الثعلب
 سنبل و کشنیز تر و از لعابات بارده مثل اسپنول و بهدانه و سفیده بیضه و شیر خرد و شیر دختر هر یک از اینها مفرد و مرکب
 در چشم بچکانند و بعد از آن رقیق سفیدی بیضه با شیاات ابیض که مغزی و مبر و مسکن و مع مصلح خلط لذاع است و دیگر
 شیاات را در چکانند لیکن در استعمال شیاات و قطرات را در چند ان مبالغه نکنند که طبقات چشم کثیف و مواد محقق گردد
 و درواشند و نماید و گاهی به قدری افیون می اندازند که وجع را تسکین شدیدی بخشد لیکن گاهی بنا بر خمد و خام کردن و
 بصارت را ضرر رساند و مرض را طول دهد و شیاات و زردی در تسکین التهاب و در عظیم المنفعت است و دیگر ادویه
 مفرده را در دهانت درواشنگ و کثیر از حوض و گل سرخ و سرسره و اقا قیاد و مینا و صندل و ما و و گل مختوم و گیر و و فوفل
 و بلبله زرد و بلبله سیاه و گل نیلوفر و نشاسته و افیون و کوکنار و آب کوکنار و آب کشنیز تازه و سائیده
 عصارات بارده و صمغ عربی و غیر اینهاست پس هرگاه رمد با صفرا و جذب آن بخلاف جهت و استعمال روادع
 نمودند بنده برچ و آب گلی منفضات شروع کنند یعنی اول محلول بر و ادع استعمال نمایند بعد منفضات بعل آرند و ایضا
 اول رقیق محلول کلاب و البان که در آن قوت انضاج است بجا بر بند و در لعاب اسپنول با وجود رمد و سردی
 انضاج است و مسکن و وجع بود و لعاب بهدانه شدید الانضاج از است و تسکین میکند و لعاب حلب و
 آب که در آن حله مغسول جوشانیده باشد حید الانضاج و مسکن و وجع است و این اول دواست است
 که ابد ابدان در منفضات کنند و در آن قوت جذب نیست و اگر بغلیط چیر از منفضات احتیاج افتد باید که استعمال
 به لعابات نمایند و اگر به تبرید آنها حاجت آید بعصارات استعمال کنند و عصاره شجره که آنرا به یونانی اطاطا و بفارسی رشک

و نیز بهیدره ناسند محرب است در ابتدای رمد حار و انتهای آن مفید بخالصیت و قوی لنف است و بعد از آن انحطاط نمایند از امثال این نباتات
و بطبع اکلیل الملک که در آن انزروت سفید خصوصاً مزلی بشیر زنان و یا شیره گداخته باشند و بعد هرگاه مرض با انحطاط شروع
کند در احتمال حملات با دوی قوی تر از آنها مثل انزروت محلول در آب حلیمه و یا دیان الفراط نمایند و آب مطبوخ زعفران و مرکب
کنند و چون دانستند که بدن و دماغ تنقیه تمام یافت استعمال حمام نمایند با آب گرم و بعد چند ساعت از طعام قلیل قدری شراب صرف کنند
بیاشامند و اگر بعد آن استحمام با آب گرم یا نمک کنند انفع بود پس از آن شیا فات و انحال که در انحطاط و آخر رمد نافع است استعمال کنند
و اگر ماده و سوسمی باشد بعد از قصد حجامت کنند و او است بمالیدن دست و پا و بستن آنها بیشتر نسبت بدیگر اقسام رمد
نمایند و در ابتدا عصارات مذکوره استعمال کنند بعد مغز نان با آنها بمیزند بعد از آن مغز نان و پیچ تر کرده
مخلوط سازند و اگر درد شدید باشد قدری افیون بدان صمغ نمایند و اگر ماده صفراوی باشد بعد قصد مسهلات صفا
استفراغ آن کنند و استحمام با آب شیرین نمایند و گاهی در آن ریختن آب سرد بر سر و چشم موافق افتد و گاهی
شستن روی با آب سرد اندک سرکه آبیخته نفع میکند و درین قسم بر استعمال قابضات در ابتدا بلا فراط حرات کنند
و شیا فات قابض محلول در عصارات استعمال نمایند گیلانی گوید که اگر رمد در هر دو چشم باشد هر دو قصد قیصال
از دو جانب بگیرند و در احسن راج خون استکثار نمایند و اگر احتیاج آن افتد در سه یا چهار مرتبه خون بر آورند حتی که گاهی واجب
گردد که در اخراج او چندین سالنه نمایند که بعد غشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج تبریق آن قبل از قصد افشاندن مایه
بخشود و در موارد فرقات خون حمام مست و ضعیف از آن تکید و تنطیل با آب گرم یا آبیکه در آن حلیمه و تخم کتان جوشانیده باشند
و اگر قصد ممکن نبود حجامت نمایند بعد از آن تلکین طبیعت بماء الفواکه مثل آلو و غیره که در قول میجی بیاید یا بحب ذهنب
یا حب بنفشه یا مطبوخ خیار شنبه که در قول ثابت خواهد آمد باید کرد و اگر خواستند ترید و شایسته و لیلیه سیاه بقدر حاجت
در آن اضافه کنند و فیما بین فصد و اسهال از اشربه شربت انار یا شربت بنفشه یا جلاب یا آب تر سندی بشیره تخم خنجر
یا لعاب اسپنول بنوشند و غذا را هر الحلاوه باشد زیرا که محو ضمت مضرت بصاحب رمد بسبب آنکه ماده را خام کنند
و از قبول نفخ منع نماید و این مضرت در رمد است و لهذا برای آن مزورات معموله از آب سیب و انار و آلو و عناب و آب ماش
و مانند آن و قبول رطبه و کد و پروغن با دایم نیکوست و عند سکون حدت و ظهور ضعت لحوم ماکیان و در راج خورد و چون بدن
تنقیه تمام یابد در چشم اولاً قطور بکار برند و سیل قریب او نبندند و در آن در و رونه دوائی حار استعمال کنند و خصوصاً اگر درد شدید
یا ضمران مفرط و التهاب سخت باشد بلکه سفیدی بیضه رقیق یا لعاب بهدانه در شب و روز استعمال نمایند و چون سوزش
ساکن شود شیر زنان چکانند تا جلا و غسل نماید و این قطور بکار برند بگیری لعاب بهدانه شیرین و شیر دختران و سفیده بیضه
و گلاب و آب کشنیر و برهم زنند تا یکسان شود و در چشم چکانند و مرصع را در خانه کم روشن بنشانند و پروغن او پارچه سیاه آویزند
و اگر ماده منضب بسوس چشم باشد بشیانی که در قول میجی بیاید ضما کنند و هرگاه مرض ساکن شود شیا فات ابیض که در قول مذکور
مسطور گردد با آب و شیر حل کرده در چشم چکانند صفت شیا فات کافور که در ابتدای رمد نیکوست سفیده از زیر هشت درم
صمغ و کیترا هر واحد هفت درم اقلیمیا کافور سه درم کف دریا انزروت هر واحد چهار درم سرگین سوسمار یک درم
کافور نیم درم شیا فات ساد در صفت شیا فات صفر که استعمال او در وسط رمد صالح است صمغ و سفیداب هر واحد درم
کثیر و محض هر واحد یک درم با آب اکلیل الملک شیان سازند و اگر

چون شیان کافور

بشایان کافور

هر واحد یک گرم افیون نیم گرم انزروت سفید خفیف الوزن مرئی شیر خرد و دود افلیمای فضیله یک گرم حضض دود انگ کوفته بخته یک پیمانه غلب مرق
یا شیر خرد یا هر دو سه شش از عدس کلان از نخود کوچک شیا ف ساخته و یک شانه از ان در شیر و ختران حل کرده و چشم صبح اکحال نمایند و کذا کثرت عنبر کثرت
و چشم علامت نفع ظاهر شود و آن زرد شدن غلیظ گردیدن چرک کم شدن و جع است هرگاه چشم بختانید بسیار و غشا از مص باشد و چون از پینه از اجزای اندخیر لایزال
شود درین وقت انزروت سفید خفیف مرئی شیر خرد نیم گرم نشاسته شیرین طعم دود شکر طبرزد و دودم باریک سائیده بحریر بخته ذر در سازند و در فاده بگلآب
تر کرده و خوب بر بندند و بعد از چشم را کشاده صاف نموده بشیاف مذکور اکحال نمایند و اگر چشم بصورت چیزی قرح معلوم شود درین وقت شیاف بعضی نکیر
در سفیدی چشمه قیق حل کرده و ذر و زرد کور در آن آمیزند تا مثل مرهم گردد لیکن مقدار ذر و کمتر باشد و کثرت شیاف بیشتر از آن اکحال نمایند و بر یک
مغز بادام مقشر نیم عدد در آب عصی الراعی باریک سائیده و کذا کثرت که ازین حرقت تسکین یابد و یک تقویت حاصل نماید و هرگاه سفیدی چشم صفت
گردد و استصاق و مص زائل شود از شیاف بعضی مذکور و شیاف احمترین یک یک شانه در آب خالص سوره اکحال سازند و پر پیرو تقلیل غذا و قضا جزیره است
لازم دارند پس هرگاه مرض زائل شود چشم نظر کنند اگر احیاناً غلیظ باشد و دخول حمام و یک چشم ببار گرم و اکحال شیاف احمترین و بر دو نفیس لازم گیرند
و واجب است که صلاحت اجفان را بچنین ترک سازند که در آن خوف عروض سبل یا جرب اجفان است و دیگر ادویه که در ابتدای بر دواتها و انحطاط طویب
استعمال نمایند نشسته و قطره است که یکی از آن عروق به قطره مسکن است و در ابتدا عمل آرد و در انتها می مرض تقطیر و جاز نیست بکثیر چشمه و بعد از شیرین
خیاری هر یک عدد و یکو بند و نشاسته نیم گرم و جع مقشر سی عدد کوفته و انزروت سفید نیم گرم و حضض کی دود انگ ظرف آب بکثیر یا قرح کرده آب شیرین
بر آن ریخته بچشانند تا تش ملائم تا غلیظ شود پس صاف نموده و شیشه دیگر کرده سفید میضه قدری آخته بختانند و هر روز و سه بار چشم چکانند که این
تسکین در دود و می نماید و بعد تسکین در ابتدا نمایند بجای که مذکور شد و هم قطره محلول است و در زیر مرض استعمال کنند بستانند از چشمه و بعد از هر یک سی عدد
و یکو بند و انزروت سفید یک نیم گرم و شیشه کرده بالای آن آب عصی الراعی و شیر و ختران بریزند تا تش ملائم بچشانند تا که از شود صاف نموده و چشم چکانند
و این محلول و مطفی و نفع است و از ترکیب ابن علی صغیرست سوم قطره مستعمل در انحطاط است بکثیر نذر رصاص است بکثرت با لایحه که کف سیاه شود
بعد از قدری گلاب بر آن بچکانند تا که تر گردد و بعد از آن در دوز و بچین کنند تا بقدر معتد به جمع شود بعد بر آن شیر و ختران بریزانند بدو شکر خشی که رفیق شود بدفعات چشم
چکانند و این قطره مسکن و محلول است و از خراج ثمره و وقوع قرحه این گرداند و محلول است

علاج مشترک در بارداری و سوداوی و ریگی

بقراط گوید که در طب سلیم طبی البر است و در دایس سلیم البر باشد لا در آن خوف قرح عین است بالجمله در بارداری و استفراغ غلط بارد نمایند و بسا است
که تکرار استفراغات حاجت می افتد مشروب باشد یا خفه یا غره پس علاج برادعات کنند که بسیار بار دنا باشد و در آن قدری تلطیف باشد مثل مرو انزروت و اگر
شیاف سبل بعضی آبهای معتدل استعمال نمایند بیکوست و اگر طبقات چشم آفت نباشد بایک مدان و غفران و قلع لیس و عمل چوشانیده باشند
اکحال کنند و در ابتدا بقلق لیس بر پیشانی لطوخ سازند و خصوصاً هنگامی که طریق ماده از حجاب خارج باشد و کذا کثرت شستن روی بایک مدان قلع لیس
حل کرده باشند بایک نیست و اگر لطوخ اجفان در ابتدا بر یاق کبریا بگوارد و در نزع کنند بهتر بود و شرب تر یاق نیز نافع است و ضما د برگ بید انجر سوده بشت برگ خلی
بشراب بخته بحر شنج رئیس است گویند که شب یمانی سوخته به شام چشم صندل سائیده بسکه گاو آمیخته بر یک طلا کردن بر الساعه است و قطره آب جلعه لهاب
تخم کتان و چشمه در بار دنا نافع است و بعد از ابتدا شیاف احمترین شیاف احرار کبر و شیاف انزروت محلول در آب برگ کبر نصید برگ کبر نهما بکار برند و
مصرفات مخصوص مواد باروشل مرو زعفران کنند و سبل چند بید تر و قدری اس سنج و صبر خاصه و حماما و شلخ گوزن سوخته و شب یمانی و کوبیده و جود و در وقت
قلقل مرو سنگ پا و لوده چکانی و در دوز آب بادمان آب غلب است بقول لیس قورید و س کند و در آن کنند مسکن و رام بار و چشمه است که اکحال
آب برگ ترنج و از مرکب مثل شیاف صطیفقان احمترین شیاف شادنج اگر و شیاف و روی نخل آهنا جید و با نفع است و ضما د اسه شسته تسکین و جباع

چشم کند و تبریط حمام استعمال نمایند و بقراط گوید که در سرد باد و غرغره و قنقه مسهل و حمام است و بخندن بر سر آب مطبوع بایزد و گل سرخ و مرزنجوش اگر علت بسبب کثرت فضول در معده باشد تقویه آب آشامیدن یا رخ فیهرا و غار بقون از هر احد یک مشت شتر مرغ است اگر علت از بلغم بود و اگر از سوزا باشد آشامیدن مطبوع فیهراست و بعضی گویند که اگر آن صبح باشد جزویا عطران افون باشد از آب مرزنجوش سوه طلا نمایند و شربت آستین یا العسل الکفندی یا شامند و غذا بخورند و آب با بخار آستین

علاج رمدی

[illegible]

تکمید کردن عجیب الاثر است و باقی نسخا سے ضماوات و بولعی نافع رمد لغوی در علاج کلی رمد و علاج رمد و کب مسطور است حسب حاجت از انجا برگیر

اعلاج رمد سوداوی

ترطیب منع نماید باغذیه و اما شیر و آبریزن و حمام و لحوقات و قطورات و ضماوات پس تقیه نمایند و گویند که قصد درین شرح رمد کرده است بنا بر اورد یا به سبب
و بهر دانه سیستان که گوزبان نیلوفر جوش داده صاف نموده شیر و مغز بادام شیر و کشمش خشک شربت بنفشه و اخل کرده بنوشند یا شربت بنفشه شربت بلبل
و شربت خشک شمشاد بهر دانه و حبه شیرین یا چهار دانه مغز پسته وانه هفت باشد شاسته چهار باشد دانه سیل و دانه کشمش خشک چهار باشد
نبات و روغن گاو نیز رمد سوداوی مفید نوشته و بنفشه با بونیم گمان بار و روغن نیلوفر یک چشم ضماوت نمایند و کد لک تقصید یک آب حباب حلیم کتان در وی بچینه
نافع و شیرین نان شیر و جگر که بادام شیرین طلا و قطور آسفید و روغن بنفشه و کد و شیر و زردی چکانند و نیلوفر بنفشه برگ طمی و جوش شیرین سیستان و غیره
در آب پنجه آب گلاب سازند و آبش بر مقدم سر بریزند و استحمام نمایند و آب بهر دانه شیرین نان و غیره در طبابت و چشم چکانند و شیان و دینا و جگر اکتال کنند
و اگر حد بسیار باشد از ادویه و اغذیه حاره اعتدال نمایند و بعضی گویند که در رمد سوداوی هر روز جلای از آب و زردی و گاو زبان و عذاب و سپیدان
و گل بنفشه جوشانیده صاف نموده بجلاب شکری شیرین نموده بیا شاند چند روز تا شفای ظاهر گردد پس تقیه سودا و جوشاق فیتمون و صیقل لاجر نمایند و تقیه
بنزد آب و یا ماش یا گوشت بز غاله کنند پس چشم کشند شیان بر روی و یا شیر و ختران یا لعاب گل خلی و در انتها شیان و دینا و جگر و در آخر رامت درین قسم
احتراز کنند و عند انتها شیان و حمرا و اکتال نمودن نیز نافع و اگر حله شدید بود از استعمال ادویه لذاده احتراز کنند و گوشت بز غاله و جوشاق غذا سازند و
اما شیر و دیگر اغذیه و اشرب و طینه و دماغ خورند و بعد ترطیب و مسهل سودا و حب فیتمون دهند و بهترین طبیعت شربت بسفلیج نیز نافع است یا ما و لجن
با فیتمون و لیلیه استعمال نمایند و جهت تعدیل مزاج اطریقیل فیتمون علوی خان یک کد لک با سه ماشه و روغن سیل و شیان و جگر لک آب کچن
نمایند و الا بعد تقیه ابتدا شیان و بیض ساده با این شیان و جگر با قاتیاده و دم صبح عربی هفت و نیم در مس سوخته مغسول بکدرم یا و بالا اقلیمیای فضا
سنبیل الطیب هر واحد بکدرم علی الرسم کوفته پنجه آب باران سرشته شیان سازند و استعمال نمایند از بیرون چشم نیز پس لظول نمایند با بیکه و مان با بونه و
گل بنفشه و نیلوفر و جوش شیرین و جوشانیده باشند و در زمان تریه قلیل نمایند از شیان و بیض و زیاده نمایند شیان مذکور و در زمان انتها و خطا و تقصیر شیان و
نمایند و اگر خواهند بعد از آن کحل آبنوس محرق مغسول بسیار پاک سده و چشم اکتال نمایند و اکثر بجمام روند و چینه های خوشبو بپزند و تقویت دماغ نمایند و بیرون
عین و بجان و فوشیدن عرق گوزبان و نیلوفر یا شربت این هر دو قبل از ترطیب اکتال مستقرات و محلات روانه و مستقرات قوی ترک نمایند و از اغذیه
مکد سودا و پسته و شراب بنوشند و انطالی گویند که در رمد سوداوی اول تقیه بشرط سنا و موزیس فیتمون نمایند بعد شیان و دینا یا بکار برند و روغن از رمد است
که با آن صلیق و شکی و نصف بصر باشد و این از فطیس بود و علاجش ترطیب اسطفا و از کلام طبری استفاد دیگر و کد لک فیتی از رمد است که از انصبا به غرای
محترق بر بخت و دیگر طبقات حادث شود و بسبب حرارت ماده و حرارت خود پس جفات و محل و لاغری پیدا کند و از رمد یا پس گویند و آن بدترین انواع
رمد و عسر علاج است و علامتش رویت جفات و ضمور است در تخمه و غوره و میس و خشونت عینین و سرخی طمیه احیا و حرارت جفان و غرض صلیق در اکثر
و علاجش اجتناب از استفراغ قصد و مسهل است مطلقا و اختیار ترطیب و تریه و پیر از لحم و اشیا حاره و اقتصار بر سرد و دانه ماش و آب با قلا و روغن بادام
و بصورت ظهور سرخی در قله و روم مالش شیر و استعمال آبریزن و متشاق روغن بنفشه و کد و تقصید بهر دانه است شیر و کد با فقه و بز غاله بسته باشند بعد
تعطیل بز کاسنی و گیا هاسه تر تاره و تسبیط شیر و ختران یک جز و آب عصی الراعی و آب برگ بز قطن و آب جلاوه کد و بهر مروق کرده یک جز و روغن
کد و یا نیلوفر یا بنفشه بکینم جز و در شیشه جنانیده بعد متشاق آب گرم و انصبا و بر سر و حفظ سز به آب بار و نمایند و بقول طب شل کاسنی و برگ خشک شمشاد
و کاه و و بقله کمانی و بقله سبارک و سفالنج بخوراند و بشرط احتمال مزاج شرب شیر خرد مالش شیر و در آخر تقیه شیان و بیض ساده نافع و این قسم رمد اکتال
احتیاج دارد بلکه ترطیب بدین اکل میشود و هرگاه مزاج مریض سوداوی باشد و دماغ او جفات بود این علت دراز گردد و زمانی کثیر ثابت ماند و درین مرض

چیزی بهتر از ریختن آب نیگرم بر سر و استعمال آبریز و حمام با اعتدال و مضر تر از حمام نیست و ترک ریاضت نیز مزیل این علت است و گاهی بجهت مریض
مثل با اشعیر مطبوخ لعناب و سپستان اشغال آن حاجت افتد و اعدای اغذیه درین علت سبک است مریضی است

علاج رمد ریخی

شیره بادیان شیرین کشمش با گل قند محلی بدین دیان این مطبوخ محلی ریختن بر چرخ انداختن کرشمه کبرنج بادیان هر یک هفت ماشه سیون چای یا شنبلیله
بادیون یکوه هر یک نه ماشه گل قند چهار توله و غذا شور بای بچه مرغ بنان تنک و سبند و بعد روز سوم لطول طبع با بونه اکلیل الملک منزج و شصت سرب
مکوه قنطاریون غلیظ هر یک یک توله و چشم ریخته و بسبوس گندم و جادرس و ازین تخم و پنجه دانه و سبوس نخود و تنک لاهوری تکمید کنند و حمام نشاند
و بصیر و مایه و اکلیل الملک طلا کنند و دیگر محلات بکار بند و شیان که در رمد ریخی چشم کشند و با این ضماد محلی نهند بر گنبد و سنبه لاهی سبک ریخته
یا زیاده که قرص بر چشم بسته شود و روز و چوب سه ماشه آمیخته در ماهی تابه بروغن زرد گادی بریان کرده بر فاده نهاده نیگرم بصبا به بر بندند فی الفو تسکین
در دروغ سرخی مینماید و یا این ضماد که قوی تر از است لعل آرد بر گنبد یک نیم توله یا میران چینی زعفران هر یک سه ماشه فزاد و ام تلخ هفت عدد و بر گنبد
و یا با نسیم بر گنبد ریخته ماشه قرص ساخته بروغن بریان نموده چشم بندند و محجری پس سر نهادن عظیم اثر است و همچنین خوردن جوارش مصطک مرکب
علوی خان و این معجون ایشان که در طرف یاج بغایت مفید است گل گاوزبان شمش توله پاد بالاشب در آب دو نیم رطل خیسانید و صبح بخورند تا آب
شمت بماند و آید صاف نموده پس مویز منقعه ریخته توله انداخته بخورند که چهارم حصه بماند صاف نموده با نبات نیم آتار و شربت انار پانزده توله بقوام آرد و در
طویل در ریختن زرباد قاقله هر یک شش ماشه و رواند و صبح و عصر مصطک بسفلیج زنجبیل هر یک نه ماشه کوفته بچینه عنبر اشب نه سرخ صبر کپوره حل نموده در قوام
نمک و بر یا میرز شرفی از نه ماشه تاپک توله لعرق بادیان هفت توله و الملاح و چند ستر و نیاب نافع است و طبع سلیمانی بی عدیل است و گویند که اول بشان ریخته
مغسول اکتحال کنند و چشم را با آب گرم بشویند بعد از شیان احرار اکتحال نمایند بعد از آن سیلی یا دوسیل از شیان غیر سکار بر بند بابر بخار طبعی که گندم و مریض
و یا بونه و اکلیل الملک شبت و صغیر و از شیان و بودینه مفرد و مرکب اکلباب آب آن طول و شفل آن تکمید کنند یا زنجار سنگ گرم که بران شراب ریخته باشند
انجیاب نمایند و شراب صرف نافع است تناول تر یا ق فاروق و طمای او مجرب است با حمله محال و بنطولات و کمادات و حمامات نمایند و تکمید بجا و در دفع است
و استعمال محذرات عند شدت و جمع اگر چه فی الحال تسکین میکند لیکن بعد ساعت بچان در دشت زیاده اثر اول بنا بر منع ریختن محلول سکن چنانچه جالیدوس
گفته که ضرر نماید از استعمال فیون هنگامیکه جمع عین اثر ریخته غلیظ باشد زیرا که باعث زیاده غلط آن میگردد و اندکی تسکین یابد بعد از آن شدت مینماید بلکه
درین استعمال تکمید و الفضاخ بحام لائق است و اگر ازین تمام بر زائل نشود تنقیه بفرمایند و فحش ترک کنند و از استعمال معده پر حذر باشند

علاج رمد نرلی

اول ابلا مات مخصوصه نرله حار و یا رو که در فصل نرله مسطور گرد و نوع نرله شخص نموده تدارک او نمایند و ایضا در صورت نرله حار آنچه در رمد حار گذشت و در نرله
بار دهر چه در رمد باغی مذکور شد حسب حاجت بیمار بر مذکور است اما ترشی و کلاب از داخل درین قسم مناسب نبود و در رمد نرلی حار که با سرخی چشم و
سرفه و تکیه قاروره باشد شیرین خشک شش ماشه سمره شیرین عنباب بهادانه شربت بنفشه بدیند و شب یا فی بشته فیون و آب لیمو بچینه و قدر
آب داخل کرده چشم ضماد نمایند و اگر با خفقان و بواسیر و درد دندان و گوش و ضعف بصر باشد اول تبرید و تسکین از شیرین کاهوش ماشه شیرین کشمش خشک چهار ماشه
بنابا سکنجینم توله کنند باز در منضج صفر اخازی چهار ماشه کشمش خشک شش ماشه تخم خیارین کوفته شش ماشه عوض عنب الثعلب گل سرخ سکه است
تخم کاسنی گل قند افزوده جو شانیه صاف نموده نبات سفید داخل کرده دهند و منضج عنباب سفول یک توله آب عنب الثعلب تازه ده توله نیگرم نموده
و بعد منضج مغز فلوس شش توله گل قند چهار توله روغن بادام چهار ماشه فسنوده مهمل دهند و غرغره بزنج کشمش خشک عنب الثعلب کوکنا هر یک چهار ماشه
جو شانیه کنند باز فلفل چهل صدل سرخ کوفته هر یک چهار ماشه عوض بزنج نمایند باز بجز ایارج تنقیه دماغ بدستور معمول کنند بعد از آن اگر

تجربه دارد

علاج درونج

که بعضی اهل آنرا از امراض شکیکه شمرده اند و جالبینوس یک مرتبه از امراض جنین و مرتبه دیگر از اقسام رمد شمرده یا بچای چون رمد و درونج گردد و بدین ترتیب
و حجامت و استفراغ و غیره مثل رمد حارست و گویند که اول قصد بلیق کنند و خون وافر باید گرفت و قصد مکرر نمایند و اگر بعضی کودک باشد حجامت پس
سر یا بین انگشتین و پستانیدن ز لور برنگاش کفایت کند و گاهی محتاج بقطع شرابان یگردد و آب انار یا شربت بنفشه یا آب ترسندی و شیر و تخم خربزه
و لعاب اسفند یا شربت بنفشه و شربت انار بدهند و با شمشاد سفالنج و کدو غذا سازند و ادویه مسکن جدت و حرارت و ملین مغزی مثل سفیده تخم مرغ و قیق
تنه یا شیاف ایض در آن کرده یا دشیر دختر حل کرده در چشم بچکانند و اگر جدت مده زیاد باشد یا شربت لعاب بهدانه آمیزند و در هر ساعتی دو بار یا سه بار بکار
برند و اسفند مضر و آب کاسنی و آب کشنیر و آب خرفه و آب حی العالم چشم ضما کنند و قار و زرد سوم همین تدبیر بعمل آرند بعد از آن مطبوخ بلبل
و ترسندی و شیرین و شربت و در مکرر استفراغ نمایند و بعد بگزند اگر از انراق جنین و در مص ظاهر باشد در وقت ایض بکار برند و شیاف ایض ساده
بسفیده تخم مرغ و شیرینان که اخته در چشم بچکانند و بصبا بر بندند و شبانه روزی سه بار یا پنج بار و هر بار که در و در مذکور بکار برده چشم را بصبا بر بندند
و تا در و در خوب و چشم محل نگرده و نکشاید و بعد از آن خلل در و در عصابه را باز نموده شیاف ایض بچکانند و اندک صبر کنند و باز در و در پاشیده بدست و اول
بعمل آرند و بعد از کشادن عصا چشم را بمیلی که قدری پنبه بر آن پیچیده باشند آبستنگ تمام در مکان تاریک از پرک پاک سازند لیکن در و در مذکور از زردت و در
دو چیز و نشاسته یک جزو باشد و یاد و یک در آن قیق و تحلیل باشد مثل حضض و صبر و اقا قیاد شیاف ایضا آب کاسنی و آب عنب الثعلب سرشته بر حوالی چشم
ضما سازند و بر صدر باشد که هیچ یکی از این ادویه قبل از تنقیه و استفراغ مستعمل نشود و اگر با وجود این تدابیر وجه تشکیک حاصل نگردد شیاف ایض قوی
با دو حبه حلبه تر کرده بچکانند و آب کلیل و حلبه جو شانیده باشند بکشد نمایند و گل سرخ چهار درم اکلیل الملک دو درم زعفران یک درم کوفته و پیخته آب
کشنیر تر سرشته ضما کنند یا آن در آب عنب الثعلب تر کرده ضما نمایند و اگر در دشت کند و ساکن نگردد و پوست خشک باشد و درونج لفل نصف جو کوفته و با
کشنیر سبز و زرد و تخم مرغ سرشته تصفیه کنند و اگر سبب درد فضا باده حار از سر باشد با وجود ضما مذکور سوپ شجر باب خرفه یا آب حی العالم یا آب
بارنگ یا آب بی بریشانی ضما سازند و یا بر قطونا آب عنب الثعلب یا یکی از آبهای مذکور خسته و مانند آن هر چه میرود قابض باشد و بسبب آن نفوذ
چشمه منع مده از آنجا در بسوی چشم نماید ضما کنند و چون در دساکن شود بدستور اول در و در ایض و شیاف ایض بکار برند و بعد از تسکین در و در تحلیل و دم
و رفع سرخی بزر و در صفر صغیر و شیاف احمربین دست باید برد و در ایض را در حمام داخل کنند و آب مطبوخ یا بونه و اکلیل الملک بکشد چشم نمایند و اگر قیحه غلط
از آن باقی ماند در و در صفر کبیر و شیاف احمربین استعمال کنند و بلجوم طیور و جدی و حمل غذا سازند و عشا ترک نمایند و بعد غذا خواب کنند پس هرگاه چشم خوب
پاک گردد و دم تحلیل پذیرد بکلی رادی اکتال سازند و جفا را بشیاف احمربین حاک کنند و اگر در اجفا تخفیف حاصل نشود حاک او بشیاف احمربین خضر کنند
که محل غلط اجفا است اقوال بعضی حذاق ایرجانش گفته که زردی بیضه تخم او را آینه بر پارچه کتان پاشیده بر و درونج صعب نمند که عشا
تسکین الم او میکند و کذا برگ گل سرخ یا یک سائیده برگ انگور و زردی بیضه آمیزند تا مثل مرهم گردد و چشمه کتان کشیده بر و درونج گذارند که فی الحال
مسکن وضع است و زعفران سائیده دشیر و ختران آینه بچکانند و تسکین الم و درونج عیبت شیخ الرئیس میفرماید که مدیج اگر از دم حار باشد و از جمیع
وجه استفراغ بدن و عروق سرد حجامت کرده شود مثل شیاف ایض از روایات و مثل عصارات ملین با روغن مال کنند و اخمه از خارج مثل
زعفران چهار درم و برگ کشنیر سبز پانزده درم و اکلیل الملک است و پنجم درم بزرده بیضه سه عدد و نان سیده پانزده درم و در سبب انگور تر کرده آمیزند و مانند مرهم
ساخته بکار برند و وقت شدت در و در قری از عذرات مثل پوست خشک یا بیامیزند و طلای یا شاد و حضض صغیر و سفید بود و آنچه بچکانند رده بیضه و تخم خربزه
خرد است که از هر دو مثل مرهم ساخته و بر پارچه کشیده چشمه بچکانند و کذا گل سرخ و در سبب انگور تر کرده پانزده بیضه سائیده چشمه گذارند و هرگاه در و در شدت زعفران
سوفی و شیرینان آب کشنیر و چشمه بچکانند قطع میکند باید که در و درونج بجلال غازی مشغول شوند و بقیه چشمه در چشمه تا روز قضا و روز نذر گرفتار حال محتمل باشد

و در درونج موج متفرق اکتحال یا نزروت و شیان مایشا و فیون مساوی باریک سائیده مجرب کمالین است و اگر درونج بعد از روغلیط بار و یا
 یا باریجات البته استفراغ نمایند و لعابات لین و آب کرب مطبوع اگر گرفته استعمال کنند بسیار است که آب غلبه مغز می نمایند و گاهی می خورد و عفران می افزایند
 ابو الحسن سعید در مثنوی مینویسد که سبب ادیا ماده و سوس بود که بیک یک یا هر دو سیلان کند و یا ماده صفراوی حاد باشد و بجز دم و سوسی الم شایده
 حمرت و در اکثر الشقاق بیک شفع دم رقیق ازان دالت کند و بصرفاوی بقلبت درم و شدت حرقت و حله و صفت رنگ استدلال نمایند و تدبیر نوع اول
 فصد است اگر ممکن باشد و الا حجامت و اگر در بطن طفل شیرخواره بود فصد مرغمه و کنند و اصلاح غذای او نمایند و زردی بیضه بر دهن گل چشم نیستند و
 شیر و چشم بد و نشد و تا روز سوم در و در چشم استعمال کنند و در روز چهارم در و در لکایا بل آرند و هرگاه مرض واقف گردد و در و در نصف بکار برند و آرد و در و در
 در پوست انار و گل سرخ کوفته بخته در آب در دهن گل بخته بیک ضما کنند و هرگاه مرض انحطاط پذیرد و در و در استعمال نمایند و عملان ح نوع ثانی
 با استفراغ اگر ممکن باشد و با اصلاح غذا کنند و بعد از تقیه بدن گل سرخ آرد و بپوست اندر عدس سائیده چشم نهند تا انحطاط مرض و بعد ازان در آخر روز
 صفراوی لعل آرند و بیک را منقلب ساخته بشیان لین و شیر بخارند و لکایا گوید که درونج غالباً با طفل عارض شود بسبب فطر رطوبت و اکثر از ماده خون افت
 و از سودا حادث نشود اما عا در حدوث او از صفرا و بطن اختلاف است واضح است که از بطن نیز حادث شود و سببش فطر است و شکمیت یا الفجا رنگ
 یا صفحت غشاء و از رنگ اداصل او که مفروض است یا مرکب شناخته میشود و علامتش نیست که مبادرت بفصد نمایند و در اطفال شرط رنند و در اطفال
 شرط رنند بعد اگر مقارن رمد باشد پس علاج واحد بود بسبب اتفاق این هر دو اصل و حکما بلکه درونج درین هنگام عبارت از قوت رمد باشد و الا
 از جبریات دران پیه خرس بسبب سوس بیضه است و انزروت بر عفران و شیر زنان شمر و عند شدت التهاب نمادن لعاب بهدانه بگلآب و حوض است
 جائز است و دروع مواد مثل افیون و گل سرخ و عفران و خارج طلا و گیلیانی مینویسد که از انچه استعمال میکنند در علاج این مرض نیست که در و در صفرا
 صغیر باشد و شیان از حمرین بکار برند بعد فصد و حجامت و اگر در بطن مدرک باشد دوا می سهیل بنوشانند و بصبر و حوض شیان مایشا بیک ضما کنند
 و آب مطبوع با بونه و اکلیل الملک و هر زنجوش تکید نمایند و لطیف غذا بزر و ات و بجز مرغ و مانند آن سازند و این شیان و درونج قطع کامل نماید اگر در آب عصی اگر
 حل کرده اکتحال نمایند شش و آن سفیداب از بزمغسول حشیش معروف بعقیده شادنج شیان مایشا هر واحد و درم صمغ عربی انشاسته کتر اگر با گل قبری
 خالص هر واحد یک درم انزروت سفید سه درم و عفران دودانگ هم را سوده پا چوبین کرده بگیرد حوض یک درم و افیون خالص دودانگ و هر دو
 در شیر و دختران حل کرده و دویته مذکوره آمیخته شیان پس بقدر عدس سازند و در سفیده بیضه رفیق حل کرده اکتحال نمایند یا در چشم چکانند که این شیان
 بعد استفراغ بقصد در یک روز درونج را زائل کند و این در و در نافع است بگینه شیان مایشا و درم حوض یک نیم درم و عفران اقلیمیای قریبی هر واحد یک درم
 روغن نیم درم افیون دودانگ باریک سائیده و در و در فطر بپزند و در چشم باشد و بر بندند و بعد انحلال دوا پاک کرده آب سرد بشویند و عاده در و در وقت خواب
 کنند و بعد این در و در چشم را بدون صاف کردن بگذارند چه اگر عفران در چشم باریک بماند و درم حادث کند و ضما درونج نیست بگیرد جزا السره و پوست لیث
 رطب و عدس مقشر هر واحد یک درم حوض نیم درم شام نار دودرم باریک سائیده اطراف کاسنی نرم سوده آمیزند و اندک روغن گل چکانند مثل سر سوزند
 و وقت خواب چشم ضما نمایند صمغ جد کنند و اگر شیان مایشا بسوزند تا خاکستر گردد و با نشاسته و صمغ عربی آمیخته در و در سازند و درونج را در یک روز زائل
 کند و اگر موافق مزاج چشم افتد و گاهی بادی قروح در مقله بود پس علامتش مشترک انفع سازند با نچه در قروح محل می آرند بعضی گفته اند علاج درونج بعد از فصد
 قیقال و حجامت و تقیه بطبخ لیل و قرص بنفشه قضا بزر و ات و ترک استلا و نظر بسوی چیزهای براق و قضا بیک چکانند شیر در چشم است در سه روز اول بعد از آن
 طلا نمودن حوض و عصاره مایشا بیک پس آب کشیز تاده و زنده تخم مرغ و اکلیل الملک با اندکی عفران چون مرض زنده شود و در و در اول چشم در و در و در لکایا
 بپاشند و در آخر از زنده اگر قرص نباشد و الا ترکیب نمایند علاج آنرا بعالج قرحه رازی گوید که اگر چشم کودک و درونج باشد و بکشادن چشم قادر نبود و اگر چه دران
 قرحه باشد اکتحال یا نزروت شمش درم و عفران دم الاغین مایشا هر یک دودرم افیون نیم درم باریک سائیده نمایند که دران حضرت بقروح هم نیست این

نوشته

نوشته

و دای در پنج است و بقول ایلامی شبان دردی ایض مخصوص بوردن پنج است و هرگاه درم کم شود شبان دردی صفر احتمال کنند و گویند که اگر بزوال روز باد و یه مناسب مثل صبر در عفران و حوض کوفته در گلاب حل کرده بر آغاجان ضام کنند و احوال در چشم و در پنج موجب صاحب بقائی است و اگر افیون کات هندی رسوت هندی هر یک جزوی شب بمانی چار جزو آب لیمو کاغذی هشت جزو شب بمانی را بریان کرده مع دیگر ادویه کوفته در ظرف آهنی آب لیمو بر آتش گذاشته بدسته آهنی آهسته آهسته بسیار تا خوب حل شود و طلا نمایند و در پنج اطفال مجرب است و سکن درم و الم و گویند که آب برگ آفلاک مجرب است و کذاضه اکشیر بنر سله شده در عفران چهار ماشه و زردی بیضه مرغ یک عدد و عنب الثعلب دو نیم ماشه و اگر از غلط غلیظ بار باشد علاج رمد یعنی نمایند و زیره کرمانی سوده و زردی بیضه مرغ سرشته برینیه کنه نماده نیم گرم چیشم گذارند

علاج اقسام رمد غیر حقیقی

طبری گوید نوعی از رمد غریب ناموست که علیل در چشم خود بین و ضریان شدید فوق طاقت در یابد و بادی سرفی و درم در چشم نباشد و از اعراض لازمه ادا که مریض جلد رس خود را چنان در یابد که گویا میسوزد و از مس او الم محسوس گردد و در گوش طنین یابد و سبب او استیلا میس مجرست بریدن محل بطوبات و صلیه در ارتفاع بخارات عاره یا بسله بریدن بسوی راس که از ان غشای خارج محف بنا بر حقان بخارات و حرارت تا کم گردد و طبقه طعمه بواسطه اتصال باوشی تک گردد و در طبوبات چشم سخونت و جفاف و نفث پذیرد و علائش ترطیب بدن و چشم است و دوشیدن شیر و خمران یا بزرگ علف او از حشایش رطب لایما خشنواش رطب باشد بر سر و منع علیل از استفراغ مطلقا و از دیاد و راغذیه در طب مثل لحم زغال با جو قشر خسته و چونه مرغ فربه و بقول مثل کاه و خرفه و پاک و قطف و اگر تشنای روغن بنفشه نیلوف و کدو و دوشیدن شیر بر سر و نوشیدن با شیر و دالم و تناول نوک طبع محمود و حقان با شیر مضروب با سفیدی بصینه و روغن بنفشه و شکر سفید و هرگاه مرض با انتها رسد آب طلع و روغن نیلوف و روغن بنفشه و شیر و خمران سوط کنند و همه تدبیر اوائل ترطیب و منزل قشفت و رابع انجمه از سر باشد و درین علت اکتال با کمال سود نیست مگر شدت و انکباب بر بخار آب شیرین گرم مفید است و گاه این کحل نفع می بخشد و مرادید تا سفته یک دم سرطان نهی خشک کوه طباشیر هر یک یک نیم درم نشاسته صمغ عربی صمغ فارسی هر یک یک گرم کوفته بچینه قدری ازان در شیر خمران حل کنند بمیل و چشم کنند و بعد ازان آب نیم گرم چشم را بشویند و نوع دیگر از رمد غریب آنست که انسان بعد خواب چنان در یابد که در چشم او رنگ افاده و قشر و فصل کشته پاک خواهد آمد و جالینوس و تالمکان او گفته اند که از رمد نوعی است که می بیند صاحب آن همه اشیا را منج یا زرد یا سیاه یا سفید بحسب غلبه غلط از اخلاط و این حادث میگردد از تیز مزاج و ملغ خصوصاً بطن مقدم آن بحدیکه متلون میگردد و نور خارج ازان بلون باعث آن تغییر از اخلاط و زرد و بعضی سبب آن در تیز یا رطوبت بیضیه یا رطوبت جلیدیه است که متغیر میگردد و رنگ آنها بحسب کیفیت رنگ ماده غالب و گاهی متغیر میگردد و بعضی اوقات دون بعضی چنانچه نزد صمود بخارات از سده وی بین اجسام را بحسب لون آن بخار و فی الحقیقت آن تمیست از ضعف بصیر و علائش در ضعف بصیر خواهد آمد و باطله تقویه بدن و سر و تعدیل مزاج و ملغ بحسب خروج آن از اعتدال و معالجه بخوبی که در اقسام رمد بطور شد بعد شناخت آن بدلائل نوع ماده باید کرد و رمد که از ترک ریاضت و حمام و غیر آن موجب اندام مسام و منع فضول منفذ از دفع و تحلیل عارض شود علائش بعد تقویه ریاضت و استحمام آب گرم و انکباب بمیاه محله حاره است و رمد که از سردی سده بار تعلق بخار بارده حادث گردد و این با سود مضوم و آروغ ترش بود علائش تسخین و تقویت سده و تحلیل اخراج بارده تا دال جراثیم مقوی آن و دخول حمام و شرب شراب صوف و تلطیف غذا است و گاهی رمد حادث میگردد و زان را از سردی هم و از تعلق اخراج بار از ان بسوی دماغ و تدبیرش تسخین رحم با احتمال حقه بای حاره حادثه تخمه از شبیت و با بونه و طبع بار و روغن نارون در رحم و تدبیر بر روغن زیتون است و رمد حاره و اجتناب از جماع و بقول بقراط این ششم رمد صعب ترست و این شش ششم رمد غیر حقیقی شش ششم حقیقی یعنی دمای و صفراوی و ملغمی و سودای و در یکی دو پنج جلد و از دهم راجع الینوس و میامر ذکر کرده و بعضی متاخرین از لقراط و سکندر نقل کرده اند که نوعی از رمد است که آن چشم بسیار منج میگردد و اطفال و دم میگردد بخوبی که گویا منشق میگردد و پوست از آنها جدا میشود و بعد ازان یک جفن منجن و دیگری چسبید و اسباب و علائش علاج

و انحصار بقدر مسطور گردد و در هیچ نوع استعمال روغن جاز نیست که درین نوع و در مکر از دیدن عارض شود و علاجش در فصل قیوم مسطور گردد و بعد از آنکه

انفخ ملتحمه یعنی بره میدان سفیدی چشم

درد و بعضی درم باروست که باخارش هم رسد و حق آنست که ماده درم در جود عضو سربست یکسره ماده انفخ در خلل عضوی درآید و اطلاق و درم بر انفخ برپیل مجاز بود و آن بر چهار نوع است ریخی و بلغمی و مالی و سوداوی تشخیص این اقسام باید که دریافت نمایند که دفعه عارض شده یا بند ریج و بی نقل است یا با نقل و از انگشت غیر محسوسه معلوم کنند که درم است یا صلب و در صورت نرمی اثر غمز در آن ساعتی باقی میماند یا نه پس اگر دفعه عارض شده باشد و بی نقل بود و قبل از آن اندک سوزش و خارش مثل گزیدن کس و پشه با حید ماق رو و در بیشتر بشاخ و در زمان تابستان واقع شود و انتقال ریخی باشد و اگر بتدریج حادث شود و با نقل و نرمی بود و اثر غمز تا غمز نماید بلغمی باشد و اگر با جود نقل و نرمی بعد غمز بودی اثر غمز زائل گردد و با جود هیچ درد و خارش نباشد مالی باشد و اگر با صلابت و شدت تمدد و تیرگی رنگ بود و بیشتر انفخ تا ابر و در خساره رسد سوداوی باشد و درین قسم بعد از درم و عقب جدی اکثر افتد و این مرض در یک نیرافته علاج در ریخی تا سه روز شیاف ابض ساده و در ابض استعمال نمایند و صبر و شیاف مایه و اکلیل الملک بر پاک طلا کنند و در ریج چهارم در در صفر صغیر یا شیاف احمربین مرکب ساخته در چشم کشند و صبر و حوض و زعفران با آب عنب الثعلب طلا نمایند بعد از آن در در صفر کبریا بکار برند و با یک اندران یا بونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف جوشانیده باشند چشم را بشویند با بجمه بعد تقیه در جمیع اوقات آنچه محلل ریاح باشد عمل آرند و در ابتدا دویه مسوده و قالیقنه که در ابتدای ریج بکار می برند استعمال نمایند و اسفنج آب گرم و سرکه ترنوده بر پاک گذارند و آب صبر و زعفران و چشم چکانند و بر پاک طلا سازند و در حمام داخل کنند و اغذیه محضه بخورند و از چیزهای بادی و سرد بنعم و بنجر و فو که رطوبت کثرت غذا پدید آورند استعمال اطریفل وقت شب و خوردن معاجین محلل ریاح مثل قلائی و کوفی نافع و شستن رو با بجمه آب بجمه گرم و تقصید چشم بعد منقشر مطبوخ و سرکه و گلاب و غسل چشم و نگه داشتن آب بجمه نیز درین نوع مفیدست و در بلغمی بعد از نفع مسهل بنعم و حب ایاچ تقیه نمایند و بعد از ایدان جوشانیده فقط با غمز قلیقنه خیار شکر حل کرده غرغره کنند و اگر خفاشند کچین بروری یا غصلی آینه در اطریفل کبریا و اطریفل مسود و در بنجر و شوره با فوج و دراج غذا سازند و بعد تقیه بقیقنه احمربین یا در در صفر صغیر استعمال نمایند و سرکه و آب گرم اسفنج ترنوده کشید نمایند و صبر و سرکه حل کرده طلا کنند و یا صبر و زعفران حوض اکلیل الملک شیاف مایه و آب عنب الثعلب طلا سازند و تقصید برگ بیدار خیره و توق مخلوط با نیک شبت نیز نافع و با بونه اکلیل الملک صومر مرزنجوش نام جوشانیده چشم را بشویند و بعد از آن در در صفر کبریا و شیاف احمربین مرکب ساخته چشم کشند و در ریض ماد حمام نشانند و اگر تحلیل میرد آب صبر و چشم چکانند و بر پاک طلا سازند و اگر تحلیل افتد اندک ماده بسوی چشم محلل ماده مسوده مذوی است و باقی علاج در بلغمی نمایند لیکن دویه قالیقنه را در هیچ استعمال کنند و در مالی بدستور بلغمی علاج کنند و یا این مار الاصول دهند پوست بجمه با دیان پوست بجمه کاسنی بجمه از سر پوست بجمه کبریا پوست بجمه کبریا چهار ماده با دیان طوطی و در سر یک نه باشد گلخانه چهار توله و بعد از نفع تقیه حبس ایاچ و خیار شکر و ترنجبین و شربت دینار کنند و بجملات چون یا بونه و اکلیل الملک صومر و مرزنجوش تحلیل نمایند و اگر در سر و آمد و صبر و با بونه و اکلیل الملک آب با دیان تانه طلا سازند و شیاف و بیار حرن چشم کشند و در سوداوی آب و طبیب انفخ دویه تقیه سودا نمایند و بجمه کبریا در سوداوی که شست بعد شیاف احمربین و در در صفر آینه کشند و از اغذیه و اطعمه هر چه در او دام سوداوی و سرطان مخصوص است عمل آرند و شیاف که در در سوداوی مذکور شد با منافه و زعفران و در نیم باشد طیار ساخته کتال مطبوخ آن گذاشتن اسود و غلغلی بکار برند و اصلاح اغذیه و تطیل و استجمام نمایند و درین نوع تقصید و تطیل استجمام قلیقنه و بعد از آن از جهت تلئین ماده و تحلیل آن عظیم نفع است

السنه

بدانکه نظر کنند بر این چند معنی اطلاق می کنند یکی بر کون ماده تحت فرید و دوم بر کثرت یک و این هر دو جدا جدا اند که هر دو در سوهم آنکه چشم را حالتی شبیه بر کثرت است شده و چشمی که شده و با صبر و حوض و شیاف که در جمیع شیاد خان خیار آلوده نماید و درین چشم خود را از حالت اصلی عظیم بجمه تحلیل و بلغمی اکثر است و در یا بر چشم خارش کنند

یا حب ایا ریح کنند و مارا بچین دهند و فصد رگ پیشانی و رگ باقی نیز مفید است بعد غرغره بکنجبین و ایا ریح فیه انما یدرس شیاف احرارین و در وصف صغیر و
بر و در حصص و شیاف بنیل بکار برند و بعد از آن در آخر شیاف صغیر کبر استعال سازند و ادویه افکند و چون با لقیون و کل غریزی در دشتانی
در چشم کشند و کل طفل و طفل نو شاد و هر کدام یک درم زعفران چهار درم حنظل شش درم سنبل الطیب چهار درم کافور یک انگبخت سوده دست و صبر
حنظل یکی پوست بلبله زرد شیاف ما یثا سادی سوده در چشم کشیدن نیز مفید و کمید چشم از بابونه و اکلیل الملک و اندکی نمک سازند و تمام حمام کنند
و در روغن گل یا بنفشه بر سر مالند و ضماد بابونه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و کاسنی تازه و باروغن گل اندکی سرکه نیز مفید و کذا چکانید و کلاب که در آن
ساق خیسانیده صاف کرده باشند نافع و اگر از طفل بکیرم نبات بیدرم کافور ثلث درم نرم سوده آب شیاف ساخته آب سرد حل کرده در چشم چکانند
حکله و طعمه نافع و کذا اگر گریب فلفل سیاه و سفید و برنگ کابلی مقشتر بنیل بلبله بلبله نمک لاهوری اصل اسوس و توتیای کرمانی مسادی باریک است و در شیر قزاق
و خیمه سرشته شیاف ساخته در سایه خشک نموده بروغن کاه سوده اکتال نمودن و از آن حکله و طعمه و نقیصه بصر عرب الطیبای هندست و شیاف زعفران نیز نافع است
و غذا است و در چشم مثل کحل و آن نان صاف و از فوکه انجیر و انگور و سوز خورند و در خارش و سرخی چشم که از بوی بخل میشود و فلفل سیاه و دو نیم عدد و برگ نیسپ
دو نیم عدد و گل دیگران که سرخ باشد بقدر نا شده از جوب بانس و در کاسه صیتی خوب حل کنند که سیاه شود اندک در چشم کشند و کذا از هر ماهی رو به خشک کرد
و در آن یک و در می شور و قطعی با و سیر سرد و در خوب صلا کرده اکتال نمودن جهت خارش و آشوب چشم که از بوی بخل بمرسد معمول و در جوب صاحب بقای است

ط ک ر ف ه

و لن نقطه سرخ است که در سفیدی چشم افتد و گاهی در آخر تیرگی و سیاهی اگر پیش شدت بماند و تمدد و قیاح و جوش خون یا انفجار درم قبل از قطع
یا منبر چشم است که رگها انگشتانند یا از بلند و صرغه قوی و حرکت حقیقت مثل فی شری که در رگهای کبشاید و گاهی طرفه به شور و دل و قرحه مؤدی میشود و فرخ
سیک و در اکثر صاحبان از حبه حاره و صبیان را و در ربع و بلدان حاره عارض میشود علاج در ابتدا از بال کبوتر بجه پر کلان بکنند و فوخی که بر شش پر ظاهر شود و هنوز
گرم باشد و چشم کشند سه مرتبه هر روز تا سه روز و قطعه خون شفتین و فاخته و در شان و خون بازوی بطور غالی نیز مفید است و اگر خون از پر
ظاهر نگردد و در بال این طيور رگ بزرگ تقصص نموده به تیغ حجامی خون از آن رگ گرفته گرما گرم بچکانند و نیز فیبه بدن خون تر کرده بالا می چشم یک ساعت
بندند و اگر خواهند قدری گل ارشی یا گلی و یا قیولیا در آب گرم حل کرده و در خون آمیخته و در قطره در چشم چکانند و در انتها عملات مثل کنند و در موشق و زعفران
و خون آمیزند و در کتاب گزیده نوشته که بعد از قطعه خون کبوتر یا فاخته با گل ارشی و انتها آب طبع اکلیل الملک لعاب حلیه مغسول و چشم چکانند و یا کنند و سوزش زان
در چشم چکانند و در نوشته برگ عنب الثعلب نیز تازه و اندکی نمک لاهوری سائیده و چشم ضما کنند و در فوکه صبر و سرکه عوض نیست یا اکلیل الملک با دم الاغین و صلا
باز عفران حدس شش در روغن گل زرد و تخم مرغ ضما نمایند و طبع صغیر و اکلیل و زونا انکباب نمایند و فوکه یا بنیه تر کرده کمید چشم کنند و چشم البصماب بر بندند و اگر شفتین
گرفته و در سر بسته آب گرم تر کرده کمید نمایند و در جوب خون از چشم مجرب است و صاحب شفاء و الاسقام است و اگر سنگ یا آتش خوب گرم کرده از خاکستر پاک نموده شراب
برمان باشند و جال آن بگیرند تا اشک سائل شود طرفه در عمل یک دو بار زائل شود و اگر سرکه عوض شراب کنند نیز مفید و مجرب است انکباب بر سر که کلاب
کسادی خوشانیده و کمید بدن نیز سرخ الا بر است و ضماد از گل بنفشه و تخم کاه و کشنیر سبز و مکوه هر یک سه شانه غرغره حنظل هر یک چهار شانه نافع و الظاکلی گوید که
از مثل ضرب باشد و همان وقت معلوم شود پس چیزی از چکانیدن مثل فندق و زیره خامه نیست یا خون کبوتر مخصوص سفید یا هر دو و غیر آن اول فصد قیال کنند
پس رگ گوشه چشم کشانید اگر امر او تمام می گردد و الا اسهال به نقیص صبر یا طبع خیاشنبر و تر سندی کفایت کند و لعاب حلیه یا بیدانه کلاب چکانند و چیز
که حل خون نماید مثل آرد با قلا و قوطم یا خمیر آب صفصاف سرشته ضما کنند و شیاف مرارات در طرفه چکانند که از عفران شش زان یا شیشخروا و آنچه تحلیل آن کند و بصیر را نیز از
و مجرب است این است که طباشیر و در روغن بنفشه سوط کنند و کذا از قوطر و روغن گل اسکر که کذا اسندروس بشیر زان بر سنگ سائیده چکانیدن مجرب است
چون دانه چینی یک جزو که نیم جزو و ناخواه سدس جزو بسایند و هر روز درم بخورند و از آن اکتال نمایند و و انیکوست و هم و گوید که در اول چکانیدن شش زان

بروغن گل مجرب است و کذا آب دین صائم که تجرب سویدی است و بعد از بره و نمک فندق بدان خاییده و بر پا چم فشرد و آب آنرا تقطیر نمایند خصوصاً
اگر بزرگ گردد و در طریقه کتب تجزیه سیرکین گاو و کدر رساوی و کشاده داشتن چشم برخان آن نفع و ترب و کلیل هر دو پخته ضماد کنند و فیله غریبوس گفته
که طرفه اگر قریب العهد منخ باشد باید که کلبه باب نمک ضماد آرد و با قنداقین نمایند و اگر زائل نشود آب ترب چکانند و پوست ترب و نواریس و قدری
سیرکین که پوست بالای چشم ضماد کنند و قطره نو شادریا نمک لاموری در آب ساده یا آب ترب حل کرده و کند رسوده در آن آتیه نیز در طریقه کتب مفید و در شیا
وینار جون بسیار نافع است و شیا فندق و شیا فندق زعفران و در طریقه کتب در آن سنگ مقناطیس است و شیا فندق که در آن زرنیج سرخ
داخل است هم نافع و اگر فایده تحمیل مطلوب باشد زرنیج صفر و احمر در خون ال کبوتر یا آب کشنیز سبز چکانند و یا از زرنیج سرخ و کند رسوده و مر و اشق و گل فندق
در سفیدی بهیضه یا شیر زن شیا فندق ساخته آب کشنیز سبز رسوده و چشم چکانند و یا زرنیج صفر از روت هر واحد یک جز و جز فلفل نیم جز و سائیده بلعاب حلشیاف شیا
اکتال نمایند و تقطیر شیا فندق از زرنیج سرخ و و متقال از روت امیران شادریا صبر قلیما هر واحد نیم گرم شکر یک گرم ساخته مجرب است و اکتال فلفل یک گرم و در پی
نیم گرم کریم کیدا آگاسی مثل غبار سائیده و کذا تناول آن هر روز دو گرم نفع عجیب بخشد و یا زرنیج احمر رسوده در آب انداخته حرکت دهند و بگذارند تا نه نشین گردد
پس آب صاف گرفته یک گرم کرده و چشم چکانند و گاهی ضماد شادریا سوخته بسره یا شراب و کذا سیرکین که پوست بسره یا شراب یا مویر منشی تنها یا بسره که و کذا لسان نمک
و نیز تازه و پوست ترب و همچنین تقصید بسره که کرات و یا کریم جوش کرده سائیده بمعلی آرد و ایضا از اوویه مفروه مفید طریقه اکتال نیز یک یک بسره و یا
سائیده رسوده و کذا العباب تم کتان و العباب حلشیاف یک گرم و تقطیر کلاب و شیر و ختران کذا زرنیج در آب تر کرده داخل شود صاف نموده و کذا آثار ترش شحم او کوفته با سو
افشرد و باندک شد پخته تا قوام آید و اگر در کذا صبر محلول در آب گرم و کذا عصا که جرم و کذا شیر و ختران گل ارمنی و کذا اما و الجین کذا دم الاخیرین محلول در آب کذا عصا
در قتل و ضماد مویر منشی رسوده بسره و اگر زائل نشود سیرکین که پوست زرنیج رسوده و کذا فوچ نهری کوفته همراه پخته و کذا سائیده که سیضه بروغن گل شراب صوف کوفه کذا زوای خشک
بشراب پخته و کذا العباب تم کتان و علبه و کذا با بونه پخته و کذا زرنیج رسوده و سیضه سلق بروغن گل آینه کذا آله کوفته بشراب کینه پخته و کذا زرنیج سیضه سلق با کلیل الملکا
مسحوق و کذا البوس است و برای طریقه قوی نرمین سیاه ضماد خردل یک جز و انجیر و جز و رسوده پخته و تقطیر زرنیج سرخ محلول بشیر و ختران و ضماد خاکستر مطبوخ در
شراب یا اکتال ناعزاه و زوای خشک بشیر کاف نافع است و تقطیر خون جزه مرغ در طریقه نرمین و با دم نیز مفید و اگر حلشیاف پخته صاف نموده قدری صمغ حل و در آن
نمایند طرفه را مفید بود و اگر لیلید آب حلشیاف رسوده اکتال کنند یا صمغ نفع بخشد و بدانند که در طریقه باید که اول ملاحظه نمایند که بدن و منشی از خون شادریا محلول بود و یا نباشد
فصد نمایند خصوصاً و قشک با طریقه جمع و چشم هم بسبب ضرب و لطمه غیر آن از اکتال و اگر استلاد ستر نه باشد اذقیال اگر مافی از قصد باشد حجامت بین کتفین نمایند
و اگر استلاد از غلط دیگر باشد بسره و یا باج و حبیب شیا فندق و سیرکین و اگر محلول گردد و سقران اسافل بدن بمطبوخات سهله و حقنه و شیا فندق کنند که
جذب ماده از سر حاصل گردد و پس تقطیر نافع نمایند و اوویه موضعی استعمال کنند و ایضا آنجا که سبب قوی باشد اول فصد سر و نمایند و حجامت بین سیرکین و سیرکین و سیرکین
صفر یا سطیج یا لیلید یا قو که تقصید سازند و یا رجات استعمال کنند که بعد از آن بدوای غیر حاد تقصید مانع یا باج و حبیب شیا فندق و حقنه ناز و حقنه لغایت مقصود
و شیا فندق احمر لین در شیر زن رسوده و از اکتال و اصل لوسن بنفشه گل بنفشه دم الاخیرین عسل شکر زعفران مکره هر یک سائیده و زرنیج سیضه مرغ و غریبوس
سرشته ضماد کنند و اگر باقی ماند زرنیج سرخ چکانند و بعد سیرکین زرنیج خام هر یک سائیده زعفران چهار سائیده و دو کزاده سوخته هفت ماشه و چشم کشند و این در ور
سهمه فوچ را مفید است و خصوصاً آنکه بعد جماع بر شکم سیری بدید آید برگ مکره و تخم کشوث هر دو سوخته سنگ مقناطیس حل بسره و اید سائیده ریگی که زرنیج جلاد
نقره با و میکنند امیران جنی حنض کبی هر یک سه ماشه نبات برابریا باس در عرق کیوژده در سنگ سماق صلیب کنند علی الاقصال پس دارائی سیرکین
سفت باشد گذرانید بهار برید و گویند که هرگاه بعد از آن فصد با دوویه مذکوره است نموند و از آن بخارج محلول نشد بقره و میان هر دو شانه حجامت نمایند و شفا حاصل
مسطوب است که بقره حجامت کنند پس نشان خطر و سمک مانع در آب سرکه قدری بروغن گل جوشانده صاحب طریقه شیم کشاده بران الکباب نماید که فی الحال طریقه
زائل شود و غذا درین مرض مزوره مایش مع مغر با دم سازند از اغذیه قوی مثل گوشت مرغ و شراب شیرینی بسره کنند و طریقه که با دوویه و بعد فصد و تقطیر شیر و لوبان است

و یا سفیدی بجهت بریدن گل هر یک سنگرم و بد آنچه در ضرر چشم خواهد آمد تسکین درد نمایند اگر بوم چشم انجامد و بادوی در غار عین شود بسبب انقباض مایه بعد
شیاف ابیض و سفیده بجهت چکاندن و شیر زدن از یک نان در چشم و دشت بعد قطره و غیره که در علاج رده چاکد شست بمل آید و یا غده را در ده دندان کنند و بعد
زوال رده علاج طاقه کنند و اگر تحلیل نشود ناخواه در چشم قطره کنند و بزده بجهت و عدس و قدری زعفران و روغن گل چشم ضا و سازند و آب ریاحین مانند بالوت
و اکلیل الملک و تمام چشم را بشویند و اگر ازین هم تحلیل نشود آب ترب در چشم چکانند و اگر با طریقه و چشمه خرق و قرح شود لیره و شک خائیده در پایه چکانند
آب او قطره کنند و بجهت سفیدی بجهت مرغ آلوده چشم گذارند و ضا در یک خلط بنایت سودمندست و اگر بادی خرق در قریه باشد علاج او کنند و بجهت
مقبضات مثل سنبلی زعفران مع گل سرخ و اقاقیا احتیاج افتد و گاهی در چشم چیزی بخلد و ازین طرفه حادث شود و درین صورت با وجود علاج طرفه احتیاج
باخراج آن چیز افتد پس اگر بزرگه باریک باشد بربیل بر آوند و آخره کتان بر آگشت پیچیده و در چشم بگردانند و گاهی آن چیز خفته بود و در آرد و شستن ببارک
بالا هر گرد و ناخچه از غبار و غیره باشد کاشدن چشم و آب شیرین صافی و قطره و در چشم زایل کند و اگر سبب طرفه خراج بود و شیاف ابیض و شیاف ابیض
کنند با جلد در علاج طرفه تمیل کنند که چون نخور شود زایل نمیکند و گاهی متعفن و متقرح میشود

دست

و آن بشور صلب است و سرخ یا سفید است که در قریه پدید آید و اکثره بکلی از دو موق و گاهی در زیر جفن افتد و گاهی اگر در حلقه سیاهی چشم دانه خرد و کثیر العدد
مثل دانه مراد ظاهر شود و این مرض در انتهای رده بیشتر غرض گردد و بسبب اجتماع فصول غلیظ از دم تکلف و یا بلغم غلیظ است در ملتحمه و نشان و موی
آن مائل به سرگی و بلغمی سفیدی است و بقول الطاکری رنگ آن دلیل براده کائن از نیست پس سفید از بلغم خالص بود و سرخ از خون و علی هذا القیاس این
مرض سلیم است تا وقتیکه خرق ملتحمه نماید و خرق آن نادر بود و سببش در فساد مزاج و دفع است و آنچه زیر یک سفید خارج شود و سبب بعضی دفعه و بلغم بکلی باشد
و غلط مواد از اسباب مادی است و قلت تنقیه و پوشیده داشتن چشم بسیار منع از آن گردانیدن خواب بر روی سبب عظیم است علاج اگر سبب خفیف بود
ر نادره بکتاب تر کرده چشم نهادن مخصوص وقت خواب کافی است و لا تنقیه نمایند از خلط غالب مثلا بقصد در بشور سرخ و موی و بمسح صفرا و کشانیدن آن با شیر
و آب تمر و شکر و یا با شربت بنفشه در موی و صفراوی و غذاهای و رات دهند و دیگر مطبوعات و لطیفه تدبیر و در شیره سفید بلغمی بسبب بلغم و
حب ایامی و کذا غار لقون باور مانی و در سودای طبعی اقیون و یا نفور اشتیوان و غیره و سرخ قرط و بعد تنقیه کرده باقی باشد در سرخ شیاف ابیض مع در موی
کشند بعد از آن ملک با تها و با در و دردی و یا زعفرانی پس زرد خطاطا بار بکار برند و حکیم علی مینو سید که بعد تنقیه امیران چینی یکد انگ و نیم گل سرخ و در دم
شیاف نامی شاهر واحد نیم گرم نشاسته کثیر از عفران بر کد ام یک دانگ باریک سائیده با یک عصی الراعی سرشته شیاف سازند و سفیدی بجهت شیرین
سائیده اکتال نمایند و چشم را فاده مورب به بندند و بعد به آب ستمگی کشاده شیر و خمران در چشم و دشت و عصی الراعی و اطراف کاسنی در یک غلب باریک سائیده
و با سفول آینه چشم نهنگ که تحلیل و دم و تسکین حدت کند بعد آب غلب سبب مرق و شیر و خمران و سفیدی رقیق بجهت و اگر بجای شیر و خمران خرد کنند بهتر
باشد بطور آرد شیشه کرده بچکانند تا که هم آمیزند و هر ساعت در چشم چکانند که تسکین حرارت دوم نماید و گاهی تنها هر دو شیر مذکور قطره و گلاب بز عفران نافع بود
شیره سفید بلغمی شیاف حملین و لا پس شیاف کند بکار برند و اگر در بیجا بک باشد بجهت بصره و عود دهند بعد لعاب حلیه بانگ صبر چکانند و در سودای اول شیاف
ایا کشند و کل بآب بادیان که در آن اشق و صمغ حل کرده باشند استعمال نمایند و گویند که اگر ازین گرم نباشد بر بخار آبیکه در آن با بونه و اکلیل الملک باشند آن جوشانند
باشد و الکباب نمایند و بنشیند اگر کوفته با پیچ خلط کرده در چشم ضا نماید و باید که ابتدا با ستقرای بدن از بلغمی اقیون کنند و بعد بجز و یک شربت حب ایامی بخورند
و بجز روز صبر کرده فصد قیفال کشانند اگر قوت تحمل باشد و انشی مثل اسهال یا قی یارعات نباشد بعد اکتال شیاف حملین محلول بآب بادیان کنند اگر لرج
متحمل این باشد و فاده بکتاب تر کرده بندند و شیب بسته دارند و این مرض صعب نیست تا که طریقه بکافد و هرگاه دقه منع نشود و دمه باقی ماند و توتیای سندی
و کل هوشانی و الاکیا طلا و خاکستر طر فاسائید بجز بختی کمال نمایند که نشسته و غرضیت طبعی و منع و دانه و نکند و گویند که بعد از آن طول مدت ادویه تیز چون پاسبیقرن

خفک نمایند و نرم سائیده اکتمال کنند که مجرب است و اکتمال برآورده مس که در بول خیساییده باشند و کذا الکحل مایه بابل اوامه فشیشتا از مجربات بول سبیل است
و اگر برآورده نخاشد و در بول کبود تر کرده بآب پرورده البقر شسته و اصل السوس هر دو برابر در سنگ ساق سخن بلوغ نموده بکار برده حاجت برطرف می شود
و آنجا که خارش سرخ و دانه از زردت در بر صمغ عربی هر واحد یک گرم نبات چهار چند ذمی نبات طباشیر و سماق چهار صه نبات بگلکاب صدایه کرده کحل سازد و شیا
ساق کشیده و از او بیه کر کشیاف صلفطیقان و شیاف خضر و شیاف نخل که دو صمغناطیس است و شیاف شنب جلتار و روغن که در آن صابون است حب
هندی و حب سبز و حب رمد و کحل سبل مجرب و کذا اللہ خان و کحل مجرب حکیم شریف خان و شیاف زنگار و شیاف قح الاذن شیاف دهنه و زنگ و شیاف یاسین
و کحل نخل و اجاره و غیره لوی و برود و صمغ همه برای سبل مفید است و ننهای اینها در مد و ظفره و اکثر دیاض این نزل الما و کذا و در استعمال شیاف که در شنب
و کلتار و عصا و حینه اتیس و کذا درانی و عصا و حصص خفک کرده و صمغ سماق مخلول ساخته باشند مجرب را در سبت و از او بیه مفرد و تناول اکتمال جز بود
و بیه کباش و فضل و شراب سارون و سوط عصا و قنار الحما شیر زن یا شیر بر وزن بادم تلخ و یارته بآب مرزنجوش که عجیب است یا تخم حنظل بآب مذکور چند بار
و اکتمال مجرب ماه کذا و زوت کذا عصا و قنار الحما و خفک کرده سوده آینه که فعل عجیب دارد و کذا از زردت و شکر طبرزد و زعفران یا یک سائیده
و کذا از زردت مرئی یا شیر زیت با زخفک کرده سائیده و کذا صنوبر محرق مفصول و غولان کوفته بخینه آینه که عجیب است و کذا تخم بلبله سوده بسل کذا قلع قطار
نافع سبل است و احتمال طعناض اترج و یا زنگار و یا کنگ یا شک در او بیه سبل مقوی فعل آنهاست و بعضی مجربین مینویسند که اگر زنگار و شیر و زعفران و
سکه و شنبه و زعفران سی خوب بسایند تا که غلیظ شود پس خفک کرده استعمال کنند سبل و در مد و ظفره و بیاض را قلع کند و کذا کاک اکتمال زعفران
توبال حدید و سادوی فوشا در سبل آن در دفع سبل و بیاض مجرب است و گویند که اکتمال بانیسون بخمزه نافع است سبل مزمن است از جهت تحلیل ماده آن
و نوشا در سخته و شنب یا نی سوخته نیز برای سبل مجرب است و در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که سنگ بصری و طباشیر و کلان آب شیمیدن و چشم کشیدن مفید است
دو دام بیه کین مرزنجوش و غیره نافع است و در سبل یا پس قبل از اکتمال و در اول بعد آن روشن بجام و اکلباب و زنجار آب گرم لازم شناسند و بر طبیب دماغ که شوند
بر سبیل و یک صداع سودای مذکور شد و اکتمال مایه بکار برند و در صورت عرض حرارت در سبل با خسته بلبله اکتمال باید نمود و ایضا در سبل که با حرارت
در و باشد این شیاف سود بکار برند و مفید است بجز درم اقا قیام مفصول سه دم سنبیل یک گرم مرزنجوش چهار دانگ باریک سائیده بآب شیا ف سازد و کذا
در چشم کشند و کافور و فین بیه و بعد از تسکین حرارت معادوت نمایند با دویه حاده و شیاف انحرکین و در دم صغیر بکار برند و بعد از آن اطرحا لبطقان فیه و
اصفر کبیر شیاف صفرد و خضر و کحل غریزی و بایقون و روشنائی استعمال نمایند و یا آب انار و خورش یک جز و شنبه کف گرفته ربع جز و آینه و شیشمه کرده
بست روز و آغاب بدارند و در ظرف مس کرده استعمال نمایند و آنجا که بابل رمد جار عذش و خورش داروی سر و شل شیاف بیض و زرد و ملا یا و صمغده بار
استعمال کنند و بر تفهیم سر و بدن و جذب ماده با سفل و اکتمال شاد و خفک مفصول تناعت و در زرد و زده تخم مرغ بشت چشم نهند و زرد را غبار بکشند و ایضا که در
زائل نگرد و از او بیه حاد احتراز نمایند و در سبل هر دو با مفید بود مانند شیاف سماق بکار برند و شیاف مذکور در حالت اکثر حکم مجرب است
و اگر با خارش شدید بود و هیچ چیز شل سماق فقط یا باندکی از زردت و صمغ نیست و بقول محمد زکریا تعاهد فصد دست و پیشانی و اسهال و ترک تناول نمر و حلا
و اجتناب از شراب و شکر و مداومت حمام بخلائی سده اگر بدن تلی نباشد و اکتمال بشیاف خضر و اسهال و هر ماهی دو مرتبه بطبخ آفتیون درین مرض
می باید و سبل که از تبار بر نهاده زوال نپذیرد و غلیظ و مزمن و سخت باشد و منع بصارت نماید و بعد تفهیم بدن بدست کار بهوشیاء رجوع نمایند که بآهن قطع کند
بقول بعضی شیاف قلعند پنجه حاوی صغیر و شیاف ساه و شیافانی که در آن قلع طار و زنجار هر یک سه دم است و چند روز سبل غلیظ را رقیق و فانی بکنند
و از نقطه آن بجدید بیه نیاز میسازد و درین مرض غذا جید الکیموس مثل گوشت ماکیان حلوان خوردند و اگر حرارت باشد اسفانخ و مزوره ماش بمغز با دم دهند
و در جمیع انواع سبل از استملاطی طعام و شراب و صیالح و کثرت کلام و جماع و طول سجود و جمیع آنچه باعث امتلائی وجه و عروق دماغ گردد و درونی جرع و غبار و دخان
و سرنگون کردن و طعام های بخار انگیز که در آن سیر و پیاز و گندم و سول و سواد چون عدس با قلا و غذا های غلیظ چون ماهی و گوشت گاو و هر سیه و قدید و غیره

منشی

و اینیات و علویات خوردن اجتناب نماید و استعمال روغن و فربه و کذا از سوط و فطول قبل از تنقیه قبول نمین و استعمال او و یه حاره در این
 حذر کنند و ایضا از مضرات احتراز کنند و باید که بالین صاحب این علت بلند دارند و از خواب بر قفا منع نمایند و قهقهی دیگر از سبیل است که قبول نماید
 آنرا که گویند و آن در کینه مستور شد و انطیاقی گوید که ابتدا بغض کنند و در دم بلین نمایند بعد از آن غلیظ را قطعه کنند و در رقیق و باقی از کینه طحال
 حاده مثل اسهال یقون و بر در نقاشین و روشنائی کفایت کند و اگر از حدت اکحال تغییر در دماغ پیدا شود و نوبت انصباب ماده باشد تقویت آن نمایند و طبعیت
 اکحال کم کنند و بر در بعضی قصاص در زرد و در مجربات سحره در آن کمال مؤلف من است مصار و خرقه خشک عصاره قشال الحار خشک هر دو را در یک
 انیسون قرقر زنده هر دو را در یک جزو کوفته بجز بخیته در سر که اندر سان پوست بپزند تا لیکن خوب بوشانیده و بدون صاف کردن ده روز گذارند تا بپزند
 بجه صاف کرده و اگر بپزند تقیه او و برین کسند و اگر نخواهند ترک کنند و هر بار که خشک شود باز ترک کنند تا پنج بار بعد از آن صاف کرده و بپزند
 و این از اسرار مخفی است و صاحب این مرض در حمام ناشتا داخل شود و بعد از اطالت کند و قصد درگ پیشانی و تقیل ششم و سوط و حرکت
 و قرب آفتاب و آتش کند و بعضی ادویه میهند به نافع سبیل پوست بپزند و پوست بپزند آله پوست دخت نیب گلوی سبز چرشته تلخ
 صندل سنج شاهرخس برگ خاگل مندی هر یک تولد بوشانیده صاف نموده یک دانه شمس آینه بپزند و پانزده روز استعمال نمایند و یا صندل
 سنج بول تبر پوست نیب صندل پوست بپزند و پوست بپزند آله با نسه هر یک دو دانه کنگی سه دانه مغز فلو س چهار دانه چربش یک نیم دانه بخیل گلوی
 هر یک دانه هم با کوفته هر روز دو دانه در آب بپزند تا نیم پا و با نسه صاف نموده دو دانه شمس آینه بپزند و تا چاره روز لعل آرد و اگر برگ نیب
 برگ تر بندگی برگ سرس زرد و بوب شب یمانی بریان افیون هر یک نیم دانه با نیک سائیده و در آب بپزند و در آب بپزند و در آب بپزند و در آب بپزند
 و قدری در چشم قطره کنند نیز برای با سیل مفید بود و چو سبزی سبز رنگ یک دانه با نیک سائیده و در آب بپزند و در آب بپزند و در آب بپزند و در آب بپزند
 و بیاض را نان است و با چوب گوش انسان بشه آینه شبان بسته نگاه دارند و آب سائیده و در چشم کشند و یا مغز تخم بیدار نیم یک عدد نبات یک شقال
 از زرد مدبر شقال با نیک سائیده در در نمایند و یا در چشم کشند و در شانی استعمال این در در این صاب بجز در افیون ناله بسیار هر یک یک شقال البوس
 کثیرا هر یک شقال کوفته بپزند و آب جها بقدر بند بپزند و هر روز یکی لاکم از آن فرود برند و یا سرگین کبوتر یا آکیان در آب لیموی کاغذی حل کرده و در بینی
 نگه دارند و وقت حاجت چشم کشند و یا صندل سنج یک تولد بخیل سبزی سبز رنگ یک دانه با نیک سائیده و در آب بپزند و در آب بپزند و در آب بپزند و در آب بپزند
 و اندک در چشم کشند و یا مغز تخم بیدار نیم یک عدد نبات یک شقال از زرد مدبر شقال با نیک سائیده در در نمایند و یا در چشم کشند و در شانی استعمال این در در این صاب بجز در افیون ناله بسیار هر یک یک شقال البوس
 نافع است و یا آب برگ سرس برگ سرس هر یک یک دانه صاف کرده و در ظرف بپزنی از چوب نیب که در آن فلو س نصب کرده باشد بپزند و در آب لیموی کاغذی
 کحل کرده و بپزند و سائیده و در چشم کشند که در چشم و ناخته و یا در چشم کشند و یا در چشم کشند و یا در چشم کشند و یا در چشم کشند و یا در چشم کشند
 کافور بپزند و سائیده و در چشم کشند که در چشم و ناخته و یا در چشم کشند و یا در چشم کشند و یا در چشم کشند و یا در چشم کشند و یا در چشم کشند

غلظه یعنی ناخته

و آن زیادتی است بر غلظه که در اکثر از سوط و کاهای از سوط و مغز و یا از هر دو و یا از فوق و یا از تحت آغاز نماید پس آنچه از سوط اگر شروع کند و اکثر از ناخته
 رسیده همانجا ایستد و غلیظ شود و یا بشد که از آنجا هم تجاوز کرد و در حد قدر با بوشاند و بصارت باطل سازد و ناخته که اجتماعی او مخصوص بموق نباشد رقیق و بپزند
 غشا بود و نفع بصارت نشود و این نوع سبیل مشابست تمام دارد و فرق منها است که سبیل از جمیع اطراف آغاز نموده بگردد و ترپند و در آن وقت بسیار شایع
 و غلظه از یک جانب ابتدا کند ازین یا بسیار یا فوق یا سفلی ایضا ناخته گاهی نرم و گاهی نه و گاهی سفید رقیق می باشد و این سبیل العلوی اند و گاهی سبیل سفلی
 و گاهی تیره رنگ می باشد و این سبیل العلوی اند و قبول نه پس بولس بعضی از آن با قهقهه متفرق بود و این هر علت میگذرد و در بعضی بانی متحد باشد و این محتاج به سبیل است
 و سبیل تولد غلظه کثرت فصول غلیظه از جمیع حاصله در دماغ است که در اینجا جمع شود و قبول در بسیار سوس ماده غلظه سفید رقیق فضله دومیه و ماده که فضله سوس و یا

و نظرت آنگونه کند که مجرب و قطع بیاض است چون چشم مجرب و گلاب یا شیره زردان یا خیر و در سر و در نه یا آب قصب قطره کنند و این را از آن خلط است بصورت قرص
و سیل در جری و در سر نیز کند و این را پوشیده باید داشت که از اسهال است و کسی که بول کوک غنوم خروش خون هر یک که در با هم آمیخته باشد تا غلیظ گردد و در آن گلاب
نمایند و از آن بیاض جری از دهان است و گلابی میوه سکه در بیاض مزمن معالجه از تنقیه بدن با نجبه ملائم او باشد و تعدیل مزاج بعد از آن و اطریض صغیر
مع سکنجبین نمایند و او را قوی الاسنان مثل روشنائی و شیان صفر و چشم کشند و این کمال نافع بیاض است و در ایدار نب مجری سر و زعفران مساوی کوفته
بجر جریخته بر بیاض بپاشند و اسباب خروج از حمام یا بنده بدن زبان مرده و دارو ایضا مستحق و دوم زرد الجرجوری شکسته و در یک کوبیده و در قهقهه بپاشند و اگر
کلیج جری سبز که در سنفیدی خیال مرغ پوست بپخته مرغ و ایدار ناسفته یا میران چینی هر دو یک شقال زرد چوبه باشد و کلنج را تا سه روز در هر ل با آب بپایند
و بعد از آن در ایدار ناخته تا در و آب برگ سرس کهرل کنند و بعد از آن دیگر داخل کرده یک در خشک کهرل نمایند و هر روز و دو قهقهه در چشم کشند و وقت شب یک گرس
جوشانیده به بند بیاض و کل چشم اگر چه آب چکان باشد و فضل آبی بر لبه شود و صابون گجراتی که در چهار روز یکبار میزدیم با روغن سرشته و دو بهر
صل نموده اند که در چشم کشیدن جهت کل چشم و سیل محول محمد سعید خان است و گویند که اگر زرد الجرجوری سبکین سوسمار نبات سفید و حنظل مساوی با یک سائیده
بیک کمال آبی که میران و در هر یک که در آن جوشانیده باشد تا بهیچ رسیده باشد شسته در سایه خشک ده که بسیار میخوردن آبی که در چهار روزه شسته خشک است این را
بافتن برین کوه استخوان نمایند بیاض او در سی روز زائل کند و چون که صاحب علت مایوس باشد و حکیم عابد سرهنی در شرح اسباب شسته که این و اثر لبث اعجل لفع است و
اگر بیاض را گودی باشد و میران اشق و مرصاف بر گین سوسمار اجزای مساوی نرم سوده استعمال نمایند به است آنجا که از او و یک کایه فائده نشود و یا از استعمال
او و یک حاقه بسبب حرارت نفوذ اجزای ناده بسوی چشم باشد و دل تنقیه بمسبل لغم و حبس یا رج و شبیار نمایند و بعد از آن او و یک مذکور بعمل آید و اگر بیاض چشمی
و در و باشد و دل لقص و مسبل تنقیه نمایند و بعد رفع سرخی و در اول دو صنف بعد از او و یک قوی احتمال کنند تا خصوص بلا نفوذ حضرت حاصل شود و قلیل غذا کنند و قبل استعمال
دوای حاد تعدیل مزاج چشم بردارند تا در چشم حرارت پیدا نشود و وقت حاجت ضرورتی ترک علاج نگردد و اگر حیانا چشم از استعمال او و یک مذکور سرخی یا در و حادث
شود چند روز معالجه ترک نمایند و بعد زوال سرخی و تسکین در و حادثه علاج کنند و ایضا بیاض که بعد قرحه افتد در علاج او تا صحت تام قرحه توقف ضرورت
و بعد از آن که نه صحت قرحه بمید گردد و در صغیر و غیره استعمال کنند و بعد از آن خرم کبیر و دیگر و او و یک قوی عمل آید که باعث قطع بیاض حادثه قصب قرحه اثر آن گردد
و لیکن توقع از آن اثر قرحه نباشد و باید داشت و همچنین توقع از آن اثر جدری و اما سائید بیاض که بدون قرحه حادث گردد یا نکلیه زائل میگردد و کذا هر بیاض که سبب فاعل
او موجود باشد درین وقت علاج بیاض سودمند نیست و مثلاً صدراع و شقیقه یا سیکه ممکن باشد در از الیه یا صنی که سبب آن پیدا شود توقع نباید داشت بلکه
اول قطع سبب زوال و استیصال او و استعمال او این است و در پیروید از و بعد زوال سبب علاج بیاض کنند و بعد آنکه لازم است که وقت استعمال
دو اول حمام روند و آب گرم چشم بکشند یا بر بخار آب گرم انگلاب کنند و چشم بر آن کشاده دارند و در حمام تاروی سرخ شود و عرق آید آنگاه دوا چشم
استعمال نمایند تا نفع بیشتر نماید و اگر سرگین خطا کف کبیر دهد آن در نظری کنند و میان یک کف کبیر تخم عله و از برونه و اقلیل الملک هر یک یک کف و برگ سدا
ماه یک کف کبیر انداخته آب داخل کنند و سر ظرف را بسته بر آتش گذارند تا بجوش آید و در او کده بخار آن چشم رسانند و بعد از آن خرم مسبل یا دیگر او و یک
التمثال نمایند و قطع بیاض نفع لطیف بخشد و اگر غصه یا صنی محرق مغسول در او و یک بیاض اضاف کنند و یا که سوده یا آب منقوع آن صاف نموده در آنجا بیاض آید
و یا مر و اید داخل کنند فعل آنها قوی گردد و کذا ک شیافات مذکوره و آب و ج یا آب محلول نمک اندرانی نداشت و در حمام استعمال کردن تقوی اثر است و باید که
اگر و او را در و باشد بعد استعمال چشم را خیره نکند و اگر کحل باشد بپوشد و آنجا که در بیاض و ج علاج سودمند و یا اثر قرحه باقی ماند او و یک مصبته که
در قانون و ذخیره و غیره مذکور است برای تغییر رنگ و مشابه لون حدقه و رفع قبح منظر کار بر بند و گاهی از کثرت بجا در حدقه سبب بیاض افتد و علا پیش
تبخیر آب غلبه جریه اجتناب استعمال او و یک خفیه مذکوره نمایند و اگر در و از زروت و صبر و درم الاخوین و سر و در قلیبیای فضله مساوی
کوفته چینه و آب خالص شیاف ساخته استعمال کنند

ثخانات

گاهی ثخانات مائیه و بعضی قشور قرینه حادث میشود و مائیت در وقت قشور از قشور را بر قرینه محقق میگردد و لامحال مختلف میباشد بحسب موضع و غور در پوست و غائر تر از آن روی ترست و گاهی مختلف میباشد بحسب زیادتی و نقصان او در مقدار و عدد و که بزرگ و کثیر العدد یا کوچک و قلیل العدد و بود و گاهی در کون آنست که مائیت آن صرف بسط نیست بلکه مزاج خلط است و بحسب امتزاج آن خلط متلون بلون آن باشد و یا اختلاف رنگ آن بحسب اختلاف موضع حدوث آنست قشور اولی یا ثانی یا ثالث باشد گاهی در تمام کرم قریق سطح تحلیل و سرخ القفوذ و قلیل القفوذ و انبساط آن باشد و یا غلیظ بطی تحلیل و انقبوذ و کثیر القفوذ و انبساط آن و گاهی در غرذ و بیت وحدت و اکالیت او مختلف میباشد و آنچه در قشور اولی بود سیاه نمیدارد و سهل العلاج است و آنچه غائر بود بعضی محسوس میگردد و صعب است که کثیر القفوذ عادی باشد چه تمهید و تاکیل هر دو مؤلم بود و هر چند غائر تر باشد تمهید و انتشار و تاکیل و در و ایت او بیشتر بود و آنچه موای ثقبه باشد بصارت حضرت رساند بلکه باعث کودی است و خصوصاً تاکیل و قرصه و ماده او در اکثر نواحی اکال میباشد بسبب اختلاف مائیت با تره صفر او این علت است تحلیل و العکاس علاج و ابتدا فصد و قفاز است و تفراغ بحسب خلط غالب تعدیل مزاج و تلطیف غذا و بعد از آن قطور شیان بعضی غیر فوئی بانگی از شیان محله و چشم و چون بسیاری از آن تحلیل یافت و در ور نه نمایند و آن شیان بعضی تا زایل گردد و اگر تحلیل نیابد به احتمال نماند شیان که تحلیل آن زیاد باشد مانند مرکز محلول باشد و سکنج و چون قفح گردد و علاج قروح معالج نماید و شیخ میفرماید مادامیکه صغیر باشد با دویه بشفه علاج کنند و دوائی طین شاموس که از گل شاموس که با آن بشفه قوت میاید یکت قیره اقلیمی محسول و سر مشمول هر واحد و دویه بال من مشمول چهار دویه و بعضی یکت قیره فوین که دویه صمغ چهار دویه آب باران سوده شیان است باشند آب حلیه تمهید نماید و هرگاه کلان گردد و آب من علاج کنند

خشونت قرینه یعنی درشتی که در سیاهی چشم عارض شود

و این مائیه سبب مستعد بوست قرینه و انصباب خلط حاوی شور بر قرینه و قریه مزاج این طبقه با استعمال ادویه ماده اکاله و علامتش آنست که هنگام پوشیدن کلاه چشم چنان محلوم شود که پاک بالا بر چیزی درشت بگذرد و بسبب ایندای حرکت پاک انگشت بیرون آید و درشتی و نام هواری طبقه مذکور و جانیته کند و آن نیز نماید و تقدم تدابیر و جداساب مذکور نیز بدان گوی و در علاج اول مرطبات استعمال کنند تا غذیه مرطبه مثل زرد آب معمول با شایای چرب و عوم خفیف مثل شور یا بابت و با چرب و گوشت و پیله مرغ و فالوده مختار شیر و جوآن اگر آکن تب نباشد و اگر شرب مرطبات مثل خمیر و بنفشه و شربت عین و قریه و سر و غنمای مرطبات بخت آنها مع شیر و سر و تخم و قطورات با دوان مرطبه شیر و ختران لعاب سپنول و جز آن که در علاج امراض یا بدن ماضی فصل مسطور شده و الا یضا هر تبید علاج مرطبات مثل آب کشینر و آب کمر و آب برگ سدا گلاب بستان افزوده و یا یکی از اینها با لعاب سپنول و چشم چکانند و چون تبید بشیر بر سوده و بیشتر چشم مناسازند و شیر و ختران هر روز بر نبات متوالیه در چشم و دوشند و بعد حصول ملاست و سکون اللع اگر پیش خلط مالح یا خرفه باشد سهل صفر دهند و در طبع بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و کوه هر یک نه ماشه بستان شصت عدد عذاب است عدد و خرفلوس و زنجبین هر یک هفت توله لکند چار توله حل کرده در خون با دایم هفت ماشه داخل کرد و ادن نیز سودمند است و بهتر آنست که ماو الجین نوشانند و قطره اسرب برکت دست یا پایی بالند و سیاهی او بانگی روغن بنفشه و چشم چکانند

تنو القریه یعنی بلند شدن سیاهی چشم از سفیدی آن چنانکه بلند می و ظاهر نماید

و سببش در آمدن خلطی است در زیر این طبقه یاوری که حادث میگردد و در آن علاج اول تقیه بسهل بلغم و حب الارج نمایند و بعد تقیه ر قاده حسره و کتان آب عنب الثعلب گلاب تر کرده چشم نهاده بر بندند و ادویه محله چون زرد و قریه و شیان و حمر و چشم چکانند و آبهای گرم روی بشویند و بر بخار او انکباب نمایند و تلطیف خلط کنند و نیز اخذ بنفشه خفیفه مثل گوشت جیوه و تند و قریه و در ارج و کشک کشک و در زرد و اد اکثار غذا و متلاصغ نمایند و اگر حرارت در مزاج مریض باشد تسکین آن نمایند و اگر مزاج غلیظ بار دیا بر اعتدال باشد بر روغن مصطکی مع زنده کی آب جو طبع سحر ط کنند که بر عت زائل کند و چیزهای قابض چون شادنج و غیره در چشم کشند

در این کتاب
در جلد اول
صفحه ۱۰۰

و اگر او و یک هر که که بیاض و سیل و نظره و غیره است برود و حصر که بیاض و سیل و ناخنه و جبر و دمه و جرب و سلاق را نافع سنگ بصری
مفسول در دم پوست بلبله در روز پنجشنبه و در فلفل و امیران هر یک سه درم و یک مهندی یک درم کوفته بخت بست روز در آب غوره
بروز در دو سه خشک کنند و دیگر را سائیده استعمال کنند برود و اسود که دمه را باز دارد و بیاض بر و سرکه توتیای مفسول هر یک و دارو
درم و مراد با مسفته و درم سافج مهندی یک درم زعفران نیم درم و قریشا هشت درم مشک کا فوری یک انگلی صلیب کرده استعمال نمایند
حب انجن برای دفع چرک و جاله و آب روان و غار سن و سرخی چشم سنگ بصری پخته بریان هر یک یک دانه بلبله سیاه مغز تخم تخم نرمی هر یک
سه ماشه نیمه تخم بریان مغز تخم بلبله رسوت کف دریا سمندر بچل و دهنه قرنگ زعفران هر یک دو ماشه نبات شش ماشه همه ادویه را سائیده در گلاب
یک شبانه روز حل کنند و حب بسته نگاه دارند بر وقت حاجت و آب سائیده اندر چشم کشند حب برای گل چشم اندر بیاض حکیم اجل خان بلبله سیاه
پلاس با پخته شک لا هوری صندل سرخ مساوی آب باریک سائیده حب سائیده و چشم کشند **حرم کبیر** حب در قلع بیاض قوی پوست میضه
گره کنه خاکستر صدف مراد و سرخ کف دریا سرکن سیمان و پنج قطعیای قطعیای می شود بید خاکستر بازوی گرس هر یک یک جزو جرج المسن سرخ جبر
شیر ذق یعنی پس انگنده شیر نیم جبر و کوفته بخت بچل و چشم کشند یا در ساخته بخانه چشم بندند **حرم صغیر** و **حرم جبر**
پوست میضه در بار یک بسایند خواه تنها خواه با شکر آینه استعمال نمایند و اگر پوست مذکور را با عمل آینه در چشم کشند حرم حاصل نامند
و طریق تدبیر پوست بیضه نیست که آنرا در آب شیرین تر نمایند و در آفتاب نمند و از غبار رو شسته دارند و چون آب متعفن شود
جدیل سازند و با دستگی می شویند و پوست باریک که از اندرون آن جدا گردد و در کف و آب دیگر ریخته و همین ظرف بسته تا غبار رسیده
اول بر اندازند تا آب گند شود پس بشویند و بتدریج همین قسم مکرر عمل نمایند تا آب آلوده شده باز ماند و پوست باریک از قشور جدا گردد
پس بکار برند و اگر پوست بیضه که از آن بچه بر آمده باشد بکشد بکشد قوی الاثر خواهد بود و **اشیکه** بیاض و سیل و ناخنه را برود و در فلفل نمک لا هوری
شب بمانی انگینه تخم سرخ هر پنج ادویه مساوی گرفته در ظرف کاغذی بچوب بسایند تا بچون غبار شود هر صبح یک درم میان یک میل و چشم کشند
ذره و رادی حب و سیل و دمه را نافع باشد امیران مینی یک درم توتیای کرمانی پروده شش سوخته پروده توبال مفسول سرکه اصفهانی
پروده هر یک دو درم کوفته بخت استعمال نمایند و رور و مهندی که برای دفع سیل و بیاض مکرر بلبله آمده مغز خسته کهرنی یک عدد
نیم سرس یک عدد و نمک لا هوری یک ماشه آینه بلدی مقشور و ماشه فلفل و دمه و شور و قلعی یک ماشه باریک سائیده صبح ذره نمایند
و اگر بعد قصد سرور استعمال کنند بهتر باشد **شیاف** اسود که برای قطع ناخنه و دفع بیاض مفسول ست سرکه زنگار شادنج هر یک یک نیم درم
اقلیمیا دو درم اشق کبکینج دار فلفل هر واحد نیم درم اشق و سکینج را در شراب کته حل کنند و باقی ادویه کوفته بخت بمانی سرشند و شیاف
ساخته در چشم کشند و دیگر که هم با کمال چشم و هم بطمای حوالی آن بکار آید چون اکتال نمایند نظره و بیاض و البته ماده رمد که قطع نماید و چون طلا
نمایند سیلان و دمه و تضباب مواد را ملخ آید و جرب ست شب بمانی یک دانه عالمگیری که چارده ماشه میشود رسوت نیم دانه افیون یک ماشه
سفید که شغری توتیای سبز پوست عاتق قرصا هر یک یک ماشه آب صلیب کرده شیاف ساق در وقت حاجت سائیده بکار برند
شیاف که برای نظره و بیاض و ضعف بصری است گل نخود غریب سمن مغز تخم کهرنی تخم سرس کونیل نرم بکین کونیل نیم فلفل
گرد هر واحد عدد و شور قلعی شش ماشه سرکه گل و دیگر آن کینه هر یک یک توله دار فلفل پنج عدد کوفته اول در شیر و بخت
کهرل نمایند و در آب لیون روز سوم در گلاب پس شیاف بسته نگاه دارند و سائیده در چشم کشند **شیاف**
احمر حا و کینه بیاض و سیل و نظره و سلاق را نافع شادنج عددی مفسول شش درم صفح عربی نیم درم مس سوخته زنج سوغند
هر یک دو درم افیون صبر سقوی هر یک نیم درم زنگار و نیم درم زعفران هر یک یک نیم دانه کوفته بخت بخت شیاف سازند

شیاف زنگار محمول در سب و بیاض زنگار کف دریا شب یمانی بریان کتیر اسادی کپاس باب لمبو محق نماید و شیاف ساخته
در چشم کشند **شیاف پچولی** جهت پچولی و جاله و ناخنه مجرب نمک لامپوری یکدرم قرفل کلاه دار مرچ سیاه هر یک پنج عدد
افیون یک سنج خر مهره سوخته یک عدد پچولی سفید یکماشته کافور نیم سینی چهار سنج گونگی سفید پنج عدد اول گونگی را پوست دور کرده سوخته
مثل انگشت نماید و همه ادویه را در ظرف آهنی و دسته چوب نیم که در آن فلوس نشانده باشند باب لمبون کهرل کنند پس
شیاف ساخته نگهدارند و باب لمبو یا باب ساد سوخته اندرون چشم بکشند و بالای آن طلا نمایند **شیاف اخضر** کبرج و سیل و مصر
و گل چشم را مجرب حکیم شریف خان ست زنگار رسته دم اقلیمیای فضا اشق صمغ عربی سفیده ارزیر هر یک دو درم باب سداب بسترند و شیاف سازند
شیاف عجیب برای جرب بیاض و نظره و سیل نافع نوشاد نیم مثقال بوردن کف دریا هر یک یکدرم اشق یک مثقال زردیخ سرخ دو درم
و زنگار رسته دم قلفطار ششدرم اشق را باب سداب حل کرده و دیگر ادویه مثل غبار سوخته آینه شیان سازند و در سایه خشک کنند
شیاف که بیاض غلیظ برود و با صره ریاری دهد از بیاض حکیم و اصل خان سکینج اشق زرد و چوب هر یک یک جزو کف دریا
نمک لاهوری هر یک دو جزو زنگار رسته جزو همه را خوب صلایه نموده باب بادیان خمیر کرده شیاف مثل جو سازند و در سایه خشک نموده
وقت حاجت باب سائیده میل در چشم کشند **کحل یا سمین** که برای گل چشم بارها آزموده و بهر از با نفع نموده گل کفد چهار صد عدد
گل جنبیلی چهار صد عدد قلفل گرد چهار صد عدد شب یمانی بریان دو درم پنجه خوب بار یک کهرل نموده در چشم کشند **کحل طری**
جهت رفع بیاض بعد از است و در اندک زمان قطع میکند شیشه سبز محرق مغسول دو درم باده ارزیر اشق کف دریا هر یک یکدرم کحل سازند
کحل قلفل نافع بیاض و سیل و نظره و درم کنند و کدورت چشم و شبکوری قلفل گرد یکماشته در زیره کافور یا زرد کرده خشک نموده آینه باده
هموزن آن باب لمبو تر کرده خشک ساخته سنگ بصری گرم نموده باب لمبو چهار بار سرد کرده غنیم کهرل غنیم یا سمین هر یک یکدرم
باریک سائیده بکار بند کحل صابون که از حافظ عنایت الله حکیم شریف خان رسیده و جهت بیاض و زردی آب تجربه کرده اند صابون
پنج درم نیمه قندهار مال هر یک سته و نیم باشد صابون را از کار بار یک ریزه ریزه کرده و در ظرف آهنی بر آتش نهند تا مثل آب شود بعد از آن سیله قهقهه
بال انداخته از دسته آهنی حل کنند و زیر آن آتش نیز نمایند تا که رنگت اسیاه شود بعد از آن فرو داده نگهدارند وقت حاجت مثل آن خشک نشانی بکنند
گرفته و صدف قدری آب انداخته و در آن خوب حل کنند و در چشم کشند بعد رسته روز بار استعمال نمایند **کحل مجرب حکیم** که از الله خان بهمت
سبل بیاض شادوخ مغسول ده درم پوست بلبله زرد و زنجبیل هر یک یکدرم قلفل سفید دو درم نوشاد یکدرم تیار ساخته در چشم کشند
کحل مجرب حکیم شریف خان برای سبل و ناخنه و بیاض مس سوخته شادوخ مغسول هر یک پنج ماشه اقلیمیای فضا دو ماشه زنگار صبر پوره ارسته
هر یک یک ماشه قلفل گرد و در قلفل زعفران هر یک نیم ماشه کوفته پنجه سمره سائیده در چشم کشند **کحل مجرب** برای سبل بیاض و غیره و توتیای قلم باد سیاه
انزروت سفیده توتیای بارونی هر یک یکدرم قلفل ده عدد قلفل سیاه هشت عدد خشک خالص یک ماشه زرد و چوب زرد عفران نیم قند یا بار زرد و چوب ستور
مقرری تیار سازند **کحل** برای اکثر بیماریهای چشم چون بیاض و نظره و سیل و حرمت و ضعف بصرد و معده و جرب در عمل است پوست بلبله زرد و پوست بلبله آله هر واحد
نیم رطل در دهنه رطل آب شیرین یک شبانه روز بکشد و آب صاف گرفته چیست بقدر نیم یا یک سبب است بار گذاشته و آب کمر سرد نمایند که بقدر دوم
ماند از آن چیست سمار سازند و در چوب نیب نصب نمایند و شوره قلمی سفید گرفته از آن سمار و چوب یا یک سبب است تا که زنگار سیاه شود و چشم کحل شود
کحل جهت سبل بیاض و تقویت بصرد و اراض چشم بسیار نافع است ما میران یک ماشه قلفل یک ماشه دریا و آنا شیره چنانچه در سایه خشک نمایند سنگ بصری
سمره سفید و دوجی زرد و چوب پنج گلاب هر یک یکماشته غنیم کهرل کونیل انار کونیل بکایت هر یک همه را با یک سائیده در روغن کافور یا زرد و چوب نیم
سره روز نمیر نمایند بعد از آن بر پارچه سنج مالیده و نقیله ساخته چنانچه روشن نموده کحل در ظرف است یعنی خام نگردد و بعد یک روز در چشم کشند

نصف

کون الدره

کاهی بریم نبر قریه و شوق اید یا در قرب و جنبش موضع قریه مشایکل نظر نماید و اگر با تامل باشد آنگاه قطاریا نامند و سببش وقوع قرح یا شوره است
 در قریه که نقره نشود و دریم بند یا اندیا حدوث رمد شد یا صداع قوی که فضا که ان اسوی این موضع انصباب نماید و مستحیل بریم کرد و گاهی این مده موضع قلسل
 از قریه در گریه و گاهی موضع کثیر از ان اخذ کنند بحد یک بریم سیاهی چشم مستحیل گردد و این روی ترست علاج بعد تقیه بدن و دمنه بهر نفع و تحلیل با استتعال تکید
 آب حلیه الکلی الکرم یا بون ساعت بساعت و استقام و انکباب بر داند و لعاب طبعه تخم کتان نقطه یا فربه و صغیر و ان لایه شیر و قتر حل کرده و چشم حکا ندر
 و یا کندر یکجور و زعفران نیم جود یا یک سائیده آب حلیه حل کرده چکانند و چکانند شیان اکثر این آب حلیه محلل است و بعد بهجت شفت و تحلیل در و اما قشیشای
 یا اقلیمای فضا بار یک سائیده و چشم پر د آکنند و شیان در روی بنسج طبری استعمال نمایند و هرگاه تحلیل نشود و در انقباض و سنگ گردد و سببش و اشتق محلول در
 آب حلیه استعمال نمایند و اگر مرده از قریه و قرح نباشد احتمال دوز و در قشیشای فضا محلل آید و اگر تحلیل نگردد و نفع هم نیابد و مانع بصیر شود و با در ضرورت به شکاری متوجه
 شوند و بعد از ان علاج قرح چشم روج نمایند و لیقول فوس مثل شراب سل و آب حلیه شیان کندر و زعفران علاج کنند و یا با کلیل المکات لعاب بزکرتان
 و ترب مطبوخ نفع دهند اگر رمد مانع نباشد و نقای او بشل شیان مرو شاست و کندر و اگر هنوز قرح نشده باشد شیان از قلقه کین زعفران هر دو حد یک قیر یک انگار
 محسل یک سطل سائیده استعمال نمایند و ایضا دوی مقناطیس که در غفره گذشت دوی طین شاموس که در نقاحات مذکور شد محل آید و وجالینوس گوید که بعد
 فصد و سهل شیان اکثر این فصد و کثیر شیان اکثر و این سبب قریه و مانند آن استعمال نمایند و استعمال او به سبب سیرج باشد و بعضی گفت اند
 که از سعالیه و او قست که اول تقیه بدن و سر نمایند و اصحاب غذا و ملطیف و تغذیل او کنند و هر روز دوات تقصاره روزه اگر گرفت منعت قوت نباشد و انخس
 ملطفت و او چشم باشد مثل صغیر و ثوم و شراب بخورند اگر از رمد و کثرت حرارت مانع نباشد و بعد از ان اکثر حمام و انکباب بر بخار آب گرم نمایند خصوصاً
 که در ان ملطفات جوشانیده یا شندیده او و به موضع حلیه حلیه مرقه مسخته جرم قریه که جعفت و شد و یقین نباشد استعمال کنند و این چنین او و به جا
 و شقیه میباشند مثل آب حلیه الکلی الکرم و آب کلیل المکات سائیده کثیر هر دو حد بصیر و شکریا بریزند و کذا لعاب تخم کتان شراب سل و اگر با قرح باشد شیان مکرر
 و ضرورت و کندر یا شیان کندی یا شیان از روفی و لک یا سود و سدر است و ایضا از کندر و زعفران و شق و چند بهر شیان ساخته آب حلیه
 سفید بود و کذا اکثر شیان اکثر این و ایضا زعفران صغیر و کذا و قیه سوده و شراب سل و قیه سطل آینه بهر روز دوسه بار استعمال نمایند که برای قلقه طاریا نفع میدهد
 بنا بر تقیه سده و التمام هم و گاهی حجامت مثل سبب و زعفران میگرد و اگر با کندر رمد باشد چکانند شیر نبات نافع بود و نیز اگر در ان جلا و تحلیل و تبیین مع شستن
 و صج و الصلاج است و اول تنها استعمال کنند و بعد از ان آب حلیه لعاب بزکرتان و مانند آن تقویت دهند و قنعت چشم بدانه محلل و ملین باشد و اکثر احوال
 نافع است و متعاقب قرح نهی شراب بخت و کذا مغز نان طبع شراب کهنه برای کثرت عین مجرب سویدی است و ضاد برگ در زنجشک بصیر یا سکر آینه و کپوت
 بخت ترب تخم آن و صبر و نکات سکر و اگر با قلاص آرد حلیه سادی و ثوم سوخته و خردل هر دو حد بصیر آینه و یا برگ قنصل المان ثمر آن کون بر می نفع برفت و سل
 آینه و بخت فاش و زیت غون و رشان قسطن شراب طبع و بخت انجلیان بر سبب یلوس بر روی به صلا آینه و زوقای خشک تنها یا مطبوخ زیت و پیر تاده غیر مطبوخ و پیر
 و لعاب دهن صائم و شام قیاس کند و بوم و سدر و سوس زیره خائیده و سیت و غسل آینه و باق و قصب الزیره و غیره و قنصل از زوق و خردل و کرسنه
 و خون کپوت و غون شین و در قشیشای فضا بصیر یا سکر که شفته هر دو حد نافع است و عین است بعضی اطبا گفته اند که احلا با استقراغ
 از ایلاج ابتدا کنند بعد بهر بخت و عا قرحا غره نمایند و زور که احتمال کنند و یا زور که در آب بادیان برشته شیان ساخته صاب بادیان سوده
 و چشم کثرت و صما حسب خیره و نویسد که اگر این علاجه از اهل نشو علاج طرفه کند و اگر کفایت نکند و او یک که در زوال الماء یا پدید بکار برند

شرح عین

بدانکه قرح چشم و اگر از غلاط حاد و حرقه اندا عید پیرایش و دیا از قریه و صدمه و خش بسوزن و غار چیری سوز و سنگ مانند آن و از سوه علاج و مثل رمد

و مزوره باش مع که و با اسفالتخ و مغز بادام حمرانند و بعد انقباض رقصه با چوب زغال و گوشت جوهره مرغ و قهوه و ادویه سبب است صاحب ملک من ادا و امتداد و کما
بلند و قوی و عطسه حرکت قوی بالین است و تشنگی از اخذ مغلظه و کوم و هر چه گرم و شیرین باشد منجی بایک در و در حمام داخل شود و بگوشت جوهره مرغ و قهوه و ادویه سبب است صاحب ملک من ادا و امتداد و کما
در آن نشاید و اگر بوی فصد و اسهال و قطریه شایسته یعنی در و نخس قرصه که نشود و اسهال و اسهال او نباید داشت و دی ترازی است که با قرصه در مغز و خشونت و جرب سبب باشد
صاحب جامع و کامل می بیند که در قوی عن بعد بقیه بدن بقصد اسهال و دیه تحف جالی منقی جربک بلالوع مثل سفید آب منسول و اقلیمیای منسول و صمغ
عربی و شامخ منسول و پوست بیهضه منسول و مانند آن استعمال نمایند و چون اکثر قوی چشم باورم حار یعنی رمد می باشد پس با دویه مذکوره است سیان
استراج او و پس کن حرارت و غری مثل سفیدی بیهضه و شیر در آن نشاسته و امثال آن با دویه مسکن و معجزه یا غذا فیون پوست شامخ و قوی افتد و در ابتدا شایسته
ابيض بغير فون شیر خزان و چشم چکاند چشمت مذکور مرکب از دویه تحفه مبر و غیره از ادویه است و شیر مبر و ملین جالی است پس اگر قرصه و سطح قرصه یا دوطبقه اولی باشد
بدر و بعضی مرکب از انزروت مرئی بشیر خریک جز و و در انشاسته نیم جز و در ساندن تا که نفیج یا بعد از آن بوروی و اکسیرین که احتمال نمایند و غذای علمی بجز و کما
و اسفالتخ و مالش و آب نار و مانند آن سازند و آب نار و کافور و شیر که تخم خرفه بنوشانند و بنفشه تازه و فلفله و صندل و کلاب کافور بمویانند و او غصبت کشت کلام
منع کنند و بدست راست امر نمایند و مسکن مرین و موضع تاریک باشد هر گاه این تدبیر قرصه پاک گردد و چشم قوت یابد و تری در آن باقی نماند شایسته که در آن وقت که چشم
استعمال کنند و اگر قرصه با کل طبقه قرصه انجامد و دوطبقه اولی با بعد از آن و در کافور و انقباض و انقباض خون سبب حاجت بتدا کنند پس با دوسال بسوی چشم اگر حار باشد اسهال طویع
عمر که و بلید و مقوی بقدری ایارج نمایند تا تقویه و بلع و سائریدن حاصل شود و با غریه مذکوره غذا سازند و طباط آب نار و عرقش و شربت غوره بشیر و تخم خرفه بنوشانند و
مالش و عرق انزروت مرئی با حرارت قوی باشد و چشم سفیدی بیهضه یا شیر خزان چکاند و بعد شایسته یعنی در و نخس قرصه که نشود و اسهال و اسهال او نباید داشت و دی ترازی است که با قرصه در مغز و خشونت و جرب سبب باشد
هر دو احد و درم اما قیام صحن عربی هر کدام سه درم سفید آب قلی یک درم باریک است و سفیدی بیهضه شایسته از دویه و وقت حاجت بشیر خزان سوه بکار برند و در ابتدا
بشیر و قوی نیز نافه است و در شیر مذکور پینه آلوده بشیر نیم نهند و ایضا اسهول مشروب بکلاب آب کشین تر و در عن کل چشم صفا کنند و کسب جدت ماده چشم را ملائم نماید
بمبند تا که متوجع نشود و اگر در وقت شروع کند و در شام حکم و صلاست رفاده افزایند و هر وقت تبدیل رفاده کنند و اگر در وقت تبدیل رفاده کنند و اگر در وقت تبدیل رفاده کنند و اگر در وقت تبدیل رفاده کنند
محلول است حل سازند و اگر در وقت تبدیل رفاده کنند و اگر در وقت تبدیل رفاده کنند و اگر در وقت تبدیل رفاده کنند و اگر در وقت تبدیل رفاده کنند و اگر در وقت تبدیل رفاده کنند
باب کشین برشته و دیگر دویه مخدره چشم صفا کنند و هر گاه در توکین یا بد و دیگر دویه مخدره که در چشم و بصیر اند و چشم و در دارند و بعد مسکون و صبح و انقباض سیدان از
ماده حاده منقبضات مثل انزروت مرئی بشیر خریک نشاسته و شکله زرد و یا شایسته یعنی در و نخس قرصه که نشود و اسهال و اسهال او نباید داشت و دی ترازی است که با قرصه در مغز و خشونت و جرب سبب باشد
عمر که با پوست بیهضه شامخ و قوی حرق هر واحد یک جز و کوفته چشم در و ساندن و اکسیرین شایسته ابابرحل آرند و باید که در قرصه حلق و کثیر الوسخ و در طبیعت
از و روی و اکسیرین آنچه شد بدی تحفیف باشد استعمال کنند و مناسب که تقویه بدنی در فضول و وسوسه نمایند و رفاده قوی تر برینند و اگر اکسیرین و روی بچرخ
در طبیعت کفایت نکند شامخ حرق تنها استعمال کنند که او غصبت بین است از جهت تحفیف که در و است و این را تا نشدت قرصه القام و قوی چشم هموار است
سطح او بکار برند و بعد از آن شایسته که در و روی چند روز بعد از آن در و حمام داخل شوند و بگوشت جوهره مرغ و قهوه و ادویه سبب است صاحب ملک من ادا و امتداد و کما
سخت قوی گردد و شایسته اگر حاد و خضر که احتمال کنند و در و روی چشم بکار برند پس اگر احقان غلیظ شوند ایضا شایسته اگر حاد و خضر که احتمال نمایند و اگر اکثر چشم
یک سترخی گردد و اقا قیاد آب جلنار یا آب اس حل کرده بر یک صفا نماید و هر گاه با قوی چشم صدام عارض گردد و بعد علاج صدام عارض گردد و اگر ماده موی باشد
فصد نمایند و اگر صفا باشد مطبوخ خیاض غلظت استعمال کنند طبری در باب قرصه چشم میسود که سترخ با دویه غیر حریف و غیر حاد و فصد ملین کنند و اگر در علاج حرارت باشد شامخ
بنوشند و از غذا بر و در وقت اقتصار و زرد بعد و در ابتدا این فطر لعاب سفول لعاب که در و لعاب است و شیشه کرده با لایش شیر خزان و چند آنه مقش که کوه و فصد
چشم نیز که بگوشت غذا خضر آتش گذارند تا آنکه گرم گردد صدام نموده یک گرم هر روز بر فضا کثیر چشم چکانند و اطراف کاسنی کوفته بر و شش بنفشه بپوشانند هر گاه شش خالیه نرم گردد
بلعاب عکوره حل کرده بر ملک است خواب نهند و هر گاه قرصه منقبض یا بد و قریب بخرمج مد و شایسته یعنی در و نخس قرصه که نشود و اسهال و اسهال او نباید داشت و دی ترازی است که با قرصه در مغز و خشونت و جرب سبب باشد

مذکور اضافت کرده هر دو شیا است را سفیدی بیضه شیر و تر سوده غلیظ القوام قطرات بسیار در چشم چکانند و رفاقه بکباب تر کرده بر چشم موزب بر خند و ملاک امر
در معالجه این بین رفتن رفاقه است و هرگاه بریم کم شود و قرحه پاک گردد و نشاسته سه دم از روت مرئی بشیر خراشیر زن و عدم سفیداب قطعی دو دم بار یک سائیده در
نمایند بعد شیا آب یک در شیا است این دو عدد در سفیدی بیضه رقیق سائیده و شیر دختران در آن بختند و مذکور آسخته بریم زنند تا مثل شیم گردد و کفالت
و چشم بر فاده گذارند و بعد از آن چشم را بشویند پاک کرده بروی که در علاج قرحه غلبه آید استعمال کنند و هرگاه قرحه تمام با در اصل او باقی ماند باقیقون
و رو شانی دائم بعمل آرند و حفظ مزاج چشم نمایند و اگر ازین حکما جلا حاصل نشود و ادویه چشم بکار برند و اگر قرحه اکمال و مستول از غلط حرایط باشد و دم
در اتساع و عی و زیاده ای بود را ابتدای خروج مده با تر روت مرئی کفالت نمایند تا که تضام اخراج مده نماید بعد از این در رو پای ماکیان سوخته با یک سائیده دم الاغ
چشمش و از روت مرئی واقایا مسای سائیده آسخته در اب عصی الاغی و لعاب بز قوطا شیر دختران هر کدام یک جز و قدری ازین در محل عمل کرده و دم چشم
بچکانند و بعد پاک کنند و بروی بکار برند و در هر قرحه چشم استعمال با کمال مفرجه نمایند بلکه در علاج آن طریق المضاج سلوک نمایند حتی که قرحه نفع با در پس بدانه مفر باشد
اکتعال کنند بعد هر چه تضام استقران مده نماید بکار برند و از آن انچه علم باشد عمل آرند و بقی که مذکور شد و گاهی عند شش قرحه از اتساع و از اتساع وضع عربی
و دم الاغین و کند و در هر یک جز و سائیده در عفران سوده ربع یک جز و قرحه اکتال خفیف می نمایند و گاهی این در و رابک حصم برده و در آخر قرحه هرگاه
در اتساع و تا خیر اکتال استعمال میکنند و بقا صله استعمال نمایند تا چشم استراحت یابد با ناعاده آن کنند و اگر چشم تحمل این در و ربا باشد شیا آب را بر عمل آرند و ایضا صفت
و رجا و دیگر که بعد از قرحه و تنقیه و پر سیر انچه باعث نفع قرحه گردد مانند انکه لعاب تخم رو و لعاب بدهانه سائیده بیضه مرغ مرغ و قرحه اکتال نمایند اطراف کاسی مدقوق
با سفر یا زور و روغن بنجته و در آن اندکی خطمی داخل کرده و در ده بیضه مرغ حل کرده شب بر تمامی چشم نهاد نمایند و چون قرحه نفع یافت و چرک آن بکشد شیا آب را
شیا است بیض و در و از روت اکتال کنند تا آنکه اتمه صاف گردد و بعد از آن اکتال شیا آب و شیا کنند و در و مذکور نمایند و نزد انعام بر تیغ و کند و واقایا و از روت
اکتال سازند و چون از قرحه چرک آید آب حلیه مطبوع با اندکی غسل در چشم بچکانند و بجا کستران چشم باشند جهت آنکه عالی و غنی است و در غنی اتساع قرحه بود و چون
احتمال بر خوردن قرحه گردد و دم الاغین و از روت و مایه آن اکتال نمایند و چون اشک کمرش اشتداد یابد بشیر و دختران در چشم بدو شند و بقی
ما و بشیر السرم نمایند و در و از روت اکتال بقا بضا مانند اقلیسا و راکت و توبای غوره نمایند و این قول کلی است و در معالجه قرحه قریب الاضا طریقی
و در صاحب هاسم و علاج قرحه غلبه می نویسد که قصد قبالت کنند و حل طبیعت بر فعات متوالیه از سطین ساخته نمایند اگر قوت مساعدت کنند بعد مده ابتدا قطره چشمی و ده عدد
کو قرحه و چون قرحه است عدد و از روت و دوا نگ بدهانه شیرین ده عدد در شیشه کرده و آب بران انداخته تا مثل ملائم بچکانند حتی که طبع یابد بعد از آن از آنش
فرد و در هرگاه بنگرم مانند قدری شیر و دختران آسخته شیشه را بچکانند که خلوط شود بعد هر روز فعات در چشم چکانند و هرگاه قرحه ابتدا کند چشم بضمه رگاید و حرمت
عروق او تغییر گردد و درین قطره شیا آب مایشانیدم رویه مایه آن هر کدام یکد انگ فزوده و دستور استعمال نمایند و اطراف کاسی اطراف عصی الاغی یک یک شست گرفته
و آب شیشه قریب شانه فردا آمده قدری آرد جوئی دانگی سفیدی بیضه رقیق آسخته سرشته و شست چشم نهاد کنند و هرگاه این قرحه قریب را بشکافند از قرحه قریب
اگر نیند علاجش بعد قصد و اسهال چنانکه مذکور شد شیا است بیض اکتال نمایند و در و از روت مرئی بشیر و در و نشاسته سه دم شکر طبرزد یک نیم دم وضع عربی
یکدم کو قرحه چشم در و کند بعد استعمال شیا است بیض اشیر و دختران یا سفیدی بیضه رقیق و هرگاه در و در چشم شود باز و دم شیا آب مذکور بعمل آرند و بعد چشم را از چرک
پاک کرده بروی و در و از روت و نشاسته دو دوا نگ نشاسته نیم دم کیم انیدم سرمه صفائی یکدم توبای هندی یعنی کچیریه و دوا نگ مر و ازید کو چاک یکدم کافور
طسوج با یک سائیده بچرخیده اکتال نمایند و هرگاه در قرحه بریم ابتدا کند شیا است بیض یکدم در شیا آب بار سه عدد در شیر حل کرده قطره نمایند و فاده و در و از روت
بکباب آلوده بر چشم موزب بر خند و واجب است که درین قرحه قریب و سین چشمها نهادن کنند که بمسح می آنجا و ملاک حفظ است و فاده و قطره سرد و شیا آب مذکور
و ایضا که ای روغن عربی چشم که در آن قرحه باشد نرساند مطلقا که مانع اتساع است و گویند که این را بشیر زنان بسیارند و در چشم بچکانند قرحه غلبه را نفع است
حکیم عابد سر هندی در شرح اسباب نوشته که علاج قرحه غلبه بیضه تنقیه استعمال مطهرات و ادویه منصفه مثل لعاب کنوچه و دیگر کنان و عطبه در شیر است و یا در و از روت

که اصل آنرا انزروت باشد و دیگر ادویه در آن مثل شیا و مایه و فایون و زعفران مرو صبر و مانند آن باشد و عند شدت حرارت کافور افزانید و زعفران صبر
 حسب حال کم کنید یا طرح سازند و نسبت انزروت با دوی دیگر از عشر یا خمس یا ثلث زیاد نباشد سید اسمعیل گفته که در قروح چشم ادویه سیکه و صغ مانند پسته
 و افیون خرفه و سفید می بهینه مرغ و بویج و کپور و نشاسته و صمغ عربی و سفیداب قلعی محسول است و ادویه مدله مانند گلنار و سرکه و صمغ آلو و انزروت و صبر
 و برگ بلوط در راوند و زیره گرمی و ایر ساس و صبر و گل محسوم و ادویه نافع قروح و صغ چشم و زعفران و صبر و مسلمان ادویه منزل لحم زرد قروح
 چشم انزروت اشتان مرداسنگ نبخت النحاس صدف حرق و زنجار و ادویه بهینه مرغ آن تو با صبر و صدف حرق و نیمه گرمای حرق و نوره مغسول بسل بلنج باشد

در سیاه تیرینه

و آن عبارت است از قریه عظیم روی عمیق که نیزه الا و ساج که سائر طبقات قریه و ثمانی سیاهی چشم را فرا گیرد و از طبقات چیزی ظاهر نگردد و موجب آنرا بیشکافند و کم است که
 چشم از آن سالم ماند و هر چند بزرگ بگردد و چرک بهم برساند و غیر سگردد و جمع رطوبت چشم آن خارج می یابد و در وقت آن یا از اسباب با دوی خارجیست یا از اخلاط عاده و حریفه اگر از
 و غلبه علاج قصد فعال و جاست و استفراغ بدن بطریق بلبل یا بطنخ فواید بطریق غار لقیون یا بطریق فیتمون اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر و تقبیل غذا و استعمال مرورات
 و شیا و بعضی افیونی انزروتی و سائر آنچه در علاج قروح کثرت بعمل آرد و برای تسکین الم و غیره و خنجران سفیدی بهینه و روغن بنفشه که در چشم چکانند و بعد از
 و سرفه جل هر دو طرح و یا بزرگ نیون در ابتدا ضماد کنند و گل محسوم نیز نافع و سیله است و کذا سفیداب و شرب عصا شاهره بشکرتیر سفید و بعد سه روز بزر روی بهینه زعفران
 ضماد کنند و یا سنبلیطیت زرد و زرد ضماد سازند و برای تضعیف قریه و غلبه بالعباب تخم کتان یا طبع اکلیل الملک هر واحد یک گرم چشم نمایند و چون انفعالی یا پیشیاف اباد
 و کندری معالجه نمایند و از سه روز سه مرتبه ضمادانی بخورم مثل غبار سوده نیز نافع است و چون التام یافت شیا و التام آن کمال نمایند و در آخر آنچه جای است
 مانند شیا و نیزه و اخضر بکار برند و بعلت کلام و ترک کتب ریاضت آواز قوی و لزوم سکون و رعیت و راحت امر نمایند و هرگاه قوت ضعیف باشد بجز جبه
 مرغ و اطراف اندر غلظه و حملان و ردوی بهینه نمیرست غذا سازند و اطباکی گوید که در بیل و دل و در حوض سرد و متحبه باشد و گاهی قریه را بشکافند و ماده آن غلبه بالعباب
 بپاشند و یا سبایش استلا و صمداع بود علاتش نخس و صغ احساس بجز عروق چشم است و علاجش سبادت بفضد بود پس جاست پس استفراغ بخار لقیون
 و آب شاهره و یا سراج کبار و از تقطیر شیر سفید بهینه اکثر نمایند پس لعاب حلیه بنگرم پس مزج به سفیداب و اگر متعجب گردد معالجه بطریق کنند

شقاق قریه و مور سرج

بدانکه گاهی قریه بسبب قریه یا شوره یا بسبب خارج مثل قریه و صدف و خارک بشکافند و گاهی بدون مقدمه اب مذکور اند فاع ماده کثیری توام یا بی بخاری آبجو
 داخل چشم حرکت عطاس شدید و سعال و صلیح قوی موجب اخراق قریه گردد و این خرق از سه حال عالی بود یکی آنکه قشر ظاهری قریه بشکافند و باقی قشره
 بیرون آید و عنبیه جلل خود باشد و دوم آنکه قشر ظاهری قریه بسلاست باشد و بعض قشور باطنی آن از تا کل خرق افتد و بعضی دیگر نتواند ببرد و یا هر سه قشر باطنی
 منخرق شوند و جودی از عنبیه تو بابد و بصورت غره نماید سوم آنکه هر چهار قشر قریه شکافته شوند و از زیر او عنبیه بیرون آرد و این سیم مور سرج است با سم حمام
 لیکن عند اهل صنعت نام این تو بحسب تفاوت مقدار و خلقت می باشد مثلاً اگر عنبیه اندکی بقدر سرور بر آید راس انمل و نامی مور سرج گویند و اگر قدری زیاد تر
 از آن بر آید مانند گیس اس الذبابی خوانند و اگر ازین هم عظیم تر باشد حتی که بقدر فاعه الگو ظاهر شود عنبی نامند و اگر ازین نیز بزرگ تر باشد و عنبیه بسیار خارج شود
 حتی که وضع انطباق پاک چشم نماید قفاحی گویند و هرگاه قفاحی کند که در و بران اجزای منخرقه قریه تخم کردن مسامی و فلکی نامند و بعضی مسامی را فو لوی خوانند و آنرا بیل
 جوهر قریه و عنبیه بهینه به قریه و نفاحه آن می باشد پس فرق و شقاق قشور باطنی قریه و نفاحه قریه و شوره آن نیست که با نفاحات و ثور سرنخی و سفیدی چشم
 و صغ و مهران می باشد و نیز میل متغیر میشود و بعض قشور قریه نیست چنین و فرق در ثور و عنبیه و نفاحه و شوره است که این هم رنگ عنبیه می باشد و سولویان
 یا شله بخلاف نفاحه و شوره که رنگ و غیر رنگ عنبیه می باشد و ایضا علامت خاص خرق قریه آنست که حوالی او طرز سفید چون لوق محسوس شود بخلاف شوره ازین
 معلوم باشد علاج خرق و ثور مادامیکه در طریق نکون باشد علاجش بطریق قروح و ثور از قصد و سهال و غیره نمایند و بعد تقیه اگر در مزاج صحت باشد

در سیاه تیرینه

علاج قرنیه

حفر قرنیه آنست که جزوی از قرنیه زائل گردد و در آن حفره بهر سبب و طریق صافت از مرده و چرک باشد و سببش یا از خارج بود مثل غشیه و خدشه که بقرینه رسد و یا از داخل مانند قرصه و شوره که در آن بهر سبب و بیشتر صبیان را بسبب نرمی اعضا و حرارت از مرده و کثرت فضل حاره عارض میشود و مخوفت است اگر عارضی ثقیب باشد و سطح قرنیه آنکه پوست رقیق از ظاهر قرنیه بسبب مرور چیزی عارض بر آن مثل آهن فی و غیره و یا ملاقات و دمای محرق جالی خراشیده شود و این سبب مخوفت است اگر مقابل ثقیب باشد علاج اگر بدین منتهی باشد فصد کنند و بعد از آن منقیه نمیدان از غلط غالب نمایند و آنچه در آن بحقیقت بی لزوم باشد مثل شیشا یا با احتمال نمایند و در غیر باشد و پنج مغسول یا شمع محرق مغسول یا کحل و صدف محرق مغسول در چشم بپاشند و مسازند بر عینه علاج شقاق و قروح و آب و غیره استیاضی منشفه و اصلاح اغذیه در اجزاء حرکات و بعد از آن و بعد از آن لطیف و آشامیدن جلاب یا شیر و تخم خرفه یا مالش شیر و جز آن

و

و آن مرضیست که چشم را کم از اشک تر باشد و گاهی اشک دفعه سائل شود و بدین آنکه تلخ مرض دیگر مثل رمد و جرب و شوره و جسات پلک شغری اند و سبب و غیره اراض چشم باشد و اکثر حدوث آن با صاحب مزاج رطوبه پیران در زمستان بلدان رطبه باشد و آن مرض مخوفت است و دمع یا مولودی باشد و یا عارضی عارضی یا لازم در صحت باشد یا تلخ مرض بود چنانکه در معیات حادثه غشیه و دوسوی و جمی یوم سهری و دوم دماغ و نزلات و زوال طبقات رطوبات چشم از موضع خود گاهی میزدافت و در مرض چون بچشم رسد اراض و دیگر مثل بیاض و سلاق و انتشار اهاب پیدا کند و گاهی عروق دمع و شاخ مقدّمه فالج میشود گشته یا بکلی سبب عارضی لازم در صحت حرارت یا برودت چشم و دماغ یا استلای راس و چشم و ضعف قوت ماسکه و یا ضربه چشم بر دماغ نقصان گوشت فوق اکبر باشد خواه با طبع و یا با استعمال دمای و یا از مبالغه قطع در نظره و فده یا بسبب حدوث غریب نزد ماق و دیگر که رسید این مرض رطوبات دماغیست سیلان آن بسوی چشم یکی از دو طریق یعنی عروق خارج تحت یا داخل آن آید و آنی گوید که بعد از دمع سه موضع است یکی عروق باطن تحت و دماغ و گاهی باطن بکدام عروق خارج تحت سوم عضلات چشم بسبب ضعف این عضلات و هر سه این مبادی را اسباب ثقیب اند و سبب قرینه اصل نقصان چشم بحال است طریق تشخیص اقسام دمع است که اول از موضع چشم است که این مرض از چند مدت است اگر از ابتدای پیدایش خود بیان کنند مولودی بود و الا عارضی باشد و در عارضی بعینه که با مرضی دیگر است یا نه اگر باشد تلخ مرض بود و الا عارضی بود و معلوم باشد بعد از مدت که در آن نظر کنند اگر گوشت و نقصان دریا بکلیش همان باشد و الا سبب او حرارت چشم و دماغ یا برودت آن یا باطل است و قوت ماسکه و یا ضربه یا شش یا سحر کت پلک و چشم و عروق آن نظر کنند اگر سرعت حرکت و سرخی چشم و نظیر عروق آن مدرک گردد و با آن اشک گرم یا سوزش یا حله باشد از حرارت بود و اگر بطور حرکات و سفیدی چشم و وقت عروق او در اشک بارد و غلیظ و غشیه از تابستان بنگاه فرج از حمام و تقدم رسیدن عروق بر سر معلوم گردد و آن برودت باشد و اگر آثار استلای کدای ماده از علامات مخصوصه آن بطوریکه آنچه از چشم اراض چشم مسطور شد دریافت شود سببش استلای آن ماده باشد پس اگر دمع و سبب غشیه بسیار بود و طریق سیلان طوبت از عروق باطن تحت باطن جنین باشد و اگر عروق چشمه صد غشیه منتهی شده نماید از خارج تحت باشد و اگر علامات هر دو طریق مکرر یافته نشود و با حجه طبعین مع دمع بود پس ضعف عضلات چشم باشد و گویند که اشک غلیظ گرم بر ماده مولودی و یا بر دمع اکثر اراض بر بلغمی و دمی قوی حار بر صفراوی دلالت کند و از سبب آن نمیدانند و الا طبعی گویند که اگر از دمع سلاق یا نقص لحم و رماق و چمن پیدا شود و عروق حار باشد که از استرخای قلم بصرفه یا احتراق بعضی از ممبره پیدا شده و الا از دمع باشد اگر سرخی بادی شدت کند و اچنان بنگاه خواب ملحق نشود و الا از بلغم باشد و مگر مثل سلاق در پیدا بودن از اخلاط ماحیه و کذا انتشار اهاب علامت دمع یا بلغم و از آن اصابی مانع اند و یا ضمیمه است چنانچه در زکام عارض شود و گاهی دمع حاره در آن صدر رسد که ثقیب که سیان چشم و بی است کشاده گردد و پس از آن رطوبات نیز سیلان کند چنانچه بنگاه غم آن غریب حدوث شود علاج دمع مولودی لا علاج است و چنانچه مرض دیگر باشد بازاله آن مرض زائل شود و اگر از نقصان گوشت فوق اکبر غشیه قطع نظره یا تا کمال دید و اما دمع باشد ثقیب با غذیه محمود مثل گوشت جوز مرغ و حملان و بنفشه خمر مانند جلاب شربت بنفشه بنوشانند و دمع حار و شفاف عرقان شفاف صبر استعمال کنند و بکنند و خصوصاً بر غل و دمع الاغویق ماز و دمساق و

در چشم

و بلبله زرد و ما میثاد آس زعفران دیگر منبتات کم و محففات رطوبت مثل شیاف مجموعه بقای و بلبله زرد و آنزروت هر دو وی با یک سائیده و در و دو انگلی
از بیهوشی الطافی است و در وقت احتیاج نمایند و بهتر است که اول چشم را بشوید با انگوری بشوین پس آنکی صبر سوده بر کجا گذارند و با شیاف ما میثاد یکدم زعفران و انگلی
صبر سوده انگلی شب یمانی سوخته یکدم انگلی سائیده بشوید شیاف ساخته در شراب سوده در گوشت چشم نهند و اگر برگ پیچ در شراب انگوری یا پیچ پنجه چشم نهند یا پیچ
و اگر شب یمانی سوده بشوید پیچ استخسج بدان تر کرده چشم نهند بهتر باشد اما اگر گوشت موق تمامه فانی و متاصل شده باشد انبات کم و ممکن نبود هرگز علاج
نیدر و دمه که از حرارت یا برودت چشم و دماغ باشد حرارت آن بکار برده و ایضا تخم کاهو پیشانی و متاصل شد با شانیات کم و ممکن نبود هرگز علاج و سفید
بسیه آینه بریاق گذاشتن و میرات مثل قوتیا و صمغ و نشاسته و گل سرخ احتیاج نموده و یا گل سرخ و گلزار و صدف سوخته و قوتیا و نشاسته بریان در چشم شستن
را که بسبب حرارت بوز نافع است و در آری در بر و الساعه نوشته که اگر دمه حادث از مستی بسیار در آفتاب باشد صاحب آن فیون میوید و اندک از آن گرد چشم طلا کند
در ساعت تسکین میدهد و اگر از بسیاری مجاورت آتش باشد زائل میگردد و اندک از زمان قلیل تبادل آنچه مؤلف لغیم است مانند ماهی تازه و کاه و سبب سائیده بلبله کاه
تا مانند عیار گردد و میل نقره و چشم کشند در ساعت زائل میگردد و احتیاج و با هم سوده بکفت با با و سر نماندن در انواع دمه مفید نوشته اند و کذا احتیاج لا جود
و غیر مفصول که محبب سوبیدی است و یا تخم خرمای محرق مفصول ما میثاد و یا بر و بلبله زرد و سائیده که در کلاب تر کرده در آفتاب نهند و بعد خشک شدن
با و بسایند و یا آنوس بر سنگ سوده و یا برگ صغیر که اندرون گل سرخ میباشند خشک کرده سائیده و یا حجر غاطیس در شیر و شر سوده و کذا القیصر سر که آب
و چشم که مجرب است و یا پوست انبر یا پس در کلاب یک شبانه روز تر کرده و یا شادنج مفصول در کلاب هر دو انداخته و ایضا تخم بلبله زرد و دمه مفید بلبله
سسته صغیر خشک آله یک حصه حب بشته با سائیده در چشم کشند و غسول تر بچله و سر سغیر که گرم و عصا ره آله و طلای که در دشتان سماق نیز سوده است احتیاج
با سلیقوش و ششانی و سر سغیر مفید و سر و بوشیدن سر و نهاده و خشک قرفل در کاه برای دمه بار و دماغ و کذا و در کلباش قرفل نیمدم سوده بر قدم سر و یا پوست
چون خشک کرده و یا برگ او و یا گل او که هر دو احدی سوبیدی است یا حود الفرج و در دم کلباش قرفل یکدم با یک سائیده و اکمل اجنبی و ضماد و ضماد قطره
و قیق پیشانی و یا قطره صغیر برگ زیتون بری و یا زعفران در شیر تران حل کرده و کذا اختلاط صبر و ضمادات که قوی فعل آنهاست و احتیاج آب پیاز و یا پیچ
صمغ صنوبر و یا ماره سفوف و یا شکر و یا خان را پیچ و یا سر گین سوسمار و یا پوست بیهضه شتر مرغ و یا دغان صمغ الطم و یا عصا ره برگ زیتون بری و یا شکر و یا
سوخته و یا پوست بیهضه سوخته و یا کندر و یا دغان آن یا صدف سوخته و یا دغان و یا زهره خرد و یا زهره کایانی یا اجنبی و یا دایان یا قریشی فسی یا دبی
یا نحاسی نافع است و گویند که او خال خان فک کذا دغان صغیر کربا و کذا مصطک و کذا نحاس محرق و کذا شکر کذا آب کلباش احتیاج دمه قوی فعل آنهاست
و دمه که از استلای چشم و دماغ و ضعف مسکه و یا ضمیم چشم بود و بجهت تقیه حسب ماده بفضله و سهل حسب ایاچ اطراف لبات و حب الشفا بخورند و افذیه منجره مثل عدس
و با قله بریزند و در ماده حار برای تعدیل مزاج او و بیه که بر دمه حار مذکور شد لعل آرد و گویند که رب بلبله زرد و در دم مع بنفشه سده دم خوب ساخته خوردن بری و دمه
که دقت حرارت زیاد و سوجیست و کذا نوشیدن مال اسکر و احتیاج شادنج مفصول و قوتیا و خسول یا قریشا هر دو احد یکدم مر و یا رب هر دو احد نیمدم شیاف ما میثاد
صبر هر یک ربع دم و در مزاج حار نافع است و اگر آب خورده و پیچ بخورند تا که غلیظ شود و چشم کشند نیز خوب است و در ماده بار و بجهت تقیه بجا و قوتیا و یا پیچ
حالی که سوسن استعمال سوختن راس و خول حمام هر روز بر نهاده و کلاب بعد خلق سر و جود با دماغ در دهن شستن و صمغ و شام حب الشفا یک یک خوردن و در پیچ
شلیج و کاه که کلاب کردن افذیه بری و ضمیم مخلوط با شیای با ضمیم و بجهت تقیه و شکر و خوردن مفید است و در هر سکه روز وقت شب حب شنبلیله از ایاچ
مخمر یک جزو را و در جرج و حب الخدیو را و در لیس که در بیان بر وزن بادام هر یک ربع جزو و مرتباً خورند و در دماغ تا یکدم بخورند اگر مزاج احتیاج کند و مقدار
بسیار اندک و کلاه فارسی رو پیچ قوتیا و سندی کحل شل و دمی مغزی از هر دو احد یکدم طباشیر بریان نیمدم کلسش و بیهضه نیمدم همه سائیده و پیچ بیهضه کحل شل
و بسا است که کفایت می نماید آنرا و قوتیا و سر سغیر صفهانی بقول جالینوس درین نوع تقیه راس علاج بشیافات و البسه با عدال مثل آنکه از ما میثاد و
زعفران بسایند و شیاف سنبلیله معجون شراب صحت بخشد و آویز که بر دمه بار و مسطور شد استعمال کنند و کحل دمه و برود دمه و سود و حسب نافع و دمه

شراب

بجده خشک کرده صاف نموده بجای برنده در قطع رطوبات و تجوید بصر و انبات لحم بحرب است و بعضی استخوانین میگویند که در دهنه ضرری سقط نمیدهند که در دهنه
داخل بحسب یارب و غیره نمایند و در دهنه رطوبات و تجوید بصر و انبات لحم بحرب است و بعضی استخوانین میگویند که در دهنه ضرری سقط نمیدهند که در دهنه
دهنه گفته یک نیم سال که از ضرب بود هر هفته دو باغی بخانند و هر روز وقت خواب سب قویا چهار ماشه غرا کنند و صبح نیز سه ماشه با گل کنند و دو توله عرق با دلین بخورند
و غذا استور بکنند و در علاج بنای نوری دهند و بجای آب عرق با دیان نوشانند بجده سرکه صفیانی در بر آن جفت تا چهل روز در چشم کشند و قلیه شیمی زردی نوری
بنان خود انداخته گاه باشد که در زمانی قلیل قطرات شک بچکد و قطع میشود و این آب را آتین گویند و سببش عروق غلظت در پیک بلایع شود باطل و در مصلحت است
یا قویه است این مرض غلظت استلای بدن از مواد پیری معده از طعام و شراب در کثرت بیداری زیادتی میکند و هنگام خواب معده و اعضاء خواب غفلی می پذیرد و غلظت
تفتیده بدن پس از افندی غلیظه متجزه و تفتیل غذا و تجوید تفتیم و تکیه بکباب گرم و تفتیم او با ضده محله مثل میثاد و در دهنه عفران بجده تفتیل احوال بهداشت و
علامات رطوبت چون بلیقون شیان احمر لین است و بقول امین الله از اشپای مدینه نافع درین نوشاد در مسحق است و همچنین فرو بردن میل در پیاز و کحل
آن و بعضی گویند که این مرض اگر کعد قطع ظفره پدید آید یا مولودی بود و در دهنه نپذیرد و اگر سبب کثرت رطوبت مانع باشد تفتیم مانع بحسب شبها کنند و در دهنه
بجای بزنند و شیان و بنار چون در چشم کشند و باید که حسب شبها رطوبات و تجوید بصر و انبات لحم بحرب است و بعضی استخوانین میگویند که در دهنه ضرری سقط نمیدهند که در دهنه
با دیان داخل کرده باشند و عوص آب بر عرق با دیان با در بخوبیه آغذا در دهنه سرکه سیاه و سفید از زیر بر در برابر در چشم کشند

حضرت عین نقی سوزن چشم

[illegible]

نقدی یعنی چیزی را در سبب افکار

هرگاه در غبار و هوای تشنه چشم خشک شود و اشک بیرون آید و قبل از آن رمد و غیره نباشد یا باشد که چیزی در چشم افتاده پس می باید که از مالیدن چشم منع نمایند و آب گرم بشویند و بدان نکند نمایند و شیر زنان چکانند و پاک بچاشند پس اگر چیزی محسوس شود یا چوبه یا پنبه در آنند و الا نشاسته یا رب یک ساینده در چشم بچکانند و زمانی در آن پس از بنده بیرون آید و نگاه باشد که جاف و خوری خود را بشوید که بر آن بنطی آنرا طالع العین گویند و بنطیه نیز نامند و چشم آویزد و در دوسویش چشم پیدا نماید و خصوصت فی الفم چشم قدم باز پس روند و آب گرم در کف گرفته چشم زنده و گل ملطانی مرغ یا یک ساخته چشم اندازند و ساعتی چشم را بسته دارند بعد از آن خرقة یا پنبه صاف نمایند و با آب گرم یا چوبه تر کرده کمید نمایند و بیل شقوب ذی الخلاع بندند و بصلع او بخارند بجلامت و چشم را بکشانند و آب گرم در آن ریزند و بعد زوال او اگر چشم سرخی باقی ماند شایات امیض و شیر و خمر آن احتمال نمایند یا قطره یک در مدگشت لعل آزند و اگر خون زانند و بدن متلی اذا غلط باشد فصد و تنقیه نمایند تا ریم چشم رسانند و آنجا که چیزی در شست چون برده شیشه مانند آن چشم افتد بچوبه بر دارند و بنطیه منده و در شیر زن تر کرده نهند و یا سفیدی بیضه مرغ چکانند و اگر بر زده آهن بود و بتدایر دیگر بر نیاید متصل چشم سنگ مقناطیس بدارند که بدان بیاید و چنانچه والد مرحوم علاج شخصی آن سنگ همین نوع فرموده بودند و گاهی فلوس ماهی بسیار رقیق و نرم و کوچک چشم افتد و بچوبه و شکر بر آید پس روغن زیتون یا روغن گریه چشم چکانند و هرگاه فلوس مذکور بچوبه سیاهی چشم ننویزد و رود از ملحه بلند شود و فلوس ظاهر گردد پس بصل مصلع بر دارند و بعد بر آوندن این اشیا اگر چشم آفت اوباتی ماند چیزی ملوس مدمل مثل شایات امیض و شیر زنان سفیدی بیضه و در شام تارک کنند و اگر خون حیا مانده و ثوران چشم باشد فصد و سطران لعل آزند و برومادی مانند آن برای نشفت رطوبت و جلای آن احتمال نمایند و از حضرت علی کرم الله وجهه نقل است که احتمال سر سبز مل فدی و صفت بهرست و احتمال در در اندر روت خصوصاً با شکر و نشاسته و خمیر مرغ خوری و کثیر القوامه برای چشم چسب بمانند برگ شاه سپرم چشم جذب می نماید آنچه چشم جذب می نماید آنچه چشم افتاده و حدوث یافته در آن و احتمال قطعاً صاف میگردد و اندک چشم را از قوی و درص چشمه گاه باشد که رطوبتی یا یک مانند تار و ملکوت از سر فرو آید و چشم بکند و مردم گمان برند که چیزی از خارج چشم افتاده است درین حالت کف با سنگ بصری توئیای سبز توئیای سفید یا کسوی مفسر بر لبه چشم اسوده چشم کشند که این مرض را که باندی رویه گویند سود دارد

اضربه و تفرق اتصال چشم یعنی کوفت و جراحت که چشم برسد

هرگاه از ضرب سرخی یا دم عارض گردد و بقصد و سهل ضرب یا با الفواکه نشسته کنند و اگر حاجت باشد چنانست پس سبز نیز نمایند و بعد فصد سفیدی و در روی بیضه مرغ و روغن گل آینه مینه بآن آلوده چشم نهند و در صورت حرارت چشم اگر آب کشیند سبز افزایند بهتر باشد و یا شایات امیض و گل ازنی یا کشیند سبز شما و کنند و یا حنظل و یا حنظل و شیر و خمر آن روغن گل آینه مینه بچکانند و شایات امیض فیونی شیر زن حل کرده چشم چکانند و اگر در سرخی باقی باشد آرمونگ و جوز و زردچوبه و صندل گل ازنی یا میران زعفران مصطکه هر یک یک با آب یا زرد خرمن و خرمن گل طلا کنند و گاهی با دونه مذکوره زنجبیل یا به گیه و قرفل و داسنگ اضافه نموده اضافه نموده همه سادی گرفته طلا میکنند و قطره روغن زرد و نیم گرم مسکن در دست و گذاشتن در خمر آن و همچنین آب حلیمه مسکن و جج ست با اندک تخمینی و همچنین آبیکه در آن خنکاس اکبر الملک با بون گل نقشه گل سرخ جوشانیده باشند و ضماد افیون زعفران و بکری و داسنگ یا آب سوده نیز سفید است و اگر لوده چشمانی میده گندم روغن زرد چوبه یا کشیده شکر سفید چهار باشد و آب سرشته و عسل و ساخته با چوبه بزند و گرم کرده کمید نمایند و بعد چشم بند برای تسکین و جج منزه چشم از جراحت است و مردم است اگر خون در موضع ضرب بفسد و در قوی میده اند چوب سبز و خشت گریسوند و آبیکه از آن بیرون آید بر آن موضع بمالند که در حال خون تلاشی گردد و در تسکین باید و اگر سرخی شدید و تجمعی باقی ماند زعفران مصطکه هر دو ساینده بزر دی بیضه مرغ سرشته گرد حلقه چشم ضار سازند و آنچه در طرف مذکور شد بکار برند بعد زوال درد و سرخی اگر کبودی در چشم باقی ماند کشیند و بچوبه و سنگ بچکانند و سطران طلا سازند و ضماد ناخواه عسل یا شراب آینه مینه و کذا جمیع صفات قریح و کذا فواکه خشک بزر دی بیضه آینه مینه و کذا از او بکسر که کذا عسل بکشد کذا تخم بطور غول نیز نافع که دم تحت العین است و آنجا که از ترخ یا سنگ غیره تفرق اتصال بر تنیه افتاده باشد تدریس نیز فصد و همین است و هر اندک در سطران اگر خون آمده باشد از پاک کنند و شایع مغسول با ندر کی کافور یا دم الاغین بر آن افشانند و صفت بر بندند و اگر خون بر نیامده باشد توئیای کرانی پرورده بچکانند و زرد خرمن و ستراب برگ آس سوده با روغن گل آب کشیند سبز هم سرشته یا چوبه آلوده

در شربت شفا و شربت بلور و شربت کرم خرد و ما الشعیر و سهند اگر تب نباشد شیر خرد و غنای مطب بنوشانند و شیر بز و گاو و برغن بادام قریب نفع است استعمال
ما و الزنا این بشکروا کباب بخار آید که در آن بخیسته و نیل و فود و قشقرک و فود و مانند آن چوشانیده باشند نفع مست و آنچه از زوال طبقات رطوبات بود و تدریج تنفیه و دفع از
رطوبت مودریح است با استعمال یا اجابت عصب بطوریکه در فالج و لقمه که گشت و بعد از آن هر تحلیل سلیح آید که در آن بادیان اصل اوس با بود اکلیل المکات و شکر
باشند که ششم نمایند و بطنج زیره و شمع و صغیر و زوفا و مرزنجوش فلول سازند و ما میران یا زرد چوب آب بادیان خنک کنند و اگر داده و در صده بود و تنفیه معده بقوی و اسهال تا
و جراثیم گرم محلول بریخ خوراند و تجرد بهضم نمایند و کحل در خان سدر و سدر در جمیع قسام حول مادی عمل مست و بعضی گویند که چون آله قطعه آهن بسایند تا مثل سکه
اکتال آن حول را سفیدست و بقول طبری و حکیم علی گاهی حول بزرگان از اسباب شنی افتد اکثر آنها موصوفه اند مثل فالج و لقمه و علاش علاج این امراض است
و گاهی حول غریب غیر مرض دیگر واقع شود و آن از زوال بعض طبقات یا تحریک جلیدهای سوزی جانبی یا بعض زوال او از موضع خود بود و سبب درین حصول ریح غلیظ
در طبقات است میان طبقات چشم پس حول که دفعه بسبب ال طبقه صلیبه ریح غلیظ بخار یکدیگر و در آید عارض گردد و حول بسوزی فوق باشد گویا که بیمار بدان
بدان طیف می بیند و حرکت چشم اولی بود و آنچه بسبب ال طبقه شیمیه باشد حول از جمیع جانب چشم بود و صاحبش بهر طرف از فوق و تحت و یمن و یسار که بهر بنظر نظر
حول باشد و آنچه از زوال طبقه شکیه باشد حول او بطرف اسفل بود گویا که در بعض بطرف سینه خود می بیند و حرکت چشم او سرچ باشد و آنچه دفعه ششم است
تدریج رطوبت در جایچه از موضع او حادث شود حول مضطرب بکشت غیر ارادی چشم باشد و آنچه از زوال جلیدهای در جنب ال و حول پدید آید پس اگر بسوزی فوق
شود هر چیز را که می بیند و چیز ناید و اگر زوال اسفل باشد هر چیزی را غیر ثابت در موضع واحد گمان کند و آنچه از زوال عتشی عکس می باشد پس اگر لقمه زائل شود حول
کثرت ضعف بصیرت می که گاهی چیزی در بیند و سیلان چشم او بسوزی فوق باشد گویا که بیالهای نگردد بهتر از آنچه بسوزی اسفل بیند و اگر نقص زوال او با سفل باشد حول
مع شخص چشم بود و هرگاه چیزی را از قریب به بیند خوب دیده نشود و هرگاه از بعد به بیند بهتر بیند و اگر حول دفعه از نقصان طریقه بیهیسه یا سفل و بجای سبب نقصان
یا حرکت بخارات غلیظ حادث شود با حول ضعف بصیرت باشد و اکثر آنچه به بیند از غیر اللون بر رنگ طبقه عنبیه بیند و اگر حول اجته از زوال عنبیه عارض شود سیل او بجایانی از زوال
موق باشد و مع ضعف وقت ظهور و اگر از زوال قریبه باشد حول تر عروق چشم حادث شود و حالت شبیه با خنک پدید بود و اگر از زوال قریبه باشد حول غیر
ثابت بود ساقی چشم او مثل گردد و از شکل خود تغییر شود و چنان باشد که چشم بیانی که بصیرت وائل شده کشیده میگردد و بعد ساکن شود و زائل گردد و بعد از ساعت این
اگر بشلیخ حادث شود علاج این جمیع قسام قریب یکدیگر است و زیادت و نقصان در آن بسبب علاج و کشتن یا با بخار یکدیگر بسوزی سرخ چشم رفتی شود یا از موده
بنابر اجتماع اطلاط در آن تضاد گردد یا از جمیع بدن قطع شود پس اینها را متلای معدی از غلظت انوار شسته و فساد هضم و تخيلات روبروی چشم و اوقات
استراحت و ریاضت نمایند و عملای متلای جمیع بدن از کسل و ثقل و خست نفس و تقلب و دور رفتن بخارات گرم بسوزی راس سرخی روی و چشم و روتی و سکون آن نداشت
دیگر معلوم کنند و هر چنانکه هرگاه از انفعال بخارات بسوزی سرخ چشم ثابت شود لازم است که مزاج درین دهن او وقت حاضر در یابد و متفرغ داده حسب امکان
و بوجیب قوانین او نمایند و هرگاه از او تنفیه معده کنند و اگر با اجابت یا صبر یا عطشی که هر کدام ازین هر دو را بسبق نیا تقویت داده باشند متفرغ او نمایند و نیزین
چیز را که برای تنفیه معده بشرط عدم مانع درین مرض فواید و غیر آن استعمال نمایند این حسب مستحکم فستقین و می خالص زود و در مگل سرخ یک نیمه مصطک و در م
نیم کرفس یا سون هر واحد و ثلث درم رب اسوس و در آنگ صبر قوطری یا زرده درم لیل سیاه سه درم سائیده در آب برگ تریج یا آب بلور پنجه برشته هم سازند
و سه درم از آن آب نیگرم برهند و سه بار هفت روز در میان املت داده استعمال کنند و از اخذ غلیظه پنجه بریزند و از طعام شبنم منع سازند و اگر اراده استقر غریب
باشد بطنج فقیون تقویت نمایند و برای تقویت در آن مصطکی مع غار فقیون صاف کنند و چند بار بمحل آرد اگر مزاج رطوبت احتمال کند و بعد تنفیه بدن بر پیر صادق و کینه
برقع که هر دو سوراخ او تنگ باشند لازم گیرند و فاده که در آن اسرجه شقیب الو سطی شکل چشم ساخته نهاده باشند بعد قطره اندکی سفیدی بیضه چشم بندند و روی چشم
دگوش را از هوای بار و محفوظ دارند و ایضا بعد تنفیه بر خول حمام هر روز و ناول طریقیل صغیر یا کبر حسب احتمال مزاج نروم نمایند و بعد از این تدبیر سحر و حسب
شریح درین استعمال کنند اگر سحر حار بنا سبب باشد بر وزن مصطک و درین اگر سحر بار و واجب بود بر وزن غنچه و نیل و فود و عمل آرد و تنفیه بر حسب واجب نمایند

و گاهی از ریح چشم حالتی شبیه بچول حادث شود و بواسطه ریح بسوی یک جانب کشیده گردد و با وی قتلج و حرکت غیر واجب بافرد و علامتش استقرخ و سہل و صلیج
و غرض آنست که راس از رطوبات و تنقیہ معده و بر ستر از اغذیہ غلیظہ و اختصار بر اغذیہ ناشقہ صلاح الکیمیست است بعد از سہر و قبل از عین شقوب بواسطه ساخته بعد
تغذیر اندک سفید و بیضه چشم بندد و گویند که دل مزین مثل چول ملودی علاج پذیر نبود و در اعوجاج تقیہ که از درم غنیہ باشد و تنقیہ بحسب خط غالب نمایند
و ملطیف غذا و طلا بصندل و عصارہ ماہیثاب کاسنی و گلاب سوده و چون حدت دم و حرارت ملش کین باید استعمال محلات نمایند مثل لطل مطبخ با بونہ و لطل
و کل نقشہ و علیہ و انچه از بیس غنیہ باشد استعمال رطوبات نمایند بنوعیکہ در محل تشنجی بسوی گذشت است و یا قالدود و حریرہ جو مقشر با شربت نیلوفر و نقشہ روغن بادام
و گوشت قرمز و زردہ بیضه بیشتر و استقام آب شیرین نیکم خصوصاً بعد از انقضای غذا و سستی چشم بیشتر زمان و گلاب بر بخار آبی که در آن نقشہ و نیلوفر و جو مقشر نیکو نقشہ
جوشانیده باشند استعمال نمایند و انچه از رطوبت غنیہ باشد استعمال محففات مثل تناول گلشن و سنگنجین بزوری و تنقیہ مواد طب مثل دواء التریکہ از ترید و جودہ دم
و مصطک و تخمیل بر احد یکدم و شکر مساوی ساخته بر شب بکشتال آنرا تناول نمایند و صبح گلشن بخیرم آب گرم بدینند و قلا یا مطبخات خوراند و بکل غریزی یا بکلی
اکتال نمایند فاکدہ محل که بصیدان شیر خوارہ عارض شود سببش اکثر استرخای عضلہ است از عضلات مقلد و بعد از صبح حادث گردد و بسبب شیر دادن
و خوابانیدن و دیگر بسبب سبک جانب تادیر نیز واقع میشود و باشد که بواسطه آوار بلند و مہیب مانند آن چیزی مغز که یکبارگی طفل بچندش آرد مرض
ندکیر عارض گردد و علامتش آنکہ ہر گاہ محل بقوق یا اسفل بود بروی او بر قعہ کہ در برابر جدقہ سورخ نمک نشسته باشند بپوشانند و جراح مقابل آن سطح را فروزند
تا طفل بیستہ نظر بر آن دارد و اگر محل بطرف یکی از ہر دو موق باشد یا ریحہ سنج بر گوشہ چشم کہ مخالف گوشہ مائل باشد آویزند کہ دائم نظر آن بسوی او باشد
و یا دقتہ ساز بطرف مخالف نظر بنور اندوختن نقش تصویرند تہب اجزاس مصوت بدان طرف تہند و سرہ آب یا مہین پرورده با مشک یا غیر اکتال نمایند و شیاف عنبر
ببصارہ زیتون سوده و بر و چشم بماند و یا بندق ہندی افشردہ افند در آن پرورده اکتال کنند و موطو بفسارہ برگ زیتون نمایند و در حالجہ تہاون و اندازند و ایہ اغذیہ
و سہل مثل تہوچہ رخ و تہج و تخم حل صغیر خصہ و در صورت بودن صعب ل اغذیہ بخار آگیز و دویہ محففات از دایہ و در داند و از جلع منع فرمایند و اگر ریح او اکتال کند
او دویہ منفقہ رخ مثل حرما و دواء المسک و شلیٹا بندد و اگر آثار امتداد یا بند تنقیہ نمایند تا شیر و اصلاح یابد و طفل از وزن کم بچوب کاسکینج و دود حشہ یا سہانگ شیر و پیر و زرد
ببہند و گاہی طفل البقدریہ یا سہانگ ہوزن در روغن ناروین سوط نمایند و ہر روز بر فوات سطح طفل از روغن ناروین بماند و کفای او با کثرت اوقات دلاک کنند

اجو طبعی بیرون آمدن بزرگ شدن چشم

و این یا بسبب استتلاخ مقلد و نقل آن از استلای مادہ ریحی یا خلطہ رطب یا میت حاصلہ در آن باشد و یا بسبب استتلاخ مقلد و نقل آن از استلای مادہ ریحی یا خلطہ رطب یا میت حاصلہ در آن باشد و یا بسبب استتلاخ مقلد و نقل آن از استلای مادہ ریحی یا خلطہ رطب یا میت حاصلہ در آن باشد
و فی عین و صدر قوی و نفع و سخت و طلق شدید و غزو از ہر وجہ موجب بصر نفس شہد و یا بسبب استرخای علائقہ مقلد و عضلات حافظہ علائقہ مذکور و انتہاک لاجو
و در استلای ریحی و خلطی یا مادہ نفس چشم باشد و یا بشارکت طلع و بدن بود چنانکہ عند احتیاس حین می باشد و در انضغاطی گاہی با وجود انضغاط از میل مادہ بسوی
چشم نیز باشد چنانچہ وقت عدم نفای نفاس گاہی از فساد ریح جنین یا سوت او و نقص او باشد و جوہ استرخای کہ از استرخای عضلہ فقط بود بصارت باطل
نمیکند و انچه بالانتہاک و باشد بطلان بصری نماید و جوہ کہ در مثل خوانیق و اورام مجبلیغ و در ذات الریح افند سببش انضغاط بود و گاہی بسبب امتداد نیز باشد
و اکثر جوہ طمع و سوس و محسوس میشود و یا تورم در قرینہ می باشد و جمیع اقسام جوہ از ضعف بصر خالی نباشد و جنین و رازی گویند کہ ہر گاہ تہوہین از ضربہ یا سقطہ
بر سر افتد اگر بصر او باقی بود بدانند کہ در عضلہ مسک عین تہد عارض شد و انتہاک آن نشدہ و اگر تہوہ از غیر ضربہ باشد از استرخای عضلہ باشد
و اگر با وجود این قہاب بصر عارض گردد بدانند کہ آفتاب صیدہ محو فرسیدہ بخص اقسام این مرض باید کہ معلوم نمایند کہ بصارت باطل شدہ یا ضعیف
گشتہ اگر باطل شدہ باشد از انتہاک عضلہ بود و اگر ضعف باشد نظر کنند کہ بانی مقلد و عظم چشم است یا نہ اگر باشد جوہ استلای باشد مبدہ بپرسند کہ چشم
نقل محسوس میشود یا نہ اگر بگویند خلطی باشد و الاریجی بود و اگر عظم جسم یافتہ نشو حال سیلان احکام علیظ اندکی ریح و حساس تہد و واقع از داخل بسوی خارج بپرسند
اگر بعضی از آن کند و با آن سیاب انضغاط نیز یافتہ شود جوہ انضغاطی باشد و اگر عظم مقلد و آثار انضغاطی ہر دو موجود بود از استلای و انضغاط ہر دو با سبب و اگر

و استنشاق بروغن گاو یا روغن نیلوفر و اختال رسوت بگلای سائیده و مویک آفتاباس گریه که طباشیر سنگ محک سرکه سفید هر یک یکماشته سائیده و روغن کنجد
و ششمال و کدو بر یک سته باشد آینه چشم کشند و شیر زن بروغن بزوبه بر آید گرفته در بینی و گوش چکانند و سفوف از کشیدن خشک است ساق و آله هر سته برابر و نبات پنجه
آینه و شغال با شیر و گل بنفشه یکتله و تخم کاهو چهار باشد و در شربت به نیلوفر هر یک تله تخم شربتی هفت باشد و غذا قلیند و در غده بزغالنه بنان تنوری سازند
در دوسه پنجه صحت میشود و صا حسیب نرسیده که بچکانیدن خون بال کبد از جربات است و صفت مصطفوی نوشته که در آب سرد غوطه زده چشم در آب کشانند و او
گلای بروغن گل سرکه مخلوط سازند و از اشپای صافه مالو و در لیه و شربتی شمره و شراب کنه و حرکت و هم حزن و تعب و جماع کثیر و نظر بسوی آفتاب و شش
و سایر استغراق اجتناب و در نزد آفتاب که آثار وجود خدا دارد و مانع یافته شود بعد از طبیب تقیه آن نمایند و بهتر قی لا علاج است

الاسراع و انتشار

الاسراع عبارت از آنست که غلبه عینیه یا عصبیه بخوفه از مقدار طبیعی و سریع تر شود و انتشار آنکه نور یا صوره در آن منتشر گردد و این عرض اسراع است و فرق و التسلع غلبه
و التسلع که و التسلع عصبیه بر آنکه نور و در آنجا چشم پیدا باشد بخلاف التسلع عصبیه که در آن تمام چشم سیاه میاید یا بگلای این مرض عقب صدر ع شدید یا سرسام یا با شرا
بسیب در آمدن خلط غلیظ یا بخارات حار و غلیظه و عصبیه یا تقیه حار شود و یا بعد سبب خارجی چون ضربه و صدمه چشم بواسطه کشیدن طبقه عینیه بسوی
اطراف و یا تفرق اتصال عصبیه افتد و گاهی سبب و نفس حد قد بود و این یا از کثرت رطوبت عینیه یا از بیست عینیه یا از استلای رطوبت در جوهر و یا از دم
و یا از رطوبت که باعث استرخای عصبیه منافی غلبه عصبیه گردد و یا از تفرق اتصال تشکیلی باشد و اسراع طبع بود یا عارضی و هر دو صورت اشیا صغیر تر نمایند و گاهی بدلیل
رسد که چیزی بنظر نیاید و بصارت بالکل باطل شود و این بنگاه است که التسلع تا اکلیل رسد یا تفرق اتصال عصبیه یا تشکیلی افتد و گریه که از انتشار و در کثرت ضعف
بصر و اگر فواید بصر عارض میشود و تشخیص سبب مذکور چنین کنند که اگر بصارت بالکل باطل شده باشد و التسلع تا اکلیل نبود پسند که بصارت دفعه زایل
شده یا نه چنانچه اگر دفعه گویا و تفرق اتصال عصبیه تشکیلی باشد و اگر بصارت ضعیف شده باشد و بار و در شراب و تب صدر ع باشد از دم عینیه و اگر این عوارض باشد
حال تقدم و مرض صدر ع یا سرسام یا با شرا پسند اگر مرضی از این اراض پیشتر عارض شده باشد سببش همان باشد و الا احوال سیدن ضربه یا صدمه سوال کنند پس اگر مرض
اقرار آن کند سبب و همین باشد و الا بسوی چشم نظر کنند اگر چشم را غری و تشکیلی و اختلال سیاهی چشم مریک گردد و هم هنگام گریه و ریاضت گریه و ریاضت گریه و ریاضت گریه و ریاضت
اشد اکثر و در روت و رطوبت هوا و صبح و شب احتمال اغذیه و ادویه و طبیه اکثر فکات گردد و تقدم سفر طایا استغراغات اتفاق افتاده باشد سببش بیست عینیه یا
و اگر با وجود انتشار و رطوبت عینیه بخلاف این و در زمان بار و رطوبت با ثقل بود و از استرخای عصبیه منافی غلبه عصبیه باشد و الا از رطوبت پسند
که گاهی خیالی پیش چشم محسوس میشود و یا در استلای و بعد خواب و در بصارت در رویت اشپای قریه و عینیه و تفاوت معلوم میگردد و یا اگر بگریه پیش روی خالی معلوم
که در آب استاده ام و در حالت شکر سیری و صبح و شب بعد خواب ضعف و بصارت غالب شود و در جمع و ریاضت و وقت دوپه و گریه و بعد حمام یا پس ضعف بصر کم میگردد
و چیزهای عینیه نسبت به اشپای قریه و غیره بنظر می آید پیش کثرت رطوبت عینیه باشد و اگر از این علل هیچ یافته نشود و در بعضی عینیه قد بیان نماید که ریاضت از مقدار
که یک چشم نمایند و در وقت رطوبت عینیه سیاهان شکس بود و بدون الم و سرخی تعد و چشم محسوس گردد و قریه مرتفع نماید و لون سیاه چشم مشد گردد و پیش استلای
عینیه از رطوبت باشد علاج اسراع طبع و آنکه از تفرق اتصال تشکیلی بود لا علاج است و عارضی اگر از بیست عینیه بود بقول بعضی آن نیز لا علاج است و در بعضی رطوبت
بر طبابت بدستوریکه در ضعف بصر می و سل العین خواب آمد و شرب یا شرب نیلوفر یا بنفشه و دوشیدن شیر بر سر و چشم و تسعیر بروغن کدو و نبات و نیلوفر و مویک
بحمام رطوبت نماید یا با غلبه عینیه مثل گوشت حلال چونه و نه و عینیه پیشتر منع بود و اگر بیست عینیه باشد با تشقیه خلط یا پس کشند و تقیه سده نمایند پس بطریق تشقیه
رطوبت مثل بنفشه و نیلوفر و بنفشه بریزند و از شش و آفتاب از جماع و انقباس آب شور و سفور و یا ی شور و غم فطر و گریه و مانند آن منع کنند و وقت خواب با قلا
و یا مغز نان مید و در شرب و خمران شربت چشم سازند و در علاج طبع مستلیم و بطرف میزد و در وقت اختیال کنند و گریه که شراب بچکاندن شش و التسلع است
و اگر این حالت بمشک باشد باقی از شرح و اگر از دم عینیه باشد علاج مثل علاج رطوبت و در کدو و مویک و اگر در کدو و مویک و اگر در کدو و مویک و اگر در کدو و مویک

و کذاک اشق دو مثقال در نگار چهار مثقال سر گین و سی مثقال زعفران و شقال صمغ عربی یک مثقال بعسل شسته استعمال نمودن و بعضا فلفل اشق هر دو در جود
 روغن لبیان در جود زعفران یک جزو و شق را در آب بادیان حل کرده و آب دیگر آغشته بعسل شسته بکار برند که این ابرق است تا لبیدن بر وقت رطوبت و تقبیل نماید
 آن نافع است و قهقهه قلبها و مطبقات نماید و آنچه تلخ و دم طبقات با نوال غلبه باشد بهر درم حب مزاج بعضی غلبه منقیه بین وضع محاسن بر حقیقت استعمال شایسته
 و کحال مضایق سبب است درختین آهک حله بر سر و صلاص صلیح و پر بر نماید بطوریکه در علاج اقسام رمد استماع و می گذشت اینها در دم حار و فصد و فطول که قسمی می
 آید شق طلا ما شایسته و با کلاب آب حی العالم چشم شستن چشم بشیر زان چکانین سبک رقیق بیضه چشم در دم با نوال غلبه منقیه بین وضع محاسن بر حقیقت استعمال شایسته
 آنی که در آن کلیل الملک و سوس گندم جو شایسته باشد و کحال عین لبیان نافع است علاج روال غلبه دلی علاج اوجاع چشم مذکور شد بدان علم نمایند و حسی جامع
 که یکی را بجهت دال قره قرنی غیر غار ضیق عارض شده کاری بجهت تحمل در شیر زان گاهی بصله شرفانی انعام ابعبار د بادیان سبز منقده غسل علاج کرده خدمت یافت

احیالات

و او است که در بوار و بروی چشم شکل و الوان مختلفه دیده شود و در خارج موجود نباشد و سبب کلیه این محض چهار گونه است یکی ذکای حس بصیر که سبب آن
 بخار خفیه که در بوار موجود است و آنچه غنائیکه بدن از آن خالی نیست محسوس شود و دم آن طبقات چنانکه آثار خفی از حدی یارید یا شور و غیره بر قرینه باقی ماند و آن
 خارج محسوس نشود و صاحب او را سبب عدم شفافیت باطن طبقه مقاربت است آثار خفی شود و دم آن طبقات چنانکه آثار خفی از حدی یارید یا شور و غیره بر قرینه باقی ماند و آن
 عرض بود مزاج یار و طب یا حار یا یار و یا پس مغیر لون منزل شفافیت و کثرت جزو رطوبت چهارم در و در آن از خارج چشم و این با عرضی غیر ممکن بود و آن از جنس
 سبغات جمله بدن یا معدده یا دماغ یا شایسته چنانکه از تنامل غذیه بخور و در سبغات و بعد غلبه مانند آن عارض شود و با ممکن بود و این مندرجه زوال است
 و از اسباب جزو بدن یکی حصول خلط سوداوی در شریان صمود بخار از آن سبب دماغ است دوم اشکای شریان از خون گرم و ارتفاع بخار از آن سوم حصول رطوبت
 بلغمی غیر بی صفاتی در معدده و جمل و در مقدم دماغ یا حار چشم چهارم که بعضی اجزای رطوبت بقیه از جانب به لوی آن نه از وسط تخم حصول خلط از اخطاط دماغ
 و انصباب جرم آن خلط یا بخار از طبقات چشم ششم حائل شدن شفافای رطوبت با پس بصیر و بصیر و پیشین او بقدر خوشی از جرم بصیر قوت رطوبت
 چشم قوت رطوبت بیضه طریق تشخیص سبب مذکور نیست که اول از مرین سوال کنند که خیالات بر یک نهج و شکل ثابت می ماند یا نه اگر یک حال ثابت
 بگوید پس که پیش ازین مرضی در چشم عارض شده بود یا نه اگر تقدم حدوث شود چشم یا بعدی یارید یا قره قرنی غیر بیان کند سبب خیالات بقیه همان مرض باشد
 و اگر اقرار حدوث امراض مذکور نه نماید بلکه تقدم رمد حار یا تناول شئی سرد یا سخن با ملاقات آن هر دو وقت سوز مزاج یار و طب یا حار یا یار و یا پس بصیر قوت رطوبت
 خیالات که در رطوبت بیضه باشد و اگر گد می از آثار اسباب مذکور یافته نشود پس سبب که در وقت بصیرت روز بروز می فرایند یا نه و خیالات در یک چشم یا در هر دو
 مع تفاوت کم و بیش محسوس میشود یا نه اگر اقرار آن کند مقدم زوال الما باشد و اگر مرین سوال اول بگوید که خیالات بنحی واحد و شکل واحد ثابت می ماند یا نه اگر یک
 در یارید میگردد و در یک چشم محسوس نیست بلکه در هر دو چشم میباشد درین صورت سوال کنند که خیالات کدام وقت یا دلی و کدام وقت تخفیف معلوم میشود اگر گوید که غلبه
 معدده و چشم غدا و یا عند حرکات و دوار و سرد و یا بعد تناول غذیه بخور و یا در سبغات یا بعدی و یا غلبه غیره حرکات اخطاط از باقی میشود و سبب صعود بخار است تمام
 یا از معدده و از دماغ باشد و بودن ثقیان با پس چشم و خفت بخار است بعد از آنی و نقای معدده و تناول شیبای مانع بخار شل و بوی که قایقه و یا سستی معدده مثل یار و جود
 غدا و تقدم امراض معدده و حس خیالات متضا که سبب علی دالات قوی بر بخارات معدده و در وقت نقل بر ضعف و کثرت نزلات و امراض مانع شل و دوار و سرد
 و سرسام و اینها و جزو در آن خیالات یا بعد سبب اسفل نشان خیالات دماغی است نقل از کانه و وجه در قطن تقدم استقامت یا جتباس طشت دال بر بخار است تمام
 همه فیم ماده بخارات مذکور از طلا نیکه تشخیص امراض مانعی مذکور شد استقامت نمایند و رنگ خیالات بر همین خلط غافل نیز دالات کند اگر گوید که بعد از آن غلبه
 غلبه غلبه در خیالات خفت رویدم و حس با هو و سار و س قوی و سالم باشد و تا مدت صحت بصیر خیالات لازم بودند علامت اقسام مذکور یافته نشود پس سبب که
 حس با هو باشد و شکل و الوان خیالات از مرین پس خفایس اگر گوید که مثل سترنگا دو پیش بر می آیند و بلند شده متفرق میگردد سبب بخار است تمام

و اگر گوید که گاه بچون مار و شتره آتش پیش چشم تنجیل میگردد و سببش بخارات خلط دمی باشد و اگر گوید که خل برقی و آتش نماید سببش بجزه صفراوی باشد و اگر گوید
که خیال نکل سببی و مثل ابرصان درک میشود و هنگام عطسه نکل میگردد و سببش بخارات بلغمی باشد و اینها اگر گوید که هنگام عطسه یا بیدار شدن چشم خیال تنجیل میشود
که چیزی که سببش بچشم فرومی آید و بالا رود و سببش بخارات رطوبت بلغمی معده و یا حوالی عین یا مقدم و یا مع باشد و اگر گوید که بجانب راست یا چپ محسوس میشود
که شخصی ایستاده است سببش نکل بعضی اجزا رطوبت بیهیه یا شتره اگر گوید که بعضی اجزا چنان رک میگردد که چیزی از بدنش پیش می آید سببش خلط و بخارات است
باشد و اگر گوید که یک چیز از سافت بعد چیز با بسیارینا سببش حاصل شدن شغایای طوبت و پوشیدن حرم بهر بقایه و یا شتره و اگر گوید که وقت فرو بردن سر
تنجیل میگردد که آب در پایا است سببش کثرت رطوبت بیهیه باشد و اگر گوید که هنگام نظریه ریت پیش چشم خیال معلوم میشود که گویا باده و سناک آتبع است
سببش نقصان طوبت بیهیه است الحاصل بقول شیخ این خیالات مختلف میباشد گاهی مقدار آنها پس صغیر و گاهی زیاد و گاهی در قوام آنها پس کثیف و دقیق و حقی
باشد و گاهی در اول آنها پس متعادل و شکاف ضبابی باشد و گاهی در اشکال آنها پس مثل مار و پشه و گوس و شتره و یا شتره و گویا که چون خیالات متعادل و شکاف
و تیره باشد که در بعضی وقت آن نیز از پائین چشم از نزول آب لیمو باشد و این خیالات که زائل نمیشوند و عود کنند و زیاد گردد و نقصان پذیرند و مقدمه نزول الما و یا
علاج آنچنان که در کای حس بصیر باشد غده غده مثل پشه که با پیچ و غیره خوردند و هر چه در علاج امراض دماغی از قوت حسن دماغ نکل و شتره بکار برند و آنچه از بقیه اثر شود
و غیره باشد تیرش اکتحال گویا چالی و با سلیقون است و هر چه بر دفع آثار شتره و قرحه در فعل نبوده قرح چشم مذکور شتره بعمل آورده و اینها بهر کمالی حرم آن جام
و انکباب بر بنای آب گرم و مانند آن اکتحال بالینه ذکره در علاج بیاض خفیف استعمال نمایند و آنچه از نکل رطوبت باشد هر چه در باب ضعف بصیر هرگز از نکل
رطوبت بیهیه شود و اگر در بکار بر ندهد هر چه در آنچه که نزول الما و یا بکار آید استعمال نمایند آنچنانکه نکل را زاده طیب بود مستفاد و اصلاح غذا و اکتحال چشم با پیچ چالی و کل رطوبت
باشد مثل شایات حرارت و ششانی نمایند و آنچه مقدمه نزول الما باشد علائش و فصل نزول الما می آید و آنچه از ارتفاع بخارات دماغ باشد بحسب نوع ماده متعین از
فصل و فصل غیره تا بیک در علاج امراض دماغی بخاری و صناع بخاری مسطور شد لیکن آرنده و اگر سنای یکی بوی زنی تخم کرفس هر کدام ده دم مرزنجوش گل سرخ هر کدام پنج دم
چوبست بلیله در ده دم در ده چندان آب بخوشانه تا باریع میانه جفات نموده باقی سبب در ماده سودا و عمل در بلغم و با شربت بنفشه در صفر استعمال نمایند بحسب خیالات
که ماده آن در دماغ باشد از مجربات افلاکی است و شربت خیالات از مجربات حکیم محدوح و شربت ششاش استعمال نمایند و لطو سادات را دست کنند و اینها بهر تنقیه خوب
و مطبوخات مسهل مثل حب یا باریع و قوقایا و شنبلیله و زهره و بنفشه و مطبوخ بلیله و مسطور خود و غیره جهت تقویت دماغ و معده و جگر و طریض رمانی و مسطور خود و مسطور بخار
و جوش کنده و در انداختن جهت تقویت بصیرت با سلیقون کل غریزه که در چشم کشند و در آنچه فضل بار و غلیظ امل روغن بنفشه در بنی ظهور نمایند پس مراره آه و مراره
یا زهره و مراره خرگوش سفید بگی و یا آنچه بهر چهار دم مراره و یا زهره و مسقط یک دم لب نیم دم تنکا ربع دم آیت گشنیز تازه و شیرینی که پخته اند باشد بران حرارت رقیق
خوشک نمایند و مراره و یا زهره و مسقط را جلد را سخی با باریع نموده جلد را ترتیب آب برگ گشنیز تازه نموده خشک سازند و یا شیرین لیس بر تار تار سخی نموده خشک کرده و با شتره
همه شربت شایات سازند و در ساین خشک ده بان فیصل نموده اکتحال نمایند که مژنه قدیم را قطع بخش و در آنچه حار و طریض کشند و خوردن غلاب باریع شایه جو شایه نبات سفید کل
کرده بنوشند و یا کشند خشک آله فیه ساینه نبات اصل کرده و یا شتره کشند خشک شیر تخم کاه و عرق شایه نبات یا شایه نبات بخار بسو اصل جذب کنند و منحل الکاب بنوشند
و در صغین طلا نمایند و در آنچه سودا دماغ طریضات و غیر جفات و دیگر قویات دماغ نکل بود و آنچه از تضاعد بخاره معده باشد بهر شربت نیز از تنقیه و غیره بحسب ماده آنچه
نمایند بطوریکه در علاج امراض دماغی شکر و صندل و صندل شکر که کشند و بعد متور که در قاعه امراض معده خواهد آمد و اصلاح معده و تقویت آن نمایند با کماله اگر خلط در کرم
باشد آب قوی آب شربت و بنفشه کشند و اگر در قرحه معده باشد بهر استعمال ششجات و قطعات و امثال ششجات قوی نمایند اگر تنقیه آن بقی ممکن نباشد صغیر ششجات
و غار لیقون سفید و دانگ با در شغال طریض صغیر سینه صغیر ساخته آب نیم گرم بخورند تا تنقیه معده شود و استعمال ابارج فیصل نیز از آن نماید و بعد از تنقیه دماغ بحسب یا باریع یا قوقایا
و یا باریع جات کبار نمایند پس بخار غر و اصلاح غذا مثل خود آب چونه مرغ و یا چینی و اکتحال با یک کل کنند زهره بکات بره و باز زهره و باده زهره که یکی زهره که یکی زهره شش
نخله و اصل صافی نموده آب راز یا عروق مزوج نموده اکتحال نمایند اگر در بیهیه سناکی هر کدام که بجهت تخم کاسنی تخم ششاش شایه هر کدام نصف جود

مصلحتی بعل جز و دره مثل آن آب بخوشانند تا ریح برآید پس در مطبخ سابق در خیالات دماغی استعمال نمایند بر خیالات که از آنجا معده باشد مجربات حکما در نه است
و گویند که اگر از حبوس ملائمه فائده نشود تنقیه بلوغا یا بعد از نعج با الاصول بریزند و اینها استفراغ بصیرت مستقیم مصلحتی اند به نفس معده بصیرت سبیل لطیف
مصلحتی دارد و جو خطمی مانند آن اگر مزاج علیل حمال کند و الا بجزاده سفر جل و خوشبو و فوغل و معده حصر و امثال آن نافع و تنقیه معده با ابرج فیکر او بعد و در استعمال
مطبخ تخم کرفس و انیسون مراود بعد از کمال کجلی غریزی و تقویت معده مصلحتی و انیسون باریان که معده طریقل بلیل مزاجی و غیره نیز مفید بود و اگر معده حار باشد
بمطبخ مله تنقیه و بشریت انار و شربت لیمو تقویت نمایند و اینها در ماده بلغمی قوی بادویه مذکوره و استعمال حبیب یا ابرج فیکر آنها و با طریقل کشیز حریص
متواتر سخت سودمند است و فایده گوشت اکیان با خوردن پیچیده و مصالح گرم خوشبو ساخته مفید و اگر شربت معده از میس باشد لغرض استفراغ نمایند و در علاج او بزودیت
مادره شغیر و فمیدین و منسل سفید و گلاب قضا و روزند و آنچه از حصول خلط سودا و در شربین باشد و بعضی بضع سودا تنقیه از مسهل سودا و حب فیکرین و ماه لجنین سفید
لا جود و حب و معجون نخل و مانند آن نمایند هر چه در اینها نیک است حسب حاجت بعل اندا که فائده شود و قطع دماغ شربین صغیر بر دارند و آنچه بسبب است
شرابین از خون گرم باشد بزودی فصد کنند و خون را فرگیرند بعد از سهل صفر و در مطیفات خون که در لرض میوی دماغی مذکور شد بکار برند و تقلیل نمایند و اگر گوشت
فیمین بریزند و آنچه از شطایا رطوبت باشد بقی مسهل بلغم حب ابرج تنقیه معده و دماغ کنند و مدام باب گرم بکشد چشم سازند و کثرت ریاضت متعاده بعل آرد و از کثرت
شراب مرطبات و غلطات و مخرات بریزند و سهر طول و جلع و شب خوری ترک نمایند و آنچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علاخین است که در فصل السع بهر شاع و طر
مذکور شد باین توجه نمایند و آنچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علاخین است که در فصل السع بهر شاع و طر

نزل الماء

و آن طوبت غریبه است که از سر فرو آید و در رتبه عظیمه مایه طوبت بیضیه قریبه یا سید و نفوذ شاع را که بعضی با خروج نور از کسب معرات منع کند و این طوبت است که
در کثرت و کیفیت بعضی آنها قابل قح اند و بعضی نیستند و اختلاف او در کثرت چنان بود که اگر نسبت ثقیله بسیار باشد تمام ثقبه بند گردد و عبارت با کمال باطل شود و
قابل قح نیست بلکه طبعی منصوص در مذهب یعنی میل محوت آب را بکشد و درین خطرست و اگر قیاس او کمتر باشد یک جهت بند شود و جهت دیگر آنست که
و درین صورت آنچه از مرئیات محاذی جهت مسدود باشد بنظر نیاید و آنچه مقابل جهت مفتح بود دیده شود و گاهی نفعت چیزه با بعضی او بنظر آید و باقی دیده نشود و
بگو اینست حدقه و گاهی چنان اتفاق افتد که شئی واحد تمام یک وقت محسوس نگردد و وقت دیگر تمام بنظر آید و این از هر آن باشد که هرگاه آن چیز در مقابل مسدود
افتد هیچ از آن در کنگره در چون در برابر کشوف آید تمام آن محسوس شود و این که ناقص گاهی بنفوق و گاهی باطل گاهی که اگر دانند ماله واقع شود و وسط او باشد
و وسط هر چیز دیده شود بدون اطراف او و گاهی در حاق وسط ثقبه افتد و اگر او از جمیع جوانب کشوف ماند و درین وقت جو انب هر شئی دیده شود و در وسط او چون
روزن یا مغاک تخیل گردد و درین نوع نیز حصر القلع و قح آن شوارست و گاهی متوسطی باشد نسبت ثقبه که معلوی نماید ثقبه را و زیاده بر آن نیفتد و این لی بقح و
قابل قح است و اختلاف او در کیفیت گاهی در قوام بود پس اگر رفیق صاف باشد اگر چه تمام ثقبه را در گیرد لیکن بسبب رقت مانع دیدن شئی آفتاب چرخ و دیگر
اضواء نگردد و اگر بسیار غلیظ و ریح بود هیچ دیده نشود و درین بقیره می چسبند و از جهت بیژاری منقلع میگردد و گاهی از نزدی از موقع خود منقلع میگردد و گاهی در
رنگ باشد که بعضی او برائی اللون بعضی او سفید چوبی بعضی او بیضی لولوی بعضی او بیضی خاک برزق و فیروزی و ذهبی و بعضی او صفرد و خضر و بعضی او غیری و سوز
بود و قابل تر از اینها هر علاج از جهت لون بود و بعضی لولوی است و آنچه قابل برزق و فیروزی باشد کمتر علاج قبول کند اما حبیب و خضر و کدر و شند و اسود و
قابل قح نباشد و از هفت غلیظ قسمی است که گاهی بسیار صلب میشود و آن لا علاج است و از اقسام او غماحی و زیتقه و آسمانجونی و زجاجی و بردی نیز است
و این همه غیر قابل قح است و قسمی از اقسام آب است که از راه منتشر اند و آن آبی است که چون نظر نمایند بسوی آن متفرق بایند از احوال نیاید بطول
از آن بلکه صاحب آن ضعیف البصر گردد و در بعضی اوقات کثرت و قح را درین اثره نیست مگر بعد از صلاح که گفته آید و قابل ترین اقسام
آب برای علاج از جهت قوام و رفیق است که هرگاه بران انگشت غمز کنند حلقه را بچینانند بسیرت متفرق گردد پس بزودی عود کنند جمع شود و میدان

در کوزه گوشت شسته سرش بنموده بگل حکمت گیرند و در کوزه شیشه گران ما تو را ناخت روز داشته بجا ریزند و چون سفید فاکست شده باشد سره ساموده در چشم کشند
 درین باب سخت بود مندرست و این شبیات نیز از بحیرات است پوست سیلج کوفته بخیه بر بزمه آید و در گوش یا یک یا یک از سرشته خشک کنند و یا دیگر ساینده سرشته
 خشک نمایند و آب بادیان استعمال کنند که بخاصیت نافع است و دیگر اگر سرشته را در پیله ماهی رو به بریان کنند چنانکه بسوزد و سیاه شود بر آورده و یا یک
 بسیار و بسیار و سیخ در خاکستر گرم بریان نموده اول آب آنرا در چشم کشند تا نگاه سوده سر خطرات را بطریق سره اکتحال کنند و بر بزمه و سره نه چنان عمل نمایند
 بینائی چشم بدیده علت زایل شود و درین از عجایب اعمال است و دیگر اکتحال بویهای چسبیده سرشته صفهائی هر دورا آب بادیان بر آورده نافع بود
 با سلیقون کبریته اول سرشتهائی وضع اولقا است تاریکی چشم و استیسه نزول آب دمه جرب و سبل و طفره و شرناق و بطری یا یک اناج است کف دریا
 اقلیمیکه لفره هر یک ده درم نمک اندرانی سافج هندی سفیده از زیتون لعل سیاه و از فضل سبل الطیب سرشته صفهائی هر یک دو درم نمک هندی و فضل دواله
 هر یک یکم صبر سقوی طری عصاره ما میا مسخه هر یک نیم درم مایران نوشادر در دوجوب و از چینی هر یک سه درم پوست بلبله زرد چهار درم کوفته و بجز سرشته
 استعمال نمایند و اگر خواهند شبیات بنهند و اگر عصاره ما میا بهم نرسد بجا آن شبیات ما میا اندازند بر و برای ابتدای نزول و خیالات نافع و شفت طوبی
 کند و تقویت چشم نماید و مده و بیاض را نیز دفع است سافج هندی نیم درم بورق یک درم نشاسته و دو درم سرشته صفهائی شش درم شل غبار ساینده لعل
 آرد حب یا رب کریمه نزول الماء مملو مؤلف مفتاح است معطلی زعفران و از چینی حب بلبلان سبل الطیب سارون و منبر سول سیلج فضل گرد غار یقون و سبل
 شحم خصل نظریون فینق هر یک یک درم تربد موصوفت سکاکی کثیرا بر واحد سره کوفته بخیه نگاه و از نایبده بیازن سیلج فستق گل سرخ گل بنفشه پوست بلبله زرد
 پوست بلبله کابلی بلبله سیاه گاو زبان هر واحد یک درم و نیم آنرا آب بجز شاند و وقتی که این قدر آب بیازن که در آن ادویه خیم کرده شود مالیده صاف نموده ادویه سقوی
 در آن خیم کنند و بقدر موکب چهار سازند و بوی فصیح مواد حب مذکور شش ماشه یک یا سه شیب باقی مانده آب گرم خورند و بخواب روند و بعد و وقت صبح حب مذکور یک یا دو بار
 این طبع بخورند و گل بنفشه و ماشه گل سرخ گاو زبان هر واحد هفت ماشه و نیم منقعی یا بنده دانه تخم کاسنی نه ماشه یک کوفته شیب نیم آنرا آب که در صبح خوش نمند یا خیسایا بلبله
 و گلقتا آفتابی و دانه مالیده صاف نموده نوش و وقت تشنگی عوض آب عرق گاو زبان عرق غلب بنفشه و وقت دوپهر آب بخنی خورند و سه پهر بخنی نیم حب
 فوسب که درین مرض بکار آید و متعینه و ادهار از سر چشم نماید صبرده درم تربد موصوفت هفت درم پوست بلبله زرد نیم درم سقوی یا سریم درم مصطکی گل سرخ
 هر یک دو نیم درم زعفران نیم درم شربت و شتقال حب کفانی که دماغ و جمیع اعضای سر و بدن را تنقیه از اخلاط فاسده نماید و جهت فایده و لقا و در آب
 نافع و هر گاه یک درم از آن با یک درم یارب فقیر ضم کرده خورند و زیتون لعل و منق نزول الماء که صبر زرد مغز بادام پوست بلبله زرد هر یک یک درم کوفته بخیه
 حب سازند حب کوکوالی مفید در سرد و مخرج صفرا و جمیع فضول باخی و بر آب غلب و روشنی چشم بسیار مفید چنانچه دوستی آزموده و جهت نزول الماء
 صبر سقوی سقوی نای مشوی شحم خصل عصاره آفتابین مصطکی هر یک یک نیم دانگ مقل یک دانگ کثیرا نیم دانگ این جمله یک شربت است در جمیع اوقات
 حتی که بد طعام داده شد نافع آمده و بدانکه آنچه از قسم خوب درین مرض بخورند باید که کلان بسازند تا در معده در بر ترمانند حب جد و از جهت منع تولد زلاله
 تقویت دماغ خصوص ماده نزول چشم بعد تنقیه دماغ و بعد از طری لعل اسطوخودوس مسهل انفع است افیون مقطر صاف کرده جد و از اسطوخودوس صمغ عربی هر یک یک درم
 زعفران پوست بلبله زرد هر یک نیم درم تخم فستق شحم کاهو مقشر مغز تخم که و مغز بادام مقشر هر یک دو درم آب صمغ جبهه بقدر موکب و فضل سبل از جهت و شروخ
 نموده تبدیل بر حب کلان رسانند از ترشی و بادی و شیر و شیرینی و تره و بزمی پر میز نمایند حب براسه نزول الماء در ابتدا چشم کشیدن مانع نزول است و در
 انتها ضماد نمودن نفع میرساند و سرشته بلبله مغز تخم آله آب صاف تا سستی یاس سخی نموده حب سازند و یک نسخه حب نافع نزول دریل گذشت و دانست که حب
 شیخ الرئیس است حب انار ده جز و صمغ عربی یک جز و در بول کوکب نایب ساینده بکار برنده ایضا که در ابتدا به نزول عجیب است و بخواه سوخته یک جز
 خاکستر خاک بجزی و جز و ساینده و سبل چشم کشند بواسطه ابد مدت اثر میکند و روغن آجر که نقوه و فالج و امراض بار در نفع دارد و جهت سم عقرب افیون و زیتون لعل
 کثیرا و در شست بخیه سرخ آب تدیه بقدر بادام پاره پاره کنند و در آتش اندازند که سرخ شود و بر بخور هر قطعه را گرفته در روغن یقون سر کنند سبل روغن بادام ده جزء

در چشم

در شیشه که گل حکمت نموده باشد اندازند و موی اسپ در دهن میخشد نهاده بطریق معروف بجکانند و با احتیاط در شیشه نگاهدند و بشیر یا و مرو یا بکار برده شود
 که بر آن نزول و نقیه داغ معمول و مداومت آن مانع زیادتی نزول است مشک خاص یک ماشه زعفران دو ماشه سنبل الطیب یک ماشه کاه چهل چهار ماشه کوفته بختیه
 قدر قلیقه استعمال نمایند شیاف مرارات که جهت نزول آب و قروح و عشاوه و رطوبت مفیده از سرعت نفوذ در طبقات تاثیر میکند و قوتش تا دو سال باقی میماند
 اقلیمای سوخته بازنده درم صمغ عربی هشت درم ماد هندی فلفل سفید هر یک پنج درم سفیده قلعه چهار درم شکر سیکنج روغن بلسان جابر و شیر بریک دو درم
 زهره کفزار فیون هر یک یک درم زهره ماهی شنبوط زهره کبک هر یک هفت درم زهره باشد و عقاب و گاو و گرگ و غراب باز هر یک نیم درم و آنجا که روغن بلسان
 یافته نشود روغن آجری بدل او کنند و شیخ گفته که ضروری زهره شنبوط و گرگ است و دیگر زهره را زود اندازند و باید که آب یا دیان اکتحال نمایند شیاف که قلم مقام
 مرارات است جهت قطع ماده نزول و انقضاء تجربه رسیده آب زهره بزکوی در ظرف مسی خشک کرده درم شحم خنظل نیم درم سیکنج دو درم فریون نوشادر
 هر یک یک درم آب سداب یا آب یا دیان شیاف سازند شیاف جلا که از شیاف مرارات بهتر و بی فائده است و جهت نزول آب و خیالات بی نظیر است
 و ضعف بصیر طوبی را بغایت مجرب و تبتیای کرانی مغسول است درم آب مرزنجوش تازه که شب داشته صاف کرده باشند برشته بگذرانند که خشک شود و بخیل فلفل
 دار فلفل هر یک دو درم امیران دو درم نوشادر زعفران حصف کثیر صمغ عربی شش مس سوخته زنگار اقلیمای سفی هر یک نیم درم گلاب یا دیان زده سایه و شیاف
 ساخته استعمال نمایند شیاف و بهینه فرنگ جهت منع نزول المار مجرب و بی نظیر است و سیاض فلفل و دمنه و دمنه و سیاض فلفل و دمنه و سیاض فلفل و دمنه و سیاض فلفل و دمنه
 تخم سرسنگ بصری هر یک پنج ماشه زعفران بلبله سیاه هر یک سه ماشه پوست بلبله زرد دهنه فرنگ سی هر یک دو ماشه مارفتیشای ذبی تخم کهرنی سفید بخیل
 کبوتر صحرایی هر یک چهار ماشه قر فلفل یک ماشه کوفته بختیه باریک ساخته در ظرف آهنی همراه شام گوزن آب نیمه سوسه و زنجیر نموده شیاف بسته نگاهدند و در شیشه
 معمول صاحب مفتاح وزن دهنه فرنگی چار ماشه است گفته که اگر دهنه فرنگ هم نرسد عوض آن کو تیا نیز اندازند کحل معمول در نزول بلبله زرد دمنه خسته سوخته
 حب النیل سوخته هر یک دو درم غنچه یا سمین ناشگفته در سایه خشک نموده یک صاع در دار فلفل ده صاع صلا به کرده بخیل آرند ایضا قوی تر از اول و فلفل
 پرچ صینی صادق هر یک دو درم بندر اسرب که در دهن شیر زده باشند و وزن چهار درم سر سماند بکار برده کحل بر آب ابتدای نزول ضعف بصیر و سلاق ناش
 و تبتیای کرانی مغسول و بال مس سوخته مراد به سافج منبری اقلیمای سفی صبر سقوی برطان بجوی سوخته زعفران سنبل الطیب هر یک دو درم شامخ مغسول
 شش درم نوشادر فلفل سفید و دار فلفل هر یک نیم درم مشک یک دانگ مثل سر تیار نمایند کحل مجرب حکیم ذکاء الله خان که در منع نزول و تحلیل آب حیات
 عجیب دارد و در دهنه مارفتیشای ذبی سوخته پوست بلبله زرد فلفل گرد مشک ورق فلفل پسته و تیار ساخته اکتحال نمایند و گاهی ورق طلا و سنگ بصری
 امیران صینی اضافه کرده میشود کحل معمول حکیم دهل خان که بر عود زده بود و بر دفع نزول که فرج شده باشد و کند را هم نافع است و تقویت بصیر کند سنگ بصری
 گل حبلی تازه هر یک دو درم مغز گهو گچی امیران صینی مغز تخم سرس کف دریا و مارید مغز تخم کهرنی هر یک دو نیم ماشه سیاه قر فلفل هر یک دو نیم ماشه بکافور
 یا زده عد و کلاب نیم آثار اول از نیمه ششم بر آورده سنگ بصری مغز گهو گچی و کهرنی و سرس در آن انداخته بند کرده بالا که دیگران آذینان نمایند که در دهن
 رسد در چهار پنج روز که بصیر خشک شود باز نیمه دیگر بر کرده نگاهدند باز گرفته باریک ساییده در آب نیمه اندر ظرف کاشی از چوب نیمه خلوص حبت در آن ساییده باز
 در چوب دوم خلوص مس چسبانیده کهرل کنند از هر دو چوب بر فحات و امیران و گل حبلی و دیگر دو که نگاهدند و داخل کنند تا که صد نیمه تمام شوند آن وقت
 مراد به سافج دهل نمایند و باز با کلاب نیمه کهرل کنند باز خشک کرده مثل سر سمانده نگاهدند و وقت صبح یا شب یک میل قوی چشم کشند و بعد
 چهار پنج روز چک دندان در چشم کشیده باشند شب و در آن روز موقوف نمایند انشاء الله تعالی آهسته آهسته نزول دفع شود کحل مقوی که جهت ضعف بصیر
 و غلط روح و خیالات و نزول آب بسیار مجرب است نسخه آن اجزای همان شیاف جلاست که بطور شایع است لیکن درین نسخه زعفران حصف کثیر صمغ عربی شش مس سوخته
 زنگار اقلیمای دهل غنیت و وزن نوشادر یک درم است باقی بدستور کحل صابون که در ابتدا به نزول استعمال نسخ زعفران همان است که در ادویه یا غنیم
 شد لیکن در اینجا وزن صابون لا بهوری قسم اول پنج درم و مال هفت ده ماشه نیم و نیمه قهوه سه ماشه و یک مسخ است باید که یک روز در میان ده اند چشم کشند

در ترشی و بادی و غذای خارا حتر و زمانه و وزی که در چشم کش از هوا و آب احتیاط دارند همچون که بعد تنقیه و باغ استعمال آن در ابتدا سے نزول
و خیالات بهرست و ج ایا بح فیه ایا دیان معتز فارسی بر جلیت ریح یک جزو کو فیه بخته لعل سه چند که در عرق بادیان تند و چنان غسل قوام نموده با
بهرست و هر روز بعد از بنده وقت صبح بخورند همچون که سستی بغلا سته بهرست در تقویت و باغ و منع صعود بخارات و خاصه جهت نزول و اکثر مرض
چشم مفید و بی بدیل است بلبله کاپلی بلبله آله فضل سیاه دار فلفل تر به موصوف هر واحد چهار شقال شیطیح شکر طبرزد هر واحد و از ده شقال کوفیه بخته یا
قند سیاه و دو چند و عمل خالص یک چند و روغن کا و قدری پیستور مقرر بخوام آرد نفوخ بر آن نزول المار فائده دارد در عقران فیون و اچینی هر واحد نیم ما
قرنفل الا کچی خرد و هر واحد پنج عدد و در شیفان شش ماشه سنبیل لطیب و نیم ماشه سائیده نفوخ کنند و کرا و ویه هندیه نافع نزول المار مغز گندمی سفید و
آب لیمو کا هندی کحل کرده باریک سوده نگردد و وقت صبح قدری در چشم کشند که مانع نزول است و کذا احتمال تخم زبل لعل سائیده و کذا و کذا سوده و کذا و کذا
کلاغ بنیم و نعل عمل آمیخته نافع دیگر که نزول را زیاده شدن نهد و در منع آن بحرب و عیب است شیر برک تر بنی بوزن ده فلوس در جام بھول با سته
چوب نیم که فلوس برش چل کرده باشد حل کنند چند آنکه غلیظ شود بعد از آن در شیر زن که لیس داشته باشد چل باس کحل نمایند بکار برند و دیگر مغز
بنگرت و دوجره و فیون یک جزو و آب سائیده شیا ف ساخته در چشم کشند در ابتدا نافع و کذا جرک گوش آدمی و انگوزه ساوی در شفا سوده و کذا احتمال نمودن
و دیگر که نزول را زیاده شدن نهد و نیکه عرقه دوم کته سفید پوست بلبله کزد هر یک سه ثاناک پختگی بریان پنج ثاناک آب سائیده شیا ف سازند و
در سایه خشک نموده اند در چشم کشند و دیگر که مانع نزول آب است و افزون شدن نمیدهد جلالت نرمی سنگ لعلی تو تپای بنر پختگی بریان هر یک چهار دم
با دو آمار آب جغرات سوده شیا ف ساخته بشیر عورت سائیده در چشم کشند و دیگر که در ابتدا سے نزول بحرب بعض مجربان بهرست شب یانی دو ماشه در ظرف
گلی بریان نمایند هر گاه گداخته شود و قرنفل در آن غرس کنند چون خشک شود آرایش گرفته بسیار قدری آب حل کرده میل در چشم کشند و در چشم
طلا کنند **اقول حذاق** شیخ میفرماید که ایا بح فیه درین باب جلیل النفع است و کذا لک حب ذهب و آنچه در آن ادویه مثل قطورین قشمر واقع شده
و از جمله ادویه قویه احتمال بکینج سه درم جلالت خرق سفید هر یک ده درم عمل شست قوطی است و آنچه بسیار مجرب است در خفاف سوخته لعل
در چشم کشند و شیا ف مصطفیقان و جمیع مرارات مذکوره است و قوی تر از آن شیا ف مرارات مارستانی و شیا ف مرزنجوش است و روغن
یاسان در آن نافع بود و آنچه در ابتدا سے آب نافع است این است که بگیرند زهره زنگاه و آن صبح البدن در ظرف مسی فریبند و روز تا دو هفته بگذرانند بعد هر
در عقران ده و زهره شک پشت بر روغن بلسان پروانه دو درم خوب با هم حل کرده احتمال نمایند و ایضا بگیرند خرق سفید یک جزو و جلالت یک جزو و نیم
پانزده جزو و شیا ف ساخته در چشم کشند و ایضا از خرق سفید یک جزو و فلفل نیم جزو و شق ثلث جزو و آب ترب شیا ف ساخته استعمال نمایند و هم اومی نویسند
مردی را دیدم از طلبه علم که او را نزول المار عارض شده و خود علاج آن با سترافات و اختلاط بر بنر و تغلیط غذا و جنتاب از شور با ملو و مرطبات و اقتصاد و شیا ف
و قلا یا و استعمال اکحال ملطه محله کماله بود پس بعد از بخوبی خود کردنی الواقع در ابتدا سے نزول المار تدبیر مذکور نفع می بخشد حکیم علی گوید که از بعضی
نقل کرده اند که بعد استفراغ موافق بقصد و سهیل و لزوم بر بنر چون مجام و آل معروف با نمویه که از بنج و آبگینه می سازند بهر روز شربان صد غلین بنهند و
او میل آب گرم فرود برده در چشم کشند و هر روز یک دو با وین عمل نمایند نزول المار از آن کندی چون آب رفیق شود شیا ف مرارات و شیا ف بر یوما احتمال
نمایند که از قبح غنی سازد و از تالیف من بخل ادویه عظیم این است که تو تپای کرانی مازوی بنر تو یال اس هر یک سه درم سر جیداق قلا قطار خسته
سفید آب و خان سقف خانه مس گران پروانه یک درم و نیم خوب بسیارند تا مثل خیال گردد و هر روز دو بار در چشم کشند و در مرطبات بر بنر کنند و بر اطر لفلات
مواظبت نمایند و گفته که این سر جلیل النفع است چنانچه رتی پیر ساله را نزول المار عارض شده بود و یکا چشم او نابینا گشت و سه سال برین حال بگذشت
و جمله کمالین اتفاق بران داشتند که علاجش بجز قبح نیست و مر فیض از آن می ترسید پس بگفته من چهار ماه بر استعمال کحل ناگوار مواظبت نمود
و مرض او زایل شده بعد از عود کرد و این کحل را کسی که مزاج او خصوصاً مزاج سر و چشم او خنک یا رطوبت باشد خوب است و احتمال زهره و فی لعل شسته

ب

از معمولات حکیم مجموع سبب و اگر آب بادیان ترست شغال عمل صاف ده شغال نه بره یک یک شغال مجموع را در شیشه کرده در آفتاب سبب تا غایت
 پس بکار بند در نزول و تقویت یمن از شاکر و حکیم موصوف منقول است محمد زکریا گوید که زهره یک یک در یک عدد در سکه کرده بر آتش نرم بگذارد و یک درم
 حلیت نماید تا حاصل شود پس یک نیم روغن بلسان داخل کرده بگذارد تا غلیظ شود پس شیان ساخته استعمال نمایند که عجب اثر و مجرب است و بیاض و قشای
 را نیز فایده تمام دارد و در حق که بخیل حلیت بادیان و بی جمل شسته بقدر فراق هر صبح خوردن نیز از مجربات خود شمرده انطاکی گفته که در با جمل سبب است
 به ناول ایاج کبار و غار قیون دوار لیساک معجون پس و اکحال بصبر و دماغ خردس پیر بشیر زنان دماغ خطاف لبسل و کحل که در بیان گذشت آب باره و ترشای
 و دیگر که باره مزاج مثل زیت کنه لبسل و مشک مرور یا بجلول و کحل نولس جری نیست و حار مزاج از هر واید و سر و دماغ قشای سوخته کحل ساخته چشم کشند که
 عظیم و صغیر آب بخیل انچه نازل شود و میگرداگر قیق و صفا باشد حسب تزویج و حادی صبر گویند که در ابتدا نزول بعد از پنج بطبخ بادیان درم یا در پنج درم اصل پس
 معشر نیم کوبه هر واید و درم با کفتر درم و تنقیه بدن دماغ حبیب ایاج یا قوقا یا قندیه بزرده و خودم و قوطم و بد تنقیه استعمال غرغره با لبسل و ایاج فقیر
 بر سبب از طعمه بارد و طب غیره اکحال شیان فایده و کمال مبدوء آب مثل شیان مرارات و با سلیقون نمایند اگر مراره بزرگ و بی درم نیم خطاف یک شغال
 قیون نیم درم یک نیم درم سخی کرده در آفتاب خشک نمایند و آب بادیان سبز یا سبب ترشای ساخته بگلابل حل کرده چشم چکانند و یا تندر نزول الماء
 نفع بوده و انچه بصبر را نیز کند و منع نزول نماید و از ان یمن ساذ و تنقیه دماغ و سرست در هر سال یکبار یا دو بار بکوب و ایاج جات و طبرجات و ناول آب بادیان است
 و طبع و ج و طبع و اطفال و طبع و امیران طبع و عروق و صفر و آب بادیان و کحل طلیت و ترک سکه و عشا و حجامه و اگر تریا ساید سه بار در آب بادیان سبز تر که خنک
 نموده و بخیل لفل و لفل و امیران هر واید مثل عشر تو تپا داخل کرده آب بادیان سبب و خشک کرده استعمال نمایند که حدیث بصبر و منع نزول الماء مود مست
 و گاهی یک حد مشک بن ترکیب ای و اینده صنعت اقتباس گویند که در ابتدا جهت لفع این مطبوخ و دیند مطبوخ خود و س بادیان کوه یا در پنج درم یک درم باشد اصل پس
 معشر کرس پوست بیج بادیان هر یک هفت باشد قطره یون قیق امیران هر یک چهار باشد مویز منقی سه توله انچه در چهار عدد خیره بنفشه بکفند علی هر یک
 توله یا لیده صاف نموده و غذا شور بای مرغ و کاک و سنگواره بنان خشک را یک هفته و بعد حصول لفع جهت تنقیه دماغ وقت آخر شب حب نوقا و ایاج و بنفشه بسیار
 نه باشد لبرق کوه فرو برند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنای یک نیم توله یا لیده سیاه سه توله بزرگ بقیه فروند خطای هر یک باشد بخیل سه باشد خیار شیرین بخیل هر یک
 توله روغن بادام سفید باشد اضافه نموده دهند و سبب آب بر عرق کوه و یا وایان قناعت و رزند و وقت دوپهر خود آب مرغ نوشانند و وقت شام غذا می ساقند
 صبح با مطبوخ مطبوخ خود و س یا در پنج درم بادیان هر یک نه باشد اصل پس هفت باشد امیران چهار باشد خیره بنفشه چهار توله حوت نه باشد و یا تودین و یا کوه یا لیده
 بنوشند و یمن غلط سه چهار سبب کنند و روزانها تنقیه بکوب و صبر کنند این تدبیر وقتی سود دارد که آب بغایت رقیق و صاف و نود آمده باشد و اگر غلیظ و کثیف
 شده باشد سود نمی دهد و باید که تنقیه دماغ بکارت و مرارات نمایند و فضل نیست که در هر هفته ایاج فقیر و ایاج جات بادیان نه باشد بخورد و بعد حصول مقیما جهت شفت
 و طوبات اشیا می مسوده و لطفه و قلیه مانند شیان مرارات و با سلیقون در چشم کش و اگر بصلح نیاید یک ال یا دو سال دستکاری نمایند و بهتر است که در ابتدا
 بعد تنقیه شرابان صغیرین کنند و دماغ بآهن دهند و بگذارند که خشک شود و یکیم کند و تا جمل روز یا لاید و اگر درین اثناء یکیم بد شود اندکی تیز بنشاند و باز یکیم جاراجی
 و مقویات چشم و دماغ مثل اطرافلات و معجون خردانند صاحب جامع از طری نقل کرده که علاج قبل از قی حنین نماید که بزرگ بر لعل نظر کنند پس اگر از حنین
 که قیته خارج شده باشد بسوی اعتدال رو کنند و اگر مزاج طبعی او احتمال استقرار یا جارات کند اول مطبوخ قلیقون تنقیه نمایند بعد هفت روز حلیت
 تنقیه بکوب ایاج یا حب صبر فستقین و کل سرخ سازند و بعد تنقیه بکوب کنند و بر لطف غذا یا قفسار و رزند و از آنده میخوره و قناب نمایند و بعد از آن قی کنند
 و اگر تاخیر قی بکوب و در کمال و شیان مبدوء آب استعمال نمایند و از دم پیریز کنند که آب صافی گاهی بکس ببرد استعمال این کله تحلیل و جلای یابد که استقرار
 بمسکلات جات و نود و قلیه لیند و صفات کثیر تنقیه کنند و بعد قیق نقل بدن بقیج بر داند و یا کمال و شیان مرارات اکحال نمایند و از شیان را در کوزه کرده کل کنند
 گرفته و بزرگ تا خشک گردد و یک جز و او با دغان سقف مس گرانش اقلیم یا دوی هر واید یک جز و لفل نیم جو و سخی کرده و شراب کنند تنقیه دهند و خشک کنند و بزرگ

بخیل

نوشته

نوشته

مادی و غیر مادی یا غلبه حرارت مادی یا غیر مادی که موجب انقباض گردد چنانچه در جمیات حار و دوق و فراط و سعال و مجوده استمعا عارض شود و جسم آنکه سبب او
ر نفس مانع باشد از امر ارض و مایع معروف که در جرم و مایع یا در طین مقدم اند و یا در ظرف صانع که عارض او گردد و این قسم دوم اکثر از رطوبت غالب یا بیست که عارض
شود و عقب امراض حرکات مغرط بدنی و نفسانی و استفرغات مغرط مسقط قوت بحف مادی و افتد سوم آنکه از امر مختص برون حال قوت باهیه باشد که رقیق یا کثیف
یا غلیظ یا قلیل گردد و رقت روح اکثر از بیست و حرارت بود و گاهی از شدت تفریق بر سده دوم نظر بقصر آفتاب و نقش ماندن آن از مشرق قوت عارض شود و گاهی
جمع مغرط روح بسوی احتقان محلل مودی گردد و اول سبب آن کثیف گردد پس بار دوم رقیق شود و ازین قلیل است اینجا طول مقام و تار و یکی و بر آمدن از آن بر
و فقه حادث گردد و کثافت و غلظ روح یا از بیست و رطوبت بود و یا از جمیع شایده و احتقان که مودی تفریق روح نگردد و گاهی سبب رقت و غلظ طبع بود و قوت
روح گاهی در اصل خلقت بود و گاهی سبب شدت بیست و کثرت استفرغات مخصوصا حاجت و جمیع و سبب که مغرط و اندکی یا بس قلیل است و فقه و قوت و
کرب و یا و جان غیر آن و یا در و چیزی شدید الحار و در داخل بدن یا از طایع آن مثل ملاقات هوا گرم خافه و صحران چنانچه مسافران را در گرمی قوی و کسی که در تمام احاطه
مقام نماید و غیر آن چنانچه اکثر حرکات بدنی مثل تعب یا حرکات نفسانی مثل کثرت هم و حزن و غم و سهر و یا ضعف معده یا جگر و یا سبب ضعف مقدم و مایع
صعوبت امراض و قرب موت که روح تحلیل پذیرد عارض گردد چهارم آنکه ضعف و آفت بعرب سبب طبقات چشم باشد و آن اکثر سبب طبقات خارج و غیر
فاز بود و این یا سبب هر طبقه باشد و یا سبب منفذ که در وی است اینجا سبب نفس طبقه بود و یا از مزاج رادی باشد و آن اکثر بواسطه احتباس بخار و ران و یا
فصل طولی آن یا عرض جفاف و بیست و تقشف و تخلف و خصوصاً لعنیه و قرینه بود و یا از فساد سطح طبقه بود یا آثار قروح ظاهر یا خفی یا مقاسات و در کثرت
اشفان و یا از رنگ غریب داخل طبقه چنانچه در برقان از زردی قرینه یا در طفره از سرخی یا از سلاخ رنگ طبعی باشد آنکه غلبه عارض شود و یا رقت طبقه سبب عرض
تاکل یا سبب نباتات و شارب آن چنانچه در طفره یا انتفاح و غلظ و وق و چنانچه در سبب افتد و یا از دم یا تشنج غلبه تیه باشد و اینجا سبب فقه و منفذ عارض شود و یا از
ضیق غیر طبعی بود و یا از اتساع و یا از انسداد و چنانچه در نزول المار افتد و سبب این هر سه فصول علوه مذکور شد چشم آنکه سبب رطوبت چشم باشد و این یا از
یا رقت جلیدیه بود یا از تغییر رنگ او بخلط غالب یا از خشونت او یا از عظم یا صغروا باشد و سبب غلظ و که درت جلیدیه سیلان طویات عظمی مودی و
و مایع و قدری انقباض آن بر جلیدیه باشد و سبب تغییر رنگ غلبه غلظی از اخلاط اریه بود و سبب خشونت او ماده انداز و قیاس حریت یا بس باشد که در
و مایع که عصبیه مجوز بریزد و اول و دومین خشونت و جلیدیه پیاپی شود و سبب کثرت انقباض ماده است بسوی آن و سبب صغرا و ضعف قوت او یا
شدت تحلیل حرارت و بیست غالب بود و یا از کبر و صغروا و درت رطوبت طبعیه و یا که درت آن باشد و سبب کبر و صغروا و درت رطوبت جلیدیه بود و حتی که
فصول او کثرت پذیرد و یا زیادتی ماده دارد و بران بود و سبب صغروا یا انقباض چیزی از آن بود چنانچه از سیلان طبعی اجزای او و سبب تمام جمع و مانند آن بود و یا
حرارت یا بیست بران یا بر جلیدیه و سبب غلظ او یا یا خلقت ماده مغلظ بود مثل سودا و یا کیفیت تعالی مثل بر مجر و حرارت عاقد یا حاله یا نیت اسکو فیهست
و سبب قوت او یا غلبه نیت محاط بود و یا ترسیل حرارت لیس سبب که درت آن که خلط طویات و آنچه غیر اشفان و شود و آن یا از غلبه مواد سودا و بران یا سبب
و سبب خرب باشد و گاهی کثرت مجامعت موجب تکرر بقیه میگردد و درت رطوبت راجیه بصیر از جهت منفرت او جلیدیه باشد که سبب براد او و سبب غیر معتدل جلیدیه
قوام او از اعتدال برگردد و ششم آنکه از آفت عصبیه مجوز باشد و این یا از ضعف عصبیه سبب بیست یا رطوبت و یا از دم سبب مواد حار یا بار و یا از نهتنال
سبب ضربیه و مقله خدی که بر سر عارض شود طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولاً بسو ثقبه و طبقات چشم نظر کنند اگر ثقبه از حال طبعی رنگ یا قرح محسوس شود
سبب ضیق یا اتساع باشد و اگر رنگ مردک متغیر ناید و دیگر علامات ابتداء نزول المار وجود باشد سبب ضیق بود و اگر در ثقبه که درت محسوس شود بر سر سبب ضیق
کثرت موم یا فراط استفرغات یا کثرت سفردرگرا و ملاقات فبارد اما اتفاق افتاده است یا نه اگر باشد و آن آثار نزول المار و انتشار نباشد و فقه خلقت چشم
و عدم انطباق عکس محسوسات در عارض شود و باین ثقبه سودا خلقت چشم قلت پذیرد سبب بیست و که درت جلیدیه بود و الا اگر ماده وجود که درت محاذی ثقبه
فقط پرد و یا شی سیه تحریک حرکت چشم چشم محسوس گردد و در نظر لطیف آسمان نسبت بگرین سوی زمین صراف و روشن نماید و اینها وجود غلظت عارض بود

[illegible]

والشراف و انزل کرد و ملج بصیرت باقی ماند شادنج عسی مغبول و درم کهر یک دم قوتیای سبک قوتیای کرانی دار فضل بر واحد نیم درم کل اصفهانی یک
مر و درین سبب دو درم بسط قوی عقیق بحر کیمش عقیق معروف است هر یک نیم درم بلبله زرد و دو دانگ بار یک ساینده صندل سست یک درم
و نمک صینی یک درم سوده داخل کرده خوب صلا به نمایند اگر مرین محروم باشد کافور نیم دانگ افزایند اگر مرطوب یا شرج یا در لوله باره باشد شکاف یک
ضافه نمایند و بدین اکتال کنند مثلاً و ز اول در چشم یک میل و در دوم دو میل تا آنکه هر روز چهار میل در چشم کشید و باشد اگر کفایت نکند و محروم
بروغن بنفشه پاک و یا نیلوفر سحر کنند و اگر پوست نیز باشد روغن بنفشه بشیر زمان آمیخته بکار برند از شش و آفتاب و غذایه یا لب منع کنند
و اگر ضعف بصیرت غیره و وجه و رص و الشراق عارض شود مزاج طلیل از اعتدال او بخارج خارج باشد به باد شعیر و دیگر مطفیات تسکین نماید و
سر و کند بعد از روشتنای و با سلقون استعمال نمایند و از طعمه غلیظه مسخره مثل لحم بقروازی و البان منع کنند و بر افندی ملطه اقتصاد و زنده و اگر
تنقیه باشد بحسب صبر صاحب ایاج یا قویا نمایند و اگر در مزاج او برودت و مرطوبت باشد بری یا یونین و عاقر قرحا هر دو ساینده در مفتح حل کرده غرغره
نمایند و سعد و مصطفی فایده آب و هن بریزند و هرگاه در هر دو حالت مذکور باک چشم گرم شود برگ گی بنفشه نیم درم نشاسته صغیر عربی بر واحد و دانگ
برگ عسی الراعی خشک یک درم سر اصفهانی یک درم و ثلث قوتیای هنری و ثلث درم کافور یک قراط ساینده بحر ریخته در بدن خوب حل کرده
صبح و شام و چشم کشند و اگر وقت بیداری از خواب خشکی در چشم محسوس شود مغز یا دام مقشر دو درم در شیر و ختران ساینده و قدری روغن بنفشه و اندک
لعاب اسفنج است که حتی که مثل مریم گردد بر پارچه طلا کرده بر چشم وقت خواب بندند و اگر وقت بختن روغن بنفشه و دار قیق شود اندکی نشاسته
داخل کنند و اگر در هر دو حالت مسطور یک سترخی کرده شخم اندازد برش باریک ساینده اندکی آفتاب و گلاب آمیخته بنزد تامل نرم شود بر پارچه بنام
وقت خواب بر چشم نهد و اگر در کشیدن پاک بیلا کفایت نکند قدری صفت و اندک کرانج و اندک خاکستر خوب انگور اضافه کرد و آب باران یا گلاب
مثل مریم ساخته وقت خواب بر یک ضام نمایند اگر مرین متعده حجامت باشد و در هر دو حال حجامت کنند و هرگاه درین قسم صدمه حادث شود و بنفشه قارور
بر حرارت مزاج دلالت کند از اسراریت مطفیات کنند و صلاح نمایند بعد از روغن بنفشه یا روغن کدو و خیر و خزان سحر کنند و اگر ازین فایده نشود
مشیات بعضی یک دانگ در شیر و ختران یک درم گداخته روغن کدو نیم درم افزوده سحر نمایند و اگر قارور در حالتی همچنان صدمه سفید فام
باشد و طبیعت اعتدال بود و در بعضی بطور معلوم شود بروغن مصطفی و روغن یا همین یک درم و دانه سحر کنند و اگر ازین فایده نشود و حیایاج و
علاج ضعف بصیرت از قرنیه یا جلیدیه یا جفیه اول تنقیه بدن و دماغ از خلط غالب نمایند و بهر تعلیل اثری بر خلطها نیامد و بر بنام
طبیخ یا باده بنفشه و نیلوفر و گل کیمش و اکلیل و انند آن انگباب نمایند همچنین انگباب بنجار آب و سرکه با هم مزج و مطبوخ نافع و در وقت انقضا
برای تحلیل بقیه ماده شیان احرارین استعمال کنند یا کچله اگر از غلبه خون باشد قصد حجامت بفرم و تلین طبیعت بطبیخ نوک و هر چه در علاج طرفه گذشت
بعل آرد و اگر از غلبه صفرا باشد تنقیه بطبیخ بلبله و قرص بنفشه و غیره که در علاج یرقان عین خواهد آمد استعمال نمایند و اگر از غلبه سودا باشد مطبوخ آفتاب
یا نام بکین و سفوف سودا و جود آن که در علاج ضعف بصیرت از تکرر مرطوبت بقیه گذشت تدارک نمایند و اگر غلبه بلغم باشد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایاج و
حب قویا و ایاج نوغان یا کنند و هر چه در علاج ضعف بصیرت از تکرر مرطوبت بقیه گذشت تدارک نمایند و اگر از غلبه سودا باشد مطبوخ آفتاب
هر مزاج غالب بر بدن و کمال محله ماده باقی و بخورات و نشو و قات و لطوالات و انزانات استعمال نمایند و ایضا استعمال ادویه مقوی چشم و رادع ماده مثل
تقطیر گلاب سباق در صفرا و دم و گاهی استعمال نموده کاه و خرقه و تعقید بدان میکنند و اکتال بنیاد غریز در بلغم و سودا و کثرت حرام در سودا و کثرت
و در صورت زردت لون وین اشیا از ذوق علاج در چشم نمایند و ابتداء ضعف بصیرت که از تشنج و تقلص طبقه غلیظه حادث شود اگر سبب تشنج یا پس بود آنرا
بهیست مدک کرده و درین صورت بهر ترتیب بدن هر چه در علاج ضعف بصیرت می گذشت عمل آرد و شیر و ختران روغن بنفشه و روغن کدو و دینی چکان و
بر مطبوخ ادویه طریقه چون شعیر و بنفشه و برگ خطی و برگ خبازی و برگ کتیر و عسی الراعی و عی العالم انگباب کنند و شیان بعضی از روغن نافع است
و آنجا که ملاک تشنج استلائی معلوم شود تدریس تنقیه یا باجرات و مغز و استعمال اکمال مدعه نمایند بهر صورت که در علاج ضعف بصیرت می گذشت و بعضی
که سبب ضعف و درم و از آنجا که عصبیه مجریه باشد اگر سبب غلبه مرطوبت باشد علاج ضعف بصیرت ملطی نمایند و اگر سبب جویست باشد هر چه در علاج

[illegible]

بطولان بحر

لینے کوری و این عارض میشود از اسباب ضعف بصیر هرگاه مفروض شود و تفصیل اسباب مذکوره در باب ضعف بصیر گذشت و بالا جملا این است که سواى اسباب
مشارکت و داغ و غیره که در بحث مذکوره مسطور شد درین مرض یا آفت مجریه ملقیات یا سبب رطوبات و مانند آن رسیده باشد و این علاج است و یا حوائی
چشم و ظاهر سلیم باشند لیکن آنکه غیر ظاهر از جهت دیگر یا نارسیده باشد درین صورت اگر نقیب صمیم بود یا دلتان سده ای باشد و یا درینجا سده نبود بلکه در غیر
بود از شئی در قف در جوت آن یا از الطباق او بسبب یجست یا استرخایا دم ضاعظ فی نفسه یا در عضلات او یا تابع غلطه عارض مقدم دلت و یا از اشتناک
و انحراف عصب یا شده یا از زوال جلیده یا از محاذات ثقبه و یا از فساد مزاج جلیده می بوده این فساد بیشتر بسبب غلبه رطوبت بر آن باشد یا غلبه یجست جمع و مستحصر
آن درین دلت و یا گویند و لا علاج است و درینجا چشم تخلف شهلا می باشد و اما اگر ثقبه سلیم نبود یا بسبب رسیدن اسراع او تا اکلیل یا بسبب نهایت تنگی قوت
او باشد یا بجله طریق تشخیص و علاج اسباب مذکوره همان است که در ضعف بصیر مسطور شد و بطالان بصیر یا ضربان و سرخی چشم و حرارت و قفل در مقدم داغ نشان
درم دارد عصبه است و با قفل و قلت حرارت و وجع و رنگ چشم سفید دلیل درم دارد بود پس اگر قفل خدیده چشم بسیار رطب و رنگد صامی باشد ماده رطب می
بود و اگر چشم خشک نماید و رنگ آن مائل بکبودت باشد ماده سودا کو بود و اگر بوی طریه و یا سقط که بصیر رسد و لا محطه عین بصیر رسد بعد از آن فرو رفتگی و بطالان
عین شود و از اشتناک و سفتن عصبه باشد و اگر قفل و فته حادث شود سده عصبه باشد و ایضا امتحان سده چنان کنند که یک چشم را بند نمایند و به بنید اگر
در ثقبه بهم نرسد یا نرسد که سده است و اگر افتادن بصیر ضعف آن ضرر در سائر حواس ماضی و صلیح و دوسی و طینین باشد و یا از بیشتر طریه و صده بر سر رسیده باشد
دلیل آن بود که آفت در داغ است و حوصله را بعد قول بچ روشنی چشم موقوف شد و تشنگی و هلاکت بیج نمود معطلی عود سوده با طریقی کشیزی شسته فرایند و یا لاش
گما در زبان جو شایند نبات داخل کرده داده شد از لسان بجارات نفاس به داغ بود بصارت بحال آمد و بطالان بصیر که در شستن سحای تاریک عارض شود و اگر
بستبب بین موضع تاریک تا زالی طویل و ندیدن بسو روشنی باشد بسبب غلطه بود یا بهر از کثافت بخارات و رطوبات باشد یا غلطه و نگد رطوبت بقیه خلط
فقول و اگر سبب و فته بیرون آمدن در روشنائی بود از جا تاریک که زمانی دراز در آن شسته باشد بسبب انتشار نور و رقت آن بود علاج آنجا که سبب
بطالان بصیر سده عصبه از ماده لطیفه لاجه در تجویف عصبه باشد تدبیر نفیج ماده بلغم و استعمال لطافات مغیره سده است مثل گل قند علی آب گرم یا باب با دیان و
آشامیدن سنگین بر روی یا غصط یا شربت اسطوخودوس یا آب زریانه بعد از استقرار آن بمسل بلغم و حب ایاج و یا حبب قرقا یا و یا حبب ذمیب و یا حبب
با یا دماحت که با د فومود و هر یک سده هم کرس بر یک چهار دم سنای کی اسطوخودوس هر یک پنج درم سوزنی سنی است پنج درم انجیر سفید ده
جو شایند صاف کرده و پیچین پاک کرده است درم مالیده باز صاف نموده صدم از آن با رقت درم شکر و سه درم روغن بادام تلخ نیم گرم یا شامه و در
هفته دوم مرتبه بخورند و غرضه با یا یج فقیر محلول ماسکرم و سوط مذکور در سبل و احتمال با یج باعث لطفیج و جلا و تلطیف گردد و شل روغن لبان که در آن
شوط حل نموده باشند و احتمال بد چینی و لطفل سفید و انجیر در علاج ضعف بصیر دارد رطب گذشت بکار برند و قبول گیلانی در سده عصبه یا غلظت باقی از شحم
در باب ضعف بصیر سده که سبب آن رطوبت ضاعظ باشد تدبیرش نیز بدین قسم مذکور ضعف بصیر است بمقتضی رطوبات و استعمال معصوم و غرضه از رطوبات و غلظت

ذکر ادویه مرکبه مقوی بصر که اکثر اقسام ضعف بصر را نافع است انجبر لولوی که جهت ضعف باصره و سهل و سحر نافع میفاید و توتیا که
کرمانی شسته شش سوخته شسته هر یک ده درم مروارید ناسفته شش درم نبات نج درم صلایه کرده چشم کشنده و دجالینوسکی که بابت مقوی حافظ چشم
و قاطع دمع و قانع بیاض و حله و جرب مرمن و کلل اورام است صبر فلفل دار فلفل شادنج مغسول و فلفل طلیس سوخته مغسول هر یک نیم جز و توتیا که
کرمانی سافج هندی سس سوخته هر یک یک جز و ایشا از چشمخام انزروت کف دریا هر یک ربع بر دیار یک ساخته آب انارین پنج مرتبه پرورند و
در هر مرتبه در آفتاب گذارند پس سوده در چشم کشند بر دیار سی قوت باصره بفرزاید و محاذات چشم نماید توتیا و قشیشا اقلیمیا نقره هر یک پنج درم
سنبل سافج هندی زعفران هر یک یک درم مروارید ناسفته دو درم کافور دو دانگ مشک یک دانگ صلایه کرده استعمال نمایند بر دیار سی قوت
بصر و حفظ صحت آن پوست بینه مدبر چار درم حفض ملکی سه درم زعفران دو ثلث درم کافور یک دانگ صلایه کرده استعمال نمایند جوهر سرمه بابت
حکیم محمد رضا خان حکیم علویان لعل پختی فیروزه نیشابوری شادنج مدسی مغسول قشیشای ذبی سفیداب قلعی شسته نشاسته هر یک یک درم و ثمر
ناسفته دو درم لب تحرق مغسول طباشیر سفید و بنه ننگ افاقیا حفض ملکی هر یک یک نیم درم انزروت مدبر دو نیم درم پوست بلبله زرد سه درم
کافور قیصری یک دانگ سرمه صفهانی آب غوره پرورده ده مثقال بدستور مقرر کل سازند حسب معمول حکیم شریف خان که بابت اکثر امراض چشم و
تقویت بصر و دافع بیاض است زرد چوب زنجبیل فلفل گرد پوست بلبله بزرگ بزرگ سنگ بصری اصل السوس نمک سنگ موهه هر یک یک درم مثل
سرمه سائیده آب برگ نیم و شیر بز سیاه و آب کهرتوه خیم کنند و یک شب نگا دارند صبح گولی مقدار حبه بندند و در سایه خشک ساخته کار بندند بابت
بر وال آب کاهی و براس بیاض کنند یا شیر کهرتوه و بخت گل چشم توباشیر عورت و جهت امراض دیگر یا شیر بز سیاه و برای دهنه آب بادیان سائیده
و چشم کشنده و دیگر زعفران سرمه سنبل سفید و اچینی شسته کافور دار فلفل سافج هندی نادر شک برابر گرفته باریک سائیده حسب سازند و آب سرد
سائیده در چشم کشند ایضا براس ضعف بصر و دمع میفاید غنچه یا سیمین کف دریا مغز تخم نرب هر یک سه داشته فلفل گرد پوست و یک است عمل بابت
آب لیون دو پاس کحل کرده حسب بسته دارند و صبح آب سائیده در چشم کشند ایضا براس ضعف بصر و دمع میفاید غنچه یا سیمین کف دریا مغز تخم نرب هر یک سه داشته فلفل گرد پوست و یک است عمل بابت
سنگ بصری اصل السوس نقشه ساوی کوفته بخت حبه ساخته آب سرد در چشم کشند و او نمیکه حکیم علی در رساله سحر بابت خود میگوید که در جمیع امراض
چشم نافع است و موجب الادریل و نزول آب که تجربه نشده و در او اکل رمد نیز جایز نیست پوست بلبله کف دریا چشم نرب که شیر ماده شیر که در بیا بان
خشک شده می یا بند و زنج سفید و کات هندی هر یک چهار جز و توتیا که هندی نه جز و نبات نادر که بسایند و آب ششیان سازند و در چشم
کشند و در و ما میران جهت اختلاج دائم چشم و امراض بارده مرمت و تقویت بصر بابت محرب است زنجبیل قر قفل نامیران فلفل دار فلفل
توتیا که کرمانی مغسول صمغ عربی حله برابر کوفته بخت استعمال نمایند و ششائی نافع ضعف بصر و سهل و جرب و طفره و بیاض مرمن شادنج
مغسول سس سوخته اقلیمیا که فقه نمک هندی پوره ای هر یک چهار درم فلفل سیاه فلفل سفید کف دریا هر یک سه درم دار فلفل صبر
سنبل الطیب قر قفل هر یک چهار نیم درم زنجبیل شجره نیل هر یک دو درم زعفران نوشادر هر یک یک درم شل غبار صلایه نمایند و احتمال کشند
سفوف آمله نافع ضعف بصر مقوی دماغ آمله در شیر بخورشانند که شیر جذب شود پس خشک نموده سفوف سازند و نبات برابر آمیخته هر روز
یک توله بخورند سفوف بادیان که ضعف بصر را سودمند است و هر که برین اوست نماید از ضعف بصر این باشد و هرگز در علت کوری در
پیری مبتلا نشود و بادیان دو درم قند سفید بر آن کوفته بخت هر شب وقت خواب بهین قدر خورده یا ششدر شربت منتهی میفاید ضعف بصر
نافع رطوبت دماغ مانع انجبره از دماغ گل منتهی پا و آثار شکر سفید سه پا و در یک نیم آثار آب تر نموده صبح بخورشانند هرگاه آب سوم
همانند صاف نموده شکر سفید آمیخته قوام شربت نموده نگا دارند خوراک تا جابر توله ششیان یا سیمین نافع با کثر امراض چشم خواهد و طبقات

و رطوبات خواه در ساقین باشد مخصوص و قلیکه احتباس مواد باشد نافع ظفره و سبل و دمه نیز نوشته غنچه یا سمن بر سنگ بصری توپای بارونی
 زعفران شوره قلمی مغز تخم سرس همه مساوی کوفته از پارچه بافته گذرانیده در سنگ سماق با شیر لیمون تا یک هفته صحت کرده شیان ساخته بگاهاز
 و آب سبب برنگ که ساییده نشود سائیده با میل جت در چشم کشند و اگر در چشم گل یا پرده باشد یا موی مژه ریخته باشد آب و سمن سائیده صبح از خواب
 برخاسته بکش شیان که از جت غشاوه و ظفره و اکثر امراض چشم نافع فلفل و دار فلفل قر فلفل و تیتا سبز هر یک نیم جز و امیران چینی سرگی مشک
 حوض بندی هر یک یک جزء سنگ بصری سر سبزه سر سبزه سیاه هر یک پنج جزء کوفته ریخته سه روز در آب لیمون سائیده شیان سازند ایضا جت
 طمیت و غیره امراض منقول است نیکه توتوه سه ماشه کف در کا اصل السوس سر سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه
 پوست بلبله هر یک شش ماشه چاکسو و دمع یعنی شکم بصری هر یک یک توله آب غوره یا آب باران شیان سازند کحل برنگ اکثر امراض
 چشم چون ضعف بصری و دمه و حرمت و بیاض و ظفره و سبل و جرب و کل است پوست بلبله سر سبزه پوست بلبله سر سبزه پوست بلبله سر سبزه پوست بلبله سر سبزه
 آب شیرین یک شیان روزی تر کنند و آب صاف گرفته جت یقوت نیم پا و یک صند و بیت یا نگذاذ کرده در آب نادر سرد نمایند که بقدر دو دام ماند
 و از آن جت سمار سازند و در جوب غیب نصب نمایند و سوره قلمی سفید گرفته از آن سمار یا یک یا سمانند که رنگ شوره سیاه گردد و چشم کحل نموده یا
 کحل مقوی عین نافع امراض چشم و روشنی چشم افزاید معمول است فلفل شازده سرد و دار فلفل شعت عدد غنچه یا سمن پنجاه عدد گل کجده هشتاد عدد
 یا یک سائیده بکار برند کحل که حکیم اکمل خان براسه آب بحر الدوله یا در تیار نموده بودند جت تقویت بصری محراب است و لقا یا سه روز و سه راتین
 نافع صحت سوخته چهار ماشه توپای کرمالی منقول است ماشه نبات سفید شش ماشه در گلاب یا عرق بادیان کحل کرده سر سبزه سازند کحل از لقا یا
 حکیم شریف خان جت تقویت بصری و جذب رطوبات و لقا یا سه روز و سه راتین سمن است سر سبزه صفحانی دو توله مروارید سائیده سنگ بصری
 هر یک شش ماشه یک شقال شادنج عاری منقول چهار ماشه ادویه را علویه علییه یا یک سائیده در گلاب خوب حل ساخته بکار بردن یا
 مست جت کشته که از جی نگری آید یک توله سر سبزه دو توله مروارید نیم توله شیان مائیانیم توله ادویه جدا جدا سائیده لوده مخلوط نموده در آب
 باران یا گلاب بسایند و لعل آرد براسه تقویت و تری بصری و لقا یا سه روز و سه راتین و دمه نافع است کحل معمول و مجرب حکیم مروج جت روشنی
 چشم و رفع غبار یعنی دهن و لقا یا سه روز و سه راتین بصری و سلاق جت بالی شش دام سر سبزه صفحانی یک دام امیران چینی سر سبزه سبزه سبزه سبزه
 سفید هر یک یک ماشه سنگ بصری پنج ماشه گلاب پا و آثار کلی خام چنبلی شش ماشه اول جت را در کرچه آهنی گذاشته از گل چنبلی کشته از پارچه
 بافته بگذرانند اگر چیزی بماند باز آنرا بکشند تا همه کشته شود و نیم پا و گلاب تر نموده دو روز بگاهازد پس ادویه مثل غبار بسایند و در جت انداخته
 کحل کنند و وقت حاجت گلاب باقی مانده را نیز داخل نمایند و هر چند گلاب داخل خواهند کرد و کحل خواهند ساخت خوب خواهد شد و بدانند که گل
 چنبلی که از برای کشتن جت مذکور است سواک کلی چنبلی خام که آن در ادویه داخل میشود می باید کحل که شایع همان باد شاه خود استعمال میفرمود
 کا خوریک و انگ زعفران مشک خالص سانج بندی هر یک یک شقال مروارید ناسفته و شقال اقلیمیک ذهبی اقلیمیکه نفسی پروا حد
 شش شقال مار قشای ذهبی توپای کرمالی هر یک شست شقال سر سبزه صفحانی دو ازده شقال باین طریق بسازند که سر سبزه و مروارید و پروا
 اقلیمیکه یا قشای هر یک را علویه علییه در سنگ سماق آب باران صلایه کنند و دو پاس دیگر نیز یا یک مثل غبار کرده با هم آمیخته در ظرف آبلیمون
 بگاهازد کحل مقوی استعمال در ضعف بصری از حکیم علوی خان چشام مدبر توپای مدبر سر سبزه مدبر هر یک یک توله مروارید ناسفته اقلیمیکه نفسی
 و ذهبی عرق منقول هر یک هفت ماشه ایشیم محرق شادنج منقول هر یک شش ماشه امیران چینی سه ماشه ورق طلا دو ماشه زهره آبلوز سر سبزه
 از آن هر یک یک ماشه مشک نیم ماشه صحن طبع نموده بکار برند فو و دیگر که بجهت تقویت بصری محجوب الاثر است و اکثر امراض چشم را سود دارد

کتاب

سرکه سته توله شک بصری یک توله مردارند و توله نامیران شش باشد مر جان یک توله و سته باشد ورق طلا چهار ماشه غیر از ورق طلا چهار بار یک
 ساخته چهار روز آب بایله کحل کنند و تا چهار روز دیگر بکباب کحل نمایند و روز پنجم اوراق طلا نیز بنفشه و گلاب بسیار و در ظرف آبیست
 یا چهلین طلائی یا نارنج بیل و چشم کشند و باید که کحل سماق یا جهمان باشد. نوع دیگر یادگار است غازی الدین خان سرمناری سرکه سفید سرکه سیاه
 بر یک یک توله گرفته در پیچیده در آب پیچیده در انکشت پلاس لبوز یا چون دو و موقوف شود هر دو قطعه را در گلاب خالص سرد نمایند بعد از آن
 چینی زعفران بر یک دو ماشه شک خالص و شوخ افزوده همه را در آب بادیان سرسبز بلغم نموده خشک کرده استعمال نمایند کحل مبارک
 نسوب بخیر علی کرم الله وجهه کحل صفحانی دو درم تو تیا که کرانی نمک اندکی بر یک یک درم نامیران چینی ربع مثقال کافور یک
 طریق ساختن این سنت که پنج عدد بایله زرد را خسته و در کرده بکوبند و آب شیرین پا و آثار بخوشا کنند تا ربع بماند صاف کرده در بهمان
 ادویه بسیار تا مثل غبار شود از پارچه دارائی گذرانیده بکار برده کحل بابت واسع خان می گفت که در تمام عمر شش بار چشم کشیده بودم
 تا حال که عمره خود سال رسیده و محتاج عینک نمیشد حجت قسم اول و دوم ساگ چولائی دو درم قر فلفل دو درم فلفل گرد چهار درم برگ نیب سر پا
 آثار شک بصری دو درم برگ گلیکوار کلان ده عدد نامیران نیم درم اول قر فلفل و فلفل را علی و علی و در آب بسیار یا یک سائیده در پیاله چینی
 جدا جدا نگاه دارند و از آن حجت را در که چه آهنی باقی تیزگانه در آب قر فلفل سفت یازد و کند و همین دستور در آب فلفل سفت با صبر کنند تا
 گرفته اخته یا دستور اول در آب گلیکوار هفت مرتبه سر کنند با دگر دارند و با دست آهنی در بهمان پیاله آهنی حل کنند تا که حجت مذکور خاکستر گردد و بعد از آن
 نامیران و شک بصری سائیده داخل نمایند اگر سرکه سیاه بسیار بزرگ نیب و ساگ چولائی که مذکور شد با دو درم فلفل گرد پنجمه چهار درم در وقت کشیدن
 حجت داخل نمایند و آن خاکستر را در روزی برنگ صلیب سازند که سرکه شود پس پارچه بزرگ و صبح و شام و چشم کشند در هر یک گرم سرکه سفید کشند
 در هر دو اسه سرکه سیاه باشند کحل بابت را به می سنگ حجت تقویت بصر و بل و نزول و دیگر امراض چشم سرکه شک بصری هر یک دو توله حجت کشند
 یک توله کف دریا و از بله نامیران چینی هر یک شش ماشه سون کچی مر و درید مر جان شک کافور نیم سینی نیله خنجره تو تیا که کرانی نان شک شب بانی
 برشته مع سیاه هر یک سه ماشه خاکستر ماده شیر پارچه غوری هر یک یک توله خاکسوار در گرگین گاو میش جوش دهند و فلیکیم نیم خفته شود بر آهده خشک کنند
 و همه ادویه را جدا جدا کوفته نیمه در کحل انداخته هشت روز در گلاب بسیار از صبح تا شام بعد از چهل پاس بر آورده چهل روز نگه داشته استعمال نمایند کحل
 برای روشنی چشم و رفع رطوبت نافع از بیاض است و درم سرکه صفحانی چهار توله مر و درید نامیران چینی ایدون تو تیا کف دریا شک بصری یک
 شایع مغلول زن جوت حفص هر یک شش ماشه دستور مرتب سازند کحل باز و تقویت بصر نماید و همه را باز دارد و حکم جن را سود و شایع است
 شایع رندی هر یک دو درم دار فلفل و م الاخون هر یک نیم درم روی سوخته از هر یک یک درم فلفل شک هر یک دانگی کافور یک طسوج کوفته نیمه
 بیان احتمال نمایند کحل که صحت چشم را نگاه دارد و تو تیا که درم شیا ف مائنا سه درم صبر قوطی حفص هر یک یک درم کافور دانگی کوفته نیمه
 آب غوره یا آب سماق پرورده در سایه خشک کنند و سوده صبح و شام و چشم کشند کحل معروف بدوار الکاتب حجت حفص چشم و شفت رطوبت و تقویت
 نظر سود دارد شیا ف مائنا بزرگ هر یک دورتی سرکه صفحانی مر یک آب بادیان دو درم بایله زرد نیم درم آب غوره انگور یک درم کافور دانگی دستور
 مرتب سازند کحل السجوا هر که حجت تقویت با صبر و طبقات چشم و پاک دفع غشاده و دمه و جرب و بل رقیق و انتشار نافع و حافظ صحت عین از امراض است
 و صفا حبت سخته گوید که حقیر و والد حقیر این نسخه را استعمال نموده و با اعتدال از آب سته صفحانی ده درم تو تیا که رندی که غیر قسم حاد است تا شیشای می
 مر جان شوخ و دهنه فرنگ عقیق شوخ و فرزه ورق نقره نامیران چینی فلفل سفید شایع بتدی آتلیسیا نقره یا طلا هر یک چهار درم سلطان شهر شش درم مر و در
 با سفته یا قوت شوخ ب لعل زرد زبرج ورق طلا و فلفل هر یک دو درم زعفران سه درم لا جورد مغلول تو بال مس سوخته شایع مغلول هر یک چهار درم

صلایه کرده استعمال نمایند نوع دیگر همیشه در سر کار نواب ریب النساب یکم تیاریش کا فیر نیم دانگ مشک یک دانگ نمک هندی قزقل و اله هر یک یک درم نمک اندکی سافج سفید از زیر قفل سیاه سنبل الطیب سرشته اصفهانی سرشته سرخ زعفران یک درم هر یک دو درم مس سوخته امیران چینی مرصاف نوشادر در دوجوب هر یک سه درم پوست بلبله زرد و مر و ایدینا سفته هر یک چهار درم صبر سقوطی عصا رده با شیا یا قوت فیروزه هر یک پنج درم کف دریا اقلیمای طلا اقلیمای نقره هر یک ده درم گلاب دو سیاه صندل در سنگ سماق کحل نماید چون سرد سازد و لعل آرد کحل النجوا بر آن بچرخانند متاخرین که در قوت نظر و از آله کلاکت بصر نظیر ناز و کافور بچسبند هر یک دانگی شادنا قاقیا حنظل شبات ما بینا سلطان بکری اقلیمای هر یک یک درم تو طباشیر و پنج هر یک یک مثقال لعل فیروزه مار قشیا سفید یک مثقال هر یک ده درم مروارید پوست بلبله زرد هر یک سه درم انزروت چهار درم آب غوره پنج درم سریش درم نوع دیگر بصبر راقوت دهن و نیز گردانده سرشته اصفهانی هفت درم مار قشیا پنج درم اقلیمای طلا دوازده درم مروارید سه درم سافج هندی دو درم زعفران نیم درم صلایه کرده در چشم کشند نوع دیگر سرشته اصفهانی یا قوت رانی مر قشیا شادنج عسلی مغسول قفل و از قفل هر یک و دو مثقال لعل بخشی لا جو در مغسول از هر یک یک مثقال مشک بنی خالص یک دانگ توتیا که کرمانی مغسول چهار مثقال بدستور مقرر کحل سازند کحل النجوا هر که حکیم شریف خان از حیرات مرکبات شاهی نقل کرده اند مشک یک دانگ مار قشیا هر دو اقلیمای فیروزه زرد و پنج فرنگ لا جو در مغسول مروارید ناسفته یک سافج هندی و از قفل هر یک دو درم امیران یا قوت لعل سرطان بکری هر یک سه درم توتیا که کرمانی پنج درم کحل اصفهانی ده درم علی الرسم مرتب سازند نوع دیگر مروارید ناسفته مرجان قرمز اقلیمای قزوینی اقلیمای قش پوست بلبله زرد و نه فرنگ سرشته اصفهانی عقیق سوخته هر یک و دو مثقال مرجان سفید امیران چینی فیروزه نیشاپوری لعل بخشی و از قفل صندل عسلی حنظل سافج عسلی هر یک یک مثقال بدستور مرتب سازند کحل النجوا هر که حکیم علوی خان در وقت مراجعت از ایران و مکه مدینه و یمن و کوهستان در مرشد یاد براس نواب شهابت جنگ دیوان صوبه بنگاله ترتیب داده اند با صبر راقوت دهن و خط صحت آن نماید و حار مزاج را بسیار نافع است مروارید ناسفته یا قوت رانی یا قوت زرد توتیا که کرمانی بدبر از هر یک سه مثقال امیران چینی سافج هندی اقلیمای قش فنی از هر یک یک نیم مثقال سرشته اصفهانی ده مثقال سرشته ایاچه پاچه کوفته قفل خود را ملا در دهنه مییش تازه ورق کرده با کش آغله بوزانند تا دهنه سوخته شود و سرشته بجا احتراق نرسد پس گلاب یا شیر خمر نموده کوفته بخیته تازه روز گلاب صلایه نمایند پس یک هفته دستاب بخ پرورده نمایند و اگر زیاده نمایند بهتر است پس از آب پنج برآورده خشک کرده با سارادویه ترکیب نمایند یعنی جواهرات را جدا جدا بر سنگ سماق صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بخیته مجموع را یک جا بالا که سنگ سماق صلایه نموده تا نیکو مزوج شود پس در هر دو جزو ازین یک جزو کا جل داخل نموده چشم کشند نسخه کا جل ذکر این است موم سفید هفت و نیم مثقال بروغن گاوتازه گداخته سی و هفت و نیم مثقال عطر صندل بست و یک مثقال که چهار و نیم مثقال در آن کنند گداخته باشند مجموع را در چراغ کرده فیل از پارچه کتان در آن گذاشته بطریق معمول ده ده بگیرند پس آن دوده را با گلاب که در آن برگ مورد و جوشانیده باشند در باون سنگ بمالند و قطره قطره داخل نمایند تا تمام جذب شده نیکو ببار گردد پس با سرشته مسطور مزوج نموده بکار برهم معجون که با صبر را بغایت قوی و تیز گردانند و براسه انتشار و غلظت چشم و ابتدا که نزول نیز نافع است زنجبیل و ج ترکی ایارج فیکر هر که ام یک جزو حلیت ربع جزو کوفته بخیته آب بادیان تازه یا عرق بادیان و شند بجمام آورده بسرشند و هر روز بقدر رفتنی بخورند

در تمام حسیام و حرکات کوم و انقباض برانند یا بسبب ضعف چشم افتد که بواسطه آن جذب غذا قلت پذیرد پس با وجود غمور چشم خشک باشد
و یا لغزش آن در فضا افتد که در دو کار چه غذا بسیار بود و چنانچه در سیل بود پس چشم کثیر الغضول باشد و همین دو سبب چشم در امراض بارده مثل فایح و مانند آن
بواسطه ضعف حرارت غریزی که قلت تغذیه لازم است که یک گرد با کجک تشخص سباب مذکوره چنان کنند که اگر مرضی شیخ باشد پیش نقصان محوطه صلی بود
و اگر جوان باشد برینند که تب دارد یا نه اگر اشتبه باشد پیش همان باشد الا بر سرند که در چشم الحی هست یا نه اگر باشد رسده شکبیه بود و الا سوال کنند که پیش ازین
کثرت استفراغ یا قلت غذا یا عرض سهر یا غم یا هم یا رسیدن سر و شریک یا استعمال خدریات اتفاق شده بود یا نه پس اقرار هر سبب ازین سباب که نماید سبب
مرض همان باشد علاج آنجا که سبب پوست سده شکبیه باشد هر چه در فصل ادیاج عین بر تفتیح سده ذکر شد یعنی رنده و ریاتی اقسام الا سبب نمایند و سبب
بدن و مانع گوشت به تناول مغز تخم که در غذا نیز رطبه و سده مثل لحم حلال پیه یا کبان و سفید اجابت و بسکون طول آب نیگرم بر سو و بشیر زدن و کون
بنفشه و سفیدی بقیه که مجرب سویدی است و مثال آنکه در علاج ضعف بصیرت و غیره گذشت و از استفراغات و بجمفات آفت و غان جاز احتراز کنند آنچه از
استعمال خدریات بود و طبایات مثل ما و البصیرت غیر استعمال کنند و صاحب جامع و طری گوید که در شان بستم استفراغ و تفتیح سده و ترطیب بدن ماله و تدریج طبع و
اقتصاد برانند و مولد و محو مثل کوم جدی حلال جو زهر مرغ و زرد و بقیه نیم برشت و مانند آن نمایند و پیش از بعض اوقات کنند و از اکثر شراب منع نمایند آب نیگرم
که در آن خشنخاش بنفشه و نیلو فرو و نقشه چشاییده باشد بر سر زنده و روغن نیلو فرو بنفشه سوط کنند و رعایت مزاج نمایند و هر قدر که از حالت طبیعی اکل شده باشد و یک
سبب طبیعت او در کنند و از شسته و زانق با احتراز و زنده از جمیع خدر کنند و از غسال آب شور و کوب بحر و شمیدک شمع لفظ و کبریت و مانند آن اجتناب نمایند
آرد با قلا یا مغز نان سمید و شیر دخران است کرده وقت خواب چشم مناد کنند و روح طبعیت را بپوشانند که سبب و آب نظر دارند و اگر پیش از آنکه از نزال خود
لیکن علاج آنها به بر سر و اقتصاد برانند و بنفشه و سده و روغن طبعیت را بپوشانند و از این حرج آنها اختیار کنند و آب کرباسی بنفشه و سده و روغن طبعیت را بپوشانند
سبب اس حقت نمایند مثلاً بهمنین بود که در تخم جری و باوند و کلیل بخوشانند تا که هر شود و صفت نموده اند که روغن بید بخور و روغن شیخ و روغن یا همی و روغن کافور
و آب بر آن بخیوب مخلوط سازند حتی که غلیظ شود و نیگرم حقه کنند و اگر مزاج او حمال کن بر روغن بجمود تین بدن بپوشانند و شیخ باشد یا شایب بن مرض فصد کنند و شراب طریقت
و یا صین طبعیه بپوشانند و این همه طبویات محمود چشم و روح می افزایند و هر آنچه روح و طوبت محمود افزاید سل العین اکل کند کیلا فی مینوس که طایف حلی که در آن جذری است
که چشم است و این بر ریاضت و بحال و بکثرت کلام و مالش سر بر و غشای مائل بجرارت مثل روغن باوند و شستن با آب نیگرم و غذا نیز طبعیه حاصل شود و بهر طبع
و محو و آب کرباسی حریفه ضرر بود و هرگاه چشم بحالت خود بود کن باین کل اکتفا نمایند و اگر بر سر صیاد بر آن اندک روغن بنفشه انداخته باز نگشت خوب است یا در آن کرباسی
برای بعد از آن باشد و بی محرق سوده بجر بخورند که سر و اشتها میخیزد و چشم کشد و از کمال حیده نیست که از قوتیاه نشاسته و قلیس فقه بر یک
شیاف یا ثلث دم و مراد نیم دم صبر یک دانگ بگلاب یا بنفشه استعمال نمایند و این روغن باوند و تخفیف آنها بر آن اختیار کرده اند که در آن تقویت و تحفیف غضول است

نورته

پس گوید و چشم و آن تادون حقه است برنگ است و بگوئی که اگر چشم نیکو نیاید آن عود است اصلی و عرضی اصلی علاج پذیر نیست سبب عرضی خود عظم طوبت طبعیه است
از اکثرت زجاجیه خواهد بود طبقه صلیبه و شیمی و شکبیه و یا تغییر مزاج غلیظه است از طوبت غلیظه چنانچه در اکثر صبیان بسبب غلبه رطوبت و خامی آن قبل از نوزد می باشد
و این را اسکندر برص همین نامیده و مثل برص شکل علاج پذیرد یا نیز رنگ قرینه است از پوست عاقل رطوبت بیغیبه چنانچه در شامخ و صاحبان امراض یک
بواسطه تحلیل رطوبت اصلی افتد و جالینوس گوید که زرقه عارض مثل شامخ از فطیس عین می باشد و این زرقه قسمی زاناب متولد و در چشم تشخص سباب
ذکور باید که چشم مرضی ملاحظه نمایند که بافتوا اگر است یا لا غیر صغر اگر بافتوا اگر باشد بر سرند که الم در قعر چشم محسوس میشود یا نه اگر نحو الم باشد از دم صلیبه و
شیمی بود و اگر بی الم باشد از اکثرت زجاجیه بود و اگر چشم لاغر و غیر نماید و دیگر آثار غلیظه و کون شخوخت و بطلان بصیرت و او بود از پوست قرینه یا نقصان صلیبه باشد
و اگر علامات هر دو قسم یافته نشود و صرف آثار غلیظه و طوبت دریافت کرد یا سببی باشد از رطوبت غلیظه بود علاج آنچه از خود عظم طوبت طبعیه باشد

و بنفشه و شیر زنان و خرقه کمال صبر و برداشته آن بس باریک سود و نافع است و شیای خلوقی یا سود بر پاک ضا و نمایند و هر صبح بجمام روند و در چشم
آب یکم بشویند و تقویت معده و تطهیر نماید و از اغذیه مثل گوشت گاو و عدس نیز کهنه منع کنند و تطهیر مکرر نمایند و چشم را بشویند

اورام جفن

و این یا از انصباب مادر و دومی بود بجهت احتلاهی سر از خون یا ضعف جفن و ضربت آنرا فلغولی گویند یا از غلبه صفرا بر بدن سر باشد و از اجرام اند و یا از
رقیق غده غلیظه بلغمی بود و از ادرم ریزد گویند و یا از ماده بارد و سودا که باشد و از ادرم صلیقه اند و تشخیص این آب چنان کنند که رنگ ملاحظ نمایند و از این
غیر کنند پس اگر رنگ درم رخ نماید و از غیر متغیر نگردد و با مقدار و ضربان بود درم دومی باشد و اگر با وجود سرخی رنگ جامی غمزه سفید گردد و با شدت التهاب و درم صفرا
باشد و اگر رنگ درم سفید نماید و درم بود و در و کتر درم بلغمی باشد و اگر رنگ آن تیره نماید و با صلابت و قلت و صج بود درم سودا که باشد علاج در هر چهار نوع آنچه در باب
اورام مطلق خواهد آمد پس اگر درم و ایضا درم و صفرا که صفیر و و اگر با غنی باشد حجامت قضا نمایند و بر یک درم دومی و صفرا که گشت یا نقیصه تر باشد و یا
بدیند و نقیصه سهل صفرا یا در نقیصه مذکور شد پوست بلبله افزوده مغز خیار شنبه درم و شکر حل کرده و با روغن بادام بر آن بچینه نمایند و یا بلغم بلبله یا شامه
و ک محوم استعمال موزات کنند و بهر درم دومی در ابتدا صندل و فلفل و مایا آب کاسنی و آب شینر تازه و یا گل سرخ و روغن گل یا طیار شیر آب سیر و یا کشنیر و شیر خشک
در سرکه و یا فلفل در گلاب سائیده و یا آرد جو گلاب یا آب کاسنی و سرشته بر درم و پیشانی طلائه نمایند و در زمانه تو بلغمی پوست خشکاش لظول سازند و شیای درم و شیر خشک
ماده سوده ضا و کنند و در انتها و خطا حوض اغضا نمایند و آب اکلیل الملک و با بون و خطی و سدوس گندم لظول سازند و جمام روند و اگر درم و جوب گلاب بر شک سائیده
بینه آلوده بر پاک شود درم گزارد و در روک و سه بار عجیب الفلفل است و بهر درم صفرا در ابتدا صندل و مایا آب غلب ضا و نمایند و یا برگ کاسنی و کشنیر و کوه
بکار برند و اگر پاک را با آب سر بشویند و در ترید شیای معشره کور آب بلغمی با بون و گل بنفشه طلائه کنند و در خطا آب بلغمی گل بنفشه و دومی با بون و اکلیل
سدوس گندم لظول نمایند و درم بلغمی نقیصه سهل بلغم و حبایج سرکه خمر آب گرم یا گلاب میخته سفنج تر نموده بر پاک گزارد و درم و سده آب بلغمی با بون و اکلیل الملک
و کا گندم و حله لظول نمایند و صبر و حوض شیای سنبل مشک و طلائه کنند و نیز باین هر دو شیای التحال نمایند و ضا و از برگ شبت و سیرا بخیر سرخ نازک با نکی صبر و جوب درم
سودا و نقیصه سهل سودا یا بلغمی آفتون صبر جوداده و محله لینه شل سیر مرغ و سیر قاز بر روغن زیتون که در آن اندکی منقل و قدری آرد و خطی داخل کرده باشد
آن میخیزد درم گزارد و یا روغن سوسن طباب تخم کتان و صاب حله اندکی آتش محلول سیر که کنند و یا آفتون سیر که حوض و صبر و شیای مایا ضا و کنند

کدک و دل

و آن درم صغیر امل بصلابت و دمویت است که در پاک حادث گردد و اکثر جمع و خارج میشود و بهش شیرا کثرا را غذیه فیله مثل ارسیه و کله یا بچه و قدید و گوشت
و در سست خصوصاً که در شب بسیار تناول نمایند و کله گویند که کدک در می است صلب که در پاک پیدا شود و شاید تولد دل باشد و به ابتداء علم
آزاد دل نیز گویند فی الحقیقت قسمی است از تجر و علاج او علاج تجر است و بقول حویک و ثابت دل درم صلب است که در با حن جنین اسفل یا در ظاهر آن یا
فجایین ظاهر و باطن پیدا شود و ماده آن خون و صفراست و در آن جمع مانند دوج دل اعتدال دیگر عارض میگردد و بقول احمد دل شره بزرگ صغیر غلیظی از جنین
خارج است و ماده آن خون غلیظ و بر طوبت غلیظه است علاج قدر سر و نقیصه سهل صفرا یا بلغمی خوا که نمایند و در تطهیر غذا گوشت و طعام شب که نمایند
و چشم را در شب با آب گرم بشویند و بر آن لظول سازند و روغن گل و دوم سفید طلائه کنند و شیای صبر لین چشم کنند و اگر درم و صفرا و سینه ماده شود و لعاب
اسفل است و شیای بر آن گزارد و یا شیای بعضی طلائه کنند و سده دوم روغن نند و درم و لظول بلغمی اکلیل الملک با بون و روغن بنفشه و روغن کشنیر یا نکی و صفرا
و چون صغیر گردد علاج قروح نمایند و اگر کهنه شود هم و خطیون بر آن گزارد و چون و ال و مشکل گردد و عمق فرس طرح کنند و بگذارد تا یک ساعت خون از آن بر آید و خود خود
بندگردد و درم یا آفتی دیگر و چشم بهر لبس دوزم صفرا بر آن باشند و بقول حویک و ادیکت نشسته باشد صندل و گل ختم و شق محلول در آب کشنیر تازه و طلائه
و هر گاه درم کهنه دوم و روغن گل ضا و نمایند و اگر صلب باشد حشیش خرم خرم سود و روغن بنفشه بچینه ضا و کنند و چون اکلیل الملک یا نکی کاف و اگر درم و دل پاک باشد صبر و آب

درم و صغیر

پس عرق جبہ ارسال خلق و جاست پس سوساقین نمایند و سوسل سودا و جب اقیون دهند و اسہال القریس بنفشہ طلیح بلیله و غار القون حبستر سفید
گفته اند و از اندکی سبزه و حارہ و جتناب کنند و بسفوف کشیز منع بخار نمایند پس بشکر طبرزد و طوتیا یا با بن بخارند و در روز صفر و شایا و صبران گذارند و اگر باطل
نشد بشیافات اکال و ادویه حادہ مثل شایا و خضر و شبنامی و کاک نمایند و یا زنگار و شنب مدانی و اشجار و نو شادر بر بقایا کوفه گذارند و هنگام استعمال
دوای حاد چشم را بنجیر سرزن نمایند تا سیاه و سفید شدن تو شد دوای حاد لعل آید و بعد دو ساعت از استعمال دوای حاد دو دو کرد چشم را بنجیر سرزن بشویند و بعد
روال آن در و رات و شبیافات جنت کرم که در قروح جفن می آید استعمال نمایند و باطل علاج آن علاج جرب قوی است و علاج تابین است و استعمال او در و رات
پس اگر عدل آن شکل گردد و بقاش گرفته از سقر طلیح نمایند و در صفر بران باشد و بعد از آن شایا و صبر و باطلیون بخارند و تو شد که باطل جفن یا شمریم زنگار استعمال
نمایند اول حک آن بعد است اگر استعمال در و رات نکند و باید که استعمال آن نمایند اگر از آن لقیه مانده بود نماید و بعد از قطع بران آب کاشند و زرد خاک و بچکانند و بعد از آن
بر زرد و بشیر مرغ و روغن گل مرغ مخلوط کنند و در ترک گوشت نمایند و اگر استعمال ممکن نبود قطع دوای حاد و کدره کدره استعمال کنند و بعد از آن زنگار و تو شد و شکر کار
نمایند

تائیل جفن

و آن اجسام مستدر صلب است که در سنج یک و سائر بدن پیدا میشود و بیشتر با ده غلیظ سودا و بلغمی است و گاهی سودا و بلغمی و زرد یعنی سبب آن مواد غلیظ طبعی و
یا سودا و بلغمی است پس اگر مائل بسفیدی بود یعنی است و اگر مائل بسپاهی باشد سودا و بلغمی است و اولی که برآمده بدن سترتر از قری که در و غلیظ است و نرم را سبک نامند و باشد که
تو لول بزرگ در جفن حاد گردد و مزاج آنرا فاسد گرداند و غدارا که بران دارد و در طبیعت خود تحصیل سازد و بران سبب تائیل بسیار میرسد و چون آن تو لول بدوای قطع
بر آن گردد باقی تائیل نیز بر طرف شود علاج تنقیه بدن و دماغ از خلط غالب اصلاح غذا نمایند و در وی زیت لغوت هر روز بجا کنند و صاحب قروح گوید که مایلین
اگر طب لغوت چند مرتبه مجرب برات است و شمر و نمک سود و یا سرکه سرشته یا زنج یا حو ل طلا نمایند و دست تدین بروغن بنفشه نافع است و کد اشوئیدن
جفن طلیح کنند و غذا بسرکه یا شامخی خرقه و یا کحل بر و دوا یک در آن تلخی و قبض باشد نافع بود و طلا بوره و زرنج و فلی و خاکستر بلوط و نمک بود و یا یک جزو و شوق
ربع جزو کوبیده بنفشه آب سرشته قوی ترین و بیست و اگر زایل نشود تائیل را از رو چوبه کرکته باشد تا پنج آن ظاهر گردد پس با کد تیز تر از قطع نمایند و کد از غذا ساقی خون از آن
بر آید پس نایج و دم الاقون بران باشند و یا بنفشه کشته بروغن گاو آوده گذارند تا باز عود کند و اگر قرحه گردد بملمحات قروح علاج کنند

سلطه جفن

و آن وری است از جفن غده که در یک و غیر آن حادث گردد و بران غشای مثل خرطیه جدا از جلد و لحم میباشد و با آن جفی نمیداشد و بقول بعضی سلطه و بلغمی است که
از طلا و محصور در غشیه حادث میگردد و آن چهار نوع است یکی از رویشیه لحم و شمدی شبیه لعل و شخی یعنی حشوان شبیه شحم و عصبیه و سبب آن مواد غلیظ بلغمی است اگر کد
غلیظ بود شمدی هم میرسد اگر از آن غلیظ باشد شبیه اگر در کمال غلظت و سودا ویت بود کدیه فرق در سلطه و خواجات دیگر است که در خواجات و جمع می باشد و
حرکت فیکند و در جلد بخلاف سلطه و چون دست بر سلطه گذارد چیزی شبیه به بی محسوس گردد که از زیر دست خارج شود و چون دست بردارد باز عود نماید و نسبتاً
آن جلی باشد شمدی بود و اگر آن وسیع تر از آن باشد و نرم تر از شحم بود عصبیه باشد و چون آن جلی که جکتر از آن محسوس گردد شخی باشد و اگر شبیه بلغمی است
باشد شخی بود و سلطه در جفن بیشتر لعل یا حیان مزاج بار و بران و در زمستان و بلاد بار و ده هم میرسد و آن مرض غیر مخوف است علاج تنقیه بدن و مطبوخ فقیون
و فارغین مقوی تریه و اما نایج نمایند و بعد از آن استعمال منادات مانند ترمس آرد و جوزیت کد سرشته پس بر روغن اعلیون بریزند از اندکی موله بلغم سودا کنند اگر
تحلیل نشود خط بر زنند و خارج خون نمایند پس بر آن او و یا کد که نماند الا شکاف در غشای او بر آورند و بعد از آن در و صفر بپاشند و اگر لقیه از آن بماند و غشای
یا دوا می خورند که بوسید و کرده تمامه خارج شود و گویند که در شمدی که کد بسیار چه ترک کرده آب گرم و صفا و بعد از آن در و صفر بپاشند و اگر لقیه از آن بماند و غشای
جعل آید و در زنگار کد و اگر سلطه در داخل یک باشد شمایا و صبر لعل آنرا نافع است و باقی علاج از نه نفع در سلطه و خلق خواهد آمد و خد کند

قروح و تامل جفن و اخراق آن

مزاج گرم و در سن جوانی و بلوغ حاره و تابستان بهم میرسد آن مرض غیر مخوف است علاج فصد سرد و تنقیه مسهل صفرا یا مطبوخ فواکه یا آب انار این که در آن پوسته بلبله زرد خیسایند و با شربت در دگر و یا بهایله زرد و ترشک و سنا و شاهره و قهوه یا نمایند و شکم را صلاح غذا و استعمال مزدوات قاص صفرا و بهر مثل زمانیه و ترشک و مزوره آب انار خوش و شور یک چوزه مرغ و اجنباب از اغذیه مولد صفرا نمایند یا سی ناکس و شیر و ماش و عیس کنند و بعد از آن گل خنوم آب کشین و یا سفید آب بروغن گل طلا کنند یا آب کاسنی یا سفید آب بروغن گل و انکی سرکه یا گل ایمنی و حنظل آب کاسنی و عصانه یا شیا و صبر و فوکان و زعفران آب کاسنی و سنج و کلا یا حنظل کی و مرصاف و زعفران محلولی سرکه و یا شیا و صندل و عیس آب جی العالم و کلاب آب برگ یا رنگ بر پاک فضا نمایند و بعد درین دوشنما پوست ترش زرد آشفه کنند و بهر نقوی چشم و تعدیل مزاج آن مثل برود جسم اکتال نمایند اکتال لبان و عیس لیم و بعد از آن برود کا فوری نیز سودمند است و دیگر طایفه مفید بعضی پاک مثل مردانگ و عروق و حامی کی و زرد و ندر بر لبه سرکه و امثال آن که در سعه گذشت مفید بود و او بخود در مطلق خواهد آمد نافع است

نار فاری حشری

و آن ثور کاله است ماسی و بطوریت بیش صفرا ماکل لطافت و سودا ویت است علاتش ابتدا بخارش با التهاب رنگ آن ماکل برادیت علاج بعد از تنقیه ماکله مطبوخ فواکه و بلبله زرد و تعدیل مزاج لشربت انار و سکنجبین یا فیضاد از برگ یا رنگ و عیس گل ارمنی و سبوس گندم نمایند و بعد از آن پوست انار ترش در کلاب نیز نماند هر شود بر پاک فضا کنند و افراط در تیرید نمایند که موجب غلط ماده این مرض میگردد و هر چه در نار فاری مطلق مسطور گردد بکار برند

حشری

در این مرضی است که بر پاک اولاً حکم و بعد درم شبیه بگزیده گس و بشته ظاهر گردد و در طب بیشتر اشتباه نمایند و ماده آن ماییت عاده صفرا و یا موی یا هم یا مکرر و نه تنها نمایند و صفرا و حکم بیشتر و در سحر و حرمت و در بلبله کالت بود و علاج فصد قیال و اسهال مطبوخ فواکه یا ترشندی بلبله زرد و قهوه و بنفشه نمایند تا طبیعت تدبیر و اقتصاد بر مزدوات بر تیره قاصه صفرا و طیف و سکن فلیان ماده مثل مزوره آو بخار آو آو یا آو دانه و نوره و عیس مقشرا و آو شش و حشری یا فواکه کنند و سحر اکتال و کلاب که در آن بلبله زرد خیسایند و یا شق و بطور و بلبله آب سبوس و کلاب طلا حشری سازند و هر چه در فصل شری یا یا حبس حاجت بگیرند و یا غلبه و یا شق

خشونت حشری

و او خشونت که بعد از حکم باطن پاک و شری مع سرخی و سیلان اشک بدون ثور حادث شود و باشد که با خشونت نقل و وجع عارض گردد و اکثر عقب و بهر و بعضی خشونت را از اقسام حشری شمرده اند و بیش طوب ثور یا رسیدن بخار یا دخان چشم است علاج فصد سرد و حجامت کنند و فصد قاین نیز نافع است و مسهل صفرا و بهر یا پوست بلبله زرد است درم یک کوفته و در شش کرده آب صمد درم بر آن انداخته یک هفته در آفتاب گذارد پس صاف نموده و نصف آن پانوده درم شکر سفید و حل کرده یا شامند و قرص بنفشه نیز مفید است و بعد از تنقیه پاک را شیا و صندل و عیس لیم یا صفر لیم یا عا و بحسب حاجت بنمانند و یا با سلیقون اکتال نمایند و هرگاه حرات و حرمت پیدا شود با اکتال شادنج مغسول شکم نموده بشیان حشری یا حشری بنمانند و در و را غیر بکار برند و تدبیر حشری و استعمال کنند یعنی بقول جالینوس استعمال آهوه عاده بمقدار عظم مرض باشد و استعمال آنها نشاید که در تنقیه و فصد مسهل تا هم هم نرسد و گویند که اکتال سبیل رومی و یا شب لعل یا میخته و یا عکرتیته کنند و یا ترشها و مع سبیل سرکه و باروغن گل و یا زبال نحاس یا قلع سحر محرق بسفیدی بخیامیخته و یا دخان مرو یا خردل سوده آب میخته و یا با سلیقون یا سرکه مخمرج آب یا بنجاء حید و یا عصاره حصه و یا شق و یا زرد البجر و یا زنگار مخلوط با دویه خشونت اجهان که مقوی فعل آنهاست و یا گل سرخ و یا دخان نفت با دویه مره و یا سوخته و نقیر زاشسته محلول در شیر و خرباش سفیدی بخیه و یا صمغ عربی و کلاب ملکه و یا دوا تمقیر خیر و ختران هر واحد نافع خشونت اجهان و نطفه آنهاست و اگر با خشونت گرمی منفرط باشد و قوه پیدا کند و دویه بارده لیند که در قروح عین کور خند استعمال نمایند و بعضی خشونت را عسل و لاک می نمایند و این هنگام حرارت حاکم است و بعضی از آب فایح ماک میکنند و بعضی بمرغ و میل میخیزند و بعضی بچوب انجیر یا برگ آن و بقول ایلاتی ماک حشری خندان باید که خون فاسد از آن بزد و خشونت تحلیل یابد و باید که اندک و نفاست و شیا و بعضی و امثال آن استعمال نمایند که از جهت تسهیل و موجب فرط خشونت میگردد

حشری

حکما جهان مافی

و آن خارش است که در باطن پلک بیشتر و ماقی و قریب بدن و گاهی در ماقی و مفرغی و با سوزنی جنس سیلان اشک نور باشد و آن خشونت معتدبه و غیر متفرج و متشنج بود و بخلاف جرب پیش طوبت مایع بعدتی است خواه از خلط جار باشد خواه از غیر جار و بقول بالقیس اقباب عبارت از جادوت متوالت و فساد و فساد و جودن توالت و طوحات و کوانخ و بقول حاره و مانند آن علاج انچه در حکمة العین گذشت بکار برند مثلا کاسنی تازه یا تخم آن کوته برغن گل بر پاک ضلکند و فیهن تخم انار ترش نیز مفیدست و باز و بلبله سیاه ضلکند و اگر کفایت کند عدس قشقرک نیز مایع ماقی تخم انار و تخم سرشته ضلکند و مانند آن و شنبلیله ماقی با رو و صمغ یا توئیای مربی یا رب صمغ و آب ماقی اکتال سازند و تخم یا بیکه در آن گل سرخ و عدس جوشانیده باشد بشویند و شستن و کید آب گرم نیز نافع است اگر فایده نشود فصد سر و کنند و بعد از آن فصد رگ پیشانی کشانند و سهل حب ابارج و قوقا یا دایاج مقوی یا مطبوخ بلبله و شنبلیله و یا ماراجین حبس خطا خالی و وید لاق آن کر و دهند بعد از آن مایع مثل باسیفون و کل عزیزی و روشنائی اکتال سازند و زنگار مخلوط با کمال فلفل و قلع طار و زنجبیل و سنبل خندی و سرکه مخلوط با آب هر واحد چالب مایع و نافع حکم جن است و اصلاح غذای تناول گوشت بزغال و حملان و نان گندم و صفا و فلفل یا تخم و سوز و مانند آن و طریب مزاج بدوام حام آب بکرم تورم و خات بادان شیرین مثل روغن گل بنفشه و فطولات بر سر و انتریه مطبوعه مکن لفع و حدت ماده درین باب سودمند است و اگر با حکم رطوبت باشد و اگر اسطرطین نافع بود و بقول روفس قطور سرکه فروج آب مرل حله است و اکتال آلبوس محرق و خول و کذا خولان و کذا کذر و کذا صبر کذا آب سیاه مثل و توئیای گرمانی و کذا و خان بطری یا مایه با قطر ان یا زیت یا کنه ریاقین هر چه مفید و کذا آئینه بخرقه که در آب یک رطل شاق یک یا و قویه جوشانیده باشد تر کرده و کذا توئیای گرمانی و دوم بلبله زرد و صمغ مقوی فلفل را فلفل سیران در رو چوب هر واحد یک م مثل غبار ساجده از پارچه گذرانند آب صمغ هفت روز در آفتاب شسته بعد از آن اکتال نمودن نافع حکم ماقین است و جالینوس گوید که هرگاه او وید موضع فلفل فصد و تقیه بسمل استعمال نمایند و تخم و صمغ صربان باعث آن انصباب و سوزی چشم خاوش کنند و ترک نمک ترشی او وید و اغذیه حریفه نمایند و با جملہ علاج آن مانند علاج خشونت و جرب خفیف است

جرب الاجتنان

و آن خشونی است که در باطن پلک بالا خارش و جرب بر سر پلک و رطوبت رویه مایه و رقیقه است حاصل از خون جاد و با خلط جاد و دیگر که ادنا با حاد خارش اندک ابتدا کندی خشونت و ج و فلفل یک یک بهر سر و پلک سرخ گردیدن این اعراض زیادتی پذیرند و متفرج شود و بعد از آن نور ضلک و طلب پیدا شود و غن است او شقاق و حله و تورم و بعد تقیه و کثرت امتلا و سوز مزاج و داغ از اسباب است و کثرت حدوث آن بعد از فروج عین در مد بود و آن چهار نوع است اول انقباض نامند و این خشونت خفیف با سوزی باطن پلک و مایه میاشند از مداومت غبار و دخان و جرب و بعد از مد ظاهر میگردد و از اجهال مرضی در بر نیز و در تبیری معالج تقیه خلط و دیگر غیر از خلط واجب است و داغ و داغ خلط مستوجب قونین مثلا استعمال مبروات بشیر که در آن عیب قدری از فصول غایبه کشیده یا کیفیت حریفه لذا در زیر غشای پلک محبت باقی ماند و در آن حرقت و لذت بهر سر و باعث خارش اندک و تورم و داغ گردد و این را بیونانی اسطرطین نامند یعنی خشونت و تورم را حیف گویند و این نوع اتومی از اول است گاه عقیب مدید شود گاه بدون درد از جهالت حاده حادث از اختلاط حریفه عینه حاره که زیر غشای دال جن سنگن گردد و حادث شود و صورت آن ششبه جصف ضغیر و اندک بود که سر آن مفید باشد و از آن خشونت خفیف رقیق جدا شود و چون در علاج آن اجهال نماید و یا حاک کنند از او مع و بل بیاض عین بهر سر و این را بیونانی طراخوس نامند یعنی حدت و سوز را قینی خوانند و این اتومی از دوم است و گویند که برترین از اس جرب است و پیش فساد خون و حدت و احتراق نیست بحدیکه در گوش پاک سبایت کند و آنرا فاسد سازد و صورت این نوع خشونت و تورم انچه بر سر است اقل آن مستبر و سر آن نیز که با دایری ملصق باشد و متفرج شود و باعث بچان در و در و این را بیونانی سو فوسیس نامند یعنی سوزنی و سوزنی لغت ایشان یعنی انچه بر سر و در و این سرانیون از این جبت نامند که در جن شقاقی پیدا میشود و مانند شقاقی که در جوف انچه بهر سر و سوزنی در و در و سوزنی آن گفته اند که در آن شقاق میباشند مانند شقاق که در پوست انچه بهر سر و در و در و این چهارم جرب اختلاف است یعنی گویند که چهارم را بر روی نامند

و آن شبیه برده بود و این نوع بارید و بسیار است که بی رمق حادث گردد و صورتش آنست که دانه سفید زیر یک لایه ظاهر گردد و وقتی با الم و گاهی با خارش که علیل بخاک
آن لذت یابد و بعد از آن الم زیاده گردد و باشد که با خون نازد پیدا شود و سبب آن ماده مرکب از کیفیت فاسده حریفه لذاعه و رطوبت غلیظ است و بعضی گفته اند
چهارم را عسلی گویند و آن شبیه عسل سیاه است که فرجه گردد و بالای آن خشک بپوشد بدین و این قوی ترین انواع جرب و مرضی است طویل و سبب آن
فساد خون و حدت است و فصولی ماده سود و مینفسه است و این را یونانی طوئیسین یعنی مجبب میگویند و کمتر است که این نوع وی متعلق گردد به سبب غلظت کثرت ماده خصوصاً
چون کهنه گردد و بعضی گویند که نوع چهارم جرب را خشونت و صلابت زیاده و طویل المدت است و اینها صاحبین انواع است خصوصاً که بطول انجامد و علیل بیدری
گردد با همه طریق تشخیص اقسام مذکوره آنست که یک مرض برگردانید و در باطن آن نظر کنید تا اگر در آن سرخی بسیار خشونت اندک و بنور صفرا زینست با وج و دسب
باشد قسم اول بود و اگر در آن زوایای خرد سفید شنبه بصف مد رنگ گردد با وج شد بد و نقل یک خشونت و دسب زیاده از اول و دسب دوم باشد و اگر در آن غلظت و
خشونت شدید باشد و در باطن یک شقاق باشد شقاق که در اینجا باشد یا نه معلوم شود و سرخی و وج و کثرت نقل جهان شد بد و دسب سوم باشد و اگر میل اندک یا ضعیف بود
و خشک بپوشد دریافت گردد و خشونت و صلابت در آن زیاده از انواع دیگر طویل المده بود و یا شخارذ با وج او باشد قسم چهارم بود و گویند که رومی ترین انواع جرب آنست که بعد از
رمد بمرسد و سالتیر چرب است که بر آن حکم تمام مدام باشد و از جرب بعضی رفیق و در ابتدا میماند و با وی در باطن یک خشونت و سرخی اندک باشد و عقب حکم بمرسد و
از آن مرض غلیظ بود و در آن شبیه با شقاق محسوس و در خون غلیظ باشد و عقب مد و فروج بمرسد اکنون بدانند که چون سبب مغایرت اینها اقسام جرب و این جمع
اقسام یک است بمرسد بلکه در بعضی اینها شال است و در بعضی از آن مغایرت یک را اندک اولاً علاج کلی اقسام جرب نظری آید و بعد از آن علاج مخصوص هر قسم آن مسطور گردد

علاج کما انسا مہرب

هرگاه رمیاقره قمران جرب باشد باید که اولاً عالج برمد فوج متوجه شود و بعد از آن توجه علاج جرب گردند و ایضاً اگر باوی مرضی دیگر باشند و الا اتهام شدید را از آن
هر دو نمایند و چون با جرب ورم و قلع جمع شود و وید حاده فوبه استعمال کنند و اول علاج اقسام آن در صورت غلبه خون فصد فیضال است و در وقت استفراغ
بهر چند در مایه و مرتبه باشد اگر خون بسیار غالب فساد آن ظاهر باشد و فصد ماقبلین چه در حاست بعد فصد کلی یعنی فیضال اصل عمل الذراع در غلبه حال تقصیر بدن به
دوای سسل مثل بطبخ فواکه یا خیار شیرین باشد و غلات یا شربت و در وقت بلوغ بلبله یا قمر بنفشه یا بلبله زرد و شکر یا بطبخ مقوی بدخا بقون این فطره یا بطبخ قنبول
و یا حب حب و حب حب قوتایا و حب قنبول بحسب حاجت نمایند و ایضاً به تنقیه سر و چشم غرغره مثل کبکچین یا راج فیکر کنند و معوطات تنفی استعمال نمایند و اگر چه چندین مرتبه
بجا آورند و اخیر ورم صفرا قاعی خفص هندی عقمران شکر طبرزد عدس مر از روت هر کدام یکدم کنند شش رنج دریم بار باک سائیده در آب زنجبیل نقه فلفل حب سستو کنند
و بعد تنقیه نام بر آن غلبت نمایند و در جمع انواع جرب بخریش و قبل از تنقیه استعمال مضرو بعد از تنقیه مداومت اتهامات بن یکدم سازند و آنچه موجب استلابی راس
و عین و دگر گوی سست و فصول آن تجربه رویه کرد و اجتناب زند بجد که از آواز شدید و حرکات خفیه متعبه و جماع و غضب کثرت کلام و بیست نمودن بالین و طول سجود
و از خمار و دخان بپزیدن رواج مستند است از آنجا که در وقت بر سر استعمال کنند و با بجم از هر چه باعث صعود و دوا بسوی فوق جذب آن بسوی چشم و جهره گرد و رخ نمایند
و تخفیف نه و لطیف او و ترک عشا کنند با وجود این تدبیر لا بد است استعمال تطفیه و ترطیب برای تعدیل مزاج مثلاً شامیدن آتش چوبشکر و نفحات از عبات آلوده زرد
آلوده و مانند آن خصوصاً صا مطبوخ برگ جانا و شاپره عاب هر چه که اگر قبل از وقت بخت روز بدیند و بعد از تنقیه نمایند بر اصلاح داده و تسکین آن موجب است استعمال
بقول هر دو مرتبه مانند خیار و خیارزه و کدو و خرفه و خروارک لطیفه نافع و ترک شیرینیا و چیز کثور و خفقات و ترک لحم حتی افقد و مناسب اگر گوشت استعمال نماید
گوشت نه تنانه و جان و چه مرغ فرود دهند و آن آرد گندم پاکیزه و خجود الطبخ و زردیه بضمه مرغ نیم شربت خوانند و از فواکه انجیر و انور و میوه مانند آن مناسب غذا بقدر استعمال
و چند فادر و وید و صغیر بازوی شیر مثل عیار سائیده پاک ثقل ساخته بر آن پیاشند و سه ساعت بگذرانند که معمول است و کافور و آب حلک و غیره نافع بود و تنقیه استعمال
جالیات مثل کلاب یا نمک یا نمک یا شکر نیز عید است و اگر جرب که از آن قشور مثل سوس جد گردد و دوا کستر سوی انسان و حفضن صبر و حدتها مسود و منند بود و قطود
بک سبیل نام ترش و سه روز قلع آن میکند بعد از آن که حال از علاقتش سرمانده باشد و چکانیدن گلاب بر آن آینه کرد و باشد نیز نمید و انحال شیرین حفضن و ساق

جرب نوشته اند و کما یک جزو قشور رخاس و جزو سوده و سبل سرشته و یا صبر سوخته یک جزو نوشاد نیم جزو کوفه عجمه بشده بخفته استعمال نمایند و یا صبر سوخته نوشاد هر یک را
چهار درم صمغ عربی و دو درم کوفه عجمه با سرکه بسایند و در سایه خشک کرده سرکه سائوده اکحال فرمایند و بعد فصد دست چپ سسل شیا فالت لیند و مرار است و وینزج
و ابار از او به نایجه است و شمای مرکبات مذکوره در فصول سابقه سطور شده بعد اعاده فصد به درگ باق کنند و لطیف غذا بنایت و اسقام حتی الامکان
این در و کسب نمایند از جربات نایجه است خاکستر سوس انسان صبر زوهر و واحد یک جزو شکر ف زاج سوخته هر کدام نیم جزو و نقل زاج سرخ هر کدام نیم جزو
سائیده مکرر کسین کنند و گاهی به صبر تنها و کذا ماز و عصا و قطور بون صحت یابد و با شیا ف علانی و شیا ف غوره و شیا ف روشانی و شیا ف ساق بل از اند و حک
چون شیا ف احمد و ذر و راصفر و یا با سلیقون و بعد از آن با غیر نیز سفید گفته اند و ایضا اکحال اقلیای فنی و تونیای کرمانی و شکر و یا اقلیای فنی و یا سرطان کچی
موقی مغسول و یا بصر و یا بل جردون و یا آنوس سوخته شسته و با قوخل یا عصا به پوست زرد انج و یا پوست بضمه مکمل و یا بول صیدان معقود و در ظرف مس
سوق و خون چل خشک کرده سائیده و باز به گنگ یا کیش یا ب یا خوس یا رخه یا عتاب یا شکر سائیده کرده و یا قوخل یا آب پیاز مساوی و یا زرد آبجد
و یا فشار کند بر بیان سوده و یا تخم قطف و شکر مساوی سوده یا اند جای شکر نموده یا قطعه طار محرق و یا قطعه فیس محرق یا شش در آب سائیده و یا شیا ف مغلوط سسل و یا عطران
و یا سیریا و شان یا زجاج محرق و یا شکر و یا تخم صنفین قطع کرده سسل در آن تر نموده و یا عصا به فسیون هر دو احدی فاع جرب است و کذا فضا و موسی
انسان سوخته و مر و استک اضافه نموده و یا زو قای رطب مغلوط تخم اذ و یا آب غوره جو شائیده تا زیاده از نصف فانی گردد و در افتاب گذاشته و فرمش و
یا عصا به قطور بون و قی و آب حلو که بعد حاک جرب آب نازش و بعد قلب جن تا دو ساعت و یا زکار و بعد به قلوب و اششون بک تا دو ساعت و یا
جبر سیون یا زینغ و یا زینت بر پارچه مالیده و کذا کما و تخم ساق یک نیم اوقیه و یک طل آب جو شائیده و در آن پارچه تر کرده و ذر و کیش نقل باریک سائیده
بعد قلب جن الم شده و می آرد و تا دو ساعت بر آن صبر نمایند که بعد از آن قلع عجیب بخشد و حاک جرب از اقا قیاد صمغ بصورت به سخته و کذا از زکار نیز سفید
و اختلاط نوشاد و را و و به جرب و کذا حتی اکال جرب در صلابه س و دهنه آن مقوی فعل آنهاست و چنین گوید که از زکار رسه و درم صمغ عربی و دو درم نیم
سائیده آب شیا ف ساخته و جرب جن استعمال نمودن منفعت عجیب دارد و بقول امیرن و زاری تخم مؤراج مساوی شل غبار سائیده و شکر سائیده یا شیا ف ساخته
اکحال نمودن جزو پاک را زائل کند و یا نند که قبول رسد و او به بقدر قوت هلت باید داد و به وضیعه استعمال کنند مگر بعد فصد و متفرغ و فنیای بدن لایساح بجان ا
تا بر مرض آفت نیارد اقوال اطباء بقول شیخ در بندای جرب شیا ف احمد لین و بعد از آن شیا ف صنفین لین نافع است و اگر قوی تر از آن خواهند خورد و جرب
حاد و طر حاطیقون کل سطر اطر شیا ف عطران اکحال نمایند و گاه معالجه می نمایند به سرکه بر زوهر و تخم زوهر و نوشاد و مس فخته و قطعه سسل مجموع با سر و اند نما
و با سلیقون و شیا ف رمادی جدید و دوا می از سطر اطر سخت سودمند است و یا بکیر نمس سوخته شائیده جزو اقلیای چهار جزو و قطف شست جزو و جرب
و زعفران دو جزو زکار نیم جزو صمغ عربی و در آب با آن سرشته بکار برند و یا قطف نوشاد هر کدام یک درم زعفران تخم هر کدام یک درم شش درم
سنبل الطیب چهار درم کافور یک دانگ باریک سائیده و قتا حاجت اکحال نمایند و یا بکیر با کال با و حالب دموع و شش رطوبت اکحال کنند و کچیم
به با بونه و اقل الملک و اندکی نمک و تا به حمام و از اکال موافقه برای جرب بر و جهرم و اقوی از آن روشانی و شیا ف سسل است و چون در جرب است پیدا
گرد و بشا فح اکحال نمایند و از او به که باعث اطم شدید گردند اجتناب ورزند و بهرگاه خارش درین هلت سخت پیدا آید گاهی تازه کوفه قرص ساخته بر و نمک گل
مسح کرده وقت خواب جشم بندند و سفیدی بجه و نشاسته در گلاب حل کرده جشم بندند و اگر کفایت نکند عناد عدس و تخم رمان که در آب حله که رشتش
بکار برند و شیا ف بساق و تخم کسند و اگر فاده کند فصد و سهل و تعدیل تدبیر نمایند و فصد رگ پیشانی نافع بود و طبری گفته که علاج جرب جگانه بدین است که
حمام تدبیر بر سر و بهر و لطیف غذا و اکحال با و به جالب است و بهر جرب که محتاج بکاک باشد باید که طریقت کاک یا دیگر زوهر و قطره که از تخم اذ و به و دیگر زوهر
و قبل از ترقیه بدن نیز دست بان بر ندان سیراقیون گوید که علاج و نفع اول جرب و به حاده بلطفه جالبه و به مانند روشانی و شیا ف احمد و شیا ف صنفین
و اگر یا جرب رمد بهر سدا و و به جرب اذ و به مصلح رمد مغلوط سائیده و اگر یا جرب به جرم هر که به جرب ازه تا کل آن نماید استعمال و و به غریه طفیف نمایند و اگر جرب

بطلان انجام نماند که در اجنان از نوع اخیر جرب هم سرد یک را بشکریزد و با این حک نمایند و بقیه از اجزای قشر حک نمایند ابو الحسن فیلسوف در کتاب غنی
می نویسد که علاج نوحین اولین بقصد و حجامت و تقصیر بدن است اگر ممکن باشد زیرا که احتمال آلوده حاد قبل از شش و در ششم ورم حاد پیدا میکند و بعد از تقصیر یک
را منقلب ساخته بشیاف احمد بن باجارد بخارند و شیاف اخضر و اسلیقون یا به ششانی بکار برند و بر نفس را مدوام و خول تمام امر کنند و اگر ششم گرم شود و دویم
حاده موقوف کنند و با صلاح مزاج پروازند و بشیاف تسکین نمایند و هرگاه التهاب ساکن شود و بطلان جرب رجوع کنند بشیاف احمد بن باجارد و اگر کفایت نکند با دویه حاده
اغاده کنند و علاج نوحین آخرین بقصد دست با پیشانی با تقصیر جن کنند و جن را بر گردانید بشکریا کف در یا با قادیان بخارند تا اگر یک رقت بحالت اصلی خود نکند و بقیه
آب زره بچکانند و چشم زردی میوه دروغن گل بنهند و روز دیگر زرد را صفر یا صفر را بنهند و هرگاه حدت حک ساکن گردد یک را منقلب ساخته بشیاف احمد بن باجارد پس از آن
جنین باقی ماند یعنی بقصد و حجامت و تقصیر بدن در حمام داخل کنند و بقیه باید که علاج نوع دوم و سوم از جرب بعد از دویه حاده مانند دویه حاد و بخصوصا قسمی که معروف
بقشر و رست و یا به برگ انجیر و یا از شاف و زعفران و قشر شیشا شیان ساخته بدن حک نمایند امین الدوله گوید که علاج نوع سوم و چهارم بمثل استفاد
استعمال و اکمال ترکیبات و کثرت تغذیه کثرت استعمال حمام است و بقیه بقصد و حجامت و تقصیر بدن و تبیین طبیعت مکرر و تقصیر غده و ترک طعام شب و چون جرب حک
متناهی گردد و بشیاف احمد بن حک نمایند بعد از آن غیر از دویه صفر بنهند و دویه گوشت که چون حکا بنده جرب باید که همیشه نمایند تا آنکه غلظت جنین ازل گردد بحالت اصلی خود باز
آید پس عرقان سوده و صبر بخیمه بر آن باشد و سفید و سفید مرغ باروغن بنفشه چشم گذارند تا بشت ساعت به بند پس از آن نمایند و فردای آن بشیاف احمد بن اکتال کنند
و گویند که یک گردانیده و لاطفه نمایند اگر جرب کم است بشکریزد و آنرا بخارند و اگر بسیار است بنوشاد پس در اولین بران بپاشند و اگر رستان بود بعد از حک مغز او را
و زهره کوبیده بران ضماد کنند و اگر تابستان باشد زهره تخم مرغ و بنفشه ضماد نمایند حاصل غیث حک است که یک با انگشت بر گرداند و باطن آنرا با جاره نبات یا زردی
و یا به برگ بید انجیر یا چوبان یا بجمک مذکوره شایع و غیره و یا با که در ده که بری حک جرب میسازند حک نمایند بعد از آن بشیاف منقول اکتال کنند و رازی
گفته که اگر دویه حاد بود و بعضی است که آنرا شکر دینا بنیاید و حک نمایند با آن ناخوشی نازل گردد و خون آن بر میخیزد از آن پدیده زهره بخانیده و آب آن چشم
چکانند و روز دیگر زهره صفر بنهند و یا معالج بشیاف احمد و خضر نمایند اگر بقیه آن مانده باشد این ماسویه گفته که جرب ظفر اگر غلظت فرس باشد علاج هر دو روش
است و اگر قین باشد با دویه جالیه یا زهره سوس خسته و قند و زهره خنثی و نوشاد و زهره کلان و اگر فاده نشود دویه اکا معصیه یا نخلوط نمایند و او دویه که در آن
نضن بسیار باشد زهره جرب قلع بنیاید و اگر جرب باشد و زهره جربی از دویه جرب مثل صطفیقان غلظت سازد و اگر جرب است قرحه و تا کل باشد مکن شست علاج آن
باد و جرب اگر آنکه پاک را بر گردانید که باعث زبونی و جرح و سرطان گردد و حیلین و زنی گویند که چون جرب من فرس گردد و بقیه بقصد دست نمایند بعد از تقصیر جرب باقی
و چون لو اندازند مرة بعد از جرب حک بعد قصد و زهره و بعد قصد استعمال نمایند که این میراث است اگر حک قبل از قصد استعمال کنند ماده را آنچه تحلیل شود و زهره زهره جرب گردد

اعلان جرب منبسطا

قصد قفای حجامت نمایند و سهل دهند و با جرب سه سال کن نشسته چهار دم سوده با جلاب شکر انجیر یا شامه و با تقصیر طبع که در فصل خشونت جنین گذشت و با قشر نشسته
زهره بنهند و بعد از تقصیر آتخام و ام کنند و کلن روشنائی و شیاف احمد بن باجارد و جرب چشم کشند و یک بشیاف مذکور بخارند پس استعمال کنند بشیاف احمد بن باجارد و شیاف
خضر و شیاف زنگار اگر احتیاج بود و آتوی تر افتد و بعد از احتیاج از دیت حک و را غلظت اکتال نمایند و اگر در یک خشونت بسیار باشد زهره صفر کبر شیاف احمد و اکتال
کنند و بقیه این اخضر و اسلیقون حک نمایند اگر فاده نشود و بشکریزد و حک خفیف نمایند و بقول بعضی بشیاف احمد بن حک نمایند و بعد از آن با غیر و نیکو شست حک بشکریزد
و اگر زانل گردد و دویه حک نمایند پس زهره حک خاتمه بچکانند و بعد زهره میوه دروغن گل چشم ضماد نمایند و بعد از آن بشیاف احمد بن اکتال کنند و بعد از آن حک
زهره صفر و اسلیقون استعمال نمایند و از تغذیه بولد اخلاط رده و قناب زرد و قند و طبع صغیره مجموعه شنج زهره و تیو و موزرات تناول فرمایند و بقول طبری اگر با غلظت
باشد بعد از تقصیر شرط خفیف بر آن زنند و قبل حکا بنده و بعد از آن بد و یا سهیل از سر که انکی مفرج بگلاب اکتال کنند و بعد از اکتال بروشنائی و با اسلیقون کبر و زهره کبر
و اگر غلظت منحل گردد و دو صلابت آن باقی ماند زهره جرب از آن بکند یا کی نیست و هر صلابتی که در یک باقی مانده در بدن دویه و استلای نباشد به بخار آب گرم و کبید بدن

باز

[illegible][illegible]

در بر روی تنفیه مبسطل و جب ایاریج مکرر کنند و استعمال سحوط مذکوره بالا نمایند و بچربایه باعث تدبیر گردد و مصطط طوبات کنند انکمال نمایند بلکه آنچه باعث نفع و دفع
ماوه گردد مثل قطور و ضا و غیره که در تعلیم فضل برده مسطور شد استعمال زنند و اگر علت و ضوار و صلابت آن زیاده گردد و بشکر طبر زو حک نمایند و اگر زنش شود
حاکم بعد نمایند پس از وی مجففه و شیانف انچه و غیره تدبیر که در برده گذشت بکار برند و این جمیع تدابیر را زوم به نیزه و عاقد استغفار باشد اگر قوت مشکل بود به گاه

چشم گرم کرد و باد و یخ مذکوره آنرا خشک نمایند و بعضی گویند که علاج آن الکحل بسازد و زعفران و مرقدیشای محلول آب و اندکی سرکه است و حکم نمایند
 باطن ملک را بشکر طبرزد و یا برگ انجیر و یا بجدید اگر احتیاج بدان شود و گویند که اگر جرب غلیظ بود و در آن رطوبت ظاهر باشد تناول این جرب آنرا نفع است صبر
 ده درم بکینج پنج درم مقل و درم شربتی سیم درم و این کل نافع بود و پنجم نوشادر هر یک چهار جزو صغ عربی و جزو نیمه را بشکر که سائیده خشک ده الکحل نمایند و گاه
 نفع میکند آنرا شایخ و مس سوخته هر یک پنج درم و در فلفل نیم درم زعفران دو درم کوفته بحر یخینه استعمال کنند و در حدیسی تقیه سهیل سودا و حباقیمون مکرر نمایند
 و مطبوخ آیتمون تربیدی علوی خان و یا الجین حرارت مع جلا جو و مسوفت آن دهند و مسوطند کور و خرخرک را بریزند و طیف تدبیر و حکم به برگ انجیر یا شکر طبرزد
 و یا جدید استقصا کنند و گویند که این کتر بادیه علاج پذیرد مگر آنکه یک را بر گردانند و حکم نمایند که آینه ای که آنرا زوده نامند و استصال آن نمایند پس مایه واده
 که بالاند کور شد و تبیین طبیعت نمایند و هر صبح استعمال کنند و الکحل تخم قطف باغی خیلی مفید و کذا جنت احدید کنند و این دوا ای تالیف حکیم کبیر علیخان مجرب است
 حضرت کی دست بلیله سوخته شایف امینا صبر خست نسیب سرمه هر یک است مایه مگلاب صلا یکرده این را بکشند و هر چه در علاج کلی جرب نوع سوم مذکور شد بمسحول آن

سلاق

کیونانی بوسیله گویند و آن غلط و سرخی و خارش کنار مایه یک است که بر خیزن ترکان و تفرق اشعار مودی گرد و اکثر بعد از مدیاحت سودا بدیری در علاج
 و کثرت استعمال مبررات حادث شود و اطفال را بسبب حرارت و رطوبت مزاج و کثرت گریه ایشان عارض گردد و صاحبان افرجیایسه و دین جوانی و
 تابستان بده حاره هم رسد و پیش از ده غلیظ روی کان بورنی است آن بشیر طبرزد بورنی باشد و گاه خونی که حرارت غریبه بعضی جزای طیفه آن بخیل برود و بسودا ویت نرسد و شخص
 هر دو سبب چنان کنند که اگر سرخی زیاده باشد و نقل کم دومی بود و الا بلغمی باشد و سلاق گاه تازه خفیف بمندی بود گاهی کهنه فزمن ردی در تازه آن خارش مانی
 و اجان خفیف بود و سرخی اندک و در فزمن خارش و سرخی بسیار با تلخ و صلابت چنان باشد و گاهی فساد چشم تابع آن گردد و بصفت فزده خست مایه سران تا کل آن بخله
 صلاح در سلاق و تقیه بدوی لطیف نمایند و اگر مزاج رطب باشد استفرغ بخیزی نمایند که در آن قدری ایاج باشد و اگر مزاج گرم باشد برادویه لطیفه اقتصار
 و با مایه الفو که تقیه سازند و بعد از آن گلاب که در آن ساق پرست بلیله زرد تر کرده باشد فقط زانیده چشم را بدان بشویند که مجرب است و گویند که این و اسلاق و
 که حادث از بوسیدن بوی بخل فزایل و مستنفعات بسبب حدت و دردت آنها مثل بخارات داخلی باشد نیز اکل گرداند و در شمس مطبوخ تخم انار ترش بکشد
 و یا برگ خرو یا کاسنی و کشیز بروغن گل یا مغر ادا تمخ بشیر سو و ضا د کنند و یا سفید بیه مغ بر روغن گل و یا باره و پنجه الوده چشم نمند و یا حدس فشر ساق
 تخم انار گل سرخ کوفته نیمه بیضی سرشته ضا د نمایند و صبح بجام روند و با انجباب نمایند بر بخار آب گرم و مسوط بروغن با دام کنند و اذنان حمام افقع علاج است
 و بقل طبای هند گل فیلد چراغ بر تعالی جسی نمند و اندکی روغن چراغ بر آن انداخته از پیازی چالیه بیایند و سائیده آنرا در چشم کشند و یا چرم و لو که نمیشد
 بسوزند که زغال شود و سائیده در پنجه عیده فیلد ساخته در چراغ بروغن شرف روشن کنند و دوده آن گیرند و در چشم کشند و بر یک بالند و یا آب برگ
 و حضوره آب برگ جگله گرفته پنجه در آن تر نموده در سایه خشک کرده فیلد آن در چراغ بروغن شیرین بسوزند و دخان آن در چشم کشند و اگر جیت بقدر دودام
 و در ظرف آتشی بر آتش نکشت گذارند و ده آب ساگ بجهوه اندک اندک بر آن چکانند تا خاکستر شده برنگ زرد یا سفید گردد و یا یک سائیده در چشم کشند سلاق
 و شتر اند و حکم و دمه را نافع بود و یا پیشک کوروش نصف سوخته و نصف آن غیر سوخته سائیده غسل کنند یا بکچره سفید در سایه خشک کرده آب سائیده در چشم
 کشند و یا پنجال کوبتر در شمس آتجه بر یک لند و یا از سیرین خر بطرف پتال بغیر روغن بر آورده بر یک بالند و یا باره کمنه یا راکت یا پنجه سه بار در آب بلدی سه بار و شیر
 متفرقه تر کرده خشک کنند و فیلد آن ساخته بروغن شرف افروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند و اگر بخیل یک سوخته خاکستر آن آب حله کرده حوالی چشم طلا کرده باشد خارش و سرخی
 و غلط اجنان و در ساز و و اکمال و یای سیر آب غیب العلب نیز مفید است و با صدف سوخته سائیده و چشم کشیده باشند و یا کچلی بار سوخته بار روغن کچد بر قره بالند و یا
 مگس گرفته سر آن و در زوده خشک کنند و یا آب سائیده طلا نموده باشند و یا حب سلاق که در آن پیازی چالیه داخل است در چشم کشند و طلا نمایند و اگر خشک گمنه گیرند
 و یا برگ سائیده در روغن زرد لست کرده و یا چرم بوی بندند و در تعالی بچول بولی را بگردانند و روشنی که در ظرف جمع شود گرفته در یک چند روز ببالند از جرب است

و اگر گیرند ز لوی کلان یکس عدد و آنرا در پارچه که ظروف کاشی از آن صاف میکنند پیچیده و چراغ نهاده روغن گل بر آن اندازند و آن فیلد را روشن نموده بالای آن ظرفی گلی نهاده و دوش گیرند و بدان امکان نمایند در اندام سلاق بخیر رسیده و قطره آب جصرم تازه با کهنه در چشم جهرم سوزی است و امکان عصاره زیتون بر روی آب آب انارین مخصوص چشم در ظرف مسی بی تعلی جوشانیده و یا آب سیخ خنثی بشرب که نه در روز عفران جوشانیده و یا زنجار حدید و یا خولان آب جصرم یا گلاب برنگ سوده و یا دقاق کندر سوخته و یا آب ترنج و یا عصاره بلبلاب و یا صبر و یا تخمیل و یا زیت حقیق و یا دقان میوه و زفت و مرو کندر و لطم و صمغ صندل و قطران نیز از این سلاق و شبات صمغ عربی که بر او احدهم درم شناسه و نیم درم سفید لاج و نیم درم کوفته تخم بقیه بیضه سرشته شبات ساخته در گلاب سوده امکان نمودن نیز مفید است و در سلاق کهنه فزمن قصد فعال نمایند اگر خون غالب باشد و الا برای جذب ماده حیات ساقین با میان دوشانه کنند و بعد به ندرک پیشانی کشانند و به سبیل حبس یا بجای طبع بلبله و غار یقون و غرغره یا یا بجای فیه و غسل و مداومت حمام و کمید و الکباب آب گرم نمایند و بعد تقیه و برهیزان اغذیه مولد خلط حار و ساق اغذیه محمود النعنا مثل گوشت بز خانه و طیور لطیفه خفیفه و نان گندم جید الطبخ مردار سنگ سوده و روغن گل با حوض و شبات و امینا و افاقا قبال سرخ آرد و جوز عفران آب برگ کاشی یا آب برگ خرفه سرشته بر یک طلا کنند و شبات امر لیم با حاد و برود جصرم امکان نمایند و اگر فائده نشود و شباتی و کل جلابی عیننی استعمال کنند و نهضای آنها و فصول سابقه امراض عین مسطور شد و این روغن سلاق نیز معمول است بنام قنوقه یک دام جزو یک عدد و هر دو در یکدوم پنجه برسان گرد و اگر در مثل گیرند و در دست و چهار دام روغن گا و تر کرده و دو ساعت نگهدارند بعد از آن در آوند کاشی گیرند کور را بسوزند و برسان سوخته از کار ببرند و روغن باقی را در آن گیرند که در روز که برسان خوب و چه سوخته شود بعد از آن هر از هفت روز از چوب و شاک که در فلوس چپانده باشند در ظرف کاشی نموده و نیم کنند که بهتر از این صلاحی نظر نموده و جهت سبیل و دیگر امراض چشم نیز بخیر رسیده و مس سوخته نیم درم راج سه درم زعفران قفل و مرو احدیک درم با شرب غصه بماند که مثل شبت گرد و بیرون چشم نهاد نمایند و در دست و سرگین موش سوخته شکر سوخته سوده بصل سرشته امکان نمودن لطف سلاق فزمن است و خاییدن بک بشک طبرزد و بعد از آن استعمال شبات سماق و در روز بعد از آن حوض افاقا شبات چند مرتبه و بعد از آن استعمال ادویه مانع صوم و زنجار بدماغ و لطف صمغ و مرای بلبله سوده و در دست و دوش تا قلیا امیر زید البحر مرواحد و درم خولان چهار درم تخمیل یک درم صمغ عربی پنج درم شبات ساخته در آب جصرم سوده امکان نمودن فیه بین می نماید و با عفران و امس قنوقه سرشته عتاب پریم سفالین کهنه که بر جاده افتاده باشد بر یک سه شمشه گلاب سه ساله در سنگ سماق و دانه باس کحل کرده از سبیل حبت در چشم کشند و کذا خاکستر بر طاس و کذا خاکستر باره صافی ظرف کاشی جرب است و در سلاق حادث شود بعد از راج زرد سوخته زعفران سبیل طیب هر واحد یک خرفه یا پنج ده جزو یک سوده شبات ساخته در سایه شاک نموده آن جنین را خاییدن از جویات و علی سیناست و در نسخه احمد بن ثابت نوشته که ادویه را کوفته تخم بقیه بیضه سرشته شبات سازند و بر سنگ در گلاب سوده امکان نمایند و اگر هم گاو میش یا ماده گا و دباغت کرده بسوزانند چنانکه سیاه شود و بار یک سائیده در ظرف مسی کنند و یک لاجوری و فلفل گرد و هر یک مقدار خمس آن اضافه نموده و بشیره برگ قرچندی بسته چوب نیب که فلوس در و نصب کرده باشند بمانند و دلویت از شیره مذکوره تسقیه و چندینا که حطی کامل از مس بردارد آنگاه در ظرف برداشته گا و داند و هر روز در چشم کشند در رو پائیدن فیه و اندام سرخی و خارش چشم و آتاس و سوزش از مجرای است و آوند الفحالی است و سدر و سن نگار در سر که و شمشیر و شیر دختران سائیده امکان نمودن نیز محبوب است اگر بعد فصد و سبیل و داغ را بسوخت آب بار کاشی خردی یک کند بعد از آن سبیلخار آب گرم دارند و حمام بسیار و در دست سلاق که از سنگ بصری بند شوخه کافور نبات آب کحل کرده حب ساخته باشند آب سائیده در چشم کشند و درین باب جرب بل بندست و موی سر آردی در ظرف گلی سوخته بسیار می جالی سوخته زرد سوخته حبت کشته کافور یا کسوی مقشر بل شوخه بریان مساوی در روغن گا و سدر روز در آوند کاشی بسته مس حل ساخته هر روز بر یک طلا نمودن نیز محبوب ایشان است طبری گوید که هرگاه سلاق جدی رسد که بر دماغ سرخ و متفحش شوند و اشک آید و فیه بریزند و شفا و شرف کرد و بعد تقیه بدن و سر زرد بر نیز با حفظ مزاج و قوت شبات و نیز ج و امر لیم و امس مجوس را باب با دیان سوده امکان کشند و جمع کردن شبات امس شبات مذکوره برای منع زیادتی حدت ماده است لهذا جالینوس گفته که بر ادویه سلاق اندکی از برتوات مسکن حدت اضافه نمایند و هرگاه سرخی و خارش نال شود و اشک قطع گردد پس بجز مینی امکان نمایند و آنچه در انتشار موی اشکار بسیار بکار برند و کمر بجام روند و باب گرم کمید کنند و هنگام استنشاد سلاق

منه سلاق

اكتحال بشفاف لاوانی غیر سفید است احمد ابن ثابت و ابن الهیثم گویند که سلاق از رطوبت یا حر و برقیه بهم میرسد و فصد در آن جایگزین نیست از فصد و اخراج خون اجتناب و منع نمایند و هر دو عصر و هر لیلین اکتحال کنند تا او سلاق نرزد فصد سابقین جایز داشته اند و گویند که هر چه به جرب اجتناب نافع است سلاق را مفید است

استرخای جنین

یعنی سستی و آویختن جنین علی و از ان جهت دشواری برداشتن او به بالا و این سبب انقباض رطوبت بود در عصبان پاک و یا از ریح رمد یا القوه یا فالج یا قطن و تر حاصل پاک و نرزد باشد و نرزد یعنی استرخای جنین فی الحقیقت درمیست که عارض عضله چه گردد و گفته که گاه منفرجی میگردد و جنین یک طرفه بهر آنکه منفرجی میگردد و در آن طرف باجمه تشخیص سباب مذکوره چنان کنند که اگر تقدم امراض مذکور یا تفرق اتصال درک گردد پیش همان باشد و الا از غلبه رطوبت بر خشکی بود و تقدم مرطبات نیز برین گواهی دهد علاج بعد فسخ به سهل نفخ جالب ریح تقویه نمایند و اظهار فضل بایاج خوانند و غراغره و عطوسات منقیه بعمل و بعد تقویه مداومت اظهار فضل منفرج درین علت نافع شتاند و صبر اقا قبا حفض مری و غفران باب مورد بر پاک پیشانی ضامنند و ضمید دیگر قواضی و محققات مثل مری ناز و و اما بشا در سوت و اس نفید بود و بعد از کحل که از شب بمانی و اما بشا و ماز و سواق و دیگر دمعات ساخته باشند استعمال نمایند و گویند که اکتحال بدخان بخ شالی و دخان بیخ صنوبر صغیر و آبلیمو و شب هروا دفع استرخای جنین از شبای مرطبه منع نمایند و تطیف تدبیر کنند و اگر استرخای ریح رمد یا مرض دیگر از امراض چشم باشد مهارت بعلاج آن مرض نمایند و اگر بعد زوال مرض استرخای مانی ماند و مانی از فصد نباشد باید که فصد هر دو رک مخرب کنند و ضا دند کور نمایند و یا از چینی پاکست م پوست بیرون بسته جوز البشیر و نیم درم تخم انار و دو درم کوفته خجسته را یک پیچ درم آب بخوشانند تا گدخته گردد و صاف نموده ادویه مذکوره در آن حل نمایند و اندکی استغسل در روغن گل و آن بخاکه برپاچه مالیده و پاک منفرجی چند شب متواتر گذارند و آنچه اشک باعث اکتال در آنجا نماند و از اغذیه منجره مثل قناد مانند آن و دیگر منخوات اخرا کنند علاج استرخای تابع القوه و فالج علاج آن هر دو مرض است و آنچه از قطع و تر حال پاک بود علاج پذیرد و اگر استرخای قوی باشد که منع البصارت نماید و بعلاج دیگر زایل نشود قوی پاک بالا قطع نمایند و بعد و وقتن بر آن موضع در و راصفر یا ملکا یا سبب شند و بر آن قطعه کاغذ بچسبایند و از مرطبات برین قطعه

شتره

و آن نقص انقلاب جنین بسوی خارج است بحدیکه یکدیگر گامی نمیمنطبق نگرددند یا متفصل گرد و جنین اصلی و منقلب گرد و جنین اسفل و باجمه سه نوع است هر یک از این نوع ثلثه یا خاص یک یک بود و یا عام هر دو باشد یکی آنکه پاک کوتاه گردد و یکدیگر سفیدی چشم را بنوشند و این یا خلقی بود یا بسبب قطع جنین از جهت یاسوه خیاطت و این چنین چشم را از بینی نامند بجهت مشابهت چشم صاحب آن چشم خرگوش گویند که این بیشتر در جنین اسفل میباشد بجهت رخاوت آن و این شتره با حقیقت نمی گویند بلکه انقلاب جنین اسفل نامند و این یا طبعی بود یا عرضی سبب طبعی نقصان ماده تقویه است که از ان تولدی یابد و عرضی سبب استرخای هر دو عضله است و یا از تشنج عضله شیده آن و یا بجهت رفتن جردی از اجزای جنین و یا بسبب حاکم روی یا قرحه اکا که سبب استرخای عضل یا انقباض مواد رقیقه بارده رطبه است بسوی عضل و از رخی آن یا عرضی تفرق اتصال در عرض آن یا و قروح سده از ماده رطبه غلیظه و درین نوع چشم منجمد گردد و بسبب تراکم عیار در آن دویم آنکه بعضی سفیدی را بنوشند و این را انصر بجنین نامند و بسبب این نیز مانند سبب اول است لیکن کمتر از آن و گویند که درین قصر از یک جانب تنها باشد بجهت استرخای عضله مطبقه و تشنج دیگری سوم آنکه جنین علی بر جنین اسفل منطبق نگردد و این از فصد یا سلمه یا فولول یا نبات لحم زاندا از قرحه یا بدون قرحه یا امتداد تشنج عارض جنین اندام قرحه بهر سه و گاهی این همه تشنج عضل مطبقه جنین میباشد و گویند که درین قسم سوم سبب طبعی نیز قلت ماده تقویه است و عرضی آن رفتن جردی از اجزای جنین یا بسبب چسبیدن مواد بدان و گواه گویند ن طول آن و یا بسبب غلبه مین بر آن و این اکثر نیست و گویند که گاهی شتره از ادیت عتشی موضوع بر تحت بطنی یا بسبب حربه و سقطه یا قرحه سر یا جبهه پسین تشنج اندامی حادث شود و گاه از سورا مساک هر دو جنین رفت لفظه سهل و گاه از ضرب سر و خصوصاً تر و بر آمدن چیزی از استخوان بطریق تشنج حادث گردد و گاهی تفصل التوای جنین قریب موت افتد و تشخیص اسباب شتره چنان نمایند که اولاً مدت عارض و از مرخص پسند اگر از هکام ولادت خود بگویند یا بشا از بسوی چشم نظر کنند اگر تفرق اتصال

بجای

التصاق جفن

گاهی بیک بسفیدی یا سیاهی چشم یا بر دوگاه بیک بیک تمام یا وسط آن و یا نزدیک یکی از دو موق می چسبد و سبب آن قروح عین یا جفن است بواسطه طول التصاق بیک در آن یا خفای کمال نزد نقطه بسل خواه کشط ظفر خواه حک جرب مانند آن که بر زره و نمک طغ نداده و تدبیر عوای آن نکرده باشد و یا بدست از غلط ما و لذایع کمال مثل خون محدث استرخای عضلات و الشللخ در اجفان که از دماغ چشم بریزد و یا مرتفع گردد و بخیر از بدن بسوی چشم و گاهی این مرض مندرست مولودی بود پس اولاً حال تقدم وقوع قرص یا قطع بسل یا نفخه از بعضی پسند بهر کدام از اینها که اقرار نماید پیش همان باشد والا اگر حار است معراتاب پیشانی معلوم شود و با آن صداع و خمد در سر باشد پیش تجلب غلط حاد از دماغ بود و گرنه حال حساس ملی و در مده یا کبد یا مرق یا صدر یا رحم و غیره دریافت کنند اگر در عضوی خللی بگوید پیش ارتفاع بخارات از همان عضو باشد علی الح کبدین متلی بود و مانعی نباشد فصد فیقال نمایند و بسبب غلط غالب بسل دهند و تبدیل مزاج بدن و سر و چشم و سینا عضو فاعل مرض کنند و ایضا اگر بسبب تجلب ماده از دماغ باشد فصد سر و کشاید و اگر بسبب یگر اعضا باشد فصد کحل یا با سلیق کنند و استفرغ راس و جفین بدن نمایند و بعد از تنقیه تبدیل مزاج باقی مرض بمبروات و التحال نمایند پیشانی که از اقلیمایی زخمی و تبائی کرانی و سفیدی اقلی حصول سر و اصفهانی محرق مفصول قلعی محرق مفصول کند از هر یک درم دم الاغون بنیون هر واحد یک نیم انزروت در بر شیر خریک نیم درم کوفته بخیه بآب بادیان منزه شیان ساخته باشند و در روز انزروت غیر بد بر جان نیست چه در انزروت جدی است که باعث تفرج و خراش چشم و معین بر التصاق می گردد و چون آنرا بشیر بر ورده نمایند خدمت آن ناکل می شود و بعد از آن اگر موضعی در بیک کشاده باشد در آن میل نداخته هر دو بیک را جدا نمایند و شیان بعضی ابارا التحال کنند و عصاره ما میثا و حنظل و صبر و صاف بر موضع علت طلا سازند و شیر و خزان و غیر آن و ادمان العبه و گلاب چشم چکانند و پنبه بدان آلوده میان هر دو بیک گذارند و در این بعضی که انزروت آن در شیر خری بر ورده باشند بپاشند و ایضا بعد تنقیه و اصلاح غذا و میل از روغن گل فالح و چشم کشیدن چشم را مورب بستن تا یک جفن بچشم دیگر متصل نگردد بهترین ادویه در منع التصاق است و چون بیک بتمه یا قرصه بچشم مرضی را بر پشت بخوابانند و بجهله زیر بیک در موضعی که ممکن باشد میل داخل نمایند و اگر ممکن نباشد از موضعی یا از جانب ق اصف بر موضع التصاق جفن را بشکافند بقدریکه میل نفوذ کند پس میل را زیر جفن داخل کنند و بصنا آنرا اسلق گردانند و اندک اندک اطراف بالا بکشند و بیک را بموضع از طبقه چشم با احتیاط تمام جدا نمایند که چیزی از طبقه چشم بریده نشود و بعد شکافتن جدا نموده بیک ز چشم بزیره و نمک خائیه در چشم چکانند و زیر بیک پارچه کتان کنند نرم بر زده و بعضی مرغ و روغن گل گرم نموده گذارند و بعد از رفاده تر کرده زیر بیک گذارند و بصنا به یک بر بندند و صبح بکشاید و عاده این تدبیر نمایند و همچنین تا سه روز عمل نمایند پس هرگاه از عود التصاق طمانیت حاصل گردد بکشاید و شیان فادله مثل شیان بعضی سوز چکانند و بعضی شیان ابار و شیان احمر لیم می چکانند و چون صحت حاصل شود چشم را با التحال شد و روشائی و مانند آن تقویت دهند و اصلاح مزاج و تعدیل طبع و تقلیل غذا نمایند و اگر هر دو بیک کوکب یا هم چسبید باید که هر صبح ببول گرم او چشم اندازند

اجسا الاجفان

یعنی صلابت و بیوست بیکت فرق درین در جبالحه است که در آن صلابت عارض چشم گردد و با آن حرکت چشم دشواری باشد و در چشم تدریجاً شدت جفان بهم می رسد و در اینجا در اجفان عسر حرکت از تنقیض و افتتاح بهم می رسد بطوریکه بدشواری بند نمایند و بکشاید و با وجع و حرمت بدون طوبت در اکثر و بیشتر بعد از خواب می تواند که بدون لیدن چشم بکشاید و اکثر خالی از آنند که جرب یا بسبب صلب نمی باشد و سیالان اشک با آن نبود مگر بعضی جسا الاجفان که در آن خارش و انقباض ماده باشد آنرا بیوست عین بیوست جفن نامند و این اکثر در هنگام گرمی مزاج بهم می رسد و بقول طری صلابت جفن چون جرب و دو وقت حادث می گردد یکی در هنگامیکه از ششی عرق نماید و هوای سرد یا آب سرد از سر برسد و دوم نزد بخار شدن از خواب خصوصاً در شبهای مستان گاهی عقب جرب حادث می گردد و گاهی مدار گذار شدن اظلیه بار در بیکت رض می شود و بالجه سبب بن بخارات غلیظه یا بسبب است که در آن صحت لایق مثل سبب سلاق نباشد و انطاک گوید که سببش انقباض غلیظه غلیظه یا بسبب سلیق است یا بسبب نکایت آور یا بقایای در که در علاجش خطا خصوصاً در فصلتق شود اگر غلط اکل بود و حکم آنرا لازم بود و گویا که این نمی بقیقت

تشخیص است و گاهی از فوطین بود و اگر عسر حرکت شدید باشد و بی این رنگ صاف باشد اگر حالت اضلاع بود و الا در داغ بود و لقبول شیخ سبک ان است
 ساف و یا غلط غلط طرح یا پس است پس اگر یک خشک و لاغری نماید و حرمت و دم و نقل نباشد از سوزن یا پس فوج باشد و اگر با حرمت نقل و جمع باشد از غلط غلط بود
 علاج فوج یا مانند آن آب گرم تر نموده بدان تمکین حفرن ملغم نمایند و اگر گشتن و می کوفته و زخم کمان صورتی در آب گرم غس کرده تمکین نمایند الفح بود و دست
 انجام آب شیرین نمیکند و برنج آب گرم یکجا بنید و هنگام خواب سفیده و زرد بیهضم مرغ بر وزن گل بر پشت چشم بندد و یا زرد بیهضم مرغ و روغن بنفشه
 و پیر مرغ و روغن خصوصاً روغن بنفشه بر سر و یکبار کند و دوام تخریق سر و طباط مثل روغن نیلوف و بنفشه و قطرات مثل بنفشه و قطعی و تخم کتان و جوشانده باقلا
 و سوط یا شاد و ادهان مرطوب مثل روغن بادام و بنفشه و کدو و نیلوف و لعل اگر با پوست و لامل و صفراوی یافته شود سهل صفرا و آید کشتن سر و روغن گل نموده
 و سفیده تخم مرغ با هم مخلوط کرده بر یک نما کنند و اگر گمان شود که در دنیا با غلط نجفده محتاج تحلیل است بقطر لعاب طبعه تخم کتان که بشود تازه برآورده باشد تحلیل نمایند
 و قوطی پیر مرغ و لعاب بچول و دم و روغن گل بر یک نیم کنند شستن بین باب حرج است بعضی سفیده تخم مرغ عوض لعاب بچول حل میکنند و بنفشه تخم کتان
 و بنفشه تخم کتان نیز نافع بود و گاهی احوال مدغم مانند شیاف اسطرطیس و شیاف هم چون جبت تحلیل و غلط استعمال نماید و اگر با سیلان خشک و غلط
 اجفان و حرمت آن باشد در بنفشه تخم کتان که کوفته و بنفشه سر و روغن گل داخل کرده شربت پاک صفا نمایند و بنشینند و اگر محتاج تلطین طبعیت باشد بقرص بنفشه یا بنفشه
 یا قمر مندی و شیر خشک و ترنجبین کنند و در آخر احتمال بعد معات مثل برود و حصر و با سلقون و کل غریزی و دروشنالی نمایند و اگر حباب را با لخته منتهی گردد و بر سر آن
 فصد و سهل و غیره بر سر حباب و تخم کتان که در روغن گل انداخته اند و درین مرض قضا این نجففات و تعب و بطور جماع بسیار و حرکات عینیه و سر آفتاب و حستن و در یک شستن مانند آن غلط قبول
 اغذیه حقیقه لطیفه مرطوبه مثل شوربای گوشت بز غله و بچه گوشت کبک که در چوبه مرغ و حریر و روغن بادام زرد و بیهضم میشت کشند و شاد و لمرق و درید و فاکه طبع است
 زرد آلود و گلو و طویات حیلانم گیرند و چون اکثر ماده این بخارات غلط یا پس را وی می باشد آن بدن اضلاع اخراج نمی یابند یا بد که اولاً اندر و شمع شود و در حرکت
 مغز و قلم و دست و شیر زرد و مانند آن بخوراند و بعد از آن متعیه مسهل سود یا مطبوخ فتمیون لیلیه کاملی و نفوت خود نمایند و اگر نافع نباشد فصد و سهل مقدم دارند
 و بعد تعیه بر آب که در آن او و غلط مرطوب بنفشه و برگ خطمی و با بونه و کلل الملک که کوفته و سوسون گندم جو شایند و باشد چند مرتبه آب کباب نمایند و شیر و خران در چشم
 دو شند و احوال در آن حل نموده در چشم بچکانند و ایضا بعد از آن آب هدانه و حلیه و تخم کتان بچکانند و نشاسته کثیر صمغ عربی امیران صنی شامخ مدی صابونی
 سر سبز و احوال نمایند که صلابات را تحلیل میدهند و اگر تحلیل صلابت آن شود گرد و بنفشه هر روز یک نوبت تخم کتان را با لند و آب گرم تمکین نمایند و سوط یا ب بر خوش
 و بعد کبک و روغن غیری زرد و شیر و خران نیز تعیه مفید است و گاهی صفاد برگ بنفشه و برگ جابزی و برگ خطمی و مانند آن می نمایند و حلیه تخم کتان اسفون
 تخم خطمی جابزی همه را بشیر ابیض رقیق یا برق با دیان جو شایند و لعاب شاد و زرد و در بعضی را بنفشه خورانیند و در چشم بچکانند و در فاده بدان تر نموده بالای ملک را
 که این دو اجمع صلابات حفرن اعد تعیه بدان تحلیل می نماید و صفاد و زوفا می طبع فلو تخم کتان و زرد آلود و باقلا خمریه و قمر بنفشه و کدو مغز ساق بقر و روغن کدو و نم و اینها
 و کدو تخم کتان و نم و کدو اگر می شود بر یک احوال زنگار و سول آمیخته و بعد از آن تمکین با سفید مبلول در آب گرم و کدو احوال مرکی هر دو نافع مباحه حفرن است
 و الطالی و زرد که میگویی که مرطبات خوراند و تدبیر بدان نمایند مثل غیر تازه العبد ادهان و شیر زمان و حلیه تخم کتان و حلیه و واکیان و شیاف و حلیه و واکیان
 بنفشه آب کشتن در حار و عدس تخم اند و مانند مطلقاً بر روغن گل و آرد و کشته کدو و سول در حار و واق شیر زمان و در آن و آب کشتن در بار و در نرسته
 می نویسند که ابتدا بنفشه کنند و بعد تخم کتان را بپزند و اگر با پس باشد و الا در نگار و سول که در امر کجا بر بند و بهترین تخم در تخم میوه غالی و تخم ساق بقر است و از امیر حلیه و کتان
 و روغن بنفشه را در دنیا خاصیت عجیب است و در سوسون همین ترطیب تمکین و تطیل بطبخ خیامی مرطوبه بدین سر آدهان مرطوبه بدستوریکه مسطور شد کفایت کند و احتیاط تعیه تا

غلط اجفان

مرضی است که در آن باطن پاکت کده و حکاقت و اندک سرخ میگذرد و یکدگر گمان حرج میشود و چون پاکت برگردانند صفات از خشونت و خالی از مزیت تیزه اوضاع خاصه
 سلاق و عیسانی باشد و ایضا تا بجا انتفاخ نیست بخلاف این و گویند که غلط مخصوص ببلک بالاست بخلاف صلابت که گاه در یک پاکت و گاه در دو لقبول اجفان

غلظ هر دو جن را عارض میگردد و جساب یک جن را تنها و سبب آن ماده غلیظ و متباس آنچو در آن است و اکثر این تلخ جرب بود و گاه تلخ هر مرضی است چشم می باشد
چون تحلیل لطیف ماده آن بقای کثیف آن بعضی گویند که سبب آن ماده بارد و رطبت و ایلاتی گویند که سبب آن سبب است بعقب الطوام و اغذیه مولود و او بار و رطبت بخا غلیظ و نفیس
که آن گویند که سببش بخارات غلیظ است چنانچه این بخارات سبب ملائمت و جساب جن نیز می باشد لیکن بخارات موجب ملائمت و جساب است میوست زیاد و در نزد ویرن مرض میل
بر رطوبت بیشتر و بدون لذت بود زیرا که اگر لذت باشد سلاقل آن حادث میگردد و گاه حادث میگردد و غلظت از مشی فوق چون برسد آن هوای سرد یا بعد از سرد شدن از هوا
خصوصا شبهای سرد و گاهی عارض شود و جرب سبب است که سبب گذاشتن اطلیه بارده جنس هم برسد عسلج تطیف تدبیر و صلاح غذا بشود یا می چوڑه مرغ و کبوتر و بقیه
شیرینست نمایند و در غذای عادات خواب ترک کنند و از خراب انواع پندار بقاء نزنند و بعد از تنقیه مطبوخ بپایند و اقیمن کنند و بعد از تنقیه اطریق سطر و خود و س اونی خان
بجویند و از لاجورد و جوارزمی و خسته خراسوخته و نار وین سرد ساخته و چشم کشند یا شیاات احمرین اتحال نمایند و امیشا و عفران و مرکب بالای پلک طلا سازند و
مداومت حمام و انکباب بریطبخ یاوت و اکلیل الملک بنفشه و خطی نمایند و چشم را مالند و یا بمیل و بشیاات احمرین باطن پلک را بخارند و بطوخ شیاات عفران
در باطن پلک اگر افعی نباشد نیز نافع است و اگر غلظ برآمده و صلب باشد و باین تدبیر ائمل نکرد و جن را برگردانند و کچر قشور و کفت و یا با بزرگ آنچو بخارند
و قحط گویند که غلظ جن گاهی مختلج باد و میگردد که در آن حدت بمقدار عظم مض باشد و آن ادویه را بعد تنقیه بدن بقصه و غیر آن استعمال نمایند مخصوصا
توقیه چشمه آن تهج باشد بجهت آنکه ادویه حاده قبل از تنقیه اکثر احداث ورم حار می نمایند بشده الوج و جلب ماده الیها

الحمد لله

و درم یکی است که بسبب نفوذ یخ بخاری در جوهر آن بهم رسد و حدوث ریح مذکور نزد ضعف هضم و سوء حال کبد میباشد و قبول ششخ بسبب بخار رقیق و بخارات کثیف
ضعف هضم و سوء هضم و در سرد و جمادات مزمنه و سهریه و در ابتداء ایستسقا و سوء القینه و اورام طریقه اندک ذات الریه و اکثر غسین بین مرض عارض شود و فی الحقیقه قوی
امراض مذکوره است و چون تا قیمن را حادث گردد و اکثر منقذ نکس مض بود و خصوصاً هرگاه یا تبیح در سایر اعضا ضمیر و غیره را باشد یا لجه اکثر اورام ریحی حین عقب ضعف کبد و
و بعضاً و هضم و ضعف حرارت عریزی و بیشتر در تابستان بحیث میل حرارت بطا هر و برودت بیاطن و گاهی ای ازگزیدن حیوانات مثل گوسن زنبور یا عنکبوت یا پشه
و مانند اینها بهم میرسد علاج تدبیرش از اسبب است و تمکید بسببوس گندم و جاورس و نمک یا طلیخ با بونه و اکلیل و پنج بادرنجونه و کوه و در فستین هر یک چهار یا شش دان
گوسفند انداخته و تلوح حین بهر که دونه اش می و تحفیف و تلطیف غذا و ریاضت معتدل از عجباب یا طلیخ با بونه و مزنجوش و برگ کرفس با دیان و زیره و مانند آن
مفید بود و یا شراب برنگ گرم انداخته بخاران به پاک رسانند که النفع المعالجات است و اگر آثار کفرت بلغم یافته شود و تنقیه آن نمایند و اما لعل کبرجور را تبیح و صبر
بسرکه طلا کنند و سرکه و آب نیکرم بهم آمیخته پاک بشویند و آنچه بسبب ضعف موده و کبد باشد تقویت آن هر دو نمایند بقصر گل و قرص زر شک یا سنجیدنی آنچه از
گزیدن حیوانات بود برای جزی سیمت و تحلیل ریح فاروق یا تریاق اربعه و نمک نریت یا لند و آنچه در تابستان افتد بشیاف سنبول و خولان آکشیف و سحر و اندکی صبر علاج کنند
و قبول از ای اول بگلاب بعد از آب گرم صرف نمیکند نمایند ویران عصبیه نرم به بندند و در تا قیمن ضام و سیون از جرب است و همچنین غیبات مایشاد و صبر آب کوه و لک زنده

انقل الجفان

و آن گاه بی از تهیج و سبالتی عیاشند و گاهی سبب ضعف قوت و سقوط آن چنانچه در وقت بهم میرسد و گاهی در ابتدا می نواب جسمیات و گاهی بسبب غلظ یا صلاست و حیثیات
بلکه با بسبب شقاق علاج تدبیر مرضی نمایند که سبب آن باشد و کمال الحاح و یا شفاف سبب تقویت حصن نمایند و گویند که از اردیمر که نافع آن شفاف است و یا سبب تقویت

اصلاح جن

وان حرکت عضلات پاکست سبب آن ریاخ بخاری غلیظ است که حرکت نماید برای خروج و اکثر از اعراض نفسانی مثل غم غصبت فرح عافیت گیرد و گاه مواد برای خوار
شکل میشود و علاج برای تسخیر و تحلیل حمید حسن نماید مثلاً سفنج با بطنخ کلید الملک و صغری و زنجوش تنخوده بدان تمکین کنند بعد بروغن بوس یا روغن شبت تدبیر نمایند و اگر
فائده نشود و بدن متلی باشد خندید بر روغن بنفش که با خاصیت نفیست گفتال کنند و این با بوده طلا نمایند و در و را میران بکار برند و هر چه در علاج مطلق مستلزم عمل است

و قرفل و جوز و بادام و کاج و کبلی و دراج کرم و کشتن آلباز و زین محال آید و گویند که فصد عروق اس و جمیع انواع نافع است و به تقویت سر و چشم و تحلیل سلب و تبخیر
اصلاح غذا و تحلیل آن نمایند و از تناول مرطبات مانند لیمو و فواکه و طبعه قاعیه غلیظه و آشامیدن آب بسیار و استلا و تخم و جمیع احتراز کنند و بعد از تنقیه برای تحلیل طوبت موجب مرض
احمال عاده و تنقیه جنین مثل اسلیقون و روشنائی و شیاف احمد و قهض حاد و درینج محال نمایند و شمای آنها در اراضی چشم سطر شدند و اگر با آن دمه یا اخلاط فاسده باشد
شیاف ملهلی بکار برند و اگر قوی و بیرون آن اندام دور سائیده آید محال نمایند قلع بلع غایه و اگر تو با سرخ و افیون هفت جز و حوض با نروده جز و شکر بست و یکت و بصل و سرکه
و ظرف مس با چوب خیالان بسایند و شیاف ساخته محال نمایند برای این مرض اکثر اراضی چشم مفید است و اگر نوشا و رایله و گیر گل محلی منسل کنیری سخی و لونه زهر یک یک شده
خوب سائیده مثل سر و چشم کشند و بال نیز بمانی و مفید و محبت است و اگر زردی کلان یکت و دیگرند و برین بگذرانند که و ان گوشت سردم آن از هر دو در گشت بخش نمایند
تا بمیرد و در آفتاب خشک کند و در نیمه پیچیده و فیکله سازند و در چراغ روشن ساید انداخته میوزند و کاج کلان گرفته و چشم کشند و منع روئیدن شکر زائد و درین سائیدن آن محبت است
اطباءست پس اگر این تدبیر کفایت نکند موسی را بکنند و نوشا در بخارند و شیر انجیر و خون صفی و سبز یا خون قردا شکر یا خون قردا سنگ موضع نفع بمانند و طلا کنند و طلائی
خون قند و در هر آن خشک کرده باب من ضام حل کرده و یا چند بید تر از زوده هر سه سادی گرفته بآب من روزه دارد سرشته نیز مفید است و کذا زهره و خالادون زهره
گرگس نافع و گاهی ازین جلد زهره و خون قند و چند بید تر شیاف شکل فلس ای ساخته و در سایه خشک نموده وقت حاجت آب من روزه در این ششمن شام حل نموده
استعمال می نمایند و نیم ساعت صبر کنند و از معالجات جید است که زهره قند و خاکستر خالادون و چند بید تر از زوده هر سه سادی نیم سوده خون کبوتر سرشته قرص زنده و استعمال
و کذا زهره و گرگس یا خاکستر مذکور یا نوشا و آب بکند یا خصوصاً که بر آتش چند جوش خفیف داده باشند و اگر ماصات باشد بهتر است و ایضا سائیده جلد زنگ خورده
بآب بان بر موضع نفع طلا کرده که یک ساعت بگذرانند و چنان هفت مرتبه متواتر طلا کنند بسیار مفید است و اگر کویتف و افیون زعفران و خون ناخته سائیده طلا کنند یا سقیفه
مورچکان و نافع اینات شکر و دو خاکستر هم خراب کنند تا با قطران و یا زهره پدید و خاکستر از ریون همین نفع دارد و شش سوخته و غیر سوخته بسرکه کشته حل کرده بر موضع نفع
طلا کردن محبت و یا سها که تعلیمه بار یک سائیده و در آب میوی کاغذی در کنند و فیکله آید و خشک کرد و سها که را بار یک سائیده و بعد از آنکه میوی را کشیده باشند بگشت
و اگر زردی بجز آب سبوز سرشته طلا نمایند چند بر موضع منع اینات شکر کند و اگر موسی را بکنند و فی الحال خون شتر و در غن کله بران بمانند و دیگر اراضی منحل عمل را در باز
یکتال کافور نیم و انگ سائیده و بعد از قلع مور آن موضع ضام و طلائی خون صفی و سبز خون کته سنگ خاکستر از ریون و در نیم سوخته نافع است و کذا طلا موضع نفع شکر
بخون حرا و خاکستر و سبزه که میوه زهره و کفتر و خون ریوی و شیر سنگ آتش بتر و صمغ میوه و مغز سرخ فاش خون جردان قند مطبوخ که شل عسل گردد و هر دو نافع اینات شکر
و کذا آفتال نبوش خون خرس خشک کرده سائیده و زوده و کوه رصاص بناد و آنکه بمیرد سائیده هر دو واحد و نفع شکر مفید و قال مجربین شریف گفته که سخت را گرم کرد
هفت بار و آب کبوتر سرشته سائیده و بار یک سائیده از پاپاچه گذرانند و شکر زاید را بکنند و خوب کنند که دیگر با عود نمیکند و محبت و سودی گوید که اگر صدف بزرگ را کوه کرده گل
حکمت نموده سوخته بر شکر قلع بمانند موسی را بسیار بار یک نماید کشتن نکند و محبت من است و گویند بعد از نفع نوشا در بر هر سوخته مخلوط کرده و چشم کشند و در بزرگ سوسن نیز
مفید گفته اند و حکیم مجربات خود می نویسند که بعد از خوردن موسی را نایج سائیده یا تو قیاز و نگار با هم سائیده و یا زنج سوده بمانند و اگر زنده در خال یک دیده و سوزانند و خاکستر آن باشد
و منع برآید موسی بنایت قوی دو گویند که اگر در یک سرکه و دوازده عدد و دو چوب اندازند و در شیشه کوزه زیر گرسین بپزند کنند بعد از حل و زوده و چشم کشند و دیگر جای گفته که سرکه
مذکور را بمانند باز موسی بناید و جالینوس گفته که اگر صدف صغیر سوخته سائیده و قطران آمیزند و بر موضع نفع شکر طلا کنند دیگر زوده محبت و نایب این تر گفته که علاج غریب
است که از زنده نوشا و دریم سوخته سادی سوده بسرکه کشته بشیرند و بعد از نفع آن طلا نمایند و شش این را مجربین شریف و بقول صاحب طای صغیر صدف حرق و مصطکی و قطران
سادی کونته بخیه با شکر آب کوه می آمیزند سائیده که محال نمودن نفع بلع می نماید و میوه قوطس گوید که موسی زنده در زوده پاره هم بپزند و در ساعتی که شکر زائد را قلع نمایند
نایج یا هفت عدد زوده را کوه کلی سوخته خاکستر آنرا سحق نموده آفتال نمایند که دیگر نمی رود و طلائی شحم افقی بعد از نفع موبالما صیت نافع اینات شکر نوشا و در ششمن و طری ارضی تقاضی
نقل کرده که اگر موسی از زنده فاش طلیقون نفع نمایند خاصیت است که دیگر با زوده و بعد از آن کمال نایب که از سوخته طلیقون و ببال حاد و شکر معروف است و با شکر و عسل و زهره
و خاکستر پوست میوه مرغ و صدف سوخته و تو قیاز نایب و سرکه صفیانی ساد و سوده و جگر خیه ساخته باشد آفتال نمایند که جگر سیده و چنین گفته که موسی از زنده فاش نفع دارد و کوه زنده

از آن ظاهر بود بعضی غائر بباطن گاه منفرد گاه غیر منفرد میباشد و آنچه منفرد بود سبب آن ماده حادث است و آنچه غیر منفرد بود سبب آن دو کلیه است و هر گاه یکی چو آن خفایت می یابد
که عنایت این چشم را فاسد نماید و دیگر اندوخته در دو از فشرده آن چشم بر آن چو گرد و در بعد از آن چو آن خفایت تمام است و از علامات غریب است که چشم بچشم نرسد و استلای آن اندوخته
شاید بود که کلیه شود و آنچه از آن پس ظاهر و در سیلان می یابد از آن چو گرد و فاسد میگردد و اندوخته را و آنچه انفجار را و از داخل باشد از چشم متصل شاید بکلی فاسد و استلای آن اندوخته
منفرد گردد و از فشرده آن چو گرد و سبب است که چشم را فاسد گرداند و در آن استلای می دهد و آنچه از زیر پوست انفجار بود فاسد گرداند
غضای این که از اندوخته آن گشت بر یک است و در آن بیرون آید و آنچه بسوی بینی نفوذ نماید از سخن یا زده آن مدبر آید و بر آن در آن موضع را صدمه بکشد و در آن بینی و در
نفس نیز از علامات نفوذ است و سبب است که سبب خفایت شدیدی تا آنجا که انفجار را و آنچه از آن سیلان می یابد بسوی چشم غرض میگردد و از آن چشم
و جع بدن سبب سیلان باشد که مایه چون فشارند چو مایه بر آید و آنچه در ظاهر بود و جع آن محسوس میگردد و آنچه غائر بباطن باشد در آن آن بلند می باشد و غریب است که
با در و در و در است که آن چشم پیوسته در و در باشد و غریب است که حق غائر فاسد میگردد و آنچه از آن انفجار است که چون گوشت آن را جدا کنند راستخوان سیلان میکند
آنرا درشت یا نه بر آن سطح استخوان صحیح است و پس از آن می نفوذ علاج اگر چه علاج این مرض بحسب وقت محم مایه و رطوبت عضو و در وقت مرفق و در وقت قوت است
و در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است
و سبب است که در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است
استعمال غرض و در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است
نفوذ استعمال نماید و در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است
چنانچه سبب است که در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است
بسیار و یا شش و در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است
بر هر صورت که در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است
مصرف یا نکست و در آن صبح علی بن زهره گاه و در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است
ضاد کردن نیز غریب است و در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است
و قبول و در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است
مفید و در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است
پس آن قدری شیر تازه و دوشیده بریزند و بر هم زنند تا مانند سرکه گردد و بر صلابت بر آید و ضاد نماید که سبب گردد و اگر قوی تر شود اینها را و در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است
نیز اضافه کنند و در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است
می نمایند و در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است
بجز از این دو و در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است
تا آنکه عظم فاسد نگردد و جاکنوس در کتاب معالجات گفته که گاه بر می آید زرد مایه که بر خراج کوبی بسیار است که منفرد میگردد و در بدن اندوخته و این بنا حسیه چشم
میباشد و اندوخته است بر آن و لیکن نیز و است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است
و در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است
منفرد گردد و در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است که مایه از آن در وقت محم مایه و در وقت قوت است

مثل پنبه سفیدی باشد خصوصاً رنگی که قریب به سیاحت و غلیظ تر بود و در غسل فرو برند و برآورده بر غریب بزنند که تنقیه آن کند پس موضع را با سفنج در مارا غسل تر کرده بشویند
و باشد که دیگر باریک رگ میانه فی خشک باریک سفوف کرده پاشیدن کفایت کند و خبازی و شک ظنیده بر غریب بزنند و بکار نیز نا صور را پاک کند و اگر اراده اند مال آن باشد
برگ خبازی تنها بران نهند و یا صبر صغلی دم الاخون اثر دوت سر مشب یانی هر واحد یک جزو کو فته بخت با کجاسنی بری حل کرده بعد افشودن غریب چشم بچکانند سه قطره
که فاصله میان هر قطره یک ساعت زمانی باشد و بعضی نسخه گلناریک جزو زنگار ربع جزو نیز داخل است و گفته که دویه لاشک سوده موضع منفر را بدان کسب کنند و یا سفید
قلمی گلنار سی هر یک دم الاخون مرصاف هر یک یک دم از دوت بشویند و ده یک نیم دم کند نیم دم کو فته بخت بخت خوب سعی نموده بر موضع غریب و در نماشند و فاد
بران بپزند و یا شیان غریب بشویند و غفران حل نموده در موق سه قطره بچکانند و فیما بین این قطره زور زمانی صالح فاصله باشد و یا چکانا صور را از پنبه کنبه پاک کنند و موی
نمایند یا پرسیاوشان خامیده بران بپزند و استخوان سر گره که در زمین نهایت چهل روز دفن کرده باشند سائیده زور نمایند و همچنین زور استخوان سوخته بر انسان
نیز مفید بود و آب برگ تورنی مخصوصاً جنگلی در نا صور انداختن کفایت نافع است و زور در بابونه نیز برای غریب منفر حیرت نوشته و یا زرخ را با بول کوبیده سائیده
خشک کرده باریک سوده در نا صور افشانند بعد افشودن و پاک کردن آن و یا غسل و زاج و یا آس و یا صغ بطم و بزرگتان سائیده فسیله ساخته و یا نظرون و شب یانی
هر واحد نیم دم کند و هر واحد یک دم سوده و غریب بپزند و ضا و خاکستر چوب بنگو بعل استخفه و یا نیل و فتنه یا با سکر سرشته و یا جاشیر و روغن جوجوز و یا بارتنگ مخلوط بکنک یا پوست
بج کوبیده و یا عصاره برگ و یا آرد خنجر و یا آب بخت نیز نافع غریب است صفت شیان غریب که در نا صور کو فته چشم و دیگر جاهای معمول است صبر کند از زور و کفنا و دم الاخون
سر مشب یانی هر یک یک دم زنگار انگلی و نیم برگ لایب شیان سازند و در مجموع بقای وزن صبر کنند هر یک سی و دیگر ادویه هر یک نیم دم و زنجار ربع دم است و نوشته اند که
وقت حاجت نا صور را خوب بفشارند تا ریخ از آن خارج شود و بقیه را با زلفان جانب نا صور بخوابانند و شیان را در آب حل کرده و سه چهار قطره در ماق چکانند و در میان هر دو قطره
زمانی که غلظت دارد پس عسل سه ساعت بر همان بیدیت گذارند و هر روز این علاج را عاده کنند تا مدیکه از فشردن چیزی نیاید و در مقام کج و کمر که که چون مسخره روز سه بار این شیان را
بکشند ز جانی نیم را که در پیچوله چشم می آید و بکنند و بقول سید جویانی آب سداتانه یا با بارتنگ ترش سفیده چکانند کفایت مفید است و دوا بخت بران ناکل می کند غریب را و یا بکس عذاب
و یا خشک یا با بارتنگ ترش سائیده فسیله آن بسوی غریب پاک کردن از ریم فرو بپزند که اند مال اصلاح لحم می کنند لیکن ابتدا سوزش می آرد و بعد از آن نمی کند فسیله از زنگار معقود بکنند
و اشق نیز نافع نهادن متنها مفید بود و زرد چوب یک جزو نا خوا و دوت جزو سوده پاشیدن غریب و بعضی نسخه نیم جزو نموده و مرکب جزو افزوده اند و ایضا دوا می مرکب از براده مس شبت
روش در نافع است و آرد و دویه با لغز زاج و صبر و زور و دوشور کند و سوخته و یا شیان سادوی موق گذاشتن است و در پنبه مع شکار کند و بر ستور و یا شیان فاصلی بکشد گذارند تا غلیظ شود
قدری کف و دویه و یا زور باریک سائیده آمیزند و فسیله بران آغشته در نا صور بزنند و بقول طبایمی هندی دویا چوب سنگ جرات گرفته روغن بیدایچری یکی انداخته از دیگری
بسانند چون غلیظ شود فسیله آلوده در نا صور بزنند و یا چند قطره روغن بیدایچری و کثوره بچکانند ناخه از فلفل سلم چندان بسانند که رنگ معنی غاکتری و فسیله کوبیده فسیله آلوده
در نا صور بزنند و یا یک قطره چای که در دویه چوب قدری گرفته بر پا چنهاده چسبیده باشند یا برگ هتوره خشک ده یا گل تنباکو سادوی روغن گل وصل کرده بکار برند و یا
چوب کفی قللیان و افیون سادوی سوده فسیله کرده بپزند و یا سمندر سوخته باریک سائیده با آب لوده فسیله کرده بپزند و یا بکس یک کتاب بپزند و یا سائیده بر پا چنهاده چسبیده بپزند و یا کثوره
بول مخرج مساوی سائیده بر غریب استعمال نمایند و یا زبان سگ سوخته بلعانی بن آغشته طلا سازند و یا گوز و چوب روغن چوشانیده صاف کرده بپزند و قطره سازند و یا عدس مقشر
و یا پوست انار کو فته بخت چسبیده هر گاه در نا صور بپزند و در دم کند تخم کنبه کو فته با رو کندم آغشته بشویند و غفران یا شیره بخت قدری و غفران آمیخته بوی گذارند یا دیگر ادویه منفره
که مذکور شد استعمال نمایند و بعد کشادن این اودویه مرید بکار بند و گویند که چون منفر گردد و بفشارند و چکانا برانند و یا بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
در امانه آن ایضا هر گاه آن دو شتاب سرشته خشک گردانند و یا شیان که در آن زجاج داخل است بپزند و یا شیان علی سیناست انطالی گویند که این در شجره و
جسالا جفان گوشت بکار برند و چوب خلیق سیاه در آن گذارند و یا بونه بچکانند و آب این زده در جفا کنند و از مراد آس شبت غلظون کند و زنگار بکر با آب بارتنگ شیان فاخته
پزند و طلا نمایند و اگر غلیظ گردد و یا انفجار و بطی شود بطین عدس یا شیان غفران موی یا با زرد چوب و پوست خشک شیان حلیه ضا کنند بعد معالج شیان بکوز نمایند که آن مجرب است
مجدد زکریا گفته که صحت غریب است و سخن در آن خارج از مقصد که اگر آنکه من نیم با می او عالجی که در چند ماه صحت یافت بعد که مانند صحت گویند و آن شیان غریب است که عند حاجت

اسبغ لسان از همین سبب باشد و اگر با وجود علامات سود مزاج بارد و ساق و در سر و گوش گرانی بیان کند پس اگر خواب بسیار آید و دیدنی تری باشد سببش دل و ده بلفی باشد و اگر خواب کم باشد و مخمرین خشک را داده سوداوی باشد و اگر با وجود گرانی تمدید آید سببش ورم بارد باشد و اگر این اسباب بهم نباشد و در گوش خارش و دغدغه بود و احیاناً گرمی از گوش بیرون آید سببش قح و دیدن در گوش باشد الطاق گوید که در مع اذن مخمس ضربان است و این زذات عضو نادر باشد و از قبل دماغ و معده متعایا یکی ازان اکثر بود و علامت مستقل خاص این سلامت دیگر اعضا است و آنکه بغیر تناول طعام متغیر نگردد و علامت کائن از معده قوت در و بهنگام خلوات یا شروع طعام در هضم است و غیر این هر دو تغیر دماغ از دماغ بود پس اگر داده بخار باشد و وی و منین بود و اگر غلط الذراع حاد باشد ضربان مخمس تمدد و انقباض استند و بهر اوقات بود و در بعضی این باشد

علاج کلمہ و جاعہ گوشت

در جمیع اقسام آن از خوردن گرم و شستن در آتش گرم و دهن ریاح و قریب تشنه حرکات عینیه و جماع و صلیح و کثرت کلام و داغ زدن و غیره اجتناب ولی بود و
اجتناب لعل و نگهید آب گرم مسکن جمیع اوجاع خصوصاً اعصابی است و هرگاه جهت تسکین جمیع شدید حاجت خذرات انبیه بترین آنها شیاف ما بیناست
مسح اندکی افیون و شیرین حل کرده بقول یا لینیوس افیون را در روغن حل نموده استعمال نماید که زیرا که بسبب غلظت روغن خف آن است که افیون گوش بچسبد
و موجب دردی و دوا نگردد بلکه در بیشتر حل کرده چنانکه که شیریناب را بایست عالی و غسال مانع چسبیدن افیون می شود و با وجود آن که افیون تسکین نافع تر از روغن است
و باید که استعمال خذرات کمتر وقت ضرورت کنند هر آنکه کثرت آن موجب و ش گرمی گوش است و خاکستر افیون در تخمیر و تخفیف قوی تر از افیون است پس آنجا که دروشد باید
باشد افیون با سوخته بقدر چندین برابر آغشته در گوش و چنانکه که چند مصلح آن است و هرگاه که فربان در دوشد کند و خون تشنج بود پس با است استعمال مضیات زیرا که در
گوش صلب است بسبب غلظت باغ و در ارض بهتر از روغن گاو کهنه چیزی نیست و بخور آب گرم نماید و یا ادویه مرطبه طینه مثل بنفشه و فطی در آن بچته بتوسط انبویه نیز مری تسکین
مغنی از استعمال خذرات است و اگر چیزی عذر مانند قلیلی پوست خشک یا ش محکوم سازد نافع بود و قطور روغن گل در دست انا، بچته و کذا قطور آب بیشتر یا سرکین است و
یا غرور کذا و یا در شیر زنان حل کرده گرم نموده و کلام گرم شفا در جمیع اقسام مجرب است و قطور سفیدی بچته مرغ مرغ بر روغن گل نیز در تسکین در گوش از هر سبب که باشد بی نظیر
است و کذا قطور موی انسان سوخته بر روغن گل و کذا عصاره الکلیل الملک یا بنفشه و اگر خشک باشد سوده آرد حلیله که در بزرگتان بپزند تا ممل شود و ضا و نمائند نیز تسکین دهد نماید و
قطور افیون در عفران مرغ نیز مسکن جمیع عوارض است و کذا قطور روغن قنطاریه آب گلکان در ده و مفید گیلانی می نویسند که آب سرکین بخل یعنی خجرات آب پیاز بر دوش
از عفران بقدر ربع واحد کمر کند تا از عفران حل شود صاف نموده بگوش چکانند و زمانه بران صبر کنند پس از پنبه پاک نموده بار دیگر چند قطره بچکانند و همچنین تا بسته
چهار روزه بعمل اند که جهت تسکین در گوش از هر قسم که باشد نایب مجرب است و در آن که آن خلعت نمی کنند لیکن استعمال این دوا را اقسام در گوش بار
مسلوم را قمع است بعضی گویند که چون مس گرم کنند و در آب سرد نموده بخار آن بگوش سانسند تسکین جمیع نماید و کذا اخوان چهار ماشه افیون یک بار شعله
بچ ماشه بفتیل که دوده در گوش نهاده مسکن جمیع شدید است و کذا قنطیر شیر زنان وقت شدت جمیع برات و اگر آرد گندم بشراب زیت بپزند و اگر گوش ضا و نمائند و
هر ساعت تبدیل آن کنند و چند بار تسکین جمیع نماید و کذا قنطیر فلونیای روی محلول در سفیدی بوفه در روغن سیلوم مسکن جمیع شدید است و از جا لینیوس
نقل کرده اند که چون مسکن جمیع و شوا را که دوا ماده را بسوی بینی بطوس یا بسوی دهن از غره فرو آورند و بقول رطبه تعلیق دندان در باده طرف راست در وجه
گوش راست و طرف چپ در وجه چپ صاحب در گوش مزبل است و اعطای گوید که در او را گرم گوش استعمال مروحات اولی است و الا قطورات و در اقسام در
گوش قطور رطوبت باهی بریان عجیب که اندامان بر قریب بقدر کشک مجرب نوشته

علاج درد گوش حار و سافج

و از ریاح بخاری تبریز از اعصاب بیدانه شیر و عناب شیر که منزه تر بود و شیرت نیلوفر بیدانه و گاهی عرق مشاقره درین تبرید افزوده می شود و یا تبرید شیر که کاه و شیر و کشمش
و شک عرق بید ساده و نبات لکار برند و صا در شیر و زهر یا شیر بز حل کرده نیلگرم در گوش چکانند و شیاف این شیر در شیر بید شیر و در چکانیدن مفید بود و در غن گل
بازدک سرکه جوش داده نیلگرم در گوش چکانند و ما القریع و ما انصار در گوش چکانند نیز فائده می کند و در غنما و آبها بار و مثل ر و غن گل و کدو

اشیا نوشیدن آب سرد و اشتقاق و مضمض بران و بالمش کف پاست و آنچه از ریاح حاره حادثه از گدازش آید و بوی گرم و در گوش باشد قصد سرد و کنند و ادیان بارد
در گوش چکانند و نموده بار و صفاد آن و در پیش برک عنب الثعلب برگ خرفه و برگ کشنیر و پوست کدو و خیار و آرد و جوشانده نمایند و آب آنرا گوش را بشویند و چکانند
شیاف بعضی محلول و در القریع یا شیر و ختر یا قدری روغن بادام نیز مفید بود و در کمال شدت حرارت این ادویه و آبها بر رفت سرد کرده بکار برند و چکانند و القریع
تنها نیز عاقل لنفع است و لیکن طبیعت نجیاش نیز و قمر مدی و آلو بخارا و مانند آن کنند و اگر در مزاج حرمت باشد مار الشیعر نه نشوند و شیرین که آب غوره یا آب انار
منعقد کرده باشند بر سر نهند و هرگاه بگدازد و جد کنند و اجنب نیست که طیب گمان این امر نماید که بعضی در اول محاشی شفع خواهد شد و بجا بله مرض باشد و ادویه گرم سبکی
او کرده اند که بر آید اولی اخلاط و حضور اگر مرده اند و در آن عضو و عضای مجاوره آن نکایت پیدا کرده اند پس اولاً علاج با استخراج آن اخلاط فاسد
و از آن حرمت آنها از عضو نماید بعد از آن ابتدا بر عضو با صنداد و ادویه سبب مرع کند **اقوال حکما** سیدی می نویسد که قطور روغن زرد البیج و کذا آب گرم سبکی
و آب غریب که آن صفصاف است و کذا آب حبشه از جال بر روغن گل کذا السج عسکوب در روغن گل جوشانیده و کذا آب انار ترش شحم آن افشوده و بعل آمیخته و کذا
آرد با قلاب روغن گل آمیخته و کذا آب شجره البق در پوست انار جوشانیده بر حار دفع و در گوش حارست و بقول ابن سراج و رازی تقطیر روغن گاشه مسکن و جمع
حارست مسیحی گوید که هرگاه در گوش از سوی مزاج حار باشد چکانند سفیدی بیضه نگیم تنها و یا با شیاف بعضی ففع کند و اگر در سخت باشد اندکی افیون
لشیاف بعضی روغن گل و اندک سرکه جل کنند و گاهی روغن خلافت و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و عصاره بعضی لبقول بارده مثل عنب الثعلب و عصای اریغ کشنیر
در گوش میچکانند شیخ میفرماید اگر سبب در گوش حرارت فطر باشد لازم است که برید و باغ بمطبیقات مذکوره در علاج امراض حار و ماضی نمایند و در گوش
روغن گل بگیریم و سفید که بیضه بچکانند و اگر در دشتید باشد کافور بدان آمیزند و بسیار است که روغن بنفشه بجا قور و روغن گل را از روغن گل زیاد و تسکین بر آید سبب
از خاک نمیکند اندر آنست و البیاضیات مسکن و جامع چشم سفیدی بیضه مانند آن در گوش چکانند و سفید که بیضه را تنها فاصیت عجیب است و یا شیر آب عنب الثعلب
و آب کشنیر چکانند و هر شیر آنست که از لیستان بد شدند که بسیار نافع بود و یا خراطین را در روغن گل بپزند و در گوش چکانند و یا خراطین را در روغن گل و چشم
آن سرکه قمر چکانند تا آنکه سرکه برود و روغن نماید و بطریق قطور استعمال نمایند که برای ضربان خیلی مفید است و همچنین روغن گداز و روغن نیلوفر و روغن بید امتثال
آن و کذا آب عصاره که شش عصاره پوست کدو و جرم پوست و البیاض استعمال صدمات بر دوازده گوش بعضی ذکر کرده اند که آب لبلا ب مثل این حالت
بسیار نیکوست و عصاره شش و طوط و اگر ضربان و وجع استند او نماید و از آن خوف تشنج باشد استعمال بر ضرات و محذرات چاره نباشد و طویق آنها
و در علاج کلی در گوش مسطور شد خضر و قرشی نیلوسند که قندیل مزاج نمایند و آن بار و مثل روغن بنفشه لشیاف مایه یا شیاف بعضی یا کافور یا آب کدو
و خیار بار و روغن بنفشه تنها یا روغن نیلوفر یا اندک کافور یا روغن گل یا شیر زان در گوش چکانند و گاهی درین اشیا قدری افیون داخل میکنند و مضادات بارده
کشنیر و کاه و صنداد و گاهی احتیاج بصنداد و خج برای تحذیری افتد و گاهی آب گرم لطل میکنند و گاهی بر بخار آن گوش می نهند و تسکین و جمع آن میکنند زیرا که
آب گرم تسکین و اوجاع آن می نماید و اگر چه مزاج گرم باشد و استعمال ادویه شدید التبرید احتراز نمایند مگر عند غطرار بر آتش شش بار و گوش را ضرر شد بد
می نماید و تسکین طبیعت نمایند بهار الدین گوید که آنچه بنفشه از جبر است روغن گل است تنها و آب عنب الثعلب آمیخته و جوشیده و گوش بر بخار
طبیعی خارج نمک و عنب الثعلب و بنفشه و اشته و بر بخار آب گرم که میخ و در زمین فرو برند و بر کنند و آب گرم در آن ریزند و اشتقاق و مضمض و شست و دشت
بعضی بسفیده تخم مرغ مسوده چکانند و همچنین سفیده و روغن گل با هم و روغن گل و آب کشنیر و سفیده با هم ضم کرده و روغن گاشه بگیریم

علاج و در گوش حار وادی

باید که در دوی قصد سرد نمایند و بعد از آن شیه که کاهو نه باشد تنها خواه بلداب بداند و اسفول هر یک چهار ماشه شربت نیلوفر و تولد حل کرده بدهند
نیلوفر خطمی عنب الثعلب بنفشه و در آخر با بلای مزاج بخوراند و اگر حاجت بود تسکین بسبب صفا نمایند و در دوی تمیزی دوسه تولد گل بنفشه نیلوفر خطمی هر یک
چهار ماشه هرق کوه کاو زان هر یک نیم پاک کنند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت اسطوخودوس و در تولد بدهند و عنب هفت عدد و زرشک یک عدد

آب کشنیر سبز آنکه گچ حاشیه کاهو آب برآورده غرغره نمایند و یا عوض طلائی نرود و در حوض صندل شش گل رننی مساهمی باب کوه سبز یا کشنیر سبز برودم گلوفا سازند و
شیان نامیشا یا مساهل آب کوه سبز در گوش بچکانند و وقت شام لعاب بیدانه عرق شامه عرق نیلوفر عرق کاهو زبان عرق کوه شربت نیلوفر خاکشی بنوشند و قلع
اگر درم خارج ثقیله گوش در اجزای غضروف باشد بنظر در آید و آن قلیل الخطر است در شدید و تب در آن لازم می باشد معالج او با روغن نمایند که در دفعه پنجمه صفت گردانند
یا آرد با قلع بنفشه خطی آرد و با روغن اکیلی الملک کوفته بخیته باب بنگرم و روغن بنفشه سرشته ضما نمایند و بساست که ضما و غلبه الشلب روغن کشند و آرد کنند و اگر
کفایت می کند و کذا تفصیل گوش شش سفید کوفته باندک آرد و بنفشه و اگر در شراب بنهند و یا قوی معمول بشم با مخلوط کرده ضما نمایند تا تحلیل صلاحت دارد و درم
و تسکین می چکن و در بخار طواعت استعمال نکنند بلکه خرقه در آب گرم تر کرده یا نمک گرم نموده تکیه گوش نمایند و بعد در روز یک کوب در روغن و بنفشه برودم
ضما نمایند تا که تحلیل نماید و یا آب کوب و روغن کشند و یک گوش داده اند و با قلع بر آن پاشیده نیم گرم بدان ضما نمایند تا تفصیل و تشریف گوش مثل شربت
در مدت و آلتشایه و غلبه لعاب بیدانه عرق کاهو زبان عرق کاسنی شربت بنفشه داخل کرده بنفشه و تروت مرکی مراد سنگ روغن گل شند آب برگ بنفشه
پارچه را آغشته در گوش گذارند و بقول شیخ اکثر در آن بطبخ انجیر بکنند چون در گوش بچکانند یا از آن فقیله سازند کفایت باشد و بنفشه آب گرم و بنفشه
و چون که مذکور شد تسکین در نمایند و ایضا پیله با پیله ماکیان در روغن کشند گداخته و در گوش اندازند چون در مساکن شود و لعاب حلیه و غیره که مذکور شد برای دفع
اندازند و انکه آب نمایند و هرگاه بنفشه در روغن بکشد و در روغن گرم کرده اندر گوش گذارند پس از آن اندکی زاک سوخته بر منقشک خواهد شد و اگر
ریم غلیظه بود قدری زنگار بکنجین عملی حل کرده یا یک قطره زهره گاوی و یک قطره روغن بادام بچکانند اقوال خدای مملکت اقتباس خلاصه می نویسند
که در درم و موی و صفراوی چاره جز تفصیل مده و تسکین در روغن نباشد پس اگر غلبه خون باشد تفصیل تمام رنگ بقیال زنند و حجامت باشد بر پس سر و گردن
و کتفها و ساقها و نعلات کنند و سرای هر دو گوش بشرط زنند و شربت های سرد و خشک بیدهند و روغن گل باندک بر سر گوش نمایند و بنگرم بکانند و با فاصله سه روز
چهار روز استفرغ بمطبخ بنفشه و در روز دوازدهم و یا چهار و شیش و در تریجین که موی بر برگ سنا باشد باید که پس شیان امیض کافوری روغن گل حل کرده بچکانند
و یا شیرین تناد در گوش بوشند و از خارج بخلط آرد و در صندل سفید کشنیر خشک و گل رننی هر یک سه سه باشد در آب برگ کوه سبز یا کشنیر سبز و گلاب هفتا بکنند
و بعد در روغن لعاب پنج بشکال با روغن گل بچکانند و طلائی نرود و طلا بکانند و آب کوه سبز یا کشنیر طلا کنند و اگر غلبه در روغن گل در روغن بار و روغن
چون مثل قطره نمایند و لعاب پنج بشکال با روغن بانونه و سرکه آب کوه طلا کنند و آب تا قوره هم کرده بهتر بود و در بعضی بچکانند چون حب الشما میوش و انشون
الغی و درم بکسری است و شربت نیلوفر چار قوطه و عرق کوه و کاسنی گلاب هر یک چهار قوطه نشانند و قند آتش حشمت بنفشه و چون مساکن شود یا بچکانند لعاب
حلیه و نیم مرد و آب پیاز خام و شیر خرباز بنفشه در روزی هفت هشت مرتبه بچکانند تا همان رو بنفشه شده و با فضا آرد و بعد حجت پاک کردن نیم آب گندای سبز
و بنفشه یا روغن باریک برابر اندازند بکرات در رات تا خوب پاک گردد پس حجت اندال نای سفید و درم مصری نیمه در گوش گذارند و مسیحی گوید که اگر در روغن از قلع و فی
در خارج گوش باشد خطر اندک بود و اگر از قلع و فی در داخل گوش باشد در آنجا خطر است بسبب قرب موضع از دماغ و لذت استراحت است که کسر قیال و حجامت
ساقین نمایند و ماء الفواکه در آن باید از زرد و بنفشه باشد بنوشانند و در گوش آب پوست کدو بر روغن گل بچکانند و یا بنفشه و شیر و خران حل کرده اندکی انیون در آن
اندازند بچکانند و اگر قلع و فی شد یا خورق و غلبه نباشد بکسر روغن گل یک جزو شال و سرکه بهر دو در شیشه کرده بر خاکشیر نیم گرم نهند تا سرکه فانی شود و یک گرم گوش
بچکانند و یا بنفشه در سرکه سائیده در گوش تقطیر نمایند و اگر درین اندکی زعفران اندازند بهتر باشد و اگر در روغن و بنفشه باشد در آب جات نباشد و نه بنفشه بکسر و اگر در روغن
با سلیقون و در روغن نارون اگر فصل سرد باشد و یا در روغن گل اگر وقت گرم باشد حل کرده در گوش بچکانند شیخ می فرماید که اگر سبب درد گوش درم حار
خالص باشد و در آن مظاهر است بسبب قرب آن از دماغ تا آنکه درم جمع شود و دریم کند پس واجب است که بعد قصد استفرغ اولاً با مایعات مبهوت استعمال نمایند
و خصوصاً شیرینکراتار و زسوم و همچنین روغن گل بطبخ بنفشه که در حار سازند مذکور شد بعد از آن لعاب حلیه و غیره که در روغن لعاب این مسطور شد و آب لعاب مثل این
وقت نافع بود و کعبه سوده درین آزمون است بعد از آنکه کما در بیت مائل بجلالت استعمال کنند و باید که زیت شیرین باشد و با روغن آن نیم گرم برود

اگر فصد و استغراق نماید و هر روز از آنچه تعدیل مزاج کند مثل شربت آلو و نیلوفر یا با بستر بخت بنفشه استعمال کنند و از غذا بر موزانند و بقول مشتمل
 اسفناج و کاسنی اقهار و زرد و درم غاکی یا شیر تازه و شیان ایض یا روغن گل اندک سرکه خنجره در ابتدا نافع است برای دفع ماده و بعد از آن روغن گل
 بلعاب حلسه یا عاب تخم کتان پس اگر در شدت کند روغن گا و گند تسکین حج با خاصیت کند و هرگاه منفر شود بلعاب یگرم بروغن بادام شیرین در گوش بچکانند و اگر
 به نشود تخم در آن افزایند و اطبا کی گوید که در علاج درم غاکی گوش حای طبع نیست خصوصاً هرگاه با دوی اختلاط زمین حرکت سرداشک باشد و غایت
 چیزیکه در علاج اندام زیاد کرده شود ملازمت تلبدین است بلینات مناسبه در وایع و نافع ترین چیز با قطور روغن گا و گند است به شکل شقی از زردت سلقا
 و روغن گل در درم حار و روغن بادون در بار و گیسلان گوید که اگر شکر حج گوش عصبه و دوی برای حری شد و علامتش ثقل سمع و عظم الم و احسان و از شقی و وقتاً
 بعد وقت در گوش و گاهی جریان اشک از چشم یا سیلان لطوبت از منخرین گاهی با دوی تب بود و در آن وقت باید که علاج بکمال استیلا کنند که بهرم بران سختی
 گاه مؤوی تیز درم گردد و بسبب اتصال حجاب موضوع یر دماغ الان سرسام پیدا شود و علامتش آن است که تعصید گوش از خارج نمایند و آنچه تیز شود و در
 گوش روغن سوسن مخلوط بسفیدی بخیطه اندازند و بدان رفق نمایند و اگر الان سیلان کند و از در آن انداخته ثقیله گوش با صوف نرم یا سنج تازه در همان و اگر
 کرده بند سازند و با لجه گوش یا چیزی الم رسانند لاحق نه شود پس اگر در وسط علاج مزاج در مصل گرم گردید فصد قیال نمایند و اخراج خون بقدر قوت او کنند و اسهال
 طبیعت تبر بزدی و اگر و عنایت تر بچینید و خیار شنبه یک قهقه ماده دفع نمایند و لزوم دارد اشیر کنند و گوش از خارج این همان سازند بگیند و در قطره انداخته و اگر
 هرگاه بنفشه و هر که خطی و عصبی را می وی العالم و اطراف کاسنی همه را با یک سائیده بران اندک در جو که آنرا بگرفته در آب سرد کرده باشند انداخته پس آن آب را بران
 او و به اندازند و جوی و افزایند و اینها را بران انداخته صلایه کنند تا با یک گردد و مثل مرهم شود بعد بر خارج گوش ضا کنند و اگر حرکت ظاهر در سطح گوش وضع صلیح
 و سرخی اندازان باشد واجب است که از ککایت عصبیه مؤوی برای حس عذر کنند و الا بحایت عظیم گردد و گاه سرسام گرم ایجاد و آنچه در گوش انداخته و در آن بریزند
 سفیدی بخیطه خلوط بشیر و خزان است که دایم بریزند و اگر ازین ساکن شود بهتر و الا بگیند سرکه معتدل در ترشی که کنند بنابند و در آن بوزن یک چهارم و جابجوان
 حل کرده بچکانند و سرخ گوش با صوف بند کنند و ضماد مذکور بر خارج گوش گزارند و اگر قوت اطاعت کنند تا نه فصد قیال در هر بست روز و حل طبیعت بهایچه
 مذکور شد و نوشیدن دار اشیر نمایند و در غذا بر موزانند و زیادتی نکنند و هرگاه در مصل زائل شود و عقب و ثقل در گوش ماند باید که مبادرت به خارج ثقل نمایند تا آنکه
 صحت او مستحکم شود و بعد از آن از مصل بعد از آن نظر مزاج علیل نمایند پس اگر بحالت طبیعی عود کرده باشد در گوش او این دو انداخته بگیند و خربزه سفید نیم درم و
 سنبل الطیب نیم درم را با گند سلیقه در عسل کف گرفته حل کنند و اگر ازین ثقل زائل نشود در آن تریاق الاذن اندکی بقتیله بیند و در گوش بچکانند که آن ثقل برادر
 یک روز زائل کند و اگر مزاج از استعمال بن تریاق متعذر گردد و سفیدی بخیطه و شیر زان حل کرده باز با الفحل اثر استعمال نمایند

علاج در گوش با روشی در سنج و ریجی

اسطوخودوس گل بنفشه بادیان انیسون چوشانیده گاهند عسل باشد حل کرده بنوشند و با بونه سنبلین اکلیل الملک هر یک یک توله در شکر گا و نیم آرد چوشانیده بر
 بخار آن انکباب نمایند و انکباب برگ نیل جوآن با و رنگ چوشانیده و یا بشک بنذا جوآن بوال انسان جوش لوه نیز سفید است و روغن بادون و سوسن و یاقوت بکرم کرده
 در گوش بچکانند و چکانیدن روغن تربی روغن بادام تلخ نیز درین باب مجرب و اگر تخمین تحلیل نیا به غلاب باشد چند بیدستر و فوون نیز در یک ازین غشما آنگونه بکار برند
 در روغن گا و گند در گوش انداختن مسکن آن است و یا قطره حل در بنبل یا آب سائیده قرص بسته در روغن شمرغ بسوزند و صاف کرده بدارند و چند قطره یگرم در گوش بچکانند
 و این روغن نیز برای درد گوش با بر معمول است تخم خرب بیک قهقه سنبلین روی هر واحد و شقیال در آب چوشانیده صاف نموده روغن بادام تلخ سه شقال داخل کرده باز
 بر آتش ملایم بنزد تا آنکه آب جذب شود و در آورده چند بیدستر حب غار بر واحد یک لنگ مرگی یک نیم درم و انگ سائیده داخل کرده بگیند و بکار برند و سه قطره شکر یک زقوم
 در گوش بچکانند و در اسکان می کنند و گاهی قوم در روغن سوخته اند و گوش می اندازند و دیار و ریجی را تعصید می شود و همچنین آب برگ سر درین معمول است
 و بگیند که گوشت و قدی از پستان و شک سوده بران بپاشند و نیم بیان کرده افشرد آب آن بگیند و در گوش بچکانند بحسب گران گوش و در آن مجرب است

[illegible]

بخشک بری یا ابل مع خود و داری صینی غذا ساند و آنچه از ریاح غلیظ منحل ز فضول مستکنه در سر سوی گوش باشد تنقیه دماغ بمسبل گرم و حسب ایارج و غرافه نماید و ساق
تدبیر بر دستور سابق عمل آرد و چکانیدن زهره گا و گرم کرده در گوش نیز ممکن در دریمی بلغمی است و آنچه از ریاح متولد از مشی در یوم بارد و در هوای سرد باشد تسخیر
کوش با لیدن و چکانیدن روغنهای گرم و دخول حمام و ریختن آب گرم بر سر و نهادن گوش گذاشتن تخم برتا بگرم نطال در طبع شست با بون و اکلیل الملک برگ غار و
سرخ بوش تمام و قیصوم و گریستن بخار شنبلیله و نهادن خردل کوفته با دهان حاره سرشته گرم نموده بر گوش گذاشتن تخم حلبه بخته در پا بچه ناکب بسته که با گرم بر گوش فرستعال
کادات مذکوره در مصلع بارد یا بریت تخم بیه تر نموده سودمند است مگر آنکه بدن مبتلی باشد که درین صورت اولاً استفراغ فضول از بدن کنند تا گوش گرم گردد و اخلاط
سوسوی سر منجذب نشود و از چیزیکه در شکل این علت بدان امری کنند بخوبی شمع خردل است و آنچه از این به غنی ساسان است که بکبریت ریاق الاذن و فرقیه گوش
بدان طرا کنند و از شب آژانند نماید که فی الحال تسکین درد نماید و بلغم کیده و بخشک شمع غذا سازند و آنچه از ریختن آب سرد بر سر و فرو رفتن آن باشد تخم سرخ سازند
سیاه و خرا و روغن خجری و روغن نارودین و غیره ادهان حاره و قطره آنها در گوش در جمیع این معالجات تفقد مزاج مریض اعتبار مرض در زیاده و نقصان باید کرد
و ازین غافل نشوند و آنچه از استعمال دویه بارد مثل فیون و کافور بر گوش باشد مقابله آن بدوای مضاد این ادویه باید کرد پس اگر موجب درد فیون باشد مقابله
او بصنع سدای فریون اندک روغنهای گرم و ریاق الاذن واجب بود و اگر کافور باشد مقابله آن بدوای مضاد این ادویه باید کرد پس اگر موجب درد فیون باشد مقابله
باید کرد و ریاق الاذن که در ریخه نافع بود و باید که معالجه این امراض بتدریج باشد و برگوش هجوم باد و دویه قویه دنفه نکنند اقوال کابره سوسیدی گوید که قطره روغن حب شمش
تلخ در گوش برای دفع گوش بارد و مجرب من است و از اطباء می دیگر نقل کرده که قطره شنبلیله و ریخه رجل حمامه برگ لبلا بلخ الحیه پیاز غنصل صرصر فیون غنصل زده نطال
شر حرق مویچ تویم هر واحد در زیت جوشانیده صاف نموده و کذا بعض شوم مثل شمع عمل یا تخم او زنها یا بانوفای رطب یا بروغن شقائق النعمان و یا تخم اویسج درم
بر عفران یک درم اینون نیم درم و یا تخم بطم روغن بایک روغن نارودین یا پیه ماکیان بوزن اداب پیاز یا پیه خرسین یا تخم دراج نیز نافع و کذا کندش که الاذن
محمول بروغن گل تنه یا با صافه آب سبک کذا رنگار بروغن بادام تلخ یا غسل کذا آب چند بعسل جوشانیده و کذا چندید بر یک حب بروغن نارودین یا بروغن باران
کذا بول و کذا و تنه یا به نظر و کذا آب سرگین خربروغن بان کذا بلغم بادروج و کذا زهره کبش کذا سلخ الحیه شرب کمنه جوشانیده و کذا مصطکی قریط در روغن بایک
و کذا کافور و کذا تصدیل لیزید مطبوخ و کذا آینه بروغن سوسن یا بروغن قنطاریه و کذا روغن ایرسا و کذا روغن سوسن مخلوط بشرب کمنه و کذا آب سداب پوسیده
انار بخته و کذا حب الفار و شرب کمنه در روغن گل بخته و کذا داری صینی و کذا امر که غنصل و کذا آب گندام بر کمنه در روغن گل و کذا مرشیه زنان و کذا آب برگ
در اقرن و کذا آب شکران و کذا فیون بروغن گل بخته و کذا تخم غنصل و درم سان قوم سه عصاه سداب درم و دیت بقدر غمره جوشانیده تا روغن بماند و کذا
روغن کدوی تلخ و کذا آب شربت و در پوست انار بخته و کذا روغن کدوی تلخ و یا دججان کادیده بر کرده بر آتش زرم بخته و کذا روغن بشرب کمنه در روغن گل و کذا روغن جوج
و کذا آب برگ سبز و کذا اوسیا قریط آب مرزنجوش کذا شربت غنصل یا تخم یا بشرب کمنه و کذا غالیه بروغن خیری حل کرده و کذا انگب بر کمنه و کذا قطران آب مطبوخ
در دای بخشک آینه و کذا زهره غمره بروغن بادام تلخ در گوش مخالفت و کذا زیت در پیاز کادیده بر کمنه بخته و کذا روغن حب الصنوبر کبار و کذا روغن خیری اصف و کذا
قطره لویون و کذا فریون نیم درم فلفل یک درم در زیت ده درم جوشانیده و کذا آب تمام و کذا در ریخ و در زیت انداخته هفت روز در آفتاب بخته صاف نموده و
کذا گل خبازی بخشک کرده بسنبیل الطیب سائیده و کذا آب مشکطرا شمع و شیر زن کذا گل گرم در روغن خیری حل کرده و کذا روغن اقوان کذا در بول شتر مر بخته و کذا
طبیعت و زخمبیل بروغن خردل و کذا کند در شراب کمنه بخته و کذا وار فلفل بار یک سوده در زیت آینه و کذا آب گ سوسن بروغن گل هر واحد در گوش چکانیدن
سفید و چینی بخار بادریج و زرا سیون و مرزنجوش و قیچ مطبوخ بگوش سائیدن و کذا اسوط آب چند رو یا روغن بادام تلخ و کذا شرب سوسیا فی بقدر خود و بجای کذا
ادمان اکل صفر کذا صفا اکلیل الملک بخیچ و کذا فقیله یا خیر و خردل سوده و یا خردل و بورق سوده و یا خرق سیاه و چندید شیره واحد یک درم زعفران
و درم سائیده فقیله ساخته در گوش داشتن و کذا دیگر ادویه که بحسب طریقتین باد مسطور گرد و در واحد نافع در دگوش باد است مسیحی گوید که
هرگاه در عصب تخم یا ریاح بارده حادث گردد روغنی که در آن سداب بخته باشد در گوش چکانند و اگر کفایت نکند روغن سوسن که در هر ادویه از آن

یکه درم فریون و یک درم چند بیدستر حل کرده باشند قطره نماید و اگر این هم کفایت نباشد سه سال محبت توقایا کنند و در حمام داخل نمایند و عرق آورند و شراب صرف کنند بپوشانند و هرگاه در گوش از سوز و فزج بار و باشد و عرق نماندین بار و عرق سداب بار و عرق طاریار و عرق بلسان یار و عرق بابونه یار و عرق سوسن یار و عرق قیصوم یار و عرق شنبلیله یا لفظ ازرق یار و عرق بزر یا بار و بر و عرق خیری که گرفته در گوش چکانند و با صوف در و عرق عقارب ترکیده در گوش بپاشند پس اگر دواب از آن سائل گردد و عرق شمع یا آذر نفع کند شیخی فرماید که اگر سبب درد گوش برودت تنگن در عرق یا از خارج باشد لازم است قطرات از روغنهای گرم مثل روغن سنبلیله روی در و عرق اقحوان در و عرق خروخ و مانند آن که در قولنجی گذشت استعمال نمایند و یا مثل زیت که در آن سیر خنجه و صاف کرده باشند و یا زیت بقلی و فریون و چند بیدستر یا غالیه مقدار انگلی در یک مثقال روغن بان یار و عرق دیگر از روغنهای گرم خوشبو و بسیار است که صاحب این درد شراب صرف قوی بنوشند و خواب کنند چون بیدار شود در زائیل گردد و اگر سببش سحر بار و باشد آنچه در باب فی طنین آنچه برای در گوش ماری که سبب بار و غلط لاج باشد مذکور کرد و آنچه سببش برودت بود مذکور شد آن لفظ کند آنچه که آن لاکتی بود این است که عجمه را با آب گرم بپزند و حوالی گوش بپاشند و آب سداب و جاما لیس یا آب قیصوم و مرزنجوش در و عرق سوسن و یا چند بیدستر یا وی بپاشند که در آن نخته و صاف کرده باشند و یا لطون و سکره بر و عرق گل یا عصاره روت در گوش چکانند و اگر احتیاج بر دمای قوی تر افتد مثل فریون و چند بیدستر و عرق سوسن و یا قطعه بجزی و زرد و زرد کاه و گاهی نمک سید بجا و در س و لب گرم کرده آنرا لفظ دهد و از ادویه بیشتر که برای او جاع گوش و صفا آنکه مائل برودت باشد زیت انفاق است که در آن خنافس یا خا طین یا کرمی که زیر جراحی باشد چوشانیده باشند و یا زهره ماهی زیت انفاق یا پیس درل بار و باه یا زهره یا کلنگ یا روغن عقارب که آن بسیار نافع است و یا آب مرزنجوش تازه یا مطبوخ برگ غب و پوست آن و یا مطبوخ خا طین صاف کرده پس بپاشد در آن گذارند و اگر مائل برودت باشد زهره یا زرد کاه و بر و عرق خیری بپاشند تا آنکه آب زهره تحلیل و فانی گردد پس بر دارند و بطریق قطره استعمال کنند که این نافع عجیب است و در معالجات اوجاع شدیدی گوش با استعمال محذرات احتیاج می افتد و آن مثل فلونیا آنکه بشیر بچکاندن است و چندین قرص زعفران و قرص کوب و یا افیون و چند بیدستر و عرقان بشیر زن و واجب است که تا فییه در استعمال محذرات کنند تا آنکه خون عشی گردد و عصبها اگر غلط بار و باشد که این اشیا آنرا بسیار مضرت است و اگر از استعمال محذرات ضرر پیدا شود بعد آن چند بیدستر تنها استعمال نمایند و گاهی اقرص از چند بیدستر می سازند که آن را با یک سائیده پس افیون سوده با وی آسیخته بشرب صرف قرص بپزند کیلانی می نویسند که معالجه و جع بار و کرده می شود بتقطیر اشیا یا حاره و گوش مثل آب سداب یا آب پیاز یا آب سیر یا آب بابونه یا مرزنجوش یا بابونیا و مانند آن در و عرقهای گرم مثل روغن نادم تلخ و روغن سداب یا روغن که در آن قوم نخته باشند و اگر حاجت بقوی تر افتد روغن چند بیدستر و روغن فریون چکانند و بر حمام حار مواظبت نمایند و شراب کشته مرده خورند و انگلیاب بر طنج پودینه و شیخ نمایند و یا بکیده چند بیدستر و صبه و افیون یک صبه و روغن زیت یا شراب حلوه کرده یک گرم در گوش چکانند و یا آب لحم بقره که بر آتش میزند و سائل شود و نمک بچکانند و غذا زوده زبیر بلج یا بخود آب دهند و هرگاه اصلاح یا بد قلبیه و طنج و گوش است بپاشان غذا سازند و دانه نمک زیت یا روغن گرم نمایند و صوف بدان تر کرده بگوش منهند

علاج در گوش بار و مادی

نصف ماهه از منقح بلغم نموده بسمل گرم و حب ایاریج منقیه نمایند و بعد از تنقیه ادویه که در علاج بار و مادی مذکور شد و دیگر محذرات محذرات استعمال کنند و ادمان حاره چون روغن ترب خیر آن یک گرم در گوش چکانند و اگر نسج عکسیت بر و عرق خوش کرده در گوش چکانند و جمع اوجاع بار و گوش را نافع بود و قطره آب فسنقین باز زهره بزر و روغن نادم تلخ نخته جفت در گوش و کرمی قدیم مجرب نوشته و کذا مر و صبر در بول جاموشن را که واصل کرده چکانند و حجر پخته شده اند برای تحلیل تلوه که از قطرات آرام نشود انگلیاب گل خطی گل بابونه اکلیل ملوک بزرکتان تخم مر و تخم مرزنجوش پرسیاوشان هر یک شش شش زوفای خشک شده چوشانیده همول است و عنب الثعلب پوست خشکاش هر یک چهار ماشه و از چینی زوفای خشک هر یک سه ماشه تمام دو ماشه مرزنجوش آرد و پرسیاوشان هر یک چهار ماشه از انبوه بخار گرفتن و نیز نافع و بدانند که در دوسه بار از انگلیاب اگر درم یا شربه باشد می شکافند و در نیم برمی آید و گرنه معلوم می شود

که در درگوش یا در فواید است و در صورتی که در اول به تنقیه و باغ متوجه نشوند بطریق دیگر در علاج مذکور شده بخور را بنوع گل بابونه یا دیان اکلیل الملک
عشبه یا نعنع هر یک نه داشته برگ فنجکشت افیتون اندی سوس گندم هر یک تولد استعمال کنند و شیاف مایشا و شیاف ایض هر یک در روغن بابونه و
زیت آینه و درگوش چکانند و این بخور حکیم علوی خان برای درگوش نوزلی از چربات است که کنار سه تولد مرزنگوش چوب چینی عشبه مغربی پنج لاله صحرایی
برز ابیج عشبه نعنع هر یک تولد بدستور بخار بکشد و باقی تدبیر از بحث نرسله کند اقوال حکما ابو سلی می نویسد که اگر در درگوش در امتداد حادث
شود اسهال خلط نماید بعد تنقیه خاص باغ بفرغه سازند و اگر مرض زائل نشود و حاجت با استفراغ قوی فند بعضا یا رجات که با شکل یا رج لوغافیا و جالینوس
و رجیاس استعمال نمایند بعد استعمال دو پیوسته کنند و اگر وجه از خلط غلیظ یا رج غلیظ باشد و یا رج قوی لقیح جدا بید کرد مثلا زنگار بصل انگی سرکه
آینه درگوش چکانند و یا زهره گاه و بعضا دیان سمنه مثل روغن بان و نار دین و بلسان آینه چکانند و یا آب برگ شمل تازه یا روغن بادام تلخ یا
روغن ترب یا آب برگ شمل یا چکانند اگر در از سده باشد و این دو از رج گوش نافع است بلکه یکد روغن خیری و دود قیه روغن بادام تلخ نیم
اوقیه روغن را بچوشانند و عسل را در آن بگذارند و چون قلو و کرد و در ظرف آبگینه بدارند و هنگام حاجت سه قطره انسان بیکرم درگوش چکانند و این در خارج
و طبعین را نافع میسازد چهار درم روغن خیری یک اوقیه آینه بر انگشت بدارند تا آنکه غلیظ گردد و در ظرف آبگینه بدارند و هر قدر که کم شود قوت او زیاده
گردد و این دو از رج گوش صعب را مفید است بکشد زهره تر گاه و در آن روغن خیری بریزند با آتش نرم بپزند تا آب زهره فانی شود و روغن بماند و در شیشه کده فوت
حاجت بیکرم استعمال نمایند شیخ می فرماید که سبب درگوش متلاهی بدن از سبب واجب که تنقیه ناحیه سر از جنس آن متلا کنند پس اگر خلط از رج لایج باشد بچوب
شبیاری و غرغره تنقیه نمایند پس اگر لایج شکون در ناحیه گوش بود باید که بعد اسهال بخورات طبعه و قطرات لینه نیز استعمال نمایند بعد بکمر ارتضه نقص خلط
بمستفرغات عفو کنند صاحب کامل گوید که در درگوش اگر از سوز مزاج بار و باشد باید که نظر کنند اگر در بدن علامات غلبه بلغم و رطوبت ظاهر شود
بعضی صاحب یارج و قو قایا بخوراند و غرغره یا یارج فیکراع سنجبین فرماید تا بدین باغ او پاک شود و بعد از آن بعضی روغنهای گرم مثل روغن نار دین و روغن قسط
و روغن غار درگوش چکانند و یا روغن ترب که از موافق و نافع است و یا آب مرزنگوش افشوده چکانند که مجرب است و یا بکشد که باریک ساینده و لایک
بش آب حل کرده روغن بادام تلخ یا روغن ترب یا آینه اندک اندک درگوش چکانند و یا پیله در آن تر کرده درگوش کنند و یا بکشد اندکی مرکب در بول و گاه حل کرده
بیکرم چکانند و یا بکشد اندک آب ترب قدری آب مرزنگوش بر آن قلیلی نیت انفاق بریزند و بچوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند بعد این روغن درگوش
چکانند که آن برودت و ریح عارض گوش را نافع است و یا بکشد برگ غریب تازه و باریک ساینده و رانار کاک کرده باندک آب پر نمایند و گل بالایی آن مالیده
در گوش داده درگوش چکانند و اگر در از برودت با سیلان رطوبت از گوش باشد قدری زهره خرمی زهره کلنگ من بادام تلخ یا روغن بنفشه حل کرده چکانند
یا بکشد و فواید آن بیکرم باریک ساینده بروغن گل حل کرده درگوش چکانند این بهبه الله گوید که علاج درگوش را با استفراغ بدن از خلط بارد و چکانند و یا بچوبین بخوراند
و غرغره بسنجبین یا یارج برای تنقیه می کنند و معروق در حمام بر نشاند و بر سر آب مطبوخ مرزنگوش تمام و بابونه ریزند و روغن بابونه درگوش چکانند و بکشد
و غذا بخورند زیر بلج یا بخور سازند و بعد صلاح بقلا یا و طبعات و کباب بنده این الیاس گوید که در سوز مزاج بلغمی هر صبح جلاب دیان و یا زنجبیر هر واحد و
درم با گفند درم بوشند و غذا زوده بخورند و آب با شیر و حب لقمه و گوشت ماکیان تنو خورد و تنقیه و باغ بچوب یا رج و قو قایا سازند و غرغره یا یارج فیکراع
بما را سلسل با سنجبین عسل کنند بعد از آن غنمای گرم مثل روغن بنفشه و غیره چکانند و یا روغن بادام تلخ یا آب ترب چکانند و اگر با سوز مزاج بار و ناده سوز داوی باشد
ترطیب با شیر و غذای حار و طبعات و تنقیه و باغ حب فیتون مطبوخ آن کنند و شیر تازه بریزند و روغنهای گرم مثل روغن بنفشه و یا روغن شیرین درگوش
چکانند و چنانچه گوید که در سوزادی لایج سودا بجلال صلیب سوسن گاه و زبان با در بخوب و گافند بعد تنقیه حب یا رج و قو قایا نمایند باقی همان است که در
قول سابق گذشت الهامی گوید که در بار دین یعنی بلغمی و سوزادی گوش با رج آب گرم بدارند و بطبع صفت و بابونه و امیل الملک سداب فلول سازند و بشویند
و باورین سوسن مرکب مفرد گرم کرده بکشد و روغن قسط و بابونه و حب لغار درگوش چکانند و از چربات مابرای تحلیس یا رج ماده لقیح سوز این است که بکشد و سیکل دینه

قسط چند بید سر مصطکی هر واحد ربع ادویه سداب یک درم همه را در ده چندان بول رنگ و نصف آن زیت خوشبو بچشانند تا آنکه زیت باقی ماند صاف کرده بچکانند
 و از جید بخر روغن بادام تلخ با زبادی است این همه مع تقویت دماغ و حبس اخراج بشریت لیون واسطو خود من کشیز و صفت ککابرند از مجربات من حبس تلخ را از سر و
 تقویت دماغ و صدمه بنوعی که هیچ حواس را ضایع نکند این شربت است **صنعت آن** سی عصاره و هر واحد یک جزو بود و بنوعی آب اس صغر مرز خوش طعم و شیرین شک
 بر واحد نیم جزو مندل سفیدانیسون هر واحد ربع جزو همه را در ده چندان آب بچشانند تا چهارم حصه باقی ماند خوب صاف نموده بچکانند آن شکر ربع آن آب لیون
 صاف کرده بچکانند و گاه بچکانند که این از عجایب تجارب برای اصلاح سائر اراضی حواس است و این بعینه علاج اورام سیله اشغلی ظاهر گوش است و اورام غلظ
 ماطع در علاجش نیست چنانچه در روغن گوش زدیم حاد کور شد البتة در زهر نوشته که تنقیه بلم یا ربات و تنقیه سودا با فیتون و مطبوخ آن کنند و
 بترین ضعیات قنار الحار غرغرة و قطره از روغن گل و بیدار و بادام تلخ و ترب سداب بلادن قطره کاوند هینا و غرغرة است که شاد شو نیز زیت روغن غلظ
 رو باه و مرغابی و دکان محجم و مقدور زبادی با قند و مصطکی و لرون با سکه و عسل و روغن بان بنشیند و عطران خولان **گیلانی** گوید که گاهی احتیاج می شود
 با استعمال دویه که نفخ متقطع نماید مثل بوق سکه و عسل منبر و بیش بزیت و شراب یا با روغن بادام یا آب کندنا و آب پیاز بیکرم حبس تقطیر شستن اگر در شد
 باشد و اگر برین بود و وسیع مضطرب گردد باید که اشیا قوی تر ازین ادویه مثل عصاره دم الاخرین عصاره لوف و عصاره که برینا و مانند آن استعمال نمایند

علاج درد گوش با روغن

منضج بلم و هند و عناب شعلاب منخار غلظ اکلیل الملک با بون در آب کشیز سنبله سائیده بیکرم نموده گرد اگر گوش ضا د کنند و همین ادویه را در شیر گاو بچشانند
 بچکان آن بکیرد و بعد از نفخ تنقیه بمسمل بلم و حبس ایارج نمایند و روغن ترب یا روغن با بون یا روغن بادام تلخ در گوش چکانند و گویند که روغن زرد کنبه با سلس اشق
 و از روت چکانند نیز نافه است و بقول طبای هند فلفل بسیار تخم کرلیک و زیره سیاه کچله سادی آب سائیده بیکرم ضا کردن نیز مفید بود و یا فلفل و کیر و
 هر یک درم و نیم حبس یک درم سائیده در آب کشیز سنبله یا آب خالص سرشته قرص سازند و وقت حاجت اندکی در آب سائیده بیکرم گرد گوش طلا کنند و اگر درم
 تحمیل نشود و تپان فحاج او با نگه بات قطرات منضج نمایند و بزرگان تخم حله تخم شبت با بون اکلیل الملک گل و عناب شعلاب هر واحد یک توله برگ نیب پنج تول
 پیش واده انگباب نمودن منضج شود و نصفی چک قرص است و اگر برگ نیب تنها بچشانند انگباب نمایند و یک قطره از طبع او در گوش چکانند نیز مفید بود
 و برگ با سلس کوفته چند قطره آن در گوش چکانند که در چند مرتبه درم یا نیمه منجمی گرداند و آب پیاز سفید بخته با لعاب حله یا بزرگان آینه همین عمل از دو آب کنویم
 و شمد بدستور و یا پوسته گوش را بر بخار طبع پیاز و برگ نیب و تخم شبت و با بون عناب شعلاب گل با بون بزرگان و برگ شبت و نیب و سنبله و و سر و هر یک یک
 توله گل با بون اکلیل تخم شبت آشنه هر یک یک توله بچشانند بخور دهند و لعاب حله و عسل لاکتبان و آب گنجار و فیتون پهنی هر یک سه ماشه
 بیکرم چکانند حله تخم شبت با بون اکلیل مرز خوش هر یک سه ماشه اشق چار ماشه ضا د کنند تا بخته شده بشکافد و بعد شکافتن جت تنقیه بریم آب گ شبت
 پیاز و عسل مسادی در گوش نازند و گاهی بجای آب برگ نیب اندکی روغن با بون داخل کرده می شود و پس از پاک شدن بیم جت اندمال صدف سوخته و
 بوق بریان برابر درم شانی آینه تنقیه بدان آکوده در گوش نهند و یا این در در بدهند تا بپزدی مندل گرد و خریده زرد سوخته چرم کفش کعبه سوخته
 در سنگ کعبه سفید هر یک سه ماشه با ریخته سائیده بکار برند و دیگر در ورات و مرا هم بدقت که در قرص گوش بریاد بکارند و درم سوادی که نادر افتد تنقیه
 سودا بطنخ فیتون علوی خان حب فیتون کفند بعه ادویه بلینه محله ماده سودا چون حله و با بون و ساق و موم و زیت ضا د کنند **اقوال اطبا**
 جوسی می گویند که اگر درم گوش با ر باشد باید که اسهال طبیعت بمطبوخ عارلقون مقوی با یارج و ترب بکنند و حبس یا رچ بچشانند و یا این حب و دهند
 یا رچ خفرا که نیم ترب غارلقون هر یک چهار دانگ مقونیا نیم دانگ فیتون یک دانگ همه با بار یک سائیده آب جها سازند و این یک شربت تمام است و بعد
 تنقیه دماغ روغن شبت یا روغن ترب در گوش چکانند و از خارج شبت و کرنبه و با بون و اکلیل الملک اصل السوسن برگ خار و مرز خوش طعم تمام هر واحد
 یک درم و نیم و حله تخم کتان هر واحد نیم جزو با یک سائیده آب بچشانند و روغن شبت و روغن لرون سرشته مثل خاکینه بخته که گوش ضا د نماید که

یعنی این بر سطل و در جوشانیده با شربت لیون و روغن گوش که در این میانند

ج

اورام هار در تحلیل نیک و بد و اگر با بون و اکلیم الملک و شربت و برنج اسف و برگ غار و خند ثقی و صغیر و مرزنجوش در آفتاب خوب بچشانند و بر سر آفتاب
انبویه نهاده از آن بخار گوش رسانند و تحلیل درم بدان لغت یابند و اگر دانند که درم صلب شده این فضا کنند و بپزد و باکیان گذاشته اند که بیشک بر سوده آید
و از خارج برگوش ضما و نمایند صغیر گوید که علاج درم بار و اسهال از مخرجات بغم مثل مطبوخ مقوی یا یارچ کنند و مرزنجوش را جلینین بخاراند و سکنجبین بنوشانند
و بر سر آب طبع ریاضین حاره مثل پودینه و صغیر بریزند و طبع خنطل یا روغن شربت در گوش بچکانند پس اگر درم میل بخارج نمایند با صند محسله
ضما و کنند و اگر بر صلاحت انجامد پیه بر روغن گل گذاشته در گوش اندازند و با صند محسل و درم صلب ضما و نمایند خضرا بن علی گوید که بعد تحقیق خوب
و یارجات و تلین طبیعت پیش از مسهل هر چه در علاج وجع گوش بار وادی مسطور شد مع اقلیل تخمین در ابتدا بلکه مع اندک از او و یک بار در
برای دفع استعمال کنند و هر روز برای تعدیل مزاج شربت اسطوخودوس و یا مغلی علو بنجروت ایوان یا شربت بنفشه یا خمیر بنفشه بنوشانند و در وقت
گرم مثل روغن شربت و ترب در گوش بچکانند و ضمادات محله قنطیر نمایند و محوم ترک سازند و اقصار بر موزرات و بقول شکل بلین و ز روی بفضیه
بیمبشت کنند یعنی نوشته اند که بعد تحقیق ملک زبان و کام بساق حتی که از دهن رطوبت بسیار ساکن شود و درم رخ گوش را نافع بود و بعد از پید و
روغن سوسن مسادی قیر و لی ساخته طلا نمایند و اگر درم و صلاخ باشد فیتله بدان آلوده در گوش نهند و ضماد قطعه سفید یا زعفران یا روغن نرگس
یا فستقین یا مسکه یا چند سیدتر و افیون و فیتخج هر واحد نافع و درم بار و گوش است و ضماد کرب و آرد با قلا و روغن سوسن یا تش نخته منفع و فخر و درم
گوش است و چکاندن پیه و باه نگر و در گوش هم منفع و درم است بعد الفیار و درم علاج قرص گوش نمایند

علاج باقی اقسام در گوش

آنچه بسبب سقطه و ضربه واقع شود و فصد سر و کند و کند و سفید را در شیر زن حل کرده بنگرم نموده چند قطره در گوش بچکانند که شفا انفور تسکین در دهن نماید
و یا وای مذکور بقتله آلوده در گوش نهند و زفت ضما و کنند و ایضا تین گوش بر روغن کوبیده و شربت و حمرل و مور و جو شانیده و بمار آن گوش رسانند
و انیسون یا یک سائیده بر روغن گل آمیخته و یا زهره و سل و یا زردی و سفیدی بهیمه یا هم آمیخته در گوش بچکانند و اگر با آن جرحت نیز باشد بقول و الیون
تا ن بعسل شسته فیتله آن در گوش نهند و یا برگ علق و مازوی سبز شرباب نخته در گوش بچکانند و اگر بعد ضربه خون در گوش بچکانند و دودیه مخمخ آن در سده
مسطور گردد و هرگاه درم پیدا شود از فصد و تلین و غیره حسب مزاج در لطف آنچه بهر اورام گوش مذکور شد لعل آرد لیکن او و یه بسیار سر و استعمال کنند
و چون ریم کند و ریم بشکل نده باشد که از خراجات عفویه خارج میشود و در گوش با وجود وجع لیب یافتن شود این دوا استعمال نمایند که بسیار
نافع است بگیرند اسن صغیر بزرگ و درم پوست انداز و مازوی سبز مخم و ور کرده و هر واحد و ثلث افیون یک نیم دانگ همه را بسابند و بعد از مزاج
نظر کنند اگر حدت داشته باشد این دوا بسکه حل کرده در گوش بچکانند و الا بسکه حل نموده پینه بدان آلوده در گوش بچکانند و بعد از آنکه در گوش که
بسبب قرصه یا لود کم یا در آمدن هوام در گوش یا از دخول آب و یا چیزی دیگر در گوش باشد علاج هر یک علحد مسطور گردد و بدان رجوع نمایند

وجع گوش اطفال

در گوش که بصیان عارض میشود اکثر از وجع و رطوبت میباشد و چون عارض شود طفل گری کند بی سبی دیگر و اضطراب نماید و هر دم دست خود را به گوش
گوش بر و بچیدگی و گریدن نیز از نشان است و علاجش بطولج در گوش بزرگان نمایند و حفض و صبر و نمک طرز و و عدش و مملی و تخم خنطل
و اهل مفرد و مجموع در روغن کنجد یا روغن بادام یا روغن گل جو شانیده چند قطره در گوش بچکانند و یا صغیر و نمک اندراقی فانیده در گوش بچکانند
و یا مرزنجوش تر و سداب تر و روغن خیری یا روغن کنجد جو شانیده صاف کرده بچکانند و یا صغیر و مرزنجوش و اسطوخودوس و فستقین هر یک جو شانیده
بچکانند و اگر در روغن بادام تلخ یا روغن استه شفتالو خوش دهند الفع بود و بچکانند غسل با زهره گا و یا آب برگ نیب یا آب برگ بکائن و بادیان
و بیل فانیده نافع و یا نمک طعام با قدری روغن گا و دیگر بچکانند و آب برگ سندرس یا برگ پان بنکله یا ناخواه و جوبو یا خائیده و یا اندک افیون

بشراب دو آنکه شعله حل کرده قطره کردن مفید و با بون یا برگ عنب الثعلب و برگ نیب یا برگ بکاسن در آب جوشانیده بخور دهند و قطره روغن پیچیدین که اهل فنک
دیل نامند در هر قسم ادعای گوش تجربه رسیده بلکه قروح گوش را نیز نافع است و اگر در با منی گوش غوازه فتره باشد رسوت را در آب عنب الثعلب سنب
سوده یک قطره در گوش چکانند و یا شند برگ نیب چکانند و گوش اندازند و اگر در وقت باشد آب برگ بودنیه نیکم چکانند یا انجباب از آب سل
و کل با بون و برگ کینه بگوش نمایند و دو قطره از آن بچکانند و باریان غانیده در سارچه با یک بسته بسوی رخ گوش نهادن سودمند است و اگر بسبب گرم شدن
و آن با تب بود و زود بپزد گوش بچسباند و تلین طبیعت نمایند و ضمیر زان گوش تقطیر سازند

طرش و قرق و صمم

یعنی نقصان بطلان سمع و آن یا اصلی است و یا عارضی است و اصلی صمم است یا طرش یا قرق و بودی و منی صمم غیر معنی طرش است زیرا که صمم آنست که باطن
صماخ غیر عروق مخلوق باشد و طرش و قرق آنکه افت در آن هر دو یکی نباشد که حس سامعه بالکل باطل گردد و بعین نیست که قرق مانند بطلان عام صمم را باشد
و در آن تجویف بود و لیکن عصبیه مستعمله الصماخ قوت حس را محسوس مشترک نرساند و طرش نقصان بدون بطلان است و گاه اطلاق بالعکس می نمایند یا بجهل طرش نقصان
سمع است و قرق بطلان آن صمم نقصان سمع کم شدن تجویف صماخ و بسبب مجاری بزرگی مقام دیگر اطلاق می یابند و این را کرمی و نقل سامعه نیز گویند و طرش اکثر
بعد از قی هم میر و این سبب از زوال است و فقدان سمع و طرش و قرق بودی طبیعی لا علاج است و آنچه عارضی حادث باشد چون بطول انجماد و مرمین گردد و ایضا
قریب بیاس و صمم طرش است و اما طرش حادث قریب بعد قابل العلاج است لیکن آنچه در سن پیری افتد و آنکه بسبب شکستن عصب از ضرب و سقوط حاصل شود
نیز علاج پذیر نیست و اسباب این گاه از مشارکت عضو دیگر می باشد مانند مشارکت دماغ یا بعضی اعضا که مجاری آن چنانچه نزد اول رسیدن دندان و یا عند
اوجاع انسان واقع می شود و گاه بجهت افعی مخصوص لیسع و آن یا بعصبیه و یا بثقبه و یا بقوت سامعه میباشد اما قوت عصب سمع عارضی دیگر و از هیچ
اسباب سوء مزاج و امراض آلی و تفرق اتصال و بجهل سور مزاجات مفرد و مرکب که در آن می افتد بیشتر بار و دیبا شود و گاه سوء مزاج سانج بی ماده و گاه
باماده سوداوی یا صفراوی یا بلغمی از بلغم خام و یا ریخی میباشد و ماده یا از دماغ فرو و آید یا از عصبیه همه بدن صعود کند یا در گوش تولد کند و بسبب است
که چون اسهال مراری متبیس میگردد و عصب آن صمم هم میرسد و همچنین بقب اسهالات دیگر که بالطبع واقع شوند و در غیر وقت بجهت منع آن پدید آید و مرضی که عصب نمایند
سده است که از اخلاط ماده یا ورم و بیل یا ورم جار یا صلب یا شش و از چوب یا ترهل یا نفوذ در آن بهر سده و تفرق اتصال در آن گاه از جبرحت و صدمه خارج گاه از
قرصه و ناکل داخلی هم میرسد و طرش حادث بسبب ثقبه بیشتر از سده میباشد بسبب بدنی یا خارجی بدنی مانند تولد و یا ورم یا تخم زائد بعد از مال قرصه یا کم یا اکثرش یا خلط
چسبیده الصماخ یا جوده ماده از رسیده الفخار یا بد و خارجی مانند رگ یا گل یا سنگریزه یا تخمی یا حیوانی که در محل گوش گردد یا انجماد خون که خارج رفته باشد و از گوش قدری
بر آید و قدری مانند طرش حادث از جهت قوت سامعه از ضعف آن بود و چنانچه در مشایخ باطل مرض مصعفت قوت و این مرض گاه و فتره و گاه بتدریج اندک اندک واقع
و گاه بر سبیل بجران او یا بر سبیل اتصال ماده در آخر امراض حاده از عضو مجاور بسوی آن و نیز باقی ماندن گرانی سر بعد از آل تب و گاه بر سبیل عرض زوال پذیر چنانچه
عند حركات جبران هم میرسد یا بر سبیل عرض ثابت چنانچه در طبیعت نیز بجران ماده را نهاده گوش دفع نماید پس ده در گوش قرار گیرد و بجران سبیل مجاورت و اکثری در غایت این
عرضی بود و بیشتر بسبب اسهالات بسیار باطل میگردد و قوت سامعه طریق تشخیص سباب مذکوره باید که اول از مرض سوال نمایند که پیش ازین علت مرضی غیر عارض شده بود
یا نه اگر عرض تب یا مرضی حاد دیگر یا وجع دندان بگوید از بجران تب یا انتقال ماده آن مرض یا مشارکت انسان باشد اگر تقدم سبب و اخلاط عقل یا دیگر آفات و اعمی سوز
و غیر آن بیان کند و احتمال در جویس دیگر در قوت حرکت و خصوصاً در حرکت زبان نیز شود از مشارکت و منع باشد و اگر گوید که پیش ازین ده یا خون آن گوش برآمده بود
یا ضرب یا سقوط بر سر رسیده بود پیش قرصه یا انجماد خون یا تنگ عصبیه باشد و الا در ثقبه گوش نظر کنند پس اگر ورم یا تولد یا تخم زائد بعد از مال قرصه یا چوب بسیار یا یک
یا سنگریزه یا دانه یا چیزی دیگر یافته شود پیش همان باشد و اگر سلامت دماغ و ثقبه گوش هر دو درک گردد حال گرانی گوش و وجع زبان و تمدد و تلین و دومی و غده غده
گوش پیرست پس اگر نقل و وجع همان کند و آن تب و لرزه قشعره و دندان لازم و تمدد و ضربان بود از ورم جار عصب و دیلیه باشد و اگر تب و لرزه نباشد بلکه نقل و وجع

ضربان و تند بود و از درم نقیه خارج عصب باشد و اگر ضربان هم نباشد و با ثقل و درج تند بود و از درم بارو باشد و اگر ثقل و درج فقط بود و با آن علامات غلبه صفرا و یا بلغم دریافت شود پیش باره صفراوی یا سوداوی یا بلغمی باشد و ایضا از روی رنگ و طعم و بوی و حرقت و التهاب حمت و کس و اشتداد مرض و قوت گرسنگی و در اکثر اوقات خالی نبودن آن و طنین عروص آن در انهای امراض حار و حمیات صفراوی یا بلغمی و صفراوی دلائل کم و گرنی خصوصاً وقت سجده و کثرت خواب بلذت حوش تقهیم تداویم مبرده و تخمه و استلا دلیل ماده بلغمی است و اگر ثقل صرف باشد و با آن آثار صفراوی غالب یافته نشود و از سنده غلطی باشد بجزده وقت خفت مرض و موضع ثقل بر سینه اگر خفت تمام غلا یا استلا می باشد ثقل و سفل گوش بیشتر گوید بر ماده متصاع از معده دلائل نماید و اگر بالعکس این بیان کند و فساد و زوال معلوم شود بر ماده نازل از دماغ گواهی دهد و اگر وقت خفت و موضع ثقل مخصوص نباشد دلیل ماده متولد در گوش باشد و اگر بدون ثقل و تند و احساس جمع در عمق گوش بیان کند از سور مزاج سافج باشد پس حال لذیت و شبت مرض از سردی و یگر می پرسند اگر ناشیای باره ستادی گردد و موضع نگام سردی بهای صبح بشام زیاده شود و با شیا می گرم انتقاع یا بد از سور مزاج بارو باشد و اگر بعد آن باشد و التهاب و لزج در گوش و حوالی آن نیز بود و از سور مزاج حار باشد و اگر بدون ثقل و دوی و طنین گوید پیش ریج باشد و اگر دوی و طنین هم نباشد حال تقدم بیداری و گرسنگی و قوت دیگر اسباب محققه پرسند اگر اقرار آن کنند و لا عری چهره و غوشت چمنه بود و چیزهای طرب تنقلع یا بد از سبوت باشد و اگر دوام دفعه در گوش بیان کند و احیاناً گرم از گوش بر آید پیش گرم باشد و اگر از آثار مذکوره هیچ یک نباشد و شایع افتد از ضعف قوت سامعه باشد

علاج طرش حار سافج و داری

در حار سافج یا شربه و اغذیه و قطرات باره که در ج گوش حار سافج گذشت تعدیل مزاج نمایند و ایضا در حرارت بی ماده سرد است مثل مار القرح و مار اغیار و آب تر بود یا شیر و زرد و اینها با شربت نیلوفر یا شربت بزوری بارو یا شامند و روغن کاهو و کدو و گل و بادام و دیگر و غنها که مبرد در گوش چکانند و انار را با پوست کوفته بپاشند و اندکی سرکه و کنند و روغن گل داخل کرده جوش دهند تا بتمام آید قطره نمایند یا آب برگ کاهو یا آب برگ عنب الثعلب چکانند یا در دای مذکور داخل کرده در گوش چکانند و کد آب بازنگ یا آب کشنیز تر و مار القرح و روغن نیلوفر مفید و گاهی کافور در آن حل میکنند و اگر گل نباشد گل نیلوفر برگ کلم مسامی در آب جوش داده نشود و روغن بنفشه داخل کرده یک جوش دیگر دهند پس از آتش فرود آورده اندک صبر کنند تا که حرارت او معتدل ماند بخار آن گوش بدارند نافع بود و در حار و داری هر چه از تنقیه و تعدیل در علاج در گوش حار داری مفصل مسطور شد بعد از آن و هر چه که باشد ماده را با سفل فرو کنند و بعد تنقیه دوار الرمان که در قول ابوسهل خواهد آمد بهتر تبرید و تقویت عضو در گوش چکانند و ایضا در صفراوی آب ترب یک توله آب انار ترش چهار ماشه سرکه روغن گل هر یک شش ماشه نیگرم کرده در گوش چکانند و مفید بود و نسبت عنب الثعلب هر یک نیم توله شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده روغن گل و توله داخل کرده بنیزند تا روغن بماند یک دو قطره در گوش اندازند و اگر مزاج گرمی معلوم نشود دای بارو بنفشه و شربت اکو و بنفشه و اسفول دهند و ترک محوم و اغذیه گرم مولد صفرا کنند و گویند که اگر آب پیاز و زهره کافور پوست انار گرم کرده چکانند با خاصیت فائده دهد و بر عزم قوی کافور شیدای تنقیه است و طرش و شیخ می نویسد شاید که براس طرش صفراوی باشد و در دوی قصد بر همه تدابیر مقدم دارند اقوال حذاق ابوسهل گوید که طرش اگر مولوی یا مزمن بود آنرا علاجی نیست و اگر حادث قریب العود و غیر ممکن باشد و از صفرای مرتقی بسوی راس بود علاجش تنقیه صفرا است از سر کعب ایارج و حب قویا یا و تدبیر بر طبیب و استحام آب شیرین و از مولدات صفرا اجتناب نمایند پس اگر با وجود این تدبیر مرض باقی ماند اولاً نگین بخار آفستین مطبوخ در آفتاب به سبب انبیه نمایند و همین آب مع سنجبین بدفعات غرغره کنند بعد از آن بکیر انار ترش و دانه و شحم ادبر آورده هر دو را افشرد آب در همان پوست او در آن و کنند و سرکه و روغن گل نیز داخل کنند و بنیزند تا بتمام آید پس در گوش چکانند شیخ میفاید اولاً گویم واجب است که همه آنچه در گوش چکانند بکیر نیگرم بغیر بارو و بغیر حار باشد و این قول کلی است بعد تفصیل امردان میگرم که در طرش صفراوی باید که استفراغ صفرا بمسول کنند زیرا که بسیار باشد که اسهال صفراوی بالطبع واقع شود و بدان صمم زائل گردد و چنانکه اکثر اسهال صفراوی عارض شود و صین کنند

نیم در داری

و صمم عارض گردد صاحب کامل گوید که اگر طرش از قبیل صفرای مزاجی بسوی دماغ عارض شود مانند آنکه ازین نوع در امراض حاده و حمیات صفراوی عارض گردد و علاجش اسهال بادویه و مخرج صفراست مثل مطبوخ لیلیه مقوی یا یارچ و سقمونیا و بعد تنقیه تدبیر مرض بتدبیر معتدل نمایند و استحمام آب شیرین کنند و از تدبیر مؤلفه صفرا احتیاج کنند این الیاس گوید که اگر صمم غلبه صفرا باشد شربت بنفشه با ترنجبین و یا خمیره بنفشه با ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا جلاب عناب و اکو بخارا هر واحد ده درم با ترنجبین و غیره خشت هر یک ده درم بپاشانند و غذا مارا الشیر اگر با تسب باشند و الا مزه بنوشانند بمغز بادام و اسهال طبیعت بیمار الفواکه و مطبوخ آن یا مطبوخ لیلیه که در آن سرور و از سقمونیا مشوش نیم دانگ باشند و بعد تنقیه کام آب انار مطبوخ معصور با پوست آن در گوش چکانند و یا اندک روغن گل بچکانند سعید گوید که اگر طرش قریب اندک حادث از مره تفع بسوی سر باشد علاجش سهل است زیرا که اگر تنقیه بدن از غلط مراری بمطبوخ لیلیه کنند و تدبیر او بعد تنقیه تدبیر مبر و مطلب نمایند و امر با استحمام و تخلیف از اخذ اغذیه حاره مؤلفه صفرا کنند و در گوش روغن گل اندک با سرکه و یا آب انار و روغن گل چکانند طرش از ازل گرد و ایلای می نویسد که اگر سور مزاج معاده باشد نگاه کنند که آن کدام غلط است پس استفراغ او نمایند و تقطیر و او روغن در گوش قبل از استفراغ جائز نیست و بعد استفراغ قطرات استعمال کنند پس اگر ماده صفراوی باشد بچوب و قرص بنفشه استفراغ سازند و اگر سه شقال طریفیل صغیر بایک شقال یارچ فقیر آمیخته بدهند صواب باشد و اگر از لیلیه زرد یک شقال و یارچ فقیر آمیخته بدهند نیز ماده صفرا را از سر فرو کرد و این اطفال کشنی که منع بخارا دماغ کند صفت آن لیلیه کابل لیلیه آله هر یک ده درم گل سرخ کشنی خشک هر یک پنج درم ادویه را جدا جدا گرفته بخیته بروغن بادام چرب کرده بصل سته چند بشنند و در بعض نسخ کشنی بوزن مجموع ادویه است فخری گوید که اگر بسبب غلبه صفرا باشد هر صبح شربت نیلوفر و خمیره بنفشه و شربت عناب یا شربت قمر مندی و اکو دهند و لیکن بخته لعینه یا آب انارین مع شیششت نمایند و بعد تنقیه تامه روغن گل با ندک سرکه در گوش چکانند قرشی گوید که اگر طرش از حرارت صفرا یا خون باشد در موی فصد کنند و استفراغ صفرا بطبوخ فواکه نمایند و شربت اکو نیلوفر و بنفشه بنوشانند و ترک عجم کنند و در مثل سفالغ و خرفه و ملوخیه خبازی و کدوی مطبوخ بروغن بادام شیرین و محض برشی مناسب اتقار نمایند و در گوش روغن بادام شیرین روغن کدو و یا روغن گل با ندک سرکه بنفشه فانی شود و روغن باقی ماند و در گوش چکانند و گاهی برای تهرید و تطیب قوی آب کاهو یا شیاف مانیا بروغن بنفشه یا شیر و خزان حاجت افتد این همه بگویم چکانند انطاکی گوید که در طرش حار اولاً فصد قیال مخالف بکشانند و بعد سه روز مجازی بدهد تهرید یا الشیر و تهرندی و در صفراوی بخارا و شیر بنمایند یا طبوخ لیلیه زرد و شربت فواکه دهند بعد از آن اگر در بخارا و در باشد امپون در بول نرگا دو یا سه نر یا آب پیاز سفید حل کرده بچکانند و از مجربات در ازاله طرش عارض بعد امراض حاده ملازم خمیره بنفشه یا الشیر و شربت خشخاش و شربت خاک پایها و مالش آن بروغن گل است و در نرسه گوید که گاهی صمم قصب حمیات ماده پیدا شود و بسبب آن کثرت صعود بخار بسوی دماغ است و این گاهی خود بخود زایل شود و اگر بخار فقی با والا از مجربات من در آن معجون بنفشه و تر یا قیال الذهب و طبوخ امرو و کشنی و مرزنجوش است هر کدام از اینها که بهر رسد

علاج طرش بار و ساده و مادی

در صورت برودت بل ماده هر چه در علاج در گوش بار و سازج مذکور شد و سوای تنقیه آنچه بهر طرش بار و مادی بیاید استعمال نمایند و روغن یاسمین و روغن سوسن و قسط و شربت با اندکی چند بیدستر یا مشک با مر یا قطران بچکانند و اگر شحم غطل یا بچ او بروغن کفیر بنزد و در گوش چکانند نافع بود و اگر اقوان الکلیل الملک تصوم هر یک ده درم از غری پوست بچ بادیان پوست بچ کرفس هر یک پنج درم بود نیه مرزنجوش خشک نام ریحان خشک هر یک یک کف با دیان پوست شرج هر یک سه درم در ده رطل آب بچشانند تا شمش رطل بپاشد و گوش بر بخارا آن دارند برای طرش خلوت از برودت سازج و ماده غلیظ نیز نافع است و بقول رازی قاطه کبار شربت با و قطور اسود شده بود و اگر از برودت مادی باشد بعد از تنقیه بسبب گرم و حب یا یارچ و قطور روغن فخره را هم که در قرا با دین مسطور است در ازاله طرش مجرب است و هر چه در علاج در گوش بار و مادی

باز

مکرم باشد بکار برند و باطل و اسطوخودوس بخورند و با لایش عرق کا و زبان شست و در عرق غلبه تلخ پنج کوبه بنوشند و شربت
اسطوخودوس نیمه بقالی یا نیمه سفید است و یا اسطوخودوس یک جز و کشنیز خشک ثلث جز و مرزنجوش ربع جز و صعلی باید که کابی کند هر یک جز و با یک ساییده بخینه بصل
بسر شد و وقت خواب بخورند و گاهی این اجزا را جوشانیده و وقت نوم سیدهند و گویند که هر دو طریق مجرب است و اگر قبض طبع باشد هر شب گلقد عسل یا باطل و اسطوخودوس
در از غدی مؤلف بلغم پیچیده و آب بلغم حید مع مصالح گرم تناول نمایند و در عرق گل آب شرب بخت در گوش اندازند و در عرق خسته زرد آلودی تلخ مجرب است و کذا
در عرق خسته شفتا لوب و بقول فیلمرسل از عرق تخم ترب خلق کثیر شفا یافته و یا آب سداب سبز و عسل هر دو برابر یکدیگر چکانند و ایضا چند پیرست و بوق هر یک باشد و طبع
خوب و یا شرب کینه آینه چکانند و اگر از آنجیز سفید نم عسل بتانند و بوره و خردل و قروانا کوفته بدان بسرشد و فیتله ساخته در گوش بندند مفید بود و همچنین مرزنجوش خردل سداب
شمخ حظل مساوی کوفته بخت در زهره گاو شیان ساخته وقت حاجت بروغن بادام تلخ ساییده در گوش چکانند همیشه مهیوست و کذا قطره موسیانی بار و عرق گل مجرب و فیتله
آب بلغم نیم فستقین بار و عرق بادام تلخ در پیاض الدرموم برای کرمی قدیم مجرب نوشته و انکباب مرزنجوش سفید و قطره آب سیر و زهره گاو سفید در قدری روغن جوشانیده
یکدیگر و نفخ و دود و غلغل سیاه سوده با جویهر روز یکبار در گوش نشاند و مغز بادام منقح کروی تلخ هر یک یکدیگر نیم پا و در ک پا و سیر نکوفته و آب جوشانیده صاف نموده
روغن کنجد نیم سیر داخل کرده باز جوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند چند قطره در گوش چکانند که در کرمی گوش سمول است یا زهره گاو در روغن بادام حله که یک قطره
یک کاند و فیتله روغن فستقین و روغن مبارک روغن تب نیز مفید و در عرق غلظ که مؤلف باقم است و در قرابا دین سطر شد و در بناب کسلا اثر است و اگر خربق سفید یکدرم چند پیرست
نمردم نظرون انگلی کوفته بخینه بسر که کینه چکانند نیز طریقی بلغمی را نافع است و اگر با بونه اکلیل مرزنجوش زرد فای خشک است خشک است خشک است طوخودوس فستقین جوشانند
و بقرن حکم بندند که بخار سیرون زرد و چادر بر سر گرفته سر و گوش بخار آن دارند و در دمن که از غلظ غلیظ بود یا سو اویت داشته باشد چوب چینی دو چند کوفته داخل کنند
برای طریقی و جع بارد و اکثر اراضی گوش مجرب حکم علوی خان است یا بلغم حنوقی و برگ شنبلیله مرزنجوش تمام نیم جاسف صفر و یا بونه برس کردن بن گوش کشیدند و سداب
صفر و فستقین بسر که و زیت آب بپزند و با جویهر بخار آن گوش ساند و صعلی در روغن کنجد جوشانیده چکانند نیز برای رفع این مرض مجرب گفته اند اقوال صفر
سودیدی می نویسند که قطره پیرست فستقین در گوش کنجد گداخته و یا جب بلسان بشرب کنند و یا روغن قطره بخار و یا فرنیون یکدرم در زیت و درم خربق شاییده و یا زهره گاو
زیت کنند و یا آب شمخ حظل تازه و یا شیان و ارات و یا پیرست و فستقین و غلظ جوشانیده و یا روغن گاو و یا بیضه مورچه سوده بنیت کنند یا روغن کتان جوشانیده و
با آب فراسیون تازه و یا بسدر و روغن بلسان بروغن کنجد در ظرف آهنی جوشانیده و یا خون گرگ بنیت آینه و یا خنفسا بنیت بخت و یا بون یک جز و انزروت نیم جز و یا
زهره گاو در پوست انا جوشانیده و یا زهره گاو در عرق گل دیا آب صام و یا بیک زیتون ساییده بصل جوشانیده و یا کون ساییده بروغن بادام تلخ نیم
و کذا بخار طبع با بونه و کذا نهادن فیتله خردل سوده در عسل مرسته بر آتش معقود در گوش نشاند و کذا نهادن و کون خردل سوده در عرق فرنیون کینه سخته بر سر و کذا فیتله
بقطران آغشته در گوش نهادن و کذا فیتله خربق سیاه سوده بصل سرشته و در سه روز استعمال کرد و کذا بخور و بزرگرب یا شیش آن و یا آب و ریای شور جوشانند
و کذا بخور کسیریت و کذا فیتله از پیرست کس ساخته شبانه روز در گوش داشتن و کذا بصل آوردن هر دو نافع است و آنچه در علاج جع بار و گوش گدشت دهر چه در
قول شیخ بنیاید نیز مفید است ابو سهرمل گوید که هرگاه طریقی از غلظ غلیظ چسبیده باشد حمام آب شور استعمال کنند و در گوش چند پیرست و روغن سداب و آب
سداب روغن شربت با عسل زهره گاو و بول و چکانند و هرگاه طریقی بسیار روزها این افعال آرنند بوق سوده در مار حسل سر که جوشانند و در گوش چکانند
جده فیتله خردل و آنچه هر دو کوفته بسازند و در گوش بندند و ایضا آب شمدل نجرب بچکانند اگر طریقی عقب تیپ طریقی و فیتله بخار و جویه فیتله در آنجا به بخت اجوبه
بر دهن آن ساد گوش بران گذاشته انکباب بندد و در گوش بن شیان چکانند شمخ حظل یک درم بوق سدرم چند پیرست زرد و درم جرج عصا فستقین
هر یک نیم درم فرنیون یکدیگر قسط ربع در زهره گاو سرشته شیان سازند و نزد حاجت یکی از آن در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند که این
موج بلغمی ریخی و دوی و طینین ریخی و طریقی حادث از غلظ غلیظ را با نافع است و اگر نقدان سمع از قبیل سده بخیه و جع باشد اقراض خربق استعمال
نمایند نسبی آن خربق سفید و شغال نظرون شاننده شغال زعفران شغال شغال ساید بسر که سرشته قرص سازند و خشک کرده و وقت حاجت

در گوش

و در هر یک از یک جز و دیگر که کنه پنج جز و پیه لطیف جز و در غن غار و جز و پیه نرمه تا یک نیت گرد و نه از آن گوش چکانند و یا فیلد بدین دو کالود و
 در گوش نهاده این دو بهترین و دویست که درین باب اقبال کنند و اگر این کفایت کند و سمع بختاید و فوالم و الا بگیرند و اخیر سیاه و هم او ای تخم و استانند که در بزرگی
 جز و پیه و در بار یک پیه خسته شیان و دراز سازند و در گوش از آن دو با یک در وقت استعمال این شیان بر بخار آب مینویختن که مذکور شد گوش بیدارند
 و یک گوش بدان فایده گاهی نیز در غلظت این و استعمال کرده میشود دیگر در بول زکا و بول انسان بول خنجر و آب هر دو مساوی سرکه خنجر نیمه و در دیگر سرکه
 بجز شیان بعد سرکه سیاه و بر بخار و سرخ گوش بدارند که نفع کند و اگر مرض بسیار قوی باشد و علائق این است که بگیرند و غرق سیاه و پیه و در دیگر سرکه
 اندازند و این در یک شیان معمول از اخیر و بوق مذکور شد بکار بند و این شیان هم عظیم النفع است بگیرند و در دل یک جز و اخیر یک جز و بوق حرب لغار چندین
 و اخیر نیم جز و پیه بگیرند و شراب که بعد از یک و الی پیه و بجز شیان تا معتقد شود پس از آن شیان و دراز سازند و گوش نهاده و اگر حرارت پیدا شود و قوی مزاج و کین او نمایند

علاج طرش ریجی

هر چه قسم بار و ساج وادی مذکور شد نافع بود و یا اول یک غنطه طنج و نفع و محل داده جهت تنقیه و باغ شیل یا یح جالینوس و روس غلظت و صبح در صبح هر کس
 یک که به یک سیاه و دو توله غر خیار شیش توله و پنجین و گلفند و شربت ویند هر یک چهار توله و غن بادام پنج ماشه افزوده و پیه وقت تمام غلظت بای مرغ و یک
 با نان خشک و تنوری خوانند و روز دیگر در مطبخ نفع شربت برودی سه توله و تنوری یا حرف هفت ماشه افزوده و دهند و غلظت و پیه و پیه و این غلظت و پیه
 مسهل ده مطبوخ و دس ماشه سوده در جوش مصطلک علوی خان یک که نه آمیخته بوق با دیان و با در بخوبی هر یک هفت توله دهند و این بخور نمایند و صوم نام
 مرز و غلظت و دیان با پونه که هر یک یک توله چوشانیده بکار بند و در غلظت و محل را چندین سر و در گوش چکانند مثل از غلظت و فستقین گل و پنج با پونه صغر و پیه
 سنبل الطیب و شیان برگ فلی هر یک ماشه که یک نیم توله جو کوب نموده و یک نیم پاؤ آب خب خیسانیده صبح بزنند که هر شود و صوم حصه بماند مالیده
 صاف نموده و در غن گل با نام تلخ و با پونه هر یک توله داخل کرده بچوشانند تا آنکه آب سوزد و صاف کرده در غلظت و تلخ گل با پونه صحر که هر یک نه ماشه
 چندین سر و سینه ماشه آمیخته بکار بند و در غن راحت چندین سر و سینه آمیخته چکانند عظیم الاثر است و انکیاب بر گل با پونه تازه یا خشک و سرکه چوشانیده
 و کذا بر طنج زو فای خشک نیز مفید و اگر با پونه اکلیل الملک قیوم هر یک نیم بود نیمه نام مرز و غلظت و پیه با دیان و پنج کوش گل مرغ هر یک نیم درم
 و دره آتا آب بچوشانند هر گاه سه تا بار باند سر و گوش را بر بخار آب باندند و آب آن غلظت و الی گوش و سر نمایند و جو یک آب در سوراخ گوش نزد و برای طرش ریجی
 بعد تنقیه و این عقب سبب بخارات پیدا شده باشد نافع است گیلانی می نویسد که علاج طرش حادث اند یا ح غلیظ و قطیر محلات است
 مثل این که بگیرند پیه نان یک جز و پیه جز و پیه جز و آب فستقین و جز و در غن گل نیم جز و و کلاب که جز و و شیشه کرده بریم زنده تا هموار گردد و در حمام
 قطره نماید و اول بر طنج خشایش حاره مثل فستقین و شیش و مانند آن انکیاب نموده پس شیان که از آن و در حرج و عصا به فستقین هر یک نیم درم
 فرمون غلظت هر یک نیم درم و در هر گاه و سرشته ساخته باشد یکی از آن در غن بادام تلخ حل کرده و در گوش چکانند که باین نقل سمع نواهن را که از برود
 و اخلاط غلیظ و ریاح غلیظ باشد و در ج بلخی و در جی و فستقین و دوی ریجی را نیکوست و حمام بر آب شایسته نافع است

علاج طرش درمی

اگر به آب حمام جاری یا با حاد شود و بدین شین بپوشی باید که در وج گوش حار و درمی و بار و دوی سطر شد و گیلانی گوید که اگر مرض سبب هم حار و غصبه باشد علاج است
 فصد فیفال و حل طبیعت با الفواکه و طنج لیلیه و مانند آنست و غذا با از اخیر سازند و بعد از آن در غن بادام در غن نیلوفر و در گوش چکانند و اگر در قوی گردد دیگر نیز
 انیون یک طنج و چندین سر که طنج و در دو و غلظت و پیه حله کرده و در گوش چکانند و یا بجای دیگر و دیگر و گوش نهاده لیکن با استگی بهتر و دوی که استعمال نمایند این
 و در حست بگیرند انیون یک جز و چندین سر که یک و پیه برگ سبیلان برگ یا رنگ غلظت و لای کوفته و چندین سر که غلظت و در و بعد از آن این خشایش را کرده بکار بند
 و سبب شایسته و باین آب و درم هر دو و دوی که سبب از د و خشک کرده و شیر زمان حل نموده و سبلی که بر آن صوف پیچیده باشند در آن فرو برده اند و گوش چکانند

و در

و سوراخ گوش را بصورت بند سازند و اگر ازین کف نشود معلوم نمایند که درم در طریق نفع و جمع ده است و چون رگم کند معالجه بادویه قرقره گوش نمایند و در علاج اذن سگ
 شقیه گوش برفق مسک کنند زیرا که اجتماع چرک در گوش در مرضی فراوان و این دوا آنرا نفع کند اگر در وقت او استعمال نمایند بکسر نشیان بعضی بآب قطره کنند و اندک اندک
 و صغیر فارسی مخلوط کرده در گوش چکانند و هم او گوید که از صمغ نوعی است که حادث شود و پیش از آن نبود و آن عسل البر باشد و این چنانست که درم صمغ پیدا کند و شوی
 که نقیر را بند کند و بعد از آن صلب گردد و باقی ماند و تحلیل نشود و یادمان ثلث لول یا لحم برود و وصله سوراخ گوش را مسدود سازند و بسبب غلبه یادرخس که نگرند
 پس اولی آن است که عرض بعلاج مثلین نفع نمکنند مگر زود اضطراب و آفتاد گوید که آنچه عجیب نفع است در اذن صمغ حادث و طرش مخصوصا آنچه بعد از ارم و الفجار
 آن باقی ماند این است که بگزید سیر خشک و دانه ویر آوره از پوست او خوب پاک کنند بعد از آن روغن بادام تلخ بقدریکه آترا بپوشد بر آن اندازند و بچکانند
 تا آنکه دانه های و شمع شود بلکه مائل بسیاری گردد پس صفت نموده این روغن هر روز و شب چند مرتبه در گوش چکانند که این دوا درین معنی بالغ النفع است
 بارها آزموده ام و بسیار نافع یافته ام و بعضی گویند که این دوا نفع بعد کمال می بخشد تا ده هفته هر روز و شب مکرر دو نلکه قطره از آن بچکانند

علاج باقی اقسام طرش

آنچه از رطوبت و بی هویت ساده حادث شود حسب سبب تبدیل مزاج کنند یا شرب و اغذیه و قطرات و مسوحات مناسب که در علاج امراض رطوبت
 یا بسبب ماضی مفصل مسطور شده و نادر باشد که رطوبت ساده سبب طرش گردد لهذا شیخ الرئیس سمرقندی بدینکه آن نبر و اخته اند و گویند که در آن مثل مشک
 چند پدید می آید و در و گل شمع و اقا قیاد و در چینی و قرقفل امثال آن نافع است و در بیوست بی ماده بهر ترتیب مزاج و انکبات بخار آب شیرین قطره
 شیر و فخران در گوش و چین و روغن گل تازه و یا قطرات مرطبه بر سر و چکانند تا بالیدن شیر را و در غده های مرطبه و جز آن که در علاج امراض یا بسبب ماضی
 صمداع یا بسبب تشنج بیسی مذکور شد مفید بود و بقول شیخ و سیحی طرش عارض از بی هویت و الزوم حمام رطوبت غده های رطوبت مثل آب خات و یقین روغن مشعل
 و آب یگرم بر سر و تدبیر و روغن بنفشه و بید و روغن کدو و مانند اینها نافع و آنچه از جراثیم انتقالی چون پتبیای صندلوی و یا باغی سر سام
 و غیره باشد تنقیه صندلوی یا باغی نمایند و لیکن بعد حصول قوت و خود مزاج بحال صلی رفع ضعفه مرضی دل باده تقویت دماغ نموده و در غده های تنگی چکانند
 و در طرشی که عقب مزاجی دارد و حیات حاده عارض شود علامتش همان است که در طرش حار ساق و مادی مسطور شد و خصوصاً در قولی نظای که گویند که ضایع یا بونه انگیزان
 آرد و جو روغن کعبه چکانند و اگر گوش نافع صمغ حادث بود مرض حادث است و اگر شاخ شجره البقر را از یک طرف آتش بپزند و رطوبتی که از آن چکه در ظرفی گرفته اند
 گوش چکانند همین عمل را در دوسه طرف از غده ها بسبب بحران انتقالی باشد و آن با قفل تدبیر و استقران یا پیر نقیر کنند بعد روغن بادام تلخ و روغن قسط و
 روغن ترب چند پدید می آید و در غده ها چکانند و آنرا اگر بعد از آنکه عارض شده و تب قایم باشد و یا با قفل تدبیر و استقران یا پیر نقیر کنند بعد روغن بادام تلخ و روغن قسط و
 دوا در مزاجش گل یا بونه استنشین ابله کلیل الماس گل خنبه هر یک نه ماشه شش هفت ماشه اگر شفا یک نیم قرقره شرب آب یا بونه نموده و هیچ بچکانند که چهارم باشد و آن
 نموده روغن گل روغن یا بونه یا بر آن داخل کرده باز بچکانند که آب بسوزد و روغن بادام تلخ چکانند پس از آن چند پدید می آید سر سته ماشه زعفران هفت ماشه سوده اینخته پدید آید
 و گوش چکانند و گویند که طرش حادث عقب حیات مندر نکس است زیرا که ولالت می نماید بر آنکه هنوز ماده باقی است و این آبی نیست و بقول شیخ طرش حادث
 عقب صمداعی چکانند و آن آب قوی روغن گل یا بونه پدید می آید و در غده ها عارض است و حادث بعد از سر سام یا واجب است که در آن ابتدا با استقران از
 یا پیر نقیر نمایند پس چند پدید می آید روغن گل یا روغن قسط و اما و یا روغن بادام شیرین و یا آب ترب و غیره که در حادث عقب صمداع گفته شد و گوش چکانند
 و آنچه مشهور گویند که آنچه عقب سر سام حادث شود علامتش همان است که بهر بی هویت ساده گفته شد و آنچه بسبب یا بونه یا گرم یا دخول نجوم و غیر آن باشد علاج هر یک
 مسطور خواهد شد بر آن رجوع نمایند و طرش که بعد از آنی بسبب عارضه یا غلطای بسوی نافع اند و علاجش تسکین غلاط است و استقران آنرا و این گاهی بی علاج تا نکل می گردد

ادوی و طین و صغیر

و گاه است که آذنه انسان گوش خودی شوند و آن سبب از عارض محضی می بزرگ گردد و در طین تیز تر و باریک می باشد و صغیر آذنه حادث از نفوذ و ریاح انحراف است

مستطیل است و چون سبب آواز حرکت دوی است که عارض هوا گردد و بجای سبب است که سبب این دوی طنین بصورت حرکت هوا باشد لیکن این دوی
از خارج نیست بلکه از داخل است و هوای داخل بخارات مصبوت تجزیه و دماغ و هوای را که اندان است پس این مجموع اجزیه اگر ضعیف باشد حرکت دوی گدازد و اگر قوی باشد
طنین باشد و اگر اندکی از آن نسیل بخروج نماید و آن حرارت لطیفه بود مانند صفر اگر که نماید با بجملة این حرکت و خروج هوا و بخار اندر دوی از دماغ خالی نیست یکی آنکه غنی
و آهسته باشد که هوا و بخار مصبوب از ان مقدار حرکت خالی نباشد و اگر این حرکت خفی یا سبب کای حس باشد و یا سبب ضعف قوت سامعه که از ادنی قوت منفعل
پس کسانی که حس سمع ایشان قوی بود و سبب این حرکت آهسته که در هوای اندر دوی افتد و گوش خویش آواز دوی و طنین بشنود و همچنین صاحبان ضعف قوت
حرکت آهسته که در گوش نشد منفعل گردد و طنین دوی و یا بحد و این قسم بنا بر قیاس افتد و این هر دو نوع بیماری نیست و هم آنکه حرکت مذکور قوی تر و قوی حرکت خفی باشد
و سبب این وجود حرکتی است که بخار را زیاده از حرکت معتاد تحریک نماید و این حرکت را سبب حرکت ان است که منحل می گردد از فضول موجوده در سر
و یا آواز صدی که اکثر گوش متولد می شود و یا جوش ریم در نواحی او و یا حرکت کرم متولد در مجاری آن یا اضطراب جوش تمامی اضطراب بدن بسبب سوء مزاج گرم
چنانچه بعضی از مضایق و ابتدای لوبت حیات می افتد و یا استلای منفرد در بدن یا خاص سرخ یا خفیه عقب شکر کثیر و عقب خواب بعد از طعام بدید آید
و یا اضطراب خاص مزاج چنانچه عقب قی غنیف و بعد صدمه یا ضرر دماغ و عقب فکر عظیم می شود و یا ماده غلیظه از مزاج منصب بسوی گوش که اندک اندک
تحلیل گردد و از حرکت تحلیل طنین دوی تولد نماید پس این دوام کند و یا شدت خلا و اگر سنگی و اضطراب در ریه و یا ت مبتدیه بدن و ساکن در ان و توجع طبیعت
تحلیل و تحریک آن بسبب نیافتن غذا و یا تناول و دوی حرکت بخارات و مصد بسوی دماغ مثل فلفل مانند آن یا طعماهای غیر محرک هوای گوش بخارات
ساکن چون سیر و گندنا و امثال آن یا اوویه حاسن خلط و دیر یا در نواحی دماغ مثل دوی قلیقه مستعمل از خارج سر یا بجملة سبب این مرض گاه در نفس دماغ
و گوش می باشد و گاه به مشارکت معده و اعضای دیگر مثل ریاح و اجزیه بسوی آن طریق مخصوص سبب مذکوره باید که اول در مرض سوال کنند که این حالت
لازم دایمی است یا نه اگر قرار آن کند و آواز گوش همچون آواز درخت بود سبب آن سنگی در نفس است گوش باشد و اگر گوید که گاه ساکن می شود و گاه بهیجان می کند
حسب امثال و خلای معده بوقت حرکت و عند اشتداد گرمی یا سردی و آواز گوش همچون آواز جوشیدن دیک بود پس آن مشارکت اعضای دیگر مثل مراق یا طحال
یا روده یا رحم یا معده باشد معده به بنید که تب نیز هست یا نه اگر باشد پس سبب که در گوش نیز هست یا نه اگر تب در دود باشد بیش جوش هم باشد و اگر صرف تب بود
بیش اضطراب خلط باشد و اگر تب وجع نبود به بنید که مرض ضعیف و نقیصه است یا نه اگر نقیصه و کم و رت حواس ضعف افعال انسانی یافته شود پیش از این اراض
عارض شده باشد بیش ضعف قوت سامعه و دماغ باشد پس اگر آن سوء مزاج طایفه بود در حار و قوی این نقیصه قوی التاب باشد و تقدم استعمال دوی حار و سرد
شد نیز بران دلالت کند و اگر بار بود بخلاف این باشد اگر در بعض ضعیف نباشد و وجود غده در گوش و تقدم عرض و قصد در گوش پس سبب اگر باشد بیش کرم متولد
در گوش باشد و الا حال تقدم و قی صدمه بر سر باقی غنیف یا فکر عظیم یا انقطاع اسهال قبل از وقت ادب یا تادل سکرات یا خواب بعد از طعام یا خوردن ادویه
حار و اغذیه سحره یا استعمال دوی قلیقه بر سر پس قرار هر کدام از اینها که نماید بیش همان باشد و الا سوال کنند که اگرانی در سر و گوش و تمد معلوم
می شود یا نه اگر در سر و گوش هر دو گزانی و تمد گوید و طنین لازم بود از انفساب فسله دماغ بسوی گوش باشد و اگر در سر گزانی و در گوش تمد و بیان کند و طنین
نزد حرکات بدنی یا نفسانی است و او نماید احساس کند حرکات که گویا در دماغ دوی کند یا از جانبی بجانب دیگر منتقل می شود بیش ریاح و اجزیه منحل از
فضول مجتمعه در سر باشد و اگر گزانی و تمد و غیره هیچ نباشد حال زدی و طنین در حالت که سنگی و نفثه و وقت حکم سیری بر سر پس اگر تاریموست و تقدم
نا تناول یا فتن غذا و یا تقدم حیات و یا استفرافات دریافت شود بیش شدت خلط و یوست باشد و اگر برین صبح دماغ سالم و دیگر حواس قوی و ذکی باشد
و از تناول خلطات و سکرات خفت یا بد و در سنگی بهیجان بیش همی حس سمع باشد علاج و صبح انواع این مرض اگر می خواب و انگش و حمام بسیار گرم
و حرکت عقیق و قی و آواز بلند و گرفت کلام و جاع و امثالای طعام از تمامی بخارات چون سیر و یا زدن و گندنا و شراب سنگی بسیار و خواب بر امثال و غذا و خل
بعض شکم اجتناب از نم شام و دلیس طبیعت در اکثر انواع و دلک شدی لطافت و تناول و در آب گرم و منع اجزیه مثل کشنیر خشک و خشخاش و بهر چه رسد و دوا

گذاشت نافع شناسند و گویند که آنچه درین مرض با خاصیت دفع دارد نوشیدن ریحان تقطیر عصاره نسوخته قطران است و در امتلاکی اول تمقیه بدن یا سر بعد از تلطیف تدبیر نمایند و شربت اسطوخودوس مع شربت لیمون نافع است و در مشارکی قصد تنقیه عضو فاعل مرض خصوصاً معده اگر تصاعد بخار از آن باشد بحسب خلط فاعل آن از مطبوعات مناسبه و ایاریجات واجب است و اطریفل صغیر فرارند و خصوصاً معده اییاج فیتقرا نیز آمیزند و تقویت دماغ بخورون اطریفات و مانند آن باشد مثل روغن آسروغن گل و تقویت گوش بماند روغن بادام و امثال آن کنند و درین رعایت مزاج اول و رسن مرغی دارند و هر یکی را ترتیب در علاج حسب مزاج و قصد تقویت او بقانون معلوم نمایند

علاج طنین بلغمی و ریجی

اول بهر اصلاح و تقویت منفی و مسهل بلغم و صبا یاج و بید بعد غرغره منقی و ملغ بعمل آرند و یا گل حطی تخم مروغوب القاب کشنیز خشک هر یک شش باشد اسطوخودوس چهار باشد جو شانه غرغره سازند و روغن قسط در گوش چکانند و اکلیل الملک با بونه و شنب و پیاز گس آب جو شانه بخار آن بگیرند صفت روغن قسط بگیرند قسط ده درم و یکونته شب در سر که بخینسانند و صبح در نیم آفتاب جو شانه تا نیمه آید صاف نموده نیم آفتاب روغن کجدر سر آن ریخته با بونج شانه تا آب فانی شود و روغن بماند و دارند و اطریفل اسطوخودوس یا سون بیدا لور بخوراند و یا بید بید سر سه چهار صبا تا یک باشد و اطریفل که بگوید که بختی دهند و اگر چند هم رسد و روغن آن را در اند طول کند و بالای طعام این سفوف دهند یا دیان سه توله نمود هندی کبانه قاقله که با هر یک یک توله مصطلک و توله نبات سفید برابری روغن قسط و کلاب قرظی نوشیدن فائده عظیم دارد و با جارش مصطلک مرکب بخان پرمیز از چیزهای مضر دماغ و بخار انگیز از اغذیه فوکه و بقولات و لبنیات واجب است و بعد از طعام روغنهای معتدل چون روغن بادامی تارک سرالند و در گوش چکانند و انصاف تنقیه بحسب کرات و مرات و بعد از آن استعمال مصطلک سه باشد و کلاب قرظی سه توله تا دو هفته درین مرض که کنبه باشد مفیدی شود و در رفتن بخار مزخوش جادرس مطبوخ و آب نیز مفید و اگر شانه باین طبعی بر کرده تکید گوش نمایند اولی بود و یا گل بونه آفستین مرزخوش اسطوخودوس شکط شنب صقر حاشا جوده خشک ببل فطراسالیون تخم خنظل جزال و کراکینطوس و شیش شانه شبت پودینه جله یا هر چه از این هر سه جو شانه بر بخار آن انکباب کنند و روغن ترب یا روغن بادام تلخ بچند بید سر و در گوش چکانند و کندر عفران چند بید سر ساسی مصل ساخته خشک نموده قدری اثنان و در شراب گذاشته تقطیر نمودن مجرب است اگر یکی را از روغنهای گرم یا بپاز گرم نموده سه قطره در گوش چکانند فائده دهد و آب ترب یا روغن گل ازین قبیل است و قطره زهره گاد آب گند ناروغن گل نیز نافع و کذا خنظل در زیت جو شانه صاف نموده مفید و یا کندر عفران فنیون چند بید سر خنظل مرکب هر یک سه جز و فطرون بوره ارمنی هر یک دو جز و کونته پنجه در شراب حل کرده در گوش چکانند که طرش را نیز سودمند است و قطره زهره برگ پان یا برگ گیاه دار که یا آب باز نافع و ترب یا پیا یا زاکا ویده در آن بعضی روغنهای گرم یا روغن قسط بر کرده بر آتش نهند پس صاف کرده سه قطره چکانند و آنچه خاص وی را نافع است مغز بادام در بول گو ساله ساییده نیم گرم چکانند است و چکانند آب برگ شفتالو و کنک صبر و آب ساییده نافع است و یا آفستین با بونه در سر که جو شانه گوش بر بخار آن دارند و بعد آب زهره گاد و یا کونله روغن گل روغن مغز شفتالو هر یک دو توله با آتش ملائم جو شانه تا آب و در روغن باند پس صاف نموده نیم درم فنیون خالص آن حل کرده چند قطره در گوش چکانند و آنچه در علاج وجع گوش بلغمی ریجی و ریجی اسطوخودوس درین جا نافع است **اقوال حذاق** سوری گوید که از آنچه خوردن در آب سودمند است در گوش نهادن و در انزاله دومی طنین مجرب است و مرزخوش قمر یا بخوراک قطره نافع و کذا تخم گوش بسره که یا روغای خشک یا نسوخته خشک یا شنب جلی و کذا قطره صبا لغار در غسل پنجه و یا روغن غار بر روغن گل شراب کنند و یا بول بقدر یا آب بیل بر روغن گل یا غسل خشک درانی سوده آینه و یا روغن نسوخته یا سرکه در روغن گل یا روغن پسته یا تخم مرغابی و یا سورج بزیست یا صبا چکانند و یا بوزق شراب کنند و یا زهره جاسوش یا روغن نارجیل یا هر سه را که بپزد یا بپزد یا آینه و یا روغن ناروین یا تخم بید یا روغن قنب بصل و عصا که سداب آینه و یا روغن سوسن شمش درم روغن سداب یکسهم درم سرکه که تندر درم آینه و یا روغن سوسن و سرکه یا زهره بزباب کنند تا دیا کون سوده در پیه ناکیان آینه هر دو احد مفید است بقول جالبوس فی جی بکار پودینه و شربت پودینه در گوش نافع ترین اشیاء درین مرض است **مجموعی** گوید که اگر با گران سر

بعد از آن تنقیه بجا یار یا یارچ لو غا ذیا نمایند بجه غره باب با دیان مع ایارچ فیکر کنند و روغن زرنج و روغن قسطا بچندید ستر در گوش چکانند بعد از آن انگباب
 بر بخار آبهای آدویه بلطفه مثل شیخ و قیصوم و اکلیل نمایند و امان حمام بر خلو شکم و گرسنگی کنند و دوا الفویج الفع الاشیاست نشی آن بودینه سزی و کوهی
 سیسالیوس فراسیون هر یک دوازده درم تخم کرفس یا بونه حاشام یک چهارم درم کاشم یا زده درم قفل جیل چار درم کوفته بخت در عمل بقدر حاجت بپزند شترتی
 یک درم آب گرم انگابی گوید که بعد تنقیه هر چه در علاج در گوش یا در و طرش یا در و ذکر کرم بعل آید و آب نشین قطران را قطره آید و در میان با شربا در بیاض صغقی است
 گیلانی می نویسد اهل با گفته اند که علاج طنین حادث از بلغم غلیظ مع ریج غلیظ که در مجاری گوش نازل شود تنقیه دماغ بجهت یارجات و عطوسات و بنوشیدن
 مانا الاصول در بختن آب گرم بر سر و انگباب بر آبیکه در آن آدویه بلطفه مثل شبت و با بونه و غیره جوشانیده باشند و قطیر و غلغله های گرم محلول بچندید ستر یا زرنجیون
 و غیره و اسهال بجهت قوتا یا برات اگر احتیاج آن افتد و تقلیل غذا و عذر اشتهاد امان بحام و تلین طبیعت دایم است و در طنین حادث از ریاح ندادن
 گوش بر طاق گرم و انگباب بر آب ریاحین حاره و اقناب از مسب ریاح و قرب آب اغذیه بنجره نافع و به علاج نوع حادث از بلغم غلیظ معالج نمایند و ایضا
 از علل جات عامه طنین این است که اگر مزاج مرطوب مایل بجزارت باشد قصد بکشاید اگر مائل بر طوبت باشد تنقیه بصبر و اخسنتین و کل سرخ و صطکی و طیل
 سیاه و اندک مقبوضا کنند و اگر غره بجهت که رطوبت را از مضموم سده تحلیل کنند نمایند و تر باق الاذن عجیب نفع است در از آله دوی و طنین خواه مزاج مرطوب
 حار باشد یا بارد لیکن استعمال و بحسب مزاج مرطوب مختلف بود پس اگر مائل بجزارت باشد بکسر حل کنند و اگر بهر دوت بصل و در مزاج مائل به سردی
 تقطیس بسیار موافق است و از علل جات خاصه این است که بگردد بچندید ستر و زرنج و در خرق سیاه و سلبیده بکسر آئینه یا چینه در گوش استعمال کنند پس اگر
 طنین زائل شود و گوش ریم کند شب یا بی سوخته و مرکبی سائیده بصل حل کرده با صوف در گوش استعمال نمایند که این درد دوی و طنین تاثیر نیک دارد

علاج طنین صغقی

که از ضعف قوت سامع باشد چنانچه در ناقصین باید که بای تقویت دماغ اطریقات و غیر جات باطباشی و غیره و طوب موافقه و امان مقویه و بزرگان که در
 علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی مسطور شد مناسب مزاج مرطوب شربت سیت شربت تربخ هر کدام که باشد ده درم بپاشا بنشد و
 مشروبات غیر تند و تیز بنویسند و اغذیه مقویه و خوراند و ما را الحیم بپزند و روغن گل زرنج با دام در سر که بخت گوش چکانند و یا اول گوش آب آئینه شستنی تحلیل
 پس روغن گل مع سرکه و اندکی خرق بچکانند و خوردن نیم شقال گل نشین متواتر چند روز نیز درین مرض نافع است کل با دام نیز مفید و بقول گیلانی
 در ناقصین تقویت گوش بشل روغن مورو و روغن بید و تلکید باطبوخ و فستقین پس قطیر روغن در گوش نافع صفت ما را الحیم که در نیجا بکار آید گوش
 بوکا هی سه آثار مرغ جوان دو قطره کخشک زغالکی نیجا عدد کشیز خشک ساخن هندی آله بودینه پیاز هر یک سه توله و سیر و تلک اندازی بچندید ستر
 بروغن گا و بریان کنند بعد از چینی قر نفل لایچی کلان هر یک دو نیم توله در آخر اندازند که خوب بچسته گردد و سرد ساخته از ده بنیت صاف نموده بخت و پیا چای
 گوشت پیاز چیه بافته خشک ساخته بگیرند اسطوخودوس شسته توله با در بنجوبیده توله آب ششم خام است و پنج توله زرد بپاشا بنشد و سنبلیله طیب گاو و دیان بچندین
 هر یک پنج توله صندل سفید هفت توله مشک عنبر هر یک شش توله زعفران نه توله در نی بپاشا بنشد بکشد شربت از پنج توله تانه توله

علاج طنین سی

که از کای حس سمع باشد علاج این نکلند و وقت افراط اشربه مغلظه مبرده دهند و قطیر اذنان مبرده مرطبه مغلظه و اشیا سی مخدوره نمایند و اذنان یک طمس
 روغن با دام شیرین شیزان حل کرده قطره نمایند و یا روغن گل و سرکه آئینه جوشانند تا آنگاه روغن ماند پس قوی فیون حل کرده در گوش چکانند و اگر مزاج بارد
 حالب الصنوبر و چندید ستر اندکی بپاشند و چکانند روغن بنج نیز سودمند است و یا شوکران سوده و چندید ستر روغن سرکه چکانند و چکانند و یا شوکران سوده و
 بزرالینج هر یک سه توله در روغن گل و روغن رحمت آئینه و یا روغن جوز مثل تنانیر سفید و یا روغن بزرالینج یا دو قطره روغن مورو یا با دام کوبی چکانند و
 حافظ الصغی و بر غلغله های لظاکی خوراند و غذا که با بچه و هر سینه فالوده و برگ کاهو مناسب بود و هر چه در علاج امراض دماغی از کای حس شکر شده بکشد

علاج طنین میخی

که از کثرت سیرن خلا باشد اشربه و اغذیه مرطب سیرن الکیموس غیر شکر مثل سفاناخیه و قرقه و زیریاج و فالودجات بروغن بادام دهند و تقویت و مرطوب
وماغ ببطریات مناسب مثل روغن گل نمایند و آب یزکم بر سر ریزند و شیر بر سر و نشند و از مصلحات و استفرغاث و تعب و حرکات منع کنند و سکون و
آرام اختیار نمایند و در غذا توخ کنند و تغذیه خورند و روغن گل و دیگر روغنهای بارور و طبع شیر زنان و باروغن گل با سرکه و باروغن بنفشه و کدو و
گوش بچکاند و گاه گاهی بنابر بخت بر روغن بنفشه بچکانند و امان حمام مرطب نمایند و هر چه در علاج امراض و ماسخه پیسی گذشت بعمل آرند

علاج باقی اقسام طنین

اینچه در قبله علاج تب مشغول شوند اگر در تب اسباب بمران افتد محتاج به علاج بنمود و بطل تب را مل کرد و آنچه از تناول شایه خاری یا بخار انگیز
حادث گردد قطع سبب کنند و تعدیل خلط نمایند و بقول گیلائی علاج طنین حادث از حرارت رخمتن ادمان بارده بر سر مثل روغن بنفشه و بادام و کدو و
قطر روغن گل و سرکه بر هم زده و شیر زنان و باروغن و خیار و آب سرد تنهاست و آنچه بسبب جوش ریم یا حرکت گرم باشد علاج درم و قرصه گوش و گرم گوش
بر سوزیکه در مقام هر یک مسطور است باید کرد و آنچه عقب سر و بعد خواب بالای طعام و بسبب حدیث قی سخت و از دوقی ضرب و سقطه بر سر لاجی شود حسب
سبب به علاج امراض و ماسخه خاری و به علاج ضعف هضم قوی و علاج امراض و ماسخه ضربی و سقطی پردازند و آنچه از انقطاع اسهال قبل از وقت او باشد
احاده اسهال بسهل خفیف نمایند و شیخ می نویسد که اگر سبب این مرض ماده مندرجه در حال سرسام یا خلط غلیظ باشد باید که جمیع اشیا می مذکوره در
باب طرش بکار برند و ادویه مخصوص طنین حادث عقب سرسام و حیات خاصه قطره عصا و فستقین روغن گل یا سرکه و روغن سوسن و تدریجاً تا قی و دارند

قرصه واکله وناصور گوش

سبب قروح اکثر انفجار درم یا شوره گوش می باشد و خروج ریم بر آن دلالت کند و سبب کله ماده روی حریت اکال لحم است و هرگاه قرصه که شوناصور گردد علاج
اول تطبیق غذا و استعمال چیزی که از ان خلط محمود پیدا گردد از بقول لحم و اما نه تدریجاً حسب جسمی کیفیت معتدل کنند و از آنچه کیفیت نیر و افشانه باشد اذ ان
غذای غیر حاصل شونده پدید آید اگر کمال مقتضی باشد ناراشیه و مانند آن خوراند و تخفیف ریاضت پردازند و بقول رازی اما نه ماده اولسوی بینی بطوسات و لبسوی
و بان بنوا و مضمونات و اسهال قوی سازند یا کحل اولاً برای تنقیه ریم فستقین کینه غسل غشیه در روغن گرم کرده یا بنفشه کرده در گوش نشاند و یا آب گلاب
یا روغن تخم آن بنفشه و روغن گوش اندازند و فستقین بدان آلوده در گوش گذارند و بخوبی برک نمیدانند و روغن ریم گوش است و قطره زهره گاو از زروت شسته نیز برای پاک
کردن ریم نافع و یا بادیان نیکو فستقین غسل دوسه ماشه و قدری آب جوش داده در گوش اندازند که برای تنقیه چرک قرصه معمول است بعد از ان فستقین بشند آلوده
انزروت سوده بر آن پاشیده در گوش گذارند که برای اندال آن حجت و یا تخم کنوبه و انزروت مساوی کوفته بخته غسل سرشته فستقین بدان تر کرده در گوش نشاند که حجت
در گوش که با ریم و قرصه بود معمول است و گاهی قدری نمک مرکب لعل می آید و یا فستقین از کاغذ ساخته غسل زرده تخم مرغ غشیه انزروت ثم الاخوین سفید قلعی بر سقوطری
بوده بر آن پاشیده شب وقت خواب گوش گذارند و بهمان است بخوابند و اگر در وقتید باشد خاکستر افیون خسته با روغن مذکوره آمیزند و اگر محتاج به شستن و تحلیل باشد
منفرخته شفتالوی سوخته و مرکب و بهر دونه انداخته کرده عمل آرند که برای در گوش قروح بر آن سیلان طریبات ریم حجت بر آن لونیان است و قطره مرهم ابيض روغن گل
حکمرده بعد پاک کردن قرصه با الصل نیز نافع و یا مرهم سفید آب مرهم ریش و لعل آن را اندال لازم است که اول گوش را پیشه بر سر و سیلان بخوبی با استکانی از ریم پاک کرده باشند
بعد از ان در استعمال نمایند و در درات مخففه مثل انزروت کنند و مرهم الاخوین عصاره لخته الیتس بکار برند و یا کحل ریم مرهم انوبه بناده بگوش بندند و کذا نفوخ بر
طافوس خسته و کاند سوخته و شکرانی سوخته مفرد و مجموع نافع و ایضا برای خشک کردن ریم گوش است بضمه مرغ و قهوه مرهم و سوخته سائیده قدری در گوش
ویدن حجت و کوه چکانی و شکرانی خسته با ریم سائیده در گوش انداختن قریب نافع است و اگر کحل آب سائیده نیکم در گوش بچکانند و یا فستقین لخته غسل آغشته قلعطار
سوده بر آن پاشیده بگوش نشاند و یا کف دریا برشته در آب گلاب نشاند و یا گرم شب تاب در روغن گل سائیده بچکانند ریم را

که هرگاه درم حار و شوره گوش بشکافد باید که روغن گل که اندران ندکی مرافیقون گرداخته باشند در گوش چکانند و یا بکیرند از زرد و دم الاخوین کنند و مرشیان مایشان
 بار یک سائیده بصل سرشته فقیله قره کتان بدان آلوده در گوش نهند بعد از آنکه گوش از ریم با پنبه خوبان کرده باشند و یا خشت الحدید با یک سوه با سرکه بچوشانند و آنکه
 و آنکه از آن در گوش چکانند و در آن فقیله آلوده در گوش نهند و یا بکیرند از زرد و مرشیان مایشان و یا خشت الحدید با یک سوه با سرکه بچوشانند و آنکه
 فقیله بدان آلوده در گوش گذارند و اگر دست خروج ریم طول کنن این فاسد استعمال کنند بکیرند غسل ده درم سرکه خمر هشت درم و بر آتش جوشانیده کفها و دور کرده زنگار و درم
 سوده مخلوط سازند و فقیله در گوش نهند که این مجرب است و چون مرهم با سلیقون بفتیله در گوش نهند ریم نافع کند و قرحه گوش را منحل سازد و مرهم احمر معمول است
 مردان سنگ و زرد و چوبه نافع است شیخ المرکیس فرماید که قرحه گوش خالی از آن نیست که یا ظاهر محسوس باشد و یا عمیق بود که حسن بدان نرسد پس قرحه ظاهر را بر سرکه
 و آب یا بسکچین آب یا بصل آب یا بشرب یا بطیخ غسل و گل سرخ و مورد اسفنج یا پنبه تر کرده قرحه را برقی بشویند تا از ریم پاک گردد و بعد از آن آنچه بحففت باشد
 مثل زاج سوخته را مانند آن در گوش نهند و گاهی آب ریم را روغن شنداج نفع کند و اول آن است که ریم را منقش نکنند تا آنکه مفرط گردد بلکه واجب است که آن را بشویند بخیری در آن
 قوت جلا دهد باشد مثل مرور آب حل کرده بروغن گل نیخته و ایضا آب برگ زیتون بصل بطریق تصور استعمال نمایند و اما قرحه عمیق بعضی از آن قریب البعد و بعضی از آن
 می باشد و معالجه قریب البعد مثل قطره شیان مایشان بر سرکه و یا شیان گل سرخ و مورد و صبر در غسل شرب نمایند و گاهی قطره آب غوره خصوصاً با بصل میختمه نفع کند و همچنین
 آب برگ بید یا بطیخ و یا شربت فی سوخته و مرکب مساوی و شمر سائیده بصوت آهسته در گوش نهند که مجرب است و یا دم الاخوین کف دریا از زردت بوره کنی مرکی کنند
 شیان مایشان مساوی سائیده بر فقیله غسل آلوده بر آن پاشیده در گوش نهند و رازی نوشته که این همه آلوده را بصل و سرکه بر شند و گوش را بشرب کنی شش
 صبح و شام در گوش چکانند که این مرهم قرحه گوش را عجیب مجرب است و اگر قرحه با در و بود علاج جغت الحدید سوده با کثیرا نمایند و به محففات آلوده مسکن جمع آمیزند
 و این مثل استعمال قطره روغن بادام صبر و مر و کند و زعفران است و گاهی وقت شدت در دوا احتیاج است چنانکه فیون گردد و گاهی قرحه از زردت آنرا
 نفع کند و همچنین خسته بلبله و مار و هر دو سوخته بروغن خیر می دروی رخن کتان آهسته مفید است و قطره مرهم سفیدانه مرهم با سلیقون باهم مخلوط کرده نیز نافع و اما
 قرحه عمیق از آن بسیار در می است گاهی بهر سه شدن استخوان مفوی گردد و بر آن تسلیم مجری و کثرت زرد آب بود لالت کند پس شج کارد و مثل قطران مخلوط بصل مثل قطره غوره
 و یا سنگ پشت بشیر زان اگر غسل نیز آمیزند بهتر باشد و یا قواما و نظرون با بنجر تخم دو کرده فقیله ساخته بعد از تهیه چک قرحه استعمال نمایند و همچنین سارا و دویه و زرد و
 توبه درین باب توبال مس مع زنج و غسل و سرکه است و یا رنگ جغت الحدید یا خشت الحدید بنفشه بریان کرده مثل شربا سائیده بعد جوش کردن بر سرکه حتر مثل غسل گردد
 و گوش چکانند و گاهی حاجت بر مرهم زنگار افتد و این هنگام از آن کثرت چک باشد و آنچه درین باب متوسط است شربت فی سوخته بصل و غسل است و گاهی می آن مر
 زیاده کرده می شود و قوی تر ازین ترکیب مرهم زنگار است زنگار و ششورس هر واحد چهار درم آب کند نایک دقیقه غسل یک دقیقه استعمال نمایند و مرهم گاه هم بسیار کثرت نماید
 از استعمال فقیله و در زهره زنگار و تر کرده و یا قطره بل صبیان اتوی از آن خشت الحدید منسول مکرر بر تاب بریان کرده در سرکه بنفشه استعمال کرد است و اگر با ریم مرهم باشد فقیله
 علاج مفید است و عن گل یا آب کند نایک آب مطبوخ ماهی شور در گوش نهند و گاهی ریم با استعمال صبر فقیله زعفران بصل سرشته محتاج گردد و چون بهینکه بطبیت باد و طبعه خفیفه
 خفتش روغن گل در گوش نهند تا خشک نشد ساقه گردد بعد از آن آلوده بر زرد آب جغت الحدید که صبر نه نمایند بلکه منع تولد او تخفیف قرحه پروازند و بسیار
 محالین جلیه ساز گوش ریم کرده را بخره بندی کنند برای منع سیلان ریم از آن طریق از خواب بان طرف منع می نمایند تا ریم برای دفع متوجه نگردد پس سعی لحم رخو که در بنج
 گوش است مائل می گردد و در آنجا درم پیدای کند و بعد از آن برای چکانند علاج آن می کنند و سیلان ریم از گوش دفعی شود و ایضا در باب جمع گوش نوشته که اگر قرحه موط
 باشد حفض فیون بشیر عکروه استعمال نمایند و یا بکیرند با و ام مقشر است عدو لورق فیون کنند هر واحد یک نیم درم زعفران شش م قنده و مرهم واحد یک نیم درم و بر سرکه سائیده
 خشک کنند و هنگام حاجت بروغن گل آهسته در گوش چکانند و اگر ریم باشد بدل سرکه شرب یا عسل یا سکنجبین کنند ایلانی و جابانی نویسد اگر قرحه خارج منفذ صوت بیرون
 گوش باشد بخوبی که بنظر آید سنج یا پارچه لغسولات که در قول شیخ گفته تر کرده قرحه را بشویند و بر قرحه بدارند و اگر قرحه بنظر نیاید آن غسولات را هر روز در گوش چکانند چون
 پاک شود و در محففت بکار برند و این مرهم سفید با بفتیله و اسنگ یک یک بر روغن بنفشه بچوشانند و بر آن سرکه بنج جو اندک اندک نازند تا قوام او هموار گردد

در گوش چکانند

در گوش چکانند

در گوش چکانند

در گوش چکانند

در گوش چکانند

و یاد رغن مغز شسته شفا لوی تلخ با نهره کا که چکانند و غسل و سرکه در روغن گل بر آب آمیخته بگویم و در گوش چکانیدن برای درو گوش که اگر کم باشد نافع است و با آب گل شفتالو
آب برگ ترب آب برگ پودینه پوره ارغنی سقونیای انستینین زراوند درج هر واحد یک درم و در نه ترکی نیم درم و سرکه سائیده لکا بریزد و ایضا آب برگ فنج و شرفیه و
افیتیمون هندی و زنجبشت هر واحد سه ماشه سرخس قنیل شیم ارجوان بجزی سوخته هر یک دو ماشه روغن زیتونه فنج روغن بابونه روغن زیتون هر یک سه ماشه روغن
بافتن هشت کرت در گوش اندازند و یا شراب کهنه بفت ماشه غسل ده ماشه و نیم روغن بنفشه با دام روغن خسته فنج هر یک پنج ماشه با و با ایضه سنگ بشت
عدد سفیدی بر پیغمبر رخ یکدود و در ظرف مسی کنند بی قلی بچوب شرفیه تا چهار ساعت بخومی حال کرده و فستقین سه ماشه صبر و ماشه قطران یک ماشه و نیم سوده و پیچیده
بفتیه صوفی کهنه آغشته در گوش نهاده دست بر همان جانب داشته خواب کنند و بعد یک ساعت بیرون آرند که همه گرم بیرون آیند مجرب است و دیگر او و یه
قابل گرم کرد و صداع و دودی مسطور شده استعمال نمایند و بعد از درون گرم آنگاه بیرون کنند یا فیتله صوف ساخته و پس آن کوده در گوش در آرد و گرم و خفیه که
بدان آویزد بیرون آرند و یا بچکنی باریک سوده در بینی و منده و چون عطسه آید درین و بینی را بند کنند و سر را بر گوش غلیل کج نموده و عطسه بگیرند تا گرم بیرون
و بعد از آن تنقیه و باغ و حبیب ابرج و غیره نمایند و با اصلاح مزاج گوش کوشه و تنقیه بدن و در باغ پیش از قبیل اخراج گرم نیز نافع بود اگر قشر صباشت تولد گرم باشد علاج
آن نماید و گویند که اگر هزار بار در گوش رفته باشد گوشت را درق نموده زرد چوب کوبیده بر آن یا خیده بر گوش گذارند و یا در سرکه یکدود سوراخ نموده در
گوش گذارند و در بر آن ظرف آب مخازی آن دارند که بوی سیراز گوش بر آید بر آن چسب پس با استی آن سیراز گوش بر آورند تا آن هزار بار از گوش بر آید
اقوال بخار بر سر سویی می نویسند که قطره غده سائیده آب با دیان حل کرده و گذارند و ارشید شعان سائید بر روغن فیری آیمخته و گذارند آب برگ غار و روغن آن که
بول طفل نابالغ در پوست اناجوشانیده و گذارند آب عصی الراعی و گذارند آب لشرین و گذارند آب برگ گذارند روغن شکار الحار و گذارند روغن آیمخته و گذارند شاخ گوزن سوخته
آب با دیان و گذارند روغن سائیده بروغن با دام تلخ و گذارند آب دهن صائم و گذارند زیتونه بروغن میا بیه آیمخته و گذارند آب بروغن آیمخته و گذارند گل گرم بروغن بان
آیمخته و گذارند لفظ سفید و گذارند شحم قطره بروغن با دام و گذارند روغن آبرو و گذارند آب لقیع ترس تلخ و گذارند نشادر در شیر زنان همان و توتیای هندی سوده بر روی بیه مشسته
در گوش و بخور حب کا کج یا تخم کند نابالغ بر در گوش و فیتله اگل فنج ساخته و یا از طریق سیاه بقطران سرشته فیتله ساخته هر واحد قابل و درین گوش است
با و غسل گوید که برای گرم گوش آب که بر سر آیمخته در گوش چکانند و گذارند آب پوست درخت توت و آب برگ فنج و طبع خربق سفید بر سر که درم خربق و
عصاره انستینین و گذارند آب پودینه نری و اندک سقونیای سرکه جوشانیده در گوش چکانیدن و آب شیم و آب در اخور و آب ترب و افیتیمون بگوگرد و بوق
در زراوند و طویل چون سائیده در گوش و مندر کم داخل کنند و بچین خسته فنج و سرکه و آب حل کرده بود علی می نویسند که از اعصا لات و خصوصاً برای گرم
آب بچ کبر است و آب بچ فضا و آب کحک قاب برگ با صابون آب فنج و آب انستینین یا قطره لیون یا فراسیون و آب برگ بطم سرب یا برگ شمشاد یا برگ
صنوبر و خصوصاً چون آب سرکه جوشاننده و آب شکار الحار و آب خربق سفید یا فنج و یا افیتیمون یا مارا اصل با این چیزها و گذارند آب پیاز که مجرب است یا تخم پیاز
با مارا اصل و بعضی ملات و خصوصاً اگر در جوت اناجوشم آن گرم کنند و بچین یا فنج کبرانه یا آب و آب ترس صبر باب سبب گرم و قطره سوده با عا و قرصا
و این همه در گرم انج و اقواس و آنچه های گرم آرموده است این است که یکدود شرب و در نیم غسل سه درم روغن گل یکدود و در سفیدی و در پیغمبر نیم گرم در
خصوصاً کوده گوش پر کنند و بر همان گوش نکیه کرده ساختی بخوابند بعد یکبارگی بزود صون را بیرون کنند گرم بسیار بیرون آیند و گاهی می آید که گرم نفع می کند
و خشن آب کا بهر ما عوج یا انستینین یا طبع این هر دو یا بچین آنا آب بچ کبر یا آب در اخور یا آب بز و بخون بول مسن و باقی ساین گذشت الظالمی گوید که فیتله
و استنشق هر دو ای تلخ گرم را از گوش بیرون خارج کنند لیکن بهتر بنیاده بر شکر و شکار الحار و روغن بنفشه و سداب تخم شفتالو تخم شمش است آب مسن برگ شفتالو
قطران زرنج و قطره لیون را در نیجا فاصیله در دست صفت اقتباسی شده که اول قصه فیتله کنند و با فاصله سه چهار روز تنقیه و تلخ و عجب ایا ج و قوت نایا و
طبع انستینین یا مسطور و دوس و لیون نمایند بعد در فیتله اخراج و در آن گوش شد آن چنان باشد که اول طبع انستینین در نه و در مسن اهل و صقر
هر یک یکدود و نیم آنا آب شوریجوشانند که سوم حصه بماتر بالیده صاف نموده در شبانه روز هفت هشت مرتبه چکانند و پیغمبر کنند گذارند تا بموارد آن دخل نباشد

و چون معلوم شود که کرمها کشته شدند پس جهت اخراج آن آب برگ شفتا لود و سنبهالو و شرفه و افیتمون هندی هر یک چهار ماشه افسنتین صبر قطران هر یک سه ماشه حل کرده فیلد کافور مصری بدان آلوده در گوش گذارند و ساعتی بدان جانب تکیه نمایند تا کرمهای زنده و مرده بدان بچسبند پس بیرون آرند یکبارگی و با شرباب کشته یک توله غسل یکینم توله آب برگ نیب و دولوله روغن گل یکینم توله سفیدی و زردی بیضه سنگ پشت چهار عدد افسنتین سه ماشه صبر چهار ماشه بکار برند و با تلخه بر عسل و کندیش و روغن گل هر یک سه ماشه زردی و سفیدی بیضه کنبشک سه عدد لعل آرند و با سوسا از برگه خرمه که دو دوجوب گرفته باشند و ترپ سفید کنندش و غریق سیاه مساوی ساخته بگردانند که عطسه بزور آید و همه کرمها بیرون آیند و این قطره جهت اخراج کرمهای زنده و مرده بسیار مفید است آب برگ شفتا لود و کشتی و آب طبع فرس و زردی هر یک سه ماشه و روغن منه و عقرب هر یک چهار ماشه افسنتین و افیتمون و لاتی هر یک یکینم ماشه قتل از رزق سه ماشه بکار برند گیلانی گوید که بگردانند پوست خنظل و ندرنج مرغ و بادام تلخ جلی و اندکی سفوف نیا و کوفته بسره و روغن گل بچوشانند تا آنکه کرمها کشته شوند و صاف نموده بدارند بعد از آن بقره آتش کنند تا آب ازاله شود پس این آب بگردانند و بار روغن مذکور آنچنانکه در گوش چکانند و هرگاه حرکت کرمها ساکن شود بدانند که پاک شود و گاهی روغن مسطور تنها استعمال کرده می شود و گاهی این روغن این سرکه جوش کرده برای حیوانات که در گوش داخل شود می چکانند پس هرگاه حیوان پاک شود پاکه بیرون آید و اگر بقای اذان باقی ماند و روغن گل سفیدی بیضه با هم آنچنانکه دو سه روز در گوش نماند بعد بر فرق منس کنند تا جانی شکافه و اگر با حیوان سمیت باشد پس اولی از طریق فاروق و سائر تریاقات چیزی نیست بعد از روغن گل بگردانند و اگر از آن جانی شکافه شود بهتر و الا بگردانند تا کشته شوند و فاکستر افیون اندکی بر سر شنگار آنچنانکه با پنبه آلوده در گوش بگذارند که این در دریا ساکن کنند و اگر از آن زیاد شود و سبب خفت آن حیوان در دم ظاهر شود فصد مریض کنند و قطره او نمایند و از پستان زن در روزی بدفعات شیر بدوشند و در امر تریاق در گشت سازند پس اگر در دم صلب شود و در داخل گردد قیوطی بر روغن خرمی زنده بر آن کشته خرمه و از آنک زرد فای طب مغز استخوان کوزن انداخته خوب مخلوط کنند و بداخل بخارج گوش طلا نمایند و اصلاح غذای مریض کنند تا آن در دم داخل شود و ملاک مرورین حلیم

در اعانت خراج علیل است تا حدت پذیرد و هرگاه مدت پدید آید اصلاح او کنند طبعی گوید و دوی که در گوش پدید می شود نوعی می باشد یکی اغیر مشابیه کس کس و م سفید سیاه سر و احم الا صراط السبل و الا بوردانی در سرکه حل کرده صدفی که بر میل بچسبید باشند در آن ترخوده گوش را بر قی پاک کنند بعد ترس در ستمو نیا هر واحد یکدنگ از جنین یکینم دنگ برگ آرد و درخت نیم درم سائیده در سرکه حل کرده بچکانند و یک در راحت دهند و در آن روز شیش زن آن چکانند و عقب آن پاک کنند و با روز دیگر دوا بچکانند تا آنکه تمامی دیدان خارج شوند و بعد ازان اگر گوش خشک گردد بدانند که به شده و اگر زرداب ازان سیلان کند تو بال مس و دنگ کند و گاه راز و سفته شب پانی مرکبی هر واحد نیم دنگ سائیده و سرکه و روغن گل حل کرده بگوش چکانند و بعد از این دوا هر دم شنگار استعمال نمایند و گاهی برای قتل کرمی که در گوش خفته ستمو نیا تنها بر سرکه حل کرده و گاهی آب ترسین شنگه پس و سرکه آنچنانکه گاهی آب و ریای شوشنها استعمال کرده می شود

دخول آب سیاه در گوش

گاه باشد که در استقام و افسال صیانت گوش نکنند و هنگام رختن آب بر سر را بجای می نهند و یا غوطه زدن در آب بر آمدن ازان بر غیر استقامت باشد و بدان سبب آب در گوش در آید و این دوا در هر پنج گوش در و شدید پیدا کند و از وجود کرمی و وجع خفیف بعد غسل یا شامویی یا ریختن آب بچسبند و در بعد یک دور و زانان توان شناخت و گاهی اتفاقا سیاه در گوش داخل شود و اکثر چون سربان جانب نگران زنند فی الحال بیرون افتد و گاهی قدری ازان در صباغ سبب چسبند و اعراض رویه مثل تشنج و اختلاط عقل و عقل عظیم عارض گردد و بسیار است که بعضی شکسته و در و شدیدی شود و علاج چاره دخول آب در گوش آن است که بر پای جانیه گوش بپاشند و سر جان طرف داخل کرده گوش را بر کف دست نهاده چند لوبت بر همان پای بچسبند تا آب بیرون آید و اگر بر نیاید سر را بجای دیگر مائل نموده آب گرم در گوش ریزند تا بر شود پس کف دست بر آن نهاده و سر را بدین جانب مائل ساخته بر چند دفعه کف دست را چنانچه پند تا بر دوا آب بر آید و صاحب فرم گوید که آب را آب دیگر خارج می کنند بخوبی که در گوش آب نماند تا بر شود پس و فقه و اگر کون نماند که آب اول و ثانی هر دو بر آید و کذا زیت و روغن کنبه بگردانند و با ازان نهاده و در گوش بگذارند و بپاشند که در فقه جذب کند بعد از روغن با دوا یا روغن سوسن بچکانند و بسیار است

که سعال و عطاس از اخراج نماید و یا پنبه را بر سر جوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگردانند و یا جانب گوش را وین بخورانند و سر را بر یک میله نهاده خوب بمیخانند و یا بر چوبت
یا با دیان یا بر روی که بفارسی پیر گویند و امثال آن که خشک است و شعله ای بود بقدریک شب بگذرد و هر یک طرف آن قدری پنبه پیچیده بر روغن آلوده مشتعل سازند و طرف دیگر
پنبه نهاده و آنرا در گوش در آورند همچنان یا پنبه بر آن پیچیده تا آنکه هوا از داخل نباشد و هرگاه حرارت آتش بگوش نیک محسوس شود و دقت بیرون کشند که تمام
آب منجذب خواهد شد و بقول گیلانی پر نرم طپور صفار و خصوصاً از پر کوچک که در گرفته و از قصبه آن تا سر آن دو دانه تا بر سر قصبه اندکی ازان باقی ماند پس
با استگی آنرا در گوش داخل کنند تا بمق آن برسد بعد هر کس امتداد داده بیرون آرند و سر آنرا از آب پاک کرده بار دیگر در گوش داخل کنند و تکرار این عمل
نمایند تا آنکه آب تمام بر آید و این عمل بهترین اعمال و هیله ها در اخراج آب از گوش است و آن معمول طوائف کثیر از مردم است و بقول قرشی و تیسر وینا بگوید
که آنرا در گوش بکنند پس آورده پیشترند و مگر همچنین بعمل آرند تا آنکه تمام آب خارج شود و بقول طبری اگر از آب مرده نیتکه ساخته در گوش نهند و هر جا نهان گوش
بچسبند و بعد زمانی طویل آن را بیرون آرند همه آب نشفت کند یعنی خروجی را رسته های خام منقوش از لاس گرفته فقیله ساخته در گوش داخل کرده بگردانند و بهر آن
این عمل نمایند و گاهی از زرقه آب را بر می آرند و بخوبی در گوش کنند و عمود او بکشند که با وی آب منجذب می شود و بگویند گفته که اگر آب بسیار باشد
باید که بدان یا با نبوبه امتصاص کنند و اگر اندک باشد باید که بصوفی که بر سر میل پیچیده باشند نشفت کنند و در گوش چیزی از در آن مطلقه یا روغن گل یا سفیده
بعضه یا شیر زنان چکانند و گویند که قطره آب پیاز و کذا سفیدی بعضه و شیر زنان و داشتن پنبه در روغن گرم آلوده و بالای آن پنبه مبلول بر هم با سلیقون
و و نشیدن شیر زن در گوش نافع و خول آب است و یا آب ترب مع برگ یک حصه زهره چهارم حصه و غسل ششم حصه چکانند با لبلله گاهی انداختن روغن بادام شیرین
نیگرم مگر متوالی کفایت می کند و خصوصاً چون در دباتی ماند و علت زائل گردد و اگر در جبهه شدید پیدا کند پوست خشک باشد که لیل ملک با بونه بنفشه خطمی
تخم کتان اگر در جبهه زن آنرا گوش ضا و کنند و این با سر جو به گوید که بهر رو باه گذاخته در گوش که آب داخل شود انداختن فی الحال در دساکن کند و گویند
و خول آب گرم را قطره روغن گل یا بنفشه یا نیلوفر یا کعبه نیگرم بهر آن مفید بود اما حاصل هرگاه معلوم شود که آب در گوش در آمده و تداوم نکند و اخراج او نماید و اگر از آن
عافیل شود موی بابت عظیم گردد و تدبیر اخراج بسیار انداختن روغن و خصوصاً روغن بنفشه و عرق بنگم و گوش بس و تخلص کنند و شش چند بستر و بند کردن
و این و بیست بعد میل از تدبیر باطل بگیرند و سر که با آب پیور بکن مالیده در گوش بندند تا ساعت زمانی در آن بگذرانند پس بیرون آرند و با حجامت یا با حجامت چسبیده باشند
پاک کنند و با چند کثرت بدستور عمل نمایند تا باقی نماند و میل صاف بآید از آن جان چاشنی و روغن خیر غفار و مانند آن گوش بچکانند و اگر در لخمی و غیره جرات گردد تسلیس آن نمایند

سده گوش

بقول ایلاتی این سده یا مولوی باشد یا عارضی و مولودی سه قسم است یکی آنکه در استخوان مجری که دران سوراخ گوش می باشد صدمت بدون نشفت مخلوق گردد
دوم آنکه دران نشفت مخلوق باشد لیکن بگوشت مخلوق سوم آنکه بر ظاهراً نشفت غشائی است و می باشد و در داخل و مفتوح و خالی بود و این نوع سوراخ کردن طبعی زائل
گردد و اول و ثانی لا علاج است و سده عارضی بقول شیخ یا از اجتماع چرک یا از انجاخ و خون و یا از رویدن گوشت نازک بعد از قرصه یا از زخمی که در دل ریخته
و قوی حصه یا تخم یا داخل حیوان و درون آن دران و با از غلط غلط از ج منصب پرومغ که تقیه یا مجاری حصه یا مسدود سازد و بدان سبب نشان معلوم کنند
که دائم گوش و مسدود است و با است کاین بعد ریح شدید غلیظ حادث شود مخصوصاً از این سباب که اولاً حمادی اختاپ و در تقیه گوش نظر کنند اگر
اگر بران غشائی جلدی محیط باشد از انگشت دندان آسیب آن بسبب آن معلوم کنند غشائی خلقی بود و اگر دران لحم زائد یا تلول یا چرک یا خون یا صمغ یا تلول
یا حیوان محسوس و بیشتر آن باشد و اگر در تقیه چیزی بنظر نیاید پس سده گوش گرانی معلوم میشود و اما اگر گرانی گوید سده غلطی باشد و اگر تدریجاً نماید بر نمی باشد

علاج سده لخمی و غشائی و تلولی

سده خلقی اگر لخمی غار باشد علاج او صعب تر است گاه دران دستکاری لغع کند و گاه مفید نیستند و اگر غشائی ظاهر شود و چهل تریبوس غار را با لکه دقیق قطع
نمایند و ظاهر را با لکه سوراخ کنند تا که نشفت ظاهر شود و بعد در هر دو ادویه مانع انبات لحم مثل مهم زنگار بکار برند و یا بر فیتیه تعلقه را با شیشه بنهند و در لخمی عارضی

و تاولی اگر ممکن باشد قطع نمایند و الا برآمده بر بایند و جالینوس گوید اگر غریب سیاه بقدر خسته باریک کوفته بسمل سرشته در گوش گذارند گوشت زایل را
 بجز و با بدم باب گرم و نظرون گوش را بشویند بجره سس سوخته زرنخ سرخ و در سرکه سائیده قطره نمایند حتی که لحم و تاول را بسوزد و بعد از آن علاج
 قرص نمایند و حکیم علی می نویسد که اگر در اینجا لحم نابت باشد آن را بترانند پس در دریا صفر در آن موضع گذارند و بخبر کتان بپوشند و اگر درم حرارت
 عارض گردد شیاف ابیض بگلایب حل کرده استعمال نمایند و اگر حرارت داخل ثقبه بود شیاف در گوش بچکانند و اگر در آن موضع نزف الدم عارض شود
 بخرق گوش پارچه مبلول بگلایب سرکه زنده و آب خوضه یا آب عصی الراعی یا آب غلیق و مانند آن در گوش بچکانند که خون بسوزد و انشاء الله تعالی
 و اینها او گوید که از علل جات این فصد و استفراغ است حسب قوت مریض و تسکین مزاج او و بعد تسکین مزاج بگیرند خرق بکنیم و انگ روغن عرق
 و درم و قنار الجمار نیمه و انگ یک نیمه و انگ همه را سائیده بروغن عرق حل کرده بفتیله آلوده در گوش بچکانند که این لحم نابت یا تاول تحلیل
 کنند و اگر این کفایت نکند اندک تریاق الاذن بروغن عرق گذارند بر فتیله پنبه کشته استعمال کنند و گاهی در نبات لحم قلع قطار ولون و خرق مساو
 سوده بطریق درو بر آن استعمال می کنند و ثقبه را بند نه کنند تا زرداب سائل شود و بر شکلی بخوابند که زرداب در گوش باقی نماند و اگر لحم نابت
 زائل شود مریض را سمل اگر تنقیه و الحام منظور باشد و یا مریض زکات را اگر تنقیه زیاده مطلوب بود استعمال نمایند و اگر الحام بیشتر خواهند مریض را جدا و اگر بربند
 و مریض کبیر مؤلف ما نافع ترین مرام درین بسیار است

علاج سده از دخول چیزی در گوش

در روغن گل یا سوسن یا فیری و مانند آن بچکانند پس اگر آن چیز چه آن بود که در گوش موده باشد در آن از روغنهای که فسخ نماید بچکانند پس بآله
 برقی برارند و اگر حصاة یا نواة باشد روغن بادام تلخ یا زیتون و غیر آن بیکم بچکانند بجز بیدستر و یا صبر بکنندش به واحد یک چه تخم گل و چه فایا
 تا س تنگ شود یا با لؤلؤ فیتله کاغذ غیره عطسه آورند و وقت عطسه دهین و بینی بگیرند و سر طرف آن گوش مائل سازند و یا بر سر میل صوف یا پنبه بچیده
 و بقی یا سریش بر آن آلوده اندر گوش دارند و بنگونه رسانیده آهسته بکشند و یا از زرافه بکشیدن عمود او را آورند و یا بعد از آن بپایین می کشند
 و اگر گوش درم کند علاج آن بادویه مناسب درم نمایند و گاهی بعضی از جوب در گوش می افتد و بسبب تری موضع متفنج میشود و اخراج آن مشکل می گردد
 درین صورت از مشق باریک در آن حساب اندک سوراخ کنند و از اجزای او آنچه جدا گردد و بنقاش بر آرند و احتیاط نمایند که آنچه در گوش تشبث
 نه شود و در اخراج آن مبادرت کنند تا درم و وجع و تشنج عارض نگردد

علاج سده خلطی و ریخی

هر چه در روغن گوش ریخی و در طرش و طین ریخی گذشت بعمل آرند و ایضا تقطیر روغن سوسن یا آب زهره زنگار و آب چغندر نافع است و آب
 شنبلیله و آب فلفل را خاصیتی است در ازاله سده گوش و بقول صاحب کامل و گیلانی اگر سده از خلط غلیظ باغی باشد باید که تنقیه سردی و سمل بلغم مثل
 حب ایاری و حب قوت یا با بعضی ایاریات که با مثل او فاذا بکشد اگر مزاج و سن و فصل مساعدت کند بسیار از آن غرضه با یاری فیهرا و سکنجبین آب بیکم کنند و یا
 خردل فارسی و پودینه کوی و ماشا و مانند آن باریک سائیده با محلول یا آب موی مطبوخ آهسته غرغره سازند و بکنندش و شونیز و صبر عطسه آورند و
 بعد تنقیه دماغ در آب سداب و مرزنجوش و تمام مطبوخ یا معصور از تازه آن اندک جاوشیز و چند بیدستر و فرقیون بقدر قوت مرض و احتمال
 مزاج مریض مخلوط کرده در گوش بچکانند و یا آب مطبوخ فسنجین چکانند و یا بیکم بزرگ پوره ارمنی و خردل و باریک ساخته بسرکه سرشته بفتیله در گوش
 بچکانند و یا چند بیدستر و خرق مساوی زعفران برابر هر دو باریک سوده بسرکه آهسته در گوش بچکانند و یا بفتیله استعمال کنند و یا روغن نارون بچکانند
 که آن تلطیف خلط غلیظ گوش و تحلیل او کند و یا روغن سگ که آن نیز نافع است و یا اندک فلفل سوده در روغن زیتون خالص میخته اندر گوش
 بچکانند و سوسنی گوید که تقطیر روغن سداب و تخم ریخی یا سوسن در قتیق سده گوش مجرب است و تقطیر روغن شمش تلخ و روغن شبت و روغن

بچکانند

حق ترش روغن خسته خوج در روغن خردل و روغن بادام تلخ و کنایه برنج پخته و باخود مطبوخ بمات هر واحد فتح سده گوش می نماید و با بخار پخته تقویه
هر چه عمل باشد مثل سر در روغن سید انجیر نظرون و غیر آن که مذکور شد و گوش چکانیدن مفید است

علاج سده و سخی

روغن بادام تلخ نیم گرم در شرب بچکانند و صبح در حمام بر زمین گرم یا تابه او گوش بدارند تا آنکه چرک بگذارد و دوبار بخار آب گرم انگباب نمایند و یا گوش را
بر بخار طبع یا بونه و اکلیل بنفشه و غنبل شعلی پنج لاله هر یک یک توله در ظرف گلی چوش کرده یا سلطانی و یا بظرف توله دار و روزی دوسه مرتبه متواتر
دارند تا دیر و همچنین در شرب چون سر و شود باز آنرا گرم کنند و روغن عرق نعنه بنفشه بادام و سرکه کهنه بر آب آهسته نیم گرم چکانند و بر جانب مخالف بخار پخته
تا نرم گردد آنگاه در حمام رفته غسل نموده گوش را بر تابه آن نمهند و الا با کم استغی گوش چرک بیرون آرند و با سست که نفوذ قراج در آن نافع آمد و همچنین
قرمانا یک شقال پوره ارمنی نیم شقال عسل انجیر سفید بمقدار یک دران ادویه سرشته خود از آن فیتله ساخته در گوش نمهند و یا دهر بروغن فراسیون
آهسته یا آب فراسیون بچکانند یا پوره ارمنی یا در سرکه حل کرده بگذارند تا جوش او ساکن شود و روغن گل آهسته قطور نمایند و یک روز بگذارند پس
گوش را پاک کنند یا بوق یا بخیر خم و در کرده آهسته صاب ساخته در گوش نمهند و در سوم بدارند که همراه او چرک بسیار بر آید و گاهی درین قرومانا و یا بخیر
می افزایند و آنچه قوی ترست قطور آب برگ غنفل ست یا بوق و زرنج مساوی و در شرب سرشته در سرکه بگذارند و بگوش چکانند و ساعتی بر آن صبر کنند
بعده با ما و اعلی یا آب گرم بشویند و یا فیتله از کاغذ مصری ساخته خم حل و سبانه بر آن هر یک سه ماسه در روغن عرق نعنه نیم گرم چکانند و گوش نماده
سه روز بگذارند و روز چهارم یک دو لحه در آفتاب گرم نشانی بزنند و فیتله بیرون آرند چرک تمامه که آخته بفتله آلوده بر آید و بار دیگر هرگز جمع نه شود
و بقول شیخ قتائل قوی استعمال کنند که بعد استفرغ و از آنجمله فیتله در زیت و روغن بایونه و روغن نارون آلوده است و بهترین چیزها که سده و سخی
و غیره را نافع است انیسست که فیتله از حوت و بوق و در سرکه ساخته تا سه روز آنرا در گوش بدارند پس خلج کنند که چرک بسیار بر آید و آبیانی خردل بجای حوت
نکاشته و در کتخه خمندی وزن حوت یک جز و بوق ربع جز و سست و نوشته که در آنجی خشک سرشته فیتله سادند و محمود در سنایه الغرض گفته که
هر دو دمای مذکور مساوی گرفته با یک سوده و در عسل آمیزند و بر فیتله طلا کرده در گوش سه روز بدارند و هر روز تجدید فیتله کنند و همچنین قتائل
بسل مفید و آنچه قوی تر از آن است و چرک بآرد و عصبه با از خلط غلیظ نیز پاک نماید قرص خرق است و شنه آن در علاج طرش بار و در قول بوسل
مذکور شد و گیلانی می نویسد که صبر در گذاردن هر واحد نیم اوقیه زراج ربع اوقیه ساسیده قرص سازند و وقت حاجت بر سرکه در روغن گل سوده در گوش
چکانند و یا بوق با یک ساسیده و در سرکه آهسته و در سده که از خون جامد باشد آب گندنا و سرکه بچکانند و آب کرب با سرکه یا عسل آهسته نیم گرم چکانند
نیز خون را که در گوش بسته باشد بگذارند و قطور نیمه بایه گوش سرکه همین عمل دارد

سیلان رطوبت از گوش

سببش در اطفال کثرت رطوبات لبنی و دماغی است و غیر آن حوادث ماده و گاهی بعد از صربه و سقطه بسبب از عالج رطوبات یا بعد قرصه عارض گردد و علاج
اول تقویه رطوبات بروغنا و ادویه جاوید طوبیت چون انزروت و زفت تازه بروغن گل و مر کنند بعد از آن تحقیق او بصبر محلول در آب بارتنگ و
حصص و مرکب و حب الاس شنبه زرنج سرخ و یا برگ قنب عسل نمایند و اگر از و بار یک ساسیده بر سرکه که نه جوشانیده تقیه نمایند رطوبت مرق که از گوش سائل
شود قطع کند و قطور روغن زیت که در آن خنافس نج عکبوت و منطوریون جوشانیده صاف نموده باشند درین باب مجرب است و کف دریا و یا شنبه و یا
و ج سوخته با یک ساخته یا شیدن نیز رطوبت گوش را باز دارد و یا سبانه بر آن ساسیده و گوش اندازند و بالای آن قطره چند آب لیمو چکانند که رطوبت
باز آید و بدو و در شود و دیگر ادویه تحفه که در قرص گوش مسطور شد نافع است و بقول سیدی قطور پوست انار با آب جوشانیده و کنایه پوسست
انار ترش و در شراب پنجه و کنایه برگ مور و برگ بارتنگ قحاع گل سرخ هر واحد بر سرکه جوشانیده و کنایه زهره و کنایه روغن بادیان و کنایه عسل و نمک اندرانی

منفع بلغم و صفای کوفت و هلدی و کفک بیخ اندامین و دیو و کوفت بآب ساینده مفید و گاهی این ضاد در دم بیرونی گوش بعد بفضله زو و بمل می آرند و ضاد برگ
دور شده می که نبات مشهور است با قدری نمک سنگ ساینده نیم گرم نموده و کذا ضاد و فلفل بسیار تخم کر بله و غیره که در علاج درد گوش بار و در می گذشت
کنج پنس ساینده یک گرم نیز نافع در دم پس گوش است و در در دم پس گوش و زبان گلو و دومی شانه و دهان سر که چاقیه عذاب است نیز زرد عنب الثعلب
پوست بلبله کابلی و شانه عده مداف نموده شده داخل کرده می دهند و غذای خنک الحاصل چون درم تحلیل شود و ادویه منفعی مثل آن گذارند با سبکی
در آن انجیر خشک جو شانه عده باشند و زیت آمیخته بنزد و یک گرم ضاد نمایند و یا آرد با قلا در آب کرب و آب مسوس بنزد حتی که غلیظ شود و اندکی روغن گل
آمیخته بر پیچیده کنند نهاده بر بندند و اگر مشکاف حاجت انداخته تا خیر نکلند و بعد اخراج ریم ادویه منقیه بر آن گذارند اقوال فضلا مسوی می گویند که
منز ساق گوزن و کذا من ساق بقر و کذا سر گین بقر و کذا انجیر تنبا با شرباب بخت و یا انجیر و ایر سا و نظرون ساینده و کذا آرد با قلا و حله و کذا در قوط
کوفت بر سر که در روغن گل و کذا فولا و کذا نخود سرخ سوده مطبوخ و کذا دلیق و روغن و موم مسا و سه بخت که مجرب است و کذا زعفران و کذا انوروت
سهمشال زعفران یک نیم شقال خمیر آرد و شقال و کذا اشته و کذا انجیر و کذا تو در می بسل و کذا ایر سا دار و سلم و شرباب کذا خطی شرباب یا عسل بخت
و کذا پوست پنجه که و کذا علب الثعلب بخت و کذا مقل ازرق و کذا فراسیدون و انجیر ساینده و کذا وردی و کذا تخم کتان بسل با نظرون و کذا
آمنیقین و کذا صدف صخایر و کذا کوفت و کذا برگ فرخشک و کذا حلف مطبوخ و کذا آب حشیشة الزجاج و کذا پیشک بنزد و آرد و کذا شرباب یا سر که بخت و کذا گل
قیو لیا بر سر که و کذا ترس سوده بر سر که و کذا خون ابن عرس و کذا کشیز منبر و مویز سیاه و کذا پنجه عصاره و کذا روغن نار دین بختی الثعلب سوده یا حنا
سوده آمیخته و کذا بخت خام و روغن گل آمیخته هر واحد نافع اورام پس گوش است بولس گفته که این مرض در فرد که متصل گوش است از ماده منفذ
و مانع در بعضی اوقات که متحقق در آن باشد می افتد و گاهی آن فضلا از سایر بدن در حیات و بحران می آید پس گوش جمع می شود و اذن درم پیدای گردد پس
می باید که اعانت طبیعت نمایند و معالجه موضعی با دویه جاذبه مواد کنند و بر آن مجنه بچپانند و با انواع متصل استعمال نمایند زیرا که اگر فضلا بعین رجوع کند خطر عظیم باشد و اگر
طیلاج بیرون آید و آن را در دم و مسر با حرارت پدید آید باید که با صند سکون محل مثل ضاد آرد و یا آرد گندم یا آرد جز کتان شرباب عسل آبیکه در آن حله با خطی
یا با بونه بختی باشد و یا بختی و پیچ بی نمک ضاد سازند و اگر کثرت خون نیز ظاهر بود باید که تنقیه بقصد عروق نمایند زیرا که قوت قوی باشد و اگر درم تحلیل
شد و ادویه مؤثر ریم مثل آن گذارند با آب مطبوخ انجیر خشک زیت استعمال کنند و دومی معمول از خشکار خرم بعل آرد تا آنکه ریم کند پس بدای سحلی
سملین و تنقذ از قوم اخراج ریم نمایند شیخ المریس می فرماید که در اورام اصل اذن از تبرید در دوع احتراز نمایند اگر ماده منصبه فضول عضور بلیس باشد
و الا سیما در بخرانات اعراض عضور بلیس مانند آنکه در بحران لیتر غرض عارض می شود پس بفضول اهتمام بطیلاج او نمایند از جهت استحقاق علاج درمی نقبض و سع
در ابتدا پس ترکیب پس تحلیل صحت بلکه واجب است که ابتدا نمایند و خصوصاً هرگاه این اورام در حیات و اوجاع سر عارض شوند با اعانت حذی
سوی درم بحر حله و اگر چه مجامع باشد بشرطیکه ماده منصبه شدیداً لا بختاب نباشد و نیز او است که تحلیل ماده نمایند بقصد اگر احتیلاج او باشد و اگر ماده
شدیداً تحلیل لا بختاب بود و طبیعت بگذارد تا در دشتید پیدا کند و اذن تب زیاده نگیرد بلکه اگر دینیا وجع شدید باشد اقتصاد نمایند بر دوی مرغی و
سکن و انجیر حار رطب بود و اگر از ابتدا درم باور شدید باشد به کفیات خالص اگر خفیف بود بر کما و کما اقتصاد و روزند یا موم و اخلیون بکار برند و اگر
در دشتید بختی نباشد و درم ظاهر شود چیزی که جامع میان تعزیه و اخلاص و انضاج بود مثل گندم و تخم کتان کوفت شرباب عسل یا آب حله مطبوخ و قوی
با بونه ضاد نمایند تا برفق تحلیل شود و چون معلوم کرد که درم تحلیل می شود بلکه منفعی خواهد شد پس بختی که اخراج ریم نمایند یا تحلیل لطیف اگر ممکن باشد
یا عقیق اگر چه بشود و در اصل شد و انجیر بعد شکاف یا منظر ریم با اذن علاج کنند و دوی سملین است و انجیر و نوافق است مرض بختی و تحلیل و و خاصیتی که در آن
است سر گین پیش به پیچ بطور یا پیچ با کبان است و ازین قلیل است لوره و کفک پیچ ماده گاوی بکاف نامور و احتیلاج بکاف کثرت و دوع بسل یا پیچ
کنند است یا انجیر مطبوخ یا آب دریا و یا اشق تنبا یا بیدار و پیچ و کچین زلف رطب و قفل بچک خانه زنبور عسل و سید ساسانه و منفر گا و کوسه

حاکم شانه و سوراخ گوشت مرده این اجزا را بر سبب سارند علق البطم زفت حبیب هست مویخ صمغ کون فلفل سیاه کون برود که خانه بکس غسل فرو بمانا کستر
پوسته چرخ کبر عاقر قره ها بکون میش و بز و شحوم و خصوصاً شحم خنزیر و زبانی و بزکوی سیاه برای سوداوی و همچنین باغ باکیان که کبک ماده گا و مرغ ماده گا و و
خصوصاً دشتی و ادهان بارده برای ماده گرم مثل روغن گل و بنفشه و حاره برای ماده سرد مانند روغن سوسن و شبت و بابونه و بیدارنج و هرگاه این ادرام
مشکل گردد مرهم را تیغ نافع بود و صمغ حبیب صمغ و گیلائی از طبری نقل کرده اند و رمی که در حصول اذن پیدای شود صلب گردد یا نه عظیم می پذیرد و گاهی
از غریبه دلمه حادث می گردد و گاهی از انصباب ماده و اکثر اطباء درین مورد و قسم این درم فرق نمی کنند و در ابتدا بمهر دات و در ادغات ماده ضامومی نمایند
در مریض از این تدریس بسبب رجوع ماده بسوی حلق و عضلات داخله و آلات تنفس بپاک می کنند و واجب است که در ابتدا برای این ورم که از تنفیه یا طهر
یا نفع حادث شود بدوای مرکب از مسکن اطم مثل موم روغن و مهرده محلل باشد کاستی و اگر جو و صندلین ضاموم نمایند و قبل ازین جمله بادت بفسدند
اسهال کنند حتی که درم تحمیل پذیرد و اگر درم از انصباب ماده سر یا اعضایی داخل باشد واجب است که تضمین نگیند یا ششای که ماده را بسوی
خارج مایل سازند مثل روغن بنفشه گرم کرده و صمغ ترش مضروب روغن و یا تخم مرو سفید و قوق بحسب ارشاد مضروب بزدی بقیه اندکی از روغن خیری
و یا گندم مطبوخ بشیریش حتی که مثل خاک گینه گردد و مانند اینها اگر باین تدریس جذب ماده حاصل نشود محاجم کبار بران گذارند و امر بعضی او کنند تا آنکه ماده بسوی
خارج تدریس گردد و هرگاه یقین حصول ماده و غلظت و نضج آن شود درم را شگاف دهند و آنچه دران ریم باشد به بندش و بنادون رقابله
عصاره پیرون آرد و چون ماده پاک شود و حرکت فکین بر مریض سهل گردد اول بمهر اتم لینه بدهد و هر گاهی که خشک کند علاج نمایند و مریض را از حرکت
و سخن بسیار منع کنند و علاج درم که در مثل این موضع حادث شود صندل علاج سازد و ادرام سد در ابتدا و هرگاه جماحت خشک گردد یا نه و صلابت
حوالی جماحت باقی ماند بمهر اتمی که دران شحوم داخل باشد ضاموم نمایند و اگر با ورم تب باشد برگ رنگ برگ حماض هر دو در سر که تو یا شراب بنفشه ضاموم کنند که
تحمیل تسکین دهد و درین همه علاج واجب است که در سوراخ گوش فیتله معلول در نیل بسره حاکم و روغن گل میخند و بنده و بهترین اشیا و تحمیل صلابت
اصول گوش به اقرباً نماید و نفع این ضاموم است که نیل یک جز دو جز کستره حارون پنج جز بموم روغن آمیخته ضاموم نمایند و گاهی این صلابت را بطین الحار مطبوخ
بآب دریا حتی که آب بسوزد و طین باقی ماند ضامومی کنند و اگر در نیابت شدید نباشد تضمین و تیغ بر روغن زرد کنند نیز صلابت پنج گوش را تحمیل کنند
چهر جانی و ایلاتی می نویسند که اگر این ورم سوداوی باشد علاج اول چرخ بای سودا باید که چون درم کافوری و آب جنب الثعلب ورم زیاد نشود و هر سرب یا
آب کشیز تر سارند و تنفیه بدن از ماده سودا بطبوخ افیتون و مانند آن نمایند تا شیب گاهی درم در رزمه گوش حادث می شود و گنده شده مندر بخدایم می آید
و دران بعد فصد و مسلات همچون عشب همراه عرق غناب الثعلب و عرق گا و زبان و مشرب انا را مفید می افتد و دیگر ادویه مصطفی خون نافع

قلاع اذن

عبارت از جراحت و شقاقی است که در پنج گوش حادث گردد و چرک و زرقاب ازان ترشح نماید و بیشتر این درم از اطفال عارض می گردد بسبب رخاوت جلد
و افراط در می بشیرا ایشان بسبب انصباب غلظت کال حریف یا مالح است بدان موضع علاج جماعت بین الکتنین نمایند و یا برنج گوش زلو بچسباند و اشربه
بارد و طب مثل پیلا و زرنفشه و غناب بنوشانند و تلین طبیعت نمایند و اششای حریف ترک کنند و شقاق را بشیر تازه بشویند و بعد از آن مرد است که سفید
کرده که در کنگل مندر و قبل از برگ حنا و پنج پده و کات هندی سفید و گل رسی و دم الاخوین و مانند آن که مقوی عضو و محففت باشد بپاشند و ورمی که
بیشتر است شحوم و دهن و برای فصد استعمال می کنند با بول کدک یا آب گینه ضاموم یک لخته سوزش می نماید لیکن بغایت مفید است و دیگر
جمادات رطبه را نیز نافع و اگر منفرجه گردد و سوخته منفرجه نمایند و سوخته پوست که سوخته دم الاخوین سفید اب قلعی گلنار و روغن تخم کوفتی کوفتی
ببخشید بشیر زنان حل کرده در اوان بالند که مثل مرهم شود و طلا کنند جهت قلاع اذن محب است و اگر اول موضع را از آبی که دران بهر جوشانیده
باشد بشویند بعد سفید اب دم الاخوین گلنار فارسی سوده و در کنگل نیز چرخ زرد و پوست انار گلنار زرد و زرد قلع طار ازاج ماده و تو بال مس هر دو

یک شقال مرکب در قلعندریان ششک فی هر واحد نیم شقال ساینده محففت قوی است و کذا انزروت بسد کف دریا پور که از منی و دم الاغویین که از شکار خبیث است که در
 مدبر بسد کف نافع و در هر صومری دایض هر دو نافع اند و طبری گوید هر جاعه ای که در پنج گوش حادث شوند در آن خطر عظیم است و هرگاه از رقی می شود و در می کشد
 پاک می نماید پس هرگاه جراحت در اینجا واقع شود واجب است که قصد سرو نمایند و تلپین طبیعت بخشنه لعین کنند و در این باب این مرهم علاج کنند که بهیط پیس
 مالکیان دروغن گل موم و قدری شکار و سفیداب قلعی همه را آمیخته در باون رصاص حل کنند و حوالی گوش طلا نمایند و از حرکت غنیفه منع کنند و بعد
 روز هفتم بجراحت نظر کنند اگر قحل یا بس ناید سفید که بریضه و روغن بنفشه برای جلیب انبات لجم در هر صوم مذکور زیاده نمایند و اگر رطوبت زیاد از مقدار
 واجب باشد این مرهم استعمال کنند بگیند موم و روغن زیت و مردار سنگ مقدار وافر و راتیج و گلزار بقدر آنکه در باون رصاص بهمانند و سرکه
 داخل کنند حتی که مستغنی و سفید گردد گوش را بان طلا نمایند که منع درم و تسکین حرمت جراحت و از آله رطوبت و انبات لجم مذکور را بجای آن نمایند که اصول اذن
 درم کنند چون دم کند و سرخ گردد و برید او با شیا می گویند و سرکه و روغن گل و شیر زنان مانند آن گوش چکانند و با نشا میدارند و شیر که در موم نمایند و از حرارت قهار بداند

رض اذن

که مجازا که اسرار الاذن نیز خوانند و آن عبارت است از کوفته شدن و شکستن غضروف گوش بسبب سیدن ضغط یا وقوع ضرب قوی مفرق الحال است
 علاج بعد تصدیق فال یا با سلیق و تلپین طبیعت صبر و ثبات درم و در و دانگ مناشد و اقا قیاهر واحد یک درم و راتیج و و دانگ مناشد درم ساینده
 ضما و کنند و در نسخه حکیم علویان روغن تخم عوض راتیج است و نوشته که این ادویه بسفیده بهیضه آمیخته بر پارچه کتان آلوده بدان ضما نمایند اگر که اسرار
 از داخل بود و میل بجای نماید ضما در بیرون نمایند و اگر که از خارج و میل بسوی داخل باشد ضما در داخل گوش سازند و اگر که اسرار با فنج با گوشه
 آن ظاهر گردد ضما در هر دو جانب داخل و خارج کنند و ضما در صبر اقا قیاهر بسفیده تخم مرغ سرشته و یا مغز نان حبس سرشته بقول یاقی و شیخ میرزا فنج
 و کنند تنها هم از ادویه نافع رض اذن است و ضما کنند محلول بریت و یا زفت با شیر و یا زهرت و کنند و یا مرد صدق مکس نفع می کند با شیش گوش که
 ضما در پیاز بلبلوس بسویق یا برزدی بریضه آمیخته و یا کبریت بسرکه و غسل با تخمیر گندم یا بعسل و خمر آمیخته نافع شیش اذن و بقول یاقی ضما در لجم صدق و
 یا امیاشا و مرد رویا لجم صدق و کذا اسفیداج رصاص نافع رض اذن است با لجم لجم صدق روز ضما و بر فن تمام جدا کردن بطین حرطه کنند و یک شبانه روز
 بگذرانند و بقول گیلالی اگر خون درم باشد بهسم کوفته یا بخند روس باب جوشانیده ضما نمایند و سنا و ارست که درین مرض اضمه خفیفه بدون باطل
 یا بر باد خفیف باشد و در گوش صوف مبلول بروغن گل مندا که در خفیف باشد و اما چون رض قوی بود و در بدن استلا باشد که اذن نفوذ درم چشم و
 نواحی سر و پس قصد لابد است اگر نافی نباشد و تلپین طبیعت نمایند بعد سائر تدابیر آن بعمل آرند و اضمه مذکوره استعمال نمایند و بعد از آن
 با ششک گشاده نظر کنند اگر مثل ورم ظاهر گردد و درون فرد بسایند و تلپین رضی آمیخته از داخل و خارج ضما کنند و اگر درم داخل اذن پیدا شود و سرکه و روغن گل را
 به شیر و فتران خوب با هم آمیخته بچکانند و دیگر قطرات که در درم گوش گذشت بکار برند اگر اذن ده شیش نماید بر این مرهم بر انمال گذارند و مع بطین و زیت می باشد که بجز
 و بجزه فوج اول فوجی از موم پیس طبیعت کنند و بهند و بر ششک باشد که این ادویه آمیخته فرود آرند و بالند و این هم مخصوص اعضا غضروفیست گویند که این مثل علاج پذیرد

انقلاب اذن

یعنی بر آمدن گوش از موضع خود بسبب جذب قوی و یا درم و یا ریاح ضاغط علاج برای اماله ماده قصد با سلیق نمایند و در آن بهوضع خود بهمان است
 کنند و رفاه نرم نهاده بعضا به برینند و بعد هر سه روز یکبار بنده تا آنکه مستحکم شود و اگر بعد از آن در دباقی ماند بغیر و طی مرکب از پیس لبا و روغن گل
 که در آن آب برگ خطمی و خبازی و آب بزر قوطنا و آب جوده کرده و آب کشنیر انداخته تسقیه نمایند و تریخ سازند و در سوراخ گوش نیز نهند و اگر در
 ساکن نشود و نان جو خشک در آب تر کنند تا نرم شود قدری سرکه و روغن گل بر آن بپاشند و مثل ضما ساخته برینند

هرپ اذن

چ

وآن حالتی است که گوش منفرد شتازی می گردد از شنیدن و از عظیم و حاد سبب ضعف قوت نفسانی در دماغ تباهه و یا ضعف قوت فاعله بسوی سم فقط نیست
این مرض بحال سمع مثل شدت قوت سمع است بحال سمع علاج تقویت دماغ از اطراف قنات و خمیر حیات کنند و اندیزه و شومات و مروتات و غیره مقویات
و دماغ بکار برند و آنچه در علاج امراض دماغی حادث از ضعف دماغ و صداع ضعف دماغی مفصل مسطور است حسب حاجت بعمل آرند

امراض الف

بیماری بینی و آن نوزاد در حال است یعنی چشم و قنات و زکام و زلزله و آورام و شور بینی و قروح و تا صدور الف و تباهه الف و از بیان و سرطان
و عظام من ریح الف و حقایق الف و حکم الف و احتباس شش و رالف و سده و فیثوم و فغان و بدان الف و انتفاخ الف و انقباض الف
ترشح می نماید که بعضی بحالتی می باشد که بینی نیستند مثل غار و اطلیه سرو یعنی از آن اختصاص بینی دارند چنانچه بخورات و سوطات و شومات
و نشو و نما و نفو و هر کسی را که حاجت بسو و ادویه افتد باید که اول دهن خود را آب پر کنند و اندک بدین نزد و بر پشت بخوابد و سر را بسوی پشت
مال کند و خم سازد پس روانه را با انگشت و گاهی بعد استعمال این ادویه در سر سوزش پدید می آید و در صورت اگر خود بخود رفع گردد بهتر و اگر و غش نباشد
و روغن گل و شیر زنان در بینی چکانند و اگر دمای سوط بسی حادث و حرکت باشد وقت سوط بخون ارچه باب گرم تر کرده بر سر بند و پیش از نهادن
هر چه بر سر بند و روغن گل یا کدویا روغن خلافت ریزند و اگر سبب مرضی از امراض بنوعی مزاج دماغ باشد با شربه و اندیزه و لظولات
و اطلیه و شومات و سوطات و مانند آن که مضاف سبب باشد تبدیل مزاج نمایند در سانجی تی تنقیه و در نادی بعد تنقیه به آنچه در علل امراض
دماغی مفصل مذکور شده باید که در نظرات و اطلیه و اندیزه و در مقدم راس باشد

ششم

عبارت از بطلان یا نقصان قوت شم است و آن بر دو وجه است با بطلان و ضعف از حد شیب و بدو یا بطلان و ضعف حس یکی از آن هر دو
هر دو صورت مرض مذکور را مواد می بود و آن را علاج است و یا عارضی و سبب آن یا سده است و یا سه مزاج و سده یا در مجرای بینی واقع شود و آن
زورم و سرطان یا نباتات لحظی یا از غلط غلیظ و یا ریج غلیظ و یا از ضیق مجری و اصل خلقت دماغ و سوط است و سده در سوراخهای عظم
ششانی معروض به نباتات واقع شود و آن از غلط غلیظ لرج باشد و سوط مزاج یا در مقدم دماغ و هر دو بطن چنانچه بسیار آن یا در زائتین شبیه بخلش الشی افتد و
آن یا سبب پدید آمدن و یا سبب چنان باید که نظر کنند که مرضی سخن از بینی می گوید و در کلام او غلبه است یا در اگر باشد از سده مجرای بینی بود و یا
در سوراخ بینی یا متقابل آن کتاب نگاه کنند اگر درم یا سرطان یا لحظی زائتین را باید سبب سده همان باشد و الا از ریح برسد که نفس از بینی برسد و یا
احصا برمی آید اگر که یک شکل برمی آید و یک مغز تمام سده و مانند سده برمی باشد و اگر گوید که هر گویند آنرا نقل مقدم متصل مغزین نیز در باید و سیلان طریقت بینی
متصل باشد از سده خلطی باشد و اگر کلام مرضی حال خود بود و خروج نفس خشقت باشد و آن عدم سیلان فضول از بینی باشد بیش سده صفات بود و اگر با وجود
عدم تیره کلام نفس از راه بینی بسو و است بر آید و سیلان فضول از بینی حسب طبع باشد سبب مرضی دماغ یا در زائتین بود و گویند که کدورت با حده لازم
دماغی است پس حال گرانی و سبکی سر برسد اگر گرانی در مقدم سر بگوید و از غلط غلیظ لرج آید از غلط غلیظ باشد و اگر سبکی سر بگوید از سده مزاج سانج
باشد پس حال تقدم تدابیر جاری و بار در رسیدن هوای جاری با بار و تقدم حدوث امراض جدید پس سر اگر استعمال ادویه و قطرات جاری در رسیدن هوای سر بگوید
هوای سر بگوید و در مقدم سر پیشانی خود گرمی و التهاب در میان سوراخ جاری باشد و اگر استعمال ادویه و قطرات جاری در رسیدن هوای سر بگوید
و قدیمی سوط از بینی بر آید از سده مزاج بار باشد و اگر تقدم امراض حاده محققه مانند سرسام و تشنج یا بر سر امثال آن بگوید از سده مزاج یا بر سر
و اگر تقدم تدابیر طریقت و در مرضی در مقدم سر و جسمه طریقت احساس کند و از دماغ قطرات کثیره منبعث شوند از سده مزاج و طریقت باشد و در دیگر
علامات سده مزاج سانجی و دماغی از تشخیص سبب امراض دماغی و اگر از علامات سده خلطی و ریجی و غیره و سده مزاج هیچ یک یافته نشود سبب مرضی

و منقطع بینی باشد و اگر آنهم نباشد بسبب ضیق منفذ در اصل خلقت بود و انظار کی گوید که سبب خشم فساد مزاج و باغ تبخیر خلط یا غلظ او یا شجر او در عصب است پس اگر حار باشد بآن احساس بالتمایز ناخس کند و موادر قین و انسک و سرخی و تیرگی رنگ و اسهال از باشیای بارد بود و اگر بارد باشد بعکس این بود و مزاج زیادت ثقل در چهره و احساس بضیق مجاری و ثقل او و تکثف آن و استراحت نهادن مسخات از کماد یا غیر آن علاج در چشم سدی غلظی و بلغمی ثقل و شوش و کندی و مشک سائیده سوط کند و سرکه بچوشانند و در شیشی انداخته پیش بینی دارند و شوشه خردل شخم خنظل پودینه مردخوش شخم کرفس زیره سیاه در آب جوشانیده بکافان در بینی رسانند و صاف نموده اندازند بر مقدم سر طول کنند و اگر ازین تدبیر فائده نشود بعد از تنقیح بضمیمه از مسهل بلغم و حب ایاری تنقیح نمایند و در مطبوخ انجیر غسل و مری آمیخته غرغره کنند و دیگر غرغره تنقیح مثل مویخ و فاقه قره خا و خردل کوفته بعل آرد و بعد از تطبیق و انصاف ببالا اصول تنقیح بچوب قوایا یا پیسفید و ایضا برای تنقیح ماده دماغ اطراف ثقل مقوی با ایاری و اسطوخودوس و شربت اسطوخودوس تنها اگر ماده سوداوی یا بلغمی باشد و یا مع شربت لیمو اگر ماده صفراوی و بلغمی باشد همراه مثلی اگر ماده الفنجی باشد نافع است و نوشیدن مطبوخ اصل السوسن بادیان با شکر نیز تنقیح است و فندک و خداب بگوشت طبر صالح و زرد زهره بمغز بادام منا و الفصیا استقرخ خلط بشیارات و غرغره و سوطات و شوقات و شومبات ملطفه و مانند آن که در علاج امراض ناشی بلغمی سدی مسطور شد نمایند و بعد تنقیح نماید بر مذکور بعل آرد و ثقل و کندی و شوشه خردل و چند بید شوش کنند و در تجیل کاشم دار چینی کوفته بچینه بروغن تسط یا بادام آمیخته استنشاق نمودن برای تفتیح سده بینی مفید و معمول است و کذا نقل در روغن زکس گداخته و اجوان خراسانی سوده آمیخته نشوق کردن نیز درین باب احوال طبایر الظاکی گوید که معالجه خشم بارد و شربت لاد الفسل است چند روز بعد گلقد به سوز بعد از آن تنقیح تا ایام بار یقون و شخم خنظل و چند بید ستر و سقونیاساوی بار الفسل بروغن بادام سرشته ساخته شربت یک مثقال سوط بکندش چند بید ستر و زعفران و زرد چوب شونیز بر سرشته هنگام استعمال آن بکتاب حل کرده و ملازمت تکمیل بجاورین مان و زرقه گرم نمایند و از جبریات برای آن این سوط است که حلبه و شونیز مساوی سائیده در قدری زیت آمیخته روغن آن بچکانند که از آن روغن نیز بود قوی انفوذ سرخ الفنج بر آید در امراض بارده چون اداست استعمال آن کنند مجرب است و قایم مقام نفط بلکه این اعظم ازان است و هم او گوید که از علاج نافع و در تقویت شرم و تخفیف مواد سائیده رتقیح سده نیست که شونیز را بازیت خوب بنمایند و استنشاق نمایند بعد پر کردن دهن آب و قلب ماس پشت و کذا بروغن و ملک و کندی و شخم خنظل نوشاد و در ثقل و زهره ماده کا و در روغن گل و موسم جوش و مفرد و غالیه اگر حرارت نباشد قوی مجاری بواسطه عنایت بهین و واجب است و از جبریات نیست که شونیز سوده در بول شتر خوب بچوشانند و دهن باب پر کرده سوط کنند و بعد از آن آب چقند و غسل سوط نمایند و چون نشین و قر ثقل سوده در روغن زرد بپزند و سوط کنند سده بکشانند و اخلاط منعده راحل سازد گیلانی می نویسد که بخوردن اطراف ثقل کبیر از آن یک مثقال هر شنبه بلیله مدنی صبح در اوست نمایند و بعد تنقیح بدین دماغ بینی را خوب بنشانند سر کنند و بپوشند بغایت مفید است طبری گوید تنقیح دماغ بچوب غرغره موسم حمام و استنشاق آب گرم بسیار نمایند بعد عطسه بروغن عفران آورند و بر همین لازم گیرند طعمه غلیظه از صمغ کنند و چون سده بکشانند ششی لزج باقی مانده انکباب بعل آرد و بعد ازین اگر سرفه عارض نشود بدانند که ماده رقیق شده و بر صدر رخنه درین وقت شربت خنقاش شربت عناب استعمال نمایند حتی که سعال نائل گردد و دائم عطسه آورند و تعطیس قبل از تطبیق قویق ماده و فتح طریقی محدث انفجار غرق و موثر رعات و صداع است بعضی گویند که قطره آب چقند و روغن بچین با طان الفار و سدای بول شتر بهر کشت در آن سده محلول بنشیند و است و انکباب ریششان سدای و زرد برگ ترنج اسطوخودوس را شنه انیسون سلیحه سیسایوس فوه الصمغ قرطم قطرون خرمات کبابه کاشم نیز که کشت که فیطرس ناخواه برگ آزاد درخت برگ با سمن بارد بنویسد بر سپاوشان جوشانیده منع سده است و همچنین عاقر قرحا فینون دار چینی ثقل سفید کوفته بچینه بروغن مناسب آمیخته استنشاق نمودن روغن بچینه نیز مجرب است و یا بول شتر عرابی در آفتاب بکشانند تا خشک شود و وقت حاجت باب مردخوش یا آب چقند راحل کرده بچکانند که منفعت عظیم دارد و خنظل سیاه بوره ارمنی شونیز مساوی سائیده بزهره کا و آمیخته

در بینی چکانیدن نیز مفتوح شده است و گداز چند بیدستر می هر واحد یکدم مشک عفرون انیون هر واحد یکدک عدس درم باریک سائیده حبث در آب مرزنجوش
حل کرده سعوظ نمودن برای سده بینی که موجب غنم در صورت باشد مفید و گداز کک ام اشمام مرزنجوش تمام و پودینه نافع و گویند که آب مرزنجوش را خاصیت
خفیم است و فستقین با درین تاثیر قوی است مطلقا و دام میغه خشک کندش بر آتش نذاخته بخار آن در بینی رسانند سودی می گویند که قطره آب برگه انجیره
و گداز ساکن در ارات و گداز ادوای که معروف با ابوال بل است گداز آنکه معطر می آرند و شونیز سرد و مساوی سوده باب چقدر حل کرده و گداز مرزنجوش و شونیز
در بول شتر اعرابی آغشته و گداز آب پودینه و ابوال بل و شونیز و گداز روغن انجیره و گداز آب یا دروغ و نفخ تخم و برگ خشک انجیره و شمش کندش یا عاقر قرحا
سوده در خرگه کتان بسته دام هر واحد نافع خشم است و شترین شفا و شوملا و آب چقدر بجل سعوظا و گداز عینا و گداز پوست رته بقدر لعل در روغن
با دام هر یک مفتوح شده و مفید خشم است و دیگر ادویه پنج سده که در زکام مسطور گردان نافع بود و برای خلط الحاح و صفات استعمال بطلفات
مثل جلیجین و سکبجین است شقاق سرکه و انکباب بر بخار یا صندل و غیره و اگر شونیز فقط یا چند روز در سرکه تر کرده خشک نموده باریک سوز و در روغن بنفشه
یا بول شتر خوب حل کرده چند قطره در بینی چکانند و بگویند که مریض افضل از بینی جذب نماید تا سه روز عمل آرند سده مصفات بکشاید و شونیز و اگر شونیز هم سرد
در روغن بنفشه چکانند و اگر شونیز زنجبیل پودینه مساوی کوفته در کوزه نوک در آتش تنگ باشد نمانده بول شتر اعرابی چند آنکه آنرا بپوشانند بر سر آن بریزند و
در آتش بگذارند هر روز دو بار یا سه بار کوزه را حرکت داده باشد و هر گاه بول خشک شود بار دیگر اندازند تا پسته دفعه و مرتبه چهارم خشک ساخته قدری
از آن بر آتش گذارند و انبوه بر آن داشته سر آنرا در بینی منقذ و در آن بستانند تا سه روز هر صبح و شام باین نوع مداومت کنند و بعد از بخور در روغن بنفشه یا
در روغن کدو یا روغن گل است شقاق نمایند جبت خشم که از سده مصفات باشد نیز سودمند است و همچنین بقول جالینوس شونیز زهره کلنگ تخم خنظل خربزه سفید
برابر بسایند بول شتر اعرابی بر آن ریخته در آفتاب گذارند تا خشک شود پس بقدر روانه عدس هماسازند و در وقت حاجت از آن در قطره در روغن
مرزنجوش حل کرده سعوظ نمایند و اگر سوزشی محسوس شود بروغن کدو است شقاق کنند که برای خشم که از سده مصفات بود مجرب است و دیگر ادویه مقلطه ملطفه
چون شونیز و پودینه و تخم خنظل و بول شتر مفرد و مرکب با شونیز یا ب چقدر یا مرزنجوش یا پودینه حل کرده در بینی چکانند و با ادویه ملطفه مثل طبع با بونه و بنفشه
و فوخی و در تخم گلکباب و نظایر ساختن و در آن لعل و کندش و جاذبه حل کرده است شقاق نمودن بعد تلطیف خلط و تنقیه داغ نافع و همچنین
تقطیس کنندش و تخم شونیز بریان در سرکه تر کرده و تقطیر بر چند بیدستر و پودینه جلی و حاشا بر سر که غنصل سرشته مفید و مرزنجوش نان خواه صغیر اب
تمام تصوم کوفته بخیه در بینی دمیدن سده مصفات را زایل کند و گداز نفخ عاقر قرحا و چینی خردل سفید بطرون شیخ کوفته بخیه درین باب مجرب است
و اگر سبب در بطون داغ باشد بعلاج لیه غس علاج کنند و صاحب کلمه هندی گوید که اول داغ را بحب المیوه پاک سازند بعد جبت تنقیه لعل و غنصل
آب باریکائی یا به زال یا آب گریه یا تونبری تلخ سعوظ نمایند بستر بول شتر یا گداز ادا میده یا شراب تقطیر کنند و بکبر از آن بشویند و از بککشی و خشک
در روغن و کاکیل و امثال آن ناس بگیرند و یا ناگلسرانه الایچی خرد چکر کبیر نموده بقدر یک باشد در روغن گداز انجیره در بینی چکانند و اگر تخم تورنی دشتی
سفون کرده ناس او بکشد بطهران شمش و مفید بود و اگر قرحا و آب جو شانه بخار آن بگیرند پس آب او تنطیل نمایند بقول سر هندی عاجل النفع است
و اگر خشم از سده رخی باشد اول بدستور تنقیه داغ نمایند بعد گل با بونه سده باشد مقل ازرق یک باشد در اطر لعل اسطو خود پس یک نیم توله ورق لقره
یک عدد بخورند و دیگر معاجین محله ریح بعلال آرند و شونیز بزده انجیر با بونه و در شیشهان بکوه هر یک سه توله جوش کرده صاف نموده در شانه گداز و انداخته
کمید نمایند و چند بیدستر سده باشد هزارا سفند لعل سفید مرزنجوش هر یک دو ناسته در روغن بادام تلخ و قسط هر یک بیک توله آغشته قطره را بیند و لعل
و چند بیدستر و کدش عطسه آورند و در مطبوخ تخم کرفس خردل در زیره و شیخ و تمام و سده با پودینه و با بونه و مرزنجوش و صغیر و غیره ادویه محله مذکور
انکباب سازند و عطر و روغن بادام تلخ و نفخ حرم و قدری لعل سفید سوده در سده ریخی جالینوس ستوده است و نفخ پوست نینقا
همدی خشک کرده سائیده نیز نافع است و دیگر ادویه مفتوح شده که مذکور شد عمل آرند و شمش یا صندل یا صندل و شمش نرگس و سوسن با بونه

و يا سمين مفيد است و اگر از سو مزاج بارد سافج باشد سوای تنقيه تدبير مذکوره بعمل آرند و بدينه مرزنجوش سداب خرد سرکه چوشانیده اکثر اوقات بخار آن بنی
 برسانند و نیز خشم بار و در یکی را نافع است و تسهیل ادران حاره که در آن فریون و جند بیدست و مشک حل کرده باشد و کلامشک بکوبیده روغن فیرنی در یاد
 روغن بان حل کرده در بخا نافع ترین ادویه است و دوغان که بریت نیز مفید ششم است و با بونه اکلیل الملک صغرنام شیخ مرزنجوش چوشانیده نطول سازند و در او
 خردن پیاده شلیم و سیر و گندنا و قطور و روغن قسط و جند و ربنی و التاش که مابرس و پیشانی مفید بود و اگر از سو مزاج حار باشد روغن گل بآب حی العالم و یا روغن
 دیوانه تقدیری کلایا که کینه استنشاق نماید و پاره بپسند و کلایا کوده از خارج گذارند و اگر حرارت تابطنین مقدم دماغ رسیده باشد روغن نیلوفر مستخرج از تخم کدو
 و روغن گل و کلایا بسوخته و صندل کافور و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و گل خشخاش بپویند و چون سنگی گرم کنند و سرکه بر آن بپاشند و چشم پوشیده بخار
 آن بینی رسانند از تخم این عمل خشم که از سو مزاج حار باشد اکل گردد و با قلابه که ترکمرده بر آتش نداخته و دو آن گرفته و بتخیر صندل سفید و دوغان گل سرخ
 و برگ آبنختر و اود سفید و ایضا بنفشه با بونه گل سرخ و نیلوفر برگ میخ تم کوبک برگ خرد و چوشانیده سر بخار آن دارند و از آب آن بکرم نطول نمایند که جهت خشم حار
 نافع است و بقول الطاکل در سو مزاج حار و سوئی صفراوی فصد سرد و یا برگ پیشانی کنند بعد بمشهور و و چقدر استنشاق نمایند و ما را الشیر لعنات شرهدهی چند روز
 بپوشانیده این حب بنجونه صبر سنگل مساوی غار بقون تربید هر واحد نصف با یک کفن پس سازند شربت شقال و اگر از سو مزاج یا پس باشد طبع فلاح این قسم نماید داشت نه تنها
 که از ارض طوطی بچینه برسد بلکه اگر مریض طفل باشد که گاهی اصلاح می پذیرد با بجمه تربید ترک استفرغ و تعدیل فلاح دماغ بعمل آرند و از اوطیو یا شیره و فلفل و سوسن و مانیان و بون
 نمایند و برگ گشت چوبه دماغ و مزورات دماغ سافج اسامی شکر و روغن بادام اقصار و دند و ما و الجبن و روغن بادام و جلاب و بونجین و بعضی اوقات بچند و هرگاه از
 ما و الجبن اینست طبع زیاد از آنچه واجب است برسد ترک کنند و یا بران چیزی تا بعضی طبع اضافه نمایند مثل سفوف مرکب تخم خرقه و تخم حاص و طباشیر و گل رشتی قطره و طراشید
 چون تربید پس با اعتدال فلاح حاصل گردد و بشیر و فتران و بر روغن کدو و بر روغن بنفشه بسوخته کنند و اگر از سو مزاج رطبه باشد هر چه در علاج امراض دماغی رطبه گذشت
 بعمل آرند و یا بجمه در جمیع سو مزاج مزاجات علاج بضر آن نمایند و هر چه در اقسام علاج امراض دماغی از سازج داده می مفصل مسطور شد شمع تعال نمایند و اگر از سنگی بخاری بینی
 پس خلقت باشد علاج نماید که اگر برای محافظت دماغ از اجتماع فضلات بدان منع انقباض آن از بینی تنقيه دماغ و اوقات مناسب و باطر ایفالات مداومت نمایند
 و یا از جبهه بجهت که با اندک اگر محال آن نباشد سماق و سعد و بنهار مضغ کنند و بر زبان بمانند و از اطمینان غلیظه پیرینند نمایند و از جماع خد کنند و اگر از ورم و سرطان و یا
 از زائده و بواسیر الف یا روض الف است علاج آن علل و بیاورد و صاحبها صد گوید که گاهی خشم به تبعیت مرض آنشک عارض می شود و علاجه اش مستقر است که
 در وقت غش که اگر در اندک باشد تعالی و اجماع و با بزرگ شکرت بزر العیج معفران مساوی همه را مانند نیا که چند دم در قلیان بقدر طاقت بکشند که مجرب است

افساد شحم

عبارت از تشویش تغیر شحم است از مجرای طبیعی و تشخص اسباب و اقسام او نمایند چنانچه اگر در مجرای جمع روایج را بیک یا بحساس کند بیش عروض کی از اقسام
 سو مزاج سافج یا حصول خلط روی و مقدم دماغ باشد و اگر از یک چیز روایج مختلف دریا بدیش نوع اختلاف باشد در مزاج مقدم دماغ از مواد مختلف الکلیفیت
 و اگر بعضی روایج محسوس در بعضی نه پس اگر چیزهای خوشبو را ادماک نماید و آشیای بد بو را نه بیش نیز را ضعیف و بیج و سم قندی حصول ماده عفنه در مقدم دماغ
 یا در زمانین ششمه پس ایشان است و یا وقوع قرع متعفن در اقصای بینی که قوت شامه بدان مالون شود و از آن مفعول نگردد و بقول لطاکل سده مجاریست
 خاصه پس نرسد نشو و نکر لطیف و هر خوشبو چنین باشد و اگر ضعیف بود احساس ناپدید آشیای خوشبو را نه بیش ایشان اجتماع ماده خبیثه می نماید با بجمه طبیعی باشد و مقدم دماغ یا
 در آن و از آنکه و آشیای که حرارت حرقه در آن که بعد مادیت فرساند بیش هر دو صورت قوت شامه مالون بدان سبب گشته مفعول نگردد و نرسد الظاکل سبب
 این قروح یا خلط شمر میان عفنه دماغ بود که هوا از آن متکلیف گردد و علامت کاین از سده خفت آن وقت امتلا فاحذشی خوشبو مثل قرنفل است و کاین
 در طبع از دم آن بیک حالت بود و اگر مریض خوشبو یا بد بو را هم نمی یابد و حال آنکه چیزی از آنکه موجود نباشد بیش سو مزاج باشد پس فرق در انواع سو
 مزاج از بجهت سافج از علل مایه که در ششم مذکور شد نمایند و ایضا اگر چیزهای بد بو را خوشتر از در و از آشیای خوشبو که است کند بیش سو مزاج حار یا پس باشد

در بینی و منبر نیز سفید بود و یا نشانه گل ملتانی گیر و صندل هر یک یکسان شایون نیم باشد کوفته بخته سحوط نماید و از آنکه خشک باشد و مکیه ساخته بر یا فوج منند و یا آب
پودینه یا کافور در بینی چکانند و قویا سسخته بکوبند و قاطع را نیم جزو بار یک ساینده در بینی و منند و یا کهنه صبر کلنا روزه زنده ققطار غبار آسیا جبین خاکستر
خاگردار و مثل سرمه سوده در بینی و منند و فیتله بدان آلوده در بینی داخل کنند و اگر حنظل کاغذ سوخته باز دوم الاخون سوده نفوخ کنند و یا فیتله آلوده در بینی
منند و جرب حکیم علیه است و یا بقول صاحب شفاء الاسلام آنکه سفید زنده در بینی و منند و مره بعد از آن فیتله بسپیدی بیضه تر کرده در آنکه آلوده در بینی
در آنکه و بقول سنجی سنگ آسیا گرم کرده سرکه بر آن پاشیده بخار و گرفتن قطع رعاف نماید و گویند که اگر بختن سنگ لیش بر سر با نجاسیت مفید رعاف است
و گویند که اگر شامه تازه را ساینند و آبها و بنوشند و چهره و پیشانی و مقدم سر را طلا نمایند یا شامه خشک را با آب ساینده بنوشند برای رعاف حادث
از حیات و غیره جرب است و اگر نزع سوخته دم الاخون کلنا سفیداب قلعی قشار کنند جرم سوخته گرد آسیا شاخ گوزن سوخته و اگر نباشد شاخ
بخته کل قیو لیا کل شاموس گل نغره براده آمبول قاقیلخ انجبار صمغ عربی که برای شمع سریش بسد سوخته نشاسته کوفته بخته قدری در آنجا
کرده در بینی و منند و قدری آب بارتنگ و آب خرقه سرشته بر پیشانی طلا سازند و فیتله از نسج عنکبوت ساخته باب سرگین خزانه تر کرده با دویه غششته
در بینی منند و جهت حبس رعاف جرب است و مخترع والد حکیم علوی خان و کلنا بر چهار دام کند و در دم مثل غبار سوده در بینی و در گردن و باقی
در آنکه آنس سبب سرشته نهاد و مندن جرب سویی است و تعلیق رسا و دست نیم شقال بر صاحب رعاف نیز جرب اوست و گویند که تعلیق عقیق که رنگا
مثل زلف باشد و یا جراحی و کذا یا قوت و کذا سنگی که در قافله جاری بر آید نیز نافع و ققطار نفوذا و نشوفا و طلا علی الالف و سرگین سبب خرق
سبب که طلوع را و فیتله آلوده در بینی نهادن و خضاب هر دو دست بسریش و کذا جنبطی نامی روی ده درم خالص است درم تربین تا معصومین
شبه متوالی در روز بایست شستن مفید است و در خواص آمده که لکبر یا بعض بخون صاحب رعاف بر پیشانی او نوشتن قاطع رعاف است و بداند که
سبب این تدبیر لک قدسین و نهادن آن در آب سرد و بستن هر دو باز و قدسین بن ران و خصیتین بعضا به حکم نیز فایده می کند و کذا است بن خضر
بهر نمازی نفع سائل نافع و گویند که شصتین مروت در سرکه نهادن همان وقت خون بند نماید و بر تسکین حدت خون و تعلیط آن آب سرد و یون بر سرد
اطرافه بر پیشانی نوشتن و در وین گرفتن و در بینی کشیدن و یا بر سر نهادن و بر پیشانی بستن و یا صندل و کافور و گلاب بر پیشانی و هر که طلا کردن و یا
خود را با آب سردی که تر کرده بعد از خلق راس بر سر نهادن و شربت کادی و عناب ریاس و رب به یا شربت سید گلاب یا راس تریش یا شربت
نوشادش و قدسین و قدس نقش و بخته باب ایو خوردن نافع بود و در صورتیکه استعمال حاسبات بند کرد و خون منقوط قوت نباشد فیتله
با یک که شامه از جانب میانی منکره اذان خون بر می آید و خون اندک اندک بتفالیق بر آید و مجسمه با شرط بر ساقین و فخذین کشند و بر دوش و شکم
منند و در منی منند و نماید و گویند که وضع مجسمه ناری زیر پستان جانب رعاف فی الحال قطع کند با جمله در ابتدا تسکین و تبرید و تخفیف و در انتها وقت
منده و جاسن بلید کرد و پیش از وضعه اما از نو و یا حجامت و اگر امتلای خون و در و عروق باشد فصد سر و ضرورت و الا اند و استعمال سبرات
و تعلیل غذا مناسبت در مشایخ سهراب حجامت قفا بجای فصد باشد و جالینوس گوید رعاف که با سبب باشد فصد و از آنکه کند و بقول رازی نهادن
اطرافه در آب گرم قاطع رعاف است و فصد کتفی از خلف النفع از فصد فرق است و گویند که در رعافیکه از سحوط دوا می خاد و هر سدا شامیدن این
تبرید و جاسن رعاف نیز بهر خطای جو اهرمه خاکستر علاج هر یک یکسان در شربت یا قوت یک توله آهسته لیسیده با لایش شربت سید انجبار هر یک دو
توله در عرق برید مشک عرق ابریشم هر یک هفت توله حل کرده و فصد و پیشانی بطاب در شربت سوده و سحوط آب برگ برید سوده و آب لیشم ضفادع و شیر زن
مسواوی و فصد و هر سر بعد تراشیدن نوی سریدال مونگ نقش و شیرین ساینده و گل گریل مسدا گلاب یا سمن سفید هر یک توله و در عرق گل یک نیم توله
و بعد ساعتی غذا و در روزه رختن آب پنخ بر تارک سر و گردن لفاصله و در وقت بازه بخت می نهادن باره بخت و در سوراخ بینی و غذا خشک بابا لای خفلات
و کبر و در عرق می کشند و اگر رعاف در ششاق گردی و غیره عارض شود و فصد سر و در گرفتن خون بخت پاره بخت در بینی گذارند و آنکه بر پیشانی و تارک

در رعاف

درم نرم شود و آتارنج معلوم گردد و احتمال تخیم مذکور مضادات و اعانت آن بضماد اخیر مذکور کرده باشند برای و لمبر مضاعفت بخت است نرم که بخشونت موضع صلابت آن
 بری موضع ایند باید فرش کنند و بفرمایند که بر آن بستر بشکم بخوابند تا معده فشرده گردد و درم از دفع شود و باقی را از وقت ششمره و لریزه و از قرح ریم و خون لقی و
 اسهال و نفوسش درم معلوم میشود پس هرگاه منفر گردد و دره و خون با سهال دمی برگردد وقت ما و غسل یا با و لشکر و یا آشوب بنوشانند و انشا و زید وقت صلابت
 ایاریج فیه ادا درم معده را پاک کند و ریم با سهال بیرون رود و در وقت از غذیه بر باد نشود و صوابا موافقت شاعرت و زید ریم با سهال شکم از ریم پاک و ملات
 لمحات که در علاج قروح معده بیاید بخوراند با آنکه ریم و خون ز معده بقی بترک باشد نشان امیدی قوی از نشان امیدوار باشد یعنی بر لب و کثرت ریم زنده می باشد
 چون بدانند که در معده ریم است اخراج آن با سهال نمایند و شکم لقی نکنند و اگر باین تدبیر غیر گردد و در معده و در علاج و در صلابت که رشد استمال نمایند و ضاد
 نیز منفع و در صلابت خطی اکلیل الملک پسیا و شان مرد اسنگ برگ بگو صمغ عربی از زدن مله تخم کنوبه مثل سیو ساید گریز کبوتر گریز صمغ عربی بخت بخت بخت بخت
 صابون عراقی صبر قوطی مسادی کوفته بخت
 یا زده بخت بخت بخت و در آخر آن شود بای مرغ که قدری ثبت و جلد در آن بخت باشد صاب کالی گوید که اگر درم تبخیر نشود و امر اوقیت مول گردد و تخم فشرقی طبع تخم
 مساک و کوفته بخت
 بگردد آب بخت
 و چون آنکس بشکافد در ریم خارج گردد و علاج او در قرح معده بیاید بعضی متاخرین میگویند که چون ریم بخی معده رو بخت آ و در این ضاد نمند تا زنده بخت شود و اکلیل با بخت
 آفتابین جلیم تخم کتان حب افرغ غلب اشکاب بنل الطریک یک کیتوله اشق مثل جاشیر سیرک و درم و در کمال کرده و اخیر زنده بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 شرب دو آتش صلابت کرده آینه سیر پارچه بافته مثل ریم کشیده ریم گذارند و زنده بخت
 بر پنجاه یاری دهند بدین نوع که شیرازه گاو سیاه بکینیم با و آب شور با و اما رنگیم بنوشانند معده را بدست مالند و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 بما وقت بگردگی موقوف شود پس بپاک و ریم با و غسل یا جلالت شکر سرخ و گلاب بخت بنوشانند و غذا آشوب بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 و غسل آینه بخت

قروح و ثبور معدہ

گاه عارض میشود و معده را قروح و ثبور بسبب حدت اخلاقی که جرم آن تشرب کند یا طافی آن گردد و اکثر بسبب لاله زغیر آن قرح چنانچه بیشتر از آن که لیمو
 معده از ستر زل میشود در آن قرح می افتد و آن نزله حار لناع میباشد یا قابل عفونت که تمغن میگردد و اند چون نزول آن طول میکند تا کل عادت می نماید بخت
 قرح معده گاه کبیر میباشد چنانچه از انفجار و بید معده و گاهی بعکس این چنانچه از خطاطا عا و خواه تشرب و ریم معده باشد یا نه و عام است که این عا و در
 معده تولد کند از تقابل انشای گرم و تیز و یا نزله گرم و تیز باشد که از سر فرو آید و یا از عضوی دیگر معده ریزد و بیشتر قروح معده خصوصاً در اسفل آن
 بصغر نفس درده و عرق و غشی در سری اطراف مودی میگردد و چون قروح در اسافل معده عارض شود لاله محاله بخت فاسد باطل گردد و خون روح که تولد کند و از آن
 عواض مذکور پدید آید و دلیل قرح معده بدبو آروغ و بوی هین و تبخیر و خشکی کام و زبان بسبب تقای انجره حار و کثرت تی و غلظت و عا و فقیقت در اکثر در
 درم معده یا قریب ناف و سوزش و معده و میجان و در آن از خوردن چیزی ترش یا تیز و قرح ریم و خون و عا و و قشر و در قی و در باز است و چون معده
 ثبور معده باشد چنانچه کثرت پذیرد و قروح میان قرح مری و قرح معده آنست که در قرح مری و قرح معده بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 وقت نفوذ طعام در آن پدید آید و آن لالت میکند بر موضع الم و بر خوردن بران موضع و خصوصاً چون طعام در دست تر بود یا طعمی قوی تر داشته باشد که در وقت ابد
 اموضع الم سهل بود لجه چون طعام از آن تجاوز کند و بخت اندک خفت پذیرد و اما در قرح قرح معده و بخت در اسافل معده و عا و شکم تیز تر باشد آن عا و حار
 معده زیر سینه محسوس گردد و اکثر بطرف مرق میل کند و قشر قرح و قی بر آید و باشد که آن نفس صغیر گردد و جسم مشر شود و قی بخار و با بر قرح قرح معده و قشر قرح معده

در امراض معدة و وجود جراحه استقر طعام در معده قریب ناف و موضع اندک ز قرحه هم معده استعمال کنند اگر قرحه هم در قرحه هم باشد و هم در قرحه نشان هر سید بود
بیا که قرحه در هر موضع که باشد الم در آن موضع محسوس گردد و فرق میان سه معده و قرحه اسباب موضع و مع وقت دخول طعام کنند و وجود و مع وقت انحراف طعام از معده و در د
هر یک از اینها در قرحه معالجه بود و خروج قشر در قرحه معدی اکثر دینی و بندت در برابر و در قرحه اعصابی کثرت قشر دقیق از آن در برابر باشد و در قرحه معدی و مع در نواحی
اعصابی باشد بلکه فوق آن بود و خروج قشر و قی نمیباشد مگر در قرحه عری یا معده و واجب است که چون راده امتحان معرفت موضع و مع نمایند مرض را چیر که
در آن سرکه و غول باشد بخورند علاج بهتر تنقیه معده مایه لیس و هندی اگر حرارت غالب بود مایه الشکر یا مایه الشیرین نوشانند و بعد از آن دویه مله مثل دم الاخون کنند
هر یک یک نیم گل انبی سه هم گلنا که با گل سرخ هر یک و دم یا به مساوی سفوف ساخته با رب سیدب و رب به بدیند و یا کند دم الاخون که با گل انبی
هر یک باشد و در شربت شفاش ده توله آمیخته بلیسانند با گلاب نه توله و شربت مورد سه توله و باید که در حق ادویه مایه نکلند تا در معده ویرانند و بلع کردن
موم زرد قاز و سیسغ و اذروین باب ثمر عظیم دار و هر چه دینی الدم بیاید بکار برند و این قوی نیز نافع است شفاش و دم صغ عربی کثیر اسرو احدیکه هم گلنا
گل سرخ حب الاس عصاره لجه ایس قایق از عفان کبر هر یک نیم درم هم را کوفته بجهت باب سماق بشنند و قوی ساخته و در سایه خشک کنند شربت بلیشقال باب سرد
یا با با سبغول و یا قوی که با شش باشد کند نیم باشد دم الاخون و یا باشد ساینده برب یا میخته بخورند و آب بازنگ سیزده توله شربت به شیرین توله نوشند و فوین
زعفران هر یک نیم و انگ و اسنگ بلیشقال سفیده از زینیم درم روغن گل بخوردم علی الرغم خواهد کرد و مفید بود و نوشیدن روغن بنفشه مغزج بموم و گلابی قوطاس
مغزج و یا کثیر بر می در دویه قروح معده مجرب لطای و سر سندی است و گفته که اگر قروح جرب بسیار داشته باشد قوت قوی بود جا نرسد که اندک سرخ قضا
نمایند یا قوی که است و این اسلم است و از غذای جید انیست که فروشی می سوده و شیر خوشایند استعمال نمایند و سندی نیز از رسول بن سجون این جزله نقل کرد
که فروشی و شیر تازه و کاغذ صری سوخته و بر وی سوخته هر اذ نافع قروح معده است با لجه بنگام استعمال مدلات از تنقیه جرب فافل نباشند بلکه گاه منقی و یا
و گاه مل و این هر گشت که جرب پاک میشده باشند زیرا که با وجود جرب که قرحه اندال آن دشوار است اما از منقیات قوی انتخاب نمایند تا موجب از دیاد قرحه
نگردد و تا که قرحه بسیار گشته نشود و تنقیه یا با جرب نباید کرد و هر چه در قروح و ثبور عری گفته شد علاج نیست و تا و فلیکه ثبوریم نکرده باشد فصد با سلیق کنند و سرخ
و فصد با ده انچه در علاج و دم چهار معده گذشت بکار برند و روغن گاو سیاه با طباشیر تخم زرشک هر واحد و داشته نیز جرب ثبور معده مجرب و یا بکچین گلاب
عرب کاسنی نموده هر یک پنج توله نوشانند و غذا آشوب شربت نیلوفر و هندی چهار پنج و زاده و یا شربت سبغت توله و گلاب نیم آنگاه که قرحه چهار توله و فلفل سبغت باشد
بدیند و صغ بر شیر کاسنی و یا رین و خرفه هر یک باشد لعاب بیدانه سه توله و گلاب نیم با و شربت نیلوفر چهار توله سبوس سفوف نه باشد بدیند و همین مطبوخه
رو زاده جهت تعدیل شربت صندل دو توله و روغن بید شکر گلاب هر یک پنج توله تخم ریحان هفت باشد و هندی اگر ثبور از خوردن چیزهای حار یا بفعل مثل قهوه گرم باشد
شیر خربزه تازه نوشانند و مسکه و بالائی شیر با نبات بخورند و یا شیر خرفه و کاسنی و یا رین هر یک باشد تخم کاهو و شربت سبغت باشد لعاب سفوف و بیدانه هر یک سه
باشد شربت نیلوفر چهار توله و گلاب عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله و هندی غذا شیر مرغ و فنی شیرین ز دفاووده بگلاب بند و ثبور که از نوله حال
بریا از نشاول چیزهای شیرین یا ناچار چون ذرا بچ و بلا در امتثال آن بود علاجش در محل هر واحد سطور است و اگر در قرحه معده قبض زیاد بود و یا شربت سبغت توله و فلفل
نه توله و گلفند عسل چهار توله و روغن بادام و یا گل نه باشد و را اعمل نوشانند تا رفع قبض شود و بکلام حاصل گردوس روغن ترش غیره که در قول جراحی بیاید
با صغ عربی و طباشیر گل انبی و گل سرخ مساوی و در دم تا معده بصلاح آید و اگر اکله گردد و دینی و برابر با جها یا تعفن شدید بر آید و عشی افتد بهر حیوانی و
یا جوا و خطائی و یا گل مخوم و غیره و رب بازنگ و هندی و هر چه دینی الدم گفته آید بکار برند و غذا های قابض ترش تریاتی و هندی چون نوبت تهاکل سید بیکرود
الاماشا و السرخش میفرماید که جراحت تازه معده را با دویه تنقیه مایه لیس و هندی که کثرت قشر و قی نمیباشد که اینها و تفریح زیاد از دفع نماید بکند و آب
مانده آن اند و در اندر بلکه مایه قروح معده و اگر آن اهل تنقیه مایه لیس یا جلاب بنید و باید که در منق قوت تنقیه نباشد که اینها و تفریح زیاد از دفع نماید بکند و آب
است که جلاب و اسبوس سفوف باشد و اگر در نواحی و گوشت مرده بود و جرب که متع لجم نیست و لجم نیست علاج کند و برای او یا با جرب فلفل افونی است چون تنقیه یا به

میرشد و بعد بر گردن آن از بینی روغن که در خنکاش بادام و شیرین یا خرمسای و زیننی چکانند و یا بسکه ناده گاو هم سر و کف دست و پای مخصوصه چرب
 دارند و صندل از پیشم غوک بر کبیر ساده و کشنیز و او دی و گل گریل و صندل سفید و گل ریشی هر یک نه ماشه بر پیشانی و صد غلین و یا فوخ زنند و یا آب پیچ
 و یا بشوره پرورده بر سر زنند و از حرکات غلیظه و هلاکی حار بر سر زنند و از روغن گاو یا برنج یا بالائی ماست و مهند و اگر از بوییدن مشک و چند انچه شیرین و زیننی
 در روغن منقح نموده و کاهو برادر زیننی چکانند و شربت آلود و نیلوفر هر یک دو تو لیه در عرق بید ساده و کاسنی نیم نیلوفر هر یک پنج تو لیه حل کرده بنوشانند و غذا اش چوب
 نیلوفر و مدام القرح یا ماء الجبن از شیر خر شربت نیلوفر و شانه و افند و قافله مبرده استعمال کنند و سلطان محمد مراد و مجربان خود از این بيطار نقل کرده که شاخ بقر
 راست اگر رعات از طرف راست باشد و شاخ چپ اگر از چپ باشد و آب سائیده مرغوت بخورد و مجرب است و اگر غبار برنج که هنگام کوفتن و سفید کردن او بر سر زیننی
 سقوط نمایند رعات قطع کند و بخر و سر غلام در رعات سقطی مجرب است و صاحب جوامع المادیه گوید که خون کبود تر ضا و قطره رعات عادت از حجاب
 و بلع قطع کند و نفوخ خاکستر سوی مطلق نفع بآن می نماید و جمل انفع لطو خانی الالف قوی العمل است و گویند که رعات گاهی از گرمی و خشکی بود و این
 عللها مفید نیاید و روغن بادام و روغن کدو و روغن کدو در زیننی چکانند و بر سر مالند که مفید افتد و اگر قدری کافور درین روغنها حل کرده چکانند
 بفاصلت نافع بود و در هر طرف شود و اینها برای تسکین حرارت و سوزش بینی که منجر بر رعات شود و شیره منقح کرده شیره کدو شیره تربوز و لعاب کثیر العباب بیدانه با هم
 آمیخته قدری سنگ جراحات سوده داخل کرده در بینی کشند که خون بنزدی کند و مجرب است و شیخ می فرماید که رعات بجای دمانند آن و انگه از نفس غم و واقع شود
 بسبیل علاج او آن است که تقطوط قوت محسوس نکرده علاج جصل و نگنند و بساست که نوبت بخروج چهار رطل خون می رسد و درین حالت واجب است که
 هنگام شدت افراط رعات بحسب و پروازند و اما غیر آن را علاج بادویه حالب رعات نمایند و در رعات که بسبب استسقاء بدن و صفاد و پیت او افتد و دام استسقاء رخ
 صفرا از آن قبل زهدش او تعدیل خون آن باغذیه و اشربه مطفیة واجبست و قصد سترین علاج است که بدان حلس رعات نمایند چون باریک بکشاید از اجزای متقلیل
 مشارک فیه و صفا هرگاه غشی واقع شود و گیلانی گوید که علاج رعات بجای محسوس است چون بحد سقوط قوت رسد و در آن هنگام بگریزد صبر و کند هر دو
 جز و در آن فیه سلسل بسول بسر کرده در بینی نهند و یا دقاق کند و دم الا خون و انزوت و صبر و مسامی کوفته بخیه فقیله یا بیه کتان بسر که تر کرده
 بدو آلوده اند و زیننی گذارند و شب بمانی و نشاسته مثل سر سه سائیده در بینی دمیدن نافع است و شیخ ادویه حالب رعات مغون یا قابض اند
 و بامبر مغلطه و محروم یا مغریه لرمج و یا حاره کادیه و یا ذوالخاصیت و یا جامع دو یا سه امر مذکور و هر واحد از آنها بحسب سبب استعمال نمایند اما قابضات
 مثل عصاره الحیمه التیسلی اقا قیا و گلنار و گل مرغ و عدس و ماز و کومارنج و حصص عصارات برگ گسن عوج و برگ امرو و برگ به و عصی الراعی است و اما
 مبررات مغلطه بعضی ازان مبررات بالفعل و مثل نخ و برن و آب شدید البر و بعضی مبررات بالقوه اند مثل فیون و کافور و برابرنج و تخم کاهو و عصاره
 برگ او و برگ بید و آب شکوفه خرم و قاقلی و عصاره بارتنگ هم غیر مطبوخ و اما مغریات مثل غبار آسیا و قاق کند و صمغ عربی و سریش و گل زیننی و گل
 محتوم و دم الا خون و اما کاهیات مثل انواع زاجات و قلع طار و زنگار و غیره و ادویه خورنده گوشت و سوزاننده و خشک کننده معضود و لیکن واجب است
 که اینها را با احتیاط استعمال نمایند چه بساست که خشک ریشه پیدای کنند و بعد سقوط او از امل زیاده باعث مشرو صادمی گردد و اما ادویات ذوی خاصیت
 مثل سرگین خرد آب با درج و آب پودینه و خانه عنکبوت است و بدانند که اقسام ادویه مذکوره یا بطریق سقوط و یا استوق و یا فیتک و یا نفوخ و یا ضا و طلا
 و یا شرم و یا حشو استعمال می نمایند اما سقوط است پس بگریز آب شکوفه خرم و اقا قیا و واحد نیم ادویه کافور یک جبه درام و زیننی چکانند و یا عصاره تلخ زیننی
 شکوفه خرم و عصاره الحیمه التیسلی کافور و جمل آرد و یا آب بلخ مع عصاره گند و یا آب بلخ مرقور نمایند و آب کشنی و حرارت و یا عصاره قاقلی غیر مطبوخ و یا آب
 خیار و کافور و یا عصاره بادریج بکافور و یا آب بارتنگ لکل محتوم و کافور که مجرب سر سندی است و یا عصاره عصی الراعی بآن هر دو و آنچه درین باب
 بالغ اتفق است آب سرگین خرمانه است و اگر خروج خون بکثرت محسوس شود و احتیاج داغ بینند و نگار محلول در سرکه اند که اندک قطره نمایند
 و اینها استعمال سقوط گلنار باریک سوده آب بارتنگ بخت فیه و اینها آبی که در آن فیون گذاشته باشند یا بر تمیید نافع و معضض سوخته

در آب بادروج یا آب برت مع آب کراش مفید کند سوطا غشای بفرم حق بسکه مخلوط و یا خون حاد و یا کافور و صندل و آب آس تا نه و یا دوا دلسر که حل کرده و
یا عصاره مانبران و یا آب گندنا بسکه و یا کراش و یا عصاره سداب بسکه و یا عصاره برگ انجرو و یا قلع طار بصاره کراش
و یا صندل البان و یا صندل مع تخم او کوفته و در سرکه حل کرده و یا آب شربا برگ مغیلا و کذا آب کامو که کافور و کذا عصاره برنجاسف بسکه و کافور و یا آب پوست
طبع بر مرغی گل و یا پوست بیضه سوخته با آب کشیده و یا آب برگ طرخون و یا آب شربا آبی مالک و یا حلزون بری بسکه سائیده و یا آب هوناق و یا قلع واحد
قانع رعاف است و بکلیه گل مصفر انار خام برابر سوده با آب سوط کردن منقول از اهل هند و معمول والد مردم است و مولف گاهی درین بعضی آورده دیگر
مثل گل رنی و صمغ عربی و کافور حل کرده بعل آورده و سیرج الاثر یافته و یا کندر اخون کافور هر یک یک جبه با آب سائیده و برینی چکانند و یا کافور
سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقا قیا ماز سوخته در سرکه سرکه پوست انار ترش کندر مرصفت سوخته شاخ مغسول هر یک یک جزو کافور برنج جزو کوفته بخیه
با آب بادروج و برینی چکانند و کافور چهار انگشت فیون کندر مرصفت سوخته شاخ هر یک سردم قرطاس سوخته ناز سوخته شب یانی بریان ماز و در سرکه
سوخته عصاره لیخته التیس گل ناروم الاخون هر یک چهار درم بگویند و نیزند و بصاره بادروج و عصاره لسان الحمل بسرشته و خشک کنند و در سبب چنین کنند پس
قرصا ساخته نگارند و بوقت حاجت بچربی مناسب بپزند و برینی چکانند خون آمدن از بینی باز دارد و اگر قرطاس مصری سوخته پنج مثقال از سبب سوخته در سرکه
سرد کرده مثقال شب یانی اقا قیا هر یک پنج مثقال عصاره لیخته التیس ناز سفید سوخته هر یک هفت مثقال زاک سبب هر یک ده مثقال کافور
قیصری پنج مثقال کشیده سوخته شست مثقال کوفته بخیه و آب بارتنگ بخیه سوط سازد رعاف قوی را قطع کند و اما لشوقا است پس
است شاق آب سرد و مزج بسکه نان مست و اگر در آب کشته و آب کشیده و صمغ عربی و انیون قدری آمیخته است شاق نماید رعاف را که انفتاح من
در گیتی باشد مفید بود و کذا عصاره سراج القریه کذا خشک شتر سوده و کذا ناز و کذا غبار الریح و کذا کبر با هر واحد نافع است و اما قنابل بکیر
فتیله و در سیاهی و ادوات آلوده ناز سوده بران پاشیده و یا فتیله بسفیده تخم مرغ آلوده قدری کافور سوده بران پاشیده و برینی نهند و ایضا عصاره
برگ قرصین ششم خرگوش و سرگین خر خشک یا تر و عصاره گندنا و کندر فتیله سازند و آنچه مجرب است فتیله رسوت سوخته و آب بادروج است و ایضا فتیله از
غبار آسیا و دقاق کندر صبر بسکه و سفیدی بیهضه حرب شیخ الرئیس است و همچنین فتیله از ناز و کافور سوخته و فشار کنند رباب بادروج و کذا کنگ فتیله
در کتاب ترکده در قلع طار و صبر آلوده و یا فتیله در آب گندنا ترکده نفع خشک سوده پاشیده و یا فتیله اسفنج و زفت کداخته در سرکه ترکده و یا
فتیله از نسج عنکبوت و قلع طار و ناز و اندکی زنگار بکار برند و بدون زنگار مجرب سرمدی است و بقول صاحب کامل هر سه اجزای اول سادی
بار یک کوفته در سرکه سرشته بر فتیله کتان طلا کرده و برینی نهند و یا فتیله ششم خرگوش و کندر صبر بسکه و سفیدی بیهضه سرشته باشد آلوده و ایضا فتیله
سراج سوخته و درین انیون یک جزو در سرکه کاشیده و یا فتیله پوست بیهضه سوخته در سیاهی ماز و مخلوط کرده و فتیله نوره مغسول بسفیدی بیهضه
مجبوب است و یا چتر گری گل نار و صمغ عربی انیون سوده فتیله و کافور سیاهی آلوده و وایران پاشیده و برینی گذارند و یا فتیله از نسج عنکبوت و قلع طار
مخرق با سرکه سرشته ساخته و برینی گذارند و یا بقول قرشی انیون کافور آسیا گل نار ماز و سر واحد نیم درم سوده با آب سرگین خر سرشته سجانه عنکبوت آغشته
در برینی بکشد و کذا کافور بر پیشانی لطیف نماید و یا اقا قیا و تراب کندر و قلع طار و زبل حار تر یا خشک ششم خرگوش یا آب گندنا یا آب بادروج یا آب
مترقه فتیله ساخته و برینی نهند و یا فتیله از کافور آسیا و کندر دم الاخون و شب یانی آلوده بعل آزند و ایضا قرطاس سوخته پوست بیضه سوخته شاخ
آلوده سوخته اقا قیا پوست انار ترش شب یانی سادی یا یک سوده در آب برت آسینند و فتیله خرقة کتان بران آلوده و برینی نهند که مجرب
گیلانی است و اگر در غری السمک سوخته و مثل کافور سوده بسکه آسینند و فتیله بجان آلوده و برینی نهند که فی الفور قطع رعاف کند و یا بقول شیخ فتیله
خرقة کتان در سیاهی آلوده باز و حرق مطفی بسکه و شب یانی کافور آغشته و برینی نهند و اگر باز و شب یانی گل نار نشاسته صمغ عربی سوه بر فتیله
کافور که برادر ترکده باشد پاشیده و برینی برانند و نیز حرق و یا قلع طار اقا قیا موی خرگوش خاک کنند سرگین خر به آب گندنا بسرشته و فتیله ساخته

کافور

در بینی منند و یا ناز و سوخته در سر که سر کرده و یا ناز سیاه چار باشد و شبانی شش نشانی که کافور یک انگ کوفته پیچیده فیتله کتان را که سر گنج آلوده درین آلوده اندیده
در بینی منند و یا فیتله بستر آغشته و بریره سوره آلوده و یا قلع طار آغشته در بینی منند و کذا فیتله بر گنج سوده و کذا فیتله صندل مع لحم آلوده و کذا الفیتله از رناب
کشینز بر سر شسته فیتله آلوده و کذا فیتله از کل ساخته و کذا از فته ساخته در بینی گذاشتن نافع است و اما نفوخات محض تنها سوخته با دانه پارچه کتان
بسته بسوزند و فاکستر و سوره در بینی دهند و ایضا فاکستر سوخته در بینی افشانند و همچنین غبار آسیا یا غبار گل خن سفید یا نوره مطفی و همچنین فاکستر
و کاغذ سوخته و شاخ بر سوخته و زاج مساوی در بینی دهند و کذا یک پوست ثور لب محفص سوخته و مجرب و دیگر زنگک در کوزه کرده و تخم یک گل و دانه بند و اگر
بآن گل کلال باشد جید تر بود و سر آن به بندند حتی که در سایه خشک کنند و بوقت حاجت مثل غبار سائیده و بینی نفوخ نمایند که فی القور رعات
بند گردد و یا پوست بضمه سوخته بعمل آرند که مجرب است و بعضی گفته بضمه درست را بسوزند تا سفیدی آن سیاه گردد و بار یک سائیده با بنوبه و بینی
دهند و ایضا چواتیه و گل نسوخته و تخم گل و قرقفل هر واحد درم و مرز و هر واحد نیم درم اندکی مشک و کافور و بینی ایام قوالی به دهند و نفوخ قرن مل
قشر بضمه و بسند و کربا همه سوخته مساوی نرم سوده و کاغذ سوخته و دوح محرق سوده نافع و نفوخ بر طاس سوخته سوره عجیب الاثر است و در حبس
رعات و یا دارائی شریخ را با خون رعات آغشته و سوخته فاکستر از در بینی دهند یا کربا سوده و یا بسند و مرز و یا سائیده نفوخ آیند و کذا کنند سوده یا سگون
خشک سوده نفوخ کردن مجرب است و نفوخ شب یا فی و نشاسته مساوی مثل سر سائیده نیز مفید و نفوخ اختای بقر محرق سبک رعات است و سر
قاص رعاتی است که از حجاب دماغ عارض شود و اقوی ازین زبل حمار محرق است و نفوخ فاکستر کند و قرطاس مصری سوخته حاج سوخته دم الاخوین
غبار آسیا جمله مثل کحل سائیده مجرب حکیم عابد است و کذا دم الاخوین گل از منی صمغ عربی کوفته پیچیده در بینی و سیدن مجرب است و نفوخ فاکستر اندیده بر طیار
منسول محفص لغایت مجرب و همچنین خون خردس خشک کرده در بینی و سیدن مجرب و یا کاغذ سوخته پوست بضمه مرغ سوخته و ناز سوخته بستر که سر کرده و
انار و لایقی صدف سوخته شایع عدسی منسول خرمه سوخته هر یک سه ماشه کافور یک نیم ماشه نفوخ کنند و یا دارائی سبک سوده بهیچ تیر سوخته شاخ
گوزن سوخته دم الاخوین غبار آسیا هر یک سه ماشه و ایضا نفوخ شب یا فی و سر سائیده و کذا نفوخ شقایق و اگر گل محرق شب عصاره لویه ایتیس
کافور در بینی دهند رعات قطع کند و نفوخ قلع لیس مع کافور سوده و یا ناز و سوره همین اثر دارد و یا و قاق کند و دم الاخوین از زوت یا یک
سوده در بینی دهند و یا کربا گل شریخ گلنا را ناز و بر این نفوخ نمایند و کذا فاکستر قرطاس و محفص محرق مطفی بستر که دم الاخوین و نازه و زاج سوده قدیمی
در بینی رسیده فیتله در سفیدی بضمه تر کرده در دوا می بکارند و یا کاغذ سوخته دوح سوخته یک انگ جزو قلع طار نیم جزو بار یک سوده و بینی دهند
و یا زاج مصری و کنند و ناز سوخته در سر که سر کرده و قلع طار سوخته مساوی بار یک سوده نفوخ کنند یا فیتله پارچه کتان که در آب برون و سر که سر کرده باشند
بدان آلوده در بینی منند و اگر گلنا ناز و افیون گرد آسیا کافور دم الاخوین کربا همه اوویه مساوی نرم سوده اول بینی را بگللاب بشویند و ده ری
از آن با بنوبه در بینی دهند و در حبس رعات از جریات حکیم علوی خان است و ایضا فاکستر کند و نشاسته دم الاخوین صمغ عربی مطفا طیس سوخته
گل بنوع گل شاموس کافور نشاسته آنوس حنظل شاخ بر محرق ادم محرق گرد آسیا یا یک سائیده به دستور استعمال نمودن از جریات حکیم محمد باوی
والد حکیم محمد است و حنظل یکی گل از منی کدو سوخته یا به سوخته کاغذ سوخته آمله خشک افیون صمغ عربی کتیرا کربای سوخته طباشیر زبانی کوفته
پیچیده نفوخ کردن از جریات فیر است و یا قلع طار نیم جزو قرطاس سوخته صدف سوخته هر یک یک جزو بسیار بار یک ساخته در بینی دهند و اگر
شب یا فی قلع طار سوخته قلع لیس زاج شاخ گا و کوی سوخته دوح سوخته منسول ناز و سوره سوخته مطفی در سر که کافور کاغذ سوخته بار یک ساخته در بینی دهند
رعات شده پیدا بند کنند و جالینوس گوید که سوره یک جزو شب یا فی ناز و گل از منی کدو نیم جزو کربا بار یک جزو مثل غبار بسیار بند پس با سبب سبب و آب
اس بکربا جزو در آب کشینز نیم جزو چند آنکه مضاعف اوویه باشد صلا ی کنند تا غلیظ گردد و شبانی ساخته خشک کنند و بوقت حاجت سائیده بطریق
نفوخ استعمال نمایند و طلای کل بدن بگل در آب سر و سرشته خیلی نافع است و گویند که نفوخ برگ سحاب یا لیس یا تخم آن سوده و کذا

برگ خشک بجز سوده و کذا خون خشک کبوتر و کذا برگ خشک کدو و کذا گل آن و کذا انگنار و کذا فوه الصنغ و کذا بر دی سوخته و کذا مازو مثل غبار ساسیده و کذا
مازو محرق و کذا عرق مطبق اسیر و کذا راتنج سوده و کذا اسفنج محرق و کذا بزم سوده و کذا کشنه خشک بریان باریک سوده و کذا پوست بهیخته و کبر باد و دغ سوده و
کذا کبد باغ سوخته و کذا زیره کربانی سوده نیز هر واحد قاطع رفات است و کفوح حجر احرار می سوده مجرب سویری است و این قرص نیز مجرب است قرطاس
محرق مازو آقا تیا دم الاطین نازج شب یا فی مسایوی باریک ساسیده با آب اس بنبر قرص سازند و خشک کرده باریک سوده نفورخ نمایند و بدانند که
هرگاه نفورخ استعمال نمایند ساعتی بینی بگیند و آنچه بسوی دهن نازل شود از خون تیزق نمایند و باریک نفورخ با بنوب نمایند و اما ضماوات اطلیب
بگیرند آب برگ میسر و برگ انگور و برگ آس و کلاب همه را سوده خرقة کتان ترخوده و پیشانی آگاهند و کذا کک جمیع ادویه بار و قاضی مخدر و معرفت
بگیرند و در عصاره بار و قاضی مثل عصاره اطراف میسر و عینج و شامخ انگور و برگ مرود و می و عصی الراعی حل کرده ضما و طولانی نمایند و چهار برگ خللات و گرم و
کشری و سدر حل و کل مشرف تازه به که کشته اند که روج سرشته و کذا طلای راسن جبهه بگل ارمنی و آقا تیا و ارد عدس گلکار و صندل و کافور و قدری فیون
مجرب حکیم عابد سرهنری است و یا گل ملتان و خرخ که کشنه خشک که خشک بر پیشانی ضما نمایند و اگر رفات شدت نماید عصاره لخته التیس گل آنی
آرد عدس کل شرف آرد و جو صندلین گلکار قاصی برگ گرم برگ میسر برگ خشکاش نازج مصری قلع طار عرق مسایوی کو فته بهیخته با سرکه تند سرشته
بر جبهه و یا قوچ ضما نمایند و یا بقیل سحی و جرجانی آرد و جراحی گل ریشی آقا تیا عصاره لخته التیس گلکار و صندل و اندکی کافور و فیون بستر که سرشته بجز
پیشانی طلا نمایند و طلای سینه مجربین محرق و صندل و سفیدی بهیخته سرشته معطلی کنند بهان پاشیده و یا جسدین عدس گل ریشی و فیون است و اگر
هر از فوه و آب سرشته بر منقوش گذارند یا در داخل آن لطیف نمایند رفات را قطع کند و یا بقیل صاحب گل و آب شدید البر و بر سرینند بعد از آن نازوی
پست و آرد گل شرف که یک جزو عدس مقشر و جوج و حنظل برابر هم ساسیده و در آب آس گلکار سرشته بر جبهه یا فیون ضما کنند و اگر خرقة کتان بکلاب که
برت سر کرده باشند تر کرده و تارک منقوشی تر خواهد بود و یا باریک ساسیده مطبوع بستر که ضما نمایند و یا گل ریشی عصاره لخته التیس روج عدس روج گلکار
کند یک جزو کافور و فیون که در جوج جزو باریک ساسیده بستر که سرشته ضما سازند و گویند که سرگین کبوتر یا خرمنه سوده اسیر که بر حوالی بینی طلا کردن بیدیل
است و یا آرد عدس آرد و یا صندل غلیظ که کشته و قدری کافور در آب آس هم که سرشته بر طلا نمایند و اگر آرد و کبیر و گل ملتان آرد هر یک سه باشد
نشانه صندل شرف که کله گل جلع هر یک نیم که کافور و فیون هر یک یک کلاه با سرکه و کلاب یا آب بکن یا آب کشنه سینه و پیشانی و تارک سرطان نمایند و جرجا
نم حکیم شرف و قاضی صاحب سرشته و کذا کک نشاسته صندل شرف گل ملتان بستر که و کلاب ساسیده بر پیشانی طلا کردن و آقا تیا عدس مقشر صندل سفید غلیظ
مایه کک و اندک کافور یا آب مرود و یا فیون و پیشانی طلا نمایند که مجرب است و یا صندل شرف تخم کاهو آب کشنه آب خیار آب خرقة کافور شاهره و کبیر و ساو
آرد طلا نمایند و آرد بزرگان آقا تیا عصاره لخته التیس فیون صندل سفید از هر یک سه درم کافور و انگلی بکلاب ساسیده بر پیشانی ضما نمایند که
برای روان قوی تر و مجرب است و یا آقا تیا نشاسته گل ارمنی گلکار ساسیدی کو فته بهیخته باب مرود یا آب برگ تاک یا آب برگ بارنگ سرشته طلا نمایند
و آقا تیا و کلاب آس ساسیده و کذا انگنار آب بارنگ کذا صندل مع لحم و کوفه و کذا غبار آسیا و کذا استخوان سوخته بستر که بنخته و کذا زبل حار و جوی
بر روی بهیخته و کذا فیون بکلاب حل کرده هر واحد نافع است و کذا آله و شبر بر سوده و قوی تر ازین نیست که آله کل سر شود و دخانه آهن گران آرد خود
هر یا هر یک هفت باشد و در آب گل سدا کلاب ساسیده ضما نمایند و اما شحموات سرگین خر تاز به شمعین نافع است و کذا انگنار کافور و سرکه
و صندل و بیدیل و کذا شحم اراج منقوش و کذا شحم کافور و کذا شحم جدی و کذا نافع قاضی حاشیا یا پس بر شیشه فی و بستر جارب و بهیخته بر دی و یا ساسیده
که از نبات بر می آید بینی را پنهانید تعلیم قبول شیخ در رفات صلب کافن از غلیان حرارت شدید یا انفجار شراشین لابد است از فصد سر و باریک
مقابل منقوشا کل و از حجامت موخر سریش و کفیف و بهیستان مقابل تطبیق بلا شرط و گاهی با خارج خون از فصد قیقال یا از کک کتفی چندان حاجت افتد
که غشی کند و چون مودی پیشانی کرد فی الفور ساکن شود و این در رفات شدید حافریکا بر بند بلکه واجب است که فی الفور مبادرت کنند چون بهیخته

خارج

رعات و خفاح حساس نمایند قبل از انقوت ساقط شود اگر بخفشد یعنی بقوت و دفع شدید نباشد و لیکن بقطرات و یا بنواب باشد درین صورت
واجب است که اخراج خون از فصد اندک بمرات متوالی نمایند و هرگاه قصد سیاحت کفایت رسد لازم که بتخلیط خون متوجه شوند بدینچه میبرد او باشد و یا
بدینچه مخلوط او بود اگر چه میبرد نباشد مثل عذاب حجامت و مقاومت دم غالب قدرت ندارد بلکه واجب است که اول با خراج از فصد او را بکاهند بعد از آن
مجموع استعمال نمایند و نهاده و محاجم بی شکر بکند اگر رعات راست آید و بر طحال اگر بسیار باشد و بر هر دو اگر از جانبین بود از ارجل معالجات مست
واجب است که اطراف بهشتی که خصیتین و قدین از ساق و بطن هر دو گوش بقایت نافع و لازم است که نظری بسیار بآب سرد کنند و بسیار
احتیاج نباشند انسان در آب بار و برین افتد حتی که اعضای او بسیری گرایند اگر مانی مثل سزال و شیخخت و صحنه قوت نباشد و اکثر
بر سر او یک کشته صحن یا یک محلول بسره غلاف می نمایند و بر سر او میا و میوه بر می ریزند حتی که از هزار دلیکن گاهی رختن آب بشیر ابرو
خون را در غشیه و باغ منجور و منقده می گردانند فراوان باشد و بیشتر ضرورت بقاقل قوی که زنگاری افتد و باب با درج مع کافور و پرمیانی قاصد بود و نه
و رم سوط کنند و کمتر ازین نیست که آب برین سر کرده و درین گیرند و بدانند که اکثر انسان در رعات زنده می ماند تا آنکه زیاده از بست رطل آب بست
و پنج رطل خون از آن خراج پیشو پس می برد و بیشتر غشی که از آن واقع می شود سبب قطع رعات می گردد و اما اغذیه معروف عدسیه بساق یا بسره
یا جهم و مانند آن است مثل رمانیه و قفاحیه و حرمیه و سماقیه در جلیه کاهوسره که دیگره و غلات بار و با طبع و با فضل بر برین سر کرده و بیشتر تازه از
اغذیه موافقه مناسبه برای مرغین است و لبن نیز محمود است و کنگر شیرای جو شیده تا آنکه غلیظ گردد و در بعضه جو شانیده برای آنکه مستعد بر رعات باشد
صف و ایت خون باشد مفید و در شیا بیشتر بعباحیان رعات مضرت می کند سبب آنکه در آن ساق طبع و لطیف است پس بقول صاحب شفاء الا سقام
در محدودین استعمال نمایند و آنچه در آن قبض مع حوصت باشد اختیار کنند و سر کرده بعمل آرند در شیه بنابر لزوم جهت افزایه اسفناخ و بلوغیا و جهمیه
تبرید آنها نافع و رعات که بر سبیل بحران باشد اگر افراط کند شربای جو جهم و دهند و در ابتدا سوپ شیر یا مغرمان محلول بآب خا که بیشتر شایع بود
شیرین کرده بدهند و او ستاد و گفته که رعات و جهم اقسام نوزد اندم که با سال باشد یا بنفش یا بنیر آن هرگاه افراط کند و سال بهیچ وجهی مجرم می افتد
بما نهی مستفیع شده بدل او گردد و خوف سقوط قوت نماید و عادت خلاق در چنین صورت آن است که امری کنند که آن در صبح و شام می نمایند از آن
در عشا الا هنگامی که ضعف بسیار باشد در صبح و عشا رخصت می دهند و خورون جزوات و نان رطب نیز مفید گفته اند و گویند که از کثرت اکل گرسنه
رعات پیدای شود و بقول صاحب کامل با وجود علل جات مذکوره تدبیر مخلط خون با غذیه غلیظ مثل خبثه معموله با گرد و شاسته بپزید محمول بشیر و
بغیه مشوی استعمال نمایند و بعضی کسان را از اصحاب که رعات بسیار عارض شود همین اغذیه دهند و به پیروز تاز و لبها و لوم کلان و چلقل کنند مطبوخ بشیر
خدا سازند و بقول شیخ جماعتی از مجربین زعم کرده است که باغ ناکیان از افضل غذای ایشان است بلکه لا فطن در حاست برای کسی که رعات اهل از
نیز و سقط باشد و لیکن واجب است که در آن افراط نمایند و بمرات متوالیه استعمال کنند و مثل راجبت آله تقویت می نماید نفی می کند و از رجت آله می
خون است لضرر و پس اگر بسوی او اضطراب از رجت تقویت باشد قدری مخروج استعمال نمایند و چون اضطراب بسوی او نباشد و رعات با سقاط قوت
ناخنده و شیدن او نشاید و واجب است که محافظت نمایند و به پشت خواب نکنند تا چیزی از خون بسوی شکم نزل نگردد و منجم نشود کفر معده پیدا کند و بعضی
منفعت گرد و در میان غشی نماید و هرگاه چیزی نازل شود و اما سیکر معده باشد فی نمایند و سادست باین که هرگاه نزول بسوی معده محسوس گردد
و اگر از معده با معاجز کرده باشد حقه نمایند که بسبب خراج شود و در معده و اما باقی مانند تفهیم خلاصه کلام طبری درین مقام آن است که گاهی
رعات کثیر بود و سایر الف عارض می شود حتی که ضعف و تغیر رنگ پیدای کند و علا حیل و لا اله الا الله و جذب او است بسوی خلاص جهت فصد اگر
قوت تحمل باشد و حمایت ساقین و وضع مجامع تحت تدبیر لعل بشرط و بسمن ساقین تا لیل و قدین بعد بقوت مریض نظر کنند اگر احتمال استفراغ
نمایند بطبخ نمیتوان تقیه نمایند و اگر اغذیه غلیظه بریزند و بر جو جهم و تیودند و اگر ممکن باشد و الا لحم حوان بغیه نمیرشدت اقتصار در زنده

در رعات
در رعات
در رعات

و از اینها و سوسک و کرم سوره و گوشت شکار خورند نمایند پس اگر در رم رفات بواسیر می آید این بند بر منقطع نگردد و دیگر نه قلع پس قلع قطار و زاج نسازد و مواد چینی
مثل نیم جز و از آن و کافور مثل ربع جز و از آن چوبی آن و چله بسازند و در سر که کهنه حل کرده و فیتله ساخته در سر دو مخزن کنند و اگر خون بند نشود آب سرد بر
سر ریخته تا آنکه سردی در دماغ محسوس گردد و سفید آب یا آبله و سرکه حل کرده بر پیشانی خوراند سازند و محاجم زیر پستان در بر لقمه کنند و ساقین بپزند و در آب
گرم بپاشند و این هر دو علت چون قرار گیرد در دماغ و در پیشانی نماید هر روز صبح جب مقل یک نیم درم یا دو درم و تا سرد درم بقدر قوت علیل و قوت اعتدال
بالغه از آن بپزند و گاهی رفات غیر از این سبب بباعث گرمی دماغ از مشی در افتاب یا از سبب سگم یا از حدوث خون و فلیان او در جگر و عروق
حدوث می شود بواسطه انفصال عروق پس اگر عرق منصرف شعبه باشد قطع رفات سهل بود و بر پدید خارج دوشم سرکه و کافور منقطع گردد و در امر
رگ بزرگ باشد قطع او تعب شدید بود و کثرت خون مجسمه متلاطمی بدن باشد و طریق معالج این همه قطع سبب است و اگر سبب اندفاع او بطریق کفران
باشد امانت بمران نمایند بعد تبدیل علاج علیل کنند اگر متغیر شده باشد در مدادات او طریق قطعه بطور اراضن ماده مسلوک نمایند و بر تقطیل غذا
اختصار کنند و با صلح او پردازند و اگر در مزاج مریض حدت باشد بر تسکین تعدیل و تبرید زیاده نمایند و قصد فعالیت کنند و فیتله مذکور در پیشانی بپزند و
هر روز با زو ساقی بپزند و اگر فائده نشود محاجم زیر پستان کنند و از افندیه بر سما قیله و مصر سینه بچوب مرغ و موز و نه اقتصاد در زنده و بختی بختن برگ اسپنول
برگ بارنگ هر و احد یک قطره در آب بنهند تا ماهر شود و آب و یک قطره صغیر بکند بر آن در خون سرکه در روغن گل قدری جو را سر و پاشانیده باشند حتی که قوت
او در روغن ظاهر شود و زده درم تا بست درم ریخته حقه لعل آن زد و آب آلوده آب اباد در دماغ ریخته بقدر سردی از آن سحوا نمایند و استعمال قلع پس و غیره که
مذکور شد در هر نوع رفات جائز است و این سیار امری کرد که غری اسکس سوخته مثل آن کافور آفندیه بر سرکه مخلوط کنند و فیتله بدان آلوده در سینه بپزند
فی الحال رفات منقطع می شود و من دیدم که در زمان صیفت از نشاندن در آب سرد این رفات بند می گردید و بعضی اوائل ذکر کرده اند که اگر قناد الحار را با
عرقان و کافور بسازند و در سر که سرشته شما سازند و هر وقت بپوشند در قطع رفات مجرب است و گاهی رفات بسبب شکافتن لگی از شراب این هر حادثه
می شود و این اگر از گردن نوعی از حیات افتد علاجش آن است که خون را بکشد تا آنکه بسیاری خارج شود بعد از آن مریض را تریاق کبر از یک
شقال تا یک نیم شقال در دو قهقه بدهند و مخزین را بدان طلا نمایند و بشمیدن او امر کنند و بعد ساعتی دوح ترش گا و بیاشانند و در آب سرد یک ساعت
بنشانند و اگر قوت مریض فعال نماید شریان صغیر را قطع کرده دماغ و ساعی در آب سرد بنشانند و بمحض جگر که کهنه امر کنند پس اگر رفات از شراب
تریاق یا بر شریان منقطع گردید خلاص و مریض بود و اگر رفات شریانی در اراضن بیانی افتد علاج نه پذیرد و با بر قضا و جمیع اخلاط و اگر خواهند طریق تبرید تسکین
خون اصلاح او مسلوک نمایند و بقصد اسهال در مثل اینحال تعرض نکنند و رفات بحرانی که در اراضن خاده افتد چون بجران صحیح باشد بسیار محمود بود
و کز یک اسهال و قهقه پس هر چه از اینها اقراط نماید بقطع آن پردازند و جالینوس گوید که رفات شریانی را علاجی نیست الا امانه بقصد رستن اطراف
و دهنه محاجم و اطباقی گوید که رفات هر چه که باشد اگر مخالف و هم طبعی بود و قوت ساقط نشود قطع او جائز نبود و الا واجب باشد پس قصد
قیصال از هر دو دست بگیرند اگر رفات از هر دو جانب باشد و الا از دست مخالف و معشبات دهند و بر پید سر بطمای مثل کشنیز و کدو و هشتناق
شرب و کافور نمایند و در میدان و طلا کردن خاکستر حله مو یا و سگین با و کز اینها پیرایه با و کز ازیره بر سرکه آب گندنا و از چوب قاطع نیست که بگیرند آب بلخ
سبز و آب کس هر و صد یک جز و آب کشنیز نیم جز و با هم آمیزند و مانند یک جز و شنبلیله و گل ازنی هر یک نیم جز و که با ربع جز و سائیده با آبهای مذکوره که مثل بن
باشند تسخیر داده شیان سازند و نیز در حاجت سوره استنشاق یا نفوخ سازند که هر دو طریق مجرب است و خوردن براده شنان زنگار که شهنو نیست و چون
قطع رفات مشکل شود محاجم بطحال و کبد و قفا گذارند و اطراف بندند و از طین بر بدن طلا نمایند و اگر ازین منقطع نشود لا محاله بمهر و کسی که بعد گردن بران
نمی رفات کهنه قطعه با لک کدو و صندل اگر خون او منجمد شود و از کلام حکیم علی مفهوم می شود که رفات اگر چه در بعضی حیوان بشیر عافیت و بجران برای
امراض باشد تسکین اکثر بران اینها اقراط می گردند که بسیاری را با لک می گردانند و علاجات معروفه در رفات صعب قلیل نفع پیشانیده رسیده و خاصه از

حاجه

مرطبات مشهوره و گشته و چون درین تامل کردم رطوبت را غیر شدیدی المناطات در اینجا باقی ماند که گاه حدت خون در مراتب و اربابا مدخل عظیم در افراط رعا ف می باشد پس در رای من جواز استعمال مرطبات در آن قرار یافت و در رعا ف قوی صعب العلاج روغن بنفشه با دانه بزرگ مسکه فائق تانه مروج کرده باستنشاق آن بکر بجهن امر نمودم و در استنشاق اول خون کم شد و در پیروم رنگ خون مائل بسفیدی گشت و در کورت سوم مختبس گردید بعد از آن مدارعالج من برای رعا ف و منتهی باین قرار یافت و هائی تقصیر نکرد و فقط در عهد حکیم علوی سلطان بسبب توقع جنگ عظیم در بلاد هندوستان و بلاد بادشا ه اورنگزیه به حین بالی عارض شد و چون بر عا ف می گردید و رعا ف سه روز یا چهار تا هفت روز می ندد و در هر روز خون یا چار بار جاری می شد و هر کسی که رعا ف او تجدید می کرد و در خون از خود مختبس می گردید و می یافت و هر که جنس آن او تجدید کرد دنیا بجران او بر عا ف نشد و پاک شد و مقصود از این بیان فلاحه این دو قول غیر اطلاع مستعمل مرطبات در رعا ف و منجس عا ف بجرانی است فتنه کرد

تدبیر رعا ف

گاه ضرورت بر عا ف آوردن می افتد و خصوصاً در ارض خرد و در هر گاه که کثرت خون منجس مانعی از فصد و عند نقل با من یا بجهت قداماتی رعا ف آور ساخته اند تا بدان بسیاری از امراض که در عا فیت آن احتیاج بر عا ف مسائل بود و علاج نمایند و از تدبیر عجیب و غریبه با طراف نباتات لیس خشن است خصوصاً آنکه بر نباتات از خرب و وید مانند زهره و در سبب بقتله برگ درخت لوزان اند و در پیوند می یابند و شیا فصول از نقاح از خرب و پودینه و شتی و کذا از گل انجیر و کذا از قننه و الیغای از ادویه ماده مفهه مثل کندیش و مویخ و فرفنون که خفته بر سره و کا و سرشته فقیله ساخته اند و بر بینی در آورند و گویند که شفا فستون و یا سیمین بر می و فخر شک شایان است بقوت مدا م رعا ف آورد و کذا نام شفا و سعو ط و صمغ سدای آب مرزنجوش سعو ط و اکل گرسنه و لکه فافست

رکام و نزله

و آن الغضاب فصول و باغی است و این هر دو مرض با هم مشترک اند بهر آنکه مبدای علت واحد است یعنی در هر دو سیلان ماده از دماغ می شود لیکن در بعضی اطبا آنچه بسوی حلق و سینه ریزد با سم نزله مخصوص است و آنچه از راه بینی نازل شود با سم رکام و بعضی این هر دو را نزله نامند و آنچه از راه بینی رقیق و بسیار متواتر فرود آید و منجس ششم نماید و بسوی ششم و هلد و جد و با لجه بسوی مقدم اعصابی که بر ریزد و آنرا رکام خوانند و قیاسش را بدماغ مانند قیاس مرض ذرب است معده و از راه روی است سبب اکثر امراض میشود و چنانچه گاهی بطرف حلق و در پی بجانب می می گردد و بار می می گردد و اکثر قریب در راهنا سپیدی می کنند و بیشتر شهورت کلی از آن تولد می یابد و گاهی در بعضی عا ف ای بعد تر جاری می شود و گاهی از آن متولد می گردد و خنق و ذات الریه و ذات الحجاب سبب خاصه و لا سیما چون نزله حاد و بدود و اوجاع معده و اسهال و سحر و گاه شور یا ترش باشد و ایضا از آن قویخ حادث می شود و خصوصاً از مخاطی خام از آن که کذک سبب هم گوش و صدر و وجود خنک و مع و دندان ریزد و شقیقه و صدر و صم و فانی و در اطفال دیگر امراض می گردد و اکثر تراج نزله بر سره و اگر فنگ آواز و حمیات صعب صداع شدید و تشویه می باشد و سبب باین مرض بقول شیخ یا حارثه فرا جی است خاصه یا خارجی از انقباض و مسموم یا قریب تش گرمی حام یا پوئیدن او و یه گرم مثل مشکه چند و عفران و پیاز یا مالش روغنهای گرم بر سره که چون بدماغ عارض گردد بر طبقی که در آن بود بگذارد و وسایل سازد و بسبب سخونت و طاع از جمیع بدن نیز منقبض گردد و نائل شود و از خون اشیای حاده حریفه مثل توم و بصل و خردک مانند آن نیز افتد و یا برودت فرا جی خاصه یا راده خارجی از غسل با آب سرد و هوای بار و یا شامالی که شفت ظاهر سر که بر سر و منجس تخلل طبیعت و باغی نماید و آنرا بطریق عصر بیرون کند و خصوصاً چون سرد در آن برهنه کنند و لا سیما وقت تخلل دماغ از حمام یا ریاضت یا غصب یا فکر یا مانند آن و گاهی از فصل تخلل مسام حادث می شود که بدن را برای قبول گرمی و سردی میا می سازد و نزله پیرامی کن خصوصاً بعد فصد بسیار و همچنین در سوء مزاج حاد که لاحق بدن گردد و از تخلل میامی حادث نزله گردد و برودت فرا جی هر گاه قوی شود مستحکم گردد و چنانچه در مشایخ که فضع نمی یابند آنکه در غایت صحت مزاج و حرارت او سنجست آنکه چون بسوی مایل بار در مشایخ و صنفهای دماغ غذا برسد بسبب ضعف او آنچه بسوی او نازل شود بدان تمامه می ندد و فاضل می باشد و نازل می گردد و ایضا بهر تراج که شاکت شود تحصیل طبیعت

گردد چنانچه بخار تصدیسوی سفت تمام را عارض شود و کذا که گاهی این رطوبات و دماغ به جهت از استلا و تشنه و خواب بر طبام کثرت نماید و در اکثر تاسیب
داخلی و خارجی هر دو جمع نشود و نزل در کام پیدا نگردد و زکامی که الا جملع و موجب باشد قوی تر بود و سیر قندی غیره اسباب بفرستادن من هشت نوع
بیان نموده چهار نوع از سوز فلج دماغ و او همان است که مسطور شد و چهار قسم دیگر از استلای غلظی از اخلاط اربعه در مجرای بدن و از فلج بخارات آن خلط از بدن
دو نوعی مانع پس اگر بخارات صلا غالب باشد زکام و نزل مسطور اوی گویند و کلاک حسب طلبه خلط و سوزی و بلغمی سوزی و نامند و الظالمی گویند که سبب
زکام یا از داخل بود مثل ضیق دماغ که آنچه از فضل سوزی آن متصاعد شود بسبب کثرت آن دفع کند و غرض غم و آنچه نفس با حرکت دهد و یا از خارج باشد
مثل مقابله عمار با فضل از روغن و حمام ششم در لایحه حاده منقعه مثل یا سیمین و گل سرخ و عمل با گرگان و منتهی حرکت و تغییر و تار که بر سر باشد و برودت در اینجا
از اسباب سابقه بود خافیه بر آنکه خلط با سائل نکند و حرارت را بکس کند و بیشتر عرض نزلات از رطوبه و مشایخ را و در غایت و بریم و بلدان شمالیه
و جنوبیه هم می رسد و از امراض مخوفه است اگر سوزی ریم فرو آید و ماده حار صادر باشد و اطباء نیزه را ام الامراض می نامند بجهت آنکه ماده باعث اکثر امراض است
باز از استلای کثیر من و ایضا شیخ می فرماید که زکام و نزل حادث از سردی بیشتر از آن افتد که از گرمی حادث شود و صاحبان فلج گرم شدید الاستعداد
برای قبول اسباب خارجی قائل زکام از صاحبان فلج سردی باشند و صاحبان مزه حاره اکثر امین از غرض زکام و نزل حادث از اسباب بدنی نسبت
باصحاب مزه بارده هستند و در دماغ بار و آنچه از غذا با آن می رسد نفی نمی یابد و آنچه از اجزاء سوزی او متصاعد می شود تحمیل نمی پذیرد بلکه غذا فاضل
می ماند و بطریق تنگی لعل غذا را دفع می کند و بخارات منقلب بر طبام بوده نازل می شوند مثل قرح و ابلیق و زهر شش لائل برایشان و دماغ می یابد
و نزل گاه غایب و گاه رقیق مائی و گاه حاد و تلخ و شور و گاه ترش یا بطعم بانی طعم گاه حار و تلخ و گاه بار و سبب اختلاف مواد و حال آنکه از غیر طبیعی
و فساد و اندوهی قوام و طعم و کیفیت ملوکه مختلف می باشد و قبول الظالمی نسبت ترین الوان در نزل بار و سوزی است پس سیاهی و زرد و زردی و
زکام انان است از طبام و افراط آن منقعه مثل یا لینه یا سبب جفا و اعضا و خروج ماده و گاهی از استلای سوزی باشد پس اگر درین هنگام
چنین باشد علت عظیم بود و استعداد برای او واجب گردد و الا امر سهل باشد و علامت اول تساو منقعه و غلظت و سوزی و بلغمی است و شوق و در غیر
این سوزی و علامت ثانی چپین است زیرا غیر سیاه و نوزله بار و از تب منقعه می پذیرد و حار از تب منقعه نمی یابد و نوزله بار و از تب منقعه می پذیرد و حار از تب منقعه نمی یابد و نوزله بار و از تب منقعه می پذیرد
و خصوصاً بعد هوا می جنوبی کثرت می پذیرد و از این دو فصل مستان و فاعله چون نجد آن تابستان شمالی باشد که در آن باران کم آید و حرارت جنوبی با کثرت
باران باشد و نوزله بار و از تب منقعه می پذیرد و از این دو فصل مستان و فاعله چون نجد آن تابستان شمالی باشد که در آن باران کم آید و حرارت جنوبی با کثرت
نستان آینه نوزلات کثیر سرد و خواب دوز در زمستان زکام آید و فواکه رطب خصوصاً خرپزه و تر بر خوردن زکام را تازه کند و کسی که استعداد آن باشد زکام
آورد و استعداد بر دهن بسیار و مالش آن در زمستان زکام پیدا کند و بقرطاد گوید هرگز نازل بسیار عارض شود طحال او را عارض نکند و موافق همین
زمان و بصورت صاحب نوزله بار و از تب منقعه می پذیرد و از این دو فصل مستان و فاعله چون نجد آن تابستان شمالی باشد که در آن باران کم آید و حرارت جنوبی با کثرت
است پس منقعه خطا منقعه ساقه گوید که در او نوزله حار آن است که ماده او حار باشد و آنکه سبب گرمی هوا یا آفتاب باشد فقط طریق تشخیص این
نوزله که اول دریافت نمایند که او حار است یا بار و پس اگر نوزله زکامی بود سوزی حاره چشم منقعه نکند اگر سرخ نمایند و سپس سرگرم و در بینی سوزش خارش
در طبابت سائل زبانی با حده و وقت بود حار باشد اگر شدت است و غنچه در آواز معلوم شود حال سردی رطوبت سائل و غنچه نیز بر پسند و این نشان
بار و زکامی است و اگر نوزله حلقی بود بر پسند که آنچه سوزی حلق فرد می آید با حده و شدت اعراض در وقت امع التهاب هر وجه و چشم هست یا نه اگر باشد
حار بود و الا بار و از تب منقعه می پذیرد و از این دو فصل مستان و فاعله چون نجد آن تابستان شمالی باشد که در آن باران کم آید و حرارت جنوبی با کثرت
و حار و زکامی است و اگر نوزله حلقی بود بر پسند که آنچه سوزی حلق فرد می آید با حده و شدت اعراض در وقت امع التهاب هر وجه و چشم هست یا نه اگر باشد
نوزله حلقی است و اگر نوزله حلقی بود بر پسند که آنچه سوزی حلق فرد می آید با حده و شدت اعراض در وقت امع التهاب هر وجه و چشم هست یا نه اگر باشد

در نوزله

[illegible]

زود تراشیدن و سرخاریدن و شانه کردن بخوبی که شانه بقوم با دو دست سر رسد مسام را بکشد و ماده نزله را دفع سازد و جمیع اطعمه مغریه الی غیره در نافع است
 انطاک که گوید که ملاک در علاج این مرض تنقیه و باغ است بهر آنکه اگر آنچه میان نزول است اگر در وجود سسبل را فاسد کند و منظم گرداند بعد از آن حفظ اعضا
 از سائل که در صورت بدان یا بند و این یا منیع بود مطلقا یا بازاله آنچه حاصل شده بهر آنکه اگر در اعضای فکات فی ماند و بینی و لثه متعفن نشود و التهاب آید
 بعد از این اخراج فضول بنفش یا تحلیل از سینه و معده و تصفیه ریه کنند و اگر از اعضای ساقله اگر مواد بدان برسد خصوصا اگر قاروره متغیر گردد بعد از آن
 حبس آن اگر افراط کند بعد تقویت و باغ پس این قوانین علاج در نزول مطلق وافی است و از خواص است که مذکور چون خرما بهوید بعد صراحت
 در پارچه بسته در راه اندازد زکام بسوی کسی که آن را بکشد یا منتقل گردد و کذاک سرگین استرچون بران نقل کرده آن را اندازند و باید که در مدت
 مرض بر پشت خواب بکنند و در خواص آمده هر که اومان تعلیق آهن نماید حدوث نزلات از آن دفع گردد و گویند که گل ارمنی شام و شرابا باغ حدوث نزله
 است و کذا مضاد با قلاتها و یا در سر که یکشنبه روز ترکیه خشک نموده سائیده و کذا تصفیه غبار آسیا و کذا عود الفرج و کذا کند رسوده در سفید بیهی سرشته
 بر خرقة کتان مالیده بر صدغین چنان بیدن مانع حدوث نزول است و همچنین در سوزن و با تخم عود الفرج و یا سندر و س یا شوکه مصریه و یا جز السرو و یا
 برگ شمشاد و یا کر با هر واحد رسوده بر مقدم راس تنذیه باشد نافع است و بخور شکو و مشرب جلاب آن در نزلات صحت مجرب سوید می است و بدانند
 که از کلام شیخ و قرشی و غیره استفاد می شود که علاج نزله و زکام مخصوص است در شش غرض یعنی تقلیل ماده موجب تحلیل استقرار و تبیین مقابله سبب عل
 یعنی تعدیل مزاج و قطع سیلان ماده و تعدیل قواطم و تحریک و بطرف دیگر یعنی باله ماده بحسب مخالفت و تقدم منع آنچه از آن متولد شود مثل خشم و قروح الف یا
 مثل خشونت طلق و سرفه و قروح ریه و آنچه قریب بدان است و دوم آنها اما تقلیل ماده با استعمال تنقیه بدن است در هر بقصد سر و دسبل مخیر اخلاط حاره
 و قحنه جاذبه با سفل و در بار و باد و یه سسبله بلغم راس و مشروبات و قحجات و قحت آب شرب با ترک و اصل یکشنبه روز و اما مقابله سبب فاعل
 در هر چه کند به تبرید راس به آنچه بهر القوه باشد مثل دخول حمام صبح بر نهار و روختن آب بر دست و پا و مسح اطراف و سر و مقعد و اندک و آنچه متصل باشد
 بر روغن بنفشه و استعمال نطول از جو ششهاش بنفشه و یا بونه و روختن مبررات بر سر و مخیل باغذیه خفیف بر و مرطب بالقوه مثل کدو و بلو خیا و اسفناخ
 و رطله هر یک از اینها مطبوخ مطیب بر روغن بادام پرشته و اما در بار و جد نمایند چنانکه و غذه و عطاس ابتدا کنند تسخین سرد و تگمید بخمره گرم تا آنکه گرمی او
 بدماغ محسوس گردد و حفظ سر برین سخت و اکثر احتیاج بکبک از نمک جاورس و فندک و گاه از آب بسیار گرم چندانکه احتمال حرارت او نمایند و نطولات منفضه
 محله در آن استعمال کنند و اطراف و سر و مقعد و اندک با دمان حاره چون روغن شبت و یا بونه و مرد بخوش مالند و قوی تر از آن روغن سد و روغن بان و
 روغن خمار و روغن سوسن است و یا بانون روی بر بشویند و لیکن باید که بر روغن نرسانند زیرا که عمده در علاج نزلات حاره و بار وده تنقیه مسام جلد
 راس است و ترمین باعث سد مسام و مانع تحلیل بخارات و خروج آنهاست و اگر تدبیر لایه باشد برای اثبات تبرید یا تسخین بعد استقرار استعمال و
 جائز بود چون در نزله بار و بر و پیشانی لطوفاً فرد لح قسط و مانند آن بعمل آید که بعد از آن بمش آب صابون و مانند آن بشویند و باغذیه خفیف
 و لطیف و سخن و محقق بلین صدر سیل نمایند و گاهی احتیاج با استعمال دویه محره باشد مانند آن در آن سرگین کبوتر و غرول و انجیر پودینه و ثا فسیا
 افتد بلکه با استعمال و باغ حاجت آید جنت آنکه تسخین سرد و تحفیف او مانع است برای آنکه حادث شده مانع است از مبر آنکه حادث خواهد شد اگر مانع نباشد
 باید که درین نوع نزله اندر حمام قیل از نفع داخل نشوند بلکه تسکینات یا بس استعمال نمایند و بوییدن مشک و عنبر و شونیز بوداده در خرقة کتان نیکگون و نهادن
 صورت در روغن حار سخن تر کرده اندر گوش درین نافع است و بقیون بعضی متاخرین بهر تعدیل مزاج در حار تبرید مزاج داخل خارج کنند شش و بوییدن انیون و کشنیز
 سنبه و کامو مانند آن را در داخل نهند و خورامیدن اغذیه سرد و تر چون قرعه و صوفیه اسفناخیه که بر به بگوشت بر ناله تدبیر نمره با می گردان و پشت و خصیه عظیم النفع
 است از خارج و ایضا بستن حنا و یا برگ بید و یا در و یا حلیب و ادون شربت نیلوفر چهار توله در عرق نیلوفر نه توله و اگر بر یا دق تبرید حاجت آید انا ر
 می خوش دهند وانه عرق بید مشک و واقعه انسان سبب کرک غذا القله یا سینه سرق بگوشت حلوان اما در بار و تسخین و مانع که ششند از داخل

و خارج مثل تمکید جادرس از انچه برز اینج و با بونه و نمک هندی هر یک دو توله و بومیدن عنبر و مشک شونیز بریان هر یک هاشم مجموع یا تنها درشته کیودیت و بون
سندروس کبریا و مرزنجوش و بقول صاحب خلاصه التجارب سر بر بخار با بونه و شلجم داشتن بسیار مفیدست و از داخل مثل شونیز و زرنبا و دو بسیار سه
هر یک یک هاشم در عسل دو توله و ایضا تخم بادرنجبویه یک نیم هاشم اسطوخودوس دو ماسه و در یک توله عسل و فندک یک دراج و لوه بنان و بجای آب و اسفل
و بوند و خائیدن مغز بادام با نبات و چلغوزه عظیم الاثر است و همچنین خوردن بخون فلاسف و اما قطع سیلان بزرا غرجه باره مثل غرجه با بون و لکله
آب عدس و آب کشیزه و آب انار و یا آب مطبوخ تخم خشخاش پوست خشخاش و عناب عدس و کشیزه خشک بار و بالفعل بر حار و برای بار و نمایند و ایضا
خصوصا در بار و مثل حی که از افیون و میوه و کند روزعفران ساخته باشند در دهن دارند و آب و بلغم نمایند و مثل شریک که در حبس نزله آن را خاصیت است
چون شربت خشخاش سازج برای حار و شربت کرب خشخاش که در آن مرغ و داخل باشد برای بار و بوند و شربت خشخاش استعمال نکنند مگر در ابتدا
بنابر منع نزله از صدر و هرگاه محتسب گردد و احتیاج نبفت افتد این شربت مناسب نبود بلکه بارالشعور دهند و مثل بخور است حالبه چون تخم سندروس و تخم
باشک برای حار و بار و هر دو مجرب است و شونیز برای بار و بخور از شونیز و قسط ایضا و کذا بخار شرب یا عسل بر رنگ آسیای گرم انداخته و آنچه لطف باین
می کند تجزیه کنند و عود خام و سندروس و قسط و میوه است و بخور طرفاد گل شنج برای حار و کدک شکله طرز دوا قلا و جو در دوع گا و نزله کرده نمایند و مشک
و کافور و نخاله منقوع در سرکه و در حار بخور کنند و همچنین بخار سرکه بر رنگ آسیای گرم صاف انداخته نافع است و بعضی متاخرین گویند که برای شنج سیلان با بونه
در حار شربت خشخاش و نیلوفر و لعاب سیفول و بدهانه در عرق نیلوفر و مکوه دهند و غرجه از عدس مسلم و مکوه و کوکنار هر یک یک توله عناب یک توله شونیز و شونیز
صاف نموده محض نه باشد داخل کرده بکار برند و تخم خشخاش یک توله ساییده قند دو توله آینه لیسانیدن بسیار مفید است و فندک شربت شونیز
خشخاش دهند و اما در بار و این مطبوخ و بوند اصل اسوس گا و زبان پر سیا و شان هر یک هفت هاشم مکوه گل بنفشه هر یک هاشم غلاب هفت هاشم و در دوع
چهار توله مالیده صاف نموده و غرجه از بر اینج و بادیان شفا را الحیات و عذبه و کزنا و فو و کوکنار هر یک هاشم کنند و بجای عطانی نوشانند و بر خشخاش استعمال
سه هاشم و یا حافظ الصخره در عسل دهند و فندک باب مرغ و دراج بنان خمیری دهند و اما تعدیل قوام ده حار را تغلیظ و یا بند را تعلیق است و اینها در ابتدا
خشخاش که با هو و لعوقات بار و در فتن کثیر و بدهانه در دهن برای تغلیظ ماده حار تا بمقت بدن نرسد و یا استعمال آنچه مفرق آن باشد مثل زعفران و اسطوخودوس
تا که بغلط خود ایزا برساند و بعضی گویند که بر تعدیل قوام ماده بنابر آسانی خروج آن در حار بر تغلیظ رقیق شربت خشخاش یا قند یا سندروس یا بادیان و در
عرق مکوه و گا و زبان دهند و محض نهاد در دهن دارند و در بار و بر تر قیق غلیظ مطبوخ زوفا و شربت اسطوخودوس یا سیفول و یا قند سیفول و در عرق
بادرنجبویه و گا و زبان دهند و یا عسل در عرق مکوه و بادیان دهند و بجای آب اصل نوشانند و اگر حاجت تعلیق نموده در حار حبیب بنفشه و در بار
حبیب قایا و یا این علویان کنند و پس از تنقیه جت تعدیل مزاج حبیب پیش حبیب سما حبیب پانی حبیب چینی دهند و قند صند و غرجه و اسطوخودوس
حالبه استعمال نمایند و اما تحریک و بطرف دیگر پس اگر نزله بسوی حلق ریزد معطسات و بهر آنچه از معطر نماید طریقت یعنی جذب کنند و اگر نزله حالبه بسوی حلق
سیلان نماید با استعمال حجامت بر نقره اما که کنند و همچنین کتاب بر مطبوخ ریاضین جاذب ماده بسوی بینی و او دویه معطسه مثل خرق سفید و جذبه سیر و غار یقون
دکند شش و فلفل خرق است مجموع یا مقروا استعمال نمایند و معطسات خفیف مثل شم افیون و شلجم و دراج و زرا و در طویل و گل سرخ برای حار و در
است و بطبخ باطن بینی بدوای معطس بهتر است از نفوخ او در آن و ایضا جت مائل ساختن ماده نزله از جانب سینه و حلق و قصبه برای بینی
معطسات قند مثل بوی زنجبیل و کندش و فلفل و کل چیتیه و زنبق و امثال آن بعمل آرند و معطسات علویان از حار است و اما اندک پس مثل آینه
صیانت حلق و ریه از آفت نمایند و اکثر آن باغذیه باشد در حار بر تخم صدر از روغن بنفشه و تناول شش جو نیمه بنفشه و آب نارشیون و استعمال
حریره نشاسته و اگر در جو با قلا بشیر اگر تپ نباشد اگر تپ بود شیر میز باشد و استعمال لعوقات لیمه و اشربه زوفا نمیه بارده و حبیب اسعال و اما در بار و مثل
تخم صدر بر روغن بنفشه و روغن بان و فیروطی حار و استعمال حوای حاره بلینه مثل طریقه بشیر و مثل آب سبوس گندم بر روغن بادام و عسل

مزوره ماش مع مغز اوام و هندی و اگر با سرفه و صداع باشد بنفشه سیستان عنباب مع شکر یا ترنجبین یا خیمه بنفشه یا شربت بنفشه و اگر بخوابی باشد شربت
خشخاش و زعفران ماش و خشخاش مغز اوام و تخم کاه بود و مفید و حکیم علی نوشته که اگر نزله سائل حار باشد جبهه الجفان و القلقنس عدس لطیف و نایله بعضی القلقنس
و آب حل کرده از آن روی می شوند و اگر نزله از غیر درم حار باشد عدس قریب جلد بود جبهه یا پیچی از برگ عقیق تر کوفته و یا آداب خرد و یا آب پی و آرد و یا
ماز و سوده بشربت سونق یا شوکران و اسپنجول یا آب عنبالغلب یا حلزون مدقوق مع خرف او از بنا گوش یا بنا گوش دیگر نماید و یا بجای پیچ مبرد و
قالبز یا شد نماید و بکینه نکند و گندم جوش و مرکب بسفیدی بهینه به جبهه لطیف سازند یا طبله شیر و دقاق کنند بسفیدی بهینه استعمال نمایند و گویند که گل
بنفشه و کلا خشخاش سفید و کلا شیل شربا و فضا و او زهر النج سفید شربا و غره برکلا جاس صندل و عصاره برگ کاه و سونق و کلا بعضی الراعی و کلا ساق و در عصیر
حماض جوشانیده هر گاه قوام او غلیظ گردد بر مقدم و باغ نمادان نافع نزله حار است **الحاصل** در آنتها بر اماله ماده نزله از حاق بسوی بینی مدام عطسه
آید و بوییدن صندل سرخ بسکه سوده زکام گرم یا بکشاید و همچنین سیوس جو یا سرکه بوییدن و برای سده بینی و عدم حس غم و زکام حار با قلا و در سرکه
تر کوفه بر آتش نموده و بخار او بگیرند و کلا صندل سفید و سگ چون بسوزند و کلا کلاب بنجار آسیای گرم در سرکه سر کوه و خاله منقوعه در سرکه بر آتش انداخته
و یا شکوطه و در برگ بود و سوخته بخار گیرند و انگبات بنجار بطبخ یا بونه بنفشه جو مقشر خشخاش غسل سر بیان نیز نافع و برای منع سیلان فضل نافع اگر بطول
انجامد مرض در کشته و بنفشه بر آتش نموده و کافور بر آن پاشیده چاوری بر سر کشیده بخار او در بینی بگیرند یا سیوس گندم در سرکه فسیانیده بر آتش گذاشته بخار او بخار
بگیرند اگر کافور ریح درم سیوس گندم آرد جو آرد با قلا صندل سفید گل بنفشه خراطا هر یک نیم درم کوفته بخیه در سرکه کشته بخیه یا نزله خشک کوه انگبات
سندقه یا ستانند و وقت حاجت بر آتش سوخته و دو آن بگیرند در کاهمی که اگر می باشد منع سیلان بینی نمایند و در فواید شریفیه وزن جمله او و می
و در جبهه آنتها بنفشه و کشته و آله یک یک درم افزوده بعد از پنجین بخور آن امر نموده و بخور خلع حسین نیز نافع است و غذا آتش جو و حریره سیوس و حلو و زو یا
وال مولک با تخم کوه مزوره ماش مقشر و اسفناخ و کدو و ملوخیار و جلد و سرق و قبله یا فی بر و عن بادام مناسب و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نفع بسمل
صغرا و حب بنفشه تنقیه کنند و بسمل از بنفشه و عنباب سیستان و ریشه خلی جنابزی و بهدانه و اصل سیوس مقشر نیم کوفته جوشانیده فالیده صاف کرده
مغز یا ریشه شریفه و بنفشه ترنجبین در آن حل کرده باز صاف نموده و روغن بادام بر آن چکانیده و بگویم نوشیدن نیز در زکام حار نافع و بعده باب
بگویم استحمال نمایند و برای الزله و حب الشفای علوی بخانی و موزید و بهدانه نزله حار است و کلا حب نزله به شکر حکیم محمد باقر و حکیم احمد و محمول حکیم علی الکربان
و والد حکیم علوی خان و بهدانه بیاض حکیم اکمل خان و خیمه خشخاش کونکاری و دیا فورات در ب خشخاش و سفوف نافع نزله و شربت نزله و فواید
و شربت گو گو شربت خشخاش و لعوق نزله حار و لعوق شمعون و لعوق جیمه و قرص نزله سبذ تالیف حکیم محمد باقر و و طلا و لوطوخ نزله خلد و لوطوخ
عجب حکیم اکمل خان و نزله بنفشه و نزله حار معمول لیکن بدانند که در صورت کثرت ماده نزله تاخت تنقیه و باغ نشده باشد حبش که روا نیست
که حدودی فساد می گردد و اینجا که ماده سخت گرم و تیز و باحت باشد اول فصد میرو نمایند و ثمره بیکه در علاج امراض حار دماخی گذشت بدیند و یا لعاب
بهدانه سه باشد لعاب ریشه خلی شیر و تخم خیارین هر یک هفت باشد نبات بکنیم تولد دهند و غنمای روحون روغن نیلوفر که و استنشاق نمایند و از کافور
و صندل بخی کنند و قبول محمد زکام که در صیف عارض شود برب کبد باطلیه ماده سیما خرقه کتان باب کاشی تر کوه مکر نمادان سیرج النفع است
و اگر با صداع و تب بود لعاب بهدانه شیره عنباب شیره تخم کاه و عرق شاهره شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و یا شیره تخم زبوز بجای شیره کاه و شربت
بنفشه عوض شربت نیلوفر کنند و کیتل سوده برای سرد افرازند و ایضا بعد فصد و منفع بار و سیستان لیست دانه تخم خیار می چار باشد اصل سیوس مقشر بخار
عوض کاشی و شاهره و گل سیرج داخل کرده شب و در عرق شاهره و کوه و کاه زبان هر یک هفت تولد فسیانیده شربت بنفشه یا نیلوفر چار تولد و حل کرده
نوشانند و غذا آتش جو شربت بنفشه یا نبات و یا اسفناخ یا برب خراشند و بجای آب عرق کوه و نیلوفر سه چار روز بهر وقت و معاده خیار شنبه و
ترنجبین هر یک شش تولد خیمه بنفشه و کافور هر یک چار تولد شربت ساس چار تولد روغن بادام هفت باشد افزوده سمل دهند و پیر آب سنگ و شام

شکله کچلی و صبح تبرید لعاب سبدانه در لیشه خطی هر یک سه ماشه عرق مکوه و نیلوفر یک هفت توله غربت نیلوفر چار توله پیچول یا تخم بجان نه ماشه پاشیده و دهند
 همین نماد سه چار سبیل داده جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطفال کشیز یک توله وقت شب و دهند و صبح شربت خشخاش سه توله و عرق مکوه سه توله و اگر داده
 بسیار بود و زکام با صداع و خفیه شدید مندر به سرسام و با تب باشد بعد قصد سرد و تبرید و ضماد و سوطه صداع حار روز ششم برای نفع ماده کل بنفشه
 خطی هر یک شش ماشه سبستان یا زده دانه سبدانه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه حبسانیده شیره تخم کاهوشیه تخم زبوز هر یک شش ماشه شربت بنفشه و توله خاکشی
 شش ماشه داخل کرده در بند روز ششم غناب پنج دانه گاوزبان خبازی پر سیاوشان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه تخم خیارین کوفته شش ماشه بنفشه و توله حبسانیده
 افزوده شیرجات موقوف نمایند و چون نفع ماده از قاروره ظاهر گردد روز دهم اسطوخودوس چهار ماشه سناسی یک توله گل بنفشه چهار ماشه و رطوبت
 مغز فلوس شش توله ترنجبین چار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده سسل و دهند و بجای آب عرق مکوه و دود پیچول و آب روز دهم تبرید از لعاب
 سبدانه شیره غناب شیره کاهوشیه شربت بنفشه پیچول پاشیده و دهند باز سسل و تبرید بدستور و اگر باز نرزد و زکام حار بواسطه قیض تنه و سردی فلان لطوبات
 بدنی باشد تبرید از شیره غناب ده دانه شیره کاهوشیه و بنفشه شربت بنفشه یا شربت نیلوفر خاکشی و دهند بعد تسکین برای نفع ماده
 غناب خبازی سبدانه سه ماشه بنفشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه سبستان یا زده دانه حبسانیده شیره کاهوشیه و مغز تخم کوه هر یک شش ماشه
 گاهی شیره خیارین شربت بنفشه و دهند باز برای نفع ماده سودای خطی شش ماشه گاوزبان چهار ماشه در نفع اضافه کرده شیره تخم کوه و خیارین موقوف کنند
 و خاکشی شش ماشه افزایند پس اگر آثار غلبه طبع در یافت نشوند برای تلطیف آن مویینقی ده دانه زوقا پر سیاوشان هر یک سه ماشه افزایند نکت
 بداند که در زلزله حار شیرجات مثل خیارین و غیره می دهند لیکن چون مرض طول کشد بادیان سوده پاشیده می افزایند بر عایت معده تا از شیرجات معده خرا
 نگرده و بعضی گفته اند که شدت حرقت چشم و کثرت اشک را که در زکام حار عارض بشود استنشاق آب بسیار گرم تکرار فی الحال این مهتبه الله گوید که علاج
 زکام حار قصد قیصال و شرب ما را شیر یا شربت بنفشه و بعد اندک آب انار و استعمال آب کوبلاب و ترک غذای حار و شرب حار و تقویت دماغ
 بشم روح بارد و شربت بنفشه و نیلوفر و بعد نفع ماده دخول برین در حمام و در صورت کثرت سیلان انگباب بر بخار شکو و صندل و کافور و باقلا و جو و سوسن و سرکه
 تر کرده و بعد از خواب بر پشت و بعد اصلاح تغذیه بمزده آب انار و احتراز از امتلا و تعوض هوای گرم است الو سسل گوید که در غلبه زکام کائن از
 حرارت و وی آست که ازان رطوبت دقیق حاد سائل شود آنچه مغلطه و مبر و این ماده باشد استعمال کنند و شربت و یا قورنه صبح و شام و تمام روز اندک اندک
 بنوشند و هنگام خواب غرغره بدان نمایند و بوق خشخاش نام بلیند و خشخاش سوده بجلا آب میخمه یسیدین نیز نافع است و تخم خشخاش و در میره معمول
 از شکو و نشاسته و روغن بادام استعمال کنند و طبع بنفشه و خشخاش مع پوست و با قلا مع پوست کوفته و جو یا بونه و برگ کاکج و برگ درخت گل
 سرخ استنشاق نمایند و هنگام شدت در گل مخوم یا گل رنی باب یا رنگ یا آب غناب شعلاب یا آب خرفه سرشته بر سر و پیشانی و چهره ضماد سازند
 و یا روغن بید که در آن خشخاش مع پوست کوفته و برگ مورد کوفته جویشانیده باشد بر سر و اند و از باقلا در سرکه تر کرده خشک نموده و پسند روس و
 سگ و صندل و کافور تجر کنند و بر بخار سرکه اندران سنگ سیاه یا حجر النار گرم کرده انداخته باشند انگباب نمایند و حتی الامکان خواب کم کنند غذا خوری
 معصومان زشت است و آرد باقلا و جو بنفشه و کافور و روغن بادام سازند پس اگر حرارت قوی نباشد در آن بچه مالکان دراج یا نامی را ضراصنی
 داخل کنند و جلالت شربت بنفشه و آب نار بنوشند و اگر مکرر باشد غرغره شامی از دانه پاک کرده کوفته در آب بچشانند و صاف کرده تخم خشخاش
 بریان سوده و اندک صمغ عربی سوده داخل کرده بنوشند و غذا کعب جو بریان و بادام بریان پیچور نو خشک کرده و شسته و زردی بیضه در سرکه
 جویشانیده که بران قدری لطاب شیر و کشیز خشک سوده پاخیده باشند تناول نمایند و بخار سوسن سرکه تر کرده با بنو در گل سرخ خشک نبات برگ بود و جو
 و باقلا هر دو در سرکه تر کرده تجر نمایند و قرح در زکام و موسی قصد سردی و طبیعت بقوعات مذکوره و لزوم ما را شیر و شربت غناب و خشخاش نمایند و اگر
 سده باشد ماده خوب اخراج نیاید پس سسل لطیف سرد روس نبات سفید کافور مهری و کشیز خشک و غیره شربت عود بر آتش گذاشته تجر نمایند که جهت

تفتیح سده در زکام و موسی نافع است و اکسیر با بونه و اکلیل ملکه مرزنجوش ز جمله نفعیات و مفتحات زکام و موسی است و ایضا در صورت انار غلبه خون بعد
شیر تخم کاهو یکتوله با شربت نیلوفر و دونه خواه گل بنفشه مثل شمشک گل نیلوفر چهار ماشه عنب هفت دان سپستان بست و آنه خیساییده می دهند و بعد چند روز
اسمال صفرا و بعد تنقیه جس می کنند و این در صحن مجرب است در زکام صفراوی سوای آنکه باید در کوره تنقیه داده بیمار الفواکد و مغز فلوس ترنجبین و تخم بومبارالشیب و
مرورات مذکوره و سهر لعل اکسیر با بونه بنفشه و بابونه خطمی کاهو و پوست خشخاش و تخم بومبارالشیب و شربت خشخاش اگر زکام رقیق باشد و بخور بکسر طرز و در کاهو و تخم
خشخاش که هر سه اگر سده افتد نیز مفید است انطاکا گوید که اگر زکام از خون یا صفرا باشد در موسی مبادرت بقصد هر دو چوب است اگر کام خاص پس باشد و الا هفت نام
اگر سبب عام بود و الا با سلیق اجده تبرید مزاج بلازم است مثل روغن نیلوفر و کد و بنفشه در تنه این استعمال مصلح کاهو و شربت کاهو و آب است و خواب در اینجا
محرست و مثل کد و روغن و قطعه و در غذا مثل در و نیلوفر و بنفشه و بید شمشک و در غذا باید که در و از جویات نمادان برگ کنار و سیب زرد و مبلول اکسیر است
یکند کافور طلا و بخور اجده اگر ماده مغزاید بود و در سینه علامات آهش ظاهر شود و خون اطفال باره در آن باشد چوب است احتمال پیدایی بیاضت و غلبه خون
مثل آب بخار و سپستان و انجیر و رب اسوسن بر سیاه نشان نیسون ترنجبین کافور شکری جوشانیده یا خیساییده و اگر حرارت شدت کند بنفشه و جواهر ایند و اگر
سفر باشد قمر هندی زیاد کنند و از جویات من قاطع زکام حار نیست که چو مقشود و اوقیه گل کند و خمیر بنفشه هر واحد یک و قیه اصل اسوسن بر سیاه و نشان و تخم
خشخاش هر واحد نیم و قیه در چهار صد و رب آب بچشانند تا بجا و درم بماند صاف کرده شربت انار یا شربت بنفشه بنفشه و این را عظم مفتحات دماغ است
و اگر حاجت مبلول افتد بر دران طبع با بونه و اکلیل بنفشه است ایضا در زکام موسی تقدیم نقد کنند از ک قیال اگر زکام از صدر بخاور نگوده باشد بعد
از زکام شربت الشیرین بر آن تخم خشخاش سوده تا نفع یابد و طلا بر روغن مورد و فصول بدان و با نود و کل سرخ و بگلنار اقا قیام است و کد اما شش بلان طبری گوید که
در صفاوی اگر انافی نباشد نقد کنند و بعد از آن تلپین طبیعت ببلوغ عنب کاهو شربین سپستان و بنفشه و اصل اسوسن تخم خطمی ترنجبین سخته نماید و دو سه روز
بر شربش جو شربت خشخاش تقصا در زکام و کد و دویه مرکب نافع زکام و نزله حار بخور نافع نزلات و سکن و جاع سرودندان و گوش منقذ از جویات
تلپین و الد علویان بزربلیج سفید پوست خشخاش اصل اسوسن گل اروانه پوست نفع نفع کل بنفشه خبازی گل خطمی عنب الثعلب هر یک جزوی اگر زکام
بارد باشد مرزنجوش تمام با بونه اکلیل ملکه زهر یک جزوی و اندکی چند بنفشه داخل نمایند در آب بچشانند و سرودندان و گوش را بر بخار آن بپزند این
ممان نموده قدری اذاب آن مصلفه نمایند و نقل آتش بر صفرا کنند ترکیب مونی از حکیم واحد علی و حرم که جت جس نه در کام و برای هر مرضی که از نزله
پیدا شده باشد مثل صدام و در دندان و غیره و از برای صدام مطلق مفید است و نزله حار و بار و در دماغ لیکن کمال بر نزله بار و در دماغ و در دماغ است و
با تخاصیت مفید بود زیرا که مزاج این مونی فی الجمله سرد است و در ارض طره البینه مفید است پس بهتر آنکه نزله بار و در دماغ که مناسبتی به مزاج باشد صم نموده
استعمال نمایند که اکسیر لا شربت تخم و صند و سیاه سبزه که جو آن خراسانی یکینم توله هر دو را در یکینم با آب جوش دهند هر گاه آب بقدر نیم پاد بماند از پاره صاف نموده
و نظری نگاه دارند تا در دماغ فرو نشیند پس صاف جدا کرده باز از پاره که در دماغ بکشد و مونی سرخ کلان با دانه گرفته تخم آن در نموده در آن آب نازند و آتش نرم
پزند تا آب جذب شود و درین اثنا از چیم حرکت می داند باشد تا مونی بپزد و یک چسبیده سوخته نگردد و بعد از آن یک بر آوده در آفتاب خشک کنند و در دماغ خشک باشد
خوراک ربع تا نصف موز است و کسی را که از خوردن آن قی یا کرب یا دیگر عوارض پیدا شود گلی بقدر دوسه ماشه جوش داده نوشانند و دفع گردد و شراب بر مصلح این مونی
است و کسی که از خوردن شراب عوارض پیدا شود یک مونی بخوراند و دفع شود و زیاده از قدر خوراک مذکور و سکه و سبک است حسب بنفشه جت تنقیه و زکام
نزله حار معمول بنفشه تربید موصوف رب اسوسن گل سرخ هر یک یکدرم مقوی یا غار لیون هر یک نیم درم کوفته بجمه آب تازه سرشته چمان سازند و یک شربت
است و طریق استعمال این مثل حب ایاچ است حب نرله شمه حکیم محمد باقر زربلیج فینون صمغ عربی کبر اکرم کاهو و تخم لعل رب اسوسن نشاسته زعفران مساوی
کوفته بجمه آب حب سازند نوع دیگر از حکیم اکمل خان زربلیج سفید تخم کاهو و مقشر رب اسوسن صمغ عربی نشاسته مصلک کثیر اشک تیغال ارد با قلاب لعل
مقرن تخم بومبارالشیب و فینون زعفران تخم خشخاش هر یک یک مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفته بجمه آب سرشته چمان سازند نوع دیگر از حکیم مسدوح فینون

باشد که فوری تصویر نیز اضافی نمایند و همه ادویه را سائیده بسفید و تخم مرغ تخمیه بر کافور یکبار از سوزن سوراخ کرده باشند و الحیده بر شقیقه بچسباندند
علاج زکام و نزله باره

اصل السوس نیماشته که وزبان شش نشان سفید و دانه جو شاییده صافی نموده بنوشند و یا بخور زرد و مویر متقی بر سیا و نشان و فای شکم و بیان عوطی
که از زبان کنند و با عسل بپزند و گویند که بخور زرد و سه اوقیه صغیر با بونه هر یک نیم اوقیه جو شاییده و نشیدن زکام باره و یا مجرب است و اگر اصل السوس که وزبان دیا
اگر ششم خام هر واحد یک گرم سیستان و مویر متقی هر یک هفت و نیم مثقال تخم خلی سدر و دم جو شاییده صاف نموده نبات سفید داخل کرده بپزند و اگر حاجت بپوشیدن
باشد و بخوبی بنوشند و یا ایندیز سفید بود و استعمال لعوقات ملین حاره همراه جو شاییده و شربت زرد فاقه و چون آن و شربت اسطوخودوس و شربت بنفشه
و شربت عسل و شربت حلو و خیره بنفشه و خیره اسطوخودوس نیز مفید است و گاهی در نزله باره و فلیط برای لطیف و تقطیع احتیاج بسکنجبین و شربت لیمو
و شربت افند و کثیر از شربت لیمو و شربت می کند و باید که در باب اصل السوس غیره حل کرده بپزند تا حضرت جوشت اصلاح یابد و ادلی آن است که
علاج با شرم حلو حاره ملین باشد تا حدت خراش و خشونت در حلق و سینه و در نهانید و مطبوخ انجیر و مویر و زدنای خشک یا خیره بنفشه بنیکدست و بنیکدست
سوس و سوس گندم نمایند و یا بخور نان گندم گرم جبهه صدقین را کشید کنند و یا بونه بر سیا و نشان و فای خشک در بخورش تمام قصوم جو شاییده
آن بر سر در زدن و قلع آن را حاره و نمایند و انگار بر بخار آن نیز مفید و از شمولات مانده شونیز بر میان کرده و انیسون بریان در هر بسته و عبیر و مشک و
خود مندی و عطرها نافع و دانه شست و پا بر و غنما سی گرم و چوب گردن نان و مقداره گندم سفید و از لحام و شراب زرد و حتی از اسکان بر دارا اند و بنفشه
هر کنند و اگر سده افتد مطرب که از بنفشه و عناب و مویر و غیره بنفشه باشد و جهت تقطیع خوب است و یا بونه و شربت و اکلیل المکات مرز بخورش و بنفشه و عطی جو شاییده
بخار گرفتن و بنفشه سده و عطی تمام دارد و اگر شونیز بر میان یکشنبه روز در سر که تندر کرده بسایند و باندک و عنق زیتون کشته سده و کشند فی الحال
سده بکشند و بپوشیدن کل زکس نیز تقطیع سده نماید و بعد از دست مایه زکام است و انگار بک مطبوخ طر فاقه و پچنین سر و شستن بر بخور شلیم و یا بونه و در نزله باره
سفید است و بخار که گندم در آب و سر که جو شاییده سر بخار آن دشتن نیز مفید سده زکام است و اگر لادن چوب گز شونیز بخور شایند و سر بخار آن و از سده بین
بکشاید و بخور حاجی حسین که در ادویه زکام و نزله باره کشد شست نیز مفید و اگر کلونجی بریان نوشا در هر یک و دانه بنفشه و بنفشه که فوایدی که سر که انجیر و
پارچه بسته بپوشد زکام بسته جاری کند و تخم مشک و عناب و لادن و قطران و جندبید شست و شونیز بر میان نافع است در انجا برای مال زدن از عطی سوس و بنفشه
حسن خانی و غیره سحر و تقطیع سده و عطی کلونجی که در ادویه زکام و نزله باره کشد شست نیز مفید و اگر کلونجی بریان نوشا در هر یک و دانه بنفشه و بنفشه که فوایدی که سر که انجیر و
از جانب حلق معمول است و سحر تخم سوس برای سیلان نزله از بنفشه نافع و بر قطع سیلان لادن و حلو و شونیز در سر که تندر کرده بر آتش بپوزند بخار آن بنفشه کشند
و بخور که برت نیز حسن کام می کند و بخار در چینی نیز مفید زکام است اگر کندر میخساند قسط شیشین سدر و سوس کوفته بنفشه حبه زرد و بر آتش نهاده بخار آن
بر باغ رسانند و زکام بارد منق و طوبت از بخورین کنند و یا شونیز در سر که تندر سائیده بر سنگ قلعه یا شست که در بنفشه و دانه بنفشه و دانه آن بکشد و استعمال
و اگر ادویه که بسطوری شود و حبه طوبت مفید است و در نزله باره کشد استعمال حبه خارا قی و سیلان نان حبه در معمول حکیم شریفان است و بر تارک سر شطرنج و
سیان آب برگ قبول حل کرده مالیدن در بزق نزله که از بخور است و اگر از شیشان قوه قفل نماید جو زبادی که در عمارت حاشه باشد و از فلفل قلع و سوس
هر یک پنج ماشه سائیده گرم کرده بر سر نهاد نمایند در وقت نزلات باره نافع و اگر لادن و لوبان و صعلی کند زفت کل با بونه سنبلیله و زهر کلام که در وقت عنق کل یا
زکس قوم سفید از هر کدام چهار جز و دم را در یکی از این روغن که گرفته ادویه را کوفته بنفشه بآن بسپزند و بر بارچه مالیده بهر گز دارند و دوسه در سینه دارند و بر بارچه
و نزله که کشد و باید که در نزله باره وقت تقطیع آب گرم بنوشند و اگر گاهی آب اصل در بند بهتر باشد و غذا حریره که از سوس گندم و مغز بادام و شمش بنفشه باشد
بر بند و خوردن نان با بخور و مویر و شلیم و گز و غیره که در آن قبض نباشد و جاس جلا و تلخیص بود مفید است بیان ادویه مرکبه که در زکام و نزله باره استعمال
احاطه فیل مقوی و باغ نافع نزله مضیه آلات صد و ملین آن پوست بلید زرد و کالی پوست بلید که کشید خشک و شرمغز با دم هر یک یکتوله تخم خشخاش

علاج زکام و نزله باره

نخ کا ہوا چینی اسطوخودوس ہر یک شش ما شہ ادویہ سوای ششماش و کا ہو و بادام کوفتہ بخیتہ و مغز نبات را علیحدہ صلائیہ کردہ آئینہ نگارند پس بکینہ بنفشہ
پنج بادیان اصل السوس گل و زبان ہر واحد دو شقال غناب پانزدہ دانہ سپستان ہفتہ دانہ اسطوخودوس و درم نمکای خشک و غرق سبیل طبیک یک یک درم پنج
سوسن بر سیاوشان ہر یک یک شقال انجز زد ہفتہ و مویر منقی چار تولمان ادویہ را در سہ پاؤپ بجو شانند ہر گاہ سوم حصہ باند مالیدہ صاف کردہ بانیم آثار
قد سفید آئینہ بقوام آرد و ادویہ کوفتہ بخیتہ نگاہا شہ را آئینہ معجون سازند خوراک بکتولہ برینار خورد و از ترشی و باوی برینہ اطر فیل ملین تا لین علیہا کان
نافع از برای زلات ہائیمہ و سہ و منقی دماغ و آلات سینہ از بانیم غناب انجز زد ہر یک بست دانہ اصل السوس نمکای خشک گل بنفشہ اسطوخودوس ہر یک سہ پاؤپ فاج منقی
فراسیون ہر یک نیم شقال مویر منقی نیم درون کردہ بست پنج شقال مجموع را در سہ چار یکسین تبریز آب خالص سازند تا نصف رسد با لایندوس سفید صنی کہ صنف
پنج شقال داخل کردہ بقوام آرد و ادویہ پوسست کابل ہلیلہ زرد پوسست کابل ہلیلہ آملہ منقی اسطوخودوس کشتہ خشک ہر یک سہ پاؤپ پنج شقال انجا
انیسون مصطلکی لب بلسان ہر یک دو نیم شقال غار یقون سفید سہ شقال فافل سیاه نیم شقال تخم ششاس سفید و شقال و نیم دروغن بادام ششاس پانزدہ
شقال و نیم ادویہ را کوفتہ بخیتہ بروغن بادام چرب نمودہ بعل نہ کو رہر شد ششاسی از یک شقال تا سہ شقال بآب بکرم بر ششاس صنی را و بر الساسہ بست
بہمت نزلہ و زکام و امراض دماغی بار و توسکین در دندان جمول و برای ظلمت چشم و دور و فطینہ قوہ و فالج و صرع در عشاء ساسا سرخی لسیہ ان با فواید و غیر
اراضی سوداوی سہ مفرط و ہذیان و ضعف اعصاب طارستہ غمائی شدہ و بلا دلت بہرین بخرم و سیلان لعاب نوزن نم و قوی و معض و در دود و دیگر وضع کبد و اوع استقامت
انزال سفید و امان او بعد از انزال من و ہندہ از مصلد او ادویہ قلع حیات عقیدہ و سالی فی جہاد ہر جمیع سموم ششاسی رئیس فلفل سیاه فلفل سفید بزر السوس سفید
ہر یک بست شقال نیون صری دہ شقال زعفران پنج شقال سبزل لیلہ با قوہ و فطینہ ہر یک ایک شقال ادویہ جہاد بکوبیدہ و زن نمودہ ہمراہ عمل
صاف نہ کہ سہ چہاد ادویہ باشد سہ شند و سہ ماہ در جو ہر از سہل شحال نمایند و مقدار شربت انہ شحال فافل ذوالکلی قوت او تا پنج سال قی می ماند و در شربت
معمول حکیم علوی ان دار چینی بخیل ہر یک یک شقال عوض فلفل سیاه است نوع و دیگر ششاس الہرکات کہ بہرین نہ با جہاد بستہ در فافل دار چینی چلیا تا سلیخہ چہاد بستہ
ہر یک چہاد و درم زعفران انجز زد ہر یک سبیل طبیک ہر یک ہفتہ درم و درم بلسان یارہ و غن گل سبیل طبیک ہر یک ہفتہ درم و درم فوہ اسارہ ان
ہر یک دہ شقال نیم نیون یک نیم دقہ نیم کرس انیسون بزر السوس ہر واحد پانزدہ شقال فلفل سیاه بست و نیم شقال فلفل سیاه چہاد پنج شقال بدستور قمر در تب
سازند ہر ششاس از چہاد و برای نزلہ و زکام نافع بود و مہر کہ مقوی باہ است مدیکہ امراض سرانفعی رساند و در دیگر با سبیل طبیک قرقھا خہ لسیان
در بخیل سلیخہ ہسن سفید ہسن مرغ سافج ہند کی طہ منقی ورق نقرہ ہر یک ششماش گل سرخ چہاد و درم قرفل جوز بودا و چینی عود بلسان و داندہ سہ کونی و زعفران
ہر واحد چہاد باشد ہر پنج نان خواہ ہر یک و درم مشک خالص یک ماشہ انیون پاؤپ آثار عمل خالص دو آثار مغز بستہ مغز بادام مغز نار جیل مغز
گردگان ہر یک یک کد ام فافل چہاد باشد کوفتہ بخیتہ بدستور معمول معجون سازند جب نزلہ کہ جب نزلہ و زکام از جہاد بستہ ہندید ستر زعفران
ہر یک یک شقال رب السوس دار چینی انیون ہر یک سہ شقال صغ عربی کبہ انشاستہ ہر یک پنج شقال بقدر فلفل چہاد سازند مقدار شربت و وجب سہ شقال
در قلعائی وزن رب السوس دہ شقال است و در قلعائی ہند و زن جبید ستر یک نیم شقال و دار چینی پنج شقال زبر و درم جب چای ختائی کہ بطریق قوہ
می خورد نزلہ بار و دافع مست و تقویت باہ و معدہ و علاج نیکند و سہ یعنی از بدن دور نماید و گروہ و پشت را قوت دہد چای ختائی بودینہ خشک ہر یک
یک کد بست پنج ششماش در آب شب نہ نمایند و صبح سہ چہاد جو ش وادہ صاف نمایند و نبات داخل کردہ بقوام آرد پس عنبر شہب یک کد غل کنند
و بعد از ان قریب سیر و شتر بر سد قرفل دار چینی ہر یک سہ ماشہ دانہ الایچی کلان خود مصطلکی ہر یک بکتولہ فلفل و کھنی عود غرق ہر یک سشماش ماشہ
مشک خالص یک شہ ہر را سائیدہ داخل کردہ جہا بطریق لوز بستہ نگہ دارند و بعد گلاب یا آب نداختہ بطور قوہ بخیتہ قبل از طعام و بعد آن خوردند حسب
مومیائی بہمت دفع نزلہ و زکام و تقویت اعصاب و مانع از جہاد و نظیر از او و اساک را نافع دلی یک ماشہ قرفل دار چینی کبابہ حسن لب صغ عربی
عود ہندی رب السوس ہر یک سہ ماشہ مصطلکی خولجان بہنیں ہر یک دہ ماشہ ابر شہم مفرض چہاد باشد مومیائی کافی سہ سہ سالہ ہر یک

تقویت حفظ و رفع ریح و سلسل ابول فائده عظیم دارد و تقویت باه و امساک و رفع عقم از مرد و زن نماید بلاد مغز گردگان کعبه مقشر مسادی همه را بکوبند و خوب باهم مخلوط نموده چهار مقدار بخورند و از یک حب شروع نمایند و این حب و حب سابق را بعد از آنکه چیزی ضرر محسوس نشود آهسته آهسته بقدر برده باشند طبیعت بفرمایند و عورتی برای درد پای و ثولول فم رحم استعمال کرد و زائل شود و هرگاه بهمنین شقاق قل ثعلب عنبر شرب و دیگر مغزیات مثل فندق و مانند آن انداخته نمایند در تقویت باه و امساک و دیگر آثار دلی عدیل گردد و چون این هر دو حب را بجبت امساک استعمال نمایند در آب کوکنا رجب بندند و اگر حب از مغز بلاد ریا ادویه مناسب ساخته استعمال نمایند در تقویت باه و امساک فائده عظیم خواهد کرد و بی فائده دو خمیره خشتخاش بمول نافع نزله و زکام مقوی باغ پوست خشتخاش یکسیر و یک حصه آب باران و دو حصه گلاب بنجیسانند و بعد چهار باطن سست مالیده بچشانند تا به ثلث آید صاف نموده تخم خشتخاش یکسیر یا در آن شیر یا گزگفته با قند سفید و وسیع بقوام آرند و از آنش فرو آورده عنبر شرب نیم توله صندل سفید چهار مثقال عود غرقی مصطکی زعفران هر یک دو توله سوده آمیزند و زعفران بگلاب حل کرده مخلوط سازند و ورق نقره پنجاه عدد و ورق طلا صد عدد نیز آمیزند و سحوط که برای امانه نزله از خلق بسوی بینی در انتها بکار آید برگ کفلی تر گزگفته بر جای بلند در باد و چنانچه بیا ویزند که خشک شود پس از آن شش درم بگیرد و صغری فارسی را زراوند طویل زعفران هر یک نیم درم کند شش درم عاقر قرحا سه درم سمنی بلخ نموده سحوط سازند فلونیای رومی نافع نزله و سرفه و اوجاع کبد و اختلاط و در دندان و تا کل آن شود و قوی زعفران پنج درم فلفل سفید بزرالینج هر یک بست درم افیون ده درم فطر اسالیون چهار درم تخم کرفس طبعی سه درم سنبل الطیب چهار درم سافج سندی سیلخه عاقر قرحا حبلسان فریون هر یک یک درم همه ادویه را کوفته بخته یکجا جمع کنند و بروغن بلسان خوب کت کنند و بصل کف گرفته سه چند ادویه بسند و در ظرفی بردارند و وقت حاجت بعد شش ماه مثل خود استعمال کنند برای قوی و در گزگفته باب کرفس جده و بعضی الباعوض تخم کرفس طبعی و قودا خلی می کنند و هر قدر که کند شود نافع تر باشد فلونیای فارسی نافع برای نزله و سرفه و قوی و حیض ریح رحم و اسقاط و رحم را تقویت دهد و اصلاح قی و ختلان بلم و بلات و دماغ و بدن کند فلفل سفید بزرالینج هر یک بست درم افیون ده درم و بعضی الباکل مخموم ده درم داخل کرده اند زعفران نیم درم سنبل الطیب کلی عاقر قرحا فریون هر یک دو درم جذبه بستر یک درم زرد ناب و ریح هر یک نیم درم و فایده مشک هر یک نیم مثقال کافور یک نیم دانگ نیمه ادویه کوفته بخته جمع نموده بصل کف گرفته سه چند ادویه معجون سازند و در ظرف برداشته بعد شش ماه وقت حاجت استعمال کنند شش ماهی ایشان یک درم باب سرد برای قی مفرط و اسهال و نفث الدم و نزول حیض آب ساق و هر قدر که این دو اکند گردد جید تر بود و نزله منبذ از حکیم حافظ الملک مع غری کثیرا قرفل بسا سه حصص کلی بزرالینج جد و از خطای افیون زعفران مصطکی پنج قراح در گلاب سفیده تخم مرغ سوخته بر کافور یک برابر و پیچ باشد لبوزان سوراخ نموده ادویه طلا کرده بر شقیقه بچسباند ناس نزله از مجربات اکبری تنباکو سورتی یک دام زعفران یک داشته قرفل هفت عدد و باریک سائیده قدری ناس بگیرند **ناس حسن خالی** برای نزله از بیاض حضرت استاد زعفران ده دم الاغین عاقر قرحا زراوند طویل صغریا بر کندش برگ کینر خشک برابر کوفته بخته ناس بگیرد ایضا منبذ و شاد در چونه قدری باهم سوخته بر کافور مالیده بپوشد ماده مجتمع نزله باز دفع شود ناس برای نزله از خط عمودی صاحب مرحوم مشقول تخم سرسبیل چتر کاکا کیتوله کاسیمیل دو داشته زعفران یک داشته باریک سوخته ناس بگیرد ایضا برای نزله از بیاض و الدنقور سمنی پهل دو از ده عدد و قرفل بست پنج عدد و کچکائی بست پنج داشته مشک خالص یک قی در آب اورک باریک سائیده در سایه خشک کنند و باز سائیده پارچه بپوشد و نگه دارد و صبح و شام بکار بندد ایضا از مجربات آن مرحوم منبذ است روغن که جیت می نامند خشک نموده بکیتوله منبذ تخم سرسبیل کیتوله زنجبیل شش داشته فلفل گرد و داشته همه باریک سائیده سحوط کنند نفوخ نافع نزله و شقیقه من که سده آن بکشاید تخم پهل شش داشته مغز کوهی سفید چهار داشته فلفل سیاه دو داشته و شاد و یک داشته نمته بخته قدری در بینی ناس گیرند تا آب جاری گردد و عدت بسیار دارد نفوخ برای تنقیه دماغ و جاری نمودن آب از بینی و از شیشطان یک دام کوفته و در ده بزال هفت داشته زعفران دو و ریح قرفل ده عدد و باریک سائیده بکار بندد ایضا برای نزله و درد شقیقه که از نزله باشد کچکائی سه داشته فلفل گرد و چهار عدد و لونگ یک داشته کافور یک مرغ کوفته بخته نگه دارد و عمل رند ایضا برای نزله و سردی دماغ کچکائی مشک خوبان زنجبیل بزال زعفران

دارچینی هر يك يك باشد مثلا کوسورفی یکدام سائیده قدری ناس گیرند ناس علوی خانی که در ناله بار و از هجرات است و دگر است و در ت تجربه رسیده
 بوده اسرب دارشیشان هر يك دو شقال چار پاس و ناسگل دهن صلایه نموده بکار برند ایضا قوی خارا اول برگ فلی دارشیشان لفلل گردنم و دهنتر
 عقل بر مساوی صلایه نموده بکار برند ایضا گل رواسن سیاه گلن سیمین برگ رواسن برگ کزبر قریب سفید بنسب عقل بر سر یک بکتوله سائیده بعلل آرد
 نوع دیگر قوی تر برای نرله بار و تنقیه و باغ براده اسرب تور فلفل گرد و بکتوله هر دو را سنگ سماق سه پاس صلایه نماید که سر سه سفید گل کستر با یک دشتی
 بکتوله در شیر عشره نموده قرص بسته در سایه خشک نمایند و همین غلط چهار مرتبه تکرار نموده اند که روغن گاو تازه بر تاپ آینه بریان کنند و غنچه یا سیمین یا شکفته
 برگ خرهره در سایه خشک کرده هر یک بکتوله سنبلیطی زرد سفید هر یک نه باشد تخمیه باز سائیده بعلل آرد اقوال طبایع سودی گوید که در نرله بار و خور
 شراب عود و زور آن بر مقدم سرو با ش و شرم روغن گل نارنج سمبول بر روغن بان و زور و گل نارنج خشک کذا گل جوز خشک کذا برگ کزبر که در اد ائل برنج بر
 خشک کرده و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و کذا کبابش قرنفل و کذا برگ سید انجیر خشک کذا اسبابه هر کدام سوده بر مقدم سر و شرم زکس شرم و زور و عیدشان
 مقدم سر و زور و شراب عود و شرم و ضماد گل یا سیمین و ضماد برگ خشک جوز یا پوست جوز و قدری برگ کذا تخمیه در حمام بر سر دشتی آن تا زان خضاب جفا
 و بنده شستن و مالش روغن بادام تلخ و کذا روغن تخم تلخ شفتالو و کذا روغن بلسان بر مقدم سر و واحد مجرب من است و از اسباب دیگر نقل کرده که شراب و ضماد و شرم
 بخور کریت و کذا جذب بر سر و کذا انیسون و شربت لفظل در زنجوش و قیصوم و قوی شدن خلل و دینه نزلات چون آب زنجوش یا بر روغن غار سبز شرم شرم
 فرغ خشک کذا اسبابه طبع آن کذا حکم و کذا سنبلیطی کذا خرما و زور و شرم و ضماد دارشیشان بخور و شراب ضماد و وضع غیر نافع است و شرم و شربت
 بنج از در و فلفل آن کذا و ناس سائیده بعلل سرشته صبح شرب که مجرب نوشته و کذا کشور من قراط در ملک اعظم تخمیه حسابته و کذا حربه کشا شسته بشک و ضماد و کذا
 اشق و دودم و کذا بیه غیر شربت و کذا حب بلسان و کذا نرغ لوف کبیر بریان و در غسل تخمیه و کذا انیسون بشک یا غسل و کذا با بونه سر ابولوسات لشراب این
 و کذا طبع زوفای خشک سداب بعلل کذا دارچینی و کذا طبع بودینه دشتی یا مخلوط بجریره و کذا تر بد سفید بنا بر تنقیه ماده و کذا شرم خنفل و کذا سیر
 بعلل و شراب و کذا حلیت و طلالی عود الفح به غسل سرشته بر مقدم سر و کذا صبر و کذا نظرون و کذا امیه سائیده و کذا مشک کذا قر باق فاروق در
 شراب کشته حل کرده و کذا لادن مخلول در روغن گل و کذا خرما و کذا قیصوم و زیت کهنه و کذا حروف و سر کین کبوتر و بطوخ داخل بینی بر مکی و نوا با آب
 فرغ خشک یا در زنجوش حل کرده و بخور شراب ریجانی بر سنگ گرم چکانیده و یا حمام و یا لفظ و یا فقر الیود و یا خولجان و شرم زهره لب که سرشته و یا گل با بونه
 یا زنجوش و یا گل قحوان و یا سندروس و یا کرم و یا ریجان و یا گل نسین و یا با در بنجویه و یا اشته و معوط سنبلیطی کذا روغن خیری کذا آب شفتالی انسان
 کذا زهره یا اگر که نافع نزلات غلیظ است و کذا زهره غراب بر روغن بادام تلخ و زور بر مقدم سر و زور دارشیشان گل با بونه و ایر سا و بهار و نیل صلیع و گل
 آجوان و باغ شربت خشک کرده و شونیز بریان و قسط هندی میوه خشک مازنیون سلخه و مشک سنبلیطی حب بلسان افکار لطیف یا چینی بودینه دشتی
 در ریجان و کذا انگ صبر نظرون تخمیه و گل نسین در ریجان اشته هر کدام که باشد با یک سوده و تند همین مقدم سر بر روغن قیصوم که چون گل برگ نازک و در زیت انداخته
 چل و زور آفتاب بر نرله بار و روغن با بونه و یا زیت و یا سداب یا بهار و یا قحوان همون شیت و یا در روغن قسط یا قار و یا زور تخم تریت یا خیری و یا گل قندول و یا نسین یا
 بان هر چه این در خضاب رسد نافع نرله بار و دست و ضماد طبع برگ نرغ زیتون نیز مفید نرله بار و دست و کذا تعدیه کرنب با کبان تخم و باقی و سفیان ابن حاج
 گویند که حقه طبع غار لقیون نافع نزلات است و چون غار لقیون با دونه نوازل مخلوط سازند فعل آسنا قوی گردد و جالینوس گوید که اگر با زور بخورند تا تشنه
 گردند و بران تشنگی آب بخورند و صبر کنند هیچ طعام نخورند و از خواب باز نمانند و ریخته اند و ز صحت یا بند سعید گوید که در کلام بار و خوردن گافتر عسلی و استعمال
 حریره بشک و روغن بادام و در صورت تبص طبع تلیمین او بقرص نفقه و یا شقیع و شربت نفقه در جفت آب بگرم بر مقدم سر و انگاب بر بخار آب گرم شرم راجب طبعه شل
 در زنجوش تمام و بخور عود و در حالت طول زمان سیلان شرم انیسون گاه گاه متصل تلطیف غذا و لا و دادن بخور آب و در اخیر تیون نافع است ابن الیاس گوید
 که اگر سبب زکام رسیدن سردی بسراشد تخمین بر خرقه گرم و بکادات سخته و تخمین و طولانی شرمات عرقه و در حمام کنند و اگر طبیعت قهین باشد بسپنج و درم و

بعضی وقتها فرو اصل السوس و بر سیا و نشان هر یک سه درم و شکو و ترنجبین هر یک ده درم و عین غایب و غذا نوره بنامش و بخواب و مهند و انگار
بر حشایش حار مثل مرزنجوش و شربت و با بونه و اکلیل کنند و اگر سده حادث شود و خلط جاری نشود و ترنجبین و جلال و قرطاس مانند آن نمایند انطالی
گوید که خوردن مغز فندق بریان با قدری فلفل سیاه و سیب زرد کام و زلال است بار دست و گذا بخور و کبریت و خوردن آن و اگر بار و با قلابه که نکرده
در سایه خشک نموده با شل آن حنا و ضعف آن گوگرد از قفل و عاقر قرحا و برگ جوشامی هر یک سه درم آن فضا و کنند تحلیل او را و منع نزلات کند و گذا
انطالی ز پوسه ششهاش با بونه و شربت و اکلیل اگر گل حنا یک مثقال با اصل السوس و قیوه بخورد و دفع نزلات بار و از جریات هست گیلانی
می نویسند که مخرج گندم و انجیر و مویز منقی و با دیان و بر سیا و نشان و اصل السوس و عسل یا فانیخ بنوشند و لعوق بزرگتان بخورند و از اثر هر طبع انجیر و مویز
و اصل السوس و خیره که بنفشه و از حلوایات حلوا می معمول را انجیر و مویز و فانیخ با دام و از بقول شکر و گز و بیا و جوش کرده و از لوم گوشت بز غاله و پیچ مرغ و بکشک
که بر نافع و حلوا متخذ از مغز آن میوه و فانیخ و خشکانش حسب احتمال مزاج ایشان را نیکوست و انجیر نزلات بار و در نافع است بگوید که گوگرد زرد نیم اوقیه جو بوازم
زفت سه و از آن قرص سازند و بر پیشانی نهاد نمایند چون تریاق در آب حل کرده بر پیشانی نفع کنند نفخ بخشد و شرب او نیز منفعات عظیم دارد و خوردن
کافور عسل و بنفشه و حریره معمول اصل مفید مبرار پس گوید که چون اصدان محرق بسبب سائیده مابین صد عین طلا مانند نزلات مزمنه را نافع و
اسرار است این بختیشوچ گفته اگر خرامند که در زمستان ز کام نه شود گل ز گس بپوبند و هر روز سه لقمه از شکر خالص بخورند و حکیم شریف خان می نویسد
که بوی ز گس در بعضی اوج حرکات در است محمد زکریا گوید که در نزله بار و آب بسیار گرم بر سر و نیزند و هرگاه منخوت او در دماغ محسوس گردد فی الفور
محسوس یا به بگیند خرقه کتان و با قش گرم کرده بمیان نهد و هر گرمی او محسوس شود فی الحال ساکن گردد و بعضی گویند که زله کنه را کرای دو فانه
می کنند اما بعد تنقیه دماغ و تقویت او حسب مزاج بعد تحلیل رطوبات و منع بخارات غایب و بهترین مانع بخار اطرالقات است و گویند که ایام فقیه
نفع و استفراغ می نماید مواد عاصی نزله را و بقول یلانی کسی را نزله ز کام اکثر مراض شود از صبر مغول و ترید موصوف و رب السوس مساوی حسب
ساخته وقت خواب و در دم بدم بخورد و مسحی گوید که در ز کام حادث از بردت و او آن است که انچه از آن نازل شود بار و غلیظ باشد باید که معالجه به کمک
از پارچه گرم کرده یا جاورس گرم کنند تا آنکه گرمی او بقدر سرد و انگار بر بخار شرب که در آن سنگ گرم کرده انداخته باشند و منشتاق بخار طبع با بونه و
اکلیل الماک مرزنجوش و شربت و شونیز بریان و تجیز شونیز و قسط و عود خام کنند و شونیز بریان کوفته بپوبند و گذا انیسون و قسط تا از خشک شدن
منقبذ گردد و اما اصل و بلبلج ز فدا و سنجین شیرین بخورند و تخم کتان بریان اندک فلفل سائیده و عسل سرشته بخورند و یا کندر کوفته نیمه درها و آن
با عسل مصفی حل کرده بپوبند و یا سید سائیده یا شل آن عسل مصفی بپزند تا بقوام آید و بپسند و استعمال بن لعوقات منع تجلب و جفیف ماده کنند و شونیز
اگر فرو ما اصل سرشته و این حسب نافع و قوی سو قاطع سیلان است صبر مغول و ترید موصوف و رب السوس حسب ساخته بقدر حاجت بکار برند و اما
بعد نفع و خروج فصول استعمال کنند هر آنکه حمام در آخر ز کام بسیار نافع است و مثقی بقایاست و قبل آن جریخ بدن و یا به و در حاصل نافع و مقدر بر وزن
گرم نافع است و فدا آب سبوس حریره آرد گندم و عسل و روغن بادام باشد و قوی حر لذن زرد و بعضی معمول بریت و مری است و بچه مرغ و حریره آرد با قلابه
و زیت و عسل بنوشند اطباء می گویند که فلفل که بهفت عدد در شرب با قدری آب از حلق فرو بردن نافع ز کام بار دست و دوا شستن فستق پنبه کنند
در بینی برای اماله نزله بسوی بینی و دفع هلال نزلی مجرب و سهو و منفر سمندر بچل و در شیر عورت سائیده نافع نزله و منقی دماغ از رطوبت است و سهو و شونیز
سوده در روغن گل دوسه لوبت مفتوح سده ز کام است و یا به و لوبل و گوند بول و نشاسته و کتیرا و سیبانی چمالیه هر واحد یک نیم تا شش اینون اجوان
خاسانی هر واحد شش سرخ و آب سائیده بگردد که گند سوزن زده طلا نموده بهر دو عدد عین پشپانیدن مانع نزله است و طلای فلفل سائیده بهر دو عدد
نافع نزله بار دست و تقویت در ز کام میانی که سالمترین انواع ز کام است نیز بهر دو عدد عسل و روغن بادام و سیبانی و عسل و شونیز منقی با دیان انجیر و زنجبیل
سطح و بون سیا و نشان و فانیخ خشک پنج سوس و از صنی جوی خطائی با دیان خطائی و مانند آن حسب حاجت بنوشند اصل السوس ششماخه جوشانید با شربت اسطوخودوس

کاه درین موضع آماس گرم یا تیره از کثرت دم و غلظت او حادث گردد و گاه دم صلب پیدا شود و گاه بی تیره از فضلای بلغمی یا سوداوی اندرون بینی بکشد یا چاره
 باطن اجزای لطیف تحلیل شده باقی غلیظ و سنجیده گردد و حتی که بصورت تائیل بهیبت و صلابت شود و در دم حار سرخی موضع باشد و الفیضا از بلغمی بهر سبب
 و متد و طریحان نیز بهیبت باشد اگر باشد و دم حار بود و الا صلب از بهر دو صفت در صورت افتد علاج در عارضه سرد و یارگ بینی کشاید و تبریدی که در زمانه
 گذشت بهر مند و اگر حاجت بود و بویچا پند و تقویه بهل صفرا و حب بلبله نماید و بعد نصدا یا حجامت تفاب تر مند کی که بویچا آب انارین شربت بنفشه
 داخل کرده لا شیدن و غذا مال سرنگه پاکه خرد خردون نیز مفید و سرکه روغن کدو روغن نیلوفر گلاب در بینی چکانند و شایان با اینها صندلین حوض کلی
 بگلای آب فرو خد و نمایند و گاهی بوش در بندی داخل کرده بر بینی و پیشانی ضادی نمایند و تقیه کنند و سرکه کهنه آلوده اندی بینی گذارند و گاهی قوی ری نکات سرکه
 می آید و چون خشک شود بر روغن کدو چرب سازند و در دم حار بعد نصدا طلا بکشند و حی العالم و در بار و بصیر نافع بود و طلا می سرکه انگوری روغن گل گذارند
 و در سنگ تنه و یار و سنگ رسوت جسر آب سوده اندون بینی نیز مفید و بینی ست و نصدا بر سر سبب صفا و مغز تخم تربوز بگلای ده برای دم اندرون بینی محول
 است و صندل نیز بکسوده نیز نافع و بعد نصدا یا حجامت استنشاق روغن گل بزوج آب حی العالم یا روغن نیلوفر یا قندی گلاب بنفشه یا صندلین گلاب
 آتش سیدن آب آلویشرب بنفشه یا شربت نیلوفر آب انار و غذا مزه بار و یا سوبق شیرو شکر آب انار یا آب سیب یا آلو یا قوت سارید بهر دو مطلق نیز
 برای درم حار و شور بینی مناسب است و ایضا برای خوراندن الف فصد بهیبت اندام یا سرد و یا حجامت تفاد کردن و عذاب گل بنفشه چنانچه خیارین
 شربت نیلوفر داخل کرده نوشیدن و مغز تخم هندوانه رسوت بگلای سائیده و گاهی عصاره عرض رسوت افزوده طلا نون محول است و اگر شور بینی مع صداد
 و رعاف اندک مذک باشد فصد قبضال نمایند و شیره تخم کاهو و کشنیز خشک بشربت بنفشه بدهند و آب کشنیز سبز غوغه کنند و روز دوم شیره مغز تخم هندوانه
 و شربت نیلوفر عرض شیره کشنیز و شربت بنفشه کنند و رسوت جدا در گل زنی بگلای سوده بالایی بینی ضما نمایند و مغز تخم تربوز بگلای سوده اندرون
 بینی طلا کنند و برای اورام و شور حار بینی از مجربات والد علوی خان انیس است که مغز تخم کدو تخم هندوانه دم الاخوین سفید اب قلمی مغسول گل
 اونی بر روغن گل سائیده طلا نمایند و اگر تخفیف شور منظور باشد مغز تخمها را بر بیان سازند و تو تیا ای کرانی اضا کنند و برای رفع صلابت و خشکی
 اگر تبیین مطلوب باشد شیره ماده گاو عرض روغن گل داخل کنند و اگر شور بینی با در و پیا شود کافور و عطران هر یک نیم درم گل مختوم یک درم گل زنی
 و درم بگلای سرکه انگوری طلا کنند و اگر سستی دم کند و اندرون بینی خارش نیز باشد شیره عذاب لعاب سبدانه عرق شادبهر شربت نیلوفر بنوشند
 و حوض و در سنگ گل زنی یک یک باشد در آب حل کرده ضما نمایند و در شیره صفت که از فضلای بلغمی یا سوداوی بهم رسد بعد تقیه و باغ حسب
 ماده بهر تبیین موم روغن بران نهند و عقب و آب گرم استنشاق کنند و مسکه و کنجا جوز السرد محلول هم صلب بینی ست و ایضا اول فصد با سلیق کنند
 بعد جهت اسهال سودا و بلغم مطبوخ آفتبون علوی خانی دهند و یا ماراجین سمبل جور و صفون آن نوشانند و اگر تحلیل نشود و بلغمی نماند یا بران
 و یا حوالی او زو چپا نند و درم زنگار نند تا آنکه تمامه نالی شود پس سالی اندام مرم سفید اب گذارند و عطری گوید که در تیره صلبا گردن مریض مستطانی باشد
 تقیه باین حب نمایند یا بایضه نقره درم غار لقون تربهر و واحد یک درم فستقین یک نیم درم گل شریخ مصطکی ناخواه تخم کرفس هر یک و ثلث درم صبر سقوطی
 و درم سقوطی مشوی یک درم و یکد انگ کوفته بخیمه آب برگ ترنج یا آب برگ با در محبوبه سرشته جهاسازند و در وقتال آب بنیکم بخورند و در مدت ده روز
 و با استعمال نمایند و اگر تحلیل صلب باشد بهیبت و می و خردل و مانند آن غرغره کنند و بر پیر شدید نمایند بعد اگر قوت قوی باشد فصد فیالین کشاید بعد
 از آن علاج مذکوره بهر تبیین غرغره عمل آرند و بدانند که هر گاه ماده درم یا فربو تحلیل نشود و دویغ نسخه شل تخم مرو تخم بجان مرغ و عسل تخم کتان حار و خیر نخه
 ضما نمایند یا بقیقکه آلوده در بینی نهند و بعد آنجا درم موم سفید روغن موم در روغن گل گذاشته و در سنگ بگلای سرکه سوده داخل نموده و در
 صلابت غروب حل کرده گذارند و ایضا از اول بلبله زو بر روغن گل یا روغن بنفشه سائیده طلا کردن برای بختش بینی محمول است و در دم حار و با بلبله سرخه در دم

و یک نسخه مضیق خشک شده بینی در شقاق لب خواهد آمد بعضی متاخرین نوشته اند که در قمره یا بسه اول قصد با سلیق کنند و آنها صمد سه چهار روز در کلبه قیفا
 زنند بعد نهفته با با لجن شربت شانه در برو صلب لا جور و سفوف آن نوشتند تا تنقیه بدن و دواغ حاصل شود نهفته شیر زنان یا بنیا حرا از لیسان و پوشیدن
 بسیار سفید است و تا چوبین تقطیر روغن گل و بادام و بنزد و خشکاش کاهو مجموع یا آنها با بنیخته و این مرهم بکار برند روغن بنفشه و روغن گل هر یک یک نیم
 توله موم سفید یک توله و مغز ساق گاو و پیله مرغ هر یک هفت ماشه مرد اسنگ محلول نه ماشه پرستور مرهم بسازند و بستر آن سست که پیر تر باشد
 خرا به سست نرم کرده برای طلا کنند و وقت شب و صبح بلعاب اسپغول و یاد دیگر بزور لعاب بشویند و روغن گل فقط چرب سازند و این مرهم
 نیز بسیار سفید است موم زرد یک نیم توله روغن گل سه توله روغن بادام یک نیم توله لعاب اسپغول در میان و تخم نخلی و کونچه هر یک یک ماشه کثیرا دواشته
 پرستور مرهم سازند و این قوی و سست حکاکه اسرین پیلید زرد هر یک سه ماشه پیله مرغ نه ماشه موم سفید یک توله روغن گل و روغن کدو روغن گل هر یک
 یک نیم توله کثیرا سداشته و باید که سرگز آن را بدست نباید گرفت که ریش و جوارحت تازه گردد و بدین اصلاح پذیرد و سداثر معلنی که در حفاظ افت
 گفته اند در اینجا بکار برند که سفید است گیلانی گوید که این دوا نافع است مگر موم و روغن گل و بادامی سفید اب از زرد مرد اسنگ نیز نه آلیا پیلید
 زرد و ماز و پیله ماکیان در روغن گل حل کرده طلا نمایند و آلیا سفید اب از زرد مرد اسنگ یکدوم روغن گل یک ادویه موم دو درم موم زرد در روغن
 گرفته ادویه آلیا حل کنند و با پیله ماکیان استعمال نمایند و دوا لجات عجیبه که قریب خوارق عادات در قرح بینی است و لا سیما آنچه ماکل به پس مزاج
 باشد و همچنین در قرح لب در اکثر قرح بطی الزام مال که ماده آن خالی از خبث و زواریت نباشد استعمال این مرهم در سبب سفید است بکثرت
 بنفشه خشک یک مثقال و در آب خوب بچشانند پس نیک مالیده صاف کنند تا آب لعابی گردد و بعد لعاب بسازند که استعمال روغن گل یک مثقال موم سفید
 نیم مثقال بنفشه پیرنه تا مرهم گردد استعمال نمایند شیخ می فرماید که قرح یا بسه معالجه کنند بسوختن مرهم مملو به نصفه وزن آن مغز ساق گاو و
 همچنین روغن نیکو فر یا روغن گنجد گرفته و نرموس ستر از آن روغن گل است خصوصاً که از نیت اتفاق ساخته باشند و آلیا مسوختن بنفشه مع
 که او قدری لعاب اسپغول یا خطی نافع است و آلیا فقیه در قرح و طی زوفای طبع پیله موم زرد و پیله ایل و پیله ماکیان و قدری عسل آلوده
 سفید در نسخه جالینوس مغز ساق لبر عرض پیله ایل است و آلیا سیم و روغن گرفته پیلید زرد و بادام و بنیخته نافع و گاهی قصد رنگ طوف بینی بنفشه
 سر و حجامت لقره و اسهال نفع بخشد و قمره شی و صاحب شفا را الاستقام گویند که اینها دویم مع اصلاح غذا و ترک محوم و تلبین طبیعت و تسکین
 آنچه خار و منع او از حدود بمثل سفرجل یا سیب یا کشمی یا بنزد قوطا بنظر یا کشی خشک بنظر بعد لعاب مناسب گاهی محتاج گردد بنصفه سر و حجامت
 لقره اگر سبب کثرت دم باشد و با ستون اگر بدن متلی حماده کشی لافضا بسوی بینی باشد از مطبوخات ایارجات و اطریقات

در اسرار طب

علاج قرحه در لب

بعد قصد سر و حجامت پس سر و تنقیه بدن و دواغ بمسح حب یا رخ و قوطا یا از خول و سکنجین بزوری یا سنبلی الطیب و سعد و قرفل و رگلاب
 جو شانه غرغره کنند و مرهم سفیده استعمال نمایند و مرد اسنگ بروغن گل سوخته یا لند و سفید اب مرد اسنگ و چرک لقره و سر سخته مساوی
 لاور و روغن گل سائیده فقیه بدان آلوده در بینی سندان محبت و یا موم افزوده مرهم ساخته استعمال کنند و یا از مرد اسنگ یکدوم و مریم و سفید
 قلع موم هر یک دو درم روغن گل یک ادویه مرهم مرت سازند و با پیله ماکیان بکالند و پوست و خست مرجم سائیده با آن قرحه را بشویند و
 قطره آب سلق تنها با بر کدک و کذا فقیه یا بس سلق آلوده در بینی نهادن مجرب حکیم عابد بهرندی است و اگر غضض می مرد اسنگ باب و یا گلاب سوخته
 اند و در بینی ضلوا نمایند برای بختگی بینی نافع بود و در کمال بهرندی درین نسخه صبریم داخل است و یا از و پوست پیلید زرد و بادامی مرغ و یا روغن گل طلا
 نمایند و در قرح الف که سلی بجای است بجهت بود دواغ ماده آن در او اکل شیرین بخشد یا در وارت که در حریف باشد و نافع و آن را قرحه شسته و نشیند
 و نشیند و نشیند و نافع حسب مقتضای حال نمایند و بقول شیخ در ابتدا روغن گل تنها با موم و پیله ماکیان کلایت کند قوی تر از آن مرهم سفید اب

استطاعتند بقوت معده او به شدت بدست تحفیف استعمال نمایند و ازین قبیل است که بگزیده قشور منقح سرخ و خرمق سبزه در زهره نرگاز کوبند و چند روز در آن
میکشند پس شکر حل کنند و گاهی ومان حما و در بودینه و فراسیون و زعفران و شنبلیله و مانو زیاد کرده می شود و دوی روش مجرب است و آن نیست که سبزه
و شنبلیله و مانو و مرکب و زعفران و زرنج مساوی بگیرند و بطریق نفخ استعمال کنند و قروح شدیدی را علاج کنند با شرب محرق مغسول و اسفندبارج و
برداش و بر روغن گل و موم ازان در هم سازند و قروح شری را علاج بموم روغن گل و روغن مورد و دوا سنگ گلاب قدری سرکه کنند و علاج قروح ظاهره
با این موم کنند سفیداب بیکرطل و دوا سنگ مساوی قینه حبث رصاص محرق مساوی بشرب روغن مورد مخلوط سازند و آذادویه مشترکه نیست که بگیرند آذادویه
ترش و در ظرف مسی بپزند تا که نصف بماند فقیله بدان آلوده استعمال نمایند و آذادویه ندر و خوردن نیز علاج اومی کنند گاهی مخلوط بشرب و گاهی بسرکه
و گاهی بسرکه و آب بحسب مشاهده حال و از این هم جیده مشترک الفیج با کثر اقسام نیست که حبث اسرک بشرب کنند و روغن مورد هم با با هم بسایند و
بر آتش نرم کنند و بهر محل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مسی بپزند و اسفندبارج و حکم حبث اسرک است و عصاره چقدر نماید اسفندبارج و دیگر بسیار نافع است
و انطالی گوید که علاج قروح الف بعد تنقیه مواد بقصد در طبین و تنقیه باقی مطلقا بخور مثل کبریت و زرنج و طبین روغن اندر بنی و دریا بسین
نفخ چیزیکه تحفیف دهد محل باشد مثل زنگار بر روغن بنفشه و موم قوی ساخته باید کرد و بداند که قرصه الف را حکمای هند پیش نمیدانند و از اجزای بزرگ شکر و
بزرگ الف و زعفران مساوی سرکه ساخته و ناس گرفتن و هلدی و از چینی جاو تری لوبنگ بوزن برابر بسایند و در شند و چندان آغشته هر روز نه ماشه خوردن مفید
نوشته اند و ایضا بخیل از غلغل دانه الایخی خرد و هر واحد یک گرم قند سیاه کنند و بست و چهار درم کوفته بپزند و بقدرده مانده وقت شب می خورده باشند

بواسیر الف و از بیان و سرطان

بواسیر الف هم نام است که در بنی رود و آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید و بی درد و بدون سیلان رطوبت و ماده این بنی است و علاج این سهل است
دوم گوشت سرخ اندک صلب با حرارتی و الم و ماده این دومی بود سوم تیره صلب ماده این سوداوی است و گاهی این شدید الصلابه با درد شدید بود و خصوصا
اگر سودای محرق باشد و علاج این صعب است لایسما هرگاه زرد اب و ازان سائل شود و گاه پخته که بنی گوشت فرونی سرطانی پدید آید و شکل بنی فاسد کند و
بسبب تمهید شدیدی و جمع پیدا کند و تیره رنگ سخت و غائر باشد و گمان شود که بواسیر است و آن سرطان باشد و از بیان و درم نرم عظیم الحیم شبیه بواسیر الف
است که در مجرای بنی حادث شود و باشد که قرصه گردد و زرد اب رطوبت از وی سائل شود و این درم ریش الارجل و بسفاح نیز نامند از جهت مشابهت بماسه
رومیان و در نرمی ملائمت و بسیاری پایهای باریک و گاه باشد که این درم بسطانت گراید و سخت شود و درم گردد و گاهی آن موضع همه منبر شوند و کشیده
گردند و در باطن پلکها کشیدگی معلوم شود و فرق میان این هر سه علت چنان کنند که بمیل غرض نماید گوشت زائد اگر نرم یا صلب باشد که اول بود و از پس ارض سر
اول پدید آید بواسیر باشد و اگر با وجود نرمی و درم عظیم الحیم بود در گمای سرخ و بنی باریک در خارج و داخل بنی محسوس نماید و از بیان باشد و اگر درم صلب بود و بعد
صفای بنی پیدا شود و در اکثر بنی سیلان رطوبت بود و قبل حدوث او و در داغ اعراض سوداوی پدید آید و از مقدار بخود یا بنی است که اندک بنی دنی پذیرد و در
کام صلابت پیدا کند و خشک بود و سرطان باشد و بواسیر گاه در او گردد و معلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بنی یا کام بیرون آید و این هنگام آن را علق
نامند و گویند که سبب بواسیر احتباس خون سوداوی است و عروق داخل بنی و سبب بیان ماده روی مائل به غلیظت است سبب سرطان سوداوی محرق است

علاج بواسیر الف

نفسه رو کنند و زو بچسباند و اگر قصد ممکن نباشد حجامت قفا نمایند و تیریدی که در معاف گوشت بپزند بعد از آن سهیل با روغن بلبله تنقیه نمایند و گاهی
قصد عوض تیرید و حجامت تیره گل قنچ برق شاهره جو شاییده نبات داخل کرده می دهند بعد منفعصل السوسن شاهره گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی
سرخ کاسنی آو بخار جو شاییده صاف نموده گل قنچ داخل کرده و بعد نفخ مسهل بارج استعمال می نمایند و بقول صاحب تریح و حادوی بعد از قصد و حجامت
حقایق برای نفخ حلا با زعنات بنفشه و شکر بپزند و غذا قوره ناشن بشیر که با دهم بغیرین بعد مسهل بمخلوط نموده که دیا مطبوخ بلبله و حبث بارج و گاهی در بواسیر

ببینی را بهر دو توبال من تلقه پس از پنج احرار که آسخته و فقیله آوده در بینی نشاند که کار آهین می کند و الظالمی گوید که آنچه مجرب است نیست که شرب تلقه کند
وزنگار رساوی و حلیت مثل آن چون غبار سائیده با قدری سرکه و غسل بهر شد و قنائل ساخته در بینی نشاند و یا خشک در بینی دسند و دیگر آوده حاده
اکاله چون فله فیه و دیک بر دیک هم مفید بود و اگر ازین تنابیر زائل نشود قطع نمایند و اگر بعد قطع چیزی از گوشت نماند باقی باشد آوده اکاله بر آسوده
رصاص با اهل بخت به مرغ که با رجه بران پیچیده باشد طلا ساخته در بینی بگذارند تا باقی را بخورد پس برهم سفیده و جران علاج کنند و بدانند که قبل
انتیبا استعمال آوده حاده در شکاری را کار نفرمانند که موجب افزونی مرض است و بقول شیخ هرگاه اراده علاج با آوده حاده باشد یک روز پیش از آن
گوشت نماند را بخرقه خشن و لک نمایند بعد از آن با بن آوده و در روز علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضا چون علاج با سوربیدی با بن آوده بخار را دل بفر
بازقت ربطه بدهد یعنی طلا نماند تا بینی از نکایت آوده حاده محفوظ ماند و هیچ آوده نافع اربیان بواسیر نافع بخشد و گاهی احتیاج کسوفت آن افتد
و آنچه در بواسیر مفید بیاید مفید بود و گویند که گاهی بواسیر الف مولودی بود و آن لا علاج است

علاج اربیان و سرطان

در اربیان بعد فصد سر و دهان است و متفقه بمسئل و حب یا چ یا مطبوخ اقیتمون علوی خان و حب تا ایامی ایشان فقیله که با بن همیم رنگار آغشته در بینی نشاند
بعد شاقه دوم الاخون انزروت مرد اسنگ گلاب سرکه در بینی گذارند و ایضا لعاب حله سرکه و گلاب و عن گل برات در بینی بکافند و یا بعد تنقیه دماغ بهر بیاباها
حفظ یکی زوفای ربط روی زیت مرد اسنگ بلعاب حله یا بند کتان سرشته طلا نموده باشند و هرگاه ورم نرم تر شود بران زلو چپانند یا بمضغ شتر زنده چون
بر آند و صحت و چ گوید که جلا بازگازد بران باور بخوبی اصل السوس بشکر دهند و بعد تنقیه دماغ با یارجات و طلا بمرد و عکرنیت و مرد اسنگ بعضی لعابات
و بعد یلین شرط و تعلیق علق بجل آند طبری گوید که اگر این ورم غیر متعرج باشد علاجش تنقیه بدن بمطبوخ اقیتمون بعد تنقیه سرکه بلرچ پس غرغره
بعافر حاد مویرج و کف خردل و رب غنچه مانند آن است و بر پینه از جمع اند به غلیظه بمزج بسوی سرجه صورت این ورم ملاحظه نمایند پس اگر بر حال خود
باقی باشد بد آنچه مذکور گرد و علاج نمایند و اگر تحلیل شود و نقصان پذیرد چیزی شتر عرض آن شود سوای علاج مذکور که بعد زمانی مع لزوم بر پینه باقی تحلیل
گردد و در آن ایام بدوای تحلیل مشرب و حفظ نماید و آنچه بر حال خود باقی ماند مصافی نیم درم انزروت یکدرم مقل نیم درم زوفای طب یکدرم عکر زیت
نیم درم مرد اسنگ یکدرم باریک سائیده لعاب سهول و لعاب حله بر آورده مع عکر زیت بچشانند هرگاه غلیظه گردد آوده مسوخته آمیزد و در وقت قبل و
خارج بینی طلا نمایند تا آنکه ورم نرم شود و تحلیل گردد و چون بعد مسهل و فصد شرط بلنج بجل آوردند و خون سیاه عکر از آن خارج شد پس آن بیشک صحت یابد
و اگر خون سائل از آن رقیق شخ باشد از داخل خارج بران زلو چپانند بعد استقرخ و بر پینه و اصلاح غذای مرضی است که طیب شرط و زلو در حالت
استلای بدن حد کنند پس اگر از فساد دند که تحلیل نشود و نرم گردد و بر غلظت و حساوت او باقی ماند بکیزد و حرف سفید و درم خرمن و دشت و درم عطینا که آن
عودنی است که بدان صوف می شویند یکدرم و حفظ نیم درم و جلا با باریک بسایند و در حریر بهیزد پس داخل شخرین سرکه مالیده بران این دوا ی خشک
طلا نمایند و همچنین به فحات متوالیه عمل نمایند تا آنکه ورم را بخورد و ساقا کند و بعد سقوط از این مرهم علاج کنند زیت پنجاه درم مرد اسنگ ده درم مرد اسنگ را
باریک سائیده در زیت آمیخته بچشانند حتی که مجتمع گردد بعد در پاوان ریخته سرکه همان بچکانند و حل کنند و هر قدر که سرکه را نشفت کنند بران بچکانند و همچنین سرکه
بچکانند و حل کنند تا آنکه سفید گردد یا قریب بسفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرهم اوقی اشیا است برای قروح مواضع خضار لیث و اگر
جراثیم خشک نماید با بن مرهم را و اسازند بکیزد موم صغری و عن بنفشه و الان قیر طی بسایند و هنوز بر آتش باشد که قدری سفید آب قلعی بران اندازند و بکیزد
و بعد بعد از آتش فرود آورده در صلا به ریخته آب سر بران اندازند و حل کنند تا چرک خارج شود و مجتمع گردد بعد آب از آن دور کرده قدری سفیدی
رفیق بهینه اندازند و حل کنند حتی که مجتمع مخلوط گردد و اگر موضع ربط باشد و در ده که از آن سائل می شود طوبیت زیاده باشد و مرهم اول قدری گلزار
حاند کی کند زیاده کنند و اگر بی علاج کنند با یکد شکار مله باشد تا اجماعی بینی تطیع محفوظ ماند و در غرض و بنی سوراخ نگردد و شیخ می فرماید که در اربیان

در آخر امراض دماغی عند نفخ ماده دلیل غیرست و اهل هند گفته اند که موافق ترین ارضاع صاحب عطسه نیست که سر خود را کل پیش دارد بر سر سینه و گردن پیچید
در وی یکسوی کوه نشاید تا عطسه راست خارج شود و ضرر لایق نگردد و در گی یا عطسه کشیده یا پیچیده نشود علاج منع سبب نمائید و از آشای مانع عطاس چنانچه
روغن گل خوشبو در روغن بید و زنبی و گوش است و نوشیدن حوی گرم منع عطاس کند و گرم کردن سر بر ریختن آب شیرین نیکم بر سر انداختن روغن نیم گرم
در هر دو گوش و نهادن تکیه گرم کوه زیر گردن و شمیدن سیب سوبق و سفنج بحری و فرفر خشک که از او بخوان سوده و در فرفره بسته نیز عطسه باز دارد و فکرو
اشتهال بحالت اکثر قطع عطاس کند و گویند که بوبیدن افیون نافع و سعو با آب بادروج یا تخم اوبالیا صفت مانع عطاس است و سعو با آب گل خطمی روغن
گل کبک پیچیده و بندت صبر و عطسه و بکافت بازگردانیدن آن سوز دارد و علاج کافی است برای عطاس ضعیف و چشم و گوش اطراف و حنک لیدن و دبان
افراخ کشادن و جشا آوردن و نظیر بسوی فوق و در چیزی کردن و بر بسته غلطیدن معضلات را بر و غشای مرطبه مالیدن خصوصاً حاصل بحسبیت و بنا گوش
و استعراق و در غایت انتباه باعث جمل مانع عطاس اند و غمزه مطبوخ باطن خضر با بهام و سبیه و زرد و بعضی و لک باطن خضر و صبر با بهام در منع عطاس مجرب و اگر فتن
یعنی در دهن از دست بقوت نیز نافع است و اگر از اغیار رود و آن وقت بوبیدن چیزهای ماولز و مقام در هوای روی و غیر آن که باعث عطسه شود
ضررست و حکم عاید نوشته بری از سادات که مبتلا باین مرض بود علاجش باین حسب نموده اصل بسوی بوند هر یک چهار درم باریک ساییده و در آبیکه
یکریل پرست خشک خشک جو شانه مالیده صاف نموده پس غلیظ کرده باشند جها بقدر خود سازند و خشک کرده از یک حبیب یا جها حبب بخورند پس یک ریال
شد و در استعمال یک هفته خود نگردد استعمال بخوانان با تخاصص او را نافع است و اگر از آن جها باب مذکور سازند بهتر باشد و آنجا که کثرت عطسه گرمی مانع باشد
تبرید دماغ و تسعید بر و غشای هر مثل روغن کرد و روغن بنفشه و روغن آس و تقصید سر و پیشانی باطلیه باده و بوبیدن کشیر و صندل و اتحام آب شیرین
نیکم مناسب است و اگر خون غالب باشد فصد و حجامت نقره نمایند و آنچه از رطوبات دماغ باشد بنفشه دماغ بمسل حبیب یا جها نمائید بعد اگر اندک باقی ماند نشو تا
و عطسات موافقه بکار بند و بعضی نوشته اند که اگر عطسه از رتوت دماغ و ذکای حس آن باشد تدبیر بیکه صداع از ذکای حس دماغی مسطور شد بعمل آرند
و اگر از رسیدن بخار گرم به عصب یا در لطن او ایلی شد تلخ از سر کرد و روغن گل و آب کشنیر و آب پنجم ضفایع و عرق بید هر یک یکتوله ساخته بوبند
و یا سفنج بحری که گل سفید سوده بر آن انداخته آب یا شیده باشند بوبانند و دست و پا محکم ببنند و اگر مقدمه ز کام باشد تدبیر ز کام بر دارند و اما بوبیدن فم
افیون ملوی خان و گاه گل سر شو عظیم الاثر است و همچنین سر بخورند و عقرون و شستن فم عطسه متواتر که با طفل عارض شود اگر پیش رسیدن سردی
بسر باشد یا که در روغن کوفته بچینه و زنبی و مند و جلاب گرم بطفل و در صند و هندی و گره که سفند یا زیر آتش بریان نمایند و آبی که از آن سائل شود نیکم و دینی
چکانند و بپوشانند و زعفران و قد سفید کوفته بخور آن بدینند و از دار شیعان زعفران یا رچه رنگین کرده بر سر گذارند و سر پوشیده دارند و بوبیدن چوب سفید
متر و ده مالیدن سر طفل بخور خشن نیز مفید و اگر از این تدابیر ناکند و یا جها فیقرا چند شب متواتر بخورند زعفران تخم گل سرخ و انسل هر بر سرستان
مرضه مالیده در دهن طفل گذارند که بکند و چون از آن با آید بر طفل لا نکون دارند تا آنکه لعاب بسیار از دهن او بر آید و گاهی زبان طفل بخور خشن می گیرند و
کشیده نگاه می دارند تا آنکه آب لعاب بسیار از دهن او بر آید عطسه و زائل گردد و اگر جها یا بسا لایح و قوی البیه باشد آب نیکم که دهن بسوس و پوست
جها یا لایح شانه باشد بر سر بندد و اگر ضعف القوة و البیه باشد بر سر و آب گرم نیز نیکم باعث ضعف قوت اوی گردد بلکه هر وقت اندک از کثرت
خشکی اش را بیاورد که باطل ساخته باشند بخورند و منقرخ خیار تخم خرده مقشر هر یک سه جز و منقر بادام چهار جز و نبات برابر هم سایید بلعاب بسینول جها بقدر
حدس منقرخ ساخته خشک نموده و تخم زبازان او یک حبب نگا دارند و این سیار گفته جت این مرض بگیرند و دو انگه بسوس و منقرخ گاهی که از آن سائل
نامند و در دهن تخم سلقه و یا شیر و صندل و بپوشانند تا غلیظ گردد و هر صبح و شام بآن طفل لعل کنند که اثر نیکوی بخشد و معالجه بکار را در اطفال چندان
تاخیری نیست و بخور زعفران و گرم جها نواحی دماغ باشد با تپ حرارت بود و علاجش بجای سر ساق کنند از تبرید و طلا و تخم سر بمجوات از عصارات
شیر آب کاسنی و کشنیر و کوه و کوه تر و حبیب الشلب بر روی الهام و برگ کاه و از روغن نمائند و روغن گل بنفشه و کوه و کوه واجب که اول حجامت ساقین

نمایند و بر دماغ مقویات آن مثل آبهای مذکوره ننهند و هرگاه شروع تبزید نماید بر دماغ ریخت افزایند و با الینوس گوید که حجامت برگردان طفل منع عطاس می کنند
ضمیمه هر جا که بطله آوردن حاجت باشد معطسات بکار برند و آن هر دوای عاده مفتوح است مثل گندش و خربق سفید و جندبیدستر و فلفل و خردل و عاقر قرحا
و دار فلفل و زنجبیل و اسطوخودوس و بندق هندی و عود صلیب کبابه چینی و برگ خرنبره و برگ تبت و تنباکو و شونیز و گل سوسن و گل سرخ و فرقیون و سداب
و ایرسا و گندم و ریشیر عشته ترک و خشک نموده و خاکستر یا چک و شتی منقوع در خمر مذکور و در پنجوش و دار شیششان و بندهال و سمنند بچل و نوشادر و صغره و نیمه کانی
و مغز کهنک و سفید و تخم سرس و قرقر لعل و فو لنجان و دار چینی و فلفل و یوب و بطرون مفرد و مرکب سوده و معوط و انفوخ ازان نمایند و یا پیر مرغ درینی اصدق نمایند
و یا بگیرند عاقر قرحا و مشک سداب بری و صبر و لوطخ نمایند و بهتر آن است که محرومین اینین ادویه بپزند و در بدینی نکنند و گویند که ریخ کرش خشک بشنم خشک کرده
و بادروج و حب الخار و قسط هر واحد سوده و زرقه گمان نسبت بپسیدن نیز محرک عطاس است و جمیع اشیا که دماغ را دانه گرم گردانند عطسه آورد و انفراد و در بعضی
ازین قبیل است و معوط و فلفل مثل غبار سائیده نیز معطس و خارج مواد بلغمی است و از معطسات خفیه شمیدن افیون و شاخ بادروج و زرا و کبریت
و بوی گل سرخ معطس محرومین است و لوطخ باطن الف بدوای معطس بهتر از انفوخ و معوط است چه درین صورت از انفوخ و ادویه نفس مانع امان نیست

رض الف

یعنی کوفته شدن بینی حدوث او ضربیه یا سقط بود و اکثر در ابتدای جذام از حدت اخلاط و فساد آن واقع شود پس آنچه ضربیه و سقط یا شد یا مضمحل شود و یا
عظروف الف بشکند و جالینوس گوید که رض الف یا براستخوان او واقع شود و یا بر غضروف او یا بر دو و سه بارت در علاج او واجب است و الا بعد ده روز
علاج قبول نمی کند و مورت خشم و قلع منظر نفطس می گردد و وطبری گوید که چون غضروف مغل گردد و از استخوان انفصای بینی جدا شود مگر رجوع کند یا اتصال پذیرد
علاج اگر خفیف باشد سیل سبط داخل کنند و برداشته مستوی نمایند و صبر و مناش و اتا قیات و مسوده بلعاب تخم بارتنگ حل کرده بر کاغذ مالیده بر
بینی بچسباند و اگر رض شدید باشد و غضروف که و عامت بینی از آن است شکسته شود از شکستن او خوف درم بود پس بزودی فصد می ریزد و بکنند و پس طبیعت
سازند و پیرین از اغذای غلیظه نمایند و بهر حفظ مزاج و مانع که گرم نشود و موادی بسرم نگیرد و اضمه باید بر سر استعمال کنند و بعد از آنکه ماده آنکه که مسمی بمنشال و
مفتاح الرحم است و آن شبیه بمفتاحش دهن او فراخ می باشد بدست منضط سازند و همچنان اندر بینی در آرند پس بگنجانند که منخوین منفتح شوند و انضمام نائل
کند بعد بینی را بدان بلند سازند و دست بران بمانند و بهر دو دست راست کنند حتی که بر حالت طبیعی عود نماید و ساعت ثانی اساک او نمایند و بعد از آن
پارچه برانویز پیچیده و اتاقیا و مناش بران طلا کرده اندر بینی بندد و ایضا اطلیه ناخته درین آنچه بر کسر گذارند صبر باش مرز عفوان ناکه سنگ گل بینی گل رومی
خطمی لدن عدس است آب اش یا طر فاطلا نمایند و یا پارچه یا کاغذ بیست بینی قطع کنند و او به طلا می صبر غیره که مسطور شد طلا نموده بر بینی بچسباند و سه روز
بگنجانند بعد با هستگی جدا کرده اعاده همین جهاد نمایند و اگر بینی قائم نشود در منخوین چوب مثل هر دو صفحه بینی ساخته و بر دو جانب آن ساریش آلوده نمایند
و بالای آن پارچه مذکور بچسباند و در هر سه روز بر آرند و اعاده او نمایند تا آنکه علت زائل شود و آنچه بسبب جذام باشد علاجش جذام است

جفاف الف

سبب خشکی بینی یا حرارت مفرط است چنانچه در جمایات محرقه افتد و یا پیوسته شد بدین دروغ چنانچه در مالجولیانی باشد و یا در همسیدن چنانچه در آخرتیب و ق
عارض شود و یا غلط آنج که از حرارت انحراف غیظی شود پس بدین خشک گردد و تشخیص هر سه نوع چنان نمایند که در یافت کنند اگر تب محرق یا دوق موجود بود و بیش
حرارت یا پیوسته باشد و اگر جمیع غلط و در بینی معلوم شود سببش غلط آنج باشد علاج نافه ترین چیز بادان ادرمان و عصارات بارور طباسل روغن نیلوفر
و روغن کدو آب که دیا آب تبلور یا آب نیلوفر و لعاب سیفول و بهدانه و خطمی است و کدک مغر ساق بقولایل و غیره و استحمام نیز مفید بود و روغن بنفشه
یا کدو و در بینی چکانند و موم روغن بالند و اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در یکی از روغنهای مذکور حل کرده سحوا نمایند و چنانچه در پیشتر به سهولت باقی
و البان و ادرمان و اندوه و اغنه بارده که در علاج اراضی مانعی حار و جزآن مسطور شد استعمال کنند و لزوم حمام نمایند و حشمتل و کاسر و کافور

از مخزن چارمی می شود و بدان چیزی ازان اخلاط حریفه حاده غلط می گردد و سوزش مجاری پیدای کنند و خرج این برای آن کردم که این سبب در هر دو موضع پدید
دارند و علاج این تبدیل رطوبت بدن بجا آوردن و شرب است و قصد تنقیه این خلط اگر قوت احتمال استفراغ و زمانه مساعدت نماید و اگر مرض ضعیف القوه یا زمانه
مالغ از تنقیه بالغ باشد نفوذ شش بسیار باشد و در اجزای ادا آنچه خدا این اخلاط لدا حریفه باشد بفرزاید پس این نفوذ استفراغ او تبدیل می نماید و تبدیل
خراج اعضا می دهد و می کند و صاحب سوز مزاج حاد و باغ و کبریا استعمال آن می نماید و تغییر مزاج می کند و در امراض راس مسطور شد

احتباس ششی و رافت

یعنی بر شدن چیزی در مجرای بینی و علاج اول برداشتن و قدری موم بنی را از اندرون و بیرون چوب کنند و چند قطره ازان در بینی چکانند پس دو موعده که در آن
بخت قطاس مسطور شد و در بینی و منده و هنگام عطسه آمدن دهان و خر صبح بند نمایند و عطسه گیرند تا آنچه بیرون افتد و یا با آن مناسب کنند و بدانند که اکثر کاه تمام اول
طعام سرد یا عطسه یا حرکتی دیگر باطل عارض شود و بدان سبب چیزی که در دهن باشد از طریق حنک و مجرای بینی بر آید و تعفن پدید و در بخاند و خوش بود و باغی
و ضعیف اشتها و زردی رنگ و خافت بدن ظاهر شود و باشد که تب خفیف لازم گردد و تنفس از جانب بینی با اسباب نرمه و زکام موقوف شود و هر ساعت و است
خود را بخانه برو و بمالد و تدبیرش همان است که مسطور شد و اگر از این تدبیر بر نیاید طفل را بر پشت بخوابانند و دهن او را بدست گرفته و دهان خود را بر پشت بینی سده
و گذاشته بقوت بدمند و عقب آن را با فاصله در پشت مخالف آن که مفتوح است ازان قوی تر و تند تا بزور نفس آن چیز خارج گردد و گاه سبب آن بینی خیسیم
طفلی می باشد و علاجش چکاندن شیر حنه و یا او با آن مناسب است و تدبیرش تطبیب یا فوچ او با دهان مرطوب مناسب و پاک نمودن بینی او همیشه

سده خنثی و هم

و آن چیزی محبت داخل و است حتی که شئی نافذ را از حلق بسوی بینی یا از بینی بسوی حلق منع نماید و سبب این یا غلط مزاج است و یا لحم نابت و یا خشک ریش و از
بشان این سده است که غده و آواز پیدای کند حتی که منع می نماید فضله نفع را از دخول خنثی و پس طنین کائن ازان حادث می گردد و علاج و خطای بعد از این
بمنفع بلغم تنقیه بمسمل و جویب و یا ارجات از عدس قشر یکدم چند ستر نیم درم افیون و عرقان مشک هر واحد یک قیراط نیم درم چهار سازند و با آب فربغوش
رطب سوده سحوط نمایند و هر چه برای خشم سدی مسطور شد بکار برند و اگر از آن نحو نماند باشد علاجش نکور شد و بسیار باشد که بعمل مستکاری خط بینی از میل خاص
بالف که آن جرم ممکن باشد احتیاج می افتد پس نام جرم نمایند تا آنکه پاک گردد و اگر کفایت نکند آنچه در بحث بواسیه گذشت عمل آن کنند و اگر از خشک ریش باشد علاج
قرصه یا پس میند و گیلالی گوید که اگر سده از غلط غلیظه مزاج باشد اگر ممکن بود و الا استفراغ بدن بمطبخ افیتون نمایند بعد مسلت و دهند بقدری که میان دو
مسمل واجب است پس تنقیه سر کب قو یا یا با حب ابراج یا حب صبر نمایند و موافق ترین آن حب صبر است بعد ازان خرغره بمطبخ و عاقر قرحا و خردل
کوفته نمایند و لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار کنند پس اگر ماده مرتبک باشد بمرد عرقان عطسه آورند که این سده را بکشاید پس لزوم پرمیز و منع از اغذیه
مبخره و غلیظه و هر چه نمایند که باین طریق سده بکشاید و اگر چیزی از این باقی ماند که از موضع سیلان کند نام نمایند با نگهبان آب قحقم بطبقیه و در باب کاه گذشت که
این نشئت و تحلیل رطوبت نماید و اگر بعد ازان سرفه کنید بدانند که ماده رقیق شده و بسوی سینه نازل گشته و درین هنگام بر شرب خنثی شش و شرب عذاب لزوم نیست
تا آنکه سرفه زائل شود و اما نشانند بینی دائم و عطسه آوردن نمایند و این بر آن است که ماده ریشیت خنثی غلیظه گردد و با نشانند بینی و عطسه بیرون آید
و درین طریق در وقت پاک گردد و این رطوبت علاج واجب است که طبیب درین معالجه یاد دارد پس اگر تقدیم تدبیر و خر نمایند و مرث رعایت و صدراع گردد
زیرا که عطسه آوردن قبل از ترقیق ماده عروق را بشکافد و حرکت دهد و اگر سده از روی بدن گوشت باشد باید که نظر کنند اگر سرطانی بود یا نه این تعرض نمایند
لیکن اگر گوشت نابت باشد آن را بخراشند برشته کرده و از روی بافته که یک سر آن بسوی دهن بیرون آورده باشند و سر دیگر بیرون بینی باشد و هر دو را بکشت
تا آنکه گوشت زائد بخراشد بعد ازان رشته بیرون آورده فیه بکشد و نمک کوه بنند تا آنکه خون منقطع گردد پس بجام معمول از سرکه و گلاب و کند و در دستک علاج
کنند و الا استنشاق آب سرد منع نمایند و الا غذیه غلیظه پرمیز کنند و تمام بقصد سرد نمایند تا وقتیکه گوشت زیاده شود و گاهی این گوشت را با همین قطع

می کنند و سالم نماند که از خراشیدن رشته و علاج بمرهم مذکور شد و اما او نیز حاده کاله را بران نگذاشتند زیرا که گاهی تلخ و طبع گرم می شود و مجب و دماغ ورم
میکنند و گاهی سده از تغلجی و خلقت حادث می شود پس دانه بادنی ناشی نازل مسدود می گردد و لکه لکه می سائل بسیار رقیق می شود و علاج آن تنقیه دماغ و
استعمال خشک یا ایابج نماید اگر فراج آن احتمال کند و از اغذیه غلیظه عارض نشود و اگر بعد از این طعم حذر کنند و با استفراغ در اوقات مجب و کاله
نمایند و سده بپنی که با طفال در طبیعت غلیظه متولد از رشته غلیظه عارض شود و علاجش اصلاح شیر مرصه و بهر اوزان اغذیه معتدله و بخین آب گرم بر سر طفل انکباب
نمایان و مالیدن سر او بخرقه خشک است و قبل از این تدابیر عطسه آوردن و بر سر او روغن مالیدن جایز نیست

خنان

و آن مرضی است که پنی را عارض می شود و الا ان در افراد انسان منحنه ظاهری گردد و بسبب و کلام متعین نمی شود و این غیر غرضه معون است گویند که پیش درم
کوزتین و یا لهات است ولیکن بیشتر از خون و صفرا افزه و علاتش اینست که کلام مفهم نشود و چون آب بنوشند اندام پنی بیرون آید و خنایت بسیار بود و
چشم را منحنی پرازد شک بر خاسته باشد و او سر شید و یا خفیف علاج اول در هر دو نوعی رگ سر و کشاید و آب کشید و سینه و مکوه و کاسنی و کاهوتنها و یا
مختص حل کرده و غره نماید و اگر این چیزها سبب هم نرسد شیره آنها گرفته یا نفیض یا مطبوخ ساخته بکار بندد و پوست انار و لاتی و باز و و لکند رانی برابر سوده با
شماوت آلوده و درم رسانند و در روزی و دو و از ده بار و یا نون شود و چندی می خشک پوست انار و لاتی هر یک سه ماشه بدستور بکار بندد و از آب جنایا انار
طعم خوش کرده و غره نماید که نفع عظیم دارد و اگر از این تدبیر جهت نشود مسهل صغیر بخل آرند از اعلی یا اسفل و عطسه آوردن درین باب اثر عظیم دارد و تدبیر خفیف
آرد و اسیرانف بکار بندد و بقول جالینوس از معالجات او آن است که ماز و سحوق او را با تار شین چند آنکه پوشند بچوشتانند تا آب جذب شود بعد خشک
کنند و نصف او کنند و از زوت آیزند و مرتبه دیگر آب انار که در آن ماز و چوشتانند باشند و بطریق مسوط و غره چند روز استعمال نمایند و از انار
نکار بجم و روغن در پنی چکانند و تا به شدن آن مدام استعمال کنند و اگر از این مرض در برون سوراخ در کام بسبب خن خشک یا نزله عارض شود و علاجش در این خواهد بود

دیدان الف

بیش رطوبت متعنه و مقدم دماغ سست نشانش حکم در مقدم دماغ و بعض اوقات است و خروج او در مخاط علاج بعد نفیض ماده تنقیه ایسسل و حرب و
ایارجات و محطسات مثل کشیدن شونیز کنند و تناول شای مرطبه ترک نمایند و بادویه قاتل کرم مثل شیخ و قسط و در قبیل و آب برگ شفتا و مسوط نمایند
و برگ شفتا را با سینه در پنی ایام متوالی نفیض کردن مجرب و با بجم هر چه در علاج صراع دودی و کرم گوش مسطور شد بعمل آرند

استخالف

گاه در پنی اطفال اختلال بعدی عارض می شود که غلیظه و سبطی گردد و وجع می نماید و طفل بی آرام و سکون می باشد علاج ملاحظه نمایند اگر در این چیزی شبیه
بجوده صلب باشد در علاج آن تساهل نمایند چه اکثر ورم کثیر از اجل مخمری گردد پس باید که مرصه او را بر پنی با صلاح غذا و شیر او نمایند و اگر حاجت استفراغ
باشد تنقیه سازند و در غرض طفل بقدر کچه خنل سوده در پیچیده بکار بندند تا آنکه از بخار سوده علاج و بجم نماند و اگر بسبب صلب احتیاج خراش و مجدی باشد با سن بخار استند

انقباض الف

گاه انقباض کشیدگی در غشوی اطفال عارض گردد و چون تنفس بید سیم آید و اکثر این مرض از فساد فراج دماغ ایشان سیم می رسد علاج شیر مرصه بر سر طفل
نمایند و شیر تازه و و شیده منجر بانه بر سر او گذارند و برگ اسپنل بالای آن بگذارند و در پنی او روغن بنفشه چکانند و سر او را با بیکه دندان خشخاش شایسته
باشند بپنید و بر غرض او با و اشویه و بهر پنی از اغذیه غیر موافقه هاره فرمایند

حاشا الطبع شکر به گاه حکم مطلق که جناب بی تنبایش جلد اول اکسیر اعظم از افادات نبدیه اطباء مقتدرین و مجربین حکم محمد خان الحکمت نام جهان بطبع شایسته و کثرت واقع کتب طبیه شده



قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
۱۲ روپے	عالم فاضل۔ اردو ترجمہ معالجات سدیدی	۱۲ روپے	نظم باریق از حکیم سید علی حسین صاحب زبدۃ الحکمت۔ تینوں فصلوں کے خورد و نوش کا طریقہ حفظ صحت	۱۲ روپے	ازاد خریب۔ از معالجات حکیم صادق علیخان حاذق
۴ روپے	فن سوم و چہارم۔ یکجائی مترجمہ مولوی صاحب موصوف۔	۱۲ روپے	مولفہ حکیم مولوی محمد قمر علی۔ رسالہ تفریق البض۔ مولفہ حکیم	۱۲ روپے	قرا بادین قادری۔ از حکیم ارزانی۔
۴ روپے	ترجمہ طب کبر از حکیم محمد حسین ہنایت سلیم مرغوب عام۔	۲ روپے	مرزا بشیر احمد۔ شفار الامراض۔ از حکیم محمد	۱۲ روپے	عللج الابدان۔ از حکیم عبدالحی بیج الحذاقت۔ از حکیم قدرت احمد۔
۴ روپے	اکسیر القلوب۔ ترجمہ مفتی القلوب از حکیم محمد نور کریم۔	۴ روپے	عبدالحکیم صاحب۔ ترکیب العللج مع ترمیم و اضافہ	۱۲ روپے	رسالہ تماریر علیح ہیضہ۔ از حکیم شفار الدولہ بہادر سوم خجہ الواقیہ۔
۴ روپے	تحفۃ الاطباء۔ مولفہ حکیم سید مشرقی حسین خیر آبادی۔	۴ روپے	نسخہ جات مولفہ حکیم امیر اللہ علیخان جدید الطبع۔	۱۲ روپے	ترجمہ کلیات قانون۔ از علامہ حکیم فتح اللہ شیرازی ایک حصہ
۹ روپے	ترجمہ قرا بادین شفقانی مترجمہ حکیم ہادی حسین مراد آبادی۔	۴ روپے	رسالہ واقع طاحون۔ مولفہ اسے ہزاری لال بیڈ ماسٹر	۴ روپے	پانچ مین سے نہایت عجیب کتاب باتھ آئی جوزمان شہنشاہ اکبر مین
۱۳ روپے	حکیم ہادی حسین خان۔ بحر محیط طب میں بنیظیر کتاب حاوی	۲ روپے	او دے پور۔ مفید الاجسام مع فوائد عجیبہ	۴ روپے	فارسی ترجمہ ہوا تھا۔ کاغذ سفید۔ معدن الشفاء سکندر شاہی از حکیم
	علم نظری و عملی مع جملہ قسام کے جسکے سبب سے آدمی طبیب	۳ روپے	ہر مرض کے نسخے مولفہ سید فضل علی فیوڈ اکثر۔	۴ روپے	یہ وہ خات۔ ام العللج۔ از حکیم امان اللہ
	حاذق ہو سکتا ہو مولفہ علامہ حکیم صفر حسین فتح آبادی کان	۳ روپے	طب احسانی مولفہ حکیم احسان علی تجمع البحرین۔ از حکیم حیدر خان	۲ روپے	فیروز جنگ۔ احکام مسہلات بطریق کلیات
	دو جلدوں میں بہ تفصیل ذیل۔ وجہ اول نظریات تا بیان مائے مرض	۴ روپے	حاوی طب یونانی و ڈاکٹری۔ عللج الغریب۔ مترجمہ حکیم صفر علی	۲ روپے	از حکیم شمس الدین۔ رموز مدوحی۔ از حکیم محمد زمان خان
۹ روپے	جلد دوم تا بیان چھوٹے بھنسی قانون عثرت۔ علاج ہر قسم	۸ روپے	اردو ترجمہ کلیات سدیدی فن اول۔ مترجمہ مولوی حکیم سید	۲ روپے	سترطن جاورہ۔ منظم الشفاء۔ از حکیم منظر علی۔
۱۲ روپے	خصوصیات دق از حکیم عثر حسین رسالہ مزید لا و ہام ہر مرض	۱۲ روپے	عابد حسین لکھنوی المخابر طب بہ عالم فاضل۔	۲ روپے	ملخص فصول بقراطی مولفہ مولوی غلام حسین کنتوری۔
	کے مجربات نسخے از حکیم سید مرزا محمد کاظم صاحب۔		اردو ترجمہ معالجات سدیدی فن دوم۔ مترجمہ مولوی حکیم سید		کتب طب اردو
۲ روپے	ترجمہ زاد غریب۔ مترجمہ حکیم		عابد حسین لکھنوی المخابر طب بہ		تشریح الاسباب مع نقشہ بروج فلکی مصنفہ حکیم قاضی الہی بخش۔

قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
۱۰	محمد ہادی حسین خان۔	۱۰	عربی با ترجمہ اردو والد حکیم محقق ابو	۱۰	محمد ہادی حسین خان۔
۱۰	نثر سلیمانی ترجمہ اکبر عربی از	۱۰	عبد الغفر بن محمد بن النوی مترجم و شارح	۱۰	نثر سلیمانی ترجمہ اکبر عربی از
۱۰	حکیم محمد شمس الدین۔	۱۰	کاغذ سفید و لاتی۔	۱۰	حکیم محمد شمس الدین۔
۱۰	ترجمہ ہر دو جلد قرابادین کبیر	۱۰	مغربیات اکبری۔ ترجمہ حکیم واجد علی	۱۰	ترجمہ ہر دو جلد قرابادین کبیر
۱۰	مشہور و معروف مترجمہ حکیم	۱۰	موبانی۔	۱۰	مشہور و معروف مترجمہ حکیم
۱۰	ہادی حسین خان مراد آبادی۔	۱۰	طب نبوی۔ انتخاب علاج احادیث	۱۰	ہادی حسین خان مراد آبادی۔
۱۰	کاغذ سفید۔	۱۰	نبوی سے مؤلفہ حافظہ اکرام الدین	۱۰	کاغذ سفید۔
۱۰	تریاق مسہوم علاج زہر مار	۱۰	رموز الحکمت۔ علامات سے شناخت	۱۰	تریاق مسہوم علاج زہر مار
۱۰	مع اشکال اقسام سانپوں کے	۱۰	انجام نیک و بد مع تدابیر مؤلفہ حکیم	۱۰	مع اشکال اقسام سانپوں کے
۱۰	مؤلفہ حکیم حبیب الدین احمد۔	۱۰	رجب علی۔	۱۰	مؤلفہ حکیم حبیب الدین احمد۔
۱۰	ترجمہ قانون شیخ رئیس۔ حکیم	۱۰	معالجات احسانی۔ سولائل	۱۰	ترجمہ قانون شیخ رئیس۔ حکیم
۱۰	ابو علی سینا عبد العزیز حسین جکا	۱۰	تشخیص مع علاج مؤلفہ حکیم	۱۰	ابو علی سینا عبد العزیز حسین جکا
۱۰	ترجمہ اردو سلیس از جانب مطبع	۱۰	احسان علی کاغذ حنائی۔	۱۰	ترجمہ اردو سلیس از جانب مطبع
۱۰	حکیم غلام حسین صاحب کنٹوری	۱۰	مرکبات احسانی بطور قرابادین	۱۰	حکیم غلام حسین صاحب کنٹوری
۱۰	نے فرمایا کاغذ سفید کامل با پیر	۱۰	کے ترکیب حروف تہجی از حکیم	۱۰	نے فرمایا کاغذ سفید کامل با پیر
۱۰	جلد ون میں۔	۱۰	احسان علی۔	۱۰	جلد ون میں۔
۱۰	جلد اول۔ امور کلیہ طب	۱۰	رسالہ قارورہ۔ نہایت عمدہ	۱۰	جلد اول۔ امور کلیہ طب
۱۰	جلد دوم۔ ادویہ مفردہ۔	۱۰	رسالہ مؤلفہ حکیم غلام یحییٰ	۱۰	جلد دوم۔ ادویہ مفردہ۔
۱۰	جلد سوم۔ امراض جزئیہ۔	۱۰	حجائہ مسیحی معالجہ امراض بانی	۱۰	جلد سوم۔ امراض جزئیہ۔
۱۰	جلد چارم۔ امراض عامہ۔	۱۰	وسوہ ہضمی مؤلفہ حکیم سید محمد ولی۔	۱۰	جلد چارم۔ امراض عامہ۔
۱۰	جلد پنجم۔ قرابادین و مرکبات	۱۰	تریاق ہیضہ۔ مصنفہ حکیم سید	۱۰	جلد پنجم۔ قرابادین و مرکبات
۱۰	ترجمہ علاج الامراض۔ از	۱۰	علما حسین۔	۱۰	ترجمہ علاج الامراض۔ از
۱۰	علامہ حکیم شریف خان دہلوی	۱۰	رسالہ معالجہ تپ و لرزہ۔ از	۱۰	علامہ حکیم شریف خان دہلوی
۱۰	مترجمہ حکیم ہادی حسین خان۔	۱۰	علما حسین صاحب۔	۱۰	مترجمہ حکیم ہادی حسین خان۔
۱۰	دستور النجات عن مصائب الحمی	۱۰	کیمیائے خنصری۔ ترجمہ	۱۰	دستور النجات عن مصائب الحمی
۱۰	اقسام تب مع علاج بقاعدہ یونانی	۱۰	قرابادین قادری مترجمہ حکیم	۱۰	اقسام تب مع علاج بقاعدہ یونانی
۱۰	وڈاکٹری مصنفہ حکیم اصغر حسین۔	۱۰	نور کریم۔	۱۰	وڈاکٹری مصنفہ حکیم اصغر حسین۔
۱۰	جواہر نفیس۔ فی شرح وجوہ شیح النبی	۱۰	علاج بر محل۔ ترجمہ کتاب لکھنوی	۱۰	جواہر نفیس۔ فی شرح وجوہ شیح النبی
۱۰	فرستہ ایدہ ثوابخورد مصنفہ ڈاکٹر	۱۰		۱۰	فرستہ ایدہ ثوابخورد مصنفہ ڈاکٹر
۱۰	سمول اسپرین صاحب بہادر ترجمہ	۱۰		۱۰	سمول اسپرین صاحب بہادر ترجمہ
۱۰	غشی زوار حسین صاحب مترجم	۱۰		۱۰	غشی زوار حسین صاحب مترجم
۱۰	اودہ اخبار کاغذ سفید و لاتی جکا	۱۰		۱۰	اودہ اخبار کاغذ سفید و لاتی جکا
۱۰	ایضاً۔ کاغذ رسمی۔	۱۰		۱۰	ایضاً۔ کاغذ رسمی۔
۱۰	ترجمہ ذخیرہ خوارزم شایر حکیمات	۱۰		۱۰	ترجمہ ذخیرہ خوارزم شایر حکیمات
۱۰	و معالجات طب بین اعلیٰ درجہ کی	۱۰		۱۰	و معالجات طب بین اعلیٰ درجہ کی
۱۰	کتاب مشہور عام ہواس کا ترجمہ	۱۰		۱۰	کتاب مشہور عام ہواس کا ترجمہ
۱۰	اردو کامل پورے دس حصہ میں	۱۰		۱۰	اردو کامل پورے دس حصہ میں
۱۰	مخانب مطبع حکیم ہادی حسین خان	۱۰		۱۰	مخانب مطبع حکیم ہادی حسین خان
۱۰	نے بہت سلیس اردو میں فرمایا۔	۱۰		۱۰	نے بہت سلیس اردو میں فرمایا۔
۱۰	امرت ساگر اردو و سحریات علاج	۱۰		۱۰	امرت ساگر اردو و سحریات علاج
۱۰	بیدک مترجمہ پنڈت پیارلرام مہوم۔	۱۰		۱۰	بیدک مترجمہ پنڈت پیارلرام مہوم۔
۱۰	مجموعہ معینان الطب اردو و مع	۱۰		۱۰	مجموعہ معینان الطب اردو و مع
۱۰	بخ رسالہ نفیس دیگر مترجمہ حکیم جلال علی	۱۰		۱۰	بخ رسالہ نفیس دیگر مترجمہ حکیم جلال علی
۱۰	اکسیر لامراض۔ مصنفہ حکیم سید	۱۰		۱۰	اکسیر لامراض۔ مصنفہ حکیم سید
۱۰	علما حسین۔	۱۰		۱۰	علما حسین۔
۱۰	مطلوب اطالین خطوط اشعلاجی	۱۰		۱۰	مطلوب اطالین خطوط اشعلاجی
۱۰	مغربیات بشیر علاج قوت باہ از	۱۰		۱۰	مغربیات بشیر علاج قوت باہ از
۱۰	حکیم بشیر احمد۔	۱۰		۱۰	حکیم بشیر احمد۔
۱۰	اردو ترجمہ دستور العلاج حنفی	۱۰		۱۰	اردو ترجمہ دستور العلاج حنفی
۱۰	طب میں نہایت جامع و نافع کتاب	۱۰		۱۰	طب میں نہایت جامع و نافع کتاب
۱۰	ہر جلد ابواب طب حفظ صحت و	۱۰		۱۰	ہر جلد ابواب طب حفظ صحت و
۱۰	امراض و علاج اس میں مذکور ہیں	۱۰		۱۰	امراض و علاج اس میں مذکور ہیں
۱۰	ترجمہ کفایہ منصورہ۔ مترجمہ	۱۰		۱۰	ترجمہ کفایہ منصورہ۔ مترجمہ
۱۰	حکیم ہادی حسین خان مراد آبادی	۱۰		۱۰	حکیم ہادی حسین خان مراد آبادی
۱۰	قرابادین احسانی۔	۱۰		۱۰	قرابادین احسانی۔

بحر شانی فی حق فضل این نیکو طبع مطلق نسخه

دستور العیال اطباء ذخیره کسیرت همتا شیر کیمیا محبوب قلوب مقبول عالم معروف به

باختیار این کتاب خط نظامی مطبع نظامی حیدرآباد طبع شد مکر از بدو قدرانی



جانشانای این دولت است گرفتار و عیال صنف و جنس و کتاب و طبع و عیال و ذکر

بعد نظر ثانی و تصحیح مقاصد و اضافت تجربات دیگر عالی جناب مصنف موصوف الذکر

در مطبع می منشی نو کشف و طبع مرصع و این جهان باشد

اطلااح اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شاخ کو جہاں پر غائب ہے اس کی کتب جو جیکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹائٹل بیچ کے تین صفحہ جو سادہ سے ہیں انہیں بعض کتب طب فارسی و غیبہ کی درج کر سکتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہر اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کا رخانہ سے قدر و انون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
۴	باہ از حکیم علامہ محمود خان صاحب دہلوی رح	۴	جامع شفا نیہ - واقعات کبیرہ	۳۰	کتب طب فارسی
۴	ضمیمہ بالاعصاب - بلاٹیل حسب مراتب بالاطبوعہ شفا نیہ	۴	فیض آبادی جامع طب یونانی و ڈاکٹری بے نظیر کتاب	۳۰	حایۃ الشفا - اسم ہاسٹلی
۱۰	مغربیات قیسی - المعروف بہ سفید المعالجین مولانا حکیم صاحب قیسی	۱۰	شرح رباحیات طب یوسفی - از حکیم عبدالحکیم نصر اللہ خان صاحب خوجوی	۳۰	قرابادین کبیرتین کالمین کالمین در دو جلد مصنف حکیم سید محمد حسین خان امین مؤلف علامہ نے بڑی عرق ریزی کو کام فرمایا ہر کہ کل قرابادینوں کا مجموعہ اس کتاب میں ایسا نثر کر دیا کہ آج تک کبھی نہ تھا اور مقدمہ کتاب میں یہ ضمن میں فضلوں کے ہاں یہ ضروری امور طب کو بڑی تفصیل سے بیان کیا ہے یعنی کل امراض کے صد ہا نسخے اپنے خاندانی تجربات سے امین مشہور کر دیے ہیں اور ان کے طریق اہتمام و مختلف بیشمار کون و دیگر اسرار طب وغیرہ وغیرہ بشیخ و سبط اپنے عمدہ و لاجواب پیرایہ میں لکھے ہیں کہ خوبی اسکی معائنہ پر موقوف ہو گا نہ سفید
۴	عجائز ناظمہ فحشہ جات از حکیم علامہ شریف خان دہلوی	۴	وسقوراء العلاج - از حکیم سلطان علی خراسانی	۳۰	قرابادین کبیرتین کالمین کالمین در دو جلد مصنف حکیم سید محمد حسین خان امین مؤلف علامہ نے بڑی عرق ریزی کو کام فرمایا ہر کہ کل قرابادینوں کا مجموعہ اس کتاب میں ایسا نثر کر دیا کہ آج تک کبھی نہ تھا اور مقدمہ کتاب میں یہ ضمن میں فضلوں کے ہاں یہ ضروری امور طب کو بڑی تفصیل سے بیان کیا ہے یعنی کل امراض کے صد ہا نسخے اپنے خاندانی تجربات سے امین مشہور کر دیے ہیں اور ان کے طریق اہتمام و مختلف بیشمار کون و دیگر اسرار طب وغیرہ وغیرہ بشیخ و سبط اپنے عمدہ و لاجواب پیرایہ میں لکھے ہیں کہ خوبی اسکی معائنہ پر موقوف ہو گا نہ سفید
۴	خف علانی - از حکیم سید عیسیٰ مطبوعہ شفا نیہ کاغذ حنائی	۴	شفا بالابدان - معالجات از حکیم شمس واجد علی مؤلف خیر العوام و جامع الفنون نفیس کتاب	۳۰	قرابادین کبیرتین کالمین کالمین در دو جلد مصنف حکیم سید محمد حسین خان امین مؤلف علامہ نے بڑی عرق ریزی کو کام فرمایا ہر کہ کل قرابادینوں کا مجموعہ اس کتاب میں ایسا نثر کر دیا کہ آج تک کبھی نہ تھا اور مقدمہ کتاب میں یہ ضمن میں فضلوں کے ہاں یہ ضروری امور طب کو بڑی تفصیل سے بیان کیا ہے یعنی کل امراض کے صد ہا نسخے اپنے خاندانی تجربات سے امین مشہور کر دیے ہیں اور ان کے طریق اہتمام و مختلف بیشمار کون و دیگر اسرار طب وغیرہ وغیرہ بشیخ و سبط اپنے عمدہ و لاجواب پیرایہ میں لکھے ہیں کہ خوبی اسکی معائنہ پر موقوف ہو گا نہ سفید
۴	کثیر الاسرار - مؤلفہ مولوی حکیم ہادی حسین مراد آبادی	۴	علم الابدان - نظریات از حکیم واجد علیخان موصوف	۳۰	قرابادین کبیرتین کالمین کالمین در دو جلد مصنف حکیم سید محمد حسین خان امین مؤلف علامہ نے بڑی عرق ریزی کو کام فرمایا ہر کہ کل قرابادینوں کا مجموعہ اس کتاب میں ایسا نثر کر دیا کہ آج تک کبھی نہ تھا اور مقدمہ کتاب میں یہ ضمن میں فضلوں کے ہاں یہ ضروری امور طب کو بڑی تفصیل سے بیان کیا ہے یعنی کل امراض کے صد ہا نسخے اپنے خاندانی تجربات سے امین مشہور کر دیے ہیں اور ان کے طریق اہتمام و مختلف بیشمار کون و دیگر اسرار طب وغیرہ وغیرہ بشیخ و سبط اپنے عمدہ و لاجواب پیرایہ میں لکھے ہیں کہ خوبی اسکی معائنہ پر موقوف ہو گا نہ سفید
۴	طب یوسفی - از حکیم یوسف مع چند رسالہ	۴	مفتح القلوب - شیخ قانوجیہ	۳۰	قرابادین کبیرتین کالمین کالمین در دو جلد مصنف حکیم سید محمد حسین خان امین مؤلف علامہ نے بڑی عرق ریزی کو کام فرمایا ہر کہ کل قرابادینوں کا مجموعہ اس کتاب میں ایسا نثر کر دیا کہ آج تک کبھی نہ تھا اور مقدمہ کتاب میں یہ ضمن میں فضلوں کے ہاں یہ ضروری امور طب کو بڑی تفصیل سے بیان کیا ہے یعنی کل امراض کے صد ہا نسخے اپنے خاندانی تجربات سے امین مشہور کر دیے ہیں اور ان کے طریق اہتمام و مختلف بیشمار کون و دیگر اسرار طب وغیرہ وغیرہ بشیخ و سبط اپنے عمدہ و لاجواب پیرایہ میں لکھے ہیں کہ خوبی اسکی معائنہ پر موقوف ہو گا نہ سفید
۴	علاج الاھراض - از حکیم شریف خان دہلوی	۴	علامہ ارزانی	۳۰	قرابادین کبیرتین کالمین کالمین در دو جلد مصنف حکیم سید محمد حسین خان امین مؤلف علامہ نے بڑی عرق ریزی کو کام فرمایا ہر کہ کل قرابادینوں کا مجموعہ اس کتاب میں ایسا نثر کر دیا کہ آج تک کبھی نہ تھا اور مقدمہ کتاب میں یہ ضمن میں فضلوں کے ہاں یہ ضروری امور طب کو بڑی تفصیل سے بیان کیا ہے یعنی کل امراض کے صد ہا نسخے اپنے خاندانی تجربات سے امین مشہور کر دیے ہیں اور ان کے طریق اہتمام و مختلف بیشمار کون و دیگر اسرار طب وغیرہ وغیرہ بشیخ و سبط اپنے عمدہ و لاجواب پیرایہ میں لکھے ہیں کہ خوبی اسکی معائنہ پر موقوف ہو گا نہ سفید
۴	مغربیات اکبری - از حکیم ارزانی	۴	خلاصۃ التجارب - تجربات حکیم علویان بہاور	۳۰	قرابادین کبیرتین کالمین کالمین در دو جلد مصنف حکیم سید محمد حسین خان امین مؤلف علامہ نے بڑی عرق ریزی کو کام فرمایا ہر کہ کل قرابادینوں کا مجموعہ اس کتاب میں ایسا نثر کر دیا کہ آج تک کبھی نہ تھا اور مقدمہ کتاب میں یہ ضمن میں فضلوں کے ہاں یہ ضروری امور طب کو بڑی تفصیل سے بیان کیا ہے یعنی کل امراض کے صد ہا نسخے اپنے خاندانی تجربات سے امین مشہور کر دیے ہیں اور ان کے طریق اہتمام و مختلف بیشمار کون و دیگر اسرار طب وغیرہ وغیرہ بشیخ و سبط اپنے عمدہ و لاجواب پیرایہ میں لکھے ہیں کہ خوبی اسکی معائنہ پر موقوف ہو گا نہ سفید
۴		۴	تکشف الحکمتہ - از حکیم سلیم الفیض	۳۰	قرابادین کبیرتین کالمین کالمین در دو جلد مصنف حکیم سید محمد حسین خان امین مؤلف علامہ نے بڑی عرق ریزی کو کام فرمایا ہر کہ کل قرابادینوں کا مجموعہ اس کتاب میں ایسا نثر کر دیا کہ آج تک کبھی نہ تھا اور مقدمہ کتاب میں یہ ضمن میں فضلوں کے ہاں یہ ضروری امور طب کو بڑی تفصیل سے بیان کیا ہے یعنی کل امراض کے صد ہا نسخے اپنے خاندانی تجربات سے امین مشہور کر دیے ہیں اور ان کے طریق اہتمام و مختلف بیشمار کون و دیگر اسرار طب وغیرہ وغیرہ بشیخ و سبط اپنے عمدہ و لاجواب پیرایہ میں لکھے ہیں کہ خوبی اسکی معائنہ پر موقوف ہو گا نہ سفید
۴		۴	کفایہ منصوری - مع رسالہ چوب چینی معروف	۳۰	قرابادین کبیرتین کالمین کالمین در دو جلد مصنف حکیم سید محمد حسین خان امین مؤلف علامہ نے بڑی عرق ریزی کو کام فرمایا ہر کہ کل قرابادینوں کا مجموعہ اس کتاب میں ایسا نثر کر دیا کہ آج تک کبھی نہ تھا اور مقدمہ کتاب میں یہ ضمن میں فضلوں کے ہاں یہ ضروری امور طب کو بڑی تفصیل سے بیان کیا ہے یعنی کل امراض کے صد ہا نسخے اپنے خاندانی تجربات سے امین مشہور کر دیے ہیں اور ان کے طریق اہتمام و مختلف بیشمار کون و دیگر اسرار طب وغیرہ وغیرہ بشیخ و سبط اپنے عمدہ و لاجواب پیرایہ میں لکھے ہیں کہ خوبی اسکی معائنہ پر موقوف ہو گا نہ سفید
۴		۴	ضمیمہ بالاعصاب - مع شیش بیان	۳۰	قرابادین کبیرتین کالمین کالمین در دو جلد مصنف حکیم سید محمد حسین خان امین مؤلف علامہ نے بڑی عرق ریزی کو کام فرمایا ہر کہ کل قرابادینوں کا مجموعہ اس کتاب میں ایسا نثر کر دیا کہ آج تک کبھی نہ تھا اور مقدمہ کتاب میں یہ ضمن میں فضلوں کے ہاں یہ ضروری امور طب کو بڑی تفصیل سے بیان کیا ہے یعنی کل امراض کے صد ہا نسخے اپنے خاندانی تجربات سے امین مشہور کر دیے ہیں اور ان کے طریق اہتمام و مختلف بیشمار کون و دیگر اسرار طب وغیرہ وغیرہ بشیخ و سبط اپنے عمدہ و لاجواب پیرایہ میں لکھے ہیں کہ خوبی اسکی معائنہ پر موقوف ہو گا نہ سفید

فہرست جلد دوم اکسیر اعظم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کرمشانی حق فضل بن سید علی بن مطهر

دستورالاعلاج اطباءخیره اکسیر صفت همتا شیر کیمیا محبوب قلوب مقبول عام معروف به

باختیار این کتاب عظیم نظام طب مطهر نظامی طبع شد که از بزرگوارانی

جوانان طایفه ای هندوست بدست گرفته و بعد از آنجا صنف حق بنده کتاب را طبع و اصلاح کردند

بعد نظر ثانی و تصحیح مقاصد و اضافه تجربات دیگر عالی جناب مصنف موصوف الذکر

در مطبع می منشی نو کشته و طبع مر مقبول جهان جهان باشد

گذاخته چهارم وزن آن باز و سفیده قلمی نشاسته کثیر مساوی با یک ساییده میامیزند و بکار برند که بقول سیح خشک نشسته میانی و اینتر فیلین نماید و با لعاب بیدانه
 و با لعاب خطمی لعاب تخم کتان و آب کشینر سبز آب عنکبوت لعاب تازه برآورده مغز ساق گاومیس سفید روغن گل بجا برکشند گداخته سفیده کاشغری مغز تخم کتان
 مغز تخم تر بوز سوسن سوده مغز تخم کتان و قیر طوطی سازند و بر لب بچسباندند اگر موم زرد و روغن گل و پیس مرغابی گداخته زوفا طب کثیر لعاب بیدانه داخل
 کرده در دهان بچسباندند تا یکسان گردد و بکار برند برای شقاق دست و پا را خوب است و اگر از آب چقدر آب شستن آب برگ که نیک است بگل خطمی آب گل بنفشه
 سبک و دوام موم ششم روغن گل ده دام قیر طوطی مرطوب سازد برای شقاق و سوسن سر و قوای شقاق شتر ع حکیم بقا جان است و یا سفیده از زینکیم تولد نشاسته
 با زرد آب که سود و بر یک هفت ماشه کثیر با پنج ماشه ساییده موم دو تولد روغن گل پنج تولد گداخته آینه بنفشه بنفشه برای نقشب معلول صاف قیاس علاج است
 و یا آب پستان یا زرد و در آب مهر پنجه صاف نموده با مغز ساق گاومیس و یک دو درم ماز و یک درم پیکان گداخته نصف درم موم سازند
 و بکار برند که خوب سید جراحی است و اگر عدس کلین الملک گل خیز و هر یک یکتوله نرم کوفته بچسباندند پس صاف نموده روغن کدو روغن بادام مغز
 قلم گاومیس یک سه درم زرد تخم مرغ یک عدد اضافه نمایند و وقت فردا آوردن یک نیم درم مرداسنگ ساییده داخل نمایند استعمال کنند
 برای شقاق و خشک نشسته لب سفید بود و شقاق می فرماید که او به محتاج آید و در علاج شقاق آنست که با قبض و تحریف جاع تبیین باشد از او و به
 نافع در آن مساک کثیر است در دهن و گردانیدن او بزبان بر لب و از تیر تیران در آن تیرین مره و مقعد است و طحلی کفی که از این بدن یک قطعه خیار
 و یکری بیدار نشسته و در آب پستان یا با زرد شیر یا لعاب بچسباندند و خوردن طلا کردن سود دارد و از سوسنات مسکه و مخ است و از تخم کتان یک ساله و بطل روغن
 حبه الحمله یا روغن گل سفیدی بنفشه و آرد کوسنه آینه و گاهی در آن مرداسنگ داخل کرده میشود و از آرد و به مجرب باز و سفیده از زینکیم کثیر اسوده در یکسان
 آینه است و اینها ماز و لب که سوده و اینها از مسکه و عسلک با طم زوفا طب عمل مثل میسباید و وقت از آن مض استعمال نمایند همچنین سنگ شاد و پنج زرد
 و به نه قرنگ هر واحد نیم درم بنفشه زعفران هر واحد ثلث جز و کافور سدس جز و سوده نیم شش جز و روغن گل شانزده جز و گداخته موم سازند که
 اکله موم لب را نیز نافع و اینها خیز روغن بلسان یا روغن بان یا روغن اترج بر لب جز و قیر طوطی شفته نافع و غذا با پنجه بنفشه بنفشه کثیف صاحب کامل
 جامع گویند که اگر شقاق غار بود پیله موم گداخته طلا نمایند یا بکندر گل سرخ خشک فته بنفشه با قدری کثیر آمیزند و طلا نمایند و یا نشاسته و کثیر اسفید
 ماز و مساوی کوفته بنفشه تخم ماکیان و قدری موم که هر دو وزن جلد او به باشد گداخته آینه بنفشه بر موضع شقاق بنفشه بعضی گویند که عسلک با طم یا زرد
 بی سولنج سوده و یا روغن آینه و کثیر مسکه و روغن گل حل کرده و کذا عصاره لبلا یا به و کذا چرک کش و می و کذا پیله ساله بچسباندند و در دهن روغن خیری
 هر روز بمالت و قتل و یون قیق شراب و ضداد آفاق شقاق لب است با بجا میسرود که بر لب میباید که بالای آن پوست با یک اندودن بنفشه مرغ یا خانه بکشد
 با آب شسته بچسباندند از موی محفوظ ماند و از آب سر و نیز محفوظ دارند و چرب کردن آن و مقعد روغن بنفشه یا بنفشه یا کتجه با قیر طوطی و ترطیب با بسو و طم
 و با در آن فرآورده روغن بادام خیل سودمند است و آنجا که آثار کثرت ماز و یا بس دریافت گردد و به بنفشه از نصف و مسکن یا مطبخ پیله قواکی شربت و روغن و یا
 با الچین و به مسطوره استعمال نمایند و قصه چهار رنگ چسباندن زرد و لب نیز شقاق لب را خوب است و آنه موم و پیاز و نمک بسیار و گوشت آهو و اسف
 بز و غیره موم غلبه و یا بس از مولدات صغیر و اشیا گرم به بهر نمایند و هر چه در شقاق زبان و نقشه او خواهد بود سفید نشاسته و گوشت که هرگاه شقاق لب
 افراط کند لب شوق کنند و از آن چیزی مثل تخم انجیر که آن خلط مقعد است بر آن پس باندن آن با علاج قوی پردارند
 جفاف لب از شیر زن یا خر و کتجه سازند یا صره اسفند و آب انداخته بر لب بگردانند و با لعاب اسفند و یا بیدانه و یا خطمی صلاب آورده و در دهن
 که و کاه و خوش بماند و دیگر طبیات و بهرات لعلی رند اگر از این تدبیر فایده نشود و یا الچین بنفشه بکشد و یا بیدانه بسیار سفید است و درم سبب
 سببش قبله خطمی از خطاطی لعلی یا زرد یا گزیدن مویچه بود پس و لا از مریض حال تقدم گزیدن مویچه یا شادول ترشی مثل جفازات و دیگر دغیره بهر سبب
 و نیز موجود و عوارض نوله نظر کنند اگر اقرار آن کنند سبب درم همان باشد و الا برنگ لب نگاه کنند اگر سرخ باشد و موی چودا اگر سرخ نماند برود

امراض اب علاج بخوردن و فروج و دیافن و لویا اسهال

سموم بهرگز بدین مویضه مستور گویند

است و چون قرصه الکله گردد بپوش مثل الکله و بین و فروغ و تا کل نشه نمایند و یک نسخه مرقم مفید الکله و آب تشنق لب است

17

تفا کنند و مسکنات خون و لعابات دهند و مسهل سودا یا مطبوخ افیمون بلیج و بسفلیج و ماء الحین و حب لاجورد و منوف آن تقیه نمایند و هر چه در لوب اسیر مقید بایستد
شماره و بعد تقیه عیس با بون خطمی الکلیل المکاب باز روی تقیه مرغ و بیه کیان ضا د سازند و حبث الحیدر مد اسنگ سفید آب زعفران شب یمانی مسادی بارکاب
سایده و موم را بر دهن جز بندی یا روغن بادام که اخته آمیزند و مرهم ساخته استعمال نمایند اگر فائده نشود بران موضع ز لوب پانند بعد دوا ای حاد
که در لوب اسیر نفک گذشت بر آن گذارند و اگر بر سوزش دوا ای حاد صبر تو اند کرد و روغن زرد کشته بد و آمیزند و یا شرط زده بعد اخراج خون سر که نمک بال اند کرد
در لوب اسیر سرخ رنگ که از خون شریان می باشد شرط زدن نشاید و بعضی در لوب اسیر مرص بصورت عدم انتفاع از ادویه مذکوره بشکافتن لب طول
قطع کناره اندرون جراحت و خیاطت آن و من بعد پاشیدن گل سرخ و زعفران و دم الاخون و انزروت برای جستن و بعد اند مال آن بر مرهم کرده اند
اختلاج شفت یعنی جستن لب اکثر بشارکت نموده عارض شود و خصوصاً و قیقا بآن غلبان و فواق باشد لایسما و امراض حاده و اوقات بحران این نوع
مقدمه تی باشد و گاهی بشارکت و ماغ بواسطه عصب که از و ماغ و نخاع بسوی لب آمده عارض گردد و این نوع مقدمه لقوه و صرع باشد و مندر بر آن
و گاهی از تولد ریج غلیظ در لب افتد و گاهی از امتلا ی عروق و فواق لب از خون انفصال آنجه ریاحی از ان حادث شود پس اول را بوجود غلبان و
بحران و ثانی را بخل افعال و ماغ و ثالث را بعد مایات اقسام دیگر و غلبه ریاح و رابع را بعلا مات غلبه خون دریافت نمایند علاج آنچه بشارکت معده بود
تی کنند و مسهل بلغم و صفر آهن یا مرکب دهند پس مقویات معده استعمال نمایند و آنچه بشارکت و ماغ باشد تقیه آن مسهل و حب ایارج نمایند بعد
پویزج و عاقر قرحا و مانند آن غرغره کنند و در بنجریف لقوه کنند و آنچه از ریج باشد هر چه در اختلاج مطلق گذشت باستعمال آن زرد و آنچه از امتلا ی خون
باشد فصد قیفال کنند و بفاصله پنج شش روز فصد چهار رگ یا رگ زیر زبان نمایند بعد بمطبوخ آلود شاهره تلین طبع کنند پس تفتیح مسام گوشند و گویند
که بعد فصد حجامت و تسکین دم با شریه حاضیه و تقییل غذا و تفتیح مسام باستعمال مفتحات از ادیان قیو طیان نمایند

تقصص شفتین یعنی چیدگی و بر شکلی هر دو لب سبب یا نقصان ماده در اصل خلقت است و یا شنج امتلا ی و یا استفرغی و گاهی وقت قرب موت عارض
شود بالجملة از مرضی برسد که این مرض از چند مدت حادث شده اگر از ابتدای پیدایش خود بیان کند مولودی باشد اگر عرض دل و بعد از تولد بگوید تشنج باشد
بعد فرق تشنج مادی و عصبی از تدبیر مقدم و بدین تشنج مطلق می شود نمایند علاج در مولودی اگر مرض طفل و در نشو باشد اصلاح آن کشیدن
و راست نمودن و بلامت ماییدن و بر همان شکل بستن ممکن است و در تشنج امتلا ی تقیه بلغم و تدبیر بادمان حاره نمایند بدستور یک و تشنج امتلا ی
مذکور شد تشنجی استفرغی علاج پذیر نیست

تشقق شفتین یعنی کنج بین گاه باشد که اندر طوطی شود و هر دو گوشه بین خود آید و بدان سبب دودی شقان بهم می رسند و سفید و سبزه نماید و گویند
که اکثر بطفلان عارض میگردد و بسبب بودن ماده خبیثه از الدین و گاه مردان بزرگ را افتد و پیش ماده خون صفراوی سوخته بود یا سودای محترقه یا خون
باسوزش و کشیدگی می باشد و رنگ آن سرخ مائل لبیاهی و یا سفیدی باشد و لباس است که چون در خانه یک حادث شود پس اکثر یا همه بل خانه را سرت
کنند بسبب مجاورت و نوشیدن و خوردن آب و طعام و یک طرف مانند تشک علاج فصد مر و در اطفال ز لوب پانند یا حجامت تفا نمایند و
بعد فنج مسهل دهند و از و در سر که چو شایده مضطرب کنند و سر را در آب انار ترش آب سماق آمیخته طلا نمایند و صاحب اقتباسن العلاج می نویسد
که در نقاعه که آنرا بهندی یا چم گویند در طفلان ز لوب پانند و در جوانان فصد قیفال نمایند و جهت تقیه سودا مطبوخ افیمون خواکی و آب الحین
بمنوف سودا و حب لاجورد و هند و از چیزهای گرم و خشک و شیرین اجتناب در زرد بعد از تقیه مرهم و لعابه بکار برند این قیو طی مفید بود و موم زرد
و د توله روغن گل پنج توله آب کشیز سبز و آب همیشه بهار و هر واحد یک نیم توله روغن خوشاش روغن که و هر واحد یک توله لعاب اسفول کثیر اسیر کب
چهار باشد تشک جو هفت ماشه قیو طی سازند و دام بدین چرب دارند و کذک کات هندی مرد اسنگ پشم خر گوش سوخته هر یک سده شده
بمسکه بگا و پیش آمیخته نافع و کذا البسد بروغن بادام تلخ و کذا طباشیر و اندر جو هر یک سده شده در پیه روده آهوس بسیار فائده میکنند

و حفض و مرداشک برادر آب گستان افزون رسد کلاب و کوه سوده مفید و حب پایله سیاه آتشکی خوردن و آب سوده ضا و کردن مجرب است و
 جراحی و در روغن گل ساینده و کذا سفال کنند که بر چاه یافته می شود ساینده هم لقع میکند و گویند که اگر از روغن بادام و کدو و موم قیر طی سازند و در آن
 آنها انار بخوش و آب سماق داخل کرده در باون سنگی نیکو سوده طلا سازند سوده دارد و اگر در آن دم الاخون بنزد داخل کنند بهتر باشد و مایه در فم الاخون
 بر روغن کدو سوده و اندک پیس بر و لعاب بغول شسته مفید است

امراض وجه و بجه یعنی چهره و کله

ورم چهره اگر علامات ضعف بکار یافته شود و هیچ باشد اگر آفتاب نرزد بسیار بود از نرزه باشد اگر درم با خارش بود یا شرا باشد علاج تدبیر هیچ در سوره القینه
 بیاید و اگر غناب الثعلب خطمی در عرق غناب الثعلب عرق کاسنی جو شاییده صاف نموده شربت بزوری خاکشی داخل کرده بیانشانند بر لبی هیچ وجه سختی سنگم
 و خروج بلغم مخاطی و بر بر از تر میفید است و اگر بسبب نرزه باشد علاج نرزه است و اگر بسبب یا خرا باشد علاج در جفت او را هم خواهد آمد و در امراض
 راس نیز مسطوشند و مردی مراقب که حرارت احتشام فرط و صداع مراقب دائمی داشت بقولات زرد که تر بسیار خورده و از گرمی شکم بول بسیار آید بسیار
 شکم سیر نوشیده عوارض زکام و نرزه و سرخی رخساره و درم چهره موهم باشد پیدا شده چون فصل منظم نموده و در ماه منظم فصد بکند و در ماه منظم فصد بکند و در ماه منظم فصد بکند
 بالفعل برای نرزه و اصلح خون نفوذ به دهانه نشسته خطمی شایسته گل بنفشه گل نیلوفر سریش نشسته اصل السورگی و زبان هر واحد چهار باشد سپستان
 بست و آنه تمهیدی و توله شب در آب خیسایند صبح خام یالیده صاف نموده شیر و مغز تخم تر بو ز شیر و تخم کاهو سریش مثل نشسته شربت نیلوفر و توله اصل
 کرده خاکشی چهار باشد پاشیده داده شد در پنج شش و ز گرمی مزاج و غلیان خون کم شود و درم بر طرف گوید و بجه پاشیده از دهان بسیار بر آید و نجات یافته
 ورم کله و رخساره اکثر این ورم دومی میباشد که ای از نرزه علاج در دومی بعد فصد شربت و غناب پاشیده شربت غناب عرقیات شربت نیلوفر و درم
 غناب الثعلب گل خطمی مغز فلوک ضا و کنند و اگر بواسطه باشد او به شرب بر جوش داده لعاب آرد و اگر فاده نشود و زو به پاشند و در جوشانده تخم خطمی ضا و کنند و اگر
 اگر قدری ورم باقی ماند بر لبی تحلیل خبازی سپستان در جوشانده افزایند و خاکشی پاشیده به بند و در ضا و محلات مثل با بونه اکل اللمک یا ده کنند و یا فصد شربت
 و بعد از غناب پستان تخم خطمی در عرق شایسته جوشانده شربت نیلوفر یا نبات داخل کرده بیانشانند و آرد و جگر خطمی اکل اللمک غناب الثعلب یکسبج باشد و آب
 غناب الثعلب نیز ساینده ضا و کنند بعد و شستن روم که قدی گو باقی ماند شربت جوشانده با این غناب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر سریش اصل السورگی از این فزایند و در ضا و کنند و
 مغز فلوک یک توله با بونه نه باشد عوض آرد و داخل کنند و ایضا در اجتهاد برای مدغم تحلیل ضا و رسوت جودار با کشین نرزه سوده مهمل است ضا و جودار که سوده
 بود و درم اندون رخساره مفید است و ضا و رسوت نیلوفر سوخته با روغن کچنیز نافع ورم رخساره است و کذا آرد و جودار و جودار بر لب که آینه طلا کردن نافع ورم رسوت
 در ورم کله از نرزه جودار را میزن چینی آب کشین نیز ضا و دما و زکرا و ز عاقر قرا غناب الثعلب کن بر کچنیز پاشیده جوشانده پاشیده کنند و عاقر قرا جودار و زکرا
 خولجان قفل سیاه جوشانده نیز مفید بود و برای ورم و خنک کله و رخساره بسبب نصاب نرزه حار شیر و غناب شیر و تخم کاهو نبات داخل کرده و غرغره
 نرزه و فصد سر و و بعد سه روز غسل و ضا و از جودار رسوت حفض کی باب کشین نیز بهمال آرد و ایضا و درم کله از آب مطبوخ برگ نیب شسته
 رسوت صندل سبج جودار گیر و آب غناب الثعلب زه بر رخساره ضا و کنند و بعد دور و زو به چینی افزایند و درم رخساره و زو به قریب اللمک گل با بونه گل
 خطمی تخم کنان کوفته بشیر گاو پنجه روغن گل مزوج نموده ضا و نمایند که منفع و منفرست آینه با دشنام و کلفت نیز از امراض وجه است و هر دو
 در امراض جلد مسطور خواهند شد ان شاء الله العزیز

امراض فم و لسان و خنک

یعنی دهان و زبان و کام بدانکه امراض دهان پنج است یعنی تپید دهان و قلاع و آلودگی ترنق و بخار الفم و امراض زبان یازده است یعنی تپید ورم و لقل و لبلان و ذوق و
 قطن لسان و خفیف و حرقت و قنات و جفاف و کله و قشر و زبان کمرض میگرد و زکرا که طوبت حار مثل ترنق و لعاب پنجه بران منقبض گردد آنرا بیشتر تحلیل میدهد و در

تبور دهن و زبان سببش خون حار است که با خنلاط قدی صفری یا تاثیر حرارت غریبه یا تناول مسخات محرقه خون سخت پذیرد و میل لطیف هر جلد نماید
در او تشدید میباشند حتی که از خائیدن چیزها بلکه از مطلق حرکت منع میکنند و از او بلغم سودا نیز افتد و شیخ میفرماید که تبور دهن بیشتر سبب حرارت فواحی بر مریحه
و بخارات آن باشد و گاهی بدین سبب در حیات فاضل شود و گفته اند که چون در حیات حادثه تبور سیاه که بر زبان پدید آید بیمار در دردم هلاک گردد
طریق تشخیص این تبور باید که حال شدت و خفت در دانه مرضی بپرسند اگر در دندیدگی زیاد باشد حار باشد اگر در خفیت بیان کندانه بار بود
بعده رنگ تبور نظر کنند که رنگ سرخ براده دمای و سفید بلغمی سیاه بر سوادای دلالت کند و وجود آتار گرمی بلغم بر حرارت سردی علامت گرمی معده بر حرارت
معده گواهی دهد علاج در تبور دمای فصد سرد و و حجامت فقره کتند و گاهی بیکار فصد حاجت افتد بعد تنقیه مسهل صفر یا با مطبوخ هلیله یا فواکه نمائند
و آشوبه حمامه مثل سبب تبور دهنی بیانشانند و غذا و رات از حرم و انار و مغز بادام و آشوبه و ماش سازند و در ابتدا از مضمضه کنند
بسرکه و گلاب و یا سرکه که در آن گل سرخ و برگ عنبل ثعلب و برگ کاسنی و عصی لرعی و کشنیز و عدس جوشانیده باشند و بدهات متوالی مضمضه نمایند و یا آب
کاسنی و عنبل ثعلب کشنیز و عدس مضمض کنند و رسوت گلاب یا آب لیون یا سرکه سوده بر زبان مالند بعد مضمضه آب سرخ نمایند و اگر سوزش زیاد کند
روغن گل در دهن بگیرد که برای تبور زبان و طلع نافع است و قهقهه که در آن گل سرخ و کشنیز و طباشیر سوده آمیخته و یا قهقهه روغن بادام تلخ که در
در دهن طلا کنند و گویند که عصاره بلخ تازه و لطف و صندل سرخ بر آن سوده و مضمضه اکل مسکه که و کذا مضمضه مطبوخ برگ عنبل انخله تازه و پوست
انار و کشنیز و عدس مساوی بسرکه جوشانده هر واحد فصد تبور دهن و زبان است و اگر جزو البصر عدس ملحم کوه جب کاکج کشنیز برگ ریحان یا میران صنی بر یک
نه باشد سکر القشر و نیم تولد و گلاب پنجه مضمضه کنند درین باب از مجربات است و بقول شیخ مفردات نافع تبور عار و رات که احتیاج تهرید و تحفیف افتد
هلیله و از و تخم گل و نشاسته و کن مارچ و شیان یا بشا و گلزار و کثیرا و صندلین و گل سرخ و طباشیر سماق و عدس گل ارمنی و پوست انار و هفت بلوط و لیمو
و فلفل و عصاره باره ماتیه عصاره کاه و عنبل ثعلب و عصی لرعی و خرفه و اطراف انار و پوست و تبور دهن اکثر صبیان بشکر طریز و کافور فانی یا
و آدویه جار که در آخر برای تحلیل ماده احتیاج بانامی افتد یا میران و دار ششیان خاصه و پوست جوز بو اسود و عفران جزو البصر و گاو زبان حار قهقهه و فلفل
و بونیه و سبک است و فیما بین ابتدا و انتها آدویه باید و عار مخلوط سازند و آدویه قدرد خربک است و گاهی در تبور قهقرح احتیاج با استعمال زنج
پیشود و برای تبور دهن که غلیظ و مزمن شده باشد بلغم دار ششیان یک قهقهه و نیم اوقیه میران ربع اوقیه صبر و درم عفران یک شغال مجرب است
و همچنین بیکه در آن قهقرح و جوز بو اسود و ششیان مساوی یا متعادل لاجز جوشانیده باشند و هرگاه تبور تقيح و قهقرح شروع کند لعاب متخذ از تخم کتان
و تخم مرد و تخم ریحان و تخم خطمی و یا این بز و تخمها و آرد جو و شیر خرنیا یا صبیری از اینها استعمال نمایند گاهی بطبیخ بر کتان یا تخمیر و روغن زرد
و اگر گندم و فلفل و حجامت افتد بقیه طبایع گفته اند که در علاج تبور دهن یکسج دوائی بهتر از گرفتن روغن از تخم گرم در دهن نیست و از کلام
طبری مستفاد میشود که گاهی تبور متقشر صغیر و در دهن و زبان ظاهر میشود و در اکثر بنوع فلاح و موی تحیل بگیرد و او با حرارت و جدت
و لیسب می باشد و صاحب الوهبی باری در آب سرد و راحت می یابد و آن و تسکین و جمع ساعتی منتفع میشود و بعد از آن از پادامی پذیرد و فلاح
پس در فصد اسهال مطبوخ هلیله زرد کالی و تمر هندی و آلو بخارا است بعد فصد چهار رگ حجامت قهقرح و اگر قوت و فاکند پس مضمضه بعدش و کشنیز
نشا و عصی لرعی برگ عنبل ثعلب و شاخه های او در سرکه و آب جوشانیده ساعت بعد ساعت کنند و اگر قدرد است از فلفل این دوا در
دهن بگیرد و تسکین جمع و حرارت ابلغ باشد چون تبور صاف شوند و در دم گردد و بر و طباشیر و تخم خرفه و تخم گل و گلزار و نشاسته صغ عربی و کثیرا
و کشنیز و سوخته و گل سرخ و قدرد کافور یک سوده بر تبور پاشند و در دهن گیرند هرگاه در تسکین یا بهین در روز روزی دو سه مرتبه
و هرگاه خواب استعمال نمایند غذا را نیند و حصر میمانند آن باشد و چون آیام این قروح بطول کشد بشرط یادک لبس که و نمک و علاج کنند
تا آنکه پوست بجزا تشد و خون بر آید بعد بروغن گل صرف مالدان نمایند که مندل شود و هر چه در فلاح حار یا بحسب حاجت عمل رند و علاج تبور بلغمی

در دوا

و سوداوی نیز مثل علاج قلاع بلغمی و سوداوی بود و در حوض و قشار کند رسوده پاشیدن یا بصل آمیخته یا لیدن جهت ثبوت دمان که بلغمی بود مفید است قلاع بلغمی
جوشش پس و آن ترشح الیست در جلد دمان و زبان با انتشار و اتساع مجدی که تمام دمان را فرا گیرد و باشد که بسبب کثرت ماده و در آن طبیعت داخلی آن
جبری و معده برسد و فرق در قلاع و ثبوت قسم آنست که قلاع غیر متفرق معنوی و بعضی بود و ثبوت خلالت این باشد و اکثر متاخرین قلاع را قسم بلغمی موی
بلغمی و سوداوی نوشته اند و گویند که قلاع از ماده صفراوی کمتر پدید آید لهذا قسم صفراوی نوشته اند و گویند که هیچ قسمی از قلاع نیست که صفراویان مخروج
نباشد و اکثر شیخ الکرمی فرماید که قلاع از هر خلط عارض میشود و برنگ او شناخت میگردد و مثلاً سفید از آن بلغمی باشد و تولد او در اکثر
از بلغم شور می باشد و قلاع زرد صفراوی بود و شدیداً التهاب از دیگر اقسام او می باشد و قلاع سیاه سوداوی باشد و سرخ ناصع دومی بود و سلم
سهل ترین انواع او امیست پس لیس صفر و نیست و بدترین اقسام او سوداوی است از رقیق و خضر ملاک است مثل سودا و شیب گاهی از اصناف قلاع
شدید التکل و بعضی از آن ساکن تر باشد و گاهی باورم بود و گاهی مفردی درم و هر قرحه که در سطح دمان و زبان افتد جهت حرارت لازمه دین جلد و رطوبت
آن موضع بزودی انتشار و اتساع پذیرد و ماده ای که قرحه در سطح جلد است با لیسوس آن را قلاع میگویند و هرگاه متعفن گردد و اندک گوشت فرود و آن را قلاع
میگویند و هرگاه قرحه جنبه میگیرد و بهر صورت این قرحه را آنگاه نامند و این نوع در علاج محتاج بادویه کادیم باشد و چون باران بسیار آید قلاع کثرت پذیرد و در نهایت
و بایست بسیار افتد و قلاع در کودکان بسبب ردا و شیر یا سودا و انقسام آن در معده بیشتر عارض میشود و بقول طبری قلاع دومی اکثر در مجرورین و آنکه او مان لکل
و حرارت و شرب بلغمی غلیظ عارض میشود و بعضی او را گفته اند که خوردن خرمای مرطوب قلاع دومی است بسبب تخمین و فساد خون و اکثر از خوردن سیاه و سیاه
و بلور قلاع و آنگاه او را درم و قرحه عارض میگردد و با کمال تشخیص اقسام قلاع همین است که آنرا در خلط فاعل استدلال نمایند چون او در لیل خلط
محدث است و ایضا بلغمی قلیل اوج و صفراوی شدیداً التهاب و با تلخی دمان سوداوی با لکم و شکلی مانع بود و قلاع کثیر التسلط را کثیر التسلط طبیب می باشد

علاج کلی انواع قلاع

باید که اول استفسار غلط غالب فاعل او از تمام بدن نمایند و قصد نافع ترست در اکثر اقسام اگر از شاکت تمام بدن بود بهفت اندام و اگر از بلور و دل قلاع
بعده رگ زرد و قرحه و گاهی زیر زبان و چهار رگ خاصه کشانند که قصد او در جمع امراض حار وادی و دمان فاعل است پشتر و دیکه که در ثبوت دمان مذکور شد
استعمال کنند و قلاع قوی را که رطوبت و صدید و دانه بسیار داشته باشد بادویه قوی و ضعیف را بضعیف و متوسط را بدوای مقتدره و محتاج نمایند چون قرحه
از جلد خشک و زیر زبان تجاوز کند و با استخوان این هر دو موضع رسیده باشد بادویه بسیار قوی مثل فلافیون با قیاس کثیر محتاج گردد و واجب است که از
جمله روغنهای که از زیرت هم اجتناب نمایند تا تویید عفونت و اتساع قرحه نماید مگر آنکه مقصود از آن تعدیل بیوست ادویه باشد و درین وقت روغنهای
قابض مثل روغن آس و روغن گل مناسب است و همچنین از روغن زرد و تمامی دسوبات احتراز نمایند که از آن فساد و تعفن و شقاق و لوس پیدا میشود و مخمر
بهاکت میگردد و چون قلاع برین مرتبه رسد علاج او خیلی دشوار گردد و می باید که درین وقت ملاک امر در علاج او استفسار غلط بود و ارسال غلطی مهم است که
حفظ اعضای ریسه بادویه تقوی آنها مثل جوارش آنگاه غیر مناسب مزاج و حفظ معده و احیاء از تفریح که ریم منصف قرحه بسوی آنها اگر چه اندک باشد قرحه
میکنند و علاج او حسب تر میگردد و قلاع احمد دومی را در وقت ادویه و راتبا قلعان نیک و مبر و بعد آن محل بلالذع است و اشقر که از دم صفراوی افتد و
صفرا دوی زائد التبرید غیر انیمال اول محقق و جالی کیفیت متدل در آخر محقق و محل غوی می باید و در هر عایت سن ضروری است حبیبان مایه و
ضعیف تر و مصلح غیر و شبان را بدوای قوی تر استعمال نمایند و کساست که حبیبان را افزیه تنافع بخشد و اگر طعام خوار نباشند قرحه را بهر اندیشه
و از ادویه بیشتر که نفع جمیع اقسام قلاع عصاره برگ خناست که با آن منضمه نمایند و یا برگ خشک و در آب تر کرده خوب بکشد و اگر ببرد اگر قوی باشد
بقدر قوت مرض و در بعضی و شدت حرارت ماده افزاینده قوی تر گردد و کافور را خاصیت عجیب است و در قلاع دومی و صفراوی و سوداوی بسیار
ذره در ساند و در روغنهای تر نهان هم درین باب نافع است و افاقا نفع میکند به ترویج فم اصل المسوس شیر جید است و کبوس گل و زبان سوخته و کدرا

وین و آستن از علاج دیگر مستغنی میسازد اقوال طبایع رئیس میفرماید که ادویه صالحه برای قلع حار مثل مضغ برگ عین و شل عدس بسرکه و جمیع مخا چون بسفرجل
مخلوط سازند نافع بود خصوصاً مخ گوشت و گوشت و سیب قاصص و امرو و قاصص زعفران و سفیر و غناب و اطراف انگور و خای لبتانی و آرد عدس و آرد برنج
و قوی تر از آن ذر و راز و طباشیر و گل سرخ و آفاقا و مانند آنست و باینان را مع قوالب مثل طباشیر و گل سرخ و راز و قوت عجیب است در قلع و کافور در
قلع شدید المنفع است صاحب کامل و جامع و خلاصه بطری و گیلانی گویند که در قلع دومی بعد فصد قیال لطیف بلبله و شاهانه و تهرندی تنقیس
کنند بعد از آن عقیق زریزبان و رگنیر و قشچهار رگ کشانید با غزیه محموده امرو و معموله باب انار و عدس یا آب حصرم یا ساقیه غذا سازند و آب باریک
که در آن سماق مالیده باشند مضغه نمایند و یا بگلکاب که در آن کشنیز خشک سماق جوشانیده باشند یا آبیکه در آن برگ خلط یا برگ زیتون و گل سرخ جوشانیده
باشند بقدری رب توت و یا آب کشنیز سبز مع رب توت و یا آب لعل نگور باندکی روغن گل و یا آب صلی الرامی و آب خرفه که در آن سماق مالیده باشند و یا بگلکاب
که در آن گلنار و کزبان کشنیز خشک جوشانیده باشند یا آبیکه در آن پوست انار و آس گل سرخ و راز و عدس مسلم جوشانیده آب برگ غونج یا آب برگ
حماض یا آب برگ عین آمیخته باشند یا بسرکه که در آن کشنیز خشک عدس و گل سرخ و غناب لعل جوشانیده باشند و کشنیز خشک گل سرخ سماق عدس طباشیر
گلنار و قوئل مسامی کافور برنج و احد کوفته بخیه در دیان باشند و راز و رگ سرخ چودرم نشاسته تخم خرفه هر یک سه درم زرد عدس مقشش شکر طبرزد
هر کدام چهار درم قافله زعفران هر کدام دو درم کافور و دانه کوفته بخیه بر زبان دهان ذر و نمودن نیز قلع حار و قندهار فائده دهد و یا برو و صندل سفید
گل سرخ زرد و تخم خرفه عدس هر کدام سه درم سماق کشنیز خشک بریان طباشیر هر کدام دو درم کافور زعفران هر کدام نیم درم کوفته بخیه در دیان بپا
و پس زان کشنیز خشک سماق در گلکاب جوشانیده صاف نموده مضغه کنند و ایضا گل سرخ تخم خرفه هر یک درم شیاق لیشاگل قیو لیا هر یک نیم درم س
مقشش کشنیز خشک هر کدام یک درم کافور زعفران هر واحد یکدانه کوفته بخیه در دیان بپا و راز و رگ سرخ چودرم نشاسته تخم خرفه هر یک سه درم زرد عدس مقشش شکر طبرزد
و یا سماق گل سرخ طباشیر تخم خرفه صندل سفید نشاسته هر کدام چهار درم عدس مقشش کشنیز خشک هر کدام شش درم شیاق مایشا حطیف کی کبابه لودینه تری
هر کدام دو درم زعفران یک درم کافور نیم درم ساینده لعل آرد و چون مرض با تها رسد باب غناب لعل آب کشنیز سبز که در آن جاشانیده باشند مضغه کنند
و بوضع مرض هر سینه آب با قدری کافور بران گذارند و در وقت انحطاط آبیکه در آن اصل السون عاقر قوچا و دانه سیل جوشانیده باشند مضغه کنند و بکمر اندین
قروح لطفن راه یابد و راحه کریمه ظاهر شود مضغه بسرکه که در آن ندکی نوشادر و نمک شیبانی و انشال آن از او یکا وید داخل کرده باشند و دفعات نمایند و بجا
فاسد نیز آید و رطوبت خشک نماید اگر از لعل سرکه خوت کنند بجای او زعفران آمیزند بعد از گل سرخ و سعد و عدس برگ آس بسرکه بخیه مضغه کنند و این
اشیا افضل اندک از دلس گر آنچه شدت کند و ریشای قاصص گلنار و راز و سبز و اندکی خربوب و پوست انار زیاد کرده بدان سرکه مضغه نمایند و سوز
در دهن گیرند بعد از قلع نظر کنند اگر تشف رطوبت و ابتدای تخم ظاهر شود صحت یابد اگر حدت و ورم نماید تبرید او باین برود نمایند برگ غناب لعل
خشک یکسب و گل سرخ طباشیر تخم خرفه آرد عدس نشاسته هر واحد دو جزو کشنیز سوخته سماق منقی هر واحد یک جزو و مغز بادام مقشش سه جزو کافور از ربع
جزو و نایک جزو بحسب حاجت زیرا که استعمال کافور مضطرب است و اگر قلع صفراوی باشد و تبرید و تبریط افزایند و اسهال باب تهرندی
و طبریت بنفشه نمایند و مبروات بنوشند و مبروات غذا سازند و آب کشنیز یا آبیکه در آن لعل گرم جوشانیده باشند مضغه نمایند و بلبله و صندل
سفید و زرد عدس مقشش کشنیز و طباشیر و وین بپاشند یا لاتی و جرجانی گویند که علاج صفراوی قریب علاج دومی است الا ادویه که در وین
بکار برده صاحب صفراوی در آن محتاج بادویه سرد و مضطرب باشد و در هر دو نوع گرفتن شربت توت در وین و مضغه لطیف برگ زیتون و برگ
حماض و سماق خرفه و نیک با برگ و نافع است و کزبان حنا آرد عدس گلنار و طباشیر سماق سوده و وین بپاشند و صفراوی صندل و کشنیز خشک و
نشاسته و کافور و تخم خرفه زیاد کنند و آب باریک و آب صلی الرامی و آب عدس و کافور و صندل موافق صفراوی است و مضغه لطیف کزبان زج
و حب الاس و بسرکه بخیه و سماق و عدس گل سرخ و در گلکاب تر کرده نافع است و اگر بعد مضغه سوزش یا خشکی دهان افزاید روغن گل زریزبان گیرند و اگر لعل

ساق خنایا قرقها بر واحد گماشته کافور یک سرخ و در دهن انداختن قلاع اخر را بعد فصد لغت تمام رسام صاحب تکه هندی گوید که بعد تنقیه کشنیز خشک شتر یک گلاب
لوس طباشیر سائیده پاشیدن و رسوت بگلایب سائیده بر زبان بایند و آند یا حضض در دهن داشتن بواسطه قلاع و فصد است

اعلاج قلاع بلغمی

اصل السوس نقشه بر سیا و شان گاو زبان و کله سیل در عرق بادیان جوشانیده صاف نموده نبات سفید حل کرده بنوشند و عاقر قرقها گران میسران چینی تخم ترب
نیم کوفته در سرکه جوشانیده صاف نموده ضمضه کنند و یا امیران چینی و مصطکی و کوه و حبالباس هر یک نه ماشه عناب هفت عدد و جوشانیده بکار برند و اگر امیران نباشند
زرد چوب بدل آن نمایند و گاو زبان سوخته الایچی خرد و شب یانی سوخته سیاهی تا به سائیده در دمان پاشند و ضمضه زعفران و آب کشنیز سبز نیز مفید بود و اگر تنقیه
حاجت افتد بعد از نفع بماء الاصول سهل بلغم دهند و گلاب امیران قاقله ساوی سوده در دهن پاشیدن نفع میکند و زرد و زرد و کباب بهم درین باب نافع و همچنین
بلبله زرد و قاقله گلاب کرمانج برگ زیتون طباشیر سوده پاشیدن قلاع ابض را سودمند است و گویند که اگر کتفه سفید شوره قلعی هر یک نیم توله سائیده قدری بر زبان
پاشند برای قلاع بلغمی تجربه رسیده و زرد و طباشیر یا بلبله زرد و گلاب ساوی هم نافع و کتفه کدوم دوع سوخته سه عدد و بلبله قلعی سوخته انزروت قاقله صغار
برگ تیب سوخته هر واحد کدوم محرب است و آنچه در قلاع کمنه و بلغمی معمول و محرب است نیست که کتفه سفید طباشیر دانه الایچی زیره گلاب زیره گل سیونی ناگرمه
کباب چینی بلبله سیاه بار یکان سوخته از هر واحد یک ماشه سیاهی تا به مغز الحناس خشک هر یک دو ماشه همه را کوفته بخیته بر زبان پاشند هر قدر که صلاح کند
قوی تر خواهد شد و یا مصطکی مرکب بکند و قاقله امیران سافج هندی ناز و سوخته برابر و یا دانه سیل کتفه سفید زیره سفید بعد تخم گلاب بلبله سیاه هر دو سوخته مغز خیار
شکر در سایه خشک کرده سیاهی تا به هر یک چهار ماشه بکار برند و ضمضه برنجاسف برگ زیتون امیران پوست انار ناز و ساوی جوشانیده نیز مفید بود و یا عاقر قرقها
زرد چوب جوشانیده ضمضه کنند و یا بطبع چشکری تضمض نمایند و ضمضه آبیکه از زیتون ملخ در نه ظرف مترشح شود از جربات استاد صاحب شفا الاسفاست خوردن
جانبین نافع و گویند که زرد و اندر جرج و کذا ناک سوخته و کذا ضمضه گل سرخ بشراب جوشانیده و کذا مضغ برگ زیتون کوفته نیز محرب است و کذا دار شمشطان سائیده
بگلایب آیمخته و یا بشراب قاقله جوشانیده در دهن گرفتن و کذا بلنج بیخ بظا فلن و کذا اکبوس قلعطار و کذا بوقر بعسل سرشته سوخته سائیده و کذا برگ زیتون برای
خشک سائیده و کذا نهادن برگ کبر تازه سوده بر قرق و کذا ضمضه بصاره یا سلطوخ قنطور یون و قیق و کذا آب کرب و کذا آب شاهسفرم و کذا برگ اجاص
در شراب جوشانیده و کذا آب حرم بعسل یا شراب آیمخته و کذا اثر خصی الطلب کوفته و کذا قرفل کوفته در آب غلب جوشانیده و ضمضه و ضمضه و یا ناز و بعسل
و یا بهر که در شب مخلوط بعسل و ضمضه برگ غنشی و زرد و زنگ و آرد و سرشته در کوزه مطین سوخته سائیده هر واحد نافع است و مسویله می گوید که کبوس نیل هندی
محرب است و کبوس فا که شربادیان و بیخ کبر نیز محرب نوشته اند و ضمضه بسر که دران ثبت و عذبه جوشانیده باشد مفید قلاع سفید است صاحب خلاصه
و کامل گویند که بعد از تنقیه بدن بحسب صبر و غرغره بعاقر قرقها و سونبرج ضمضه بسر که دران و امیران و بلبله و عاقر قرقها جوشانیده باشند و امیران بشکر طبرزد یا شکیانی
و زاج بعسل سرشته و غرغره و بلنج مرزنجوش و برنجاسف و برگ زیتون و عاقر قرقها اندک صبر و زعفران حل کرده بغایت سودمند است و اگر امینا بلبله سیاه طباشیر
قاقله گلاب کباب عاقر قرقها زعفران سنبل الطیب سعد کوفی ساوی کوفته بخیته استعمال نمایند درین نوع فائده کند و در آخر مرض برک تحلیل بقایای ماده ضمضه بلنج
انجو و کلیل و لعاب بزرگتان باندکی روغن خیری مناسب است و ایضا ضمضه شراب کمنه عصف مع قدری عنبر سفید صاحبی و تریج گویند که هر صباح بگلایب
از گلکند و درم و بادیان اصل السوس هر یک سه درم بدهند و عذبه زرد و نود بلجم جید اگر آن تب نباشد و الا بمغز بادام سازند و بعد ظهور نفع در قار و ده
بحسب ایارج و مطبوخ که دران ترب و دنا و یقون باشد تنقیه و ماغ نمایند و آبیکه دران عاقر قرقها و تخم شبت و انخواه جوشانیده باشند غرغره کنند و بسر که دران
امیران و تخم ترب و بلبله و عاقر قرقها جوشانیده باشند ضمضه نمایند و یا مرزنجوش و برگ زیتون و بزرگتان و کلیل الملک در آب جوشانیده ضمضه کنند ایلامانی
و جرجانی مینویسند که امیران برگ زیتون کرمانج سعد قاقله شب یانی بلبله زرد و برابر کوفته بخیته بران گرفتن قلاع بلغمی را در ابتدا نافع است و در قلاع بلغمی نرسن تنقیراغ
بحسب صبر و ایارج فیکر و قاقله یا نمایند و برگ زیتون قاقله هر یک ده درم شب یانی قلعطار هر یک یک نیم درم ایرسا سعد هر یک دو درم زعفران کباب

هر یک چهار انگ سائیده درو کردن قلع بلغمی غرض قلع سوداوی تازه را سود دارد و نمک سوده بعل سرشته در دهن طلا کردن قلاع سفید را سودمند است و بعد از آن
 آب گاه و گاه بنجین بر روی نافع و کبابه و عاقر قرحا و سعد و زعفران و فلفل برابر در دمان پاشیدن مفید طبایعی هستند گویند که برای انچه یعنی قلاع شدید بنجین و قلع
 بسوزند که سفید شود نرم سوده بقدر یک سرخ پاشند و آبیکه جاری شود دهن پائین دارند تا بایزید و اگر خواهند بیرون بیاورند و یا بچنگیری گجراتی که سفید باشد
 با یک سوده را انچه با لند و دهن کشاده دارند تا رطوبت بیرون آید و ایضا برای جوشش های دمان و زبان که مبنی چهار دمان در ج سفید هفت ماشه
 مرو اسنگ کات مبنی هر یک دو ماشه طباشیر سه ماشه نرم سوده قدری بر زبان باندند و زبان را از دمان بر آورند آب و رطوبت زج بسیار از آن دفع گردد پس
 دهن را بشویند و قدری کات سفید نرم سوده بر آن پاشند جهت رفع سوزش و بدختری آن در چند مرتبه که چنین کنند شفا یابد مجرب است و مغز کزنجره و نمک
 سنگ آب لیمو سائیده بر زبان مالیدن نیز بمنزل انچه نافع است و اگر قلاع را از برگ بید انچه یا توری تراشیده طباشیر کتله سفید کبابه چینی سنگ جرات الایچی
 سرخ تو اکسیر شوره قلعی برابر کوفته بنجین با لند جهت قلع شدید که مثل خار بر زبان می رسد و ابل کن آن را انچه می نامند نفع عجیب می بخشد و معمول و مجرب است

علاج قلاع سوداوی

اگر آده آن سوداوی طبیعی باشد و این کمتر افتد و روایت اقل دارد علاجش قلع بلغمی نماید مع زیادت تطبیق اگر سوداوی احتراقی باشد و این بیشتر دردی تر
 بودند برش علاج قلاع دمو و صفراوی کنند مع زیادت تطبیق با بجمله درین قلاع عنایت بر تطبیق بیشتر مرغی دارند و بعد از نفع ماده منضج سودا و اسل سودا تقیه کنند و یا
 مطبوخ بادرنجوبیه و گاه و زبان و اصل السوس یا شکر بدهند و بمروره نخود و شیر بخر بادام یا محوم فاضله اگر تب نباشد غذا سازند بعد از مطبوخ آتیمون و حب آن تقیه
 نمایند و چون بخان و مارا بچین و عرق شیر بدهند و مغز ساق گا و و یا مغز ساق گوزن یا پیو بطور و عن بنفشه و روغن بادام بمرات متوالیه یا سکه تازه با لند تا جلد نرم
 شود و سیاهی بر طرف گردد و بعد از آن هر روز چند بار بخامیدن برگ حنا اگر کنند پس از آن بسر که در آن کشید خشک و ماز و پوست انار و گلنار و ساق جوشانیده پاشند
 که مضمضه و غرغره نمایند و یا بطبخ ساق و گلنار و آس و خرئوب و مانند آن از ادویه قابضه بکرا مضمضه کنند و در آخر مرض با یک در آن خر و ضببت
 و اکلیل الملک و بابونه جوشانیده باشند مضمضه کنند شیخ می فرماید که طلا بعل که در آن مویر متنی و انیسون مساوی سرشته باشند درین قسم نافع است و اگر درینجا درم
 نیز باشد از آب بادرنجوبیه یک سکرجه و روغن گل نیم سکرجه و عسل نیم سکرجه و زعفران دو مثقال مرهم ساخته استعمال نمایند طبری گوید که اگر آده بود و بیه که من بآن
 معالج این علت میکنم شمای قابضه است که در آن قوت تقیه باشد مثل گل سرخ و گلنار و ماز و پوست انار و مانند آن و اقتضای از اغذیه جویا معمول انار و عسل
 یا مغز ساق ابل و بچکه این تنها آن را زائل میکنند و گویند که برگ زیتون و خاکستر ازین درین نوع مجرب است صاحب قتباس گوید که بتزقیه سودا فصد باطریق
 یا صافن نمایند و بقا صله و در زده یا پانزده روز منضج و سهل سودا دهند و یا با بچین نوشانند و بعد از تقیه جهت تعدیل این عرق شیر دهند شیر بزنج آثار
 بسفنج در وچ عقرنی هر یک کنیم تو له گل سرخ پنج تو له خیمه نیم آثار برگ گاه و زبان ابر شیم خام هر یک هفت تو له تخم شاهتره و بادرنجوبیه هر یک تو له کشنیر خشک
 و نیم آثار نبات سه پا و آب کدو آب لیمو شترتی هر یک یک آثار گل نیلوفر نیم آثار آب خیار و ترب هر یک سه نیم پا و شب خیساینده صبح پنج شیشه عرق کشند
 شربتی از نه تو له تابست تو له یا تخم شربتی و یا تخم شاهتره و یا تخم بادرنجوبیه هفت ماشه غذا انچه در مایه لیا نوشته شد بدهند و این در دراز مجربات است
 پوست مغیلان کز نازج نونل شاخ گوزن ماز و هر یک سوخته گل گرنه و سیوتی و سد اگلاب بیل بوا گل نیب گاه و زبان طباشیر زهره هر هفت حفض هر یک چهار ماشه
 کافور دو ماشه نفع بلا تخلف است و کذا برگ زیتون سه تو له شب یانی قلع طار هر یک پنج ماشه پا و بالا ایر ساعد هر یک سه ماشه و نیم زعفران کبابه هر واحد یک ماشه و
 یک سرخ مجرب گل بنفشه چوب چینی هر یک شش ماشه عتاب پنج عد و صندل سرخ چهار ماشه برگ تاج خروس یک تو له جوش داده صاف کرده غرغره نمودن نافع جوشش دهن
 و مری و شور سوداوی که از ارتفاع انچه معده باشد و تالیف علویان و مجرب النفع است و لوده گل ازنی فلفل سیاه هر کدام چهار ماشه شب یانی سه ماشه تو شمای
 سبزه و ماشه با یک کوفته صبح و شام بر زبان باندند و سرفه دارند تا رطوبت بیرون آید برای قلاع غرض در دمان و با کفایت میکنند و قلع بلغمی را از کینار کافی است
 و اگر بعد از آن حرارت محسوس شود از هفت درم تخم کاسنی شیر گرفته بنوشند جراحی گوید که برائے قلاع سوداوی کمنه زرنج سرخ عاقر قرحا شب یانی

مرایسا نوشاد مساوی سائیده بقطران بسرشد و در صرعه بعد از گل گرفته آتش بسوزند بعد سائیده در دهن باشند و یا زنجبیل و زرد و بلورق و شب بزم
وزنج کفشگران و ققطار هر یک سه درم کف در یک نیم درم مازو پوست انار هر یک چهار درم اقا قیا دو درم همه را بقطران سرشته بسوزند و باز سائیده
بکار برند و بعد از آن بسر که در آن سب آلاس و کزما و جخته باشند مضمضه نمایند بعد بگلاب و روغن گل مضمضه کنند نافع آید انشا الله تعالی و در نسخه کامل
وزنج و ققطار یک نیم درم است و چون متعفن گردد و بوی بد آید معالجه آنکه و لثه و امینه نمایند بجای الیتوس می گویند که چون زنج را در شراب قابض بچوشانند
و آن مضمضه کنند قلاع عینه و متن و دمان را بغایت سودمندست مسحی گویند که قلاع اسود بخشن را برگ زیتون خشک برگ علیق اقا قیا هر واحد ده درم شب بانی
ققطار سه درم هر واحد چهار درم زعفران یک درم اصل السوس آسمان خونی پنج درم نافع است و در نسخه جامع وزن شب ققطار و صمغ هر یک دو درم اصل السوس سه درم
صاحب حای می گویند که اگر قروح و شوره سیاه شوند و متعفن گردند و رانجه متکوه پدید آید زنج ققطار و فو رنج گنار گل سرخ ساق شب بانی مساوی سوده بپاشند
بعد از آنکه دهن را بسر که و گلاب که در آن برگ بیل و جوز السرو و فو رنج بوشانیده باشند بشویند و گویند که کبوس گل حنا و صغ آن و کذا احباب سرشته و کذا اسک
بجسل و کذا برگ سر سائیده بجسل آیمخته و کذا جوز السرو و ب انگور و کذا ساق و جسل و کذا عصا و حی العالم و ققطار و کذا مضمضه روغن سقر جل و کذا اضا و حاک
خشک و جوز السرو سائیده هر واحد نافع است و زنگار محلول بسر که و عسل قروح روی نیم را محجب سویدی متعفن و مویز عین آیمخته و کذا شحم از و آب عنب الثعلب و کثاب
و ماز و شل غبار سائیده و انگشت بریت تر کرده بدان آلوده و وضع مغز ساق بقدر آرد آیمخته نان آن پخته بجسل آیمخته بر قلاع و مضمضه بطبیخ انبر یا رین یا تخم بقر
بجسل هر واحد نافع قلاع روی است انباشت قلاع سوداوی که در دهن تشک عارض شود لعاب بهمانه شیر و عتاب در عرق شاهتره بر آورده شربت بنفشه داخل
کرده بنوشند و از پوست کبکیر پوست سر کزما زنج گنار و آب بوشانیده غرغره سازند و یا طریفل صغیر خورده بالایش عرق شاهتره عرق عنب الثعلب بنوشند
و عنب الثعلب پوست خشکاش کشیز خشک بزرگان بوشانیده مضمضه می گویند که سوده یا شیر مضمضه سازند و اگر از خوردن ادویه آتشک عارض شود فصد سر و کنند در دو
دوم مغز خیار شبنم هفت توله قلعند چار توله در گلاب یا و انار یا سائیده ماضه نموده روغن بادام هفت ماشه اضا نموده بنوشند و بجای آب عرق عنب الثعلب باشند
و وقت شام کچری یقین بی نمک خورند و دوسه روز سهیل بکار استعمال نمایند با نمانه ترنجبین شش توله و شربت دنیا چار توله و بعد از تنقیه این مضمضه کنند
گل کبیر گل بول پنج کبیر پوست بول و چوب گلاب و الیچی کلان پنج پوست نیم کوفته و چوب سدر و کبکیر هر یک یک نیم توله براده شیشم سه توله عنب هفت عدد
کوه یک توله در گلاب عرق شاهتره هر یک نیم انار بوش کرده در شبانه روز چهل یا پنجاه بار بکار برند بسیار مفید است و ایضا از پوست کینار و غیره مضمضه کنند و هر مروه
گل نیلوفر زرد و در طباشیر هر یک سه ماشه تخم خرفه صندل سفید گل ارمنی گنار عدد گل همیشه بهار هر یک هفت ماشه کافور یک نیم ماشه در در سازند و حوض بندی
سه ماشه در آب برگ کریمه دایمی خاکی حل کرده بر زبان گذارند که از مجربات است و ایضا مغز خیار شبنم در گلاب و یا آب برگ کوه و پنچین شیان یا میثاد آب گل سدا گلاب
و شیر خشک در دهن داشتن همان نوع را مفید است و مضمضه بطبیخ پوست و زخم میسلان پوست و زخم کنار دشتی و پوست درخت تمر هندی و کذا تر چله و مویز سر که کنا بوشانیده
قدری روغن بیدارنج داخل کرده برای قلاعی که از خوردن سیاه تشک و ریکپور عارض شود مفید دانند و سنون حمر تالیف والد علویخان و سنون و دیگر که منع بوشش
دهن آتشک کند و در آن زداوند حرج و برگ مور دست و دیگر نسخا که در دهن آتشک نشاء الله تعالی مسطور خواهد شد همه نافع شناسند

علاج قلاع صبیان

اکثر از فساد شیر یا تخم عارض میشود پس از رنگ آن ماده فاضل او شناخته هر چه در اقسام قلاع بزرگان مسطور شد بحسب ادره خفیف تر از آن استعمال نمایند
و سزاوارست که از نزول لعاب مخلوط بر یک قهقهه مساوی سده احتیاطا بلوغ نمایند که آن اکثر طفل را میکشد یا بچله در قلاع دموی و دای لین مع اندکی قبض شل
زرد و دوسه کس کشیز آب حصر بجسل و گل ازنی و تخم و کبیر بگلاب کفایت میکند و اکثر در دهن گل بنفشه گل سرخ سائیده نیز کفایت باشد و در بلغمی قدسی زعفران
بپزائید و خربوب تنها بدستور و گاو زبان سوخته و آرد جویریان در دهن پاشید و نیز مجرب است و ترنجبین بگلاب سائیده مالیدن هم جلیل النفع است
و بلبله زرد یا حوض بگلاب سوده مالیدن نیز سوده دارد و گلاب قارسی و ساق و پوست انار شیرین و شلخ بکاین سوخته و علاج سوخته هر واحد یک سوده پاشیدن

آن سازد و در دهن طفل اندکی مایلرین و سعد و حنا و طب بمانی بپاشند و در ورشخ کردن سوخته نیز مفید است و بقول طبری و صاحب جراح اگر طفل ضعیف باشد و بقیه صفت
 بمطبوخ انیتون بجهت ایاریج نمایند و بعد از آن غرغره بجا فرمایند و میرنج پس زان مضغه مطبوخ سعد یکدم بجای سوسن دو دم مویج یک دم عاقر قرحا فلفل
 زنجبیل هر یک نیم درم و سرکه و شکر زیاده از آن بپوشانند و قبل از آن دو ساعت بساعت در دمان بگیرند از آن غرغره بپزند و زیر براج مع عمل اقتضار درزند و ایضا
 بفضول و غسل در دمان موضع طلا نمایند و دهن طفل بخل مطبوخ کتندر بشکری طبری و یا نمک سوده بشند آینه و نمک نمایند و در قلع سوداوی که روی تریاق مسلم است
 اگر بطفل عارض شود کمتر نجات یابد چه کثرت موی یا کاه میگرد و تحقیق موضع از سودا و کتندر از آن غرغره غایب نموده و سودا پریز کنانند و بشور با غذا سازند و در دهن
 طفل پوست انار شیرین و مایلرین و سعد و حنا سوده بپاشند و اگر در ورشخوار باشد زبان و اصل زبان او بدو بماند و اگر او دیگر آب بخورناشد و دهن او
 بشویند جائز است و اگر طفل طعام خوب باشد از نفس همین اغذیه بدیند و موم سفید را در روغن گل بگدازند و بران اندکی سفید آب ارزیر و قدری سفیدی بقیه
 مرغ بود فرو آوردن زانش بیا میرند و در باون خوب حل کنند تا یکسان گردد پس با پنج اصل چند بار شسته بر قلع بمانند و بقول طبری کفایت میکند بطوط دهن
 بمغز ساق گاؤ و اول حتی که سیاهی دور شود بعد در ورشخ و گلاب و کشنیز سوخته وقت خواب بپاشند این در ورشخ بسیار نافع است و اثر محمود دارد و بسیار
 سوخته خسته و سوخته کشنیز سوخته طباشیر گلاب و سادی سوده بپاشند و موقت برای امراض طفل می نویسند که ندیدم طفلی را که این نوع قلع بآن فایده و پاک نشود
 لیکن علاج کند بمثل در ورشخ و بیون خشک و قایما و شکر و طلا و ایرسا و سعد و زعفران و گاهی آیتنج بمثل فله قیون فله و خاییدن کبابه و چکانیدن آب و
 در دهن طفل نیز مفید و طبیعت طفل را نرم دارند و بلنات لافه و شیر و دمن بدو نشاندن نمک و کاه و گویند که از طفل قطع شیر کنند و در حلق او حریره سب بپاشند

آکله دمان

قوا نیست مانند جوش دهن لیکن فساد این بیشتر و انتشار این زود تر بود و بار آنکه کریمه باشد از کلام شارح اسباب در بحث قلاع ظاهر شود که معده زیاد و دهنی
 شکر نکرده بلکه غارت کردن قروح بیشتر ساخته اند و اکثر اطو از کلام متال و ظاهر میگردد و با توجه به پیش نصیب فله و غفن لذایع حریف اکال است انداختن با این
 ارتقای آن ز دمان اشیاء او درین محل و در غفونت هوا بسیار واقع میشود و علاج قصد کنند و زوچسپانند و حجامت بکار برند و بعد از فله و غفن سوادی حشره مطبوخ فقیون
 و بکلی نمایند و شربت را بشیر لازم گیرند و بر سرکه و آب سماق و رب غوره مضغه کنند و با عدس کشنیز و سماق و گل شرخ و مکوه هر یک یک توله و بر سرکه چخته
 مخصوص نمایند حتی که از انتشار و تامل باز آید و در سیرک و قلع موی گذشت اینجا نیز مفید بود و بگواه از انتشار و وقف گردد و فله قیون یا قیون سرتیجان
 یا قیون زنجبیل یا زنجبیل یا در سرکه خاکره مضغه نمایند و دمن و دمن گیرند تا گوشت گنده برود و قرحه را از چوب پاک کنند و گوشت تازه بر ویانند و اگر سرتیجان گران
 اثر نکند زنگار یکجور و در آن زیاده بکند و بحد اتمال و دویه تا ده مضغه بشیای قابضه نمایند مثل سق گلاب و بر سرکه چخته و یا بگیرند آس پودینه نری هر دو احد
 یک باقیه و گلاب و کرمانج و عاقر قرحا و ماز و سبزو پوست انار هر یک بقدر حاجت و آب سرکه که بچوشانند تا غلیظت پیدا کند بمان مضغه نمایند اگر آکله که
 باقی ماند و تپید بکند و زنجبیل مرکب گلاب و سفید آب ارزیر هر یک نیم درم و سودا و از ابرچه گذرانیده بر مواضع بقیه آکله بپاشند و مضغه گلاب و کتندر از آن که مزاج بپاشند
 حوض یکی سوده نیز در آکله معمول است و گاهی روغن گل و شکر افزایند و گاه گاه برای زدائیدن ماده فاسد غرغره بر سرکه و شکر نمایند با بجمیع
 کبابه اوویه مسکن ماده و محففت و قافض و گاهی اوویه زدائیده گوشت فاسد بمال آرند و اگر سنگ جراحت کرمانج پوست کنار و در اصل جوش و او
 صاف کرده مضغه نمایند و بعد و سکه روز گلاب و ماز و اضافه کنند برای گنده شدن دهن و فاسد گردیدن گوشت دمان و جاری بودن خون ریم نیز موجب است
 و گلاب فارسی گل سرخ عسل متشیر پوست انار شیرین ماز و پوست بلبله و بلبله کالی گل بستان فروز حفت بلوط کا و زبان سماق مساوی و یک نیم
 طل آب بچوشانند بگواه ملت یا نه صاف نموده مرغان سفید بسد یک دم کوفته بخیه افزوده مضغه کردن را کله معمول حکیم کلان است اگر غلبه ثعلب
 پوست خشک کشنیز گلاب و بلبله سیاه حب لاس زرد و گل تاج خروس برگ خشک بقیه هر یک شش باشد که مزاج چهار باشد عسل متشیر نیم کاه و هر یک توله
 و آب یک شرخ و آب کشنیز سبزو آب عنیب ثعلب سبزو یک پنج توله آب برگ بوسه که از غلظت و آمار بپاشند و صاف نموده بجا بپوشند و حوض کل را زنی

چ

قرنفل و زنجبیل و عاقر قوس هر یک یکدم کوفته بخیته بگللاب حب ساخته و درین بدارند و اگر در لثه عفونت مشکم شود و بعد از آن اگر به جمع نمایند و بخت ضعیف قوت بسیار قوی
و غیر قوی استعمال نمایند مثلاً در سبب قوی که رطوبت و صدمه بسیار از آن آید فلفله و سورتیجان بکار برند و اعتدال در روز مذکور باشد و اگر سبب ضعیف باشد اگر
عروق از ریه بخرج بزدان باشند و لیکن در سبب دیگر که اول مضمضه بکشد که نمایند و بعد از آن در آب باشد و اگر شب یا بی سفید بریان سکه نیم توله سائیده و در گللاب نیم آنهار
انداخته بگذارند و مضمضه نمایند نیز نافع بود شیخ می فرماید که دایم بنفشه دندان اعتنا نمایند و لیکن و گللاب بشویند و اگر ازین فایده نشود و راجع عفونت زیاده باشد
بعد از آن که مانع و فوغل اگر مزاج بارد باشد عاقر قوس و سداب و صانع هندی و عود مصطکی و پوست ترنج و قرنفل و کبابه و لباسه جوز و او قاقظه و کندر و سعد بنجیند و بر لثه
صبر و مانند آن بماند و لیکن که غرض مضمضه نمایند و بانیسون و طلا یا بنجیند و با لثه و اگر ازین هم قوی تر باشد و بخرج بنجیند و آب بن بریزند و اگر زائل نشود و عفونت
ظهور بین نماید قرص زعفران که از زاج سوخته یکجز و و بیج سوسن و زعفران هر دو اصد نیم جز کوفته بخیته بجعل مشربته قرص ساخته باشند در بین و لثه بمانند
و بعد از آن بکشد که صفت یا مخرج بگللاب مضمضه کنند و بقول ایلاتی و جرجانی این قرص را و سرکه یا آبیکه در آن اهل بخت باشند عمل کرده مضمضه کنند و قوس تر
ازین است که بکشد که کاغذ سوخته سکه درم در بیج دو درم و نیم سکه ساق ترنجبیل غفل سوخته قرص فلفله و سورتیجان هر دو درم و از آن دو کتیا لثه و ساق سوزن و زعفران
تک آن برین گذارند و اشجار تنها چون عفونت استعمال کنند فلفل و اسقاط آن غایب گوشت حیدر یا زرد اگر بجعل آینه استعمال کنند به اثر است آنچه تجربه شده اقا قیاس بنج
زرد و ترنج سبز قوره شیبانی صفت که بکشد قرص سازند بعد از آن با طبع اهل لباسینه صاحب جامع و کال گویند که علاجش فصد یا حجامت نقره و
قطع چهار گد اسمال مطبوخ بلیله و تمر هندی و استعمال و دایم حجامت و لثه بجعل با لثه می که خونی زان بر آید بعد از آن ناز و پوست انداز و جفت بلوط بکار
سائیده آب یا بگللاب مشربته ضحاک نمایند و اگر فایده نشود و باغ دهند و بعد از آن آبیکه در آن گل شمع و گلزار و کزبان و جفت بلوط و مانند آن بخت باشند مضمضه نمایند
مصنعت حاوی و در بیج گویند که بعد فصد و حجامت نوشیدن شربت غناب شربت اجاص یا جلاب ز غناب آو بخار هر دو اصد و عدد تمر هندی ده درم
و غذا از دره ناش مغز بادام یا از زرد شکریا از آو بخار باغ مغز بادام و ترک لحوم و طویات قطعاً و تنقیه و باغ بخت بنفشه و طبعین طبیعت مطبوخ بلیله و فلفل
فواکه مع نیم انگ سقونیای مشوی و شیر خشک و تمر هندی و مضمضه بکشد که در آن گل شمع و ناز و آس گلزار و غیره بخت باشند و استعمال سنون مطبوع نکیت
مثل اقا قیاس و در بیج گل شمع و سعد و کزبان و راکت مصطکی و فوغل و عود و خام و سکت و قرنفل و بلیله زرد و هر دو اصد و جفت و درم مشک و کا فور هر دو اصد و دو ا
باریک سائیده بجز بختی وقت حاجت و یا گل شمع زرد و راکت مصطکی و اقا قیاس و سکت و قرنفل و عود و هر دو اصد یکدم کافور و مشک هر دو اصد یک قسط
سائیده مضمضه است و اگر فساد لثه بسبب الطوبای عفون باغ باشد سهل بنجم و یا بخت تنقیه نمایند و دیگر ارباب بخورند که بقول جالینوس در آنها تطیب
فکیت نیز هست و بختین خردل غرغره کنند و بعد از آن قرنفل سبیل الطیب سکت و شراب جوشانیده غرغره سازند الطباکی گویند که تنقیه باغ یا حاجت فکیت
نمایند اگر آب درین دلاحت و لزجت بسیار باشد و گاهی کم بود و الا بقوی نیایا میزند و اگر جفاف مع طعم موصفت و عفونت باشد مثل لاجورد و اقیهون آمیزند
و چون تنقیه حاصل شود بر مضمضه بکشد که اندر آن مورد و زرد و گل شمع و صندل و صندل و فوغل و لباسه و سبیل خوب جوشانیده باشند لزوم نمایند که مجرب است
و اگر دندان سیاه باشند غرض از آنست که عفونت باشد اشجار را فرزند طبری گویند که بطرف مزاج علیل قوت او نظر کنند و سبب که رطوبت را در بطون و باغ
متفحص ساخته استخراج آن نمایند و با فلفل آن سبب پردازند پس اگر قوت و سن مساعدت کند فصد قیاس کشانید و از الطعمه برافضل الطاف او اقتصاد
ورزند و از الطعمه غلیظ مثل محوم بقوه و فکسود منع کنند و طلا و آب حمله ترک نمایند و اگر از آن صبر نمایند آنچه از شکر سفید ساخته باشند شاول کنند و بکشد که در آن برگ
آس گلزار بخت باشند و صبر بکشد مضمضه نمایند و اگر بر نفس گل بخور و از آن قطعه منع کنند که طین شد بدترین اشیا است و در فساد و عود و جوده استفراغ بدن مطبوخ
اقیهون نمایند و جوده تنقیه راس کنند بخت صبر یا حب یا بخت یا ببرد و اگر قوت مطا و عمت کنند و در بدن فصول باشد بعد از آن هر روز حب الاس و برگ اس و
پوست بخت کبر در دقای خشک و صندل فکس و پوست و بخت قوت و کزبان و عاقر قوس و فلفل و سفید مسای کوفته بران سرکه که مضمضه بکشد که بخت بخت
در آفتاب گذارند اگر گویا باشد و در روز در سبب و دخی که دو بر سر که را چند غایب و فلفله یا خشک شد باز لباسینه و اندکی شب یا بی و قدری نوشا در در آن غفل

کرده و در سر که آمیخته بر اند و بقدر حاجت گرفته بدان مضمة نمایند و یا هر روز از دو ابقدر استعمال و بر سر که کمر مضمة کنند بفرایین پس اگر مزاج عموگرم گردد و آب سرد دروغن گل مضمة سازند و قانا لقطع را نیمه برین تدبیر لزوم نمایند و اگر مریض محتاج با استفراغ زیاد باشد و قوت طاعت کند از ان امتناع نیست و این صلیح این سحر مطیب را نیمه است بگیرند تا مشک یک جزو و مسخیم جزو و کل سرخ و جزو و قافله صغاری جزو و فوئل یک جزو سائیده قدری قلیل کافرا نیمه جزو پس مثل عین سازند و زیر زبان نگاه دارند و زبان را بر عور بگردانند و اگر ازین حب در مزاج عموگرمی پیدا شود تخم تره و طباشیر و نشاسته و آرد و زرد و کتله کتله کافور بپزینند و مسواک استعمال نکنند که از ان دندان او حرکت کنند و ضعیف شوند و فوئل بران منصب گردد و دیگر وقتیکه از انصاب فوئل ارج حاصل شود و لعین شود که بدن در اس مریض از فوئل پاک گردیده مسواک استگی استعمال نمایند یا بجزئی شش دکاسا زنده و آنچه از فساد عمو و عفونت آن مع خروج خون از اصول دندان باشد علاجش را در علاج مذکور بحسب زیادتی اعراض آن باشد و باید که تنقیه بفساد اسهال کنند و حفظ مزاج و قوت نمایند و بر اطعام غذیر اقتصاد کنند و بر مزاج معمول لهماق یا آب غوره یا آب زرشک صبر کنند و مورد و گانار در سر که تند بخت بر فوئات کثیر مضمة نمایند پس اگر خون منقطع نشود قصد چهار رنگ کنند و قنایا بخار در سر که تر کرده مکرر مضمة کنند تا خون تازه از لثه ظاهر شود بعد شب یامانی و کافور قنایا و در سر که نیمه است سحر که بخت بخت بر فوئات مضمة کنند و هرگاه الم در لثه ظاهر گردد و بروغن گل مضمة سازند و اگر این دوا اثر نکند فوئلون استعمال کنند گویند که این حب مسکینی که دندان از ان داخل است نیز مفید است و اریال دوا می بندی است مشابه قرفه القرض این بریطا گفته که اجماع کرده اند اظهار جودت تاثیر او در اوجاع فم موده و قروح و تشدید عمو و شمع او از لعین بگیرند که با اریال هر یک یک لیل و اریال با نشویند بعد بران هفت و نیم لیل با نداشتند بخور شادنا آن یک لیل و با لایا باقی ماند بعد از ان قدر نظیف مطلقا از خارج بپزند تا بقوام عمل آید و در ظرفی بر داشته و سایه خشک نمایند بعد بگیرند از ان بست منقار سائیده بجز بر سر که نفس فوئل بجز بر سر که عمو هندی سافج هندی صندل سفید کباب هر دو احد یک منقار مشک پنج جبه کافور زلف دم کوفته و بجز بر جتیه میامیزند و جها شل نخ و سوزند و در دهن و از انده و اگر عفونت در نفس دندان باشد حاک کنند و یا بسو بان تیرا کنند اگر در طوط او باشد و یا بکند اگر عفونت قریب سحر دندان باشد اگر قلع دندان است شبی مثل روم لثه یا صفت مزاج و غیر ممکن نباشد اصلاح مزاج او و تنقیه او نمایند و صاحب و از البان خرا احتساب کنند و بزرگ که در لثه قروا و کز مانع نشاند باشند و یا بزرگ فصل مضمة نماید و سنونات مطیب استعمال کند و حب مسک رومین کبود انسان و لثه را هر صبح و شام بجز قوشن جالده و غلال پاک سازد و در وقت غسل با لک اگر در لثه حرارت بود و بروغن بلسان گردان برودت مفرط باشد و مصطکی و قرفه لعود و قندری و بونج و عاقر قروا بخاید و هر چه در تامل دندان بیاید بکافور و بر نظافت و جلا زید الی عجم کستر صدف بپزیند و دندان مانند باز مضمة بکند تا منموده این سنون مانند گل سرخ سوره تخم مورد مصطکی را یک لیل و در روم قرفه لثه و درم باز مضمة تیر آب شب یامانی کنند و یا بزرگ پوشیدن بوی سنون آسوز و موده مصطکی و گل سرخ و را یک استعمال نمایند و اگر استر قواس گوشت لثه باشد آن سبب در عودت عفونت بعد تشدید او نمایند و آنچه در بحث استر قواس لثه مذکور گردد و مضمة بزرگ که مصطکی که در ان هیچ کز قوشن پنج کز و گل کز و تخم مورد و هر یک یک توله بخت باشند بکار برند و پیوسته چیزهای قالیقه خوشبوی تر یا قیوت و در دهن از ان سنون نیز مطیبی لثه است صندل گل سرخ هر یک پنج درم سعد بنیض پوست ترنج افر و کک کز نایب هر یک درم عود مسک هر یک درم سوده سنون کنند و اینها فوئل صندل برود و هر یک پنج درم بلبله پوست ترنج کز نایب هر یک درم عود مسک فوج کباب مصطکی هر دو احد یکدم سائیده سنون خائنه اگر اردجو و انجیر مثل شترنه بسوزند و شاخ گوزن سوخته هر یک پنج درم کز نایب کف دریا نمک درانی هر یک درم گل سرخ سعد صندل هر یک درم فوئل بلبله را یک هر یک درم قرفه لثه و در دهن و یا بزرگ فصل مضمة نماید و سنونات مطیب نکست و تقویت لثه و جلا بے انسان نماید

علاج بخر از عفون خلط و موده یا در جلد دهن

اگر بسبب خلط صفراوی عفون در موده یا در جلد دهن باشد آب تمر هندی شیر زرشک شربت انار شیرین و کچنین بپزند و صب سکت از سکه کافور یک کیده انگ طباشیر نیم درم گل سرخ صندل سفید بلبله زرد و هر یک درم فوئل کباب هر یک یک درم کوفته بختی بکباب جها سازند و در دهن دارند و نافعین جزو این

این نیز در برقرار ماندن و با بجملة علاج او سبب طول زبان مرض ترک نگذرد و فضلات غلیظه را در موضع ضيق و مصعب بطی الا نخل میباشد و اگر تشنج پیش بیاید
علاج پذیرد لیکن برای تخفیف یا بصورت پیش قلیل سبب و ریکه در تشنج یا بسبب مسطور شد شرب با و غرغره و تمر یا ترطیب کوشند و اغذیه مرطبه و استحمام تخفیف نه بپردازند
انتظار کنند و از بنفشه خطمی و سوسن و بنفشه صناد و سازند و جوهرهای گون و بن گوشت مل و روغن بنفشه که با بادام بماند و میگویم در دهان بماند و بشیر زبان و
شیر خر و روغن باس که مذکور در روغن نیلوفر و آب عنب و الثعلبی آب عسل و آب کشنیز تر غرغره و ضمعه کنند و بر پس کردن ریزند و با آب میگویم
و عصارات طب نیم گرم و آبیکه در آن بنفشه نیلوفر و جوهر نیم کوفته چوشانیده باشند بر مخرج لثولی کنند و الاغذیه غنی و اشیا که مرطبه مثل نعاب بماند
و لعاب تخم و قسطی و سیاه لک و کایان استعمال نمایند و با ضمعه مرطبه مثل قیر و طی معمول اند و روغن بنفشه و سوسن و روغن نیلوفر و مرطب از روغن مغز تخم کدو
بر قضا و کشته و یا بنفشه بط یا کایان و الیه عیش صناد سازند و اگر این شحوم را بقدری روغن بنفشه بگردانند و با آن که بنفشه و نیلوفر کوفته بخیه و لک
بماند این نیز نافع باشد و ما الشیر و شیر خرا بنفشه و روغن بنفشه آمیخته غرغره سازند

علاج نفل زبان از دیگر اسباب

اینچه بعد از سرسام عارض شود چون مزمن گردد و علاج پذیرد اما در ابتدا بدستور استرخای زبان استعمال محلات و لطوات با بونجی و انگاب بر بخاران مایند و زبان
بچیزی میل نعاب و قاطع رطوبات غلیظه مثل نوشادر و نمک اندرانی و غرغره نافع بود و فصد هر دو رنگ زیر زبان بسیار مفیدست و ایضا اگر با تب باشد غلبه نفل
اسطوخودوس چهارم باشد چوشانیده شیر خیارین شش باشد شربت بنفشه و دو تونکاشی پنج باشد بهند و آنچه سبب م یا قرحه یا شوره باشد علاج آنی نیند و سیر
در مقام هر یک مسطور شد آنجا که بعد از آن جراحت زبان گردد و لثه در زبان افتد برای تلین او العبه و شحوم و او دهان بر زبان مانده و آنچه اگر گسستن عصب
زبان افتد علاج است و آنچه سبب کوتاهی رباط حادث گردد و رباط مذکور را اندک در عرض قطع کنند با تمیق بخوف قطع شیران بعد بکسر و گلاب بنفشه سازند
و زاج و مانند آن دویه یا بسبب دوده و آنچه با پند تا فون بند گردد و اگر از قطع ترشند جرم کنند و آنچه با پند باشد که ریشه ابریشم در سوزن کرده زیر رباط
در آورند و با احتیاط بنهند تا رگها در ریشه نیاید و بریده نشود و آن ریشه را بگذارد و حرکت داده باشند تا وقتی که رباط قطع گردد و پخته برون آید و علاج
آفت عضلات بخور مانند علاج استرخای تشنج امتلائی و یا بسبب زبان است الا آنکه در اینجا غرغره استعمال کنند و آنچه بنفشه و فلوکات و آذوقه میسر در دهان میل آرند
و مریض هنگام سخن گفتن نفس باز کشد و عظیم کند و جریک بعد ردی از هوا بداد عصبه مخمره را بقوت بجهانند و سخن گفتن آسان گردد

الطمان و نقصان ذوق و فسادان

بماند آفت بر قوت ذائقه از سه وجه دارد و میشود که آن نقصان و الطمان و تغیر ذوق است و هر واحد از اینها گاهی بشارکت اعضای دیگر باشد و گاهی بسبب
خاص زبان از سوء مزاج یا مرض آلی یا مشترک و طریق شناخت آن در آغاز امراض فم و لسان مسطور شد از آن میان نمایند با بجملة از الطمان ذوق
آنست که هیچ مزه از طعام محسوس نشود و این گاهی بدان حد رسد که در لسی زبان نیز نظیر افتد و علیل میان حار و بار و انیتا بکند قطع نظر از حار و عاص
و نقصان ذوق آنکه مزه طعم ضعیف تر درک گردد حتی که دریافت نشود مگر طعم بسیار غالی و بیشتر اهل هند را بسبب کثرت تناول بگشت قبول
حانه ذوق عارض میگردد و از خجیت و طعام بگشت افادیه چندان بکثرت میخورند که بر تناول آن غیر التیان قدرت ندارند و بکامل طعامهای که در لثه
توایل با اعتدال باشد رغبت نکنند و آن را عذیم اللذت بدارند و بسبب الطمان نقصان ذوق در آمدن نفول رطوبی است و در عصبان و فساد ذوق
عبارت از تغیر ذائقه است پس اگر سبب قوی باشد بدون چنین چیزی مدام طعمی از طعم مناسب مآه چون تلخی یا شور بی مانند آن سیر زبان محسوس
گردد و اگر سبب ضعیف باشد هنگام خوردن چیزی طعمی غلات طعم آن چیز مذک شود و جمیع مطومات را بیک ذائقه بدارد و بسبب فساد ذوق غلبه خطمی از الطمان
الطمان است بر زبان یا بر جمیع اجزای دهن یا بر مده یا سایر بدن و شناخت خطا غالب از طعم آن خطا توان کرد بهستوریکه در شروع امراض دهن زبان
مذکور شد لیکن اینقدر خیال دارند که در صورت احساس شیرینی اگر علامات غلبه خون یافته شود دلیل غلبه خون باشد و اگر آما غلبه طعم بود و بوی فسادان

یافته شود و از رطوبت دموی باشد و الا از بلغمی و در اولایع اللسان و رمی از رنگ زبان بر خط فاعل و استدلال نمایند و بکار آمار براده که در ورم زبان مسطور شد
 بدان توجه نمایند و در اولایع خنثی و جو خنثی بران گواهی دهد علاج و در عظم دموی و آنچه از ماده عا باشد بعد فصد قیفال و رنگ زیر زبان و تنقیه بمسمل صفر
 و نوشیدن آب شرب مطفی و معطر خون مثل شربت انار و ریاس غلاب مدام مقطوعات حاصه فاقه سیل لعاب مثل معسل و ترشی ترنج و ریاس انار ترش بر زبان
 مالند و لسمایه و حصریه غذا سازند و در رطوبی بعد تنقیه بمسمل بلغم و ایا رجات بنوشند و نمک معصل و یا بنمک یا نوشاد لبرکه و یا زنجبیل و نوشاد لبرکه و یا بجا و
 و نوشاد در مدام و لک زبان نمایند یا بکینه زنجبیل و فلفل و دار فلفل و نمک لاهوری و باریک ساییده بر زبان مالند که کج خود عود کند و بقول بعضی شوره و نمک
 بر زبان مالیدن و از مطبخ تخم کتان و حله و انجیر مضغه کردن عظم زبان را نافع است و گویند که دکتان مجنون انقرو یا زبان را بسخت لاغ کند و ملاز
 فاسد در امراض زبان کثیر المنفعت است خصوصاً در شیخوخت و بختک و کرم بریان غذا سازند بطبری و صاحب جامع می نویسد که در اولایع اللسان
 اگر سببش کثرت خون حاد باشد فصد قیفالین نمایند و میان هر دو فصد فاصله سه روز دهند بعد بمطبوخ بلبله و تهرندی و غیره تنقیه نمایند و اگر نوشیدن
 و او شوار باشد تنقیه لعنه استنفرغ کنند و بعد تنقیه تام این حقنه عمل آرند جو مضغه کوفته صد ورم و عناب پنجاه عدد و سپستان یک کف و بهک اسپغول با بهک
 بجازی با قیسوس گندم کف مغز بادام مضغه کوفته لبست ورم همه جو شاییده صاف نموده لبست ورم روغن بنفشه سی ورم شیر زمان بران ریخته یکبار صبح
 و یک مرتبه وقت خواب حقنه کنند و غذا نمایند و زرد زیر براج یا حوضه آب سبوس که بران مقدار صلاح از شیر خر ریخته باشند و با بک دران گل سرخ و عدس و نشینر
 خشک هر واحد یک کف جو شاییده باشند صاف نموده و هم وزن آن سرکه آمیخته مضغه نمایند بدفعات متوالی مخوفه مبدول باین آب سرد کرده بر زبان
 پیچند و بشیر فتران مضروب آب طبع سوط کنند و اگر این تدبیر فایده نکند فصد هر دو رنگ زیر زبان کشانند از تغییر مزاج و انحلال قوت و انحلال طبیعت
 علیل غافل نشوند و از رعایت خد کنند و اگر یکی از این سباب پیدا شود بمعالجه او متوجه شوند و دران استقصا نمایند تا مودی بهلاکت نگردد و اگر سببش
 صفر باشد بهین تدبیر علاج کنند الا در سملات خیری از سقمونیا زیاد کنند و کشت تاز لبرکه بخورند و مزورات او آب حصرم سازند و اگر سببش رطوبت قریق
 فاسد باشد حقنه که در بقوه و فایح بکار آید استعمال نمایند و با براج غرغره سازند و زبان را با براج و تریاق و انقرو یا و لو غاذا و مشرد و لیطون و اگر مزاج
 بحدت تغییر گردد این اشیا استعمال نکنند که مزاج او عود کند بعد بمعالجه او اعاده نمایند به صورتیکه مسطور شد و بعضی قات زبان بصل تنها و یا با صوته
 بهالند و گاهی عند تغییر مزاج محتاج فصد با سلیق یا حجامت سابقین میشوند و چون درم تجمل شروع کنند و لعاب مقطع نگردد لبرکه که دران گل سرخ و گانار و مازو
 و مانند آن اشیا را فاقه جو شاییده باشند مضغه نمایند و اگر سببش سودا باشد تنقیه بمطبوخ فتمون نمایند و غافل نشوند و در علاج و مبادرت نمایند تا که
 مزاج تغییر بحدت نشود فصد کنند و چون در مزاج حدت پیدا شود فصد با سلیق نمایند و و نباید آشنایید و اگر از استنفرغ مانعی باشد مطبوخ لین و بهند لطیف ترین
 اغذیه اقتضا کنند و بحفظ قوت و مزاج پردازند و چون فعل او تغییر گردد و علاج مانع مزاج علاج زبان مشغول شوند و از ان غافل نشوند تا درم صلب نگردد
 و از جنس طحان نشود و اولایع اللسان که در خواست عارض نشود علاج خنثی نمایند و شیخ می فرماید که استرخای زبان چون لیبیان عارض گردد
 برین و تغذیه بمصنایه و نو اینض کفایت کند

صفی اللسان

و آن درمیست مانند فصد سخت که ز زبان حادث گردد و چون بزرگ شود منع نکند و الم شدید آرد و بدم لعاب زده بن سیمان کند و تشبیه اولصف رع
 بهر است که رنگ مرکب از سرخی رنگ زبان و سفیدی ماده و سبزی رنگی او همچون لون غوک بود و نزد بعضی وجهه سیمیه ان لصفیعت بحجت بهت لبر
 صفیعت است و لهذا بعضی قبا این مرض را زوس لصفیعت نامیده اند و ماده آن خون غلیظ یا بلغم غلیظی باشد و فرق میان هر دو ماده چنان کنند که با خطه نشاند
 اگر صفیعت سرخ و با سوزش باشد از ماده دموی بود و اگر سفید سخت باشد بلغمی بود علاج در دموی تهر بیکه در فلفل دموی که شست بدین فصد مسرور نمایند
 و ز لوبچا پاشند و بهل صفیعت و باغ کنند و در بلغمی بعد از فصد مسمل بلغم و حب ایا راج دهند و بعد از تنقیه نوشاد و مازو باریک ساییده سببش بر زبان مالند

و سرکه نمک در دهان دارند و چون سوده پدید آید و کاله مقطوع نشود و زجاج سوخته و زنگار و زنج سوسن و مرکب و ساسکه و سورنجان تلخ مسامی با سرکه ساینده
بر ضرع بمالند و دیگر ادویه ها و قوی که در بوی اسیر الفت و تلخ گشت و فصد رگ زیر زبان بعمل آرند و فماد بونق و زنگار و کذا گندار و زجاج و کذا قطار و بازو
و زجاج مسامی و بعد از آن مضمضه بزرگ زیتون و پوست بخی که ناهست و اگر ازین تدبیر هم صحت نشود و شق کنند و ماده آن بیرون آرند و بعد از آن در آن
بسرکه و آب مضمضه نمایند و باز زجاج سوده بچسباند و بمرام لحمه تدارک جراحت نمایند و با صلیح مزاج پر و از ندر و بقول شیخ از ادویه مدوده در آن الیدان صمغ
فاری و پوست انار و نمک است و زجاج سوخته و سورنجان سفیدی برفیده سرشته زیر زبان نهادن مجرب است و گویند که شب بمانی زنج سوسن زعفران مرکب
بازو مسامی کوخته بخیتره بضع مالیدن مفید است طبری گوید که چون ضرع صلب گردد و صغیر نیم درم زو فای خشک یک درم آبک صدق بخری دو درم همرا
ساینده با نخل آن شکر طبرزد و جرش آمیخته بر موضع ضرع بمالند تا خراشیده شود و بعد از آن مضمضه بزرگ که در آن شاخ آسن گلزار و قشاکر و جوش ساینده با نخل بکنند
پس بر وزن گل مضمضه نمایند تا جوی ساکن شود و اگر خون از موضع بر آید در و زنگار یک درم فستق یک درم مرد و ملت درم با یک ساینده صاف نموده بر
موضع تشقح بپاشند چون ایام ضرع بطول می انجامد ابو اهرام علاج او از آهن می نمود و با نیطو که از درم سه و فستق زیر زبان را بصافه گرفته بکنند
که در بریدن آن بسبب عدم صبر من خوف هلاکت است پس گوشت حلسه باین و بر و از روپنیه کهنه بکشد و اندک نمک لوده در آن موضع بکنند و روز و دو مرتبه
بر آورده بخری که در آن سفید آب و مرد اسنگ روغن گل و صوم باشند و در آن گذارند و اگر بر موضع موا و مضمضه گردد و موضع مجامع تر قین تحت تدبیر نمایند و عسل بخورند
طبیعت طبیعت و اتم نمکند و اگر درم عظیم گردد حتی که زبان عظیم نبرد و از حرکت او مانع کنند زیر زبان طریقه خفیف نیند و قطران در سرکه حل کرده بمالند و این قوی است که با
در نه باشد اگر با وی الیم باشد آب برگ اسفند و آب برگ تنگ و آب شحم نابری اگر وقت او باشد و آب شحم انار کهنه که بر آن اندکی سرکه چکانیده باشند بکنند و آب کب
بامش اگر یافته شود و الاشیات او محلول در سرکه بگذرد و بر هر ربع و زن آنها سرکه غیر کهنه بر نیند و خرقه کتان باین بها آلوده بر زبان بچسبند و بعضی قات
در کنند که این آنها سعال است و تا ایام در من گیرند که ازین تدبیر درم خلیل گردد و اگر قوت اطاعت کند طبیب فصد بفعات متوالی منع نکند و او طبیب طبیعت غیر
ممانع نباشد و آید با سرگای امر میگرد که حدس را بخساست حتی که فتنخ گردد پس در سرکه بپاشند این حدس را بر لفظ روین بگیرد و الفها گاهی امر میگرد که حدس
را کوخته بخیتره در روین بپاشند آنچه در معالجه او هنگام عظم لسان مع جمع بقیه بقیه فصد و اسهال استعمال کرده میشود و سوط البشیر و ختران بفعات کثیر است و این تدبیر
وقتی است که مزاج بکلیت متغیر نگردد و اگر مزاج متغیر شود معالجه زبان متورم ترک کنند و در اصل مزاج مشغول شوند و هرگاه مزاج با اعتدال عود کند بزرگ
نمک کوبیده بجا آن استمرار نمایند و اگر بعد معالجه مزاج او بحالت طبعی رجوع نکند عقل او متغیر گردد و این علامت هلاکت مریض است پس در وقت بعلاج او
مشغول نشوند و بعضی طببا و بعضی معص آن از انبوه بزم میکنند تا آنکه بشکافد و بعد معالجه بمرام می نمایند از رسیدن آب سرد بان منع میکنند و وقت تشنگی
آب صفر قلع در حلق اوی ریزند و گویند که آب کاسنی و آبک بود و غلبه ثلث نافع ضرع است که بسبب جار باشد و کذا از رو و ساینده و در گلاب آمیخته در روین
اگر قوت از اخراج تازه بماند که کذا اخراج مفید چون بعد سقوط کسب ضرع صغیر و شرب سید اشو ال اسول اسطوخودوس و شرب گل نیلوفر خطمی اگر غلبه ثلث باشد بپاشند نبات
داخل کرده بدین روغن شفا بویک پستان برگ چنبلی سرکه کوه بپاشند غرغره نمایند و غرغره کوکنا و غلبه ثلث لطفل بزرگمان اصل السوسن خطمی نیز در ضرع میکنند

حرقه اللسان

سبب سوزش زبان حرارت هم معده یا دماغ است چنانکه بجهت تب زرد یا شاول چیزهای تیز و شور و تلخ و نبات شیرین مثل عسل و محطش شدید و یا ریش ماده حاده محرقه
لذا همه بر زبان و غلظت همین اسباب و درین مثل حیات حاده و اورام باطنه است و طرق تشخیص این اسباب همین است که اگر با تب و درم اشتها بود پیش همان باشد
و الا لعل است خصوصاً حرارت دماغ و معده که هر یک بظاهرش مفصل مسطورت نظر کنند هر چه از آن هر دو یافته شود باعث حرقت همان باشد و رنه حال تناول
اشیای مذکوره پس بر سر علاج در جمله انواع مریض را از فوایدین بر لبت و از ورام کشادن درین منع کنند و صیکه از مغز تخم خربزه و خیارین و کدو بادام شیرین
و نشاسته و کثیر از ترنجبین ساخته باشند درام در روین و از رو الفها و آله که بخار را و دانه قهر بندی و شکر حجاز و العود و عصاره سبزه

مرطوب چون آب کاهو و کشمش تر و آب بازنگ عنب الثعلب لعاب اسفند و بیدانه در دهن دارند و بدان مضمضه کنند و القاء مسکه و گلاب مانند آن و آنجا که سببش حرارت معده و دماغ بود شرب این چیزها نیز نمایند و دیگر لقوعات ملینه و مبروات معده و دماغ بنوشند و کافور بر زبان مانند در صورت انصباب خلط حار بدستور زله جارسسل مغرغرتقیه نمایند و مضمضه از دغ برای حرقت زبان که از انشای حاده باشد بر الساعه است و آنچه تابع حمی یا دم شکم باشد علاج آنها نمایند و فصد با سلیق و دادن آب عنب الثعلب با شکو آب کاسنی باندکی خیارشبر و کشکاب بروغن بادام نیز و دم اندون شکم را نافع و واجب است که درین مرض مزاج مریض نظر کنند اگر احتمال فصد اسهال داشته باشد که از ان یا هر دو عمل آرند و بقول شیخ اگر در اینجا خلط لزج باشد بروغن مسح بر زبان کنند و تعدیل برین زبان سر و مضمضه با دمان مثل روغن نیلوفر بنفشه و روغن گل و موم و روغنات و الجوه و عصاره استوخوم طیور نمایند و بعضی علاج این بدک نفع میسازند و القاء مسکه که اندران مورد و گلاب و جوشانیده باشند مضمضه سازند و گیلانی گوید که مزاج مریض نظر کنند اگر متحمل باشد تقیه مطبوعه قیوم کنند و زوم شرب کاجبین نمایند و از اغذیه بریزیراج اقتصار در زند بدهد هر روز سه مرتبه مضمضه کنند فصد اول باب گرم و دفعه دوم بشیرازه و مسکه و عشر و دفعه سوم بکسر و روغن گل پس اگر از یک لسان با لسان لعاب جاز از روغن باری شود همین مسکه مضمضه کنند و ساعت بساعت و در دهن دارند تا آنکه مرض زایل شود و اگر مزاج مریض تغییر نشود و قوت ضعیف بنویسد قیغال کنند و معاودت بنوشیدن مطبوع کنند و در مطبوع بر بلبله و تمر بنهندی و غلاب و آلودگی سرخ و بنفشه تاه آن زیادت نکند بعد برگ مورد و نمک چند مرتبه بخانیده اگر زائل نشود بلبله زرد سوده بر زبان مالند یا در دهن دارند و بعد طعام با بلبله در دهن بگذارند و آب من بریزند و بعد مضمضه طعام آب من فرو برند و بعد تقیه موافق نافع تر از بلبله زرد درین مرض نیست و هر چه در شقاق اللسان باید اینجا نافع شناسند

شقاق اللسان

یعنی ترمیدن زبان و این از خوردن دماغ آید و هرگاه چیزی ترش یا شور بوی رسد سوزشی لاحق گردد سببش یا بیوست مزاج دماغ و سببش آن بزبان یا بخارا اخلاط حمره و سببه در معده و یا خوردن اشیای تیز چون آبک غیره باشد و تشخیص این اسباب چنان کنند که اولاً از مریض حال خوردن چیزی تیز پرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و الا از حال تقدم بخوابی و دیگر آثار بیوست دماغ سوال کنند اگر باشد از بیوست دماغ بود ورنه آمدن جشای خانی و آثار فساد معده و خروج اخلاط سوسه ایماناً بقی دریافت کنند که این نشان صعود اخیره معده است علاج اگر سببش بیوست دماغ باشد لعاب اسفند یا ماء الشیر تجرع نمایند و القرق و عرق شیر ساده و دیگر طبیات دماغ که در علاج امراض دماغی یا لبس مسطور شد بدینند اسفند تنها یا با قدری نبات و یا بیدانه و یا کثیر در دهن گیرند و در آب از آنها لعاب بر آورده مضمضه کنند و در دهن گیرند و کف خیال که از دکان قطعه آن بکن بکند و قیروطی و روغن بنفشه و هر چه در طب باشد بر زبان مالند و روغن بادام و روغن کدو یا شیره ختران و لعاب اسفند و روغن بنفشه بر هم زده و بشی بکند و هر روز روغن بنفشه مع روغن زرد صفی بر زبان مالند و اگر فائده نشود از ماء الشیر و روغن بنفشه بدفات کثیر حقه کت و ماء الجبن اگر وقت او باشد و الا شیره بنوشند و کله پاچیه و بنفشه نیم شربت و گوشت چوبه مرغ و جلوان بخورند و از چیزهای ترش و تیز و نمکین اجتناب نمایند و ترک جملة استفراغ و جماع کنند و اگر از ارتجاع بخارات معده باشد تقیه معده از ماده محرته نمایند و اطریفات و بلبله مربی و آله مربی و معجون مرغان بخورند و کشمش اکثر بخانید و اشیای مسطوره عمل آرند و پستان در دهن دارند و اگر از خوردن چیزهای تیز باشد تدریس بدستور الیدن است یا مرطوبه مذکوره و قیروطی خائیدن مغز با دم و نابریل و غیره است و مضمضه با ماء الشیر یا شیره ختر یا کشمش در شقاق نیز مفید اگر بدانه پستان در آب بخورند و شیره مغز تخم کدو شیره تخم خیارشبر بترانه بر آورده و آینه مضمضه نمایند نیز ترمیدگی زبان و جفاف آن را نافع است و پوست و زخم که از تخم خرقه و آب سبزه مضمضه کنند نیز نافع و اگر کاکر استنگی و آنه میل نموده گجراتی سنگ بر است زیره سفید یا شیره کافور سفید سوده در دهن بپاشند و قند شیرینج بخورند و سود دهد و هر چه در حرقه اللسان نیست حساسیت باز

جفاف اللسان

یعنی خشکی زبان سببش حرارت و بیوست است چنانچه در حیات مفردی و شقاق و غیره عادت شود و یا التراق و بیوست بخرج بر سطح زبان فرق و هر چه در سبب

از زردی و خشونت زبان و دیگر آثار غلبه صفرا و قسم اول و وجود رطوبت لاج بر سطح دیان و لزوجیت و غروب آب دهن و قسم دوم توان کرد و علاج در اول تبرید و میند و هر چه در قلع و موی گذشت عمل آن زرد و نور و گل سرخ و گلاب و سرکه جوشانیده مضمضه کنند و یا با لعاب اسفند مضمضه نمایند و لعاب بیدانه بآب نیلوفر و شکر آمیخته بر زبان مالند و در دهن دارند و اگر شیو مغز تخم کدو یا تخم خرفه بمیزانید بهتر باشد و بشیر و تخم خرفه یا آب خرفه یا آب شرب و خیار و باد زنگ مضمضه کردن نیز مفید بود و مالیدن روغن بادام و قیر و طی بروغن بنفشه و روغن کدو هم نافع و مالیدن تخم و جاج و عمل و کذا روغن شعیب بر زبان واقع خشونت لسان است و اگر در معده ماده صفرا باشد بعد از تنقیه آن و مضمض با لعابات لعاب اسفند و چهار ماشه با سبکجین تفاحی لیمونی و اودن عجیب الاثر است و اگر از هر دو البسوی دهن باشد کثیرا با شکر سادی در دهن و آشتن از مجربات است و آنچه در شقاق اللسان گذشت در اینجا هم نافع آید و در قسم دوم سبکجین بلبلند و بید و سبکجین یا آب خربزه و برتر کرده همچون مسواک بر زبان انداختن و ساق مخلوط و غسل با لعاب بستانی بر زبان مالند

حکمة اللسان

یعنی خارش زبان سببش خلط ماده محترقه لذا عا است که از دماغ بر زبان ریزد یا از معده یا سائر بدن البسوی او مرتقی گردد و گاهی از خوردن بعضی اشیاء مثل قلعاس خام و زین کند و غیره نیز عارض شود و درین مرض زبان سرخ گردد و لسان دائم بدندان بخارزد و از مضمضه آب گرم یا شور بای گرمی راحت یابد و علاج تنقیه ماده نمایند و سبکجین و نوشیدن سبکجین لازم گیرند و هر روز سه بار مضمضه نمایند اول آب گرم و مرتبه دوم بشیر اندک و شکر آبیخته و مرتبه سوم بسرکه و روغن گل و مضمضه بمطبوخ بلبله آبله عظیم الاثر است و خائیدن بلبله زرد و مالیدن آن بر زبان در استفراغ ماده حار زبان اثر تمام دارد و قبول طبری هرگاه از خاریدن زبان بدندان لعاب دهن بسیار سیلان نماید بسرکه که در آن برگ آس یک با قه و حب آس یک جفته و قطران و عا و قرحا و مینج هر دو احداثد که جوشانیده باشند مضمضه نمایند و ساعت بساعت در دهن گیرند اگر صحت نشود و قوت ضعیف نگردد و فصد سرد و اسهال بمطبوخ انیسون مرتبه دوم مع تمر مندی و آلو بخارا و عذاب گل سرخ و بنفشه مانند آن کنند و بعد برگ مور و مرغ نمک چند بار بخانید و زبان بلبله زرد و سوده بماند و ایضا بلبله در دهن دارند و بعد غذا آب دهن فرو ریزند و هرگاه طعام مضمر گردد آنچه در دهن جمع شود بلع نمایند و درین مرض نافع تر از بلبله بعد تنقیه چیزی ندرست و قبول صاحب ترویج علاتش و طبیب بدن عکازت شرب آب و سبکجین شربت نیلوفر و شربت خنکاش و بنفشه و ترک تناول اشیای حریقه حاره و مضمض با بان بارده و طریقه شکر بسرکه و روغن گل سرخ و خلط محترقه بمسلمات موافقه و ندادن بلبله زرد و در دهن و دلک بان بد است

نقش لسان و حنک و شد قین و غمور

یعنی جدا شدن پوست باریک زبان و کام و کبج دهن و بن دندان و بیش یا از خارج بود مثل شرب آب یا یای شور یا اکل نمک و مانند آن یا از اول مثل تصاعی بخارات حاده لذا عا حریفه از بدن که دیان را خشک و منقشر گرداند چنانچه اگر آدمی خرقه بر دهن یا کام خود ببالد پوست باریک سفید از آن جدا شود و بی آنکه در کند و علاج تدبیرش فصد سرد و مسل صفرا یا مطبوخ بلبله و غیره مثل علاج قلاع و موی نمایند و ایضا بعد از تنقیه طبعیت بمطبوخ بلبله و تمر مندی و آلو بخارا و فستقین و نشا پشته و ترنجبین و خیار و بنفشه و فعات متوالی اگر قوت محتمل باشد مضمضه بسرکه که در آن شاخ آس و گلاب و گل سرخ جوشانیده باشند و لغزیه بچشمه و سماقیه فست و اول در علاج این مرض استعمال چیزی است که جامع تلذیب قین بود و چون بن مرض لطفیل صغیر عارض شود علاج مضمضه نمایند و آنچه ذکر است و در دهن طفل نکات ده بماند و بعد دهن او بشیر مضمضه بشوند که در یک روز زائل شود و صاحب ترویج گوید که علاج این مرض فصد قیغال و آشامیدن شربت بازده و طریقه شربت نیلوفر و بنفشه و عذاب مستند و تنقیه بدن بطریقه بلبله است و در اندک مع خیار و بنفشه و مضمضه بکلاب که در آن سماق خیسانیده باشند و همچنین مضمضه بسرکه که در آن قافعات مثل آس و گلاب و گل سرخ و ما زود پوست انار و مانند آن جوشانیده باشند

حکمة الحنک

یعنی خارش کام بیش حرارت دماغ یا معده بود یا بخنک ملغم شورانده دماغ یا مقده نزل و خشکی مخزن با سوزش بخوابی بر حرارت مزاج دماغ دلالت کند و کثرت تشنگی

معنی و غشیان و لثی درین بجزارت معده گواهی در علاج در هر دو نوع لک قیغال زنده و تنقیه دماغ و بدن بقواعت بار و نمایند و مضمضه لیسری که گوری یا مقطر
 گلاب کنند و برای لیسکین جملات شیر خورده و خیارین و پزویه هر یک نه باشد لعاب بهدانه سه باشد شربت سب ترش چار توله سبوس بسفول هفت ماشه یا
 تخم ریحان چار ماشه و این حب در درین دارند نشاسته طباشیر کثیر مغز تخم خیارین و کدو و تربزه و بهدانه هر یک دو درم و شربت یک لاله لاله بسفول شش
 جدا بقدر خود سازند و اگر از لثی شرب با شربت تنقیه دماغ و بدن بقواعت حاضره نمایند و مضمضه یک کشنیر سبز و کاسنی و کاهوسنبر و مقطر هر یک چار توله و تربزه سیاه
 چار توله و هندی غذا آش جو خوراندند و اگر در درین دارند و اگر معده مزله و زکام باشد مجامع آنها پرازند

ورم الحنک و شوران

یعنی اماس کام و شیره او سبب ورم خون حاد الکلیفیه یا بطور متعین الحار است و سبب شور و خفتن خط گرم و تیز از دماغ یا خوردن جوز و شیرینمای بسیار پس بسبب
 ورم و شور نظر کنند اگر رنگ و سرخ و با سوزش و تازش باشد و در با شیره موی بود و اگر سفید و بی درد باشد یعنی بود و علاج و دومی فصد سرو کنند و بفاصله
 سه چهار روز چهار ریگ رنگ بر زبان زنند و او دینه بارده و لیسیت مثل بهدانه و کثیر و بسفول در درین دارند و از اینها لعاب کشیده مضمضه کنند و تنقیه بقواعت
 حاضره کنند و با سبب صفرا دهند و هر چه در قلاع و ورم زبان دومی گذشت بعمل آرند و ایضا طبخ بلبله و شانه پترو و یا شربت بنفشه مکرر و یا شربت در کدو موی هم
 که در آن تربخین است ورم یا خیار شیر و ورم یا بلبله روغن با و ام بکیرم افزوده باشد و تنقیه بهدانه و آب فواکه و شیر شربت و راوند بهدانه و راوند و کدو و گل سرخ
 و گلنار و پچ غنچه لثانی برگ علق لیسری که جوشانیده مضمضه نمایند و ایضا تنقیه با کشنیر سبز و همیشه بهار و کدو هر یک سه توله صندل سفید سوده نه باشد و ب توت
 سیاه سه توله مضمضه کردن برای شور و خشک ممل است و از طباشیر کثیر و تخم خورده و نشاسته و کثیر و صمغ عربی و آرد درین اندکی کافور و در ترب ساخته بکام بپاشند و در
 نسخه طری تخم کاهوسنبر کاسنی صمغ فارسی آرداش شیرین داخل است و در آنها با بونه بنفشه تخم مد و آب جوشانیده و یا شربت بلبله صاف نموده مضمضه نمایند و غذا
 مزوره اسفناخ و خر فایر پنج سازند و شور که از خوردن گردگان خورده باشد در آن نیز اول فصد کنند و مکرر و همیشه آنها و یا کات گلاب بخته و یا دوشیز و زرشک
 و کاسنی و خیارین هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه دگل آب عربی نیلوفر هر یک هفت توله شربت نیلوفر و انبرالین هر یک دو توله تخم شربتی پنج ماشه
 و هندی غذا آش جو شربت نیلوفر و مضمضه لیسری که دگل آب مساوی و یا آب کشنیر تر و سوار دگل آب مقطر هر یک سه توله مضمضه کنند و در ام کثیر در درین دارند
 و روغن گل یا کدو یا کاهوسنبر و در درین گیرند و چون گرم شود و تبدیل نمایند که عظیم الاثر است و در ورم و روغن بطوبی هر چه در قلاع و ورم زبان یعنی مسطور شد
 بکار برند و یا تنقیه مطبوخ افیتون و حب ایاچ سازند و بعد تنقیه کز یاچ عاقر قرحا و آبکامه جوشانیده و غرغره کنند و اگر زوال او و شود اگر غرغره یا یاچ تلخ
 بعمل رند تا آنکه هیچ تحمیل یابد و از غذا بر بخورد و آب اقتضار کنند و اگر قوت ضعیف گردد و تخم عمل بر زبان بر بپزند و اگر مزاج متغیر گردد و شربت اترج بسیار
 بپزند و بهترین چیز برای این مرض بعد تنقیه غرغره با عاقر قرحا و سرکه کشته است و بقول صاحب شفا را لا مقام این دم و او را مخره و قریب اکثر از نزلات حاد نشیند

آبله کام و سوراخ آن

گاه باشد که بسبب نزول مواد حاره حاده یا بسبب ماده آتشک و کام آبله افتد و یا در آنجا قریب الماده مجری کشاده گردد و بدان سبب غرغره و صورت قارش شود و هر چه
 بنوشند آنرا مبنی بر آید علاج فصد نمایند و غلاب و شانه پترو و غیره او دینه مضمغی خون بیانشانند و در سه نسخه که برای سوراخ کام نافع و بخت آبله درین مسطور شد
 و بسبب تنقیه کنند و بعد از لیسکین شانه پترو و شربت شانه پترو استعمال نمایند و غرغره پوست انار گل سرخ حب آلاس کز یاچ جوزا و آب جوشانیده
 صاف نموده برای آبله کام تجربه فقیر رسیده و غرغره تخم گل سه ماشه پرسیا و شان زو فای خشک کشنیر خشک هر یک پنج ماشه عدس مقشر هفت ماشه
 گلنار چهار ماشه پوست خنثاش کلان یک عدد جوش واده عمل آبیخته برای سوراخ کام در بیاض و اند مضمضه و فصد فوخته و پوست خنثاش کشنیر خشک
 گلنار بلبله سیاه حب آلاس برگ مورد زرد و گل تاج خردوس برگ خا هر یک شش ماشه کز یاچ ماز و سنبر هر یک پنج ماشه عدس مقشر کتی و آب
 برگ بار خشک هفت توله آب خالص نیم پا و جوشانیده صاف نموده و غرغره کتی گل ارغنی صندل سرخ افاقا هر یک سه ماشه سوده بران پاشیده

مکرر غرغره کردن براس سوراخ کام مجرب مولف حکیم شریف خان است و ایضا برگ خاک گانار فاسی اقا قیاب برگ مورد کوشنیز خشک کوبانج پوست بچ گو نندی پوست بچ چنبیلی گل سیوتی هر واحد یک توله جوشانیده صاف نموده غرغره کردن بعد از آن کشته شسته دم الاون که پاکشیز خشک طایث فوخل متوفیه اقا قیاب زرد و عصاره لیمو آلتیس هر یک یک تله شسته صاف پاشیدن بر لبی آنکه قریب ملازه مجری بسبب مرض تشک یا بسبب نزول مواد جاریه حاده کشیده شود منتقل از دال حکیم ممدوح است و آنچه احقر درین باب مکرر تجربه نموده نیست که سیاه شده فندسیاه و دودام خوب با هم بکوبند تا یکدست شود پس چهار یا سه یا پنج تله خواهر صلا کرده چهارده عدد بهمانند و یک صبح و یکی شام خوردند اگر درین جوشش نماید چمال کچال یا آب جوش داده صاف نموده مضمضه کنند و یکبار طوطی و سله را که بسبب کشادن مجرای کام غده عظیمه را از ظاهر شده بود و چنانچه سخن او فموم نمیشد یک زین خوب وقت صبح تا چهارده روز داده شد و بنایت شانی مطلق درین مدت سوراخ فراهم صحت کلی یافت و شخصی را حب مرد اسنگ که در آن یکسکه پیر ساخته میشد و معمول جناب دالدموم است درین مرض اوم و بونه تعالی صحت یافت و طوائفی را از پیلید کلان و خرد و هر یک است ماسته توتیای سبزه داشته در آب لیمو کاغذی یک صد عدد کحل کرده بهما مقدار کناری شبیه یک صبح و یکی شام خورایند شد صحت یافت و باز همین مرض عود نمود بار دیگر همین حب استعمال شد شفای کلی حاصل شد و دیگر حب توتیا که در آن فلفل سیاه داخل است در دکانی مسطور است و حب سیاه سم لغار و روغن کنده رطبه که در مجربیات اکبری مرقوم نیز درین مرض نافع و گویند که شخصی را از جراثیم کام مجرای بینی حلق یکسکه بود و طبیب گفت که سر بچه خرد سگ بریده در آنش بسوزند بعد از آن مغز سر او گرفته با یکسکه سیده قدری از آن درنی انداخته بدندان ازین تدبیر جدا مندل گشت و برگ ننه که پخته و خشک شده باشد و او در قلیان کشیدن زرد از آن سوراخ کام می نماید و کذا اگر فتن و بخوری که در آن پسند و دانگست و در دکانی مسطور است نافع بود و گویند که ندادن مازوی سحوق بر تفتبه خلق و کشیدن دکان گل سمن در یک هفته اندام آن میکند غذا دال موگشس یا شور بای گوشت بز بدهند و بر پیتاز شیرینی و ترشی و لبنیات فو که نمایند

امراض اسنان و تشه

یعنی دندان بن دندان بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس دندان منجم استخوان است و جل و بنا بر پتون عصبانی لین بان است چون سالم شود بدین سبب محسوس گردد و از آنچه عارض شود از ضربان و اختلاج و ران و لب است که حاکم و دغده محسوس شود و در آن امراض بسیار عارض میشود و چنانچه استرخا و تحریک انقباض و تغییر و رجوع و دوشتن بخار بر روی او و تا کل نقص و کمبود و جاع شدید و حاکم ضرر که نوعی از اوجاع است عجز از خابیدن شیرین و ترش و نفع از گرم و سرد و قلت صبر ملاقاتی که از آن نایاب و دکان عارض میگردد و او را نیز در تقادیرن بطبع طول کند و عظم بدید و یا سوده گردد و صغریا بد و نزد اکثر عارض میشود و ران نوعی از ورم و تشلل بود و راج دندان زین دندان در رنگ مایه کرد که اگر سرخ باشد مزاج دندان دمی بود و اگر نرودی زرد صغریا و اگر سفید باشد بخی و اگر رنگش باشد سودا بود

تدبیر حفظ صحت دندان

طالب صحت اسنان را واجب است که رعایت ده چیز بداند یکی آنکه احتراز نماید از تخمه و کشت لکل و از غواص بر بخت و از توان از فساد طعام و شراب معده و آن فساد و فساد بقیه بلزتها باشد که بسبب قبول فساد نماید مثل شیر و مایه شور و مینا و خواه بسبب سود ترشیت استحال نه مثل تداخل یا تاخیر استحال غذا حتی که اشتها شدت کند و طوبی فاسده بسوی معده منقب گردد و یا جمع کرده شود اغذیه که در آن جمع کردن ممنوع است یا خوردن غذای لطیف و رقیق بعد علیظ و یا تناول چیزهای نازک مثل نان تازه و خرد بعد ریاضت و لب یا کثرت شراب و حرکت بر غذا و دم آنکه قه بسیار کند و عادت آن نماید خصوصا اگر آنچه در قی بر آید ترش شود و دم آنکه از خابیدن چیزی ملک خصوص که شیرین بود چون حلوائی سمن و ناطف و انجیر خشک جناب نماید چهارم آنکه دندان چیزهای سخت مثل بادام و جوز و فوخل اشال آن نشکند پنجم آنکه از ترشیا که دندان را کتد چون فو که خام عصف ترش و ترشی ترنج و انار بسیار ترش بر سیز کند ششم آنکه چیزهای سخت و سخت گرم نخورد خصوصا از پس یکدیگر بلا فاصله تا آنکه لای چیز بسیار سردی الفور چیزی بسیار گرم نخورد و بالعکس هفتم آنکه چیزهایی که دندان و گوشت بن دندان را بجا صحت ضرر دارند چون گندای خام و جوز و خربا و کبند و غیر آن نخورد هشتم آنکه بعد خوردن چیزی و خصوصا بعد خرا و دم دندان را از آب چاهین

آنها مانند جلال پاک نماید چنانکه دندان و حوالی آنرا آسیدب نرسد نهم آنکه برای تنظیف دندان مسواک لازم دارد و علامت آن را بگردانند و استقصا کنند تا گوشت دندان بجز باشد و آب دندان و تیزی آن برود و زلزلات و دماغی و بخارات معدی را میسای قبول نشود و باید که مسواک از چوبی گیرند که در آن قبض تلخی بود مقوی دندان باشد مثل چوب رکت زیتون و چوب محمل و ریش بڑ و بادامیکه مطیع از حقیقت چوب مسواک نباشند و استعمال آن مبادرت نماید چرا که بعضی چوبها بجز رسیدن بدندان دندان را ساقط میگردد و گویند که مسواک هیچ جز زله را قوی گرداند و از تامل مضمون اردو هم آنکه وقت خواب قبل از نوبت و بعد از دندان را بر روغن چرب کند اگر مزاج دندان گرم باشد روغن گل یا روغن آس هماله و اگر سرد باشد روغن بان یا نارین یا از خربا یا بونیا یا بصلکه و مانند آن از روغن غنایه گرم مادر اولی آنست که اول شده هماله اگر در مزاج برودت باشد و یا شکریاله اگر میل مزاج بیبرودت یا قوت حرارت باشد و بعد از آن بر روغن چرب کنند اصلاح دماغ و معده و اگر در هر راه جهت تقویت یک و در مرتبه مضاعف یا سنون مقوی مناسب بعمل آرند اولی و انسب بود و سرخره گوشش سوخته سوده بر دندان مالیدن و کذا آنکه بعمل برشته سوخته و ناسوخته مالیدن و سوخته بهتر است و یا از آن بند قه ساخته و در زهره گرفته بدان و کاک اسنان نمودن و کذا کاک ترس مالیدن و ایضا شنب یاقانی بریان کرده و در سرکه سرد نموده باند که مرکبی مالیدن و همچنین بیخ بتوع یعنی درخت شیردار و در شرب بخت بدان مضاعف کردن و در هر راهی و در بار این مضاعف بکار برودن گوشت بن دندان را سخت کند و مواد را از بن دندان پاک کند و دندان را از وجع سلامت دارد و شنب میفرماید که این دو بیه استعمال نمایند باید که بعد از دهانش غسل یا شکر لیمو و کاسه دمان بطریقیکه مسطور شد بعمل آید و چون دندان را نازل عارض شود واجب است که طبع استیسا قابضه و بریدن گانیه و بر زهر شنب یاقانی و نمک و سوخته و در ام نمایند حکیم علی و در جیات خود نوشته که جهت حفظ صحت دندان در سال با سه سال فصد چهار رنگ نمایند و در

قول کلی در علاج دندان وادویه آن

بدانکه از ادویه دندان بعضی محافظ اند و بعضی معالجه و بکنار مزاج اصلی دندان خشک است ادویه برای حفظ صحت انسان و دندان لبوی واجب را اکثر محققان
یاد و در سردی و گرمی معتدل مگر عند شدت زوال مزاج از اعتدال لبوس برودت یا حرارت به تبدیل مزاج محققات حار یا بار و یخبندانهای مزاج
اختیار نمایند و فصل ادویه انسان آنکه در آن تخفیف و تشف مع جلا باشد اگر اندفاع فضول لبوی دندان باشد تحمیل با اعتدال و منع ماده مغلبه لبوی آن
بتر باید و محققات بعضی بار دارند و بعضی حار و بعضی معتدل پس محققات بار و مائل برودت که بموصفت یا عفو صفت خود مثل غوره و ترشی لبمو کندنی دندان
نیارد آن سبک و معتدل و کافور و گل سرخ و تخم گل و گلزار دوم الاخوین و کنه نایح و بازو و کبر و واریز و فوفل و آرد و پوستان و رخت نمک و برگ گندم و تخم
و شسته نباید تخم مورد و اقا قیاس و طرائث و حقت بلوط است و محققات حار و مائل سحرارت بعضی از آن است که حرارت در جوهر و باشد و بعضی از آن است
که حرارت او کتب باشد و آنکه حرارت در جوهر و است مثل خاک سوخته و شمع سوخته و سوسوخته و غیر سوخته و در اجلی زروفا و قلع اخرو و شمکبر و پوستان
برنج و کوی ترازمرا و است و عود و مشک و سیاه و شان سوخته و غیر سوخته و برگ مغرو برگ ابل و سباج هندی و شاخ گوزن سوخته و غیر سوخته و پودینه خا
او و مصطکی و آب گینه سوخته و خاکستر بوق و زراوند و مرج و خاکستر خوب و گاو و خاکستر خرگوش و خا سوخته و ابل و عاقر قرحا و شیبانی و کندر و تخم حنظل است آنکه
حار بقوت کمترین است مثل خاکستر باز و است و اگر آنرا سوخته و بر سر که بر کند از قرب با اعتدال گردد و خاکستر و گاو و خاکستر و دندان و محققات معتدل مثل شاخ گوزن
سوخته و مغسول است و مثل جوز و لب پوستان و رخت صنوبر و ایضا چون ادویه محقق معتدل خواهند محققات بار و را با محققات حار که مسطور است بحتیاج ترک و باید
و از سنونات جیده مجرب محافظت انسان آنست که شاخ گوزن سوخته که مزاج سحر گل سبیل الطیب احد یکدم نکند بوری راجع درم سوده باالسنه
و دیگر سنونات در ابواب مستقبله مسطور خواهند شد و از اقسام ادویه دندان سنونات است و صغونات و مضغونات و لطونات و محضات دندان یا کبره و
دو لکات و حنویات و زوراج و دندان و کادات و کادیات و قابضات و بخورات و سوطات و قطورات و درگوش مسفرغات ماده و فیه حیات از قریب
موضع نیز از علاج دندان است و از ادویه انسان بعضی محله بعضی مبرزه و بعضی مخدده است و استعمال محذرات در انسان بعد تر از خطر است لیکن کنار آن منفعت
جوهر دندان است و همچنین ادویه که این شل حنظل و خربق و قنار الحار و غیر آن استعمال نکند که وقت ضرورت و از وصال آنها و نیز مخدرات

جوش داده در دهن گرفتن نیز فایده کند بعد به تدریج محملات منقبضه اختیار کنند و از سیلان دویه قوی تران بسوی جوف حتما نمایند و ایضا تدریج با ستفراغ از نفس عضو با سیال
 علق بر اثر فصد گز زیر زبان یا حجامت بشرط زیر گفته نمایند اگر در داشته او کند بهیچ دندان عاقر و جامع کافور بچسباند و اگر شدت درواز دیا و پذیرا اکثر با استعمال
 افیون بروغن گل حاجت افتد و هر قدر که از آن خلاصی یابند ترک اولی بود بلکه واجب است که با مضاج مشغول شوند و اگر سبب نفس دندان یا در عضله ده از او
 بنویسد بلکه سوء مزاج ساهو باشد بدینچه ضرا و بود از او دویه دندان علاج نمایند پس اگر سوء مزاج ضعف او حار باشد بروغن بار و المراج بچسباند نموده مضغه نمایند بعد از آن
 بار و با فعل استعمال کنند اگر سبب سوء مزاج او بار باشد بدل دروغنای گرم مثل روغن روغن بان استعمال نمایند و زردی بنفشه بشوی گرم گرم یا ناک گرم
 زیر دندان گیرند که این هر دو تدبیر در سوء مزاج حار و بار دفع میکند اگر سوء مزاج مع ماده حار یا غلیظه یا کثیر باشد بحسب آن تنقیه کنند و واجب است که درین عمل
 ابتدا نمایند بدینچه بار و در او حار باشد اگر چه این در ماده حار زیاده باید در غلیظه اندکی و از اشیا قوی الرطوبه و خصوصاً در مواد مار و شست ختم و بر سر کرده
 بمثل و نمک است که با یک ساقه استعمال نمایند بعد از آن مضغه بشیر آب کنند و از آنچه صلاحیت دفع دارد مازد لبر که است پس اگر ماده حار باشد بصارت معده
 علاج کنند و تدبیر تحمیل او نمایند اگر این فایده نماند تدبیر تحمیل او یا تخم بر او نمایند و اگر ماده کثیر غلیظه باشد بعد از علاج زمانه ابتدا که مذکور شد ایضا تدبیر تحمیل نماید
 و اولی آنست که در مضغه لبر که روغن گل نیز باشد بسیار باشد که سرکه ربوبات اصلیه را بعد فصول جذب کند و گاهی احتیاج جمع او دویه قافض محملات افتد زیرا که
 عضو یا لیس است و او دویه محمله مستعمله در او جاع انسان که محتاج تحمیل باشد بعضی از آن مضغیات است و در جمیع آن واجب است که مدت طول در دهن
 بگیرند آن مثل سرکه است که در آن سلخ احمیه جوشانیده باشند یا سرکه که در آن خنظل بچته باشند و آن قوی و بسیار فایده است و اگر سردی ظاهر شد بشیر یا بنفشه یا زردی
 یا عاقر قریا با حلیت مع خردل یا پوست کبوتر پوست صندل یا پوست باریک یا باده و پوست و لبر که آب بچته و تخمین برگ را قسیم کند و اگر آب مع عاقر
 یا سرکه که در آن کشن شیدا عاقر قریا و کزمانج در سرکه یا مرزنجوش خشک یا ج قشاق الحار با عصاره او در سرکه یا مع خردل هر دو مطبوع و دیگر با یکبار مطبوع و در سرکه
 برای جمع ضربانی مازوی غام لبر که جوشانیده یا شاخ گوزن مطبوع و در سرکه غلیظ یا سوده و در تخمین آبنجه و بعضی از آن فروغات است مثل آنکه مضغیات مذکور شد
 و تخمین مویز جلی و قوم در آب جوشانیده غرغره کنند و دهن کشاده و از آن تا لایب کثیر سائل شود و بعضی از آن مضغیات است که از او دویه مذکور اند کنند و مثل
 دوست که پودینه جلی و عاقر قریا و فلفل سفید و مرور گوشت مویز سرشته بندقه سازند و یکی از آن بنمایند و بعضی از آن لطوفات و طلیه لغوات اخمده است که
 از او دویه محمله معروفه بگیرند و مثل عمل یا قطران جمع کنند یا شئی محلول در آب یا در آب فقط بشیر یا بگیرند که بزب مضغی طلا کنند یا بر ضربان خردل مسح بگیرند
 و بهیچ دندان نهند و آنچه موجب است که بگیرند مغز تخم شفتا و نصف او فلفل ساییده و قطران سرشته دندان مالند یا بران بصوق سازند یا بر یا ق
 تنها لطف سازند با حلیت تنها یا سحر فیما یا اسطوخان یا سور طرخان یا شونیر سوده بزیت سرشته لطف کنند ایضا از جرات نیست که فلفل عاقر قریا و تخمین
 مویز سراده یکجمله و پودنه ارمنی بچسبند جزو بار یک ساییده بر دندان انداخته که شدید النفع است و گاهی بر کله مثل خطمی یا بونه و شبت حله بر کمان طبع است
 یا روغن و ضماد کرده میشود و جالینوس گفته که جگر سام ابرص چون بر دندان بچسبند متاعل نمند و جمع او ساکن شود و بعضی از آن کمادات است از خارج و واجب است
 که یا قبل از طعام بدو ساعت یا بعد از چهار ساعت استعمال کنند و نمایند این محتاج الیه برای شدت جمع است مثل نمک و جادوین بزیت گرم یا بموم که اخته نمیکند
 گاهی که را نمیکند و نمیکند تا که ماده بسوی او منجذب گردد و هرگاه که درم کند در ساکن شود و خصوصاً چون دندان را بروغن جوش کرده و در وقت اف نهند و بعضی
 از آن کادیات است و تدبیر مرغ چنان کنند که زیت را بعضی او دویه محمله مذکور یا بنما جوشن دهند مثل گرم کرده در آن زیت فرموده و در جوف است و بر دندان
 در ذرات نهاده باشند و آورده داغ دهند و گاهی بر دندان رو ناک بموم یا خمیر رو یا چیزی دیگری چسباند و گاهی در داغ کردن بسوی دندان از بر بره با یک
 حاجت می افتد تا در آن قوت کاویه نافذ شود و هرگاه از معالجات فایده نشود دندان را بمیل گرم کرده بمرات داغ دهند حتی که در داغ لویا نفع کند و در آن
 شود و دندان بشکند و بعضی از آن نوکات است از آنچه مذکور شد بسیارند و در تحمیل عمل و دوک جدید است و ایضا سرکه و نمک مع خنظل عاقر قریا است و بعضی از آن
 و در جرات است و بهتر آنست که در آب بوبه بگیرد و گاهی از محملات مثل عرق خنظل تخم او یا خردل یا عاقر قریا یا برگ شجوده یا برگ سداب که در بعضی از آن سحوط

مضمضه کنند و گاهی غلبه لعاب عاقر قرحا عوض کشش و خونچنان میکنند و اگر در و با جوش دندان بود کشش خشک غلبه لعاب کوکنار گل سرخ هر یک جدا باشد و چنانچه
مضمضه نمایند و فصد و مطببات خون بعمل آرند و بعد از آن عرض نمک لعل عاقر قرحا و خونچنان شب یا نانی بریان هر یک دو باشد و منول لبسانند و اگر
کشش خشک از پوست خشاک گلزار نبرد و لعاب غلبه لعاب آلاس هر دو در دم نمیکوفته و شایسته صاف نموده افیون یک باشد کافور نیم باشد
گلایه است و چهار درم داخل کرده مضمضه نمایند و ساعت تسکین رو نماید و اگر مضمضه با کشش سبز آب یا رنگ سبز آب غلبه لعاب سبز آب است و
آب برگ خرفه و کافور قدری بعمل آرند جهت درد دندان عاقر قرحا و فصد و مطببات نیز نفع میکند و مضمضه پوست درخت سرس پوست درخت کچال در
آب جوشانیده قدری کته سفید غل کرده نیز برای وجع انسان نافع است و همچنین چهل یک درم کوکنار و دو عدد در و را جو کوب کرده و نیم آتارک و نیم آتارک
هر گاه نصف بماند و نیم مضمضه نمایند و کذا اسکا کانی بخورنی و غل هر یک کوفته برگ چلی عسل مسلم با رنگ پوست بلیله زرد هر یک جدا باشد و شایسته مضمضه
کردن ایضاً شفتا و برگ چلی برگ پستان هر یک شش باشد و شایسته مضمضه نمودن نافع و اگر پوست انار که مزاج حب آلاس گلزار کوکنار هر یک یکجمله
پوست درخت توت و جزد و در آب جوشانیده سر کرده مضمضه کنند تسکین دندان کند و مواردیه را از ریختن باز دارد و با پوست خشاک است و پسند
برگ کیت برگ سر پوست میخلاق پوست انار گلزار زرد و جوب جوشانیده مضمضه نمایند که جهت نزل و درد دندان از مجربات و ادرعوم است و مضمضه
بسرکه که در آن حب آلاس شایسته باشد یا آب غلبه لعاب صرف و کذا است و پسند با سرکه آمیخته بردن دندان و کذا مضمضه با طبع جوزا و پوست درخت
مولسری و یا پنج آنار و پوست بول یا پوست درخت سرس و کوکنار یا برگ چلی نیز نافع و فایده برگ ساق خرفه و تخم آن مسکن و دندان عارض و کذا
مضمضه بعباده حاضر یا طبع آن و سرکه و کذا از و فایده طبع لب سرکه نیز مسکن و پوست و بلیله باریک سائیده الیدن نیز مفید و یا سبزی چالیله نیز مفید و
تخم خرفه سائیده منون سازند و یا چشگری بریان و سیاهی گرفته با لند و یا چمال سبب چمال سیول شاخ پیا با لسه نره ریزه کرده جوش دهند تا آب سوم
حصه بماند اول انکباب بران نمایند و چون دو انگرم بماند مضمضه نمایند تا دیر آب در بدن داشته بماند و اگر روغن گل سرکه و مصلک سر و احد قدری
گرفته با هم جوش دهند و اندک افیون حل کرده مضمضه نمایند اکثر اقسام درد دندان را مجرب است اقوال اطباء بقول جربانی و ایلانی اگر داده و فصد و
مضمضه با آب غلبه لعاب آب کشش و آب برگ رنگ دهن و دشمن مفید و اگر حرارت مفرط باشد درین کافور تاده کنند با حمایه و ابتدا ویه بارد کردن فصد
خشکی معتدل باشد استعمال نمایند و بعد از آن ابتدا بیج ادویه محلیه عمل زرد ادویه بارده قافله که بدان مضمضه کنند شل آب سبب لب سرکه است آب
برگ یتون آب غلبه لعاب سرکه که در آن برگ آس جوشانیده باشند و آنچه اکل معتدل است شل روغن گل که در آن مصلک جوشانیده باشند و روغن
آس است و چون کمزور و روغن گل باد و جزو شراب نگذری بوشانند نصف بماند و جید باشد و چون در عظم باشد عاقر قرحا سوده مع کافور بردن دندان نهند و اگر در
افراط کند افیون بروغن گل بزنند و در آن پنبه آوده بردن دندان نهند و یا فلوینا نهند بعد تلافی ضرر آن با دویه محلیه تدریج نمایند و تریاق الانسان نیز بخورند
در و نمشاند و هیچ تدبیر در دندان بهتر ازین نیست که برفت یا آب سرکه بران در و من گیرند و هر گاه بگویم گرد و تجدید آن کرده باشند تا آنکه روغن
گرفته گاهی و در مرتبه اولی ازین در و دنیا و میشود بعد چون اعاده و تکرار او کرده شود با کل زائل گردد و حکم عاقد و شرح اسباب و نیز مینویس که چیزی نیاید
مثل این نیست و چون تجدید در دساکن شود بعد از آن محلات از خارج استعمال نمایند حکیم شریف خان و حاشیه کتاب مذکور مینویس که استعمال مخدرات بار و
بافعل قوی غیر مخلوط با دویه حاره از خطر عالی نیست بنابر سبب نکایت لبسوی و باغ و اما تحت حرارت غریزی از عضو چنان میگذرد که بعد از استعمال محلات
در خارج اصلاح می نماید لطایفی گوید که علاج درد دندان اگر داده و دندان و قریب آن کمل شده باشد فصد چارنگ کنند و الا سر و باشند و بعد از آن
تنقیه با آب آنارین کنند که در آن بلیله جوشانیده باشد و گاهی نقوه آن مسحوق کافی شود یا آب تمر بندی و اما الشجر نمایند و همچنین آب لیمو و درین قیاس
چسب بشریت در و از مجربات من این مطببات است جو مقشری درم تخم قرطم پانزده تخم کاسنی و خشاک مرزنجوش کشش خشک و فصد و مطببات
مکونن زرد و در چهار رطل آب بزنند تا رنج بماند صاف کرده بنوشند اگر حاجت بخیزد اسهال بود در آن پانزده درم بکیر عمل کنند و الا کما

در دهن ساکن نشود و این باطل است که آنرا کش سرخ کرده و انبوه بر دندان مائوت گذاشته میل را درین انبوه و اگر دندان در ناک ساکن و زانی شالته نهاده و از دندان با زاناده
و اگر از دهن نیز فائده نشود و دانه شود بنام باشد از زین و قلع نمایند و او به فائده که در بحث تدبیر قلع دندان خواهند آمد بر دندان نهند و در وجع ریخی بجهت فیکه و دانه محلات
مثل سکنجبین و قند و حبث بل و دیگر ادویه محله که مسطور شد استعمال کنند و یکدیگر بپوش گندم و نمک با بونه و جادرس و مضمضه زبادیان ایسون و زیره هر کدام در می در آب بنشینند
نمایند و صغ بطم و فلفل پوست سی که بر شیب باریک ساخته در غسل آمیخته بر دندان مالند و از آب سر و و اشیا س باوی و بلغمی پر پیر کنند و چیزای محمل ریج بخورند
و گویند که ایون جند بدسترساوی برغن گل که گفته در گوش جانب دندان در دناک چکانیدن در در ریخی دندان را ساکن کنند و ایضا وجع دندان که از اشیا س
بارده و آب سر عارض شود و یا ریج فیکه یا مصطکه برغن گل بمالند و آنچه در بحث ضرس بیاید مفید شناسند با بجمله در وجع بار و همه ادویه محله که در علاج کلی
در دندان مسطور شد آنچه بقلع می آید استعمال نمایند چنانچه زنجبیل و سیر عاقر قرحا و صغ و خروال و عسل مجبور یا مفول با برید و مالیدن عسل با فلفل سوده و سکنجبین
در دندان رطوبی و دغلی تجربه رسیده و دستور فلفل پوست خشک را در کلاب جو شاییده مضمضه کردن از بیرون طلا نمودن حال در ساکن کند و کوکب نمک
گل تنباکو مالیدن نیز معمول است و فلفل گرد پا و مساوی کوفته بخیته بر دندان مالیدن و بالای آن سیره پان خوردن نیز برای در بار دندان معمول و شنبلیلی
مالیدن نافع و کذا فلفل و کلاب هر که جو شاییده مضمضه کردن موجب و مضمضه از تخم شنبلیلی و زیره کرمانی و او خربانندی عاقر قرحا نیز سودمند است و مضمضه با آب تمول
تنبا یا مع عود صلیب موجب شفا و الاستقامت است و یا با مالیدن که در آن پودینه و زوفا و عاقر قرحا و سیخ قشای و عاقر قرحا و سیخ قشای و عاقر قرحا و سیخ قشای و عاقر قرحا و سیخ قشای
ثوم خوش کرده بر دندان نهند و اگر سها که بتلیه بر آتش نهند و از دهنه آهنی صلابه کرده بعد از آتش فرو آورده باز صلابه کنند با لند بسیار موجب است و اگر
نیله قهقهه سوخته بر آب از این نیز موجب است و صفت توتیای سبز سوخته با لیدن و لعاب دهن بر دندان نداشتن از جربات صاحب گنج با و اور دست و اورک
درق درق کرده و نمک سوده بر آن پاشیده گرم نموده در دندان در ناک گذاشتن در بار دناک سکنجبین که در و در سیاه و در موم نوشته که با و از سیر و گوشت
و نمک فلفل بر آن پاشیده کباب کنند و آنرا گرم گرم بقدیر داشتند در دندان بگذارند که بچید چون بمر شود و در بکنند بر بی در بار دناک است و کذا تخم محفل در و دغلی و بوجو
و کفی که از دغلی برید بر سیریل صیغه کرده بر دندان در ناک گذاشتن و بجا بیاورد آن موم است و صغ سبجه در دندان گرفتن بلدی را سوده و نون کردن یا شاییده مضمضه
کردن و همچنین مضمضه لطیف ابریا مسکن در بار است و برگ که زیر دندان گذاشتن و یا جو شاییده مضمضه کردن مفید است اگر فلفل سیاه نیله قهقهه بر آن کشته سفید نمک سیاه
بر آب ساینده بمالند و آب بریزند بخیته در دهن نافع و یا سها که مرغ سیاه و آب برگ صغوره ساینده بمالند و کسلی که بلا در نقصان نکند بقدر یکسوخ از آن تریشه
در در گلیان مع مصالحه انداخته زیر دندان آتش و فائیدن و آب آنرا ریختن جهت تسکین و از موده بخیته مجرب است و یا لوبیک عدد کتفه دانه سسی و دانه دغلی
بما در یک باشد در ظرف آهنی خوب مخلوط کرده بر آتش نگاشت و جوش دهد تا غلیظ گردد و پس نگاهدارند و وقت شب بر دندان در ناک بمالند و بالای آن گلولی
پان بخورند و آب آن از دهن اندازند و زانی بر آن صبر نمایند که برای درد استحکام دندان و ریاضل شاد موم نافع نوشته و خرمره زرد سوخته نیله قهقهه مازوی سبز
پیر اکسین نمک بوری پشنگی بریان مرغ سیاه و فلفل مساوی سنون سخت بلدی در دندان از مولوی جمال الدین صاحب نوم منقول است و یا نیله قهقهه
بریان زیر و سفید بریان کشنیر خشک بخیل قسط کتفه سفید نمک سنگ مصطکه بر واحد یک درم فلفل سیاه نیم درم سوده بمالند و در حین استعمال از آب سر سیریند و یا
نیله قهقهه بریان نمک سبزه کتفه سیر یا بر برگ گاه بر دندان مالند و اگر بوی بدی با مساوی می آینه بمالند و در تسکین میدهد و بخیلی بر آن زردت نیز می آینه نمون کتفه
سفید پشنگی بریان هر یک چهارم نیله قهقهه سوخته و دانه لایچی سفید یک باشد کوفته بخیته با لیدن بر آورد استحکام دندان موجب صغرت و یا فلفل سفید بریان
که دانه کلان خروکات سفید ماز و مصطکه پشنگی بریان کسین بر دهن و احدی کتفه توتیای سبز سوخته شش باشد کوفته بخیته سنون از نکه که برای در دندان موجب است
و اگر بای بزرگ سی و هفت دانه کباب چینی پیر و دانه دغلی رست یا زده دانه نونل درخت چها و یک درم در یک سیم با و آب بختانند چون هم صغ بمالند صاف کرده
مضمضه نمایند نافع در دندان استحکام است و یا پوست درخت سرس چهار توله برگ چنبیلی و توله بای بزرگ کتفه شاییده مضمضه نمایند و دیگر بر عسل آوند
که جهت در دندان که از ریج دانه شود و خواه از گرم بود یا از موم محمول است و در نسخ دیگر پوست خشک شسته توله نیز داخل است و مضمضه

ناقص است و در این علاج موجب است خصوصاً اگر ماده درجه بر دندان باشد و ایضا فو فی نکار عاقر قرحا مساوی گرفته بجهت جها بقدر خود ساخته در فیه بچیده در دندان
و لعاب این نیز بر اندازند که موجب است و کذا بج کبر دندان در دناک خاییدن در ساعت ساکن کند بعضی گویند که برگ کبکچ چون بر عصب جانب دندان
در دناک ضاغانند مسکن وجع در ساعت است چنانکه عاقد از ترس نه نقل کرده که اگر از و گنگار افاق مساوی انسان نمک اندازی گرفته بمثل آن آرد
جو عمل سرشته بسوزند و در او احتمال نمایند سائر اجاع دمن دندان را موجب است و درین باب مثل او توکی نیست و بصحت تجربه پیوسته
و عظم النفع است و اجماع واقع شده بر آنکه شیطان هندی چون مضغ کند و یاد درست مخالفت جانب ضربن رویند بدارند بگه بران یک شب کامل بخوابند
او جاع دندان را تسکین دهد چنانکه علی شریف می نویسد که اگر طوبت غالب بود برگ شاتره و بکنج هر یک و دانه چنانکه منضمه کنند

علاج درد دندان از تولد و دیدن

نخ کنده و تخم پیاز و سیر تخم ترب یا پیس بر یا موم آمیخته بسوزند و بخاران بوسط انبویه دندان کرم خورده رسانند و گاهی نیز البج بل سیر تخم ترب کرده می شود و
شیخ گوشت که بر البج و تخم کنده یا بر اندچ در دم تخم پیاز و تخم دوم در پیس بر سرشته و جها بقدر یکدم ساخته از یک جهت خیر نمایند و با باریک پاره یا نای سخی صحر بسته و در دندان
آب بخوشانند پس این آب منضمه نموده بپای را در دندان گذارند و بکریل آرد و اگر از با باریک منضمه کوفته پنج شش صحر بسته بخوشانند و یکی از آن گرفته در دندان
گذارند چون سر شود دیگر گذارند و همین طور همه بپای عمل آرد تا آنکه تمام کرم بر صحر جج شوند و در تسکین میسر و بهتر باشد و اگر کیده باریک است و در دندان زانند
و برین نیکو جان و بگذارد که لعاب این برین کرم و تسکین موجب است و یا باریک منضمه و نیز از آب نمایند بوجهی که خورده گرفته یک راج کوکایت در وسطه
او دیگر سورخ غرض بپلوی او کنند و این طرف را بر پشت پر آب و از گون بدارند و در آن بگیرد که آهسته که سر و غرض دم او طول باشد گرم کنند و بر کرم تخم پیاز یا تخم
بج بکیده و در غرض کج تر کرده نهاده در سورخ بپلوی طرف دانه گون و آرد و بخار دمن خود را و اگر در سورخ وسط طرف مذکور در و چون دو او موقوف شود و کرم
بچنین عمل آرد که ازین تدبیر دیدن خارج شوند یا سنون برگ کالی و نیز البج و متبا کوی سوئی جان و منضمه آب برگ شفا و تنها یا با قدی زداوند طول نیز بر
ساقی کردن کرم دندان نهایت موجب است و کرم ابریشم یا تخم کبک کثای یا تخم پیاز سوخته دو آنرا بوسط نه است آهسته کشیدن نیز برای قتل دندان معمول است
و پنج و بزرگ شاخ گل و بار کثای تا زده کوفته آب بگیرند یا بخوشانند و چند روز متواتر نانشا منضمه کنند و اگر نسیه خود قهقهه قندی با پنج کثای جوش داده منضمه کنند نیز مفید بود
و اگر عرق گوگرد بقدر پنج و پنجه نهاده بر دندان کرم و اینند و پارچه بران گذارند و یا آنکه اندک گوگرد را در سرکه حل کنند و بستر کنند و یا جوب بلیم را نرم سوخته
بر دندان کرم ناک گذارند بپای تسکین و در کرم دندان موجب است و نهادن اندک کافور و طلیت و سورخ دندان نیز برای قتل کرم معمول است
و قطره آب برگ و صغوره و در گوش مخالفت صاحب در دندان که از کرم باشد نیز موجب است و اگر عاقر قرحا یکدم نوشا در افیون هر که ام سد انگستایده و در آن
تسکین بکشد و بالای آن اندک موم گذارند تا فانی بود و کذا راج و نوشا در سر کردن نیز کرم بکشد و بدین طریق همچون بعمل نهایت موجب است و همچنین برگ کردن
لقبه بموینج و طلیت و بوزی ازین بین اثر دارد و اگر نسیه در قطران آلوده بر دندان گذارند نیز کرم را ساقط کند و اگر نیز البج و صغره بر و راستی نموده بنافق سازند
و دو آن بگیرند و در دندان بکشد و بدین جور را تا پنج مرتبه است و یا نمک اندازی یکجور و سوسنیم هر شیخ و در جزو کوفته بمجمل و شراب سرشته اقرص زنده شود
تا دو آن بدان رسد و نیز در و دنگلار و دانه و خشک را زده کوفته و زنجبیل سرشته و سورخ صحرش نموده نمایند در فرخ شکست بخور تخم کند تا سنوده لفظان
سرشته موجب کند و بکشد کج نیز مفید و اگر تخم حنظل پنج حنظل تخم پیاز پسندان برگ سداب جده خردل عاقر قرحا سم خرچیده یا مغز بر آتش افکند و قلع
بر سر آن نهادن دیگر قلع بر دندان نهند تا دو دیدن رسد و ج دندان خصوصاً کرم خورده را ساکن کند و تحلیل داده نماید و سن پنج خیت در گوش ناف
در و کرم دندان است و منضمه لبس که صغره خردل و عاشاران مطبوخ باشد و مضغ جو کشته و ریحان قرنی و سوسن و سنون فلفل سریع الاثر است و اگر این
او و تسکین نیابد و راغ دهنند بستر و یک و قسم بالا گذارند و اگر و راغ هم سود ندهد یا نور بر کنند یا شیره بچهر و طلیت بهم سرشته و در ضربن تسکین گذارند که از
تو منقل شود بطریقی گوید که بکشد قطران یکجور و در و جزو را و شیخ یکجور و کوفته لفظان ساییده و رقیقه بنده فی الحال دیدن را قتل کند و یا زرا و در جج

نکته

و بیخ پر سیا و دشان و بزرگای همه کوفته و شل و جز آمیزه بقطران بسپارند و در سوراخ دندان که از درد بهتر از این همه و قتل و دندان منوله و ضرر نیست که شیخ و بزرگ
و ترس و مر سادی کوفته و در سر که جوشانند تا سرکه غلیظ گردد و بپزد و دوا منع سرکه و در سوراخ اندازند که قتل و درد و غسل چرم مجتمعه در آنجا کند و یا نوشا و بزرگ
و در یکجور و در پنج و در جود و خاکستر نشانه او یکم یکجور و همه کوفته و در سر که و قطران و غسل شسته و در سوراخ بپزند و بعد استعمال این بسره که حسب آلا منصفه کنند
و ساعتها در دندان دارند و اگر چیزی از دوسومات بخورند بسره که منصفه کنند و سعد بخانیکه این منع تولد کرم نماید اگر در ضرر سوراخ باشد و انطیاسی
گوید که در کرم دندان موضع شیخ و قیصوم و محاب و پوست بجز توت و حب لغار و بنجور تخم کند و پیاز و موم زرد و بایه نه شسته بقیع نافه است اصل من
می گویند که عاقر قرحا یکجور و نوشا در افون هر یک نیم جز و در سوراخ دندان کرم خورده گذارند و شستن نافه است و گذارن خبیل نرم سوخته و غسل سرکه شسته و در سوراخ
نمادن مسکن درد دندان و نافع کرم خوردگی است و اگر سها که با موم جمع کرده و در سوراخ دندان کرم خورده بگذارند و در ساکن شود و اگر بویوب سبب است و اگر
عادت سازند کرم دندان نمی افتد و نافع درد دندان است که اگر از گری باشد و سها که نیله تنه بر آتش نهاده از سوخته آهنی صلاویه کرده از آتش فرو
آرند و باز صلاویه نموده بر دندان مالند که نافع درد دندان و کرم خوردگی است و چون برگ یا سیمین همیشه است اسبند که نیم تولد در یک تا آب بپوشانند
هرگاه پا و آمار باند صاف نموده منصفه نمایند نافع کرم دندان است

علاج درد دندان از دیگر اسباب

اگر از ورم لثه و ترید اسنان باشد علاج آن نمایند بر ستور یک در بحث ورم لثه و ترید اسنان خواهد آمد و در دکه با ورم لثه بود قطع دندان و ران فائده نمیکند و در
دندان که از تحریک آن باشد اگر جنبش کمتر بود و بدلیست حکام نمایند بر آنچه در بحث تحریک اسنان می آید و اگر جنبش آن زیاد بود باز کند بدن علامتی است
و آنچه بسبب تامل دندان عارض شود علامتش از بحث تامل اسنان جویند و آنچه از بدلیست سابع بنابر عدم غذا و یا مع ماده باشد علامتش استعمال طبیات
و تدبیر بمسکه و روغن بنفشه و پیمرغ و سیب و مانند آنست و از اغذیه محفوفه و استغفار غرغره منع نمایند و از اغذیه مرطبه مثل لحم جدی و جوز که مرغ خورند و کبر
ابرق مخرج نبوشند و بشیر زنان و روغن بنفشه سوط کنند و بعد طعام و حمام داخل شوند و اطالوت و ران نه نمایند و حوسه آرد با قلا و نشاسته و شیر بزود
روغن بادام و شکر سفید مناسب بود و دواکم با خندان میده و طبع او بشیر و خوردن او بشکر اگر کنند و هرگاه دندان به حالت اصلی عود کند اصول و اگل سرخ
و طباشیر و آرد عیس و کوانچ و سکت و دیگر مقویات تقویت دهند و در دندان که از انکسار یا الفصد و دندان اسبیل بجماع داده رویه درین دندان باشد دندان
آنکه حرکت نماید و یا چیزی از خارج به بیخ آن رسد قصد استغفار نمایند و اصلاح مزاج کنند اگر تغییر شده باشد بعد باصلاح غذا پس از آنند و عاقر قرحا
افون قشو رکندر سائیده و در شیر سرشته به فعات بردند و اگر ازین فائده نشود منصفه بسره که دران گل سرخ و گلزار و پوست صنوبر و برنج جوینده
باشد بمال آرند و اگر تدا بسره که کفایت نکند بریت یا آهین و اف و بند

تحریک اسنان

جنبش دندان یا بسبب بادی مثل ضربه و سقوط باشد یا بسبب واصل مثل رطوبت رقیقه رخی لثه و غضب باشد دندان و یا تامل عارض ثابت اسنان و موسع
آن و یا غلبه عیس محض لاغری دندان و یا نقصان لحم عمود یا ورم و یا ضعف و خلقت خون آن باشد و تحریک اسنان که بسبب آن ثقبه نیست دندان صبیان
عارض میشود و آنچه بسبب نقصان لثه و لاغری دندان به شایع می افتد هر دو علاج آنست تحفصل سبب کوره اول از این لثی بر سینه که گاهی صدمه بر دندان رسیده است
یا نه اگر اقرار آن کند بسبب جنبش دندان همان باشد و الا بسوی لثه و دندان نظر کنند اگر در گوشت لثه نقصان نماید بسبب جنبش نقصان لثه باشد و اگر ورم نماید و
با درد و ضریان باشد بیش ورم لثه بود و اگر لثه سفید نماید و چنان محسوس گردد که دران خون نیست و آن بنا قیمن اکثر افتد بسبب ضعف لثه باشد و اگر
دندان لاغر نماید و بدن نیز لاغر و خشک چشم غائر بود بیش بیوست دندان باشد و اگر دندان فرج لثه مستقر نمی نماید و جانب دندان بد و در پنج و دران سرخی محسوس گردد
بیش کثرت رطوبت باشد و اگر ازین اسباب هیچ نباشد بیش تامل کنار بای استخوان که دندان از ورسته است و نظر نمی آید خواهد بود و آنچه جنبش دندان بسبب

مسامدی لعل آرنده یا نوشا و شنب بمانی نشاسته بر سوده بالند طبری گوید که علاج این نوع تنقیه بدین است ابتدا پنجه در باب فالج و مقوه گذشت و غراغ که در آن باب گذشت لعل آرنده و انیمه بود پس هر که مذکور شد استعمال نمایند چون تنقیه بدن و راس کرده شود بحسب مکان غرغره کنند و عمود را بتریاق کبیر و کافور بیدار اگر مزاج مرطوب یا سرد و وقت و بلد مانع نباشد اگر ازین زایل نشود و غرغره از یا بوج نمایند تا دهن و دهن و معده بدل انداوه گردد و بعد کافور و آسن پوست انار و بهشت بلوط و شنب بمانی کوفته باندک عمل و آب بچوشانند حتی که مثل مرهم غلیظ گردد پس بگذارند تا سرد شود و بعد از آن بر عمود دندان این دو انیمه تا آیم توانی و هر چه در دهن جمع شود بریزند از دندان و اگر ازین معالجه صحت نشود بر دادن تریاق و دکنک عمود بر آن و در بعض اوقات بدین معجون انقرو دایمی که نه ممول از بلوط محلول بنوشا در بهر صلاح آن اقتضای روز و در از اطعمه رویه منع کنند و تدریجاً بر تدریج بنوشا و نماید و حفظ مزاج کنند و ادویه حاده چندان استعمال نکنند که مزاج او گرم گردد صاحب جامع و کامل گویند که سنون کزبانج را یک ملیله زرد و هر یک درم گلکار گل سرخ سماق کبیر پنج درم حبث بلوط خای کبیر آلاس صندل سفید هر یک درم کوفته بجنه نافع ست صاحب حاوی مینویسد که سماق تخم گل حبث بلوط شنب بمانی سعد گل سرخ طریش نخل کزبانج صندل سفید رنگ بلبل زرد و صندل آلاس مسامدی کوفته بجنه شنب یا در روز سنون کنند و بعد استعمال آن بسبب که و کلاب مضغه نمایند که مسترخیه و اسنان را محکم کند و اگر شنب بمانی و کلاب و سرکه چوشانده مضغه کنند نیز دندان را قوی گرداند و جراحی از جمله ادویه قلی نوشته که کبیر زرد کلاب پوست انار تریش هر یک شش درم زنج شنب بمانی هر یک سه درم گل سرخ و سماق هر یک هشت درم سنبل الطیب و از سر هر یک دو درم همه را کوفته بجنه بردن ان سرا کنند و گفته که این همه ادویه بعد تنقیه یا یا بوج فیه باید و اگر این علاج اثر نکند داغ باید کرد چنانکه در دندان مذکور شود و گویند که در اکثر حالات کثرت تمضض بسبب که کثرت که در آن نمک حل کرده باشند دفع میکنند سویدی گفته که کبوس و سنون قلع می و تشدید است مسترخیه مجرب است که کبوس قطران دو صدد درم نمک و جوهر هر یک درم همه را آمیخته در کوزه گلی کرده در سوزن نموده در آتش سه روز بر آید پس بر آید سینه بکار ببرد و آینه نوشته که عصاره حشک ترنج بری و جلی سوخته و گاو زبان سوخته کاغذ سوخته و سوبق شغیر اندازی و نمک ندانی بیان در سرکه فر کرده و عصا لعل گرم و اطراف نرم و برگس و در حبل لبان و حب صغیر کبار و در حبل بلوط سوخته و نمک مسامدی و کعب لعل و مضغه بصره گاو زبان سرکه غصص و زیت انفاق آب زیتون اخضر ملوح و عصاره زیتون سبز و در سرکه یا شرباب قابض آینه و آب حصرم و عصاره شاه تره سبز و بوج پنج انار تریش حبل آلاس ده و شرباب کبیر و بوج برگ شرباب و بوج بصره و بوج انا غالس یا بوج او و زنگار لعل بسبب که و عود الفرج کوفته در سرکه چوشانده و کثرت داشتن پوست بلبله در دهن و کبوس در دندان یا سبناج و یا صدف کبار محرق و یا حنظل و یا عقیق که از ضار زنجار صید یا خولان بندی یا شکر کم بری و کثرت آن دام طب مع پوست بلبله و سرکه و بوج آینه و شرباب

علاج حبش دندان از دم حار لثه و ضربیه و سقوط دندان

در هر دو نوع تمسیر که در علاج در دندان حار گذشت لعل آرنده و پنجه و فصل درم لثه خواهد که بکار ببرد و سنون نند و سنونی که در آن پوست میخلان چهار تو که است و آنکه در آن که با چهار باشد و لعل است استعمال کنند و آینه در درمی بعد تنقیه از فصد و حیات نفور و سهل مرتبه ادویه بارده قابض چون طباشیر و پوست بلبله زرد و کلاب و سماق بر لثه بالند و آب بازنگ خرفه و دیگر مضضات بارده که در قلع و موی مذکور شد لعل آرنده در خطاط بخیرهای محلول چون آب سنون و درم و غلغل مضغه نایطبری گوید که بعد فصد قلع و تنقیه بدن بطبخ بلبله زرد و کابی و تمر سندی و آو بجا و عصاره و بستان و برگ غناب الثعلب کثرت تخم کاسنی و قوت شامی خشک فلوکس یا شنب بمانی آن را شای مطفی که در آن قوت اسمال صفر مع تصفیة دم باشد غرغره عدس یک کف گل سرخ اند که عصبی را لای یک و جو چوشانده صاف نموده و و خد آن سرکه متوسط در کنگی داخل کرده دایم نمایند حتی که وجع تسکین یابد و عمود بر دندان ملتهق گردد و اگر ازین ملتهق نگردد و در و گل سرخ طباشیر گلکار کثرت سوخته آرد عدس ساییده بصره زرد شک سرشته و تخم برین دندان ملتهق سازند تا تشدید و اتزاق او نماید و چون آنه بعضی یا بهتر ببرد و علاج او نماید و آینه و در ضربیه و سقطی بوج فصد و البض مشدود و بار و تدریج بوجن گل و روغن گل بکار ببرد و هرگاه از تنقیه و شربت قابض فائده نشود و بوج دندان را با آسن گرم داغ دهند یا از تار فود زرد بربندند بعد ادویه قابض بپاشند تا مستحکم شود و سنون کبیر صندل کبیر

مسامی سوده مالیدن برای جبران استحکام دندان در حرکت شنان که بسبب پیدل ضربه بردن باشد معمول است و چنانکه برای جبران بسیاری سوخته که پخته شده است
آله نصبت خام و نصف بریان نمک مسامی کوفته بچینه منقون ساختن برای جنبش دندان که بسبب ضربه یا سقوط یا جزدان باشد از جرم است و
نوشادر و نشاسته و شنب مسامی ساییده برین دندان نهادن نیز نمید بود و گذارن منقعه از رو چوب و رانند و در خطای هر یک باشد در آب شویخته
صاف نموده روغن گل و با بوند هر یک بکنوله داخل کرده و انبساط عین مسلم کوکنار در یون خطای کوکنار هر یک باشد در غل نه تول

علاج جنبش دندان از نقصان گوشت و تامل آن

ضمیمه و چهارم که نمایند بعد از صبح مسهل صفر کنند و از گوشت و شیرینی پر سبزند و غذا اساقیه در اینه در شکم بفرمایند و از خوردن و از گند و زرد و در حرج
دوم الاون و ایرام مسامی سنون سلخته استعمال نمایند و ملا سید مینو لیس که بسبب نقصان لحم اشیای سوزان جاریه از آن آفتال از دم و غیره باشد فقط
پس معالج را باید که در علاج از آن سبب آن نیز مرغی و اید و انبساط برای نقصان گوشت نشی شب سبزد و اید و انبساط بنویسند و بنویسند و با دم تلخ
ران مغز و روغن گاؤ بریان کنند که سرخ گرد و فلفل سوخته برگ خار برگ زیتون خشک هر یک و دو دم سنون ساخته وقت شیب باند و بالایش پان
بخورند و صبح زرد و تخم خور و حب کا کچ پوست و رخت کرک برگ که سبزی بر یک توله و نشانی منقعه که در کجوب بسته و سنون چین که در آن
آرد کمرسته و درم است استعمال کنند که در اینها لحم نشی سبب است و چون نشی متعفن شود و فایه خون و غیره او دیه تیز که در اکل و درین گذشت و هر چه
تامل نشی باید بکار برند و قوا بعضی شده از مضامین و دوا که در غیر استعمال نمایند و زرد و انبساط و اسود و سنون محمول و سنونی که از گنار و آماره
شبیمانی و اقا قیاسامی سازند نیز مجرب است و در نسخ و دیگر سوخته عوض آله است و اگر دم الاون که در این گذشت و زرد و انبساط و اسود و سنون محمول و سنونی که از گنار و آماره
طایفه اقا قیاسامی شرح گنار حفت بلوط پوست انار ترش هر یک یک جزو چربیه نیم جزو کوفته بچینه وقت خواب بماند برای اینها گوشت نشی و روغن بک
و مان اینهاست نافع و تالیف حکیم محمد زان است و سنون سعد گنار سماق و دو سوخته شبیمانی فی مسامی نیز برای اینها گوشت نشی و روغن بک
ست و مصطکی رومی که با گل فلفل دم الاون باز و گنار بلبله سیاه پوست بلبله زرد و انبساط برگ جنکات سفید کشتی خشک هر یک یک جزو تلخ لاهوری
نیم جزو کوفته بچینه وقت خواب بردن مالیدن برای تقویت دندان و رو بایندن گوشت بچ آن و حبس خون و قروح مزمنه مجرب حکیم علوی مان است
و بقول ثری اگر زرد و حرج کند دم الاون آرد کمرسته بچ مسون مسامی سوده بسبب جنبش سرشته مالند که را حکم کند و گوشت بر داند و مصطکی رومی
سنگ چربیه از زرد مسامی کوفته بچینه مالیدن در و گوشت حوز نشی از ازل سازد و جالیوس گوید که چون در سینه کو کفایت کنند تقیه یا رجا
کبار نمایند و بعد از این دوا استعمال کنند پوست انار سی و دم گنار باز و شب قرقط هر یک و دم سماق پانزده و دم کوفته بکمرسته اس سرشته قوس سازند
و خشک کرده وقت حاجت سوده سنون کنند و در نسخ مسیحی دندان پوست آنار سبزد و دیگر اوید و دو دم سماق و نمک هندی هر یک یک دم سنون و یا بک
بلبله زرد و باز و سب پوست انار ترش و کلسر و اکت سماق و فلفل و کنز مانع مسامی و ساییده استعمال نمایند و یا چنانکه در نسخ و در سب که در بک و
نمک بریان و ویز و سماق نیم جزو ساییده بل آرند و گویند که اگر فایده نشود باید که موضع غش کال را داغ دهند و استاده مرغی نیز در آن بسوزان طلایی میفرمودند

علاج جنبش دندان از ضعف نشی و قوت خون آن و بیوست دندان

برای تقویت اغذیه مولد خون مانند گوشت حلوان و چوزه مرغ فربه و زردی بنفشه خورند و برای جذب خون بسوی نشی نیز برای گرم و مسکونی می توان چون سب و بل آن
و عود سوخته و مصطکی و گل سرخ بر لته مالند و اگر از غلبه بیوست باشد تطیب مزاج جمع بدن و دفعه و لغ باغذیه و اشربه و غیره نمایند بل البان و الاون و انار
و ترخ بدن و طایه و احتمال ادران و انشای چرب و مرطب بلصوق و دکت قطره در گوش مثل روغن گل و فلفل و آب برگ عنب الثعلب عمل آرند
و سکون و آرام و کثرت خواب بعد غذا و بر شکم سیری نمایند و بعد حصول تطیب برگ تقویت بچ دندان اوید و با قوا بعضی مثل سماق و پوست انار که در مانع
و نشی بلبله و شب تخم گل سوده بر لته مالند و آنچه در علاج انسان که از بیوست باشد منظور شد بکار برند و بدانند که از جمله اوید متقوی نشی منقعه بصبار

انفوس

یعنی کندی دندان آن خندست که دندان را عارض کرد بسبب مجنون سبب بود که دندان را خنجر یا تیرتی قایلین یا عارض خواهد از اول شل شود اما
 ترش یا آن از معده و گاهی باغ تصور می بود خند می کسی که ترشی خورد شخص این اسباب باید که اول از شاکل خنجر خورده و دین خورنده اشیا
 حاضری غیره پسند اگر از آن کند بیش همان باشد و الحال آمدن سوغ ترش کثرت آب بن قی ترش پسند که این اشیا اجتماع خلط ترش رسیده اگر کسی
 علامات غلبه بلغم یا فاسد شود بیش بلغم حاضری باشد و اگر آثار سودا و مرکب گردد و ماده سودا باشد علاج آنچه از خوردن ترشی فرجعت باشد اگر مزاج گرم بود برگ ساق خرفه
 یا تخم خشخاش بخانید اگر برگ خرفه موجود نباشد تخم آن نیم کوفته در آب تر کرده و غرض استعمال کنند و بشیر تازه تنایا خردان تر کرده و یا زیت انفاق یا شیر خر
 نیم گرم کرده یا فلفل پخول مقصود نمایند در دهان نگاهدارند و روغن بنفشه بمالند و اگر مزاج گرم نباشد نمک شکر بزدان بماند و صفت و باد مزاج بخانید و یا نمک شکر
 بخانید و یا بر روغن زیت یا زیت دوسبار بمالند و در دهان گیرند یا شور یا ی سفید یا جیمین یا روغن بادام شیرین یا روغن زردین و در دهان گیرند و مضمض بر روغن
 نیم گرم آب گرم و آب دریا شور تر نان و مغز پسته و مغز جوز و فندق و انجیل خاصه و مغز بادام شیرین و بلخ و حب لاجین یا کوفته بمالند و طوی معمول از روغن
 بادام و زردی بقیه غسل دندان گرفتن بلغم است و عسل یا مصلک یا دهم زرد یا زیت و روغن زیت که در ظرف مسی بر آتش در آفتاب شده یا
 با سطرش و یا لادن سودا دارد اگر برگ کافور بنفشه نماید و از سر گشت سیاه تا دیر با لادن فرس را که از خوردن ترشی لیمو و نارنج عارض شده باشد همان وقت
 زائل کند و موجب است و آنچه از اجتماع بلغم ترش یا سودا در معده باشد اول تنقیه معده بقی و مصل بلغم و حب یا بوج و یا سبیل سودا نمایند بعد از آن دوی مذکوره بخانید
 و بماند و محول دندان خوردن و حب الفار و مغز بادام تلخ و زرد و نود و طویل و طشت و نمک طعام و شیر شوی و غصص مشوی و طحال مشوی خائیدن در دندان
 مالیدن سخت سودمند است و کذا اخر تخم بر روغن بان و مالیدن زرد و نود و نافع روغن علاج فرس بدم یا بوج میکرد و زائل میشد و بعضی و اهل کمر دانه
 که چون صمغ یا سداب بگویند و بر دندان بمالند فی الفور از آن فرس نماید و مساک طلایی گرم در دهان و ضماد فلفل سیاه و یا عاقر قرحا هر دو با فلفل و زردی و لادن
 انطیاقی گوید که علائش دیک بمالند و ملازم مضمضه بگلای روغن آس که در دهان هر دو سبیل و سودا بخانند و از آنچه این علت را نفع کند همه
 قابض و خوشبو مثل ماند سبز گل سرخ و اقا قیاد و خندل است و نمک و خرفه را درین نفع عظیم است و گفته اند که هر ترشی مضبوط و مضر است بکسر سبب
 لطافت که قیل فعل خود نافذ شود و خائیدن کشیزد و آشن روغن گل در دهان مفید چون طول کند تنقیه یا بوج و مالش آن لا بد است طبری گوید که هرگاه
 زوال فرس بسبب ضعف دندان یا ضعف عصب شوار گردد علاج او بقویت انسان نمایند و آنچه در دهان انسان گذشت و اگر فرس در اکثر اوقات بغیر
 سبب هر عارض شود تنقیه بقصد با سلیق و مطبوخ افیتون و غرغره یا بوج نمایند و از اطعمه رویه و مبرده بالکلیه منع کنند و باشد که از خوردن اشیا بار و فرس
 عارض گردد و در صورت اول نان گرم و کباب گرم یا زردی بقیه بنفشه دندان گیرند چنانکه اشک چشم بر آید بعد از آن در روغن گل اندک مصلک حل کرده
 گرم نموده بدان گیرند و روغن نارین و سوسن بمالند و یا بارج فیکر بمانند و اگر کفایت نکند بتریاق کبیر یا روغن باسان دیک کنند و موم زرد
 بخانند و بقول صاحب فنی منی سببش رطوبت باشد پس تنقیه فصول رطوبی نیز ضرور بود

دواها مار الانسان

یعنی رفتن آردن دندان و احوالی است که دندان محل چیزهای گرم و سرد نمایند و از ملاقات آنها آید یا بماند و از خائیدن اشیا سخت عاجز باشند اگر چه
 بسبب برودت کثرت افتد و آن مقدور و بیع انسان بود و گاهی از حرارت مجفف عارض شود و این گفته بود و فرق در هر دو سبب وجود صمغی بگشت
 و حرارت طلس و طلس دندان در عارض از عدم این آثار در بار تو اگر عارض در بار و دیان دودم جوشانیده با گل قند عسل ده درم به سبب و اگر
 اسطوخودوس با صندل و کوه اصل السوسن بقیه زانید و بتو دو غذا از دانه خورده و مغز تخم قرطم خورند و حب الفار شرب بمالی تا زرد و نود و طویل مساجی کوفته
 بیخته سونان زنده بمان گرم و زردی بنفشه بریان و طحال بریان و غصص مشوی کوفته بکسر سرشته بدم میکند نمایند و اگر از این تسکین نیاید یا بارج فیکر بمانند

ساختن نیم درم باز سوخته یک درم سوخته بر دندان بالیدن نیز سیاهی دندان برود و در سوخته دیگر پوست بلبان زرد و در سوخته چار درم زرد آب جگر
دو درم عوض قنبل است و در سوخته نصف سوخته پنج درم عوض باز و سوخته و اگر رنگ جوی و طلقی بود تنقیه بمسل بلغم و حب ایا رب و یا بطلون
تر بد و حب قویا یا ایا رب قویا نمایند و مویخ و عاقر قرحا غره کنند و روغن مصطکی نیم گرم بمالند بعد اگر مرض در کنار دندان باشد لبو یا لبانین
و اگر در جمع دندان باشد ضماد میرغ و شحم بط و شحم او ز شحم جاری و موم در روغن خیسری گذاشته و قدری زرد فاسی رطب و اندکی نشاسته رطب آن
آمیخته بر دندان گذارند از پواتا چل روز محفوظ دارند و اگر مرض طفل باشد ده روز طلا نمایند و اگر مرض در سطح ظاهر دندان باشد با بکینه یا با بن سبز باشد و خون
خفاش و خاکستر سلخ الحیه متواتر بالیدن و گذارند و در شراب برشته طلا کردن جوی رافع و عصاره صاحب این علت از بهوا و شرب آب سرد و اسهال بار دبا
ضرورت و گویند که بعضی بسبب غلط ماده و زجبت او متعسر العلاج است و نافع ترین دویه درین قسم و در بادنجانی اینست که منظر از تخم پاک کرده و در
بجوشانند و بدان مضمضه کنند و بر دندان طلا سازند و علاج بادنجانی قریب علاج اسود است و علاج اخضر که بانه علاج سیاه و زرد نمایند و درای مجرب و با هر
جس انواع او بود تنقیه هرگاه غیر کهنه باشد دندان متحرک نبود و نیست غار لقون خاکستر گرم کل سرخ مصطکی هر یک یک پنجه تو بال مس عر بر هر یک نیم جز و سوخته
در سر که آس بجوشانند حتی که غلیظ گردد پس سرکه بریزند و بار دیگر بر روغن بادین بجوشانند تا آنکه غلیظ شود و بر دندان طلا نمایند و آنچه در روغن جمع شود بریزند
صاحب حاوی گوید که بود تنقیه بدن و دماغ از خلط موجب غره یا بیکه در آن چ که بر بادیان جوشانیده باشد و دویه جانی دندان مثل شام گوزن سوخته و پنج
نی فاری سوخته بر دندان مانند و شام گوزن سوخته و پنج نی سوخته و پوست بقیه شتر مرغ سوخته و آرد سوخته و پوست بقیه مایگان سوخته و کف و یا و شمع
سوخته و طرین سوخته هر آن درم سنا و نیم درم کوفته بجزیر بخیه سنون سازند که در بنیاب لغایت نافع است و یا بکینه عدس مقشور کوفته و خطمی و در سرکه کهنه
مضمضه سازند و یا بکینه منخل منقی از تخم یک درم و فلفل دو درم و در سرکه جوشانیده مضمضه نمایند شش می فریاد که علاج تغییر رنگ دندان بمانند حلال و مخرج ماده
و جانی باشد مثل فلفل بودینه و قسط و زراوند و حرج و طلیت بجالیات که در علاج حضرت کور که در نما میجند باید کرد و سنون زراوند یک جز و شام گوزن سوخته
و جزو مصطکی سه جز و روغن گل پنج جز و سوخته استعمال کردن نیز بهتر است و یا قیثور و نمک بریان و کشونیز هر دو احد چهار جز و سوخته پنج جز و قنبل الطیب یک جز و
فلفل شش جز و سوخته بمالند که دندان را سفید گرداند و یا بکینه نمک سوخته سه جز و سافج و جزو و قنبل الطیب یک جز و و یا خاکستر صدف چهار جز و گل سرخ
پنج جز و سوخته جزو و فلفل از هر یک جز و سائیده سنون سازند بقول سید جانی اگر تغییر لون در یکدندان باشد بسنون جالی علاج کنند و اگر بیشتر باشد
علامت کثرت ماده بود پس ابتدا به تنقیه بدن از حب قویا یا ایا رب و صبر کنند و موی و ایا رب فقیر غره کنند و بویه سفوفات بکار برند و سنون قسط زراوند و حرج
حالت هر یک سه درم کف و یا ساقونیا قلی سنا و نیم درم نیز محمل ماده است و در سوخته و یا بکینه سوخته و درم عوض طلیت است انطاکا گوید که در
مجرد تغییر رنگ دندان جلا بمقیات کافی باشد از مجرب خاکستر شمع و صدف و اطلال و شمع بکینه است و اینکه بکینه گانار و بلوط و از و فلفل و گل سرخ
مسادی و بقطران سرفشته بر مساک استیاک آن مدو است کنند و نمک شکو اشخار را درینجا مزید اختصاص است بعضی اهل ذکر کرده اند که مضمضه
بآب حات خصوص که شبیه یا نظر دینه باشد و زیل تغییر رنگ دندان است و کز مایخ زنجبیل زرد بجزو و فلفل قاقله صفار هر دو درم نمک یا نه درم
چو سوخته هفت درم و گاهی عود سوخته پنج درم نمک سه درم اضافه نموده میشود و کوفته بخیه سنون سازند که جالی دندان و دافع زردی و سیاهی آن
و مطیب است و مقوی انسان است و اگر زرد بالبحر نمک برشته هر یک دو درم زراوند طول سک حب آس هر یک سه درم عود سوخته چو سوخته سه درم
کز مایخ گانار عاقر قرحا قنبل سافج هندی گل سرخ سودا قنبل هر یک پنج درم کوفته بخیه بر دندان مانند بوی دهن خوش کند و دندان را سفید گرداند

حرف و فلاح

و آن همی است مانند سفال که در پنج دندان شجر شود بنوعی که قطع او دشوار گردد و رنگ آن نیز سیاه و سبز و زرد میباشد و بعلت تصاعد بخار است غلیظ
از اخلاط مجتمع در دهان است که بر ظاهر دندان نشیند و چون آن را پاک نکنند و از مسواک و ستونات غفلت ورزند و هنگام خواب بن دندان زدند و قبل بفرغ خواب

شی درم و ترنجبین قوی پانزده درم و آلو بخارا البست عدد و غلاب سه مؤثر منقح پانزده درم و آل السوس قشر سبز درم همه را در چهار رطل آب بپوشانند و حبه که یک رطل آب مالیده و صاف نموده و درم مغز خیارشور و آن مالیده با زعفران کشته و بنگرم بنوشند بعد از آن آنچه بر دندان باشد دور کنند و سنون مذکور یک کف نمایند و بستر که و گلاب و روغن گل متصفحه سازند و اگر فاج سیاه باشد علاج او مرکب ازین دو علاج نمایند صاحب حاوی گوید که تنقیه نفس معده بقی و جود مسهل و تنال نفوس شمش و ماء الفواکه نمایند و لزوم مسواک سازند و سنون جالی که در علاج تغییر رنگ دندان مذکور شد استعمال نمایند از خوردن سموک جلوگیری نمایند آن اجتناب و رزق اعتدال بعضی کسان که توجه به تنقیه دندان ندارند اجزای غذای ماکول در اصول انسان باقی می ماند و ادلا حرکت گردد و بعد زمانی همان اجزا بجز است و همان تخریب میگردد پس قبل از آنکه استعمال گردد مسواک سنونات جالی زایل توان کرد با جمله در دفع حرکت استعمال سنونات مذکور کافی است و دیگر ادویه مصفیه دندان مثل سنون حدف سوخته اسبند تخم ترب سفید و اگر بسیاری چغالیه سوخته کات سفید بریان فلفل دراز هر یک چهار پاشه نیمه سوخته سوخته یک نشه کوفته بخته سنون سازند بر آب حرکت دندان باغ و سنون سفال چینی کف دریا یا شکار نمک درانی هر یک درم جو سوخته عود مست عاقر قوسا هر یک دو درم قرنفل کبابه چینی هر یک یک درم کوفته بخته مالیدن دندان را جلاد دهد و یک سازه و گوشت لاله بریان و بوی دهن خوش کند و سنون یک و شکر و زبد البحر مساوی نیز مصفیه دندان است و اگر اشخار زریخ زرد و سوده مثل آن آورده پس گرفته و بر سر که بشنود بکوبد مطین کرده و در آتش نرم مشوی سازند و ساییده بعد نصفه لیسر استعمال کنند در آخر روز و لیسر روغن گل و سکه بماند و دین باب بحری است و ایضا بقول سیدی سنون در وارد عروق و حرکت و مجاری قیو و حرق و قرن غزال حرق و قرن عرق حرق و بلوط محرق و نمک اصل سرشته سوخته و کذا استناب محرق و نمک است دی و کذا از رزق کوفته و کذا از اشجار سفید کذا از جاج سوخته و کذا از کستر فادک ندانی مساوی و کذا از بخان بر و احد جالی دندان است و شسته از جاج و کذا لیسر محرق و کذا لیسر است گفته که اگر قطران جالاق نکند لیسر و اوقیه در جود و اوقیه آینه در کوزه گلی کرده شش بند ساخته سه روز در آتش بدارند پس آورده بپزند بماند و در جالاق و قویست دندان نشد عود و بجز سبب

ترید انسان و طول آن

بدانکه نمی که دندان غذا را قبول میکند چنانچه او منصب بسوی خویش را قبول مینماید و در حجم عظمی پذیرد و در غلظتی افزاید پس گاه بسوی او ماده منصب گردد آنرا مثل گدازند و فی از درم و روی ظاهر گردد و آن گاهی با وجع بود و گاهی بدون وجع و آنچه با وجع باشد دلالت بر نصباب خلط حار کند مثل اورام گرم و آنچه بلا وجع باشد بر نصباب خلط رطوبی دلالت کند مثل اورام رخ و گاهی دندان در طول می افزاید حتی که از سایر انسان دراز شود و بسبب منع دندان دیگر از دفع گردد و پیش یا صلب بودن دندان مذکور از سایر انسان خلقت بود و یا حدوث درم و آل و یا انقلاع او از بیخ که در آن مکن است علاج اگر با وجع بود فصد سرد و تنقیه بدن مسهل و اصلاح غذا کنند و بر تخمیر نوشیدن یا اشعیر که در آن اندکی خشک باشد بپزند و لازم گیرند و از غذا و زرات تخمیر بکوبند و بنوشند و درع ماده منصفه آب سماق و آب عرب الشعلب و گلاب مع سرکه و روغن گل نمایند و جو سر و کز مانج و ماز و در سرکه سرشته بر دندان گذارند و یا گل سرخ آرد با قلاب و احد یک جزو آرد و جزو خطمی نیم جزو در سرکه بپوشانند حتی که مثل فائده گردد و قدری بران روغن گل چکانند و تمام روز و هنگام خواب شب بر دندان کشند و ایضا خاکستر بوم با نکور و خاکستر کشمش خشک لیسر سرشته بر دندان طلا نمایند و بهتر نیست که گنار و سماق و آرد عود و تخم خرفه و طباشیر سائیده لیسر سرشته و ریش آب خسته بر دندان گذارند که موجب صحیح بلا غلظت است و دیگر اطلیه یا رتالین لیسر سرشته بران نهادن مفید و اگر بلا وجع باشد بپنج بپنج یا بپنج یا بپنج اصل السوس با ورنج بوی گاو زبان مع کافور تنقیه بدن بپنج اقیتمون بعد تنقیه و مانع بحری و یا حبه قایا و یا ایا ج لوفا و یا نمایند و تناول سبک بخور یا عسل حسب حاج لازم گیرند و غرغره با قرقن و مویخ و خردل و تخم و مری و مانند آن کنند و بر تخمیل ماده مسهل و عسل بخورند و لعاب دهن و در هر عصر بر روغن مصطکه و روغن با بوند و مانند آن که تخم مزیج و مانع و تخمیل رطوبات بپخته و ریح دندان کند و سوط نمایند و در اوقات قطران بر دندان طلا سازند و لیسر آب منصفه کنند و تریاق یا مسکاب یا مسکاب سرشته بر دندان بمانند و با ششای ناشقه مثل قلاب یا کباب لحم حلال کبرن شراب کنند یا شیده باشند غذا سازند و نوم بروغن بریان کرده بر دندان مالیدن و کذا خوردن آن درین باب اثر عظیم دارد و اگر نزدیک سن در طول لیسر صلب بودن او باشد دندان را

در دوا انگشت و یا باله قابضه گرفته بسو بان بسایند حتی که مستوی گردد و بعد بحب لغار و شب دراز وند طول سخن سازند و بهتر آنست که روز سه بار کین
اکل و شرب تمام روز بلکه در آن شب نیز ترک نمایند و این عمل در اول نماز کنند و اگر بسبب ورم پنج او طول پذیرد علاجش بفضه قیال استقرخ بد آنچ
لائق بود و بعد جماعت نمایند و صلاح غذا کنند و در ابتدا هر دوغ باب غلبه شهاب آب برگ علیق و عصاره برگ گل سرخ رطبه مضمضه نمایند و در انتها محملات
مناسبه استعمال کنند و اگر بسبب نقلع او اینچ بنابر وقوع ماده ورم در پنج او باشد پس اگر از عصب جدا شده باشد لا علاج هست و اگر از ان جدا نگردد و تعساق
در وی باقی بود فصد سر و دستقرخ ماده نمایند و مضمض لبسکه که در آن قدری حنظل مع شیبکابی جوشانیده باشند و بموضع او در کنند و تار قنوه باطله بسته بپایند
مصطکه سوده کشیده و نمایند و شب میانی و شاخ گوزن سوخته بر آن گذارند و بند در دیگر اشیای قابضه پنج او را تقویت دهند تا مواد فاسد بسوی او منسوب نگردد

حکمة الاسنان

گاهی بسبب نوشیدن آبهای مختلف روی لکیفته و یا خوردن غذایه حریره خلط عاراج یا غرض لذت از حریف متولد گردد و قدری از ان بطرف بن دندان گراید و نیش
در دندان یا لثه پیدا کند چنانچه مرض کیساعت از برهم ساییدن دندان و خاییدن اشیای باز نماید علاج تنقیه بدن و دماغ از سودا و حمل سوز و حبس میمون و یا
بمطبوخ آیتمون و حبس آن نمایند و از گلاب سرکه و یا سکنجبین یا ده یا غصصه مضمضه سازند و از اشیای تلخ و تیز و نمکین پرهیز کنند و بقول صاحب حاوی بر صبح
آب خرفه پنجاه درم و یا سکنجبین لبست درم و یا آب تربوز سه دقعه مع شکر سفیده درم و یا عتاب آلو بخارا هر یک ده عدد و شکر سفیده درم بیاشامند و
غذا مزه داشته باشند یا کدو مع تخم جدی و چوبه مرغ سازند و تنقیه بدن را خلاط روپ و حریره بمطبوخ فواکه و یا بمطبوخ بلبله نمایند و سر نهی می نویسد که بر قلع او این علت
بعد انضاج او بجا و الاصول تنقیه بسفوف حبس لیل و در روغن گاو بریان و زنجبیل مساو و تربد و آیتمون مساوی سودمندست و بقول طبیب
و صاحب جامع درین مرض تنقیه بدن باین مطبوخ نمایند شاهره باقه سنیتین کف استو نو قندریون حفته بلبله سیاه و کالی و زرد هر یک پنج درم و یا سرکه درم
برگ حبسقم کف آیتمون سه درم و مویر منقی پانزده درم و چهار رطل آب بچوشانند تا بیک رطل اید صاف نموده بهت درم شکوخل کرده و نیم گرم بنوشند و تنقیه
راس حب صلیب حب یاج خورند و اگر از نضف قادر در تغیر مزاج بحارث معلوم شود و بر تبدیل مزاج مار اشیر دهند تا آنکه بحالت طبعی رجوع کند بعد با آب پنج
کرفس سرکه کشته و گلاب اندکی روغن گل و قدری بوق برهم زده در روز و شب بدفعات مضمضه نمایند و یکروز راحت داده استمال کنند و اگر ازین بندیر
را اهل نگردد و لبسکه غصصه مضمضه سازند و اگر باز مزاج تغیر کرد و تسکین آن نموده لبسکه محصل پنج دندان بماند و لعابین فرو ریزند و اگر ازین فایده
نشود پنج تخم ببری در سرکه بچته مضمضه نمایند که بلا شک صحت بخشد و گاهی درین علت پوست انار و تخم انار مدقوق بر روغن گل و سفیدی بضمیه بر پنج دندان
طلای کنند و اگر مزاج مرطوب مائل بر دودت باشد لبسکه که در آن غسل و قطران بچته باشند مضمضه و طلا بر دندان نمایند

صریر الاسنان فی النوم

اکثر کودکان و پیران و زنان در خواب دندان میسایند سببش ضعف عضلات فکینست و آن مثل تشنج آنهاست از کثرت لصباب طوبت دماغ و یا تولد کج
غلیظه و آتند و یا تولد دیدان در کرم بسبب ارتفاع بخار که دماغ را میزند و در اندک علاج بعد از بصر بصر بلغم از مسهل بلغم و حبس یاج و قنوه یا تنقیه دماغ نمایند و غراغ
منقی و دماغ اکار بر نند و برای تقویت دماغ و عصاب و غنمای حار خوشبو که در آن قوت قبض باشد مثل روغن زیتون و قسط و روغن خلوق و سوسن و خیر
بر گردن بمانند و بادیان ساییده در گافتد آینه بخورند و یا هر صبح بمطبوخ بادرنجویه و بادیان هر دو درم مع گافتد درم بیاشامند و غذا فروخته خود
مع مغز حب قرطم سازند و از امتلا خصوص غذای شب منع کنند و الاضاً بعد تنقیه کمادات بدانچه تشدید نماید مثل فلفل و ماز و بلوط و در چینی و زرنبا و
صقر بکار برند که در اکثر امراض اسنان مجرب است و مرض مذکور که بعضیان عارض میشود و اکثر بعد بلوغ خود بخود زائل میگردد و اول هندی گویند که بریل کنند و کلو
آب تخم عجب لاثرتست و کثرت صریر الاسنان مندر لبسته یا صرغ یا شنج یا فالج است و یا بر کرم شکم دلالت کند و اینچ از دیدان باشد و فی فقرات بود و غده و مع
تشدید و ناضف نیز عارض میشود و در مرض حاد و جدی لمسی که عادی آن نباشد و لیست و تحریات مندر عرض بنون موت می هست و علاجش بطلای آن مرض نمایند

تسبیل نبات اسنان

تدبیری که دندان صبیان با سانی بکنند نیست که چون شرب کردن دندان تنایا ظاهر شود و شوم و امتحان و او منعه و خصوصاً دماغ خرگوش که بعد از زردی زرد شده باشد
 و مغز استخوان آن در جری ماکیان برشته بماند و حکیم شریف خان در منیه حاشیه شرح اسباب می نویسد که در زبانه استعمال دماغ خرگوش کرده شده بودی شمشیر
 بلکه ضرر عظیم از توریم نشه و غیره بهر سید و نالیدن شمر و مسکن و همچنین چیزهای نرم و چرب مثل چربی بطور دوم در دهن با دهن و مغز ساق گاو و حنا و غیره زرد و در دهن
 سوسن با صفت و نالیدن شمشیر ترفع کلی میکند و گویند که شیر سنگ برشته نالیدن درین باب با حنا صفت نافع و مجرب است و گاه دندان از خاک نالیدن چیزها
 سخت باز دارند و سر و گردن و فکین بنا گوش بر دهن چرب دارند و دیگر در گوش چکانند و بصورت نفوس در دهن نالیدن و هنگام استنداد و جمع آب غلبه
 در دهن گل با هم خوب میخیزد و دیگر با نالیدن آوده برین دندان مالند که در دهن باز دارند و اینها هنگام جمع دانه با گشت خود لطف را بر زبان طوطی از لثه
 سأل شود بعد از بادیه مذکوره مسح نشه نماید و دلک نشه بمسکه گاو هر روز بمرات و نور نالیدن که نوبت غسل درین حک خفیف نشه بشود و درین لثه بمغز پیش
 تعلیق ناپ کلب و کذا حلازون و کذا اناب خرس و کذا دندان اسپ بر لطف تسبیل طلوع اسنان می نماید و در کتاب خواص مرقوم است که او چنین چند
 در گوشت لطف با حنا صفت تسبیل نبات اسنان میکند و کذا تعلیق لب با کاور و نوش دندان با سانی بر آرد و همچنین تعلیق بچ سنبلیله و دانه گاو یا حنا صفت مؤثر است و شمشیر
 که گاهی صبیان را عصبانیت اسنان رخ شود و در دهن شوند و لباس است که بمشاکت اسنان حلاوت شود و احتیاج تعدیل بوضع طلایه شکم و شکر و رات و دینه فایض
 و با قبض شکم عارض گردد و محتاج استمطالق اشیا فایض و دینه بکشد و با حنا صفت اسنان عارض شوند و تدبیر آن را بنما انداختند

تدبیر قلع اسنان و تقویت آن

شیخ الرئیس میفرماید که گاهی امراض اسنان موفقه متناهی میشود تا آنکه علاج قبول نکند و یا خدا آنکه تسکین نیاید و از آفت کتند باز غنچه عیب کند و محاورت اسنان
 اسنان مضرت نماید و بسوی اصلاح او بسیل یافته نشود و دوا سودمند و در پیدا کنند پس علاج او بقلع نماید از او یا با بنور و قلع که با بنور نمایند و چون کون
 گوشت محیط دندان باید که در دمی باید که قبل قلع مال کنند که علت و کف دندان است یا نه اگر نباشد و سبب لثه یا د عصب تحت دندان باشد قلع نشد
 و اگر از قلع قدری تخفیف و بر میشود لیکن زایل نمیشود بلکه عود میکند و تخفیف او بجهت تحلیل ده فی الحال وصول دویه بسود میشود و چون حاجت قلع افتد
 و بچ آن حکم باشد باید که او به استعمال نمایند تا بچ او مست گردد و دندان با سانی افتد زیرا که در قلع دندانیکه تحریک نباشد و بچ او محکم بود و اگر خطر است
 گاهی فک را برهنه میگردد و کنار او میخیزد و بچ فکید میجان میکند و گاهی در چشم و تب صداع میجان می نماید چون باشد که قلع زرد و است و بچ فک
 تحلیل او نمیکند و در تحریک لثه صواب نیست که این مزید و جفت و با وجود آن گاهی اتفاق افتد که علت درد دندان نباشد و قلع که با دینه بکنند و کتند و
 حوالی سن را بموضع شرط زنده پس بران دوا استعمال نمایند و یا گوشت بن دندان را باخن گیر جدا نمایند و بران دوا نشد تا قوت و دوا زردی بچ او رسد
 از جمله او و قاعه نیست که پوست بچ قوت و عاقر قرحا سائیده در سر که آمیخته و آفتاب نشد یا بچو شاند حتی که شل عمل گردد پس بچ دندان هر روز با
 طلا کنند و یا عاقر قرحا سوده در سر که تا چهل روز شمس غایتند اگر سر که خشک شود و دیگر اندازند بعد بر موضع مشردا بچکانند و یکد ساعت بران بگذرانند پس
 بکشند که منقلع شود و یا بدل عاقر قرحا قاقا و الحار کنند و یا هر و بگیرد و یا زرنیج بکشد و در ده طلا کنند که بچ دندان سست کند و یا تخم انجرو و قه مساوی بگیرد و
 بسج دندان برگ انجیر بکوبند حتی که بقوام غسل آید و یا تخم انجرو و کندر مضاعف او گیرند و در بچ فکس نهند و طلا برگ انجیر تیر فنی آنست قلع لثه کند و در د
 که تنه عجیب و یا با بکشد پوست بچ قوت و پوست بچ که عاقر قرحا و مازیرون و شیر شرم و زرنیج زرد و پوست بچ فکس بکشد و یا سائیده بکشد
 بکشد حوالی دندان بان طلا کنند تا یک هفته این عمل نمایند و در زرنیج حوالی سن زرنیج زرد و طلا کنند بعد دندان بکشند و اگر خارج نشد و بدست شراب
 چند روز طلا کنند بعد از آن بکشند و با عرق صفر و پوست قوت هر واحد بکشد و زرنیج زرد و دوز و بسیل شسته مئی حوالی سن نهند که قلع او کند و یا بچ فک
 و شیر تیغ یک یک بچ تیغ و دوز و بران گذارند و اگر دندان ضعیف باشد موم و شل و آفتاب بگذرانند بعد از زیت بران چکانند و اگر بکشد

پوست ششماش دود و زربنج و درم در نیم آنرا آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده مضمضه که در آن درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و در سرکه
مکرده و خولان و ثوت شامی و سراج غنیمت درم و قاطع خون لثه است و در وقت شدت ضربان که اشتقاق و بر لثه سخت سودمند است و اگر درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و در سرکه
باقی ماندن گل یا بادام و آب گرم آمیخته مضمضه نمایند و لثه را بوجن جرب اند و در آخر بخور و مرغ مطبوخ آب سماق یا آب نار یا آب بنبرالین غذا سازند و اگر
درم عظیم بود و دندان بر مذکور تحلیل نشود با آب بنبرالین و فستق ماز و سوخته و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و در سرکه
مجر است و کذا مضمضه یا شیر درم لثه بعد از آنکه ابتدا که زمانه استعمال منقحات است نفع و مضج است و پوست نارنگی که در دانه ماز و بزرگ میلان سرکه
جوشاننده در دانه که رفتن بدقی داشتن در درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و در سرکه
بمطبوخ بلیله یا آب ناین بلیله که مقدار سه درم پوست بلیله زرد و شب در آب کوفته بلیله بماند و صبح بنوشند و فستق ماز و سوخته و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و در سرکه
بعل آرد و در وقت زدن و بعد از آنکه ششماش عین الشعلات بر سر که جوشاننده مضمضه کردن مفید بود و قبل از شقیقه مضمضه یا شامی مسطوره جالب نیست که ششماش
ناید و در درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و در سرکه
و یا بصل و روغن بابونه آمیخته و بعد از آن باد و در محل که چون بابونه و کلین مرز خوش و حله تخم کتان و آب جوشاننده مضمضه کردن مفید است و ششماش فی زرد و سوخته
سایه مالیدن نافع و یا عاقر قرحا سیاه عدس برگ عین الشعلات شایده مضمضه نمایند و فلفل سیاه چکری بریان بلیله سیاه نمک سنگا سیده بماند و گوشت
که مضمضه گل سنخ یا برگ اجاص مطبوخ در شراب بصل و کوبن صبر و شب ضا و قرن با غر و گر رفتن مصطکه آب که اخته در دهن هر احد مفید و درم لثه و قاطع خون
آنست و یا توتیای سبز و گل دیگدان مسادی سوده برین دندان بماند و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و در سرکه
عاقر قرحا فلفل گرد کشینر خشک مسادی بماند تا آب زدن و آن شود که بر مسادی خان است و کذا سنون زنجبیل سون کمی یا برگ کبکس کشته هر احد یکد ام بلیله و سوخته
بریان پنج مانه استعمال نمودن در دانه و آناس بن دندان را دور کند و دندان را محکم نماید و سنون زدن درین باب معمولست پوست رفت کوب و میل و در آن شایده
گواگرم مضمضه کردن برای در دندان و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و در سرکه
و هر وقت که خواهند قدی بر دندان ماز و در دهن و اگر دهن سنگون دارند که لعاب بر آید و بعد یک گهری گلوری پان بخورند و از یک دندان بشویند بعد از گلوری یک
خورند و بعد و گهری اگر خواهند آنچ رند و دندان و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و در سرکه
کشد که آب دهن بریزد و نیز نافع و در دانه و آنست و کچله سوخته بطوریکه خاکستر نشود و زکال گردد و افیون سوخته و ششماش گوزن سوخته و دانه کوبیده و سوخته
تایخ فلفل سیاه و سیبانی سنخ بریان مساد کوفته بلیله سنون ماز و در دانه و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و در سرکه
باب یکد مضمضه که در دانه و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و در سرکه
مثل گلاب رائب آب سن آبهای برگ توالبس بار و مطبوخ گلزار و آب باریک فغور بلوط و عصا و لبله الحما علاج کنند و بعد از آنکه ابتدا بزیست انفاق و روغن ششماش و
روغن آس که در هر وقت که او سه درم مصطکه باشد و روغن گل که در آن سنخ و مصطکه جوشاننده باشد مضمضه نمایند و روغن ششماش را قوت شدید است و درین اجاع
اورم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و در سرکه
در دانه و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و در سرکه
نشود بلکه متقیح گردد پس گاهی احتیاج بجلج آهن فته و لباس است که جوهر و بانبات لحم جدیدی گرد و در هر گاه بیم کند بران زنگار و ماز و یا قشور مس
بسرکه سوده چند و استعمال نمایند و یا زنج سوری سوخته مع ماز و بکار برند و چون لثه دما متقیح شود و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و درم لثه و در دندان را با فستق ماز و سوخته و در سرکه
که بگیرند زیت جوش کرده به صوفیکه ملفوف بریل باشد و چند بار بر لثه نهند حتی که لاغر و سفید شوند و اگر درم از رویت فضلی باشد در ابتدا بر دانه ای م
بصل و زیت مضمضه نمایند و بعد از آنکه محلات قویه استعمال کنند صاحب جلال و کمال گویند که علاج ثور و درم حار لثه و خروج دم از آن فصد قیال حجات زیرین

نمایند و چون علت متعادی گردد قطع چهارگانه فصد و درگت بر زبان کنند و تنقیه بدن بمطبوخ مناسب نمایند و مضمضه لباق در گلاب لیده و غذا با غلج لثه و مطبوخ
چون مرغ و نیمه معمول بآب آلود آب در شک کنند و طرائق فطر شب شرح پوست انار ترش سماق مساوی در آب خوب جو شاییده مضمضه نمایند و اگر این در
باریک سائیده بر لثه نهند منفعت بین نماید و قرحه لثه خشک زرد و یا برگ سر و جوز او و گلزار و زودکنانچ مساوی در سرکه جو شاییده بدان مضمضه کنند و مضمضه بآ
عصی لاری و آب غنبل لثه لب مع سرکه نیز نافع و یا بز و در سماق مساوی در گلاب پخته صاف نموده قدری آب عصی لاری و آب ترنگک میخند مضمضه کنند که قطع
دم و نفع به ثور و درم حار لثه میکان صاحب شفا و الا سقام گوید که چون با دم لثه جمع دندان باشد تخم خرفه کثیر خشک سماق عدس مقشر صندل سفید
عود الفرج کاغذ اجزای مساوی سائیده اول سرکه گلاب در دهن ساعتی بگذرانند و دای مذکور بر لثه دندان در و کنند و آب و فو و بنفشه صاحب حار
گوید که در درم حار فصد سر و حجامت و شرب جلاب هر صبح از غناب آلود بخار هر و صده عدد و شکر سفید درم و یا آب نارین معصوم شمع لثه قیه با شکر و
ترنجبین سر و صده درم و غذا مزوره آلودا ترندی یا لیمو یا نارنج مع مغز بادام و شکر و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه یا مطبوخ بلبله فصد چهار رنگ نافع است
و مضمضه بسرکه که گلاب یا آب سماق مع سرکه نمایند و این دوا در علاج او شانی و کافی است باینکه گلزار را زود و جوز اسر پوست انار ترش طبع شیر کل سرخ
طرائق فوئل سماق اجزای مساوی کوفته میخند بر لثه بپایند که آنرا منفعت عجیب است و یا مضمضه بآب عصی لاری و آب غنبل لثه لب سرکه که گلاب و آب
آب سماق مع سرکه نمایند و از شرب شراب بوم و شیرینها قطع بر سر کنند و انار میخوش اختصاص نمایند و در دوا و فو بانی رطب شفا لثه و سیب بخورند و باید که غور
در روزی چند و غده لثه نظری مینویسد که گاهی حمه در غور از فساد و درم بصفر و انصباب خون بعضی ظاهر میشود پس اگر عمیق باشد فغونی بود و اگر سطح عضو بکثیر عمیق
نگردد و حمه بود و گاهی در غور جمع شدید و حرقت مع ادنی و درم ظاهر شود و عذاق اطباء آنرا حمه قانده و علائش فصد فیالین کنند اگر طبیعت یا هوایا بد نافع نباشد
بعد استقرار بدن باین مطبوخ پوست بلبله زرد سی درم و سرندی پنجاه درم آلود غناب هر یک سی عدد تخم کشوت تخم کاسنی هر یک سی عدد و مضمضه درم لثه خشک
کف برگ غنبل لثه لب اگر رطب باشد یا فو کبیر قوت شامی محففت کف کبیر ترنجبین لبست درم همه را در چهار طل آب بپزند و کبیر طل در ربع آید یا لیده شفا نمود
فان خیار ترنجبین پانزده درم یا لیده باز صاف کرده بیکرم بنفشه لجه بر غور ترش زنده و غلج شرط حسب علت باشد و لجه بسرکه که در آن سرخ غنبل لثه شاییده باشد
مضمضه متواتر نمایند و هرگاه وجع ساکن شود مضمضه برفن گل کنند و اگر در دساکن نشود بسرکه و آب غنبل لثه لب آب جوده کدو و خیار ترش که در آن گل انری
حل کرده باشند مضمضه نمایند که تسکین وجع کند و باقی با ده را تحلیل نماید و از غذا بر موز و میخند آب حصرم و یا عدس نقشه و سرکه اقتصار در زنده این علت
چون عمیق بنود مرض لیسعت به شود و هرگاه عمیق بود پس تدریج و جلج بخارنم که از فساد غور عارض شود باید که مسحی گوید که در فغونی لثه که مع ضربان
باشد اول فصد فیال کنند و اگر کفایت نکند فصد درم و گزیر زبان نمایند و یا حجامت استعمال سازند و اسهال بدانچه منقی راس معده باشد مثل ایارج و غیره
آورند و لجه بسرکه گلاب غرغره نمایند و مضمضه آن کنند لجه رغن گل در دهن بگذراند و برگ لثه بعد خاییدن رغن بگذراند و یا لجه اوج شراب لثه
مضمضه باین عمل نمایند و برگ ترنجبین و برگ غنبل لثه لب سابق و آب است انار آب حار عالم و آبیکه در آن قنقاز از خرم کبر و جوز اسر میخند باشد نیز نافع است

لثه و امیه

عجالت است از بریدن خون بن دندان خود بخود یا بر سیدن چیزی بدان سبب ضعف قوت غاذیه لثه است یا کثرت خون بدن این بلیند گوید که از لثه و قتی خو
آید که کثیر الرطوبه متخمل جرم نخوشوند و انداد علاج او بحقیقت و صلیب تسدید سام او با دویه قافیه واجبست باجماعه فرق در هر سبب عدم علامات غلبه خون در
اول و در جود آن در سببانی تو آنرا علاج و ضعف غاذیه لثه سنومات قافض متوی لثه مثل زود و مورد و عدس خسته و طباعیه سماق و قوط و یا گل سرخ پوست انار
شوخ گوزن سوخته آقا قانکر گلزار شرب یانی پوست بمرن لسته پوست تخم مرغ خفص می حب لاس م الاخون فوئل پنج انجا کثیر خشک نارنج خشت اوجید
خربوب جفت بلوط پوست بلبله زرد و کالی بلبله سیاه کا و زبان سوخته کاغذ سوخته بلغا نیم سوخته کتخه سفید سسک گل رنی همه یا آنچه بهر سبب باشد و سنومات لثه
حکیم الکمل خان دین باب معمول است و اگر فوئل بیان پوست با دم سوخته و هر اید که سماق شستن شعله گل سرخ ماز و سر و احادی که پوست انار سبب منقی

هر ویدر باشد سنگ جراثیم و ورم دم الاغ و اینها هر ویدر باشد و لثه و تامل و ناصور آن
 جلا دهد و بگوید و در جمیع لثه بیدیل و بی نظیر است و با بکیر شنب یا فی سوخته و در بر سر کرده با و خندان طعام و کفیم و زن آن زنج سرخ ساییده برین دندان
 باشند این نسخه شنب است و در خلاصه زرد و مساوی مجموع دانه است و در و جرز بر و در و عوص زنج مرقوم است و در نسخه دیگر سماق سه جزو و عوص زنج است و پاشانه
 نمک و سوزند که شل نکال گردد و بگوید و از آن بکیر و از آن سرخ و در و سوزده بکار برند و الاغیا بکیر آس و عدس خسته یک یکچ و سماق و زنج سرخ هر ویدر و در و سوزده
 و قحاح از سر جزو آینه شمع مال کنند و سنون که زنج گنار فارسی طباشیر سیستان پوست انار ترش گل سرخ شاخ گوزن سوخته نیز مفید است و سنون دم الاغ و گنار
 کتبه که آب جینی مصطفی پوست بخیلان مساوی و قش شنب لیدن و گلوئی بان بالای و خوردن برای لثه و امیه حرکت دندان و جمع آن جامع النفع است و با گنار
 باز و عدس قاقیا شنبانی کند بر زرد و مساوی کوفته بخیه بزندان بماند که مجلس خون لثه نماید اگر بعد از لیدن بن سنون دندان کند که با آب برگ و سماق
 خرقه مضغه نماید و یکد و مغز بادام خورد و اگر عود لبوزند و خاکستر آن یا بچند شنب یا فی برشته سوده بماند نیز مفید بود و اگر قدری نمک لاهوری در آن داخل نماید
 قوی تر گردد و زردی سبز و خرم خرقه را در آب ساییده صاف نموده مضغه کردن نیز نافعت و کذا العصاره آس اگر پوست انار سوده در آب سس سرشته نان
 لباز و مساویده باشد قطع خون کند اقوال اطباء صاحب روح قصد با سلیق یا حجامت و قصد چهار برگ بعد از تنقیه لثه و بقیه صفت بطلان جنف
 سوده لعل میخ و یا بیل لعل سرشته و سنونات مقویه در غیر مضغه نافع نوشته و در شفاء الاستقامت است که برای لثه و امیه استحکام و دندان حرکت بدین شنبانی
 افاقا گنار فارسی سماق پوست انار هر یک در جزو و زردی سبز سه جزو و نمک طعام یکجزو و کوفته بخیه سنون نماید و بعد از آن لباق که در کار است ساییده باشند
 مضغه کنند و گویند که سنون فلفل کات هندی هر یک شنبال که زنج عاقر قرحا افاقا هر یک و شنبال نیز مجرب است و از مجربات صاحبیه زنده نیست که
 عدس را گرم نموده در سر که سه بار سوسو ساخته یک جزو و بکیر و در حوض صبر و شنبانی هر یک در نیم جزو و کوفته بخیه سنون سازند و آنچه چنین تجربه کرده و این سنونات
 کثیره لایعنی یافته اهل پوست بچ بکیر و در و سوزده که هر و در کوفته سنون سازند بعد غرغره یا با ریح فیکر کسی که تحمل نمی آن نباشد بکیر زرد و اگر یافته
 نشو و گسترخ و زرد شک که زنج و برگ سنوبر و برگ زیتون مساوی از جمله ورم و از سرخ باز نکند و دم و شنبال نوشادر و در آنک سنون زرد و آب گنار یک یک لباق و گلاب
 شرب یا بکیر که دندان برگ آس یا زیتون بخیه باشند مضغه کنند و اگر خون منقطع نشود و جفت بلوط پوست انار گنار که زنج سماق و سماق ساییده برشته
 زرد و سازند که لثه قطع خون جاری از آن نماید سحی گوید که دیسلان خون از لثه سنون که زنج سماق هر یک در دم عصاره لثه آتیس گل مخوم اهل هر یک در
 و اینی نیم درم ساییده بر لثه اند و یا بکیر شنبانی و برگ آس مساوی و بماند و بقول اهل هند سنون صفت لثه و ده و زرد و مساویده و خوب رختن با سرخ خسته و خوب
 موی سوزی سوخته و خوب و رختن کچال سوخته و سنگ جراثیم سوده و گنار پوست انار ساییده و مساوی زنج بول و از لثه برگ هر روز تازه گرفته و مضغه و بطلان
 انار و گنار و زرد و عدس هر احدی لثه و امیه است و هر گاه سبب این مرض کثرت خون باشد و سر و چهار رنگ نیند مطیفات خون که به جای محول باشد مانند بادیه
 بار و قابض مضغه کنند و قحاح غذا نمایند که محمولات کثرت و برزورات قابض بار و قحاح و زنده و گویند که اگر از قحاح و چهار رنگ یا زنج یا زنج و سوزده و سوزده و سوزده
 شطر زنده و فلفل خسته این شاخ گوزن که زنج هر سوخته کند گنار طباشیر هر یک بفت باشد شنبال یا سیمن باشد سنون سازند و همه آنچه در استرغای لثه باید بکار برند

قروح لثه و تامل و ناصور آن

قروح لثه اتصال است که در گوشت افتد و در یک کند و قروح لثه یا سافج یعنی بی ورم و بغیر عفونت باشد و یا تعفن با ورم و این را قرحه خبیثه گویند و با تامل و ناصور آن
 آنگاه خوانند و ناصور عبارت است از قرحه عفنه یقینه که در گوشت نفوذ کرده باشد و زرد آب زان یا لایه یا لایه این عرض عسل که در است کثیر به است می انجامد و چون
 گردد تب و دق شرک است و در و جیش و ده حار و غفن باشد سبب این قرحه خبیثه خون سوخته یا سودای سوخته باشد که از سر فرو آید و گاه باشد که تجارت سودا و امیه افضل
 بیالار و در و جیش و ده حار آن شک پیدا آید علاج اما علاج قرحه سافج با علاج قحاح نماید و قصد سر و چهار رنگ کنند و سسل صفرا یا مطبوخ خلیله و شنبال
 بپزند و لبه که که در آن عدس و کشتی خشک باشد ساییده باشند مضغه نمایند و کافور سوده به قرحه باشند و از پوست انار و گنار و زرد و شنبانی و کات هندی و سنگ جراثیم

هر یک که باشد سنون سازند اگر قوه قوی و کثیر الرطوبت باشد ادویه قوی التجمیف کار بر دیند مضبوطه اهل کوهنیکه سندر و من کل شرح بسیار نافع است که در این
 دانه زرد است و کند دوم الاغون و زرد و اندر ایرسا و طباشیر و اقیاقیا و گل سرخ و گلاب و جفت بلوط همه بنیت فحم قرصه است و لاواش که از تخم و کدانیه اند و فستق برشته
 نهادن و کد آبوس که سنده و زرد و اندر شرح و کد ابوست سبز جوز و یا برگ آن ساییده و کد گل رنی و کد آب یا چینی و کد مضبوطه یا تنگ کد مضبوطه بک توتان
 سوده هر اندر نافع قروح است و سفیداب و آب خرفه و سرکه و قرصه حار و زنگار عسل مسکه و سعد و بار و خاکستر صندل و کد سخته در طب و زرد اسفند
 و جفت و در تب کثیر الرطوبه نافع است و سنون سعد طباشیر گل سرخ حب لاس گلاب و فلفل اقیاقیا که زمانج کات هندی هر واحد یک جز و سماق سه جز و برای
 قرصه الله و در مجرب است و مضبوطه حکیم علوی خان که در آن پوست پیل نیز داخل است بدستور معمول و هلیله سیاه و دماز و وخت لحد و خنز محرق نیز مجرب
 طباشیر گل سرخ هر واحد سه جز و مرارید گل ارتمی بریان دم الاغون هر واحد و جز و مرجان سوخته صندل سرخ صاف کاج کونج کونج یا میران هر واحد یک جز و کوفه بنجست
 سنون بنار که بهت اراض حاره و رویانیدن گوشت الله و قرصه آن تجربه حکیم ذکار الله خان و شریف خان رسیده و من منقول از حکیم اکمل خان سارادویه
 قروح نافع و آنکه شروع و تعفن کند باید که شل ابل و خشک علاج کنند و اگر نفع نکند باز و یک جز و نیم جز و بر وزن گل آبیخته استعمال نمایند و از مضبوطات ناقصه
 مضبوطه که عسل تنها یا قدری مرکب و در آن حله ده و یا بشیر خمر است و یا بیکه برگ زیتون و یا گل سرخ و عدس باز و پوست انار در آن جوشانیده باشند و در قرصه تنگ
 اگر غایب باشد و کد یک در ناصور بقد فون و مانند آن ادویه حاده که در آن کله قم گذشت علاج کنند و بعد بهر آن ادویه قابض چون باز و گلاب و حب لاس و جفت بلوط
 و فلفل که زمانج گل سرخ و جز آن که در علاج تحریک سنان زلفصان گوشت الله گذشت بپاشند و آنچه درین باب مجرب است سنون که زمانج عاق و حاکم
 سه درم یا میران یک درم هلیله زرد و دو درم گل سرخ و دو درم قلی نوشادر که با زرد یا لبحر هر واحد نیم درم گلاب زعفران هر واحد یک درم کافور ربع درم است و قبول سنجی
 سنون مصلح ثور و قروح و تحریک سنان و وجع وضوان است و ایضا سنونائی که در آن زرد و قططار و تو بال نخاس زرد و زرد داخل باشد و اما دو متوسط و کد
 و ناصور الله ایست که بکثیر عاق و قروح سوسن هر واحد یک درم سماق یا زردی یا سوراخ گلاب زیتون یا هر واحد و دو درم و ساییده برشته بچسباند و بر تناکل متوسط و ناصور
 نمایند و کد یک گلاب و جفت لحد یا ساییده برشته بچسباند بعد بهر که عسل و یا پسره که در آن برگ زیتون جوشانیده باشند مضبوطه نمایند و ایضا استعمال فلونیا موضع
 مشکال سودمند است و فویتی و معاجین نافع عفونت محل ماده که در آن حاصل شده و معجون محل نافع و ایضا و در قوه مزین بعضی مضبوطه بیکه که نه و یا بیکه
 که در آن باز و زیتون یا جوشانیده باشند مفید است و سنونی که در آن برگ سداب است بر کله و ناصور الله اقتضای مجرب معمول است و کد اسنونی که
 در آن سوی سوخته انسان و اصل است و قروح و خون و ریم آمدن ازین دندان عجیب الاثر است و در پنج شرح زرد و در لول طفل شسته سوخته باشند بر
 تا کل و در آن خون الله بعدیل و مجرب است و ایضا بلری تا کل و قضا انسان سوخته مجرب بنیت لحم است و سنونی که در آن آرد که سینه سوخته است همین قردار و لول و کد
 عاق و یا پسره که سنده و دو مسادی نیز مجرب است و سنونی از شیشعانی نافع و اگر نوشادر یک درم قلی آکنت پنج زرد و پنج سرخ هر یک پنج مثقال کوفته باز و جوی مثقال آبیخته
 و بیکه شسته و خمیر کرده و تر و بگازند تا سوخته سیاه گردد و بر در و ساییده برشته افشانند و بگازند تا آب آن بر دوس بگلاب بشویند نیز جفت لحد از پنج و نکل و نکل
 و فساد آن و جوش نوی آنرا بسیار مفید مجرب است و بقول سیدی عدل برین زنج و قلی سفید ساییده یا ب سرشته و در آن بک قصبه بر پر کرده خرقه کتان معلول برین چیدن
 و در آن نکل و قصبه زرد بر در و ساییده برشته منقره زرد و کردن و بمرات استعمال نمودن قبل استعمال او مضبوطه بیکه که شسته در آن بعد از آن بر نکل که از آن آید
 مسکه روغن گل و پیته نو نهادن مجرب صحیح است و کدنا قطران و نصف و زنی آن نکل درانی در کونه گلی که در آنش بسوزند و پارک ساییده باز و نکل که برش گرم
 کرده و در کلاب بعد گرم کرده در مسکه که شسته نمایند یا بهفت بار بعد پارک ساییده و در قطران محرق یا میزند و برشته کیوس نمایند که مجرب است و هم او گوید که کیوس
 قیشور و زجاج مثل غبار ساییده و کد اگل با دام شیرین مع پوست و کد انثر بیج خنثی نافع و سنون مر و نوشادر پنج سوسن زرد و سرخ عاق و حاکم و قضا مساوی
 کوفته بنجست استعمال که در آن نیز کله و ناصور الله و رفتن خون ز نافع و کد کات هندی قسط شیرین توئیای بریان زنجبیل مفید و اگر ازین ادویه فساد
 نشود و اید است از قله فون باید که آنرا برشته بماند و بعد آن بیکه که حب لاس مضبوطه کنند و یا بعد از آن آن سنون مذکور که در آن کونج و قروح و قروح

هر واحد گرم است بدون قلی مرتباً غلبه بر لثه باشد و بعد از آن با یابج فیه اسفنون سازند و بر مضغه سرکه که در آن عاقر قرحا و کنز باذج و صیرم جوشانیده باشند
 در اوست نمایند و آنچه قریب فله فیون است نیست که بگنبد شب یا نانی و آنکه نده و باز و زرنج سرخ و زرنج زر و مساوی یک سوده و انگه از آن
 گرفته خوب و لک نمایند و بعد ساعتی صبر نموده بروغن گل مضغه نمایند و گاهی در آن اقیاقه اقل کرده میشود و بهتر آنست که در سرکه قرض ساخته خشک نمایند
 و وقت حاجت سوده بدستور استعمال کنند که در قرحه متعفن آگاه عجیب است و همیشه معمول و گاهی بزرنجین آنکه اقیاقه قرحه افتخار میکنند و یا مرهم
 و یک بر یک استعمال نمایند تا آنکه گوشت فاسد ببرد و بعد از ویه نسبت لحم مثل زردت و دم الاغ وین و پرسیاوشان گسترخ فرورسانند و بروغن گل و عسل
 بشویند بطوریکه باین هر دو اشیا موضع مرض را یکسان در روز نمایند و بعد بمقدمات لحم رجوع کنند و باید که دو اینکه بر موضع ناصورا استعمال کنند حفظ امور و انسان دیگر
 بروغن گل نمایند و بعد از آنکه از دهن آید فرو برند بلکه بزیارند از نند و گاهی عور را بمضغ میشکا فند تا که ریم از آن خارج شود و بعد آب سرکه و یا آب شسته مضغه میکنند
 پس از آن مضغیات دیگر بچل می آید و گاهی اول مضغیات خون داده و بعد جماعت بعد از آن زرد و بر عور چسبانیده من بعد ناخن گیر و عور می خلاصه و گاهی داغ
 باین نفع میکند و تامل و عفونت و فساد ساقط می نماید و بعد لحم صحیح می رویند و گاهی بدن طور داغ میدهند که روغن گل را خوب بجوشانند و بر سر نیل صوف بسته
 در روغن غوطه دهند و گرم گرم بر ناصورا داغ نمایند که موضع حوالی اسفندگر و دو گاهی بمیل زرد داغ میدهند و بعد از داغ باز و ساینده بر آن میارند و میسازند
 از مزاج تلث آن را استعمال کنند که بجز بر دیانند و لثه حکم کند و بعضی باز و سینه درم و مر کینیم درم مثل غبار ساینده بعد داغ بر لثه کبوس نمودن نوشته و گویند
 که فصد بسلیم و سلیم درین مرض نفع کثیر دارد و یکین فصد چهار رنگ شدیدا منفعت است اقوال اطباء صاحب معنی گویند که در قرحه لثه سور تیان با سابق لثه
 بماند اگر قرحه عفن و باغ او نقصان لحم باشد علاجش اولاً بقصد و علاج خارج نمایند و لثه را بقله فیون بمانند و بعد از آن بسرکه که در آن برگ کلس پیخته باشند
 مضغه کنند و لثه را بروغن مسح نمایند و در آخر با یک در آن باز و پوست اتا رو چسبانیده باشند مضغه سازند برای سختی لثه و از البان سموک جنباب کنند و چوڑه
 مرغ باب سماق تناول نمایند و تا که ترش قالیض بخورند و از اسهالی لحم و حواصی کنند و اگر در دهن بوی بد بماند با نیکو یا نیکو یا پوست ترنج و روغن گریه و سب
 و صندل و گل سرخ سنون سازند صاحب حاوی گویند که گاهی در لثه قرح و نواصیر حادث شود و علاجهش در کردن اجزای متعفن آنرا نیست و تمقیه بدن
 و داغ از فضول رویه محبوب ایاریات و فله فیون بر آن استعمال کنند بدان لثه را خوب لندنی که لحم عفن فاسد را بخورد و مستاصل سازد و بعد
 بسرکه که در آن گلنار و ماز و سماق و جوز السرو جوشانیده باشند مضغه نمایند تا لثه را سخت کند و بعضی البای اقدین و معالجه او داغ با کش تجویز کرده اند
 اگر این دو افانده نکند جراحی و ایلاتی مینویسند که سبتا کل لب گوشت بن دندان فصباب خلط خاد و رانجا سخت که گوشت را بسوزد و بخورد اگر خلط اندک
 باشد یا نیز بسیار نباشد مرض سهل تر بود و اگر زیاد و نیز بسیار باشد علت صعب بود و علاجش اول فصد فیال یا جماعت پس گردن سست و اگر کینه که در جها
 رگ یا در گ زیر زبان کشاودن بعد از تنقیه بقرض نبشته و صبر مطبوع بلیان و مانند آن از جمیع محوم و شیر نیبا و از شیر و روغن و جوز پریز باید کرد
 و طعام از غوره و سماق و زرنج و انار دانه و میشوق بدهند و تا که مرض مستحکم نشده باشد سماق را در گلاب تر کرده بدست مالیده صفات نمایند و بدان مضغه
 کنند یا حب آلاس نمیکوفته در سرکه بنزد صاف کرده مضغه نمایند و شب یا نانی را بکفچه آهن بر سر کشند تا جوشش آید و سرکه اندازند پس خشک
 کرده نرم سوده یک جزو او با دو جزو نمک طعام سوده بیا میزند و در جای علت بپاشند و بانی ترخ نمک سود را بر کشند تا بسوزد پس آنرا بپوشند
 و یک جزو او با گل سرخ و جوز سوده بر آن موضع بپاشند و قرحه و طرائث و ماز و پوست انار و کنز باذج و گلنار و جوز و سرکه و سبب با ساق پیخته صاف نموده
 مضغه کنند و اگر همین او و ساینده بر موضع مرض بپاشند سود دارد و آنرا که گوشت بن دندان کمتر شود و در زرد و در حرح و دم الاغ وین و آرد که سینه و سرخ
 سوسن مساوی با یکین و سرکه غصیل سرشته طلا کنند و هرگاه مرض محکم گردد و قرض نوا در بسرکه حل کرده بدان مضغه کنند و بعد آب غوره یا آب ساق یا
 بگلان بماند بشویند و مضغه کنند اگر طاقت سوزش این دو نباشد مضغه بروغن گل نیم گرم کنند و یک ساعت در دهان نگذارند و بعضی باین قراح عمل میکنند
 حتی که خون بد پاک شود و لثه نشانی است که خونی که بعد از آن آید جید اللون و خوشبو بود و بعد برای سختی گوشت بن دندان و اندام جرحت برگ آس

پودینه شتی گلزار کرمانج عاقر قرحا ز و سبز پوست آنار تر سب و نیم کوفته در سرکه بچوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر مرض قوی تر باشد غرض ترش شود و فایده یون
استعمال نمایند حتی که خون از وی ساکن شود پس بان بشویند و روغن گل طلا کنند تا سوزش نباشد بعد با دویه قابض که مذکور شد مضمضه کنند یا عسل گلزار
و کرمانج و گاسرخ جوشانیده مضمضه نمایند و هرگاه مرض مخاطط نماید و اندک بماند در وقت نای میزنی آب غوره و دودرم و نیم مرزنج کنگار هر یک درم
سفیده از زیر یکدم مسوده باشند و احتیاط کنند که این دویه بخلق فرو نزنند و هرگاه موضع پاک گردد و هر چه سفید آب طلا کنند تا گوشت بریانند و آب
ادویه قابض که مسطور شد مضمضه نمایند تا گوشت سخت شود صاحب کامل و جامع گویند که علاج نقصان لحم و تامل او فصد فی الحال و جماعت نقره
شراب مطبوخ بلبله تغذیه باغذیه مبرده مطفیه مثل لحم طری و جدی سماق و آب نار و حصرم و انحصار ل نار و تناول سید لب مرده و اجتناب از اغذیه شیرین محوم
کثیر اغذا و استعمال دوی حاوش فلذیون در یک جیده و لحم غنم بدن مع اندکی سرکه حتی که خون برآید و گوشت گنده را بخورد و مستاصل کند بعد مضمضه کنند
سرکه بعد از آن برفن بمرات و بعد پاک شدن موضع از لحم غنم دن هر چه سفید دوم هم در استک بجا انبات لحم مضمضه بکباب که سماق و ماز و جوزالدر در آن
جوشانیده باشند بری سختی لثه و اعاده بحالت طبیعی و گاهی داغ استعمال میکنند چون زردای خاد کار بر نیاید صاحب ترفیح گویند که در نقصان لحم لثه و
تامل آن علاج قلاع قوی و فلذیون نمایند و غذا ساقیه در مایه و زرشکیه و بند و بعد از آن مطبوخ سماق و برگ تیون و یا بطبخ عسل گلزار و کرمانج
نمایند پس چون موضع پاک گردد و هر چه سفید است مر استک طلا نمایند بعد مطبوخ سماق و قرحا و طرافیش و ماز و پوست انار ترش و جوزالدر مضمضه کنند
طبری و صاحب جامع گویند که گاهی ناصور و رعو حادث شود چون خروج دم از آن طول کند و عفونت او دوام نماید و در معالجه او خطا واقع گردد و علاجش
ثقیله بدن است از سودا و بلغم اگر زانده قوت مساعد و بدن متلی باشد مطبوخ افیمون بعد بحب صبر و سر سبز از اغذیه فلفله و اقتصاد بر فزوات اگر قوت طاعت
کند و اگر ضعف ظاهر شود تغذیه به تیم و قرحا و جوزالدر مرغ سازند و در ابتدا ایر ساکید ام اشنان سبز و دانگش بن سیاه یک انگ گلزار گلشن بر و در هر یک یک درم و در
سرکه خشک کرده جفت بلوط خاکستر قیوم هر یک نیم درم ساییده متواتر بر صورت بپاشند با احتیاط تا دوا به پنج دندان صحیح نرسد و بعد پس فرو ریزند و چون آن ناصور
ظاهر شود و سرکه و بن بشویند و روغن گل مضمضه سازند و باین منون سوس گلزار قشاکند و در بلبله سیاه ماز و پوست انار ترش و الفنج برده علاج سوخته شام گویند
شب یمانی اجزا مساوی الا در بلبله کم باید و ساییده سنون سازند و گاهی درین مرض قطع دندان که بر آن ناصور باشد حاجت افتد و استعمال دوا سه حاد
در آن بعد علاج بهر چه سفید است مر هم در استک نمایند استعمال جمیع ادویه آگله در ناصور اکثر سخت بخشد و اما مرض سخی بسیار نیست که آن تغیر در معالجه شده و
تقصن لثه است و از آن سقوط لثه و روات بوی و من عارض شود علاجش مثل علاج ابتدای ناصور است مصنف اقتباس کرد که در ابتدای ظهور و ترش تصدیق کنند
و فاصله لثه چهار روز یک زیر زبان و یا رگ چهار گشت ایندیا جماعت زیر زرخ نمایند و باز گوگرد و بلبله و کینه جفت دماغ مطبوخ افیمون سسل علوی جانی و
حب یایح دهند و اضربه بشیر نکند و اگر میشد و بشیر بز و یا بطبخ برگ تیون و گلشن و گل سدا کلاب کشینز و عسل و تخم مور و در برگ خا و انگور و گلزار و گاسرخ
یک توله و سرکه عسل سه توله و روغن گل یک نیم توله مضمضه سازند و از گل سرخ و زرد و طباشیر سماق و سوسن سوخته و تخم زرشک سوخته و کشینز سوخته و کینه لثه
زهر مره خطائی که مانده کافور یکماشته در و سازند و غذا بنوشان یا پاک بپزند و روی و خرقه بانان و یا برنج دهند و اگر ضعف بسیار بود شش بای بنفشه و پاکله
پایچه یا جوهر مرغ کم روغن دهند از سبغات و مسکرات مثل شراب بنگ سیر و یاز و با قلا و گوشت گاو میش جناب زند و همچنین آب سب و اگر ازین تدبیر فایده
نشود و اما انجین یا جوهر چینی بنفشه دهند و اگر از استعمال اینها هم صحت نشود فلذیون لکار تر تا گوشت زائده بر دامن مضمضه کنند گلزار سماق و عسل
جوزالدر و صلیب کوه کشینز صندل سفید زهر هر یک شش و در گلاب سرکه و اگر ازین و اهم سودی حاصل نشود و روغن گل داغ دهند و پوست که سابق مذکور

البویس

و آن لحم زانده است که در اکثر در فم آخرین همه دندان حادث شود و عقب دم گرم که لطیف و تحلیل رود و باقی صلبت بماند و در هر یک گمان کنند که چیزی
ماولات و ضرر چسبیده است باجماع حدوث این فعل اکثر خط غلیظ است علاج تدبیر مثل علاج دم لثه است و زرخ یا سب و مر سرد و بار یک سیاه سیده برگ گوشت

فردونی گذارند تا آنرا بخورد و جالینوس گوید که اگر احتیاج بقوی تر ازین افتد فلان یون بر آن ضا د سازند و باید که بعد از آن سنون که در آن کز مایع عاقر قرحا که یکسبت
 درم است و در علاج قرحه لثه گذشت بسیار باشد و بعد بایا بر فیه سنون سازند و بر مضمضه مسکه که در آن عاقر قرحا و کز مایع و مرغوشانیده باشند و او مت غلیظه و از آن غلظه
 غلیظه و شیرین موسوی لثه مثل شیر و خربار و رطب انجیر و خربزه اجتناب رزند و اگر لیم غلیظه باشد و دستکاری نمایند بدین طریق که لیم زائرا بر مضمضه یا آب بنار ه
 سازند و بقا درین قطع کنند و مضمضه بسکه یا شراب نمایند و با کلیل المکیا سماق یا گلنار سازند و آن موضع نمایند و بگللاب مضمضه سازند و بند و راست بکفایت
 و یا لیم مثل مرهم سفید آب کافور و روغن گل علاج کنند و لطفه موضع نمایند تا در آن لیم زیاد نشود پس گردان زیادتی ظاهر شود و آحاد و عاقر قرحا و عاقر قرحا
 عقیات با صابون مزاج مرخص فرمایند و قاضی سر سندی نوشته که عورتی را اخیر غرض شاد و مانع اکل و شرب گردید مگر با بنوبه باریک اندک اندک آب و شیر
 می نوشید و جراحی او را قطع نمود و او استیصال او نشد و چیزی از آن باقی ماند از حیثت عود نمود و عجب است که آنچه لیم زائرا ساقط شده بود از داخل او و غرض انسان
 مختلفه برآمد بعد از او طول نمود از زمین اوصاف مضا عفت برآمد و علاج سودا و کز مایع اکل و شرب یا نکل موقوف شد و بعد و حکیم شریف خان مینو است
 زنی که حال او در عیال عورت مذکور بود علاج او نمودم و بعد قصد سر و د چهار رگ رگ نیر زیان و ارسال علق و ارسال امر لقطع لیم زائرا و استعمال او و کما
 کردم مرض مستعمل گردید و در زمانه احتقر و ختری ده استیلا باین علت گردید و جراح نصرانی بوشق جلد از تشویش تا مفصل فکین قطع آن لیم نمود و صحت یافت

استرخاش لثه

گاهی لثه متشنج و متزلزل میگردد و سببش یا سوء مزاج یا رطوبت یا تفرق اتصال بود و کمتر تشویش لثه است پس اگر استرخاش لثه باشد
 آنچه بر کضعه انسان که در علاج تحریک آن گذشت مفید است در اینجا کفایت کند و آن مثل تمضمض مستطیوخ قوالض محفقه حاره و بارده حسیلج و سیبانی
 مطبوخ بکر درین باب شدید النفع است و اگر استرخاش بسیار باشد بر لثه شرط زنده خون صالح بقدر کفایت بگرداند و چون خون با لیس مضمضه مطبوخ قوالض
 بر وجه مذکور استعمال شود تا لثه محاله نمایند و آنچه درین باب از مطبوعات موافق است کز مایع کوفته درم برگها و دو درم زراوند یکد درم است خوشانیده
 بدان مضمضه نمایند و یا گلنار پوست انار هر یک شش درم زرنج سرخ شیبانی هر یک سه درم گلشن سماق هر یک شش درم سنبلیلیب نقاح از هر یک یک
 ده درم بگیرند و از آن طوط لاصق سازند و اگر گل سرخ با قلع او و فلفل هر واحد صفت درم حیف بلوط گلنار حب لاس هر یک چهار درم خربوب بنطی سماق شقی
 ار مال هر یک پنج درم بعد مضمضه استعمال نمایند بصوق صالح است و گوشت لثه سخت کند و نیز و صاحب ذخیره او خال عاقر قرحا بدل فلفل درین ترکیب است
 و فصد چهار رگ نافع است و خشک بایا بر فیه و تمضمض بسکه که غصص و بسکه که حنظل شیر عود است و سنونات مقویه عمل آزند و گویند که گل سرخ و حیف بلوط
 و گلنار حب لاس هر یک چهار درم خربوب بنطی سماق عاقر قرحا هر یک پنج درم باریک یکده بخت بر لثه افشاندن لثه را محکم سازد و استرخاش را ازل کند
 و هر چه در علاج جنبش دندان از اکثر تر رطوبت و لثه دامیه گذشت بکار برند و این الدوله گفته که علاج او مثل علاج فالج است و در علاج استرخاش لثه
 عمل نمایند زیرا که تابع اوسقوط انسان است و بعضی متاخرین مینویسند که تنقیه بدن و دماغ بمطبوخ اسطوخودوس مسهل مقوی بسنداج بایا بر
 و قوقایا نمایند بعد جهت نشفت رطوبت و تقویت لثه سنون از فلفل پوست جوز و پوست بادام و شش پیلله و شش خراهمه سوخته و مارونیم سوخته حب لاس
 گلنار قاقا مصطکه هر یک دو درم سازند و قوی تر اینست که گلنار سماق گل سرخ حیف بلوط سعد شیبانی طائیت فلفل سوخته کز مایع تخم موربو
 پیلله زرد هر یک یکد درم شب سنون سازند و صبح لعسل و سر که غصص و گلاب مضمضه کنند و اگر قوی بود فصد چهار رگ کنند و مضمضه بقوالض نمایند و باطله
 سه چهار روز شرط زنده و سنون از خاکستر پوست هندوانه و برگ مورد و زیتون و تنول پوست پیلله زرد و زرد و شب یمانی و گلنار و فلفل سوخته و
 مازوی نیم سوخته هر یک سه لثه شیب لید صبح بطبخ مورد و گلاب مضمضه نمایند و معاجین مقویه معده هر شب استعمال نمایند

لذع لثه

گاهی در لثه اطفال لذع و خارش عارض میشود پس اگر در هنگام نبات انسان بود بموم و روغن گل تاکید کنند و بمسکه تازه و شوم و امخاخ که در تبسیر نبات

انسان

استان مسطور شده باشد و هر دو که در گردن را بر و غن با دام بماند و اگر در وقت دیگر بسبب نصاب بلغمی یا مواد حار و برقی از دماغ ایشان باشد تنقیه بلغم و مواد حار نمایند و لثه را بر و غنهای مذکور بماند قلعیه منجمه امراض لثه کی نقصان لحم لثه است و علاج او در تحریک سنان و تا کل لثه مسطور شد دوم شقوق لثه و علاجش مثل علاج شقاق لب است سوم نق لثه و علاجش در لب بخراشیم و گوشت

امراض اعصاب حلق

بدانکه حلق عبارت است از فضائی که مشترک میان مجرای نفس غذا است و از آنست زوادی که ان للمات و لوزتین غلصه باشد و للمات یعنی ملاذه جوهر لحمی است صنوبری شکل حلقی بندهای سفت حنک و اعلاى خنجره و مثل حجاب است قصبه ریه و مری را و لوزتین که آنرا اخفغینین خوانند نیز گویند و پاره گوشت عصبی مثل دو غده اند که در پنج زبان هر دو جانب راست و چپ مائل بسوی بالا روئیده که گویند گوش صغیر اند و غلصه لحمی است صفائی که بنحک پیچیده و زیر للمات آویخته منطبق بر سر قصبه و خنجره و بن قصبه ریه است و قصبه ریه مجرای نفس مری مجرای طعام و شراب و در هر واحد از این امراض سوء مزاج و اورام و لفرق اتصال عارض میشود و بقول شیخ کلام کلی در معالجات اورام عارض در لوزاجی حلق و خنجره و غده که مطیعت اوست و للمات و غلصه و لوزتین انیست که اول تنقیه سباده فاعل مرض بقصد و اسهال کنند و ماده را بجهت مخالفت جذب نمایند هر چند موضع مجامع بر مواضع بعید مقابل او و بر لب اطراف لثه باشد باید که ابتدا با استعمال ادویه قابضه مخروج بجزی که در آن اندک چرب باشد مانند عمل بران نمایند و بهترین آنها رب پوست گردگان سبز و رنجه است و در ابتدای درم للمات یا خنق مبادرت بغرغره سرکه مخروج باب باعث رفع و منع و تجلب رطوبت بسیار است و ازین ادویه است مانند شرب ماز و دگلان که هر یک پنج درم گرفته سوده و دو انار یکی ترش و یکی شیرین با پوست پاره کرده بنیزند تا مملو شود و بدست مالیده افشوده دانه از وی دور کنند و باز بنیزند پس ادویه مذکور آئینند تا مثل لعوق گردد و وقت حاجت باب حنجره و خنجره نمایند و نیز تراشیدن سوی یا فونج پس طلای عصاره آقا قیام بران باقی است و این تدبیر در اول است پس بتدریج استعمال منضجات نمایند بجهت قویه تا بدیده مثل نوشاد و غافرقه را بر سنده و از آنچه نفوخ میکنند درین وقت عطوس بمانند قسط و کنندش و برگ فل و مرزنجوش است و از اشیاى مجریه که با نجا هیست در اورام خوانند و للمات و لوزتین عمل کنند و باجماع جمیع اعضا حلق را نفع عظیم بخشد انیست که بکینه ریخته آب بر لثه که بار غوان بحری رنگ نموده باشند و به چینه بگردان فی تا خفه گردد و آن خیوط را بر گردن کسی که اورا خنق و اورام مذکور بهر سبب بندند نفی عجیب بجای آرد و از قدر متوقع نماید و شیر از ادویه شریفه است و در ابتدا و انتها که رذوع و ملین و مسکن جمیع است لازم است که مائل نمایند در استعمال ادویه قابضه یا محلوله یا منضجه و نظر کنند بحال بدن در نرمی و سختی او پس تقویت بخشد قوت را در صلب تلین فرمایند و درین همچون رعایت سن و مزاج و زمان عادت مری دارند و گاهی منضم میشود اورام للمات و لوزتین و استخرای آنها را قطع و از وجوه علاج غمز موضع است و آن سه موضع بود که قریب فها زائل دوم در اورام للمات و لوزتین که در آن احتیاج بر داشتن آنها بسبب سقوط بسوی فوق باشد سوم در اورام بلغمی چون منغین بند گردند پس استعانت بغرغره تنقیه لطیف بکنایند

اقسام خنق

و آن خنق مطلق و ذبحه و خنقه و خنق کلی است و اطباء را در استعمال این الفاظ اختلاف است شیخ الرئیس تا باعان و مثل یلاقى در میان خنق و ذبحه فرق نموده اند بلکه هر یک را بجای دیگر اطلاق می نمایند و اکثر متأخرین درم لوزتین عضلات مری و خنجره را که افع نفس و بلع گردد خنق مطلق گویند و درم حار را که در عضلات طرفین حلقوم حادث شود ذبحه خوانند و بر جانی گویند که ذبحه درم حار باشد و در عضله که به مری و در و یا تب حلقوم اند و آنرا لیسر یا خنق خوانند تا مانند لوزتان نیز گویند و این درم از گوش تا گوش در پیش حلقوم مانند طوق سبزه ظاهر شود و خنق و دشواری دم زدن را گویند و صاحب شفاء الاستقام گویند که ذبحه درمی است و در عضلات موضوعه در دو جانب حلقوم که با نبالع میباشد و یا در عضله موضوعه بر دمی حلقوم و در للمات مری و سبیش و درم حار غلیظه فاسد است و اکثر متولد میشود و از کثرت تناول بحوم و شیرینی و شرب خمر و ترک استقراغ فصد و چاست و ملاسید گویند که ذبحه

قسمی از خنای است که بسبب ورم غلیظه عروق میشود و پیش خلق از گوش تا گوش مثل طوق ظاهر شود و لهذا سلی ندیجه ست و صاحب کل و تابان و مثل صاحب جامع گویند که حدوث ذبحه از ورم حار است که عارض میشود یا بعرض خلق و یا بعرض مری پس اگر در عضل داخل باشد آنرا استوچی گویند و این روی سست منع از از ورم میکنند و اگر در عضل خارج باشد آنرا فتوحی نامند و صاحب این علت را عسر و ضیق و انقباض او و تپ نقصان و صورت و بیع و خلق و سخی و در گردن و روی و تمد و عسر و سلی و غوغه بین عارض میگردد و اما حدوث خوانیق از ورم حار بود که بعرض خنجره عارض شود پس اگر ورم در عضل خارج باشد آنرا خوانیق مطلق گویند و اگر در عضل داخل بود آنرا خوانیق کلی خوانند و عارض میشوند برای صاحب این علت انقباضی که عارض میشوند اصحاب ذبحه را بعینه مگر آنکه این صاحب تر و نشتر تر بود و درین صاحب این کشاده میباشد و بر فرو بردن چیزی از اطعمه قادر نباشد و لباس است که در خلق او چیزی رقیق بهم فروزد و لباس که در اندام او آن جلد کند و از بینی خارج گردد و صاحب تقویم ذاتن اسباب بر آنند که ورم عضلات خارج خنجره خنای مطلق سست و ورم عضله خلق و مری هم عضلات داخله خنای کلی و در سبب این ابی صادق نیست که هرگاه در اجزای دهن و خارج اثر ورم ظاهر نباشد و اما س عضلات داخل خلق مختص بود آنرا ذبحه گویند و علی بن زین در فردوس الحکمه نوشته که خنای پنج نوع است بعضی عارض مجرای طعام میگردد و بعضی عارض مجرای هوا و دو نوع دیگر در عضلات مطیفه که در هر دو طرف این دو مجرای اند و نوع پنجم زایل شدن فقرات رقبه است بسوی داخل و این را خنای کلی نامند و طبری گوید که علت حدوث بخانقه از جنس ذبحه است و آن ورم نوزین و سرد و عضل موشوع و در دو جانب طوق و عضلات داخله معروفه بطرحه ریه و راس مفاصله دقیقه شبیه بلام کما سبت یونانی است که مشترک است با نظرات مری و طرف طوق و پنج زبان و چون این مرض مملکت نیند و صاحب خود را لهذا خنای نامیده اند با جمله شیخ می فرماید که خنای عبارت است از امتناع نفوذ نفس بسوی ریه و قلب آن را اسباب بسیار عارض میشود مانند استعمال وویه خنای و در ادویه سمیه و مانند جود خون یا شیر و در بعض احشای و لیکن مراد از آن در اینجا آنست که بسبب ورم در آلات نفس قریب بخنجره بهم رسیده بسبب عجز قوت محرکه از تحریک آلات استنشاق و یا بسبب انطباق بود و ظاهر است که ورم چون عضو مجاور را فشار دهد و تسدید منافذ عارضی که در آنها چون قوت محرکه عضلات خنجره و مری از تحریک فعل او میسر یا استرخای تشنج یا آفت دیگر عاجز شود حیوان را امکان تنفس نماند و اگر چه مجری غیر مسدود باشد و انطباق بسبب مزاحمت عضو مجاور بود مثل زوال فقرات گردن بسوی داخل که بسبب ضربه یا سقوطه واقع شود و این لا علاج است و یا بسبب ورم عضلات فقرات و ارتباط آن یا ورم مری و عضل باطن مری یا بطرف او یا ورم عضله داخل خنجره یا عضله مابین مری و خنجره و یا بسبب تشنج یا بسبب امتلائی که در عضلات فقرات تشنج یا بسبب روی ترسند و یا بسبب ریج غلیظه که در عضل فقرات در آید و یا بسبب ماده حاوکه در عضل در آید و یا بسبب طوبت مزلقه که باطل زوال فقرات نماید و این اکثر اطفال را بسبب نرمی رباطات و اعضاء امتلائی داغ ایشان عارض میگردد و آنچه در فقره و ورم و در مافوق او باشد خطر آن بیشتر است و آنچه زیرین باشد سالت تر است و آنچه در فقره اولی باشد در کمال روایت و خطر است و از باب مجاور است که بسبب یدان عارض شود و اسباب خنای بقول جرجانی پنج نوع است یکی تشنای وویه و در این مرض بخا صیت مثل ساروغ و خربق و ورم ورم عضلات خنجره و طوق و مری و رباطات و عشا های آن عضله طوق یعنی غلظت ورم انطباق خنجره و حلقوم بسبب خشکی یا تشنج یا بسبب عشا در رباطات و عشا های خنجره و طوق چهارم زوال مهره گردن یا زدن بسبب آسب که بدور رسیدن تشنج کشیدن مهره گردن بسبب تشنج عضلات خنجره و حلقوم و تشنج استرخای عضله قنجره و ورم ریه یا ریم متولد در این یا در فضای سینه و تولد کرم در روده و روده و استتمام متواتر تر است و سبب مذکوره افزوده اند و اما تمه که ورم خنای بحسب مفع علت منقسم چهار قسم میگردد زیرا که یا ورم در عضلات خارج از خنجره یا در عضل باطن بسوی داخل یعنی متصل بر بان و زبان محیط بر نوزین بهم رسد حتی که ورم در خلق ظاهر شود و سخی او در مقدم گردن یا صدد پیدا آید و این سالت ترین قسام است و یا در عضلات خارج از خنجره یا در خلف در عضلات مری بود حتی که ورم و سخی و در شک او در داخل و درین ظاهر گردد و لباس است که تا فقرات و نخاع بمشارکت می کشند و یا در عضلات باطن مری باشد و درین تنگی نفس مجاور است بود و ورم در حین ظاهر باشد و یا در عضلات داخل خنجره و عشا می مستطیل و بود و این بدترین انواع اولیه است و الاضا بحس ظاهر بود و جمیع علامات خنای کلی موجود باشد و گاهی ازین اورام دو یا سه یا چهار مجتمع شوند و بقول شمعون و رازی

خوابی و حادث میشود و یا در طرف قصبه ریه و این هر دو یا ظاهر باشد یا غیظا هر یک بنظر نیاید و یا در خنجره و این هر پنج قسم باشد و سبب بی و ارام سبب
سائر اوارام است و لباس است که بعضی از خاصیت در احداث این و ارام بود مثل خند قوی و گونید که تریاق او کاهنیا کاسنی است و بعضی گویند که
نوشیدن آب بر این خنجره متصل در اکثر خناق پیدا میکند و گاهی بشتبانی در همین نباشد بلکه بدن نفی بود و فضله ماده در اعضای مجاوره اعضای خلق باشد و درم
کند و اینها این هم بحسب اقسام منقسم میشود یعنی موی و صفادی و بلغمی و سودادی ماده این در اکثر موی باشد و صفادی و بلغمی نیز بود و اکثر خناق بلغمی
باطباق عضل بسبب ارفا بود و آن سبب صحت او سبب سهل است و گاهی تا چهل روز طول میکشد و از بلغمی بعضی است که تولد او از بلغم لزج غلیظ بار در و بعضی
از آن که از بلغم لطیف حادث گردد و مثل این بلغم چون از سر نزول کند در اکثر ام ممکن میگردد و آنکه بسوی عضلات اسفل از خنجره نازل شود و آنچه از
بلغم غلیظ باشد در عضلات اعلائی خنجره بود و از سودا اکثر افتد و بعضی گفته اند که خناق سودادی عارض نشود زیرا که انصباب سودا بسبب غلظت او از عضو
بسوی عضو دیگر و فتنه کمتر باشد لیکن بعین نیست که اندک اندک منصب شود پس فتنه سبب رم گردد و خناق آرد و اکثر درم حار منقل بسودا میگردد و در حار
آن روی است و اینها گاهی این ورم باعتبار مقدار انقسم میشود یا عظیم باشد و آن بسیار روی و قتال است و یا ضعیف باشد و آن غیر ذات خطر است
و یا متوسط بود و آن متوسط است و هر درم خنقاقی یا قتل میکند و یا ماده او منقل میگردد و بعضی دیگر با جمع و تقیح می شود و گاهی داخل قصبه ورم کند
لیکن نوبت او با خنقاقت نزد خناق روی که در آن احتیاج با دامت کشادن و من و بر آوردن زبان باشد سیمی بکلی است پس گاهی کبی آنرا گویند که
در عضل داخل خنجره افتد و گاهی آنرا گویند که در هر دو نصف عضل معاد واقع شود و گاهی آنرا نامند که از زوال قنار عارض گردد و گاهی خناق بذات الریه
منقل شود اگر ماده میل با ضل نماید و بریه منفع گردد و گاهی منقل به تشنج شود اگر ماده میل با علی نماید و بسوی عصاب منفع گردد و گاهی بسوی نایه قصبه
و فتنه بپاک کند و گاهی بسوی منده انصباب نماید و در ب حادث شود و این سه امر و علاج تدبیر بود و هر مخوق که بمیرد اول او تشنج بهم پسین میرد و خنقاکی
روز اول تا چهارم قاتل است و بیشتر خوابی در ربع شتوی بهم میرسد و رازی گفته که اکثر صاحبان از خنجره حار و صبیان را خناق بهم میزد و در ربع صیف بلد آن
شمالیه و آن از امراض محفوظ است اگر گاهی باشد و چون اختناق شدت کند نفس را منخری گرداند و استعانت در آن تجرک یک کند و اکثر محتاج تجرک صد ربع
گردن گردد و بسوی سرعت و نواتر اگر قوت اعانت نماید و بری نفس مخنوق لفحه نباشد زیرا که او نفس عظیم تمام شود و این ممکن نیست مع شدت اختناق
و گاهی خناق در حیات مطبقة عارض شود و گاهی مندر بجدی بود و کند که جمع خلق اگر چه از جهت خناق نباشد و عرض خناق در حیات حادث بسیار روستی
بجست شدت حاجت تنفس امتناع آن چون در روز بحران عارض شود مخوق و قاتل بود و بحران در اوارام خنقاکی لا محاله قاتل است و یو خنجره درم
گفته اوارام خلق آنچه بجانب قدیم و از جانب مری باشد علاج آن سهل است و آنچه از خلف از جانب فقره بود علاجش دشوار است اکنون بدانکه اول
تشخیص این مرض و اقسام او بجهت تشخیص اسباب موقع او نماید و بعد از آن حال و از جهت شدت و خفت در ذات و رجای صحت او و پس از آن انتقال جمع
ماده او دریافت کنند پس بجهت تشخیص اسباب جمع خلق و دشواری بلع و تنگی نفس بدینص اودر ابتدا استوار خنقاقت باشد و بعد از آن غیر متفاوت گردد و مجوز چشم
بود مرض خناق باشد و اگر با وجود این آثار آواز و کلام و بلع اشیا منقطع گردد و چون مریض تکلف جزئی فرود از راه بینی بر آید پس اگر لعاب از زمین
سائل شود و بخارج گلو از گوش تا گوش گیر سرخی مثل طوق ظاهر گردد و سجه باشد و اگر صعوبت تنفس و خلق و درم در ربع سر و گوش و هر دو صفح
گردن ظاهر بود و خنقاقت باشد و اگر مریض در اکثر ماندگست بن کشاید و زبانش بیرون آید و درم و سرخی مطلقا در خلق هر نبود و اضطراب شدید بود
و تنفس حرکت سر گردن و انقباضات یحانی قدرت نباشد و یا آثار زوال فقره گردن که مسطور گرد یافته شود خنقاکی باشد و تشخیص اسباب او چنان
کنند که اگر سیر و یا لمس دیده شود و یا اعضای مری و خنجره سخت نموده و حالتی باشد که گویا صاحب و میخوابد کتی نماید خنقاقت درم باشد پس اگر بلع ممکن
باشد نفس منفع ورم در خنجره بود و اگر بالعکس باشد ورم در مری بود لیکن گاهی درم خنجره عظیم گردد و بعد س که منع بلع نماید و گاهی ورم مری
عظیم تدبیر و جدی که منع نفس نماید و از ورم مری آنچه در اعلائی مری باشد نفس را تشنگ کند و آنچه در زیر باشد نفس را منع کند اگر چه دشوار است

باید که در اقسام خنق اگر خون غالب باشد در آن ابتدا بقصد نمایند و بعد استفرغ خلط موجب پس از آن کنند و گاهی خلق یا فح و رخنه و رمی فائده
میکند و بقول رازی و اسکندر اگر بدن نخی باشد حجامت و رخنه و نقی ناف بود و اول روافات پس مملات پس منجات پس مغرات پس مملات استعمال
نمایند و واجب است که تیز را در صفراوی قوی تر در بلغمی ضعیف تر و در تلبیب و تلبین در سوداوی زیاد تر باشد و جمیع الشربیه اخمده و غراغ غرق و تیز
که نمیکرد باشد و صفراوی که ماده آن نهایت حدت داشته باشد اگر ماده کثیر باشد غرغره بود از تنقیه مناسبه و زیرا که در استعمال غراغ و ذی نوع قبل از تنقیه
فقد خون رجوع نوده بریه و قلب است و در ابتدا استعمال روافات و در انتها مملات می باید و حجامت ساقین و تنی آنها و حاک طراف لب که در کافور
آنها بهر خدیه ناده از خلق لیسوی اصل نیز مناسب بود و بهترین تلبیس بهر خدیه ناده از باطن بظاهر حجامت زیر ذقن است و اگر سوس گندم اکلیل الملك
با بونه خطمی و ذفای خشک نمک آب بپزند و یا با باران بطبع همانند که سرخ شوند جمیع اقسام خنق را نفع دهد و ضماد و در خطائی باب کشنیر یا آبلبن
بهترین مملات است و رخنه حار و بار و خیار شنبه ضماد و غرغره بسیار نافع است و اگر آرد با قلا و رو حلیله و جوهر گرام میگوید و خسته تر از تخم خطمی که هر نصف تیز و
و تخم خطم و رخنه حار و رو گل افنی و نوع حار و ربع جز و کوفته بختیه با سفیدی تخم مرغ و تخم حار و با سیم مرغابی یا سیمه یا کیمیا و رسم بار و سرشته مکرر بر خلق ضماد
مکنند و اقسام خنق در مجربات انطائی است و کذا غرغره بطبع تخم کشوث و با بونه و خطمی و پرسیاوشان و تخم ترب و تخم کرفس مجموع یا مفرد بحسب کمال
آوردن موجب است و اگر روغن کنجد آب کشنیر حار و سیر و سیرک نیم جز و مضمض ربع جز و بنزد نا روغن بماند پس بر جوالی کردن در ورم حار و بار و طلا کنند
و در بار و نیم گرم جامع النفع برای خنق حار و بار و جمیع اوجاع خلق و موجب است و ضماد است و البقره و خراجهام در سرکه و روغن گل بختیه و در حل او رام خلق مطلقا
بایع النفع است و در اقسام خنق و صعب حمل مولف نیست که ضعیف کلان بری شکم شکافته گرا گرم بر گلو بندند و پیچیده کنند پهن نموده از آنش گرم کرده بکوبند
ببندند و آیتها سنگ لشت را محاذی و در آن مخلوق دارند تا هوای وین سنگ لشت بموضع خنق برسد باذن الله تعالی در اندک است و درم خنق را تجمل شیر
و ضماد و خراطین و روغن کنجد و خنق حار و بار و جمیع اوجاع خلق و موجب است و ضماد است و البقره و خراجهام در سرکه و روغن گل بختیه و در حل او رام خلق مطلقا
بایع النفع است و در اقسام خنق و صعب حمل مولف نیست که ضعیف کلان بری شکم شکافته گرا گرم بر گلو بندند و پیچیده کنند پهن نموده از آنش گرم کرده بکوبند
ببندند و آیتها سنگ لشت را محاذی و در آن مخلوق دارند تا هوای وین سنگ لشت بموضع خنق برسد باذن الله تعالی در اندک است و درم خنق را تجمل شیر
و ضماد و خراطین و روغن کنجد و خنق حار و بار و جمیع اوجاع خلق و موجب است و ضماد است و البقره و خراجهام در سرکه و روغن گل بختیه و در حل او رام خلق مطلقا
بایع النفع است و در اقسام خنق و صعب حمل مولف نیست که ضعیف کلان بری شکم شکافته گرا گرم بر گلو بندند و پیچیده کنند پهن نموده از آنش گرم کرده بکوبند
ببندند و آیتها سنگ لشت را محاذی و در آن مخلوق دارند تا هوای وین سنگ لشت بموضع خنق برسد باذن الله تعالی در اندک است و درم خنق را تجمل شیر

و بعد نفع تام برای نفخه مثل نظرون و بوره و ملیت و مرفاضل و چندید و سرگین خطاف و خروس باریب توست غرغره نماید بکله نوشا و رو عاقر قرحا و خردل و تخم حنظل و تخم ترب بآب و تخمین غرغره استعمال کنند و نفوخ نوشا و برترست و چون مرض رو با خطاط نماید باید که استعمال قطرات و حمام نماید و این حسب در انتفاع است اصل السوس چهار جز و ملیت نیم جز و بعصاره کرنی یا عقیقه غلب سرشته بوج مفرط سازند و زیر زبان نگا دارند و آرد و پیچ ذوا و خاصیت و موافق و برقت سرگین سفید سنگ سرگین سفید کرنی یا فضله بچه انسان است و سرگین سفید است که سگیا که گریه را بندند و خوراک از منحصراستخوان نماید مخصوص استخوان فقرات گردن و زانو و کوفته و یا پاره آنها تا سست و زرد و زرد و چهارم سرگین آن را بگیرند که سفید کم بود و خواهد بود و فضله بچه انسان بنفشه آنکه او را مانا کند ترس بقدر بصرم و بخوراند نه زیاد و اگر بدین صبر نتواند نمود و اندکی غریب سرخ هم مانند گوشت مرغ و جمل و اطراف بزغال و بخوراند که درین حالت فضله او کم بود و بسیار و غیر این سرگین و فضله بخور نیست زیرا که از شدت تنوع خوف شدت خنق و هلاکت است و در آن هم باید که پیچیم بلا توقف تا آسایش طبیعت مریضی استعمال نمایند بلکه بیکر فقه استعمال نمایند و ملیت و مهند تا طبیعت او بحال پیدا باز مرتبه دیگر استعمال نمایند و تخمین لعل آرد و ایضا از آرد و پیچ با خاصیت خطاف سرشته است که از زدن خون آنرا بر باز و دیال و بگیرند و بر آن نمک یا شند و در کوزه مطین کرده سر آنرا محکم بسته و در تنور بگذارند تا سوخته گردد و اگر در قوطی شسته مطین محرق نماید برترست و بعد بیکر هم بپاشند و شلخ و صبیان را با اصل السوس بدهند و ایضا سرگین خطاف محرق قوی را بر سرست و تخم که نمک اصل و سر و زیت و یا بنزیره کاد با اصل و زهر و سلقه و زهره الحاس سرمانی نمک و نمک و نماید و این را هم لمانه را نیز نافع است و کذا که غرغره و تخمین و در آن تخم ترب قلعها و قلع لیس این درم انواع را نیز مفید است و از مرکبات رب التوت و جود و عرقان و دو او را خطاطیت و دو او را لعل و دو او را قشر جوز طری و اقاقیا و اندر خوردن است یا این و سرگین سفید کاسب محرق و در ظرف گلی و یا غیر محرق بیکر قیده فضل و درم مازوی سوخته پوست انار کجا و خربریا میمون یا کفتار برادر یک قیده مرقط هر یک نیم اوقیه نرم سوخته نفوخ نمایند و طاق بانوب و لبها شق کوچک بنا به بلند بر آن پاشند و یا با عسل سرشته بطوط نمایند و ایضا و آخر در وقت شدت فضله بچه انسان بخوراند نان ترس بخورند که سرگین سفید سنگ سرگین خطاف محرق و نوشا و از هر یک قدری نرم سوخته نزد شدت حاجت که هیچ دو دیگر سوخته بخشد و پیچ هلاکت باشد و روزی چند مرتبه نفوخ و یا طوطی نماید و اگر زبان مختوق ورم نماید علاتش بخوی است که در او روم لسان ذکر یافت و آنچه در اینجا مخصوص است مع و جوب و جوب علاج ورم زبان نیست که بعد فصد و جلد و جند و اسوی اسفل نمایند و گاهی این فعل را ریجا اراج فقر ایست که او را خاصیتی است در امانه اخلاط از اعالی فهم معده و مری خلق با فضل بعد بران میراث را و شمل عصاره کاهو که با خاصیت نافع است استعمال نمایند بعد اگر احتیاج تجلیل طیف گردد و محلات ملطفه مزاج آن نمایند و چون این استند کنند از آرد و تخمین حاصل نشود و از لال یقین گردد که در آن رجای خلاصی است شق رباطات میان دو علقه از حلقهای قصبه کرده شود و بدان آنکه عطر و فایده است تا آنکه لعل از آن تنفس نماید و بعد عند قرائت از هر دو راجحت را بدزد و چون صاحب خنق غشی کند و خوف افتراق تمام گردد و باورت بجهت قوی و فصد رگ زیر زبان و رگ پیشانی و قیق محایم بر قفا و تحت قطن بشیر و غیره نماید کسی را که در خلق و روی باشد ترک کلام او را اولی است

علاج خنق و موی

فصد سر و نماید و بعد از آن زوزیر هر دو گوش و میان گردن بچسباند و زوزوم نیز تکرار عمل نمایند و فصد رگ زیر زبان کنند و حجامت ساقین پس گردن و میان شانه و زیر دقن نیز بسیار مفید بود و گویند که اگر خنق بمشارکت همتان بود و وقت مساعد باشد فصد کحل یا با سلیق بر فصد قیفال مقدم دارند و خون جذبان بگردن قریب بغشی رسد یا بحکم حسب حال قوت مریض خون بر آرد مثلا اگر حجامت یا کشادن رگ واحد کفایت کند بدگر دست برزد و الا حسب قدرت قوت گمانی بگر کشانند و خون را فریزند لیکن تنبایدن تا که نبشی یا بخامد و بر دیگر قلع حار گند شست بدهند و بعد و آرد آب کشینز سبز یا آب عنب ثعلب یا بیده بگر و ضماد کنند و ضماد شرفی خطائی نماید و یا بعد و آرد آب کشینز سبز نیز مفید بود و از لعاب میخول و آب کشینز سبز غرغره نمایند و غرغره مغرطون را آب کشینز سبز نیز بسیار نافع و در دوع و محلل است و با و الشیر غذا سازند و اگر در ورم خلق شرب یا نیز ظاهر شود و عرق شاهتره عرق نیلوفر هر یک چهار توله محرق عنب ثعلب پنج توله و تاکشی در برید و کورافز ایند و شربت بنفشه عوض شربت نیلوفر کنند و حوض یکی دو ماشه و اسنگ گل رنی هر یک باشد

صندل سرخ و دواشته در آب عنب الثعلب سبز ساییده ضما و نمایند و ارسال خلق کنند و چون قدری تخفیف شود بیدارند اصل السوس نقشه بیکوفته هر یک باشد
 خطمی چهار ماهه غبازی شش ماهه غباج ده سبستان نه عدد شب در آب گرم تر نموده صبح بایده صاف کرده شیر خیارین چهار ماهه شربت بنفشه
 و توله خاکی اضافی کرده بخوراند و مغز فلوس باب عنب الثعلب بخل کرده نیکویم ضما و نمایند و اگر بن دندان نیز متورم باشد بعد برید و ارسال خلق ارگنا کوکبا
 هر یک چهار ماهه عنب الثعلب که در مانج کشیز خشک سوپاری چایه نیکوفته بیکوفته باشد جوزا السرخ باشد نیکویم ضما و نمایند و اگر بن دندان نیز متورم باشد بعد برید و ارسال خلق ارگنا کوکبا
 بیده نمفصه مغز فلوس در آب کشیز سبز حل کرده نمایند و کتفه سفید زرد و طباشیر گل نیلوفر و عسل نقشه نشاسته گاو زبان سوخته ساییده در دهن باشند
 و اگر اسهال شود لعاب ریشته خطمی در شیر بیدارند از لعاب بیدارند چهار ماهه شیر تخم کاهو صفت باشد در عرق شانه بر آورده شربت نیلوفر خاکی و حل کرده
 بدیند و اگر خفاق مع تپ صلب باشد بر شیر کاهو شیر و مغز تخم کاهو شیر عنب الثعلب لعاب سفول شربت بنفشه خاکی دهند و فصد سر و بعد حجامت نعلو
 بر تها نمایند از ان عنب الثعلب شش ماهه غباج ده سبستان نه عدد شب در آب گرم تر نموده صبح بایده صاف کرده شیر خیارین چهار ماهه شربت بنفشه
 شیر خیارین هر یک شش ماهه شربت نیلوفر خاکی داخل کرده بدیند فدا قلیه و خشکایه قلیه تورکی و قدری نان هم و گاهی بیایت نزل و فصل و زمان
 اختاوض تیرید و شانه با شیر جات میدهند چنانچه غباج ده سبستان نه عدد چهار ماهه شیر کاهو شیر بنفشه بدیند و لعاب سفول بیکوفته آب
 کشیز سبز و دام ریشته و توله غرغره صبح و شام کنند و غذا کپوری کم روغن و یا گل بنفشه چهار ماهه درین چوشانده افزانید و شیر خیارین شش ماهه شربت بنفشه
 باشد عوض شیر کاهو داخل کنند و بعد از نصف لی هر یک و دواشته باب عنب الثعلب تازه ضما و نمایند و یا غباج بیدارند چوشانده شیر و مغز تخم کاهو و شش ماهه
 نبات سفول روز دوم شیر خیارین بجای که و و طلا گیر در صوت جدد و هر یک چهار ماهه باب عنب الثعلب تازه بر درم نمایند و اگر خفاق باتی سوزش
 گود و جوشش دهن و دانه با لید و الجین زنجیان نزل و خار و نصابان بر خلق و فصل صیف باشد اول فصد بعد حجامت باز نزل و بچسباند و لعاب بیدارند
 گل نیلوفر چوشانده شیر و مغز تخم کاهو شیر بنفشه بدیند و توله غرغره داخل کرده خاکی پاشیده بنوشند و کونا عنب الثعلب گنار و برگ خا کشیز خشک پاشیده
 غرغره نمایند و اگر بلع دشوار بود در آب عنب الثعلب تازه فلوس خیارین حل کرده غرغره سازند روز دوم عنب الثعلب گل خطمی کشیز خشک پوست خشک
 چوشانده مغز فلوس آب عنب الثعلب تازه آب کشیز تر داخل کرده غرغره کنند و جدد و اروش در بندی رسوت آب کشیز تازه بر گلو ضما نمایند و و گیک
 باز فصد کنند و عرق شانه شربت بنفشه بنوشند باز حجامت و غرغره و ضما و ات معموله مسطوره لکار بر نند و گل بنفشه عنب الثعلب اصل السوس چوشانده
 نبات داخل کرده بیا شانه اگر در خفاق با وجود دشواری بلع آب طعام بالای گلو گیر گردد و دهن شیب باشد زو بقا بچسباند و بیدارند عنب الثعلب گل نیلوفر
 بوق شانه چوشانده شیر و مغز تخم کاهو شیر بنفشه بدیند و توله غرغره داخل کرده خاکی پاشیده بنوشند روز دوم شیر خیارین عوض تخم کاهو
 روز سوم شیر کاهو روز چهارم شیر و مغز تخم کاهو شیر بنفشه بدیند و توله غرغره داخل کرده خاکی پاشیده بنوشند روز دوم شیر خیارین عوض تخم کاهو
 کرده بر لای لیکین درم و دروغ و تحلیل غرغره نمایند و اگر آب کشیز نباشد عرق شانه در غرغره داخل کنند و ضما و جدد و اگر کپور و حوض کل آب کشیز سبز
 برای دروغ و تحلیل بر موضع درم نمایند غذا آب نوک کپوری لایم و آتش جو روز یک روز هر سه سوده پاشیده جهت تقویت قلب بنوشند و اگر عطش بسیار
 و جوشش دهن بود و آب ندر و ن خلق نرود و هنگام شربت آب و گوشش و و خلق طشش شانه شیر و مغز تخم کاهو شیر بنفشه بدیند و توله غرغره داخل کرده خاکی پاشیده بنوشند
 نیلوفر بجای زهره و دهن باز شیر کاشی افزانید و حوض کل برای تحلیل در دهن و دانه باز نزل و بچسباند و بیدارند عنب الثعلب گل نیلوفر
 زنجیان گل بنفشه لعاب حل کرده روغن بادام داخل نموده باز و وسل نقوع عنب الثعلب گل نیلوفر گل بنفشه خطمی خیارین سبستان شانه
 فلوس خیارین زنجیان گل بنفشه و دهن و شش ماهه خطمی سوده ضما و نمایند و اگر خشکی بسیار و عطش و شش ماهه خطمی سوده ضما و نمایند و اگر خشکی بسیار و عطش
 بر گلو بند که از گری تحلیل نمایند و دهن سنگ پاشیده بر دهن و دانه باز نزل و بچسباند و بیدارند عنب الثعلب گل نیلوفر
 کلاب آب برگ با شش ماهه خطمی سوده ضما و نمایند و اگر خشکی بسیار و عطش و شش ماهه خطمی سوده ضما و نمایند و اگر خشکی بسیار و عطش

و جای حکاک ز آب نیست سسته مردانگ رسوت بالان بعد غلاب گل نیلوفر آلودی بخار العرق شایسته جوشانیده شیر خیارین شربت بنفشه خاکشی بدین روش
خطائی بکلاب و سرکه سوده ضما و کنند باز اگر اندکی تخم در گاو پیدا باشد گاو حوض کی جدا بعد بعد زربا و زنجبیل گاو صبر زده آب کشیده تازه سوده باز جد
بسرکه سوده ضما و نمایند اگر در خناق عسر بلع و کلام هم موقوف باشد بعد بعد سر و غلاب گل بنفشه در عرق شایسته جوشانیده شیر خیارین شربت
بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند و کونا گونا گونا عدس درست کشیده خشک جوشانیده رب توت داخل کرده غره نمایند باز تخم خطی گل بنفشه غلاب نیز
نقشه ده دانه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و اگر با وجود تنقیه بمسلمات بسبب نکردن غره بلع دشوار باشد طبع غلاب غیر با شیر جات معمولی
و هندو غره شیر تخم و شیر اصل السوس شیر غلاب شیر کشیده خشک هر یک را داشته حوض کی داشته سوده باشد نمایند ضما و حوض کی حوض کی
هر یک را داشته سوده آب کشیده روغن گل شش شانه آینه نیم گرم نمایند انکابانی است و رخت نیب غلاب خشک جوشانیده بخار گیر کبرای تحلیل و الفصاح محمول
و اگر داده مرکب باشد اسطوخودوس شایسته گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه دهند و غره کوکنا را زوکرانج غلاب خشک جوشانیده نمایند و الضما
و ابتدا اگر کشیده تازه را قیسه کنند پس بسرکه بزنند تا موه شود بر پا چه که داشته بر گون بندند نیز مجرب است و اگر از برگ غلاب خشک برین طریقی نمایند نافع
است و اگر رب شاه توت ده شقال در آب کشیده سبزی شقال یا آب عدس حل کرده غره نمایند مفید بود و غره یا مطبوخ برگ ت شامی و آب برگ
لبنان و فود آب برگ ساسین هر واحد سوده و غره مغز فلوین شیر گاو یا کشکاب حل کرده صاف نموده نیز برای سکیون جع معمول قبل از تنقیه نیز استعمال نمود
و غره عدس سبک کشیده خشک زرد و هر یک چهار یا شش سماق سه یا شش جوشانیده با شربت بنفشه و توله و حب زماق یکماشته زرد و گونا گونا کثیر است
ماشته ساخته درون دشتن زاول روز تا سوم که زمان ابتداست نافع و اگر گل خطی و برگ آن و تخم آن کوفته بزنند چنانکه شل نمیرد و بعد از آن قدر
گل آب میخند نیم گرم بر موضع درم از بیرون ضما و کنند و در شب روزی چهار بار تکرار نمایند گل اورام و اول جاع خلق و گونا نافع حتی که در درم و دو و صفراوی دوع میکند
و از مجربات حکیم علی است و ضما و جد و اگر یکماشته حوض کی گل ارشی هر یک و ماشته گل بنفشه چهار ماشته غلاب خشک شش شانه کوفته بخیه آب کشیده تازه شربت
قدری گرم نموده بر گاو نیز و ابتدا معمول و ضما و جد و از هر مهره ساییده بکلاب یا آب برگ غلاب شیر که آینه نیم گرم نیز مفید ضما و آرد و آب کشیده
و سرکه مجرب حکیم علونجیان است و در داده مرکب بون افزا نیز بعضی و ضما و جد و آب غلاب یا رنگ کاسنی گل آب غلاب کشیده و حل کرده اند و یا
غلاب خشک گل خطی آرد و گل بنفشه لکلیل الملک کوفته بخیه و آب کشیده آینه سبک بزند و غره کوکنا عدس مقشر کشیده خشک غلاب خشک و احد توله و بلع
سه شانه جوشن اوه صاف نموده نیم گرم در خناق حار معمول است و کذا غلاب بلع وانه کوکنا رنج عدس مقشر کشیده غلاب خشک یک توله گونا گونا غلاب
اصل السوسین هر یک شش شانه جوشن اوه و غره گونا کوکنا غلاب خشک گل سرخ کوکنا کشیده خشک عدسین هر یک و درم عدس شقال جوشانیده در درم و گونا
و ابتدای خناق نیز نافع و اصل السوسین کت سفید ماله مساوی و راجع جوشانیده صاف نموده غره کردن جهت در گونا و خناق حار و بنوع خلق معمول حکیم بقا خان است و غره
غلاب خشک غلاب خشک تخم کاه تخم کاسنی کوکنا کشیده خشک در آب جوشانیده صاف نموده شربت توت داخل کرده و ابتدا خناق دعو و صفراوی معمول است و جرم
است و کذا غلاب غلاب خشک جوشانیده و ابتدا درم حار جوش غره آب کاسنی آب غلاب خشک آب کوکنا شیر تخم کاه شیر عدس مقشر هر یک و آب غلاب
نچ دانه گل ازنی شش شانه داخل کرده برای خناق حار مجرب علوی خان است و اگر در آب غلاب خشک کاسنی تراب کشیده سبز آب خرفه هر یک یک قه توت
سبز و غره نمایند برای خناق حار مقول را حبل خان است و آینه برای خناق و در گونا و پوست خشی اس و عدس غلاب خشک یا فارسی کوکنا هر یک یک توله
غلاب بنفشه دانه صندل سرخ نه داشته حوض کی هفت داشته کشیده خشک یک نیم توله برگ شاه هفت داشته یک نیم توله آب جوشانیده در آخر جوش عدس سلم و توله
اندازد و چون آب یک نیم پا و یا نه صاف نموده لعل یا پخول توله آب کشیده هفت توله شیر تخم کاه و توله داخل کرده غره کنند در تمام شب و روز که جیت خناق
دور و گونا مشعل است و اگر آب کاسنی تازه آب کشیده تازه آب برگ غلاب خشک آب برگ کاه شیر عدس مقشر مغز فلوین رب جوز غره کنند جیت خناق
و جوی مجرب حکیم میر محمدادی است و کشیده خشک عدس مقشر پوست خشی غلاب خشک یا فارسی هر یک و توله غلاب بنفشه دانه جوشانیده ضما

نموده حفص کل یک توله سوره در آن حل کرده و رب توت سیاه چهار توله آمیخته غرغره کردن برای خنق حار و اورام حنجره دلهات و لوزقین و ذبحه مجرب است
 حکیم علوی خان مست در نسخه دیگر گل سرخ و اصل سوس و مغز فلوس و غرض غلاب و شربت توت است و گویند عصاره عنب الثعلب عصاره حب لادن
 عصاره برگ آن و کذا طلخ حنک کذا عصاره یار تنگ و غرغره حفص کل و یا خولان و کذا طلخ جمیع اجزای شجر علق و کذا العاب بزرگ و نانا و آب کاسنی
 و مغز خیار شنبه و کذا طلخ برگ طرفا رب توت آمیخته و کذا آب برگ خلط رب توت و کذا طلخ کل لیسین و برگ آن و کذا آب سفانخ و کذا آب آفتاب
 که و هر دو حداف خنق حار است و ضماد غولان باب کاسنی یا آب کشنیر سبز کذا ضماد شجره ابی مالک و غرغره نشاسته شعیب و خنق مجرب سویری است و
 کذا اشربت طلخ بنفشه مجرب و است و اگر تار و نهام ورم تحلیل نشود و او به محله استعمال کنند و دست از قصد کوتاه دارند لیکن اگر آس بطرف خارج
 گلو ظهور نماید و وضع مجامع و ارسال خلق بر آن سودمند بود و در وقت مغز فلوس و شیراده گا و که ملای آن دور کرده باشند مالیده صاف نموده غرغره نمایند
 و ایضا مغز فلوس و طلخ انجیر و یا اکلیل و غیره مالیده غرغره کردن نیز در زمان انتها معمول است و جدا و ریوند چینی هر یک سه مائه افیون سه سرخ
 آب نیم گرم ضماد نماید و یا برگ بارتنگ عنب الثعلب همیشه بهار گل بنفشه آرد و عس جا و رس هر یک که لکلاب سائیده و رانها ضماد کنند و آرد و طلا
 نشاسته عنب الثعلب سائیده بزرده تخم مرغ آمیخته بر گلو ضماد کردن نیز وقت منتهای مرض نافع است و تخم کنان اکلیل الملک هر یک هفت درم عرق بزرده تخم
 کشنیر پنج درم کاسنی و درم ورم فلوس خیار شنبه درم و او به سه حصه کرده یک حصه و نیم آرد آب بخشانند چون پا و آرد بانه صاف نموده نیم گرم غرغره
 کردن معمول است و کذا ایچ سوسن یک نیم توله گل سرخ چهار توله عس نیم پا و بخشانند غرغره نمودن مجرب النقع است و ایضا در انتهای خنق و موس
 غرغره انجیر سوزنی حله تخم مرو تخم کنان در آب جوشانیده بشیر تازه که مغز خیار شنبه در آن حل نموده باشند مزج ساخته معمول است و دیگر محلات است
 چون طلخ اکلیل الملک اصل السوس سوس گندم و پرسیا و شان و انجیر با مغز خیار شنبه یا رب توت نافع و ایضا در منتهی و قتیکه با خنق حار نزله باشد
 کشنیر خشک پوست خشکاش بالونه عنب الثعلب گلنا گل سرخ عروق سوسن جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیار شنبه مالیده باز صاف کرده حفص کل
 یا شیده غرغره نمایند و ایضا آخر مرض مزیم جزو رب السوس و جزو حلیت ربع جزو آب کربن یا رب عنب سرشته جدا سازند و در دهان نگاهدارند و کذا
 قال الرازی و اگر در خنق و موی وقت منتهی ورم صلب شده باشد آب برگ بارتنگ آب برگ کاسنی شیر و جو شکر لعاب گل خطمی شیر عس شکر آب برگ
 بنازی آب بالونه روغن بنفشه روغن خیری جوشانند تا وقتی که آب فانی گردد و روغن باقی ماند نیم گرم برگ گردن مکرر بدین نمایند و بعضی عوض روغن خیر
 روغن گل می اندازند و اگر بعد بدین این روغن برگ بنفشه برگ خبازی گل بنفشه جوشانیده توسط انبوه بخار آن خلق رسانند برای تلخین و نشیج نافع تر باشد
 و اگر حاجت تنقیه شود بعد از تلخ مسهل صفرا تنقیه کنند و بهتر است که عوض مسهل حقیقی زنده و اگر با وجود تداوم بزرگ ورم تحلیل نشود و مدت دراز
 گردد منصفیات ورم استعمال نمایند مثلا خیزان ترش شنی ورم در شیر گاو سه و قیحه حل کرده تخم کنوچه پنج درم کوفته بخیه آمیخته اندک گرم نموده غرغره نمایند
 و دیگر غرغره که در اقوال اطباء خواهد آمد بکار بزند و وقت قرب انحطاط تخم کاسنی کشنیر خشک عنب الثعلب گل بالونه جوشانیده صاف نموده مغز فلوس
 مالیده باز صاف کرده غرغره نمایند و هرگاه ورم مسترخی گردد و رنگ آن زرد شود و یا بد است که ماده بخته شده پس در نیوقت او به بنجره بکار بزند مثلا
 نوشادر و نمک سائیده در روغن کجد آمیخته نیم گرم غرغره کنند و وقتی که منفر شود غرغره از روغن زرد آب گرم و یا از ماء العسل نمایند و بعد درم لافخون
 و صغ عربی غرغره کنند و اگر منفر نشود باید که از انگشت و یا با له او را منفر گردانند و غرغره تخم ترب اسبند حلیت صبر نوشادر و اشجار ساسه شده
 دو بند و آب جوشانیده نیز مغز ورم حل است و ضماد خطمی گل بنفشه آب سائیده نیم گرم هر گلو در دو سه روز خنق را منفر می سازد و اگر سرطان نری حفص کل
 طباشیر صغ عربی کثیر تخم مرو مغز بدهانه کوفته بخیه آب جدا ساخته در روغن داشتن اعانت بر الفلاج و الفجار میکند و بعد از آن اگر قرحه باقی ماند علاج
 قرحه خلق نمایند اقوال حداف شیخ می فرماید که اول قصد نمایند و خون بسیار بیک دفعه بگیرند و خصوصاً چون در وقت ضعف یا بندگی تبخیراتی
 و دفعات ده ده ورم بر آید بقای قوت تا ایامی که غذا نتواند خورد بگیرند و اگر طبیعت ضعف نیابند آن مقدار خون بگیرند که قریب

ببیند

و درم و در داخل دهن ظاهر باشد چند شرط بر آن نهند و خون از آن بگیرند و چون رنگ درم از سرخی بزرگی بسبب خجالت خون بریم تغییر گردد و نرم و مسترخ شود و بسبب نفیج و خور و منجر نگیرد و بادیه و غراغ منجر مانند شیر تازه دوخته و او را با آن منخته که در آن ناله بوره ازنی و خلطیت و سرگین که در وقت و خطاف حل کرده باشند غره نمایند و با طبع ناز و گنار و شب یمانی و پوست انار و مانند آن از ادویه قابضه منجر و اورام مجمع اجزا بقوت جذب غره کنند آن هنگام اگر توانند انگشت بران بگذارند و فشارند تا شکاف گردد و دریم آن بر آید و اگر نتوانند با لقی که آنرا میل نماند آن میلی است سترن تیز مانند نشتر در دو کت مانند انبوه موضوع بشکافند و بعد الفجار غره نمایند بر وزن گاو و آب گرم یا روغن بنفشه آب گرم یا بشیر تر نان تازه دوخته و غسل برای تسهیل قرص و تطبیق آن آرد و بعد تطبیق غره نمایند بیکه در آن ماز و یک جز و ایرسا نیم جز و جوشانیده باشند و در ابتدا با ماء الشیر که در آن عدس بخته باشند تغذیه نمایند و بعد از الفجار بحریه که از شیر و سوس گندم و روغن بادام و اندک نبات ساخته باشند و یا ماش بخته یا که دو و پنج نرم رفیق که از عاشق خورند و آنکه هرگاه ماده درم تحلیل یا بدو یا منجر گردد و دریم از آن بر آید و با وجود آن درم کم نگردد و راحت بدید نماید دلیل انتقال ماده بریه یا بعضوی دیگر باشد و آن مفصل مستور شد صاحب کامل جامع و حاوی و بایه سخی و خلاصه گویند که در خفاق و موی رگ قیصال بکشانید و هرگاه سن و وقت و قوت و قوت باشد کند مبلغی و افزون بر آن در دو یا سه مرتبه بحسب مقدار مرض و احتمال قوت خون بر آن در دو دفعه واحد لیکن بتفاریق اندک اندک بگیرد چنانکه نشسته نه انجامد و در هر دفعه بقدر درم خون بگیرد تا سه صد درم برسد بعد از آن همان روز بلا توقف رگ زیر زبان نهند و باشد که حجامت زیر زدن از قصد خفنی سازد و حجامت سابقین وضع محجمین الکتفین سابقین و زمین بشرط و بغیر شرط نمایند و هر حیل که ممکن باشد اما ماده از خلق نمایند و لعاب بدهان و سنفول یا شیرین بنفشه یا شیرین غنای شربت نیلوفر بدهند و روز دوم اگر از درام ممکن باشد لعاب و شکران و آلو بخارا و ترنجبین و خیار شیرین طبع نمایند و از غرضین این شکران و بنفشه و جو کوفته و پستان و خطمی غناب و سوس گندم و برگ چقدر و نیلوفر و آلو بخارا و تخم کاسنی و فلووس خیار شیرین ترنجبین نمایند بر وزن بنفشه یکار بر نه اگر ترپ باشد از شحم منظم با بونه و اکلیل المکث شربت و سوس گندم و انجیر و بوره ازنی و روغن کجند و نمک شکر سرخ بعمل آرند و بر دست و پا آبیکه در آن با بونه و جوشانیده باشند بریزند و اگر کوبع ممکن باشد با ماء الشیر که با عدس بخته باشند با آب نار شیرین ترش یا شیرین بنفشه تغذیه نمایند و معمول از خلق جواری و شکر طرز در روغن بادام بدهند و تحلیل غذا نمایند و در ابتدا بر او ع صفت مثل آب غناب و عدس و آب غناب و لعاب و آب کشیر تر و رب توت شامی و دیگر اشیای قابضه مثل آب بازنگی گلاب قدری آب نار شیرین ترش و آب خرفه و یا انگلاب که در آن سماق مالیده با عدس مسح و با طبع عدس و گل سرخ و گنار و یا آب غناب و لعاب که در آن صندل کوفته و گل سرخ و فلفل کوفته جوشانیده رگس داخل کرده باشند و یا با لعاب سنفول و گلاب بر آورده غره کنند و پیوسته پاهای او را با آب گرم و سوس گندم و گل بنفشه می مانند در خلق و گل سرخ نشاسته تخم خرفه طیار شکر طرز و گنار به مساوی یا یکسان بکند بحریه بدهند و روز دوم و سوم با کشیر و آبیکه در آن عدس جوشانیده رب اسوس و روغن بنفشه داخل کرده باشد و یا با آب غناب و لعاب که در آن عدس و گل سرخ و اصل اسوس جوشانیده و خیار شیرین لیده صاف نموده باشد غره فرمایند و در شب توت درین باب عجیب تاثیر است و هر روز جلای از غناب آلو بخارا و تخم بنیدی بشیر شست یا ترنجبین اگر ممکن باشد بدهند و با ماء الشیر تغذیه نمایند و نگارند که طبعش شود و این بخ تار و چهارم بگذارند و چون تمام قریب شود با آب غناب و لعاب که در آن خیار شیرین و قدری آب کشیر داخل کرده باشند غره نمایند و اگر درم تحلیل نشود با دو محله چون طبع انجیر و سوس و اکلیل المکث و اصل اسوس و منجنج و یا شیر تازه و فلووس خیار شیرین و آب سوس گندم بر وزن سه کبش و گاو بر خلق طلا کنند و گویند که چون سرگین گاو و سرگین کبوتر را بسکه در روغن گل بخته بر او رام خوانیق طلا نمایند و از آنکه آن تخلف نمیکند و چون مرض بانتهار رسد غره با آب غناب و لعاب و آب بادیان خیار شیرین لیده منجنج داخل کرده نمایند و در خلق ادویه که در درم لغات بیاید بدهند و اگر فائده نکند بر گین یک که در روز اول استخوان خورائیده باشند گرفته خشک نموده یک جز و او با ماز و صحر هر یک و جز و سائیده بحریه بخته و خلق دهند و در داخل خلق بر طراند و از خارج نیز طلا کنند که این دو عجیب القع است و کنا غلط صیان محقق مدقوق برست و استعمال کردن اگر با وجود استعمال

این ادویه در وقت دراز کشیدن و درم تحمیل نیابد و صاحب و وجع در خلق در باید فصد هر دو رگ زیر زبان کشاید بجهت همه ادویه محمله مذکوره استعمال نمایند و اگر امراض
 تنفسی گردد و غیر از انفعال و نفخ چاره نباشد پس بادویه منقبضه مثل طبع انجیر مع اندکی غیر منقبضه غرغره کنند یا فلوس خیاض بنفشه و طبع انجیر یا طبع سوسن منقبضه یا لیسه
 با قدری غیر منقبضه لعل آرد و طبع انجیر و سوسن مع مالد لعل قوی ترست یا تخم مرد و اندک تخم کتان کوفته یا شیر بز آمیخته غرغره کنند یا عدس منقشر و گل سرخ
 و اصل السوسن جو شاییده صاف نموده مع تخم مرد و منقشر استعمال نمایند یا از رگس کوفته در آب گرم مالیده صاف نموده قدری از طبع انجیر و اندک نیمه
 در آن حل کرده بکارم غرغره کنند یا آب انجیر با نذک روغن بز و قدی خیمه نیکم غرغره سازند و گرد و رم فصد کنند و کشاید ادویه قابضه استعمال باید کرد
 تا جمع و کشاید منقشر سازد و فصد گانار کز مایع پوست انار شب بمانی کوفته بجهت در خلق بد مذکور این تدبیر در نفخ جمع اورام که بعد از نفخ منقشر شود موجب است
 و چون درم کشاید ویرم از وی براید روغن گا و آب نیکم و یا زرده تخم مرغ با آب روغن بادام با هم زده قدری نشاسته و کثیرا آمیخته نیکم غرغره سازند
 و معمول از سوسن و فانیند و روغن بادام سیاشانند و اگر در خلق وجع و خشونت باشد بلعاب استعمل و روغن بنفشه غرغره کنند و اگر هنوز قدری از
 صلابت در موضع درم محسوس گردد و محالست قوی چون کبریت و سرگین سگ دوا الحلیت و بلعاب صبیان و زبل اگر گشت خاکستر خطا طبعه و عصاره
 قشاق الحجاز خارج بر خلق طلا کنند ایلای و سبب جانی گویند که در خلق رموی نظر کنند اگر بمشاکت همه بدن باشد و قوت قوی بود و از فصد مایع نبود اول فصد
 کنند و خون یک فصد بر آرد که قریب غشی گردد و مرض فی الحال زایل شود و اگر در قوت ضعف باشد خون بتغاریق هر ساعت ده درم یا پنج درم بکشد
 تا سوم روز و خصوصا اگر مرض در تریز داده هنوز در حرکت باشد و از خراج خون دفعه حاجت ضروری نباشد و اگر میان اخراج خون بتغاریق قصد
 رگ زیر زبان کنند صواب باشد خصوصا چون رگهای زیر زبان متلی باشند و هرگاه بنیند که بدن متلی نیست و داده در حوالی خلق است اگر قصد نکند بنیند
 میشاید و اعتماد بر ترک غذا کنند تا بدن از خون غذای یابد و قوت ساقط نشود و چون از وقت تریز تجاوز کنند نفخ و تحمیل مشغول شود و اگر فصد
 فصد کنند خوف ضعف قوت بود و احتیاج به تناول غذا باشد و غذا از خلق فرو رود و نصب و اساعت حاصل گردد از آن ضرر رسد و چون درم حوالی
 غلبه باشد و قبل گذشتن قوت تریز و حرکت داده فصد کنند خوف نزول ماده درم لبدی خلق باشد و خضاق صعب گردد و بعد از آن مجبه یا شش و سبب
 و زیر زدن و بر ساق و کابل و کتف نهند و در کلاط و کتف بقوت نمایند و اطراف بر بندند و بعد فصد سهال باین حقنه لین نمایند بنفشه بابونه هر یک
 هفت درم غناب چهل عدد خشم خلی ده درم سوسن گندم یک مشت همه را جو شاییده صاف نموده ده درم شکو و چهار دانگ نمک بهندی و ده
 درم پوره اونی و در آن حل کرده ده درم روغن بنفشه یا روغن کنجد یا میزند و حقنه کنند و اگر تب نباشد و درین حقنه فطر یون و شوق سکه درم و انجیر
 بست عدد افزایند و اگر چوب بگاف و فرو تواند برد یا زنجبیر و خیمه خشک در آب گاسنی یا آب غناب و شالاب حل کرده بیاشانند و بعد سهال طراف او
 یا بیکه در آن بابونه و اکلیل التامک بنفشه و سوسن گندم جو شاییده باشند یا اندوا و الشیر که در آن قدی عدس منقشر و درم تخم خشخاش کوفته بجهت باشند
 بنوشند و ادویه بارده قابضه بادویه محمله آمیخته مثل بازنگ و کاسنی و آرد و عدس منقشر و خلی و بابونه و بنفشه ساینده روغن بادام چرب بکارند
 گلاب آمیخته حوالی گردن و حلقوم و قفا صاف نمایند و استعمال غرغره اگر بدن و عروق گردن و زیر زبان متلی باشند تا شقیقه نقصان امتلا تجارت
 زیرا که غرغره باید که بگیری قایض بود و آن رم را قیض عصر نماید و از آن در روزیاده گردد و آن مواد را زیاده جذب کند و قانون در غرغره نیست که
 قایض مثل رب جوز طب بشرت با طفت مثل سکنجین آمیزند تا که قوت قایض را بسوی داخل رسانند اگر در عظیم باشد ادویه لینه مسکن وجع مخلوط سازند
 مثل شیر تازه گرم کرده و شربت بنفشه و در جمیع انواع خضاق اول غرغره بگیری کنند که در آن قیض تسکین م باشد مثل شربت خربوب و شربت جوز
 و آب غناب و شالاب مانند آن و یا عدس منقشر گل سرخ طباشیر گانار سماق در آب جو شاییده غرغره کنند و یا گل سرخ صندلین فوطل کوفته در آب غناب و شالاب
 یا آب کشینتر تر جو شاییده صاف نموده شربت قوت داخل کرده غرغره نمایند و چنانچه در علاج کلی گذشت در وین دارند و انیمه تدبیر در روز اول
 بکار برند و روز دوم در آب کشینتر سبب یا آب غناب و شالاب سبب گل سرخ و اصل السوسن جو شاییده صاف نموده غرغره سازند و در روز سوم چاهم

که آن وقت احتیاج است آب بادیان در آن زیاد کنند و بخار شیرین را بخیج حل کرده غرغره کنند و قیوی بموم دروغن گل ساخته بر مینه مبلول آب لیده
حوالی خلق نهند و بخار شیرین و طبع اکیس الکلی اصل السوس حل کرده غرغره نمایند اگر این تدبیر کفایت نکند و دای زبل الکلب باین طور سازند که
سگ را بپزند و یک روز نان بخوراند و یک روز نشانه دارند پس آب نمک بیاشامند حتی که شکم اوصاف گردد و دست و پا سستی آن کار عجز را نند حتی که زبل
او سفید گردد پس بگویند از آن سگین سفید خشک کرده یک جز دو ماز و دو صحر سحر واحد و جز و سائیده در حلق او فروخ کنند و یا به مرغ بجنه طلا کنند
و در نشانه دیگر زبل الکلب بکوبند و زعفران بکوبند و گل سرخ بکوبند و دست و مرد و جز و زعفران بکوبند و شربت توت آمیخته غرغره کنند یا طبع یا بپس اگر سبب سوز
صاحب که در مغز خیار شیرین تازه حل کرده غرغره نمایند و یا قندی بوزق در شربت توت حل کرده و یا طبع اینچیز را جلد خیار شیرین را میفروخت که در آن خمیر محلول در آب
انارین دروغن بنفشه که در آن خمیر مسکه دروغن زرد و گداخته باشند و عصاره کرنب که در آن میفروخت یا عسل آمیزند غرغره کنند که این همه ملین و مفتح اند و دیگر دانه
منفجر و فخر همان است که در قول شیخ و صاحب کمال گذشت و چون بهسد که درم نرم شد نفیج یافت و ریم کرد نفیج کنند و آن دانه قاضی شکرا را دانه
بفتار و بکشاید و آن ماز و گلند و کرم مانع و پوست انار و شیبانی است و سگین سفید سگ شیرین را بنیاب آب خیار شیرین یا آب حیر یا الشیر و یا طبع اینچیز و
منفجر است و چون نفیج گشت غرغره بروغن گاؤ و یا روغن بنفشه مزج باب گرم نمایند که موضع را شل دهد بعد از آن روغن اصل السوس بهر واحد بکوبند و
ایرمانیم جزو در آب بوشانیده غرغره کنند و غذا در نیوقت حریه باید قرضی و صاحب شرفاء الاستقام و غیره گویند که ابتدا بقصد قیصال نمایند لیکن اخراج
خون اندک اندک بدفعات کنند زیرا که در فصل اول لباس است که از ماده مؤرمه قدر معتد یعنی آید و افراط و زاج آن موجب ضعف میشود و شربت
بنفشه شربت آنرا شربت توت و یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر یا آب سفول یا بدانه و یا مبطوح بنفشه نیلوفر یا آب سکه و شکر یا آب این شربت
بنفشه بدینند و با لویه هر چه در دستهای قابل نمایند مع و اعانت تلقی بکاربند و باید از فراغ از رو و اعانت مذکوره بکلیات پیر و از ندر مثل جو خاشا و اصل السوس
گاؤ و یا ان شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه اگر شدت تب مانع نباشد و غذا بعد دوسه روز شل ماز الشیر شکریا شربت نیلوفر استعمال نمایند چون طبع
سهل گردد و اشتها صادق شود استعمال با لویه یا که و یا خیزی بروغن بادام بهند و هر چه محتاج منفیج کنند بهتر است و دانه موضعی در ابتدا
روغن مثل غرغره ربا توت بگلای یا آب کشین یا مبطوح حدی کشین و در روغن ساق ریاب آنارین مقدم شربت بنفشه بصل زرد و حب زرد و ساق کیمیا شده
در زرد و در گلند و کثیرا هر یک دو باشد ساخته و در بین دار و دانه کافور زیاد میکنند و خصوصاً در غرغره و بعد دوسه روز که زمان تزیید برسد و آنها
آید غرغره بخیار شیرین و آب کشین و روغن بادام و یا شیر تازه و عمل خیار شیرین کنند و دست آنها منقبض است استعمال نمایند مثل شیر تازه مع شکریا ببطوح
اینچیز و بر سیا و شان و سوس و اصل السوس بشکر یا ربا توت غرغره کنند یا مبطوح توت و نیز مغز خیار شیرین تازه و آنها و یا بروغن بادام در وقت
انها و نفیج ماده بکار برند که معمول است و در زمان تزیید آب عنبل شعلاب بخار خیار شیرین نافع و معمول است و ربا توت باندک هر روز عفران و زردانه
تزیید و آنها مفید است و چون درم منفجر شود و بجلای مع روغن گل غرغره کنند بعد غرغره بزدوی مفید مزج بروغن بادام تلخ و آب گرم نمایند و یا بطبع
اصل السوس باندک نشاسته و کثیرا در آب گرم استعمال کنند و وقت احتیاج علاج گویند که اگر سبب خنای خون صرف باشد و یا مرکب یا صغرو
یا بلغم و هر سه صورت اول رگ سرور و نند و خون را فری که ندر که قریب یعنی گرد و دوشی نه انجام که ملک است در روز دوم چهار رگت یا زیر زبان کشانید و از روز
اول تا سه روز غرغره بخار شیرین تازه که در شیر گاؤ یا زرد یا آنار یا لیده صاف نموده یا شند نیم گرم کنند و از کشین سبز و کوه سبزه هر یک سه باشد
در آب برگ کاه و بید سوده و کوه هر یک یک توله ساجین ساد و سه توله آمیخته ضحای نمایند و اگر بدین تدبیر صحت نیابد روز چهارم حجامت باشد یا شربت
بر ساقین سرد و جانب گردن کنند و وقت شام باز گزیر زبان و یا چهار رگ کشانید تا ماده را کم سازد و همچنین شکر غذا مقدار یک توله اندک
باز شکسته کوه همیشه بهار و گل بنفشه و آرد جو و عنبل هر یک یک توله مع جادرس سده توله و گلای بقدیر حاجت ضحای کنند و از عناب گلان بهشت عدد و عدد سس
مسلم و کوه و کشین و گانار هر یک دو توله جوش کرده صاف نموده و نصف یک توله آمیخته شربت توت سیاه چار توله حل کرده غرغره نمایند و اگر

ازین تریبیر اندک بلع ممکن گردد و طبع را منفرج خیار شنبه صفت تولد کفند ترنجبین هر یک چهار تولد و شیر خشک هفت تولد و عرق کوه نیم آنرا با لیده صاف کرده و شربت آنرا با مسهل پنج تولد روغن بادام هفت باشد اضافه نموده فردا آرد و وقت شام غذا و العیس و بنواش دهند و بعد که ساعت از غذا غره بسنجین ساد و شربت تولد سیاه هر یک سه تولد الکلاب و عرق کوه هر یک پا و آنرا کفند و بعد بلین طبع روز دیگر شیر خیارین و مغز که دو کاسنی هر یک نه باشد لعاب بیدانه باشد و در کلاب پنج تولد و عرق کوه نه تولد برآورده شربت بنفشه سه تولد تخم بیدانه و اسفند هر یک سه باشد بنفشه و بنفشه و بنفشه چهار روز تکرار نمایند تا شفیه تمامه حاصل شود پس اسفناخ و کشنر سبز در عیس و بنواش انداخته بنان تنک دهند و اگر این علاج درم تحلیل نگردد و طبع کثایید حقه معتدل علوی خان بکار برند و شیشه حجامت بر مهره دوم از مهره های گردن نهاده چیز سه رفیق مثل حیره سیوس گندم بر روغن بادام پنجه به نبات شیرین ساخته و یا آتش جو بنوشانند و محجه بران جانها ده دارند تا بلع ممکن گردد

علاج خنق صفراوی

همه دلیر از قصد و مقیه و تبرید و غره و سواد و غیره که در رموی مذکور شد عمل کنند و اینها تلین طبیعت بطبوع الیخ فواکی علوی خان و شربت در دیگر سنائی یا نفیج فوا که خیار شنبه و شیر خشک است آینه نماید و بعد از تنقیه اندر ابتدا بطبوع کشنر کوه صندل سفید سماق عیس سلم کدیک تولد و رب تولد سه تولد و شیر تخم کاهو و تخم کاسنی را مانند آن غره کنند و یا سماق را در کلاب چوشانیده صاف نموده غره نمایند و یا صرف لعاب اسفول یا آب کشنر تر آینه غره سازند و یا از عیس دو تولد بزر الیخ شش باشد غلب الشلب کونانچ پوست بخیلان پوست آنار و لایق گلتا هر یک تولد چوشانیده لعاب اسفول هفت باشد رب تولد دو تولد آب برگ تولد پنج تولد اضافه نموده غره کنند و خوا که کتاریک تولد شیر تخم کاهو نه باشد بنفشه و غره با آب برگ حماض بسیار مفید است و بعد از روز دوم و سوم بخیرای محلل که در رموی گذشت غره کنند و درین هم حاجت تحلیل کمرست و تبرید شیر مطلوب اند و در غره آن استعمال کافور سوده مهول است و که آنرا شاییدن با شیر و لعاب اسفول آب بندد و آنه شیر و غره با شربت بنفشه تمام ارود و در مرض بنهار سیوس گندم در آب چوشانیده صاف نموده مغز خیار شنبه حل کرده غره نمایند و اگر مده کم باشد برای غلب او ضمادات مازیه مانند زفت و نظرون و سرکه و خردل و سداب بری بخارج خلق گذارند و از او مده مازیه غیر حاده که اکثر عمل آید نیست که فوک خشکی گرفته سوپای او قطع کنند و شکم او شکافته آتش او دور کرده گرم گرم بر گلو زیر زدن بندند و بهتر آنست که برای غلب مده مجرب بریزند و بقیع و بقیع بیشتر قصد درین قسم ضرر و به تبرید مع قبض باشد و گاهی استعمال میکنند طوفاخت و گاهی غرغرات و تقوفاخت و ثبوبات و غره بسنجین آب و سرکه شیم و شیم است و راول علت و کتاریک تولد خصوصاً تولد بری خالص بی شکر و عسل و در ابتدا بقوا البض اند و عصاره سماق و غره بر دوشک گلتا تقویت دهند و در آن عسل داخل کرده باشند و همچنین غره بطبوع قسبیل و یا بطبوع سماق و یا بقیع عصب و اقوی از آن عصاره جوز طری است و آن از افضل ادویه این عالم است و عصاره گل سرخ تازه و رب خشخاش چون مخلوط بقوا البض نمایند شدید الشفع بود و در ابتدا و قوی تر از آن طبع آس و بلوط و سماق و آب کشنر تان آب پوست گردگان تازه و آب آس و آب بیکه در آن عیس با پوست چوشانیده باشد و آب بقا البض و زرد و رایتز خاصیت است و شیب فی نیز با خاصیت مفید و نفوخ از تخم گل و سماق و گلتا و سادی و اندکی کافور ساخته و در حلق دهند و عصاره است بقول بارده مخلوط بخیزی که در آن اندکی قبض باشد و عصاره حصی الراعی و عصاره غلب الشلب و عصاره شانه های گرم و عسل الیخ آن مخصوص بخنق صفرا و لیست صاحب خلاصه عادی و تریج معنی گویند که علاج خنق صفراوی همچون علاج رموی بقصد و غیره نمایند باز یادتی تبرید و درین نوع مجملات کثر حاجت افتد و آشناییدن انواع شش است آنرا با آب انارین با شکر و ترنجبین بخایت نافست و همچنین شیر تخم خرفه شربت خشخاش و لعاب بیدانه شربت بنفشه و که کتاریک و کتاریک اسفول و آب تر بوزر تلین طبیعت با و افوا که نمایند و اگر بلع و شوا از باشد حقه که در رموی گذشت عمل آرد و غره بر رب تولد و شربت سماق و یا آب بارنگ تنها و یا آب کاهو و خیار و کاسنی مفید و که غره با آب کشنر و لعاب اسفول که مغز خیار شنبه در آن مانیده باشند در جمیع اوقات

سودمند است و همچنین غرغره عذاب آب جوشانیده و آب کشیده سبزه و شربت توت آسخته نافع و بهترین رشته افمی مخلوق یا برقیق زدن سنگ است
در خلق نیز در ازله خنای صفر اوی خاصیت عجیب دارد و مضادات باؤب بر خارج خلق نمند اگر مزاج دماغ قوی باشد و غذا و اشتها و اشتها باشد
بشریت نبشته و بهند و ترک اضطجاع نمایند جراحی و لیلانی نوشته اند که اول فصل کنند و حفظ و این مذکور در موسی نمایند و گلاب و کبکین و یا شربت
توت صرف یا مزوج باب غوره یا سماق یا گلنار و لعل و گل سرخ تازه باب غوره و سماق غرغره سازند و این در روز اول نفع کند و در آب کشیده سبزه
و برگ آس بلوط پخته غرغره کنند و یا عدس و سفرجل ترش و زعفران و اندک شنب یامانی جوشانیده غرغره سازند و گل سرخ نشاسته طباشیر خشم غرغره
گلنار شکریه و مساوی سوده در خلق بد مند و اگر در خلق چیزی فرو رود و خیارشور در آب غلبه الشهاب یا آب کاسنی حل کرده بر آب تلخین طبیعت
بنوشانند و اگر فرو نبرد و حقه از نبشته و سیمان و عناب و نیلوفر و بابونه و سبوس گندم و نیار شنبور و فغن نبشته و شکر سازند و چون طبیعت نرم شده باشد
ماء الشیر باب انار شیرین بپاشانند و اگر در آن عدس یا پزند و آب است و در ابتدا گل از می و صندل سفید و فلفل شیان مایه مساوی کوفته بخت
باب غلبه الشهاب و آب بارنگ کشیده و گلاب و اندکی سرکه طلا نمایند و بعد آرد و جو با رنگ کشیده و شنب لثام کشیده و در گلاب و فغن گل ضماد کنند و در روز
سوم ضماد بیکه در آن نبشته است و در موسی مسطور شد و کف غرغره که در آن اندک تحلیل باشد و بهما بخورند و شکر بل آرد و چون مرض با نهار در غرغره سبوس
و خیارشور که گذشت بکار برند *

علاج خناق بلغمی

بعد از صبح بلغم از سس بلغم و آب یا برقیق کتند یا حقه عاده متخذه از طبع سبوس گندم و بابونه و اگر کمال المکانه نیست و اخیر و منظور یون و تخم حفظ که بوره و
نمک و شکر سرخ و دمی و در فغن خیری یا سوسن در آن آمیزند و عمل آرند و آنجا که بلغم وی حرارت بود و مرض جوان باشد و فغن قیغال و کحل کشانند و اگر
علت صعب بود و قصد گزیر زبان و حجامت و فقاویر سرخ نیز جائز داشته اند و شربت میوه و نبشته درین نوع قرشی مفید گفته و از عده و کزناج و حلبه بکوه
و تخم انجیر هر یک یک توله انجیر زرد و تخم عدس و غرغره کتند و به شربت بلغم بر وزن سوم بادیان رومی و عاقر قرحا و مویخ اضافه نمایند و گل بابونه کلیل
جد و در بر کتان حلبه کوه هر یک یک توله خیارشور بکیتوله نیم صبر بکیتوله ضماد کنند و ایضا در ابتدا غرغره آب کامه و رب شاد توت و یا بلطیخ انجیر
و تخم ترب کتند و لبه که غسل نیز لفع و در وسط غرغره بمری غسل یا رب غلبه دیا بکبکین غصبله و آب ترب افشده و یا بجزول و مویخ و عاقر قرحا و آب
پوست جوز استعمال نمایند که بسیار مفید و مجرب است و اورام بارده بلغمی را بجهت قوت قافله لطیفه لقاوه حالبه که دارد و اگر باوی آب دیا یا
عسل و قدری عاقر قرحا آسخته غرغره کتند خوب است و غرغره ماء الحسل که در هر طلای از آن یک قبه خردل سوده مخلوط ساخته باشند و یا بکبکین عسل
مع خردل و تخم ترب و یا دوا الخطا لطیف بکیتوله عمل کرده نیز مفید و بقول باینوس غرغره مطبوخ زعفران و اندک عصاره سوسن مویخ نیز نافع و بلطیخ حلبه
و درم حب ایشاد و درم بدستور و درم تخم ترب خردل طبیعت مسادی کوفته بخت و در خلق بد مند و اگر گل سرخ ماد و سماق گلنار کزناج شکریه و عدس
مسلم بود و به هر یک بوزن عاقر قرحا کبابه قافله طباشیر هر یک نصف جز و زعفران ربع جز و کوفته بخت و در خلق پاشند جهت خناق بلغمی که موده آن
مالج باشد نافع بود و چون قصد و حجامت بعمل آورند و صوبت مرض کم نگردد و زهره نرگاو و عصاره قشال و الحار و منظور یون و قیق و فاکستر
خطا نه در سر که حل کرده بر خلق طلا کنند و دوا الخطا لطیف بنوشند و اگر از خارج زبل کلب و انسان و زبل خطا طلا کنند جائز است و نوشاد
خردل عاقر قرحا طبیعت نظردان فلفل بود و به سوده بد مند یا راء الحسل حل کرده غرغره کتند و ایضا غرغره نمایند بر بوزن تخم جز و زعفران و قدری
اناب بادیان و یا سرگین خطا نیم درم و یا بیکه عاقر قرحا جوشانیده باشند مایه غرغره نمایند یا بیکه در آن غلبه بادیان مع اندکی عاقر قرحا جوشانیده یا
یا با حار الحسل مزوج آب مطبوخ عاقر قرحا و مزخوش و عدس غیر متشرب و قدری زعفران و بداخل خلق و خارج از آن و کلب لعل سرشته السلا نمایند یا
بگیرند و در کلب بیکه درم زعفران نیم درم گل سرخ دو درم و یا بیکه سائیده نیم درم از آن در ماء الحسل و آب بادیان حل کرده غرغره کنند و در روز چهارم

و البقیه من طریب ماده از منقح سودا و تقیه آن بمسبل سودا و جب فیتون نمایند و یا حقنه کنند باین نوع سنای کی پنج درم قنطاریون دقیق تربید سفید هر کدام
 و درم غنابستان انجیر زرد هر کدام ده دانه مویر منقی ده درم اکلیل الملک یک کف با دیان مرزنجوش هر کدام دو درم همه را در سه رطل آب بپزند
 تا نصف رسد مغز فلوک خیار شیرین یا نروده درم آکامه ده درم روغن زیت روغن یا سمن هر کدام ده درم پوره ارغنی نیم درم تخم فلفل رابع درم صافه
 نموده بکار برند و در لیس حاروی اهل السوس سه درم با بونه شبت سرد اندیک کف حلیه ده درم زیاده است و گویند که استفراغ بحقنه متوسط
 یا بمطبوخ انجیر و فیتون و یا بایر فیه نمایند و در حمام داخل کنند و اطریفل صغیر خورده با مالش عرق شاهتره عرق غناب غناب بنوشند و غرغه غناب غناب
 گوشت کشیده خشک تخم کتان هر یک چهار ماشه جو شاییده صاف نموده مخض یکی شش ماشه سوده پاشیده بکار برند و یا تخم کرب و در کتان اکلیل
 و تاج خروس و دانه هر یک یک توله بارب جو چهار توله غرغه نمایند و یا بشیر و انجیر و تخم مرد غرغه نمایند یا مغز فلوک خیار شیرین در شیر حل کرده و یا مویر
 و یا انجیر و حلیه جو شاییده غرغه کنند و یا بمطبوخ شبت و حمام و کذا بگری و طنج انجیر و یارب جو که لعاب حلیه و مغز فلوک خیار شیرین در آن حل کرده باشند
 و یا بجلد گرم و آب غسل و یا طنج اکلیل الملک و تخم کتان و با بونه و حلیه و یا بشیر تازه که انجیر در آن جو شاییده باشند غرغه نمایند و بهترین تدابیر
 غرغه و لطف از داخل و خارج بدواء الحار است و دواء السخا طیف محلول باء الحار نیز نافع و حلیه و تخم کتان ضحاده سازند و اگر با بونه شبت زعفران
 اکلیل الملک کوفته روغن زیتون غیر کرده بر خارج درم بنده و درم صاب را لضع دهد و یا حلیه و تخم کتان و شبت و با بونه و برگ کرب و تخم آن مرزنجوش
 کوفته بجهت روغن زیتون و سه بطه گرفته آسجینه بر خارج خلق طلا کنند و گویند برای ورم که بجلد است رسد انجیر بستانی حلیه در آبیکه فلوک خیار شیرین پاشیده
 باشند بپوشانند و صاف نموده اندکی خمر اضافه کرده غرغه نمایند یا عدس مقشر لوی تمر پندی مقشر گل سرخ تخم مرد جو شاییده صاف نموده و با السوس
 اضافه کرده غرغه کنند اگر نرود کتان حلیه هر یک پنج درم انجیر زرد و غنابستان مویر منقی هر یک لبست درم پودینه مرزنجوش صحر هر یک درم در
 و در رطل آب بپوشانند و قتی که یک رطل بماند مغز فلوک ده درم و با بونه صاف نموده سه درم رب انار شیرین داخل نموده غرغه سازند براس و درم
 خلق و قتی که باطل بجلد است باشد نافع است و ضحاده مقل در لعاب وین صامحل کرده و غرغه خمر نان در آب حل کرده رابع آن روغن بنفشه افزوده و نافع
 و درم صاب سف و دیگر اهلیه و اضمه محله انچه در سلطان و خازیر سیاید محمل آرند و غلغله و اشیر لشیر ببت بنفشه و روغن بادام شیرین و پرمیز از کلام و فزاید
 و بر پشت خوابیدن و اغذیه مولد سودا نمایند

علاج ذبح

گویند کسی که شب شش بخسپد و صباح نماز آب بنوشد اکثر این مرض افتد و همچنین کسی را که گریه آید و خود را نگا دارد و با بجله از فصد تقیه غرغه نموی
 و خفاق دموی و سفرای گذشت بعمل آرند و گویند که تا حصول نشج گاهی نصد بکند و ده درم یا پنج درم حبس جال خون بگیرند و گاهی تلین باء الفواکه یا
 مطبوخ یا نفور و نمایند باغ قوت مقصود حاصل گردد و گویند که پوست پیلید زرد جو شاییده بدان غرغه کردن نافع است کسی را که چون
 آب خورد از پی پی او بکشد و یا آب سحاق و یا بر ب توت و آب کشین تازه و برگ غناب لثعلب عدس فلوک
 بنار شیر نمایند و اگر طلقا چیزی از گلو فرویزد و مجرجه بر جهره دوم عشق گذارند و بنور بکنند تا قدری گلو بکشد و بلع چیزی میسر آید و بعد تقیه کامل اگر
 امر مقل بتواتر نفس شدت اختناق گردد و ضحاده با بونه که ماده را از داخل بخارج جذب کند مانند پوره و قسط و جند بید ستر و کبریت بر خارج خلق
 استعمال نمایند و گویند که طلای حراره جاموش و کذا آب پیاز و کذا اطران و کذا نوشادر محلول با بونه و غرغه مویر یا فی بطنج عدس و رب توت و رب
 و غرغه خیار شیرین و انجیر و شش سائیده جو شاییده بعد خلق راس بر یا فوخ نیز نافع است و در معالجه او تمهل نمایند که این روی ترین خفاق است و چون
 از روز چهارم گذشت امید آنها رست باید که بشیر تازه و لعاب تخم مرد و خیر غرغه نمایند و چون ورم تحلیل یافت و خلق کشاده گردید و بلع آسان شد
 باید که هر صبح آب نفور شمش چاه درم گاهی باشد و گاهی با ترنجبین یا بشیر شبت ده درم بپاشانند و باید که نگذارند که طبیعت مختس ماند

و غذا را با شیرین بر وزن بادام باشد و یا حریره آرد و جو شیرین مغز بادام شیرین و روغن آن طبری گوید که قصد تقطیل و اخراج خون اندکی بنابر بقای
 قوت و تبیین طبع است بجهت نهایی لینه مطبوعه حرارت بعد از معاد و تفسد و زردوم و غرغره با شیرین گرم و اگر قدرت غرغره نباشد و یا شیرین و خلق بعد
 اسهال سرد میلان او بسوی خلط نافع بود و چون مرض کم گردد و غرغره ممکن بود غرغره با شیرین و شربت خشک یا بر ب غرغره در تبات دمام نماید پس گاه
 مرض نقصان پذیرد و امکان تکلف نمی حاصل شود قوت باقی بود قصد مرتبه سوم نمایند و در اخراج خون سرت نکند و غرغره مذکور بکار برند و چون دهن بکشد
 و در خلق او با شیرین و شربت اندک اندک فرو رود و هنگامی که با شیرین از معده او در گذر غرغره نمایند و آنچه درین علت بعد از افتتاح طریق و امکان
 غرغره استعمال کرده میشود آب برگ عنب الثعلب و آب هندوانه و لعاب بز قطونا است که همه را در هم نموده و نیم شب روز تا ایام طبع غرغره کنند
 بنوشند که این و حسن تاثیر درین مرض است و در آخر خلط غرغره بشربت آنرا که آب و مع حبش هم گرفته باشند و اندک نوشاد و یا بخت
 بعمل آید و چون امر صعب گردد و مرض چهار روز بگذرد و از خلق و مری چیزی فرو رود و باید که مریض را بر پشت بخوابانند و رخا سدر و
 دهن او بکشد و در غرغره باور و شربت استکان خود در دهن او شیرین بدوشد اگر سرفه نکند و این مر بران و شوار بنامند بروی دمام نمایند که علت او را
 گردد و یا بخت است و چون دهن او پر گردد اندک حرکت دهد تا بتدریج از گدای او فرو رود پس ساعت او را به است و راحت دهد بعد از است
 بنشانند و نظر نمایند بسوی نفس و اگر نفس را بی تنه نمایند و نتواند که از دهن نفس کشد باید که او را قصد نمایند چنانچه و بر خلق او از خارج ضا و قیر وسط
 روغن بنفشه و روغن خیری گذارند تا ماده را بسوی ظاهر جلد جذب نماید و گذارتن خرقه در روغن با بود و روغن زیت آلوده و خلق نیز نافع لیکن روغن گل
 مناسب نیست زیرا که گاه رجع ماده بسوی داخل می نماید و بهر حال که ممکن بود ماده را بسوی خارج جلد و خلط جفت جذب کنند و اگر قوت باقی و نفس
 نیکو و قوی باشد باکی نیست که حقیقت نمایند و مرتبه یا سه مرتبه بجهت لینه از او شیرین و آب چقدر و آب سوسن خطمی و روغن گل و روغن بنفشه و اندک
 بورق و شکری بعد از مناسب محلول اگر این تدبیر نیز سودی نه بخشد و خلق او چیزی فرو رود و درین چهارم روز گذارتن باشد و مریض را بر معده بلند
 بنشانند و سر او را راست مستقیم بدارند و دهن مریض را بار نموده و کف دست را بر وسط سر او نهند و محو و ده گذارتن سر او اندک بسوی خلق باقی باشد
 که بدین تدبیر اندک خلق او کشاده و بسوی ما را شیرین قوت که در آن روغن او لعاب بز قطونا و اندک شکری باشد نیم گرم بقاشق و یا بکوزه
 نوله داری که لوله آن نزدیک لاله او برسد خلق او برسد و علیل اندکی سرفه در حرکتی نماید تا اندکی خلط او داخل شود و ناگهانی و قوت و تقویتی در نفس
 او بهم رسد و اگر این فرو رود و آب خلط او فرو رود و ناگه خشک را و آب بخیسند تا آنکه آب قوت آنرا اخذ کنند و جرعه جرعه از آن و نیم بخوراند تا حفظ
 قوت او نماید اگر این تدبیر نیز سودی نه بخشد و مطلق چیزی در خلق او فرو رود و درم بحال خود باشد و لیل کمال صعوبت علت و اول بدوام است
 یا قفس و یا بلاکت بسقوط قوت و درین علت بعضی او اول گذارتن مجسمان کفین تحت پدین شرط سابقین و گذارتن مجسمه بران هر دو در حق
 با زود و هر دو غسل سابق یا بر سه جذب ماده بخلاف جهت افزوده اند و فیضا طبری نوشته که زنی را این مرض عارض شده بود و او را غرغره بسیرین
 سکه که استخوان پاچه و فقرات گردن خورائیده بودم چند دفعه امر نمودم ورم او تحلیل یافت و باید که سگ است سه روز متوالی چیزی دیگر نخوردند
 سوای آتخوان پاچه و رقبه گوشت که مفید است نه میگیرن سکه که گوشت سباع و دو آب خورده باشد که مملکت است و از شیرین سگ مذکور قند میگزینند
 در رت قوت و یا بر سوز و یا هر دو با هم حل نموده بران غرغره فرمایند و اگر نتواند که غرغره نماید در خلق او بریزند زیرا که چون آن دو را بطرف خنجره و لاله
 مریض برسد قوت و افه جفت اوست آن بمقاومت دفع آن نماید و باقی تمام غرغره گردد و لیکن زیاده از یک دفعه این را استعمال نمایند که سبب
 تحریک قوت خوف بلاکت است بلکه بگذارند مریض را تا استراحت یابد نفس او ساکن گردد پس بیه دیگر بر حق و در استعمال نمایند که این دو تاثیر
 نیک دارد و فعل این از قبیل خواص است و نیز او گفته دیدم که ابو یوسف و دیگران معصوب مرض آب قفسی لرعی و آب برگ بر قطونا و آب برگ زیتنگ
 و آب برگ بنفشه و آب برگ خاوری و آب برگ خطمی تازه گرفته و همه را یکجا باندکی نوشاد و جوش داده و قدری سرگین سگ که در وقت روز نوشاد باشد بخورد

صاف نموده باریق توت و عصاره سوسن مزوج نموده غرغره کنایه بهر نحو و هر چنانکه بخلق مریض رسیدت یافت و این را تا سیر آخر این مرض است و
بسیارست که ضما و کک محلول بآب سید خیرین و گلاب بر معده مریض باعث تقویت آن و عدم حدوث غشی از طریح گردد و بعضی وائل تجویز استعمال
فضله انسان نموده اند و جالینوس این را انکار نموده بجهت شدت بشاعت آن

علاج خافق

جمیع اطباء اجماع نموده اند بآنکه علامت فصل است و خین این اسحاق گفته اگر فصل نمایند دفعه می میرد بجهت ضعف و خنثی و اگر ترک نمایند فصل را نیز
می میرد خنثی و طبری نیز مصدق قول خین است و میگوید که بهتر آنست که اسهال فرایند اگر از ابتدای این علیمت هفتاد و دو ساعت گذرشته باشد علاج
آن علاج فرجه است و بعضی اطباء تجویز فصل دورگت زیر زبان در ساعتی که این علت بهم رسیده اند و اگر حکیم علوی خان شخصی را در وراول از مرض فصل رسیده
نمودند او را معصب گردید بیکه نصف شب آن نزدیک قطع نفس اشراش بموت از خنثی گردید و در آن حال بفصل دورگت زیر زبان امر نمودند و بعد فصل
خفیف یکی را در آب بازنگ حل کرده قطره قطره در طلق او ساعت بساعت تا صبح چکانیدند و قریب پچاشت آن روز را و اشعیر رقیق بابرگ بازنگ عس
مقشر مطبخ اندک اندک در طلق او مقدار دو مثقال هر ساعت می ریختند و اول شب نیز این را مرتب ساخته و خلط ریختند بعضی عواض آن
تسکین یافت پس سائر تدابیر ذبح را بعمل آوردند شفا یافت و دیگری را خنثی بهر سیه بود و چند اطباء بفصل قیضال یا فصل دورگت زیر زبان او امر نمودند
و از نفس سائر عواض و دریا یافتند که اگر او را فصل نمایند در همان ساعت بمیرد و از نجات منع از فصل نمودند و در شیر بز تازه دو شمشیر سفیده رقیق
بفصل مرغ و لعاب بیدانه قدری سرگین سفید سگ حل نموده چند قطره در خلق او چکانیدند و چند ساعت مهلت داده باز چکانیدند و همچنین تا صبح نمودند
وقت اشراق و دم او شفیق گردید و حرکت از ان برآمد و نجات یافت با بجمعه مدار فصل درین علت و جمیع علل ملاحظه و نای قوت است که اگر
قوت قوی باشد و یا خراج خون و فائید فصل واجب است و اگر فائید بیدار است که از ان حذر کنند

علاج خنثی

که خنثی حادث از درم عضلات دال خلق یا زوال فقره فقرات گردن است و این بدترین اقسام خنثی است و اگر قبل از چهارم روز بپاک می سازد
از اینجا است که گفته اند بهتر آنست که بعد از چهارم روز فصل و سهل و مقصود عمل آرند و فصل دورگت زیر زبان بعد فصل عام درین نوع نافع ترست و در آن تاخیر نکنند
تا بعد از صورت ورم عضلات حسب ده تنقیه از فصل و حقیقه و دیگر تدابیر بهر صورت یک در اقسام سابق مذکور شد عمل آرند و در جذب ده لبوی خارج بوضع
اضمه جاذب و محاسن زیر ذقن مبالغه نمایند و از اینجا جهت جذب ماده با سفل محاسن با شطر بر ساقین گذارند و قل طبیعت بحقیقه که در ذبح بکار نمایند
و اگر قوت و فائید فصل جهت قطع مواد بکار برند اگر ممکن بود ورم را بمیل نمایان بشکافند و در حالت زوال فقرات اول از آن سبب کنند مثلاً اگر سبب
زوال ضرب با سقط یا ورم یا تشنج ابتدائی یا ماده جاذب باشد برودی فصل نمایند و سهل و مقصود عمل آرند و در غرغره غرغره یا نیز بکار برند و اگر مشاهده و
کند به طرف گردن جاست کنند و جای که ریخ غلیظ و رطوبت مزاجه سبب زوال فقره باشد سهل بلغم کفایت کند و حاجت فصل نبود دیگر ضرورت
و اینجا که تشنج یا پس باعث آن بود و اصلاح پذیر نبود و بعد از آنکه سبب فقره را از آنکه ممکن باشد با خیال انگشت در خلق و غمز موضع برفق یا
بجس نفس یا بگذشتن ضما و قابض بر فقره گردن مثل صبر و معات و در و انقیاد سرش مزوج بلعاب بر قطونا یا مازو پوست
انار قطران اسراف کف در سرش گذاشته آینه بر خرطه طلا نموده گذارند تا آنکه فقره را بکشند و بموضع خود در نمایند و اگر بعد از فقره با انگشت
یا با آنکه مخصوص این کار است این ضما نمایند آنرا بر همان نسبت محفوظ دارد و بهتر آنست که بر دست یا آله حرکت دهند و بر ضما و لایه قابضه
درازند و قضا کنند و شفا بخارن موضع شادان و بزرگ بیدار نیز از خواب فقره بکشند و بر نفس و بلع یا ری سید و اگر در زوال فقراتی مرض از
چهارم روز گذشته باشد و صیر در گوف و رود و دست و پای علیل را خد بهر نموده و باطل نگردد و امید خاصی مریض ازین مرض است

لیکن گردن کج ماند و انتفاخات بچپ و راست و شوار باشد پس بهتر است که بعد از چاهم روز که قصد دفعه کرده باشند غرغره بزب سیدب رقیب ده و رب پوست گردگان تازه و شربت توت مجموع و یا آنچه بهم رسد استعمال کنند و اگر ممکن باشد قوت قوی بود باز قصد احتقان بکنند لکن نباید در اختصار بزرگ و شیر یا حبوبل طعام تا قوت در موضع بهر سرد علامت قوت آن زوال الم است و در اطفال نیز و فقره زائله با دخل اصبع در خلق یا بجس نفس و یا البضا و ندک و نمایند و طبری گفته که فقره گردن طفلی بجاشده قابله قطعه از جلد که در آن قیر بود بدان آلوده با قناب گذاشت تا گرم شد و قیر آن بکشد و اگر گرم برگردن او چسباید چون خشک گردد فقره او بجای خود آمده و بعضی متاخرین می نویسند که این لزوق بصاحب که از نیزه چهل آمده و بسیار نافع شده و با لجه اکثر علاج و بجز از قصد غرغره و غیره علاج این نوع است متما آنجا که سبب خنق ورم یا زوال فقره نباشد بلکه سبب استغنی غشیه بخسره یا بویست عضله داخل حنجره یا ورم و ریم متولد در ریه و فضای سینه و یا گرم معده و امعا و یا انجماد شیر و در معده یا انجماد خون در معده و امعای دقیق و غیره و یا خوردن انشای خائفه و سیمید یا استقام متواتر عارض شود علاج همه از الیه سبب است بدانچه در مقام هر یک مسطور گرد و در آنچه از کثرت استقام بود و شربت لیمو و نارنج و هند و الیقا و شیمی آب انارین بشربت نفثیه یا و شیرب نفثیه و روغن بادام و هند و روای خالق و شیر جاقه معده از روای خائفه و غیره جاد ضرورت است و اگر از احتیاس متفرقات متعاده مثل حیض و خون بواسیر باشد در اول قصد صافن و حجامت بانثر بر ساقین و نخدین نمایند و مطبوخ مشکطرا شیع یا پوست خیار شیر و هند و ورنانی اضمده و اطلایه بخورات مفتحه که در بواسیر که در شد لعل آرد

اورام خارج خلق

گاه باشد که آس برود و گواهند از یک جانب یا هر دو و بیشتر اطفال را عارض گردد و ماده آن در اکثر خلقی بود و گاهی دومی بود اگر رنگ هر رنگ بدن و در دم بود بلغمی باشد و اگر رنگ او مائل بسرخ و باد و زیاد و تب بود دومی باشد و فرق درین ورم و در خنک و یکه بگلو غرض شود است که آن بدنی رود با صلابت بسیار بود و صاحب کمال گوید که هرگاه درم خارج خلق عارض شود باید که تب پیش بعلاج اورام ظاهر نمایند علاج در دومی قصد سر و کفند از طرف ورم و اگر ممکن نباشد بود یا حجامت تفاعیل آرد و لعاب بیدانه شیر غلاب شیر تخم کاهو و عرق غلاب لثاب نه توله عرق شایسته پنج توله برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و جد و آرد و سوت آب کشینر سبز یا آب غلاب لثاب سبز یا گلاب یا سرکه سائیده صفا کنند و یا بترید لعاب بیدانه و هند و صفا و گل ازنی آرد و در آب کشینر سبز نمایند اگر سببش خون در آخر فصل ربع از حرارت لطیف ماده سیلان نموده بر گوشتش افتد و در شدت باشد و بلع لعاب بسبب بخاله گلو و شوار گردد و قصد سر و در توله و توقف نکنند و بترید لعاب بیدانه شیر غلاب شیر کشینر خشک شیر کاهو عرق گا و زبان عرق نیلوفر شربت نیلوفر خاکی داخل کرده و هند و طلای سرد آب کشینر سبز سائیده بالایی گلو طلا سازند و یا عرق و جد و از حوض صندل سرخ گل انبی مساوی با آب غلاب لثاب سبز یا کشینر سبز و ورم گلو صفا و کنند و برای تجاله غرغره لعاب یا سفول و آب کشینر سبز آب برگ حنا و شیر کاهو با آب سوده نمایند و براس در گوشت شایف مایشا یا صفا و آب غلاب لثاب سبز سوده و در گوشت چکانند و وقت شام لعاب بیدانه عرق شایسته عرق نیلوفر عرق گا و زبان عرق غلاب لثاب شربت نیلوفر خاکی دهند و اگر ورم خارج گلو بر خاسته مثل واره باشد غلاب شایسته عرق شایسته جو سائیده شیر کاهو شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و موم را بر روغن گل گداخته مرد استسک رسوت سفید اب کاشغری سوده شیر مغز تخم که و مخرج نموده مثل مرهم ساخته بر گلو گذارند و یا اصل السون نفثه تخم خطی خیارین کوفته جو سائیده نبات سفید داخل نموده بیدانه صفا و در آب غلاب لثاب تازه سوده نمایند و یا غلاب گل نفثه شایسته جو سائیده شیر تخم خیارین شیر تخم کاهو شربت نفثه خاکی داخل کرده بنوشند و یا کاسر خ گل نفثه و عرق شایسته جو سائیده شربت نیلوفر داخل نموده خاکی پاشیده بیا شامند و در آنکس گلو و زبان غلاب نفثه غلاب لثاب شایسته جو سائیده صفا و نموده شربت نفثه آمیخته بنوشند و مغز فوس در عرق باد یا جاکرده نیم گرم بر گلو طلا نمایند غذا زوال خشک یا شله کچوری یا اسن بود و اگر ورم تحقیق نشود و اکل و شربت متعده گردد و در گوشت نیز باشد

نصف دوم یا زولیس گوش از لایه بیات است و نفور غنابستان گاو زبان اصل السوس علمی به باد در آب گرم خیسایند شیر کاهوشیر مغز تخم بندونه
 شربت بنفشه اصل کرده خاکشی پاشیده نبوشند و غرغره حدس مسلم گنار کوبانج کشنیر خشک اصل السوس برگ حنا آمله کونار و آب جوشانیده غرغره سازند
 و ضماد نیز بکار برند و از گل خطمی گل بابونه گل بنفشه کونار اکلیل الملک راب جوشانیده بخور گوش نمایند و اگر احتیاج باشد در گوش آب برگ بنیب آب
 غناب الثعالبانه چکانند و درین ورم در انتها غناب الثعالب گل خطمی اکلیل الملک گل بابونه هر یک سه شانه در آب غناب الثعالب سبز ساینده نیگرم ضماد کنند
 یا گل خطمی گل بابونه ساینده و مغز فلوس و شیر بادبان حل کرده آمیخته نیگرم ضماد کنند و دیگر ضمه محله عمل آرند و ضماد تخم خشکاش و شیر گاؤ که در او رام
 نوها یا نیز برای ورم گلو آرزوده است و اگر ورم نضج یابد بکند و در بر آن چسبانده بعد بته برگ بنیب بر آن بندند و اگر گنگا فندک شتر زنده بس اینهم
 مدله بند و گاهی این ورم خود بخود منقرض میشود و ریم از اندون گوش نیز می آید درین صورت فیتله شد و از روت در گوش گذارند و در ورم ورم بغنی
 جوشانده اصل السوس بادبان پر سیا و شان غناب الثعالب مویز منقی با گل کنند بدیند و گیسو رسوت زنجبیل ریونند چینی مغز فلوس یا آب غناب الثعالبانه ضماد
 کنند و برگ بالنه گرم کرده بر ورم گلو بستن نیز مفید است و گنداکلی که نزدیک هیچ درخت آب شد و در آب بچینه ضماد نمودن و برگ گ گرم کرده بالای
 آن بستن نافع و یا گیسو زنجبیل صابون هر سه برابر ساینده ضماد کنند و یا تخم سرس کالی زیری فلفل سیاه و یا حبه گل دیگران فلفل گرد آب ضماد نمایند و یا
 ریونند چینی کالی زیری سیاه فلفل گل ملتان صابون کوفته بچینه بقدر یک توله آب بچینه نیگرم ضماد نمایند که ورم گلو و رضاز را مفید است
 و در نشه آویز گیسو خوب آمده و فلفل حبه است و ضماد غناب الثعالب کالی زیری مرغ سیاه گل کهر یا مسادی آب ساینده نیز ورم گلو و خناق را نافع است
 و اگر قوی تر خواهند مغز تخم کدوی تلخ گیر و صندل سرخ زیره سیاه پوست درخت سرس حدس مسلم فلفل گرد کالی زیری کریمه خشک تخم شست مسادی در
 سرکه ساینده نیگرم ضماد کنند که برای ورم گلو مجرب است و اگر قریب نضج باشد حبه تخم کتان گل خطمی گل بنفشه تخم مروج و در کوفته در آب یکپوار ساینده نیگرم طلا
 کنند و بالایش برگ تمبول گرم کرده بندند تعلیم اکثر خا زبیر در گلو پیدا میشود و در او رام مطلق مسطور خواهد شد و گاه باشد که گلو بغایت عظم و احتقار
 پذیرد و آنرا بنیدی گندگاو بندد و آن کمتر علاج پذیرد و چند نسخه که آنرا نافع است مسطور میگردد و بگیند آهک بر پاچه ضماد کنند و بالای آن زردی و سفیدی
 بیفیه حل کرده طلا نمایند و بالایش سرکن کرکس حل کرده طلا ساخته بر گلو بندند و بالای آن چبه به بندند که عظم خصیه را نیز مجرب است و یا برگ شیراز
 یا مسادی نمک شور در ریطه باریک کرده بر دمال بر گلو بندند و بر او رام نفع میکند و یا بچ او حبه جاطه در بول ماده گاو ساینده نیگرم بر گلو ضماد نمایند
 و بالایش برگ پان بنگله نهاده بر بندند و روز سوم کشاده ضماد تازه نمایند و یا بچ گیاه گنگی خرد با چندانه فلفل سیاه آب ساینده نیگرم ضماد نموده باشند
 و یا رو یکشنبه بجه بار یا مار کوچک هر قسم که باشد سلاست بگیرند و در ظرفی نهاده بالایش گل بر نمایند تا در لای پنهان گردد پس آن ظرف را در زمین
 دفن کنند و بعد چهل روز بر آوردند و در کده حلقه مار را سالم بگردانند و در پاچه سفید بگویند نموده بگلو بندند که با فی صیه نافع است

ورم لوزین

یعنی آماس دو غده که هر دو طرف حلقوم است و تا به ج گوش رسیده بعضی متقدین ورم حارث این هر دو غده را لوزین نامیده و فصل علمیه نوشته اند و در
 تحقیقت نوعی از خناق است و در در موضع لوزین اکثر نزدیک لازم اوست و فرق میان ورم لوزین ورم عضلات داخلی آنست که چون بعضی بن بکشانند زبان
 بیرون آرد و طبع حلق لوزین کند ورم در سرد و پلوی ملازه دیده شود و چون در عضلات داخلی باشد هیچ بنظر نیاید و آن خالی از چهار سبب نیست یا دمو
 باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی تشخیص هر سبب مثل اقسام خناق درمی نمایند از رنگ م و زبان و طعم دهان غیر آن علاج آن نیز مثل انواع خناق است
 تشخیص الیمس لوزین را در فصل ورم لهما ذکر نموده و گفته که عدس گنار هر واحد پنج جز و شیاو مایش از عرق آن قطره هر واحد یک جز و جوشانیده صاف
 نموده نصف ادب توت در ربع اول آمیخته غرغره کردن محضف او رام نافع و منقی آنست و قطع کردن آن مثل قطع لهما نیز نوشته و طببری
 علاج اقسام این ورم چنین نگاشته که اگر ورم دهنوی بود و صد فیق فالین نمایند اگر انعی نباشد و الاجامت میان دو شانه کنند و بعد از آن حصه بنفشه

نیمگفته دو کف پستان خناب بالونه سرد اند یک کف برگ خبازی برگ چقدر سرد اند یک سته انجیر زرد سی دانه جوشانیده صاف نموده بقدر صد درم گرفته و هفت درم شکر و دانه بوق سوده حل کرده روغن بنفشه لبست درم داخل کرده برهم زده نیمگرم بچند دفعه استعمال نمایند و اگر درم تخفیف نیاید خون غالب باشد عاده فصد گرفتن خون بقدر ضرورت و یا گذاشتن محججه بر ساق و زردم عصاره الشعیر یا شربت غناب و غرغره بعدس مقله و کشنیز خشک و تخم کاسنی سرد اند یک کف تخم کاهو قداری جوشانیده شربت غناب داخل کرده چند مرتبه بتواتر کنند و بعد از پنج و نهم رنگ ورم بر روی بنگا فصد و در صورت بقیه ورم اندکی بر ب غرغره و رب سیب و رب ریاس یک و غرغره سازند و یک و رب نیمگرم و یک و رب الطبخ عدس و غیر آن عمل آرند و اگر درم صفراوی باشد و غلبه خون نیز نمود فصد و اخراج خون اندکی نمایند و تلین طبیعت اگر نخل نباشد و غذاء الشعیر دهند که جای خشک و روان جوشانیده و رب غرغره و رب سیب داخل نموده باشند و تخم غرغره و رب غرغره و قوت سیاه و سیب ترش و یا الطبخ عدس مذکور نمایند و زردم ماء الشعیر نمایند و اکثر تدابیر آن مثل و سوسى صفت که بر مائه در اخراج خون و بعضی اطباء درین نوع تجویز غرغره و پیچری که در آن پوست خشکاش و اندکی کافور باشد نموده اند و بعد کشتادن خلق و زوال تب و بقیه ورم بعضی دال تجویز گذارشتن ضماری بر خلق از بیرون براسی جذب ماده بظاهر جلد و تحلیل ورم از قیر و طی روغن خیرس و روغن نارین که در آن افادیه تازه کتر باشد یا روغن سوسن یا روغن سمن و موم سفید با دال اندک با بونه کوفته بچخته در آن نموده اند و سنی الواقع و در ام صفراوی لوزین و زبد فوا این مجرب است و اگر درم بلغمی باشد حل طبیعت بچخته عاده و غرغره بمری بطنی محلول در آن عمل و صبر و بعد از آن غرغره پیچری قوی تر از آن مثل عاقر قریا و مویزج باربب انگور و مانند آن نمایند و از زوفای خشک یک کف و عصاره سوسن و مویزجی هر یک قدی جوشانیده صاف نموده غرغره کردن برای ورم لوزین حادث از رطوبت بلغمی جالینوس ذکر نموده و رب پوست سبز که دکان باطل ساخته یا عث تحلیل ورم بطنی است نه در و در ام حاره خلق که موجب زیادتی آنست و بعد از این تدابیر بصورت بقیه ورم زود تحمل استغفار غنچه در سبب ایاب کنند و اگر حرارت مزاج مریض مانع استعمال آن باشد حقنه عمل آرند و یا بریا بمانند و حجامت بی شرط بر ساقین نمایند و بعد از آن اگر بقیه ورم باقی ماند زردم غرغره بمری کنند یا بکینه انجیر زرد صد عدد یا کم و بیش و با بونه کف و اصل السوس مقله اندک مویزج منقی کف کبوتر تخم کف کبوتر جوشانیده صاف نموده رب انگور داخل کرده غرغره نمایند و اگر قداری ازین مطبوخ بنوشند نیز جایز است و چون بن بکشد و تب نباشد ضماد قیر و طی که در صفراوی مذکور شد برای جذب ماده بسوی خارج بکار برند و ملاک در هر محال این علت جذب ماده با سفل بدن است و چون ماده بسوی خارج نمیزدک و در طواف جلد میلان نماید غرغره با شیاای مبره مقویه مثل آب برگ غناب یا شکر تازه و انشربه قابضه مثل شربت حب آسن غرغره و ریاس نمایند تا ثبوت عضو و استحکام آن گردد و دیگر قبول ماده نماید بعد با طرافت کاسنی کوفته و روغن کچر جوشانیده اندک خطمی آمیخته ضماد کنند که لضع و تریق جلد و انفجار آن کند و بحالت عدم انجاشق کنند لیکن شکاف بغضیب و عروق واقع نشود و گویند که ضماد نسرين و کذا قزوان و کذا اخر اطمین سوخته مخلوط با سفل و کذا نقل از ق و سپوس گندم و رب غناب جوشانیده سمن چرب کرده و غرغره اشق محلول در آب نیز نافع است و اگر درم صلب و دواوی بود و بقیه ورم بچخته متوسط میان حاد و لین سانج نمایند و آنچه در بلغمی مذکور شد بدان غرغره کنند و تخفیف ماده بعلاجات قویه بکنند و پیرمیز از مؤلداست شود اما و اگر اندک تب آید تبسکیکن و قرض نمایند که آن سبب خلل ماده است و اگر تب زیاد گردد و خوف شدت مرض باشد فصد قیفال یا با سلیق کنند و اخراج خون زیاد نمایند و از تناول طعام غلیظ باز دارند و اگر بران اقدام نمایند اسن از سرطانی شدن ورم و قتل او بخت نباشد

اور ام

بدانکه آماس ملازمه مسمی با سحای مختلف است بحسب اختلاف اشکال او که اگر دم طولانی و همه اجزای آنرا فرا گرفته باشد آنرا عودی و اسطوخودوسی نامند
و اگر در در میان باشد فقط آنرا عنبی گویند و اگر در سرج آن باشد فقط آنرا اصلی خوانند و جد و ث اینها یا از غلبه خون بود و یا صفرا و یا بلغم یا شحم است
بسیار از لوزل از سبزی آن حادث شود و اکثر او را مزارع می خوانند و بعضی آنرا حبیبان و شبان و دیلا و خوبی و فصل بر سب و صیف بهم می رسد و در بعضی و در بعضی

در اقصای دهن یا بد وقت بلع متناهی گردد و تشخیص اقسام مذکوره چنان کنند که اگر آثار مزایا فته شود بیش بهمان باشد و الا از رنگ لامة و زائده همان حسب ماده و دیگر علامات بدستوری استدلال نمایند که در اقسام مختلف مسطور شد و ایضا معالجه که در قریب بلع خنثی است و در پنجانی علاج هر نوع از اقسام مسطور میگردد و در ابتدای این ورم علاج بمس لطو خات بر فو کنند و سپهر استعمال نمایند که مثل و با گشت در غیر وقت آن بساست که مودی بضرر گردد و ورم عظیم که قلیل لاله تاب بود بر آن ادویه محض استعمال نمایند و ورم ملتب را آنچه شدید التبرید بود مثل آب غنیمت لطیف بر و در و گل شرع صالح است و این هر دو دارا فعل قوی است و آنچه درین باب قوی ترست لطوف صحن عربی و کثیره و از رویت و نشاسته است و ایضا گلنار و جیز و تمسک فی میخ و کوفته میخ بخته و رقاشقی که سر در عرض مقطوع باشد استعمال نمایند و گاهی در آن زعفران نیم جزو کا فور بر لع جزو زیاده کرده بطور لطوف استعمال میکنند و ایضا مانده در سر که سوده سپر لطوف کنند و همچنین آب نارترش قابض ایضا شادنج و طباشیر و گل مخوم گل ازنی و رب غوره و غرثه که مهری و شنب میانی و زرد است استعمال کنند و عصاره انار شیرین مع پوست او با سوس و زن آن غسل بقوام غلیظ آورده لطوف جید است و باید که مع لغز قوا فیض و امت غرغره آب گرم نمایند که بعد این فعل قوا فیض در آن تبیین او میشود و منع تصدیب قوا فیض می نماید و اگر قوا فیض صلابت یا انحصار موم پیدا کنند در آن لحاظ و صحن و کثیره و نشاسته و انار و زرد و تخم خطمی آب سوس گندم و جو استعمال کنند یا گل سرخ و سماق پسند و غسل بقوام آرد و از خارج آنچه محففت و قابض باشد مثل باز و شنب میانی بمعالج رند و دوی نافع در جمیع اوقات و احوال شب میانی سه جزو زرد و و جیز و قسط یکجز و دست نهاد او پس استعمال کنند لامة را بر دار و طلای بی نار مع پوست غسل و غسل بقوام آورده نیز نافع است و ایضا تمسک فی میخ سیم جزو نوشادر و کینیم جزو دانه و دانه جزو زاج سه جزو و ورم لامة را تمام رسیده قریب بود هر نوع که باشد با دوی آن و سوس و زعفران و مانده در آن و شادنج و غرغره و فو و دود و بوسان نشسته بطور لطوف و غرغره استعمال نمایند خصوصاً چون غرغره لطیف بیخ سوس و زرد و مع غسل استعمال آرد و در هر وقت روغن بادام در گوش بچکانیدن نافع و اگر ورم لامة و ازین جمع گردد و مطبوعات که در خنثی گشت استعمال نمایند اگر جمع دوام کند و ساکن نشود و مواد است استعمال کنند و اگر این کفایت نماند ادویه قوی تحلیل مثل عصاره قنار الحما و کبریت و فطر و سرخ و قنطاریون کوفته و غسل سرشته بر آن بماند و نماید و در آن نگاه دارند و اگر ورم صلب گردد و طول انجام بر آن طلیت محلول و غسل بماند و یا شنب میانی طلیت نوشادر و مسادی سائیده بچینه میل بر لامة گذارند و اگر ازین و دوا با بچینه غسل غرغره کنند جا بر دست و اگر این روشنت پیدا کند اصل السوس جو شائیده میخ آینه در دهن گیرند و مالینوس و فوس گویند که طلیت و دوا قیه عراقی در گلو برای ورم لامة و غیره و بقول و بسفورید و س طلیق بیخ ذنب الاسد بر آن تسکین و جمع لامة نافع و انطاکی گفته که کثرت سواک بچوب لک با عدس ورم لامة و شورا است

علاج ورم دموی لامة

توسیر اندل طاع دموی و خنثی نمایند و فصد بر و د اگر نفعی باشد حجامت نفقه و میان هر دو شانه کنند و بعد از آن تنقیه بنفوخ فواکه یا مطبوخ آن استعمال مسکنات حرارت خون از اثره مثل شربت عناب و قوت و ریاس و سیب میخوش بلعاب بیدانه و استقول و شیره تخم کاه و مغز تخم کدو و کشمش و قهص طباشیر بحسب حاجت و غذا و ادویه شربت عناب مزوره عدس و یا شرب با برنج و کدو و برگ خرفه و کاه و اسفناخ و جناب میطبت روغن بادام اطریه و استعمال غرغره و زورات و نفو خات را در در ابتدا شربت توت یا ریاس یا گلنار اندکی سرکه و شکر گرم و یا آب با رنگ آب گاسرخ کوفته افشوده یا آب غنیمت غنیمت آب کشمش سبز که در آن سماق آید یا جو شائیده باشد غرغره سازند و برگ بول یا خران جوش داده بدان غرغره کردن نیز نافع و ایضا غرغره آب انار ترش یا آب خرفه و یا آبیکه در آن سماق یا پوست انار یا گل سرخ یا کوزاج یا گلنار یا آقا قیا یا عدس جو شائیده باشد مفید است و یا انگلاب که در آن گل سرخ و پوست انار و دانه و سماق و عدس و حب الاس جو شائیده باشد غرغره کنند و زرد و گل سرخ و صندل و زرد و کافور و گلت رسوده و ز چینه میل کوچک که در آن آن بماند نماید بر لامة بماند و نفوخ گل سرخ گلنار مانده سبز کوزاج صندل سفید سماق شیا ف امشاد عدس شفته برگ سوس زرد و چوب مسادی نرم سوده یا بنویه بر مندر و اگر ماده اندک باشد او به شعله القیض استعمال نمایند بلکه غرغره گلنار و کاه و سرکه یا بچینه و غرغره

وزرده بقیه مرغ نیمبرشت اقتصار ورزود اگر یاده ورم بقیه غلیظ باشد علاجش مثل علاج ورم سوداوی نمایند با میسل قیغون و ترطیب ۴۴

علاج ورم سوداوی لهما

تنقیه سودا نمایند و یا بعد از تفحج تام مطبوخ گاوزبان و شاهتره اصل السوس و گل بنفشه با گندم سهال سودا بمیلون و افیتون و معجون بنجاح یا مارا لجن با سکنجبین افیتونی یا سبب افیتون و لاجورد یا بمطبوخ گاوزبان اصل السوس لسنج افیتون سنای لی انخیز زرد نمایند و بعد تعدیل مزاج سودا مثل شربت گاوزبان و بادرنجبویه و مقدمات معتدله کنند و استعمال دویه موضعی با نشای مطفه محله مثل غرغره بخار اسهل باربع وزن آن و غن با دم شیرین یا به مغز خیارشور محمول و شیرین تازه و رب السوس یا بلعاب حلبه روغن بادام باند کسک نمک یا مارا لجن نمک نمایند اگر غوث طریقت ورم باشد دانه با نشای بارده مانند آب کشنیز تازه و آب برگ کاهو غرغره نمایند و در دهان نگاه دارند و بقول شیخ ماز و خام یک جزو مزاج سرخ سماق جزو سبز و ثلث نمک اندازی لبست جزو کوفته بخیه با شربت توت سترشته بر لهما مالیدن یا طلا کردن ورم سوداوی لهما را نافع است و از اشیا طارقه لهما محققه و ریاضات اجتناب نمایند و اما الشیر مطبوخ با شمشیر و خرد و نالوده و حریره از شیر آرد گندم و روغن بادام قند و حریره مغز بادام شیر تخم خشکاش بنفشه

علاج ورم نری لهما

اول تنقیه و داغ و تقویت آن نمایند با دویه مناسب آن را یا رجات و جوب مسهل و طبوخ بلبله غیر و لجزران استعمال دویه موضعی نکرده و از انواع بنی سبب از مواد تازه مخلوط بر یکدیگر بنفشه که نمایند مثل گلنار و اقاقیا و تخم خشکاش و زبرالنج و مانند آن نمایند مگر گلاب و سرکه و سماق و غیر آن مضر است

استخراج اللهاة

که آنرا سقوط اللهاة نیز گویند یعنی سست شدن افتادن ملازه و او است که ملازه میل بسوی اسفل نماید و مضع خود و برنگردد و در بعضی چنان دریا بد که گویا چیزی در حلق او معلق است و میخندد و چون دهن را بکشد و زبان را بر آورد لهما دراز تر از آنچه دیده خود و گاهی بیخ او را یک سر او سترگر گردد و باشد که از فرط استرخانند و در بدن چیزی محتاج برداشتن با انگشت شود و تا طعام در حلق نرود و در بیشتر این مرض طفل و صاحبان مزاج طب را در فصل ربیع و سرد بلاد جنوبی بهم میرسد چون عظیم گردد مخوف و باعث اعتناق است و گاه با تب باشد و گاهی بی تب سببش یا سود مزاج حار طب و موی سست و یا سود مزاج بار در طب بلغمی و فرق میان هر دو سبب چنان باید کرد که لهما و کام و زبان را ملاحظه نمایند اگر رنگ ناسرخ ناید و با گرمی و سوزش و تشنگی باشد دمای بود و اگر رنگ سفید و عدم حرارت و حرقت و با کثرت سیلان لعاب باشد بلغمی بود علاج در دمای فصد قیغال یا حجامت با شربت لقه یا زیر دقن نمایند و اخراج خون لقه ضرورت و قوت کنند و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و هر چه در قلاع دمای ورم دمای لهما که گشت بعمل آرند و گلنار و در گل سرخ سماق در سبزه خوشایند غرغره نمایند و سماق گل سرخ گلنار را ز کشنیز خشک فلفل کوفته بخیه و ریحانه خرد و ناله بلعاده بسازد و با لکه گلاب غرغره کنند بعد از سرخ و فلفل گلنار و کافور در رب توت آینه لهما را بر فلفل بماند و غرغره بر ب شاه توت و آب انار میخوشش و طلای سریش کفشگران در گلاب گداخته بر تارک یا نشاسته لیس که سوده نیز سودمند است و یا آردش گل ارمنی صمغ عربی اقاقیا کثیر کوفته سفیدی سبب سرشته دمای یا فوخ تراشیده طلا نمایند و طباشیر سفید گلنار یا ز و سبزل ارمنی اقاقیا کوفته بخیه با آب قوی یعنی اشترخار آینه غرغره کنند و یا برگ کشنیز و گل سرخ و بید ساهه هر یک باشد و بسوس اسفندول پنج باشد کثیرا سه سفیدی سبب یک عدد تلرک نمند و با آب گلاب تر دارند و نهاد بر کوفته و تراشیده که و در تریز هر یک یکم توله سلیمه باشد سه سفید بسوس اسفندول سه باشد و زعفران گل یک توله سفیدی سبب مرغ یکم دوی تریز اول است و در اشترخار بلغمی قدری تلرک دیگران که از آتش سرخ شده باشد یا کیدانه فلفل سیاه ساییده ملازه را بان بردارند و یا نشاخ گوزن سوخته و ناز و نژاد بر آب جوده بر کفچه بنفشه و یا با انگشت شهادت آنرا بردارند و اگر قاشق خرد بموم یا آرد گندم ساخته آب میرد روی بر کرده ملازه را در آن غوطه دهند تا سه روز نیز ملازه مسترخی را که باعث سرفه شدت عوارض آن میگردد و نفع میکند و گلنار و کنار عنب الثعلب که مزاج کشنیز خشک نشایند غرغره کنند

بروج و قفل و نفخ و سوز و عفوان و عطش و نماندن مجبه بر قضا باجماله اگر حاجت تنقیه بنماید بعد از کفج ماده بسبب لغیم و حب یا بر تنقیه نماید و گاهی گذشتن مجبه ناری بر نفخ و یا نفخ فائده میکند و هرگاه هیچ الهامه سترخیه بار یک شود و سترن غلیظ گردد و بروج تدبیر شود و بدین وقت را در آب گرم گذاشته گرم غرغره کنند تا ورم نرم شده تحلیل پذیرد و بعد نرمی آن با دویه قالیقه مثل عصاره لیخته ایتسوسک مانند غرغره کنند و چون الهامه از استعمال مسخات گرم و سترخ گرم و آب برگ غلبه شلشین سترغره نمایند اگر باین تدبیر نیز اکل نشود و هیچ آن بسیار بار یک سترن بزرگ مستدیر بشکل دانه انگور گردد و در گلسان سفید باشد و بسبب فساد آن بر خنجر و خوف اختناق مریض باشد تا چار مقدار زیادتی آن را قطع نمایند بطریقیکه در مملولات مسطور است لیکن این عمل بسیار خطرناک است با قات قوی می انجامد تا خوف هلاکت نباشد مگر تکلیف نشود

وجع خلق یعنی درد گلو

بدانکه سبب وجع در هر عضو یک باشد یا سوز مزاج است یا تفرق اتصال پس وجع خلق حادث از سوز مزاج یا حار سافج مفرد یا مرکب دی دمای یا صفراوی یا بار سافج مفرد یا مرکب لغمی یا سوداوی باشد و سافج مفرد یا از اسباب داخلی از کول و مشروب یا از اسباب خارجی مثل گرمی هوا و سردی آن بود و مادی مرکب یا سوزم باشد یا غیر سوزم یا در داخل عضو یا مجاور آن وجع خلق حادث از تفرق اتصال مثل ورم یا تپور یا قروح یا جراح باشد و اسباب او ام و او جاع خلق و از قسام خلق مسطور شده اسباب تپور و قروح جدا اند که در نوادش و آنچه غیر این اسباب است و در تپور گرمی یا بدو آن سوز مزاج سافج و مادی غیر سوزم است شیخی فرماید که گاه عارض میگردد انسان را وجع لازم طولانی تا یکسال یا دو سال و خلق و این دلالت بر تخریف خلق و در نوای خلق می نماید پس سوز خلق تشخیص اسباب این مرض باید که اولاً اسباب خلق و تپور و قروح خلق دریافت نمایند بدستوریکه در مقام هر یک مسطور است پس هر سبب از آنها که یافته شود سببش همان باشد اگر آثار اسباب آنها یافته نشود حال حرارت و برودت لمس خلق و گردن و شدت و خفت وجع از مریض پرسند پس اگر گلسان و وجع شدید بیان نماید پیش سوز مزاج حار بود و بعد حال سکی و قفل خلق و تقدم رسیدن گرمی و نوردن و نوشیدن اشیای گرم پسند اگر سبب وجع خلق و تقدم رسیدن هوای گرم یا خوردن و نوشیدن چیزی حار و خلق مثل زنجبیل و آبهای کبریتی و لفظی و غیر اینها بگوید و با آن بول و برابز با اعتدال باشد و به برودت نسکین یا بدو از مسخات ضرر یابد سببش سوز مزاج حار سافج بود و اگر گردنی و خلق بیان کند سببش سوز مزاج مادی باشد پس الفقه دین پرسند اگر مزه دین شیرین گوید چشم و چهره سرخ و رگهای رو گردن و سرمستی باشد و وجع ضربانی بود سببش سوز مزاج مادی دمای باشد و اگر الفقه دین تلخ گوید با آن وجع ناخوش التهاب و کثرت عطش و خشکی دهن بود سببش سوز مزاج مادی و صفراوی باشد و اگر در جواب سوال اول لمس خلق و گردن سرد و در غیره گوید سببش سوز مزاج بار باشد پس حال سکی و قفل خلق و تقدم رسیدن سردی و خوردن و نوشیدن چیزهای سرد پسند اگر سبب وجع خلق و تقدم رسیدن هوای سرد یا خوردن و نوشیدن چیزی سرد و خلق بیان نماید و با آن بول و برابز با اعتدال و نسکین مسخات و تضر از مبررات بود سببش سوز مزاج بار سافج باشد و اگر قفل و خلق بگوید رنگ چهره نگاه کند و الفقه دین پرسند پس اگر رنگ عیند باشد و بهیجی یا شوروی فالفقه دین بگوید و با آن کثرت آب دهن و تپور چشم و شوروی بلع بود سببش سوز مزاج مادی لغمی باشد و اگر رنگ تپور بود و مزه دین ترش گوید و با آن خشکی دهن و حالتی تشبیه نمید و باشد سببش سوز مزاج مادی سوداوی بود و اگر با وجود آثار غلبه و خلطی علامات ترله نیز موجود باشد سببش ترله باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و تقدم آثار پوست خارجی مثل غبار و دانه و یا داخلی از تنادل و کول و مشرب سبب وجع با لمس مضر خلق ظاهر گردد سببش پوست خلق باشد و بدانکه هر چند علامات و محالجات وجع خلق مثل اقسام خلق است و از خیمت اکثر اطباء وجع خلق را علل کرده اند لیکن طبیعت بعضی برای فوائد را از اینها جدا مسطور شده علاج بقول شیخ در خلق از هر سبب که باشد ترک کلام در آن اولی است و مقوله بعضی اساتید است که اگر وجع خلق از بخارات یا از استفراغ باشد و دین هر دو حجامت و فصد مسطور است نباید کرد و در رد گلو نیز از نوای حجامت عوض فصد عمل آید با لبلب اگر از حرارت ساده باشد از الفقه دین سببش سوز مزاج نماید و غرغره و غرغره و فصد و در لایه کبره که در مریض و او را موزین و الهامه حار مسطور شد و اگر از غلبه فزون یا قساوت آن باشد فصد فیضال و تبیین طبیعت با الفقه که و غرغره و فصد است

باب کشنه آب عوج با سبب جبین و بعد از آنکه روزی بفرموده در شیر بز مالیده نمایند و الاغلاب پنج و نه بدهانه چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و لعاب
 اسپغول یک توله آب کشنه سبز ده دام رب توت و توله داخل کرده صبح و شام غرغره نمایند و در وجع حلق و بلع مشکل حجامت قفا نمایند و خون تا پا و آفتاب بگیرند
 و لعاب بدهانه عرق شاهتره شربت بنفشه بنوشند بعد خطمی بخازی عنب الثعالب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و مرهم سفید اب معمولی بچسباند و در
 وجع حلق که قریب نوزین باشد عنب لبرق شاهتره مالیده شیر تخم کاهو نبات خاکی داخل کرده بنوشند و بقصد با سلیق خون یک نیم پا و بگیرند
 و عنب الثعالب کشنه خشک کوکنار عدس درست هر یک شش ماشه جوشانیده غرغره نمایند چون اندکی باقی ماند حجامت قفا نمایند و غرغره لعاب اسپغول
 یک توله آب کشنه سبز ده توله کنند و حوض یکی چهار ماشه سوده صفا نمایند و بقول جالینوس غرغره باب عنب الثعالب که در آن غرغره شیر مالیده باشند
 نیز برای وجع حلق نافع و قولان آب کاسنی یا آب کشنه سبز غرغره و صفا و اوج حلق را محجوب سویدی است و ریا و توت غرغره بدستور محجوب و خطمی شیر
 و صفا و اوج غرغره و کذا غرغره آب برگ شمش کوفته مفید وجع حلق است و بقول رؤس غرغره طبیح عدس رب توت شامی آمیخته نافع وجع حلق است و اگر زال
 نگردد انجیر زرد جوشانیده و آب آمیخته غرغره کنند و اگر ازین هم فایده نشود حجامت بر فقرات گردن نمایند و قدری خون بگیرند و فصد در گریز
 زبان کشانیده و اگر از غلبه صفرا باشد بشرط ضرورت و اسهال بنفوق فواکه یا مسهل صفا نمایند و غرغره بسماق و رگلاب تر کرده و یا آب اناب
 با تخم کوبیده کنند و اجتناب از اغذیه حاره و شیرین و روغن نمایند و اگر فایده نشود لعاب بزر قطونا و لعاب گل خطمی روغن بنفشه تازه آمیخته
 غرغره سازند و عنب گل نیلوفر خیسانیده شیر خیارین شربت بنفشه داخل کرده نوشیدن و غرغره تخم مر و عنب الثعالب برگ نیب تازه
 گل سرخ برگ بخازی آب کشنه سبز روغن گل سرکه نمودن برای وجع حلق و سوزش دمان نافع و کذا بعد حجامت و زدن بقا گل خطمی یا بونه عنب الثعالب
 و آب جوشانیده سرکه روغن گل داخل کرده بخار گرفتن نیز در دوز و سوزش گلو را مفید است و اگر از برودت ساده بود دفع سبب تعدیل مزاج نمایند
 بشرط نبات و غرغره و اطلیه مسخنه و مانند آن که در امراض مسطوره مذکور شد و طبیح انجیر و وجع حلق یا بون بقول جالینوس مفید است و بقول رؤس غرغره
 سوبانی و سبب نافع و اگر از غلبه بلغم یا فساد کیفیت آن مبلوحت و بوقیبت باشد اسطوخودوس گل نیلوفر گل بنفشه پرسیاوشان جوشانیده
 گل قند یا شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و روغن بید انجیر بر گلو مالند و عنب الثعالب عدس مسلم کوکنار کشنه خشک گل خطمی جوشانیده حوض یکی یکا ماشه
 حل کرده غرغره نمایند و غرغره طبیح بظا فلن و کذا پوست شنان مطبوخ و آب و کذا طبیح زرد قای خشک کذا صمغ لوز و کذا طبیح کبابه تنها و یا باصل السوسن
 نیم کوفته و کذا زبل و جاج لعسل هر واحد و وجع حلق ملنی نافع و بعد نفیج تنقیه بلغم مبسل آن و حب ایارج و یا حقه نمایند بعد غرغره طبیح انجیر سرد
 و مویز باندکی بوره ارنی نمایند و آبیکه در آن ادویه محله مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نعناع جوشانند و بن را کشاده بر بخار آن دارند تا
 بخار داخل حلق گردد و در انتها بوره ارنی و حللیت و نوشاد و زرم سوده بخیه در حلق بدند و غذا بخورند آب با لحوم خفیفه و اجتناب از اغذیه بازده و حوضات
 نمایند و اگر رطوبت فضل غلیظه در حلق و خجره مجتمع شود بعد تنقیه و غرغره محله تعدیل مزاج بمجموعات و اغذیه ناشئه مثل تلمیه و کباب پر مصالح نمایند
 و بهترین تدبیر نیست که بر جوب خیزران و یا شاخی باریک نرم پارچه نازک بچیده در حلق آورده رطوبات آنرا پاک نمایند و نفیج حللیت و در اسپغول
 نافعت و اگر از غلبه سودا یا فساد کیفیت و احتراق آن باشد عنب و زبان گل اسوسن جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و در صورت ضرورت
 اول فصد با سلیق نمایند پس تنقیه مبسل سودا یا بمطبوخ افیتون و حب قیتون یا حقه متوسط بعد نفیج کنند بعد از آن انجیر و دیگر تدبیر که در حلق سودا و
 گذشت پردازند و غرغره مخترع حکیم اکمل لعسل آرند و غذا بخورند آب لحوم خفیفه مثل گوشت بزغاله نمایند و اگر از نزل باشد شربت نبات و غرغره و غیره که در
 مسطوره علاج کنند و الاغلاب در گلو بسبب ریزش نزله کسار لعاب بدهانه شیر غلاب در عرق شاهتره و حق مکوه بر آورده شربت نیلوفر
 داخل کرده بنوشند و مکوه گانار کوکنار کزبانج کشنه خشک هر یک پنج ماشه عدس مسلم یک توله جوشانیده غرغره نمایند اگر گری زیاد معده مملو شود
 شیر کاهو و برید افزایند و بر پس کردن و در محجبه نباتی نهند و فادال خشک یا نان فطیر در دال سنگ تر کرده یا ساق کبک و آتش جو بخورند و قاریت

بکار برند و عرق جگر و دماغ و شربت عود و شربت یا قوت هر یک یک نیم توله حل کرده بنوشانند و بعد از آن فاقه پندوز بریزند که از آن خود شیر
و شکر ساخته باشند یا شامند و از انشای رطبه خصوص آب جناب نمایند و بقول ابن سینا اگر در بین غریب کتب نباشد فاضل و ختم قرص نرم سوخته با سرکه کشند
مخلوط کرده در خلق فروزنند و بقول قزلباش خلق او تخم انجیر و تخم قرص با سرکه کشند حل کرده بریزند و هرگاه نفس غریق مانده باشد حکم محبت او کنند اگر سرکه
گفته که اگر چه غریق سبز و گوشت های خشم او سیاه گردد می میرد

مخوق بوقوت یعنی گاو بسته بکند

تبر شخصه که گوی او از کدورت و قهقهه کرده باشند نیست که کدورت لیمان را برودی از خلق او و کدورت پس به بندگی گرفت از و بهی و بهی امید زندگانی
نیاید داشت و اگر کتب نیاید نفس ندران باقی باشد فصد سر و دیا با سلیق نمایند و بر وزن بنفشه یا روغن بادام و آب نیم گرم غرغره کنند و اگر بهوش نیاید یا بهار
بحر دل سوخته یا بر وزن با بون بسیار نمایند و با شوی کشند و بعد و ساعت حجامت به شرط نمایند و حقه متوسط نمایند بعد چند روز بریزد و خود شیر و نبات
یا شوربه که در آن نان گندم نکرده باشند یا زرد و سفید نیم شربت یا حبوب سوس گندم و روغن بادام و نبات دهند و اگر قبض باشد دال الشیر بر وزن بادام بپزند
و از آن و از بلند و کلام بسیار و در خان و غبار و اغذیه حار حریت پر بریزند نمایند

مخلوق خلق یعنی پسران دیوچه لنگو

گاه اتفاق میشود که بعضی ایهامی را که در آن دیوچه های بسیار نر و باشد بسبب صغر و نقای آنها آدمی در احتیاط آن غفلت کند و آن را ببیند و زود
ظاهر خلق یعنی در آن کام یا در بطن مری و بندرت در قصبه ریجسید و باشد که از کام بسوی بینی بر آید و در آنجا آویزد و یا مجده ریجس بسیار باشد که بسبب صغر
وقت چسبیدن نظر نیاید و چون زمانه معتد به بران بگذرد و خون مقدار وافر بخورد و در آید و حجم او ظاهر گردد و غم و کرب و نفث الدم عارض شود و چون
صحیح را ببیند که خون رقیق و نفث او بر می آید یا گاهی خون فی میکند خلق او را ملایطه نمایند که گاهی بسبب زو می باشد پس اگر خلق متعلق بود و خیریت
متعلق در خلق و ریاید و اگر مری باشد و شوری بلع نیز نرود و اگر در قصبه آویزد تا که جدا نشود و سر فرساید فرصت ندهد و بجهت الصوت عارض گردد و اگر
از کام بسوی بینی برآمده باشد که فی مقدم دماغ و انسداد میرا سببی بران گواهی دهد و علاج اگر بنظر در آید از متعاش یا از زبور بکسیرند
و ساعتی گرفته و در آنکه تعلق او کم شود پس با سبب کشیده بیرون آرند و چون قبل از گرفتن آن بسرکه و نمک غرغره سازند تا سست شود اولی بود
و اگر دیوچه بنظر نیاید سرکه و نمک و یا سرکه و آب گز بهم آمیخته بکر غرغره کنند و غرغره مطبوع یا بخواب و نفث آن در خلق نیز مجرب است و یا آب پیاز
آب برگ نوج آب برگ فستق است آب فستقون بهندی هر یک نه توله گلاب یک نیم یا فستقین یک تله رفقه خردل دو توله سرکه پنج توله در روغن
بهفت شست بار غرغره کنند و همچنین در شب و یا فستقین و شوینر هر یک یک توله آب پیاز خام و سرکه هر یک یک توله آمیخته غرغره سازند و غایتدن برگ فستق
و آب او فروزان بکر اند و زور ساقط میکنند و اگر دو گوگرد و در فلان بطور بنوا بکشد چون در خلق داخل شود فی الحال زو میفتد و اگر گل سیاه را در روغن
شند و در بین غلیل را بدان پر کنند زور از هر جا که باشد جدا شده بگل آویزد و بیرون آید و گرفتن ملایطه بدان همچنین عمل کنند یا سرخو را نهند و در آفتاب
بنشانند تا گرمی استند و کعبه قطعه یون یا کوزه آب سرد بر لب نهند و بفرمایند مریض را که درین کشاده دارد تا زو میل بسوی کشد و بیرون آید و غرغره
بسرکه و خردل یا قدری نمک و کذا نوشادر بسرکه حل کرده غرغره کردن و جرعه جرعه نوشیدن نیز نافع و همچنین غرغره اقسام زاج با سرکه مجرب و انبیا با آب
پیاز و آب سیر تنه و یا با سرکه و نمک مفید و کذا نفث شوینر خردل کوفته بخیه و خلق زور ساقط کنند و اگر زور مرده افتد فوراً فی کشند و الا مسهل دهند
و اگر از کام برآمده بسوی بینی متعلق گردد شوینر سوخته بسرکه آمیخته سحوط کنند و اگر خون آید و نهند نشود اول رگ سر و نهند اگر ازین هم نبندد و در کمال
دو سه پاس فصد با سلیق کشند و دم الا خون و کمر با شاد و صمغ عربی و کیترا و طباشیر هر یک سه ماشه سوخته از فی بخور دهند و کیترا و صمغ عربی و کیترا
خردل و سیاه می هر یک یک توله کونار و توله خوشنایده شربت حب الاس چار توله دال کرده غرغره نمایند یا سماق کونار گلسار و صندلین تخم مورد

ماده جب کا لچ هر یک یکتوله جوشانده غرغره سازند و دم الاغین نشاسته شاخ گونن سوخته ماز و سوخته کاغذ سوخته سائیده در در سازند اقوال طب
 حکیم علی در مجربات خود مینویسد که اگر زود در طلق مانده باشد ناخواه و فلفل را نازک بسایند و در حلق بدمند که زود از ناخواه میسر گردد و بواسطه خود را
 میگذارد و بعد از آن اگر مجده رود سر که و نمک بخورد که قاتل دست بعد از آن بلین که دفع آن کند بپزند و اگر زود بینی باشد و وای نکور دینی و منسد
 الطائی گوید که اگر شیر جوشانده و خردل و زنج و بوره انبی و نوشادر اندان افکنند بر آن نمکاب نمایند فی الفور زود از زبان بیرون افتد و غرغره بسر که
 که در آن اجزای مذکور جوشانده باشد ازین قبل مستطهری گوید یا ساسانیده در سر که یا روغن گل آینه غرغره کردن در نیاب بعد از است و گویند که
 نمک طعام یک کف دست خورده وین بر کوزه آب بجاشن و بر کنگر شکسته صبر نمودن مجرب است ابو ماهر گفته که قدس صبر بسوزند و شل او
 هر اصرار صبر غیر محرق و نمک آینه و آب آزاد و دخت حل کنند و یک ساعت در دهن گیرند که در ساعت زود اقل کند سودی گوید که برگ طر فا
 و شب یمانی در سر که تند جوشانده غرغره کردن در اخراج زود مجرب است و کذا بعد خلق وسط سر طوط و طران بر آن مجرب است و نیز او از رازی
 و جانیوس نقل کرده که اگر صبر و سرش تفسر یا شامند و بر سر و حلق و گردن او دویه بارده طلا نمایند و بسر که تند و نمک غرغره کنند زود بر آید و آنجا
 او در تذکره خود از حکای هند نقل کرده که چون صاحب این مرض بر جوی که طول آن یکذراع باشد پیشانی تکیه کند و بان خود را کشاده شش نوبت
 بر آن پیشانی بزند دیوچه بیرون افتد و مجرب است و ایضا غرغره عصاره قنار الحار و کذا عصاره اذان الفار و تنها و جاشا و خردل و کذا عصاره برگ
 بلسان و کذا عصاره سد آب و نوشادر آینه و کذا عصاره فراسیون و شاد و پنج قنار الحار و اذان الفار سائیده بر خای حلق و نفوخ ظلف اصل
 محرق و حلق و تجرع ترشی ترنج بعد از اسکیه در سر که تند جوشانده و دو امت اکل برف و شرب آب او و بلع قطعه اسفنج مبلول برف یا آب برف
 پس و اندافع نوشته مصنف حاوی صبر نوشته که نفع میکند آنرا غرغره بصبر برگ شجر بنق یا زیتون یا زنبق با خلط نسج و یا بسر که در آن خردل
 و حرق و اقل کنند و یا بسر که در آن قدری نوم سوده حل کنند و نوم فقط خارج میکند حلق را و یا بوره و خردل و نوشادر سوده و حلق و مند و نفوخ زنج نیز نفع
 صاحب کمال و جامع گویند که اگر زود حلق متعلق گردد نوم بخورند و یا خردل و دوم بوق چهار دم کوفته بخت و حلق چند مرتبه بدمند و یا بسر که
 سر که کست دست درم و در آن نوم سه دانه بوق و شغال سوده آینه غرغره کنند و اگر در سده متعلق شود قیسوم فسنیق شونیز سادس سائیده
 بسر که آینه نوشته شیح مینویسد که علاج زود برگ بصیراخذ آن از اذیکند و گاهی علاج می نمایند با دویه از غرا اگر قریب حلق باشد و از
 بخورات و یا از سوطات اگر کسب بینی میل کند و بقیات و سهلات دیدان و اندان اگر در سده افتد و گاهی به حمله های دیگر چنانچه انسان را در گیم
 یا و حمام گرم بنشاند و خصوصاً بعد خوردن نوم و دمام آب سنج و در دهن گیرد و بر تابتا آنکه زود موضع خود را گذاشته از حرارت گرمی بسوی سردی میل کنند
 و اگر برین حرارت چندان صبر نماید که خوف غشی گردد و در اخراج او تدریج است و بسیار باشد که بعد خوردن نوم شستن با قنار کشا و دهن بر آب و
 نفع و چنانچه مسطور شد اکثر تجرع سر که تنها آنرا خارج میکند و خصوصاً با نمک و اما غرا پس بعضی از آن غرغره بسر که است و خلطت تنها یا نمک یا بخردل
 و در چند آن بوق یا بخردل و شل او نوشادر یا شیح و نصف او کبریت یا فسنیق و شل او شونیز و یا بسر که در آن نوم و شیح و سرس و حنظل و سرس
 جوشانده باشد و یا سر که بعد دو اوقیه که بوق سه درم و نوم و درم و در آن داخل کرده باشند و غرغره عصاره برگ غیب خاصه و کذا لک غرغره
 بسر که مع قنار و سر که دیوچه جوشانده مجده افتد باید که این دواد هندی شیح انبی قیسوم شونیز فسنیق سرس قنار حرق برنگ کالی شرس هر یک
 و درم و سر که و آب نیمه یا شامند و آنجا طعام کند صاحب او از سیر یا سیر یا کرب یا پودینه نری رطب خردل مطیب بسر که حاوی لعین و لعین
 می کند اگر فی بران سل باشد و الاشی بالی حاد قاتل ویدان لکار بپزند و چون متعلق زود دینی باشد شونیز و عصاره قنار الحار و خردل و سر که نیمه
 چکانند و چون متعلق شود صاحب او از آواز بلند و کلام حذر کند پس اگر سبلان دم یا قنار او با اسهال او باشد علاج همه بدانچه در بحث هر یک مسطور شد
 باید که در چند روز و آب و سهل سچی گویند که اگر بعد خروج حلق لغت الدم باقی ماند پوست آنرا گلنار ساق جوشانده غرغره کنند و اگر گلنار کندر نشاسته

یا اکحل و تلین طبعیت با ما القوا که و خیار شیرین نمایند صبح با و شیرینیم گرم باندک نبات در روغن بنفشه یا روغن گل بنوشند و بشب لعاب اسفند لیسک نمک
و غذا آشامیدنی مثل حریره رقیق و هند و بعد از قیح و خروج ریم در آنجا اندک سرکه مخرج باب یا ما و اسفل نیکرم بنوشند و غرغره آن نمایند تا غسل و تنقیه
آن موضع کند و اگر از سرکه الم بهر سرد روغن گل و لعاب تخم کتان اندک بیاشامند و بدان غرغره نمایند و اگر ثبور بزرگ باشد و دیر ماند و گوشت حلق
را بخورد هر ساعت اندکی موم روغن در دهان گیرند و فرو بردند تا جع تسکین یابد و الا قیام مرهم کافوری مخلوط بزده بخیه در دهان گیرند و در شیره قصیه
زرد و بلعاج آن شغول شوند و قصد اسهال و شربت و پیریز که مذکور شد بکار برند و علاج آن بیشتر لغرغره باید کرد و از علاج خناق آخذ کنند و حسب
سعال زنبق و کثیر و رب السنون و فز تخم خیارین و نشاسته ساخته بلعاب اسفند پخته در دهان دارند و غلوی فحان از او خود قفل کرده اند که اگر
جوشش قروح و چرخه و حلق و مری باشد تازه بود عدس نقش پوست خشک کزمانج برگ خا پوست بلبله زرد و کابلی و بلبله سیاه آله حنفی
هر واحد یک مثقال در گلاب و قدر سه آب نیمه جوشانیده صاف نموده بقدر نیم درم سنون احمر که از گل مغزه نه جز و تو تیا سه هندی بریان
یک جزو ساخته باشند داخل کرده غرغره نمایند و اگر سر نه باشد ادویه را باب جوشانیده و دوانگ سنون احمر داخل کرده غرغره کنند بعد از آن
و زوری که مناسب باشد باشند اگر قروح و ثبور از آن شک باشد کزمانج عاقر قرحا سافج هندی سلیقه سیاه دار شیشان برگ خا پوست چینی و پیریز
بلبله و بلبله آله زرد و رب و حب صنوبر گلزار هر یک یک مثقال جوشانیده صاف نموده و دوانگ سنون احمر آینه غرغره سازند ایضا در جوش
حلق و درم گلو آتشک تبرید لعاب بیدانه شیره کاهو شیره مغز تخم هند و عرق شاهتره شربت نیلوفر دهند و اگر خواهند شیره غناب شیره
خیارین افزایند و قصد کنند زرد و لوبقا چسبانه و باز شیره غناب شیره تخم خربزه شیره خار شک شیره بادیان نبات دهند بعد منفع غناب گل بنفشه
شاهتره خطی خبازی خار شک غناب پرسیا و شان بادیان مویزنی پستان اصل السون گل سرخ تخم خیارین گل نیلوفر جوشانیده گلکف داخل کرده
داده سهل و هند ایضا در آگاه گلو بعد تبرید است و قصد سرد و وسولات کمر با سنگی است سوده بر موضع آله حلق پاشیدن مفید و حسب سیاه که در آله
کامم سطور شد نیز در قرحه حلق که سبب آن شک باشد مجرب و معلول است

حرقه حلق

سبب سوزش حلق یا خون یا حرقه است و فرق در سرد و از لول و حرقه مریض و یا علالات مخصوصه غلبه خون و صفرا و انان کرد و علاج در دو
فصل سرد و نمایند و تلین طبعیت باین مطبوخ فواکه غناب ده وانه پستان لیموت دانه آلو بخارا هفت دانه تمر هندی زرد شک هر یک ده درم شاهتره شش درم
گل بنفشه پرسیا و شان هر یک چهار درم جوشانیده صاف کرده گلکف و خرچین بلبله باز صاف نموده بنوشند و اگر با خون صفرا باشد ساسک کی ده درم
مغز فلوس خیار شیرین و اوقیه اضاف نمایند و اگر یک درم ریونجی افزایند قوی تر گردد و بعد تنقیه محلات مزاج از اثر شربت مثل شربت غناب زرد شک
و تمر هندی و سماق و مانند آن و از فراغ مطبوخ گلزار سماق و کشیز خشک و امثال آن استعمال نمایند و در صفرا و صفرا و تنقیه صفرا نمایند پوست
بلبله زرد سحوق باب انارین حضور و یا باب تمر هندی و شیر خشک یا باین نقوع بلبله پوست بلبله زرد و بلبله سیاه کوفته هر یک چهار درم گل سرخ
شش درم ساسک کی هفت درم گل نیلوفر بفساج کوفته هر یک پنج درم شب در یک ظل آب نجیانند صبح مالیده صاف کرده یک اوقیه و
نیم مغز خیار شیرین خرچین و شیر خشک مالیده باز صاف نموده دو درم روغن بادام چکانیده نیم گرم بنوشند و بعد از تنقیه تعدیل مزاج نمایند با شربت
مثل شربت نیلوفر و بنفشه بلعاب بیدانه و لعاب اسفند و یا شربت ریاس باب برگ بید و یا گلاب یا باب انارین و سکنجین بلعاب فطونا
و یا باب هند وانه و یا ما و القرح سکنجین و غرغره باب نقوع کشیز و آله و عدس نقش گل سرخ و اگر قرح بسیار باشد پوست خشک و اندک
کافور اضافه کردن مضائقه ندارد و از تناول گوشت و اغذیه حاره و انشیای حریفه و لحوه و آنچه طعمی غالب داشته باشد اجتناب نمایند و بر مژه ماش
و عدس و قرح و سماق و ما و شیرین باندک نبات اقتصار و زرد و از بقول خرفه و اسفناخ و عصی الراعی و برگ کاهو و کدو مناسب اطلیه نیز نافع است

در دهان

خشونت خلق

در شتی که از ماد با بس سوداوی محض و یا از انقباب نزله عاده یا از دوام تناول اشیای قابضه یا بسده و یا از غبار دخان و یا از شدید باشد تشخیص این اسباب چنین کنند که بزرگ چو مرض نظر کنند و مزه و مزین او پسند اگر رنگ تیره بود و طعم و بوی آن غصص گوید و خلق خشک باشد از سودا بود و الا غده مسلط و دیگر آثار نزله در یافت کنند اگر یافته شود سببش همان باشد اگر این هر دو سبب یافته نشود حال تقدم تناول اشیای قابض یا وصول غبار و دخان یا کثرت آداب پسند بر احد این سبب که اقرار کنند سبب مرض همان باشد علاج آنچه از نزله بود علاج نزله عاده نمایند و آنچه از سودا باشد تنقیه بدن نمایند بفضله اگر ضرورت باشد و مسل سودا و مار الحین بکرات تا آنکه تنقیه حاصل شود و بعد تنقیه بهر تعذیل مزاج خست با در بنجویه و لعاب گاو زبان و تخم ریحان و بارتنگ و عرق گاو زبان و عرق بید مشک و صغ عربی و نقل مغز بادام بانیات اگر مزاج گرم نباشد الا بلبل لعاب بیدانه و لعاب اسپنول و غریب بنفشه و شربت نیلوفر و عرق گاو زبان و بید مشک و بزر قطونا و بارتنگ و نقل مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه کتد و غرغره با شیا و مله نمایند چنانچه در خشونت زبان مسطور شد استعمال لوفات و دانه شستن جهای مسله در دهان مثل حبی که از کینه صغ عربی رب السوس بنات و سرحد یک جز و مغز بادام مقشر چهار جز و نرم ساینده لعاب بیدانه و اسپنول خوب مفرط ساخته باشند و خوردن مسکه بانیات و نوشیدن شیر تازه نیم گرم تنایا بانیات و تناول نیمه بنفشه بارغن با دانه شیرین و دین مسکه تازه و بعد از آن استعمال آب شیرین نیم گرم نیز نافع است و آنچه از تناول اشیای قابضه بود علاجش نیز همین است الا قصد و سهل دین ضرورت ندارد و اغذیه در هر دو عرب بطیفت حار یا بار و حبس جت مثل فالوده شکری و شوربای گوشت بزغال و جوزمه مرغ کیده و اسفناخ و خبازی و اطریه و حلوائی لثیاسته و شکرد و عن بادام یا زرده بفضله مرغ و شیر بزنج باشد که سفید دهند و علاج خشونت که از غبار دخان آواز شدید باشد شیرین است

اورام و قروح قصبه ریه

پس اگر تب صیغ و ضران در وسط پشت و وجع خفیف و معذک که در جسد و بجه الصوت باشد ورم در قصبه بود و اگر بوی دهان مثل بوی آبپس و لغت اندک باشد قرحه در قصبه بود علاج آنچه در اورام و خراجات ریه و سل مسطور گرد و بعمل آرند مگر آنکه در سل استعمال مسلمات جائز نیست و در بنجا مسلمات خفیفه جائز است اگر احتیاج آن باشد و هر چه بهر شور قصبه و قروح خلق گذشت نیز مفید بود و قبول شیخ اگر در قرحه قصبه بید مرض پشت خوابیده و از در دین نگاهد ارد و اندک اندک آب آن را فرو برد اثر آن بزودی رسد بدون آنکه بیکدفع بیاشامد که سرفه بهر سرفه بایده که دوا مرغی و مغزی و محف باشد که باعث میمان سرفه نگر و دوا و دویه مغریه محفیه در سل خواهد آمد و نفع ادویه محفیه آنست که طبایات نفسلیه نفع التمام قرحه را زایل گردانند و فائده ادویه مغریه آنست که کسرت صحت ریم و مواد و موجود و قرحه نماید

اختلاج و ارتعاش قصبه ریه

بدانکه گاه در قصبه ریه عارض میگردد اختلاج که عبارت از جستن آن باشد و ارتعاش که مراد از لرزیدن آنست چنانچه سایر اعضاء عارض میشود و سبب اصل اختلاج قصبه ریه سه غلیظه متولد از خون غلیظ و یا بلغم و یا سودا و محرق است و سبب ارتعاش آن همان سبب عشته بدن است که در امراض راس مسطور شد و بیشتر ارتعاش قصبه از ماده بلغمی مرغی فضل خنجره و الیاف غشای اوست که از جای قیرام نماید و نشان اختلاج آن بکلیه و ترداد و اضطراب و کلام است ساعتی بعد ساعتی نه برد و ام و علامت ارتعاش آن لرزیدن کلام است و اکتتم متصل علاج تدبیر بنمای از تنقیه ماده و غرغره و غرغره حسب واجب همان است که بطل اختلاج و ارتعاش سایر اعضاء و امراض راس مسطور شد و غرغره و موقوفات را در بنجا تاثیر عظیم است و ایضا طعامة که در آن خردل باشد قوی النفع بود و باید که از رفع صوت تا یکماه و ششک و غضب و از رفتار بسیار از دیدن و جنبانیدن و سترها و خواب بر غیر قضا احتساب نمایند و اگر بر سینه مرض چیزه گران چون نشسته است سرفه بفرقه رطافت او نبندد و تکلیف نکند و در آن حالت که او مستغرق بود نفع شدید نماید

و در روزی چند بار همسان عمل نمایند و بطریقی گوید که علاج از رعاش قصبه نیست که بسوی قوت و سدی مزاج و بعضی نگاه کنند چه معالجه مناسبی که این مرض را نماند عارض
 شود و خلاف معالجه شیان است و طبیب قوانین را در جمیع معالجات لایسازد مثل این مرض لعل ریش استغفر غ بحقه هانماید و در ابتدای مرض بجلد آن بایارح فقیر
 و مویزج و عاقر قرحا و مانند آن غرغره کنند بعد از آن اگر قوت احتمال کند تنقیه باین حب نماید عاقر قرحا و زعفران سیاه ایرسا هر یک نصف درم چندید و ستر حبه فیصل
 حب افاده هر یک سه درم سکنج قفل نیم گرم کرفس نیسون نمک فطری هر یک درانگ جاویشیر بکنیم و انگ غار بقول کنیم درم یارح فقیر دو درم کوفته بخشنه قفل و
 سکنج و جاویشیر را در آب کربن بطی و شراب کهنه ترکند تا نرم شود پس حل کرده ادویه مسحوقه آمیخته بشند و شل فلفل جها سازند شربت سه درم و ثلث
 باب نیگرم بی سیر میگرد و زود تناول شود آب پس اگر از تنقیه باین حب مرض زایل نگردد و بر وزن مصطک و روغن نارین دانم کی زهره کلنگ سوط کنند و اگر
 روال و شل گردد و ریشه آنچه رطوبات و ریح غلیظ را تخلیل کند بفرمایند و اگر علت و شوار گردد و تاثیر معالجه ضعیف نماید و قوت باقی بود یک شربت
 یارح و غا و بابا فیتون و بلبله سیاه و مویز منقی بدهند تا مرض متاقل گردد و اما اختلاج قصبه تبه خفیف زایل میشود و در معالجه استغفر غ و غرغره کفایت میکند

استرخای خنجره

گاه عضله خنجره که برای جذبیم همیشگی است و بسبب نصاب طوالت مرخیه بسوی آن شری شود و خنجره همچنان فراهم ماند و بسوی ریه مجذب شود و اختناق
 آرد و چنانچه در اقسام خناق مسطور شد و علامتش بجلج الطباق مری نمایند و هر چه در استرخای مطلق گذشت عمل آید

امراض مری

بدانکه شیخ الیس قول کلی در تعداد اجناس امراضی که بمری عارض شود چنین بیان فرموده که گاه عارض میگردد مری را اصناف سه مزاج که در اضعیف می کنند
 از فعل خود آن از در اوست و گاهی واقع میشود در آن جمله امراض آلیه مشتبه که در او ام حار و بار و صلب اکثر آنچه از امراض آلیه در آن واقع گردان سدد
 و ضیق است یا بسبب ضاغط خارجی از فقره زائده یا بسبب ورم عضو مجاور او یا بسبب ورم فی نفسیه ورم عضله که با سبک و ست و از جمله امراض
 مشترکه که او را اکثر عارض شود نزف الدم و البهار اوست و بیشتر این تابع خشونت شی بلوغ وحدت او میباشد پس اگر خراش و مری پیدا کند نزف الدم
 از آن پیدا گردد و اگر تفرق اتصال دهن رگ او نماید البهار دم احداث کند و ادویه مستعمله در امراض مری بعضی مشروب اند و بعضی موضعی و ادویه موضعی
 که اشتبه میشود با این کیفیت و باید که درین ادویه قوت از عطریات باشد چنانچه در ادویه مستعمله و اضمه و معده و ادویه مشروب باید که شل و قوت
 و حار باشد تا که در متصل اندک اندک بود و چون الم و وجع مری عارض گردد و شخص نماند که آن از سوء مزاج است یا از ورم و بلبله از تفرق اتصال پس اگر
 از سوء مزاج باشد علامت و علاج اقسام او بدینچه در عسر البلع می آید اخذ کنند و علاج او را م و تفرق اتصال او نیز عنقریب مسطور گردد بدان توجه نمایند

عسر البلع

و او آنست که کول و مشرب بشواری فرورد و اسباب آن یا در نفس مری باشد یا در مجاور او و بی که در نفس مری باشد یا درم مری است یا حفات
 رطوبات در آن باعث حرارت تپ غیر آن یا صنفی از اصناف سوء مزاج مفرط یا سقوط قوت و ضعف او خصوصاً و اکثر امراض حاده ریه یا لیه غیر و
 یا احتباس چیزه شل عظم یا گرم یا غلیظ و سبب که در مجاور او بود ضغط ضاغط است و آن یا ورم عضلات خنجره باشد چنانچه در خوانین و غیر آن افتد
 یا میل فقره گردن بسوی داخل و یا ریح غلیظه مری ضاغط او یا مقدمه تشنج که از او ابتداء آنرا طریق تشخیص این اسباب باید که
 اول نگاه کنند که باین مرض مرضی حاد و غیره هست یا نه بعد نفیس ملاحظه نمایند اگر در نفیس کمال ضعف قوت بدرگ گردد و سببش سقوط قوت است
 از مرض لاحق باشد و اگر بمرض دیگر وضعف نباشد و در نفیس تب یافته شود از مرض سوال کنند که باین مرض در و نیز هست یا نه اگر آری
 آن کند و تشنج نیز باشد سبب ورم حار بود پس جانسه در و دریافت نمایند اگر در در گلو گوید و آن تشنج نفس بود ورم خنجره و غیسره عضو
 مجاور باشد اگر در میان تشنن بیان کند ورم مری باشد و اگر تب نباشد و اقرار در دانگ نماید ورم بار بود پس اگر در و در گردن تشنن بود

م
 فلفل
 سکنج
 قفل

بادیان کوه اسپون و اجینی با درنجوبه تخم انجبه هر یک یک توله جهت تلخیص طبع در مطبخ مذکور بک سناد و توله ترید سفید ریونده خطانی هر یک شش باشد
 زنجبیل دو باشد چنانچه شش هر یک شش توله شربت دینار چهار توله روغن بادام پنج باشد اضافان نموده بنوشانند و غذا بخورند و آب پنجه مرغ دهند و صبح
 لعاب تخم مردوگان دینار هر یک پنج باشد شربت اسننبلین چهار توله تخم شترتی هفت باشد چهار پنجه روز دهند بعد جهت تخلیل سنبلی الطیب با بونه مصطکی اکلیل
 کوه هر یک یک توله روغن قسط سوم حصه ادویه آمیخته ضام کنند در روغن خیری و ترب بمانند اگر تخلیل نشود بهر پنجه لعاب حلیه و تخم کتان هر یک
 هفت باشد تخم سه توله نوشانند و بعد الفجار برای اندال صمغ عربی چهار باشد طباشیر کثیر اسردیک باشد لعاب گاو زبان هفت باشد شربت شمشاد سه توله
 بنوشانند و یا تخم مرویج باشد با شیره گاو سیاه نیم پاؤ و شربت حب الاس چهار توله دهند و قهقهه با پنجه خوراندند و شیخ می فرماید که در مری واجب است
 که ادویه موصوفه ادویه قابضه بخند از ریاحین و فواکه برقیاس علاج اورام معده باشند بعد در ان مثل اشق و مثل حاک البطم و انجیر و شوم بذر با کتان بقاوض
 زیاد کنند و اگر ازین فائده نشود و احتیاج بسوی تخلیل بیشتر افتد و یا ورم در اصل صلب باشد باید که بقاوض ادویه قوی تخلیل مثل حب الفجار و عافیه قرحا
 و قرداناز را وند و اسرا و لسان مخلوط سازند و لباس است که در ان استعمال ضام و عجرات مثل خردل و ثنائیه و غیر آن که در دیلاته اسردوریه بکار آید
 حاجت افتد حتی که بسنگین کبوتر مانند آن و اما ادویه مشربیه در علاج ورم حار لوقات می باید تا مری و او اندک اندک بود و در اکل ورم حار لوقات
 مثل عدس طباشیر بلعاب شل اسپنول و تخم عرقه و اما اگر قروح و مانند آن باشد بعد بمخلوط از روغن و عطالات میل کنند چنانچه در ان چیزی از انجبه و بادیان
 در لب اسون تخم کتان آمیخته بعد از ان خرما و حلیه زیاده کنند و احسا استعمال نمایند در ابتدا بر روغن مثل آنکه از آرد جوهر عدس بریان و غیر بریان و شیره بادام
 و شکر بسازند و چون پنجه شریع کنند حصار شیره و بسوس گندم بروغن بادام و شکر اختیار نمایند بعد از ان آرد کرسنه و آرد نخود در ان داخل کنند و چون قرحا
 با الفجار رسد اندکی ایرسا و بادام تلخ و فراسیون و قدری قلیل خردل و انجیر و خرما داخل نمایند و در او ورم بار و پنجه در او ورم بار و حلیه بیاید اخذ کنند و طبیات
 و مضجات در ان استعمال نمایند از داخل مثل لوقات و احسا که بر اسفنج ورم حار کوروش آرد کرسنه و آرد جوهر عدس و در ان عمل و قدری ایرسا و غیر آن
 باشد و از خارج مضجه مضجه که مسطور شد و از انجبه حلیه با بونه و اکلیل اللمک و مثل و صمغ بطم و اشق و ایرسا و اندکی عطرست و اگر میل تنقیح و شستن
 کنند پنجه گذشت و هر چه در باب ورم معده بیاید میل آرند

تفرق اتصال مری

سببش تشقاق عروق است از امتلائی خون یا حده آن و یا ضربه و سقوط و جراحت و علائش بر آمدن خون است از قوی دور و مابین تخمین فرق میان سبب
 مذکوره چنان کنند که اگر امتلائی بدن و عراق از خون و سایر علامات غلبه دم یافته شود پیش امتلائی خون باشد و اگر آثار غلبه صفرا در یک گرد و از حده خون
 باشد و الاحال تقدم حدوث ضربه یا سقوط یا جراحت دریافت کنند علاج اگر انمی نباشد فصد با سلیق کنند و صمغ عربی نشاسته کثیر اگر ارسته
 دم الاخرین که با نرم سوده اندک اندک تنها بجلااب نبات یا شربت حب الاس سرشته طبیانند و یا بشیره و یا شیره بیه و هند و یا لاک مغسول با شیره زیت
 حب طابلس الدم یا قرح کبر یا بیه و عقب او آب نهند و غذا بزدی بقیه بسازند و هر چه در قی الدم بیاید بکار بریند و بقول شیخ زن در علاج الفجار ورم از
 مری و علاج الفجار ورم از معده است که در پنجه حاجت بادویه ذی لزجت و علوکت بود تا فخته بسوی معده دفع نگردد و بلکه بر موضع الفجار بمالت چاک شود که در ان
 فعل قوی ظاهر گردد و اگر چه قوت او از راه عروق نیز رسد لیکن بسبب طول مسافت کثرت اتصال و مسلک ضعف شود و بقول گیلانی باید که در پنجه ادویه
 از جنس لوقات باشند و نیز در حوض که در دهان گیرند و ادویه که بسوی معده سرعت نازل شود و آیتها باید که استعمال و در اجزاست کثیر باشد و یکبار

قروح مری

سببش الفجار شور یا اورام مری است یا مری و ماده حار و بران موضع نزدی و مانند آن و بعدیست که از نوازل حار و حادث شود و فرق میان قرحه و ورم مری است
 که در قرحه درد و سوزش هنگام خوردن چیزی شور و تیز و ترش اگر چه آن چیز اندک بود زیاده شود و بطعام چرب لغه اگر چه قرحه بزرگ از ان خود شود و در ورم مری

بجلافت ورم مری که در آن قشر بزرگ از هر قسم طعام موجب زیادتی الم میگردد و قشر مری که از نفخ ورم و انفجار او افتد علاج او دشوار بود و در اکثر اوقات بکلیت باشد و فرق درین قشر و در قشر معده آنست که در اینجا جمع او این کفین محسوس شود و در قشر معده و در شکم باشد و علامات دیگر از تنگی مری سرکاه طراوت و شکله کام و زبان و غشیان و آرنج بد بود و در کلسان بود و تاقچه کینه نشود آرنج بد بود و عکالاج اول برای تنقیه قشر از ریم و سته روز ماء العسل یا شیر و شکر اندک اندک بنوشند بعد بهر اندام قیر و طی مرتب از موم سفید و روغن گل و زردی و بیه و یا مرهم ابیض که از زردی بیه و سفید که از زردی و روغن گل ساخته باشند اندک اندک بپسندند بیک دفعه و یا مرهم مذکور باشد در روغن گل و دونه و شیراده گاو سیاه رنگ کنیم یا و نیم گرم بنوشانند و آب نبات سرعت اندام طهارت ورم الاونین صمغ آو یا صمغ عربی کثیر اسبوس اسپنول رب السوس هر یک هفت باشد سفوف ساخته کشفال یا شیر بپزند و غذا مبلندنی شیرینی و یا شیر برنج بی نمک و بپزند و دیگر ادویه که استعمال نمایند از ج و غلظت باشند و یا اینها با دویه دیگر مخلوط سازند و باقی علاج این و علاج قشر معده یکی است و هر چه در شور و قروح خلق گذشت حسب حاجت بکار برند

حکاک مری یعنی خارش مری

چون عارض شود مری از تنگی و تنگی و پید شدن سرد گردن صبر نماید و از بلع اشیای یا به لذت یا به شش اجتماع اخلاط حرلیت حاد لذت است و معده ترک آن بسوی مری علاج بهتر تنقیه معده نسبت تخم ترب لوبیا جو شاییده صاف نموده بکینجین حل کرده بنوشند و قی نمایند و دیگر مقیات مثل آب اصل السوس و تخم ترب و کنک زرد و پنجه خربزه و خربزه بحسب اقتضای وقت داده و سهل مناسب بپزند آرد بعد برای تقطیع ماده بکینجین عصاره یا بسکه که کینه غرغره کنند و بهر یکس که در شیرانه شکر یا عسل آمیخته بجرعه بجرعه بنوشند بعد که در صمغ بکار برند و بعضی نوشته اند که بعد قی بمقیات مناسبه شیر خیارین مغز تخم کدو و پزویه هر یک که باشد لعاب اسپنول و بهدانه هر یک سه باشد شربت بنفشه چهار توله بپزند و یا شربت کدو یا قوت هر یک که در روغن کدو در عرق کبوتر آ و بهر شک هر یک هفت توله حل کرده بنوشانند و از شیرین نیم آن را روغن کدو و روغن گل هر یک یک نیم توله غرغره کنند و غذا کله یا نیمه بزرگ در آن چغندر و پالک افتاده باشد یا برنج و بپزند و گویند که نوشیدن شراب کدو شیرین نیز درین مرض نافع ترین است و حکیم علی گوید که اگر زائلی نشود و ترسیده بسیار در اول طعام بپزند بعد شور بانی که در آن ترب برگ و دشت پنجه باشند بخورند و آب گرم و شراب شایانی نوشیده پر مرغ بر روغن بادام آلوده و در خلق انداخته تحریک نمایند و قی کنند و این و با دویه و روز متوالی عمل کنند پس و ام نمایند بعد هفت روز بر شور بانی گوشت گردن جدی و اگر زائل نشود صمغ شکر برینا جمع نمایند که بعضی اطباء این را بغیر استعمال می نمایند

فساد صوت یعنی آفت آواز

بدانکه آواز موقوف است بر عضلاتی که قریب جفحه است و بر هوا و بر جفحه جسم تنبیه بلسان هزار و پنجه گرداوست و بر حجاب عضلات صدر و ریه و غلظت و امات پس آفت هر واحد از اینها آفت صوت است حتی که چون هوا قوت پذیرد او را ضووت مزاج عارض شود و ام صوت مختل گردد و آفت صوت یا بطلان یا نقصان یا تغییر است و تغییر بر چند قسم است یعنی سحوت و حدت و نقل و خشونت و از تعاشق جبارت و خفای و وقصر صوت و غلظت او و وقت و کدورت و ظلمت و وسبب این آفت یا سوء مزاج سافح است یا مادی و خصوصاً تنبیه یا انحلال فرد یا سوء ترکیب یا وضع یا ضرر یا سقوط و گاهی آفت نفس جفحه بود و گاهی بهر یک از عضلات که بفضل آلات صوت رسیده و گاهی بشکرت لایح و گاهی بشکرت عضو مجاور از اعضای فم و نفس مثل معده و کبد طحال و غشای قاسم صدر و غیره صدر و ریه که او را ام این اعضا و امثالی آنها و نفخ آنها از کمال انبساط منع کند و از تغییر و دگرگونی بشکرت عضو متصل با عضای نفس و غذا مثل نفار چون از موضع خود زائل شود و از کمال انبساط منع کند و گاهی تغییر ریه و خشک بر طوبت یا پیوست یا خشونت و یا ورم خشک می شود گرد و از کمال قطع لذات و لذتین که صاحب چون آواز بد مثل و غلظت قوی و لجه بسوی تنگی بلری دفع موزی احساس کند و گاهی عسر صوت عند صیاح لب یا نفخ و عسر الصوت عارض شود و حرارت آواز را بزرگ گرداند و برودت نیز صغیر سازد و پیوست قشونت در آن پیدا کند و طوبت بخت الصوت آرد و ملاست

تبدیل صوت و مجلس آن نماید چون ریه بر ریه متماثل گردد و قصبه ریه صاف نباشد انسان را آواز دادن بصورت عالی ممکن نبوده و گاهی آواز در لفظ خفتن او حسب
 صوت قصبه ریه ضعیف شود و دست خنجر ضعیف او خفتن میباشند چون آفات مذکوره در اعضای صوت شدت نماید آواز باطل گردد و ممکن است که با آن کلام
 باطل شود و یک کلام متعین اتماس یابد و تا دم زدن بر جای باشد الاضغی گردد و چون آفت بعرض مثبت مختص اعظم لامی رسد بوجت و آواز پیدا گردد و هرگاه
 بعرض محکم باشد بحدی رسد آواز خفاقی گردد بلکه اکثر از آن خفاقی پیدا شود و اگر بعرض محکم فالض رسد و از نفخی گردد و چون فعل آن باطل گردد آواز باطل شود
 و چون دین هر دو استغای غیر تمام و حالت شش بر عصبه حادث شود آواز زمرش گردد و چون رطوبت بجز از خارج رسد بصوت بهم رسد بوجت هرگاه از رطوبت
 عارض شود اگر اندک کثرت یابد آواز زمرش گردد و اگر بسیار کثرت یابد آواز باطل شود

انقطاع الصوت

انقطاع الصوت در بعضی احوال بصورت بل بالکلیه نیست بل تا لیکه با وجود آن انسان بر آواز دادن حسب حادث و لوازم اولیست تا در نهایت عارض میشود و این را
 که در خنجره و آلات او آنچه قریب از است موجود باشد و گاهی عارض میگردد و سبب که در اعضای دیگر باشد و طری گوید که گاه منقطع میگردد و صوت از انصباب
 بسوی عضلات تنخم آواز محیط بخنجره و یا از رسیدن آفت بعصب رابع بسوی بالا و از آنجمله انصباب ده بسوی اصول انماست و گاه آواز منقطع گردد
 از قضا و فعل عضلات موضوع میان افطار و باجمه اسباب او بسیار است جالینوس در مقاله رابع مشرقاً بیان نموده و تجربانی گوید که مزاج خنجره
 که فاعل آواز است متعادل میان تری و خشکیست و غیر آواز و لطلان او بیشتر از آن باشد که مزاج در تری یا در خشکی از اعتدال خارج گردد پس هرگاه در
 رطوبت از اعتدال بسیار دور افتد آواز باطل گردد و اگر اندک دور شود آواز بگذرد با جملة فرق میان این هر دو کیفیت چنان کنند که نظر نمایند اگر آواز در
 اقلی و در درازان باشد حال عدم و جمع و تقدم تناول غذیه و اثر بر طبع و مقام و هوای طبع برسد اگر این موارد یافته شوند سبب رطوبت باشد
 و اگر آواز صغیر و تنیه همچون آواز کنگ باشد و خشونت و جمع و تقدم تناول طعامهای خشک مقام و هوای خشک کرده باشد سبب بیوست بود
 علاج آنچه سببی در اعضای دیگر باشد تدریس بالا جمالی نیست که اگر از سوء مزاج در بعضی عضل یا آفت او باشد با آنچه واجب و عارض باید کرد
 یعنی چون سبب بعینه دریافت گردد و درین وقت بهترین وجه علاج او مقابله سبب رفع او با تامل کثیر در وجدان سبب عارضی و علامات نمایند و اگر
 ابتدای انقطاع صوت محسوس گردد واجب است که قبل از استحکام و قوت بعلاج او مبادرت نمایند پس بکثیر زودی تغذیه را بجا نمایند و کچند متعش و شیر
 تازه هر دو حدیک ملحقه و آب پیاشند تا سده و زواید که از شیرین الیسی در پارچه بچیده بخاکستر گرم وزن کنند چون نرم و پخته شود بکزند و سحر و در کرده
 آنچه در میان دست بخیزی حرکت دهند و قدری شکر در آن انداخته بنوشند و انقطاع صوت که اسباب آن خنجره و آلات او باشد و اکثر به واسطه تشنگی
 رطوبت کثیر سائل بسوی خنجره و آلات او و رطوبات او باشد و دوم جفاف غالب بر خنجره و آلات او باشد حادث می شود پس اگر سبب رطوبت باشد
 لعوق اخیر بلیسند و یا بکثرت در غفران و بعقد غیب سرشته لعق نمایند و یا بکثرت زعفران سه درم و نیم مرده درم رب السوس کنند هر دو حدیک درم سبب
 غیب یا بعسل بجوم آورده سرشته خوب سازند بقدر با قلا و دانه ای که را در دهان نگاهدارند و یا بکثرت زعفران یکجو و حلیم نیم جود عسل سه جزو بسوزند تا سده و در
 و سبب تری زبان بدارند و لعوق کرب نیز نافع است و خاییدن شاخهای تازه کرب و فرو بردن آب و اندک نمک میفند و اگر لعوق کرب فایده نکند
 قدری حلیمت در آن آمیزند و آنرا کرسنه و طبع جلدی کرات شامی و بلی و پیاز و عصاره او و ثوم و پیسته و انگور شیرین و نعوق زنجبیل نافع و از آنجمله مثل الکابری و
 خصوصاً اگر بقرمید و باید که عصب فقط از آن بخورند و خصوصاً بعسل یا بمطبخ بعسل و گویند که فوه البصع و شرب مویائی بقدر خود با جلاب که اکثر بعسل
 و کذا صمغ خطی که از مغز و جاج و کذا میوه سائله هر دو حد نافع انقطاع صوت است و طری گفته که اگر این مرض را انصباب نفول بسوی عضلات باشد علاج
 بخنجره یا کثرت قوت اطاعت کند و در آواز فوق شل قی و مطبوخات سهله و غیره جائز نیست و اگر مزاج حار باشد قوت قوی فصد نیز نمایند و اگر مزاج سرد
 حاد باشد و قاروره سفید خام بود و مزاج و عاقر قرحا در رب لوت عسل یا شیر خردل سیاه برب غیب شیرین غرغره نمایند و از اغذیه رطبه و بارده

منبع کینه بر زیر با جات شیرین معمول از لحم حملان تصار و زنده اگر مزاج متغیر خراحت و تب نباشد و سبب آن اختلاط رطوبیه باشد و اگر بسبب یسور است باشد
 رخ بنفشه تازه شیرین یک باغچه شکر طبرزد وقت خواب بدهند و عاقل بجنون بیمار الشکر بسیار نیگرم و اغذیه مرطبه بدین مثل شور با سبب مرغ و فربه طبع
 اسفناخ و جازای و زردی برفیده تر شربت و استحام آب شیرین نیگرم سود دارد و اگر العی نباشد شیر تازه با شکر و به شکر و مسکه آرد سفید و شکر نافع
 و تسبیط معده مزاج و دل نمایند و فیکه برغن گل و مسکه تر نموده برای تحمیل بخارات مجتمعه در گوش نهند و اخیر القطر ع صوته را از رطوبت باشد و فواید
 پیوسته نافع است و دوار ایتین بقونج و استاقا صیفیه صوته و بخت آرد و سفید است

بجز الصوت یعنی گفتگراوان

[illegible]

بزرگترین جوشاننده غرغره سازند و غرغره کا کثرت سیاهی اصل السوس کو کنار گنار کرنا نافع عدس در آب جوشاننده نیز مفید و اگر بخت الصوت نزلی بعد ز کام و سرفه خار
 پیدا شود و در من شده مندرزل گردد و در بعضی ضعیف الحده سودای غفائی باشد بدانه الایچی نور و جوشاننده نبات داخل کرده دهند و سفوف یا حب
 سرفه همراه شیرین جوش داده نبات داخل کرده و اوان و احابا همراه لوق طباشیر و لوق سپستان بار و شربت فریادرس و شربت کزیره البراق
 کردن نافع و اگر کسب بیس مزاج افنی چیز چار گرمی کند و اشپای یا بس بد حال سازد مسکه و فنادوده یا قوتی نافع شود و طلیخ جالی با قلا سوس گندم هر یک
 چهار ماشه بدهد سه ماشه نبات یک توله جوشانده مفید بود و گاهی برعایت بوا سیر زیره سفید داخل میکنند و اگر دینی سده و نند ز کام باشد بدهد سه ماشه
 گل نیلوفر چهار ماشه عناب پنج دانه تخم غلی خبازی هر یک چهار ماشه جوشانده شیر و مغز تخم بدهد شش ماشه شربت بنفشه و دو توله خاکش شش ماشه دهند
 و در زسوم گل بنفشه چهار ماشه افزانند روز چهارم اصل السوس چهار ماشه گل غلی سه ماشه و از چینی پرسیا و شان هر یک چهار ماشه عناب پنج دانه جوشاننده نبات
 یک توله بطور قهوه بپاشانند و اگر آواز بدستور تسنند باز سپستان پانزده دانه زوفا خشک سه ماشه غلی چهار ماشه جوشاننده صاف نموده شش یک توله
 داخل کرده کثیره صغری یک یک ماشه سوخته پاشیده و نند پس اگر آواز بکشاید دانه کی بجم باقی مانده باشد و از چینی سه ماشه افزانند بعد اگر بلیغم لزج
 و نفث بر آید اصل السوس چهار ماشه عناب پنج دانه با و اوان زوفا خشک و از چینی هر یک سه ماشه جوشاننده نبات یک توله داخل کرده صغری سوخته پاشیده
 بنوشند که در آخر حایات حار میدهند و اگر آواز نزل بار باشد علاج توله بار دکنند بدستور یک توله شش مسطور شد لیکن درینجا خوب و نوقات و غراغ بسیار نافع
 آید و این حب کامه متقول است آرد و بخورد بریان و ولایت ورم رب السوس پرسیا بسا اصل السوس بادیان مغز جلفوزه مغز بادام هر یک پنج ورم مشک
 یکدام بقدر نخود و هاسا زنده ایفا نمند آرد و بخورد و با قلا هر دو بریان ببت ماشه کثیر مغز جلفوزه بریان مغز بادام تلخ بریان هر یک پنج ماشه نبات سوم حصه
 و این حب نیز مفید کبابه منی قرفل رب السوس پرسیا بسا سه زوفا خشک بادیان فلفل سیاه مغز نیمه دانه مغز جلفوزه مغز بادام و از چینی هر یک هفت
 ماشه در لعاب گاو زبان سرشته بهما بقدر نخود سازند و این لوق نافع بزرگتان بریان تخم کربب بریان مغز جلفوزه کلان بریان رب السوس هر یک
 و در متقال پرسیا زوفا خشک مرکبی بادیان زعفران هر یک درم سیل سه چند قوام ساخته بیامیزند شربت و در متقال باق بادیان هفت توله و اگر از گیسو
 حبه جوشانده مغز تخم کد شیر و تخم خیارین شیر و تخم غرغره در عرقیات بر آورده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و لوق احابا نافع است و احابا
 و اسفول و شیر عناب یا شربت بنفشه و ماء الشیر و ماء الینار و ماء القرقع و آب تربوز و شیرین و شیر خرباشک و تخم بنجین و هر چه میوه و مویط مغزی بود چون مرقه خباز
 و سیرق و اسفناخ و غیره خوردن و بدان غرغره کردن مفید بود کذا تناول شیر گندم و مغز تخم خیار و نشاسته و مغز بادام شیرین و مرقه ماش مع مغز بادام و باقی
 بز و کوفته نافع و اگر از سردی حبه باشد اصل السوس متشکر نمیکند گاو زبان پرسیا و شان نبات سفید و عرقیات جوشاننده صاف نموده بنوشند و یا بنجین
 مویط منقی یا توله اصل السوس متشکر و ورم گاو زبان متقال بادیان تخم کتان ایرسا هر یک یک درم و نیم آنرا آب جوشاننده هرگاه ربع آب بدهد صاف کرده چند روز
 بنوشند اگر از بزدت هوا اگر فکلی آواز در در سینه عارض گردد و نه سیل نمیکند نبات سفید و آب جوش داره باز خشک داخل کرده بطور قهوه دهند و اگر بخت الصوت
 بار دادر در فم معده بود اصل السوس چهار ماشه و از چینی عود مصطکی هر یک دو ماشه گل سرخ چهار ماشه و نه سیل سه ماشه در عرق بادیان عرق خشک یا خشک یک پنج توله
 جوشاننده شربت سیب توله داخل کرده دهند و فلفل سیاه حلیت خردل زعفران همه سادی کوفته باشند و لعن بنجر و زامنه گندم و در صبح بقدر فندق تناول کنند و حب
 خردل پیوسته زیر زبان داشتن مجرب یا با گیسو مرده ورم و کندر ورم و بی پنجه بیامیزند و حب زنده و مغز بادام تلخ تخم کتان بادیان مغز جلفوزه ساوی ساندو
 چهار ماشه ورم من نگار داشتن نیز معمول مجرب است و یا مغز بادام مغز حب لثون کبار بزرگتان بریان سواد و ورم انیسون بادیان السوس صغری صغری هر یک
 یک درم فایزده ورم بدستور هاسا زنده یا کثیر صغری هر یک شش درم مرکب درم کندر چهار درم و نیم فلفل سفید سبت عدد زعفران یک درم رب السوس
 شش درم خراسه عدد و پنج بقدر کفایت بدستور تب ساخته زیر زبان نگا هارند و یا خردل بریان مغز بادام تلخ فلفل و از فلفل بادیان هر یک درم
 زعفران نیم درم کوفته بنجینه بجای آب سرشته بهما پس سازند و زیر زبان دارند و یا فلفل سیاه طرول زعفران قرفل سیل الطیب با سه و سی صغری

برای مجروح قند سفید بوزن همه بدستور چسبیده و در دهان نگاه دارند و در او بالخلیقت بخورند و یا فلفل خردل زعفران نوبختان عاقرقونا بعسل سرشته بلیسند و از سینه با سکه
مستعمله اطباء می بیند نیست که در رک سده درم با قند سیاه کنه پنج درم ناشناخته بر روز بخورند یا نوبختان زنجبیل و ج فلفل سیاه خردل و از فلفل همه را کوفته بچینه
در یک برگ تنبول چسبانسته وقت حاجت در دهن داشته و عاقلش فرو برد و یا بگیرند و در یک و اندرون آن خالی کرده یکدرام خلطیت و یکدرام نمک سنگ
ساییده در آن پخته قطعه در یک بران پوشیده در خمیر آرد گندم گرفته بخاکستر گرم نهند تا پخته شود هر روز بقدر ثلث درم از آن بخورند و یا بر شیخ با قند سیاه
پزند و وقت خواب شکم سپهر خورده بعد از ساعتی دو قاشق آب بنمک نوشیده بخواب روند و در سه روز کوزه یکشاید و یا قدری خلطیت آب گرم فرو برد و یا تخم ترب
کوفته آب گرم مغز و خورند و یا مغز تخم پله فلفل و از نمک سنگ مساوی بعسل غلغل بپزند هر روز یک توله دو هفته خورند و یا کبابه جوار کاه ساپیده
بشیر آینه بپزند غذا بخورند آب با شیر حب قرطم در زرده پیخته شود با حیرة نخاله و مغز بادام و تخم بدهند و کلین طبعیت بچینه با وسه لاسته نمایند اگر احتیاج
باشد و اخراج داده بگوشت کتند و صاحب شفاه الاسقام گرد که اگر بدست مع بلغم باشد علاج او همان است که در ربو مسطور است و گاهی است احتیاج
می شود بخیطه حلو و لطیف زرقاء اگر بلغم غلیظ باشد بعد نفع بحب غار یقون استغفار نماید و غرغره بر فوفه خردل سازند و اگر از تری خجسته باشد اصل السوس
مقشر نیکو کوفته با دیان نیکو کوفته پنج با دیان نیکو کوفته بر پاوشان نبات سفید و آب جوشانیده صاف نموده بنوشند و عوض نبات سفید در شش
آمیخته غرغره کنند و اینجور در پنج عدد جوشانیده سفید سه توله داخل کرده نوشیدن نیز مفید است و مر با ی زنجبیل و توله و یا شونیز سه باشد بعسل سرشته
بخورند و اگر قوی تر خواهند اینسون پنج کرفس بر ساه صغیر بودینه در جوشانیده اهل افزوده جرعه جرعه بنوشند و تخم شبت پنج کبر نیز زیاده کرده و سده
آمیخته بدان غرغره نمایند و هله مغز چغوزه رب السوس میوه مرکب ساییده با تخم خالص آمیخته بلیسند و اینجور مویز و مغز پسته شور بریان بخورند و استعمال
لحوقات مناسبه لوق کرب و لوق حب القطن لوق زنجبیل لوق اینجور نافعت و غذا بخورند آب با گوشت دلج و تیه و سنگوار هر روز از گیاه پزده
بهینه مرغ تخم خردل و فلفل سیاه بشیر سرشته چسبیده دمام در دهان و شش سودمند است و نوبختان در دهن و شش خالیدن نیز بجهت الصوت رطوبه و فزونی
را مجرب است و خلطیت محلول آب بنمک یا مارا اصل خوردن بدستور در جگه بران بقدر کف دست خوردن عجیب الاثر است و اگر حاجت تنقیه بود در نفع
این مار الاصول و بند پوست پنج با دیان و پنج کاسنی و اصل السوس و آخر هر یک هفت باشد اینسون اسطوخودوس هر یک پاشنه عنب الثعلب
نه باشد جوشانیده اسطوخودوس منقح چهار توله داخل کرده پنج شش و زاده تنقیه بحب شیار کتند با ضافه سناسه توله تر بد سفید یون خطائی هر یک
نه باشد زنجبیل سه باشد و شربت اسطوخودوس خلونجان چهار توله و یا شش تر پنجین هر یک هفت توله روغن بادام هفت باشد در مار الاصول عوض شش
منقح و غذا نان گندم تریه بشور با ی مرغ و بند روز دیگر مار الاصول مذکور با ضافه شربت نروری هار چهار توله و تودیرین یا حرف نه باشد و همین شرط
سه چهار اصل نموده این غرغره کنند پوست پنج با دیان اصل السوس تخم شبت اینسون با دیان هر یک نه باشد در مار الاصول بچینه جهت تعدیل مر با س
زنجبیل بخورند و یا شونیز سه سوده و عسل کتول بلیسند و اینجور هفت عدد خوش کرده عسل سه توله داخل کرده پنج خالید و دیگر لحوقات و غرغره بکار برند
فشیخ می فرماید جایات که در انقطاع صوت رطوبی مذکور شد همه مفید است و عسل و روغن گاو و منقح مفید بود و هار با قلا و نر کتان و آرد کر سنده
نیش و اشیا که در ریه اول بواسطه و کذکال طریه و شیر لیس و غن زرد و عقید غنبت اصل السوس رب السوس پس با قلا بعسل و طبع اینجور لیس و غنبت و مانند آن
و هار کمال گوید که هرگاه بوجت از رطوبت عادت شود و بان خشونت و حرارت نباشد باید که صاحب با بکیه دران اینسون و با دیان جوشانیده باشند
بقدری مار الاصول غرغره سازد و حیرة از قطعه جاری بعسل در روغن بادام ساخته بنوشند و یا آب مطبوخ پنج سوسن سما بخوبی مع عسل با قدر آرد اسون
و قطعه ربون غرغره کنند یا غرغره بخورند و بلیسند و لوق حب القطن بپزند و اگر بدست مرضی راز گردد و بجد استر خای خجسته و انقطاع صوت کنند و اگر
پوست پنج کرفس است پنج با دیان هر یک درم تخم کرفس دیان ایندول هر یک چهار درم مصطکی سنبل الطیب هر یک یک نیم درم اسارون سافج هر یک
و درم قنطاریون قیق و غلیظ فطر السوس پنج سوسن هر یک درم اصل السوس مقشر نیکو کوفته پنج درم اینجور سفید ده عدد مویز منقی لبست درم و چهار اصل

و سعال و نفث غریب ظاهر شود و کیفیت کامل صوت مسطر شود و نبض آنچه واجب میکند بحسب فرجه و امراض و ریختن آن مضبوط است و چون ریه مجاور قلب است
استدلال از احوال آن بر احوال این قوی تر است و نفس نالت میکند بر احوال ریه متوسطه دلالت او بر احوال قلب نبض اول و کامل است بر آنچه متصل شعب شریکین
تقصیر ریه است و سعال نیز و ال ترین دلائل است بر آنچه متصل بقصبه و لمیت ریه است و احساس نقل و رسیدن دلیل خاص است بر آنکه داده
در ریه است و احساس لزج و غش دلیل خاص است بر آنکه داده و غشی و عضلات است فرق درین برود آنست که نفث تغییر فیض از احوال او غشا اکثر
بود و ایضا اگر وجه الی هوای ملین باشد و غشی بود اگر هوای ظامیر ابل تر باشد و عضلات بود و خروج نفث بسعال خفیف و آسانی دلیل آن باشد که داده
قریب از احوالی قصبه حوالی آنست و بر آمدن نفث بدشواری و سعال شدید دلیل آنست که داده غامض و قفر ریه است و گاه با فاسد اعصابی صدر و ریه
علامات اعصابی بعیده مثل وارد و درام چید و سرخی رخسار و درام بیاض

علامات کلیه امراض ریه

باید که کامل نمایند آنچه در باب بود و اقسام نفث و گریه و از آن نقل کنند بجز آن از امراضی که در سبب مشارک نند و گاه ریاضت ریه پیش از او از لند نفث
حالی را فح و رسیدن بشدت بجهت لطیف فضل آن کرده میشود و برای استعمال دویه صدریه یعنی باید که از قبل حوین موقوفات استعمال
نمایند و در اکثر احوال و باین نگاه دارند آنچه از آن نقل گردد و بدین معنی اندک فرو بردند و بدین معنی آن در جوار قصبه ریه طول کند خصوصاً وقتیکه ریشیت
بخوابند و تمامی عضلات متصله ریه قصبه او را بایستد و اقرب جوه الیه فضل ریه جانی است که قریب بری است و از جهت نفثی انتفاع کثیر حاصل گردد اگر
از آن نفثی نباشد و متوادی که در ریه حاصل میگردد و گاه از غش طوبیت میباشد و گاه از جنس فیح و چرک و گاه از جنس خون و مواد حار و رقیقه و گاه شوار
میباشد انتفاع و اندفاع مواد ریه بجهت غلطت و از جهت او که نرم نمیکرد و نفث واقع قبول کنند و یا بجهت رقت او که ریه دافعه لزوم او نماید بسعال
بلکه رطوبت از ریح لعقبی مانند پس ریح از آن جدا میگردد و غیر قطع و آن بجای خود باشد و یا بجهت شدت کثرت مقدار آن که سرخند و فیح نماید باز آنچه
می ماند و هنگامی که اخلاط صدریه غلیظ باشند مبالغه و تخفیف آنمانند نمایند بلکه مشغول تبلیغ آنهاست و تبلیغ آنهاست و تبلیغ آنهاست و تبلیغ آنهاست و تبلیغ آنهاست
یعنی غایت تقطیع زیاده تر از تحلیل باشد و باید که در جمیع این اودیه باور حاصل و نقل نمایند زیرا که در آن قوت نافذ و جالبه لمینه است و ایضا اولی است
که اودیه صدریه مشهور به موقوفات لندیه باشند و اودیه صدریه مفروده و در که آنست که نفث صدر باشد و آنرا از ته است و ریه اولی مثلاً قلا و در اصل و تخم
کمان بریان و بادام و شراب حلوت و از اودیه باره و تخم خایرین و تخم خربزه و تخم که دست و اگر بر و غش زرد و افسار کنند انصاج او بیشتر رقیقه او باشد
اگر آنرا اصل بود و تخم بپزند و از زیاده تر از انصاج گردد و قوی تر از آن طالع العظم و بادام تلخ و سکنجبین و عنصله و حلبه و کندر و قمر بیرون است قوی تر از اینها
زیره و فلفل و کرسنه و تخم سوسن و تخم جاد و شیر و جذبه و بنفشه و عنصله مشوی سوده و عنصله سرشته و فلفل و یون کبر و زرا و دند و حرج و شونیز و کرمیکه و زهر حاد و با
بر خرف و دونه و خشک کرده حتی که سفید گردد و عنصله سرشته و تخم سوسن و تخم جاد و شیر و جذبه و بنفشه و عنصله مشوی سوده و عنصله سرشته و فلفل و یون کبر و زرا و دند و حرج و شونیز و کرمیکه و زهر حاد و با
سیسالیون شدید المنفعه است و لبون و فیح و نفثی بسیار است خصوصاً غام اجده آنچه یکبار بریان و ده باشند و عنصله و فلفل و یون کبر و زرا و دند و حرج و شونیز و کرمیکه و زهر حاد و با
صلاحت شربت هم ضار و از اودیه که ریه طبعی آن حب میده است شربت زوفا و بنفشه و دوا ای ندر و اس و دوا ای سقلینا و دوا ای جالینوس
و شربت خشنی و بنفشه و دوا ای ندر و اس و دوا ای سقلینا و دوا ای جالینوس و شربت خشنی و بنفشه و دوا ای ندر و اس و دوا ای سقلینا و دوا ای جالینوس
شفیت اخلاط غلیظه و مره کند آنست که بپزند و در هر واحد شغال قروما و دوشغال افیون شغال چند بپزند و شغال بشراب حلوت سرشته نیم شغال
بخورند و اگر مقدار افیون کم از نیم شغال کنند بهتر است و آنچه بجز است که بپزند و در هر واحد شغال قروما و دوشغال افیون شغال چند بپزند و شغال بشراب حلوت سرشته نیم شغال
و یا عصاره که بپزند و در هر واحد شغال قروما و دوشغال افیون شغال چند بپزند و شغال بشراب حلوت سرشته نیم شغال و یا عصاره که بپزند و در هر واحد شغال قروما و دوشغال افیون شغال چند بپزند و شغال بشراب حلوت سرشته نیم شغال
و ایضا خردل بکیرم و برن نه فیراط حار و الحار انیسون برادر یک نیم فیراط یک شربت کنند و از آن فاضول کثیر نماید و تنقیه بلاذیت کند و از اودیه قویه در میان

[illegible]

این اعضا استر خا بدید و گاهی سوز مزاج یا بس بران حد رسد که تشنج یا بس پیدا شود و نفس دشوار گردد و سبب در ریه صدر احتیاج خلط و قصبه ریه و نقصان
صدر باشد و این خلط یا بغم باشد یا ریم یا خون و تفرق اتصال از قرحه و ریه یا ریه یا القطع عروق و الشقاق او یا ضربه از خارج تولد کند و هر آینه که
سینه در ریه را مخصوص باشد بدون سرفه نبود اگر چه بی ماده باشد و آفتی که بمشاکت عضوی دیگر باشد یا بمشاکت دماغ بود چنانچه در صرع و سکت یا بمشاکت
شعاع چنانچه در تشنج و استرخا یا بمشاکت قلب که در آن نوعی از انواع سوز مزاج یا آفتی دیگر بدید آید لیکن سوز مزاج ممکن العلاج است و آفات دیگر مثل تشنج
و تفرق اتصال قلب لاج نپذیرد و نفس و دباطل گردد و آدمی هلاک شود و یا بمشاکت دیگر احشائ مثل معده و جم و کبد این نیز بسبب سوز مزاج و انواع اورام
و تفرق اتصال باشد لیکن درم احشاء علاج پذیرد و مهلت علاج دهد و تغییر نفس با نازده آفت باشد و یا بمشاکت جمیع بدن و این در تب بود و گاه
تغیر نفس بسبب ضعف عضلات صدر باشد و این نا تمیز را افتد اکنون اقسام نفس که مسطور شد مع اسباب و دلایل آنها جدا جدا ذکر می شوند

الفصل عظیم

مهارت از انجذاب هوا بسیار است بیک فعه زیاده از مقدار معتدل که منبسط گردد بآن اعضای نفس جمیع جهات انبساط و انقباض در دفع بخار و خانی بیک فعه
و سبب آن همان سبب ثلاثه نفس عظیم است یعنی قوت قوت و شدت حاجت و متابعت آله و این دال بر کمال صحت بدن و تقویت روح حیوانی و حار غریزی است
و نفس غیر نفس عظیم است و گاه میرسد از شدت حرکت اعضای نفس جهت اشتیاق بطریق انبساط حرکت از قدم تبر قوتن و از خلط بکشتن و از هر دو
جانب عظیم لحم کف و گاه استعانت می نماید بخیرین در اکثر احوال و گاهی مختلف میگردد و حال در انقباض و انبساط از جهت عظم و صغر پس گاه انقباض عظیم تر از
انبساط و گاه انبساط عظیم تر از انقباض میباشد و این بحسب ماده و احتیاج است بهر یک که احتیاج قوی تر باشد حرکت آن نیز عظیم تر میباشد یعنی اگر احتیاج
بمغض بخار و خانی زیاده باشد بسبب کثرت کیت و باحدت کیفیت انقباض عظیم نفخی میباشد و اگر احتیاج باطفا س نازده لیسب باشد انبساط عظیم می باشد
و چون اتفاق افتد در انسانی که غیر عظیم الاست نشاق باشد بلکه مغیر الاست نشاق و عظیم الاست مزاج نفس بود و دلیل آنست که حرارت غریزی ادا ناقص و
غریزی او زائد است و جای تنوس در تشنج کثیر گفته ما و امیکه جوان صمیم باشد در هنگام نفس حرکت می نماید مثل صدر او فقط و چون حرکت تشدید می اید و در
تب عارض گردد و حرکت می نماید عضلی که میان اضلاع اوست و چون شدت حاجت زیاده ازین بهم رسد حرکت میکند اعلای صدر او نیز و اسباب حرکت این
اعضا نصف چهارم است بیکه شدت حاجت بنابر التهاب حرارت نواحی قلب و ریه دوم ضعف عضله محرکه خواه در نفس خود ضعیف باشد یا بمشاکت
اصول ضعیف گردد مثل ضعفی که در آخرو ق و سل و جمعه مدیه می رسد که ضعیف میگردد و اند قوت آنرا و یا بحجت علت آلیه که مختص بآن باشد و یا بمشاکت
از تشنج که عارض گردد و یا فالج و یا سوز مزاج و یا درم و یا غیر آن سوم مانعی که عارض عضل گردد و مانع انبساط آن شود مثل ابتلای معده از اغذیه و یا بیا ح چون
از حد بگذرد و مانع میان حجاب و انبساط گردد و و به تنهایی نتواند که منبسط شود چهارم ضیق منافذ مجروح و جدا اول قصبه شریکین آنچه متصل آناست از انفاذ
نفس مثل تخلخل ریه که چون متلی گردد از اخلاط و یا دران سده و درم بهم رسد و همچنین مردم صاحبان ربوده و ذات الریه اند و از جمله امور که محتاج نفس عظیم است
بسبب غفلت مع حاجت و قوت حاجت است حتی که طول کند مدت میان نفسین احتیاج افتد بسوی نفس عظیم بلای تلانی آنچه دران تقصیر واقع شده مثل نفس
صاحب خلط عقل اگر قلب و بسیار بار و نباشد که بر میگردد و از ان بعد امان میکند و دران و از جمله این حاجت عظم نفس لحم است زیرا که در نوم بسبب کثرت
بخره و خانی و غفلت از اخراج نفس باراده لا محاله محتاج نفس عظیم میگردد و همچنین کسی که مزاج قلب لیه اگر گرم نباشد که تقاضای تواتر نماید و تقاضای تواتر نماید
حتی المقدور و بعد از ان تلانی نماید بغم آنرا که جدا افتد قوت کرده با جمله علل و امیکه بیان فرق میکنند میان اسباب حرکت جلد صدر آنست که اگر آن کثرت
حاجت باشد قوت قوی تر پس بار و داخل او و در نفحه او باشد نفس سوز مزاج متدفع بر و گردن نفس است و بود و نفس نیز عظیم الی جهات باشد و آثار
التهاب در صدر و وجه چشم و زبان خشونت آن دیگر از اسباب حرارت موجود بود و اگر سبب عظم نفس حاجت نباشد این علامات یافته نشود و قوت نفس
که نتواند که بسط نام و همیشه ضیق منافذ مذکور باشد و اگر اعضا تمام میای حرکت باشند و حرکت نمایند بعد حاجت و نه بسط گردند یا بسط تمام و بقدر

باشد و فرق میان آنکه از اجابت و یا بسبب جمع و دره ضعف باشد نیست که آنچه بسبب کثرت حاجت باشد آن علامات التماس را بر او و آنچه بسبب عدم در اجتناب است محو که باشد انبساط در آن بود و نفس از منخرین زیاد بر آید و آنچه بسبب مد و قبح باشد دفعه حادث شود و آنچه از ضعف قوت باشد در جو ضعف و عدم عظم قوت و غیره آثار مذکور بود و بقول بقراط از نفس متواتر به خشک شود و آلات دم زدن مانده گردد و نفس متفاوت و آن ضد متواتر است بیش قوت است اگر عظم حاجت برسد یا برود شدید یا غایت سقوط قوت نفس حاصل است که در نفس حرارت و دلمس آلات آن خیر حرارت محسوس گردد و بیش غلبه حرارت است نفس بار و ضد عارض است سببش لطیفی حرارت غریزی و استخوانه مزاج قلیب سرد است و دلالت بر قوت قوت نماید و در بدترین علامات است و در امراض ریه خصوصاً قلیبکه آن نادر است و تری باشد که دلیل نام است بر انحلال حرارت غریزی نفس متصل است که حرکات القباضیه و انبساطیه بهم متصل باشند این دلالت بر شدت حاجت عدم مطاوعت آنکه بنیای نفس منقطع است که در میان تمام حرکات القباضیه و انبساطیه نفس منقطع گردد و باز حرکت نماید این دلالت بر ضعف قوت و عدم مطاوعت آنکه بنیای با ندکی حاجت نفس منقطع است که در بین حرکات در آنها از تعاشی بهم رسد بسبب ضعف قوت و صلابت آنکه نفس منقطع است از نفس لوی آید و این علامت بحر است و فرق میان این سائر اصناف بحر است که نفس آن در غیر حال نفس محسوس میگردد و این در غیر خروج نفس ظاهر گردد و اینها در بین بیشتر از تری میباشد اگر سنده در منخرین یا مجرای تنگ باشد و در اجناب بحر امیر بالعکس است و اینها در آلات نفس باشد و در آن وقت و اعضای غذا باشد و این دلالت بر غفوت سینه و یا غلطه غفوت یا مدته متعفن و در ریه قصه است نفس خنثی است که صاحب آن نتواند نفس کشید مگر آنکه در ریه را باز نماید و آن هم به شوری تمام و عظم و سریع و متواتر میباشد با عدم نفخه نفس تکرر است که نفس کشیدن صاحب آن را خوش نیاید و با سنگینی نفس کشیدن ضعف حرارت غریزی و قوت است نفس نوز و قوت این نیز مانند نفس منقطع است و لیکن لقطعات این زیاد باشد نفس منخری نفسی است که در ریه کناره بینی حرکت دارد و این دلالت بر انفار حرارت و خور قوت و ضعف طبیعت و یا ضیق شدید خافق در ذبحه یا جمع مد و انقباض آن و یا خلط ریه یا سینه یا نفس لوی متصل به نفسی است که باعث دبی در حرکات القباضیه و انبساطیه آن واقع شود و این تابع و هم حار و یا ضیق حاد و آرسه بسیار

اکلام کلی در سوره نفس

و این عام احوال خارج از طبیعت و نفسی است که تابع علامات حالت صحت نباشد بلکه علامات حالت مرض حاکم است باشد و آن مثل نفس مختلف و نفس ضعیف و نفس متعفن و انقطاع النفس و تقاعص النفس و ضیق النفس و انتصاب النفس و غیره اینها روی اند و گاه عارض میگردد این انواع نفس بسبب انواع سود مزاج و امتلا و سد و مجادرت ضو اعطه و اورام و ادجاع و موافق از حرکت و قروح و رجائب نواحی صدر و بسبب سقوط قوت از امراض ناکه و حیات حاد و یا بیهود سموم مشرب و بهر نفس ضیق و عسر آن که بسبب مد و یا شدت زیاد میگردد و عند استلحاق متوسط میگردد و نزد اضطرار بهر بلوغ تخفیف می یابد و نزد انتصاب بر رختن و در نوز این نوع مثل آنکه از زوال غفرت و یا ورم عضلات داخل تنجره باشد نفس عند استلحاق متعفن گردد و علاج نخبه می نوشته که فی الحقیقت این نفس عراض امراض اند و علاج آنها با تحقیقت علاج امراضی است که اعراض آنها باشد با جمله علاج بیشتر اقسام تنفس از علاج سائر اصناف ریه و انبساط نمایند و بقول شیخ اگر سبب تنفس حرارت قلبی باشد او به بره بشرط طلا و غذای بارده استعمال نمایند و در چاه خمر بخوابند اگر سبب کثرت بخارات و رطوبت سینه یا در ریه حاصل از مواضع دیگر باشد فصد سلیق کنند و شفا بخورهای مجرب بسبب تنفس مع ارباب فیهرا نمایند و در کت سته و پایها بفعل آزند اگر سبب طوبیت رقیقه باشد آنچه تعدیل قوام او بتجلیظ نماید استعمال کنند و اگر سبب رطوبت معتدله مسدوده باشد جالیات مثل حب صنوبر و جوز و میوه استعمال نمایند و یکسره جالب باد و ریح یا آب استنشاق رطب و زعفران است و اگر سبب رطوبت غلیظه باشد استعمال منقیات مذکور در علاج کلی امراض ریه قوی الحاصل مثل غنفل و زردخا و مانند آن نماید و آنچه در علاج ریه رطوبتی خواهد آمد یکبار بر نهد اگر تنجره و رطوبات از مواضع دیگر آید علاج دفعی از آن بعلل نزل و تنقیه ریه کنند و آنکه نزل از ضعف جوهر باغ باشد که لا علاج است و آنچه از مواضع دیگر آید علاج کشنده بجزب ماده بسوی جبهه دیگر بجزب فصد استفرغ و تقویت صدر مثل زردخا و قهوه و دیوانی اسطوخودوس و غیره نماید و یا قود ساده که در تنفس و تقویت ریه است و اگر سبب تنفس با آنچه تقویت فی تقویت روح و در آن لغاشل و یا مثل دمان عطریه استعمال نمایند اگر سبب هم مری یا سود مزاج او باشد

جانب

بر آنچه در باب اول گذشت علاج کنند و اگر شاکت معده باشد تنقیه معده و تقویت آن نمایند بر آنچه در باب اول گذشت شش سنجینا و امر دسیا و القریا
استعمال کنند و اگر از سس باشد شش فانیذ بشیر تازه و دیگر طبقات استعمال نمایند و اگر از ریح باشد کما دات و ضما دات و غیره کاسرت ریح که در باب اول گذشت
یکار بریزند و بعد از آنکه ریح از جمله او بیرون افتد برای سوزش غشرفس و سبب تقویت آلات نفس و تسهیل نفس مختلف آنست که اختلاف در حرکات
التنفیس انبساط آن بهم رسد و گاه عظیم و گاه صغیر و گاه متواتر و گاه متعذر و گاه با شد و گاه با کم و گاه با تندی و گاه با سستی و علامت
این مثل سبب علامت نبض مختلف است و اختلاف این نیز منتظم و غیر منتظم میباشد و هر حال دلالت بر سوء حال مینماید نفس ضعیف و آن را ضعیف
نفس مختلف است و مثال در نبض و القریه است و آن نفسی است که تمام می یابد انبساط یا انقباض آن یا هر دو حرکت بحرکتی که میان آنها قطع شد نفس
طفل که چون گریه کند در میان آن منقطع شود و نفس الیکانیز گویند و سبب و اکثر حرارت است بجهت تسکین نیاید آنچه استنشاق نماید بلکه اجتناب از
استنشاق قبل اتمام او و یا ضعف آلات نفس است که محتاج یا سستی و نفس با شد و یا سوء مزاج مستطوت مثل سوء مزاج بارد یا محض یا مصلی و آن
اکثر نیست و یا وجع و درم در آل یا در مجاورات او مانند درم حجاب و کبد و طحال و کبد را شاکت زیاد از طحال است و یا بجهت مغز که از شش یا کبد از دیگر
باشد و این نفس را علامات رویه است در امراض ده و جهات حاده و چون عارض گردد از سردی بسبب که شفا می یابد از تب گرمی نفس ضعیف آنست
که نفس یک نصف از صدر بر یک سبب آنکه علت و آفت در یک نصف است و نصف دیگر سبب که از آن نصف نمیتواند که نفس آید و این برید و ملو ازین
نصف است یا الی سستی نه نصف فوقانی و سفلی و در اینجا نفس از مخرج موافق در جهت شش سالم از آفت سالم بود و انقطاع النفس گاه منقطع میگردد و نفس بحر
حرکت کناره مغزین ظاهر نمیشود و بعضی را منقطع میگردد و بعد از حیات میشود و حیات باقی می ماند چنانچه در حال سستی هم میرسد و درین حال نفس
می نماید از سام بدن چنانچه هوای نفس می نماید در ریهستان زیر زمین و گاهی این از شدت سردی و تغشای قلبی جذب می شود و از آن انسان که غشای یا به
و باید که تمام بران مساطه سازند که از نوم طول غرق آنرا منع کنند و انقطاع نفس که در بر حوادث شود و علاش در بر بخواهد غشرفس و او آنست
که تصرف با و حال در بر هوا شاق بود و نتواند که با سانی نفس کشد و در اکثر امر با ضیق باشد و گاهی نباشد شش آفات اعضاء نفس نیست و
یا ایسب ناری غالب بر قلب و یا بر مویست قوت محرکه چنانچه عند بر حجاب از استعمال الطیبه بارده و غیره عارض میگردد و گاه عارض میگردد
بسبب سوء مزاج عارض حجاب مثلا از سردی هوا یا از برضاد و گاه در حاد است و سبب سده یا خلط بارد یا لیس یا دوائی سسل یا حقیقت حاد که
از آن سال نشود و اخلاط مجذبه و ازین جهت چون قصد در ذات الحجب کرده شود و خون حسب حاجت اخراج نیابد از آن غشرفس حادث گردد و علاج
شیخ میفرماید که علاج غشرفس منجمد سوختن نفس آنست که اگر از رطوبت باشد جالینوس از آن امر میکند و دوائی غشرفس معجون بغسل در هر ماه دو بار و شربت
آن سی و شش قطره باشد و روزیکه در آن این دوا استعمال نمایند و کلمه نمایند قبل آن روز بعد از حرکت نکنند و ساعت هفتم آن روز زمان بشیر می شود
بخورند و در عشاء از روی میوه نیمه شربت بمغز نان تناول نمایند و صبح آن شود و بای جزه مرغ کوچک است و استخام نمایند و در آخر آن روز و اگر ازین
زایل نشود و معجون بسده دوائی اندر و اخس استعمال کنند خصوصا اگر مرض طول کند و اگر سبب در سردی باشد در سردی منقته و با غسل بسیار و در بر
نمایند و معطسات بسیار یکار بریزند و برب قوت مع صبر و مرغ غره کنند و ریافت و مرغ شش و ریبط ساقین از فوق لبوی اشل منقیات مذکوره و این حسب
استعمال نمایند شیخ قضا ان سداب استین مساوی حب بقدر خود ساخته و حسب هر روز بخورند و بعد از خوردن حب بنوشند و در نسخه ایلاتی ازین روید
مذکوره هر واحد یکیز و مغز بادام تلخ و فانیذ هر یک و جزه و نوراک ز چهار حبت شش نوشند و این نمایند و بعد از شش هر واحد یک جزه استین و زیزه
کرانی هر واحد نیم جزه و بقدر خود سازند و بدستور استعمال نمایند و حقوق کرب جید است و همچنین خاکستر کرم که تحت جرد او باشد و در کوزه سکه
بسوزند و حاصل آن میوه هر روز بقدر ملقه بخورند و این جمله تراکیب وقتی نفع نمایند که سبب عصبی باشد یعنی ضعف اعصاب و انصباط و ده بود و اگر از
حرارت باشد این قرص خیس شود و دست گل سرخ شش ورم اهل السوس چاره و درم نیم بار لیس و درم یک یوزد معطر که عصاره نازک عصاره

لیکن قدری ازاله باطله قوی در اینجا نیز مذکور میشود و آن آنست که وقتی قوی ورم نماید و در غلظت که از غلظت غلظت علاج باشد و فیصله منقطع اول بدست و اگر با
حرارت بود و مادر الشیعه بر بنوشته و غرق گاو زبان که در آن بر قطره نار و بهر اصل السوس غلیظانیده باشند شربت بنفشه یا نبات شیرین کرده دما مخرج نمایند
و غذا ضرورت دهند و اگر ماهی که باشد بنفشه مثل نفوس حلو و ترنجبین نمایند و الاغار بقول یکدیگر هم اجزا دو درم افزایند و بعد از آن جوفه خاله گندم استحکام
نمایند و خاییدن برگ ترنج و شکوفه او توسیع نفس نماید اگر خشکی او از بلغم باشد و آنچه سبب نکاتیف بود اگر از ریه بود یا باشد منقطع حلویت که با جلاب
باصطلاح السوس بدیند و در غن سوس و اندک موم زرد قوی طی ساخته و یا روغن بان باندک منافع کثیر و آنچه کثیر بگرم برینه باشد و اگر از ریه سوس
باشد با دمان و لعلات رطب معتدل و حرارت و برودت مثل روغن بادام مخرب و روغن بنفشه و لعلاب بزرگ کتان یا لعلاب اسپنول یا بهر دانه علاج کنند
و آنچه سبب انحراف و خاییده باشد برای ترطیب و فنج ماده سوداویه و الشیعه نبات چند و زبانشانند و از مصلحات سودا و حوامض بر بهر لازم دارند
و بعد فنج ماده مطبوخ آیتمون یا حب او یا آیتمون بشیر و شکر و بهر چه مصلح بود و محرق باشد بنفشه نمایند بنفشه تعدیل مزاج قلب بمفرحات
یا قوی نمایند از فرشیهای مفطر و جمله حریف و الح خمدید الملوحت و هر چه مولد سودا باشد مثل عدس و باد بخان و قوی و لحم لقمه و لحم صید و جلاب
کنند و غرق گاو زبان بشکر یا بشربت انار شیرین در تقویت قاع و از ازاله ضیق و منع اوخته و سوداوی بخا صحت و کیفیت نافع است و از
فوا که انار شیرین خام یا بریان بخیر گرفته در آتش نرم بخیزند و شکر و موز و زیت سر سودا مندست و آنچه سبب ضیق صدر اهل خلقت باشد و عسلابی ندارد
و ضیق نفس بجایی را علاج نشاید کرد و بعضی سبب ضیق نفس یا از غلظت و استلای موده از غذا نیز نوشته اند و علاج آنها همان است که در بالا خواهد آمد
و در قوی گوید که گاهی ضیق نفس بسبب استلای رگ غلیظ میشود و پشت از خون عاف میشود و در سر او فصد و اخراج خون بسیار است رانی گوید که اگر در ضیق نفس
احتیاج فصد فصد از دست چپ گیرند انتصاب نفس او آنست که تنو از صاحب آن نفس کشند بدون آنکه راست بنشینند و سینه را باز دارند
و گردن را بسوی فوق بکشند و بسبب از مجرای بکشاید و نتواند که گردن را بکشد و جهت آنکه درین هنگام مجرای تنگ میگردد و نفس خوب میرسد آید
چنانچه غذا بخواب رقیق بسوی خلعت و خم نمودن سینه و پشت بطرف خلعت سینه تنگ میگردد و بر سینه و ریه برای انقباض قاع و ریه باشد انتصاب نفس
عرض بعضی امراض میباشد مثل خوائق و حمیات و ماتندان بجهت انحراف مایه و رطوبات خله مجاری و گاهی مرض میباشد انتصاب مایه سینه و غلظت
و اورام و اعضای تنفس است و غلظت سینه و گاهی خلطی میباشد بعضی مردم را علاج آنچه عرض مرض باشد علاج آن مرض نمایند و آنچه سبب مایه غلظت
یا ورم یا استرخا باشد سبب علاج رو کنند و اگر خفیه بنفشه یک قه گندک نیم اوقیه کرویای نیم اوقیه و زده مثل آن آب بچوشانند تا ششم حطه بنشیند
نموده بنوشند انتصاب نفس را در ساعت ساکن زرد و کذا فطره بدون و شربت نافع انتصاب نفس ضمای غلظت آن نیز سودمندست و می گوید که الفصد و
غسل انتصابی شتمانی است خصوصاً انتصاب کل ترب که در آن خرب سفید غلظتیده و روزی که داشته باشند و اگر بدن محض قوی باشد بقطره بولون را بجا
و فراسیون باشد آن حقنه نمایند و او را با رطبات سینه دور دارند تا رطوبات طیب السد و مسام نمانند و گویند که نوشیدن بول حبیبان بنفشه انتصاب نافع است
و با در بنجویه کوفه بنفشه بعلل نفوس ساخته بر ستور و طبع قیصوم نیز مفید کذا شونیز یک مثقال جهت انتصاب نفس و ضیق سودمند و بعضی نوشته اند
که اگر برگ سنار بجای هر یک دو ماشه نبات چار ماشه دقت خفقت هم سه اه شیر گاو نیم آنرا غسل سه توله نیم گرم بخورند و صبح حب سیاهاب
یک عدد و مطبوخ صمغ عربی بخورند و غلظت از داج و یکب و گنجشک بروغن گاو سیاه بنفشه نباتان روه تنوری خورند و غرض آنست که غسل
که از عرق باور بنجویه و گاو زبان ساخته باشند اکثراً نمایند و تا چهل روز بعل از انتصاب کنند راز اکل کند و ایضا اگر وقت خواب نرا و نیم
طویل و بهر سفید که در چشم گو سفیدی باشد هر دو چهار سرخ و غار بقول و گنجشک غلظت یک توله کنند و با الیش شربت مصلح ده توله که
در عرق باور بنجویه هفت توله بنوشند و صبح هر کی سه شبلع نمایند و شربت قبول و گنجشک غلظت هر یک و توله و طبع نای سادها میخند یکب
نخاع بنوشند و غذا بلا مرغ یا بالائی شیر گاو و نبات دقت شب و صبح شور بای مرغ و شکوفه بایان خشک تنوری بخورند تا مدت دو هفته و یا اگر سوس

یک اشبه مرد فلفل که در هر یک و انشبه سوخته و غسل است تولا میخیزد وقت ششیم مطبوخ چای بخورد و همچنین وقت صبح و غذا شور بای مرغ بنان روده و بجای
آب و اصل نمکیم بنوشند تا دو ماه برآید و بهر مانده اطلاق لفظ ریه و بهر تحقیق النفس انتصاب نفس قتل است شیخ الرئیس می فرماید که
ریه و ریه است که نفس بر ریه دارد و نفس صاحب آن متواتر میماند مانند نفس کسی که او را خنق بهر سیده و یا کسی را که عظیم عارض گشته و انشبه قولی است
که ریه و شوازی و نفس است و نفس صاحب و نشانه نفس متعجب میباشد و آن از سرعت و تواتر و صغر خالی نباشد بل برست که با ضیق باشد یا نه و مسیحی گوید
ریه است که نفس کشد انسان نفس کشد و ریه متواتر مثل نفس کسی که عمو و لعب کشد و همچنین صاحب ذی و گفته بود است که آدمی آسوده دم نتراند زرد
مگر بشتاب و تواتر همچون نفس کسی که برود و صاحب کامل نوشته مثل عروق ریه و بهر وضیق النفس انتصاب نفس تمامی حادث میگردد از ضیق که در
جماری ریه بهر رسد بحیث آنکه سرگاه ضیق در شریانها که در است بهم رسد ریه و بهر حادث میگردد و سرگاه در اقسام قصبه آن باشد ضیق و انتصاب
نفس حادث می نماید گویند که مراد او از این بیان این نیست که ریه و بهر با هم متواتر اند و همچنین ضیق و انتصاب نفس بلکه مراد او است که اگر ضیق
در شریان است ریه بهر می رسد و چون قوی گردد بهر حادث میگردد و همچنین ضیق در اقسام قصبه ریه اولاً تا که سبب ضعیف باشد ضیق النفس
و نزد شدت و قوت سبب انتصاب نفس احداث می نماید و هم او گوید که ضیق النفس عرض عام است براسه احتیاج این علت
و براسه اکثر علل حادث در آلات نفس و همچنین فرق میان ریه و بهر چنین بیان نموده که ماده ریه و بهر در عروق خسته می باشد و ماده
بهر در شریان و از اینهاست که بعضی گفته اند در بهر شریان ریه ریه میماند و عند معال چهره سرخ می شود و بحیث احتیاج اسهله و خسانه
و در ریه چنین نباشد و از کلام قرشی نیز تباین و ضیق النفس ریه ظاهر می شود که بهر و احد را از آن هر دو و کذا علاج و احکام آن بهر دو و تباین
نموده و انشبه از تفریق ضیق النفس که در بحث او مستلزم شد مفهوم میگردد که نفس و ضیق عا و صغر سرخ باشد بخلاف ریه که نفس و ضیق
نفس متعجب بود و آن عظیم نفس است با وجودیکه آن در بهر و قسم ریه متواتر میماند و بعضی گویند که ضیق النفس است و ریه و تواتر او مثل متعجب
و بهر قندی فیما بین ریه و ضیق النفس بهر فرق نمیکند و بهر سه را متواتر اند و گفته اند که ریه و بهر است و بعضی آنرا ضیق النفس نیز مانند و همچنین صاحب
خلافه نوشته بود عبارت است از مرضی که در شش افتد و صاحب آن با وجود سکون محتاج بنفس متواتر باشد و این را بهر وضیق النفس نیز خوانند
و حال آنکه نیست چنین بلکه هر یک قسمی خاص غلطه اند از ضیق و اما نفس گفته بعضی طبعا انتصاب نفس را مخصص میداند آنکه سبب آن احتیاج
اقسام قصبه ریه که آن عروق خسته است از بلغم قلیقا باشد و اطلاق نمایند ریه و بهر را بر امتلا عروق و قید بلغم غلیظ بر آنست که او از قویترین
اسباب حدوث انتصاب نفس است و مراد از عروق عروق ضد اریب اند و بالینوس و رازی گویند که ریه و خط غلیظ در قصبه ریاست اکنون
باید باشد که در انتصاب ریه و بهر ریه و بهر ریه که گاه در آن آفت و نفس ریه میخیزد متصل آنست از چسبیدن خلط غلیظ در شریانها و ششها و آنها را اکثر در شش
قصبه ریه و در ریه و اما کن خالی میباشد و این رطوبات با بطور نوازل ششها بسوی آنها از سر باشند و صادر بلاد جنوبیه و مع کثرت بهر ریه
ریاح جنوبیه و یا ششها بسوی آنها از موضع دیگر باشند مثل صدر و اعصاب تحت حجاب که چون مو او از آن صعود کند ریه آنرا تسبیل نماید و یا
متو که گیرند در ریه از عروق آن و گاه بسبب ضعیفی باشد که در ریه و شریانها آن نباشد بلکه در سوره شش از اس یا کبد یا مثله و ریه
باشد و بهر حادث گردد و بهر اجتماعت معده حجاب را و مزاجت حجاب ریه و شریانها و گاه بهر ریه و شریانها و صلابت آن معین بر ریه می باشد
و گاه بهر ریه از جفایات ریه و شریانها و پس آنها را اجتماع و انقباض ریه در نفس خود و گاه از بهر ساخت ریه بدون حدوث ماده میباشد چنانچه در
ششها و گاه بسبب آفت و رمبادهای اعضای نفس از عصب و نخاع و داغ و نوازی که منفع میگردند بسوی اعضا نفس از مبادی
میباشد و گاه بهر ریه از اجتماعت نمایند اعضای نفس را از انبساط میباشد مانند معده مثله که مزاجت نماید حجاب را و گاه بسبب
کثرت بخار و خانی متعفن در ریه بهر می رسد و گاه بسبب احتیاج ریاح در اعضای نفس که مزاجت نفس نماید و گاه بسبب صغر صدری باشد

و اگر ماده نزله حار و فصل صیف باشد غلبه بر عرق غلبه اشعاب شایسته و کولایا لیده شیره اصل السوس شربت نیلوفر میگردم تجرع کنند و هنگام عرق عرق
کیو طراشند و بنویسند یا بدهند اصل السوس گل بنفشه غلبه اشعاب پستان جو شایسته شیره کاهو شربت نیلوفر فاکشی بدیند و گاهی خطمی و شربت بنفشه عوض غلبه اشعاب
و پستان کاهو و شربت نیلوفر میکنند یا زبده پرسیاوشان زوفای خشک فراسیون جو شایسته شربت بنفشه میدهند و گاهی غلبه اشعاب پنج دانه بدهند زوفای
خشک هر یک باشد اصل السوس پنج سوس غلبه اشعاب هر یک چهار باشد جو شایسته نبات داخل کرده میدهند و پرسیاوشان زوفای حار و موسی و صفر اوی
دلیلی گل نیلوفر اسطوخودوس گل خطمی هر یک یک باشد شاهره شش باشد عرق شاهره ده توله دست یالیده شیره مغز تخم هندوانه شش باشد شربت
بزوری دو توله دهند و یا دیا قودا نه باشد خورده اصل السوس بدهند زوفای خشک جو شایسته دهند و اگر باور و سیننه و پهلوی بود بعد قصه
با سلیق اصل السوس گاو زبان زوفای خشک بدهند جو شایسته نبات لوده منقح و سسل و هندو گاسه در سرفه و درد دست و پا از نزل
و فصل معده گاو زبان اصل السوس اسطوخودوس پرسیاوشان هر یک چهار باشد پستان لیست دانه موین شقی ده دانه بدهند سه باشد جو شایسته
شیر مغز بادام چهار دانه دیا قودا توله داخل کرده و جب جد و ارد و همد میدهند لوده پرسیاوشان در دایران و فصل ریح معده چیه چایا شیمی افزایند
باز گاو زبان انجیر پستان تخم خطمی بدهند جو شایسته نبات باز و جب جد و ارد و اگر نزل یار باشد گاو زبان گل گاو زبان مغز بادام نیم کوفته تخم خطمی
هر یک پنج باشد خبازی شش باشد نبات سفید توله در عرق غلبه اشعاب جو شایسته صبح بطور قهوه بدیند و روز دیگر زوفای خشک پرسیاوشان
هر یک پنج باشد اضافت کنند و شام بسوس گندم و نبات یک یک توله جو شایسته بنوشند و صفت شرب و شربت فراسیون مرتب سازند و بعد چند روز گاو زبان
گل گاو زبان هر یک پنج باشد پرسیاوشان شش باشد و عرقیات چوش و لوده شربت فراسیون گل کرده عوض نسخه صبح بدیند و اگر با شدت سوزش
و حرارت و فی باشد گاو زبان خطمی هر یک چهار باشد زوفای خشک سه باشد نبات توله بطور قهوه بنوشند و وقت شدت تنفس عرق کیو طراشند
نیم گرم تجرع کرده و فصل است و اصل السوس چهار باشد پستان نه دانه بدهند و از چینی هر یک سه باشد نبات یک توله بدیند باز زوفای خشک
سه باشد گاو زبان پنج باشد بسوس شش باشد اصل السوس چهار باشد نبات توله جو شایسته میدهند و گاهی این سه بدون بسوس داده میشود و بلیا صفت
حاصل میگردد و در صورت تب تخم خطمی پنج باشد عوض زوفای میکند و فاکشی پنج باشد سه می افزایند و گاهی گل خطمی گل نیلوفر اضافت نمایند
و در صیق یکیش غلبه اشعاب تخم کیو طراش پرسیاوشان اصل السوس هر یک چهار باشد نبات سفید یک نیم توله بدیند و یا اصل السوس چهار باشد
گاو زبان پرسیاوشان هر یک پنج باشد تخم خطمی شش باشد جو شش لوده نبات سفید توله فاکشی داخل کرده و دهند و اگر با جس بیض باشد غلبه اشعاب
شاهره هر یک شش باشد خطمی اصل السوس هر یک چهار باشد بدهند زوفای خشک هر یک سه باشد جو شایسته نبات دو توله داخل کرده و دهند
و یا گاو زبان گل خطمی اصل السوس گل نیلوفر تخم خطمی جو شایسته نبات و اگر فامه تشو و طریق نزل یار بنوشند و جب جد و ارد و خوراندند و در یار
نزلی سوزی و سوزش سیننه معنی عربی دو باشد اصل السوس گل نیلوفر هر یک چهار باشد زوفای خشک پنج سوس هر یک سه باشد
جو شایسته دیا قودا توله داخل کرده و دهند و گاهی در کحول عادی افزون نزلی مزاج بدین طریقه بنوشند که اول منقح بنفشه گاو زبان
غلبه اشعاب تخم خطمی خبازی اصل السوس شش موین منعی پرسیاوشان پستان شش در عرق غلبه اشعاب عرق گاو زبان عرق شاهره گرم
نموده ترک کرده صبح جو شایسته صاف نموده و خبیه بنفشه مالیده پنج شش روز بدیند و در سسل زوفای خشک انجیر زونج بادیان سنای کی افزوده
مغز بادام شش شش توله ترنجبین خمیر بنفشه هر یک چهار توله زعفران بادام صفت باشد داخل کرده بدیند و در سسل دوم ترنجبین خیارین کوفته افزایند
بعد سلاط بنفشه اصل السوس گاو زبان گل گاو زبان پرسیاوشان هر یک چهار باشد جو شایسته شربت بنفشه دو توله دهند لوده برای اخراج بلغم کرده
حلق بدهند یا شکر زوفای خشک سه باشد انجیر زونج و سسل و افزایند باز پنج سوس چهار باشد زیاده کنند و بجهت آخر روز زربا سوس طبعی هر واحد
چهار سرخ زعفران دو سرخ سوده خمیره خشک توله آمیخته خورده بالا شش طبع اصل السوس چهار باشد و آنکه سسل زوفای خشک هر یک سه باشد

چهار

و از چنی رو شده جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه دو توله دوم روز شربت گاوزبان سوم روز شربت خالص حل کرده دهند و با اصل از غسل نیم پا و عسری
گاوزبان نیم آنرا تیار کرده وقت عصر نیم بقدر چهار دام میاده باشند که جلای چشم و اخراج آن و تصفیه صوت و تقویت مجرای خلق خواهد کرد و لعوق با دام
و لعوق سپستان تیار کنند و وقت صبح لعوق سپستان نه ماشه غوره بالایش شربت زودفا در عرق گاوزبان حل کرده بنوشند و وقت شام لعوق
با دام شش ماشه بخورند و درگاه بردست در مزاج محسوس گردد و لعوق حب الصنوبر همراه طبع و ایمنی دوا شده و نه هیل زودفا سه خشک
هر یک سه ماشه نبات توله بدیند و غذا شور با چکه و برای تقویت داغ و هضم زعفران و دوسرخ مشک یک سرخ سوده بخورند گاوزبان سرشته
با عرق گاوزبان دهند غذای رفن کباب بانان و اگر تب آید نقوش می نعلی از عذاب گاوزبان بدهند اصل السوس نبات بدیند و در آخر روز خمیره
خشاکش و خمیره گاوزبان هر یک سه ماشه سرشته بخورند بالایش عرق گاوزبان هفت توله بنوشند

علاج ربو بلغمی

اگر بلغم خام دوشه سوس گندم شش ماشه گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه زودفا خشک سه ماشه اصل السوس شش نیم کوفته چهار ماشه
نبات سفید و آب جوشانیده صاف نموده بدیند و این مطبوخ در ربونری بار و نیز معمول است و لعوقات معتدله که تسهیل اخراج بلغم غلیظ نمایند
همراه او بدیند و دیگر او به لطیف و محلل ماده چون مطبوخ زودفا که در آن بنفشه و خمیره بنفشه و اصل السوس پوست بچ بادیان و زراوند و فراسیون
مویز انجیر نخته باشند با خلط اوزان و بتدریج اندک اندک بشامند که بر و خود تاثیر در آلات تنفس کند بجا و رت و نفع و بهد ایضا بتلطیف خلط
چیز با سه لطیف محلل چون شربت زودفا و سکنجبین غلیظ و لعوقات گرم دهند و چون زودفا بیشتر عمل کند لیکن بادویه شدید الحار است کمی بنزدانند
که ماده را غلیظ و خشک میکنند و موجب از دیا و مرض میشود و ایضا هر چه ماده را سفیدند چون افیون و بزرالنج و اسپیون و مانند آن احتراز
نمایند بخلاف ربونری که در آن جا این چیز برای منع نزله توان داد و سینه را بقیر و طی که از موم زرد و روغن کتان و پیله کرده بساخته باشند
و یا بر روغن سوس و زنگرس مانند آن که معین بر نفث مواد باشند بمانند و ایضا قیر و طی تخم خطی حلیه اکلیل الملک هر یک شش ماشه کوفته نیمه
بر روغن بادام نه ماشه روغن گل سه توله موم سفید یک توله گداخته آیمنه بر سینه و پهلو ضا د کردن نافع است و مطبوخ انجیر بنفشه غلاب چستان
گاوزبان بقدر شیرین کرده نیز نفع و نبات معتدل است و اگر خواهند اصل السوس سوس گندم پریا و شان نیز زیاد بکنند و یا هر روز بر
انضاج غلاب باصل السوس عرق گاوزبان و یا بمطبوخ اصل السوس پریا و شان و انجیر سپستان و گاوزبان بشکریا اصل شیرین کرده دهند
و گاهی سوس گندم برای زیادتی نفع و جلا دین افزوده میشود و برای انضاج مغله ملو نیز مناسب است و عود الفرح و اریسا و فراسیون
بتدریج در آن افزایند و طبع انجیر و مویز و پریا و شان و طبع شربت بنفشه نیز نافع و اگر قوی تر خواهند بزرگ کتان زودفا خشک پریا گاوزبان
هر یک یکدم بادیان و دوم بچ بادیان نیم کوفته اصل السوس شش نیم کوفته پریا و شان هر یک سه دم انجیر چهار عدد مویز منقی یا زنده و نه نبات
دو توله و آب جوش داده لعول آرد و یا گاوزبان جیده اریسا اصل السوس زودفا خشک هر یک دو مثقال انجیر زنده عدد جوشانیده صاف
نموده بنوشند تا ظهور نفع و در قاروره و بهد لطیف و نفع ماده از اصل بلغم و حب یا بچ یا بختار یقون یا ارباج نوغاف یا ارباج فیقه انقو
بغاریقون و اریسا تفتیه نمایند و اگر از ارباج فیقه یا بختار غاریقون یکدم فیتون نیم دم تخم غنفل دو دانگ جاو شیر دو دانگ کوفته نیمه
باب کرفس حب سازند و این یک شربت است نیز درین مرض مفید است و یا نفع از گل بنفشه اصل السوس بادیان بچ بادیان غنفل انجیر پریا و شان
گاوزبان هر یک چهار ماشه زودفا خشک سه ماشه سپستان یا زده دانه مویز منقی ده دانه انجیر زنده چهار دانه گل سرخ چهار ماشه بچ سوس سه ماشه
ختمی خبازی هر یک پنج ماشه شربت تر کرده صبح شمس خالص داخل کرده بنوشند و بعد از نفع روز مسلسل سه سله کی مغز خیار شیرین ترنجبین گل قند
روغن بادام و دیگر این سه سله افزوده مسل دهند و گاهی در ربو بلغمی و خرخه سینه دین متعجل گل گاوزبان اسطوخودوس و خرفه اسیتین روسی

مسادی کوفته بجنه یک شمشیر و کماشته شام خورد و در طعام روغن زرد زیاد نهانید و دیگر کار است که بکار مول بهارنگی در شیشمان مسادی کوفته بجنه
یکبار یک صبح و شام بخورند و دیگر بکار مول بهارنگی مویز منقی اصل السوس فلفل سیاه خود مسادی در شند آمینه از دو ماشه تا چهار ماشه دادن نیز
مفید است و دیگر نمک بریان نمک سیاه اشخار هر یک ماشه سوده وقت خواب آب بخورند و دیگر خوب نخورده و حاره گرفته اندرون آن خالی کرده
نمک و قدری ابوان بر نموده گل حکمت گرفته در آتش خاکستر نمایند و یک سرخ خورده باشند که مجرب بعضی اطباست و دیگر بجنه یک سر ماشه
پوست سنج آگ شش ماشه و نیم آنرا روغن باد آب اورک کحل کرده جدا بقدش سازند و یک حب صبح بخورند و روغن زیاد خورد در سه روز
مرض ریزال میشود و دیگر بجنه یک و افیون و عافیه و تخم و صغیر مسادی بگیرند و افیون را بر آتش انگشت ملائم در ظرف آهن بریان کنند
و یا در جوز بوی بخت بر کرده در آرد کنند گرفته در روغن گاو بریان نمایند آنکه آرد سیاه گردد و بعد افیون را بر آورده باقی او و سیاه بپزند و آب جدا
بقدر نصف یا ثلث ماش به بندند و یک حب صبح و یک شام بخورند بشرطیکه ملغم غالب مزاج مریض بسیار بار دو قوت او تحمل باشد ملغم را بکند
و بر بود انتصاب نفس را دفع نماید و حکیم علوی خان بنویسد که اگر جد و عرض بجنه یک کتد به ضرر باشند اگر سرد و داخل نمایند ضرر او کم گردد و دیگر
نمک کهای نیم باد اجود نیم باد چهل مضمونه شش عدد و در ظرف گلی مطین نموده اندر دو سکه آشپاک شنی نهاده آتش دهند بعد ساییده قدری
خورده باشند جهت ضیق و سرفه از مجربات او ستاد و حرم مرقوم است و ایضا در بیاض آن مخفوفه مسطوره است که اگر آرد کنند در آب پیاز خیس کرده با
روغن نان بجنه بخورند مفید است مضموف هندی که از برای ضیق نفس ملغمی بسیار نافه است برگ آگ که زرد شده اند درخت افتاده باشد
یک آنرا جوته بری و نمک از هر یک دو نیم دانه بجنه سرد را در آب ساییده بر برگ مذکور طلا ساخته خشک نموده در سبوحه گلی نهاده در میان آتش
پاچک و شنی تا یکپاس گذارند تا سوخته شود قدری مناسب خورده باشند اقوال حذاق مؤلف قنباست بنویسد که این تدبیر درین باب بسیار
مفید است و از سهل کیم مستغنی میسازد باید که وقت صبح اول سحوط ناس نزله بکار برند تا رطوبت بسیار از دانه بینی و خلق بر آید و بفاصله چهار گھڑی
شورای مرغ که بروغن بسیار بجنه باشند خورائیده چهل قدیمی نمایند چهار گھڑی تا در حده فراگیر پس جوز افی سه ماشه فلفل گره دو ماشه در
حسل یک توله آمینه بلسیانند و بالایش مطبوخ تخم ثبوت و ترب و تلخ و پوست سیاه اصل السوس هر یک نه ماشه پنج خرپزه سه توله با سنجین عسل
چهار توله بنوشانند اگر بی لقاقت نیاید سر مرغ مدد دهند و بعد دو گھڑی از مغز بادام هفت عدد اصل السوس سه ماشه شکر کشیده بنوشانند و این
دو ادوین باب از مجربات است بهمن زرنیب حب السمنه هر یک ده ماشه زنجبیل و این سیاه پانزده ماشه عود در پنج غنری بسدگل گاو زبان
ایر ساق فلفل مرادید ناسته هر یک پنج ماشه مصطکی بادرنجبویه سنبل الطیب هر یک نه ماشه زعفران هفت ماشه مغز حلزونه مغز بنیه دانه هر یک
توله مغز بادام سه توله مویز منقی نه توله روغن قنب نه توله و نه ماشه در سه چند قد قوام ساخته یا میزند شربتی از سه ماشه تانه ماشه و اگر این مرض دوره
کند سه چهار روز پیش از حدوث دوره اول بدستورنی کتد بعد سغوف بنفشه و یا حب غار لیون و یا این حب دهند برگ شتر به سفید هر یک سه توله
زنجبیل فلفل گره هر یک یک نیم توله مویز منقی پنج توله جدا بقدر فلفل بسته شربتی از نه ماشه یک توله مطبوخ ترب و تقوی بنیاسه چهار سهل داده و کوفات
مذکوره و یا حب بیش و سیاه و یا حبی که بالا نوشته شد بکار برند لفضل آبی در اول دوره نیاید و اگر آید بسیار خفیف بود و اگر صبح یک عدد حب بیش بخورند
و وقت عصر حب سیاه سوای لہیات هر چه خواهند بخورند و تا چهل روز متواتر استعمال کنند ضیق هفت ساله دفع شود و ایضا برای دفع دوره آن
چهل روز متواتر وقت نختن همراه شیر ماده گاو نیم آنرا درین دوا استعمال نمایند نزدیک کبوتر بادی زنجبیل هر یک دو ماشه سنا سه ماشه نبات برابری است و نه
بعد تربد را موقوف ساخته صرف سنا دو ماشه و زنجبیل یک ماشه نبات برابر لعل آرد غلظت اشور یا سه مرغ بنان تنوری و اگر در آن آل دوره
آید خفیف شود در سال دوم چهل روز دیگر بکار برند و چون در سال یکبار در موسم سنا دوره شود و سنا بگیرند و این حب هندی مفید است عافیه فلفل
پوست انار اجود برگ بالنه سنج کلالی پوست سیلان نمک سنگ ساجه اشخار سفید هر یک درم افیون دو ماشه کوفته بجنه آب و در کتد بقدر سنا

و در زبان دارد و عرق پرسیا و شان که در او دویه مرکبه یونانیه مسطور شد درین باب از مجربات است شترتی از ان تالست درم و این عرق زوفا نیز
 نافع زوفاست خشک نیم رطل انجیر زرد سی عدد اصل السوس پرسیا و شان فراسیون پنج بنفشه بادیان هر یک ده درم غناب کلان چهل عدد شترتی
 است درم مصنف خلاصه گوید که در ربوایی اگر در نفس و قاروره غلایات حرارت دریا بندگ با سلیق بزنند و مطبوخ زوفا و مجون آن دهند
 و تا یک هفته برین نوع بگذارند بعد از آن لقی و اسهال قطع نموده نمایند چون یک عدد بار کثانی سه چهار قطعه نموده با نمک آلوده بخورند قی بفرارغت
 می آورد و سینه را از اخلاط پاک میسازد و چنانکه در باب سوال خواهد آمد برای تنقیه درینجا نیز مفید است و حسب که در قول مسیحی می آید درین باب شتر
 است و بعد از آن بمطبوخ و مجون دل تا یک هفته دیگر مداومت کنند و باز به تنقیه پردازند و همین نوع بمعالجه اشتغال و زنده نامرض را اهل کرده و این
 سفوف بغایت مفید است و سه هفته کهنه و ضیق النفس را مجرب ششم حنظل حنکریه دیو و ارفل سیاه گوگرد و سفوف زنجبیل مجموع مسادی کوفته بخیه یک درم
 از ان با ماء العسل برهند و این دارو بغایت مفید است شیر زقوم نیم دام بگیرند و در آرد گندم آمیزند و قرص ساخته بر آتش بریان کنند و چهار اول
 تا سه روز غذای نرم دهند و روز چهارم اگر بیمار جوان و قوی باشد نصف این قرص بدهند و چون شش هفت بار اسهال گردد قدری ماست یا شکر
 بخوراند و اگر با وجود آن شکم بند نشود بار دیگر همین غذا تناول نمایند در روز دوم نصف باقی ازین دارو بدهند بعد از آن تا سه روز شوره بای کبوتر یا
 غذا سازند و پنج شش روز دیگر هم غذای نرم باید داد و در اثنا ی فورون دوا و بعد از آن تا چند روز از باد احتراز لازم دارند و خانه محفوظ نگه
 بسیار تا یک شنبه باشد تا که سخت نافع است و صاحب مجربات گفته که باین دوا چند کسان از ضیق مزمن صحت یافته اند و در هنگام اشتداد عوارض مرض قند
 سفید و عرق بادیان حل کرده شیر اصل السوس را در ان اضافه نموده گرم کرده بدستور قوه نوشیدن فی الفور تسکین میدهد و شربت زوفا یا سکنجبین سی
 و اوق غصص عظیم سودمند است افطامی گوید که مبادرت لقی نمایند و نامکن بود و لطیف غذا کنند و اما ای که قوت قوی باشد در فرترک کنند اگر تب
 موجود بود و الا بحسب ضرورت و اگر چاره نباشد فراخ نوا هضم صرف دهند و مطلق ترشیا ترک نمایند و کذا دهند وانه و خیار و باید که سکنجبین غصص و شربت
 اصول یا زوفا بدهند و در اید بخول از مجربات است و کذا مطبوخ فوکه بانسیون و غار یقون هر واحد یک درم و هر که بزرگتر است با نصف وزن آن
 غصص بسیار و عسل شربت دایم بخور و مرض را قطع کند و کذا سندروس شرب و بخور و کسری که حالت نیم درم بخور و عقب آن یک کعبه آب طبع انجیر و کربا و
 انیسون و زیره مدبر لیس که بنوشند از ضیق النفس بر خلاصی بد و مجرب صحیح است و مثل نیست طبع بچه حدیث ثبت و یورق و زیره و خوردن سطلانات بزرگ
 و طبع آنها بشیر الیضا از مجربات نوشیدن ماء العسل بر عفران است قول شیخ الرئیس بدانکه شیخ علاج ربو و ضیق النفس انتصاب النفس سبب
 اشتراک نماید و اکثر امور اسباب بجا بیان نموده و فرموده که آنچه از رطوبات باشد علاجش آنست که توجه بافتای رطوبات را به برفق و اعتدال
 کنند با ستفرغ باشد یا تجلیل و اگر بدانند که آفت عارض در ان سبب کثرت ماده است لا محاله ستفرغ بدن بمسهل نمایند و واجب است که او دویه
 لطیفه منصفه باشند بدن سخیمن شدید که مودی تخفیف ماده و تخلیط آن نگرد و فو و لندا متقدین در معاجین ربو انیسون و بیج و سیرج بلکه بر فطونا
 داخل نموده اند بسبب خوف آنها از غلظ و انجماد مواد مگر آنکه مراد از ان منع نزله باشد چون کثرت پذیرد در ان هنگام استعمال آنها اندک با مصالحات
 جائز است و همین سبب و اجبت که تعدی ترطیب ماده یعنی تریق و تسبیل و انضاج آن نمایند چون غلیظ یا لزج باشد و بر تلطیف و تقطیع صرف
 انتصاب کنند که اکثر عنت او و عصبان ماده مودی بجرحت دریه گردد و بدین سبب جمیع ادویه مدره البرجت او را بر بنا بر اخراج او رطوبات تریق را
 باین مرض ضرر میکند و چون بار بود که غلظ محسوس گردد باید که با دویه صدریه ادویه از جنس غلظت و استنشاق آن از ادویه کبدیه مناسب
 مخلوط سازند و آنچه بیان امرین جامع جمع شدید است او شل فوه البصغ و نیز راوند است و چون مرض طفل باشد ادویه بشیر مادرش آمیزند و ادویه
 مقدله مثل آب بادیان رطب بشیر آینه النشان را بغایت کند و شور بای خروس بر معین بر لضع و لغت است و از تدبیر نافع استعمال
 و لک سینه متصل آنست بدستها و پارچه بای خشن خصوصاً چون درینجا نفس انتصاب باشد به لک محتدل یا بس بدون و غن مگر آنکه مانگی پدید

پس نکی روشن بماند و باید که در دکان بروغن در بعضی اوقات ادویه محلیه قویه مثل قیسور و نظرون محقق نمایند بدان دکان شدید که نزد و بقول
 شارح اقوی از این آنست که در وی شراب سوخته چهار درم قلع از خرفیون سه واحد یکدم بار یکتا سیده بروغن آمیخته بر سینه بماند اگر آرد بسیار و مرض
 مزمن باشد لابد است از تنقیه سبیل قوی معمول از تخم انجره و لبغاج و قند الحار و تخم حنظل و اما آن ادویه که تنقیه بعد از رطوبات نمایند لیکن این دیر صرف
 نباشد بلکه بمصلحات آنها تعدیل نموده باشند و از جمله تدبیر بوقت تنقیه فی استعمال صورت و رفع او بدستج بسوی قوت و طول است که بخورد یا فسادات جزئیة تنقیه سبیل است
 اما هنگام تنقیه مواد قلیل لعل آرد و از جمله تدبیر بعد از تنقیه مسهلات استعمال فی متصل خصوصاً بعد خوردن ترب است یا شرب چهار درم بوق مع پنج او قید
 مایه العسل و این دو اقوی است استعمال اول نشاید مگر چون مرض قوی و امراض گرد و غریب سفید بسیار نافع است و آن در امراض صدر و مومن غیر
 است و بهتر آنست که قطعه ای خربق در ترب خلاصه یک شبانه روز بگذارد بعد بر آورده آن ترب را بخورد و اینها بکسرند و در دل و دکان هر واحد
 یکدم و بوره ارشی نیم درم و نظرون یکدرنگ سوده در پنج استار آب غسل یک کفیه آمیخته یا شامند و باید که بعد استعمال سه کمال احتیاط مرعی دارند
 که هوای بار و بعد از سده بکس بلبوس سینه را پوشیده دارند و از جمله تدبیر جدید درین مرض اومت لیس طبیعت است و تناول کبر نمکین قبل طعام و طرح
 کهنه و شور بای مرغ پیر بنفشه قرطم و بلالاب و جعفر را عانت بران مینماید و اگر این کفایت نکند از شیر خردید الطبخ مع خرفیون اندک یعنی از نیم درم
 تا سه درم و انگ بپوشند و فیتون درین مرض شدید النفع است اگر از آبیکه دران فیتون جو شاییده باشند و در غسل بسیار نافع شدیدی نماید و همچنین
 تناول او کفایت میکند طبع است و کذک بخیر و پودینه و سداب که در آب جوشانیده و از آن با اسفلی ساخته باشند نافع و اینها بطبخ حلیه یا بخیر
 قریب مع غسل بسیار قبل غذا بنیان طویل استعمال نمایند و بعد غذا و دوت کنند و همچنین طبخ مویز و حلیه باب باران و نیز از تدبیر نفس ریاضت است که از
 بطور سرعت تدبیر نمایند تا عجلت در ایشان احداث اختناق بخیر یک ده بعفت نماید و اعتدای ایشان نیز تدبیر است باشد مثل ریاضت و نمان ایشان
 نفیج قبول از عین غیر بود و لعل تا ماطفات باشد که دران حیا را شود و دفا و صغری و پودینه افتد و دسومت افندی آنها از شجوم فرگو شش و گوزن غزال
 و صغری و صغری باشد و خصوصاً ریه آن که ریه ثعلب چون خشک کنند و دو درم از آن یا شامند و دای این مرض است و کذک ریه فقط بر سه و نجوم
 برای آنها مثل های صغری نری غیر جامی مثل کنجشک و ندر و دورج و شور بای خردس سیو کذا اسائر طوی قلیل لیس نافع است و گلاب لسان الحمل
 در اغذیه اصحاب ربو داخل میکنند و شراب ایشان ریحانی کهنه قلیل المقدار باشد و چون اراده کثرت نفیج و اعانت بکشت کنند بسیار رفیق از آن استعمال
 نمایند و شراب غسل و مویز ایشان را نیز نفع میکند در شرابها شیرین حادون با شیلک مطلقه بسیار لطیف و همچنین نیز شفع است و باید که در
 شراب و غافق و وسعت کنند تا شراب غذای غیر منضم را نافذ کند و مواد مسدودینغزاید و از آب یک فقه سیراب نشوند بل به نفعات اندک اندک
 نوشند و اما اموریکه اجتناب از آنها واجب است از آنجا که جام است حتی المقدور و خصوصاً بالجام و خواب بسیار و خصوصاً خواب روز و خواب طعام
 مضرتین اشیاست برای ایشان مگر آنکه بسبب بیداری فتور شدید و مانگی و حرارت در بدن بهم رسیده باشد که درین هنگام اندک خواب
 بعد طعام کنند و از جمله خوب که دران نفیج باشد اجتناب نمایند و از شراب آب خواه شراب بر طعام احتراز و از زنده اما ادویه مسهله قویه که ملائم
 ایشان است مثل نوشیدن جاد و شیر تخم حنظل سه واحد نیم درم باار العسل است و یا چند بدستج اشق و استعمال حب غاریقون در همراه دو بار
 لابد است چون مرض قوی گردد و ایضا تخم حنظل نیم مقدار اینون سدس مقدار باب سرشته حب ساخته بعد استعمال حقه ساذجه یک روز قبل ازین
 بمثل آب چغندر و روغن کچند و بوق و مانند آن استعمال نمایند و ایضا تخم حنظل دو درم تخم انجره یک درم فیتون نیم درم بصل سرشته
 یک شربت سازند سه ساعت بران صبر نمایند بعد از یک اوقیه تا سه اوقیه باار العسل بنوشند و ایضا تخم حنظل و شیخ مسا و سه
 بوق نیم جز و پنج سوسن یک جز و جاد و شیر یک جز و حب به از یک نیم درم تا دو درم بخورند و بعد از نظر یک ساعت نصف قوطوسه باار العسل
 بنوشند و ایضا خردل کفایت نمک طعام نیم مقدار عصاره قند الحار نیم مقدار شکر است و فرم از آن ساخته دیگر و ز در بیان یکت باار العسل بخورند

که تلبین طبیعت و تنفیث بسبب نایب و اگر عصاره مذکور نباشد بدل او شحم منحل کنند و اما سائر ادویه پس واجب است که در آن تبدیل نمایند و دائم یک
استعمال نکنند که طبیعت الوقت آن گردد و ایضا میان دوید و ابدان مناسبات است مدرك نمیشود که تجربه و چون تجربه کنند که در دم و آفتاب نماید باید
که جهت صلب ده نیز مرغی دارند اگر از سر باشند بر آن بجلان نزل که مذکور شدست تدبیر ترقیه خلط نمایند و گاهی در آن مخدرات می آمیزند کل ارضی عجیبست
در منع نوازل و اما تفایق او و پس شل دوا می و لیستورید و سست و شل زرد و زرد مرغ که از آن هر دو زردیم و دم یا سبزه رند و شل سبکینج بشراب ابل جودیم
و ایضا فاشل و فاشلین چهار انگ یک نیم سار الاصول ایضا سرکه که در آن تخم انجوه چند بار تر کرده باشند و باد و درم تخم حرث روغن بادام بران چکانیده
و پنج قوه نصت و ربع سبکینج غصلی که سبکینج غصلی خلیه سودمند است و غصیل بریان سوده لعیل سرشته و دماشته بپزند و از زرد و زرد مرغ و فو نجان شمع و سکنه
و کما فیطوس و چند بیدستر و ایضا مطبوخ قنطاریون لعیل و قنطاریون هر دو قسم نافع است درین مرض در هر دو حال غلیظ عند الحکمت و در ا ب ت را
و دقیق عند السکون و در آخر لعیل لوق سازند و ایضا ملک الانباط نهایی است اندکی عاف و زرد و بار زرد و جاد شیر خلیه نافع این مرض است لیکن از خاکله غلیظ
بعضب حذر نمایند و در الکهریت شدید النفع است و ایضا بکیر زرد مرغ و کجده هر دو احدی درم و زرد و فاسه خشک ده درم و لعیل آب سبز و شربت
حسب مشاهدات حال و ایضا ریه لعاب خشک که ده پنج درم بود و نیمه کوی چهار تخم کرفس سافج هر دو احدی شربت حاکا فلفل هر دو احدی بزر بلبلج در
و از آن دو مرکب بسازند و یا بکیرند آب پیاز غصیل بمثل آن غسل فانی و بر آتش نکشت اتفاق نمایند و بقدر مسطر در قبل طعام و شل و دین طعام بخورند
ایضا قریح و حاشا و ایرسا و فلفل و انیسون لعیل لبشند و بقدر بیدستر و صبح و شام استعمال نمایند و ایضا جده و شمع ارنی و کما فیطوس و چند بیدستر و کندر
و زرد و هر دو احدی شقال لعیل یا میزند و آن و شربت است و یا بوق چهار فلفل سفید و دانه آن سکه اشق و فو پنج لبشند و شربت لبشند
با قلابار لعیل یا چند بیدستر و زرد و زرد مرغ و اشق هر دو احدی شقال فلفل ده عدد و بر ب غلب آمیزند و فو شربت مقدار بالا در سبکینج و ایضا فو اسیدون و قسط
و صیغه مغر و جود و هر دو احدی شقال جده چند بیدستر و هر دو احدی شقال فلفل سفید عصاره قنار الحار هر دو احدی شقال لعیل سرشته بقدر با قلابار لعیل
گرم بخورند و ایضا خردل و بوق هر دو احدی و جود و فو پنج نری عصاره قنار الحار هر دو احدی جز و لبر که غصیل سرشته بقدر که سینه و ریه را اصل
بر نار بخورند و یا شمع و سبکینج و سداب معجون لعیل و یا این ادویه لعیل بخورند و یا مطبوخ او لعیل اتفاق نمایند و اول سبکینج بخورند و یا طبع فو پنج
بشیر و خصوصاً چون درینجا حرارت باشد و بیدار است که راسن و آب او درین مرض شدید النفع است و از جمله ادویه قویه و درین مرض عند صوبت در پنج
بر پنج است که از آن حب سازند و یا اندکی زرنج یا لعیل بپزند و کبریت و ریه نیم شربت بخورند و از ادویه جده قریب لا اعتدال کون کوفته بکیر فو پنج
کرده است و آن نفس انقباض میانه است و ایضا لعاب خردل سفید شل اول لعیل بپزند استعمال نمایند و زرد شدت احتقان و ضیق نفس و تن
چهار درم بود و درم حرف کوفته همراه با لعیل بپزند که در ساعت بکشاید و آن عرق النسا را نیز نافع است و در غنمای که بر اثر ایشان میجکند روغن
بادام شیرین و تلخ و روغن مغر و جود است و در وقت شل روغن سوسن و عصاره بر سینه مالند و کدک روغن شربت و اما در شل زرنج و کبریت است
هر دو مساوی کوفته بشم کرده بزر آمیخته قرص بسته در حلق توسط قلع و خان آن بکیرند و ایضا قرص و سلیحه و زعفران و زرد و آمیخته هر دو و بار و بید
و ایضا میوه سائله و بار و در صبر قوطی بدستور لعیل آرند و ایضا زرنج و صفر و زرد و طویل هر دو مساوی بسایند و بسن بقدر شسته بنا و ق سازند و بقدر
یک درم از آن ده روز بخورند هر روز سه بار که نفس فی الحال بکشاید صاحب کامل گوید که ملاک امر در علاج ربو عارض از رطوبات بلغمی آنست که
استعمال کنند اشیاء مسخنه بلطفه که با آنها تقطیع و تنقیه باشد تا رطوبت رافانی قطع و جلاسه آن نمایند از نخل سکه که غصیل و سبکینج آن لبارج فو پنج
زرد و زرد مرغ با لعیل قنطاریون و قنق در آب فوب جوشانیده آب و سبکینج علی لعیل نوشیدن و یا بکیرند زرد و زرد مرغ و سبکینج هر دو از نیمه
میوه بیدار یک کوفته لعیل سرشته لبشند و یا سبکینج غصیل و یا لعیل آمیخته بنوشند که قوی النفع و مفتوح سد و قصبه ریه مقطع بلغم غلیظ است
و همچنین آرد که سینه و ترس و بادام تلخ هر دو احدی جز و بار یک سائیده لعیل سرشته لوق کردن یا سبکینج غصیل آمیخته بنوشند و اگر صاحب او

احول

احتمال حرارت قوی نماید بامعسل یا میخچه بدینند و جب صنوبر یا جب بطم معسل نافع است و اگر گفته یکدم در آبیکه انجیر سفید یک دقیقه جو شاییده صاف کرده باشند که اخته بایک درم روغن بادام آمیخته سه روز بنوشند نفخه بین نماید و واجب است که استعمال جمیع ادویه مذکوره بعد تنقیه بدن باشد و اسهال مسهل بلغم و رطوبت مثل دوی مرکب از ترید و غار لقیون و نمک لفظی و تخم حنظل باشد و اگر استقرخ بدن بقی از ترید و سکنجین کنند بدن او از بلغم غلیظ پاک گردد و لعوق که از فراسیون و پیاز استیل بریان هر واحد یکم و پنج سوسن نیم جز و ساینده معسل کف گرفته سرشته بسازند و صباح بقدر یک طعنه همراه آب مطبوخ شنبلیله یا حاشایا برنج یا سفید پودینه بخورند و مال الزهرا مرکب هر روز چهار اوقیه یا یک مثقال معجون قوی و یک درم روغن چلغوزه بنوشند و اگر احتیاج بقوی تر ازین افتد تریاق اربعه نیم درم در آن حل کنند و لعوق که سه پر سیاوشان رب السوسن هر یک هفت درم بادیان فراسیون غار لقیون زرد فاس خشک هر یک سه درم میوه سالک صمغ بطم هر یک دو درم مویز منقی بست درم کوفته بخته و مویز و صمغ و صمغ را در میخچه تر کرده سوده و همه را آمیخته و با معسل کف گرفته آمیخته کنشال خوردن نیز نافع است و کد لک جب صنوبر کبار مغز پسته مغز بادام تلخ منقشر هر واحد پنج درم تخم انجیر بادیان کرکس حله هر یک سه درم مغز نیمه دانه مغز حب فلفل هر یک چهار درم باریک ساینده بمطبوخ انجیر و میخچه سرشته لعوق سازند و روغن بادام تلخ آمیخته بقدر یک مثقال باب مویز یا میخچه مع سکنجین محضلی بخورند و یا حله منقشر و جز و جب صنوبر کبار یک جز و در آب شیرین خوب جو شاییده باریک بسایند و معسل کف گرفته آمیخته لعوق سازند و یا علك الانباط ربع رطل و چند آن آب که آنرا بوشند جو شاییده بالقوام معسل آید نیم رطل انداخته بنزد آنکه لعوق گردد و استعمال نمایند و با لیتوس در کتاب دویز مرکبه ذکر کرده که باز غنصل خوب کوفته آب او بگیرند و شل او معسل آمیخته بر آتش انگشت بنزد بالقوام لعوق آید و قبل طعام و بعد او یک طعنه بخورند و یا با لیتوس در بیمار نوشته که مویز منقی و حله منقسل هر واحد یکم و آب باران سه جز و خوب جو شاییده تا مهر شود و هفت نموده معسل آمیخته بنزد و کف او بردارند بالقوام شربت آید و بمرات متوالی بنوشند شربت دویز و قه ریغ و شربت نالی انصاف نفیس نیز مفید است و آید کوفته آرد حله هر واحد پنج درم شنبلیله معسل السوسن هر یک دو درم عاقر قوا کینم درم باریک ساینده سوم در روغن سوسن یا روغن نارین که اخته آمیخته شل هر سه سازند و بر سینه نهاد نمایند و اغذیه ایشان شاکل در منزل و جو هر بادویه سه حله یعنی حار یا بس لطیف باشد و شل تیم و در لاج و تدر و معمول باب خود و زیره و شبت و داریچنی و فو لنجان و فلفل یا مطبوخ روغن بادام و داریچنی و کر و یا دمری و مانند آن بسازند و اگر احتیاج نیابس تر ازین افتد سوم غزال و انب و قلعاب دهند که تخم قلعاب برای ایشان موافق است و آید آن چون انجیر خشک کف کوفته بخته دو درم باریک در آن مویز جو شاییده باشند بپزند و کد لک ریغ ففند و اگر لطرخ و کوسج او ام سازند نافع بود و از بقول سداب و کرفس فستق و رشاد و صمغ طب و باد روج و چند رو خردل و مانند آنست و از قوا که یابلس انجیر و مویز و جب بطم و حله انحضرا و طبع معمول معسل جب صنوبر و جب بطم نافع و از اغذیه مولد بلغم شل سن و دای تازه و شیر و ما است و حبوب جمله که منفع و مزید این مرض انداخته بایک و کد لک از تمامی مولد است نفخ و ریاح و شراب فلفله و حلو بر سینه و بعد غذا خواب کنند بلکه بعد نزل او اندک از سوده بخورند و طول بنشینند و غذا بعد ریاضت چون از تعب آن استراحت گردد استعمال نمایند و بر ابدان ایشان آب مالج نطول نمایند ایلامی و جرجانی بنوشند اگر ماده در عروق و شریان ریه و در خلل ریه باشد و مایه نبوی ابتدا بقصد با سلیق از دست چپ کنند لجه تا بر دیگر لکار برزند و در خمیر نان بادیان در آن نمایند و شور با سه خرگوش و آهو و گوزن و روباه دهند و بای شویج بجای بای طرح باشد و شرب روباه و غار لقیست خشک کرده بگویند و با شکر آمیخته بنزد که درین مرض با الخاصیت نافع است و بعد طعام نالدت و از آنکند و آب بنوشند و اقل آن فاصله دو ساعت باید و هر چند کمتر خورد بهتر است و بعضی آب مارا معسل سوده دارد و مایه بدن سینه و پهلو بکف دریا و نظردن سوده نافه رست و اگر از مالش مانگی شود روغن یا سیمین یا روغن نیسری اندک بمانند و آنرا بر خوردن و دانیان باید که اول بدوهای مفروضه شروع کنند شل سکنجین که از چهار دانگ تا یک مثقال سوده و رب سداب حل کرده بپزند و سکنجین بر روی عملی موافق است ماده غلیظ را نفخ دهد و آب آسانی بر آرد و سینه پاک کند و خصوص که زوفا می خشک ران داخل کرده باشند

ن

ن

۱۴۱

۱۴۲

در هرگاه ادریه مفر کفایت نکند باریکتر کرب بون مطبوخها و مجونا رجوع کنند و براسه تنقیه حب غار لقون بدهند و یا غار لقون چهار دانگ و نیم تخم منطل
یک نیم دانگ رب لیسون بکند و این یک شربت است و ایضا غار لقون نیم درم تخم منطل ثلث درم نمک طعام دو دانگ رب
رب لیسون تخم انجروه ایرسا هر یک نیم درم و آن یک شربت است و جهت کسی که در سینه او حرارت باشد یا تب همبگیر و از بنفشه رب لیسون بکند
غار لقون ربع درم کثیر نیم دانگ حب سازند و آن یک شربت است و غار لقون و انیمون را در نمزش خالصه عظیم است و حب جاد شیر دهند و جهت دفع
مضرت آن بصیبه روغنهای گرم و خوشبو مثل روغن یاسمین یا لند و هرگاه بدن بادویه سسمل پاک گرد و دانه می کزدن سود دارد و ادویه و حبو بنفشه
سینه و باری فیصل ازین نوع باید بگیرند تا فرج حاصل گردد و ملک الانباط و کوفته باندگی باز و سرشته جها سازند و دمام در دهان دارند و اگر ازین لعوق سازند
جاسوس و باقی همان ادویه است که در قول شیخ مسطور شد و اگر حرارت باشد آنهم ادویه در بخین و سسمل می کشی می گوید که تب سیر ططف محاسل
افراط غلیظه علاج نمایند و انداز نیست و در ملک بنظر درن حق و افتناع از انشای مرطبه مثل نوم در تخام و سکون نفخ می کند و باید که نانی که در
خیر آن لیسون و شونیز و ریره سرشته باشند تا دل کنند و از بقول ترب و امتد آن دهند و بعد طعام بزانه طویل آب گرم اندک اندک نوشند و دفته
و در سر سفته و در باری لیسون طبیعت نمایند و بر روغن سوسن و غار قیست و سد اب که در هر دانه یا در جمع این روغنها اندکی موم که انسته باشند تریخ صد کنند
و نفخ قیصوم بدهند یا تخم انجروه در سر که خیساییده صاف نموده بنوشند و یا تخم شاد سوده لیسول و روغن بادام لعوق ساخته بخورند و یا بگیرند و فو
و قرو ما و حب الغار و سر که و از آن سکنجین لیسول سازند و کذکس طبع روغن فاسه خشک و فراسیون و ایرسا و کما فی یوس و دهره و ماشا و پودینه هر سه
و روغن تلخوز و یا روغن بادام تلخ بنوشند و یا لعوق از ملک الانباط و عاقر قز و باز و در اشق ساخته استعمال نمایند و در سراه و یا سه بار غار لقون
و انیمون اسهال آورند و هرگاه استعمال کنند اول با انشای خفیه مثل ترب بنفشه در بخین لیده به پنجه قوی تر باشد مثل خرول و بورق و سچس
لقوی تر از آن مثل گل ترب که در آن خربق خلا نیده باشند لعل آرد و بعد از آن آبیکه در آن حایه میوز و قندار یک نیم ادویه بنوشانیده باشند و روغن بادام چهارم
بنوشند لیده اسهال طبیعت بجهت خار و حب نمایند پس زان عاده کنند با پنجه لیسول نفت نماید مثل طبع انجیر و میوز و روغن بادام تلخ لیده از انجیر
آرد و شونیز و روغن سد اب یا روغن شونیز بر سینه ضار نمایند بعد از آن با پنجه بخورشانند و صاف کرده آب او بار دیگر جوش دهند تا بقوام آید پس حسابیه
پرسیا و شان و پودینه کوی کوفته بنفشه آمیزند و بطور لعوق استعمال کنند و گاهی سالیبه این مرض یا ن طور کرده می شود که هر روز ناش رطل ملبس روغن فواید و
شقاق مجون زوفا تا یک هفته بنوشند بعد از آن بخورل و سل و سر که می کنند لیده این حب اسهال آورند غار لقون سه ربع درم تخم منطل ربع درم
عصاره قمار و خار و دانگ رب لیسون نیم درم حب سازند و این یک شربت است و اگر کفایت نکند باز عاده تهر نمایند تا آنکه محبت حاصل شود و از
ادویه غلیظه قباله حاضیه پیر میزنند و لعوق انقیل نافع است و کذا ادوائی که از او اندیشی و زرد و ندر طویل و حایه میوز و قندار و قیه مرآتین فواید یک ادویه
و بعد از آن یک درم بسا زرد سفوف حب الرشاد و درم کج لبست درم زوفا خشک ده درم فانیه لبست درم ترب ساخته بقدر حاجت استعمال کنند
نیز فانیه لبست و بخین حید و قیصوم و کما فی طوس و زوفا خشک و فراسیون مساوی و دوائی که در آن ریه نعلب خشک پنج درم است و در قول
شیخ مسطور شده جمله ادویه آن کوفته لیسول انجیر سرشته حب سازند و هنگام خواب استعمال نمایند و افضل ازین همه لعوق انجیر و حید است بگیر حایه و سرشته
با پنجه خشک بخورشانند و صاف نموده آب او لیسول بنهند تا غلیظ شود و بقوام لعوق آید و چند ساعت قبل از طعام بخورند که منفعت عظیم نماید اگر
تب نباشد و الا با احتیاط استعمال نمایند تا تب بماند و اگر بماند اول تسکین آن نمایند بعد استعمال کنند چیری گوید که ربو حقیقی که از روغن
بارد غلیظه منصفیه را قیام قصبه ریه باشد علائش ضیق نفس در صدر و تهیج و حید و قاتل نشاط است و نفس صاحب آن شبیه نفس شخص دیده و لیسب
کشیده و یا بلندی رفته و گشتی گرفته یعنی متابع میباشد و خواهش او با خراج نفس اکثر از احوال هوا بود و علائش نیست که اول بحال بدن مرض نظر
کنند اگر نه بد الا مثلا باشد فصد با سلیق نمایند و از اندیشه غلیظه پیر میزنند بعد بجهت سینه بکند مگر آنکه مزاج غلیل باشد و در قار و ره افوائی بود که در سینه

سودای تدبیر دیگر این بوی بخت یافته و اگر غلط تعبیر شد باقی ماند این حقنه استعمال نمایند بطور یون و فنیق و غلیظ و واحد کف کثیر تر هم کتان تخم خلدی برآورد
 و کف خلی سوس گندم هر دانه سه درم انجیر سفید چهل عدد کینج سه درم بارزد و دو درم جاوشنر کیدرم ورق سداب کف کثیر سه رابین نزد تا مهران شود پس
 یک صد درم آب آن صاف نموده قدری روغن سداب روغن بیدارنجیر بر آن چکانیده یک گرم بدان حقنه کنند و این حقنه ریه را بر دوز چون از رطوبات بارو
 و بعد از کشته مزین باشد و شایخ را که مزاج آنها بسیار بار باشد نیز نفعت میکند و آن بسیار در احباب ریه کانی از رطوبات بارو و بعد از کشته و در مشایخ
 برای سعال کشته و فستق تصدیه انقباض نفس این سفوف استعمال میکرد و انتفاع کثیر از آن می یافتند دیگر زرنج سرخ و دوانگ گوگرد یک درم
 و ثلث ریه فلوس و آفتاب بدون نمک خشک کرده پنج درم سیرگن خرگوش سه درم زوفای خشک پرسیاوشان زرافه درم هر دانه دو درم همه را
 ساییده شکو طرز مسدای آمیخته هر روز چهار درم بخورند و بالایش شربت عسل یا شربت انجیر یک دقیقه بنوشند و حکیم موصوف امر میکرد با استعمال
 شربت حلیه کبیر نه تخم خلدی طل و غیره و تمر میزدن سه رطل بدو چند آن آب بخوشانند تا مهران شود و الیه صاف نموده بقدر ربع آن عسل آمیخته بقوام
 شربت آرد و دانه استعمال نمایند و فلاطون صغیر معروف بقلبی در کتاب کی ذکر کرده که در علاج ریه بر سینه در چهار موضع برین ایسار و مقابل آن نهد و
 موضع داغ دهنه با کعبه و لیس که سر او بقدر دینار باشد و آن از علاج مشهوره است

در ریه و خفاش

علاج ریه و خفاش که از استیلائی انجیر و خفاش بر قلاب و از اخلاط که در شریکین باشد عارض گردد

فصد با سلیق از دست چپ نمایند برای تسکین حرارت قلب شیره تخم خرفه نه باشد در عرق کاشی و عرق گاوزبان هر یک هفت توله برآورده شربت
 صندل شربت نیلوفر هر یک یک نیم توله برآورد و نهوشند و طلای صندل و آب شیره سبز بر سینه نمایند و لعاب اسپنخول یا شربت نیلوفر و شربت
 بنفشه و هندی و انجیر و شربت سیب صندل و فواکه و مغزات بار و خور اندودا و مست لعاب گاوزبان یا شربت انار مفید شناسند و آنچه در علاج
 خفقان حار گفته آید عمل آرند و بقول جنبدی تسکین حرارت قلب با کینجین ده و شربت بجمون کنند و ترک منجزات و تناول اشیا
 مانع تخیر نمایند و بقول حکیم عابد تخم بارتنگ و آسیا و مجرب است و اکل مصلوق او بر روغن بادام تا ایام متوالی نیز مفید و آن معجون خفقان درین نوع
 نیز مجرب است بایله زرد و سرخ و سیاه افیمون هر دانه یک درم بلیله دو درم آله چار درم کشنیز خشک شازده درم روغن بادام شیرین ده درم برنجین
 مصفی هر یک بست درم شکر سفید شصت درم بدستور اطر یغلات مرتبانه زنند و با گلاب بخورند و یا بعد فصد با سلیق غلاب ببدان و عرق گاوزبان و کاشی
 و غلبه الغلاب نیلوفر الیه شربت بزوری داخل کرده با لنگو با شیره دهند و یا غلاب ببدان اصل السوس جوشانیده مشیره کا بهوشیره خیارین
 شربت بنفشه خاکشی دهند و گاهی خلی می افزایند و یا ببدان غلاب دانه سیل و عرفیات جوشانیده و شربت بنفشه دهند و خیره مر و اید استعمال نمایند و گاهی
 و خرق با خفقان و سرفه و خروج بلغم خلی جازی گاوزبان گل بنفشه غلاب جوشانیده نبات داخل کرده میدهند و در مزاج سودای غلاب ببدان سستمان
 بعرق شاد شیره جوشانیده مشیره کا بهوشربت بنفشه خاکشی دهند یا خلی جازی جو مقشر در جوشانده و صغ غزی سوده پاشیده افزایند و یا در ریه و خفاش
 سودای قلب خیره گاوزبان شش شش خورده اصل السوس گاوزبان هر یک چهار شش گل گاوزبان سه شش در عرق غلاب و کیو را جوشانیده
 شربت بزوری بار و داخل کرده دهند و اگر با خفقان رطوبی باشد گاوزبان گل گاوزبان اصل السوس دانه سیل هر یک حب را شش عود مصطکی برگ نم خشک
 هر یک درم باشد نبات دو توله جوشانیده بطور قهوه دهند که در بخورید هم نیز مجرب است و یا مطبوخ ابرشیم که در علاج ریه و خفاش که شست بدهند و هرگاه احتیاج
 استعمال داده شود بعد از تفصیه از مسهل سودا و حب افیمون و یا مطبوخ افیمون مقوی بلا جور داند آن نمایند و ما را بجن با جوب و سفوفات مناسبه
 استعمال کنند و اطرافت نمایند و در آب گرم نهند و بشویند و محاجم نه شربت یا بشرط حسب حاجت بر قدین نهند و بهترین تدبیر آنست که نقل سبوا
 بارو نمایند و اگر ممکن باشد بهر آخانه را بر دوا طبیب زنند و بوق انار السی شربت لوبقن گاوزبان یا مالشیر لشک و دامت عرق گاوزبان لشکرتی و سودا و
 نافع است و جگر را جو و غیر محسول چهار کرات خوردن بوق نقس سودا و اقمیه نوشته اند و خوردن حجر ارنی محسول دو درم درین باب مجرب بدی است

در ریه و خفاش

و شیر شکر نیز بر آب ربو سوداوی مفید گفته اند که اندک اندک شیر گوسفند یا دانه خرد آنچه در علاج ضعیف از اسهال و غایبه گذشت بکار برند و غذا با او شیر سازند و گاهی به
 بهاش مقشع رغن بادام و شیر مقشع مطبوخ بقرع و اسفناخ و مانند آن غذا میسازند و فواید آن تر و خشک طیب الرائحة و تشنات نوش و شرب و شمیم سبب به
 و اندر و در و خیار و ریاحین بارده مثل منقبه و نیلوفر گل سرخ و صندل و گلاب و کافور و طاری اینها بر سینه مناسب و از آشیای یا لبه و مخففه احتراز ضرر و رست
 و بعضی متاخرین می نویسند که بعد از قصد با سلیق یا ابطی جهت تعدیل مزاج غیره صندل ترش را زی یک توله و بق نقره یک عدد طباشیر لاجورد و مسون یک
 یک باشد آمیخته بلیسانه بدهد شیره اصل السوس هفت باشد و خیارین و مغر که در هر یک نه باشد لعاب گاو زبان هفت باشد و گلاب بید مشک عرق گاو زبان
 هر یک هفت توله بر آورده شربت سیب لایقی و گاو زبان هر یک توله اصل کرده تخم قرنجشک باشد پاشیده نوشانه و غذا شود با ای بر فایده بمان نکات هفت
 و اگر احتیاج تنقیه باشد مطبوخ افیون فوادی علوی خان کتند و یا مار الحین یا سفون لاجورد و حب فیمون و شربت شاهزاده مدبر شاه ارزانی نوشانه
 و بعد فراغ از آن بجن جهت تقویت و تعدیل مزاج یا قوی بارود کار الله خان عرق شیر علوی خان و شربت گاو زبان ابریشم و تخم بالنگو و شربت می دهند
 و نورون انار میخوش و موز و نیشکر و سیب و زرد آلو و شفتالو و تر بو و خرپزه و لیمون شیرین و قرص لیمون فائده عظیم از و همچنین خیره گاو زبان شیری و
 خشکاش با عرق صندل و گاو زبان و ابریشم و گلاب و اصل السوس با شربت صندل و سیب و همچنین قرص کافور یا شربت نیلوفر و عرق بید مشک بعضی
 مردم سوداوی و در آن تخم را این نوع بسیار افتد و بعد از قصد با سلیق و صافن و براموت فادیه بر با عرق بید مشک شربت ابریشم و قلیله شربت هفت
 عظیم بایند و آنجا که پوست و ذبول باشد علاج پذیرد لیکن سوس اسفون سیاه باشد یا شربت نیلوفر چهار توله و عرق بید ساده و نیلوفر و صندل
 هر یک چهار توله بدهند و یا شربت و ترنجبین دهند اگر قوت داشته باشد و الا لوقات مرطبه ذی لعابیت همراه عرق شیر دهند باقی از بحث شربت ذی
 اندک کتند بپنجه صاحب غنی می گوید که گاهی ربو از اجتماع و نوع حار است میشود و شدیدا لاعراض میباشد حکم شربت خان می نویسند که بسیاری را از
 و نورانی از اسهال قاطب نزله عارض شد بر اکثر اطباء امر ایشان خفی بود و معالجه آنها نمودم و صحت یافتند

علاج ریه ریوی

شیره تخم کشمش شیر بادیان در آب بر آورده و کفند یا لیده صاف نموده بنوشند و دیگر ادویه کاسه ریاح معصومه و جوارشات و کدوات و حمام استعمال نمایند
 و در غن نارین و سداب و غار بر سینه و پهلوی ببالند و شربت و با بونه و مرزنجوش بران موضع حفا و کتند و کبک و صندل و پهلوی و مرزنجوش مطبوخ و کدو مطبوعات و دیگر نماید
 و بعد از مطبوخ بلغم از مسهل نفخ منقبه کتند و معجون فلاسفه و نوشدار و و خمر بنیاد امر و سیاه و معجون قوی بخورند و آب بادیان و شیره تخم آن و حب ارشاد و یا بر قهیر
 و بهما که از سکنج و جوارش در آب سداب حل کرده بسیارند هر واحد درین باب سخت سودمند است و از منقحات احتراز نمایند باجماع بقول شیخ و در علاج این
 نوع ربه و قصد و در هر یک که تحلیل رخ بر فن مبلطعات که در ریه بلغمی مسطور شد و دوم نفخ سد و قاعصی تحلیل از آن منقبه یا نقطه گویند که در ریه ریوی
 این معنی شیخ که محلل ریاح است بهرند گل با بونه بسفاج باد و بخوبیه پوست سنج بادیان هر یک نه باشد و خرا نیسون فوه هر یک سه باشد بادیان
 هفت باشد کفند علی چهار توله و بعد از حصول نفخ تنقیه بدن بعب فرا نیسون غار لیلون علوی خان باضافه تربد و ربه و خطائی و پوست با بام در دمیاه هر یک
 نه باشد سنا یک نیم توله و بخور زرد هفت عدد و موز منفی سه توله و تخمیل چار باشد یا شربت ترنجبین هر یک هفت توله شربت دنیار چار توله و رغن بادام
 باشد کتند و آنان شک و شور بر آب مرغ و سنگ خواره وقت شام و صبح تربد از مصطکه سه باشد سوده در جوارش جالینوس آمیخته بلیسانه بعد از معتر
 انیسون پنج کرفس اسفناخ از هر یک چهار باشد اصل السوس پربا و شان بادیان هر یک هفت باشد خوش کرده شربت بنوری حار چار توله با بون باشد
 پاشیده و هند غذا بترنجبین نمط سه چار مسهل داده جهت تعدیل و تحلیل ریاح و تقویت معده جوارش مصطکه مرکب علوی خان عرق تنباکو و جود اردو و غیره و بهر

علاج ریه ریوی که از استرخانی عضلات صدر است

علاج ریه ریوی که از استرخانی عضلات صدر است
 عسل و دانه چینی و شانه خنک و رغن نارین و رغن نارین را تا شیر عظیم است انیسون و رجو

و شیرین یک سائیده بر فغن شربت یا سداب برشته فهاد کنند و مطبوخ نافع انتصاب نفس نوشیدن در بلبل سوس یک ماشه فلفل سیاه مرکب هر یک دو ماشه با عسل لیسیدن و بالایش چاسه خطائی بطبوخ خجری کردن از مجربات است و باقی علاج همچون علاج فالج نمایند و شش و باه خشک کرده سائیده دو درم مطبوخ مویز خوردن باینست نافع است و حکیم عابد نوشته که نفخ خوردن ریه حر و رد اجوات سلحفاة نهری پاک کرده باقی را سوخته مع قدر سه فلفل و عسل آمیخته بصفت خجری پیوسته و حل کنیز و شش هر یک درم زونا خشک هفت درم بار یک سائیده لعسل لوق سازند و استعمال نمایند اگر برگ تنباکو فلفل سیاه مویز منقح هر یک چهار درم مشک فلفل نیم دانگ گرفته اول برگ تنباکو را در گلاب خوب بحق نمایند تا شل مرهم گردد و بعد فلفل و مشک سوخته بیامیزند بعد از آن مویز منقح آمیخته حل کنند تا که جمله بکشد اگر در وجوب بقدر فلفل ساخته یک حب صبح و یک شب بخورند و از ترشی و شیرینی و مرطوبات پرهیز نمایند ربو استخوانی و لثمی نافع تمام دارد و طبری گوید که اگر استرخاب عضلات صدر عارض شود انتصاب نفس عارض ضیق النفس آن حادث گردد و شود بنفس لکائی است و علاج این نوع علاج فالج و استرخاست اگر مزاج باز باشد اکثر حدوث این علت از رطوبات بار و ضعف حرارت می باشد و بهترین چیز آنکه در معالجه این بجهت تقیه استعمال نمایند غرغره بشربت انجیر است و در بعض احوال مویز و عاقر قوا کوفته دست منقح حل کرده و این نهاد مصطلک سنبلیطی است قصل لویه مرصه نار مشک مساوی سائیده لکلاب آمیخته بر پارچه طلا کنند و بر سینه گذارند که بسیار نافع است و هرگاه طبیعت قوی شود حقنه که در باب فالج و استرخاست شست لعل آرند و باقی علاج او نیز از فالج و استرخاست اخذ کنند و غذا لائق این معالجه باید

علاج ربو میسی که از میوست ریه افتد

با د شیرین تر شیرین و شیرین نان و شیرین تازه بنوشند و شیر گو سفند یا ترنجبین نیز مجرب است و شیرین زرد رطوبه لعابات و لوقوات مرطوبه لکلاب برند و همچنین اطلیه و قیر طویات و مراهم مرطب بر سینه گذارند و از بنفشه و خیار و خطمی و نیلوفر و دیگر مرطوبات جو شاییده روغن بنفشه تازه و اصل کرده آبریز نمایند اگر آن تب نباشد و یک کف استغول هر صبح و شام آب فرو بردن و مدتی دراز بران مداومت کردن فایده تمام دارد و اگر ریه مرطوبه شل بشربت عسل و نیلوفر و خجری بنفشه نافع است و عصاره رات داد و آن بار و طب ثل روغن که دو بنفشه و بادام بسیار و قند و روغن بادام و حریره با و شراب رقیق المزاج استعمال نمایند و شربت دو درم روغن بنفشه و در حمام ربو و ضیق میسی را نافع نوشته اند و اغذیه بار و طب امر اوق و سه اختیار نمایند و از سخاوت قوی محال است و حفظ است پرهیز سازند و حکیم عابد نوشته که شخصی را این نوع ربو مع شدت تب عارض شده بود و او یه نه کوره فایده ناکار پس اصل السوس و شغال بندش بکشتن پست ششاش بکیرم پستان بی عدد نبات سفید یک توله سوای بیدانه همه را کوفته جو شاییده صاف نموده دو درم صمغ عربی سوخته پاشیده و او م و همچنین فست شام و هنگام صبح خورد و ساعت از نوشیدن این مطبوخ تا کشید و توله تا چهار روز نیز دادم و صحت یافت و باقی هر چه در نفس متعلق است بطور شد لکلاب برند

علاج ربو بارد که از بردت ریه عارض شود

سوای تقیه هر چه در علاج ربو لثمی و ربی مسطور شد استعمال نمایند و نوشیدن مطبوخ حلیه منضول و بادیان و مویز منقح با قند شیرین کرده و دیگر مضافات شیرین اطلیه و قیر طویات و مراهم مرطب بار و طب ثل روغن که دو بنفشه و بادام بسیار و قند و روغن بادام و حریره با و شراب رقیق المزاج استعمال نمایند و شربت دو درم روغن بنفشه و در حمام ربو و ضیق میسی را نافع نوشته اند و اغذیه بار و طب امر اوق و سه اختیار نمایند و از سخاوت قوی محال است و حفظ است پرهیز سازند و حکیم عابد نوشته که شخصی را این نوع ربو مع شدت تب عارض شده بود و او یه نه کوره فایده ناکار پس اصل السوس و شغال بندش بکشتن پست ششاش بکیرم پستان بی عدد نبات سفید یک توله سوای بیدانه همه را کوفته جو شاییده صاف نموده دو درم صمغ عربی سوخته پاشیده و او م و همچنین فست شام و هنگام صبح خورد و ساعت از نوشیدن این مطبوخ تا کشید و توله تا چهار روز نیز دادم و صحت یافت و باقی هر چه در نفس متعلق است بطور شد لکلاب برند

علاج ربو ورمی که از ورم ریه یا حجب یا کبد یا محال یا خناق باشد

علاج امراض مذکوره نمایند چنانکه در محمل هر یک مذکور است و طبری گوید هر ورمی که در ریه حادث شود یا صمغ شود و یا صلب گردد و غرض معالجه ورم تبلیس و تحلیل است اگر چاره باشد از جنس ذات الریه بود اگر نه بود از جنس بود و اشتقاق باشد و علامت ورم صلب و تبلیس آنست که با وی انتصاب نفس بغیر جمع و نفث باشد اگر نه بود انتصاب نفس یا بجمع اندک و نفث باشد اگر ورم چاره از جنس صمغ یا از جنس سیلاب است باشد انتصاب نفس لم شدید و خشکی دهن و سرخی رخسار و عطش و حاجت با ستنشاق شدید و سرعت و تواتر نبض بود و علاج این نوع ربو و علاج ذات الریه احد است

و آن فصد با سلیق و لطیفه با المشیقه فصد با روج مخطوط آب غلب لثحاب و آب عصی الراعی است و چون درد ساکن شود لقمه طی نخد از آب جراد که دو آب که بید
و آب برگ بزر قوطی و جازای و موم و روغن که تسکین یابن آنها کرده باشد منزع صدر نمایند اگر لیسب شدید باشد موم و روغن موقوف سازند و خرقه را باین
آنها تر کرده بر سینه گذارند و قبض طبیعت صاحب این مرض رواندازد و اگر قبض نشود و لیسب او زیاده گردد این حقنه بمسل آند بگردانند و مضمضه کف
و سوسن و خطمی هر واحد یک کف در صره بسته و غلاب سی عدد و پستان یک کف پرسیاوشان یک باقیه که بر نفشه یک کف صغیر جله را بچونشانند
تا مگر که در و شل حس شود و بعد بقدر حقنه از آن صاف نموده یا روغن بنفشه بست درم و فکری سفید پنج درم و اندک بوق در میان بامد تا یکدست
گردد و دیگر حقنه نمایند در وقت از دیار لیسب و قبض طبیعت همین حقنه بکار برند و اگر قوت قوی باشد اعاده فصد نمایند و باید که دوا سه مسلسل
از فوق استعمال نمایند و باقی علاج او علاج ذات الریه است

علاج راجع حار و غیر آن

اگر از حرارت ریه عارض شود یا شری و لته عانت و مزورات و اطلیه مبرده علاج کنند و باشد که نزد فرط التهاب قلب و ریه قیاح بگذاشته و شیخ میفرماید که
در آن مزاج مبرده و قیر و طیات مبرده استعمال نمایند و آن در حقیقت نسبی از سوزش است نه حقیقی و شرب خمر بنفشه و شرب آن با شیرین است
و نوشیدن آب کاسنی و آب غلاب شکر و بنفشه و بنفشه آنکه بنفشه بگذاشته اند و عالم لقمه عجیب دارد و غلاب بزر قوطی و آب برگ خسره و
موم سفید و روغن بنفشه بر سینه نهاد و نمایند و بگو از آتش لای معده بود و بیشتر تنقیه معده است بقی و بچوب یارح و مانند آن و تقطیل غذا و تجوید مضمضه و مضمضات
معدیه و آنچه در امراض حاده روز بمران ظاهر شود و علائش نشاید که در و با قی و طای نزارد

سعال

بدانکه سعال که بغیر از سرفه مانند از حرکاتی است که طبیعت دفع می نماید بان اذیت را از عضوی و آن عضو در سعال ریه اعضا است متعلق بان
و یا مشار که آند و سعال ریه و صدر را شل عطیه است موانع را در حرکت از به دفع مودی و اسباب سرفه بقول جیهانی سه نوع است یک
اقسام سه مزاج ساده بود یا با ماده دوم انواع او را م و قروح و ثور ریه سوم رسیدن چیزی مودی ناگاه یا آلات تنفس ز خارج چون باد سرد یا دود یا
غبار یا غیر آن یا زور فتن چیزی بطنیت و بجای تنفس و اگر چه حرکت سرفه از آلات تنفس است بسیار باشد که این اعضا سالم بود و بسبب
مشارکت همه بدن چنانچه در حیات یا مشارکت یک عضو چون معده و مری و جگر و طحال و پستان سرفه پیدا آید و هم او گوید که باعتبار انواع سوز مزاج
و انواع ریشما و شبرها که در ریه آلات تنفس افتد سرفه اصلی شش نوع است یک سرفه بسبب سوز مزاج گرم ساده و دوم سرفه بسبب سوز مزاج
سرد ساده و این سرد و نوع را سرفه خشک گویند سوم سرفه بسبب سوز مزاج گرم با ماده چهارم سرفه بسبب سوز مزاج سرد با ماده و این نوع را
سرفه تر گویند پنجم سرفه بسبب آتاس و ریش آلات تنفس ششم سرفه بسبب ثبرات السعال این چنان باشد که هرگاه جگر گرم بسیار شود خون
متولد هم گرم باشد و دم غذائی که از این برید آید گرم بود که بسوزاند ریه را و در آن قبور بهم رسد و آنرا بحرانی ثبرات السعال گویند گاه ازین خون
در ریه خلیج هم میرسد سرفه هفتم و یگانه فی باشد و بر تن مرض دیگر پیدا گردد و دیگر زکریا در فخر نوشته که سرفه یا بخیزی در ریه می باشد که محتاج
بافزاینست و آن چیز را ریم و یا خون و یا خلط غلیظ و یا قیق ماد است که دهم از سرفه و آید و قصبه ریه را و غده نماید و یا بجهت رطوبت ریه است
و یا بجهت حرارت آن و یا بدش و دم در آن خواه حار دومی و یا صفراوی و یا باردی و یا سلب باشد و یا بجهت هوای بار که بر ریه رسد و
شش پنجمی و یا که سرفه یا بسبب خاص و ریه باشد و یا بر سبیل مشارکت و بسبب موجب سعال یا با وسع است یا با جمل و یا با ساین و یا با
یا و یا سعال چیز است از اسباب خارج است که اعضا معده و ریه را و مزاج و طبیعت آنها موقت گرداند و یا تفرق اتصال آن
نمایند شش سرفه که بر ریه یا عضلات صدر و یا غلاب و یا غیر آن رسد از هوای شش شش یا آب سرفه شرب غیره و یا شش از اسباب با و یا شش

یا ششی میس یا بخش مجرای ریه مثل دغان یا عصار یا طعم غذای ترش یا عفن یا حریت یا ششی غریب که در قصبه فتنه چنانچه سرفه بسبب سقوط چیزی
از طعام یا شراب درین مجری از غفلت یا اشتغال بکلام عارض میشود و یا چیزی که میباید گرداند برای لغت بق اتصال از استعمال ادویه مقرر
ریه و آنا اسباب واصله سعال باشد آنست که از اسباب بدنیة مسخره مزاج یا مبرده یا مرطبه یا مجفقه بغیراده و یا بماده دومی یا صفراوی یا بلغمی رتبه یا
غلظت و یا سوداوی عارض گردد و از سودا که تر افتد و عام است که اخلاط مذکوره از بالا فرو آیند و در قضا قصبه بریزند و لذت کنند یا در
ریه متفرق شوند و یا منفع از معده یا کبد یا طحال یا از بعضی اعضاء صدر بسوی بعضی آن و یا متولد در آن باشند و گاهی بسبب لفرق اتصال
یا بجهت اورام و سرد در حجاب یا در ریه یا در حلقوم و جمیع مواضع قابل این مواد و بنابر آفات ریه و حجاب حاجز و حجاب میان ریه و قلب باشند یا
اسباب سابقه امتلاست و تقدم اسباب بدنیة اسباب واصله مذکوره و سعال حادث بمشارکت مثل سعالی است که بمشارکت درم جلد و آفت
آن درمی و فم معده و لسان و طحال افتد و یا بمشارکت تمام بدن در حیات خصوصاً با تب محرقه یا حمی یوم تعبیه و مانند آن و یا با تب و با تب
افتد و یا بمشارکت بدن بغیر حمی باشد مانند سرفه حادث ازوق شیخوخت و بدایت سعال یا یا بس است یا رطب در اصطلاح اطباء یا بس
آنست که نفث باوی نباشد و رطب آنکه با خروج نفث بود و سرفه یا بس از سود مزاج حار یا بار و یا بس سافج می باشد و گاه
در ابتدا سرفه در اول امر حاره در نواحی صدر تا حصول نفث می افتد چنانچه در ابتدا سرفه ذات الحجب و گاهی سرفه باورم صلب سعال
یا بس می باشد و گاهی بسبب اورام کبد و نواحی معالین و بندرت در اورام طحال و گاه بجهت عدم نفث ماده چیزی از آن سرفه منفع نمیکرد و گاه
بسبب متلائی فضای صدر از ریم افتد و بد آنکه گاه بندرت در سرفه چیزی سخت مثل حصص تگرگ برآید و بسبب تخریط غلیظ است از حرارت ریه یا
تجلیل لطیف و اسکندر و فوس شیخ الرئیس این را مشاهده نموده اند و حکیم عادی خان مینویسند که من ششی صلب را مشاهده نمودم که از سرفه شخصی نام
و لیکن بصلاحت مجرب بود و از اجسام غریبه صلب تر بود و بقول شیخ سعال شدید اکثر مودی بنفث الدم میگردد و در ریه در ریه ششوی بسیار
حادث میشود و گاهی در ربیع معتدل و نیز غنچه محبوب با د شمال زیاد می افتد چون صیف شمالی بافت باران و خریف جنوبی با کثرت باران باشد
سعال در زمستان بسیار هم رسد و بقول رازی صاحبان مزاج رطب و پیران بدان شمالی راه در فصل خریف و ربیع سرفه بسیار عارض می شود
و آن از امراض مخوفه است اگر از جهت ریه باشد و اشتداد یابد و بقول صاحب کمال گاهی صاحب سعال حادث از انقباض نزله بریه را حیات
مختلفه عارض میگردد و طریق تشخیص اسباب سرفه هر که شکایت سرفه نماید از و پیر سرفه خشک است یا چیزی رطوبت در آن بر می آید اگر
خشک گوید سوال کنند که در جانی و در معلوم می شود و یا نه اگر در و در حلق یا سین یا پهلوی یا معده یا جگر بیان کند و با آن آثار ورم مری یا ذات الریه یا حجاب
معده در صدر یا ذات الحجب یا درم معده یا ورم کبد یا فتنه شود پیش ورم این اعضا خواهد بود و اگر از درد الکار کند پیر سرفه که دم وقت شدت میکند
اگر در شش بعد خواب گوید و علامات نزله از نزول چیزی بسوی سینه و غنچه و حلق و قد در حسیب و سده مخزن غیر نیز بکوشش نزله حار باشد و اگر شدت آن
عند امتلائی معده و ضم غذا گوید پیش مشارکت معده باشد اگر زیادتی سرفه هنگام سردی هوا و تناول اشیا بارده گوید و کمی آن وقت گرمی هوا و تناول اشیا
حاره باشد و رنگ چهره رصاصی یعنی سفید مائل بسبزی و قلت عطش و تقدم اسباب مبرده مثل سکون در مکان بار و تناول اغذیه و اشربه مبرده و بولیدن
اشیا بارده باشد پیش برودت ریه بود و اگر هنگام گرمی بگوید و با التهاب صدر عطش دائم که تسکین و بوی بار و بیشتر از آب سرد باشد و سردی چهره
و غنچه منقبض و نضر از حرارت آفتاب حمام و آتش و راحت از هوای سرد و اشربه بار و تقدم قیام بسیار و هوای گرم و تناول اغذیه و اشربه گرم و
کثرت شمیدن روح حار بود پیش حرارت ریه باشد و اگر گوید که وقت سخن گفتن و خواندن از عباد و خان الم هم میرسد و از هوا سرفه گرم و اشربه
حار سرفه زیادتی میکند و نبض سریع و بول گرم و تند باشد پیش ثبور ریه باشد و اگر وقت حرکت و گرسنگی و تناول اشیا یا بس یا دقتی سرفه گوید
و عند سکون و پیری معده و استخام و شرب مرطبات مثل شراب مخمر و ماء الشیرین و غنچه روانه و بهی و لغو و نبض سریع و متواتر و ضیق النفس و تقدم اسباب

مخففه مثل کثرت استسفات و جوع و صوم و جماع و سکون و مساکن حارّه یا البسه نیر باشد پیش پیوست ریه باشد و اگر نیر یا تب محرقه یا حیویم یا و یا بی بود
 پیش مشارکت همه بدن باشد و اگر باصلابت طحال بود و مشارکت طحال باشد و اگر گیش یک از علامات مذکوره یافته نشود و تقدیم اسباب پیش تبیه ریه است
 غبار یا و خان یا خوردن اشیای ترش یا عفت یا علف و یا وقوع چیزه پیرسند بهر که نام از اینها که اقرار کنند پیش همان باشد و اگر مرض در سوال اول
 بر آمدن رطوبت و سرفه بگوید پس جنبش لغت بر جنبش ماده و دلالت کند یعنی از رنگ خلطی که در سرفه خارج شود و وجود لغت در سینه و دیگر علامات
 مخصوصه غلبه بر خلط بر نوع ماده استدلال نمایند و خروج خلط لزج بسرفه شدید و عرق سرفه بعد زکام دلیل نزله باردست و لکن بشرفه و عرق سعال
 بمشایخ و مرطوبین مثل اطفال و امات و احباب و عت و استسقای زرقی بار و در طرب و کثرت خرخره خصوصاً در خواب و بعد او و تقدیم اسباب تبیه طبع مثل مقام
 و در وضع رطوبه و تناول اشیای مرطبه و استنشاق آنها نشان سعال طولی است و اگر با سرفه علامات فروح ریه از لغت خشک نشود و ده یا طائفه بجرم ریه یا حلق
 شعبه قصیه ریه حدوث آن بعد از نوازل اکاله و لغت الدم یا اورام و دیسه ریه صدر بود پیش سل باشد و اگر سرفه با کثرت مردم صفاء و کبار عام بود و از تنه
 آن قوی کتد بلکه بول و برازم خارج گردد و عدم تشنگی و سقوط اشتها بود و در آخر تنج روح و تنها افتد سرفه و بائی از لغت هود باشد النون بد آنکه گاهی با سرفه
 بار و نزله بارد نیز شریک گردد و نزول شئی بسوی صدر محسوس شود و از جذب ماده بسوی بینی سرفه کم گردد و در ابتدا چیزی بسفره نریاید و بعد از آن بلغم
 خام سفید و یا مال بر روی و سبزی بر آید و گاهی بآن تبیه لاحق شود و سعال که از سوز مزاج سازج افتد با لغت غمیا شود آنچه ماده بود با لغت
 میباشند لیکن ضرورت نیست که آن ماده محدث سعال باشد مثلاً حدوث از سوز مزاج سازج باشد مثل حرارت و با وجود آن چنان اتفاق افتد که در
 جوف ریه اندک بلغم باشد و این حرارت آن را بگذازد و در لغت بر آید و گمان شود که سرفه از بلغم است و سبیل تجوز ازین غلطی آنست که اگر لغت در ابتدا
 ظهور نماید و بسبب قطع گردد بداند که این لغت از چیزی ماده مرض است و اگر اندک نخر کند بعد از آن بریادی فیض زیاد گردد و آن لغت از ماده مرض با
 و گاهی چنان نباشد اگر در ریه بلغم شدید الغظ و اللزوجه باشد پس و ازل امر حرارت لطیف آن و طبیعت بر اخراج آن قوی نباشد و بعد از آن حرارت قوی گردد
 و چند آنکه حرارت در شدت زیاد شود لطیف او میفرزاید و خروج او سهل گردد و ایضا اکثر سرفه با سرفه دی که با آن لغت نباشد بسبب ضعف قوت اخراج صدر
 و ریه یا ناقص ماده از آن میباشند و فرق فیما بین آنها نیست که آنچه از لغت باشد بعد از غلط مرض و حفت عراض بعد لغت کثیر فیض بود و آنچه از ضعف
 و افعیه باشد بآن قوت ساقط و فنیق و نفس بود و آنچه از خامی ماده باشد اگر بعد کثرت طویل بر مرض بود و آن عراض صدر و ضعف قوت
 باشد اگر در او ازل مرض بود و آن اعراض غیر مستند باشد و آنجا که لغت نه رفیق باشد و نه غلیظ نه در ابتدا و نه بعد ازیں بسبب خشونت صدر باشد
 و سعال بلا نفس گاهی بسبب ورم صلب ریه نیز بود و جالینوس گوید هر که سعال با غده قصیه ریه عارض گردد و سبب آن نزله باشد که از سرفه و آید
 پس اگر بآن لغت نباشد ماده مخدّره رفیق مائی حاد بود و هر که سرفه هم رسد و وقت تکلم و کشادن وین میچان نماید بجهت علاجی و اقلی نباشد بلکه بسبب
 خشونت قصیه ریه یا بسبب سیدن سردی بدان باشد بقول بقراط گاه صاحب تب اسعال عارض میشود اگر تسکین سعال نکند تب اگر چه خفیف
 شده و در تریه پائین رسیده باشد و اشتداد بسوی ابتدا رجوع میکند و اکثر این سرفه تشدید و زان سرفه نطویل میباشند چون در سرفه مادی بسبب عارض لغت
 محسوس شود و یا با گرم شوند و ماده عفونت پذیرد و در تب عفی یا دق افکند

علاج کلی سعال

بقول شیخ اشیای حارّه ترفیق ماده میکنند و لغت نمی آرند و باره مثل شربت خنکاش و حریره خنکاش جمع میکنند ماده را بر آب انفات اگر آنکه چوب طری
 آنها کنند و نمیدارند حاصل آنکه گاهی محتاج میشوند در تریه ماده بر آب لغت بسوی اشیای حارّه و این هنگامی است که ماده شدید الغظ باشد و
 از او اندک تلطیف او کنند تا مبادی خروج از لغت گردد و گاهی درین اجتناب می افتد بسوی اشیای باره و این وقت است که ماده شدید ارقّت
 بود و ماده تعدیل فراهم او نمایند تا خروج او بففت سل گردد زیرا که هر واحد از افراط غلظ و رقت مانع از لغت است و در اکثر احوال تبیه اشیای باره

بیشتر افتد زیرا که ناله از نفث در اکثر وقت موافق باشد مگر آنکه ماده لنج شدید انقباض مجرم ریه یا شدیداً غلیظ باشد و شربت زوفاصلح است چون
 اراده جلای خلط غلیظ محدث سعال کند درین وقت او بهتر بایستد و اما خلط رفیق را شربت مذکور صلاحیت ندارد و قوا بلض قوی مجاری نفس را تنگ
 می سازند و اما الشیرین بر جابجایی نفث است بنا بر افواج و تعدیل قوایم و تعزیه و غیره و گویند که سرفه هر چند از بلغم بود اما به حدت نباشد
 اصلاح حدت بمسکینات کند و سعال که با اسهال باشد ادویه او شل نشاسته و صمغ بریان نموده بکار برند و شربت حب الاس و قوی آن شربت
 انار و صندل و خشخاش درین حالت مفید شناخته و جالینوس گوید که اگر در سرفه ماده غلیظ برآید لطیف آن به پودینه و زوفاصلح خشک کنند
 اگر رفیق باشد غلیظ آن نباشد و از زمانه و اگر لنج باشد قطع آن بسنجبین اشیا حریفه سازند و اگر بسیار باشد حتی که مریض از کثرت آن
 ضعیف گردد استفراغ بدن بدو سهل کند و آبل پندمی نویسد که اگر کاکا اسکی را کوفته بخیه آب حب بندند مقدار فضل و در دهن دارند هر گونه شربت
 را نافع است و آنرا اگر برگ جبه سفید باشد یا چندانه فلفل سیاه در آب ساییده صاف نموده بقدر نیم قوط بنوشند جمیع اصناف
 سرفه را زایل سازد و لیکن احتیاط آنست که در سرفه گرم و خشک احتمال نکند و صاحب شفاء الاستقام می نویسد که استسما دمن صاحب سعال را
 امر میگرد که بکند هر صبح یک انار شیرین و در آن سوراخ کرده شحم او را آورده روغن بادام در آن ریزند و در خیر گرفته بخاکستر گرم بریان نمایند پس آب
 او ص کند و فلفل او اندازند و یارب السوس در دهن گیرند اگر با سعال نفث الدم باشد دم الاغون یک شقال با نبات پنچ درم به بند و عرق
 حشیشة السعال هم نافع است و خطمی بجوشانند و آب او سرد کرده عوض آب احتمال نمایند و یا غلاب و یا اصل السوس سه درم گاو زبان پرسیاوشان
 هر احد یک درم در آب بخسایند و آب او بدل آب خالص بنوشند و بقراط گفته که آب باران لفع میکند سعال را و خصوصاً چون اشربیه سوال بران
 بجوشانند و خوردن مرقد با قلا سعال مزمن و عسرس انقباضی و وجع جنب و صدر را نافع است و خوردن حلیمت مع زردی بفضیه نمیشد سرفه کند
 سودمید هر باید که در سعال تدبیر صدر و مابین کتفین نمایند بروغن بادام شیرین و موم که در آن مصلک بر آتش گذاشته باشند و از اشیا ناله
 و حر لغت و حاض و مض و سرفه در آن لفع و فوض باشد مثل سفرجل و بلخ اجتناب نمایند و گویند که از انجیر طباطبائی که در آن اشیا و دویجش فیه ریش
 کاشنی دگل سرخ و کفند و بلبله در اکثر اقسام سرفه مفیدست و تفصیل خواص بیمار روز در جمیع اقسام سعال خصوصاً آنچه از نزله باشد ضرر باید کرد
 و شیخ زفر باین قانون نوشته اند که این دو اجماع اصناف سرفه را نافع است و انقطاع صوت را اصلاح دهد بکند پوست خشخاش مع تخم اوثابت سی قوط
 عدد و کرفس حلی سحوق سه ربع رطل و بعضی شقی در یونجه چینی دگل سرخ و اصل السوس و گلنار هر یک دو توله و یک ماشه پاؤ بالا دار چینی پاؤ کم دو ماشه
 سنبل الطیب دو ماشه پاؤ بالا ادویه را کوفته در آب باران یک قسط پاؤ بالا خیسایند سه روز بگذارند بجهه آتش ملاسیم پیزند و آنرا
 آب برده افشرد صاف نموده صمغ عربی کثیر اهر واحد ربع رطل مرکی رطل رب السوس ربع رطل مصلک زعفران هر یک ربع درم خوب یا یک
 ساییده آب مذکور تسقیه نمایند بجهه صمغ شش رطل بران ریخته بار دیگر آتش ملائم بنهند تا انقطاع یا بدیس و نظر صاف آگینه بدارند و هر نوع
 سعال را باین علاج کنند حکیم عابد نوشته که این دو انجیر به صمغ یا فتم و گویند تدبیر مقعد به روغن که باشد مسکن سعال است با تخم صندل و کدو تدبیر سرفه
 بروغن بنفشه و پیو دی گوید که چون سرفه شدت کند مجله بزقره ثانی نهند و بوس بن اطراف مفید نوشته و پنچ دوا و قیه گاو زبان بشکر نوشیدن مسکن
 سرفه قوی است فی الحال و پوست انار شش ماشه بلبله چهار ماشه کثیر اصمغ هر واحد دو ماشه بروغن بادام چرب کرده حب ساخته استعمال کردن
 اکثر انواع سرفه را بجز است و کدنگ مغز بادام و شکر هر واحد یک جز و مویز نیم جز و مجرب و اگر از گل پسته و بلبله مساوی در آب ادک حبسا
 بقدر رنگ بسته در دهن نگا دارند براس اکثر اقسام سرفه مجرب نوشته و اغذیه سعال مزوره رشتا و حریره بادام و شکر و مزوره ماش و جانی باخیه
 و خرفه و کرد و بفضیه نمیشد و صوبیکه از گندم و کرسنه و غسل بروغن بادام سازند و حلای نشاسته و شکر نافع است و کذا خوردن بادام شیرین و حل
 مفرط حلقه و دشته و خیزه شیرین و خوردن انجیر خشک مع جوز و بادام قاطع سعال مزمن است و کدنگ فلفل سوده بجا و اصل خوردن سرفه مزمن را

صحت بخشد و گویند که در مرضی که گفته کرد، مسج تدبیری سردی فزا هرگز استعمال نباید کرد و خصوصاً در سرفه مزمنه و آنچه درین باب آزموده اند چهار چیز است
یکی خون گرفتن نفس را گرم داشتن خصوصاً در سحرگاه که بیدار شوند سردی را از پهلوا لگداشتن و سخن نگردن دوم را بمقدور فرو گرفتن و آب هستگی گذاشتن
مرنگی یا صغ عربی یا کرنگین در دهن داشتن و آب آن فرو بردن و بر روختن دوم خواب کردن بشرطیکه مبنوات واقع شود تا منع نخستن مواد در
خواب برشش نترکند سوم استعمال مسکنات و مخففات اخلاط است چون بر ششها و مزید عمر و حافظه صحت و اشال آن و آب آنها طعمها را به نرم لبتج و
شیرین و چوب چون سر لیس باندک شکر سرخ و پاپیج که قند بران سوده پاشیده باشند چنگال خردا و کافی شکری یا عسلی زنان و حلوا که با دام و نان و فرنی
بروغن با دام و زیر بریانی کم نمک مانند آن چهارم استعمال ادویه مفوی ریه یا خاصیت چون شش گور و درواه و گوشت را سو و مشک برنی خارشست
در سایه خشک ساخته سه شمشیر یا زاده بانبات برابر خوراندن و یا باز روی بقیه مرغ و قند صبح بجای غذا دادن و چشم گوسفند و جبهه سیصد آن بانبات نیز
انگایت نافع است همچنین زرده بقیه مرغ با مرکی و گویند که در میان هر دو کتف تا آنجا که دست مرضی بر قفا برسد بر جای سه چهار یا زاده بقدر احتمال قوت
زوجه چنانچه همه انواع سرفه که را مفید است کذا فی الجملی و سرفه که از یکپاس علی الاتصال باشد در میان هر دو شانۀ ناسرین یکتر از شاخ حجامت بلا
فاصله کشیدن و همچنین بر سر و راس سرفه را ساکن میکنند

اعلاج سرفه نزلی حار اگر از نزلۀ حار رقیق عارض گردد

تدبیریکه بر نزلۀ حار در بحث زکام و ربو مسطور شد بعمل آرند و مبادرت به اعلاج این زیاده کنند که اکثر نقل پس میگردد و شربت خنکاش و دیاقودا و غرغره
جوب و لوقات مانع نزلۀ استعمال نمایند و گاهی درین مرکبات افیون داخل میکنند و افیون تنها کثیر المنفعت است و کذا لکب یا زبر البلیج و تخم خنکاش
کا هو و لوق خنکاش نیز جالس نزلۀ حار است و گاهی بهر مالۀ ماده فصدیقال میکنند و گاهی برای تسکین و تفضیل العسل لعاب بهدانه و سفوف لیسرت بنفشه
نیلوفر و مانند آن استعمال نمایند و گاهی در آن زیاده کرده میشود شیر مغز تخم کرده و مغز تخم تر بو ز و تخم کا هو و گاهی شل بهدانه و غلبه سیستان جوشانده باشد
مذکور میدهند و گاهی در آن شیر جوب مذکوره داخل میکنند و گاهی اصل السوس تنها یا مع کل نیلوفر و بنفشه خطمی خنکاشی و گاه در میان دماند آن می افزایند
گاهی باین مطبوخ دیاقودا یا غیره خنکاش میدهند و برای اسهال فلوس خیار شیر و روغن با دام و تر بجمید شیر خشت حجامت و مطبوخ نه کور زیاده میکنند
و عند حرق بقیر و طی و العسل مناسبه بر سینه طلا نمایند و غذا و زهره ماش بمغز با دام و اسفناخ بهدند و الا تخم خطمی خنکاشی هر یک پنج ماشه عاب بهفت اش
سیستان بست و اندوه شایند شربت عاب یا شربت خنکاش و دواخل کرده و بهدند یا شیر عاب شیر اصل السوس شیر خنکاش بانبات بهدند
و یا قودا شش ماشه صغ عربی کثیرا هر یک نیم ماشه بود و هم مینجه بخورند بالایش سیستان گاه در میان اصل السوس تقشیر کوفته بهدانه کل بنفشه جوشانده
شربت اعجاز حل کرده و بهدند و لوق شمعون و جب نزلۀ جب زعفران و جب لثا و جب سعال حموی سرخ و سفوف سرخ و سفوف خنکاش و قوس
آن و شربت فزادرس و لوق سیستان حجامت استعمال نمایند و گاهی در سرفه خشک نزلی و تب این دوا میدهند که تخم خنکاش صغ عربی
کثیرا کوکبا و مغز بهدانه مغز با دام هر یک دو ماشه سیستان دوا به مغز تخم بهدانه دو ماشه نبات سفید شش ماشه کوفته بنجه لعاب بهدانه
جها سازند و در دهن نگذارند و تخم خنکاش چهار ماشه کوکبا پنج ماشه تخم کا هو پنج ماشه عاب چهار دانه سیستان نه دانه کوند کثیرا بهدانه و گاهی
مغز با دام پنج دانه و بهدانه آب جوشانده تا سوم حصه جذب شود و غرغره نمایند از قشع عربی کثیرا افیون شکر تیغال هر یک یکمشتال زعفران نیم مشتال
شکر سفید پنج توله به دستور معهود لوق تیار سازند با لجمله در سرفه نزلی حار که بانبات شد شیر حیات و لعابات صرف یا با لقوق یا با مطبوخ بلبی تسکین
حرارت و میان تب تا سوم روز نهایت تخم روئیدند و چون عارض تب و نزلۀ سکون یا با لقوق یا با مطبوخ مناسب قوت باید داد و اگر تسکین
هم منظور باشد مطبوخ یا شیر حیات و بهدند و غلبه هر کرا باشد رعایت آن زیاده کنند مثلاً در ابتدا لعاب بهدانه شیر اصل السوس شیر تخم کا هو
شربت بنفشه فاکشی میدهند پس گاهی شیر مغز تخم کرده گاهی شیر مغز تخم تر بو ز شیر عاب شربت خنکاش یا شربت بنفشه و گاهی موص کا هو

و شربت بنفشه شیر خیارین و شربت زردی برایت اور اگر گاهی شیر خیارین و باز شیر غلاب و شربت خنکاش عوض شربت بنفشه و گاسه
 شیر غلاب شربت نیلوفر صمغ عربی کثیر اسوده پاشیده بجای اصل السوس و شربت بنفشه و گاسه شیر خار خشک و خیارین بجای اصل السوس
 اور اگر گاسه شیر مغز تخم تر بو زعفران شربت نیلوفر عوض کا هو و شربت بنفشه و گاسه شیر خنکاش و لعاب اسفول بجای اصل السوس
 و گاسه تبرید حیات آخر روز لعاب اسفول یا بیدانه همراه عرق شادبهره و کیو و شربت بنفشه یا شربت نیلوفر میدهند و یا خندانده باین طور دهند که
 دیا قودا شش پاشیده و در غلاب پنج دانه سپستان بسات دانه بنفشه گاوزبان خطمی اصل السوس هر یک چهار ماشه در آب گرم تر کرده شیر خیارین
 شش ماشه شربت بنفشه و قودا کاشی چهار ماشه اصل کرده بنوشند و یا سپستان خطمی لیسنه خطمی اصل السوس بیدانه در آب گرم خندانده شیر
 خسوفه شربت بنفشه اصل کرده اسفول پاشیده بدهند و یا جوشانده بیدانه اصل السوس چار ماشه دیا گل بنفشه شش ماشه عوض اصل السوس
 و یا بیدانه نموده هر یک دو شیر و شربت مناسب شربت بنفشه و شربت خنکاش و شربت نیلوفر بدهند و گاهی تخم خطمی شیر مغز تخم تر بو زعفران بنفشه
 خاکشی بجای اصل السوس کنند باز بجای تخم تر بو زعفران دیا گل بنفشه بیدانه تخم خطمی جوشانده شیر اصل السوس شیر خیارین شربت بنفشه خاکشی بدهند
 و گاهی غلاب عوض گل بنفشه و عوض شیر اصل السوس و خیارین شیر مغز تخم کرده میشود و اصل السوس تخم خطمی بوق غلاب جوشانده شیر
 مغز تخم کرده و شربت بنفشه خاکشی بدهند و گاهی بیدانه سپستان جازی شربت نیلوفر عوض خطمی و عرق غلاب و شربت بنفشه میکنند و یا غلاب گل بنفشه
 بیدانه اصل السوس جوشانده شیر مغز تخم کرده شیر خیارین شربت بنفشه خاکشی دهند و باز تخم کرده موقوف در روز سوم یا دیان نبات عوض خیارین
 و شربت برایت تقویت هضم و گاسه شیر تخم تر بو زعفران بجای کرده و خیارین درین نسخه میکنند و بعد یکت و روز بجای بیدانه خطمی بجای غلاب و فادو بجای
 شربت نبات و شیر مغز تخم کرده موقوف میکنند و یا سپستان بیدانه خطمی جوشانده شیر مغز تخم تر بو زعفران نبات بدهند و گاهی گل بنفشه و طبع و شیر کا هو
 بجای تخم تر بو زعفران کثیر اسوده می افزایند و یا غلاب خطمی خیارین گل بنفشه جوشانده شیر مغز تخم تر بو زعفران کا هو شیر اصل السوس شربت دیا قودا خاکشی
 روز دوم شیر خرفه بجای تخم تر بو زعفران کا هو روز سوم شیر خیارین به تبدیل شیر حیات بعد شیر با دیان و کثیر اسوده پاشیده میکنند الحاصل هرگاه کرب
 و بقراری از مرض بسبب بجان دسورش مواد باشد باین صورت دهند مثلاً براسه سرفه نری بابت غلاب خطمی بیدانه جوشانده نبات صمغ عربی کثیر یک
 ماشه سوده بدهند و گاهی بجای نبات دیا قودا و شیر خنکاش افزوده میشود و بجهت تلخیص طبع گل بنفشه و مویز منفی بقیض اند و صمغ و کثیر او خنکاش
 دیا قودا و خلطات و قابضات دور کنند و بجهت آخر سرفه گاوزبان چار ماشه سوس گندم شش ماشه سپستان یا زرده عدد شربت دیا قودا و قودا
 جوشانده صاف کرده بطور قهوه نیگرم بدهند و گاسه در نسخه اول بنفشه خیارین کوفته عوض خیارین میکنند و گاسه صمغ بنفشه می افزایند و یا دیا قودا
 میدهند و یا بیدانه غلاب سپستان اصل السوس جوشانده شربت بنفشه بدهند و گاهی بنفشه گاوزبان جازی اضافه کرده میشود و گاسه برای نزله حار که
 بابت باشد تخم کا هو بیدانه جوشانده شربت بنفشه خاکشی میدهند و یا بنفشه اصل السوس هر یک دو درم غلاب پنج دانه سپستان یا زرده و مویز منفی
 یا زرده دانه تخم خطمی خیارین بیدانه هر واحد یک شقال جوشانده بدستور عمل آرند و یا سوس گندم یک تولد پوست خنکاش یک عدد صمغ عربی
 دو ماشه سپستان یا زرده دانه اصل السوس مقشر نمیکوفته و درم جوشانده نبات یک نیم تولد اصل کرده بنوشند و اگر حقیقان بهم باشد گاوزبان کشتقال
 افزایند اگر تب زیاد بود تخم خطمی گل نیلوفر دو درم افزایند و بعد حسب حاجت رفته رفته همه مخلطات موقوف کرده لطافات عوض آن کنند مثلاً
 اصل السوس سپستان جوشانده نبات دهند پس گاهی خطمی گاوزبان و گاسه بیدانه خطمی با دیان و مویز منفی پر سیا و شان و گاهی گل بنفشه با دیان و مویز منفی
 پر سیا و شان عوض اصل السوس و گاهی زوفای خشک گل نیلوفر مویز منفی دیا قودا عوض سپستان و نبات و گاهی با دیان زوفایج با دیان و مویز منفی بدیع
 عوض سپستان میکنند و گاهی بیدانه غلاب بنفشه گاوزبان خیارین شربت بنفشه عوض نبات و گاهی با دیان اسطوخودوس گل بنفشه عوض سپستان و گاسه
 مویز منفی پر سیا و شان زوفای خشک شربت بنفشه عوض سپستان و نبات و گاهی گاوزبان و گاسه سوس گندم چار ماشه عوض سپستان میکنند

اکنون نسخ چند براسه سرکه نری مع عوارض دیگر قلی میگرد و مثلاً براسه سعال که با تب و درد سینه باشد پستان خطمی خیازی بیدانه اصل السوس بعرق
عزب انقلب بوشانیده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده دهند و یا بیدانه سه ماشه پستان نه دانه تخم خطمی شش ماشه نبات توله بطور قهوه بنوشند
اگر باضعف قلب بزرگ خطمی غلبه گاو زبان بیدانه بوشانیده نبات خاکشی در آخر روز و اول المسک متعادل عرق غلبه انقلب اگر باضعف دماغ بود و زبان
گل بنفشه بوشانیده نبات داخل کرده توری چهار ماشه باشد و اگر با تب و درد سینه باشد اسطوخودوس بیدانه بوشانیده نبات و اگر باصلابت حده
باشد اول غلبه پنج دانه گل سرخ گل نیلوفر یک چهار ماشه بیدانه سه ماشه بعرق شانه ده توله بوشانیده شیر کاهوشش ماشه روز دوم شیر خیارین
شش ماشه شربت نیلوفر دو توله روز سوم و یا قودا ایک توله بعد اصل السوس چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه افزائید بعد از ان اصل السوس
خطمی خیازی بوشانیده شیر مغز تخم هند وانه شش ماشه و یا قودا توله دهند چهارم روز شانه شش ماشه زهر مره یکا ماشه بر عایت لغت الدم افزاید
و اگر با قش تب باشد غلبه گل بنفشه اصل السوس بوشانیده شیر خیارین شربت بنفشه خاکشی دوم روز شیر مغز تخم که و سوم روز زهر جبین
بجای شربت بخت تلین طبع دهند و اگر با تب باشد پسیا و شان چهار ماشه مؤثر متقی و توله بوشانیده ده توله در نسخه اول افزائید و دوم روز گاو زبان
در حیت آخر روز گاو زبان بسوس گندم شش ماشه پستان پانزده دانه شربت و یا قودا توله بطور قهوه بیکرم بدهند و اگر باسهال تب بسبب ان شارب
دق باشد کافور صمغ عربی نشاسته کثیر اصل السوس مغز بیدانه کوفته بخت بدوا المسک روز شسته با شیر جات مناسبه هند و کذا در سرکه کنند و تب
ضعف دلاغری و کم غذائی شیر اصل السوس شیر کاهوش شیر خیارین عرق غلبه شربت بزوری بار و خاکشی هند روز دوم قطن شیرین سه ده
تناول نمایند بالایش روا بنوشند روز سوم طباشیر سه ماشه صمغ عربی کثیر او دو ماشه کافور یک سرخ سوده بخورند بعد از ان آب تربوز پنج توله شیر خیارین
شیر خرفه هر یک شش ماشه شیر با دیان چهار ماشه شربت بزوری بار دو توله از عرق کیو را عرق بید تخم و بجان پاشیده افزائید و اگر با خفقان حار
و تب باشد صمغ عربی یک ماشه سوده با لاله در بی یک عدد و سرشته بخورند بالایش شیر خیارین شیر کاهوش شیر شش ماشه شیر و انشیل چهار ماشه عرق
صندل پنج توله عرق کیو را سه توله خمیره صندل خاکشی داخل کرده دهند روز دوم شیر اصل السوس چهار ماشه اسفند شش ماشه پاشیده افزائید و اگر
قدیمی خون آمده بنوشود و تنگی نفس عرض گردد بیدانه جوش داده شربت بنفشه داخل کرده دهند و اگر با خشکی اعضا باشد اصل السوس گاو زبان بیدانه
بوشانیده شربت بنفشه داخل کرده دهند و اگر با تب و درد گلو باشد بیدانه پستان خطمی خیازی خوش اده شربت بنفشه خاکشی دهند و غرغره از غلبه
کوکنار که با رب کشنیر عسل مسلم بوشانیده نمایند و اگر از خوردن شیر نیاختن شود صمغ عربی کثیر خطمی خیازی مغز بادام قشر تخم کاهوش تخم شش
هر یک سه ماشه کوفته بخت بروغن بادام چرب کرده در لعاب بیدانه و لعاب اسفند چهار ماشه جب سازند و اگر در سرکه خون آید بنیز بایه فرگوش یکدرم
باب بار و بید یا بازنگ ساییده و درم باب بازنگ و هند و یا گل ارنی یا گل مخوم باب سر و آب بازنگ بدهند و یا مار الشیخ بکنند و یا آب بخت
مطبوع بکنند و دهند و اگر کفایت نکند فصد کنند و اندک اندک خون بچند دفعه برارند و بیدانه که گاهی در سرکه نری مزین حبت نصیح نری که با طبع بطور
قهوه میدهند غلبه بیدانه تخم خطمی پستان بسوس گندم بوشانیده نبات داخل کرده و گاهی اصل السوس غلبه گاو زبان پستان نبات بوشانیده و
گاهی جو قشر سیاه شان بجای غلبه و گاو زبان میکند و یا بیدانه اصل السوس جو قشر زوفای خشک نبات بوشانیده بدهند و گاهی پوست شش
عرض جو قشر میکند و یا گل بنفشه خطمی خیازی زوفای خشک با دیان نبات بوشانیده و یا بیدانه سه ماشه بنفشه خطمی هر یک را ماشه الا بخی خوردن باشد
پستان پانزده دانه نبات دو توله بوشانیده بطور قهوه گرم بنوشند و یا گاو زبان اصل السوس هر یک چهار ماشه کاهوش شیرین گندم چهار ماشه
ابریشم قرض بیدانه هر یک سه ماشه نبات بوشانیده شیر کاهوش داخل کرده و گاهی در سرکه نری حار هر گاهی که ماده غلیظه باشد تخم خطمی کثیر بیدانه
تخم حشاش سفید زوفای خشک اصل السوس مؤثر متقی انجیر زرد جو قشر غلبه پستان بوشانیده غیر بنفشه مالیده صاف کرده میدهند اگر در رغن بادام
دو درم بنیز این بهتر باشد و یا بیدانه سه ماشه با قودا کوفته چهار ماشه بسوس گندم شش ماشه نبات یک توله بوشانیده بطور قهوه بنوشند و غرغره و غلبه انقلب

اصل السوس عدس مقشر کشتیز خشک که کنار جوشانیده غانید

ذکر بعض ادویه مرکبه که در سرفه نوزلی حار معمول مؤلف است

تزیانق السرفه لعوقی است که در منع نزله دفع سرفه نوزلی و اسهال و مانی مجرب است اسطوخودوس و نیم درم گل گاوزبان حبلا لاس کشیز خشک یک
 پنج درم تخم کاهوده درم نر البنج پوست خشک ششای هر یک یک درم تخم خشک ششای سفید بست درم شب در آب خیسایند و صبح بچشانند پس آن نو. قند
 سفید یکصد و پنجاه درم داخل کرده بقوام آرد پس گل ششای کشتیز خشک رب السوس نشاسته صمغ عربی کثیر امکی هر یک نیم درم باریک یکده دران آمیزند
 نوراک نیم مثقال حب نزل که در سرفه نوزلی و بجز ابی معمول است نر البنج زعفران افیون تخم کاهوده صمغ عربی اصل السوس مقشر کشتیز خشک کثیر امکی بدهن مثقال
 باب سوده جهاش فلفل بنیاد سازند و وقت خواب سه حب فرو برند و هنگام شدت سرفه یک حب در دهن دارند حب السعال به نسخه معمولی
 صمغ عربی کثیر نشاسته اصل السوس مقشر سرد امشش نشاسته افیون خشک سفید مغز بدهان هر واحد چهار باشد زعفران دو باشد مغز بادام و ده و ده و ده
 بدهان حب سازند بقدر خود یک حب در دهن دارند نوع دیگر که همواره معمول است صمغ عربی نشاسته کثیر امکی سه باشد مغز بدهان مغز تخم کدو مغز
 تخم خیارین هر یک و باشد مغز بادام مقشر تخم خشک سفید هر یک چهار باشد نبات سفید هفت باشد کوفته بجنه بلعاب سفول چهار سازند و گلاب بر آب رسوا
 چهار باشد شکر تیغال سه باشد غرض مغز کدو و خیارین داخل کرده میشود و اگر سرفه بلغمی باشد مویز منقعه چهار باشد زعفران یک باشد نیز افزایند و یا قودا
 مجرب و معمول در امراض صدر و ریه و سرفه و ناله انصباب نزله از سربوی اعصاب خشک ششای سفید صمغ عربی شکر طازده و تخم سی عدس یک بخش گل
 نیلوفر گاوزبان هر یک سه مثقال اصل السوس مقشر تخم خشک غلاب بستان هر یک ده دانه ادویه را نیم کوفته بوشانیده صاف نموده نبات
 سفید سه دین خواهد بست و پنج دام داخل کرده بقوام آرد شربت ششای که جهت سرفه خشک و سل و منع نوازل مجرب تخم کاهوده نر البنج
 هر یک سی درم خشک سفید سیاه هر یک صد درم اصل السوس دو ازرده درم در پالند درم آب طنج و هندتابه دو صد درم آید صاف نموده لعاب سفول
 پنجاه درم ترنجبین یا نبات صد درم داخل کرده بچشانند و بقوام آرد لعوق معمولی که در نزله و سرفه حار ابی عدس و قند و بلغم بجنه لبهولت
 برمی آرد و همیشه معمول کثیر صمغ عربی نشاسته مغز تخم کدو مغز بادام هر یک دو توله قند سفید نیم توله ادویه سوده قند بقوام آورده آمیزند و اگر قند دارد
 عرق بید خشک حل کرده بقوام آرد بترست و اگر اصل السوس بکثرت افزایند و یا مغز بدهان نیز اضافه کنند قوی تر گردد و خوراک بکثرت لعوقی خشک ششای
 که بلغمی سرفه نوزلی بی نظیر است اصل السوس پنج درم تخم خطی بدهان هر یک هفت درم در دو صد و پنجاه درم آب شرب تر کرده صبح بچشانند و نصف سده
 با صد و بست درم قند سفید بقوام آرد پس مغز بدهان صمغ عربی هر یک درم کثیر چهار درم خشک ششای سفید ششای هر یک پنج درم نرم سوده بیا نیز قند ترست ششای

اقوال بعض مهره

شیخ سقر باید که اگر در پنجاه رقیقه باشد یا قودات سازد و لعوقات ششای شب و لعابیه بضع دهند و ایضا آلوده که اگر در منع افویض با استعمال مهاد بخیرند
 بر اثر ششای کثرت و سرفه و در شب خاصه حب نشاسته زیر زبان نگاه دارند و بقوالض که نه طعم آنها ترش و نه علف باشد غرغره سازند و یا قودا سه
 ساده نیمه رنگ گیلانی و چمر جانی و ایلانی و مسجی نویسه که آنچه نزل را منع کند و لعابیه آن نماید نوشیدن شربت ششای و غرغره بآن سست و از
 آنچه وقت خواب بدان غرغره کنند آب مطبوخ گل سرخ و عدس مقشر و تراب شامی است و اگر علامت غلبه دم یا بند قند خون بحسب قوت زبان
 بر آرد و تقطیل غذا نمایند و شرب ترک کنند و از خواب بر قفا صدر نمایند و قند لین لعل آرد و هنگام صبح و یا قودا و چاشنگاه مار الشفیر که باستان
 و غلاب بجنه باشد شربت ششای شربت نیلوفر و غن بادام بران چکانده بزنند و وقت خواب لعاب سفول یا شکر بیا شامند و در نیمروز این حق
 کثیر که کثیر نیمه و مغز بادام و جز و سوده و در غلاب آمیزند بخورند و اگر سرفه افزا کند این حب سعال نشاسته کثیر السوس هر یک نیم درم افیون
 نیم درم در لعاب سفول یا بدهان حب نخته و شرب ردهن دارند و تخم ششای و قودا مویز منقعی نان است و این لعوق این سرفه نیز سفید تخم ششای بست درم

بچشانند

تخم خشخاش سیاه و درم تخم خطمی کثیر اصغری تخم خیار بیدانه هر یک پنج درم اصل السوس مقشر لبست درم اسپغول پنج درم ادویه کوفتی را کوفته در آب یار
 دو آنرا یکشنبه روز تر کرده بچوشانند و لعاب پیغول و لعاب تخم خطمی علحده بگیرند و کثیر اصغری علحده و نیمه طل آب باران حل کرده بدارند و مطبوخ و مالیده
 صاف نموده آمیزند و نیم آنرا شکر داخل کرده بقوام آرد و اگر داده غلیظ باشد صبح باء الشیر لبست بنفشه و هندو در بار الشیر وقت طلخ چهار درم خطمی دو
 درم اصل السوس و یک کف باقلای مقشر یا یک بنفشه یا روغن کدو داخل کنند و اگر پنج درم غیر بنفشه در آب باقلا مالیده صاف نموده نیم گرم بنفشه
 جابیزست و کلین طبعیت نمایند یا ششایی که سخن نباشد مثل این مطبوخ که آن صالح است هرگاه ماده در صدر باشد و حاجت باسهال افتد سپستان ده
 عدد غلاب ده دانه سوزنی ده درم بنفشه چهار درم اصل السوس مقشر پنج درم انجیر زرد ده عدد درسته طل آب پیزند تا یکطل باقی بماند نصف و معده درم مغز
 خیار شیر درم ترنجبین پنج درم غیر بنفشه بنوشند این مطبوخ غلاب لبست عدد سپستان چاه عدد انجیر زردی عدد اصل السوس نیکو کوفته پانزده درم سوزنی ده درم
 کشک جو یک مشت خشخاش سفید هفت درم تخم خطمی کثیر بیدانه هر یک پنج درم در چهار طل آب پیزند تا یکطل بماند صاف نموده سه قهقهه این یا چهل درم
 گرفته با پنج درم خیره بنفشه حل کرده گرم کرده صبح بنوشند که نافع سعال انزلی حار و کلین طبع است و بعد دو ساعت روغن بادام یا روغن کدو در سه
 فایند بنوشند و این شربت نیز کلین طبع است غلاب سی عدد بنفشه لبست درم سوز در یک نیم مل آب بچوشانند تا نیمه من آید صاف نموده بقدر شربت
 گرفته ده درم مغز فلوکس یا شیر بنفشه لبست درم ترنجبین ده درم شکر دران حل کنند و سه درم کاو زبان کوفته بخیه بران پاشیده بنوشند و اگر در سینه سوزش
 و حرارتی باشد موم روغن از روغن مصفوف روغن گل ساخته و آب خیار کدو و آب خرفه مساوی تسویه داده بپارچه کدو سر کرده بپنجه گذارند و تراشیدن
 موی سر و طلا بپزند و انی در حمام منجم سام و عمل با ده ناله از سر بسوی صدر است و گاهی برای نزلات حاده لعوق خشخاش و دیگر تدابیر که در قول صاحب
 کامل می آید استعمال می نمایند و الا فیما یسیح گوید که نزله حار را این لعوق نافع است مغز تخم خیار مغز بادام و تخم خطمی هر واحد شش درم صغری کثیر
 نشاسته هر واحد سه درم ادویه را کوفته با این مطبوخ لبست اصل السوس مقشر کوفته غلاب سپستان سوزنی قلی آب شیرین بچوشانند تا پنجه شود صاف نموده
 ادویه بیامیزند و قدی از ان روغن بادام بلیند و اگر لیسب و عطش باشد در مطبوخ بنفشه در روغن کدو و لعاب پیغول آمیزند و یکسوی بوس می آرد
 باقلا در روغن بادام خشخاش سفید غذا سازند و سیینه را بقیره طی روغن شیرین و موم کثیر آفرین نمایند و اگر زاننه سرفه دراز گردد از نشاسته کثیر آب السوس و تخم
 طیار مغز تخم کدو تخم خشخاش مغز بادام مقشر باقلا مساوی و نصف جله نبات سفید ساینده بلعاب بیدانه صاف طرح سازند و دانه در دهن دارند و با سپستان
 یک بعد دیگری و بیدانه و کثیر اصغری اندک اندک در دهن گذارند و اگر سرفه شدت کند از نشاسته و کثیر اصغری تخم کدو در آب السوس بپزند تا یکطل بماند و با سرفه
 حب سازند و چون سعال و خشونت صدر مع حرارت و التهاب کنند گرد و کثیر اصغری درم اصل لبست درم در آب پیزند تا آب مثل عسل گردد و بعد در دهن
 روغن بنفشه و لعاب پیغول بیامیزند و برهم زنند تا هموار گردد و دانه از ان بلیند صاحب کامل و جامع گویند که اگر سرفه از نزول ماده بسوی
 صدر و ریه باشد و مرطوب لغت معتدل اقوام اندازد باید که اسبابی که اعانت بر تنقیه ماده صدر نمایند بپزند و این مطبوخ همین فائده دارد و بگیر غلاب
 و سپستان هر واحد یک کف سوزنی لبست درم انجیر سفید ده عدد و پسیا و شان اصل السوس مقشر کوفته هر واحد پنج درم تخم خیار و تخم خطمی هر واحد چهار درم
 بنفشه سه درم در سه طل آب بچوشانند تا یکطل آید صاف نموده چهار او قهقهه زان بگیرند و دران خیره بنفشه پنج درم مالیده و روغن بادام شیرین
 یک شقال بران چکانیده نیم گرم بنوشند و غذا مزوره چند در اسفانخ و جابیز و حریره آب سوس و آرد باقلا یا باء الشیر که دران کرات شامی بخند باشند
 مع شکر بپزند و سوزن را سانی و انجیر خشک مع بادام مقشر یا پسته بخورند و سکه با شکر یا عسل اگر حرارت نباشد بپزند که این جمله منقح صدر و معین بر
 لغت داده اند و لعوق خیار شیرین درین باب نافع است بگیرند فلوکس خیار شیرین و در اندک آب گرم بماند و صاف نموده باقلا کدو یا عسل
 بر آتش نرم مقفد سازند و قدی کثیر اصغری و صغری آکسوده آمیزند و وقت حاجت باقلا در روغن بادام شیرین استعمال نمایند و در دهن پاره لیسب یا
 مرطوب هر وقت بدارند و این جب نیز استعمال کنند کثیر اصغری آکسوده و درم مغز تخم کدو خیزه و خیار هر واحد سه درم آرد باقلا پنج درم فانیس بر ابر همه

بجز ان

سوزن خیار شیرین

بجز اینها

کوفته بخت بلعاب بزرگتان سرشته مفرط لبازند وزیر زبان نگاه دارند و اگر ماده نازله بسوی صدر رقیق مادی اعظم المسلمان باشد باید که فصد قیضال کنند
و بحسب احتمال قوت و مساعدت سن و زمان خون برآردند و اگر غلبه غلیظ القوام که در آن غلب و خشک و پستان غیر نفوذ بخت باشند بشربت خشکشان دهند
و حریره شیر خشکشان باندک نشاسته و کثیر اوباب ساخته دهند و لوق خشکشان معمول بادویه و شربت خشکشان معمول پوست او و شکر بخوراند و بنیان
آرد جواری مع خشکشان دبا دام نقش ساخته و حای معمول از اطریره و آرد عدس و مغز و ماش و کدو عدس غذا سازند و این لوق نزلاست تا ده
را بشکند تخم خشکشان سفید کوفته ده درم نشاسته کثیر اصنع عربی هر واحد چهار درم مغز تخم کدو مغز بیدانه هر واحد سه درم باریک ساییده و فانیذ
محمول بگلکب سرشته استعمال کنند و این لوق نیز نافع است خشکشان مع پوست یک طل عنبه پنجاه عدد پستان صد عدد و جملہ را در پنج طل آب
بجوشانند تا یک طل بماند صاف نموده فانیذ خراسانی یک طل یا صیغ یک طل داخل کرده آبش ملائم بپزند تا القوام لوق آید بعد کثیر اصنع
هر واحد هفت درم نشاسته پنج درم باریک ساییده آمیزند و ایضا این لوق نزلات حاره رقیقه نازله از سر بسو سینه را نافع است بگریزند
خشکشان سفید و سیاه هر واحد سبب درم اصل السوس نقش کوفته سی درم بیدانه تخم خطمی هر واحد پانزده درم جملہ را یک شبانه روز در پنج
طل آب بجوشانند بعد بپزند تا نصف آید و بران کثیر اصنع درم و صیغ عربی پنج درم و بیدانه پنج درم هر واحد خوب کوفته و شکر طبرزد و در طل
نیم انداخته برآتش معتدل بپزند اگر حرارت زیاده نباشد پنج درم داخل کنند و بقوام آردند تا مثل لوق گردد در ظرفی برداشته استعمال نمایند
اگر زیاده شمت کنند و آنچه از سر فرو آید رقیق باشد و این تدبیر در قطع اوسو و دند و سر را بیکه اندک فیون در آن حل کرده باشند آید موسی آن برآ
و گل مخوم یا گل ازینی باب بارتنگ سرشته بر سر و پیشانی طلائع نمایند و روغن بید که در آن خشکشان مع پوست کوفته و برگ مور و بخت باشند بر سر باندند
تا داغ بران قوت یابد و ماده غلیظ گردد و از آنچه همین فعل دارد حرمت و سرگین کبوتر خشک و ثانیست خون باریک ساییده با آب اثل و آب
برگ سر و سرشته بر سر طلاسازند و بخار سرکه که در آن سبوس گندم و باقلا بخت باشند آتشاق نمایند یا سنگ را گرم کرده در سرکه که در آن سبوس
جوشانیده باشند انداخته بر بخار آن انکباب نمایند و صندل و کافور بر آغاز کنند بخار او استنشاق کنند اگر حرارت قوی باشد و این جمله مخفف
و مغلط ماده اند و حق الاسکان خواب کم نمایند که ماده غالباً وقت خواب بر سینه ریزد و بالین غیر مر نفع باشد و غذا حوس معمول از نشاسته
و آرد و صیغ و غیره که مذکور شد دهند و اگر بالین تدبیر اصلاح پذیرد و لوق خشکشان معمول بادویه بدینند که آن مغلط محادست بگیرند خشکشان تازه
با پوست یک طل و در ده طل آب بجوشانند تا سه طل آید صاف نموده غسل بکند و صیغ و در طل اضاف کنند و اگر حرارت قوی باشد فانیذ
عسل گیرند و باز آبش ملائم بجوشانند چنانکه بقوام لوق آید پس ز آتش فر گرفته اقا قیما ز و سماق زعفران گلنار عصاره لیمو و لیمو هر واحد
یک درم باریک ساییده اضافه نموده بر هم زنند و برآردند قوی در آن تدبیر فیون اضافه کرده اند اگر ازین ماده منقطع نشود و بخارات که در علاج زکام
مذکور شد بخیر نمایند و اگر از آن منقطع نگردد و بر سر داغ دهند و آن خطر دارد و حکیم علی بعد بیان قول صاحب کامل شرح قانون نوشته که لوق بعبیان یا شیر
زبان و شیر خربری ششونت صدور حرارت بدیند و از اصل السوس و کثیر و فانیذ و بیدانه و صیغ یک جزو خشکشان یک نیم جزو نشاسته نیم جزو و معجون سازند
و بلیسند و جانوس است که از آن قوس یا حب سازند و استعمال کنند و آنچه نزل را منع کند و تخلیط ماده نماید خوردن خشکشان ست بهر طریق که باشد و اگر نکات
اگر از آن ناطعت و حاد و بزرغن با دام سازند و نشو و قات مذکور در باب زکام حار استعمال نمایند و با شمشاق گلاب لعمد کنند و بخور بیاقل که در سرکه
تر کرده باشند و بشکر رسد و رس و صندل و زعفران و کافور نمایند و کافور نمایند و در آن قوت جلد دفع نزل و اعانت بر انشت ست و نشاسته نیز
در آن اضافه نمایند و روغن با دام و شکر طبرزد اندازند و طبع عسل بکند و روغن با دام که بران قدر سه کثیر یا شیده باشند بدینند و اگر غذا قویتر
خواهند زرده بیضه نمیشد و ماهی شدید البیاض بروغن با دام بریان و آرد و کثیر خشکشان را باند و آب باقلا بروغن با دام و صوی میخند از باقلا
و جو نقش خشکشان سفید و روغن با دام شیرین و فانیذ لبازند و قلقله یانی یا کدو مع فرا صیغ و اطریره صفت و شربت الیشان شربت بنفشه و جلاب

و اما

و اما اگر سرفه و آبله شیرین است و از آنچه نافع نزله و معین بر سرعت لغت است اداست تجویج آب گرم و لغز با آست در گرفتن جویسجالد در دهن
تخلیه نماید و منع او از سیلان می نماید اگر اگر مرشد گردد و موی سر تراشیده بپوشد از این و حمام بران بالند تا آنکه طبع سرخ گردد و بخیزد و درشت بالند تا سرخ
شود و اگر کفایت نکند خردل سوخته بمطبوخ انجیر شسته طلا نمایند و بگذارند تا آبله با افتد پس بافی طول مندل شدن نه دهند و یا بموضع شیون مخصوصاً آنچه در سبط
سفرق یا فنج است داغ دهند لیکن داغ خفیف بدینکه در آن خطرست و این علاج جمیع نزلات را که از سرفه سوزی صدر و معده و چشم نازل شوند نافع میکنند
و عمل جید مقررین تجربه است لیکن بدانند که این تدبیر کمال تدبیر و مراعات مزاج استعمال نمایند که حار مزاج بدان ضرری یا بد و بیشتر در آن وقت
سیاسم است لهذا گفته اند که تدریج در علاج از اسهل باقوی نمایند تا آنکه آخر علاج طلا بخردل بعد از آن داغ باشد بعضی متاخرین منویسند که قند
نری ابله ماده معطسات لبوی بی کنند و منع نزله از نزول لبوی تصبیه ریه بد یا قودا اما الشیر بد تخم خشخاش و کشنیز خشک غرغره بمخلطات مثل
پوست خشخاش و بیج فلاح نمایند و خوردن انکی فلو نیاد و حبس نزله بغایت نافع و غرغره بمطبوخ عدس و عناب پستان و خطمی بخار می خشخاش و سبب
او نیز بتخلیط حبس نزله نماید و بسیار است که منصفه آب بیج نفع میکند و غرغره بطبخ پوست خشخاش و بذر البیج و باقلا و منقشر کوفته و برگ آس تخم کاهو
و کل سرخ بپزند و ارد و ناول تخم خشخاش کوفته اندک اندک باشکریز مفید و دیگر مطقیات و مغلطات مثل آب خرفه باویا قودای ساده استعمال نمایند و خوب
مغلط مواد که در آن مخدرات باشد در دهن نگاهاشتن مفیدست و از آنجمله این حبس تخم خشخاش پوست خشخاش نشاسته کثیر اصغ عربی گل انری
مغز بادام شیرین منقشر باقلای منقشر کوفته بخلاب پیغول سرشته بهما سازند و دام در دهن دارند و لعاب فرو برند و غذا از بقول باره مثل اسفناخ و که دو
قطعت و خیار و خرفه باروغن بادام و مزوره ماش بمغز بادام شیرین اسفناخ و باقلای منقشر هر بختی باروغن بادام و روغن تخم که دو ماء الشیر و حریره و قوشه
با قلا و نشاسته و آب بوسن یا از نشاسته و شیر جو نبات و روغن که دو سازند و اگر طبیعت نرم باشد پوست جو شربت حب آس و اطریه بخوراند و اگر حدت
و رقت نزله بسیار باشد و الشیر با سرطان نری که اطراف آنها بریده و باغ کستر و خاک شسته باشند بطبخ نموده بنهند

علاج سرفه نری بارد

و اما این در ریه غلیظ تر و لزج شده و متبیس میماند آنچه بر نزله بارد و در بحث زکام در پود کور شد بکار برند و تنقیه فضول نازله لبوی ریه صدر بعد از تسخیم نمایند و اما
نزله از ریه و صدر بطرف بینی و تقویت راس و نخین آن کنند و اصل السوس پستان بر سیا و شان زوفای خشک شایند شکر سفید داخل کرده بنوشند و نافع
شود و یا گاو زبان و مویز منقش انجیر زرد سبوس گندم عوض پستان شربت نفثه عوض شکر داخل کنند و از بذر البیج و کونار یک کیتوله و غیران لری حبس غرغره
نمایند حبس الشفا مجرب است و اگر غلط ماده و بیروست آن زیاده باشد بتر لطیف و نفع ماده زوفا انجیر جلد اصل السوس ایسا جو شایند غسل منقش
بنوشند و از زلب السوس سفیل سیاه شکر مساوی بهما ساخته در دهن دارند و اگر در سینه حرارت بود اصل السوس پستان جو منقشر جو شایند و تخم بیدار و روغن بادام
داخل کرده بدینند و غذا مزوره ماش مع نخود مساوی بمغز بادام دهند و ایضا برای سرفه و نزله و بطنم سینه تب گلوئی سبک کیتوله صمغ عربی اصل السوس
پرسیا و شان زوفای خشک بیج بادیان هر یکست ماشه جو شایند شربت اعجاز و تولد داخل کرده ممول است و ایضا برای سرفه مویز منقش و سیا و شان
اصل السوس زوفای خشک شایند شربت نفثه داخل کرده دهند و یا اصل السوس بادیان اسطوخودوس گل نفثه جو شایند نبات داخل کرده
بنوشند و یا گاو زبان اسطوخودوس دارچینی هر یکست ماشه جو شایند نبات حل کرده بدینند و اگر گاو زبان بادیان هر یکست ماشه اصل السوس در دم
پوست خشخاش یک عدد صمغ عربی میدرم پستان یا زده عدد تخم خطمی یک عدد مویز منقش یا زده وانه جو شایند نبات یک تولد داخل کرده بنوشند و خوب
و گاهی درین نسخه سبوس گندم کیتوله عوض بادیان و مویز منقش و خطمی داخل کرده میشود و اگر باضیق نفس باشد تخم کتان یا زیاد کنند و ایضا براسه
سرفه شدید گاو زبان پرسیا و شان اصل السوس منقشر نمک کوفته هر یکست ماشه در عرق عناب شربت نفثه داخل کرده دهند و بعد
از عطران اصفافه کنند باز تخم خطمی خنثی بعد کونار افزایند و یا حبس جد و ارفیونی خورده ابریشم خام سبب ماشه گاو زبان چهار باشد گل گاو زبان

سینه بنفشه زوفا پر سیا و شان هر یک چهار ماشه جو شاییده شربت بنفشه داخل کرده و دهند و در آخر روز و در چینی لایچی خردگاه و زبان چوشانیده شربت بنفشه حل کرده بدهند و اگر بار طوبت معده باشد بنفشه یک سنج بجوارش مسطحه شش ماشه سرشته بخورند بالایش شیر اصل السوس چهار ماشه شیر دانه همیل سینه شربت بنفشه دو توله بنوشند و اگر بلغم در سرفه بر نیاید پستان اصل السوس در لطف السوس و دوس جو شاییده نبات دهند و از فلفل یک عدد برای تقویت معده و محافظت معده بار و از ضرب پستان که مضعت معده است و برای قطع بلغم داخل میکنند و اگر بشارکت بگو طمان باشد و غلبه مویز منقی پر سیا و شان پنج سوسن زوفا ششک جو شاییده نبات سفید داخل کرده قرص گل سوده پاشیده بنوشند و جو شاییده اصل السوس تخم خطمی خبازی زعفران کوکنا و خوش اوده نبات داخل کرده نیز مفید سرفه نری بارد است و یا اصل السوس خطمی خبازی مویز منقی گاو زبان دار چینی جو شاییده نبات حل کرده بدهند و بدانند که دوان جو شاییده بطور قوه بجهت لفعج نزله بار و از دلغ می ریزد نیز معمول سنت و اینجا دوا می طابس نزله نیز تخم بایک در مثلاً اسطوخودوس سوس گندم و اینچنی غیره دهند و یا در چینی باریان خطمی چای خطمی دانه همیل اسطوخودوس سوس گندم جو شاییده نبات داخل کرده بدهند که برای تحلیل و لطف مایه غلیظ بلغم معمول است و یا گاو زبان اصل السوس هر یک چهار ماشه کا کرا اسنگی دو ماشه سوس گندم چهار ماشه نبات دو توله جو شاییده و گاهی ابرشیم نیز می افزایند و گاهی در مزاج نری مرقاتی برای تقویت معده و سر جلابی رطوبت سینه سینه لایچی سه ماشه بادیان چهار ماشه سوس گندم شش ماشه نبات توله جو شاییده جرعه جرعه میدهند و گاهی اصل السوس گاو زبان هر یک چهار ماشه می افزایند و گاهی در سرفه مزمن چوب چینی چهار ماشه و عرق گاو زبان پانزده توله شب نخساییده صبح جو شاییده چون نصف باندی نوشانیده باقی نسخه های جو شاییده که مسطور شد اگر خواهند بطریق قوه بدهند و حسب سلا رس عطا می و خیمه خشی شش توله و یا تو ذای علوی غنی سفوف سرخ و شربت زوفا و اعجاز همه مفید است و بنفشه و جبجد و ارعمولی و تریاق الزله و عوق بزله و النج برای جبین له بار و همیشه معمول است و هرگاه سرفه شدت کند و بنسب غلط ماده و تخم آن لفت ظاهر نشود پس گرده نر و روغن یا سمین سرد و بر آتش گذارند تا جوشش ند بر سینه بماند تا سینه را نرم کند و از غلط کثیفه را مستعد دفع سازد و اسطوخودوس بد و چند آن غسل مصفی پرورده نمایند و بر شست شقال نر با فافا و انیا و مسطحه و عرقی هر یک دو دانگ نرم سوده آمیخته بآب بادرنجوبه چهار اوقیه پاشانند و یا مغز بادام و پنجه دانه و قرطم هر اید یک توله رب السوسن سیا و شان پنج کرفس ک گاو زبان هر یک هفت ماشه بزله پنج ماشه پوست خشی شش صمغ عربی هر یک چهار ماشه سیایده به ترنجبین سه توله سرشته جفا بقدر خود بسته و در دهان اندازند این غرغره نیز مفید بزله پنج پوست خشی شش گنار غنچه عدس سلم اصل السوس غنبل شعلب هر یک ماشه باشد و غذا گوشت مرغ و چوبه آن که بوتر سجه روغن گاو و مصالح گرم بریان یا شور بای آنها یا خود آب مطیب باندک روغن و اینچنی غیره و اطره یا فافا یا عسل مصفی نیز نافع است و از فواکه انجیر خشک مغز گردگان و بادام تلخ و دهند و یا اسل تنایا با فافا و حب حاجت عوض آب بدهند و موی سر تراشیده بران خردل سوده و ثافیا و سر گین که بوتر با عسل انجیر مطبوخ سرشته طلا نمایند تا آنکه آبله بهم رسد و منحل شدن دهند و اگر این تدبیر نیز سودی نه بخشد باید که بر سر و داغ ننهند

ذکر بعضی دوسه مرکبه یونانیه نافع سرفه که از نزله بار و با شد و همواره معمول است

حب جد و اگر که بجهت سرفه و نزله مجرب فیون کیتوله زعفران و اینچنی زنجبیل قفل صمغ عربی کثیر هر واحد یک ماشه جو زوفا الباسا سه تخم خشی شش مغز بادام شکر شقال جد و اینچنی شرب مرادید سوده و اگر نباشد زهره سوده هر واحد یک ماشه حب سازند شربت حب مزاج حب سلا رس برای سرفه مزمنه که نافع خواب باشد افیون نیم ماشه صمغ عربی یک ماشه میوه ساندک کندر رب السوس هر یک ماشه حب برابر فلفل لبازند سبحان یک عدد و ب لطف نصف یارب حب حبسین و سال بدهند حب عطانی که در سرفه ضیق بغایت نافع زراوند حج افیون هر یک یک شقال عکاک البطم سیه ساندک کندر و صاف هر یک شقال جها ساخته از دانگی تا نیم شقال یا شر به مناسبه شقال نمایند خیمه خشی شش حار که در نزله و سرفه مجرب و تقویت معده کند و قبض نسازد پوست خشی شش شربت توله و فلفل کیتوله سنبل الطیب چینی مسطحه جو زوفا هر یک یک توله همه را

چو کوب نموده جوشانیده صاف کرده شیرین تخم خشخاش مغز بادام هر یک هشت توله در آب مذکور برآورده بانیات سفید بقوام آرند و در آخر زعفران دو ماشه در بید مشک سوخته حل کنند اگر قبض بسیار بود و توله نبخشه و در جوشن اخل نمایند و اگر در آخر یک ماشه مشک یک ماشه غیر داخل کنند بهتر باشد و یا قوذا تالیف علوی خان بلی سرفه و ضیق بارد و نوزلی موثره می آید اصل السوس مقشر هر یک پنج توله تخم خرمی چهار دم پنج بادیان یک توله برسیا و شان و فاشی شک اسطوخودوس هر یک نه ماشه بزرالنج عود صلیب هر یک نیم توله پوست خشخاش پنج توله در آب باران یک شبانه روز تر کرده بچوشانند و صاف کرده بانیات سفید سه وزن ادویه بقوام آرند بعد مصطکه زعفران دانه ای هر یک سه ماشه کوفته بخیته در آن آینه نگا دارند لعوق بزرالنج بالغ نزول نزله بار و بر سینه و مفید سرفه و مقوی دماغ و معول و مجرب بزرالنج دو توله زعفران فلفل گرد و دانه فلفل و زنجبیل هر واحد یک توله مشک عاقر قرحا مصطکه هر واحد شش ماشه در فلفل قرص هر یک سه ماشه جوز بوا یک عدد شش نیم آتار شمشک گرم کرده ادویه سمانیده آینه نذر خاکدانه ماشه شربت که در نیبا بنافع اصل السوس مقشر بادیان تخم خرمی سیدان هر یک درم زردای خشک جلد تخم کتان هر واحد یک درم سیستان سی درم پوست خشخاش تخم یازده عدد بابا و سیر شکر سفید بدستور شربت سازند که مفید است لعوق خشخاش پوست خشخاش تخم سی عدس سی عدس سی عدس بادیان تخم خرمی هر واحد یک توله در نیم آتار شش بند چون لطفه بماند صاف کرده و یا آتار شکری بقوام آرند و بعد اصل السوس مقشر دو درم صمغ عربی یک درم کثیر آینه سمانیده آینه نذر دقت خواب صبح بقدر دو توله بخورند که نافع است لعوق تالیف حکیم غلام امام که خیلی سودمند است اصل السوس مقشر موثره می آید هر یک چهار درم پوست خشخاش پنج تخم هفت عدس سیستان هفت ده عدد بزرکشان شش درم تخم خرمی عدس بادیان برسیا و شان تخم طبرک درم سیستان طبیب و زیان تخم خرمی تخم سیستان بادیان و فاشی خشک هر واحد یک درم هم برادر سواد بخورند که با آتار بخار صاف نموده بیک و فند سفید بقوام آرند و بعد با و ام انشاسته منج و خورنم هر یک چهار درم کاکر اسنگی و درم رب السوس صمغ عربی یک درم فلفل نیم درم کیک ماشه سمانیده آینه نذر دقت و تامل تا ذوق بخورند

ذکر بعض ادویه هندی که درین نوع سرفه نافع است

اگر مری صمغ عربی کثیر سمانیده بشد آینه میخند بپسند سرفه نوزلی را مفید است و در مری باز زده بخیته مرغ نیز فایده بسیار میکند و دیگر تخم قوذا و فلفل هر مساوی کوفته بخیته باب صمغ عربی حب بقدر بخورند و در مری بدینند که مجرب است و دیگر فلفل و در فلفل مغز که خجوه تخم کانی سمانیده بریان کشته سفید واحد یک درم افیون نیم درم کوفته بخیته یک باس باب درک کحل کرده حب بقدر فلفل بنهند و شربت در مری آرند دیگر قدی خشخاش بریان کرده سمانیده در مری نمک لاهوری و اندکی فلفل گرد آینه نذر بکند آرند و بقدر یک ماشه در روزی دو سه بار بخورند و دیگر پوست خشخاش مشروط چهار عدد نمک لاهوری دو ماشه یک نیم با و آب بچوشانند چون سوم حصه بماند صاف نموده وقت خواب بنوشند و دیگر گندم چهار درم و یا آتار آب جوشانیده یک و دو ماشه بماند صاف نموده بنوشند و دیگر پوست درخت ببول یک درم و یا آتار آب بچوشانند و فیتیکه سوم حصه بماند صاف نموده بنوشند و یک بخته بعل زرد و یک بخته فلفل پوست بلیله قرص هر یک یک جزو کشته سفید چهار جزو کوفته باب مطبوخ پوست معطلان جها سخته آتار نماند که مجرب است ضیق نفس نافع و دیگر زعفران بسیار زرد و جدا فلفل سیاه قرص هر یک یک ماشه تخم و صوره یک ماشه قند سیاه برابر جوشانیده آتار نماند و دیگر تخم زراش چهار عدد چون خراسانی بزرگ هر یک توله در آب یا و سیر بچوشانند چون آب بنصف رسد صاف نموده موثره می آید جلد و انداخته باز بچوشانند و خشک و هر روز چهارم موثره خورده باشند که بلی سرفه نوزلی بارد و طار سرد و مجرب است اقوال بعض خدای شیخ رئیس نوشته که در نزله بارد و یا قوذا زعفران و غیره نافع است و هم او گوید که از جوب مجرب مسکن حال کند و در مری صمغ عربی و آینه بکند و جلد سرفه و سارون و افیون مساوی و از آن جها ساخته در مری دارند و آینه بزرالنج شش جزو مغز جلفوز سه جزو زعفران یک جزو و نیم تخم شربت زرد و آینه سمانیده در مری و فلفل هر واحد نیم ادویه و غن لبان زعفران هر واحد دو درم بقدر که سینه باز زند و گویند که این حب میستعمل جالینوس است رب السوس و شربت میعه یک شتال افیون زعفران مری هر یک یک درم نیم شتال بعقید الگو بر شسته حب سازند و یک از آن بدینند که سرفه را ساکن گردانند و خواب در مری کو

باویان هر یک دو درم زرد وند و صبح یک شقال پودینه نری صغیر فارسی هر واحد درم کوفته بخیه هر روز یک درم تا یک شقال با یک اوقیه سکنجبین بی مزج آب گرم بخورند
 و در بعضی نسخه اسطوخودوس و شقال نیز داخل است و وزن زرد وند صغیر دو شقال و پودینه صغیر هر واحد یک شقال و هر شب بخیه مرضی و غیره سوسن
 یا گرس بماند و صبح با یک دران بالونه و اکلیل برنج است و مرزنجوش بخیه باشند و دیگر بشویند و بکشد راس بجای و پس گرم و پارچه مسخن آنکباب برنجار
 شراب که دران سنگ گرم انداخته باشد بمالند و بوییدن شونیز و امثال آن ده را بخورند بکشند جرجانی و ایلانی سینوسند سرفه که از سوز مزاج بارد
 مادی بود سببش زبانه شدن و عطش و بوییدن شونیز و امثال آن ده را بخورند بکشند جرجانی و ایلانی سینوسند سرفه که از سوز مزاج بارد
 صبح این مطبوخ چهل درم با پنج درم تخمین دو درم روغن بادام بدیند و تخم زرد و مویر منقی هر یک چهل عدد اصل سوسن پرسیاوشان پنج باویان هر یک
 هفت درم همه را در دمن آب بپزند تا نصف بماند صاف نموده نگاهدارند اگر داده غلیظ تر باشد روغن بادام تلخ بنوشند و اگر در سینه اندکی حرارت باشد و
 کنگ جو درین مطبوخ بپزند اگر حرارت و خشونت زیاده باشد مارا شیر که دران چهارم کنگ جو بخورند و یک درم باویان چهار درم اصل سوسن تخم زرد وند
 لیکن اگر شعله کسی را دهند که در معده او ترش نگردد و این خربت زودا درین نوع سرفه موافق است و تخم زرد وند دانه مویر منقی ده درم حله مقبول باویان
 تخم کرفس پرسیاوشان اصل سوسن زوفای خشک فراسیون هر یک پنج درم همه را در سینه آب بپزند تا یک آن بیاف نموده هر صبح سی درم از آن کم کنند
 و دو شقال زین معجون زودا آمیخته بدیند و اصل سوسن زوفای خشک پرسیاوشان هر یک درم فردا تا غفلت هر یک سه درم مغز بادام تلخ زودا وند و صبح
 هر یک پنج درم و در بعضی نسخه ایرسا و حرف هر یک پنج درم نیز داخل کرده همه را کوفته بخیه بشوند و این معجون نیز سینه را پاک کند و ماده غلیظ را
 لفع و دیگر بکشد زوفای خشک پودینه اصل سوسن خردل فردا تا غفلت انیسون تخم انجیر همدادی و باشند و این معجون نیز سینه را پاک کند و ماده غلیظ را
 نیز تنقیه سینه از ماده غلیظ نماید و اصل سوسن پنج درم غفلت فردا تا غفلت مغز بادام تلخ هر یک درم حلیت یک درم عسل سرشته حبه زرد وند و سوسن دران
 دارند و آنرا که به شرب رام نباید این حب مفیدست مریضه ساله کند و سادی ایفون ربع درم حبه انهدر و انگه ساخته بشود و این را در دانه تخم کنگ
 بریان و در جزو غفلت یک جزو عسل مصفی سرشته لوق سازند و اگر پودینه کوبی یا تخم ترب عوض غفلت کنند و با جوش خردل مغز بادام تلخ سوسن
 عسل آمیزند و بکار برند و قطران با لکین سرشته نافع و صبر قوطی بشود سرشته در دمن و این معجون نیز سینه را پاک کند و ماده غلیظ را
 مغز بادام تلخ هفت درم بار زودا ساله هر یک چهار درم زعفران جادو شیر هر یک درم عسل بشوند و این لوق نیز از دست پرسیاوشان چهار درم
 غفلت ده عدد مغز حلزونه دانه دار دین یک درم عسل در روغن چند آنکه بدان سرشته شود و این لوق نیز لفع میکند بار زودا حبه هر یک درم زعفران یک درم
 جادو شیر می مغز بادام تلخ هر یک چهار درم بشوند و لوق سیر نیز سینه را پاک کند و آنکه اسهال مرتب از آب و سوسن غفلت فانیند ساد و سرفه با بیاض و سوسن لوق

سرفه

سرفه و سینه را پاک کند و ماده غلیظ را

علاج سرفه طوبی

اصل سوسن تخم زرد و مویر منقی نبات سفید جو شاییده بدیند و اگر قوی تر خواهند پرسیاوشان زوفای خشک و دیان پنج باویان تخم کرفس فرازیند و سوسن
 زودا و جیره نقش آب گرم بخورند و بعد لفع ماده سهل لقمه و حب غار لوق تنقیه نمایند زودا و ایرسا و گاو زبان و ترس پستان را بوند خطائی و قشر سب و نیار نیز
 در مسلات همان داخل میکنند و ایارج روفس در نیاب نافه ترین مسلات است و دیاسانس کی پنج درم اصل سوسن تخم کوفته سه درم انجیر زرد وند عدد مویر منقی
 پانزده درم باویان خجاری پرسیاوشان زودا غل غلغله هر واحد سه درم غناب پستان هر واحد ده عدد در سدر ظل آب بپوشانند تا یک رطل بماند صاف
 نموده فلوکس خیار شیر و ترنجبین و شکر هر واحد ده درم ماله صاف نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند و این حب زیر زبان نگاهدارند و اصل سوسن
 پنج درم باویان غفلت فردا تا غفلت مغز بادام تلخ هر واحد دو درم حلیت یک درم کوفته بخیه لعل جوب مغز بادام تلخ سوزند و غذا نخورند آب گوشت مرغ مغز بادام
 و قوطم سازند و تخم ترب و اصل سوسن جو شاییده صاف نموده سدا آمیزند و نوشیده فی کنند و جهت شفت رطوبات لوقات گرم مثل لوق عسل که در لطیف و
 تحلیل بغایت نافع است و باید که در زمان همراه مطبوخ مناسب بدیند و ایرسا و زودا صغیر عربی اصل سوسن انیسون هر یک پنج درم

و اگر کاکرا سنگی زنجبیل در فلفل سنگی چهار انگلی پوستی پنج انگیر هر یک دو درم نمک سنگ نمک سوخته نمک سانبه سنجی جو اکلها هر یک یک درم کوفته با شیر آگه
 حب سازند خوراک نیم باشد دیگر مرغ پیل زنجبیل عاقر در حایطه تیلید هر یک یک درم حلیه یعنی میوهی پنج دام کوفته در آب سنجی ساسی بقدر موطنه حب سازند یک
 حب بخورند نیز برای امراض مذکور نافع است دیگر مرغ پیل هر واحد یک درم تخم کمانی و نیم سنجی هر یک دو درم کوفته بخته آب برگ با لسه جها بقدر کنا زنده یکی
 صبح و یک شام بدیند و دیگر در فلفل تخم کمانی نمک سانبه هر یک کوفته بخته برگ نمک پودر آب جوشانده شیر آن گرفته بدان و با آمیزند و حب کنا را صوری
 بسته یک صبح و یک شام استعمال نمایند دیگر زنجبیل در فلفل سنجی و نیم فلفل اگر مغز تخم کوبیده ای جو اکلها کوفته بخته مقدار کنا رشتی حب بندند و آب
 نیگرم وقت شب یک حب بخورند که از علوی خان منقول است و دیگر بخته آگه سرخ مرغ سیاه جو اکلها مساوی ساییده بقدر فلفل جها سازند و وقت شب
 یک حب در دم دارند و حب صاحب تکه هند است و دیگر طباشیر پنج باشد در فلفل چهار باشد زنجبیل سه باشد فلفل ناکاکیس لایس پتر پترج
 هر یک دو باشد نبات بخته سفوف ساخته سه درم بدیند و دیگر گویند که اگر حریه با برگ و شاخ و تخم خنک کوفته بسوزند و نیم سیرین خاکستر
 در ده میراب بچوشانند تا یکسره عاقل نصف ازین خاکستر جوشیده مع آب نیم آمار گرفته با دو نیم پاؤ در فلفل کحل کرده حب بقدر کنا رشتی بندند و یک
 حب هر صبح بخورند و نیم سیراب با خاکستر که باقی مانده در آن نیم سیراب این انداخته وقت خواب یک کف بخورند از روغن پیر پیر کتد برای سرفه بلغمی تازه
 دکن ضیق حدیث و مزمن مجرب و منضم است و دیگر اصل السوس صمغ عربی هر یک چهار جزو در فلفل یک جزو شکریه بر سفوف ساخته بقدر و فلفل چند
 خورند و صمغ با ده سرفه و بخته نفت است و دیگر پوست انار دلائی در فلفل کاکرا سنگی هر یک شش باشد نمک هوری نمک سیاه هر واحد یک توله پوست
 بلبله و توله کوفته بخته سفوف سازند و در روز بدعات قدری قدری بخورند که برای سرفه ضیق معمول است الاضاحل السوس سنجی و کاکرا سنگی
 صمغ عربی پوست خنکاش سوخته لباسه هر واحد و جزو در فلفل سها که بریان پوست بلبله مغز تخم کوبیده کات سفید فلفل پوست انار دلائی هر واحد
 یک جزو سفوف ساخته بقدر مزاج خورند که درین باب لعل آمده و دیگر کاکرا پیل زنجبیل پیکر بر کاکرا سنگی چهار انگلی در فلفل مساوی ساییده هر روز یک درم
 بعل بخته بخورند نافع سرفه بلغمی در بود در قطع بلغم بمنزله سیف قاطع است و دیگر مغز سندر پیل فلفل در فلفل پوست خنکاش صمغ عربی کاکرا سنگی
 اصل السوس مساوی ساییده هر روز نیم درم بدیند و دیگر در فلفل اصل السوس طباشیر مساوی هر روز سه درم وقت خواب آب گرم بخورند و دیگر
 صمغ عربی شکریه هر یک ده درم عاقر در فلفل سوس هر یک دو درم سفوف ساخته هر روز دو درم بخورند و دیگر سها که کاکرا سنگی قر فلفل
 پشکری چهار انگلی پوست بلبله در فلفل نمک سنگ حلیه مساوی زنجبیل برابر هر یک کوفته بخته آب جها بقدر کنا رشتی حب بندند و وقت خواب یک حب و حب
 بخورند الاضاحل کمانی خرد اصل السوس کاکرا سنگی نویمان پوست بلبله کوفته بخته در آب مطبوخ پوست میلان حب بقدر بخورند بسته در دم
 دارند و دیگر شام زرد پاره حیده گل حکمت کرده و در نور بریان نمایند پس نشسته آب او بانیات یا تنها نیگرم دهند و خورند سه درم برگ با لسه
 با یکده ام شند مغز کوفته نیز نافع و دیگر نمک سانبه پاؤ و آمار مغز که یک نار پاؤ بالاد و یک گلی ته به نهاده سران لبز لوش پوشیده گل حکمت
 نمایند و خنک کرده در بست پنج آخار با کدشتی آتش بچقر دهند و بعد سرد شدن بر آردند از چهار سرخ تا یک باشد بدیند که قاطع بلغم و نافع سرفه ضیق بلغم
 و ماضم طعام و مصلح معده مرطوب است و دیگر پوست بلبله پوست کاکرا سنگی چهار انگلی در فلفل نمک سانبه یانی خاک بریان شیخ طرج قر فلفل نمک سنگ
 زنجبیل مساوی بقدر کنا رشتی حب بندند و یک حب صمغ و شام بخورند و دیگر تخم بنوا ساییده بقدر چهار باشد سه هفته خورند سرفه بلغمی را نافع است و
 برگ یکله سوخته خاکستر آن با قدر سه نمک بخته در روز چند بار قدری قدری خورند همین عمل دارد و دیگر در فلفل بر حلیه نهاده مثل غیا که کشند که سفید
 سرفه مزمن است و بخته هر قدر که خورند در روغن زرد بسوزند و ساییده وقت نهار و سرخ از آن خورند و دیگر آرد و نیم در شیر در سرفه قرص ساخته
 بر فلفل بسوزند و با یک ده بقدر دو سه سرخ در برگ تیلید خورند و اصل السوس بخته بلبله باشد که مفید سرفه بلغمی است و دیگر نمک سانبه نمک لاجوردی نمک
 مسجیه اجوان نمک لعلی ساگه شیش و دوا بر آرد و سبزه گلی کرده گل حکمت نموده در چرخ نیم در ده از پا کدشتی آتش دهند و بعد سرد شدن بر آورده بر برات

صفت عربی آینه نیکو اندر یکماشته از آن خورده باشند نیز مفید بود و دیگر بخلانک شک پوست انار غرض تخم کوبیده خاکستر برگ رسته خاکستر جواله سه هر واحد
یک جزو ببلبله دار فلفل فلفل گرد هر یک نیم جزو سفوف ساخته یکماشته صبح و شام خورده باشند در سه روز آرام شود اگر بالون کوفته غسل آینه نیکو
نمایند نافع سرشته بلغمی و نافع مواد از سینه دفع در و پلوست و دیگر سنای کی بهشت تو که نسل الطیب چهار توله دنگ الایچی سفید بود بر هر واحد یک توله
کوبه کجری دو توله نبات مصری چهار توله شمشیریم آثار همه را کوفته بخت در سه آینه نیکو است خواب دو توله بخورند که برای سرشته بلغمی و نفع خوب نوشته
و دیگر توتیای سبز یک دنگ ساییده در قند سیاه حب ساخته فرد برند و اگر نواهند قدری آب بالای آن بنوشند تا هفت روز در سه روز اول گرمی و تسکین
زیاده می آید و نفعی و اسهال هم می آید و چون اسهال نفعی مضطر سازد که بجز می بارد و غن بسیار بخورند و بعد از آن بپوش اضطرار بنفشه آرد و سرشته بلغمی
و ضیق النفس مزمن زایل بسیار و لیکن نازک طبعان و ضعیف مزاجان را نباید آرد و تا کار بدو آید و دیگر بر آید باین دو اجزات شاید قول
الو منصور در سرشته که از طوبیت ریه باشد خیره بنفشه بروغن حب صنوبر یا روغن پسته بار و غن بادام داخیز و خرمایا و میوه بخورند و بر سینه روغن سوسن
برگس و موم جالند و یا مطبوخ زود فاکه در ربو که در شست بدهند و به کند و میوه سالد و روغن دقان بگیرند و این معجون سعال بخورند و مغز جلفوزه سه درم مغز پسته
نیم درم مغز بادام ده درم لعاب تخم کتان ده درم فابند شل مجموع معجون ساخته شل جوزه دهند و گفتند غسل باب مطبوخ انجیر و میوه و بیج بادیان خورند
و چون کمنه گرد بر کتان غسل سرشته بخورند و چون غلیظ باشد بلغمی و نفعی زود فاکه باین قرص بنوشند بادیان تخم کرفس رسل سوسن بر سیاه و شان مغز
بادام تلخ مسدوی طباب بر کتان قرص ساخته سه درم بدهند و غذا حریبه آرد با قلا یا آب با قلا بروغن بادام و غسل بدهند قول صاحب
قانون و شایع آن شیخی فرماید که علاج سوز مزاج رطب و رطوبت و نفس بکجفات ناشقه مخلوط با لیمو نمایند و این ترکیب همین صفت است
کل از منی کثیر صغری هر واحد یک جزو پودینه زوفای خشک ماشا داخیزی ایروا بر سیاه و شان هر واحد نصف جزو غسل معجون سازند و استعمال
کنند و تخم او گوید که اگر ماده غلیظ باشد تخمیل و جلا بشود و کور در بحث ربو کنند بطوریکه تسخین زیاد نکند مگر اعتدال بلکه جدا نمایند در آنکه تلخین و قطع
و از لاق حاصل شود و منقبات که در بحث ربو سطور شد استعمال نمایند آنچه در اینجا مخصوص است غلک نباتا و غسل صفت و یا قرطم و یا سعد بن شل
و غسل دیارب لسوسن کثیر اوقته و مغز بادام شیرین سادی و گاهی صبر غسل در دهن بگیرند و نفع بسیاری یابند و یا بگیرند سه حصه سالد و و چندان غسل و
نصف آن روغن زرد و چهل عدد فلفل سوده بیا میرند و بجز الفصاح العقاقیر نمایند و صبح و شام بنهند و ایضا هفت عروس کرات شامی بگیرند و در سه غسل
آب پزیز تا ثلث باشد هفت نموده و باقی عصا به قشر او غسل مخلوط سازند و پزیزند و ایضا بگیرند در رطب هشت جزو مغز جلفوزه یک جزو و صغی بطم یک جزو
میوه چهار جزو و غسل بقدر کفایت و از آن لعوق سازند و دودای جلا نیست که بگیرند پودینه نهری پنج اوقته مغز جلفوزه و تخم انجیر هر واحد اوقیه
بزرگ کتان و فلفل هر یک سه اوقیه و غسل بپزیزند استعمال نمایند گویند که این دو برای سعال کائن از ماده غلیظ که لغت آن دشوار باشد خوب
ست و تخمیل و تلخین و از لاق آن نمایند از لغت ماده رافع میکنند و یا بگیرند خرمایا نیم جزو سوسن هشت جزو زعفران فلفل هر واحد و جزو سوسن
بست جزو و غسل کف گرفته بشوند و یا بگیرند زعفران و نسل الطیب و فلفل هر واحد یک جزو فراسیون زود فاکه هر واحد سه جزو و سوسن هر واحد دو جزو و و غسل
مصفی بشوند و برای مزمن قطران و غسل بپزیزند و یا قسط بندی باب نبت مطبوخ بقدر سکر جمع ملحه روغن کچو و ایضا بزرگ کتان بریان و غسل نه یا نفع فلفل
و سه حصه آن با پودینه و ایضا لیسدن غسل لبی با غسل نخل دیز جاو شیر و خردل و بادام تلخ و ایضا مشرود لیتوس نافع و هم او گوید که گاهی سعال
کمنه طب دهن مذکور در باب ربو استعمال میکنند و اگر طوبیت نفعی باشد در پنج احم در دوز دار نب دآرد و جو پوست پسته نبدوی بمقیده سرشته قهرها
بقدر یک یک درم ساخته در آفتاب خشک نمایند و سه بار از آن بخور کنند و ایضا زاوند و مر میوه و بارز و مسدوی زرد و تخم سرخ بر هر یک درم و روغن کالی
سرشته جزو سوزند و یکی از آن بر آتش نهاده لقمه دود بخلق بستانند و گویند که اگر زرد تخم میوه و مغز بادام و مغز جلفوزه مسدوی بخورند و کور بخورند
نیز برای سعال مزمن لغت متن سودمند است و باید که بعد از این بخورند و باید که بعد از این بخورند و باید که بعد از این بخورند و باید که بعد از این بخورند

چ

و شایع گیلانی می نویسند که ملاک علاج او تنقیه بدن از بلغم قوی و اسهال بود افضل است اگر در اینجا ابتدا از بلغم باشد و اگر نباشد طبع زوفا یا این نسخه انجیر و سرکه
 هر واحد ده درم حله پنج درم اصل السوس ده درم پسیا و شان بهفت درم سیخ کرفس پنج بادیان تخم کرفس تخم بادیان زوفا خشک هر واحد ده درم تخم انجیر پودینه
 فراسیون هر یک پنج درم در سه طبل آب بجوشانند تا یک طبل بماند بنوشند و این دو انجورند تخم کرفس بادیان اصل السوس زوفا خشک سیاه شان
 تخم انجیر ایر ساقردمانا فلفل زراوند و حرج مغز بادام تلخ حوت هر واحد پنج درم لصل سرشته مثل جوز بدینند که ده و جمیع اخلاط غلیظه را از سینیه
 خارج کند و عوفاست گرم بلیند و جوب حاره مثل حبیکه در آن رب السوس پنج درم است و جب سیه سائمه که در علاج سرفه نزلی بار در قول جری
 مسطور شد در دین دارند و آبیکه در آن انیسون و بادیان بقدری عمل جوشانیده باشند غرغره کنند و حریره متخذ از سوس جواری لصل و
 روغن بادام بنوشند و آب مطبوخ پنج نمون اسما بخونی و قدری عمل زنجبیل مربی غرغره سازند و عمل و شونیز اند که بخورند و اگر این رطوبت طبل کند
 با الاصول بنوشند و بعضی اوقات چند وانه مغز بادام تلخ و مغز چغوزه و پسته مع شکو عمل بخورند و غذا گوشت بریان و کباب و شوربا بخورند
 سازند و نوشیدن نیز کشته و خوردن مویز و حمام حار و عرق و ریاضت متعبد قبل طعام لاسما حرکت صدر بقدر است نافع است و از شورای حریط مبراست
 نو که رطوبت جناب نمایند و مطبوخ مذکور در قول جریانی نیز منفع است و شرب آب بادیان رطب مع شکر طرز و نافع است و اگر شدت کند تخم کتان
 لصل سرشته صبح و شام آب انجیر و مویز منقی بخورند و اگر از بادیان رب السوس هر واحد یک جزو مغز بادام تلخ سه جزو فانیند برابر هر چه حب ساخته
 در دین دارند و سینیه را پاک کنند و غرغره و صیق النفس هر دو اگر بار طوبت غلیظه اند با خد بکیرند تخم ترب و پودینه و بزرگان و در عمل لکینند
 و یا عمل انجیر لصل جمع کنند و سیه سائمه و ملک البطم و مرا جزا سه سادی افیون مثلث جزو بقدر دانگ حب سازند و دوسه حب در
 دین دارند که سعال شدید را منع کند و در سعال رطب که مریض بسیار نفث کند و آنکه هرگاه نفث نکند نقل آرد و نفس و تنگ گردد و خشکانی افیون در
 تخم کاه بود و بزنجبیل استعمال نکند و خوردن انجیر خشک و جزو سعال مرین را نفع کند و فلفل غذا کنند و غذا اسفند با جات و کرنیه بگوشت دانگ فلفل
 کنیکه کشتک حفظه بمانند و قدری داری و کراتیه و براسه ایشان قلیا و شوا از تخم از رب طبر بری و خلوا سه جزو فانیند و روغن بادام و لعاب
 حله صالح است و عوق آب حلاب یا شربت بنفشه بنوشند و اگراده غلیظه باشد لصل با فانیه بنوشند سیه اگراده غلیظه تر باشد و هم او گوید و دوسه
 و در سعال رطب بلی نظیر است بکیرند و مویز و سیه سائمه و افیون و روغن طلسان هر واحد یک جزو زعفران نیم جزو آمیخته بدارند و هر که عادت خوردن
 افیون ندارد و نیم دانگ از آن بخورد و فائده او بیاید که در غیر او ندیده باشد و در ظرفی بدارد که روغن این را جذب نکند

نسخه بخورانی بنفشه سائمه

نسخه بخورانی سعال

علاج سرفه باد

مطبوح که در سرفه رطوبتی گذشته بدیند و آنجا که خفیف است و در حلقه سوس و در مجاری است و سعال آب سوس سبب باشد
 نخستین از آنکه سبب کنند بعد جهت گرمی شمش حتی الامکان حب دم فانیند که آن ریه رانی الحال گرم میسازد و همچنین استعمال هوای گرم و حمام اگر
 احتیاج بطلاج قوی تر افتد حب از مویز سائمه لصل ساخته زیر زبان دارند و بلغمین ده درم و مطبوخ اصل السوس انجیر و مویز منقی و پسیا و شان
 و سیخ بادیان و روغن بادام تلخ آمیخته با شغال مجنون قوی بنوشند و شربت زوفا ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند و انجیر با نخود بریان بخورد و طبع زوفا
 و اسارون و انجیر و غیره نیز نافع است و اقفا از شرب و آب نانه بادیان رطب مطبوخ مع شکر طبر ز دست و باد روی قطران لعلقه یا ملک البطم لصل
 بخورند و روغن طلسان لکین تا یک مثقال بدیند و کزک کبریت مع بیضه نیم شربت و عوفاست حاره مثل لعوق معمول از بادیان و تخم کتان
 و سیه سائمه و مغز چغوزه و پسته و بادام و صمغ آلو کثیر و فانیه بلیند و عوق آب ما و لصل یا نانو اسکندر بنوشند و عمل تناس
 یا مع تخم کتان بریان بخورند و لک سیه قندی فلفل اضافه کرده می شود و کزک از لعاب است گرم مثل لعاب حب الزشاد و بزرگان مسادی
 لصل سببند و فواید عوفاست لعل و آب انار شیرین مقدم لصل و روغن تریان کبیر و گلشنه علی نیز سفید این شربت انجیر

آنجا که دست مریض از قفا برسد سه عدد یا پنج عدد و نیوچه انداختن فایده تمام دارد و شیخ و شارح قانون می نویسند که علاج سعال حار و عطشیات معروفه از
عصارت وادیان و اطلیه مردخات نمایند بعد فصد قیال یا با سلیق اگر امتلا باشد و طب نیز نافع است و نوشیدن لعاب اسپغول و شربت بنفشه و نیلوفر
و باقو ذای ساده صبح و شام و کذا ملک لعوق خنکاش ساده و لعوق خنکاش که در آن خنکاش سفید و سیاه و او قیده است مدام لعوق کنند و از رب السوس
بنفشه هر کدام ده درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه ترنجبین هر واحد پنج درم لعاب بزر قطونا و بیدانه قوی ساخته و با باد اشعیر و شربت بنفشه بخورند
و آب انار مقوم لشکر طبرزد و الاضایع و لعوقات ایشان از لعاب بزر قطونا و بیدانه و نشاسته و صمغ عربی باید و لعوق لعابات که در اکثر اوقات با نباتات مطبوخه
ست و جواب نافع سعال حار استعمال نمایند و گاهی در آن محذرات می آمیزند و در سعال حار سافج و بادیه تجرید رسیده که شیر خشک در زبان نگا دارند
و در روز و شب بعد از هفت درم تا ده درم استعمال نمایند که مسکن سعال حار و عطش و لبن طبع است و الفصار به السوس ده درم نشاسته کثیر مغز بادام
صمغ بنفشه هر یک پنج درم ساییده و لعاب بیدانه سرشته و با بادیه تجرید که در آن عناب و پستان پنجه باشند بر روغن بنفشه
نوشیدن بسیار نافع است و خصوصاً چون پس غالب گردد و واقعه ایشان از بقول بارده و لبوب مثل قثا و کدو و خیار و روغن بادام و باقلا کوفته و مکرخته
بر روغن بادام و روغن کدو و باد اشعیر و حریره معمول از جو و باقلا و نشاسته و آب سوس و روغن بادام سازند و اگر طبیعت نرم باشد است جو شکو
اطریه و هندو اگر کار باشد و انجامد باد اشعیر و نباتات مقطوع الاطراف مضمول باب خاکستر و نمک به هند صاحب کال گوید که بگاه سعال
از حرارت جگر و تب باشد باید که در ابتدا فصد قیال کنند و بعد بزر و تند و بعد بر طب مثل باد اشعیر که در آن عناب و پستان و کثیر پنجه قدری
خمیر بنفشه مالیده روغن بادام و روغن کدو بر آن چکانیده باشند باید که در طعام بمزوره اسفناخ یا سرق یا اجازی بر روغن بادام یا مغز بادام
سوده نمایند و انار شیرین و فیکر و موز و بادام رطب لشکر و روغن و خیار و قثا بهند و از اغذیه ترش و کثیر صیاح و کثرت کلام و دخان و غار اجتناب نمایند و گاهی
لعاب بیدانه و بزر قطونا با قدری لشکر طبرزد و باقلا پنجه نمایند و همه آنچه در معالجه خشونت خجری مذکور شد معمول آن رند و این لعوق نیز نافع است بکثیر مغز
تخم خیار و قثا و کدو و مغز بیدانه تخم خرفه هر واحد پنج درم نشاسته کثیر صمغ بادام هر واحد سه درم طباشیر دو درم فایند است درم باریک ساییده
و لعاب بزر قطونا یا بیدانه سرشته روغن بادام انداخته بلیسند و اگر ازین ادویه حبسین بسازند و در روغن نگا دارند نیز مفید است و هم او گوید که اگر
سعال از حرارت صدر و ریه باشد باید که صاحب او را بقصد سلیق ام کنند و قدر حاجت و احتمال قوت خون بگردانند و باد اشعیر مطبوخ و لعاب و پستان کثیر
و جز آن که مذکور شد استعمال نمایند و سینه را بر روغن بنفشه و نیلوفر که در آن موم سفید گداخته باشند بمالند و بقیه و طی میر و ضا نمایند صاحب مغنی قدیم
گوید که علاج بقصد سلیق و شربت باد اشعیر استعمال لعوق خنکاش و خمیر بنفشه و لعاب بجلاب شیره تخم خرفه لشکر خنکاش و استصال انار شیرین
و اکل صوف نمایند و غذایشل باقلا بر روغن بادام و اسفناخ یا بقیه نمیشد سازند صاحب شفاء الاستقام و قرشی گویند که در سرفه که از سوزاج
حار یا یابس یا سرد و باشد باد اشعیر بزر مثل شیره تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خنکاش و شربت بنفشه و روغن بنفشه یا روغن بادام شیرین
به هند و غیره بنفشه بهتر از شربت است و لعاب بیدانه یا لعاب اسپغول لشکر و بزر و مذکوره سوده لشکر طبرزد و باد اشعیر بجلاب و لعوق انار شیرین
و شربت او و شربت نیلوفر و حب متخذ از مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خنکاش هر واحد یک درم کثیر رب السوس نشاسته هر واحد ربع درم
لشربت انار سرشته استعمال نمایند و گاهی درین حب تخم خرفه می افزایند اگر حرارت قوی باشد و اگر حرارت قلیه مضر باشد احتیاج بکافور انداختن
لعوق از کثیر و جلاب و روغن بادام و یا صمغ سفرجل و کثیر نشاسته و بادام و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار یا لعاب اسپغول سرشته قریب اند و صمغ بادام صندل
گرفته و در یکصد درم جلاب و در صد درم آب پنجه و در روغن بادام بیزند تا آنکه بقوام عمل آید مدام استعمال نمایند و اغذیه اسهال حار و یابس
مزوره که در اجازی یا یوفیه یا قله یانی یا خرفه است و این مزورات ساده بی گوشت باشند اگر تب لازم بود و اگر تب باشد جائز است که در آن گوشت
بزیادی یا حاصل لا سبابا بچیده و داخل نمایند و با زردی سفید نمیشد بهند اگر از بطور حوسه بنفشه و قیال فاع بنفشه و رب عناب طبع النفع است

و ایضا اگر احتیاج الحوم افتد یا سیمه بگندم یا برشته مع بعض بقول مذکوره بخورند و علوا از نشاسته و شکر و کدو طب یا مغز تخم سم او و روغن بادام جدی است
و با کمال در علاج این قسم سرفه ملت رو اندازند که چون شدت کند و حرارت قلب غالب شود بدق انجامید سویدی می نویسد که شرب حصص تند می باشد
بما و الشیر و مار القرع یا نبات و اصل السوس و شیر بزیک و قه و روغن خنکاش حب آلس سفید و تخم خطمی پنج و صمغ او و خبازی و عناب هر دس
نافع سعال حار است و کذا خوردن شاه بلوط و یا بقله یا بی بروغن بادام شیرین و یا کدوی مطبوع یا طریه یا بهانه مدقوق یا کثیر الشکر شیرین کرده یا تخم خنکاش کوفته
تنها یا بموثر منقی یا اسفناخ بروغن بادام بریان و کذا لک قطعه یا مغز تخم خربزه یا صمغ عربی یا حبیبی یا قلاب شکر و روغن بادام سفید است و گوید که ما و کثیر
الطبخ و کذا تخم خنکاش کوفته و پوست او خوب بخته بالیده صاف نموده یا نبات سفید لوق ساخته و بچینش بروغن بادام و اسفناخ نیمه حریب است

علاج سرفه طبعی اگر تب نباشد

بهترین اشیا نوشیدن شیر خرو شیر بز است که چرب و لطیف و مانند آن خورایند باشند و لعاب اسفند ده درم آب خیار سه و نیمه شکر ده درم و تخم پنجه ده درم
بدهند و مغز بادام و کثیر الشکر و کذا شیرینش بروغن بادام و شکر و ایضا شیره بادام یا شکر سیمه از جریات است و کذا لک مسکه تازه یا نبات یا چهار ده روز خوردن
و غیره سیاه یا سمن یک رنگ یا طباطبائی سه و سرفه کند که اسباب حرارت و پوست بود لفع بسیار دارد و حکیم علی گوید که اگر تب لین طبع نباشد این نیز در
صبح و غدا عناب ده عدد پستان بست و انده موثر منقی ده درم بنفشه چهار درم اصل السوس پرسیاوشان هر واحد پنج درم در آب بخوشانند تا ممل شود صاف
نموده هر روز سه او قه بنوشند و اگر خواستند باین قرض بیاشامند یا باین رب السوس پرسیاوشان مغز بادام مسادی لعاب بز کتان قرض ساخته هر روز
سه درم بخورند و لوقات شیرین مثل لوقی صند بر ناول نمایند و غذا شورهای گوشت حلوان چرب شحم گایان و گوشت مایان فربه و باجه بهر است
قالوه رقیق الشکر و روغن بادام و خنکاش لفع میکند و اگر تب باشد استعمال سایر طبایات مشروب و قیر و طبایات مبرده مرفه کنند و استعمال ما و الشیر
بروغن بادام و تربطیب قدم مام بروغن و نوشیدن حریبه های بادام و طبطیب نافع و باید که ما و الشیر در روز دو بار بنوشند یکبار وقت صبح و مرتبه و دم بعد
سه ساعت هر بار بعد نیم رطل و در آبرزن نشاندند و قدا کد و کنگک بروغن بادام و مانند آن باید و هنگام خواب لعاب بز قطونا و ما و الشیر و مار القرع و کلاب
بدهند و حام و طب و روغن آب شیرین بر سینه نافع و نوشیدن لحاسب بهانه و اسفند و لوق خنکاش و صوی سمن و شربت اعجاز و قرض خنکاش
نافع است و کذا اما الخیار سه او قه یا نیم او قه و شربت نیلونه یا لعاب بز قطونا و شیره مغز تخم کدو یا لعاب شکری مفید و شربت خنکاش و آتش جو که دران
پستان و عناب بنفشه نیمه باشند بروغن بادام بدهند و در غذا قنط و خیار و اسفناخ و کدو و روغن بادام و خال سازند و اگر تب نباشد بنفشه و چوبه روغن
و هند و حریه از جو مقشر خنکاش سفید و شکر و روغن بادام سازند و بجای آب جلاب شربت بنفشه بنوشند و صمغ در آب تر کرده صاف نموده بروغن بادام اصل
کرده بخوشانند تا غلیظ شود و هر وقت آتزا بپزند و یا لعاب بز قطونا در جلاب بخته روغن بادام و اصل کرده بنوشند و ایضا عناب پنج و انده پستان
بست و انده بنفشه شش باشد در آب خیساییده بالیده صاف نموده لعاب بهانه سه باشد لعاب اسفند نه باشد رخت خنکاش یا شربت آن داخل کرده نوشیدن
سرفه خشک را نافع است و حب و طب از رب السوس ده درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم خرفه هر واحد پنج درم و بعضی خنکاش و صمغ عربی نشاسته و کثیر
و بنفشه هر یک پنج درم می افزایند و مغز بادام بست و درم شکو کوزن مجوعه عرق با السوس تخم کدو و خرفه و خال میکنند یا اسفند یا بهانه یا سفیدی
ساخته در دهن گیرند و قیر و طی از روغن بنفشه و روغن کدو و موم سفید و کثیرا و عصاره مرطبات آب کباب هو و آب نیز تازه ساخته بر سینه نهند و ناف و قنط
پاشند قدم بروغن بادام چرب سازند و در آب نوشیدن بهانه شیرین و تخم خطمی اندازند سویدی گفته که حسوی نشاسته و بادام و شکر و تخم پنجه
در ما و الشیر و شربت کاذبان بجار الشیر و شکر و عصاره او و عرق او و طبخ او و شکر و صمغ عربی یا کثیرا و ما و الشیر و شکر و کذا پستان کذا اسک و شکر و
بروغن بادام و طبخ عناب و کذا بنفشه هر واحد نافع سعال یا لبس است و خوردن خبازی بروغن بادام بریان یا ترس شیرین یا عقیه یا گایان
فربه بمسکه نیمه یا روغن کاذب یا کثیر مقشر بکثیر مفید است و لوقات مرطبه مثل این لوق بز قطونا بهانه هر یک پنج درم تخم خنکاش سفید

درم

درم اصل السوس نقشه کوفته پستان هر یک هفت درم در سه طل آب باران نجیساتند و آبش ملائم بنزد تا یک پل بماند الیه صاف نموده و در آن وقت بهنجش و دهان نماید و هفت درم از هر یک صمغ عربی و کثیر کوفته آمیخته بقیام آورده استعمال نمایند و حریره مغز بادام شیرین کثیر آورد و تخم خفاش سفید کوفته با شیر تازه بناخته تناول نمایند

علاج سرفه دومی

فصد با سلیق یا هفت اندام نمایند و لعاب بهدانه شیر غناب شیر مغز تخم که در عرق شاه پره برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بپزند و در آخر در لعاب پهل عرق شاه پره شربت نیلوفر و هندی و شرب ما و شیر و لعاب اسفند و غیره بنفشه وضع اطلیه بارده بر سینه لازم گیرند و آنچه در علاج سرفه حار که شربت حاجت بعمل آید و سبب صفرا تنقیه نمایند و یا لیمون طبعیت بمار الفوا که یا بن مطبوخ نمایند غناب سی وانه بنفشه خشک درم در دو طل آب باران بپوشانند تا یک پل صاف نموده هفتاد درم از آن بگیرند و در آن شیر خشک ده درم خمیر گاو زبان تازه هفت درم حل نموده صاف کرده بمیاشانند و اگر خمیر گاو زبان بهم نرسد گل گاو زبان یا برگ آن سه درم کوفته اضافه مطبوخ نمایند و بعد از تنقیه قطعه مزاج لسیکن حرارت نمایند با شامیدن ماء الشیر و لعاب بزر قطونا و شربت نیلوفر یا بنفشه استعمال بوقت بار و شل هوای که از مغز تخم خیار و مغز تخم که و مغز بادام نقشه کثیر با طبع غناب و پستان و تخم خطمی و گل بنفشه نیلوفر و نبات یا فانیذ ساخته باشند اطلیه بارده بر سینه و تمر مخ بقر و طی اخضر که در آن تسقیه باب بقر و شل کشنیز و کاهود مانند آن داده باشند اگر حرارت در جگر بود لسیکن آن نیز بمیدان کنند و قرص کافور و روغن که و روغن بادام و روغن آب لیمو فروزند و ریختن استعمال حموضات جائز است و گفته اند کسی را که سرفه از کثرت و غلیان خون باشد اگر قصد کنند اکثر منجر بسبب میشود و یا درم ریه میگرد و پس بر قصد کحل علاجش مختصر است و ایضا سرفه خشک که از امشلاک دومی در ریه باشد حجامت میان تفریق نافع گفته اند

علاج سرفه صفراوی

لعاب بهدانه سه شانه لعاب اسفند شش شانه شیر خیارین دو توله یا شیر مغز تخم که و دو توله یا شیر مغز تخم بهدانه دو توله یا شربت غناب یا قشقی تن سینه و یا گل بنفشه شش ماشگل نیلوفر پنج ماشه خطمی خبازی هر یک چهار ماشه خیسبانه همراه اخریه مذکوره استعمال نمایند و سعال در دهان دارند و یا قودا با لعابات بپزند و در ریختن استعمال حموضات منی نیست از ریختن است که گفته اند و بعضی اقسام سرفه همراه اشتهه لیمو و انار ترش نفع عظیم دارد و بعد از نفع ماده تمضج صفرا از سبب صفرا تنقیه نمایند و خبازی و خویانی و شربت و در کبریت و مسهلات این خل میکنند و تنقیه از مغز تخم که و خیارین و تر بر و بهدانه و خفاش و کاهود هر یک هفت ماشه تخم خطمی خبازی هر یک پنج ماشه کثیر باشد لعاب اسفند و لعاب بزر قطونا ساخته پیوسته و در دهان دارند و غناب آلو بخارا هر یک پنج عدد و موزین سفی ده دانه و نبات داخل کرده ملین و دفع تلخی و بن است و گاهی گل بنفشه شش ماشه و اصل کوفته شیر مغز تخم که شش ماشه شربت بنفشه سه توله عوض نبات میکنند که ملین است و گاهی وزن موزین سفی و دو توله و آلو بخارا ده دانه میکنند که ملین نافع بخارا بر سینه و تب و نزله صفراوی و امی است و حجامت نمایند

علاج سرفه سوداوی

حریره سبوس گندم بپزند یا شکر شیرین کرده دهند و بعد نفع ماده بپنج سودا از سبب آن تنقیه نمایند و از آرد با فلفل با سوسگل و زبان گل و زبان صمغ عربی سودا هفت ماشه اطفال الطیب شکر تریال شیر خشک هر یک پنج ماشه بروغن بادام عرب کرده در شربت انار دلائی شربت صمغ کبار و بر و بر خفیف از لایزالیا بعمل آید و غذا بخورد و دهند که از گوشت مرغ یا گوسفند جوان یا حمل صغیر ساخته باشند اگر اصل السوس و فای خشک گاو زبان موزین سفی جوشانیده نبات داخل کرده بطور قهوه بنوشند و گاهی شیر مغز بادام بنفشه اندازی سرفه بود و سوداوی متعسر النفس که وقت سرفه بد حال شود و گویا از سرفیدن قوی خواهد شد نافع است

علاج سرفه دوباتی

گویند که این قسم سرفه از لعفن هوا بمردم کثیر پیدا میشود و باعث هلاکت طفلان و بزرگان میگرد و پس در بزرگان رگ هفت اندام زنند و خون را فر گیرند که

قریب نیشی رسد و در دکان زیر سرد و پستان زو چسباند و جهت نفخ ماده اصل السوس گاو زبان پنج کرفس هر یک هفت باشد ایسا او خرا نسیون هر یک سه باشد
پوست پنج کاسنی ابریشم خام باد ریخویه هر یک نه باشد و مویر بنفشه یک توله سیستان چهل عدد و آلو بخارا نو بانی هر یک پنج عدد و جوشانده گندم علی خمیسره بنفشه
هر یک دو توله و هندو غذا خود آب مرغ مرغ با شور بای مرغ بنان رده دهند و بجای آب بر عرق بهار نارنج و بادیان الکافه و رزند و بعد هفت هشت روز یا زیاد
جهت تنقیه برگ سنا دو توله و توله آلوده عدد گل بنفشه یک توله پوست لیلیه زرد و لیلیه سیاه هر یک یک نیم توله خیار شیر تر بنجین هر یک هفت توله شیر خشک
نخ توله شربت و نیار چهار توله روغن بادام هفت باشد در مطبوخ افودده دهند و بجای آب عرق گاو زبان و بهار برابر آمیخته نوشانند و وقت دوپیر خود آب
مرغ و شام شور بای مرغ که فائق آب پیون کاغذی و انار دانه ترش باشند نان شریه کرده و روز دوم بتدریب السوس جوړو با هر یک یک باشد
سوده در شربت سیب ولایتی یک توله و رقی نفه و کبچه و آمیخته ملیسانند بعد اصل السوس برگ گاو زبان پر سیا نشان هر یک هفت باشد و رزق
هر یک چهار باشد باد ریخویه نه باشد و عرق بهار و گلاب و گاو زبان هر یک نه توله جوش کنند که به نیمه آید یا نیمه صاف نموده شربت بنفشه چار توله تخم کدو
یا شرفی نه باشد یا شیده بنوشند و همین نقطه سه چهار مسل داده جهت تعدیل مزاج مفحات و مقویات اعضا رگینه که در آن جوفتی باشد با عرق کپور
و سید و سید مشک و صندل و عرق عنبر بکار برند و جوی که در آن انار دانه و جو آکار است به نسخه قادی درین باب نیز مجرب بلا تخلف است این مطلب مجرب است
ست رب السوس گل گز و بنفشه و سیونی جوړو با مرکب زوفا ایسا باد ریخویه چار خطائی هر یک سه باشد صغ عربی یک توله مغز بادام سه توله زعفران هفت باشد
هما بقدر نخ و سنا زنده این دوادر دکان و بزرگان بسیار مفید خاکستری بهور و نمک طعام بقدر ذائقه مرد دکان را سه باشد در برگ بنجین و بادریسل کتیر
و در دکان از یک جهت یک باشد بهند و بنجین خاکستر سیلانی و سنگ خواره و مرغ عیسی که بندی جهاش گویند و تخم آزاد و دخت و بنجین مرغ سیاه کنه
در یک تار روغن و یا زاده پنجه وقت تناول طعام در هر غذا آمیخته خوردن و بنجین مرغ حق گو و کذا فاضله هر دوا حدافع لیکن باید که بالاسه اینها آب
تا دو گطری بناید نوشید و این دو نیز مجرب است گل روان سیاه یک توله برگ قبول مور و سه عدد در گلاب عرق گاو زبان هر یک یک نیم با و جوشانند
که چارم حصه بماند یا نیمه صاف نموده عمل سه توله و کو دکان را بوزن دو سه باشد و قبول نیم یا یک عدد و غسل شستن هفت باشد که در ایضا فاضل سیاه
یک باشد مغز بادام پنج عدد نبات یک توله گوی سه توله دهند و این جب مجرب است جو آکار جد و از زعفران غلغل سیاه و سفید بسیار به هر یک دو و درم
انار دانه ترش یک نیم توله صغ آو با لو یک توله مرکب یک نیم درم خوابانی هفت عدد در گلاب تر ساخته لب گرفته ادویه آمیخته جها بقدر نخ و لبسته در دکان رزق
نافع و گاهی با شیر بادام هفت عدد برگ قبول پنجه سه عدد در گلاب نیم با و شربت فریاد رس سه چهار توله گاهی بالائی جفرا ترش نبات دو نیم توله
اول بسیار بنده بالایش افشرد و آلو هفت عدد و آلو بخارا پنج عدد و عرق بهار نیم با و گلاب چهار توله شربت نیلوفر اصل السوس به هر یک دو توله مفید
شده و گاهی وقت شب سه باشد مرکب خوردن و صبح جوړو با و دوا سه اصل السوس سه باشد و شربت قبول و عمل هر یک یک نیم توله و بالایش شیر بادام
هفت عدد و بسیار یک نیم باشد و برگ قبول چهار عدد و لعاب گاو زبان هفت باشد و شربت فریاد رس سه توله غذا پلا و مرغ و طبع بنجین جفرا گادی و بالائی می دهند
و مفحات و موصفات مثل لعاب گاو زبان و آب انارین و گلاب و کیو طه و عرق بهار نارنج و نفیغ آلو بخارا و خوابانی و ترشهای دیگر و جد و از و شربت قبول
و شربت فریاد رس حریره که در آن پوست و تخم و بنجین است مفید بود و حجامت بی شرط بر مهره دوم گردن متصل پشت سرفه کنه و شدید را
نفع می بخشد و از آب معصور انار میخوش نشوی کرده مردم کثیر صحت یافته اند و صفراوی مزاج را در زمستان که هیچ علاج منتفع نمیشد نیز مفید شد

علاج سرفه از خشونت قهقهه ریبه بسبب بخار و دقان و عجز بای قویه و غیره

هر چه در علاج سرفه میسی و دخیه الهوت میامی ند کور شد بکار برند یا شیر تخم خیارین و کدو هر یک نه باشد و کاهوسه باشد و عرق نیلوفر و سید یا کدو هفت
توله گلاب پنج توله لعاب بهار نه باشد شربت نیلوفر چهار توله سوس اسچول هفت باشد و هندو آشنامیدن مسکه در شیر گاو و علاجی شانی بود و بنجین و روغن بادام
و در بینی کشیدن و غذا شیر بنج و رشه با شیر و ابارج چرب و شور بای بزغاله شیر خواره مرغ و هندو ایضا بهر غلیس لغو فاست و حسا و جو سبب هلسه

بدیند و شربت بنفشه و شربت خنکاش هر یک پنج درم در آب نیم گرم بنوشند و لعوق بنفشه و کثیر مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و خشکاش سفید باریک ساخته
 بلعاب اسپغول و بهدانه سرشته بلیسند و اگر روغن بنفشه یا بادام و مانند آن به غیر ایند بهتر باشد و از جو مقشره خشکاش سفید ساییده آب شکری و روغن
 بادام حریره پخته بنوشند و قدری بهدانه یا کثیر در روغن گیرند و از مغز بادام مقشره مغز تخم کدو و مغز بهدانه بلعاب اسپغول جها ساخته پیوسته در دهان
 دارند و گاهی به نوشیدن لعاب گاو زبان و شکر در آن کفایت کند و یا بنزد قطونا بهدانه گل بنفشه آب باران پخته مالیده صاف نمایند و فایند و روغن
 بادام شیرین داخل کرده با دوام لعوق آرند و از آتش زود آورده کثیر مغز تخم کدو و مغز تخم خیار خشکاش سفید نرم سوخته مخلوط نموده یک اوقیه
 لعوق نمایند و این لعوق نیز نافع مغز تخم خیار زده مغز تخم خیار مغز تخم هند دانه مغز تخم کدو و مغز تخم خشکاش سفید هر یک پنج درم صمغ عربی کثیر نشسته
 هر یک شش درم ترنجبین منقی دور طل ترنجبین را با آب هند دانه حل کرده صاف نموده با آتش ملایم پیزند تا بقوام عسل آید پس چهل درم روغن بادام
 در آن ریخته دو جویش داده فرو آرند و او به راز نرم ساییده مغز و تخم غنایند مغز تخم کدو و تخم ماهفت درم و یا این لعوق حب القطن بدیند مغز بهدانه
 دانه مغز بادام مقشره هر یک چهار درم رسب السوس پنج درم کوفته بر زده بقیه مرغ چهار عدد و روغن بادام آمیخته لغایند مقوم لبش نشسته و اگر مزاج
 حرارت نباشد عسل عوض فایند و این جو نیز نافع است آرد با فلای مقشره اوقیه نشاسته یک اوقیه کثیر و دو درم با بصل حل نموده و خوب
 پخته روغن بادام فایند یک اوقیه و نبات دو اوقیه داخل کرده پیزند تا بقوام حریره آید بنوشند و اگر باین نوع سرفه حرارت و عطش باشد این
 حب استعمال نمایند مغز تخم کدو رسب السوس مغز بادام مقشره مغز تخم هند دانه نبات هر یک ده درم تخم کدو و تخم خشکاش سفید هر یک پنج درم
 صمغ عربی کثیر نشسته آرد جو مقشره بحریر بخیه هر یک هفت درم مغز تخم خیارین پانزده درم مغز بهدانه هشت درم کوفته بخیه بلعاب بزر قطونا سرشته
 خوب سازند و دو اتم یک حب در دیان دارند و اگر حرارت با فراط نباشد از رسب السوس پرسیاوشان گل بنفشه کثیر صمغ عربی نشاسته با دیان
 بهر واحد یک درم مغز بادام مقشره آرد با فلای هر یک چهار درم تخم خشکاش سفید دو درم شکر سفید و زده درم زعفران نیم درم کوفته بخیه بلعاب تخم فرو
 سرشته حب سازند و پیوسته یک حب در روغن لکها بهر اندطبر می گفته که علاج این قسم سرفه قصد استغفران و تفقد مزاج است اگر مزاج سرد و زیاده
 ماور الشیعر خوراند و ملائم نمایند سینه را با شیا به فلسه مثل کثیر یا صمغ عربی و رسب السوس و لعوقات متخذ از لعاب بهدانه و فایند و کثیر مغز
 بادام و مانند آن و لعوقات متخذ از ترنجبین و مغز بادام شیرین مقشره و مغز بهدانه و نشاسته و مویز منقی و گاه زیاده کرده میشود بران رسب السوس
 و اگر یا آن قرحا باشد از شیا بدیده مانند کندر و راتیج با سائر او به مذکوره علاج نمایند صاحب کمال گوید که چون سعال از خشونت حنجره و تب
 ریه عارض شود طبل را از اقدیه و او به مغز کثیره مملسه مثل خمیره بنفشه بر روغن بادام یا لعاب بهدانه و فایند و روغن بادام و حوی معمول زرد و جوار
 و نشاسته بشکر یا فایند و روغن بادام و شربت بنفشه باندک لعاب بهدانه بدیند و بقیه نیمه شست و مسکه تازه بشکر طبرزد بنوشند
 و یا بگیرند مغز بادام مقشره و باریک ساییده بلعاب سرشته بلیسند یا بگیرند کثیر صمغ عربی و لعاب بهدانه و مغز تخم کدو و بهر واحد یک حب و با
 ساییده بلعاب لبش نشسته و روغن بادام آمیخته لعوق سازند و صبح و شام بخورند و قطعه کثیر یا چند دانه بهدانه در دهان دارند و یا این حب سعال
 مغز بادام مقشره مغز تخم کدو و مغز بهدانه بهر واحد پنج درم کثیر صمغ عربی صمغ بادام هلد سه درم باریک ساییده بلعاب بهدانه یا لعاب اسپغول
 حب پین سازند و اگر برای لذت جزدی از شکر یا فایند آ میزند جا بزم است و هر وقت در دهان که مجلس خشونت است و ایضا بگیرند مقوم سفید
 سه درم روغن بنفشه ده درم کدو پخته فایند یا شکر طبرزد داخل کرده لعوق سازند و گاه به بلیسند صاحب مخفی قدیم می نویسد که علاج
 سعال اندک تابع خشونت قبیله ریه و حنجره خوردن خمیره بنفشه مع روغن بادام و نوشیدن آب عاب مع لعاب بهدانه و شربت خنکاش بنفشه
 و غذا بقیه نیمه شست است و اگر سوال زیاده باشد فیه فعال کنند و ماور الشیعر که در آن پستان پخته باشند بشربت بنفشه و روغن بادام بنوشند و غذا
 استغفار سازند و از اغذیه مالحه و حامضه و صلیح اجتناب نمایند و ایضا درین نوع غذا ضرر که مالتش مغز بادام یا آنه آرد با قلا بمغز بادام

بجز رانده و سر سینه را پوشیده دارند که خوب گرم بماند و اینجا که سرفه بلغمی با حرارت باشد بهانه اصل السوس بیشتر گل بنفشه گاو زبان عنباب جو شاییده پند
 و اگر تکلیفین مطلوب باشد تخمین شیر خشک افزایند و مغز فوس نیز سودمند است و بهترین اغذیه ماش در پنج با شیر بادام و یا کچوری بسیار که روغن است
 بقول شیخ جوق مطبوع شیر زن تا آنکه بقوام غسل آید و یا آب بادیان طب برای ایشان کفایت کند و زبان طفل را بعلل نک کتند و پنج زبان را
 با گشت غمز نمایند تا بلغم بسیار قوی کند و صمغ عربی کثیر مغز بهانه رب السوس نمایند هر روز قدری در شیر مادرش یا بشربت انار شیرین یا عسل بدهند و یا آن
 لعوق ساخته بلیسانند اگر بلغم بسیار باشد قدری حلیه باریک سوده اضافه کنند و در وضعه از اغذیه مولد بلغم منع نمایند و اگر از ایفون نشاسته صمغ عربی
 رب السوس مساوی بقدر خود حساب خفته بدهند سرفه خشک را که لثیب شدت کند و در منع نزله و صبیان را که از شدت سرفه فی کتند نافع است و گوشت
 که طبع باربان و پودینه بعل لعوق کردن مفید و سفیدی که در میان سیاهی چشم گو سفند میباشد خشک کرده ساییده بقدر جها یا نبات در شیر وضعه
 حل کرده صبح و جو کردن عاجل النفع است و لقوع پوست خشکاش اندکی سریع الاثر است و زبل غراب و صره بسته بگردن طفل از تخن برای سعال نجات
 نفع دارد و گاهی در سرفه اطفال صمغ بلغمی عنباب اصل السوس ناگایسره جو شاییده خاکشی پاشیده میدهند و ناگایسره صمغ بلغمی داخل میکنند و بر آب
 تب و یا خطمی اصل السوس عنباب شکر سرخ جو شاییده بنوشانند و بلیله و عنباب سوخته و رب السوس نمک وقت شب بلیسانیده باشند و از ایفون میوه
 سائیده کند و هر یکی هر یک یکجز و زعفران نیم جز و باریک سائیده بر آب برونک حب بسته بیکد و حب بدهند و یا مغز فندق مغز چلوزنه حلیه مساوی با عسل سر
 سوزانند و اصل السوس و از چینی نبات سفید سفوف نموده بدهند و یا بزرگمان یکماشته قرفل یک عدد و از چینی یکماشته جوش داده صاف نموده با نبات
 شربت زودا بدهند و در صورت حرارت مزاج مغز بهانه مغز تخم کدی شیرین مغز بادام رب السوس کثیر صمغ عربی کوفته و در شیر یا آب گرم دادن مفید علیه
 است و اگر بهانه صمغ عربی کثیر لفل سیاه سعد کوفنی نشاسته زردفای خشک فو بجان بادیان دانه بیل هر یک نیم درم اصل السوس متشکر یکدم انجیر زرد و عدد
 مویز منقی هفتده دانه سائیده با برابر عسل آمیزند و حسب مزاج بلیسانند و سرفه اطفال کبر عمل آمده و کثیر او خشک سائیده در شیر زن یا شیر بز حل کرده
 سعال مزمن اطفال مجرب سویدی است و هم او گوید که بیل هندی سعال صبیان را نفع میکند و کذا بادیان طب جو شاییده صاف نموده شیر زن یا بزافشا
 نموده نوشیدن مفید و یا مغز تخم خیار بکدر تخم خشکاش کثیر اهر و از چینی درم و در پنج ده عدد و پستان حل کرده بشکر شیرین ساخته بنوشانند و زرد سیاه
 بعل سرشته بعل بلیسانیدن مسکن سعال بلغمی است و تعلیق حجر اسفنج و در گردن طفل سعال شدید را ساکن کند و شرب آب نشوده برگ سبز فیه بشکر نیز
 مفید و دادن در روغن گل حل کرده یا فوخ طفل چرب کردن مسکن سعال صمغ است و تعلیق پای غراب زردی صمغ بیل عمل دارد و کز بکین تر نافع است
 و لعوق پنج راس هم مفید و اصل هندی نویسنده که اگر کاکا اسنگی سائیده بعل سخته طفل را بلیسانند بحسب سن خرخره سینه سرفه بلغمی را نافع است و اما آن
 بطفل شیر خواره موجب فزونی و توانائی است و اگر سبک نفع تمام و نصف بران و بوزن آن طفل سیاه در مغز بکدوا که لسانند و برابر خود حب بسته
 بخورانشه برای سرفه بلغمی اطفال نافع و یا زنجبیل کاکا اسنگی انیس دانه الاهی سفید بر آب کوفته بخیه بعل لعوق سازند و یا چوبه آب کاکا اسنگی کتار کرده خشک نموده کلاه
 آن بر طفل نگا دارند و اگر انیس پنج خراسانی هر یک هایت باشد مابری کاکا اسنگی موته پیا با انیس بیل هر یک نیم توله مویز منقی و دوام غسل کشه یک درم
 کوفته بعل آمیخته از دو سرخ ناودانه بحسب سن و توانائی در شیر یا آب گرم بدهند و حب سرفه بلغمی و خرخره و فنیق و سوسن نفس طفلان مجرب است
 و کز لک بکد بول کاکا اسنگی بیل پنج پوستی جو انسه کوفته بخیه بشهد آمیخته بقدر قوت دهن و از چینی موته نیس با نسبه بیل کاکا اسنگی کوفته
 بخیه بعل خمیر کرده نگه دارند و وقت حاجت بقدر سن و سال در شیر حل کرده بدهند که از مجربات است و یا پوست اناس اصل السوس کشه شربت سرد
 نیکوفته و کوزه گلی بر کوزه و شرب بنده نموده و در آتش بسوزند چون سوخته شود و بارند از چهار سرخ تا یک باشد با اطفال دهند که نافع سرفه بلغمی اطفال است
 و اگر کاکا اسنگی انیس دار لفل اصل السوس صمغ عربی مساوی کوفته بخیه بعل سرشته لعوق نمایند برای سرفه دمی اطفال نافع است و اگر از صمغ عربی
 یک نیم توله کثیر نشاسته هر دو حد یک توله اصل السوس متشکر نیم توله قند سفید و دانه دانه عالمگیری لعوق سازند و در صورت کثرت حرارت مغز تخم کدو بکند و

اضافه نمایند نافع سعال است و همچنین بویژه مخرج کاکر اسنگی و اطفال آیمخته لعوق کردن قوی تر از استعمال صورت کاکر اسنگی است و کذا انما اگر موصوفه
 اصل السوس مفسره کوفته بخته در شند فاعل آیمخته در حلق چکانیدن نافع و یا خسته بلبله یا جھوجھی بکایا یا بی خرد بهر هر احد
 سوخته بانگ خوراند یا عسل قدری نمک در آب حل کرده برکش کند از دندان و من شود پس زلال صافی آن بیا شامند و ایضا آب برگ در سده آب یک
 و عسل مخرج کرده قدری کاکر اسنگی و دار فلفل سوده آیمخته لبسانند و نیز رب السوس نگریزی که بزبان اهل فرنگ میگویند مفسره است و همچنین بنای گوزن
 سوخته و کذا برگ بان بنگله با جوان بر لای چراغ گرم کرده و خائیده لعاب آن در وین طفل انداختن مفید و ایضا سمند بلبله بلبله برابر وزن کوفته بخته در شربت
 نهفته حب بقدر خود بسته یک حب بخوراند اکنون بداند که اگر با طفل از خشکی قصبه سعال عارض شود حلق و سینه را بموم روغن چرب بکشد و لعاب
 باندک نبات بگرم ساخته بدهند و اغذیه مرطبه خوراند و هر چه در علاج سرفه بی سرفه از خشونت قصبه ریه بزرگان مسطور شد حسب حاجت بکار برند و
 اگر صغری باشد رب قوت و یارب آو قبل از غذا بخوراند و مضعه آن را اغذیه دافع صغری دهند و اگر احتیاج تنقیه باشد او را تنقیه فرمایند و اگر طفل
 را سسل و سسل مثل سنا و غیره او را به حاره نماید و اگر چه بعد از علاج ماوه تعدیل آسان است لیکن چون سرفه صغری میبوست بسیار واد
 از سنا و غیره اکثر مخرج تنوع دمی شود و اگر در سرفه صغری و تب چنین خطا دافع شود روز و دم سسل لعاب بدهد و شیر مغز تخم هندوانه شیر عنب
 شیر اصل السوس شربت بنفشه خاکی برای تسکین و مرطوب می دهند بعد مسهل بدون سنا بلبله خطمی روغن بادام جت محافظت معازاده ساجه
 استعمال می نمایند و در سرفه اطفال که بسبب دخول دخان یا گرد و غبار و حلق ایشان حادث گرد و نبات یا شکر یا عسل یا بنجین یا شکر تخیال هر کدام که
 میسر آید و مناسب باشد لبسانند و چکاندن شیر مضعه تنها کافی است و مالیدن روغنهای مناسب بر حلق و سینه و خوراندن اغذیه چرب و مغزه بیشتر
 تو اعطوه و الا خوراندن شیر و آب گوشت مناسب و هر چه در علاج سرفه از خشونت قصبه بزرگان گذشت و مناسب باشد بمصل آن

عظمه عظیمه

یعنی آواز شدیدی که در وقت خواب از سینه می آید پیش کثرت رطوبات در ریه است علاج تدبیرش بجلج سرفه طوبی نمایند و ایضا در اطفال عسل
 گرم نموده چند قطره بدهند و تخم کتان کوفته با عسل سرشته یا زیره کوفته بخته با عسل سرشته یا رب السوس و شیر حل نموده اندک اندک راندند و صلاح شیر
 مضعه تب اسیر طرا یا بس بقدر اعتدال نمایند و بطن شیر بسیار دهند و از بهای سوده اغذیه بارده و آب سر و طفل و مضعه را باز دارند و از گریه نیز خضو در ابتدا
 و بنا گوش و حلق و سینه را چرب نمایند و اگر تب سیری بی آورند اولی است و باید که در آن زمان گریه نماید و گاه گاهی حلوای مغز با ورم سلی یا سلا چلو زده
 بخوراند و آب گرم بدن کشتن نافع است و اگر کاکر اسنگی سرخ رنگ یک توله اصل السوس سه شه کوفته بخته مویز منقی بازده و این صلا بیه کرد و بشهد
 آیمخته نگارند و بطن شیر خواره و مادرش خوراند نیز نافع خرخره سینه اطفال و مفید تب بلخی و اد است آن بطنل موجب قوت اتالی آنست و اگر غریز
 منقی سه توله مغز چلو زده و دو توله بنجیر سه عدد بزرگ کتان اصل السوس مفسره بر کیت ورم سعد و اطفال خوبان هر یک یکد رم مشک یکما شنه ساییده
 با عسل مساوی سرشته بر سینه خرخره سینه اطفال و سرفه را نافع است و بداند که گاهی این مرض مقدمه صرع و یا مندر بدان می باشد تدبیرش نسبت
 که چند بید شتر نه و یا با عود صلیب ساییده بر بینی و گوش و شقیقه دکت دست و پای او بمالند و اندکی بخوراند و آنچه صرع را مفید و مضر است این را نیز
 منفعت و مضر است دارد و همچنین گاه این مرض از بیاشدن غلظت رقبه و یا استرخای آن بسبب رطوبت عارض میگردد درین صورت قابله گشت حلق
 طفل را آورده و بران گذاشته بجایش برگرداند و اگر سر انگشت را بمصل شبانی قابضه مثل پوست ناز و باز و سحاق و اطفال اینها نرم سوده آورده
 نماید بهتر است و خوراندن اندک اندک آب بمان مفید

افت الدم

عبارت است از بردن خون از دمان آن یا از دمان و اجزای آن باشد مثل لثه یا از اجزای حق مثل لثه یا از سرجانب خلق فرد و آید یا از سرجانب

و یا از دیگر اعضا تنفس مثل خنجره و قصبه ریه و گمسه او در گمسه سینه و یا از اعضای دیگر مثل اعضا باطنی مثل مری و معده و جگر باشد
سبب قریب جمیع اقسام خروج دم از مری جراحت است و آن یا بسبب بادی باشد و یا دمل و یا سابق و سبب بادی یا ضربه یا سقوط بر سینه یا جگر
یا بر حجاب است و یا شلی قاطع یا سرفه شدید یا آذوقه یا حدت آذوقه یا جگر و خشم و این بیشتر بجهت نماندن و کسائی را که خشم گیرند از هر چیز به هم میسر
و یا شلی سخت خصوصاً در سینه نفث الدم و یا تبادل مسلمات حاده و افذیه حاره مثل سیر و پیاز و یا خون و یا غم و یا هم که باعث حدت خون گردد
و یا خاکی بر زمین بستر و یا چسبیدن زود در خلق و دمل او در خنجره و مری و یا مقام در هواست گرم و سرد و یا دمل و ثوب قوی و یا حمل شلی نفثی و یا کثرت
استعمال حمام و اما سبب دمل و یا در عروق باشد و یا در غیر آن و آنچه در عروق بود و یا انقطاع و یا انصراع و یا انفتاح و وسعت آن باشد از قوت که بر
رسد یا از حدت ماده که در میان رگ باشد و یا از کثرت دم و یا استرخا و یا تاکی از حدت خلط و نزلات حاده مریه یا بلغمی یا لاج که از سر ریه در ریه نرود یا
سختی نفث و غصه و ترشح خون از آن و اکثر تنفس میگرد و منافذ میان اجزای قصبه و شریکین زیاد از طبعی پس ترشح می یابد خون از آن بسوی قصبه
آنچه در غیر عروق باشد در سینه و شش و معده و جگر جراحت یا زخم حادث از جراحت یا از تاکی و نفث بود و چون از عضو چیزی منقطع گردد و خنجره قصبه
میگرد و دگاه از دم دمی ریه میباشند که ترشح می یابد از آن خون و نفث الدم که از دم ریه باشد سلیم است زیرا که دمی است و ترشح می یابد
از آن ماده غیر محفوفه و غلیظه و گاه یافته میشود و نفث الدم ریه هم این اسباب مگر چسبیدن زود و اما اسباب سابقه اسبابی است که مقدم باشند بر این
اسباب و اصله آن یا کثرت ماده است بسبب کثرت اغذیه و ترک یا صفت و یا بسبب ماده فاضله از قدر ضروری طبیعی چنانچه عارض میگرد و عذرت
ریاضت اجتنافش آن که عادت دفع آن باشد مثل خون حیض یا بواسیر یا رعاف یا قطع عضو مثل دست و پا که نصیب او از خون در باقی اعضا جمع شود و دمی
و موی حامل گردد و یا حدت ماده است مثل نزله حاده مریه یا بلغم یا لاج یا رقت دم و یا شدت حرکت آن یا ریح که در عروق مجتسج گردد و شکافند خصوصاً
در خنجره یا استعدا و آلات حادی ماده بسبب بردت بعضی که دشوار گردد و انقباض آنها مطمع قوت بخور که نگردد و یا حرارت خارجی یا داخلی و یا پوست که
بسبب تخفیف و تکثیف و باندگی سبی سفت گردد و گاه در دانه و یا بسبب رطوبت مری که وسیع گردد اندام آنها و یا طمانت شلی خارق اکال یا قطع مغن
و بداند که چون استلای دمی در جمیع بدن و همگما عارض شود طبیعت متوجه دفع خون فزونی میگرد و بهر طریق و جهت که او را ممکن و اگر شدت باشد
یا قریب تر از مکان نفث باشد دفع می نماید از آن نفث و یا بقی و یا برعات و یا بواسیر و یا طمانت و اگر عروق قوی باشند و شکافند نگردد و نگذارد که خون در
الکیفه از آنها خارج یابد و استلای بر حال خویش مانع بزرگ مفاجات بکشد بسبب نصیب آن خون تجا و لیت شریکین که در تلب و بسوی قلب و باغ و
هر که نفث الدم زید اندیم آن باشد که قره ریه او را عارض گردد و چون بعد از نفث الدم که مجتسج گردد و باز نفث الدم بهم رسد نفث آنست که در
نفث الدم ثانوی بسبب قرح باشد که جراحت اولی تحصیل بدان گشته و اکثر دم منفوت رعافی باشد که از سر مجرای خلق و بسوی ریه سیلان نماید و درین
خطری نباشد چون نفث الدم از لاجی ریه آید و نفث بان شعلی خون از او را و دوم خوف از جراحت او که قرحه نگردد و گویند که نفث الدم از عراض
رویه و امراض مخوفه است چنانچه بقراط گفته که خروج دم از فوق هر نحو که باشد علامت روی است و از اسفل هر نحو که باشد علامت جیده است
بعضی گفته اند که مراد او از فوق نفث الدم باشد زیرا که رعاف مطلقاً روی نیست مگر آنکه نرود و مراد او از اسفل بواسیر و یا طمانت باشد زیرا که
خروج آن با سهال جید نیست و ترشح می نماید که هر نفث الدم مخوف نیست بلکه آنچه مجتسج نگردد و یا بابت باشد و مجتسج خرج او از اسفل بطریق بواسیر
یا حیض مطلقاً جید نیست بلکه جید آنست که بقدر مقدار باشد و زیادتی آن خصوصاً که منقطع نگردد البته روی است و بیشتر نفث الدم بسبب بی درم کبیا
طال میگرد و نفث الدم که از سینه باشد در آن غنی نیست که در آنچه از ریه باشد و اکثر بزودی زایل گردد و اگر زوال نپذیرد در آن ناله قرح ریه
نموده و اگر چه بسیار باشد که آن موضع سینه که خون از وی بر آید قرحه گردد و ناصور شود و نفث الدم دوام نماید و چندی بایستد و باز بر آن میگرد و اکثر
نفث الدم از صدر یکسای عارض میشود که او را نزلات بیشتر حادث گردد و سینه او تنگ باشد و آنچه از سر بسوی صدر او نازل شود و غفلت رفیق حاد بود که

و مفتوح چون صبر و کف و سداب و کجند و پیوسته و غلبه شیرینیا و مالج و شور و شیرینخام بر سر کنند و از اغذیه موافقه برای لثیان بر چه مغزی مسدود باشد
 و همه ملجم و حمله بر دوم مانع از غلیان او و ازین قبیل است شیر مطبوخ و دودغ گاو و شیر تازه و فو که قابضه و زیت الفاق تازه و آنرا که بکین خنک است
 بیشتر باشد و طعام او از غوره و سماق و زرشک و انار دانه و ترشی ترنج و برگ حمض باید بیاچد بر پخته اگر تب نباشد و اگر باشد مروت و دارالشعیر
 مجبه بکند و مغز بادام و مسکه دهند و هر صبح شربت ریاس دگل ازنی بپاشند و آنرا که حرارت قوی نباشد شیر تازه بی نمک شیر تازه و مطبوخ و شیر دودغ
 گاؤ که بیاچد بنزد و حریره که از جاورس تشنه و کک سازند و زرده بقیه شیر شربت و گوشت و راج و تیم و دودغ و ابی تازه و مانند آن مناسب بود
 گاه اشتغال می یابند باغذیه چرب و میاه خیمه شدید و نفث اند و بهترین آب است آب باران است یا آبی که در آن گل ازنی انداخته باشند و
 آب معدن آهن و آهن تاب بدستور و اما تدبیر منع خون و احتمال اودی و جالب آن چنان باشد که نگاه کنند تا خون زکدام غصوی آید و اسباب آن دریا
 بعد بولاج هر واحد که جدا جدا مسطور گرد و مشغول شوند این مسرفیون گفته که علاج کلی عام نفث الدم نیست که اگر از افتتاح ادویه باشد نشاید قوم
 آن ادویه منفعت کند اگر از الفصد و اسحق باشد انحام آن نمایند اگر از ناکل بود بتولید ملجم در وضع متاکل کنند و عالی که افتتاح یافته با دویقه قابضه
 لراقه و باغذیه مولده خلط محمود و ادویه رویه و پانده گوشت اسلح می یابند و میگویند که اگر از افتتاح افواه آورده باشد اشیا که قابضه او را دفع میکند
 و اگر از شقاق باشد اشیا مغزیه مجففه بلانده مثل گلابری و اگر از اکال باشد اشیا که گوشت بر داند و این از ادویه ملجم بود و از اغذیه شیا که
 محمود و لکیمون گاهی در ادویه نفث الدم ادویه مخدده داخل میکنند برای آنکه خواب آورد و ببرد و دت خود اهما و خون نماید و هم او گوید که اگر خون
 تبخیر و تبخیر بر آید و در آن خطر بود و اگر لقی خارج شود و ایضا در آن خون کثرت است و اگر کثرت بر آید و در آن باید که تب الفصد با سلیم کنند
 تنقیه بدن از خلط غالب نمایند و این قرص که با بخور اندر کند و دم الاونین گنهار هر واحد سه درم که با پنج درم شادنج گل تخموم هر واحد سه درم و نیم
 درم ریونچینی افیون هر واحد یک مده قرص ازین تیار سازند و هر روز یکی از آن با آب یا در و ج یا آب خرفه بدهند و اگر امر سخت باشد یک قرص وقت
 شب دهند و باز در آن به بندند و اطراف و خصه صابون بپاشند و اگر در سینه وانی در کند قرص مذکور در مسکه و آب طلا کنند و غذا بخورند و سماق سازند و
 گل تخموم اندک اندک مص کنند بیشتر خوابیده در اکثر اوقات و این قرص نیز نافع است اما قیاس چهار درم گل سرخ گنهار مکث است و دم صغیری و دم
 کثیر بکند و در آب باران بقدر یک انتقال قرص سازند شربت یک قرص و ایضا و ازنی سلیمه افیون هر واحد چهار درم فلفل سفید و فلفل زرد و زنجبیل
 زعفران هر واحد و مثقال بسمل سرشته قندی و ادن نافع است و این دو نفث الدم حادث از فتح یا شقی با کال را نافع است و طباشیر گل سرخ
 گل ازنی گل تخموم شادنج هر واحد شش درم بسکه کرامر و اریذنا سفید هر واحد پنج درم تخموم عربی کثیر هر واحد شش درم تخم شش سفید
 تخم خیار بر الورد تخم بارتنگک شاخ گوزن سوخته هر واحد هفت درم اما قیاس صابون لخته التیس رب السوسن هر واحد پنج درم نشاسته بریان
 شن درم کوفته بخیمه سه درم باب باران بدهند و هم او گوید که هرگاه خون بسجال بر آید شیرین یا زرد گوش بکند و دم باب سر و خورد یا تخم بارتنگک ده و
 دم باب بارتنگک دگل ازنی یا گل تخموم باب سر یا باب بارتنگک یا آب فی تریا یا و اشیر بکند و آب پنج مطبوخ بکند و دست و اگر کفایت نکند فصد کنند
 خون اندک اندک بدفوات بارند صاحب معنی قدر کمی نویسد که در علاج نفث الدم قصده و چیز کتبی کیفیت دوم کیت خون علاج کیت اول
 و کیفیت تبدیل او طبری گوید که علاج جمیع انواع نفث الدم و جنس واحد است و بی که واجب میکند صباب خون بسوی موضع مذکوره یا کیت
 او باشد و یا کیت او را کیت چون زیاد شود و عروق متالی گردد و بعض عروق دقاق بسبب ضعف افاض حمل آن منقص شود و یا کیت او را
 تیر گردد و طبیعت اکاله قطع او را عادت شود و شعب عروق قدرت آن متاکل شوند و خون بسوی موضع منضمی از اعضا منصب گردد و علاج آن
 فصد و مالله ماده است بطریقیکه مسطور شد و بدهد و دم شربت ما و الشعیر گل تخموم و شربت ریاس و رب حمض و رب جضم و در اکثر اوقات و طعام
 او قابضه و راینه و مانند آن سازند و اگر جنس او دشوار گردد و این قرص بدهند که بقطع نفث الدم از هر موضعی که باشد کفایت کند و در هر

شیر و خرفه سیاه در آب برآورده شربت نیلوفر اصل کرده بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر نبند نشود فصد با سلیق کنند و قرص کبریا و گلسار دهند و اگر سبب آن
نزله باشد شربت پیرخس نوله نیز کنند و غذا آتش جو و کچتری مونگ مناسب است و باید که درین مرض دمام رفع قبض طبع نمایند با استعمال مزلقان کلبینا
زیر که قبض بسیار مضرت است و او اکثر بسبب استعمال حوالین قواضی عارض میشود و عند وجدان حرارت نواحی صدر بقیرطی بارد طمانند و این سفوف را در
موجبه سهرندی است طباشیر گل سرخ گل ارمنی گل مخموم شاربج تخم خرفه هر یک پنج درم لبسدر و اریدکرا با خنکاش رب اسوسل قاقیا عصاره لیمو آب لیمو
سه درم ایون دو درم باریک سیاه اسپغول لبست درم آبیخته دو درم آب عصاره برگ انگور بدهند و بهتر است که آب برگ باریک سه مرقق آب زعفران
که از پنج آب است و اگر حرارت شدید نباشد کند دو درم درین سفوف آ میزنند که آن با وجود حبس و م و تخفیف قروح و انبات لحم صحیح قوای و در لبسوس
ریب بر عت میزند و اسپغول گاهی زیاده و گاهی کم کرده میشود و بعضی وزن فیون داشته و منع عربی و گلسار عوض مروارید بسند نوشته و شربت انجبار و قوچه
آبیختن آب مرقق باریک سه افزوده اند و این سفوف دیگر نیز در منافق شال و ست کند گل مخموم هر یک پنج درم گلسار دو درم صمغ عربی هفت درم لبسدر
هر یک سه درم باریک سیاه لعرق گاو زبان بخورند اکنون باقی ادویه یونانیه دهند و قافیه که با کثرت فساد لغت از م مشترک النفع اند و مومی شوند

فكر اذوية لونا نيه جالسوم

بهر نفع در کسر یا با شیره تخم خرفه و شیره کشمش خشک عرق بارتنگ و شربت انجبار و تخم بارتنگ به بند دوم الاونین سدر روتن زرده تخم مرغ نیمه
جرب است و یگانه گل خشت گل سرخ هر کدام دودم کسر با صغ عربی نشاسته هر کدام یکدم با بعضی اشربه قابضه به بند و مجموع پنج شربت است دیگر خون نبقا
در جان گوی که بعد از فرج بیرون آید قبل از آنکه بیدار شود و او قه با قندی سرکه آیمخته یا تناسه روز ناشنا بخوراند که درین کار فعلی عجیب است و دیگر کسر با
دوم الاونین اقا قیاطا شیره کشمش تخم پند یاند کوفته نیمه سفوف ساخته با شیره پنج انجبار بخورند و دیگر نفث الدم را که با تپ و روینده باشد بهانه بفرق
به ششک جو شاییده صاف نهوده و شیره تخم خرفه مقطر شربت بنفشه تخم بارتنگ گل کرده نبوشند و دیگر شادنج عدسی یکدم یا یک شقال یا آب خرفه یا آب
عصی الراعی یا آب باور و ج دادن عجیب اثر است و پنج جلد خطمی با تخم بارتنگ شربت انجبار ازین قبل است و دیگر از تیار بین بطارست که بدهد و دوم
تخم که و هفت عدد در ظرف فلزی دار جو شاییده دودم نبات آیمخته شب و دست خواب بخورند و بعد از آن آب نبوشند همین شتور صبح برهند غدا جو شاییده عدس
دست و دیگر ورق اطراف زرا نازل سرخ شرب یانی ماز و اقا یا گلار با بعضی انگشتین هر کدام سه درم خرمای تخم و کر کرده شرد دودم موم بر وزن اس
که اخته سی و شش درم بدستور مرهم ساخته بهر قیظا که ده بر سینه ضا و نماید براس نفث الدم سودمند است و در آنجا که خون لقی مسکه آید بچده
یا کبد در آنجا که از دماغ آید بر تارک سر ضا و کند و دیگر آب خیار صغ صاع بعض مغزیات قابضه اندک اندک نوشیدن مفید و اگر شاخ گوزنج خسته
با دویه قابضه آیمخته استعمال نمایند نفع کثیر دارد و کندک آب لعلع الیضا غر و خت غریب که بفارسی بده گویند بوزن یکدم نیم نافع است و کاشکوفه
کشمش رباب باور و زن سه درم صغ و شام الیضا بکشد و گل شاموس نافع است و حب الاس و تخم بارتنگ و دودم و آب بارتنگ یا در آب گل سرخ
تا زده بفارسیست نافع و به خصوص باریان کرده مفید الیضا پنی رای خروکش و آه و بزغاله در گلاب یا در مطبوخ عقیص یا آب و درج و خصوص باریان که
از صدر آید نافع است و گل محتوم و یا گل شاموس باندکی سرکه مفید و حی العالم با نسل آن نشاسته و کندک اشب یانی در زرده بقیه بنفشه و در آنجا
سودمند و دیگر سر شیم های نفث الدم کسه رانافع و چون مرصوب گردد گای ربع درم بزر الیج باء الحسل میدهند و دیگر تخم کرکات خطمی و حب الاس
مسادی کوفته و دودم آب عصی الراعی نفث الدم کسه رانافع است و دیگر بگزید عصاره کرکات شامی یک اوقیه و سرکه نیم اوقیه صغ نبوشند و یا
اسنج سفوفه با قندی نیمه قابض به بند و دیگر با لیتوس علاج ثوث الدم بترایق و مشرد لیتوس و ادویه نبوشد و دیگر که آن بلیدیت را به نخل بفرق
زن و اتمام جرات نفوذت میدهند و کندک قرص کوب در وای اندر دایخ و قنطور یون هم خون باز دارد و هم سینه را پاک کند اگر با شربت
باشد آب به بند و اگر نباشد یا بنید قابض و اهل سقلا بطلخ قنطور یون غلیظ مخرج میکنند و دیگر عصاره بارتنگ و عصاره گاو زبان عصاره

بسرکه و جوهر جیم و بادام تلخ و تناسل و لعل و کز اطلق مخلوب و شل او صبر آب بارتنگ سرشته لمبیدن و عصاره طر خشق و کلس پوست بهیله
 و لباسه و صمغ عسل و صمغ بکرم و شکامی و کرسنه و شاخ بقر سوخته و سندوس و سوبق بادام شیرین و کما و خشک بلوط سرد و خوردنی را تیغ زخم کنند و در
 و بقیه نیم برشت یا نیم درم و در کذا شرب یک کعبه از عصاره بادروج یا سه درم از پنج او و طبخ در شیشمالی شرب نودری و کذا بندق هندی و صبر
 باب سرد و جوهر فایون و اسفنج و زفت مغوی و محرق و حلزون سوخته و خون و جلیق بنجار آسیا سرشته و بقطا فلن بر دادر جیس نفث الدم کند

اذکر بعض مرکبات بحره برای جیس خون

چنانچه این حب حالبس الدم معمول در نفث الدم است که با گل ارمنی دم الاخوان کثیر صمغ عربی طباشیر حب آلاس هر یک یکدرم پوست پیچ انجیر انشاست
 هر یک سدوم و اگر دارید در جان زهره هر گل مخموم گل داغستانی هر یک یکدرم اضافه کند قوی تر باشد و اوید را کوفته بخت و چهار راه مالیکه کرده با شیر
 برده اند که در آب بارتنگ برآورده باشند سرشته خوب بقدر خود سازند شربتی از پنج حب تا ده حب شربت نفث الدم که کما و شرب بود و حب لست
 باد القریح آب هند وانه عرق بید مشک هر واحد یک رطل حب آلاس نیم رطل یا شش نرم جو شاند تا نصف ماند و آن کرده با یک رطل قند بقوام آرد
 کما و طباشیر شاد رخ هندی مقبول صمغ عربی دم الاخوان کات سفید مقبول هر واحد پنج درم سده اضافه نمایند شربت ده درم با شیر و خره شربت است و انجیر
 به نسخه معمولی نفث الدم و سرخه و مانع نزله از انصباب پوست پیچ انجیر و پنج توله پوست خشخاش مع تخم یازده عدد گل بنفشه و قند و آب سید اعلی و سوس
 شربت برآورده صندل سفید حب آلاس هر واحد یک توله انصباب پانزده دانه جو شاند تا صاف نموده پس چند قند سفید بقوام آرد و در آخر دم الاخوان صمغ عربی انشاست
 هر یک یکدرم ساییده افزایند قرص کبریا که در نفث الدم قوی الدم و بوسیر خونی و کثرت حیض بول لدم برای جیس خون همواره معمول است که سده
 صمغ عربی کثیر انشاست کثیر مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر یک سده درم گلنار قافیا هر واحد یک نیم درم کوفته بخت طباشیر اسپنخول اقراص سازند شربتی از
 پنج باشد تا دو درم قرص گلنار که همان نفث دارد گلنار گل ارمنی صمغ عربی از یک چهار درم گل سرخ آقا قبا از هر یک سده درم کثیر اده و درم کوفته بخت
 باب گلنار قرص سازند شربت بدستور معجون معمول بحیت نفث الدم و در اوید بید عرق مقبول تخم خره تخم خطمی پنج انجیر از هر هره خطمی هر یک
 شش نشسته یا قوت سرخ لیشب سفید گل کاه زبان البرشیم مقصص بن سفید بن سرخ صندل سفید از بن مغز تخم خازی کثیر اطرائش شیرین گل سرخ و قند
 هر یک چهار باشد در جان پنج باشد غیر اشهب مشک خالص هر یک یک باشد کافور قیصری نیم باشد رب انار شیرین رب بن شیرین هر یک شش توله انشاست
 شهاب یک جندار و به انصاف نافع نفث الدم کثیر صمغ عربی کثیر دم الاخوان بسدر حرق کما و طباشیر عسل هر یک یکدرم گل ارمنی گلنار قافیا
 زعفران هر یک نیم درم تخم خشخاش بریان دو درم قند سفید پاد آمار خوراک حب مزاج با شیر و تخم خره و شربت انار شیرین و بادام که نفث الدم
 و سفوف نفث الدم و قرص کافور و طباشیر و قرص بیاد فوس شخاش نیز نافع است

اذکر ادویه هندیه حالبس خون

برگ بول نورسته برگ انار که هر واحد چهار باشد کثیر خشک دو باشد شرب در آب تر کرده صمغ ساییده صاف کرده بقدری نبات یا شربت بیلوفر
 یا شربت حب آلاس یا شربت انجیر بنوشند که در نفث الدم قوی الدم مجرب است و دیگر گل تمانی گیر و بنفشه چین کبریا آقا قبا کثیر اگو بن بول نشاسته
 کافور در لعاب بهدانه حب ساخته در وین و آستن مفید و انار خام در آب ساییده با غافله قدری شکر خام نوشیدن نیز نافع و دیگر گلنار حب سرد درم
 تخم حاض کثیر خشک هر یک دو درم کثیر صمغ عربی گو بنجه ناز و هر واحد یکدرم قش ساخته دو درم بپزند و اگر انصاف قبض باشد یک و اگر کما بول
 افزایند و دیگر صمغ عربی گل تمانی کثیر سفوف کرده هفت باشد با شیر و خره و شیر خشخاش بنوشند و دیگر گلنار کدو صمغ عربی ساییده شربت
 آبله آمیخته بخورند انصاف کاه برگ نسه هر یک بقدر یک توله بوش داده اند نموده نیم درم صمغ عربی ساییده آمیخته بنوشند و دیگر گل خیر و یک توله
 شرب در آب تر کرده صمغ ساییده صاف نموده بنوشند و دیگر برگ بالنه ترکیب توله و چون خشک باشد نیم توله ساییده بشود آمیخته بخورند و یا شیر و برگ

اول بقدر شغال یا کیتوله و باد آفتاب بر آورده با قند سفید باسل بپزند که در مجلس خون از مجاری است و عرق برگ مذکور بطریق کلاب کشیده نوشیدن نیز نافع و یا خاکستر برگ انگور دو ساسانه با شیر و برگ میخی با شیر و تخم خرفه با شیر و خیارین و شربت مناسب مجرب و اگر مغفوریست و گوار خام نیز مفید و یا برگ اندک دانه باب ساینده نبات انداخته خوردن مفید است و دیگر گوار خام کوچک یک گنار پاد بالا گرفته نیکو فته در دو نیم آفتاب بپوشانند و چون شش صمد آب باقی ماند از پاره گزاینده در قند سفید نیم آنرا بقوام لعوق آرند و از یک توله نادونیم توله بپسند و اگر لیشه انبار گردد آسیا ششیم باقی فشار کند رب السوس حب الاس نشاسته صمغ عربی کثیرا طباشیر سفید بسبب محرق اخافا دم الا خون هر واحد یک درم باریک سود و یا شیر نافع تر باشد و یا برگ گوی آب ساینده بقدر یک دانه بخورند لغت الدم و فی الدم را نافع است و تخم خطمی یا نین خرد کوفته بخته آب بر خوردن نیز نافع لغت الدم است و از آنکه به بیهوشی لغت الدم تری و کد و دوساگ با کاس و خرفه و ساگس خرد و قند شربت

علاج لغت الدم از جرم ریه

اول علاج کلی از فصد و ازاله ماده و تعدیل مزاج بطریقیکه مذکور شد مشغول شوند و اگر طبع قبض باشد سهیل نرم یا حقیقه لین طبعین نمایند و این سهیل نرم است بنفشه در دم آلو سیاه غلاب هر یک سی دانه پستان بفتل و دانه همه را بپزند و مغز خیار ششیر پانزده درم و چهل درم شیر شست حل کرده صاف نموده بپزند و حقیقه از چقدربوس گندم بنفشه برگ خطمی کشکبوجوشانیده صاف نموده چهار درم بوره سوده و پانزده درم شکری سرخ حلاک و چهل رنده و چوب کلاب و چند باطن بخته و اگر تب سخت گرم باشد کشکب و راء القراع و عرق غلب بپزند و غذا افکند و دو اسفغانی و مغز خیار و کشکب بپزند و مغز ادم در وزن آن و بعد از آن تب او را به طبع خون مثل آب بارتنگ نه یا با گل مخوم و یا آب برگ خرفه بکوبد و گل ازنی شروع کنند و آب عصی الراعی بهترین ادویه این است و شاید بخ عقی مغسول بر تور زیر که هم منع خون و هم تخفیف جراحت کند از یک نیم درم تا دو درم بایک از اهای مذکور بپزند و در آب نوشند فی صمغ عربی و طباشیر و گل ازنی و شاید بخ تر کرده صاف نموده بپوشند از برگ بارتنگ و برگ خطمی و آرد جو مخلوط بکلاب بر سینه نهادن کتد و موم فی وزن گل انداخته آب عصی الراعی آینه بر صدر طلا کنند و هر دو نسخه سفوف که در قول حکیم شریف خان مسطور شد درین باب نافع است و کثیرا صمغ عربی نشاسته کربا گل ازنی هر واحد یک ماشه سوده بشربت خشخاش دو توله سرشته خورده بالا لیش عاب بدهان شیر و تخم خرفه در آب بر آورده شربت انجبار دو توله داخل کرده نوشیدن نیز معمول است و این سفوف تالیف حکیم اکمل خان نیز معمول است بلیشه انجبار و لایبی دم الا خون صمغ عربی کثیرا قیاسا حرارید صندلین بسبب سرطان سوخته تخم کاهو نشاسته هر واحد یک درم خرفه و قند سفید و شغال تخم خشخاش دو درم کثیرا رب السوس گل ازنی هر واحد یک شغال گل داغستانی نیم شغال گل نیلوفر سه درم زهر مره ساینده ماشه کافور و مصوری از یک ماشه نیم درم کوفته بخته سفوف سازند و شش ماشه تا کیتوله با شیر مناسب بخورند و اگر سبب یکدن خون از ریه نزله حادث باشد رعایت قانون مذکور از فصد و حقیقه و جذب مواد و بستر اطراف و دلک او بر وزن گرم باید کرد و در باد الشحیر نو که قابض مثل حب الاس و به دانه و زرد و زرد و زرد و قرض کربا به رب بپزند و با بخله تدبیر تعویض حدت نزل و جوی نماند چنانچه در بحث نزله مذکور در برین قسم لعابات زیاده میدهند و ایضا شکر نفعال است گل گل صمغ عربی کثیرا هر یک ماشه کوفته بخته بخورند بالا لیش پستان لبست دانه بدهان سه ماشه گل بنفشه جا ماشه جوشانیده صاف کرده شیر و تخم کاهوش ماشه در عرق بازنگ پنج توله عرق گاو زبان پنج توله بر آورده شربت خشخاش دو توله داخل کرده بازنگ پاشیده بپوشند و یا بعد فصد لعاب بدهان لعاب اسفول عرق شاهره شربت بنفشه صمغ عربی کثیرا یک ماشه سوده پاشیده بپزند بعد از بخت نزل عاب بدهان جوشانیده شیر پنج انجبار شیر کاهو یا قو و توله کیتله سوده یک ماشه دهند باز شیر مغز تخم کاهو باز مغز و شیر و خرفه شش ماشه شکر اصل السوس پاشیده کنند و یا بدهان عاب گل بنفشه چهار ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده شیر و مغز تخم بدهان شیر خیارین شربت اسفول شش ماشه و خلک کرده دهند و یا بدهان سه ماشه پاشیده پنج ماشه در عرق غلب الشحیر شش اده شربت بنفشه اصل کرده بپزند و اگر صمغ انفس نیز باشد بدهان سه پستان نه دانه جوشانیده صاف کرده شیر اصل السوس شربت بنفشه بارتنگ داخل کرده و بپزند اگر بعد از آن بقولات عار نزل افتد و شش انت رسد بعد فصد و پستان بدهان خطمی پنج انجبار جوشانیده شیر کاهو شربت خشخاش

صبح و یا قوه انه ناشه بشام و بنده همه ریلوس کثیر صغ عربی شکریه غالی سوده بشربت خنکاش سرشته بخورند بالایش جو شانه مذکور صبح و لوق معمول
 و جب غری السک استعمال نمایند شیر و خرده کوکون را از ایند لجه قوی خنکاش کوفته بخورند سرشته به راه عرق مکوه شربت بنفشه بازنگ باشد
 بخورند باز قوی طباشیر کافوری شیر خنکاش شیر کاهو و بنده و یا که با طباشیر دم الاخون صغ عربی کثیرا نشاسته طریقت شیرین گل ارمنی شادنج
 حدسی مغسول هر یک نیم باشد افیون زعفران کافور هر یک دوسرخ کوفته بخته بدیا قوه اسرشته بخورند بالایش آب برگ بازنگ شیر
 اصل السوس شیر مغز تخم هند یا نه شیر خنکاش شیر خرده هر یک چهار باشد بازنگ چهار باشد پاشیده بوشند و گاهی به لعاب بهدانه شیر پنج انجبار
 عوض تخم هند یا نه خنکاش میکنند باز تخم خطی جنازی شاهزهره هر یک شش باشد جو شانه شیر اصل السوس شیر کاهو شیر پنج انجبار هر یک چهار باشد
 و یا قوه او و قوه صغ عربی کثیرا یک یک باشد سوده پاشیده و بنده لجه اگر بنده شود فصد سلیم از پوست دیگر گیرند و این سفوف نالیف حکیم شریف خان
 بنده ست سنگ جراحت نیم درم مروارید سوده پوست خنکاش دم الاخون هر واحد یک درم کبر با ریشه انجبار هر یک درم نشاسته خرده شیر
 هر یک شقال کوفته بخته سفوف سازند شربت از یک درم ماد و درم داین سفوف و الد حکیم علوی خان درین نوع مخصوص است قوه قوی
 نیم دانه طباشیر دم الاخون ریشه پنج انجبار مروارید ناسته کبر با کثیر تخم خرده مفشر تخم کاهو فادانیا ریل السوس خنکاش سفوف نشاسته هر واحد
 یک دانه افیون شیر زعفران طسوج مغز بادام مفشر سه دانه کوفته بخته سفوف سازند نصف از آن وقت صبح آب بازنگ قاشق بنده بخورند
 و نصف وقت شام آب بید و آن سفوف از مجربات را تخم سندروس کبر با گل ارمنی فاکستر حوبل گاور بازنگ هر یک شش باشد صغ عربی
 یک دانه کثیرا چهار باشد دم الاخون اقا قیصر مهره سوخته هر یک سه باشد شادنج حدسی افیون مغز بنیه دانه هر یک سه باشد طباشیر گل ملاتی هر یک شش
 کافور قیصری سلطان محرق هر یک سه نیم باشد سوا بازنگ بهر کوفته بخته بهر در پنج باشد بشربت و یا قوه او و قوه سرشته به راه لعاب بهدانه
 نشش باشد لعاب بهدانه سه باشد شیر مغز حب القطن چهار باشد و بازنگ شش باشد شیر تخم خرده یک دانه شیر پنج انجبار چهار باشد بخورند و اگر در جوهر تریاک کل
 شود و یا شیر البان و کثیرا بنوشند و اغذیه که در آن کاهو و کاسنی و خرده و گوشت چوبه مرغ و در آن باشد تناول کنند و دیگر تدابیر و مشروبات و غذا
 که در سلطو که در لعل آردند اقوال طبایع متاخرین بنویسند و زنی که از ریه و نهایت تعبیه آنچه از شکاف رگ به بود چون طبیب بر سر بیمار رسد
 باید که همانوقت رگ با سلیق زند و خون و از رگ و در طب اکبر است که فصد صافن را مقدم دارند و صاحب نزهت گفته که حجامت با شربت سرفقین نمایند پس
 اقا قیصر مغسول گنار صغ عربی گل ارمنی کثیرا فصد کی فصدل سفید شیان امینا هر یک چهار باشد در کلاب سوده صفا و کنند و قرص کبر با سه باشد
 شیر خنکاش نشاسته و اصل السوس هفت باشد لعاب بهدانه چهار باشد شربت خنکاش و دونه صغ عربی چهار باشد بهدانه داین و دوا قوی نیست
 گل ارمنی و مخوم و قبری و عصا لجه التیس دم الاخون هر یک یک باشد سوده بشربت حب لاس و قوه و رقی نفه یک دانه آمیخته طباشیر و بالایش شیر
 خنکاش و خرده هر یک شش و اصل السوس هفت باشد و لعاب بهدانه سه باشد و گاو زبان چهار باشد و عرق بازنگ بید مشک هر یک توله یک دانه بشربت
 انجبار سه توله تخم بازنگ چهار باشد تخم فزنجشک باشد بهدانه و ایضا دم الاخون شاخ گوزن سوخته طباشیر لبد هر یک یک باشد و شربت خنکاش کنور و
 هفت باشد و شیر انجبار و حب الاس هر یک چهار باشد بهدانه سه باشد بریان بازنگ خنکاش هر یک نه باشد اصل السوس هفت باشد لعاب گل کاهو و
 هفت باشد و عرق بید مشک بازنگ و گاو زبان هر یک هفت توله یک دانه شربت حب لاس توله بازنگ شش باشد غذا آش جو بشربت خنکاش و مغز
 و بنده چون خون آید کم کرد و سفوف حکیم کمل خان و حب و الد علوی خان با عرق کافور الیشان بهدانه و غذا شور بای کله بایچه زغال با برنج و بنده از حرکات
 خفیه احتیاج بنده شیخ الریس میفرماید که در لغت الدم کائن از لغت جرم ریه و دویه لجه الباس شل گل ارمنی گل مخوم و شادنج بابت زنگ بهدانه و
 بفسد با سلیق کنند از شقی که گمان نفوق اتصال و راست و فصد باریک نشاند و خون در چند دفع بفاصله سه ساعت و زیاده بر آن گیرند مع مراعات
 حفظ قوت زیرا که فصد خون را بسوی خلاف جهت جراحت جذب نمایند و ایضا از حدوث درم در جراحت منع میکنند و اطراف کالند از بالا پایین

در اراضی صدر در به علوی لغت الدم از جرم ربیع

در اراضی صدر در به علوی لغت الدم از جرم ربیع

در شربت حب الکاس و قرص لسد و آب باران یا آب خیار دهند و او را شعیر که در آن باچه بره و حب الکاس به غصص انار خام خفته باشند یا شامند و در روز اول پنج طعام ندهند و برین ماء اشیر قناعت کنند و اگر قوت طبعیت باشد هر چه آرد جو آرد با قلا آرد و خود جوغن بادام و شیر یا عسل یا لادن کی نان در ماء اشعیر خرد کرده یا بنفشه و مرغ نیمبشت بدهند اگر بیمار قوی باشد روز و دوم نیز اندکی خون بیرون کنند و غذا تا روز چهارم ازین نوع دهند که نیکو شود و سینه بیمار بر وزن گل چرب کنند و اگر فصل زمستان باشد بر وزن بارین یا روغن مصطکه و آب نی تر کوفته افشوده دادن جنین نی یا یاسنج در کسر و آب مخزنج نیمگرم تر کرده بر موضع درو سینه نهند و بخار آسیا و تراب کنند و در سفیده بیهضه شسته و یا بسفرجل عصفور شربت یا بلض خفته کوفته ضاد نمایند و آن تدبیر قبل حدوث درم کنند و بعد روز هفتم ششم روز فابروغن گل و سرکه تر کرده بر سینه نهند و اگر بر وزن مور یا روغن مصطکه و شربت عصفور نهند صدوا باشد و اگر جراحت ریم کند علاج سل بر جمع نمایند طبری گوید که علاج اول تلبد ده و غذای بسو سفلی است و حیدر ان کسین راج او در حبس و م باین قرص است بگیرد و در محرق و گل قبری و ازین هر واحد دو درم و کربای خالص بگیرد و گل محتوم بخیر و گل قیو یا و صمغ عربی و صمغ فارسی و نشاسته و کندر هر یک درم عقیق و لسد و درم و ارید یا سفته هر واحد یک نیم درم همه را ساییده با آب بازنگ مطبوخ نصفه بوزن یک شتال قرص زرد هر روز یک قرص چهل درم ماء اشعیر بدهند و اگر سرفه اندک باشد بطبع آن شاییدن نیز مضائقه ندارد و بگیرد حب الکاس کف و برن طلا حلو و آنقدر اندازند که بشو و بخوشانند تا حب الکاس هر گرد و بعد صاف نموده کثیر نشاسته صمغ عربی داخل کرده باز بریزند و بعد بلعقه یا دو قطعه گرفته و برین انداخته بدهند و غلظت کثیر دیدم که نفث الدم از انصلع رگ ریه و شتند و باین طریق شفایافتند و اگر مزاج تخمل این نباشد و در سرفه فضل ایند و اشعیر عوضین با قوی کور نمایند و اگر شکم نرم بسیار گردد آب پست جو عوض ماء اشعیر کنند و غذای اوجوی یا در شش بریان و ککمت قوق مغز بادام بریان نمایند و اگر مزاج متحمل باشد و تب نباشد و تنگی به تنگی بریان سینه نند و روز و سه بیهضه مضائقه ندارد و اگر شرب اشعیر یا آب نی بر وزن شوا را باشد یا معده او بضعیف بهضم او کند و تب نباشد بگیرد بیهضه مرغ و سفیدی او دور کرده بر آتش نهند و بخلال حرکت دهند تا زردی مغل گردد و اندکی تماسک شود و بعد قرص کور سوده بران نندازند و بخورند و این دو خون سحج و اسهال خون را نیز قطع میکند و واجب است که در قرصه ریه زرا خای ریه خند کنند و هرگاه در ریه شتوت از او ریه قایقه پیدا شود و روغن که در آن کثیر و نشاسته اندک میخته باشند بدهند و این حاجه طریقه حراشین است و اهل عراق استعمال موم و روغن کرده میداند و شیخ این میکنند و اهل حیران در غفر معده موم و روغن که بران اسفنداج رصاص انداخته باشند و سفیدی بیهضه که در آن اسفنداج آمیخته باشند میدهند

علاج نفث الدم از الشقاق یا انقطاع عرق

اول قصدا با سلیق کنند و خون بسیار گیرند که قریب بخشی رسد و قرص محل سله شده درم بای سیدب و لاتی و توله و روق طلا یکدو شربت بخورند و بعد شیر انجیر چاوا باشد و اصل السوس حب الکاس هر یک هفت باشد و خشخاشن باشد و عاب بیدانه سله شده در عرق بید شکت یا رنگ گاو زبان هر یک هفت توله صمغ اکوبالوسه باشد بازنگ هفت باشد یا شیده بدهند و وقت شام سوس انخول هفت باشد و شربت انجیر خشخاش هر یک توله عرق بازنگ نه توله نوشانند و غذا آش جو شربت نیلوز خشخاش دهند و بعد از سه چهار روز نصف صافن کشایند و دو غذا بدستور دارند و کل اینی شام گوزن خنجر کل صمغ شب یانی بریان پوست انار و لاتی سیالچ کرم دوده حمام هر یک درم در روغن گل آمیخته بر سینه ضاد کنند و این او دهند شاد و پنج مغسول کبر با لسد هفت باطو هر یک یک باشد و در غیره خشخاش کتوله آمیخته شیر مغز بادام هفت عدد و اصل السوس هفت باشد و انجیر و حب الکاس یک باشد بازنگ باشد عاب گاو زبان پنج باشد و بیدانه سله شده در عرق بازنگ گاو زبان هر یک توله شربت خشخاش حب الکاس یک بکنم توله صمغ عربی باشد تخم شترتی چهار باشد و آن ضاد کنند گل منی خاک کنند و غیر آن که در نوع آینه در قول ایلاتی خواهد آمد هر یک درم کوفته بر سینه گذارند که نفع عظیم دارد و ایضا اگر سبیش متلای عرق باشد حتی الامکان غذا ندهند بلکه ناسه و زگر سینه دارند و اگر خون سقوط شود یا شاد افتد نمایند و در آن هر روز یک غذا از شیخ منج مقصدل یاائل ببرد که در آن قریه الصاق و قوض خصوصا تغلیظ خون باشد مثل کله باچه نیمبشت اطریه خاصه که با عدس خفته باشند و عدس با

مطبوع و ناممكن باشد غده ای قوی ندیده و بر مار الشیر خصوصاً مطبوع بعد از یا سفیر جل و نان در آب سرد یا در شئی حار تر کرده بار در با فعل انحصار
نمایند و چون مرض بطول بخالد و دروغ گاؤ نافع است بجهت تبخیر برودت خود و تخمین شیر جوش داده خصوصاً با صمغ عربی که با کک مغسول بنا بر
تقریر و المذاق آنها نافع است و باقی اضطراری شدید المنفعت است و باید که غذای صاحبان این قسم نفث الدم و آنکه بسبب تشنای عروق از حدت خون بود
بار و با فعل انحصار باشد و نیز زردی نمک سخت سودمند است و کذا حسوی جا و رس نقشر یا کک معمول بخور بادام بریان چون این غده انشال برین است
و هندی باید که اختیار نمایند گوشتی سبک که از آن خون اندکی بایس متولد گردد و مثل گوشت قطا و شفاغین و دراج مطبوع در قالبضات و خصوصاً از شبانی
مجریه در قطع نفث الدم خائیدن برگ خرفه و درون آب است بسیار است که در همان ساعت صبح می نماید بشرطیکه سرفه شدید نباشد زیرا که بسبب ضعیفی که
در آنست سرفه را زیاد خواهد کرد و آن موجب زیاد نفث الدم خواهد شد و از آنکه سیب به قالبض عذاب حب لاس خرنوب شامی مانند
آنست و چون در اکثر کتب بیان خواص سیب مسطور است که آثار او مودت سل است پس چنانکه قبلاً ذکر شد و در وقتیکه مرض شدید باشد اولی در حلق
و گاه برای ایشان نقل از گل مخموم و گل رنی و صمغ عربی و اندکی کافور مرتب میسازند و چون خون بند نشود و تا روز چهارم بکشد باید که تغذیه بگذارد
قوی نمایند و ابتدا کنند مثل نان نموس در آب سرد پس در آب پاچه و مثل سیرس اکارع و او نمده و اگر بسبب تشنای عروق حدت خون باشد
اولاً دم بسوی اطاف و خلاف جهت دستفرغ صفر نمایند پس تبرید قوی و ترطیب کنند و ایضا قوالض و مغزیات و ماء الشیر با کرد و طرین نمری اعمال
نمایند و دوا ای اندر و با صمغ دوا ای جالینوس نافع است و معاب بعد از سه شیره خرفه هفت ماشه شیره پوست پنج انجیر چهار ماشه در عرق بازنگ
عرق غلبه انقلب برآورده رب به بازنگ مسفر و دود به بند و یا عناب بیدانه جو شاییده شیره خیارین شیره مغز تخم هند یا شربت نیلوفر بازنگ به بند بازنگ
خیارین شیره کاهو شیره اصل السوس افزایند باز که با دم الاخون نشاسته مغز بیدانه گل رنی صمغ عربی کوفته بجهت تخمیر صندل سرشته بخورند بالایش
شیره خرفه شیره خیارین شربت نیلوفر اسپغول یا شیده بنوشند صبح و گل رنی زهر مره که با کثیر اسیر یک نیم ماشه سوده بلعاب بیدانه شیره اصل السوس
شیره تخم خطی شیره پنج انجیر شربت بنفشه بجهت آخر روز باز عناب بیدانه عرق غلبه انقلب لیده شیره مغز تخم هند و یا تو ذاد اخل کرده صمغ عربی
کثیر اطامیث طباشیر دم الاخون کمر با سوده یا شیده دهند باز گنار گل رنی گل مخموم گل سرشهر یک ماشه کوفته بجهت یا شیره پنج انجیر بلعاب بیدانه
نبات سفید دهند و یا دم الاخون کمر با مغز تخم میوه مغز بیدانه طباشیر صمغ عربی کثیر نشاسته بخمیر صندل شیرین سرشته بخورند بالایش عناب بیدانه
جو شاییده شیره خرفه شیره کاهو شیره خیارین شیره پنج انجیر آب بازنگ تازه شربت و یا تو ذاد اخل کرده دهند و چون خون بند نشود صبح زهر مره که با کثیر
گل رنی یا شیره اصل السوس لعاب بیدانه شربت بنفشه فاکشی بجهت آخر روز کمر با طباشیر دم الاخون سوده بدوا المسک سرشته بخورند بالایش شیره کاهو
شیره پنج انجیر شربت نیلوفر بعد اگر خرفه بلغم باقی بود عناب پنج دانه لعرق شاهتره پاؤ انار یا لیده صاف نموده شیره کاهو نبات داخل کرده صمغ عربی
کثیر نیم ماشه سوده یا شیده بنوشند و ایضا برای سرفه و نفث الدم دم الاخون یک سرخ سوده بدوا المسک یا شیده سرشته شیره خرفه شیره کاهو هر یک
شش ماشه شیره عناب پنج دانه شیره پنج انجیر چهار ماشه شیره لستان افروز چهار ماشه زهر مره سوده یک ماشه نبات یک توله دهند و اگر دوا المسک می کنند بجا
اولاً مربی و عرق کیوڑه افزایند باز که با صمغ عربی کثیر مغز بیدانه دم الاخون هر یک نیم ماشه لیدون زعفران یک سرخ کوفته بجهت شربت نیلوفر
و توله شربت تادل نمایند بالایش عناب پنج دانه لعرق شاهتره جو شاییده شیره پنج انجیر شیره خرفه نبات توله شیره مغز تخم کمر و بیدانه اگر در صورت غلبه
در فصد تسایل کند نفث الدم یا بهیضه و تب عارض گردد فصد بجهت رعایت بهیضه موقوف داشته روز پنجم این سل میوه مغز غلبه انقلب گل بنفشه گل نیلوفر
اصل السوس خطی خیارین باربان نیم کوفته تخم خیارین شاهتره پنج کاسنی مویز منقح سپستان گاو زبان شربت آب گرم تر کرده صبح یا لیده صاف نموده کفند چهار توله
مغر قلوب هفت توله شکر سفید و توله و دغن گاو هفت ماشه داخل کرده باز صاف نموده بنوشند و روز دوازدهم سنا گی نه ماشه و بر اصلاح او کسیر رخ زیاد
میکنند و تبرید نماید لعاب بیدانه شیره عناب قیات شربت بنفشه فاکشی دهند و اگر بعد سلات باز خود میوه خون بسیار یا فصد کرده ادویه قوی مثل طلق مطروب

بقدریکسیر و سفوف داخل کرده همراه شیرید لعاب بهمان شیره اصل سوس شیر غلاب و غیره خوراند و اگر نفث الدم با تب و اسهال باشد لعاب بهمان لعاب
 شیریه حلی سوس شیره پنج از پنجا شیره خرفه یکدر پنج باشد و روق بازگشت حق غلب عرق گاو زبان عرق شاهتره هر یک پنج توله بر آورده شربت
 بزوری و توله داخل کرده تخم ریحان بارتنگ استغول بریان هر یک باشد یا شیرده دهند و صاحب شفا را الاسقام گوید که آنچه موجب است براسه
 نفث الدم عرق گل ریشی یکدر صمغ بادام نیم شقال که باشد پنج دم الاخون سردا نیم دم زرد و بلع دم سائیده در شربت استیجار و بارتنگ شفاش
 میخند بلیند و بجوی شیر قند سازند و اگر قرض شکم باشد بقض شکم نمایند و این نماد برای نفث الدم خصوصاً آنکه از اندام عرق باشد نافع است
 کنند آرد و جگر غبار آسیا باز و پوست انار برگ مودر کوفته بخیته باب پخته رغن آس و رغن گل داخل کرده نماد نمایند اقوال حکما شیخ میفرماید که اگر
 سبب اشتقاق رگ حرارت باشد جلد او دویه بارده مذکور موافق است و اگر سببش بر سردی باشد این کمتر افتد استعمال و طبایع معلوم نماید و شیر البان
 و او را ن عصارات بعد از علاج کلی نفث الدم از اماله ماده بسوی خلاف جهت بقصد و مانند آن نمایند و با بولچه درین موضع حق است از قصد غیره که در
 آن است که بغیر این لائق باشد و اگر سبب اشتقاق عرق ریه و صدر برودت باشد که بعد از سردی است نیست که جالینوس گفته جوانی را این مرض فتاد و در اول
 فصل او کردم و در بار خون گرفت و بمالیدن و بستن اطراف او امر کردم چنانکه در جمله حبس نزف الدم شربت و غذا حریه و ادم و بکینه او خدا قوی را از
 ثاقبیه اندام و وقت عشا بر داشتیم تا سخت آن زیاد از آن نگردد که مطلوب است و دوا را بزور فورانیدم و در سوم برینده او همان قیوی سبب است
 گذاشتم آن روز غذا را شیر اسفید باج بگذاشت بطا دادم و هرگاه مزاج ریه باعتدال آمد و خوف حدوث دم زائل شد برای تقیه ریه او تریاق کند
 دادم و بکسیر شیر خرد دیگر علاج نفث الدم باز آوردم و دیگر هرگز این عارضه فتاد و درین دراز اول یا نیم شفا یافت و آنرا که در اول نیافتیم
 احوال او مختلف گردید ایلانی و جربانی گویند که با بولچه بعد از باده بسوی اصل تعیل مزاج عضو نمایند با دویه معتدل مال بجزارت غیر شدیدا شل سنبیل
 و سلیمه و در چینی و مسقط و کندر و زعفران و مصطکه و مرکبی دراز و نداد دویه قابضه که چهارم حصه آنها باشد مخلوط کرده و اگر این دویه را با آب شل شده
 صاف کرده آدویه قابضه آیمخته بدیند و او باشد و آدویه قابض کلی ریشی و گل مخموم مست و صمغ عربی و کثیر او نشاسته و کبریا و بکینه شنبلیلی با بولچه
 و گلاب و طباشیر و شلخ گوزن سوخته آیمخته یا بقیضه ازین بقدر و در دم کوفته بخیته باب آدویه مذکوره یا باب باران بدیند و یا گلاب عصاره لیمه آیمخته با بول
 خاک کندر سلیمه بسید هم را کوفته بخیته سردم باب باران یا بنید قابض بدیند و ایضا خاک کندر سردم تخم کتان پنج درم میل و در دم بسند گل سرخ هر یک
 پنج درم که با سردم و نیم جندبید ستر کنیم درم آقا قیاسه درم شربت یکیم درم باب باران و غذا در لاج و تدر و وقتا بر بیان کرده و یا مطبوخ با ناردیم
 و موز بدل آب بنید قابض و اگر نباشد عجم زهیب دران خوش و بند و موم صفت در رغن سوسن گذاشته و آب روتر آیمخته برینده ملاکند و اگر آب میخند
 نباشد رغن آس میخند و صاف قابض که مذکور شد استعمال نمایند مسیحی گوید که اگر نفث الدم از شوق عرق لبیب و خارج از اعتدال باشد باید که فصد کنند
 و شای معتدل الحار شل سنبیل و در چینی و مسقط و قشور کندر و زعفران با داور و در شیریه حلی و قشور یون کثیر زرد و در مسقط استعمال نمایند و اگر در ابتدا باشد
 آقا دویه شل سنبیل و در چینی و قاقا دویه قابضه بانو دم شل کلی ریشی و گل قبری و کبریا و شنبلیلی بریان جفت بلوط و آقا قیاسه و گل سرخ و گلاب
 و طباشیر و قرن ایل محرق آیمخته آب باران بدیند و آب سوسن و گل کلاب طباشیر و گل مخموم و ریشی باب باران خوردن نیز نافع است و بکلام خوا
 آقا قیاسه گل سرخ و گلاب عصاره لیمه آیمخته با بول قشور کندر مسادای سائیده سردم با بکینه بدیند صاحب کامل و جامع گویند که هرگاه
 نفث الدم بسبب برودت و جمیع اجزای صدر و ریه باشد حتی که اشتقاق آرد استعمال فصد زواریست لیکن شای معتدل الحار شل آدویه که دران سنبیل و کند
 و مانند آن فتد استعمال کنند و این دوا نافع است زعفران سنبیل مصطکه مرکبی سردا و در دم و در چینی کندر و آقا قیاسه عصاره لیمه آیمخته گل سرخ گلاب شلخ گلاب
 سوخته هر یک سردم جندبید ستر کنیم زیره کرانی قسط پودینه کوی شیخ ریشی سردا و در دم با ریکست بیده بشرب آب قابض آب گلاب شلخ بوزن
 یک شقال اقراض زرد و آب پودینه یا آب طغون با شربت حب آس بدیند و سکه آتک و آب بولچه و آب ریشک برینده نماد نمایند و رغن آس درین

قدری مرگند رسوده آیمته باشند بر سینه بالند و گویند که قنطور یون باب جوشانیده صاف نموده نوشیدن سودمندست و در ابتدا استعمال عصا
فشار مخلوط بعضی ادویه قافله مسطوره نیز نافع بالجهل آنجا که سود مزاج بار دکتف سبب اشتقاق رگ باشد در تعدیل کوشند با استعمال اشیا سگرم
و ترافا و مزاج زایل شود و بعد و قبض توجه نمایند با شمای مذکوره و تدبیر حار طرب در بحث سعال و ربو مفصل مذکور شد تا بهت بن قره گفت
که علاج نفث ادم از برودت ادویه مسخنه است که در آنها اندکی قفس باشد و تناول محوم لطیفه با عافان از ادویه نافع دوا می بخند از کندر و گل سرخ
و جندید سترست جرجانی می نویسد که اگر سبب بر آمدن خون تر قیدن رگی باشد بسبب حرکت سخت چون حبث یا ننگ دن و زخم آدن یا ضربه بر سینه
اول ابتدا علاج کلی نمایند بعد ادویه قافله مثل گل رنی و غیر آن باب باران و شربت حب الاس یا شربت به دهند و این دوا نیز قافله است گل مخوم
که با هر یک درم گل رنی و درم نیم سیانی زعفران هر واحد یکیم درم شربت و درم صبح و شام و برگ خرفه فایده از آن قلیه یافتن نافع است
و بدل آب آب باران دهند صغ عربی و گل رنی در آن انداخته و از سخن گفتن باز دارند و ضا دافض که مسطوره شد بر سینه نهند و اگر سبب اشتقاق
عرق یسغ غلیظ باشد که در عروق محصور بود ابتدا بجدب ماده بسوی اسفل ببالیدن و تن طراف کنند بعد ادویه کاسر ریاح و مصلح اشتقاق
مثل فلوینا و سنجینا و وحرثا و تریاق کبیر تازه و ادویه که در علاج اشتقاق بسبب برودت مفرط مذکور شد به صند و قوالض استعمال نمایند

علاج نفث ادم از الفتاح عروق

شیخ می فرماید که در اینجا ادویه قافله عصفه مع نظریه استعمال نمایند چنانچه در نوع سیاق ادویه محتاج الیه مغزیه طعمه مع قبض اند آن دویه مثل گنار و
پوست انار و ساق و عصا ره طابث و عصا ره عیالنج کرم و بلوط و برگ عوج و کربا و اقایا و حنظل و عصا ره گل سرخ و عصا ره عصی الراجی و شکامی
و عصا ره محصرم و بنوقسطید است و گاه تقویت نمایند این را و آنچه از این میسازند شیشبانی و ما زوی سبز و صبر و این از آنها ادویه که در قرص
میسازند و گاهی این دویه را با آب لیمو یا در بعضی عصارات جوشانیده آب کن می آشامند و گاه از آنها صند و میسازند و بر سینه میگذارند و گاه مخلوط
میتابند با آنها و جمع میکنند ادویه نفث ادم مذکوره و ادویه صدریه مثل کرفس و ناخته و انیسون و سنبل و راکت می رسانند قوا و ادویه
نفث ادم بسبب موضع علت پیش از آنکه سارا آنها و زعفران بهتر از این ادویه مذکور است زیرا که آنرا خصوصیت است با عضا فی نفس آن نافذ میشود
بسوی آنها سرخ تر از نفوذ این دویه و گاه مخلوط نمایند با بعضی محذرات نیز مثل پوست جی پیر و خشخاش و زبرالنج و افیون و گاه مغریات
مانند صغ و قنار کنند و کثیرا و کثبات مؤثر طباشیر و بازنگ و لعاب انجول و تخم و عصا ره خرفه و لعاب بیدانه با آنها آمیزند سیم گوید که
هر گاه نفث ادم از کشادن افواه عروق در بعضی آلات تنفس باشد فصد با سلیق کنند و در چند مرتبه اندک اندک بخون بکنند و عت سکون و تر که
کلام لازم گیرند و اگر نفث ادم سرفه نباشد قدری سبر که مخرج نبوشند و اگر در اینجا سعال باشد از سر که هر چه میخورد باشد حذر کنند و در سیکون
سعال بکثیر و صغ عربی حید کنند پس اگر نفث ادم منقطع نشود ادویه قافله مثل گل رنی و گل مخوم و کربا و شیشبانی بر این عصا ره شیشبانی
گنار و پوست انار و ما زوی ساق و گل سرخ و اقایا و حنظل و بلوط و عصا ره قرط و لبید شام گوزن سوخته و شادنج و بازنگ و عصا ره عصی الراجی استعمال
نمایند و این دویه را اگر تپرم در آلات جوف نباشد بشراب قافض بدهند و اگر تپک یا فغونی باشد با جزی عصف مثل به زعفران و ادویه
و حب الاس و خرطوب و برگ عوج و برگ انگور دهند و غذا قلیل الکیمیه و در کیفیت قافض مزاج می باید صاحب کمال جامع گویند اگر نفث ادم
از الفتاح عروق حاد گردد باید که نظر کنند اگر این از شکلی خون باشد فصد با سلیق کشایند و خون بکشد قوت بر آرد و اگر از استلای خلط
دیگر باشد بدل فصد دوا می سهل مثل مسطوخ فواکه و خیار شنبلیله زرد استعمال نمایند و قرص که با از یک درم تا یک شقال یا نیم درم گل قبری باب
بازنگ یا کربا خرفه که در آن قناری سماقی بالیده باشند بدهند یا گل قبری یک درم کربا و یونجه صغ عربی چهار دانگ یک سائیده در آب ساق
یا آب بازنگ یا آب عصی الراجی دهند و اگر در اینجا سرفه شدید باشد قرص خشخاش یا کربا و گل قبری همراه شربت عنب یا شربت خشخاش یا آب بازنگ بدهند

و این قرص نیز نافع لغت الدم است گل قبری یا مخموم و کبر با عصاره لیمو الترسن اقا قیا و شاخ گوزن سوخته و طباشیر هر واحد دو درم مخموم خرفه نیمه را
صنعت عربی کشیند بریان خشک است هر واحد سه درم همه را با یک ساییده بلعاب استغول مرشته بوزن یک مثقال قرص سازند و یک قرص بآب زنگنه
آب خرفه و قدری شربت خشک بخورند و آلتها کمر با و لبه در و در پد و شاخ گوزن سوخته و دوغ محرق و شاد رخ منسول هر واحد سه درم کشیند خشک
سماق نشاسته صنعت عربی گلزار گل سرخ تخم خرفه هر واحد پنج درم طباشیر قاقا عصاره لیمو الترسن هر واحد دو درم همه را با یک ساییده و آب سماق یا
آب بنفوع گلزار و اگر سعال شدید باشد بلعاب استغول مرشته بوزن مثقال قرص سازند و آب خرفه و اگر سرفه شدید باشد آب بارنگ آب سماق بپزند
و این سفوف نیز لغت الدم را سودمند است تخم خرفه صنعت عربی کثیر کشیند بریان گل از منی شاخ گوزن سوخته نشاسته بزر قلعو نامی بریان هر واحد سه درم
گل قبری ده درم اقا قیا برونه چینی هر واحد سه درم تخم حماض کبر با طباشیر هر واحد چهار درم سوای بزر قلعو نامی ده درم ساییده و دو درم بعضی میاده قاقا
نمک کوره و شربت خشک و غلاب بخورند و برینه صندل و غلاب و قیر و می محمول بگللاب و آب بارنگ آب عصی الراعی و آب بارنگ خرفه بروغن گل و دو درم صنعت
ضماد نمایند و غذا اگر آب نباشد جوزه مرغ یا دراج یا تهویا تدر و مطبوخ آب سماق یا محصرم یا زرشک یا کشیند خشک یا تر سوره ان سید یا جوار یا و مانند
آن و سیر و یا حدوی محمول به نشاسته و خشک است سوده با قدری شکر بپزند و از انبشای ترش و ملح و حریت بر سبز کنند و غرض راحت و دفع است و سگول
در مواضع بارده اختیار نمایند و از حمام احتراز کنند و از کلام قوی منع سازند و چون سعال عارض شود اندک اندک بسرفه و در آب نوشیدن گل قبری
دارند و طباشیر اندازند سید صاحب معنی گوید که علاج خروج خون از املا البصه با سلیق و تعدیل طبع البشرب بنفشه و تقطیل غذا گفته چون خون بند
شود بخوزه مرغ و آب سماق و کشیند سبز غذا سازند گویند که اگر الفتح عروق از حدت خون باشد باید که بزودی متوجه جیس آن نگردند بلکه باید از اندک
خون بر آید بعد از آن مبرده مرطبه خریه مانند ماء الشعیر و بزر قلعو و شیر تخم خیازین و مانند آن علاج نمایند ایلانی و جرجانی می نویسند که اگر
لغت الدم کثرت خون در بدن باشد و بدان سبب رگی گشاده شود ابتدا البصه با سلیق نمایند و خون بتطابق در دوسه روز بر آید تا حفظ شود تا
و بر بار الشعیر که در این حدس مقشر و غلاب و سقر ط و حب الاس زعفر و زرد و زوب شامی بخته باشد قناعت کنند و آن در آب سبزه یا بنزوره بارند و فصل
و القوه ترید کرده بخورند و غلاب تر سود دارد و غلابین برگ خرفه و آب او فرو بردن سخت سودمند است و بعد سه روز از فصد اگر قوت مساعد باشد
تلقین طبع آب لبلاب کوفته افشوده با شکر یا بچسب درم بنفشه خشک ساییده بگللاب آیمخته نمایند و اگر مطبوخ بلبله دهند جائز است و باید که لغز
راست بنشینند و حرکت کمتر کنند و بر پهلوی چپه اجزای سینه او بر هم بچینند و موضع جراحت منصفه نشود و سرفه پیدا گردد و اگر آن سعال شدید باشد
بسی که و گللاب غرغره کنند تا خون که در ریه منقد شده باشد بر آید و اگر قدی این سر که و گللاب بنوشد روا باشد و اگر سرفه سخت باشد از سرکه بچسب
کنند و تسکین سعال بمجاریات و لغو قات و حبوب که در بحث سرفه مذکور شد باید کرد و او دریه که درین محتاج الیه القابل اندیش گل شاموی گل رشی و غیره
که در قول مسجی گذشت مفروضه یا مرکب به سوره دهند و بصورت تب با شربت بی یا حیل لاس بپزند و اگر از گل مخموم و صنعت عربی انگلی کافور جبهه سازند
و این از مبره باشد اگر تپ ائل شود و هنوز لغت الدم باقی باشد غذا پاجه ملان بپزند مرغ نیمه شست و رشته که در وی مدق حب لاس بخته باشند و دوغ گاؤ
و شیر گاؤ و جوشانیده باید داد و شیر خام ضرر دارد و بای تازه خرد و گوشت تیم و دراج و قطا موافق باشد زیرا که از این گوشتها خون کمتر تولد کند و پوست
خاک کند و تازه آرد و جو گلزار گرد آسیا برگ مورد اطراف انگور خرقا قصب همه را کوفته بپزند تا چون عصاره شود و روغن گل یا روغن بنفشه بر سینه ضار
نمایند و اگر بیش حدت خون باشد رعایت علاج کلی در فصد و جذب مود بدست شد اطراف و حقنه نرم باید کرد و اگر حاجت تمکین صبح باشد شمل نرم
از بنفشه و پستان خیازین تر بچین مانند آن بپزند و کشاب آب کردی تر با آب غنبل تعلیق بر طاق بخته بپزند و غلاب استغول بگللاب شام بنوشند
و آب بارنگ آب عصی الراعی و آب خیازین و شیر تخم خرفه با شکر کذا شربت خشک و شربت بنفشه دهند و همه تدریجاً باید که تیزی خون را کم کنند
و در طوبیت بنفشه و این دوا سود دارد و طباشیر گل سرخ گل از منی گل مخموم شاد رخ هر یک ده درم بسد کبر با و اقا قیا عصاره لیمو الترسن نشاسته بزر یک

پنج درم صمغ کثیر هر یک شش درم ششاش سفید تخم خرما مغز تخم خیار شش گوزن سوخته برگ بزرگ هر یک هفت درم رب سوسن درم همدار کوفته بختنه هشت
 سدوم آب بالان برهنه بعضی متاخرین مینویسند که اگر نفث الدم از کشادن برگ سینه باشد برگ باقیق زنند و بعد دفع خلط ها بکین مناسب کنند
 از گاه عیس خون بواسطه که در علاج نفث الدم از اشتقاق عروق گذشته است باضافه کافور بر داند و غذا کتکاب مرطالی دهند و آنچه از اشتقاق خون
 بود بستر عیس آن نشاید کرد تا آنکه استفراغ خون بعد واجب رسد نگاه تا پس از آنکه بهل آید و ترک غذا تا سه روز صواب باشد بعد از آن بکین آید و آنچه
 یکی بود سحر عیاد و فلون و تریاق بزرگ زده در عصا زده بودینه نافع آید و اغذیه با دشکن باید داد و بداند که اگر سبب نفث الدم کشادن سرگها باشد
 رطوبات باقیق که بطلد زده از سر فرو آید یا از موضع دیگر پسندد و ریه عروق را مبدل درم سازد و باونی قوت بکشد و بدین برش جذباته السوسنی
 بمالیدن طواف و غیره است بعد از آن احتمال دویه قالمه که رطوبات را کم کند و مزاج اعصاب را کم نماید چون پنج از خر و مصلک و دیره بریان بودینه کوبی
 چند سید و قلمه پس زعفران بر کثرت ایصال قوت او و به موضع و تریاق و شر و طلیوس سحر عیاد و فلون بای روی و فاری اندک نیک است و رطوبات را
 خشک کند و تبدیل مزاج و عیس آن نماید و ضماد از خر کندر زیره بریان قاقا عصا زده بختنه سید قلمه پس با شکر قاقا پس سرشته پسینه که از غذا کوفته
 بکشد و در علاج در کتک کشان یا نه آن بدیند و دیگر از دویه محضت درخنی قاقا پس استعمال کنند و گاهی با آنها قوالض معتدله مثل شامبلوطه می آمیزند

علاج نفث الدم از تامل عروق

راقم گوید که علاج این نوع قویب به علاج سلی مست و دفع فصد و این باب بتجربه رسیده و این قوس حکیم نافع خان نفث الدم قوی الدم و سل را نیز نافع در
 استقده نشاسته رسا سوسن قاقا پس سرخ شاد رخ همی شش گوزن سوخته دم الاخون طراش ششاش بریان هر یک دو درم پنج انجبار و لانی کشنیز
 شش کبیر بریان آلاس بریان هر یک چهار درم زرد و صمغ عربی کثیر که با تخم خرما و مغز تخم خیار طباشیر پوست سیرین پسته تخم کاهو هر یک سه درم کندر
 کافور قیسوری هر دو یک درم کوفته بختنه بلعاب اسفول قوسها سازند و قوسها را بهل آید و غده شیره زنده بریان یک توله شیره حب آلاس بریان ششاش
 رب پشیرین ده توله و تریا بلعاب بیدانه شیره انجبار شیره غلاب شیره آل سوسن شیره کاهو شیره خر و شیره مغز تخم سهند یا نه شیره تیلو فر بازنگ یا شیده
 نیز عیس خون کند و اگر تب عارض شود طبع خفیف غلاب گل بختنه بیدانه شیره شیره مغز تخم سهند و اند عقیات شربت تیلو فرو داخل کرده
 معمول است و اگر باز فون آید قوس طباشیر غری الکوبه شیره زنده یا شیره پنج انجبار شیره مغز تخم سهند یا نه بلعاب بیدانه شربت تیلو فر با شکر
 یا شیده دمند و دم الاخون که با طباشیر زهره که خطائی کافور هر یک نیم ماشه سوده اول بخورند با الالیش شیره پنج انجبار شیره و اند بیل
 هر یک چهار ماشه و غیره بنوشند باز فون زعفران هر یک دو سرخ سوده با الالیش آب برگ بازنگ ده توله نبات یک توله دهند
 باز طلق محاسب سوده یا شیده افزایند که بفضل آبی خون بند خواهد شد و آینه قوس معمول که در بخت سلی خواهد آمد بشیر ما و القروع و جها و آله مرلی و عسرق
 شاهره و اسفول با نگو یا شیده و کند ما و انجبار شیره خر و شیره خطی شیره انجبار شیره کاهو شیره خیارین و دم الاخون کتبه الکرا با سردا و یک
 ماشه سوده یا شیده و نبات دهند اگر بعد تریا سردی بنا بر صفت محسوس شود دو درم بکرم دهند تا اند و حرارت غریزی نکند و در اند قیق بنوشند ما و الحمر
 با عرق صندل قوی کبیره هر یک توله شربت لیمون شیرین کثیر سوده یا شیده به سهند و اگر گری شود عرق کافور اسفند یا سهند و براس سرفه
 صمغ عربی سوده یا شیده افزایند و قوس معمول و عرق شیره کافوری دهند باز مگر گانگ روپ رطوبت شیره الایکی خرد سوده دهند و اگر با نفث الدم و سرفه
 اسهال عارض شود قوس طباشیر کافوری چهار ماشه سوده شربت و با قود اسرشته بخورند با الالیش شیره کاهو شیره خر و شیره بریان هر یک شش ماشه شربت و اند بیل
 سه ماشه نبات یک توله بازنگ شش ماشه یا شیده بنوشند باز شیره حب آلاس پنج ماشه شیره پنج انجبار چهار ماشه افزایند و با طباشیر سوده یک ماشه بنوشند و اسه
 ساده شش ماشه سرشته بخورند با الالیش شیره کاهو شیره خر و شربت و با قود اسرشته بخورند با الالیش سه ماشه سوده آب بختنه
 افزایند و شش سحر عیاد که علائش بسیار صعب بلکه لایزال است الحام نمی باید مگر بزوال سود مزاج و این حاصل نمیشود مگر دردت طویل که در آن عرصه قوس

لین نیز نافع بود و بعد ازین مار اشعیر که در آن قطره کروی شیرین بچخته باشند بر بند و مار اشعیر مطبوخ با سرطان نهری یا ورا و القرع غرض غلبه شیرین بر ترش است
 او ویه قاضیه قاطع و هم مثل باز تنگ کمر با دگل ارشی باب بطباط بر بند که در قطع هر قسم نفث الدم نفع میکند و ایضا نوشیدن بسینج قصبه طب بقدر یک
 با یکد رم گل مخوم و کد کشادینج باریک سوده بقدر دوسه انگلی یا زیاده تا یک شال حسب حاجت باب بطباط یعنی عصی الرعی یا آب باز تنگ نفث الدم
 کثیر تر منغ نماید و قوی تر می شود از موسم صیفی و روغن گل شرب آب عصی الرعی و آشپز با آب تصفیه کنند از زنده صاحب معنی می نویسد اگر کد کشان از
 تانک حادث از نفث است و باید باشد علاج و بقصد شرب اشعیر بطانات نهری بخوبی شرب با گل مخوم و غذا که دریا باشد و در شیر عوز به مرغ یا ماهی منخوری است

علاج نفث الدم از صدر

باضیده و ادویه یا پس می که در آنجا جوهر لطیف باشد یا آنها ادویه لطیف البجور مثل زعفران و سیل انیسون یا نخل و مانند آن مخلوط سازند علاج نمایند تا قوت ویر
 حاصله بقدر رسیده آب و روغن تمام جامع میان برود و او است و اگر قوت معده و قلب نیز مطلوب باشد بنج و بخار کرم مصطکه سوده بدوا و المسک
 بار و سرشته همراهی بقرق عنب ثعلب خوشایند نبات داخل کرده با گلاب یا شیده در بند صاحب کامل گوید که هرگاه نفث الدم از ریه صدر
 باشد قصد با سلیق قند و لبکون و دعوت و قنات کلام امر کنند و ادویه قاضیه مغریه و هندو اشیا یا قاضیه باللات تنفس که بطعم المسک از زنده کشند می
 گوید که اگر نفث الدم از آلات تنفس باشد باید که تغذیه کنند با ضمیده قاضیه یا قاضیه غایبه مثل صند و از پوست مار و تراب کنند و از و قصبه رود و کلسار
 و گل شاموش بخار یا سیاه بلیق و برگ سفرجل و اطراف آس و امرو و دیگر گل و برگ گلاب و بر سر آب گرم ریزند و بعد از آن روغن قابض مثل روغن
 سفرجل و روغن آسن روغن گل و روغن طلع و روغن و زشت مصطکه مانند پس اگر بسبب صحت خون باشد قصد کنند و خون بچند دفعه مقدار اندک بگیرند
 و تیرید و ترطیب تدبیر نمایند مثل مار اشعیر و مار القرع و اسفول مغز خیارین بعد از ادویه مسکنه مغریه مخلوط بقاضیه که آن گل ارشی لبه کشند و کرم یا
 و صند و کثیر و نشاسته است جمع نموده بچشش اشعیر قاضیه استعمال نمایند و یا بگیرند افاقا و گلاب و کثیر و صند عربی یا شیده باب سر و بخورند بعضی گویند
 که بعد قصد با سلیق قرض نفث الدم بخورند و ایضا پسینا طلا نمایند صاحب حاوی و کامل گویند که اگر بسبب نفث الدم از سبب طبع مثل ضرب
 و سقطه باشد که بر جسد و اعضا تنفس رسد بعد قصد با سلیق قرض که یک شقال گل قبری و عصاره لجه انیسون نشاسته و صند عربی و کثیر و سر و جد
 نیم گرم باب خرقه بریان و آب سماق یا آب عصی الرعی بلطاط اسفول بدیند و پر موضع ضربه افاقا و اشش و صند سفید گل ارشی در یکی و
 صبر مسادی باب مورد و صند نمایند و بر ریض امر کنند که آفاقا نوسه و کلام بسیار نکند و تنفس شدید نه نماید

علاج نفث الدم از جفحه و قصبه ریه

و این بواسطه وقوع جراحت درین اعضا بسبب وقوع ضربه و سقطه بر سین و مقدم گردن یا سر و صعب یا نحوه قویه باقی شد یا از ترغیض یا غصب ط
 و مانند آن که موجب الصداع و انقطاع ووق جفحه و قصبه گردد و اکثر عارض میشود با ادویه قاضیه غریه که در نفث الدم و درین گیرند و باشند که بقصد
 حاجت آید و جراحت قصبه تسخیر علاج است اگر آنکه در غشای داخلی او باشد فقط بعضی متاخرین می نویسند که اگر خون ز جفحه و مری طلق آید بوزن نفثه حوا
 ساقی است و این اطراف قرض که با قرض باید قرض خشاش قرض کمل را شسته بشربت خشاش یا انوار یا شربت آسن که میخند بپسینا کنند و بالاش شیر عبالاس
 و باز تنگ خشاش هر یک بخت باشد لعاب بعد از و ریشه خلی هر یک باشد در عقیات باز تنگ و زبان هر یک به تولد بر آورده شربت انجیر سه تولد
 و خل کرده صند عربی تخم بجان که چار باشد باشد بنوشند و در سر و خطائی دو باشد و جوهر سر و یک باشد ادویه گاو بدیند که نافع است و عصاره
 حیثه انیسون که با و لب و شرب سبز هر یک یک باشد و در شربت حب الاسن و تولد با روغن یک که دهند و غذای می بخیه نمیشد کلیه یا بچه بزرگ و شربت
 بر فاکه در آن که تولد جفحه اسناناخ هستی و روی و کثیر سبز و زرقه و قلع یا فانی افاده بعد از آن که با سرخ دهند و این بقولات اوال نمیکند
 و یا به شربت بنفشه بدیند و نمایند بقول مذکوره با نخاصیت طایفه نفث الدم است که فی اختیارات مختار پس برین و اگر از ادویه ریه آید بعد قصد و صافن

و با سلیق و حجامت ساقین یا قصد سر و ضار و قابض از افاقه کنگنه صمغ گل ارشی کثیر الحقیض صندل سفید ثبات مایه ها هر یک چهار ماشه در گلاب سوده و کاه
 کنند و گل مختوم و ارشی و قبری عصاره لیمو و الیسن ام الاخون هر یک ماشه سوده و بشربت مورد و درق فقره سرشته بخورند بالایش شیر خشک و خرفه
 و اصل السوس و عصاره لیمو و الیسن ام الاخون هر یک ماشه سوده و بشربت مورد و درق فقره سرشته بخورند بالایش شیر خشک و خرفه
 سه هفته طباشیر و در شربت خشک سرشته همراه بچ انجبار و تخم مور و در عذاب بدهانه و کاه و زبان و شیر و بازنگ و خشک و اصل السوس و در عقیات برآورده
 شربت خشک و در زرد کوه بدین غذا آتش جو با شربت خشک و نیلوفر دهند و هرگاه خون آمدن کم شود سفوفات مناسبه عا لیس با عرق کافور بپزند
 میسجی گوید که هرگاه خون تخنج بر آید در آن خطر نیست و باید که برب توت و مانند آن که در خنق مذکور غرغره کتله لطیفه تدبیرند

علاج نفث الدم از لسان و کام

و این اکثر از سر ازل شود و در صورت ظهور آثار ابتلا و غلبه خون قصد سر و نمایند و بر فقره حجامت کنند و الا تبریدی که در عات گذشت بدهند و یا عذاب
 گل نیلوفر بدهند و بقرق شاه تره ده توله جوشانیده صاف نموده شیر و کاه و بشربت نیلوفر داخل کرده بپزند که برای نفث الدم دماغی نافست و ایضا نفث کثیر
 خرمه زرد و تخم زرد برای قطع خون دماغی از مجاریات مکرره حکیم عابد سرهند لیسیت و مطبوخ کز انجیر و پوست انار و عصاره لیمو و الیسن ام الاخون هر یک ماشه سوده و بشربت
 قابضه چون رب به و غرغره و زرد و رب توت و مانند آن زرد و به قابضه غرغره نمایند و قصد بارد قابض که در عات مذکور شد یا سرکه بزرگ سر و پستانی
 طمانینه و اجد قصد غرغره باب خرفه و آب ساق و آب صلی اللہ علیہ و آله و سلم و آب ترنگ در آن گل خاری و گل ارشی حل کرده باشند نیز مفید بود و بقلک کلام صاحب امر کنند و
 نذ از روی بقیه و اسفید براج دهند بعضی تخم زرد می نویسند که نفث الدم اگر از دماغ بود و بعد از قصد سر و تبرید از عذاب بدهانه چهار ماشه و اسفید شش ماشه
 و شیر و بچ انجبار و تخم خرفه هر یک چهار ماشه و شیر و تخم کاه و شش ماشه و غیر آن بعنوان تراکیب شربت نیلوفر و عذاب حلا لاس هر که از اینها مناسب باشد
 داخل کرده صمغ عربی کثیر و ام الاخون که برای شیمی هر یک دو ماشه سوده پاشیده بنوشند و عرق بازنگ و سمرق ده توله و تبرید نیز می افزایند و از تخم لیمو
 کشیده نیز می پزند و اگر نری باشد و تبرید مذکور شیر و خشک شربت آن دیا قوز از یاده کتده کافور و درخ هم درین بپزند صاحب قیاس گوید که اگر خون
 دماغ آید یا نری که برای بپاشند صمغ عربی کثیر طباشیر کبریا و ام الاخون سوده و تخم خشک کثیر توله آینه و دق فقره کجد و جیده بخورند بالایش شیر و تخم خشک و خرفه
 هر یک ماشه شیر و لیس انجبار چهار ماشه و عذاب بدهانه سه ماشه شربت زرد و در س سه توله تخم فوشک سه ماشه بنوشند و اطلبه و غرغره زرد بکار برند ۴

علاج نفث الدم از رخم و اجزای او

مثل لیس و بجزای قابض مثل مورد و کنگنه و ماز و شرب یانی مضمضه کنند و ایضا صلی اللہ علیہ و آله و سلم کثیر خشک را با سینه مضمضه کردن نیز مفید است و اگر درین
 موضع قرص تازه بود که در ام الاخون یا رب یک سائیده بر آن گذارند تا خشک شود و سیلان خود منقطع گردد و هر چه در باب لیس و اطمینان طو شد بکار برند

علاج نفث الدم از علق و علق

و معالجه او با درست نمایند زیرا که زلو اکثر در لقمه که لبوی دماغ است صعود میکند و در غشای تبطن دماغ متعلق میگردد و در دماغ پیدای نماید و اکثر در
 اصل لقمه متعلق میگردد و مودی بدم لقمه و نزول او میگردد و در پیش نیست که گیر سر که تند و در آن قدری نوشاد و حل کرده غرغره نمایند و قبلها به آن لوده
 و در خون گذارند تا لقمه آن به دماغ و حسب او برسد و علق را از قرب مجب منع کند و هرگاه سر که نوشاد و بر سر موضع که باشد فی الفور بمیرد و ناخواه سوده چون
 بعلق رسد یا بگرد از سر موضع که در آن متعلق باشد پس بهرحله که ممکن باشد آنرا با اجلاس تند و اکثر ابل بصره و مکان سواصل را از متعلق میگرد و علاج میدن
 ببله پوست انار و ماز و مضمض لیس که می نمایند درونی الحاح ساقط میشود و اگر زود بنظر داید محاذی آفتاب برین مریض کشاده و منقاش گرفته بزنند و بعد از هر که
 روشن کل غرغره کنند و از غایدن برگ زرد و خشت مضمض بآن بغیر فرد بر آن لیس نیز بکارند و او پاک میشود و باقی تدبیر بعلق علق مفصل در امراض علق مکتوب شد

علاج نفث الدم از رشح و رهم

فصد با سلیق کنند صبح درگ صافن و یا با بفض یا عرق النساء وقت شام زنده و لیکن فصد با یک کشاید بهر المه خون با سفل و بقای قوت بعد بمعالجه عظمی
 مؤث کو شند با جمل بعد فصد و استغفار غ بالغلاج بر از نفع ماده باقی از مواضعی که در آنها بقای او خود دارد طبیعت سهل باشد و در اینجا بقای افضل صلاح علاج نمایند
 که بسبب حس ماده افت عظیم می آرد بلکه واجب است که بعلاج ذات الریه از فصد ماده و تنقیه عضو علاج کنند و ایضا در نفث الدم با در وقت و بهر که بسبب
 نزله جرب باشد فصد با سلیق بقاعده ذات الجنب از طرف موافق یا مخالف بگیرند و پنج انجبار خطی بخاری اصل السوس هر یک چهار باشد بدهانه سه باشد
 پستان بازده و اندر آب گرم شب تر کرده صبح مالیده صاف کرده شیر خرقه هفت باشد در عرق غنبل لعاب عرق شاهنره عرق گاوزبان هر یک چهار
 برآورده شربت بنفشه دو توله داخل کرده بازنگ پاره باشد پاشیده بدهند و جهت آخر روز سنگ جراحت سندروس کثیر اسوده بخیر خشخاش سرشته
 بالایش لعاب بدهانه سنا شده عرقیات ده توله شربت نیلوفر و توله بازنگ پاره باشد پاشیده و دهند و ایضا برای نفث الدم بعد ذات الجنب اسهال قرص
 کمر و اگل گاوزبان تخم بادرنجبویه خرقه بازنگ دل خورده بالایش لعاب بدهانه ریشه خطمی عرق شاهنره عرق گاوزبان عرق نیلوفر برآورده شربت نیلوفر
 خشخاش داخل کرده بنوشند و قرص شش سوخته ضا نمایند

علاج نفث الدم از مری و معده و کبد و طحال

و این کمتر مری پس و پاک میگرد و با امراض دیگر مودی شود اگر آنکه از عرق در معده یا از جراحت و مری باشد که آن بسیار خطرناک است علامت مری
 الدم در امراض معده مذکور گرد و یا جمل اول فصد با سلیق و یا بطبی کشاید و یا جمل سه چهار روز یکبار در کبدی از دست راست و در طحالی از دست چپ نهند و معده
 قایقه را به بکار برند و قرص شربت شش یک توله آمیخته یا شیر خرقه و خشخاش و یارین هر یک باشد لعاب گاوزبان هفت باشد بدهانه سه باشد
 در گلاب و عرق بهار گاوزبان و بهر ساده هر یک پنج توله برآورده شربت حب الاس و انجبار هر یک توله داخل کرده بازنگ پاره باشد پاشیده بدهند و غذا شیرین
 و یا مصلیه و یا برنج یا اسفناخ و خرقه و کشنیز سبز که بنواشتن باشد شش دران باشد و اگر بدین تدبیر نبند نشود بدهانه و بازنگ پاره بریان کرده بازگیر
 همه او به مذکور شیر کشند و همه را بریان کنند مع اضافه حب الاس نه باشد و کجبه ناری بر جگر و سپر زکند از اطراف را بنواشتن شکم نبندند و بعد دو
 ساعت کشاده و لکه اعضا نمایند و ایضا گل انبی دم الاغون صنف کثیر هر یک چهار سرخ انبون کافور هر یک دو سرخ سائیده همراه شیر و پنج انجبار شیر
 غناب در عرقیات برآورده رب بازنگ داخل کرده دهند و بعد از آن کافور موقوف سازند و لعاب گاوزبان شیریه اصل السوس اضافه کنند و طبایع
 در در و صندل سفید سائیده بر معده ضا نیگرم نمایند صاحب کامل گوید که هرگاه نفث الدم از مری و معده باشد فصد کحل کشاید و قرص کسر با
 یکمقال بانیم درم گل قبری و یک اوقیه آب بازنگ که دران سماق اندکی مالیده باشند یا بصاره برگ گل سرخ بدهند و یا قرص گلستان رباب سماق
 و گلاب و یا آب لیف انگور و بهند و این قرص نیز نافع است بگیرند گل سرخ سماق گلستان رصندل سفید هر واحد چهار درم کنند و تخم خاص هر یک درم
 سنبلیب درم یک نیم دانگ شنبلیبی اقا قیاسه عصا ریحته ایتیس قرصا هر یک دو درم یا یک سائیده و در گلاب که دران سماق مالیده باشند
 سرشته بوزن یک مقال قرص سازند و گلاب و آب لیف کرم یا آب بازنگ بدهند و عرق علق و خرقه بخورند و بر معده صندل سفید گل سرخ هر یک
 پنج درم راکب سه درم سک اقا قیاسه هر یک دو درم یا یک سوخته بگلانج سر که اندک سرشته فضا نمایند و غذا مزه و بهر که محض آب غوره و زرشک
 و نباتان دهند و طبری گوید که بهترین علاجات و دفع آن نیست که بگیرند قشای تلخ و اگر بانه نشود شیرین بسیار بگیرند و قطع کنند و یک کف برگ
 بازنگ و یک کف لیته ایتیس بچوشانند تا جمل ممل شود و صاف نموده آبش بگیرند بعد چهار اوقیه و بران این سفوف سه درم اندازند بگیرند و کثیر باغزاره
 لیته ایتیس قیاسه گل رازی و قبری و گل مخوم هر یک درم فشار کنند یک نیم درم خضض هندی و دملک درم تخم انار و شتی بگیرند درم گل سرخ شش
 تخم بازنگ هر واحد سه درم یا یک بسایند و اگر از عرق در مری یا در معده باشد بگیرند و عرق گل خاص و از آن موم روغن بسازند و بدهانه شش
 بریان دران آسیرند و هر روز چهار قدری بخورند و غذای او آب بوقه که دران قدسی پیه کانی اگر نباشد پیه پیو شل کوبه لب مانند و چغیری که در معده

معه را نکلیت باشد بخورند و بگاه مزاج حدت پذیرد و بپاشی لیسکین نمایند و در دم زدن شکری و در شکم و اندکی پوندا میخورد و صبح بخورند و در حله مولود را بسوی آبل نازل سازند و بوضع حاجم بر قین شرط او و لیکن آن قصه صافن یا بافض جذب نمایند که اکثر خون از امانه ماده و جذبا و بخلاف جهت منقطع شود و می گوید که اگر خون بقی خارج شود در آن خطر کثیر نیست باید که قصه کتد و قواض مثل سماق و حصرم و ریاسن انار دانه که در آن سفوف انداخته باشند و شربت انار و به و سیب بخورند و گل ارمنی و منغ عربی و انجبار و دم الاخون و کندر مجموع سه دم بر به سفوف جذب به بند صاحب مغنی می نویسد که علاج دم خارج از مری معه بفضه تنفالی یا کحل و خوردن قرص گلنار باب بازشنگ نوشیدن آب به و سیب نمایند و میان کتفین بچندل و گلاب ضماد کتد و غذا مزوره سماق و بهن از حیدل و کلام حذر کنند گویند که قصه معه بفضا و اوقات قابضه مقویه نمایند و مقه نیا بر فیه ماده بخلاف جهت نیز نافع است و غذا اگر حرارت باشد بر سردات افتد اگر کتد و الا مزوره زرشک یا سماق و حصرم مثل حماض یا خرفه به بند و اگر در آن پاچه بنزد سود و از و باید که برافزید و کما یاسا شنبلیله و جوی گویند که اگر نفث الدم بسبب صدمه بگیا باشد اول علاج کلی نمایند بعد این سفوف ریوند و پیوی ده جزو ملک محسول گل ارمنی هر یک پنج جزو کوفته خسته یک نیم درم به بند و باقی علاج از امراض کبد باید جست ابتدا اگر ترشک درین مرض خون در ریه بنجد گردد و در ابتدا که خون بر آمدن آغاز کند سرکه باب مزوج کرده بنوشند اگر سعال شدید نباشد و اگر چوب انجیر بسوزند و خاکستر او را آب آمیزند و آن آب با حاشا به بند خون بنجد بر او و صغریا عمل و ریاسن و منغ بود و اگر نیم درم و بید که کم بقدری آب کتد تا یک لحظه بکشد و پیچید به بند نیز نافع و یا از صغریا بطوخ و درم زراوند مرده درم ریاسن یکدم فلفل یکدم زراوند مرده درم گل سرخ و درم قرص ساخته و رسایه خشک کرده باب با و بان در کف بر بند و ایضا پیمر یا به خرگوش باب مفید است و جالینوس گوید که چون خون در ریه معه یا امراض یا در ریه یا مثانه و غیره بنجد گردد و در ریه است و خصوصاً در ریه و دالت یکدم بران قشوی و تفریق و صغریا و توتر او استرخی اطراف و اختناق و ضیق النفس و نفثه جدی آنرا میگرداند و بقی یا اسهال خارج میکند و تادر و ق گفته که بهترین ادویه که خون جامد حاصل کند و سائل را جس نماید تریانی گل محمدی و اگر کشمش و صغریا قلم باب گرم به بند که درین باب خوب است و کذا سرکه آب بطوخ انجیر و در یک و طلیت و درین و باقی تدابیر خون بنجد و در امراض معه و در بحث تبخیر خون خواهد آمد و گویند که چون خون منقطع گردد و کله و پاچه بخورند و بجام روند و از شراب قوی و غضب و جلع بر به بند کنند

اوقات الیه

و آن نزد اکثر اطباء و رم حار است که در ریه عارض شود و درم حار بنجد شیخ الرئیس است که از ادا ده خار بالذا است و در جو هر خود مثل خون و صفرا و یا از ادا ده خار یا نفثه بسبب عفونت و ملوحت مثل ملغم متعفن و شور و سودا می متعفن حادث شود و او را دم بارد می و سوداوی که در آن عفونت و خونت باشد آنرا دم عرق اطباء ذات الریه میگویند و لذا درم ریه و صلب الریه ذات الریه علیده ذکر میکنند ذات الریه بفعل شیخ گاه ابتدا افتد و گاه بالغ نزول نوازل از ریه سوزی پیدا باشد و یا ادا ده خناق بر شش ریزد و آماس کند و بذات الریه نخل گردد و یا ذات الریه متعفن بذات الریه شود و امثال بن ناز و زهفتم قتل میکند و اکثر و اگر طبیعت نفس ده قوی شود اکثر آن بنجر بلبل گردد ذات الریه از سرفه حادث میشود لیکن اکثر از بلغم شو غفن می افتد و یا پنجه بیشتر ذات الریه صغریاوی بود و گاهی از خون حادث میگردد و گاهی از شمس حمر باشد و این در اکثر قتال است و بعضی گویند که اکثر از نزله می افتد و از صفراوی خالص هم نمیدرند که غلظت خون و صاحب کامل گویند بسیار است که حدوث او از ادا ده سوزی یا صفراوی باشد که بسوی ریه ریزد و گاه بسبب نزله بود که از سرفه و آید و گاهی بسبب ذات الریه یا ناله این زامراض عند انتقال ماده بسوی ریه بحیث مجاورت افتد و این جزو در تقویم البدان گفته که ذات الریه از ادا ده خار در جو هر خودی افتد و صاحب غنی می گوید که آن دم از خون است و صاحب غنی گوید که بیش یا ماده و سوزی خالص یا مخلوط بصغریا است و این زهفتم کتاب تبسیر نیز از حدوث او بسبب صفرا و بلغم خالص انکار دارد و طبری گفته که ذات الریه پنج نوع است تفصیل او در آخرین فصل سطور گردد و این بطاری نویسد که آخامیدن میانه را که باقی نیست گاه باعث ذات الریه میگردد و یا بجل ذات الریه مرضی است و صاحب با اکثر امراض مودی میگردد و از روز سوم تا هفتم میکشد زیرا که از امراض حاده است اگر این بجل یا انتقال یا غیر آن باشد علامت آنرا در روز هفتم ظاهر میشود بهر آنکه روز بحر ان حید قوی است و در زهفتم اولی بفساد و لاک است زیرا که یوم بحر ان

ردی است و ماده ذات الریه گاه تجلیل دفع شود و گاه ریم کند و گاه صلب گردد و بیشتر سخرجات مفصل جلیب این چنین منتقل گردد و گاه بدایع میل کند و بقدر ایستادن منتقل شود و این ردی است و گاه بذات الریه منتقل گردد و این اسلم است لیکن قلیل و نادر باشد و گاه ماده او بجانب دل میل کند و فتنان و تشیی آورد و گاه عقب در روبرو باز و ساعد از جانب الی تاسر انگشتان خدر عارض گردد و دفع حدوث رعاف در ذات الریه کمتر از دفع او در ذات الریه است علامت کلی ذات الریه تب حاد و دائم است بنوائب مختلف و عطش و سعال و ضیق النفس شدید و حرارت و نضط النفس و نقل و تمدد و در مقدم سینه و بطن و حجاب قعر صدر تا ناحیه استخوانی سینه و پشت و گاه در میان هر دو کتف و گاه ضربان زیر کتف یا چپ یا راست یا در هر دو محل و دائم یا وقت اسرافه می شود و احتمال خواب بر پهلوی شکم کند و الا بر پشت و زبان اول سرخ بود بعد در آخر سیاه گردد و بران رطوبت غلیظ ترنج باشد که اگر از دست کشند بچسبند با غلظت بود و لهذا بر صاحب ذات الریه کلام دشوار بود و لباس است که در تمدد و انقباض تمام وجه مشارک باشد و در وجه قلب دریا و در ریه سارنگی و انتقال بود و گاهی سرخی زبان استند نماید که گویا خضار یا چیزی است سرخ رنگ کرده اند و خاصه در وقت شدت تب گاه بصورت بخار مثل آتشفشان بیلابعد احساس نماید و فتنه شدید ظاهر شود و نفس بی سرخی و انتقال چشم و ضعف و نقل حرکت آن از حرکت عادت و استلای عروق آن نقل و تنج اجهان باشد و در قریه شبیه بود و در جبهه شبیه جو طمع و سوس و من ظاهر شود و گردن غلیظ گردد و لباس است که سبب با سبب سهری ظاهر شود و گاه با سهری اطراف بود و نفیس سوزی بدن و گاه قطع و گاه ذوات الریه و گاه ذوات الفتره و گاه واقع فی الوسط و در اکثر غلیظ و باقی سبب قوت باشد و شدت و قلت تواثر از حسب تب و حاجت و حسب کفایت قوت و غلبه یا عجز قوت از ان بود پس بعد دریافت مرض باین علامات تجلیل سبب او چنین کنند که اگر شدت این اعراض مثل صوبت تب و شدت عطش و خشکی زبان و از اطراف حرارت در سینه و التهاب و کرب و سرفه یا بس و کثرت اشتیاق به جانی بارد و شدت صفت فار و در مع تفتض النفس و نقل در صدر و قوت و لائل حرارت بود و دیگر علامات مخصوصه صفت یافته شود در صفرای باشد اگر این دلائل حرارت کم باشد و سرخی زبان و چشم و انتشار در وضربانی و ضیق النفس شدید بود و در وجه زبان و لعل و احساس و غیر آن علامات خون دریا بند در دم دوی باشد و کثرت لعاب دهن و نقل و ضیق و سبب و قلت حرمت و ضعف دلائل حرارت دلیل ورم بطنی است و وجود آثار نزله بر ورم نزی و لالت کند یا در آنکه لغت صاحبان ذات الریه مثل اصحاب ذات الریه بالوان مختلف میباشد و اکثر اطمینانی بود پس اگر بسوفه رطوبت بخته بسیار آسانی بر آید و حال مرض روز بروز بهتر شود و اعراض کم شوند و علامات محمود پیدا آیند تا آنکه تب و سرفه پاک شود و ماده ذات الریه تجلیل دفع خواهد شد اگر ضیق النفس نفع پذیر و غش ملو حادث شود و بسوی ذات الریه منتقل گردد و اگر از سینه در گذرد و در ریه و در دسائر اعراض تخفیف نشود بلکه در اشتداد باشند و در معالین ریه در و تمدد و نقل پیدا آید و سرفه شدید بود و ماده بنفش منفع نگردد و در بدل رسوب ظاهر نشود پس اگر قوت قوی باشد ماده زرد بخته شود و ریم محمود پیدا آید یا ذات الریه خراج گردد و زرد و بکشد و جدرنج پاک گردد و اگر قوت بحال و سلامت افعال نبود و زرد بخته نشود و عفونت پذیرد و امید خلاص نباشد و بلا کثرت انجام و چون در اشتداد اعراض و شدت ظاهر شود و آب دهن شمرین گردد و نشان آنست که ریم کرد و بخته شد پس اگر در چیل روز پاک نگردد مرض طول کند و چون زمان بطول انجامد و در تب و سرفه با ما گردد و چون ماده لبسوی فتنه میل کند و ریم در بول بیرون آید امید سلامت سحر و اگر تازگی ردی برود و تب نرم هموار گردد و دام انگشتان گرم بود و جمله علامات سل ظاهر شود و مرض سل منتقل گردد و نشان انتقال او بصلاست در ورم صلب مذکور گردد و بقراط گفته که چون صاحبان ذات الریه را خراجات نزدیک پستان حوالی آن و نزدیک ذین و ساعدین حادث شود و ریم کند و ناصبور گردد و از ذات الریه خلاص نشود که در کتب و خراجات در ساقین در طین علامت محمود است و هم او گوید که در دم قدیم با ذات الریه نشان خیر است تا اینکه بوس گوید اطلاق شکم در علت ذات الریه است علامت خیر است و هم او گوید که اگر ذات الریه اطراف اهل سینه گردد و بر پیشانی بیاثر شود و سرفه پیدا آید و چیزی شبیه خون از ان ترشح کند و در آغاز علت عظمه بسیار عارض گردد و بهر روز چهارم پاک شود و گویند که چون خبث ماده بسیار گردد و قوت ساقط شود غالباً در چهارم روز بپاک گردد

و چون از بنفشه تجماد و زکند منتقل بسبل گردد و علاج طریق معالجه این همانست که در ذوات الحجب بیاید و یا بعد فصد با سلیق مخالف در ابتدا و موافق بعد از آن
گل نیلوفر پنج باشد غناب پنج حد و پستان لبست و آنکه جو شاییده صاف نموده نبات داخل کرده بنوشند و اول بقیر طوی موم سفید و روغن بنفشه با دهم یا روغن گل
نمایند و به سیرخ و لعاب ریشه خطمی اضافه کنند و بتدریج خطمی و جانی و بالونه اصل السوس مانند آن زیاده نمایند و بخته بعمل آرند و اگر ماده خام و غلیظه
باشد ضار از کرب و برگ و آن مطبوخ سازند و کما در طب باشد خواه یا بس نفی میکند و قرص لعوق کتان لعوق خیار شنبه استعمال نمایند و براس
تا بس مطبوخ لین باین نوع دهند غناب پستان نیلوفر تخم خطمی بنفشه جو شاییده صاف نموده مغز خیار شنبه ترنجبین داخل کرده بنوشند و این طبع بر دهن
خیار شنبه ترنجبین در ایام غیر اسهال باشد و بنفشه دادن نیز خوب است و گاهی در آن تخم جانی اصل السوس متفش و مانند آن زیاده میکند اگر شسته
التهاب و عطش باشد سرد دهند و اگر احتیاج بانضاج و تلین و تسهیل لغث باشد نیگرم بیاشانند و چون شنگی شدت کند آب اصل السوس مع شیر تخم
بنیان بنوشند که این بهترین طبع و ملین است مخصوصا چون شربت بنفشه در آن حل کنند و اگر التهاب زیاده تر باشد لعاب افسه و اسفول و شیرو تخم خرفه
شربت بنفشه دهند و آب جوده که در آب بید آب برگ اسفول آب جانی شیرو کشک جو با هم آمیخته خرقه آلوده بر سینه گذارند و یا صندل
و گل سرخ و کافور و گلاب آمیخته سرد کرده بر سینه ضار کنند و اگر ماده رفیق باشد شربت خشخاش و غناب بنوشند و یا خشخاش مع پوست او و بدون پوست
در مطبوخ مذکور زیاده کنند و خشخاش تنها استعمال نمایند که بتلید ماده بسیار کند و گاهی گل بنفشه نه باشد آلو بخاری شیرین و ده دانه غناب پنج حد و گل نیلوفر
شش شانه پستان لبست و آن در عقیات جو شاییده شیر خشک دو توله داخل کرده برای تلین میدهند و اگر خواهند سنای کی ترنجبین بپزند و در دم بخی
پریا و شان تخم خطمی اصل السوس مویر منقی زیاده کنند و قیر طوی معمول بر سینه گذارند و بعضی تقدیم استعمال شیافیت لینه معمول از بنفشه و سنا و خیار شنبه کشک
سرخ و اشال آن مسخن است که این افضل از خفه و سهل است بعد از آن خفه جاز و آشته اند که این بهتر از مسلات است حق آنست که تا مکان شقیل ز روز
هفتم تحریر یک سبب بیکر و بصورت شدت ضرورت شافیه یا خفه لین عمل آید و غذا حریه بسوس گندم باشد و دهند و اگر ذوات الریه الفصد دم باشد غناب لعوق
شایسته ماییده صاف نموده لعاب بیدانه شیر تخم کدو شیر کاهو شربت نیلوفر داخل کرده خاشی پاشیده بنوشند و روز سوم شیر خیارش با کاهو روز چهارم پنج خیار
افزایند روز پنجم از شیر کدو بجای خیارین روز ششم شیر خیارین بجای کاهو کنند و بخت آخر روز لعاب اسفول شیر تخم خرقه هر یک شش باشد شربت غناب و گل کدو
کثیر سوده پاشیده دهند و اگر منجر بسبل اسهال گردد گل خطمی غناب جو شاییده شیر کاهو شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و دوم روز غناب یشه خطمی بدهد آنه
جو شاییده شیر خرقه پنج باشد داخل کرده باز تنگ پنج باشد پاشیده شربت بنفشه تل کرده دهند و روز یکم شیر کافور افزایند چهارم روز قرص سطران فوری شیر جالس
شیر خرقه شیر مغز تخم بیدانه بریان صمغ عربی کثیر از هر سه سوده پاشیده نبات دهند باز نوشند و روی ساده چهار باشد باز باز تنگ تخم ریحان اسفول افزایند
و ایضا گل خطمی سده غناب پنج دانه جو شاییده شیر تخم کاهو شش باشد شیر تخم انجیر چهار باشد شیر تخم خطمی چهار باشد کثیر سوده یک باشد و بخت
نصف ماهه در دم و تسکین آن و حبس لغث الدم معمول است و گویند که در ذوات الریه که از نزله افتد فصد قیفا مفسدست و هرگاه در دم بیم و انفجار خواه
تنگی نفس گرانی سینه و در روزیاده شود و تب شدت کند و آن روز که منفجر گردد و تنگ باز نماند لیس ریم خنایچه باید خارج نشود و تنقیه ده کوشند چنانچه در
لغت آمده خواهد آمد و ایضا تدبیر انفجار و تنقیه در ذوات الحجب مفصل مسطور گردیده علاج حل کنند اقوال بعض خذاق صاحب لاهوت کمال حاوی و غیر نقل
کرده که فصد با سلیق از جانب مخالف در سه روز اول و بعد از سه روز از جانب موافق مرض نمایند و خون بحسب تمایل قوت و مساعدت مزاج و حسن و حسن و صل و کبرند
هرگاه خون سیاه و غلیظه باشد و الا از مقدار اهل دم تجاوز نکنند و هر روز غلاب از غناب و پستان هر کدام ده عدد بنفشه نیلوفر هر کدام چهار درم تخم خطمی دو درم
باشک سفید ترنجبین هر کدام ده درم و پستان سرد نموده و در زمستان نیگرم و غذا و را بجا آید اما الشیر بلعاب اسفول و روغن بادام دهند اگر جرات
قوی باشد و الا غناب و اصل السوس و پستان در ماه ششتر بخته بپزند و یا بنفشه و نیلوفر و خشخاش عوض اصل السوس افزایند و شربت بنفشه و روغن
بادام بیاشانند و بعد از سه ساعت ده درم شربت بنفشه باندک آب سرد بپزند و آنجا که اسهال عارض شود از علامات ریه است درین صورت

بسیار

بجس و از باال شش بریان و شربت حب الاس و شربت انار شیرین و اشغال آن باید کوشید و سینه را بصندل سفید و آرد جو آب غناب لشعاب آب نه
 برشته روغن بنفشه مخلوط ساخته نما و سازند و گاهی گل خنمی آب حی العالم افزوده روغن گل بوغن روغن بنفشه داخل کرده میشود و اگر غناب لشعاب
 گل بنفشه کثیر گل خنمی سفید گل بسوس هر کدام جزوی جو شاییده صاف نموده پیاده کرده بر چهار جز و بر روغن که دوده جز و گداخته با هم بجوشانند چون آب سخته
 روغن بانه سفید را یک شغری فصول یک جز و اضافه نموده دریا و در پیسته بماند تا سواشود و بدستور مریهم برپا و چسپا سینه صفا و کشتنیز ذات الریه است آب
 اسود و ارد و تاسه روز باین نوع گذرانند و روز چهارم نزد انتهای نضح مرض با بونه اکلیل الملک بنفشه خطمی سفید آرد جو به سادی کوفته بنفشه با موم
 بر روغن بنفشه که اخته اجزا را بآن مخلوط ساخته بدستور مریهم مرتب سازند و برپا چسپا سینه صفا و کشتند و اگر در نضح توقف دریا بند طایفه خنم کتان آرد و با قلا
 هر کدام جزوی در اجزای مذکور بغیر ایند و مطبوخ ازین اودیه مرتب سازند غناب لبست دانه پستان سی دانه مویز منقی ده درم انجیر سفید پنج دانه بنفشه و دوم
 پیسایوشان چهارم درم تخم خنمی تخم خبازی بنفشه هر کدام سه درم سیه راد سه درم طل آب بجوشانند تا بیک طل آید صاف نموده هر روز در چل درم از آن پیچیدم خنم بنفشه
 حل کرده و کشتنقال روغن بادام یکانیده بدیند و شب با نگاه وقت خواب لعاب بدهان با شربت بنفشه بدیند و بجزیره که از بسوس گندم و شکر طبرزد و روغن
 بادام ساخته باشند غذا سازند و اگر قوت ضعیف باشند مزوره اسفناخ و قطره و کدو و خبازی و اشغال آن بر روغن بادام جائز است بلکه در هنگام
 ضعف قوت بشورای چو زهر مرغ که با جو شسته بنفشه باشند اغذیه امین و آن کرد و تلین طبیعت در روز هشتم باین مطبوخ نمایند سالی گی صفت درم گل بنفشه و
 تخم کاسنی هر کدام سه درم غناب پستان هر کدام لبست عد و تخم خبازی سیه درم جو شاییده صاف نموده ترنجبین شیر خشت هر کدام مایزده درم فلول خیار شنبه
 لبست درم حل کرده صاف نموده روغن بادام یکدرم اضافه نموده بدیند و اگر حرارت قوی باشند این نفوع مرتبانه ندیند و بنفشه هر کدام هفت درم بونجا
 پنج دانه غناب شش پستان هر کدام مایزده درم خیار شنبه مایزده درم شربت بنفشه لبست درم صاف کرده بدیند و اگر خواهند شیر خشت ترنجبین ض
 خیار شنبه در حل نمایند و نفوع خیار شنبه درین باب بغایت پسندیده است و چون بحسب شطاطت چند نوبت شکم برانند و سیمون با جلا شکر سفید ده درم
 بدیند و قند او را آخر روز بعد چل درم بادام شیر لعاب اسفول و روغن بادام بدیند و روز دوم از اسهل از کلاب عرق بید شکبات هر کدام ده درم اسفول
 دو درم بقر بدیند و بجای اشیر غذا سازند اگر باین تدبیر تب عوارض آن شامل شود فلفل الحار و الار و زهرم اعاده مسهل کنند تا باطل نامه انقطاع پذیرد و بعد نضح
 و زوال تب بجمام برزد و هوای آنرا معتدل دارند و از کشف سینه و سر اجتران نمایند و صاحب کمال انیم نوشته که ذات الریه درم حارست و تابع او پیا باشد
 و لهذا در علاج او محتاج میباشد استعمال چیزی که در علاج او رام از تدبیر با غذیه و اودیه بکار آید مگر آنکه چون این درم و بعضی از اعضا تنفس است و
 آن اعضا الس لن انداجتاج می افتد و در آن استعمال اغذیه و اودیه که با وجود موافقت با درام بلین مغری باشند و هرگاه چنین باشد باید که در علاج او با
 بفضد با سلیق نمایند و تلین طبیعت بمطبوخ خیار شنبه مانند آن ترنجبین و بنفشه آب بلبلای فلول خیار شنبه مثال آن کنند و ایضا صاحب وی صغیر گفته
 که علاج ذات الریه فراوی شل علاج و سوست از غیر فصد و سل بسوی تبرید و ترتیب بیشتر از درم دومی باشد و دهن یک عدد و پستان و در دهن نفع
 میکند و روغن بنفشه و روغن بادام با کثیر اسوده و اندکی موم صاف بر سینه طلا نمایند شیخ اللمس گوید که علاج ذات الریه و علاج ذات الحنجرت حدست
 لیکن صفا و اشغال این باید که قوی تر باشند و آنچه منفذ اودیه باشد در آن داخل کنند و در صحن تنقیه نبشت شدید تر باشد و بدل خواب بلو بر جبت بنفشه خواب
 پشت مال بجبت مذکور بود و اگر طبع قیف باشد و سرد و در دوز یکبار این شربت بیا شامند بگوید مغز خیار شنبه مویز منقی هر کدام استار و آب رسک و بر این شربت
 بجوشانند تا بنصف رسد اید صاف نموده یک کرجه آب غناب لشعاب بدان آمیخته بنوشند و این یک شربت سست برای قوی و برای ضعیف نصف
 آن کافی و بعضی متاخرین اصل لسوس چهار باشد غناب پنج دانه سفید و دو تولی افزایند و وزن مویز منقی ده دانه مغز فلول خیار شنبه توله میکنند و اگر
 طبیعت نرم و از آن نفوت ضعف باشد در حب الاس سفر جل شیرین بریان انار شیرین بدیند و اگر درم از خنم شرا و حمره باشد علاج آن نشوار است آنچه در آن نفع
 بخشد سیاه و در لطیفه لعاب است شدیدا بر دمل و معلوم از بقول خنم و شش و شمارست و بر تلین آنها بیا شامند شل عصاره کاسنی یا خرفه مانند آن اگر استمر

صفر بمثل شیر خشک و تمر بنندی و ترنجبین مانند آن نمایند و با باشد و ایضا بساست که در آن حاجت قصد یا سلیق افتد اگر اشتکای خون نیز باشد ایلاقی
گوید که اگر دم موی باشد و علامت غلبه خون ظاهر بود ابتدا بقصد کنند و تا بل نمایند که ماده در کدام جانب است و دلالت میکند بر آن جمع و سرخی خسار وقت تب
در همان جانب احساس شغل آن طرف و اگر بر آن جانب بخوابد طبیعت از زمین بسیار برید پس دل فضا فن از همان جانب بگیرد و بعد از آن در ابتدا قصد
با سلیق از جانب مخالف کنند و اگر صاحب اضعیف نگردد و قصد کحل و قیصال نیز کشایند و خون با نازده قوت برآرد چنانکه بعد از هر سه وزگی دیگر نشیند
و در آخر یعنی روز چهارم قصد با سلیق از جانب موافق گیرد و گاهی بعد از قصد تفهیل داده احتیاج سحجات سینه افتد تا بقیه ماده کم شود و بظاهر میل کند و جان
نیست در آن بشریه که تغلیظ مواد کند مثل دیاقود و اوشیائی که در آن قبیض باشد مثل آب کاسنی و آب سروالا و ذات الریه که از جنس حره باشند
اشریه جالی چون ماء الصعل جلالت مار الشعیر باید داد و در جمیع انواع او کوشش نمایند که سینه از رطوبات پاک گردد و آنرا که اسبب تب با شتریه
باز و حاجت افتد اشریه بار و جالی مزید طبیعت چون مار الحیار و آب تر بود و ماء القرع باید داد و همچنین که بسیار ترش نباشد سخت نافع است و مار الحسل و جلالت
جالی مرتب اند و مار الشعیر در جال کمتر است لیکن مقوی قوت زیاده است و جهد کنند که معده و امعاء متکلی نمایند تا بسینه و جالی آن مزاجت نکند یعنی معده را
از غذا سبک دارند و اگر طبع بقدر معتاد اجابت نکند ترسید پس جمع نمایند و دوائی مسهل که در علاج نفث الدم مذکور شد بدینند و با شیبای ملائم مثل سر
ریاح متولد در معده و امعاء نمایند و تا ماده آتاس خام باشد غذا کشکاب و گندم آب اسفناخ و سرخ مرود و جازی و باقلا و ماش نقشه باشد و اگر زارت
قوی باشد کشمش افق است و خندروس که بفارسی جو گندم گویند چیزی معتدل است و اگر در سینه خشونت باشد پستان شایسته اصل السوس خطمی منفرجه
خیار صمغ عربی کثیر بدهند و مار الشعیر و آب گندم بپزند و اگر این جزا خوشایند صاف نموده در آب و شکر آیمحه شربت مرتب سازند بهتر باشد و باقی تغییر
همانست که در علاج کلی و جزئی ذات الحجب مسطور گرد و تجندی گوید که بعد قصد با سلیق و در بدن هر صبح شربت نیلوفرنقه و عناب جلالت ز غنای
و پستان و لعاب بدهند یا بنات یا غیره بنفشه و ترنجبین هند و غذا مار الشعیر مغز بادام مطبوخ از آن غلب پستان اطریه و صوی تمخذ از سرخ و آب قارا آب نم
باو خیا و جازی و کرد و باید داد و لعاب اسفغول بدهند و در غن بنفشه اندک کثات بلیند و تلین طبیعت بر وزن پنجم یا هشتم نمایند و برای اخراج ماده ضار از موم درون
بنفشه پیکان کنند و اگر ماده غلیظ تر باشد برگ کرنب مطبوخ و تمکید باب گرم و در غن بنفشه نمایند و غذا آب قلائی نقشه از مومک نقشه و در مومک می گوید که
بهره عقیم من من اتا بر عارض شود قصد نباید کرد و هرگاه بنفشه حاد گردد اول قصد کنند و اگر از قصد نفعی بود حجامت نمایند بعد اطلاق طبیعت
بمسسل و حقه کنند و بعد از آن مار الشعیر بروغن بادام و جلالت استعمال کنند و هرگاه درد اندک کون پذیرد و حرارت تخفیف یابد بر باری معمول از جود بادام تلخ
و عمل استعمال نمایند و هرگاه نفث السوس باشد موافق تر باشد و ضلوع و صدور و اما میکند و در سینه
لازم باشد بقیره طی مرتب از موم سفید و روغن بنفشه و مغز ساق بقرو ساق ایل تخریح نمایند و در اکثر احوال لعلاج ذات الحجب علاج کنند و سینه نگیرد
که توقف کنند و قصد کسانی که ایشان را این مرض از مرضی دیگر حادث شده باشد خصوصا اگر مرض امل مزمن باشد و در ابتدا حدی حدوث او فند کرده باشد
و کسانی که این مرض بدون تقدم مرض دیگر حادث شود باید که قصد با سلیق بگیرند اگر قوت مساعدت کند و بقدر احتمال قوت خون برآرد و بعد قصد
مار الشعیر که در طنج او پستان غنای بعد تصفیه تبرید او صمغ عربی و روغن بادام داخل کرده باشند یا شامند بمزید از مار شیری را که کند و در آب
بزر قطونا و بدهند بشربت بنفشه بدینند و اگر حاجت تلین افتد فلبوس خیار شرب و شربت بنفشه و لعاب اسفغول طبع را ملایم نمایند و بشربت شکران
غره کنند و حریره تمخذ از باقلا و شعیر رومی که پوست ندارد و آن خندروس است بروغن بادام و نبات بدینند و تبرید سینه آب حی الحالم و آب
عناب الشهاب نمایند و چون مرض چهارم روز تجاوز کند بروغن بنفشه و نیلوفر و موم و کا فور تخریح سینه کنند و طبع زوفا یا شامند و تدبیر افراغ
نمایند و هرگاه تب ساکن شود و سرفه است پذیرد قوت ضعیف باشد غذا بکند و روغن بادام یا مزوره اش سازند و چون علاج پذیرند با تعمال
چوزه مرغ مشوی اجازت دهند و از اغذیه خاره و اشریه خاره و امثالای طعام تا عود بصحت حذر کنند بعض متاخرین مینویسند که علاج ذات الریه

نکته

کند که گندم و سرسب و شان پنج درم علك الانباط یک درم مویز منقی نبشت درم سبب شانه تا در کمر در پس صاف نموده هر روز پنج درم از آن بایک انگ
و نیم روغن ^{اصططک} یا شانه و غذا اسفید باج معمول بقنابری که در آن کواش نیلی داخل کرده باشند و مرق کوب مطبوخ یا پیله جاری باین مرقه نافع است
زیر که آنرا خاصیت است در از آله سردی ریه بعد از قطع سبب فاعلی آن و اگر مرض دشوار گردد بر سینه او این ضماد نمایند موم سرخ در روغن نارون
گذاخته اندک رایتج انداخته استعمال نمایند و این ضماد نیز از انفع اشباست مر آنرا بگیرند پیله بط پیله قاز پیله جاری پیله طارست که معروف بیاد بجان
ست همه را بگذازند و در آن اندک که زهر و گاد و موم داخل کرده بر سینه نهاد نمایند و دائم گل نرسین و یا پسین میوند و اگر هنوز سینه سیمانی
و غیره که اخته بر روغن یا پسین و باید که استنشاق او در بینی و در آن هر دو باشد و تقویت جذب نمایند و اگر طبیعت قوی و محسوس باشد بختنه
حاده بکشاید مثل مطبوخ از بالونه و اکلیل الملک و شیخ و قیصوم و برگ مرزنجوش نام و قرط کوفته و زرد کتان و حلیله و انجیر و مویز و سرسیا و شان
و مانند اینها و نوز و خفه فایند سجری و شکر سرخ که آنرا میان نامند در آن حل نمایند و بایک نیست بخور ایندن محاسین و حریق و مشرو و لیل و سسل و آب
بقدر برداشت مزاج جاری و هرگاه طبیب از معالجه بر در غفلت کند مودی باستقفا گردد و نوع و موم که آن سود مزاج دارد بغیراده است و استنشاق
سرخ زنگ لب و زبان بر آوردن و تنفس و عطش شدید و التهاب سینه بجدی که دریا بکد گویا میسوزند و سرفه خشک است و لب متبخت و در
علائق الشیرام شرباب الشیر است که در آن کفری و غلاب جوشانیده باشند و اندک کاخورد و بگیرند برگ بزر قطونا و برگ جازی و برگ بازنگ
و برگ بنفشه و گل سید و عصی الراعی و همه را نرم کوفته صندل سفید سوخته و لیدر یک جز و عصاره امیشا نیز یک جز و قدری سرکه و گلاب و غسل
کرده بر سینه ضماد نمایند و کاخورد و نیلوفر و کرب المار که آن خلب و لعل لوتی است بپوشد و گاهی این ضماد بعلی آید و بگیرند و ضماد که بپوشد
و آرد و جوار و اندک سرکه و گلاب حل نمایند و بر آن خضاره باشند و بر سینه نهاد نمایند و نفع میکند آنرا شرباب لب و مویز مثل ریب غوره و ریب غرض
الترج و ریب یاس بنگا یکدیگر بجان بیاورند سرفه را باعث خشونت نگردد و اگر مرض دشوار گردد و محتاج بقصد شود و فصل سلیق نمایند و خفه کنند
بماز الشیر که در آن غلاب و پستان جوشانیده روغن بنفشه و شکر سفید داخل نموده باشند و از غذا بر جز و رات متخذ از که و دواش و سرکه و شکر سفید
و آب حصرم یا برگ کا بپوشته همه سرد نموده اقتصار کنند و آب سر یا شانه و نوع سوم آنکه از سرفه با ماده است بیشتر فب نولات اکثر الموطه
بارده از سر بسوی ریه حادث میشود که بطول کشد سرفه میگردد و در ریه را و یا آنکه ترطبیب باید ریه بر طوبت اعراض از ریه یا استیلاي مزاج طبیب
بر قوت علائق ضیق النفس خیره که آواز آن شنیده شود و شیخ چهره و چشم و نقل صدر بدولت و آنجا آب بسوی اسفل امتلاک است و شلیق
اند طوبات و احساس نقل در چشم و زبان است علاج آن استفرغ بدن است بختنه حاده لینه و تنقیه ریه بطبوخ زوفا که در آن زوفا و کند و باشت و
تضمید سینه باین ضماد بنیل شده زوفاي خشک مر رایتج کند و مساوی ساییده با موم روغن نارون یا روغن قسط آمیخته بر سینه گذاردند
و این حریره دهند بگیرند عصیر عنب که از خراسان می آورند و در آن مویز سفید داخل کرده جوش دهند و الیه صاف نموده و آب بسوی گندم
بر آورده داخل کنند و جوش دهند تا غلیظ گردد و فایند داخل کرده بگیرند که جلا و تنقیه میدهد بر سینه را و این لوتی نیز منقی صدر و مویز و رایتج و شرب
و الیه صاف نمایند و باز جوش نمایند تا باقیات رسد و در آن مثل او غسل نمایند و بوزن و ترنجبین منقی و اندکی عصاره سوم و قدری زوفا سوخته
داخل نموده و در یکسنگین کرده بر آتش گذارند و بر آن روغن بنفشه و روغن بادام ریزند و منعقد سازند و در آنم بدان تعلق نمایند و نوشیدن خیره بنفشه
عسل و آب گرم حکم ده نیز نافست و یا تناول نمایند آنرا و بالایش آب گرم بنوشند و غذا حریره آب بسوی گندم و فایند باشد و این شربت از انفع اشباست آنرا
بگیرند غسل سفید و در آن بوزن و آبیکه زوفا اصل السوس و بلن جوشانیده باشند و بختنه جوش نمایند و کف آن تمام بردارند و نام شانه از آن بپاشانند و اگر ابتدا نماید
تغیر مزاج و لعل مویز سینه و خفه نیابد و در آن نمایند و در معالجه بنوشیدن طبوخ زوفا و اما الشیر و چون در الشیر فایند نوشیده شود نفع بخشه بجهت آنکه در آن جلا و
ماده است نوع چهارم که آن سود مزاج حار یا ماده است این می است بذات الریه حقیقی و آن از الصباغ و غلیظ السوریت و رطل و انجیر و موم است

و علامت آن سرخی رخسار و لب و تنفس تب مطبقه و سرخی چشم و گاه با لفت ادم و گاه با حالتی تشبیه بخناق و در خلق نشو و نما در کلام محوحت میباشد و گاه صاحب آن از عافیت بهم رسد و این دلیل شفای آنست و علاج این فصد با سلیق و استفرغ باین حقنه است بکینه برگ عنب ثعلب برگ نمشنه برگ بزره قطره ناب و گاه رنگ برگ خبازی هر دو احد یک شمشه بزرگ جو نمشنه نمکوفه دو کف دست فصد بستان سبوس گندم هر دو احد یک کف دست بزرگ سبوس را در پارچه صره بسته همه را در آب بجوشانند تا نهم اگر دوشل حریره شود و صفت نموده مدوم از آن گرفته بپزند درم شکر سفید صان حل کرده روغن نمشنه خالص درم انداخته هر روز دو دفعه بدین حقنه نمایند و لازم گیرند آشامیدن با شیر که در آن فصد بستان کفری جوشانیده باشند در روزی یک دفعه یا دو دفعه بچوب بیاچ و از غذای دیگر منع کنند و اگر کفایت نکند مزدات بخند از سرکه یا حصرم یا کیده و یا نمشنه از ماش یا اسفناخ دهند و اگر جلاب بهر وقت تشنگی نباشند و بر سینه خادی که در نوع دوم مذکور شد نمایند و گاهی این ضما که ده میشود بگیرند و در جود با لعاب بزره قطره ناندکی آب انار مخوش سرشته ضما نمایند و این نوع گاهی بدون لفت و گاهی بفت نقصان می پذیرد و از حرکت و غضب منع کنند و این هر چهار نوع را طبای ناقص بکسب اند و میان آنها بتاین و در علاج آنها تغایر است چنانچه بیان آن کردم نوع پنجم و این صفت اکثر خط است که از این یاریم داخل ریه از بخار و لعین صدر بهر سرد این چنان باشد که خون یا ده بر حجاب بزره پس در ریه اشل گردد و در ریه بتواند که از خارج نماید آنرا بفت بضعفت قوت خود یا غلظت ماده و علامت این بعینه همانست که در نوع چهارم مذکور نمودم و فرق میان سرد و این است که درین نوع مریض بر کلم قادر نباشد و نفس او بسیار تنگی است و احساس نام شدیده و غلظت و تعدد و حالتی می نماید که گو یا کوبیده میشود و ریه او اگر لیث این ماده در ریه بطول انجامد آنرا متفرج و پاره پاره نماید علاجش حقنه که در نوع چهارم گذشت کبر لعل آرد و در فصد بکینه اگر قوت مطاومت نماید بعد ماده الزوفا که در آن زوفا نباشد بشریت نمشنه بجلاب شکری و یا شکر سفید بیا شاند و سینه بیدام موم روغن و قیر طبیات دیگر بیا لند تا آنکه نرم گردد و ماده رقیق شود و ابتدا بفت نماید پس سردا ابتدای لفت حریره نمشنه از آب سبوس که در آن مویر طافنی جوشانیده باشند بدهند و اگر تب سرفی فار و ریه و لیث عطش نباشد این صوب بیا شاند بکینه مغز چنوزه و مغز حب البطم و آرد و کسنه و آب سبوس بزرگ غسل کف گرفته خوش هندی تا بقوام حریره آید و بنوشند که نشیه و تشقیه است برای ریه اگر تب یا لب یا سرخی و فار و ریه باشد باین حوسل نمایند و البضا لفع می کنند فصد با سلیق و داون در است بول اگر از آن مانع نباشد زیرا که ممکن است که منفع گردد و این ماده بر طریق رگی که ظهور نموده است از کلیتین بسوی قاع بزره قلب بسوی ریه پس اگر ظاهر گردد در ریه در بول مندرج است و اگر آن تشبیه با کی نیست با شامیدن شربت غسل ساه و تمرخ صدر ربا و بان حاره و اگر آن حمی و حرارت شدید باشد علاج آن و علاج نوع چهارم واحد است مگر آنکه این محتاج بطلطیت ماده است بجهت غلظت و نفوذ قوت برای دفع آن اگر آن تب حرارت شدید نباشد این شربت مرتباً زند بگیرند اصل السوس نمشنه کوفه ده درم برگ نمشنه پنج درم اینا کوفه یک درم زوفا شکست درم فطر اسایون پنج درم همه را در شراب ایض و در روز دو شب تر کنند پس افشوده صاف نموده و در آن اندک غسل تر تخمین فایند آمیزند و با لیس ملائم بجوشانند تا بقوام جلاب آید و آنک اندک بنوشند که تسلیل لفت و ترقیق آن نماید و اگر تب باشد متفرض آن نگرند و بر حسای موصوف و بر باد الشیر با شکر و بر طبیح زوفا و تمرخ صدر و اقتصاد و رزند و بعضی افاضل از مشاخرین ذکر کرده اند که چون صاحب بن علت باقی بهر سهاک میگردد

اورام بار و ریم

و آن یا معنی است که درم نغو باشد و یا سوداوی که درم صلب باشد و حدوث این بر دو گونه است یکی آنکه اول درم گرم باشد و بعد بخیل اجزای حار لطیف ادب باقی می شود و صاحب گرد و علامت این قسم آنست که خفق و ثقل زیاد گردد و حرارت کم شود و لفت قلت پذیرد و سوال یا لبس متواتر گردد دوم آنکه ماده سوداوی بار و یا بطن غلیظ باشد و علامت این قسم آنکه خفق نفس مجرور ایام زودتر شود و سرفه خشک باشد و تشنه باشد و در حرارت بنود و نمشنه آب هوا مشه باشد و گاه در درم صلب بیهوش گردد چنانچه بولس گوید و بدیم که نگه های خرد و درشت مثل خشک بر اینج عدد

بسیار سخت بکشد و بعد از آن میرفته کم شود و ذات الریه سبب انتقال شد و در نفس و سبب هلاک گردید و علامت درم ریه و ریه تریل و جبه ضیق النفس و سعال مزین
 مع کثرت آب در آن و سبب و نقل و رطوبت در صدر ریه حرارت کثیر و عدم حرمت در وجه بلکه صافیت لون و تب نرم و عدم درد و در عسر و دن
 باشد علی الج و در درم ریه و در ابتدا علاج ذات الریه از تلکین و تفصید بر دایره متوجه شوند تا باشد که ماده ریه پذیرد و چون چند روز بگذرد و تب کین شود
 عرض با خطاطا افتد چیزیکه در سعال ملبی مذکور شد از تفصیح و نفخ و وضع و مقلبه بکار بند طبع زوفا و انجیر در و طبعه بنوشند و غذا آب با قلا و کشک گندم و شیر
 سیوس با اصل روغن بادام سازند و اگر طبع قفوی د و و انتقال نبشته پنجاه دانه سوزنی منقی و یک که اصل السوس و ریح عدد انجیر بخوشانند و درین طبع منفر فوس
 متفراری که بخوانند در اصل نمایند و صاف نموده روغن بادام افزوده بنوشند و اگر طبع نرم بود شربت حب لاس دهند و رب به مفید است و گویند که جهت
 تلکین و نفخ مواد مطبوخ انجیر زرد چهار عدد سوزنی منقی و دو توله بادرنجوبه یکوه برگ شاتره نبشته هر یک نه ماشه پرسیا و شان اصل السوس گاو زبان هر یک
 هفت ماشه با خیره نبشته چهار توله ریح شمش و زرداده با ضافه ادویه مسکه سسل دهند و باقی همه سیرات انذات انجینب ملبی گرفته لعل آرنه تا بپست
 این زده گفته سزاوار است که دو درم ملبی ریه طبع انجیر خشک ده یا با گلفه شکری یا عسل یا آب نیگام یا آبیکه دلک با دیان و نبات پوشانیده باشند بنوشند
 بعد حقوق بزرگتان با اصل بخورند و اگر مرض نوی باشد طبع زوفا یا باشند و شربت صد البقر و طی منخذ از روغن نبشته و مغز چغندر و پوسته و موم سرخ
 و فراسیون کوبیده و یا عصا کتان نمایند و غذا با حسای معموله از آر و گندم و کرسنه و عسل و روغن بادام و با قلا یا متخذ از گوشت بز غالمه با توال حاره سازند
 و بجای آب اصل یا آب سوزنی یا آب کشش یا منخج بنوشند و شربت صد موم روغن مصنوع از روغن سوس و روغن زکرم موم سرخ و کثیر اسوده نمایند و ریاس
 گوید باید که استعمال نمایند در درم ملبی ریه این مطبوخ را که بسیار نافع و مجرب است انجیر زرد غاب سوزنی منقی پستان نبشته تخم خطی بهدانه پرسیا و شان
 هر واحد یک کف و آب بخوشانند تا ممل و شل جلاب گردد و پس صاف نموده فایده بخوری بسبت درم اضافه کرده اندک اندک بیاشانند و غذا
 خود آب با دیان دهند و شربت زوفا این مرض را بسیار نافع است و هر چه در نوع سوم ذات الریه در قول طبری گذشت حسب حاجت بکار برند
 و در درم صلب ریه مکی غایت تلکین نمایند تا صلابت نرم شود و این چنان باشد که لعاب بزرگتان و قطعی روغن بادام و شیر خزان تجرع کنند و روغن
 نبشته و موم سفید و لعاب جلد تخم کتان جمله هم سرشته بر سینه صفا سازند و دیگرند بهر طبعه بدوا و غذا بکار برند این قسم را لا علاج گفته اند با کسسه
 حتی اوسع تلکین بکنند تا نمایند و اطایه لینه با زبان بلینه و شحم معروفه و مغز ساق گاو بر سینه گذارند و بعضی شاخین می نویسند که در درم بار و انجیر
 زرد چهار عدد سوزنی منقی و دو توله بادرنجوبه غلبه شاتره نبشته هر یک ماشه پرسیا و شان اصل السوس گاو زبان هر یک هفت ماشه بنوشانند و خیره
 نبشته چهار توله لعل کرده دهند و بعد پنج شش و ز سسل دهند و اطایه افاده بکار بند اگر در ریه سنگ شود گوشت بقر بر لیتی کنند و بعد از آن منفع و سسل دهند حسب
 ضیق النفس ملبی باید که پیش از آن بزرگتان بریان نه ماشه اصل السوس گاو زبان هر یک با شسته عمل سه توله تا سینه زرد بند و شور با ریح شکم بنوشانند و می کنند

اجتماع المار فی الریه

گاهی در ریه رطوبت مانده کثیره جمع میشود و این اکثر بخارات است که در ریه جمع میشود و بتکلف تحیل با نیت میگرد و این وقتی باشد که جرم ریه زیاد
 و بسیار است که اعانت کند برین برود و استنشاق رطوبت تحمل کند اکثر اوقات و بلان بارده و مبر دین را عارض میشود و دلالت میکند بر این میده
 حالتی است بران تپ محبت تب نرم درم اطان و تنوع و نفث و تمیق ثانی و حال صاحب شل استسفه باشد علاج تدریش خفیت تر از علایجی که در باب جماع المده
 مسطور گردانید و متصل شوی به در جابریخ سوده شربت بزدی آینه خور اندون غذا کبابیان عرق با دیان بجای آب و انجیر به سیده و گاهی ریح حاجت بکنند

تبور ریه

گاه در ریه تبور حادث شود و علامتش احساس نقل در سینه و کف نفس مع سخت و تواتر او است و حرارت عظیم در سینه و التهاب انجیر تب نام و در و تدر و در طبع ریه با سینه
 شدیده و علامتش قبل از انجیر علاج ذات الریه نمایند و بعد از آن علاج نفث المده و قروح ریه پوزند و انجیر را ابتدا غصه با سلیق کنند و خون بد فاست

چهارمینده برابری و نیز برای طفل یکساله برابری زائد بر این مقدار و یکساله بزرگ کریمه و سبزه آرد و در وقت نمایند و ملک بنهر بقدر باش حل کرده
یکقاشق بطل شیر خواره دهند اگر طفل زائد از یکسال باشد و فاشق بدهند اکثر از عود این در فلین سازد و مجربا حل النفع است دیگر لسن نهنا
بر رنگ حلایه کرده بر بوی طفل نهاد نمایند و دندان بجایند که اضطرار با فعال طفل و دو پهن را و در نموده بعد کیساعت بخومی باز نهاد کنند و بشور دور
نمایند جلد آنجا سرخ خواهد شد و انشا الله تعالی فوراً خفت بجایند حاصل شود و دیگر یک جوهر لسن را بر شعله چراغ خاکستر کرده اگر طفل دوسه ماهه باشد
چهارم حصه شیر مضعه حل کرده بخوراند و برای یکساله و یکساله بسیار مفید است و دیگر ناز و شیر قری که آنرا گاو و بچن گویند بقدر مونگ شیر مضعه دادن
نافع تام است ایضا قومیانی کافی شیر در حل کرده یا بقدری شهد آبخنه ملیساندن مفید و بطریقی دو سیاه بقدر یکسخت نیز سه سال در مضم می دهند

و آن نزد اکثر اطباء عبارت از قرحه ریه است و تبی قی لازم آنست صاحب کامل گوید که آن قرحه است که در صدر یا در ریه دشت شود و تابع او تب قی است
و عوام این لغت را بر اجتماع همه در صدر اطلاق میکنند و سل غیر حقیقی را که در آخرین بحث مسطور گردید نیز سل خوانند و معنی سل در لغت هنر است و چون کینال
و ذلول و دقت لازم این مرض است ازین جهت این مرض را سیمی بدان ساخته اند و بقول طبری سل السعال اعضاست بدو بان تبدریج تا آنکه بدنی و بان بید
و همچنین گیلانی نوشته که در سبب السعال فساد و تبیدن طراف عظام است بحسب سبب هنر سل و ذلول که لازم این علت است گویند سیف سلول یعنی شمشیر
خارج و برآمده از عظام او شمشیر بود و حسن بنو لیس که لفظ سل برداشته و واقع میشود یعنی بر قرحه ریه و جرمی دق و ایضا طبری گوید که در اینجا امر سل بجرم
گرم که منظم فرق میان سل بقرحه و سل بقرحه نماید و قرحه سل قرحه ریه و قرحه ندویه و مقوره را نامند و نوع دوم تب قی را گویند تب سل را زبان بوی
نفیض می آید اما دیگر امراض که مایل میگرددندش ورم کرده و جراحات عظیمه و دیلات و نواصیه و غیره و مانند آنهاست و این انواع دیگر نیستند بلکه
نحس نوعی که آن از قرحه ریه است داخل اند و برین همه را قیاس کنند و بعضی گویند که مراد از تب دق لازم سل جی ماکه نایه خفیفه است چنانچه سمرقندی
و غیره گفته که آن مثل دق است و حکیم شریف خاں مینویسد که بعضی عبارات کتب شعرا ند بر آنکه غمی که لازم سل است آن تب قی است و بعضی آنها اشعار
بیان میدهند بر آنکه آن تب قی است و حق آنست که این تب خلطی یعنی است و مراد از خلط در اینجا عام رطوبات بدست نه آنکه مخصوص با سم خلط است
زیرا که تب گاهی حادث میشود از عفونت نبی و مانند آن از اقسام رطوبات ثانیه و اذن فیسرجی که از عفونت رطوبت ثانیه باشد ممنوع نیست باطل
اسباب قرحه ریه هیئت نوعی است یکی تنزاجه و لذائذ اکاله و معفنه که از سر بر ریه نازل شود و جرم آنرا فاسد گرداند و دوم ماده ازین جنس که بسبب ریه از عضو دیگر
بریزد و سوم تقدم ذات الریه که ماده او تحلیل نشود و جمع بده و تقرح ایجاد چهارم نفع ذات الحجب ذات الصدر ذات الرض و القهار آن که ریم او بسبب
ریه ترشح کند و با چهل روز نبشت پاک نشود پنجم خراحت ریه و تب آن بسبب از اسباب نفث الدم از افتتاح عرق ریه و قطع و صدمه او از اسباب داخلی
مثل غلبان خون و احتداد او و سعال شدید و مزمن غیر آن که مذکور شد یا از اسباب خارجی مثل سقوطه و ضرب که بدان رسد ششم عفونت قنار که در جرم ریه
نموده و خورد افتد چنانچه اعضای دیگر را بهر میرسد ششم تمام و دوائی که موجب کل و تقرح جرم ریه گردد مثل زردیخ و سیم الفار

ذکر مستعین

کسانیکه متعدد در سلسل در بدنه و سینه و مزاج و سن بلند و انباشته ایشان تخمیف را غریبه و سینه تنگست منجم که شانه‌های آنها برآمده از گوشت برهنه و خصوصاً از خلف غایسته باطل لیسوی قدم مثل بازوی طائر و گردن باریک و زایل بقدام و حلقوم بیرون خاسته بپاشند و در سینه چنین کسان جوانی آن برنج و نفع کثرت می پذیرد پس اگر با وجود این ضعیف البدن قابل فصول باشند بر فنج غذا قادر نبوده به شکر لطف استعداد و سل تمام گردند و خصوصاً اگر اطفال ایشان مادر صغری باشد و سینه قابل لبس است با وجود علامات مذکوره بی موی سفید باطل لشکرت است و اینها آید این مطلبه متکلفه و مزاج قابل سل نیست که ابر و مزاج باشد و سن که در آن سل اکثر افتد از سینه سال تا سی سال است و ببلای و بار اکثر افتد که سینه ت عرض لشکرت و عروق

و نفث الدم و فصل که در آن سل بیشتر افتد خریف است و چون عقب صیفت شمالی یا بس خریف جنوبی یا بازش آید مرض سل بیشتر عارض شود و بطری نوشته که اگر اتفاق آن افتد که مزاج دماغ او رطب خار باشد خطر سل اکثر و فزع اعم بود و اگر اتفاق شود که خجوه او خارج و سوزن آن عاری از لحم بود دل تر بر استعد او و بر سل باشد و بعضی وائل گفته اند کسی که سینه او از گوشت سحری و گوشت رخسار او با سنجاق چسبیده و لحم را نهایی و اندک رنگ و وائل بزرگی بود مستعد بسبل باشد و بعضی فاضل ذکر کرده اند که مستعدین سل بر سه نوع اند یکی طویل مخج الاکتاف صدر و صدین عاری از گوشت غائر عینین خارج خجوه طویل کردن کثیر التبرق ضیق النفس کثیر الاین نزد شکم سیری صغیر المعده خارج حقومین مستدلی خفیفیتین خشک التیبین جازع و دوم شخصی که او را سیفیه کثیر و نزلات بسیار بر سر دهن طویل لریقه بود و چشمهای او اشک بسیار کند و دم در دهن او بوی مثل غری اسفک بدستوم کسیکه مزاج دماغ او رطب و مزاج کبد او یالین باشد و قلب مقادمت او نکند و چون مقادمت دماغ نکند سل حادث گردد و کثرت انصباب هوا و بسوی جفین صدر و غرضی که در منصفه بسبب این کبد پس اجب است بر عین که آن که از جمیع ادویه و افندیه حریفه و حاده مسخنه و همه پنجه اعضای صدر را تعویذ مثل صیاح و فجمه و ثیمه بیداری اجتناب نمایند و بقول طبری صاحبین مزاج را از ریاضت البته منع باید کرد و بدو در راحت امر کنند و اگر از کسانی باشد که کار با آتش کنند مثل حداد و شیشه گران عمل بکاری که موافق او باشد تبدیل نمایند و از جماع ضرور منع کنند و امر بحفظ سوزنات نمایند و طعام ادویه مرغ و طریبا و خور و شخصی وزده سیفیه نمیشد باشد و هر چه بلری او مرتب سازند برغن با دام بسازند و حلویات بشکر و خشک شوش و نشاسته مرشکیند و در سبب روز امر کنند که سه و زشیر خربوشند و اگر در مزاج حدت باشد و انهم با اشعیر بیاشانند و از انفع اشعیر برای و این حقنه است بگنید جو متفشه کوفه صدر و دم و سوزن خطی سراجیه پنجاه درم و در دو راجیه صره بندند و پستان یکت غناب است عدد برگ نباتی برگ نفثه برگ عسلی را می برارند با که کثیر یعنی یکدسته بزرگ کنند کوفته پنجاه درم همه اجوشانند تا کمر گردد و بعد بگنید کاه پنجه حلال جبرنی بگویند و کدکس حمل جبرنی بشانند و همه چوبانده تا کمر شود و بعد بگنید از دهن بران جمع شود و آنرا بر داند و بعد از آن حقنه ششاد درم بگنید و از این دهن بست درم کسبی سیم آمیزند و راون بمانند تا یکسال گردد پس دهن نفثه پنجه درم آمیزخته نیم گرم نموده و در مزج روز یکبار بر نهاده و حقنه کنند و ایضا گویند کسانی را که نزلات حاره حاده بسوی ریه و در زول نماید اکثر این مرض عارض گردد و صاحبان هیئت مذکوره حار مزاج میباشد چون امراض صدریه ایشان تداون بر عالم نموده شود و ادویه افندیه مسخنه یا بسبب استعمال کرده شود اکثر سحر بسبب شدیدی و سل موق میگردند و لهذا کمال ملاحظه باید کرد و ایضا این مرض از پنجه امراض مسریه بود و غیر مستحی که بیجا است و اشتیاق بودی نفس نکند که نشانه از آبا اجد است و رانی گفته که در فصل عقب از این امریه ذات پنجه نفثه الدم یا نزلات کثیره و یا سعال طویل میباشد و بیشتر وقوع او در مزاج حاره یا بس و در زمستان خریف بل و شما ایست و بقول ثابت کسانی که ایشان مثالی از فصول باشد آن فصول منصفه و بالات نفس ایشان سل بیشتر عارض میگردد و طریق تشخیص سل سگاه صاحب نزله یا سعال یا ذات الریه را خون نیم بسفر بر آید گیرد و لاغری و کاهش بدن باز کند و تنبیه لازم گردد و خسار مزج شود و در شش بعد تناول طعام تب قوی گردد باید دانست که بعضی سلول گشت ایضا از علامات است که گاهی این تب سل بحیثیت دیگر کسب گردد و بدترین آنها خلس پس بدن پس شطرنج پس نایب دیگر است و گاه عرق بسیار در شش بوفت و دیگر آید و چشما زور و در خسار خشک گردد و گاهی در ابتدا سل رنگ تیره گردد و وقت تعامد بخارات سرخ شود و اطراف و انگشتان گرم گردد و اگر خشک باشد نفثه بلر بیشتر و سل باقی نماند و ایست که سباب مذکوره سل متقدم باشد و چون بدن مجد ذلول رسد و ناخنهای گرد و موی بریزد و سل سیج برل باشد و گردن پوست پیشانی کشیده گردد و در لطف و خصوصاً پشت پای و آخر ایام درم رشو بمرسد کسانی که سبب آنها خلط حاد و کال باشد در آب بن ایشان طعم آب دریا بسیار تلخ شود و بر بعضی صاحبان سل ثابت معتدل در سرعت و صغر باشد و گاهی او را میلان بسوی جاکنین عارض شود و در نیم قراقر پیدا گردد و شتر سیف به بالا آید و تنگی شدت کند و خستهای طعام اطل گردد و گاهی اسهال آید و گاهی عند قریب تعلقه با داجرام عرق نفثه اخراج مییابد و منقوش از عروق اگر بزرگست از ریه است و اگر کوچک است از قصبه بسیار باشد که با نفثه شکر نریزه برید و حلقه با از قصبه نفثه برنی آید و گریه قریه غصم در آخر سل نفثه و استبان

غلیظ گردد پس منقطع شود و اکثر بختاق بپیر و گاه مثل این نفث تاخیر نمیکند بلکه در ابتدا هم میرسد چون سل از جنس دی حادث از مواد غلیظ باشد و چون در
آخر سل نفث منقطع گردد و هیچ بر بنیاید طبیعت جلال ندارد که بیمار به شد و حال آنکه درین صورت مریض اکثر زیاده از چهار روز زنده نمی ماند و بسیار است که
نفث بسبب ضعف قوت ثنبا شد و درین هنگام اکثر نفث ایشان تنگی می شود و بعد یکم محسوس نمیشود و بسیار است که در آخر سل سرفه بر ایشان شدت یمناید
و مودی نفث الدم متواتر میگردد که اگر عالجیه سرفه بموانع نفث نمایند ملاکت شوند و اگر بحال خود را گذارند که سرفه کنند از شدت سرفه نفث الدم زود ملاکت
میگردد و سیلان هم در این دلیل آنست که هنوز قروح خام است در آخر بر موت دلالت نماید اختلاط عقل در سل دی است جالینوس بید که هر سرفه و نیکای نفث
یا که مصلول دانه بشکل با قلاها میگردد بعد از پنجاه و دو روز ملاکت شود و اگر تکرر کرد و دانه سیاه بقدر با قلا پیدا آید و هیچ درو بان نباشد کثرت نوم و سبب ظاهر گردد
چهار بعد از سل روز بپیر و هرگاه بر سرفه نکشت او سرفه پیدا آید و بر ایشان خبره سرخ بر آید و زود آب چرب بی آید و زود چهارم ملاکت و قشری گفته چون تحقیقا
فرد و در چشمها در کوی افتد رنگ غبر گردد و جلد شکم لاغر شود و پیشانی کشیده گردد و گویا او در حکم مرده است چون سو بدن بریزد و سال ذوبانی کثرت نماید
و بوی نفث آشفته آید بر موت او قریب است و بقول شیخ صاحبان قروح ریه و خریف ضرر بسیار می یابند و چون امر شناخت سل مشکل گردد و ظاهر میگردد
و صاحب و دخول خریف بران یعنی چون موسم خریف در آید و حال او متغیر گردد و دلیل مصلول بودن آن باشد بدانکه اطبا اختلاف نموده اند در آنکه این مرض
پیش و یا نه قوی گفته که آن نمیشود البته و قول جالینوس در قروح ریه آنکه اگر غرض گردد از نفث اخصالی که نه اندوم و نه از ناکل خلط اکال باشد بلکه بجهت علت
دیگر از داخل خارج رگی در آن کشاده گردد و یا بشکافه و جرات آن هنوز ورم بهم نرسانیده و ریم نگرفته باشد قابل علاج و برست همچنین سرفه که در آن
حادث شود و تشخیص نگردد مثل شود و اما آنچه از کشادن ورم یا ناکل خلط حاوی باشد قابل بر نیست بدلیلی که در مصلولات مضبوط است و گاهی نیز ناکل
چون در ابتدا باشد و رعشای داخلی تعبیه افتد و در جوهر کمی ریه نباشد قبول علاج مینماید و اما اگر نفث غضار لیث باشد قابل علاج و بر نیست صاحب کمال
گفته که قروح ریه عسر برود و اعظم خطر است لایما آنچه حدوث ادریه از خلط حاوی باشد که منصف گردد و بسوی آن بخورد آنرا که این نوع لا علاج است و صاحب
ازان نجات نمی یابد بجهت آنکه ریه در مثل این حال نزدی جعفرین فاسد میگردد و بسبب حدت غلط اکال اما آنچه از اسباب دیگر بهر جهت در ابتدا می حدوث
آن مریض برسد و تا بصیرتیه موافقه از او می افتد و بعد از آن میماند که بر تمام باید اما چون بعد از آنانی بطریق ملاتی گردد و کم است که ازان بر پا بماند لیکن
بجهت حفظ مریض و قوت که بحال خود باقی ماند و زیاده نگردد و مدت حیات مریض دراز گردد و متوجه معالجه آن شوند و قشری گوید که سل در ابتدا کثرت پیشه و محکم
لا علاج است و گویند که مریض سل و دوق در شایع بیشتر از صبیان باقی می ماند چون سلوک ایشان بر سلک سرفه باشد و شیخ میفرماید که قابل ترین دم بر علاج
سل صبیان اند و سالم ترین قروح ریه است که از غلبه خشک نشسته باشد چون بان سوز مزاجی و عضو یا در خلط نباشد که قروح یا البتس باقی گرداند و گاه سل باه و بیکه
علاج کثرت بریزد و زاندر کفیه مملت دهد و باشد که از سن جوانی تا پس کولت امتداد یابد و زنی را ویدم که در سل قریب و سال و قدری زیاده بران زنگانی
نمود و حکیم علوی خان میگوید که من زنی را ویدم که یازده سال زیاده بران مبتلا بر مریض سل بود و بعد از آن فات یافت و همچنین مری در بنگاله بود که مدت
هشت سال مبتلا بر مریض سل ماند و معالجه نمی نمود و بعد از آن بمر و در تاریخ عجم مضبوط است که با و شاه اردشیر عرفت بهمن را سل بهر جهت قریب سل لبطل
انجامیده و او قراط را از یونان طلب یافت و قنطاریه زرد فرستاد و او قبول نکرد و بنیاید و ایضا فریدون بادشاه پسر بهر سرفه کسری و لا شیری قریب سل سال
مبتلا بر مریض سل بود طبری گوید شش مریض سنکه مول لیل میگردد چون طبیعت مریض سوزن بران یا زانجه اول سوز مزاج دفع معده یا در معده است
که اشتها و قوت قلت پذیرد اگر سوز مزاج حاد در معده باشد یا فساد و فحم بسوی خایت بود اگر سوز مزاج حاد در معده باشد و بسبب آن بدن اغشدا
نمی نماید و غذا فاسد میگردد و در مریض بر زدن بلایه میشود و این مریض معده ببلاست و ایضا بهلاس نیز گویند و چون معالج صلاح مزاج معده نماید مودس
بپزد و بان سل میگردد و مریض اگرده است و بول الدم و بول لده که این ضعیف میگردد و قوت را با نفراغ ریم و خون اگر در گرده گی شکافه گردد و یا موده
لبسوی آن بریزد و یا در آن خراج بر آید یا سوز مزاجی مرکب یا بسیط و لان بهر سوز یا در آن شکستن کج پیدا کند و لکایت بسیار نماید و ریم بسیار یا خون

و آب آن فرو برند و بدانند که استعمال قرص طباشیر کافوری و قرص سلطان کافوری و گلاب بنفشه یا تخم شنبلیله درین مرض معمولست چنانچه براس
مسلول با تب غلیظی قرص طباشیر کافوری بگلاب بنفشه یا تخم شنبلیله و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
بگلاب بنفشه یا تخم شنبلیله یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
چون اینده شیر خورده شیر کاهو شربت نیلوفر کثیر اسوده یا شیر خورده شیر کاهو شربت نیلوفر کثیر اسوده یا شیر خورده شیر کاهو شربت نیلوفر کثیر اسوده یا شیر خورده شیر کاهو شربت نیلوفر کثیر اسوده
خطمی و کاهو و خرفه و کثیر کرده میشود و یا قرص طباشیر کافوری بگلاب بنفشه یا تخم شنبلیله و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
مغز تخم هندیا نه می افزایند و یا قرص طباشیر ملین بگلاب بنفشه یا تخم شنبلیله و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
گلاب بنفشه یا تخم شنبلیله یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
عنب الثعلب شیر کاهو شیر خورده یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
تخم کاهو شیر کاهو شیر خورده یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
مغز تخم هندیا نه می افزایند و یا قرص طباشیر ملین بگلاب بنفشه یا تخم شنبلیله و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
خفخاش یک توله شربت نیلوفر یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
نوشته با قرص سلطان عوض قرص مذکور و نیمی شام خمره خفخاش نه باشد خورده بالایش لعاب بدهد و داشته لعاب تخم خطمی چهار باشد شیر خورده شیر
باشد شیر خورده یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
سه توله خفخاش شربت نیلوفر یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
بر بپردازد و یا قرص طباشیر ملین شربت و نیلوفر و توله یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
افزایی دهند و یا قرص طباشیر ملین افزایند و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
با شربت و نیلوفر و توله یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
و بعد از آن باقی عقی عارض شود اول از فصد با سلیق خون نیم پا گرفته مسکنات دم و دانهات نزله و طینات صدر بنابر حفظ شش شل لعاب بدهد
شیر کاهو و قرص کبیرا یا آب رنگ زه شیر تخم بستان افزون شیر خورده یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
زایل شود و این حالت روی است و بعد از آن تب دی غلیظ و دیگر لایق شود و سعال و نوازل و نفث الدم رو نماید و القرح دهند که در وقت سعال یا در وقت سعال یا در وقت سعال
معمولست و در تب کبیرا یا آب رنگ زه شیر تخم بستان افزون شیر خورده یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
سرفه بمشاکت بگلاب بنفشه یا تخم شنبلیله یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
عقنی سهل خفیف که با سلیق و در وقت سعال یا در وقت سعال یا در وقت سعال یا در وقت سعال یا در وقت سعال یا در وقت سعال یا در وقت سعال یا در وقت سعال یا در وقت سعال
اصل السوس خطمی خبازی جو مقشع موثر منق عنب الثعلب سیاه و شان در عقیات جو شایند و نوس خیار شربت بنفشه بگلاب بنفشه یا تخم شنبلیله یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
و کاهو نیمه بنفشه می افزایند و در القرح و عرق بادیا می دهند و القرح بری حرارت تب عرق بادیا یا غلیظ معده تا ما القرح معده را خراب
نکند و جو مقشع مسکن غلیظ هم و صفرا و نافع قرحه ریو در و سینه و مفر معده و مصلح آن بگلاب بنفشه یا تخم شنبلیله یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
یا در سبیل دوم عنب الثعلب بهتر می افزایند غذا و در میان مسلمات و در آب گوشت شام یا کاهو و در روز دوم سبیل تبرید شیر معده و لعاب بدهد
و عرق شاهره عرق نیلوفر عرق پید ساده عرق عنب الثعلب بیت کزبره ابو کاهو شربت خفخاش یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری
و کاهو سفوف است گاو یا دیا و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری و یا قرص طباشیر کافوری و یا قرص سلطان کافوری

عرق شیر با لقرع و آب تربوز غذا آش جو و فیرونی خشیان و هند و سفوف است گلو با دیا قودا سسته و یارب اسوس طباشیر صمغ عربی کیتراست گلو شکر تیغال
مغز بیدانه کوفته بچینه بدیا قودا سسته همراه لعابات و شیر با و عرقیات و هند و اگر در جو اصل نشانه رو نماید و واریگل گلو زبان طباشیر سرکین یکا شمشه مغز تخم
کدو چهار ماشه ابریشم مقرض ساشه لیشب سبز سووه نیم ماشه تخم خرفه و مقشره دو ماشه کیترا مغز تخم خطمی نیم نیم ماشه گل سرخ دو ماشه کافور و بیدانه سی نیم سیم ماشه
و شنگ یک سیم و رقی نقره یک عدد و بشریت انار شیرین سسته بخوراند بعد آن دو ابیا شامند و هرگاه نوبت بدلول رسد بعد از ج تب و رقی بخوراند
و ایضا ابتدا بیدانه معموله از سفوفات همراه شیرجات و غیره مثل شیر اصل السوس شیر عنب اشیر کافور صمغ عربی کیترا سووه شربت نیلوفر و هند و دوم روز
شیر هند یا نه سوم روز عرق آن شیر خرفه چهارم روز قرص طباشیر کافوری سووه پاشیده بدهند و جهت آخر روز سوس گندم شش ماشه بیدانه دو ماشه
تخم خطمی چهار ماشه پستان یا زده دانه نبات و دوقله جوشانیده بطور قهوه بنوشند فائده نسخ صمغ برصاغت تسکین تطیب و تکثیف است و سووه
قهوه با وید جالیه و منقیه برای اعانت کفایت است اگر هوا بار و باشد و طبیعت بر نفث تا درینو و طبیعت منقیات باید داد و الا شیرین است و طبیعت منقیه بد
باز قرص طباشیر چهار ماشه سووه لک کنند آفتابی و دوقله سسته شیر خرفه شش ماشه شیر اصل السوس چهار ماشه شربت دیا قودا یا ز آب کدی مشوی شیر کاهو
شیر اصل السوس دیا قودا صمغ عربی کیترا سووه پاشیده و هند و اگر با اسهال باشد بسفوفات تا باضه اصلاح کنند و کدو یا مغز بیدانه دم الاغین هر یک ماشه
صمغ عربی کیترا هر یک نیم ماشه سووه بخورند بالایش شیر اصل السوس شیر خطمی شیر جازی نبات یک که بنوشند بعد از لیشبه خطمی بیدانه جوشانیده شیر
کاهو شیر خشیان صمغ عربی کیترا سووه باز تنگ تخم ریحان نبات بعد شیر دانه یا نه بریان شیر عنب اشیر مغز بیدانه بریان فزاید بعد
باز تنگ دانه سیل سووه باب پنجه شیر اصل السوس شیر مغز بیدانه بریان شیر خرفه شیر عنب اشیر شربت بشیرین صمغ عربی سووه پاشیده
باز دقای خشک سووه فزاید بعد قرص سرطان سووه بدو اسکب در سسته شیر خربارین شیر اصل السوس شیر کاهو عرق بادیان عرق عنب اشیر
نبات اسفول پاشیده بنوشند یا ز گل انبی سووه باز شیر عنب اشیر چهار ماشه فائده و نسخه اول کرباد دم الاغین برای جیس خون و اسهال
و التهام زخم شش و تحقیق آن و صمغ عربی کیترا برای اغرا و در نسخه ثانی کرباد دم الاغین از ضرر قرض موقوف کرده ریشبه خطمی مغز بیدانه
دانه یا نه برای اصلاح معده که از شیرجات فاسد شده باشد و برای تنقیه حرکت و رسیدن و لقیطع مده نوح که باعث آلتست و غرض کلی از جمیع کاهو
چرخش و جیس اسهال است و برای موافق آمدن طبیعت تبدیل آنها کرده میشود و ایضا اگر اسهال چهار پنج نوبت و در و اعضا و بنفصل فین فیه است با
شیر اصل السوس شیر کاهو هر یک ماشه لعاب بیدانه ساشه نبات تولد خاکی شش ماشه باز باز تنگ دانه سیل سووه باب پنجه لعاب لیشبه خطمی شیر خرفه
شربت بشیرین تخم ریحان باز شیر تخم کاهو لعاب اسفول هر یک شش ماشه لعاب بیدانه ساشه زهر مهره یک ماشه و هند چون مغز بسیار باشد لعاب بیدانه
شیر اصل السوس شیر خرفه شربت خشیان زهر مهره بعد چند روز تسکین صفر انوده قرص طباشیر کافوری سووه بدو اسکب یا شسته شاد نمایند و نیز
آخر باب نبات تولد خاکی بدهند و اگر از نوشیدن شیر قی شود عرق بادیان و هند و شیر موقوف کنند باز قرص طباشیر کافوری بشریت دیا قودا سسته
بالایش شیر دانه سیل شیر تخم خرفه بدهند و جهت شام لعاب بیدانه عرق باز تنگ یا قودا باز تنگ پاشیده و هند و اگر ضعف زیاده باشد در نسخه صمغ
دو اسکب بجا دیا قودا کنند و ایضا و رسل اسهال سفوف الطین برفغن بادام حرب کرده باز تنگ دانه سیل سووه باب پنجه شیر تخم کاهو
کاهو یا قودا کربا سووه پاشیده و هند ترکیب سووه شیرجات برای مطلق اسهال است که تقویت باشد و شیرجات برای اسهال دوابی و دوسوی کربا
سووه نکدک ایضا قرص کربا میدهند که مخصوص نفث الدم و نزول الدم و در اسهال دوسوی معمولست و رابته لعاب جدو و ریسبب نزلات نیز فائده میکند
اعتبار و اینست ای رسل و دوابی از لوازمات است و اگر قوت مساعدت نکند پیش از اسهال بی میخ تجربه معلوم شده پس اگر اسهال عارض شود
تمام و پس آن کوشند برادر قرص خشیان غیره و دیگر قابضات و الا بملکت میسراند کذا فی العشرة الطامه و گاهی از قبض راسل بسبب بخار قرص
در جو اس خسر پیدا میشود و چون اسهال میگردوزد اکثر تر اکبشیر که درین قرص معمولست طین دادن شیر مسطور گردد و ایضا استعمال حب لیسب

نفس نماید لیکن در آن تنگی نیست و در شیرش گاو غلبه است و اگر مرض بر یکیدن شیر از پستان انسان حیوان قاور باشد موافق تر بود و باید که شیر را
صحیح البدن معتدل المزاج باشد و زن مجنون باشد و اگر شیر یکدن کفایت کند از دو یا سه گنیزد و فدا یکی آن زنان چید نیکو باید و شیر انبیا صاف و بهتر باشد
و اگر شیر زن یا بر خواهر باشد او باید که چهل روز زدن او گذشت باشد و اگر شیر خود او را میطلوبد باشد گذشتن چهار یا پنج ماه شرط است علف حیوان مطلوب
در بلاد و قابضات مثل برگل زنگباید و برگ سیب و امرو و برگ پستان اطراف انگور و علق و جازی و طی کشینر و کاسنی و هی الرای و عوج کاه
و برگ خرفه و پاک خیار و دارنگ تر برز و جو باشد و اگر مقصود تغذیه و جلا و تقیه فربه بود و علف او از هاشا و کاسنی و جراحی و درخت بادیان و شیخ و قیصوم
و سنبلین و خند قوی بلکه از تنوع و سوس جو نمایند و نظر دارند که حیوان را علف نیک گوارد و نشان گواردین علف است که برگین و سخت گنده نباشد
و در خشکی و تری معتدل باشد اگر سخت گنده بود اندک ز آب گیاه او کم کنند و اگر سخت خشک باشد آب گیاه او زیاد نمایند و هر که مشغول بنوشیدن
شیر گردد و واجب است که در آن علف سائند و شیر و شرط نماید و الا اگر در یک شرط خطا افتد موجب بلای باعث و بال گردد و باید که صبی سید یا نقره و یا آگینه
از آب بگذراند و وقت دو شیر در نظر فی که بر آب گرم باشد بنشیند و شیر در آن دریا آرد و شیر در آن فرو برد و مقدار یک لی یا با تخمین معتد است
شروع کرده همان طور هر روز بنشیند و در اکثر روز اول شانه شده شغال داده میشود و بعد سه روز شغال هر روز بنشیند تا چند روز بعد بر تان که سید
باشد توقف کنند و تخمین هر روز زیاد کنند و بعد چند روز توقف نمایند بر مقدار معین تا آنکه مزاج احوال نماید و در اکثر تا یکسطل بنشیند از این یاده هم
استعمال میکنند چون آنرا تخم و سوس و بضم ظاهر شود یک و زیاده ترک شیر نمایند و یا از مقدار شیر کم کنند اگر سوس بضم قوی نباشد و اندک قصور بضم بود
و در اکثر ایام شکر تقدیر چهار دم نیز دال کرده میشود و گاهی با شیر قوس سلطان کافوری و سفوف سلطان و خشتا شوق قوس و قوس طباشیر کافوری و قوس
غری السک حسب السلس نالیف و الدعلوی خان داده میشود و سفوف است گلو که تخم گاو زبان در آن داخل است همیشه معلوم است و یا سنگ جراح است
و در این طباشیر هر سه خطای صانع و بی گلی رانی هر یک یک باشد کوفته بنیمه شش باشد هر روز همراه شیر بخورد و گاهی قوس طباشیر کافوری بگفته شش
خورانیده شیر بر پا و شیر شربت دیا قوداد و تر خشکاش سوده پاشیده میدهند و سفره را بسیار نافع میشود و گاهی سفوف است گلو همراه شیر شربت ام
صبح و دیا قوداد شش شش بیدانه و دناش رب السوس چهار باشد کثیرا و دناش نبات و دتل در آب جوش داده بطور قهوه وقت شام میدهند و یا سفوف
سلطان با شیر و شربت خشکاش و یا دیا قوداد خورانیده در شیر نیمیم با و نبات بگفته و داخل کرده باز رنگی غلشی شش پاشیده میدهند و گویند که استعمال خالشی
با شیر و حرق و در سل ممنوع جهت فقیح که مانع التهام قرحه است و بعضی صانع عربی کثیرا بر یک باشد همراه شیر نموده و ام و غذا شیانان سید یا
صانع عربی لعاب صبی هر یک نیم باشد سوده همراه شیر شش چهار دام نبات بگفته میدهند و گویند که در حالت ذبول آن با شیر خرباز و دناش شش است
و حکیم شریف خان صاحب بنویسند که بعضی اصدفای استاد می شیر و آب بنده و بطریق مذکور استعمال مینمودند و قوس و سل را قوس طبع میکرد بلکه استعمال بعض
ایمان بر همین شیخ استعمال میفرمودند و گاهی وقت نیست طبع باز رنگ قوس طباشیر قافض شربت حب لاس شربت به با شیر می فرودند و گاهی
قوس مرادید و گاهی حب مرادید و فاد زهر معدنی استعمال مینمودند و در صورت قفس طبع بر آب گلبن بگفته و خیر بنفشه استعمال می آوردند و اگر شیر شش
و تر تخمین وقت شدت قفس حسب قضای رای زیاده کنند نیز مضائق نیست و در اکثر احوال هند و صفاء واجب است که نیست طبع زیاده از دو بار
از یکبار نباشد و استاد استعمال شیر شش هفته و زیاده از آن می نمودند چون بزاج مرض موافقت میکرد و بگه موافق نمیشد بعد چند روز ترک میکردند و یا
تب عفی برای دادن شیر بر آن شرط کرده اند که جمله لبنیات عفونت می آفریند و اشتغال حرارتی نمایند و ایضا در دادن شیر شرط است که کبد احوال
استمال نیارد و چه در آن خوف سقوط قوت است و ایضا عوافض هر چند پیدا کنند یا تخم و قراقرز اعلا مات و الکسفر است و اندک شیر با آن شیر و از پیل
گلبن برای لغویت مده همراه شیر دادن و قوس لایف است فاده آنچه مقدار شیر و دیگر تر است استعمال آن مستطوره شد معمول کترین و استانه
متاخرین بود و دستور متقدمین نیست که بعد دو شیر که بنشیند و روز اول نیم سکر یعنی مقدار پانزده درم بنشیند و روز دوم و پنجم آن روز سوم

چون در دم و سردی و پانزده درم سبی افزا ایند تا روز هفتم یک صد پنج درم برسد آنگاه همین مقدار تا یک هفته بدارند بعد از آن پانزده درم بریزند
 که نمایند و صاحب کمال گوید که بعد از این کت بالای شیر بریزد و نیم گیل با قوی خشک و یا سفوف صغری و نشاسته و کثیرا مسادی بقدر یک
 شغال تا دو درم و یا مع بعضی سفوفات دیگر بیاشاند و هر دو یک قبه زیاده نکند تا یک گیل برسد و باید که پس از یک ساعت که شیر داود باشد بریزد
 بنفش را ملا خط نمایند اگر قوی و غلیظ باشد شیر نیک گوارده باشد و اگر بنفش ضعیف باشد و در دادن شیر توقف نکند و در روز و سه که شیر
 همی دهند از این قوی اجتناب کنند و اگر در ایام خوردن شیر تب و مرض گردد شیر موقوف کنند و بجای آن آب خیار یا تر بنفشه تخم خسوفه
 یا قوی خورد دهند و اگر لیسب بر عفو نیست در معده پیدا گردد و طبع را بچرخهای لطیف نرم گردانند چون شربت آلو و شربت بنفشه آب فواکه و مانند آن
 دهند و بعد شربت شیر از اشیا که ممو شیر میکنند منع نمایند و احتیاط آنست که شیر را بتغذیه خورند و اندک نمک یا شکر که بهتر است از شکر است
 بآن می آمیزند تا در معده کسبه نشود و اگر طبع نرم باشد نمک قاطع نکند و شکر بسیار کم سازند اگر زیاد نرم شود با طراشیت دهند و اگر سفت باشد
 با یک تم کثیرا و یا لوتیکه و را قوال مسطور که در معده ضعیف باشد بازیره و کرویاد و امثال آن باید داد و الا تضایق نگردد اگر قبض طبیعت در
 روز اول مد نماید روز دوم قدری شکر آمیزند و اگر روز سوم نیز اجابت نشود در دو سه کوبه شیر و دو انگ نمک هندی و نشاسته نیم درم تا یک درم حلا کرده
 بدهند و اگر تار و زشتی طبع نرم نشود و سه کوبه شیر بگیرند و مقداری شکر و نشاسته درم نمک هندی و یک درم نشاسته و پنج درم روغن بادام میخته
 بیاشاند اگر طبیعت زیاده از سه مجلس اجابت کند با شیر چیزی مخلوط نسازند یا مقدار شیر کم کنند و با بجا باید که در شبانه روز اجابت طبع زیاده از سه مجلس
 نباشد و از دو بار کم نشود و بر نوبت این سه کوبه شیر بسند نمایند و استاده و احمد فرج گوید که شیر تا نیم من تنها و دهند و پنج طعام ندهند و حیوان شیر را در کوه
 بزارند تا گنجا کوی خود و آب باران دهند و اگر نباشد آب چشمه بدهند و اگر بیار نیز در کوه باشد حواش بود و کوه آن باید که باران بر کوه کثیرا و تا هوا
 او سرد تر نباشد هر گاه که منفعت شیر ظاهر نشود سه هفته بیاشاند و در شیر نرمه و آب آن باشد که قدری آب آمیزند و چند بار سنگتایب کنند تا آب
 از وی برود و این سنگتایب بهتر از شیر مطبوع و هضم میشود و شیر مطبوع چون مسلول هضم کند برای او غذای کافی است و هر جانی می نویسد که این تیب شیر
 و اودن و مقدار آن از مقدار من منقول است و اولی تر آنست که هر مقدار یک هضم شود اعتماد بر آن نمایند و از آنکه آثار کند و بتدریج افزایند و بر آن
 مقدار که بگوید با لیتند و آنرا که تیب همی آید شیر نشاید داد اگر دوع دهند و او نا باشد و همه شیر طما بجا آرند و آنچه از لطیفیت طبع مسطور شد و حق بیمه بر آن
 اعتماد بر آن نشاید کرد و اعتماد بر قوت مریض نمایند تا لیسب می طبع قوت ساقط نگردد و خصوصا اگر در بدن فضله نباشد طریقی و اودن و غوغ بدانکه خلیج
 در این وقت شدت تیب سال می افتد و مسلولین را بسیار نافع است و بهتر این است که دوع گاو لیستند و آنرا از صفای بگذارند تا مسک تمام از وی جدا گردد
 و یک شنب یا نیم و نیمای محصل بنهند و صبح یا بعد شیر و آنرا خوب بچنان تنه آب که از وی جدا شده بر سر آده باشد بجمه نیک مخلوط گرد و پس از آن سمید
 ده درم خرد کرده درسی درم دوع خرید نموده بخوراند و روز دوم از آن یک تم کم کنند و دوع ده درم افزایند و بچنین هر روز یک تم نان کم کرده
 ده درم دوع زیاده کرده باشند تا دوع تنها باقی ماند پس بر زیلتی نان کی دوع اعاده نمایند و هر روز یک درم نان زیاده کنند و دوع ده درم بکاهند تا دوع
 و نان مقدار روز اول باز آید پس قطع دوع نمایند و اگر کسی را دوع نباشد دوع آهن تا بون مضائقه ندارد و چون منفعت آن ظاهر گردد و یکبار
 دیگر همین ترتیب بدهند و صاحب باشد و بعضی از روز دوم هر روز پنج درم دوع می افزایند و باز بچنین هر روز می کاهند و گویند کسی را که دوع
 بیشتر روند با خوراندن هر روز نیم درم افزایند و باز نیم درم هر روز کم کنند اقوال خدای صاحب الاصله کمال و غیر نقل کرده که بهترین تدبیر که
 در صورت نبودن تیب عفن یا سکون و خفتن با اقدام نمایند شیر زن است که از لیسان بکند یا شیر خرد اگر این هر دو ممکن نباشد شیر زن یا خرد باشد
 هر کدام از این شیر را بطریقی که مسطور شد بدهند و اگر اوام او نیز از همان شیر بر سازند و بانان سمید بدهند تا لیسب میفتد است و اگر آب گ خرد آب تر بن
 و آب خیار هر یک نیم گیل شیر بریزد و نیم میخته و دو یک قهر یا سنگین باس لایم بچشانند تا آبها بسوزند و شیر قوی باز و بقدر هضم نباشد صاحب سئل

و لغت الله و لغت الدم و الفع عظیم دارد و در سرگاه آن تب غفنی و یا تب لازمی قوی متغی باشد هیچ وجه شیر نباید داد و هر سرگاه یک شغال قرص خشخاش
 بایک قه شربت خشخاش باب آمیخته بدهند و بعد از طلوع آفتاب عذاب طعن نهری که اطراف آن بریده و شکم آنرا صاف کرده بانگ و خاکستر
 و آب نیکو شسته باشند با شیر خسته یا شامند و اگر گوشت مطران بر انگریاب نموده یا با سفانخ یا بطریق شور یا بخت بخورند نیز نهایت مفیدست و
 باید که حتی الامکان در تسکین جلد بلیغ نمایند که هر فردی با این سفوف نافع سعال قرحه هست خشخاش سفید ده درم صمغ عربی نشاسته کثیرا
 طباشیر لبوس هر کدام نیم تخم خرفه تخم خطمی تخم جازی هر کدام پنج درم مغز تخم خیار تخم باد رنگ مغز تخم کدو مغز بیدانه هر کدام هفت درم
 باریک سائیده و درم تاسه درم بدهند و بعد از آن شربت خشخاش یا شربت عذاب یا شربت نیلوفر بنوشند و ایضا صمغ عربی بروغن بنفشه بریان نمایند
 و روغن بلالان نشسته کنند تا خشک گردد و باریک سوده نصف وزن و نبات سفید آمیخته لعجل و قات از آن استغاث نمایند و این حسب سعال
 در وین دارند مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز بیدانه هر یک پنج درم خشخاش تخم خرفه هر یک هفت درم صمغ عربی نشاسته کثیرا طباشیر
 هر یک سه درم باریک سائیده و نصف وزن آن فانیذ آمیخته بلعاب بیدانه سرشته جاسین سازند و یک از آن بدم در وین دارند
 و حیره که از نشاسته و شیر خشخاش و نبات سفید و روغن بادام ساخته باشند بدهند و بگوشت چوزه مرغ و دراج و تبهو باش مقشره و اسفانخ غذا
 سازند و با چوبه و بزغالک با برنج و ماش که دو اسفانخ و قطعت و صومعه حمل از اهری شور با وزردی بقیه نیمه شست مناسب است و ایضا این
 لعوق بدهند عذاب سی دانه پستان یک کف موز منقی خشخاش سفید هر یک لیست درم اصل لبوس مقشره کوفته سیاه و نشان هر یک پنج درم بیدانه
 در پنج طل آب بچوشانند نصف طل بماند صاف نموده نمایند و تخم هر کدام ربع طل آمیخته آب کش ملاکم بنیزند تا منقذ گردد و بعد از تخم کدو مغز بیدانه
 نشاسته کثیرا صمغ عربی خشخاش سفید مغز بادام مقشره مساوی بپزند و بعد از آن با آب بپزند و مقدار لعوق قبل از غذا و بعد از غذا بخورند و با
 تدبیر کوره از احوال نیز با خبر باشند و نگذارند که ماده از دماغ بسوی ریه فرویزد و اگر اندری از آن دریا بنده قوت را قوی بنهند رشت تا بنده فصد فعال
 کشایند و بحسب طاقت و سن فصل مزاج خون برگرداند بعد از آن اگر احتمال خوردن دارد باشد لعوق خشخاش و ترنجبین و در آبیکه عذاب سی دانه
 و موز منقی و بنفشه مانند آن چوشانیده باشند با بده صاف نموده روغن بادام داخل کرده اسهال طبعیت نمایند و با لعوق اجاص و با لعوق
 خیار خنبره و اشمال آن طبع را ملائم سازند و ترید و غار لقون و مانند آن در دیکس اول بنزد زیر که مضرت او برای آن از شفقت زیاده است و اگر
 از شربت و دوائی مسل نافع باشد حقه لعین لعول رند و بعد از تعلیل مواد باز بتدبیر اول حوادث نمایند و سرشیم باسی بکشمال باب گرم کرده هفت شغال
 نبات داخل نموده صاف کرده تمام روز اندک اندک از آن تجرع نمایند که بغایت مفیدست و چون کار مسلول بجد قبول کشند بیدانه بپوشد و تب
 پروازند و این صوب بدهند مقشره خشخاش سفید کوفته مغز تخم کدو کوفته هر کدام ده درم بیدانه مقشره بخورم در دیکس لیکن با سه چندان آب
 بچوشانند تا بنزد و صاف کرده قدری صمغ عربی و کثیرا روغن بادام و روغن کدو داخل کرده بیکرم بنوشند و یا شیر تخم خشخاش بپوشد نیم کوفته
 باقلای سفید مقشره هر یک درم در شیر خشخاش بپزند تا لایق یابد و در قوام مادر الشیخای صاف نموده شیر تازه مثل دو و مغز نان سفید نبات و روغن بادام و
 مغز تخم کدو هر یک کف حاجت داخل کرده یک شش اده فردا و آرد و مغز بیدانه و مغز تخم کدو و هر واحد پنج درم صمغ عربی کثیرا هر یک بیکرم باریک سوده
 آمیخته بیکرم بنوشند و در آبن آب بیکرم بعد تناول صومعه بنشانند و شیر خرد بدهند بعد از آن داخل بزین نمایند و چون از آبن خارج شوند بدن را بر روغن
 بنفشه یا روغن نیلوفر بمانند و بگذارد و وقت نصف النهار غذا شورای چوزه مرغ معمول بقطعه ماش و خاد و اسفانخ بروغن بادام و با طریقه در قون
 و در شور یا ماش نداخته و بچوبه معموله از مغز نان سفید نبات و روغن بادام سازند و ایضا زرده بقیه نیمه شست سازند و در طریق مسطور گردیده است
 طبیعت قبض گردد و لعوق خشخاش با خیار خنبره و لعوق اجاص مانند آن بدهند و اگر اسهال مرض شود بحسب آن مبادرت نمایند و این قرص کافور مسک
 بدهند و مندل سفید گل صمغ عربی نشاسته بریان گل تبرسی طباشیر هر کدام سه درم خشخاش سفید خشخاش سیاه هر کدام پنج درم مغز تخم کدو و خیار

خشخاش قرص

خشخاش

خشخاش

خشخاش

و مغز تخم باریان هر کدام چهار درم بهر را کوفته بخیته کافور قیصری نیم درم اضافه ساخته با لعاب اسفند یا لعاب بیدانه شسته از اسفند بیدانه
 بقدر ششالی یکی از آن با شربت حب الاس بخورند و سفوف الطین درین کار آزموده است و اگر قرص طباشیر مسک قرص خشخاش هر یک نیم مثقال
 باریک من پند بخیات مفید است و باین سفوف بدیند اسفند تخم و تخم ریحان تخم خرفه باریان هر یک ه درم تخم حاض صمغ عربی نشاسته باریان گل رنی هر یک چهار درم
 حب الاس باریان سونق جو سونق بنق و غیره تخم زرشک و آتشش درم شاه بلوط باریان پنج عدد سدک بز و رهمه را جوش کوفته صبح و شام بوزن دو درم
 بشربت آس آب سرد بخورند و غذا چوبه مرغ و توتو جاش مقشع باریان یا زردی بقیه برشته یا رب سبب مع جادرس مسحوق مطبوخ بمغز بادام مقشع باریان
 باریک سوده بدیند نیمه پنجه برای صاحب تپق که بآن سهال باشد ذکر یاد بکار برند مسیحی گوید که چون سبل قوه است در ریه مع تب لازم در
 اکثر امراض واجب است که برای معالجه قرحه اشیا یا عاره یا لسه و بهر معالجه تب چیزهای بار در طب استعمال نمایند خصوصا چون بدن خفیف شده باشد
 و هر واحد ازین دو فرض مضاد است مردگی را و مانع از استعمال اوست و لهذا تدبیر این عرض صعب است قبول برادر است پس اگر با قرحه ریه تب باشد
 افضل اشیا نوشیدن شیر است تا با یا با شکر و کدنگان با وی بخورند و صالح ترین غذایه بقیه نیمه شربت لبعل حریره آرد و جو شکر و بادام و روغن بادام است
 و در بعضی اوقات بخور طبر و تخم خفیفه بخورند و شربت بقیه عروج بنوشند و استخام قبل طعام و بعضی اوقات و بعد طعام در اکثر آن آب شیرین غیر وارد و دخول
 بزور نمایند از لیت طبیعت قدر کنند و هرگاه نرم شود و سفوف صمغ طباشیر گل رنی حب الاس مسادی کند و ریه و نشان هر واحد ربع جزو تدار کنند
 و سه درم از آن بشربت خشخاش یا برباس بدیند اگر سبل با تب باشد شیر در آن استعمال نباید کرد و بدل دما را شیر محکم لضعفه باین طور دهند که کشک و
 یکوبند و آب بخته آتش بقیه شاد و سر طین نهری گرفته پای آن قطع کنند و آب کشک و نمک پس آب شیرین بشویند و با کشک در دیگ آخته با آتش ملایم
 بپزند و در بعضی اوقات اگر عجلان با کشک جو بپزند و از آب و بیا شاشند و در بعضی اوقات بقیه نیمه شربت و بعضی آن بی تازه که با کبک باشد باریاد
 و در بعضی آن حریره نشاسته و روغن بادام و نبات بدیند اگر سرفه ازیت دهد قدری تخم خشخاش سوده در ماء الشیر و در حدود دقت طبع داخل کنند و بزور
 معتدل استعمال نمایند و بر سینه و مفصل روغن بنفشه مالند بعد خروج از آن بزور راحت و سکون لازم گیرند و هر چه تعب آرد از جماع یا غصه یا سهر و غیره
 اجتناب نمایند و این قرص استعمال کنند مغز تخم خیار مغز تخم باریان هر واحد پنج درم تخم خرفه اصل لسوس گسرخ هر یک چهار درم طباشیر سلطان سوخته
 نشاسته کثیر هر واحد دو درم بقدر مثقال قرص سازند و بیک بخورند و اگر از سر فضول میخورد شود تنقیه بدن واجب بود و اگر ضعف قوت و حدت تب باشد
 این مطبوخ بنوشند مغز خیار شیرین بخورم بنفشه کشک ه درم سوزنی لبست درم عناب ه عدد و سیستان لبست عدد و چهار طل آب بخورند تا یک طل
 بماند صاف نموده یک طل فانیذ و ثلث طل روغن بادام داخل کرده بپزند تا قریب نصف رسد بعد بنفشه کوفته بخیته ثلث طل آمیزند و بر سینه زنند و در وقت بکین
 بدارند و بعد قوت بدیند و اگر از خوردن این باغی باشد این حقنه لینه استعمال کنند جو کوفته بنفشه حبس پستان خطمی روغن کبج شاد سبب روغن بدن پاک
 گردد و آنچه مغزی و بلصق قرحه باشد مثل حریره نشاسته و جو کوفته و با قلا و کثیر و بیدانه و سلطان و روغن که استعمال نمایند و اگر در سینه رطوبت بسیار باشد
 و حرارت ساکن بدن بود حریره برنج ساینده حبس آب سبوس بسیارند و اگر در سینه خشکی و دما و از گرگنی باشد آب زنگ غیر مطبوخ یا کینیم اوقیه بروغن تخم
 خرفه و دو مثقال و یک درم روغن بنفشه یا یک مثقال روغن مغز تخم کدو و هر صبح بنوشند و بعد ساعت از شیر تخم بنفشه و روغن بادام یا شاشند بعد حریره سلطان
 که مذکور شد بخورند و دقت فو اسفند صمغ عربی گل رنی آب یا لعاب بیدانه اگر لغت الدم حادث گردد و این قرص بخورند گل مخشوم سه درم
 گل رنی نشاسته گل سبب هر واحد چهار درم که با حب الاس هر واحد شش درم سلطان سوخته ده درم کثیر طباشیر شاد پنج هر واحد پنج درم صمغ ریب لسوس
 هر واحد صفت درم کوفته بخیته آب قرحه یا آب باران یا آب خیار بدیند از کدو و برگ خرفه و زنگ عدس مقشع و مطبوخ روغن کدو یا بادام غذا سازند
 و آنی که در آن گل رنی و طباشیر صمغ عربی جو شاییده یا انداخته باشند بنوشند و وایم در دهن صمغ و گل رنی بدارند و بر سینه قیر و طی روغن گل موسوم مصفی آب
 عصبی را می بنند و اگر سرفه کنند باشد بر سینه جفاف غالب گردد این معق بدیند که نفع میکند سبل و کینیم عالج می نماید با قلا می مقشع یک نیم اوقیه نشاسته یک

خوارق سلطان

نقد

علاج سل

صمغ عربی مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خلی سیر و اجنیم اوقیه مغز بادام و اوقیه رب السوس تخم خنکاش سفید مغز بهدانه هر یک اوقیه مغز تخم خرپزه مویرقی
 هر واحد اوقیه مویرق را در روغن بادام یا روغن بنفشه جو شاییده مغزیات داد و بعد از جدا ساختن مغزیات با مویز ساینده مع باقی ادویه با قدری
 میفنج بیا میزند و درم در روغن دارند و اگر ماده حرلیت از ترنبل شود این لعوق بدست خنکاش سفید و اوقیه سیاه یک است قیسم اصل السوس مقشر
 کوفته سه اوقیه بهدانه تخم خلی سیر و اجنیم اوقیه کثیر یک قیسم نیم اوقیه بهدانه لایق طل آب شیرین بچوشانند نصف با نودان نموده بعد میفنج بیا
 و لعاب اسفند نیم طم فایز نیم طم شک طبرزد نصف طم داخل کرده بالش ملائم بپزند تا نصف گردد و صبح و دم بار شیرین نوشند و شب قند خواب
 چرخ درم بخورند این جنبه یزبان نگاه دارند بهدانه مغز تخم کدو هر یک هفت درم رب السوس پنج درم کثیر صمغ بهدانه درم مغز تخم خیار چهار درم
 ساینده بلعاب بهدانه حبسخته استعمال نمایند و اگر لفت ماده دشوار گردد و طبع زوفا بچرخ بنفشه بنوشند و این مطبوخ غناب سی عدد و سیستان خیار
 عدد اصل السوس مقشر کوفته ده درم برسیا و شان پنج درم مویرقی لست درم انجیر پنج عدد و چهار طل آب بچوشانند تا یک طم آید و آن نموده
 در سه روز با خمیر بنفشه بنوشند و حریره سوس و فایز در روغن بادام بخورند و انفع اشیا برای مساول شیرست باید که از استعمال او منع نمایند مگر نزد تب
 قوی و اما نزد عدم تب یا خفت دمی که محسوس نشود واجب است که ترک شرب شیر نمایند و اگر در یکیدن شیر از پستان لغت باشد بدوشت دنی القور بقدر
 نیم طم با کثیر او شکری بنوشند و با جمله در جمع علاج سل قصه تنقیص در رعایت حرارت تب عدم او نمایند و از خارج نهاد با ادویه بنفشه مثل صبر اوقیا
 و جوز الهند و مغش و راکت سدر و من فلاح و کربس محرق و روغن اسن و روغن گل سازند شمع میفرایند که تدبیر قهر ریه و او سرستی کی علاج حق دیگر
 مدارات آما علاج حق و قوی ممکن است که مرض قابل علاج باشد و آن تنقیص قرحه و تخفیف او و دفع مواد از ان و منع نوازل اعانت بر التمام است تدبیر
 نوازل مذکور شد و آن اصل است و علاج سل و جمله او تنقیص بدن و جذب ده از سرسوی اسفل و تقویت سرست تا فصول در ان کثرت پندیر و دفع
 از سرسوی ریه ریزد و جذب و لسوی غیر ان جهت و واجب است که تنقیص او بقصد و با ادویه مخرج فضول مختلفه مثل قوقایا و خصوصاً باضاده مثل صمغ
 باشد و گاهی احتیاج می افتد بدانی که مخرج سودا باشد مثل اقیون و لاجورد و مانند آن و لباست که تنکرات استقرخ برای تقابیل فضول حاجت آید بآنکه
 بدو استقرخ کشد پس قصد نمایند پس راحت دهند و بعد از آن او نمایند و خصوصاً در بدن قوی از ششای نافه و دفع ضرر نوازل استعمال یا فو است
 و خصوصاً از خنکاش صمغ مملو از تخم و آنچه اعانت میکند بر قبول طبیعت برای تدبیر این است که لسوی بلادی که هوای او محففت باشد لعل نمایند و در
 معالجه آتشامیدن شیر کند و لعاب نفس در اکثر بانقلاب باشد که درن لسوی با لادش کشیده تا وقوع بعضی جزای ریه بر بعضی مستوی
 باشد و در تسکین سل با لغات لفت الحاح نمایند که در ان خطر عظیم است و اگر چه در ان محففت در ان میشود و اما مدارات تدبیر در تصایف تخفیف قرحه
 است تا شکافته و کشاده نگردد و اگر چه بان مید التمام و انزال نیست لیکن در ان مید سلامت صاحب است هر چند که زندگی او دشوار است و با دنی خطا
 متادی میگرد و این محففات تبض ریه و تخفیف تضیق او میکنند و اگر چه انزال او نمیکند کسی که سلوک این طریق نماید استعمال لبن نباید دل کرب
 برای ادویه سل است دوران حضرت یقین نیست و اما تنقیص قرحه بنفیات مذکوره و پنج زوفا نمایند و قوی ترین آنها لعوق کرسنه بکطن است قوی
 از ان لعوق عضل شیر خرمست و لباست که احتیاج میشود بجمع ادویه لزجه مغریه بآنها و گاهی اعانت بمدرات برای منع سعال و نکلن بر فعل نموده
 میشود و درین هنگام محتاج میشود و تدبیر ناعش قوی و این بنفیات در ابو اسباق مذکوره شده و در باب تفصیل نیز خوانند و معاد از آنها اصل کرسنه و
 احسانیکه در ان کرات شامی اندمخ از آرد نخود و خندروس و کرات آنها مسلق و ماسل که در ان بنفیات نقشه و لمحات چشاییده باشند معاجین محففت مثل کونی
 و اما ناسیاد لعوق بزرگبان است و مشرد و دیوسن تریاق چون بعضی اوقات خصوصاً در اول و هنگامی که نهزال شدید نباشد نافع است و کذا دمی که تب نباشد
 و بجز قبول نرسیده باشد و گل محتوم و گل انبی در هر وقت نافع ترست و کذا جمیع کما دات ضادات و مروفات تنقیصه و در ان جنب غیره مسطور است
 و چون قرح صدر و ریه گفته گردد در طوبیت در ریه بسیار باشد یک طفه صغیر از قطران تنها با لعول قدری از میوه سائله لعول صبح و شام پسند نافع بود و اگر است

در مزاج باشد و صفیاسته حار و خمر بخشد و بار و دفع نماید آنوقت بگیرد شش رو با خشک باریان و ریپاسوس و عصاره پرسیاوشان بکوبند و با
شیره شکر غلیظ بپزند و بخورند که نهایت نفع است و گاهی درین مرض استعمال انواع بخورات محضه نفع مفید بود و هرگاه ازین تدابیر گرمی بسیار برسد
چند روز بقرص کافور علاج کنند و بعد از آن محضات عود نمایند و اما اغذیه در راج مطیب با بازیز و افادیه و سبب و ریاحین انجم بیوند و خواص و آرام
و سکون لازم گیرند و غصه و خمر و غم ترک نمایند و از آنچه در بدن و بعد از آن مختلفه بارها بخورند که در این نیست که صاحبین مرض لازم گیرند و اول کافور شکر تازه
بر خورند که تواند بر دماغ هر روزی که با نان بود از آن رعایت کنند و در امر و پس اگر نفث سنگ گردد و سبب غصه و شربت زونا بعد رجاحت بیاشانند
و اگر تپش اشتعال نماید پس کافور بخورند و این علاج را غیر نمند که باین صحت حاصل میشود و اگر غصه نگیرد سببش بود درین معنی عجایب است میکردم و بیان
می نمودم یعنی که استعمال او کردم و در فی مسلول را این علت و راز گردید و از آن دانم و بخورند که برای و جاز موت میماند و برادر او بر سرش ایستاد و
باین علاج کاشند یعنی در آن علاج او کرد پس شفایافته و فریاد گشت و نتوانم گفت که چه مقدار کافور بخورد و او سرگرم که هنوز از آن روزگارهای بسببش
و بول مضطرب اشتعال شیر باد و غم میباشند بجهت آنکه در آن هر دو تغذیه و ترطیب تعدیل خلط فاسد به بنیت و لغز به بنیت آن تنفیه و جلای صید
و بده بامیت است بلکه بیشتر است که باین تدبیر قروح رویه شفای یافتند اگر در تدبیر او قصه تعلیم است قرحه نباشد و طریق استعمال آن هر دو مسطور
و اما اغذیه مسلولین مغزی است مثل آن سمیدد اطریه و جوار و سیب و برنج نیز منقی و نیست تخم است و آتش جوید الطبخ مغزی و منقی و صالح عند شدت
میست و در غده و با طمان و دیا ببول بار و ده و عدس نیز و تدبیر که متخذه از نشاسته و تخم خیار و خربزه و سیل نفث میکند و اگر تپش خفیه نباشد مثل کوب
و طبیدن و تنفیه است و اگر گاهی شور یک در نیمه بخورند بجهت تنفیه نفع است و چون قرحه غصه نباشد و بیاض نباشد از هر چیز شود و اغذیه نماید و اگر تغذیه
بگوشته نمایند مثل تخم تهر و اگر باین دوا و علاج و فاسد و کجاست غیر من یعنی بی چربی کنند و بیشتر شوی و کباب نباشد تا آنکه تخفیف انجام آن زیاده باشد
و باجهت سبب از وقت و بای بکبب نیز به بنیت و اگر اشتهای شود با دوا از نفث مخلوطه بازند و داخل حمام قبل از غذا و بعد از اگر در کبب سرد نباشد
چهار روز است که همین تقویت نماید و آب مشرب بایشان آب باران است و اما لعسل که از آن سازند و صاحب سل را اکثر نفث الدم عارض می شود
و از افراسیون جبهه برای او شربت که بگیرد رنگ مخموم سه درم باقی همان جز است که در قول می گذشت لیکن در اینجا تخم خرفه ده درم بسبب بخورند و یاده
است و در وقت که آب خورند و آب سبک تازه سرشته افراسیون سازند و آب قشایا آب باران بخورند و اکثر مسلول بسقوط لطافت بسبب او بخورند و ریخ
بقا میکند و در وقت غلیظ و غلیظ را در واقع میشود و گاهی احتیاج می افتد قطع او اغذیه و انچه شخ با استعمال بعضی دویه حار مثل قونایاد کونایه
و غیره افراسیون در وقت اشتعال بن اودیه کمال او کث کمال قوت بدن و رانده الا ضرر شدید نمایند خصوصاً در قرحه و طری
و لایما در آن زمان که نهاده اکثر غصه و لغوی اند و حتی امکان استعمال دویه حار بهر طریقی که باشد نشاید کرد و اگر احتیاج او گردد بعد تسکین حرارت
و بالند برنج و تهر که از او بار و لعسل آنرا میلانی و جرجانی گویند که علاج سل شکل است زیرا که علاج تپش یا سبک یا در طبیبان و علاج قرحه بخورند
عصاره باریان برود غصه است اگر علاج قرحه مشغول شوند و تپش و خشکی و ذوبان بدن زیاده گردد و اگر علاج تپ متوجه گردد بسبب طوبت قرحه تازه
بماند و تدبیر هوا است که اول تسکین حرارت تپس و همت نمایند تا علاج قرحه نبرد و دی توان شد و یا دویه صالحه قروح باشد و دویه تسکین تپ مخلوط
سازند و یا گاهی علاج این گاهی علاج آن مشغول شوند مثلاً یک نه علاج تپ یک نه علاج قرحه یا هر دو صبح علاج قرحه و شب علاج تپ نمایند و هر کدام که غلبه
زیاده باشد اولی علاج آن مشغول باشند و ممکن نیست که قروح ریه منحل گردد لیکن اگر علاج با صواب کنند ممکن است که قرحه بالشد و فساد زیاده گردد و علاج
صداق که در آن امید سلامت است این است که در روز اول که خون از نفث بر آید و معلوم گردد که این خون زجرجات ریه مانده است فی الفور پیش از آنکه ورم
کند میادرت علاج آن نمایند تا که جالینوس گوید که هرگز خون نبفت از شش برآمد و از رزاول یافت و علاج کردم شفایافت و هرگز از رزاول نیافتم و اما
و مختلف شد و آن علاج در علاج نفث الدم از جرم ریه مسطور شد و عمل رنپس هرگاه رجاحت ریه بر گیریم کند و تپ و سرفه لازم شود بر آب و شکر

در مزاج

افراسیون

که در آن سرطان ماده بخت باشد یا نشاند نشان دلی سرطان است که سوزن ریش است و فرو بردن اگر طوبت همچون شیر برآید ماده باشد پس اطراف او در
کرده باب نمک آب خاکستر نشویند تا از چرک طوبت لزج که بر ظاهر او باشد پاک شود و اگر قوت بیمار ضعیف باشد و اما شیر یا چغندر و بزغال شیرند
و اگر طبع گرم بود و حاجت بحسب آن افتد و اما شیر و آب کاس سبزند و بشریت آس بنوشند و حب آس را با شیر در هر وقت درین مرض سود دارد و
اگر سرفه شدید بود و اما شیر و احسان تخم کاه بود خل کنند و اگر بدن در فیض فصول باشد باین مطبوخ خیاشنه بنفشه نمایند مغز خیار شیر بنفشه هر واحد بنفشه
درم موثر منقی بست درم عنب ده دانه پستان سی عدد در دمن آب سبزند ثالث باقی ماند مایده صاف نموده سی درم ترنجبین فحل کرده با دیگر
بجوشانند و صاف نموده باز بجوشانند تا صد درم باقی ماند بنوشند و این سهل نیز مفیدست فلوئس خیاشنه پنجاه درم بنفشه و درم عنب پنجاه دانه
پستان صد عدد موثر منقی سی دانه همه را در دمن نیم آب سبزند تا نصف ماند صاف نموده نیم فن فایند و حل درم روغن بادام آمیخته بجوشانند با قوام
شده آید حل درم بنفشه کوفته بخت شیرند و نگاه دارند و حب توت مرغی به بند و اگر از سهل نکار باشد حقنه لین لعل زرد و اگر در غل گرم باشد
و قبول انجبه نماید و از آن طوبت برش ریزد اول فصد سر و نمایند بعد تدبیر سهل کنند و چون تن پاک گردد و او به منقیه مدله بدهند احسان
کشک جو آرد با قلا و نشاسته و کثیرا و بهانه ساخته سرطان ماده پاک کرده در آن بخت و روغن مغز تخم کدو ریخته باشد که یابی شکو بخوراند و اگر در سینه
طوبت بسیار باشد حریه از جادوس نقشه آب سبوق تخم خیار و شکر یا غسل بدهند و حب استعمال نمایند و آنچه در سرفه و رطوبت که بر شد بکار برند گل ریشی
بلعاب بدهد یا آب باران بخت نافع است تخفیف درجه اندال آن نماید و هر گلی که شور نباشد درین باب سود دارد و اگر آن ضیق نفس باشد که در صورت
گل نباید خورد و اگر ماده عمل خروج باشد از اینون تخم خشاش و یا قوذا که مغلطه مواد و باغ لفت انداخته نمایند و این طوبت از سینه و بدن کمتر کند
و در هر اختشک یا صبر آب باران فصول تربد موصوف هر یک چهار انگشت بلسوس سیم درم کثیرا یک انگشت صاف سازند و بحسب طبع طبع کم و
زیاده کنند و اگر یک خون آید علاج لفت الدم نمایند و شکر از می بنویسد که صبح شربت خشاش و یا شربت بنفشه ده درم شربت پنجاه درم و یا جلا سب
پستان یا عنب ده عدد بشکر سفید یا ترنجبین ده درم دهند و غذا را شیر مطبوخ لبطان سازند و اگر فیض سرطان کراهت کند با اما شیر کاع پیر عید یا حریه
نشاسته و روغن بادام و تخشاش بدهند و روغن بنفشه و کدو بادام بریدن بماند و اگر از اما شیر کراهت نمایند فرو رده ماش مغز بادام و اسفناخ و خرما و کدو
و بهند و نوشیدن شیر خردان یا نافع یا بز درین مرض نافع است و اگر از پستان بکند بهتر و سریع التاثر باشد و باید که در معالجه مسل از فزاعات قوه
بدانچه جلا و تنقیه و تسکین معال و التهام قوه کند غافل نباشند و این حمام غیر جار با اعتدال استعمال نمایند و بعد استحمام روغن کاس مذکور بمالند و اما از این
در ابتدای سل و انتهای او نفع عظیم دارد چه آنرا در طبیب بدن لوسین آنها تاثیر بیشتر از تخم است باید که بنوشند و مان باوی بخورند از اسهال و تلین
طبیعت لعل غصب جلع و کثرت کلام حذر کنند و این قوس برای اصحاب سل نافع است اگر بآن لفت الدم دهنده باشد گل محقو مگل اشنی نشاسته
هر واحد پنج درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر هر واحد شش درم رب لوسین سه درم کوفته بخت بلعاب بدهد قوس زنده شربت و درم و این قوس نیز
نافع مغز تخم خیار مغز تخم باد رنگ هر واحد چهار درم طباشیر سرطان محرق هر واحد و درم نشاسته کثیرا هر واحد یک درم کوفته بخت بلعاب شسته قوس سازند
شربت و درم با و دانه جلا یا پنجاه درم اما شیر و این لوق نیز نافع اصحاب سل است با قلا فی نقشه مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز تخم باد رنگ است احد
منج درم صمغ عربی کثیرا نشاسته هر واحد هفت درم مغز بادام مقشرد و از درم مغز تخم خیزه ده درم موثر منقی مطبوخ روغن بادام و از درم و درم مغز بدهد
ده درم مغز بادام و بزور کوفته آمیخته در دمن آب بجوشانند تا نصف بماند باقی ماند شکر سفید یک طل فحل کرده با آنش ملائم سبزند تا غلیظ گردد و سرفه
ده درم از آن بخورند و این شربت مسلولان ضعیف تقویت رانافع است آب انار شیرین چهار طل سیب شامی یک طل کشک کدو در دمن همه را در آنش
ملائم بجوشانند تا نصف بماند شربت و درم و این با سویه گفته که صرع و ل امراضی است که شفا نمی یابند و قول در علاج آنها فصول است بعد از این
نافع مسلول بیان نموده کثیرا صمغ عربی کا و زان رب السوس نشاسته هر واحد سه درم گل ارمنی چهار درم گل سرخ پنج درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار

عالم دارالعلوم

سید محمد تقی

بسم الله الرحمن الرحيم

10

بهر استنش و رم طرطن منته مغز بادام هر لوده دم گرفته بجهت قرض سازند و یک تنقال بخورند و بقیه با و الحبن تخم یک نوله بنماید و خصوصاً آنچه از جمودات بسیارند
اگر استعمال نمایند از جمودت مرتب نمازند و تحریک نزله ملاحظه نمایند چون محسوس گردد ترک باید کرد و طبری گوید که قشره حادث در ریه
چون مستحکم گردد و در شفای او طبع نیست قبل از آنکه کام علاجش نیست که نظر کنند اگر با قشره تب و ق لازم باشد فصد کنند اگر امکان آن باشد بعد
از دم مار الشیخ لعنای پستان که بران ندکی از صمغ آلود صمغ عربی و کثیر انداخته باشند و سینه را بر و غنای مفتره مثل روغن گل و زری بماند اگر
حدوت مزاج مانع این نباشد و اما القرح مشوی که بر کدو گل حکمت نموده و در نور بخته آب و افشوده باشند گرفته و بران صمغ و گل مخلوط و گل شاموش خسته
بنوشند و وقت غذا مار الشیخ بنوشند و بران ادویه مذکور نیز اندازند و اگر خروج ریم زیاد باشد اندک شربت عمل سافج نوشیدن با کاه و ترنجبین
نمایند و دم روغن که اندک حصف است بپخته باشند و چون ریم قلت پذیرد و تب نعل گردد این قرض سینه کند و رانج لبند هر واحد یکد رم گل مخلوط گل شاموش مفتره
هر واحد نیم دم نشاسته کثیر صمغ عربی خشک سینه هر واحد یک نیم دم ریم و در رانج لبند هر واحد یکد رم گل مخلوط گل شاموش مفتره
مصفی شربت یکد رم قرض باخته خشک نمایند و هر دو یک قرض بهاد الشیخ بالشریب اسن باریب یارب بیدرهند اگر سعال موزی نباشد
و الا بهاد الشیخ بنوشند و اگر تب نعل نشود و قشره باقی بود این قرض را بهاد الشیخ و دران طرطن ماده نهی مفسد بپخته باشند و اگر لبیب لقل
علت و ضعف قوت احتمال این نشود و شیر خرباشانند اگر موافق مزاج او باشد و اشتعال تب بطریق استحاله شیر نماید و اگر احتمال شیر خرباشانست علت
و سوء مزاج بنود شیر زن از پستان بکند بعد اصلاح غذای او که باین طریق بر حال شود اقوال متفرقه بعضی گویند که ترک فصد استفراغ در مریض
واجب است مگر آنکه سبب است او سیلان مواد از سر بسوی ریه یا از بدن بسوی آن باشد که در بصورت بمنع آن جبهه نمایند هر چند بقصد فیض یا سلب باشد
بشرط آنکه قوت و فایده و بسیار قوی باشد و اندک خون بگیرد و سبب قوت و مزاج و سنی عادت و بعد از آن اگر قوت تحمل تلین باشد و ای ملین مانند مطبوخ
عناب پستان و مویز منقی و بنفشه و نیلوفر و جو متشبه با فوس خیار شنبه و خمره بنفشه و قدی روغن بادام بدهند اگر مریض صاحب وزب و یا ضعیف القوه
و یا بر ریه ذبول رسیده باشد هرگز جرأت بقصد اسهال بوجبی از دیره نباید کرد و هر سببی که باشد و چون هنرال و لا غری عارض گردد فصد
تمام تخصیص و فوی بدن بقصد و تقویت بار عایت حال قشره و سعال نمایند و بگویند در مجت و ق مسطور گردد و این سر بیون تا بحال و در علاج این
مرض راول و حکم بقصد فیض نموده اند از جانب علت با حاسن جمع اگر نالی نباشد و همچنین اگر لبیب است منصفه زب باشد و بعد از آن اسهال نمایند و با
متوسط تلین تنقیه کنند بعد از آنکه از تریب و صبر سول و در با سوس سازند و مقدار او به سبب قوت ملین باشد و اگر قوت ضعیف باشد اسهال با دویه
ذکوره نمایند بلکه مطبوخ مسطور استعمال کنند و اگر نفث الدم بهر سرد و دویه سول نفث الدم با هم بپاشانند و بگویند فقه قشره ریه با نفث الدم در دمان
و از د وضادات بر سینه استعمال کنند اگر با سرفه شدید باشد لعوقات و وجوبات نافعه سول با سعال بخورند و اگر نزله باشد یا قود استعمال نمایند
و اگر با سول سرفه است باشد بلخ زوفا بدون زوفا یا شامند و نشکر بکند و بهر نازه مغز بادام مفتره و مویز و انور شیرین تازه و عناب پستان و مانند آن
بلوغ التفع است و این با سویه گفته که تناول تخم قند بسیار است که آثار این مرض زائل میکند و جالینوس گوید که مسلولین تنفعا می یابند با طلیه اضمده
زیاده از اشتغال بشیر و بات و رتالستان روغن گل و لقیه و طی باد و طلا نمایند و در زمستان بر روغن مصطکی نازدین و مانند آن و یا بهاد و سول از گرد آسیا و تراب
کنند و سفیدی بر صیه نماید که در آن کلام قرضی منبسط میگردد و واجب است که در او غذای مسلول از طرطن نباشد و عمل به آنکه سول حقیقی است و غیر حقیقی حقیقی
فرقه ریم است که مسطور شد و غیر حقیقی آنکه از کلام شیخ الرئیس و دیگر متأخرین مستفاد میشود که گاهی اطلاق می یابد اسم سل بر مرض دیگر که بآن قشره
تب نباشد و این چنانست که بعضی کسان باشند که اگر چه در پستان ایشان ریم نباشد لیکن حال ایشان همچون سل مسلولان بود و ریه آنها قابل خلاط غلیظه از ریه
از نو از آن باشد که پیوسته رطوبات لزج از ریه ایشان بسینه فرود آید و بجاری نفس تمای و تنگ گردد و باین سببشکی نفس سرفه سخت تولید کند و کار بدن سده که ضعف قوت
و لا غری کا هشت من پدید آید هر چند این مرض فی الحقیقت از قبیل بوضوح نفس است و در بعضی و در حقیقت است اصحاب بولیکین و در عت اطبا مجازاً

این مرض را نیز بل و نفث و اسهل و غلات و فوق میان هر دو نوع از عدم پیوسته و خروج رطوبت خام نفث و برین نوع و لزوم تب و خروج ریم نفث در قسم اول ظاهر است و فوق و در رطوبت و ریم از بد بوی ریم نزد نفث خواه وقت سوختن و دونه نشین گردیدن آن در آب یکسان غلات این در رطوبت توان کرد یا بچشمه علاج رطوبت نفس نماند اگر بآن اندکی حرارت باشد علاج سل علاج را بخلط سازند و رازی گوید هرگاه که مسلول را تنبیه شد و چیزی غلیظه چون سریش ماهی نفث بر آید بطبع زوفای خشک پرسیا و شان بخور و دینه مویز منقی باید داد و لوق از حله آب بخیر تخم قرص بر او متب باید ساخت و چون آب کربس یک طل و سل منقی ثلث طل اش ملائم بچوشانند تا بقوام لوق آید بر دارند و استعمال نمایند بجاویت مفید است و صاحب زمره اخضر گوید که گاهی شسته میگردد و نزله سل و سیل غیر حقیقی است و در آن تب نباشد و علاجش منع نوازل بشیر است زوفای و دانه است و ایضا صاحب قیاس میگوید که در سل غیر حقیقی که بشیر نزول رطوبات از سینه و ریه اتم باشد جهت لطیف ماده این مطبوخ دهند زوفای خشک هفت ماشه پرسیا و شان برگ گاوزبان هر یک پنج ماشه ایسا شسته بخور و چهار عدد و غاب هفت عدد مویز منقی دو توله گلفند علی چهار توله مالیده بنوشند و غذا شود با نانای هند و جهت تنقیه حب فراسیون و چون ترید و سفوف آن و سفوف غار بقون خوراند و در مطبوخ مذکور برگ کنگر توله ریزه حرا نه ماشه خیار شنبه تخم بجن هر یک هفت توله شربت و نیار چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشاند و غذا وقت شام بدستور و صبح رب السوس دو ماشه در شربت زیاد رس بکتوله بلیا شود و فصل السوس کزبره البزک و زبان هر یک هفت ماشه ایسا زوفای هر یک ماشه خوش کرد و پرسیا گاوزبان و زوفای هر یک توله درین نه ماشه دهند و همین نمط سه چهار بار بعمل آرند بجزیه باقی همه تند بیکر که در بحث رطوبت نوشته شد بکار برند و هرگاه که نفث بر نیاید صاحب آن بخار چیزی بخور شود و بزودی هلاک گردد و اول اختناق از احتباس نفث در حلق دوم نفث تا کله ریه سینه و حجاب استسقای نمی چهارم سحج امعا کذا فی آن نفث و گویند که سل غیر حقیقی مکرر از اسباب نزله بر ریه سینه است و بر آمدن آن نفث و نفث علالت اجینه علاج سرکه منقی بتلطیف تقطع است کذا فی المده المستفنه و می گوید که هرگاه سل بدون تب باشد و نفث غلیظه و خروج و تب و حال شدید بود و طبع زوفای در آن زوفای خشک فراسیون و کرسنه و ایسا و روغن بادام شیرین و تلخ و روغن جافوره دحل کرده باشد بنوشند و بخوری آرند گندم و آرد حله بنوشانند و سل منقی روغن بادام غذا سازد و این لوق ملطف کیموسات غلیظه صدر نافع تر است حله و دینه بزرگمان و دینه نیم حرف نیم اوقیه مغز زنبه دانه نیم اوقیه رب السوس اوقیه کوفته بروغن جافوره آلوده بصل مقوم بسرخند و این لوق نیز نافع است آب کربس سه طل و سل یک طل بچوشانند تا آب برود و سل بجاویت مفید است و طل یکسایه باید بنوشند و بخور آب بقدر نیم طل مع یکدوم زوفای خشک تند و شیرین تر غرض شیر خاگز است و فویر ازین لوق غصص باشد شربت

نفث المده

یعنی بآمدن ریم از دهن سبب آن یا الفجارات الریه ذات الحجب است و یا قرحه ریه یا الفجاء ورم خجوه یا حلق بامری یا قصبه ریه یا دیگر اجزای مجاری یا الفجاء ورم اجزای سینه و قرحه آن سبب الفجاء خراج و یا خلط ما و کال و یا نزله حاده و کاله و یا رسیدن ضربه یا سقوطه بر سینه و یا استعمال ادویه حاره کاله و یا الفجاء و بیله حده یا قرحه آن گاهی عقب نفث الدم که ملتحم گردد و غفن شود حادث میگردد و شخص این سیاب محل تولد مده مثل نفث الدم نمایند یعنی اگر ریم تیز تر بر آید از اجزای دهن باشد و اگر ملتحم بر آید از لکات و خلط حلق باشد و اگر تیز تر بر آید از قصبه ریه و خجوه باشد اگر تری و سعال بر آید از مری و مده باشد و اگر بسعال بر آید از قصبه ریه یا صدر باشد و ایضا تقدم ذات الریه ذات الحجب الفجاء را نماید دلالت کند و لزوم تب و دیگر علامات سل بر قرحه ریه دلیل باشد و تقدم خلج سینه و وجود و جمع در صدر و خروج ریم غلیظه بفرجه شدید نشان الفجاء ورم و قرحه سینه است و اکثر اوقات باین تنبیه شد و فویر نفث المده در زمانه حار طبع و مع و بلدان شمالیه هم میرسد آن از امراض مخوفه است و سیما آنچه سبب الفجاء ورم ریه قرحه آن باشد قرحه صدر یعنی خروج عضلات و غشای مستطیل ضلاع سالم تر از قرحه ریه قصبه آن و قرحه حجاب است و واجب نیست که صاحب نفث المده مسلول باشد بلکه بشیر نفث المده بدون سل میباشد ولیکن سل بدون نفث المده نباشد و بعضی قرحه صدر را نیز سل گویند که امری آن چون در چهل و زده پاکت و در اکثر انفال سل است

و از علامات انتقال آن بسبب کبودت رنگ تپ قیه لازم است و ظهور دیگر علامات آن که در سبب مسطور شد بیان فرق در مده و نفثه در سبب غیر حقیقه
گذشت علاج آنچه از سینه آید اگر دمه رقیق باشد و با حرارت بود و سبب نفثه آن با الشیخ با کمال الحاصل مخرج با یکبار دهند بعد سفوف سلطان دوم بحمل درم
شیخ با باد و قیه شربت غلاب هر صبح بدین در آخر روز یکمقال سفوف مذکور باد و اوقیه شربت خشخاش دهند و یکمقال قرض خشخاش با یک درم
سلطان نری سوخته و چهار اوقیه شیر خرباغت میفشد و اگر شیر خرباغت نشود و بجای آن شیر زکند و بهتر از همه شیر زنان است چون و اوقیه از آن راجع رطل همراه
قرص سلطان یا سفوف آن دهند و شیر تخم خرفه شربت خشخاش نیز نافع و کذا حریره آرد کرسنه و شکو روغن بادام و شربت انجبار آب برگ با شنگ نیز میفشد
و غذا مزوره ماضی بند چون قرصه اصلاح پذیرد و جوزه مرغ بریان و زرده بیهضه نیمه شربت بدین در آزن داخل کنند و بر سینه روغن بنفشه مالند و باقی علاج
سبب نمایند و اگر دمه غلیظ بود و بدشواری بیرون آید و بدین تپک شد و بر لطیف آن اصل السوس و شربت شکو فته بر سیاه و شان زوفای خشک انجیر زرد
و مانند آن که در منصف بلغم است جو شاییده صاف نموده با نبات یا سبب استعمال طبع زوفا با تخم بنفشه و احوال حاشا و اسیر و طبعه در مطبوخ نیز
میفشد و روغن بابونه و مانند آن بر سینه مالند و زوفای رطب قنه و آرد کرسنه و طبعه تخم کتان و بادیان تخم انجیر و بر سیاه و شان کوفته بخیه بار و روغن
بابونه و روغن غار و پیه با یکدیگر عمل بر سینه طلا سازند و غذا حریره از سبوس گندم و مغز بادام و خشخاش و ترنجبین و شیر گاو ساخته بدین و بهی در
تنقیه سینه و دیگر اعضا بمقتضات مناسبه کوشند چنانچه مطبوخ زوفا و حب فراسیون و غار یقون علوی خان تا مباداریم در فضای سینه جمع گشته انجیر افکا
گردانند و بهر کت رسانند و بر ریه بخیه بند شده سل پیدا کنند و از استعمال قوا البضات قبل از تنقیه در اینجا احتراز و احتیاطند و بهی جوه عنایت در تلخیص
طبع و لطیف مده مسرور دارند و بعد از تنقیه تمام جهت جلا و تصفیه مطبوخ زوفا و وقت شرب بدین و جوی و یا لعوی وقت صبح همراه شیر و شیر و تخم
کمان بریان مغز جوزه مغز بنفشه و اوقیه سبب با سبب کوفته بخیه با عمل آخته جو سبب زرد و در دهن دارند و اگر کز بره البر و زوفای خشک اصل السوس شسته
و مرکب و میعه یا بسله فروخته مساوی بدین و سبب خسته با شیر شربت دهند و یا در لعون صاحب کمال که عقرب بیاید مغز قرطم پنج درم رب السوس دو درم
افزاده کرده از دو درم تا دو مقال لعون زوفا که در پودر گذشت بخورند نافع بود و دیگر لعوقات ملطفه بحالیه با شیر استعمال نمایند و معجون میفشد
ضیق النفس از مجربات حکیم علی و شربت طبعه نیز نافع است و بقول ابن جرله معجون اناناسیا قرح صدر را میفشد و روزی دو سه و کند و در اینج بسوزند و دوا
بحلق کشند و بقول شیخ در قرح صدر و ریه اوقیه غساله بحالیه یکبار بر دهن و مرض بر جانب علیل بخورند و سعال کنند و اندک جنبش نماید و چون مده پاک گردد
و بداند که چیزی از آن باقی نمانده اوقیه مدله استعمال نمایند و در منقیات جالیه شل عمل چیزی نیست که آن شقی غدا جی حبیب طبیعت است قرح را مضر
و بقول شایع گیلانی بلکه آنرا نفع میکند بلکه باین قرح تپ شدید باشد که در صورت احتیاط از استعمال آن نمایند و عمل سفید رنگ لذت الطعم فی حد
و حرارت تپ را مضر است بسیارند و در قرح صاحب کمال این اوقی مناسب مغز بادام مغز بنفشه هر کدام ده درم بر سیاه و شان آرد کرسنه فراسیون هر یک
سه درم با قلالی مفرغ درم و در فایند مقوم سه خنده شربت صبح و شام بخورند و این لعون و تنقیه سینه و لطیف مده نیز نافع طبعه یکیش قیه مغز بنفشه کرسنه
هر یک نیم اوقیه رب السوس و اوقیه پنج سوس تخم کتان هر کدام یک نیم اوقیه بار یکسایه بیده روغن جفوزه آلوده شیر نبات شسته استعمال نمایند و این
لعون نفثه مده غلیظه و نفثه لزوج را نافع آب کوب سطل عمل جدید کطل بالشر لایم سبز ندا آب فی گرد و عمل باقی ماند مغز جفوزه مغز بنفشه
هر کدام یک قیه زکند کتان جلوه هر یک پنج درم مغز لسته پانزده درم با قلالی خسته ده درم بار یکسایه آینه و صبح و شرب پنجم درم همراه شیر یا شیرین
نوجوان بدین و هرگاه که با وجود این تدابیر خروج مده روز بروز می افزاید و انقطاع پذیرد و اوقیه جفقه قرصه قاطعه نفثه چون قرض که با شربت خشخاش
دهند و این قرض نیز نافع طبعه که با رب السوس بسبب عربی و دوع سوخته هر کدام پنج درم سلطان سوخته تخم خرفه هر کدام ده درم کثیر الشاسته طباشیر
شادنج هر کدام چهار درم گل انزی گل قمری هر کدام ده درم کوفته بخیه با سبب شربت اقراص سازند هر یک زن یکمقال و یک از آن با شربت خشخاش
بدین و غذا شیرین بانان میده و زرده بیهضه نیمه شربت و اطراف بر غاله با رنج و حریره که از شیر خرباغت و شاسته نبات و روغن بادام ساخته با

تغذیه نمایند و مغز کا هو و خرفه و غیره دهند گویند چون ازین تدابیر مدد بسبب کثرت خوردن تغذیه نیابد و قوت قوی باشد باید که بر سینه داغ دهند تا مدد خارج گردد و انتقال اسهل نمایند و شیخ می فرماید که قروح صدر و حادث از خراجهات متعفنیه اکثر استخوان را فاسد گردانند بعدیکه احتیاج بقطع اجزای متعفن آن می افتد تا آنکه مجاور او سالم ماند و لباس است که عفونت آن بعضو متصل غشای متشادی میگردد و قروح حجاب که نافذ باشد اتحام نمی پذیرد و غیر نافذ که در اجزای عصبیه واقع شود نیز ملتحم نمیشود و آنچه در اجزای لحمیه افتد اگر در ابتدا تدارک نکند و نگذارند که درم کشد اتحام مییابد چون درم کشد یا کمز گردد ملتحم نمیکردد و بدین ترتیب که تدبیر لطیف در هر درم متعفن و متعرج حاش در صدر رویه و حجاب همین است و در بحث تعبیح نیز مسطور گردید و درین کار مهارت روان دارند و صواب آنست که چون درم این مواضع بکشد از قابضات احتراز نمایند و بکلی توجه بتسلین اعضا و لطیف مدد منبذل دارند تا تغذیه عصبیه تمامه حاصل شود بعد در اندال آن بادویه مدله سعی نمایند و لغت المده که از انفجار او درم رویه و قرحه آن باشد علاجش در سل مذکور شد و آنچه از فیه مدد آید در امراض معده خواهد آمد و آنچه از حلق و قصبه رویه و اجزای دهن آید عیلاج هر یک و در قروح آن اعضا گذشت

صفت ر

سبب آن که شربت ریزش ناله بار و باشد غلظتش سعال و سقوطاشنای طعام و پنهان بدن و تنگی بول مع سرخی یا زردی و غلظت و کثرت زرد
خرو سینه در هر وقت چه در خواب چه در بیداری و پنج چشمها و بدم پوشیده داشتن آنها و بدشواری کشادن جواب بکامی دادن و کثرت آب
مشامی و سبوت رانیدن و غلبه سرفه بعد از خواب بر آمدن اندک غلظت رقیق و گاهی اجابت طبع در روزی و وسیله سرعت پی در پی خوردن طعام مذکوره
فصله رقیق بسیار از مقدار کول بودن و سوسن بالا آن سقوط قوت و لغوی بدن روز بروز زیاد و در آخر اندکی غلظت بسرفه بر آمدن در مظهر
ظاهر شدن بعد از دو روز سوم بهلاکت می انجامد کذا فی در غرر علاج در ابتدا از جانب راست قصد با سلیق کنند و با سوسن لاجرم در مفعول هر دو
یک باشد و روق آتیل نه باشد آینه بلیسانند و شیر اصل السوسن بهفت باشد و ایرساند و شعله با گل و زبان هفت باشد و روق بسیار و کوه
هر یک هفت تولد بر آورد و شربت زوفا سه تولد اخل کرده بنوشانند و غذا شود با سنگ خاره زبان توری دهند و وقت شب بریزد و سوسن کهنه و شیر
بغیر باد ام بازده عدد و مغز قلم بکنیم تولد و مغز خرزهره یک تولد و مغز جلفوز نه باشد آرد خود بریان سه تولد و رغن چهار نیم تولد و سفید بقدر ذائقه و با صلیبه
چهار روز قصد اسلیم از دست راست گیرند و چپین از دست چپ این مطبوع دهند تخم فراسیون زوفا خشک گل و زبان هر یک هفت باشد و سوسن
پرسا و شان پوست پنج با دیان هر یک شش باشد غناب هفت عدد و انجیر زرد چهار عدد ایرساند و باد رنجویه غناب شعله یک باشد و شیر شقی و تولد با خیره
بنفشه و کفند علی هر یک و تولد پنج شش روز و یا زیاد و داده بنابر ترقیه بدن و ریه غناب رقیق و علوی خان و فراسیون وقت شب دهند و صبح
مطبوع مذکور برگ سدا و تولد تر بریزد و خطائی هر یک باشد مغز خیار شنبه تر چپین هر یک هفت تولد شیر خشک چهار تولد و رغن باد ام هفت باشد و شعله
نموده بنوشانند و بجای آب بر عرق گاو زبان و باد رنجویه کتفا کنند و وقت دو پیر خود اسلیم دهند و وقت شام غذا بپزند و صبح بریزد و سوسن کهنه
باشد و رنجویه گاو زبان غیری خمیره خشتی شش هر یک هفت باشد و رغن طلا یا نقره یک عدد آینه اصل السوسن پرسا و شان گاو زبان زوفا خشک یک
هفت باشد آرد اسیون با دیان خطائی هر یک چهار باشد و شش کرده آید و صاف نموده شربت ایرشیم زوفا هر یک تولد اخل کرده تولد این نه باشد پاشیده دهند
و همین غصه چهار پنج در سحر داده جت تقویت این خمیره ایرشیم علوی خان ماء اللی دهند ایرشیم خام نه تولد شربت روق باد رنجویه گلاب شامبو و کپور
هر یک پا و آنا خیسایند صبح بخوشانند که نیمه بانه آید و صاف نموده نگاه دارند و آب سید بول لای هر یک هفت تولد آینه قد سفید سیاه و قوام
ریا سوسن چهار درم خود خام ایرشیم مفرغ شش سبز هر یک درم یا قوت کبود و رانی و سفید و رغن طلا هر یک کشته قال مشک درم آینه تر شقی از دو درم
تا دو ققال و ترکیب با لایحه نیست عکاسی عدد در راج پنج عدد تولد شیرینج عدد گوشت بزغال پنج آنرا قاقلین کشیند پنج هندی هر یک پنج تولد با دیان
نه تولد انداخته بنزد که خوب بپزد و بر آورده زیره سیاه و سفید قاقلین کشیند و قاقلین هر یک سه تولد سیاه زرد و رغن گاو و سیاه و قوام

پس در پشت انداخته بگذارند تا روغن و سیاه آید آنرا دور کرده و از ارجه سفت سه سه صاف نموده و پارچه یا بپارچه صاف کرده اندکی در آفتاب نمهند تا رطوبت جذب شود پس بگیرند آب باران بخت آب بشکریه شاد بخت گاو زبان گل گاو زبان تخم خنکاش هر یک نه توله میسون زرد قای خشک اصل لیس بربک و ریخویه هر یک یک توله زرنب سودا چینی تخم باد ریخویه و شاد بخت بادیان خطائی هر یک یک توله چای خطائی نو درین صمغ عربی هر یک هفت توله خاکشیر لنگر شفا هر یک پنج توله گل مندی کلیم باو برگ روسه سه باو گل روسه باو آنار برگ ترنج در یحان لعنای همه سبز هر یک نیم باو قزقل پنج توله مشک غبر هر یک یک توله زعفران و و شقال قند سفید سه باو کلیم یک توله آب میسون شترتی نیم آنار داخل کرده بدستور عرق کشند شترتی از نه توله تا بست پنج توله ولیکن غذا یک قست موقوف دارند و برای الحیم کفایت میسوزد ریه لیسون شیر خشک در دهن دارند و جو بات حریه با موی لیسون

اوجاع صدر و جنب و لواحی آن

گویند که مراد از اوجاع در اینجا آنست که عام و شال اورام و آلام و امراض باشد و اطلاق اسامی اورام این اعضا اختلاف دارند و اکثر اطباء با اختلاف محل هر یک از آن بای مخصوص است چون ذات الحجاب لیس غیر خالص خالقه و شومنه ذات الصدر ذات العروق سر و نه بعضی تا آخرین شل شیخ و قوشی و اکثر متدین در اورام مذکوره فرق نیست و از الفاظ مترادف شمرده اند باجمه اکثر اطلاق لفظ اوجاع عموماً بر امراض مولیه این اعضا میکنند و برین تقدیر حدوث آن یا از سوء مزاج مختلف مؤلم سافج یا نادی و یا تفرق اتصال و یا مرض ترکیب باشد و سافج مختلف حار یا بار دیا یا بلع و زیرا که سوء مزاج رطب موجب جمع بود و آن یا از اسباب داخله بود مانند تناول ادویه اغذیه و یا از اسباب خارجه باشد مثل سردی هوا و گرمی آن و نادی مختلف خواه از ماده ذی توام یعنی اخلاط اربعه یا بفرد یا ترکیب آنها یا نوله منقبه از اسب باشد و آن مجاور یا داخل غیر مورم یا مورم بود و خواه از ماده غریزی توام یعنی ریح غلیظه متولد از فضول یعنی یا سوداوی باشد یا ریح بخاری متولد از فضول دومی یا صفراوی و آن یا در اعضای صدر و جنب کند و یا در اعضای غذا مثل معده و کبد و یا عروق بسبب ضعف هضم یا سوء هضم یا اغذیه منقبه بولده ریح متولد شود و از آن اعضا بعد از انتقال نماید بحسب مجاورت و تفرق اتصال از ضربه یا سقط یا جراحت یا قروح و اشغال آنها باشد و مرض ترکیب لم باشد و یا ناقص نشین باشد و تشخیص این اسباب چنان باید کرد که اولاً بلبس عضو و نفس و نبض و مرض خیال نمایند اگر نفس گرم و نفس و نبض سریع و عظیم دریافت گردد و بپیردات اشتقاق و سختیات ضرر یابد از سوء مزاج حار سافج باشد و یا وجود این علامات بحسب وجهه و مرض نیز نظر کنند اگر در سردی و سرخی و در بلگی عروق و در فضول و در لغث و قاروره سرخی معلوم شود حال نقل اعضای صدر و بدهد و وجع تمددی و ضربه باقی و ضیق نفس و سعال و شترتی دهن نیز پیرشد و این علامات سوء مزاج حار دومی است و اگر رنگ چهره و زبان و لغث و قاروره زرد نماید حال وجع ناخوش و غسری و لغث و تلخی دهان و بیداری مضطرب و سرشته این علامت سوء مزاج حار و سرد بود و اگر نفس سرد و نفس لطیف و صغیر یافته شود و از مبردات ضرر از سختیات نفع یابد از سوء مزاج بار و سافج باشد پس با وجود این آثار نظر بخبره لغث و قاروره نیز باید کرد اگر هیچ وجهه و رصاصیت رنگ آن و رنگ لغث و قاروره سفید نماید و آن نرمی نبض و رطوبت دهان و ضیق اس شدید و وجع لیس تعدی باشد از سوء مزاج بار و بلعنی بود و اگر کودت رنگ صلابت نبض شدت عسر خروج نفس و سیاهی آن و سوء فکر و خلق و سوء اس و خفقان و دیگر آثار سوء مزاج یا لیس سافج بود از سوء مزاج سوداوی باشد و اگر صفت شدت صلابت نبض و عسر و خشکی دهان و بیداری و بیوست موضع و سرعت انقباض آن روغن را که بران مالند و متفع گشتن بمرطوبات و ضریافتن بحفقات باشد از سوء مزاج یا لیس سافج بود پس اگر باین علامات آن سوء مزاج صفراوی یا سوداوی مضاف گردد سبب مزاج یا لیس همان خلط باشد اگر با وجود علامت خلط از اخلاط مذکوره انتقال وجع و نفخه نیز پیدا گردد از ریح متولد از فضول آن خلط باشد اگر با وجود انتقال در مقدم آنار سوء هضم تناول اغذیه ادویه نافعه دریافت گردد و از ریح معده و کبد باشد و فرق در وجع حادث از ریح غلیظه متولد از فضول یعنی سوداوی و میان ریح بخاریه متولد از فضول دومی و صفراوی نیست که حادث از ریح غلیظه اندک و کثیر و بلعی لا انتقال پیدا شد و وجع مائل باطل صدر و جنب و شریف با سایر علامات بخیم یا سودا بود و حادث از ریح بخاریه سوزن الا انتقال از ریح غلیظه

نیمکوفته پرسیاوشان زوفای خشک قنطاریون و قیق بادرنجبویه شکامی انیسون زیره کرمانی نارمشک هر یک مثقال تربید مجوف خراشیده
بروغن بادام چرب کرده شش درم بسفنج سه درم سنای کی پنج درم جوشانیده مالیده صاف نموده فلوس خیانتی کلفتد عملی هر یک با نود درم
مالیده باز صاف نموده روغن بادام بکدرم چکانیده بپاشانند و اگر مایه بسیار غلیظ باشد بنفشه بطبخ تربید یا عاریقون نمایند و اگر احتیاج بمسهل قوی تر
از آن باشد حب متین و یا ایاریجات کبار باشد ایاریج ارکا فانیس یا ایاریج جالینوس یا ایاریج لوغایا دهند و با بجماله زمست که سهال بدهد باشد که مخرج
بلغم و ریح بر و باشد از مسهلات نیک که مخرج مائل بطرف شریعت باشد اسهال بخواب سیاه است با تبا که بلغم النفع است چون بقیه یا بخرید
شفقت بسودت باشد دوران اریخا و جلا و غسل و تقویت با صلاح ریح و کشر تخیل آن بود مثل تربیان اکبر یا عاریقون سفوفه و انار یا سیاه و قند و لوقون
استعمال نمایند و از جمله ادویه عظیم النفع نوشیدن حبه مطبوخ باشد بهر عمل است و یا فودج نری افزوده و سیاه باشد و اگر خونچاکان سبک کوفته بنفشه
نخود ساخته کشتال باب گرم بدیند و ریح کثیر و رطوبت قلیل خلی سودمند است و همچنین قسط و آنتین هر یک مثقال شربت میرین کمنه خورن و کدک
آشامیدن بنفشه ستر با سکه مخرج کلاب و زیت کمنه خصوصاً که سرکه اسجندان و عصار باشد و نیز طبع کدک و طبع نافیا اوجاع قدیمه صدر و جنبه است از
ریح طبعیه را نافع است و همچنین طلا و صفا و بدان که کدک جاورس لونه بنفشه تام و نقای بدن مفید و این مخرج حبه النفع است سدای فای خشک یا فادانیا
شونیز قسط بجری حب لغاف و زهراب یا لوقون کشر مخرج خوب جوشانیده صاف کنند و اندکی چند بدیند و اصل کرده بریند و بهلوا بمانند که مخرج و این قیر طری نیز بخوان
برگ آس زربناد و ادویه زوفای خشک مساوی کوفته بجز بر بنفشه موم سرج روغن زیت کمنه روغن قسط که اخته با ادویه مذکوره و بهلوان خوب
حل کرده و بریند و بهلوا بمانند که مخرج است و از آب سرد و بهلوا کشر احتساب ضرورت و اکثر اطفال را کفایت می نماید شامیدن بکدرم یا دو درم بنفشه
شکری خصوصاً که در آن قدری زرد که نداشت باشد و بهر مخرج نیز اوجاع صدر و جنبه صبیان را نافع است و عطار ج ریح سودا و لیس و ده است
بمطبوخ مرتب زکا و زبان شاهتره اصل السوس مقشر نمکوفته غلبه پرسیاوشان هر یک مثقال گل بنفشه گل بنفشه با نود درم بخوبی انیسون هر یک
یک مثقال غلاب ده وانه پستان لبست وانه جوشانیده مالیده صاف کرده خمیر بنفشه کلفتد هر یک هفت درم داخل کرده نیکرم بپاشانند و تا
ظهور اثر نفع در نفث برین مراوت نمایند و بعد از آن فصد صاف کنند که الفع است و با سلیق و سیلیم دست کشانید و خون بقدر اعتدال بکثیر پس
مریض را دوسه روز راحت دهند و دوا المسک معتدل با عرق گاوزبان و گلاب که بران تخم زنجشک و بادرنجبویه پاشیده باشند بخورانند و غده
شوربا گوشت بزغال و یا بره تناول نمایند پس سال سودا مطبوخ فیتون بنفشه و موافق مزاج مریض یا بحب جور و کدک اگر ریح بارده غلیظه مشهور از
سودا بلغمی باشد اسهال یا ایاریج لوغایا و یا ایاریج ارکا فانیس یا ایاریج جالینوس فرمایند و بعد بنفشه بدن از سودا و جوارشات تقویه معتدل مثل دوا المسک
معتدل جوارش غبر و سحر نیایا عرق گاوزبان و شاهتره و گلاب جلاب شکری که بران فرغشک پاشیده باشند و یا شربت انجیر با عرق گاوزبان بدیند
و نمکیده با سفنج و شربت یحانی تر نموده و تریخ سیند و بهلور و روغن خیری و زکرم با بونه و فلوس در آن زن شالیش طبعه محله مرغیه بنفشه غلیظ
گاوزبان با بونه پرسیاوشان شاهسفرم و اصل السوس جوشانیده صاف نموده شیر کوسفند و گاو و بز و روغن بنفشه و روغن کدک و روغن با بونه
داخل کرده نمایند و طول شوربا مطبوخ کاه کوسفند یکساله بریند نافع است و آشامیدن ما را همچنین کشر النفع است

اعلاج اوجاع مذکوره حادث از ریح بخاری سده

اگر متولد از خون غلیظ باشد اخراج خون بقدر ضرورت از فصد یا سلیق نمایند و بعد از آن اگر طبیعت قفس باشد بلغم کشتن با بنفشه غلاب وانه شاهتره
گل سرج گل بنفشه پرسیاوشان زیره کرمانی هر یک درم جوشانیده صاف نموده شیر خشک تربین کلفتد هر واحد درم مالیده باز صاف کرده نیکرم
بنوشند و بعد از آن اگر قدری درد باقی ماند جلاب شکری ما را غسل مخرج با لب یا رود و دوا المسک معتدل و کلفتد و شربت بندری و شربت لیمو مرتب
از شیر خشک و تربین دهند و نمکیده موضع و جع با سفنج و سرکه تر نموده استعمال نمایند و اگر ریح غلیظ باشد سرکه اسجندان یا خل عصار بگیرند و روغن با بونه

تقریب و در تابستان آب معتدل دهند و آب سرد با ایشان مناسب نیست و اگر تشنگی غلبه کند اندک اندک آب مخرج بجلاب یا بجنین بدهند که بجنین
بسرعت نفوذ آن می نماید و دفع مضرت آن میکند و نزد اخطاط آب میبخشند و از ترشی و روغن تلخ آو از بلند و شدید و دیدن از دهان و
آب سرد و جز آن که در علاج ذات الجنب بقول شیخ نمی آید احتراز نمایند و بداند که گاه برای تسخیر و تحلیل و اقسام او رام اعضا و
بضادات و کمادات رطبه یا لبه بحسب هوای ملینه منصفیه مله قات ملینه استعانت نمایند و هر یک آن در بحث ذات الجنب مسطور گردد

ذات الجنب

و آن دو قسم است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنست که با ورم باشد و غیر حقیقی آنکه سبب غلیظ در نواحی پهلوی میان غشیه بند شود و در ورم ذات الجنب
حقیقی پیدا کند و شیخ میفرماید که گاهی در حجب صفات و عضلات صدر و اضلاع و نواحی آن و رام مودیه موجب عارض میشود و گاهی ورم این اعضا
و جاع بدن ورم از ریاح غلیظ حادث میگردد و گمان میگردد که این زورم است و حال آنکه نباشد با جمله ذات الجنب حقیقی ورم دارد و نواحی
ست اگر عضلات باطنه یا در غشای مستطین اضلاع و یا در حجاب جز میان آلات تنفس و آلات غذا که دیافرغمانند و رتق بین یا در طرف یا عارض
شود ذات الجنب ظاهر میشود و اگر در عضلات خارج حجاب جز میان آلات تنفس و آلات غذا که دیافرغمانند و رتق بین یا در طرف یا عارض
میشود و مغالطه خوانند و بدترین و خالفترین ذات الجنب آنست که در نفس حجاب جز باشد و آن صعب است و بقول رازی مصلح کامل اگر ورم در غشای
مستطین اضلاع بهر فسادات الجنب باشد و اگر در عضلات صدر عارض گردد آنرا جمع جنبه اند و ورم حادث در حجاب برام گویند و بطری گفته که مرض حادث در
غشای مستطین اضلاع از ورم یا وجع یا خراج را ذات الجنب ظاهر حادث در عضلات موفقه میان اضلاع در اجزای لحمی و صفاتی را ذات الجنب مغالطه
و ثابت بن قره گوید هرگاه ورم در حجاب باشد ذات الجنب صحیح گویند و اگر ورم در عضل مستطین اضلاع باشد آنرا ذات الجنب غیر صحیح نامند و بقول
جرجانی و ایلاتی اگر ورم در عضلات داخل اضلاع باشد شونده و اگر در غشای مستطین سینه باشد برام گویند و اگر در حجاب جز باشد ذات الجنب اندک
عالم این اصطلاح حاصل داده این رسم اصطلاح است و در اکثر صفرا و خون صفرا و لیست از رتق است و حیات اولی و غیره اکثر میباشد و بدین سبب
بلغی مزاج کسی را که بیشتر آتش ترش آید این مرض کمتر عارض میشود و بعد از آن خون خالص است و بعد از آن بیشتر از خون محرق آید و گاهی به بلغم شور و حاد گردد
و تیرماید و تب همچون تب بلغمی باشد و این اسلم انواع است و گاهی بندرت از سودای غرض ملتهب افتد و این اکثر قائل بود و بقول طبری که از
ذات الجنب داد که انصباجی و فاسد خلوط بسود و اکاد و لکیفته است و همچنین مراد از صفراوی صفرا خلوط بخون حاد از بلغم دم حاد خلوط بلغم است بحسب
بخون از اخلاط مله سیمی بدان میگردد و در نه خون خالص بلغم خالص سودا خالص سبب این ورم نمیشود اندک ذات الجنب غیر خالص عضلی که از خون صرف
نیز افتد و گاه اتساعی اخلاط خون در ناحیه سر و ناحیه صدر یا در بعض عروق باشد و منصفیه و سبب مد زحمت ذات الجنب میشود و لذا گفته اند که ذات الجنب
نزله است که از مله سیمی سینه فرو آید و گاهی آشامیدن آبهای بسیار سرد و مقام در هوای سرد بسبب قسح او و کثرت پروت مورث ذات الجنب
میگردد و چنانچه حادث میکند ذات الجنب را حرارت شدید و آشامیدن شراب قوی صرف محرک خلوط متور ذات الجنب است و بیشتر سبب ذات الجنب
ذات الریه ناول قدیه غلیظه مغالطه خون میباشد مثل قلیطه و عدس کلم و لحم بقره که منفع میگردد و ماده آن بنواحی صدر و پهلوی ذات الجنب بیشتر صاحبان مزاج
صفراوی و کول را و در خریف و زمستان خصوصاً بعد ربیع شتوی بهوب شمال و در بلاد شمالی بسبب کثرت فضل یا تحقین فضل خصوصاً عقب شب بسیار
و اما در تابستان نزد بهوب جنوب بلاد و جزئی کمتر افتد لیکن چون صیف جنوبی باشد دوران باران بسیار بار و همچنین خریف جنوبی و بارانه بود و در
خریف ذات الجنب بسیار افتد و در جمله هرگاه از پسین جنوبی با و شمال آید و نگاه بر ورم زدن این مرض بیشتر افتد و در غیر این فضل اهویه و در بلاد مزاج
جنوبیه کمتر واقع شود و اما در زمان که حیض ایشان کما یغنی جاری باشد و بهجت آنکه مزاج ایشان باطل طوبت میباشد و صفرا و تب کثرتی افتد و چون زمان طبع عارض
شود و مله سیمی در شمع نیز کمتر افتد و اگر عارض گردد اکثر قائل باشد بسبب ضعف توانی نداشت و تنفیه و بقول حکا کمال چون طبع عارض شود و مله سیمی از ناحیه اضلاع

لبسوی ناحیه ترقوه که جانب درم است و لباس است که نزول کند زیر شریعت بد آنکه در ذات الحجب خاص لباس است که ماده آن تحلیل میشود و علیل از آن تحلیل می یابد و لباس است که درم مجتمع میگردد و دریم بهم میسازند و نفخ میگردد و دیده اخراج می یابد و در تجولیت صدر میریزد و مریض بسر فز از نفث دفع می نماید و در ذات الحجب غیر خاص درم با تحلیل می یابد و یا مجتمع میگردد پس یا ماده آن منفع میشود و نفث و یا دفع می نماید آنرا طبیعت در تجولیت و لباس است که اخراج می یابد و نفث اگر قبول نفث نماید و داخل در ریه گردد و لباس است که علیل از آن نجات می یابد الا هلاک میگردد و نفث حجاب زده و لباس است که آن درم تحلیل نمی یابد و نفث بهم میسازند و نفث نیز میگردد و با تحلیل درم ذات الحجب نیز مثل سایر اوارام گاه تحلیل می یابد و در گاه جمع میگردد و دیده شود گاه صلب میگردد و لیکن صلابت در ذات الحجب کمتر باشد و ماده او چون تحلیل میشود قبول میکنند ریه در اکثر آنچه تحلیل می یابد از آن نفث منفع میگردد و گاه است که اندفع می یابد بحیث دیگر باشد آنکه در داخل منفع شود و یا بندرت جلد بشکافد و از آن خارج گردد و خصوصاً چون ذات الحجب خاص نباشد و چون ریه مجتمع میگردد و ضرورت احتیاج تنفس آن می افتد تا منفع گردد پس لباس است که ریه مد را نفث دفع میکند و لباس است که رگ جوف عظیم که بر پشت عقد است آنرا قبول می نماید و در بول خارج میگردد و لباس است که جوف دخول در رگ جوف لبسوی مجاری قفل میریزد و در سهال مستغرق میشود و گاه اکثر طبیعت دفع می نماید و ماده لبسوی اماکن غایبه نوح غریبه او را در مثل استین مغایرین خلف از غین حادث میکند و بیشتر دفع میشود و ماده لبسوی باغ و اعضای دیگر شریقه باعث خطر و هلاکت میگردد و لباس است که تنگ میکند و ریه بسبب کثرت و بند میکند مجاری نفس را و فتن حادث میکند و لباس است که ماده بدن کثرت بنا و تنفس بود خواه مده باشد خواه نفث مثل مده لیکن قوت ساقط و عاجز از نفث بود پس واجب است که در وقت قوت را تقویت دهند تا تقویت یابد بر تقیاض شدید بر کمال نفث بحیث آنکه فعل این نفث تمام میگردد و بد قوت کی طبیعت منصفیه و دافعه دیگری اراده و دفعه چون هر دو قوی نباشند عاجزی آیند از ریه و بداند که عسرت یا از قوت میباشد چون ضعف باشد یا از آنکه چون متادی گردد از حرکت نفس عضو یا عضو مجاور او و یا از ماده چون بسیار حرق یا غلیظ و لزج باشد و هر گاه در ذات الحجب نفث محمود نباشد و تنفسه نیابد تا چهارده روز جمع میگردد و چون مده لجمیل و رقیقه نیابد علیل بتسلل بذات الریه و سل میگردد و گاه اتفاق تنفس در روز هفتم و یازدهم و اکثر استیم و یا جلد و یا ششم می باشد و گاه واقع میگردد و اتفاقاً قبل از تنفس سبب طبیعت ماده مودیه را از جهت کثرت یا حدت او یا حرارت مزاج و سن فصل و بلد یا تناول مخدرات از مشروبات قبل وقت از جهت خطای طبیعت یا حرکت مغرط متعطل سبب چون تنی و شتم و مانند آن یا از سقطه یا صیه و فریاد او و در الفحار آن قبل از تنفس خطرست و گاه انتقال می یابد ذات الحجب بذات الریه گاه سبب بواسطت ذات الریه و یا غیره واسطه آن نفث ریح ماده یا در تحلیل از آن جوهر ریه را بسبب تدریج در ذات خود و گاه انتقال می یابد به شنج و کزاز و این انتقال قاتل است و گاه بعد از ذات الحجب خدر در مؤخره السی عضه صاحب و بهم میرسد تا بساعد اطراف انگشتان میکشد و گاه میل میکند ماده لبسوی قلب و از آن خفقان بهم میرسد که تالغ اوشی میباشد و گاه متوجه بجانب ماغ میگردد و در حالت تحلیل قبل از جمع و در حالت جمع نیز و امراض ماغی مثل صداع شدید و سرسام و اختلاط ذهن حادث میشود و گاه منتقل میشود و ماده لبسوی فضای ظاهره و خراجات بهم میرسد و این انتقال جلد است و گاه مے باشد این انتقال آن بنفوذ او و رجوع به صفت تر بلکه استخوان حال آن رین هنگام مختلف میباشد گاه جلد گاه روی و چون سل نماید ذات الحجب بمواقع سفلی و بعد از آن بکشاید و نوامیر گردد و این از اسباب خلاصی مریض است و لیکن نوامیر از امراض خبیثه است و تنهدی میگردد و لبسوی عضو دیگر اگر تحلیل نماید بمحاصل و ماصور گردد و نیز مریض خلاصی می یابد لیکن سببست که مریض میگردد و خصوصاً که استفراغ دیگر بر آن یا بول غلیظ کثیر از سوبیا نفث بسیار نفث تنفس غلیظ و اگر کسی از اینها باشد نوامیر تر باشد بحیث آنکه دلالت بر قتل ماده محدثه خارج و امکان اصلاح اوضاع می نماید و چون بن خراجات نفثی خارج گردد و دلالت بر قتل و کشت می نماید خصوصاً چون مده بر برگردد و گاه حادث میگردد از شدت تب توأتر نفس از آن لزجیت نفث دیگر که ماده نفث خشک شود و نفث متواتر و ماضی میگردد از لزجیت نفث شدت جبر نفث اضطراب و از یاد لیست توأتر نفس از توأتر نفس از لزجیت و همیشه یکدیگر معادل برغانه میباشد و نفث ذات الحجب ذات الریه جانب چپ مجاور قلب را ردی تر گفته اند و بعضی جانب ایمن را و حق آنست که ذات الحجب

جانب چپ بسبب قرب قلبی می تواند که گرم تر و در کتب دیگر اعراض آن صعب تر باشد لیکن انحراف دل بزودی لفع و تحلیل می پذیرد و ذات الجنب طرف راست بسبب بعد از قلب سالم تر و اعراض و تب آن ساکن تر باشد لیکن لفع و تحلیل آن دیر تر بود و ذات الریه بذات الجنب متعقل میگردد و در این بیشتر می باشد و با لجه ذات الجنب را امراض مخوفه است گاه میکشد نظم اعراض خود و گاه قتل میکند بخت و گاه هلاک نماید با انتقال بذات الریه و دل و غشی یا غیر اینها که مذکور شد و بدانکه اگر با ذات الجنب نفث الدم مقترن گردد و در او شکل بود مثل استسقا که آن تب مقترن گردد پس دل محتاج گردد و علاج قافض بسبب نفث الدم و بطن مجمل بسبب ذات الجنب ثانی محتاج باشد بجلل سخن مجفف یا مجفف معتدل بسبب استسقا و بر مردم طلب تب و این سخن که نفث الدم عرض ذات الجنب نباشد بلکه مرض دیگر باشد که مقارن ذات الجنب گردد و هر گاه عرض باشد از تشنج ورم تب و در ذات الجنب ضرر نیکو که آن علامت محمود است تشخیص انواع ذات الجنب هر سیکه شکایت در دیلو نماید اول دریافت نمایند که باوی تبی نیست یا نه اگر نباشد و بان نار بود و ذات الجنب غیر حقیقی باشد و اگر تبی سرفه و سایر علامات حرارت بود ذات الجنب حقیقی باشد پس انواع حقیقه را محسب محسب معلوم کنند و این چنان باشد که نظر علامات خاصه ذات الجنب خالص که آن تب لازم و وجع خاص زیر ضلع یا چپ گردن مع تعدد اکثر نزوف و ضیق النفس و صفرو تواتر آن و نبض صلب فشاری و سعال یا پس در ابتدای مرض است باید کرد و اگر این قطعه را یاد گیرند اولی است اشعار رخ باشد نشان ذات الجنب و گوشت که تو گوش میداری و سرفه و تب خلیدن پهلو و نفس تنگ نفس فشاری پس اگر این همه علامات یافته شود و بان وجع ضربانی بزود ذات الجنب ظاهر می شود اگر وجع مائل بشتر ایست و اختلاط عقل بسیار و اشتداد اعراض و وجع و عسر نفس و در عسر و شدت تب نباشد ورم در جالب عاجز نباشد اگر وجع مائل تبرقعه بود و در غشای ضلع باشد و اگر اعراض ذات الجنب ظاهر نباشد و نبض فشاری نبض کثرتی نبض بود و همس دست لخم یا بد ذات الجنب غیر خالص غیر صحیح باشد بعد به بنید اگر بان ضربان و نبض ملایم بود و وجع در زیر شکم کف بود ورم در عضلات خارج باشد اگر نفس و فشاریت نبض نسبت بود ورم عضلی بیشتر ضیق النفس کثر بود ورم در غشای خارج محل ضلع باشد و اگر ورم در نظرم آید به این نشانه که بان باشد و این ورم اکثر شقی میگردد و از خارج خود بخود یا بصناعت از شکافتن موجب نفس سعال نمیداشد و بعد از دریافت حال ذات الجنب ظاهر یا غیر خالص نوع ماده این مرض از میلان در دلبودی فوق یا تحت و قوت و ضعف تب در یابند اگر وجع متعادل و طبع تب قوی بود ماده دومی یا صفراوی باشد اگر در مائل با سفلی و غایت و تب غیر قوی بود ماده مائل بیروت یعنی یا سوداوی باشد پس در صورت تصاعد وجع و قوت تب کثرت تعدد و شدت نفس بهر سندی اگر مرض تعدد بسیار بیان کنند بان سخی رنگ و عظم مائل به فشاریت و امتلائی نبض دوام و اطباق تب شدت ضیق نفس نفث مائل بسخی و قهقهه استکثار از غذای مولد خون و شرب شراب مدرک گردد ماده ذات الجنب دومی باشد اگر شدت نفس وجع در وقت گوید بان صلابت و صفرو سرعت و تواتر نبض و ناریت بول محدث تب شدت آن بد و غش و نفث مائل بنمندی و شدت عطش اشتیاق هوای بار و نه دیان بود صفراوی باشد و بصورت سفلی وجع و خفت ترگی سکون عوارض کثرت نقل و تب و وجع و کثرت تشاوب و سیلان اشک و این نبض اشتداد تب هر روز و نفث مائل سفیدی و عدم لفع بود یعنی باشد اگر تیرگی و سیاهی شیره و شدت نفس و تشنگی دهان و درشتی و سیاهی زبان و لاغری عینین و بیس صدغین و قوت و اشتداد تب بد و در ربع و تاخیر نفث و بطود عسر خروج آن در آن مائل بسیاری و کمودت بدون سبب ریح مثل غبار و دهان و خوردن چیزهای صلب بود سوداوی باشد و با لجه نوعی که اشتداد و اواب تب بطول مائل دلالت کند چنانچه شدت تب تب بطول و تب بر ماده صفراوی و اشتداد آن بطریق ربع بر ماده سودا و چنانچه با دغه فاعله رنگ نفث دریافت شود چنانچه نفث سرخ در ابتدا قبل از لفع بر ماده دومی و نموده بر ماده صفراوی و اشتداد بر ماده مرکب صفرا و خون سفیدیش از لفع بر ماده یعنی سیاه قهوه بر ماده سودا و کماله دارد و بدانکه که بسیار باشد که در آخر ذات الجنب اعراض سرسام چون خفقان و نه دیان تنگی و تواتر نفس تشنگی و غشی و کرب و غمی و در وقت تب نیز سحر پیدا آید و فرق مابین هر دو بدانچه در برسام خواهد آمد باید کرد و گاه ذات الجنب طرفین بسبب سعال و حمی و ضیق النفس مشابهت با ذات الجنب

آمیخته باشد و در فیل زمین نوع فلاح کمتر میباشد بلکه ملک میگردد و میان روز نهم و هفتم و کم است که تا چهاردهم طول کند و چون از هفتم بگذرد اکثر بجات می یابد و نوعی دیگر است که اکثر در میان دو شاد صاحب او سرخی و گرمی ظاهر میگردد و دومی تواند که نشیند و اگر شکم او گرم شود و بران زرد رنگ از دست دفع گردد و زو می میرد مگر آنکه از روز هفتم تجاوز کند و چون درین لغت کثیرا لامناصات مختلف سرعت کند بوجه شدت نماید و در روز سوم بمیرد و اگر در بجات می یابد و نوع دیگر از ذات الجنب است که مریض آن در وضو یا بی عمدت از چپ گردن تا ساق خود احساس سرمای و در آن لغت نباشد بلکه سزاق نقی بی آمیزش چیزی میباشد و بول نیز صاف و این هم قائل است و چون از هفتم بگذرد بجات می یابد و ایضا بقراط گفته که خرخره اگر آن حادث گردد در ابتدا مخوف نیست و اگر حادث شود در آخر آن مخوف است و چهارم است که اگر در روز غشی تب بدلی اطفال غرض بجات صلب و غیر قابل تواند باشد و این بجات نمیدارد و لیکن در غشی اطفال عقل کمتر از خلاق عقل صاحبان هم حجاب میباشد بجهت آنکه افعال حجاب بدایع بیشتر از است

اعلامات اوقات ذات الجنب

اگر لغت نباشد و یا تپش و اندک باشد و یا گفته که آنرا لغت بزاتی گویند وقت ابتدا بود و چون اعراض زیاده گردد و لغت نیز زیاده گردد و در وقت نماید و در وقت زیاده شود و آسانی منفع گردد و از سرخی اگر باشد و بر روی از وقت نیز یابد باشد و چون لغت تپش آسانی و بسیار اخراج یابد از آن جمع تشخیص یابد وقت انتها باشد و چون لغت روی آمد با سولت خروج و اعتدال توام و وقت دفع و نقصان سایر اعراض وقت انحطاط باشد و چون لغت مدو و منقطع گردد اعراض زایل شود و وقت انتهای انحطاط باشد و درین وقت باید که محافظت مریض را بر سر سیر نماید که مبادا نکش و نماید آنکه کمال صحت حاصل گردد

اعلامات انتقالات ذات الجنب

چون لغت بسرعت خارج نشود و محدود نباشد و در چهارده روز تحقیق نمیدارد و احتمال می نماید بسوی جمع و دالات میکند بابتدای جمع در وقت نزدیک ذات الجنب شدت و جمع و غش و تنگی آن و تضاعف آن نزد انبساط با صغر شدت تپش خشونت زبان و خشکی سرفه و ضعف قوت و سقوط اشتها و اختلال عقل و بیداری مغرور و احساس عقل در آن موضع و چون جمع گردد و تمام یافت جمع آن ساکن میشود و تپش جمع و زیاده میگردد و قتل و این احوال عارض میشود بعد از جمع و پیش از انفجار و چون نزدیک با انفجار رسد باز تپش نافض صلب مختلف عارض میگردد و در اعضا صدر و اعضای متصله آن زیاده از سایر اعضا مختلف نافض حادث و در حیات که ساری در جمیع بدن و متونی جمیع اعضا میباشد و ایضا بنفص عریض میشود و با اختلالات آن قوت سقوط بدن را غر میگردد و سقوط اشتها و سرخی چهره و شدت گرمی سر انگشتان نیز در وقت انفجار عارض می شود و اکثر آنست که نزد انفجار تپش شدید عارض میشود و چون بخیر گردد و نهان یافت از روز انفجار تا چهل روز اکثر نووی بسبب میگردد و قتل زبان انفجار تحقیق در روز هفتم و یا بعد از آن تا یازدهم و چهاردهم از ابتدای جمع میباشد و اکثر بعد از آن تا بیستم و چهلیم و هفتم و هجدهم جمع شدید تر باشد و انفجار سرخ بود و هر چند علامت تر باشد انفجار بطی تر بود و خصوصاً تپش علامت انفجار ازین دلائل است که اورام حادث از ماده حاره یا طبعه یا لطیفه اسرع انفجار میباشد و حادث از ماده بارده یا یا لیس یا غلیظه البطا انفجار میباشد و همچنین هم اگر در عضلات بود انفجار و اسرع باشد و اگر در غشا و در حجاب باشد انفجار و البطا بود و کذب بدن اگر یا جزایح یا طبع بود انفجار بسرعت تر باشد و کذا چون قوت قوی یا فاضل یا خوان بود و اعراض جمع و غلظه می شدید تر باشد و اگر بدن بار و مزاج یا یا لیس و انفجار بطی تر باشد و کذب قوت ضعیف یا کامل یا شیخ بود و اعراض جمع ساکن تر باشد و همچنین آن اگر صفت یا برین یا برین اسرع بود یا اگر بله حار یا اوین میخورد یا منتهی شمال کند و اگر زان یا برین یا بله بار یا یا لیس یا اوین صفت برین یا انفجار استحال نکند انفجار بطی تر باشد و چون ظاهر گردد علامات هائله و مشاهد شود دلائل محموده و لغت و بول و غیره باید که مریض طبیب تشویش و جمع نیقده بجهت آنکه عرض نهایی بسبب جمع باشد نه بسبب امر دیگر و هر ذات الجنب که تخفیف نیابد و جمع آن نه بجهت و نه بقصد و نه باسهال و نه بغیر اینها از علاج بدو و اسارتند سیر باید که تشویش و قتل بود پیش از آن بحسب سایر اعراض و دلائل در شدت و کمال آن چون در بعضی شدت تمدد دیده شود و خصوصاً گردن آن

بشمارت بهر مسدودیه قوی باشد تند بر تنقال بذات الیه روح دل است و باجمه اگر بان دلائل قوت و سلامت باشد دلیل رجوع آن متعجب است و اگر بان دلائل سلامت نباشد از ثبات قوت و شہوت و غیر آن مندر نشستی ملاکت است و جرجانی نوشته که اگر ذات الجنب بر استاء الیه منتقل گردد اول غشی افتد و رشاره سرخ گردد و دیگر انگشتان گرم شود و چون ذات الجنب منفر گردد و دریم در فضای سینه افتد بیمار چند روز نپندارد که تحقیق است پس حال او تیر گردد و دو سائر علامت متعجب که در تحت آن مسطور گرد و ظهور نماید و چون منفر گردد و در بعض ضعیف و بعض لطیف و متفاوت شود و سبب انحراف قوت با تنفر غ و انطفاقی حرارت غریزی و ایضا هنگام الفجار ناض که تابع اوجی باشد سبب لدغ اخلاط بهم میرسد چنانچه مذکور شد پس اگر ماده منفجر بسیار باشد قوت ضعیف گردد و تب گرم تر شود و باخر ملاکت کند چون قوت ضعیف باشد و تید و تو اثر نبض شدت کند مندر نشستی قتل موت است و اگر تو اثر کمتر از آن باشد که نفس است الجنب آنرا واجب کند لباس است که مندر لباسات و شنج و یا بطوی فنج باشد و همچنین سرگاه لغت شدیدی بود و تب قوی نباشد مندر به شنج است و چون مرقی ندکی نسکین باید و خفت پذیرد و در اینجا لغت نباشد لباس است که منفر میگردد ماده ببول یا نیز و انحرافات مراری رقیق یا بول غلیظ ظاهر میگردد و اگر بدن منفر نشود ظاهر میگردد و خراج پس اگر تعدد در مرق و حرارت و تغل عضلات شکم و شلر سیف پدید آید مندر بخراج نمره ای متین و یا ساقین باشد و دل و لباسین طالت شدید بر سلامت و نیکو فی حال مینماید و در شل حال بقراط هر با اسهال از خرق مینماید و چون بنشیند باز نک سکون علت و خفت آن عدم لغت عینش ضیق صدر و صداع و غلظت رتر قوه و لبستان باز و دل حرارت بجانب فوق این مندر میل داده است بناچار ازین در اس پس اگر باین حال ظاهر نگردد و درم و نه خراج در آن نواحی باید دانست که ماده منفر و ملغ نموده و اعراض سرگرم پدید آید و ملاکت کند اگر ماده از دماغ منفر نگردد و گاهی درین هنگام شنج یا تعدد وادش شود اگر ماده با عصاب دفع نشود اگر ماده قبل از الفجار بقوت متضاد گردد و در اکثر از آن خراج خلط گوش محاذی جانب متورم بهر میل بدماغ نکند

بحوانات ذات الجنب

بنا که ذات الجنب از اراض حادیه است که در غایت خصوصی نیست پس بحوان آن در اکثر در یازدهم تا چهاردهم میباشند و گاه مقدم و تا سیزدهمین بحسب اسباب و شدت و اکثر بحوانات از اقدم میگردد و گاه که حال بحوان ذات الجنب است و باید دانست که ذات الجنب بعضی زودتر و بعضی دیرتر بحوان کند و هر چند ماده کمتر باشد زودتر منفر یابد و زود بحوان نماید حاجت اگر منفر و قوت فصل عمر مساعد باشد و آنچه زودتر منفر خواهد یافت و زودتر بحوان خواهد کرد و در زول و در لغت و طوی فوق خام ظاهر گردد و امکن باشد که زود بحوان منفر یابد و درین هنگام بحوان آن در روز منفر خواهد بود اگر در چهارم منفر نیاید ابتدا لغت از روز اول نباشد بلکه اول از روز چهارم بود و بنشیند تا اگر در نیمه منفر نشود و بعد از آن بحوان و در یازدهم باشد اگر ابتدای لغت از روز دوم بود و یا در چهارم باشد اگر ابتدای لغت در روز سوم بود اگر در واقع شود در روز چهارم و غالب بحوان روز بیستم میباشند و لباس است که در روز بیستم واقع شود و اگر لغت نماید تا بحرام لغت نماید پس و ششم و دانند که منفر باشد از متوسط است و معذرت که در طول است بود و گاه که لغت از من فرزان متوسط طول از غیبت باید که اکثر انقضای آن در بیست و چهارم باشد و لباس است که در بیست و چهارم واقع شود و اکثر تاخیر منفر تا سی و سی و چهارم و اکثر این هنگامی است که ابتدا لغت در ششم باشد و اگر در آن منفر نگردد و ابتدای این لغت در روز پنجم یا ششم باشد دلیل بر طول مرض است و رجا بر خصوص که بان علامت جدید از قوت و شہوت و سر باشد و اگر در اینجا علامت مذکور شد و اکثر عطا حاصل شود و چون با هضم لغت نماید یا لغت غیر منفر خواهد ساخت نماید اگر بان قوت ضعیف باشد باید دانست که منفر نماید مگر بعد ازانی که قوت قبل از آن ضعیف گردد و از چهاردهم تجاوز نمی نماید و لباس است که قبل از آن ملاکت میگردد و بحسب آنکه بحوان این تمام و ختم طبیعت تا این م تا غایت و اندر خود بحفاسات ملک و اگر قوت قوی تر شمای طعام و آب بخار و غلظت محمود و نوا نسجد لائق ببول نفع باشد امید تجا و از چهاردهم است و بی از آن ساکت ملاکت گردد و هر گاه که نیا هنگامی است که ماده موجود این علت حاو باشد و باجمه طول بحوان خفت از ذات الجنب تا چهاردهم است و بی از آن ساکت ملاکت گردد و هر گاه که نیا هنگامی باشد یا تا شصت روز از قوت و درین مدت و فاکند اکثر پیش ازین مدت ملاکت شود و جالینوس گمان نموده بآنکه لباس است که نظامی یا بنفش تا سی روز

باز غلب تخم خطمی عوض گل بنفشه و شیر مرغ تخم هندوانه عوفس سرد شیر کدو کور نماید بعد مسل بار دوازده فلون شیر تر بنجین آلو سر بخار عرق غلب
گل قند و فلفل با و ام و دیند و دوم روز مسل غلب بدهان شیر اصل السوس شیر کاهوشیر و فلفل شیر مرغ تخم هندوانه شربت بنفشه خاکشی بدهند اگر اندک
تفتقر رسال بانی بود بدهان غلب جوشانده شربت بنفشه اصل کرده کثیر صمغ عربی سوده پاشیده و بدهان و یا اول فصد بعد غلب گل نیلوفر بدهان
اصل السوس جوشانده شیر مرغ تخم هندوانه شیر مرغ تخم کدو نبات غذا کچهری و دهنده بعد گل خطمی بکاسه بدهان و بخارین عوفس تخم هندوانه و کاهو بجای
کرد و کتند اصل السوس گل نیلوفر موقوف نماید بعد مسل و دهنده باز برای نفخ اصل السوس خطمی بدهان غلب انشاب جوشانده شیر مرغ تخم کدو نبات خشکی
لکار بر بعد سلامت برای تحلیل درم بادیان بدهان جوشانده شیر مرغ تخم کدو نبات خاکشی و دهنده اگر بعد فصد طبع گرمی نماید و روز هفتم شدت مرض
و عوارض از سوزش اعضاء ظاهر گردد و حجامت بی شرط و لحظه برای آفت و ماغ لکار برزد پس اگر همین شدت ماند فصد کند و الا مسل و دهنده برای نفخ غلب
بگل بنفشه گاوزبان غلب انشاب پستان خطمی بخاری بدهان مویز منقعی بخارین کوفته نسب خیسانیده صبح یا بده شربت بنفشه خاکشی بدهند و غذا آتش جوبانگل
نیلوفر اصل السوس فزاید اگر بعد از فصد مسل تب و درد بدستور یا بدستان خطمی بخاری اصل السوس بدهان غلب شربت آب گرم خیسانیده صبح بده
شیر کاهوشیر بخارین شربت بنفشه خاکشی و دهنده دوم روز گل نیلوفر گل بنفشه افزاید و روز مسل سنای می نه باشد گل سرخ شش ماشه فلون شیر شش تولد
گافند چهار تولد بفرزاید و آب گوشت پنجه بجای خود اب و دهنده اگر طبعه ناقص از فصد کردن تساهل کرده مسل حار و دهنده حال تب فصد از و
غافل شود و فلفل باقی ماند فصد کرده غلب اصل السوس تخم خطمی گل بنفشه جوشانده صاف نموده نبات داخل کرده خاکشی پاشیده بدهند و درین مرض اول فصد
باسلیق لازم بعد نفخ و منقش مثل خطمی غلب بدهان بنفشه گل نیلوفر بخاری گاوزبان غلب انشاب غیره و محلی مثل پسیا و شان زرفای خشک و شیرجات
مثل شیر تخم کاهو و تخم شربت نیلوفر و غلب فیر آن می باید بعضی طبای جابل راه منقح مسل هم غلط کرده در دهن ناقص خیال سل فصد شیرجات
و ادویه قابضه بارده مثل شیر تخم خرفه شیر تخم حنظل و طباشیر صمغ عربی کثیرا کافور گیر و خیره میدهند درین راه پاک میسازند فاعده و انقباض مثل نه غلط
اقوال حکما رازی از بقراط نقل کرده که آنچه قریب است بفسد باسلیق درین علت و جمیع امراض صدر حجامت بکامل است و بقراط در مسائل امراض
گفته که هرگاه مرض اصلاح نیاید باید که تقویت قوت نماید بعد از قوت زیادتی قوت و تنقیه علیل لغت ازیر که هرگاه قوت قوی گردد تقویت بیاید بخرج
نفت و گفته بر طبیب در ذات الجنه بهمال چیزی که در آن طریق بقطع باعدها باشد تا آنکه آسان گردد اخراج لغت پس چیزی که باعث تقویت قوت گردد
و از اشیر حرام سرد و مست و گفته که در ذات الجنه نفخ خرد نماید خصوصاً هنگامیکه طبعه جفت شده بخارین زندها درین هنگام زیر که این سرد و جفت باقی داشته
وضع اند و نیز گفته که درین علت خرد باید نمود از تغذیه در ابتدا و در اوقات فتنی حجت آنکه ضرر آن درین وقت شدید است و گفته که ککید تحلیل میدهند او بجای زاکه مال
بافضل باشد بجهت آنکه مواد آن غلیظ تر باشد و فصد تحلیل میدهند با پنجه مال بفق است و گفته هرگاه در ذات الجنه عطش بسیار دهنده باشد باید که بخارین پاشانند اگر
تسکین نیاید آب اصل اندک اندک هند و جالینوس رتقا در ششم از کتاب لای بقراط و فلاطون نوشته که بقراط صاحب ذات الجنه در ابتدای حساس و جمع در
امر تسکین گرم شش آن موضع نموده و گفته که اگر بدین زائل نگردد نظر کنند که محتاج مسهل است یا بفسد حجت تنقیه نمایند و بعضی را فغذیه بجا و غسل با انگام حرام
کافی میباشد و بعضی محتاج با اشیر اند بجا و اصل بعضی محتاج با حمام اند محمد زکریا گوید گمان ینمایم که تسکین هنگامی محتاج باشد که وجع لازم و سرفه ضیق نباشد
و نیز جالینوس گوید که بر هر چه احتمال نطول صدر و تخرج آن نمایند و آب نمکرم بیاشانند و هم بقراط گفته که صاحبان ذات الجنه بپاشانند با سال با اشیر برین
رازی گفته که اگر در ذات الجنه لغت زرد براید باید که باسهال صفرا و طلیقه آن بسیار کوشند و اگر سرخ فانی باشد فصد نمایند و اگر سفید باشد کدو نمایند و فلفل
باید که در ذات الجنه دویه سهرا که در آن حرارت و خشونت نباشد مثل آب بلابل با الفواکه و خیار شیر و تر بنجین احتمال نمایند و آنچه در آن حرارت مضر باشد
بانه شمشیر و خشونت اند چون باید که احتمال نمایند بعضی متاخرین مینویسند که در ذات الجنه موی بعد فصد اگر ملین باشد فصد فغذیه غلب پستان بنفشه و
آلوی شیرین مویز منقعی یا با فغذیه شیر تر بنجین کتد و اگر شیر بنفشه شربت آن بنوشند یا با فصد یا با شیر تر شربت غلب نیلوفر بنفشه

باید

و عقب فصدی افتد یا شدت عرض و ضیق در نفس عارض گردد و دلیل آن باشد که فصد باوه مرض را مستغرق نساخت تدبیر حقنه باید کرد و اولی آنست که
 تلبین طبیعت در علاج او جاع صدر بر بانه ابتدا نماید مگر تخفیف از حقنه با دشیخات و از خطای عظیم است آشامیدن مبررات شدید و مکرر صفراوی
 که در اینجا با فصد و لطیفه مثل لعاب بزر قطره نا و ما و الحیار و ما و القرع و آب هندوانه و ما و اشیر کرده میشود و آشامیدن مبررات قالدیه یا غریب را پس از آن نه اشامیدن
 بخوضات و مانند آن نیز خطاست و بعد از آنکه نشیدن آب مضر غیر موافق است برای این مرض برای جمیع او را فصد باطنه و معما کنن فصدی آن نمایند و اگر
 تشنگی غلبه کند آنرا بسکین آینه برای کسور است آب تقطیل بقا و نباتات او بلکه برای بدقه و منفذ در بدن انتفاع بکچین شطیطه طبیعت او و بدانند
 که در ذات الحجب چون التهاب کثرت پذیرد و استعدای تبرید نماید پس تبرید بجزی که در آن جلا و ترطیب باشد مثل ما و الحیار و آب هندوانه نمایند
 و اما ما و القرع اگر چه بیک جهت نفع میکند لیکن بسیار است که ضرر نماید و تخفیف میکند با در او آنچه از آن اجتناب باید کرد مثل آب خرفه و آب
 کاسنی است و هر آنچه در آن تبرید و کثیف باشد و واجب است که معطر غرض طبیعت تنفیس بسبب است باشد و خواب بر بیلوی تقطیل فصد زیاد دایمی شود و
 احتیاج بجنبش اندک باشد و آشامیدن آب بل بجزارت جرمه بعد جرمه می افتد که آن یاز فصدت و گاهی وقت اجتناب فصدت زنگار و قیو و دویه حاره و بعد از
 هفتیم معاینه کیا رسیدند و آن رذات الحجب بلخی مسطور گردد و اگر در محال است الحجب بود کساری بقضای قوی تر حاجت آید یا بی رضای خوری خورد
 و کدنگ نان بشکر و مسکه که این معین بصر و نفث است و بای بریان بکرات و شبت و نمک جدا نمایند که نواحی شکم سبک اند تا فوای صدر را خراش کنند و آن
 تولید طبیعت اخراج کف کنند اگر محتسب باشد حقنه بلخی مثل ما و اشیر بزرگ بچند روز واجب است که منع نفع نمایند که تحلل و نفثه درین مرض بسیار ضرر اند از ششم
 این تمام نیست که مبادرت نمایند در تنفیج علت قبل از بیم شدن و اگر بیم گردد مبادرت به تنفیج آن قبل از ناکل نمایند و بعد از آنکه بدست از ترطیب بر آید
 تسبیل نفثه و سرعت آن چون نفث ابتدا نماید و تراید مرض از چهارم تجاوز کند مطبوخ مذکور را با اصل السوس برسیا و شان قوی نمایند و چون فصد و غلیظ و قوی
 قوی باشد و در عصب فصدت بود و آشامیدن بکچین قبل از محضت مخرج آب بیکه مخرج نیست تا تقطیع نماید و اگر در حال بصورت قبض تلبین طبیعت مثل
 خیار شمر و شکم و بچین یا شیر خشک نمایند بهتر باشد و گاهی استعانت بنمایند بصدمات و مروتات منضجه محله و اول آنکه استعمال و درین واجب است فصدی
 مرتب از روغن بنفشه و موم مصفیه است بعد از شوم و لعابات و غبار آسیا تدبیر نمایند و شیخ ریح قوی تر از آن مثل ضماد با بونه و شیخ خطمی اصل السوس و بنفشه
 و طلیخ خجانی بستانی استعمال کنند و اگر بقوی تر ازین حاجت آید و داده نام تر و وضاد از برگ کرنف برگ دیان خخته سازند و ایضا ضماد و غذا از آن
 و اصل السوس بقدری عمل روغن بزرین و بدانند که اگر داده بسیار باشد اضمده و طلیه بارده ضرر کنند و اگر اندک بود ضرر نکنند بلکه نفع بخشند و کدنگ است
 ورم تحلیل شود و بقیه آن باقی ماند چون غیر فصد غایب نافع واقع شود ایضا طلای بار و حار است این ضماد برای نفث و تسکین و بعد از آن برگ بنفشه
 و خطمی هر دو یک جزو اصل السوس و جزو آرد با قلا آرد و جزو هر دو یک نیم جزو با بونه کثیر یک یک جزو و اگر غلیظ باشد و احتیاج تحلیل زیاد افتد
 بزرگکان و در آن زیاد کنند و در مضمخ و موم و روغن بنفشه بیشترند و اگر حرارت کثیر باشد بدل روغن بنفشه روغن سن یا روغن شیری یا نرگس نمایند و اگر
 حرارت قوی باشد بدل دویه حاره ملحقه به نسجه اصل که زیاد نموده اند گل نیلوفر گل سرخ و جزوه کدی تر و اخل کنند و این موم نافع است موم بیله یا باک
 روغن گو سفند زعفران و کرب که بسیار مفید است از اضمده که جامع الفصاح و تسکین جمع اند ضماد است که از آرد با قلا آرد و جزو اصل السوس
 و پوست خشک لبازند و چون عسیده کنند در موضع در و نمند و گاهی در آن استعانت به کادات طلیه یا بسه بر نفث تحلیل بنمایند و طلیه و فصد حرارت
 ذات الحجب بآن محرم است و یا بسه بر آنکه مال بخله و فی باشد لیکن بطبع نفع نکند و ضرر نماید یا بس که ضرر کند ضرری عظیم نماید اول آنست که فصد بکچین
 باب گرم است و قوی تر از آن آب یای شور آب نمکین است بعد از آن اگر احتیاج بکاد افتد تجاوز ازین نمایند بخار زیت و آب سرد گرم کرده و قوی تر از آن است که کسر
 و کسره و بکریه و بکریه صوف یا پارچه تر کرده بکسره زد و از کاد است یا بسطه سبوس گندیم است یا بکچین نمک یک یک موم قوی و در نافع تر است و کسره و فصد
 و سافل حاصل کند چون نفع از آنست باشد که جذبه نماید و اما فصد و جمع عالی را اکثر محل تقبیل اند که درم و ربع شمرع کنند و بهترین اوقات فصد روز سوم

ضماد و نفثه

یا چهارم است و چون ضمایم یا کما و نمایند که بکنند که بخار آن بر روی ریه نرسد تا که بر صیق نفس نیاید و بسیار است که مرض شدید الیسی باشد و بخار ضمایم و کما
رطب معتدل که پنجم رسد و بر ریه رود و نفع بخشد و گاهی استعانت مینماید بلوقات مستعمله آنها و ملائم تر و موافق تر آنها برای مجورین لعوق موم سفید
مصفای فصول و برغن بنفشه است و خصوصاً چون در شدید باشد و گاهی مجامع بعد تنقیه بدن بقصد و غیره و اعتماد بر آنکه فقا حاصل شده استعمال
مینماید پس وضع مجامع بجای و در نفع عظیم حاصل میگردد که گاهی در و با کل ساگر میشود و گاهی جذبات بنواحی خارج میکند و ضمایم و کما در دل این موضع
استعمال کنند و بر جذب عمل مجامع نمایند و اگر مرض چهارم باقی ماند و ریه قست و جماعت و لطیف تدبیر لابد است و چون شدت کند شربت خنک شربت
مناسبت و چون نفس متواتر گردد و تدارک ضرر او بر طبیب مثل آب انول که اندک اندک آن را تجرع کنند و مثل جلاب نمایند و گاهی از طول بایستیم
بر پهلوی با بر خفیف و ص و تقطیل تواتر نفس منتفع میشوند و تواتر نفس را مست مضایحه و ابتدای این مجامع مسطور شد و بعد انحطاط ظاهر حمام استعمال
نمایند و از تهرید شدید اجتناب کنند مگر در ذات الجنه که از قسم حمه باشد و کذا که از تهرید مضایحه احتراز کنند و بطبیعت مشغول شوند و در آبها و اشربه
اندک و کوبه کرکات و پودینه در آخر بوجو شاتند و تخم قرص لعبل لعق نمایند و اگر درم عصیان نماید و جمع گردد و تدبیرش جدا مسطور گردد و واجب است
که تا قیام از اصحاب ذات الجنه زیاده حاجات و حرلیفات و امتلا و شکم سیری و مقام و آفتاب باد و دو خان و آواز بلند و نفع و جماع خند کنند که اگر نفس شود
هلاک گردد و هم او نوشته ذات الجنه که از تناول غدی غلیظه حادث گردد و علائق تریق ماده بجام و بعد خروج از آن شربک بچوبن اجتناب ترخ روغن
ست و بسیار است که این تدبیر از فصدی نیاز سازد و جراحی و ایلاتی مینویسند که علاج ذات الجنه موی و صفراوی قریب یکدیگر است لیکن اگر خون غالب
باشد اول فصد سابق نمایند و زاول که هنوز ماده در حرکت باشد از دست مخالف و بعد یک شبانه روز که ماده قرار یافته باشد از دست موافق و اگر قوت
مریض قوی باشد خون چندان برآورد که رنگ آن از سیاهی بسرخی بگردد و اگر ماده حفظ قوت باشد اندک اندک و دو غده یا سه غده خون را بفرین کنند و اگر
صفرا غالب باشد تدبیر سه سال او باید کرد و بطریق چهار شنبه یا بچینه پس در اینجا نیز فصد کردن مؤثر تر از سهل است چه ممکن است که سهل اجابت نکند و افلاطون
و افطالی تولد کند و در زاول و در و رسوم تا از تنقیه فارغ نشوند شربت بنفشه و شربت نیلوفر آب آمیخته یا با جلاب قیق دهند و اگر تشنگی غالب باشد آب هند
و سکنجبین که بسیار ترش نباشد یا آب ده یا آب هند و آن آمیخته و ادن صواب باشد و بعد تنقیه سر صبح خمیر بنفشه و جلاب قیق حل کرده در روغن بادام
بر آن چکانند و دهند و ماء الشیر که در آن غائب پستان بنفشه جوشانیده باشند با شکر بدهند و شربت بنفشه مرکب است دم باروغن بادام چهار دم و با از
بنفشه سی دم غلاب سی عد و پستان پنجاه عد و مویز منقی سی عد و تخم خطمی اچنول بدهند که تهرید در دم فلوخ یا شربک است و درم شکر یک سطل شربت
کرده است و دم از آن روغن بادام بخورند و این مطلبی سهل است غلاب سی عد و پستان پنجاه عد و بنفشه ده درم فلوخ یا شربک یا شربک یا زوده درم ترخین سی دم
بدستور جوشانیده صاف نموده بدهند و اگر قوی تر خواهند درم لسان التور یا پنج درم و ریه مطبوخ زیاده کنند و اگر صفرا سخت غالب باشد درم صلیب
منقشر درم ترب ترانیده و یکوفه هم اضافه نمایند و اولی تر است که اصل السوس ترب در سهل بگویند بعد از آنکه نفث ظاهر شده باشد و اگر مریض
از سهل کراهت کند درم گاو زبان کوفته بچینه و جلاب بدهند و حقنه از بابونه و انجیر و بنفشه و غلاب پستان و تخم خطمی و شکم شکر سرخ یا فانیسند
لسان زنده و روغن کنجد و فاطعام اندک بپزند و عوض آب جلاب بدهند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر آب آمیخته و لعوقات و همدما بنفشه منقشه و
علاج ذات الریه گذشت لکابر برند و بعد تصفیه ده و تنقیه آن بنفشه کوشند و آب گرم و ماء الشیر قیق لکابر و مسکه لکابر یا عسل خواب بر پهلوی و دم
معین بر نفث و حتی صدر در پهلوی است و بعد تنقیه سکون اعراض مرض و کثرت نفث غذا از شکم جو آرد با قلا و اسفاناخ و ملوخی با شکر دهند و بانی همانست
که اکثر قول شیخ گذشت فقط صاحب کامل و جامع گویند که در علاج ذات الجنه احتیاج استعمال کثرت تدبیر یک درم و ادوات ذات الریه مذکور شد
بسیار است فیما بین هر دو میباشد و چون از چنین باشد می باید که در ابتدای این مرض اگر وجه متصل تهرقه بود فصد با سلیق از دست مخالف جانب
علت نمایند برای جذبات و خلاف جهت و اگر مرض متادوی ماده قرار یا بد فصد از جانب علت کنند و اخراج خون زیاده نمایند و مرتبه دم فصد کنند

خیزی زرد نمایند و باقی هر چه در احوال اطباء بایسته است بکار بندد و در سوداوی واجب است که متوجه تقیض کیفیت سودا اگر در دفعه اول است و در دفعه دوم
الان آن و یا بجهت میلان باده سودا با غفلت حقن ابق است و متوجه بجهت مقتدر علویان و یا بمطبوخ آفتون سبیل ایشان نیز
میباشد و بعد از آن متوجه تعدیل و اصلاح آن شوند و پیش شربت گاو زبان بلعاب بدهند و یا با شیر و از برگ کرنه بنفشه و گل خلی با بونه بجهت انضاج و تلخیص
بموضع و صبح نماید و برای هر پنج نفعت و در خوار تر طبیعت بکوبد آب گرم کتیر و یا بجهت غایت بطرف ارضای موضع و تلخیص و تلطیف باده و اعانت
تلخیص و تخفیف و صبح بیشتر دارند و آب گرم لطل و سازند و بجهت تلخیص طبع بکشایند و بقرط گفته نافع است این نوع ذات الحجب را شستن در آب زن
خار و چون از آب زن برآید تخم صبح نماید و موضع و جمع را بقیر طلی متخذ از موم سفید و روغن بنفشه و آغذیه نمایند بشور بکلی که در آن خود بخته باشند باز و دی
شفایا بد احوال اطباء صاحب حاوی و ترویج گویند که علاج ذات الحجب ملخی فیه سلیق و اخراج خون غیر کثیر و آشامیدن جلاب هر صبح از سیستان و
اصل السوس و عسل شکر بدهد و در شکم سفید تر تخمین هر یک درم و در رخت و دیگر گاو زبان و شربت زو فایز زیاد است و غذا را با شیرین
اندکی بخورد و محل طبیعت بعد از دفع در قاروره باین مطبوخ سنای کی نفعت و درم اصل السوس و شربت نیکو فته تخم کاسنی بنفشه نیلوفر تخم جازی هر احد
درم و موز منقی ده درم انجیر خشک عدد و دره طل آب بخور شانه نیکو فته تل آید و در آن تر تخمین گفته و خیار شنبه هر احد درم و بایده صاف نموده و غن
با و ام یک شقال افزوده صبح بنوشند و تا آخر نماز صبر نمایند تا اسهال زیاده آید بعد از آن جلابیار و از شکر سفید ده درم و بز قطونا یا تخم ریحان هر یک
که باشد و درم بدهند و غذا و را آخر روز با شیرین زکوره و دردی و اگر در یکبار نتفیه باین مطبوخ نکند و بار دیگر عاده در غیر روز بجران نمایند حتی که ماده بکل
مستقر گردد و اما اگر ماده و درم سودا محترق باشد و فصد و اخراج خون بقدر قوت و آشامیدن جلاب هر صبح از بنفشه سه درم و سیستان و عسل و گاو زبان
یک شقال با نبات یا زنجبین ده درم و غذا با شیرین شربت بنفشه و در دات مذکوره تلخیص طبیعت مطبوخ که در ملخی گفته شد بجهت تلخیص و عاده و اصلاح
آن و تلخیص با بکرم و مداومت ضایلین است جراحی و ایلامی بنویسد که بکراه سبب م بکرم صرف یا سودا کفر باشد بدون آنکه حدت پذیرد یا خون آسیند
فصد نماید که در یک دفعه عاده بعمل آید و با فصد مستقیم و علامه صناد نمایند و بجای آب را بکسر و در آب گرم جریه جریه ملام سودا و در دات شیرین زکوره
و اکتم و تخم سازند و در آن بادبان بکند و درم اصل السوس پنج درم و بزرگ و بکسب جلی محرق با سه گرم اگر هر صبح بدهند صواب باشد و غلط غلیظ را لطیف
سازد و غذا بخورد و آب بروغن زیت یا روغن بادام شیرین و تلخ و آب سوس باشد یا فایز و شور یا که در آن جعفر و کرنه و شربت و خود بخته باشند
و حیرت که از غلبه منقول و آرد با قلا ساخته باشند خوردن در روغن بادام نیکرم جریه جریه نشیند و سودا منست و مسکه یا شکر و منفع است
و ابی با گندنا و شربت منفع و منقی است و انجا که ماده غلیظ و مایه باشد نفس تنگ شود و لغت منقطع گردد و زوای خشک خورل کوفته در مایه اصل
نیکرم بدهند مقدار سه درم و گاه تنگی نفس آن محتاج میکند که بقدر یک قلا زنگار در شکر شسته بدهند و مقدار یک قلا انگور و یا زنجبین عسلی و آب گرم آمیخته
در و شکر و فردی نشانند و چون نوبت تنگی نفس بخلیطه شود و نفس رسد از نظر مل بریان چند آنکه بسبب گشت برانند و از زنگار بقدر با قلا مانده
زیت و آب نیکرم غسل اندک بدهند و اگر فائده نشود فتلح گرم مع فلفل و مسکه که زیاده کنند و نیکرم بکار برند بعد چون لغت کند براس دفع ضرر زنگار
از خلق و موده زرده بقیه مرغ نیم شربت بدهند یا روغن بادام گرم کرده بخور کنند و صناد از برگ کرنه و برگ بادیان بخته و یا از بونه کلس
در روغن بوسن و روغن یا سمن سازند و بوجها و سحید میگویند که اگر ماده فائده ذات الحجب بلغم غلیظ باشد و علائش عدم عطش و قلت حدت و
زبدیت لغت است علائش بجهت های عاده نمایند از فصد و فیض حذر کنند و حسوی متخذ از آرد جواری مع شکر بخورند و بکسب نیکرم یا شامند و اغذیه
مثل آب نخود و روغن بادام سازند و موم و روغن بر صند مانند و در حمام داخل کنند و در آب نیکرم نشانند تا بر تلخیص اعانت کند و از
زنجبین آب گرم بر سر خند کنند و بعد کمال صلاح و صحت چوبه مرغ و تیموریان بخورند و در غذا اسفون نکنند تا بهضم ناسند و در موده و اگر ماده فائده ذات
سودا بود علائش حسوی متخذ از گندم و شکر و روغن بادام سازند و طبع زو فایز شامند و بخلید و بکسب کمان بر بطلو عاده کنند و شکر بپسند و در حمام داخل شوند

جوانی
سفید
سری

و پهلوی را بموم و روغن مسح کنند و با سفید با جات غذا سازند بلو علی سینا گوید که در علاج طبعی ابتدا بحقنه حاده و اسهال نمایند و قصد نکنند و محملات از
 اضمحله و کمادات حاره مذکوره که در آن قوت باشد استعمال نمایند و چقدر رو آب کرب آب بخورد و روغن زیت یا روغن بادام شیرین یا تلخ بخورد
 و مطبوخ کوسه ساپهر که با روغن بید انجیری نوشته باشند و رو سو داوی با حسای متخذ از گندم مهر و س با غسل و روغن بادام غذا سازند و لوقات
 لینه حاره بخورد و تجرع روغنهای لینه مثل روغن بادام شیرین و حسای لینه متخذ از با قلا و اندکی حله و شیر تازه خصوصاً شیر خرافه سست و
 از آنچه در آن نفع میکند اینست که بکسرند قط یک دم و بلعند آب مطبوخ ثبوت و روغن لبسان یا شربت غسل بدیند و این سهال رودی را نیز نفع
 گویند که اگر این دو اگر می کنند اگر آن با شیر بدارده و با اشیر نمایند گیلانی گوید که از علل جات متخذه در ذات الحجب طبعی بطریق که در میان مردم
 کرده نیست که حقنه استعمال نمایند اگر چه حاد باشد و نفع میکند و را حقنه حاده متخذ از قنطاریون و قطره قنطاریون و شیر شربت کزنبه شک روغن نارون و موی
 غسل و تلبین طبیعت باب البلباب مع قنطاریون و روغن زرد فاکه در آن زوفا و برسیا و شان انجیر و موی سفیدی و بادایان و پستان و اصل اسوس بخت باشند و این
 بادام شیرین و شیر بنفشه استعمال کنند و با اصل و جلاب بکرم بنوشند و با اشیر آنها از کشکب جو گندم و خود همه جوش با بادایان و برسیا و شان بسیارند
 و در آن انجیر و موی و اصل اسوس بزنند و بر آن فایند و غسل اندازند و این را اشیر نیز نافع الی شالست خود جوش یک کت شیر متشکل و اصل اسوس
 چهار درم و غذای آنها حسوی متخذ از قطاعه جواری و شکر و روغن بادام و آب کرب آب بخورد و روغن بادام شیرین چقدر و حسوی یک سبب
 و غسل فایند باشد و بدل آب مادر اصل بنوشند و چون صحت یابند شوربای یا لیان مطبوخ با فادیه حار و دهند و در حمام داخل شوند و در آن بنشینند و اضمحله
 حار مثل ضماد حله زیت یا خاکستر سنج که بکسرند شش سرشته ضا نمایند و لوقات منصفه و منقشه و عوب حاره بکار برند و علاج سو داوی بقصد بعد بحقنه
 لینه کنند و اگر در وقت فصل بسوی تحت شرا سبب باشد با سهال یا حقنه نمایند و از مطفیفات مذکوره اکثر استعمال کنند و دائم با اختلاف جمیع نمایند
 و با اشیر اندک اندک روز به روز بنوشند و در آن سبب بنشینند و طول بکش در آن نمایند و موضع را با آب گرم منقول کنند و ضماد درام بر آن نشاند
 ثابت بن قوه گفته اگر دمج و غسل حجاب یافته شود و در قوه نباشد واجب است که در علاج او ابتدا بمسح کنند که این دوات بهترین
 خط با حراق و رسوب او با غسل دارد و غذای آنها آب سوس روغن زیت و بادام و غسل و فایند یا شوربای یا لیان مطبوخ بخورد سازند

علاج ذات الحجب غیر خالص

هر چه در خالص موی و صفراوی و طبعی و سو داوی از قصد و اسهال و لطیفه حرارت مسطور شد حسب ماده استعمال نمایند مگر انقلاع یا اضمحله و او و
 موضعی درین قسم افزون ترست و به تبرید و لطیفه در ذات الحجب خالص بیشتر و درین کثیر جهت آنکه باعث انفجارج ورم و مانع نفع است لکن
 تخریج با ششای مبرده و بعضی ششای مسخه با اعتدال و بحسب نقضای قوت تب و ضعف آن مناسب باید که استعمال اشیا مسخه که رسانند
 اثر اضمحله و او و موضعی را موضع ورم بیشتر باشد و این ضا دافع است تخم مرد و کتان و گل بنفشه و با بونه گل شبنم و کوه و تخم قمر سندی هر یک
 نه باشد و آب کوه سبز آینه خیار بنفشه سه توله صبر یک توله ضا کنند و صاحب وی گوید که علاج ورم حاد و در عضلات با این اضلاع فصد بسیارست
 و اخراج خون بحسب حجاب و نوشیدن جلاب از شربت بنفشه و نیلوفر و سر و حاده ورم و غذا با اشیر مذکوره باقی علاج او علاج ذات الحجب خالص
 است و بقول شیخ و غیره شدید الحرارة بدک ضا مثل حله و زفت و مجامع علاج کنند و این ضا دافع است بکسر خاکستر سنج که بکسرند و در شش ضا
 نمایند و هرگاه در ذات الحجب غیر خالص ورم بظاهر نماید و خود بخود و بنفشه شود و موضع ورم بیشتر و متناوبیم بر آید پس بمرهم بنفشه علاج کنند و گاهی
 بعد شکافتن ورم بهل و عضلی که در ظاهر نمایان باشد قرص سبب گذاشته ضا و او و به معمول میکنند تا تسکین و بهم شود و عذاب با عرق شادستره مالیده
 شیر کاه و شربت بنفشه یا شامند بعد برای التمام موم روغن گل گذاشته مرد اسنگ سفیده کاشتری رسوب بار یکس و شیر و مغز تخم کدوی شیرین
 مزوج نموده مثل مرهم ساخته بنهند طبری گوید که علاج این جنس علاج ذات الحجب خالص و انواع آن واحد است و بسیارست که محتاج میگرد

ذات الجنب هنگامی که بارگردد و ماده و زائل یا خفیف شود حیض و قاعدگی معین بر سطح و تحلیل باشد و درین هنگام ابتدا نمایند لیهام و منفتح و مرقق ماده مثل ضمار
برگ خجاری و برگ بنفشه و اطراف کاسنی نرم گوید و در روغن بنفشه جوشانیده و قدی خطمی کوفته در آن داخل کرده و بعد از آن که چند دفعه باین ضمار
کرده باشند ضمار با روغن خطمی و برگ بنفشه گوید و بگللاب و آب غلبه شویب آب کشنیز تازه سرشته نمایند اگر این لغت بهر سید و خارج گردید بهتر و الا بعد از آن تب
و نقصان اعراض القضا ایام بخارین مجامع بر آن گذارد و ماده را سطح بدن جذبی زنده بشکافند آنرا خصوصاً هنگامیکه مرض از جنبی باشد که کس
ظاهر گردد و درین مجلس علیل بنجر بسلی نمیکرد بلکه مولد بجمع جنب میگردد و اما در ذات الجنب خالص چون داخل می گردد و منع لغت نماید بنجر بسلی
میگردد و غلبه شدل درین هنگام از جهت ذات الجنب بلکه از جهت فساد دریه هر فساد دریه چون بطول نماید مولد بسلی میگردد و در این مقام را خونی قابل
نمایند که محل لغزش حیرت جماعتی از مصنفین کنایه است و گویم که چون ماده و جنب مرتبک متعشر شد و تنبلی انگشت و غلبه نرم نشد و مرض طریل کرد و
ساقط میگردد و در حق انفس بهم میرسد بحیث آنکه ممکن نیست شش در حقیقت موضع اشیای متعجب مثل انجر و با بونه و کلیل خردل چون بدن ضمار نمود
علیل پلاک میگرد و بسبب تب و اگر حی زائل گردید و ماده متعبر قیامد این هنگام تفصیل موضع باین ضمار نمایند باینکه اطراف کاسنی اطراف سلق و
نرم کوفته در روغن کنجد جوشانیده و برگ بنفشه کوفته بخیته بدن مخرج نموده بر موضع مرض ضمار نمایند اگر نرم گردید شروع بنفش نمود
و الا این ضمار را استعمال نمایند باینکه بنجر سیاه بکنج و نرم کوفته و با بونه و جز و خردل نیم جز و نرم گوید و بلوایب لیشه خطمی سرشته بدان ضمار نمایند که این ضمار نرم
ترقیق میگرداند ماده را و اخراج آن می نماید بسوی سطح بدن و متفرج میگردد و بقعه که ماده در آن اجماع یافته و جذب میشود ماده سطح بدن اگر ماده رقیق شود
و متعبر گردد و بسبب سطح جلد مجله بزرگ بر آن گذارد که آن اخراج می نماید ماده را بسوی سطح بدن اگر ماده بسوی جانب نصب گردید و داخل دریه نشاند و اگر کس
علیل تعقین حجاب انداخت آن درم شدید در آن داخل دریه گردید و بنفش و سعال خارج نشد بسبب آن دریه را بنجر و فاسد میکند و تعقین
آن بنمایند و علیل آمل بسلی گردد و چون حاصل گردید در دریه معالجه نمایند باین علاج که بیاشانند علیل را بنجر و زیتون و زوفا که آن ترقیق ماده و کلام
میکند و از نوشیدن آب سرد منع نمایند بلکه بشربت عمل ساده مخرج نمایند که معین تر و جلاست و اگر باین تدابیر لغت بهم نرسد دلیل آنست که ماده
در اقسام ریج سپیده و ریج شرب آن نموده و ریج ضعیف مغل القوة و ماده غلیظ عیسیت و این آل بسلی میگردد و چنانچه بقراط ذکر کرده مصنفین کنایه
درین موضع تمام آن نموده و میگویند که چون در روز چهارم و پنجم لغت نکند امر او آل بسلی گرد و حکایت این از بقراط میکند و تفسیر کلام حکیم بقراط
آنست که ذکر کردم و اما آنچه در اندازات و تقدیم المعرفه ذکر نموده آنست که چون در رابع لغت بهر سید و چهارم بهر سید و چهارم بهر سید و چهارم بهر سید و چهارم
در رابع جهت آنکه او چون نزول نماید بسوی پهلو و تاثر کند لغت علیل در رابع دلالت بر سلامت او و سهولت مواد و بر علیل اسرعت نمایند چون نزول نماید
مواد بسوی پهلو و تاثر کند لغت علیل در رابع دلالت بر صعبیت حال مرید و غلظت ماده و طول مرض نمایند چون مغل گردد و ماده از پهلو بسوی ریه لغت نکند سندر
بطول مرض است و اگر در پنجم و چهارم لغت نمایند سندر آنست که آل بسلی خواهد گردید و درین واجبست که قصد کرده شود و کلام بقراط و کلام جالینوس
نه بر آنکه ذکر می کنند اصحاب کنایه میگویند کسی را که ذات الجنب شده و چهارم و پنجم لغت نمایند مر او آل بسلی میگردد و این کلام در غایت عارف است

علاج ذات الجنب غیر حقیقی

شیر بادیان شیر تخم کشت و گلشن بدهند و روغن با بونه باند و اصل السوس بج بادیان پرسیاوشان هر یک درم انیسون پودینه خشک
هر یک یک درم نبات و دو تولد جوش داده بنوشند که برای در ریج سپنه و پهلو مفید است و انصاف برای در ریج السوس تخم کرفس هر یک پنج اش
و عرق بادیان غلبه شویب جوش داده گلشن بالیده صاف نموده بنوشند و یا بج کاسنی بادیان پرسیاوشان تخم خربزه هر یک هفت اش و عقیات
و دانه تو که گلشن و تولد جوش داده بنورند که مفتح سده نیز هست و همچنین بر او و پهلو از بیاض بادیان مویز منقی پرسیاوشان جوشانیده گلشن داخل کرده
بنوشند و روغن گل نیلوفر که ماده را اگر در داخل غایب باشد بادیان پنج باشد بج کاسنی پرسیاوشان هر یک هفت اش و آب جوشانده

گفتند داخل کرده بخورند پس اگر بعد دفع درد اضلاع در پشت باقی ماند غلبه اشعلب هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه افزاید بدهد اگر در اضلاع ریاخ
و ثقل باشد و بواسیر نیز داشته باشد قتل نیم باشد و گاه بکند و تولد آمیخته همراه شیر تخم کشوث پنج ماشه در عرق بادیان هفت تولد گلاب بر تولد بر آورده
بخورند و سبوس گندم و نمک پاره بسته تکیه نمایند و روغن گل ببالند و بر بندند اگر دروازه کشت شروع گردیده تا به بلوغ اضلاع وینه آید بادیان نه ماشه
و آنه سیل شش نبات یک تولد در آب جوش اده صاف کرده بطور قهوه بخورند و زرد تخم مرغ باقدی دار بلد آمیخته ضماد کردن نیز نافع است و دیگر او وید و
ضمادات و کمادات محله اسخه لعل آرند و اگر حاجت تنقیه فند مسهل بلغم دهند و فصد نیز نافع نوشته اند خروج الریح مع الدم و دفع فصد سلیم است
مخافه اسرع الظهور است و گاهی برای درد و پهلوی ریخی زرد شکب دیان پنج بادیان موزینه انیسون بنفشه خیسانیده سکنجبین ده گاه بکند آفتابی خلک کرده
بنوشند و بوشش و زاین حبث نفع در دپلوی ریخی ریوند خطائی ترب سفید بسفاج غالیقون هر یک شش لی شحم حنظل دو انگ ابارج فیکر احباب لعل
نمک هندی هر یک پاو کم دو ماشه پوست بلبله زرد بلبله سیاه هر یک می نقل کثیر هر یک لی کوفته بخینه در عرق بادیان سیخته یک تولد یک سیر
باقی مانده همراه عرق گاوزبان عرق غلبه انقلب نیم گرم میدهند و صبح این بدرقه میدهند غلبه اشعلب موزینه انیسون اصل السوس دیان پنج بادیان
پنج کاسنی گل بنفشه اسطوخودوس حبث لقرطم سیاه و شان تخم کشوث تخم کرفس انیسون ریوند حبثی گل سرخ بسفاج سنای لی در عرق غلبه اشعلب عرق
گاوزبان شیبسانیده صبح جوشانیده مالیده صاف کرده ترنجبین خلوس خیار شیر گاه بکند مالیده باز دهان نموده شیر مغز بادام پاشیده بنوشند بجای آب
عرق بادیان سه سیر شربت بزوری عرق بادیان گاه بکند تخم ریحان پاشیده برید میدهند و ال هند گویند که اگر در دپلوی ریخی و مشری یوز پنج بید بخیر
و زنجبیل نمک کوفته قری و راج شش اده بنوشند و یا پنج آب ببول کودک پاشیده بجای در دلاکت و در آفتاب بکند از پا کشتی کما نمایند و یا شام گوزن
با چهار پنج عدد مریح سیاه ساییده نیم گرم ضماد نمایند و بعضی متاخرین بنویسند که گاهی ذات الحجب باالی عارض میشود و علامتش باد و غشی است تب سرفه
خفیف و غلبه بخیر و زوال و این در سه چهار روز باید که اول بخینه لین طبع را بکشایند که بوش آید پس همان وقت از هر دست فصله اسلیق نمایند
و فوئی فرنگیند تا سرخی در خون ظاهر گردد و پس بند کنند و شربت نیلوفر و شربت سیب لیونی علویان هر یک تولد و گلاب عرق بهار و بید رشک هر یک
پنج تولد کیو طره سه تولد بنوشند و غذا بنماش بکند و اسفناخ هندی و رومی و کشیر سبز دران افتاده باشد بمقطر یا آب لیون کاغذی ترشش
کرده دهند بنیان تنک بالائی جغرات گاوی با برنج و خشک گیلانی و مریای کرده و آنه خوراند و بجای آب برگلاب عرق بهار اکتفا نمایند و روز
چهارم حبث نفع ماده مطبوخ دهند که دران ادویه ذی تر یا قیه و تقوی اعضا و طبعین باشند چون زرنب و انظار الطیب کرفس بادیان و می و هندی
و خطائی و امثال اینها و این مطبوخ آلو بخارا ده عدد زرد آلو پنج عدد انظار الطیب زرنب بادیان خطائی انیسون هر یک سه ماشه بسفاج کوه بادریبویه
هر یک ماشه در پنج عقرنی چهار ماشه پنج کرفس پنج ماشه اصل السوس سیاه و شان گاوزبان هر یک هفت ماشه غلبه هفت عدد برگ شامه
چهار و نیم ماشه گسرخ یک تولد و گلاب عرق بهار نارنج و آب باران هر یک یک آنار بچوشانند که شلست آید گاه بکند چهار تولد داخل کرده بنوشند
و تا روز هفتم دهند و روز هشتم مسهل دهند باضافه خیار شیر و شیر خشک و ترنجبین شربت و سیاه علویان هر یک هفت تولد و روغن بادام
ماشه و غذا وقت شام خشک گیلانی بشور با می جوزده مرغ که بمقطر قق داده باشند و صبح این برید و دهند و هر چه همراه باشد و رفیر فصل ترش یک تولد و روغن
طلا یک ماشه و آمیخته شیر زرد شکب ماشه انیسون چهار ماشه اصل السوس هفت ماشه گلاب و زبان بهدانه هر یک ماشه در گلاب و عرق بهار و کیو طره
و بید رشک نیلوفر و گاوزبان هر یک چهار تولد بر آورده شربت سیب لیونی و هر یک تولد تخم زنجبیل شری نه ماشه داخل کرده بنوشند همین پنج
سه چهار سسل اده بنگرند اگر سرفه قدری باقی مانده باشد این حب دهند سیه سائله و یا سه ریا السوس زعفران و صندل سفید هر یک چهار ماشه زرنب سه
ماشه کثیر انظار الطیب اصل السوس زرنشک صمغ عربی هر یک هفت ماشه انار دانه لیست و پنج ماشه شیر خشک سه تولد بلعاب اسپغول بقدر
موجوب جبا ساخته و در بان دارند و حبث تعدیل مزاج شیر ابرشیم و شربت یا قوت علوی همان با عرق زرنشک و یا فواکه و بهار نارنج لکار برزند

و گویند که در سال لغزش و برپا شدن ذات الحجب دشت میگردد و از تناسیر دیگر فاعده حاصل نمیشد طبیعتی خافق آب انار خوش بالا رسیده می خورایند
 در هفته صحت می یافتند و ایضا گویند که در سال بیستم سر ما پو استغن شده مورث ذات الحجب شده بود و لعل لاج اطباء یافتیم اکثر بیماران هلاک شدند
 حکیم کبیر علی خان تلکید رشید علوی خان ز فصد با سلیق هر دو دست خون و از فریاد فتنه تا بیمار بپوشانید و شیر زرشک نه داشته و زرشک نه شده این
 چهار ناله و اینچ زرد پنج عدد و عرق بهار ناسخ پنج توله و بلرچ و کیو طه هر یک چهار توله و عرق نیلو فیه هشت توله برآورده شربت لیون کاغذی و
 شربت با درنجویه هر یک دو توله تخم شترتی یا تخم بادرنجویه یا برجان هشت ماشه پاشیده میدادند غذا شوربای چونه مرغ که در آن کشنیز تر و چقدر انداخته باشند
 فتن لیونیا ابنه داده بانان تنوری و عقبان جد و اخطائی نگید و ماشه در جوارش عود ترش توله آمیخته می لیسایند و بجای آب چهارم حصه مقطر
 در آب باران آمیخته می نوشایند و وقت عصر اگر اندک دوسر فانی می ماند فصد سلیم از جانب در میکشوند و روشن قاوندی گرم کرده بر موضع در
 می مالیدند و بالای آن برگ تنبول زرد و گیم کرده می بستند و تخم لیون کاغذی هفت عدد بلع کتاییده بالای آب انار کوبی یک عدد و مقصور و در
 عرق بهار نه توله شربت سبب چار توله میدادند ازین تدبیر در همان روز همد با بیمار شفا یافتند

خالقه

قسمت از ذات الحجب لعل درم آن عام بود و در غشای مستقبل از ضلوع و حجاب عاجز از بین و لیسار و اگر درم در غشای مستقبل تنها بر دو حجاب
 حادث گردد از ذات الحجب فاعده عارضه این را خالقه گویند و این صحیح نیست بجهت آنکه علت خالقه حادث میگردد از درم هر دو حجاب
 غشای مذکور مع درم حجاب هم صدر بد نصف چنانچه مذکور شد و علامت آنست که در دبر و پهلو باشد و در نفس بر مسیح شکل خواب نتوان
 کرد و هنگام سرفه از شدت در غشی افتد و استنشاق هوا متعذر شود و علامت آنچه در اقسام ذات الحجب خالص مسطور شد شیب ماده بعمل آید
 و در اینجا فصد از هر دو جانب لازم شمارند و برای نوشته که این مرض بر احدی از متقدمین ذکر نگردد و جای نفوس لیسوی و ایمانی نموده که استخراج او
 بجز ناهم صلاحت نتواند کرد و آن گفته که اعظم اعراض حادثه در آلات نفس آنست که در تمام صدر باشد و ابوالمهرین علت را خالقه نامیده و گویند که این اکثر
 باختناق هلاک میگردد اند شل و بجهت و این درم و جمیع غشای مستقبل صدر و در غشای قائم صدر بجهتین بهم میرسد چون همه غشا و درم کند نفس سبب نشود
 و در نفس قادر بر استنشاق هوا نباشد و لباس است که دفعه میرفتی که از سرفه او را عارض گردد و بر راست نشستن نیز قادر نباشد و بنا بر همین عارض
 فحار هلاک گردد و فرق میان این مرض و میان شوره ذات الحجب آنست که صاحب صد قادر باشد بر آنکه خواب بر صدر نماید و بر پهلو و پشت نال گردد
 و از سعال خوف غشی نباشد و درین علت مریض قادر بران نباشد که منتصب یا قائم شود یا سعال کند یا نوم بر شکلی از اشکال نماید مگر شست عظیم
 و ابوالمهرین چه کرده است که هر کسی که تار و زخم زنده ماند خلاصی بد و مودی بنفیس سعال و شوار گردد و الا اکثر مریضان در روز چهارم هلاک میشوند
 و سبب قتل و ممانعتین است که در کمیت و کیفیت آن تغییر شدید راه یابد و متعاضد گردد و کوبان این غشیه و عروقیکه صاعده میشوند بسو حجاب قائم صدر برین
 و منتصب گردد و برین غشیه و درم حادث شود و گاهی قروح در چند موضع صدر میشوند اعراض کوره از دیا و دین بر ندگاه دفعه باشد و علامت آنست که نفوذ
 مریض سن مزاج او نظر کند اگر قوت نیک سار قوا این جوان فصد موجود باشند تنقیه فصد از هر دو دست و حقه که در ذات الصدر بیاید باید کرد و بر سینه
 و پهلوها و دیگر درها بخواباید و تریخ تمام سینه و پشت بقرطی که می آید باید ساخت و غذا مارا اشیر کنشکر و جلاب دهند و زیاده ندهند که دران خوف
 انقطاع نفس است و از لطیف معالجات این علت بعد تنقیه بجهت و مانند آن نیست که هر روز یکبار حلیه برای رعات نمایند تا رعات کند اگر عارض
 از خود بروز بجران آید صحت نام یابد و اگر در غیر بام بجران آید حقه در مرض رونماید و لیکن در عمل مذکور خطر بسیار است چه بیشتر هلاک میشود و بعضی بجران
 واقع در غیر وقت او و اگر چه آنرا از قدیم از ایام معمولات او باشد و باید که مریض را از جمیع محرکات صدر حوال نگاه دارند حتی که از نهوا با در آب سرد و
 چیزی که قند نماید محفوظ دارند و اگر چیزی که از ان سعال قند واقع شود بهر شدت از ان قند قنی شود با خنق هلاک گردد و درین علت گاهی درم

متعدی میگردد و بسوی ششایا که در عضلات منقسم در صدر است و جالیوس که تراششایا می تنم نفس استنشاق نامیده و ازین هلاک میشود بعد و ساعت
با قطع نفس چون بر مرض امر تنفس صعب گردد و غذا از ان باز دارند و اما شیر ترغریق و روغیات کثیر و هفتا بعد از او منتهی نگردد و فراحت بحاجت
نمایند و در تنگی نفس قلع او زیادتی نشود و این مرض منقسم بچهار نوع میگردد و نوع اول رطوبی است آن را انصباب طوبیت حاده که بعنف حادث پذیرد
حادث میگردد و این نوع اعسر قلع و اقل الم از انواع دیگر است و این از اعراض لازمه است و رطوبی بودن این نوع از صورت نفث متحقق میشود اگر آنچه
نفث کند رطوبت غیر متولد باشد و طعم او طعم گرم بود و صحت این امر گردد که حالت رطوبی است و درین هنگام طبیب باید دست کند بر ششایا و ثریب عمل و دادن
جلینجین و تمرخ صدر و برغن ضری اگر سرخی قاروره باین مصاف گردد و بر غیر مزاج قلب که بطریق مشارکت در الم و لالت کند نفس صاحب این نوع شدیداً بصلابت
نماید و چون تب بدن مصاف شود بران خوف هلاک سقوط قوت باشد و در معالجه او زیاده که جلینجین خمیر بنفشه آلیده و زردی که آب بخار طعام
عسل خیار شنبه و درم با جلاب هند بگر آنکه طبیعت منحل باشد که درین صورت خیار شنبه نباید داد و تمرخ صدر او بقیر طلی معروف بمروخ صدر نمایند پس
بستانند آب برگ بزر قنونا و آب برگ جازی و آب برگ زنگ آب برگ خطمی لعاب بیدانه جوده بروغن بنفشه بروغن نیلوفر و موم روغن بیدانه و آب
نمک زرد که بر تنسقه دهند بعد از دمام بر سینه بماند و علامت نفث علت از ویاد نفس علی امکان تقلب بر بیلو و ظهور اجتماع و نفیس غیر منقطع در رطوبت
نوع دوم دوی است و از اعراض لازمه او سرخی رخسار و چشم و فطر الم مع تعد و تب مطبقة و نفث گلابی است و فرق میان این نوع ذات الحجب
خالص است که باین نوع نخش نباشد فقط و الا جمیع اعراض و مثل اعراض ذات الحجب باشد و علائش فصد است از هر دو دست اگر قوت صالح باشد
و استفراغ بختنه لینه که در ذات الصدر مذکور گردد و از مایل و شیر و لعاب بچول ساعت زانی و از غذا بربا و شیر انحصار در زند و اگر اعراض عظیم
گردد و غشی بمرسد از شرب و شیر و یا فردن چیزی در طبق که نفس تنگ گردانند و طبق او از پستان مادر و شیر بر و بشند و بدل غذا
او همین زند و تمرخ صدر او آب جاده گردد و لعاب بزر قنونا و آب هند و نه بروغن بنفشه آمیخته باید کرد که این تسبیل نفث او نماید و از هوا محفوظ دارند
و از اعراض لازمه این نوع نفث و روی رفیق است نوع سوم صفراوی است از اعراض و تب مفره و عطش و لبها و جع که در اصل صدر مثل لیسب یا
و عطش که تسکین نباید و نفث اصفر و احمر بسواد شبیه بدردی خرم طعم تلخ است و این نوع شدیداً بخطر از انواع دیگر و مزاج الزوال است اگر تدبیر واجب
کرده شود و هرگاه طبیب را در بدن علل فضایه ظاهر گردد و قوت دران یافته شود در فصد او باکی نیست و در اخراج خون و اسراف نکند و بعد از فصدین فتنه
بعلل رند بگیرند و دو کف از جو متشکر کوفته و با نه که بر برگ غناب تلخ برگ زنگ برگ بزر قنونا و دو کف از سنا و دو کف از خطمی که هر دو صره بسته
باشند و در وقت طبع با دوید و دیگر اندازند و بعضی حراشین گفته اند که اگر باده صفراوی باشد و دران برگ لبلاب که بر برگ بنفشه زیاده گفته و بهر مثل دوا
حقنه بزند بعد از قدر حاجت صاف نموده بران پانزده درم روغن بنفشه خالص ده درم روغن نیلوفر اندازند و خوب بر هم زنند تا مخلوط گردد
نیگرم حقنه کنند و اگر درین حقنه چیزی از شکر سفید محلول زیاده کنند تا بر دست نوع چهارم سوداویست و از اعراض لازمه و نفثین مع جذب سینه
و تبس لبات و غوغ و عین افکار رویه و بکای دائم و فزع از اثار رب قانت انسان انسان نفث سیاه است و علائش تفصید صدر با ششایا طبیعت مثل لقا
بزر قنونا و لعاب برگ بارتنگ و غن بنفشه مضروب با نفاق دری از سفیدی بنفشه کنند و گاهی ضاد صدر او آب عصی ارای مضروب و قیر طلی متخذه بروغن بنفشه
میکند و نیلوفر و بنفشه تازه بپوشند و روغن بنفشه در بنی چکانند و لاگ درین نوع چون تدری تخفیف یابد آبرزن است و لیکن با کثرت ضیق النفس
و صوبت اعراض را آبرزن نه نشانند زیرا که از شان ریه است که بنفشه میگرد و وحدتی پذیرد و در پنج کثیر مجتمعات میشود از شستن در آب گرم و از
و خول حمام در ان نباشد اگر باین علت نفث علیل تنگ گردد و بسبب تدری سنا که دفعه هلاک شود

شماره

و می گویم بود در حجابی که بر باطن اضلاع خلف است تحت حجاب معترض معروض بدیاف و غما و بعضی شصه صحیح ذات الحجب صحیح را گویند و بعضی اطباء

درم حجاب قاسم صدر بعضی را و لایحه که در اسافل این حجاب افتد شش و نه و جراحی و ایلاتی و ابوالحسن سعیدی نویسنده که اگر درم در عضلات
صدر باشد و خصوصاً عضله های دال و زیر دوش آنرا شش و نه اند اسباب این عین اسباب است که جنب است و کذب علامات بحسب هر ماده و بعضی
گویند که ماده فاعله شش و نه خون حادث یا بلغم غلیظ و بالجملة صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و هیچ وجه نتواند نفخت و زیر حجاب عاجز در دایره باشد
و گویند که اگر فاعل آن بشد ترازی سایر انواع ذات الحجب است و عطش و سبب و کرب قلق و تب و سرد و جمع و خشخاش و یا انش در آن نباشد و بعضی
علامت خاص شش و نه است که در دود و تمد و تمدن را ضلال سینه بود و وجع بسوی پشت در زیر شانه دست راستی باشد و ذات الحجب شش و نه
بر سبب قفس کمتر از ضیق ذات الحجب باشد و گاهی درم شش و نه در عضلات خارج باشد یا خشخاشی خارج که بر سینه بخوان سینه پوشیده است و این
درم گاه از ظاهر نمایان میباشد لیکن در همه اعراض و کمتر از اعراض بزم ذات الحجب خالص بود و علاج بقول بعضی افاضل متأخرین لا مبادرت
بعضیه با سلیق است و اگر فتن خون بسیار بحسب است و واجب بعد از آن هر صبح آشامیدن حلا بگل بنفشه گل نیلوفر یک سه درم غلاب ده و در
جوشانده صاف کرده ترنجبین خمیر بنفشه هر یک درم و در آن گل نموده صاف کرده و تقدیه بهار و شش و نه یک درم و ذات الحجب که کثرت دارد و سوسه
لایحه تنقیه نمایند بکینه سبزی کی بیج درم بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سوس گندم و سره بستره خطی جو نقشه گرفته هر یک کف برگ بقدر یک دست
غلاب پستان هر یک است دانه در سه رطل آب جوشانده چون یک رطل بماند از آنش فرد در آورده و الیه صاف نموده در آن بیاض شنبه درم
شکر ترنجبین هر دو احدا زده درم الیه باز صاف کرده مری و روغن کنجد هر یک درم و نمک طعام یک انگشت داخل کرده و بتدریج صاف سازند و گویند
که تدبیر اول است که اولاً حفته کنند از استعمال قسام امده دست کوتاه دارند و در سینه فراغ ماده بظاهر جلد بنهادن محجبه ناری و وضع محاجم
بکشد و بعد از آن بر خور و در مگرین که بر خور نماید متفرج شود و دریم از آن جاری گردد و باقی علاج همان است که در انواع ذات الحجب مذکور شد
و اگر سبب بی باشد فصد سلیق ضرر در است و آنجا که حفته بعمل نیاید از استعمال لطینات مشرب به باز نتوان است و آنجا که در و شدت بود برین
ضاد و شش و نه بر موضع الم توان نهاد و کذب که اکثر کرب چربی مرغ یا چربی بز و مغز قلم گاو از مسکنات است اگر در ضما و نکور افزاینده بهتر باشد و شش و نه
میزنند که اول طبع را بچینه لین بکشایند پس یک سلیق زنند و ممانکن مرکب با و آن سسل نشوند و باقی همه علاج باشد ذات الحجب صحیح نمایند
و نمکی غایت در آن مصروف دارند که ماده بظاهر جلد متفرج شود و این چنان باشد که محجبه ناری ننهند و با حجامت بی شرط گذارند و ضماوی
از آنجا که خور و دل اشق برابر و چهارم حصه همه شش و نه آینه بر آن گذارند تا متفرج گردد و دریم از آن بالا بد و اگر از تنقیه بعضیه سسل فاعله معتدیه
ظاهر نشود حبش یک عدد با شیر بادام شیرین هفت عدد و قبول بخته سه عدد و بادام خطائی سه باشد و اصل السوس چهار ماشه نبات توله
صبح بخوراند و بچینه قوت شام و از گل عاشقانه هفت ماشه و از خطائی بادام بی سرب یک ماشه و قفل زنجبیل هر یک بکته که جادرس تول
کوفته بخته روغن گل با لونه هر یک نیم توله آینه نیم گرم نهاد و غذا شورای مرغ که در آن برگ شاخ گل عاشقانه افتاده باشد و روغن گل و بسیار بخته
بتان تنوری خوراند و یک هفته صحت میشود و ضما و در بچیل خام سوخته بر باد بکشد و سفت شل مرهم کشیده پیوسته بر سینه ملا کرد و آن نیز مفید صاحب بعضی
مینویسد که اگر ماده فاعله شش و نه موی باشد فصد سلیق از جانب مقابل نمایند و شرب یا شش و نه شربت بنفشه لازم گیرند و قلیل طبع بلعاید شربت بنفشه کنند
شربت خنثی شش و نه بر باد از نیلوفر و بنفشه و گل سرخ مساوی در آب گرم و روغن بنفشه شش و نه ضما و نمایند و موضع را با آب گرم بشویند و چون صلاح یافت
اسفید با جات روغن بادام و حریره بشکند و روغن بادام و مغزرات دهند و در آخر اجازت دخول حمام و تناول چوبه مرغ بدینند اگر ماده فاعله شش و نه
باشد شربت بنفشه بخوراند و گل غلاب گرم دهند و طبع خود نایا باشند و بر باد و از بادام و کلال لکنت و گار روغن کنجد نمایند و اگر طبیعت فتن باشد حفته لین
استعمال کنند و چون صلاح یابد در حمام غسل نمایند و با سفید با جات غذا سازند و در شکر و روغن بادام بخوراند و از آنجا که کذب طبعی گویند و شش و نه
که ماده فاعله شش و نه در زیر دوش آنرا شش و نه اند اسباب این عین اسباب است که جنب است و کذب علامات بحسب هر ماده و بعضی

درم حجاب

که تورم میگردد و حجاب قتل میکند بعضی نفس در ظالم گیرد و تکیه قریق گردد و در وقت که در بسوی جلد و لحم و دین هنگام قدح شود که نبض در هر دو خارج
گردد بسوی سطح بدن و بسبب است که ظاهر می یابد باین طریق علامات و علاجات شود و مخالفت از علامات و علاجات ذات الحجاب است و استوار است که
اما در علاجات چنانست که صاحب صبر و در اول امر بنشیند و ترنج پهلوی و سینه او بمیکند و در ذات الحجاب قدح نمی نمایند اگر آنکه در جزو سینه یا در
عضلات یا بنی ضلوع یا در صفاق باشد و در حسن ظاهر گردد و اگر در حجاب خازن باشد قدح با ضرر و ننگ اندوزیر که بسبب است که قطع نفس نماید و ضایع
قدح نمایند اگر تب باقی باشد و در وقت قدح بی ترود و استعمال باید کرد و چون حسن ظاهر گردد و صاحب ذات الحجاب در ابتدا حقیقت نمیکند و در وقت قدح استعمال کنند
و اما در علامات چنانست که صاحب ذات الحجاب را خواب برینیه او یا بکوبیدن کردن ممکن بود و در وقت نشو و نما انکان حرکت خواب بر شکل از اشکال نباشد
و باقی علاج مشترک است الحجاب شصه هاست که در ذات الحجاب سطوح و شکلی می نویسد که گاهی اقسام خصوص بعضی از بعضی مخالفت می باشد
زیرا که بعضی از آن قبول فیج بسرعت نماید و این آنست که صاحب او را در ابتدای مرض نفث مستحکم فیج بهر سو بعضی چیزی از آن نفث نمیکند و بعضی
توسط میان این دو صفت است و از آنها قوی صدی نفث نمایند و قوی از ایشان غیر نفث چیزی نفث نمیکند و بعضی از آن نفث غلیظ تر می اندازد
بعضی دیگر چیزی سترع فیج نفث میکنند و علاجش نیست که ابتدا بفضده صاف نمایند اگر قوت و امور دیگر مساعد باشد و در اول زجانب آخر و
بعد ممکن است حکام ماده فصد از جانب مرض کنند لیکن ران خطرست چون ضعیف گردد و گاهی مستولی شود و در وقت مرض بعد از آن طبع غایب است و
در موی متعلق و ششاش سفید و کثیر خیمه بنفشه و روغن بادام شیرین آمیخته بنوشند و در غذا اما الشیرین بنهند که فعال الشیرین بعد از آنکه محدود نیست فقط
بلکه تسهیل نفث از قوت جلالتی که در آنست می کنند و چون نفث در صعود ابتدا نماید بعد از چهار روز باید که در طبع اصل السوسن آس و خیار شیرین
بنفشه و فانیذ نکر زیاده کنند و گاهی اصحاب این مرض منفعت عظیم بقرصه لینه می یابند و خصوصاً اگر رجعت متد باسفل و آخر اضلاع باشند زیرا که این
دولت بنماید بر آنکه جزو سفلی از جویسایل است و او و تکیه که از خارج استعمال میکنند و آن را ابتدای مرض زیر طلی میخیزد از باونه دارد و چون خطمی و
بنفشه خشک یا تر و کثیر او اصل السوسن روغن کنجد یا روغن بنفشه است و اما اغذیه در اول امر و در آخر او در جمیع اوقات مرض واجب است
که طب معین بصعود نفث باشد مثل حور و رقیق شیرین بعسل اگر تنب شد آب سدوم یا فانیذ روغن بادام و خاژی و مانند آن و اما انحراب و جوب
ست که باو بعسل مزوج باب بسیار باشد که آن با وجود تسکین و جمع جالی و غذای محدود نیست و هر کسی را که شرب عطش پیدا کند شربت بنفشه
یا جلباب یا شامه و گاهی و یا فو زای سانج نفع بین میکند و خصوصاً اگر مرض را سه ظاهر شود یا چیزی از بسوی سینه او بریزد و گفته اند که اگر نفث
ابتدا نماید شرب ششاش البته نباید داد که مانع نفث و ملک است

ذات الصدر ذات العرض

ذات الصدر ورم گرم بود اندر جایی که قاسم صدر است بصفتی رجانب قرض ذات العرض ورمی باشد و همین حجاب که در جانب فقرات پشت
حادث شود و طبری گوید که گاه حادث میشود ورم یا برمی آید خراج یا حاصل میگردد و ماده نزله بحجاب موضوع بر قرض آن ذات الصدر نامند و ایضا گاه
این ورم یا خراج یا نزله و رجانب موضوع بر فقرات مقابل صدر افتد و اهل مصر و حران آنرا ذات العرض گویند و این هر دو مرض را متعین سوک
بجالیوس ذکر نموده اند بلکه جمله امراض صدر را یکی گردانیده اند بر همانیکه طبیب اعراض استخراج مواضع مرض می نماید و طبی که استخراج میکنند و جدا میگردانند
هر یک را از دیگری مثل این اعراض جزئی آن طبیب کامل نیست و عظیم و عمل قدرت بر استخراج این ندارد و گمان می نماید آن همه را
ذات الحجاب یا ذات الریه و غلطی میکنند در علاج آن پس این هر دو مرض را ذکر کردم تا هر کسی که درین صناعت دخلی دارد و هدایت برین یابد اسباب
بهر یک از این هر دو وجه سابق الحجاب و خلاصه است ذات الصدر و طب کرم است و قطن و بعضی از نموده ماز قوه و نفوذ و در ناخستین طبیب و ریافت کند و
نظر ببالا و زیر نتواند کرد و بر پشت پهلوی تواند خفت و هنگام فرود آمدن آن بآن و یا چیزی دیگر بنماید که گویا نفس نسیجه میگرد و در وقت خود میباید آنرا

نمانند بکینه آب برگ پس قول آب برگ باز تنگ آب عصای الراجی و آب حی العالم دایم مخلوط کرده خرقه بدان تر کرده بر موضع ملتصب نهند و استعمال
این علاج در حالت اشتداد تب و خفت آن باکی ندارد

برسام

نزد اکثر درمی حاست و در حجابی که مابین معده و کبد حاصل است و بقول بعضی در حجابی که میان آلات غذا و آلات تنفس حاصل است و سرفه در او
راس نزود که برسام گفته که قسمی از برسام درمی است که عارض میگردد و در حجابی که میان کبد و معده حاصل است و آن متصل بحجاب معترض میان قلب و معده
مسیب به حجاب جز است و مرتبه ثانی در امراض صدر گفته که گاه عارض میگردد و در حجاب سیمی به و یا زخم او آن حجاب معترض میان کبد و معده است
آنرا برسام نامند و کل آن بصیقل و راضی گفته که ذات الحجب برسام است و شیخ الرئیس نیز سر در در اشتداد و دانسته و گیلانی نوشته که کلام اطباء و طبایع
مضطرب است که گاه برسام را از اقسام اورام انغشیه صدر مع تب و اختلاط عقل دانسته اند گاهی او را از حیاتی که در آن عقل مختلط گردد و سرده اند
و گاهی از قبیل سرسامات مع تب شدید و تالم و در صدر و اعضای او گفته اند با کمال علامت برسام زوال عقل است و سعال بخطر لغیر نفث و شدت
تب که شربت حرقت و تشنگی و در و ناخس بطرف جلو و درگاه قذوف و تنوع افتد از شدت درد غشی عارض گردد و سواس گاه کم و گاهی زیاد
شود و سنجابی بود و اشکال هر دو چشم بی مراد آید و باشد که سرفه خشک صبح و شب و در ایامی و در حجابی مینویسند که در برسام جمیع علامات ذات الحجب خاص
میداشد و علامت خاص و آنست که در دو تمدد بسوی چتر گردن برآید و چون با این مرض عارض برسام مشکوئین اختلاط عقل و ندیان و تواتر تنفس
خفقا و غشی معصوبت کرب شدت سحر و عطش و تغییر سینه بالوان مختلفه و شدت تب و قی صفراوی عارض میگردد و واجب است که میان
برسام و برسام فرق کنند و آنست که در برسام نیست و در دهن فتور افتد بعد سائر اعراض چون قلق و عطش و غشی و سوس و تنفس غیر طمأنینه و فیما
اندر آن در ابتدا تنفس سلیم بود پس نفث از اختلاط متاخر گردد و متواتر شود و هم از ابتدا اعراض خاصه او باشد مثلاً سرفه و عروق او متشنج و بر خاسته
میداشد و سیاهی چشم ببالا کشیده میگردد و نبض عظیمی که تفاوت باشد بخلاف این مرض که در ابتدای تب غشی و سوس و تنفس و در و ناخس پیدا آید
احوال چشم سبلاست میباشد بعد اعراض دیگر که مخصوص برسام است مثل ندیان و جز آن رو نماید و نبض صغیر یا متواتر باشد و بقول مختار ابی
بیل چون درین مرض روز چهارم خون در بول برآید مرض بر روز چهارم بلا شک میسر علاج مثل علاج ذات الحجب نمایند لیکن چون این
مرض سخن واحد است چیزی از او دیده که در آن حرارت باشد بکار بر نهند بلکه بعد قصد با سلیق به تقویت و باغ بصندل و سینگ و زبادی ضا و نمایند و با کافور
در آن اضافه کنند و باغله و یکیم یا سلفه بپزند و کینه و تلویحان طبع را فرد آرد و مخلوط از آب گید ساده و گلاب و دمی سدا گلاب و کشمش و سکه بپزند
تخم کاه بصندل و سینه هر یک با فلفل کل آنی عطر گلاب هر یک را شسته سازند تا بهوش آید از بنفشه و تخم خطمی با فلفل و عنب الثعلب و زعفران و سینه بپزند و نمایند
و غذا آتش جویش بپزند و بنفشه و زعفران و دهم و دوم فصد سبز و صافن کنند و یا حجامت باشد بر ساقین جهت تخلیل و ضا و نکو را بپزند و گلاب و ضا و نمایند و طبعین
مبارک گاشد و خمر بنفشه و گلاب بپزند و یا با نقوع آکو که مقوی لبنا و شیرین است در دگر سنانی و اشتغال فصد کنند که از امراض حاد و مهلکه است
بعد تبرید از شیر خرقه و دگر و دین هر یک باشد و آب انجور بپزند و در عرق بید مشک و عنب الثعلب هر یک بپزند و با و شیرین بپزند
و نام هر یک که آرد تخم بجان نداشتند و بنفشه و غذا بپزند یا بنواش تشنه که پاک است آن ناده باشد خوراقت دهمین غذا را در عرق بپزند و از آن تا شفا یافت
حاصل شود بعد جهت قبول مزاج و تقویت اعضای رکیه خمیره صندل ترش همراه عرق صندل که در دهمین و شیرین بپزند و تخم شترتی بکار ببر و غذا
شوربای چوبه بپزند و بنفشه و دهمین و نقوع آکو که مقوی لبنا و شیرین است در دگر سنانی و اشتغال فصد کنند که از امراض حاد و مهلکه است
مثل مداوات برسام مثل مداوات ذات الحجب مثل از خون حاد است و بعض متاخرین در بیان ورم حاد و در حجاب معترض میان کبد و معده
ذکر کرده اند که احدی از متقدمین غیر از سطلیل بن حجاب را ذکر نموده و او گفته که پاره از حجاب باغی سیمی با تخمین منبسط گشته و میان کبد و معده

ججایی گردیده و در وجود این ججایی نیست و کذا در حدوث ورم آن چنانچه در ورم حجاب حاجز میان آلات تنفس و آلات غذا و علائش
 قریب بعلاج ورم حجاب حاجز میان قلب کبد است از فصد با سلیق و حجامت با شرط بر ساقین و بر موضع درد اول و دوم و منصف و محلین چون
 یا بونه و بنفشه و خطمی آرد با قند و تخم کتان بآب سبوس گندم طلا نمایند و لینین طبع بخته لینین زرد و اگر سبز تلین گل نیلوفر بنفشه تخم خطمی
 عناب پستان جو شاییده ترنجبین اصل کرده یا شامندر است و نفوق مسهل معمول حکیم اکمل خان نیز براسه اسهال و بر برسام مفید و خفته
 از مسهل ترست و باقی تدبیر از علاج ذات الحجب کف کند اگر بآن سوال باشد اگر سوال نباشد علائش مثل علاج سرسام و حمایت عاده نمایند الا
 فصد و رین مرض از با سلیق کنند قول طبری ورمی که حادث میشود و حجاب سسی و یا فرغانه آن ججایی است معترض میان آلات تنفس و آلات غذا
 یعنی حجاب حاجز میان قلب کبد یا معدة جالینوس امراض این حجاب را در مواضع کثیر بر سبیل ایما بیان نموده و شرح تمام نموده و بعضی طبایع ورم این حجاب
 بر سام نامیده و بعضی دیگر ذات الحجب خوانده و بر سام عام و اکثر میان پنج یک از اعلا صدر فرق نموده اند و نزد ایشان سرسام و ذات الحجب و ذات الغری
 و ذات الحجب ورم عضلات صدر و ورم عضلات میان اضلاع و ورم غشائی قاسم صدر و بعضی ورم حجاب حاجز میان قلب کبد و ورم دست و اینها
 نزد ایشان میان مرضی از این امراض که زائل گرداند عقل را میان آنکه زائل نگرداند عقل را فرق اکثر این نیست که گویند آن اشده و این اخف
 و آن اصب این اصل است و ورم حجاب معترض میان کبد و قاصب خواهد آمد بر سام نامند یا نه از امراض صعب است که عقل زائل میگردد اند
 با نظر بحسب آنکه بسوی او اعصاب بسیار از و باغ آمده خصوصاً هنگامیکه ورم او در موضعی باشد که متصل باشند بجنبین و سفلی صدر است که این
 جزو اعصابی محض است و سبب فاعل این ورم همان اسباب ذات الحجب است که ذکر یافت و از علامات او ضیق انقباض و خلال عقل و سوال مفرط
 بدون نفث و کشیدگی حلقه صدر بطرف بالا یا بسوی اسفل و از جملة علامات مختصه او آنست که علیل قادر بر تیز جز نباشد بدفع چیزی از نون و نه اسفل
 و اگر او را تنوع بهر شدتی عارض گردد و بعضی صاحبین علت صلب میباشد و گاهی انتشاری و ازین از جمله امراضیست که اگر طبیب زود متوجه معالجه آن نگردد
 و موضع آنرا نشناسد با سقاط قوت و اله و باغ هلاک گرداند و بسیار است که از ان علیل را که از و اهل طاک کسان عارض میشود علائش را ابتدا
 فصد با سلیق و وضع محاجم ساقین و خفته لیند و لزوم مایه الشیر مطبوخ با عناب پستان است و تغذیه بدان نشاید یا آنچه قائم مقام آنست از اشیا
 که در آن حجم باشد و تر نماید معدة را زیرا که اگر معدة مزاحمت بحجاب کند غشی بهر سبب که اقتضای نماید بر نوشیدن یا الشیر و قول غذا بعد تر تخم صندل
 باین مریخ بگیرد موم روغن از روغن بنفشه یا نیلوفر و سقیم نمایند آنرا بآب جوده کرده و لعاب بزرقطونا بر سینه مالند و اگر پارچه بآن آکوده بر سینه بندند
 بآبی نیست و از حرکت البته و از عمل چیزی که محتاج تنفس شدید باشد منع نمایند و دردت و غضب نکنند تا احتیاج به تنفس بیشتر افتد و ریه حجاب مزاحمت
 نماید و غشی یا احتیاق بهر سبب و بسیار است که این مرض بشو صفت میگردد و طبیب ناقص قدح یعنی محجمه کبیر را بر موضع آن میگذارد و بعضی در ساعت هلاک میگرد
 و بعضی را دیدم که این مرض بهر سبب و طبیب متوسط میان طبایع قدح شو صفت نماید و علیل غشائی گردید و خون از چشم او برآید و در کمتر از یک ساعت بمرد و در وقت
 متعده ورم و الواسه را این حکایت نمودم و او بیان نمود که ورم در حجاب معترض بود و چون بفتح شو صفت متعده گردید و اله و لعاب سبب رسید و عروق و ششها
 بآن فشرده شد پس شب آن در چشم لشکافت و خون از چشم برآید و لعاب اله هلاک گردید و بر طبایع که در صنعت مهارت ندارند مثل این غلطی عظیم واقع میشود
 و فرق میان این ورم و شو صفت آنست که شو صفت محس ظاهر میگردد و انبساط نفس علیل آن کمتر از انقباض آن میباشد و میتوان که نیکه نماید حجاب فحالت
 حکمت و صاحب ورم حجاب را صغیر میباشد نفس در حال انقباض و نمیتواند که نیکه نماید برینج جانبی و شکلی از اشکال که نقصان پشت افتاده
 میباشد و عقل صلب شو صفت زائل نمیکرد و دیگر ندرت هنگامیکه متادای گرد و ورم بسوی حجاب جز و صاحب ورم این حجاب را البته عقل زائل میگردد و ظاهر از
 سبب آن مختصه این حجاب آنست که حل طبیعت او نمایند و مریخ نمایند معترض برین را دائم و برین گل نیکم تا احسان فی او محتاج تیز گردد و بسبب این
 او را غشی عارض نگردد و چون وضع تخفیف یا بد خفته نمایند یا شایه لذاء و سینه پشت او برین گل نیکم غرق دارند و چون

لست و حرارت و التهاب موضع دریا بآب عصی الراجی و آب عنبل الثعلب و آب برگ اسفند و لعاب بز قوطونا با هم آمیخته و شیر فخران بران ریخته
برهم زده پاره کتان بدان لوده برینه اندازند بر موضع الم و چون گرم گردد تبدیل نمایند اگر خوف ضعف نباشد فصد کنند و گاهی درین مرض جذب فضول با سفوف
دائم بستر سابقین موضع محاجم بران و فصد صافین میکنند و این در شوره ذات الجنب عمل نمی آید و علایم طبری در کنارش خود در باب ششم از مقاله هشتم
حی معرفت برسام بیان کرده و دیگری از متقدمین ذکر آن نموده و او گفته که برسام عتی است معرفت به حای حاده و آن مطبقة میباشد و متغیر میگردد و
بان مزاج و داغ و لباست که متالم میگردد و حجاب موضوع بر داغ و حجاب موضوع بر جفت از اهل و این تنگ حدت یافتن صفا با خون را نفع بخارا
آن بسوی داغ بود و لسیا باشد که جزوی ازین دو ماده در عروق داغ یا در غشای موضوع بران حاصل شود و حای مطبقة بهر سهو عقل زائل گردد و این
مرض سریع الحکمة است و ایام او معدود است و حرکات مرض را ایام معلوم معتبر است زیرا که حرکات مرض حسب ایام مختلف میگردد و تغییر مزاج از ابتدا
او و چهارم پس از هفتم پس از یازدهم پس از چهاردهم پس از هفتم پس از دس و پس از حرکات آن درین ایام مستقیم و محمود باشد و سیم الحکات علت
محمود العیاقیه بود و اگر حرکات او روی باشد مرض مذموم و روی بود و بحسب آنچه لاحق داغ گردد از بخارات این غلاط و یا حاصل شود دران از اجزاء
آن علت لقیل و خفیف میباشد اگر خفیف باشد آنرا شعبه نامند یعنی شعبه از علت ثقیله و اگر لقیل باشد آنرا برسام خوانند و اطباء برسام این علت خطا کرده
اند و یا نقل در برسام آن غلط کرده و در معانی نیز فی الحقیقه آن مرض منقسم بسیم نوع میگردد و سه نوعی را سیم خاص مثلا اگر این علت تمام مطبقة باشد
آنرا احکام حاده مطبقة فقط نامند و اگر آن غیر عقل باشد یا در اجزای مطبقة باشد برسام نامند و اگر نزول نماید یا آن ده بسو صد و جنب و ننگام آنرا
حای برسامیة نامند ازین انواع نلکه اگر نوع واحد باشد برسام است اگر نوع آن ترکیب باشد یا نقل با اکثر خطر باشد و اگر ترکیب بد سه نوع با هم
بجیکه تغییر گردد مزاج و داغ و ماده نازل بسوی صدر و جنب کمی مطبقة باشد عظیم الخطر بسیار ثقیل بود و این حقیقت برسام است بخت آنکه سینه
پهلویان فی الحقیقه علیل نباشند و اما اگر حی باشد و متغیر گردد مزاج و داغ آنرا برسام نمیگویند و اما حسب قاعده اسم مجاز علاج نوع اول که حای آن
مطبقة باشد تغییر عقل و صدر فصد است اگر ممکن باشد و آشامیدن ما و الشیر در غذا با لطف آنچه ممکن بود و اقتصار را بر نوشیدن ما و الشیر و وضع
یک فصد صبح برای و او یک فصد وقت غذای او برای غذا و تعدیل مرقد و او لعاب بز قوطونا با جلایا شکریا همچنین هنگام تشنگی و فصد
لوات او که اگر متغیر گردد یا تشنگ شود غسل او با لعاب بز قوطونا نمایند و در ما و الشیر غلاب و پستان بپزند و منع از حرکت کنند و این علت سید است
چون اعراض و زیاده نگیرد و بان شی و دیگر مرکب نشود و اگر طبیب درین او فصول ظاهر گردد و مبادرت بحل طبیعت او بعد فصد نماید بحدیکه ضعیف در
قادر و ظهور نماید بخوراندن منجنبات بعد حل طبیعت بخار شنبه و ترنجبین و شیر خشک و تهرندی نمایند اگر ازین مانعی نباشد و قوت قوی بود و خدر
کنند از حل طبیعت و حالت ضعف قوت یا عدم نفع که این خیانت بود و لباست که سبب لباست حرارت و سقوط قوت گردد و علاج نوع دوم
که حای آن مطبقة مزاج و داغ او تغییر باشد و ابتدا فصد است اگر طبیعت در ابتدای مرض نخل نباشد و اگر انحلال طبیعت در ابتدای علت باشد فصد
نماید که بعد از نوم آشامیدن ما و الشیر غلاب پستان تعدیل مرقد و مسکن آن بگل سرخ و بید و سیدب غسل لواء و زبان و سپرد یک مرتبه
با لعاب بز قوطونا و شک و مراعات بجا رین آن با استقصا و اخذ به با لطف آنچه ممکن باشد از مرقد و مزورات یا تان را آب رو تر کرده و یا ما و الشیر و غسل
آن نگردد و هرگاه مرض خفت یا بد نفع ظاهر گردد و قوت نیکو و قوی باشد باکی نیست با استقراغ خفیف با لطف چیزی که ممکن باشد با علاج نوع سوم
که مرکب باشد حای مطبقة نیز مزاج و داغ و نزول او و بسو پهلوی و فصد است و اول امر اگر قوت اطاعت نماید اگر از ابتدای مرض چهار روز گذشته
باشد فصد نماید که خواه قوت قوی باشد یا ضعیف و لازم گیرد شرب ما و الشیر و قروح و شربت نیلوفر و جلایا تغذیه نمایند که ما و الشیر و می قنط
حرکات و ایام او با استقصا کنند و تعدیل مسکن او و برگ بید و شاهسفرم مانند آن از یا جین نمایند و جوالی سروروی و عصی الراجی که بران کلا و آب
شیر یا شیر به باشد که از اندوختن نمایند از آنچه مودی باشد از فریاد و ناله و ناله بسیار و پیش از ذکر مودی مرضی نمایند و هرگاه افاقه شود در لطف

و تقویت قلب نمایند و اگر نفع یافت و چهاردهم و هفتم هم و الا نظر بر بستر و یکم باشد و بحساب معروفة از بخارین تدبیر نمایند بحسب آن و از
 غذا و استغفار و تخم یک مواد در ایام بخران البته باز دارند چون از درجه یکم بگذرد و نظر نمایند بسوی قوت و نفیج قوت و اگر قوت صالح باشد
 باکی نیست بمعاودت قصد یا حل طبیعت بالطف آنچه ممکن باشد و ذکر نکردم انواع این عادت را درین موضع مگر بحسب غلطی اطباء و اسلم و بعضی
 و ضرر در آن و که کلام مختصر در آن بیان نمایم و اما کلام مستقصه در آن مذکور شد بعضی و در علت سرسام و بعضی و در ذات الحجب و بعضی و در عقل
 و یا فرغ و یا فیض و یا حیات بکلام اوسع و اوضح نیز ذکر خواهد یافت

تفصیح و جمع مده و ریه در

به آنکه لفظ تفصیح در کلام اطباء بر معنی می آید یکی بر جمع و دوم یعنی استحاله ماده او را م تفصیح مده و ریه بر مضمون از بدن که باشد و دوم خاص امراض صدر
 بر متلای فضائی که میان صدر و ریه است از تفصیح مده و این حسب رای جمهور اطباءست و اما بر رای شیخ الرئیس تفصیح عبارت از استلای
 فضائی صدر است از جسم می خواه آن جسم مائی قیج یا مده باشد که انفجار یا بسوی آن و یا خلط و رطوبت نزلیه یا صیدیه که اجتماع یا بدور آن
 فضا از دو جانب یا از یک جانب برین تقدیر استعمال لفظ تفصیح بر طوایف فضاویه نزلیه یا صیدیه غیر آن و در فضائی صدر مجاز باشد نه حقیقی
 مستعمل بر جمع قیج مده در آن و شایع قانون میگوید و برخا باید که محل تفصیح بر سر و در معنی عام باشد که علل هر دو درین محبت بیان می یابد و هر دو
 که لفظ قیج مده نزد بعضی اطباء با هم مترادف اند و یا در لغت و یا در لغت و نزد بعضی ایشان قیج مده است که مخاطبان با خون یا غیر آن
 از اجسام غریبه نباشد بعضی گفته اند که فرق میان تفصیح مده آنست که ماده مستحیله بسوی قیج و او را مده و در آن است چون تفصیح یا بدو صورت خلطیه
 و ران باقی باشد از تفصیح نامند چون بحدی رسد که از آن صورت خلطیه مخارج گردد و آنرا مده گویند یا همچو اسباب استلای مذکور یا نه است که ماده و فقه
 منصب گردید و یا قیج که در ریه بهر سهو از آن ه و صیدیه سیلان نماید در این تفصیح که دو بعد از است و در اکثر کتب تفصیح آید و یا انفجار او را مده و او را
 و این بیشتر میباشد در این یا ریم بجهت بود یا چیزی مثل در وی و گاه بسبب این اندفاع رطوبائی باشد که اجتماع یابد در او و یا تارک یا ضمت تارک طویل
 و خصوصاً ریاضت اعالی مانند قراوت و بیشتر و بیشتر سینه این کسان او را رطوبات مجتمع میگردد و استحاله می یابد و مثل قیج و صیدیه میگردد و بعد
 بسوی فضائی صدر منقطع میشود و بر میگردد در این فضا پس احوال این از چهار امر غائی نباشد یا تخلف میگرداند بکثرت و قتل میکند و ظاهر میگردد
 این با آنکه نفس را بیکدیگر و تنگ میگردد و از نفث بر نمی آید و یا متعفن میگردد و از ریه را و در ریه می اندازد و یا تنقیه بسیار بنفث متراکم سهل از
 طریق حلق و یا تنقیه می یابد یا از دفع از طریق عرق عظیم و شیران عظیم که گاه بسوی شانه می آید و ببول المده یا بول غلیظ منقطع میگردد و بول
 آن او را از ریه و یا شیران بسوی کبریا باشد پس بسوی کلیه پس بسوی شانه و ببول منقطع میگردد و گاه بسوی امعاء از کبد می آید و ببول منقطع
 میگردد و در این هر دو محمود است یعنی در دفع ریم برین هر دو جانب سینه است بیشتر است گویند که امر تفصیح مده و ریه یکی از امور از این کوره و قتی خواهد بود که
 ماده فتنل بسوی خراج عضوی دیگر نباشد و الا ماده حاصله در فضائی صدر گاه تنجیر میگردد و متعفن میشود از آن بسوی کبد یا شانه میگرداند از آن
 گاهی او را مده خلعت ازین و گاهی درم در داخل سردی نماند و یا باشد و گاه منقطع میگردد بسوی هر صدر و اکثر این موضع رخو که در ریاضت مثل
 نایه مدین بسیار شده و حادث میشود در ریاضت اجابت و گاهی نافذ میگردد در سینه و می و یا در منفذ عرق می یابد و یا در قتل جرم حجاب حاصل میشود و
 فضا بسبب لطن اسفل و درین هنگام گاه نافذ میشود از منافذ عروق بسوی ساقین حادث میگردد و در ریاضت اجابت و گاهی نافذ نمیشود و در بلک
 بسبب کمالین نفوذ نمیشود و حادث میشود و خراج در آن هر دو یکی از آن هر دو یا بسوی غیر آنها از مواضع دیگر و گاه نفوذ نمیشود قیج و در بعضی اوقات
 می یابد در این در هنگام کثرت آن ضعف قوت و عجز طبیعت است و حکیم عاونیان مینویسند که مردی را دیدم که مده کاله در سینه او بود و فاسج
 گردید از معای او بطریق بر از از مری بطریق مده بسیار و هلاک گردید و چند روز و گویند که چون انفجار یابد مده بسوی فوق فطر آن عظیم

و اکثر آن سبب میگردد و اندفع مده بیول نیکوتر از آن است استخراج آن و اقرب بخلافی دعا نیست است از آنکه سبب نماید بسوی الطبع اما در بزرگ خارج
گردد و بر چند که خروج مده بر از نیز دلالت بر خلاصی و شفای مریض مینماید الا آنکه خروج آن زخم و دشوار است و بعضی گفته اند که اندفع آن پس از نیکوتر و اقرب
بخلاف دعا نیست است بجهت آنکه درین لطیف و کثیف ماده هر دو اخراج می یابد بخلاف اندفع آن بیول که خارج نمیشود و در آن مگر لطیف مده و بقول
شیخ مشایخ هلاک میگردد بیشتر در تفتح از جوانان البتة ناحیه قلوب ایشان ضعیف قوای آنها از دفع مده جوانان بیشتر بلکه میگردد و در اجاع صد و او را هم آن
از مشایخ بجهت شدت حمل ایشان و معدنک بسبب رت مزاج آنها مده اهد و اشغولیان و ایشان حاصل میشود پس لکن با بیخارج آن شدید ترمی باشد
اکنون بدانکه علامات تفتح در علامات انتقالات ذاتی بحسب کذلک علامات انفجار اندک و رفته و اما علامات امتدای فضای صدر از تفتح نقل سینه و فشرخ شکم
باهر ضیق النفس و وجع است و در اکثر سرفه و ریسی باشد و نفس متواتر متتابع و سرعت تکلم و تحوُّل تراتب بنی بسوی انضمام و لزوم تریب تیفه خفیفه تا استنفا
و چون زمان مرض بطول بخمد و درم در پشت پای ظاهر شود و اشتیای طعام باطل گردد و آن دی است و عدم خروج ریم و لغت و بول و بر از بعد انفجار اولم
ریم و نواحی صدر نیز از علامات اوست و بقراط گفته که قیح را باین دلائل دریافت باید کرد که از اینها همان حی مفارقت نیکند پس لیکن قیق میباشد و در شب
زیاد تر میشود و عرق شدید مینماید و از سعال راحت می یابند و ششی معتد به لغت نمیکند و چشمها غائر میگردد و خسارها سرخ و ناخنهای دست و کف اطراف
انگشتان گرم میشوند و در پایها اورام و فتور حادث میگردد و اشتیای نمیشود و در این نشان نفاخت پیدا میگردد و هرگاه مدت تفتح طول کند این علامات ظاهر
میشود و اما علامات جتی که در آن مده باشد و البته میشود با آنکه مریض یک مرتبه بر یک سو بخوابد و مرتبه دیگر بر پهلوئی دیگر پس بر پهلوئی که قفل انقباض و
وجع زیاده در پادیهان جانب علیل باشد و ایضا شاخته میشود از او اندمه در جریه و خصصه آن از جانب علیل و اگر چه کفای بگل سرخ و آب محلول تر کرده بر
شند بر موضع ریم زد و تر خشک شود و ایضا اگر ریم در یک تنه سینه باشد که گاهی و عدد و گرمی و سوزش بر همان نیمه محسوس شود و اگر ریم در بر و نیمه باشد
نیز در بر و جانب بود و اما علامات انفجار سلیم آنست که عقب آن حی تسکین یابد و اشتیای طعام در حرکت آید و لغت و نفس سهولت آید و بآن خراجات
در پهلو نواحی آن حادث گردد و نواصیر شود و ایضا خروج مده قی سفید از لغت یا داغ یا شکاف و اما علامات ردی آنست که ظاهر شود و آنرا خنثاق بغیر
عشی یا بخریشی گرد و نیش است و ایضا لغت ردی الکلیفته از جهت لونی رانجه و علامات سل ظاهر گردد و چون داغ کندی یا شکافند از آن ریم حایه منتسبه
خارج شود و اما بقراط گفته که این علت دشوار است کسانی را که تپ روز انفجار از ایشان مفارقت نکند و عطش بسیار شود و اشتیای طعام نباشد
و شکم آنها نرم باشد آنچه اخراج یابد از مده سبز تیره و لغت غلیظی زیتی بود و هرگاه این امور یکی جمع شود حال صامیه ای شوار میباشد و اگر بعضی از اینها ظاهر شود
بعضی از آنها سالم شوند و بعضی عطب نمایند بطول مدت و حکیم علویان نوشته اند که بعضی را از یاران من تعلی بهای چپ بهر سید با وجع وضیق النفس
و حای دقیق و سعال یا بس بجهت الصوت و سقوط اشتیای طعام و طیش و غضب بخلفی و از معالجه منی است برداشته و فصل تابستان بماند دیگر رفت
و او را حای صفراوی بهر سید و بر دفع او سهل است اما در وضعیت المعده بود و اسهال بهر سید پس بعد سه ماه از ابتدای مرض بسوس من برگشت و بعد
چند روز او را قشعریه و بد و نافع عارض شد و ریم بسیار در اسهال قی و لغت برمی آمد و آن به و کمال دارت و بد و بوی و با لوان مختلفه منکوره
و سه روز بدین حال بود و هر روز ضعف زیاده میشد تا آنکه بسیارم او را عشی افتاد و بعد دو ساعت با فاقه آمد و در پنج وفات یافت و من مطلع بودم که تا
نخواهد یافت بجهت علامات عطب که بقراط ذکر نموده و شیخ الرئیس فرموده که گاه متفحج لغت مینماید مده بسیار خنثی من دیدم که شخصی در یک ساعت قریب
بدون صغیر ریم نداشت و جالینوس مشاهد کرده که شخصی متفحج هر روز قریب پنجاه اوقیه مده خفت مینمود و فاضل گیلانی نوشته که در تفتح ریم دیدم که در
عظیم درجی با بود و بعد و درم فجر شد و در روز اول چند طل ریم سفید از دهن و هر دو گوش و چشم او بآمد و در روز دوم و سوم نیز قریب بمقدار او خارج کرد
بعد از آن هر روز قریب سه طل برمی آمد و از چشم کم شده و از دهن مینی و گوش بدستور بود و این حالت زیاده از سه ماه مانده پس اندک اندک تخفیف
یافت تا آنکه با تمام زایل گشت و بقای تمام او مدت شش ماه بود و اما علامت مغرقه میان و و بلفم سوب و لغت و آب بعد از ساعت غن اول بر شست

و بعضی گفته اند که اگر ریه را بر آید و دویه مدبره و معوی کلیه شانه استعمال نمایند و اگر باز بیرون آید سهولت بر آید که او دویه
 معوی احاد را نماند و اگر دویه بر آید و این نادر بود پس گاهی با و را در گاهی با سهال کوشند و با چیزی نمانی و بهند که در آن هر دو صفت موجود باشد
 و این علت غسل بر دست الا ماشاء الله کذا فی اسرار الاطباء صاحب یا قوت احمد گوید که علاج احتباس ه و صدر او را و سهال است و از او دویه جیده
 ایست که بر آید و اصل السوس فضل هر واحد یک درم جلیه انیسون گل سرخ هر واحد دو درم کوفته بخته قوس ساخته یک درم طبعی پنج بادمان و کرفس بدهند
 بعضی گفته اند که در سینه او ریه باشد باید که احتباس نماید از خوردن کاه و دینا شاد شیر تخم آنرا بخت آنکه کاه و احتباس می آرد و اگر احتباس
 تنادل آن افتد باید که با دوا فصل فی کف و بعد از آن طبع زوفا و مانند آن آنچه باعث سهولت اخراج لعنت و جلا گردد بسیار و گویند که اگر او را
 نواحی صدر ریه کند و عقب آن صفت او نماید بر لب غشیه پاک گردد و البقا اگر درم ریه بکند بذات الریه بخاند و قوت ضعیف بود و علت
 زدی ظاهر شود زود پاک گردد و جالبی گوید که متقدیم تدبیر نفیج و مفتحه از دوا فصل شربت زوفا و صند و لعوقات و معاجین کبار مثل آنا ناسیاد
 تریاق کبیر و مشرو و لیطوس بعد از هفت روز استعمال نموده اند و بوقوعی بینا گفته که این طریق نیکوست لیکن باید که ریه را شایده اگر جالبی
 نوید اگر دو تدارک تواند کرد اما بطبیعی که حاذق نباشد و را سلوک این طریق نشاید مگر با احتیاط تمام تا حرارت و آمانس یاده نشود و علت ضعیف
 نگردد و هرگاه درم بکشاید و ریه آمدن گیر و بیاورد و ریه نشین خفتی باید جلد باید کرد تا ریه بر آید و سینه پاک گردد و دویه سیرا و هالست که در علاج حفره و ریه
 بلغم گشت دهم او گوید که چون درم بکشاید حفره ها از آرد با قلا و کرسنه و نخود و خندروس و زرد و با غسل بدهند و دوا فصل درین وقت موافق سنت
 سینه را پاک کند و لعوق کرب که مغز پزیده و در آن سرشته باشند جالبی قوی است و لعوق تسهل باشی خرنافع و گاهی باین لعوقات چیزی محدود
 پوست ختنش در برانج برای منع سعال می افزایند و البقا حکیم مدوح امتلای فضای صدر از تیج را ذات الصدر نماید و گفته که بعد تدبیر کورد
 اگر نیند که ریه با و را در دفع خواهد شد و دویه مدبره خوراند و اگر دواند که با سهال دفع خواهد شد و دوا سهال دهند تا زود دفع شود و او دویه در سهال
 موافق مزاج و عمر و فصل سال باید داد و الو سهال گوید که گاهی محقق میشود در صدر یا از درم ریه که لبوی مضاعف صند بگرود و یا از خراج که بعضی
 عضل صدر مثل حجاب یا عضلات که تحت اضلاع است خارج شود و معالجه نمایند با پنجه منضج و مطف است و این چنانست که ضام نمایند با روج که
 بان قدری از آن پنجه مطبوخ و اندکی از عسلک بطم و سرگین کبوتر و نظرون و خطمی مخلوط کرده باشند گرم کرده بچسبوند و بالا آن یکمید با سفیج نمایند تا
 گرمی ضام نماید و اگر نفیج نیابد دوا اشعیرانک عمل یا حفره تخد از آب بخیر و آرد و جو بیاشانند و اگر قوت ریه قوی باشد و تب نبود یا حی ضعیف
 یا شیطیح زوفا و جاشاد و فراسیون و انجیر و عسل بنوشند و البقا زوفا و حاشا و لبنی بخیر نمایند و بهین بر بخار او بکشایند و نیمی استعمال نمایند
 و نه مسهل و هرگاه لعنت شروع کند اعانت آن نمایند با شامیدن طبع زوفا و فصل یا طبع فراسیون و پنج سوسن با دوا فصل احسای تخد از آب
 سیوسن نمایند و روغن بادام و یا از آرد جو و عسل بخورند و اگر لعنت دشوار گردد و دوا فصل بیاشانند و قدی اصل السوس اندکی نشانسته و در آن آمیخته
 با سندر و کچند بکوبند و در آن رب السوس فایند آمیخته استعمال نمایند و یا کچس سندر را متشکر کرده بپاییده بروغن بادام شیر تازه حفره بسازند و قد
 شدیدا فایند اصل کرده بخورند و این لعوق استعمال کنند بکثیر حب لصنوبر کبار و صغار و بادام شیرین و تلخ و بزرگ کتان اندک بریان نمایند و نشانسته
 آر در کرسنه اجزا مساوی عسل مشوی نصف جز و فضل نصف جز و کوفته بخته در عسل مقوم بپایزند و قبل از طعام و بعد استعمال نمایند و سینه را خطمی و
 اصل السوس و کچس ضام کنند و چون نفس با خطاط آید باید که قوی مومضی دروغن حباب استعمال کنند و نافع ترین اشیا در تنفیه هوا محققه در صدر و ریه و در طبع
 افضل ازین تریاق الاغای است اگر بدن غریب باشد و مقدار تنفیه بدن بخت ازین دوا صند چهل و رست اگر از آن عاجز کند و پاک کند و در حلال اصل السوس

تفصیل حجاب

عبارتست از کشیدن حجاب بر سطح اضلاع و در بعضی غشای آن لبوی بالا بحدیکه حال انسان چنان گردد که گویا تنه صلب و نوازند که خم شود و جرح نماید بشاده

نسخه لعوق شربت

که سینه را پس پیش خم کند زواراده حرکت و حالتی شبیه بشرق و غصه میبرد لبهاست که این مرض فتنه هلاک میگرداند سبب سیدن مری ریه قلب هم بود
 خارج مری و یا بجهت عدم تنفس احتراق روح و فانی آن و گاه یکی از رگهای سینه یا آن شکافته میگردد و نفث الدم حادث میشود و سبب این مرض سیدن
 مری است بسبب از صافیت هوای سرد یا وقوع برت بران یا نوشیدن آب سرد یا سوزش غوطه زدن در آن گاهی این مرض زفور در فیون اسرج
 و یا رسیدن و خان سرب زینت و در وقت گذر از دل آن هم میسر و عکاشن خود سبب تقدم آن انجامد و سر سینه است و اتصال نفس و صغران بطون فیض
 و سفیدی غلط دل بر دایره اف و باشد که غشی بدید آید علاج به گرمی سینه اشربه و معاینه او با آن و ضمه حاره استعمال نمایند مثلاً با اسل با سیل و غل
 و لباسه هند و طبع و از جنسی و قافله جسد و ارد و و اشال آن تبادل مشرو و لیوس و تریاق نیز کثیرا کفایت است و مجنون فلاسفه بکتوله همراه عرق خنبر
 نه توله دهند و یا چند بید بستر شده و غسل بکتوله و یا جوز بلوا و لباسه هر یک باشد در جوارش با بنفوس بکتوله آمیخته و غذا شور با ی مرغ با نان دهند
 عوص آب اسل نوشا ننند و یا جوز بلوا در دهن دارند و اگر قوت مساعدت کند تنقیه بدن با یار جات کبار کنند و در روغن قسط و سوسن و ستر
 باشد حکم کرده بر سینه مالند و گذار روغن با بونه و نقطه بالند و بنان گرم و جوارش را چیه گرم کرده و تکه نمائید و یا با بونه اکلیل الملک غنبل تلخ با بانه می جوز بلوا
 برکت توله برگ نیرف بچشم کشیده آیتمون بندی هر یک توله خوش کرده و در شبانه گاو انداخته تکه سازند و سداب صغری و بونه و حلیت و فستق و قسط
 تلخ و چند بید شکر کوفته بخت با غسل و روغن گردگان آینه بر سینه ضا نمایند و قدری حلیت و شراب کته یا اسل یا عرقیات گرم حل کرده جرعه به
 نوشیدن و آب گرم یا آب مطبوخ ششالبش گرم تمکید که دن لغایت مفید است و عرق سینه بر روغن لبسان بدن بخوک اول سینه را بعلایت از دست
 بمالند پس آن آب گرم بر سینه بزنند و با چیه پاک نموده روغن لبسان بمالند نفع بین میثاید و اکثرها وقت مرض زائل میگردد و از رسیدن مری حفظ نمایند
 و چون اندک تنفس نماید با بونه اکلیل الملک حلیت هم که فسل نیسون مصطکه سنبل الطیب سیاهی یا بحسب اقتضای طبع کف بخت بخت و روغن خلوق بخت
 زعفران و روغن بان حل کرده بر سینه ضا نمایند و گاه وقت احتیاج ماده بفض محتاج نبفت رطوبات کثیر میگردد و چون بقیه مرض باقی مانده اغلال
 نیاید بخت حاره که در علاج ربو بختی در قول طبری مذکور شد حقه نمایند و اگر از این مرض نفث الدم هم برسد مجاری او بجلج نفث الدم حادث از مری نماید
 و باید که در علاج این مرض همت را اندازند که گاهی دفعه هلاک میکند که از او با همتا فلنخیم الکلام فی امراض الصدر و الریه بحسب توفیق رب العزت

امراض قلب

یعنی دل و آن نوزده مرض است یعنی سو مزاج و وجع القلب خفقان و غشی و سقوط قوت و دفعه و درم قلب و ذی القلوب رم عتشی قلبی شلای
 غلاف قلب و وال غلیظ و ضغط القلب و نفث قلب و قدف قلب و حواد الرطوبه و علت و فانیه و جذب القلب و سو تنفس قلب و انقطاع غذا از قلب حالتی که
 از غنبل هم برسد و دل پس سطلق و اشرف اعضای بدن اول فیس و معدن روحی است که آن ملاک انتظام امور بدن است و بعد اجابات روح حیوانی است
 او که نفوس است که نفس الطافه بدان تعلق میگیرد بلکه تعلق او بسائر اعضا بواسطه تعلق او بقلب و بقول صاحبی ریاست قلب جل اشرف زیاست سائر
 اعضا را بیکه است بهیست آنکه قوام جمیع بدن اعتدال آن با اعتدال روح حیوانی است که حاصل آن قوت حیوانیه و حرارت غریزه بود و قلب را که است قوت
 حیوانیه و جمیع قوای بدنی از قوای نفسانیه و قوای طبیعی است و آن دل قوتی است که حادث میگردد و در روح برگاه پیدا میشود و روح از لطافت اجزای و اسطاطالیس
 گفته قاصد است که در بدن حرکت می آید و حین تعلق حیات و آخر عضو نیست که از حرکت باز می ماند هنگام وفات و مانند که نفس فی بدن است
 است که قوت فاعله که فعل آن اسطاط و انقباض است و دوم قوت منفعله نزد غضب فرج خوف و غم و خجل و این افعالات عارض میگردد و روح قلبی و قاصد
 تحمل تمیگز و دانی را که تحمل آن سائر اعضای دیگر میکنند و دل مرض ممکن نمیشود بحدیکه گویند و دم قلبی حاج می یابد اصلا و این سبب است که ریاست او است
 و قات احتمال آن قوت را بسبب دلش محل حیات و بیان نموده او معدن حرارت غریزی است نیست که اگر قاصد آن لبکا فند و است و ران اقل نمایند
 صبر بران نتوان کرد و بسبب حرارت او و برگاه امراض این است که کل غایت مصروف باشد بحفاظت اعتدال مزاج قلب و حفظ آن از سو مزاج

و غیر آن حیوانی که قلب بزرگ باشد با وجود آن صحن خلعت بود مثل خرگوش ایل سبیش است که حرارت قلب کم است که نزد و دوام برین نبوی بزرگتر از
یعنی فضای قلبی منتشر میگردد و قلبی خوب گرم میگردد و در سبک طبع و مت بخارج منبسط نمیکرد و حیوانیکه قلب کوچک و دودنک جری شجاع باشد بسبب
آنست که حرارت و قلب بسیار است بدان جهت باعث بسط روح و بروز او بر مقاومت و قهر و غلبه میگردد و ایضا این حرارت و مکان کوچکت نفس است
و بدان سبب بیشتر و قوی و اجتماع میگردد و بسبب بسط روح و بروز او میشود و لیکن اکثر حیواناتی که جری اند قلبی بزرگ و روح نیز بسیار میباشد قلبی شایسته
خود تحمل الهم و درم و حرارت نمیکرد و بلکه مضاعف نموده اند حیوانی که روح کندنی یا بند و در قلبی از آفتابی که در سایر اعضا و یافته میشود و گاه
در قلب بعض حیوانات که البته مخصوصا گاو و آن استخوان شبیه بعضی و یافته میشود و استخوان بزرگتر و زیاد و عظمت در قلبی بسیار و گاهی در بعضی از گاو
و در سگ و سیاه و یافته اند و خطا کرده که یک قلب را عضله گمان نموده و هر چند قلب به ترین اعضا است لیکن حرکت قلب غیر از وی است و حرکت عضله
از قوی و شیخ را و در صورتی که گاه بند است در بعض حیوانات قلب جابجاست و یک در جانب چپ یافته میشود و از نشان است میان قلبی است
که چون از حیوان جدا کنند تا زمانی حرکت میکند و بدانند که امراض عارض بقلب بعضی از آن است که عام بسیار بدن باشد مثل حیات بحیث آن حیوانی از قلب
عارض میشود و درم او یا بر قلب است او یا با روح او بعد از آن در سائر بدن منتشر میگردد و در این را در امراض قلبی که در سائر بدن یافتند و امراض قلبی عارض بدن
و انداخته و غیره آنرا از امراض قلبی که نکرده اند بعضی از امراض قلبی است که عام بسیار بدن نباشد بلکه آفات کل یا اکثر او قلبی تنها عارض گردند و در
که ظهور آفات در بدن مثلا ضعف و کسل و خافت لازم آن باشد لیکن میباشد ظهور این امراض تا این که در اعضا دیگر عارض میشود و بنا بر وجهی که گفتیم
عارضین با عضای مجرم تا به شدت نفوذ قلبی باشد و اندک آگاه اشتغال اعضا ظاهر از کربان شد سخن قلبی شد و بنا بر وجهی که گفتیم و باقیه همه سببهای انعکاس این
باشد بنا بر وجهی که گفتیم و در غلبه بر سبب چون قوت قوی باشد و امراض عارض بقلب به بعضی از آن سود مزاج است هر گاه محدث می نباشد و این یا بتدریج خود مورت
حی نبوده مثل سود مزاج بارد و یا بسبب تصور از امراض او به مثل حال که بسیار ضعیف باشد و یا بسبب در آن انتشار آن سائر اعضا باشد و بنا بر وجهی که گفتیم و در
از شدت فساد و هر چه آنکه اشتغال قلبی باشد شدت کند و فی الحال قوت ساقط نماید و بوضع عارضی و قریب به حاکم باشد و عارضی دیگر سبب
باشد با وجود شدت فساد و حال قلبی اندک اکثر مردمان یافته و بلکه سبب عدم ظهور آفات در بعضی ظاهر نشان بلکه بسیار است زمانه
صامت نمیدهند آنکه ضرر و نفوذ نفوذ ظاهر گردد تا اینجا قول خجندی بود و آنرا که سبب آنست که از امراض قلبی بعضی آنست که علاج او ممکن نیست بحسب آنکه
بسرعت هلاک نمیند مثل اختراق و اورام و فساد مزاج قوی و بعضی آنست که ممکن است علاج او مثل غیر مزاج غیر از آنکه و خفقان و غشی و ضعف غیر مستحکم
و صاحب کمال جامع می نویسد که امراض عارض بقلب بعضی از آن است که مخصوص بقلب اند و آنست که قلب را در جرح و خفقان عارض گردد و بعضی
از آن است که بمشاکت عضله دیگر عارض شوند و آن غشی است و اوجع قلبی از سود مزاج و یا از مرضی و یا از تفرق اتصال باشد و سود مزاج یا
یا بارد و یا رطوبت یا بسبب مرکب بود و در کترین عارض سود مزاج عارض بقلب مزاج یا بسبب جری یا بسبب سبب زیرا که از این ببعثت عارض میگردد و بعد
از آن سود مزاج مختلف است که از آن غشی عارض شود و مرضی یا از دم دمی یا صفراوی عارض قلبی غلات محیط او باشد و کسی را که این عارض
میگردد و تا دیر نماند و ببعثت هلاک میگردد اما تفرق اتصال مثل جراحت نافذ از صدر بسبب قسب و سبب طبعی یکی از دو تجویف او سبب
ولا سبب تجویف الی انسان و سبب سبب و اگر تجویف نرسد بعد از آنکه مدت هلاک گردد و در کترین سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
بگویم مقدار قوت آفت و ضحمت آن قبول جریانی امراض آفات که دل را عارض گردد چهار نوع است یکی انواع سود مزاج ساده یا ماده و
در کترین نوع اول سود مزاج فرفق اتصال چهارم امراضی که بمشاکت دیگر اعضا افتد و آفتی بجای نوع چهارم سود مزاج فرفق اتصال و بیان کرده
و گفته که این چهارم بیشتر است با شکر و شکر و شکر و غیره گاه عارض میشود و خاص قلبی است اقسام امراض انواع سود مزاجات و امراض ترکیب فرفق
اتصالی عوارم و گاه امراض شریکی یا بجمعه سود مزاج یا سانج باشد یا مادی یا مفرد یا مرکب چون سود مزاج و در قلب مستحکم گردد و علاج بزرگ و کوچک غیر

و خصوصیت پیدا کند و آنچه بشرکت رحم افتد چنان باشد که بمشارکتی که رحم را با دماغ مستخرج از دماغ صغیر نماید و افکار دیه و سواس آرد
 و از دماغ بطریق شریکین بسوی قلب نزول نماید و خفقان و غشی آرد و فائده از هر عضو بشرکی که بخار صغیری نماید اول به دماغ می آید و از
 دماغ بطریق شریکین بدل رجوع می کند از اینجا است که نخست اثر فساد بخار که مخصوص باده آن باشد در دماغ محسوس میگردد پس در قلب
 آفت ظاهر میشود و اگر آنجا که دماغ بغایت قوی باشد و از اثر آن منفعل نگردد می تواند که هر چند بخار بدماغ براید در آن تفرس پدید نیاید و بدل
 فرود آید و خفقان و غشی آرد و بطریقی که قلب مشارک میشود با اعضای اعصاب و شش سبب یا مشارکت از طریق غلاف یا از طریق عصب یا از طریق رباط
 یا از طریق شریکین یا آورده یا بحسب وضع و هر عضو که در میان قلب و میان او که ایمی از این اسباب مستند باشد دل مشارکت بنود
 و در تمام با لم او گردد اما مشارکت بحسب غشاء مشارکت میان او و میان معالین باشد و اما مشارکت بحسب اعصاب مشارکت میان او و میان نخست
 و اما مشارکت بحسب رباطات مشارکتی است که میان او و میان رباطات معده است و اما مشارکت و شریکین مشارکت میان قلب رحم و میان
 قلب قصب است و اما مشارکت در آورده مشارکتی است که میان او و میان کبد است و اما مشارکت بحسب وضع مشارکتی است که میان
 و میان رحم معده و مشارکتی که میان او و میان سینه و پایی است بجهت بودن و متمم و پایی محاذی قلب بجهت قرب رحم معده از قلب بود پس هر عضو از این
 اعضا که متالم گردد و حسب احوال اختصاص از قلب با آن باشد و معالجه هر عضو معلوم گردد چون مرض مشخص شود و جوه شامیه شیخ میفرماید و جوه
 که از آن استدلال بر احوال قلب توان کرد هشت چیز است یعنی نفس و خلقت صدر دمی که بر سینه روید و پس بدن آنچه در بدن ارض گردد و اخلاق
 قوت بدن و ضعف آن و اوهام اما نبض پس سرعت و عظم و تواتر او بر حرارت قلب لیل باشد و اصد او آن بر برودت و لیس نبض بر رطوبت و اصد او
 آن بر برودت و قوت نبض و اوهام و انتظام اختلافات او نشان صحت قلب باشد و اصد او آن نشان مرض است نفس عظیم و سریع و متواتر و عار جزا
 قلب لالت کند و اصد او آن بر برودت او و فراخی سینه و پنهانی آن که بسبب بزرگی سینه باشد بلکه سر کوچک یا متوسط و قوت نبض لالت بر حرارت دل
 کند و اصد او آن اگر صغیر است سبب آن نباشد دال بر برودت او باشد و دمی بسیار بر سینه و خصوصاً بعد از لیل بر حرارت دل باشد و صفای سینه
 قامت شعرات و لالت بر برودت یا برودت او نماید اگر کثرت رطوبت مزاج بدن و عادت هوا و بلد و سن بالغ آن نباشد و حرارت تمام بدن بر
 گرمی قلب لالت کند اگر برودت طحال و کبد مقاومت او نمایند برودت بدن بر سردی دل دلیل باشد اگر کبر فقام او نبود و لیس بدن بر رطوبت قلب
 اگر کبد مقاومت نکند و صلابت او بر پش قلب که مقاوم او کبد نباشد و حیات عفنیه یا صحت جگر دلیل حرارت و رطوبت دل است و اما از طریق
 اخلاق پس غضب خلاف عادت و جرات و اقدام و خفت حرکات دل حرارت قلب و اصد او اگر متفاد او اوهام و عادات نباشد بر برودت او
 ولالت کند و اما قوت بدن دلالت بر قوت قلب نماید و ضعف آن با عدم آفت و دماغ و اعصاب پس ضعف قلب بود و ضعف دل بر سرد مزاج
 و قوت او بر عتدال مزاج طبیعی و که عبارت از کثرت حرارت غریزی در آن روح حیوانی غیر ملتب متدخّل نورانی صافی است و دلالت کند و اما مزاج
 عرضی و از حرارت یعنی سوء مزاج عارض مغرط و بران شدت التهاب و خفقان دلالت نماید و لباس است که نمودی یافت و نفس گردد و اما او با هم که
 مال لفرج حسن جا باشند دلیل قوت و اعتدال قلب بود و آنچه با لیل یا حاش ایند باشد دلالت کند بر حرارت دی و آنچه با لیل بسوی غم بود بر برودت
 و سبب او و احوال که در نفس قلب محسوس گردد و دل التهاب حرارت تب است که مراد عارض شود و این تنها مزاج قلب لالت کند و شل خفقان که احس
 از آن نماید این لیل جمیع انواع ضعف قلب سوء مزاج آن باشد و بر احوال قلب لالت نکند مگر تقریباً بسیار باشد که بسبب نایابی جن خفقان عارض گردد و
 از آنکه هم یا بخار که بان رسد تا اثر گردد و تنگی هی این وجه هشنگانه باده نوع شمار می کنند یعنی آنچه در بدن عارض گردد آنرا قسی براسه میگردد و آن
 مراد از امراض مختلفه است و اکثر آن در طوایر بدن می افتد و آنچه گاهی دفع میکند قلب باده مخترقه و افره بسوی جلد صدر و همچنین احوال نفس
 قلب را قسم دیگر قرار میدهند و شیخ قسم اول را از توابع نفس گردانیده بجهت آنکه آنچه ظاهر شود از آن در طوایر بدن استدلال بران جزا خاص

فج و تواثر غم مع روح مست برای غم و خوف و غضب حمل و مانند آن از آنجمله است که تحلیل قوت حیوانیه و تحلیل روح با فراط نمایند زیرا که لازم آنهاست
تحریک شح با فراط و این مسخ و تضعیف قلب است بسبب این حادثه میشود قلب را سود مزاج مختلط و صاحب طبیعتی نوشته که اسباب قوت
قلب و ضعف او گاهی بسبب مزاج دم و می باشد اگر در بدن خون و از مقتدل صافی بود صاحب این دم مفرح نشاط قوی القلب مقدم باشد و از اسباب
غایه و ران اثر بسیار میکنند زیرا که از زونی که روح ساطع لقی پیدا میشود آن مقتدل القوام میباشد و هرگاه باین حال خون هاضم باشد لیکن در سخونت
زائد بود صاحب این دم مفرح باشد لیکن بسبب غش و تنگی نبض و کثرت اشتعال دم و سرعت حرکت او چون دم رقیق بانی باشد صاحب و جهان
ضعیف القلب غیر مستعد بفرح و غضب و بهر آنکه روحی که از آن منولد گردد قلیل لا اشتعال القیل لیکه باشد بسبب مزاج او منبسط نشود و چون غلیظ
گردد زائد و در ارت باشد صاحب و مستعد بغم و غضب ثابت بود که بهر بسبب منحل نگردد و بسبب آنست که از آن دم روح که بر پیدا شود و بسبب غضب
اشتعال روح بحرارت دم مست و بسبب ثبات آنها کثافت است و کثیف چون گرم یا سرد گردد و سخونت و برودت آن بسبب منحل نگردد و چون دم
رقیق صفراوی باشد میجان او شدید تر و انحلال سریع تر بود و صاحب و معتدل مفرح باشد و چون دم غلیظ غیر گردد باشد لیکن زائد و حرارت
بود صاحب او اشتعال قوی القلب و غضب غیر محران باشد و چون غلیظ غیر گردد باشد لیکن زائد و برودت بود صاحب و جهان و لیکن معتدل
مفرح بلید در امور باشد بسبب همین و بلاوت او برودت دم و قلت انبساط او بسوی خارج است و بسبب شح و صفای خون آنست و چون غلیظ
بار بود صاحب اکثر اهل هم متوحش مخران بلید قاعده از امور رفیع ساکن الغضب باشد پس معالج را باید که درین اسباب تامل نماید و دریافت کند که از کدام سبب
سود مزاج قلبی حادث شده تا معالجه بر آن سهل گردد و ایضا می باید که عارض مزاج او در قلیه باشد و با کله نفع میکند قلب را بخالصت که در آنست یا بسبب
مزاج او و دوائی که نفع میکند قلب را و تقویت آن مینماید بخالصت آن دو او را تاثیر سریع تر میباشد و نفع او عظیم تر از دوائی بود که بسبب مزاج خود
نفع میکند فقط زیرا که خاصیت طبیعتی است که یافته میشود در اجسام مرکبه از عناصر لنبضان الهی خود سرمدی و عالم علوی بحیث آنکه او را حادث شده
از امتزاج عناصر در آن خاصیت مفید برای استعدا و استخاصه است و ادویه که نفع میکنند بخالصت مع ادویه که نفع مزاج میکند برای آن و
تاثير مست و اعظم نفع مینماید مزاج فقط آنرا تاثير واحد است و دو موثر اصل نفع و اسرع تاثيرند از موثر واحد

فوائین فی در علاج قلب

برحافظ صحت قلب حجب است که مکرر نسا ز درج را از اشتقاق روح گیرید و بهیضات متداول ننمایید چه جایکی عادت آن سازد و اکثر تدبیر بفرج و بطریق
بلوس نماید و مثل باء اللهم و زدی بیضه تناول کند و سوسون افکار را بنحو درآید و از طیش و غضب خود را خالی دارد و چون قلب عضو رئیس است
اول سر رئیس اشرف اول سبب شرافت فعل خود که ایصال حیات بحاله اجزای بدن است و بسبب بودن و معدن روح برای و ذات النفس شاعره
لهذا واجب است که هنگام حدوث عرض آن اقدام بر معاوجه او با و وی مناسبه اقدام محکم بجز کمالات باشد احتیاط در معاوجه او بشیر از غیر او بود خواه
اراده استغفر غلط از آن کنند یا اراده تبدیل مزاج آن نمایند و احتیاط آنست که هر دوئی که بکار بر بند مبدل یا مستغفر مرکبید کرد و بخیرگی
روح را قوت دهد و بدل مخصوص باشد اما استغفر غنی که مثل فصد است اقدام برین بخله تدبیر دیگر معین محتاج نمیکرد و اندک که اکثر آنچه در آن لازم بود است
که افراط در آن بناید کرد اما موجب سقوط قوت نگردد و انباش قوت نمایند اگر ضعیف اندک ضعیف گردد و بایشای نا عیش قوت مثل مفرحات
و مقویات مناسبه چون بسبب مزاج بار و یا طریض شود و این امر است که مختص بدان صرف اخراج خون نیست بلکه جمیع استغفرات است و اگر چه
در اخراج دم این حیاط شدید تر است بجهت آنکه خون ماده ارواح است اگر در اخراج آن فراط نمایند ضرر بحیات رسد و اگر در آن قصور نمایند
مع وجوب آن ضرر رخید تر باشد زیرا که افراط در اخراج آن تضعیف است و اضرار آن بتدريج باشد و این ضرر در اکثر اوقات ممکن است اگر چه
و قصور در آن مع وجوب دفعه بمقتضی هلاک میگردد و اندک سببی که بآن استخفاف از اصناف تدبیر دیگر حاصل شود آنست که اخراج خون بد نیست که قلب

دارد شود و با وجود آن بیشتر استلای قلب و دم یا بخار می باشد و از ضرر این همه قصد خلاص میگردد اما باید که ضرر استلای دومی از قصد باسلیق راست و ضرر
استلای بخاری خالی از باسلیق چیست دفع کنند و اگر از قصد نامعی باشد حجامت بین انگشتان نمایند و اساسا از استفراغات که با دومی باشد واجبست که مخلوط نمایند و بدین
نکودر قصد بدین بکلیه اجابت آنکه اکثر اودیه مسهل مضاد و قلبی و دخی از قوت سینه سینه دل نرم است که آنها اودیه قلبیه و جمع نمایند و آن اودیه است که
قلب را قوت و در بخار میستی که در آنست غایت آنکه دواوی مشتمل بر اسفراغ خلط قلبی اودیه تر یا قیه فادیه بر نیایب قلب کی داخل نشند و اکثر دفع می یابند از این اودیه
و این روح بلکه اکثر منفعت آنها بجست دیگر نریب باشد و این است که اودیه مسفرغ را نافذ میکنند بسبب قلب و میگردانند آنها را از غیر و در قصد اسهال عاریت پخته غیر
مرعی از اوده اگر در معده ضعف باشد عاریت دی ضرر شناسند و اما تبدیل مزاج متوجه میشود و دریا و یا بخار تبدیل را و یا تبدیل حایا تبدیل یا پس چون اراده
تبدیل مزاج بار کنند باید که اختیار نمایند اودیه حاره را و مخلوط نمایند با دویه قلبیه حاره بجای آنکه از آن تحریک عین مغلط را که در قلب است واقع نشود بحدی که تبدیل
جرم قلب از قدر بدین رخ یا تمید مادی و مورد غیر آن نمایند و اگر اراده تبدیل مزاج حار نمایند و حاجت برسد یا باشد اقتضای اودیه بارده صرف نشاید بجست ناکه جوهری که
برای و مخلوق شده و آن روح متکون است جوهر است بحالت غریزی غیر حرات ضاره بدن او را از او مزاج حار قلب تعلیل و تحلیل و تخمین نکرد عارض میگردد و با این
چون بر جرم قلب ویه مطفی بار و صرف وارد گردند با دویه حار قلبیه از نشانیها تقویت حار غریزیست بخار صیغه که مصاحب حرارت آنهاست مخلوط نباشد
ممکن است که ضرر باصل یعنی روح رسانند و موجب ظفا و افنای الهی آن گردند و اگر چه نفع بضر یعنی جرم قلب بند پس نفع تعدیل حرارت جرم قلب میگردد و اگر چه آن
روح منقطع گردد و چه باشد یعنی بحقیقت نفع نیست پس آب نیست که اودیه گرم که بدل مخصوص است با دویه سرد می نمایند و انداختن در آن بی نگذاشته اند و حای
سود مزاج حار قلب از خلط اودیه بارده با دویه حاره قلبیه بجست ثوق با آنکه اگر طبیعت قوی باشد تمیز نماید میان مبر و مفرج براند و بر آب سو قلب و حار قلبی بسوزد
تعدیل آن تقویت باین حاصل گردد پس دواوی مخلوط و دوا جمع شوند و کی تعدیل حرارت قلبی بخیست بارده مزاجیه که بر این بعضی اخلاط باشد و دوم تقویت حرارت
غریزی که بر سر روح بود و حفظ آن بر و از ضرر نیز نگردد و چون بیایند هلهای معتدل که تقویت روح بخار صیغه نماید یا قیه بعدال باشد شکل و زبان است
بدان جویند بکنز که دواوی مفرد برتر از مرکب و خفیف تر است زیرا که طبیعت در استعمال هر اده از منفعت او در وضع لائق آن تخیر میگردد و بجست ناکه بر دوا مرکب است
بیشتر فاضل میشود و حایستی که متدیر نباشد و درین هنگام احتمال نیست که این صفت ضار باشد و معذکست فرصت برای تجرب و امتحان و دست نمایند بخلاص
دواوی مفرد و اگر طبیعت ضعیف باشد هیچ تدبیری نفع نه بخشد یعنی نه اودیه صرف سود دهد و نه مخلوط و لیکن احتمال مخلوط درین صورت نیز بهتر است و گاه
طبیعت ج میگرد و با استعمال اودیه حاره قلبیه نشیب ثقل جوهر اکثر اودیه با دویه قلبیه و قوت نفوذ آنها و دلیل آنها با بطع بسو ثبات بدن نفوذ پس این محتاج گردد و در مخلوط
اودیه قلبیه حاره نافذ با دویه بارده جست تمییز قوای آنها بسوی قلب زیجاست که زعفران را در قرص کافور داخل میکنند تا آنکه قوت زعفران تاثیر کافور
سائر اجزا را بقالب برآید تعدیل مزاج او بر دوی بوند بعد قوت طبیعت منع نماید زعفران را از قلبی استعمال کند او را در تقویت روح و اقرص کافور
استعمال میکنند برآید قلب نواحی آن چنانچه در وقت و حیات مخرقه و درین هنگام میباشد که زعفران مخلوط باشد و گاهی استعمال نمایند بر بعضی غذا مثل کش
معد و درین حالت باید که زعفران را از آن با قوت کنند زیرا که درین صورت زعفران تاثیر باقی اجزا را از موضع علت برگرداند بجستی که در آن عمل و نشاید این
قلب ثقل کند یا بلکه بر دوا که در امراض قلب استعمال نمایند خواه برآید تبدیل مزاج او و خواه برآید استفراغ ماده آن خالی نباشد از دوا که بدل مخصوص بود و روح را
تقویت نماید از این جهت قوی باشد از آن غافل نباید شد و نوشیدن گلاب عرق کیوڑه و بید مشک و عرق صندل در امراض قلب یا فائده میکند و خوردن سیب
به انار به ستود نگذارد که طبیعت قوی شود و از بخار ثقل محض قلب پیدا بد بلکه واجبست که طبیعت در امراض قلب لین باشد و در تیرید قلب اثر میکنند و
شفا را لا مقام گوید که در معالجات قلب استخراج مواد او بهتر از تقویت قلب مری نیست و مما کن امراض و ترک اودیه مسهل نمایند و اگر با استعمال آن منظر
گردید برقی نمایند و اودیه خوشنوا و بریه تقویه آن مخلوط سازند که با دویه محمد عرق نمایند بجست رسانیدن آنها بقلب که چه زائد و در مزاج حار باشد چنانچه زعفران بارده
مبرج می نمایند بعد تعدیل مزاج نمایند و رعایت نموده کنند تا مشارک آن نشاید شد و اگر در علاج او قصد حاجت آید قصد باسلیق بعد احتیاط تماما تر کشاید

و خصوصاً رب سبب به که دوا می نیکیست و اطلیه افنده از مطهات مخلوط بمقویات قلبی که زرد اگر سبب داده باشد فایده آن نمایند و بعد از آن شکر
منج و تقویت قلب پروازند مسیحی گوید که لقمه میکند برای زیادتی حرارت قلب چون مستحکم نشود آتشایدن دود و رب حماض اتج و رب تفاح و
ماورائینا و اقراص کافور و ضمید صندل و گلاب و کافور میر و بر برف و تبدیل آن بعد گرم شدن و سکون و مواضع باره الواب مجوسی گفته که چون مزاج
قلب گرم گردد فصد باسلیق از دست چپ نمایند و اگر فصد ممکن نباشد میان کفین حجامت کنند و مطبوخ فو که و یا شنبه ترنجبین بنوشند و بعد از آن
ماورائینا رب نار بنهند و دود و گلاب قدر احتمال او دهند و بران گل ازنی و کشیز خشک هر واحد یک م طباشیر کبریا هر واحد نیم درم کافور نیم دانگ
اندازند و این سه روز یکبار بر دود غذا اگر در ریختن باشد مجزوه کدو آب انار سازند و اگر تب نباشد چوزه مرغ محول آب انار یا آب جصرم یا شری
ترنج بدهند و الاضاسویق شعیب آب انار یا آب خورده یا آب ترشی ترنج و هند لاسما اگر ناله صیغ باشد لیکن برن مفر کرده باید داد و دوا می مرض
در موضع بار و مقروش بخلاف و شامسفرم و گل سرخ و گل سبب و گل به و اطراف آس نیلوفر و صندل و گلاب و کافور باشد و بر سینه او خسته که کتان
مبلول باین دیا بقیه و طی معمول بر وزن گل و موم و گلاب آب حی العالم و آب خرفه و آب علیق و یا آب برگ انگور و برگ بارتنگ بنهند و آب به
و صندل و کافور صفا نمایند و از لعاب سر و غضب هم و غم و جاع اجتناب کنند و مگام خواب آب انار یا قدری لعاب اچول گل ازنی و تخم خرفه
هر یک بقدر حاجت بدهند چون این را بر آب بقدر نوشند و حرارت و لیسیا کن نگردد و قرص کافور آب انار بخوش و قدری آب خیار بدهند و
بماورائینا که در آن غنای پستان جوشان اده آب خرفه آمیخته باشد حقه نمایند و دست و پا گرم کنند و بران موم و روغن گل طلا سازند و بنویسند
که سو و مزاج قلب اگر حار باشد هر صبح جلاب از نیلوفر سه درم و از شکر سفیده درم و یا شربت سبب ده درم و عرق گاوزبان ده درم
و یا از شربت حماض اتج یا نارنج ده درم با گلاب عرق گاوزبان و عرق بید مشک عرق بید ساده و عرق نیلوفر هر واحد ده درم بیاشامند و غذا
حروره زرد شکب مغز بادام و محوم چوبه مرغ و یا مزوره از آب نارنج و یا حماض مغز بادام و شکب از دیا بگیرند شربت سبب ده درم و در آن کشیز خشک
یک م گل سرخ نیم درم طباشیر سفید ربع درم کوفته بخیه مشرشته بپسند و اگر حرارت بسیار غلظت شدید باشد بگرداوارا ایوب آبی است که بالا را آب
طانی کرده نیم رطل و ککب ده درم بنوشند و ضمید صندل و گلاب نمایند و بر این صندل بپوشند و زیر غیثات مبلول و گلاب بنشینند و در
مساکن باره و در ممشال مقام سازند این ده این نافع است بگیرند طباشیر ده درم گل سرخ پنج درم کبابه سه درم در سه رطل راب ترش بخسباند و یک رطل
از آن بنوشند و مفرج باره که در آن سرطان هنری عرق یک شقال اخل است و این مفرج نیز اصحاب سو مزاج حار را نافع است بگیرند گل سرخ طباشیر گاوزبان
هر واحد یک درم کشیز خشک صندل سفید هر یک نیم درم تخم خرفه تخم خیار زرد تخم کدو و درم زرشک ده درم و در آن سفیده یک دانگ کبابه یک دانگ
یک نیم دانگ کوفته بخیه شکر سفید در گلاب اتمام آورده بپزند شربت یک درم گیلانی میگوید که از علایم این فصد باسلیق است اگر علایم دم ظاهر
وقت و قوت موافق باشد بعد از آن نوشیدن ربوب و اشربه باره و شربت حماض اتج و شربت سبب شربت شربت انار بخوش اگر طبیعت
نرم باشد اگر قبض طبیعت باشد شربت آکو و شربت تمر هندی و آلوچه و مانند آن بیاشامند و اشعیبر بر لبه بخوش بعد بچین و گلاب اگر چه استعمال و مجوز
درین زمان است بسبب شجاعت و بودن منشی و یا شربت تخم خرفه و یا ماء القرق و یا ماء الخیار و بنزد اگر حرارت شدید باشد این قرص کافور آب نارنج
و شربت سبب بر بنهند طباشیر منج نیم درم خیار نیم درم تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه گل سرخ صندل سفید مسادی بگیرند و بمقایله هر شقال از آن یک طسوج کافور
آمیخته آب سبب بنهند و قرص سحر و زک شقال آب سبب بنهند و اگر فصد ممکن نباشد میان کفین حجامت نمایند و اگر احتیاج باسهال افتد
باشیای مطبوعه حرارت سه شقال و بخار و غنای تمر هندی و شیر خشک و یا شنبه اتشال آن اسهال آورند و اگر تب نباشد اسهال بمطبوخ بپزند و زرد بقدر
سقه و نیای مشوی دیا یا یا رب فیه آورند و اگر سبب ضعف قوت ممکن نباشد حقه لینه عمل آن رند و یا آب تمر هندی بشربت نیلوفر و شربت بنفشه
و یا لعاب سیغول جلاب بنوشند بعد از آن تربید باشیای بر دوش مال و اشعیبر و ماء القرق و آب هند و شربت صندل آب بنویسند و اگر تب نباشد شیر

یا گویا بنیاد و غیاث باشند و گاهی ما را الرائب را تب ترش و در ویاسه روز میدهند بطریق که در قول مجود گذشت و یا سفوف کشنیز خشک و درم گسترخ
 طباشیر هر یک یکدرم کافور یک قیراط بقدر یک شغال از ان باب سیب یا ترشی ترنج و یا راسب بقر بخورند اگر حرارت اندک باشند یا بعد فصد قوت
 پذیرد این سفوف مناسب است گسترخ طباشیر هر واحد سه گرم کشنیز خشک و درم بسد و در اید که با هر واحد نیم درم کافور ربع درم و ستر او را آنست که با وای لیتا
 در موضع بار و فروش لثا خنای بید خصول اطراف انگور مشوش بران آب سرد مطیب به نیل و زنبق و به ویدیت صندل و گلاب کافور نمایند و بر سینه
 صندل و به کافور و گلاب این قیروطی نهند موم سفید صغی بر وزن گل که اخته در صلابه کرده باب که دو و خره و خیار و گلاب صندل و کافور حل نمایند
 چند آنکه جمیع گرد و استعمال کنند و فیص صندل بپوشند و آنچه وقت خواب برای ایشان لفع بخشد نوشیدن آب ناریخوش و لعاب پنبول لبلل ارمنی
 و کشنیز خشک طباشیر است و شربت صندل نافع است و آنچه تدابیر سبب است آنها انتقال به وای باردست و اگر حرارت شدت کند و خوف حدوث ورم و
 تب باشد احتیاج به چسب مسکن قوی افتد و دو آنکه افیون غیره که در علاج خفقان حار بقول یلاتی خواهد آمد بدهند و غذای ایشان اگر تب باشد فزوده از کشنیز
 شیر و ماش مقشر بکند و یا آب ترشی ترنج و یا سیبش بسازند و در ان کشنیز اندازند و اگر تب باشد آنچه در قول مجوی گذشت بدهند و دیگر اغذیه که
 خفقان حار خواهد آمد مناسب بود و از محوم لحم یا کبان و دراج و جد و حملان های خرد بر آب لیسان صالح است و از فواکه صابون ناریخوش و سیب حامض ترنج
 و نان و گلاب شربت سیب بده غذای جدید است و آب نوشنی باید که سرد و سرف باشد چون هنر ال و در لیس بدید آید هر روز بعد طعام و آب گرم بنهند
 و از جمیع اسباب سخته اجتناب نمایند چندی گوید که اگر سوز مزاج حار قلبی دی باشد در موی قصد لطیفه و اخراج خون بحسب قوت احتمال نمایند و اگر از
 احتمال نماند اشربه بارده مختصه قلب مثل شربت حامض و شربت سیب و دروغ گاو بر برف سرد کرده و شربت فواکه و شربت صندل بدهند و اقرا کل کافور
 باین شربت استعمال نمایند و از صندل و گلاب فیمید صدر کنند و استراحت به وای بار و سازند و بقول باره مثل کاه و خره و هند با و کدو بدهند و از اغذیه خورده مرغ
 باب غوره و لیمون زرشک رند و در صغری اشربه مذکوره و شربت قمرندی بیانشانند و کذا مجاورت مواضع بارده خصوصاً مثل و به محفوظه باشا خالان
 و ادراک آن که بران گلاب سر که پاشیده باشند اختیار نمایند اگر حاجت تنقیه باشد یا آنچه اسهال صغری نماید مثل آب رین شیر شربت با شربت و سوز بدهند و در آل قوی باشد نماید

علاج امراض قلب از سوز مزاج بارد

و در المسک حلوه و مفرح حار و شربت گاو زبان شربت بادرنجویه شربت عود که در ان زعفران و مشک و عنبر و سنبل الطیب و گسترخ داخل باشد و عرق عنبر یا
 عرق تنبوال استعمال نمایند و فایده گوشت کبک مرغ و کبوتر و کجشک و طبع و مانند ان بد چینی و زعفران زیره و قاقه و شنبه و ساخته غذا سازند و در سنبل الطیب و سیب
 و در چینی و در قرض و در زیت گل سرخ و عود و آب مرزنجوشن آب سیب و آب بادرنجویه بر سینه ضا کنند و از اغذیه سرد و آب سرد و بر سینه و در وادی بعد ضا کرده
 بمطبوخ بسفلیج تنقیه مسهل گرم و جبار بقون کنند پس جت تعدیل مزاج خیره طلای علوی خانی همراه ماء اللحم حار و هند و غذای زردکی و سبکی و شرب با مرغ
 بنان تنوری سازند و بجای آب ماء اول که از عرق گاو زبان و بادرنجویه گلاب هر یک است و در عسل و توله بخورند که سوم حبه بسوزد صاف نموده کف نمایند و اگر تیر
 خواهند قرض سنبل الطیب و در چینی زعفران هر یک است و در لته بسته در جوشان اندازند اقول حکما شیخ میفرماید که علاج مزاج بار و قیحا چین کباب و شرب یحانی و سیاحت
 معتدله با ضمه و طلیه حاره عطره قلبیه با غذیه حاره بقدریکه میسر جید باید باید کرد و اگر سبک ان ماده باشد تنفر ان نمایند و بعد از ان تعدیل مزاج و تقویت قلب
 کنند و شیخی گوید که برای زیادتى برودت قلب چون حکم نگردد و شرب یحانی صرف مقدار اندک شمع ادویه و شنبه حار مثل مشک عود و عنبر نافع است و مخرج صندل
 و برغن نارین و قیحا چین اهل سوز و در چینی و فلفل و یا بسعد و آب سیب و آب سحر شرب و مسک نمایند و گوشت قنار و زرد و به غیه عصافیه و
 قناریا بمصلح گرم بخورند صاحب کامل نوشته که اگر قلب را سوز مزاج بارد عارض گردد شربت سیب مطیب بمشک مسک و به مسک بنوشند
 و یا در المسک حلوه و مفرح حار و شربت گاو زبان یا گلاب که در ان عود و مسک و جوشانده باشند و یا آب پوست ترنج مد فوق معصوم و یا آب برگ ترنج بخورند و ترنج
 پیزه که مدین استعمال نمایند و سوسن از دو درم تا پنج درم و برینا چیه بلبل و قیروطی معمول از نیمام و مرزنجوش و شیخ و شنبه باج بر وزن نیمیت

و موم سرخ در آن که اخته نشده و خالیه بر سینه طلا نمایند و نوشیدن آب سرد کم کنند و اگر فائده نشود جوارش عنبر یا مشرویطوس یا تریاق استعمال نمایند
مصنعت های گوی گفته که هر صبح جلاب از باد ریخویه گاو زبان هر یک درم باوه درم کفشد بپزند و غذا از زهره از آب بخود بخورند تا مصلحت بخورند
و قیج و دساج و اگر سود مزاج بار و بسبب که بلغمی یا سوداوی باشد تنقیه بدن از بلغم و سودا کنند بمطبوخ افیمون یا بجمون بخاج باین طوری که بکیر سنج
صفت درم و گل سرخ و دو درم و باد ریخویه درم و شکر سرخ ده درم چوشانیده صاف نموده در آن همچون بخاج صفت درم بالیده بنوشند و بعد از تنقیسه
این همچون سرخ هر روز یک شقال بر ب حاضر بر بسبب درم بخورد و در این فصل سبب نبل جو زبوا که با قافله میل بودا پوست تریخ هر دو درم
یک شقال مشک تری یک انگ کوفته بخت بر ب فواکه مذکور بشوند مثل سبیل و سودا و سبب تر افیم مانند آن سببیه ضما نمایند و قافله بسیار صفت است و
و در او مسک و دود هر چه حاضر باشد بقدر یک شقال در شربت باد ریخویه ده درم حل کرده بخورند مولف ترجیح مینویسد سودا مزاج باد ریخویه شکر اگر با
بلغمی یا سودا و آب باشد بعد از تنقیسه آن نمایند و تقویت قلب بدوا المسک حل و مفرجات حاره و معاجین کبار و مشرویطوس کنند و از اغذیه فراخ و عصاره قلیه یا
بر این چنین بپزند و درین صدر بر غن تسط و شرب شرب ریحانی مخرج با عرق گاو زبان نافع و از بجزرات مشک عنبر و عود و شمیدان لیسرن و یا سمن خیری زین
مفیدست حکیم علی گوید که شرب ملجنین عسل و لجه آب که در آن عود و مسطک و پوست تیخ چوشانیده باشد و شربت سبب مشک و بیه فائده
و شیلشاد و اوسل باین صفت که بعد از غسل منزع از غوه و در ظل گلاب یک درم طل سببیه چهار درم طل شرب ریحانی نیم درم طل هم در آب کش نرم بچوشانند تا بدو طل
و هنوز گرم باشد که در فصل سببیه عود و در حد شقال زعفران نیم درم در پارچه کتان صره بسته بماند شربت هر روزه درم تا بابت درم با و در المسک
و غذا زهر باج حلوز عفر با زیر حاره و محوم غزلان و غیره مقلوف نافع و از اطعمه باره غلیظه و املا و فواکه اجتناب نمایند و آب کتسر نوشند

اعلاج امراض قلب از سود مزاج یا بس

ما از الشیر بر و غن با دام و شکر بنوشند و اغذیه مطب بخورند و آنجا که تب نباشد نوشیدن شیر تازه بهترین اشیاست و قیروطی اخضر بر سینه بمالند و هر چه
مفید تب و دق باشد در اینجا نافع شناسند با محمد این پوست اگر با حرارت باشد بعلاج دق و اگر با برودت بود بعلاج دق هر دم علاج کنند و ایضا
در سانج بر تعیل لعاب انجول و بهانه و گاو زبان هر یک سببیه و گلاب عرق بید مشک بید ساده و نیل و زهر یک پنج توله و شربت نیل و زهر چار توله
بنوشانند غذا آتش جو یا پاکت خرفه بانان دهند و در سادی حمت تنقیه سید و اما و انجیر بپزند و بهر تعیل نوشداروی لولوی علویان با عرق شیر
حکیم لیس خان بپزند و غذا قلیه حلوان بنان تنک خورند و اگر خواب نیاید نیمه مر و اید و اندک حکیم علوی خان با عرق بید ساده و گلاب بپزند و شیر بر و غن
و در بیتی و کانت و روغن که در ششاش و بادام در بیتی و گوش بچکانند و باره پنبه مند و در شیر بر تر کرده بر یا فوخ نهند و گند از گند خشک شود و نمک
سوده و در شیریش آمیخته بر کف دست و پا مالیدن فی الفور خواب می آرد و همچنین خا بابرگ گلاب تنها همین شود و در اگر بعد تعیل اندکی باقی ماند
فصد سلیم از دست چپ کنند که فی الحال زنده آن میکند و علویان در عشره کماله نوشته اند که انشور اناس رین یا بایز جوبات مست و همچنین افشور مشر
سیاه یعنی فالسه اقول مهره البوسهل گوید که نفع میکند برای زیادتی پس قلب چون تسک نشود شربت شیریش و شربت شرب بر و غن با دام لجه
حریره های آرد سید و روغن با دام و شیر و شکر خورند بعد از آن در آنجا که آب شیرین در خال شود کدیس شرب صدر و باین تعین قیروطی معمول از موم صافی و روغن
شیرین یا روغن بنفشه یا روغن کدو نمایند بو علی صیفر یا بیکه در علاج سود مزاج یا بس محتاج پیشوند بغدادی کثیر مطب و عقب او بدخول حمام و استعمال
آب زن مع راحت و قات حرکت و دعت و نوشیدن آب سرد بسیار نافع و اگر با سود مزاج یا بس و دست باشد از آب بسیار در جفا بنشیند و تعیل او
با و دیه و اشربه که کثرت خواب بر طعم حار و طبع یزد اگر سببیه ده باشد شفا آن کنند و تفصیل علاج این در علاج دق و ذبول گفته آید این حباس
گوید که اگر سود مزاج یا بس بقلب رض گردد و تدریج برای حامی دق در من شیخونی مسطور گردد مثل شیرین تان و شیر خروار الشیر و عا بات مطب
بعل آرد و بر سینه قیروطی و هر مطب ضما نمایند و شربت نیل و زهر و شربت ششاش و شربت بنفشه و مانند آن بپزند این الیاس گوید که هر روز

نوشته که کوی قلب اگر صغیر است بعد از اجتناب از لقوع جباری و بزرگتر منفعت و آلودن بخار و شربت جوهر و آب انار میخوش و دوازده توله مروری یا سفته بمسوق
 نیمقا یا یک سینه با گلاب بخوراند و یا شیره تخم خطمی تخم پاک هر یک شش شمشیر کشینر شک یک توله با عرق نیمقا و گلاب بنوشانند و صدق سوخته
 یا شیره بخورند یا مروری یا سفته یک شمشیر صدق محرق یک آشته درق طلا و دود و شربت نیلوفر یا بسند بالایش عرق نیمقا بنوشند و اگر لغمی سسته و بربوبیش آشته
 و عرق اراط گلاب شب نیمسایند شربت گاوزبان بپزند بعد از آنکه درق طلا و دود و حجر السج که لعرق اراط سایند با شند یک شمشیر بخوراند یا سافج پندری
 و با شمشیر یک شمشیر سوخته شربت گاوزبان و دود شسته بورق طلا و دود و پخته خورده بالایش تخم ریحان چهار شمشیر شربت لیمون و توله بنوشند و
 مروری و صدق محرق و بزرگتر تخم خفس سوزیدین مرض خصوصیت دارد و آیه برای در جانب قلب مع خفقان آنکه مزی بورق نقره پیچیده همراه
 شیره و تخم بنفشه و گلاب عرق کیوڑه غیره مندل گلقدار سترن خوردن یا شویه نمودن و خرقه کتان بصندل و گلاب سوده تر کرده بر سینه گذاشتن
 نافع است و اگر بجای قلب خوش دارد و رطوبات معده باشد گلقدار سیوتی یک توله شیره کاسنی عقیقات شربت بزوری عرق بادیان و دهنده اگر شش بخوش
 و اصلی مزاج صغری که گوشت را در دل بجای یک شست از بالا و پایین دل باشد و نمکها در اهل نگرود و در سبزی برای بنود طبع اصل السوس گاوزبان
 بادیان غلبه اشغال هر یک را شسته و نیز منقیده وانه بنسل لطیف و ماشه جوشانیده گلقدار و توله اهل کرده بپزند تا بپخت و

خفقان

حرکت مضطرب به شیم با خلیل است که قلب عارض گردد و بیش بر شیمی موزی و مولم قلب است و آن در سن ل یا دغلات او یا در مقامی متضله مجاوره و شاکه
 با انشال معده و دل و جگر و ریه و مجاری عروق و امعاء و جمیع بدن باشد و بمشاکت آن نیز اینها بدین اندازگاه از ماده خطمی غیر خطمی نگاه از
 سود مزاج سافج دگاه از درم دگاه از فرق اتصال دگاه از سده دگاه از سبب غریبه گاه از شدت حس آن گاه از ضعف قیاسی شده و ماده خطمی یا دوسه
 یا صغری که عروق قلب را پر سازد و خفقان صغری که عارض میشود و یا طبعی یا غنی و بانی که در غلات ل جمع شود و یا سودا که گاهی از آن متغی گردد
 و یا یکی و آن از غنی اصل سینه و یا غارت سودا و آنچه از سود مزاج سافج باشد جبهه است که سود مزاجی که غلبه نماید و ضعف میگردد و بهر بی که در قیاس است
 میشود و یا در قیاس بقیه قوت است بر اضطراب گویا که قلبی فعین نماید از نفس و اذیت یا خفقان خفقان ظاهر میگردد و چون خفقان از اطراف نماید تشنگی میگردد
 و چون تشنگی از اطراف نماید تشنگی میگردد و از سود مزاج سافج هر مزاج از مزاج خفقان می آرد و شدید تر درین امر سود مزاج حاست و اسباب سود مزاج قلب
 پنج است یکی اعراض نفسانی مثل غش و کمال بسیار در معات دوم ضیق النفس و انسداد منفذ هوای تازه که بدل سرد سوم کثرت و حرام و هوا گرم بسیار چهارم تشنگی و
 اشتها و هاره و خصوصاً چون تشنه شود آب سرد نیاید پنجم در اومت و راح عطریه هاره و آب سود مزاج بار و تشنگی بسیار است و اما درم حار و اتم که در اینها
 خفقان ظاهر میگردد و بعد از آن غشی پس از کت می آرد و حال ورم بار و قریب کمال ورم حار است و یک است که این مملکت میدهد و بنودی مانند ورم حار یک است و در
 و لکات لفرق اتصال تخمین سده و بجاری خون و روح قلبی و حوالی آن و عروق خسته از اجزای می باشد و اکثر و بیشتر و رید بود و گاهی سده بسبب معضوب و تشنگی
 و اما خفقان حار است از سبب تشنگی حار است از اجزاء حیوانه اتصالات مواد او را در مجاوره و از شربت سموم حار است از لیس حیوانات و حار است از گرم شکم صفا که
 با علی موافقت غذا بر آید و آنچه رویه آنها بقلب شد از بر از مجتمع در امعاء و اما خفقان حار است از شدت حس تشنگی است که عارض میگردد و صاحب تر از قوت روح
 نفسانی از آنکه از قیاس که بدل شود چون سحر که تولید یابد و فضائی که میان قیاس و آن یا در عروق آنست و از ادنی کیفیت بارده یا حاره و امول نفسانی و آنچه
 غذائی و بسنی حتی که بپزد سایدن آب بدون آنکه مودی گردد و ضعف در افعال آن بخلاف آنچه از ضعف قلب است و اما خفقان حار است از ضعف قلب
 بسبب کثرت صوم یا یا صفت یا خوج خطمی یا با فرط یا زرف خون بسیار از بوا سیر از قصد غیران یا از سود و سردی و یا کول و مشرب و خون را قیق و سیر و
 و گاه از خوردن ل و اقط شربت عارض میشود و اما خفقان حار است بمشاکت گاه بمشاکت غلات و باشد باین طوری که عارض گردد و در آن سمن و یا اصل و یک بمشاکت
 معده بود و یا بیکه رفم معده خطمی پنج یا لذل صغری باشد و یا آنکه در معده فاسد گردد و یا آنکه در معده خطمی باشد و شور و رفم معده و یا آنکه خستی و خاوست

در خفقان
 تشنگی
 تشنگی
 تشنگی
 تشنگی

مثلاً در حاد نبضات و در بار و مسمومات و خصوصاً بد آنچه از او به قلب رسیده که در علاج ثابت طور نشوند و اگر با موده باشد تنقیه حسبیه و لازم و نقصان غذا و اقتصاد بلطف آنچه ممکن باشد و اگر صبر نماید جز و رات بهتر است و اگر بران صبر نکند از تبه و تجاوز نکند و از شرب شراب قطعاً منع نمایند و در تعادل تنقیه رعایت شدت و خفیت سبب بساطت و ترکیب آن مع لحاظ این قبض طبع مرغی دارند و آنجا که با خفقان تپش بر شود بدین ترتیب ملاحظه و از تپش بعضی دویه مفروده و مرکبه مفید اکثر اقسام خفقان بقلم می آیند که دویه مفروده تعلیق سنگ لیث فم معده یا بخا صیته نفع با اقسام خفقان دارد و اگر در رتبه بر بیان نمایند بعد از آن که خوبت شود پوست آن در کرده و خسته او را جدا نموده و در ظرف چینی تمام شب بر آسمان نگاه دارند و وقت صبح گلاب قدری بر ششک شده و اندکی قند سفید یا بنده بر آن ریخته بخورند روز اول یک عدد روز دوم دو عدد و روز سوم سه عدد و اگر موافقت نماید این نیز اینند از بر آ خفقان و تقویت دل از موده است و دیگر که تر از شده ورق بار یک کرده بر سنگ بگویند و در صافی سفت آبش افشاده زیر آسمان تمام شب گذارند صبح نبات سفید یا شربت صندل داخل کرده بنوشند که همین نفع دارد و دیگر کشمش تازه کلان سبز حل و یک عدد بغیر غسل آن شربت گلاب صرف یا معر و ج یا بد مشک و گشت بالا باشد در پیاله فروخته و در شبنم دارند و صبح آن کشمش بسوزن یا استکی گشت بردارند تا گلاب بکشد نشود پس گلاب را بچین یا شکی تمام در ظرفی دیگر بکشد و در آن نیامیزد و بجهت کشش بخورند و گلاب تنها یا با شربت بنفشه و غیره سه توله تخم بالنگو چار باشد و یک هفته بعل آرد اقسام خفقان دفع قلب اسجیل است و دیگر افشاده انار شیرین و ترش نبات و کیوئه و بد مشک که از افشاده زنگنه و کوله و لیون کاغذی در نیمه ام از مجربات است و کذا تخم زحان بالنگو و باد و درخت و شاهتره و شترتی و فو مشک و با روح و دیگر جدا و یک قوطی با جلاب یا شرب بخوردن تقوی قلب مضر و دفع خفقان از نیت و باست و دیگر صاحب خلاصه التجارب از مجربات خود نوشته که چند روز در خاکستر گرم بچته پوست دور کرده بخیان گرم گرم ورق تر از شده و نبات سفید سوده بر تمام و در تمام باشد بکشد آنی بغایت شیرین خواهد بود و تمام روز چند بار بنوشند و چند روز مداومت نمایند و دیگر تصفیه بوند خطائی باب سائیده و بریان هر شانه بطول یک حبس آن بجا آید پس بچین انواع خفقان خوش از مجربات صاحب خلاصه العلاج است و کذا اضداد خطائی در گلاب دیگر بقول سوسید شرب اشته یا مومیایی بقدر حسب کرسنه بجای که کذا گلفندیا گلاب بشکریاده و درم عصاره گل سرخ تازه بشکریا شربت و روزانه یا ششم گلاب خوردن ورق نفه یا عقیق مسحق و تعلیق آن یا بهر سفید یا فاد و هر خدانی هر اقسام خفقان است و دیگر بقول شیخ الرئیس آنچه نفع او در خفقان عظیم است خوردن کینقال گا و زبان بنگام خواب چنان شب متواتر است و از آنچه تجربه شده خوردن مقدار اوت تر نعل ذکر است با دوازده مثقال تیزه بر نازد کذا کذا دن کینقال مرزنجوش خشک یک سدر اگر ادرت باشد یا شربت اگر ادرت نباشد تا ایام متوالی و از آنچه نفع می یابد صاحب خفقان نیست که دلم باوی خوشبوی جنس سبک ج او باشد و مداومت بخیر آن استعمال شود آن ساد که آن سرع الوصول بقلب است با هوای مستشق و کسی که خفقان حار باشد بخوشبوی او گل سرخ و کافور و صندل و روغنهای مرغالی شدت آن دویه دیگر لطیف الحوائج مثل مشک زعفران تر نعل مگر آنکه امر عینی حرارت بسیار باشد که در بحالت بر آشیای با و اقتصاد نماید اگر مزاج بار بود و دویه حار مثل مشک و غیره روغن ترنج بار بر نواز و کافور و غالیه مانند آن از اقسام و در دواء ملایمه بحسب مزاج استعمال کنند و دویه قلی و بار و مذکور شد و با بجمه در هر دویه که خوش شدن قلبی است و دیگر در علاج الغر بام قوم است که دال خود بقدر چهارم تخم پنجه یا شش و ام آب تر کرده علی الصباح آب صندل یا بنفشه آمیزه بنوشند و دفع خفقان است و کذا لک است الا بکی کلان دوام شرب آب تر کرده صبح خواب یا لیمه که اینخته نمیشد و از ترشی و باوی بر میزند و دیگر گویند که اگر از تخم شش یا بنفشه سه توله در نیمه تار کش تازه خیره گرفته نبات سفید تر که از دویه صبح بنوشند جهت تقویت قلب زاله خفقان شرفیست و اگر قبض بقیض بکشد یا شش از دویه نباتات تر بخورند افزایند و ایضا قطعاً مفسر بنفشه سیاه در عرق کیوئه تر که در شبنم گذارند و علی الصباح سبیل امتصاص بخورند و کذا دویه مرکبه که بنفشه شرب مشک خالص تر بر سر خطائی سائیده عطر صندل هر واحد یک باشد و در آن صلابه کرده ورق نفه و ورق طلا بر یک نیم باشد و روغن بادام نیم دانه نیمه شش خالص است و ام نیمه نیمه یکجا کرده یک روز در آب الاتصال بسایند و از یکا شش شروع کنند و هر روز یکا شش بقیض بقیض روز بهفت باشد و بقیض بقیض اقسام خفقان را و بار دفع و معمول و گاهی مر و در نیمه افزوده میشود و ایضا لا جورد مغسول و سرخ البشم مقرض چار سرخ مر و اید سوده سه سرخ کبر صلابه کرده و سرخ کبر صلابه کرده یک عدد یا شش دویه نفه

و گاهی

پیچیده بخورند بالای آن عرق بید مشک گلاب عرق گاوزبان عرق نیلوفر عرق کیوڑه تخم فرخ مشک شیده شربت سیب سیرین حل کرده بنوشند الباقی
 مطلق خفقان کشنده خشک صندل سفید گل سرخ تخم کاسنی هر کدام یک جزو گل مخوم طباشیر همین سفید و حان هر کدام نصف جزو و دراز ناسفته که با مصطفی
 هر کدام ربع جزو و غیر مشک هر کدام شش جزو کوفته بخیه نبات سفید گلاب عسل بقوام آورده بشند شربتی بکندم ایضا گیلانی گوید که معاجین مفرحه
 یا قویه بسیار نافع و تریاق فاروق را تاثیر عظیم است در ازاله این مرض و شربت گاوزبان و سیب باید مشک منفعت عظیم دارد و شربت درین نفی
 که در غیر او نیست لیکن بحسب مزاج مثلاً در مزاج حار بنیز بی اشتغال نمایند بحیث آنکه اعدل از جمیع اقسام انبذه و اقل حرارت بسبب کثرت مایه است
 اوست و اگر اقسام او در اینجا که حرارت مفرط نباشد استعمال باید کرد و زردی بقیه نیم شربت که بر آن قند سفید سوده و اندکی عنبر اشیتا بریض بقفا و شربت
 یا شیده باشند نافع عظیم است و خفقان جمیع اقسام ضعف قلب ایضا استعمال تریاق و بخت مرادید محلول با عود و بخاله طلا از مجربات الطایفی است او گوید
 مفرحاتی که جاری مجرای خواص مجریا است و در جمیع انواع خفقان مؤثر این ترکیب است مرادید ناسفته بخور و راحل کنند و در آن طلا و آفره یک یک جزو که ختم
 اند از نگاه همه را با سه شل آن خود و عشر آن عنبر بسیار اندک فادر هر کانی و در گلاب عرق گاوزبان عرق بید بسیار شربت فواکه را با آن تسقیه داده
 او به مذکور را با آن بشند سه قیرا از آن در لفریح و نشاط قائم مقام خمر است و در ازاله خفقان و غشی بجنون موجب ایضا بقول صاحب الطالع الغر با شربت سیر
 و کافور سیوتی و کافور که حاصل هر احد مقوی قلب مفرح و دافع خفقان است و این عرق کشنده نیز مقوی قلب دافع خفقان است و شربت گاوزبان هر دو
 و تولد و انشای کل فسرین گل گاوزبان گل سرخ برده صندل سفید هر چند پنج تولد و عود غرق کیتوله مشک یکا شمشیر گاو پنج آثار آب بقدر ضرورت به تنوع
 عرق کشنده فائده شش و شارب قانون بنویسند که صاحبان بانوع چنانچه سابق مذکور شد که آن روی است علامت خصوصاً که در اینجا بقیه می باشد
 آشامیدن سوین شمع منسول آب گرم پس سرد کرده بوزنه درم شکر است و اگر این را نیز قی کنند نفع از آن یابد و اگر از شکر سیب قی در قلع عرق
 کند بل او اندر دانه سازد و ساقها برینند و کافور و مانند آن با سرکه استنشاق نمایند و بر سینه پارچه بمولان آب صندلین و کافور و اشال آن نهند

علاج خفقان حار

آنکه مری شسته بوق نقره پیچیده و یا غیر صندل شش باشد بخورند و بالای شش شیره تخم فرخه مقشر شیره کشنده خشک شیره زرشک و واحد شش باشد
 شیره آوی بخار پنج دانه در گلاب عرق کیوڑه عرق گاوزبان عرق صندل هر یک تولد بر آورده شربت انار سیرین و تولد حل کرده تخم فرخ مشک
 پنج باشد یا شیده بنوشند و اما الفواکه و شربت عناب شربت ترشی ترنج و شربت سیب هر گلاب نیز نافست و در صورت کثرت حرارت قوی کافور
 تبرید دهند و اگر تپش و دوع همراه صفوف کشنده خشک طباشیر و گل انبی نافع و همراه مفرح بارد نافع و سایر این صندل و گلاب کافور رنگ کرده بنوشند و این
 گلاب یا شیده باشند خصوص بر موضع قلب طبوبات باره مثل گل سرخ و خیاردید به و صندل و کافور بپزند و در هوای سرد و قریب آب جاری
 بنشینند و در خانه آب بپاشند و باوش بجنبانند و صندل سفید در آب کشنده سبز سوده یا گل سرخ و صندل بگلایا سینه بر سینه خما و نمایند و اغذیه بارد
 بی گوشت اختیار کنند و مری تهرندی و اناس بخورند و بقول رازی سکونت صاحب خفقان را در بلاد حار موجب کوتاهی عمر اوست و حکیم علویان
 در عشره کامله نوشته اند که عرض صاحبان گرم زیاده از پنجاه سال غلبه شد و اگر خفقان حار و موی باشد اول فصد با سلیق از دست چپ بدهند
 فصد صاف کنند و آنجا که از فصد نفعی باشد بر ساق و بعد میان هر دو شانه حجامت نمایند و استقرار غنی بدون تعب سوده زرد و خمر
 مرادید ساده نه باشد شربت سیب لیمونی حلوی خان و شربت انار و لاتی هر یک دو تولد در عرق شیرین تولد دهند و اگر مریض مفلک
 باشد غیر صندل ساده نه باشد خورده شربت نیلوفر چهار تولد در گلاب عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج تولد حل کرده تخم سیب
 یا شیده بنوشند و مراد از صندل سفید کشنده خشک گل سرخ و کافور مقشر بگلایا بید مشک سوده هم برابر بپزد که از آن در این خلطه بپاشند و آب کشنده
 کیتوله آب گل سداب گل پیچیم تولد تخم کافور صندل سفید هر یک باشد و کافور و شسته و باید که کشنده بزرگ و گویشت و شسته و بپزد و با دانه که سرچاش

[illegible]

شیره تخم خیارین عرق شاهتره شربت بزوری باردوم روز بجای خیارین تخم کاسنی شش باشد سوم روز شیره مغز تخم که کوشش باشد افزوده عوض آبله بلبله مرغی نماید و آخر روز دوازده مسک و در چهار باشد لعاب بیدانه کشیده باشد شش باشد عرق شاهتره ده توله شربت بزوری باردو و توله دهند و در صورتیکه از شربت خفقاان تیرگی در لهارت و در وسر عارض شود همراه شیره کشیده خشک لعاب بیدانه عرق گاوزبان شربت بنفشه تخم ریحان پاشیده تر اکسیپ استعمال خمیره صندل یا همراه شیره کشیده خشک پنجاه شیره خرفه پنجاه شربت عرق گاوزبان شربت نیلوفر تخم بالنگو پاشیده و در صورتیکه در وقت قلب بوق نقره یکدر و شربت همراه شیره کشیده خشک چهار باشد لعاب گاوزبان شش باشد شیره خرفه شش باشد شربت انار و توله شربت گڑصل داخل کرده بالنگو چهار باشد پاشیده و یا برای همین منافع همراه لعاب اسفند یک توله گلاب چهار توله عرق کینا پنج توله عرق بیدانه پنج توله شربت انار خاکشی چهار باشد آب شسته غذا شور با خشک و گاهی درین نسخه شیره کشیده خشک پنج باشد و گاهی شیره مغز تخم بیدانه شش باشد شربت نیلوفر و گاهی شیره تخم کاسنی داخل میکنند و یا شیره و دانه سوده شربت با شیره است و است شربت بزوری یا بصورت سوده شربت نیلوفر و توله شربت همراه عرق گاوزبان شش توله گلاب چهار توله و گاهی طباشیر کاشه سوده مغز تخم سوده همراه شیره همراه شیره عرق اسفند لعاب اسفند عرق عنب الثعلب عرق کاسنی شربت انار و اگر در دل و دماغ هر وقت باشد و بگوید که گویا با کوشش در دماغ می رانند خمیره صندل شش باشد شربت ریحان خورده بالایش شیره خرفه عرق کیوژا گلاب عرق کاسنی شربت بزوری شربت انار پنج بخوراند و بر است آخر روز شربت زرشک شربت صندل در عرق بیدانه عرق شاهتره حل کرده بپاشند و اگر از خوردن گوشت آهوه خفقاان عارض گردد و خمیره صندل همراه شیره کشیده خشک شیره گاوزبان شیره خرفه عرق مکوه گلاب شربت انار تخم ریحان دهند بعد چند روز صفون گاوزبان گل صرخ صندل سفید و اگر شربت کشیده خشک کوفته بخت نبات هموزان آمیخته همراه شیره خرفه در عرق کیوژا عرق مکوه برآورد و شربت انار تخم زرشک داخل مکوه بخورند و یا برای تسکین زشت ل و صده و جگر و بلی غشی و تب خرقه و در تخم صندل نه باشد طباشیر کاشه کافور و جوهر بقران یک جو سوده آمیخته بخورند و یا آب است و شربت شیره خیارین پنجاه شیره عرق کاسنی یک پنجاه اسفند پاشیده بنوشند و یا بصورت نزل و زکام خمیره مذکور باشد شیره خشک شش باشد شربت همراه لعاب بیدانه عرق بادرنجبویه عرق گاوزبان عرق بیدانه عرق ریحان شربت انار شیرین دهند و شربت شال و اد مسک با توله یا همراه عرق شاهتره عرق گاوزبان هر یک پنج توله خمیره صندل یک توله حل کرده بالنگو پنج باشد پاشیده و یا بصورت عطر و بخوابی همراه لعاب بیدانه عرق شاهتره شربت انار و یا در غایت گری دل و سستی بدن بوق نقره یکدر همراه شیره کشیده خشک عرق گاوزبان دوازده توله شربت انار تخم بالنگو پنج باشد و یا در صورت ضعف تخم و انجوره حاره دم صغرا و سبزه ازین آبله پنج باشد شربت همراه شیره کشیده خشک چهار باشد شیره مغز تخم بیدانه شش باشد شربت نیلوفر خاکشی و گاهی عوض مغز تخم بیدانه مغز تخم که در و بجای شربت نیلوفر شربت بنفشه میکنند و یا در نزل و لاوی نموده و یا سلیق همراه شیره خرفه عرق شاهتره شربت انار و یا بصورت غشی بعد قصه همراه شربت نبات بالنگو پاشیده و یا در شش قلب بعد قصه و یا در لیس همراه شیره آو بخارده دانه شیره تخم خرفه عرق شاهتره شربت انار شیرین طریق استعمال بلبله هر یک بلبله مر بلی شش باشد بوق نقره یکدر خمیره شیره خیارین شیره مغز تخم که و هر یک شش باشد عرق کیوژا گلاب هر یک چهار توله شربت انار بالنگو پنج باشد و یا با شیره کاسنی شیره خیارین گلاب نبات و یا در بخارات دم صغرا و سبزه که بر صغود کنند و ضعف معده کشیده خشک دانه سیل یک یک باشد سوده شربت بوق نقره یکدر خمیره همراه لعاب اسفند شش باشد عرق کیوژا دو توله شربت انارین دو توله بالنگو پنجاه پاشیده و گاهی جو شانه یا تیر صفت میدهند مثلاً لعاب گل نیلوفر عرق صندل عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان جو شانه شیره کاسنی شربت نیلوفر آمیخته و یا گل صرخ گاوزبان هر یک چهار باشد لعاب پنجاه شیره خیارین شربت انار دو توله و یا در صورت نزل و یا قودا همراه شربت زعفران شربت بنفشه یک توله عرق عنب الثعلب پنج توله عرق نیلوفر چهار توله عرق صندل دو توله بالنگو چهار باشد پاشیده و در خفقاان بعد از آن بکشد شربت قلب

اگر بخار هفت دانه در عرقیات مایده شربت بزوری داخل کرده دهند و یا در خفقان حار لعاب اسفند شش ماشه شیر آکو بخارده دانه شیر خیارین عرق
شاهتر عرق گاوزبان نبات سفید تووری پنج ماشه پاشیده و در خفقان بعد خوردن کشته حار لعاب اسفند شیر مغز تخم هند دانه عرق شاهتره
سکبجین و در خفقان از گرمی هوا و اسهال لعاب همدانه سه ماشه شیر کشنر خشک پنج ماشه عرق کاسنی عرق عنب الشعاب عرق گاوزبان شربت انار
تخم بالنگو و بصورت سوزش بول و گرمی بدن شیر تخم کاسنی نه ماشه عرق شاهتره شش توله عرق گاوزبان پنج توله شربت بزوری بجای کشنر
دیگر و بالنگو نماید و در نسخه دیگر عرق گاوزبان عوض شیر کاسنی است و با شیر عناب شیر تخم خرفه عرق شاهتره گلاب خیره صندل حل کرده دهند و روز دوم
کاهو بجای خرفه و شربت نیلوفر بجای خیره صندل نمایند آب آلو بخارده دانه افزایند و صحت آخر روز لعاب اسفند نه ماشه گلاب حار توله شربت انار
تولده و در خفقان بسبب داری لعاب همدانه عرق شاهتره عرق گاوزبان شربت بزوری بار و شربت انار و یا لعاب همدانه گلاب شربت انار شربت
بنفشه عرق عنب الشعاب عرق شاهتره بالنگو پاشیده و در خفقان سودا فک شیر کاسنی شیر خیارین گلاب نبات یا شربت انار و برای خفقان بانزله
وزکام خیره گاوزبان خیره خشک شش ماشه عرق عنب الشعاب عرق نیلوفر عرق گاوزبان هر یک سه توله شربت بزوری
دو توله بدهند و ایضا برای خفقان یا کثرت نزله در کبر سن قبض طبع گل خطمی سه ماشه گل نیلوفر سه ماشه عرق شاهتره ده توله خیسایته مایده صفت کرده
شیر بادیان چهار ماشه شیر خیارین شش ماشه نبات یک نیم توله اسفند شش ماشه پاشیده نافع میشود و مخفی نماید که در بعضی امراض که حرارت قلب زائد بود
با وجود کبر سن تبرید مناسب نباشد و طبع مزاج و دماغ از حرارت قلب که موجب تولید ریاح میشود اطراف کشنر و شیر خشک گاهی
افزوده میشود و اگر صندل سفید نیم توله آله کشنر هر دو اندیخ ماشه در نیم پا و آب تر نمایند صبح آب صفت او گرفته و دوام شکر آینه بنوشند نافع خفقان
گرم است و گاه کند بار سنگها که از گل آن قح سرخ او دور کرده سفیدی گل او باد و چند شکر سفید مایده در ظرف آب بکینده کرده چهل شب در آب بتابارند
و هر روز یک توله صبح بخورند نیز برای تقویت قلب خفقان حار بی نظیر است و خیره عباسی که از گل عباسی سرخ رنگ یک تار عرق کشیده گلاب آینه
باشکر توام نمایند و در آخر قدی زهر مره و طباشیر ساییده آینه خمره ساند نیز نافع خفقان حار است ذکر او و نیم مقروء نافع خفقان حار
نفع آله تنیا یا کشنر خشک با لعاب گاوزبان و نبات و بالنگو خفقان حار را نافع است و اگر کشنر خشک شش ماشه در عرق بید مشک و گلاب
شب ترکند و صبح مایده شربت انار دو توله تخم بالنگو چهار ماشه داخل کرده بنوشند همان نفع دارد و یا بسیم را از پوست پاک کرده قطع نموده اول
شب عرق بید مشک تر کرده در سایه گذارند و نصف شب بر خاسته بخورند و عقب آن عرق بنوشند و دو عدد گل گرهل سرخ یا نبات دو توله وقت
صبح خوردن در ازالہ حرارت قلب مجرب است و یا بزوبه از پوست پاک کرده تراشیده سه توله بالای آن نبات سه توله پاشیده بید مشک یک توله
کیو طار و توله انداخته شب و نیم بدارند و صبح از کار و نیم بخورند و آبش بنوشند و اگر تخم ریاح یک توله در آب تر کرده شب بخورند و صبح بقدر دوام
شکر سفید آینه از قاشق فرو برند برای خفقان حار بعد است و اگر سه عدد گل چاندنی با سه دانه فانیچیده بخورند و دو هفته بران مداومت کنند
ضعف قلب خفقان گرم را سود دهد و حکیم علوی خان عشره کامله از مجربات خود نوشته و بچین گل سدا گلاب و سیوقی چهار عدد و با طباشیر دو ماشه
نبات یک توله و بچین گل کنند انیا و نافع حرارت قلب است و بقول محمد زکریا اگر کار صاحب خفقان حار دشوار شود بر استعمال ایون مداومت کند
که فائده عجیب بود و تقمید کاسنی بار و جو نیز خفقان حار و ضعف دل را نافع و در پنج با قدی کافور نافع خفقان حار است و از برگ کنگر خمره صفت عدد
در آب شیر کشیده بقدر شیرین کرده نوشیدن نافع خفقان حار است و از اسفند یک توله لعاب گرفته با قدی شکر بنوشند که همان نفع دارد و افشده
خمره صفتی باشکر سفید نوشیدن نافع خفقان گرم طبع است و از حس که از خنثیاد میساند عرق کشیده نوشیدن و نافع خفقان گرم است
و قابض و محبوب و اگر در آن عرق شکر داخل کرده بقوام خیره آرد و در آخر قدی عطر خالص آمیزند خمره صفت عدد و نافع خفقان و در ازالہ حرارت
تپ باشد و در تذکره سوری است که کاسنی بستانی و طباشیر کشنر و شادنج هر دو صندل و صندل مقاصری شراب و ضماد و نافع خفقان حار

اکسیر غلیظ جلد دوم

و شرجی فضل ترجیح بشکری صاف یا تر هندی یا انار ترش یا ریاس یا اکلیل الجبل مفید خفقان صفراویست ذکر او و دیگر که نافع خفقان حار و اطفال کثیر
که در دفع خفقان حار و منع بخار معده و مراق و تقویت دماغ و معده و درل الفع است پوست بیلله زرد پوست بیلله کالی بیلله سیاه پوست بیلله آمله
گل سرخ تخم خشخاش گل گاوزبان هر یک یک تو که کشیده خشک مقرر بر آب بپزد و بخیته قند سفید و در چند ترنجبین یک چند ادویه بقوام آورده مشکب یک نیم شه
زعفران و ماشه بگلایب سوده اضافه کنند و با عرق گاوزبان هر صبح بخورند نوع دیگر مسحی با طریقل کشنیزی مرغفر که بخفقان حار و صداع و دو دار
و سوزش دماغ نافع بود دیگر بیلجات ماشه آمله و پوست بیلله هر یک درم و کشنیز بخورم و روغن بادام گل گاوزبان هر یک در درم مشکب
یک ماشه کافور سه ماشه زعفران دو ماشه گلایب بقدر مناسب شدغالص و در چند نبات سفید یک چند ادویه بدستور مرتب سازند جو ارش شایبی که در
خفقان حار و بالخیلیای عرقی همواره معمولست و مقوی قلب و معده و مغز در شکب سمانه است و پنج مثقال آمله مرئی بیلله مرئی بپزد و در کوبه گلایب
عرق بید مشکب یک هفتاد مثقال همه را در عرقیات مذکوره بپزند تا ماهر شود و صاف نموده شربت انار شیرین ترش نبات سفید هر یک سبب و پنج مثقال
سببچین سی مثقال شربت نارنج شربت لیمون شربت آلو هر یک یک و پنج مثقال و اصل کرده بقوام آرند پس غنیمت غنیمت فیدانک برلشم مقض و ورق طلا
ورق نقره مر و دریدنا سفته هر یک سه مثقال گل گاوزبان غنیمت گل سرخ هر یک پنج مثقال کوفته بخیته بکشد نوراک درم نیم کسندل معمول در خفقان
حار براده صندل سفید است مثقال در آب نیم آنرا تر کرده یک شبانه در زنگار در اند بپزد از آن جو شایب صاف نموده با نیم آنرا ترش کسندل بقوام آرند و بقیه
سشش ماشه همراه تبرید بپزند و گاهی درین نسخه زهره مره سوده یک درم بید مشکب رب انار شیرین رب انار شیرین هر واحد یک رطل اضافه کرده و در تقویت قلب
و دفع حرارت جگر و تسکین عینش معیدل یافته و عرق آب گلایب کنند اگر باقی نباشد نو عهد یک مقوی قلب و دماغ و از برای خفقان حار و موضوع صندل سفید
بگلایب سوده است مثقال قند سفید یک صندل شعله مثقال غنیمت شربت نیم مثقال مشکب خاص یک نیم و انگه قی طلا ورق نقره هر یک نیم مثقال گلایب
یک صندل شعله مثقال عرق بید مشکب تا مثقال قند را بگلایب عرق مذکور حل کرده با کش طلا بقوام آرند و سفیدی تخم مرغ و شیر آب در هم کرده و در چند
تا کف کنند از آن قند ده تیر معجون سازی بران زنند تا شل خمیر شود پس غنیمت مشکب قندری نبات سفید سوده و اصل نمایند و برهم زنند پس ورق طلا
و نقره محلول اصل کرده برهم کنند پس اصل کرده یکو برهم زنند و نگاه دارند خمیر مر و دریدنا خفقان حار و مقوی قلب مر و دریدنا سفته یک تو که
طباشیر غنیمت ماشه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم ترنیز هر یک یک تو که شربت سیب شربت انار شیرین هر یک هفت تو که نبات نارنج تو که بدستور مرتب سازند
شرقی و مثقال و واء المساکت بار و معمول برای خفقان حار و مقوی قلب آید کشنیز مقرر گل گاوزبان هر واحد یک درم که با طباشیر صندل سفید گل سرخ
ابرهیم مقض هر یک درم مشکب یک درم شربت آمله شربت زرشک شربت انار شیرین هر واحد یک درم قند سفید سی درم نوع دیگر که معمول است مشکب
غنیمت هر یک نیم مثقال مر و دریدنا سفته که با مر جان گل سرخ گل گاوزبان طباشیر صندل سفید بگلایب سوده کشنیز هر یک سه مثقال آب سبب میرین عرق بید
هر یک سی مثقال قند سفید شعله مثقال نو عهد یکو برهم مر و دریدنا سفته که با می هر یک ماشه تخم خرفه مقشمر تخم کدو هر یک تو که صندل سفید برلشم
مقض غنیمت گل سرخ گل گاوزبان هر یک یک تو که مشکب قتی سه ماشه غنیمت شربت ماشه ورق طلا سه ماشه ورق نقره نه ماشه نبات سفید نیم آنرا ترش
نوا که با و سیر بدستور مقرر مرتب سازند و در نسخه دیگر وزن صندل گل سرخ هر یک درم و مغز تخم کدو نیز درم و تخم خرفه چهار مثقال است و طباشیر کشنیز
مشکل گل گاوزبان هر یک درم رب سیب قند عوض گل گاوزبان غنیمت و اوراق و نباتات و شربت فواکه است نو عهد یکو برهم ساده که همیشه معمول و تقویت
بخیته ل مشکب خاص غنیمت شربت گل گاوزبان هر یک یک درم ابهریم مقض ورق نقره هر یک درم طباشیر گل سرخ کشنیز مقرر صندل سفید هر یک درم
شربت سیب تی نیم آنرا نبات و گلایب هر یک یک تا رجون سازند و سفیدی بهیض شش عد وقت حل کردن کم کم انداخته سفید کنند سفوف
مر و دریدنا هبت دفع خفقان و تقویت دل نافع گل گاوزبان گل نیلوفر گل بید مشکب گل سرخ هر یک درم مر و دریدنا سفته زهره مره خطای حورانی که ایشب سهر
یا قوت هر یک نیم درم گل و خشتانی طباشیر هر یک یک درم کشنیز مقرر صندل هر واحد درم کوفته بخیته سفوف سازند و از یک درم دو درم همراه گلایب بخورند

در درم و مثقال

که قریب قوام آید پس آب تهرندی و آب انار و آمل کرده بقوام معجون آرند و بعد دو آوردن طباشیر چهار درم و یک درم زعفران یک درم ساینده فله نمایند و در
خرفه شیشه نقره نگارند شربت از دو درم تا چهار درم معجون نقره مستعمل خفقان حار و بالخصوص دانه های مقوی عضای ریه است مردار یا سفت یا قوت دانی
زرد سبز غلبه شرب و درن ظاهر اندک مثقال لیب سبز که برای شمی بسدرخ زهر سره خطای طباشیر که در هر یک شش باشد ابرشیم مقروض یک توله درق نقره
چهار توله آب سیب شیرین آب انار شیرین هر یک نیم پاد نبات سفید عرق کبود عرق گاوزبان عرق بید مشک هر یک یک و سیر خواهر را در عرق گل کرده با
و عقیبات و نبات بقوام آورده اول غنبر عمل سازند پس در آن طلا و نقره یک یک عمل کرده باقی ادویه بمانند و بعد یک مثقال با بذر فله مناسب مثال
نمایند مخرج بار که در بالخصوص خفقان حار و دانه معمول است مردار یا سفت که برای شمی هر یک یک مثقال گل گاوزبان طباشیر سفید مغز تخم کدو
شیرین تخم خرفه مقشر هر یک دو مثقال غنبر شرب ق طلا محلول و درق نقره محلول هر یک دو مثقال آب سیب شیرین رب سیب شیرین رب سیب شیرین رب سیب شیرین
سفید کینه است مثقال گلاب است پنج مثقال بید مشک شیمی است پنج مثقال بطریق معمول معجون سازند و در آن یک مثقال است نوع دیگر
مختصر که در امراض ناب معمول گل گاوزبان هر یک دو درم طباشیر که درم مردار یا سفت یک مثقال کشنه خشک که برای شمی هر یک یک درم کافور یکا شربت
صندل و انارین و قند سفید و روغن چند ادویه توام ساخته آینه ز شربت و در مثال همراه عرق شیره الضیاء بنفشه ساده که در عمل آمده مقوی قلب فله حرارت است زهر سره
خطای گلاب سوده صندل سفید سوده گل گاوزبان گل سرخ مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین کشنه مقشر خرفه مقشر هر یک دو مثقال طباشیر سفید و دو درم
زهر شک محلول گلاب است مثقال شربت انار شیرین و لایبی است پنج مثقال برای آله خسته و در کرده چهار عدد قند و روغن و اگر قبض منظور بود
پوست برون بسته یک درم شربت حب آس برابر شربت انار اضافه نمایند و قند برابر ادویه گیرند و اگر حرارت تشبث با عضای اصلی باشد نیم درم کافور
با یک درم زعفران فزاید نوع دیگر که برای خفقان سوزش سرد شانه ها بعد فصد قیال خوردن این قائمه کلی دارد مردار یک درم با حار آب شرب و زهر دانی
بگلایه که درم کافور درق نقره گاوزبان لاجور و محلول زعفران تخم ششاس هر دو یک درم گل گاوزبان گل بنفشه کشنه مقشر و فله قاقلین بنشین صندل
بگلایه سوده مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گل سرخ هر یک دو درم غنبر و درق طلا هر یک نیم درم برای هدیه برای آله هر یک و عدد شربت انار شیرین
و لایبی شربت نیلوفر شربت هر یک شش توله قند و چند بدستور بگلایه بقوام آورند و ایضا که برای خفقان حار مجرب گل سرخ طباشیر مردار یک درم شربت
پاد بالا گل نیلوفر تخم خرفه کشنه خشک که با صندل سفید و درق هر یک دو مثقال زهر شک پنجا شربت سیب شیرین است افعال نمایند که فله
سفید است نوع دیگر که خفقان و موی صفراوی را دفع کند و بسیار نافه است و مجرب معمول طباشیر سفید گاوزبان تخم کاسنی هر یک دو درم آله مقوی باز و درم
صندل سفید گل سرخ مردار یا سفت که برای شمی بسدرخ زهر سره خطای سوده هر یک دو درم و نیم درق نقره نیم مثقال زعفران نیم مثقال
یکا شربت سیب شیرین شربت شیرین هر یک یک درم قند سفید و چند ادویه بدستور مقرر تیار سازند و در آن یکا شربت سیب شیرین شربت سیب شیرین شربت سیب شیرین
عطش از مشارکت فله شربت و شربت نقره غنبر و لایبی فله این چهار درم سیر خواهر مردار یا سوده طباشیر زهر سره سوده کافور سوده هر
یک درم گاوزبان تخم خرفه مغز تخم کدو کافور مغز تخم زرد زهر تخم خربزه گل اشی هر یک دو درم زعفران نیم درم قند سفید که چند آب باران بقوام آورده
ادویه دیگر که فله بنشین آینه ز و در ظرف چینی نگارند و در آن زهر شک از پنجا شربت با هفت شانه نوع دیگر که خلی خوش مزه است و اکثر المنافع مشاهده شده با قوت
یا قوت در عقیق عینی لیب سبز که برای شمی مردار یا سفت و درق نقره هر یک یک مثقال لعل خشی و درق طلا غنبر شربت سیب شیرین شربت سیب شیرین شربت سیب شیرین
غنجه گل سرخ طباشیر کشنه مقشر ابرشیم مقروض صندل سفید گل اشی هر یک یک مثقال تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو شیرین هر یک یک توله زعفران که شانه قند سفید عمل
مصنوع آب سیب شیرین هر یک یک و سیر خواهر بید مشک عرق گاوزبان هر یک نیم پاد بدستور مقرر تیار سازند و در آن یکا شربت سیب شیرین شربت سیب شیرین شربت سیب شیرین
رانی مردار یا سفت که برای شمی و درق نقره هر یک یک مثقال لعل خشی زهر سره غنبر شربت سیب شیرین شربت سیب شیرین شربت سیب شیرین شربت سیب شیرین
بهرین نوع گل سرخ ابرشیم مقروض هر یک یک توله آله بنفشه و توله درق طلا که شانه بنشین نیم درم انار یکا شربت انار شیرین پاد آمل عمل مصفی پنج توله بدستور تیار نمایند

قاعده قریب هر واحد یک درم کافور نیم درم بابت ترنجبین قرص زنده سیریک بوزن نیم درم شربت یک قیاس لکلاب یا صندل و پنج یک جزو کافور ربع جزو
صندل ثلث جزو و در هر یک که باشد عود هندی طباشیر گل سرخ هر واحد نیم جزو گلاب و زباز و جزو بابت سبب سرشته قرص سازند شربت از درم تا شغال قویتر از
در قطیفه نیست تخم کاهو تخم کاسنی طباشیر گل سرخ صندل تخم خرفه گلابان کشنیر خشک بسد که با روغن بادام و روغن سفوف سازند و در هر درم از آن بخورند که نجات
شکوست و اگر حاجت شدید باشد بگوید طباشیر صندل زرد گل سرخ هر واحد یک جزو کافور ربع جزو شربت دو درم و نسجه دو یک لکلاب یا صندل کبریا و در هر یک که
فرو خشک شرب یا می بریان سه جزو گل انبی کشنیر خشک پنج جزو خوراک بکته شغال بابت با در پنجو است و اگر با افراط نماید شغال زیادتی کند و
خوف ابتدای تولد درم و شیره باشد بسیار است که احتیاج باشد شامیدن تخم نعناع و افیون فند و بهتر آنست که از تخم نعناع ربع درم و از افیون تا نیم درم
بدوی خوشبو از مشک عود خام هر واحد نیم طسوج و کافور طسوج و زعفران نیم طسوج آمیخته بحسب قوت و وقت و حاجت بخوراند و اولی آنست که عود غنی
افیون آب پوست شمشاد چنانچه معتاد و کوناریان است بیاض شامند و نعناع را شایع گیلانی مکرده میدارد و مفرح یا قوی بار و تالیف او درین
مرض بغایت نافع است و از آن خلق کثیر صحت یافته چنانچه خفقان بلبست سال ازین زائل شود باید که باین مفرح و فند زربیب و رایب مخلوط بشود
فانی برداشت نمایند اگر این شکر قندی غیر مخلوط سازند اولی بود و کد لک زردی بنفشه نیم شربت که بران شکر فانی با قند سه غیر سفید سوده
بپاشند و در آن دایر این امور نمایند و سائر آنچه مناسب آن باشد استعمال کنند مسجی گوید که برای خفقان حار که بان علامات غلبه خون یافته شود
فصد با سلیق کنند و این قرص بخورند اگر حرارت قوی باشد و نسجه او همان قرص کافور است که در علاج امراض قلب از سوز مزاج حار و قول گیلانی مسطویه
شده و هر روز یک شغال تا مدت دو هفته بخورند و اگر کفایت نکند دوع هر روز بنوشند و غذا نوزده مرغ و نه برابج و حصیه موصوف باشد و سکنجین ساده
بپاشند و این سفوف استعمال نمایند کشنیر خشک درم گل سرخ و طباشیر هر واحد یک درم کافور یک قیرا یک شغال از آن بابت سبب ترشی ترنج
یا دوع گلاب بخورند و اگر حرارت بعد فصد کم گردد این سفوف استعمال نمایند گل سرخ طباشیر هر واحد سه درم کشنیر خشک یک درم بسد مروارید کبریا هر واحد نیم
کافور یک انگ یا دوع گلاب و باین طریق بنوشند طباشیر و درم گل سرخ یک یا قاعده خیر لوب هر واحد سه درم در سه ظل دوع ترش بنفشه سوده و زردی
و این قیرا عملی استعمال کنند موم مصفی بر وزن بنفشه گداخته در صلابه اندازند و بآب که در آب برگ خرفه و گلاب که در آن صندل جوشانده باشند حل کنند
تا آنکه مستوی گردد و مخرج صدور میان هر دو شانه بان نمایند و این سفوف خفقان حار را نافع است بسد که با روغن بادام و زباز شربت بی گل انبی شربت
یک شغال سکنجین شغال شکر طرز و هفت شغال کوفته بنفشه شغال لکلاب بنفشه رند و اگر مقدار شربت بی بسیار اندک از آن بگیرد اولی باشد و نسجه سفوف دیگر
که در آن شب یامانی بریان داخل است و نسجه قرص همانست که در قول شخ گدشت مجموعی گوید که اگر خفقان از سوز مزاج حار یا رطوبت دمی باشد باید که
مبادرت بقصد قیض نمایند و بعد فصد آب انار بخورند و آب تمر هندی و سائر اشیاء که در علاج سوز مزاج حار قلب کور شد بدیند و این سفوف نافعت مخرج
چنانچه مخرج تخم بادنگ مخرج تخم کدو تخم خرفه هر یک یک درم زرد شک گل زنی گل سرخ هر واحد سه درم عود کافور و صندل هر واحد نیم درم هر یک با یک قیاس
یک شغال بابت نایخوش شربت سبب بخورند و این نیز نافع گل سرخ طباشیر صندل سفید هر واحد سه درم کشنیر خشک درم بسد مروارید کبریا هر واحد نیم درم کافور
برع درم جمیع اجزا با یک سائیده بدستور سفوف سابق استعمال نمایند ایل قی و جرجانی گویند که اگر علامات غلبه خون ظاهر باشد اول فصد با سلیق نمایند و شربت
و عطریات بار و لکلاب و روغن ای خانه در کنند و صندل لکلاب سوده اندکی سرکه بران چکانند و کافور در آن حل کرده آب سبب ترش و آب به آمیزند و در
کتمان بدان فرموده درم پیمیند و آب بهنگران لکلاب آمیخته در صلابه استعمال نمایند و پس ازین هر صندل که لکلاب سائیده و کافور در آن حل کرده باشد
زنگین نموده در سایه خشک کرده بپوشند و هر وقت اندک گلاب بران پاشند و شربت صندل ترش و گلاب و قرص کافور استعمال نمایند و این شربت
حرارت و خشکی بنشانند بکسر آب انار ترش و آب آکوی ترش و آب تمر هندی و آب خرفه مساوی و شکر را بر همه آمیخته بقوام آرند
سفوفیکه در آن شب یامانی است و در قول مسجی گدشت و در شغال شربت سبب یا شربت انار استعمال نمایند و اگر با وجود فصد بنفشه و دیگر حاجت است آید

کافور

مطبوع بلبله دهند اگر کما کچھین دهند ابل تر باشد و ترتیب دادن اشرب نیست که صبح قوس کافور بشریت سبب یا شربت انار ترش یا آب انار یا بشیر تخم خرمن یا
 باب خیار و یا بنام الشیر بدین وقت خواب سفوف مذکور یا آب انار بخورند اگر از سفوف کراهت کنند گل ارغنی یا آب انار و لعاب پیغول بدین وقت اگر ترتیب
 نباشد عوض این آبها و روغن گاو سود دارد و غذا با بی تازہ مطبوخ بسکه و مزورده انار دانه و ریاس مصر دهند محو و شیرازی و جندی منوینند که اگر
 خفقاں از امثالی خون باشد اول فصد با سلیق چپ کتد و فصد صافن اگر مریض تحمل نباشد و صبح سکنجبین داده درم بگللاب درم و شربت سبب
 و ریاس یا حامض هر چه از اینها باشد درم بیاشامد و آب قراصل فوریکار بریند و غذا مزورده انبر یا ریس یا حامض یا ارمان یا مضیره یا مصلیه
 بلحوم جدی سازند اگر از امثالی صفرا باشد علاجش مثل علاج دمولیت بغیر فصد تقویت قلب بمفرحات مقوی تدریجاً و با قراصل فوریکار و شربت مندل
 سکنجبین ده و ماء الرابیع تصفیه صندل صندلین افاقیا و کشینر خشک گلاب آب طلح و پوشیدن یا به کتانی مندل سکنجبین مساکن باره و خوش آب و گلاب
 تنه اسبب و در و در از اغذیه مرورات حاصه مثل مایند و زرشکیه دهند این و انان خفقاں حارست تخم کاهنوز تخم خرمنه مغز تخم که و خر تخم خیار هر واحد
 پنجم تخم خرمنه تخم خفاص کشینر خشک هر واحد درم طباشیر تخم کاسنی هر یک چهار درم صندلین هر واحد سه درم زرشک پنجم درم یا ریس یکه بشریت سبب بسند
 شربت کیمشال اشربت حامض یا شربت فواکه سید بن هبته اند گوید که علاج خفقاں حار یا شامیدن مال الشیر یا آب نارنجوش و انصار سبب ترش یا آب
 ترنج بلنگام لین طبیعت و ربک لو آب ترهندی وقت قبض بنوشیدن مال القرع بسکنجبین نمایند اگر حرارت شدید باشد اقراصل فوریکار بشریت سبب یا آب انار
 میخوش دهند اگر حرارت داده و موی باشد واجب است که فصد یا حجامت رلیض نمایند و بعد تنقیه تعیل مزاج با استعمال مبررات کتند و اگر داده صفراوی باشد سال
 بطبیخ بلبله باید کرد و رب ترشی ترنج بدینند آنرا خاصیت عجیبست در امراض قلب و حرارت و کذکک شربت سبب سینه را بصل و گلاب و کافور طلاء
 سازند و ریاس مندل بپوشند غذا از جوده مرغ باب انار یا آب حصرم یا ترشی ترنج سازند و کافور و صندل و نیلوفر و گل سرخ بپوشند و از جماع و هم و غم حذر
 نمایند قرشی سید کا زونی و حضرت علی منوینند که اگر خفقاں و موی باشد علاج بقصد غایب و جماع و زکوب و بلع النفع است و در صفراوی تنقیه داده آن
 کتند و بعد از آن تعیل مزاج قلب نباشد به باره و خوشوشل شربت حامض شیبیلو فرد انار اگر بانی طبع باشد الا شربت ترهندی دهند و هر چه از اشرب
 بنوشند بقرق کاوزان عرق نیلوفر شامی گلاب بنوشند و یا بشیر تخم خرمنه اگر سود مزاج حار قوی باشد و بمفرحات دیا و قوتهای بار و غیره و لباس است که احتیاج
 در کافور افتد اگر حرارت مفرط باشد و درین هنگام واجب است که بمفرج یا قوی کافور اضافه نمایند یا مفرج کافوری دهند تا آنکه سود مزاج حار زایل شود و اگر سود
 مزاج مفرط نباشد و یه شدید البیروه مثلاً فرو جبارت تنه که هر چه تدریجاً بپوشند و لیکن اطعای روح قلبی نیز خواهند نمود و اگر ضرورت آن باشد و بیچاره
 محلول نمایند و اما در اختلاف صفراں و قرقین قرقین و اند و خوشوشامی باره مثل گل سرخ بلبله آب پاشیده و نفثه خلط و نیلوفر و خیار و اس و طب و آب
 آنرا و انما کافور و صندل و سبب امرو و پیوینند اغذیه رمانیه و حصریه و انعامیه و ریاسیه و حما غنیه و زرشکیه که در طبع آنها کشینر و داجینی داخل کرده باشند
 بدینند سبب سینه را بسبب پیغول بگللاب یا سولین یا کاسنی یا بنار قطره و سولین و آرد قطی بگللاب صناد ساند صاحب غرض گوید که نزد یک من تصفیه صندل
 یا صندل باره و نفثه کشینر شل شل مندل و گلاب و کافور زیرا که منفعت شل شل لقا سبب است میرسد و تمام بار و حرارت را و قلب متحقق بسیار و در بخار حار و لبس
 و باغ فرقی میگوید و آنرا گرم میگرداند و در خانه آب پاشند و تبرید هوا نمایند و کثرت خراشات کتند و بقریب میاه جاریه باشند و فوج و لذت و دعوت
 اختیار نمایند و کثرت بار کش کتند و بسوی بسایتین و سبزه و مواش روشن و الوان حسنه نهند و از خوردن لغات ملایم بشنوند و آب شیم بپوشند

علاج خفقاں بارو

بپوشند و کافور زان چو شامیند بکشد شستن و اهل کرده بدینند و دار المسک و فرج و عرق بادرنجوبه عرق قرقین عرق خبثه عرق زردک عرق
 بتبول خوراک طبع کاوزان با دیان و سوزنی محبب نوشته اند و سفوف برگ کاوزان در روغ عقرنی هر یک باشد زینا و یکا شربت انار شیرین
 یا شربت فواکه شربت همراه گلاب عرق کاوزان عرق میوژادون خفقاں باره و نفثه قلبی است و مسلات و بلبله مزاج ادویه مقوی قلب معسر مثل

کافور

در پند و بصورت غشی و عرق و ضعف زربند سوده بدوا المسک برشته همراه گاه زبان چهار باشد بر ششم دو باشد تخم کاسنی پنج باشد جو شاییده نبات توله
خاکش شش باشد یا بالنگو چهار باشد یا شیده بخورند و اگر خفقتان بارد سوداوی باشد بنقیه آن مسهل سودا نماید جوده چند سیرند کور تعدیل کنند و یا البساز
فصل سلیق و صافن از غلاب تخم خیارین کوفته شاهره گاو زبان بادرنجبویه برسیا و شاد غلبه مغیر منقح در عرق گاو زبان و شاهره خیساییده
گل کنند و خل کرده منقح دهند و در مسهل گل سرخ اسطوخودوس فقیون سنای کی مغز خیار شمر افزایند و اگر سودای اضراتی باشد رعایت آن خلط که از آن
سودا حاصل شده باشد نیز ملحوظ دارند و گل بنفشه نیلوفر لیسونج آب کاسنی سبز مرق و دهند و اما الجبن استعمال نمایند و بنقیه اگر اثر مرض باقی باشد
پس هم چپ کشادان زاله آن نماید و ایضا شیر بز و مادر الحار و افشره انناس فاسله ق و خیره گاو زبان عنبی و خیر زرد و م و دارید مخلول با عرقیات و شتر
مناسبه میداده باشند و در صورت کثرت پس لویه مطبوع بشیر اند و اسفول و گاو زبان و غیره با شربت نیلوفر و عرقیات دهند و شیر خربالیا روغن بادام
نیز است و سوط شیر خزان آب کشیده نمایند و لاش تخم خشکاش و تخم بنگ کوفته و شیرین بخت بکف پا در آوردن و آب قیو است محلول است که از آن شور و
شیرینش حل کرده در کف دست با بالیدن فی الفور خواسته آرد و همچنین جنایا برگ کلاب ایضا و خفقتان سودا و آله مری شسته بوق نقره پیچیده همراه گاو زبان
بهشت باشد تخم خیره کوفته نه باشد جو شاییده شربت بنفشه و توله بالنگو باشد دهند و یا بلبله مری عوض نمایند و یا بلبله مری بوق نقره پیچیده همراه گاو زبان شش
باشد جو شاییده و غیر معتدل یک داخل کرده باشند و اگر حرارت زیاد محسوس گردد شیر خرفه افزایند و بصورتیکه او دیده بار و بسیار مضرت کند آله مری همراه شیر
گاو زبان عرق غلبه غلاب نبات سفید دهند و ایضا اگر سردی بسیار موافق نیاید شیر گاو زبان پنج باشد شیر کشتن خشک پنج باشد گل کنند و خل کرده با لنگو
پاشیده دهند و بعد اگر دینه گنی و سوزش و صداع معلوم شود شیر خرفه افزایند و یا خفقتان سوداوی لا جود مغسول بخیره گاو زبان بهشت باشد شسته همراه شیر
گاو زبان چهار باشد عرق گاو زبان چهار توله و کیو توله دو توله کلاب چهار توله شربت سیدب توله توری سفید چهار باشد دهند و یا لا جود مغسول چهار سرخ بدوا
بار و شسته همراه شیر خرفه شیر خیارین هر یک شش باشد شربت نار و توله اسفول شش باشد پاشیده دهند و یا لا جود مغسول نیم باشد بلبله مری شش بوق نقره پیچیده
همراه کلاب اسفول چهار باشد شیر خرفه تخم کدو شش باشد شربت نار و توله توری سرخ چهار باشد پاشیده و غذای پلا و خشک باشد و در نسخه دیگر تخم فرخ خشک
چهار باشد عوض توری است و اسفول مطروح و یا در و پنج عرق سوده و بلبله مری شش بوق نقره پیچیده همراه آب زردک پنج توله نبات توله توری سرخ چهار
باشد و یا معتدل سوده بجا در و پنج کنند و همراه عرق زردک نیم پا و عرق خار خشک عرق غلبه غلاب هر یک پنج توله دهند و یا گاو زبان شش باشد گل نیلوفر چهار باشد
مویز شسته ده و اند و عرق غلبه غلاب جو شاییده شیر تخم بنفشه توله توری سفید پاشیده و یا بر ششم دو باشد تخم کاسنی شش باشد گاو زبان چهار باشد جو شاییده
نبات توله بالنگو چهار باشد اگر باز نرود و یا اسیر باشد معتدل یک باشد سوده بلبله مری یک عدد و شسته گل خطمی شش باشد مویز منقح شسته و اند و عرق غلبه غلاب
عرق کیو توله هر یک پنج توله جو شاییده شیر تخم کدو شیر خشتاش هر یک چهار باشد شربت بز و توله تخم فرخ خشک چهار باشد پاشیده و اگر و خفقتان قصد
گل کنند و مسهل مادر الجبن شروع نمایند و در آن شیر کیو و سودا و بیت بهم رسد و صد کرده آله مری و ورق نقره شیر کشتن خشک عرق شاهره شربت نار و
دهند بعد مسهل بجا لا جود دهند و مسهل بی قصد اضراتی آرد و ایضا و خفقتان بعد مادر الجبن بر کاپش قلب دوا المسک معتدل بهشت باشد خورده
شربت نار شیرین و توله و عرق کیو توله پنج توله کلاب چهار توله حل کرده اسفول پاشیده دهند و در خفقتان ضعف غشی بار و آبی که در سر با عرق عرق
شود از تجارات قدائی یا ماده سوداوی و عمر جوان صفراوی مزاج باشد گاه آله کشتن خشک خیساییده نبات و گاهی همراه جوشانده شش باشد و در گریا و دهند و
سیرا که اکثر افتند و عرق سبز و غشی و ضعف طاری شود طبع معتدل و در چینی هر یک و سرخ ابر ششم مقرر اصل السوس هر یک چهار سرخ بیدانه یک باشد جو شاییده نبات
یک توله و بنفشه نفع معده نازل شده قوت حاصل شود و گاهی عرق بادیان گرم کرده دفع میدهند و گاهی در چینی دو باشد گل گاو زبان توله نبات توله جو شاییده
و اگر بنفش سرخ نواتر و دقیق صلب باشد عرق شیر مادر الحار و مادر القریع بخورند و از استفراغ مانع شوند و اگر اجابت از دوائی عرق عرق شود و دل گویا
گردد و دوا المسک یک ورق نقره غلاب بیدانه شیر خرفه عرقیات شربت نیلوفر خاکش دهند و در با سیدب مری استعمال نمایند و در طبش قلب و عطش مطروح

نیلوفر

و بجز این درین جوخت برگ بجهت خشک شدنش باب سوده مالش بر پایا برای خواب آوردن نمایند پس اگر طبع نرم باشد و الکسک هفت باشد لعاب بپزد و بپزد
 باشد عرق غلبه قلب عرق کیوڑه عرق گاوزبان شربت انار شیرین تخم ریحان پاشیده سکه چارموز بهرند بعد از آن طبع گاوزبان چهارماده گل گاوزبان پاشیده
 و اینچنین و دماشته در عرق گاوزبان عرق کیوڑه جو شاییده شربت نیلوفر دو توله تودی سفید چارماشته دهند و ایضا در خفقان سوداوی بخوبی مسهل نماید و بپزد
 رفع اضطراب در الکسک پیش باشد خورده اسطوخودوس چهارماده گاوزبان شش باشد جو شاییده شیر خرفه شیر خارین هر یک شش باشد نبات
 توله بانگونیج باشد پاشیده بنوشند و در سودای طبعی گاوزبان باورنجیو گل سرخ اصل السوس جو شاییده نبات داخل کرده و بهند و بجهت رطوبت و
 سودا گاوزبان چهارماده قرض دماشته در گلاب جوش داده یکدم صبح و یکدم شام بنوشند و بعد دو ساعت قدری شیر تازه بیاشامند و یا غیره اگر بشیم
 چهارماده همراه عرق گاوزبان عرق غلبه قلب هر یک چهار توله شربت بنفشه و توله خاکی چهارماده گاوزبان چهارماده گل گاوزبان
 سکه باشد و اینچنین و دماشته در عرق گاوزبان عرق کیوڑه جوش داده شربت نیلوفر داخل کرده تودی سفید چارماشته پاشیده و این طبع واقع
 قبض و کاسریاج بواسیر و نافع خوش و خفقان سوداوی و رادع انچه بنفشه یک توله گاوزبان باورنجیو اصل السوس با دین هر یک شش
 باشد سنای کی یک نیم توله تریب سفید یک توله شکر سفید دو توله و گاهی ترنجبین دو توله شیر خشک دو توله بجهت تلین معمول است ذکر او و به مضروده اگر سنج
 بهند سس ساینده ده درم در شکر سفید پاواتار قوام نموده آمیزند و جوارش سازند و تا چهارم بخورند خفقان بارد و نافع است و اگر برگ لیمون شیرین
 سه عدد قرض کلیدار دو عدد در اندک آب شیره برآورده قند سفید یک توله افزوده بنوشند برای احتلاج قلب در مزاج بار و نفع دارد و همچنین گل چینه تر قنده
 چهار عدد و گریخته ورق گل آن بدوام شد آلوده بخورند و خوردن برگ تنول نیز مفید خفقان بارد است و سودی گوید که خوردن لبلب ترنجبین بریان و برفن
 بادام و یا نوشیدن عرق او بشکر یا شربت سیب و یا خوردن تخم او کوفته نافع خفقان بارد است و مشک شام و شربا موجب خود نوشته و که اکثر درم
 مراد در خفقان سوداوی موجب صبح گفته و نخل هندی داشته و کرد و یاد کند و سندر و س طالیسفر و عدد البخور و کباش قرض و کباب و بهرین زرد باد بهر
 شربا و اظفار الطیب شربا و بخور نافع خفقان بارد است و در خشک و در رنج و سنبل رومی و مراخوز و خاله طلا و سکه گاو و بلبله کبابی و حنظل و تخم مردو
 گاوزبان سوده کشتال گل او یکدم و پوست بپزد او نیمدم خصوصاً مخلوط لبلب ارشی و نخل هندی دو درم بد و درم گلشن و سنج و آب خلاف بشکر سفید
 خفقان سوداوی است ذکر او و به مرکبه نافع خفقان بارد و جوارش آمله لولوی که حکیم علوی خان جنت نادر شاه ساخته بودند نافع است از بهر
 البخور لیای مرافی و خفقان سوداوی و صداع سوداوی شیر آله چارده شقال زرشک منقی اشته شقال حنظل سفید طباشیر گل گاوزبان ساق
 منقی دانه سیل باورنجیو برلیم مقرر و اینچنین هر یک دو شقال گل سرخ چهار شقال تخم خرفه مقشر سه شقال مراد و یا سفته غلبه شرب و ررق
 طلا و ررق نفره هر یک یک شقال نبات سفید یک صدوی شقال شربت آلوست چهار شقال شربت انار است شقال بهر شربت مقهور مرتب
 نمایند شربت و در شقال و در صورت احساس برودت در مزاج و یا قبض مصطک رومی عود هندی پوست ترنج هر یک دو شقال مشک تنقی
 یک شقال می افزوده و در ترنجبین خراسانی از تخم و خاشاک پاک کرده می شقال و گلاب نیم من زیاده می نمود و تخم سوره گاوزبان
 تا لیف حکیم علوی خان نافع خفقان و مزمل خوش و اگر خفقان بسبب سودای طبعی بود و شل بخار تب گلو و کف دست و یا ویشانی گرم ماند از خوردن
 این تمام عوارض و نشود گل گاوزبان برگ گاوزبان تخم باورنجیو تخم بانگو هر یک چهار توله حنظل سفید سه توله مشک خالص غلبه شرب و ررق نفره
 هر یک شش باشد قند سفید یک سیر بدستور طبایر سازند شربت پنج باشد نوع دیگر بنفشه غنیری جواهر از تا لیف حکیم مدوح که در البخور لیای
 خفقان سوداوی معمول است گل گاوزبان برگ گاوزبان برگ گاوزبان هر یک ده درم گل سرخ حنظل سفید هر یک پنج درم و در گلاب و بهر شکر
 هر یک نیم آتا شرب خیساییده صبح بخورند هر گاه سوم حصه باند مالیده صاف نموده باب کاسنی مردق و آب انار شیرین هر یک نیم درم
 سفید و رطل قوام ساخته مراد یا سفته یا قوت ربانی بسد که با غلبه شرب هر یک نیم درم و ررق طلا و ررق نفره دو درم حل کرده بهارند

شترتی از دو درم تا دو مثقال باوق شیر و دواء المسک معتدل منافع خفقان سوداوی و مایه‌های سراقی و مقوی اعصاب و رگب و معده و مزاج خفیف
 نفس و سواس سوداوی و محلل انحراف سوداوی و ملل صعود آن بدانند و دیگر تجزیه بر رسیده مرادید تا سفته کمرای شمی گل سرخ ابریشم مفرق ارجینی
 بهمن سرخ و سفید و زنج عرقی زعفران هر یک دو درم مصطک اشته سبل بوا هر یک یک درم صندل سفید طباشیر صندل سرخ کشتیر خشک کافور گلاب
 آمله شقی بسد تخم خرفه و مقشر ورق نقره هر یک سه درم زرشک شقی بخدرم عدد هندی بادرنجویه هر یک یک نیم درم عنبر شیب مشک بتی هر یک چهار درم
 رب سیب شیرین قد سفید هر یک سه برابر وزن مجموع او و بدستور مقصر بخون سازد و بعد از چهل روز استعمال کنند شربت کشتیال نوع دیگر بنسخه معمول
 و ارجینی نیم باشد ورق نقره یکا شمه مرادید تا سفته ریزه یا قوت بسد کمر با عنبر مشک ورق طلا هر یک یک نیم باشد زعفران الایچی خرد هر یک دو باشد ابریشم خرد
 سه باشد صندل سفید گلاب سوده گل سرخ گلابان گل گلابان لباسه هر یک چهار باشد کشتیر مقشر طباشیر هر یک شش باشد عقیق لشیب یک شش باشد
 ابراج باشد تخم خرفه نه باشد رب سیب شیرین ربان شیرین ربان هر یک چهارم عالمی گلاب عرق بید مشک هر یک سم با و با لکچند نبات و چند دونه
 معجون سازد و دواء المسک حار که در مایه‌های خفقان یعنی سوداوی معمول است در رنج عرقی زنجبیل و مرادید تا سفته کمر با بسد هر یک ده درم
 ابریشم مقصر شش درم بهمن سرخ بهمن سفید سبل الطیب سیافج هندی قاقله قرفل هر یک بخدرم اشته و افلفل زنجبیل هر یک یک درم مشک سه باشد
 عسل سفید یک کافور ابریشم مقصر نماید که شل عبا رگرو پس جوهر خوب صلایه کرده باقی کوفته بخینه با عسل بسد شربت نیم مثقال و بعد از دو ماه
 چون جودار چهارم حله آن بیامیزند و جمیع احوال خصوصاً در دفع سموم قویتر خواهد بود سفوف مرادید علوی خان جت خفقان و اس
 عارض بسبب سودا و اسهال محرق مرادید کمر با هر یک شش باشد طباشیر بهمن سفید پوست بلبله کالی ابریشم مقصر براده صندل سفید تخم زنجبیل یک کینول
 و ورق طلا بست عدد ورق نقره یک کینول بدستور سفوف ساخته لعبل آرد سفوف زهر مره که برای دفع خفقان تقویت قلب قائم مقام سفوف
 مرادید صندل زهر مره گلاب سوده طباشیر هر واحد یک درم دانه سبل کشتیر مقشر بهمن هر یک سه درم آمله بشیر پرورده خشک خسته گل سرخ گلابان
 سا فوج هندی صندل گلاب سوده خشک کرده پوست بلبله کالی هر یک درم ورق نقره یک درم کوفته بخینه سفوف سازد و بلبله را عطده ساییده
 بروغن بادام چرب کرده آمیزند و بقدر مناسب بشربت سیب آمیخته خوردن سفوف عینر معمول موجب جت اکثر امراض بارده دل غشی و خفقان
 بارونی بدل است و فی القوت تقویت عجیب بخینه عنبر اشوب مشک عطر گلاب هر یک یکا شمه قرفه سا فوج هندی عود خرقی دانه الایچی خرد مصطک اساردن پوست
 بلبله کالی قرفل زنجبیل نارسک زیره کرانی دایچینی اشته فلفل و افلفل زنجبیل انار دانه جز بو قاقله کبار هر یک یک نیم باشد نبات سفید هفت درم
 عالمی گری سه را کوفته بخینه عطر بلبله لگا بهارند و قوت حاجت دوسته باشد بخورند شربت مسهل جت کسی که از خوردن مسهل ربه بود اخراج مواد سوداوی
 یعنی سیماید و خفقان بار و مایه‌های صرع و غیره امراض باقی تجزیه رسیده بادیان بر سبا و شان گلابان بادرنجویه انیسون هر یک یک کینول گل سرخ
 یخ کاشی هر یک نیم توله گل بنفشه غلب شعلب تر بد سفید هر یک و توله عود صلیب رقیون نرم سفید هر یک نیم توله سالی کی سه توله مویز شقی سی درم شمش
 چهار توله اسطوخودوس بسفاج فنی بلبله کالی تخم کرفس تخم کشوث بلبله سیاه هر یک یک نیم توله او و بر آنچه کوفتی باشد نیم کوفته شب در آب که چسار
 انگشت بالای او و یا باشد تر نمایند و صبح جوش داده صاف نموده با زنجبین و نبات و کافور هر یک با و آثار بقوام آورند شربت از چهار درم تا نیم با و بعد از
 نفع نوا و استعمال نمایند با عرق مناسب میخه نیم گرم نموده شربت ابریشم که جت خفقان و خوش سوداوی منفعت عظیم دارد و تقویت قوت و باغ بسجیل است
 ابریشم زرد و قوام ده توله یا شیشه روزه در سه آثار آب آهن تاب خیساییده جوشانند تا یکساعت صاف کنند و گلابان بادرنجویه هر یک یک مثقال
 عطده در قدی آب به جوشانیده صاف نموده بان شمع نمایند و نبات سفید هفت و مثقال عسل خالص سی مثقال داخل کرده بقوام آرد و تیر زنده سفید
 شود و بعد از آن گلاب بر شیشه خرد ابریشم مقصر سه مثقال گلابان و مثقال تخم زنجبیل کینشال مرادید کمر با لبش صندل سفید عود مصطک
 عنبر لشیب هر یک یک نیم مثقال داخل کنند و گاهی ازین غیر مرتب بسیار در عرق گز که در امراض قلب متعل است زرد کانی پوست دستخوان پاک کرده

ده تا

ده آثار این صندل سفید گاوزبان گل گاوزبان خولجان شقاق قاقلین هر یک پنج توله غصه سیزده توله عنبر اشوب سده باشد بدستور عرق کشند شترتی
 یک فنجان دو نسخه دیگر که بایلیجو لیمای مرانی بهم نافع وزن برگ بودینه سیزده توله عرق صندل پنج آثار و برگ ریحان و برگ تنج سبز هر یک ده توله
 وید مشک و آثار زیاده است شربت از پنج تاده توله عرق بنبول بنافع بدو برگ بنبول بخت یکصد عدل سرخ قرقفل گاوزبان هر یک و آثار گل
 گاوزبان برلشیم خام هر یک نیم و ام صندل سفید چهار توله مشک دو و اشه گلاب یک شیشه آب بقدر حاجت بدستور عرق کشند شترتی نه توله عرق صندل
 هر یک ای امراض بارد و طب انب محول صندل سفید چهار توله ابرلشیم خام دو توله گل گاوزبان هفت توله قرقفل و ریخوبه و ریخوبه پوست تنج سبز سفید
 هر یک توله گلاب چهار شیشه عرق بدو شش یک شیشه عرق گاوزبان هر یک و شیشه یک شیشه روز خیسایده مشک سده باشد عنبر شش باشد
 و ریخوبه عرق کشند شترتی از یک فنجان تا دو فنجان باد و اداسک حار و غیر آن عرق و از چینی مرغی بمنافع مذکور و از چینی هفت توله همین تو درین وزن
 زربنا و اندر جو شیرین خولجان برگ ریخوبه هر یک سده توله گل گاوزبان سانج هندی اشته قاقلین قرقفل و ابوالباسه صندل الطیب هر یک
 دو توله گاوزبان بارد و قرقفل عود هندی پوست تنج ناخواه بوزیدان هر یک یک توله عرق صندل ساده و غلبه لعلی و ریخوبه گلاب
 هر یک آثار عرق کشند شترتی یک فنجان عرق گاوزبان عنبری نافع خفقان بارد و مقوی قلب گل گاوزبان نیم رطل گل سرخ بسفنج اسطوخودوس
 هر یک ورم صندل سفید چهارم حصه گل گاوزبان گلاب بدو شش هر یک یک رطل مشک عنبر هر یک نیم درم شترتی دو از ده درم حبیب عرق چهار
 و اف خفقان و غشی وضعف و نزله گل ترشاده پنج آثار گلاب یک آثار بادیان و یوز منقش شمش هر یک پون پا و عود و زربین شقاق هر یک یک شیشه
 سیدرم و ریخوبه آثار آب ترکند و پنج آثار عرق کشند و گاهی اضافه نموده میشود برگین صد عدل و از چینی قرقفل هر یک یک رطل و همراه با قونی
 میخو را اندر عرق شیرین بخوابی و خفقان سوداوی و مرطب بدن آب زرد که نشکر آب هند و ام هر یک سده آثار شیرین تخم کاسنی شیر تخم خیارین شیر
 مغز تخم کدو شیر تخم کاهو هر یک نیم پا و شیر مغز بادام و آثار گل سرخین خیر و انیکوفه گل گاوزبان هر یک پنج توله شیر تخم شش سفید چهار توله
 بشیرین یا بهر پخته کرده نیم پا و گلاب عرق کیو طالع عرق نیلوفر عرق گاوزبان هر یک یک شیشه زیاده گاو ده آثار بدستور عرق کشند نوع دیگر نافع
 خفقان سوداوی و بایلیجو و مقوی قلب و درازانله پوست بجدیل است و مفید جرب و با خصوصیت بنفیه شیر و گاو ده و از ده آثار عرق
 گاوزبان چهار آثار عرق نیلوفر گلاب هر یک سده آثار عرق بدو شش کاسنی هر یک نیم آثار و دیگر انداخته بدستور عرق کشند چهارده
 آثار و اگر مناسب دانند صندل یا سیر خیر و قرقفل نماید قوه همت خفقان بارد و قرقفل هفت عدد و گلاب عرق گاوزبان هر یک نیم پا و ریخوبه شنباد
 چون نصف بانه صاف کرده شربت انار شیرین یا شربت سیب یا نبات شیرین کرده بنوشند مضر حار و محول و بایلیجو و خفقان بغلی سعد زور و قرقفل
 سنبل الطیب مصطکی اسارین زربین زعفران هر یک سده شقاق لباسه قاقله کبار و معارج و زربین هر یک یک شیشه شقاق عود خام چهار و نیم شقاق
 عسل هفتاد و شقاق علی الزم لم شش خوراک نیم شقاق مضرخ دافع خفقان مانع صعود بخار مرایی آله خسته دور کرده و عود و مر بای بلبل یک عدد
 شربت انار شیرین پنج توله گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان زرشک طباشیر قرقفل صندل سوده ابرلشیم مقرض و انه بیل زرشک هر یک یک درم نیم
 بگلاب سوده کشیر تقشیر هر یک دو درم گل قند لیسرن یک چند قند سفید و چند ورق لقره بنیدم مادالحم که بجهت خفقان بارد و براسه ناقصین نافع
 و مقوی قلب حلو ان شیرست یک عدد خوره مرغ نرود و در مصطکی قرقفل و از چینی صندل سفید هر یک و توله کشیر متغشگل گاوزبان برگ
 گاوزبان هر یک چهار توله مشک ترکی عنبر اشوب هر یک سده عرق بدو شش و شیشه گلاب هفت شیشه بطور متعارف چهار شیشه عرق کشند
 و نسخه دیگر وزن قرقفل یک رطل یکد ام و در این پنج توله است ایضا گوشت بغلی یک قطعه مرغ یک قطعه دراج دو عدد و زرشک هفت عدد
 سیب ولایتی پنجاه عدد و قرقفل زرشک یک نیم سفید در پنج عرقنی هر یک سده درم قاقله صغیر صندل سفید گل گاوزبان پوست تنج
 عود عرقی سانج هندی هر یک نیم درم و از چینی هفت درم پوست بیدرن استه چهار درم مصطکی مشک هر یک یک درم عنبر اشوب نیم درم گلاب

عرق بید مشک هر یک سه رطل عرق گاوزبان دو رطل شترتی پانزده مثقال مجرب ست نوع دیگر نافع امراض بارده قلب و تقوی آن گوشت بزغاله
بشیر پانزده عدد مرغ یک عدد درونج عقربی بسقاچ زرنج گل گاوزبان هر یک سه توله اشنة سافج هندی زرنباد هر یک شش توله بادرنجبویه ابریشم خام
هر یک نه توله چوب چنی سعد کونی برگ فرنجشک هر یک پنج توله گل سرخ تازه قاقلین هر یک هفت توله مشک عنبر هر یک دو ماشه بدستور مقرر مرتب
سازند شترتی از هفت توله تابست توله نوع دیگر معمول حکیم اکل خان درالنجویا و خفقاان سوداوی و برای قاقلین وضعف قلب کبوتر نه عدد و
درانج بشیر هر یک پانزده عدد مرغ جوان سه عدد کنجشک زرنجاده عدد گوشت حلوان سه آثار زرنشک پا و آثار آب ہی آب سیب آب انار شیرین آب
ناشپاتی هر یک یکسیر صندل سفید ساییده چهار توله کشنیز خشک گل سرخ هر یک سه توله گاوزبان نه توله اسطوخودوس و دهنم توله گل گاوزبان هشت
توله بادرنجبویه گل نیلوفر هر یک شش توله ابریشم خام چهل توله تخم فرنجشک بالنگو هر یک سه توله عود غرقی پوست ترنج هر یک چهار توله گلاب عرق
گاوزبان عرق نیلوفر هر یک یک سیر عرق بید مشک دو سیر مشک نه ماشه عنبر پنج ماشه زعفران نه ماشه طباشیر پنج ماشه وانه الایچی سفید سه ماشه قاض
و اچنی هر یک یک توله بدستور متعارف طیار سازند و اگر مزاج حار باشد کافور افزایند و در بعضی ادویه تازه لکا هندی نوع دیگر تالیف والد حکیم علویخان
عظیم المنافع از برای امراض بارده و تقوی قلب و جمیع اعضای رطبه و گرده است و خفقاان و غشی بار و وضعف باه از بر و دست را نهایت
مفید و محبوب است گوشت بره فرجه چهار ماهه گوشت بزغاله فرجه که از استخوان دجربی جدا کرده باشند یک من تبریز مرغ فرجه سه قطعه
درانج چهار قطعه سنگ خواره یعنی لوه هفت قطعه کنجشک زرنجانی سی و پنج قطعه کبوتر خانگی نوپرواز آده هفت قطعه همه را از چوبی و استخوان جدا کرده
ورق نموده در پاتیل نقره کباب نیم خام نمایند پس در اجینی سلیمه صخر عود هندی عود صلیب اسطوخودوس و زعفران مصطک رومی ناخواه خولجان
زرنباد صندل سفید شقاقل جوز بوا بسا سه دانه سیل بنیل الطیب سافج هندی دانه سیل هر یک یک مثقال نیکوخته و اصل کرده بقدر احتیاج
آب بر روی آن کرده عرق کشند و اگر عنبر اشنة مثقال مشک بتی یک مثقال برده آن نیمه نند خوب ست و در نسخه دیگر وزن همه ادویه دو و دو مثقال
و عنبر دو انگ ست و گلاب سه من تبریز و عرق بید مشک یک من تبریز و اصل است و مشک مطروح یا قوتی نافع اصحاب بالنجویا و خفقاان و تقویت
و تفریح دل کند و تقوی و باغ ست مرادینا سفته یا قوت فادر هر مدتی عقیق کمر بالبدیشب هر یک یک مثقال ابریشم مقرض صندل بگلای سوده
عود غرق گاوزبان گل گاوزبان سافج هندی درونج عقربی زعفران فرنجشک پوست ترنج هر یک یک گرم کشنیز خشک گل سرین بهمنین دانه
سیل لاجورد منسول انیتون هر یک دو گرم مشک عنبر هر یک نیم گرم مر با سه پیلید مر با سه آله هر یک سه عدد و شربت انار ولاتی شش توله
ورق طلا دو گرم ورق نقره سه گرم جواهرات را در گلاب یا عرق کادی یا عرق بید مشک صلیب کرده و خسته مری و در کرده ساییده و دیگر ادویه کوفته
بیخته بسته چند مقدار بگلای بشند پس ورق داخل نمایند خوراک و مثقال یا قوتی حار تقوی اعضای رطبه نافع امراض بارده و معمول ست
جدید بدستور بنیل الطیب سعد کونی دانه سیل در اجینی قره ورق نقره بهمنین هر یک سه ماشه خولجان فرنجشک درونج عقربی ابریشم مقرض اسطوخودوس
بادرنجبویه سارون و ج تنکی هر یک دو گرم زعفران قر نفل مرادینا سفته مرجان یا قوت سرخ بوزیدان مصطک هر یک یک گرم عنبر ششب یک گرم
مشک نیم گرم عسل یک وزن قند سفید و چند ادویه بدستور مقرر مرتب سازند نوع دیگر برای تقویت دل و دماغ بارد مزاج یا قوت سرخ مرادینا
هر یک دو گرم کمر جان هر یک یک گرم بگلای صلیب نمایند ابریشم مقرض بادرنجبویه گاوزبان گل سرین هر یک یک مثقال زعفران عود غرق قر نفل
بنیل الطیب زرنباد گل سرخ هر یک یک گرم مشک عنبر جد و اخطائی هر یک نیم گرم ورق طلا نیم مثقال رب سیب رب ہی هر یک پنج توله مر با ای ماه
صلایه کرده و دو عدد لورق بید مشک و گلاب و عرق بهار سه عدد ادویه قند بقوام آورده آمیزند نوع دیگر که عجیب التالیف و شریف التزیینت یافته
نیم گرم مرادینا سفته چهار گرم کمر با ای تنکی آله منفی هر یک سه گرم گاوزبان گل سرخ هر یک نیم گرم بادرنجبویه سه گرم سافج هندی و اجینی
هر یک دو گرم تخم بادرنجبویه دو نیم گرم زرنباد زعفران عود هر یک یک گرم بنیل الطیب سلیمه خربو افاقه حجار منی منسول یا بدل آن لاجورد

درین مرض

مغسول ثلث جزو ششم خصل کجور و سبزه را کوفته بیهیچ آب پیسیرین حبسا زنده شتری از یکدم تا یک شقال بوقت خواب صبح بخین که از کبر کساخته باشند غوغا نمایند و این
 نافع ایاب فیتور افیتور سطل خود و سبک نیم درم جوازنی مغسول با جود مغسول هر یک گلی و نیم خرب سیاه یک سبج سقونیانیم دانگ یک شربت است و این شربت
 گاو زبان درین مرض سودور و گاو زبان سی درم با در بخوبیه بخورم سنبلی الطیب سیاه هندی سبک و درم شیر کله چل درم همه را در سکه نارا آب پیسیرین تا یک لیوان
 نموده و یک تا شکر داخل کرده بقوام آوردند شتری سی درم با گلاب یا آب پیسیرین طبری گوید که اگر از حصول خلط سوداوی باشد اصلاح مزاج با غذای معتدله
 نمایند و التزم شرب الی الاصول بدو از المسک مذکوره و غن با دام کنند بعد از آن تنقیه او بلوغا زیا نمایند قبل شرب بعد او پیسیرین لازم گیرند بعد تریاق بدهند که در
 احتمال نماید و هیلد مری آله مری و چون افیتور اندکی با در بخوبیه گاو زبان عود خام دانند آن بدین صفا صاب و بی و بخندی میگویند که گاه خفقان بسبب
 اجتماع خلط سوداوی در عروق قلبی باشد و علاجش تنقیه بدن از خلط مذکور بحب افیتور یا بمطبوخ او یا بمطبوخ هیلد مقوی با فیتور است و تنقیه بدن
 از سبای کلی سمجون بخار خیر مفید و جلاب زکا و زبان اصل السوس نیل و با در بخوبیه با گلفند بدهند و غذای ریج سمجون مغز بادام و شکر بدهند و ترطیب مزاج
 و تخریج صدد با دمان رطبه طیب لایحه و سفید با و یه حاره رطبه نمایند و دوا المسک حلوانافع است و باقی علاج او قریب علاج سود مزاج یا قریب است که در کتب معتدله
 مذکور است خلاصه گوید که در خفقان سوداوی چند روز طبع یا در بخوبیه نیل و زهر کرم سه درم با شربت گاو زبان بدهند و بعد از آن فیتور را در شربت زیا نمایند
 صاف نموده بنوشند یا بمطبوخ سنا یا سمجون بخار تنقیه نمایند از گاه بمفرجات یا قوی که در الیخو یا بکار آید بقویت و تفریح قلب کنند و استقامت با پیسیرین نافع
 است و راحت دهد و ششم طبوب سفید و غذای لطیف سیرال الانضمام مثل لحوم دراج و فروج و صفا طیب و مانند آن بخورند

علاج خفقان ریجی و بخاری

تنقیه بحب سبب خلط نمایند و در ریجی و المسک مرد اشالی از سفوفات و غیره و نیزه و فیض تحلیس ریاح کما دات و جوارشات نمایند و سفوفات ترک سازد و بر کبر خشت کرد
 درم گل و زبان یکدم و اینی لایحه خرد بکوبد باشد و بر منق هفت دان و جوشانده گلفند سترن و تولد داخل کرده نوشیدن ز جوارات و الدوم است و این سفوف براس
 ریاح بار و دل نافع با دیان رب السوس و ریج همین سبج و نیم لی بر شیم گل و زبان با در بخوبیه نیم فرغ خشک نبات مساوی مجموع بدو سفوف سازد و با دیان خطائی
 جای خطائی بر شیم گل و زبان سبج فستق سبک یا باشد از چینی و شمشه جوشانده نبات و تولد داخل کرده نوشیدن نیز ریاح خفقان ضعف بهم را نافع است و فیض
 در ریجی بعد فستق سبج کرس سبج کبرج با دیان سبج کاسنی سبک هفت دان با دیان با در بخوبیه سبک یا باشد با دیان خطائی چهار باشد با دیان ریجی باشد و نیزه
 سه تولد در ریجی عفری باشد جوشانده گلفند علی چهار تولد داخل کرده بنوشند و غذا شورای مرغ کلان بنان روزه سازند و بعد حصول الفیض تنقیه و دیگر تدبیر است
 کنند که در بدو بلغمی نوشته شد و تقویت قلب سمجون علوی بنان و جوارش جالینوس عرق ماه فرین و هند و در بخاری و غذای اول فستق سبک کنند و بقا صله سه
 چهار روز صاف بخورند سبک کشانید و تدبیر خفیف از الیخو لایه مرقی انیا عمل آن در دافع و خفقان بخاری غیره صندل شیر کاشی خشک نبات قات شربت نیل و زهر
 و اگر از بخارات سودا باشد آنچه در علاج خفقان بار و در قول صاحب کمال گذشت عمل آن در دهم هر چه در علاج خفقان نفس رب و و غذای مسطور شد بکار بندد و اگر اشتباه
 چند روز بنوشند و پیسیرین لازم شمارند و طبوخ افیتور یا حب یا افیتور اشیر تازه و شکر تنقیه نمایند بعد از آن تعدیل قلب بمفرجات یا قوی و غیر آن از تدبیرات
 که در بخاری مذکور است باید کرد و بقول بوسلی اگر خفقان از بخارات سوداوی حادث شود تنقیه بدن بمطبوخ افیتور نماید و این طرح بار و جلاب بر هیلد گاو زبان یکدم
 بسوزد و در یک کاشی خشک هر واحد درم نیم خرفه سه درم پوست ترنج البرشیم سفید هر واحد یکدم و ورق طلا درق فقره کافور هر واحد یک لیان یک کوبه بیهیچ
 معجون سازد و استعمال نمایند و فیض و خفقان بخاری دوا المسک خورده بالایش زبنا و دوا باشد گاو زبان اب بر شیم خام سبک یا باشد جوشانده نبات و تولد
 کرده بالنگوا باشد و هند اگر از کثرت بخارات شل سبب سوس شود بخارین کوفته باشد از الیخو یا بکار آید و فیض و خفقان بخاری شسته و دره با در اصل
 صغیر یک تولد شربت بالایش شیر خارین شش باشد عرق غنیا شعله به تولد شربت بودی و تولد لوری سفید چهار باشد و اگر سست و یا شربت خشک
 نیم نیم باشد سوده هیلد مری شربت بر شیر خارین شش شش عرق شمشه و تولد شربت نیل و زهر داخل کرده لوری سفید باشد و اگر سبک یا بر

درین مرض
درین مرض
درین مرض

بختی را اندر دوسر انداخته قبض شود و درون عقرنی یکدفعه سوده باطل صغیر یک توله شسته شربت بزوری دو توله عرق شاهتره عرق کبوتر اسیر یک توله
 خاکشیش شش ماشه پشیده و پند که در قبضه و بخارات زائل میشود و بعد اگر اندک خفقان باقی ماند صطک یک ماشه سوده بدو اسکا یک هفت ماشه شسته بخورند با لیشس
 شیر بخارین شش ماشه عرق غناب اشکاب توله شربت بزوری دو توله توری سفید چهار ماشه پشیده نوشند اگر بعد خوردن گوشت یا بوی آن شکایت خفقان
 ضیق نفس باشد خیر چند انباشه کشیده شکب شیر گاوزبان شیر تخم خرقه و عرق غناب اشکاب گلاب یک روزه شربت انار تخم بجان اخل کرده و هندی خیر
 سستون گاوزبان گشخ صندل سفید یک کشیده شکب فته بیخته نبات هموزن انباشه همراه شیر خرقه و عرق کبوتره عرق کبوتره بر آوده شربت انار تخم فو بخشک اخل کرده
 با سینه و دوار اسکا گداگاه درون دارند اگر بعد از شربت خفقان ضیق کند بدهد سه ماشه گاوزبان پنج ماشه نبات یک توله عرق گاوزبان جوش واده بطور
 قهوه و هندی بدهد همراه آله مرئی بعد از آن خطی خانی هر یک پنج ماشه پسیا و شان هفت ماشه اضافت کند و بعد از موقوف سازند و اگر سرفه زیاد شود اصل سوس نیز زیاد
 نمایند و ایضا و خفقان با ضیق نفس گاوزبان کل شله و هر یک چهار ماشه جوشانیده شیر و تخم سهند وانه شش ماشه شربت انار اخل کرده و هندی و یا غناب گل شود
 و عرق صندل عرق غناب اشکاب عرق گاوزبان جوشانیده شیر کاهو شربت نیلوفر اخل کرده نوشند

اعلاج خفقان صدی

رگ با سلیق چپ زنند و بهر تفتیح صده تخم کشو شش تخم بادرنجوبه با دیان هر یک درم با ورنجوبه گل سرخ اقیقون هر یک نه ماشه بسطج درون
 عقرنی هر یک چهار ماشه تخم قرطم یک توله ویز منی سه توله کل گاوزبان پنج ماشه جوشانیده گل کند چار توله داخل کرده دوازده یا نوزده روز واده جهت
 اسهال گل سرخ یک نیم توله ساد و توله ریو خطائی نه ماشه شیر خشک چهار توله و تخمین سه توله خیار شیر هفت توله گلاب یک کشیده شربت الی
 علوی خان شربت ورم کرد را با بلی هر یک سه توله ورن با دام هفت ماشه اضافت نموده بنوشند و عرق کبوتره عرق گاوزبان و گلاب برابر دهند و تست
 و و بهر خود اب و وقت شام شور با سه خرغ بنان رده و صبح تیرید از خمیره گاوزبان و بنری علویان نه ماشه شیر تخم خرخره و قرطم و خیالین هر یک
 هفت ماشه اشکاب گاوزبان پنج ماشه شربت بزوری صندل شربت سبب هر یک توله تخم بالنگو تخم بادرنجوبه هر یک یک ماشه و هندی و غدا بدستور
 وین خطا تفتیح کامل لعل آرد نپس چند توفیل خمیره مذکور همراه عرق زردک بکار بند و آواره شده در لی تند پیر آن درم پیدا زده و بعد از ال درم
 بقویات مذکوره استعمال نمایند و شربت عرق زردک که در خفقان صدی معمول است زردک ز پوست و استخوان پاک کرده پنج آثار بزرگ و زبان
 ساق هندی سده کونی خوبان کبلا بلی اند و شیرین هر یک پنج توله تخم قرطم تخم خرخره هر یک هفت توله اسارون بهمنین تخم زردک
 گل خرخشک کز قلین بسطج هر یک سه توله با دیان خار خشک بر لیشم خام هر یک نه توله و دشتی گل خضاع غناب اشکاب هر یک یک توله صندل سفید
 چهار نیم توله خاکشیش پانزده توله آب نیشکر پنج آثار ویز منی نیم آثار اخل و سیر بجان سبز هر یک دو و قبضه بک ترنج شسته قبضه بدستور عرق کنند
 شربت یک بنجان با نبات سه توله همراه خمیره یا مغز مناسب

اعلاج خفقان از ضعف قلب

و از آله سبب کوشند اگر موجود باشد و مفرحات مقویه حار و بار و رطوبت با لیس سبب ضعف با قویات مناسب مزاج و اندیه جیده فربه کنند
 چون گوشت بده و بنقاله و پوره مرغ و تیه و دان میده و زرده تخم مرغ نیم شست و آء اللحم و قویات حسب مزاج و مقدار احتمال آن خورد و هر روز
 مسمن بدن است و مناسب بود و مالش بدن بروغنه های شیرین بگردانند و گویند که چند روز وند و سبب ولایتی و کسیر و بخت و خام مفید بود
 و اگر خیلی یا چقدر یا از رگ شست تراشیده و لبون زده نبات سوده یا شیده و ششیم بدارند و هیچ لبون زده که بخت بخورند و آب که در پیاله ماند
 با شربت مناسب بنوشند بخت و خام عجیب لاخر است و غذا فایده خلون شلخی و قبضه می بنان و شور با بختی و خشک بله و اجزات کاوس بالا می
 دهند و با لیش تخم خواب صندل و خام باب بگرم میل نمایند و هر چه مضرب بود چون صوم و جلع و جوع و بیداری ترک آن واجب نمایند

جست نقصان تقویت دل و باغ تالیف حکیم علویان مروارید ناسته طباشیر صندل سفید بر شیم مقرض همین سفید هر یک پنج مثقال عنبه اشوب ورق لیس
ورق طلا هر یک یک مثقال یک نیم در انگشت شکلی نیم مثقال و سه قیرط نباتات سفید گلاب بید مشک هر یک صد مثقال عسل صندل عسل صندل و پنج مثقال
نبات را که اخته عسل اصل نموده کشته گرفته گلاب بید مشک اصل کرده بقوام آرند بر زنده لیس وید را بشنند شربت از یک مثقال تا دو مثقال خمیره
زیر مهر که فایده تمام خمیره مروارید است و در تقویت دل و جگر نباتات سفید با و آثار و گلاب با عرق کادی بقوام آرند و زیر مهر بگلایه ده شک نموده
یا توله طباشیر شش باشد و در تقویت دل و جگر نباتات سفید با و آثار و گلاب با عرق کادی بقوام آرند و زیر مهر بگلایه ده شک نموده
عطر صندل هر یک نیم درم شربت انار شیرین ولایتی سه چند در کحل کرده اول درق نقره حل کنند بعد اودیه مسحوقه عسل آسمین زنده لیس را دارند و مثقال اول
کنند خمیره زهره و از حکیم علویان که در تقویت اعضا می رسد عمل زهره و شیرین نیم توله در عرق کیوڑه تا یک هفته صلیا کرده در مرکب مرکب آله
از خسته پاک نموده هر یک پنج توله قند سفید ده توله در عرق کیوڑه قوام ساخته غیر یکدم به نباتات سودا میخته در انداخته از دو درم تا دو مثقال نوع دیگر
تالیف حکیم شریف خان آقام حقیقانی را نافع بود و تقویت قاعده نفوذ تمام آودیه و سوسا سوداوی زائل کنند و ساینده و توله لاجورد و سوسا همین
سفید بر شیم مقرض گاو زبان هر یک یکدم ورق طلا ورق نقره هر یک یک نیم درم غیر شش مثقال گلاب بید مشک آب انار شیرین هر یک یک قیسه نباتات سفید
یک نیم با و عسل سفید هفت توله شربت سیب هشت توله عسل و نباتات و شربت را در آب حل کرده برکش گذارند کف گرفته گلاب بید مشک آب و نخل
کرده بقوام آورده اودیه بشنند خمیره یا قوت تالیف علویان که در تقویت قلب مجرب است یا قوت رانی نج با و مثقال گلاب کیوڑه و عرق بکرده
دوازده پاس کحل کنند آب سیب و بی شیرین و امرد و گلاب عرق بید مشک هر واحد یک صد مثقال عرق صندل و گاو زبان هر یک پنجاه مثقال قند سفید
دوین طی شربت سیب پانزده مثقال قوام کرده غیر شش مثقال و کیوڑه گذاشته فادره حیوانی لاجورد مغسول هر یک صد مثقال مع یا قوت مسحوقه
بعد چهار روز یک مثقال بخورند خمیره طلا از تالیف حکیم ممدوح ورق طلای محلول نیم درم مروارید ناسته دو نیم درم غیر شش سد درم یا قوت رانی
عسل بدخشی زیر مهر هر واحد یک درم و رب سیب و به و امرد و زردک انار این نباتات هر یک توله عسل است توله به صورت مقرر در کتاب زنده شرتی از یکدم
تا دو درم خمیره گاو زبان حار که بغایت مقوی و باغ و دل است و درل حقیقانی و غشی گل شرح تراشه صندل سنبل الطیب استنه هر واحد
یک نیم مثقال با و در خمیره دو نیم مثقال گل گاو زبان پنج مثقال گاو زبان ده مثقال همه را در و رطل آب گلاب نجیسانند و خوش اوه صاف نموده با یک
رطل قند قوام نمایند کافور دو انگشت مشک نیم درم زعفران یکدم ساینده حل کنند شربت و درم با عرق بید مشک گلاب خمیره گاو زبان و غیره
مقوی باغ و قلب و مفرح و در امت آن سفید انواع باخجولیا و انعام حقیقانی گاو زبان سه لک و گاو زبان کشته شک بر شیم مقرض همین سفید نیم با انگل صندل
سفید نیم غیر شش یک یک توله غیر شش نیم درم سودا غیره را در و آثار آب شست نموده صبح بخوشانند هر گاه آب هم حصه باند صاف نموده با نباتات
یا کات آثار عسل صندل با و آثار بقوام آرند و در آخر قوام غیره اصل نمایند ورق طلا و نقره شش شش اضافه کنند هر چند که حل کنند خوب شود و شرتی از یکدم تا دو درم
سدر درم چون درین ترکیب را دید یا قوت زهره و شیرین شش هر یک یک مثقال اضافه کنند حکم تریاق بهم در دو رسال دوی و بوا سیری الفع بود خمیره
ابر شیم از اختراع نواب معتمد الملوک بهمت محمد شاه بادشاه که مقوی شایسته است و دافع و سواس حقیقانی حادث از اخلاط و حره سوداویه و نفوذ و
نشاط و سرور آورد و مقوی جمیع اعضای ریه کرده و معده است و اصلاح حال کرده نماید و گرمی آن زائل گرداند و فیاض بیاض و قوی عطش که از گرمی
کرده باشد و در کند و دیگر منافع بسیار دارد و پنج ضرر درین ترکیب نیست و مجرب است ابر شیم خام پنجاه مثقال در آب باران طلا آب و درن عرق بید مشک
گلاب هر یک یک من تبریزی عرق گاو زبان عرق نیلوفر هر یک نیم من عرق بیل عرق صندل هر یک پنجاه مثقال و شبانه روز نجیسانند بعد صبح بخوشانند
آنگاه که دندان آب رفته و زن عرقها باندالیده صاف نمایند و نباتات سفید نیم من تبریزی عسل صندل پنجاه مثقال شربت فو که شیرین شربت سیب شیرین
شربت ریاضت است امرد شربت انار شیرین شربت بید شیرین شربت تریخ هر یک پنج مثقال اصل کرده بخوشانند و کف نرا و در کنند و بقوام آورده مروارید ناسته

و اگر نرم خواهند تا چهارده پانزده سیر بگیرند چون یک آتش طیار شود این اوویه ششها نزد و پنجساعت در چهارم عرق دو آتش کشته اند و بیست قرطی و توله
صندل بگلایه شود و دو توله بنزدان سه توله عود یک توله نبات سفید یک سیر در چینی سه توله گاوزبان سه دام اوویه نیمکوب کرده در عرق یک آتش انداخته
بعد ششها نزد و عرق کشته و درین وقت صندل دو توله مشک یک شش بنزدان یک توله دریاچه مشک سه مهره آن در بیکه اندازند و چون دو آتش
طیار شود اگر دو سیم گلاب باشد پنج سیر برگ گل که زردی و سبزی آن دور کرده باشند بگیرند و در پارچه پاکیزه بسته بر سر دیگچه یا مرتبان چینی کنند و عرق دو آتش
گرم گرم بر آن ریزند و بعد بنزدان و زکری که شود استعمال کنند عرق شیر مقوی قلب و دفع خفقاں کشنیز متفشه گاوزبان هر واحد و توله گل نسرین الایچی خرد
نیکو و قهقریا گل سرخ براده صندل گل گاوزبان هر یک پنج توله ابریشم خام دو توله عود هندی یک توله مشک که در نیمه بندند بقدر یک ماشه ششها براده گاو
پنج آثار آب بقدر ضرورت و دستور عرق کشند عرق رنگره مقوی و مفرح قلب و مقوی بدن آب رنگره آب زردک آب فیشک کشمش سبز هر واحد
و آثار جو بلو آب با سه هر یک یک توله قهقریا گل گاوزبان هر یک پنج توله شکر طبرزد پانزده آثار عود غرق و دو توله بنزدان ششها چهار ماشه مشک
سه ماشه عرق کشته و اگر خواهند که منشط نمایند پوست کنار حلقی دو آثار پیراه آهاده شش شکر طبرزد در خم اندازند هرگاه جوش خورد اوویه نیمکوب
اندازند و قهقریا گل سرخ کشند عرق ملائم کشته زعفران و مشک بنزدان و در بیکه اندازند و بقدر برداشت بنوشند عرق سیبوتی
که بسیار خوشبو و مقوی دل و دماغ باردست و از چینی چهار دام جو بلو آب با سه هر یک دو دام برگ تنبول سفید صندل گل نسرین یک آثار زعفران
چهار ماشه بنزدان عرق کشند عرق فواکه تحت تقویت قلب حاد بی نظیر در امراض سوداویه قلب حکم تریاق دارد و تسکین حرارت معده
و قلب نیز کند معمول و مجرب آب انار و لایق شیرین آب سیب شیرین آب بی شیرین آب ناشانی هر یک نیم سیر آب لیموی شیرین سوا یک کاس سبزه
یک نیم سیر آب کشنیز سبز یک سیر آب زردک آب کدو هر یک سیر آب هندوانه آب فیشک هر یک یک سیر یا و بالا گاوزبان گل نیلوفر یا در بنجوبیه بنفشه
صندل سفید هر یک یک سیر یا شش سفید شش توله کشنیز متفشه نیم پا و شیر بنزدان آثار همه را با شیر رو یک کرده عرق کشند عرق غنچه در تقویت دل و
دماغ و جگر و حیل و جهت دفع غشی هر قسم و اعاده قوت بسیار سرخ الاثر است چنانچه بعضی زمان از کثرت خروج خون حیض و بعضی مردان از افراط برین
بر اسیر حالت تباه رسیده بودند بخورد آشامیدن این عرق بحال آمدند و فواید عجیبه و غریبه ازین عرق مشاهده نمودند مشک خالص یک شقال غنچه سب
مصطکی روی هر یک دو شقال زرد باد عود غرق کبابه خندان آشنه سنبل الطیب همین شقال صهری سافج هندی و از چینی زعفران قرطی و نفس
توزیدان گل سرخ طباشیر سفید قافله کبار و صفار حش پوست ترنج ابریشم خام صندل سفید برگ ریحان تازه سجد کوفی قره کشنیز خشک گل گاوزبان
انیسون در درج عرقی پوست بیزن بسته هر یک پنج شقال آب سیب ولایتی نیم سیر عالمگیری آب انار شش یک سیر عرق بید مشک عرق
گاوزبان عرق بادرنجبویه هر یک دو نیم سیر گلاب هم اول پنج سیر و اهای کوفتی بنکوفته همه را با قهقریا که در شب نگاه دارند و صبح آب سیب و انار
داخل کرده در دیگ انداخته و مشک در نیمه بسته عرق کشند قدر خوراک از یک فنجان قهوه خوری تا چهار فنجان و طبیب را بحسب مزاج و
مرض درین عرق بعضی تصرفات جائز است چنانچه جهت تقویت معده آب بی یک سیر و جهت تسخیر تقویت آن بهار ناسخ پنج شقال و جهت جاس
طبیعت گل سرخ یا سجد و اهل کنند عرق ابریشم علوی خان که در تقویت قلب مجرب ابریشم خام پنجاه شقال گل گاوزبان بادرنجبویه نخبه مشک
صندل سفید هر یک ده شقال همین خوشنجان سافج هندی هر یک پنج شقال گل سرخ هفت شقال آب با سه و از چینی دانه هسل هر یک
سه شقال اخضر خشک هر یک شش شقال زعفران غنچه سبب هر یک یک شقال آب سیب روی و امرد و گلاب و عرق بید مشک عرق
و از چینی هر یک نیم سیر برتری برگ تنبول یک صندل ششتری یک فنجان عالیله تقویت قلب دماغ نماید و خفقاں را نافع آید غنچه سبب چهار
ماشه عود هندی هفت ماشه صندل سفید سه درم مشک ماشه غنچه گلاب گرم بگدازند و دیگر اوویه سائیده بیا میزند و بیونید مار الحش
مقوی قلب معمول گل گاوزبان گل نیلوفر گل سرخ گل بید مشک تازه طباشیر هر یک یک توله براده صندل سفید چهار توله و نفس

۱۱۲

الاجبی سفید و از چینی هر یک چهار اشرف جوان یک قطعه او و با گوشت مرغ خوب بکوبند که کذات شود پس بگلای عرق بید مشک آب صاف بقدر حاجت
عرق کشند نوع دیگر نافع برای ضعف قلب است و در دم و در غم هنگام آمدن جنس مجرب است گوشت بزغاله فربه یکین و چهار یک من بتر مرغ
جوان فربه در ج لوه هر یک پنج قطعه مجموع را در پی و استخوان پاک کرده ورق درق تراشیده در دیگ نقره کبابی خام نموده طباشیر سفید کشنیز متفرغ خاک یک یک
دو نیم مثقال فوه و در مثقال غنچه گل سرخ گل گاوزبان هر یک مثقال و از چینی دانه بیل هر یک مثقال و دو انکس کوفته داخل کرده عرق بید مشک عرق گاوزبان
عرق عناب لثعلب عرق نیلوفر عرق خارشتر آب نلور هر یک دمل آب خالص بقدر ضرورت اصل ساخته عرق کشند پس عرق مذکور عناب لثعلب گل بنفشه هر یک
بست پنج مثقال صندل سفید صفت نیم مثقال گل گاوزبان پنجاه مثقال گل سرخ تازه دو دمل گل سیوطی یک دمل اصل کرده مجرب است دوم عرق کشند و در وقت
عرق کشیدن غیر شنب مشک خالص زعفران هر یک یک مثقال در کیسه کتان بسته و در ظرفی که در آن عرق جکد اندازند نوع دیگر که به اسم تقویت اعضاء است
داده و محد سفید ستا شیر مغز بادام شیر مغز تخم کدو شیر تخم خیارین هر یک یک مثقال و صندل گل سرخ گل بنفشه متفرغ
لثعلب مصری هر یک مثقال دانه بیل فافله ابریشم متفرغ گاوزبان گل گاوزبان پوست پنج مثقال بنیان تو درین باد و بنویس برک بود و بعد هر یک
و در مثقال سنبل الطیب زربنا و صندل کباب شده زربن خواجهان سعد فلفل مشک طباشیر و از چینی در پنج نار مشک بانه فر خشک هر دو در مثقال برک بنویس
بست و پنج عدد هر چه ازین کوئی سفت نموده و آب گلاب تر که در گوشت بز یکساعت بپزد آنگاه از پیاده استخوان جدا کرده آب بخنی برآورده با او یکسخت
عرق کشند و زعفران و غیره و مشک عرق کادی هر یک نیم مثقال و در ضرورت برده بان نیم بند که عرق بران بکند و اگر گرم زیاده خواهد عود عود گوشت حلوان
گوشت طیور اندازند پس مرغ یک قطعه و راج و دو قطعه میوه چهار قطعه کفشک بپزده قطعه از تخم اینها که پاک صاف باشد کباب بنجام کرده با آب بخنی برآورده
با دو و عرق کشند بخون طلاله که نهایت تقوی و فخر است طباشیر چهار و نیم باشد و دانه بیل در پنج عرقی عود غرق گاوزبان گل گاوزبان همین سفید
تو دری سفید بوزیدان هر یک نیم مثقال سنبل الطیب صاف هندی سعد کوئی ابریشم متفرغ هر یک دو نیم باشد و از چینی سکه باشد بسانه جوزه بوا
گل سیوطی گلار هر یک دو باشد فلفل یک باشد مرادید ناسفته دو توله یا قوت مرغ لعل بخشی زمر و بجم خوش دگم هر یک یک توله که باری شمشیر
زیر قمر خطای هر یک سکه باشد یا قوت کبوتر بر جهر هر یک شش باشد بدم جان سنگ لثعلب هر یک نیم باشد و آب انار و لای ریب بی ریب ناستیاتی ریب
سیب هر یک نیم با آب انار شیرین دو توله شده خالص پا و آنگاه نباتات سفید نیم آنار نیم با عرق کیو و گلاب عرق بید مشک هر یک نیم آنار شکافش باشد
غیر شنب یک نیم توله زعفران نه باشد ورق طلا دو نیم توله بدستور یا قوتی مرتب از غذا و کاف و ماشه نوع دیگر که در تقویت قلب و فخر است
سکه نباتات سفید نیم عسل صفت دانه آب سیب نیم با دو و شنب دانه و در گلاب بقدر حاجت بقوام آورده غیر شنب نباتات صلیبه کرده یک توله
در آن حل سازند بعد ورق طلا یک هر اهر و یک یک انداخته خوب حل کنند بعد از آن مشک خالص نیم توله صلیبه کرده داخل نموده چندان بترند که کذات شود و بر
سفید رنگی آن سفیدی بقیه مرغ سکه عدد اضافه کرده می آید مضرخ یا قوتی بار و حکیم علی که در تقویت دل گرم مزاج بی نظیر است و تقوی جمیع اعضاء
رطبه است و معمول یا قوت رانی لعل بخشی لثعلب کافوری ورق نقره کافور فیضوری هر یک است باشد لعل رنی گوزانج تخم مورگل بنفشه گانار فارسی
ورق طلا غیر شنب مشک تری هر یک یک باشد مرادید ناسفته باد و بنویس گاوزبان تخم فو خشک عفران آله بنفشه تخم خرفه متفرغ تخم کاهوی متفرغ بنیان
پنج باشد صندل شمر صندل سفید هر یک یک توله و سکه باشد زرشک دو نیم توله طباشیر سفید صفت باشد تخم کاسنی ده باشد شربت انار شیرین شربت سیب
شربت حافض هر یک یک توله و دو باشد عرق کاسنی ده توله نباتات سفید شش توله عسل صفت است توله عرق بید مشک چهار توله بدستور و رتب سازد و بخت
ناقین مجربین نیز معیدیل و سرتبع الاثر است و بسیار طویل القدر مضرخ یا قوتی معتدل لعل بجزات حکیم مدح گفته که از جمیع مضرخات اکثرا باین
مضرخ و مضرخ با قبل میگویم و در امراض مختلفه میگویم و گاهی از هر یک قدری مزوج کرده میدهم و نافع می آید و از جمله منافع این مضرخ آنست که کشته
اسهالات را نفع است و در امراض جمیع تقویت آن و حفظ جنین لغایت موثر و تمام النفع و معمول و مجرب با اختلاف مرادید ناسفته زعفران گاوزبان

طباشیر دانه الایچی سفید درونج عرقی رنگ اشقر و غرق با درنجوبیه هر یک شش ماشه مریاس سیب و و عدد مریاس بهی سه عدد مریای ناشپانی سه عدد مریای آلمه
دوازده عدد آب انگور ولایتی آب نارولایتی هر یک یک و آنهارق کیوڑه گلاب اصل هر یک یک و آنهارق بید مشک یک نیم پاونات سفید نیم آنهارق خالص هفت ماشه
عینر اشمنب ماشه زعفران شش ماشه ورق طلا دو توله بدستور معجون ساخته چهل روز در غلّه جو داشته از دو ماشه تا چهار ماشه خوراک است یا قوتی معتدل
که براس تقویت اعصاب ریسه همواره معمول است و در ایند سفته شش ماشه یا قوت ربانی لاجور و مغسول هر یک هشت ماشه کبرای شیمی ماشه گل گاوزبان
با درنجوبیه کشتینر مقشره طباشیر دانه میل بهن شرح بهمن سفید صندل سفید هر یک یک توله مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه تخم خرفه هر یک دو توله ابریشم مقصر
زعفران ورق نقره هر یک شش ماشه عینر اشمنب چهار ماشه مشک خالص ورق طلا هر یک دو ماشه شربت فواکه ده توله شربت سیب بست توله نباتات سیب
نیم آنهارق گلاب عرق بید مشک عرق شاهتره هر یک و سیرونل مقدر با عقیات بقوام آورده اووی و دیگر کوته بختیه ضم نمایند و جوهر است الیگلاب سوده اضافت کنند و گاهی
عوض شربت فواکه شربت انار شیرین و ترش و شربت بی و شربت ابرو و هر یک ده توله و شربت زرشک نیم ماوگر فته و وزن نباتات سیب و ساخته و با درنجوبیه
بر عایت حرارت مزاج طرح نموده و بسیار مفید یافته نوع و دیگر که بسیار مقوی است یا قوت ربانی یا قوت زرد یا قوت سفید هر یک یک مثقال
محل بخشی فیروزه هر یک چهار ماشه زرد و سبز و ماشه عقیق یعنی یک مثقال لیش سبز چهار ماشه لیش سفید نیم مثقال و در ایند سفته یک مثقال کبرای شیمی
لاجور و مغسول هر یک نیم مثقال تخم فرخنگ گل زبان پوست ترنج هر یک نیم مثقال ابریشم مقصر برگ ترنفل یا عوض او سافج هندی گل نیلوفر صندل
سفید گل شرح عود قماری ترنفل و چینی قاقله کبار هر یک چهار ماشه پوست بیرون پسته با درنجوبیه درونج عرقی گل مخموم عینر اشمنب گل و چینی بهمن سفید هر یک
یک مثقال لاله مقشره پوست بلبله کالی هر یک نیم مثقال عصا زرشک سه مثقال گل ارمنی سنبل الطیب سافج هندی بهمن شرح ورق طلا هر یک
نیم مثقال طباشیر سفید شش ماشه مشک خالص یک نیم ماشه کافور پنج شش نبات سفید نیم پیر بدستور مقدری مرتب سازند یا قوتی مقوی اعصاب ریسه
معمول گاوزبان گل گاوزبان صندل سفید بگللاب سوده گل شرح ورق نقره هر یک سه درم طباشیر لیش سبز کشتینر مقشره فته مقشره دانه سیل ورق طلا
هر یک دو درم و درم و درم کبرای بید یا قوت ابریشم مقصر پوست ترنج هر یک یک نیم درم زرشک سه توله شربت انار شیرین ولایتی نیم پاونت سفید با آنهارق
گللاب نیم پاونت مشک عینر هر واحد درم و درم زعفران یک درم مریاس آله و بلبله هر واحد پنج عدد بدستور سازند اقوال بعضی اطباء صاحب
اقتباس نوشته که اگر ضعف قلب بسبب کثرت سیلان خون بواسیر یا حیض و یا دیگر استغفر غات باشد و جهت اول دست و پا را بند از محکم بندند
و یک صافن و با سلیق زنند و موافق قوت خون بکیند و طباشیر لاجور و مغسول گل ارمنی هر یک یک ماشه در نیمه گاوزبان هندی علوی خانی نه ماشه
در شش با عرق عینر توله و دهنر دیا اووی و نکرده در آله مری یک عدد و ورق نقره یک عدد آینه خه بالجاب گاوزبان هفت ماشه و عرق شاهتره و گاوزبان
هر یک پنج توله و کیوڑه چهار توله تخم بالنگو هفت ماشه باشد و بخورد و یا مغز گیلانی یا مالحم دهند و الاضای براس ضعف و اختلاج قلب جواب هر
دو ماشه و در دواء السک شیرین علوی خان نه ماشه ورق طلا دو عدد و در شش شربت کیوڑه و سیب هر یک دو توله و عرق انستین و کیوڑه هر یک چهار
توله گلاب هفت توله عرق بهار کمر نه سه توله تخم با درنجوبیه پنج ماشه بدیند مسجی گوید که نفع میکند برای ضعف قلب و دواء السک و مشرود لیلوس و این دو
بکیند مصطلک و در چینی در فضل نام فرخنگ یا دروج خشک با درنجوبیه سافج هندی کشتینر خشک سنبل الطیب هر واحد یک جزو که با بید و در طباشیر
هر واحد نیم جزو مشک سدس جزو و در عمل بلبله زنی بسر شند و یا قدس آله و بلبله سیاه جو شایند آب او چهار جزو و یک جزو و عمل آینه خه بقوام
آزید و اووی را بان مجون سازند و بخورد و بر سینه لطیوب حاره و غایبه بالند و بخورد و شراب ریجانی و نیم جدره و اکیان و زردی بر فیه نیم برست استعمال
نمایند و راحت و لهو و سرور اختیار کنند و از جمله تعب خاصه انسانی شل هم و غم و سر و غضب اجتناب نمایند هم او گوید که از اووی نافع قلب با آنجا صیت
بسد و کبر با و در ایند سفته و درون ابریشم خام و بهمن و آله و کشتینر و با دروج و گاوزبان و با درنجوبیه و فرخنگ و پوست ترنج و عود و مشک
و عینر و مصطلک و غیر آن از اقادیه است صاحب کمال نوشته که از اووی مفیده در تقویت قلب و عمل او و در هندی و مشک و فرنفل

بار خجسته چهارم سنبه الطیب و داشته کشیز خشک براده صندل سفید هر یک شش ماشه بوشانیده نبات و نخل کرده بپوشند و در مخفان با صفت هفتم
 دوا المسک معتدل پنج ماشه بخورانش عود پنج ماشه سرشته همراه عرق شاهره و عرق عنبل اشعاب و شربت سیب بخورند و در صورت خفقان
 با صفت هشتم و نوله صندل سه و یک ماشه بخورند و دوا اهریک شش ماشه سرشته همراه نقشه چهار ماشه زوفا سه خشک سه ماشه بوشانیده
 نبات یک توله بپوشند و در مخفان با سود هفتم دوا المسک معتدل شش ماشه خورده بگفتند و توله مسرق کاسنی و عرق عنبل اشعاب هر یک پنج
 توله مالیده تخم فروخت خشک چهار ماشه پاشیده و بند و براسی بخارات معده و سود هفتم ضعف معده و سقوط اشتها افزاید و براسی توله مسرق
 کاسنی عرق گاو زبان عرق عنبل اشعاب شربت انارین و بند و ایضا برای ضعف معده و خفقان و بول زرد و دوا المسک دو ماشه بگفتند نه ماشه
 سرشته و طباشیر مسکه با گفتند یا بلبله مربی معتدل ست و برای ضعف معده حار و قبض طبع و خشکی دهان شربت انار و مسرق کاسنی غذا بخنی مرقه
 و در ضعف معده گرم تر آب دهان بگفتند شربت لیون و نوشدار و و شربت انار و ایضا طباشیر یک ماشه بگفتند و توله بالاسیس بکچین گلاب
 و در صفای بار طوبت معده آینه جوارش طباشیر مسهل بعد نفوس صبر مر با سه پیلله اطر لیل مبر و محففت معده و جوارش است محففت غیر سخن معده نفوس
 و الفضا شیره خیارین شش ماشه عرق بادیان و توله گلاب بکچین ده باز کاسنی بجای خیارین و شربت انارین بجای بکچین و عرق کیوژده
 اضافت کنند و در صورت ضعف و گرمی و تشنگی و غشیان زهر قمره سوده طباشیر بهمن سفید وانه پیل هر یک چهار سرخ ساینده در رب رنگره آینه
 همراه لعاب بیدانه شیر خرفه عرق شاهره عرق کیوژده گلاب رب رنگره خاکشی بپزند باز پودینه خشک براسی غشیان و بار رنگه غرض خاکشی براسی
 اسهال افزاید و در صورت خجسته و ریاح معده پیلله مربی یک عدد بادانه پیل و مسکه یک یک ماشه و اطر لیل کشیز تالیف حکیم ذکا و الله خان مفید بود
 و خیره گاو زبان یا خیره مراد یا گلاب و شربت اسطوخودوس و زهر مرز قمره پاشیده محمول ست و نوشداروی لودی و جوارش مغز حکیم اکمل خان
 و جوارش باد جوارش صندل و جوارش زعفران و خیره صندل حامض دوا المسک معتدل علوی خانی و مجون صندل نافع و اگر از مشارکت مران
 باشد علاج مراق نماید و ایضا در مزاج مرانی حوال بسل خجسته و عود و غیره و قصد صافن مفید و اطر لیل کشیز تالیف ذکا و الله خان و نوشدارو
 لودیس علوی خانی و دوا المسک معتدل علوی خانی و شربت انار و شربت الصالحین و مجون صندل نافع و گل نیلوفر چهار ماشه سبوس
 گندم نه ماشه سبوسان و ده دانه بوشانیده قدی شکله انداخته نوشیدن براسی خفقان مرانی و نوله نافع ست و ایضا براسی خفقان و
 مراق دوا المسک معتدل لودیس نقره پیچیده بخورند بالایش عرق کاسنی عرق عنبل اشعاب عرق گاو زبان شربت انارین آینه بپوشند و براسی
 تنقل مرای سیب مرای آله مر با سه خمر مندی و تکراری و تری و حجت خفقان و مراق و نوله و لودیس زربادیک ماشه سوده دوا المسک هفت
 ماشه سرشته بخورند و شیر اشعاب چهار ماشه شیر تخم کاهوش شش ماشه لوباب گل خطی لعاب بیدانه هر یک ماشه و عرق کیوژده عرق بید سوده پودینه
 شربت انار شیرین و نخل کرده تخم فروخت خشک چهار ماشه پاشیده بپوشند و در سرخ و دیگر عرق شاهره و شربت به دو توله بجای شربت انار است و ایضا براسی
 خفقان مرانی که از خوردن مجون حار مندی برای باه از جوارش جگر و اتراق عارض شده باشد شیر مغز تخم هند وانه شش ماشه شیر تخم کاسنی پنج ماشه شیر
 مغز تخم کدو شش ماشه گلاب چهار توله عرق شاهره عرق عنبل اشعاب شربت بزوری تودی سفید و بند دوم روز خاکشی بجای تودی و سود و بگفتند
 بعد برای اتراق در دوا و قصد نماید و از لعاب پنج دانه لعق شاهره و ده توله مالیده شیر کاسنی شش ماشه شیر وانه پیل سه ماشه شیر و خیارین
 شش ماشه عرق کیوژده و توله نبات توله و نخل کرده تسکین اده تجوز مسهل کنند و مفع از لعاب پنج دانه گل نقشه گل نیلوفر با و خجسته در خشک شقی گاو زبان
 هر یک چهار ماشه خیارین کوفته شاهره تخم کاسنی کوفته هر یک شش ماشه بوشانیده بگفتند سه توله و نخل کرده و بند بعد مفع از فار و ده ریافته طباسیس
 خیارین شش توله و نخل کرده سمل و بند و فرای آن تیره آله مربی یک عدد لودیس نقره یک عدد پیچیده گلاب چهار توله عرق کیوژده
 دو توله نبات یک توله بپزند و شربت آخر روز تیره لعاب پیچول و غیره و اگر در و بجا نشانه پیدا شود و مرآت معجوبه هضم و شقی ریاح از شیر نار خشک

شیر تخم خرنوبه هر یک شش ماشه شیر بادیان چهار ماشه عقیق است شربت بنفشه و توله خاکشی پنج ماشه دهند و روغن بابونه گرم کرده بر موضع در دمانند باز بطبع
 استغنی مدرونی زیاده و باقیمانده گل سرخ بادیان کویا پرسیاوشان بسفایج هر یک یک ماشه انیسون سه ماشه تخم خرنوبه شش ماشه حب قوطم نه ماشه لعرق بادیان
 ده توله گلاب عرق کیوڑه هر یک چهار توله جوشانیده گلشنه سه توله بدیند و جوز بوا بر روغن گل سوده گرم برشته بمانند باز بر عایت سبج و بویاسیر متقل یک ماشه سوده
 باطر فیض صغیر عرق دهند باز از ای جزو سه ماشه بادیان بسفایج چهار چهار ماشه جوشانیده نبات و در غلظت زمین کند جائز دارند و طباشیر سوده بمحض شربت با عرقیات
 بر دهند و اگر از بدین چیزی قبض شود آن بخار دانه لعرق بادیان ده توله لاییده نبات و توله و نخل کرده و دهند و اگر اسهال زرد رنگ از ضعف مضمض و خرابی معده
 عارض شود طباشیر یک ماشه سوده بخوارش از این شش ماشه شربت عرق کاسنی عرق عنبل شش عرق کیوڑه هر یک پنج توله شربت بدین سیرین دو توله بارتنگ
 یا تخم بجان چهار ماشه دهند و ایضا برای نفقان مراقی شیر خداین کاسنی هر یک شش ماشه عرق شربت بنفشه و توله اسفندول چهار ماشه پاشیده دوم
 روز بجای شربت کافور بوی تخم بدین سوم روز آله مرزی افزایند غذا شسته با آب کاسنی سه مروق ده توله شیر خداین شش ماشه شربت بنفشه و توله باز قرص
 زرشک یک ماشه باز قرص گل صغیر چهار ماشه باز قرص طباشیر چهار ماشه بر تبدیل همراه آب کاسنی شش ماشه عرق شربت بنفشه و توله و دهند و این نفق و نیز بر
 خفقان مراقی نافع نوشته برگرد و پنجوی چهار ماشه افیتون چهار ماشه استغنی بومی و دوا شش گاو زبان شش ماشه در پا و آنرا عرق عنبل شش گرم کرده شربت
 نموده صبح مایه صاف نموده نبات دو توله مل کرده بنوشند بعد چهار روز آب زلال مغز فوس خیار شیر و توله که در گلاب نیم باو شرب تر کرده گرفته باشند با نفق
 نکو از نیمه بجای نبات ترنجبین حاکم بنوشند و اگر بشمارکت مرغ باشد بر تقویت آن چه در علاج ضعف و باغ گذشت بعمل رند و انوشادوی کوکب بخورند و اگر از سوز
 افتد حالتش تامل است که در علاج بدو دفعه از قرص نیم مسطور شده اگر از شمارکت امعا باشد از توله دیدن عارض شود قبل از اخراج آن کوشند بطریقیکه در فصل ایران چه آمده
 مع تقویت قلب و در قلبیه تا بجزه متعادل از دیدن و بقول نکند و ایضا اوید که ذی عطریست و مقوی ل و مخرج سودا باشند مانند افیتون استغنی بسفایج و در پنج
 دوا و پنج دفعه و پنج کبر و کفرش گل ترخ و اشغال آنها بیشتر از دیگر اوید و نخل ساند و غذا بر گوشت کوسفند و شیر سبج اکثفا کنند و اگر از شمارکت او عینه منی دهم باشد
 بسبب انحراف منی احتباس منی من مجامع فرایند و صبح آن رک صافن و یا با سلیق زنده و شیر مندل مرکب علوی خان همراه عرق کیوڑه دهند و فریضات و مطبوعات
 از مولات حیضی دهند و قصد صافن کشایند و شربت کشوش و رین باب مجرب سست و اگر شمارکت همه بدن باشد بصورت تب علاج آن فایده نبخشد که در بابیات
 خواهد آمد و هرگاه در اثر غلب غیر فالس و شطرنج غلب خللج قلب پدید آید نیمه موارید با ماء اللحم و عرق زردک دهند و در حالت شرب سموم و لدغ
 حیوانات بر درازا که سم فایده بد پنج در شربت سموم مسطور گردد و بیشتر در تقویت قلب کوشند هر دوائی که دهند در آن ترشی ترنج بوی کویا

و غیر بسیار باشد

غشی

بیمارت مست از معطل شدن اکثر قواست محرکه و سلسله از اتصال خود بسبب ضعف قلبی محلی که آلات نفس و حس است که آن قدری باقی میماند و شش
 بعضی رسیدن این ابتلاست مست از خلل روح یا از اختلال و بسبب فراط استغنی یا وجع یا ابتلا یا از انحراف رویه یا سم یا ورم و ران یا ورم و ران بجهت آنکه شدت
 اسباب خفقان باعث غشی است و کمال قوت غشی در سینه است بسبب ضعیف باشد حالتی میان غشی و افات و در و در قوی و گاز زرفنی و صاحب شفا و الاستقام
 می گویند که سبب او یا غشی است که بر قلب وارد شود و چنانچه نزولت میات و خصوصاً حامی و بانی بسبب ماده خالقه و وصول انحراف کاسده
 و اوج که در سینه قلب نزد اوجاع وسیع و استعمال سموم و تخم جیت و وصول انحراف و غشی غشی مثل افات و مانند آن و بدین شل بخار فاسد زعفران
 مانند معده و تخم آن بسوی قلب که بدان سبب قلب متعطل گردد و گاه بسبب بدان باشد که بسوی معده صعود کنند و یا سموم مزاج یا ایدی یا که قلب
 عارض گردد و روح بهایت قلب بسوی آن مجتمع شود و یا از قوت روح و قاتل آن بسبب خلل مغز و چنانچه نزدیک سنگی استغنی مغرور و جمیع شدی بسبب استغنی
 از مزاج بر کما و است و گاه بشرکت معده یا عضو دیگرش که بر و ام و اوجم باشد و گاه از ورم قلب گاه از انسداد و شریان و ریدی و وی است که در این

هوا از ریه بسوی قلب میرود و از انسداد مسالك امرو آن خسروانی است که در آن روح از قلب بجمع بدن سلوک می یابد و قشری در شرح قانون نوشته که اسباب
 قریب برای حدوث غشی سه نوع است یکی آنکه در قلب چنانچه آنرا ضعف شدید از انقباضی که بآن ارواح کثیر بسوی شریان منفع می شود عارض گردد و دوم آنکه در
 روح چنانچه بسیار اندک باشد حتی که انقباض قلب موجب برای نفوذ کثیر از روح بسوی شریان نباشد یا روح شدید التحوک بسوی داخل باشد حتی که
 باطراف شریان ظاهره نافذ نشود و اگرچه انقباض قلب قوی تام باشد یا روح فی نفسها بسیار بود و سوم آنکه خارج از آن چنانچه شریان منجمی باشد که برای نفوذ روح
 کثیر بسوی اطراف ظاهره او ممانعت کنند و اسباب بعید غشی اسباب این سه سبب است و بطریقی گویند که کل اسباب غشی چهل و هشت سبب است
 آنچنانکه اسباب تحت چهار خصل است اول سقوط قوت و بهر آنچه مشاکل نیست تحت او باشد و دوم استفرغات و انواع استفرغات تحت دست سوم آلام
 اصناف کل آلام تحت آنست چهارم آفات و لکایات که بفصل عضا واقع شوند و قریب باین قول سید ابن بقا گفته که سبب غشی و اختلال قوت حیوانی دوازده
 یا اتم است یا استفرغ یا آلام یا سوء مزاج و استدلال نمایند بر امتلا بخیر و استفرغ بر نزف و اسهال و بر آلام بآفت حادث نفهم معده یا روستن عضلات
 و بر سوء مزاج جارجمیات تحریقه و بر بار و بعلت سستی بولیموس و مجوس گفته که غشی اختلال قوت حیوانیه است و دفعه یا از امتلائی که بر قوت ثقل آورد و از منقطع
 سازد چنانچه عارض میشود از امتلائی عودق از اخلاط و امتلائی معده از طعام و در حقیقت امتلائی و دفع چنانچه در سکت و یا از استفرغ که تحلیل قوت افشائی آن
 نماید چنانچه در استطلاق شکم و شرب و دوا و عرق مفرط و خروج خون بقصد و رعان و طس و نفاس خروج ریم از خراج و مساکل طعام و نصب شدید و مانند آن
 حادث می گردد و یا از سوء مزاج جارجمیات یا بار و چنانچه در بولیموس عارض میشود و یا بجمع شدید که تحلیل قوت و استفرغ روح نماید مثل دروس که
 در نفهم معده باشد و در قوت نفوذ و در قوت مفاصل و غیر آن از امراض که از آن اوجاع شدید حادث شود و در بار استفرغ داخل است بهر آنکه استفرغ روح
 می نماید و آنگاه حادث میشود غشی و اخفاق رحم عند ارتقاء بخارات بارده از رحم بسوی قلب و بسبب آنکه حادث می گردد غشی از فساد و جوهر غرق و موت
 نزدیک شدن بخارات بارده از آن بسوی قلب و انقباضی حادث میشود از درمی که قلب عارض گردد و از غشی قلبی گویند و این نوع موت و دفعه بهم
 میرسد و آنگاه غشی در ابتدای نواب حیات ظاهر میشود و بسبب وجع که حادث گردد از حرارت و یا بسبب انقباض غلیظ فتن روقت نوبت تسبیح معده
 که تحلیل گردد و قوت حیوانیه را و یا آنکه صاحب تب را در بعضی اعضای جلیله الخطر باشد که چون ده درین وقت بسوی ناحیه درم بریزد در آن یا دتی
 نماید و وجع او شدت کند و غشی حادث گردد و یا صاحب حمی را ضعف در نفهم معده باشد پس قبول کند آنچه از اخلاط بسوی آن منصبت و بعد از آن غلیظ باشد
 نقل و انقباض قوت او و غشی حادث کند و اگر روی مزاج بود از آن وجع بهم رسد و تابع او غشی باشد و گاه عارض می شود غشی از عواض نفس یا از فرغ بسبب
 دخول حرارت غریزی و قوت حیوانی بسوی قعر بدن و دفعه یا از غضب بسبب خروج حرارت غریزیه و تبند آن اکنون بداند که سبب غشی تمام
 است یکی تحلیل روح قلبی بواسطه فط استفرغ یا کثرت فرحت و لذت و دفعه یا شدت وجع یا سوم حاره دوم احمقان روح در قلب باعث امتلائی مفسد
 از شرب شراب و اخلاط و اجزیه رویه یا غم و ترس عظیم ناگهانی یا سموم بار یا حدوث سده و فیلان و ریدی دورا بر سوم قلت تولد روح بسبب وقوع
 سوء مزاج در قلب استعمال اغذیه فاسده یا بجمد هر کدام از این اسباب باشد که باشد ضعف در قلب می آورد و ضعف قلب باعث ضعف جمع قوتهاست
 چه مدد همه قوی از قوت حیوانیه قلبیه است و آن موجب غشی میشود و قریب آنست چنانچه شرح الهمین بعضی شرح قانون می نویسند که سبب غشی ضعف قلب
 و اجتماع کل روح در راست بواسطه آنکه اسباب غشی بسبب تحریک او بسوی داخل چنانچه بعد استفرغات قوی از فصد و اسهال و در نزاع مفرط
 میباشد و یا بسبب احمقان و در داخل پس نفس نمی یابد چنانچه در انسداد او و یا بسبب قلت و وقت او پس حاصل نمی شود و بر موجود در معدن و چون غشی از
 جمله امراض و عیبه است پس لازم از قبیل امتلائی مفرط باشد یا طویله از آنچه یا بد انسداد مانع چنانکه که از آن و بسوی آن جاری میگردد
 و اسباب این یا امتلا از ماده خالصه بیشتر یا سده باشد یا استفرغ محلل روح و یا عدم بل تحلیل و جمع شدید و ضعیف ترین مردم از روی صبر بر آن
 کسانی است که نسوب نه برضیان و نه بصحان باشند مثل صبیان و آنکه قریب ایشان باشند و مشایخ و ناینین و آهستیان و رفسن

احتمال آن می کنند این بسبب قوت قوی آنها باشد و احتمال او در سایر بیشتر از گریه باشد و یا شود و مزاج سافج مستحکم یا عظیم که دفعه عارض گردد و یا جمع شدید
 و یا ورم و یا ضعف از قوای مبادی ریه خصوصاً قلب پس و یا غش پس کبد و یا ضعف عضو مشارک مثل فم معده و آفت عضو دیگر و یا ضعف جمل
 بدن و بنزاع و یا غش و آفت جمیع اعضا و یا استیلا ی عارض نفسانی و اکثر این بمشایخ و ضعفا و ناقصین افتد و یا وصول کیفیت مضاد بجهت خود بمزاج
 قلب روح از خارج یا داخل مثل اشام آسن چاهها و بهو اچانچه و حیات و یا بنه و از بدوی جفت و نفوذ کیفیت عموم بسوی قلب می افتد و بسیار است که
 بمشاکت شریان باشد چنانچه از وقوع نسج حیوان سبی بر شریان و ازین قبیل است آنچه عارض میشود و بسبب دیدن که بسبب فم معده صعود کنند و تفصیل
 زیاد تر بعد ازین آنست اما امتلا س می موا و غلطی یا ریخی حادث میکند غشی را یا بسبب کثرت و تسدید او مجاری روح و حصر قلب روح و قلب
 تا آنکه مختنق شود و ازین قبیل است انصباب از اخلاط کثیره یا خون بسیار بسبب معده یا صدر و مانند آن یا انتفال از ماده ورم خنق و ذات جنب
 و ذات الریه بنا به قلب دفعه و یا بسبب چسیدن آن در سام و تسدید مجاری و خصوصاً در اعضا نفسیه لباس است که عام در جمیع عروق بدن
 باشد اگر چه آن بکثرت فعل نکند و یا بسبب شدت اذیت آن کیفیت بار و بسیار و لذاع بسیار یا محرقة بسیار غشی که در ابتدای نواب حیات افتد
 و زین قبیل است و بیش اخلاط غلیظه لزجه یا لذاع یا محرقة است و گاه این بقرب قلب و گاه در اعضای دیگر مشارک قلب مثل و یا غش میباشد چون
 و یا غش شده کامله حادث شود سکت بهم رسد غشی لا محاله باشد و گاهی در معده میباشد بسبب فم یا بسبب حادث که آن قابل تجلط و بار و یا بار بسبب
 فم آن باشد و گاهی بسبب کثرت سد و عروق بدن باشد و این مواد قاعه بیشتر از افراط اکل و شرب و قوا تر تحمه یا بسبب سوء فهم باشد حتمی که
 منتشر گردد از آن در بدن چنانکه عروق را بر سازد و مساکت نفس مسدود کند و ایضا این مواد کثیره گاه اغانت می کند غشی بحیث حرمان بدن از
 غذا بمر آنکه بند میکند طرق غذا را چیدرا و خود تحلیل نمیشود بسوی غذا بنا بر آنکه بسبب کثرت خود بطبیعت مستولی میشود و از آن منفعل میگردد و در وقت
 مزاج بدن از آن فاسد میگردد و این مواد که بکثرت یا برداشت خود غشی حادث میکند آنست که چون در معده افتد و کمیت و رداست آن کمتر باشد
 کرب غشی آرد و اما استنفراغ مفراط بسبب غشی بنا بر آنست که چون رطوبات بدنی اخراج یا بند خواهد فاسد باشند یا صلاح طبیعت آن روح
 و قوی نیز خارج میشوند و اکثر از آنها تحلیل میگردد و آن استنفراغ یا استطلاق شکم بذب یا اسهال متواتر یا زلق الاسهال و المعده یا سحج یا سبب بسیار
 یا رعاقت یا خرف خون مفراط از عضو دیگر مثل دهن عروق مقعد و ربولو سیر یا سحر احت و فصد و نفث الدم یا بوجبه دیگر چون حیض و نفاس و بول الدم یا
 بزل آب استسقا یا شگافتن و بیل و اخراج ماده تمامه یکبار یا کثرت ریاضت یا طول مقام در حمام یا رخسید یا تعریق یا بسبب از اسباب تعریق قوی مفراط
 فاعل عرق بذات مثل حرارت و یا معده آن مثل تحلیل بدن مفراط و یا رقت اخلاط در جوهر و طبائع او باشد و چون غشی عند استنفراغ اخلاط عارض
 شود و قوت حیوانی هنوز قوی باشد آن غشی خوف نبود و این غشی است که بعد فصد عارض شود و گویند غشی که در ابتدا غیب خالص و ابتدا
 می که در باطن صاحبش ورم بود حادث گردد و هم از قبیل استنفراغی است و آنچه در ابتدای حیات دیگر افتد از اقسام امتلا فی است و اما سوء مزاج
 سافج بسبب غشی چنان باشد که ضعیف میکند قلب را و تحلیل قوت می نماید اگر چه بار باشد و تخدیر قوت و اتحاد حرارت و اطفا آن میکند
 اگر باری باشد و تحقیق رطوبت و تشیغ آن پس تنقیص حرارت می نماید اگر باری باشد و انما حرارت میکند اگر طب باشد و اما وجع حادث
 میکند غشی را بسبب فراط تحلیل او روح را چنانچه در ایلاوس و قوایخ و در لذاع مفراط عارض در اعضا حساسه از فم معده و اسهال و مانند آن و در مثل
 حرارت عصب و قروح آن و لذاع عارض از لسع عقرب و زنبور و در قروح مفاصل ممنوع با شکاک مفرغ مابین آنها بسبب انصباب مواد موزیه و
 مثل اوجاع قروح ساعیه غشی شدت ایجاد او بسبب جدت او و تا کل او و اما ورم حادث می نماید غشی را بسبب عظم او بظاهر باشد یا باطن که فاسد
 میکند مزاج قلب را و توسط تادیه شریان و یا بسبب عضوی که در آنست مثل غلات قلب یا عضو قریب از قلب باشد و اگر چه ورم بسیار عظیم
 بحیث آنکه او کار ورم عظیم بعید می کند و یا بسبب وجع چون بآن شدت کند و بعضی گویند که ورم با ورجه و رول باشد و یا اندر خلاف او

و یا در وقت صبح زنده که آنرا از فی القاب گنبد غشی که از ورم گوشه دل افتد آنرا غشی قلبی نامند و آن هم ملک است و اینجا ورم غلاف یا اذنی القلب باشد
 آنرا نیز مجازاً غشی قلبی گویند و آن چند روزی است سید و قابل علاج است خصوصاً که از ورم بارو باشد و اما عضو مشارک پس معده سبب غشی
 چنان باشد که معده عضوی قریب موضع از قلب است و معذکات از خاصه متعده است باعتبار اجزای مختلفه او مثل آنکه شدید نفس است آن
 معذل اجتماع اخلاط مختلفه است و آنجا دث میکند غشی را یا بسبب آنکه بسیار بارو گردد و یا آنچه در بولیموس یا بسبب آنکه بسیار گرم گردد و یا بسبب آنکه وجع کند
 به شدت و یا بسبب آنکه در آن ده غلیظه رویه بارو یا لذه حریض یا قروح و ثور در فم او باشد و اما اعضا و دیگر سبب غشی چنان باشد که یا بسبب
 بود که بر سر از آن عضو قلب یا بجای رسمی که قلب فرستد مثل آنکه در اخفاق رحم عارض میشود و یا استفرغ که درین اعضا افتد و تحلیل روح از قلب کشیده مثل
 ضعف شدید از فم معده و یا بسبب آنکه موجب ضیق مجاری روح گردد و یا آنچه حوالی قلب است مثل انسداد شریان و ریدی و یا بسبب اعزجه فاسده
 رویه قویه که بر اعضا غالب شود مثل آنکه در حیات محو و دایه میا شد و این بشرکت جمیع اعضا باشد و اما استیلا سبب اعراض نفسانی پس
 فرصت و لذت از آنجمله لذت جماع است و رسیدن خرفوش و یا وصول امر بسیار رفو که سرگاه با فراوانگاه باشد و زیاد از عادت کشاده گردد و روح
 بدالسبب بتدبیر و در دل همچنان کشاده ماند و روح تحلیل گردد و غشی افتد و در آن غشی هلاک شود و اما خوف عظیم یا خیر جوش یا اندوهی عظیم بگردد و غشی
 روح تمامه بگیرد و در قلب متعفن خاموش شود و موجب غشی گردد و بد آنکه غشی متعفن قوی لا علاج است و خصوصاً چون رنگ رو سبز گردد و سر
 و گردن در پیش و یخته شود و سر راست نتواند ایستد کسی که امر او با این حد رسد همچنان که سر گردن او راست کنند هلاک گردد و غشی که سبب
 فصد نماید و بر آن غشی افتد سبب کثرت استفرغ خون نه بسبب عادت معتاد غشی که مقصود را بعد فصد جاری باشد در بدن او ماده مرض یا در معده او
 ضعف بالذات یا بسبب لصباب فصد بسوی آن باشد و در شیخ محمود چون ماده اوبسوی معده آن منحل گردد غشی عادت کند و کسی را که در دل فصد
 غشی افتد و عادت فصد کردن نداشته باشد آن بسبب هجوم امر غیر معتاد بر آن باشد و از آن خوف نباید که در خاصه اگر معده قوی بود و اخلاط بدن
 درجه نباشد که از حرکت خون بکرت و رآمده احداث غشی نماید لهذا تجربه رسیده که انجین کسان را بعد معتاد شدن بفصد هرگز غشی نیفتد و اکثر در بحر
 بسبب نقاض ماده بسوی معده غشی عارض میشود و بیشتر فصد بسبب غشی تبزیه و خلط قلب زار و میگرد و تشخیص سبب غشی مثل تشخیص سبب
 خفقان باید که در علامات و الیه سبب غشی قریب علامات خفقان است بجهت آنکه اگر سبب ضعیف بود خفقان آرد و چون شدت کند غشی چون
 شدت بسیار نماید و قوه بکشد و ایضا دلالت بر غشی و اسباب و دلالت قوی است پس لفظا آن مع ثبات قوت و ثقل و بطور آنکه بزرگی عود
 براده ضاعطه امتلا دلالت کند و اختلاف شدید بنف مع قرات و صغر و ضعف مفرط و بطور انحلال قوت و روح دلالت نماید و چون غشی دخت
 واقع نشود بلکه بتدریج افتد اول نفخ صغیر و نفخ ضعیف و تر شدن گیر و رنگ چهره زرد گردد و در حرکت چشم ضعیف افتد و چشم خال فلک است
 یا خیال رنگ دیگر دید آید و اطراف سر شود اندک عرق سرد در بدن ظاهر گردد و لبهاست که غشیان عارض شود و باشد که همه بدن سر گردد و غشی
 قوی و مرض چشم باز نتواند کرد و گویند که اگر بنفش و تعفن و مختلف بلا نظام بود معلوم کنند که غشی می افتد با جمله چون بعضی از علامات مذکوره
 فصد یا سهال یا درد و جراحت یا مزاج دلالت نمی که موم باشد ابتدا نمایند از آن بابتند و تبادک حفظ قوت پروازند و سبب را ترک نمایند چه اگر سبب
 منقطع نشود مودی یعنی گردد و اگر غشی بسبب بادی یا ساین یا اسباب مشارکت اعضا مثل سبب موجب و فم معده و علامات آن چیزی ظاهر نشود
 و با خفقان متواتر باشد غشی تکرار متواتر واقع شود و شدید بود باید دانست که آن غشی قلبی و مستحکم است یعنی سبب او در دل باشد و معذکات قلب
 شدید الضعف بود و زود هلاک کند و اگر پیش از غشی غشیان و کرب و تناوب بدید آید غشی معدی باشد و امید قبول علاج بود و گویند از آنجا که هیچ سبب
 اسباب ظاهر نباشد غشی شدید افتد ضاعطه از ضعف معده و اخفاق رحم عارض میشود آن غشی از انسداد شریان و ریدی یا ابر باشد و اگر غشی بے سبب
 قوی بدید آید و بے علاج قوی زائل شود و زود پیدا گردد و زود ساکن شود و غشی ضعیف باشد از قوت حس دل بود و یا سبب اتساع

از تقدم سبب معلوم گردد بايد که بدريافت اسباب تقدم پروازند و اگر اسباب مشارکت عضو ديگر پديد شود از شرکت آن عضو بايد

علاج کلی غشی

وقت نوبت آن دست و پا بپزند و سخت بپزند و عطرات بپاشند و آب مرغ و گلاب بر روی و سینه بزنند و سوی سر را بزور بکشند و شانه با شمشیر بر قین
و میان کتفین بنهند و یا شوی به بکار برند و قی که مانند که لفع او در اکثر انواع غشی تجربه رسیده لیکن دغشی که از کثرت عرق باشد ضررست و دوا را مسک آب سیب
حل کرده یا مال الم گلاب یا عنبه و مشک که گلاب بید مشک حل کرده و در حلق چکانند و اگر عنبه و مشک نماند سر را در گلاب عرق بید آب سیب حل کنند
و بایک دم عود بپزند و غشی فاعل عجیب دارد و بنزد اطفال الطیب صاحب غشی را با فاقه می آرد و دوا را مسک معتدل عرق کیوژه و عرق گاو زبان حل کرده
و در حلق ریزند که در حالت غشی برای تقویت قلب انبساط حرارت مغزین میجب است و یا شربت انار و لایق عرق مناسب حل کرده قطره قطره در حلق چکانند
و گلاب شام و شراب بلخی میجب سویدی است و همچنین شمیران و نوشیدن عود و گلاب و عرق بید ساینده مجرب است و شرب ده درم عسل که گل سرخ
تازه از تجربیات خود نوشته و کد ناک خوردن و بوسیدن نوخ و گوید که خوردن تخم غزال نفع میکند غشی با خاصیت است و مجرب صحیح است و قش
و غار و سیب و مشک شراب ریحانی هر واحد شام و اکا و قوتج نیری منقوع در سرکه و پوست نارنج و بادریج هر واحد شام و شربت و بنجر و نارنج
غشی است و تخم کافور و صندل و گلاب و مشک زعفران و غیره و عود و قنقل و جو را بنیاسیب مزاج و صیایه شدید و دغذغه الطین و تحت شراب سیف
میفند و دوا را آب سیب با الم و شراب مجرب نوشته و تخم کبک صواب است عالی البهوت طبل و بوق متصل گوش و نافع و گویند که اطراف مالیدن گرم شدن
در غشای گرم برفم معده مالیدن بیدار شدن و از سخن گفتن منع کردن اکثر انواع غشی را سود دارد و چون بخریک افاقه نشود و سوزن بخلافت و لا
در اطراف داغ دهند و بدانند که در آشیای بونیدن و چکانیدن و نهادن کردن رعایت مزاج ضرورست باید که حسب مزاج هر چه در علاج غشی
و در مزاجی بیاید اخذ کنند قول شیخ و گیلانی غشی قوی و عادت اسود مزاج مستحکم علاج نیست و آنکه چنین نباشد بلکه آن خفیف تر یا تا به اسباب
رج از قلب بشارکت عضو دیگر بود علاج پذیر است و صاحب غشی گاه دغشی و گاه میان غشی و افاقه و گاه در نوبت اخف میان دغشی میا شد
چون در حال غشی یا بنده قطع سبب آن مشغول شدن ممکن نیست بلکه احتیاج است که مقابل عوض غرض از علاج واجب نمایند و چون حالت غشی
وجود نباشد و اراده علاج استیصال مرض نمایند علاج او مختلف بحسب اختلاف قرآن باشد چنانچه لباس است که دو حاجت متضاده بحسب دو جنس و
تلف جمع شوند پس در اعضا نقصان و استفرغ نهار آنکه در آن خلط است و در رواج زیادتی غذا و انباشت نهار آنکه او را تحلل غرض شده حاجت افت
لتر آنچه غرض میشود از غشی واجب است که در آن ابتدا نمایند مشغول شوند بخریز که غذا در روج را از رواج عطره مگر در اختناق رحم بعد معالج باشد
و اغشاست قوت نمایند و از آنچه لابد است از آن و اکثر انواع غشی تکلیف بدن از خارج است بر آن حق روح متحمل آنکه سال قوی بسیار باشد
درین وقت تکلیف ظاهر سال زیاد می کند و یا بسبب بردنید باشد که درین صورت ایله تبرید بدن طلب موت باطفا حرارت غریزی
ت و چون سبب از بروز ظاهر نباشد یا بشدن آب سرد و ترویح و تجریم آب بار و گلاب خالص و پوشیدن مصدقات و شمیدن رواج بار و بعمل
که اکثر این تدبیر فاقه می گردد و اگر غشی قوی تر باشد و عقیب امر محل جار بسیار نباشد باید که مشک و ربی و منه و غالیه بیویانند و تجربه بکند
نیده و دوا را مسک و در حلق چکانند اگر ممکن باشد و بسترهای جمیع اصحاب غشی در هوا سبک بار و بود اگر از سبب بار و نباشد و اگر در حالت غشی یا پیش از آن
اق یا غشایان باشد واجب است که بوی طعام و در و در و انباشت حرارت علیل نمایند و اعانت طبیعت کنند و فلفه خلق از مرغ و شمع قی و تجریم
ح بخارج و واجب است که دوام تحریک و تجلیب بران و آواز قوی و طبلش میدان کنندش و مانند آن در بی نمایند پس اگر عطسه کنند در نفس پاک
دود باید که شراب مبر و یا سخن بحسب حرارت و برودت مزاج جرمه جرمه بپزند و شربت را در قیق ترو خوش طعم و در آن قوت قبض باشد و در آن ملخی
یا که طبیعت و غلظه نباشد و رنگ مائل بنزدی بود مگر آنکه غشی از استفرغ و خصوصاً از سام بسبب قنقل آن و کثرت در عرق باشد

الحضرة ائمه باسلام صلی الله علیه و آله منقطع از دل بجا می آید که ما ضوابط و ادب است حضرت از انجیل بخیر در یافتند تا در خیر ما بخیر از حضرت

و سکنجین و آب گرم بدیندقتی که نماند و بعد از آن شراب بقیق مزوج باب بدیند و انار میخوش و سیب میخوش مص کنند و اگر خلط اندازد باشد بزیوت و آب گرم داخل
 پیرمغز و آورند و اگر متغیر باشد شیاف مسهل استعمال نمایند و آب انیسون بشکر یا شربت انیسون بپاشانند و بعد تنقیه بعمل آورند و گل سرخ و کافور و آب جوی لعل
 و آب زرفه و آب عصی الراعی بر معده ضا و کتند و اوویه قابضه را ابتدا استعمال نکنند بلکه بعد تنقیه بدن تا خلط محتسب نکرده و که تابع او ورم احشای باشد و اگر
 خلط بلغمی باشد ایضاً شراب باره بر وجه و رباط و دلک استعمال نمایند و سکنجین مع آب که در آن شربت و نمک و ترب جو شاییده باشند یا بمسل
 مع بعض این آبها که نماند و تریاق اربعه و جوارش فلانی و سکنجین و دوار المسک و جوارش غیره و مانند آن بدیند و بعد مگر آب از صبر و انیسون مسهل
 و مصطک و موم و روغن زیتون و روغن نار دین بر معده ضا و کتند و اسکنند گوید کسی که غشی بسبب انصباب خلط روی بسوی معده عارض گردد و نزد
 او در خانه آس گل سرخ و برگ کرم باشد که آنرا بسیار بفرزند

علل غشی استغفرانی

رواج افغذیه مشبهه می یابند که زرد غلیظان و ماء اللحم خوشبو بپاشانند و متخاص مان منقوع در شراب ریحانی مخلوط بگللاب نمایند و لباس است که بنوشیدن
 دوش بر منقوع میشوند اگر استغفران حرارت باشد و کدک آب غوره و فصل ازین رب ترشی ترنج است که در آن برگ و نیزه داخل نمایند و آنچه نفع میکند آنرا
 نوشیدن آب گوشت قوی الطبع مخلوط بعشره او از شراب ریحانی و قدری از زردۀ بقیه و اندکی از آب سکنجین یا میخوش یا ترش است بحسب جوی حال
 و اگر از لیخن جدا کنند و بپاشانند شراب جبارت نباشد و آب سرد که در آن نان سبزه فروق باشند بنوشند و اصناف مخصوص ترب فوا که غذا سازند و صاحبی
 گویشی که بسبب استغفران کثیر باشد تقویت همه بدن و تقویت قلب خاصه آشامیدن شربت حامض اترج یا سیب یا نارنج و درم بگللاب و شکر سفید و سرحد
 یا زرد و درم نمایند و غذا ماء اللحم و زردی بقیه نیز شربت و هر چه غذا البیوت و در از افغذیه مزاج الانه نام کثیر غذا و ترطیب مزاج بدن حتی الامکان از ترطبات
 و افغذیه و اثر فاضله کنند بقول شیخ اگر بسبب غشی استغفرانات و انار باشد اطراف گرم کنند و کاف نمایند و بر و غشای گرم خوشبو ترنج کنند و
 لباس است که احتیاج به پستن اطراف افتد و تدبیر و عیس هر استغفران بدینچه در باب آن مذکور است و تدبیر در انتخاش قوت نمایند و غشی که ازین
 نوع عقب بقیه افتد برای صاحب آن این دو انیکوست که اندک مسک یا مشک خاص و شراب یا آب بر یا سیب یا ماء اللحم قوی آمیخته
 و جو کنند چون بهوش آید همان ماء اللحم اندک اندک بدیند و گویند که درین باب آب ترش و غلبه جبارت است و خوردن فادیه هر حدی سوده بگللاب
 و اندک عود و فادیه و مشک و دواء المسک نیز مفید است و اگر قدری ناپیل و ریائی و زگللاب یا بید مشک یا نیمه و غشی که بعد بقیه بسبب معده انجوه
 بطرف و باطن و دل بهر سه استعمال نمایند قائم مقام تریاق فاروق خواهد بود و نمایند که در گل غشای پوری مربی بکا فور نفع بخشد و اگر بسبب غشی
 استغفران از جهات خارج باشد مثل عرق و مانند آن ضد تدبیر و کور بمسل آزند و اطراف سرد کنند و بگللاب و آب سرد بمانند و آب به ماء اللحم
 دهند و اشیا سے باره بویا بند و بر جلد برگ مورد گل قهوه لیا و پوست انار و از کوفته بخیته و سائر توابض بپاشند و لیدن برگ آس خشک
 عود هندی نرم سوده بر اطراف و جمع بدن و تخین بود و هندی نیز جالبس عرق و مقوی قوی دار و لح نوشته اند و ایضا قوت را باب به ماء اللحم
 و خوشبو با در دهند و ماده را بجا حرکت دهند و مثل زرد کور و غشی استغفرانی که از داخل باشد استعمال نباید کرد بلکه واجب است که
 تقویت قوت در همه استغفرانی نمایند لایسما بقرب رواج افغذیه مشبهه مانند آن که مذکور شد بواجب آن می نویسد که علان غشی تابع استغفران باشد
 ما به باشد اگر ماده مائل بسوی خارج بود مثل عرق گللاب بر و زرد و مصلی را در مواضع باره بدیند و بر جلد او آب آس بمانند و آب باره
 بشویند و بر جلد قابضه بپاشانند و از حمام منع کنند و به دعت امر نمایند و غذا چونه مرغ باب ساق یا باب زرشک بدیند و اگر ماده مائل بسوی
 داخل باشد مثل بقیه و زرد است و یا بمانند و شراب خوشبو بپاشانند و در حمام داخل نمایند و قوت را بر و این طبعه مثل صندل و کافور و گللاب
 بدیند و پنهان مبلول در شراب ریحانی یا چونه مرغ باب ساق غذا سازند و اگر غشی تابع قوه صفاوی باشد ساق قنابه بدیند و با لند و بر معده با سبب با

و لکن گرم و گلاب بخار کنند و گلاب و آب بر آب لیمو بیاشانند و شش ترنج بخوراند و آب ترندی یا سیب یا آبله و اندک بپاشند و بخورند و سماق
غذا سازند و اگر قوت ضعیف باشد چونه مرغ بدهند و اگر قوت بلغمی باشد جلیخین بخوراند و شراب بیاشانند و چونه مرغ غذا سازند و بر عده آب نمک بخورند و تمام
طرا کنند و اگر غشی تاب نرزد دم باشد موضع حجام و بفرایج و ربوب قالدیه بروایح عطره بارود پس آن نمایند صاحب کمال گوید که گاه غشی عارض شود
از استفراغ پس اگر از استطلاق شکم باشد علامتش آنست که آب سرد بر سر زنده نفس را بگریختن بینی و دهن بند نمایند و عضل ساعدین به بندند و کف دست
خوب بمانند و آردند و دم معده بمانند و تسخیر آن نمایند و شراب بجای مزاج آب سرد بیاشانند و نان منقوع و شراب بخوراند و ششای خوشبو از پاپون
و غیره بخوراند و تخیر عود خام نمایند و بعد وایح طیبه با غلظت سبیل و انضمام و سترع التقد و مثل آن مبدل و شراب بجای و آب محوم چونه مرغ و وایح و سیب غذا
سازند و اگر استطلاق بطن از بیضیه شد آب سرد بر بدن ریزند و اگر از در آب یا شراب دو کشته شل باشد آب گرم بر بدن ریزند و مرض را در تمام دال نمایند
و اگر استفراغ بقی باشد همه آنچه مذکور شد استعمال نمایند مگر عوض قویات بلین طبعیت و بجای لبین دست و در کتله عضل ساقین و کتله بدن بعمل آید
و او ویه مسکن قرکه در باب آن ذکر خواهد یافت بدهند و اگر قهصر اوی باشد بگلاب کافور و عصاره سفرجل آب لیف گرم و مانند آن بر عده تمام کنند
و اگر قوت بلغمی باشد لبیک را که درون و آب مزج خوش نام و عود و ترنقل و لبیاسه مانند آن بخورند و چون استفراغ بمرق باشد صاحب را از حمام و شراب
منع نمایند و لبین ستر و پایا و امساک نفس نشاید کرد لیکن پاشیدن آب سرد بر چهره و بخین گلاب که در آن آس و شنب شایسته باشد بر بدن یا آب
طبع و آب آس و طلای بدن با ششای قالدیه مثل لقایا و را که و جفص بروغن طبع و روغن آس مانند آن که در علاج کثرت عرق مسطور گردیده و عمل آن ریزند
و لبیکون و دعت امر کنند و در موضع بار و دهوا بخوراند و یا چمن بار و ده قالدیه نزدیک ریزند و اگر استفراغ بر عاتق باشد با لغات رعایت استعمال نمایند
و دست و پایا به بندند و بخارند و محاجم بر کبد نشاند و اگر عاتق از منخر راست آید یا بر طحال اگر از منخر چپ باشد و یا چمن بار و ده باطن نزد او و در دست
کله را بچندل و گلاب و کافور ضما و کنند و از شراب و حمام منع نمایند و شربت سیب و ربان بیاشانند و نان جلول بآن بخوراند و اگر قوت ضعیف باشد نان
مبدل و شراب غلیظ بدهند و شراب حاد کشته بدهند و اما لیمو با قدری شربت سیب یا شراب غلیظ و گوشت مدقوق مطبوخ با آب سیب و آب اورد و به و
مانند آن استعمال نمایند و غشی که زنان را از جفص یا عقب نفاس عارض شود اشیا که که جسم دم نمایند و فریجات قالدیه حالبه که مذکور گرد و استعمال
کنند و ساعدین بر بندند و کفین بر روی بیاهند و آب سرد و گلاب سرد بر روی ریزند و محاجم بر پستان نهند و اشیا که طیب الرائحه که بآن قبض باشند
نزدیک دارند و با لیمو و سیب و به و امر و غذا سازند و مسکن موضع بار و و مسب با و شمالی اختیار کنند و با و کش مبدل و گلاب مجبیا نهند و کذکچین
عارض گردد غشی از مزاج دم حادث از جراحت و فصد پس م باد ویه قالدیه حالبه نمایند و تقویت نفس با ششای خوشبو و تقویت بدن با غذای موافق آن
کنند و کذک و غشی که بسبب انفجار رده از خراجات باشد بعمل آید صاحب و خیره و غیر آن نوشته اند که اگر سبب غشی اسهال قوی باشد یا سببی
دیگر که از آن برودت پیدا شده باشد مثل فصد یا جراحت که از آن خون بسیار رفته باشد آب سرد و گلاب سرد بر سینه و اندام او بناید ریزد لیکن بوسه
کباب و مرغ بریان کرده که کشیزه خشک بر آن پاشیده باشند و بوسه سیب و به و امر و که بر آتش افکنند و بوسه نان گرم بخوراند و اما لیمو یا نه که شراب
ریق در عین او چکانند و دم معده را بروغن گرم مثل روغن نارین و مصطکه بمانند و چکانند و دوا المسک بخورند که در علاج غشی سود مزاجی بار و
می آید و دیگر ادر ویه عطیه مقویه با لیمو و یا شراب با گوشت نیز مفید

علاج غشی سود مزاجی

اگر سبب غشی حرارت مزاج باشد گلاب و آب سرد بر روی ریزند و مبرات مقویه چون خیار و صندل و کافور و گلاب بخوراند و غیره صندل یا شراب بآن بار و دوا
بار و یا شراب تار و گلاب یا عرق بید مشک عرق نیلوفر حل کرده اندک اندک در حلق او چکانند یا شیره تخم خیارین و خرفه و رو قیاس مذکور یا و رده شربت صندل
داخل کرده بدهند و تخنه بار و که از گل نیلوفر و صندل سفید و گل انشی بر واحد یک باشد و در ورق صندل یا بید ساده و دونه سانسیده آسب تر بود

یا آب خیار یا آب کدو آب کشیز سبز سرکه قوی توله داخل کرده ساخته باشند و در ظرف گلی یا دوشنبی بپزند و فراخ انداخته هر لحظه بویانند و اگر خواهند کافور نیز بپزند
 نمایند و قدسی از اجزای این تخم بر سینه بمانند و پیر این فصل بعد افاقه بوشانند و طعم مناسب بپزند و دروغ سر آشامیدن بسیار مفید است گل گلاب
 یا آب تر کرده بوشیدن نیز نافع است و شیخ میفرماید که اگر کسیب بر است باشد استعمال عطر بار و در شش بسیار سودمند است و با متراج اندکی مشکب آنچه
 استعمال نمایند مع غلبه شل فور و فصل و آنچه قوی تر در تیرید باشد باکی نیست زیرا که بار و مقابله فراخ دارد و قوی و شکب تقویت حرارت تریزی خواهد کرد
 و آب سرد بخوراند اگر کمال احتمال نماید شراب بر و قوی لطیف بسیار نیز بهتر باشد و مفید است باید که هم معده متوازن و شکب نمایند و نگاه مریض در هر دو
 بار و باشد و خصوصاً غشی اصحاب دق و باید که مداومت تطیل اطراف ایشان و نواحی اعصابی را که شکب و عوارضات بار و عودت نمایند و شراب بر و
 بپاشانند و خمیدن خیار یا نخل است و در آن مجرب است و خصوصاً در علاج حاد و فراوی و کدک که هوا کلاه شما و بقول سودیدی طباشیر شربنا نافع غشی حار است
 و اگر سبب غشی برودت مزاج باشد او دیکه عطره شل خود و مشکب و عطر گلاب سوده و در ظرف گلی بپزند و در او الکسک شربت با در نجو به عرق
 و اچنی بدینند و اغذیه با و دیکه خوشبو شل و اچنی و در لعل و زعفران و اندک آن بخوراند و تخم بپزند و بپاشانند و او و دیگر غیر اینها ساخته بپاشانند
 و بوشیدن بر شکب و کباب و قلیا و خوشبو و چکاندن و در زرد الکسک حار یا معتدل و یا مقدار یک سبب مشکب و در گلاب یا عرق گاوزبان یا عرق باری
 اگر چه حل کرده و در ظرف مسکه و نارون بر هم معده نیز مفید است مشکب بسیار بپاشانند و در تخم بپزند و در عود کون دست و پا نمایند بقول
 سودیدی فاقه نیز نافع غشی بار و است

علاج غشی و سوزشی و درونی

اگر کسیب و مع باشد غشیز آن وجه کتد اگر قطع سبب آن ممکن نیست و آنچه معالجه قویخ بپاشانند و امثال آن میکنند بعد علاج قویخ نمایند و سوزش است که
 هرگاه غشی از وجع عارض شود و این یا از وجع قویخ یا وجع سوزشی یا وجع سبب یا غیر آن باشد قصد علاج آن مرض نمایند و بپاشانند و معالجه سبب بر آنچه حکایت
 او دارد باید کرد و گلاب بر و آب سرد بر و مع بپاشانند و دستا و پاها بپاشانند و بر سر و در و با اندک از قند یا شکر آب جلاب نمایند و با اینوس فاقه کافور غشی عقب
 وجع باشد و جوهر مسک و فاقه کافور اگر وجع میرج باشد و فاقه کافور که درین صورت اولی بعد از آن فاقه کافور که درین صورت اولی بعد از آن فاقه کافور که درین صورت اولی بعد از آن
 و نیز الی و نیز شفا شن که با و در وجع نفع بپاشانند و صاحب عادی گوید که آنچه سبب وجع شدید باشد از الله سبب باشد فراقات و محملات موافقه محبت
 و حاجت نمایند و بقول جندی مختصات استعمال نکنند مگر نزد افریقیم و بپاشانند گویند که در وجع اینهمه که باشد اولی فاقه کافور و یا بشاف طبع را بپاشانند و چون
 بپوش آید مناسب آن تدبیر از فاقه کافور و سبب نماید و آنچه از درم فاقه کافور و سبب نماید و آنچه از درم فاقه کافور و سبب نماید و آنچه از درم فاقه کافور و سبب نماید

علاج غشی و سوزشی

اگر کسیب سوزش و اعضای نفسیه و الی آن باشد یا شامه خیمین غسل مطبوخ آب انار مع اندکی از صغره پودینه کوی و حاشا و آنچه مدبول باشد شل تخم کرفس
 و انیسون یا دیان و غذا با غذیه لطیفه سهل از مضام شل غذائی که در آن خردل و صغره پودینه و زیره و کرویاد و مانند آن داخل کرده باشند بپزند و ساق و بازو
 بمانند و در امثال این با و در بول اشتغال دارند و شراب رفیق بپاشانند اگر بر است باشد و گویند که در سنده شربان و یریدی تقویت شربان و قلب بفرط
 قویه و تفهیم سبب با و دیکه مفتوحه سوزش سبب غشی یا بزروری و آب کاسنی مع تقویات قلب و مزید جوهر روح و حار غریزی نمایند و غذا مزه زیر باج
 با کباب بپزند و علاج آنچه از انسداد سبب است بپاشانند مشکب سبب غشی شود لیکن بهر حال علاج نمایند بپاشانند و در او الکسک بپاشانند
 بشریت سبب و درم و شمع طریقه کدک اطراف تحریک

علاج غشی و سوزشی و بیسی

یعنی غشی که از صوم امساک غذا و حبس عارض گردد پس در غشی کائن از جوع معطر است که درین یکدم نان تسکین نماید و شراب بر و

اخرات با نند و گرم کنند و محکم بر بندند و با شمای حاره کمید نمایند و کل طعام و شراب منع نمایند و خواب ترک کنند مگر آنکشی در ابتدای حیات بسبب ضعف و قلت روح عارض گردد که در آن وقت منع از خواب جائز نیست و شراب سبک بچنین در مثل این غشی نافع است و اگر حاجت بخدای مطلق باشد مثل ما در اللحم و زرد و بقیه حصور بمغز نان یا دال و اللحم به بند و گاه مضطرب می شوند در آن بخله چیزه از شراب و اگر مخدک احتیاج بقدریت عده است باید که آن را بوج عصارهات فواکه عطره که در آن قبض بود بیا میزند و اما در وقت نوبت است از شراب و اگر غشی بسبب تب مجرّه و حیاض دیگر باشد تب را بر مناسبه بانه آورند بعد از آن باز آن سبب آن که تب است بر دارند و ایضا اگر غشی از نوب حیاض حادث از اخلاط غلیظه و زرد عارض شود علاجش در حاض غشی مذکور گردد

علاج غشی از سموم و بخار مزاج و غیره

اگر سبب گردیدن حیوانی زهرناک یا طعامی زهر دار باشد تریاق کبیر شود و بطوس و فلفل و زهر میسر و به بند و دار المسکات جو کنند و دیگر تریاق است مخفی بهر یک از سموم و ادویه آنها که در باب سموم خواهد بکار برند و اگر از بخار غشی مزاج و غیره باشد حقه کنند باین صفت که سرکه غشی شش توایس که به سسه توله و دوغ ترش گاومیش آنرا گلاب یا دانه کاک طعام چهار توله چهار شنبه سفید توله عرق بهار ناسخ و عرق صندل هر یک به هفت توله و عرق گل بنفشه که بهوش آن متصل آن گل مختم سه توله و شراب نو نیم آن را و دوغ گاویا و آنرا حقه نمایند و چون از استعمال این بخوبی برآید یا بهر باشد که از آن جدا در و خرب سیاه و تربد و زعفران مساوی درینی و مند که همان وقت بهوش می آرد و یا این بخله بویانند گل ارضی و مخوم و بنفشه پوری و کراسانی هر یک سه ماشه و گلاب سه توله و سرکه کهنه دو توله عرق بهار کهنه چهار توله و تمام بدن بمانند و در گدازه شسته بیاورند و گویند که کاسه از خوردن فلفل غشی عارض میشود و علاجش آنست که جلد قدری آب نوشانند و عطسه آورند و آب سرد را نشان بپرو و دست بشویند و از اینجا است که منع شود اند خوردن فلفل فلفل فلفل که تخش سینه است مگر آنکه در دهان باشد و لعاب از او فرو برند که مقوی قلب است و نفس دور نمایند و انتباه در غیر وقت نوبت غشی تحقیق سبب پرداخته از آن سبب موجب نمایند مثلا در سوز مزاجی تعدیل مزاج قلب با غذیه و اثره لائقه و مضطرب است مقویه و در امتحالی تنقیه و تقویت قلب با دویه قلبیه معده و مقویه و در استفراغی اجتناس و توفیر غذا و در جمعی تسکین در و تنقیه بفسه و تسهل و در ورمی تخمیس او و در غمی و دمی تفریح و در سعی و لغی و آنچه از تناول سموم باشد علاج آن نمایند غشی که از مشارکت اعضا افتد اسباب شکر است هر یک در ریاضه مبالغه آن و اصلاح عضو مشاک به از دویه حکیم علی بنو لیس که علاج آن بحسب خصوصیت اسباب نمایند پس اگر سبب عضو است از کبد یا معده و یا غیر آن باشد علاج آن عضو کنند و علاج غشی بحسب آن عضو و خواش احوال او نمایند و اگر غشی تابع کیفیت از کیفیات فصول اربعه از حرارت و سردی و غیره آن باشد علاج بحسب آن باید کرد مثلا اگر غشی بر انسان در گرا نوبت نماید نفس بیلا دیار کنند و اگر این در سر ما باشد فلفل بیلا دیار کنند و علی بنو القیاس و صاحب کامل گوید که آنچه از سوز مزاج عارض شود نظر کنند که بکدام عضو سوز مزاج غالب است پس اگر بر قلب باشد تبیر بری که بر سوز مزاج قلب مسطور شد استعمال نمایند و اگر غالب بر کبد باشد تبیری که در علاج او بیاید باید کرد و اگر غالب بر معده باشد تبیر علاج معده نمایند و آنچه در مذوات معده از مضاد مزاج غالب بران با دویه افذیه و استعمال او دویه خوشبو مقوی معده مذکور گردد و علی بنو القیاس باید که تبیر احباب غشی بمقامت سبب فاعل او باشد و شیخ میفرماید که هرگاه در فتره باشد و فاقه اندک یا در تبیر او نیست و مثل تبیر ازل است و نباضی ممکن در آن اندک در این حال و مثال آنکه مشتهر است که در سردی و در آن نیست که شکر یا شامند و دویه نافع بحسب حال از آنچه در باب خفایا مذکور شد و در آن تعبیل نمایند زیرا که هر دو مرض در سبب ترسیب اند و آنچه ممکن در آن از نیادنی کرده شود مثل آنست که چون از استعمال سبب هم معده باشد جبهه در وقت نمایند که در آن تنفس است و کند لکس که املا باشد و اجب است که گویند و دارند و تقبیل غذا نمایند تا ورا متلا زیاد و نشود و در آن تعبیل نمایند و جیب اعضا حتی معده و شانه را بمانند و بران احتیال غذا نکنند مگر به شکرانی مذکور و حال غشی که لا بد است از آن و بسیاری از اطمینان بحال

در دادن غذا با این که گمان که در آن صلاح و فیض و لغش قوت است دست پس حرارت غریزی آنها محقق میگردد و اندک می کنند و آنها متفرق میشوند و بسبب این خصوصاً که در آن لطافات و مقطعات مثل زوفا و اندک آن پخته باشند چون حاجت تنقیه باشد و اتفاقاً واقع شود و واجب است که تقوی معده نماید و اینها را در آن مثل شربت انیسون مطبوخ و بعضی از صندل و مقوی معده آتصال کنند و بعد از آن شراب یاقوتی بپاشند و بغضای محو و غذا سازند و صاحبان غشی محتاج غذا شوند باید که قبل از نوبت بدو یا سه ساعت بپسند و بخور و نان بخورند و در هندو خوشبو بپاشند و اگر قبض طبع باشد غذا را پیش از آن سفید بپاشند آن دهند و بقول قرشی افضل اغذیه بصاحب غشی شوربای گوشت بشرب است مگر آنکه از حرارت معطر باشد

سقوط القوة بعنة

گاهی قوت حیوانی بغیر ورم و اسهال و غلبه و استفراغ عظیم بسبب تلهای اخلاط یکبارگی ساقط میگردد و کمتر است که این خلط دومی باشد چه غلبه خون است که در بدن دل انداخته اند و اگر کسی که ساقط قوت و قوه گرسنه اند بلکه اکثر بسبب اجتماع اخلاط غلیظه و معده میباشند یا در وقت که متغلی غایب مجاری نفس مسدود سازند و اگر باشند و کشیدگی جمع قوی را باطل کنند و بخشی رسد و اکثر از غشی بود چنانکه قوت اعصاب عضلات را ساقط گردانند و انسان بر حرکات بدن غیر از جبر و کوشش در نبود و نگاه بسبب قوت اخلاط و در هر خود و قبول و تحمل را بسبب خصوصیات عاری می افتد و گویند که سقوط قوت قوه گرسنه است که روح را عارض شود و چنانچه غلبه محبوب با و موم بسیار روی و یا نرسد و تشنای هوای معطر و شیرین و غیره عارض میگردد و گاهی بسبب امر بدنی بحسب ماده میباشند و ماده سقط قوت و قوه و غالب و وقتی این فعل میکنند که یکبارگی از اعضای دیگر قریب قلب یا عضو شدید التماس که حاصل شود چنانکه اضرار او بقوت قلب باشد نماید اگر معده لکس باشد یا ساقط او قوت را زیاده تر و شدیدتر باشد و لباس است که افعال سیاسی که نه غیره و با و اگر غیر متحمل بود چون کثرت و تکرار یا سینه علاج تدبیر چنین در ایضان قریب علاج صاحبان غشی است پس آنچه از تلهای موی باشد فصد نمایند و مطفی است خون بعضی از نرسد و جهت تعدیل مزاج غیره و در این ساد و با و قوت سینه و عروق شیرین و آنچه بسبب خلط و دیگر از اخلاط غلیظه باشد و در وقت مطبوخ و سفیدین و سفیدین و دانه تنقیه بدن مثل ایاجات کبار کنند و اگر ایاج فیض را با تریب سفید غار لقیون افیمون و کاسنی و مانند آن مرکب بدینند فاد که تمام دارد و ایاج سال برای استیصال باقی مواد استعمال نمایند و بعد از آن تناول مقویات معده و قاسم که در احتیاج از ایاط و به بیاید و شمول و دالیدن طرف و ریاضت معتدله حرارت غریزی را با افاش و در نرسد با قوه ملطفه ملطفه مثل نخود آب با خردل و روغن ریت و روغن بادام غذا سازند و شربت قیق که با الهام ساد و آتصال نمایند و بعد از استفراغ بجام روند و بدن و سینه را بر غنای ملطفه مثل روغن قسط و خیری بپاشند و بعد از آن شراب و یا شراب عسل یا شراب فستقین و چون فی الجمله بقوت گرسنه بغضای قوی میرسد از غنای غذا نمایند و بقول شیخ قوت زیاد میشود و غذای موافق و شربت و سوانق و خوشبو معطر مزاج مثل حار در مبردین و بار و در مبردین و عصب و سرد و براد از احتیاج و فحشاء و تجدید مو جیهه معاشرت اجاب

ورم قلب

سابق از این مذکور شده که ورم چه سرد و اگر حار باشد فی الحال قاتل است و حدوث ورم بار و در قلب و در بود و این چند و در عمل است پس اگر حار باشد که تحقیق ورم موقوف بر انصباب ده و اجتماع آن در موضع ورم تدبیر بود و چون ده و مسک انصباب بسوی قلب باشد و هنوز تمام انصباب ننشاید ورم در تمام نگردد و در آن هنگام تدبیر ممکن است و چون در منصف گرد و چنانکه در ایاج اندکند لا علاج است و آن را در اول ایاج یا اوسط او بپاشند و در آخر و در آخر عجیب بعضی از خفقان شدید و شدت لیس و بدن خصوصاً در ناحیه اعضای تنفس نقل و تعدد و بعد از آن تابع بودن غشی متدارک از علامات حدوث ورم حار در قلب است و علامت تدبیری که در آن امید مجاز است فصد با سلیق است و گاه طبع میکند و در شفای او بقتل شرابی از شرابین در ساقطین و تبرید سینه سیرت و کافور و سندل و اکسیر سینه نماید و آب برف و کافور و دلم بر عرقه بر عرقه بپاشند و گویند که چون علامات او را مقلب هر گرد و در وقت تدبیر او تنقیه است لا محاله زیرا که مرضی است و این تنقیه مثل سسل بسبب عدم تهات زمان جایز نیست بلکه مثل فصدی باید و سزاوار است که تنقیه در تنقیه

بسیار غلاف بعید باشد زیرا که او هنوز متحرک بحجت قلب است و لهذا باید که از باسیلیق کتد بر آنکه جذب ماده نبوالی کبد و با بعد آن می نماید و با حجامه جمیع ورم قلب مثل اورام سایر اعضا صفراوی یا دموی یا رطوبتی یا سوداوی باشد اگر مصلحت علاج در پیش مثل سایر اعضا بحسب ورم باید کرد

ورم اذنی القلب

و آن عبارت است از ورم بارد و راکش که در دیواره گوشت عصبی که از قاعده دل رسته اند پیدا شود و این اکثر عقبی امراض حاره و حمیاست مزمنه واقع میشود و علامتش آنست که مریض در ریه قریب نفخ معده ثقلی بد و راکش و قات حالتی شبیه غشی ظاهر گردد و از خاص لال و انیست که اتم تیج چشم باشد و رنگ پیر بغایت زرد بود و چون تنفس نماید نفس بغیر سعال دریا بد و نزوح حرکت انبساط قلب لقطع و انقباض حساس نماید و قادر بر انقباض نبض نباشد و در دیواره فود تقدم امراض کوره نیز از دل مذکور برین مرض است و گویند که سرفه خفیف مورو باین فن را برده و خواست باین مرض متوجه باشد چه سرفه در در غلغله و گاهی نباشد که سرفه شدت کند و گاهی سرفه تپ بد و رغیای ریل یا ناله شدت نماید و تپ صورت هر روز بعد از غلغله یکسره تا نصف شب باند و نفس سریع و متواتر و قاروره اخرا صعب و یا اتم بود و باشد که بعد یکد و ماه از شدت سرفه دفعه خون بسیار آید و یا از دل کتد چنانچه در ابتدای سل و سقوط اشتها و قوت بود و در اکثر شبها بدق باشد و فرق در هر دو از صلابت نفخ مایست قاروره از ابتدا تا انتها و کثرت اشتها و راکش و سقوط آن تمامه و با تمامه و در وقت بخلاف این مرض توان کرد و در ورم خارجه علامت بخلاف این باشد لیکن با ورم در اکثر بار و بود و در آس گرم تب است نمیدهد و لبعیت ملاک میکند و اگر تدارک این ورم بارد و زودی نمایند علاج پذیرد و الا مرض روز بروز افزون شود تا آنکه بهر حیاخته و راکشیت بوزن منقول از جای منسوس مسطور شده و لهذا گفته اند که این مرض تا بطول نه انجامد قاتل نیست علاج و عمت و ترک ریاضت نماید و غلغله صالحه خوردن آب و دویه ملطفه بر صدر ریزند و تشمید و باشیای ملطفه خوشبو و تقویت قوت برای تنگی و بر تحمیل کنند و گویند که آب نیگرم که در آن اندر که اکلیل الماک کوفته بقدری سرکه و گلاب جوشانده باشد بطول سازند و چون تخفیف رو نماید و حالت شبیه غشی زایل گردد و تفرق صدر و نفخ گل نیگرم کنند و برفین مذکور بسیار استنشاق نمایند و این سفوف دهند برگ و ریخویه برگ گاوزبان هر یک یکد رم ریوند و در آنکه تخفیف شدت ورم تخم ریخویه یکد رم برگ عنبیای تعلیق شکب پنج ورم بهر که کوفته بخیه بوزن ورم با سفوف ورم رب حاض بدهند و غذا نشود بای تهو که در آن آش بخیه باشد بخوراند و سرور بعد طعام ده ورم شراب آبی خوشبود دهند و ایضا بر تلطیف و تحمیل با دویه طبع با بونه و اکلیل و خطمی و پرسیا و شان و سیوس گندم و تخم کرنب و شباحم و عنبل شنبلیله هر یک یک قبضه بر سینه و دم معده تطیل نمایند و با بونه و اکلیل و تخم کنان و برگ خطمی و برگ کرنب تمام در عطران صفا سازند و اگر خوشبو تخم گاوزبان تخم ریحان با در ریخویه سبز افزانند و در گلاب بسایند و ادویه مقوی قیاب مانند ماء اللحم ساده و عرق غیر لیسیت استین و با در ریخویه و ادویه مسک تلخ و شیرین جواهر علوی خانی در روزی دوسه بار دهند و اگر بدین تدبیر تحمیل نیابد پس خفیف از گل بنفشه گل گاوزبان با در ریخویه عنبیای تعلیق بسفایج هر یک نه ماشه پستان صدر و عنبیای تبنت عدد و مویز بنفشه و توله بانی سفوف عدد در گلاب نیم آنرا کیوڑه پا و آنرا شرب تر کرده صبح جوشانده صاف نموده کافند و مغز خیار شنبه سفوف توله ترنجبین پنج توله روغن بادام سفوف ماشه دهند و بجای آب بر عرق با در ریخویه و گلاب و گاوزبان اکتفا کنند و غذا وقت شام شله مرغ یا پلا و شور بای مرغ و یا نان تنک بشور یا دهند و صبح برید جواهر مهره یک ماشه و ریخویه گاوزبان غیری نه ماشه در قیلا یک عدد آمیخته انیسون بسفایج گل گاوزبان هر یک سفوف ماشه با وریان با در ریخویه هر یک نه ماشه جوش کرده ماییده صاف نموده شربت با در ریخویه و گاوزبان هر یک توله تخم با در ریخویه نه ماشه دهند و همین غلغله چهار روز بنشین و برید دویه حبت تعیل دواء المسک تلخ با عرق و ادویه مسک و کعب علوی بپایان و یا ماء اللحم حار دهند و گویند که اگر ورم حار باشد و فیل سلیق کنند و شربت نیلوفر چهار توله در عرق نیلوفر مذکوره و شاهره هر یک پنج توله دهند و حبت تحمیل آن انکبابا زند از سیوس گندم گل بنفشه و نیلوفر و انگوشتا و برگ فرخ شکب ریحان سبز و گل با در ریخویه و سیوس جواهر هر یک یک قبضه غذا پاکت خفند و غلغله با سبب دهند و یا آش بخور شربت نیلوفر و باقی تدبیر از علاج امراض قلبی رسو و مزاج را می اخذ کنند

در

وامر در سبب و اتناس گیر و زرد آلود آلود بسیار خورند

ورم غشای قلب

بدانکه بر قلب غشای است تیسر مثل غشاده و آن غیر غلاف قلب است بعضی اهل گفته اند که این غشای تا نصف قلب میباشد و از اسطوخودس کرده اند که این غشای بسوی راس منبسط میگردد و از آن غشای موضوع بر دماغ و بر تحت از دماغ به هم میرسد و این غشای اصل جمیع اغشیه راس است و چون این غشای ورم کند بسیار در صلب میباشد و قلب را بشمارد و مورث غشی مع ضغطه گردد و بسیار است که دفعه هلاک کند بایام قلب قطع تنفس این ورم اگر جاد باشد هلاک نماید و اگر در کمر متوسط در ریه باشد ورم از یک باشد اکثر نفس از آن صحت بابد و علامت این صحت غشی مع ضغطه دخول نفوس استغشای جمیع قوی است علاج اگر صحت علاج در پشیمید صدر یا ششایی شمرده و محمله که در امتلای غلاف قلبی آیند باید کرد و بر قین مجامع نهند و بر آء الشحیر که در مان غلاف سستان نخچه باشد لزوم نمایند و این طبیعت است نباید کرد و اگر قوت اطاعت کند و مرض صحت دهد و بعد و اخراج خون نیک باشد که نیست و چون این علت استنداد نماید علل علاج نفع نیابد

امتلائی غلاف قلب

کلیه علامت قلبی در طوبانی که منحل از ریه شود و منحل میگردد و در عروق او از خون غلیظه که از غشای قلب ریاضل اند متلی میشود و بسیار است که فضلات غلیظه که قلب ریه یا آن غشای نماید حاصل میگردد و در غلاف قلبی آید و علامت این علت اگر از امتلائی خون باشد سرعت نفوس و اتناس مع صلابت است و اگر امتلائی از طوبانی بود بطور نفوس و تراخی و اختلافت اوست و هر دو امتلائی تنفس ضغطه پیدا میکنند و در منحنی امتلائی میگرداند و علاج اگر امتلائی از خون باشد قصد کنند و بعد تنقیه بماء الفواکه و ادویه بارد نمایند و ششایی شمرده محمله مثل آرد و جو خطی مضدین و آب کشیده و آب کاسنی و مانند آن بر سفینه صفا سازند و علاج غذا کنند و لزوم شربت غلاب تخم خرفه و کچین معمول القشر اصل نهند و بر روی و مانند آن نمایند و طعام او قلیح کرم جدی و ماهی خضار صلیب که بریان کرده و زیر پاج چونه مرغ حدیث باشد و بهتر غذیه برای اصلاح خون او بعد شفا مرغ ششایی محمود و موافقه مثل آب فدا که در مطبوخ انیسون و آب انار و این ششم و زیر پاج باندک از عطران حماضیات و ابراسیمیه بچونه مرغ و جدی شیر خوار است و الا فریبات زیر پاج و اینها را در طعام متوزن از غلاب بر وزن با و اشمش خنجره دهند و اگر امتلائی از طوبانی یعنی باشد تنقیه بمطبوخ افیتون بچای ابرج و اطر لیل مقوی بر تخمیل و تری بمقدار قوت علیل و سر و مزاج آن نمایند و لزوم تناول تریاق و مشردیطوس و دواء المسک و شال آن در اوقات مختلفه و نصید صدر بحر و صبر قرض و مصطک و سنبل و مالیدن پایا و سبب ساقها کنند و غذا قلایا سه محرقه و عصافیر و مانند آن دهند و از جمیع فواکه منع نمایند و مویزد و انجیر و منق کندر و میوه صلیق و سبب آب و زین نافه است و این علت از اعلائی است که قلب بطریق مجاری از آن پیدا یابد

زوال عظیم

شبهه بلام یونانی که علای قلبی است بعضی اهل ذکر کرده اند که این علت در ام بصر عین رخ میشود و بگرد این مرضی و دت گردد و ششای منحنی علیل و در این مرضی برده است افتاده باشد و قدرت تکلم از فطالم نبود و آن در یکروز هلاک نماید و اگر چنان اتفاق افتد که پاکت و غیر نماید از هفته تجاوز نکند علاج هر که در صفت این مرض نموده امر بشرب اندک فیون مع سرکه بلای تخمیر و از آله الم کرده و اقدام برین بسبب اضطرار سرعت موت کرده میشود و انضا امر بمبادرت فصد ششای منحنی اخراج خون بقدر صلاح پس دماغ آن موضع نموده و غرض از ذکر این مرض آنست که در تعداد امراض میری قتل واقع شود و طبع در محایه او کرده نشود

ضغط القلب

این علت هرگاه عارض شود مرضی چنان پیدا کرد که دل او بی افتشاند و مقارن این حال غشی خفیف می افتد بعد لعاب بسیار از دهن او جاری میگردد

و پیش تر شرح قدری خلط سوداوی و مزاج خونی یا صفراوی از جگر بر قلب است که قبض و غنوصت خویش حالت مذکور پیدا میکنند و حال ضعف شدت غشی
بجسب قات و کثرت و عدم جدت و وحدت ماده تنفادت بود و این مرض قاتل نیست بلکه استغفار سودا البصره زائل میشود و علاج تنقیه سودا
بمسئله آن در مجاری کبدین مع سکنجین فیتونی و صلب الاجود و سفوف آن یا حنظل یا بقون علوی خان و مطبوخ افیتون تریبی نمایند و تقویت قلب بفرج حار
و تریاق کبیر کنند و تعدیل مزاج جگر و تقویت آن پروازند و در او المسک سه چهارم عرق گاو زبان گلاب عرق شاه تره عرق غنبل و تقصیب عرق کاسنی و
سکنجین نبرد و ری یک نیم تو که گفته یک نیم تو له برای ضغط القاب که از ضعف قاصد استغفار مطبوخ افیتون و یا مجنون خمر و اگر مزاج مائل به برودت و رطوبت باشد
تقویت مزاج و باغ بروار طیبه شل بوی فواکه سازند و استغفار مطبوخ افیتون و یا مجنون خمر و اگر مزاج مائل به برودت و رطوبت باشد
اگر اندکی ایاب فیهرا دهند مضر نباشد و در غذا لحم بسیار خفیف بدهند و اندک تشریب خوشبو بیاشامند بلکه اگر آب پیچش و بعضی ایوان مجنون مضر دهند و از
جماع با کل منع نمایند و استعمال آب زرنج استخوان باب بگیرم برای این علت نیکوست و از نادر استحال آن نمایند و استنشاق روغن بنفشه در آنم نمایند
که باین طریق جلد صحت می شود

تقریر

مريض بود که در آن لسان چنان دریافت می کند که کسی دل او را سحر شده و از شدت الم آن غشی می افتد بجهه فی الحال زایل می شود و هنگام حدوث آن کشیدگی و خشکی در چهره و پیشانی می افتد و عرق بسیار در موضع مختلفه از بدن می آید و این علت فی الحقیقه از امراض معدیه است و در اکثر احوال اسهال صفراوی مزمن که بسیار بطول کشیده حادث می شود بحسب آنکه اسهال صفراوی گاه از انقباض معده پدید آید و آن چون طول کند خصل را سحر شده و بسبب مجاورت معده از دل علیل دریافت کند که گویا قلب اومی خراشد و الاحدوث خراش در غایب نزد اسهال صفراوی سینه بعدیست بلکه موت بر آن محقق می کند و گاهی از نزله هاروی پیدا که از دل غصه فرو ریزد و این میگرد و وقت انقطاع نزله این حالت منقطع می شود و علاج حق تنقیه معده و تسهیل آن نمایند و منبرج بار و انوشداری لولوی علوی خان لبرق صندل و شربت خنخاش مانند آن انشیر مقوی خوشبو استمال کنند و بر غذای جید لطیف مولد خون صالح مثل گوشت گاو گوسفند و مرغ و نان پاکیزه لزوم نمایند و بخیری ترش اصلاح غذا بر غایت صفا کنند و آنجا که از نزله باشد تنقیه نزله هار نمایند بدستور که در علاج آن مذکور شد بقول طری تمقیه راس استنشاس و غرغره کنند اگر قوت و رفی قوی باشد و خوف کج نبود و علاج یا حبس کنند بعد شربت خنخاش و هندو ایضا و در شربت قلب زنی طباشیر و آبش حبس لاس سبب شده سائیده و در شربت خنخاش و توله آمیخته ایسایند و کذا سماق سبب شده کثیر زرد و هر یک یک یا شسته سوده و در شربت خنخاش و توله سرشته لبرق بهار یا سبب کج توله دادن مفید نوشته اند یا بجمعه علاج تمام این مرض اصلاح خون نفذای محمود است و از همه آنچه محمد و محمد خون باشد منع نمایند و در فصد فی الحال و اخراج دم بقدر صلاح باکی نیست و ایضا غذا و آب مرطبه را در فصول مثل برگ خبازی و برگ عناب استعمال نمایند که زعفران بسیارند و بشربت سرشته خشک کنند و بار دیگر سبب شده در قیر طری و روغن گل و موم آمیخته بر یار چه گمان طلا نموده بر سینه گذارند که از آن کسب رطوبت و تعدیل مزاج حاصل شود

فوائد القدر

این حالتیست که آدمی را چنان محسوس میگرد که قلبش سینۀ بیرون می آید و این حالت مع حرارت مزاج و غلبۀ سود مزاج در قلب و ریه میشود و اگر
این علت ظاهر گردد بآن ترتیب هر نشود و آن را تغییر و سخت زدن که بحجاب میسر بدین طریق غذا باشد از خاص لای این علت آنست که اگر انداخت
محسوس شود رنگ در ریه بنگس غلط موزی غلط خون باضطرار تغییر کرد و با نهم چون علت مذکور از ماده دومی یا صفراوی اقتدیس تغییر رنگ و در
حسب ماده بر روی یا شرفی در آن وقت لازم بود و دیگر آثار غلبۀ خون و صفرا بر نوعیت غلط گواهی دهد و گویند که پیشانی و جانب چپ و صفا و تیرگی
در طول روق سردید آید علی الج بعد فصد با سلیق از دست راست مثل علاج تقشیر قلبی بر روی نمایند و شربت منحل شده و گلاب و عرق بنفشه

و بعد ساده هر یک پنج توله حاصل کرده با گرد ساق و سبوس استغول هر یک شش به بند و غذا پاک با یک برنج دهند و بعد پنج شش روز جهت تنقیه صفا مطبوخ طبایه نریز
 و اگر دهنده جهت تنقیه خون مطبوخ ششانه فواکمی علوی خان نوشا نند بعد جهت تعدیل و تفرید دل مخرج مار و مولوی حلال الدین خوراند و بگوشت و روغن
 بریشک بهار و کاه و شربت هندل مدامیت کنند و تقویت دل اصلاح غذا و اقتصاد بر جوزه مرغ و طب و ادویه جدی شیر خوار نمایند و شربت فی خوشبو اگر
 تشنه باشد بخورند و ترک جوع دریا صفت غذای مولی و ملطوبه بسیار میکنند و اگر مریض در بلد جنوبی باشد امدار با انتقال طرف بلد شمالی نمایند و بعد اگر قوت قوی با
 مطبوخ سافج که در آن جوده و عماما و هوم الجوسن اخل باشد میاشامند و این علت قائل نیست مگر آنکه کثرت و طول کند یا بان اعراض صعبه دیگر
 شال گردند و اکثر اطبا گمان میکنند که این مرض علت نفم معده است و با ششای مسخه علاج میکنند و مرض یا دهنده شود و نکایت می رود

احتواء الرطوبة على القلب

این مرضیست که صاحبش با چنان دریافت میشود که دل و در آب شنواری میکنند و بکثرت اختلاقی متحرک میگردد و از جهت قضا این مرض از انواع خفایا
 شمرده اند و این علت هم شاکست نفم معده میباشد که چون رطوبات در آن کثرت می پذیرد و بر غشائی که بر قلب محتوی است بخت میس گردد و از علل آن است که صاحب
 گاهی غشایی میکنند و است و قسط میباشند علاج بعد از نفع منصف بلغم از سهال آن و با این تنقیه کنند و سنبیل لطیفه آن کل مخرج و مانند آن با این خوب
 و دیگر اهنده حاره بر دل نهاد نمایند و ریاضت کنند و ترک طبابت و تغذیه آب فواکه نمایند و از اغذیه قلا یا بمصلح حار و مطبوبات و کباب پیور دهند و مال
 جوارشات و معاجین شفت رطوبات و قی کردن مناسب مریض را بعقبت شمر آوردن مفید بود و در اسهال مسخه و مریض نافع است و کذا مفرات حاره
 و آب و با هر که کرده که بدیدم صاحب این علت را و بعد در آوردن غشایی نمودم لیکن بیا نریز که مریض ساقط الهبت بود و طعم و تشنگی در آن نریز که و تا یکسال
 مرض او زایل نشد و علاج من شود و ذکر بعد اتفاق سفر بخور او را افتاد و گر سنگی و سخت رود و چون از آن سفر عود کرد لاغر شده بود و مریض و زایل گردیده و بعد
 استقرار در بلد از مرض عود نمود و در امر ادب ریاضت و استغراق بجهت متوسط و تفصیل بجهت پیش و فوغل مریض بسیار در روغن بان و روغن نامدین
 نمودم و غذا قلا یا می خورد و شربت مرادوم و امر به کثرت است و با با و بستان ساقین اتم کرم و بان طریق صحت یافت و بعض متاخرین این مرضی سبب قلب
 نامیده اند و گویند که بیش غلبه رطوبات است علتش آنست که انسان در باطن خود محسوس نماید که گویا دل در آب افتاده است و دوری
 میکند و در ظاهر بدن چنان گوی باشد که از با و کش و نوشیدن آب سرد و صلا ساکن نشود و نبض ضعیف و نرم و قاروره نیلخی یا غلظت بود و قوط
 اشتها و ضعف بدن بمرسد و یاد و اوراق شود و چنانچه در شبانه روزی چند مرتبه افتد و در وقت نوبت سقوط نبض بر اطراف و عرق سرد و حالت
 شبیه لغشی ظاهر گردد و ضعف بد جبه بود که کلام کردن دشوار باشد و غلظت هالست که مسطور شد و آلفا اسارون بادیان روی بسفاج زیت یک
 پنج باشد و روغن بر نجاست نکای با دار و قنطاریون هر یک صفت باشد با در بخوبی غلبه است و کرفس هر یک ششانه میوز منقی شود و در عرق با در بخوبی
 و ششانه و گاو زبان ششانه سینه صبح جو شانه نایده صاف نموده شربت است و غلظت و در جوارش که در نوشا نند غذا مرغ بنان و بعد از ظهور
 افصح یونند و بعد هر یک نه باشد و زنجبیل که باشد برگ سنا یک نیم توله اضافه کرده و زنجبیل شش شش توله شش شش توله چهار شش شش توله روغن با و ام
 هفت باشد و ششانه و یا رجات کباب مثل ایارج بقراط و تها و بطوس دهند و بجای آب براد لعل که با و بخوبی ساخته باشند اکتفا نمایند و وقت دو هر
 نخود آب مرغ دهند و وقت شام غذا به شور و صبح ترم از صفا که دو باشد و در لاجورد و مغسول هر یک یک باشد و شربت گاو زبان و بخیه نه باشد
 و روغن طلا یک عدد آینه همراه انیسون بسفاج پنج کرفس پنج کبر هر یک چهار باشد با و بخوبی نه باشد و این ششانه و روغن با و بخوبی و در این چینی و
 ششانه هر یک نه توله چشانه شربت با و بخوبی و این ششانه هر یک نه توله و در این و ششانه با و بخوبی نه باشد و در این و ششانه با و بخوبی نه باشد
 سکه چهار سکه بسج جهت تعدیل و تقویت دوا المسک تلخ با و ق غلظت است و استعمال نمایند و بقول بعضی گاه باشد که رطوبات مذکور
 بسیار باشد و در وقت غیر فصل خشک شده بدن بپسود و نشان این آنست که دل بیست نشود و نفس مختلف گردد و در وقت تقویت و

غضب ظهور نماید و تبقیرش آنست که اولاً استعمال لطیفات و قویات برین از این پوست کشته پس بدستور مسطور استغفار نماید و تبقیرت دل گویند

علت و حسیات

که آنرا دغایت قلب نیز گویند این مرض از احتراق اخلاط حادث میشود و در آن لسان یافت میشود که دو و از دل و بالا بر می آید و چون این حالت کثرت پذیرد و غشی آرد سوخته و سوزش اطراف و سینه و سپرز و بخوابی و غلبه خفقا نیت و خصوصاً بعد از بزم طعام نیز از علامات این مرض نوشته اند علاج بعد فصد فن یا اسهال بربط یا تنقیه سودا گویند و بطبع الیتون مار الحین استعمال کنند و بقرینه جبت تعیل نوشداروی لوی علویجان با عرق خسر کاکر بنزد و اصلاح اخلاط با غذای محمود و اجتهاد و استغفار غلط محترق نمایند و هر که را این علت عارض شود و بعد از آن اسهال روانی منقلب بهر سهولت صحت یابد و کدنگ اگر عات آید یا خون بواسیر سائل گردد و یا پیش قیاسه نماید شفا یابد و این مرض زائل گردد و مثل این مرض کسی که در ربیع خالص بان استدا نماید

اجذب القلب

این مرضیست که به صاحب او چنان محسوس گردد که دل و باطن کشیده میشود و سبب حصول خلط دردی در معالیه جگر است و اینست که از تمدن آن جل بخندای قلب نیز لاحق شود و گاهی قلب را از آن اندک کم ریشتهای شبیه لغشی عارض گردد و استدلال بر نوعیت آن نفوذ از رنگ چهره مرطوبی را در وقت غرض قاروه و برز او و دیگر اوضاع مخصوصه مفرط آن کرد و علاج بعد از تنقیه خلط موجب نمایند و ادویه قوی عطریه مقوی دل و جگر بسیار داخل نمایند و تفصیل بکبد بخیزی که از نیت آن خلط از آن دفع نماید و لزوم غذای موافق نمایند و تبقیرت قلب پر دازند و ترک اشتیاق مولد خلط مخصوص کنند

استو و نفس قلب

گاهی حادث میشود لسان را زرد بان و استرخای سبب ظاهر نیز که بهضم اوصاح میباشد و این علت از انواع اختلافات و نبض ظاهر شود و اگر تدارک آن ننمایند بطریقی ضعف قلب سقوط قوت بلاک نماید و جالینوس حکایت کرده که دوستی شکایت زبان و اختلال قوت دخول استرخا نمود و آن دست جیب من المعرفه بامر نبض بود و گفت که من در نبض خود جمیع اختلافات می یابم و در رگها و عین یافتم و بعد از آنکه آنی هلاک گردید علاج بدوات این علت و در علاج غذا است و استغفار محمود و تفصیل بعد از مقابله اوضاع موزیه باشد و طبری گوید که این بسیار قبل از موت او چند سال در بصره این حالت عارض شد و میگفت که قلب من بفرساید و منحل میگردد و نبض و اتم با تنفس میدیدم و آنرا ششتم بر نوعی از اختلافات می یافتم پس بر سیزدهم نمود و بمطبخ جان استغفار کرد و بعد از تقویت پس تقویت و داغ پس تفصیل صدر کرده شد و این عارض زائل گردید و مرا گفت که تو بسبب یافت اختلافات و نبض مرا از این مرض خلاص کردی و در نبض صورت و جیب است هر کسی که شکایت مثل این حال نماید تدبیر او همچون باید

انقطاع غذا از قلب

این علامت عجیب غریب است که این بسیار بیان نموده و بادرم کلیمه صلی الله علیه و آله و سلم می شود که بابت انقطاع و نفی که از آن غذا بسوی قلب نمیکند و چون غذا از قلب منقطع گردد مزاج او گرم شود و تب و دقیق مثل دق از دم نماید و کلیمه می گویند که این بسبب مگرده است فقط پس قوت دخول و زبان بهر شکوه ناقص حکم میکند که این از کالیه است و تریه از آن لازم شده و نمیدانند که این بسبب انقطاع غذا از قلب است و فرق بینما آنست که نبض صاحب درم کلیمه سریع متواتر تا عدم انقطاع غذا از قلب میباشد و بعد از انقطاع آن ضعف تفاوت حاصل گردد پس اگر طبیب تمیز باشد فرق نماید که غیر نبض را بسبب دیگر غیر درم کلیمه است علاج مداوم تفصیل صدر بکلیات سولق شیر خاوط باب سیمب نمایند که از این قوت غذائیت قلب رسد و تب مفارقت کند و علاج او رام کلیمه نبض و جیب و جوب علت یابد که در این از دقیق معالجات است

حالتی که از غضب و غم و فرح بسم رسد

گاهی انسان نزد غضب شدید و غم و فرح مفرط ملاک میشود و این مرض قلب است و کسی را حادث شود که قلب او بالطبع ضعیف و رفیع باشد

و ضعف قلب با طبع مرض مستعمل ج اما علاج حزن تفريح و قطع سبب محزون است اگر حزن او بموت کسی باشد بزرگ مرگت با نواع نصحت سهل گردد و اگر بزرگ
بر آن ثابت گردد آنکه موت امر اضطراریست مشترک میان جمیع مردم عاقل را نشاید که از امر اضطراری شامل جمیع ذی حیات خارج و منع نماید پس
بیان نماید که انسان نفس و بدن است و نفس نمی میرد و چون زمین مفارقت میکند بجام خود میرسد و جمیع محاسن سرور و فضايل می بیند و از حق تعالی
منزلت فضائل که درین عالم الکتاب نموده می یابد و در جور الهی در اتم نعمت اکمل بقایا باشد و در حیات انسان تعجب عنا و نفس او مخصوص محبوس بود
در موت و مفارقت نجات است و اگر حزن زشتی دیگر باشد مقابله آن با خدا و آن نمایند و علاج فرج کثیر باشد و آن نمایند مثلا اگر فرج بحال یا دل یا موت
و شمن باشد یا نیت آن نمایند و بموت تحذیر کنند و بگویند که امور دنیوی و فرج اوفانی است پس انسان را موت در پیش است از فکر در امور عاقبت ناپسند
و فرج بموت عدو و سهل است زیرا که عمر انسان تنهایی است و زمانه غیر تنهایی پس شوخ تنهایی می شود غیر تنهایی اگر چه اندک زیاد باشد و او را مفاد نیست پس
نیست که عاقل لشکر که او را مقدار وزن نباشد فرج نماید و الا فلو اس آیه که هر یک نفس ذالقه الموت کسی را فرمود موت چشیدنی است چه خوش
گفته شعر ای دوست بر جنازه و شمن چو بگندی + شادی کن که بر تو همین جبار و و و علاج غضب قطع سبب دوست و تسکین مرض با نواع کلام
تسل او بدینچه ملائم او باشد و یا کردن موت هم مزل غضب است و بدانند که آنچنین علاج رائد اوقات روحانی و طب و حافی نامند پس اگر کسی را حزن
و مہم زیاد شود و کدک حزن و یا غضب در معاشرت او همین طریق بسیار است نمایند

امراض تدی

یعنی پستان و آن بعهده مرض است یعنی قلت لبس کثرت لبس خون و حین لبس جو دوم در تدی و دفع پستان و اورام تدی و انواع تدی و عیال تدی
و سبب و عده و عقد و در آن و دیکه تدی و حکم تدی و شقاق آن و عده تدی از عظم و عظیم تدی و خیر کنون بدانکه چون تخم تدی غدهی پستان و عیال تدی و عیال تدی
منشأ به آن میگردد و برای غذای آن سفید میشود و همچنین آنچه فاضل از آن می ماند نیز سفید میشود و قیاس پستان لبسوی شیر متولد از خون قیاس حکم لبسوی خون
متولد از کیلوس است که هر واحد از پستان و جگر مستعمل میگردد و در طوبیت را بشا بهت خود در طبع و لون چنانچه کبد سرخ میگردد و اندکی لوس سفید را در طوبیت و در
سفید میسازد خون سرخ را بلینیت و بقول جرجانی اگر چه شیر و منی و خون هر سه بصورت مخالف یکدیگر در موضع تولد و غیر صورت هر یک عضوی دیگر است
اما اسباب تولد هر سه یکسان است و اطباء را در مزاج شیر خلاف است اکثر سرد و در بعضی معتدل و برخی گرم و تر می دانند

قلت لبس

یعنی کی شیر بداند که شیر زیاد میشود و از کثرت خون که پستان رسد لیکن نه کثرت او با فراوانی آن سبب عجز قوت از تصرف و راه بسیار اند موجب قلت شیر میگردد و در وجود
آن خون جید صالح برای تولد شیر باشد که بر آن خلط دیگر غالب بود و نه سوی مزاج حاض گردد و الا قوای تدی بر جذب و در حاله او قوی باشد یعنی مزاج او
معتدل بود پس سبب قلت شیر یا بعضی اسباب قلت خون باشد و یا فقدان جودت آن و یا کثرت خون با فراوانی سبب قلت خون یا از جهت ماده بود
و یا از جهت مزاج و آنکه از جهت ماده باشد یا قلت غذا و یا تناول غذیه و ادویه مقل خون و ضد تولد آن بنا بر سبب بود و یا از جهت دم و سبب دیگر از جهت
یا ناقص بود یا سبب یا حجامت یا زلوا اسهال دم یا ورم دمی یا خروج خون از جراحت و غیر آن و یا انفراف طبیعت البسب ارضی و نقصانی مثل غوث
شدید و حزن قوی و قلت شفقت بر ولد و جز آن آنکه از جهت مزاج باشد مزاج همه بدن یا مزاج پستان محض طوبیت بود و یا مولد طوبیتی که از آن خروج مزاج
نشود و بنا بر فراط یا نیت و بعد از آن اعتدال صالح و مویبت و غیر آن و اما سبب ان جودت دم و فساد آن غلبه یکی از اخلاط ثلثه یعنی صفرا یا بلغم یا سودا باشد
و بقیه نیست که خون بسبب شدت کثرت خود بعمل طبیعت عیسان نماید و طبیعت از استحاله او عاجز آید و سبب قلت تولد شیر گردد طریق تشخیص این است
باید که اولاً از نبض و قاروره و غیره حال غلبه کیفیت از کیفیات اربعه مزاج حاض و ریافت نمایند پس هر کیفیت که غالب معلوم شود و سبب قلت شیر
همان باشد بعد و قوام و رنگ نبی شیر و طعم آن پیر سخاگر رفیق و زرد و سیاه بود و طعم بگوید سبب غلبه صفرا باشد و اگر گاهی و سفید

و ترش بود و طعم خاص و صورت معمول حرارت طعم او شور بیان کند سبب غلبه بلغم باشد و اگر غلیظ و مال به تیرگی و ترش بود و طعم گوید و از هر دو قسم مذکور نجاست
فایده مقدار بود و سبب غلبه سودا باشد و اگر آثار کثرت خون با فراطا بر شو و سبب آن همان باشد و اگر غلبه کیفیت و غلیظ مدک و در احوال مقدار زیاد و غذا
کیفیت غذا سوال کند اگر قنطاری استعمال غذای یا بس یا بار و در یافت گردد و بیش همان باشد و اگر نشا و غذا معتدل المقدار و در میان نماید حال
کثرت خرف خون سوال کند اگر قرار آن کند سبب این باشد و الا سبب عراض انسانی یا قنطاری شفاقت باشد و هرگاه شیر بجای غلیظ گردد که مثل شیره شیرین بد
سببش فراطا بود و سبب باشد علاج اگر سبب قنطاری شیر قنطاری غذا باشد و کثرت غذا نمایند و اغذیه حار و طب مولد خون جید مثل شیر با برنج و زرد و به قنطاری گوشت حلوان
چون زرد و به و دیگر اغذیه مولد شیر مثل لبان بشکر یا عسل بحسب مزاج و دواب و طیور و مرغز آنها و پستانها که قبل از نوشیدن فوج نمود و به با و خصیه و
بعضه و دمای تازه و شیرین و شیر و فواید و غیره شیر و با دام و حلوانی خود خام و با قنطاری و بولانی و شکر و باد بجان و زرد و حلوانی آن حلوانی برفه مرغ
استعمال نمایند و خوردن تودری شکر و با شیر و تازه با و آثار شیرین کرده درین باب مجرب معمول است و بهر چه بنی راز یا ده کند شیر را شیر ز یا ده
میکنند و اکثر ابدان مثل تودری و تخم خنثی سفید پستان بنوشند و یا بیدن پستان در زیاد کردن شیر بسیار و نوز است و این هر دو برای افزایش شیر
خیلی مفید است نشاسته و توله شیر تازه نیم آنرا حل کرده شیره برنج شیر و مغز بادام شیر و مغز پنجه و آن شیر و مغز خشک را به شیر مغز حلونه و هر واحد یک توله
شیره با دیان شیر و آن بهیل هر یک هفت باشد شیره تخم شبنم شش باشد شیره تودری شرح یک توله نبات ترنجبین بقدر ضرورت با شش نرم بپوشانند و سر کرده
بنوشند و غلایک قنطاری بنشیند و در شیره یا حلیم تقرب خان اگر حکیم محمد یادی پدر علویان شیر مغز انجک شیر تخم خرپزه شیر خیارین هر واحد
یک که گلاب سه توله و شیر تخم حنظل شش باشد و نیز داخل است و این حساب نیز مجرب است و با قنطاری گندم آرد و خود هر واحد یک توله مغز بادام مقشدر با توله
با دیان تخم پست تخم حبه هر یک سه باشد با شکر سفید پنجه شش نمایند و این سفوف نیز نافع است تخم بجان تخم مرو تخم باد و تخم تودری گلگون شش قنطاری
تخم گز تخم انجور تخم کدو شیرین مغز تخم هندوانه مغز تخم خرپزه هر واحد یک توله هر روز پنج شقال بخورند و بالای آن شیر بنوشند و یا تخم دو
با قنطاری بطبوخ و حساب از آرد و سبب و آرد و خود و قنطاری با دیان و شیر ساخته بدهند و که اما شیر بر روغن بادام و گلاب آب شیرین با تخم راز یا ده و تخم طبعه
بنوشانند و غذا با سفید باج نمایند و یا تخم لیون جو شانه صاف نموده شیرین کرده بنوشند و یا سفوف او ساخته بشکر آمیخته و دو دم بخورند و یا شیر تازه را در
آب جو شانه آب صاف آنرا بخورند و اگر در تخم رطبه و چهار عدد انجور و دو قنطاری با دیان گرفته و در و در طر آب بپوشانند تا بجا و درم بماند صاف نموده و در
درم شیر تازه آنها که کرده خوب بپوشانند و صاف نموده روغن بادام نج و درم و شکر لبست درم آمیخته بنوشند و ترکیب لبن عجیب مجرب است یا گوشت میش
بگندم و تخم و کدو و شیر تازه بنوشند و در آن با دیان خصوصاً رطبه اندازند و بخورند و یا تخم رطبه تخم گز تخم لیون حبه کچم مقشدر مساوی و در عصاره با دیان
جو شانه عسل و آن که روغن زرد و داخل کرده بنوشند و بداند که عمده در علاج این احتمال اغذیه بیشتر از ادویه است و اغذیه مسنه نافع است و رطبه را در
تکثیر لبن خاصیت است و دیگر اغذیه و ادویه که در احوال اطباء می آید حسب حاجت با رعایت حال مزاج بعمل آرند و اگر سبب فساد غذا و تناول طعام
نیز موافق باشد اصلاح یا ترک آن غذا نمایند و غذای جید الکیموس خورند و اگر از تعب و یا صفت باشد لزوم راحت نمایند و اگر سبب آن نزوف الدم
باشد حلی و نمایند و اگر سبب آن سود مزاج سافج باشد تعدیل و تبدیل مزاج با غذیه و اثریه مضاد آن مزاج نمایند و از آنکه سود مزاج پستان
با ادویه موضعی کشته شود اگر قنطاری سبب حرارت باشد تیرید و بنهند و از مبررات ضار و کثرت و اشتیاق شیر و تخم خیارین و تخم خرفه و تخم خنثی سفید
و سبب خنثی خوردن آتش جو و از بقول کا هو کثرت و خرفه و اسفناخ نافع بود و کثکب جو آرد گندم مساوی در خیره ریز سازند و اندک بر قطره نادران غل
کرده نوشیدن و در اکثر خنثی خوردن برای مجور و مخصوص است و اگر سبب برودت و ضعف قوت جاذبه شری باشد تیرید و بنهند و بنفشه و بجمف بعمل آرند
و کرفس نفع خاص راز یا ده رطبه هند و غذا و دوی لطیف مال بحار است و یا در خورد و تخم گز نیز نافع بود و لطیف محاسن ناری زیر پستان
سودمند است و از بقول با دیان شربت و گز و کرفس و جیره و مانند آن بخورند و اگر سبب غلبه بلغم باشد تنقیه خلط غالب بحسب آن خلط و

بجزی مناسب این باب نمایند اولی باشد جرجانی و ایلاتی میونسند که از او شیر افرا نیست بگیند تخم گز و تخم پیاز و تخم شلغم و تخم اسفند تخم ترب و تخم گندما و بادیان مساوی و برابر مجموع نخود و بریان و همه را کوفته بخیته صبح پنج درم با پنج استا شیر تازه بدهند و غذای معتدل نیست که کشک گندم نمکوفته بست درم نخود و تخم نمکوفته بست درم برگ شبت ترب لبنت درم و اگر برگک نباشد تخم او و درم انجیر خشک ده عدد و تودری ده درم همه را آمیزند و هر صبح آب بست درم ازین با چهار عدد انجیر و یکد و شلخ برگک دیان تر در یک من آب بنزند تا بقدر بخورم باز آید و صد درم شیر تازه انداخته باز بنزند و بخورم روغن بادام بست درم شکر سوده آمیخته بدهند و طعمی دیگر نیست تخم گندما تخم اسفند تخم رطبه تودری برگک دیان برگک درم کوفته در آب بنزند و صاف کرده مقدار سی درم غسل ده درم روغن گا و اندازند و نان داخل کرده بدهند و اگر تخم و شکر غرض عمل کنند و آب باشد و این خماد شیر زنان زیاده کنند و با قلا ده درم تخم بادریج کوفته بخیته بخورم هر دو را با بادریج سرشته بر لیسان ضاد نمایند خضر صاحب لا استقام گوید که نوشیدن شیر گا و بز که در آن یا دیان طبیب ثبت مجرب و کفرین طبیب گفته مخصوصا تخم آنها لیکن کرفس گاوی ضرر میکند با حداثت نور و در بدن طفل مجرب از کشک و آرد نخود و گندم و طبع و روغن گا و شیر با دغال اندک با دیان ساخته و افندیه جزیه و لغفته و ترنجبین معقود و رشیه و ناطف که در آن بزرگتان و تخم بادیان انداخته باشند و زرده بقیه نافع است و از آنچه تجربه شده پسته و سفوف تخم نصفه واکل کاسنی و شیر شکر منقوع و در آن و نخود و صبح این ادویه بحسب مزاج و در حرارت و برودت و غیره استعمال نمایند و این سفوف شیر دمنی بفرزاید تخم شلغم تخم رطبه تخم ترب تخم گندما تخم پیاز آرد و نخود بادیان تخم جرجان مساوی کوفته بخیته سه درم صبح و شام با شیر بخورند و بعد از آن نخود و شیر تر کرده بخورند و بر آن شیر بنوشند سویله می میونسند که برای اورا شیر خوردن نخود سفید و شکر و کذا اختلاش و بادیان بپایان پاشیده و کذا اکل شلغم و کذا مغز تخم خیار ده درم در حلال آرد و نخود و کذا تخم ضان شلغم و نخود و بخیته و کذا چرم قلع انجیر مسلق و در شیرج تازه و یا بروغن بادام و کذا تخم انجیر و بجلاب هر واحد جرجان بست و خوردن تخم رطبه و درم و بقیه نمیرشت و بعد شرب قدح شراب خوشبو کیساله و یا قنطیر و تخم آن و یا کرسنه و یا انیسون و یا تخم خازی و یا کون و یا دوف و یا نخود سیاه و یا سماله طلا و یا حب لبسان و یا مغز حب صنوبر کبار و یا ترنجبین و یا تخم نوم بری و یا بادریج و یا راشنه و درم و یا با قلا و یا استقل و یا ادمت اکل ترب و یا کرمه سودا و یا دراج و یا ادمان اکل انجیر طرب یا خشک و یا شفا نین و یا پنج فاش را در گندم بخیته و یا تخم آن و یا تخم جرجان و یا برنج و یا تخم خربزه و یا قلفاس و یا خندق و یا بوزیدان و یا کراث و یا بلوریکه انگه آب سوده و یا نانخوره و یا قاقلی و یا عرو و یا روغن ماده گا و یا باد بجان مسلق و در روغن زرد و یا چقندر و یا صمغ اجاص و یا تخم کربن یا حب لزیم و یا حب و یا لوبیا و یا انزروت و یا شیر منقوص یا تخم قنطیرستانی و یا ارنب یا حله ندی بخره سوخته و کذا شرب پوست بجا و یا بان البسوق آب زیتون سیاه بوسل باز شیر تخم بادیان بخیته و تخم شبت و حلا آمیخته و یا حسای آرد زرده تخم بادیان بخیته و حسا از دو سرخته و طبع خردا و کخی با یک سه و ده و شیش گندم یک کت و شیر تازه بخیته و برنج یک کت و حله کوفته بخیته و گل خاد و حیره داخل کرده و تخم و آب طبع برگ و زبان نفع بستانی در احسا بخیته و طبع و یا و کذا تعلیق طلق بر برضه و کذا اطالی عصاره شفا و یا تخم از رویام و یا شمر حنظل خالی کرده و زیت در آن بر کرده و سه روز آفتاب داشته بر لیسان هر واحد در لبن است و خاک رصه که از بوج خارج شود چون بخورد و بخت آن سبب بنوشند درین باب مجرب لظاکی است قول طبایع هند ستار کوفته بخیته مساوی شکر آمیخته یک تولد با شیر بادیان و یا شیر با ده گا و هر روز خوردن شیر زیاده میکند و یا بادیان فرودده مساوی کوفته بخیته هر روز با القود و تخم و روغن و بعضی نخود و در شیر می خیسانند و کذا زرده سفید ستار و کوفته بخیته و درم با شیر و شکر و ادون و تخمین زیره سفید بوده برنج شرب هر کدام دو دام سائیده و در شیر ماده گا و حیره بخیته نوشیدن نافع است اگر پنجاه که قسم از خراطین هار یک است و در فصل بر کنار تالابها یافته میشود و اکثر مردم گو صید باهی از آن می سازند و گرفته بر سنگ سائیده بقدر فاسه سه حب بندند و یک صبح و دوم بعد زوال آفتاب سوم هنگام شام بخورند همان روز و در شیر میشود

کثرت لبن و در و غلظ آن

یعنی بسیاری شیر در میان آن خود بخورد از لیسان بداند که از کثرت شیر لرم و درم در لیسان و ضعف و فساد شیر و امراض دیگر مثل حیات و جفون پیدا گردد و گا و شیر

مثلی غیا و ساییده بروغن گل و سفیده بقیه ضماد کردن تا پنجه بفتح شده شیر در ندری نماید نیست که طلا نمایند بخراطین و یا مر یا آب نوح و انیسون آرد و بخورد و در یک غار و تخم کرفس کون بطبی و قاقله آب عصای اراعی و کذا کاسته آب چغندر گندم و شونیز پنجه و آلفا کند بر بیره نرگا و دیا بکیر غسل لبنی بروغن بنفشه آمیخته بدان مسح بستان کنند که حل تخمین و درم نماید و کوی آب کرنب درین باب نافع است گیلانی و شرح نوشته که گاه حادث میشود و از شیر سرد و در منافذ سرستان و بدان سبب خروج از مشکل گردد و در این در اکثر بسبب غلظت شیر می افتد و لهذا دفع میکند آنرا لطافت مفتحه مذکوره مسویدی از متقدین نقل کرده که خوردن ده جباروم مثل جادوس ساخته بعضی اجزای موافقه آن و یا بست حب زان تنها تعقد لبن را نافع است و کذا خوردن طبعیت بقدر یکندم چنین ضماد عرق مصارعین و یا روغن حنا و چربان مصارعین و یا کورنل بروغن بنفشه و یا سبوس گندم مطبوخ بسکه یا بشرب یا سداب کوفته یا روغن گندم در آب پنجه و یا آرد کرسنه و شل و سولیک باب پنجه و یا عدس مطبوخ مهر دیا بکیر کوفته بروغن زرد و آمیخته و یا سولیک و آرد با قلا مطبوخ و یا خبث الحیدر و یا خبث خاشی کوفته و در شرب پنجه و یا سبوس گندم یا یک کوفته بشرب ریانی شسته و یا زیره بسکه ساییده و یا برگ کرنب و روغن زرد و پنجه و یا زیره بنفشه کوفته بشرب آب کشته شسته و یا سفرجل مشوی و یا سفیدی بقیه آرد با قلا آمیخته و یا آرد گندم خشکا مطبوخ و یا آرد جو مطبوخ و یا زهره عقاب یا زوفای طب یا آب نفع آرد با قلاست مطبوخ نیز لبن متجین را منحل گرداند

جمود لبن و درندی و عفونت آن و امتداد و رض پستان

هرگاه در اینجا شیر عفونت یا رشود فساد لون و تخم شیر بران گواهی دهد و صاحب کامل گفته که استدلال بر تعقاد دم بصلاست و انتفاع اندک ظهور خون و قمت و دوشیدن شیر توان کرد و تقریظ ذکر کرده که این مندر بخون است جالینوس نوشته که این دائمی نیست بلکه تدریج است وقت ارتقا سے بخارات دم بسوی دماغ علاج بقول شیخ بکیر چندین و نیزند تا مامر شود پس بخمران و آرد با قلا بسایند و روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند و یا بنان و شیشه که مسی بر و لقیاس رطبه است مع موم و روغن گل و یا نان و آب و زیت مع غسل و بشرب یا پنجه هر چه از اینها میسر آید و در روز سه و دو سه بار ضماد نمایند و کذا لک کنج کوفته غسل آمیخته و یا روغن زرد در آن افزوده و اگر در آن خشکا یا آرد با قلا آمیخته زنده بای شیر بته که متعفن شده باشد نافع تر بود و یکید آب گرم و اکباب ندری بر بخاران نمایند و چون نرکتان و حله و خلی و تخم آن و بالونه کوفته هر واحد یک کف و در آب چغندر و نیزند تا شل حصیده گردد و ضماد نمایند بسیار مفید بود و آلفا تطیل بدان نافع است برای کسی که احتمال نقل ضماد نماید و اگر این بارض عارض گردد و نباش و تخم موین ساییده باب برگ سرد یا آب اثل یا آب برگ آس سرشته ضماد نمایند و چون تخمین لبن در پستان گردد و امت مزخ او بروغن بنفشه یا پس آب گرم بران نیزند لجه با ضمه مذکوره و در آن باب ضماد نمایند و بقول صاحب جامع اگر در پستان دم جاد باشد با رو با قلا مع آب و غسل ضماد نمایند و آب گرم و زیت و یا بانی که در آن حله و نیزرکتان و حاشا جو شاییده باشند یکید کنند و یا کجده سوخته یا یک سوخته و یا بمغز نان خشکا روزی رکتان و حله یا یک ساییده باب طبع اخیر آمیخته ضماد سازند و می باید که از س پستان اجتناب نمایند تا ناهوده بسوے آن نیاید و صاحب ترویج گوید که اسباب و اعراض جمود و درندی قریب از جمود لبن و درندی است و کذا علاجش قریب از است الا اضمه این قلیل الحراة باشد و مزخ بروغن بنفشه و سفیدی بسلق مطبوخ تخم کرفس و روغن گل و مغز نان و شیر و تخمیل باب گرم مکرر نافع است و علاج امتداد ندری با دویله که برای حفظ ندری بصغر و منع او از غلظ می آید و علاج کنند و بقول بعضی متاخرین اگر خون در پستان بسته گردد و شیر کاسنی و خیارین هر یک باشد شیره تخم کاهو بهفت آس شربت نیلوفر یکجین ساده داخل کرده نوشانند و اول فصد صاف کنند

اورام ندری و او جاع شده

بدانکه با س پستان یا س اورام و یا اعضا از اخلاط اربعه و سرج و ایت عارض میشود لیکن را کثر درم پستانی موی و یا مکرر دم و تخم دیا سید پس ملاحظه نمایند اگر یا تب و حر و ضربان و حر پستان حرارت پس آن باشد و درم مابود و اگر با قمت و در دو عدم تب سحر می باشد و درم مابود و یا تب و

سکه بآب تیمگرم آمیخته بطول سازند اگر خاشکی بپایان شعله شش تولد عرق غلبه شش تولد اندک گرم نموده شیر و قهوه شیرین شش شش شربت
بنفشه و تولد نخل کرده بپزند و آرد با قلع عدس قشر تخم کاهو آرد جو گل سرخ گل ازنی ساینده در روغن گل و سرکه آمیخته نماد کنند و درم یک که بسبب یا دنی شیر
باشد و در نماید و وقت انتها و سکون حرارت و وجع مملات سابقه ضما و نمایند و یا با بونگ بنفشه اکلیل الملک ساینده در روغن گل دوم که در اخته آینه
وضما و کنند و یا برگ دینه و برگ غلبه شش برگ که در روغن گل بنفشه ضما و نمایند و وقت اختلاط با بونگ قیصوم غام اکلیل الملک غلبه شش بنفشه
جوشانده صاف کرده بطول سازند بعضی هشت حبه بنده ستر می افزایند و اگر ماده تحلیل پذیرد و وجع که در علاج و بیلای پستان و اگر درم بسبب کوتلی
پستان حادث شود و در ابتدا بعد از صلیق همان جانب ضما دی که در وجود لبن برای رض نندی مذکور شد عمل آید و در آب تیمگرم تحلیل نمایند و شانه
با سنگی بران کنند و روزی هفت هشت بار و یا آنرا آرد با قلع و جو قشر هر یک یک نیم تولد و بونگ قشر دو تولد و شیر بر ضما و کنند و یا برگ انار بر بنفشه بیک گرم
و بعد نهاده ابتدا هر چه مناسب وقت نزدیک و انتهای درم است لعل آرد و بکشد و عرق غلبه شش لینه صاف نموده خاشکی پاشیده نوشیدن براس
تیب دور که از ضرر نندی عارض شود نافع است و کذا ضما و زرده بقیه در روغن گل و کذا آرد با قلع و آب بنفشه و قیصوم و درم پستان و یا با قلع و قیصوم و
بزرگتان و روغن گل نافع است اقوال طبایع حکیم علی گفته که در ابتدا و درم پستان صندل جوزانی برگ خاتاب غلبه شش ساینده طلا کنند و در
بقوت میسازد و در وسط هر برگ گل خطی امثال آن ضما نمایند و اگر حاجت باشد هر نیم اشق آینه تاز و در روغن لعل و در روغن لعل و در روغن لعل و در روغن لعل
کنند و در شرح قانون نوشته که اگر چه اورام نندی با ورام سایر اعضا از وجوب روع و ابتدا و تحلیل در آخر و خلط این هر دو در میان این هر دو وقت
برابر است لیکن این اورام را خصوصیتی است و آن آنست که رواع آن واجب است که با لطافات باشند و سبب این استعداده و رندی برای انعقاد درم
بنابر آنکه با وجود حرارت و تحلیل اجزای لطیف خون بسبب سخافت جرم او سهل است و از اینجا است که شیخ و غیره می نویسند که در ابتدای ورم حارستان
بر دواعی علاج کنند و آن اندک لطافات آینه زده و این مثل تمکید لبه که مختص آب گرم است یا ضما و اندک روغن گل و آرد با قلع بیکسین و یا برگ غلبه شش و
بر روغن گل آمیخته و چون از ابتدا اندک نخل یعنی بعد سه روز با ضمه که در باب مملات و موجود و درم که شست علاج کنند و این طلا بسیار نیکوست آرد با قلع
اکلیل الملک ساینده و روغن کچد آمیخته آب شیرین طلا نمایند و ایضا در آخر زمان خشکار کوفته و آرد جو و با قلع و حله و خطی هر واحد پنج جز و زعفران و جز و سرکه جز و
بزرده بقیه آمیخته ضما و نمایند و ایضا طلا می بزرگتان ساینده لبه که نافع است و بسیار باشد که برسام بوزن نندی نخل گردد و موضع خوف ذات الحبه
پس حمله کنند و آنکه سبزه قطن این ورم با جع نمایند و بر سر درم نند سوای حوالی آن حوالی نخل او و او را نند و در ابتدای وجع تمکید کنند که رقیق تحلیل
شود و غلیظ باقی ماند و آن خطاست و چون پستان در و کند قصد نمایند مثل صندل و آقا قلع طلا کنند تا سطران حادث نگردد و در و کند گفته اند که حله بسبب تلب
طوبت او برای حدوث سطران اولی است و ازین جهت می باید که در ابتدای حدوث وجع در آن مبادرت نمایند با ستقران ماده و تقویت جرم آن نورم
قبول نمایند و به آن سبب بعد سطران نگردد و لبوس گوید که چون شیر و پستان بپزند و درم کند با روزه خشکار و تخم کتان ضما و کنند و تمکید آب گرم مفید است و پستان
بر بخار آب گرم و آتش فاخته که در آن دویه محله بنفشه باشد فاخته تمام دارد صاحب کل گوید که گاهی درم حارستان تخمین لبن و پستان عارض می شود
و علاجش نیست که اسفنج در آب گرم مخرج لبه که اندک تر کرده بنند و ایضا تان سوده و روغن گل و زرده بقیه آمیخته ضما و نمایند و یا آرد با قلع آرد جو و حله
خطی هر واحد یک جز و زعفران و در هر واحد نیم جز و ساینده بزرده بقیه در روغن کچد آمیخته ضما و نمایند و ایضا بجز زمان خشکار در آب سوده زیت آمیخته
تیمگرم ضما و کنند و ایضا در آب که حله اکلیل الملک بزرگتان جوشانده باشند اسفنج تر کرده گرم نند و اگر حرارت قوی لبیب شدید باشد ضما و نمایند
که سابق مذکور شد لعل آرد و چون حرارت ساکن شود دوم در روغن بنفشه که اخته بازده بقیه در باون کرده بقیه آب که در آن با بونگ و اکلیل الملک
جوشانده باشد خوب حل نموده ضما نمایند و اگر اورام و درم موی بچ گردد و نموده که در بیلای پستان سطران شوند بکار بوند سوزیدی گوید که ضما و
بزرده بقیه ساینده لبه که ریختنی سرشته در تحلیل و درم حار نندی تجرب من است و کذا بنجره ابی مالک که معروف لبها بون لطافت است

عجیب موجب است و فوایدش در تندی و کندی با قوت بر تندی دارم مزمل در دست شما بطول آنکه در شما و نافع و اگر ساق بار یک
 ساینده با آب بچینه قبل از تولد بچینه و کندی بعد تولد آن درم لبتان عارض نشود و برای درم حار تندی ضاد برگ پنج سفید و یا دروغن گل در صلا و عصاره و در
 آن حل کرده ناسیه شود و یا قشار کند دروغن گل و طین قویا و یا گل شاموس بروغن گل آمیخته و یا آرد با قلا بسویق و یا برگ خلاص و یا عارس و یا پوست
 انار و زرد و و طین و یا گل تخم بگل آب بچینه و یا سفید گل مشوی و یا عصاره آن و برای درم عارض از تخمین لبن بعد نفاس ضاد برگ بیدانچر ساینده
 بسر که سرشته و کذا انچه جلدی سوده و لعل درم آمیخته و کذا انچه سیاه و کذا انچه مطبوخ و کذا آرد کرسنه و آرد جو و آرد گندم و کذا اطلاق محلول و کذا دروغن گل و سفیدی
 و زردی برفیه آمیخته و کذا اسگرین ماده گاو بروغن گل آمیخته و کذا پیاز عصاره در زیت خوشبو بریان کرده و کذا برگ پروینه با آرد با قلا بچینه و کذا آب کرفس
 بسویق و کذا آرد با قلا و آرد جو مطبوخ و کذا تخم خطمی یا برگ آن تنها یا بشراب بچینه و کذا چربک بدن مصراعین یا حامضین و کذا بچینه خشی برودی شراب
 بچینه و کذا عارس مطبوخ یا آب جود برگ کرب که عارس متغیر با نان سوده و کذا بچینه خطمی کوفته و در عمل بچینه و کذا سموس گندم در شراب بچینه هر و احد نافع است
 اطباء بهندی نویسد که برای درم لبتان مکه گل خیر و گوهر و نرگسی اقیون گیر و هر و احد یک ماشه ساینده بگیرم ضاد نمایند و یا برگ گل عباسی
 و برگ مکه ساینده ضاد نمایند و از برگ نیم و برگ یکان تمیید کردن و لبتن نافع و کذا برگ ششیم جوش داده و درم را ششیمین و برگ کاه
 گرم لبتن مفید و اگر در شرع گل بنه و ل آب سرشته ضاد کند و نظر دارند که خشک نگردد و چون خشکی گراید دیگر رقیق همان طلا نمایند و فوایدش
 همه در دفع و درم تنبیه تحلیل خواهد شد و اگر درم جمع شود آرد جو برق برگ میو ی و سرکه آمیخته ضاد نمایند اگر در روزی نفع رود و در میان
 بکار برند در آب برگ مکه سبز لطون ساخته ضاد نمایند که زود دفع در و درم می نماید

علاج ورم تندی بار و بلغمی

اول فلفل از مطبوخ گل بابونه اشته لکلیل مکه سبیل الطیب برگ کرب و انار و مکه هر یک است تولد و در شانزده روزی هفت هشت کرت لعل آرد و از تخم کرفس
 یا بونه و لکلیل مکه هر یک هفت ماشه ضاد کنند و سبیل طبعم کارد و هندی و کذا اندک بچینه شود و ایضا تخم کرفس ساینده و یا گل بابونه نه یا مخلوط باب باوان
 باب کرفس یا برگ خروع و یا مغز تخم آن و یا اشته و یا با در بخوبی و یا کما در یوس یا کینه ساینده ضاد نمایند و ضاد خوب میدهند پوست کینال تخم حلیه پوست بچ
 بیدانچر که و همه برابر ساینده نیز نافع ورم بار و تندی است و دیگر آمده حاره مذکوره سابق مفید و لطول است عملی که بار برود و فلفل بابونه ششیمین و فلفل
 باب جوشانیده بر لبتان رختن نیز ورم بار و در تحلیل کند و یقول نطالکی در ورم بار و اگر مده قوی باشد غار اقیون و یا بچ خبرا نشود و الا سبکین بر ورمی است
 کند و سرگین گاو و اشق و زردی برفیه و زعفران ضاد کنند و کذا مغز بیدانچر و تخم کتان

علاج صلابت تندی و سلس و قد و و بحد و در آن

اگر درم لبتان مائل صلابت شود اول فصد کنند و سلمات سودا دهند و قیوطی از موم نمدیک نیم تولد زردی برفیه بط و و عدد و روغن برفیه و با دام و روغن گل
 هر یک یک نیم تولد ساخته استعمال نمایند و یا آرد با قلا لکلیل المکات غن کجده ضاد کنند و لطل را چمن حاره نمایند و مغز ساق گاو و موم ضاد کنند و یا حلیه تخم
 کتان خطمی یا بچینه بروغن سکون و موم قیوطی ساخته ضاد نمایند و از مولدات سودا سپهر و یا لعل و درم صلابت چنان بعد فصد با سبیل عصب الشلب
 چهار ماشه شش ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده نبات بکند تولد داخل کرده بوشند و آرد با قلا آرد جو گل بابونه لکلیل المکات نیز منقی ساینده
 بروغن سکون و سپهر قیوطی ساخته ضاد کنند و یا حلیه کوفته بسر که و روغن گل ضاد نمایند و یا برگ کرب که فته زعفران اندک ضاد نموده ضاد سازند و
 ضاد کما فی طون تازه و یا برگ نخ ساینده بمسکه آمیخته و یا مسکه و گاه و نه یا آرد کرسنه و یا سبیل یا سپهر بط با ر و جو و یا تخم ایل و یا روغن طبری موم و یا
 خاکستر سلطان نهری و یا برگ کتان سوده و لعل آمیخته و یا زهر شربت برده برفیه یا تووری و یا آرد گندم بشراب بچینه و یا بچ خشی بشراب بچینه و یا سموس گندم
 مطبوخ بشراب یا لعل و یا ششیمین و یا تریششای سوده بروغن گل آمیخته هر و احد نافع صلابت لبتان است و بسا باشد که

بیماری طمانیت میگردد و درین صورت بعد از بیل سلیق با آب چسبن میزند و فصدی که در بطن طمان گفته آید بکار برند و این در اکثر بیج علاج به نیکو در و بیج میفاید که بگره
ورم پستان بصلابت میل کند و در ابتدا باز در شراب تر کرده و فضا و کتد و یا بقرطی روغن بنفشه و زرد و هفده طلا نمایند و اگر درم صاب گرد و بقرطی بوم و غنقل
و قطران ما و اکل فوطلا کتد و اکثر در آن زهره گا و دال می نمایند و گاهی بضماد برگ زرد و سوده علاج میکنند و بکاست که در وی مطبوخ کتد قطع می کند
و یا در وی سرکه طلا کتد و برای سلیق و فصد آن بهترین و دو آنست که برگ شفتادوی ترو برگ سداب مطب هر دو ساییده و ضماد نمایند و اگر صلابت بقیه تعقدت
باورغ یا حادث بعد از آن زرد و بیج تحلیل نگردد و لنگانند و تخم آن بیرون آید و فضا کمال گفته که بگره در نمدی ورم صلابت فضا گردد و علاجش بصلاب ورم صلاب
حادث در نیشین نمایند و بقرطی کتد که گاهی در پستان وقت حمل صلابت عارض میشود و آن لالت کند و بوجاع که حامله را در زانو و سرین چشم عارض شود
و بعضی متاخرین می نویسند که گاهی صلابت غددی و رندی بقدر کثرت یا کم از آن پیدا میشود و بعد مدتی قریب بمقدار بقیه بطایز یا زاده ازین رسیده التهاب
و سرخی رنگت و بواسطه آن در آن ظاهر میگردد و آخر یکم کرده آماده انفجاری میشود و باید که بزودی تمام زلو چسباند و خون مکرر بر آرد و اگر کالنه نبود فصد
با سلیق هم نمایند و کشیزه خشک شده صندل شرح چهار ماشه صندل سفید چهار ماشه کافور یک نیم ماشه در آب برگ کاسنی سبز و آب برگ ماکوه سبز و آب
برگ پالک آب کشیزه سبز آب برگ خرفه ساییده و فضا کرده باشند که ماده را از بیج باز میدارد و صلابت را تحلیل میزند اگر قبل از ظهور سرخی و در دبا استعمال
آید حاجت فصد و زوئی افتد و مکرر تجربه رسیده و بهر تبیین تعقد استعمال قیر طیات و شحمات و مرهم و اخیون مفید بود و در اکثر اول فصد با سلیق کفایت
کند و مغز نان خمیری بر روغن گل چرب نموده تن جلد تحلیل می برد و کتد که مصطکی چهار ماشه بزودی بقیه در روغن گل یک توله یا زیاده خطائی فقط و یا
آرد کرسنه و زیاده صنی و با فدا هر یک هفت ماشه و روغن گل کینیم توله و کاسته از انقطاع حیض قبل از وقت خویش و حدوث شیر بغیر از حمل تعقد
پدید آید و درین حالت فصد صافن و با بفرع و عوق النساء تجربه رسیده و مطبوخ پوست خیار شنبه فائده میکند و تعقد که از ضرب بر سطح حادث شود سلی
بسرکه ساییده طلا کردن مزمل است

وبیله نمدی

بگره ماده ورم پستان جمع گردد و مضجعات استعمال کنند و تخم زیمیان در شیر گاو پنجه به بندند که فنج ماده می نمایند و یا تخم کتان با بونه کلل الماک در آب تخم تانیا صاب کنند و
یا حرم و روغن گل قیرطی ساخته و فضا کنند و دیگر العبدینه منصفه چون لعاب حله و خطی تخم کتان انجیر کوفته و فضا و نیکو است و یا گندم و بادیان و حله تخم کتان را بیج
باب طبع انجیر پنجه بنهند و یا حله چهار ماشه بز کتان و دواشته آرد و جل خطی هر یک چهار ماشه تخم خروش ماشه انجیر زرد و دود و دود و روغن آمیخته یا تنها و کنند
و یا برگ نیم و یا پیا پنجه بر بندند و بقرطی صاحب کال اگر درم آن جمع کرده و یا انجیر سفید نیم با قندی روغن زرد و آب گرم بسایند که مثل مرهم گردد و فضا نمایند و یا
بجمله و بز کتان و بکنج باریک ساییده در شیر انجیر شسته فضا کنند و یا تخم سیرونی تخم دور کرده سوده در آب روغن غنم بنزد اجده میوه سائله و بقرطی و فضا و یا کاس ساییده
و یا بیج و اخل کرده بر تخم زنده تامل مرهم گردد و فضا نمایند و بعد از بیج منفرجه سازند و چون زنده چاک گردد مرهم مثل مرهم سفیداب بنهند و شش ایلیس نوشته که
چون پستان را ورم جامع عارض گردد از او دویه جیده نیست که بز کتان بکنج و بیج سوسن و سیف سائله و شک بز و سیرن کبوتر و لظرون و را بیج مساوی بگیرند و
بکوبند و بر روغن کچ و روغن خیری و مغز ساق بقرضاد نمایند و اگر خواهند بیج درین دال کنند و اگر حاجت شکاف افتد بشکافند و در نسخه انجیر خشک و مغز ساق
عوض مغز ساق گاو و در نسخه موگرموم است و بعد شکاف جراحت را با پنجه درش و دهان و زبان گفته شد و حال نماید که علاج جراحت اندام نازک کیسان
ست و باقی هر چه در وسیله مطلق خواهد آمد حسب حاجت بکار بند

فروع و اکل نمدی

علاج فروع پستان مثل علاج فروع فم و زبان نمایند و در صاص محرق باغ فروع نمدی است و غرون لقله قشای تری یا نوشیدن عصا که او و کذا نسوان و غن
زیت و بصلاب صاص جل کرده و بزاق و صابون القاف خشک کرده ساییده بر فروع و زور ساختن محجوب سویی است و گویند که فیسف عفن

در باب تفتیش عظم دارد و بقول شیخ برای ترویج حبشه که لحم ندری را بخورد بگنیزد قیلاً بطبقت جز و دوران سماق و باغین کج و و ما زو خام نیم جز و سلیخ نیم جز و
در سر کینه و در تکرار است روز بعد جوش دهند و بچوب سر در گذارند تا لقیقت هماندا یلیده صاف نموده باز بر تش ملائم غلیظ سازند و در شیشه بدارند و بر سر
بر بومع و تکرار کنند و این روغن برای جمیع تخرج که در اعضا ندری خوشل من و زبان و غیره باشد نیکوست و اکال را منقذ و اصلاح او نماید

حکم ندری و شقاق آن

بنا که در پستان سواد شده شود و اخیر با سر که سرشته طلا کنند بعد به بطبیع کفر لعل سازند و باطل مجله گذارند باقی تدبیر طباحت از آنچه در حکم مطلق خواهد افتاد
و شقاق که بر پستان و شکم و رانهای زنان پدید آید طین قیولیا و کندر سادی کوفته بروغن گل سرشته ضاد کنند و یا با سله خا که بحری سفیده بپزند و برشته
و آنچه در شقاق مطلق ذکر خواهد یافت موافق احتیاج عمل آید

حفظ ندری از عظم و منع او از سقوط بر صدر

زنی که اراده آن نماید که پستان و کینه بر ماند و خول حمام کم کند و کدک آب میان اگر اراده بقا صغر حصین آن نماید باشد و حکیم شریف خان می نویسد
گاسه عارض میشود و ندری را عظم و سقوط و آن از عیوب است و علاش جمیع مبررات مجرد و محققات مقبض و مضیق و عروق و او و محذرات کنند
این دو جامع است و عجیب گل قیولیا و ما زو سفیده از زیر و زور بلنج با سر که برخیزد کتان مالیده ضاد سازند تا سر روز و اگر افیون و نان با سر که ضاد
شدن ندری پستان را از بزرگ شدن باز دارد و همچنین کند و روغن سوخته و آرد و کوفته بخت با سر که سرشته در هر ماه سه بار طلا کردن و برگ و بار و گل و
دست انار با یک نموده کیش بانه روز در آب تر نمایند روز دیگر جوش داده صاف نموده چهارم آن روغن تلخ اضافه کرده بجوشانند تا آب
نی گردد و روغن بماند قدری بر پستان می آید باشد پستان را محکم سازد و بقول شیخ بگنیزد سفید اب طین قیولیا و واحد و درم و آب بزر بلنج بشیر
قدری روغن مصطکی آمیخته طلا کنند و درم بر پستان خرد کتان مغوس باب ما زو و سیما بر پستان مسترخی نمند و ایضا بخوبی زنان است که طین خرد
سل طلا نمایند و اگر دران فیون نان بسر که داخل کنند و تیر گردد و یا بگنیزد طین حر بست درم و شوکران و درم و در سر که طلا سازند و یا بگنیزد گل شاموس
فاقا و سفید اب و لبصاره بخورج طلا کنند و یا بگنیزد بختیج و زنجار و میوه سانه و قیولیا و آب بزر قطن و طلا نمایند و یا بختیش شوکران کوفته بسر که سرشته
لا کنند و سر روز بگذارند و چون اراده تخفیف کنند با سفنج مغوس در آب سر که بشویند و یا بگنیزد عصاره طراشیت و پوست انار و صابن سوخته هر واحد درم
سب یا مانی سفید اب حدس سوخته هر واحد یک درم حلزون محرق قیسور هر واحد سه درم باب بازنگ سرشته طلا نمایند و یا بگنیزد کون یا پیاز سوسن و
سل و آب سرد و زبر پستان بدارند و یا بگنیزد اشق و شوکران و سر روز بدارند و شوکران تنها نماند روز و از دعای مذکوره درین باب نیست که بخون
نیزه نماید و فنفذ یا خون سلخا طلا کنند و یا بگنیزد زیت و شب محرق شل کسل و در باون سر بطل کنند تا بختیج سرشته شود و درم تمرخ آن نمایند و کدک
ین جز و ما زو خام و فصل آمیخته طلا کردن و بقول هبه الله سفید ج و گل قیولیا و واحد و درم شوکران یک درم افیون نیم درم افاقیاسه درم پوست انار بخورج
حدس سوخته و درم هم را ساییده باب پنج یا باب بازنگ سرشته ضاد نمایند که از تری و عظم باز دارد و بقول حکیم شریف خان طلا بخورج سن حکوک در سر که
آب همی را شردارد و اگر شوکران و سح و غاب بزر قطن و درم و سنگ سفید اب افیون و سر که ساییده قرص سازند و عند الحاجة طلا نمایند پستان فضیله
ز بزرگ شدن باز دارد و اخلام و طشت و رستن موی را نیز منع کند و یا شب یانی و روغن گل طلا کنند و باید که طلا تمام روز بدارند و آب سرد بشویند
بولس گوید که گاهی پستان مردان هنگام اخلام مثل پستان زنان منتفخ شود و درین حالت پستان را بشکافند و آنچه اندران شل ماده سله باشد بر آن
الگاه بوزد پس بملغم سله شل مرهم خل و درم سفید اب علاج کنند و بقول صاحب خلاصه و کافی اگر زهره سیاه بسایند و آب سرشته ضاد کنند و زهره را
بسر که تر کرده بران گذارند و سینه بید بچم بندند و تا سر روز نکشایند و بعد از آن واکند محافطت پستان کنند و بزرگ فاش و شست شدن ندهد و اگر آرد و
پوست انار کز فایح با یک ساییده و با سر که آمیخته طلا کنند و در هر ماه بعد از حیض سه و ز متواتر در شب و زو سه مرتبه فافا از استرخاش آن بود و طلا

فاسد میگردد اگر آنکه سو مزاج حار فراط کند تا آنکه قوی را ضعیف نماید و اما از شان سودا آنست که منع هضم و افساد او معاً نماید و بلغم مائل تر از سودا بسبب فساد و سبب
کثرت رطوبت مائی که آن میا بقوت فساد و بلغم حامض که جوشت او اندک غلیان می نماید طعام را بیشتر فاسد کند و بدانکه چون معده درم و قوه نباشد و غذا
فساد باشد و هضم نکند پیش سو مزاج بود و اکثر آن از برودت و رطوبت باشد و بعد از حار و بعد از یابس بود و اما استدلال از اشتهاست طعام پس
استدلال از آن میگردد یا بنیاده او یا بقصان و بطلان و یا بنوعی از انواع مانند آنکه گاه عطش و شوق بسوی بار بود و گاه شوق بسوی ترشش
و گاه بسوی ناشت و این در اینست و اینست که در شوق بسوی ترشش یا مالح یا حامض معاً از جهت آنکه اینها مشترکند در افاده تقطیع خلط صاف پس دلیل بر
معده بود و بر سردی است او بر کثرت فضول در آن و این وقتی باشد که چون قواسم معده بمنع این فضول وانی نبود و معده قوی مائل بسوی دسومات باشد
و گاهی شوق بسوی اشیای روی منافی طبع باشد چنانچه اشتهاست انگشت و اشتها و غیر آن شود و سبب آن خلط فاسد غریب غیر مناسب با خلط محسوس است
و چون حاسه ذوق صحیح باشد اشتها نمیکند شسته طعام دیگر را بخورد و چون شسته فاسد گردد و در آنجا آفت بوسه اگر اشتها می مضطرب و دسومات باشد و در آنجا بقیض
نکافت باشد و اگر طبیعت از طبعه دشمنه که است کند و بسوی ابر یا غسل مائل بود و در آنجا حرارت تنولی باشد و اگر خوشش مسخات کند و در آنجا برودت باشد
و اگر اشتهای مقطعات حرقات و در اینها باشد و در آنجا خلط لزوج باشد و فرق میان مزاج طبیعی معده و مزاج غیر طبیعی آنست که صاحب مزاج طبیعی را اشتها
بمشاکل مزاج معده اوی باشد و صاحب مزاج خارج از مزاجی را بخلاف و فساد را اشتها بود و معده حار شسته است بیشتر از غذا میاشد مگر آنکه عطش مضطرب
گردد و قوت حساسه را که با اوی در آنکه عطش میشود و قوت تحلیلی که در او برادر است و اگر عطش آب گرم یا آب سرد میسوزد و اگر شیرین شود و بلغم مالح بود
و اگر بد آن تسکین نیابد و صفراوی باشد و گاهی شدت حرارت است با سبب قوت تحلیلی آن طایفه بدل از قوت قبل از سقوط قوت میسوزد و جوع شدید گردد و قوی از
جوع شود که بدن صبر نتوان کرد و با آن غشی یا روزه و صاپ چون در غذا تاخیر گردد و در معده که سودا و بلغم حامض انقباض میشود و زیاد میاشد چون قوت آن کمتر
از مقدار مستعدی بلوی نقصان شود و بد است که شسته و طلب غذا جمیع اعضا عام است و مختص بمعده نیست لیکن این نام طبیعی باشد و کائنات علالت است و عا
قوت فاذیه یا بی قوت فاذیه یا فعال خود تمام و کمال بخیر حاجت بسوسه او را که شور میگذرد و معده مخصوص بشدت نفسانی است بهر آنکه حس است و آنرا قوت
نفسانی است شعور و او را که در این قوت است و گاهی بعضی کسان را اتفاق افتد که گرسنگی بسیار گردد و طعام بسیار خوردند و ایشانرا تخمه نشود و نه نقل بهتر
در غلط بر آید و معده کک بدن فزونی شود و سبب این حالت تحلیلی که سیر است معیت با فاضله و جاذبه نشود و اما استدلال از طریق فواق آنست
که اگر صاحب و یا بنوع احساس کند و در آنجا خلط حامض یا حرلیت یا تلخ باشد و اگر باین قوه محسوس گردد و در آنجا میسوزد اگر باین احساس نکند و عطش نباشد
خلط بلغمی باشد و اگر عقب استغرائات و حیات بود و در آنجا یابس باشد و اما استدلال از حال دهان و زبان آنست که اگر زبان در او جاع معده
شدید احتشوت و حرارت بود و بلغمی درم یا درم نادر موسی و معده دلالت کند و اگر مائل بر روی بود آفت صفراوی باشد و اگر مائل بسیاهی بود سبب
سوداوی باشد و اگر مائل بسفیدی و لئیت بود سبب طوبیت باشد و هر رنگ که درین وقت در زبان پیدا گردد دلالت میکند بر آنکه در معده ماده است
که آنرا این لون است خواه مویم باشد یا غیر مویم اگر رنگ سیاه که بیشتر از ماده صفراوی محترق حرارت آن میاشد انچه از آن بسوسه زبان متعده
می شود سیاه میگردد و اگر سیس تنها یعنی حقیقی باشد نه از خثونت حادث از فقدان رطوبات بر زبان از فرط حرارت سبب پیوست باشد و کثرت
آب و مین و زبدیت او دلالت بر رطوبت معده مرسله را نیست حاجیه میکند و شکلی نم و قوت آب بن بریس معده دلالت می نماید و حرارت او حرارت
اگر در اینجا علامت دیگر معین این در دلالت بر حرارت باشد و بدانکه خشکی درین برود و جبه بود یکس حقیقی و او آنست که آب بن نباشد و مین کاف
دوی آنست که آب و مین غروی لزوج باشد لیکن سبب حرارت بخاری که متادوی بدان گردد و شک شود پس واجب است که فرق نمایند میان سبب
و حیات آب بن بر لزوج در دهان که آن دلالت بر سبب این بر رطوبت لزوج دارد خواه از معده منبعث شود و یا از سرنازل گردد و اما طبع مین مائل پس
تلخ و دلالت بر حرارت و صفراوی نماید و ترش در اکثر امراض دلالت می کند بر برودت معده لیکن کمتر از برودت است که بان طعام هلاک منضم نشود و بسیار

و اگر

کل خراسانی بسیر که سرشته دکنه بسین کذا از چهار دم افیون نمیدرم و کذا ادرع محرق اتفاقا شب طرائث سوده بگللاب سرشته دکنه از ویا یک سوده آب خوب
 پخته برف بر سر کرده و کذا ایرسا ساینده غسل سرشته و کذا اخون نقاش گاه گاه بالغ پستان ز عظم ست و بقول طبایعی هند اگر بچ گشتی بزرگ بچ گشتی خرد
 پوست انار سیخ کند در می موسری خام برانبر بار یک ساینده ضامد نمایند پستان غلیظه را سخت نماید و ایضا اگر گنجانی که در ایام بارش می باشد چهل عدد در خاک
 انداخته ظرف لکهارند که جمله یکدست شود و با گل گشتانی آینه ضامد نمایند و کذا اسطری نازک لشن رخت بزرگ کند و سرخ باشد شکست دهد با ساینده ضامد سازند
 و یا گیاه سجاو و سیخ اسگند بر سر و ساینده بر پستان طلا کنند و اگر آینه بخورد که برابر بخورد باشد پچی خرد ببول و سرخ تم تر بندی و پوست انار هم را در ساینده شکست
 بار یک سینه دوام از او دیند که در نیم پا و روغن گاو و نیم پا و شکلهوا ساخته بخورند و همچنین تا پهل و زنجیر لشن پستان چهارده ساله گردد و اگر از و سیر و شکلهوا
 عوض تخم تر بندی و پوست انار داخل کرده مسادی کوفته بخت سفت سازند و یکدم بخورند براسه استکام اعضا خصوص پستان نافع بود

عظیم ندری صغیر

اگر میوه گاویش پیدل مسادی بگذرانند و مخلوط ساخته هر روز قندی شیر گرم بخورند و پستان که بنایت خرد بود عظم پدید آرد و خراطین یا علق بر غن کخند ساینده
 ضامد کردن نیز پستان را بزرگ سازد و ایضا سندی کوئه اسگند برابر بار یک ساینده طلا کنند که چین بر بالیدن و بر آید پستان ست و در نخته و گنج سیخ
 پنج عوض سندی ست و نوشته که برابر سوده با سکر و طلا نمایند

امراض معده

و آن چهل و دو مرض است یعنی سوز خراج معده و در معده وضعف معده وضعف هضم و فساد هضم و تخم و بطور نزول طعام از معده و تسریع آن و تهیضه وضعف
 اشتها و فساد اشتها و شویت کبی و جوع بقری و جوع معشی و عطش مغرط و اورام معده و در معده و قروح و ثبور معده و نفخ معده و جشای و تشاوب
 و تظمی احتباس جشای و قروح و غثیان و قروح و جودوم و دلبن و فواق و انقلاب معده و کرب معده و اختلاج معده و وجع الفواد و حرقت معده
 و حله معده و آسیر خای معده و سنج معده و جبادت معده و تضجر معده و ضرب معده و خرق معده اکنون بدانکه گاه عارض می شود معده را امراض سوز
 مزاج سافج مفرد و یا مرکب یا اادی و موی یا اصناف صفراوی و یا طینی زجاجی یا رقیق ساکن یا فزی غلیان یا حامض یا مالح یا ماوی سوداوی
 حامض و عفن و گاه عارض میشود آنرا اورام و قروح و تفرق اتصال و مانند آن از اسباب باطنی و اسباب خارجی مثل صدمه و ضربه و گاهی احتمال
 اختراق میکند فی الحال قتل نمی نماید و چون تفرق اتصال بخدی رسد که جرم معده را بشکافد صاحب آن بمیرد و بقراط گفته هر که معده او منخوق گردد و پاک شود
 و گاه عارض میشود آنرا تهمل نسج در لیت آن و گاه عارض میشود آنرا سده کثافت و گاه عارض میشود آنرا امراض خلقت و مقدار مانند آن بسیار که بسیار
 صغیر گردد و از امراض شکل مثل آنکه شدید الاستاره شود و از امراض ملاست و خشونت که شدید الملاست مزق گردد و از آفات وضع و که مثلاً وضع او
 شدیداً لبر و لبسوی خارج گردد و گاه عارض میشود سد و قیامین لیاف آن و سد و در مجاری معده بسوی کبد و لبسوی طحال و در ب حادث شود اگر در
 مجاری کبد باشد و اشتها کم گردد اگر در مجاری طحال باشد و گاه عارض میشود در معده ریاخ و نفخ بسبب غذیه بسبب ضعف نفث معده و سوز مزاج معده
 گاه واقع میشود از اسباب خارجی از حرارت و برودت و غیر آن و گاه واقع میگردد از اسباب داخلی از امراض معده آنست که میجان کند از حرارت
 شدید یا بسبب مونت او در تجلب مواد روی لبسوی آن و یا بسبب مونت حرارت آن بر حاله ماده دران مونت روی غیب طبیعی و چون سوز
 مزاج مادی باشد غالی از آن نیست که یا ماده منتشر غائص و جرم آن باشد و یا ملققی بر جرم آن یا مصوبی بخولیت آن گاه خلط موجود و معده
 متولد دران باشد و گاهی منصف عضو دیگر لبسوی آن بود چنانچه از دماغ بنوازل جاری یا بار معده ریزد و بدان سبب مزاج معده گرم یا سرد گردد و مزاج
 آنکه لبسوی او نازل شود و مل کند و همچنین گاهی لبسوی آن از زهره اعلا و صفراوی میریزد و این در بعضی کسان باشد که رنگ بزرگ از ره لبسوی
 آنها آید عوض رگی که در اکثر مردم از مرانه لبسوی لامع می آید پس لبسوی معده ریزد آنچه انصباب لبسوی معاد واجب بود و چون ماده طول کند مالح و جاد

ازان در معدة قروح پیدا کند و باره قروح لا یتواند از ان حادث نماید و بسبب است که تاثير آب و بسوی اول معالجه متصل است و تاثيری که در او اما افساد و از شهوت و هضم را
اول شش و گاهی بسوی آن سود از طحال میریزد و اکثر بسوی آن صفرا از کبد منقب میشود و گاهی به اعانت این میکند از اسبابی که در معدة باشد مثل
وجع شدید و تاثير طعام و ضعف قوت و دفعه آن بسبب است که سبب دران غصب یا غم یا انفعال نفسانی میباشد آنچه تحریک داده و انصباب مواد بسوی
معدة می نماید و دفعه حادث کند که بدن قو زائل نگردد و گاهی بسوی آن مثل این محرکات خصوصاً اگر سنگی اخلاط صیدی میریزد و لا سیما چون بین
خواهی قروح باشد و معدة که گاهی بسوی آن سود از کبد منقب میگردد و بسبب در انصباب سودا بسوی آن کثرت سودا است و ضعف معدة و بسبب انصباب
خون بسوی آن کثرت دم و همچنان او در معدة شرف ازان مجاوران باشد و از جانب آن مثل جگر و یا فوق آن مثل دماغ چون ازان م بسوی طحال و مری و ریه
و بسوی معدة نافذ گردد و ضعف قوت و دفعه معدة اعانت بر قبول جمیع مواد منقب بسوی آن می نماید و از اسباب قوی در انصباب م بسوی آن در طحال
غیران احتباس و م سیال از حقیقتی خون بود و سیر یا ترک یا فتنه متفرغ یا قطع عضو است که احتیاج است آنقدر دفع آن از طریق معدة و بقوا سال
دم دفع میگردد و بدینکه ضعف سبب قوی است در انصباب ماده بسوی آن و اکثر آنچه در معدة یافته میشود و یا دران متولد میگردد از اخلاط
آن بلغم است و سبب دیگر آنست که کیلوس قریب الطبع از بلغم است و وی چون منقسم نشود به هضم نام خون و صفرا و سودا نمیکرد و عند تصور هضم هضم می کرد
بالضرر و بلغم زیاده در معدة متولد میشود و ایضا بسوی معدة در غالب حوال صفرا برای غسل آن مانند آنکه امثال میزدند و نیزه و پیل نیمه از بلغم دران
متولد میشود و جمع میباشد اما صفرا در بعض معدة پیدا میشود و در اکثر بسوی آن یک میریزد و یا وجود آنکاف صفرا و معدة حادث میشود چون غذا قابل اتحاله
بسرعت بسوی و خانیست ملاقی گردد و گاه عارض میشود و معدة را در خلقت و یا بسبب طول امراض و وجع و سودا و سیر آنکه حرم او تامل النسخ ضعیف بقوم
برقیق الجسد میگردد و این موهی بضعف در جمیع احوال و میشود و در مواضع آن احتیاج به کفایتی افتد و اسباب امراض معدة همه اسباب امراض
مذکوره از اسباب خارجی بادی و داخلی غیر بادی سابق و اصل است و مخصوص بدان غذا است بسوی که مقتضی شود و هضم باشد و اگر چه معدة به هضم احوال
بود یا بسیار اندک باشد چنانکه معدة صحیح مودی نباشد و ضمه گردد و یا کثرت استعمال و دریکه معدة مقدار استعانت بدو در فعل خود گردد و یا حسب کثیر
بقوا سال خاصه صافی که محتاج به حرکت غنیف غیر طبیعی است پس محل نسج لیف او تامل نسج آن عارض شود و معدة شدید بحسب قدرت بادی تا انکه
ازنی سبب و سیر مزاج مضعف با فراط در عمل نقصان پیدا میکند حتی که حرارت سانسج اکثر سبب زین معدة میگردد و بنا بر احداث ضعف ماسکه
سبب غلبه رطوبت مرطبه حادث از کثرت شرب آب و مرطبات و طبالغ حار و حرارت ماده صفراوی بیشتر سبب این میگردد و آفات که در
افعال معدة حادث می شود یا در قوت مشبهه با ذبه افتد بطوریکه که اشتها اصلا نشود و یا اشتها قلیل گردد و یا بسبب کثرت پذیرد و یا شهوت ناسد شود
و این یا بسبب غلبه آب باشد و یا بسبب آب و یا در قوت ماسکه که امساک شدید یا ضعیف یا باطل گردد پس طعام یا سرعت متفرق گرداند و یا
در قوت یا ضمه که هضم او باطل یا ضعیف یا فاسد شود و غذا را بر خانیست یا قوت تسخیل سازد و یا در قوت و دفعه که فعل او دران بسوی طبع طبیعی
و یا بسوی فوق اشتها و نماید و یا دفع او ضعیف یا باطل گردد و سیر که ماکث او در معدة طول کند و بطی گردد ازان تجزیه موهیم محرک اخلاط عارض شود
و مثل فوکه مخرج نیست بنا بر کثرت رطوبت آنها و گاه اوجاع مدهه و لذاعه و غیر آن بمعدة حادث شود و گاه تابع ضعف این همه قوه یا
بعض و طفو طعام و بطو و انحراد او یا سرعت انحراد او و ضعف هضم او یا بطلان آن یا فساد آن یا سقوط شهوت یا شهوت کلبی یا شهوت ناسد
میباشد و تابع این قوا و جشا و تغذ و زرع و غیر آن میباشد و بسبب است که آنچه حادث میشود از اینها موهیم میگردد و بسوی مشارکت بیان
اعضای دیگر خصوصاً دماغ بشرکت فیما بین هر دو بسبب کسیر مخرج یا شش یا یا لیل و یا حادث گردد و یا در بعض ضربه واقع شود و بسیار
باشد که خیال کنند پیش چشم که لثه و نسج غلبه و دغیان و ضباب است و اکثر قسب مشارک معدة میگردد و در بعضی حواشی باشد و یا بسبب
شدت وجع و خصوصاً در اورام عظیمه آنج یا بسبب کیفیت مفرط در حرارت و مبرور است یا تحیل بسبب و اگر ماده از احداث غشی ضعیف باشد

که دلالت بر حرارت ضعیف مع رطوبت نماید که رطوبت را اندک بخوش آرد و بعد خالی شود از آن قاصر از انقباض پس حرارت عارض گردد مثل عصیر که ترش می شود چون سیر کرده و نیز ترش می شود چون خوش کند از حرارت ضعیف و گاهی حرارت از انقباض داده ماضی از حال بسوی معدة می باشد و آنچه سبب طحال باشد آن اشتها اشتداد نماید و فتح و قراقر و مسود و خشم کثرت پذیرد و آروغ ترش آید و نفه از طعوم غم بر بلغم نفه و شور بر بلغم ملح و دلالت کند و طعوم غریبه بچند دلالت بر غلاظ غریبه رود نماید و اما استدلال از آنچه خارج می شود از معدة پس اگر در قوت تنوع فقط باشد و ماده بر نیاید ماده لجه تشنه بود و اگر قوی سهل باشد و عند تناول چیزی که در آن جلا و غسل باشد مثل ماء الحسل ماء السکیر و لهبولت بر آید دلالت بر ماده مصبوبة بر تحلیف نماید اگر قوی و تنوع باشد که ماده تمام لهبولت منتقل نشود و بر اجتماع هر دو امر یا بر لحوح خلط یا بر فرج چیزی و بقای چیزی و دلالت کند و غلیان از ماده متشربته نمانی باشد بلکه از ماده غیر متشربته نیز می باشد چون بسیار باشد و غم معدة را از آن که و یا اندک باشد و حجم زیاد حاصل کند با خلط آن با طعام و از قهر معدة بسوی غم معدة مقلی گردد و لذت آن نماید و لذت کاسه و قوت غلاظ بعد طعم می باشد قبل از سهل نبود مگر آنکه ماده کثیر باشد لیکن چون حدود تنوع و غلیان بر دور باشد و ماده منصبه بود و اگر دایم باشد ماده در معدة الا لهبولت شود و ایضا قوت دلالت می کند بر وجود آن ده که از آن خارج می گردد پس بر جمل و سود و بزرگ دلالت کند و بر بلغم ماضی ملح بدون و طعم و بر بلغم تر جاجی بزرگ و بر بلغم نازلی از سر بدون مخاطی و بد آنچه با آن از نوازل بسوی اعضای دیگر باشد و بعضی کسان باشند که چون ایشان طعام تناول نمایند احساس می کنند که اگر حرکت زیاد نماید طعام قوی شود و این بر رطوبت غم معدة و یا ضعف معدة دلالت کند و آنچه از رطوبت باشد بر غلظت معدة نیز عارض می شود و آنچه از ضعف بود بر اشتداد عارض شود و ایضا فرق نمایان کنند که در کان از رطوبت بالضرور اند و قواضی آن چیزی از قسطنطنیه طوبیت بر آید و کان از رطوبت معدة طعم نام خارج گردد و ایضا در کان از رطوبت البته شہوت طعام ضعیف بود و در کان از ضعف چنین نباشد و اما بر این بسوی معتدل در رگ و کانی بد دلالت بر جودت هضم می کنند و جودت هضم دلالت بر قوت معدة می نماید و قوت معدة بر اعتدال مزاج او دلالت میکند و آنچه از آن با منضم باشد دلالت بر ضعف معدة و بر مزاج آن می نماید و رنگ از دلالت کند بر ماده که در معدة بود و اگر در بنجالدین و متن باشد دلالت نماید بر آنکه از معدة قبل از وقت نازل شده مثل سودا و اسهالی بران بنا بر ضعف قوت اسکیر اگر این نباشد بر این امر دلالت نکند بلکه بر ضعف یا ضمه دلالت نماید و در استدلال از صوت بعضی گفته اند که نزول و دلیل جودت هضم و قوت نیز هست و کذا لک قلت متن او و شیخ میفرماید که صواب این آنست که نزول و دلالت بر قوت نمیکند بلکه بر قوت ضعیف لیکن آن ضعف کمتر از آنست که بشما بعد از منضم عارض کند و اما بودن و عظیم الصوت اگر بنا بر جودت باشد آن سبب لفظ او بود و اگر سبب قوت دافع باشد آن دلالت بر قوت بزرگتاید و لطیف رقیق که آنرا صوت نباشد و ال تریه قوت است از کیفیت مصوت و خصوصاً آنکه تصویت او از ماده سلب باشد اما صوت خارج از تلقای نفس و لا با خلط ذہن کند و اما قوت متن دلالت بر جودت هضم نماید متن لیل فساد و عدم متن اصل فوجت او دلالت کند و اما جشا گاهی ترش بود و گاهی ترش خانی و یا زنگاری یا زنگاری یا خانی و یا قاضی و یا کما گاهی شبیه طعم چیزی که حاصل نمیشد و اول نموده و گاهی بر صفت که در آن کیفیت دیگر نباشد و آن صحیح ترین چنانست که اگر خانی باشد و در آن جوهر طعام سیر و الاستحالة بسوی و دانیست نباشد مثل زده بقیه بطنی و ترش یا طعامی که با آن و دمنعت و یا با او کیفیت و خانی بود مثل علای ممول با تشنگی غیر آن پس سبب بیان اینست معدة باشد باوده یا سود مزاج ساف و اگر ماده بود و بیکه از اقسام مواد و طعم آن باشد مثل در کان از ماده صفراوی تلخی محسوس شود و در کان از ماده سوداوی ترشی احساس نماید و اکثر این از ماده صفراوی بود که بسوی معدة از مراره بر وجه مذکور سابق بر نرود یا از نزله حاوہ سر و خصوصاً چون در صفراوی مزاج نباشد و ایضا استدلال میکنند بر آنکه سبب حرارت مادی یا ساف است از جهت تقدم تغذیه بعد از ای بعد از دانیست مثل نان جو که چون برین خشای و خانی آید سبب معدة بود و ایضا بر آنست که سبب حرارت در معدة است و اگر برین حراری نبود واجب نمیکند که سبب در معدة نباشد و بسیار است که آن سبب مزاج حار ساف باشد و ایضا قوت اگر صفراوی بود سببش معدة باشد و الا جائز است که از طعم باشد و از معدة بود چون بیان سود مزاج حار ساف باشد و قوت اول دلیل است بر آنچه در آن خارج گردد و بر آنکه سبب حرارت معدة است و اگر بلغم غلیظ یا مائی قف باشد سبب طعم باشد زیرا که بلغم این بلغم و معدة حار بسیار باشد و گاهی خشای و خانی و ماضی دلالت کند بر سبب که آن معدة فراغ کافی برای هضم نباشد و علت گردد و سخت پذیرد و آروغ

بسیار میباشد و ایضا چون ایشان را از درد اعراض میشود پس گاهی منتهی از اسهال و سبب زیادتی در اعراض میباشد چنانچه در اینجا و کذا که بعضی از اعراض آنست که
 با متعلق در سبب اعراض میشود مثل انواع مرقا که آن از حرارت کبد مع بروزت معده حادث میگردد و درین هنگام گاه منقطع میشوند یا شایع حاره و گاهی مجزئ
 بارده و گاهی از سرد و ضرری یا بنده و این همه از انجمن است که رعایت آن را استدلال بموافق و مخالف سرد و است و اما استدلال باحوال مشارکات چنین
 باید کرد که مثلا نظر کنند که آیا وایع منفعل از اسباب نوازل باعث لبسوی معده برای نوازل است و یا کبد مؤید صفرا باعث انجمن است یا طحال عاجز از نفی سودا و
 و ارم کثیر سودا است و این تعرف برای سبب و نظر کنند که آیا پیش چشم غیر معتاد غیر ثابت متخیل میگردد و آیا حادث میشود صدرع و سودا پس استدلال فعلی باحوالی
 معده و کذا که در آن فاصقه و یا حادث میگردد و خفقان بر امتلا و یا بنوا یا غشی و شنج دین تعرف براسه عرض است پس اگر استدلالیات یا صدرع یا سودا
 و منامات مختلفه یا خفقان یا اسباب عظیم حواش کند معده متلی و ضعیف و بدان سود مزاج باشد و اگر خفقان و صدرع و غشی و سودا پس در حالت خواب پیدا
 گردد بداند که معده قبول میکند صفرا و خلط لزلع را که لبسوی خم معده نزد خلط آمده و یا خلط سوداوی و یا خلط بارد و در فرق درین بسیار علامتانی که مذکور
 شد توان کرد و آنچه ازین اسباب در اسفل معده باشد صدرع و صرع و غشی و شنج که از ان پیدا گردد و عظمی می پذیرد و اعراض داله بر احوال او مشارک
 بعضی دماغی اند مثل اشتلاط و زمین و سبات و وجود و سودا پس و بعضی قلبی اند مانند غشی و خفقان و سودا پس و بعضی مشترک اند مثل تبطلان
 نفس و عسر و یسور او

طریق تشخیص

اسباب امراض معده حادث از سود مزاج و ریاح و فساد غذا نیست که اگر کسی شکایت مرض معده کند اول دریافت این امر نماید که پیش سود مزاج
سافج است یا مادی و این چنان باشد که از مرض سیر کند که در معده سبکی معلوم میشود یا اگرانی اگر سبکی گوید سافج بود و الا مادی و البقا مرض را غذای محمود و خرم
فرگانه پس اگر طعام مختلط بعضی مواد بر آید سود مزاج مادی بود و اگر آیمش چیزی از اخلاط بدان نباشد سود مزاج سافج بود و البقا قبول نظر کنند اگر تخم
غلیظ باشد سود مزاج مادی بود و اگر صاف رقیق باشد سود مزاج سافج بود و البقا غثیان قوی ترین علامات سود مزاج مادی است و البقا سافج مرض سیر کند بود
بجلا مادی که سهل العلاج است بعد از آن سوال کنند که تشنگی هست یا نه بهضم قوی است یا ضعیف اگر تشنگی غریظ و بهضم قوی گوید حال قلهتها و جشای و خانی
یا بخاری قلیل لدغایت و سهولت آب بن و انتفاع از مبروات و احتراق و فساد و اغذیه لطیفه مثل گوشت طپور و مانند آن هر چه حار و قلیل المقدار باشد و
انضمام اغذیه غلیظه بارد و خشکی دهن و التهاب معده و تضرر بمشروبات حاره و تقدم استعمال اشیا حاره یا مقام در پناه گرم نیز سیر کند اگر این
تنها یافته شوند سببش سود مزاج حار سافج باشد و اگر با آن تلخی دهن و غثیان و اتم بصورت کثرت ماده یا بودن او مشرب در قعر معده و بعد طعام
بحالت قلهت ماده یا رسیدن او لبوسه فم معده و توصفای و بر از مراری اگر ماده در معده متشرب نباشد و زردی بول و براز و لبع فم معده
بعد تناول طعام و آروغ منتن حرلیف نیز باشد سببش سود مزاج صفرای بود و اگر صرف اقرار تشنگی و خشکی زبان نماید و با آن هزال بدن و قبول
و تخفیف آب قبض طبع و انتفاع با غذیه رطبه و اوبان و لغت از اغذیه یا بسبب سببش سود مزاج یا بس بود و اگر با وجود این کثرت اشتها
مع ضعف بهضم و کثرت لفع و وسواس خیالات فاسد و وحشت و حرقت معده و تشری یا زخمی دهن و صفرت لون مع سواد و غلظت قاروره
و سیاهی آن و بطور صفر و تواثر نبض و کثرت قو حاضض مضر و عظم طحال و اختلاج مرق باشد سببش سود مزاج مادی سود مادی بود و اگر
تشنگی کمتر و بهضم ضعیف بیان کند و رنگ چهره سفید مائل بزرودی باشد و براز نرم و غیر منظم و متغیج بر آید و بوضع اشیا حاره با بغسل
بر معده و تناول اشیا حاره حرلیفه انتفاع یابد و اشتها زیاده بود و آروغ ترش آید و اغذیه ضعیفه بهضم گردد سببش سود مزاج بار و فوج
بود و باشد که این سود مزاج بدان حد رسد که سر از بعد چند ساعت از طعام ماکول نهد و وجع عظیم که بدون قورطوبست تشرش ساکن
نشود و عارض گردد و گاه مودی با استسقا و رب گردد و یا داغ و رافات این سود مزاج شریک گردد و صلیع و طینین مانند آن ظهور نماید از خفاق سود مزاج

بارد و مزاج اصلی حار اند تر از قوه دفع و جفاف و عطش کثرت پذیرد و فساد زیاد گردد اگر بسبب دیگر احتیاج بقصد افتد و بقی مودی گردد و اگر با وجود عدمی اشتها قطع شود و بطعام کثرت غذا رغبت نباشد بلکه میل بسوی چیز بی باشد که در آن حدیث و حرافت بود و چون آنرا تناول نمایند نفخ و غمد و غثیان ظهور نماید و آتش اشتها یابد و جشای حاصل و کثرت آب بن مخصوصاً وقت خواب تغییر رنگ بسفیدی و تریل بدن بیاض قاروره و قوامی آن بدو و نفوس نیست آن قریب به جبهه باشد سببش سوء مزاج مادی یعنی بود و اگر از اغذیه رطبه و سومات تنفس باشد و از آن و از شرب آب بارد و تول فدا که طبیب اهلان را بداند باید و از آب غذا و از غذای بابل نفع حاصل گردد و کثرت لعاب بن و غثیان شریعت انجم اطعام باشد سببش سوء مزاج طب سافج بود و بسیار است که بر قسم معدیه رطوبت بآید باشد و صاحب دهر آنچه بخورد تو هم کند که اگر حرکت نماید که در دو آنجا با وجود آن برودت تمدد و معدیه و بملو و شریعت و طفوی طعام و کثرت مزاج نازله و جشایه دریافت گردد و سببش مزاج باشد و اگر با وجود تمدد و شریعت غثیان و حرقت معدیه و تغیر آرزو و متن برز باشد سببش فساد هضم غذا بود و بداند که ترکیب علل است بعضی انواع سوء مزاجات و سبب سوء مزاج مرکب شده و ایضا اگر کباب بدن سائل شود و خصوصاً وقت گرسنگی و در حالت کوری شکم ساکن گردد و غثیان تکلیف دهد و هر چه بخورد نموده است تغییر گردد و بخارات بر سر متصاعد شوند و صلیع آید و سببش سوء مزاج رطوبت و اگر با وجود تشنگی و تشنگی زبان قبول بدن و سبب برز باشد سببش سوء مزاج حار یا بس بود و اگر بدن سفید و متزل نماید و کسل و حرکات پیدا آید و برز نرم آید و در این مرض پیوسته از رطوبت لزج تر بود و آرزو ترش و غثیان رنج و سببش سوء مزاج بارد و طبیب بود پس اگر آب دهن غالب بر حرقت طعم و دهن جشایه است بر کثرت رطوبت دلالت کند اگر حرقت دهن غالب باشد بر کثرت برودت مزاج دلالت نماید و اگر در لیس هر روز را غر تر شود و دهن خشک باشد و میل آب کمتر بود و آرزو ترش آید و طعام بد گوار و وضع رطوبت و سفیدی قاروره و کثرت اشتها و تخمه بود و سببش سوء مزاج بارد و یا بس باشد

علاج علی معصومه

بدانکه معدیه بمنزله خوض بدن است و صحت بدن موقوف بر صحت آن چه سلامتی حال اعضا موقوف بر تندستی مزاج است و آن منوط بصلاحت اخلاط و صلاحت اخلاط موقوف بر تربیت جودت غذا و این هر دو بدن سلامتی حال معدیه نفی نه بخشد و از اینجا است که جمعی از اطباء ذی اعتبار مثل مختار ابن سهل و کندی و محمد بن الیاس غیر هم معدیه را از اعضا سه رئیس شمرده اند باجمعه عضو است شریف هر قده که اهتمام در معالجه آن بکار برند رواست و موجب صحت جمیع اعضا و از آنکه تقاضای غذا و هضم آن مخصوص معدیه است و محتاج ایستاده از اعضا است و اگر عضو متارک گویند و آفت او موجب آفت همه اعضا است لهذا رعایت او ضروری است در علاج هر مرض پس حافظ صحت معدیه را می باید که در محدث از اجتماع اغذیه اشیای دیرینه و سفید است اشتها مختل نباشد و شرب آب و شرب بر بنابر خصوص در مزاج بارد و استعمال فواکه که طبیب تمام جمله از مفسدات معدیه اند از آن احتیاج نماید و در مزاج حار صحت معدیه را نگاهدارد و فاکه کردن حافظ صحت معدیه است و اصول سبع که در اصلاح معدیه و اتم رعایت آن لازم است اول استعمال و آب است که دباغت او کند چون سسترنی گردد و این مبنی در دوائی بود که عفوصت و قبض بادی بوده باشد همچون آبله و دم آنکه بالاست و از ازل سازد و فعل و لایک کند و این معنی در لطافات و مقطعات و تحلات صورت بند و مثل قریل سووم آنکه ثابیه او را بخنداند و این معنی در آنچه جو صفت و حرافت و ملوحت داشته باشد حاصل آید مانند لیمو و خردل و الکا بهرام آنکه مزاج را تسلیل کند و رطوبت بآید از وی زائل سازد چون زنجبیل و سیم آنکه سده او را بکشد و همچون صبر ششم آنکه قواس او را باغاش و در مثل زعفران و سفت آنکه حرارت غریزی او را نگاهدارد و چون مصلک و از نتایج افکار صاحب نزهت است و رای جمیع از متقدمین بر آن قرار یافته که چون مصلکی بالاست وزن آن مادی جدید در کوزه نوجو شاتند تا سووم حصه آن بسوزد پس هر روز هفت شقال زان بنوشند صحت معدیه را نگاه دارد و قاع تمام اودیه کبار است و آب بن تاب معدن حدید و گلاب قریل که سه توله قریل کلان کلان را در یک نیشه گلاب و در آتش انداخته چل بخت و در آفتاب براند و شب براند و بعد از سه توله با هفت توله استعمال کنند بسیار فایده یابند و اگر با سفوف مصلک سده باشد و بر آن نبات بپزند و بپول غلویان از ترعیب دارد و از آنچه معدیه را قوت دهد و صحت او نگاهدارد و شایه را قوی سازد و رطوبات را زائل کند و سووم هضم و تخمه و مزاج را

و فصد کردن یک سده درمی مانع از یکدوس بسوی کبدست و چون فصد و استفراغ با عدم حصول بدل و تحلیل جمع شود با ضرورت فیض هلاک گردد و این صبر بر تقویت موصوف است بکبر فصد و قرض در هر واحد که درم که با بودینه خشک را مازود و خام هر واحد و درم بشمار یک کندیامیه بخورند و آهسته که و ترقیه معدده و آنچه در فصدی او جمع شود یا لاج یا متشرب باشد او و نه که از سده و جدا اول قریب مجده تجاوز نکنند استعمال نمایند و اگر در یک دفعه تجلج حاصل نشود دیگر آن کنند که این فضل از آنست که استفراغ نمایند و چون حاجت با استفراغ و واجب است که علت امر باز و بولی در امراض معدده نمایند چون آنها صلاح یا بند معدده لصلاح که اید و واجب است که در معاجلات معدده اگر چه بجزارت او باشد چیزی شدید البر و در و نکند مشمل آب شدید البر و خصوصاً در کسی که معتاد و بنا باشد و او و نه محله از او و نه قافله حافظه قوت خالی نباشد و حکیم علی در شرح قانون می نویسد که او و نه سینه در علاج معدده اگر فرض در فصد باشد باید که استعمال آنها بعد طعام نمایند که درین هنگام قریب از موضع مرض باشند و اگر در فصد معدده باشد باید که قبل از طعام و بر ناسد استعمال کنند بعد از آن مراد باین و در اگر علاج معدده باشد فقط بغیر حاجت بسوس است آنکه بعضو دیگر مثل کبد یا فک گردد و باید که استعمال بخیر آب باشد برای بطور نفوذ او و طول ملاقات او معدده و خصوصاً اگر از گرفت نفوذ او خوف ضرر بعضو دیگر باشد چنانچه اگر معدده بار و کی بار بود و در استعمال او و بر برای تحریل مزاج معدده اگر خوف آن باشد که دو اسبب علت مقدار او تاثیر در معدده نخواهد کرد و باید که بآب از ک استعمال نمایند یا مقدار دو اکثریت پذیرد و با اکثر اجزای معدده ملاقی گردد و این آب باید که سرد باشد اگر معدده سرد مزاج بار بود و نگیرم باشد اگر آن سرد مزاج بار بود و در آب بار برای دوامی باید که آنکه حار مزاج القوه از جهت معدده بود و در از آن خارج گردد و درم آنکه از نشان آب گریز است که در معدده ملاقی میگردد و اندامی است و چون طفو یا بد ارتفاع بعضی اجزای و در استخوان عالی معدده لازم گردد پس فصول و در عام موضع باشد اگر مراد باین و با علاج معدده شش کینه نیز باشد باید که استعمال او آب گرم نمایند و گوشت که او و نه مستعمل را و تقویت معدده باید که جوششی غیر بار باشد و او و نه بر تر و معدده مانده و خشک و او و نه در او و نه خوشبو و غذا سبب لذت نافع تر و در گوشت از غیر خود است اندامی که با او و نه این عضو بعضی او و نه عطریه بکار برند و او و نه جالبه شش نمایند و در اوج از امثال و سو ترتیب در آن و هر چه ضرر معدده است از آن اجزای از رز و زرد و گر فتن فون از نفسده خواه از نو خواه از محاجم باشد ضرر معدده است و او و نه لوابی او و نه سینه سینه ضرر معدده اندالامه و در السوس

ذکر اموره موافقه معدده

اباسترین فدی برای معدده آنست که در آن قبض و حرارت بلا حدت و بدون انجم باشد و اما صحرای رفع می یابند و تقویت معدده بقوا فیض بر مجموعین واجب است که افراط در استعمال قوا فیض بر این قبض و شدید باشد تا اینکه اینها تخفیف افرا معدده آنها تخفیف خوار و قسید یا ساکن اول و ه اشتغال آن ز فرج میکنند این یید الا قهر است و اندامی باید که اقدام بر بلیه و مانند آن در حیات نکنند مگر بعضی نام سراگر لاد از آن باشد برقی استعمال نمایند از اغذیه سبک ضعیف بقول الیونین است اندون سنگدان کیان است و در کثرت در تقویت معدده بسیار نافع است و از تیره موافق برای اکثر معدده استعمال شود و در تیره و در تیره که در معدده غلط بلغمی جمع نشود مگر کسی را که موانع از او باشد چنانچه در کسانی که ایشان را تو ادم اکثر عارض شود و سهل تر تو آنست که شربت های بخورند تا آنکه چون عطش بسیار شود بر آن چشمتی ملی یا شکری یا آب گرم نوشیده و نکند و واجب نیست که بر آن زیاد نمایند طبیعت متفاوت و فتن نفول بسبب معدده و در بدانند که فتنش خفیف غیر غلبت و غیر متواتر و در وقت حاجت شدید است از تیره موافق برای اکثر معدده اقتصاد طعام بر یک است بغیر امتداد و در آن است و اما موافق در مسلمات برای آنها جوشش است و در عصاره آنست چه از عصاره قبض و خشک و در فتن و مفارقت میکند و از انقال موافق معدده موثرترین است بنا بر آنکه در آن جلای متدل است و او مسکن نفع اندک فتن معدده بکلی خود است و نفع بسیار محتاج بقوی تر از آن است و در اس نفع معدده و ایضا کبر طبیعت بقول کاهوست بلای معدده مانی بجزارت و چشمتی بهتر و اما فتن عام النفع است برای معدده و در کدک شش و ساسن قریب است که و از آنچه با خاصیت موافق معدده مری است تعلیق سنگ ایشیب است حتی که مجاور معدده باشد چنانی که نزد در معاجلات فتن کندی یا بوزن نیم درم از آن بخورند

ذکر امور مضره و اعلا

بدانکه اکثر امراض معدة تابع تخمیه یا شعله پس حرارت از ان نمایند و از اسباب و از اغذیه غیر موافقه در کیفیت او و بودن و غیر متعاد و از اینها میوه مالیه
جودت میهم اجتناب میکنند و از اغذای معدة اعتدالی طعام است و لهذا بدن متالی از طعام فرجه میشود زیرا که طعام او نیک منضم نمیکرد و پس از ان از گی حاصل نمی نماید
و اما مسکن از طعام که با آن بقیه نشود باشد و پیش و بعد از آنکه معدة او ختم طعام نیک می نماید و بعد از آنکه طعامی که فی نفسه کوافق معدة نباشد به التبتیب عاویض نماید
ایا آن موافق نباشد بسبب کیفیت خود یا بسبب کیفیت خود و هر واحد از ان اگر غلبه یان معدة و بسوی فوق و یا حدوث ریح در ان یا حصول حرارت
غذا و رفع آن بقوق چنانچه غذا را آب نال بخت باشد طافی گردد و استعدای رفع لغو نماید و اگر باطل ثقیل باشد را سبب گردد و در شرعای رفع با سهال
نماید و گاهی بعضی از ان طافی گردد و بسبب خلالت او و خفت و نقل یا اختلاف حرکات ریح که در ان حادث شود استعدای قو و سهال هر دو نماید و در کمال
منع نقل و ریح عظیم مضر است و بسببست که نقل از بقوق رو کند حتی که بسوی معدة عود کند و اندای عظیم رساند پس گاهی از ان مثل بلایوس میجان نماید
و گاهی سقوط طر شوت حادث کند ایضا کاسه یی ریح بسوی معدة ارتداد نماید پس با و بسو داغ مرقع شود و اندا شدید رساند و آنچه در معدة است
فاسد کند و بداند که هر آنچه در ان با حرارت قبض نباشد از عصارات خصوصاً و در غیر او عموماً برای معدة روی است و جمع و دفنای مری معدة و غیر موافق
و سالم تر از نازیت و روغن پسته و روغن گل است و از ادویه و اغذیه ضاره بمعدة در اکثر امراض مزاجی است و چقدر در با و روح و شامخ غیر غلبه الطبع
و محاض و برقی و بقیه ریحانی مگر بسبب که مری و زیت و ازین قبیل است علیه آنکه که آن هر دو ضعف معدة اند و شیر و عسل و در نمره مضره است و کدو
افلاخ و ادویه از شرابها آنچه غلیظ حدیث باشد و از ادویه حب عرو و حب الفقد و انجوان است و بداند که جمیع ادویه شعله و محله آنچه معدة را
پر کند روی است و جمیع معدة را مضرترین اشیا است و حرک و از انفع اشیا باشد و قویست اگر چه از جهت تنقیه نفع میکند لیکن ضرر بیشتر تصفیست او
می نماید و جمیع مفرطه هر طعام غلیظ و اشیا ثقیل را و ذوال طعام بر طعام میهم تاشده ضار معدة است و گوشت که خوردن شش و شرب
عسیر الیه و وادمان اکل حصرم و روغن پسته و کثرت استعمال آب گرم و شراب کثیر المزاج و دوام استعمال نفع شیر و تخم قند و مضعف
معدة است

اعلاج امراض معدة از سواد مزاج حار صاف

و آن وجه معدة ضعف میهم و سواد میهم و نقصان بطلان اشتها و جوع کبابی و جوع انشی و عطش مفرط و فواق و وجع الفواق است پوست ساق و زرد شک
ساییده بسبب جوع و شربت انار میخورد و خورد و صندل زرد و در طباشیر ساق با سرکه و گلاب بکشد بر معدة ضار کند و یا شربت انار ترش و شربت لیمون
هر یک که تولد و رقیق نیلوفر و بد ساد و کاسنی هر یک پنج تولد بنوشانند و از ترش کدو و برگ خرفه و کاه و کشنفر سبز هر یک تولد و صندلین کثیر
تولد ضار سازند و ضار سواد رخیه میند است و اگر در معدة ضعیفه بود شربت سیب شربت لیمون دهند و یا بسبب جوع و شربت لیمون با بجمعه اشرب بر لب بارده
مسکین جارت چون شربت فنانی صندل و بنفشه انار و خورا لیمون و رب با سبب بنوشند و اغذیه ترش بدهند و حصریه و سما قیه یا بطون گاه نافع
ست و اگر معدة ضعیف باشد رانیده و زرد شک و حصریه با گوشت طیور و جوزه مرغ غذا سازند و بالای طعام آب یا البر و نوشیدن معدة گرم را با نافع
ست و گل سرخ و صندل و خرفه و عدس ضار کنند و این دو را جمیع امراض گرم معدة را مجرب نظر است کثیفتر خشک تخم کاسنی هر کدام یک قیقل
سرخ هلیله زرد شک هر کدام چهار درم قوئل صندل سیفید گل بنفشه رب لیسوس هر کدام سه درم همه را کوفته بخیه در آب انقاع و آب لیمون سبک مرتبه
تر کرده برارند و خشک سازند انگاه با شکر طبرزد لقیوم آورده بسببند و بقدر حاجت استعمال نمایند و خوردن طباشیر عود گل سرخ آنکه با رب
سبب شسته نیز مفید و دیگر عیالات با و شل زرد شک و انارین و خر هندی و سیب به و عیبر و انارنج و برگ جامن و رب آن ساق و در لیمون
و مسکین صندل و طباشیر و کافور و گلاب و کشنفر و کاسنی و عسل بنفشه تخم خرفه و حب الاس و انار دانه و گل سرخ و پوست جو و گلاب و مار الشیر

ولیمو آب غوره و سرکه و جغرات و آب کبک و روغن کاه و لعل از زرد و شرب و ضماد و صندل سفید و سرخ و کذا و شرب گل سفید و ضماد آن بگللاب شرب ترشی ترنج و کذا
شور با سبک یا کباب و نهادن دست و پا در آب سرد و ضماد و سرخ و شرب و ضماد و عصاره سیب یا هر واحد در تسکین التهاب معده موجب پدید است
و کذا و شرب ضماد و عصاره عیون و عصاره می عالم و عصاره قمر و عصاره عصی الراعی و بزر قطونا و انار ترش و خیار و بارتنگ و شیر زنان
و شجاری یعنی کاهو بری و کذا و شرب طبع اصل المسون مار الشعیر یا آب انار ترش و شربت انار ترش و آب انار ترش مع آب کشنر سبز و گل لبنان و فروز
بسکنجبین آب حصرم و سرکه و ترشی ترنج و آب توت شامی و مارا و اغریه و روغن کاه و کذا و اکل لقمه کرسه و پیتر نازده به نمک و نم سفید ترنج و انار
ترش و دماغ یا کباب و اسفناخ مسلوک و لحم قناسه و مقشر و شفتا و سیب پخته و توت شامی و کدو و ممر اچنه و بنق و فلفل و کذا و ضماد آب کاسنی و بسویق و یا
عصاره اسفناخ و یا روغن گل مخلوط بموم و آب سرد کرده و یا اذن القس و عصاره قناسه و کذا و انتصاب ریاس هر واحد مسکن التهاب حرارت معده است
اقوال خدای شیخ میفرماید لفع میکند التهاب معده را شرب جغرات چون من از مرمت قبول استحال او و فساد او در معده جاری شود سرکه و ضماد کشنر
و ریاب لقمه و مغز خیار و کذا و ماهی تازه فاضله مسکن التهاب معده است اگر من از استحال او فساد او باشد و آب سرد و کاسنی و قناسه و شفتا و غیره شربت اما
که مستحیل البصر اگر دو کاهو و سیب و عدس و کشنر سبز و سرکه و کدو و مانند آن مخلوط بکافور و صندل و گل ترنج اگر احتیاج آن افتد و ایضا قرص طباشیر غوره
و خصوصاً چون و ریخا اسهال صفراوی باشد و غذا بفضیه مسلوک و در سرکه و عدس و ریاینه و سماق و حصرمیه و بهند و گوشت که ایشان را زخمت
آن میدهند آن لحم تپو و دراج و جوزه ترنج است و اگر حرارت او بخدا ناک قوت نرسد غذا بار و غلیظ مثل قرص سمک تازه و قرص بطون ایضا
هر آنچه در آن قبض باشد بخوراند و در شرب شمشاد شربت اول بسیار نافع است و تصفیه کبریات شود و مند و گاهی مثانه ملو آب سرد بر معده آن سبک
می نشاند و چون تصفیه معده با صندل و سرکه بکند باید که از سرد شدن حجاب و کبد که ضرر با فعال او رساند احتیاط نمایند چه بیشتر از آن آفت و نفوس
در برودت در کبد عافیت میشود پس اگر ضرری از آن در یابند تا آنکه بر سختی روغن گرم بران موضع و کمید بدان نمایند و بدل اضمه مشروبات کنند
شمارح کیلائی از سیب و غیره نقل کرده که شرب مارا شعیر و شیر و تخم خرفه شربت حصرم یا بر آب انار میخوش یا بر آب سیب و شرب آب سیب و
بر جو امض و سبکنجبین سگری مع سبکنجبین سفید نافع است و افندی که با ایشان صلاحیت دارند اما مال و قرص بلجوم جدی و ماهی تازه و سبکنجبین طعم
بقر و زبراج معتدل و قریحه است اگر بضم قوی باشد و الا حصرمیه و مانند آن از آنها س فواکه حامض یا مزوره و یا بمثل دراج و کبک و
جوزه ترنج و جدی و حملان شیر خوار و بهترین آنها چه مرغ است که با طبع مسکن حرارت معده است و بقول نافعه کاهو و کاسنی و کشنر است و اگر
حرارت قوی باشد قرص کافور و بر آب میخوش و مفرج باب بارد است و سبکنجبین شکری و آب انار میخوش و آب انار مناسب است و از آنچه با ایشان
صلاحیت دارد و روغن بقر مفروست یا با این قرص که اصلاح فساد مزاج معده حار و اطفال التهاب و تسکین عطش و یا طباشیر صندل سفید و مغز تخم کدو
شیرین و مغز تخم خیارین تخم خرفه هر واحد بخود گل سرخ هفت درم کافور یک درم زرد شک یا عصاره او شش درم گل باغی چهار درم آب خرفه سرشته
قرص زرد و یکبار لقمه یک شقال بدو غ کا و یکبار آب غوره و یکبار آب ترنج و یکبار آب ریاس بدیند و تصفیه معده و کبریات مثل صندل و کلاب
و خرفه و آب خلط و طحلب و کافور و آب پوست کدو نمایند و آنرا و مغز خیار و کدو و شفتا و بوز خورد و اگر با وجود حرارت معده ضعیف باشد
و حرارت ساکن شود و کفشد شکری و طباشیر و گل سرخ و شربت لیمو و شربت حامض بخوراند و مصنف حاوی صغیر و صاحب ترویج گویند
که هر صبح سبکنجبین ساده صادق الحوضت ده درم و کلاب ده درم و یا آب ریاس یا سیب یا غوره یا نارنج یا لیمو هر چه از اینها حاضر باشد ده درم
بگللاب پانزده درم و برت یا جلید بهند و ایضا آب صادق البرودت قبل طعام و روغن مع برف نوشیدن مفید و فند آغز و انبر باریس
یا تمر هندی یا آلو سیب یا مغز بادام و شکری و یا قنص و بهند و مضیه بهترین غذا است ایشان است صاحب کامل گوید که هرگاه معده را
سود مزاج حار عافیت گردد و درش را آب انار میخوش و شربت غوره و آب سیب میخوش و بنوشانند و این سفوف گل سرخ تخم خرفه

در غرض از

مطهر تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر دو اندوخته درم طباشیر صندل سفید گل زنی هر دو اندوخته درم تخم کشمش زرشک زرشک شیر خشک سرکه ترکه و خشک سرکه ده هر دو اندوخته درم
 و نیم کافور نیم درم عود خام یک درم باریک سبک نیم درم باریک سبک یا رب حصرم بدینند این قرص با روغن استحال نمایند طباشیر صندل
 کثیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه رب اسونید مل سفید هر دو اندوخته درم همه را با باریک سبک نیم درم باریک سبک یا رب حصرم نیم درم تا
 ششقال با روغن کافور و بقدر حاجت بخورند و این قرص طباشیر صندل یا قرص کافور بدو غ یا شربت سبک ده یا آب شکر یا رب حصرم یا رب یا آب
 میخوش حسنت حرارت و طبع آن بدینند و نصیحت نموده آب خرفه و آب حی العالم و آب کاسنی و آب کشمش و آب کاهو و آب عصاره گل سرخ یا آب عسل
 و جراوه که در بصندل و گل سرخ و کافور و مانند آن باندکی سرکه تر و صندل انگور نمایند و غذا بخورند و مرغ معمول آب غوره یا آب نار یا آب بنبر یا لبس مع شاخ خرفه
 و کشمش تر و خشک اندک انفعاع دهند و اینها سبک یا ربی و لوار و معموله یا آب نار و آب زرشک بدیند طبری گوید که علاج سوء مزاج حار و غلیظ
 اول بقصد اسهال است و در معالجه سوء مزاج البیضا استفراغ نشاندید و در مزاج حار و سبب این آنست که حرارت در معده اگر چه بسط باشد
 او موله فصول صورت است پس رین حالت استفراغ بدن اولی است و بعد از آن لغزانی که شهورت او بدان میل نماید و او گفته و گفته که معده حار
 از آن انفعاع یا بد آن بار و با نفع و القوه است شل حصرمیات بخورند از بجه مرغ کوهک میوه و زیر بلج متخذه از لوم جدی میوه و از فواکه خشک میوه و دانه
 و بی و مغز خیار است و از دویه رب حصرم و رب سیف رب سحر و سبب این ساده و تخم خرفه و پیچون و دانه و آب است که طبعی است مزاج که نماید
 اگر بچندال نباشد بسوی اعتدال حاصل و در نمایند چه علاج سوء مزاج معده در حالی که جگر تغییر از مزاج خاخری شدنش را میگوید و از آنچه در سوء مزاج
 معده بدان فضا و میگویند مثل آب عسل الزامی و جراوه که در و برگ بید و برگ پیچون و برگ زرشک است جو مطبوخ بکاهو و کاسنی است و اینها بلع
 بزرگ و نازک که در آن اندک شایف مایشا حاصل کرده باشند آنچه تازه یا صوفت معقول غشته بعهده نمید و لبس را از گرسنگی مفرط منع کنند و در
 آب جاری در گریه یا بنار تا که ریاضت و لبس نکرده باشند تا مع است و الا بعد از آن موافق نباشد ایلامی و حریمانی مینویسند که سبب مزاج حال
 معده یا تناول طعامها و شرابها و دویه گرم باشد و یا مقام در جای و هوای گرم و درین بهترین چیزها دونه کاهو است و آنرا شیرین است و در
 آب سرد و اگر حرارت قوی تر باشد دونه با طباشیر یا قرص کافور و پیچون و آب غوره و ترشی ترنج و شربت ریاس و شربت لیمو موافق باشد اگر مزاج
 مذکور این شربت بهند جایز است و کذا که آب خرفه مفید و نسخه او سه است که در قول گیلائی مسطور شد و شربت بار و قابض از موافق است
 و شیر و تخم خرفه بیا شامند و برگ کاهو و ساق او یا سرکه اودن و در طعام کشمش تر و کدو و کاهو چکن و بطون و لبس که موصوع معمول بگوشت مایکان لبس که
 و آب شکر و آب نار و آب زرشک آب ماق سوء و از دوز و زرات نیز درین نوع مفید است و اگر با حرارت معده ضعیف باشد سبب این سبب علی
 یا شربت اندک یا سبب این نیز دری هر دو اندوخته با بن نفوت و دنگل شکر ده درم طباشیر سرکه روم ماق نقه سرکه روم کشمش خشک و درم شربتی و درم و ترش
 که در برگ خرفه و ساق آن برگ بید هر دو بکوبند و صندل سفید و دونه بآن آمیخته بر معده ضعیف نمایند و طباشیر بصندل و اندک کافور خیس شود و در دست

علاج امراض معدة از سوء مزاج بار و سافج

و آن وجه معده و ضعف هضم و سوء هضم و غثه و نقصان و بطلان اشتها و جمع کلی و جوع البقر و سوء هضم و غثه و فواق و سبب این سبب است و در
 و اندک یا شربت سبک نیم درم باریک سبک یا رب حصرم بدینند این قرص با روغن استحال نمایند طباشیر صندل کثیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه رب اسونید مل سفید هر دو اندوخته درم همه را با باریک سبک نیم درم باریک سبک یا رب حصرم نیم درم تا
 ششقال با روغن کافور و بقدر حاجت بخورند و این قرص طباشیر صندل یا قرص کافور بدو غ یا شربت سبک ده یا آب شکر یا رب حصرم یا رب یا آب
 میخوش حسنت حرارت و طبع آن بدینند و نصیحت نموده آب خرفه و آب حی العالم و آب کاسنی و آب کشمش و آب کاهو و آب عصاره گل سرخ یا آب عسل
 و جراوه که در بصندل و گل سرخ و کافور و مانند آن باندکی سرکه تر و صندل انگور نمایند و غذا بخورند و مرغ معمول آب غوره یا آب نار یا آب بنبر یا لبس مع شاخ خرفه
 و کشمش تر و خشک اندک انفعاع دهند و اینها سبک یا ربی و لوار و معموله یا آب نار و آب زرشک بدیند طبری گوید که علاج سوء مزاج حار و غلیظ
 اول بقصد اسهال است و در معالجه سوء مزاج البیضا استفراغ نشاندید و در مزاج حار و سبب این آنست که حرارت در معده اگر چه بسط باشد
 او موله فصول صورت است پس رین حالت استفراغ بدن اولی است و بعد از آن لغزانی که شهورت او بدان میل نماید و او گفته و گفته که معده حار
 از آن انفعاع یا بد آن بار و با نفع و القوه است شل حصرمیات بخورند از بجه مرغ کوهک میوه و زیر بلج متخذه از لوم جدی میوه و از فواکه خشک میوه و دانه
 و بی و مغز خیار است و از دویه رب حصرم و رب سیف رب سحر و سبب این ساده و تخم خرفه و پیچون و دانه و آب است که طبعی است مزاج که نماید
 اگر بچندال نباشد بسوی اعتدال حاصل و در نمایند چه علاج سوء مزاج معده در حالی که جگر تغییر از مزاج خاخری شدنش را میگوید و از آنچه در سوء مزاج
 معده بدان فضا و میگویند مثل آب عسل الزامی و جراوه که در و برگ بید و برگ پیچون و برگ زرشک است جو مطبوخ بکاهو و کاسنی است و اینها بلع
 بزرگ و نازک که در آن اندک شایف مایشا حاصل کرده باشند آنچه تازه یا صوفت معقول غشته بعهده نمید و لبس را از گرسنگی مفرط منع کنند و در
 آب جاری در گریه یا بنار تا که ریاضت و لبس نکرده باشند تا مع است و الا بعد از آن موافق نباشد ایلامی و حریمانی مینویسند که سبب مزاج حال
 معده یا تناول طعامها و شرابها و دویه گرم باشد و یا مقام در جای و هوای گرم و درین بهترین چیزها دونه کاهو است و آنرا شیرین است و در
 آب سرد و اگر حرارت قوی تر باشد دونه با طباشیر یا قرص کافور و پیچون و آب غوره و ترشی ترنج و شربت ریاس و شربت لیمو موافق باشد اگر مزاج
 مذکور این شربت بهند جایز است و کذا که آب خرفه مفید و نسخه او سه است که در قول گیلائی مسطور شد و شربت بار و قابض از موافق است
 و شیر و تخم خرفه بیا شامند و برگ کاهو و ساق او یا سرکه اودن و در طعام کشمش تر و کدو و کاهو چکن و بطون و لبس که موصوع معمول بگوشت مایکان لبس که
 و آب شکر و آب نار و آب زرشک آب ماق سوء و از دوز و زرات نیز درین نوع مفید است و اگر با حرارت معده ضعیف باشد سبب این سبب علی
 یا شربت اندک یا سبب این نیز دری هر دو اندوخته با بن نفوت و دنگل شکر ده درم طباشیر سرکه روم ماق نقه سرکه روم کشمش خشک و درم شربتی و درم و ترش
 که در برگ خرفه و ساق آن برگ بید هر دو بکوبند و صندل سفید و دونه بآن آمیخته بر معده ضعیف نمایند و طباشیر بصندل و اندک کافور خیس شود و در دست

که و ثلوق امکان معالجه او بود و اگر این ممکن نبود بدان تعرض نمایند و اطریفل و ملیحه شری استعمال کنند که این اصلاح مزاج او و تقویه معدة او از فضول نماید از آنچه فی بعضی
معدده بدان نمایند و به تحقیق است باند که و به حاره خوشبو مثل خضف و شبات یا شاد و تشنه خشک و قوی مصطکه و اندکی صبر آورد و جو قصبه از ریزه و اس سفوف
مانند آن اگر از اعراض مانع شراب باشد بجهت محله پاک نیست اگر قوت عسل صالح باشد مثل این نسخه بگیند خشک با بونه و کلل و برگ چغندر و برگ کوبیده و سوسن
و خطمی قرطم کوفته و جو قشقرق کوفته و شادینده بقد حقه گرفته و در آن اندک بورق و نمک صوفه آمیخته بعمل آرند و این مزاج است که بقول عالجین مزاج حار و تب کند
باید که با و تشنه باند که و به محله شادینده باشد و تشنه تر و مثل این معدة تلخین می نماید و صاحب این مزاج اگر روی التدبیر باشد اکثر اوراحیات غنی نیاز
عقوت دم یا از عقوت رطوبت عارض شود سیاه اگر مزاج کبد او عاقل باشد

علاج امراض معدة از سود مزاج حار یا بس سافج

و این مزاج معدة وضعف مضم و سوس و هضم و تخمیه است بهر طریق تریب مزاج معدة شیرین و شیر و صوابی که از آن در جو و روغن بادام و شکری ساخته باشند بنوشند
و این قبیل سستایی خوراضی و بازوی بطور حقیقه در معدة اشیای مرطبه مانند بونه و بونه و هرگاه سود مزاج یا بس ممکن شود از آنکه او ممکن نیست بگیند بهر طریق بدن
باستعمال حمام مرطبه او بان مطبوعه و تناول غذیه مرطبه و شیر گاو و نافع ترین اشیاست بهت ترطیب عانت طبیعت و بقول عالجین اگر با سود مزاج
گرم خشکی باشد گلاب و روغن بادام و شیرین بزند و در آن بنشیند و روغن بنفشه مانند چایچه و در علاج ذوق مذکور گردد و صاحب ترویج گوید که علاج این
قریب بعلاج حار سافج است لیکن در اینجا واجب است که در ترطیب علاج سده و تریب آن بمالند نمایند آب خوراکه و طبعه خصوصاً بطبع هندوی و از آن شیرین
شربت نیلوفر بنفشه و تخم تره بنفشه و این ضاد نافع است صندلین گلاب آب برگ خرفه آب کاه و آب کاسنی لطافت خلط پوست که و سافج
مع نیم و اگر کافور بقول شیخ علاج این است که میان سرد و ترطیب آن جمع نمایند پس اگر حرارت اندک باشد تریب صاحب بس کفایت کند و تریب
ایشان تازه باشد آنرا سرد و گرم و در سرد بنوشند و کدک سائر طعام آنها و تریخ معدة آنها از روغن سفرجل و از زیت انفاق باشد و گاهی
بشرب آب سرد بسیار صحت تام می یابند و خصوصاً اگر بسین فراط باشد طبری گوید که چون این مزاج ممکن گردد و مدت او طول نماید صحت او شود
گردد و صاحب این مزاج را واجب است که از استفراغ خود از آنچه مزاج صفا باشد غافل نگردد و بادویه حار مخزن رطوبات نشاید و موافق ترین آن
مثل این مطبوعه است بگیند بهر طریق در سوس و تخم در کرده است درم تخمین بچیدم شاهره نیم و درم تره هندوی از طبیعت و تخم پاک کرده سی درم غلب
آلو بخارا هر یک سی عدد تخم کشوث تخم کاسنی یکدیک کف تخمین بست و درم هر اشل مطبوعه بزند و مالیده صاف نموده بقدر قوت عسل گرفته و
بقدر نیم درم تخم بدو و اگر کافور طبعه سقمونی بگیندین ده درم فلفل خیار و شیر در آن انداخته بنوشند و بنفشه گمان میکنند که سقمونی صاحب مد حار یا بس
روی سست چنین نیست زیرا که سقمونی چون در سبب بی باند که انیسون قدی مصطکه بریان نمایند معدة را ضرر نکند و اخلاط صفراوی را با نخاصیت
خارج میکند چیزی از او نیست که در اخراج صفرا قائم مقام او باشد و آباه سوس بن سیار صاحب این مزاج را استفراغ اگر احتیاج بدان باشد فلفل
خیار بنفشه درم در آب کاسنی مرقه مقوی باندک سقمونیای نشوی اختیار نموده و گفته که خیار بنفشه اخلاط صفراوی محترقه را اخراج می نماید و اگر ترطیب
متمم استفراغ نباشد بسبب ضعف قوت او یا بسبب آنکه چون اخلاط صفراوی محترقه بسوی اعصاب او جاری شوند تشنه بنفشه او را لاق گردد و باید
که این نفوس بدین تره هندوی نشی از اشته و تخم خیار درم تخمین سی و درم آلو بخارا خیار غناب بنجا پستان یک کف تخم کشوث و تخم کاسنی
هر دو یک کف برگ لبلاب با و تشنه خشک و طبع محض و برگ غناب و عسل گرم بگیند کبیر و در ظرف نهار بگیند و بالاس
او ده جلدان آب انداخته در روزها قناب گذاشته بهر مناسبت کبیر ازین آب باندک کبیرین و جلاب و روغن بادام بنوشند و هرگاه
این نفوس تغییر گردد و تجدید آن نمایند بعضی فاضل گفته اند که صاحب این مزاج را روغن گاو و دانه بنجان اگر وقت برین باشد بنشیند و درم
شرب بادام شیر لازم گیرند و معدة او را این نهاد نمایند بگیند موم و روغن بنفشه و آب برگ اسپنول و آب جراد و آب برگ تنگ

اگر مزاج کبد او عاقل باشد

اگر مزاج کبد او عاقل باشد

در آیهی الهی حسب مکان سقیمه داده بر معده گذارد که طریقی بسکین حرارت او و اصلاح مزاج او نماید و القای عسل الزاوی و برگ انگور و شکوفه او و برگ بزر قطونا و برگ
 بازنگین و بید بر معده صفا دکنند و در روزی دو بار تجویض نماید و گاهی بنماید بسوی این شعیب مطبوخ و آب انار میخوش و مثل این معده نفخ نماید و آب و سر گهفته
 که با سبب این مزاج دفع تازه نباشد و از فوکه انگور و امود و اکومبر و مانند آن بخورد و آنچه در اکثر اوقات لازم بود از شیر یا آب انار میخوش و آنچه که
 مثل آب و سر گهفته و سبب سفرجل همه را خوب شایسته است حال نمایند که تقویت معده و ترطیب آن نماید و آنچه در غذا استعمال کنند بوی مرغ طبعی یا باری تازه و
 و سر لاهی یا بزرگ معروف برین مطبوخ بسکه صفا می یابد بعد از آن مبرود بر طعام اندک شرب آب بنفش میخورد و بنوشند و از بقول کاظم و مسلوب و کاسنی
 بدستور بخورند و بقول بوباکر اطعمه غلیظه مثل لحم بقیر مسلوب مطبوخ بسکه در مثل این معده موافق ترست از بوی مرغ و اطعمه خفیفه و چنین معده محترق میگردد
 و در ضمن مختار از اطعمه هانست که مذکور شد و مخرج را بسکه در مثل این معده نافع است گیلانی نوشته که از علایجات او بنبرد معده و ترطیب مثل مال الشعیر
 و روغن بادام شیرین یا روغن مغز تخم که و مانند آنست و با آن شربت آلود آب تر بندی مرکب سازند اگر طبیعت قوی باشد و غذای آنها از آلود
 یا اجاص یا انار یا خوره سازند و در آن کدو یا چار و مانند آن از بقول بار و طبع پزند و اما متعجبی که بوی سود مزاج حار یا کسب معده نافع است از قوت کاهلینوس
 اگر آلوده ای را بخواهی استخراج نموده اند اینست گل سرخ طباشیر تخم حرقه تخم ناض برگ عنبیاق نقاب برگ و ریخویه عصا سوسن طرسوی خالص هر یک یک درم
 مغز بادام منقش بریان بلیله زرد هر یک است درم مصطکه دو درم باریک کوفته بخیه آب سفرجل پنج ظل صغیر صاف نموده بچو شانند و دوا ملت بود و یک
 ملت همانند فروز آرد و آب سیب بدستور چو شایسته فروز آرد و هر دو بیا میزند و چند سر و شکر طبرزد داخل کرده بقوام تخمین آورد و مسرود آرد و نگردد
 نیم گرم بماند و در معده بسوزد و بپزد و در ظرف آگینه یا چینی بداند و هر روز بر نهاریک بطبقه بخورند و اما جالینوس تقصیر کرده بر آب سیدیه ای و مصطکه
 و در میان این ادویه زیاد کرده اند و بقول طبری این معجون بودی حال مذکور شد و ادل نمایند بده اگر موافق آید بر طبع نیست استعمال نمایند و این

معجون معروف بتریاق معده است

علاج امراض معدة از سود مزاج بارد و طبع سرد

و آن جمع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه است جو از شات حار یا بسجج کوفنی و مصطکه و فلافل و قرص در و در شربت عود و جوارش آن و مر باک
 زخمیل و مانند آن خورد و مصطکه انیسون تخم کرفس را آب چو شایسته نبات داخل کرده بنوشند و هر چه گرم خشک باشد مثلاً قلیه یا و مطبخ نبات مرغ و در مزاج
 یا توابل تناول نمایند و روغن قسط و نارون و زیتق بر معده بمانند و این معجون که سبکی بقلایه هندی است درین باب ممدوح است بلیله بلیله آمانه
 و در فلفل تردید بر روغن بادام چرب کرده هر یک یک درم شیطرح هندی دو از ده درم باریک سایدید بشکر مقدم تشرشی بشنند و بقول شیخ اگر
 در اینجا مده باشد استقرخ آن نمایند بتودی که در علاج کلی معده مسطور است و اگر مده زیاد نبوده نبود اصحابه چهار رب را در آن طریق مشهور است
 اما در تغذیه چون مده نباشد یا آنچه در آن قبض ملخی باشد غذا سازند بزرگ که جیفه لقیض تخمین بمرارت خود نماید و ازین قبیل است بخراب عفض
 و از ادویه مشهوره ادویه استندینه شربت استین و صرف استندین و ادویه معمول بسفرجل است و از اضده و الطیبه و موهات پس اضده که
 در آن ادویه قابضه خوشبو مثل حماما و قصب الزریه و سنبلی و سافوج و لادن و قیل و رخ سوسن و لبسان و روغن آن حب آن و میده داخل باشد و
 اما موهات پس غیر طبیات متخذ از روغن مصطکه و زیت و روغن نارون و روغن سفرجل استعمال نمایند و اگر ازین قدر نجات حاصل نشود
 اضده ممره و والی تنافس استعمال کنند و از اضده قوی نیست که بگیند زعفران و سنبلی سودی و مصطکه و روغن لبسان هر واحد یک جزو و غسل
 سه جزو و در سه جزو و صغیر بطم یک نیم جزو و فرنیون یک جزو و از آن صفا سازند و اگر اندک از آن بخورند جائز است و الاقیامیه چهارم سه
 مغز استخوان کوزن و جزو صغیر بطم یک جزو و روغن لبسان یک نیم جزو و روغن نارون دو جزو و الاقیامیه سه مغز ایل سه صبر احمر سه مصطکه دو جزو و ایضا
 میده و روغن نارون هشت روغن لبسان سه موم پنج از آن قیروطی سازند و اما اصحاب قیاس میکنند اول بر ریاضت معتدل استعمال غذای

بروغن با دام و قمری بسک و روغن زرد و سفید و شراب ریحانی مزاج بعرق گاو زبان یا بعرق بادیان نافع بود و تناول اطریشات و پایله قمری نیز سودمند و این
ضماد نافع است بسبب مصطکه اذخر تا خواه هر واحد که درم سودت صلب از زرد و هر واحد پنج درم کوفته بجهت آب سفرجل آمیخته بر معده ضمار کنند و آن شربت نیز
نافع آب بجزش پنج رطل شراب کشته پنج رطل بجزش تا نصف بماند بعد شکر طبرزد و رطل انداخته باز بجزش تا نصف بماند مصطکه قمری قاقله زعفران هر واحد
یک درم و این دو درم کوفته در صره بسته در آخر جوش انداخته و دو سه جوش دیگر بدهند و هرگاه بقوام عمل آید از آنش فرو داده صره را
از آن بر آرد و خوب بمیشد و بقدریک و قه از آن استعمال نمایند طبری گوید که سوز مزاج باردیالس معده اصعب علاج است و آن چون متشنج
مورث ذبول و جفاف و هزال مغز گردد و اکثر اطباء در حایجه این مزاج غلط میکنند و با ششای مرقیه مقابله آن می نمایند و حفظ جوهر معده نمیکند پس شربت
استر نایم گردد و گاه حار میشود و طعام قبول نمیکند و اگر قبول کنند بران محتوی نگردد و لیسیتا و جوهر خود و استرخا و فرق میانی حایجه این مزاج و مزاج باردیال
اندک است و معالجه این از معالجه آن بمقدار سه زیاد بود که در ادویه این را ششای رطبه مسخته متوسطه در تربیط یاد کرده شود کسی که اراده معالجه
این مزاج علاج قانونی نماید واجب است که سن علیل مزاج اعضای او ملاحظه کند و حفظ هر عضو بر مزاج او نماید و از تغییر محافظت او سازد و بعد از ادای این
عضو نماید بدینچه ذکر میکنم باید که از اطعمه باردیالس و اطعمه حاره یا لبه که پوست او بر کیفیات دیگر غالب تر باشد اجتناب نمایند و بر غذای حار تربیط بدل در
حرارت و رطوبت مثل لحم حمل و قیغ و تدره و فرائج سخن نگنیم و بهر لیسیتا بجزش مسخن لحم حملان اقتضای در زرد و اگر زمانه گریا باشد بلغم جدی و جودا باقی بماند
بمیده کنیم و شکر سفید که بران جدی رطوبت و بجهت مرغ فربه آویخته باشند باسکه نیست اگر حال تقصیر آن باشد و الا بدینچه مشاکل او باشد از مزاج درست
مثل آنکه میان چقدر رسوخ و بلوغ و کرب و آب با قلا که بران زیت عمل مانند آن داخل کرده باشند جمع نمایند و بجهت چقدر رسوخ مطیب تربیط
اشمال آن خورد و از آنچه غذا و ایدان نمایند بهر چه در مزاج بار و گذشت مساوی است و از فواصل آنچه در علاج این زیاد میکنند تناول این معجون است بکنند
تخم شبت و تخم انجوره و تودوری و بوزیدان و تخم گز بربری و بستان و تخم رطبه و بهمن سفید و شریخ و لسان عصافیر و تخم معروف با لیه ادویه را کوفته مشتمل او
فایده فوق باین تخم بکنند و بشکر محلول مقوم بدهند و بر نایم بخورند و یا لیسیتا شیر تازه پیش بندند و سائر معاجین که در سوز مزاج بار و گذشت قد شربت
آنها کم نموده استعمال کنند و از دفع اشیا که صاحب این مزاج تناول نماید حساسی متخذه از مغز قمری و مغز حب القطن و کچد بریان مدقوق است از این
صوسا زرد و بران عمل سفید شدید البیاض که دران را بجهت سوز استین نباشد انداخته و بهمن سفید و تخم رطبه و بهمن سفید و شریخ و لسان عصافیر و تخم معروف با لیه ادویه را کوفته مشتمل او
از ادویه این مزاج است و شراب نجر و شراب عسل و مجموع آن خیس شود و از استرخا و حذر که گندم غله ضروری و بهمن سفید و تخم رطبه و بهمن سفید و شریخ و لسان عصافیر و تخم معروف با لیه ادویه
حار سفید است و جماع در ریاضت البته مناسب نیست و این معجون را از آنجمله است که این مزاج را در زمان اندک اصلاح دهد و بهمن سفید و تخم رطبه و بهمن سفید و شریخ و لسان عصافیر و تخم معروف با لیه ادویه
دافیتون و این معجون را از آنجمله است که این مزاج را در زمان اندک اصلاح دهد و بهمن سفید و تخم رطبه و بهمن سفید و شریخ و لسان عصافیر و تخم معروف با لیه ادویه
متنک بچند مغز قمری و مغز بادام متشره و واحدی درم بهر لیسیتا و شکر سفید بکشد و بر نایم بخورند و یا لیسیتا شیر تازه پیش بندند و سائر معاجین که در سوز مزاج بار و گذشت قد شربت
نمایند و این معجون از آنجمله است که این مزاج را در زمان اندک اصلاح دهد و بهمن سفید و تخم رطبه و بهمن سفید و شریخ و لسان عصافیر و تخم معروف با لیه ادویه
معدیه با اعتدال و تغیر و دم رطبه می نماید و نافع ترین ایدان بمثل این مزاج روغن تیزی و صفر بکنیم است و ایضا تفریق معده با ایدان مثل روغن
سوسن و یا سیمن نافع بود و اما ایدان معمول با فادیه آنرا اعتلا حیت ندارد چون بتعمد و سدا و است سوز مزاج بار و گذشت قد شربت
مع اسخان است صعب نیست و چون فصل کند معالجه بخواهید

علاج امراض معده از سوز مزاج مادی معده و سوز آن

و امراضی که از سوز و عارض شود نقصان و بللایان شت و عطش مغز است بقول شیخ واجب است که از حال آده دریافت نمایند که آن متشنج
است بری آب است یا متشره یا لیسیتا شربت جامه بزرگ حج غافلش آن یا مکتشف و یا مضبوط جموعین که نزد بعضی اطباء سی بطانی است بجهت این

بج

و در اینک ریون چینی آمیخته با شامندر اگر باین مطبوخات اجابت نشود بطبخ بلیله و بنند و ادلی آنست که ایارج فیقر با بلیله زرد و بنند باین که ایارج فیقر
 یکدرم بلیله زرد و درم کثیر نیم درم آب کاسنی سرشته حب سازند و اگر ازین ادویه کاره باشند گلشکر و استار بدیند و بست و بنجدیم سکنجبین شش و ن آب
 یا اگر بشو شامندر بعد از آن دست ساعت آب بنند تا معدة بدن تدبیر پاک شود و اگر صفر از جگر معدة ریون یا در جگر آن است صفر آوی باشد با بلیله زرد
 شد که قهویهای مشوی و نکشیدی بدیند و اگر فصل سال و عرقوت بیار و دیگر احوال مساعد باشد فصلا سلیق نمایند پس پیرا الجبن کنند این طبع شامندر
 آسنیتین زین باب سخت نافع است آسنیتین وی بنجدیم گل سرخ هفت درم شامندر ده درم آکوسیا بست دانه مویز متقی بست درم سهرارو بست درم آب
 بنند تا اندر و صند درم بماند صاف نموده هر صبح بعد از چهل درم با ده درم شکو و یکدرم صبر بدیند و شربت انار سهل که در آن تریب و قهویا و فیل بست معدة را
 از اسهال پاک کند و جو اش سسل محمد که یا صفر او طوبت از معدة پاک نماید و اگر حرارت غالب باشد جلاب طبع قهر بندی و شکو بدیند و جو اش طباشیر
 معدة را قوت دهد و اگر طبیعت نرم باشد و اراده جسل و نمایند جو اش زطباشیر و گل سرخ هر یک ده درم خود خام و ساکت یک بنجدیم ساینده و در آب
 یا اگر سبب سینه سخته و درم بدیند و چون دانند که معدة پاک شد تقویت فم معدة نمایند تا ماده دیگر قبول نمایند و گل سرخ صندل سفید طباشیر دانه کس
 کافور در آب به آب بود و در و گلاب آب سبب آمیخته و خرقة بدان آلوده بر معدة پوشند و طعام از گوشت در آب و تیر باقی برده و آنرا در نخت
 و معدة را قشر موافق باشد و اگر با صفر اندک طوبت آمیخته باشد و صاحب علت را اشتهای طعام کمتر و در آب بان بسیار بود و فشان بهر سداول
 تو نمایند بعد معدة را تقویت صبر پاک کنند و این حدین باب شود و بنند باشد بر غار لقون هر دو اند یکدرم بحلاب سرشته بدیند و بعد و سکنجبین و سکنجبین
 و یا بلیله زرد و درم نیم سقمونیان سکه طبع صبر و دو انگار لقون نیم درم آب عنبت الثعلب سبب سخته بدیند و حب اصطیقون نیز نفعیه معدة نماید و بعد
 تنقیه معدة را طباشیر و گل سرخ سوده بگل سرخ سرشته تقویت و بنند شیخ فیقر باید که ایارج نافع ترین و است براسه اخلاط مراری معدة خصوصا
 بطبخ آسنیتین این نسخه ایارج خفیف برای تنقیه این ماده نافع است بکیر بدیند و فحاح از خود و عود و بلسان و اسارون و در چینی هر دو اند یک جز و صبرش جز
 و اگر اراده قوت استغفار بدان نکتند بلکه تنقیه معتدل خواهند و زن هر دو اند یک نیم جز و کنند و صبر با جمال خود دارند و از چوب مجرب نافع ترین است
 که بکیر بدیند و بلیله زرد و گل سرخ هر یک نیم درم و در آب کاسنی سرشته و سفر علی سسل معول از سفر جل و شکو و قهویا و گاهی افعیا و یکتد بر
 نوشیدن یکدرم کاسنی قهویا در سه اوقیاد و غصصه از مسکه حل کرده یک ساعت گذاشته که استخراج او نیک گردد و سکنجبین سسل پیرا او نیم عظیم النفع است و سکنجبین
 شامندر و خصوصا براسه مواد مراری و ایضا بطبخ آسنیتین و قهر بندی و آکوسیا بخار و شربت و در سسل و خصوصا در صیف و کدک با بلیله و اندک
 سقمونیان یا صبر برای کسی که بدان اراده استغفار ماده صفر آوی کند و این دو اسهالینوس چید است بکیر آسنیتین وی بنجدیم گل سرخ صبح بست
 درم و در و فیل آب بچو شامندر نیم درم بماند تنها یا بشکر انداخته شود و صبر موافق است و استغفارات معدة و سقمونیان موزی معدة مضاد است پس فم
 بران نکتند که وقت ضرورت و در سسل این مواد است میان بدیند و چون در اینجا استلا باشد نباید تا اخلاط کسور و فحاح اطراف حرکت کند و برای اخلاط معدة منفذ
 گردد که در آن صفر شود و آشنایدن ایارج و بطبخ آسنیتین انجابت مجرب است و صبر جان صفت هم تجربه سیده بکیر شحم سفر جل بران در آرد
 سیده شامندر و قیه و زعفران و آسنیتین هر دو اند یک نیم درم و در غن شحم و در غن سفر جل هشت درم و در شراب یکانی سرشته استعمال نمایند پس
 تقویت معدة که با این صفت باشد می نماید و مع قبول او براسه اخلاط عاده میکند و ایضا از آنچه تجربه شده نیست که بکیر آسنیتین ده درم و اد چینی
 رخ و درم عود و بلسان سدر و درم سسل الطیب سدر و درم گل سرخ تازه دو درم خود و درم شکو یک درم و در آب بسیار بچو شامندر تا بقدر طبع
 یا کثیر از آن بماند و صاف نمایند و در آن صبر بخوبی بنند و هر روز یک و قیه بنوشند تا صحت حاصل شود و اگر غلط مضروب باشد و در آن لحظه و غلط نمود
 بچو شامندر و در آب شربت و سکنجبین و اصل ماو الشیر عود و سکنجبین گرم دانند آن از مقیات خفیفه و گاسی آب گرم تنها تنقیه کند یا آب
 پروغن یا بنیت گرم تنها یا سکنجبین باب گرم شامندر آب گرم سسل اندک غسل ماده می نماید که گاسی است و القو بالطلع می اندازد و گاسی با سسل

طبخ شامندر و در آسنیتین

نسخه ایارج خفیف

نسخه دای باوینوس

منجمله میسازد و گاهی معالجه مثل این ماده با سعال نیز می کنند بدینجه مذکور شد اگر او از آن متعلق نگردد و یا بسوی قعر معدة مائل تر باشد و چون راده اسهال مایل
در مثل این ماده نماید و چه جام که در پیش از آن را بشیر می باشد و گاهی این خلط لاذع اندک باشد و استعمال سبت جربا که نارونیت او زائل می کند بنابر
شفت سولق و تخفیف او و تقویت آنکه نارقیم معدة پس ده را قبول نمی کند و چون خلط موزی حار لاذع باشد و از آن غشی نشیخ عارض شود پس در بر او
بدینجه در باب غشی مذکور شد باید که در دو وجب سبت که اول مبادرت نباشند آن آب نیکرم نمایند پس چون خلط موزی کثیف و عارض حق ایشان ساکن شود و مجوسی گوید
که اگر سوز مزاج حار مع ماده صفراوی باشد و در بسجین شکری و آب گرم بعد خوردن مایه و یا بشیر نمایند بهر آنکه خلط و راعا سبب معدة می باشد و
از این در راه سبب یا چهار بار استعمال کنند و بعد آن اشتره مسکن صفرا دهند و اگر مرض را عادت نباشد و بر آن سبب نبود باید که اسهال بمطبوخ پلیسله و
گل سترخ و شاهره و قمر هندی و مویر منقی باند که صبر و ایاری نمایند و اگر در باخ تپ نباشد این حب بدیند پلیله زرد و سبب ورم ایاری فقر استنشین روی
گل سترخ هر یک دو درم همه را با یک سائیکه باب شاهره سرشته جدا سازند شربت چهار درم بکچین شکری یا آب قمر هندی و کاشی و انقضا این دو اید
پلیله زرد و سبب ورم کوفته بنجینه ایاری فقر ایک درم بجایاب یا بشیرت بنفشه سرشته سحرگاه بکار برند و این مطبوخ نیز لفع تمام میدهد گل سترخ هفت
درم استنشین پنجه درم شاهره و درم آو بخار البست و درم مویر غراسانی منقی قمر هندی هر یک سبت ورم و پنج رطل آب بچو شاند تا یک نیم رطل آید
صاف نموده هر صبح چهار رقیه از آن با ششغال صبر سق و بهند و تصفیه بعد گل سترخ و صندل و سبک قدی کافور لکاب تل کرده نمایند و دوا سبب
جالیونس که در قول نشیخ گذشته برای اخلاط در ریه منتشر بر فعل معدة مع یک شغال صبر سقو طری نافه نوشته و اگر صفرا از جگر معده یا بطرست سازند این
بریزد فصد با سلق کنند و باین حب سمالی و زرد پلیله زرد و گل سترخ هر یک چند درم صبر هفت ورم استنشین چهار درم سقو نیای مشوی در سفوف تل یکدرم
باریک سائیکه بسجین سرشته و درم و نیم و تاسه ورم بدیند مسجی گوید که معالجه سوز مزاج معدة حار مع ماده باین طور نمایند که اول تنقیه معدة از ماده
صفراوی با سمال و یا با قمر کنند یعنی اگر ماده بسوی فوق طرف قعر معدة باشد و عادت علیل استعمال شود خوردن مایه بعد خوردن مایه تازه و نوشیدن
مادر اشیر بسجین نیکرم نمایند و اگر ماده مائل با سفل طرف قعر معدة بود باید که اسهال شکم بدیند منقی این اخلاط باشد باین طور نمایند که بکثیر صبر
پلیله و در کچین سرشته بخورند و بعد دو ساعت مطبوخ که از استنشین شاهره و قمر هندی و آو بخار و مویر منقی ساخته باشند بنوشند و اگر استعمال
این دوا نمایند تا معدة پاک گردد که این بالغ النفع ست و یا دوا جالیونس که در قول شیخ مسطور شد با یکدرم صبر سبت ورم شکری بهند
افندی بار و رطب مثل بچ مرغ و کدو و لبلبای و خیار و کاه و آو بخار بخورند و آب سرد و سبکچین شکری آب نارینوش آب آو بخار بنوشند این لیاس
و خجری مینو لیسه که اگر سوز مزاج حار مع ماده صفراوی باشد و بسجین نمایند یا مطبوخ تخم خیزه و اصل لسوس تخم شبت و تخم ترب اگر
بسجین نیاید بعد اسهال بخار الفوا که مثل قمر هندی و ششون آو بخار یا مطبوخ آن یا بشیرت اجاص سسل مع ترنجبین شیر خشک آردند
پس قبیل مزاج معدة بر بنجینه تمامه و اقراص باره مثل قمر طباشیر نمایند و کچین سفر علی و سافج و قمری و میله سادو لفع بین نماید و این سفوف
نفع طبع بنفشه بکیر نیکل سبب پنجه درم طباشیر و درم و نیم پوست ساق پلیله زرد و هر واحد یک نیم درم مصطکی پنجه درم راکب پنجه درم شکری پنجه درم و نیم
کوفته بنجینه سبب ورم صبح آب سرد بخورند گیلانی نوشته که در بیمارست که اگر ماده لطیف و طافی و انسان متداول باشد و بسجین آب گرم بعد
خوردن اشپای مرطبه شکم مادر اشیر نمایند و از تنوع شدید که مزاج معدة و موزی است و در کثیف و بعد تقویت معدة بشیرت انایاریت
یا بشیرت خور و یا بشیرت سبب بنوش نمایند و اگر ماده را سبب باشد اسهال مطبوخ پلیله زرد و مطبوخ استنشین شاهره و قمر هندی و آو بخار
و مویر منقی و قمر هندی و قمری بشیر سقو نیای کنند و اگر ماده متشرب و درم معدة باشد و عا شش و دام فشان سبت ایاری فقر استنشین و دهند و اگر صفرا
بسوی معدة از کدو لبلبای و حرارت مزاج او یا از سائیکه بسبب مزاج حار و زرد و عا شش سکون فشان و ساعته و عود است و عا شش
نقص پس بخار لجن مع سفوف سسل صفرا یا حب مع سقو نیای مشوی یا بشیرت انار سسل سبت و تقویت معدة بهر یک که بکثیف طباشیر و چون

قسط سبیل روی کاظم و احد و جزو مصطلک زعفران هر واحد یک و صبر شبت جزو قرض زنده هر روز یک قرض بوزن مثقال بخورد تنقیه معده برفق نماید
و گاهی صلیج یا یا جات کبار افتد از آنچه این کسان نفع یابند خصوصا بعد تنقیه سالیانه بیهوده مری و شربت آستین زنجبیل مری است و موافق ترین غذای
برای اینها شور بای قنار و کچک سوای فراخ است که اجرام فراخ بطی الا انضمام طویل المکث در معده است و بدانند که صحنه بضعف معده
ناشف هر فضول از آنست و آب معدن آهن یا در آن آهن بمرات کثیر داغ کرده معده رطوب را نافع است و همچنین غشلی سخت شود مندست و همچنین علی
ساده بر مواد جاز و لطف و زنجبیل بر مواد غلیظ بارده خوب است و ترکیبش نیست که آب سفرجل مانی قلیل العفوصت بکسر و دل برای مبرود و شکر بر
موریک بز و سرکه بید که نیم جزو بر آتش ملائم قوام نمایند و بردارد اگر اراده کند که برای مبرود سخت قوی النفع باشد در آن زنجبیل و فلفل
داخل کنند و از آنچه نفع یابند در تحلیل مواد غلیظ از معده چنانچه بدن طفل غیر بالغ خرد و لا حجاب از شکم است و ایضا اگر خلط بار و رطوب باشد در مسخات محله
اقتصادی که در آنچه بختیفت او بقبض نماید در آن داخل نکنند که آن خطر عظیم است و در او باشد یا غذا بسبب حبس خلط منتشر بر جرم معده لیکن اگر خلط کثرت
خود مودی باشد نه بشاد خود در زردارک آن دویه و اغذیه قالیقه استعمال باید کرد و دویه مستقر غرق یا با سهال نیز در آن لابد است مصنف کال گوشت
که اگر سوره مزاج بارود مادی یا سوره دوی باشد در نفس را حبس بر واجب ذنب یا حبس نادی یا حبس ایاب یا حبس قویا و دهند و نفوق صبر استعمال کنند
و امر بقر از دویه مری بکنم نمایند اگر تناول مری بران سهل نباشد بعد خوردن شرب و نمک خردل و عمل و شرب شراب قوی کنند و بعد زنجبیل مری و
بیلد مری و بیلد مری و آله مری بدیند و چون معده پاک گردد و مقویات معده تا مواد دیگر قبول نکنند استعمال نمایند مثلا قرض در و بگفتند علی و قدر
مصطلک بدیند با لاش گلاب که در آن عود و خام مصطلک جو شاییده باشند بنوشانند و این ضماض صبر آستین دی هر واحد پنج درم مصطلک سبیل الطیب
سافج هندی قر نفل هر واحد یک نیم درم همه را با یک سائیده و موسم سرخ پنج درم در روغن زیت و روغن نارین یا روغن قسط و روغن مصطلک هر واحد
ده درم که اخته بیا میرند تا مستوی گردد و در غم معده یا قهر و خفا و نمایند و اگر بر و معده قوی و بلغم در آن بسیار باشد با الاصول بوزن بید بخیر قدر
ار و سیاه در آن مالیده بدیند و بعد از این تریاق کبیریک م بشراب کته یا بقدر سیسوس بخوراند و یا مشرو لیطوس بشراب یا آب نفع و آب
سبب بدیند و این دو مصطلک قرض در و هر واحد ده درم که با نفع خشک مواد عود و خام هر یک درم بسیار به کشتال با یک سائیده بشراب
ویا یا بی که در آن مصطلک سبیل عود و قر نفل جو شاییده باشند بخورند و باید که هر چه در نفس را زین ادویه بدیند بحسب قوت طبع و علت و دهند پس اگر
علت ضعیف باشد و علاج او بجنین قرض و در مصطلک همراه گلاب که در آن عود و خام و قر نفل جو شاییده باشند کفایت کند و اگر مرض قوی باشد از
مبعونات مذکوره و یا رجات کبار و اما الاصول استعمال نمایند و بقرط در کتاب ایندیمیا گفته که چون انسان را که بی قوت عارض گردد و بیش بلغم غفن
در معده باشد و باید که صاحب و را شراب مفروض که نه گفته و نه نوب باشد بدیند زیرا که چنین شراب غفن معده باعتدال اعانت بر فهم نماید و چون طعام در
تورش گردد و زیره کربانی فقلح او خردمانا فلفل هر واحد یک جزو با یک سائیده بوزن درم یا کشتال با شراب ریحانی بخورند و البوسهل گفته که اگر
سوره مزاج معده بارود مادی باشد باید که تنقیه معده بقر بعد تناول اشیای لطیفه مقطوعه مثل هلی شور و ترب و عمل بطبع شبت و ترب و کجین علی نمکرم نمایند
و با تنقیه سبیل شل حبس اخچاقون یا حبس متخذ از مصطلک و صبر کنند بعد از آن روغن بید بخیر با الاصول یا شایند و اگر کفایت نکند یا رجات کبار بدیند
و اگر نفس تحمل آن نباشد امر و سیاه روغن با و ام و اما الاصول بدیند و چون معده پاک گردد و دوائی که در آن مصطلک و قرض در و هر واحد ده درم است
در قر نفل صاحب کامل گذشت سوای بسیار به دستور ساخته و درم بمبیه یا شراب ریحانی یا آب انیسون و مصطلک یا آب و نفل بدیند و درین وقت
کونی و خلاقی و زنجبیل مری و بیلد مری نافع بود و طعام مثل بخود آب و قنار و قلیا و مطجنات که در آن با زیز و افادیه باشد بدیند و شراب و خدیقون
یا شایه با ماء الحسل متخذ با فادی یا شراب ریحانی کته یا شراب متخذ از مویز و عمل مصنف یا ماء الحسل که در آن عود و خام و فقلح او خرد و سک مصطلک پخته باشند
و تفصیه معده با شایه حاره خوشبو مثل شراب سوسن بعبر و عود و مسک و سبیل نمایند و روغن بان یا روغن قسط یا روغن سوسن تدرین معده کنند

سوز مزاج مادی

این الیاس گوید که در سوز مزاج بارد و رطوبت مع موده لایح بلخی تنظیف موده و از تخم ترب اصل السوس و عمل نمک تخم خرپره کنند و هر صبح مطبوخ
انیسون و بادیان و اصل السوس مقشر گرفته و در این سکه درم بدهند و غذا مزوره نخورند و معده فرط و و ازین و زعفران و فلفل با قند یا بی سوز مزاج سازند و در تخم بلخی
ده درم با کونی بقدر یک انتقال بخورند و اسهال طبع بجل یا بچ و یا براج یا لیس یا لوز یا یا بخته حاده نمایند و قریح معدده بر روغن زیت و غیره یا سوسن
کنند و این جوارش کند و خیل شود و منبسط فلفل و از فلفل هر واحد سه درم کند و یا نوده درم و خنجان زنجبیل هر واحد دوازده درم و جوز بوا و فلفل
هر واحد سه درم شکر سفید و خنجر نیمه دویمه و یا باریک سائیده بحر جنته بحسب کف گرفته نشسته و یک انتقال بخورند و خنجر نیمه نوشته که ریاضت معتدل قبل
طعام و استعمال اغذیه خفیفه و فلفل آن نمایند و بر ششهای صادق بخورند و اغذیه حار یا بسن باشند مثل لحوم و سبب و کبک و کفتک مطبوخ و سبب مطبوخ
و آشیای مالیه مثل سبب مالیه و حریره مثل خردل و عمل و ترب کجانی و درم و فلفل و فلفل آب نمایند و شراب کنند و نوشند و اگر از جوارش است استعمال کنند
باید که تدریج تبخیر مزاج بر فن نمایند تا شفت مواد در معدده و لزوجه آن نماند بلکه با نصراج و تلخیص مشغول شوند و اندک کجانی غرضی بنوشند و کذا بکجانی
بزدوری و قریح در دوازده لایح می کنند شربت اینین بعد استقراغ بچ صدف قایا و یا براج لوز یا یا بعد از آن استعمال مجامین کسار مثل مشرد و لیسوس
و ام و سیاست و این دو بر دودت معدده و کثرت باغم را نافع است و بلبله کالی بلبله و سیاه گل شرح هر واحد و درم فلفل زنجبیل و ازین سبب معتدل بود
مرا و زیاد و انیسون هر یک درم و فلفل لباسه سافج هر یک درم زعفران یک درم سائیده بمیه علی بسن شربت از یک انتقال تا دو
انتقال و آن ضاد لایح می کنند سبب گل شرح مصطک عود فلفل سائیده باب به و شراب سرشته برقم معدده ضاد نمایند ایلدنی و جبرنی
می نویسند که اول تو نمایند خنجر یا می شور و ترب خورده بالا این تخم ترب تخم جبرنی و تخم شربت مسادی با یک سائیده بقدر تخم درم و سبب سرشته دور طبع
لویا و شربت و کربل حل کرده نیم گرم بدهند و یا تخم ترب تخم سندان سفید تخم جبرنی هر یک درم بوره نان طعام هر یک نیم درم بکجانی علی بسن
دور طبع شربت و ترب حل کنند و نوشند و بعد تو رنگی صبر کنند و بمیه یا زنجبیل مرئی یا بلبله مرئی یا گل کنند بدهند و بعد دور و زاز درم بچ صدف فلفل
نمایند و در هفته یکبار یا براج فیقر بدهند و اگر رطوبت بسیار بود و اما اصول بر روغن بادام تلخ دهند و استقراغ یا براج لوز یا یا ارجات کسار
نمایند و بعد استقراغ صبح بلخین مصطک عود و خام و فلفل و دهند و کونی و فلفل موافق است و جوارش عود و سبب شود و دهد و یا براج که در قول
شیخ گذشت معدده را از اخلاط غلیظه پاک کند و اگر خوردنی یا براج و ادویه کریم بر لیس شاق باشد حب افادیه سبب و دهند و فلفل گل با هفت درم
بلخین و راب انیسون حل کرده بخورند و شربت سبب و شربت مشک و شربت جبرنی و شربت عود نافع است و این شربت مرکب با بیه بوست ترنج
ده درم عود هندی هفت درم زنجبیل سافج هندی قاقله و زنجبیل فلفل هر یک انتقال فلفل جوز بوا هر یک درم همه را نیم گرفته و در پارچه
سست بسته در سکه بن گلاب بچوشانند تا بمیه آید یا براج را بلبله افشرد و دور کنند و درون عمل و یک بن شکل میخه بقوام آرد و از آتش گرفته شک
و غیره زعفران هر یک انتقال سوده بیامیزند شربت سه درم تلخ درم و جوارش عود و سفوف آن و جوارش غیره جوارش نار مشک بر آب و دست
معدده و براج بهترین شایسته و حب صبر طبعه اسحاق بن جنین در تنقیه معدده و سبب بلخین و آن بللی رطوبت لایح معدده و رطوبت نافع و غایقون یک انتقال
بصل سرشته خوردن و در طعام گردید داخل کردن برای آرد و ترش شود و دارد و شراب نمک الحیدر هر بادامی درم سه هفته بدهند و از فو که رطوبت و از
ترشها بر سبب کنند و طعام کجاشک بریان و خود آب و گوشت شکار بر روغن جوز بریان کرده خورند و این ضاد معدده را گرم کنند بکندر سعد فلفل و از سبب عود
را که در مصطک هر یک شربت همه را کوفته بمیه سرشته بر معدده دهند و اگر اسهال درمی و فصل لزیره زیاده کنند و شراب کنند و آب به بسنند و با باشند
روغن مصطک که در روغن زیت سائیده باشند نیز معدده را قوت دهد و گرم کند بطری گوید که این سوز مزاج اگر چه کثیر الاذیت شدید الخطر است بحسب
تولید آن ابتلال و باطات و اعصاب مرطبه را لیکن سهل المعالجه است اگر قوا علی صبح و سایر اعضا او مثل کبد و دماغ و قلب قوی باشند
و معالجه او صعب گردد اگر با ورم الحیدر باشد از خفیس تعدد باشد و این عارضه می شود و در وقتیکه در معدده رطوبت بسیار حاصل شود و از آنجه ولایت میکنند

سوز مزاج مادی

برین مزاج آتیز رنگ لب بندی است و پهل و کسل و بطور حرکت و کثرت تشاوب و سرعت و محنت و وقت رسیدن سردی بدان سیلابک باطنی و بر از سفید قطع
مگر آنکه مگر بسیار قوی باشد و صفر السبوی اما بسیار ریز و پس اگر کبد قوی باشد بدن صاحب این مزاج عیال طب گردد و تخم و اعضا و سبب
کثرت ماده شحم زیاد شود الا آنکه کبد رطب مزاج یا ناقص الحارة بود که درین وقت خون بسیار رطب گردد حتی که بان از استرخای اعضا در امن نباشد پس
واجب است که برعکس آن اقدام نمایند و او ضعیف القوة باشد زیرا که این مرض محتاج یا استفراغ قوی است و معده چون مسترخ شود افعال طبیعی او باطل
گردد و چون تشنج شود حرکات غیر طبیعی از آن تولد کند و از آن نسا و سبب غل بطلان او گردد و استرخای از اشیای مرطبه و مجسسه کشنج از چیز های سخی
بجفت پیدا می شود و در اینجا حالتی ثالث است و ادانیست که تشنج نشود و نه مسترخ غیر آنکه او غموست کند و در آن طو بات که به الرطبه حاصل شود
و از آن معده بسیار ضعیف گردد و بطعام مستولی نشود و خون این حالات ثلاثه بصحت پیوست واجب است که ادویه این علت ترکیب بود از آنچه مسخن
و محمل مستفراغ و معطر باشد و همچنین مر و باغ در حمت آنها با دویه عطره است پس می باید که استفراغ کنند در ابتدای امر و اول معالجه بجهت معتدل
نمایند بعد از آن باندک کسه یاده از اعتدال پس چون طریق منفتح گردد و فضول خفت پذیرد استفراغ با دویه و استعمال تمهید و تنطیل و دواک نمایند
و حقه معتدل نیست خار خشک بونه اکلیل لملک برگ شبت برگ سداب هر واحد یک کف قرط کوفته طبعه بزرگ آن هر واحد حقه غناب حبس
سپستان دوازده پریا و شان برگ سا و اوران برگ لبلاب برگ تمسقرم هر واحد باقه کبیر سبوس گندم خطمی هر واحد دو کف هر دو در صوره هره
بج شامه و بالیده یک صد درم از آن صاف نموده در باون کنند و ده درم روغن خیری و پنجدرم روغن بیدارنجیر و دودانگ بورق سرخ انداخته
حل کرده و دیگر نموده از آن حقه سازند یا بهار در ابتدا سه روز برنار و یکبار در آخر روز وقت اخذ از طعام از معده تا آنکه روز متواتر و عیال مزاج
عیال نمایند پس اگر تشنج نشود از استعمال حقه قوی تر از آن منع نکنند پس تا ثبوت روز راحت دهند و غذا بشورای محوم حلال خفیفه یکساله و عصا و قنار
و هندی بعد از آن همین حقه استعمال کنند و در آن و درم یکسبج و یکدرم چندید سترو یکدرم جاد شیر اضاف نموده بپزند تا همه گداخته مژ شود و اگر باقی ماند از آن تیه
با گیر ادویه بر مقدار سه که مذکور شد و از هر دو روغن بورق طرح کنند و در باون حل کرده و دود و دود و در روز متفرق حقه کنند بعد از آن پنج روز حمت
داده این حبس بدین باینر گل سرخ یکسبج غلیظون تخم کرفس هر واحد و درم زنجبیل چینی جاوشیر و ج اسارون حبس بلسان هر واحد یک درم مسیه یابسه
چندید سترو یک درم و ثلث درم بلبله سیاه پوست سبج کبریا و یان هر واحد سه درم و نیم مصطک روپی چهار درم غار یقون سه درم زعفران یکدرم درم صبر صغری
یا نوده درم بعض حذاق از حرا نیان ذکر کرده اند که صبر غار یقون راجع نکند و جالینوس در یک موضع هنگام ذکر ادویه معده جمع نموده همه را سائیده و با جوهر
سبکیتج را در شراب صاف جدید خیساییده حل کنند و ادویه آمیخته مثل فلفل حساب زنند و در سایه خشک کرده ازین سه شربت و دلت بستی یک زنجور زنند
چون معلوم کنند که معده تنفیه یافت و بر از اولین رنگ در دست گردیده بر معده او این ضا د نمایند و گاهی این ضا د تنها از استفراغ فنی سازند و باینر آرد
که سه درم مصطک هر یک سه درم تقصیب از زیره و افواه عقده و نارمشکاف دین هر واحد و درم مر و صبر هر واحد یکدرم و نیم بل یکدرم و ثلث غول یکدرم
جوز الشیر و پوست برون پسته هر واحد یکدرم درم حب آلاسین برگ آن سه درم همه را با یکسال نمیده و حصه کنند و حصه در قریطی معمول روغن نارین مصطک آمیخته
حل کنند و برخیزد که سه شربت معده قطع کرده باشند یا نمیده بر معده منتقل ز غذا یا در آخر هضم و اما در وقت حصول طعام در معده ضا د نکنند و حصه دوم در آب
سیب خورشید یا آب صغری آب تمام بیا مینزد بخوس که رقیق باشد و در آن اسفنج نو و یا غسول نجاست اگر گشته باشد و یا صوف سفید اگر سفنج نباشد بکرده
در اوقات مذکور بره بر معده نمید و برای تنفیه معده از طو بات حاصل در آن لغو نیست جرم معده و تغیر آن این است که اهل حرا کدیه اند و بسیار عظیم النفع است و طعم آن
و با پریس و در آن بر پریس و در آن و صالح است بسیار که در معده او طو بات باشد و آن ضعیف القوة بود و بکر بلبله سیاه کالی هر واحد پنجدرم مصطک سه درم و نیم کرویانا نجا حشم
کرفس زیرو کالی انیسون هر یک سه درم یکسبج غلیظون تخم کرفس هر واحد و درم زعفران یکدرم و نیم همه را سائیده با برگ تمسقرم شربت چهار بزرگ از خود
سازند و قبل طعام بوزن یکدرم و ثلث بخورند و بر آن و جو کباب گرم نباشد و اگر بعد طعام تناول نمایند شربت او نیم درم کف و دواک قبل طعام و بعد او بخورند که متقی

از طو بات

از رطوبات و تقوی آنست و این حب معروف و حب و حب و این حب که استفرغ بعد از رطوبات و تقویت جرم آن اسحاق آن نماید بکثیر تر بحسب قاعده
 در فضل فضل سفید تر فضل سار درون دج هر احد یک درم بلیله سیاه ده درم مصطک سده درم فستقین درم افیمون جوده کما فیطوس فری نوهر احد یک درم درم محض مندی
 دو درم زعفران یک درم صبر قوی پانزده درم رب السوس سده درم همه را ساییده بشرباب عقیق لبشند و حب خسته دو درم بخورند و اگر بعد از طعام خوردن ترش بکند
 یا که سازند از آنچه معالج معده طبعی آن میکند چون مزاج و وقت تعالج باین دو به مذکوره تمسح نباشد و بعضی ضیق الصدح مخخ الاکتان طول الرقبه
 نیست که در اول طعام ترش نمک بخورند بعد خوردن مضروب بریت لیسع را که در آن شربت بسیار باشد بنوشند لیسع عمل جوشانیده بنوشند پس آن
 بنید که در حدیث بنوشند و داکم آب گرم که در آن تخم سمرق کوفته جوشانیده باشند یا شامند و چون فرودان خواهند بر فرغ با دام آلوده و رقیق ازین
 نقاشی تام باید و در آن روز آب نباید بنوشند اگر شنگی غلبه کند اندک نذک شربت سیدی بنوشند و اگر شنگی صبر کنند و الاطعام خشک نند و بهر آن
 که چیزی از ماکول و مشرب بنیاد ننگند و روز دیگر ترش بانگ جوشانند و آب و قح بزرگ بگیرند و بر آن سکنجبین مثل و ریخته صبح بر نما بنوشند و ننگند
 و بعد از آن از آن اندک گلاب خوشبو یا شامند و تقویت معده بدانچه تقوی و مسطر و جامع اجزای آن باشد مثل گل شترخ و مصطک و افاقا و کک و آس
 و سیب خوشبو و مانند آن نمایند و غذای او سه روز یک تنویر بیا یا قلیای محترقه محمل یکسا باشد و بلان شراب خوشبو اندک بنوشند و اگر رطوبت
 متعجب باشد و این معالجه نفع نه نماید و بر معده بسیار قوی باشد و علاج قوی تر ازین پیدا نند و آن نیست که بهفت روز با الاصول بر فرغ با دام تلخ و چون
 امر و سیاه بخورند و هر روز سبب درم با الاصول و دو نالت درم امر و سیاه بدین بعد از آن این حب بخورند بکثیر تر و شرباب سکنجبین مثل جندبیه بر هر احد
 یک درم و آنچه از آن تر کردنی است در آب گندماک شیطی ترک کنند تا بگذرد و پس با رب فیکر و درم و تخم کرفس یک درم سوده آمیزند و حب با بقدر یک درم است
 سه حب بخورند و بر آن آب که در آن بنوشند بنوشند که این در یک فیه معده را جلاد دهد و شرباب الاصول تنها اصلاح جرم معده بارد و
 تحمیل رطوبت آن نماید و ابو عمران چون استفراغ علیل یک درم و بقیه مواد در معده او میدانست هر روز و نالت درم با رب فیکر می خورد و او بعضی اوقات
 تریاق کبیر قدری حسب حاجت بخوراند و از آن نفع بین ظاهر میشد و فصد حاجتین علت نشاید مگر آنکه بعضی عضای و چنان باشند که مذکور شد پس بر
 نفس آن عضو موافق طریق نمایند و برای این علت این شربت اهل حران ذکر کرده اند و بدان اصلاح سوز مزاج بار و مع ماوه و غیره بکثیر تر بنوشند و بنوشند
 تازه خالص است درم و صبر قوی چهل درم و سنای کی و مویز طایفی منقی هر احد است درم و همه را در سه رطل آب شاد تا بیک رطل آید یا لیه صاف نموده سکنجبین
 عمل سفید داخل کرده جوشانند تا قریب بانقضاء رسد و هر روز سه مرتبه تا چهار مرتبه حسب مزاج و قوت بخورند که آن طوبیات را بهست بر آورد و جرم معده را
 تقویت دهد و اجزای آن را جمع نماید و بهر این علاج تمام میشود تا آنکه مزاج علیل مزاج عضوی از اعضا می شود و تغییر نگردد و اگر مزاج عضوی متغیر شود حتی که
 ازین معالجه منع کند بطبعی بسیار و امر باشد یا آنکه ترکیدگی دهد که در آن نخاستفرغ معده کند و آنچه اصلاح مزاج آن عضو متغیر نماید جمع باشد و یا
 معالجه معده ترک کنند و اقبال با اصلاح مزاج آن عضو نماید پس چون مزاج او اصلاح یابد بصحت و عدال خود عود کند بطبعی بجه معده اعاده نماید
 گیلانی بعد از ترش و حب قادی معجون سود و جوارش مسهل نوشته که چون بدن تقویت تقویت معده بقصر گل سکنجبین عملی یا بگفتند عملی یا سبیله مربی و
 یا شربت لیسع مع گفتند تقوی بسیار و باین انیسون برگ لیسع کنند و جوارش شلت و حجات تقوی معده مثل جوارش غنر و عود و کونی و سفرجل مسک که آن
 اسمان باشد و با مسهل اگر آن قبض طبع بود و شرباب قیق ریحانی و خائیدن مصطک و عود و غلغل ایشان را نافع است و غذا خود آب و بعد تنقیه فراخ و
 قنابر و عصافیر باشد و اگر در معده طعام ترش گردد شراب یا شامند و بقیه مصطک و عود و اگر کنند و غذا العصافیر بیا نمایند و بعد ازین قول صاحب کمال
 که مسطور شد تمام و کمال نقل کرده

علاج امراض معدة از سوز مزاج مادی سوداوی

و آن معده وضعف نفهم و سوز نفهم و تخمه و جوع کبی و نفخ معده و جشا و نفخ و تنوع و غثای حرقت معده و جسات معده و عضلات است بعد از نفخ و جوش

جهت سازند و بقدرت داشته باب دیگر صبح بخورند

علاج امراض معدة از فساد غذا

و آن وجع معدة در سوره هفتم و بیست و پنج معدة و جشاع و تروغ و غشاش و حرقت معدة است اول باب دیگر مکرر فی کتله بعد از آن گل کنند و سکنجبین را فروج نموده همراه گلاب بخورند و غذا آب بخی و بهند و اگر ازین تدبیر فایده نشود سنای کی پنج شانه شرب موصوف سه شانه در گل کنند آمیخته همراه عرق بادیان بدیند یا روغن بید بخورند و در عرق بادیان آمیخته بنوشانند و اگر تنقیه زیاده منظور باشد بعد از آن منقح بلغم بمسمل بلغم تنقیه نمایند و تکمیل بسوس گندم و نمک مفید بود و باقی علاج در وجع معدة و سوره هفتم مسطور گردد

وجع معدة

سبب درد معدة یا سوز مزاج بلا ماده و خصوصاً حار لذاع و یا مع ماده و خصوصاً حار لذاع باشد و یا الفرق اتصال بسبب یک ممد و یا لاف محرق و یا سوز مزاج و تفرق اتصال سرد و چنانچه در اورام حار و یا سرد باشد و گاهی از قروح اکاله بود و ظاهر است که سبب حصول وجع در هر موضع یا سوز مزاج است یا تفرق اتصال یا چنانچه این سرد و اورام چنانچه در اورام بود و سوز مزاج موجب گاه سافج بود و گاهی مادی و هر چه که باشد احداث آن وجع را یا بالذات باشد و یا بالعرض بسبب تفرق اتصال و ماده موجب فانی قوام بود و مثل خلط و یا غیر ذی قوام مثل ریح و تفرق اتصال موجب یا باقی باشد یا نکه مادی قوه اکاله بود و یا بدون آن سوز مزاج سافج موجب بالذات حار یا بارد است و یا بسبب لاف محرق اتصال بود از سوز مزاج طب وجع حادث نمیشود و یا بجای حار قوتی از بار باشد و یا بر آن اتقوی فاعلین است و چون لذاع باشد بجای او شدید تر بود بر آنکه درین حالت با وجود بودن او موجب بالذات موجب بالعرض نباشد و وجع تفرق اتصال نیز میباشد و اما سوز مزاج مادی جمیع اقسام او موجب است لیکن بجای بالذات بجا است بود و بر دت بسیار اندک باشد مگر آنکه بجای آن بالعرض بود چنانچه ماده شدید البوصه موجب لاف محرق و لذاع شدید گردد و وجع تابع تفرق اتصال نشود و بسبب سرد و یا لاف محرق سوز مزاج مادی بجا است بسیار شدید میباشد اگر چه آن بالذات تنها باشد و اگر محذک لذاع محرق باشد بلا شک وجع آن شدید تر باشد با لطف در معدة بیشتر مادی میباشد سافج کمتر افتد لهذا بعضی اطباء مثل طبری سوز مزاج فح را از اسباب وجع شمرده اند و از آنکه ماده صفرا و سودا لذاع است وجع معدة در اکثر از آنها افتد و باشد که از دیگر خلط نیز افتد زیرا که هر خلط ردی که در معدة جمع نشود ممکن است که کیفیت موزی یا کمیت نامعنی در پیدا کند لیکن از بلغم سبب نیست او کمتر افتد مگر آنکه با لطف یا آن صفرا مخلوط بود و چون نیز باعث وجع معدة نمیکرد مگر آنکه در معدة پیدا کند و بعضی کسان را وجع معدة وقت خوردن طعام عارض میشود و بعضی ساکن میگردد و حدوث او از جهت طعام بسبب حموضت یا حرارت یا حرارت و غیر آن نباشد بلکه حدوث او از جهت معدة بنابر طبایع فاسد یا بیاض یا اورام یا قروح در معدة میباشد اکثر این کسان اصحاب سودا و اصحاب بلغمیای مراتبی میباشد که معدة آنها ضعیف شده باشد و بعضی مرم مراتبی را وجع در آخر دت حصول طعام در معدة تا ساعت ششم و دوم و دوازدهم عارض میگردد پس بعضی را از ایشان تا چیزی ترش مثل سرکه که از آن زمین بچونش حادث نشود وجع ساکن نگردد و آن چیزی ترش که سودا و گاهی بلغم ترش و گاهی سودا و صفرای مرکب میباشد که در قعر معدة مکن گیرد و بعد خوردن طعام و گذشتن چند ساعت بر آن طعام بدان ماده مختلط شود و مطفوء گردد و فم معدة بسبب شدت حرش و از حدت ماده تازی شود و طبیعت آنرا قوی تر کند و بعضی را از آنها وجع بنزول طعام ساکن نمیشود نه بقدر و ازین سرد و فزین و بعضی وجع مدت طویل باقی میماند و بقدر و نزول طعام ساکن نمیشود مگر بعد از و این وجع میباشد و بعضی کسان باشند که در معدة ایشان وجع یا حرقت شدید وقت گر سنگی حادث می شود و چون غذا خورند ساکن میگردد و سبب اول یعنی آنکه عارض میشود ایشان را وجع بعد خوردن طعام انصباب سودا از طحال بسوی معدة است و سبب ثانی یعنی آنکه عارض میگردد ایشان را وجع بر گر سنگی انصباب صفراست بسوی آن زکبد و گاهی وجع قوی در معدة از درج میباشد و اسباب نو در درج در علاج امراض معدة یعنی مسطور شد و گاهی در معدة از سقط بران یا ضربه که بران واقع شود و یا از ضعف آن عارض میگردد و بعضی

نیز ریاخ و واپسینی و زخمی با عسل بر معده در انواع در معده اثر تمام دارد و کذا جلد اول فصل دوم آنکه سائیده در جلاب گرم چند روز نوشیدن آن از علل جات او استغفار بن
 بحقنه با سوسه موافقه بعد وقت بر مزاج علیل مقدار دوست و حقه کین باشد نه قوی اصلاح غذا و اختیار اصل آن حتی الامکان و تخفیف آن بعد از آن معالج
 الم حسب سبب نمایند و با پنجه مسکن جمع باشد ضما و کنند شکر بر کتان سدرم زوفای رطب و درم سائیده در قیر و طی که از روغن سفرجل ساخته باشد آینه بر معده
 ضما و سازند و لغوی معده بر روغن سفرجل ششمازل جمع است و گویند که اگر در جمع معده اصرع بگرد و بر محل معده اسفنج مبلول بر سر که گرم کنند و بلع بند
 اسرب برای جمع مزمن مجرب نوشته و کذا تعلیق مرجان در گردن کذا شرب تعلیق که با نافع جمع معده است و تعلیق سنگ ششم اساک در درون بر
 و جمع معده مجرب سویدی است و فی خبر فی البشر الصلوة لشفی من جمع البطن مطلقاً

علاج در معده از ریاخ

هر چه در علاج امراض معده استعمال نمایند و جواریات کاسریاخ مثل کوفی و فودنجی و فذا و لقون مانند آن تنها یا البیهر باد یا نیش
 و گلفند چار توله و گلاب نیم با و نیم گرم بدهند و کما دات محله نافع است و مصطکه دانه پیل هر واحد یک نیم باشد سوده بگلفند و توله شسته و یا بهلیله فزی آخته
 بخورند و گلفند و عرق پیل پنج توله حل کرده بنوشند و یا زیره سیاه یک نیم باشد سوده بگلفند آینه بخورند و مصطکه سکه شسته سوده و برغن بابونه بگلفند و آینه
 نیم گرم بر معده بالیدن فی الفور لکین درونی نماید و پودینه و کند و مصطکه زیره خائیدن و آب آن فرو بردن ریاخ معده با روغن دفع کند و کذا مصطکه در کس
 تبغول بجای فوئل خورائیدن یا مصطکه نیم درم سوده بگلفند و درم سرشته بخورند و با لایش و درم صغریاخی خوشا نیده صاف نموده بنوشند و اگر بزنج
 سوخته بر بکون زنجبیل و دو وزن آن دار چینی گرفته سائیده اصل سرشته بقدر یک درم بلیسیا نند و دفع در معده ریخی و بار و مجرب بلا تخلف است
 جب تنکار و سفوف نمک نیز درین باب مجرب مؤلف و سفوف ناسخا و جب هندی و صلیت و عرق پان و بن نان باش و معجون بر و صفت کول
 و معجون کاسریاخ و معجون تولنج نیز مفید و این سفوف درین باب مجرب زراوند و جرج تخم سداب ناسخا تخم شبت پودینه خشک بنید و شتر کوفته بخته
 بقدر حاجت استعمال نمایند و آنجا که با وجود برووت و ریح معده طبع قبض بود از سکنج و صبر و نقل غار لقون مساوی خوب ساخته و درم با یکم
 بدهند که مجرب است و کذا ده ای عصاره ریوند و جب نار ششک جب مبارک و سفوف سنا مجرب خیر بود و گلاب خوشا نیده نافع و کذا انیسون بگلفند
 یا عسل و کذا مصطکه لعسل معمول است و حلیت چهار حبه پنبه نهاده بر لاش جریان کرده بدهند و از مغز تخم معصفریک توله در آب شیر کشیده
 و توله شکر سرخ آینه بطریق حریره بخته نیم گرم نوشیدن نافع است و دیگر کاسریاخ مثل عنبر و جود و ارمو میانی و دار شیشعانی و دوزخ و زباد
 و واپسینی و سانج هندی و پیل استعمال کنند و نهادن محججه ناری و اسع بر ساعت است و بادریان با در سنجونه ناسخا هر یک هفت باشد بگلفند و
 توله خوشا نیده صاف نموده نوشیدن برای ریج غلیظ مجتس و طبقات معده و قوی نافع است و آنجا که ماده ریخی غلیظ تر باشد اول به تحقیق معصفریک
 آرنید یا سسل بلغم و جب سکنج که مذکور شد بدهند بعد از آن اشربه محله لکار برند زیرا که درین حالت اگر به تنقیه چیزی سخن و محلل نهاده را حرکت دهد
 ریح زیاد کند و کوفی کبیر عرق تبغول یا عرق ناسخا یا عرق حیات استعمال نمایند و نمک سیما نای فاده مقدمه بکنند اگر بعد و آب نمک و بطون امعاء
 و شدت کند سالی کی پنج باشد بر موصوف سکه شسته کوفته بخته و گلفند و توله آینه همراه عرق بادریان بدهند و روغن بیدار بخورند اگر فاده نشود
 روز دیگر سسل از عنب انقباض بنفشه گل سرخ مویر متقی بر سیا و شان کاسنی بادریان بخ بادریان سالی کی خوشا نیده مغز فلوک بگلفند شکر سرخ
 داخل کرده و روغن خرمخ آینه و بدند بجای آب عرق عنب انقباض و خود آب بدهند و دیگر شیره بادریان شیره تخم کشوت هر یک پنج باشد
 و عرق بادریان برآورده بگلفند شربت دینار و اصل کرده بنوشند و این نطول نمایند گل بلیسورک شبت هر یک یا و سیر تخم خرزله تخم شبت
 تخم معصفریک است آنرا خوشا نیده نطول نمایند و نطول بر بندند با بجمه درین نوع ریاضت هنگام خلوص معده نیز مفید باشد و سیرجه و علاج هیچ
 معده پیاید کار برند و در معده که در فلوک سبب غلبه ریاخ افتد بر شش نیز تنقیه رطوبات غلیظ و نفوایت معده است و آنجا که اگر شربت

بگلفند

وامراض طحال ریاح متولد گردد و بد السبب در معدة و کبد و جفت و حشا و کثرت قراقرع غرض شود و برزسیاه و طبع قبض باشد بدیش تکیه بر کله اندام
جوده و سدای با بود و شست و مرز و جوش و جلی لغار و دو تو و تخم کرفس جو شاییده باشند و تنقیه سودا و اسهال آن و فصد اسهال و با سلیق از دست
جفت تقویت معدة است و قرض لیسون و قرض آنتین و جوجن افخره است و در معدة که از پس طعام بهر سده نیز مجرب است و انقباض با و یا لیسون
گل بنفشه و میرمنقی گل سرخ جو شاییده گل کند داخل کرده نوشیدن و از سبوس گندم و نمک بادیان تخم خرنه و آرد با جره و تخم شبت و گل سرخ
کوفته و صره بسته نیم گرم تکبیر بر موضع در و کردن در و معدة را که با طعام لازم بود و میندست و برای در و قرض میرمنقی و جوجن تخم کانی
شش باشد بادیان گل سرخ هر یک چهار باشد جو شاییده گل کند و دو تو که کانی چهار باشد داخل کرده دهند و جهت در و بطرف کبد بجای
گل کند شربت و نیار و دو تو که گل سرخ غلبه تعلیب و یان پر سیا و شان هر یک چهار باشد جو شاییده بادیان تخم کانی هر یک شش باشد شاییده کی
هفت باشد جو شاییده گل کند قناری سه تو که داخل کرده نوشیدن برای جوجن که با آن بطرف جفت تعلیب و نیار خواب کردن و نیار باشد نافع است
و اگر ریاح مزاجی جوش در و گرد و و و طعام یا و شبت جوجن غرض شود و دیگر ریاح مزاجی موجود باشد آنرا با و لیسون جوجن سودا
بخار میرساند و مجرای برزاق و ذات نهادن نیز فائده میکند برای در و معدة با عدل اشتعالی مصلک یک باشد سودا بکفند و دو تو که شربت
جو زنده بالایش عرق بادیان بنوشند و روغن با بود و موضع در مالش کنند و یا جوارش کوفته هفت باشد جو زنده بالایش عرق کاذبان عرق غلبه
عرق بادیان هر یک پنج تو که گلاب چهار تو که شربت بزروری و دو تو که داخل کرده بنوشند و گاهی شربت بادیان می افزایند و مصلک بادیان یک باشد
سودا بکفند یک تو که شربت عوض جوارش مذکور خوردن و بالایش عرقیات مذکوره بدون شربت نوشیدن نیز براس در و معدة با قرض شکم
نافع است و برای در و قرض و درم اشتها و ضعف با ضمه مصلک عود هر یک نیم باشد سودا بکفند و شربت جو زنده عرق غلبه تعلیب هفت تو که
بنوشند و براس و در و قرض شکم غلبه تعلیب شش باشد و نیز شتی ده و اندک بنفشه پنج باشد جو شاییده گل کند سه تو که داخل کرده بنوشند و انقباض با و یا لیسون و در
تمام شکم شاییده کی پنج باشد سودا بکفند قناری یک نیم تو که شربت جو زنده بالایش عرق بادیان بنوشند و در و قرض کانی بخار هفت و ده تخم کانی کوفته
شش باشد عرق شاییده و گلاب جو شاییده گل کند و دو تو که داخل کرده دهند و اگر در و یا سوزش بول بود شیر و خاک شیر و زیره سیاه و تخم خرنه
عرق بادیان ده تو که گل کند با بود بادیان گل کند شربت کانی شش باشد عرق کاه و ده تو که شربت انار و دو تو که نیز در و معدة مزاجین را نفی و
مزاجان خنثی خشک نوعی سبز هر یک دو تو که مصلک سه باشد زعفران یک باشد شربت راسائیده تا شل مریم گردد و بر مارج گذارند بر معدة نهادن و رفع ریاح
و در و معدة و غلیان و تنوع مجرب است و برای در و معدة مزاجی و دو تو که شکم جوارش عود شیرین هفت باشد شربت شمشیر و تخم کثوت چهار باشد شربت انار شیرین
و دو تو که دهند اگر فائده نشود آب بیکه و آب لیمو آب ادرک آب پودینه شربت هر یک و دو تو که در ظرف آب گینه شست و بشویند از ناخواه و شیل زیاده کوفته
هر یک و دو باشد تخم کرفس باشد بادیان فضل سیا و نمک هری هفت تعلیب هر یک چهار باشد جو شاییده بادیان بود طعام ریاح موجه تعلیب و جوارش
مصلک جوارش عود شیرین بود و در و قرض شربت سودا بکفند و عرق کاذبان گلاب پنج تو که بنوشند باز قرض گل صغیر چهار باشد با طبع غلبه
چهار باشد میرمنقی ده و اندک لیسون چهار باشد جودانه سه باشد شربت بزروری و نیار عود شربت بزروری نمایند و جبهه بندی
خلیقه نکند از آنی شربت یک شمشیر با سبب سینه نافع بود اگر صلابت بطرف جگر گردد و مسل دهند اگر عمل خوب نشود چهارم روز قرض گل صغیر چهار باشد
بکفند یک تو که شربت جو زنده بالایش شیره بادیان شیره غلبه تعلیب هر یک چهار باشد نبات یک تو که بهر سده آب غلبه تعلیب مزاجین
خدا نموده برگ برین با سبب آن بنشیند و لیسا اگر در و شکم باشد و شل گوله گردد اول گل کند و در و قیات مالیده و دوسه روز دهند بعد غلبه تعلیب
گل سرخ هر یک هفت باشد گل بنفشه پنج کانی پر سیا و شان هر یک پنج باشد اصل اسوس چهار باشد شربت در آب خرنه و صبح مالیده صاف کرده
گل کند یا لیده باز ذات نمود و دهند و لیسا اگر در و قرض و در و از آنز و در و سلسه کی احتیاج است

[illegible]

و اگر وجع بعد غذای غلیظ باشد شربت وینار لعرق بادیان عرق عنبل لشعاب گلاب کافور و ابل کرده بنوشند و اگر با تجمد و دلشدت باشد تا جیل و ریائی
نیغم باشد بگللاب و عرق بادیان هر یک یک توله سوده بدهند و صاحب تزوج گوید که اگر سبب درد معدة تناول طعام موفی باشد قوی و تنقیه معدة از ان طعام
بنوشیدن آب گرم و روغن کنجد نمایند و اگر بران معیا شد بجنقه تنقیه کنند و هر صبح اندک جوارش خود و جوارش مصطک بخورند و غذای شور با چوزه مرغ
باشد و گویند که اگر از خوردن چیزهای تیز تر تیرک درد معدة عارض شود بالائی شیرکاو چهار توله نبات و دو توله صبح بدهند و وقت دوپه غذای شور با
چوزه مرغ بنان تنکات به گام سپهر مسکه کادسه توله مغز بادام پنج عدد نبات یک نیم توله و وقت شام غذا بدستور و در میانه روز انار شیرین لایقی
هر قدر که خورده شود بخورند که در یک هفته صحت می شود

علاج در ورم معدة از حرارت معدة

هر چه در علاج امراض معدة از سود مزاج حار سافج مذکور شد بکار برند و گویند که رائب مبرود که انخاب استول برای وجع معدة حار بر الساعه است و یا
دوغ گاو باب غوره و یا آب ریاس یا آب ترنج بدهند و کافور گل شترخ و طباشیر بخوراند و ضماد گل شترخ صندل سفید آب بی آب سیب
گلاب ندکی کافور نیز برای ورم معدة حادث از حرارت نافه و شترخ میفرماید که آنچه از سود مزاج حار باشد رائب بقدر دوغ ترش و آب سرد یا شامند
و چوزه مرغ و بکک راج بماش و کدو خرفه و ماهی خرد مسلوک بسره که بخورند و از انشیر بکجنین رب غوره و از ادویه قوی طباشیر است و ضمادات بتر
استعمال نمایند و اگر خفافت و ذبول به بینند آنرا استعمال کنند و شرب قیق مزوج بنوشند و حریره های سمنه لطیفه معتدله بخورند و قش شری
صاحب شفا و الاستقام می نویسند که تعدیل مزاج با شرب باره شل شربت مصرم یا شربت سیب شش و شربت حاض یا ربوبک نایا شربت هند یا
همه از اینها تنایا بطباشیر و تخم خرفه نمایند و گاهی احتیاج باندکی کافور اند که اگر سود مزاج حار مفرط شدید یا شربت لیون و اقراص آن شربت
ز رشک یا عصاره آن و یا گلاب بایک از این اشربه یا بشکر بدهند و شربت لیون سفجلی یا سکنجین سفجلی یا ربانی بلین النفع است و خصوصاً چون
با وجع معدة در شب ضعف میهم باشد و رائب حاض عظیم النفع است خصوصاً با طباشیر اگر جای عفنی نباشد و گاهی کفایت می کند شرب آب سرد
بر بیمار اگر سود مزاج قوی نباشد و قوی طباشیر حاضی یا کافوری بیک از این اشربه غذا فرط حرارت بدهند و خصوصاً اگر با وجع اسهال صفراوی
باشد و اغذیه حصر میماند و ز رشک و ساقیه و قرعیه آب لیون یا زرباج یا سکنجین بخورند لیکن درین اغذیه بنخورد و اندک از چینی برای اصلاح
و تلطیف و اندکی مصطک نیز داخل کنند و مویز با ناردانه و هند باین طور که سرد را کوفته با چوزه مرغ یا تخم بجزند و جمیع فواکه عطره باره شل سیب
امرو و سفجیل و زعفران و زیتون خام و مصلح و صحنای شامی بدهند و از بقول کاسنی و کاهو کشینر بکار برند و کثرت تناول فواکه مذکور
کنند تا که وجع معدة بنفع و غریزه زیاد نماید و از اسهال سوختن جو گلاب و یا کاسنی بگللاب سوده و قطره سرکه آمیخته و یا زرد و صندل شرب سیب
و گاهی با فزایش کافور پارچه بدان آلوده بر معدة نهند و از ادیان روغن سفجیل یا روغن گل باقیائیه محلول و یا روغن گل که دران
آب آس یا آب سیب یا آب سفجیل و چندان بپزند تا روغن بماند استعمال نمایند و سودی گفته که شرب تخم حاض و کذا بهر علق
کذا آب انار ترش و سونق و شرب و ضماد عصاره خوط و اطراف نرم انگور و کل کاهو بدون شستن آن و ضماد گل شترخ تازه و کذا انان
گندم هر دو احد نافع و وجع معدة حار است

علاج در ورم معدة از خنای صفر اوی

و این در حالت خلو معدة اکثر عارض شود و آنچه در علاج امراض معدة از سود مزاج مادی صفراوی گذشت استعمال نمایند و یا شیره کوی بخار شیره
ز رشک و رو قیاق بماده بکجنین شربت انار داخل کرده بدهند و یا ز رشک قمر بندی در عرق عنبل لشعاب غیا نیند کافور گلاب افزوده
بدهند و خیره سیاه هم درین نوع محمول است و بعد از نفع از سبب صفرا تنقیه نمایند و گلاب را گرم نموده پارچه بدان تر کرده بکینند

و عود کند مصلحتی طباشیر هر یک باشد پوست بزرگ پسته زرد و در صندل سفید هر یک شسته کوفته بخته روغن گل بکند که گلاب قدر حاجت آمیخته بر خم میده
کنند در شدت حرارت که کافور آب سیدک با بامضا که نماید که جبهت در معده و حار و جفت خم معده نافع است در اغذیه شیخی اهل کتد و در تعدیل مزاج جگر کوشند
اگر متاسفانه در فصد و مدها دست راست نماید و گویند که ضار و عصاره لسان الحمل و موم و روغن گل و کذا بر گشتن و روغن گل و شکر طباشیر و کذا اطلاق نموده
بقول بوعلی سینا اگر در جع از غلط مزاجی حار باشد تنقیه آن نماید و بخیلین تلبیب که در آن می نمایند و خسیانیده باشند استعمال کنند و شفا و الاستقامت است که غلات
استفراغ صفراست بقا اگر داده در تجویف معده مصوب باشد یا با سهال مطبوع فواید آن بسیارین ببلبله زرد اگر در جرم او متشرب باشد بعد تعدیل مزاج
بدانچه در علاج وجع معده حار گذشت کسی را که در متعشیر شدن با این سهال صفرا استفراغ نمایند و خسیانیده می بخوریم گل سرخ تازه و خرمنندی هر یک است در م
در شکر و درم آب بوجوشانده تا شلش و بامضا صاف نموده در مدها و درم آن لبست درم ترنجبین داخل کرده و یک درم صبر سوسا و صاف نموده و بشا شام که تنقیه
یاده متشرب طبقات نماید الطالکی گویند که در وجع معده پیچری اولی از ترنجبین بعد تعدیل خلط مضادات پس در عار و ای اشیر و خرمنندی می آویزیم عار را
و بامضا با غلبه رطوبت ساق و طباشیر گل مختوم اندازند و مزورات حصص یا سرکه لیمون بپزند و تصفیه گل سرخ و صندل و کشنیزه و خرمنندی کنند و دوا می که
بجمع امراض معده حار میو بست بدهند آن در علاج امراض معده حار سافج و کور شد الو منصفور گویند که بعد تنقیه صفرا بقا یا سهال یا با و لعل غذایارده
مطبیق شل و یک کف چونه مرغ و ترغاله معمول بابا ناد آب غوره و مانند آن بپزند و سبکچین انا میخوش و آب آلود نفوق شمشن بخوراند از آن قوی
مصاب وجع معده حار و سکن ترنجبین است طباشیر صندل سفید مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم خرمنه هر یک بچند درم گل سرخ سه درم کافور و آب که زرد شک
نش درم گل از می چهار درم باب خرمنه یا آب که در قوی ساخته بعضی اشیر و زکوره بخورند و معده را بپوست کرد و خرمنه و برگ بزرگ و صندل سفید و گلاب
و کافور و صندل و مغز خیار و انار ترش شفا و دوا می که بامضا و آب و سبکچین می برد و مطبی باشد بخورند و طبری گویند که اگر با الم معده لبست و حرقت و ارتعاج بخار
لبسوی راس قلب صبر بر ششای بار و با فعل باشد طبیبین کنند که مده صفراوی است و در علاج این با کتر اطباء غلط میکنند زیرا که چون سود مزاج حار
می بینند مطبوعات علاج می نمایند آن تبر داده در خم معده میکنند و الم می افزایند این وقتی نفع میگرد که صفرا در خم معده متولد می شود و هرگاه از بعضی
اعضا بسوی آن منقبض میگردد و دریا مثل حصول غذا با آن اصل میشود و بر خم معده نفع می بخشد بلکه طبیب حاذق با هر در صنعت نظریه قوت و دفع مزاج او
و وقت و بلد و سایر قوانین فرموده بخته مخج صفرا تنقیه بدن نماید و چون داده قانت و خفت یا بد طبیعت قوی گردد این مطبوع بیاشامند بپسند
خرمنندی متقی لبست درم ترنجبین صاف از خار یا نروده درم آلوک بخار غلاب هر یک سی عدد کشنیزه خشک درم تخم کاسنی هفت درم پستان یک کف
همه را در چهار رطل آب بوجوشانند حتی که یک رطل بماند بعد افشرد صاف نموده پانزده درم مغز خیار شیرانیده یا درم صاف کنند و دو ثلث درم مسنین
روی و دودانگ حفض بپزند و یکدانگ سفوفنای شوی سوده و آب یا غلاب سرشته و مطبوع صفت یافته هفت درم شکر داخل کرده میگرد بنوشند و دود
یا سه با سهال استعمال نمایند بعضی حذاق درین مطبوع اندک بلبله زرد می افزایند و ترانیان درین مرفل آب کاسنی موضوع و آفتاب که در آن
فستقین و برگ بلبله نداشت باشند هر روز میل درم پانزده درم سبکچین می نوشانند و آب و با هر قوی بن سیار قوت علیل نظری نمود اگر قوت
با استفراغ و فامیکرد بر مطبوع مسطور اکتفا میفرمود و اگر قوت او ضعیف می بود نفوق که در سود مزاج حار می نوشانند لزوم شرب و می نمود و تنقیه
خم معده و سایر اعضا از صفرا با این طریق میکرد و شربت و در دیگر گاهی نمیداد و دیگر کیبار ابوالقاسم بروی را درین علت شربت و در نوشانید
مرض او تحقیق یافت و بعد از آن بجن تدبیر زائل گردید و طعام نداد و اشیر نوشانیده و صفا و خم معده او بلعاب بزرگ و طونا و آب سیدک بخوراند آب س
و سبک المسک گلاب خالص نموده و گاهی در آن قدری حفض می افزود و پس مرفل و زائل گشت و از آن شفا یافت و تمام گفته که در وجع شکر
از نزول خلط حار و عصب نازل از راس بسوی معده باشد تبطیس و لک راس و تنقیه سرجه ایابج بر سرعت و سهولت زوال می پذیرد و اگر طبیب
غلطی کرده علاج او معالجه غلثیان و تهور نمود و لباس است که مورت عشی میگرد و اگر غلطی نکرد و تنقیه راس و حجب یا بوج و صبر نمود و اگر

بسم الله الرحمن الرحیم

در بدنی و فصول ظاهر گردد و بداند چه قویا میزبان نیست بسهولت زائل شود و فصول تمام

علاج در دمه از بزرگدست مرده

هر چه در علاج امراض معدّه از سود مزاج بار و سادج مسطور شد بعمل آرند و وضع مجامع ناری بر معده در ادجاء بارده معدّه شفقت شدید دارد و چنین اطراف نیز مفید
و گویند که در شیشمان از یک شقال از دو شقال راجع شایسته بانیات نوشیدن بر دفع درو معدّه بار و عدایان سبب است و بعضی نوشته اند که یک دم واک شیشمان
در پانزده توله گلاب اصل بچو شاستند چون ربع ماند و توله شکر سرخ افزوده صاف کرده نیگرم بنوشند و اگر بکیرم آنرا با دو چند شکر سفوف ساخته بخورند
و بالایش پنج توله گلاب بکیرم نوشند نیز سرخ الاثر صفت و جد و از نفسی بکیرم باشد بقرق گا و زبان عرق بادیان یا عرق بید مشک گلاب سفوف ده ناله نوشیدن
در دوج معدّه بار و حاضر النفع است و اگر در جلی زبانی نیز افزایند نفع آن تجربه سیده و جوارش کوفی صغیر و جوارش جالینوس حب هندی و دواس
جزئیات نام و شربت غیر نیز در بار و معدّه زانفع و از بادیان صغر ناخواه دوج مسادی باب خالص عرق کشیده نوشیدن برادر معدّه که از سرخی باشد و قوی
نیز مفید است و خود بخوبی و غذا و لقون و قرص سکنجبین و محمد زکریا نیز سودمند است و صاحب کامل مینویسد که این سفوفات برای ادجاء معدّه
که از برودت باشد نافع است بکیرم خود خام مصطکه و سبیل و قاقله و قرقفل و سافج و جوز بواهر و اهر و دودرم سیور و جوار زانیسون تخم هر واحد سه درم
گل سرخ چهار درم هم رابا ریاست کشیده یک شقال بشراب بخیانی یا بشریت سیب بخورند و الاضامه سبیل الطیب و قرقفل سافج جوز بواهر و اهر و اهر
یک دم تخم کرفس نیسون ناخواه زیره کوفی بودینه نری و جلی هر یک سه درم بکیرم یا ریاست کشیده یک تخم بشراب بخیانی بدهند و اگر بشراب بخیسون
دهند نفع بین نماید و این قرص و دین نافع آنست گل سرخ شش و سبیل الطیب رب السوس هر یک سه درم مصطکه و دودرم خود خام و دودرم زعفران
نیم درم یا ریاست کشیده بشراب بخیانی سرشته قرص بودن یک شقال سازند و یک قرص جلیجین عسل صفت درم بخورند و بعد آن گلاب که در لای با سه
و قرقفل جو شایسته باشد بنوشند قرشی گویند که در دوج معدّه بار و جلیجین جوارشات مثل جلیجین کوفی و سفر جلی قاقله و جوارش تفاح و جوارش انترج
برازیان و انیسون مصطکه و قرقفل و سبیل و زنجبیل و قرقفل بدهند و اگر برای تعلیل حرارت آنها بر عایت حرارت بکیرم اگر معذک حار باشد بعض
اشربه بار و مثل سبیل سفر جلی سافج یا شربت لیو سفر جلی یا بنای آمیزند و اغذیه بچه مرغ و اکیان و کنجشک مطخن یا جیدی یا نوا بهض حمام مطخن یا مشوی
سه زبدا چینی مصطکه و سبیل و قرقفل و زنجبیل بدهند و از اضمه سبیل مصطکه و قرقفل و جوز بواهر رب اس و آب قرقفل و آب آس و سفر جلی
و از اودان روغن یا سیمین یا قسط مصطکه و سبیل و روغن گل یا زیت مصطکه و سبیل و عود و قرقفل استعمال کنند ابو منصور گویند که تهریاتی بشراب
کشیا امروسیا آب بودینه یا مشرود لیسو آب مطبخ مصطکه بدهند و دواس که دران قرص و درو مصطکه است و در علاج امراض معدّه از سود مزاج
بعضی و قول صاحب کامل گذشت بخورند و شربت انیسون معمول بعمل نفع بلع دارد و غذا بخورد آب بقنابر و عصافیر و هند و فراخ بسبب
نقل او مناسب نبود و الا سبیل با فادیه بنوشند یا شربت از مویز و عنصل ساخته و تصفیه معده با شیشای حاره و خوشبوش روغن سوسن و غیره و مشک
عود خام بر روغن بان و زنبق و قسط باید کرد و سوزیدی گفته که غیر شراب و مضغ و بخور و غذا و او مصطکه شراب و مضغ و او کذا و کذا و در دوج معدّه
بار و جرب من است و از حکامی دیگر نقل کرده که شرب غاز لقون تنها و کاشم و قنقار و اخرو و کلیل الملک ثوم بعد خمر و سبیل هندی مواخوذ بشراب زعفران
و تخم حرل و سافج و حب لسان فیح باد آورده و بیج فوج و بلبل و غلوط بلفصل و عود یک شقال و خروس پیر بقرم و لبسافج کوفته بختیه و مرد و غنچه باب
مصطکه صحت و ناخواه و کرفس و برگ زانیسون و زیت و مثل او مصطکه و بول بقر و خاک شرب زیتون سنگ درم بکیرم تخم حنظل قاقله بکیرم
و بیج شکار و شرب و ضحا و اظهار الطیب و کبریا و مثل او مصطکه و در چینی و قسط هندی تنها و جلی و قسط عراقی و کند و طلع و برگ نوبست و
شاه مسقم و جبهه قنار و یا بونه و زوفا و خنک با دیان و روغن بادام شیرین و صغیر و اسارون و ضحا و میخ و کلیل الملک کذا تخم و سبیل
بصل مسقم و کذا بقا و خدق و تخم آن و کذا خاک هندی و نمک نفلی و کذا فادانیا و عصا که کوفش کذا حب در آفرن لحم صدف و کذا روغن قسط

و کذا روغن پسته و کذا برگ کبر سائیده و پیه پاکیان و کذا بیج کینب هر واحد نافع در معده است

علاج در معده از بلغم خامض

تفتیه معده از بلغم لغو و اسهال کنند و تعدیل مزاج نمایند با پنجه در ربع معده بار و کذا شفت و هر چه در علاج اعراض معده بلغمی بنماید بکار بندد و بقیه معده لغو
 اسهال بر تاول گلخانه و مصلک و انیسون یا اطر لعل صغیر مداومت کنند و غذا قلیا و مطبوعات با توالی باز یزد و هندی و انیسون در ربع معده بلغمی کمرش بخورد یا
 برسیا و شاننجیز زرد گلخانه جو شایند بدهند باز دیان مویر منقی افزایند اگر در دستخوی بجانب کبد زیاد باشد و الاصول یا دیان بیج یا دیان بیج کاسنی
 گل شرخ انیسون تخم کاسنی کوفته هر یک جدا باشد جو شایند گلخانه داخل کرده دهند بعد از آنکه تحقیق مصلک سوده یکا شبه اطر لعل صغیر بکوبند شسته بخورند یا این
 تخم کاسنی گل شرخ جو شایند گلخانه آمیخته بدهند اگر بعد از آنکه در دستخوی کمرش در ربع معده و هر وقت بماند قرص گل صغیر چهار باشد بگلخانه یک نوله سرشته بخورند یا این
 گل شرخ شش شانه بقرص شایند ده نوله جو شایند نه نوله داخل کرده بنوشند اگر تخفیف نشود بداند که با ده باقی است سبیل باید داد و
 یا با دیان بیج یا دیان برسیا و شاننجیز گل شرخ عنبل شعلب هر یک شش باشد مویر منقی دو نوله انجیر زرد سه عدد تخم کاسنی شش شانه جو شایند بگلخانه
 و چهارم روز شایه کی نه باشد افزایند و جب قرص لور و جب حیات و جب مبارک و جب جالینوس و جب سیار و دو اسه عصاره ریوند و سقوط
 و انار و زنه و قمر و قرص گل و قرص ورد با غاف و معجون قنق و معجون قونج و دوای جنطیانا هر واحد نافع است و از گل مسخ سبیل لطیف
 مصلک که با قرص ساخته یک شقال بطبیخ انیسون اصل السوس و خرکی هر یک جدا باشد با بونه سه باشد اکلیل الک و دو ماشه جو شایند صاف نموده
 گلخانه داخل کرده دادن نیز ببرد و در بلغمی شود مند و سوتیدی نوشته که خوردن طبله کالی در او نفع و فصل هر واحد نافع ربع معده بلغمی است
 انطیای گوید که بعد از شرب غار لیتون و مصلک و ایا راج هاء السسل علاج کنند و از مجربات دین جوارش عود کونی و فلاطی است و معجون خنوش
 جرب نسخه آن در علاج اعراض معده بار و سافج که شست بطبری گوید که خون معلوم کنند که در معده رطوبت غلیظه بسیار است یا متولد در آن منصب
 از سر یا از سایر اعضا که بسوی معده از آنها سیلان نماید علامتش اینست که نظر کنند بسوی قوت مریض و سن و مزاج و سایر اعضاء آن اگر
 قوی باشد و قو و اسهال ممکن بود اول بطبوخ متوسط استفرغ نمایند بعد از آن آب شرب مطبوخ و کجین قو آورند اگر در دو اسه که بدهند قندی
 عاقر قوا افزایند ضرر نکنند و نمایند مصلک و انداختن آب هن در خن آب گرم بر نم معده نیکوست و بعد استفرغ این فماد استعمال نمایند
 بگید مرو صبر سر کیت و انگ حفض هندی نیم ورم گل شرخ مصلک هر یک دو نوله ورم کوفته نیمه بقیر طلی روغن فیزی آیمخته بر معده ضا کنند
 و اگر احتیلا در بدن زیاد باشد از نوشیدن و اگر اینست کنند قنده توسط بد فعات استعمال نمایند تا ماده بسوی اسفل جذب گردد و غذا باید که بحریه دهند
 از آب سوسن آید که شنه یا زیر مجامات سازند و تخفیف غذا امر کنند و در ربع معده باید که طبیب هر نظر کند بسوی هوا و بلطبع آن پس اگر
 مقوی مریض باشد مریض را از آن بلطبع نقل کنند و اگر مضعف مریض و قوی طبیعت باشد فقیه کند که علیل بحسن تدبیر صحت یابد و آب و ما هر صاحب این مرض
 را بسواک بسیار بنهار روز علاج مری بسواک امر میکرد و هر مرض فم معده مع سوز مزاج معده بسرعت سوسه و باغ مرتقی میگردد و هر گاه
 طبیب را این ظاهر گردد و علاج فم معده علاج راس مخلوط نماید از تنطیل و انکباب بر آب حشایش و ططیس اگر قوت علیل احتمال این کند و این محال
 برای ازاله الفم فم معده است و چون الفم زائل شود اعاده بسوی معالجه سوز مزاج فم معده نماید و اگر الفم در قعر معده باشد و خلط حاصل رطوبی بود
 علاج بقتنه عدول نماید و در آن باب و اکلیل الک داخل کند و بطای نیست او و کیمسل بطوبت بخوراند بعد از آنکه در سخن معده زایل باشد که آن وقت
 اشیا بمثل این علت اند و بدانکه تفصیل فم معده البته ممکن نیست و درین علت بالای نات انستین و سلخه و اشنه و صبر و مریض و ضا نمایند که قوت
 ضا قوی بوضع بعد از عضو که بران ضا نمایند میرسد پس باید که ضا قوی بسیار باشد تا قوت او بقعر معده برسد و اگر بالفم حاسه
 شبیه بحرقت تار و مان موضع دریافت نماید فصل حاصل صفراوی باشد و علاجش اگر قوت و سن مقتضی باشد بنقیض فم معده و طبیب را

اگر معده از بلغم خامض

شاید ویست علاج چون علامات مذکوره ظاهر گردد پس علامات ضعف قوای اربعه معده یعنی جاذبه و اساکه و دفعه یا ضمه نگاه کنند و در هر کدام از اینها که ضعف مذکور بود و علاج آن بر دوازده چنانچه هر یک از آن عنقریب مسطور گردد و ملاک فرد در علاج این مرض بر تقطیل طعام است بدین آن زوال تمام و اتصاف این علت از ممتنعات و بهترین طریق تقطیل آن نیست که سر قدر طعامی که مریض میخواهد از آن چهارم یا سوم حصه زن کرده و در آن روز بخوراند اگر آنهم بخوبی بهضم نشود از مقدار مقرر نیز قدری کم نمایند پس هر قدر که بخوبی بهضم یابد و از آن ضرری ظاهر نشود هفته عشره بر همان مقدار ببرد بعد از آن یک و دو و ثلثه در هر هفته اضافه نمایند تا آنکه بمقدار اشتیاقی مریض برسد و اگر احیاناً در اشتیاق افزایش آن روزی در بهضم فتور یابند قدر مناسب از آن کم نمایند و از تجدید آن اندک اندک بفرمایند و بمقدار عادت مریض برسانند و درین اثنا بخوبی قابض و خوشبو و دوداری مقوی معده مثل انوشدار و جوارش آنکه قافله و فنجوش سفر جلی قابض و غیر آن و در مزاج حار جوارش شاهی و زرشک و انارین و آماله و لودی و اطریش کشنری و غیر آن مداومت نمایند و چون سنگدان درین باب عجیب است و سفوف تن ترکیب برای تقویت قوای اربعه معده معمول است و قلعن یا دیان نیسورن مصططیکه بر واحد و دو درم زنجبیل شکر هر واحد یکدرم کوفته بجهت دودرم خوردن نیز در ضعف معده مجرب است و برای ضعف معده مع خفقلان خوردن بسیار بگافند سرشته نافع است و در ضعف معده معتدل مزاج طباشیر مصططیکه بگافند و یا باهلیمه مربی و در حار مزاج قوض طبع خشکی دهان شربت انار و قو کاشنی و در حار طبع با آب و دهان بگافند شربت لیمو نوشدار و شربت انار و یا طباشیر سوده یک شسته بگافند یک توله سرشته بسبب بخوبی گلاب مفید و دیگر لودی مفیده و مرکبه که در اینجا مسطور گردد حسب حاجت بکار برند و هر چه در بحث تحلیل نسج معده باید در اینجا مفید شناسند و بنیل الطیب سودا و زهر و مصططیکه با آب بی سرشته بر معده ضام نمایند و روغن نار دین ببالند و این طلا مجرب است بگیرند گلاب مصططیکه هر یک یک نیم شقال نشینند و صبر بر واحد یک شقال گل سرخ و دو شقال و نیم قرص و بنیل الطیب هر واحد یکدرم کوفته بجهت بگلاب شرب طلا سازند و غذا گوشت مرغ و تیهو و درج بسیار چینی و بیل و قرص و زیره و زعفران غیره خوشبو نموده مناسب است و از ساق و آب لیمو یا آب نارفق سازند با بجماله علاج اکثر اینها ضعف معده که باین طریق تقطیل غذا نموده شد و در مدت قلیل بعایت ربیبیل شقای کلی یافتند و کسانی که از نیکوتر طعام و اشتیاق شکم دست نکشیدند اما ایشان مول ندرب یا استسقا گردیده باقیست شربت مرگ چشیدند چنانچه نواب محشم الدوله غوث محمد خان بهادر مغفور را درین شبای این مرض غرض شد و از استعمال دویه مقوی فائده مستجاب حاصل نمیشد چون با حصر رجوع فرمودند جوارش شاهی با خشت الهمید مرتب ساخته خوراندیم و غذا بیکان تنوری بون نیم پاؤ با شور یا مقرر نمودم و بون شافی مطلق و در مدت یکماه محنت کلی یافتند و نواب نظیر الدوله جانگیر محمد خان بهادر میرزا رسن بخلولیت مبتلا این مرض بود و تقطیل غذا و استعمال دویه مقوی معده علاج نمودم و دفعه کلی ظاهر شد بعد از مدت ده سال از نیکوتر غذا و مختلفه و خمرین مرض عود نمود چون از تقطیل غذا و ترک شرب نکار فرمودند دست از علاج کشیدم بعد از مرض استسقا لاحق گردید حکیم دارش علی خان را بصرفه از نیکوتر طبایع غنیه نوع علاج بایشان فرمودند بعد از چند سبب عجیب بهم اجتناب منتهی الیه از مضرات مرض حکیم محدوح ترک علاج نموده سمت بطور مدینه روانه شدند و ششم الیه بعد از هفته نقد بآن بجان آفرین سپردند شیخ الرئیس میفرماید که اصحاب تجارتی معالجه ضعف معده بر تجویف و تبیین و بر چیزانی که در علاج امراض بار و طبایع معده گذشت است اقتصاد میکنند و حق آنست که ضعف معده تابع هر سوء مزاج میباشد پس واجب است که قسم سوء مزاج و یا فته بمقابل آن علاج نماید چه گاهی ضعف بسبب بیوست معده میباشد و چون علاج آن بجلج غلظه اصحاب تجارت کنند موجب بالکنت مریض گردد و گاهی شفا در نوشاندن آب بار یا دود رخ گاه بر برف سرد کرده و استعمال فرا که بار میشود و گاهی علاج ضعف معده بسخنات میکند و از آن عطش غالب میگردد و مخالف صفت طبیعت نموده آب بار و شکم سیری نوشند و فی الحال شقای یا بند و گاه خلط مودی بسبب استتلا آب منقح میگردد و اگر در اینجا خلط باشد اسهال خارج می شود و فیوض زمرض خلاص می یابد و اسهال از مضاعفات معده است و با آن صلاح معده و بدین میباشد و بدینکه قوت تامه خود قوت بودن جمیع قوای اربعه است و هر وقت که از آن ضعیف گردد آن نوعی از ضعف معده با یکسان عانت بیشتر مردم بر آنست که ضعف معده ضعف قوت یا ضمه را گویند

و هر قوت آن بر سر مزاج ضعیف می شود لیکن مزاج در اکثر امراض برودت و طوبیت ضعیف می گردد و از این جهت واجب است که حفظ او با ویدیه طاریا لغیرت گردد
آنکه ضعف اولیست در کما باشد و حفظ با سکر در اکثر امراض با سکر مثل سیره دست نمایند و با فیه بر طوبیت مع قدری برودت و با فیه بحالت مع اندک رطوبت است
و بداند که بدی ترین ضعف معدة آنست که از تملیل شمع نیست آن واقع شود زیرا که چون بافت لیفت های معدة مستست گردد و در هر چهار قوت آن ضعیف
پیدا یابد و برین دلالت میکند آنکه در آنجا علامت سوء مزاج و درم یافته نشود و بخوبی غذا نخیزد و ضعیف قوت مغیره مودی با مستقای نمی میگردد
و بداند که چون معدة آنچنان ضعیف گردد که از تغیر غذا ممکن نباشد از بسبب یک لیسر ضعیف معدة از قبول بزین الامعا میگردد لیکن در اغلب سبب
ضعف معدة همانست که اصحاب تجارت قهطلانی اومی نمایند و آن غلبه رطوبت بر معدة و کثرت او بر نیست و از این جهت تبسیر مقرره ایشان در اکثر
امراض می یابند و واجب است که از ضمه و مرغات مذکوره چون بدان اراده تقویت نم معدة باشد گرم زیاده کرده استعمال نمایند چه نگارم ارضای نم معدة
می نماید و با لیتوس بین باب بین قیوطلی استعمال میگرد و بگردد موم شست شغال و روغن نارین فائق یک اوقیه و بهر دو با بیامیزند و اگر معدة ضعیف
باشد حتی که اساک طعام نماید آن هر دو صبر صطک هر دو احد یک نیم شغال و الا یک شغال و عصاره حصرم یک شغال بیامیزند و بران بنهند
و ایضا جالینوس ضمان کرده که جمیع علل معدة که بآن حرارت شدید یا یوسست شدید نباشد صحت می یابند بکچین سفر جلی باین نسخه بگیرند
آب به دور طل و سکر که یک کس طل و سکر مقدار کفایت و بچو شاند تا آنکه بقوام غسل آید و بخیل یک اوقیه و ثلث تاد و اوقیه سوده بران باشند و استعمال
نمایند و این دو اقرب آنست بگیرد بر بیان سکر طل و سکر طل و بهر دو مخلوط کرده بران فضل سته اوقیه و تخم کر قس جلی یک اوقیه اندازند
و از آنچم نفع میکند معدة ضعیف را استعمال آواز بلند است و بهر نیم حفاق را حرکت دهد و از او ویدیه جیده برای معدة ضعیف مستحق اطفال است
و در افرس باین نسخه بگیرند بلبله سیاه در روغن گاو بریان کرده ده درم چوب بریان پنج درم ناخواه معتر فاری هر یک سکر و درم شست الحیدید
ده درم شربت دو درم بشراب قوی ذاین نسخه و ضماد برای ضعیف معدة مع علامت او خوب است بگیرند سیلیم نیم اوقیه سوسن شست کر زات فلاح اذیر
شش کر زات اهل پیچیده کر زات مقل دو کریمه و درینجا مراد از کریمه واحد شش شغال است و ایضا موم شازده اوقیه صمغ بطسم چهار اوقیه را تیانج
مخسول یک نیم سکر طل حما پیچیده و زخم اشق سی و دو کریمه نارین شش اوقیه لیتوس شست اوقیه صبر یک اوقیه روغن لبسان دو اوقیه و فیه یک اوقیه
بگیرند و بر روغن زیت یا روغن گل داند آن ترکیب دهند و شربت حب آلاس ایشان را خیلی نافع است و در نفع منفعت ظاهر است و بسبب
بستانی و از ضمه معدة حار دبار در دخیل کرده میشود و زفت از ضمه معدة با ضعیف است و بداند که ضعف معدة گاهی بسبب بطوی اخضرار
طعام میگردد چون دافه ضعیف باشد پس واجب است که نان برای ایشان کثیر الخیر باشد و گاهی بسبب سرعت اخضرار طعام میشود و باعث بلبله
و ضعیف قوت ماسکر آن و درین حالت باید که نان برای آنها مال بقدری فطورت باشد و ایضا ممدوح الیه می نویسد که علاج سفاقت معدة با استعمال
ضمه سکره قافیه که مذکور شد باید کرد و خصوصاً ضامدها سکره خوشبو که در آن موافقت برای قلب و روح میباشد و جو ارشاد نوشبو قابض مشل
جو ارش خوری و جو ارش قافله و غیر آن که در علاج برودت و رطوبت معدة مسطور شده استعمال نمایند و تخفیف و تلطیف اغذیه کنند و در چند مرتبه
آنرا بخورند تا بر مده گرافی نیارد و از شراب یکبارگی متلی نشوند و بر طعام و شراب حرکت نکنند و آب و شراب بالای طعام نیا شامند و اگر شراب بنوشند
شراب کته قوی مائل بفضول است آنکه نیک باید نوشید ضعیف اقتباس میگوید که اگر با ضعف معدة جگر و یا ضعف سپرز و یا ریه
و یا دماغ بار باشد باید که تدبیر است قوی استعمال نمایند و در انبعاش حرارت غریزی تمام بدن کوشند بمفرجات یا قوتیه جوهر و غیره و مشک و آ
و اغذیه لطیفه مطبیه مانند پلا و و مطبخ و زعفر و تورمه و غیره بتربیت اندازه بر وقت و بوبیدن عطریای قوی اعضای رطبه معدة و مجلس
بدوستان و مختشان آراسته دارند و بهین طریق و چو سر گنجه و بنظر آره رقص لیان خوب صورت مشغول دارند تا حرارت غریزی را برانگیزد و قوت دهد
نگذارند که غلیظ گردد و موجب زیادتی ضعف شود و ایضاً سبب سکره باشد و شربت نو که دو توله آمیخته بلیسانده بالا ایشان مہمت تولد نباشد

اگر ناله نباشد و الا برق کاسنی یا سید مشک است که با نفاصیت مقوی قوای اربعه است و مخصوصاً در عارض مزاج و کذا اطبایا شیره و ما شیره در شربت نان این دوا اگر
مزاج بار باشد سفوف بادیان تنها با نبات نه باشد و کذا مصطک دوا باشد در گداز یک نیم توله کذا بود و نه خشک کذا قرفل کذا دانه مهبل و تعلیق سنگ لیشب
و مخصوصاً که ناد علی بران کنده باشد هر دو رافع است و سفوف نمک اندلی معمول نواب علوی خان مقوی قوای اربعه معدة حار و هم بار دست و خصوصاً
سیر که حرارت و مزاج بسیار داشته باشد آب بسیار نوشد و طعام کم خورد و اگر اندکی از طعام بخورد و مهم نیابد و سقیر از سازد و ضعف جگر و کثرت
لشک که از ضعف آن بود از میربات است لیکن نمک را در آب لیمون عوض سیر که مدبر کنند و یک شقال یا زیاده آب کشیند و سکنجبین سفوف حل
لیمونی علوی خانی و توله بدیند و سکنجبین این سفوف را قم زرد و سماق بریان مع تخم انار دانه بریان طباشیر کشیند سیر که مدبر بریان هر واحد یک توله
نمک لاهوری نه باشد و آب لیمون کاغذی تر نموده در سایه خشک سازند سه مرتبه خوراک از سه داشته تا هفت داشته ذکر او ویه ویه مقوی
معدة جد و آنفسج نیم شقال و گلاب ساییده خوردن مقوی معدة است و کذا کف و زهر معدنی و حیوانی و غور قن بری بحیث تقویت معدة نهایت
مؤثر و چون سفر جل را در آرد جو بگیرد و پارچه بران بگذارد و در خاکستر گرم این را نگاه دارند و اومی که آرد بالای او سرخ شود و سفر جل بریان
گرد و در تقویت معدة بقاییت قوی الاثر است و اگر آب سفر جل بریان را کوفته بگیرد و شربت انار شیرین و نفع مصطک ساییده قدسی اضافه نمایند
دوای جید است و سکنجبین حکم سبب است و اکثر آب این را با شای مقوی معدة مناسب استعمال نموده شد و فواید جلیله مشاهده گشته و اگر غیره در روغن
مناسب حل کنند و شنبه یا آن تر کرده بر معدة نهند تقویت نم معدة کند و برگ ترنج یا گل آن یا پوست تمر آنرا در سیر که یا آب گویا گلاب چوبانیده
نوشیدن مقوی معدة و احتیاج است و آسار و ن مقوی معدة بار و طب جگر و مخرج فضول آن باورار و تلین است و سودی می نوشته که خوردن و صفا کردن قسب
عاقی خشک قابض کذا قرفل و کذا اجماع نقل و کذا گل ازنی و خوردن پسته بریان و کذا ناشپاتی و کذا اقرا صیا معدة حار را و کذا گل بی تنها مغزی لشکر
مثل گدازد و شرب آب آن معدة حار را و کذا ابرگ بلسان مربی بحصل معدة بار و کذا اسیر سوده سیر که آمیخته و نوشیدن یک شقال عود النجود شرب
خوشبو یکساله قابض و کذا آب آهنت تاب کذا و غ کا و آهنت تاب معدة حار را و کذا انقوع عذبه و کذا شربت و در دیگر و کذا سکنجبین سفر جل خوردن
مصطک و صفا و آن برغن گل و نوشیدن و صفا کردن نشسته در شرب تر کرده و کذا آب بنوط گرم و اطراف نرم آن و کذا گلاب و صفا و زیتون مملوح
در سیر که نهند یک شبانه و زتر کرده سوخته خاکستر آن در شرب سیر شده و کذا امفات و کذا روغن گل قند دل و خاییدن و دودرم کرد یا بر بنار و بلع آن
و متفیع و ششم و فواید غیر و تعلیق سنگ لیشب بر معدة و تناول کرش بقدر احتیاط سیر که و کدر و طعام هر واحد موجب من است و آذ اطبایا دیگر مقبول
است که خوردن پوست ترنج و برگ و تخم آن و سیلونه و البشیم و نانخواه و اشتر غار مخلل تخم عاوض الشرب یکساله و قبله ترنجان سلوک و تخم آن
مدقوق و دانه چینی و جوز بلور و زعفران و کبریا مثل او مصطک و مغز لیسنه مع پوست باریک آن کشود شربت سیر که و عینسل مخلوط و طعام و بیخ و فواید غیر
کرنب نعت و از نعت یک مثل برگ گل سرخ و در ظل جدا جدا سوده تا آنکه مثل مسکه گردد و بشکرش مثل سرشته دور آفتاب چند روز نهاده و هر روز حرکت
داوه و فواید غیر و بیخ با دا و در و گدازد شکری و سی و ترنوه و کذا شرب این تاب پوست عود بلسان بحصل و چین جریعت و ساقی هندی و نقل یکی و
مرا حوز و کباش ترنفل و سیر و تخم و تخم او تنها و تخم عود و سیسب برگ تبیل و قاقه کبار و صفا و گل لویه آتیس الشرب خوشبو یکساله و فاعسره و غر
باو ام شیرین مع پوست باریک و کبابه و قلفاس و دود و قود و حب نیل و دنگ دم و زرنب حب بلسان حاما و جاورس و زنجبیل و مریاسه آن و ماش
و پوست رقیق بالای مضر جوز سبز و فلفل مخلوط و طعام و کرفس آب او و زیره شرب بمانی قابض و بیخ و پیاز سیر که پیورده و برگ انجدان سیر که و کبر
مخلل و در و چ و دانه که آن روز است و پوست سنگدان باکیان و سارتم که ریحان صغیر و ورق است و فلفله و سداب تخم سیب آن تخم اراکط قطر اسالیون
انیسون پیاز نازک سایوس و تخم خا پشت بستانی و باقلای مصری و پوست سنگدان شتر مرغ این همه معدة بار و در و طباشیر و حب الاس سیاه سفید
و انار و زرد شک و آله و گلزار و نر و لب شامی و کنار و پوست آن و بلخ و لسه و برنج و سفر جل و تخم شاه تره و نقره و مروارید و گل علق

و عصاره اطراف و اوراق آن و تخم گوی و تخم آن کشیز خشک بریان و پیچ بشین و بویس مالخ و دم الاخون و آرد غیر پوست جو آب انار ترشش
و گل عوج و برگ آن مازوی سبز شده بر تن با و ام لت کرده و کاهوسه لبثانی و اجاص شامی خام و دری شیر مخلوط و در طعام و در آن شیر همه معده حار را
و مشرب زرشک مطبوخ و عصاره آن آب سیب ترش بریان و غیر بریان نفور تر سندی و آب نارین معصوبه شحم آن معده حار را و خشت الحید
باریک شده و در شراب خوشبو کیشانه روز تر کرده و آب انجین تازه و پیچ خشک آن آب برگ زیتون پانزده و دم البشیرت سیب گل کرم بری
شراب تر کرده و اصل و ضعیف و سماق و تخم میوز و صندل سفید و شمع و بادیه کالی و پوست سیب و تخم زرشک تخم آن در و دروی و زعفران و سفید کاسنی صحرانی و
شاهانه و کافور و کاسنی کستانی و تخم آن جفت بلوط و کشیز سبز و شکوفه کرم و می اعالم و توت شامی سرخ خام و بلبله زرد و بلبله و برگ مغیلان و تخم آن
و راکب هر یک حار را و کیک و لباسه برگ سر و جوز اندر و عصاره شکامی و کاقم و صندل سندی و مل مسود و کندر و قشاز آن از خود آب لغتاع
و حله مطبوخ لبر که عود و لبسان با و ام تلخ و زیت انفاق تازه و ریوند و میه سائده و مرویج فاشرا و پیچ خشک و ظفار الطیب قسط هندی و صغرو
کدر مشک و انجینشان راسن و صبر و افلفل و مشک و لادن شراب یکساله و قابض زرباد و فرقه القفل همه معده بار و در و ضعیف و پوست
طلع و زرد و با قلع او شده بگلاب سرشته بر فم معده و برگ سر و سبز سائده و زیت خوشبو آینه و آن سندی و و روی سر سوخته آب برگ
مور و تازه و عصاره برگ آس و برگ او در و می خمر سائده و در و فم مصطک و تخم شمش سوخته و در شراب کته و قصبه لریه و معصک و برگ علق و طرا
و برگ سر و مخد و طبر و فم گل و بوم و در و فم قطنی افجوان و شاهانک کسلا و حبسین زنده غیر سوخته کرم کپوه و در سر که یا شراب چند بار تر کرده و گل
شقاقی المنان صنوبر کبار و زردن و انجین و می و امتصاص و پیاس انار ترش شحم او و او و و و علق و مرجان محاذی معده صبیان
الماس بر معده و کذا فقره و غیر و زده و یا قوت و پیچ جانی باهن کنده و بلور و شکافاد و پیچ خطمی باهن بر کنده و تخم زرد و تامل طعام و ظرف فقر
هر و احد تقوی معده است و کرا و و پیچ مری که در ضعف معده محمول است انوشدار و ساد و ده که در تقویت معده و باده و اعضای رئیس نفع تمام
دارد و بلوی دهن و رنگ بدن نیکو گرداند و خفقان و دفع رانام می آید و فسخه را و هاست که و در جفت مایه و لیا و در قول صاحب کامل بلبله معراج
کندی و قوم گشته لیکن در سحر محمول و زن قاطله و میل و زربت لباسه جوز و او و از چینی هر یک در سست و زعفران و و درم زیاده و قند و عسل و لعل
حد و پشته و شغال و آله را و شیر کیشانه روز تر کرده آب بشیند و در سست طل آب سبب و شانه و شانه و شانه و از پشته و غریال یا بار و یا بار یک ساله
کرده با قند و عسل با و ام آورده او و پیچ سوخته لبشینه و اگر و زن آله نیم طل کنند و زنده تر بشیند و اگر قرض زیاده منظور باشد بجای آله مریای آله
سائیده اندازند و اصل آنکه لیدر چل روز استمال نمایند و قوتش تا دو سال باقی می ماند و اگر آن از یک شغال تا سه شغال و پیش از طعام و بعد از طعام
توان خورد و محو و مزاج را باد و پیچ بار و باید او و اگر پی را خوش آنکه اندازند نیز خوب است نوع و دیگر لیل لاجز که در تقویت معده و قاطبه محمول
و قابض است و می با نوشیداری و در و آله و در شیر بر و در و پارچه سبز نموده بگلاب سپیم سپید یک طل با و ام آورده و در طل الطیب کشیز
هر یک سپیم آله سعد کوفی و در و پیچ شکافاد و پیچ خطمی باهن بر کنده و تخم زرد و تامل طعام و بعد از طعام و بعد از طعام
زربت کسب هر یک بهفت داشته از زرشک قندی گلاب شیر بر آورده و اصل نمایند و اگر خوا چند قدری عود و عطران و مشک بپزند و این
مسلی با نوشداروی جد و اری است نوع و دیگر پیچ و متاخرین گل سرخ شش درم سعد و درم قفل سارون زرشک بنیل الطیب هر یک درم
قره جوز و او و از قاطلین زربت لباسه زعفران هر یک درم و زین طباشیر و صندل بگلاب سبزه پوست ترنج عود و مصطکی سافرج هندی هر یک درم
زربا و نیم و درم مریاسه آله شسته و در برگ نیم طل شربت انار بشین و ولایتی برین طل قند سه چند به ستور مرتب سازند و شیر زرشک
در گلاب بر آورده صاف کرده اندازند نوع و دیگر بنسبه و قلاسی غنچه گل سرخ شش درم سعد کوفی سپید پوست بلبله گل گاوزبان هر یک
پیچ و درم قفل بنیل الطیب سارون باد و پیچ سپیم سرخ هر یک سه درم قند زربت مصطک قاطله کبار و قند و سرخ تو در و سفید و لبان

هر یک دو درم بسیار دانه پیل زعفران جوز بواهر یک یک درم فلفل نیم درم آله منقی یک تل اول نبات سفید بگلایب حله که بچوشانند و کف آنرا گرفته بمغز
که اخته پس آله مطبوخ داخل کرده بقوام آرند و بعضی بر اجزای این درواریه ناسفته شوده کشیزه مقشر سافج هندی فرغشت کس هر یک دو درم افزوده
و حکیم علوی خان می نویسد که اگر ورق طلا ورق نقره مخلوس و شیب بستر شوده هر یک یک درم افزایند الفع گردد و این نوشدار و همان نوشدار و
هندی است که کنده در آن تصرفات نموده و بحق که بسیار ترکیب بی ست بلکه بتر از نوشداروی هندی نوشدار و سکه لو لوس که
مقوی معدة و قلب است و جهت دوار معول غیر اشیب یک شقال اسارون سعد کوفی سنبل الطیب همین عود خام پوست بیرون پوست پوست ترنج
پوست بلبله کاملی زربناد و فلفل آله الایچی سفید صطک و اجزای مشکط اشیب هر یک شقال گل سرخ بلبله سیاه زعفران اسطوخودوس ابریشم مقصرض
مروارید ناسفته هر یک شقال زرشک پنج شقال آله منقی بشیر پرد و در و جل شقال ورق نقره صده عدد و شند خالص قند سفید بالمنا صفت شند
اوویه بدستور مقرر بر تریب زند و در نشت و دیگر وزن گل سرخ و بلبله سیاه هر یک و شقال و صطک شقال است نوع و دیگر تالیف حکیم
و کار الله خان مجرب و عجیب الفع و با کثر از جبه موافق و اسهال و غیر اسهال تعبیل می آید بشیر آله منقی ده شقال با قند سفید و چند و شربت
زرشک یک چند بگلایب نیم سیر بقوام آورده خود هندی پوست بیرون پوست صطکی رومی هر یک نیم باشد گل گاوزبان پوست ترنج طباشیر
سفید که بکس شیمی اشیب سفید هر یک نیم باشد تخم خرفه مقشر صفت باشد مروارید ناسفته یک شقال صندل سفید بگلایب ده سینم باشد آسماق
آب لیوس کافدی هر یک پنج درم غیر اشیب با و که دو باشد ورق نقره چهار نیم باشد بطریق معمول اضافه سازند و در ظرف چینی نگاهدارند و زور گران
سکه درم تا چهار درم بادره مناسبت سلارند و بعد دیگر که موافق مزاج حار است و از معمولات راقم گل سرخ مروارید بید ششک کربا طباشیر
سافج هندی پوست بیرون پوست فادر هر معدنی گل ازنی ابریشم مقصرض صندل سفید هر یک شش باشد سعد کوفی دانه پیل زرشک هر یک صفت باشد
تخم خرفه چهار باشد زعفران یک باشد ورق نقره ورق طلا هر یک باشد آله منقی شش توله نبات سفید نباسه هر یک نیم باد اول بلبله را در شیرین کشیا
روزی تر نماید پس با یک بسته با یک تل آب بچوشانند تا ممل شود از پارچه گذرانیده با نبات و تباسه بقوام آرند و اوویه کوفه بختی بستر شود
شش باشد و بعد دیگر از تصرفات حکیم علوی خان که مقوی اعصابی رئیس معدة و دافع انصباب مواد معدده و اعاست و نالیخو لیا و سایر امراض سوداوی
رطوبی را دفع کند و شافع بسیار دارد و مجرب غنچه گل سرخ چهار شقال مروارید ناسفته شیب سبز بید محرق مقصرض کربای شیمی هر یک و شقال طباشیر
سفید سافج هندی پوست بیرون پوست ترنج فادر هر معدنی گل ازنی مقصرض گل اغشتانی ابریشم مقصرض صندل سفید همین سرخ نیم سفید
شقال خولنجان هر یک شقال سعد کوفی دانه پیل سنبل الطیب زرشک هر یک یک نیم شقال زرشک صفت شقال تخم خرفه مقشر صفت شقال
عینر اشیب قه طلالی محلول بکینه شقال زعفران ورق نقره محلول هر یک شقال بشیر آله منقی ده شقال نبات عسل سفید فایند بچری هر یک
بوزن پنج درم او و یک بلبله را در شیرین کشیا نه روز بکشد و با زرشک نه روز طلای بسیار بچوشانند تا بستر طلای صفت کرده فایند و سسل نبات را
بگلایب حله که بکس شیمی بچوشانند و کف آنرا بچوشانند و مطبوخ آله داخل کرده بقوام آرند و اوویه بدستور مقرر بستر شیمی از یک شقال تا دو شقال جوارش
آله منقی معدة و مایع اسهال موافق خوردی مزاج و مختصه حله بخوان جوارش محمول است آله منقی پانزده توله شیب کلاب نیم آنرا عرق مشک نیم آنرا
تر کرده بچوشانند تا ممل شود از پارچه گذرانیده با نبات سفید نیم آنرا عسل صفتی پانزده توله داخل کرده بقوام آرند پس از یک سفته دو توله شوده بشیر
مقصرض صندل سفید غنچه گل سرخ گل گاوزبان دانه پیل پوست بیرون پوست صطکی و اجزای دیگر که کوفه بختی غیر اشیب ق طلا هر یک
مرو باشد ورق نقره شش باشد بیا مینرند و خاک شش باشد و حکیم شریف خان وزن آله و شند نیم آنرا و نبات سکه باد نوشه اند و همین معمول است
الافصا سیمی بچوشانند آله لوی نشت معدة الیه مقوی معدة و دل و ششی و مسکین است جگر و نافع اسهال مزاجی و صلاح معدة و معمول بشیر
آله منقی در انده شقال طباشیر صندل سفید پوست سماق زرشک منقی گل سرخ با و در نجوبه پوست بیرون پوست هر یک یک شقال کشیزه مقشر

تخم خرفه مقشیر هر یک دو مثقال در آید با سفته چهار دانگ عنبثر شنبلیله قند طلا ورق نقره هر یک دو انگ نبات سفید رب بی شیرین هر یک دو وزن
او ویرد شود و ترسباند و گاهی گل گاوزبان گل نسرن هر یک نیم مثقال افزوده میشود و خوراک و مثقال با شربت سیب و غیره الا فیما منتهی بحسب متاع
مذکوره خیار که در منقح بهفت توله زرشک بیدانه دو توله در آب خالص گلاب و عرق گاوزبان و آب انار شیرین آب انار ترش عرق بید مشک
عرق بادریغ و هر یک توله بپزند و از بارچه بیالایند پس یک سیر نبات سفید اصل کرده بقوام آورند بعد از آن مر و اید یا قوت ربانی کرباسی می در این
مصلحه هر یک شش باشد پوست زرد ترنج نه باشد و آن سهیل طباشیر سفید بر ششم مقشیر صندل سفید گل گاوزبان کشنیز مقشیر هر یک یک توله ورق طلا ورق نقره
عنبثر شنبلیله باشد بدستور مقرر بان بیشترند و خوراک شش باشد الا فیما مقوی معده و جگر و کبد و عمل آمده مرای آله و عدد مرای بلیله پنج عدد زرشک
چهار مثقال پوست بیرون بسته دانه سهیل زهره و خطائی گلاب سوده گاوزبان سنبل الطیب بر ششم مقشیر گل گاوزبان صندل بگلایه سه عدد و فی هر یک
مثقال عنبثر گل شش مثقال آب نارین ولایتی آب بی شیرین هر یک زن دو توله قند سه عدد و عرق گاوزبان یا بید مشک و آنار و غیره شش خاص
هر یک نیم مثقال ورق نقره یک نیم و اگر آب بی پیدا نشود آب نار و چند گیرند و اگر سرد و میسر نشوند عوض آن شربت انارین و شربت بی گب زدند
درین صورت قند یک نیم چند و ویرد کنند الا فیما مقوی معده و دماغ مفید مزاج بار و مرای آله پنج عدد و مرای بلیله دو عدد گاوزبان سنبل الطیب
سافح هندی هر یک یک گرم گل نسرن گل سرخ هر یک نیم گرم عود قنفط هر یک نیم گرم قند نیم طل الا فیما مقوی معده و جگر سرد و مرای مذکور بحد و
وزرشک و درم گل سرخ دو درم صندل بگلایه سوده یک مثقال طباشیر سنبل الطیب سهیل مصلحه هر یک یک گرم قند سه عدد بگلایه قوام نمایند الا فیما
بمنافذ مذکوره آله مرای پنج عدد صندل بگلایه سوده دانه سهیل پوست ترنج گاوزبان هر یک نیم گرم سافح هندی زرنب عود غرق هر یک یک گرم
گل سرخ سه گرم زرشک چهار درم و در گلاب حل کرده صاف نموده شربت قند هندی شربت انار شیرین ولایتی هر یک چهار توله قند و چند در گلاب قوام نمایند
جو ارش سفیر حلی که مقوی معده است و مثنی و با هم طعام نافع همیشه بار و مانع قود و تنوع بی از پوست و تخم پاک کرده یک درم رسر که انگور می وزن
آن و آله باشد و رسر که قندی مقطر و اگر آنهم نیم رسر در آب لیمو ترش نمایند و بپزند تا ماهر شود صاف کرده با یک طل عسل نیم طل قند قوام کرده و از این
آمینند و از چینی گل سرخ طباشیر پوست بیرون بسته عود دانه سهیل برگ بود و نیمه جوز بوا بسیار سه هر یک یک درم قنفط سنبل الطیب سهیل ترنج هر یک
سهیم زنجبیل فلفل و از فلفل زرنبار زعفران هر یک یک گرم مشک عنبثر هر یک نیم گرم خوراک تا چهار درم نو عدد دیگر معول صاحب و گاهی بی بی عسل
خالص هر یک یک سیر سرکه مقطر نیم سیر زنجبیل قند و از چینی قند فلفل عود قمار و از فلفل سفید هر یک یک توله عنبثر شنبلیله شش خاص یک یک باشد بی از تخم
پاک کرده با مقطر بپزند و سائید با عسل قوام نموده او و نیمه کوفته بخیته بسیارند و مشک عنبثر و گلاب حل کرده آمینند جو ارش عود بار و مانع طریح
عود سهیم کشنیز مقشیر گل سرخ صندل سفید بگلایه سهیل و هر یک نیم گرم پوست بیرون بسته طباشیر هر یک یک گرم کافور نیم گرم قند سه عدد جو ارش عود
که مخصوص است تقویت معده و دماغ و قلب و پوست عود نیم درم قنفط سهیل و درم سنبل الطیب یک درم سافح هندی دو درم گل نسرن گاوزبان هر یک
سه درم قند سه عدد خوراک حسب مزاج و گاهی مرای آله و عدد مرای بلیله یک عدد زعفران ورق طلا ورق نقره مشک هر یک نیم گرم افزوده میشود
و قوام بعرق بهار یا گلاب و بید مشک کرده می آید جو ارش عود و ترش نشتر میسر نا محکم بر ضعف معده گفته که بار و نیمه متعارفه فائده ندیده باشند
آب لیمو حل و پنج مثقال آب بی ترش شل آن گلاب قند سفید هر یک بست مثقال عسل سفید سی مثقال همه را با شش ملائم بپوشانند و کف ترا
گیرند و بقوام آرند پس عود قمار شش مثقال مصلحه زعفران سنبل و از چینی قنفط هر یک نیم مثقال کوفته بخیته بسیارند و عود و دیگر مقوی
معده و دفع خفقان مانع قوکل سرخ گاوزبان گل گاوزبان دانه سهیل صندل بگلایه سوده طباشیر هر یک نیم گرم کشنیز مقشیر پوست ترنج پوست
بیرون بسته برگ بود و نیمه قنفط سافح هندی زرنب شکش هر یک یک گرم عود غرق چهار درم زرشک شش درم شربت انار شیرین شربت
انار ترش هر یک پنج توله قند سه عدد مرای آله دو عدد جو ارش عنبثر لایع حکیم علوی خان حجت ضعف بدن معده مجرب عنبثر شنبلیله مثقال

مشک خالص چهار دانگ گلاب چهل مثقال نبات سفید شش مثقال مشک غیر را با مقداره مثقال نبات سفید کوفته از غزال موئن یا پارچه باریک بگذران
و باقی نبات را بگلابل حل کرده بقوام آورده تیز تر بند تا سفید شود و عنبر و مشک کوبیده را مخلوط کرده باز بر بند و اقراص ساز و بقدر یک یک مثقال و
هر روز یک قرص نژاده مثقال گلاب تناول نمایند جو ارش زرر شک مقوی معدة مصطکة قر نفل سنبل الطیب هر یک نیم درم عود و ترش
و اینچنی هر یک یک درم و آنه سیل زرر شک گل سرخ کا و زبان هر واحد و درم قند سه چند بقوام آورند جو ارش که برای تقویت معدة قائم مقام چهارش
عود ترش است آب لیمو چهار عدد ساخن زررنب سلیخه سنبل الطیب هر واحد یک درم گل سرخ دانه قاقلین هر واحد و درم قند سه چند حب مصطکة حب
تقویت معدة ضعیف که در آن بلغم و ریح متولد شود و نفخ تمام دارد و نمک هندی یک درم پوست پلایه زرد و کینیم درم زنجبیل سنبل الطیب هر یک
درم مصطکة سه درم پلایه سیاه چهار درم صبر شست درم باب گندنا جها سازند شربتی بکندم سفوف قر نفل که حبث ضعف معدة بارد و مجرب است
قر نفل با دیان هر یک سه درم انیسون مصطکة هر یک درم زنجبیل بکندم نبات مساوی کوفته بخته و درم پیش از غذا بخورند و سفوف پودینا را در
نفل مصطکة نیز مقوی معدة است سکنجبین حبلی معدة و جگر را قوت دهد و حبث قلت هضم که با عطش شدید بود و سرد دارد و آروغ بد بود دفع کند
و اشتها آورد و سده جگر بکشد و ناقصین را که در هضم فتور باشد دفع تمام بخشد آب بی ترش قند سفید هر یک یک درم سرکه که قسم اول ربع طل بقوام
آورد و اگر بجای سرکه آب لیمو کتد صواب باشد و اگر حرارت کثیر در مزاج مریض نباشد سکنجبین سفر جلی مرکب با فانیه باین طرز سازند که مصطکة سنبل الطیب
قر نفل یک بکندم در زریطه کرده وقت خن سکنجبین بنیازند سکنجبین سفر جلی لیموی مقوی معدة و جگر آب بی پنجاه مثقال سرکه و گلاب آب لیمو
هر یک سی مثقال قند سفید یک من بقوام آرد شربت عود که معدة و باضه را قوت دهد و بوی دهن خوش کند عود هندی آله مقشر هر یک ده درم
سنبل الطیب قر نفل مصطکة جو زبوا هر یک درم مجموع را بنما کوفته و کیسه گمان کنند و در سه چهار یک گلاب جو شانیده کیسه را خوب بمانند تا قوت ادویه گلاب
آید پس با یک من طی قند بقوام آورند و فرد آورده نیم درم مشک خالص سوده در آن حل کنند شربت عود و ترش معدة و اعضاء ریسه را قوت دهد
و غشیان و فساد هضم و تجارت محترقه و آروغ و خانی را دفع کند بکند سبب ترش شیرین و انار ترش و شیرین و لیمو از هر یک صد و پنجاه درم آب نباتند
و با سکه صد درم قند بقوام آورند عود قاری پنج درم صندل سفید سه درم بادرنجیو گل سرخ قر نفل مصطکة هر یک درم سنبل الطیب اسار و ان بسباسه
ساذج هندی ورق نقره هر یک یک درم عنبر و مشک و ورق طلا هر یک نیم درم دیان حل کنند شربت زرر شک مقوی معدة و جگر است تخم کاسنی
گل سرخ هر یک درم عود مصطکة سنبل الطیب چینی تیل بوانیم کوفته صندل سفید گلاب سوده هر یک یک درم زرر شک هر درم در گلاب تر کرده بچشانند
و صاف کرده بکنند و شربت انار شیرین با لمانا صندل سه چند و بیه بقوام آرد و خوراک دو توله گلاب و عرق کاسنی و عرق کادی فصحا و حبث تقویت معدة و تحلیل
ریاح خافیه بسیار مفید است مصطکة گل سرخ فستق سنبل الطیب سعد کوفته بخته گلاب سرشته ضما کنند اخصا برای ضعف معدة و وجع فواد و اینچنی
عود صلیب صندل سفید اگر ترکی زرباد گلاب سوده روغن مصطکة داخل نموده بنم معدة طلا نمایند عرق بان تالیف حکیم رشد برای قوت معدة
و باضه نظیر دارو گل سرخ کا و زبان هر یک یک درم با و گلاب شست آثار قر نفل را جو کوب نموده و بان را ریزه ریزه کرده در
چهار آثار گلاب صبح و چهار آثار شام انداخته عرق کشند و عود یک که حبث نوا بکشد شند قر نفل کا و زبان بخواد هر یک توله و اینچنی پنج توله گل سرخ
پاد آثار برگ بان صد و پنجاه عدد سبب پاک کرده سه عدد اجزای کوفتی را کوفته گلاب بکنیم آثار عرق بید مشک بکنیم آثار عرق کا و زبان یک آثار
بخسایند و روز دوم با تش ملائم دو آثار عرق کشند بعد از آن سه توله نبات و دو داشته مشک و سکه شش عنبر عرق مذکور داخل کرده بدار و روز چهارم
سه روز میل کنند عرق چوب چینی مقوی معدة است چوب چینی ریزه ریزه کرده سه صد مثقال در پنجاه رطل آب جوش و هندی که سی رطل بماند
پس گل سرخ سنبل الطیب زررنب انیسون صبر کبابه چینی ساذج هندی ناخواه هر یک پنج مثقال پوست تخم سبب کوفتی قندها و دیان
و اینچنی قر نفل جو زبوا بسباسه سیل هر یک مثقال پودینیک شست نبات موئن شقی هر یک یک درم طل سفر جلی مقشر شقی از تخم پارچه تر کرده

مجموع سازند با الیقه مقوی معدة و باضمه معین اعضا و ششی از ریاض المرحوم الایچی سفید لایحی شترخ هر یک نیم با و قرضل سکه توله سانی هندی زیره کرمانی قرفه
 گا و زبان برگیا در نجو یک سنبل الطیب هر یک با و آثار بسفاج فسقی یک عطایا ناک فلاح از خر سجد کونی هر یک نیم با و طبله سیاه بویر منقی کشمش هر یک نیم آثار
 اودیرا کو فته شیب در آب تر کرده صبح گوشت بز غله پنج آثار بر وزن گا و قدری بریان کرده و بدستور ورق کشند و قوطی مکر مقوی معدة و دماغ و قلب و شش و کلیه
 ساخته بسیل آنه گوشت خلوان پنج آثار در سراج تینه تندج هر یک شش عدد مرغ جوان چهار عدد کچمشک سی قطعه بویر منقی نیم با و برگ تینل زرد و زرد قشند
 و آثار از شش مقوی هفت توله گا و زبان گل شترخ سیل دانه قافله براده صندل سفید گل سرن گل گا و زبان با و نجو به هر یک شش توله قرفه شقال مهری
 به نیم سانی هندی سنبل الطیب پوست ترنج کشیزه خشک شش هندی هر یک چهار توله آشته زرباد و خوجان هر یک سکه توله اسارون قر نضل بسفاج مصلک
 رومی نیاسه عود غنی ترنجشک بر دانه دو توله و ازینی زیره سیاه هر یک یک توله سجد کونی درونج عقردی با و زبان هر یک و شقال مشک خاص
 دینر اشرب زعفران هر یک و و ماشه عرق کشند و در آب چهار توله عیاض معصم معدة که با طفل عارض میگردد اکثر از فساد شیر بهر میسر و علاجش سبکتر و علاج
 ضعف معدة نهنگان باید کرد و صالح شیر محسب و آن قلیل آن کنند و آتشامیدن آب بی باندک قر نضل و مشک نورانیدن انوشه ابرو و جوارش عود و
 مصطکی در شیر و یا در گلاب حل کرده صبح و شام اثر تمام دارد و سفوف اسطوخودوس در آب بی کثیر النفع است و کذا پوست سنگدان خرد و سبب نبات و نبات
 سفوف با و زبان بود و نه دانه سیل زرباد با ناک سیاه یا نبات و اگر خواهند قدری عود مصطکی افزایند و قرضل در دست و در گلاب جوشان اوده باندکی
 نبات شیرین کرده ناشتا نوشانیدن محسب است و خورانیدن اندک مشک در پیله یا نبات مرشده و الیدن میسون یا گلاب و یا آب آس که در لایون
 و مصطکی گذاشته باشند بر معدة و ایضا تدبیر بر وزن مصطکی نافع و اجتناب از مریضات و وضعقات معدة مثل زرد آلو و هند و ادویه و شیشه ای که حاجی دانند
 از این سبب مستحب هم مضطرب هم طبل را و تجوید هم استعمال غده لطیفه مانند کوم طور و اشال این مناسب نکته چون از کلام شیخ مفهم شد که استعمال
 افعال معدة و قوت بر حمت قوای اربعه آن یعنی جاذبه و ماسکه و باضمه و دافعه است و هر گاه درین قوای ضعف فتور افتد و فعل معدة ضعیف بماند
 که در یک فوت باشد یا بیشتر و ضعیف بود یا قوی تر نقصان یا بطلان راه باید انداخت و لائل و علاج ضعف هر قوت علی حده مسطور میگردد و بدین
 که باضمه شش سنت و دیگر قوای خادمو

ضعف جاذبه

بدانکه آفت بر جاذبه داخل میشود باین نحو که جذب نکند اصلا قوی این را استرخای معدة نامند و یا جذب نماید بکده خاچه و را بهای عسل می با سترخای معدة
 می باشد و یا جذب و مشوش باشد گویا که آن متشیخ یا ترش است و اکثر قوت جاذبه را سردی و تری ضعیف کنند گرمی و خشکی تقویت و یاری دهند و سیل
 ضعف او است که طعام از فم معدة بهر بخور گردد و در گران محسوس شود و گاهی قطن و کر پی تقلب زیاده و حقیقتا سرد و در او ظاهر گردد
 و گاهی غثایان قوی ظهور نمایند و یا گند که اختلاج و رفم معدة حادث گردد و سبب این عوارض بیشتر از خلط صفراوی شحمی و رفم معدة باشد و آنچه بلانده باشد
 سببش سوء مزاج بار و یا رطوبت او و دران با وجود بطور نزول طعام از فم معدة و گران آن علامات سوء مزاج بار و رطوبت که مسطور شد پیدا بود و علاج در
 حالت وجود داده صفراوی شربت لیمو و فواکه و سیب صندل میبند و بهند بطوری که در علاج امراض صفراوی معدة گذشت تنقیه آن نمایند و یا تنقیه
 معدة بمطبوخ پلایه و شربت در و کمر را بطبله نمایند و بعد از آن بهر تقویت معدة جوارش صندل و فواکه و شربت سیب بگلای هند و ادویه بارده و فلفله
 مثل گل هند با و گلنار گل هند و صندل گل سرخ و گل داودی هر یک دوام سیب به هر یک سکه توله حبلا سکنیم توله دروغن لادن چهار توله معر صندل
 کنند و طباشیر کشیزه مقشدر گل هند با هر یک شش سوده و در شربت صندل ترش یک توله آیمخته و ورق نقره یک عدد حل کرده بخورند یا لایش شربت لیمو
 چهار توله در گلاب عرق بید سوده هر یک هفت توله تخم نیلوفر هفت یا شش یا شیده بنوشند و جوارش شاهی درین باب مجرب است و غذای مرغ و حبوبات
 بنای روده دهند و در صورت سوء مزاج بار و یا رطوبت علاج آن فایده بطریق که در علاج سوء مزاج بار و رطوبت معدة مسطور شد و طعامها که طیف سبب از ضم

که در آن قوت جلا باشد مثل غسل تناول نماید قوی یا بر آن کف با آن لطیف خارج گردد و یا تشرب و طبقه معده بود و استدلالات بر آن بفتیان که با تنوع
نباشد مگر آنکه در معده طعام بود و لقمه عطرش زیادت شہوت طعام توان کرد و باید که فرق میان آنکه از سود مزاج و میان آنکه از خلط عارض میشود و بگوید
دیگر نمایند آن نیست که نظر کنند اگر بدن مثلی و عروق و بدن متغیر بود و عند تناول اغذیه معده بر آن مختلط میگردد از اخلاط خارج شود و بول غلیظ غیر صافی
باشد مرض حادث که در معده از اخلاط متعنه در آن بودنه از سود مزاج مفرد و اما اورام حادث در معده آن انواع و سیلاب است و آن یا نارس باشد
و استدلالات کنند بر آن بوجع و ضربان در موضع قعر معده و جشا و حرارت زیر مس و تب و تشنگی و یا بار بود و استدلالات کرد و شود بر آن بفتیان آن بدن
حرارت و بغیر جمع و اما فرق اتصال یا از اسباب خارج مثل جراحت واقع در معده و ادویه حاده باشد و یا انداختن عروق و تا گل بود
و اسبابی که از خارج محادث امراض مذکور اند آن قوت موافقت طعام است و این یا از قبیل کسیت باشد چون طعام کثیر بود و معده بر هضم او قادر
نباشد مثل آتش اندک که بر آن چوب بسیار اندازند و بر سوختن آن قادر نباشد و یا از قبیل کیفیت بود چون روی باشد یا تر جفا است و مایه
و ترب و غذا مطبوخ مدخن بمنزله آتش که چون بر آن چوب رطب اندازند بر شعله او قادر نبود و یا از قبیل جوار و بود چون طعام غلیظ باشد مثل لحم
و نان فطر و مثال این آتش ضعیف است که بر آن چوب متیل اندازند و یا از قبیل ترتیب و باشد چون انسان طعام خورد و هنوز هضم نگردد که بر آن
طعام دیگر بخورد و هضم نشود و استدلالات بر این اسباب بمساله از مرضی توان کرد و قرشی گوید که نقصان هضم و بطالن و اسباب سوء مزاج و ضعف
حتی که جاری باشد چنانچه لباس است که بعضی بشر آب سرد برین از افراط عطشه که بسبب خطای اطباء از منع آب سرد واجب میکنند شفا نمیدانند
لیکن سوء مزاج بارد رطب و لیست برای بودن بسبب نقصان هضم و بطالن آن و بسبب جمع اسباب ضعف است که مسطور گردد عارض میشود
و ضعف جرم معده اولی اسباب نیست و گاهی بسبب طفو طعام بر معده میباشد چنانچه از نوشیدن شیر و شراب بسیار و خوردن نان گرم
و شرب آب بسیار بر آن و بسبب سرعت نزول طعام چنانچه از غذای مفرق مثل آونجار و شور باس چرب می باشد و بسیاری
نوشته که اشتع هضم بغير قضا مزاج از بهشت سبب می باشد یا از فساد کیفیت طعام یا از کثرت کسیت آن یا از سوء ترتیب کل یا از ترک
استعمال وقت واجب یا از انصباب مواد روی از اعضا بسوی معده یا از حصول مواد روی غلیظ در معده یا از ضعف قوای طبیعی که با آنها هضم
تمام می شود و یا از تعب او بمصاعف یا بکدی یا بحرکت عینف یا بجماع مفرط و شیخ میفرماید که آفت هضم یا تابع آفت در اصل معده یا بسبب غذا
یا بسبب در حال سکون بدن و حرکت آن می باشد و گاه بسبب سرد مزاج باشد و قوی ترین سوء مزاج در احداث آن بارد است و ضعف
ترین او خاری که اضرار بار و سباده بود یا با ماده در هضم شدید تر از مضرت حار است و اما سوء مزاج یا بسبب رطب را کثر امر بدان حد نمیرسد که تنها از آنها
با وجود اعتدال سرد کیفیت حار و بار و ضرر و هضم ظاهر شود لیکن یا بسبب بول رطب استقا حادث میکند و اما در حال دریا و سکون نوم و ضربه انداختن تابع
آنها از احکام غذا در آن باشد آنست که غذا مقتضی سکون و نوم است حتی که هضم یا بدو چون بدل آنها حرکت یا سبب هضم تمام نشود و غذای قلیل در معده
مدت طول باقی می ماند پس حال او ازین احوال ثلاثه خالی نبود که هضم گردد یا غیر هضم یا قلیل الانضمام باقی ماند و اما غذای ضعیف چون هضم نشود مدت بقا
او غیر هضم طول نمیکند بلکه چون در معده آنچه آنرا هضم کند نباشد سرعت فاسد میگردد و غذا یا مستحیل شود و هضم تمام و یا مستحیل گردد و یا انضمام غیر تمام و ناگوار
بیرون آید پس بدن از قدر ممکن تناول طعام غذا بقدر محتاج الینی یا بدو هنر از عارض میگردد و یا اصل هضم نگردد و این بر دو وجه است که در اینجا بیان
بر حال خود باقی ماند و یا بجوهر غریب فاسد تحیل گردد و بدن از روی غذای روی یا بدو گاهی این تقصیر در هضم حتی که در ثانی و ثالث و رابع میباشد پس
استسقامی نمی و طرآن و تمهید و بوق و بر جرب رض میشود و این بر است که خون غازی غیر فیج و غیر لایم طبیعت میباشد و اعضا بر آن تغذیه آنرا جذب
نمی کنند پس غرض بدو میگردد و یا آنرا جذب نمایند و تشبیه نماید آن نیک نشود و اگر در اینجا قتل حرارت غالب باشد سیاه گردانند گاهی سوداوی از آن
مثل قیر گردد و سیاهی لون و و بر من سودا و یا قوبا حادث شود و چون معده غذا اصلا هضم نکند امر بنزق الامعاء یا استسقامی طبیعتی رود و یا تشبیهاتی قوی شود

که معده را در آن آنقدر تاثیر باشد که از غذا بخارا نماید و نیز آنکه هضم کند و بداند که فساد هضم و ضعف آن با الجملة اوقات آن چون زیاد عارض شود آن قابل تر بر سر
علاج از آنست که بسبب ضعف و سوء مزاج مستحکم عارض گردد و اسباب ضعف هضم جمیع اسباب است که مذکور گردید و که علائم این مثل غلات است
بلکه آنکه انصباب صفرا از انجمن هضم را ضعیف میکند لیکن آنرا فاسد میکنند و اما انصباب سودا و اجام میان سرد و اعراضی اضافی هضم و انقباض است که در کتک
مزاج یا بسبب رطوبت از غلاتها سبب می شود که اصل هضم را باطل کنند بلکه آنرا ضعیف میکنند و باضعاف هضم و قبل از ابطال آن طبایا مستقار و یا بس
بذبول مودی میگردد و از اسباب فساد هضم سخافت مزاج و قلت لحم است و گاهی بسبب دفع و ضعف هضم سرعت نزول طعام باشد یا بسبب مزاج از
معدۀ که در رتی معدۀ معلوم خواهد شد و این از اسباب فساد هضم است و نه در آن داخل است بلکه در اسباب ضعف هضم و قبل میشود و این نزول
قبل از وقت گاهی با غنوت احتوا از معده بر طعام باشد چون و افراط و بیکسختی خود سرعت نماید و قوی باشد و گاهی بکسین نباشد بلکه بسبب ماسکه بود
پس ماسک آن نماید و گاهی بیغنی محتوی نگردد و حتی که هضم تمام نماید این ضعف ماسکه گاهی عارضی بود و و اشیا مرخیه و زرقه و غیره می باشد و گاهی این
بسبب اورام حار و بلغمیه یا سودا و یا قروح و مانند آن باشد پس خود بهر نشود و گاهی احتوا چیزی شود بسبب طعام چون قبل یا النزاع مزاجی
بود که هر واحد از این تغذیه سبب اطلاق موجب ضعف هضم میگردد و یا غذا حار و معده او را مزاج حار باشد یا صافی که مزاج آن حار باشد و خود هضم
باشد چیزی که حار بخورد و وضع هضم نماید و درین هنگام ضعف هضم واجب گردد و در اکثر فاسد نماید نه فقط و شل این انسان گاهی آب سردین و شل
مزاج هضم و بسبب انقباضی نادره حرارت می نماید و کتک هرگاه در معده اخلاط دریده خصوصاً اندک باشد که میان معده و اغذیه حائل شود و احتوا و است
چید نباشد و گاهی شوق بسوی دفع شدید تر باشد و امری که بسبب حیل وجود احتوا یافته می شود اگر احتوای معده بر طعام نمی نهند تمام باشد و طعام بلکه
کیفیت خود مودی نبود و استفهائی هضم بلا قصور حاصل شود و بسبب و آفت در هضم عارض نگردد و اگر با وجود بودن و تمام طعام مودی بود و چنانچه
ثقل باشد معده امساک طعام مثل امساک صاحب عشاء برای بعضی ثقل نماید و شوق مفارقت دفع او کند هضم کمتر از آن باشد و بان چشما و قرا و دفع
نبود و اگر احتوا تمام نباشد ضعف هضم و قرا و چشما بود و گاهی ضعف هضم و استحاله غذا بسوی هضم مودی با قشعر و سردی اطراف و نوبت تکرار
لیکن نبض شل نبض اوائل نوبتهای تشبیه شد یعنی ضعف نبض کمتر از آن باشد که در اول نوبت تشبیه و گاهی ضعف هضم بسبب ما و تقدم امتلا باشد
و در کتاب موت سریع گفته کسی که بان نخه و ابطای هضم باشد و چشم بشو سیاه مشابۀ نخه و بعضی و سرخ یا سبز بود ظاهر بود و با خلط قتل تبذیر کند
در روز هفتۀ هم بمیرد و از اسباب ضعف هضم یا بطلان و غم است چنانکه از اسباب دت هضم سردی باشد و جبرانی می نویسد که انواع سوء مزاج و یا
با ماده و هر طعامی که نه باندازه و نه بقوت و ترتیب خورد و هر طعامی که آنرا کیفیت ناست و بود باشد بهر سیان با گواریدن است و قوت باغذیه و تغذیه
است پس هرگاه که در هضم تقصیر فتنه بیاورد و است که آفت در قعر معده است و دلائل ضعف هضم اگر مرض شکایت صرف گرانی طعام و معده
و اندک تمدد و بقای طعام در معده زیاد از عادت کند مرض خفیف بود و اگر در آروغ طعم و بوی طعام ناکول از زبان و راز و ریافت کند و قرا و غشایان
تقلب یعنی تنوع باشد مرض قوی بود و اگر تغیر طعام معتدل باشد مثل آنکه برودت خلیه مضر باشد مرض قوی تر بود و بدانند که چون طعام بد هضم شود
بدین نازل گردد و اگر نکه سبب باشد که قوت و دفعه از لذت یا ثقل یا کیفیت دیگر مضاد حرکت و در پس آن قوت غیر تغیر و زود دفع گردد و اگر شوق
مرض بسوزن و طعام و بسوی چشما و غشای متواتر و فواق و نفخه بود و چشما مستعدی حدوث این امور باشد خواه این امور حادث شوند یا
هنوز حادث نشوند پیش احتوای عشی یعنی غیر قوی باشد و اگر نرمی بر از و متن او و قنات تازگی کند و بدن از آن باشد و گاهی بان لذت و نفخ حادث گردد
سببش نزول طعام از معده یا امعایل زودت باشد بعد از آن قسام سوء مزاج بطریق دیگر تشخیص اسباب اعراض معده بطور شدیدا یافت نمایند پس هر نوع از آنکه
مشخص گردد بسبب ضعف هضم همان باشد و ایضا عطش و قلت اشتها و چشای بد بود و خانی از دلائل اخلاط حار است و خروج بلغم یا سودا و رتی و تیرشی و
سقوط اشتها و لایسما اگر اخلاط بارد بسیار باشند و دلائل برودت و ماده که مذکور شد دلیل اخلاط بارده است و اگر علائم است در هضم و ضعف معده و

جوارش مصطک ساد که بر دوت معده و جگر و ریاح و سیلان لعاب بن را میفیدست مصطک سکه متقال کوفته بخیمه و نیم آتار شکری سفید سی ورم
گلایب بقوام آورده آمیزند و راکشش داشته تا دو درم جوارش مصطک مرکب مصطک یا کنول و آنه سیل شش نشه سعد کوفی سنبل الطیب هر یک
نیم باشد پوست ترنج نه باشد کوفته بخیمه گلایب قند قوام نموده جوارش سازند و نوحه دیگر بنسخته علویجان که در تحلیل ریاح و تقویت معده میرسد و ضعف
قلبی و روده و خفقان بار و سیلان آب بن اسهال منعی رانان و اگر در مرض صرع بعد طعام خوراند بسیار فائده کند مصطک زنجبیل قاقا کبار و صغیر
و قره هر یک باشد ارچینی فلفل گردناخواه کبابه زیره سیاه و سفید گردیا گل سرخ پوست ترنج کشنیز خشک استن بادیان پوست بیدار کاشنی
عود هندی زرباد و پادینجو سنبل الطیب گل گاوزبان زعفران هر یک نیم باشد کوفته بخیمه لعسل سکه وزن دو درم قوام ساخته آمیزند ششتری و متقال
باقی بادیان و هند در نسخ دیگر ایشان که در صرع متعل وزن مصطکی سی باشد و در چینی ده باشد است و انیسون نیم باشد عوض کشنیز و هر دو پوست نوشته
و وزن زعفران هفت باشد نگاشته و عود و هلیب هفت باشد و ده جوارش غود و شیرین مقوی با ضمه نافع بار و مزاج عود نیم درم قره خشک بود
لباسه آنه قاقلیس پوست ترنج طباشیر ارچینی گاوزبان زرب هر یک یک درم مصطک سنبل الطیب گل سرخ نارمشک هر یک یک نیم درم زنجبیل
فلفل و فلفل هر یک یک درم مشک نیم درم غسل با قند سکه چندا و به نوع دیگر که با ضمه را قوت دهد و آتار زرباد و نیم و رطوبت دفع کند عود هندی
نیم درم قره نیم درم قاقا کبار قاقا کبار سنبل الطیب هر یک درم زعفران یک درم کوفته بخیمه با غسل مصفی با آتار زرباد و در نسخ دیگر که
آن هم معمول است وزن عود سکه درم و زعفران دو درم است و پوست ترنج کبابه لباسه جوز بوا مصطک هر یک درم زیاد نبات سکه و شند
یک نیم درم و دیگر نسخه یک نیم درم حوی خان که معمول شده عود قاری نیم درم لباسه قاقلیس زعفران جوز بوا مصطک سنبل الطیب قره خشک زنجبیل ارچینی بادیان
هر یک نیم درم قره پوست ترنج طباشیر و فلفل بر شیم مقرض بود و نه گاوزبان قره نیم درم زرباد نیم درم زرباد نیم درم مشک یک درم کاشنی
بقدر ضرورت مجون سازند نوع دیگر معمول عود غرق پوست ترنج هر یک نیم درم قره نیم درم مصطک سنبل الطیب خشک زنجبیل ارچینی قاقا
صغیر قاقا کبار لباسه زعفران جوز بوا هر یک نیم درم نارمشک یک نیم درم فلفل و فلفل نیم درم زنجبیل هر واحد یک درم سعد کوفی نیم درم مشک دو
و انگل قند هر یک نیم درم و در نسخ دیگر مرزا سلیمان زن قره نیم درم و مصطک سکه درم و زعفران جوز بوا هر واحد یک درم و لباسه سکه درم
است و در چینی و قاقا کبار و نارمشک و فلفل و سعد و مشک غسل مطروح نوع و یا از حکیم کل خان عود هندی و در چینی جوز بوا قره و آنه سیل فلفل
خولجان و فلفل هر یک نیم درم اسارون زعفران هر یک درم مشک نیم متقال نبات نیم درم غسل مصطک سکه و آنه اودی و جوارش
عود و ترش نافع مزاج مقوی با ضمه و قند و ششتری گل سرخ چهار درم صندل گلایب سوده زرباد شکب سده آنه لال آن گرفته گلایب نیم یا و قند
خشک پوست ترنج هر یک یک درم شربت زار شیرین چهار توله قمر هندی سه توله و آب تر کرده آب لال آن گرفته گلایب نیم یا و قند
سکه چند ورق قمر نیم درم بدستور لباسه زرباد نوع و دیگر که بجز در آن نسبت بجزه اند و اطمینان عود غرق مصطک پوست بیرون است هر یک درم و غیره
مشک خالص هر واحد یک باشد آب لیموی کاغذی هفت عدد نبات نیم سی مجون سازند نوع و دیگر عود غرق سکه درم و آنه سیل زرباد یک درم درم
برگ و نیمه طباشیر پوست ترنج سنبل الطیب مصطک قره نیم درم سعد کوفی و در چینی و آنه قاقا کبار زرباد صندل گلایب ده اسارون قره خشک یک نیم درم
و در فلفل زنجبیل هر یک نیم درم آب لیمو هفت عدد آب نقی قمر هندی چهار توله قند سکه چند نوع و دیگر نسخه حکیم محمد رضا عود هندی هفت و نیم
متقال قاقا کبار سنبل الطیب زعفران قره نیم درم پوست ترنج با و رنجویه مصطک هر یک درم متقال با و بالا گلایب هفتاد و پنج متقال آب سکه نیم درم متقال آب
سیتش قند سفید نبات سفید هر یک پنجاه متقال بدستور مجون سازند جوارش عینر سخن معده و محل ریاح غلیظ و قاطع بلغم و مقوی و داغ
و جوارش عینر شرب مشک خالص هر یک درم باشد اسارون قره نیم درم زعفران هر یک سکه باشد و آنه سیل ارچینی و فلفل زنجبیل جوز بوا هر یک شش
باشد نبات سفید شرب خالص هر یک و آتار بدستور جوارش سازند جوارش نارمشک تالیف والد حکیم علوی خان معده و جگر را

در آب ساقه مذکور آغشته در پیشانی اگر دانه زرد خوراک و دستک تولد القضا مقوی باشد و معده و افزونند زنگنه و معمول چای خطائی یکدوم با دیان خطائی
نیم گرم وانه الایچی سفید و اجینی سرد و اندیم شتال نبات یک نیم تولد و در گلاب یا بید مشک یک عرق کیوڑه و اگر نباشد در آب نیم سیر بچو شانه چون نیم پاد با
نیگرم بطور قوه بنوشند و چای خطائی را در آخر خوش ندرند سفوف تا لیفت حکم محمدی که دفع رطوبات و مقوی معده و باضم طعام است از اجینی
مصطفی قرضل با دیان خطائی زیره سیاه بد بر زیره سفید بر مساوی نبات سفید بوزن مجموع او و به کوفته بخیه یک شتال بخورند و در نسخه دیگر
معده کوفی عود قمری ناخود لفظل سیاه و لفظل وانه بیل صغری با دیان ایسیون کشنیر مقشور زنجبیل عوض قرضل داخل است خوراک بدستور با عرق
باور بخورید سفوفت چکیده که برای تقویت باضم معمول در شک پوست سماق انار دانه طباشیر تخم جعفری دیان وانه الایچی سفید و سرخ پوست
بلبله کبابی پوست بلبله زرد پوست بلبله سیاه آنکه هر یک شش باشد زرد زیره سفید پوست ترنج ایسیون و لفظل بود نیزه خشک لفظل
سیاه شیطون هندی هر یک چهار گل سرخ صفیله هر یک نه ماشه زیره سیاه پنج ماشه نمک لاپوری جوک ترش نمک طعام نمک سیاه کچون هر یک
یک تولد ساقه شوره کفلی هر یک سه ماشه نوشاد و در دانه کوفته بخیه سفوفت سازند خواه ببنند دیک ماشه بود طعام بخورند سفوفت حیات
باضم و طین پوست بلبله کلان با دیان سنای کی نمک سیاه زنجبیل پوست بلبله هر یک جزو و لفظل یک جزو کوفته بخیه تا بیک تولد بخورند و در نسخه
دیگر زیره سفید عوض زنجبیل است القضا باضم و ششی و طین و جوب پوست بلبله زرد زنجبیل با دیان ناخود نمک لاپوری نمک سیاه بچو شانه و لفظل سیاه
سنای کی ترید موصوفت گل سرخ هر یک یک تولد آنکه کجری زیره سفید وانه الایچی کلان هر یک نه ماشه بلبله سیاه پوست بلبله سافج هندی لفظل سیاه
زیره سیاه ساقه نوشاد و برگ بودینه پوست ترنج الایچی خروم پوست هر یک شش ماشه قرضل طباشیر بریان هر یک ماشه سفوفت زرد خوراک
دو ماشه القضا باضم و ششی و دفع قبض و دفع و معمول با دیان ایسیون لفظل سفید هر یک چهار ماشه بیل الطیب الایچی خرد آنکه اجینی زنجبیل زیره سیاه
جو اکلان نمک هندی نمک سنگ نمک لفظل ساق هر یک سه ماشه شش سرخ هفت ماشه ترید موصوفت ده ماشه سنای کی یک تولد کوفته بخیه در آب لیمو
تر کرده خشک نموده باز در آب زرد شک تر نموده خشک کرده ساقه و نمک مزاج دهند سفوفت باضم و لفظل سفوفت لفظل
و جوب پوست بلبله زرد پوست بلبله آنکه نمک سنگ نمک ساقه هر یک سینه نمک کچو زنجبیل و جوب با دیان زیره سیاه و سفید پوست
شیطون ساقه خام هر یک یک تولد سلطنت نصوفت بریان و نصوفت تمام دو ماشه سفوفت سازند و باید که خلطیت را در آب پیچیده بریان کنند
نوع دیگر باضم و خوش مزه قائم مقام نمک سیاه و معمول پوست بلبله زرد پوست بلبله بلبله و دیان خواه زیره سفید نمک لاپوری نمک سیاه
نمک هندی جو اکلان هر یک تولد ساقه بریان نوشاد و لفظل زرد وانه الایچی سفید زنجبیل و لفظل هر یک یک تولد سفوفت سازند سفوفت نمک
سیلحانی معمول برای هضم طعام و اشتها غذا آنکه ساقه بیک طل نمک سیاه پانزده شتال نمک اندانی نوشاد و کانی هر یک پانزده شتال تخم کرفس پنج
شتال لفظل سیاه پادکم چهار شتال لفظل سفید که شتال فلاح اذخ پادکم و شتال افیتون بل الطیب تلنت خوشبو زیره سیاه هر یک یک شتال
و اجینی تخم انجدان مغز تخم قرطم زنجبیل ایسیون اصل نسوس هر یک یک گرم باید که اول نمک ساقه را صاف کنند و اگر هر سه نمک را صاف نمایند
خوب است پس همه اجزا را جدا جدا کوفته بخیه وزن نموده یک ساه و در جودن نمایند پس بر آورده از یک ماشه تا دو ماشه استعمال کنند و هر قدر که کنند
شود بهتر گردد سکنجبین گانقندی دفع رطوبات معده و باضم ناخواه و شتال سافج هندی برگ بودینه هر یک سه شتال بوزن شش پنج تولد
همه را در سرکه انگوری یا قندی مقطر نیم پادتر کنند و صبح با پاد آنکه کفند و یک سیر گلاب بچو شانه تا نصف رسد یا لیده صاف کرده با یک طل
بقوام آرد عرق تبسول برای باضم و اشتها زنجبیل ریاح با دیان سافج هندی برگ بودینه ناخواه هر یک تولد الایچی خروم پوست پوست یک کوفته
بهمین معده و اجینی اشته زرد باد خولجان اسارون قرضل مصطفی عود کباسبه و در پنج و پنج ناز شک بخیه تخم کرفس عاقر قوا کبابه شنبیل الطیب
هر یک یک تولد زعفران شش ماشه شک و ماشه در نیمه بنند او و نیمه کوفتی را نیم کوفته در آب تر نمایند نیم پاد بوزن شش و لفظل که در صبح پیاده برگ معمول را

انداخته عرق کشنده خوراک دو توله نوع دیگر منافع حکیم شریف خان جنت اعانت هضم و سرخی رنگ رخسار و تقویت باه مجرب بان یک عدد
و بست درم دارچینی سی درم بمن سفید بست درم دانه کبیل جوز بوا تو دری شریخ سربیک دوازده درم آب باران بست آثار عرق ده آثار
بکشد شربت برای طبیب عرق بادیان مرکب مقوی باضمه رافع نفخ و تشیی بادیان یک سیر عود سه توله ناخواه بودینه خشک یک پنج توله
بطریق معمول عرق کشنده قهوه مقوی معده و باضمه تشیی الایچی سفید عود و قرفل چهار عدد و بادیان خطائی یک یا شش درم آب باران بست آثار
سه یا شش جای خطائی انداخته ساعتی دهن ظرف بند کند پس صاف کرده بانبات شیرین نموده بطریق قهوه بوشند و دیگر که اصلا بریزند و و هضم
و سائر قوی را قوی نماید و بوی چینی متعال تا یک نیم متعال از کار و ورق و ورق کرده چاس خطائی متعال دارچینی بادیان خطائی کبیل سربیک یک نیم
متعال در گلاب یک شش برگ کرده با یک من طبعی آب باتش ملایم بچوشانند تا بلع بماند صاف کرده بعد از غذا از معده بقدر و در فغان نیکو کشند
و در چند دفعه هم نوشیده شود و اگر نبات داخل نمایند برای اقبال طبع بهتر است و در استعمال این نمک کم خورد و چکارا در آخر خوش اندازند همچون
یا ضم و قالیق گل شریخ سه درم سعد و نیم درم قرفل مصطکی اسارون سنبل الطیب سربیک نیم درم کشنیز نقش زرشک بیدانه سربیک دو درم
زرباد کصب آلاس پوست بیزن لسته پوست ترنج صندل سفید سوده طباشیر دانه قاقیلین جوز بوا لباسه قرفه سربیک یک درم زعفران نیم درم
شربت انار شیرین یک چوبه او و سه مر یا سه آله صلایه کرده پنج عدد قند سه چندان قوال حکما شیخ الرئیس سفیر باید که ضعف هضم اگر از سبب خفیف
یا اشتیاقی متعال غیر کثیر عارض گردد و در آن طالت خواب در جانی که هوای آن معتدل باشد ترک یاضت و آواز قوی و حمام استعمال و آب گرم
تقلیل غذا کفایت کند اگر از آن قوی تر و غلیظ تر باشد و عقب نال طعام سوزش و غشیان و آروغ نمودی مره غذا بود آب نیکو گرم بکرتی کفایت آنکه سبب طعام فاسد
بر آید بعد از آن بر سر روغن شل روغن بنفشه بادام و روغن مورد و روغن گل برای تنویم و دفع انجره ریزند و شکم و پیله را با بره گرم تمکید نمایند و دست و پا
را بریزند و روغن گل بماند آب نیکو گرم بر آن ریزند و امر بخواب طویل نمایند و آن روز طعام نهند و چون روز دیگر نفس بنشاط قوی بریزند و در حمام
داخل کنند و طعام سبک اندک بنده الا اعاده خوابت بدیه لطیف اندک خفیف و تنویم سبک و زود متواتر نمایند تا معده او بحال خویش باز آید و گاهی
محتاج به سهل میشود و قلف از معین ترین دویه است بر هضم و خوابت و تنویم سبک است لیکن نوم بریلوی چشیداید معونه بر آنست معده اگر کم کند
بسیار خال جگر جوده و اما خواب بریلوی راست سبب عت اسهال طعام از معده است و بداند که اعتناق صبی که قریب باق باشد یعنی چسبیدن طفل از
شکم که بعد بلوغ نرسیده باشد تمام شب از معین ترین چیزها بر هضم است و لازم است که عرق نیاید زیرا که عرق شکم را سکنده و فاکده است رفاه بجات غریزی طفل
منع نماید و آب است که با آن حرکت شربت نباشد که او شوش حرکات قوای غذا یاضت و بعضی مردم بچه سبک یا گریه سیاه نردند و گریه نند و آن ضعف
هضم حادث بسبب حرارت معده را که بچنین سبب عتیه اغذیه ترش قالیق بلای و قریبی و مانند آن از بوار و نافع بود و بقدر دو درم سفوف
مرتب از گل شریخ ده جزو طباشیر سه جزو کشنیز خشک پنج جزو آب انار یا در سکنجبین سفر علی جوزند و چمن سدی گوید که علاج ضعف هضم
تقلیل طعام است و خوردن غذا اوجده شمای صادق و ریاضت معتدل و اختیار اغذیه موافقه در کم و کثرت و استعمال قه آب نیکو گرم و
سکنجبین اگر مواد مختلفه غذا باشد و شراب بهترین معین بر هضم است و همچنین خواب طویل و مالش دست و پا و جوارشات و مجونات باضمه تشیی شل
نوشه دارد و فنداق و کوفی و فنجونش بحسب حاجت و نتیجه تعلیمات مناسبه که بر آن اعراض و اوقات و سن و مزاج دلالت کند
مصطفی اقتباس میشود که اگر سبب ضعف باضمه طبیعت باشد بقیه آن نموده جوارش مصطکی و غیر آن جوارشات گرم با پوست
سنگدان مرغ صوفی و دانه کبیل و امثال اینها با شیر بادیان هفت یا شش و زیره سیاه و کره یا سربیک سه یا شش و الایچی کلان چهار عدد
نبات دو توله و هندی خفیف است و استغفار لعل آرنده و آنچه در علاج ضعف اشتیاقی بار دستور گرد و بار برند و اگر سبب آن خشکی بود لعل را بچوبین
و بنده و عرق شیر نوشانند و او نیم و اغذیه مرطبه عمل آرند و اگر ضعف حرارت غریزی همچنان بود بدان با لیم و شراب شور یا با انعاش آن نمایند

و گوشت قاز و فاختیا پودینه و زنجبیل و ادوک هند که از قصور هضم ثانی و ثالث و رابع باشد بقوت آنها گوشتند و این نوع در آخر باستسقا انجاشده
بهلاک میسرساند که فی الفضل الکبیر پوشیده نمائید که آنچه از رطوبت بود بنجر باستسقا میگرد و آنچه از بیوست بود بند بول میکشد پس هر نوع مملکت
این الیاس گوید که علامت ضعف هضم تمدد و نقل معده است و علازش تقویت معده با شرب و ربوب باند اگر سببش سود مزاج حار
باشد مثل رب ریاس رب انار خوش و رب سیب و ترنج و لیمو هر چه از اینها هم رسد با گلاب و درم و یا سکنجین سفر علی و گلاب هر واحد ده درم
بدهند و غذا مزوره نیز بواجطجیم مرغ و این سفوف نافع است گل مرغ کشیز خشک هر یک پنج درم کرو یا وزیره هر دو درم رب سب که هر واحد
سه درم طباشیر سفید نیم درم مغز تخم خیارین چهار درم کوفته بنجیه هر صباح پنج درم بخورند و اگر گلیب سود مزاج بار باشد هر صبح مصطکه و عود
هندی هر واحد نیم درم باریک سائیده و در گلفند علی و درم آمیخته بخورند ایلاقی و جرجانی می نویسد که آنچه بعلل قوت با فیه مخصوص
ست خاصه اگر مزاج سرد باشد اطر فیل کبیر صغیر و جوارش عود و سحرینیا لشراب کنند یا با اصل خورسین است و غذا گرم بنادان و طعمه با
گرم و سترلع الهضم دادن و این نهاد علی رند زریه یا کیمین زریه لهرین عود هندی مصطکه لادن پوست ترنج قشور کنند و نقل سب که جود بوا بسا
فر خشک خیر بوا زعفران با در بنجویه قاقه کبار قصب الزریه سبب الطیب گل سرخ مساوی خشک بقدر رانجه کوفته بنجیه بای زنجوش
و آب بگره مورد و سرشته نهاد و نماند و روغن مصطکه بماند و اگر مزاج گرم باشد میوه و سکنجین سفر علی و شربت لیمو و انار باید و او طعام مخصوص و بلام باب
ساق و آب خوره و آب انار ترش باید و زود مسیح گفته که هرگاه معده ضعیف با قوت عطش بطوی نزول طعام و خشی حامضی شد بکیر و گل سرخ
سه درم و عود مصطکه سیلونه فحاح او خور و از جینی استین هر واحد یک درم و لشراب کنند قشور ساخته هر دو یک نیم منتقال بطیخ زریه و ناخواه بدهند و غذا
قلیل از رطوبت هضم میهم الفضول تطیب با فایه و با زیشیل قلیا و مطبخات لوم قنار و عصا خورند و ریاضت قبل طعام استعمال نمایند
تفصیل آب بران و کشیز نیم بعد از آن کنند و شراب کنند اندک بنوشند و اگر این عرض در معده مزمن و شملن باشند کونی هکندی هر حد منتقال
با و قیه شراب کنند استعمال نمایند اگر کفایت نکند خشت لشراب باین صفت تخم کرفس دیان نیسون کون بخدان ناخواه صتر کاشم کرو یا کنند شیل
قر نقل جود بوا سعد زنجبیل کشیز خشک نقل و از فضل و از جینی هر واحد یک منتقال خشت الحیدوده منتقال و شش طل شراب بخوشانند با نصف باند
صاف کرده و هر روزی و درم بنوشند و تخفیف غذا کنند و سته هفت بیاشانند و از ترشی و فوا که رطب پر بنز کنند و باین ضما و قضیه معده کنند سبب لاج
افستین قصب الزریه مصطکه لشراب کنند و آب با میخیه نهاد و روغن زردین بر معده بمانند و گرم کرده صوف نفوش بدان آلوده بر معده بنهند
و بسیار چه بر بندند و شراب کنند یا با اصل یا میخیه بنوشند باین صفت بکیر آب به ترش و دور و زنگبارند و صاف کرده بکیر و آن با یک جزو بنوشند
ام میخیه بخوشانند و گفته بر دارند حتی که در قوام جلاب آید و مقابل هر طل آن بکیر نذر زنجبیل و قرفه هر واحد یک درم و مصطکه و درم کوفته در صره بنهند
در آخر قوام اندازند و دو سه جوش داده بر دارند و استعمال کنند و هرگاه قلت استمرار عطش شدید و قلت شمول طعام و خشی خانی و متن باشد
این سکنجین سفر علی بنوشند بکیر آب سفر علی حامض نبات سفید یک یک جزو سکر کنند باین جزو و بخواه آرند که مقوی معده مسترخی از حرار
و مسکن شدت التهاب است و غذا از اشیا حامضه که با جوفت آن مضن شد مثل حصر میوه و قناریه و باینه و بوا و بلام و قرص و مانند آن
سازند و این سفوف گل سرخ ده درم طباشیر سه درم ساق منقی سه درم کشیز خشک پنج درم کوفته بنجیه دو درم بای نارین خوش و سکنجین سفر علی
بخورند و اگر با وجود این حال در معده خافت و در بدن همیشه زیاده گردد در وقت مرض را شیر و ماء الشیر بخوشانند از بقول بار و شل بود و خیار و
خجاری و کدو و تخم جدی و حلال شیر خور و مای تازه غذا سازند و قبل غذا و بعد از آن هر روز حمام و این اعمال کنند و شراب قیق کشیز مزاج بنوشند و
و سکون لازم گیرند و در جین تدریجاً و تدریجاً بنوشند و بدن لعل آرد و قشری و ملاسدید و صاحب شفاء الاستقام می نویسد که آنچه از
سود مزاج باشد تعدیل مزاج نمایند و در اکثر از برودت و رطوبت میباشد و او را قوه برای ضعف هضم حاصل از بسبب رطوبت آن مثل سکنجین

جوازش اربع و سفر جلی قابض و مذهب مطیب مفرد و مجموع با مصطلک قبیل و نقل است و از اقسام قوس خود قوس در و صغیر و کبیر حسب مزاج و قوس
مطیب با قوس و قوس اینها باریس کبیر و صغیر استعمال نمایند و از سفوفات تقوی مضغ قریب با اعتدال و حرارت و برودت ایست کشید خشک
برود و هر واحد یک رم سبیل الطیب مصطلک و کند و انیسون هر واحد نیم درم طباشیر و لک بسره واحد ربع درم عذبه یک شقال مشک بوزن
سه شته ثوب باریک ساینده و بکفند استعمال کنند و غذا از لحم ماکیان و بچه آن و جدی مطبخ میرزا با زیره و کشیز خشک بدینند و این قوس
لحم سبب برود و طوبیت واقع میشود و بدانکه بهتر علاج معده احتراز از طعام زائد بر قدر لائق و از نقل غذاست و بسیار باشد که منع دوا از
شش و ترک علاج و تلقی آن علاج نام جدید میگردد زیرا که اکثر علاج و آشامیدن ادویه سبب طول مرض می شود و بصره چون معلوم شده که
سبب ضعف مضغ و سوء مضغ و تخیمه یکسبت و کذا علاج آنها پس هر چه در باب سوء مضغ و تخیمه بیاید حسب حاجت و ضعف مضغ نیز استعمال نمایند

فساد مضغ

این امر سوء مضغ نیز گویند آنست که طعام مضغ نام نیابد بلکه فاسد شود و متغیر بعضی کیفیات رویه گردد و بیشتر سبب این مرض کثرت کیت یا روات
بی کیفیت غذا میباشد اما آنچه از کثرت کیت طعام باشد نسبت بدانچه از روات کیفیت آن بود لیل المضرت است زیرا که از طعام کثیر بقدر تصرف
عده و بلان بدن را بهره میرسد اگر چه باقی غیر منقسم باشد بچهار فاسد الکیفیت که مرود و طبیعت و موزی بدن است و بقول شیخ طعام در معده
ما سدی گردد با سبب آن ضد سبب صلاح طعام در معده است و با لحاظ سبب این یا در طعام باشد یا در قابل طعام یعنی معده و یا امور خارجی
له بر نماطاری گردند اما طعام در معده فاسد شود یا بسبب کیت او چنانکه بیشتر از این یعنی باشد و منفعل شود از مضغ کمتر از آنچه می باید و یا کمتر
زاین یعنی باشد و منفعل گردد از مضغ زیاد از آنچه می نماید و محرق و متبرک شود و خصوصاً چون غذا الطیف و معده خالی باشد و قریب انیسبت این فاسد شود
غذای الطیف در معده حار نارسی و یا بسبب کیفیت او چنانکه نفس غریبی جوهر و سریع القبول باشد و فساد در مثال می و یا سریع الاستحاله باشد مثل شیر
مرزبه و ششمال و یا بطی القبول و مصلح را مثل کماست و لحم جاثق یا مفرطه و کیفیت بنا بر حرارت و مثل غسل یا بنا بر برودت او مثل کدو یا منافی است با شد
بنا بر خالصیت که در آنست مثل طعام بد بو نام خوش طبیعت یا در طعام مانند کسی که طبیعت او از طعامی نفرت کند و اگر چه محمود باشد و زود غیر اوستی
بود و یا کیت وقت تناول طعام و این چنان است که طعام تناول کرده شود و هنوز در معده است و لقیه از غذای اول باشد یا خورده شود و قبل
یا صفت و تناول بعد نفس طعام اول و اخراج او و یا بسبب خطا و ترتیب طعام چنانکه سریع المضغ بالای بطی المضغ خورد و سریع الاضمضام قبیل از
بطی الاضمضام مضغ گردد و بالای او طانی باقی ماند و فاسد گردد و آنرا که بدان مخلوط شود نیز فاسد کند و واجب است و ترتیب که گفتیم ضعف
برقیل نماید و ملین بر قابض گارد که داعی مضی باشد که تقدیم قابض برای حبس طبیعت واجب کند و یا بسبب کثرت احضان طعام و خلط
احضال و بعضی و مخرج کنند سریع المضغ و بطی المضغ را و اما کائن بسبب قابل یا در جوهر او باشد یا بسبب غیر او و آنچه مطیف اوست و در
حادث گردد و آنچه در جوهر او باشد مانند آنست که معده سوء مزاج مادی یا غیر مادی بود پس مضغ ضعیف گردد یا منضم بخا و زکند چنانچه در مار و بار و
معلوم شده و یا جوهر معده یخفت و ثرب و رفیق گردد و یا احتوای او غذا را غیر قشایه و غیر جید باشد و یا جید باشد و لک نقل او موزی معده باشد
پس آن اشتاق گردد بکم کردن چیزی که در آنست و اگر چه قراقرق و نفخ احداث نماید و این هر دو از اسباب ضعف مضغ و بطلان او نیز است
و با قروح اناج جودت اشتغال معده بر غذا در آن باشد و آنچه بسبب غیر او باشد مثل آنکه در معده ریاخ بود که میان آن و میان اشتغال
رافع بر تمام حائل گردد و چون گفته شود که از اسباب فساد مضغ کثرت جشاست پس این از حیثیت جشاست بلکه از حیثیت است که آن هیچ
است که پیدا میشود و معده را شعله میسازد و مضموی طعام می نماید و اشتغال قعر معده بر طعام نیکب نشیند و هر چه مضموی طعام است آن عائق از مضغ
و مثل آنکه بسوی معده از ریه و طحال یا سایر اعضا آنچه طعام را بخا طفت خود فاسد کند سیلان نماید و معده از تدبیر او متشنج نباشد و بیشتر بسوی

آن بعد هضم و عند خلط معدة و شدت جوع و اکثر قبل از تمام هضم و بعد تناول طعام منصب میگردد و چنانچه در اقیان خلط روی سودای نفس غذا از بکدر
طحال بر معدة می ریزد و مثل آنکه آنچه مطبعت معدة است آنست که از کبد یا طحال بار و بار روی المزاج باشد و اما آنچه بسبب طاری طعام قبال
باشد مثل فقدان خواب یا ضم محتاج الیه بر طعام است یا وجدان حرکت غیر محتاج الیه بر طعام که مختص فن فاسد گردد و دنیا بنا بر اتفاق شرب آب بران
زیاده از واجب یا کمتر و یا اتفاق جماع بران یا کمتر از ان طعام محیر طبیعت یا ضم یا استجمام یا تعرض بهوائی شدید البرد و شدید الحار یا روی بوجه شراب یا خوردن
شکر یا نعیم و منقذین و مختل غذیه و محرکین در معدة است و کذا خواب مضطرب یا غذیه سریع التیغیر نیز منضم است و بدانند طعام که در معدة
فاسد شود یا متعفن یا متحرک یا اثرش گردد و یا کیفیت غریب غیر مرسوم بسوی چیزی از کیفیات معناده انقباض نماید و این همه یا با استجمام طعام
بسوی آن فساد و عفونت و غیره باشد و یا خلط برین صفت با طعام مختلط گردد و فاسد گردد و گاهی این خلط طافی باشد و راسب نشود و
گاهی اندک راسب بسوی اسفل معدة بود و منبسط نگردد و بسوی قم معدة متاد می نشود و هرگاه طعام وارد گردد و در او راسب شود و بسوی قم معدة
مترقی گردد و با طعام مختلط شود و گاهی مثل این خلط نافذ در عروق باشد و بعد آن خلط رجوع کند و فتنه هنگام میکشش اوسسد و اوقع در وجه منافذ
باشد و با آن اتفاقا دنیا بر در فضای معدة حاصل شود و بچشم معدة ملاقات موزی موجب دفع آن گردد و چون معدة حار یا باده یا باران در حوض راوی
منصب از کبد بسوی معدة بسبب کثرت تولد او در آن یا از طریق مزاج باشد و در آن اغذیه خفیفه فاسد شود و قوی غلیظ مثل لحم بقری هضم گردد و طحال
بسبب طعام است و بدانکه فساد و هضم مودی با امراض کثیره خفیفه مثل صرع و الیخو لای مرقی و مانند آن میگردد بلکه آن ام الامراض و طبع الاستقامت است
از امراض هضم غافل نباید بود و عوارض آن نرازد و تدارک باید نمود و چون هضم ناقص فاسد گردد و اگر چه بچوبت باشد مندرکس و از جهت خوف
عفونت و تبشیر فساد طعام حکایت میکند و ایضا شیخ در لائل فساد هضم میفرماید اما پس که از ان فساد هضم خالی نباشد متقن بر از است
زائد تر از وزن طبیعی و بدوی جثا و غلیان و اما دلائل که گاهی با آن باشد و گاهی نه ترا و آفرغ و لذع و حرقت معدة و شخ و خروج ریح از اسفل
ست طریق تشخیص سبب فساد هضم باید که اول احوال غذای ماکول از کثرت و قات کیت و کیفیت او و وقت تناول و ترتیب آن و کثرت
اقسام او و حال امور عارضه مثل ترک خواب و اتفاق حرکت و مقدار شرب جماع و استجمام برانی تعرض بهوائی بار و بار بهرند پس اگر سبب از
اسباب مذکور یافته شود سبب سوء هضم از غذا یا امور عارضه باشد و الا علامات سوء مزاجات معدة و ریح بطریقیکه در تشخیص سبب امراض
معدة مسطور شد دریافت نمایند پس آثار هر واحد از ان که ظاهر گردد سببش همان باشد و ایضا بصورت تحقق سوء مزاج مادی دریافت
نمایند که غلیان و دیگر اعراض که با فساد هضم میباشد متواتر بلا فترات است یا غیر متواتر فترات اگر بلا فترات باشد بدانند که باده فاسد در
معدة است و اگر فترات بود معلوم نمایند که مواد از عضو دیگر منصب میشود بعدة حال فت عضای دیگر و حال انصباب از ان دریافت نمایند
پس کثرت انصباب باده از هر عضو که مدرک گردد انصباب باده از ان باشد مثلا اگر مریض صاحب نوازل بسوی حلق و ریه و غیره
باشد بدانند که نزله از دماغ میریزد و معدة از ان متالم میگردد و اگر از علامات مذکوره هیچ یافته نشود و با تطادل اوجاع معدة و امراض آن
ضعف اشتها و خافت بدن باشد سببش سخاقت معدة و شمل نسج لیفت او باشد و ازین گاهی ضعف هضم و لبلان او بدون فساد هضم
واقع میشود علل ج هرگاه معلوم شود که هضم فاسد میشود آب نیلگرم نمک محلول نوشیده فی الفور قی کنند و اگر در بطون ثبت و پودینه
سکجین آن نیزند و نوشیده قی کنند بهتر باشد و انجا که از قی مانعی بود یا طعام از معدة بسوی معانیج شده باشد بهر دفع باده با سهال
جوارش شهر یاران و قمری و مانند آن که با وجود سهال مقوی معدة نیز باشد بهر بعد از تنقیته ترک طعام یا تقیل آن نمایند هنگام شدت
اشتها چیزی لطیف سریع الهضم مقوی معدة مثل شوربای دراج و تیمو بادامی و فلفل زعفران باید داد و ایضا بعد تنقیته ریاضت و استجمام
در خنثی آب گرم بر معدة مایع است و لذات متقن دست پا و آب سرد هضم را تقویت میدهد و سهال که بعد فساد هضم حادث شود و فتنه بنده بیاورد

و باجی زیر که آن میرل الفساد است و بران معده مستولی نشود و فاسد گردد و منافع شود و غشایان پیدا کند و دفعه قوی گردد و سایر افعاله مجتمعه در معده
و امعا و فاع شود و عجل است که قی کند اگر سبلی شود و الا آب گرم بنوشد و صبر کند تا که جمیع طعام فاسد نخورد و منافع گردد و اگر در اینجا منقض باشد و تبسبب
آب گرم حاجت نبود و آن بسوخت منافع شود و چون تنقیه یابد و جشای و صاف گردد و خفت در معده محسوس شود و در حمام داخل شود و آب متوسط
الحرارة بر معده او ریزند و چون خارج شود و عطش نباشد اندک زکلاب خالص که در آن قدری سبک و معتدله و عود خام جو شاییده باشند بنوشد و بعد
او پارچه و آب سبک گلاب و آب بزره و آب بادرنجبویه اندک آب برک ترج کرده نهند و اگر گسنگی بسیار ظاهر شود بر سینه تهویه که بران مری خوشبو یا آب
سفرجل یا آب سیب پاشیده باشند یا بر سینه کبک فروج انفصا کنند و سکون اختیار نمایند و بر بستر نرم بخوابند و اگر این ممکن نبود از مزورات
دنان خشک اندک مری دانگی زیت دهند و در دوم در حمام داخل کنند و عرق آورند و آب نیلگم بر بدن ریزند و خارج شوند و غذا را هم حمل نشین
خورند و شراب خوشبو صاف بنوشند و همچنین در روز سوم عمل نمایند بعد از آن غذا را هم در معده بجمع کنند و اگر بعد خروج از حمام گسنگی باشد شربت سیب
خوشبو و شربت سفرجل شیرین تناول نمایند و بر معده پارچه بسوخت بگلک آب سیب میخوشانند و در آب باس رب جهم بر می آن نیکوست و چون
اندک شتهای ظاهر شود طعام از تهویه و بچه مرغ مطبوخ با نار دانه و میوه برهند و توابل او کشنیر خشک کون و قطعه سفرجل قلع باشد اگر اشتهای معده
او سلیم بود و اما کسی را که هیچ قییم یا بویاسیر باشد بهترین اشیا برای او عقب سوراخ است که کفک بریان بران گلاب پاشیده و حسای تنه از نان خشک
ساییده و اندک بادام بریان آسیخته است و روز دوم مع بزقطونای بریان تخم باریک غذا چونه مرغ بریان و نمیده معده نمایند و در روز سوم
بروغن گل دهند و اما اگر معده بران کشنیر خشک خوراند و از موصفات و جماع باغی و درخت کند و در نفس و مقال خود با بلبله از بلدان ذکر کرده
که هرگز از آنجمله و سوراخ هر چه سبب جاع کند که آن اکثر دفعه هلاک میکند و اما استرخا و حیات مطبوعه بفر خشک حادث می نماید و گویند که اگر سوراخ بر غلظ
غذا حادث شود بقی علاج کنند و بعد از آن آب سیب و آب به و اندک شراب بدهند تا معده بر ختم قوی گردد و ایضا اگر از غذای لقیل مثل نان و غنی و
پلا و سوراخ بر ختم و از شربت معده غشی افتد بعد علاج لقی و اصلاح مزاج بدوای باضم برای تقویت قلب معده و اما المسک شش باشد بجهه عرق گزبان
نیچ توله گلاب چهار توله عرق کیوژا و توله شربت انار شیرین دو توله یا شربت انارین چهار توله یا بجنین توله بدهند و اگر سوراخ هر از ترک قوت و آب
طعام باشد و او آنست که بخورد و معده از طعام اول پاک نشده باشد و یا بخورد و در وقت عادت و عقب آن بار دیگر بخورد پس لثانی را و ثانی اول
فاسد کند و هر دو فساد پذیرند و در این حالت طبیع واجب است که باطل نماید بفساد او که بکدام کیفیت فاسد شده و از آن دفع در یافت کند بکدام غرض یا
و ثانی یا منتن شده باشد علاجش همانست که در سورتیبت کور گردد و زیاد در معده او نیست که بقدری که جمیع کسب غذا در شکم ریض غذا تناول
می نمود نظر کنند و از آن تا خیر نمایند تا آنکه گسنگی شدید از آنجمله و اضم بشد بدید آید پس غذا بخورند و از آن متلی نشوند و برین جمله و تا آخر وقت اندک نیک میفرمایند
تا آنکه ممکن نبود تا خور از آن بعد از آن ابتدا بقدیم وقت او نمایند و از طعام بکاهند تا آنکه ممکن نباشد تقدم برای تاخر هم وقت گسنگی و چون باس حال
رشد معده رجوع بقوت طبیعی خود نماید پس در وقت متعارف دوم کنند بخورد و طبیعت تراجم بران قادر باشد و چون قوی گردد استغفار بخورد و او نمایند
و این طریق برای کسیست که وقت طعام او فاسد باشد و این آنست که بقول گفته کسی را که فساد وقت رو نماید اصلاح وقت او باید کرد و اگر تاخر هم وقت
آن از سورتیبت باشد یا غلظت یا قابض خوردند و بالاسه او طعام لطیف یا ملین بخورند و ثانی قبل از خورد اول از معده فاسد گردد و یا طعام
تناول نمایند و آن هم نشود و عقب و طعام دیگر بخورد و هم نگردد و طبری گوید که سورتیبت آنست که تقدیم طعام خفیف مثل گوشت چونه مرغ و جدی
نمایند و عقب و هم بقدری خوردند از آن البان و بقول بخورند و چون در معده بقیه بقول بماند بعد در آن طعام خفیف واقع شود باز یک سعی
از آن هم کند و بکامیجیب او ابتدا نماید و چون طعام غلیظ واقع شود از آن هم نکند و چون معده قوی باشد و در قبول طعام غلیظ ابتدا کند و بعد از آن
فاسد غشایان واقع گردد و آنرا فاسد کند و فاسد مخلوط شود و بقیه فاسد و آنرا نیز فاسد گرداند و کند و کسب سایر انواع سورتیبت هرگاه که بجا باشد

بعض فاسد و روی گرد و پس چون طعام بسبب سوء ترتیب متغیر شود واجب است که نظر کنند بسوی جشای رقیق اگر تریش باشد تدبیر تنقیه معدة است نوشیدن آب گرم بعد از آن تقویت او بکفند و مصطک اگر جشای منقش بود ایضا تنقیه معدة بتجرع آب گرم کنند بعد آب گرم بر معدة ریزند بعد از آن تعطیر او بمیوه مسک و شربت راسنی شربت عود نمایند و اگر جشای دغانی باشد بعد تنقیه معدة بشرب آب گرم لطیفه حرارت او بر آب بنوشند و بر سبب کلاب سخن و مانند آن نمایند و آنچه از تدبیر موافق عند ظهور تب یا طو صراع یا نقل ذکر کردیم آن جمیع اقسام این عام است و گیلانی می نویسد که اگر شود هضم حادث از قبل ترتیب غذا باشد آب گرم و شکریات بنوشانند و کافور و عسل و بعضی جوارشات مسهل مثل شربار یا برهند و بعد تنقیه خواب آورند و بعد بیدار شدن امر بر ریاضت نمایند و بعد از آن در حمام داخل کنند و آب گرم بر معدة ریزند و غذا اندک سیرع الانقسام مثل شور یا بی چوره مرغ دهند و صاحب کمال گوید که در دردت ترتیب غذا چون انسان تقدیم غذای غلیظ بر لطیف یا حالبس شکم بر بدین شکم نماید و غذای ثانی فاسد گردد و قول غلاب اول از معدة قواستعمال کنند و معدة را خاصه از غذای ثانی که فاسد شده پاک سازند و عقب آن سفرجل و کشمش و قلعج سبک تقویت معدة و اخراج غذای غلیظ بنوشند اگر از تقدیم غذای حالبس شکم باشد باید که بعضی جوارشات مسهل آب گرم بر دهن بادام شیرین استعمال نمایند و بطبری در اسباب خفیه مفید معدة بیان کرده که آنچه در آن اکثر مردم غلط میکنند آن فساد و ترتیب در اکل طعام است که تقدیم اخف و تاخیر اغلظ آن یا تقدیم سم و تاخیر نافع یا یا بس کنند و مودی بسوء استمرا و دیگر افاض مثل ضرب و سقوط شهوت و سحر و وجع معدة دائمی و غیر آن گرد و در طریق علاج مثل است که چون سوء استمرا یا فساد هضم محسوس شود آب گرم بنوشند تا غسل معدة و تنقیه آن نماید بعد از آن نظر کنند بحالست که بعد تنقیه معدة حادث گرد و غشی طش شد یا مدغض و مخرج معدة یا قرا قرد و امعا یا فتمی شود یا نه اگر چه در این بنا شد بداند که معدة نفی و صافات گشته و اگر عطش قائم بود بر سبب نوشیدنی یا بر سبب سفرجل بنوشند و بعد غذا را مانده به تیره یا سینه که کباب است آن از مزورات سازند و شربت آن نه کنند و اگر عطش بعد از غذا ساکن شود باید است که معدة طعام را قبول کرده و از نوشیدن بنید منع کنند تا طعام او هضم شود و درین دفعه بعد از آن نظر نمایند و در وقت که عطش ظاهر شده یا پس اگر عطش ظاهر نشود و طعام هضم گردد و بسوی عادت او بر فرق تدبیر و کنند و اگر نشد بعد از غذا ساکن نشود و آب یا بندی شرباب اندک اندک بنوشند تا عطش ساکن گردد و تدبیرش همین طور نمایند تا آنکه هضم و شهوت او عود کند بسوء عادت که در صحت او بوده و او هم بر سبب تعدد نمایند و سفرجل و قلعج و شیرین قبل طعام و باین تناول بر بوب و تناول طعام نمایند و بعد طعام چیزی از به و سیب بخورند و گدا که طبع قبض گردد و اراده تعدیل و تبیین او باشد اگر تشنگی بعد نوشیدن آب گرم و تنقیه معدة ساقط شود و در معدة ثقل محسوس گردد و دراز و بول سفید رنگ باشد بعد تنقیه معدة و جبین مصطک و شربت عسل سازد و بهرند و امر بخوابان مصطک و کند در و کبابه و فرو بردن آب آن نمایند و چون اشتها ظاهر گردد و طعام تا شفت خفیف مثل صدور و ترنج یا کبک مشوی یا مطنجن بخوراند و بر آن اندک شرباب کنند بنوشانند و همین تدبیر نمایند تا آنکه بران سرخ یا زرد گردد و یا در قاروره رنگینی ظاهر شود مع سلامت مزاج معدة برفق و تدبیر بسوی عادت او در کنند و در بعضی اوقات اندک جوارش سفرجی یا فنداقیون یا کوئی دهند و این وقتی است که سن عالی باشد و اگر با وجود عود ابدار و المزاج باشد این دویه لطافینت بدهند و اکثر اطبا استعمال می نمایند جوارشات برینار و بربری شکم چون انسان محتاج بآن گردد و در خطر سے عظیم تر و سبب قوی تر در سبب امراض و فساد مزاج معدة و جگر از تناول فلا فلی و ادویه حاده بزر نیست و فاضل طایفوش جاک او امر برک استعمال ادویه حاده حتی الامکان نموده اند و اگر ضرورت داعی باشد عقب طعام محمود مقدار از تناول کنند و اسخان معدة و فته نمایند که مودی بالام معدة میشود و ایضا از غلطی عظیم است که اطبا اشاره می کنند بکسی که سوء استمرا و آنرا حادث گردد و تناول جوارش حب لریان و جوارش خوزی و نمیدانند که از طعام فاسد پاک شد یا نه و آیا اورا سحر و باقی است یا صاف و نفی گشت و یا عقب نقاسه او شربت حاد شد یا ساکن گردید و آیا مزاج او گرم شد یا نه و طبیعت او یکند و تنقید و تفصیل غذا و اصلاح او نمی نمایند طبیعت

تدبیر

قبض میشود و هنوز فساد باقی میباشد پس قراقرود و جمع معده و امعاء پیدا میکنند و گاهی از ان بخارات بسوی سر متصاع میشوند و صداع شدید میگردد و میگردد و یا فاسد میشود و طعمی که فلان خورده است و گاهی تصدیه نماید که طعام واجب الریان یا ساق باشد و جوایش قابض میدهند این سبب پنج زنبلی میگردد و یا قراقرود طبع قابض میگردد و در معده حادث میشود و گاهی غشی پیدا میکنند و صفوات نفوی معده قابض طبع نادران میکنند و گاهی قسیمی که طبیب یقین نماید که غلیل پاک گردید غیر آنکه معده او ضعیف گردد و بداند که مزاج او متحمل نیست پس قندی بدهند این از انجمله است که طبیب استقصا در ان و ترک باقی واجب است و این اسباب در ابتدا ضعیف است و از ان امراض قوی پیدا میگردد و از انجا که اسباب مؤلفه فساد هضم کم اکثر واقع میشود و نیست که انسان فصد کند یا دوا سهل نباشد و معده ضعیف شود و عقب فصد یا اسهال بعد طعام غلیظ مثل لحم بقرو غیر و مانند آن بخورد یا آب بسیار بران نباشد آن مؤدی فساد هضم و اسهال گردد و بعد از ان قبل از تقاضای قابض بخورد و آن فصول متحقق شود و گویا که از ان کبد و ضعیف گردد و مؤدی با امراض مزمنه قتاله شود و یا عقب فصد و سهل طعام رزی مرغی معده مثل الیه یا شحم یا قندی یا کواخ غفنه بخورد و آن باسترخای معده و فساد آن مؤدی گردد و در آنوقت به ادویه حاره علاج نماید و آن فصول متحقق شود و سبب حیات خبیثه و صداع قندی گردد و یا دروغ و باست و مانند آن بخورد و فصول جمع شود و مؤدی بهالج و نفوه گردد و خلقه را دیدم که فصد کردند و عقب آن با سبب یا دروغ و فوا که رطبه تناول نمودند و نفوه یا فالج عارض شد و سبب در ان بر درج معده و مشارکت دماغ بعضی از تفاسی بخارات رطبه بارده بسو دماغ و قبول او آنرا و استرخای عصب و بر آن است و سبب کسی که فصد کند یا دوا می سهل نباشد آنست که طعام خفیف تر و صالح تر باشد و نه بخورد و بعد از ان بحدوث خورد و جوع کند و در اینجا سبب دیگر خفی تر ازین همه اسباب است و او آنست که بدن بجماع یا دخول حمام گرم نشود و در آن آب فرو نهد و مؤدی فساد مزاج معده گردد و سبب کسی که مزاج او بجماع یا دخول حمام گرم نشود آنست که صبر کند تا آنکه مزاج او سبکین باشد و گاهی اشتیاق نماید و بدن مضطرب کند و اگر عطش صبر نکند جواب خروج نباشد که او سخت صبر نباشد و ازین حال اجتناب نماید که من بسیار می رود و کم ویرین تسال نمودند و ایشان را سوء مزاج حادث شد و این آنست که جای نوس گفته بسیار است که مزاج انسان از شراب بسیار و در وقت فساد او فاسد میگردد و بسیار است که سوء مزاج حار از شراب او در وقت مجروح می یابد

در انجا که سبب فساد هضم

علاج فساد هضم بسبب معده

اگر از حرارت معده باشد آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار مذکور شد استعمال نمایند و یا شیر و زرد شک و قیات بگردد و شراب یا سبک بخین داخل کرده نباشد و جوایش صندل و جوارشکا فرب و شربت لیمو یا عرق بید مشک هند و سبک بخین سفیر حل با عرق فوا که قابض است و صندل و گل سرخ و قدری کافور و گلاب ساییده بر معده ضا د کنند و سعید این بهیته اند گوید که چون طبیب تحقیق نماید که سوء مزاج حار است و در آنجا که در یاد از شدت التهاب عطش و هضم اغذیه عسر لایانصام و سهو است آب هین مرطوب را بنوشیدن یا از شیرین و آب انار امر نماید و بهر مزاج بشیر تخم خرفه و آب تمر هندی و سبک بخین بانی کند و اگر عطش شدید باشد شربت خوره یا آب باره نباشد و اگر التهاب شدید بود قرص کافور و سبک بخین بدهد و صندل و گلاب آب سماق و آب حی العالم بر معده طلا کند و غذای مرطوب سازد و چون صلاح یابد جو مرغ تخم باب انار یا آب باقی بدهد و از اغذیه و اخر به حاله نماید و مجوسی گوید که چون سوء استرا او با آروغ و خانی باشد آن از حرارت بود پس صاب و لاقص در معمول لطایف یا شربت انار و شربت سیب و شربت لیمو بدهند و افضل ازین سبک بخین سفیر حل و شربت حرم مغزج بگلاب است و این قرص حرارت معده و ضعف آنرا باغ است طبایف صندل سفید مغز تخم کدی شیرین مغز تخم باد زیت و تخم خیار و تخم خرفه هر احدى در آن گرم گسرخ سفید زرد شکش و گرم گل زنی چهار درم کافور یکدانه ساییده با آب خورده قرص بوزن یکت هم سازند و در آن بر آب خورده یا دروغ کا بخورند و این قرص بسوء استرا که از حرارت باشد نافع است گسرخ زرد شکش هر احدى درم گل زنی صندل سفید

در انجا که سبب فساد هضم

سده دم طباشیر در دم تخم خرفه مغز تخم بادرنگت خیار هر واحد چهار دم کافور نیم دم همه باریک ساییده و در آب بقدر یک دم قوس ساخته با سبب
سفرجل یا شربت سبب میخوش بخورند و ایضا دونه گاو معمول منخل و طرخون در هر روز نیمه طل بنوشند و بیفزایند تا بیک طل بر دهن و این صفت بدفع
بدنه صانع عربی تشاسته کثیرا طباشیر لیس رب اسوس هر واحد دو دم گشنج پنجم پودینه نیری و زیره در سرکه تر کرده و بنیل الطیب و انیسون
هر واحد یک دم تخم کاسنی تخم کشوث حب ابنه لیس هر واحد سه دم عود خالص و سبک هر واحد نیم دم همه را باریک ساییده بگلکاب قوس سازند
هر قوس بقدر یک نیمه دم تا انتقال و این منقوف نافع سود استمرار از حرارت است گل سرخ حب بنه بار لیس شینر خشک هر واحد پنجم گرم کروی اکون
هر دو در سرکه تر کرده هر واحد سه دم تخم خرفه مغز تخم خیار هر واحد چهار دم طباشیر سبک هر واحد دو دم عود صرف یک دم باریک ساییده
صبح و دو دم بدفع گاو بخورند و آخر روز و دو دم شربت امار و شربت سیباده و ایضا در آخر روز این شربت بدنه آب شربت شل انبار
آب به بر لیس طل کلاب طل در یک سنگین انداخته بالایش انواع یک تا چندل سفید عود صرف سبک و واحد پنجم گرم کوفته در سرکه سست تر
اندازد و با لیس بلایم بخورند تا نصف بماند بعد بران شکر طبرزد و مسادی هر واحد اخل کرده با لیس معتدل بپزند و کف اود و ر کرده بقوام
جلابک رند و از آنش گرفته در ظرف بدارند و بقدر حاجت بنوشند و این جوارش برای سود استمرار از حرارت باشد نافع است اسهال طبع نماید
بگیرند گشنج طباشیر هر واحد سه دم عود سبک و ادیک نیم دم سقمونیا یک نیمه انگه عفوان نیمه انگه باریک ساییده بقوام نبات میایزند و این جوارش نفع
دارد بکثیر گشنج طباشیر معتدل سفید عود صرف هر واحد پنجم دم مصطک سبیل هر واحد دو دم زیره کرمانی در سرکه تر کرده و عود و خوشبو هر واحد سه دم
ز رشک چهار دم کافور یک دم همه را باریک ساییده بحیر بخته برب به وقوام خشک آمیخته سه دم بخورند و این نیز نافع محو دین سست سبب
شامی به صغمانی هر واحد سه طل در سرکه تر خوب بخورند تا نهم شود و در سادون سنگین باریک لبایند و دو چند آن نبات داخل کرده آنش
معتدل بپزند تا بقوام آید بجان سبک و هیل و عود صرف و معتدل سفید و طباشیر هر واحد پنجم کافور و دو شغال ساییده اندازند و آمیخته در
ظرفی بدارند شربت سه دم و غذا بچه مرغ و دراج و تمبو مطین لبر که در می و کرویاد کشینز یا آب انار مع لنتع و طرخون و پودینه و دارچینی و یا قهوه
و یا مصوص بکشینز و انخل و اندکی کرفس باشد و از اغذیه مسخنه انتخاب نمایند و سفرجل و قهوه و دارچینش و مانند آن امتصاص کنند
و از شراب و عمام اجتر از نمایند و بعد از صدمه که در علاج سود مزاج حار معده گذشت نهاد سازند و صاحب ترویج الارواح گوید که اگر
سبب سود نفهم و فساد و سود مزاج حار سافج باشد رب انار و رب ریاسون و رب سبب رب تیخ و لیمو و هر چه از اینها بهتر بگلکاب بنوشند و یا
سبب سبب سفرجل و کلاب بیاشامند و غذا زوره زیر باج بلجوم پنجم مرغ خورند و این منقوف نفع است گشنج کشینر خشک یک پنجم گرم کروی اکون و دو در
سرکه تر کرده هر یک دم طباشیر نصف دم مغز تخم خیار نیمه دم کوفته بخته بر و پنجم بخورند و اگر از برو دت باشد علاجش بتدریج
در علاج امراض معدة باره گذشت باید کرد و ایضا اول قوت کنند اگر مرض نوباشد قوس و در سه شش با بیکه ناخواه و زیره سیاه هر یک
بهفت مائنه و فضل سینه شسته جوشانیده معده سه توله آمیخته باشند به بند و اگر مرض مزمن بود اول قوت کنند و نفعه معده و بدن بحسب و ایا ج کنند
و بنا بر تقویت جوارش کونی و فلافی و مصطک مرکب علونجان با شربت استسپس عرق عود و پودینه و هند و این دوا بخت نافع است مصطک
و دما شسته عود دانه هیل هر یک یک مائنه در اطر لعل صغیر یک توله سرشته با شیره بادیان نه مائنه و انیسون چهار مائنه و الایج کلان چهار مائنه و عرق
دارچینی علوی خان نه توله و کلاب نه توله شربت استسپس مرکب توله دهند و غذا عصا فیرو مرغ بنان خشک را بدینند و بقول ابوالحسن سود استمرار فساد و
تابع مزاج بار و باشد و با قوت عطش و تقای کیفیت اول بحال خود بود باید که چنانچه بند و آبیکه دران عود و گل سرخ جوشانیده باشند بنوشند و اگر جوده
سفرط باشد قوتی از نوش کونی یا جوارش عود دهند و غذا زوره مرغ بران نورانند و شراب بیاشامند و معده را با آب سرخ جوش طل سازند
و صاحب کامل گوید که هرگاه سود استمرار از سود مزاج بار و مرض کونی جوارش غذا و عرق جوارش در سرکه تر کرده اندازند

نوشته شده است که این نسخه را در کتابخانه دارم

نوشته شده است

بجوارش غلظت جوارش فلاطی علاج کنند و الاصول بقدری امر و سیاه و سبز نیاید همچون بند و یقون دهند و قوس در د بگفتند عسل بدینند و اگر سود مزاج بار و قوی باشد
 و دار المسک حل و تریتان کبیر مقدار حاجت و مشرد لیطوس ثبا و لیطوس مانند آن از معونات دهند و این جوارش نافع بر معدة است زیره کرمانی در سرکه
 یک شانه و زتر کرده و درم انیسون تخم کرفس خشک مرنا حوز نوخ چلی سروا حشون درم مصطکی سنبل قرفل قاقله بسباسه چند لرا هر واحد چهار درم لعل
 دار قلفل زنجبیل هر واحد پنج درم عود سک هر واحد درم بار یکا سینه لعسل کف گرفته بپوشند و این جوارش عود نافع بر معدة ضعف است
 سنبل الطیب طکی قرفل جوز بوا بسباسه هر واحد دو درم انیسون تخم کرفس هر واحد نیم درم عود صوف سک یک واحد نیم درم هر واحد بار یکا سینه لعسل
 کف گرفته بپوشند شربت از دو درم ناسه و درم و این جوارش نافع صوف معدة بارد است بگنبد سینه از تخم و قرفل در شراب بخیانی یک شانه روز
 بخسایند و آبش معتدل بخوشانند تا ممل شود بار یکا سینه و شل لعسل داخل کرده بقوام آرند و بران عود خام قرفل جوز بوا از عفران هر واحد یک درم
 زنجبیل و درم مشک یک دانگ همه بار یکا سینه اندازند و بکفالت بخورند و این سفوف نافع آن ششام حاضل است بگنبد سینه مصطکی قاقله
 هر واحد دو درم عود هندی سک هر واحد درم انیسون تخم کرفس جوز بوا و طیب گل سرخ هر واحد چهار درم بار یکا سینه از یک ششام تا دو درم بپوشند
 عود یا بپوشند مسک یا بشراب ریحانی ده درم مزوج باب بخورند و این سفوف همین نفع دارد مصطکی سنبل باور بخوبیه هر واحد یک درم سعد زیره کرمانی
 نفع خشک انیسون هر واحد دو درم بلبله بلبله آله هر واحد سه درم عود هندی بکنیم درم بار یکا سینه و درم بشراب ریحانی یا بپوشند خوشبو بخورند و این
 نسو شربت عود دست بگنبد گلاب و قرفل در دیک سنگین پاک نداخته عود هندی و سک هر واحد پنج درم سنبل قرفل جوز بوا مصطکی هر واحد دو درم
 جریش کوفته در باره کتان خفیف سست بسته آبش معتدل بپزند تا ثلث برود و پارچه را بنیکو مالیده بیرون آرند و نبات کوفته و قرفل بران انداخته
 آبش ملایم بقوام آرند و کف بردارند و بقدر یک دانگ مشک در آن حل کرده از آبش گرفته صاف کرده و در ظرفی بدارند و استعمال کنند و این شربت
 نافع سودا استمرای عاقل از بدودت است بگنبد آب به خوشبو آب سید شامی هر واحد دو قرفل شراب بخیانی یک قرفل سرکه نمک کفیل همه را در آبش معتدل بپزند تا ثلث
 بماند صاف نموده زنجبیل مصطکی قلفل هر واحد سه درم زعفران یک درم مشک نیم درم بار یکا سینه بران اندازند و خوشبو کنند و در ظرف برداشته وقت حاجت استعمال
 نمایند و این و در برای چشمی حاضل نافع قلفل سفید دو درم گل سرخ یک درم تخم شبت کون هر واحد نیم درم بار یکا سینه از نیم درم تخم ششام شراب بخیانی
 بخورند و از آن نفع میکند در آرفع ترش جوارش فلاطی است و با بکله تدبیر کسی که آنرا غذا بسبب مزاج بار و هضم نشود و تید سیرخ خفیف باید که در غذا
 کوسل از هضم مثلاً خشک صاف و محوم طوبه بری و چاشنی تید و در لاج و بکله تدبیر کسی که آنرا غذا بسبب مزاج بار و هضم نشود و تید سیرخ خفیف باید که در غذا
 مویز منقی باشد گاه گاهی جوارش ششام نقل نمایند و عود و طب مصطکی بخامند از اغذیه عسل الان هضم و بار و مزاج احتراز کنند و ریاضت قبل غذا بدارند و این
 باب گرم استعمال نمایند و نمک معدة با بیکه در آن مزج خوشن تمام بود و نیمه چلی و سیرخ با سفت و ششام بپزند و با نمک که در طب سوء مزاج بارد و مسطور شد
 ضماد سازند و ششام میفرماید که ساینکه طعام در معدة آنها ترش گردد اگر حضرت اندک عسل باشد بکیندن سیرخ خوردن کشنیز خشک با قبل طعام نفع دارد
 و کذک سفوف مصطکی و اگر قوی باشد از آن نفع بلع نماید و قح از خرم کرد و یا است و چنین جمع جوارش حاره و جوارش خبث الحید و گاهی نفع می نماید
 بگفتند و آب گرم تر کرده و چون هنگام خوابین و در آنجا نافع آید قلفل زیره تخم شبت هر واحد یک درم و کوسل و کوفته بپوشند نیم درم با بیکه بپوشند
 مزوج بخورند اگر حاجت بقوی تر از این شد فی استعمال نمایند بعد خوردن چیزی ناله و قرفل حریف مثل قح و ساقه بران صبر و بکیندن سیرخ عسل مسخن آب تر و نبات
 مثل لعسل غرقه قتی کنند بعد از آن قمر و رد کبیر با قرفل علاج نمایند اگر درین احتیاج بقوی نمی افتد و حتی که سبک برود و با نمک که در طب سوء مزاج بارد و مسطور شد
 چون طعام در استالان ترش شود آن فاسد ترست و برای صاحب آن واجب است که تید و شور یا تر کفیل و نباتات و قلا یا و طبخیات تخم مزج غذا سازند و در
 که تبدیل مزاج آنها نمایند فقط و یک نسخه مفید ترشی طعام در معدة و علاج امراض معدة و قرفل مصنف کامل مسطور شد و اگر از رطوبت با طبع این علاج
 معدة که از سوء مزاج طیب باشد باید که کما ذکر صاحبش گوید که اگر سوء مزاج طیب است استمرار فساد هضم بود و علائمش انتفاخ باغذیه یا بسباسه نفرت از اغذیه طیب است

نسخه جوارش نافع
 نسخه جوارش نافع
 نسخه جوارش نافع

و مراعات قوت هضم از آن است پس اگر استفراغ ممکن و استفراغ بجز نماند که جامع استفراغ بدن می باشد مثل حب قویا و این سه مزاج تا وقتی که طوبیت متعفن نگردد
 سبب العلاج است در طوبیت درین حال که مزاج او حار و طبع باشد کثرت نمی پذیرد مگر آنکه خون بدن زیاده گردد و ادویه را معنی سازد پس طوبیت بسبب
 راس می رسد و آن طوبیتی است که اگر عروق خالی یا محتاج بسوی خون باشند مملو باین دم گردند باید که درین حالت غذای او طعمه بارد یا بسبب معتدل
 باشند و از خوردن ششب افغذیه غلیظه و شرب شراب منع کنند و بقدر احتیاط کرده که تبرید راس نمایند و تخفیف نموده که چون تبرید می کنند
 عضل منغص گردد و طوبیت با اعضا رسد استفراغ پیشه پیدا کند باینوسی حکایت کرده که دیدم انسانی را که اشتهای طعام کثیر نداشت بلکه چون طعام
 حاضر میکرد از آن نفرت میکرد و اگر تکلف می نمودند غشیان و تهوع و تریخ او را عارض می شد و باخرج ماکول راحت می یافت و آنچه در معدة او فاسد میشد کثرت
 بجهت فساد می پذیرفت و باطعمه که در آن حدت و حرارت باشد میدان میداشت پس آنست که در معدة او طعم بسیار ترنج جمع شده و او را مری از سکنجین
 در آب ترب نمود و در همان روز شفا یافت حکیم بدمر مندی و شرح اسباب نوشته که مرا اتفاق علاج این مرض افتاد بعد از آن که مرین
 شده بود و در بعضی چون طعام می خورد و کرب شدید عارض میشد هر که او را می دید بران رحم میکرد و بعد از آن آروغ بسیار متواتر با دانه شبیه
 با دانه شتر می آمد و اکثر ناسه ساعت این حال می ماند بعد چون آروغ منقطع می شد اندکین اولعاب بسیار که از آن طرف بر میگردد سائل می شد و
 همین طور بران روز و شب بگذشت و او را دانه بول مائل شده بود و جلد او با سخنان چسبیده بود و از قی و حشا قدی استرجعت می یافت احتمال
 نمیکرد که بگذشت حال از شور بای حوزه مرغ و گاهی آن نیز بهنم نمیشد و اطباء در علاج او رحم باغیب لبشک و یک گردن پس مری جمع کرده و شوره بخور نمودم
 و باب معالج برین مفتوح گشت و ابتدا العلاج نزد که کردم و در اول روز التزائم حبیب و انحرع حکیم عماد الدین محمود باطعمه بلبی منع نوازل و قبض شکم
 تلکین و صرف عاوتی نمودم بعد از آن دوا المسکت ل طعام روز و روزی اندیم و سقوط باضمه کثرتین ربع از روز بران بعد شربت چینی قبل
 غذای شب دم و لوزم عماد الدین هر روز برای تقویت باضمه کردم و بعد از سوم حمت و ظاهر شد صفت دوا المسکت نسخه ابن بطا که شرح
 طباشیر کشنه خشک و اجری که جزو دارید و نیم جزو مشک چند بیدستر یک جزو در نبات سفید مقوم یا ب سبب ترشش آب انار
 ترش لبشند و استعمال نمایند صفت شراب چوب چینی پوست بچ کنار دشتی چل رطل پوست بچ گز آنکه شقی هر یک هشت رطل پوست
 بچ سنگا بولی چوب چینی افیتون غنبل شعلب بر بچو کار و چوب حب الایس صندل سفید زرباد پوست بچ شندی برگ کلسنبیل الطیب یک
 چهار رطل بیلله سیاه ده رطل اسطوخودوس گل سرخ گاوزبان خولجان پوست بیرون پوست هر یک رطل حبث الحیدر چهارده رطل آن هر چند که باشد
 بهتر خصیة الشهاب یک رطل برشته خام یک نیم رطل جوز بوزعفران هر یک پانزده درم صندل سرخ قاقله صفرا و چینی هر یک نصف رطل گوز
 قنده سیاه هشتاد عدد علی الرسم دفن کنند و بعد از آن جوش عرق کنند بعد نقره اعلی هفت درم با تش سرخ کرده هفت بار در چهار صد و رملین عرق سرد
 نمایند پس طلا بخوریم هفت بار پس فولاد چل رمل در آن نه بار در کنند و در کشیه ناده قبل از خواب استعمال نمایند و طریق استعمال اینست که سیم رمل از آن بگیرند
 و در آن بیلله کابل سیم رمل عود مصطکی هر یک یک رمل بانه روز تر کرده صاف نموده یک بار بنوشند صفت سقوط باضمه انار دانه ترش سیم رمل
 و انار فلفل کلهویه ناسخه کشنه خشک زیره سیاه زیره سفید بخیل بے ریشه هر یک چهار درم طباشیر و چینی سافح هندی قاقله صفرا زعفران
 هر یک پنج ماشه کوفته بخیه شکری درم اضافه کرده و درم آب قبل طعام لسه ساعت بخورند صفت باطعمه چوبه مرغ را در جوده نموده شکم او را
 کرده باین توایل پر نمایند کشنه خشک و زبان هر یک ماشه و چینی شیر و مصطکی سفید هر یک ماشه و رطل عود هندی هر یک
 نیم ماشه مشک دو حبه عنبر یک حبه کلاب آب خلاف هر یک لست چهار درم بر چوبهای موضوع و قرقع محذب بسوی فوق بنهند و بهمان
 انشیق وصل کرده بر تش نرم گذارند چون منقطع شود بر دارند و قبل طعام بیاشانند که آن در حفظ طوبیت غریزی بقایت نافع حافظ
 حار غریزی موالد ارجح است و اگر از سودا باشد بقول مصنف کامل هرگاه غلط محقق در معدة سوداوی بود اسهال او بطبیخ افیتون

و جب آن و نفوق صبرتی سود انموده و دوا المسک ملو و معجون مغز و شربت آبنبات و دیوسکین برای بلبله استعمال کنند و باد رنجبویه و نفوق و پودینه
کوبی و نری بدیند و اغذیه معتدل محمود الکیموس سهل الانقسام خوراند و از اغذیه نوکد سودا شل عدس گریخته حشمت باد بخان لحم بقدر هضم و خوش
و نمک سود و مانند آن منع کنند و این جب منقی معده از سودا است بکینه قرفل بلبله کابی بلبله سیاه هر واحد یکدم بسفنج نمک لفظی اسطوخودوس و اینها
و انگ یارب فخر افار یقون افیتون هر واحد دو نیم درم ترب سفید مشکوک سه درم باریک سائیده یا بیه درنجبویه سرشته بهما سازند و در سایه خشک کرده از
سه درم تا چهار درم بوق باد رنجبویه یا آب گرم بخورند و این جب نیز مخرج سودا است بلبله کابی و یارب فخر افار یقون هر یک درم بسفنج ترب سفید
افیتون هر واحد چهار درم نمک لفظی یکدم سقونی چهار دانگ قرفل بگریب درنجبویه هر واحد نیم درم بهر باریک سائیده یا بیه پودینه نری سرشته
بهما سازند و در سایه خشک کرده از سه تا چهار درم بخورند و اینها نیز مخرج سودا است ایارب فخر یکدم غار یقون افیتون هر واحد
یک نیم درم تخم قسط سقونی قرفل پودینه هر واحد یک درم انیسون ملح لفظی هر واحد یک دانگ بلبله کابی اسطوخودوس هر واحد چهار دانگ ترب دو درم
باریک کوفته نیمه باب باد رنجبویه چسبخته در سایه خشک کرده سه درم بخورند و این نفوق صبرتی معده از سودا است آبنبات و می شستن درم گل سسج
بلبله کابی بلبله سیاه هر واحد پنج درم اسارون سافج هندی پودینه نری بگریب درنجبویه کا و زبان هر واحد چهار درم اسطوخودوس کما ذریوس کما فیطوس
بسفنج کوفته هر واحد سه درم قرفل یک نیم درم خربق سیاه کوفته یک درم مویز منقی لبست درم بهر باد رنجبوی رطل آبنج شان تاناست برود و آفتاب اند
و هر روز چهار اوقیه از آن گرفته با یک شقال صبر سقوی و دو درم روغن بادام شیرین بدیند اگر درین باب و اینجین یا سفوف مخرج سودا استعمال نمایند شود
ست و این سفوف موصوف ست بسفنج افیتون هر کدام سه درم بلبله کابی و سیاه هر کدام پنج درم نمک لفظی لا جور و هر کدام یک درم کوفته بخت
روز اول دو درم با نیم رطل و اینجین و روز دوم سه درم یا شست اوقیه یا بگریب و روز سوم سه درم و پنجم با ده اوقیه یا بگریب و روز چهارم چهار درم
با یک رطل یا بگریب بدیند و تا پنج روز یا یک هفته همین وزن استعمال نمایند که اخراج سودا و تنقیه معده از آن نماید طبری گوید که اگر اشتعال هضم از
اجتماع مواد روی در معده و حصول او در آن باشد نظر نمایند که با آن مع نساولسوی یک از کیفیات مثل جوخت و دمانیت و این
مائل ست یا هضم او تاخر نموده و تغیر نشده پس اگر تغیر لبسوی یک ازین کیفیات گردد در معالجه او کلام نکور شد استعمال غریبی حاصل معده
از نوع تغیر طعام می باشد و معالجه آن سهل بود و اما اگر تغیر گردد و هضم او تاخر نماید یا منظم نشود معالجه او صعبست و غلط حال دوز در آن سوداوی
بلا شک با وجود غلط و عروق دقاق او یا جرم او تشرب باشد و در هالت علاج او صعبست و کسب گردد و عروق او باشد تاخر هضم سوی فکر بود و اگر
در جرم او تشرب باشد تاخر هضم حالت شبیه لغثیان بود و اگر شدت کند متورع حادث گردد و اگر فضلات عروق او باشد نظر بمقدار قوت هضم
نمایند اگر قوت اطاعت کند قصد با سلیق نمایند و اخراج خون بقدر احتمال قوت کنند بعد از آن تنقیه بدن بعد استعمال ملایم الاصول بطبیخ افیتون نمایند
و عسوی متخذه از مغز قسط و کجند بریان کوفته و نخود آب دهند بعد بمقدار هضم نظر کنند اگر صلاح یافته باشد با شیبای خوشبو تقویت معده نمایند و غذا
مؤلد درم رطبت شل جو زده مرغ غریب جدی دهند و امر تشرب غریب یعنی نمک نمایند و از آن منع کنند و روزم آب گرم و آبرن تودع نمایند
تا آنکه هضم قوی گردد و چون هضم قوت یابد بلزوم این غذا را می کنند و از عدس نوم و پیاز و خردل و مانند آن منع نمایند و اگر فضلاست تشرب درم
معده باشد و قوت او ضلح بود و قصد کنند و با این بطبیخ استفراغ نمایند بعد از نوم بر پیاز و خیار اخف اغذیه نوشیدن اما الاصول چنینست و روز
بسکین عین صلی و جدی و برغن بادام تلخ بکینه بلبله سیاه ده درم افیتون هفت درم پسخین خالص زه هفت درم و بعد از آن درم قنطاریون
و قیق و غایت اسفود قنطاریون بسفنج متشرب کوفته هر واحد سه درم تخم کرفل انیسون باد ران هر واحد دو درم مویز منقی لبست درم بگریب و اینها
کیمی را به تنوع بطبیخ بخورند بعد و زان بهشتاد و درم صندل و زان افشرد و بکینه دران غار یقون دو دانگ یکدم فخر نیم درم انیسون و دانگ
نمک لفظی یک نیم دانگ سقونیای مشوی سطوح سائیده لجلس سرشته با بیه نیم گرم بنوشند و اگر شربت و احکامیت نمک یکدم سبب احتمال قوت

تاج

اعاده آن نمایند و اگر تقویه خلط باقی ماند نصیر معدة باین منقاد کنند و دوم منسل و دودانگ بصلکه یکدم نوقل و دودانگ مرکبدم صبر قوی همه را بار یکبار
بسیارند و قوی بر دهن نارین یا روغن قسط ساخته ادویه مذکوره آمیخته خوب حل کنند و پیرچه که سببیت معدة تراشیده باشند یا سبده بر نهار بر بچیده
چسبانند و هنگام غذا بردارند پس در حمام داخل کنند و بعد خروج از آن غذا دهند و برین تدبیر لزوم نمایند تا آنکه هضم جدید گردد و بعد از آن حفظ او با
محموده چنانچه مذکور شد و تعظیم معدة و تقویت آن نمایند و دلیل صحت او قوت هضم و است و این خلط چون در معدة حاصل شود قوی آنرا دفع نمیکند
بلکه آنرا هضم و هلاک است و اگر از ضعف معدة باشد باید و خوشبو قافض مذکوره با غذای حسنی که میوس سریع الهضم که بسوی نشفت و قفص صنعت
و بازیرا مل سازند علاج نمایند و سایر آنچه در علاج ضعف معدة مذکور شد بعمل آرند و طبری گوید که اگر سود و هضم از ضعف قوت باضمه باشد بسوی علاج
مرض نظر کنند اگر مزاج او بار بود تقویت قوت باضمه با ششای سخنة شل و ارشادات معتدله نمایند و اصلاح غذا اخیل الکیت جلد صنعت مطبایا نماید و
توابع شل قلا یا و طبایا هجات ناشقة دمانند آن کنند و سود و هضم که بسبب ضعف قوت باضمه باشد چون قوت حاصل شود هضم جدید گردد و اصلاح قوت
سبل است مگر آنکه مرض پیر باشد اگر قوت از فرط حرارت خارج از اعتدال ضعیف گردد و با ششای خوشبو و قوی شل شربت سید رب سفیر حل ساده
و رب ریاسن مانند آن تقویت دهند چون معدة قوی و خوشبو شود و حرارت ساکن گردد باضمه قوت یابد و این مزاج را چون ضعف قوت
باضمه عادت شود البته شربت برای او خوب نیست

علاج فساد و هضم سبب امور عارضه

طبری گوید که اگر سود و هضم از سبب تب معدة بود و از سبب تب که باشد علاجش براحت و تریخ بر دهن گل مسخن که در آن اندک کشید شمعان خوشایند
باشد در شب و درین آب گرم بآن وقت صبح باید کرد و بده را چون تعب حرکت عینیت لاحق میگردد و حال شبیه عیای قوی آنرا عادت میشود
پس آنرا قدر است استیلا بر طام نمی باشد و از احتیاط طعام و نفع او صیقل می شود ازین جهت هضم تاخیری نماید و چون تعب گردد تا تم علاج او گردد
سبب قطع او و طلب براحت و تریخ و تقویت او است و حسب سبب مقابله باید اگر از مدهار عیت باشد ترک در راحت کنند و اگر از کثرت عمل باشد
تفصیل و زمان نمایند و اگر از جماع برامثال باشد امر بر کسب جماع و ترک عشا کنند و با لجه مقابله سبب تقویت معدة نمایند

تخم و بطلان هضم

و او است که طعام در معدة ایستاده شود و چنان باقی ماند پس از و حال بیرون نباشد یا آنکه تخم نشود یا آنکه باسهال دفع گردد و باشد که فاسد شود
و سخیل گردد و بیرون نرود و اکثر تخم بطلان هضم است و بقول حکیم علی فرق دو تخم و بطلان هضم است که چون طعام در معدة هضم نشود و باقی بماند
که یا فاسد و سخیل و سببیت غیر علاج گردد و این سبب است و یا چنین نباشد بلکه بر حال خود باقی ماند و این سببی به بطلان هضم است و با لجه سبب
این شل اسباب سود و هضم است و بعضی گویند که سببش خروج اغذیه از اعتدال است یا در کثرت آن چون کثیر المقدار باشد یا در کیفیت آن
چون سریع الفساد باشد یا در جوهر آن چون غلیظ باشد و یا در ترتیب آن چون تقدیم لطیف بر غلیظ کرده شود و استدلال برین احوال از مسامله
مرضی توان کرد و بقول شیخ از علامات این هر دو تخم و سبب و شل نفس گرانی سرد و معدة و فواق و کسل و بطور حرکات و زوای و کس و کس و کس
و امعا و شربله و آروغ ترش با حریت و خانی به بود و غشایان قوی اسهال مغرط یا احتباس مغرط علاج بعد قی باب نمک چه در علاج فساد و هضم
شده سبب بکار برند و ایضا بطلان هضم نامی کی سوده بگل کنند سرشته همراه عقیات و شربت وینار میفند و اگر شربت وینار نباشد باید
چونشاند سنا و گل سرخ و عقیات شربت و بادیان و مویز شقی داخل کرده دهند و اگر در معدة باشد بادیان بگل کنند چونشاند و هر چه در روغن
فساد غذا مسطور شد بکار برند و ایضا در تخم از سبب جمیع جابر تود و نمک تولقی کنند بکرات و مراتب و بجای آب این گلاب بکار که ای سبب هضم
و بادیان بکند و هر دو نمک شربت با آب گلاب با و آب لیمو نیم آنرا چوشانند که نمک آید صاف نموده جبهه دهند و اگر برین تخم نگردد و شل است

در این کتاب
مذکور است

سوده در گلاب نیم انبار جو شانه نیمه یکم توله انداخته نیم گرم نوشا نند اگر بدین تدبیر در دوا نال نگیرد و جوارش شمر بادیان یک توله بگلکات برانند
و بجای آب بر گلاب عرق بادیان کتفا و رزند و در آن روز پنج نمیمی از غذا نهند و در دوم وقت صبح مصطک سیه باشد بگلکات یک نیم توله آمیخته بلیست
و بالای آن شیر بادیان نه داشته و انیسون پنج ماشه و الایچی کلان چهار عدد و در گلاب نیم پا و عرق بودینه و گلاب نفلی هر یک توله برآورده نبات
و نیم توله داخل کرده نیم گرم بنوشانند و وقت دوپهر غذا شور بانی مرغ بنان خشک را دهند و بالای آن نمک لیمانی سیه باشد بگلکات نفلی علوی خان پنج توله
بدهند و تا دوسه و نیمین دوا و غذا قناعت کنند و ایضا برای اصلاح معدده انیسون بادیان یک یک ماشه سوده بجوارش عود پنج ماشه سرشته با عرقیات
بدهند و بجوارش عود هفت ماشه باشد بادیان چهار ماشه انیسون و ماشه شربت بزوری و دو توله دهند و اگر در تخمه غذای غیر منضم باسهال برآید
ضعف گردد عرق بادیان عرق غلب هر یک پنج توله بگلکات توله بگلکات بکچین شربت بزوری هر یک یک توله دهند و اگر تباید دوم روز شیر کاف
شیر اصل السوسن میره غلب نعاب فرا نند و ایضا بعد اسهال بسیار بگلکات و غیره داده بعد آن گلسرخ مویز منقی غلب نعاب برسیا و نشان شکلی
جو شایند بگلکات برای تفتیح سده که باعث اسهال باشد میدهند و در صورت بودینه که قافض است موقوف میدارند و در تخمه نمیده اند که سبب
معدده است و کذا در تخمه اسهال همراه آورده مخلوط و در نیمه مغزیه و حایضه و نیست و بوزان ناله تخمه رفع گردد و شل ریشته خطی و بیدانه و آفران بیدار و در تخمه
و میضه دای غذای نباید دوا و ایضا در تخمه بکچین کند و دیگر شجاعت ممنوع است مگر آنکه تب باشد یا در معدده بلغم بعضی مخلوط باشد پس بگلکات بکچین
باید دوا و اگر تخمه قوی و اسهال در دهم و در و گرد و هادوت شود فصد با سلیق از جانب موافق در عین تخمه جائز است باید کرد و کافیه عرقیات داده
بعد بلغم بر عایت معدده و گره باید داد و اگر در تخمه از حرارت دوا و نیا بدن اسهال بادیان احتراق حادث شود و شربت با سیم بود فصد کنند
و اگر در تخمه سر به بخوردن کند و قافض طبع در دهم باشد بکچین بادیان هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه تخم کاسنی کوفته پنج ماشه شسته یکی گل سرخ
هر یک شش ماشه جو شایند بگلکات توله دهند و بعد بر طرف شدن عوارض تخمه بحیث تقویت دفع بلغم معدده و احتشای بادیان و از حینی خطی هر یک
چهار ماشه جو شایند بگلکات توله دهند و اگر ازین سوزش بول حادث شود بوزان ده دانه عوض از حینی کنند و اگر بعد علاج تخمه سوزش و تنفس و سر
و بر بدن بلغم بسبب در آمدن بلغم در آلات صدور و ریحات گردد برای تقویت معدده و آلات صدور غیره گاو زبان یک ماشه همراه الایچی گل کاوزبان هر یک
سه ماشه بنوشانند نبات یک توله داخل کرده دهند و ایضا در تخمه اول بگلکات و توله بادیان شش ماشه جو شایند بدهند و اگر دوم روز عیش شود
ریشته خطی شش ماشه افزاینده در تخمه مزاج صفراوی نیست اگر زحیر کاذب شده باشد برای از لاق قفل و تفتیح سده و دفع ریاح محتبس نفوذ بکف تخم
خطی بادیان پنج بادیان بر کایب را شسته ریشته خطی انیسون هر یک شش ماشه عرق بادیان هفت توله عرق غلب نعاب پنج توله گرم نموده تر کرده صبح
خام مایده صاف کرده بگلکات توله باید و چهار تخم اول خورده بنوشند و سوم بودینه و ماشه مویز منقی ده دانه افزاینده باز بحیث منضم جوارش عود
و گاهی نوشدار و شش ماشه خورده شیر الایچی کلان شیر بادیان هر یک سه ماشه عرق کوه عرق بادیان پنج پنج توله گلاب چهار توله شربت بزوری
بگلکات هر یک یک نیم توله دهند و اگر بعد تخمه و اصلاح معدده شقیقه نشسته معدده و جگر از صفرا و میت باقی نماند و دار المسک هفت ماشه خورده و در شکم
شش ماشه مویز منقی ده دانه در گلاب لیده صاف کرده شربت انار منع یک توله بنوشند و اگر بعد تخمه و اسهال بلغم خطی برآید و بعد قفص همین قسم
دوسه نهال شده باشد با ضعف و در کفین بود شیر الایچی کلان شیر الایچی خور عرقیات شربت انار شیرین دهند و بجوارش انارین افزاینده
تخمه پاپ بود بگلکات بکچین هر یک نیم توله عرق غلب نعاب گلاب هر یک سه ماشه روزه کاشی چهار ماشه غذا بشتر اشتهای کج طری روز دوم منفی شیر تخم کاسنی
شش ماشه شیر بادیان چهار ماشه گلاب چهار توله بکچین توله کاشی چهار ماشه و ایضا در تخمه حمی که آخر شب قی طعام ترش شده باب نمکسته
کرده باشد بعد تب خفیف و کثرت لعاب بن عارض بنود بگلکات توله عرق غلب نعاب توله گلاب ر توله حل کرده بکچین سده و دو توله خلط
نخاکشی چهار ماشه شیرده دهند و آخر روز نیز همین نسخه بدهند غذا بشتر اشتهای وقت شام کج طری بخوراند بعد ایت و بر آمدن فضله غذا و کم شدن

محل گفتند یا حقنه لین عمل اگر در خون معده نفی گردد بعضی شراب مقوی معده مثل شراب سیب بگلایب اندک مصطکی و شراب غوره و بقرض عود یا سیب
طیبت مثل مصطکی و بنیل و قاقله و عود یا مینبه سازج بحسب نزاج استعمال نمایند و مثل روغن نارین و روغن سفوف بر معده مالند و غذا
ترک کنند و سکون و راحت لازم گیرند بعد و حمام داخل نمایند و خواب روند و بعد از آن تلطیف تدریجی در کتله باوا الحسن سعید گوید که هرگاه
تخمه حادث از کثرت غذا باشد علاجش نفی نمایند بنوشیدن آب گرم و سکنجبین آب شربت و بعد قی گلفند علی دهند و غذا لطیف مثل شوربای دراج
متخیر بسرکه بپزند اندک شراب کهنه بپاشند و از کثرت غذا پریزند اگر تخمه حادث از روات کیفیت غذا باشد معده را از غذا نفی پاک کنند اگر
سهل باشد و الا آبیکه را در عود گل شرح و مصطکی خوشایند باشند بنوشانند و اگر ازین اصلاح نیاید جوارش عود بنوشانند و غذا سهل الانضمام مثل زیرباج تیو
سازند و اگر تخمه از غلظت غذا حادث گردد آب به آب سیب یا اندک شراب برای تقویت معده استعمال نمایند اگر تخمه حادث بسبب تیرش مثل تقدم
حالبس مینوشند نفی را بنوشیدن آب گرم و شکر چند بار اگر کتله یا گلفند علی دهند و بعد تقای معده بخواب امر نمایند و بعد بیدار شدن ریاست
معتدل نمایند و حمام داخل شوند و غذا سهل الانضمام مثل جوز مرغ آب مصرم سازند و اندک شراب ریجانی بپاشانند و خواب را طول دهند
این الیاس گفته که تخمه اکثر لیسیدل معده کثیری باشد باید که فزنت آن طعام کنند آبیکه در آن شربت و عسل و نمک خوشایند باشند یا سکنجبین
ساده بروغن کچند بنوشند یا خرنه بسیار خورند قی کنند و یک دو روز گرسنه مانند صبح گلفند و درم و نمک نیم درم بنشینند و فرو برند و برگرسنگی صبر
کنند و اگر طبیعت قبض باشد سفر جلی مسهل بخورم در آب گرم حل کرده بنوشند و حسب قوت و معاد و ست قی چند نمایند اگر قی تسهولت نیاید
شیرین بخورند و اگر تا دور و برگرسنگی صبر نتوانند کرد در آخر روز دوم کرفس یا کیکان از کثرت رند و یکم معده پیارچه گرم یا خد گرم کنند و بر شکم خوابانند
و اگر نایب التسان و مرین جوان باشد در آب سرد در آید تا حرارت غریزی بسوی داخل مصطکی گردد و تقویت بهضم نماید و قی معده بروغن مصطکی
یا بروغن نارین نمایند آب بسته آب نباید نوشید

الطور نزول طعام از معده و سرعت آن از شکم

شیخ الرئیس نوشته که چیزی از طعام در معده تا قریب از نوزده ساعت در حال صحت و دوازده ساعت باقی می ماند بحسب اختلاف اسباب و اعی و شایع
قانون گفته که مقدار معتدل مدت بقای طعام در معده معتدل در آدن صحت و اعتدال هشت ساعت است بشهادت تجربه امتحانات و آن بحسب
خفت و غلظت است و در آن جو طعم او و در دهن و در آروغ و ولالت می کند و اجناس طعام در معده بسبب بطور بهضم تا آنکه انضمام یابد یا بشد و اندفاع او
رفع دفعه عند حصول بهضم بسبب محرک که دفعه حرکت میدهد مثل لنع صفرا یا سوداوی ترش یا ششی و دیگر که مذکور گردید باشد و نیست چنانکه قوی
الان کرده که سبب در اختباس تنگی نفذ اسفل است و اگر بچین بودی خروج ورم و دینار از حلق فرو برده ممکن نبودی و شراب شیر در معده بشت نگریدی
و آن هر دو در معده ضعیف طفو و قرا و نفخ بخودی زیرا که قبل از آن مخدر شندی بلکه سبب نزول طبیعی طعام بهضم و قوت معده دفع است نه بسیار لطیف
برای آن بجز آن حال طعام چون معده را اذیت عارض نشود تا آنکه طعام بهضم گردد و چه معده صحیح بران شتمل میگردد و نفذ اسفل و بسیار تنگ میشود و چون قوت دفع
برسد فراخ میگردد و معده چیزی را که در آن است بلیت مستعرض خود دفع میکند و چنانکه بهضم استعمال کند نزول سرعت نماید و اگر درنگ کند نزول
دیر نماید و آنکه بعضی اسباب منزل طعام از معده عارض شود و هنوز بهضم نگردد و از آنچه دانستی و مقدار معتدل برای بقای طعام در شکم و خروج او باین
دوازده ساعت تا بیست و دو ساعت است و طعام بسیار چون بهضم نشود بسبب کثرت او و ایضا آنچه کیفیت او ردی باشد هر واحد ازین هر دو
در معده صحیح قوی دفعه باقی نمی ماند بلکه بسوی اسفل بسرعت منتفع میگردد و گاهی عقب و خلف و هیضه عارض می شود و چون معده ضعیف باشد
طعام آن را قیقل گرداند و یا ذی قرحه و ثور باشد و یا در آن خلط لزج مزلق بود و طعام در آن بسیار بشت نمیکند و برابر است که کضعف او در قوت است
یا با ضمه او باشد چنانکه بهضم را نقل طعام بر معده لازم است و این نقل بنفست بحسب سرعت نزول است و اگر چه اسکر فی نفسه قوی باشد و شخت

علامات این اسباب را آنچه در ابواب باضمیه گذشت ممکن است علاج کسی که نزول طعام از معده او رنگ نماید و یا طعام بر معده او ظاهر گردد و در علاجش بر سهوی راست نمیدان است که معین بر سرعت نزول طعام از معده است و اگر چه ضعیف المعونه است بر فهم است و ششی لطیف و دلگشای قدیم و کسر ریح بتناول جو ارشادات و معاجین کاسر ریح بران اعانت کند و بقول صاحب کامل طفوی طعام بر فهم معده از ضعف قوت دافع غذا بود و شش احساس نقص در فهم معده نمیدان و اول طعام و تغذی نخداست و علاجش تقویت قوت مذکور بتقویت فهم معده بدایچه مناسب او باشد و کسایکه نزول طعام از معده آنها سرعت کند قوی از غذا یا ایشان را معودین نامند و متاخرین اسم معود بر کسی طلاق می کنند که ضعف در معده او باشد و از آنچه برای ایشان تجربه کرده اند ضما و آرواحیه تخم کتان و شل است و ایضا نوشیدین آن و ازین جمله است که بگیند یک عدد بنفشه سفیده و در بخوده زده آن دران بگذارد و یک ملحه فصل دو و آنست طلی سوده دران اندازند و باهم آیمینه بریخا کستر گرم نمند و حرکت داده باشند تا بریان گرد و بخورند و تا سرد و ز استعمال نمایند و باجمله باید که قبل از طعام قواض بار و استعمال نمایند تا اگر در اینجا مزاج حار باشد و مخلوط بخار اگر مزاج مائل برودت بود و واجب است که بر طعام خواب نمایند و حرکت و ریاضت البته نکنند و اطاعت عالی به بندند

٦٠٦

مرض است که طعام در معده بهضم نشود و فاسد گردد و آنچه لطیف و صافی بود بقی منفع گردد و آنچه غلیظ بود باسهال خارج میگردد که از رفتن کثرت
غذا در معده است و حرکت آن برای استفراغ پس ماده صغری بسبب لطافت و خفت اولی خارج میشود و ثانی بسبب ثقل خود منهدمی شود و
باسهال استفراغ می یابد و بدین سبب در بعضی فی و اسهال عارض میگردد و هر آنکه غذا چون فاسد میشود بعضی زان مستحیل بعضی را بیت میگردد و بعضی آن
بسوی بدن رود یا بجمله آن حرکت مواد فاسده غیر منضمه بود که از بدن باز گردد و بعضی و شدت و دفعه بقی و اسهال منفع شود و آنچه شقی و تابان
اوی نویسد که بعضی حرکت مواد فاسد غیر منضم بسوی الفضال از طریق معده و امعاء راجع بسوی اینها از همه بدن زودت و سختی و دفعه بسیار آنکه
چون غذای خوب منضم نمیشود و تحیل با خلط غیر موافقه بدن میگردد و طبیعت تحریک مینماید بدفع آن چون بران نقل می کرد از اجزای باصناف فی طری
و مانی و رنگاری ایمان و باصناف اسهال و بعضی که سبب آن از فساد و طعام واحد بود و سائلتر از آنست که بسبب تواثر فساد و بعد فساد باشد
و بعضی روی اول ابتدا بخت می نماید بعد از آن دفع و غص و شکم و امعاء داخه میشود و منبسط و متضاعف میگردد و بسوی معده بسبب کثرت ایذا
اخلاط ماده متجمعه بسوی آن و در اکثر اسهال وقتی سرد و بسیار شود چون آن اخلاط منفع میشوند اخلاط بدن تبعیت اوی نمایند پس ابتدا باسهال
مراری میکند بعد مانی خالص ز یک منت می آیند پس گاهی مودی باسهال مثل غساله الحکم تازه دسم الرائحه و بسوی خراطه میگردد و بعد بسوی
استرغای نفی و تشنج و عرق بارد و بسوی موت مودی میشود و اصحاب بعضی را عطش بسیار پیدا شود و هر چند آب بنوشند زود در معده آنها گرم میگردد
صبر بر بی نشان را نافع است و بیشتر ایشان را بطلان نفی سبب غلیظه و تادی و بسبب عافان حشه عارض میشود و چون عافان سکون یابند
نفی عود میکند و هر که اغاثه بعضی باشد او را از آن خطر نباشد شکی کسی که مقدار بدن نبود و بعضی صبیان را اکثر افتد و در تابستان و خریف بسبب
ضعف بهضم درین هر دو فصل ششیه عارض میگردد و در زمستان و بهیج که و حدوث او کسی را بیشتر باشد که آب سرد بسیار بنوشد که غذای غلیظه را
تر نماید پس در افطار صوم و خوابی و خرنه بهیج بعضی اند و بسیار باشد که بعضی مختبس گردد و لقیه ماده آن بسوی اعضای بول میل کنند و در
بول سوزش پیدا نماید چیر چانی و ایلاتی گویند که بعضی از امراض حاده و با خطر است هم قی می آید و هم اسهال و گاه اسهال بدون قی بود لیکن
از غشیان خالی نباشد اصل این مرض سوء بهضم است و اسباب این سه نوع است یکی کثرت تناول طعام چنانکه معده از بهضم او عاجز باشد و هم
تناول طعام بلا ترتیب غیر وقت آن چنانکه طعام ثقیل و دل خورده شود و از پس آن طعام خفیف و سریع الهضم بخورد و بعد از طعام فوکه که تر
چون آنچه زود آید و خرنه تناول کند و طعام مترج المضم یا بدو بر سر طعام ثقیل غیر منضم بایستد و آنرا فاسد کند و سوم تناول طعام فاسد

١٢

که در معده زیاد تر فساد پذیر و متحلل دارد و چون طعام در معده فاسد شد هر چه از آن مشابه تر بخلاف صفا باشد بقی بر آید و هر چه است شبیه غلبه بفساد بود
باسهال بیرون آید احتمال این مرض چون طعام فاسد برآید مساکن گردد و سسل باشد لیکن اگر بعد از آن در معده دماغا سوزش پیدا یا مریض گردد و
از استفراغات صفراوی داسهال مالی حاصل شود و واقع شود و گاه باشد که اسهال غسالی افتد کرب وضعف و ذوبان بدن نبض ضعیفیت صدق گردد و چشم
خاموش شود و صغیر فرورود و بینی باریک و کشیده شود و رنگت مشابه رنگ مرغان گردد و دست و پای سرد و ناخنها کمزور شود و تشنج و عضلات دست و پا
در اندام پیدا و طبیعت الج این مرض با هر دو بسیار دور میراید تا از صعوبت مرض نترسد و علاج باز گیر و صعوبت این مرض آنست که هر چه بیمار را دهند
نزد و بقی برآید تشنگی غالب شود و آب بقی باز گردد و باز تشنه نشود و نبض ضعیف گردد و تشنج پیدا آید و اعضا سرد گردد و اکثر کسان را این حال افتاد
و اطباء حفظ قوت ایشان نمودند و از مرض بسبب امت پیرون آمدند پس طبیب با هر دو همه علامات نظر کند اگر چه نبض ضعیف یابد وقتی تشنج بیند چون
رنگ دی برجای و نفس منظم باشد خوف نکند و علاج موقوف نماید و آن مرض کودکان را بسبب بسیار خوردن شیر افتد و سیلهم تر باشد و آنچه بزرگان
و پیران را افتد با خطر باشد خاصه اگر قوی تر و قویه و رنگین و سخت گوشت باشند زیرا که چنین کسان مستعد استفراغات صفراوی باشند یعنی در بدن
دیشان ماده بسیار باشد و چون ماده در حرکت آید چیزی را که متصل آنست جذب نمایند و اخلاط بسبب ضرورت اخلاطی این عمل کنند و فی الحال
کمزور و بعضی کسان را سیلهم بسیار افتد و در آن منفعت یابند و تن ایشان از اخلاط ردی پاک شود و کسانی که مستعد آن نباشند و عادت بدینه بود و شیائو
اگر یکبار افتد با خطر باشد و علامت ذوبان بدن درین آنست که بول خیز و بسیار آید و ریح وزر و رنگ باشد مؤلف جامع و کامل
می نویسد که هیضه استفراغ مرار بقیه داسهال ست و آن یا از کثرت طعام بود چون بر معده ثقل آورد و اذیت دهد آنرا پس هرگاه بردن آن
قوی کرد و اخراج نماید از آن آنچه قریب از هم معده است بقی و آنچه را سبب است باسهال و یا از جهت کیفیت ردی در طعام بود خواه لذاع
معده بسبب اذیت خود ایسوی اخراج او خواهمش نماید خواه رنج که طعام را زلال و اخراج نماید و یا بسبب فساد طعام نوعی از انواع فساد که ظاهر
آنست و در نهایت معده آنرا بسبب است خود دفع نماید از آنچه لطیف طافی در معده است بقی و آنچه را سبب اسفل است باسهال و یا از انحصار سلسله
مراری خواه از نفس راه خواه از عضو دیگر لیسوع کند معده را و آن از خود دفع نماید و استدلال میکند برین بدانچه خارج میشود از بدن بقی داسهال
را از کرب دشمنی و عطش شدید که بکثرت نوشیدن آب سرد مساکن نمیشود زیرا که آب درین معده سرعت گرم میشود و از آن جبرید مرغیل عطش حاصل میگردد
و اذیت این مرض در اول امر اندک بود و چون طعام فاسد تغیر یافت و بدو جمع استند او نماید عند خروج غذا حادثه فساد و طعام پس قطع میکنند معده
و امعا بخلاف مراری و حاض که خارج میشود از اسفل و نوع می نماید مری بدانچه اخراج می یابد بقی و بدیجبت معده و اموات تمام میشود و در آن هر دو وجه
و کرب و قلق حادث میگردد حتی که غشی از آن عارض میشود و صدغین فرو میرود و وجه لاغ و بینی باریک طرافت سرد و نبض ساکت میباشد و در آن
دقیقه است که آفت قوی باشد نزدیک بودن اخلاط مستعد برای فساد و در بدن الیوا احسن گوید که هیضه حرکت مفطر از معده برای دفع مودی
از آن بقی داسهال ست و بیش از کثرت اغذیه است یا از خلط مراری علیظردی مودی لذاع یا رواست اغذیه مثل حلوه خواه چرب جستندی
گفته که سبب هیضه در اکثر از تخمه و فساد طعام لبسوی مراریا لبسوی سردت و بلغم بود پس طبیعت از آن چه لطیف طافی در معده باشد بقی دفع نماید
و آنچه را سبب در قعر معده باشد باسهال و اعراض این مرض کرب غشیان و تشنگی و تی مراری و اسهال رقیق و مغص قراقر و صداع و سیلهم حلق و در
معده است و گاه این اعراض اشتداد نمایند و در معده و امواج و قلق و اضطراب و تشنج و حرافات و عق سرد و لاغری چهره و بارکی بینی حادث شود
و گاه بسیار مغرور گردد و تشنگی و سقوط قوت و نبض از آن عارض شود و در این عند غلبه اخلاط مستعد بقسا و که بسبب فساد طعام فاسد میشود عارض میشود
و امراء مول بهوت سریع در روز اول و ثانی میگردد و انطاکی می نویسند که حقیقت هیضه ضعف جمیع قواست معده و امعاء سوسه و افاده است
و سبب این در اغلب جماع اغذیه کثیر مختلف جوهر فعل و کیفیت در معده و تقدم کیفیت بر لطیف که تسدید نماید لطیف منفذ نیابد فاسد گردد و شکر آب

و غرض غشی چیزی باقی باشد دام که تمام قرار نشود نباید خفت و در رفع آن عرض باید کرد و باید عضلات ابد و اطراف و ترسانیدن بیکبارگی باوازنده
و همچنین تشنج ختن برین باب بسی نافع و مجرب است و کذا یک شیندن عطرهای مناسبه آذوقه و نفع تشنج و احتباس بول با چربا فته دو سه کرده و
روغن قسط ترخوده بر پس کردن و عضلات دست و پا منبسط و قوی گرم بیکباره و مثانه بیکبار بماند و گل بلباس برگ تنب هر دو با و آثار خوش کرده برغانه
بر بندند و از بنفشه و اکلیل با بونه و تخم شنبه و عنب الثعلب هر یک سه توده برگ کرنبه شنبه بنگ هر یک توله خوش کرده انگلیاب نمایند و شیر تخم
خربزه و زهره و خیارین و خار شک هر یک نه باشد و شربت بزوری چهار توله بیکبار دهند تا بول بکشاید و آمارد و در دو و قوع زهره و تخم بجزایر آنها جوع
نمایند که بمقام هر یک مسطور است و اگر غشی واقع شود بهر جایه تحریک کنند و اطراف و بینی و گوش و میان پشت و راست هالند و موی صغیر پیشانی بوجه بر کنند
و شربت مسکون و دو الماسک و المسم ساده و رطل بکند و با نهنما مشک یکا شده در گلاب کیو را هر یک توله اندک اندک تند و آمارد و قوع فوات تبدر آن
بر جوع فرمایند که بیاید و گلاب و نقل و شراب بجای هر یک یک نیم توله و المسم پنج توله دهند که غلظت المسم است و بیکباره که اعراض منکره و برین علت تسکین باشد
و اگر غشی غدا زهره و خفته و خاموش و در استراحت دارند و اندکی از جاذبه صحت و یا مزید المسم خورند تا بر خواب تسکین حاصل آید اما اگر غشی و تشنجی که
و حشمت بهم رسد و چون شتهای طعام نیکو بدید و آید و خواهند که غذا دهند باید که اندکی از آنچه مقوی معده و خفیف و سیرج المسم باشد تا بنده شود با چوب مرغان
رو و دهند و بالایش جو را طیب یکد و باشد در گلاب بخورند و یا پوست بیلله زرد و بیلله بانگالت پوری در دانه و از آب سرد شکر یکبارگی
خورند تا مدت یک هفته و اقل تا سه و زاج تا بنده زند و ایضا از خوردن چیزهای ویرهم و محک و خلط چون هر لیه بیضه مرغ و خربزه و شیر بنیای ضعف معده
شوربا بسیار مرغی خوراک بنال اینها پخته باشد و اگر جماع عادت باشد بعد بکفنه اجازت دهند لیکن در غیر وقت اشتلا و خلط و تبادل هر یک قسم شیر بنیای و فو که دارد
طبع چون سیدیت و ادود و انور و ناشیاتی و خربزه دهند و اندک و آلود و شفتالوی شیرین و زرد و آلود و آلود و قوت سیاه و سفید لقوعات حلو و غذایه لویه چون
هر لیه کباب و پنجه و چنگال و ناپیه و حلوائی و خوراکها بپزد و روغن شل و ملا و روغن مر و عفر و غذایه بپزند چون میده و شیر مرغ و فالوده و نوشیدن آب و مضر معده اند و بر
آن حالت نمایند و زعفران با خاصیت معده اهل بیضه مضر است و همه بخور و بلبلان اشتها گفته آید و ریخا نافع بود و کذا اکثر ریاضات و در آب سر غوطه
زدن و در هوا کشیدن بودن و آب شمشاد نوشیدن شیخ الریس و مولف جامع مینویسد که بری بیضه تبیری در ابتدا حرکت آن تبیر و در وقت
آن تبیری هنگام میجان روی و عصیان بعد اهل بیضه مضر است و همه بخور و بلبلان اشتها گفته آید و ریخا نافع بود و کذا اکثر ریاضات و در آب سر غوطه
است اما در ابتدا چون علامات بیضه ظاهر شود یعنی تغیر آفرغ از حال خود شروع کند و در معده نقل و در معده محسوس گردد و در آن غلیظان یا تبوع باشد
واجب است که بران چیزی از غذا البته تناول نمایند و نه بعد از آن مگر عند غفوت سقوط قوت که در آن حالت تدبیر و باید که در و باید که در پس از چیزی
که عمل بدان سرور است آن قذرتی فاسد بقی بود اگر طعام هنوز فریب فوق و طاقی باشد و اگر چنین نباشد و راست بود و اتباع او بدینچه انداز او نماید
بیماریات شکم نمایند و بیس بمقداری باشد که باخراج آن شاید غیر آنکه زیاده بران یا شی غریب آن اخراج نماید و باید که چیزی قی کنند که دران ارضای معده
و ضعف قوت آن نباشد مثل آنکه در روغن کچند مثل روغن زیتون و آب گرم است و دران چیز تغذیه هم نباشد مثل ماهی و حل و همچنین شیرین با گیم
په صاحبان بیضه متفکر بعد تغذیه اند مگر ضرورت بلکه مثل آب گرم تنها یا مع اندک بوره ارینی یا بنک لفظی یا آب گرم مع زهره قلیل قی باید کرد و کذا اگر
از قوتی آید و ایشانرا تبوع آید و در اینجا نیز این علاج نمایند به بقراط ذکر کرده که قی گاهی بقی و اسهال منع میشود و گاهی قی منع میگردد و اسهال و اسهال بقی و اسهال
ست که اسهال و بجهول خفیف از ترنجبین و شکر و نمک است یا بجهت خفیف از آب چند بعد خفیف رم و بورق اندک مقدار شکر و شکر سرخ بعد
و در دم و روغن گل یا کچند مقدار صفت شکر و با خوردن شل کونی که آن در ریخا بسیار است و آمارد و چون قی از او نماید بوضع مجامع فی شکر شکر
او نمایند و سیاست که جناب سیرین اطراف افتد و شکم بصاره فو که غیر بلفه طلا نمایند و اگر حرارت قوی نباشد و او را لظیف پیشا پوری علاج کنند بعد از آن باید که در
چیزی نمایند که خارج میشود و پس از آنکه کیلوس یا شیشه آن خارج گردد و بومی از جوده البته جالب نیست که دران خطر عظیم است چنانچه بعضی مردم را دیدم

بعد از قضای بهیضه از دو سه بار اجابت بقبض شود گفند چهار توله بقرق بادیان عرق عنبر انتخاب هر یک پنج توله گلاب چهار توله لاییده صاف کرده و بچون
دو توله داخل کرده بدینند با بجملة اسمبال بهیضه و سوء مزاج دفعه بند نباید کرد بلکه اگر بند شود ملین باید داد اگر شربت طراوط آن برای قبض صالح استعمال طباشیر سوده
بنوشند روی ساه شسته با شیر دانه پیل و شیر تخم خرده و گلاب شربت انار معمول است و ایضا دین با حب اترش تا دین یا عود ترش با صطک یا آمله فزی یا طباشیر
به اندک کما شسته سوده بگفند یک توله شسته همراه شیطیات معمول و اگر بعد بهیضه صلیع و سوزش و تلش معده و خشکی و تشنگی باقی باشد آب نبات یا بوجار همراه شربت بنفشه
دهند و اگر قفل و قراور و مغص ریابند بجز اترش مصطک و کوفی علاج نمایند و اگر سرد و امر موجود باشد در علاج نیز ترکیب دهند و هرگاه بعد از بهیضه ضعف سقوط قوت
لاحق شود یا قوتی بای مقوی حسب حاجت بعمل آرند و دوا را المسک بارد و شربت ابریشم ترسب زند و اگر بعد دوسه و از انقضای بهیضه زکام عارض شود
غضاب پنج دانه الایچی سفید چهار دانه جوشانیده شیر تخم کاهوشش شسته بگفند و توله و یا سبده شسته بگفند و توله جوشانیده بدینند با بجملة بعد از علاج مواد
تخم و بهیضه تقویت معده و احتیاض درست اگر بحر حیات برای از لاق لعل و یا مغریات برای تلین صدر و نزله و سرفه حاجت افتد همراه مقوبات
معده و دافع ماده آن باید داد و باقی تدبیر از علاج کلی بهیضه که مذکور شد و ادویه مرکبه اقوال خذاق که مسطور میگردد حسب حاجت اخذ کنند و اگر
ادویه مرکبه که در بهیضه صفراوی معمول است حسب بهیضه که جهت حسن بهیضه و دفع سمیت آن معمول تا رنگی را بین نوع درست بگذارند تا بوسیله گردد
و خشک شود وقت حاجت با پوست مغز و تخم باریک بسایند و بگلاب جها بقدر خود بندند و خاک زرد و حب تا پنج حب بعد از نقای معده لقی یا اسمبال
یا سرد و نزله و افراط آن فرودند نوع و یک از تجربات حکمای فرنگ که جهت حسن قی و اسهال دفع حدت و سمیت ماده استعمال می نمایند فیون
کافور انگوزه هر سه مساوی حل سازند که یک ذات شود پس جها بقدر خود کو یک بسته بک و حب در آخر بهیضه بدینند رب انارین که در تسکین بهیضه
بکار آید آب نار شیرین آب نار ترش هر یک یک آنار و در یک سنگین یا مسی قلعی و در بوجوشاننده نصف بماند یک نار قند سفید داخل کرده بقوام
آرند و اگر عود خام و آمله و متقی هر یک چهار درم داخل کرده بچوشانند پس صاف کرده قند داخل نموده قوام نمایند و حسن قوی تر گردد و سفوف حسته کنار
که در بهیضه برای حبس اسمبال میدهند دانه پیل مغز حسته کنار مغز حسته آمله صندل سفید کشتنه نقشه طباشیر پوست درخت بربل برنج ساخی هر یک
یک دانه انار دانه ترش چهار دانه سفوف ساخته بشربت انار منع بدینند سنگین ساه که دفع صفرا و ملغم نماید و در اکثر امراض معده استعمال قند سفید یک
آنار و در یک کنند و پاؤ آنار بر که صاف برین ریزند و بقوام آورده یک و قیه گلاب بر سر آن ریخته فرو برند اگر غسل بجای قند اندازند سنگین عملی شود
و اگر غرض هر که آب لیمو اندازند شربت لیمو که معروف بسنگین است خواهد شد و طریقی ساطق شربت خاص و نارنج نیز چنین باشد شربت انارین
منفع که در تسکین بهیضه دفع دارد آب نار شیرین آب نار ترش هر یک یک تل یک تخم اده شب بگذارند و صبح اصاف آن گرفته با تیش ملا برین
تا نصف رسید پس آب لیمو تازه صاف نموده نیم تل شکر سفید یک تل داخل کرده بقوام آرند شربت انار ترش منفع که در تسکین و غشیان
و منع اسهال صفراوی موجب دفع سده آب انار ترش یک تل قند سفید یک نیم تل آب لیمو معصوم نیم تل با هم آمیخته بقوام شربت آرند شربت
حب لاس که مسکن بهیضه است حب لاس سه جزو کوفته بچوشانند و صاف نموده قند سفید ده جزو اضافه کرده بقوام آرند شربت صفراوی
را فی نافع بهیضه و غشیان و قی صفراوی و مقوی قلب مسکن عطش و حرارت جگر و سهال است آب بی شیرین آب نار ترش شیرین هر یک یک تل پوست
بیرون پوسته ترنج حب لاس در شک براده مصطک گل سرخ عود دانه قاقیلین هر یک یک شعل شعل بنیل الطیبیم شغال کوفته در صره بسته با هم بچوشانند
و صره را لاییده باشند و با یک تل قند سفید بقوام آرند و صما و حببت بهیضه بعد دفع صفرا و غذیه فاسده برای تسکین قی بر معده دهند صندل گل سرخ
براده بی براده سیب برگ مورد کوفته بجملة بگلاب آمیخته ضا د نمایند عرق بهیضه که از ممولات تخفیف حکیم اصغر حسین است زرشک براده صندل
انار دانه ترش هر یک یک آنار و بوجار بادیان هر یک نیم آنار و دونه یک نار الایچی سفید و از چینی هر یک نیم تل طباشیر سفت توله کافور چهار توله لاییده
آب شست کرده صبح کافور و نیم بسته چهار آنار عرق کشند لیکن در شدت حرارت استعمال این عرق بدون شربت لیمو و غیره مبررات با بر نیست و در حال کافور

که در هیضه جعفر اوی وقت شدت حرارت بکار آید معمول ممدوح الی طباشیر زرشک تخم خاوض بریان زرد و صندل سفید کشتن زرشک کبریا می سسمی
 وانه سبیل انار و اند ترش کافور حسب حاجت گرفته در آب در شستاید اقرص سازند و در شربت میباید اوقوال حذاق علامه کیلانی
 در شرح قانون می نویسد که آنچه در آخر هیضه مجرب است نهادن دست در آب برفت و وضع بارچه مبلول بآب برفت بر معده و اطراف است و اگر قلب
 ضعیف بود و غرض است و طبع سرد باشد یا آب انار کوبیده آمیخته و مار اللحم باندک بیدانک شربت می آمیخته و اودن مضائقه ندارد و پند گل خراسانی
 در بربشک کافور نفع کند و آنچه در هیضه و فی و سبک ترشگی نماید رتبه شی ترنج مست سکه درم از ان بآب انار ترش بیاشانند که قفسه تقطیع لیمو بکند و
 گلاب را بقیاس تجربیه بر و درین مرض منافع عظیم یافت و اکثر در علاج آن برین اکتفا نمودم که یگریم و گاهی سرد کرد و کسب خلط احوال نوشانیدم و شفا حاصل
 شد و گاهی بعد از نفعی معده و بعضی در بربشک شل تریان و شر و دیوس من مفرحات یا قوی خورانیدم و صحت رو نمود و اگر بنوعی غلبه کند کف یا را بروغن
 بادام شیرین مخرج باندک گلاب بمالند که این روغن باب بخل عظیم است و سکن نزدیک سبیل آب نمایند نوعی که آواز لایم جریان آب بگوش مریض
 رسد و در حالت صفت قوت مان برب غوره دهند و اگر تشنگی شدید باشد شیر تخم خرفه بریان بآب بی و طباشیر گل خراسانی و انار وانه بریان دهند
 و در نوشیدن آب سرد و افراط نکند تا معده را اندازد و قوت را ضعیف نکند و اگر کرب شدید باشد اطراف را در آب سرد گذارند و اگر درخت
 حاجت بد لون افونیات بسبب ضرورت داعی بود پوست خشک بآب تر کرده آب رقیق آن بدهند که در تسکین عطش و خفیل ترست و در غده آتشیست
 بلکه با شام معمول بطریق موصول قصار کنند و بران قدری گل خراسانی بپاشند و گاهی از زرشک کشتن تر و خشک میسازند و کدک کدک در خاک طوی خفیفه
 و بعد غذا آب غوره یا آب سماق یا آب انار بنوشانند یا زرباج باب انار وانه یا غوره یا انار ترش دهند و نمک ندرانی در اعدایه ایشان داخل
 کنند و بعضی که بران انار وانه یا سماق باشند نفع بود شیخ الرئیس سفیر باید چون دانستی که در بدن مواد جفراوی مانع است و آن گاهی معادن
 بر جودش هیضه میباشند از غذا خوف کلی نباشد لابد است از تدبیر معده درین هنگام از خارج چیزی که مبر باشد اگر چه برفت بود و بجهت برقی اگر مال
 بسوی آن بود بقدر احتمال و درین تبرید تسکین عطش نیز هست و چون فی افراط کند از حالت او نیز تبرید معده بمثل این تبرید نفع مجامع فواید
 بر شکم است و اگر چیزی بارد از عوارض فواید سرد کرده باشند نیز نفع تر بود و اگر بدان صندل کافور و گسسخ مخلوط کرده بر پوست شکم طلا نمایند نفع
 باشد و گاهی احتیاج بکستن اطراف اند اگر منقطع نشود و فوف سقوط قوت باشد مجوسی گوید که هرگاه هیضه عارض گردد قطع اسهال و فی نفع نمایند بلکه اما
 طبیعت بران بد و ان آب گرم و روغن بادام چربار نمایند تا آنکه معده از فضلات پاک گردد و اگر فی اسهال اسراف نمایند شربت انار منع یا آب انار میوش و آب
 و امرو در با شربت سبب طبیب یا طبیب یا شربت آس یا پوست برون بسته بشربت سبب یا توت خام خشک سایدید بگللاب بدهند و یا طبخ انجلیان که در
 هیضه بلفی بیاید احتمال نمایند و بر معده آس به بقدری سرکه و روغن گل گل ارمنی و طباشیر خا و کشتند و در اسهال طبیب بیویانند و در آب سرد آیند و بخور
 امر کنند و اگر استقرار چندان اسراف کنند که دست و پا سرد گردد و غشی حادث شود آب سرد و گلاب سرد کرده بر چهره بپاشند و هر ساعد و ساق بکعبه
 محکم بپند و کف دست و پا را بنیکو مالند و روغن یا سمن یا روغن بان یا روغن دیگر که در ان قدری نمک یا بوره ارمنی یا چند بتبر یا فلفل سیاه
 یا عاقره حاکم کرده باشند کف دست و پا را تدبیر نمایند و فم معده را خوب بمالند تا گرم شود و چون فاقه گردد چیزی از بد سبب میخوش بدهند و غذا
 بنان مبلول و در شربت مخرج یا آب سبب مع کفک زنده ککاکت بشو برای چونه مرغ و در ان معمول زرباج بمویز و انار وانه یا سماق یا زرشک و ان قطعه
 یا سبب داخل کرده باشند بر هیضه قدری شربت بجان مخرج بگللاب دهند و اگر مرض حرارت و لیس معده و پهلویا و اندع و عطش شدید و یا بد معده
 و پهلویا بارچه مبلول صندل و گلاب کافور و کدک قیر و طی مبر دهند و شربت غوره و شربت انار و شربت سبب مخرج و کدک آب انار یا آب سبب
 یا آب یا مانند آن کدک قبری یا گل ارمنی باندکی کافور و شربت باندک کوره و کدک است جو آب بر برفت بدهند و ضماد بخور از پیچیده و پوست جو
 و شکوفه آلوده و اوقایا و صندل و گلاب کافور و اندکی زعفران نمایند و اگر اسهال و فی منقطع نشود و باز در ان نمیدند کف دست و پا را نمک و کبر یا با

کتاب

و آب بہ آب سیسہ آب لیمو سرشته بر عودہ شفا کنند و بعض فاضل گفته اند کہ چون در ہیفیہ جمع و از مع مفرط از انصباب غلط جاد و لذت عوٹ جمع باشد شربت انار بلور یا سیسہ نول نوشا نند تا نالاق خلط و از لکہ وضع نماید و اگر جمع باز کرد اعداہ آن نمایند سعید بن بہتہ المد گفتہ کہ ہر طبیب واجب است کہ از مشاہدہ اعراض ردیہ کہ تالیف این مرض باشد محزون نگردد و بلکہ ابتدا بتقیہ معده از غذای فاسد بنوشیدن آب گرم بہرات نمایند حتی کہ معده از ان پاک و اسهال پاک شود و چون نفول زائل گردد و بعض صلح یابدی باید کہ تقویت معده او بر آب ناکند و اگر تشنگی بود آب سیسہ یا آب بہ بنوشند چون تہ سنا کہ شجود و تنبہ باشد بعض را در حمام و غسل کنند و بعضا آتش بخورم ریزند و غذا بشورای چوڑہ مرغ باب سماق یا آب زرشک بہند اگر اسهال اسهول نماید قوت ضعیف گردد و سفوف انار دہند بر آب سرد و قوت یاری دہند بر آب سرد و شیرین باد الشکر کہ ران ناردادہ و قطعی ہی پختہ باشند اگر عطش شدید باشد واجب است کہ شیر تخم خرفہ و زرشک کبک بنشین سفر علی و آب سفر علی بطباشیر و گل ارمنی بہ بہند و بر عودہ آب مورد یا آب سماق طلا نمایند و العاشق شہ یار طرح طبع کنند اگر فی ساکن شود بعض طبیب بہ گل خراسانی و طباشیر و کافور و گل مخوم دہند و اگر قوت ضعیف گردد و العاشق و بمغز نان باب سفر علی اندک شراب عفش نمایند و بر سر نیزیم و تخم کیکلہ بنوشند اگر از ان لذت یابد و مسح پیشانی از ایون خواب و رند چون صلاح یابد بخوڑہ مرغ باب سماق غذا سازند و حضرت علی گوید کہ علاج ہیفیہ مقصود بر ترک غذا و ان روز است و آب گرم بہ بہند تا تقیہ بادہ معده نماید و بر دفع فضل باقی اعانت کند و زرشک بہت و زوڑہ و سہند و اگر با آن معضن باشد و ران مطبوخ خطی تا افزایند اگر قوی و فراط کند یا بر مہلول لکلاب بر عودہ شفا کنند و لکلاب بیوشہ و روز دوم و سوم بر شربت اقتباس نمایند تا آنکہ قوت او قوی گردد و بعد بہ تدریج راحت عود کنند مصنف اقتباس مینویسد کہ ہر ہیفیہ صفراوی بہت آنست کہ آب شیرین خصوصاً از یار لکلاب و دوسہ تشہر و در برابر گرفتہ سکنجبین سادہ صادق الحوضت پنج تولہ و یک سیالہ داخل کردہ نیم گرم بنوشا نند تا قوی خود شود و آید و سہ چارہ و تہ بلکہ زیادہ تکرار دہند تا از ہن بینی بی اختیار بر آید و خلط بیرون آید باز سکنجبین تکرار دہند اگر عود ی از خارج احتیاجی باشد مانند اسهال پرمع و از گشت و طلق لعل آزند تا نقای تام حاصل آید اگر اسهال ضعیف بود و طبع قفس بالفع مشکم باشد باید کہ چہا سرخ سفونیامی شوی در آب لوبخار و یا تھرہندی در ان لکلاب عرق کاسنی باشد بہند و اگر بقوی دفع شود و دوسہ و فہ تکرار آن کنند تا طبع دوسہ نوبت اجابت نماید و الا بحتہ لیشہ علویان طبع را یکشنبہ و دوسہ یکبار بعمل آند تا نقای تام رود و باید کہ تن را ہرگز از چہ بنوشند بلکہ در دراز تر شرح آب سرد و یا مرفض و روضیکہ آب لکلاب باشد نشاندہ و اگر آن شیشہ در درخت کلان نشاندہ و فاصلہ دوسہ شبکہ سرد اندک اندک نرند تا منع گذارش کنند و درون گرم شود و بعد تر از طبع جنت دفع ضعف جوہر شکر کما شہ طباشیر و راشہ و زرشک لیمون یک تولہ لیسانیدہ سکنجبین تفاح و شربت بہ ہر یک یک تولہ در لکلاب عرق بہ شکر کاسنی بہر یک یک تولہ بہند و باقی بختہ بیلرٹ و علاج کلی شست

علاج ہیفیہ بلانی

اگر ماہ متوجہ خروج ازنی باشد باب یک گرم و نمک یا آب ترب سکنجبین سی و یا بطبع تخم ترب و شبت و نمک محلول و دیگر مقدمات مکرری گفتہ اند از ان سکنجبین کلقتند ہر ماہ لکلاب بخورند و اگر ماہ متوجہ با فضل بود برای تحلیل آن و تقویت معده و تقیہ و شفت و طبابت فاسد معده و اما و اخراج آن بطریق امعاغینون زیرہ سیاہ مصطکہ عود عرق جو شائیدہ صاف خودہ کلقتند داخل کردہ نیم گرم چند بار بنوشا نند و یا کلقتند شہا در عرق بادیان عرق غلب لکلاب یا لیمہ سکنجبین سادہ داخل کردہ بہ بہند و بعد نقای معده شربت انارین منع عرق مکہ عرق کاسنی لکلاب دہند تا کہ قوت قوی و مساعد باشند در جس نکشند و بعد نقای معده و از طعام فاسد و شوشہ کشند و شربت سیسہ نول بہر کہ اہم یکوز و غیر آن کہ در علاج کلی در قول الطای کہ شست سوی غاب بہ بہند و آشامیدن چا خطائی کہ باقی از خطائی لکلاب جو شائیدہ باشد بہر بہت و اگر قوی کند مکرر بہ بہند و ہر ہای آملہ طباشیر مصطکہ نیز و ہیفیہ بار و لغایت سودمند است و دوا شہل چہا راشہ کلقتند سادہ نیز نافع و غلب نارجل و حبثہ پوسہ شوج آک نیز محمول و بقول حکیم عابد آشامیدن زینداز یک گرم تا دو گرم از او و یہ دیگر غنی میکند و کہ اسفوف زرد و حبثہ با بول گوسالہ و ہر دو بہت تجرہ پیوستہ و خطا کردہ و خوراندن نارجل در یائی شہا و یا با فضل سیاہ و عود ہندی و عود حبیب فادر ہر معدن از ہر یک قدر سہ و دکانہ پتیا یا یک و دوازہ فضل سیاہ و آشامیدن نمک اندک بی کہ بقدری شغال گرفتہ در ان فادر ہر ففندی انداختہ بگذارد تا آنکہ آب خوب تلخ گردد و نیز نافع

و اگر حس قوی منظور باشد شربت میوه جوارش سخی قاض و قوس عود و یا تریاق و شرو و لپوس بدینند و اگر سریم غرض کرد و قوس راسن براسه منع است
و تنویم دیند و اطراف بماند و حکم بدینند و زعفران مشک عود بار یک سه سینه باب بی ایخته بر معده ضما و کتد و دست و پای را بر غن سوسن بماند و اگر بعد از شربت
بسیار گردد و حب زحل جوهری و دوار الفا و انیا باید داد و اگر عود پوست بیزین بسته و اندک بیل گل گاوزبان جدا جدا یکدکاشه سوده شربت انارین یک کتد
سرشته بلبلیند و بالایش و ق کاسنی عرق مکوه عرق گاوزبان گلاب هر یک چهار توله شربت انارین دو توله بنوشند بعد و قع ماده براسه تقویت معده
و دل و تحلیل قبض صالح و اصلاح و با نافع است و اگر اعراض بکیر شل عشی و شنج و غیره نماید هر چه در علاج کلی و مفیده صفر آدی بهتر از کرب هر واحد سطر شود
یکار بنده و ایضا چون اطراف سر گردد و عرق سیلان نماید و فواق رخ دهد و شنج دست و پا عارض شود طبع قرفل بنوشانند و کتد کتدات شک شک اندازد و لیم
عزج شربت مشک جود کنند و دیک با دوان شل روغن نارین و قسط نمایند و پنجه کتد بدان کرده بر مبادی اعصاب عضلات گردن گذارند و گویند
که اگر بعد قی ماده باقی باشد به بل خفیف اخراج آن نمایند و بعد از تینه ر بنا و کوفته بخفته در عرق بادیان جها بقدر رانش ساخته سه حب و هند و سفوف
از سطا لیس خوراند و جوارش مصلح و عود شیرین بدینند و اگر خوب پیارا لنگا که بناتی است هندی و در بلاد پور سب هم میرسد بقدر چهار سرخ با چند عسل
سیاه و در گلاب یا عرق بادیان ساییده نوشانند و اگر خوب است و فاد و سر معنی و عروانی و سیتا و نار جیل و دریائی استعمال کردن نفع بلغمی بخشد و دیگر ادویه و قاض
کاره شل و اندک بیل و پوست خرب و پودینه جدا جدا و جز آن نافع غذا آب بخنی دهند و حکم شریف خان در تالیف شریف میونسند که در سفری طعام شربت
بود و چند کس صبح آن طعام را خوردند و بختی کردند و قی بندگی شد و بر عضای بعضی اثر کرد و دیرگی ظاهر شده بود و دو آدیگر همراه نبود و الیاده و غیره انداز
پیشیار و در گلاب ساییده با وزن مختلف استعمال نمودند و نفع کلی بخشد و قاض در سبب غس کنند چنانکه سر قرفل انکی بیرون اند تمام قرفل و رسیب داخل شود
و چند روز هم بر آن گذارند بعد قرفل بکرده استعمال نمایند که برای هیضه و قی فواد و تقویت معده میوه عسل است و اگر از آن سید که کی ساییده اطفال
که قی عارض میگردد و شربت نفع دارد و کتد قرفل یکدم در گلاب عرق بادیان جوشانیده جود جود نوشیدن مفید و بقول صاحب مکمل هندی شربت بول
آدی بماند و هیضه شربسی گلاب سودا نفع الادی است و تریاق کیر سیریلج تاثیر و کتد کتد مضع پوست و رخت عشر یک باشد و ابتلاع آن اگر برگ زک
بسیار بخورد و بعد و الیاده و آب و افشرد و بنوشند و غیر مفید بود و گویند که نوشیدن شربت باب بسیار نافع و قی و خن و سفا و جیل اگر موقت شربت یکیم توله
پوست با دم پودینه شک سبب یکست توله لایحی سفید تر باشد و سرخ آتار آب بچوشانند چون نصف بمانند کتد شربت که در بنای بقول از مجرب است و
معدل این ضعف الجود است و در نسخه جوی و نفع شل توله است و نوشته که در سیه و آب بچوشانند هرگاه کتد کم گردد و کار بریند و قی و خن و لایحی سفید است
خرفل عود غرق پوست خرب هر واحد یکدم بنات شمشاد و کوفته بخفته و درم گلاب خوردن مفید است و آن دو برای هیضه تجربه دوستی کیر سید فاضل
و کتدی یکست و دانه لایحی خرد و جو این هر یک نقد که سمر تبه بسر انگشت ابرام و سیاه و سبلی گرفته شود و هر دو طرف کلی کوچک نو که آنرا باندی کوری کلید گویند
اگر داشته سکوره بقدر آن بر شش بناده بهما بخیر کرده و تندر گذارند تا آنکه اوویه بسوزد پس بر آورده سه حصه کنند و هر روز یک حصه آنرا با تیز خورند و قی
قی در سمال فطر بنده شود و سولف و جو این جوشانیده نوشیدن نیز مفید هیضه بلغمی است و این حب و لانه در معده و تحویه بهم کسر ریاح و توله شربت اصلاح
ضما و معده و سود و هیضه باقی و دلی است کافی بعون الله الشافی غنچه در شش توله فاضل سیاه سه توله طعام سه توله قرفل کلدر از شاد و مصلح هر واحد
نه باشد اگر یک بنا ویده سه شل فون کلیم باشد یکروز باب اورک صلایه کرده شکست نمایند بعد باب لیمون کاندی کحل کرده جها بر بر خود و کتد شربت بند بر
اطفال تا ده ساله از یکتا و وجب خرد بلی جو ان حب کلان و در هیضه اگر شنگی غالب باشد بعد خوردن حب گلاب میخته نوشند اگر شربت حیات باقی است
صحت یابد و جها جو ارض رویم هیضه مبدل بر احوال گردد و اگر نه و چوب که از شکستن سیاه بر می آید نه باشد باب ساییده بنوشانند نیز برای هیضه مفید بود
و بادیان سه دم پودینه و درم قرفل چهار عدد و کتد و توله جوش داده نوشیدن سودمند و تخم فاضل سرخ یک عدد و زعفران موم حب جبهه خوردن نیز که کیر
ست و شلی بکسری فوقانی و سکون نای فوقانی نانی که بنای است هندی و در کتد گندم می باشد و قی و شنج عود و سیاه بنده خوراند اگر قی شود

با سال قوی بری لطیف بود این دو برای لوانف است کند رسد درم گل سرخ شش درم عود سبک قرغزل هر واحد سه درم سنبل الطیب گل خراسانی کبابی و جینی هر واحد یک درم باریک است نیمه بقدر مطلوب باب نار یا شربت انار شش درم بدینند اگر قرض منقطع نشود وضع مجامع و غیره که مذکور شد قبل از نه چندی می گویند که مبرور البعد قوی و جویع و خواب طویل جوارش عود کونی و پند و گاهی فلانی روی مخصوصا با نفع نفع میکند و اگر بداند و منتهی بلغمی باشد این دو را بر او سودمند است کند رسد درم گل سرخ شش درم عود و درم قرغزل کل اینی سبک هر واحد یک درم همه با سائیده بشرقی از اشرب نه کوره بخوراند و بعد بدین سفرجهلی بدیند مصدق شفا الاستقام دفعی می نویسند که اگر سبب همیشه نفی طعام بسوی بروت و بلغم بود و آنچه در اسهال قوی خارج شود بلغم این باشد آب گرم که درون انیسون و زیره سیاه و صندل و عود و سنبل الطیب جوشانیده باشند بنوشانند و بگذارند تا اسهال بمرات گردد بعد از آن مدینه سفرجهلی بمسکین هندوان در شرباب ریختنی تر کرده بخوراند و بعد نقای معده اگر نجوم نباشد در حمام داخل کنند و آب نیم گرم بر بعضای او بریزند و بر خواب بخوابانند بدین قیاسی روشن با بون کنند و بعد حمام استعمال نمایند و لطیف تند برکت و موهوس بچه مرغ دهند بسوی اغذیه با لوفه تدریج گیرانند تا از عاده مفران بمانند مسکین گویند که اگر این قیاسی کند بلغمی باشد صفراوی مدینه تنخیز از سفرجل و شراب افادید دهند و نصید غده سنبل زیره و انیسون و صندل و حب الاسی نیند و نکات ازل کنند و درون نارین که در آن نمک بوق حل کرده باشند بمانند و معده و جیب مفصل را با آب سید شریکین که در آن زعفران مشک داخل کنند سرخ نمایند و اگر در شکم درد باشد بر این پاره گرم کرده بند و زیر براج که در آن جوز بریان سوده و توابل باشد غذا سازند و آب آس و ریختنی نافع است صاحب قناتر گویند که در سینه بلغمی اول قیاسی کنند با آب برگ شربت و کریمه و ترب هر یک نه توله طعام یک توله گلاب هفت توله بکرات و مرآت و فاصلا سه چهار قطری جیب جیب قیاسی عود و پندی انیسون هر یک هفت باشد با دیان بودینه هر یک شش توله قنصل سیاه در گلاب بکنیم با و پند که نمیدانیم یک گرم بدیند و صندل سه باشد سوده در روغن با بون یک توله آینه بر معده بمانند و بعد از آن یکیم پاس بهتر تقیه بدن و معده با این تقیه هفت باشد و غسل سه توله آینه بلیسانند و با حسب غار لقون عادی خان نه باشد بطبع تر بدیند و بعد از جیب قیاسی و اسهال و تقیه و دار المسکین نه باشد جدا دارد و باشد سو میانی جبری یک باشد لیسانیده بالایش شربت مشک توله عرق دارچینی مرکب علویان عرق غبره یک توله در هند و ضاد از عود سنبل و زعفران اشته و قنصل هر یک سه باشد بر معده گذارند و قرض عود و راسن در مدینه آینه بدیند و حکم علویان در عود که کانی بکند که تریاق اربعه بقدر پنج شش جبه غسل هفت باشد و شراب استار یک توله در عرق کیو سه پنج توله در جیب قیاسی است و جیب قیاسی طبع چای خطائی چهار باشد و چینی قنصل با دیان خطائی هر یک باشد الا سنجی کلان یک توله پنج عدد و پند سه توله اگر بعد تقیه قنصل طبع شش و قنصل ل پدید آید جوارش کونی کسیر نه باشد با شیره قنصل یک توله تخم نرینه با دیان بودینه هر یک شش باشد با و آماز که هفت چهار توله دهند و یک با راس و رس و پند و آنه و حکم طعام کنند و غذا شور با مرغ شکم سیر دهند و بعد دفع اعراض جیب قیاسی و صفت و دار المسکین تلخ باشد با الحام سوده نه توله و شربت ابریشم با و در نمیدانند و دو توله بدیند و دار الحام کسب پنج توله شرب بجان پنج توله و شربت یا قوت علویانی سه توله و در جیب قیاسی و جیب قیاسی در زرد چوبه ده غلطانیده و جیب دن مجربا از زنی است و پوست پنج خوشه با گل آن با مسک و قنصل سیاه جیب قیاسی بقدر موهوس دهند که جیب است و ناریل و ریائی و یا پیتیا و جیب در گلاب دهند تا که مواد فاسد معده بیرون آرد و بعد غسل کنند

علاج همیشه سوداوی

با اصل گرم کرده و شربت یا غسل معده نماید و جیب قوت جلا و تقطیع و ازخانی که دارد واده را بقی و اسهال دفع کند و یا جوار قیاسی سه باشد بوق دوشه و جیب افیمونی علویان ده توله آینه بلیسانند و بالایش و اصل بسیار نوشانند از پم مرغ از خارج بدیند و تا معده از سودا پاک گردد و اگر بخوبی خارج نگردد و قوت باقی بود سفرجهلی اسهل دانند آن دهند بعد خواص کنند و روغن صندل بر معده بمانند و چون این قسم همیشه کسان می افتد که سودا و پند ایشان غالب و از این برسان بلغمی انیسون تر بر می شود و اندر بعد از تقیه اگر اسهال باقی باشد قرض عود این سفوف دهند تا دانه بریان که سبب بریان سوزانست نیز بریان بلبله کالی بریان صندل که حسب الاس بریان سفوف ساخته و در شربت حب الاس شربت بلیسانند و دیگر تلخ بر مسکین شرب خواب و درون

برآید و اینها در قی مایه کثیف بیرون آید سببش غلط عفن باشد و اگر ریفان نشکند و غشیان برود و اگر کند با آن ضعف نفهم و جشای حاض و این طبیعت در اکثر اکره از کتب بود و دیگر علامات سود مزاج بارد سافیم کرد در تشخیص سباب امراض معده مسطور شد و آثار سود مزاج بارد سافیم کرد که در پیش آن مرقوم گردید موجود بود سببش برودت ساده باشد و اگر غرضه و ترش گوید و با آن حرقت معده و قی سود او و سواس و تغییر رنگت زبان و لب و پیشانی کثرت سودا باشد و اگر این آثار یافته نشود و بدن و عروق متلی نماید و اگرانی اعتقاد باشد و تقدم طول راحت و ترک یا هفت قدم تصفیه شست و در تناول اغذیه و فواکه خلیطه و فوج بران گراهی و سببش استلای بدن از غلط طعام باشد و اگر جلد بدن رشتت نماید و بزرگ زیاده و ذوق کثیر برآید و تقدم تپش شهاد بود و اشتها اندک عصب ریاضت و استفراغ پدید آید سببش قلیت تحمل باشد و اگر اشتها ضعف جایگاه سده آن خلیطه و بدن روز بروز لاغر شود و حال مختلفه الاوان گاه سفید و گاه زرد و گاه سبز آید سببش قلیت جذب کیلوس بسوی جگر باشد و اگر طحال بزرگ باشد و با وجود قلیت اشتها طعام نفهم شود و از خوردن ترشی اشتها پدید آید سببش انقطاع سودای منصف از طحال باشد و اگر ریفان نفیقه باشد یا پیش از آن اسهال مفرط و استفراغ اکثر اتفاق افتاده باشد سببش قلیت خون باشد و اگر با وجود نقابست تقدم استفراغات مضعف همه بدن با وجود علامات سود مزاج مستحکم باشد و چون ریفان اشتها میسر پدید آید پیش او بریزد و از آن نفرت کند و یا اصلا اشتها نشود سببش موت قوت شوائبی باشد و اگر ابتدای حمل بود پیش احتباس حقیق باشد و اگر آثار نشانه یا سود مزاج یا بس یا استلای دم یا دیدان شکم یا درم معده یا کبدیا قرضه معده و مری یافته نشود و یا تقدم ترک عادت مثل شراب مقادیر و غیره منضم منعم و هم و غضب یا ملاتقات هوای حار یا مار دیاری یا سود حال نوم یا ریاضت غیر موقیع یا خرب آب بسیار بود سببش همان باشد و اگر وجود کثرت کسلی غذای کرم یا شکر و مریضی نرک طبع بود سببش تنفر طبیعت باشد و اگر از این علامات هیچ یافته نشود و سایر افعال معده سالم باشد و از خوردن اشپای ترش اشتها پدید نیاید و از تناول چیزی بای حرکت مثل فلاغی برهنه نم معده متادی نگردد و از آن لذت یا غشیان یا فواق حادث نشود و با آن بعضی علل و مانع مثل اختلاط درین بود سببش بطران حسن نم معده باشد

علاج اکثر اقسام ضعف اشتها

شیخ فریاد که علاج جدید برای کسی که اشتهای طعام نداشته باشد و حرارت غالب هم نباشد و نیست که او را مدتی از طعام منع کنند و تحلیل آن نماید تا آنکه انکسار قوت شود و تخمه نفهم گردد و چنانچه صاحب سهر را چون مدتی از خواب منع کنند نوم عرق بهم رسد و شارب گیلانی گوید که قوای حیوانی و همی را درین باب فواید است چون انسان معلوم کند که اشتهای و ضعیف یا باطل شده و جزم بدان نماید و آن در طبع او راسخ گردد و این اعتقاد اعانت میکند بر چنان که این فواید چون طبیب آنرا از طعام منع کند و گوید که آن ده یا بیست روز مانند آن طعام نخورد و از آن مریض تبرک طبیعت و بسوی غذا خویش کند و اشتها پدید آید و طلب تقاضای روخت نماید و اکثر ریفان این مرض را علاج بان طریق کردیم و مرض ایشان زدن بود و اشتها طعام در یکت زیاده و در ظاهر شد و مثال صاحب سهر لالت میکند بر اعانت قوای و همی درین باب سببش قلیت و خوف مریض زالم تکلیف سهر بجوع آن بسوی نوم مستونی است و جالینوس گفته که قوی از مزین کایت اختلال اشتها کرده و ایشان را از منع طعام تا مدت طولی خودم و چون بران عمل کردند اشتها بسوی ایشان عود نمود و اشتها مثل حال خواب سفت هر که شکایت قلیت خواب کرد و اگر از آن منع کرده شد خواب خوش نمود و بقول شیخ از آنچه اشتها آورده و انتفاع بدان باید بخشی که اشتهای و ضعیف ساقط شده باشد مثل تاقین یا بسبب ده طبیب آنچه باشد نیست که بخورند و زیتون و ماء و انکی باسی شورو تجرع نمایند و سرکه و عسل و انکی یک و دو حب است که در طعام ایشان زعفران اصل و اصل نمایند و انکی لوف افضل مشی است و از مشیات که بر طبیب انتفاع و پیاز و زیتون و فلفل و قورفل و خویچه و سرکه و مخللات ازین اشیا است و انکی قوی و اصل و نوم و از یک طبیعت و انکی صحنای شامی انباشت شربت طعام بنیاید و سببش تنقیر نم معده میکند و از او سبب فائق برای اشتها دوا می تخم از آب به سرکه و عسل و فلفل سفید و زنجبیل است و بحق شربت کیسکه او را مزاج چهار یا پنج باشد و از شربت منقیر طبیعت و از آب میغوث شربت و مانع تقوی است از کسانیکه معده خا و طعام را قبول نکند و ب نعل برین صفت است که بکیر انار ترش یا پوسته افشرد و آب بکیر و در معده

کتاب طبقات

نوع دیگر قابض مقوی معده و جگر قند سفید پا و سیراب لیمون بهشت دامن شربت حبلا س هفت دامن آب نایین بهشت دامن شربت لیمون کباب دینه سیراب سرد
آنها هر یک چهار دامن کلاب دامن مصطکی نیم پیل زهره خطائی هر یک سکه شکر سرخ زرد و درج ترکی جوز بلوا و طباشیر هر یک دانه بهشت دامن شربت زنده دانه که در زنی
سیراب دین و جوارش بوزن انگلیسی معتبر است جو ارش آله مقوی معده و شش خوش طعم و دفع اسهال است آله منقش لیسیر سرد دانه که کشته بهشت
شش شکر سرخ صدف سوخته هر یک چهار دانه مصطکی طباشیر دانه پیل عود هندی پوست سماق هر یک سکه شکر آب لیمون کباب دانه قند سفید نیم کباب دانه
آورد نوع دیگر مقوی معده و دل و جگر اشتها آورد و طعام خفیم نماید آله منقش بخیر دم عود مصطکی هر یک سه درم عین بهشت شکران قند سفید نیم کباب دانه لیمون سماق بهشت
درم بدستور شور تیار نمایند جو ارش عود و ترش شش باضم و مقوی معده شربت سید شیرین شربت بی هر یک و لیسیر لیمون کاغذی چهار دامن عود مصطکی
هر یک شش دانه صندل سفید پوست بیرون پوسته هر یک سکه شکر لیمون آرد نجیب ترش مؤلف مؤلف برای اشتها و تقویت معده و جوارش آله منقش پوست بی
باویان گل سرخ دانه پیل صندل سفید زهره سفید پودینه خشک هر یک دانه کشته شربت طباشیر هر یک سکه شکر کباب دانه شربت لیسیر شربت زنده دانه و ترش
چهار توله زرشک پوست سماق هر یک چهار دانه کوفه بخته و آب لیمون کاغذی شش عدد غیر کرده جبال قدر خود سازند و پنج شش حب خورده باشند و و اینکه بر
اشتها و هضم طعام معمول آب جغرات یک آنا و آب لیمون کاغذی با و آنا و آب درک و و آله سکه که بریان بود منقش بطریق فضل سیاه هر یک چهار دانه شکر سینه
بقدر ذالقه در شیشه نگه دارند و خوراک ناد و توله سفوف خاک که اشتها آورد و مناسب خورین است و شش اسهال مزمن صفراوی نماید و هوارد معمول است بکندر
نمک اندلی و خرد و در شیشه براه آهنی یا سفال برقرن کنند و سکه تیز بران باشند و حرکت می دهند و چون سکه خشک شود و دیگر باشند و همیسان سکه را که خرد
باشند لیس گری درم ازین نمک باشد شربت بریان و عصا زرشک نار دانه بریان پوست سماق هر یک درم اضافت کنند و کوفته بخته قدر حاجت بخورند و اگر
بآب لیمون کاغذی تسکین نمایند بهشت معمول جایه علویان نیست این هم مقوی قوای ازله معده حار و بار دست مخصوص سراج حار که آب بسیار نوشد طعام کم
خورد و اگر اندکی بخورد و هضم نشود و تغییر اگر در وضع جگر و کثرت تشنگی مجرب بلا تخلف است و بعضی نمک هفت درم نوشند اند باقی بدستور گویند که این نمک
میشود و سبب تسکین تفاحی یا قیف حکیم زانی بهشت اشتها هضم بخته سده جگر و تقویت معده و دل و دفع قوی و غشایان نافه است آب سبب بخته شیرین صد درم سکه
چهل درم آب نار ترش آب لیمون کاغذی کلاب سید مشک هر یک است و درم قند سفید یک کباب نیم پودینه سیراب بهشت در انشای طبع اند از زنده دانه ثابست
چون خوب شود بجز آن قند سبب بخته فو که اری فوائد مذکوره تا بخته بخته شربت طباشیر آب نار شیرین و ترش آب سبب آب بی ترش آب بهی شیرین آله
آب زرشک آب فالسه آب تر هندی از هر یک بهشت درم سکه که انگوری هفت و چهار درم آب باغ سده رمل منبت یک یک آله بقوام آورد و در حوض
مشک یک یک یک درم طباشیر چهار درم سکه را خوب بکوبند و با قندی ازین بخته نیک مخلوط نمایند بعد از آن در تمام سبب بخته بخته بخته بخته بخته
شربت انبر بار لیس لیس جایه علوی خان صاحب حرارت جگر و موره و قلب را نافع است و اشتها طعام آورد و اعاده شوی طعام زائل از حرارت کند
و ناقصین از امراض حاره را که بقیه از حرارت ساوجه از مزاج ایشان باشد نبایست سودمند است زرشک منقش پانزده مثقال آله منقش هفت مثقال یک شربت
در هفتاد و پنج مثقال آب بهشت و پنج مثقال کلاب خیساست و صبح بخورند تا آب کلاب بضعف رسد صاف نموده آب ترش هشت مثقال آب بهی شیرین آب
سید شیرین آب نار شیرین آب نار ترش آب سبب ترش آب زهره و زرشک یک نزه مثقال در او در محلول و آب ترش و مثقال قند سفید هفتاد و پنج مثقال
داخل کرده بقوام آرد شربت دوا قیه عرق انبر بار لیس مقوی معده و جگر و دفع صفرا و اشتها طعام آورد و زرشک منقش سده سیراب شربت زنده دانه و آب
خیساست و مقدار هفتاد و پنج مثقال قند کوبیده داخل نمایند و قدری سکه که انگوری که زیاده بر ربع زرشک باشد داخل کنند و به دستور عرق کنند و اگر قدری
کهار خود داخل نمایند لذت خواهد شد هر بامی تر هندی که بهم داخل در او به و هم غذایی است و اشتها آورد و بکندر تر هندی خام سرخ رنگ ز بهشت
مقش سازند پس شق کرده تخم آن بر آرد و در آب جوش دهند چون نرم شود تر هندی را از آب بر آورده در هوا و ازین چنان شکی آبیکه تر هندی را
در آن جوش نموده اند از اصاف کرده لبه خنده شکر میخمت تر هندی بقوام آورد و تا قوام شیرین قوام شربت گردد و شش الکلیس سفیر باید با سکه که اصلاح

[illegible]

سبب یو بان اصل سبب انتقال و غسل جب بقدر کثرت صحرای بسته قبل غذا و بعد آن بخورد و بچسب بچسبک برای زیادتی اشتها موجب وانه الی ایچ خرد عاقر قرحا از هر یک
و در معده جو بلبل و البیاسه زعفران از هر یک سیخ باشد و بخیل سبب و فلفل سیاه و از چینی بچسبک مدبر و هر یک و نیم باشد این همه او ویرا در آب درکت نادر
پایس کحل نمایند و بمقدار کثرت خوردن و شست و دوی بسته نگاه دارند و هر روز وقت صبح یک جب در جرات پیچیده بخورند بالای آن براده اش سندی که در جرات
از اجته باشد بخورند و غذا مرغ و شکم و نارنگی و ناشپاتی و سیب انار و دیگر میوه با خورده باشند باید که بسیار شکم سیر بخورند و حد نکنند که زود بهضم خواهد شد
در طری مدبر کون بچسبک سی است که بچسبک قسم اول سفید آورده در لیان بندند و شیر ده گاو که از زان بدن او شش ماه گذشته باشد پنج آمار و نظرت گلی انداخته
بچسبک را در شکم و زنده بالای ظرف سر لوش گذاشته و با سألش دهند بعد بچسبک آورده نگاه دارند و شیر را در جانی دهن نمایند و دانی که در آوردن
اشتها از معده نکای هندست بکند رام پیری که اشکل و ذائقه مثل جوتری میباشد بکند و در کحل باریک صلیب نمایند پس سیاب یک توله در آن انداخته
دو پاس کحل نمایند تا یک شت شود و هر صبح بقدر یک برنج در برگ پان بی مصالح خورده باشند در موسم سرما تا چهل روز و چون سیاب درین غلامت
خوف حضرت آن نیست ایضا و بخیل و دوام با دیان یک دام حلیت سه دام کوفته بخته آب لیمون دوسا زنده و برغال یا تابه که زیاده انگشت از دهانه باشند
نمک سبب شود و ساینده بقدر حاجت خورند که اشتها آورد و ایضا که برای اشتها مفید است نمک سیاه فلفل گرد و از فلفل هر یک یک دام سه که بریان نموده یکدام
دوازده پاس در آب لیمون حق نموده چهار سرخ تا یکماشته بعد غذا بخورند ایضا و فلفل سیاه و از فلفل فلفل گرد و بخیل گلبرخ نوشا و بریان مسک و
کوفته بخته یکدم بخورند ایضا از بیاض الدرموم و موز شقی انار و از بخیل و از فلفل مسک کوفته باشند آمیخته بخورند ایضا و فلفل مسک هر یک یک دام
و بخیل سبب درم کوفته بخته نبات و چند آن آمیخته بعد طعام یک کف دست بخورند و اینیک در آوردن اشتها حکم است و در معده اشتها و منفور
نمک سبب بخته یک سرخ نمک پونک کالاج لون نمک کهای نمک گجراتی جو الکا رنگ کئی جمله برابر نوشا و برابر نمک را با یک سخته و بریال و چینه
انار و آب لیمون کندی بران ریخته نقد کرده و انگشت بالا آید و سبب در آفتاب نهند تا خشک شود و از آب لیمون همانقدر اندازند و چون خشک شود
با دانه اندازند بار سوم که خشک شود نمک را و بریال گلی که زیر او گل حکمت کرده باشد گذارند و پیاله سفال یکد از گون بران گذارند و بنوعی کنار و هر پیاله بهم بویزند
و زیر آن آتش تند کنند تا دو پاس باریم خنده آب تر کرده بر پشت پیاله بالا نهند و چون باریم گرم شود دور کرده باز در نموده گذارند و بعد دو پاس بالا را
بایست که دارند و آنچه صعود کرده در آن جمع شده باشد بگیرند و با قدری داری و جو زیاده و امثال آن آمیخته اندکی بخورند و اثر و ملاطفت نمایند و اگر پیاله بالا را
پشت قدر گل لایند بهتر باشد سفوف نمک که ششی باضم است فلفل سیاه و انار و شیطرج هر یک سبب درم و فلفل و درم پوست پیاله زرد و درم
و بخیل و ازده درم نمک سیاه پنجاه درم کوفته بخته در آب لیمون سکه بار حق کرده و هر بار خشک سخته یکدم بخورند و در فلفل دیگر او و اول مع و از فلفل هر یک
نه درم و پوست پیاله ده درم است سفوف نمک یک که اشتها آورد و قوی را بر معده و مغار قوت دهد و هم ششی و هم باضم و اگر شکم نیم باشد فلفل کند
و اگر قبض بود بکشاید بر آنکه هر قوی که ضعیف باشد آنرا قوی میسازد و موجب معمول اند و از آنکه شش که کشته بخورند سنان زده و دام بخیل و پیاله
سفید هر یک دام ترید و صوف زیره سیاه و نمک یک پوست پیاله زرد پوست پیاله یکدام نمک یکد نیم دام جمله را بکوبند با یک سخته و از فلفل
طعام و بعد آن زرد و درم ناسته درم بخورند اگر دو وقت بخورند نیز رواست لیکن اگر قبض مطلوب باشد و بر باریم سخته بپزند اگر قبض و بود از
پارچه بایب بلکه از غزال بگذرانند سفوف بنیانی که اشتها قوی آورد و از راه لقویت معده و تخفیف رطوبات نیز از رفع دارد و عرق فلفل هر یک باشد و بوی
با دیان یک یکد امشب بجهانی کوفته بخته سفوف سازند قدر بخورند که اشتها و قوت معده بی نظیر است پیاله زرد و پیاله کالی
آرایه و سبب بخیل ترید سفید کیمی بریان کرده هر یک شش باشد پیاله سیاه ساق گل سرخ با دیان مصطکله پودینه و انار و شیطرج طباشر هر یک یکد باشد
جو الکا و از چینی فلفل پوست ترنج سبب الطیب زیره سفید سبب و از فلفل سبب هر یک باشد انار و نه سبب ناسته و سبب الی و سبب نمک سیاه هر یک یکد باشد
در آب لیمون و کما زود و دیر تر نمایند خشک سخته سفوف سازند عرق پان جهت اشتها و نفرت و بوی و در وقت از بریال و اشتها و فلفل گل گاو زبان و از چینی

هر یک پنج توله کاو زبان گل سرخ هر یک شش توله بادیان خطائی جای خطائی عود غرق هر یک چهار توله زعفران شش شش مشک یک شش برگ قبول صد عدد ورق بادیان
دو آثار گلاب چهار آثار ادویه نمکوفته و رعن قهقارش کرده صبح غرق کنند و مشک زعفران در دهن نیجه بندند و دو سه توله نهار بخورند معجون عود و شمشیری مندی
قوت با ضربه و سه درم زرشک گل سرخ صندل لکله سبزه هر عدد دو درم و ده قاقلیق بنبل الطیب پنج توله البساطه طباشیر اصفی پنج زرشک سافیر هندی نعل
زرنیکا و زبان پوست بزمین پسته هر یک یک درم زعفران زرنیکا هر یک نیم درم مشک یک شش مرای بی دو توله شربت انار شش زین عار توله ورق انور و قی
طله هر یک نیم درم قند سه چند شیخ الرئیس سفیر اید که طبع افادیه آن را نافع است و کندک فراس که دانه فانی و تریاق فاعله و ایضا ژوم ویرین یا شبنم یا منفه
و فودنجی ایشان را سخت موافق بود و جمیع جواریشات حاره بچلین تنج عربی و ملیله عربی و شقاقل عربی و زنجبیل عربی و کیمیا با ایشان نخست غصه بجا و رس
که آن موافق تر از نمک است صاحب کامل گوید که اگر از سوز مزاج بارو باشد جواریش سفر جلی غیر مسکت جواریش سیب جواریش هود و جواریش غیر هندی
و سبجین سفر جلی که بعسل ساخته باشند از یک قیه تا دو اوقیه استعمال نمایند و این شقوت بدین که درین باب مجرب است و سوز مزاج معده بارو را نافع زیرا که
کرانی زیرا که بنطی تخم کرس بادیان بنیسون صعفر فارسی ناخواه بود و نیمه جلی رخ جو زبواز زیناد هر دو حد یک جزو مسکه بنبل الطیب هر یک نیم جزو قند و فصل
ربع جزو بار یک است ایده از یک درم تا شغال انبراب بمانی مزاج باب و هند ابو سهل گوید که اگر سوز مزاج بارو باشد و حاجه انبراب کشته و عیدیه و کبر خلیل و بنبل
نمایند اگر بدای قوی تر حاجت اند فلانی و فودنجی دهند و اقوی از آن شود و لیوس قریان که برست و این دافع میکند بگیند به بزرگ خوشبو که قبض
و حرقت معتدل آشته باشد از پوست و تخم پاک کرده بکوبند و آب او آتش زده و روز زنند و از آن یک جزو و از سرکه نیم جزو و از عسل یک جزو و آب آتش
نرم بنزند و کف جزا زده و در آن زنجبیل و فلفل سفید اندازند و در قوام عمل از نه این ضمت سحره و کبد را نفع نماید و آتشها را بجا نگیرد و باید که قبل طعام بدو
ساعت بخورند و گاهی بعد طعام نیز استعمال می نمایند هر گاه برای سوز مزاج حار را زده استعمال او کنند فلفل زنجبیل از آن ساقط کنند و گاهی از سرکه
کم کرده میشود و گاهی شقوت خا در افضبان گرم مغل و بعسل مغل و جمیع اشیا که در آن حرارت و قبض باشد جواری سکر بنزند و نفع بخشند

علاج صفت اشتها از صفا

یا بنظم شود تنقیه معده از خلط موجب نفی و اسهال کنند بدینچه در علاج امراض معده صفراوی مسطور شد گویند که چون خداوند مزاج گرم از او دیده که بهیضت کند
سقمونیای شوی بقدر در آنکی در شربت اوقیه رب سب که گاه حل کرده بخورد و سقوط اشتها که السبب ای هضم را باشد و در کند بعد تنقیه تجدیل مزاج بر او در هر
علاج و در هضم اشتها از حرارت گذشت استعمال نمایند و شربت شمول و قه و شربت لیوی سفرجی و سکنجبین سفرجی درین باب با نافع است بولس که بدینکار
شهرت است بسبب کثرت کبوس یا خند لیس اگر قیق اندازد استعمال شود و اسهال گزینی سهل باشد بشرکت بیک گرم یا شربت صسل یا آب اشیران زنی بهیضه هر چه
مناسب ایشان بود استعمال کنند اگر قیق بر این شکل باشد بهتر است که اما در خلط معوی ایسوی اسهالی نمایند و قبل از آن از آب طبیعت انبذای کاملاً شربت مزاج
نمایند و دای مسهل یا بایغ فیقر متخذه بصبر باشد یا آنچه متخذه از سفرجل که در آن سقمونیای شوی کنند اگر ممکن باشد که اسهال ایشان بصبر غیر سقمونیای نمایند بهتر باشد
چشمه سقمونیای شوی است بولعی نوشته که تنقیه از بیاضات نمایند و سکنجبین بصبر بهتر از سکنجبین است چه سقمونیای شوی است و ایضا بقی مخرج اخلاط طریق
علاج کنند و بلخ اسنجنین یا بایت نافع است عباس گوید که اگر حدوث او از مرده صفرا باشد استعمال فی باشیای تنقی صفرا و لطیفه تبرید بیکدیگر و در مزاج
که گور شد باید که محمود و جندی گویند که تنقیه معده بقی از سکنجبین آب گرم و روغن کجد نمایند و یا تخم نریزه کوفته و تخم شبت در آب جوشانیده اند که
عسل آمیخته فی کنند و بعد از تنقیه معده تقویت آن بر روی تقوی و الفاض مثل رب حرم و رب سکنجبین سفرجی و شربت زده شکسته اند محمول بسکه و غنما
مزوره زرشکیا غوره یا مفیه محوم یا کمان افکانه یا ناروش میخوش کنند مسجی گوید که هرگاه از اخلاط صفراوی در معده اشتها باطل گردد و اول بعضی ایشان
مطبی حدت صفرا و حرارت آن باشد مثل آب غنیمت یا شربت شیر یا تخم خرقه و لوالب سینول یا شربت انار یا رب غوره جوشانند بعد از آن تنقیه ببلبله و در
و شاتر و اسنجنین نمایند و بعد برای تقویت معده بلخ اسنجنین کل سرخ و بنیل و شاتر و اطراف صغیر استعمال کنند و الو احسن است و نویسد

ضعف آن بدیند و نخواهد بود و نیز با دیان هر واحد میزدیم مصطکی سبیل الطیب بر غل سواد دوم هم با یک است آمده بکدرم بخورند این همه طعمه گفته که اگر خلط غلیظ بلبلان شمرت بلغمی باشد تنقیه آن بحسب صبر یا حبیب قایما نمایند و بعد خورند این غلیظه را به شرب آب شبت و یکجین علی فی کما نند و بعد تنقیه بدین صفت و در دو پنجمین علی بدیند و یکجین بلبله در لی بخورند و شراب بلبلانی بنوشانند و غذا بخورند آب دهند و بعد تنقیه افزای و قنابر و عصا فیر بریان خورند

علاج ضعف اشتها از اخلاط غلیظه

بر تنقیه فی کما نند یکجین آب گرم پس تلین طبیعت بماء الفواکه و مطبوخ آن نمایند و بعد برای تقویت و تقطیر معدة و اول المسک است و در دو پنجمین شربت مسکه و منبره استعمال نمایند و این معجون مرطبی رین باب تجرب است و در تقویت معدة حار و منع عفونت عیش غیر شتابک منسل سفید گلشن قلم کاسنی هر واحد یک است و گل منجم طبا شیرین سفید در حان شیرین جرد و در اید ناسفت که برای شمع مصطکی هر واحد ربع جرد و دویه را کوفته بخیزد و جوهر را دور و دور کرک کرده و در کوفتیم بگللاب برشته شربت از درمی تا دو درم و از آن غلیظه طیو و سطرینیه آب فواکه و جوب جیده مثل بچ تناول نمایند زیرا که بچ را درین خصوصیت است آن را در تنفس است علاج ضعف اشتها از اخلاط خام غذا که تر خورند و در کت ریاضت معتدل مثبت کنند و تغذیات و سهلات بنعم لعل آید بعد جوارش خود و کمونی و غیره بکار برند و نافقرین تدبیر تفریق در حمام و بالش بدن بعد از ترطیب است اشیا میحرک است مثل پیانو سیر کبر و شلغم غل استعمال نمایند علاج ضعف اشتها از کثرت سودا تنقیه سودا نمایند بطریقیکه در علاج امراض معدة سوداوی گذشت بعد از آن بواسطه و کواخ و مقطعات برای تقطیع باقی استعمال نمایند پس غلیظه حسن الکیموس خوشبو بکار برند و آبوا الحسن گوید که اگر بلبلان اشتها بسبب اجتماع غلظت سوداوی در معدة باشند علاجش بقی از آب شبت مطبوخ بماء السهل نمایند اگر طافی باشد و اگر غلیظه باشد مطبوخ ایتیمون سهال کنند و از آن غلیظه سودا یا محرق خون احتراز نمایند و جوزه مرغ مطبوخ آبهای قابض مبر و مثل آب سماق یا آب اناریا نامده و یا جالی مثل زیر بایج غذا سازند و از کتب منع کنند علاج ضعف اشتها از قلت تحلل فضول صفت استرغای جلد و قتیح مسام و تحلل فضول و تحلل بدن تفریق بجام نمایند و ریاضت کنند و بدن را بار بخورند و بوق با اندود و طبع شالیش معده و مرغی بشینند و مرغهای گرم قتیح بدین نمایند و دیگر مفتاح لعل آید و یکی در تحلل فضول بدن کوشند و باقی محتاج بدل التحلل گردد و در شرب جلاب اصل السوسن شکر سفید و غذا و دویه آب بخورند و بادام یا مغز قلم و استعمال این نطول نافع است با و نه لکسل الکک نام برکت شبت هر واحد یک کف در آب شاییده بر بدن لعل کنند بعد پیار جده در شبت بدن را بماند و بر وزن سوسن شیرین تفریق بدن نمایند

علاج ضعف اشتها از قلت تحلل فضول

در از اول ضعف بگو قتیح سده آن کوشند و آنچه در بحث امراض بگردند و در آنجا از سده بود و تداک آن اسل است بخواهد آنکه از ضعف بگوید باشد که باقی قوی می انجامد و هر چو که باشد قتل و در علاج این رو اندازند که نارسیدن غذا با اعضا باعث بلاکت است و در بیمار نوشته که علاج ضعف اشتها با و شبت از ضعف کبد و سده آن نجیب آنچه منفقد و تقوی کبد و قتیح سده آن باشد مثل یکجین زردی باید کرد و ز تحلل مرئی و تریاق کبیر و شرب و لعل و سبب سبب ریاضت و حمام سرد و غلیظه و صبر صلیح نوشیدن نذک شرب کنند و قتیح مجرب سده هندی است تریج مرئی و کبر کبر و عینافع و در طعام و در عینی اندک فواکه علاج ضعف اشتها از انقطاع سودا آنچه در غلظت حال مسده آن بیاید بکار برند و نافقرین مفتاح و درین یکجین زردی است هر صلیح ده درم از آن آب گرم حل کرده بنوشند یا صبر صلیح سه متعال کما بخورند یا کبر لعل یا زیتون لعل یا تریج لعل یا بچ لعل تناول کنند و فی مقطعات ملطفه در از اول این نوع سبب شیر عظیم دارد و کما کبر کلک انجدانی انج و سیر در سیر که برورده و برور عاره چون تخم کرفس یا دیان تخم سداب یا نخوله مرغ کوه و اگر از قی و لعل نباشد و بلغم تخم ترب شبت و جرجیر بوده و نذک و یکجین علی آینه نوشیده فی کما نند قتیح الریس میفراید که لعلش علاج حال است و تقویت آن قتیح مسکات لعل امده با دویه که آنرا کت بطون طحال است مثل الیتیمون و بوسنج کبر و یکجین بلبلان کبر لعل لعل و جویانی قتیح سده با شایای تریج شرب لعل فضل و در کبر لعل کبر و انوع کواخ یعنی آبکاسه یا و شلغم که آنرا بخورند نیز کرده یا شسته حلیت و درین با شلغم بود و در ابایج فیض و آنک فیتمون

حار باشد و دیگر بار سرد و آنکه چنین نباشد تباین در آن هر دو در قنایت نبود اگر آن هر دو معتدل باشند پس ظاهر است که تباین در آن هر دو درین صورت از یک باشد و اما اگر یکی از آن هر دو متعادل حار باشد و دیگری سرد و این حالت آن هر دو تباین باشد بر آنکه در اجتماع حرارت و یسوست و یسجم و احد اعتدال نیست پس درین صورت متعادلین با نفور و اطراف باشند و مختلفین چنین نباشد و الا تباین در آن بسیار بودی پس با نفور و اوساط یا اطراف باشند لیکن در جهات متقابل پس معنی عبارت مسطور چنین باشد که چون در معده خلط رودی مخالف بمقتاد یعنی خلط صالح مقبول طبیعت در کیفیت جمع شود درین صورت ششاق گردد طبیعت بد بر بدن ایست تحصیل ششای این مرض با بسوی اقبای این خلط رودی بایر اوشی مضاد این خلط رودی در کیفیت مثل طین اظهر و دیگر آنکه از آنله هشی اقبای آن می باشد پس ششاق طبیعت باین اشیا برای دفع آن خلط مخالفت باین مضاد و مضاد یعنی مثل طین و غیره مخالف مقتاد یعنی خلط رودی با نفور و مخالفت مقتاد یعنی خلط صالح باشد زیرا که مخالفت میان طین و اشمال آن در میان خلط صالح بسبب بودن آن هر دو مختلف در مایست است لیکن این مضاد یعنی طین و ما نشد آن مضاد خلط صالح مقتاد نیست و الاشی واحد را که آن مضاد است و مضاد باشد یعنی مخالفت و تضاد و مقاد و این خلط آنست که نزد حکما قرار یافته که ششی واحد را نمی باشد که مضاد واحد و ایضا بقول قرشی ششی مضاد را مخالفت یافته میشود و گاهی نه بغیر در آنکه لا بد است اعتدال یا قریب از اعتدال باشد و معلوم که انسان بقید حیات است ممکن نیست که اخلاط او خارج از اعتدال با فرط باشند فلذا ممکن نیست که در معده دهنه و غیر آن از اعتدال خلط متضاد بمقتاد جمع شوند بلکه مخالفت آن و از نشان طبیعت است اشغای بدن زهری رودی و خارج از اعتدال و این بایر و مضاد باشد چنانچه قانون علاج است و درین صورت جمع شود در معده خلط رودی مخالف بمقتاد در کیفیت پس با نفور و طبیعت ششاق بسوی ششی مضاد او باشد تا که شفا بد آن حاصل شود و این مضاد لا بد است که میان مضاد باشد بغیر و است آنکه مقتاد غیر این خلط است و ضرر است که این مایست اندک باشد و الا مضاد برای مقتاد می شود و تکرار شد که مقتاد را مضاد نیست پس در مخالفت با نفور و مخالفت باری مقتاد باشد و ایضا بقول علامه ششی مضاد این خلط مخالفت مضاد که فاعل این مرض است و در معده حاصل شده مضاد بمقتاد نباشد زیرا که اگر مضاد او می بود این مرض حادث نمیشد بر آنکه رودی مع ضد و فضل و در معده جمع میشود و این بسوی یسوست است پس آنچه مضاد است مثل نکال مضاد بمقتاد نباشد زیرا که مقتاد در وسط واقع است و اگر بسبب یکی از هر دو طرف می بود آنچه مذکور شد که هر واحد را این و مضاد باشد لازم می آید پس غرض شیخ از بیان تضاد و مخالفت میان مقتاد و میان مخالفت او مجتمع در معده و مضاد ششی برای دفع او است و قرار از منافیات و مضاد است یعنی اشیا لیکن در آن غایت خلاف باشد و آن اطراف است و مطلق منافیات و درین مخالفت که گاهی اوساط میباشند داخل شوند و قرار از اطراف اطراف متقابل است یعنی هر واحد از دوشی و طرف باشد قیاس بسوی دیگر پس این هر دو متعادل این منافیات نمایند بعد باشد مطلق اطراف و آنکه یک عکس این یعنی اطراف منافیات است پس هر اطراف متقابل اند و باشد یعنی هر واحد از دوشی که بر نسبت دیگر طرف واقع شود منافیات است حاصل آنکه آنچه که میان این منافین ای کیفیت خلط رودی مجتمع در معده و کیفیت اشیا یک طبیعت ششاق آن برای دفع او است و تضاد است چنانچه میان کیفیت خلط صالح و میان هر واحد از طرفین مذکورین یعنی کیفیت طین غیره و کیفیت خلط رودی مخالف است و بقول ایدانی فایده ایراد این کلام نیست که طبیعت را بداند که طبیعت ششوت برود را اگر چه نهایت برای طبیعت بسوی سبیل مداوات است با سبب خلط مجتمع در معده طبیعت اشمال است این اشیا و طبیب آن بمشاکلت او برای خلط مجتمع در معده نیست بلکه بسبب مخالفت مضاد است و اینها برای آنست که طبیعت ششوت بهنگام صحت طلب چیزها را که مزاج بدن اعضا می نماید تا حفظ صحت بدن چیز نماید و هنگام مرض طلب چیز مضاد مزاج حاصل ما و حاصل میکند دفع کند آنرا بدین چیز که طبیعت باذن خالق این مسخر این مرض است که طلب نماید در صحت اشیا مناسب مزاج بدن باشد و در مرض خیم مخالفت آن باشد و دیگر این را بر ششاده رسیده بدین فکر از تجارب گردید حکما و قاعده مشهوره یعنی غذا و صحت مثل معالجه مرض بضر کرده شود و از آن استنباط نمودند پس طبیعت فعل طبیعت است که اقتدای طبیعت نماید و بعضی گویند که ششوت رویت از احتیاج اخلاط فاسد در معده از طلب طبیعت برای دفع اذیت از عضو نباشد بلکه بسبب در خواست و طلب آن خلط بود چیزی را که ششاق است و در کیفیت چنانچه طلب نماید ماده عفن که در معده مانده باشد و این را در معده را و این هنگامی است که خلط فاسد

غالب طبیعت باشد و طبعیت دیت قوی آن نماید آن مخالفت طبیعت بود پس طلب خواهش آن مخالفت خواهش طبیعت باشد و شهوت خارج از طبیعت
بسیار شایع مشکله آن شهوت یعنی آن خلط مخالف طبیعت باشد یا تند خواهش بی نمک و دکی که بر بدن و خلط حار یا البس لب باشد و مثل خواهش است کسی که در
بدن او خلط بارد و طلب باشد و آب سرد برین استمدال نموده مانیکه نمی را بدیده رنده بود و خواهش خوردن در پنج نمود و بجهت از آن منع کرد و درگاه بدیده او بجهت
از آن قبی اخلاط شبنم بر پنج احمد و اسفند در رنگ لب اخراج یافت و چنین اصحابی دای فاسد خواهش نوشیدن تکرر اشیا ی ترش می نمایند و چون فی کف خلط ترش
که کند گرداند و ندان را خارج میگردد و طبری گفته کسی که اراده علاج موت شهوت نماید واجب است که نظر کند که آیا مطلق خواهش یکیشی از اشیا سوا
جمع اشیا می نماید پس اگر در خواست نوعی از ماکول و مشروب کند نظر بسوی طبیعت آن چیز و فعل او کند و بداند که فاعل این مرض خلط مشکلی قویست
آن چیز است که خواهش آن نماید پس علاج با سفراغ آن خلط نماید که استفراغ او انوش قوت نماید و این نقصان شهوت و کمال آنست مثال این مثل شخصی
اگر از جمیع ماکولات آرزوی غیر کند خواهش سوا می او نکند و غیر کند حار یا پس حریت لذت مست پس آنکه در بدن او خلط است که طبیعت او حار یا پس
است و آن حریت لذت مست پس استفراغ مثل این خلط بد آنچه مقابل او در قوت و فعل باشد باید کرد و هم او نوشته که گاهی انسان را علت معروفی و ناشناخته
و نقصان آن حاد میشود و خواهش یک چیز یا دو چیز میکند و آنچه در وقت خواهش می شور و در وقت دیگر است کند و این هر دو مختلف در قوت اندیز که
بسیار خواهش ماکولات است و باطل شهوت نفهم معده و صحت آن میباشد و سبب ل شهوت انصباب خلط بارد و مضربا بعضی از طحال بسوی فم معده
است و واجب بود که شهوت او منصرف بشد بسوی جمیع آنچه معتاد بدان در اوان صحت حاصل بود و چون شهوت و بسوی مایه است مائل گردید پس
بند آنکه در بدن او خلط است که کیفیت او حرارت و پیوست و در آن با وقت است طلب مایه شور و بحسب آن خلط است و ایضا در غنوی از اعضا او
خلط بارد و مست پس بحسب آن شهوت است باشد و این هر دو خلط مختلف در قوت اند و پیوست که این هر دو در یک بدن باشند بلکه جابر است که خلط
اکثر از آن باشد و یک خلط در فم معده بود و دیگر در قطن که در وقتی بر فم معده طالی گردد و خلط دیگر در ادریه و باغ باشد و بسوی فم معده ترشح نماید پس شهوت
شهوت ماکولات بحسب آن خلط خارجا آنچه غایتش ذکر کرده که فساد شهوت بحسب اخلاط فاسده مجتمعه در رحم و معده و سایر اعضا باشد و حکم علی غنوی است که بعضی
متعددین جمعی از متناخرین گمان کرده اند که طلب مایه برای این اشیا بسبب کثرت آنها بخاطر جمیع در معده است و طوریست که این را در است که خلط
مجموع در معده را کیفیت مثل کیفیت این اشیا مطلوبه طبیعت است و بحسب آن علاج باید کرد و این گمان باطل مفصل طبیب همکس رضی است بحکمة نقصان
این را با تحسین شما رنده که شهوت روی از درخواست خلط فاسد بود و مشکلی خود را زیر که شهوت و لغت هر دو از افعال طبیعت اند نه از خلط فاسد نه
شان طبیعت است آتیاق بسوی شی منفا و خلط فاسد است بدن اگر طبیعت در غایت خود باشد و شیخ الیوس گفته که میل طبیعت بسوی شی فوق
مزاج غریب غیر اصلی است و خواهش که در خنچه خواهش شخصی که در معده او خلط غلیظ یعنی باشد خواهش تناول است نماید و چنین اشیا ی حار و طعمه
غلظ طبع که از آن او را عطش هم بر عیش او کاذب است نه صادق و ایضا گویند که این شهوت از طلب خلط مشکلی و ایضا استبد جائز این بعضی
زعم کرده اند بلکه از طلب طبیعت است چیزی را که مضار او باشد از جهت نفوذ و جلا و تقطیع و تحلیل و غیر آن الحاصل گسائیک طلب خلط فاسد را بسبب آرزوی فاسد
میدانند میان آنکه از طلب طبیعت است یا از خواهش ده چنان فرق میکنند که آنچه از طلب خلط بارد مشکلی خود را یا آن صحت سایر اعضا محفوظ بود و بسبب اشیا ی
مرض طبیعت بلکه تغییر شود با استعمال این اشیا ی مخالف طبیعت و در او نمکند زیرا که در اراده منفسد و در طبیعت از دیاد نماید و آفات و ضعیف
ظواهر گردد و آنچه از طلب طبیعت باشد سرور و لذت صحت اکثر اعضا سوا می صحت معده بان باقی بود بسبب طبیعت استمدالی و سرور با صحت
و عدم حدوث ضعیف و عارضه دیگر و خود تناول اشیا ی روی نشان قوت طبیعت است و بر معده بی ماده دلاست کند و کمال آن خلاصت غلبه داده و دلا
قبول طبیعت است علاج بدانکه او درین مرض استعمال می نمایند بعضی از آن سفراغ خلط فاعل علت لقی اند و بعضی سفراغ باسهال مثل تیر بعضی را
غیر سفراغ و از مصلحت بعضی معتدل کیفیت ماده فاعله مثل مجففات است چون اشیا ی ملو و بعضی معتدل مزاج معتدل با طعمه و بعضی متوی معده

که اگر اینها موجب مرضی این حال باشد و بی تکلف و باسانی تو تواند کرد و بهندگاه گاه تو کند و معده او را بر جوش عود و بیهوده و بهندگاه تو بمشکل آید از تو منع نمایند و سهل نیز جایز نیست باین تقویت معده مشغول شوند و طعام لطیف سریع الانقسام بقدر مقتدر چون گوشت دراج و اکیان بزغال و بریان و خنجه تورانند و گاه در طعام اندکی سیر و خورند اندازند اگر سوی حاکم که سان دیگر را اشتیای خنجرایی فاسد باشد تو با و دینی که در قول شیخ گذشت باید فرمودی تقویت معده با یابج فیه و حسب جبر نماید بعد از آن تقویت معده بمجاویز و دوی سسطوره در قول شیخ باید کرد و اگر رحم را قدید کند تو اول و ناخواه و سلی قاتله و جز بندم و طباشیر کند نافع بود و و اینکه در آن جفت بلوط سبست درم ست و در قول شیخ گذشت و ایضا در آن یابج فیه و حسب جبر است و در قول شیخ گذشت نفع دارد و لیکن نسخه ناسن زن ابله و جاب هر یک درم سبست و جز بندم بخورم افزوده باقی بدین بود و آن کبوتر بچه دراج و تدر و بچه مرغ بریان نماید آن آب آن فروزون زنان مله و دیگران را تسکین است و آبی گل خور و ناید اگر این خوراها را در آب یک انگشت اندک فلفل سودا سیخته باشند تر کرد و بخورند و بزر بود و گوشت گوساله و بوی یک ناخواه قدید کرده آتهای گل بنشانند و عوض طین طباشیر بپوشانند و بریان کرده و بخورند بریان نفل نماید صاحب کل گوید که در فساد شهوت و وجه باید که نظر کند اگر فساد شهوت بسبب خلط بلغمی باشد بقیقه موردی باقی نمایند از اشتیای ملطفه و مقله بلغم مثل ماداق و بخیل که در آن حرب تر کرده باشند و آب سبب است و نمک شیش و تخم ترب و تخم جوی و غیره خوردن سبک است و اگر احتیاج بقوی تر ازین افتد قریع عانی و جوزانی و کنار و زمار و اسل و اوسل کند و در سر سقته یا در سر شیره یکبار استعمال کند و حسب ضرورت این جبه فادیه تناول نمایند و اینی قصبه لرزیه سیلحه عیدان لبسان نقل از خر قشور جو را بر آب سبست درم سبست و جوش کوفته در دیگ است بکین کنند و بر آن آب باران سه طل انداخته تا ش نرم بپوشانند تا آنکه نصف آب بماند و بعد صاف کنند و بیکدیگر صبر قوی و ده اوقیه و این آب فلفل و بهنر مثل فلفل شاد و صاف کرده در آب سبب خشک کنند بعد از آن بران موز و عفران و میصطک و سر و اهد و اوقیه آمیزند و آب جها سازند و شربت از و تاسه درم و چون معده باین اشیای قاطعه پاک گردان چون بدینها که آن زیاد و تقویت آن نماید یابج فیه و حسب جبر سیاه بیلله آله و بر اهد درم کور گندم منج درم بار یک سیاه بیلله بسل کف گرفته بپوشند شربت درم آب گرم اگر در فساد سبب خلط حراقت یا مالیم باشد باید که صفت بکین این آب گرم چند بار تناول تو کنند و بعد بقیقه معده ازین خلط اینی و بدینها که نافع شود روی کل طین است جفت بلوط و درم سبست و شیش درم انیسون بیلله سیاه آله بیلله بر و اهد بخورم شربت الحیدیه مطبوخ بسکه و بریان کرده و درم بشرب قاض طین آب نصف طین با شش معتدل بخورند تا نصف بماند و صاف نموده هر روز بر یک انگشت قید بپوشند و اگر فساد شهوت بحوال باشد در ایشان تو استعمال نمائید که این از این جمله است که از علل ایشان نماید و باین من از اسقاط چنین نباشد بکین باید که این سفوف استعمال نمایند که از ایشان شهوت رویه و شهوت طین قطع کنند بیکدیگر قافله صغار و بکار و بسا سبب و شکر طرز و دوزن مجموع کوفته بخنجه هر روز یک شقال آب گرم یا شراب ریحانی بخورند و ایضا بیکدیگر نیره سیاه و ناخواه هر یک درم قافله و بسا سبب هر واحد یک درم همه را بار یک سیاه بیلله یک درم بشرب ریحانی خورند و این سفوف نافع برای زنان حامله و مزمل شنوات رویه و طار و ریاح ایشان است زیره کرمانی زیره بطنی تخم کرفس انیسون هر واحد منج درم سعد نعناع بود و نیه کوبی هر یک درم جوز بود از زینا و هر واحد دو درم قرانقل یک درم تخم غیر نقش شربت درم همه را بار یک سیاه بیلله دو درم آب سرد بخورند و این مطبوخ قطع شهوت طین و هم کند بیکدیگر انیسون جفت بلوط هر واحد یک درم بیلله کالی بیلله بر و اهد بخورم شربت الحیدیه منقوع و درم که منقوع و درم سبب جفت درم شربت اوقیه و شراب غصص بخورند هر گاه نصف بماند صاف کرده هر روز یک قیته بپوشند که نافع و بر سبب جفتی نوشته که بعد از آن اگر احتیاج با سال افتد جبه یابج استعمال نماید و این حسب نیز در غیر حوال نافع است یابج فیه و حسب جبر شقال تر بد و بر بروج کالی هر واحد یک شقال نک لفظی نیم درم با ساسانه صبح بخورند و تغذیه باغیه و سبب مالش فراخ مشوی نمایند و آن آن نمایند که کذا لجم کور و زهر منقوع و ملج مبرز ناخواه و فادیه و بچه مرغ مشوی با مطبوخ آب سبب از خوش و شکر طین و درم سبست و چون سل بلغم مالیم نمایند خوردن زیتون آنکسای شود و افعال ملطفه نافع بود و در بوی ش قاض خصوصاً ترشی تخم شیشه و تخم کافور و این جواش هم فساد شهوت را از بین ببرد و باید که حوال آن نمایند و ناخواه که و یا میصطک قافله هر واحد شقال تخم کرفس

در این کتاب

در این کتاب

بر معده طلا کنند و بر آن پارچه در شراب تر کرده بگذارند و این صفا دهند و این علت نفخ مین دارد و در اسکندریه مات بعضی سواحل چون خشک کنند و ساینده اند
 به شراب بقدر قوت و سن علیل بدینند و آوردن این شمول رویه قطع کند و شمول طین نیز بر دو جمیع آنچه در شمول رویه ذکر کردم آن علاج شمول مغو طین
 است و اما در زنان این شمول در ابتدا می آید و میگوید و انقباض فضول کثیر در رحم و چون طفل بزرگ شود و محتاج بقدر کثیر گردد بسیار است که این شمول است
 رویه از ایشان زایل شود و عسر تر ازین دفعه است که طبقات معده و غیره شربا ده کرده باشند و اگر گویند که چرا خلدی مجتمع در معده طلب شی
 مشاغل خود میکنند و واجب آن بود که طبیعت این شمول را دفع می نمود و جایش نیست که اجتماع فضول وی بسبب تکیون مرض است و باید که مرض تکیون
 آن ثابت طبیعت طالب طاعت توای آن باشند و این شمول خارج از طبیعت بود پس هرگاه مرض در تکیون باشند آن قانع از طبیعت است
 بالا نظر از شمول نیز خارج از طبیعت باشد و شمول خارج از طبیعت آرزوی شی مشاغل مرض می نمایند و ظاهر است که شمول طبیعتی است و شمای شبیه
 مضاده مرض میکند و شفای آن می نمایند پس گفته شود که شمول طبیعتی شمول برای دفع ازیت است و شمول خارج از طبیعت را شمول مشاکله
 گویند برای این مثالی بیان می نمایم که ساکنان تحت قطب جنوب و آن بل زنج و توبه اندا شمای شراب یاری کنند و ساکنان تحت قطب
 شمال مثل ترک مدس نیز آرزوی شراب یاری نمایند و یکبار در فریق در نهایت بعد از دیگر در ربع و بله و مزاج و غیر آن است پس شمول نیز
 بمشاکلت است و شمول ترک برای دفع ازیت و طلب شمول صحت مصنف اقتباس می نویسد که در کودکان بهر منع تناول گل جدید است
 چنانچه کوه خارا الفضل و صبر آب نیب آلوده بشن آلوده اند اگر آنرا بخورند همانوقت از تیرگی نجات می یابند و باز خوردن و تفتن نبات نخوردن
 و جانور سازند و یا با آنها اندک اندک گل آمیخته دهند پس با سنگی آنرا کم کنند تا بر بخورد و جانور توار گیر پس تقیه بمسالت مناسبه نمایند و بسا باشد که در
 بزرگان کودکان از خوردن گل بگریزم و درم پیدا کند و آنرا بلبل نه خارج توان یافت و سفیدی بسیار و قلت اشتهای طعام بلکه سقوط آن و بارزگی
 گردن و بالینگی شکم ضعف قوت و خشکی لبها و زردی رنگی یا آتار سده جگر هم یار باشد پس رفیع سده قلیل درم سی بلغم نمایند و صفات قوی مثل
 عنب الثعلب و سیون و خاخاش و قوتم با جبین خوبی در یونندی دهند و دیگر محلات و طبقات و صفات و مسلمات هم باید داد و در رفیع سده و قلیل درم شکر
 کوشند که در امراض جگر بیاید و زنی عادت خوردن غصه کنند و گل کوزه پخته داشت و بهر روز تا نیم آتار بخورند و غصه را در وقت پخته بگویند که قدر که
 خواهند بخانند و پیوسته در دهن دارند و آب نرغ و بزرگ و لیکن هر روز و غصه را زیاده و پیوسته را کم کنند تا آنکه غصه یابی شتابان و بجای گل کوزه طباشیر و گلاب و غصه
 کیو طلا صلایه کرده قوس ساخته خورایند و ما و الجبن بسفوف لا جورد علوی خال با شربت شاتره مدبر نوشانیدم و غذا با لاد و گوشت مرغ سیلانی و کله روه
 با شور بای مرغ مذکور و خایند آنرا و آن مقرر داشتیم وقت شام لا جورد و حصول مصطفی سوده هر یک و شامه و جوارش چالینوس بکوتله آمیخته با مرغی از پی
 مرکب عرق عود هر یک پنج توله شربت سید و بهر یک توله خورایندم در یکاه صحت یافت و دیگری کافور پوست بنفشه مرغ تا دو آتاری خوردن
 غصه و نفیون علوی خال با ما و الجبن تا دو ماه نوشانیدم و چند خام بوزن سه پا و نبات یک نیم پا و در تمام روز خورایندم و بالای آن رو سده بار
 نه باشد و یک سیلانی و غذا شور با بنان خشکار و آدم همین تدبیر شد و زنی سنگ جراحت هر روز بقدر نیم آتار بخورد و ما و الجبن فایده نکر و من آنرا
 اندک سنگ جراحت و امرتی و اندر سه تازه مقرر کردم و بالا لیش سفوف که تباهی آرزوی حوال را شامه است و در قول صا سکا ل کوشند
 خورایندم و شب جشم لوق بهار دادم تا چهل روز هر روز دو سله بت اجابت طبع مختلف الاولان میشد و با نرغ بهر صحت

اشتداد جوع و شمول کلی

و آن فراط اشتها است از طبیعت بنوعیکه انسان کثرت عادات و نفوق حاجت بخورد و چون خسته شود و هر چه طعام کثیر بقدر قوت خود بخورد و با شکر
 حریفی ماکولات بود و از غایت حرص طعام کسی که شکر طعام او باشد مکالمه و مهارت کند چنانچه خاکه سگان و تار و پود و غیره را بخورد و این شمول
 بسیار پیش برود و کثرت غیر مقرر است که در غم معده افتد و بجم و قبض که از غم و دلت است و در کثرت طعام آورد و چنانچه غم و شکر

از مصروق و عند الصباب سودا بر فم معده و از او باد اشتداد در بلدان بار و از زبان بار و همین سبب و ازین قبیل است آنچه بعضی مردم را قویب موت
بسیب بلده بر اشتدای طعام میشود و بداند که با وجود حرارت و برودت غیر مطرط بر فم معده اگر مزاج سایر اعضا گرم باشد مرض سخت قوی بود جهت کثرت
تحمل و خواش اعضا غذا را سودا مزاج بارد که فم معده افتد اگر مطرط باشد یا در تمام اجزای معده عام بود ابطال شهوت نماید و یا چنانچه طبری گفته که اگر تمام معده
بار و در شهوت کلی حادث نشود زیرا که درین هنگام هضم با کلن اطل میگردد و این مرض دیگر غیر شهوت کلی پیدا گردد و گاهی بسبب خلط طافس سل سودا
منصب اطل لبوی فم معده بکثرت و یا بلغم طافس مجتمع در معده افتد که بخوبی ضمت خود و غذای فم معده کند و فعل نماید مثل فعل مص عروق متقانی بغداد و حصصا که
کما لفت خون بان لازم گردد پس محسوس شود و در فم است عروق مثل غلای مصاص و یا خلط طافس تقطیع و دباغت خود و اطلا لزج در فم معده
شهوت را جدا کند زیرا که حرکت او با وجود حصول مثل این خلط لزج لبوی دفع شدید تر از غذا پیدا شود و یا از حرکت یفت معده شدت میگردد و بسبب کثرت
و بعضی مثل آن هنگام حرکت مص عروق و حرکت قوت جاذبه عارض میشود و گاهی از نوازل سرس که بر فم معده ریزد عارض شود و از حرارت شایع
معده ترش گردد و بسبب شای فم معده را بگز و شهوت کلی دشت شود و بقول شیخ این نادر باشد و گاهی عارض میگردد بسبب حرارت مطرط در فم معده که
تحلیل و استغای بدل نماید پس فم معده دائم مثل گرسنه باشد و این در اکثر محدث عطش او و در بعضی احوال گرسنه آرد چون تحلیل و افراط نماید و
محدث جوع در اکثر افراط حرارت در تمام بدن و در افراط او باشد و حرارت چون مختص فم معده بود و از روی آب سیالات مرطبه نماید و آن چون بدن
مستولی شود و فوط تحلیل و جذب نماید و محتاج نماید عروق را بمص بعد هر که منتی فم معده گردد و بقاضای شمع و گاهی این حرارت در از نواح بسبب تحلیل هوا
حار بر بدن بود چون مقابله تحلیل بان اجابت بسبب تحلیل و اجابت دائم بدین باشد زیرا که بدن تحلیل و اجابت بسبب تحلیل و اجابت بسبب تحلیل و اجابت
بدن تنها بسبب این باشد چون در نواح حرارت باطنی منفع تحلیل باشد و یا اگر حرارت خاکی یا منتی از ضعف ماسکه بود و اعضا مفتقرند اگر دو و جذب نماید و از
منتی شود و عروق محتاج بمص بعد مص گردند و ما معده منتی شود و گاهی بسبب شتیاق اعضا و افتقار آنها بسبب خفا و اجساد خفراغات کشیده و طول یا حییات
شطا و له مملکه بدن میگرد و گاهی بسبب قوت ماسکه بدن عارض میشود و با بر عدم قدرت بر طرط و طوبات و حفظ آن و بقای تحلیل طبیعی بلا انتفاع
پس تحلیل مطرط و شوق لبوی سبب بدل و دایم نماید و گاهی بسبب دیدان و حییات کبار بود که با و رت لبوی مطعومات کنند و آنرا خورند و بدن معده را گرسنه
گزارند و بداند که شهوت کلی اکثر به بولیم و سبات و موتی انجامد و طرط و شتیاق بسبب مذکور باید که اول از مریش پرسند که فم معده شعیف است
یا قوی و بر از بسیاری آید یا اندک اگر ضعف فم و کثرت بران بیان کند حال قوت عطش و کثرت نفخ و ریافت نمایند اگر اقرار این کنند و برودت هوا
مطیعت نیز ریافته شود و دیگر علامات سودا مزاج بار و معده هم بود بسبب این مرض برودت فم معده باشد اگر کثرت نفخ و زکار کند حال ترشی بان و کثرت
ترش و نقل ریافت کنند اگر اقرار این کنند سوال نمایند که وقت ناخوردن غذا شدت لذت و حرقت در معده که بدن خورون ساکن نشود محسوس میگردد و یا نه و
احیانا می شود یا نه اگر اقرار آن نماید سبب کثرت انصباب سودا باشد و اگر از نفخ و زکار کند سبب فم معده باشد و اگر این آثار نیز نبیند سبب
باشد و اگر با وجود ضعف فم قوت بر از کثرت عطش بیان کند و یا آن سایر علامات حرارت مثل گرمی ششای دغانی و طخی و همن و انتفاع ببردت نیز باشد
سبب حرارت معده و بدن باشد و اگر فم قوی و قوت بر از گوید از حال کثرت عطش سوال کنند اگر باشد حال تقدم اتفاق سهر و کثرت جماع و غلبه
گر سنگه مطرط و حوام متواتر و حرکت عینت پرسند اگر اقرار تقدم یک از این سبب کند و هوای گرم مطیعت موجود بود و سهرال روز بروز افزاید سببش شدت
تحلیل بدن باشد و الا حال تقدم انتفاعات کشیده و جوع طویل یا حییات شطا و یا امراض محال و دیگر معلوم کنند اگر باشد سبب شتیاق و افتقار اعضا
لبوی غذا باشد و شدت جوع و قوت صبر بران و اسراف و اکل حتی که بجمعه نقل آرد و دفع ایقی یا اسهال نماید و ضعف قوت سهرال آن ایذا
طعام و اگر چه اندک باشد نیز از دلایل این نوع است و اگر سوای سهرال بدن ضعف قوت آثار مذکور یافته نشود و بر از تمام بسیار غیر فم معده براید و خلفه متواتر نیاید
و بدرب نمودی گردد و سبب ضعف قوت ماسکه بدن یا معده باشد اگر علامات دیدان شکم مثل حساس حرکت و همدون آن را ماحول لبوی معده و خروج آن

اگر سیراب شود

و اگر سیراب نگردد کوی بادی سبب میزند معده را گرم کند و محضت سودا باز دارد و فمده مسخه و محاجم ناری بر طحال گذارند و نمیدان نمایند و اگر هیچ دوا سود ندهد
بر طحال دافع دهند که لانی گوید که از معالجات این فصد سیلم ایست بعد از اسهال الطبیخ اقلیمون بعد از آن تبدیل مزاج بگذاشتند و الاصل که در این
و برگ و رنجویه فحل باشد و همچون اقلیمون وضع محاجم بر طحال بغیر شرط غذا زیر پا جات حلوز عفر الحوم خفیفه مثل لعم جدی و حل جوز است و حریب تخم
بط فریه ماکیان فربه و بیضه نیمه شست و لوزینه و حلوا از بادام و شکر و نشاسته و قند معده برگ با در رنجویه و برگ سیاه دشان کوفته بخیه بگلاب و انبیا
بشورای آب بخورد و شبست غذا سازند طبری گفته که علاج این نوع صدها علاج نوع اول است بکنکه این محتاج به تنقیه معده و تسهیل معده و فو است
و از علاج این فی بشراب غسل آب ترب سکجین بدفعات است بعد از آن گلاب گرم کرده دهند و این شربت بدینند بکنکه آب یا رنجوش کپل و دود
سنگین انداخته بود نیمه خشک درم زیره کرمانی و دود انگلی بکدرم عود صنی و دود لث درم و حل کرده بخورند تا غلظت گردد و بعد از استعمال نمایند
از آن این شربت است بکنکه آب بنوشجو بخوش یک طل سرکه یک طل و قیام میزند و این انادینیل الطیب و انگلی بکدرم عود صنی و دود لث درم و حل کرده
کفرل یسون بادیان هر دوا درم پوست بچ کبر سره رم همه کوفته در پارچه صره بسته شربت آب به سرکه بنیسانند بعد بخورند تا بخوش بعد از آن
دو حصه کنند و در یک حصه مثل آن شفا حاصل اصل کرده بزنند تا بقوام سکجین آید و در حصه دوم و در چند آن شکر سفید حل کرده بزنند تا شل اول گردد و در
ازین هر دو موافق مزاج باشد استعمال نمایند و چون فو ساکن گردد و معده کمی شود و ششوت کلی واقف بود در اول طعام او این بخورند بکنکه آب بنوشجو
و بکنکه مثل مسکه گردد بعد آن کبد حل طب مشوی مثل آن بکنند تا آنکه هر دو یکدات شوند بعد مسکه تازه اندک میخند و در ابتدای طعام بدینند بعد از آن
طعمه غلیظه بخورند و حفظ طبیعت و غذا از تخمه و سودا کمتر کنند و قلیل است اینکه هر که ششوت کلی بود تخمه و سودا استعمال اسهال بجز سد لیکن چنان ط و کریم که اگر
تخمه و سودا استعمال عارض شود واجب است که تنقیه معده او نمایند با تخمه بترقیه معده عقب سودا استمراند کور شد و تعویض معده و تقویت او کنند و اگر طبیعت
منحل گردد و این ششوت بدیند زیره کرمانی در سرکه تر کرده بریان نموده درم برگ پودینه خشک برگ سداب خشک برگ رنجویه خشک هر دوا درم
بلو طبریان بچدرم حب الاس بوزن بچدرم خروشامی و بنطی هر دوا درم هفت و نیم همه را بسایند و اگر مزاج او طاری باشد و رین بر رطوبای بریان بقدر
حاجت بفرایند از آنجه طبیعت او حبس نماید مثل جوارش سیفر حل مسک و جوارش نوزی غذا و لیمون است و آب و با شراب حم قوی میگرفت و با عود و
چوشانیده میوشانند و حبس طبیعت می نمود و معده را با تخمه لسنجین و تعویض او نماید مثل مسک و کل سرخ و آب سن و آب لیمون صفا کنند و ادم که معده
خالی باشد و از آنجه صاحب این علت را بخورند ششوت طبع مسکه شکر است و ایضا با دما تازه بخورند و در ابتدای طعام بعد از آن با تخمه سمن فم معده باشد بدین
و از مضرترین شای قافض و حاض است و از نافع ترین چیز برای ایشان اشای حریب اشای غلیظه است و نشاید که شراب قوی که در آن قفس باشد
بمقدار معتدل از ایشان قطع نمایند صاحب ها وی و تروج گویند که تنقیه معده از سودا بحسب اقلیمون یا مطبوخ آن نمایند و هر صبح جلاب از باد رنجویه سه
درم و شکر سفید ده درم بدینند و غذا از دونه خود آب بمغز قرط نمایند و آب گرم و سکجین تخم ترب و غسل و نمک قو نمایند و مطبوعات و ستم تناول نمایند
و اگر قوت قوی باشد فصد باسلیق نافع است و گاهی حجامت بر محل طحال نافع میکند و رنج با شیر و شکر و مسکه بخورند و در خوردن بر وزن الیه مبالغه
کنند و آنچه مبرودین را نافع نیست که لحم جدی و حل فربه با نخود و شبست بزنند و مهر سازند بعد شور با صاف نموده در آن بچ مرغ و ماکیان فربه بزنند
و یا در چینی و خولجان و عود خوشبو ساخته بنوشند و گاهی این شور با شراب می آمیزند و آن اسجین بدن سمنه نماید

علاج ششوت کلی از حرارت هر چه در علاج امراض معده از سود مزاج ها گذشت استعمال نمایند و اغذیه قلیل غذا و خیار و خنزه و
کدو مانند آن دهند و از هوای حار اجتناب نمایند و از علالات او شربت بوقا لیمون ب بوسیب و غوره است و اجتناب از شراب و تنقیه معده بگلاب
صندل گلاب تغذیه مبره لعی انضم مثل قریص لیمون و لیمون سبک باج های تازه و خوردن قنار و خورشیدن آب صادق البود و قبول از طماکی شرب برون یا
آب سرکه و ده و شستن در آن و شرب شیر و غنما و برور کاس حرارت و آب کا بود و کشیز و غرقه و طایمان کثرت جوع را که بسبب حرارت باشد ششوت

در این متن تداوم ایستای بار و یا غایتی شلشی در صورت و کثرت غلظت آب و کثرت استغفار غلظت بار و از انقباض بلغم
برغم معده و از ضعف اشتها بسبب حرارت نیز افتد و دریا فرشته که این مرض سه نوع است اول حادث از سود مزاج بارد عارض فم معده قاتل قوت
جذب بلغم نقصان غذا و ضعف اعضا بسوی آن دوم حادث از سود مزاج بارد مع بلغم نجای قف که بر معده نقل آرد و مزاج آنرا سکنه و از غایت
غاید قوت با ذره را ضعیف گرداند و ششوت را بر بلند پس اگر است غذا عارض شود از حیث غذا از بدن منقطع گردد و جوع اعضا و سقوط ششوت و غشی حادث
گرد و سوم حادث از ضعف شدید در فم معده با حرارت قوی در جمیع بدن و بقول مرقی این نوع سوم بی جوع غشی است و شیخ الرئیسین را سکنه بیان نموده
و برای ادبائی مستقل وضع کرده و پس متاخرین غش را نیم سوم حادث از غلظت بلغم یا صفراوی نوشته اند یا بحسب سبب آن اگر عرض سود مزاج بارد مفرط
در فم معده باشد قوت جذب را باطل کند و این بطلان در جمیع معده سرایت کند پس بسبب بطلان قوت حس فم معده از امتصاص عروق و از
لذع سودا و غلظت آن آگاه نگردد و تا ششوت طعام روناید و بسبب بطلان قوت جذب صاحب و از بروز بدن یک لقمه شکل گردد و اشتیاق اعضا بسوی غذا
بطلان قوت ششوت را بر آید از این دو بلغم معاد است قوت با ذره طبیعی معده تمام میشود و اگر بلغم غلیظ بلغم باشد که فم معده را در پوشد طبیعت دفع آن کوشد از جذب
کند با وجود آنکه بلغم طبع معده میان جرم او و میان سودای مدغذ غلظت بلغم باشد که فم معده را در پوشد طبیعت دفع آن کوشد از جذب
خبر از نگرد تا اگر سنگی ظاهر شود و اگر غلظت بلغم باشد که در جرم فم معده نافذ شود و در لیت آن منتشر گردد و مزاج آنرا فاسد کند طبیعت دفع آن متحرک
گردد و با ذره ضعیف شود و بسبب جوع ششوت باطل گردد و الحاصل نشان این مرض ضعیف و سقوط قوت و لاغری بدن روز بروز و بطلان ششوت
لحم و عرض غشی اشیاء غذا استحکام فرض است و طریق تشخیص اسباب نشانه این همانست که در تحصیل سباب امراض معده گذشت پس اگر علامات برودت
سازج یافته شود ششوت همان باشد که اگر غلظت بلغم یا صفراوی ملک گردد و ایضا فتور نفوس و وقت و قصر صلاست آن احساس سردی در فم معده
بنگام گذاشتن دست بر آن و از آخر مرض غذا استیلا بر دو معده شدن حرارت غریبی از دل برودت است و تقدم قصد یا شرب بلغم و دلیل کثرت
استغفار غلظت بار و بود آفرین و غشی و فساد غذا و انقباض اعضا بسبب بلغم فم معده باشد و وجود حرارت و سرعت نبض و تخالف اوج خفقان علامت
ضعف اشتها بسبب حرارت است و از روم غشیان و توسع دال بر نفوذ مواد قوی در جرم معده و انتشار آن در ریه است علاج و حالت غشی بپاشیدن
آب سرد یا گلاب سرد و از اخراج و سرد گرم کرده در مزاج بار و بر چیره بویانیدن اشیای خوشبو و خوشبوهای گرم مثل مشک و عنبر شاه سفرم و نند و شراب بخیانی و
میوسن و چونه مرغان بریان و سیاق قریب ریش بریان کرده و طین بنفشه بود و در مزاج گلاب بنفشه است یا حکم و الیدن نهار و از روغن خیری که از بنفشه
و خوشنوس کشیدن بر کردن سوخته مخصوصا سوی صندغ و نامیه فرو بردن سوزن در دست و با پیادون شاخهای باریک کشیدن گوشه نوختن
طبل برای متابعت طبیعت و تجزیه بنده و عود و وجود و اللم و کندا و المسک و نعیم معده بمقویات مثل گل سرخ و مصطکی و بنفشه و عود و مسک و اللم
و خام و اس میوسن و هر چه در علاج غشی مذکور شد بعمل رند و چون از غشی نایافته یا نند و بهوشن یا زانیدن شراب بخیانی یا گلاب عرق بید مشک و عرق گلاب
یا شراب عود و نعیمات مذکور یا شربت سبب آب آن تر نموده بدهند تا از معده و اسهال سرعت طرف جگر نافذ گردد و اما در اللم و عرق بید مشک و عرق گلاب
میوسن یا شراب بخیانی یا با اللم یا میوسن قویتر گردد و یا گلاب ز شربت با و بنجینه دریم یا از گل قند علی ده دریم یا میوسن ورم بنفشه و اگر نهند مصطکی نیز
افزایند و با غلظت سترع الانضمام مثل شوربا از لحم فاضل چون گوشت چونه مرغ یا دلج یا تیهو یا کبک نخود و زیره و از چینی و عود و غذا سازند و مثل قیسه
معمول از لحم مذکور و مانند آن با زیره و شراب بخیانی بدهند تا اعضا بدن قوت یابند و بعد از آن بهر تعدیل و اصلاح معده جوارش چاره
مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و مانند آن و اطریفات بکار برند و از معده حاره از دل و مسک و عود و عنبر و مانند آن بروغن مصطکی
و انه که شراب سرشته گرم کرده بر معده احتمال نمایند اگر منقل میوسن حاضر باشد گشت او داخل کنند و تبیدیر ششوت کلی بار و علاج امراض معده
بار و پروازند یا بحسب درمادی که از بلغم غلیظ یا رقیق بلغم یا صفراوی باشد بهنگام غشی تدا بهر صیفه مذکوره بکار برند و در حالت انافه

حسب ما در تنقیه معدة با ویه مناسب کنند بعد از آن در تعدیل و تقویت معدة کوشند شال و بلغمی تنقیه بلغمی و اسهال بعد از نفع داده نمایند بنحویکه در علاج
امراض معدة بلغمی گذشت و بعد از تشخیص معدة توجه نمایند مثل علاج شتوت کبی بلغمی باید کرد و گل شراب و سنبل الطیب مصطکی عود ساینده و رگلاب
آمیخته بر نم معدة ضما کنند و در صفراوی تنقیه آن و تعدیل با ویه مبره بطوریکه در علاج امراض معدة صفراوی گذشت باید کرد لیکن قوت مرض را در تنقیه مخطوط دارند
اگر مساعدت نکند زنا جرأت بدان نمایند بلکه تعدیل و تقویت معدة ملاک فرشتا نهند اند که عاجله اقسام با ویه آن بنایت مشکل است بمرکز معدة تنقیه
بوجود قوت مانع آن گردد بنحی که شرح اسباب نویسد که تنقیه درین انواع بسیار دشوار است بمرکز تنقیه بدون قی و اسهال ممکن نیست و سقوط قوت و شتوت و
غشی ازین منع میکند انطالی گوید که در حال غشی تغییر یافته آن پاشیدن آب سرد و غیره نکند و اکثر معطسات خوشبو مثل فلفل مع نسرنی شمع یا بنده و اجاقه
کوک و شراب بمانی و گلاب و آب ریاس سید به انار مخرج لطافات نفع دهند و گاهی ازین شراب آب لیمو قوام میسازند و بنحی شتوت درین مرض
بجوشد کردن لحم و دفع بنوا باد کش بسوی بینی مرض نمایند و گاهی از آب های مذکوره یا بعضی آن طعام میسازند و از مجربات نیست که عاق و لیمون و غیره
و بود و پوست پیچ مخرج کنند بر جرم و غیر آن استعمال نمایند و اینکه نفیض معدة بصندل و عود و سداب و عنبر کنند و گاهی درین طراف می بندند و چهره با آب
خام و گلاب آس می شویند شیخ الریلس غیر آن می نویسد که علاج سقوط شتوت است و با لیمو بر دقوت و اعانت آن تا ساقط نشود و بقرین
شتوت واجب است که اغذیه مشیمه خوشبو چون گوشت بزغاره و بره و پاکبان بریان کرده و فو که خوشبو مثل سید و بر و ام و و و طیبیات مشوم که در آن
بعضی باشند مثل غلیمه مشکند و عود و غیره بویانند و اگر ارج است باشد کافور و گلاب گل سرخ است تمام نمایند تا قوت مجتمع گردد و تحلیل نشود و نان در
شراب خوشبو کرده بخوراند و بنمید ریحانی بنوشانند تا قوت جمع کنند و خصوصا اگر کافور در حار مزاج و عود یا مشک غیر آن آمیخته باشند و شراب سنبل
نفع میکند چون سبب و حرارت نباشد و دست و پای پیچند و منع از خواب کنند و آنچه ایشان را نفع کند نیست که بکثیر ککک و ریوسون یا در نفوحات
خوشبو بالیده بر معدة ضما کنند و خصوصا در حال غشی و ایضا تمکید بدان نمایند بمرکز خوشبو مثل مرهم صغیر و مرهم مود اسفرم و ایضا استعمال کنند از او
قلبی خوشبو بر معدة ایشان نفع میکند و بخور است عنبری تخیر کنند و بر مفاصل مقویات مثل گلاب و آب آس و سیوسون کافور و مشک زعفران و عود و مشک
و گل سرخ ضما نمایند اگر چند حرکت تحلیل اکثر سبب ضعف مفاصل و کف آن حرکت را بقوت عارض شود و تدبیر و تسخیل بدان ایشان کنند اگر
سبب بدو است باشد و تبرید آن نمایند اگر سبب حرارت باشد و ظاهر است که اگر با حرارت باشد استعمال سخحات از خارج جائز نبود زیرا که اعضا را جمع بنیاد
تحلیل زیاده کند و اگر چنین نباشد استعمال آن نمایند تا طویات را از معدة جذب کند و اگر در معدة ایشان خلط صفراوی یا قوی باشد و ملحقه سکنجبین
بیک مثال ایارج تمیز آید بحد اکثر از آن اگر تصعیف باشد تا تنقیه معدة نماید و ایضا صفراوی اغذیه بارد با قوه و بالفعل مقوی نم معدة مثل نان
در آب اناریا سید باندان خرید کرده بخوراند اگر بدو است مغرط باشد تریاق و بنج بنیاد و حرثا و مجون و جواش بزور خوراندند
مؤلف اقتباس گوید که در حالت غشی گلاب آب سرد و تمام بر روز تند دیگر تدبیر معمولی عمل رند و این تلخی میوایانند و عطر عنبر و سماک بر یک
دو باشد زعفران کباب عود سنبل الطیب صندل سفید بر یک باشد و ضما و قوی معدة و قلب چون گل سرخ و عود و سنبل الطیب و سکن را یک با بنجین
بر یک درم زعفران یک درم بر معدة ضما نمایند تا بهوش آید و حکیم علوی خلن در عشره کماله این ضما را از مجربات علمی فرموده اند اسطوخودوس و درم زرنب
سعد گل بادرنجوبه هر واحد یک مثال دال بنواش معشر شیر بن سوخته سوله جدید ستره شده زرد و سفید مرغ یک عدد عطر عنبر باشد آسخت
بریشانی و صغیر ضما کنند و هنگام افاقه ماد اللحم ساه و شراب مخرج دهند و بنا حصول نفیض مواد از انیسون زرنب سنبل الطیب بنج کر نس بر یک
چهار باشد و در بنجوبه چل سفید بر یک باشد قنطاریون دقیق بفتاح صغیر بر یک هفت باشد بنج و بنج عدد مویز منقی و توله گفتند علی چهار توله
منفیج دهند و بجای آب براده غسل اکتفا و رزند و بنج شش روز و او اسر دو وقت دهند تا بوی نفیج در قار و رده ظاهر گردد پس تنقیه بدن و معدة
نمایند بجل اسطوخودوس و شراب لیمون سسل و در مطبوخ مذکور سنای کی یک توله مغز خیار شنبلیله توله تر بنجین چهار توله روغن بادام شیر میفرزید

و باید که در دقیقه ملاحظه قوت مرض فریاد چنان نشود که با فراطریق قوت زائل شود و آفتا آورد غذا وقت شام بدستور از شور بای رخ و خود آبسل که گرم است و صبح
مصلحت باشد بر جوارش که آمیخته ورق آفره یک عدد و سجدیه با مطبوخ قنطاریون و قیق صغریا سی لیسون از چینی هر یک یک را شب بادیان با در پنجوبه هر یک یک باشد و بخور انداخته و صبح
چهار صاع اوده هسته انقویست و تعدیل همچون تخم نیل و جوارش بز و جوارش فواکه با ماد اللحم دهند صفت جب اسطوخودوس گسند اسطوخودوس و تر بنفید و بنرسول آب
کاسنی بنرسول سیاه هر یک پنج درم تخم شطرنج نیم درم غار لیسون سه درم بسفنج در پنج عقرب عصاره و بنسین جوار و بنسول مصلک هر یک درم ستموئی ششوی نیم درم
ایا ح فخر اچار درم کوفه بنجیه بوغن با و ام شیرین پیرب ساخته حیاتند شتری از و درم تا و شقال صفت شربت سهل تبرید فید یوز خطائی بد عار هر یک یک
و آب پودینه بنرسول کاسنی مرق هر یک نیم با و صیل قوام ساخته آمیخته شتری تا چهار توله دهند صفت جوارش فواکه آب سیب پودینه بوغن اتاناس لایون قبول و لیسون شتری
و کاغذی و کلاب و کپور و بد مشک هر یک چهار توله آب باران هفت چند به با لیس لایون بچو شاند که لای نیار و چهارم حصه نازد شربت سید قیوب و لیس و ام شانی این
آمین و دانه بیل جوار و آب ساسنه خولجان عود و زنجبیل اسارون قرص و از چینی پوست ترنج پوست برین بسته هر واحد یک درم و از بنسفته دو درم بنرسول مشک بنسفته
هر یک نیم درم شتری از و درم تا و شقال صفت ماد اللحم گوشت حلوان چهار تا که گوشت بود چهار آثار سنگ خواره بست پنج قطعه خشک گکی یک عدد مرغ خوراک
عدد اسارون و از چینی چوب طیبی بنسین گل کا و زبان با در پنجوبه هر یک یک توله بادیان خطائی چای خطائی خولجان غشبه زرنب بنسفته قنطاریون بنسول الطیب صغریا هر یک یک
هفت توله قرص و از چینی چوب طیب هر یک یک توله شونیز یا زده توله قرطیست توله مویز منقی نیم آثار برگ لعل سبز و ریحان و ترنج هر یک یک
آب نیشکر که تا غشبه خشک یک یک درم چهار شیشه عرق کشند شتری از هفت توله نازده توله و اگر این مرض از نزله عارض گردد آثار آن ظاهر باشد پس معالجه نزله را از
بعد جوارش شات تقوی حده بکار برند و ضعف موده بجا لای آن برد از دین طبع چای درین باب خیلی مفید است چای خطائی با و بادیان خطائی با و بادیان و می هر یک
چهار یا شش بادیان سبی نه باشد لای کلان پنج عدد قرص کلاه و از بنسفته عدد نمکوفه کلاب و آب باران هر یک یک نیم با و لیس بچو شاند که سوم حصه بنسفته اودینه است
سر لوش نهاده با در محکم بسته تاسه گهری بر دیگران گذارد بنسفته سه توله ذل کرده بنسفته و اگر موده خط صغریا و بنسول قیق آمیخته محبت بویوس
گو و ایای فخر ایشقال با و طعنه سکنجین سیاه آمیخته بلیسانند و باید که موده و زنگار نمایند پیوسته مرض را پیش مطبخ شسته داند که از بوی طعنه سا
اشتهما پیدا و اگر این علت ذیابیطین را و ضیق انفس را باشد اگر چه زوال آن معلوم لیکن بن ماد اللحم فایده می بخشد گوشت حلوان نر جوار
آثار کپور صحرانی یا زده عدد کفش یک عدد مرغ جوان پنج عدد اسطوخودوس بادیان خطائی چای خطائی بسفنج در پنج عقرب زرنب بنسفته بنسفته
بنسین بر سا بوزیدان قنطاریون و قیق غشبه چینی خولجان بنسول الطیب صغریا و کا و زبان شقال اسارون هر یک شش توله زو نای خشک بادیان هر یک
نه توله رب ساسون صغریا هر یک پنج توله آب بنسفته نیم آثار با در پنجوبه یا و آثار مویز منقی یک آثار آب نیشکر پنج آثار مشک بنسفته شربت سید هر یک یک درم چهار
بکشد شربت نه توله چون استغای غشی باین عوارض عارض گردد در مرض بعد رستم ملاک خواهد شد و گویند که استعمال عود و ساق و لیس و کشنیز و پوست
ترنج هر واحد درین مرض مجرب است کیلانی و صاحب غنی و زبده می نویسند کسی را که بر در رسیده باشد باید که چون غشی وضعف محسوس شود موده او را
بکامد سخن تمکید کنند و شراب مسخن بنوشانند و آب بادیان نمایند و اما در حال افاده تحریک شهوت طعام بشم رداغ اغذیه مثل خبز مدلول لشراب بانی یا
شراب سیوسن در و لایچ بچه مرغ بریان یا مطبوخ آن کشند و مان بملول لشراب یا آب سیب غذیه سریع النفسه و نفوذ خوراند تا که بسوی اعضا نافذ شود
و غذا بنارسانند و ابدان و مفاصل ایشان با و بان حاره تنخه از بنسول و زعفران و اشنه مسح نمایند و جسم ایشان را مسح کنند با آب سر آبیست تا جمل قوت
مشع کند و اصلاح موده جوارش کوئی یا تریاق لشراب کنند نمایند و ماد اللحم لشراب بنوشند چون بر خوردن طعام قدرت یابند شور یا بنخه با باز جوار و جوزه بران
بخورند و افادت اصلاح سور مزاج موده بهضا دان نمایند و بنسول طریب بدن با و در اغذیه حاره و اشربه حاره کتند و چون قوت عود کند احوال علاج بنزد و در
استعمال روغ اغذیه حاره تهلل نمایند که بدن بخرج مغرطنا بر آید و طوبات اصله تهلل بخند و در لوز ان طانی او مشکل نگردد و چون استفراغ در نوع با و این علت
بزیه ضعف قوت است و آب نست که حفظ قوت برواغ اغذیه شیشیل این سبکاج نمایند بگیرند گوشت گوساله و بطریق سبکاج بنزد و بنسول لشراب

بکشد

و بود نیز دوست تیرنج و زعفران و سنبل و اندک مشک متوکل ساخته بوی آن رسانند و عند دفع غشی انقباض آن باصوات طبل بموق و کشیدن سوزن یا گویشت
و غیر بعضی که میانی بهام و سیاه است بخت و ابجلیع و طلای سحره و مفصل و بمیوسن نهادن کحاک محلول بمیوسن بر معده باید کرد و چون فاقه حاصل شود
ماء الطیم نوشانند بعد به گیسو بچه گیسو تر و آنرا باغود در دست و اندکی زریه بپزند و چون نیم بخت شود قدری زیت انفاق بر آن ریزند و بعد خام نمیکوفت و در اونی
و غولجان متوکل ساخته بپزند تا تمام بخفت شود و آب اندک با اندکس قدری آب لیمو و آب لیمو با آب سبب ترش آب بتروش بر آن ریخته بآنش نرم کنند و حق
داده فرو آرند بعد سداب نه قطع کرده بر سر آن اندازند و بوی آن بدورسانند و اگر بچشیدن آن گفته و اگر خواهند شور یا دگوششت آن بدهند که این سه طعام
حکمت دقوت را یاری دهد و بعد چون تحمل باشد یا بچ فقیر بدهند و الا سحر دنیا و تریاق و امر و سیاه و واد و الکرم و دمحرم یا فند و ليقون یا بوارش بنور بخورند

و آن کسی از جنس است که صاحب آن بر گرسنگی صبر نتواند کرد و چون وقت جمع در طعام تاخیر شود عشی بر آن افتد قوت آن ساقط شود و فرق درین مرض
و در بولیوس نیست که درین معده عالق از غذا نباشد غلات بولیوس به سبب این ضعف شدید در فم معده با حرارت قوی در آن و بر جمیع بدن سبب کسب
حرارت شدید اعضا لامحالہ حرارت معده و قوت گرسنگی اشتداد میابد و تحلیل ادرام از فم آن بسیار میشود و بنابر کثرت مشارکت میان قلب فم معده قلب را نیز
ضرر آن میرسد عشی غرض میگردد و چون فم معده مغذی ضعیف بود و هنگام گرسنگی رطوبات رویه بر آن انصباب نمایند و در آن وقت عروص عشی زیاد تر و شدید تر میباشند
و الاضبا کسب گرمی اعضا تحلیل و تقاضای غذا بیشتر میشود و معده بنابر ضعف خود و از آن متصاعق و قیظ میابد و ازیت و تقاضای عی میگردد و باعث عشی
میشود و آن مرض گاهی عقب خنجره شود و اتفاقا بدن بسوی غذا وضعیف جمیع قوی حادث میشود و چون گرسنگی شدت میکند مزاج قلب گرم میگردد و حرارت در آن
منتقل میشود و از آن عشی می افتد بیشتر از سواری کشتی و سفر بسیار و دریا غرض میگردد و یا از عمل بکدر یا ضعیف و تاخیر غذا از وقت و در غایت کثرت یا متداول
لحم غلیظ و شام باشد و غذای خود را با غنیه لطیفه مبدل گرداند یا یک نوع ضعف بخورد و آن لحم رساند قلب از جهت القطار غذا از آن بکسب بسوی
ادیر سیس گرم گردد و صاحب او عشی بهم رسد از اغضار غذا نیست که چون صاحب گرسنه شود عشی بر آن افتد و علامت این مرض تشنگی و کرب است و پیش طبیعت
و شدت گرسنگی و عروص عشی اگر وقت گرسنگی طعام حاضر نباشد و وجود دیگر علامات سوء مزاج حار معده که در تحلیل غرض معده مذکور شد علاج و در عشی بد فائده
عشی نمایند چنانچه در جمع بقری گذشت و وقت افتاد از آن سبب کنند و شیر که در شکم رگلاب عرق کیوڑه برآورده شربت انار و همچنین اهل کرده میشوند
و هرگاه گرسنه شوند همان وقت غذا نخورند و غذای آن که را بنابر سبب یا شربت فواکه یا آب میوه های سرد دیگر مثل ولیمو و تشری ترنج ترکه باشند یا بخورند
و غذا میادارند و وقت گرسنگی دیگر شود و یا کجین سانه ده درم و گلاب پانزده درم یا شربت سیب یا حامض سرد اصدده درم در آب سرد حل کرده بشود غذا فزوده شود
و با حاضیه صبر میفرمندی هر کدام که باشد باغیر بادام یا بکثیر آب غوره یا سیبیه و در آن نان ترد کرده بخورند و اگر قوت ضعیف بسیار باشد بخورند مرغ و هندو بند
سایرند و بزرگ و علاج امر غرض از سوء مزاج حار گذشت باید کرده منع از خواب بسیار و عدم تاخیر طعام و تناول طعام بار بار با فعل القوة قوی معده نمایند طعام
مرخی معده و مزید ضعف آن و دور تشنگی و حین تحلیل روح و سقوط قوت است بخلاف بار با فعل که آن ببر و تحلیل جمع و تشدید معده و بدان سبب آن تشنگی
و جمع حرارت غریزی از تشنگی و کثیف مسام و تقویت قوت و منع روح از تحلیل میکند و سایر آنچه در او جلع معده حار گذشت عمل زنده طبری گوید که
تسخیر را که تخمه بسیار غرض گردد و بدن و محتاج غذا باشد و از نخیست قوت او وضعیف شود و صاحب این علت مضطر است بآنکه ابتدا نمایند و در عی
بتقویت معده و بطریق آن تا آنکه معده تقویت یابد چون معده تقویت یافت و مزاج فم معده او با عقلال بد مشورت او بحال می آید تقویت میابد و ضعیف میگردد
قوای و بخت آنکه ممکن نیست استیفای غذا و بدن محتاج بآن است و مشورت زیاد میگردد و بسیار است که بدان جهت قلب گرم میشود و بخار حار آن بسوی
ادراع مرتقی میگردد و پس عقب گرمی قلب جمیع را التهاب فم معده بهم میرساند و از آن عشی که معروف عشی جوعی است حادث میگردد و علاج آن نیست که بولوس
نیجات بهم رسد امر بالبدن است پای و علامت بدست آن نهانند و بارچه متبادل بر قلب فم معده و مفاصل نمایند از داندک شرب آب و صبح کبر غوره سرد کرده

مخرج کنند اشیای خوشبو معتدل الحرارة بویارند که از غشی با قاعه آید پس نظر مزاج او نمایند که آیا حدت و غیر یافته یا او طریقت طبعی خود دست پس اگر حدت
و غیر یافته باشد اشیای خوشبو یا سبکبخش بنوشانند و طعمه جگر میبرد و حاضیه مبرده و زیر بلج بیفته و اگر مزاج او اگر موافق حال نباشد و زوارت مشاکل مزاج
بخوراند و خواب فرماید اگر زمان تابستان باشد در موضع معتدل برپا چرخ یا در پیش و اگر در کرب جماع البته باید کرد و اگر طبیعت قوی گردد مشغول عمل آن
و غرض تدبیر او از غیر در اعانت مضمّن آن باشد و طعام بالغ و نورانی در این فلاطن شدت ناول نمایند آن تدبیر می دارند تا آنکه طبیعت او خود بخود
گردد و علامت زوال این علت در این زمان نیست که اگر طبیعت بعضی شغل گردد و اگر شغل باشد متقل شود بکسر که هرگاه متقل طبیعت باشد دلالت بر
احتیاج بدن بسبب فقدان و چون شغل گردد دلالت میکند بر آنکه بدن را تغذیه نموده و در طبیعت برسانیده و چون طبیعت خود بخود شغل باشد دلالت بر عدم تغذیه
بدن میکند و چون خود بخود متقل گردد دلالت بر تغذیه بدن می نماید و این عیب نیست که طبیعت بل در آن نماید و صاحب این علت را بنفشه قوی غذا
خوشبو بنوشانند از ریاضت منع نمایند اگر زمانه زمستان باشد امر خواب بعد تناول طعام از اشیای رطبه روانه پوشیده گرم کنند و تخیر موضع درام باشند و طبیعت
نمایند و امر بشمار این خیره نمایند بگویند معاف بعد شیشه را از ندهد فوات تخیر نمایند و آنکه بنفشه روان ریزند و حرکت بدن تا بنفشه تشنه نماید و نهایت دست
در شیشه را بعد در آن قرار دهند و مشک مخصوص قدری زعفران پوست سبب هم کوفته و اندک گسترخ و برگ کافور و بنفشه نرین برآید بگویند و از بنفشه
نکود بر مقدار یک شیشه یک ریال یک شیشه سبب هم کوفته و اندک گسترخ و برگ کافور و بنفشه نرین برآید بگویند و از بنفشه
مخرج یا از قوطی که ریاضت باشد علائق است که تدبیر یافته از غشی با قاعه مذکور شده از ذکر است و یا با جگر بنفشه و مخرج نمایند بعد از مفرود آمدن
آب سرد و تناول طعام بعد از آن که اگر مزاج او حدت یافته باشد از این بنفشه کوفته و اگر مزاجش متغیر نشده باشد گوشت حلال بزرگاله و هر گاه در
و یا اعتدال و تدبیر بخورند و اقدام به طعام چرب نمایند اشیای مفطرش و بنفشه کوفته و جوارات هم بخورند بگویند و بنفشه نرین و خوشبو طبیعت باشد
بدان اقدام نمایند و اشیای خوشبو با گوشت حلال بزرگاله بخورند و بعضی طبای احوال اختیار نموده اند و طبیعت بل از ایشان بزرگاله بنفشه و شیر زمان تابستان
میکنند و در آن که طبیعت قوت مشاکت بسوی قوت فحم معده از دماغ قوت مطیفه آن میرسد و دماغ را از قبول غارت حاره منع میکند و این طریق مخرج
این علت است و چون این غشی متواتر و بی درمی عارض گردد و طبیب علاج آن تساهل نماید و بول بسرع گردد و طبیعت آنکه از کثرت ارتفاع بخار است بسوی
دماغ غصب میگردد و دماغ و اخلاط آن فاسد میشود و بعضی اخلاط میگرد و زیر که غشی غشی حرارت و مجد آن و فساد اخلاط است و بسا است که مرقی میگردد
بسوی دماغ با وجوه فساد و بدو آن پس مزاج دماغ بار میشود و از جهت همین خوف اطباء از حفظ مزاج و اصلاح اخلاط و تغذیه باوقی و اصلاح اغذیه
نموده اند و اگر قاتی گوید که غشی بجهت طوری افشای حرارت کند بگویند که سبب حرارت و اشتعال او در بعضی اوقات ریاضت میباشد و بنفشه ای و نیز ریاضت
چون بر مقدار خود زیاده گردد و همچنین سبب غشی حرارت است که در قلب سبب گرگی متعلّق میشود و بنفشه ای حرارت کثرت جوع است پس اشتعال آن نمایند چون قلیان
و امر بنفشه آن کنند چون کثیر بود و کلام طبعی و زمینی نیست که طبیعت بگوید که حرارت کثرت طوبت میکند بل طبیعت اشتیاق بسوی غذا و شراب طلب میکند و چون
حرارت می پذیرد به طوبت رافانی میگردد و چون ده که اشتعال آن نماید احواله آن بسوی خود کند یا فانی گردد و شش که در آن است که اشتعال آن بخود نماید یا فانی میشود

عطش مفراط

یعنی تشنگی بسیار جدا که هر واحد از شہوت طعام که آن جوع است و از شہوت آب که آن عطش است گاهی معتدل باشد این از امور طبیعی است و در حالت صحت
باشد و چون از اعتدال با فراط و تفریط تجاوز کنند باید که بمعمول امور خارج از طبیعت باشند و تدارک آنها زوده شود تا بسوی اعتدال رجوع کنند لیکن فراط و تفریط
طعام تا وقتی که بان سرور و شهنشمن نگردد و نوزد و مجبور و محروم و مطلوب باشد و ازین جهت آنرا از اشیای خارج از امر طبیعی کثرت و مفرط غذا و شراب که تفریط و شہوت
آب را در انسان را اگر عطش کم باشد آنرا مریض بگویند و معالجه او طبیب بتجدد مرقوم گیرد یعنی تفریط و شہوت غذا و فراط و شہوت آب که آن هر دو را
از اراضی شمرند و معالجه آنها طلب نمایند این فی الحقیقت بسبب است این شہوت نیست بلکه بسبب است بران از سرد مزاج است زیرا که با فراط و شہوت

مزاج

سود مزاج باشد و گدازد که باطن را در شهنوت غذا که آن جوع بغایت اندک یا باطل باشد شخصی را دیدم که از چهارده سال ب غمزه بود و این دلیل بر وجود شهنوت
و گاهی بر حرارت مزاج نیز دلالت کند اگر در بدن رطوبت کثیر باشد و حرارت مذویب آن نماید طبیعت آنرا بجای آب صحت کند با وجود عطش و قسمت صادق
کا و ب عطش صادق آنست که طلب آب را جتنان اعضا و عروق طوبت باشد و کاذب آنکه طبیعت طلب آب برای زوالیدن خلط غلیظ معاد نیست و رطوبت زیاد نماید
و بقول گیلانی صادق آنست که برای تنفید غذا از منافذ تنگ بود و دوائی بسوی آن حرارت معدة و جگر باشد و سکون و زیاده بشرب آب بارور کند و اشتیاق
هوای سرد بود و کاذب آنکه برای تنفید غذا بود و دوائی بسوی آن حرارت روح و قلب ریه یا پوست آنها باشد و سکون و بیشتر اشتیاق است و کاذب و طریب
و کمتر بشرب آب بود اسباب کثرت عطش بقول جرجانی سه نوع است چنانچه گوید که سبب شکی غالب یا سود مزاج عضوی باشد یا سود مزاج جوی که در ریه یا سبب
خارجی اتفاق افتد و اعضا که سود مزاج آن تشنگی اگر در مری است و معدة و معای صائم و جگر و گرده در ریه و اسباب خارجی چهار نوع است یکی آنکه طعام غلیظ و شور و تند
چون گوشت نمکسود و پاشی شور و گرم آب دریا یا آب شور یا دوائی حار عطش خورده باشد و شوم طعام که با فضل یا بالقوه گرم باشد یا شرب آب کندی
خورده باشد و آن تشنگی که از این نوع باشد بیشتر هلاک کننده و هیچ دوا ساکن نشود بلکه آب بیاورد و از آن هلاک نشود چهارم آنکه سیر سوای گرم و مقام دوران تقاضی
افتاده باشد اما آن تشنگی که از سود مزاج همه تن باشد که در تن صغری و موحه افتد و آنچه از سود مزاج دیگر اعضا افتد چنان باشد که دوا هم با سبب تشنگی
سود مزاج خشک باشد یا گرم یا مرکب از گرم و خشک یا بلغمی شود و تشنگی باشد یا دوا گرم صغری یا درم حار و شیخ الکلیس اسباب غایبی که گوید را
سوای آنکه از سیر سوای گرم باشد و رطل سود مزاج معدة درج فرموده و موقوف اسباب عطش را بنظر تسبیل فرموده و تسبیل را بنظر تسبیل فرموده و تسبیل را بنظر تسبیل
آنکه مباشرت معدة افتد و آن یا بسبب حرارت مزاج معدة و خصوصاً آن باشد و گاهی این حرارت در انتها جیمات عارض شود و گاهی در بعضی اندامها
آب بنوشند و سیر آب نشوند تا آنکه عنقریب زان هلاک گردند و گاهی این حرارت از شرب شرابی که بسیار طعام را بسیار باطن را قوی و شهنوت
و ثوم عارض شود و بیشتر انسان از شرب شرب کندی با التماس که ب عطش میخورد و گاهی این حرارت از شرب آبهای شور عارض شود و آب دریا شور گاهی عطش مزاج
زیاده کند که تلافی آن نوازند و گاهی سبب یه اغذیه عطشه بود که لطلب یا بطلب است و غسل عطش را در شرب آب که طبیعت معتدل و قهال و قهال و قهال نماید
مثل لریج که طبیعت ترقیق و قطع و اسالت بخورده و حتی که نافذ شود و ملحق نگردد و گاهی شی غلیظ تشنگی آرد بنا بر توجه حرارت است که آن جهت طبیعت تقطیع دوا
شور این همه اوصاف مجتمع اند و اسباب عطش مزاج معدة بود و گاهی اسباب لطلب لطلب غلیظ مثل بلغم شور یا غلط شدید است و این هم عطش سودا و خراش و دوا به اسباب
بلغم حلو یا صغری تلخ و گاهی سبب شرب طویات عارض میشود و اسباب حرارت و پوست معدة بود که هر دو معالاج گردد و بر آب سرد و طریب طلب آب بیاورد
این سبب ترین انواع عطش است دوم آنکه مباشرت کرده باشد که آن جذبیست نماید از جگر زیاده از آنچه باید و چنان بسوی شاهرغ میخورد و مثل آنکه در شرب
افتد سوم آنکه مباشرت ماسایفا اند که دران سده میان معدة و کبد واقع شود و میان آب میان نفوذ او در بدن حاصل گردد پس عطش تشنگی بنام دیگر چه
آب میارنوشد دران مثل آنست که در استسقا و قلع عارض شود چهارم آنکه مباشرت جگر بود چون گرم گردد و یا درم یا سده مضطربان یا فتنه بار و
او شدت کند پس تشنگی بهاز آب طعام کسبو جگر بنفش شود و جهت رسیدن غذا و آب با اعضا تشنگی آن اشتیاق آب را نماید چنانچه آنکه
بمشارکت سینه در ریه قلب غیره اعضا افتد چون ریه گرم گردد و قلب نیز چون گرم شود و معای صائم ایضا و مری و غله قریب بدان چون دران رطوبات
خشک شود و نقصان پذیرد و یا چون سخت گرم گردد و گاهی اسباب امراض و داغ از سر سام حار و دمایا و قطرب بود و شدید ترین عطش معاد است سبب این
اعضا و مباشرت آنها آنست که چنان کند از مرمعه کی که از مری پس آنکه از مرمعه پس آنکه مباشرت ریه باشد پس آنکه مباشرت جگر کی که مباشرت
معای صائم بود و تشنگی آنکه مباشرت همه بدن باشد چنانچه در حیات و جران و در تفرق و سل بود و مثل آنکه از کبد میان قاعی عطشه عارض
شود که چون او بگز و گدازد و او را آب بنوشند و سیر آب نکرده و تا آنکه بمیرد و گدازد تشنگی شرب آب که دران نمی مرده باشد یا طعام و دیگر چنانچه از منافذ
لحم انسی یا فریون یا از خوردن بروت و چنانچه عارض شود بعد از سفر یا بمسرات و هیفه و درب مغزط اسباب تحلیل رطوبات و سیرا و حد و حفات

استعمال نمایند صاحب کامل گوید کسی را که عطش از سو مزاج حار مفرود باشد بکنجین سیاه آب سرد دهند و یا آب ناریخوش بشیر تخم خرفه در آب یار سیب
میخوشن رب ریاس یارب آلو یا القرق یا عصاره خرفه دهند و این قرض صبح و شام استعمال نمایند مفر تخم که مفر تخم خیار مفر تخم بادنگ تخم خرفه هر چهار
صنع عربی کثیر انشا الله طباشیر صندل سفید هر یک درم کافور از ربع درم تا نیم درم بقدر حاجت همه را ساییده بلغاب اسفند شسته قرض سازند شربت از ورم نقل
و یا یک دقیقه از اشربه مذکوره آب سرد آمیخته بدهند صفت حاوی صغیر و درج گویند که اگر بسبب شدت حرارت معده یا بواسطه آن باشد هر یک بکنجین سیاه
و گلاب عرق کاسنی هر واحد درم و یا آب انار ترش یا میخوشن هر واحد سه دقیقه با شکر سفید ده درم و یا آب حصص و یا شربت آن و یا شربت ریاس هر یک
باشد ده درم و یا شیره تخم خرفه سه دقیقه مع شکر سفید ده درم و یا آب ترب سه دقیقه و یا قمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند
و کذا شربت انار ترش یا میخوشن یا شربت غوره بشیر تخم خرفه و غذاه زوره حصص یا قمر هندی یا زرشک بجز با و ام و شکر و جاده که و خیار بر نم معده دهند این قرض
برای عطش حادث از حرارت معده و قلب نافع است صندل سفید و سرخ مفر تخم خیار مفر تخم که و هر واحد سه درم صغیر عربی انشا الله کثیر سیاه از نیم درم تخم خرفه
نخ درم طباشیر و درم کوفته بخینه بلغاب اسفند شسته قرض سازند و در سایه خشک کرده بکنجین یا بشیر تخم خرفه برهند و بهشت صغیر گویند که اگر
عطش حادث از سو مزاج حار مفرود باشد بکنجین سیاه آب سرد دهند و یا آب ناریخوش یا آب انار یا شربت آن و یا آب حصص یا قمر هندی و شکر سفید ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند
غوره و آب زرشک بکنجین سیاه یا رب سفیر حل بنوشانند و شربت با و القرق بکنجین اکل امرو و سیب و نهادن و سنا و یا با و آب سرد و تبریده
بساق و گلاب غذا الحوم جدی بسر که و آب حصص نافع ایلاتی و جرجانی می نویسند که آنچه از حرارت معده و سایر اعضا باشد بکنجین آب انار و آب فوا که
ترش و آب سرد دهند و بعد شربت این شربت خواب نمایند تا بدوت و رطوبت آنها بقدر بدن برسد و حک در قول میسجی گذشت نیز میسجی است این
عرق تشنگی بنشانند بکثیر خرفه هندی و کدو تازه و مفر خیار و خیار بادنگ همه را مثل گلاب قطر کنند و گلاب با و میزنند و اندک کافور در آن حل کنند
و بوزن برابر غوره یا آب ناریخ یا آب قمر هندی آمیزند و طباشیر انداخته بجای آب بدهند اگر شربت خوار باشد عرق ب غوره و دیگر آبها شربت سیاه
با نان خشک چکانده بان آب کدو آب خرفه هندی یا میزنند و سرد کرده بجای آب دهند و بدانند که شربت مفر تخم خیار تمام ترطیب کنند و مضرت آن باز دارد
و تشنگی بنشانند خواب آورد لیکن اگر تپه باشد شربت نشاید داد و اگر جلاب جام یا شربت یا میزنند و سرد کنند ترطیب تسکین عطش نماید اگر تشنگی بسبب بکشت
در هوای گرم یا قریب آفتاب باشد و دست و پای او را در آب سرد دهند و روغن گل سرد کرده بر سر او نهند یا بریزند و قدید شمش برون و قمر هندی روان
و افشون تشنگی بنشانند گیلانی می نویسند که از مسکنات عطش روغن گل بر آب بار و در خرفه تخم خرفه انداخته نوشیدن است و نفیصه در میراث بکثیر تخم خرفه
و در آب حصص شربت او بریزند و آب جویا میزنند و بر بخت سرد کرده و باره کتان بدان آوده بر معده دهند چون گرم گردد تبدیل آن نمایند تا آنکه بدوت محسوس
گردد و عطش ساکن شود و تبریده معده بکلاب نمایند و نهادن یا با و در آب سرد مسکن تشنگی است اگر تابستان باشد و کین نیم جز و در سفیدی بقیه حل کرده و مفر
تخم خیار سو ده آمیخته جدا ساخته در سایه خشک کنند و در دهان نگاه دارند این شربت مسکن عطش از حرارت است سماق یک قه در یک رطل گلاب شربت
خیسانده صاف کنند آب مو در رطل نبات نیم رطل آمیخته بچوشانند بالقوام آید و غذا اسفناخته قریبه بالهوم بجرع و جدی بای خرد دهند و آکو بخار و سماق
در دهان گیرند خرفه تسکین عطش کند کسی که محروم بسیار باشد یا خرنه بغایت تشرین باشد الطایر گویند که آنچه از حرارت معده باشد علاجش شوشیدن است
و یا آب سرد و مصابرت بر عطش است و اگر ساکن نشود آب بسر که آمیزند و شیره زده و اما القرق و ما و اشیر و آب خرفه و قمر هندی بنوشند بقیه گویند
که آتش امیدن عصاره کاه ترش و سید تبش خواب بران بهترین معین است ترطیب عناق بدن است و خوابانی که اندکی ترشی داشته باشد در دین داشتن آب
او فرود بدن تسکین طبع نماید و در نهادن است که چون تشنگی افزا کند آب سبب روغ کاد بنوشانند اگر از آن تسکین نیابد قرض کافور دهند چون خوش
عطش در سفر باشد تخم خرفه بسر یا بکنجین بخورند و تخم خرفه کوفته بهار و روغ تسقیه نموده اندک زان خوردن دفع عطش تا ایام است و این قرض مطفی حرارت
و عطش حیات مفره است مفر تخم خیار مفر تخم که و هر واحد یک جز تخم کافور نیم جز و رب لسوس ربع جز و در آب خرفه یا بلغاب بزر قطونا

ناریخوش

ناریخوش

ناریخوش

ناریخوش

طباشیر و درم همه را با یک سائیده بلعاب بزرگ قطونا شسته بهای بزرگ مفرط سازند و نیز زمان نگاه دارند و غذا بچوزه مرغ معمول باب غوره و آب ترنج و آب سیب ترش و سرکه و لیمو و معمول باین آبها مفتوق برفت سازند و تقصید معدة بچوزه کتان مبلول در قیر و طی ببرد نمایند و بقول صاحب بنی و عطش که عادت از پیش مفرط بود و عطش بشرط آب الشیرین بر روغن بادام داکل کاهو نمایند و غذا بچوزه مرغ باب یا آب سماق دهند و بقول جرجانی لعاب بدهند و اسپغول باب یا شیرین آیمونیه و کثیر سوده و برک شیرین نداخته بار و غن بنفشه سوده و انچه از سود مزاج معای صائم باشد اول قصد با سلیق نمایند و پس طبیعت به چرخ هدیه یا ماو الجبین معمل بچوزه قلم با سوده و بلیله زرد و دود انگ نمک هندی دوده درم شکو یکد انگ سقونیان نقیده نمایند و بعد استفراغ و غ و تا د و بنفشه به پیر و هفت با لعاب اسپغول بنوشانند و غذا از کشک جو دماش مقشره اسفناخ و کدو و روغن بادام سازند طبری گوید عطش از بیست حاد در کبد یا در معده یا در ریه یا سائر آلات تنفس مع حرارت باشد و این عطش از صرف دم رطوبت نیست بلکه حرارت نیز بود و شدید ترین انواع سائش و صعب ترین آن در علاج است و بیشتر اطباء درین غلط میکنند استفراغ بمسبل یا فصد یا سرد میکنند و مریض را در قبول و سل و سیم حار بلار طوبت که آن اشیا انواع سیم سندی اندازند و واجب نیست که استفراغ این علل در ابتدای مرض اول معالجه آن کنند بلکه ابتدا نمایند بر طیب کبد و با غذای ملایم مثل لحوم جود سیر حار و بچوزه مرغ و طوبت و نیز بچوزه مرغ و فواکه و طوبت سبب میزند و مالتیر جملاوت و انار میخوش و امر و در طب کثیر الماد و شفتاد و علق و آو میو و سنگام شدت عطش و این فصول باب یا کرم فحات باب یا شیرین و بلعاب خوشبو بنوشانند و چون عطش و کم گردد و دلائل طوبت ظاهر شود عنایت به آنچه مصلحتی بیشتر بود از آنچه مضر باشد و از در امر بادمان شرب ربویشل رب خرم و سیب و بی ریاس با گل حصه ریات مبره و حجاز و جفیری نمایند و اگر وقت آن بود که با شرب آب است که بنوشد خوب بچخته نشود و امر خوردن آن بسیار برینار کنند و بگره اعتدال در بدن و ظاهر شود و از هر نوع اعتدال بحسب ت یا بحسب کلام که با شرب باین طبع استفراغ نمایند و سر هندی منقی از لیف و تخم است درم ترنجبین زخار صاف کرده پانزده درم آو عناب هر یک سی عدد کشمش سیستان برگ بلعاب حریا خشک هر یک یک کت قوت خشک گریافته شود و دو کت کبیر و ستور مطبخ بپزند بعد پوزن یکصد لیست درم صاف کرده دران پانزده درم قنوطی خشک بپزند و با صاف کرده یکبار بنوشند و اگر گل سرخ و بنفشه و تخم کشمش و تخم کاسنی اضافه نمایند جائز است اگر قوی تر باشد احتیاج این بود و اگر قوت آن توان ظاهر باشد فصد با سلیق نمایند بعد از آن عود تبر بپزد و ل نمایند تا آنکه عطش و زائل شود و کبد او با اعتدال عود کند و در بعض اوقات شرب جود الجود سید و نگ حرج باب یا بسیار سرد کرده بنوشانند و از جماع و ریاضت البته منع کنند و اگر عطش زائل نشود لزوم شرب آب الشیرین و کبکب سباده نمایند و فصد کبد و باین شمار نمایند هر که گرم باب برگ اسپغول برگ یا رنگ صندل سفید و سرخ بهر را بگویند تا مثل مرهم گردد و بران آب سیب میخوش و آب س چکانیده و درم درم کتان یا پیده بنهند و تخم فواکه و کشمش و در بعض وقت قبل از غذا و یا بزین و بعضی اوقات امر نمایند بعد از خروج از ان ندرین روغن بنفشه بکشند و درم حبیب بر سائید و نیز زبان دارند تخم زرفه و نشاسته و صمغ فارسی و کثیر او بدهند و طباشیر عصاره زرشک مساوی سائیده و مثل ربع آن شکر طرز آن

طباشیر و درم همه را با یک سائیده بلعاب بزرگ قطونا شسته بهای بزرگ مفرط سازند و نیز زمان نگاه دارند و غذا بچوزه مرغ معمول باب غوره و آب ترنج و آب سیب ترش و سرکه و لیمو و معمول باین آبها مفتوق برفت سازند و تقصید معدة بچوزه کتان مبلول در قیر و طی ببرد نمایند و بقول صاحب بنی و عطش که عادت از پیش مفرط بود و عطش بشرط آب الشیرین بر روغن بادام داکل کاهو نمایند و غذا بچوزه مرغ باب یا آب سماق دهند و بقول جرجانی لعاب بدهند و اسپغول باب یا شیرین آیمونیه و کثیر سوده و برک شیرین نداخته بار و غن بنفشه سوده و انچه از سود مزاج معای صائم باشد اول قصد با سلیق نمایند و پس طبیعت به چرخ هدیه یا ماو الجبین معمل بچوزه قلم با سوده و بلیله زرد و دود انگ نمک هندی دوده درم شکو یکد انگ سقونیان نقیده نمایند و بعد استفراغ و غ و تا د و بنفشه به پیر و هفت با لعاب اسپغول بنوشانند و غذا از کشک جو دماش مقشره اسفناخ و کدو و روغن بادام سازند طبری گوید عطش از بیست حاد در کبد یا در معده یا در ریه یا سائر آلات تنفس مع حرارت باشد و این عطش از صرف دم رطوبت نیست بلکه حرارت نیز بود و شدید ترین انواع سائش و صعب ترین آن در علاج است و بیشتر اطباء درین غلط میکنند استفراغ بمسبل یا فصد یا سرد میکنند و مریض را در قبول و سل و سیم حار بلار طوبت که آن اشیا انواع سیم سندی اندازند و واجب نیست که استفراغ این علل در ابتدای مرض اول معالجه آن کنند بلکه ابتدا نمایند بر طیب کبد و با غذای ملایم مثل لحوم جود سیر حار و بچوزه مرغ و طوبت و نیز بچوزه مرغ و فواکه و طوبت سبب میزند و مالتیر جملاوت و انار میخوش و امر و در طب کثیر الماد و شفتاد و علق و آو میو و سنگام شدت عطش و این فصول باب یا کرم فحات باب یا شیرین و بلعاب خوشبو بنوشانند و چون عطش و کم گردد و دلائل طوبت ظاهر شود عنایت به آنچه مصلحتی بیشتر بود از آنچه مضر باشد و از در امر بادمان شرب ربویشل رب خرم و سیب و بی ریاس با گل حصه ریات مبره و حجاز و جفیری نمایند و اگر وقت آن بود که با شرب آب است که بنوشد خوب بچخته نشود و امر خوردن آن بسیار برینار کنند و بگره اعتدال در بدن و ظاهر شود و از هر نوع اعتدال بحسب ت یا بحسب کلام که با شرب باین طبع استفراغ نمایند و سر هندی منقی از لیف و تخم است درم ترنجبین زخار صاف کرده پانزده درم آو عناب هر یک سی عدد کشمش سیستان برگ بلعاب حریا خشک هر یک یک کت قوت خشک گریافته شود و دو کت کبیر و ستور مطبخ بپزند بعد پوزن یکصد لیست درم صاف کرده دران پانزده درم قنوطی خشک بپزند و با صاف کرده یکبار بنوشند و اگر گل سرخ و بنفشه و تخم کشمش و تخم کاسنی اضافه نمایند جائز است اگر قوی تر باشد احتیاج این بود و اگر قوت آن توان ظاهر باشد فصد با سلیق نمایند بعد از آن عود تبر بپزد و ل نمایند تا آنکه عطش و زائل شود و کبد او با اعتدال عود کند و در بعض اوقات شرب جود الجود سید و نگ حرج باب یا بسیار سرد کرده بنوشانند و از جماع و ریاضت البته منع کنند و اگر عطش زائل نشود لزوم شرب آب الشیرین و کبکب سباده نمایند و فصد کبد و باین شمار نمایند هر که گرم باب برگ اسپغول برگ یا رنگ صندل سفید و سرخ بهر را بگویند تا مثل مرهم گردد و بران آب سیب میخوش و آب س چکانیده و درم درم کتان یا پیده بنهند و تخم فواکه و کشمش و در بعض وقت قبل از غذا و یا بزین و بعضی اوقات امر نمایند بعد از خروج از ان ندرین روغن بنفشه بکشند و درم حبیب بر سائید و نیز زبان دارند تخم زرفه و نشاسته و صمغ فارسی و کثیر او بدهند و طباشیر عصاره زرشک مساوی سائیده و مثل ربع آن شکر طرز آن

درم حبیب بر

درم حبیب بر

درم حبیب بر

بسیار در آن باقی ماند کسی که حرارت و یبوست در معده او اکثر از سایر اعضا باشد تا فترت اشیای برای او نصیب معده است بفرماند یک بر عدد مذکور شد تا فترت اشیای در آن طلوع و جفای بخشد و خوراندن آن قدری بار و با فعل با القوه و هرگاه حرارت و یبوست در کبد او ظاهر تر از سایر اعضا باشد صالح ترین اشیای برای نوشیدن آب آنرا میخوش لطیف تر و تخم خرفه است و آنشایدن مادر شیر با سبب نار و چون حرارت و یبوست در رین عضای باشد جمع شود و میان همه تدابیر مذکور جمع نمایند و علاج همان باشد که پیشتر ذکر یافت ایضا او گفته عطش شایع که از استیلاى حرارت و یبوست برزاج کبد و ریه و سایر آلات تنفسی باشد این علت بسیار غریب است و اکثر کسی را عارض شود که از امراض خارج شود و بل نفاخ کردن گوشت و نوشیدن بنفشه و باریک کردن کدی با کسی که با دریا خوردل سیاه بخورد و کسی که او را غم شدید و فکر الم بهم رسد بدان سبب قلب سرد و مانع و کبد او گرم شود و بعضی رین عضای گرم میگردد بدینچه او را از امراض خاص است و بعضی بطریق دفع فصول بسوی آن بعضی آن بمشاکت گرم میشود و آنچه گرم میگردد و بجز یک بنفشه میشود از قلب آن مانع و کبد است و این علت شبیه با فطیفس باشد و فترت میان هر دو آنست که فطیفس تب است که لزوم بنماید مع خونت این اعضا و این عطش بقتیر سیاه شود چون تب مع عطش باشد آن و علت کتب بود و این علت سبب سبب المعالج است چون در اول لاحق شود و چون ممکن گردد و طول کند بدن زبان نماید و در چشم و چهره غور سیاه بگردد که از آن زرد سیاه سیلان کند و انسان بسقوط قوت و ضعف هلاک گردد و علائش در ابتدا فصد و شرب مادر شیر لکافور است و مادر شیر لکافور سیلان بپستان بپزند و در آن باقه بکیزد و صلی الرعی اندازند بعد از آن صاف کنند و بکجنین میخند باصول کاسنی و کشوث و اندک فوراز طسوج تا نیمه و انگل نداخته بنوشند و کافور زیاد کنند تا بسدن شحال برسد بدینان قطع کنند و شیر خمر و برت بنوشند و مادر شیر که بیانشان باید که برسد باشد و در تابستان بمیاض که در آن عرض اندران برفت باشد خوب نمایند و امرد یک خفیت دست و پای او کنند و از ریاضت متعنه منع نمایند و بهترین آبهای او اختیار کنند و بر قلب این ضما دهند و آرد جو آرد و خطی اسفندل همراه کت شفاف یا شفافه صغیر همراه با یک سائیده باب برگ با رنگ آب برگ اسفندل و آب عمی الرعی و اندک سرکه غیر حاذق حل کرده بر سینه ضام نمایند و بر سر او این ضما کنند بکینه شیر و بعد و بخیدن همانوقت آب نارافشده اندک نازند که شیر بخورد و پس تفصید راس نمایند و بر آن برگ گوناگون بر بپزند تا سیلان نکند یا بجز خفیت بپوشند و عصا به برسد و جانب خرقه که بدان سر پوشیده اند واقع شود و چون سیلان نماید بر سر آب بگرم بر بپزند و در آب سرد فرو روند و غنچه خروج از حمام مادر شیر مع روغن بنفشه خفته کنند و اگر معده او قوی باشد این قوی فورایام متواتر بخورند مغز تخم باد زنگ مغز تخم خیار مغز تخم کدو شیرین هر خنده درم تخم خرقه با شیر سه واحد سه درم صندل سفید یک نیم درم نشاسته صمغ فارسی هر واحد سه درم کوفته بچینه و بر سرده درم از آن و دو انگب کافور قیصری آمیزند و بلعاب بز قطن و سترشته بوزن یک نیم درم اقراص سازند و هر روز یک فنجان بکجنین سازه یا شربت حصرم بدیند و گاهی برای این عطش این شرب معرفت مجموع ترکیبید هند و بید سیاه ده رب خوره رب بیهی رب گلاب رب یاس همه برابر یا نیمه زو آب با گشته که درین شربت مادر و جینی داخل کنند و بر برفت سر کرده بر نهار بخورند و گاهی نان و بر برفت سر کرده میخورند و اگر بدان عطش کثرت کند سونق شیر معسول آب گرم بدیند و سونق سی درم قبل از غسل بلبل شود و بعد غسل آب نار میخوش بست درم بر آن ریزند و ساعتی بگذارند بعد سر کرده بنوشند و در غذای او تا فترت نکند و باید که غذا از مزوره حصصیات بپزد باشد و آب او هرگز نکرده که اولای هضایت بر درین علت مزاج و مانع است بر آنکه اکثر این دروغ یا نیکو یا وندیا نقل میگردد و همین جهت تبرید مانع است و ام بجایوس در آن برن نمایند یا بدخول حمام و در آن جلوس را حول دهند و چون خارج شوند آب سرد در آنجا فروین از آن روغن بنفشه یا لنترا که در وقت استفاد از حمام بر آن محفوظ ماند و اگر از چهل روز تجاوز کند عطش او ساکن نشود باین علاج علاج فطیفس ترکیبید هند و حفظ طبیعت او نمایند

علاج عطش از شرب شراب

یا آب شور یا تناول لوم و لصل و طعام گرم و اشیای شدید الحلاوت و حریت و سبک الحامه باید که آب برت بخورند و شیر زرد شکاب بکجنین شربت انار شرب مقید بود و مادر شیر و هر چه مطفی حرارت بود چون لوباب اسفندل و بیدانه و ماء القرع و ماء الخیار و آب بزر و شیر تخم خرفه همراه آب سیم میخوش در آب و روغن و هند و اگر این ادویه بر برفت سر کرده دهند تا فترت بود و اگر در خون وقوع حرارت شدید دریافت کرده و اطفا از تبرید سهل بخورد فصد نمایند فصول

علاج عطش از شرب آب

علاج عطش از شرب آب

علاج عطش از شرب آب

و فصل و عادت موافقت کند و بقول صاحب حاوی صغیر تفریح کجین درم باب خبر بیا شیر تخم خرفه هر کدام که باشد سه وقیه حل کرده بر برف سرد و کفنه بنشیند
 و غذا با ماء الشعیر یا ربیاسیه یا حصیریه یا زرشکیه سازند و فو که میخوش و بقول تفسیر و دوغ بر برف سرد کرده تناول نمایند اگر آب نیار و آب تربیزه نیز حاضر باشد
 سه وقیه بطبا شیر نیم درم بخورد و عطش حادث از شراب را نیز باقی بود بطبری گوید که شراب کهنه مورت عطش مست اگر مزاج شارب او بار طبع باشد پس
 رطوبت را تبخیر کند و بدن را احتیاج بسوی آب برای رطوبت بخشد و اما کسی که مزاج او حار یا بس یا بار یا بس یا بار و طبع باشد شراب درین
 امر چه عطش پیدا نمیکند زیرا که کسین بار و تعدیل رطوبتی کند اما در مزاج حار و طبع قبل از اعداد عطش پیامی کند و علاج کسی که او را عطش
 از شراب شراب کهنه یا صفت حادث شود و دوام نوشیدن ماء الشعیر است که در آن جفیری و طبع غسته باشند سرد کرده و اطباء او اهل درین موضع و صفت
 ماء الشعیر سرد نموده اند و اطباء متاخرین در غیر این موضع آنرا استعمال میکنند و چیزی بهتر از ماء الشعیر بر قطعه شرب بنید البه و احتقان باین تفسیر نیست
 جو تفسیر گفته هفتاد درم غنابستان هر واحد کف عصی الراعی باقیه بر قطوناسی درم و در هر بسته سه شل مطبوخ حقه بنیزد بعد از آن هفتاد درم درم
 از آن گرفته و در اول ندر اند و روشن بنفشه لبست درم و سفیدی رقیق بنفشه نیم درم و لعاب پنبول نیم درم داخل کرده حل نمایند یا سه یک زات گرد و اول زن
 هر روز دو دفعه صبح و شام حقه کنند و این وقتی است که شراب غیر عطش پیدا نکرده باشد و اگر کبد یا معده یا قلب را گرم کرده باشد اول اصلاح آن عضو کنند
 بعده توجیه بکین عطش نمایند و اصلاح عضو نیست که اگر خون گرم شده باشد بفسد یا کی نیست اگر قوت و سایر قوا این فسد را واجب کند و از آن
 مانعی منع نکند و اما نوم برای مزاج حار یا بس یا بار یا بس رت عطش مست و در مزاج بار و طبع یا حار یا طبع یا که رطوبت باطل باشد لیکن عطش بنماید چون
 عطش پیدا کند بهترین اشیا نوشیدن ماء الشعیر است و خوردن لیمو بار و با فعل بالقوه و از فو که انار میخوش و ترش و امر و در شفا و علق هر واحد سرد کرده
 یک لیبر و آنرا تازه و رقیق بسیار چون آب سرد کنند و از آن اشخاص نمایند و پوست تخم آن بنیزند و اگر خون گرم شود شربت غناب شیر تخم خرفه بر برف بنشیند
 و در علاج او بطریق تربیب سلوک نمایند و اما اصل در جمیع امر چه عطش پیدا میکند زیرا که حرارت و رطوبت در آن قریب از فساد است پس بر تربیب آن
 و بر اسخان شدید قدرت ندارد و همچنین اقل اسخان نوم مست و بر ترقیق رطوبت و تندیب آن قدرت ندارد و جاری گردد و بدن از آن فاسد شود
 و چون از آن خلاط گرم شوند عطش حادث شود و علاجش چون این عطش قوی گردد و قوت قوی باشد فصد است پس تظیفه و شرب شراب معتدل تلخ
 کثیرا رطوبت و برودت آب بسوی اعضا رساند و اما استعمال پیاز در ساهم برای آن نیست که عطش را ساکن میکند لیکن آن دفع مفرت سوم طوبیت غلظت
 که در آن است بنماید و لعاب و آل ذکر نموده اند که این بخا صیغه است که در آن است و آب و ما هر فرد کرده که استعمال او در ساهم برای نیست که عطش را در آب
 بسیار نوشیده شود و کثرت آب بر رطوبت خود منع ازیت ساهم میکند و در آن خاصیت برای دفع سوم نیست ابو محمد حافی گفته کسی که وصف اهل در ساهم کرده
 اسفودسل و ل و اوس معلوم جالینوس است و وصف اهل بصره کرده نه اصل مطلق را ایضا بطبری گفته کسی که در رکوب بحر نشسته شود سنگی را با جسیج از اعضا او
 و آلات تنفس باشد یا بجای تبخال او ریاح را پس کسی که در بحر تبخیل مجبوب سوار شود و عطش کند برگری مزاج ریه با خطر از آلات نماید و بلا احوالی
 و برگری مزاج معدیه او برگری آبی یا عافیه و برگری مزاج کبد او در مزاج املی و حادث و علاجش فصد است و لزوم ماء الشعیر که در آن غناب جفیری غسته باشند
 مانند کافور و سکنجبین ده و تفسیر صدر او بخورد و بر برف و اقتصار از اطعمه بار و بالقوه و با فعل شل حصریات بخورد مرغ و طبع سرد و آشامیدن لبست فو که
 با آب گرم به فعات همراه جلاب برفت و اشغال آن از تدریس و آنچه شتم او او اجماع واجب بود و عصی الراعی و گل سرخ و بنفشه است و سرکه که اندک کافور در آن گذاشته باشند
 و از آنچه قطع این عطش میکند تفسیر کبد و صدر را باین نهاد است آب برگ پنبول و برگ بار زنگ آب سیب میخوش بر آرد و درین آب باقدسی از سفید
 و اندک شیا ف یا شاد اندکی سرکه و چیزی از کافور حل کنند و در آن فرق کتان آلوده بر سیند و بکینند تمام علاج او نیست که حقه پیاز الشعیر و لعاب بر قطوناسی
 بنفشه رقیق با هم آمیخته و کرده است و در مکان و آب پیاشند و با کوش بچینانند و حوالی او خلاط و گل سرخ و بنفشه حار تلخ و بنفشه سرد و شامه سدرم در آب حار
 ذکر کرده و فو که کثرت اینست که حال تمس باشد و چون حال از استعمال این تدریس فو که باشد ماء الشعیر یا شامه سدرم و امر برف و فو که در آب حار و در آن

تدریس استعمال پیاز در آب حار

و در حق و در چینی اشناجیم و در آن وقت ثانی لغت از شرب آب یا فتم بعد از آن در و در بول شروع کردید چنانکه عدد اراقت زیاده برده بار و در دست یک نیم ساعت رسید و در هر مرتبه مقدار کثیر سائل میشد پس صحت حاصل گردید بلون است

علاج عطش از نذول لحم افقی و فریون

و اشال آن دویم سیمه باید که تا یک هفته شیر بز تازه نیم آن را در روغن کاه و چهار نیم توله نبات درج توله بدین غذا اش بود یا اسفناخ و خرفه در گوشت بچه بز داخل کردیم آن سازند و وقت عصر آب که در دیا خارنه توله شربت نیلو فرهار توله قرص طباشیر کافوری سله شده بدین چون در کشد ما را لجهش نشاند و مفرحات بارده ای که برینده باقی نذیر آب سرد گرمه لعل آرد و این نوع بقول ابن سیرین تا وقت مرگ میباشد با لجه سائر مبردات و طبایات استعمال نمایند مفرحات بارد کافوری تناول کنند و شیر گاو در روغن بنفشه و ماء الشعیر بار و روغن بنفشه و ماء النصار و ماء القرع و آب ترب و هر چه مرطب بود بنوشند و بخورند در روغن و بنیکو ترین و همان است اکثر آن نمایند طبری گوید که تامل محوم افای عطش است بعز سببی که فریون عطش می آرد و تحلیل طبایات حتی که اصلی ایشان نماید و اما در اسخانی اعضا آنرا فعل نیست زیرا که احرار اعضا و نشیظ آن میکنند اول درجات احرار و نشیظ اسخان است لیکن میان سخونت فرق است و این سخونت نار محرق است اندک باشد بسیار و سخونت ثوم و فلفل سخونی قریب بلائمت است و در اسخان نار البته ملائمت نیست پس اسخان فیون ملائمت نیست بلکه نشیظ و احرار است نمی بینی در اطلیه و ادر التعلب که امر با خطا اندک زان در آب بسیار و طلای خفیف بدان میکنند و بسا است که جلد را میسوزد پس بافتای رطوبت عطش می آرد و علاجش ترطیب است چنانچه سابق مذکور شد و اما محوم افای قائم مقام اودیة سمو میست که در بدن غوص میکند و متعفن میشود و مثل ذراعی که در طول زبان اثر میکند حتی که غوص می نماید از اجزای لطیفه او در اعضا و محوم افای خون بر بدن دارد میشود اول قلب را گرم میگردد بعد سائر اعضای اصلی بعد از آن این فعل لطیفه معده میکند و با اعضا شربت می نماید آنرا فاسد میکند و تحلیل قاعی او میناید بعضی دائل ذکر کرده اند که در لحم و ملو و بوقیت مستغرق اند و در طریقه سخن اعضا است و آنچه اول گفتیم صحت است و علاج عطش از علاج مرکب است علاج سموم و تطفیه حرارت است و کسیکه او را این عطش بهمیرسد این فتوح بدیند و بعد ماء الشعیر بنفشه و لقیح انیسیت تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه تخم کشوت برگ کاسنی صحرانی عسلج انگو تره میندی آو بخار غلاب جو شکر کوفته زرشک منقح گل سرخ انار و اندک شیر خشک همه را یک یک گفت جمع نموده و کوفتی را کوفته در ظرفی کرده بر آن رانب بقرنازه انداخته یک شبانه روز بگذارند و روز دیگر از آن یک قسح بنار بنوشند و چون روز بگذرد قسح ماء الشعیر بکجنین بخورند و در هر سه روز تجدید اودیة و رانب کنند و گاهی این قسح همه را سه میرهند تخم خرفه طباشیر صمغ عربی نشاسته کثیر هر واحد دو درم ترنجبین گل سرخ هر واحد سه درم تخم کشوت تخم کاسنی هر واحد دو درم مغز تخم باد زنگ مغز تخم خا هر واحد دو درم کافور ربع درم ریون چینی یک نیم درم عصاره زرشک پنجم درم صندل سفید پنجم درم کوفته بخته بلجاب بزر قوطو ناشسته اقراص زنده قرص بوزنی دو درم و هر روز یک قرص با پا نژده درم بکجنین لبست درم با را نچهار ترش و یا ده درم ماء القرع خشوی بسوزد بدیند و صفت سخن از این شربت بسیار ما گفتیم در لایف را بدخول حمام امر کنند و در آن جلوس را طول نهند و هنگام خروج از حمام روغن بنفشه در روغن نیلو فر با لجه اگر روغن گل ترنج یا نند پاک نیست بهتر آنکه با وجود حفظ رطوبتی که بدن علیل استفاده آن از حمام نموده راع ماده که حدت یافته میکند و گاهی این شربت عوض آب دائم بر نارد و سیر می نوشاند آب سیدب بخوش و شیرین و آب انیسیرین و میخوش و آب به شیرین و ترش و او در چینی بر آرد و با نصف وزن آن گلاب داخل کرده جوش خفیف داده و دو کوزه نبات اندازند و بپزند تا آنکه بگذارد و بعد از آن شرف و دا و رده صاف کرده و شکر کنند و اگر خواهند شربت را با کجنین بنوشند و با و ما پسین شربت را بر شیرین کرده میداد و گفته که این تنها صحت می بخشد و گاهی امر بدهد که در میگوید چون ضرر لحم افای در همه بدن متشکک گردد و ما دام که شکایت لطیفه فصولی از اعضای مثل قلب و و باغ باشد فصد نکند و عیب نیست که در اول سموم داشته آن از اودیة سمویه فصد نماید کرد تا در جمیع بدن منتشر گردد و در هنگام انتشار آن با صفا فصد کنند و با بوی سببی که کسی را که لحم افای میخورد و ابرقی بدم میخورد عقب هر طعام که بخورد و آن جماعتی را علاج لقی نموده و با و ما پسین سبب آن سوال کرد پس گفت که فی ترطیب بدن بطریق غرض و بقصد ثانی میکنند و این بر آنست که فربس بدن نمایند و لحم و تخم می آموزد زیرا که بخاری پاک میگردد و بدن غذا بسیار میکند و اما بطریق طبیعت

و بقصد اول قی در عطش متولد از هجوم افغانی شفته نیست و هرگاه انسان تریاق کثیر تناول نماید او را عطش پیدا کند پس شک نیست که تولد عطش از یک فاعلی و فزونیست و در معالجه او بهین طریق است که در علاج عطش از تناول برف و خوردن عطش از آن یا بسبب شدت برودت آن باشد که در معده را از حرارت براند و اینست که بسوی آن متوجه گردد و عطش را در دیا بسبب حدیث تکلف و تقیض در معده باشد پس طبیعت محتاج بسو آب است بل از آن که تکلف کرده و بسبب حرارت نامی و طبیعتی آن باشد بهر آنکه برف مرکب از اجزای دهانی است پس برف در دوا آن بریدن از حرارت بدن برودت عارضی آن زایل شود و فوایدی ظاهر میگردد و بدینست عطش می آید با نمک سبکین بدیند آب گرم جرم جرم بنوشند و زنجبیل مربی و آله مربی و لیمو حری و شکر بسوی فاعلی که در عطش است علاج عطش از کثرت عمل مسلسل است جو دمان خشک و آب نار یا آب غوره تر نموده بخورند و درین بدن برف منبشه دکه و با و ام مانند آن برای آب نمک نمایند و اگر قبل از درین تمام معتدل نشیند تا آنکه در جلد نرمی محسوس گردد و بعد از آن روغن بماند تر طبیعت هم واسعه حاصل شود و باید که تمام آنقدر گرم نباشد که عرق آرد چه درین عرض از آمدن عرق در هر چه تحمل و محضت از ادویه و اور بدن و نفسانی بود و اثر از آن واجب است و در حرارت برف منفرجه شود و در دوا هر چه در نوع عطش جاری گشت میسر باشد و گویند که نوشیدن آب گاسنی یا عرق آن بستر درم باشد و درم و یاد و آب سید است و درم و یاد و آب سید است و غذا حصص میزند شکم را با نمک یعنی زرده آنها و زرده تخم بدیند هرگاه این از سحیح گردد و این بعد در روز از تناول ادویه سبک باشد و شیخ میفرماید که در سبک صبر نماید بر عطش که استغفار مورت آن گردیده تا آنکه بفهمد قوی گردد طری گوید عطش که عقب استغفار بدد باشد هرگاه دوا سبک شایع باشد کتب کنند عمل تمام نماید عطش البته حادث نشود بلکه عطش را زایل کند و مورت عطش گردد چون دوا فوق مزاج شارب فوق قوت آن باشد و یا فاسد گردد و یا لعنت و عمل اکثر نماید پس آن مورت عطش شود بسبب سبب و رطوبات اصدیه و انقار اعضا بسوی رطوبت و اسخان اعضاء اصدیه و گاهی مورت تر می شود و درین وقت میگوید و چون دوا مورت عطش گردد و عطش را شایع بطول و مشرب است پس ضرریات میزد و نان مشرب و در آب مشرب و زیاده جات سازج و کم حدی بطول و آب سبب بطول یا بقول رطوبت کاه و اطراف کاسنی سرد کرده بخورند و شرب این مخموز جز آن کثیر بنوشند و در حمام داخل شوند و در بستر معتدل تادیر نشیند اگر عرق و اگر عرق آرد و درین بستر نشیند و بعد از آن مخموز برف بنفشه کنند و خواب در خانه معتدل الکلیست و استنشاق روغن بنفشه و شرب آب الشعیر ترک جمیع البهائیکو عطش و کسی را که عطش شدید عقب مشرب و دوا هر چه باید که بعد از آن دوا بخورد و اگر ضرورت دای شرب آن باشد ادویه ماده از آن حذف کنند و رطوبت از آن اقتصاد نمایند و غیره و در غناب و آلو بخارا و اصلح اوقات و ادق آن اختیار کنند و هرگاه عمل مفطر کنند عمل آن قطع کنند باقی و باید غول حمام و یا بتناول خنجر میگیرند و بریده آن نماید مثل بنز قلو تا تخم خرد و عطش عقب و دوا چون سحیح نیارد سلیم باشد چون سحیح و عطش را در دران خطر عظیم بود و جمع کنند و معالجه میماند علاج سحیح و عطش جمع میان این سرد و معتدل اگر آنکه طبیعت هر باشد پس باید که در معالجه آن اهم را و حد نماید از آنچه واقع شود و از فساد

علاج عطش از سرد مزاج معدة

و قوت عطش مع حرارت مزاج معدة این قسم را طری در معالجات بقراطی نوشته و گفته که اکثرت عطش مع برودت سبب عجیب است و آن اینست که معدة بارد و آب قادر بر خود و در فم کامل نکند پس آب غلیظ گردد و دوا از معدة نافذ نشود و زود بکبد رسد و تخفیف له گردد و دران غلیظ شود و چون آب تخفیف و غلیظ گردد و آنچه از رطوبت که در معدة است بدان مختلط شود و در گرد و تا لطیف نیاید بسبب نفوذ نکند و بجز وسائر اعضا محتاج بسو آب است باقی با عطش واقع شود و علاج این اول استغفار است و نصیحه معدة باین نهاد و بسبب سبب نارین همه را سائیده و قیروطی برفن نارین یا روغن قیروطی ساخته از این آمیزند و نظر کنند که بر دوا در جمع معدة است یا در فم یا در قعر آن پس هر موضع که باشد پارچه بر طبیعت آن تراشیده و دوا بران طلا کرده و بر موضع نمایند و حفظ هیل از غیر مزاج بدن او نمایند و هرگاه متغیر شود و اولاً شکم مزاج او مشغول شوند بعد از آن بسوی خارج رود و اما فاعلی این هیل پس کثرت بسوی بر دوا که آن مع رطوبت است یا مع پیوست پس اگر مع رطوبت باشد طبیعتی باشد و محمل مشغول نشود غذا سازند و بنفشه کنند و غیره مخموز بنوشند مگر آنکه عرق غیر مزاج بدن باشد پس آنکه مخموز نمایند و شیرینی او بصل سازند و دوا طعام او بحسب طبیعت معدة و معده آن باشد اگر مورت مع بسو باشد غذا

۱۵۱۱ ایامی و بیای قوی

مویز شقیه برق کاسنی و گاوزبان و عناب لشعیه کفند و اخل کرده بدهند و آلیضا بر رفع قبض نیز برای تحلیل درم فلوس خیار شیرینک توله گلکند و توله در
آب عناب لشعیه آب کاسنی سبز روق هر یک پنج توله یا لیده صاف نموده زعفران و سرخ گل بنفشه سه شمشه سوخته پاشیده داون در درم حار معدده معمول اسانده
است و از قلت وزن مغز فلوس مقصود تحلیل مسطحه منظره اسال تا چهار پنج روز بدهند که درم تحلیل شود و عوارض آن بر طرف گردد و زعفران بر تحلیل
بجاست نفع قبض معمول است و در درم معدده گلکند مدینه و روغن بادام نمیدهند و اغذیه باره سل آش جو و کچوری مونگه آل خشکه اسفناخ و کدو و خرفه و
تورلی بدهند و خاد در اجزای درم را دعات مثل صندل گل سرخ سوت پوست کدو تر در گلاب آب عناب لشعیه سبز یا آب کینز سبز یا سائیده بر معدده نما و کتله و لجنه
که زنده زان تریدار در جوی زرد و گلاب آب کاسنی ضاوسانند بعد از آن و زانان نهامحلات و در خیانت را زیاد کند و خطمی آرد و در وقت بر کتان
و صلبه و سبیل الطیب دندان مثل بابونه و سعد و عود و مصطکی نهاد و کتند و نهاد مغز خیار شیرین بر روغن گل نیز برای تحلیل درم درم معمول است و اگر حاجت فقیه شود
بعد از لفع روز ششم از سبیل صفر شقیه کفند و گاهی از گل نیلوفر چهار شمشه گل بنفشه عناب لشعیه تخم خیارین کوفته اصل السوس مقشره کوفته تخم کاسنی کوفته شانه
در شک هر یک شمشه در آب گرم خیسایند بدستور منفع داده روز سبیل اجزای سبیل افروخته بنفشه می نمایند و گاهی منفع بادویه رخیه مثل لفع خیارین
و غیره نموده باز اجزای سبیل در همین مرخیات داخل کرده میدهند بعد اگر تب باقی ماند گواستعمال کنند و برای عارضه بواسیر بقل دهند و آلیضا بعد از آن تب
و عند قریب متناثر بنفشه آب کاسنی مغز خیار شیرین و شربت بنفشه و روغن بادام شیرین و کدو آب عناب لشعیه مغز خیار شیرین و شربت و در و شربت
و بنابر خوب است و بعد از شقیه روز پنجم آب کاسنی سبز روق و آب عناب لشعیه سبز روق یا شربت زردی و یا شربت بنفشه یا روغن کاشی دهند و آلیضا درم گل کافور
کاسنی و بازنگ شربت زردی و کاشی بعد بنفشه و ادن مفید است و در میامرست که اگر طبع قبض باشد حقه لیس لعل آرد تا ماده را با سقل خد غایب
بعد از آن آب قهر بندی و آب آلو یا شانه اند اگر طبیعت قابض نباشد آب بیدست رب حصرم و رب نار در رب یا س در ربشی ترنج بنوشند و یا گیرند
است و دم انار دانه ترش و یک درم مصطکی و در یک درم آب بچوشانند تا نصف باشد صاف نموده یکدرم نموده یکدرم سکه افکند بنوشند در شفا
مسطور است که شربت پنج بند با و لیو مفید است و در کتله مسطور است که در درم گرم معدده تخم کاسنی گل نیلوفر مکوه اصل السوس شمشه با گلکند و دهند و
آب کاسنی کشین تره آرد و جوی صلبه و بنیر کتان و سبیل الطیب و صلبه از زیره و بابونه حسب ادوات ضاوسانند و بقول سر بندی تا است روز بر درم
از خوردن گوشت منع کنند که کسی آرد و از فواکه منع کنند که از انار و سیب اقوال حکما سوسک از روس و نیز غیر آن نقل کرده که ضا و آب عناب لشعیه و
زرد و کدو آب برگ خیل و اطراف نرم انگور با سولون و کدو تخمض کی و کدو سفرجل بریان و شربت کافور و کدو انبر بار لیس و شربت ضا و اناب تحلیل و کدو
عصای الراعی و کدو اخوان نافع و درم حار معدده است علی شریف می نویسد که در درم حار معدده بعد فصد با سلیق آب کاسنی سبز و آب عناب لشعیه سبز هر یک
توله شیب و زعفرانی نگاشته صبح آب زلال بگیرند و در و بنیزانند و با گلکند و توله بدهند و بعد از سه چهار روز فلوس خیار شیرینش توله لعاب سبیل و روغن بادام
افزوده دهند تا ماده اخراج یابد و صندل سفید آب عناب لشعیه بزم نهاد و کتند و اگر صفر غالب باشد از گل بنفشه نیلوفر سیستان عناب لشعیه خطمی خیار کاشی
ج کاسنی زرشکک اونجا مویز شقیه گاوزبان گلکند منفع داده از آبهای مذکور و مغز فلوس خیار شیرین سبیل دهند و ترنجبین و ترندی نیز داخل نمایند اگر قبض
کلی عناب لشعیه گل سرخ گل بنفشه هر یک شمشه ضاوسانند بعض متاخرین نوشته اند که در درم حار و موی و صفراوی اول فصد با سلیق کشایند و در موی
خون بسیار گیرند و در صفراوی اندک اگر از فصد آبی بود و بجه با شربت میان کشین دهند و اگر درم بی سبب خلط داده بود با کدو نیز حجامت کنند و اگر اقدام
باشد بر وضع کلیتین نیز و بعد اخراج خون برای لطیفه و شمع لعاب با ماده آب انارین با نبات و یا ترنجبین دهند و با قرض طباشیر آب حصرم و یا شربت بنفشه
و نیلوفر هر یک دو توله و روق کاسنی و گلاب و عرق مکوه نیلوفر هر یک پنج توله بنوشانند و یا شربت کاسنی و خیارین و زرشک هر یک شمشه تخم کافور
باشد اونجا است عدد و عناب پنج عدد و شربت نیلوفر چهار توله و یا شربت انارین و یا رب سید بزرگاب بدهند و را ابتدا او ویرا و عطرین قابضه و صندل
سفید و یا شاد گل سرخ و حوض هر یک نه یا نه در آب بپاشان افزوده مکوه سبز نهاد و یا سیب یک عدد و زیر آتش بریان کرده و تراشیده و سوان خرفه

و کوه کشتیر سبز هر یک سه توله لکار برند و غذا کم و لطیف و سرد و محل مثل آش جو با شربت انار شیرین و یا بنفشه و یا نیلوفر تا چهار روز و هندی روز پنجم آب کاشنی
و کوه و کاسنی هر یک توله آب نارترش کفیم توله شربت سیدب چهار توله و سود و زنیاده کنند و هفت روز و غذا در دو وعده و در وقت غلظت و در وقت نفیسه و برگ انگ
و تراشیده کوه و برگ کوه هر یک کفیم توله صندلین نه توله زعفران سه شمشه سرکه چهار توله سازند و غذا بنوازش مسلم یا مقشر در پاک خرفه دهند تا روز هفتم و روز هشتم
ضاد و موقوف داشته خیار شنبه شربت توله ترنجبین نه توله شیر شست پنج توله آب بخاراده عدد و در وقت کوه و کاسنی هر یک اوقیه گلاب سه اوقیه لکند یک اوقیه
روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و بجای آب عرق کوه و گلاب نیلوفر دهند و وقت شام بقولات را موقوف نموده بر دال جو با شربت مقشر سرخ کنند
کتید و روز نهم شیر کاسنی و خیارین و مغز تخم که و هر یک شش لوب بهمانه در لیشه حطی هر یک ماشه در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک هفت توله
و یاد در عرق بید آورده شربت بنفشه چهار توله سیوسل استغیر نه ماشه یا شیشه دهند و غذا بدستور همین مخطا و از ده روز و هندی روز سیزدهم تیریز
پانزدهم دهند و روز شانزدهم اگر حاجت بقدر مطبوخ بپایند و شربت در و مکرر یا نیلوفر یا ستانی عود بخان دهند و غذا شور بای بر غله یا برنج و روز هفدهم هم قرص
گل سه ماشه مروق کاسنی و بازنگه جبه هر یک پنج توله و شربت زوری بار چهار توله تا بست روز و نوشا تند تا اثری از آن نماند و این هر نوع درم و در یک شست
تحلیل بشود و یا با لکنت بسیارند و فو بهت با لقیه نیمه سیدب خلاصه حطی کزانی استخمس گویند که بعد از زبان تبتا تا اثر خطا قواض خوشبو با مرصات محلا آب بنفشه
استحال کنند و اگر طبع قفص و مغز فلو و آب کاسنی و یا در طبع غلبه شعلب تخم کاسنی هر یک شش ماشه تمر هندی دو توله گل پنج شش ماشه خوشبایند صاف نموده مغز خیار
شش توله شیر شست سه توله لایه با نضات کرده روغن بادام سه شش اعل کرده باید و او سیج گفته که اگر در معدة و رم جارید شود باید که ابتدا بقصد نمایند و غذا اگر در
وقت دو وقت عانت کنند بعد از اشای مبره احتمال نمایند و آن چیزی از قابضات خوشبو مخلوط سازند مثل آب غلبه شعلب گلاب کاسنی اگر شکم
باشد باین بها خیار شنبه آینه و کاسنی بآن آب با و یان و قدری قرص رد مخلوط کنند و هرگاه حرارت قوی نباشد قدری مصطک مخلوط نمایند و غذای با شش بنفشه
و کوه و لبله یمانی و اسفناخ و روغن بادام سازند و در هفت دوم ماش لسل و لبلاب سپرد و سورت آب بجلاب آب نار شیرین و کسجین شکری بشکنند و در اول
ام چون تلبی باشد با صندل بارده مثل غلبه شعلب بازنگه پوست کیده و آرد و جو اطراف خلوات و بنفشه خنک ضاد و کوه و کوه هفت روز چون حرارت
ساکن گردد باین اشیا با لونه و لکلیل الملک و استین سنبل پنج حطی و صندل سونج و قوئل و زعفران آمیزند و یا قروطی متخذه بر مصطک و موم و روغن نار و در پی گاه
درین قروطی رب حصص خشک می اندازند ایضا در مقام دیگر می نویسند که اگر با وجع معدة تب در رم جارید ظاهر باشد بقصد با سلیق نمایند و بر موضع مع
صندل سفید و سرخ و گل سرخ و آب بی نهند و با و الشیع غذا سازند و گوشت و شیرینی و شراب ترک نمایند و آب نار چاشنی دار و روب فواکه بارده بنوشند
و چون صورت دم ساکن شود مغز خیار شنبه و آب کاسنی مروق مالیده یا شامند و اگر ایام طول کنند و حرارت ساکن نشود و درم صلب باقی ماند تدریس در
علاج درم سوداوی بیاید مجموعی و صاحب خلاصه می نویسند که علاج درم حار و دوی و صفراوی اول فصل کحل است و اخراج خون بقدر حاجت و بحسب احتمال
قوت و سن وقت حاضر و غیر آن با و الشیع آب نار بخوش بنوشانند و یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر دهند و تغذیه معده را ابتدا با صفا و مرکب از گل سرخ
و صندل و گل ارغنی و رسوت و شیاف یا شتاب آب کاسنی و آب کشتیر سبز و آب به نمایند و ایضا و رید و درم معده بگیرند آب مورد و گلاب و آب و آب خرفه
و آب حی العالم و آب سیدب و موم و روغن گل گداخته داخل کرده و در بان خوب حل سازند و بران اندک فور و صندل سفید انداخته بر معده و فم آن ضاد
کنند و دران پارچه کتان آوده بر موضع ورم نهند و ایضا هنگام تیزید آرد و جو و بنفشه خشک صندل سفید و آب غلبه شعلب آب بازنگه پوست کیده
ضاد نمایند و غذا مروره اسفند باج با سفناخ یا خازی یا قطف و مانند آن دهند و مغز نان سفید و نان مالیده و چون داده و درم بنفشه ابتدا کنند و حلیل
افتد آرد و جو حطی با لونه و لکلیل الملک صندل سفید و گل سرخ برای حفظ قوت معده کوفته بجای آب کاسنی آب غلبه شعلب و آب کاسنج ضاد کنند و با و الشیع
بشریت بنفشه خوشبایند آب غلبه شعلب و آب کاسنی مطبوخ مروق چهار اوقیه گرفته مغز خیار شنبه و درم و نان مالیده روغن بادام شیرین و درم
چکانده پنج روز تا هفت روز بنهند بعد از نظر کنند اگر تب حرارت نباشد آب کاسنی و غلبه شعلب اندک آب جان کفین بنفشه و با و الشیع

اوقش گل غیر بدیند و از آب سوس گندم بشکند و روغن بادام دیامفران خشک و روغن بادام حریه ساخته تغذیه فرمایند و اگر درم تحلیل نشود و اگر او به قلع مود
 اگر در علاج بدیده معده نمایند جراحی و ایلاتی گویند که بعد از سلیق اگرانی از آن نباشد و سبب بریان کرده و تراشیده که و وساق خرفه و برگ او کوفته
 بر معده ضار کردن سود دارد و شربت اندر ترش شیرین در یک سبب به بدیند از غذا که کثرت با را اقتضای نماید و آب با شربت بنفشه و نیلوفر آینه با
 و بعد از چهار روز آب برگه باز تنگ و آب کاسنی و آب عنب لشاب هر یک یک قبه با چهار درم فلوس خیار شنبه و انگلی زعفران بدیند اگر این بهای هر
 حاضر نباشد هر چه از آن میسر میسر و قبه آنرا باید گرفت و درین سه روز غذا از آن رو بپوشد و تراشیده که و تر و آب عنب لشاب اندکی زعفران سازند تا
 روز بگذرد و از روز ششم چهار روز آب عنب لشاب آب کاسنی هر یک یک جز و آب بادیان تراب و آب کرفس هر واحد یک و از هر مقدار چهل و درم گرفته با چار و
 فلوس خیار شنبه و و انگلی زعفران باید او را اگر بعد هفت روز هنوز جرات نام باشد و دای مذکور بدون آب بادیان و آب کرفس بدیند و اگر طبع نرم باشد
 عوض بیاثر نشود پس طباشیر قاض باید داد و یا نیم و درم تا یک درم قرض گل بر سبب در آب آبی بدیند و غذا از عنب لشاب کثیر خشک مکده و قبه بنفشه و قبه
 خطی یک قبه و اگر در دو و با بونه هر یک قبه و قه و اکلیل الملک اوقیه اصل السوسین نیم اوقیه و موم صاف و روغن بنفشه و روغن گل هر یک پنج استار و در سوز
 برگ خطی و و قبه زعفران نیم اوقیه و عنب لشاب و شنبه است و بنور ساخته و بنور که آن ملا کرده بر معده وضع باید ساخت و بعد از چارده روز که جرات
 ساکن شده باشد در کثکاب پنج بادیان و پنج کرفس هر یک سه سم باید چخت و بار و روغن بادام باید داد و با بونه و اوقیه پنج خطی و اوقیه فستق و قبه
 بخورم اصل السوسین قبه اکلیل الملک و قبه و نیم به یک گرفته و قبه موم و روغن و روغن گل و روغن خیری یا روغن سوسن هر یک پنج و قبه و در بعضی نسخ شربت
 فلوس اکلیل الملک است و بنفشه و سوزانده و ضار و جالینوس و درم معده معده است و طوام باش و شربت و بزرگ چقدر و طباشیر و اسفناخ و سله و که و باشد
 بروغن بادام و اگر وقت ضعیف باشد نه و سیفیه نیم شربت دهند و اگر یک ساکن باشد چونه مرغ باش و شربت بزرگ چقدر و غیر آن بخت و با باشد لیکن است و در
 از ابتدای مرض نگردد و تپش کن نشود و چونه مرغ نشاید او و هرگاه ماده رقیق تحلیل پذیرد و آنچه غلیظ باشد با غذا محلل که و علاج درم یعنی مذکور کرد و کلا بر
 و هرگاه درم بخت شود و در یکم علاجش در و سله مسطر شود و چندی گفته که علاج و درم موی فصد سلیق است اگر ممکن باشد و تناول اشربه و اغذیه حاضر
 مطبوعه بهتر است که در ابتدا با رست بر و اوقات کثرت و بکلا صندل ضار نماید و آب انار خوش بنوشند و غذا را در الشیر و آبش مغز بادام و کدو و ترمه بنوی
 یا آب نارنج یا بر لب فو که ترش دهند و بعد از چار روز و تا روز هفتم آب کاسنی یا آب عنب لشاب یا شیر خرفه یا آب آن یا هر دو چهل و درم بیا شامند و
 هشتم و آب کاسنی سه یا چهار اوقیه بخورم و مرغ خیار شنبه لیده باندکی زعفران که در آن تحلیل مرغ نیم است بنوشند و بعد از روز چهارم ضار در دو و صندل غیر
 که در قول بر جانی گذشت مع آب باز تنگ عوض زعفران بکار برند و بعد از هشتم یا چهار درم آب عنب لشاب آب کاسنی مکده و جزو آب کرفس یا باد
 مکده جز و بعد چهل و درم باشک و بدیند و بعد از هفتم غذا عنب لشاب و کثیر خشک که در قول مسطر مذکور شد نافع است و اگر طبیعت قوی باشد روز و نیم
 دو از و هم هفت درم مغز فلوس و اندک زعفران و یک درم روغن بادام در آبهای مذکور داخل کنند شیخ الرئیس بعضی شرح قانونی نویسنده که در او درم صندل
 با طنه و شربه واجب است که خالی نباشد و آن او از سخن بنابر حفظ نزاج روح که در آنست و عملیات آن از قابض بهر حفظ قوت معده که اقال قهرش
 بقول گیلانی درم حار و معده فله امراض قائله شدت است و لایسما چون خراج و بدیده شود و منفر گردد پس چون از شدت حرقت و التهاب گمان شود که
 درم میکند واجب است که در ابتدا در اوج قوی استعمال نمایند و اگر چه در آن مثل کافور داخل باشد و خوف از تریه آن نباید کرد و چه مرض بسیار را مل قاتا
 است و تریه معده مثل روغن سفرجل و تفهید آن بسفرجل و پوست که و برگ خرفه و اردو و مانند آن بلکه قویه از آن نمایند و در یک هفته علاج و در
 که ایشان را درم معده از ماده حار بود یا این اشیا مع زیاده تریه نمود و در اندک مدت صحت حاصل شد و در علاج کسیکه رعایت مثل این احتیاط
 نگردید امر او را بعد از چهار یا پنج اکت انجامید و حق نیست که بر تریه شدی بجهت عهد نال و ضرورت جبارت نمایند و منع غذا و تلطیف تدبیر برای ایشان
 نافه است و بعد و اکثر اوقات یعنی در او اول و دوم و آن سوای او آخر آن لابد است نه استعمال او در جمیع اوقات مرض و از اسهال عظیم و قوی

درم موی

دوسه روز توخت کرده باز در نصف اول تخم کشوث سه شش باشد ایدان ششش باشد ایسون سه باشد خیارین کوفته ششش باشد انجیر زرد سه دانه عوض
اصل ایسون فروخته دوسه روز و در اصل دوم بفسان فستق ریونده چینی هر یک شش باشد غایقون سه باشد از ایند باز برید بدستون اده در نصف اول تخم خرنه تخم
خیارین هر یک شش باشد تخم کشوث سه باشد گل نیلوفر یک کوفته عوض اصل ایسون داخل کرده دوسه روز بتور بعل آزند و در اصل سوم حب ایلیج و حب جور همراه
عرق گاویان عرق غناب حب رگه طی شیبانی بانه فوسه صبح بدستور همه اجزای سسل اول مع اجزای منفع بنوشند باز دوسه روز منفع اده سسل چهارم مع
حب حب هندو برتر عرقیات گلشنه شربت بزرگی همچون دریا لورد بعد از آن در آب کین استعمال نمایند که اوویه هر یک یونانید و هند نیافع صلابت معده پنجین
معمول در اورام معده و جگر همراه شیر شتر و در جابا نیکه از سسل بنایا شنبه نفر باشد بکار برده و دوا انگ ایسون نیم درم ترب سفید یک درم غایقون سفید
یک نیم درم کافور است درم اجزا کوفته بخینه در گاهند نوک بخینه لگا دارند و باده سه چهار توده همراه شیر شتر بعل زرد و دوا الکرم صغیر که در اورام صلب معده و جگر و
سودا بقینه و استسقا معده و محمول و موجب سست زعفران سلیحه بنیل الطیب هر یک درم مرکی فحاح از قشر در دوا چینی هر یک یک درم کوفته بخینه مرکی و در سر که بزرگ
صل خود همه به بعل کف گرفته سه زن و دوی همچون سازند شربت از لیشتال تا دو درم و اکثر وزن همه مساوی کوفته میشود و گاهی ریونده درم افزوده
و اگر از همه اجزا هر یک درم و دوا چینی یک درم بایر و گل سنخ و طباشیر زرد شک هر یک درم پوست پیچ کاسنی چهار درم افزایند و بکامیک و مزاج و راض
گرمی باشد بعل آند انصب بود و از تصرفات و الیایم و عوینان سست دوا الکلب صغیر که در صلابت معده و جگر و استسقا معده است کف فستق
تلخ فحاح از قشر مس حب لغا عابیه فضل سیاه هر یک درم ریونده چینی باز دوسه روز کوفته بخینه بعل سه جزا شنبه شتر چینی یک درم بلعین آنستین یا با گیم و بایر و
معمول در اورام معده و جگر و استسقا و لیری صناع باور و سد و در دوا و شصت معده و جگر و فستق سد و جگر و خلیل و رام و صلابت و منع صدور انجیر و دوی
و فستق نیز نافع بنیل الطیب سلیحه زعفران طباشیر اچیتی از اسامی درن قطعه شیرین غافله تخم کشوث فیه کاسنی تخم کافور و بطل
نیل باسان عود غرق هر یک یک درم گل سنخ بر بر هر دو به با سسل شنبه اویه بقوام آورده آینه زرد را که یک درم تا دو درم عسل سرق ایسون
که جهت صلابت شکم استسقا بکار برده و بزرگ معده معز که از چهار تا از او کف آتایه بیلد زرد و خلیل فاضل یا دایا آید اده آهن و فضل هر یک نیم باوند یا کانه
چهار تا از او کف را در آب شربت معده و ربانی اویه کوفتی جو کوب نموده اویه با شربت و یک سبه جگر کف که اکثر دران و غناب و ایلیج و آب شربت معده
در جابا شکم من کنند اگر دوا و و فیه آن بزرگ سبب که یک هفته بگذرانند اجوش خود و فوشند و باید که هر روز خیر آن جو گرفته باشد تا از جوش
دو اصل نشود و سر و بسته دارند بعد از آن بکوبده صاعیت کوب یک سیاه قوه خوری بخورند و غذا برین دو دام دال موطنه و آب خوب بنوشند و شور با
کرده بخورند و موافق اشتها دوسه باشد غذا افزوده باشند اگر تشنگی زیاده شود و یک سیاه قوه خوری عرق باویان و دونه سر که انگوسی داخل کرده بنوشند
رفع میشود عرق گھیکو اگر که جهت صلابت معده و جساد است آن موجب است مغز گھیکو است و پنج آثار قند سیاه هشت آتایه پوست ایلیج زرد و الک
ناخواه ز غلیل سیاه بنیل الطیب کوفی هر یک نیم سیر سا که بتیله یا و سیر کوفته در آب ز قند شربت کرده همه را در سوا انداخته و سیر کین اسپ
دفع سازند هرگاه قابل عرق کشیدن گردد یعنی جوش آمده زرد شنبه عرق کشند و بار دیگر همین را دوا کشند و بقدر و چهار توله بعل آید قرص و رو
معمول برای صلابت معده کل سرخ فو که اصل ایسون مقشر بنیل الطیب هر واحد یک توله سطل رومی فستقین هر یک شش باشد کوفته بخینه آب و بنیل الطیب
قرص سازند و خاک رسه باشد تا ناهشته سوده با شربت بزرگی یک نیم توله سر شسته ببلیند و بالایش عرق باویان بنوشند و گاهی سطل فستقین
سه باشد میگیرند و دانه ایچی سفید بکار باشد افزوده و حب بسته بدستور میدهند قرص بنیل که در درم صلب معده و جگر بکار آید فحاح از قشر سلیحه
گل سرخ ریونده چینی حب لوز بنیل الطیب هر یک درم زعفران مرکی ایسون قسط فاضل سیاه هر یک درم بکدرم قفل ارزق سه درم سطل سیاه
هر یک درم درم اشق یک درم کوفته بخینه از اص سازند هر یک بوزن شقالی خوراک یک قرص قرص زرد شک که جهت درم معده و جگر و شیبانی
استسقا نافع عصاره زرد شک مغز خرنه خیارین مغز خرنه خرنه هر یک درم کل من زنجبین هر یک ششش درم تخم کشوث ربیاسه بنیل الطیب هر یک نیم

از بزرگ حلقه هوس متشکر که بخت آب از آن بریزند بر دهن بادام شیرین و کشنیز تر و خشک سازند و قبل از خوردن آب آس تر و لیست کنار و نموده و بهر طریقی
و سبب بخورند و جالینوس گفته که گاهی از قروح معده بخورند اسهال سنگ میشود پس معالجه او بدو رخ گاو و کعبه نمایند

الفح معده و قرا

نفخ دم شدن شکم است و قرا قروح و زدن سلاسل آواز شکم بیش سه مرتبه است یکی از جهت معده بسبب برودت مزاج معده و ضعف حرارت غریزی آن از انقباض غذا
پس این سبب از انقباض کامل نیاید و بخار بسیار از آن متولد گردد و بعد انفصال حرارت آن بخار باره و غلیظ گشته بپای نافع مستحیل گردد و شکم را دم کند مثل شک
بر باد و نفخ شکم گردد و ظاهر است که غذا اگر چه در طبع خود غیر نافع باشد لیکن چون حرارت از آن ضعیف بود تخیر نماید و هیچ پیدا کند که ماده که در شکم این
نفخ کشیده باشد آن در شکم پیدا نمیکند الا آنکه حرارت مقصر باشد که تخیر نماید و منضم نگذارد پس بحسب عدم حرارت اسهال نفخ نمی باشد و اگر چه ماده نافع باشد و تخیر
از آن نفخ پیدا نمیشود و عدم نفخ از آن بسبب یکس از امور ثلثه خواهد بود یکی آنکه آن چیز در هر هر خود عالی از نفخ باشد و دوم دیگر که در ریه آن چیز
یعنی معده باشد یکی استیلای حرارت غریزی بر آن چنانکه بخاره و فضول را تحلیل کند تا آنکه چیزی از آن باقی نماند که قابل توله ریان باشد و دوم برودت
حرکت مذکر که بر شکم برود و مادام که قوی میباشد موجب تخیر نمیکرد و چون ضعیف میشود حرارت قاصد از تحلیل در آن عمل میکند و از آن پدید می آید و در این
حرارت ضعیف می باشد و ماده عجیب بدان لیکن از نوشیدن آب بسیار بر غذا یا حرکت منقبض غذا در آن تصور می آید و در این هنگام حرارت مذکور گاهی نمی باشد
و دوم از جهت طعام استیلای طعامی که حرارت معده از منضم و نفخ تمام آن عاجز آید و چون نفخ ناقص گردد نفخ آرد و آن طعام از جوارگه خالی نبود و اول آنکه کثیر باشد
و دوم ظاهر است که چون غذا بیشتر از مقدار باشد طبیعت از منضم آن عاجز آید و در وقت معده گنجایش نکند دوم آنکه کثیر از طبیعت باشد مثل که در دینار دام و در
و اگر چه تخیر و جغرات و انواع بقول میرسد معتدل مقدار تخیر کرده شود پس هنگام عمل حرارت از خود غلیظ از آن جدا گردد و حرارت از تحلیل آن عاجز آید و نفخ
آرد و سوم آنکه غذا با نافع بود و او آنست که در آن طبیعت غریبه فصلیه باشد مثل حدس و بویا و باقلا و تخم و پس حرارت اگر چه معتدل باشد نیز قابل آن غلبه نماید
بدون اعانه او پسوی سرح و از آن نافع متولد گردد و دیگر آنکه حرارت شدید القوه و ماده شدید القوه باشد که درین است اکثر از اندیشه نفاذ اصلا یا در زمانه
نمیشود و از اثرش نافع شراب غلیظ و حلواست گاهی آنکه علو رقیق باشد که از آن سرح لطیف پیدا میشود و بسبب تخیر از تحلیل میشود و شرب بیشتر نمیشود
نفخ سبب بقایا و روایات فصدیه که غلبان از تحلیل آن با تمام قاصر است و چون کند که در سبب طول زمان آن طبیعت تحلیل شود و نفخ بسیار و جامد آنکه طعام از
یعنی بوی آن مثل بوی ماهی یا نمک بوی رغن خربالیا بدو باشد بهر آنکه طبیعت از آن نفرت کند و در آن بر سرحا طبیعتی تصور نکند و فاسد گردد و از آن پیاچ نافع نخواهد
و ظاهر است که برین چنین غذا معده متوجه نمیشود و بر آنکه معده در سرحا مثل دماغ و رحم است باشیای خوشبو نفخ و تقویت میدهد و از چیزهای بدبو متضرر میگردد و پس سرحا
خوب و دماغی مزاج آن بران وارد شود و بر منضم آن قوی گردد و چون بران چیزی بدبو یا زهره نمیشود و در نافع ضعیف گردد و منضم را فاسد گرداند و سوم از جهت طعام
بسیار یا غلیظ یا سودا یا صفراوی چه که بلغم یا آن مخلوط میباشد پس از حرارت معده مصل شوند و پیاچ نافع گردد و بقول شیخ کثرت سودا و امراض طحال اکثر سبب
نفخ میشود چنانکه گفته که گاهی در معده اخلاط کثیر مجتمع میشود و آن گاهی رطوبت لزج و گاهی صفراوی و گاهی سوداوی میباشد پس عارض میشود
معده را نفخ از این اخلاط و سبب فاعل و حرارتی است که در قوت خود جیدی نرسد که این اخلاط را بسوزند و فانی گردانند پس ازین اخلاط بخارات حار و غلیظ نافع
میکرد و این بخارات را پیاچ نافع نامند و جرم معده متورم و متعجب نمیشود و لیکن بخبر که مشک پیدا میشود و منفسر آلات او مضرت میرساند و گاهی شربت
طعام قطع میگردد این پیاچ نافع گاهی رطوبی میباشد یعنی رطوبت بر سایر اخلاط غالب بود و گاهی صفراوی و جرم رطوبت میباشد و لیکن علامت صفراوی
گاهی پیاچ سوداوی بار میباشد و هر دو حد را ازین علامت خاص است و شیخ میفرماید که گاهی سبب نفخ طعام حار با طبع بود بهر آنکه وی خون غلیظ
کند و باره رطوبت را که در معده باشد تحلیل و تخیر آن نماید و حالیکه گرم گردد و در منضم قوت حار او بالقوه پسوی طحال او را فاعل نافع شود و قوت تحلیل و منضم او را
سخت باطن بران بر تفرغ آن از لحدت پیاچ از آن قوی گردد و همین وجه اکثر سبب کسان را از خوردن عسل و اگر چه مطهر است و دیگر باشد

[illegible]

علاج لفتح وقرقر از اغذیه کثیر یا رطب یا الفاخ

تفصیل غذا و ترک غذای رطبه نفاخه و تناول اغذیه سریع الانقسام مثل قلیا یا مطبوعات و زیر پاج و دخول حمام بعد ریاضت قبل تناول غذا و شرب آب
ریحانی علاج نیست و اگر کفایت نکند جوارش کمونی و معتدل از درم تا مثقال بحسب حرارت مزاج و بدو دت آنی قوت مرض ضعف آن باب نیم گرم بدیند و
موه را بدست گرم همانند بران آبی که دران کون و با بونه جوشانیده باشند بریزند و اگر قبض طبع باشد با یامرج تعدیل آن نمایند و غذا نخود آب دهند
و سکنجبین و کلک نه سرشته همراه عرقیات معمول است و گاهی بادیان مصطلک هر یک دو ماشه سوده بگفتند سر رشته همراه عرقیات داده می شود و بستن
نان اش نیز مفید یا از بادیان نه ماشه الاچی کلان چهار عدد انیسون چهار ماشه گفتند چار تولد و گلاب پا و آثار شیر به آورده بنوشانند و یا جوارش
ابجدان لعوق بودنی و بادیان دهند یا کمک سلیمانی دو ماشه بدینند اگر ناخواه زیر کوه سفید زرباد فلفل سیاه کوفته خوش داده بگفتند داخل کرده نشوند
نیز برای نفخ شکم و بعضی مفید بود و در قانون هست که اگر بسبب نفخه طعام افغان باشد از ترک کرده لبودی غیر آن رجوع کنند و ترتیب نیکی آمیز
اختیار نمایند و معارضه از هضم نمایند که نفخ آر و واجب است که صاحب و بر شکم بخوابد بالای تکیه که مثل پیله پر باشد عباس گوید باید که از غذا ای
کم کنند و از اغذیه غلیظه و مولده ریاح و نفخ اجتناب نمایند حمام بعد از ریاضت قبل از غذا استعمال فرمایند و دلک معده و کمی آن نمیک زیرا و ناخوا
و جاورس گرم کرده باید کرد و جوارش استخوان کند و سقوط بزور بدینند ایضا صاحب ترا حبل الرشاد ناخواه تخم کرفس انیسون هر اشد درم
زردیا و حبالبان هر واحد یک درم چند صد سه نیم درم همه را با یک کوفته یک درم اشیر اب ریحانی بدیند و همین عمل کنند چون استعمال کنند هر اشد زردیا و پیغزد
با و داران یا ستاره اشیر یا ستاره اب ریاح کوزه اگر صاحب ترا جوارش بیند لیقون یا جوارش کوئی کی متقال آب نیم گرم بدینند

موصی سینه هر یک هفت توله باریک ساییده نمک طعام نمک بوری هر یک پنجم گندمای سبوقه لایمینه ادویه مسبوته اندک اندک از دست مانند غیر
سرشته در آب گلاب یا تخم خشک شود باز سوده بداند خوراک از یک مائده مائده سفوف انیسون ریح معده را دفع نماید و معده
را از اخلاط غلیظ پاک انیسون نانخواه تخم کرفس هر یک پنجم گندم چهار درم فجل از قسط مصطفی هر یک سه درم پندان سفید سی درم
کوفته بخیته با فایند آله خوراک پنجم سفوف نعناع مقوی معده دافع ریح و نفخ شکم پیش از غذا و بعد از آن خوردن انواع خشک درم
سماق پنجم لعل و درم نمک پنجم کوفته بخیته از یک درم تا دو مثقال بخورند عرق محلول ریح و مقوی باه و چینی چهار درم قریفل نانخواه پند
بادیان هر واحد و دوام گل بابونه تخم کرفس هر یک نام مثقال شغال زعفران و مثقال شنب چهار آتار آب تر کرده صبح عرق کنند بقدر دو آتار
و مثقال زعفران در نیمه بنند معجون کا سر ریح که در فایده مثل کوفی ست زیره سیاه زنجبیل بودینه هر یک جزو صوفیه مصطفی و ارفل نانخواه
هر یک یک جزو عسل سینه به دوید بدست معجون لبازند انطاکی گوید که در نفخ و جشامه رابقی پاک کنند باده محلات مثل بلخ حلیه و
فصلیون انیسون دهند و تعاد ایاب نمایند و بعد حصول تنقیه تعلقات و نفشیات مثل عود و عنبر و دوار المسک و دوار اندک
ذیره و خردل و کرویاء و لقد و نس سیر و لیمون و بودینه و سکجین و زوری کنند و گویند که در قراقر بلخی حب متقن عظیم الاثر است و سفوف انواع
عود و عرق بادیان و نانخواه طبری گوید اگر نفخ از رطوبتی که گرم شود وحدت پذیرد عارض گردد و نظر بقاره و نه فایند اگر جارب است
تدبیر او بدینچه و رقیق صفراوی بیاید باید کرد و اگر قاره رده مقتدل یا سفید باشد علاجش استفرغ است اگر قوت اطاعت کند و معده
از ضعف بدان حالت نرسد که با آن بهضم فاسد شود با طریقل صغیر که با یارب فیکر سرشته باشد و بهتر چیزیکه درین علت بر است استفرغ
استعمال نمایند این نسخه است تخم کرفس انیسون بادیان نانخواه زیره کرمانی فطر سالیون و دو قرح اسارون هر واحد و درم برگ بودینه و فطر
خشک صغیر برگ سداب برگ شنب هر واحد و درم مویز منقی است درم همه را بدستور مطبوخ پخته بوزن هفتاد درم از آن صاف
نمایند و بوزن یک درم ایاب فیکر او یک درم غار لقون تقویت داده و فطر شکریا عسل آمیخته بیکم بنوشند از آنچه فها درین آفتمه میکنند است
مصطفی و درم صبر و فطر هر واحد یک درم سنبل سه درم اسارون تخم کرفس هر واحد یک درم اصابع الصفر یک پنجم درم و نه این را قاپوتی
ست و در آنکه نفخ معده چون خالص خشب یا بس باشد و او است که جالینوس آنرا بلوط الاصر نامیده همه را لبانید و موم روغن و ع
نارین و موم سرخ ساخته این ادویه آمیزند تا مستوی گرد پس بر پارچه بقدر معده مالیده فها و نمایند و باید که غذا اویس و سینه و ریح باشد
و اگر احتیاج بحفظ قوت باشد بگوشت حمل و گوشت جدست غذا سازند و شراب کته سرخ بنوشند

علاج نفخ و قراقر از سودا

انچه در علاج امراض معده سوداوی گذشت بکار برند و معجون عیش نیز مفید است و جبلیت و قتل معمول و نفخ بیفزاید که نفخ لازم سوداوی را علاج
بمثل سنجینا و فنداقیون و نانخواه نمایند و اگر احتیاج استفرغ قوی افتد بمنتق استعمال کنند و بر معده اسفنج مبلول بسکه که لخته بند و بهتر از
سرکه انجودان است و سیمی گوید که اگر ریح غلیظ سوداوی خام باشد سفوف متخذ از زراوند و حج و تخم شنب و نانخواه و تخم سداب و انواع خشک
چند بدست دهند و بسکه که در آن معده و نانخواه و شنب و تخم کرفس و سداب و جب الغار و فطر و زنجش و دو قرح و فطر سالیون جوینده باشند بیک
نمایند طبری نوشته که نفخ اگر از نجایات سوداوی باشد علاجش اینست که اگر قوت احتمال کند و نه دهن متقنی باشد باین مطبوخ استفرغ نماید
زوفای خشک خرقاری فطر خشک برگ کافور و زنجبیل خشک و بادیان برگ فنج خشک هر واحد سه درم بلبله سیاه آتیمون قرطبی فسنجین درم و نه این را
تخم کرفس انیسون هر واحد یک درم مویز منقی یا زده درم همه را بدستور مطبوخ چنانچه و با یارب فیکر او غار لقون بحسب قوت و وقت مقوی ساخته
بیکم بنوشند و باید که بر معده فها و نماید و در نفخ و رطوبتی گذشت فها و نمایند و در آن است که درین و فطر و سالیون و برگ مسفرم انرا سینه و غذا است

شور بای مکیان فربه باشد و شرب آب که معتدل القوه و ریاضانی و طعم او سلیس از موصفت باشد یا شامه و آب گرم بسیار بر معده او ریزند و این نشانه سفوف
 تا لیست ابو اسیران انواع ثلاثه و نفخ مادی است و بسیار است که یا پیچیدگی ز سائر ادویه یعنی عصاره و صغیر و قاج اسارون فطر السالیون تخم کرفس
 زیره کرمانی یا نخله هر واحد و درم مصلحه عود خام هر واحد و درم فلنج کندر هر واحد چهار درم که دانه حب السمته بوزیران است و دو درم از حب میل
 لسانیا اوصاف فلفل سفید و زعفران هر واحد یک درم گرد یا پیچیدم یا سیاه ده درم همه را بسایند و بران لیست سیب شیشی لیست به غیرین
 و برگ فلفل و برگ سداب و برگ بادرنجوب هر واحد ده درم و از انده او زیاد کرده اند و درین سفوف غرض شل یک جزو او و من را
 میدهم که دران بزم الحوس اصل السوس هر واحد یک درم زیاد که انده شل همه شکر طرز دآمیند و در ظرف تنگ دین لگا بدارند تا بوی او بال
 نگردد و برین دار یک درم تا هفت درم بقدر قوت نفخ و ضعف آن بخورند و نزد حرارت مزاج خلیل شربت سیب و عنبر و دانه مزاج شربت
 عسل و نزد سلامت مزاج شربت صافی با این سفوف اضافه نمایند و ممکن نیست ذکر جمیع اجزای این علت و آنچه بآن حادث میشود و طبیب
 استخراج آن عند حدوث علت نماید و زیاد و کم کند بحسب وجوب مزاج و وقت و قوت و مرض و ضعف آن

علاج نفخ و قراقرز صفرا

تدبیر که در علاج امراض معدة صفراوی مسطور گشت استعمال نماید و طبری گوید که در معالجه این مرض کثرت اطبا غلط میکنند و علاجه را علاج واحدی نمایند
 و معالجه آن مودی بفساد معده و استساق قوت آن میگردد و اما علاج نفخ که مع لضع و قوت عارض شود و نیست که طبیب بسوی قاروره نظر کند
 اگر قاروره جار باشد پاک نیست که قصد نمایند بعد از آن استفرغ بدانه محل و مفضی و مخرج صفرا باشد و این شربت موافق ترین چیز است که در
 این نفخ بنوشند بنفشه سکه درم زرفای صغری و دو درم آنتین پیچیدم صغری زیره کرمانی یا نخله هر واحد یک درم تخم کرفس و دو درم انجیر لیست عدد همه را
 بدستور مطبوخ بوشانیده وزن یکصد درم از آن صاف نمایند و دران پانزده درم فلوکس خیار شنبلیله بار و یک گریهات کنند و بران سه طسوج سفوف
 مشوی بپاشند و پیچیدم شکر انداخته نیکم بنوشند و از آنچه تصفیه معده بدان درین نفخ میکنند است که جامع محل و معدل و مبر باشد
 و موافق ترین آن این است بگزیدن مغز سفرجل بنوش و مغز سیب بنوش هر یک لیست درم و بسایند تا شل درم گردد و بعد آس
 رطب ده درم بسایند پس بنفشه خشک و گل سرخ هر واحد دو درم خوب بسایند و استین رومی ده درم کوفته بنجیه آمیزند و در صافی و صبر سقوط
 هر واحد دو درم و نیم سیب خشک ده درم کوفته بنجیه همه را آمیزند و سی درم آرد و دو لیست درم طی کوفته بنجیه اندازند و با یک درم جو بنجیه بپاشند
 بشیرند و بر آنچه که بلیت معده ترانیده باشند مالیده بر معده نهاد کنند و چون طعام خوردند غذا را نهند و غذا و آخر هم غذا آن نمایند
 و باید که طعام او زیر پا باشد شیرین بجاکیان و سینه دراج و در و باشد اگر حال مقتضی باشد و اگر و رات متخذه بکشد و شکر دهند و امر بخور و نطق
 شیرینی و جویب نکند و شرب بعضی ضعیف القوه بنوشند و از شراب سرخ غلیظ و از صفیر منع کنند که این علت باین طریق زایل میگردد
 و گویند که از آنچه علاج این نوع بدان میکنند تنقیه معده است بمطبوخ بلیله یا شربت بنفشه و شربت و در دیگر یا شربت اجاص یا آب شنبلیله
 بجا آب بعد از آن آب انار چاشنی دارد آب بنوشند و اگر التهاب شدید باشد شیر خرفه شربت عصم دهند و غذا خورده مرغ باب غوره یا
 باب سمان یا آب آتار قائده شیخ رئیس منو لیس که علاج قراقرز و تیر از علاج نفخ نیست و کسی که ریلج و شکم مع تب نکند باید آب زیر خنجرین
 بدل نمایند بنوشند شارب قانون گوید که آن دلاکت بر فلف غلیظ و لزج مستکن بر او میگذارد و بهتر طریق دفع آن انصاف لیل سال است و باین
 طبع انصاف شل این اده مع خلیل نفخ حادث از آن حاصل میشود و باین متعدد برای انفع میشود و بعد زوال تب فوق تام دفع نمایند و عند حصول
 تب بخور و نفخه گویند که اگر قراقرز تب یا بر و شیر بنفشه بنوشد و باین هفت اشبه و گل سرخ نه باشد که فلف چهار توله کلاب یک نیم پاو بدینند

کثرت بشتاب و شایب و تمطی

از بردوت و ماده بلغم و سودا و صفرا باشد هر چه در علاج امراض معده از سود و مزاج بارد و بلغم و سوداوی و صفراوی و در علاج انواع الفج معده مذکور شد
حسب سبب بکار برند و خوردن مشک مجوز ریح از جمیع بدن است و در فلفل با عسل ماده ریح را قلع کنند و نمک بی نظیر است و ناخواه با سرکه خوردن و
بازیت طلا ساقین بغایت مفید و سودی از اقلی و بایستد غیر نقل کرده که خوردن کشنیر سبز و غار لقون مصطک و بیج انجیران و قهوه و تخم کرفس و نقل
فر خشک خراشنی زرد و زعفران و اساک و سبب در دهن و لیسیدن قطران و او مان استعمال کرد و یا خوردن کرکات قبل از خوردن و در اندک شراب
و خوردن اندک سیاه ترس لبر که نوشیدن گلاب هر واحد نافع آرد و ترش است و در نقل و خوردن و پودینه با عسل نیز مفید است و دانه سیاه با عسل
خوردن نیز در عطی و تشا و ب سودمند است و نمک سیاه و جشای غیر طبیعی بغایت نافع است و انیسون کرد و یا صفت شربت شد و یک جزو مصطک
نیم جزو برای امراض مذکور و نفخ و جوشب این حب مصطک در آرد و ترش بعد از قی نگاری آید غار لقون نیم مثقال و نقل تربد موصوف هر واحد
یک مثقال مصطک فاقه کبار زیره کراتی هر یک دو مثقال نبات سفید سه مثقال شترتی دو مثقال و بقول اهل هند نمک سنگ سیاه سیاه
سود و زیره کادوخی اجمود و سیاه بریان جمله مساوی ساییده قبل از طعام و بعد آن خوردن آرد و بسیار باز دارد و اشتها آرد و باد گوله
و دفع کند میسج گوید که در کثرت جشا سبب ریح متولد و معده قی کنند و بلغم انیسون و صندل و برگ سداب و کرویاد و پودینه و ناخواه و زیره و نعنع و مصطک
و در نقل استعمال نمایند و مداومت متداول کنند مصطک کنند شیخ میفرماید که صاحب جشای حاض متفقد میشود از خوردن فلافل و شراب و کاه ایشانرا
نفع میکند خوردن کشنیر خشک بقدر مثقال و بعد آن نوشیدن شراب صرت قبل غذا و بعد غذا و گاهی بقول بعضی طلا سه معده نبوده و زبل
اکیان تسکین آن بنمایند و در جشای دغانی اگر از ماده باشد با سنبلین ایاج نفع مییابد و اگر بلا ماده بود پیرسسه که مبر و مصطک باشد مثل
رهب نو که بارده و اغذیه مبرده نفع میشود جرجانی و ایلاتی می نویسند که اگر سبب کثرت آرد غلط بلغمی یا سوداوی باشد تنقیه معده از آنها
بقی واجب افادید و حب صندل نماید بعد از آن تقویت معده بخون فلافل و کندری و زنجبیل مربی کنند تا غلط غلیظ در معده نیاید و از طعام
روی الهضم و متولد ریح پرهیز باید کرد و اگر سبب آن ضعف معده باشد و سبب ضعف سود و مزاج ساق بود تبدیل آن مزاج بقدر آن نمایند چنانچه در
علاج سود و مزاج مذکور شد الطای گوید که تنقیه بقی واجب بود و خوردن جوارشات و خام و کمید معده بیارجه گرم با تش و استعمال این مطبوخ کرد یا
انیسون شربت صندل و هر واحد یک جزو مصطک نیم جزو خوب جوشانیده صاف کرده گرم بنوشند که مجرب است و کذا در نقل کشنیر و انیسون و زرد و صندل و نعنع
ب عسل مفرد و مجموع و هر گاه آرد از ریح یا سود و هضم با تخمه باشد علاجش بعلاج این امراض کنند و اگر آرد و تواتر کند چیزی که منع طعام کنند مثل مصطک
و زرد بدین در عطی و تشا و ب برو غنای گرم سائر عضلات یا عضلات فک را طاکند و کمترین استقام و نفیس نمایند بطری گفته که اگر آرد
از بردوت معده باشد علاجش اسفان معده است بدانچه در فواق مسطور گرد و اگر از ضعف معده بود تقویت معده نمایند مع رعایت
مزاج آن نزد تقویت اگر ضعف بوارت باشد مثل شربت سبب و زرشک و هند و قنبره معده بگل سرخ و ککک و آب سبب و آس نمایند
و اگر ضعف ببردوت بود و رطوبت و ران باشد پس علاجش فواق که از اجتماع رطوبت و معده باشد باید کرد و اگر جشا از رذات کیفیت
طعام یا سود و ترتیب آن باشد اصلاح غذا و شرب شراب موافق مزاج و تعلیل تمام و شراب و ریاضت اندک اگر مزاج او احتمال این نماید و اصلاح
غذای او نمایند و اگر از ورم باشد تنقیه معده نمایند بدانچه محلل این ورم باشد مثل سرکه دروغن گل اسفنج و ران و زرد و ورم تند و بدست بالند
و بر فاند بر بندند و اگر ورم شیع باشد بلکه صلب بود و تنقیه معده بعد توقف بر مزاج او و عدم مانع با سنبلین و گل سرخ و شیات و یا شاد و بوشن مانند آن نمایند
و نفی بر و غن یکشت یا نه روز کنند بعد از یک و ران ادنی قبض باشد مثل شحم سان و کاسنی و ترس و مانند آن تنقیه نمایند و ورم چون تجامل شود
چنانچه ازل گردد سعیدین بیتا اند گوید که اگر غلط محدث مرض بلغمی باشد استفراغ او حب مبر نمایند و تبدیل مزاج بگفته عسل و شراب آبیکه در آن عود
و مصطک جوشانیده باشد و غذای لطیف مثل خود آب خوردن و چون تنقیه معده و اصلاح بدن کرده شود بچوزه مرغ زیر با یا مقول و در غنای

و سخت نمایند و اگر غلط مصرفی باشد استفراغ بدن بطریق فواید یا شربت در دگر برفت و تعدیل مزاج بشیر و تخم خرفه و شربت مصرم نمایند چون طبع قفس با تعدیل او بشربت قمر بندی و جلاب کنند و غذا مزوره سماق دهند اگر طبع نرم باشد یا آب مصرم اگر قفس باشد و اگر قفس عاوت از سود مزاج بارو باشد آب نمک و آن کون و صفت جو شایسته باشند و غذا زیر باج بمویز و نار وانه دهند چون بدن صلاح باید غذا بلغم بریان سازند و اگر سوز مزاج حار باشد یا آب انار میخوش جلاب باشد و غذا مزه مرغ باب حصم سازند و اگر جفا تابع کثرت غذا باشد یعنی جفا بتقلیل غذا کنند و اگر جفا نفع تو را در ریاح باشد علاجش در دفع کدشت علی گیلانی می رسد که زنی را جشای مغرط عارض شد چند آنکه در دست یک نفس دو سه نفر خواندند که از بعد مسوع میگردد می آمد و سه چهار راه بران گذشت بود و سبب آن نمیدانست یکشغال سو طیر که آن شخص اکبر است او را دادم و گفتم که این راسته حصه نموده و در لکلاب گرم کرده باید خورد و هر گاه یک شربت آن تناول نمود آروغ آن نازل شد و شفا یافت و احتیاج بخوردن شربت ثانی نیفتاد و سالهای بسیار بران گذشت که مرض و عود نمود و این از غرائب مشاهدات است چاک شربت خان میگویند که من نیز شربت را مبتلا باین مرض از مدت دید و دیدم و هیچ دوائی او را فایده نمیکرد و اکثر اطبای این زمان علاج او کردند بلکه هر قدر که بجزیه از او میوه عالمی میگردد و آن زیاد می شد بر آنکه او میوه مستعمله تجلیل ناده آن قدرت نداشت و سبب تحریک آن میشد و این مرض را در تمام روز و شب آروغ می آمد و وقت کلام و خواب و موافقت نیز زنی حامله را بکثرت جفا مبتلا دید که یکدم آرام نداشت و به آواز بلند می آمد چون حمل بالغ تنقیه بود و با دو سه جلاب کرم از آن شخصیت بظهور آمد گفتم که تا وضع حمل بر همین دویا و امت نماید چنانچه بعد از وضع حمل مرض را نال شد

احتباس حشا

هرگاه آروغ مجتس شود و هیچ بر نیاید و هیچ در معده ماند خوف تولد استسقای طبعی باشد پس بیهیج آن باید کرد و صاحب عمل نیز گفته که هرگاه جفا شود و نفخ و ریاح موزی از آن تولد کند و نفخ میفرماید که چون در معده ریاح حادث شود و نازل نشود و در معده قفس باشد و اندک دهد و جفاست که با روغ استفراغ آن نمایند چنانچه استفراغ فضول طانی یعنی میکنند و الا بهضم فاسد گردد و غذا طانی شود و اگر آنکه کثرت رطوبات و بلاغم مستعد باشد از آن ریاح معلوم شود که درین هنگام امن نباشد از نیکه افراط و تفریط جفا محول موجب گردد و علاج از آنجه تحریک جفا کند خوردن و خامیدن و صحت و جفا و زیره و انیسون و کر و یا و خند و ناسخ و قر قفل و صطک و کندر است با گلفند بخورند و چون ابل و جوارش انگدان و فند و لوقون و چون حب الفار و سحر بینا باید داد و دیگر سفوفات نمک نیز آروغ می زند

اتی و تنوع و غثیان و تقلب نفس

تی حرکت مده است برای دفع چیزی که در و باشد از راه دهن و باوی آنچه دفع شود و ماده آن در جوف مده باشد و تنوع حرکت مده است بی آنکه چیزی دفع شود و ماده آن اخل جرم مده باشد و غثیان تقاضای مده است برای دفع بی حرکت و ماده آن لاصق خل مده باشد و در حالتیکه مطلوب ردی بود حادث شود و غثیان را غشی نیز گویند و تقلب نفس غثیان لازم و دائم را گویند که بی تی باشد و گاهی زیاب شتوت طعام را خوانند و بدانند غثیان مقدمه مبدائی و تنوع است و این احوال مخالفت شتوت طعام انداز جمیع جهات و بعضی تی حادث با قلق و اضطراب بود چنانچه در سینه از خوردن دوائی مقی عارض شود و بعضی از آن ساکن بود چنانچه برای معمولین یعنی صاحبان ضعف مده از ثقل طعام می افتد و این امراض را بعد از اسباب مشترک اند و در اعراض مختلف لیکن اسباب غثیان ضعیف از اسباب تی و تنوع باشد و اسباب تقلب نفس قویتر از اسباب تنوع بود و با لجه سبب کلی این امراض ایذای مده یا مشارک است مثل مانع چون آنرا ضربه برسد و اسباب جزئیة آنها سخت نوع است یکی مانع چون صفر یا بلغم یا سودا که در مده متولد شود یا از عضو دیگر مثل جگر و زهره و طحال و غیره ریزد و یا از تمام بدن معسر شده بر مده بریزد چنانچه در تنزید هیات افتد و یا رطوبت ردی شتوت خلطی بود یا غیر خلطی چنانچه حوال را عارض میشود و مانند آنکه رسم از قروح و اورام مده یا غشیر آن

در معدة چنان شود و یا رطوبت غلبه بر خشک باشد که در آن اذیت یا بد حاله بسوزد
و دفع نقصان کند و اگر چه شل خون و لایم غلبه باشد که در آن اذیت بخیزد بدن و معدة بود لیکن چون کثیر المقدار باشد بر معدة کلل آورد و گاهی سودا
معتدق باشد چنانچه مراقبان را بسبب انقباض آن بر هم معدة و اذیت او عارض شود و بعضی کسانرا نوبتهاست که سودا یا اذیت بود و خلط
سودا بر آید و در آن صلاح ایشان باشد نگاه مودی بمرقت و در مری و خلق بلکه قوه گردد الحاصل اقسام مواد مذکور از آن است و در آن بود و یا
طبقات معدة باشد و معدة آنرا اشرب کند یا بخل آن چسبیده باشد یا در فضای معدة باشد و این با در هم معدة یا در قوای معدة دوم صفت معدة
از انواع سودا مزاج و از غم و خوف و مانند آن و کیفیت رومی ساختن و در اذیت شل و در مری فعل کند و اکثر آن جار بود و گاهی اذیت و بیست
که هم معدة را عارض شود و قلب نفس و تحریک غشيان کند پس بکفایت حار شل خلط مجاور بکفایت حار فعل کند و از اسباب بعضی قسم سودا مزاج
آنست که بسوی آن تحلیل روح جمع شود و شل اسهال کثیر و خصوصاً از خون و جمیع استفرغات که بالذات بر دوت و بیست حادث کند و گاهی
خدا آن با عرض حادث شود و این چنان باشد که مستفرغ با دریا شل سودا باشد و گاهی رطوبت بوجه دیگر حادث گردد و آن نیست که فضل
و بلغم بسبب ضعف به هم کثرت پذیرد و از مضاعفات معدة اوجاع شدید و غم و صوم و جوع شدید است پس بنیان از اسباب قی بسبب اذیت و خلل ضعف
در معدة اند و ایضا در وجع معدة بسبب قی طعام و دفع آن میشود و معدة ضعیف را چون درت ضعف طولی کند چنان گردد که هر آنچه خورد شود
آنرا غشيان و تقلب نفس عارض شود و هر آنکه در شل این معدة کثرت رطوبات و فضول در اکثر امر میباشد و چون طعام استعمال نمایند بان مخطط
شود و بعضی از آن طافی گردد و طبیعت از آن نفرت کند و غشيان عارض شود و چون ضعیف تر باشد بر مساکل بنه بدان رسد قادر نباشد بلکه آنرا قی
یا اسهال دفع کند و بعضی کسان باشد که چون طعام تناول کنند حرکت نمایند و اگر خشم یا کلام یا تحریک بکثرت انسانی نمایند قی کنند
سبب این همانست که مذکور شد از اجتماع فضول در معدة آن و عادت آن ایجابی بعد این مود غلبه و اینه بران کسی که معدة او ضعیف بود و در آن
تغذیه را عارض شود بسبب افعال او از ادنی سبب و قی ممکن بود بسبب خلای معدة او و قلت خلط مودی منتشر باشد یا غیر تشنه چون طعام خورد
تغذیه او ممکن بود و بسبب قی آنکه گاهی اذیت خلط از یک غیر محرک باشد زیرا که در معدة بود و چون طعام بخورد آنرا امتضا کند و حرکت یابد
و در آنکه طبع طاعت کند کج طعام بر تفت و قلع او سوم ناسود غذا و آن یا بکفایت باشد چنانچه غذا زیاده از احتمال قوت معدة تناول کند و بر معدة نقل
از در و در معدة طافی گردد و آن ایجاب و آنرا قی دفع نماید و یا بکفایت باشد چنانچه طعام تیر یا تلخ یا شور یا ترش بود که سببش خود معدة یا
بیک یا بسیار چرب بود که معدة از وی نفرت کند و مستحی گردد و یا طعام فاسد متغیر یا فاسد بصفت باشد شل و دو ناک و سوخته و یا سوز و تیرانی
چون تناول غذای طبیعت بالای غلبه کند و فاسد شوند باعث اذیت معدة گردد و معدة در دفع او کوشد و کسیکه تخمه بران تواند کند و طعام
بر غیر جمیع مواد قی خورد و در تیرانی تناول و نفرت شدید زیاده از طاقت آورد بعد از آن امر او نقل بسوی آن گردد که هر چه خورد قی کند
چون تمام تناول اشیای متغیره و منتهی شل گس مانند آن و تحلیل و شوم قی و در اذیت بسبب تکرار طبیعت و از اسام کیفیت رومی کرد و در تیرانی که
تغذیه را در اسباب و اذیت بدین میشو و پس هرگاه انسان تحلیل چیز مستعد کند و این در قوت تحلیل مستحی گردد و آن حصول قنارت در معدة است و معدة
بسیار از آن ایجاب و حرکت بدین نماید چنانچه او را هم معدة و اشتهاء و خصوصاً حار و حرمت قی بود بسبب بلای و بسبب قی و از اذیت او از ادنی سبب
او قی غذا یا در یا تکرار یا تکرار او را عارض شود و گاهی عارض میشود صاحب هم عارض گردد قی صغری پس کراتی پس زنجاری و با فوان و غشيان میباشد
و در آنکه طحال قی سیاه آید و شش سحران که در آن طبیعت با در هم معدة دفع کند و این در امراض حاده بیشتر آید و هر آنکه سودا بار و با طبع
عقل شل میباشد طبیعت آنرا بطریق کثرت دفع نماید و قی برای از مرض خلاصی نام و در این قی نافع حیات حاده و او را مقرر کید است و چون تیرانی
چنانچه از شروع امراض که روز اول بخران است و در یابند قی کنند که آن قی است و بعضی امراض دیگر معدة سودا و تیرانی و در یابند قی و غیر آن

که سبب اینها معدة باعث این حالات شوند بطریق تشخیص سبب اراض مذکور باید که اولاً دریافت نمایند که این عوارض تابع مرضی مثل هضم و سوء هضم
 و وجع معدة و قروح آن در می دانه و انقلاب معدة و درم آن و ورم جگر و طحال و گرده و قلع و دیدان و حیات و غیر آن است یا نه اگر باشد
 عرض آن مرض بود پس اگر در مرضی ظاهر و بجران افتد و بان صلع و وجع معدة و اختلاج لب سیلان لعاب هری غشیان و سرفشندت هری بی جود
 بحرانی باشد و اگر مرض دیگر باشد پس نظر کن که فی لازم و در اتم است یا نه اگر باشد اصلی بود و در خیالت حال تناول اغذیه ترتیب اکل آن
 قبل از خوردن باشد یا پس برسد اگر ندای ناسد خورده باشد یا سود ترتیب وراکل آن شده باشد سببش فساد غذا بود و الا علاما است
 سود مزاج سبب سبب بطنی که در تشخیص اراض معدة گذشت دریافت نمایند اگر آنار سود مزاج سبب مزاج سبب مزاج سبب مزاج سبب مزاج سبب مزاج
 شود احتمال هر یک بلکه بدفع آن متحرک گردد و سببش همان باشد اگر علاما است خلطی از اخلاط مله معلوم شود و فی صفراوی یا بلغمی یا سوداوی باشد
 و الا فی اخراج هر خلط در قی و طعم آن بر نوعیت خلط فاعل استدلال توان کرد مثلاً اگر قی مراری آید و بان نشسته و قی درین باشد فی صفراوی بود
 و اگر و قی با بزم بر آید با تالت تشنگی ترشی یا شوروی یا شیرینی و هری قلع و قرا قرد و لعاب زردیان سائل شود و بلغمی باشد و اگر در قی سوداوی
 و با عدم تشنگی در قی و قرا قرد و قلع در معدة و طحال بود سوداوی باشد پس دریافت نمایند اگر یا عطش و طعم روی در دهان و عفونت ظاهر بود
 سببش خلط حار روی تشن باشد و اگر در قی صدید آید و بان اذیت معدة شدید رخفت آن بود سببش خلط حار صدیدی باشد و این هر دو کیفیت سبب خود
 سودی باشند بکلیت و اگر سبب و عفونت و طعم روی و قی روی نباشد سببش خلط غیر عفن بود که بکلیت خود این فعل کند و اگر در قی عفن نرساکن
 خلط رقیق باشد و اگر در قی ملطف تسکین نمایند غلیظ بود و بران دلالت میکند کثرت رطوبت و کثرت قی غیر روی و کثرت بران کثرت لعاب و هری
 لایسا اگر تقدم تخمه باشد و الا فی نظر کنند اگر قی سهولت آید ماده در فضای معدة مصوب بود و اگر دوام تنوع و عسرتی باشد ماده متعسر در معدة
 بود و اگر قی غیر لازم و در اتم نبود بلکه بعد از قی تا انصباب ماده دیگر بر معدة ساکن شود و آفت در عضوی از اعضا مثل داغ و جگر و مراره و طحال
 رحم و غیر آن و یا در همه بدن باشد شریکی بود پس اگر خلل در عضوی از اعضای مذکوره و غیره مدرک گردد سببش شریکت همان عضو باشد اگر با تلبس
 از مشارکت هری بدن باشد بعد از استدلال بر نوعیت ماده بطریقیکه مسطور شد توان کرد و صاحب شفای الاستقامت میو لیس کسی که غشیان و سبب
 اکل عارض شود سبب رطوبت در معدة او یا دیدان باشد و صاحب معدة صفراوی کثیر غشیان و قی بیابا شد لیکن غشیان و لزع و عطش اگر در
 حالت گرسنگی غلبه کنند بدانند که ماده سخت رقیق است و اگر این دائم بود باید دانست که ماده بسیار است و اگر بعد طعام باشد ماده اندک و همچنین
 هرگاه ماده در قعر معدة باشد و طبقات معدة آنرا تشرب نکرده باشد غشیان بعد و ساعت از طعام ظاهر شود و هرگاه که صفرا یا طعام مختلط شده از
 قعر معدة بسوی فم معدة مرتقی میشود و غشیان ظاهر میگردد و علامت مندر بقی تنوع و غشیان است و خصوصاً چون با اینها اختلاج لب زیرین کشیدن
 شریعت بسوی فوق مقارن گردد و شیخ الرملیس میفرماید که غشیان گاهی علامت بجران باشد و گاهی علامت روی در شل حیات و بانی
 بود و چون غشیان بنا قیمن کثرت نمایند نذاشکن باشد و گاهی غشیان باقی بماند و ثقل قی نگردد و سبب درین شدت قوت ماسکه یا ضعف
 کیفیت مغنی یا قوت ماده اوست تا آنکه صاحب و هرگاه چیزی بران بخورد قی سهل گردد بلکه قی از خود حرکت کند و بیشتر صاحب قی را
 تشنج یا صرع یا شیمیه بصرع و قوه عارض شود و چیزی زنجاری یا شیلنج قی کند و از ان خلاصی یا بد و گاهی از سبب عظیم متلائی و حیات و غیر آن
 خلاصی دهد و بیشتر قی از فواق سبب خلاص کند و روی ترین قی آنست که خون قی کند مگر بر وجهی که در قی الدم مذکور گردد و قریب آنست قی سوداوی
 و سبب این دانست که این هر دو در معدة متولد نمیشود بلکه اینها از مکان بعید از اعضای دیگر بسوی آن متفرع میشوند و برگشت در ان اعضا برگشتند
 معدة و ضعف آن دلالت میکند قی صرف که از ماده و احدی غیر خلط خلط دیگر باشد روی است اما صفراوی دلالت میکند بر فراط حرارت و بلغمی بر فراط
 برودت سبب مزاج هر دو دلالت می نمایند قی مختلط الا لو ان سود و زنجاری کثرتی روی ترست بلکه به جمیع اخلاط و رسته دلالت کنند

و سایرین فی مخلوط متوسط و غلط در وقت انحراف طبیعت است که آن در معده تولید کند و در آن مجتمع گردد و با اندفاع او از آن بقی مقدار باشد مثل بقم و منظر
 و اما اگر ثقی در امراض میل شمرست و اخضر مثل بسوا و مثل لا جودی و فیلیجی در اکثر امراض بر غنای است و موت قوت دلالت کند آن هر دو غیر کثافتی و زنجاری
 اند با وجود یک گاهی اتفاق می افتد که آن هر دو نیز بسبب احتراق می باشند الا احتراقی ازین هر دو قسم که از تسوید برود و کدیرین موت است نباشد آن مثل
 یا اشتراق و صفاد که اثبات بود و با وجود این فی اخضر و کثافتی و زنجاری کسی را کثرت نماید که در کبد او سود مزاج حار بسیار باشد و اسود و زنجاری
 در او را ماحال دور آخر تبس بع باشد روی است و فی منقن نیز روی است و خصوصاً هر کدام ازین هر دو که در حیات و باقی بود و از ترکیب طبیعت
 گرم معده منقلب متغی و طبیعت قبض باشد پس آنچه تسکین فی کند و قبض طبیعت زیاده نماید و آنچه طبیعت کثرت فی کند و کثرت فی خلط
 رقیق یا صغری باشد و علاج باب آلوده نمهندی و مانند آن کنند و هر دو امر را دفع بختند و بقیه کسان باشند که بدم خواهر و برادر و بقیه کسان باشند و چون
 از آن متغی شوند فی کثرت یا بسوی اسفل منفرق شود و باز اعاده کنند و اینجا است دوام کند و ایشان مثل تند رستمان زندگی نمایند گو یا که این
 برای ایشان امر طبیعی است و در اینجا طبیعت که صید بخ می کند و مام بلخ می خورد و در شکم میبرد و در حیات و دیگران صفت میباشند

علاج کلی

در قانون شرح آن مسطور است که آنچه بیش از ده روی یا کثیر باشد استفراغ آن ماده بیشتر است تبس یا تسهله و تحقیات نمایند و قلیل غذا و طبیعت
 و استعمال صوم و ریاضت طبیعت کنند اگر ماده صغری باشد و حقیقه های مناسب بحسب علت نافع است بنابراین که ماده را بسوی اسفل نال میکنند و نیز
 حقیقه ماده قطع فی می کنند و فی نیز قطع می نمایند اگر زیاده باشد اصل و از سر نباشد و دفع فی ظاهر است که در اخراج مواد معده هر چو که باشد هیچ چیز باقی نماند
 و خصوصاً باقی معده باشد پس آنچه که ماده نال بقیه بود و طبقات آنرا تشریب کرده باشند و فی وقت غسل و حقیقه سودمند بود و اگر ماده فروخته باشد و
 او در قوی نال نگردد و با بجه چون برای اخراج آن ماده فی کثرت آب گرم ننهد یا بکچین یا آب شربت یا آب ترب عمل مانند آن بنوشانند و اگر ماده که از
 استفراغ آن بقی یا فی فی بود و غیظ باشد یا تبس یا طبیعت و قطع آن کنند بعد استفراغ آن نمایند و غایت قصد در تدریس ایشان دفع خلط مغزی است یا قلیل
 آن که دفع تمام بسبب نال جائز نبود یا اصل نباشد یا قلیل آن که غلیظ و لزج باشد یا اصلاح ادا کرد و فی صید می نمود یا بجه است چه یک بنوشند بهر آنکه غرض
 شدیدا مللکم معده است و دفع و صا چون غذائی باشد و یا از آن فراموش گیندن اگر حسن ان موقع باشد و فی فی فی است که گاهی در خیال است
 روی کرید بدو یا غیر بدو گرم نشود و انسان تحمل میکند که در معده خلط موصوف یا صفت است و طبیعت خود را شستن فی آن نماید پس بحسب حال حاله و هوا
 گزیندن حق غافل کردن و درین از ادراک مثل این امور تا آنکه میل فی نکند و دفع او بعد تنقیه و درجه استعمال نمایند و در ویدیه نال فی آن قابل فی
 نوشین است مثل به و سیب حاض و جمیع او و می شبیه نافع این امراض است و آن مثل مدیه مطیب و ساده و شربت ازار منع است و شربت
 حصم منع نیز مفید و تفصیل بقوا فی نافع است و قطع فی کائن از امتداد کثرت اخلاط جائز نیست اگر آنکه از آن بگذرد و در معده و باقی است و طراوت
 بسیار نافع است و در حین فی خصوصاً چون از اندفاع اخلاط از اعضای محیط معده بسوی معده باشد و این جان باشد که اطراف بر بندند و در ویدیه نال
 مثلاً ساقین و درین نازل از فوق اما اگر اندفاع ماده از مثل راس باشد در آن ربط این اطراف شدیداً مضرت است و گاهی برین اعانت کنند
 گرم کردن اطراف و نهادن آنها در آب گرم و گاهی احتیاج افتد تا آنکه بر باز و وساق و داسه منفرج نمایند و چنانکه است که تسکین اطراف نافع
 است و در تسکین فی بنا بر جذب و تبرید آنها در تسکین فی سریع حار نافع است بحسب تبرید و کد کثرت بر معده مسکین است حرارت است و محال است به شرط
 شود و یک نال و میان کثرت و ساقین نهادن اطراف بجهن بقوت مالیدن خواب آوردن و دفع فی اثر تمام دارد و دیگر تجربه رسیده و کما که سوده
 در آب سرد و یک عطری غلیظ نباشد و نشین عجب است و کما که است برل و اگر عرق کپور و ویدیه نال کثرت بر باشد و بعضی زعم
 کرده اند که با و ام تلخ را چون لبانیده در آب حل کرده و صفت غوره بنوشند برای فی غالب بانج بزرگترین علاج است و جالینوس گفته که اگر کسی احتیاج به این

و به دیار و یاست و میوه میسون از جمله محتاج الیه است و این ترکیب محبوب است و آن عانت بر فم نیز کند بزرگترین برسان
 و با آن فصل بچو شاند استعمال کنند چون ز علاج عاجز آیند لابد است از مقدار تنیک و طبیعت آن ترکیب فی طبیعت چنانکه در
 است بگر آنکه بآن دویه عطریه باشد که فقط تخم بآن اصلاح فی آوردن آن مقدار است سمیت آن نمایند بلکه اضعف از آن تخم
 اقوامی از آن پوست خشک شمع خصوصاً سیاه آن قوی است و تخم بزرگترین از آن فیون است و اندک از آن نافع با
 اگر آن دویه تر یا قیه عطریه بود که مقدار است سمیت کند و از ترکیب جدید این دیون نیست که بگردد پوست پسته و مرکب و زرد
 گل سرخ یک یک و مقدار هر یک جزو آنکه خضر باشد زرد بکشد و در آن داخل کنند و فیون و ثلث جزو و عود و خام نیم جزو و قوس زنده شربت یا کشتال از
 آن سر به بنیده برای آن نیست که بگردد سفرجل و قسبک و اوجیک و تخم خشک شمش ثلث جزو و پوست خشک شمش ثمن جزو و پوست بچ نفع سیزده جزو و عود
 خام چهارده جزو و آب انوع بقدر یک یک هم ابو شود و گلاب نقد یک انگشت از آن بالا آید و آبخالص سه چند هر دو آب بچو شاند تا مامر اشود و صفت
 نموده بر فم منعقد سازند و از آن بیا شامند و چون غدد است بخورند بپوشند عطر از دم نمایند و بخورند و اقوامی از اینوس که بر آن جالینوس دست داده آنرا
 نافع است و آن جامع جمیع مورد احب و علاج فی است و خصوصاً چون غلط صدیدی باشد که این قوس تریاق اوست و برنج در قرابادین مکتوب است
 جالینوس گفته که در آن اینوس تخم کرفس بر عطریه و قنایست و اینوس بر اجلا و احلا و اطهر است و قنایست فم معده و شدت و در چینی بنا بر مضادت لوطریه
 بود بر صید و احلا و او در بخاری صلاح آب تحلیل و در آن عطریه است که آن لازم هر عضو عصبی است و فیون بچ تخم و تخم و چند بستر برای تلانی
 فساد فیون مضرت آن و سمیت آنست و اما اقوامی که کشت یا لثقیع است در مثل بن حال و کسکه تنوع لازم و بر بیع یا بد و معتاد و لقی خصوصاً در مثل
 این فصل باشد و اندک آن مقدار چهار درم بیا زنگس بخورند و باده آب گرم و سکنجین بپوشند و فی کثرتا موده آن از فصول معتاد و بیع آن باک گردد و
 و در بیا زنگس بپوشند که آن لشیخ حادث میکند و اگر او به بنده مفید امراض مذکوره گیرند یکدام گرفته در آتش نکشت گرم نمایند که سرخ شود
 و ریشش تولد گلاب سه بار سرد کرده و دوسه بار بنوشانند اگر گلاب بنامش آب هم کافی است و در شمع افراطی و تنوع معمول است و اگر سفال آب یا دیده یا
 فقره یا آهن را که گرم کرده و آب سرد نمایند تا که برع یا ثمن یا نصف ثمن در ملغ کردن تحلیل رود پس از آن جرحه بنوشانند نیز مفید بود و فیضاً چنانچه
 گفته گلی را که بغایت چرب بود در آتش نازند تا خوب بسوزد و شعاعه از وی منطفی شود و آب سرد کنند و از آن آب قدری بنوشند که برای دفع فی و تنوع
 عجیب و همواره معمول است و لیون خشک در دهن و آنتن و دهر و بازو بستن نیز جسی فی کند و دیگر بچ ساطی در آب شسته یا تر نموده آن آب
 نوشانند چمت فی متواتر که آب مفهم نشود و دفع تشنگی فی که بعد شرب شرابا دشت شود دفع است و دیگر کپور کجری کوفته بخیته و گلاب بقدر مزنگ حب
 سازند و وجب بدینند اگر کفایت نکند بعد سازند و سطح حب و دیگر بدیند و دفع غثان فی مستعمل چون برهای طاروس بسوزند و خاکستر آن باشند
 اینجند و سه انگشت بلعیه تنوع باز داد و دیگر ریشهای پوست نابحل ز کار و بعد از کثرت و قدری از آن بپوشد چهار سکه نیمه نرم که از آن چیده میسازند و آب بسیار
 بچو شاند و آن نصف بماند زود آورده بپوشانند پس بپوشانند که در دفع تنوع و فی بچو شاند و دیگر مغز تخم بچ و آب تر سازند تا که نرم شود و اگر
 اندک آن بخامند که مانع غثان است و دیگر سرگین گسل تنگی با قند سیاه عروج نموده بخورند و جسی فی از جانب است و دیگر شامهای سبک که برک نیز در آن
 باشد در خاکستر گرم اندازند تا که گرم شود پس سائیده صاف نموده بنوشند فی و غثان را مفید بود و فیضاً ثلث که از آن خلیستی سازند بسوزند و خاکستر
 آن در آب نازند تا که نشین گردد و آب صاف او بنوشند و دیگر خوب خشک با پوست خشک و رخت پیل آورده بسوزانند و خاکستر او بوزان تولد گرفته
 در آوند گلی یا آب نازند یک ساعت نگاه دارند و قنایست آب صاف شود و خاکستر آن در سه نشیند آن آب صاف بنوشند و تنوع بندد و
 در روغن زرد و گرم اندازند و بر آورده سرد کرده یک یک عدد بپاشند نیم گلیتری خورند یا نخاعیت فی خاصه یعنی نفع میکند
 بسوزانند و خاکستر آن قری خوراند فی بند شود و فیضاً بهفت عدد بگردد و بپوشد بر شش گرم کرده با یک سائیده بخورند و تنوع فی بندد

آب حیات
 مصطفی کوز
 طبع بزرگترین و جو
 خشک شمش تخم کاه
 مطبوخ است
 دیگر تپاشه شکو
 دیگر تپاشی و رضا

و دیگر قدری کف مطلق در دوی زرد و خوب باریک است و در دوی آب حل کنند و بگذارند در دقت که در دقت آب صاف از بالا گرفته است و گفته که بکسل قی محرم
 نوشته و دیگر کوبل جان کوبل درخت کسر سرد و آب ساینده نوشیدن مالس قی است و دیگر مغز خسته جان که الایچی سفید از آن کج بشیریت با
 شیرین سرشته خوردن و بالایش عرق کاسنی و کوزه نوشیدن نیز در عیس قی و تنوع محول است و دیگر جهت قی تنوع که در دوی مسهل دانسته است و سیل فلفل
 مغز خسته کنار مغز خسته آبله دار فلفل سفید کشتن خشک طباشیر پوست درخت میل بچول بچول خشک نج ساطی نالول دیگر احد یکا شسته خشک است
 انار دانه چهار ماشه بعضی اوقات بحسب حاجت زیاده هم کرده میشود و در بعضی اوقات بر عایت گرمی مشک کرده میشود و کوبیده غلای باب سرد و گاهی
 بشیریت انارین منع و گاهی برب و دیگر ساطیال داده میشود و خوراک آن دو ماشه تا سه ماشه و دیگر دانه الایچی خرد و فلفل ناگلکس سر تر دل کله و سیل سفید
 سفید و فلفل کھیل جان حله برابر کوفته بخیه اندک یکا شسته آینه بلیسند یا شکلا میخته بخورند بتری دفع قی از هر قسم که باشد نان نوشته و همچنین
 انار دانه ترش مویز با دانه هر یک بخورم زیره کوفته بر یک گرم سرکه را در هم کوفته تا سه شقال دادن در دفع تنوع قی هر قسم خوب است و دیگر
 تر فلفل الایچی خرد ناگلکس سر تر با یکا سعاد کوفنی سفید و از فلفل مساوی سوخته و در هم بسل یا آب شسته مینده دادن نیز حله انواع قی و غشایان را نافع
 نوشته الایچی خرد و فلفل سفید کشتن خشک فلفل زرد و با فلفل سفید سفوف ساخته و در هم بپزند و دیگر فلفل یکا سعاد کوفنی آرد کسار
 دار فلفل مغز خسته تمر هندی سفید کوفنی کشتن خشک نینوز مغز کبول که انار دانه هر سه هر یک نیم ماشه ساینده بگلایب دادن برای جستن قی است
 و دیگر ساق زیره سیاه برابر کوفته بخیه باب سرد و بعضی رویشا به بخورند جهت قی بلغمی و صفراوی بعد عجز اطبا خوب است و اگر آب اطراف انگور بخورند
 بیعدل است و دیگر مغز تخم کنار دشتی برگ تلخی نبات بر احد یک گرم فلفل گرد و خردم کوفته بخیه باب تقلد کنار دشتی حسابا زنده و یکی بخورند برای غشایان
 لازم و آبی مفید است و دیگر فلفل سیاه سه ماشه و از فلفل شش ماشه با دانه میکره جو کاهار کنیم ماشه کوفته بخیه و در قند سیاه جب بپزند و در هم بخورند
 براس دفع قی و غشایان و هر قسم طعام دهانشا مجرب است جان بپزند جب را در جاو کنگنه اند

علاج قی و غشایان صفراوی

هر چه در علاج ادراض معده از سوختن صفراوی مسطور شد بمل آرد و ایضا از ادویه که بدان قی درین نوع نمایند آب برگ خیار و صندل و بخیل یا بشیریت سرخ
 و تخم سرقسده و درم سوخته بخیل محلول در آب سرق یا آب مطبوخ سرق و پوست خربزه خشک آینه و چون تنقیه حاصل شود مضغه بسرکه و مغز و آب ساینده و
 بگلایب بشویند و کفند و بخیل بخورند و تا چهار ساعت نگذرد طعام نخورند بعد از آن غلایب خفیفه مثل اطراف جدی و لیمو چوبه مرغ بخورند و ساقین و پشت
 او را بر فن غر نمایند و یا بعد قی زرد و ساق طباشیر هر احد یکا شسته سوخته بشیریت لیمون کنیم تولد آینه بلیسند و بالایش شیرین در خشک تخم خرق
 و خیالین هر یک نه ماشه و در گلایب یکا و بر آورده شربت انارین یا شربت آلو چهار تولد داخل کرده بشویند و افشره لیمون فاسد تمر هندی و شربت زنگنه
 و کوبه و راخت جان نیز مفید بود و یا بیکه طبع قبض بود آب نفع تمر هندی بغایت مفید خصوصاً چون باخوبانی مربی و گل سرخ یا در گلایب نیکسانند و خشک
 یا کافند از ایند و شربت تمر هندی بکشتن و سفید غشایان صفراوی است و اگر حاجت افتد بعد از نفع مسهل صفرا تنقیه کنند و آنجا که بعد از تنقیه قی
 از یاده باقی باشد و اخراج وی ممکن نبود و تعدیل و تسکین وی کوشند با دوی و غلایب مناسب شربت انار ترش و شربت انار منع و شربت غوره و ساقین
 با گلایب و ساقین قی با تمام دارد و سفوف طباشیر و زرد و کشتن خشک ساق با شربت مناسب در تسکین صفراوی مزاج عاوش بغایت سودمند است و گاهی ساقین
 مرکب ز ساق و غوره خشک و زرشک طباشیر پوست بیرون پسته میدهند و گاهی بر یکی یا بر دو از این دوی بحسب حاجت اقتضای نمایند و از حله شربت
 مناسب شربت سیدب است و شربت به خاصه که عود و سفید گلایب در وی آمیزند و جانش انارین نه ماشه گلایب چهار تولد شربت فاسد تولد نیز نافع
 تنوع است و اگر تنوع با نزل و اسهال و سرفه باشد بلسون آن سطل طباشیر هر احد یکا شسته سوخته شربت ششاش بخیل بخورند یا از دانه شربت
 جب آلاس چهار ماشه تخم بازنگ یکا شسته و اسهال صفرا سفوف حله زبان چاه باشد شربت شربت

بالایش شیر دانه میل دواشته لعاب ایشه خطمی پنج ماشه عرق عنبل اشک شربت حب لاس دو توله داخل کرده بنوشند اگر نازدانه
یک یک یک ماشه سودا سکنجبین لیون یکتوله سرشته بامیند بالایش آب لوبخاراده دانه شیر تخم کاسنی پنج ماشه شیر براده صندل دانه
شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند طبعی مفید و در صفراوی است و کذا که هر صوره طباشیر صندل لکلاب سودا نازدانه
دانه کوفته و سکنجبین لیون یکتوله سرشته لعوق نمایند بعد آن آب لوبخاراده دانه شیر زرشک سته ماشه در عرق کاسنی چهار توله برده
در داخل کرده بنوشند زرشک بیدانه نازدانه ترش سماق منقح پوست بیرون بسته هر واحد یکجود طباشیر سفید گل سرخ غوره
خشب هر یک یکجود کوفته بختیه دو درم باب به و نارین یا شربت به و مانند آن اودن در مرغ فی صفراوی از جربات مؤلف است و همچنین سفوف زرد
طباشیر دو درم و اسفند سفوف سماق منقح هر یک یکجود ماشه معول است و کذا اناقله کبار و طباشیر باب ناز ترش شربت زرد قطع فی فین صفراوی است
ست و انصاف برای فی و تنوع و بهی معده جوارش عود ترش نه ماشه گلاب عرق کاسنی عرق عنبل اشک شربت کبوتره شربت انار شیرین هر یک یکجود توله
و اگر با قبض سوزش ان باشد آب سکنجبین چهار توله گلاب توله عرق کاسنی عرق کبوتره هر یک یکجود توله گلاب سته توله لویه بنوشند و بهی تنوع و بهی شربت انار شیرین
مغز تخم زرد گلاب سکنجبین فی هند و آب لیون نبات شربت لیون مرکبات هندی نیز مفید است و اگر بعد هفت روز ارض شش و لعاب بیرون شش
شیر تخم کاسنی پنج ماشه عرق بادبان سته توله گلاب چهار توله سکنجبین توله بدهند و سنگه نیز بخورند و اگر هنوز نقای معده ازاده نشده باشد
فی نباید و او بکانه آب لوبخاراده دانه گلاب چهار توله شربت نیلوفر سکنجبین هر یک یکجود توله بدهند و مانگی هم بخورند و دانه سته لویه نازدانه لویه سته
طباشیر لویه غیر شربت انار سرشته همراه گلاب بدهند و غذا درین نوع سماق و رمانه و مصریه مقوی بود و سید گلاب است و فواکه ماضی چوره مرغ بیدانه
و آب غوره تر کرده نیز برای التیان صالح است و این دوا درین علت طبع است گل سرخ خجدرم سماق سته درم طباشیر دو درم سکنجبین یک درم کافور ربع درم شربت
دو درم بر لب نار و کدو و بهی مفید است و اگر مسکن فی صفراوی است و کبریا نیدرم گلاب سته درم و کبریا نیدرم گلاب سته درم و کبریا نیدرم گلاب سته درم و کبریا نیدرم گلاب سته درم
بسیار سیده و سولق جو باب نارین طباشیر یک درم و دو درم باب نارین شربت یا آب سید میخوشن تر هندی باب تر کرده آب لال او سبیل خجدرم نوشیدن
و نیز تر هندی در روغن اشتن هر واحد مفید و سودای از طباطبائل کرده که اکل سماق و زرد و سفید و خوردن فجاج گرم شربت سید ترش و خرفه
و ترشی ترش و لیون و فجاج و سکر و فجاج لبانی و امتصاص منقح ریاس شربت لب نار و صورت ششم آن و آب طبع عناب کذا انجبار کذا انجیر و جویبار
ترش و فجاج ترش حل کرده یک شبانه روز گذاشته یک قیقه تا یکسطل نوشیدن هر واحد طایع فی و تنوع صفراوی است با لجه مقویات قابضه بارده
شربت طباشیر پوست بیرون بسته و سماق و آب لیون و شربت آن سید به و زرشک حب لاس کذا نازدانه و کذا در داخل و کذا در آب آن بزرگ آب سکنجبین
و کشید خشک نافع و برای فی صفراوی مع قبض طبع آکو بخار و تر هندی و بلبلجات مفید و کدو و بهی مرکبه نافع فی صفراوی جوارش برای دفع فی و تقویت
معده و تلب منع الصبار جودا معده بهی است گل سرخ کشید تر هندی یک درم مصطکه دانه سبیل زرشک طباشیر سافج هندی پوست تخم بزرگ بودینه
صندل سفید گلاب سودا هر یک یکجود آب نار و لاتی یکجود و برای آله دو عدد آب تر هندی چهار توله و گلاب خیساییده آب زلال گرفته باب نارین سخته
با قند سفید سخته چند قوام نموده بنوشند و اگر کس سته ماشه جوارش فواکه مقوی معده و دل و جگر و نافع فی و دفع صفرا و متقل بدان منع خمار نماید آب انار شیرین
و ترش آب سید آب به آب سرد و آب غوره آب زرشک آب سماق آب لیون مجموع مساوی بخورند تا طبع جانده پس سفید داخل کرده بقوام آرد و برده
سنگ نیز و اگر قند داخل کنند سید فواکه پیش و سفوف که فی صفراوی باز دارد کافور بخورند طباشیر دو درم گل میشا پوری سته درم گل سرخ سماق هر یک یکجود
شربت یک درم باب نار ترش یا آب سید یا صفا که منع غیانی فی و جودین کند و کدو یک درم پوست بیرون بسته بودینه خشک هر یک یکجود درم گل سرخ طباشیر
شربت سماق منقح نازدانه ترش هر یک یکجود و درم شربت لیثقال باب نار و شربت فجاج فی صفراوی مقوی معده و
شربت خجدرم کاسنی چهار درم سماق گل میشا پوری هر یک یکجود و درم عود صغری هر یک یکجود و درم عود صغری هر یک یکجود و درم عود صغری هر یک یکجود و درم عود صغری هر یک یکجود

و چون فی سائرین تر شود مطبوخ افیتون و هندی تا بدن از باقی سودا پاک شود و اگر سبب ضعف باشد یا در وی آفتی بود علاجش
پس معده را به دار المسک و رو دیگر جوارشات گرم و قوی نمایند

علاج قی و تهوع و غشیان از مشارکت اعضا

مثل دماغ و جگر و طحال و مراره و رحم یا همه بدن حسب ماده تنقیه و تقویت آن عضو یا همه بدن مع رعایت تب نمایند به طوریکه
معه نیز کنند آب و اگر در بوی معده او به مطبوعه غالبه و جز آن که در انواع سابق گذشت و قصد با سلیق از دست راست و از چپ طحالی و
مراری مفید بود قبل از تنقیه عضو ما و وقت تقویت معده نباید کرد که در آن خوف الفیلان ماده بعضو رئیس است و آنکه مزه را با دوشکی دماغی بسیار
مفید است بوی علی نوشته که آنچه از انصباط و دفعه لذایع که با طعام آمیزد عارض شود غشیان آورد آنرا دفع میکند قوی کوب و در وقت نوبت وصال
یا ماریج و غیر اوقات نوبت در سعال بسیار مجرب و چون بصر و بینش مخدوم و بنیای برای اسهال و آب آلوده و ترشیدی که آنها میلاد را به با سفل نمایند و
تسکین قی بجهت خود و کنند و واجب است که در مثل این جذب ماده و بسوی اسفل بجهت لینه از بنفشه و عناب و جوشانده و غیره و در وقت نوبت و غیر
بنفشه و شکری و بوی و نمایند و بعد اسهال شربت ششخاش استعمال کنند و این شربت اسکندر سفیر و سماق و زنجبیل و زعفران و نمایند و در وقت نوبت و غیره
در آن کنند و اندک عود و اخل کنند و سهل گفته که اگر سبب ضعف باشد که از جمیع بدن منصف گردد و قصد تنقیه بدن کنند بعد از آن تقویت معده نمایند آبهای فو که
در بویک نهادن دو استخوان سنگ سبز و طباشیر سبک هر واحد و جود و بر بویک سبب به یارب از میخوش به چند و عنده
پست کنند و جود آب برف یا آب ناز میخوش سازند و چون غشیان افراط نماید کک مسوق مثل سرمه در آب سیب اندکی از شراب بدهند و اگر با قیض طبیعت
باشد و غشیه و جز آن که در قولنج میخوش در صفراوی مذکور شد بکار برند سید اسماعیل الایاتی گویند که اگر ماده رزی از عضوی دیگر یا از همه بدن معده آب
تن را به بلایق بلیله پاک کنند و نفوق صبر دهند و کک سلیق زنند و گفته که در قی صفراوی گذشت سخت نافع بود و نمایند که از بهر بیان کرده و سبب آن که
و آب مورد تر و از آب مورد کک سبک و در عود و کافور و میسون زعفران مرثبه کرده باشند بر معده نهند و این شربت قی صفراوی و جگر ساکن کنند
آب بویا آب تمهیدی هر یک و قه لک مغسول یکدم زعفران و دو انگ کک زعفران را ساییده در آب حل کنند این جمله یک شربت است انبیا
آبی ترش سیب ترش و اورد و انار ترش و غوره همه را کوفته سیفشارند و آب بگیرند و سماق و زعفران و در بنق و صلب لاس و زرشک نیم من درین آب تر کنند
و دو روز نهند و پس کرده با شش نرم بچوشانند و القوام آید و اگر حاجت بود قدری پوست بیزن بسته و درین شربت بچوشانند و پس صاف کرده بچوشانند و این
سفوفت بسخه عیسی بن صهاربخت نیز نافع بود طباشیر هر یک سه درم کلسنج بودینه زرشک هر یک یکدرم سماق چهار درم انار دانه درم همه را کوبند
و با شربت انار یا شربت ریاس یا آب تمهیدی بدهند و انبیا گل سرخ سماق هر یک یکدرم طباشیر و درم گل نیشاپوری سه درم همه را کوفته و سیفشارند
کافور مسوده یا میزند شربت سه درم با آب ناز ترش یا آب سیدتش یا آب نیشاپور یا طباشیر یکدرم گل سرخ چهار درم تخم خرفه هر یک یکدرم سماق ده
درم اقیاسک هر واحد کثیفان گل نیشاپوری ده درم صغری سه درم عود خام سه درم شرفی و دو شقال با شربت ترنج و کک سه درم در آب سیدتش شربت
شراب چنداگره شراب ظاهر شود قی صفراوی باز دارد و حفظ قوت کند و اطراف ماییدن و گرم کردن در آب گرم نهادن قی باز دارد و خاصه اگر ماده از بهرین
یا از عضوی دیگر معده آید بهر آنکه ماده را با طراف کشد و مجرای طبری گویند که اگر خلط منصف بسوی فم معده صفراوی باشد یا از شریخ شود و اغذیه حاضیه حقه
و زهر با جبهه حاضیه معده کرده بکار برند و این سفوفت استعمال نمایند کلسنج طباشیر تخم خرفه تخم خیارین هر واحد یکدرم نشاسته کثیر اصل عربی هر واحد دو درم
و نیم کافور دو انگ کوفته بچینه بقدر درم آب ناز میخوش و شیرین بخورند و اگر الاهی از استعمال این باشد نماد است مطبوعه بر فم معده نهند بکثیر گل سرخ
دو درم تخم کشوت تخم کاسنی هر واحد یکدرم زرشک سستی سه درم کک سه درم همه را ساییده در آب سیب میخوش و آب حل کرده در آن اسفنج یا پارچه
آلوده بر فم معده نهند بر نشایا بعد از انقباض طعام گویند که اگر خلط از جمیع بدن منصف گردد و بعد تنقیه بدن بهر تقویت معده و در آب ناز ترش

در وقت نوبت و غیره

در وقت نوبت و غیره

امراض
سادہ
اندازند
ترش بدین
قنابت بن قره
سفرجل و فحل
مختص لیسوا
نمایند پس هرگاه

ع و غشای زمواد معفن وضع معده

سپاس

اکسیر اعظم

مار ترش یک جز و شکری نیم جز و بوجو شانه تا بقوام آید و اگر ازین قی منقطع نشود و در آن وقت طبع خود خام و مصطک بر دو کوفته
ک او سماق در آب شبانه روز تر کرده بعد صاف نموده بنوشند و یا طباشیر از یک درم تا سه درم باب سیب چاشنی و آبل
پیش باشد قوی بود و در خوردن کثرت باشد فصد با سلیق برای اسهال قوت منفرد کند و این و اجامی است وقت ضرورت باشد
ن نموده گلرنگ بخورم سماق سه درم طباشیر دو درم سک یک درم کافور ربع درم شربت دو درم آب ترش یک اوقیه بمثل آن آب
سرم کرده بدیند اگر قوت ضعیف باشد آب گوشت خورده مرغ و گردن جوی و سماق یا ککاب ریاست ده و آب سیب بهند علاج
س که راول امر مشغول بمنج ماده را از الضباب نشوند بل اقدام تجلیل و از قنقه بعد منج ماده او با ضمده متخذه از عرق لیسوا و مثقال آن
با منج ظاهر شود قنقه لعل از آن متقیه سهیل سودا نمایند و علاج طحال نیز باید که در اگر ضعیف یا قوت یافت و کرب

علاج قی و تهوع و غشای از مواد معفن

تقیه آن نمایند و اصلاح آن بخوراندن ادویه خوشبو کنند و استعمال معجون حجاب درین باب معمول است و قوی رینوس حلیت نافست بقول
علاج قی عارضه سبب خطه عیددی استفراغ اوست قی و تقیه معده از آن تعدیل و کیفیات لطیفه طبیب لایحه و از نزد مثل نیسوی تخم کرفس سیاس
و کون و و قو اثر نافع است و باید که قبل طعام اغذیه مزلقه ملین و بعد آن اغذیه قابضه خوشبو مثل سفرجل و اما تمدن تناول نمایند تا طعام از معده
متخدر بسوی قعر معده گردد و ماده بسوی آن محل میل کند نه بسوی فوق و بسیار است که در بعضی احتیاج بخوراندن زیره و سماق افند گاهی محتاج میشود
لبسوی مشی ضعیف بعد طعام و دوار المسک ایشانرا نیلی سودمند و اقراص کوکب بغایت نافع است بشرای که در آن بقدرجه مشک آمیزند طبری گوید
که علاج غشای در آن اجتماع مواد روی غش مثل رطوبت فاسد متقن و رموه اینست که تقیه فم معده نمایند و تقیه اولی از سکنجین آب ترب جو شانه
بریندار نوشیده باید کرد و اگر سبب امثال استفراغ بدن در اینجا واجب گردد و تقیه ملائم نماید بعد از آن قی نمایند با آنچه مذکور شد و بعد از آن چند روز
متوازی که تقیه شکری یا سبب حاجت بدیند اگر فصول در معده منشی باشد سکنجین سی و سکنجین سی و آب گرم که در آن نک خردل جو شانه باشند
بدیند و بعد از آن قی کنند از آنچه نفع میکند صاحبین علت را نیست که امر کنند برانشا منشی بعد سکنجین غنصل بنوشانند ساعت زبانی بران صبر کنند
بعد امر بدخول جام کنند و آب گرم بمقم معده ریزند و اغذیه بخیزی که در آن خردل مضروب مانند آن باشد باید کرد و اگر مزاج و بلد او احتمال خوردن
نرم نماید ثوم و طعام بخوراندن ثوم مرئی بصل و بعضی اوقات بدیند و از انفع اشیا قوی نفع مضغ کباب بسیار است و آب آن بلع کنند و دفع این
و بلع یا غنای که آن گاهی در فم معده بنابر فوط حلی می آرد و جدت آن آب این تدبیر قی است که فصول مجتهد فم معده بطوبی عفن مندن مزاج عمل استعمال
و بلع دیم باشد اگر مزاج احتمال این ادویه کند ضادات ملطف مثل مرو سدر و مصطک و روغن زردی و روغن فلفل مرخ و ستر طری مانند آن ساییده و برین قنری
معمول بر روغن زردی این تقیه و بیاریه نیست معده ساخته طلا نموده بقم معده نهاد که تقیه بر نشا و بعد انضمام طعام و میان استعمال این ادویه در معاد و میان
استعمال آنها در نشایدن قی بعدیست زیرا که اگر چه قوت اولی معده میرسد لیکن کبالتقید ایدان نمیکند و در خون مثل انقسام غذا منقسم نمیکرد

علاج قی و تهوع و غشای از ضعف معده

و سدر مزاج آن تقویت و تعدیل مزاج معده نمایند پس اگر از سوء مزاج حار سافج یا بار سافج بود هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج و بار و سافج
بعمل آرد و قبول بولکسانی را که غشای بسبب روات مزاج حار عارض شود باید که تدبیر ایشان باشای مبرر نمایند سیما آنچه بسبب سبب از زنده باد
که سبب قنابت جفان بنوشند و کاشی و کاهو بدیند و در بعضی اوقات آب سرد دهند و هر چه بدیند بقدر اختلاف روات مزاج حار باشد چه از استعمال
این یا نفع نه بخفا که مضرت بخیر کند و اما کسانی را که این از زودت عارض گردد باید که علاج آن بقدر آنچه مذکور شد باید کرد و در روغن مصطک و لادن باید نافع
که کسی در و عارون است و انیسون و کرفس حلی و دو معجون بقلل ثلثه و متخذه از پودینه و ایضا تریاق الا قاعی بدیند که ایشانرا

تقیه آن نمایند و اصلاح آن بخوراندن ادویه خوشبو کنند و استعمال معجون حجاب درین باب معمول است و قوی رینوس حلیت نافست بقول
علاج قی عارضه سبب خطه عیددی استفراغ اوست قی و تقیه معده از آن تعدیل و کیفیات لطیفه طبیب لایحه و از نزد مثل نیسوی تخم کرفس سیاس
و کون و و قو اثر نافع است و باید که قبل طعام اغذیه مزلقه ملین و بعد آن اغذیه قابضه خوشبو مثل سفرجل و اما تمدن تناول نمایند تا طعام از معده
متخدر بسوی قعر معده گردد و ماده بسوی آن محل میل کند نه بسوی فوق و بسیار است که در بعضی احتیاج بخوراندن زیره و سماق افند گاهی محتاج میشود
لبسوی مشی ضعیف بعد طعام و دوار المسک ایشانرا نیلی سودمند و اقراص کوکب بغایت نافع است بشرای که در آن بقدرجه مشک آمیزند طبری گوید
که علاج غشای در آن اجتماع مواد روی غش مثل رطوبت فاسد متقن و رموه اینست که تقیه فم معده نمایند و تقیه اولی از سکنجین آب ترب جو شانه
بریندار نوشیده باید کرد و اگر سبب امثال استفراغ بدن در اینجا واجب گردد و تقیه ملائم نماید بعد از آن قی نمایند با آنچه مذکور شد و بعد از آن چند روز
متوازی که تقیه شکری یا سبب حاجت بدیند اگر فصول در معده منشی باشد سکنجین سی و سکنجین سی و آب گرم که در آن نک خردل جو شانه باشند
بدیند و بعد از آن قی کنند از آنچه نفع میکند صاحبین علت را نیست که امر کنند برانشا منشی بعد سکنجین غنصل بنوشانند ساعت زبانی بران صبر کنند
بعد امر بدخول جام کنند و آب گرم بمقم معده ریزند و اغذیه بخیزی که در آن خردل مضروب مانند آن باشد باید کرد و اگر مزاج و بلد او احتمال خوردن
نرم نماید ثوم و طعام بخوراندن ثوم مرئی بصل و بعضی اوقات بدیند و از انفع اشیا قوی نفع مضغ کباب بسیار است و آب آن بلع کنند و دفع این
و بلع یا غنای که آن گاهی در فم معده بنابر فوط حلی می آرد و جدت آن آب این تدبیر قی است که فصول مجتهد فم معده بطوبی عفن مندن مزاج عمل استعمال
و بلع دیم باشد اگر مزاج احتمال این ادویه کند ضادات ملطف مثل مرو سدر و مصطک و روغن زردی و روغن فلفل مرخ و ستر طری مانند آن ساییده و برین قنری
معمول بر روغن زردی این تقیه و بیاریه نیست معده ساخته طلا نموده بقم معده نهاد که تقیه بر نشا و بعد انضمام طعام و میان استعمال این ادویه در معاد و میان
استعمال آنها در نشایدن قی بعدیست زیرا که اگر چه قوت اولی معده میرسد لیکن کبالتقید ایدان نمیکند و در خون مثل انقسام غذا منقسم نمیکرد

بدرجه پاره
فعلی غو
تی تب عارگو
بجسته با عمل
و در صفر او
د فادر جویانی
بودینه نمک طعام
سنگین تر شود
از ان اورا شیرند
پدید آید آنچه
با دانه الایخی

نمونه سبب یاب دادن بقاییت سودمندست و عود صندل بگللاب سوده همین شردار و کذا بودینه دشتی با شربت
سکک سرخ زوفل و عود هندی و بلبله و امثال آن آب سیب و بهر شسته بر معده نمایند و اگر طفل را در آفتاب
شد خاشی بفرق غنیمت شربت نیلوفر و اگر کھیل و جان حب آلاس بخیلی اصل السوس برابر گرفته
خود طلا کنند و اگر طفل کلان باشد یکماه یا زیاد بپسایند حجتی اطفال و تب آنها موجب است
مشق مثل رب به توش و رب غوره و ریاس و شربت زرشک و مانند آن بدیند و شربت انارین شفع سودند
انگ کل از می دودانگ آب سیب یا به امرو یا بدوغی مسکه یا بشربت نعناع بقاییت مفیدست و زرشک همان
بک طباشیر و دانه پیل در شیر مضح حل کرده لیسانیدن و فادر زهر معدنی دادن نافع و خوراندن جوارش فواکه و شربت فواکه و
سنگین تر شود و هنگامیکه حوضات با طفل شیر خوار بخوراند باید که معده ایشان از شیر خالی باشد و بعد از آن نیز تا یک ساعت و زیاده
از آن اورا شیرند و اگر سبب سقوط لبات باشد بجلالش پردانند صاحب نمک استندی مینولید که اگر بچه شیر خواره را سبب قنار کام فی
پدید آید آنچه بخورد و بندازد و رنگ زرد و بدن لاغر شود گاه دو یا سه پخته را که اکثر بر سر چاه می روید ساینده شیر و کشند و دوستانه ایشان شیر را
با دانه الایخی خرد و نالک مسکه چون ستره ساینده باشند مغز و ج ساخته ناس و بهندگیل از طلوع آفتاب کام فرو شده با آرد و بچه روز بروز قوت گیرد

فی الدم

یعنی بر بدن خون لقی و آن یا از معده بود یا از مری و بدانند که خروج خون از دهن گاه لقی بود و گاه نفث و گاه قیل لقی و قی باشد که خروج اواز
اعضای غذا بود و او را بعد انفصال اواز اعضای دیگر خنچه عند سیلان دم از و باغ در حال خواب لبوی معده میباشد بعد از قی خارج میشود
و خروج خون نفث قی باشد که از اعضای تنفس خارج شود و ثقل هنگامیکه خروج اواز اعضای دهن و خلق باشد با حمله سبب فی الدم کشادن دهن
رگها باشد گافتن و گستن و گستن و اکثر این عقب فی بسیار و اسهال بمسل حاد افتد و یا انفجار ورم غیر خنچه و قرحه و تا کل در اعضا سست شود و یا
رعاف که سیلان کند لبوی معده بخوبی که شعور بدان نکند و یا انقباض خون از کبد یا طحال یا کلیه یا مرق لبوی معده و خصوصاً خون که شغل راغ او
واجب بود و تنفس گردد و یا غرض قطع عضو که غذای او فاضل اند و یا غرض ترک یاضت معاد و یا شرب زهر در آب تعلق او معده یا مرق
و یا غرض بواسیر در معده و سبب شکافتن عروق یا از خارج بود یا از داخل آنچه از خارج بود و غرض جراحت سست یا ضربت سقط یا آواز که
بدن از جانی یا برداشتن بار گردن یا نادان شیء حاوی یا چسیدن زهر و آنچه از داخل بود کثرت خون سست و انجم او در رگها زیاد از
وسعت آنها یا صفای مواد بود یا خلط شور که برین اعضا گذرد و قرحه کند و سبب کشادن دهن دهن رگ درین اعضا حرکت قوت و اخراج است
و سبب حادث صغیر بود و اختلاط آن با خون و یا ضعف قوت ماسکه رگها و سبب ضعف ماسکه یا رطوبت حریفه باشد که سر رگها را نرم و
سست کند و از اونی قوت بکشد و یا کثرت خون و امتلاطی اخلاط و در رگها که احتمال آن نکند و بیشتر فی الدم از محنت قوت باشد نفث
را دفع کند بطرفی کنفی الحال دفع آن بسوی الطرف اوفت بود و لذا بیشتر و قی کردن در ظل خون مثلاً راحت و ضعف شود و این وقت باشد
که نفوذ طحال یا کبد لبوی معده بریند پس فی کند و گاهی خون مجتمع در معده منجمد شود و خواه منصبه نهضت و یا حاصل دوران از انفجار رگ
آن باشد پس هرگاه این خون منجمد قی خارج شود و مشابه علقه باشد اگر انجماد در آن با عدال بود و یا سخت تر از آن باشد اگر انجماد شدیدتر
از آن بود و قی محمد زکریا گاهی انسان قطعه لحمی کند و پیش لحم زاید تولدی یا با سوری بود که در معده برود پس منقطع گردد و از جرم معده سبب
کل طبیعت لبوی فوق آنرا دفع نماید و هر فی الدم که بانپ باشند آن روی بود و یا بردالت او بر کمال غلیان و غرط حرارت
بن غذا و ماده قوت اولیبب کثرت تحلیل و قلت اغذا و گاهی در حیات دمی دال بر قوت طبیعت دفع ماده غرض بود

و اگر با آن تب نباشد پس اکثر روی نبوده اما اگر قی ادم از قند واجب خارج شود و مندر بهلاکت باشد طلق تشخیص بر سر است
در یافتن نمایند که خون از کدام عضوی آید و بعد از آن اسباب او معلوم کنند و این چنان باشد که از مریض حال آنست و نیز صفت آنست که با آن عضو
اگر مریض خلل در دماغ بگوید و گاهی خون از دهن به تنخ و از منخرین بر آید باید دانست که خون رعنانی است و از دماغ هیچ حال اگر آفت
در مری یا معده یا جگر یا طحال بیان کند خون از همان عضو آید پس اگر خون سرخ بدیو بود از جگر باشد و این نوع در اکثر کبدی کبدی اکثر
افتد آن در اکثر مملکت است و اگر خون سیاه عکس بر آید و غلیظ و مزه او ترش بود از طحال باشد و اگر اندک اندک باشد و بوی غیر شدید السود
باشد از مری بود و اگر دقت مقدار کثیر بر آید و رنگش مائل تر بسودا باشد از معده بود و دلالت بر انقباض دق بسیار بخارین ممکن است که
این از مری باشد که بسوی معده سیلان نموده و ران جمع شده باشد و درین وقت احساس سیلان او در دماغ نمای دلالت کند
و کذا جمع بین الکفتین شاید آنست آنچه اگر مریض دج و در عضوی از اعضای مذکور بگوید و در آن عضو از سابق بیماری بوده باشد و در ابتدا
خون اندک اندک آید و بعد از آن کثرت پذیرد و گاهی بازیم و قشور آید باید دانست که در آن عضو تامل و قوه است و اگر در عضو
از اعضا مذکور صفت حرارت و سوزش بیان نماید و خون که قوی بر آید سخت گرم بود و علامات حرارت ظاهر باشد و تقصیر اسباب
تشخیص گواهی دهد بداند که در آن عضو سرگما بسبب حرارت خون کشاده است و اگر در آن علامات کثرت خون و امثالی
اخلاط دیگر ظاهر گردد و خون بسیار بر آید و مریض عقب نقل خفت در یابد و خون صحیح غیر حاو کال یا عفن قرومی بر آید و افق قاع استغراق
مختار اتفاق افتاده باشد بداند که سرگما بسبب کثرت خون و بسیاری اخلاط در آن کشاده شده است و اگر خون سخت گرم
نباشد و نه بسیار بر آید و مریض پیش از آن تدبیر مرطب و آغذیه مرطب بسیار استعمال کرده باشد باید دانست که سرگما بسبب
رطوبت و نرمی کشاده است و اگر خون رفیق صیدی بر آید و باغم و کرب بود و پیش از آن مریض آبکیه در آن زو بود و خورده باشد
بسیب زو باشد اگر خون گاه گاه بر آید و از آن مریض انتفاع یابد و رنگ مریض زرد باشد از بواسیر معده بود و بر سبب بواسیر
بخروج خون و دفعه عقب سبب موزی استدلال توان کرد و هرگاه نقطه یا ضرب بر سینه رسد قی ادم پدید آید بر شگافستن عروق
مری گواهی دهد علاج تدبیرش مثل لغت ادم نمایند و اول فصد با سلیق مناسب است اگر آثار غلبه خون ظاهر بود و خون بسیار
یکبار بر آید و ایضا در ابتدا فصد بعد فصد نیز ضرر نیست زیرا که در بحالت هم تعلیل مطلوب است و هم اماله و در فصد از برآمدن خون اگر
مریض راحت یابد نبند نکنند و کثیر المقدار بر آورند اگر غلبه خون نباشد خون اندک اندک بدفعات بیرون آرند که درین صورت بسیار
صحت اماله مقصود است اما رعایت قوت در هر حال ضرر و صحت بستن اطراف از بغل تا بنزاع و از برن ران تا باشد محکم و بستن خستین
در مردان و ثیدین در زنان جهت اماله قوی الاثر است و ایضا بهر اماله استعمال حقنه و وضع محاجم با شرط بر ساق نافه است بوده نظر کنند
اگر آفت در معده باشد و یکبارگی بخورند و دو بسیار باریک سازند و اگر در مری بود و اندک اندک نباشند بلکه قدری از آن در دهان
بماند و تدریج فرود بردارند و پشت بر تکیه نهاده باشد و ایضا اگر خون از مری و معده آید قرص محل یا کبریا سه باشد و شربت انجیرا کیتوله سرشته باشد
خز و خنکاش و یا رنگ حب الاس هر یک باشد و عرق بارتنگ هر یک هفت توله شربت حب الاس و توله
تخم شترتی و یا رنگ هر یک پنج مائه بدهند و اگر خون از سر یا جگر یا طحال آید بمجا به همان عضو کوشند و ماده را بجانب لغت بقصد
مستغرق سازند و بیانات و توان این مذکوره و تا امتلا قوی نباشد زنها خون بسیار نباید گرفت بلکه اندک اندک بچند کثرت بر آورند و مقصود ضرر
حاصل گردد و بشرط عدم مانع هیچ وجه در فصد و رنگ نباید کرد و فصد بعد از ابتدا فصد کثیرند و در فصد حساس مراد از فصد با صلاح
حال و تقویت عضوها و فصد نیز در اندک و در محل هر یک مضبوط است و در قی ادم کبدی و طحال قرص را دهند و در

باقا بضا
طحال مجسمه
و قوع ضرب با
طلال نمایند و قوس
بسیب رطوبه
و تالاده بدن خارج
مستور گردد و اگر
قی الدم صغری شکسته کل ارضی گنداند که با هر واحد یک شته سوده همراه شیر پلوست بخ
بدان سه شته عرق گاویان ششش توله شربت نیلوفر دو توله بارتنگ پنج ماشه بدیند و دیگر قوس کل بقدر سه ماشه در شربت انجیر یا کنول شسته
باشیر تخم خرفه و خشخاش و بارتنگ و حب الاس هر یک شته در عرق کیو لره و گلاب و عرق بارتنگ باورده شربت حب الاس و توله اول کوزه
تخم شترخی یا بارتنگ پنج ماشه پاشیده بوشند الاضیا بعد فصد با سلیق برگ گمانا ریخ انجیر در آب سائیده نوشیدن و از دوبرگ خیمالان و برگ کنار
آب سائیده بر معده ضما کردن و کذا اضما و صندل سفید گل ارضی و گلاب نواه آب سوده بر معده و سینه نافع و دیگر در آب سائیده علی سینا که در این فنون
و بزر البیج است و در قول ادوا با اید مسادی سفوف ساخته نیم مثقال و در رب سیب یابی و آب بارتنگ آن از مریجات است و اگر کل غنوم پاشیده
عوض و گل ارضی داخل کنند الاضما برای قی الدم با فرا از فصد قوس کبریا چار ماشه سوده بشربت نیلوفر یک توله شسته بخورند بالاایش شیر
اصل السوس شیر خفاش هر یک چهار ماشه بارتنگ چهار ماشه اهل سینه شته سوده با آب بخته شیر پنج انجیر چهار ماشه شیر غنایب
پنج دانه شیر خرفه شیر خار شک هر یک شش شته زهره سوده یک ماشه شربت بزوری دو توله دهند اگر نخواهند قوس طباشیر یا آب
عوض قوس کبریا کنند آب برگ بستان افزوز آب برگ بارتنگ هر یک پنج توله افزایند و دیگر در قی الدم با می خفیف کند دم الانون
که با گلنار هر یک سه ماشه سافج گل ارضی شش پمانی هر یک نیم ماشه اقیون و از چینی هر یک دو ماشه کوفته بخته سه ماشه ثن اول نمایند با
لعاب بدانه سه ماشه شیر اصل السوس چهار ماشه شیر تخم خرفه شش شته شربت و یا قوزاد توله بارتنگ یک شیده بوشند و بدانند که این
ترکه سفوف برای قی الدم مخصوص است چه متضمن است بر حبس دم و نزلات و تقویت معده و تنقیه آن از خون با قنایت و چون بعضی دویان
حار اند لعاب بدانه شیر خرفه و غیره برای تسکین حرارت همراه آن میدهند و دیگر سنگ جراحت سائیده نیم توله همراه حریره نشاسته و روغن باد
و نبات سفید مکرر بخوراند جهت قی الدم موجب است و دیگر صغری که با گلنار مسادی سائیده و شربت حب الاس آینه خوراند و دیگر سکنجی
لسان العصار اصل السوس صندل سفید مسادی کوفته بخته سه دم در شهد آینه لیسیدن مفید فی الدم گفته اند و دیگر بقول اهل
آب برگ بالنسه باشد آینه خورند و کذا طلخ برگ آن با غسل نوشیدن و همچنین گوچی بقدر یک وام در آب سائیده آشامیدن
در قی الدم موجب است و آب بارتنگ آب برگ خرفه و آب برگ انگور نیز مفید است و دیگر قوس ریوند سه ماشه در شربت حب الاس دو توله
خوردن و از ریوند خطائی و مغاث هندی و بغدادی و صبر زرد و حب الاس و عدس مسلم گل ارضی و اقا قیابا سیب کوه و صبر
روغن بالونه ضا
در آب بخته بدینا
لست شدید الهذا

نرواد و بی مقوی جگر و سپرز چون صندل و گل سرخ و سکنج آرد و جو باب کاسنی بر جگر ضما کنند و بسیار باشد که هرگاه بر حبس گریا
یا نهاده بکنند فی الدم که ازین اعضا باشد و امتلا توی بنودی الحال باز دارد و هرگاه فی الدم بسبب تشنگی عروق ری از
عارض شود بدین سران بعد از فصد نیست که مایع مغاث و اقا قیاد گل ارضی و صبر و مر باب مورد و سرشته بر موضع خمر
بمثقال باشیر تخم خرفه و بربیان بدیند و باشد که بدون فصد همین تدبیر کفایت کند و هرگاه کشادن رگها از استرقا
باشد فلونیا دهند و فصد نیز محقق است اگر حاجت آید توان کرد و هرگاه بیوست رگ بسبب بود و در ترکت کشند شتر گود طلال
سید با ستقراغ پردازند مکرر بیوست مادی و بسیار باشد که در قی الدم خون در معده منجمد شود مانند شیر و علات آن مطلقه
قی الدم قروح و ثبور معده بود اول مایه اصل یا مار السکر دهند بعد آن علاج لغت الدم کنند و اگر او و بی مفید
بدان سه شته عرق گاویان ششش توله شربت نیلوفر دو توله بارتنگ پنج ماشه بدیند و دیگر قوس کل بقدر سه ماشه در شربت انجیر یا کنول شسته
باشیر تخم خرفه و خشخاش و بارتنگ و حب الاس هر یک شته در عرق کیو لره و گلاب و عرق بارتنگ باورده شربت حب الاس و توله اول کوزه
تخم شترخی یا بارتنگ پنج ماشه پاشیده بوشند الاضیا بعد فصد با سلیق برگ گمانا ریخ انجیر در آب سائیده نوشیدن و از دوبرگ خیمالان و برگ کنار
آب سائیده بر معده ضما کردن و کذا اضما و صندل سفید گل ارضی و گلاب نواه آب سوده بر معده و سینه نافع و دیگر در آب سائیده علی سینا که در این فنون
و بزر البیج است و در قول ادوا با اید مسادی سفوف ساخته نیم مثقال و در رب سیب یابی و آب بارتنگ آن از مریجات است و اگر کل غنوم پاشیده
عوض و گل ارضی داخل کنند الاضما برای قی الدم با فرا از فصد قوس کبریا چار ماشه سوده بشربت نیلوفر یک توله شسته بخورند بالاایش شیر
اصل السوس شیر خفاش هر یک چهار ماشه بارتنگ چهار ماشه اهل سینه شته سوده با آب بخته شیر پنج انجیر چهار ماشه شیر غنایب
پنج دانه شیر خرفه شیر خار شک هر یک شش شته زهره سوده یک ماشه شربت بزوری دو توله دهند اگر نخواهند قوس طباشیر یا آب
عوض قوس کبریا کنند آب برگ بستان افزوز آب برگ بارتنگ هر یک پنج توله افزایند و دیگر در قی الدم با می خفیف کند دم الانون
که با گلنار هر یک سه ماشه سافج گل ارضی شش پمانی هر یک نیم ماشه اقیون و از چینی هر یک دو ماشه کوفته بخته سه ماشه ثن اول نمایند با
لعاب بدانه سه ماشه شیر اصل السوس چهار ماشه شیر تخم خرفه شش شته شربت و یا قوزاد توله بارتنگ یک شیده بوشند و بدانند که این
ترکه سفوف برای قی الدم مخصوص است چه متضمن است بر حبس دم و نزلات و تقویت معده و تنقیه آن از خون با قنایت و چون بعضی دویان
حار اند لعاب بدانه شیر خرفه و غیره برای تسکین حرارت همراه آن میدهند و دیگر سنگ جراحت سائیده نیم توله همراه حریره نشاسته و روغن باد
و نبات سفید مکرر بخوراند جهت قی الدم موجب است و دیگر صغری که با گلنار مسادی سائیده و شربت حب الاس آینه خوراند و دیگر سکنجی
لسان العصار اصل السوس صندل سفید مسادی کوفته بخته سه دم در شهد آینه لیسیدن مفید فی الدم گفته اند و دیگر بقول اهل
آب برگ بالنسه باشد آینه خورند و کذا طلخ برگ آن با غسل نوشیدن و همچنین گوچی بقدر یک وام در آب سائیده آشامیدن
در قی الدم موجب است و آب بارتنگ آب برگ خرفه و آب برگ انگور نیز مفید است و دیگر قوس ریوند سه ماشه در شربت حب الاس دو توله
خوردن و از ریوند خطائی و مغاث هندی و بغدادی و صبر زرد و حب الاس و عدس مسلم گل ارضی و اقا قیابا سیب کوه و صبر
روغن بالونه ضا
در آب بخته بدینا
لست شدید الهذا

تسبیح افاده تروق معده بنابر عقیده است نافع است سوزیدی نوشته که چون عقیق را که رنگ در بخورن ماء اللحم باشد و خالص است بی عرق و غلبه و خالص است
از معده تعلیق کنند با خاصیت خون را باز دارد و موجب صحیح من است و کذا البساط الراعی خشک است آید و دو دم در بقیه و نیز یک گرام با آب خوردن کذا
نویسای خون که آن فرج الماء است عصاره او نوشیدن و کذا است شفاش خیدم خوردن و کذا استرب دم الاخوین و کذا استرب دم الاخوین و کذا استرب دم الاخوین
یکدم در بقیه و نیز شربت خوردن و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک
و لیقویه و نیز شربت خوردن و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک
در شراب تر کرده خشک نموده سوخته و عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک
عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک
یکدم در روزی بقیه و نیز شربت خوردن و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک
و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک
بقدری شب آینه آب و شراب قابض خوردن و شراب برگ طر فاد امتصاص سفرجل خام یا اکل او مشو و حب زرشک
بشلت او را از می آینه و لیس و دو دم و آب قلاب و عصاره جوز السرو و نیز شربت قابض و دفع حرق و کذا استرب عصاره شجره ای نالک
و کثیر شکر بریان و نیز شربت سفید با تخم خشک شش سفید و زاج و دانه و سوار القراطن و بیاض بقیه و کذا استرب عصاره شجره ای نالک و کذا استرب عصاره شجره ای نالک
قانع فی الدم است و از رازی نقل کرده که آتش خون قوی کرد و علاج بادیه بسیار کرده شد و صحت نشد تا آنکه سه شیر و مویائی
بشراب قابض و او دعت یافت اقوال و مذاق بودی سینامی نویسد که اگر قروح احساس کنند علاجش نمایند و اگر عاف غائر
محسوس شود منع سبب و کف و اگر اشتباه معلوم شود نصف غایب بسیار باشد که بعد استفراغ و در طل خون بسوسه فصد قیق
احتیاج می افتد چون شدت نماید اطرازی را محکم بنهند و خصوصاً در آنچه سبب خوردن دوائی عاود باشد و گاهی در کائن بسبب
دوا شراب مزه و نیز شربت قابض اندک اندک می نوشاند و بعد آن سکنجبین بر برف سر کرده می آشامد و آنرا از ادویه مجرب و منع فی الدم
این مرکب مجرب در منع فی الدم شدید است آنرا تا بزر و در گل مختم و کثرت افیون بزر الیخ صغ عربی و عصاره بازنگ با عصاره
عصی الراعی سرشته بسکه که در آن آب بسیار آینه باشد بخوراند یا آب بازنگ بدیند اگر تجلب لبوس معده بسیار بود و شربت
آن از نیم شقال تا یکدم است و نوشیدن ربوب قابض و زین نفع میکند و از آنجا که ربوب جز است و مرکبات در قرا با دین مذکور است
و از علل سبب نیست که بگیرند و کثرت و واحد یک جز و دو شقال از آن بیک قیرا افیون همراه آب بازنگ بخورند و سبب
گفته باید که علاج کنند اول بقیه با سلیق و اخراج خون اندک اندک بمرات کثیر بعد از آن قوس کبر یا بعض اقراض مذکور در باب
نقشب الدم آب بازنگ یا آب عصی الراعی گل مختم و گل از می بخورند و یا این دوا بدیند صغ عربی یا نروده ورم کبر یا و لیس و طباشیر و شربت
خشک گل سرخ و سماق و تخم خرفه و کثرت و عصاره لیمه القیس و نشاسته هر واحد و درم شلخ گوزن سوخته مغسول اقیای مغسول
گل از می گل مختم هر واحد و شربت درم شلخ عانی سه درم افیون یک درم کوفته بقیه سه درم آب خرفه و بدیند یا این دوا بخورند و یا
کثرت هر واحد یک جز و گل سرخ سه جز و صغ و کبر یا و گل از می هر واحد و جز و شربت سه درم بیک قیرا افیون همراه آب بازنگ یا آب
و تضمین معده و کبر یا و لیس و قوس و آب به و سبب و آب کاسنی و کلاب و کافور و آب عصی الراعی و آب غوره و آب مائیه و کذا استرب عصاره شجره ای نالک
مفسر مطبوخ باب حصرم یا آب سماق سازند و سبب و یوسف گویند که هرگاه بقی خون بر آید و قوت و فصل سال و یا دوائی نباشد
فصد کنند هر آنکه هر نوع را که از مری یا معده یا کبد باشد تا فتر از فتر هیچ نیست لیکن خون مقدار اندک بخورد که

در...

في الميم

آسی

این فرد

۹۹۹

المشايخ

10

١٠٠

وومرنا

وہ

باب

2



مخرج بآب برت مجرب است و این دو اقطاعی ادم است کما کل انشی صغ عربی طباشیر دم الاخون باز و افاقا هر دو احد یکدم انیول
 باب عصی الراعی و آس سرشته در دم بآب رنگ سرکه مخرج بآب برت بخورند و اغذیه ساقیه در باینه در شکم سازند و در آن بآب سرکه
 بخصف و صندل و آب سر و آب بارتنگ صفا و نمایند در بوب قابضه بآب برت و کل انشی صغ عربی و کنند و شادنج بنوشند و در صغ عربی
 یا شیر تخم خرفه نافع است بطبری در باب نفث ادم نوشته که مخرج خون بقذوف و تنوع از معده و مری یا از برون بود که قند سبب سوسوی مری یا
 بسوسه معده یا یکی در مری باشد که در این قذوف مودی بسبب نمیکرد خواه رگ ملتحم شود یا نه بلکه مودست با مراض و یکبارگی در انشود
 میکند و علاج این همه که در قطع آن بیکد زبانه الفیج است انیسیت که بگیرند خیار تلخ و اگر شیرین باشد زیاده بگیرند و قطع کنند و یک کفت
 بیک بارتنگ و یک کفت لخته افسر بران داخل کرده بخورند تا به مکرر دو صاف کرده چهار اوقیه این آب بگیرند و در آن این کفت انداخته باشد
 در نفث ادم مذکور شد که اذ قول صاحب کمال ما بنجا مسطور گشت صاحب خلاصه مینویسد که اگر خون اسهیب نشاندن رگی که مری یا شگافتن
 آن بقی بیرون آید علاجش فصد صافن یا با سلیق است و اگر قوف انجم خون باشد با سیکه در آن شیت و پودینه خوشنایده باشند تی فرموده بعد از آن
 بمخللات همچون طویح حله و لبغاج از جود خون بمن شوند و چون مدت طول کشد قوی را ضعیف گردانند از استمال توالبض مثل افاقا و صغ عربی
 و دم الاخون و کل انشی و سماق و کشنیر چاره نباشد و استه تمهیدی یا شیر خرفه و آب فندق و کذا امومیای مجرب است علی کیلانی در مجربا
 خود نوشته فی ادم که از معده و مری و کبد بود اکثر آن بسبب خوردن داروهای گرم مثل جوز بوا و لباسه و فلفل و یا خوردن غذای گرم
 مثل پیرو خردل و انشال آن باشد و مادرین باب در اول و انتقال بزر قطونا را بخت و مسرد کرده یا شیر تخم خیارین و دو مثقال و شربت انار شیرین
 یا میخوش ده مثقال مخرج ساقه میدیم و اگر احتیاج میشود اندکی کافور میدیم و گاهی شیر بادام نیز اضافه میکنیم و گاهی تخم خرفه نیز با تخم خیارین
 مخرج مینمایم و بغایت نافع می آید غذا آب هندوانه باند کنبات و اگر کافی نباشد فلو ده یا شیر بادام میدیم و روغن نیز بر معده و جگر میتوان مالیدن
 و ایضا او گفته که قرص کمل و یا قوی مغنل و یا قوی باردتالیف ما در قوی ادم نافع است و گاهی تیراق فاروق و مترو و لیل و حلتا فتد اگر وضعی ضعیف شده باشد

جمود دم و بلبین

یعنی بسته شدن قونی شیر در معده و امعا بدانند که گاهی خون از عضو دیگر مثل باغ و مری بمعده ریزد و یا از شگافتن رگ در جوف معده جمع شود و بسبب
 ضعف حرارت در آن مجرور گردد و کیفیت رویه سیمیه تر الاق شود و ایضا گاه باشد که شیر بنوشند و بواسطه سردی یا استعمال شیبای مجده چون پیاز و مانند
 آن بمبذ و علامت آنجا و این سردی است که کرب و اضطراب ناشی و عرق سرد و سردی دست و پا و سقوط نبض و کز از و وجع و تشنگی نفس و نفخ شکم و غلظت زبان
 و احتباس بل و برانها دشت گردد و گاهی لرزه قوی عارض شود و این روی است علاج تخم شیت پودینه و راج شاییده صاف نموده سکنجین اندکی
 نمک و اخل کرده که اگر گرم بنوشند و کاردتی کنند و اگر به تطبیق خون بنجد و الاصول دهند پس قند نیز مفید بود و بعد از آن بهرازیست پیاز یا حیوانات
 خصوصاً پیاز تر گوش بقدر نیدرم تا یک مثقال یا آب گرم یا آب بادرنجبویه یا بر بناسف آمیخته بخورند و اگر سینه نشود پیاز یا بهر غایله لبیکه مخرج یا اثر
 کنند نیز سودمند است و در غرض تر گوش با نمک در افی هم مفید بود پس ملین مبارک و مزققات دهند و یا بنا بر اخراج آن بقی این مطبوخ دهند تخم شیت
 تر تخم شیت پودینه اصل السوسن هم اسفانخ روی هر یک نه داشته نمک طعام بکوتله تخم جوز القی سکه شده سوده و سراف ساخته سکنجین عملی چهار توله
 و بعد تی حبت اخراج با بقی حقه کینه دیامتر خلوص با تر بچین شربت وینار در روغن گل و دهند بعد صفحات دهنه قات قریه عمل آرند و اغذیه ملطفه
 مقطعه بخورند و از اغذیه مخافظه اجتناب نمایند و بقول صاحب کمال سرگین خروس یکدم باندک غسل سرشته بآب پودینه و اول این کفت بخورند
 کذا آب قیصوم یا شیخ افشده با نمک و در بقول شیخ الرئیس برای خون مجتسب بنجد و در معده و امعا حبت سفید یعنی حب الرشا و دو
 گرم بخورند یا آب مطبوخ حاشا بهر مقدار که پیاز یا تر گوش و برای جود شیر در معده پیاز یا تر کور یا آب فندق مقدار دو اوقیه و یا

[illegible]

یا تر و یا بجز شربت کشنه و سکه و نوشا شسته و نان پاکیزه آب سرد و آب نارسین به بند و بقول ابن جریر آب ترشی ترنج و
 ست این بهینا گفته که اگر خلط لافز متولد و معده یا منصب بسوی آن باشد صاحب را اگر ممکن باشد بمقتضیات آن خایه
 بسکنجین مثل شربت آنتین گاهی کفایت میکند شربت سرکه و آب ترنج مسکین و درون با دام آب گرم و حتی الامکان بخواب
 شدید نماید خصوصا آب نارسین یا سبوزش مثل بملل و آب نارسین نیز از آنجمله است که افق تنقیه تقویت هر دو میا
 از کیوس صفراوی باشد که نزع معده کند باید که آب گرم و سکنجین کنند بعد از آن تصد با و الشیرین آب انار شیرین دما و
 تناول اشیا حاره مثل تخمیل و فلفل و خردل سداب باشد علاجش تجرع آب گرم و درون بمرات کثیر و تفریح معده بقتیر
 نمایند اطلاق و جربانی گویند که اگر سبب فواق چیزی گرم و تیز و انصباب خلط حار لذاع از جگر یا عضو دیگر باشد چنانکه
 جرمه دهند و طعام مسکه فرمایند و اگر ساکن نشود فی کنا تند بسکنجین و آب گرم و آب کشکاب و سکنجین و طعام حسوا یا
 فاده نشود و یا ریح فیه که اشتغال بسکنجین شسته به بند و اگر یکدم ایاج فیفر او و درم پیله زرد و سکنجین شسته به بند و
 در آب سرد و آب نارسین و بند و بعد از آن تدابیر باد الشیرین آب انار شیرین آمیخته و بند و ماء القرع و کشکاب و دروغ
 نوشته که اگر خلط صفراوی باشد خارج او تلقی نمایند بعد از آن ماء الشیرین و آب انار و آب انوار و غناب بنوشند و غذا بجز در
 ساند این لباس و خمیری گویند که اگر سبب خلط حار لذاع و یا غذای حار حریت باشد و علاجش حرقت معده و فی مر
 فی بسکنجین آب گرم و غسل و شست و تخم ترب یا آب معصور برگ ترب یا آب مطبوخ لوبیا و تخم خربزه و غسل و نما
 اخلاط ردی بقی و جلاب از لعاب پیغول و بهر آنکه برودن تنفسه با دام مقدار پنج درم دگلاب به بند و غذا با و الشیرین و
 بروغن بادام و کدو یا سولق بشکر سفید سرد کرده خورند و تدبیر مقصود درین گاهی بتوجه ماده سوسن و سوسن و وایر گاهی
 یا اسسال یا داروقی افضل است زیرا که ماده فاضل مرض را از اقرب طرف و اسهل و اخراج می نماید و گاهی سید الردن
 و حرکت و ریختن آب سرد بر روی و فقه ارتقا بدین نماید و ماده از موضع فرود آید و گاهی با صلاح ماده و کثرت آن
 گاهی بتقویت عضو باشد تا بدفع ماده ممکن گردد و در و روشی دیگر قبول نکند چنانچه تناول او برت پسته و سفید قوط و گاه
 استعمال البان او مان لبوب و گاهی تجدی باشد تا اذیت مودی درک نکند مثل پوست خشخاش افیون غیر از
 لذاع حریت و انصباب و از سایر اعضا بسوی فم معده باشد شقران او یا بن مطبوخ انستین نمایند انستین می
 هفت درم فتمون حیده کما ذریس هر دهر درم همه را بدستور مطبوخ بوشا بنده یک عدد درم از ان صان کنند و قبل از
 بخورند بعد از این مطبوخ بنوشند و اگر یک شربت او کفایت نکند و شربت بخورند اگر قوت و مزاج او و وقت امتحال کند
 نقوق مشمش یک قشچ بده درم سکنجین غنصلی بنوشند و هنگام اشتداد فواق دو جرعه آب گرم بروغن سوسن بیاشامند و اگر
 بنوشند و سوسن و نقوق مشمش بن مست یوست پیله زرده درم تمر هندی منقی از لیفت و تخم می رم آوسی و انصباب
 درم تخم کاسنی تخم کشوت ترنجبین منقی هر یک کف فلدوس خیار شیرینی ورم همه را و ظرف چینی کنند و بالای آن آب که چای
 و یک و زرد آفتاب گذارند و چهل درم از ان بنوشند که آن تنقیه بدن از خلط لذاع و خرد روز کند و چون این نقوق تنقیه
 اثنای و حسن فعل بود و باید که غذای او زیر باجات معتدله بغیر زعفران جدی ضعیف مطبوخ آب بغیر نمک باشد و اگر مزاج او
 و سردی را دیدم که در برهه نزو او با هر آمده شکایت این فواق نمود پس سه گاه بر سبب واقعت شده لقین کرد که آن
 او سوال نمود و گفت که من کارم لیس خوردن غذا و علاج او را منع کرد و امر بخوردن جاز طلوع و ماهی بار یا بر غنای دام بر باد

احد کیم و آب تمام و یا با بیکه در آن پودینه و انیسون و مصطکی جوش داده باشند بخورند و یا بکیند فطر اسالیون سودمند
 بختی سردم از آن لشراب صرف بخورند و چون پوست بیرون لبه سبز و بیخ از سر مساوی جو شاییده بنوشند نفع کند و
 بشقال شیخ میفرماید که از معالجات نافه برای فواق الحوی و امتلائی نیست که ابتدا بقی کنند بعد ایا ریج فیه و عصاره
 ل نمکندی دود انگب هندی بعد از آن بلبله مرئی استعمال نمایند و واجب است که در علاج او قصلین موثلاً نمایند اول
 لجنین صلی دوم تبدیل مزاج او تا آنکه تعیل یابد اگر بکیفیت خود اندازد هر سوم اندک تخم چرس فم معده حتی که دوی دبلیغ کم گردد
 رزق فراق کل سرخ تازه مصطکی سنبل هر واحد چهار مثقال سارون و مثقال هیکشیه مثال افیون کثیر مثال بوساره بزر قوطونا شسته
 رزق قوطونا و افیون هر دو مقدار اند و سنبل مقوی و محلل و اسارون و رطوبات را بسوی مجاری بول مائل میکند و از آن خارج
 ری ثقل مائل میگرداند و از وی آنرا خارج میکند و قسط و یعفران هر دو و شیخ مقوی سخن اند و لهذا این قرص بسیار نافع است
 پس اگر گفته و مزمن گردد و روغن کلکلا ریخ آنرا مجرب النفع است و شربت آن یک بلعقه آب گرم است و از آن نفع میکند
 نیز است و چون شدت کند و مزمن شود احتیاج بمعالجین جوارشات افتد مثل کوفی باب نیگرم بکاهه بی معاجین کبار
 یا رادرین منفعت عظیم است بآنکه در آن تخمیر مع تقویت و تحلیل و دفع است و از جو سنبل یک کینج و حبب مصطکی و حقون
 راق شدید المنفعت است و او و دیگر علاج فواق کائنات را زاده بار و یا قریب از آن خوردن سداب نظرون لشراب است
 الماد و اسارون و نارون مرزنجوش و انجدان حتی که شمع این سکن فواق است و زرد و نود و دو و انیسون و تخم
 سافج و وج و قیهوم مفرد و مرکب و از اینها لوقات سازند که آن وقت بر معده و الزم بآن از مشروبات است
 میگرد و چند بیدسترادرین خاصیت عجیب است و گاهی هم از آن نیم درم و ثلاث سکویره سرکه و دوثالث سکویره
 فست شدیدی نماید این است که قیهوم و پودینه کوی و مصطکی مساوی گرفته و شراب زنج شاییده بنوشند و ایضا
 باوقیه و یک قسط سرکه جو شاییده اندک بنوشند و ایضا برای رطب بار و نظرون مجاز العسل است و ایضا خوشنما
 و زنجورند و ایضا این قرص است قسط صبر و خرم خشک و تخم نری نوع سداب تخم کرفس کندر اسارون هر واحد و درم
 اگر محلل درین ستوده است و گاهی اعانت میکند برین ادویه استعمال ادویه مصطکی صاحب کمال گوید که اگر فواق از
 یم و کجین مع عسل و آب شربت و آب تر با فشرده باشند آن نمایند و این سفوف فواق حادث از امتلا را نافع است
 تخم کرفس را نخله هر واحد یک سبز و چند بیدستر ابوال ابل هر واحد ربع جزو بار یک سائیده یک مثقال باب تمام بدین و این
 است و او و دیگر آن عانت که در آخر قول شیخ مسطور شد مگر درین مرفوض قسط است و شیخ یا بسن یا ده و نوشته که
 تا قرص زرد و خشک کنند شربتی نیم مثقال باب تمام یا آب نوع و اگر چند بیدستر بکنیم و انگب لبرکه مرفوض یا تخم
 آن نشود عطاس با و خال فیتله قوطاس در بنی و تخم کندش و مانند آن و حصر نفس استعمال کنند که فواق امتلائی
 یم درم باب تمام بخورند البته نفع بخشد جبر جاتی و ایلاتی می نویسند که در فواق که از ماده سرد و تر و فم معده باشد
 لجنین آب شربت و لوبیا می سرخ و تخم جرجیر و بر شنگی صبر کنند و انجدان و چند بیدستر بویا تند و کندر و مصطکی و پودینه
 به با ریج فیه و عصاره و صغره و سداب و پودینه و طعام داخل نمایند و از آن دو درم هزار بخورند و عطر یک
 نفس مدتی سود دارد و کوفی و خمر بنیا و تریاق اربعه و تریاق کبیر و فنداق یقون عنت نافع باشد و مرزنجوش
 کرده یک سکویره آن آب با یک کفچه عسل بدیند و یک درم پوره بشد شربت آب گرم بدیند و انگب است

بیماری مزاج

بیماری مزاج

بستن و ترش اندوه فواق را ساکن کند و حمام گرم سود دارد و بعد از نیم درم چند بیدستر با سرکه آمیخته بدستند که فواق بید
بید ترش تلخ هر یک نیم درم قطر اسالیون یک درم کوفته با طبع انیسون و بوردو و صندل و زیره و استخوان
بول غلیظ بخوردن چنانچه شرب آب گرم کنند و اگر غلط شد یا غلط باشد بغیر از آنکه شرب آب صندل و زیره و استخوان
ند پس هرگاه فصول تا طیف یا بدو مستعد بخورد که در آن شبست و نمک جو شاییده باشند یا شرب آب صندل و زیره و استخوان
بعده باشد تنقیه با یارچ کنند و بر نار یا یک در آن زیره و صندل جو شاییده باشند یا شرب آب صندل و زیره و استخوان
مانند و بجز این امر کنند که بیشتر فواق امشائی از این محل میگردد و غذای مرغی بخورد و آب و بوردو و صندل و زیره و استخوان
نوشید که علت فواق حادث از بلغم ریح اول قبی بعد از آن با سال نمایند اولیایا ریح فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان
تنقیه تبدیل مزاج مشغول شوند و با دویه مخدرات و مقویات نیم درم شل فلونیا مخلوط سازند و این قویات نیم درم شل فلونیا
قول شیخ مسطوطه الا قسط مطرح است و در آن سارون یک شال افودین نیم شال فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان
بر قطر و آفرین سازند و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان
و تاثیر این طبوخی بین با سبب است و پوست ششها را بصورت فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان
و چون بمرغ و عصا نیم درم شرب آب و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان
و بصله و قرفل کنند و یا صندل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان
شرب هر یک چنانچه طبع و انیسون و البید و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان
و شرب نیم درم و انیسون و البید و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان
تنقیه بعد از آنکه بیدار شوند و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان
کسب بصله و قرفل و یا صندل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان
بنوشانند و بر شرب نیم درم و انیسون و البید و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان
کوفته نیمه یک شال با سبب تمام بخوراند و یا سبب خشک یا جوق الماء و یا شربت بیدستر نیم درم با سبب یا سبب بیدستر نیم درم
طبری نوشید که علاج فواق حادثه از این طبوخی است و اگر فواق از این طبوخی است و اگر فواق از این طبوخی است و اگر فواق از این طبوخی است
روی باشد و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان
خورانیده فی اقتضای این که با سبب نیم درم و انیسون و البید و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان
برای این مرض آنست که عقیق باشد یا این بدو و چون قوت شمل باشد و موافق ترین دویه برای او این حبس سی حبس بی ماست بگن
یک درم این حبس دومی و ثلث درم فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان
بر این یک درم با سبب هر حبس نیم درم و انیسون و البید و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان
و این کرده و با سبب این علت بدست و یک شربت یا دوشرب آن استعمال نمایند و بعد از آن صندل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان
پوست تلخ هر واحد و ثلث درم نیم درم و انیسون و البید و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان
بعد ترانیده طلا کرده و بعد گزاریند و اگر قوت او تحمل استفراغ نباشد و یا زمانه استعمال این دویه مانع باشد این حبس
ناهت بن قوه است ترکیب پند ناخواه زیره کرانی انیسون نیم درم و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان فلفل و بوردو و صندل و زیره و استخوان

فیما افق اشیا برای این خلط این است که علی بسکنجین آب گرم کرده شود گیلانی مینویسد که بقول بعضی فاضل اطباء شیر
تا چون سیرت جریعه بنوشند و اگر ساکن نشود آب گرم و سکنجین بکند بعد تعذیل مزاج بشرب آب و شیر سرد کرده و روغن
و ناروغن بادام یا روغن بنفشه و گلاب بنوشند و آب یا آب تر بنهند یا آب آلود بخار بسکنجین یا شامند و سون بشکند و آنرا
ن در آب سرد و آب ناروغن تر کرده و اگر ساکن نشود بدلیه زرد یکدم با ایاچ فیکر یکدم مخمر بدهند و بستن انگشتان پا
ست و غذا کشکیه یا قرعیه اسفاناخیه در مایه و صریه بطریق فزوده یا معمول بچو زده مرغ یا زده بقیه بسر که چو شنه ده بدهند

علاج فواق از یوسست

در علاج امراض معده از سود مزاج یا بس در علاج تشنج یا بس طور شد لکار بنزد و لعابات و شیرجات با روغن بادام یا روغن
سکه یا شیره مغز بادام پنجه عدد شیر مغز تخم کدو شیر و خیارین هر یک نه ماشه در گلاب و عرق بنفشه عرق بنفشه
پنجه تولد شیر بت بنفشه یا تولد داخل کرده بنوشند و یا ماء القرق و ماء الخیار هر یک تولد با گلاب تولد و روغن بادام کیتو بنفشه
نیدست و اگر مقدار یک اوقیه مسکه تازه باشد آن نبات سفید متواتر بنوشند و تسکین فواق یا بس محجوبست و اگر خواهند مغز
یا ایند و مسکه و سفیدی بقیه بر معده طلا کنند و اگر نبات سفید و تولد سبوس سفید نه ماشه آب گرم بادام یا شامند و معنی بگذارد که
ام سکه و درم بالا نشوخته بخورند برای فواق یا بس محجوبست و گویند که تکیه او با آن العبه باندکی افیون مفیدست و شش مفید با نبات
نه احتیاج کن همه لهوبات باره و همچنین شیر گاو و بز بنوشند و بر تارک بدن و نشین بکند در ظرفی کلان پر کرده و در آن
ست و کذا ماء اللحم یا شراب مغز فائده عظیم میکند و شش در او و در واغذیه بنفشه و خنل کتد و باقی تدابیر همچون تدبیر قدیم
نش بود یا نری مغز تخم کدو و خیار و شیر بنفشه و یا بگوشت بره و بزغاله سازند شیخ می فرماید که اگر پیشین معنی باشد علاج آن نشاند
ا بروغن بادام و روغن کدو و است شیر و ماء القرق و ماء الخیار و لعابات ماده و کدک ترخ یا نازا از خارج و ترخ قیل
یا مانند آن صاحب کمال گوید که چون فواق از استفرغ یا از حرارت باشد گلاب بر روغن بادام یا روغن گل یا
ن در آب بنزد و ماء الخیار یا ماء القرق بشیر تخم خرقه و قدری جلاب روغن بنفشه جدید یا روغن مغز تخم کدو یا روغن بادام یا
بر روغن بادام و شکر طرز و بیاشامند و ایضا بست جو بر برت سرد کرده بروغن بادام دهند و تفصیل معده بفرط معمول از
آب سبی العالم کتد و یا بنزد قطن یا بجا ده که و در او روغن بنفشه و کتد شیخ گوید که هرگاه فواق از یوسست لاحق فم معده
یا بادام و روغن بنفشه بنوشند و بعد از آن با و شیر و ماء القرق و ماء الخیار یا شامند و نشین لعاب بنزد قطن و لعاب بنفشه
ن مغز تخم کدو و نافع است و تفصیل معده یا در خطی آفتاب عنب ثعلب و روغن بنفشه سرشته باید کرد و لبست و اسفاناخ
غذا سازند ایضا او گوید که هرگاه فواق عنب استفرغ باشد باید که مبادرت بقویت طبل از اغذیه سربع الاسفاناخ
یم و شست و ماء اللحم سینه ماکسان چشم روغن خوشبو از اغذیه طبعیه استنشاق روغن بنفشه و روغن گل و عنب
غن بادام و شکر و صوی شیر بشکریه بدیند یوسست می نویسد که اگر از یوسست و استفرغ باشد علاجش در روغن بادام یا
نار شیرین یا کتد و روغن بنفشه یا بادام و بنی بکند و صره یا است و گون بدان چوب کتد و از بنفشه و عنب
نقارت که از غذا نماید غذا ماء اللحم و زردی بقیه نیم برشت و ماء الخیار غلیظ سازد و بنفشه گوید که اگر فواق حاوشت از
بر روغن از آن نبات می باید تدبیر او بنوشند و ماء الخیار یا روغن بادام یا شامند و نشین لعاب بنفشه یا شامند و اسفاناخ
ن شیرین گوید که گاهی فواق عنب استفرغ کثیر از آن یا اسهال یا مزاج خون با جماع کثیر یا عیادت حاد یا بیاض یا زردی

شیخ باطنی از آن عارض میشود و این بسیار ذی خطر و از جمله علامات روی دال بر هلاک است و از آن خلاص نمیشود
 یا خیر با آن یا شربت ششهاش هر دو اندوده درم و یا آب تربزه و شیر تخم خرفه بشکر بر بخت سر کرده بر دهن گل یا بنفشه شود
 یا اسفناج یا کاه و نان در آب سرد تر کرده و که در تر یا جو معشر خسته دهند و ترنج فرموده باد بان طب و نصیب آن را
 حی العالم و گل خلم و کثیر و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن صاف نماینده خضر مینویسد که فواید بسیار روی است و با
 ماء اشعیر بر روغن بادام و شربت نیلوفر و لعاب بز قطره تابانگی افیون و درین تکثیر ششهاش نماید و در فواید
 در لای مالات حیات تحریر باد و یه مذکوره نمایند و اعتدیه بچه مرغ باء اشعیر یا بکنیم یا بنفشه یا که در درشته سا
 و روغن بنفشه و لعاب اسفند یا روغن گل و بز قطره و گلاب بر سرده نهند بطریقی که فواید آن که اکثر مودی هلاک
 بنور در فواید و کندش یا از کثرت استغراق بود و آن موجب العلاج است اکثر هلاکت فی بنایه سیما آنچه از کثرت
 که بکار در کتاب فصول گفته که هر که فواید عقاب استغراق این ظاهر شود هلاک گردد و علاضش تقدیر بایست بافتد
 شور بای ما کیان هم جوی طبع است و نصیب معده بدافیه معطر او باشد و شیر خوشبو مثل بنفشه و گل ترنج و طاب
 البان سیاه مانند و بهترین آنها شیرینک و شیر خرست بعد آن شیر بز و آن را کینده معده بصندلین و کونک یا آب
 اسفند یا آب برگ بارشنگ حل کرده حسب قوت غلیظ علت این همه را جمع کرده عمل

علاج فواق از درم

در درم و بلع و معده هر چه در باب تمام شود شل میل رند و در درم جاراچه در بخت آن باید کار برنده و بهر علاج و درم تا
 که در اکثر از آن ساکن میگردد و قندیل معده و فم آن مثل آب اندام اشعیر و آب کاسنی و نصیب نمایند و فواید بسیار و در جانی
 بگوید معده نصیب با سلیق است اگر سایر احوال بدن فصد واجب کند و شناسیدن آب و نصیب انوار آب کاسنی با خیار
 باشد ماء اشعیر و تخمین بنوشند و نصیب معده بصندلین و بز قطره و غیر آن نمایند باقی علاج از باب آماس معده و
 و فواق از درم بجز سعال خشک لازم است و غایت بسوی کبد نماید و اگر در این عرض و مزاج قوت او خلصت و در
 و شرب ماء اشعیر و ماء القرق و ماء النخلا لازم گیرند اگر قوت او احوال نمایند و قوت از زرات بسر و خشک و عصاره زرشنگ
 شکر شیرین کنند و نصیب کبد بصندلین و شیاف مایه و آنکه فواید نصیب معده بصندلین و نصیب آب کاسنی با خیار
 که بصدر جگر فواق زایل گردد و درین باب تمام و آن نمایند بهر آنکه درم جاراچه کیند چون طول کند جاراچه بار شود و با
 مینویسد که علامت فواق دردی و درم بالای در جانب چپ در کبده یا مستند بر درم معده و در معده است پس
 و بنفشه لین نمایند و معده و کیند آب عنب الثعلب و خیار شنبه و روغن گل و ماء و فواید بسیار و در جانی
 نیلوفر و قنداسازند و درم با روغن صفاء و روغن بالونه و عصاره و عسل کنند و شربت حقه مثل غار لیون بعد تج
 نمایند مثل روغن نار دین و روغن سوسن طلا کنند و گویند که اگر فواق بشربت بکار از درم مرکب از صفراء
 و قیاس شربت انار دین منع دهند و درم زرشنگ شربش باشد که آنجا که هفت دانه در عرق کاسنی با روغن انار
 و الحیده و کیند یک نیم توله شربت بزوری یک نیم توله و اصل کرده بهر چند باز اصل اسب و گلاب و زبان باد و این عنب الثعلب
 نه دانه تخم کاسنی بیج با روغن بهر یک شربش باشد جو شایده صاف نموده و کیند دو توله حل کرده بنوشانند و روز
 در کبده چنان توله سالی باقی نماند و فواید بسیار و درم مسهل شیرین و لعاب سیاه و کونک یا آب

چنین و مسهل دیگر دهند غذا اول آش جو بدهد که پختی مونک آب گوشت پخته بعد مسهل سوم اگر انگی قبض بود گل بنفشه پنج گاه
 سه مرتبه شش باشد بقریات پوشانیده شربت بزوری بگفتند هر یک یک توله بدهند و بنفشه پنج گاه اگر قبض نباشد که در خواب
 به خلط لادع دریا بدو با آن قدری غشیا باشد عطسه متواتر آوردند بعد از آنکه مزاج آن خلط مثل رسب آلوده تر باشد
 سوس نشود بلکه تعدا حساس کند فم معده را بجرایم معتدل نهاد کنند و جریره نرم که در آن تخمیه مثل لعاب گندم که یک کوبیده
 ال کشیز و تقویت بمثل آب جوز مرغ باشد بنوشانند اعلا فواق با طفال شیر خواره اکثر بسبب بیج عاودا میشود و زراعی
 برای توسیع معده و روده عارض میگردد اگر لسیا باشد جز سندی باشد که سفید بدهند و چند بیدستر در آب ساینده اند که در آن
 و الاخی و مویز منقی و بادیان در گلاب ساینده بگفتند و حل کرده بدهند و بخوردت شافیه بنفشه آب بوییده باشد که بوییده و طبع
 بی غشول سازنده گویند که اگر رشته از لباس مریضه بکنند و آب آن تر کرده بر پیشانی طفل بچسباند فواق با بیج را فی الفور ساکن کند و اگر از
 نیز افتد آب لعابات فروایتند و فواق بمثل طفال را کمتر افتد و در صورت حدوث علامت ملاک باشد و انچه بار و عن و نام

التهاب معده

حقیقه از امراض معاست لیکن علت التهاب بر شمرن آن در بحث امراض معده جاری شده و جمیع اطباء بورد بالینوس التهاب معده
 ان کرده اند که آن قی و تنوع است و معنی قول جالینوس در التهاب معده حکایات او از او اهل نفی و انچه عبارت است از آنکه
 بعد از هضم معده بقی منفع گردد و بجهت تشبیه التهاب اسفل شی باعلای آن یا التهاب نفکاس قول معده از تشبیه التهاب معده
 و بیش یا وقوع سحج و خراش لبی از اسباب سحج است در معای اثنا عشری که متصل معده است یا در روده معده که با شش
 بجهت همان است که در سحج گفته آید پس هرگاه غذای هضم در معده با معار سبب کیفیت لذاته خود چون حرارت و جوی و سبب
 ع کند و معاقبت آن غذا را بسبب ازویت لذت بسوی معده باز گرداند و معده نیز آنرا بکشد است از خویش بقی رو کند و یا معده که
 تواند که بطریق متضاد دفع کند و فرق در میان این مرض ابلاوس که کسی است از فوج آنست که در ابلاوسل نخه بقی بپزد
 باز باشد بخلاف قی التهاب معده که کیلوسی غیر منتن باشد و تشخیص و سبب این مرض چنان کنند که نظر نمایند اگر قشور باریک و
 پای ترش و تیز سوزش و درد قریب ناف شدت کند باید دانست که بسبب خراش معاست و الا بسبب ضعف المعده باشد
 سحج روده سفوف الطین بر وزن ماده گاجرب نموده همراه لعاب بدهند و در لثه خطی در عقیات بر آورده شربت بنفشه داخل کرده
 ند و سایر علاج آن مانند علاج سحج گفتند و بقول طبری ادویه مغریه دهند و ترکیب آن بحسب حاجت و مزاج مریض نمایند مثلاً
 و س و سیه بزنی نمک بدهند اگر در مزاج حرارت باشد بزرقطونا و تخم بارتنگ هر دو بریان بر وزن گل خالص بدهند و از آن
 تجاوز نکنند و یا حسوی متخذ از شحم بزور اسفخول و بارتنگ بخورند و چیزی از موصات و ملوحت و حرلیات نخورند و بعضی ثابین
 بی باشد افشردا نار و رب غوره و سماق و زرشک خیسانیده بدهند و لعاب بدهند و اسپغول شربت زرشک که مالاخوین رب
 طباشیر دوم الاخون نیز مناسب است و سفوف مقلیان اافع و اگر بلغمی بود بنفشه آن نموده بزرقطونا و تخم بارتنگ بپزد و بر وزن
 بدهند و ماد اللحم در زردی بنفشه شربت وین مرض غذای مناسب است و آبیکه در آن خریطه و گلنار طباشیر خوب و زرشک غیر آن انداخته باشند
 و صمغ عربی کثیر در عرق بارتنگ حل کرده محبب است و عصاره برگ گل سنخ یک توله صمغ عربی دو ماشه دم الاخون یک ماشه باشد
 بسیار آید یا شربت حب الاس نیز مفید است و چهار تخم بدستور و گویند که درین مرض بتقیات مناسبه نمی نمایند
 ری گل ازنی گل محتوم گل میثا پوری صمغ عربی کثیر هر یک یک ماشه در شربت خشیاش و توله امیخته بلیسانند و بالایش گلاب

ست توله نوشند و یا طباشیر کثیر اوم الا خوب هر یک یکماشته کربا دو باشد و در موی صندل ساده کنیم توله ایخته با عرق
او از میل طباشیر نشسته کثیر کربا هر یک یکماشته در انوشد اروساده یکتله مشتته اسپول تخم در جان حرف هر یک است
و زبان هر یک چهار توله یک لجه خیسایند شربت خشخاش سه توله داخل کرده روغن بادام شیرین چهار باشد اضافه نموده دهند
و صمغ عربی هر یک یکماشته انادانه ترش بریان به شربت سید لاتی و خشخاش یکتله توله ایخته بلایند لجه شربت
تخم فرخنگ هفت باشد یا شیده دهند این داقوی ترست سفوف لوان شکر بادیان باشد و انجی کلان پنج عدد و بودینه
خشخاش سرور هر یک یکتله دهند و یا اسپول تخم در جان فرخنگ هر یک باشد و در کلاب کیو را هر یک از توله عرق کاه
و سبک یک کنیم توله اسپینو نشند و یا حلب شلونه باشد در دغ کا و نیم نارنجو شاتند که بنده به شربت سید لاتی روغن هفت باشد و فلفل
شیرین یک نیم و شربت به تله توله دهند و یا بالنگونه باشد در دغ کا و نیم و شربت خشخاش سه توله روغن گل شامه دهند و یا
اکار بر بند و چون هیچ تدبیر موقوف نشود باید که شیشه دجاست گروا گرد معده و زیر معده داده و او در بندنی الفور انقلاب
تدبیر نشین فطوح فواکه است اندک اندک از آن احتمال همچون نفع در ب غوره ناشانی و آل و انچه در فصل

کرب و قلق معده

هرگاه عارض شود در لیل از آن ممکن و تغییر بود و یا متقال از شکلی شکل دیگر محتاج گردد و بسوی تبر و شدیدا اشتیاق باشد
و جزای او از بعض خواهش کند و گاهی او را عرقان لازم بود و یا بادی حالتی عارض گردد که صاحب و معرفت
او سرد و دوار بود و گاهی در آن رنگ متغیر گردد و آن حقیقت مبداء غشيان است پس اگر آن غشيان بود و گاهی متقل
غشيان مع ضعف معده است و خصوصاً ماده منتشر بلای غلظت بر جرم قعر معده پس ما دام که آن شربت باشد کرب
مجموع شود و غشيان عداک نماید و در اکثر اوقات این مرض حار صفراوی متولد و معده یا منقبض و یا از کبد مبداء شده
روی چون ماحت و موصفت و بوقیت و عفونت مودی هم معده محدث قلق و اضطراب خالی نباشد و قبول شیخ
از او دیده می شود و سهل کرب رو در ب به و ر ب غوره و مانند آن او را قطع کند و هر آنچه در معده جوش کند از فواکه و از
و آب سرد که در غیر وقت آن نوشیده شود و سبب تجدید خلط کرب موجود در معده کرب حادث نماید و بیشتر در حیات مبداء
که در شب آب بنوشند اگر آب سرد یا آب شیشه سبابین بخور باید کرد که در بحث فی مسطور شد علاج و در ماده حار
نیم گرم و گنجین کبریتی نماید و قرص طباشیر همراه شیره زرشک شربت انار و گنجین خورد از پوست کروترو صندل
ساییده برهم معده نماید و نیز دلبه از صمغ از مسهل هفت تنقیه کنند و ایضا بر تطفیه آن میرد است دیگر مثل آب خیار
و درین بول طباشیر و جلاب بخورند و یا کرب بوب فواکه و شربت بار و طب و دهند و یا فی تدبیر از بحث فی حبه
و این شربت که هست کرب معدی و غشيان و خریک شهاد از آن غشيان بحرب الطاک است و فوازه هر سوم و سه
آب زرشک آب سیراب هر یک سه صد مثقال آب لیون یک صد و پنجاه مثقال قند سفید ثلث جلد به صورت
ترش می ترخ و در و یا محلول اضافه کنند قائم تمام تریاق کبیر را کثیر اراض باشد و بدانند که ماده مجتمع در حوت
و اگر تا این باشد تطهیر میرد است از اهل خارج کفایت کند و از فی بر نیاید و اگر لطیفه سو و نده بطریق دیگر از
که در آب فی بیان یافته مستغرق سازند اگر ماده از جگر نیز واجد از فی اصل ارج جگر نماید به ستوریکه و
و بوندی نافع بود و اگر ماده بار و باشد از آب سیمکیم فواکه کمر متی کنند و بعد از آن صمغ سبلان تخم تنقیه نمایند

بن مصطک بر معده بمالند و انضا بر تنقیه مقطعات مثل سنجین علی و طبع شبت آمیخته نبوشند و فی کنند و بر تخمیل مواد و لطافت
 استنیتن بکار برند و چون کرب معده با غشیان و فی در اسباب تحدست با فی تدبیر این از انجا برگیرند شیخ مینو لید که اگر
 ب معزج باب المناصفه آنرا زائل کند پس تا که تقویت و غسل و تعدیل خلط ردی نماید و اگر بسیار باشد محتاج بادویه غشیان
 در بار بود و آن اکثر میباشد از امبر و است رطبه و اطلیه متخذا زاننا تسکین دهد و از انچه ازین تجربه کرده شده ضما و پوست کدو
 آب پیس بر معده و جگر بدان ضما نمایند و چون کثرت پذیرد و بصل و گل سرخ و کافور و مانند آن ضما و کتد آب چهار روز
 و اندک طباشیر آنرا استوده اند و از انچه کرب معده را شفا دهد سونق شیر حریش غیر مقبول خصوصاً بانار دانه است و
 یبر ب معزج و اگر غشیان نباشد از شراب پر سیر کند و اصل آب و مزج نیمه بندی و شراب پیس کند که نفوذ و تخمیل
 میسندی و شرح خود بسیار است علامات نوشته که دوستی رطبه حال برای تقویت باه نازی را زد گندم و مغز حلوزه پخته دانه
 یب معده عارض شد و قریب بود که بران غشی افتد چون نرد و در سیدم مجون خفقان او را و ادم فی الحال تسکین یافت

اختلاج معده

فان که در معده عارض شود پس فیکه حرکت مذکور در معده یا در جزو اعلا می معده باشد خفقان و گاه غشی نیز بسبب
 کرد و گاهی با غشیان و نسوج باشد و گاهی روی بود و آفت او بدماغ مودی گردد و از ان مایه لیا عارض شود و با لجه
 و از انچه در ان اکثر از خلط باد و معده یا منصفه عضو دیگر مثل جگر باشد و گاهی بسبب خلط از ان جفتین یا فی طبقة
 او انما در کرم ز مایه سوس معده غذا ان باب صفر بسوی امعاء و حالت قبض طبع می باشد و آثار خلط عار و بار و از ان شخص
 و در هر دو کرم قبض طبیعت در در امعاء و انصار و و غده معده و قلع انس و سیلان لعاب وین و ایما تا خروج کرم
 ح حسب ماده انچه در کرب معده گذشت لعل رند و در علاج امراض معده از سور مزاج مادی و در بحث فی تنقیه یعنی در
 کرب یافته بدان رجوع نمایند و تقویت معده پروازند و در دیدن بترتیب استعمال حقنه لین یا سسل مثل مطبوخ افیتون
 و از انفتح طریق قتل اخراج آن بد انچه در باب یدان بیاید باید کرد و بقول ابو منصور اخراج خلط با یاری یا بمطبوخ طین
 دی فم معده خوراند و چون این ادویه در سالی بمرات بخورند و صغرا از ایشان کم شود این اختلاج بهم نرسد الا چون تأثیر
 بسیار کند و گاهی این اختلاج بسبب کثرت جرم عارض شود و علاج او مساکله رجوع و اغتسال با آب و خوشبوی مناسب
 و تناول اغذیه جید الجوده و خائیدن مزه با دام و جوز و پوسته و حب السمنه نبات و یا لش رغن جوز و شیر میسای میگویم نماید
 گوید که این لقوع مقوی معده و نافع اختلاج آن را از امعاء است و درین است پوست بلبله نکالی یک شقال آبلیمه در زم زم
 بویه گاو زبان هر واحد یک شقال در آب خیسایند صبح نصف آن صاف کنند و شکر یک قفه داخل نموده اول تخم مرگیدم
 بتدریج وقت شام بخورند و در نیم معده نمایند و رغن سفرجل که در ان مصطک حل کنند و حکیم شریعت خان می نویسد که اگر
 باقی از آب ترب و سنجین علی یا عنصله و با سهال از ایاریج و حب قوفا یا بعد تقویت معده بخوارش جالینوس نمایند
 شد و الا اصل بنوشند و چون نفخ ظاهر شود استفراغ بمطبوخ افیتون حب آن و با و الجبن مع جو سبه و اشربه مناسب
 باشد فی باب گرم و سنجین تنقیه بفسد و بمطبوخ بلبله و فلس خیار شنبه و ماء الجبن کنند و تقویت بمفرجات و با جبن نماید
 و در است ست کمره از ان خلاص حاصل میشود مگر آنکه تدبیر است مرفیق قوی باشد و گاهی ماده حار و حرق میان طبقات
 می باشد از ان ماده انچه مایه سوس علی در طریق شکر زمین منجر میگردد پس شرا این گردن حرکات شدید مسکرمه می نماید

این سفر علی نیز امر میکرد و باین تدبیر مرض بسرعت زائل میشد و در اینجا فسی و دیگرست که از ان خفقان حرکت اخلاقی بر شاکست و هم
که خلط انداز لبوی امعا ریزد و بدان قبض باشد پس دیدان که در امعا باشند لبوسه معده رجوع کنند و معده از ان قبض مطرب
به اذیت حرکت کند و خفقان و اخلاخ حادث گردد و علامتش همالست که سلق مسطور شد و علامتش خفست این هست که بعد از خوردن
روزی سوم این حب بدین شرح برنج کابی تر میس قلیل مر و در ان یکدوم سائیده حب بند و با شیر و شکر بخورند و روز دیگر از
هند زردل و دو درم مغز جوز ده درم مغز پنجه و انبج درم برنگ کابی شرح انشی تر میس تلخ هر دو یکدوم سائیده انبج کدول
در جبهه شرب و آنکه در پند بعد ان در تقویت معده و نظیر آن بضماد و آشامیدن و در ان شروع کنند و امر بخامدن اندک اندک بوسیله
جوع کنند آب و آب بر بعد رجوع دیدان لبوی معده امر بتناول پلیا مرغی چند روزی نمود و طعام او بچیزیکه در ان سرکه شکر و نمک و
تند ان میکرد و این قسم تا در افتد و گاهی در لالت بردن با بسل معا کند و مودی بزوق آن و ضا دا بخورن بران ار و شکر و نمک

وجع الفؤاد

که برغم معده عارض شود و بآن غشی شدید ملک سرخی اطراف و کمر سب و قلع بود و درین مرض لبیا عصب است و اگر بزودی بهادک
و لبیب و قیسم معده از قلب سرعت النحال این از اذیت آن میس باین هم شده و همیشه عرض حرارت لبم معده یا انبج یا آب
یا خورق کرسنگی و در دمای شدید و غم شدید و هنگام انسداد مجری و نزق میان کبد و مراره و عند کثرت تولد آن و کبد و قلع
لبیا با غم غش برغم معده نیز افتد و یا اجتماع ریح بارد و غلیظ دران بود و طریق تشخیص این اسباب همان است که در تشخیص
از انما نظر کنند اگر تشنگی وین تشنگی باشد و جشای و خانی آید و از وضع انشیای بارد با فضل بپوشد غم معده و تسادل و جشای
ن باید از حرارت یا شد اگر با وجود این علامات زردی و غنی درین بود از صفرا باشد اگر این را یافت نشود و هم آید و لبم معده
ه وقتی بلغمی از بلغم باشد اگر از آروغ و خروج ریح با سفل اسکیان و گاه در شدت کند و گاهی ساکن که در اندر ریح باشد

علاج وجع الفؤاد و صفراوی

در این وقت و تقویت غم معده نمایند نوعی که در علاج امراض معده از سود مزاج سازنج گذشت و انباشت زرشک و گلاب
بن شربت امون داخل کرده بنوشند و دروغ بر برت سر کرده نوشیدن مفید بود و انبج و گلاب شسته خوردن ریح و تخم سفاخن
صفرا باشد قصد با سلیق کنند و تبرید مذکور و بنده و قمر سندی و انار دانه و فوفه بخورند و عند انبج و گلاب و طباشیر و سب
سائیده برغم معده تمام کنند و در غن گل بالیدین نیز مفید بود و انباشت اگر غشی باشد بپزدوی عرق بهار که در گلاب و آب پیاز
رسیده زنده پس اگر مالت دهد از غشی بهوشن یکجوشن یکجوشن یکجوشن گلاب و آب پیاز با لسان صفا ایخته نوشانیده و
رب پیوش و شربت انار پیوش بنوشند و از سسل صفرا نفع نمایند و بعد از استعمال شربت در دگر انبج و گلاب و آب پیاز
نیل انبج نیز سودمند بود و اگر آبهای مذکور هم نرسند و آب سرد و یکس از گلاب بهفت تولد بهند و هنگام تشنگی
تست ام غذا استخوان که کشیده دران داخل بونان که بنده و صبح طباشیر و شربت بهی بکت و لبیا نشسته و شربت لبیا بن
ی و بعد ساده و بنده و یکس بهفت تولد تخم نیلوفر بهفت باشد بهند و باقی تدبیر آنچه در علاج امراض معده از سود مزاج سازنج
ی فرود که اول رگ با سلیق زنده که فی الفور بهوش می آرد و الاطیع را بجهت بارده بکشایند پس شربت در دستمال بک
انال شاخه و قصد سسل و تقویت قلب معده بطریقات بارده یا بنده و قمر سندی و گلاب و گلاب لیده و در غن طباشیر و سب
باشد بقدر اطر در انبج میا ذکر کرده که عورنی شکایت و وجع الفؤاد در و بتناول لبست بود انبج و آب اسکیان و فست بهر نکست به

ایت مفید و غیر بقدریک تا ستر روز خوردن برای دفع الفواد مزمن موجب است و طبعیت در آب محلول نوشیدن
 بانی نیز نافع و شراب مع سرکه بجز در روسته رست که در دفع الفواد بعد از یکسختی آن بی نیکرم و اسهال منبوع خاص
 و فوج بجز است اینسون و در شغال پیل و از چینی زنجبیل تخم کاسنی گل سرخ هر واحد یک شغال راوند و درم شکر بربا بر سه
 و جمع الفواد است که در آن چنان محسوس میگردد که گویا مرگ کرده میشود و علاجه این است که فلفل کوفته با شکر
 بخورند و آنچه مخالف مزاج او باشد اجتناب کنند که در دفع آن موجب صبح است و در سطلو گفته که عسل که شغال انسان
 درین مرض جدا از عسل سوده زهره خطائی سوده در گلاب حل کرده بخلق ریزند و بخلق که در آن مصطک سائیده و در گلاب
 رین و آب سیدب و لایبی مجوع را در پیشی انداخته حرکت داده بپویانند و اگر از غشی افاده نشود در همان حالت
 و ش می آرد و بانی تدبیر این مرض تا که قابل علاج بود از آب و جمع معده و علاج امراض معده برگردد

حرقت معده

در غلیظ طعام و تناول غذای غلیظ خام چون گوشت گاو میش و عدس نان فیل و سرسپه فواکه تمام و غیر است یا شکر یا
 میاب سودا از حال بر فم معده طریق تشخیص این هر سه سبب باید که از مریض پرسند که سوزش فم است یا شکر یا فم طعام
 نم غذا بگوید و هنگام گرسنگی خفت پذیرد پس در حال تقدم تناول غذا سوال کنند که پیش از آن طعام غلیظ و بی طعم است
 از طوبیت نام باشد و کثرت آب و بیان غشای دیگر علامات بلغم بلن گویای دهنه اگر سوزش و رطوبت معده و بر زبان بیان که در آن
 در سبب لصاب سودا بود و علاج در غذای تخم ترب عسل و نمک آب چوشانند و نوشیده می کنند پس از این شربت از این
 رو با گلاب شکر طرز و یا نرفه دهند و در باره مزاج زنجبیل مری بقرق با و یا بی میل بودینه دهند و جواهرات را در فم
 غذای تا شفت سریع الانضمام مثل قلیا و ملینجات متولد و محوم خفیفه مشویه چون تخم طبر و غیره بخورند و در طریقی است
 بعد از فصح عسل بلغم و یا رجات که با تحقیق نمایند و بقویات معده بخورند و بضم کنند و جوارش مصطک و کعب و وینا و در آن وقت
 و با و یا ز و سفوف کپور کجری با نمک مفید بود و کذا خوردن نمک سیلانی سه باشد بعد از طعام و بقاء در آن
 شته بجای فلفل در بیان نماده و در تمام روز و شب و وقت خواب تا پانزده بنول رسانند و صبح با سه
 شته سرشته و شربت بنول چهار توله و روق کادی نه توله حل کرده تخم بادرنجبویه چهار شته و تخم شترتی پنج شته
 نان سودمند است و بعد تناول غذا تا ساعت از خوردن آب منع کردن و درین باب موجب را فم است و در سوزش و در آن
 پ کنند و بلیه مری و آله مری و اطریفل صغیر و دیگر مقویات معده بخورند و بکچین بنوری یا عسل بخورند و از
 شیر و آله پیل لا جور و مغول هر یک یک شته آله مری یک عدد سرشته و رقی نقره پیچیده بخورند و شیر تخم خربزه
 لاجی کلان پنج عدد و بکچین افیمونی علوی خان و بکچین بنوری مغول هر یک در توله و گلاب نه توله و در آن کپور
 شته باشد و نوشند و فم صلب بخورند و غذا شور بای بچه مرغ بنان دهند و اشیا سرد نخورند و در آن
 هند و سفوف آله بشیر بیک شانه روزی که ده در سایه خشک ساخته بستر که تر کرده خشک شود و اصل السوسن
 نه باشد و درون مفید بود و گویند که گل درخت میخلاق نمک طرز و مساوی کوفته بقدر دو درم چند روز را و معده
 رسانند و اگر کچند نقش را در آب شیر گرفته قدری نبات داخل کرده نوشند تسکین حرقت معده و مری
 لذام نماید و اگر پوست بیرون بسته زرد و منحل سفید هر یک سه باشد عود کند مصطک طباشیر هر واحد یک باشد

فیه بختی بر دهن کل یک توله کلاب قدر حاجت سرشته بر نم معده طلا نمایند برای حرقت نم معده و جگر که در مرض مرق بهم
ست و اگر حرارت باشد قدری کافور و آب پی و سیب شیرین اضافه کنند و باقی همه تدبیر از بحث مالینو یا اخذ کنند
نخ درم در آب لعاب برآورده و شکر سفید داخل کرده نوشیدن و کذا دست و پا و آب سرد نهادن و کذا در مرغ کاو آ
بحرب من بست و شرب آب غلیظ برنج بخت و کذا اعصاره خرفه نخ درم و کذا اعصاره گل شخ تازه یا طبع یا لبس او
بشکر و کذا سنبل هندی و کذا طبع و بخت و کذا لخم ابغی ترنج و کذا ابرة الراعی و کذا شفتا و بخت و کذا اکا بودستانی لبس را
بروغن کچد بریان کرده و کذا اعصاره فایست دو درم و ضاد کل کرم سبی یا عصاره برگ و شاخ انگور لیستانی بسوین و شتر
نخ اذن انقیس کذا اکا بودبری و شرب ضاد عصاره لیستان افروز و کذا شیر زنان هر واحد سکن حرقت معده است و درو
شور برای حوزه مرغ و شور با باس چرب طبعی لبیب معده و حرقت حادث بعدتی است و غافقی گوید که کچد بشکر خور
روغن کچد سکن حرقت حادث بعد شرب شرب طبعی کفته حرقتی که در نم معده حادث شود و بر دو نوع است یکی متولد می
معده بسرعت نمزدگر و در نم معده طانی بماند مثل نان فطر و اشیا غیر خفته یا خوا که خام که این همه چون بطوبت بیامیزند
حموضت مجاوز از حالت طبعی یا بند می که بمنزله اشیا مفرس گردند و لبیب شدت حموضت خود در نم معده اکثر کنند
یابد و گاهی این نوع از احتقان بطوبت خام و در نم معده باشد و تلقی آرد و زرد سیدن حرارت مثل سیر که ترش گردد و علاج این
و غسل است و صاحب بن علت بلعالم می نمکند و اگر امتلا در بدن او یا بند از استفراغ بمطبوئی که در آن انقیس و ایتون و لبیب
معده باین ضاد نمایند گل سرخ و مصطک هر واحد یک درم و در سترقوی هر واحد و ثلث درم قصب از زیره دو درم همه را سائید
و قصبه عجم روغن از روغن نارون ساخته مخلوط نمایند و بر آب مالیده بر معده گذارند و حقه دوم در آب آس و طب و آب پی
آمیخته پیاده آلوده بر معده نهند و از اغذیه بر اشیا خفیفه و لخم خفیفه شویه مثل تیو و بخت مرغ اقتضا نمایند و بخت معده
بدیند چشاش سفید و تودری هر واحد سه درم کچد سفید چاه درم شکر طر زو مثل همه شربتی سه درم تا پنج درم صبح قبل
بیدهند انقیس و ایتون طبله سیاه هر یک ده درم زو قای خشک صحر مطک عود خام هر یک چهار درم تودری بوز
سه درم دار فلفل ده درم برگ بادرنجبویه خشک پنج سامونانظران یک نیم درم کوانه بخت بران پنجاه سامونا کچد غیره که
یا بمیز شق بسرشتند این مجون بهترین اشیا بجمع انواع حرقت است و نوع دوم نوع غریب است بعضی اطباء
او هدایت نمی یابند و او این است که از طحال خلط سوداوسه شدیدا حموضه و حرافت لذاع میریزد و این آن
جالیوس بران گس نمی نشیند و فرق میان این نوع اول آنست که اول عقب طعام و غذا ابتدا به هضم
برنار غند تحریک شست طعام ظاهر میگردد و نوع اول نزد گرسنگی تسکین یابد و علاجش فصد سیلم یا ابلی است و از
بعد از آن سیکچین زوری حسب احتمال سن و مزاج باید دلاوت نمایند پس بلبله و مرلی و آله مرلی استعمال کنند
خوبه مغلی بدهند و تفصید معده باین ضاد نمایند قصب پنج درم کل سرخ سه درم سحر و درم انقیس یک درم
فلفل نیم درم سائیده باب برگ ترنج سرشته و ص سازند اجده سائیده اگر حرارت شدید نباشد حد شرب کته حل کرده
نمایند پس اگر ابر او متعسر گردد و کمید طحال او بلبله بر هیست طحال تراشیده و در سر که اندران پوست که در اسقو و فصد سیله
و انجیر سیاه و تخم کرفس خوب جو شاییده باشند آلوده باید کرد و چون باین بعد ایام تنوالی هر روز یکبار بر نهادن چهار روز یک
طحال بعد ایام قلیل باین ضاد کنند اشتق در سر که کتتا بگذارد و پس بر بارچه طلا کرده بعد از آنکه بر طحال اندک

اینها هم در دم

برنده تا از ان جدا نگردد و اگر کفایت نکند استفرغ بمطبوخ آفتون نمایند و از غذا بر زیر پاهاست حلوه و بچه
 است مناسبه دهنده هرگاه بیکه صاحب این مرض حرقت دریافت کند سبیل او است که از اوقن اغذیه بنهار
 با یکدان و پیله بنوراند و آن سفوف نافع است مغز با دام نهشته خشکاش سفید هر یک ده سمانونا
 بر آمیزند و بر ناز صبح بخورند و اندکی شراب برض بران تجرع کنند و فصد با سلیق البلی نیز او را نافع است اگر از
 دفع طبیعت و بجران آنرا نفع کند و اگر خون بواسیر آید و خروج او زیاده نباشد نیز نافع است و بواسیر
 روم بعد ترعه مرکب و اگر حرقت ساکن نمیشد ماء الشعیر لشکر طبرزد نوشانیده می کنند و بتناول صابون صفت
 ی و عجا که علاج حرقت برض کتد و ملک الانباط می کنند و موثر میشود و گاهی حرقت ساکن میگردد

حکمه معده

شش با خلط حرقت لذاع شبیه خلط محدث جرب است که در معده حاصل شود خواه از عضوی بر معده برزد
 و شش حکم از ان و یا بنور خرد و مانند خرا از جرب که بر سطح داخلی معده حادث شود و طریق تشخیص این هر دو
 به برمی آید یا غیر منضم و بعد خوردن غذا که تسکین می یابد یا سوزش می افزاید اگر غذا منضم و بعد اکل
 برکاه خلطی باشد و اگر خروج غذا غیر منضم و ظهور سوزش بعد تناول طعام بگوید که بنور شش

علاج حکمه خلط

زرد و شاتره با شربت و روایلیجی و یا تقوع صبر نمایند و تبرید بشربت بنفشه و عنکبوت بنفشه بعد از شاتره
 ان ترک نشای حریفه محامه و تناول اغذیه معتدله و تنقیه آن خلط است و مفصل نوشیدن ماء الجبن
 بشربت و نیارست و از اغذیه های خرد و رضاضی بروغن بادام بریان کرده و مسکه لشکر یا شکر جویا گندم
 خیه و امثال آن و از فواکه میوه های طب و آب ترب و سفنا و دانه شیرین و طبری گوید که قصد
 ند و اوقن چیز است که بدان استفرغ کنند این مطبوخ است با نیله سیاه و کاپلی و زرد و باید آله مهر و احد
 روم جوده ده سمانونا کافیتوس و کما ذی یوس هر واحد سه درم شاتره ده سمانونا استقود و قیت در یوان
 غوده صد درم از ان بگیرند و باین جب تقویت دهند غار لقون یکت درم ترب نیم درم ایاریج بنفشه
 بنیده با آب مطبوخ مذکور بنفشه حب سازند و با مطبوخ نیلگرم بخورند و اگر یک شربت این کفایت نکند
 نفع بود و پیله و برمی استعمال کنند که آن مجرور ایام نفع کند و تنقیه نماید و از غذا بر بچه مرغ رطل یا نیمه هر
 نهار کتد و بر خوردن ملح و نمک سود و لحم صید اقدام نمایند و سه شیرینی بگذارند و بنفشه کمنه قلعی ترکه نمایند
 و عادت شرب او باشد از ان اقتصار بر ابيض اللون و سبک الطعم کنند

علاج حکمه ثورری

بر بزرعفران بدیند و سفوف حب الوان و سفوف زلیق الامعا مفید بود و باقی تدابیر از باب شش
 انطاکی شرب اطیان باندک کبریت دروغن با و ام و لحاب بداش یا حب عشرت مجرب است و تقوی
 نکند و شرب ماء الشعیر که بران دروغن کل چکانیده باشند لازم گیرند و در اول این علت نشای می باشد
 ضحا و کتد آب برگ اسپغول آب برگ زنگ آب صلی را می آب براده که در همه اوج کرده و منحل

کلمه فارسی
 در معده
 جرب
 شش
 کفایت
 نفع
 سوزش
 تسکین
 منضم
 غیر منضم
 ظهور
 سوزش
 تناول
 طعام
 بگوید
 که
 بنور
 شش

شل شیرینج و جو مقشر مطبوخ یا روغن بنفشه و غده بر طباط و گاهی در رباط معده تشنج استلانی حادث می
آید است که دفعه حادث شود مع علامات استلاد در بدن علاج تشنج استلانی است از فضا
قوت اطاعت نماید و مانعی نباشد و در بیان معالجه او طول نمیکند که در تشنج کلام طول گذشته و گ
و اما تشنج نیست که چون از لگایت پیش سالم ماند در معده او چیزیست ثابت مانند ذوات شدید آنرا
بزرگ و در اکثر صاحب اورازغات حادث گردد و بعضی و اهل زان قاضی ذکر کرده اند که چون امر از خورد
بدرک شود و گاهی بندرت سالم ماند بنوشیدن شیر تازه و سرطانات نهری و جمع کنند میان این هر دو و بین
پس شیر تر و اگر ممکن باشد غذای او شیر تازه یا سرطانات نهری سازند فقط او فن باشد استعمال آ
و آب ما برای میداد که تریاق در هر روز و روزن طسوج بشیر تازه داده شود و بسیار آنکه زان تشنج
بداومت برود و اگر المسک حلوتیترین علاج کسی است که بیش خورده باشد و گاهی تشنج میشود مع
علاج سم خورده است و بدل تریاق اماناسیا و مشرد و طسوج خورند و گاهی از نوشیدن آب دریای شود
و کنند از آن میشود و بعضی و اهل ذکر کرده اند که خوردن شجره قزفل مورت تشنج در معده است مگر آن
علاج تشنج تریاق تریاق است مؤلف جامع گوید شخصی را دیدم که از خوردن اراج نوحه یا روی او
تشنج دیگر از تناول آن سرفه و ضیق نفس حادث گردید و علائم بنوشانیدن لعابات و صمغ

جسوات معده و عضلات موضوع بران

گاه در فم معده یا دیگر اجزای آن از انصباب خلط غلیظ سوداوی در آورده آن یا دخول او در جرم آن با
شیرینج بوم حادث شود و گاه در جانب معده که متصل به حال است هنگام صلابت طحال بواسطه اسهاری مزاج ا
و گاه در عضلات ثمانية موضوع به شکم از انصباب خلط غلیظ داخل نماید یا از بقایای ورم حادث با نماند
تبسج و رماق چشم است و کثرت آب و مان و بیشتر ظهور جسات در معده هنگام مس و عدم قدرت بیماری
تقریباً چون کلان و سخت باشد و گاهی غلیظان و سودا و فم و سقوط اشتها و هزال و سودا و تشنج با خفه
خشک و کثرت سودا و تشنج و سرفه هنگام استلقا و اجتماع رطوبت در آخر ظهور ورم بر پشت یا شل
گشته بهلاک انجامد و تفرق در جسات معده و عضلات اشکل مستدیر صلابت و موضع معده و آفت
و صلابت مستطیل از یک طرف غلیظ و از جانب دیگر ضیق مثل دم موش و صلابت متا افت

علاج جسوات معده

باید که بسوی مزاج و قاروره او نظر کنند اگر مزاج حار و قاروره رنگین باشد پل و لی تبریر
بسوی عطش و وایسب و کرب حرارت و خشکی و این گریز این عراض با جسوات فم معده یافته شود تا
ضکات معمول زار وجود خطی بنفشه خشک نمایند و بعضی درین جنب تشنج بونه اکامل الکات ملال
و شل قیروطی روغن بنفشه که تسکین آن بر تشنج عصبی الراعی و آب کشینه تر و آب حی العالم کرده باشند
و بین سالن گردد و شکم اوس کنند اگر جسات باقی باشد شیاف مایه و بوش و صندل سفید و صمغ
که از روغن خیری ساخته باشند خوب مخلوط ساخته بر پارچه پالیده بر فم معده نهاد کنند و غذا حریقه آب

استنقین میخاش بهر واحد یک جز و مقل جاوشیزعفران مر حب لبسان صبر بخیل بهر واحد یک جز و صمغ راب و شرباب
مذکوره آمیزه بر موده طلا کنند و حق آنست که در علاج این مرض و لا نظر کنند بسوی مزاج بدهد اداست بهنجه لغز

علاج جساوت عضلات

اول بسوی سبب نظر کنند اگر قائم باشد قطع آن نمایند اگر سبب قائم نباشد بسوی مزاج علیل نظر کنند پس
بسیلیق نمایند بعد از آن بضمادات که مذکور شد حسب مزاج علاج کنند اگر با حرارت مزاج باشد با پنجه
و اگر با سردی باشد با پنجه در جساوت موده مع سردی گذاشت بعمل آرند و ایضا در صورت حرارت مزاج
مع خیارشور و پنجه نمایند و تفصیل بنفشه خشک گل سرخ خشک بالونه و اخیل و ج و خلی مع موم سفید و رو
بمشل طبعی و فیتون و غار لقون و مانند آن که مسهل اخلاط غلیظه باشند و تفصیل بمشل اشق و مقل و در اکثر
در روغن زیت و پیه کشته دیگران نمایند و کنگ در ترمین و تنطیل و تغذیه و سایر تدابیر بایست حرارت و به
امر مزاج غافل نشوند چه تمام معالجه بدانست و هر چه در علاج ورم صلب موده گذاشت و در پنجه میفشد
صلابت عضلات بحسب نسبت و بقول گیلائی جساوتی که از بقیه ورم حار ورم سرد اوست باشد
و رضادانت استنقین و فیتون و مقل و اشق و اشال آن زیاد کنند و در لطف غذا نام

اصغر مضمضه

یعنی خوردن موده از آنچه باید پس اگر صغری بود علائش آنست که از هنگام طغی تناول غذای آنچه
و طعام قلیل اگر چه غلیظه بود هیچ ضرر ندهد و نیک مضغ شود و دوام این حالت بهر حال می گزیند و بهر
عظیم نمیکرد و اندیس تدبیر او غذا آنند از آنچه قلیل الکیت کثیر غذا نیست باشد در روز و شب حسب طبیعت
و نا کنند و آنچه از آنند به مزاج مضغ و سرخ و تغذیه و خوش و الله و خوش باشند و آنچه در آن قلیل و در آن
بوده اگر اندک موده عارض باشد بسبب کشج یا تورم موده و اعضای مجاوره آن و یا بحالت جساوت بحسب نیاز

ضربه و سقوط موده

در موده که بر سر واقع شود اول نمک کحل نمایند اگر مرض تحمل آن باشد و این طلائع کنند که سبب
سبب الیب سائیده آب پی و شرباب و آب بارتنگ است بخت طلائع و این چهار نیز مودوح است صبر
برنج جز و آب سائیده پی خوش و آب بارتنگ است اندک روغن سیاه میخند و بارتنگ است و بهر عضو که منحل
نمایند و تخمیل آنچه در جرم ادا شود و تقبض گردد و این موده و موده همین عمل کند و بسیار نافع است سبب
چهار ورم از آن بگیرند و به ورم لاون و بهشت ورم گل سرخ و خش ورم صبر نیزند و بهر البهاره
روغن سوسن بدان مخلوط کرده نیم گرم نموده بر موده چند روز بنهند و اگر فی الدم عارض گردد و علاج آن نما
عضا که در آخر کتاب بیاید اخذ کنند و بومند و گوید که چون موده ضربه رسد بگیرند که با اخیل الملک کل است
و تا قیای مغسول استیل الطیب جز و السور یک سده ورم مصطک قند است و بهر یک چهار ورم زعفران
یکم افزاید و اگر حرارت ورم باشد آب کاسی و صلبا شعله آب بارتنگ و بهشت و موده گل
و جزو السور و مرقه فانیض نماید و موله اقتباس گوید که در ضربه سقوط موده ورم و ظاهر و با

شدت درونی و تنوع ماضی شود پس اول فصل جلیق کنند و معده را بسیار چسبند و کلاب یا آب گرم تر شود و کباب
در او سرکه چسبند و معاش بعد از آن نام هر یک بخورم بر لبهای آن فرو رده بکار برند اگر معاش بعد از آن بهرم نرسد عرض
آنهاست روزی با شلسم فقط در بند و چهارم شوربای بچنه مرغ بنان شکب و بند و بجای آب عرق کبک و نشا نشد

خرق معده

در خلاصی نیاید مگر نند نشا از خرق اندک لیکن عمر او طول نکند زیرا که اگر جراحت نافذ از یک سطح تا دیگر باشد
رق عظیم باشد اگر جراحت باین حد نرسد اگر چه موت او را لازم نیست لیکن نه دائم بلکه در اکثر سببش آنست که
موت و جوانی و بعضی رقیق الجسم باشد بلا شک جراحت او عسر الا شفا باشد و معده باین اولی است
بسیار خرق آن نماید و در خرق اتصال او را بدین مع ذلک جراحت را مبدول و چرک گرداند و خصوصاً که آن قوی است
بسیار باشد و فوشت الم جذاب مراد و مؤثر است و آن لا محاله محدث است و این همه سببها از اتحام و تخریب است از اتحام
در شفا یا در جباب یا در قطع یا در قلاب یا در معده یا در کبد خرق حادث شود و قریب آنکه و تخم نشود یا آنچه در کلاب یا در جباب
معده مثل و رقیق خلطه و دور البطن که از انواع اسهال اند و بعضی آنرا در پیان نوشته اند هر واحد از آن با متابع شیخ الزکری
شد اسهال مذکور شود و از دست معده و ذوق آن و ذواب محل معده که از اسباب اسهال است نیز در ضمن بحث
اسهال است بطور گرد و انشاد الصمد رب العالمین و هو نعم الموفق و الحامد آمین

خاتمه الطب

باین سبب نوشتن این جدول هم که از افادته ترید و این سبب تقدیر و تاخرین حکیم محمد اعظمی خاں افغاب به نام
لول کشور واقع در کلبه و به سرپرستی عالی جناب مولی افغاب بخشی پر آبک نمازین و صاحب الکلیه ملک به این راه چون شده
مطابق ماه ربیع الثانی فی سنه ۱۲۸۰ هجری

فہرست کتب

ت	نام کتاب	میت	نام کتاب	قیمت
۱	نظم باریق از حکیم سید علی حسین صاحب	۹ روپے	عالم فاضل۔	۱۲ روپے
۲	از پیرا کتبت یہ تینوں فصلوں کے جوڑ و نوشت کا طریقہ حفظ صحت	۹ روپے	اردو ترجمہ معالجات سیدی	۱۲ روپے
۳	اسد اللہ حکیم مراد علی محمد علی	۹ روپے	فن سوم و چارم۔ یکجائی مترجمہ	۱۲ روپے
۴	از سالہ تقریف النض مولف حکیم	۲ روپے	مولوی صاحب موصوف۔	۱۲ روپے
۵	مرزا بشیر احمد	۲ روپے	ترجمہ طب کبر از حکیم محمد حسین	۱۲ روپے
۶	شہار الامراض از حکیم محمد	۲ روپے	نہایت سلیس مرخوب عام۔	۱۲ روپے
۷	عبدالحکیم صاحب	۲ روپے	اکسیر القلوب۔ ترجمہ مفتوح القلوب	۱۲ روپے
۸	ترکیب اعجاز مع ترجمہ و اضافہ	۲ روپے	از حکیم محمد نور کریم۔	۱۲ روپے
۹	مستندہ جات مولف حکیم امیر الدین خان	۲ روپے	تحفۃ الاطباء مولف حکیم سید	۱۲ روپے
۱۰	سید الطبع	۲ روپے	مشرق حسین خیر آبادی۔	۱۲ روپے
۱۱	رسالہ در شیخ طاعون۔ مولف	۲ روپے	ترجمہ قرا بادین شفقانی مترجمہ	۱۲ روپے
۱۲	از سالہ خیر الدین لال ہمدانی	۲ روپے	حکیم بادی حسین مراد آبادی	۱۲ روپے
۱۳	دوسرے پور۔	۲ روپے	قرا بادین زکائی اردو۔ ترجمہ	۱۲ روپے
۱۴	تقریر الامام منقہ تواند عجیبہ	۲ روپے	حکیم بادی حسین خان۔	۱۲ روپے
۱۵	ہر مرض کے شفا۔ مولف سید فضل علی	۲ روپے	بحر محیط طب میں تفسیر کتاب حادی	۱۲ روپے
۱۶	شیر ذاکر۔	۲ روپے	علم نظری و عملی مع جملہ قسم کے	۱۲ روپے
۱۷	طب و حسانی مولف حکیم حسانی	۲ روپے	جسکے سبب سے آدمی طبیب	۱۲ روپے
۱۸	مجمع التجرین۔ از حکیم حیدر خان	۲ روپے	حاذق ہو سکتا جو مولف علامہ	۱۲ روپے
۱۹	حادی طب یونانی و ڈاکٹری۔	۲ روپے	حکیم صفر حسین فتح آبادی کلان	۱۲ روپے
۲۰	مجموع التریا مترجمہ حکیم صفر علی	۲ روپے	دو جلدوں میں بہ تفصیل ذیل۔	۱۲ روپے
۲۱	اردو ترجمہ کلیات سیدی فن	۲ روپے	(جلد اول) نظریات تا بیان مائتہ و تری	۱۲ روپے
۲۲	اول۔ مترجمہ مولوی حکیم سید	۲ روپے	(جلد دوم) تا بیان پچوٹھ پچسی	۱۲ روپے
۲۳	خارج حسین لکھنوی المحاطب یہ	۲ روپے	قانون عتروت۔ علاج ہر قسم	۱۲ روپے
۲۴	عالم فاضل۔	۲ روپے	خصو صائب وق از حکیم عتروت حسین	۱۲ روپے
۲۵	اردو ترجمہ معالجات سیدی	۲ روپے	رسالہ حزیل لا و بام سیر مرض	۱۲ روپے
۲۶	فن سوم۔ مترجمہ مولوی حکیم سید	۲ روپے	کے تجربات منجہ از حکیم سید رضا	۱۲ روپے
۲۷	عابد حسین لکھنوی المحاطب یہ	۲ روپے	محمد کاظم صاحب۔	۱۲ روپے
۲۸		۲ روپے	ترجمہ از اد غریب۔ مترجمہ حکیم	۱۲ روپے

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
محمد ہادی حسین خان۔	۶	عربی با ترجمہ اردو از حکیم محمد ہادی	۶
خرن سلیمانی مترجمہ اکسیر عربی از		عبد الغفر بن محمد بن الہوی مترجم و شاہ	
حکیم محمد شمس الدین۔	لکھ پ	کاغذ سفید و لاتی۔	لکھ پ
ترجمہ ہر دو جلد قرابادین کبیر		مجریات اکبری۔ مترجمہ حکیم واجد علی	
مشہور و معروف مترجمہ حکیم		مولائی۔	۵
ہادی حسین خان مراد آبادی۔		طب نبوی۔ انتخاب علاج احادیث	
کاغذ سفید۔	کے پ	نبوی سے مؤلفہ حافظہ اکرام الدین	۲
تریاق مسموم علاج زہر مار		رموز الحکمت۔ علامات سے شناخت	
مع اشکال اقسام سانپوں کے		انجام نیک و بد مع تدابیر مؤلفہ حکیم	
مؤلفہ حکیم حبیب الدین احمد۔	۲	رجب علی۔	۲
ترجمہ قانون شیخ الرئیس۔ حکیم		معالجات احسانی سولائل	
ابو علی سینا عبد العزیز حسین جیکا		تشخیص مع علاج مؤلفہ حکیم	
ترجمہ اردو و سلیس از جانب طبع		احسان علی کاغذ حسانی۔	۲
حکیم غلام حسین صاحب کنٹوری		مرکبات احسانی بطور قرابادین	
نے فرمایا کاغذ سفید کامل پاپنج		کے ترتیب حروف تہجی از حکیم	
جلد وان میں۔	۲	احسان علی۔	۲
جلد اول۔ اسور کلیہ طب	۲	رسالہ قارورہ۔ نہایت عمدہ	
جلد دوم۔ او و یہ مفردہ۔	۲	رسالہ مؤلفہ حکیم غلام بیگے۔	۲
جلد سوم۔ امراض جزئیہ۔	کے پ	حجائہ مسیحی معالجات امراض بانی	
جلد چارم۔ امراض عامہ۔	۲	و سوسو ہندی مؤلفہ حکیم سید محمد علی۔	
جلد پنجم۔ قرابادین مرکبات۔	۲	تریاق ہضہ و صفحہ حکیم سید	
ترجمہ علاج الامراض۔ از		علی الدین حسین۔	۲
علامہ حکیم شریف خان دہلوی		رسالہ معالجات و لرزہ۔ از	
مترجمہ حکیم ہادی حسین خان۔	۲	علی الدین حسین صاحب۔	۲
دستور النجات عن صاحب الحمیاء		کیسیا سے خواہری۔ ترجمہ	
اقسام تب مع علاج بقاعدہ یونانی		قرابادین قادری مترجمہ حکیم	
دکٹر انگریز صفحہ حکیم اصغر حسین۔	۵	نور کریم	
جو امراض نفیس۔ فی شیخ ابو جوزجی		علاج بر محل۔ ترجمہ کتاب نگیزی	

410

CALL No. [12] ACC. NO. 1111

AUTHOR

TITLE 151 211

MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.

